فہرست الابواب والفصول من کتاب غنیۃ الطالبین

تمت

این چہل کاف است

از تصنیف حضرت غوث الثقلین شاہ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سرہ

که شیخ عبد الحق دہلوی آنرا ترجمه نموده است رحمهما الله تعالی جل وعلا

كَفَاكَ رَبُّكَ كَمْ يَكْفِيكَ

بس است ترا — پروردگار تو — بسا است که بسنده کند ترا

وَاكِفَةً كَفْكَافُهَا كَالْكَمِينِ كَانْ

از رنجهای حادثه — که پوشیدن وی — مانند کمین است — که باشد

مِنْ كَلَكٍ + تَكِرُّ كَرًّا كَكَرِّ الْكَرِّ

از صیاد — می‌آید — بسیار آید — مانند جنبیدن ریسمان

فِي كَبِدٍ + تَحْكِي مُشَكْشِكَةً

در جگر — بر می‌کشد — کارد تیز را

كَلْكَلُكْ لُكَكٍ +

مانند شیر — که از قوا پنجه زند

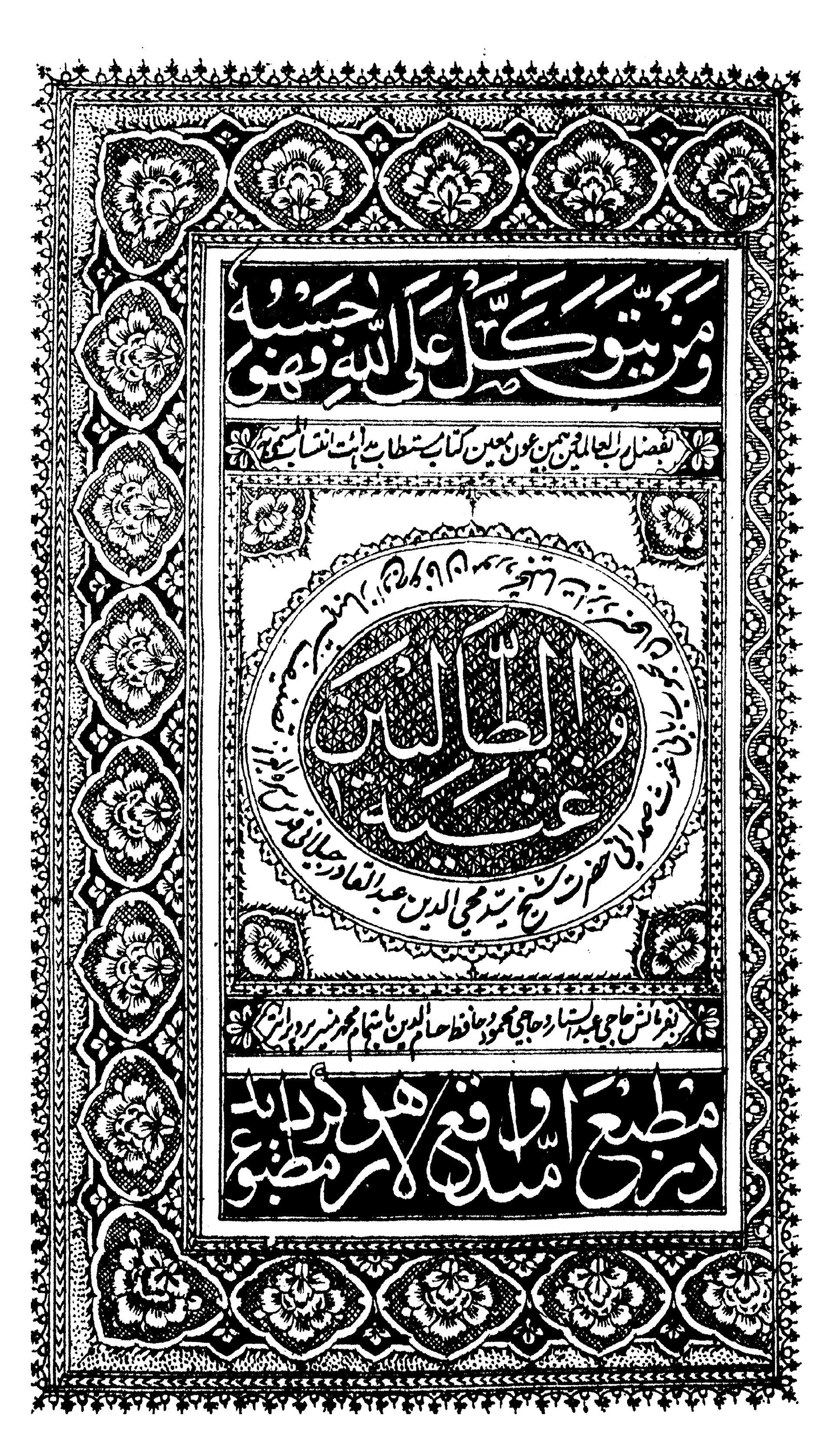
كَفَاكَ مَا بِي كَفَاكَ

بس است مر ترا — آنچه نزد من است — بس است مر ترا

الْكَافُ كُرْبَتَهُ + يَا كَوْكَبًا

باز دارنده اندوه جگر را — ای ستاره دل من

كَانَ يَحْكِي كَوْكَبَ الْفَلَكِ



ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
بفضل رب العالمین بعون معین کتاب مستطاب بدایت انتساب المسمی به
غنية الطالبين
حضرت شیخ سید محی الدین عبد القادر جیلانی
بفرمائش حاجی عبد الستار و حاجی محمود و حافظ حسام الدین باهتمام محمد منیر
مطبع واقع حیدرآباد
مطبوع

بسم الله الرحمن الرحیم

خطبه مولوی عبد الله خلف مولوی عبد الحکیم سیالکوتی

سپاس بی نیازی راست که بتحقق دائی آن نیازمند بارگاه خویش را از غیر بی نیاز کند و طالبان
صادق المطلب وصلی را اصل سازد و درود مسعود سرور سروران راست که وصال جویان را آن
نردبان بمعراج کمال انسانی رساند و محرم نهانخانه جمع گرداند این نسخه ترجمه کتاب غنیة الطالبین است که
باستدعای شیخ شیوخ ولی وقت عارف کامل سالار طائفه اخیار شیخ بلاول قادری لاهوری رحمة الله
علیه حضرت شیخنا شیخ الآفاق استاذ الکل فی الکل علی الاطلاق عالم عارف نحریر متقن جامع علوم اولین
وآخرین ابی و استاذی و وثیقی عبد الحکیم بن شیخ شمس الدین قدس الله سرهما العزیز نوشته اند
وصورت واقعه چنین بود که آنحضرت پس از استدعای شیخ استخاره کردند و در استخاره اجازت نوشتن
ترجمه نیافتند چون حسب وعده که بشیخ بود طلب ترجمه کرد عدم اجازت در جواب گفتند شیخ کیفیت ترجمه که بقصد
آن استخاره واقع شد استفسار کرد گفتند که ترجمه خلاصه مطلب این کتاب مستطاب پیش نهاد خاطر
داشته استخاره بوقوع آمده بود اجازت نیافت بلکه صریح منع واقع شد شیخ گفت که چون این قسم
ترجمه بعبارت فارسی سهل المأخذ ناسخ این نسخه سنیه می شود از این سبب اجازت نشده و من چون
بعبارت عربیه آشنا نیستم ترجمه الفاظ این کتاب را می خواهم که از مثل شما سند داشته باشم و در هنگام
عمل محتاج باستفسار از دیگری نشوم چون باین قصد استخاره کردند اجازت شد و این ترجمه بتحریر آمد
اینمعاله فقیر عبد الله الملقب باللبیب از زبان حقائق تبیان حضرت قدس سره العزیز شنیده اول
این نسخه نوشته شد تا بر طالبان صادق معلوم بوده نسخه از انتحال مأمون و مصون باشد

بسم

خطبه شیخ المشایخ مولوی عبد الحکیم مترجم این نسخه

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدا بخشنده مهربان

الحمد لله على نعمائه والصلوة على سيد انبيائه وعلى آله واحبائه

همه سپاس مر خدا راست بر نعمتهای او و درود بر سالار پیغمبران او و بر اولاد او و دوستان او

قال غوث الاعظم سند العرب والعجم نور الثقلين قطب

فرمود غوث اعظم تکیه گاه عرب و عجم روشنی دو عالم مدار

الخافقين محيي السنة ابو محمد عبد القادر الحسني الحسيني

دو جهان زنده کننده سنت ابو محمد عبد القادر حسنی و حسینی

الجيلاني قدس الله سره العالي وافاض بركاته على من اقتدى

گیلانی پاک سازد خدا تعالی سر او که بلند است و بریزاد برکتهای او بر کسی که پیروی کند

آغاز کتاب

بطريقه السامي بسم الله الرحمن الرحيم رب يسر واعن يا كريم

بطریق او که بلند است آغاز می کنم کتاب را بنام خدای ... پروردگارا آسان بکن و یاری بده ای کرم کننده

اللهم عونك ولطفك صلى الله على سيدنا محمد وآله و

بارخدایا اعتماد من بر یاری تو و لطف تو است رحمت فرستد خدا تعالی بر سالار ما که نام پاکش محمد است و بر اولاد او

اصحابه وسلم الحمد لله الذي بتحميده يستفتح كل كتاب و

و اصحاب او و سلام فرستد همه سپاس و ستائش مر خدا راست که با سپاس او آغاز کرده شود هر مکتوب را و

بذكره يصدر كل خطاب وبحمده يتنعم اهل النعيم في دار

بذکر او ابتدا کرده شود هر سخن را و بحمد او نعمت یابند اهل بهشت در دار

الجزاء والثواب وباسمه يشفى كل داء وبه يكشف كل غمة

جزا و ثواب و بنام او شفا داده می شود از هر مرض و باو دور کرده می شود هر اندوه

وبلاء اليه ترفع الايدي بالتضرع والدعاء في الشدة والرخاء

و بلا بسوی او برداشته شود دستها بزاری و دعا در سختی و فراخی

والسراء والضراء وهو سامع لجميع الاصوات بفنون الخطاب

و در خوشی و ناخوشی و او شنونده است همه آوازها بگونا گون خطاب

که روزی دهنده تمام خلق است و بخشنده است در آخرت مر مطیعان را [illegible]

عَلَى اخْتِلَافِ اللُّغَاتِ وَالْمُجِيبِ لِلْمُضْطَرِّ إِذَا دَعَاهُ فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَى

بر رنگا رنگ زبانها و اجابت کننده است درمانده را دعا پس مر او راست حمد بر

مَا أَوْلَى وَأَسْدَى وَلَهُ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَنْعَمَ وَأَعْطَى وَأَوْضَحَ الْمَحَجَّةَ وَ

مقابل چیزی که داد و نکوئی کرد و نعمتی ساند و نعم کرد و مر او راست شکر بر مقابل چیزی که انعام و عطا کرد و روشن کرد راه

هَدَى وَصَلَوٰتُهُ عَلَى صَفِيِّهِ وَرَسُولِهِ الَّذِي بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ

فراخ را و نمود راه و درحمتهای خداتعالی نازل باد بر برگزیده او و پیغمبر او که بسبب او از گمراهی

هَدَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَإِخْوَانِهِ الْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةِ

راه نمود خلق را که نام شریف محمد است صلعم و بر اولاد او و اصحاب او و بر برادران او که پیغمبرانند و بر فرشتگان

الْمُقَرَّبِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَلَحَّ عَلَيَّ بَعْضُ أَصْحَابِي

مقربان و سلام فرستد بر اینها سلام فرستادنی اما پس از حمد و صلوة پس بتحقیق الحاح و زاری تمام کردند بر من بعضی یاران

وَشَدَّدَنِي الْخِطَابَ فِي تَصْنِيفِ هٰذَا الْكِتَابِ بِحُسْنِ ظَنِّهِ فِي

و سخت کردند بر من سخن در تصنیف این کتاب از جهت نیکو گمانی که آن بعضی داشتند در من

الْإِصَابَةِ الصَّوَابَ وَاللّٰهُ هُوَ الْعَاصِمُ فِي الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ

برسیدن چیزی که راست است و خداتعالی است که نگهدارنده است در سخنها و کارها از لغزش

وَالْمُطَّلِعُ عَلَى الضَّمَائِرِ وَالنِّيَّاتِ وَالْمُنْعِمُ الْمُتَفَضِّلُ بِتَسْهِيلِ مَا

و واقف است بر چیزهای پوشیده و نیت ها و انعام و فضل کننده است به آسان کردن چیزی که

أَرَادَ وَإِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ الْالْتِجَاءُ لِتَطْهِيرِ الْقُلُوبِ مِنَ الرِّيَاءِ وَ

خواسته است آن بعض اصحاب و بسوی خداتعالی است زاری و پناه جستن از برای پاک کردن دلها را از ریا و

النِّفَاقِ وَإِبْدَالِ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ إِنَّهُ غَافِرُ الذُّنُوبِ وَ

از نفاق و بدل کردن بدیهای را به نیکیها بدرستی او آمرزنده گناهان خرد و

الْخَطِيئَاتِ وَقَابِلُ التَّوْبَةِ مِنَ الْعِبَادِ فَلَمَّا رَأَيْتُ صِدْقَ رَغْبَةِ

بزرگ است و قبول کننده توبه را از بندگان پس هرگاه دیدم راستی رغبت آن بعض را

فِي مَعْرِفَةِ الْآدَابِ الشَّرْعِيَّةِ مِنَ الْفَرَائِضِ السُّنَنِ وَالْهَيْئَاتِ

در دانستن چیزهای نیک شریعت از فرائض الهی و سنن رسول و هیئات اصحاب علما و مشائخ

وَمَعْرِفَةِ الصَّانِعِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْآيَاتِ وَالْعَلَامَاتِ ثُمَّ الْاتِّعَاظِ

و در دانستن آفریدگار عز و جل بدلائل یقینی و علامتهای باطنی پس بدیدم صدق رغبت او را در پند

بِالْقُرْآنِ وَالْأَلْفَاظِ النَّبَوِيَّةِ فِي مَجَالِسَ يُذَكِّرُهَا وَمَعْرِفَةِ أَخْلَاقِ

گرفتن بقرآن و الفاظ پیغمبر علیه السلام در مجلسها که ذکر خواهم کرد آنها را و در دانستن اخلاق

الصَّالِحِينَ سَمَّيْتُهَا فِي أَثْنَاءِ الْكِتَابِ لِيَكُونَ عَوْنًا لَهُ عَلَى سُلُوكِ

صالحان که ذکر خواهم کرد برآنها در میان کتاب تا که یاری دهد آن بعض اصحاب را بر راه رفتن

یعنی امت اسلام

طریق

طريق الله عز وجل وامتثال أوامره وانتهاء نواهيه ووجدت
راه حق تعالی وبجا آوردن فرمودهای او وباز ماندن از نافرمودهای او ویافتم
له نية صادقة قد صدرت من فتوح الغيب في فأجبته الى
آن عزیز را نیت درست که ظاهر شد از فتحهای غیب در من وقبول کردم سوال آن امیر بسوی
ذلك فسارعت مشمّرا مبتغيا محتسبا للثواب وراجيا للنجاة
تصنیف این کتاب پس شتابی کردم در انجال کردن چیننده ام وطلب کننده ام مر ثواب را وامید دارنده ام از برای رستگاری
في يوم الحساب الى جمع هذا الكتاب بتوفيق رب الارباب الملهم
در روز حساب بسوی جمع کردن این کتاب به توفیق پروردگار پروردگاران الهام کننده
للصواب وقد سمّيته غنية لطالبي طريق الحق عز وجل باب
صواب است وتحقیق نامیدم این کتاب را غنیه طالبی حق یعنی بی نیاز کننده مطالب طریق حق تعالی را باب

ذکر ایمان

فنبدأ فنقول الذي يجب على من يريد الدخول في ديننا
ابتدا میکنیم پس می گوییم آنچه واجب است بر کسی که میخواهد درآمدن در دین ما
أولا أن يتلفظ بالشهادتين لا اله الا الله محمد رسول الله و
پیش از همه اعمال جوارح گفتن دو کلمه شهادت است نیست هیچ معبود مگر الله تعالی ومحمد رسول الله است و
يتبرأ من كل دين غير دين الاسلام ويعتقد بقلبه وحدانية
بیزار شدن از هر دینی که غیر دین اسلام است واعتقاد کردن بدل به یگانگی
الله تعالى على ما سنبيّنه ان شاء الله تعالى اذ كان الاسلام هو
خدا تعالی بطریقی که بیان خواهیم کرد اگر خواسته خدا تعالی است چون بوده است اسلام که
الدين عند الله تعالى قال الله تعالى عز وجل ان الدين عند الله
دین است نزد خدا تعالی چنانچه خدا فرموده است بدرستی دین مقبول پیش خدا
الاسلام وقال تعالى ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه
اسلام است وفرموده است هر که طلب کند غیر از اسلام دین پس قبول کرده نشود از وی
فاذا أتى بذلك دخل في الاسلام وحرم قتله وسبي ذراريه
پس وقتیکه آورد آن دو کلمه شهادت را درآمد در اسلام وحرام شد کشتن او وبند کردن اولاد او
واستغنام أمواله ويغفر له ما تقدم من التفريط في حق الله
وغنیمت آوردن مالهای او وآمرزیده می شود اورا چیزی که پیش کرده است از تقصیرات در حقوق خدا
عز وجل لقوله تعالى قل للذين كفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد
از جهت فرمودن حق تعالی بگو ای پیغمبر کافران را اگر باز مانند از کفر آمرزیده میشود ایشان را چیزی
سلف وقول النبي صلى الله عليه وسلم أمرت أن أقاتل الناس
که پیش گذشت از ایشان از تقصیرات واز جهة فرمودن پیغمبر صلعم امر کرده شده ام بقتال کردن کفار

حَتّٰى يَقُولُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ فَإِذَا قَالُوهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ

تا آنکه بگویند ایشان کلمهٔ توحید را پس هرگاه که گفتند کلمهٔ توحید نگهداشتند از من خونهای خود را و

أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ

مالهای خود را مگر بحق آن و حساب ایشان در قیامت بر حق تعالی است و از جهة فرمودن پیغمبر

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْإِسْلَامُ يَجُبُّ مَا قَبْلَهُ ثُمَّ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغُسْلُ لِلْإِسْلَامِ

علیه السلام که اسلام دور میکند چیزی را که پیش از وی بوده است از گناه پس از اقرار واجب میشود بر وی غسل از جهة اسلام

لِمَا رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ ثُمَامَةَ ابْنَ أُثَالٍ وَقَيْسَ

از جهة چیزی که مرویست بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ثمامه ابن اثال و قیس

ابْنَ عَاصِمٍ لَمَّا أَسْلَمَا بِالْغُسْلِ وَفِي رِوَايَةٍ أَلْقِ عَنْكَ شَعْرَ الْكُفْرِ وَاغْتَسِلْ ثُمَّ

ابن عاصم را هرگاه اسلام آوردند به غسل و در روایتی وارد شده انداز از خود موی کفر را و غسل بکن بعد از آن

يَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ لِأَنَّ الْإِيمَانَ قَوْلٌ وَعَمَلٌ لِأَنَّ الْقَوْلَ دَعْوَى وَ

واجب می شود بر وی نماز بشرط دخول وقت از جهة آنکه ایمان قول است و عمل چرا که قول دعوی است و

الْعَمَلُ هُوَ الْبَيِّنَةُ وَالْقَوْلُ صُورَةٌ وَالْعَمَلُ رُوحُهَا وَلِلصَّلٰوةِ شَرَائِطُ

عمل گواه آن دعوی بی گواه مسموع نیست و قول صورت است و عمل روح اوست و مر نماز را شرایط است

يَتَقَدَّمُهَا وَهِيَ الطَّهَارَةُ بِالْمَاءِ الطَّهُورِ أَوِ التَّيَمُّمُ عِنْدَ عَدَمِهِ وَالسِّتَارَةُ

که پیش از نماز باشد و آن طهارت اندام است بآب پاک یا تیمم کردن وقت نابودن آب و عورت پوشیدن

بِثَوْبٍ طَاهِرٍ وَالْوُقُوفُ عَلَى بُقْعَةٍ طَاهِرَةٍ وَاسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ وَالنِّيَّةُ

از جامه پاک و استادن بر جای پاک و روآوردن به قبله و نیت نماز کردن

وَدُخُولُ الْوَقْتِ أَمَّا الطَّهَارَةُ فَلَهَا فَرَائِضُ وَسُنَنٌ وَالْفَرَائِضُ فِي ظَاهِرِ

و درآمدن وقت اما طهارت پس مر او را فرضهاست و سنتها و فرائض در ظاهر

الْمَذْهَبِ عَشَرَةٌ اَلنِّيَّةُ أَوَّلًا وَهُوَ أَنْ يَنْوِيَ بِطَهَارَتِهِ رَفْعَ الْحَدَثِ

مذهب مصنف ده چیز است اول نیت فرض است و آن نیت که قصد کند بطهارت خود دور کردن حدث

وَإِنْ كَانَ تَيَمُّمًا فَاسْتِبَاحَةَ الصَّلٰوةِ لِأَنَّ التَّيَمُّمَ لَا يَرْفَعُ الْحَدَثَ وَ

و اگر تیمم باشد پس قصد مباح کردن نماز چرا که تیمم دور نمی کند حدث را

مَحَلُّهَا الْقَلْبُ فَإِنْ ذَكَرَ ذٰلِكَ بِلِسَانِهِ مَعَ اعْتِقَادِهِ بِقَلْبِهِ كَانَ قَدْ

و محل نیت دل است پس اگر ذکر کرد نیت بزبان با اعتقاد کردن بدل پس تحقیق

أَتَى بِالْفَضْلِ وَإِنِ اقْتَصَرَ عَلَى الْاعْتِقَادِ أَجْزَأَ ثُمَّ التَّسْمِيَةُ وَهُوَ أَنْ

بجا آورد نیکو و مستحب را و اگر بس کرد بر اعتقاد دل بسنده است بعد از آن فرض تسمیه است و آن است

يَذْكُرَ اللّٰهَ تَعَالٰى عِنْدَ إِرَادَتِهِ أَخْذَ الْمَاءِ ثُمَّ الْمَضْمَضَةُ وَهُوَ دَوْرَانُ

که یاد کند حق تعالی را وقت قصد کردن او گرفتن آب بعد از آن فرض مضمضه است و آن مضمضه گردانیدن

الماء

الماء في الفم ومجه واخراجه منه ثم الاستنشاق وهو ادخال

آب در دهان وانداختن و برآوردن او از دهان است. بعد ازان فرض استنشاق است و آن در آوردن

الماء في منخري الانف ثم غسل الوجه وحده من منابت شعر

آب در دو سوراخ بینی است بعد ازان فرض شستن رو و حد او از محل رویندن موی

الراس الى ما انحدر من اللحيين والذقن طولا ومن وتد الاذن

سر تا جایی که فرود آمده است از استخوان که محل رستن ریش است و تا فرود زنخ در طول و در جانب عرض از بناگوش است

الى وتد الاذن عرضا ثم غسل اليدين الى المرفقين ثم مسح الراس

تا بناگوش دیگر پس فرض است شستن دو دست تا آرنج و آرنج داخل فرض است پس مسح کردن سر

وصفته ان يغمس يديه في الماء ثم يرفعهما فارغتين فيضعهما

وطریق مسح آنست که فرو برد دو دست خود را با آب پس بردارد هر دو دست خود را خالی از آب پس نهد هر دو دست

على مقدم راسه ويجرهما الى قفاه ويعيدهما الى الموضع الذي

بر پیش سر خود و بکشد آن هر دو را تا گردن و باز گرداند هر دو دست را تا جایی که

بدء منه ويكون الابهامان في صماخي الاذنين فيمسح بهما

ابتدای مسح کرده بود و باشد هر دو انگشت در دو سوراخ گوش پس مسح کند بآن هر دو انگشت

الجلدتين القائمتين مع الصماخين ثم يغسل الرجلين الى

دو چرم گوش که ایستاده است با دو سوراخ پس بشوید هر دو پا را تا

الكعبين وهما الناتيان في مفصل القدم وكل ذلك مرة مرة

دو کعب و دو کعب عبارت است از دو بلندی که در بند قدم است و همه چیزها مذکور فرض است یکبار کردن

واما التاسع فهو ترتيب الاعضاء كلها كما نطق به القرآن في

و نهمی فرض رعایت ترتیب است در شستن اعضا مذکوره چنانچه ناطق است بآن ترتیب قرآن در

قوله عز وجل يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا

قول حق عز و جل ای هر کدامی کسانیکه ایمان آورده اید وقتیکه خواهید شما که برخیزید بسوی نماز پس بشوئید شما

وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى

روهای خود را و دستهای خود را تا آرنج و مسح کنید سرهای خود را و بشوئید پایهای خود را تا

الكعبين والعاشر الموالاة وهو اتباع العضو الثاني الاول قبل

کعبین و فرض دهمی موالات است و آن موالات پس آوردن عضو دوم در عضو اول را پیش

ان ينشف ماء الاول واما سننها فعشر ايضا غسل الكفين

از خشک شدن عضو اول و اما سنت وضو هم ده چیز است شستن دو دست

قبل ادخالهما الاناء والتسوك والمبالغة في المضمضة والاستنشاق

پیش از در آوردن در ظرف آب و مسواک کردن و مبالغه کردن در مضمضه و استنشاق

الکف بالفتح وتشدید الفاء ... بالفارسیة پنجه ۱۲ ...

نشف بالفتح ... خشک کشیدن جامه عرق را و کشیدن آب را از چیزی ۱۲ رشیدیه

إلا أن يكون صائماً وتخليل اللحية على اختلاف الروايتين و

مگر آنوقت که باشد روزه دار وخلال کردن با انگشتان ریش را بعد از فراغ وضو بالعد شستن دو

غسل داخل العينين والبداءة باليمين وأخذ ماء جديد

شستن اندرون دو چشم وآغاز کردن از راست وگرفتن آب تازه

للأذنين ومسح العنق وتخليل ما بين الأصابع والغسلة الثانية

از برای مسح هر دو گوش ومسح کردن گردن وخلال کردن انگشتان دست وپای وشستن اعضا وضو بار دوم

والثالث وأما التيمم فأن تضرب يديه على تراب طاهر له غبار

وسیوم واما تیمم پس آنست که بزند دو دست را بر خاک پاک که مر او را گرد باشد

يعلق باليد ناوياً الاستباحة صلوة مفروضة مسمياً ضربة واحدة

که بچسپد بدست درانحال که نیت کند آن تیمم را از جهت مباح شدن نماز فرض تسمیه خواننده است زدن یکبار

يفرج بين أصابعه فيمسح وجهه بباطن أصابع يديه وظهر كفيه

گشاده دارد میان انگشتان دست پس مسح کند روی خود را بباطن انگشتان دست ومسح کند پشت دو کف دست خود را

بباطن راحتيه وأما الطهارة الكبرى فنذكرها في باب آداب

بباطن دو کف دست واما طهارت بزرگ که غسل است پس ذکر خواهیم کرد او را در باب آداب

الخلاء إن شاء الله تعالى وأما الستارة فأن يكون ثوباً طاهراً

خلاء واما ستر عورت پس آنکه باشد جامه پاک

يستر عورته ومنكبيه من سائر أنواع الثياب إلا الحرير فإن

که بپوشد عورت اورا ودو دوش اورا از همه نوعهای جامه غیر از ابریشم پس بدرستیکه

الصلوة فيه باطلة وإن كان طاهراً وكذلك المغصوب وأما

نماز در جامه ابریشم باطل است واگرچه باشد پاک وهمچنین نماز جائز نیست در جامه غصب کرده شده واما

البقعة فأن يكون طاهرة من جميع النجاسات فإن كانت النجاسة

جای پس آنکه باشد پاک از همه پلیدیها پس اگر باشد پلیدیها

التي عليها قد نشفتها الرياح أو الشمس فبسط عليها بساطاً طاهراً

که بر جای است خشک کرده است اورا بادها یا آفتاب پس گسترد بر آن جای بساط پاک را

فصلى عليه صحت صلوته على إحدى الروايتين وكذلك إن كانت

پس گذارد نماز برو صحیح است نماز او بر یکی از دو روایت وهمچنین نماز جائز است اگر باشد

مغصوبة على رواية ضعيفة وأما استقبال القبلة فأن

جای غصب بر روایت ضعیفه واما روی آوردن بقبله پس آنکه

يتوجه إلى عين الكعبة إن كان بمكة وما قاربها من البقاع و

رو آرد بسوی نفس کعبه اگر باشد در مکه وچیزی که نزدیک آن است از جاها و

علق چسپیدن ۱۲ رشیدی

التفریج کشاده کردن ۱۲ رشیدی

راحت کف دست ۱۲ رشیدی

إِلَى جِهَتِهَا إِنْ كَانَ عَلَى بُعْدٍ مِنْهَا بِالْاِجْتِهَادِ وَبَذْلِ الطَّاقَةِ بِالْاِسْتِدْلَالِ

دبسوی جانب آن کعبه اگر باشد دور ازمکه بکوشش کردن وخرج کردن طاقت خود باشد باستدلال کردن

بِالشَّوَاهِدِ وَالدَّلَالَاتِ بِالنُّجُومِ وَالشَّمْسِ وَالرِّيَاحِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ وَأَمَّا

بشواهد ودلائل ازستارگان وآفتاب وبادها وجز آن . واما

النِّيَّةُ فَمَحَلُّهَا الْقَلْبُ وَهُوَ أَنْ يَعْتَقِدَ أَدَاءَ مَا افْتَرَضَ اللهُ تَعَالَى

نیت پس جای آن دل است وآن اینست که اعتقاد کند ادای چیزی که فرض کرده است حق تعالی

عَلَيْهِ مِنْ فِعْلِ الصَّلٰوةِ بِعَيْنِهَا وَامْتِثَالِ أَمْرِهِ الْوَاجِبِ مِنْ غَيْرِ رِيَاءٍ

برو ازکردن نماز معین وبجا آوردن امر حق را که واجب است بغیر نمودن

وَسُمْعَةٍ ثُمَّ يُحْضِرُ قَلْبَهُ إِلَى أَنْ يَفْرُغَ مِنْهَا وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ

وشنوانیدن خلق پس حاضر کند دل خود را تا انکه فارغ شود ازنماز وتحقیق آمده است درحدیث

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا

ازپیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستی فرمود پیغمبر مرعائشه را

لَيْسَ لَكِ مِنْ صَلٰوتِكِ إِلَّا مَا حَضَرَ فِيهِ قَلْبُكِ وَأَمَّا دُخُولُ الْوَقْتِ فَبِعِلْمِهِ

نیست مرترا ازنماز مگر چیزیکه حاضر باشد دران دل تو واما درآمدن وقت پس بدانستن وی

يَقِينًا أَوْ غَلَبَةِ الظَّنِّ فِي يَوْمِ الْغَيْمِ وَهَيَجَانِ الرِّيَاحِ وَالْمَوَانِعِ ثُمَّ

بیقین یا به غلبه گمان درروز ابر ودروقت شورش بادها وموانع تحقیق وقت وپس

يُؤَذِّنُ فَيَقُولُ اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا

اذان گوید پس بگوید تکبیر چار بار خدا تعالی بزرگ است گواهی میدهم که نیست

إِلٰهَ إِلَّا اللهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ

هیچ معبودی بحق بجز ذات پاک الله تعالی گواهی میدهم که محمد صلعم پیغمبر خدا است

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى

گواهی میدهم که محمد صلعم پیغمبر خدا است دو بار بگوید . بیایید برنماز . بیایید برنماز . بیایید بر

الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ ثُمَّ يُقِيمُ

رستگاری . بیایید بر رستگاری الله تعالی بزرگ است الله بزرگ است نیست هیچ معبودی بجز او پس اقامت گوید

فَيَقُولُ اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا

پس بگوید الله بزرگ است الله بزرگ است گواهی میدهم انکه نیست هیچ معبودی بجز او گواهی میدهم بدرستی محمد صلعم

رَسُولُ اللهِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ قَدْ قَامَتِ الصَّلٰوةُ قَدْ

رسول خدا تعالی است بیایید به نماز بیایید بر رستگاری تحقیق قائم شد نماز تحقیق

قَامَتِ الصَّلٰوةُ اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ **فَصْلٌ** فَإِذَا

قائم شد نماز الله بزرگ است . الله بزرگ است نیست هیچ معبودی بجز او فصل پس وقتی

كَمَلَتْ هٰذِهِ الشَّرَائِطُ دَخَلَ فِي الصَّلٰوةِ بِقَوْلِهِ اللّٰهُ اَكْبَرُ لَا يُجْزِئُهُ

تمام شد این شرطها درآمد در نماز بگفتن الله اکبر کفایت نمی کند

غَيْرُهُ مِنْ اَلْفَاظِ التَّعْظِيْمِ وَلَهَا اَرْكَانٌ وَّوَاجِبَاتٌ وَّمَسْنُوْنَاتٌ وَّ

غیر ازین کلمه تکبیر از الفاظ تعظیم و مران نماز را رکنهاست و واجبات است و سنتهاست و

هَيْئَاتٌ اَمَّا الْاَرْكَانُ فَخَمْسَةَ عَشَرَ الْقِيَامُ وَتَكْبِيْرَةُ الْاِحْرَامِ وَ

هیئتهاست اما ارکان پانزده است ایستادن و تکبیر تحریمه گفتن و

قِرَاءَةُ الْفَاتِحَةِ وَالرُّكُوْعُ وَالطُّمَاْنِيْنَةُ فِيْهِ وَالْاِعْتِدَالُ عَنْهُ وَالطُّمَاْنِيْنَةُ

خواندن فاتحه در رکوع کردن و آرمیدن در رکوع و راست شدن از رکوع و آرمیدن

فِيْهِ وَالسُّجُوْدُ وَالطُّمَاْنِيْنَةُ فِيْهِ وَالْجُلُوْسُ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ وَالطُّمَاْنِيْنَةُ

در اعتدال و سجده کردن و آرمیدن در سجده و نشستن در میان دو سجده و آرمیدن

فِيْهِ وَالتَّشَهُّدُ الْاَخِيْرُ وَالْجُلُوْسُ فِيْهِ وَالصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

در آن جلوس و تشهد پسین و نشستن در آن تشهد و درود کردن بر پیغمبر

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالتَّسْلِيْمُ وَاَمَّا الْوَاجِبَاتُ فَتِسْعَةٌ اَلتَّكْبِيْرُ غَيْرُ تَكْبِيْرَةِ

علیه السلام و لفظ سلام گفتن اما واجبات پس نه اند تکبیر گفتن غیر تکبیر

الْاِحْرَامِ وَالتَّسْمِيْعُ وَالتَّحْمِيْدُ عِنْدَ الرَّفْعِ مِنَ الرُّكُوْعِ وَالتَّسْبِيْحُ فِي

تحریمه و سمع الله لمن حمده گفتن و ربنا لک الحمد گفتن وقت برداشتن سر از رکوع و سبحان ربی العظیم گفتن در

الرُّكُوْعِ وَالسُّجُوْدِ مَرَّةً مَرَّةً وَقَوْلُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِيْ فِي الْجَلْسَةِ بَيْنَ

رکوع و سبحان ربی الاعلی گفتن در سجده یک یک بار و گفتن رب اغفر لی در نشستن در میان

السَّجْدَتَيْنِ مَرَّةً وَّاحِدَةً وَّالتَّشَهُّدُ الْاَوَّلُ وَالْجُلُوْسُ لَهٗ وَنِيَّةُ

دو سجده یکبار و التحیات اول و نشستن برای تشهد اول و نیت

الْخُرُوْجِ مِنَ الصَّلٰوةِ فِي التَّسْلِيْمِ وَاَمَّا الْمَسْنُوْنَاتُ فَاَرْبَعَةَ عَشَرَ

برآمدن از نماز در سلام اما سنتها پس چارده است

اَلْاِسْتِفْتَاحُ وَالتَّعَوُّذُ وَقِرَاءَةُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَقَوْلُهُ اٰمِيْنَ

خواندن انی وجهت الخ خواندن اعوذ الخ و خواندن تسمیه و گفتن آمین

وَقِرَاءَةُ سُوْرَةٍ وَّقَوْلُ مِلْاَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بَعْدَ التَّحْمِيْدِ وَمَازَادَ

و خواندن سوره از سورتها و گفتن لفظ ملا السماء والارض بعد ربنا لک الحمد و هر که زیاده باشد

عَلَى التَّسْبِيْحَةِ الْوَاحِدَةِ فِي الرُّكُوْعِ وَالسُّجُوْدِ وَفِيْ قَوْلِ رَبِّ اغْفِرْ لِيْ

از یک تسبیح در رکوع و سجود و در گفتن رب اغفر لی در جلسه

وَالسُّجُوْدُ عَلَى الْاَنْفِ فِيْ اِحْدَى الرِّوَايَتَيْنِ وَجَلْسَةُ الْاِسْتِرَاحَةِ

و سجده کردن بر بینی در یک روایت و نشستن از جهت راحت

بَعْدَ قَضَاءِ السَّجْدَتَيْنِ وَالتَّعَوُّذُ مِنْ اَرْبَعَةِ اَشْيَاءَ بِاَنْ يَقُوْلَ
بیش از ادای دو سجده دیناه خواستن از چار چیز به اینکه گوید

اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ
پناه می خواهم بخدا از عذاب دوزخ واز عذاب گور واز فتنه

الْمَسِيْحِ الدَّجَّالِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَالدُّعَاءُ بِمَا ذُكِرَ فِي
مسیح دجال واز بلاء زندگانی ومرگ وخواندن دعا که مذکور است در

الْاَخْبَارِ بَعْدَ اَنْ يُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي التَّشَهُّدِ
احادیث پس از درود بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم در نشستن

الْاَخِيْرِ وَالْقُنُوْتُ فِي الْوِتْرِ وَالتَّسْلِيْمَةُ الثَّانِيَةُ عَلَى رِوَايَةٍ ضَعِيْفَةٍ
پسین وخواندن دعا قنوت در وتر وسلام درجانب دوم گفتن بر روایت ضعیف

وَاَمَّا الْهَيْئَاتُ فَخَمْسٌ وَعِشْرُوْنَ هَيْئَةً رَفْعُ الْيَدَيْنِ عِنْدَ
اما هیئات نماز پس بیست وپنج هیئت است برداشتن دو دست در وقت

الْاِفْتِتَاحِ وَالرُّكُوْعِ وَالرَّفْعِ مِنْهُ وَهُوَ اَنْ يَكُوْنَ كَفَّاهُ مَعَ
شروع نماز وبرداشتن دو دست در وقت رکوع ودر وقت برداشتن سر از رکوع وآن برداشتن آنست که باشد دو کف دست او برابر

مَنْكِبَيْهِ وَاِبْهَامَاهُ عِنْدَ شَحْمَتَيْ اُذُنَيْهِ وَاَطْرَافُ اَصَابِعِهِ مَعَ
دو دوش او ودو انگشت او نزد دو نرمه گوش او وسر انگشتان او با

فُرُوْعِ اُذُنَيْهِ ثُمَّ اِرْسَالُهُمَا بَعْدَ الرَّفْعِ وَوَضْعُ الْيَمِيْنِ عَلَى الشِّمَالِ
جوانب دو گوش او پس گذاشتن آن دو دست راست پس از رفع ونهادن دست راست بر دست چپ

فَوْقَ السُّرَّةِ وَالنَّظَرُ اِلَى مَوْضِعِ السُّجُوْدِ وَالْجَهْرُ بِالْقِرَاءَةِ وَاٰمِيْنَ
بالای ناف ونظر کردن بسوی جای سجده وبلند کردن قراءت وبلند گفتن آمین

وَالْاِسْرَارُ بِهِمَا وَوَضْعُ الْيَدَيْنِ عَلَى الرُّكْبَتَيْنِ فِي الرُّكُوْعِ وَمَدُّ
وآهسته خواندن قراءة وآمین ونهادن دو دست بر دو زانو در رکوع ودراز کردن

الظَّهْرِ وَمُجَافَاةُ عَضُدَيْهِ عَنْ جَنْبَيْهِ فِيْهِ وَالْبِدَايَةُ بِوَضْعِ الرُّكْبَةِ
پشت ودور داشتن دو بازو خود را از دو پهلوی خود در سجده وابتدا کردن بنهادن زانو

ثُمَّ الْيَدِ فِي السُّجُوْدِ وَمُجَافَاةُ الْبَطْنِ عَنِ الْفَخِذَيْنِ وَالْفَخِذَيْنِ عَنِ السَّاقَيْنِ
پس دست در سجود ودور داشتن شکم از دو ران ودو ران را از دو ساق

فِيْهِ وَالتَّفْرِيْقُ بَيْنَ الرُّكْبَتَيْنِ فِي السُّجُوْدِ وَوَضْعُ الْيَدَيْنِ حِذَاءَ
در سجده وجدائی کردن در دو زانو در سجده ونهادن دو دست برابر

الْمَنْكِبَيْنِ فِيْهِ وَالْاِفْتِرَاشُ فِي الْجُلُوْسِ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ وَفِي التَّشَهُّدِ
دو دوش در سجده وگستردن پا در نشستن درمیان دو سجده وگستردن دو پا در تشهد

الْأَوَّلِ وَالتَّوَرُّكُ فِي الثَّانِي وَوَضْعُ الْيَدِ الْيُمْنَى عَلَى الْفَخِذِ الْيُمْنَى
اول ونشستن بر سرین در تشهد ثانی ونهادن دست راست بر ران راست
مَقْبُوضَةً مُشِيرًا بِالسَّبَّابَةِ مُحَلِّقًا بِالْإِبْهَامِ مَعَ الْوُسْطَى وَوَضْعُ
در انحالتی که قبض کرده شده باشد آنگشت ها در انحالیکه اشارت کننده باشد بانگشت شهادت و حلقه کننده باشد ز انگشت
الْيُسْرَى عَلَى الْفَخِذِ الْيُسْرَى مَبْسُوطَةً فَإِنْ أَخَلَّ بِشَرْطٍ مِنَ الشَّرَائِطِ الَّتِي
دست چپ بر ران چپ درانحالیکه کشاده باشد دست چپ پس اگر خلل کرد بچیزی از شرائط که
ذَكَرْنَاهَا أَوَّلًا بِغَيْرِ عُذْرٍ لَمْ تَنْعَقِدِ الصَّلٰوةُ وَإِنْ تَرَكَ رُكْنًا عَامِدًا أَوْ
ذکر کردیم آنها را اول بغیر عذر منعقد نه شد نماز و اگر ترک کرد رکن را دانسته یا
سَاهِيًا بَطَلَتْ وَإِنْ تَرَكَ وَاجِبًا سَاهِيًا جَبَرَهُ بِسُجُودِ السَّهْوِ وَإِنْ تَرَكَهُ
بسهو باطل شد نماز و اگر ترک کرد واجب را بسهو برابر کند نقصان را بسجده سهو و اگر ترک کرد واجب
عَامِدًا بَطَلَتِ الصَّلٰوةُ وَإِنْ تَرَكَ سُنَّةً أَوْ هَيْئَةً لَمْ يَبْطُلْ وَلَمْ يَسْجُدْ
بقصد کرد پس باطل شد نماز و اگر ترک سنت کرد یا هیئت کرد نه نماز باطل می شود و نه سجده سهو لازم آید
كِتَابُ الزَّكٰوةِ وَيَجِبُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ زَكَوِيٌّ وَهُوَ أَنْ
کتاب زکوة و واجب می شود بر آن مسلمان زکوة اگر باشد مر او را مال که موجب زکوة است آن مال
يَمْلِكَ عِشْرِينَ مِثْقَالًا مِنَ الذَّهَبِ أَوْ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ مِنَ الْوَرِقِ أَوْ
که مالک بود بیست مثقال از طلا بوزن مکه یا مالک دو صد درم از نقره یا
قِيمَةَ أَحَدِهِمَا مِنْ عُرُوضِ التِّجَارَةِ أَوْ خَمْسًا مِنَ الْإِبِلِ أَوْ ثَلٰثِينَ مِنَ الْبَقَرِ
قیمت یکی ازین دو از کالای تجارت یا پنج از شتر یا سی از گاو
أَوْ أَرْبَعِينَ مِنَ الْغَنَمِ سَائِمَةً حَوْلًا كَامِلًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَبْدًا أَوْ مُكَاتَبًا
یا چهل از گوسپند که چرنده باشد در صحرا سال تمام مگر اینکه باشد آن مالک بنده یا مکاتب
فَإِنَّهُ لَا يَجِبُ عَلَيْهِمَا الزَّكٰوةُ فَيُخْرِجُ عَنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ رُبُعَ
پس بدرستی واجب نیست بران دو زکوة پس برآرد از طلا و نقره که نصاب باشد چهارم
الْعُشْرِ فَيَكُونُ عَنْ عِشْرِينَ دِينَارًا نِصْفُ دِينَارٍ لِأَنَّ عُشْرَهَا
حصه از ده حصه پس باشد از بیست دینار نیم دینار از جهت انکه عشر بیست دینار
دِينَارَانِ وَرُبُعُهُمَا نِصْفُ دِينَارٍ وَعَنْ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ خَمْسَةُ دَرَاهِمَ
دو دینار است و چهارم حصه دو دینار نیم دینار است و باشد از دو صد درم واجب پنج درم
لِأَنَّ عُشْرَهَا عِشْرُونَ وَرُبُعُهَا خَمْسَةٌ وَعَنْ خَمْسٍ مِنَ الْإِبِلِ شَاةٌ
از جهت اگر دهم حصه آن بیست است و چهارم حصه بیست درم پنج است و برارد از پنج شتر یک شاة
وَهِيَ الْجَذَعُ مِنَ الضَّأْنِ قَدْ تَمَّتْ لَهَا سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَالثَّنِيُّ مِنَ الْمَعْزِ
و آن جذع است یعنی نسل دار که گوسپند و میش باشد تحقیق تمام شده باشد او را شش ماه و ثنی است از موداری یعنی بز

وَهُوَ مَا لَهُ سَنَةٌ وَعَنْ عَشْرٍ شَاتَانِ وَعَنْ خَمْسَةَ عَشَرَ ثَلَاثُ
و نیز آنست که مراو را یکسال باشد و بر آرد از ده شتر دو شاة و از پانزده شتر سه

شِيَاهٍ وَعَنْ عِشْرِيْنَ اَرْبَعُ شِيَاهٍ وَعَنْ سِتٍّ وَّعِشْرِيْنَ اِبْنَتُ مَخَاضٍ
شاة و از بیست شتر چهار شاة و از بیست و شش شتر بر آرد بنت مخاض و آن

وَهِيَ مَا لَهَا سَنَةٌ وَّدَخَلَتْ فِي الثَّانِيَةِ فَاِنْ لَّمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا فَابْنَ
بنت مخاض آنست که مراو را تمام شده باشد یکسال و در آمده باشد در سال دوم پس اگر قادر نباشد بر بنت مخاض پس بدهد

لَبُوْنٍ ذَكَرٍ وَهُوَ مَا لَهُ سَنَتَانِ وَدَخَلَ فِي الثَّالِثَةِ وَعَنْ سِتٍّ وَ
ابن لبون نر و ابن لبون نر آنست که مراو را دو سال کامل گذشته باشد و در آمده باشد در سومی و از سی و شش

ثَلٰثِيْنَ اِبْنَتَ لَبُوْنٍ وَهِيَ فِي سِنِّ ابْنِ لَبُوْنٍ وَعَنْ سِتٍّ وَّاَرْبَعِيْنَ
بدهد او را آنکه بنت لبون باشد و آن بنت لبون در سال ابن لبون است و از چهل و شش بر آرد

حِقَّةً وَهِيَ مَا كَمَلَ لَهَا ثَلٰثُ سِنِيْنَ وَعَنْ اِحْدٰى وَسِتِّيْنَ جَذَعَةً
حقه را و آن حقه او را آنست که تمام شده مراو را سه سال و بر آرد از شصت و یک شتر جذعه را

وَهِيَ مَا كَمَلَ لَهَا اَرْبَعُ سِنِيْنَ وَعَنْ سِتٍّ وَّسَبْعِيْنَ بِنْتَيْ لَبُوْنٍ وَّ
و آن جذعه آنست که تمام شده باشد مراو را چهار سال و از هفتاد و شش دو بنت لبون و

عَنْ اِحْدٰى وَتِسْعِيْنَ حِقَّتَيْنِ اِلٰى اَنْ تَبْلُغَ عِشْرِيْنَ وَمِائَةً فَاِذَا زَادَتْ
از نود و یک شتر بر آرد دو حقه را تا آنکه برسد به صد و بیست شتر پس وقتیکه زیاده شود

وَاحِدَةٌ كَانَ فِيْ كُلِّ اَرْبَعِيْنَ بِنْتُ لَبُوْنٍ وَفِيْ كُلِّ خَمْسِيْنَ حِقَّةٌ
یکی باشد در هر چهل شتر بنت لبون و باشد در هر پنجاه شتر یک حقه

وَاَمَّا الْبَقَرُ فَيُخْرِجُ عَنْ ثَلٰثِيْنَ تَبِيْعًا اَوْ تَبِيْعَةً وَهِيَ مَا كَمَلَ لَهَا سَنَةٌ
و اما گاؤ پس بر آرد از سی گاؤ یک تبیع نر یا ماده و آن چیزیست که کامل شده باشد او را یکسال

وَعَنْ اَرْبَعِيْنَ مُسِنَّةً وَهِيَ مَا كَمَلَ لَهَا سَنَتَانِ وَعَنْ سِتِّيْنَ
و از چهل گاؤ بر آرد یک مسنه را و آن چیزیست که تمام شده باشد او را دو سال و از شصت گاؤ بر آرد

تَبِيْعَتَيْنِ فَاِذَا بَلَغَتْ سَبْعِيْنَ كَانَ فِيْهَا تَبِيْعٌ وَّمُسِنَّةٌ ثُمَّ عَلٰى
دو تبیعه را پس وقتیکه رسد گاؤ بهفتاد باشد درانها یک تبیع و یک مسنه پس بر

هٰذَا الْاِعْتِبَارِ يُخْرِجُ عَنْ كُلِّ ثَلٰثِيْنَ تَبِيْعًا وَّعَنْ كُلِّ اَرْبَعِيْنَ مُسِنَّةً
همین قیاس بر آرد از هر سی گاؤ یک تبیع و از هر چهل گاؤ یک مسنه

وَاَمَّا الْغَنَمُ فَفِيْ كُلِّ اَرْبَعِيْنَ شَاةً اِلٰى اَنْ تَبْلُغَ مِائَةً وَّعِشْرِيْنَ فَاِذَا
و اما گوسپند پس در هر چهل گوسپند یک شاة تا آنکه برسد آن غنم بیکصد و بیست پس وقتی که

زَادَتْ وَاحِدَةٌ فَفِيْهَا شَاتَانِ اِلٰى مِائَتَيْنِ فَاِذَا زَادَتْ وَاحِدَةٌ فَفِيْهَا
زیاده شود یکی پس دران غنم دو شاة است تا آنکه برسد عدد غنم بدو صد پس وقتیکه زیاده شود یکی پس دران غنم

ابن مخاض و بنت مخاض بچه شتر یکساله که در سال دوم در آمده باشد ۱۲ رشیدی

لبون بالفتح شیر دار ابن لبون و بنت لبون بچه دو ساله که بسیوم سال در آمده باشد ۱۲ رشیدی

حقه بالکسر و تشدید قاف ۱۲ مهذب حقه بالکسر شتر بچه سه ساله که پا در چهارم گذاشته باشد ۱۲ رشیدی

تبیع بچه گاو یکساله که پس مادر میرود رشیدی

ثلث شياه الى ثلثمائة فاذا زادت ففي كل مائة شاة فيعطي المخرج

سه شاة است تا آنکه برسد صد رسد پس اگر زیاده شود بر سه صد پس در هر صد یک شاة بدهد پس بدهد آنکه بر آورده شد

عن جميع ذالك للثمانية الاصناف المذكورة في القرآن للفقراء

از همه اموال مذکوره از برای هشت گروه که مذکور اند در قرآن از برای فقرا

الذين لا يملكون كفايتهم والمساكين وهم الذين لهم معظم

که مالک نیستند کفایت خود را و برای مساکین و آنها کسانی اند که برای ایشان است اکثر

الكفاية ولا يملكون تمامها والعاملين عليها وهم الجباة لها

کفایت است و مالک نیستند تمام کفایت را و کسانیکه کار می کنند بران جمع از زکوة و آنها که جمع می کنند مال

والحافظون لها الى ان يؤدوها الى الامام والمؤلفة قلوبهم وهم

و کسانیکه نگاه میدارند آن مال را تا آنکه برسانند اورا بپادشاه و بدهد برای کسانی که الفت داده شده دلهای ایشان

قوم من الكفار يرجى اسلامهم اذا اعطوا المال او يكفوا شرهم عن

قومی از کافرانند که امید داشته شود اسلام ایشان وقتیکه داده می شوند مال را یا باز دارند بدی خود را از

المسلمين وفي الرقاب وهم المكاتبون وان اشترى بزكاته رقبة

مسلمانان و در خلاص کردن گردن از بندگی و آن رقاب مکاتبان اند و اگر بخرد بزکوة خود بنده را

كاملة فاعتقها جاز ايضا على رواية والغارمين وهم المديونون

پس آزاد کند اورا روا است بیک روایت و بدهد قرضداران را و آن قرضداران اند

الذين لا طاقة لهم على قضاء ديونهم وفي سبيل الله وهم الغزاة

که قدرت ندارند برادا کردن قرضهای خود و بدهد در راه خدا تعالی و آن غازیان اند

الذين لا جزاء لهم في ديوان الامام ولا غيره من السلاطين وان

که نیست مر ایشانرا حصه در دفتر بادشاه و نه در دفتر غیر بادشاه از حکام و اگرچه

كانوا اغنياء وابن السبيل وهو المسافر المنقطع به دون الذي

باشند آن غازیان توانگر و بدهد برای پسر راه و آن مسافر است که منقطع شده باشد از مال خود بسبب سفر نه

ينشئ السفر من بلده فاذا ادى ما عليه من زكوة الفرض يستحب

شروع میکند سفر را از شهر خود پس وقتی که ادا کرد آنچه بر وی است از زکوة فرض مستحب است

له صدقة التطوع في سائر اوقاته ليلا ونهارا قليلا وكثيرا

اورا صدقه نفل در همه وقتهای در شب و روز کم و بیش

لا سيما في الاشهر المباركة كشهر رجب وشعبان وشهر رمضان

خصوصا در ماههای بابرکت . چنانچه ماه رجب و ماه شعبان و ماه رمضان

وايام العيد وعاشورا وايام الجدب والضيق ليحوي بذلك العافية

و روزهای عید و روز عاشورا و روزهای قحط و تنگی تا آنکه جمع کند بآن صدقه لطف الٰهی و عافیت

الجسم

في الجسم والمال والأهل والخلف السريع في الدنيا والثواب

در تن ومال واهل وخلف آن مال دیگر زود در دنیا وبیابد ثواب

الجزيل في الآخرة فصل ويخرج زكوة الفطر إذا فضل عن قوت

بزرگ در عاقبت فصل وبرآرد صدقه فطر را وقتیکه زیاده باشد از قوت او

وقوت عياله يوم العيد وليلته عن نفسه وزوجته و

وقوت عیال او برآرد صدقه فطر را روز عید وشب او از خود واز زن خود و

رقيقه وولده وأمه وأبيه وإخوانه وأخواته وأعمامه و

از بنده خود واز پسر خود واز مادر خود واز پدر خود واز برادر خود واز خواهران خود واز اودران خود و

بني أعمامه عن ترتيب الأقرب فالأقرب بشرط أن يكونوا في

از پسران اودران خود برآرد صدقه از ترتیب پس آن نزدیک تر بشرط اگر باشند ایشان در

مؤنته ونفقته وقدرها صاع وزنه خمسة أرطال وثلث

مؤنت او ونفقه او ومقدار آن صدقه یک پیمانه است وزن آن صاع پنج رطل وسیوم حصه رطل است

بالعراقي من التمر أو الزبيب أو البر أو الشعير أو دقيقهما أو سويقهما

بوزن عراقی از خرما یا از مویز یا از گندم یا از جو یا آرد گندم وجو یا تلقان گندم وجو

وكذلك الأقط على الصحيح من المذهب فإن عدم هذه الأصناف

وهمین طور جائز است اقط بر قول صحیح از مذهب امام احمد پس اگر نایاب باشد این چیزها

جميعها فليخرج من قوت البلد من سائر أنواع الحب كالأرز

همه پس گو که برآرد از قوت شهر از باقی نوعها دانه مانند برنج

والذرة والدخن وغيرها كتاب الصيام وإذا دخل شهر

وذرة وارزن وجز آن کتاب روزه ها هرگاه که آمد ماه

رمضان وجب عليه أن يصوم لقوله تعالى فمن شهد منكم

رمضان واجب است بر مسلمان روزه گرفتن از جهت فرموده حقتعالی پس هر که حاضر باشد از شما

الشهر فليصمه فإذا ثبت عنده دخول الشهر إما برؤيته نفسه

در ماه رمضان پس گو که روزه بگیرد در آن ماه پس وقتیکه ثابت شد نزد او در آمدن ماه رمضان یا به دیدن او خودش

الهلال أو شهادة رجل واحد عدل ثبت بذلك أو إكمال شعبان

ماه را یا بگواهی دادن یک مرد که عادل باشد که ثابت شده دخول رمضان بقول او نزد قاضی یا بکامل کردن شعبان

ثلثين يوما أو حدوث غيم أو قترة في ليلة الثلثين منه نوى

سی روز یا باشد پیدا شدن ابر یا غبار در شب سیام از شعبان نیت کند

أي وقت من الليل من وقت غروب الشمس إلى قبل أن يطلع الفجر

هر وقت از شب از وقت فرو رفتن آفتاب پیش از طلوع صبح

كتاب الصيام

الثاني بانه صائم غدا من شهر رمضان هكذا كل ليلة الى ان
صادق نيت كند باينكه روزه كيرنده ام فردا از همين رمضان همين طور نيت كند در هر شب تا انكه
ينتهي الشهر وان نوى في اول ليلة من الشهر انه صائم الشهر
تمام شود ماه رمضان واكر نيت كند در اول شب از ماه رمضان اينكه بدرستي روزه كيرنده است ماه را
جميعه كفاه ذلك في رواية ضعيفة والصحيح الاول فاذا اصبح
تمام بسنده است اين نيت او در روايت ضعيفه از امام احمد وصحيح اول است پس وقتيكه صبح كرد
وجب عليه ان يمسك في جميع نهاره عن الاكل والشرب و
واجب است برو اينكه نكاهدارد خود را در تمام روز از خوردن ونوشيدن و
الجماع وجميع ما يصل الى جوفه من اي موضع كان وعن الحجامة
جماع كردن واز هر چيزيكه رسد بشكم او از هر جائيكه رسد واز خون كرفتن
لنفسه او غيره واستدعاء القيء والمني فان خالف في جميع
خود را يا غير خود را وطلب كردن قي وطلب كردن مني پس اكر مخالفت كرد در همه چيزها كه
ذلك بطل صومه ووجب عليه الامساك الى غروب الشمس و
مذكور شد باطل شد روزه او وواجب شد بران مخالفت كننده نكه داشتن خود را تا فرو رفتن آفتاب و
القضاء الا الجماع فانه يجب عليه مع ذلك كفارة وهي عتق
واجب است برو قضا نيز مكر در جماع پس بدرستي واجب است بر جماع كننده با امساك وقضا كفارت وآن كفارت آزاد كردن
رقبة مؤمنة سليمة من العيوب المضرة في العمل فان لم يجد
بنده مؤمن است كه سلامت باشد از عيبها كه ضرر كننده در كار خدمت است پس اكر نيابد بنده را
فصيام شهرين متتابعين فان لم يستطع فاطعام ستين
پس روزه كيرد دو ماه پي در پي پس اكر طاقت روزه ندارد پس طعام دهد شصت
مسكينا لكل واحد منهم مدا من طعام وهو رطل وثلث
فقير را مر هر يكي را از ايشان يك مد از كندم وآن مد رطل وثلث رطل است
بالعراقي فيكون مائة وثلثة وسبعون درهما وثلث درهم
بوزن عراقي پس باشد آن مد بوزن يكصد وهفتاد وسه درم وسيوم حصه درهم
او نصف صاع من تمر او شعير فان لم يجد ذلك ثمن قوت بلده
يا نيم صاع ده از خرما يا از جو پس اكر نيابد اين چيزها پس بهاء از قوت كه متعارف
كما قلنا في الفطرة فان لم يجد شيئا سقطت عنه واستغفر
چنانچه كفته ايم در صدقه فطر پس اكر نيابد چيزي را ساقط شد كفاره ازو وآمرزش خواهد
الله عز وجل وتاب اليه واحسن العمل في الثاني ويجتنب في
از خدا وباز كردد بسوي او ونيكو باحتياط كند عمل روزه را در بار دوم وپرهيزد در

نهار رمضان الخلوة بامرأة شابة والقبلة لها وان كانت ايضا

روز رمضان از خلوت نشستن با زن جوان و بوسه کردن اورا اگرچه باشد آن زن

ممن تحل له او ذات محرم يعني رحم ويجتنب السواك بعد الزوال

حلال مر اورا یا خداوند حرمت که نکاحش با و حرام باشد یعنی ... و پرهیزد مسواک کردن را پس از نیم روز

ومضغ العلك وجمع ريقه ثم بلعه وذوق الطعام عند الطبخ

و از خاییدن مصطکی و جمع کردن آب دهن را پس فرو بردن آن و چشیدن طعام را وقت پختن

وغيره والغيبة والنميمة والكذب والسب وغير ذلك ويستحب

و غیر پختن و از گله و سخن چینی و از دروغ و از دشنام و دیگر از آن و مستحب است

له تعجيل الافطار الا في يوم الغيم وتأخيره افضل وتأخير السحور

مر اورا جلدی افطار کردن مگر در روز ابر پس تاخیر او افضل است و تاخیر خوردن سحر

الا ان يكون ممن يخفى عليه ذلك اي طلوع الفجر والاولى له ان

مگر آنکه باشد از کسانی که پنهان است برو طلوع فجر و بهتر است مر اورا

يفطر على التمر او على الماء ويدعو وقت الافطار لما روي عن النبي

افطار کردن بخرما یا به آب و دعا خواند وقت افطار از جهت چیزی که روایت است

صلى الله عليه وسلم انه قال اذا صام احدكم فقدم عشاءه

از پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود وقتی که روزه دارد یکی از شما پس پیش آورده شود طعام شبانه او

فليقل بسم الله اللهم لك صمت وعلى رزقك افطرت سبحانك و

پس بگوید ... بنام خدا بار خدایا برای تو روزه گرفته بودم و بر روزی تو کشادم پاکی است تو را و سپاس

بحمدك اللهم تقبل منا انك انت السميع العليم كتاب الاعتكاف

است مر ترا بار خدایا قبول کن روزه را از من پس بدرستی تو شنونده دعا و دانندهٔ نیات ... کتاب اعتکاف

ويستحب له الاعتكاف ولا يكون الا في مسجد يصلى فيه بالجماعة واولى المساجد

و مستحب است مر اورا اعتکاف و نمی باشد آن اعتکاف مگر در مسجدی که گذارده شود در او نماز بجماعت و بهترین مساجد مسجد

الجامع اذا كان اياما يتخللها جمعة ويصح بغير صوم والاولى ان

جامع است وقتی که باشد اعتکاف چند روز که در میان آنها جمعه باشد و صحیح است اعتکاف بی روزه و بهتر است این که

يكون بالصوم لانه اجمع لهمه واعون على كسر نفسه واليق

باشد اعتکاف با روزه از جهت آنکه جمع کننده تر است از برای قصد و یاری دهنده تر است بر شکستن نفس او و لائق تر است

باشتقاق ما هو بصدده لان الاعتكاف هو حبس النفس في مكان

به برآوردن چیزی که قائم در پی اوست از جهت آنکه اعتکاف بستن نفس است در جای

مخصوص ولزوم الشيء والمداومة عليه قال الله تعالى ما هذه

خاص و چسپیدن چیزی را و همیشه بودن بران چیز فرمود حق تعالی حکایت چه چیز است این

التماثيل التي أنتم لها عاكفون وهو من السنن المأثورة عن النبي
صورتها یعنی بتان که شما همیشه برایشان افتاده اید و مجوس اید و اعتکاف از سنتهاست که مروی است از رسول
صلى الله عليه وسلم وأصحابه لأن النبي صلى الله عليه وسلم
صلی الله علیه وسلم و از اصحاب او از جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
اعتكف العشر الأخير من شهر رمضان ثم لم يزل على ذلك حتى توفاه
معتکف شد ده اخیر را از رمضان پس همیشه بود در این بر این اعتکاف تا اگر بمیراند
الله تعالى وندب الصحابة إليه فقال من أراد أن يعتكف فليعتكف
حق تعالی و رغبت داد صحابه را بسوی اعتکاف پس گفت کسی که خواهد اعتکاف را پس باید که اعتکاف کند
العشر الأواخر فإذا اعتكف ينبغي له أن يشتغل بفعل يقربه إلى
در عشره اخیره پس آنگه که اعتکاف کند می باید که مشغول شود بکاری که نزدیک سازد
الله تعالى من قراءة القرآن والتسبيح والتهليل والتفكر ويجتنب
بخدا تعالی از خواندن قرآن و سبحان الله گفتن و لا اله الا الله گفتن و فکر کردن در افعال و صفات الهی و پرهیز کند
مما لا يعنيه من القول والفعل والعمل ويلزم الصمت من غير ذكر
از آنکه مقصود نیست از سخن و کار و کردار و لازم گیرد خاموشی از غیر ذکر
الله تعالى ويجوز له التدريس وإقراء القرآن لأن ذلك يتعدى
خدا تعالی و روا است معتکف را درس علوم دینی گفتن و خوانانیدن قرآن از جهت آنکه این عبادت است که میرسد
نفعه إلى غيره فهو أكثر ثوابا من اشتغاله بخاصة نفسه ويجوز
نفع او بغیر او پس این بیشتر است از روی ثواب از مشغول شدن بعبادت که خاص بخود باشد و جایز است
له الخروج من معتكفه لما لا بد له من الاغتسال من الجنابة والأكل
مر او را بر آمدن از جای اعتکاف از برای چیزی که چاره ندارد از آن چیز از غسل کردن جنابت و خوردن
والشرب وقضاء حاجة الإنسان من البول والغائط وعند الخوف
و نوشیدن و قضا کردن حاجت آدمی از بول و براز و بهنگام ترس
على نفسه من الفتنة والمرض الشديد وغير ذلك كتاب الحج فإذا كملت
بر نفس خود از بلا و بیماری سخت و جز آن پس اگر تمام حاصل شود
في حقه شرائط الحج وجب عليه أداء الحج والعمرة على الفور وهو
در حق او شرطهای حج واجب می شود بر او فی الفور ادا کردن حج و عمره در حال و آن
أن يكون بعد إسلامه حرا عاقلا بالغا مستطيعا بالزاد والراحلة
اینست که باشد پس از اسلام آزاد و عاقل و بالغ توانا باشد بتوشه و مرکب
وتخلية الطريق من عدو يمنعه وإمكان السير إليه وهو
و خالی بودن راه از دشمن که مانع باشد و توانایی سیر کردن بسوی آن حج و آن

اِتِّسَاعُ الْوَقْتِ لِاَدَاءِ الْحَجِّ وَصِحَّةُ الْبَدَنِ لِلْاِسْتِمْسَاكِ عَلَى الرَّاحِلَةِ

گنجائش وقت است از برای ادای حج و تندرستی تن از برای نگهداشتن خود را بر مرکب

وَالْاِسْتِطَاعَةُ بِالزَّادِ وَالرَّاحِلَةِ اِنَّمَا يَكُوْنُ بَعْدَ تَحْصِيْلِ النَّفَقَةِ

و توانائی بر توشه و مرکب جز اینکه باشد پس از حاصل کردن خرج

لِعِيَالِهٖ اِلٰى اَنْ يَعُوْدَ اِلَيْهِمْ وَالْمَسْكَنِ لَهُمْ وَقَضَاءِ الدُّيُوْنِ اِنْ كَانَتْ

از برای عیال خود تا اینکه برگشته آید بسوی ایشان و بعد حاصل کردن جای بودن برای ایشان و پس از ادای قرضها اگر باشد قرض

عَلَيْهِ وَاَنْ يَكُوْنَ لَهٗ لِعَفَائِهٖ بَعْدَ رُجُوْعِهٖ مِنْ فَضْلِ مَالٍ اَوْ اُجْرَةِ

بر رو و اینکه باشد او را چیزی که بسنده باشد او را پس از باز آمدن او از حج از زیادتی مال یا مزد مال

عَقَارٍ اَوْ بِضَاعَةٍ فَاِنْ خَالَفَ وَقَصَّرَ بِعِيَالِهٖ وَامْتَنَعَ مِنْ قَضَاءِ

غیر منقول یا مال امانت داده باشد برای سود پس اگر مخالفت کرد در شرائط و تقصیر کرد در خرج عیال خود و باز ماند از ادای

دَيْنِهٖ وَخَرَجَ اِلَى الْحَجِّ كَانَ مَاْثُوْمًا مَسْخُوْطًا عَلَيْهِ لِمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

قرض خود و برآمد بسوی حج باشد گنه‌کار غضب کرده شده حق تعالی بر او از جهت گفتن پیغمبر صلعم

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفٰى بِالْمَرْءِ اِثْمًا اَنْ يُضَيِّعَ مَنْ يَقُوْتُهٗ فَاِنْ سَلِمَ مِنَ

علیه و سلم بسنده است مرد را گناه اینکه ضایع کند کسی را که قوت میداد او را پس اگر سلامت باشد از

الْمُخَالَفَةِ حَتّٰى فَرَغَ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ سَقَطَ عَنْهُ الْفَرْضُ

مخالفت شرع تا اینکه فارغ شد از حج و عمره ساقط شد ازو فرض

فصل

فَاِذَا بَلَغَ الْمِيْقَاتَ الشَّرْعِيَّ وَهُوَ ذَاتُ عِرْقٍ اِنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ الْمَشْرِقِ

پس هرگاه که برسد جای احرام را که از شرع مقرر است و آن میقات ذات عرق است اگر باشد از مردم مشرق

وَالْجُحْفَةُ اِنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ الْمَغْرِبِ وَذُو الْحُلَيْفَةِ اِنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ

و جحفه است اگر باشد از اهل مغرب و ذو الحلیفه است اگر باشد از اهل

الْمَدِيْنَةِ وَيَلَمْلَمُ اِنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ الْيَمَنِ وَقَرْنٌ اِنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ نَجْدٍ

مدینه و یلملم است اگر باشد از اهل یمن و قرن است اگر باشد از اهل نجد

يَغْتَسِلُ وَيَتَنَظَّفُ اَوْ يَتَيَمَّمُ اِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ وَيَتَّزِرُ بِاِزَارٍ وَيَرْتَدِيْ

غسل کند و پاکیزه کند خود را از چرک ... یا تیمم کند اگر نیابد آب ... و تهبند بندد ... ردا

بِرِدَاءٍ وَيَكُوْنَانِ اَبْيَضَيْنِ نَظِيْفَتَيْنِ وَيَتَطَيَّبُ وَيُصَلِّيْ رَكْعَتَيْنِ

چادر را و باشند هر دو چادر و تهبند سفید و پاکیزه و خوشبو مالد و بگذارد دو رکعت را

ثُمَّ يُحْرِمُ وَيَنْوِي الْاِحْرَامَ بِقَلْبِهٖ وَيُلَبِّيْ بِالْعُمْرَةِ اِنْ كَانَ مُتَمَتِّعًا وَهُوَ

پس از آن احرام بندد و نیت کند احرام را بقلب خود و لبیک گوید بعمره تنها اگر باشد تمتع کننده و او

الْاَفْضَلُ اَوْ بِالْحَجِّ الْمُفْرَدِ اَوْ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ جَمِيْعًا وَيَشْتَرِطُ بِقَوْلِ

افضل است یا بحج تنها یا بحج و عمره هر دو و شرط کند بگفتن ...

اللّهم إني أريد العمرة أو الحج أو إياهما جميعا فيسّر ذلك لي و
بار خدایا بدرستی میخواهم من عمره را یا حج را یا آن هر دو را پس آسان بکن را و

تقبّل مني وتحلّ حيث حبستني ويلبّي وصفة التلبية
قبول بکن از من و حلال شوم بر آید از احرام جائی که بند کردی تو مرا و تلبیه کند و کیفیت تلبیه این است

لبيك اللّهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمة
استاده ام بخدمت و اطاعت از آن تو یا رب خدایا استاده ام نیست شریکی ترا استاده ام بدرستی سپاس و نعمت

لك والملك لا شريك لك يرفع بذلك صوته يقول ذلك بعد
مر تراست و ملک مر تراست نیست شریکی مر ترا بلند کند بدین کلمات آواز خود را بگوید این کلمات را پس

الإحرام وعقيب الصلوة الخمس وفي إقبال الليل والنهار والتقاء
از احرام و پس از نماز های پنج و در آمدن شب و روز و وقت ملاقات

الرفاق وإذا علا شرفا أو هبط واديا أو سمع ملبيا وفي مساجد
یاران و هرگاه بر آید بر بلندی را یا فرود آید وادی را یا بشنود تلبیه کننده را و در مسجد های

الحرام وبقاعه ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ويدعو
حرم و جای های حرم و درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و دعا کند

لنفسه بما أحب إذا فرغ من التلبية فصل وإذا أحرم لا يغطي
خود را بچیزی که دوست میدارد وقتی که فارغ شود از تلبیه پس هرگاه احرام بست نپوشد

رأسه ولا يلبس المخيط ولا الخفين فإن فعل ذلك لزمه ذبح شاة
سر را و نپوشد جامه دوخته را و نه هر دو موزه را پس اگر کرد این چیزی لازم شد او را کشتن یک گوسفند

إلا أن لا يجد الإزار والنعلين ولا يتطيب في بدنه وثيابه من
مگر آنکه نیابد ازار و نعلین را پس بپوشد جامه دوخته را و خوشبوئی نمالد بر تن خود و جامه های خود از

أنواع الطيب فإن فعل ذلك متعمدا غسله وذبح شاة ولا يقلّم
انواع خوشبوئی پس اگر استعمال کرد دانسته بشوید او را و ذبح کند یک گوسفند و نبرد

أظفاره ولا يحلق رأسه فإن قلّم ثلثة أظفار أو حلق ثلث شعرات
ناخنها را و نتراشد سر را پس اگر ببرید سه ناخن را یا تراشید سه موی را

من رأسه وبدنه فعليه ذبح شاة فإن كان دون ذلك نحو ظفر
از سر خود و بدن خود پس بر او واجب است ذبح شاة پس اگر باشد کم از این پس در بر ناخن

أو شعرة مدّ من طعام ولا يعقد النكاح لنفسه ولغيره ويجوز
یا موی نیم صاع است از گندم و نه بندد نکاح برای خود و نه برای غیر را و روا است

له الارتجاع ولا يباشر الزوجة والأمة في الفرج ودون الفرج
او را آمد و رفت کردن و مباشرت نکند با زن و کنیز در فرج و غیر فرج

فإن

فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ بَطَلَ حَجُّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ رَمْيِ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ

پس اگر مباشرت کند باطل شود حج او وقتی که باشد آن مباشرت پیش از انداختن سنگریزه عقبه

وَلَا يَسْتَمْنِي وَلَا يُكَرِّرُ النَّظَرَ فَإِنْ فَعَلَ فَأَمْنَى فَعَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ

و نه برآرد منی را بقصد خود و بار بار نظر نکند بسوی زن پس اگر نظر کرد که بر آمد منی پس واجب است برو کفارت

وَهِيَ ذَبْحُ شَاةٍ وَلَا يَقْتُلُ الصَّيْدَ الْمَأْكُولَ وَمَا تَوَلَّدَ مِنْ مَأْكُولٍ

و آن کفارت ذبح شاة است و نه کشد صیدی را که خورده می‌شود و صیدی را که زاییده است از ماکول و

غَيْرِ مَأْكُولٍ وَلَا يَأْكُلُ مَا صِيدَ لِأَجْلِهِ أَوْ أَشَارَ إِلَيْهِ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ

غیر ماکول و نخورد چیزی که شکار کرده شد از جهت او یا شکاری که اشاره کرده باشد بسوی او یا رهنمائی کرده باشد

أَوْ أَعَانَ عَلَى ذَبْحِهِ مِثْلَ أَنْ يُمْسِكَهُ أَوْ يُعِيرَهُ سِكِّينًا وَنَحْوَ ذَلِكَ فَإِنْ

یا یاری کرده باشد بر ذبح او مانند آنکه نگاه دارد صید را از برای ذبح یا عاریت دهد کارد را و همچو آن چیزهای دیگر پس اگر

فَعَلَ فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ مِثْلُهُ مِنَ النَّعَمِ فَإِنْ كَانَ الصَّيْدُ نَعَامَةً فَعَلَيْهِ

کرد ازینها چیزی را پس بروست جزا مانند آن صید از چارپایه پس اگر باشد شکار شترمرغ پس بروست

بَدَنَةٌ وَإِنْ كَانَ حِمَارَ وَحْشٍ فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ وَإِنْ كَانَ بَقَرَةَ الْوَحْشِ

بدنه یعنی اروانه یا ماده گاو و اگر باشد گورخر پس بروست ماده گاو و اگر باشد نیله گاو

وَأَنْوَاعَهَا فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ وَإِنْ كَانَ غَزَالًا أَوْ ثَعْلَبًا فَعَلَيْهِ عَنْزٌ وَإِنْ كَا

و اقسام آن پس بروست ماده گاو و اگر باشد آهو یا روباه پس بروست بز ماده و اگر کفتار

ضَبُعًا فَكَبْشٌ وَإِنْ كَانَ أَرْنَبًا فَعَنَاقٌ وَإِنْ كَانَ يَرْبُوعًا فَجَفْرَةٌ وَفِي

کفتار پس گوسپند و اگر باشد خرگوش پس ماده بزغاله و اگر باشد موش صحرائی پس بزغاله ماده چهار ماهه و در

الضَّبِّ جَدْيٌ وَفِي الْكَبِيرِ كَبِيرَةٌ وَفِي الصَّغِيرِ صَغِيرٌ عَلَى مِثْلِ

سوسمار بزغاله است و در کلان کلان است و در خورد خورد است بر مانند

مَا قِيلَ فِي جَمِيعِ الصِّفَاتِ وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَمَامًا فَفِي كُلِّ وَاحِدٍ شَاةٌ

چیزی که گفته شده است در همه صفتها و اگر باشد کبوتر پس در هر کبوتر بز است

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلٌ فَقِيمَتُهُ يَرْجِعُ فِي مَعْرِفَةِ ذَلِكَ إِلَى قَوْلِ عَدْلَيْنِ

پس اگر نباشد مانند آن صید از چارپایه پس واجب می‌شود قیمتش باید رجوع کند در دانستن قیمت بسوی قول دو عادل

مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَيَجُوزُ لَهُ ذَبْحُ الْحَيَوَانِ الْإِنْسِيِّ وَأَكْلُهُ وَيَجُوزُ قَتْلُ

از مسلمانان و رواست محرم را ذبح حیوان که الفت دارد با آدمیان و خوردن آن و رواست مر او را کشتن

كُلِّ مَا فِيهِ مَضَرَّةٌ كَالْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ وَكَلْبِ الْعَقُورِ وَالسَّبُعِ وَالنَّمِرِ

هر چیزی که درو ضرر باشد همچون مار و کژدم و سگ گزنده و شیر و پلنگ

وَالذِّئْبِ وَالْفَهْدِ وَالْفَأْرَةِ وَالْغُرَابِ الْأَبْقَعِ وَالْحِدَأَةِ وَالْبُزَاةِ

و گرگ و یوز و موش و زاغ ابلق و غلیواز جمع بازی است که جانور شکاری است

حدأة بالکسر و فتح دال و همزه پرنده ایست مشهور ...

براغیث جمع برغوث بالضم کیک ١٢ رشیدی
القراد بالضم کنه ١٢ رشیدی
البق بالفتح وتشدید القاف پشه ١٢ رشیدی

أنواعها والزنبور والبق والبراغيث والقراد والأوزاغ والذباب
و همه اقسام او و زنبور و پشه و کیک و کنه و کردش و مگس
وجميع حشرات الأرض ويجوز قتل النملة عند الأذية وكذلك
و همه خزنده های زمین و روا است کشتن مورچه وقت آزار و همچنین کشتن
القمل والصئبان في إحدى الروايتين والأخرى عليه أن يتصدق
شپش و بیضه شپش در یک روایت کشتن شپش و بیضه جائز است و سزاوار آن است که تصدق کند
بما أمكن ولا يقتل صيد الحرم فإن قتله كان حكمه كما ذكرنا في
بهرچه قدرت داشته باشد برد و نکشد شکار حرم مکه را پس اگر کشت صید حرم را باشد حکم او در شرع آنچه ذکر کرده ایم در
صيد الإحرام ولا يقطع أشجار الحرم ولا يقلعها فإن فعل ذلك ضمن
شکار احرام و نه برد درخت حرم را و نه کند او را پس اگر کرد این کار را تاوان دهد
الشجرة الكبيرة ببقرة والصغيرة بشاة وكذلك صيد المدينة و
درخت کلان را بماده گاو و درخت خورد را بشاة و همچنین شکار مدینه و
شجرها يحرم عليه إلا أن جزاءه بما سلب ما عليه من الثياب و
درختهای مدینه حرام است بران محرم مگر آنکه تاوان این هردو کشیده گرفتن چیزی که بر محرم است از جامها و
يكون ذلك حلالا لمن أخذه **فصل** فإن كان في الوقت سعة
می باشد آن جامه حلال مر کسی را که گرفته است پس اگر باشد در وقت وسعت
فأمكنه دخول مكة قبل يوم عرفة بأيام فالمستحب له أن يغتسل
پس میتواند در آمدن در مکه پیش از روز عرفه بچند روز پس بهتر است او را اینکه غسل کند
غسلا كاملا ويدخلها من أعلاها فإذا بلغ المسجد الحرام دخل
غسل تمام و در آید در مکه از بالای آن پس وقتیکه رسد مسجد حرام را درآید
من باب بني شيبة ويرفع يديه عند رؤية البيت ويقول
از در بنی شیبه و بردارد دو دست را وقت دیدن خانه کعبه و بگوید
اللهم إنك أنت السلام ومنك السلام حينا ربنا بالسلام
بارخدایا بدرستی تو پاک از همه نقصانها و از تست سلامتی همه را زنده دار ما را پروردگار ما بسلامتی
اللهم زد هذا البيت تعظيما وتشريفا وتكريما ومهابة
بارخدایا زیاده بکن این خانه را بزرگی و شرافت و خوبی و هیبت
وبرا وزد من شرفه وعظمه ممن حجه أو اعتمره تعظيما و
و نیکی و زیاده بکن کسی را که مشرف شده خانه را و بزرگی داد او را از کسان که حج کرده اند یا عمره کرده اند از روی تعظیم و
تشريفا وتكريما ومهابة الحمد لله كثيرا كما هو أهله وكما ينبغي
تشریف و بزرگی و هیبت حمد است مر خدا را بسیار چنانچه سزاوار اوست و چنانچه سزاوار است

في القاموس الصوابة كقراءة بيضة القمل والبرغوث وجمعه صواب وصئبان ١٢

بلاغ بالفتح رسانیدن و رسانیده شدن ۱۲ رشیدی

بِكَرَمِ وَجْهِكَ وَعِزِّكَ وَجَلَالِكَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي بَلَّغَنِي بَيْتَهُ وَ

و بزرگی ذات او را و عزت او را و جلال او را حمد هست مر خدای را که رسانید مرا بخانهٔ خود و

رَآنِي لِذٰلِكَ أَهْلًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ اَللّٰهُمَّ إِنَّكَ دَعَوْتَ إِلَى

دانست مرا برای اینخانه لائق و حمد هست مر خدای را بر همه حال بارخدایا بدرستی تو طلب کردی بسوی

حَجِّ بَيْتِكَ وَقَدْ جِئْنَا لَكَ لِذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَاعْفُ عَنِّي

حج خانهٔ خویش و تحقیق آمده ایم ترا از برای آن حج بارخدایا قبول کن از من و عفو کن از من

وَأَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ يَرْفَعُ بِذٰلِكَ صَوْتَهُ ثُمَّ يَطُوفُ

و در صلاح آر از همه حال مرا نیست هیچ معبودی بحق بجز تو بلند کند باین دعا آواز خود را پس طواف کند

لِلْقُدُومِ وَيَضْطَبِعُ بِرِدَائِهِ فَيَكْشِفُ كَتِفَهُ الْأَيْمَنَ وَيَسْتُرُ الْأَيْسَرَ

از برای آمدن کعبه و اضطباع کند بچادر خود و اضطباع آنست که برهنه کند دوش راست را و بپوشد دوش چپ را

ثُمَّ يَتَقَدَّمُ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَيَسْتَلِمُهُ بِيَدِهِ وَيُقَبِّلُهُ إِنْ أَمْكَنَهُ

پس پیش آید بحجر اسود پس طلب مس کند او را بدست خود و بوسه کند بدهن خود اگر بتواند

وَإِلَّا اسْتَلَمَهُ وَقَبَّلَ يَدَهُ فَإِنْ زُحِمَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ وَيَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ

و اگر نتواند برساند دست خود را و بوسه کند دست را پس اگر انبوه شود اشارت کند بدست خود بسوی حجر اسود و بگوید بنام خدا

وَاللّٰهُ أَكْبَرُ اَللّٰهُمَّ إِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِكِتَابِكَ وَوَفَاءً بِعَهْدِكَ

و خدا بزرگتر هست بارخدایا ایمان آوردم بتو و گرویدم بکتاب تو و وفا کردم بپیمان تو

وَاتِّبَاعًا لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَطُوفُ عَلَى يَمِينِهِ

و پیروی کردم مر طریقهٔ پیغمبر ترا که محمد هست صلی الله علیه و سلم و طواف شروع کند از جانب راست خود

وَهُوَ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى بَابِ الْبَيْتِ فَيَمْضِي إِلَى الْحِجْرِ الَّذِي عَلَيْهِ مِيزَابُ

و آن یا طریقه هست که باز آید بسوی در خانه کعبه پس برود بسوی سنگ که بر دست ناودان

الْبَيْتِ مُسْرِعًا وَهُوَ السَّعْيُ الشَّدِيدُ مَعَ تَقَارُبِ الْخُطَا حَتَّى إِذَا بَلَغَ

خانه کعبه درحالیکه سرعت کننده باشد و آن سرعت رفتن هست بشتابی نزدیک کردن گام تا آن وقتی که رسد

الرُّكْنَ الْيَمَانِيَ اِسْتَلَمَهُ وَلَمْ يُقَبِّلْهُ فَإِذَا بَلَغَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ عَدَّ ذٰلِكَ

رکن یمانی را دست رساند او را و بوسه نکند او را پس هرگاه رسد بحجر اسود بشمارد این را

شَوْطًا وَاحِدًا ثُمَّ يَطُوفُ كَذٰلِكَ ثَانِيًا وَثَالِثًا قَائِلًا فِي جَمِيعِ ذٰلِكَ

یک دور طواف پس طواف کند همچنین مرتبه دوم و سیوم درحالیکه گوینده باشد در همه اینها

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُورًا وَسَعْيًا مَشْكُورًا وَذَنْبًا مَغْفُورًا ثُمَّ

بارخدایا بگردان این حج را مقبول و بگردان این سعی ما را جزا داده شده و بگردان گناه را آمرزیده پس

يُخَفِّفُ مَشْيَهُ وَيُقَارِبُ خُطَاهُ فَيَمْشِي عَلَى هِينَتِهِ فِي الْأَرْبَعَةِ

آهسته کند رفتار خود را و نزدیک زند گام را پس برود بر همین طریق در چار طواف

الحِجر بالکسر ما احاط به الحطیم مما یلی المیزاب من الکعبة ۱۲ مغرب

السعی بالفتح دویدن و شتاب کردن در رفتن و کوشیدن و قصد کردن ۱۲ رشیدی

خطو بالفتح گام نهادن کذا فی الرشیدی

هینة ای علی السکینة و الوقار فعلة من الهون ۱۲ اغاثة

فالهمزة مبدلة من الواو ۱۲

البَاقِيَةِ وَيَقُولُ فِيهَا رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَاعْفُ عَمَّا تَعْلَمُ وَأَنْتَ

که باقی است و بگوید دران چار طواف پروردگارا بخش و رحمت بکن و عفو کن آنچه میدانی و تو

الأَعَزُّ الأَكْرَمُ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ

نهایت بزرگی و نهایت کریم داری بار خدایا پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکی و در آخرت

حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَيَدْعُو بِمَا أَرَادَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ

نیکی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و طلب کند هرچه خواهد از نیکی دنیا و آخرت

وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ نَاوِيًا لِذٰلِكَ طَاهِرًا مِنَ الأَحْدَاثِ وَالأَنْجَاسِ سَاتِرَ

و می باید که باشد نیت کننده طواف قدوم را که پاک باشد از پلیدی شرعی و از پلیدی حقیقی و پوشنده

العَوْرَةِ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الطَّوَافُ بِالبَيْتِ صَلٰوةٌ

عورت باشد از جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود طواف خانه کعبه نماز است

إِلَّا أَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى أَبَاحَ لَكُمْ فِيهِ النُّطْقَ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ ذٰلِكَ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ

مگر آنکه الله تعالی مباح کرد شما را دران طواف سخن پس هرگاه فارغ شود از طواف قدوم بگزارد دو رکعت

خَفِيفَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرٰهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمٰنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقْرَأُ

سبک در قرائت و جمیع ارکان در پس مقام ابراهیم دوست خدا علیه السلام پس بخواند

فِي الأُولَى بَعْدَ الفَاتِحَةِ قُلْ يَا أَيُّهَا الكٰفِرُونَ وَفِي الثَّانِيَةِ قُلْ هُوَ اللّٰهُ

در رکعت اولی بعد از قرائت فاتحه سوره کافرون و در رکعت دوم سوره اخلاص

أَحَدٌ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الحَجَرِ الأَسْوَدِ فَيَسْتَلِمُهُ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الصَّفَا مِنْ بَابِهِ

پس باز آید بحجر اسود و دست رساند او را پس برآید بسوی کوه صفا از در به کوه صفا

وَيَرْقَى عَلَيْهِ إِلَى حَيْثُ يُمْكِنُهُ رُؤْيَةُ الكَعْبَةِ ثُمَّ يُكَبِّرُ ثَلٰثًا وَيَقُولُ

و برآید بالای آن صفا تا جائی که دیدن کعبه پس تکبیر گوید سه بار و بگوید

الحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى مَا هَدَانَا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ صَدَقَ

سپاس مر خدا را بر راه نمودن او ما را نیست هیچ معبودی بحق مگر خدای که یگانه است نیست انباز او را درست کرد

وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَلَا

وعده خود را و یاری داد بنده خود را و گریزانید گروه کفار را تنها نیست هیچ معبودی بحق بجز او و نه

نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الكَافِرُونَ ثُمَّ يَنْزِلُ وَ

می پرستیم هیچ چیزی را مگر ذات پاک او را در حال که خالص کننده ایم برای او دین را و اگرچه کراهت دارند کافران پس فرود آید

يُلَبِّي وَيَدْعُو ثَانِيًا وَثَالِثًا ثُمَّ يَنْزِلُ مَاشِيًا حَتَّى يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ

و تلبیه کند و دعا کند بار دوم و سیوم پس فرود آید پیاده رونده تا آنکه باشد میان او و میان

المِيلِ الأَخْضَرِ المُنْتَصِبِ عِنْدَ المَسْجِدِ مَا قَدْرُهُ سِتَّةُ أَذْرُعٍ ثُمَّ يُسْرِعُ

میل سبز که استاده است نزد مسجد مسافتی که اندازه او شش گز است پس شتابی کند

بیت ۲: باظهار دین اسلام

بیت ۳: یعنی رسول صلی الله علیه وسلم را در وقت جنگ با کفار

بیت ۴: که بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده بودند ۱۲

بیت ۵: قوله وهزم الاحزاب وحده ای من غیر قتال الآدمیین بان ارسل ریحا وجنودا ۱۲ مجمع البحار

فِي الْمَشْيِ حَتّٰى يَبْلُغَ اِلَى الْمِيْلَيْنِ الْاَخْضَرَيْنِ ثُمَّ يُخَفِّفُ مَشْيَهٗ اِلٰى

در رفتن تا آنکه رسد دو میل سبز را پس سبک کند رفتن را تا

اَنْ يَبْلُغَ الْمَرْوَةَ فَيَرْقٰى عَلَيْهَا فَيَفْعَلُ كَمَا فَعَلَ عَلَى الصَّفَا ثُمَّ يَنْزِلُ

آنکه رسد کوه مروه را پس برآید بالای مروه پس کند چنانچه کرده بود بر صفا پس فرود آید

وَيَمْشِيْ فِيْ مَوْضِعِ مَشْيِهٖ وَيَسْعٰى فِيْ مَوْضِعِ سَعْيِهٖ اِلٰى اَنْ يَصِيْرَ

و برود هموار در جای رفتن هموار خود پس دراول بار و بشتابی کند در محل سعی کردن خود تا آنکه باز گردد

اِلَى الصَّفَا ثُمَّ كَذٰلِكَ فَيَعُدُّ سَبْعًا يَبْدَءُ بِالصَّفَا وَيَخْتِمُ بِالْمَرْوَةِ

بسوی صفا پس همین طور کند پس شمارد هفت بار آغاز کند بصفا و تمام کند بمروه

وَيَنْبَغِيْ اَنْ يَكُوْنَ مُتَطَهِّرًا كَمَا ذَكَرْنَا فِي الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ فَاِذَا فَرَغَ

و می باید که پاک باشد از احداث و انجاس چنانچه ذکر یافت در طواف خانه پس هرگاه فارغ شد

مِنْ ذٰلِكَ حَلَقَ اَوْ قَصَّرَ اِنْ كَانَ مُتَمَتِّعًا وَلَمْ يَكُنْ قَدْ سَاقَ هَدْيًا وَفَعَلَ

از این کارها بتراشد سر خود را یا قصر کند اگر بوده است متمتع و نبوده است که همراه برده هدی را و بکند

مَا يَفْعَلُ الْحَلَالُ فَاِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ وَهُوَ الثَّامِنُ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ

هر کاری که می کند کسی که حلال است و احرام ندارد پس وقتی که باشد روز ترویه و او هشتم روز ماه ذی حجه است

اَحْرَمَ مِنْ مَكَّةَ لِلْحَجِّ فَيَاْتِيْ مِنًى فَيُصَلِّيْ بِهَا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ

احرام بندد از مکه برای حج پس درآید در منا پس بگزارد در منی ظهر و عصر و مغرب

وَالْعِشَاءَ وَيَبِيْتُ بِهَا ثُمَّ يُصَلِّي الصُّبْحَ فَاِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ دَفَعَ مَعَ

و عشا را و شب کند در منی پس بگزارد نماز فجر را پس هرگاه برآید آفتاب روان شود با

النَّاسِ اِلَى الْمَوْقِفِ بِعَرَفَةَ فَاِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ خَطَبَ الْاِمَامُ خُطْبَةً

مردم بسوی جای ایستادن به عرفه پس وقتی که برگردد آفتاب خطبه خواند امام خطبه

يُعَلِّمُ النَّاسَ فِيْهَا مَا يَنْبَغِيْ اَنْ يَفْعَلُوْهُ مِنَ الْوُقُوْفِ وَمَوْضِعِهٖ وَوَقْتِهٖ

بیاموزد مردم را در آن خطبه چیزی که می باید که کنند مردم را از ایستادن و جای آن و وقت آن

وَدَفْعِهٖ مِنْ عَرَفَاتٍ وَالصَّلٰوةِ بِمُزْدَلِفَةَ وَالْمَبِيْتِ بِهَا وَغَيْرِ ذٰلِكَ

و روان شدن از عرفات و نماز گزاردن بمزدلفه و شب کردن بمزدلفه و جز آن

مِنْ رَمْيِ الْجِمَارِ وَالنَّحْرِ وَالْحَلْقِ وَالطَّوَافِ بِالْبَيْتِ وَدَنَا مِنَ الْاِمَامِ فَيَعِيْ مَا يَقُوْلُ

از انداختن سنگریزه و کشتن قربانیه و سر تراشیدن و طواف خانه کعبه نزدیک شود از امام پس گوش دارد چیزی که می گوید

ثُمَّ يُصَلِّيْ مَعَ الْاِمَامِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا بِاِقَامَةٍ لِكُلِّ صَلٰوةٍ

پس بگزارد با امام ظهر و عصر و جمع کند هر دو را در یک وقت بگفتن اقامت هر یک نماز را

ثُمَّ يَتَقَدَّمُ اِلٰى جَبَلِ الرَّحْمَةِ وَالصَّخَرَاتِ بِقُرْبِ الْاِمَامِ لِيَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ

پس پیش رود بسوی کوه رحمت و کوه صخرات نزدیک امام تا آنکه روبروی شود قبله را

فَيَقِفُ هُنَاكَ وَيَجْتَهِدُ فِي الدُّعَاءِ وَالثَّنَاءِ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ

پس بایستد آنجا و کوشش کند در دعا و در ثنا گفتن بر خدای تعالی و

يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ أَكْثَرُ ذِكْرِهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ

می باید اینکه باشد اکثر ذکر او نیست هیچ معبودی بحق مگر الله یگانه است نیست شریک مر او را مر او راست

الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ

ملک و مر او راست سپاس زنده میکند و میمیراند و او زنده است هرگز نمیرد هر خیر بدست قدرت اوست

وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي بَصَرِي نُورًا

و او بر هر چیز تواناست بار خدایا بگردان در دل من نور و در چشم من نور

وَفِي سَمْعِي نُورًا وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي فَإِنْ فَاتَهُ الْوُقُوفُ مَعَ الْإِمَامِ نَهَارًا وَ

و در گوش من نور و آسان بکن مرا کار من پس اگر فوت شد او را استادن با امام در روز

أَدْرَكَهُ بَعْدَ خُرُوجِ الْإِمَامِ مِنَ الْمَوْقِفِ قَبْلَ أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ الثَّانِي

و در رسید وقوف را بعد از آمدن امام از موقف پیش از طلوع فجر دوم

مِنْ لَيْلَةِ النَّحْرِ فَقَدْ فَاتَهُ الْوَقْفَةُ وَإِلَّا فَقَدْ فَاتَهُ الْحَجُّ فَإِنْ دَفَعَ

از شب نحر پس بتحقیق فوت شد او را وقوف و اگر نرسید با امام پس بتحقیق فوت شد او را حج پس اگر رفت

مَعَ الْإِمَامِ إِلَى طَرِيقِ مُزْدَلِفَةَ يَكُونُ عَلَى التُّؤَدَةِ وَالسُّكُونِ وَالْوَقَارِ

با امام بسوی راه مزدلفه می شود بر درستی و برقرار و وقار

فَإِذَا وَصَلَ مُزْدَلِفَةَ صَلَّى مَعَ الْإِمَامِ بِهَا الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ جَمَاعَةً

پس وقتی که برسد در مزدلفه بگذارد با امام در مزدلفه نماز مغرب و عشا را با جماعت

أَوْ مُنْفَرِدًا إِنْ فَاتَتْهُ مَعَ الْإِمَامِ ثُمَّ حَطَّ رَحْلَهُ فَيَبِيتُ هُنَاكَ وَ

و یا تنها اگر فوت شد نماز او را با امام پس فرود آرد رخت خود را پس شب کند آنجا و

يَأْخُذُ مِنْهَا حَصَى الْجِمَارِ وَمِنْ حَيْثُ تَيَسَّرَ لَهُ ذٰلِكَ وَعَدَدُهُ سَبْعُونَ

بگیرد از آنجا سنگ ریزه و از هر جا که آسان باشد گرفتن آن سنگ ریزه و شمار آنها هفتاد است

حَصَاةً وَقَدْرُهُ أَنْ يَكُونَ أَكْبَرَ مِنَ الْحِمَّصِ وَأَصْغَرَ مِنَ الْبُنْدُقِ وَ

و مقدار آن کلان باشد از نخود و خورد باشد از فندق و

يُسْتَحَبُّ أَنْ يَغْسِلَهُ ثُمَّ يُصَلِّي الْفَجْرَ إِذَا أَصْبَحَ وَيَجْتَهِدُ أَنْ يُغَلِّسَ بِهَا

و مستحب است بشوید آن سنگ را پس بگذارد نماز فجر وقتی که صبح کند و کوشش کند که در تاریکی گزارد

ثُمَّ يَأْتِي الْمَشْعَرَ الْحَرَامَ فَيَقِفُ عِنْدَهُ فَيُكْثِرُ الْحَمْدَ لِلّٰهِ وَالثَّنَاءَ عَلَيْهِ

پس بیاید مشعر حرام را پس بایستد نزد او پس بسیار گوید حمد و ثنا

وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّكْبِيرَ وَالدُّعَاءَ وَالْأَوْلَى أَنْ يَقُولَ فِي دُعَائِهِ اللّٰهُمَّ

و تهلیل و تکبیر و دعا و بهتر آنست که بگوید در دعای خود بار خدایا

كَمَا أَوْقَفْتَنَا فِيهِ وَأَرَيْتَنَا إِيَّاهُ فَوَفِّقْنَا لِذِكْرِكَ كَمَا هَدَيْتَنَا وَ

چنانچه استاده کردی تو مارا و درینجا و نمودی تو مارا اینجارا پس توفیق ده ذکر خود را چنانچه راه راست نمودی مارا

اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا كَمَا وَعَدْتَنَا بِقَوْلِكَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ فَإِذَا

بیامرز و بخشش مارا چنانچه وعده کردی بفرموده خویش و فرموده تو راست است

أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى غَفُورٌ رَحِيمٌ وَإِذَا أَضَاءَ النَّهَارُ دَ

پس وقتیکه بسیار روشن شود روز

وَأَسْفَرَ دَفَعَ إِلَى مِنًى وَأَسْرَعَ فِي وَادِي مُحَسِّرٍ فَإِذَا وَصَلَ إِلَى وَادِي

و صبح برود بمنی و جستی کند در وادی محسر پس وقتی که برسد وادی

مِنًى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ مُكَبِّرًا فِي إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ

منی را اندازد سنگریزه عقبه را بهفت سنگریزه و در آن حال که تکبیر گوید در پس هر سنگریزه

رَافِعًا يَدَيْهِ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ إِبْطَيْهِ كَمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

بلند دارنده باشد دو دست خود را تا آنکه دیده شود سفیدی بغل او چنانچه مرویست از پیغمبر صلی الله علیه

وَسَلَّمَ أَنَّهُ رَمَى كَذَلِكَ وَسَكَتَ عَنِ التَّلْبِيَةِ عِنْدَ أَوَّلِ حَصَاةٍ

و سلم بدرستی او انداخت سنگریزه را همین طور و خاموش بماند از تلبیه نزد اول سنگریزه

يَرْمِيهَا وَيَكُونُ رَمْيُهُ هَذَا بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الزَّوَالِ وَ

که می اندازد او را و باشد انداختن او جمره عقبه را پس از طلوع آفتاب و پیش از زوال و

فِيمَا بَعْدُ مِنْ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ بَعْدَ الزَّوَالِ فَإِذَا رَمَى نَحَرَ هَدْيًا إِنْ كَانَ

و در چیزیکه پس ازین است از ایام تشریق بعد از زوال پس وقتیکه فارغ شد از رمی بکشد هدیرا اگر باشد

مَعَهُ وَحَلَقَ أَوْ قَصَّرَ جَمِيعَ رَأْسِهِ فَإِنْ كَانَتْ امْرَأَةٌ تُقَصِّرُ مِنْ شَعْرِهَا

همراه او بتراشد یا کوتاه کند موی همه سر خویش را و اگر باشد زن تجرابشد یا کوتاه کند از موی خویش

بِقَدْرِ الْأَنْمُلَةِ ثُمَّ يَمْضِي إِلَى مَكَّةَ وَيَغْتَسِلُ وَيَتَوَضَّأُ فَيَطُوفُ

بقدر سر انگشتان پس برود بسوی مکه و غسل کند و وضو سازد و پس طواف کند

طَوَافَ الزِّيَارَةِ وَيُعَيِّنُهُ بِالنِّيَّةِ وَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ

برای زیارت معین باینت و بگذارد دو رکعت را پس مقام

فَإِذَا فَرَغَ سَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ إِنْ أَرَادَ لِأَنَّ السَّعْيَ قَدْ سَقَطَ عَنْهُ

پس وقتیکه فارغ شود از نماز سعی کند در میان صفا و مروه اگر خواهد از جهت آنکه سعی ساقط شده است

بِفِعْلِهِ فِي طَوَافِ الْقُدُومِ ثُمَّ قَدْ حَلَّ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ مَحْظُورَاتِ

از وسعی او در طواف قدوم پس حلال شده مر او را هر چیزی که منع کرده شده بود بود بر او

الْإِحْرَامِ وَصَارَ حَلَالًا كَمَا كَانَ قَبْلَ الْإِحْرَامِ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ إِلَى زَمْزَمَ

احرام و شد حلال چنانکه بود اول از احرام پس پیش آید بچاه زمزم

فيشرب من مائها ويقول عند شربه بسم الله اللهم اجعله

پس بنوشد از آب او پس گوید بوقت نوشیدن آب میخورم بنام خدای بارخدایا بگردان این آب را

لنا علما نافعا ورزقا واسعا وريا وشبعا وشفاء من كل داء

برای ما علم نافع و روزی فراخ و سیرابی و سیری و تندرستی از هر بیماری

واغسل به قلبي واملأه من خشيتك ثم يرجع الى منى فيبيت

و بشوی باو دل مرا و پر بکن دل مرا از ترس خود پس بازگردد بمنی پس شب کند

بها ثلث ليال فيرمي الجمرات الثلث في ايام التشريق على ما

در منی سه شب پس اندازد بسه جمره در سه روز تشریق چنانچه

ذكرنا كل يوم باحدى وعشرين حصياة كل جمرة سبع حصياة

یاد کردیم من هر روز بیست و یک سنگریزه هر جمره هفت سنگریزه

فيبدأ بالجمرة الاولى وهي ابعد الجمرات من مكة مما يلي مسجد

پس آغاز کند بجمره اولی و آن جمره اولی دورترین جمره هاست از مکه از اینجانی متصل مسجد

الخيف فيجعلها عن يساره ويستقبل القبلة فاذا رماها يتقدم

خیف است پس گرداند آن جمره را بجانب چپ خود و روی آرد بقبله را پس وقتی که انداخت جمره اولی پیش میرود

عنها يسيرا لئلا يصيبه حصى غيره فيقف هناك داعيا لله

از و اندکی تا آنکه نرسد او را سنگریزه دیگران پس بایستد آنجا در آنحال کرد دعا کننده مر خدا

عز وجل بقدر قراءة سورة البقرة ان امكنه ثم يرمي الجمرة

عز و جل را مقدار خواندن سوره بقره اگر تواند پس اندازد بجمره

الوسطى فيجعلها عن يمينه ويستقبل القبلة فيدعو كالاولى

میانه را پس گرداند آن جمره را بجانب راست خود و روی آرد بقبله پس دعا کند مانند جمره اول

ثم يرمي بجمرة الاخيرة وهي جمرة العقبة فيجعلها عن يمينه

پس اندازد جمره پسین را و آن جمره عقبه است پس بگرداند او را از جانب راست خود

وينزل الى الوادي يكون مستقبلا الى القبلة ولا يقف هناك

و فرود آید بسوی وادی عقبه باشد روی آرنده بسوی قبله و نایستد آنجا

ثم يفعل في اليوم الثاني والثالث كذلك وان احب ان يتعجل

پس کند در روز دوم و سیوم مانند روز اول و اگر دوست دارد آنکه زود فارغ شود

ولا يرمي في اليوم الثالث دفن ما بقي معه من الحصى هناك ويخرج

و نه اندازد سنگریزه در روز سیوم دفن کند چیزی را که باقیمانده است با او از سنگریزه آنجا و برآید

قاصدا الى مكة فيأتي الابطح فيصلي هناك الظهر والعصر و

قصد کننده بسوی مکه پس بیاید در وادی ابطح پس بگذارد در ابطح ظهر و عصر

المغرب والعشاء ثم ينام يسيرا ثم يدخل مكة فيقيم بها أو
مغرب و عشا را پس خواب کند اندکی پس درآید در مکه پس اقامت کند در مکه یا

غيرها كالزاهر والأبطح وإذا أراد أن يدخل البيت يكون حافيا
در غیر مکه از جاهای دیگر مثل زاهر و ابطح و هرگاه که خواهد درآمدن در خانه کعبه باشد پای برهنه

ويصلي فيه نفلا ويشرب من ماء زمزم ويرتوي منه وينوي
و بگذارد در آن کعبه نماز نفل و بنوشد از آب زمزم و سیر شود از و و نیت کند در وقت خوردن آب

ما أحب من العلم والمغفرة والرضوان لقوله عليه السلام ماء
هرچه دوست دارد از علم و آمرزش و رضای خدا از جهت آنکه فرمود پیغامبر علیه السلام آب

زمزم لما شرب له ويكثر الاعتماد والنظر إلى الكعبة لما روي
زمزم از برای چیزیست که نوشیده شود برای آن و بسیار کند تکیه و نظر را بسوی کعبه از جهت آنکه مرویست

في بعض الأخبار أن النظر إليها عبادة ثم لا يخرج حتى يودع البيت
در بعضی خبرها بدرستی نظر کردن بسوی خانه کعبه عبادتست پس نه برآید تا آنکه وداع کند خانه را

فيطوف به سبعا ثم يقف بين الركن والباب ويدعو فيقول اللهم
پس طواف کند بآن هفت بار پس بایستد درمیان رکن یمانی و در خانه و دعا خواند پس بگوید بار خدایا

هذا بيتك وأنا عبدك وابن عبدك وابن أمتك حملتني على ما
این خانه تست و من بنده توام و پسر بنده توام و پسر داه توام برداشتی تو مرا بر چیزی

سخرت لي من خلقك وسيرتني في بلادك حتى بلغتني بنعمتك
که رام کردی مرا از مخلوقات خویش و سیر کنانیدی در شهرهای خود تا آنکه رسانیدی مرا بنعمت خویش

وأعنتني على قضاء نسكي فإن كنت رضيت عني فازدد عني
و یاری دادی مرا بر ادای عبادتهای من پس اگر بودی تو راضی از من پس زیاده کن از من

رضا وإلا فمن علي الآن قبل تباعدي عن بيتك هذا وانصرافي
رضا را و اگر نبوده راضی پس منت نه بر من بر رضای خود اکنون پیش از جدا شدن من از خانه تو این وقت برگشتن من

إن أذنت لي غير مستبدل بك ولا ببيتك ولا راغب عنك و
اگر دستوری دهی تو در حال که بدل نکننده باشم بتو و نه بخانه تو و نه روگرداننده ام از تو و

لا عن بيتك اللهم فأصحبني العافية في بدني والصحة في جسمي
نه از خانه تو بار خدایا همصحبت کن مرا تندرستی در تن من و صحت در جسم من

والعصمة في ديني وأحسن منقلبي وارزقني طاعتك ما أبقيتني
و نگاهداشتن در دین من و نیکو گردان بازگشت مرا و روزی کن مرا فرمان برداری خود ... مادامی که باقی داری مرا

واجمع لي خير الدنيا والآخرة إنك على كل شيء قدير وما زاد على
و جمع کن برای من نکوئی دو جهان بدرستی تو بر هر چیز توانائی و هرچه زیاده کند بر

ذلك من الدعاء من خير الدنيا والآخرة كان حسنًا ثم يصلي على

این دعا از نیکی دنیا و آخرت باشد نیکو پس درود فرستد

النبي صلى الله عليه وسلم ولم يقم بعد ذلك بمكة فان قام اعاد

بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و نایستد بعد ازین بمکه پس اگر ایستاد در مکه باز

الطواف والا ذبح شاة فصل فان كان في الوقت ضيق وخاف

کند طواف و اگر باز نکند طواف ذبح کند شاة را پس اگر باشد در وقت تنگی و بترسد

فوت الوقفة بعرفات فان احرم من الميقات بدء بعرفات فوقف

از فوت شدن وقوف بعرفات پس اگر احرام به بندد از میقات آغاز کند از عرفات پس بایستد

هناك ثم دفع منها بعد غروب الشمس فيفعل ما قلنا من البيتوتة

در اینجا پس روان شود از عرفات پس از فرو شدن آفتاب پس بکند چیزیکه گفته ایم از شب گذاردن

بمزدلفة ثم الرمي بمنى ثم اذا دخل مكة طاف طوافين ينوي بالاول

در مزدلفه پس انداختن سنگریزه در منی پس وقتیکه در آید در مکه طواف کند دو طواف را و نیت کند باول

القدوم وبالثاني الزيارة ثم يسعى بين الصفا والمروة ثم يحل له

قدوم را و دوم زیارت را پس سعی کند در میان صفا و مروه پس از ان حلال میشود او را

كل شيء ثم يعود الى منى للرمي في الايام الثلث ثم يتم الافعال

هر چیزی پس باز آید بسوی منی از جهت رمی جمار در هر سه روز پس از ان تمام کند افعال

على ما تقدم ذكره فصل وصفة العمرة ان يحرم لها من الميقات

بر طریقی که گذشت ذکر او و صفت عمره اینست که احرام به بندد از برای عمره از میقات

الشرعي الذي تقدم ذكره بعد ان يغتسل ويتطيب ويصلي

شرعی که بالا بیان کرده شد ذکر او پس از ان که غسل کند و خوشبو بمالد و گذارد

ركعتين فيطوف بالبيت سبعًا ويسعى بين الصفا والمروة ويقصر

دو رکعت را پس طواف کند بخانه کعبه هفت بار و سعی کند در میان کوه صفا و مروه و قصر کند

او يحلق ثم يحل منها ان لم يكن ساق هديًا وان كان بمكة خرج الى

یا تراشد پس برآید از عمره اگر همراه نبرده باشد هدی را و اگر باشد در مکه برآید بسوی

التنعيم يحرم منه فيفعل كذلك فصل ولا يبطل الحج الا بالوطي

تنعیم که نام جاییست پس احرام به بندد ازو پس بکند همچنین که بالا مذکور شد و باطل نمیشود حج مگر بوطی کردن

في الفرج او دون الفرج مع الانزال واركان الحج اربعة الاحرام

در فرج خواه انزال شود یا نه یا بوطی کردن در جایی دیگر بشرط انزال و ارکان حج چهار اند احرام

والوقوف وطواف الزيارة والسعي وعن الشيخ رحمه الله انهما

و ایستادن بعرفات و طواف زیارت و سعی کردن در میان صفا و مروه و از شیخ مرویست که این ارکان حج

ركنان احدهما الوقوف بعرفة والثاني الطواف بالبيت والصحيح
دو واند وقوف بعرفه وطواف كعبه وصحيح
الاول فاذا ترك واحدا من هذه الاركان كان حجه ناقصا وعليه
قول اول است پس وقتيكه ترك كرد يكى ازين اركان اربعه شد حج او ناقص وبروى است
الاتيان به اما في سنته واما في العام المستقبل ياتي به محرما
بجا كردن بار ديگر يا در همان سال يا در سال آينده بجا آرد آن حج را باحرام
ولا يجبره دم بحال واما واجباته فخمسة وهي المبيت بمزدلفة
وبرابر نيايد آن نقصان ركن را خون اما واجبات حج پس پنج است وآن پنج اينست شب كردن بمزدلفه
الى ما بعد نصف الليل والمبيت بمنى والرمي والحلاقة وطواف
تا پس نيمه شب وشب كردن بمنى وانداختن سنگريزه وتراشيدن سر وطواف
الوداع فان ترك واحدا منها جبره بدم وهو شاة كما قلنا في ترك
وداع پس اگر ترك كرد يكى ازين واجبات برابر كند آن نقصان را بخون وآن شاة است چنانچه گفته ايم در ترك
الواجبات في الصلوة يجبره بسجود السهو واما مسنوناته
واجبات در نماز برابر كند آن نقصان را بسجود سهو اما سنتهاى حج پس
خمسة عشر وهي الاغتسال للاحرام ولدخول مكة وللوقوف
پانزده است اول آن سنن غسل كردن براى احرام وغسل كردن براى درآمدن مكه وغسل از براى
بعرفة وللمبيت بمزدلفة ولرمي الجمار ايام منى ولطواف الزيارة
استادن بعرفه وغسل از براى شب كردن بمزدلفه وغسل كردن از براى انداختن سنگريزه در روزهاى منى وغسل از
ولطواف الوداع والثاني طواف القدوم والثالث الرمل والرابع
وغسل از جهت طواف وداع ودويمى از آنها طواف قدوم است وسيومى از آنها پويه ودويدن وچهارم
الاضطباع في الطواف والسعي واستلام الركنين والتقبيل و
چادر زير بغل كردن وبر دوش چپ انداختن در وقت طواف وسعى وسودن دو ركن را بدست يا بلب وبوسه كردن
الارتقاء على الصفا والمروة والمبيت بمنى ثلثا والوقوف على
وبرآمدن بر صفا ومروه وشب كردن بمنى سه بار واستادن بر
المشعر الحرام والوقوف عند الجمرات الثلاث والخطب والاذكار
مشعر حرام واستادن در وقت انداختن سنگ جمره ووقت خطبها وذكرها
وشدة السعي في مواضعه والمشي في مواضعه وركعتا الطواف
وسخت سعى كردن درجايهاى سعى ورفتن درجايهاى رفتن ودو ركعت طواف
فان ترك هذه الاشياء او واحدا منها كان تاركا للافضل ولا شيء
پس اگر ترك كند همه سنتها را يا يكى از آنها باشد ترك كننده بهتر ونيست چيزى

عليه فصل وأما العمرة فأركانها ثلاثة الاحرام والطواف

بر و واجب اما عمره پس ارکان او سه اند احرام وطواف

بالبيت والسعي بين الصفا والمروة وواجباتها الحلاق وحسب

خانه کعبه وسعی درمیان صفا ومروه وواجبات آن عمره سرتراشیدن است پس بس

وسنتها الغسل عند الاحرام والادعية والاذكار المشروعة

وسنت عمره غسل است در وقت احرام وخواندن دعاها وذکرها که مشروع اند

في الطواف والسعي وقد بينا الحكم في تركها في الحج فصل

در احکام طواف وسعی وتحقیق بیان کرده ایم حکم را در ترک آن سنتها درباب حج فصل

فإذا من الله تعالى بالعافية وقدم المدينة فالمستحب له أن

پس هرگاه عطا کرد حق تعالی تندرستی را وآمد در مدینه پس مستحب است اورا که

يأتي مسجد النبي صلى الله عليه وسلم فليقل عند دخوله المسجد

بیاید در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم پس باید که بگوید وقت درآمدن در مسجد

اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد وافتح لي أبواب

بارخدایا درود فرست بر بزرگ ما که نام پاکش محمد است وبر اولاد بزرگ ما محمد وبگشای برای من درهای

رحمتك وكف عني أبواب رحمتك الحمد لله رب العالمين

رحمت خویش وببند برمن درهای عذاب خویش همه ستایش مرخدا راست که پروردگار جهان است

ثم يأتي القبر وليكن بحذائه بينه وبين القبلة ويجعل جدار

پس بیاید بقبر رسول صلی الله علیه وسلم وباید که باشد در برابر قبر درمیان او ودر قبله وبگرداند دیوار

القبلة خلف ظهره والقبر امامه تلقاء وجهه والمنبر عن

قبله را پس پشت خویش وقبر را درپیش خود برابر روی خود ومنبر را از

يساره وليقم مما يلي المنبر وليقل السلام عليك أيها النبي و

جانب چپ خود وگو که ایستاده باشد از جای که نزدیک منبر است وباید که بگوید سلام بر تو باد ای پیغامبر خدا و

رحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت

رحمت خدا باد بر تو وفضل بسیار باد در حق تو بارخدایا درود بفرست بر محمد وبر اولاد او چنانکه درود فرستادی

على ابراهيم انك حميد مجيد اللهم آت سيدنا محمدا

بر ابراهیم بدرستی تو ستوده شدی وبزرگی بارخدایا بده تو بزرگ وسالار ما را که محمد است

الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة والمقام المحمود الذي

وسیله را وبده محمد را بزرگی در دنیا وآخرت وبده اورا درجه بزرگ وبده مقام محمود آنکه

وعدته اللهم صل على روح محمد في الأرواح وصل على جسده في

وعده کرده ای اورا بارخدایا درود فرست بر روح محمد در روحها ودرود فرست بر تن او در

الأجسادِ كما بلّغَ رسالاتِكَ وتلى آياتِكَ وصدعَ بأمرِكَ وجاهدَ

تنها چنانچه رسانیده است پیغامهای ترا و خوانده است آیات ترا و جدا کرد حق را از باطل بامر تو و جهاد کرد

في سبيلِكَ وأمرَ بطاعتِكَ ونهى عن معصيتِكَ وعادى عدوَّكَ

در راه تو و فرمود خلق را بطاعت تو و منع کرد از گناه تو و دشمنی کرد با دشمنان تو

ووالى وليَّكَ وعبدَكَ حتّى أتاهُ اليقينُ اللّهمَّ إنّكَ قلتَ في

و دوستی کرد با دوستان تو و عبادت کرد ترا تا آنکه آمد او را موت بار خدایا بدرستیکه تو فرموده در

كتابِكَ لنبيِّكَ ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسَهم جاؤكَ فاستغفروا

کتاب خود بر پیغمبر خود و اگر بدرستی ایشان هنگامیکه ظلم کرده اند بر جان خود بیایند نزد تو پس طلب آمرزش کنند

اللهَ واستغفرَ لهمُ الرسولُ لوجدوا اللهَ توّاباً رحيماً وإنّي أتيتُ

از خدا و طلب آمرزش کند برای ایشان رسول هر آینه بیابند خدا را توبه قبول کننده مهربان و بدرستیکه من آمدم پیش

نبيَّكَ تائباً من ذنوبي مستغفراً فأسألُكَ أن توجبَ ليَ المغفرةَ

پیغمبر تو بازگردنده از گناهان خود و طلب آمرزش کننده پس سؤال میکنم از تو اینکه ثابت گردانی برای من آمرزش

كما أوجبتَها لمن أتاهُ في حالِ حياتِهِ فأقرَّ عندَهُ بذنوبِهِ فدعا لهُ

چنانچه واجب گردانیدی آمرزش را از برای کسی که آمد بنزد پیغمبر در حال حیات او پس اقرار کرد نزد او بگناهان خود

نبيُّهُ فغفرتَ لهُ اللّهمَّ إنّي أتوجّهُ إليكَ بنبيِّكَ عليهِ سلامُكَ

پیغامبر پس بیامرزیدی تو او را بار خدایا رو میآورم من بسوی تو بوسیله پیغمبر تو بر او است سلام تو

نبيِّ الرحمةِ يا رسولَ اللهِ إنّي أتوجّهُ بكَ إلى ربّي ليغفرَ لي ذنوبي

که پیغامبر رحمت است ای پیغامبر خدا بدرستی که من رو میآورم بتو بسوی پروردگار خود تا آنکه بیامرزد مرا گناهان

اللّهمَّ إنّي أسألُكَ بحقِّهِ أن تغفرَ لي وترحمَني اللّهمَّ اجعلْ محمّداً

بار خدایا بدرستی که من سؤال میکنم از تو بحق پیغمبر تو اینکه بیامرزی مرا و رحمت کنی مرا بار خدایا بگردان محمد را

أوّلَ الشافعينَ وأنجحَ السائلينَ وأكرمَ الأوّلينَ والآخرينَ اللّهمَّ

اول شفاعت کنندهها و مقصود رسنده تر از سائلها و بزرگتر از پیشینیان و پسینیان بار خدایا

كما آمنّا بهِ ولم نرَهُ وصدّقناهُ ولم نلقَهُ فأدخلنا مدخلَهُ واحشرنا

چنانچه ایمان آوردهایم باو و ندیدیم او را و تصدیق کردهایم او را و ملاقات نکردهایم او را پس داخل گردان ما را در جای دخول او و محشور کن ما را

في زمرتِهِ وأوردنا حوضَهُ واسقنا بكأسِهِ مشرباً رويّاً سائغاً

در گروه او و وارد گردان ما را بر حوض او و بنوشان ما را بکاسه او آب گوارای خوشگوار

هنيئاً لا نظمأُ بعدَهُ أبداً غيرَ خزايا ولا ناكثينَ ولا مارقينَ ولا

که تشنه نشویم بعد از او هرگز [illegible]

جاحدينَ ولا مرتابينَ ولا مغضوبٍ عليهم ولا الضالّينَ واجعلنا من

و نه انکار کننده و نه شک دارنده و نه غضب کرده شده و نه گمراهان و بگردان ما را از

أهل شفاعته ثم يتقدم عن يمينه ثم ليقل السلام عليكما
اهل شفاعت او پس پیش شود ازجانب راست آن پس بگوید سلام برشما باد
يا صاحبي رسول الله ورحمة الله وبركاته السلام عليك يا ابا بكر
ای یاران رسول خدا و رحمت خدا باد و برکت او سلام بر تو ای ابابکر
الصديق السلام عليك يا عمر الفاروق اللهم اجزهما عن نبيهما
صدیق ازبنده برگزیده سلام بر تو باد ای عمر که فرق کننده بارخدایا جزا ده تو ایشانرا از پیغمبر ایشان
وعن الاسلام خيرا واغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
واز دین اسلام نیکی را و ببخش مارا و برادران مارا که پیش گذشته اند بایمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رءوف رحيم ثم
و مگردان در دلهای ما کینه ای پروردگار ما برای مومنان پروردگار ما بدرستی تو بخشنده و کمال بخشنده
يصلي ركعتين ويجلس ويستحب ان يصلي بين القبر والمنبر في
بگذارد دو رکعت را و بنشیند و مستحب است که بگذارد نماز درمیان قبر و منبر رسول در
الروضة وان احب ان يمسح بالمنبر تبركا به والصلوة بمسجد
روضه متبرکه و اگر دوست دارد و اینکه مسح کند منبر را از جهت تبرک باو و نماز کردن در مسجد
قبا وان ياتي قبور الشهداء والزيارة لهم فعل ذلك واكثر الدعاء
قبا و اینکه بیاید قبرهای شهیدانرا و زیارت کند ایشانرا بکند این را و بسیار کند دعارا
هناك ثم اذا اراد الخروج من المدينة اتى مسجد النبي صلى الله
در آنجا پس وقتی که خواهد بیرون آمدن از مدینه بیاید در مسجد رسول صلی الله
عليه وسلم وتقدم الى القبر وسلم على رسول الله صلى الله عليه و
علیه و سلم و پیش شود بسوی قبر و سلام گوید بر رسول خدا صلی الله علیه و
سلم فعل كما فعل اولا وودعه وسلم على صاحبيه كذلك ثم قال
سلم بکند چنانچه کرده بود اول بار و وداع کند رسولرا و سلام گوید بر دو یار پیغمبر چنانچه اول گفته بود پس گوید
اللهم لا تجعل اخر العهد مني بزيارة قبر نبيك واذا توفيتني فتوفني
بارخدایا مگردان آخر العهد از من بزیارت قبر پیغمبر تو و وقتی که بمیرانی تو مرا پس بمیران
على محبته وسنته امين يا ارحم الراحمين

كتاب الاداب

بر محبت او و سنت او قبول کن دعا را ای رحیم‌ترین رحم کننده ها
فصل الابتداء بالسلام سنة ورده اكد من ابتدائه وهو
آغاز کردن بسلام سنت است و باز گفتن سلام قوی تر است از آغاز سلام
مخير في صفته اما ان يدخل الالف واللام فيقول السلام عليكم
مختار است در صفت سلام گفتن یا آنکه در آرد الف و لام را پس بگوید سلامتی برشما است

وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَوْ يُحْذَفُ مِنْهُمَا فَيَقُولُ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ

و رحمت خدا و برکت های خدا یا انکه بیفگند از دو الف لام را پس بگوید

اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَلَا يَزِيدُ عَلٰى ذٰلِكَ وَقَدْ رُوِيَ فِي ذٰلِكَ حَدِيثٌ

و زیاده نکند بر ان و تحقیق روایت کرده شده است در ان حدیث

وَهُوَ مَا رُوِيَ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ الْحُصَيْنِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا اَنَّهُ

و ان چیزیست که روایت کرده شده است از عمران پسر حصین رضی بدرستیکه

قَالَ جَاءَ رَجُلٌ اَعْرَابِيٌّ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ اَلسَّلَامُ

گفت عمران آمد مردے پیش پیغامبر صلے اللہ علیہ وسلم پس گفت آمد و سلام

عَلَيْكُمْ فَرَدَّ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرٌ ثُمَّ

پس باز گفت پیغمبر سلام بر آمرد پس نشست آمرد پس گفت پیغمبر ده نیکی و پس

جَاءَ اٰخَرُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ فَرَدَّ عَلَيْهِ فَجَلَسَ

آمد دیگرے پس گفت آمرد این کلمات را پس باز گفت پیغمبر سلام بر آمرد پس نشست

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثُوْنَ اَيْ ثَلٰثُوْنَ حَسَنَةً وَالسُّنَّةُ

پس گفت پیغمبر مر او را سی مر او را سی نیکی و سنت است

اَنْ يُسَلِّمَ الْمَاشِيْ عَلَى الْجَالِسِ وَالرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِيْ وَالْجَالِسِ وَسَلَامُ

که سلام گوید رونده بر نشسته و سوار بر رونده و بر نشسته و سلام

الْوَاحِدِ مِنَ الْجَمَاعَةِ عَلٰى غَيْرِهِمْ يُجْزِئُ وَكَذٰلِكَ رَدُّ الْوَاحِدِ مِنَ الْجَمَاعَةِ

یکے از جماعت بر غیر ایشان بس میکند و همچنین باز گفتن سلام یکے از جماعت

يُجْزِئُ عَنْهُمْ وَلَا يَجُوْزُ الْبِدَايَةُ بِالسَّلَامِ عَلَى الْمُشْرِكِ فَاِنْ بَدَءَ مُشْرِكٌ

بس میکند از ایشان و روا نیست آغاز کردن بسلام بر کافر پس اگر آغاز کند مشرک بسلام

يَرُدُّ عَلَيْهِ بِاَنْ يَقُوْلَ وَعَلَيْكَ وَاَمَّا رَدُّهُ عَلَى الْمُسْلِمِ بِاَنْ يَقُوْلَ وَ

باز گوید سلام بر مشرک باینکه بگوید و بر تو و اما باز گفتن سلام بر مسلمانان باینکه بگوید

عَلَيْكُمُ السَّلَامُ كَمَا قَالَ وَاِنْ زَادَ عَلٰى قَوْلِهِ وَالْبَرَكَاتُ كَانَ اَوْلٰى وَاِنْ

چنانکه گفته است مسلمانان و اگر زیاده کند بر قول مسلمانان لفظ برکات بهتر باشد و اگر

قَالَ مُسْلِمٌ لِمُسْلِمٍ سَلَامٌ لَمْ يُجِبْهُ وَيُعَرِّفُهُ اَنَّهُ لَيْسَ تَحِيَّةَ الْاِسْلَامِ

گفت مسلمانی مسلمانی را لفظ سلام تنها جواب ندهد او را و بفهماند آنرا اینکه لفظ سلام تنها تحیت دین اسلام

لِاَنَّهُ لَيْسَ بِكَلَامٍ تَامٍّ وَيُسْتَحَبُّ لِلنِّسَاءِ السَّلَامُ بَعْضُهُنَّ عَلٰى بَعْضٍ

زیرا که نیست این سخن تمام و اولیٰ است زنان را سلام گفتن بایکدیگر بعضی بر بعضی

وَاَمَّا سَلَامُ الرَّجُلِ عَلَى الْمَرْاَةِ الشَّابَّةِ فَمَكْرُوْهٌ وَاِنْ كَانَتْ بَرْزَةً فَلَا حَرَجَ

و اما سلام گفتن مرد بر زن جوان پس مکروه است و اگر باشد زن برهنه رو پس نیست

وَاَمَّا السَّلَامُ عَلَی الصِّبْیَانِ فَمُسْتَحَبٌّ لِاَنَّ فِیْهِ تَعْلِیْمَ الْاَدَبِ لَهُمْ
واما سلام گفتن بر کودکان پس ولیست زیرا که در سلام گفتن آموختن ادبست مر کودکان را

وَکَذٰلِكَ یُسْتَحَبُّ لِمَنْ قَامَ مِنَ الْمَجْلِسِ اَنْ یُسَلِّمَ عَلٰی اَهْلِهٖ وَکَذٰلِكَ
و همچنین اولیست گفتن مر کسی را که برخاست از مجلس اینکه سلام گوید بر اهل مجلس و همچنین

یُسَلِّمُ عَلَیْهِمْ اِذَا عَادَ اِلَیْهِمْ وَکَذٰلِكَ اِنْ حَالَ بَیْنَهٗ وَبَیْنَهُمْ حَائِلٌ
سلام گوید بر ایشان وقتیکه باز آید بسوی ایشان و همچنین سلام گوید اگر پرده واقع شود میان او و میان اهل مجلس

مِثْلُ الْبَابِ وَالْحَائِطِ وَکَذٰلِكَ اِذَا سَلَّمَ عَلٰی رَجُلٍ ثُمَّ الْتَقَاهُ ثَانِیًا سَلَّمَ
چنانچه در و دیوار و همچنین وقتی که سلام گوید بر مردی پس پیش آید او را دوباره سلام گوید

عَلَیْهِ وَلَا یُسَلِّمُ عَلَی الْمُتَلَبِّسِیْنَ بِالْمَعَاصِیْ کَمَنْ اجْتَازَ عَلٰی قَوْمٍ یَلْعَبُوْنَ
بر ان و سلام نگوید بر آمیختگان بگناهان چنانچه کسی گذشت بر جماعت که میبازند

بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَیَشْرَبُوْنَ الْخَمْرَ وَیَلْعَبُوْنَ بِالْجَوْزِ وَالْقِمَارِ وَاِنْ
بشطرنج و نرد و مینوشند شراب و میبازند بچهار مغز و قمار و اگر

سَلَّمُوْا عَلَیْهِ رَدَّ اِلَّا اَنْ یَّغْلِبَ عَلٰی ظَنِّهٖ اِنْزِجَارُهُمْ عَنْ مَعَاصِیْهِمْ
سلام گویند ایشان بر این پس باز گوید مگر آنکه بیشتر بود در گمان او باز ماندن ایشان از گناهان ایشان

بِتَرْکِهِ الرَّدَّ عَلَیْهِمْ فَاِذًا لَا یَرُدُّ وَلَا یَهْجُرُ الْمُسْلِمُ اَخَاهُ فَوْقَ الثَّلَاثِ
بواسطه باز گفتن سلام بر ایشان پس اکنون باز نگوید سلام و ترک صحبت نکند مسلمان برادر مسلمان خود را بالا از سه روز

اِلَّا اَنْ یَّکُوْنَ مِنْ اَهْلِ الْبِدَعِ وَالضَّلَالَةِ وَالْمَعَاصِیْ فَیُسْتَحَبُّ اِسْتِدَامَةُ
مگر آنکه باشند از اهل بدعتها و اهل گمراهی و گناهها پس ولیست همیشه

الْهِجْرَةِ لَهُمْ وَبِالسَّلَامِ یَتَخَلَّصُ مِنْ اِثْمِ الْهِجْرَةِ لِلْمُسْلِمِ وَیُسْتَحَبُّ لِلْمُسْلِمِ
جدائی گزیدن ایشان و بسلام گفتن خلاص میشود از گناه جدائی از مسلمان و اولیست مسلمان را

الْمُصَافَحَةُ لِاَخِیْهِ الْمُسْلِمِ وَلَا یَنْزِعُ یَدَهٗ حَتّٰی یَنْزِعَ الْاٰخَرُ یَدَهٗ اِذَا
بدست گرفتن مر برادر خود را که مسلمانست و دور نکند دست خود را تا دور کند دیگری دست خود را وقتی

کَانَ هُوَ الْمُبْتَدِیْ وَاِنْ تَعَانَقَا وَقَبَّلَ اَحَدُهُمَا رَاْسَ الْاٰخَرِ وَیَدَهٗ
او باشد آغاز کننده سلام و اگر بغل گیری کردند و بوسه داد یکی از ایشان سر دیگری را و دست او

عَلٰی وَجْهِ التَّبَرُّكِ وَالتَّدَیُّنِ جَازَ وَاَمَّا تَقْبِیْلُ الْفَمِ فَمَکْرُوْهٌ فَصْلٌ
بر روش برکت جستن و دیندار شدن روا است واما بوسه دادن دهن پس مکروه است

وَیُسْتَحَبُّ الْقِیَامُ لِلْاِمَامِ الْعَادِلِ وَالْوَالِدَیْنِ وَاَهْلِ الدِّیْنِ وَالْوَرَعِ
و اولیست استادن مر پادشاه دادگر را و مادر و پدر را و دیندار را و پرهیزگار

وَکِرَامِ النَّاسِ وَاَصْلُ ذٰلِكَ مَا رُوِیَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
و بزرگان مردم را و بنیاد این مسئله چیزیست که روایت کرده شده اینکه پیغامبر خدا

أَرْسَلَ إِلَى سَعْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي شَأْنِ أَهْلِ قُرَيْظَةَ فَجَاءَ عَلَى حِمَارٍ أَقْمَرَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ

فرستاد سوی سعد رضی الله عنه را در شان اهل قریظه پس آمد سعد بر خر سفید پس فرمود پیغمبر خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ وَقَدْ رَوَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ

برخیزید برای سالار خود و بتحقیق روایت کرد عایشه رضی بدرستی گفت عائشه

كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى

که بود پیغمبر خدا وقتی که می در آمد بر فاطمه

عَنْهَا قَامَتْ إِلَيْهِ فَأَخَذَتْ بِيَدِهِ وَقَبَّلَتْهُ وَأَجْلَسَتْهُ فِي مَجْلِسِهَا وَإِذَا دَخَلَتْ عَلَى

استاده میشود فاطمه برای پیغمبر پس میگرفت فاطمه دست پیغمبر را و بوسه میداد فاطمه پیغمبر را و مینشاند فاطمه پیغمبر را در نشستگاه خود و چون در می

النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ إِلَيْهَا وَأَخَذَ بِيَدِهَا وَقَبَّلَهَا وَأَجْلَسَهَا فِي

پیغمبر استاده میشد پیغمبر برای فاطمه و میگرفت دست فاطمه و بوسه میداد پیغمبر فاطمه را و مینشاند پیغمبر فاطمه را

مَجْلِسِهِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا جَاءَكُمْ كَرِيمُ

نشستگاه خود و بتحقیق روایت کرده شده است از پیغمبر خدا بدرستی او فرمود هرگاه بیاید شما را بزرگ

قَوْمٍ فَأَكْرِمُوهُ وَلِأَنَّ ذَلِكَ يَغْرِسُ الْمَحَبَّةَ وَالْوُدَّ فِي الْقُلُوبِ فَيُسْتَحَبُّ لِأَهْلِ الْخَيْرِ وَ

قومی پس گرامی دارید او را از جهت آنکه استادن بشان میکند محبت را و دوستی را در دلها پس دوست استادن برای نیکوکاران

الصَّلَاحِ كَالْمُهَادَاتِ لَهُمْ وَيُكْرَهُ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَالْفُجُورِ وَمِنَ الْأَدَبِ

چنانچه تحفه دادن ایشان را و مکروه است استادن گناهگاران را و از ادب است

أَنْ يُخَمِّرَ الْعَاطِسُ وَجْهَهُ وَيَخْفِضَ صَوْتَهُ وَيَحْمَدَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى قَوْلِهِ

که بپوشد عطسه زننده روی خود را و پست کند آواز خود را و ثنا گوید خدا را تا قول خدا

رَبِّ الْعٰلَمِينَ رَافِعًا بِهَا صَوْتَهُ لِأَنَّهُ رُوِيَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى

رب العالمین حال آنکه بلند کننده است آواز خود را از آنکه روایت کرده شده در بعضی خبرها از پیغمبر خدا

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ قَالَ الْمَلَكُ رَبِّ

بدرستی بنده چون گوید ستایش مر خدا را پس کند برین بگوید فرشته پروردگار

الْعٰلَمِينَ فَإِذَا قَالَ رَبِّ الْعٰلَمِينَ بَعْدَ الْحَمْدِ قَالَ الْمَلَكُ يَرْحَمُكَ

جهان پس چون گوید بنده رب العالمین پس از حمد بگوید فرشته رحمت کند ترا

رَبُّكَ وَلَا يَلْتَفِتُ يَمِينًا وَيَسَارًا فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ اسْتُحِبَّ

پروردگار تو و نگرد اندر وقت عطسه راست و چپ پس چون گوید عطسه زننده حمد را او بست

لِمَنْ سَمِعَهُ أَنْ يُشَمِّتَهُ بِأَنْ يَقُولَ لَهُ يَرْحَمُكَ اللهُ وَ

مر کسی را که شنونده است حمد را اینکه دعا کند او را باینکه گوید رحمت کند ترا خدا و

يَرُدُّ عَلَيْهِ يَقُولُ يَهْدِيكُمُ اللهُ وَيُصْلِحُ بَالَكُمْ وَإِنْ قَالَ

باز دعا کند عطسه کننده مر شنونده را راه نماید شما را خدا و نیکو کند حال شما را و اگر گفت عطسه زننده

يغفر الله لكم جاز عن الاول فان زاد العاطس على ثلاث مرات

بیامرزد خدا شمارا روایت از اول پس اگر بیافزاید عطسه زننده بر سه بار

سقط التشميت لان ذلك ريح وزكام كذا جاء في الاثر وهي ما روي

برافتاد دعا کردن اورا زیراکه عطسه باد و زکام است چنین آمده است در حدیث وان حدیث آنست که روایت کرده شده

عن سلمة بن الاكوع رضي الله تعالى عنه انه قال قال النبي صلى الله

از سلمه پسر اکوع بدرستی گفت سلمه فرمود پیغمبر خدا

عليه وسلم تشمت العاطس ثلاثا فان زاد على ذلك فهو مزكوم

دعا کرده شود عطسه زننده سه بار پس اگر زیاده کند عطسه بران سه پس آنکس صاحب زکام است

واذا تثاوب احدكم غطى فمه بيده او بكمه قال صلى الله عليه وسلم

وچون فاژه کشد پوشیده کند دهن خود را بدست خود یا باستین خود فرمود پیغامبر خدا

اذا تثاوب احدكم فليمسك على فمه فان الشيطان يدخل وعن ابي هريرة

چون فاژه کند یکی از شما پس نگاه دارد بر دهن خود پس تحقیق شیطان می درآید یعنی در دهن واز

رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله

گفت که گفت پیغامبر خدا تحقیق خدا

تعالى يحب العطاس ويكره التثاوب فاذا تثاوب احدكم فليرده

دوست میدارد عطسه را وناخوش میدارد فاژه را پس چون فاژه کند یکی از شما پس باید که رد کند

ما استطاع ولا يقول هاه هاه فان ذلك من الشيطان يضحك

تا که توانائی دارد ونگوید ا ا پس تحقیق آن آواز از شیطانست خنده میکند شیطان

منه ويجوز للرجل تشميت المراة البرزة العجوزة ويكره للشابة

ازان وروا است مرد را دعا کردن عطسه زن کشاده روی وکلان سال ومکروه است مرزن جوان

الخفرة فاما الصبي فتشميته ان يقال له بورك فيك او جزاك

روپوش را کودک پس دعای عطسه او این است که گفته شود او را برکت کرده شود در تو یا جزا دهد

الله تعالى او جبرك الله تعالى فصل في العشر الخصال التي في

خدای تعالی یا نیکی دهد ترا خدا تعالی در بیان ده خصلتها که

الفطرة خمس منها في الراس وخمسة في الجسد فالتي في الراس المضمضة

خلقت است پنج ازانها در سر است و پنج ازانها در تن پس آنچه در سر است آب در دهن کردن

والاستنشاق والسواك وقص الشارب واعفاء اللحية والتي في الجسد

وآب در بینی کردن ومسواک کردن وبریدن سبلت وفرا هشتن ریش وآنکه در تن است

حلق العانة ونتف الابط وتقليم الاظفار والاستنجاء بالماء و

تراشیدن موی اندام نهانی وکندن موی بغل وبریدن ناخن واستنجا کردن باب و

الختان والاصل في قص الشارب ما روي عن النبي صلى الله عليه

و ختنه كردن و دليل بريدن سبلت چيزيست كه روايت كرده است از پيغمبر

وسلم ابن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال احفوا الشارب واعفوا

پسر عمر رض بدرستي او گفت ببريد سبلت را و سر دهيد

اللحية وفي حديث ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قصوا الشارب

ريش را و در حديث ابي هريره رضي الله تعالى عنه است ببريد سبلت را

واعفوا اللحى وكلا اللفظين واحدة ومعناهما قصه من اصول الشعر

و بگذاريد ريشهارا و هر دو لفظ ابن عمر و ابو هريره يكيست و معني آن دو لفظ بريدن سبلت است از بيخ موها

بالمقراض واستيصاله به واما حلقه بالموسى فمكروه لما روى عبد الله

بمقراض و از بيخ كرفتن سبلت بمقراض و اما تراشيدن سبلت باستره پس ناخوش است براي چيزيكه روايت كرده است

بن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال قال رسول الله صلى الله

عبد الله بن عمر رضي الله عنهما اينكه بدرستي گفت كه فرمود پيغمبر خدا

عليه وسلم ليس منا من حلق الشارب ولان في ذلك مثلة وذهابا

نيست از ما كسي كه تراشيد سبلت را و نيز بر آنكه در تراشيدن سبلت تغير خلقت و رفتن

لماء الوجه وجماله وفي بقاء اصول الشعر زينة وجمال وقد روي عن

بردن آب روي و بود نگاه داشتن بيخ موي زينت و خوبي است و بتحقيق روايت

الصحابة رضي الله عنهم انهم كانوا يجزون شواربهم واما

از ياران پيغامبر بدرستي ايشان بودند ميبريدند سبلتهاي خود را و اما

اعفاء اللحية فهو توفيرها وتكثيرها ومنه قوله تع حتى عفوا اي

از گذاشتن ريش پس آن بزرگ كردن ريش است و بسيار ساختن آن و ازين است قول حق تعالى تا بسيار شدند

كثروا وقد روي ان ابا هريرة رضي الله تعالى عنه كان يقبض على

بسيار شدند و بتحقيق روايت كرده شده است بدرستي ابو هريره بود كه بمشت ميگرفت

لحيته فما فضل عن لحيته جزه وكان عمر رضي الله تعالى عنه

ريش خود را پس آنچه افزون بود از ريش او بر ميكند و بود عمر رض

يقول خذ ما تحت القبضة فصل والاصل في حلق العانة و

ميگفت بگير ... زير مشت و دليل در تراشيدن موي شهار و

نتف الابط وتقليم الاظفار ما روي عن انس بن مالك رضي الله

كندن موي بغل و بريدن ناخن چيزيست كه روايت كرده شده است از انس پسر مالك رض

تعالى عنهما انه قال وقت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

بدرستي او گفت بيان وقت كرد از براي ما پيغمبر خدا درود و سلام باد بر او

أربعين ليلة لا يجاوزها قص الشارب وقص الأظفار ونتف
چهل شب نگذاریم آن چهل شب را بریدن سبلت و بریدن ناخن و کندن

الإبط وحلق العانة وقال بعض أصحابنا هذا في حق المسافر وأما
بغل و تراشیدن موی اندام نهانی گفت بعضی یاران ما این مدت در حق مسافر است و هرچه که

المقيم فلا يستحب له أن يزيد ذلك على عشرين يوما واختلفت
باشد مقیم پس دوست نیست اورا اینکه زیاده کند هریکی از آن امور مذکوره را بر بیست روز و مختلف است

الرواية عن الإمام أحمد في تصحيح هذا الحديث فروي عنه إنكاره
روایت از امام احمد در صحت این حدیث پس روایت کرده شده است از امام انکار کردن او

وروي عنه الاحتجاج به في التوقيت بهذا المقدار فإذا ثبت استحباب
و روایت کرده شده است ازو حجت آوردن بآن حدیث در بیان وقت بااین اندازه پس هرگاه که ثابت شد دوست بودن

ذلك فهو مخير بين التنور بالنورة وبين حلقه بالموسى فقد روي
امور مذکوره پس او مختار کرده شده است میان آهک مالیدن و میان تراشیدن با ستره پس تحقیق روایت

عن الإمام أحمد رضي الله تعالى عنه أنه يتنور وكذلك روى منصور
از امام احمد رح بدرستی او نوره میکرد و همچنین روایت کرده است منصور

بن حبيب بن أبي ثابت رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه
از پیغامبر خدا

وسلم أنه طلى له أبو بكر رضي الله تعالى عنه وتولى عانته بيده
بدرستی شان این است که مالید مر پیغمبر را ابو بکر نوره و والی شد پیغمبر اندام نهانی خود را بدست خود

وروي عن أنس رضي الله تعالى عنه بخلافه فقال لم يتنور رسول
و روایت شده از انس رض بخلاف این پس گفت نوره نکرده است پیغمبر

الله صلى الله عليه وسلم قط وكان إذا كثر عليه الشعر حلقه فإذا
خدا هرگز درود بر پیغامبر هرگاه که بسیار شد برو موی بتراشید پس هرگاه

ثبت هذا فيجوز أن يتولى ذلك غيره إذا لم يحسن هو في ما سوى
ثابت شد این پس روا است اینکه والی شود نوره را غیر او چون نیک نداند نوره کردن در جاییکه غیر

العانة من الفخذ والساق فإذا بلغ العانة تولاها هو بنفسه و
اندام نهانی است از ران و ساق و چون برسد باندام نهانی را والی شود خود و

الأصل في ذلك ما روي عن أم سلمة رضي الله تعالى عنها أن النبي
و دلیل در این چیزیست که روایت کرده شده است از ام سلمه رض بدرستی پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم كان إذا بلغ عانته نورها بنفسه وفي بعض
بود هرگاه که میرسید اندام نهانی را نوره میکرد آن جا را خود و در بعضی

الألفاظ إذا بلغ مراقّه وأخذ أحمد بن حنبل رضي الله عنه بهذا قال أبو

احادیث واقع شده بجای عانه مراق یعنی محل بول و گرفت احمد بن حنبل رضی باین روایت نوره

العباس النسائي نوّرنا أبا عبد الله فلما بلغ عانته نوّرها بنفسه

نسائی نوره کردیم ابا عبد الله را پس هرگاه رسید ابا عبد الله اندام نهانی خود را نوره کرد آنجا را

فإذا ثبت هذا وأنه يجوز إزالة هذه الشعور من العانة والفخذين و

پس هرگاه ثابت شد نوره کردن و اینکه رواست دور کردن این موی ها از اندام نهانی و از دو ران و از

الساقين بالنورة فيجوز أيضاً بالموسى لأنه أحد ما يزال به كالنورة و

دو ساق بنوره پس روا باشد دور کردن موی ها با استره زیرا که استره یکی از چیزهاست که دور کرده می شود

يؤيّد هذا القياس حديث أنس بن مالك رضي الله تعالى عنه لم يتنوّر رسول

قوت میدهد این قیاس استره را بر نوره حدیث انس رضی که نوره نکرد پیغمبر خدا

الله صلى الله عليه وسلم قط وكان إذا كثر عليه الشعر حلقه ولا يقال إن

هرگز و بود پیغمبر وقتی که بسیار میشد بر وی موی میتراشید و گفته نشود و بتحقیق

الحلق والتنوير إنما ورد في العانة خاصة لما نقل من حديث أم سلمة

تراشیدن و نوره کردن جز این نیست که وارد شده مگر در اندام نهانی خاص زیرا که چیزیکه بالا گذشت از حدیث ام سلمه رضی

رضي الله تعالى عنها قالت أن النبي صلى الله عليه وسلم كان إذا بلغ

گفت بدرستی پیغامبر خدا بود وقتی که میرسید

عانته نوّرها بنفسه فدلّ على أنه كان تولى غير العانة في إزالة الشعر

اندام نهانی خود را نوره میکرد او از آنجا خود پس دلالت کرد بر اینکه بود دیگری میکرد غیر اندام نهانی خود را در دور کردن موی

لغيره وليس ذلك إلا الفخذ والساق وإن ذكر في ذلك حديث في المنع

دیگری را و نیست آن غیر اندام نهانی مگر ران و ساق و اگر یاد کرده شده است در منع کردن نوره غیر اندام نهانی

فهو محمول على أن من أراد بذلك التزيين لرغبة الرجال فيه من العلوق

پس این منع حمل کرده شده است بر کسی که خواسته است بنوره کردن زیب دادن خود را از جهت میل کردن مردان بوی از چسبیده ها

والمتشبهين بالنساء من المخانيث وغيرهم والله تعالى أعلم

و کسانیکه مانند زنان میشوند از مخنثان و دیگران و خداوند داناتر است

بالصواب فصل ويكره نتف الشيب لما روى عمرو بن

براستی و مکروه است کندن موی سفید از جهت چیزیکه روایت کرد عمرو پسر

شعيب عن أبيه عن جدّه رضي الله تعالى عنهم قال إن

شعیب از پدر خود و او از جد خود گفت بدرستی

النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن نتف الشيب وقال

پیغامبر خدا بازداشت از کندن موی سپید و گفت پیغامبر

وقال انه نور الاسلام وفي لفظ آخر قال قال رسول الله صلى

و فرمود پیغامبر بر پیری سوی سپید نور مسلمانی است و در حدیث دیگر آمده فرمود پیغامبر خدا

الله عليه وسلم لا تنتفوا الشيب ما من مسلم الشيب شيبة في

مکنید موی سپید نیست هیچ مسلمانی که پوشانده شود پیری را در

الاسلام الا كانت له نورا يوم القيمة وفي حديث يكتب الله

مسلمانی مگر که بود آن پیری اورا روشنائی در روز قیامت و در حدیث آمده است که نوشته است

الله تعالى له بها حسنة وحط عنه خطيئته وقد روي في بعض

خدا مر اورا بان پیری نیکی و دور کرده است ازو گناه اورا و بتحقیق روایت کرده شده است در بعض

التفاسير في قوله عز وجل وجاءكم النذير انه هو الشيب فكيف يجوز

تفسیرها در قول خدا و آمد شما را ترساننده بدرستی آن ترساننده پیری است پس چگونه روا باشد

ازالة النذير بالموت والمذكر به المنهي عن الشهوات واللذات والكاف

دور کردن چیزی که ترساننده است بمرگ و یاد دهنده مرگ است بازدارنده از آرزوها و لذتها و نگاه دارنده

عنها المحث على التاهب والتجهيز للآخرة وعمارة دار البقاء

از لذت برانگیزنده بر ساختگی و آمادگی از برای آخرة و آبادان کردن سرای جاودانی

ومع ذلك يكون معاونا للقدر كارها لفعل الله تعالى به وغير

و باین چیزها میباشد کننده موی سپید هم پشت تقدیر الهی ناخوش کننده کار خدا را با او و ناراضی

راض بقضائه عز وجل مؤثرا للشباب والطراوة والبقاء على

بحکم خدا و گزیننده مر جوانی را و تازگی را و جاودانی را بر

مداومة السن زاهدا في الوقار والحرمة والتقمص بنور الاسلام

دوام جوانی و ترک کننده برو باری و بزرگی و پوشیدن پیراهن نور مسلمانی

وخلقة ابرهيم خليل الرحمن لانه روي في بعض الكتب انه اول

و خلقت ابراهیم دوست خدا را زیرا که روایت کرده شده است در بعضی کتابها بدرستی اول

من شاب في الاسلام ابرهيم النبي عليه الصلوة والسلام و

کسیکه پیر شد در مسلمانی ابراهیم علیه السلام است و

روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله يستحيي

روایت کرده شده است از پیغامبر خدا بدرستی که فرمود بدرستی خدا شرم میکند

من ذي الشيبة يعني من عذابه فصل ويستحب

از خداوند پیری مراد میدارد از عذاب کردن پیری شرم میکند و او بهست

تقليم الاظفار يوم الجمعة فيكون مخالفا لما يكون الترتيب

بریدن ناخن روز جمعه پس باشد بریدن ناخن مخالف از برای چیزی که باشد ترتیب

---

۱ حث بر انگیختن لغات حسنه علیه ۱۲ صراح

۲ تاهب ساختگی کردن ۱۲ ص

۳ و فی منتخب اللغات التاهب ساخته و آماده شدن فالمتجهز کما وقع فی بعض النسخ غلط تعبیری لیس ۱۲

۴ تجهیز آماده شدن کار پیرا ۱۲ صراح

۵ و جهز اعدوا ما یحتاج الیه کذا فی النهایة واعداد ساختن و آماده کردن کار پیرا کذا فی منتخب اللغات ۱۲

۶ تاثیر نشان ماندن در چیزی ۱۲ ص

۷ تاثیر نشان گذاشتن در چیزی ۱۲ منتخب اللغات

۸ تقمص پوشیدن پیراهن

۹ ذکر فی المظهر ان اول من شاب من بنی آدم کان خلیل الله صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلیه فلما رای الشیب فی لحیته قال ما هذا یا رب فقال الله تعالی هذا وقار فقال علیه السلام یا رب زدنی وقارا ۱۲ شرح شرعة الاسلام

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم من قص أظفاره مخالفا
از جهت آنکه روایت کرده شده است از پیغامبر خدا ع هر که ببرید ناخنهای خود بی ترتیب

لم ير في عينيه رمدا وفي حديث حميد بن عبد الرحمن عن أبيه من
نه بیند در چشم خود درد وی و در حدیث حمید بن عبد الرحمن روایت کرد از پدر خود هر که

قص أظفاره يوم الجمعة دخل فيه شفاء وخرج منه داء وقد روي
ببرید ناخن خود را روز جمعه درآید در وی تندرستی و برآید از وی رنج و تحقیق روایت کرده

هذه الفضيلة والاستحباب في ذلك يوم الخميس بعد العصر
همین فضیلت و ادب و خوش در بریدن روز پنجشنبه بعد از نماز دیگر

ومعنى المخالفة أن يبدأ بالخنصر من اليمنى ثم بالوسطى ثم
و مراد مخالفت این است که آغاز کردن کند بانگشت کوچک از دست راست پس از آن بانگشت میانه پس از آن

بالإبهام ثم البنصر ثم السبابة ومن اليسرى أن يبدأ بالإبهام
به نر انگشت پس از آن بانگشت که پهلوی انگشت کوچک است پس از آن بانگشت که پهلوی نر انگشت است و از دست چپ آغاز کند

ثم الوسطى ثم الخنصر ثم السبابة ثم البنصر هكذا فسره
پس میانه پس خنصر پس سبابه پس بنصر این چنین بیان کرده

عبد الله ابن بطة عن أصحابنا رحمه الله وروى وكيع عن
عبد الله بن بطه از یاران ما و روایت کرد وکیع از

عائشة رضي الله تعالى عنها أنها قالت قال رسول الله صلى الله
عایشه ... گفت عایشه گفت پیغمبر خدا ع

عليه وسلم يا عائشة إذا أنت قلمت أظفارك فابدئي بالوسطى
ای عایشه وقتی که ببری ناخن خود پس آغاز کن بانگشت میانه

ثم بالخنصر ثم بالإبهام ثم بالبنصر ثم السبابة فإن ذلك
پس خنصر پس نر انگشت پس بنصر پس سبابه زیرا که این

يورث الغناء وينبغي أن يكون التقليم بالمقص أو السكين
بار آرد توانگری را و میباید که باشد بریدن ناخن بناخن گیر یا بکارد

ويكره ذلك بالأسنان وإذا قلم أظفاره يستحب له
و مکروه است بریدن ناخن بدندان و چون ببرد ناخنهای خود او دوست است او را

غسل البراجم ودفن الأظفار في التراب وكذلك
شستن بند بندان انگشتان و گور کردن ناخن بریده را در خاک و همچنین او دوست گور کردن

الشعور من الرأس والبدن والدم من الحجامة والفصد لما روي
مویهای از سر و از بدن و خون که از حجامت و رگ زدن باشد از جهت آنکه

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ أَمَرَ بِدَفْنِ الدَّمِ وَالشَّعْرِ وَالظُّفْرِ
از پیغامبر اینکه فرمود گور کردن خون و موی و ناخن

فَصْلٌ وَأَمَّا حَلْقُ الرَّأْسِ فِي غَيْرِ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وَالضَّرُورَةِ فَمَكْرُوهٌ فِي إِحْدَى
هرچه نکه باشد تراشیدن سر در غیر حج و عمره و ناپسندیدگی هست در یک از

الرِّوَايَتَيْنِ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
دو روایت از امام احمد رض از پیغامبر خدا صلعم

وَسَلَّمَ لِمَا رُوِيَ فِي حَدِيثِ أَبِي مُوسَى وَعُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا
از جهت آنچه روایت کرده شده است در حدیث ابی موسی و عبید بن عمیر رض

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ حَلَقَ وَرَوَى
از پیغامبر خدا بدرستی گفت نیست از ما کسیکه سر تراشید و روایت کرده است

الدَّارَقُطْنِيُّ فِي الْأَفْرَادِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى
دار قطنی در احادیث که بیاطلاع از جابر ... روایت کرده

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا تُوضَعُ النَّوَاصِي إِلَّا فِي حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ وَلِأَنَّ النَّبِيَّ
شده است اینکه فرمود پیغامبر که نهاده نشود موی از سر مگر در حج یا عمره از جهت آنکه

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَمَّ الْخَوَارِجَ وَجَعَلَ سِيمَاهُمْ حَلْقَ الرُّؤُسِ وَلِأَنَّ
پیغامبر خدا نکوهش کرد بیرون شوندگان را و گردانید نشانه ایشان تراشیدن سرها از جهت آنکه

عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ لِصَبِيغٍ لَوْ وَجَدْتُكَ مَحْلُوقًا لَضَرَبْتُ الَّذِي
عمر رض گفت مر صبیغ را اگر یابم ترا سر تراشیده هر آینه بزنم آنچه را

فِيهِ عَيْنَاكَ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ الَّذِي يَحْلِقُ فِي
که در او چشم تست و روایت از ابن عباس رض بدرستی گفت آنکس که سر تراشیده شد در

الْمِصْرِ شَيْطَانٌ وَلِأَنَّ فِي ذٰلِكَ تَشَبُّهًا بِالْأَعَاجِمِ وَقَدْ قَالَ
شهر هم حلق شیطانست زیرا که در سر تراشیدن مانند ساختن است به عجم و تحقیق فرمود

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ وَإِذَا
پیغامبر خدا هرکه مانند ساخت خود را بقومی پس آنکس از ایشانست و چون

ثَبَتَ كَرَاهِيَةُ مَا ذَكَرْنَا جَعَلَ مَكَانَهُ أَخْذَ الشَّعْرِ بِالْجَلَمِ وَهُوَ الْمِقَصُّ
ثابت شد مکروه بودن چیزیکه گفته ایم ... موی ... و آن ... است

كَمَا كَانَ يَفْعَلُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ اسْتَقْصَى
چنانکه بود که میکرد احمد بن حنبل و اگر خواهد بنهایت رساند

فِي ذٰلِكَ فَقَصَّهُ مِنْ أَصْلِهِ وَإِنْ شَاءَ أَخَذَ أَطْرَافَ الشَّعْرِ وَالرِّوَايَةُ
در ... پس ببرد موی سر از بیخش و اگر خواهد بگیرد سر های موی و در روایت دیگر

الأخرى لا يكره ذلك لما روى أبو داود باسناده عن عبد

دیگر از امام احمد مکروه نیست سر تراشیدن از جهت چیزی که روایت کرد ابو داود باسناد خود از عبد الله

الله بن جعفر رضي الله تعالى عنهما قال ان النبي صلى الله عليه

پسر جعفر گفت ابو داود که بدرستی پیغمبر خدا صلعم

وسلم ارسل الى آل جعفر بلالا ان يأتيهم ثم اتاهم فقال لا

فرستاد بسوی آل جعفر بلال را اینکه بیاید پیغمبر ایشان را پس آمد پیغمبر ایشان را پس فرمود

تبكوا على اخي بعد اليوم ثم قال صلى الله عليه وسلم ادعوا الي

گریه مکنید بر برادر من جعفر پس از امروز پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخوانید بطرف من

بني اخي فجيئ بنا كانا افراخ فقال صلى الله عليه وسلم ادعوا

پسران برادر من پس آورده شد ما را چنانست که ما بچه های مرغیم در بیچارگی پس فرمود پیغامبر بخوانید

الى الحلاق فامره فحلق رؤسنا وقد روي ان النبي صلى

برای ما سرتراش را پس فرمود آن سرتراش را پس تراشید سر ما را و تحقیق روایت کرده شده است بدرستی پیغمبر

الله عليه وسلم حلق رأسه في آخر عمره بعد ان كان شعره

تراشید سر خود را در آخر زندگانی خود پس آنکه میرسید موی پیغامبر

يضرب منكبيه وفي حديث علي رضي الله عنه كان شعر رسول

دو دوش آن را و در روایت علی است بود موی پیغامبر

الله صلى الله عليه وسلم الى شحمتي اذنيه ولان الناس عصرا

خدا تا دو نرمه گوش آن و از جهت آنکه بدرستی که مردم در وقتی

بعد عصر يحلقون ولم يظهر عليهم نكير ولان في ذلك مشقة

پس از وقتی سر میتراشند و ظاهر نشده است بر ایشان انکار کسی و از جهت آنکه در موی داشتن گرانی

وحرجا عفي عنه كما عفي عن سؤر الهرة وحشرات

و رنجست که بخشیده شده است از و چنانچه بخشیده شده است از پس خورده گربه و حشرهای زمین

الارض فصل ويكره القزع وهو ان يحلق بعض الشعر و

و مکروه است قزع و آن تراشیدن پاره موی سر و

يترك بعضه لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه نهى

گذاشتن پاره از برای چیزی که روایت کرده شده از پیغامبر خدا بدرستی پیغامبر بازداشت

عن القزع واما حلق القفا فمكروه الا في الحجامة خاصة لان النبي

از قزع و اما تراشیدن گردن پس مکروه است مگر در خون گرفتن از گردن خاص زیرا که پیغمبر

صلى الله عليه وسلم نهى عن حلق القفا الا في الحجامة لانه من فعل

خدا منع فرمود از تراشیدن گردن مگر در خون گرفتن از جهت آنکه این کار

النهاية ١٢

المجوس وكان ابو عبد الله احمد يحلقه في الحجامة ولان ذلك
مجوس است و بود ابو عبد الله احمد همی تراشید کردن را در وقت حجامت و از جهت آنکه حجامت

حال الضرورة واما اتخاذ الجمة وفرق الشعر فسنة مأثورة
هنگام ناچاری ست اما هرچند که باشد ساختن جمه که دو حصه کردن موی سر طریقه سنت است که نقل کرده شد

روي ان النبي صلى الله عليه وسلم فرق وامر اصحابه رضي
روایت کرده شده است بدرستی پیغامبر خدا فرق موی گذاشته و دو حصه کرد و فرمود یاران

الله تعالى عنهم بالفرق وقد روي ذلك عن بضعة وعشرين
خود را بفرق کردن و بتحقیق روایت کرده شده است آن که شکافتن موی سر از چند و بیست

من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم منهم ابو عبيدة و
از یاران پیغامبر از ایشان ابو عبیده و

عمار وابن مسعود رضي الله تعالى عنهم فصل ويكره
عمار و ابن مسعود است و مکروه

التحذيف للرجال وهو ارسال الشعر الذي بين العذار والنزعتين
تحذیف مردان را و آن تحذیف سر دادن موی است که در میان رخساره و دو نزعه است

الذي هو عادة العلويين ولا يكره ذلك للنساء لما روى ابو بكر
آن ارسال که عادت اولاد علی است و مکروه نیست آن گذاشتن موی زنان را از جهت چیزی که روایت کرد

الخلال من اصحابنا باسناده عن علي كرم الله تعالى وجهه انه
از یاران ما بروایت از علی بدرستی

كرهه وعن الوليد بن مسلم انه قال ادركت الناس وما هو من
مکروه داشته است علی آن تحذیف را و روایت است از ولید بن مسلم بدرستی گفت ولید دریافتم مردم را در حالی که نیست

زيهم واما اخذ الشعر من الوجه بالمنقاش مكروه للرجال و
از آرایش ایشان هرچند که باشد گرفتن موی از رو به موی گیر مکروه است مردان را و

النساء لان النبي صلى الله عليه وسلم لعن المتنمصات وهو اخذ
زنان را زیرا که پیغامبر نفرین کرد زنان موی کننده را و آن

الشعر من الوجه بالمنقاش ذكره ابو عبيدة واما المرأة فيكره لها حف
موی از روی است بموی چننه یاد کرده است ابو عبیده این را هرچند که باشد زن را پس مکروه است آن را

جبينها بالزجاج والموسى والشعر الخارج على وجهها لما تقدم من النهي
پیشانی خود بآبگینه تیز و استره و تراشیدن موی که برآمده است بر روی او از جهت چیزی که گذشت

عن ذلك وقيل يجوز لها ذلك لزوجها خاصة اذا طلب منها ذلك و
از آن و گفته شده است روا است زنها کندن آن موی از برای شوهر خود خاص وقتی که طلب کند شوهر از آن تراشیدن

خافت ان لم تفعله اعرض عنها وتزوج بغيرها فادى الى الفساد

دختر سد اگر نکند اورا اعراض کند شوهر از ان وجفت گیرد غیر آن را پس برساند بسوی فساد

والمضرة بها فيجوز لها ذلك لما فيه من المصلحة كما يجوز لها التزين

و ضرر بان زن پس جایز است مر اورا اینکار از جهت چیزیکه در آنست از آشتی چنانکه روا است زن را آراستن

بالوان الثياب والتطيب بانواع الطيب والتشوق له والملاعبة

برنگارنگ جامها و خوشبو ساختن بگونا گون خوشبو و خواهان بودن مر شوهر را و بازی کردن

والممازحة اياه فعلى هذا يحمل لعن النبي صلى الله عليه وسلم المتمصات

و مزاح کردن پس برین روایت حمل کرده شود نفرین کردن پیغامبر خدا زنان موی کننده را

على اللواتي اردن بذلك غير ازواجهن للفجور بهن والميل اليهن

بران زنانی که خواسته باشند بان کندن غیر شوهران خود را از برای گنه کردن با ایشان و خواهش کردن بطرف ایشان

وترويج انفسهن للزنا والله اعلم فصل ويكره الخضاب بالسواد

و رواج دادن خود ها را برای زنا و مکروه است رنگ کردن بسیاهی

لما روى الحسن رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في

از جهت چیزی که روایت کرده است حسن رض بدرستی پیغامبر فرمود در شان

قوم يغيرون البياض بالسواد يسود الله تعالى وجوههم يوم القيمة

قومی که دگرگون میسازند سفیدی را بسیاهی سیاه میگرداند خدای تعالی روهای ایشان را در روز قیامت

وفي حديث ابن عباس رضي الله تعالى عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

و در حدیث ابن عباس است رض بدرستی پیغامبر ع فرمود

فيهم لا يريحون رائحة الجنة واما الاخبار التي رويت في

در شان ایشان نمی بویند بوی بهشت و هر چونکه باشد خبرها که روایت کرده شده است در رخصت

الخضاب بالسواد فانه انس للزوجة ومكيدة للعدو

رنگ کردن بسیاهی پس بدرستی که آن رنگ سیاهی موجب الفت است زن خود را و سبب غاد و هیبت در وقت جنگ مر دشمن را

فمحمول لاجل الحرب وذكر الزوجة فيه تبعا

پس آن محمول است از جهت جنگ و یاد کردن زن در ان بطریق متابعت

لا قصدا فصل فاذا ثبت كراهية السواد

نه بقصد پس وقتی که ثابت شد مکروه بودن رنگ سیاه

فالمستحب ان يخضب الراس بالحناء والكتم وقد

پس مستحب این که رنگ کند سر را بحنا و کتم و تحقیق

خضب الامام احمد بن حنبل رحمة الله عليه راسه وله ثلث وثلثون

رنگ کرد امام احمد سر خود را و مر اورا سی و سه

سَنَةً فَقَالَ لَهُ عَمَّهُ عَجِلْتَ فَقَالَ لَهُ هٰذِهِ سُنَّةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى
سال بود پس گفت مراورا عم او شتابی کردی پس گفت احمد عم را که این رنگ سنت پیغامبر خداست
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرُوِيَ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ
و روایت کرده شده است از ابی ذر رض که
قَالَ خَيْرُ مَا غُيِّرَ بِهِ الشَّيْبُ الْحِنَّاءُ وَالْكَتَمُ وَأَمَّا خِضَابُ رَسُولِ
گفت بهتر چیزهای که دگرگون کرده شد باو پیری حنا و کتم است و اما خضاب پیغمبر
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِي ذٰلِكَ فَرُوِيَ عَنْ أَنَسٍ
خدا پس مختلف اند مردمان در روایت خضاب پس روایت است از انس
رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا
بدرستی گفت انس بتحقیق پیغامبر نبود دنار
شَابَ إِلَّا يَسِيرًا وَلٰكِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمَا خَضَبَا
پیر مگر اندک لیکن ابابکر و عمر رض رنگ کردند ایشان
بَعْدَهُ بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ وَرُوِيَ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهَا
بعد پیغمبر خدا بحنا و کتم و روایت است بتحقیق ام سلمه
أَخْرَجَتْ لِلنَّاسِ شَعْرَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَخْضُوبًا بِالْحِنَّاءِ
بیرون آورده بود به مردمان موهای پیغامبر خدا را رنگ کرده شده بحنا
وَالْكَتَمِ فَدَلَّ حَدِيثُهَا عَلَى إِثْبَاتِ خِضَابِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و کتم پس دلالت میکند حدیث ام سلمه بر ثبوت رنگ کردن پیغمبر
بِذٰلِكَ وَأَمَّا الْخِضَابُ بِالْوَرْسِ وَالزَّعْفَرَانِ فَظَاهِرُ كَلَامِ الْإِمَامِ
بحنا و کتم باشد رنگ کردن با ورس که گیاهی است سرخ و زعفران پس ظاهر سخن امام
أَحْمَدَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ فِيهِ الْجَوَازُ لِمَا رُوِيَ عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ
احمد در آن روا بودن است بسبب خبری که روایت کرده شد از ابی مالک اشعری
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ كَانَ خِضَابُنَا لِرَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
که بود خضاب کردن ما رسول صلی الله علیه و سلم را
بِالْوَرْسِ وَالزَّعْفَرَانِ فَإِذَا ثَبَتَ هٰذَا فِي شَعْرِ الرَّأْسِ فَمِثْلُهُ فِي اللِّحْيَةِ
با ورس و زعفران پس وقتی که ثابت شد خضاب در موهای سر پس مانند آن در ریش
لِعُمُومِ قَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا
از جهت عام بودن قول پیغمبر خدا که بدل کنید پیری را و مانند نشوید
بِالْيَهُودِ وَقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
بیهودان و قول پیغمبر در حدیث ابی ذر رضی الله عنه

الورس نبت اصفر يصبغ به كذا في النهاية منتخب اللغات الورس گیاهیست زرد

خير ما غير به الشيب الحناء والكتم وهو عام في شعر الرأس و

بهترين چيزي كه بدل كرده شد بآن چيز پيري را حنا و كتم است و اين حديث عام است در موي سر و

اللحية وايضا ان ابا بكر رضي الله عنه جاء بابيه ابي قحافة يوم

ريش و نيز تحقيق ابابكر صديق رض آمد بپدر خود ابي قحافه روز

فتح مكة الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم لو اقررت الشيخ في بيته لاتيناه

فتح شدن مكه بسوي پيغامبر خدا صلعم پس گفت پيغامبر صلعم اگر ماندي پير را در خانه خود هرآينه مي آمديم او را

تكرمة لابي بكر فاسلم وراسه ولحيته كالثغامة البيضاء فقال

از جهت بزرگي دادن مر ابي بكر را پس مسلمان شد ابي قحافه و سر او و ريش او مانند گياهي است كه گل او سفيد است پس گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم غيروهما وجنبوه عن السواد وقال ابو عبيدة

پيغامبر خدا دگرگون كنيد سر و ريش او را و گوشه داريد ابي قحافه را از سياهي و گفت ابو عبيده

الثغامة نبت ابيض الزهر والثمر يشبه بياض الشيب به وقال

ثغامه گياهيست سفيد گل و بار مانند كرده ميشود سفيدي پيري را بآن گياه و گفت

ابن الاعرابي هي شجرة تبيض كانها الثلج فصل ويستحب ان

ابن اعرابي آن ثغامه درختيست سفيد ميشود چنانكه برف است و دوست اينكه

يكتحل وترا لما روى انس بن مالك رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يكتحل وترا

سرمه كند طاق از جهت حديثي كه روايت كرده است انس از پيغامبر صلعم بدرستي بود پيغامبر سرمه ميكرد طاق

واختلف الناس في صفة الوتر في ذلك فروي في حديث انس بن مالك رض

و اختلاف كرده اند مردم در صفت طاق در سرمه كردن پس روايت كرده شده است در حديث انس رض

قال انس رض ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يكتحل ثلاثا في اليمنى وميلين في اليسرى و

گفت انس بدرستي پيغامبر خدا بوده است سرمه ميكرد سه ميل در چشم راست و دو ميل در چشم چپ

روي في حديث ابن عباس رض في كل عين ثلاثا فصل ويدهن غبا وهو

و روايت كرده شده است در حديث ابن عباس در هر چشم سه ميل و روغن بمالد يكروز در ميان و غب آنست

ان يفعل ذلك يوما ويترك يوما لما روى ابو هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى

كه بكند آن را روزي و بگذارد روزي از جهت كه روايت كرده است ابو هريره بدرستي پيغامبر خدا

ان يترجل الرجل الا غبا والفضيلة في ذلك ان يكون بدهن البنفسج

بازداشت از شانه كردن موي راست كند و چرب كند مرد مگر يكروز در ميان و بزرگي در چرب گردانيدن اينست كه باشد بروغن بنفشه

لما روى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم ان فضل دهن البنفسج على سائر الادهان

از جهت حديثي كه روايت كرده ابو هريره رض از پيغامبر خدا بدرستي بزرگي روغن بنفشه بر باقي روغنها

كفضلي على سائر الناس فصل ويستحب ان لا يخلي الانسان بنفسه

همچو بزرگي من بر همه مردم است و دوست اينكه خالي نكند آدمي خود را

سَفَرًا وَحَضَرًا عَنْ سَبْعَةِ أَشْيَاءٍ بَعْدَ تَقْوَى اللّٰهِ تَعَالٰى وَالثِّقَةِ بِهِ وَهِيَ
در سفر و در وطن از هفت چیز پس از ترس خدا و تکیه کردن باو و آن هفت چیز

التَّنْظِيفُ وَالتَّزْيِينُ وَالْمُكْحُلَةُ وَالْمُشْطُ وَالسِّوَاكُ وَالْمِقَصُّ وَالْمِدْرَاءُ وَهِيَ
پاک ساختن خود را و آراستن و سرمه دادن و شانه و مسواک و آلت بریدن موی و مدری و مدری

خَشَبَةٌ مُدَوَّرَةُ الرَّأْسِ أَدْنٰى مِنْ شِبْرٍ يَتَّخِذُهَا الْعَرَبُ وَالصُّوفِيَّةُ يَدْرَؤُونَ
چوبی است گرد سر کمتر از بدست میگیرند آنرا عرب و صوفیان و دور میکنند

بِهَا عَنْ أَنْفُسِهِمُ الْأَذٰى كَالْقَمْلِ وَغَيْرِهَا وَيَحُكُّونَ بِهَا الْجَسَدَ وَيَقْتُلُونَ الذُّبَابَ
بآن چیزی از خود آزار چنانچه شپش و غیر آن و میخراشند بآن چوبک تن را و میکشند جنبنده ها را

حَتّٰى لَا يُبَاشِرُونَ كُلَّ شَيْءٍ بِأَيْدِيهِمْ وَالسَّابِعُ قَارُورَةُ الدُّهْنِ لِأَنَّهُ رُوِيَ فِي حَدِيثِ
تا آنکه برسانند هر چیز را دست خود و هفتمی شیشه روغن است از جهت آنکه روایت کرده شده

عَائِشَةَ رضـ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَانَ يَفُوتُهُ ذٰلِكَ حَضَرًا وَلَا سَفَرًا فَصْلٌ فِيمَا
از عایشه رضـ بدرستیکه پیغامبر خدا نبود که فوت میشد او را آن چیزها در حضر و نه در سفر در چیزیکه

يُكْرَهُ مِنَ الْخِصَالِ يُكْرَهُ الصَّفِيرُ وَالتَّصْفِيقُ وَفَرْقَعَةُ الْأَصَابِعِ فِي الصَّلٰوةِ وَيُكْرَهُ
مکروه است از خصلتها مکروه است آواز کردن مانند مرغ و دست زدن و شکستن انگشتان در نماز و مکروه است

تَخْرِيقُ الثِّيَابِ فِي حَقِّ الْمُتَوَاجِدِ عِنْدَ السَّمَاعِ وَلَا يُعَارَضُ فِي ذٰلِكَ الْوَاجِدُ وَيُكْرَهُ
پاره کردن جامه ها در حق آنکه بتکلف وجد میکند وقت شنیدن سرود و سماع کرده نشود در باز کردن جامه کسی که وجد واقعی کند

الْأَكْلُ عَلَى الطَّرِيقِ وَمَدُّ الرِّجْلِ بَيْنَ جُلَسَائِهِ وَالْاِتِّكَاءُ الَّذِي يُخْرِجُ بِهِ عَنْ مُسْتَوَى
خوردن بر راه و دراز کردن پای میان همنشینان و مکروه است تکیه کردن که می برآید بآن از راست نشستن

الْجُلُوسِ لِأَنَّهُ تَجَبُّرٌ وَاِهْوَانٌ بِالْجُلَسَاءِ إِلَّا مِنَ الْعُذْرِ وَيُكْرَهُ إِطَالَةُ الثِّيَابِ وَيُكْرَهُ مَضْغُ
زیرا که آن بزرگی نمودن است خود را و سبک داشتن همنشینان است مگر آنکه آن نشستن بعذر باشد و مکروه است دراز کردن جامها و مکروه است

الْعِلْكِ لِأَنَّهُ دَنَاءَةٌ وَيُكْرَهُ التَّشَدُّقُ بِالضِّحْكِ وَالْقَهْقَهَةُ وَرَفْعُ الصَّوْتِ فِي
مصطگی زیرا که آن فرومایگی است و مکروه است کشادن دهن را بخنده و قهقهه کردن و بلند کردن آواز

غَيْرِ حَاجَةٍ وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مِشْيَتُهُ مُعْتَدِلَةً لَا يُبَادِرُ إِلٰى حَدٍّ يَصْدِمُ الْمَاشِيَ وَيُتْعِبُ
بی حاجت و می باید اینکه باشد رفتن او میانه نشتابد تا حدیکه دیگری را بزند و رنجه کند

نَفْسَهُ وَلَا يَخْطُو بِحَيْثُ يُورِثُهُ الْعُجْبَ وَيُكْرَهُ فِي الْبُكَاءِ النَّحِيبُ وَالتَّعْدَادُ
خود را و نگام زند بروشی که بمیراث دهد او را شگفت و مکروه است در گریستن او را مانند نوحه کردن و آواز بلند کردن

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِنْ خَوْفِ اللّٰهِ تَعَالٰى أَوِ النَّدَمِ عَلٰى مَا فَاتَ مِنْ أَوْقَاتِهِ بِسَبَطِ لَاتِهِ
مگر آنکه باشد آن گریه از ترس خدا یا از پشیمانی بر چیزیکه فوت شده از وقتهای او بیاد غفلت

أَوِ انْكِسَارِ قَلْبِهِ عِنْدَ عَدَمِ بُلُوغِهِ إِلٰى دَرَجَةٍ لَحَظَهَا فَيَبْكِي حَسْرَةً عَلَيْهَا
یا از شکسته شدن دل او نزد نارسیدن او بسوی پایه که نگرفته است آنرا پس بگرید از جهت پریشانی بران

ويكره إزالة درنه بحضرة الناس ويكره الكلام في المواضع المستقذرة

ومكروه است دور كردن چرك تن پيش مردم ومكروه است سخن گفتن در جاهای چركين

كالحمام والخلاء وما أشبه ذلك وكذلك لا يسلم ولا يرد على مسلم ويكره

چنانكه حمام وآبدستگاه وچيزی كه بآن ماند وهمچنين سلام نگويد ونه رد سلام كند بر هيچ مسلمانی ومكروه است

كشف رأسه بين الناس وما ليس بعورة مما جرت العادة بستره ويحرم كشف

برهنه كردن سر خود ميان مردم وبرهنه كردن چيزی كه نيست عورت از آنچه رفته است روش بپوشيدن آن وحرام است برهنه كردن

العورة ويكره أن يقسم بأبيه أو بغير الله تعالى في الجملة فإن حلف حلف بالله

عورت ومكروه است سوگند كردن به پدر يا بغير خدا تعالى في كل حال پس اگر سوگند ميكند سوگند كند بخدا

وإلا فليصمت كذلك جاء في الأثر عن النبي صلى الله عليه وسلم فصل في الاستيذان

واگرنه خاموش باشد همچنين آمده است در حديث پيغامبر ع در فرمان خواستن

ينبغي له إذا قصد باب إنسان أن يسلم فيقول السلام عليكم أدخل لما روي أن

ميبايد مومن را وقتی كه بخواهد دروازه آدمی را اينكه سلام گويد پس بگويد سلامتی باد بر شما درآيم از جهت چيزيكه روايت

رجلا من بني عامر استأذن على رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في بيت فقال أألج

مردی از قبيله عامر فرمان خواست از پيغامبر خدا وآن پيغامبر در خانه بود پس گفت اندرآيم

فقال النبي صلى الله عليه وسلم لخادمه اخرج إلى هذا وعلمه الاستيذان فقال له قل

پس فرمود پيغامبر خدا خدمتگار خود را برا بسوی اين مرد وبياموز او را روش فرمان خواستن پس گفت مر او را بگو

السلام عليكم أأدخل فسمعه الرجل فقال السلام عليكم أأدخل فأذن له فدخل

سلامتی باد بر شما داخل ميشوم پس شنيد آنرا آن مرد پس گفت سلامتی باد بر شما درآيم پس فرمان داد او را پس درآمد

ولا يدبر ظهره إلى الباب ولا يبعد لأنه يمنعه من سماع الجواب يقول ذلك ثلثا

وپشت ندهد بسوی در وقت فرمان خواستن ودور نشود زيراكه بازميدارد دوری او را از شنيدن جواب چنانكه گفته شد سه بار

فإن أجيب فبها وإلا انصرف إلا أن يغلب على ظنه أنه لم يسمع نداءه لما بينهما

پس اگر جواب داده شد بهتر واگرنه برگردد مگر آنكه بسيار باشد بر گمان او اينكه نشنيده صاحب خانه فرياد او را از جهت چيزيكه

من بعد أو شغل كان له أن يزيد على الثلث والأصل في ذلك ما روى أبو سعيد

از دوری يا مشغولی بكاری باشد مر او را اينكه بيفزايد بر سه بار ودليل درين چيز آنست كه روايت كرده است ابو سعيد

الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال الاستيذان ثلث فإن أذن

خدری از پيغامبر ع برستی گفت پيغامبر فرمان خواستن سه بار است پس اگر فرمان داده شد

لك فادخل وإلا فارجع وسواء في ذلك الأجانب والأقارب المحرمات كلام

مر ترا درآ واگرنه بازگرد وبرابر است در فرمان خواستن بيگانگان وخويشان كه حرام اند سوی چنانچه آمده

وما شاكلها لأن النبي صلى الله عليه وسلم لما سأله رجل هل علي أن أستأذن على

وچيزی كه مانند آنست زيراكه پيغامبر ع هرگاه پرسيد او را مردی آيا بر من است اينكه دستوری خواهم بر

أمي قال نعم قال إني معها في البيت قال صلى الله عليه وسلم استأذن عليها قال
برادر گفت پیغمبر را بلی گفت آن مرد که بدرستی من با مادرم در خانه گفت پیغامبر صلعم دستوری خواه بر مادر باز گفت آن مرد

إني خادمها قال استأذن عليها أتحب أن تراها عريانة فأما زوجته و
من خادم او هستم گفت پیغامبر دستوری خواه از مادر آیا دوست میداری اینکه ببینی مادر را برهنه هرچگونه باشد زن او و

أمته الجائز له وطيها فليس عليه الاستئذان في حقهما لأن أكثر ما في ذلك
کنیزک او که رواست مر او را زیر کردن آن پس نیست بر آن کس فرمان خواستن در حق آنها زیرا که بیشتر چیزی که در آنست

أن تصادف منكشفة منبسطة وقد أبيح له النظر إلى أبدانهن ولكن
اینست که برسد او را بحالی که برهنه است و گشاده است و بتحقیق مباح کرده شده است مر او را دیدن بسوی اندامهای ایشان

يستحب له أن يحرك نعله أولا إذا دخل المنزل ليعلم دخوله نص على ذلك
اولیست مر او را اینکه بجنباند کفش خود را اول وقتیکه در آید بخانه تا دانسته شود در آمدن او هویدا ساخته است

الإمام أحمد في رواية مهنى وإذا دخل يسلم على أهله ليكثر خير بيته كما
امام در روایت کتاب خود چون در آید سلام گوید بر مردم خود تا افزاید نیکی خانه او چنانچه

جاء الأثر ويستوفى ذلك في باب دخول المنزل إن شاء الله تعالى ولا
آمده است حدیث و بتمام خواهیم گفت این را در باب در آمدن خانه و نه

يطرق أهله ليلا لنهي النبي صلى الله عليه وسلم أن يطرق الرجل أهله ليلا وقد فعل ذلك
در آید بر مردم خود در شب از جهت باز داشتن پیغامبر صلعم از در آمدن مرد بر اهل خود در شب تحقیق کرده بودند

رجلان فوجدا عند أهلهما ما يكرهان فإذا أذن له في دار غيره فدخل جلس
دو مردم پس یافتند پیش اهل خویش چیزیکه مکروه میداشتند پس وقتیکه دستوری داده شد مر او را در سرای دیگری پس در آمد بنشیند

حيث يأذن له صاحب الدار وإن كان من أهل الذمة وإن جاء قوما وهم
جائی که فرماید او را خداوند سرا واگرچه باشد صاحب خانه کافر ذمی واگر ناگهان رسید جماعتی را و ایشان

على طعامهم فلا يأكل إلا أن يكون صاحب الطعام ممن جرت عادته بالسماحة
بر خوردنی خود اند پس نخورد مگر آنکه میباشد خداوند طعام از آنها که رفته است شیوه آن بجوانمردی

وطيب القلب بذلك فصل فيما يستحب فعله بيمينه وما يستحب
وخوشدلی بآن خوردن در چیزیکه اولیست کردن آن بدست راست و چیزیکه اولیست

فعله بشماله يستحب له تناول الأشياء بيمينه والأكل والشرب والمصافحة و
کردن آن بدست چپ اولیست مر او را گرفتن چیزها بدست راست و خوردن و نوشیدن و مصافحه کردن

البداءة بها في الوضوء والاغتسال ولبس الثياب وكذلك يبدأ في الدخول
و آغاز کردن بدست راست در آبدست و غسل و جامه پوشیدن و همچنین آغاز کند در در آمدن در

إلى المواضع المباركة كالمساجد والمشاهد والمنازل والدور برجله اليمنى
جاها بزرگ چنانچه مسجدها و مجلسها و منزلها و سراها بپای راست

وَأَمَّا الشِّمَالُ فَلِفِعْلِ الْأَشْيَاءِ الْمُسْتَقْذَرَةِ وَإِزَالَةِ الدَّرَنِ كَالْاِسْتِنْثَارِ

و هر چه مکروه باشد چنانچه پس جهت دور کردن چیزهای چرکین و دور کردن چرک است چنانچه بینی افشاندن

وَالْاِسْتِنْجَاءِ وَتَنْقِيَةِ الْأَنْفِ وَغَسْلِ النَّجَاسَاتِ كُلِّهَا إِلَّا أَنْ يَشُقَّ عَلَيْهِ

و استنجا کردن و پاک کردن بینی و شستن چرکها را همه مگر آنکه دشوار باشد بران

ذٰلِكَ أَوْ يَتَعَذَّرَ كَالْمَشْلُولِ وَالْمَقْطُوعِ يَسَارُهُ فَيَفْعَلُهُ بِيَمِينِهِ وَلَا يَمْشِي

کردن بچپ یا نتواند چنانچه شخصی که بیکار باشد دست چپ او و بریده باشد دست چپ او پس بکند آنرا بدست راست و نرود در

فِي نَعْلٍ وَاحِدٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ذٰلِكَ يَسِيرًا بِمِقْدَارِ مَا يُصْلِحُ الْأُخْرَى إِذَا

یک کفش مگر آنکه باشد رفتنی اندک باندازه راست کردن کفش دیگر وقتیکه

انْقَطَعَ شِسْعُهَا وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُنَاوِلَ إِنْسَانًا تَوْقِيعًا أَوْ كِتَابًا فَلْيَقْصِدْ

کنده شد دوال او و هرگاه که بخواهد اینکه بدهد مردی را توقیع یا مکتوب پس باید بخواهد

يَمِينَهُ وَإِذَا مَشَى مَعَ مَنْ هُوَ أَعْلَى مِنْهُ فِي الْمَنْزِلَةِ وَالْفَضْلِ فَلْيَمْشِ عَنْ يَمِينِهِ

بدست راست و چون برود با کسیکه او بلند تر است از او در مرتبه و بزرگی پس باید که برود از دست راست

يَجْعَلُهُ كَإِمَامِهِ فِي الصَّلٰوةِ وَإِنْ كَانَ دُونَهُ فِي الْمَنْزِلَةِ يَجْعَلُهُ عَنْ يَمِينِهِ وَ

بگرداند او را مانند امام خود در نماز و اگر باشد آنکس پایان از او در مرتبه بگرداند او را بدست راست خود

يَمْشِي عَنْ يَسَارِهِ وَقَدْ قِيلَ الْمُسْتَحَبُّ الْمَشْيُ عَلَى الْيَمِينِ فِي الْجُمْلَةِ لِتَخْلِيَ الْيَسَارُ لِلْبُزَاقِ

و میرود از جانب چپ او و بتحقیق گفته اند ادب رفتن بدست راست است در همه حال از جهت خالی کردن دست چپ برای

وَغَيْرِهِ فَصْلٌ فِي آدَابِ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَيُسْتَحَبُّ لِلْآكِلِ أَنْ يُسَمِّيَ اللّٰهَ تَعَالَى

و غیر آن در آداب خوردن و نوشیدن و مستحب است خورنده را اینکه نام خدا بگیرد

عِنْدَ أَكْلِهِ وَيَحْمَدَهُ عِنْدَ فَرَاغِهِ وَكَذٰلِكَ عِنْدَ الشُّرْبِ لِأَنَّ ذٰلِكَ أَبْرَكُ لِلطَّعَامِ

وقت خوردن و ثنا گوید خدا را وقت فارغ شدن و همچنین در وقت نوشیدن آب زیرا که آن برکت کننده تر است طعام او را

وَأَبْعَدُ لِلشَّيْطَانِ لِمَا رُوِيَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّا نَأْكُلُ

و دور دارنده تر است مر شیطان او را از جهت چیزی که روایت کرده شده است بدرستی یاران پیغامبر گفتند ای پیغامبر خدا ما می خوریم

وَلَا نَشْبَعُ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَعَلَّكُمْ تَفْتَرِقُونَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاجْتَمِعُوا عَلَى

و سیر نمیشویم گفت پیغامبر خدا صلعم پس مگر شما جدا میشوید در وقت خوردن گفتند آری گفت پیغامبر خدا پس یکجا شوید بر

طَعَامِكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ تَعَالَى يُبَارَكْ لَكُمْ فِيهِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا

طعام خود و یاد کنید نام خدا تعالی برکت کرده میشود شما را در طعام روایت است از جابر رض

أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِذَا دَخَلَ الرَّجُلُ بَيْتَهُ فَذَكَرَ اسْمَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ

بدرستی شنید پیغامبر خدا را که می گفت آن چون می در آید مرد خانه خود را پس یاد کند نام خدا را وقت

دُخُولِهِ وَعِنْدَ طَعَامِهِ قَالَ الشَّيْطَانُ لِأَوْلَادِهِ لَا مَبِيتَ لَكُمْ وَلَا عَشَاءَ وَإِذَا

در آمدن و طعام خوردن میگوید شیطان از برای اولاد خود نیست جای شب ماندن شما را و نه طعام شام است و چون

دَخَلَ فَلَمْ يَذْكُرِ اللّٰهَ عِنْدَ دُخُوْلِهٖ قَالَ الشَّيْطَانُ اَدْرَكْتُمُ الْمَبِيْتَ فَاِذَا لَمْ يَذْكُرِ اسْمَ اللّٰهِ عِنْدَ طَعَامِهٖ قَالَ اَدْرَكْتُمُ الْمَبِيْتَ وَالْعَشَاءَ

می درآید مرد بخانه پس یاد نمیکند خدارا وقت درآمدن میگوید شیطان دریافتید شما خوابگاه را پس چون یاد نمیکند خدارا وقت طعام خود میگوید شیطان

وَعَنْ حُذَيْفَةَ رض اَنَّهٗ قَالَ كُنَّا اِذَا حَضَرْنَا مَعَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَعَامًا لَمْ نَضَعْ

و روایت است از حذیفه رض بدرستی گفت بودیم وقتی که حاضر میشدیم با پیغامبر صلعم طعام را نمی نهاد

اَيْدِيَنَا حَتّٰى يَبْدَءَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاِنَّا حَضَرْنَا مَعَهٗ طَعَامًا فَجَاءَ اَعْرَابِيٌّ

یکی از ما دست خود را بر طعام تا آغاز میکرد پیغمبر خدا صلعم و بدرستی ما حاضر شدیم با پیغمبر خدا طعامی را پس آمد یک صحرائی

كَاَنَّمَا يُدْفَعُ فَذَهَبَ لِيَضَعَ يَدَهٗ فِي الطَّعَامِ فَاَخَذَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهٖ ثُمَّ جَاءَتْ

چنانستی که دور میکنند مردم را پس رفت آن اعرابی تا بنهد دست خود را در طعام پس گرفت پیغمبر خدا صلعم دست اعرابی را پس آمد

جَارِيَةٌ كَاَنَّمَا تُدْفَعُ فَذَهَبَتْ لِتَضَعَ يَدَهَا فِي الطَّعَامِ فَاَخَذَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یک دختری چنانستی که دور میکنند مردم را پس رفت آن تا بنهد دست خود را در طعام پس گرفت پیغمبر خدا صلعم

بِيَدِهَا وَقَالَ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَسْتَحِلُّ الطَّعَامَ الَّذِيْ لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَاِنَّهٗ

دست آن جاریه را و گفت پیغامبر بدرستی شیطان حلال می پندارد طعامی را که یاد کرده نشده است نام خدا بروی و بدرستی شیطان

جَاءَ بِهٰذَا الْاَعْرَابِيِّ لِيَسْتَحِلَّ بِهٖ فَاَخَذْتُ بِيَدِهٖ وَجَاءَ بِهٰذِهِ الْجَارِيَةِ لِيَسْتَحِلَّ بِهَا فَاَخَذْتُ

آمده است باین اعرابی درحالیکه حلال می پندارد طعام بان اعرابی پس گرفتم دست او و آمده است شیطان باین دختر درحالیکه حلال

بِيَدِهَا وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهٖ اِنَّ يَدَهٗ فِيْ يَدِيْ مَعَ اَيْدِيْهِمَا وَاِنْ نَسِيَ اَنْ يَذْكُرَ

دست جاریه را پس سوگند است بکسیکه جان من بدست قدرت اوست بدرستی دست شیطان در دست منست با دستهای ایشان و اگر فراموش کند

اسْمَ اللّٰهِ تَعَالٰى عِنْدَ اَوَّلِهٖ فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ اَوَّلَهٗ وَاٰخِرَهٗ هٰكَذَا رُوِيَ فِيْ حَدِيْثِ

نام خدا اول طعام پس هر آینه بگوید بخورم پیوسته بنام خدا در اول و آخر همچنین روایت شده است در حدیث

عَائِشَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَيُسْتَحَبُّ اَنْ يَبْدَءَ بِالْمِلْحِ وَيَخْتِمَ بِهٖ وَيَتَنَاوَلَ

عائشه رض از پیغامبر صلعم و ادب است آغاز کردن طعام به نمک و ختم کردن بان و بگرفتن

اللُّقْمَةَ بِيَمِيْنِهٖ وَيُصَغِّرَهَا وَيُجِيْدَ مَضْغَهَا وَيُطِيْلَ بَلْعَهَا وَيَاْكُلَ مِمَّا يَلِيْهِ

لقمه را بدست راست و کوچک سازد لقمه را و نیک کند خاییدن لقمه و دراز کند فرو بردن لقمه را و خوردن از آنچه پیش

اِذَا كَانَ نَوْعًا وَاحِدًا وَاِنْ كَانَ اَنْوَاعًا فَلَا بَاْسَ اَنْ يُجِيْلَ يَدَهٗ فِي الْقَصْعَةِ وَكَذٰلِكَ

وقتی که باشد طعام یک رنگ و اگر باشد طعام رنگارنگ پس نیست باک اینکه بگرداند دست خود را در کاسه و همچنین است

اِذَا كَانَ ثِمَارًا اَوْ فَاكِهَةً فَلَا يَاْكُلُ مِنْ ذِرْوَةِ الطَّعَامِ وَوَسْطِهٖ بَلْ يَاْكُلُ مِنْ

اگر باشد میوه یا چیزی که بان دل خوش کند یعنی دست بگرداند پس نخورد از بلندی طعام و از میانه آن بلکه بخورد از

جَوَانِبِهٖ وَاِذَا كَانَ ثَرِيْدًا اَكَلَ بِثَلٰثَةِ اَصَابِعَ وَلَعِقَهَا وَلَا يَنْفُخُ فِي الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ

کنارهای طعام و چون باشد ثرید بخورد بسه انگشت و بلیسد انگشت را و نه دمد در طعام و نه در شراب

وَلَا يَتَنَفَّسُ فِيْ اِنَائِهٖ وَاِذَا ضَاقَ نَفَسُهٗ نَحَّى الْقَدَحَ عَنْ فِيْهِ فَاِذَا تَنَفَّسَ عَادَ

و دم نگیرد در آوند شراب و چون تنگ شود دم او کوتاه کند کاسه را از دهن خود و چون دم گرفت باز کند

إليه ويكره الاتكاء في الأكل والشرب ويجوز الأكل والشرب قائما وقيل

بسوی وی ومکروه است تکیه کردن در خوردن ونوشیدن وروا است خوردن ونوشیدن ایستاده وگفته شده

يكره والجلوس أحب وإذا دفع الإناء إلى أحد من جلسائه بدأ بمن عن يمينه

که مکروه است ونشستن بهتر است وچون میدهد آوند را بسوی یکی از همنشینان خود آغاز کند بکسی که از راست اوست

ولا يجوز الأكل والشرب في أواني الذهب والفضة ولا المضبب إذا كان ذلك

وروا نیست خوردن ونوشیدن در آوندهای زر ونقره ونه آوندیکه پیوند کرده شده است وقتیکه آن

كثيرا وإذا قدم بين يديه في شيء من ذلك طعام دفعه من الإناء إلى

بسیار و چون پیش آورده شود در پیش او در چیزی از این آوندهای طعام بردارد او را از آوند بسوی

الخبز أو إناء غير ذلك الجنس ثم أكله والإنكار على من حضر واجب وكذلك الحكم في البخور في الذهب والفضة

نان یا آوند دیگر غیر آن جنس پس بخورد آنرا وتغییر کردن بر کسی که حاضر شد واجب است وهمچنین است حکم در دود کردن در آوند زر ونقره

كذلك الحكم في ماء الورد من المراش المتخذة من ذلك فيحرم على الحضور

وهمچنین است حکم در گلاب پاشیدن از آله پاشیدن که ساخته شده است از زر ونقره پس حرام میشود بر حاضر شدگان

في تلك البقعة ويتعين عليه الإنكار والقيام من ذلك المجلس ويكون

در آنجا که این چیزهاست ولازم میشود برو انکار کردن وبرخاستن از آن نشستگاه وباشد

إنكاره برفق بأن يقول تمام سروركم أن تجملوا بما أباحه الشريعة و

انکار کردن او بنرمی باینکه بگوید درستی خوشحالی شما این است اینکه بیارایید بچیزیکه مباح کرده است او را شریعت

جعلته تجملا لا بما حرمته وخطرته ولا خير في لذة تؤول إلى معصية

وگردانیده است او را زیب نه بچیزیکه حرام کرده است او را ومنع کرده است او را ونیست نیکوئی در لذتی که باز میگردد بطرف گناه

اذكروا رحمكم الله قول النبي صلى الله عليه وسلم من شرب في إناء ذهب أو فضة أو إناء

یاد کنید رحمت کند شما را خدا گفتهٔ پیغامبر را هرکه نوشید در آوند زر یا نقره یا در آوندی که

فيه شيء من ذلك فإنما يجرجر في بطنه نار جهنم وإذا حصلت اللقمة في

در وی چیزی از آنست پس جز این نیست که میجوشد یا آمیکند در شکم او آتش دوزخ وچون حاصل شد لقمه در

فيه فلا يخرجها منه إلا أن يضطر إلى ذلك لشرقة أو حرارة يستضربها

دهن او پس نه برارد از دهن مگر آنکه بیچاره شود بسوی برآوردن از جهت گلوگیر شدن او یا گرمی که ضرر میکند بدان

وإذا عطس على طعام خمر وجهه واحتاط في ستره لأجل الطعام وإذا كان على

وچون عطسه زند بر طعام بپوشد روی خود را واحتیاط کند در پوشیدن او بواسطه طعام وچون باشد بر

رأسه إنسان قائم أذن له في الجلوس فإن أبى عليه أو قام مملوكه أو غلامه

سر او آدمی ایستاده فرماید مر او را در نشستن پس اگر انکار کند برای او یا ایستاده است بندهٔ او یا پسر او

لقضاء حاجته وسقيه الماء أخذ من أطايب الطعام فلقمه ويستحب منح

برای سر انجام کردن حاجت او وآب دادن او گیرد از خوشترین طعام پس لقمه دهد او را ومستحب است پاک کردن

الاناء من فضلة الطعام ولقط الفتات من جوانب الاناء والطبق ويستحب

آوند از زیادتی طعام و چیدن ریزه های طعام از گرد آوند و دوست

ان يباسط الاخوان بالحديث الطيب والحكايات التي تليق بالحال اذا كانوا

گشاده روی کردن برادران به سخن نیک وقت خوردن و به سخنهای که سزاوار وقت است چون باشند

مقتضين وينبغي ان ياكل مع ابناء الدنيا بالادب ومع الفقراء بالايثار

فراگیرنده ها و میباید که بخورد با دنیاداران با ادب و با درویشان بگزیدن ایشان را

ومع الاخوان بالانبساط ومع العلماء بالتعلم والاتباع واذا اكل مع ضرير

و با برادران بگشادگی و با عالمان بآموختن و پیروی کردن و چون بخورد با نابینا

اعلمه بما بين يديه فربما فاته اطائب الطعام لعماه ويستحب الاجابة

بداناند او را آنچه میان دو دست اوست پس بسیار است که فرو ماند او را خوشترین طعام از جهت کوری او و دوست است قبول کردن

الى وليمة العرس فان احب ان ياكل اكل والا دعا وانصرف لما روى جابر بن

دعوت طعام کدخدائی پس اگر دوست دارد بخورد و اگر نه دعا کند و برگردد از جهت روایت جابر

عبد الله رض انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دعي فليجب فان شاء طعم وان شاء

پسر عبدالله گفت پیغامبر خدا صلعم هر که خوانده شود بطعام پس قبول کند پس اگر خواهد بخورد و اگر خواهد

ترك وعن عبد الله بن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دعي فلم يجب فقد عصى

بگذارد و روایت است از عبدالله که گفت پیغامبر خدا صلعم کسی که خوانده شود بطعام پس قبول نکرد پس

الله تعالى ورسوله ومن دخل على غير دعوة فقد دخل سارقا وخرج مغيرا هذا

خدا و رسول خدا را و هر که درآید بر غیر خواندن پس بتحقیق درآمد در اینحال که دزد است و برآمد تاراج کننده این

الذي ذكرنا اذا كان ذلك خاليا عن المنكر فان حضره منكر كالطبل والمزامير

یاد کردیم از قبول کردن ولیمه که باشد طعام خالی از ناکردنی شرع پس اگر حاضر شود طعام را ناکرده شده چنانچه دهل و سرنا

العود والناي والشربوق والشبابة والرباب والمغاني والطنابير والجغانة

و بربط و نای و شربوق و شبابه و رباب و اهل سرود و طنبورها و جغان

الذي يلعب به الترك لا يجلس هناك لان جميع ذلك محرم واما الدف يجوز

که می بازند باو ترکان ننشیند آنجا زیرا که همه آنها حرام است و دف جایز باشد

استعماله في النكاح وسماع القول بالقصب والرقص مكروه كما فسر بعض

بکار بردن آن را در نکاح و شنیدن گفتن همچو بگ بازی و رقص کردن مکروه است چنانچه تفسیر کرده اند بعضی

المفسرين قوله عز وجل ومن الناس من يشتري لهو الحديث فقال هو الغناء

مفسران فرموده خدای را که و بعضی از مردم آنند که بخرند سخن بیهوده را پس گفت ان بعضی

والشعر وجاء في بعض الاحاديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال الغناء ينبت

و بیت است و آمده است در بعضی حدیث ها از پیغامبر آنکه گفت پیغامبر سرود میرویاند

النفاق في القلب كما ينبت السيل البقل وسئل الشبلي رح
نفاق را در دل چنانچه میرویاند سیل سبزه را و پرسیده شد شبلی را

عن الغناء فقيل أحق هو فقال لا قال فما ذا بعد الحق إلا الضلال ثم
از سرود پس گفته شد آیا درست است سرود گفت شبلی پس کدام چیز است پس از راستی مگر گمراهی پس

يكفي في كراهته ما في ذلك من ثوران الطبع وهيجان الشهوة والميل إلى
بس میکند در مکروه بودن سرود چیزیکه در آنست از برانگیختن طبع و برانگیختن آرزو و خواهش بطرف

النسوان وأباطيل النفوس ودعوناتها والطرب والسخف والدناءة والاشتغال
زنان و بطرف بیهودگیهای نفس و بی‌حرمتیها و خوشحالی و سبکی و فرومایگی و شغل کردن

بذكر الله تعالى أطيب وأسلم لمن آمن بالله واليوم الآخر ودعوة الختان ليست
بیاد خدا خوشتر و درست‌تر است برای کسیکه ایمان آورده بخدا و روز قیامت و خواندن برای طعام ختنه ادب

مستحبة ولا على من دعي إليها أن يجيب ويكره التقاط النثار لأنه
نیست و نیست بر کسی که خوانده شده است برای طعام ختنه قبول کردن و مکروه است چیدن افتاده شده زیرا

شبيهة النهبة وفيه سخف ودناءة ويكره حضور طعام الولائم
مانند تاراج است و در چیدن سبکی و فرومایگی است و مکروه است حاضر شدن طعام مهمانیهای خوشحالی

ما عدا العرس إذا كان على الصفة التي وصفها رسول الله صلى الله عليه وسلم
غیر از عروسی وقتی که باشد آن طعام بر صفتی که بیان کرده است پیغمبر خدا و آن این است که

يمنع منه المحتاج ويحضره المستغني عنه ويكره لأهل الفضل والعلم في الجملة التسرع إلى
باز داشته شود از طعام آرزومند و حاضر میشود او را بی‌نیاز و مکروه است مر خداوند بزرگی و دانش را شتافتن بطرف

إجابة الطعام والتسامح بذلك لما فيه من الذلة والدناءة والشره ولاسيما
قبول کردن طعام و آسانی کردن بآن طعام از جهت چیزیکه در آنست از فروتنی و کمینگی و حرص طعام خصوصاً

إذا كان حاكماً وقيل ما وضع أحد يده في قصعة أحد إلا ذل ويحرم التطفل على
وقتی که باشد خداوند طعام حاکم و گفته شد نهاده است کسی دست خود را در کاسه کسی مگر خوار شده و حرامست ناخوانده رفتن بر

طعام الناس وهو دخوله مع المدعو من غير أن يدعى وهو ضرب من الوقاحة
طعام مردم و آن تطفل در آمدنست با خوانده شدگان از غیر آنکه خوانده شود و آن تطفل یک گونه از بی‌شرمی

والغصب ففيه إثمان أحدهما الأكل لما لم يدع إليه والثاني دخوله إلى
و ستیدن و گرفتن است پس در تطفل دو گناه است یکی از آن خوردن هر چیز را که خوانده شده است بطرف آن و دیگر در آمدن بطرف

منزل الغير بغير إذنه والنظر إلى أسراره والتضييق على من حضره
منزل دیگری بدون فرمان او و نگاه کردن بطرف نهانیهای او و تنگ ساختن بر آنکه حاضر شده است او را

ومن الأدب أن لا يكثر النظر إلى وجوه الآكلين لأنه مما يحشمهم ولا يتكلم
و از آداب است اینکه بسیار نکند نگاه بطرف رویهای خورندگان زیرا که آن نگاه از آن چیز است که خشم می‌دهد ایشان را

و سخن نکند

على الطعام بما يستقذره الناس من الكلام ولا بما يضحكهم خوفا

بر طعام بچیزی که چرکین میدارند مردم آنرا از گفتار ونه بچیزی که بخنداند ایشانرا از جهت ترسیدن

عليهم من الشرق ولا بما يحزنهم لئلا يغص على الآكلين أكلهم ويستحب

بر ایشان از گلو بند شدن ونه بچیزی که اندوهگین کند ایشانرا تا که تیره نکند بر خورندگان خوردن ایشان و دوست

غسل اليد قبل أكل الطعام وبعده وقيل يكره قبل الطعام ويستحب بعده

شستن دست پیش از خوردن طعام و پس از آن وگفته شده که مکروه است پیش از طعام و دوست پس از آن

ويكره أكل البقلة الخبيثة وهي الثومة والبصلة والكراث لكراهة

و مکروه است خوردن سبزه چرکین و آن سیر و پیاز و گندنا است از جهت ناخوش بودن

ريحه وقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من أكل من هذه البقلة الخبيثة

بوی او و بتحقیق روایت است از پیغامبر اینکه گفت هرکه بخورد ازین سبزه چرکین

فلا يقربن مصلانا وكثرة الأكل بحيث يخاف منه التخمة مكروهة

پس نزدیک نشود نمازگاه ما را و بسیاری خوردن باین روش که ترسیده میشود از او تخمه را مکروه است

وقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ما ملأ ابن آدم وعاء شرا من بطنه

و بتحقیق روایت است از پیغامبر اینکه گفت پر نکرد فرزند آدم هیچ آوند را که بدتر است از شکم او

ويكره لغير صاحب الطعام من الضيف أن يلقم من حضر معه على الطبق

و مکروه است بجز خداوند طعام را از مهمان نواله دادن کسی را که حاضر است با او بر طبق

إلا بإذن صاحب الطعام لأنه يأكل على ملك صاحبه على وجه الإباحة و

مگر بفرمان خداوند طعام زیرا که مهمان میخورد در حال که طعام بر ملک خداوند است بر طریق مباح ساختن …

ليس ذلك بتمليك ولهذا اختلف الناس في الوقت الذي يحصل الطعام

نیست آن خوردن بر طریق مالک ساختن و از برای همین اختلاف کرده مردم در هنگام که میگردد طعام

ملكا للآكل فقال قوم إذا حصل في فيه واستهلك وقال آخرون لا

ملک خورنده پس گفته است گروهی ملک میگردد وقتی که میدرآید در دهن و نابود سازد او را و گفته اند دیگران مالک

يملكه بل يأكل على ملكه ولذا قدم الطعام فلا يحتاج بعد التقديم إلى إذن

نمیگردد آنرا بلکه میخورد او بر ملک خداوندش و وقتی که پیش آورده شود طعام پس نیاز نمیشود و احتیاج بعد از پیش آوردن بسوی دستوری

إذا كان قد جرت العادة في تلك البلدة الأكل كذلك فيكون العرف

چون میباشد بتحقیق روان شده است روش در آن شهر خوردن این چنین پس میباشد … مردم

إذنا ويكره إخراج شيء من فيه ورده إلى القصعة ويكره التخلل على

دستوری و مکروه است برآوردن چیزی از دهن خود و رد کردن بسوی کاسه و مکروه است خلال کردن بر

الطعام ولا يمسح يده بالخبز ولا يستذله ولا يخلط طعاما بطعام يعني

طعام و پاک نکند دست خود را بنان و خوار نسازد نان را و نیامیزد طعام را بطعام مراد میدارد

ولا يستبذل له

الوان الطبائخ لانه قد يكره ذلك الطباع كثير من الناس وان كان نفسه

گونا گون پخته شده زیرا که گاهی ناخوش میدارد این را طبیعت های بسیاری از مردم و اگر میباشد نفس او

تميل اليه فيترك ذلك لاجلهم ولا يجوز له ذم الطعام ولا لصاحبه

خواهان بسوی او پس بگذارد از جهت مردم و روا نیست مر او را نکوهیدن طعام و نه روا نیست خداوند طعام را

استحسانه ومدحه وتقويمه لانه دناءة وقد روي ان النبي صلى الله عليه وسلم

نیکو شمردن طعام و خوشحال شدن و بها کردن آن زیرا که فرومایگی است و روایت کرده شده است که پیغامبر

ما مدح طعاما ولا ذمه ولا يرفع يده حتى يرفعوا ايديهم الا ان تعلم منهم

نستوده است طعام را و نه نکوهیده است و نه بردارد دست خود را تا آنکه بر گیرند مردم دستهای خود را مگر آنکه بداند از مردم

الانبساط اليه فلا يتكلف ذلك ويستحب ان يجعل [redacted] في طست

گشادگی بسوی خود پس رنج نکشد آن را و دوست داشته شده است آنکه بکند آب دست های شسته در یک طشت

واحد لما روي في الخبر لا تبددوا يبدد شملكم وروي ان النبي صلى الله عليه وسلم

از جهت آنچه که روایت [redacted] پیغامبر

نهى ان يرفع الطست حتى يطفح يعني يمتلئ ولا يغسل يده بما يطعم من

منع کرده است که برداشته شود طشت را تا آنکه پر شود مراد میدارد پر میشود و نشوید دست خود را بچیزی که خورده میشود

دقيق الباقلاء والعدس والهرطمان وغير ذلك ويجوز بالنخالة ولا يقرن

از آرد لوبیا و نسک و هرطمان و غیره آن و روا است دست شستن بسبوس و بهم نکند

بين التمرتين لنهيه [redacted] ذلك ان كان وحده

دو خرما در دهان از جهت باز داشتن پیغامبر صلعم از آن و لغت شده است مکروه است آن بهم کردن اگر باشد تنها

او كان هو صاحب الطعام ويخير الاطعمة على صاحب الدار بل يقنع

یا باشد آن کس خداوند طعام و نه گزیند و تفرمایند طعام ها را بر خداوند خانه بلکه قناعت کند

بما قدمه لان في ذلك حمله على التكلف وقد قال صلى الله عليه وسلم انا واتقياء

بر آنچه پیش آورده است صاحب خانه او را زیرا که در این فرمایش بار کردن است او را بر رنج کشیدن و هر آینه گفته است پیغامبر من و پرهیزگاران

امتي برآء من التكلف وان استدعى منه صاحب الدار التشهي عليه كان

امت من بیزارند از رنج کشیدن و اگر بطلبد از او خداوند خانه خواهش او بر طعام باشد

له ان يذكر شهوته ويكره له رد الهدية وان قلت اذا كانت من

مر او را یاد کردن آرزوی خود و مکروه است او را باز دادن هدیه و اگر چه کم باشد چون باشد حاصل شده از

جهة حلال طيبة واجتهد في المكافات او الدعاء له ومن سقط في

وجه حلال پاک و بکوشد در برابری کفایت کردن یا او را دعا کردن مر او را و کسی که افتاده است در

طعامه او شرابه شئ فلا يخلو اما ان يكون له نفس سائلة ما عدا

السمك فيكون الطعام نجسا ويحرم اكله إذا كان مائعا وإن كان

ماهی ست پس میباشد طعام پلید و حرام میشود خوردن آن اگر باشد آن طعام آبگین و اگر باشد آن طعام

جامدا رفعه وما حوله وإن كان مما لا نفس له سائلة فإن كان

خشک و بی آب بردارد آن چیز را با طعام که در گرد آنست و اگر باشد آن چیز از آنچه که نیست خون روان مر او را پس اگر باشد

من ذوات السموم لم يأكله ويحرم الطعام لأجل الضرر به لا بعينه

از خداوندان زهر نخورد طعام را و حرام میشود طعام بلکه از جهت زیان بسبب وی نه از جهت

كالحية والعقرب وإن كان ذبابا غمسه في الطعام حتى يغوص

چنانچه مار و کژدم و اگر باشد آن چیز مگس غوطه دهد او را در طعام تا آنکه فرو رود

جناحاه ثم أخرجه وإن مات فإن الطعام طاهر يأكله لما روي

هر دو بال او پس برآرد او را و اگر بمیرد مگس پس بدرستی طعام پاک است بخورد او را از برای چیزیکه روایت

أن النبي صلى الله عليه أنه قال إذا وقع الذباب في إناء أحدكم فليغمسه

از پیغامبر بدرستی که فرمود چون او افتد مگس در آوند یکی از شما غوطه دهید پس مر او را

فيه فإن في أحد جناحيه داء وفي الأخرى شفاء وإنه يلقي بالذي

در طعام پس بدرستی در یک از هر دو بال او زهر است و در دیگرے شفا و بدرستی مگس سے اندازد از آن که

فيه الداء وليتجنب له مص الشراب ولا يكرعه كرعا ويقطعه ثلث

در آن زهر است و او بست مر او را مکیدن آب و نخورد آب را بیهوده خوردن دواب و بگذارد آب را سه بار

دفعات للنفس ولا يتنفس في الإناء ويسمي على أوله ويحمد الله تعالى

از جهت دم گرفتن و ندمد در آوند و بسم الله بگوید بر اول خوردن و ثنا گوید

في آخره والاختصار في هذه الجملة أن نقول هي اثنا عشر خصلة

در آخر آن و کوتاهی همه در آب و طعام این است اینکه بگوییم آن دوازده روش است

أربع منها فريضة وأربع سنة وأربع أداب أما الفريضة فالمعرفة

چهار از آنها فرض است و چهار سنت است و چهار ادب است هر چه که باشد فرض پس شناختن

بما أكله من أين هو والتسمية والرضاء والشكر وأما السنة

آنچه خورده از کجاست آن و بسم الله گفتن و خوشنود بودن و شکر گفتن و هر چه که باشد سنت

فالجلوس على الرجل اليسرى والأكل بثلثة أصابع ولعق الأصابع والأكل

پس نشستن بر پای چپ و خوردن بسه انگشت و لیسیدن انگشتان و خوردن

مما يليه وأما الآداب فالمضغ الشديد وتصغير اللقم وقلة النظر إلى وجوه القوم

از آنچه پیش روی است و هر چه که باشد ادب پس خاییدن سخت و خورد کردن نواله‌ها و کم کردن نگاه بطرف روهای مردم

وأن لا يفرش المائدة بالخبز ويضع فوقه الأدم وأن لا يأكل متكئا و

و اینکه فرش نکند خوان بنان و بنهد بالای نان خورشها و اینکه نخورد تکیه کننده و نه

مُنبَطِحًا عَلَى بَطنِهِ **فَصْلٌ** فَإِذَا أَفطَرَ عِندَ غَيرِهِ قَالَ أَفطَرَ عِندَكُمُ

دران حال که بر رو افتاده است بر شکم خود پس چون روزه بکشاید نزد دیگری بگوید روزه بکشایند نزد شمایان

الصَّائِمُونَ وَأَكَلَ طَعَامَكُمُ الأَبرَارُ وَتَنَزَّلَت عَلَيكُمُ الرَّحمَةُ وَصَلَّت

روزه داران و بخورند طعام شمارا نیکوکاران و فرود آید بر شمایان رحمت و صلوات گویند

عَلَيكُمُ المَلَائِكَةُ الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَطعَمَنَا وَسَقَانَا وَجَعَلَنَا مِنَ المُسلِمِينَ

بر شما فرشتگان و سپاس مر خدای را آنکه طعام داد مارا و آب داد مارا و گردانید مارا از مسلمانان

وَهَدَانَا مِنَ الضَّلَالَةِ وَفَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِمَّن خَلَقَهُ تَفضِيلًا اللّٰهُمَّ أَشبِع جَائِعَ

و راه نمود مارا از گمراهی و بزرگی داد مارا بر بسیاری از آفرینش خود بزرگی دادن بار خدایا سیر گردان گرسنگان

أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ وَاكسُ عَارِيَهَا وَعَافِ مَرِيضَهَا وَرُدَّ غَائِبَهَا وَاجمَع شَمْلَ

امت پیغامبر را و بپوشان برهنگان امت را و تندرست بیماران امت را و باز آر غایبان امت را و یکجا کن پریشانی

أَهلِ الدَّارِ وَأَدِرَّ أَرزَاقَهُم وَاجعَل دُخُولَنَا بَرَكَةً وَخُرُوجَنَا مَغفِرَةً وَ

صاحب خانه . و فرود ریز روزیهای ایشان و بگردان در آمدن ما با برکت و برآمدن ما آمرزش و

آتِنَا فِي الدُّنيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بِرَحمَتِكَ يَا أَرحَمَ

بده مارا و در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار مارا از عذاب دوزخ بمهربانی خود ای مهربان ترین

الرَّاحِمِينَ **فَصْلٌ** فِي آدَابِ الحَمَّامِ بِنَاءُ الحَمَّامِ وَبَيعُهُ وَشِرَاؤُهُ وَكِرَاؤُهُ مَكرُوهٌ

همه مهربانان در آداب های حمام و ساختن حمام و فروختن او و خریدن او و کرایه دادن او مکروه است

فِي الجُملَةِ لِمَا فِيهِ مِن مُشَاهَدَةِ عَورَاتِ النَّاسِ وَقَد رُوِيَ عَن عَلِيِّ بنِ أَبِي طَالِب

همه از جهت چیزیکه در انست از دیدن اندام های مردم و بتحقیق روایت است از علی

رض أَنَّهُ قَالَ بِئسَ البَيتُ الحَمَّامُ يَنزِعُ مِن أَهلِهِ الحَيَاءَ وَلَا يُقرَأُ فِيهِ القُرآنُ وَأَمَّا

اینکه گفت بد خانه ایست حمام میکشد از اهل خود شرم را و خوانده نمیشود دران قرآن و هرچه گفته شد

دُخُولُهُ فَالأَولَى أَن لَا يَدخُلَهُ إِذَا وَجَدَ مِن ذَلِكَ بُدًّا لِمَا وَرَدَ عَن عَبدِ اللّٰهِ بنِ

در آمدن حمام پس بهتر آنست اینکه نه در آید او را وقتیکه می یابد از آن گریز از جهت چیزیکه وارد است از عبد الله

عُمَرَ رض أَنَّهُ كَانَ يَكرَهُ الحَمَّامَ وَيُعَلِّلُ بِأَنَّهُ مِن رَقِيقِ العَيشِ وَعَنِ الحَسَنِ وَابنِ سِيرِينَ

اینکه بود او مکروه میداشت حمام را و میگفت باینکه از تازگی عیش است و از حسن و ابن سیرین

أَنَّهُمَا كَانَا لَا يَدخُلَانِ الحَمَّامَ وَقَالَ عَبدُ اللّٰهِ بنُ الإِمَامِ أَحمَدَ رح مَا رَأَيتُ أَبِي قَطُّ

اینکه ایشان هر دو نمی در آمدند حمام را و گفت پسر امام احمد که ندیدم پدر خود را هرگز

دَخَلَ الحَمَّامَ وَلَئِن كَانَ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى ذَلِكَ وَدَعَتِ الضَّرُورَةُ

که در آمده در حمام و اگر باشد با کسی حاجت بطرف حمام و واقع شد ضرورت بطرف او

جَازَ لَهُ دُخُولُهُ مُستَتِرًا بِمِئزَرٍ غَاضًّا بَصَرَهُ

روا است مر او را در آمدن حمام دران حال که پوشیده است خود را بلنگی پوشیده است چشم خود را

عَنْ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَاِنْ اَمْكَنَهُ اَنْ يُخَلِّيَ الْحَمَّامَ لَهُ فَيَدْخُلَهُ بِاللَّيْلِ
از اندامهای زنان واگر توانست باشد او را که خالی کرده شود حمام مر او را پس درآید در او بشب

اَوْ وَقْتًا يَقِلُّ ذُنُوبُهُ بِالنَّهَارِ وَقَدْ سُئِلَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ رَحِمَهُ اللّٰهُ عَنْ ذٰلِكَ
یا در وقتیکه کم میشود حاضران او بروز وبتحقیق پرسیده شد امام احمد رح ازان حمام

فَقَالَ رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ كُلَّ مَنْ فِی الْحَمَّامِ عَلَيْهِ اِزَارٌ فَادْخُلْهُ وَاِلَّا فَلَا
پس گفت ان اگر بوده تو میدانی اینکه هر کسیکه در حمام است برو لنگی است پس درآ درو واگر نه پس نه

تَدْخُلْهُ وَقَدْ رَوَتْ عَائِشَةُ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِیِّ صلعم اَنَّهُ قَالَ بِئْسَ الْبَيْتُ الْحَمَّامُ
در درو وبتحقیق روایت کرده است عائشه رض از پیغامبر صلعم اینکه گفت پیغامبر بد خانه ایست حمام

بَيْتٌ لَا يَسْتُرُ وَمَاؤُهُ لَا يُطَهِّرُ قَالَتْ عَائِشَةُ رض مَا يَسُرُّ عَائِشَةَ اَنَّهَا دَخَلَتْهُ
که پوشیده نمیشود واب پاک نمیشود وگفت عائشه رض آسان نباشد عائشه را اینکه او درآمده است حمام را

وَلَهَا مِثْلُ اُحُدٍ ذَهَبًا وَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِی حَدِيثِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رض مَنْ
و حال آنکه او را مانند کوه احد است زر وگفت پیغامبر صلعم در حدیث جابر رض کسی که

كَانَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَلَا يَدْخُلِ الْحَمَّامَ اِلَّا بِمِئْزَرٍ وَاَمَّا النِّسَاءُ فَاِنَّمَا
بوده است که ایمان می آرد بخدا و بروز قیامت پس درنیاید حمام را مگر بلنگی و هرچه که باشند زنان پس

يَجُوزُ لَهُنَّ دُخُولُهُ بِالشَّرَائِطِ الَّتِی ذَكَرْنَاهَا فِی حَقِّ الرِّجَالِ وَوُجُودِ الْعُذْرِ وَ
روا نیست ایشان را درآمدن حمام مگر بشرطهای که یاد کردیم آنها را در حق مردان و با بودن عذر و

الْحَاجَةِ كَالْمَرَضِ وَكَالْحَيْضِ وَالنِّفَاسِ لِمَا رَوَی ابْنُ عُمَرَ رض عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
حاجت با ایشان چنانچه بیماری و حیض ونفاس از جهت چیزیکه روایت کرده است ابن عمر رض از پیغامبر صلعم

اَنَّهُ قَالَ سَيُفْتَحُ عَلَيْكُمْ اَرْضُ الْعَجَمِ وَسَتَجِدُونَ بُيُوتًا يُقَالُ لَهَا الْحَمَّامُ فَلَا يَدْخُلْهَا
اینکه گفت سرانجام است که فتح کرده میشود بر شما زمین عجم و سرانجام است که می یابید در آن زمین خانها را که گفته میشود مر آنها را حمام پس نشود

الرِّجَالُ اِلَّا بِاُزُرٍ وَامْنَعُوا مِنْهَا النِّسَاءَ اِلَّا مَرِيضَةً اَوْ نُفَسَاءَ وَاِذَا دَخَلَ
مردان مگر بلنگی و باز دارید ازان حمام زنان را مگر بیمار را و غیر از نفاس را و وقتیکه درآید

الْحَمَّامَ فَلَا يُسَلِّمُ وَلَا يَقْرَاُ الْقُرْاٰنَ لِمَا تَقَدَّمَ مِنْ حَدِيثِ عَلِیٍّ رض **فَصْلٌ**
در حمام پس سلام نگوید و نه خواند قران از جهت چیزیکه گذشت از حدیث علی رض

فِی النَّهْیِ عَنِ التَّعَرِّی فِی الْجُمْلَةِ وَفِی حَالِ الْغُسْلِ لِمَا رَوَی اَبُوْ دَاوُدَ بِاِسْنَادِهِ عَنْ
در باز داشتن از برهنه شدن در همه جا و در وقت غسل کردن از جهت چیزیکه روایت کرده است ابو داود باسناد او از

بَهْزِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ اَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ رض قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَوْرَاتُنَا
بهز بن حکیم از پدر او از جد او گفت او گفتم ای پیغامبر خدا صلعم برهنگیهای ما

مَا نَاْتِی مِنْهَا وَمَا نَذَرُ فَقَالَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِحْفَظْ عَوْرَتَكَ اِلَّا مِنْ زَوْجَتِكَ اَوْ مَا مَلَكَتْ
کدامی را بیاریم ازانها و کدامی را ترک کنیم گفت پیغامبر صلعم نگهدار برهنگی اندام خود را از همه مگر از زن خود یا از کنیزک که مالک شده است

يمينك قال قلت يا رسول الله اذا كان القوم بعضهم في بعض قال صلى الله عليه

ان استطعت ان لا يرينها احد فلا يرينها قال قلت يا رسول الله اذا كان احدنا خاليا

قال صلى الله عليه وسلم الله احق ان يستحيى منه من الناس وروى ابو داود باسناده

عن ابي سعيد الخدري رض عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ينظر الرجل الى

عورة الرجل ولا تنظر المرأة الى عورة المرأة ولا يفضي الرجل الى الرجل في

ثوب ولا تفضي المرأة الى المرأة في ثوب واما حالة الغسل في موضع خال

لا يراه احد فيكره ان يغتسل بلا مئزر لما روى ابو داود باسناده عن عطاء عن يعلى

بن امية رض قال يعلى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يغتسل بلا ازار

فصعد المنبر فحمد الله تعالى واثنى عليه وقال ان الله حيي ستير يحب

الستر والحياء فاذا اغتسل احدكم فليستتر واما ان دخل الماء للغسل

او لغيره فيكره ايضا بلا مئزر لان للماء سكانا لما روى جابر بن عبد الله رض

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه نهى ان يدخل الماء بلا مئزر وعن الحسن رض انه قال ان للماء

سكانا وانه احق من استتر من سكانه لكن **فصل** وقد نص الامام

احمد رحمه الله في ذلك في رواية اخرى وانه لا يكره ذلك لانه سئل عن

رجل كان عنده نهر ليس يراه احد قال ارجو ومعنى ذلك انه لا يكون به

بأس والأولى والأصح ما تقدم من النهي فصل في لبس الخاتم و
باک و بهتر و درست تر چیزیست که گذشت از باز داشتن در بیان پوشیدن انگشتری و

اتخاذه عن أبي داود بإسناده عن أنس بن مالك رض قال أراد رسول الله
ساختن آن از ابی داود که گفت انس خواست پیغامبر خدا

صلى الله عليه وسلم أن يكتب إلى بعض الأعاجم فقيل له لا يقرؤون كتابا إلا بالخاتم فاتخذ
اینکه بنویسد مکتوب بطرف بعضی عجمیان پس گفته شد پیغامبر را اینکه نمی خوانند عجمیان مکتوب را مگر با مهر پس خواست ساختن

خاتما من فضة ونقش فيه محمد رسول الله وعن أنس رض قال كان
انگشتری از نقره و بنوشت در و محمد پیغامبر خدا و در روایت است از انس اینکه گفت بود

خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم من فضة كله فصه منه وفي لفظ عن أنس رض
انگشتری پیغامبر خدا از نقره تمامی نگینه او از نقره بود و در روایت دیگر از انس است

أنه قال كان خاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم من ورق فصه حبشي رواه أبو داود
بدرستی او گفت بود انگشتری پیغامبر خدا از نقره آن نگینه او یا عقیق حبشی بود و در روایت کرد ابو داود

بإسناده عن نافع عن ابن عمر رض قال اتخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتما من ذهب
گفت اینکه گرفت پیغامبر خدا انگشتری از زر

وجعل فصه مما يلي بطن كفه ونقش فيه محمد رسول الله فاتخذ الناس خواتيم
و گردانید نگینه او از طرف که پیوسته کف دست او و بنوشت در و محمد پیغامبر خداست و گرفتند مردم انگشتریها

الذهب فلما رآهم اتخذوها رمى به وقال لا ألبسه أبدا ثم اتخذ خاتما من فضة
زر پس هرگاه که دید پیغامبر ایشان را گرفته اند انگشتریها را از زر انداخت پیغامبر انگشتری را و فرمود نمی پوشم آن را هرگز پس گرفت انگشتری را از نقره

ونقش فيه محمد رسول الله ثم لبس ذلك الخاتم بعده أبو بكر رض ثم لبس بعد أبي بكر
و نوشت در و محمد پیغامبر خداست پس بپوشید انگشتری را بعد پیغامبر ابو بکر پس بپوشید بعد از ابی بکر

عمر رض ثم لبسه عثمان رض حتى وقع في بئر أريس فصل ويكره اتخاذ
عمر پس بپوشید انگشتری را عثمان تا آنکه افتاد آن انگشتری در چاه اریس و مکروه است گرفتن

الخاتم من الحديد والشبه لما روى أبو داود بإسناده عن عبد الله بن بريدة
انگشتری از آهن و برنج از جهت چیزیکه روایت کرده است ابو داود

عن أبيه رضي الله عنه قال إن رجلا جاء إلى رسول الله صلى الله عليه
گفت پدر بریده بدرستی مردی آمد بطرف پیغامبر

وسلم وعليه خاتم من شبه فقال له ما لي أجد منك ريح الأصنام
و حال آنکه بر آن مرد انگشتری از برنج بود پس گفت پیغامبر مرا او را چیست مرا که می یابم از تو بوی بتان

فطرحه ثم جاء وعليه خاتم من حديد فقال ما لي أرى
پس انداخت آن مرد انگشتری را باز آمد و بروی است انگشتری از آهن پس گفت پیغامبر چیست مرا که می بینم

١ کسری و قیصر و النجاشی نظم الدرر
٢ الورق بکسر الراء الفضة و قد تسکن
٣ و فی نهایة الجزری فی حدیث خاتم النبی صلی الله علیه وسلم فیه فص حبشی یحتمل انه اراد من الجزع او العقیق لان معدنهما الیمن والحبشة او نوعا آخر ینسب الیها انتهی و فی منتخب اللغات جزع مهره یمنی سیاه و سفید ۱۲
٤

عَلَيْكَ حِلْيَةَ أَهْلِ النَّارِ فَطَرَحَهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ أَتَّخِذُهُ
بر تو لباس اهل نار پس انداخت او را پس گفت آن مرد ای پیغامبر خدا از چه سازم انگشتری را

قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَّخِذْهُ مِنْ وَرِقٍ وَلَا تُتِمَّهُ مِثْقَالًا فَصْلٌ
گفت پیغامبر صلعم بگیر انگشتری را از سیم و درست مکن او را یک مثقال

وَيُكْرَهُ التَّخَتُّمُ فِي الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةِ لِمَا رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَلِيًّا رض عَنْ
و مکروه است انگشتری پوشیدن در انگشت میانه و در انگشت که پهلوی سر انگشت است از جهت آنچه که روایت است اینکه پیغمبر

ذَلِكَ فَصْلٌ وَالْاِخْتِيَارُ التَّخَتُّمُ فِي الْيُسْرَى وَفِي الْخِنْصَرِ لِمَا رَوَى أَبُو
از آن و گزیده انگشتری پوشیدن در دست چپ است و در انگشت خورد از جهت آنچه که روایت کرد

دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتَخَتَّمُ فِي يَسَارِهِ وَ
ابی داود اینکه پیغامبر صلعم بود که انگشتری می پوشید در دست چپ خود و

كَانَ فَصُّهُ فِي بَاطِنِ كَفِّهِ وَيُرْوَى ذَلِكَ عَنْ أَكْثَرِ السَّلَفِ الصَّالِحِ وَلِأَنَّ خِلَافَ
بود نگینه انگشتری او در اندرون کف او و روایت کرده شده است از بسیار پیشینگان صالح و از جهت اینکه برعکس خلاف

ذَلِكَ عَادَةُ وَشِعَارُ الْمُبْتَدِعَةِ وَلِأَنَّ الْمُسْتَحَبَّ أَنْ يَكُونَ تَنَاوُلُ الْأَشْيَاءِ
آن نشانه بدعتیان است و از جهت اینکه بدرستی ادب است اینکه می باشد گرفتن چیزها

بِالْيَمِينِ لِيُوضَعَهُ فِي الشِّمَالِ وَفِي ذَلِكَ صِيَانَةٌ لِلْخَاتَمِ وَصِيَانَةٌ لِلْمَكْتُوبِ
بدست راست تا بنهد او را در دست چپ و در آن چپ پوشیدن نگاهداشتن است انگشتری را و نگاهداشتن است چیزی را که نوشته

عَلَيْهِ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَالْحُرُوفِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ
بروی از نامها و حرفها و تحقیق روایت کرده شده است از علی رض اینکه بدرستی که تحقیق پیغمبر صلعم بود

يَتَخَتَّمُ فِي يَمِينِهِ فَعَلَى هَذَا الْيَمِينُ وَالْيَسَارُ سَوَاءٌ وَالْاِخْتِيَارُ الْأَوَّلُ فَصْلٌ
که انگشتری می پوشید در دست راست خود پس بر این روایت است که دست راست و چپ برابر است و گزیده اول پوشیدن در دست چپ است

فِي آدَابِ الْخَلَاءِ وَالْاِسْتِنْجَاءِ إِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْخَلَاءِ نَحَّى عَنْهُ مَا كَانَ فِيهِ
در بیان ادبهای آب دستگاه و پاک کردن اندام و چون خواهد در آمدن در آب دستگاه دور کند از خود چیزی که بوده است در وی

ذِكْرُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ كَالْخَاتَمِ وَالتَّعْوِيذِ وَغَيْرِهِمَا وَيُقَدِّمُ رِجْلَهُ الْيُسْرَى وَ
نام خدا چنانچه انگشتری و تعویذ و جز آن و پیش کند پای چپ را و

يُؤَخِّرُ الْيُمْنَى وَيَقُولُ بِسْمِ اللهِ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْخُبْثِ وَالْخَبَائِثِ وَمِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ
پس دارد پای راست را و بگوید بنام خدا پناه میجویم بخدا از جن نر و جن ماده و از چرکین پلید

الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ هَذِهِ الْحُشُوشَ مُحْتَضَرَةٌ
شیطان رانده شده از جهت چیزیکه مرویست از پیغمبر صلعم که گفت این جایها حاضر کرده شده است در اینها شیطان

فَاسْتَعِيذُوا بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ وَلْيَقُلْ أَحَدُكُمْ أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الرِّجْسِ
پس پناه جویید بخدا از شیطان و باید که بگوید هر یکی از شما پناه میجویم بخدا از چرکین



الرجس النجس الخبيث المخبث الشيطان الرجيم ويكون مغطى الرأس مستترا ولا يرفع

چرکین پلید و باشد پوشیده سر و بر ندارد

ثوبه حتى يدنو من الأرض ويكون اعتماده على رجله اليسرى لأنه أسهل

جامه خود را تا آنکه نزدیک شود از زمین و باشد تکیه او بر پای چپ زیرا که این آسانتر است

لخروج الخارج ولا يتكلم ولا يرد على من يسلم عليه ولا يجيب متكلما ولا

مر برآمدن آینده را و سخن نگوید و جواب نگوید بر کسی که سلام میگوید بر وی و جواب نگوید سخن کننده را و

يحمد الله في قلبه عند العطاس ولا يرفع رأسه إلى السماء ولا يضحك مما

ثنا گوید خدا را اندر دل خود وقت عطسه زدن و نه برآرد سر خود را بسوی آسمان و نخندد از چیزیکه

يخرج منه لا من غيره ويبعد من الناس ويهيئ موضعا مستقلا رخوا

می برآید از وی و نه از دیگری و دور شود از مردم و آماده کند جای جدا بهر خود نرم

للبول لئلا يترشش عليه ولا يرى عورته أحدا فإن كان الموضع صلبا

برای شاشیدن تا آنکه پاشیده نشود بر وی و ننماید اندام خود را هیچ یکی را پس اگر باشد جای سخت

أو مهب الريح ألصق ذكره بالأرض وإن كان في الصحراء لم يستقبل

یا جای وزیدن باد را بچسپاند سر مردی خود را به زمین و اگر باشد در بیابان رو نیارد

القبلة ولم يستدبرها بل يشرق ويغرب كما جاء في الخبر ولا يستقبل

قبله را و پشت نه دهد قبله را بل رو بشرق کند یا بغرب چنانچه آمده است در خبر رو نیارد

الشمس والقمر ولا يبول في جحر ولا تحت شجرة مثمرة ولا غير مثمرة لأنه

آفتاب و مهتاب را و نشاشد در سوراخی و نه در زیر درخت میوه دهنده و غیر میوه دهنده زیرا که بدرستی

قد يستظل بظلها فيتلوث ثيابهم وقد يسقط من ثمرتها فيتنجس

گاهی نشسته میشود بسایه او پس آلوده میشود جامهای ایشان و گاهی می افتد از میوه او پس ناپاک میگردد

ولا في طريق ولا في مشرعة نهر ولا في فناء حائط لأن بذلك يستحق اللعنة

و نه در راه و نه در جای فرود آمدن بجوی و نه در سایه دیوار زیرا که بدرستی بآن سزاوار میشود لعنت را

كما ورد في الخبر ولا يذكر الله في موضعه بالقرآن ولا بغيره تنزيها

چنانچه آمده است در حدیث و یاد نکند خدا را در جای بول بقرآن خواندن از جهت پاک داشتن

لاسمه عز وجل ولا يزيد على بسم الله والتعوذ من الشيطان على ما ذكرنا

مر نام خدا را و زیاده نکند بر بسم الله گفتن و اعوذ بالله گفتن بر آنکه ذکر کردیم

فإذا فرغ قال الحمد لله الذي أذهب عنا الأذى فعافاني غفرانك ثم يقوم

پس چونکه فارغ شود بگوید ستایش مر خدای را آنکه برد از ما چرک را و تندرست کرد مرا پس برخیزد

عن موضعه إلى موضع طاهر ولا يستنجي هنالك لئلا يتلوث يده.

از جای خود بطرف جای پاک و پاک نکند خود را آنجا تا آنکه آلوده نشود دست او

بالنجاسة او برش الماء على بدنه وثيابه ثم ينظر فان كان الخارج لم

بحركت باز ايستاده شود آب پاشيدن بر تن او و جامهاء او پس ديده شود پس اگر باشد برآمده پريشان

ينتشر عن المخرج الا بمقدار ما جرت العادة به كان مخيرا بين الاستنجاء

نشده است از جاى برآمدن مگر باندازه چيزى كه رفته است روش بر آن باشد اين مختار در ميان پاك كردن

بجامد وبين الاستنجاء بالماء فان اختار الجامد فالاختيار الحجر

بخشك و ميان پاك كردن باب پس اگر گيرد خشك را پس مختار سنگ است

وعدده ثلثة احجار ان كان لم يستجمر بهن احد من قبل طاهرة فيأخذ

و شمار آن سه سنگ است اگر استنجا كرده است با آنها كسى پيش از اين و آنحال كه پاك اند پس بگيرد

حجرا منها بيمينه فيبدأ بالقبل بعد ان يمسح اصل ذكره الى راسه و

سنگى از آن سه بدست راست و پس آغاز كند بر اندام پيش پس از آنكه مسح كند بيخ ذكر خود را تا سر او و

يمره ثلثا بيده اليسار متنحنحا ليتحقق استفراغ البول بذلك فهو الاستبراء

پاك كند سه مرتبه بدست چپ خود در آنحال كه سرفه كننده است تا پيدا آيد برآوردن بول با آن پس اين پاك كردن است

ويأخذ ذكره بشماله ويمده على الحجر الذى فى يمينه ويمسحه حتى

و بگيرد ذكر خود را بدست چپ خود و بكشد او را بر سنگى كه در دست راست است و بمالد او را تا

موضع المسح جافا يفعل كذلك ثلثا بثلثة احجار وان لم يقدر على

جاى ماليدن خشك شده بكند همچنين سه بار بسه سنگ و اگر توانا نيست بر

الاحجار فبثلث خرق او خزف او مدر او ثلث حثيات من تراب اى يمسح

سنگها پس بسه لته يا بسه سفال يا بسه كلوخ يا بسه كف از خاك يا بمالد

على الارض او الحائط عند عدم هذه الاشياء حتى يرى الجفافة و

بر زمين يا بر ديوار وقت نابودن اين چيزها تا آنكه ببيند خشكى و

النشافة عن اثر كل مسحة فاذا فعل ذلك فقد سقط عنه حكم

آب چيدنى از پس هر ماليدن پس وقتى كه كرد آن را پس تحقيق دور شد از وى حكم

القبل وينبغى ان يحترز عن مد الذكر فى الاستبراء من موضع الحشفة

اندام پيش و ميسزايد آنكه بگريزد از كشيدن اندام در استبرا در جاى سر ذكر

لانه قد يبقى البول فى قصبة الاحليل ثم يخرج بعد فراغه عن الوضوء

از جهت آنكه بدرستيكه گاه ميماند بول در كاواك سوراخ ذكر پس مى برآيد پس از فارغ شدن او از وضوء

فيبطل وضوءه ولهذا شرع فى حقه ان يخطو خطوات قبل الاستبراء

پس باطل شود وضوء او و از جهت آن فرموده شده در حق او آنكه زند سه گام پيش از پاك كردن

والتنحنح خوفا من بقاء شيء من البول فى الاحليل واما الدبر فيأخذ

و سرفه كردن از جهت ترسيدن از ماندن چيزى از بول در سوراخ ذكر و اما در ... پس بگيرد

الحجر بشماله ويمسحه على المسربة من مقدمها الى ان يبلغ الى
سنگ را بدست چپ خود و بمالد او را بر سوراخ از پیش آن تا آنکه برسد بسوی

مؤخرها ثم يرمي به ثم يأخذ الحجر الثاني ويبدأ به من مؤخرها
پس آن پس بیندازد آن سنگ را پس بگیرد سنگ دوم را و آغاز کند بآن از پس سوراخ

فيمسحها الى ان يبلغ مقدمها ثم يرمي به ثم يأخذ الحجر الثالث فيدير
پس بمالد او را تا آنکه برسد بپیش او را پس بیندازد آنرا پس بگیرد سنگ سوم را پس بگرداند

حول المسربة فيرمي به وقد حصل بذلك الاجزاء فان لم ينق بان
آنرا گرد سوراخ پس بیندازد آنرا و بتحقیق پیدا شد بآن بسنده بودن پس اگر پاک نشد بآن بایکه

رأى على الحجر الاخير نداوة زاد الى خمسة وان لم ينق بذلك زاد الى
دید بر سنگ پسین تری بیفزاید تا پنج سنگ و اگر پاک نشد بآن بیفزاید تا

سبعة او تسعة ولا يقطعه الا على وتر وان نقي بحجر واحد او باثنين
بهفت یا نه و نبرد سنگ را مگر بر طاق و اگر پاک شد بیک سنگ یا بدو

زاد الى ثلثة لان الشرع بذلك ورد وقد ذكر الاستجمار صفة اخرى
بیفزاید تا بسه از جهت آنکه شرع بآن آمده است و بتحقیق یاد کرده شده است برای استعمال سنگ روش دیگر

وهو ان يأخذ الحجر بشماله فيضعه على مقدم صفحته اليمنى ثم يمره
و آن اینست که بگیرد سنگ را بدست چپ خود پس بنهد بر پیش جانب راست سرین پس بگذراند آنرا

الى مؤخرها ثم يديره على اليسرى فيمره عليها الى مؤخرها حتى يبلغ
تا پس او پس بگرداند سنگ را بر جانب چپ پس بگذراند آنرا تا پس تا آنکه میرسد

الموضع الذي بدأ منه ويأخذ حجرا اخرى فيمره من مقدم صفحته
جای را که آغاز کرده است از آنجا سنگ و بگیرد سنگ دیگر را پس بگذراند از پیش جانب

اليسرى كذلك ثم يأخذ حجرا آخر فيمسح به الوسط والكل جائز فقد
چپ همچنین پس بگیرد سنگ دیگر را پس بمالد بآن سنگ میان سرین و همه این روش روا است

جاء في الاثر ان رجلا قال لبعض الصحابة من الاعراب وقد خاصمه
در آمده است در حدیث بدرستی مردی گفت مر بعضی صحابه را که از صحرا نشینان بود و بتحقیق جنگ کرده بود

لا احسبك انك تحسن الخراءة فقال بلى وابيك اني بها لحاذق
نمی پندارم ترا اینکه نیکو میکنی ریدن را پس گفت صحابی آری سوگند بپدر تست بدرستی من بر ریدن هر آینه دانا ام

قال نصفها لي قال ابعد الاثر واعد المدر واستقبل الشيح
گفت آن مرد بیان کن برای من گفت صحابی دور میدارم اثر را و آماده میکنم کلوخ را و رو می آرم بگیاه شیح

واستدبر الريح واقعي اقعاء الظبي واجفل اجفال النعام اما الشيح
و پشت میکنم باد را و می نشینم نشستن آهو و بلند میکنم سرین را چو بلند ساختن شتر مرغ

فقد حصل بذلك الاجزاء
پس بتحقیق پیدا شد بآن بسنده بودن

فَهُوَ نَبْتٌ طَيِّبُ الرِّيحِ يَكُونُ بِالْبَادِيَةِ وَالْإِقْعَاءُ هٰهُنَا الْإِسْتِيفَازُ عَلٰى

پس آن گیاهی ست خوش بوی باشد در دشت واقعاء اینجا بارکردن است بر

صُدُورِ قَدَمَيْهِ وَالْإِحْتِفَالُ الْإِرْتِفَاعُ بِعَجُزِهِ عَنِ الْأَرْضِ فَصْلٌ وَ

پیش دو پای خود واحتفال بلند داشتن سرین خود است از زمین فصل و

الْإِسْتِنْجَاءُ بِالْمَاءِ أَنْ يُمْسِكَ قَضِيبَهُ بِيَدِهِ الْيُسْرٰى وَيَطْرَحَ الْمَاءَ بِالْيُمْنٰى

استنجا کردن بآب این ست اینکه نگاه دارد آلت خود را بدست چپ وبیندازد آب را بدست راست

فَيَغْسِلَهُ سَبْعًا بَعْدَ الْإِسْتِبْرَاءِ وَالتَّنْحِيَةِ وَنَفْضِ الْإِزْعَاجِ عَلٰى مَا ذَكَرْنَاهُ

پس بشوید آنرا هفت بار پس از پاک کردن وسر فشاندن وزیادت انگیز کردن بنا بر آنکه یاد کردیم اورا

وَقَدْ شَبَّهَهُ فُقَهَاءُ الْمَدِينَةِ ضَرْعَ الذَّكَرِ بِالضَّرْعِ وَلَا يَزَالُ يَخْرُجُ مِنْهُ الشَّيْءُ

وتحقیق مانند کرده اند داناپان مدینه آلت مرد را به پستان وهمیشه می براید ازو چیزی

بَعْدَ الشَّيْءِ مَا دَامَ الرَّجُلُ يَمُدُّهُ فَإِذَا وَقَعَ الْمَاءُ الذَّكَرَ انْقَطَعَ الْبَوْلُ وَأَمَّا

پس از چیزی تا هنگام که مرد میکشد اورا پس هنگامی افتد آب بر آلت مرد می ماند بول پس هر چیز بعد

الدُّبُرُ فَيُبَاشِرُ الْمَحَلَّ بِيَدِهِ الْيُسْرٰى وَيَصُبُّ الْمَاءَ بِالْيُمْنٰى فَيُتَابِعُ صَبَّهُ

کون پس استعمال کند آن محل را بدست چپ خود وبریزد آب را بدست راست پس پی در پی بریزد آب را

وَيَسْتَرْخِي قَلِيلًا وَيُجِيدُ دَلْكَ الْمَوْضِعِ بِيَدِهِ حَتّٰى يَتَيَقَّنَ نَظَافَتَهُ وَيَنْقٰى

وسست کند سفره را اندکی ونیکو کند مالش استنجای را بدست خود تا یقین کند پاکی اورا وپاک شود

وَلَا يَلْزَمُهُ غَسْلُ بَاطِنِ الْمَخْرَجَيْنِ لِأَنَّ ذٰلِكَ مِمَّا يُعْفٰى عَنْهُ فِي الشَّرْعِ وَلَا عَلَيْهِ

ولازم نیست اورا شستن اندرون هر دو اندام از جهت آنکه بدرستی آن از چیزهاست که بخشیده میشود او را در شرع ونیست

الْإِسْتِنْجَاءُ مِنَ الرِّيحِ وَالْفَضِيلَةُ فِي الْجَمْعِ بَيْنَ الْإِسْتِجْمَارِ بِالْجَامِدِ وَالْمَاءِ

استنجا کردن از باد وفضیلت در جمع کردن میان استنجا کردن بخشک وبآب است

فَإِنِ اقْتَصَرَ عَلَى الْحَجَرِ أَجْزَأَهُ لٰكِنَّ اسْتِعْمَالَ الْمَاءِ أَوْلٰى فِي الْجُمْلَةِ لِأَنَّهُ قِيلَ إِذَا لَمْ

پس اگر اکتفا کند بر حجر بس میکند اورا لاکن استعمال کردن آب بهتر است در همه حال زیرا که گفته شده است هرگاه که

يَسْتَنْجِ بِالْمَاءِ اعْتَرَاهُ الْوَسْوَاسُ وَلِهٰذَا قِيلَ إِنَّ قَوْمًا مِنَ الشُّعَرَاءِ لَا يَسْتَنْجُونَ

استنجا نمیکند بآب پیدا میشود اورا وسواس واز جهت گفته شده است بدرستی گروه از شاعران استنجا نمیکنند

بِالْمَاءِ لِأَنَّ كَلَامَ الْخَنَا وَالْفُحْشِ يَجِيءُ بِذٰلِكَ فَهُوَ سَبَبُهُ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ كَلَامٍ

بآب زیرا که بدرستی سخن ناسزا می آید بآن پس آن استنجا ناکردن سبب فاحش است پناه میجوییم از سخن که

يُثْمِرُهُ الْقَذَرُ وَالنَّتْنُ فَصْلٌ وَأَمَّا إِذَا انْتَشَرَتِ النَّجَاسَةُ إِلٰى

بار رسید بدانرا چرکنی وگندگی فصل وهر چون که باشد هرگاه پراگنده شود پلیدی بسوی

مُعْظَمِ حَشَفَتِهِ فِي الْقُبُلِ وَالصَّفْحَتَيْنِ فِي الدُّبُرِ لَمْ يُجْزِئْهُ غَيْرُ الْمَاءِ لِأَنَّهَا

اکثر سر ذکر .. ز اندام پیش وبسوی دو جانب در اندام پس بس نمیکند اورا غیر آب زیرا که بدرستی آن نجاست



خَرَجَتْ مِنْ مَحَلِّ الرُّخَصِ فَصَارَتْ كَالنَّجَاسَةِ الَّتِيْ عَلٰى بَقِيَّةِ الْبَدَنِ

برآمده است از جای رخصت پس گشت آن مانند نجاست که بر باقی تن هست

مِنَ الْفَخِذِ وَالصَّدْرِ وَغَيْرِهِمَا وَلَا يَزُوْلُ إِلَّا بِالْمَاءِ **فَصْلٌ** وَصِفَةُ

از ران و سینه وغیر ایشان و دور نمیشود آن نجاست مگر باب و چگونگی

مَا يَجُوْزُ بِهِ الْاِسْتِنْجَاءُ أَنْ يَكُوْنَ جَامِدًا طَاهِرًا مُنْقِيًا غَيْرَ مَطْعُوْمٍ وَلَا

چیزیکه روا است باو استنجا کردن اینست که باشد خشک پاک پاک کننده نا خوردنی و نیست

لَحُرْمَةٍ لَهُ وَغَيْرَ مُتَّصِلٍ بِحَيَوَانٍ وَلَا يَجُوْزُ بِالرَّوْثِ وَالرِّمَّةِ لِأَنَّهُمَا

بزرگی مر او را و نه پیوسته است بجاندار و روا نیست بسرگین و استخوان زیرا که هر دو

مِنْ طَعَامِ الْجِنِّ وَلَا بِشَيْءٍ مِنْ زَبْحٍ يَلْطَخُ فَلَا يُنْقِيْ كَالْحُمَمَةِ وَالزُّجَاجَةِ

از خوراک دیو انست و نه بچیزی از پسم که آلوده میکند پس پاک نمیکند چنانکه انگشت و آبگینه

وَالْحَصَاةِ الْمَلْسَاءِ **فَصْلٌ** وَيَجِبُ مَا ذَكَرْنَا مِنَ الْاِسْتِنْجَاءِ لِجَمِيْعِ مَا

و سنگ هموار و روا است چیزیکه یاد کردیم از استنجا کردن چیزی که

يَخْرُجُ مِنَ السَّبِيْلَيْنِ سِوَى الرِّيْحِ وَذٰلِكَ كَالْغَائِطِ وَالدُّوْدَةِ وَالْحَصَاةِ

می برآید از دو راه جز از باد و آن مانند گُه و کرم و سنگ

وَالدَّمِ وَالْمِدَّةِ وَالشَّعْرِ وَأَمَّا الذَّكَرُ فَالْخَارِجُ مِنْهُ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ أَحَدُهَا

و خون و ریم و موی است پس هر چونکه باشد ذکر پس برآینده از و پنج چیز است یکی از انها

الْبَوْلُ وَالثَّانِيْ الْمَذْيُ وَهُوَ مَاءٌ أَبْيَضُ رَقِيْقٌ يَخْرُجُ عِنْدَ الدَّغْدَغَةِ وَعِنْدَ

بول است و دویم مذی است و آن مذی آب سپید تنک است پس آن می برآید هنگام کدکدت و نزد

الْمُلَاعَبَةِ وَالتَّذَكَّارِ وَحُكْمُهُ حُكْمُ الْبَوْلِ وَزِيَادَةُ غَسْلِ الذَّكَرِ

بازی و یاد کردن و حکم مذی حکم بول است با افزودن شستن ذکر

وَالْأُنْثَيَيْنِ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ حَدِيْثِ عَلِيٍّ رض ذٰلِكَ مَاءُ الْفُحُوْلِ وَلِكُلِّ

و خایه ها چنانچه گفت پیغامبر آن مذی آبهای نراست و هر نر

فَحْلٍ مَاءٌ فَلْيَغْسِلْ ذَكَرَهُ وَأُنْثَيَيْهِ وَلْيَتَوَضَّأْ وُضُوْءَهُ لِلصَّلٰوةِ وَ

آب نراست پس بشوید ذکر خود را و خایه های خود را و وضو کند همچون وضو برای نماز و

الثَّالِثُ الْوَدْيُ وَهُوَ مَاءٌ أَبْيَضُ خَاثِرٌ يَخْرُجُ بِأَثَرِ الْبَوْلِ فَحُكْمُهُ حُكْمُ

و سیوم ودی است و آن ودی آب سپید است بسته می برآید در پس بول پس حکم آن حکم

الْبَوْلِ فَقَطْ وَالرَّابِعُ الْمَنِيُّ وَهُوَ الْمَاءُ الْأَبْيَضُ الدَّافِقُ عِنْدَ اللَّذَّةِ

بول است بس و چهارمی منی است و آن آب سپید است که جهنده است هنگام لذت

الْكُبْرٰى بِالْجِمَاعِ أَوِ الْاِحْتِلَامِ وَقَدْ يَكُوْنُ أَصْفَرَ عِنْدَ قُوَّةِ

بزرگ بجماع کردن و بخواب دیدن و گاه میباشد منی زرد و نزد توانائی

الرجل وقد يكون أحمر عند كثرة الجماع وقد يكون رقيقا عند ضعف

مرد وگاه بباشد منی سرخ وقت بسیار کردن جماع وگاه بباشد منی تنک بوقت ناتوانی

البنية والقوة ويعلم بالرائحة كرائحة الطلع والعجين وهو طاهر

جسم وزور ودانسته میشود منی ببوی چون شگوفه خرما وخمیر آرد وآن منی پاک

في أشهر الروايتين وموجبه غسل جميع البدن وماء المرأة رقيق

در مشهورترین دو روایت وواجب کرده شده منی شستن همه تن است وآب زن تنک

أصفر والخامس الريح يخرج من القبل نادرا كما يخرج من الدبر

زرد است وپنجم باد است که بیرون آید از پیش اندک چنانچه بیرون می‌آید از پس

فصل في كيفية الطهارة الكبرى وهو على ضربين كامل ومجزئ

ذکر طور شستن طهارت بزرگ وآن بر دو گونه است کامل است وبس کننده است

أما الكامل فهو أن يأتي بالنية وهو اعتقاده رفع الحدث الأكبر

هرچون که باشد کامل پس این است که آرد نیت را وآن نیت گرویدن است در رفع کردن حدث بزرگ

أو الجنابة فإن تلفظ به مع اعتقاده بقلبه كان أفضل ويسمي

یا جنابت را پس اگر بگوید آنرا با گرویدن بدل خود باشد بهتر وبسم الله گوید

عند أخذ الماء ويغسل يديه ثلاثا ويغسل ما به من الأذى ثم يتوضأ

وقت گرفتن آب وبشوید هر دو دست را سه بار وبشوید چیزی که با وست از پلیدی پس وضو کند

وضوءه كاملا ويؤخر غسل قدميه ويحثي على رأسه ثلاث حثيات

وضو درست وپس کند شستن دو پای خود وآب افشاند بر سر خود سه بار افشاندن

من الماء يروي بها أصول شعره ويفيض الماء على سائر جسده ثلاثا

از آب سیراب کند بآن بیخ های موی خود وبریزد آب بر باقی تن خود سه بار

ويدلك بدنه بيديه ويتبع المغابن وغضون البدن ويحقق

ومالد تن خود را بهر دو دست خود وپی کند پنهانی های [illegible] شکنهای تن را وپیدا آید

حصول الماء عليها لقوله صلى الله عليه وسلم بلوا الشعر وانقوا البشرة فإن

حاصل شدن آب بر آن [illegible] از جهت فرموده پیغامبر [illegible] پاک کنید پوست را پس بدرستی

تحت كل شعرة جنابة ويبدأ بشقه الأيمن وينتقل من موضع

زیر هر موی پلیدیست [illegible] بپهلوی راست وبرود از جای

غسله فيغسل قدميه فإن سلم في خلال ذلك من نواقض الطهارة

غسل خود پس بشوید [illegible] پس اگر سلامت ماند در میان غسل از شکننده [illegible]

الصغرى جاز له أن يصلي بهذه الطهارة لأنا نحكم له برفع الحدثين

[illegible] روا است مر او را [illegible] بگزارد [illegible] طهارت زیرا که [illegible] بر رفع کردن [illegible]

جميعا والاحداث للصلوة وضوء والاصل في جميع ذلك ما

يكجا واگر سلامت ماند تازه كند براى نماز وضوء را اصل در همه آن چيز است كه

روي عن عائشة رض انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد

روايت كرد عائشه رض اينكه گفت عائشه بود پيغمبر خدا وقتيكه ميخواست

الغسل من الجنابة يغسل يديه ثلثا ثم ياخذ بيمينه فيصب على شماله

غسل كردن از جنابت شست دست خود را سه بار پس ميگرفت بدست راست آب پس ميريخت بر دست چپ خود

ثم يتمضمض ويستنشق ثلثا ويغسل وجهه ثلثا وذراعيه ثلثا

پس آب در دهن ميگرد وآب در بينى ميگرد سه بار ومى شست روى خود را سه بار ومى شست دو بازوى خود را سه بار

ثم يصب على راسه الماء ثلثا ثم يغتسل فاذا خرج غسل قدميه و

پس ميريخت بر سر خود آب سه بار پس غسل ميكرد پس چون بيرون مى برآمد مى شست دو پاى خود را و

اما المجزي فهو ان يغسل فرجه وينوي ويسمي ويعم بدنه بالغسل

هر چه كافى باشد غسل پس كننده پس آن اينست كه بشويد اندام خود نيت ميكند و بسم الله بگويد و در كند بدن خود را در غسل

مع المضمضة والاستنشاق لانهما واجبان في الكبرى وفي الصغرى

با آب در دهن كردن وآب در بينى كردن زيراكه هر دو آب در دهن و بينى كردن واجبند در غسل و در وضو

روايتان اصحهما وجوبهما فيها ولا يجوز له ان يصلي بهذا الغسل

دو روايت است درست تر از آن واجب بودن آن دو فرض است در وضو نيز و روا نيست مر او را نماز كند از روى اين غسل كفايه

الا ان ينوي به الغسل والوضوء ويبدأ بغسل بقية افعال الوضوء في

مگر آنكه نيت كند باين غسل و وضو هر دو و مى درايد باقى كارها وضو در

الغسل للعذر بالنية واذا عدمت النية لم يحصل له الوضوء فلا تصح

غسل از جهت عذر بكردن نيت و هر گاه كه نشد نيت پيدا نشد مر او را وضو پس روا نشود

الصلوة به وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لا وضوء له بخلاف الاول

نماز وتحقيق گفت پيغامبر نيست نماز مر كسى راكه نيست وضو مر او را بخلاف غسل كامل

فانه قد اتى فيه بالوضوء الكامل والسرف في استعمال الماء غير مستحب

پس بدرستى تحقيق آورده است در وضو كامل را واسرافى در استعمال كردن آب ادب نيست

والاقتصاد هو المحمود المندوب اليه وقلة الماء مع احكام الغسل و

و ميانه روى ستوده شده است و پسنديده است بسوى او وكمى آب باستوارى غسل و

الوضوء اولى من الاسراف فقد روي ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ بمد وهو

وضو بهتر است از افزونى وتحقيق روايت كرده شده است اينكه پيغامبر وضو كرده است بمدى وآن مد

رطل وثلث واغتسل بصاع وهو اربعة امداد فصل في الاذكار

يك رطل وسيوم حصه رطل است ... وآن صاع چهار مد است در دعاها

المستحب ذكرها عند غسل الأعضاء يقول اذا فرغ من الاستطابة

كه اوست گفتن آن در وقت شستن اندامها بگويد چون فارغ شود از استنجا كردن

اللهم نق قلبي من الشك والنفاق وحصن فرجي من الفواحش و

اى بارخدايا پاك كن دل مرا از گمان و نفاق و نگاهدار اندام مرا از بديها و

يقول عند التسمية اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك رب

بگويد وقت بسم الله گفتن پناه ميخواهم بتو اى پروردگار من از وسوسه اى شيطان اى و پناه ميخواهم بتو اى پروردگار

ان يحضرون ويقول عند غسل يديه اللهم انى اسالك اليمن و

از اينكه حاضر شوند شيطانها مرا و بگويد وقت شستن دو دست خود اى بارخدا بدرستيكه من ميخواهم از تو يمن و

البركة واعوذ بك من الشوم والهلكة ويقول عند المضمضة اللهم

بركت را و پناه ميخواهم بتو از شامت و هلاكى و بگويد هنگام آب در دهن كردن اى بارخدايا

اعنى على تلاوة القرآن لكتابك وكثرة الذكر لك ويقول عند الاستنشاق

يارى ده مرا بر خواندن قرآن كه كتاب تست و بسيارى ياد تو و بگويد هنگام آب در بينى كردن

اللهم اوجدني رائحة الجنة وانت عني راض ويقول عند الاستنثار

اى بارخدايا پيدا كن مرا بوى بهشت و حال آنكه تو از من خوشنودى و بگويد هنگام افشردن بينى

اللهم انى اعوذ بك من روائح النار ومن سوء الدار ويقول عند غسل

اى بارخدايا بدرستيكه من پناه ميخواهم بتو از بوهاى دوزخ و از بد سراى و بگويد وقت شستن

وجهه اللهم بيض وجهي يوم تبيض وجوه اوليائك ولا تسود وجهي

روى خود اى بارخدايا سفيد كن روى مرا روزيكه سفيد ميشود روهاى دوستان تو و سياه مكن روى مرا

يوم تسود وجوه اعدائك وعند غسل ذراعه اليمنى اللهم اتني كتابا

روزيكه سياه ميشوند روهاى دشمنان تو و بگويد وقت شستن دست راست اى بارخدايا بده دفتر مرا

بيميني وحاسبني حسابا يسيرا وعند غسل ذراعه اليسرى اللهم انى

بدست راست من و حساب كن مرا حساب آسان و بگويد وقت شستن دست چپ اى بارخدايا بدرستيكه من

اعوذ بك ان تؤتيني كتابي بشمالي او من وراء ظهري ويقول عند

پناه ميخواهم بتو از اينكه بدهى نوشته مرا دفتر مرا بدست چپ يا پس از پشت من و بگويد وقت

مسح الرأس اللهم غشني برحمتك وانزل علي من بركاتك واظلني تحت

مسح كردن سر اى بارخدايا بپوشان مرا برحمت خود و فرود آر بر من از بركتهاى خود و سايه كن مرا از زير

ظل عرشك يوم لا ظل الا ظلك ويقول عند مسح الاذنين اللهم اجعلني

عرش خود روزيكه نيست سايه مگر سايه تو و بگويد وقت مسح كردن دو گوش اى بارخدايا گردان

من الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اللهم اسمعني منادي

مرا از آنانكه بشنوند گفتار را پس پيروى ميكنند نيكوترش را اى بارخدايا بشنوان مرا فرياد كننده

الجنة مع الابرار ثم يمسح عنقه فيقول اللهم فك رقبتي من النار

بهشت با نیکوکاران پس مسح کند گردن خود را پس بگوید ای بار خدایا آزاد کن گردن مرا از دوزخ

واعوذ بك من السلاسل والاغلال ويقول عند غسل قدمه اليمنى اللهم

و پناه میجویم بتو از زنجیرها و طوقها و بگوید وقت شستن پای راست ای بار خدایا

ثبت قدمي على الصراط مع اقدام المؤمنين ويقول عند غسل قدمه اليسرى

ثابت بدار قدم مرا بر صراط با پاهای مؤمنین و بگوید وقت شستن پای چپ

اللهم اني اعوذ بك ان تزل قدمي عن الصراط يوم تزل اقدام المنافقين

ای بار خدایا پناه میجویم بتو آنکه بلغزانی پای مرا از پل صراط روزیکه میلغزد پاهای منافقان

فاذا فرغ من وضوئه رفع راسه الى السماء ثم قال اشهد ان لا اله الا

پس چون فارغ شود از وضوء خود بلند کند سر خود بسوی آسمان پس بگوید گواهی میدهم بآنکه نیست هیچ معبود بحق

الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله سبحانك و

خدا تعالی تنهاست نیست همتا مر او را و گواهی میدهم بآنکه محمد بنده است و فرستاده او پاکی است ترا و

بحمدك لا اله الا انت عملت سوء وظلمت نفسي استغفرك واسألك

ثنا نیست هیچ خدا مگر تو کار بد کردم و ظلم کردم نفس خود را آمرزش میخواهم از تو و میخواهم از تو

التوبة فاغفر لي وتب علي انك انت التواب الرحيم اللهم اجعلني

بازگشت پس بیامرز مرا و رحمت کن بر من بدرستیکه تو بخشنده و مهربانی ای بار خدایا بگردان مرا

من التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني صبورا شكورا و

از بازگشت کنندگان و بگردان مرا از پاکیزهها و بگردان مرا صبر کننده و سپاس کننده و

اجعلني اذكرك واسبحك بكرة واصيلا **فصل** في اداب اللباس

بگردان مرا یاد کننده ترا بسیار و تسبیح گوینده ترا بگاه و بیگاه در آداب پوشاک

وهو على خمسة اضرب محرم على كل مكلف ومحرم على شخص دون شخص

و آن پوشش بر پنج گونه است حرام است بر هر عاقل بالغ و حرام است بر یکی نه بر دیگری

ومكروه ومباح ومتنزه عنه فاما المحرم على كل مكلف فالمغصوب

و مکروه است و مباح است و پاکی گرفته شده است از او هر چونکه باشد حرام بر هر مکلف پس آنست که گرفته شده

واما المحرم على شخص دون شخص فالحرير مباح للنساء حرام على بالغي

و هر چه که باشد حرام بر یکی نه بر دیگری پس ابریشم است مباح است مر زنان را و حرام است بر

الذكور وهل يباح ان يلبسوه البنين الصغار ام لا على روايتين و

مردان بالغ آیا رواست آنکه بپوشانند پسران را که خورد اند یا نه این مسئله بر دو روایت است

كذلك في اباحة لبسه للبالغين في قتال المشركين وجهاديهم روايتان

و همچنین در روا بودن پوشیدن آن بر مردان را در جنگ کافران دو روایت است

٩٧ ... ذكر الرقية ان بعض ... في فقه ... الفصل ... بعض ... البحار

فهذا هو الضرب المباح وأما المكروه فهو إطالة الثوب إلى حد
پس این قسم روا است و هر چه که باشد مکروه پس آن دراز کردن جامه است تا حدی که

يخرج إلى الخيلاء والكبر وكذلك ما فيه الحرير والقطن لا يعلم هل هما
می برآید بطرف خرامیدن و بزرگی و همچنین است جامه چیزی که در وی ابریشم و ریسمان است و دانسته نمیشود آیا هر دو

نصفان أو أحدهما أكثر وأما المتنزه منه فهو كل لبسة يكون بها
برابر اند یا یکی از هر دوها بیشتر است و هر چه که باشد پاکی کرده شده است از وی پس آن هر پوشیدن است که بسبب آن گشتن

مشتهرا بين الناس كالخروج عن عادة أهل بلده وعشيرته فينبغي
شهرت گیرنده میان مردم چنانچه برآمدن از روش مردم شهر و گروه خود پس می سزد

أن يلبس ما يلبسون ولا يباينهم فيها حتى لا يشار إليه بالأصابع و
این که بپوشد چیزی که بپوشند مردم شهر و جدائی نکند ایشان را در پوشش تا آنکه اشارت کرده نشود بطرف وی با انگشتها و

يغتاب فيكون ذلك سببا إلى حملهم على غيبته فيشاركهم في إثم
غیبت کرده نشود پس میباشد آن پوشش سبب بطرف بار کردن ایشان را بر بدگوئی او پس شریک میشود ایشان را در گناه

الغيبة له **فصل** ولنا قسمان آخران أحدهما واجب والآخر مندوب
بدگوئی مر او را و مارا دو قسم دیگر است از پوشش یکی از آنها واجب است و دیگری ادب است

فأما الواجب فعلى ضربين أحدهما يرجع إلى حق الله تعالى والثاني إلى حق
پس هر چه که باشد واجب پس بر دو گونه است یکی آنکه میگردد بطرف حق خدا و دویمی بطرف حق

الإنسان خاصة وأما الذي لحق الله تعالى هو ستر العورة عن أعين
آدمی در آن حال که خاص است و اما آنکه برای حق خدا است آن پوشیدن اندام است از چشم

الناس على ما بيناه في فصل التعري وأما الذي لحق الإنسان فهو الذي
مردم بر روشی که بیان کردیم در فصل تعری و اما آنکه برای حق آدمی است پس آن است که

يتوقى به من الحر والبرد وأنواع المضار فيجب عليه ذلك ولا يجوز تركه
نگاه داشته شود با وی از گرما و سرما و از انواع رنجهای پس واجب میشود بر وی آن پوشش و روا نیست گذاشتن وی

لأن فيه عونا على تلاف نفسه وذلك حرام وأما المندوب فكذلك
زیرا که در وی یاری دادن است بر تلف کردن نفس خود و آن حرام است و اما آن پوشش که ادب است پس همچنین

ينقسم على قسمين أحدهما في حق الله تعالى وهو الرداء إذا كان في جماعة
بر دو گونه است یکی از آنها در حق خدا است و آن چادر است چون باشد در گروه

وجمع الناس فلا يعري منكبيه من شيء من الثياب الجميلة كالأعياد
و هنگامه مردم پس برهنه نکند دو دوش خود را از جامهای نیک چنانچه روزهای عید

والجمع وغير ذلك والقسم الثاني في حق المخلوقين وهو ما يتجملون به
و جمعه و غیر آن و قسم دویمی در حق آفریده شده است و آن چیزیست که زیبا می شوند به

بينهم من انواع الثياب المباح ولا يزدري لصاحبه ولا ينقص

بان میان خود از انواع جامه ها که مباح است و عیب نمی کنند خداوند جامه را و کم نمی کند

مروته بينهم ويكره الاقتعاط وهو التعميم بغير الحنك ويستحب التلحي

مردی او را میان ایشان و مکروه است اقتعاط و آن دستار بستن است بغیر اینکه بر زند علاقه را تحت الحنک و دوست

وهو اذا كان بالحنك ويكره كلما خالف زي العرب وشابه زي

و آن وقتیست که بر زند علاقه زیر حنک و مکروه است هر چیزی که مخالف پوشش عرب است و مانند است پوشش

الاعاجم وتطويل الذيل مكروه لانه ورد في الاثر عن النبي صلى الله عليه وسلم

عجم را و دراز کردن دامن مکروه است زیرا که وارد شده است در حدیث از پیغامبر اینکه فرمود پیغامبر

ازرة المسلم الى نصف الساق ولا حرج ولا جناح فيما بين الكعبين وما

لنگی مسلمان تا نیم ساق است و نیست حرج و نیست گناه در لنگی که در میان دو شتالنگ است و چیزی که

كان اسفل من الكعبين فهو في النار من جر ازاره بطرا لم ينظر الله تعالى

باشد پایان از شتالنگ پس وی در دوزخ است کسیکه دراز کند لنگی خود را از روی غرور نظر نکند خدا

اليه وذكر ابو داود باسناده عن ابي سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

بسوی او و یاد کرده است ابو داود بروایت خود از ابی سعید از پیغامبر خدا صلعم

واشتمال الصماء مكروه في الصلوة وهو ان يلتحف بثوبه ويجعل طرفيه

و پیچیدن سخت مکروه است در نماز و آن این است که بپوشد خود را بجامه و بگرداند دو طرف او

على جانب فلا يكون ليده موضع تخرج منه ولذلك سمي الصماء وكذلك

بر یک جانب پس نباشد مر دو را جای که بر آید از وی و از جهت آن بانجمله نامیده شده است صما و همچنین

يكره السدل وهو ان تترك وسط ردائه على راسه وباقيه مسدول على

مکروه است فرو هشتن جامه و آن این است که بگذارد میانه چادر بر سر خود و باقی آن آویزان گذاشته بر

ظهره وهي لبسة اليهود وكذلك يكره الاحتباء وهو ان يجلس ويضم

بر پشت او و آن پوشیدن یهود است و همچنین مکروه است احتبا و آن احتبا اینست که بنشیند و بهم کند

ركبتيه الى صدره ويدير ثوبه من وراء ظهره الى ان يبلغ ركبتيه

دو زانوی خود بسوی سینه خود و بگرداند جامه خود را از پشت خود تا آنکه میرسد دو زانو او را

فيشده حتى يكون كالمعتمد عليه والمستند اليه اذا لم يكن على اثوابه

و سخت میکند جامه را تا آنکه میباشد مانند تکیه کننده بر او وقتی که نباشد آن احتبا بر جامه ای بسیار

لانه يؤدي الى انكشاف عورته ولا باس بذلك اذا كان تحته ثوب و

زیرا که هیئت آن میرساند بسوی برهنه شدن اندام او و نیست باک احتبا چون باشد زیر او جامه و

كذلك يكره التلثم وتغطية الانف في الصلوة ويكره التشبه

همچنین مکروه است نقاب بستن بر دهن و پوشیدن بینی در نماز و مکروه است مانند کردن

بِزِيِّ النِّسَاءِ لِلرِّجَالِ وَكَذٰلِكَ لِلنِّسَاءِ التَّشَبُّهُ بِزِيِّ الرِّجَالِ لِاَنَّ النَّبِيَّ

بپوشش زنان مردانرا وهمچنین مکروه است مر زنانرا مانند کردن بپوشش مردان زیراکه بدرستی پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَعَنَ فَاعِلَهُ وَتَوَعَّدَ عَلَيْهِ وَيُكْرَهُ الْاِقْعَاءُ فِي الصَّلٰوةِ وَهُوَ اَنْ

نفرین کرده است کننده اورا و ترسانده است بر او و مکروه است بر کون نشستن در نماز و آن اینست که

يَمُدَّ ظَهْرَ قَدَمَيْهِ وَيَجْلِسَ عَلٰى عَقِبَيْهِ اَوْ يَجْلِسَ عَلٰى اَلْيَتَيْهِ وَيَنْصِبَ

دراز کند پشت دو پای خود و بنشیند بر دو پاشنه خود یا بنشیند بر دو سرین خود و استاده کند

قَدَمَيْهِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ اِقْعَاءٌ كَاِقْعَاءِ الْكَلْبِ مَنْهِيٌّ عَنْهُ وَيُكْرَهُ

دو پای خود را فرموده پیغامبر صلعم این نشستن همچون نشستن سگ است بازداشته شده است از وی و مکروه است

لُبْسُ مَا شُقَّ مِنْهُ الْاَبْدَانُ مِنَ الثِّيَابِ وَاِنْ شُقَّتْ مِنْهُ الْعَوْرَةُ كَانَ

پوشیدن چیزی از جامه‌ها که شکافته است از وی اندام‌های و اگر شکافته است از وی اندام نهانی باشد

فَاسِقًا كَمَا لَوْ كَشَفَهَا اِذَا تَعَمَّدَ لُبْسَهُ وَلَا تَصِحُّ صَلٰوتُهُ فِيْهَا وَقَدْ مَدَحَ الشَّرْعُ

گنهکار چنانچه اگر برهنه کند عورت را چون آهسته بپوشد جامه پاره شده را و درست نیست نماز او در آنجامه‌ها و بتحقیق ستوده است شرع

السَّرَاوِيْلَ بِقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السَّرَاوِيْلُ نِصْفُ الْكِسْوَةِ وَهِيَ فِي حَقِّ الرِّجَالِ

تنبان را بفرموده پیغامبر صلعم که تنبان نیم پوشش است و تنبان در حق مردان

اٰكَدُ وَيُكْرَهُ تَوْسِعَةُ بَوَائِكِهِ وَتَضْيِيْقُهَا اَوْلٰى وَاَحَبُّ لِاَنَّهُ اَسْتَرُ لِلْعَوْرَةِ

استوارتر است و مکروه است فراخ کردن پاچه‌های او و تنگ کردن او بهتر است زیراکه پوشنده‌تر است اندام را

وَقَدْ رُوِيَ اَنَّهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُسَرْوِلَاتِ قَالَ ذٰلِكَ فِي حَقِّ

و بتحقیق روایت کرده شده است اینکه گفت پیغمبر بار خدایا بخش زنان تنبان پوش را فرموده پیغمبر این حدیث در حق

اِمْرَاَةٍ مَرَّ بِهَا عَلٰى دَابَّتِهِ فَسَقَطَتْ فَاَدَارَ وَجْهَهُ عَنْهَا فَقِيْلَ اِنَّهَا مُسَرْوِلَةٌ

زنی که گذشت پیغامبر بر آن در حال که بلند گردیان بود پس افتاد آن زن پس گردانید پیغمبر روی خود را از آن زن پس گفته شد بدرستی آن زن تنبان

وَفِي بَعْضِ الْاَحَادِيْثِ عَنْهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ كَرِهَ السَّرَاوِيْلَ الْمُخَرْفَجَةَ وَهِيَ

و در بعضی حدیث‌ها از پیغامبر است که مکروه داشته است تنبان فراخ را و آن تنبان فراخ

الْوَاسِعَةُ الطَّوِيْلَةُ الَّتِيْ تَقَعُ عَلٰى ظَهْرِ الْقَدَمَيْنِ وَاَصْلُهُ السَّعَةُ يُقَالُ

فراخ و دراز است که می‌افتد بر پشت دو پای و اصل مخرفجه فراخی است گفته میشود

عَيْشٌ مُخَرْفَجٌ اِذَا كَانَ وَاسِعًا وَاَفْضَلُ اللِّبَاسِ مَا كَانَ سَاتِرًا وَاَفْضَلُ الْوَانِ

زندگی مخرفج است وقتی که فراخ باشد و بهترین پوشش چیزیست که پوشنده است و بهترین رنگهای

الثِّيَابِ مَا كَانَ اَبْيَضَ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْرُ ثِيَابِكُمُ الْبَيَاضُ وَفِي لَفْظٍ

جامه چیزیست که سفید باشد از جهت فرموده پیغامبر که بهترین جامه‌های شما سفید است و در روایت

اٰخَرَ عَلَيْكُمْ بِالْبَيَاضِ يَلْبَسُهَا اَحْيَاؤُكُمْ وَكَفِّنُوْا بِهَا مَوْتَاكُمْ وَعَنِ ابْنِ

دیگر است لازم است بر شما سفید بپوشند آنرا زنده‌های شما و کفن دهید با آن مرده‌های شما را و در روایت از ابن

ابن عباس رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البسوا من ثيابكم
از ابن عباس بدرستی او گفت فرمود پیغامبر خدا بپوشید از جامهای شما

البياض فانها من خير ثيابكم وكفنوا فيها موتاكم وان خير
سفید را پس بهترین جامهای شماست و کفن دهید دران سفید مردگان خود را و بدرستی بهتر

اكحالكم الاثمد يجلو البصر وينبت الشعر فصل في آداب النوم
سرمهای شماست اثمد روشن میکند بصر را و میرویاند مژگان را در آداب خواب

يستحب لمن اراد ان ينام ان يوكي سقاءه ويطفي سراجه ويغلق
ادبست مرکسی را که خواست خواب کند اینکه ببندد دهن مشک خود را و بکشد چراغ خود را و ببندد

بابه ويغسل فاه ان كان قد اكل ماله رائحة لئلا يقصده الدبيب
در خود را و بشوید دهن خود را اگر باشد تحقیق خورده است چیزی که او را بوست تا آنکه او را قصد نکنند جنبنده

ويسمي باسم الله عز وجل ثم يقول ما روى ابو داود باسناده عن سعيد
و نام گیرد نام خدا پس بگوید چیزی که روایت کرده است ابو داود بروایت خود از سعید

بن عبيدة قال حدثني البراء بن عازب رضي الله تعالى عنهما قال
گفت سعید که روایت کرد مرا براء پسر عازب گفت براء

قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتيت مضجعك فتوضأ وضوءك
فرمود مرا پیغامبر خدا چون می آیی خوابگاه خود را پس وضو کن بمثل وضوی تو

للصلوة ثم اضطجع على شقك الايمن وقل اللهم اني اسلمت وجهي
برای نماز پس دراز بکش بر پهلوی راست خود و بگو ای بار خدایا بسپردم ذات خود را

اليك وفوضت امري اليك والجأت ظهري اليك رغبة ورهبة
بسوی تو و گذاشتم کار خود را بسوی تو و تکیه و پناه گرفتم پشت خود را بسوی تو و میل کردم و ترسیدم

اليك لا ملجأ ولا منجا منك الا اليك آمنت بكتابك الذي انزلت
بسوی تو نیست پناه و نه جای رستگاری از تو مگر بسوی تو گرویدم بکتاب تو که فرو آورده

ونبيك الذي ارسلت فان مت مت على الفطرة واجعلهن آخر ما
و پیغامبر تو که فرستاده پس اگر بمیرم بمیرم بر فطرت اسلام و فرمود پیغامبر بگردان این کلمات را آخر

تقول قال البراء فقلت استذكرهن فقلت وبرسولك الذي ارسلت
میگویی گفت براء پس گفتم یاد میکردم این کلمات را پس گفتم برسولک الذی ارسلت

قال لا ونبيك الذي ارسلت ويكون نومه على ما ذكر في اللحد على جنبه
فرمود و نه گو ونبیک الذی ارسلت و باشد خواب او بنا بر آنکه یاد کرده شد در لحد بر پهلوی

الايمن مستقبل القبلة كما يكون في اللحد وان نام على ظهره متفكرا في
راست روبروی قبله چنانکه میباشد در گور و اگر بخوابد بر پشت خود اندیشه کننده در

مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ فَلَا بَأْسَ وَيُكْرَهُ نَوْمُهُ عَلٰى وَجْهِهٖ وَاِذَا رَاٰى فِيْ

عالم آسمانها و زمین ها پس نیست باک و مکروه است خواب کردن بر روی خود و هنگامی که بیند

مَنَامِهٖ مَا يُزْعِجُهُ اِسْتَعَاذَ بِاللّٰهِ تَعَالٰى مِنْ شَرِّهٖ وَتَفَلَ عَنْ يَسَارِهٖ ثَلٰثًا

در خواب خود چیزی که بی آرام کند او را پناه جوید بخدا از بدی آن و تف کند از جانب چپ خود سه بار

وَقَالَ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ خَيْرَ رُؤْيَايَ وَاكْفِنِيْ شَرَّهَا وَيَقْرَأُ اٰيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ

و بگوید ای بار خدایا روزی گردان مرا بهترین خواب ای من و بسنده شو مرا از بدیهاء او و بخواند آیت الکرسی

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَمُعَوِّذَتَيْنِ اِلَّا اَنْ يَكُوْنَ جُنُبًا وَلَا يُفَسِّرُ مَنَامَهُ اِلَّا عَلٰى

و قل هو الله و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس مگر آنکه باشد جنب و بیان نکند خواب خود را مگر بر کسیکه

مَنْ يُحْسِنُ مِنْ عَالِمٍ اَوْ حَكِيْمٍ وَيَكُوْنُ مُحِبًّا وَلَا يُفَسِّرُ مَا رَاٰهُ مِنَ الْاَحْلَامِ

نیک میداند از دانا یا حاکم و میباشد اگر دوست و بیان نکند چیزیکه دیده است در خواب خیالها

لِاَنَّ الشَّيْطَانَ يَتَمَثَّلُ لَهٗ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ اَبِيْ قَتَادَةَ رض اَنَّهٗ قَالَ سَمِعْتُ

زیرا که بدرستی شیطان صورت می بندد برای او و بتحقیق روایتست از ابی قتاده اینکه گفت قتاده که شنیدم

رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ الرُّؤْيَا مِنَ اللّٰهِ وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ فَاِذَا رَاٰى

پیغامبر خدا را که میگفت خواب از خداست و خیال یعنی خواب از شیطان است پس هنگامیکه می بیند

اَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهٗ فَلْيَنْفُثْ عَنْ يَسَارِهٖ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ لْيَتَعَوَّذْ مِنْ شَرِّهَا

یکی از شما چیزی را که ناخوش میدارد و آنرا پس بدمد از جانب چپ خود سه بار پس پناه جوید از بدی آن

فَاِنَّهَا لَا تَضُرُّهٗ وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ اِذَا انْصَرَفَ

پس بدرستی آن خواب زیان نرساند او را و روایت است از ابو هریره گفت بدرستی پیغامبر خدا صلعم بود وقتی که بر میگشت

مِنْ صَلٰوةِ الْغَدَاةِ يَقُوْلُ هَلْ رَاٰى اَحَدٌ مِّنْكُمُ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا وَيَقُوْلُ اِنَّهٗ

از نماز بامداد میگفت آیا دید یکی از شما امشب خوابی را و می گفت پیغامبر بدرستی

لَيْسَ يَبْقٰى بَعْدِيْ مِنَ النُّبُوَّةِ اِلَّا الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ وَفِيْ حَدِيْثِ عُبَادَةَ

نمی ماند پس از من پیغامبری دیگر مگر خواب نیک و در حدیث عباده است

ابْنِ الصَّامِتِ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِّنْ سِتَّةٍ

از پیغامبر بدرستی گفت پیغامبر خواب مومن یک حصه است از چهل و شش

وَاَرْبَعِيْنَ جُزْءًا مِّنَ النُّبُوَّةِ وَاِذَا اَرَادَ الْخُرُوْجَ مِنْ مَنْزِلِهٖ ذَكَرَ الْكَلِمَاتِ

حصه از پیغامبران و هنگامیکه خواهد بر آمدن از جای خود یاد کند کلمه ها را

الَّتِيْ وَرَدَتْ فِيْ حَدِيْثِ الشَّعْبِيِّ عَنْ اُمِّ سَلَمَةَ رض اَنَّهَا قَالَتْ مَا خَرَجَ

که وارد شده است در حدیث شعبی از ام سلمه رضی الله عنها بدرستی گفت سلمه نه بیرون آمد

رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَيْتِيْ قَطُّ اِلَّا رَفَعَ طَرْفَهٗ اِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اَللّٰهُمَّ

پیغامبر خدا صلعم از خانه من هرگز مگر بر داشت گوشه چشم خود بسوی آسمان پس گفت ای بار خدایا

إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ أَوْ أَزِلَّ أَوْ أُزَلَّ أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلَمَ أَوْ

پروردگارا پناه میبرم بتو اینکه گمراه شوم یا گمراه کرده شوم یا بلغزم یا لغزانیده شوم یا ستم کنم یا ستم کرده شوم

أَجْهَلَ أَوْ يُجْهَلَ عَلَيَّ وَيَقْرَءُ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ مَعَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ إِذَا أَصْبَحَ

یا نادانی کنم یا نادانی کرده شوم و بخواند قل هو الله احد با قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس وقتی که صبح کند

وَإِذَا أَمْسَى وَيَدْعُو مَعَ ذٰلِكَ بِدُعَاءِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ بِكَ نُصْبِحُ

و وقتی که شب کند و دعا کند بدان دعای پیغمبر خدا و آن این است ای بار خدایا بتو صبح میکنیم

وَبِكَ نُمْسِي وَبِكَ نَحْيَى وَبِكَ نَمُوتُ وَيَزِيدُ فِي الصَّبَاحِ وَإِلَيْكَ النُّشُورُ

و بتو شب میکنیم و بتو زنده میشویم و بتو می میریم و بیافزاید در روز بسوی تست زنده شدن

وَفِي الْمَسَاءِ وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ وَيَقُولُ مَعَ ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَعْظَمِ

و بیافزاید در شب بسوی تست بازگشت و بگوید با آن ای بار خدایا بگردان مرا از بزرگترین

عِبَادِكَ عِنْدَكَ نَصِيبًا فِي كُلِّ خَيْرٍ تَقْسِمُهُ فِي هٰذَا الْيَوْمِ وَفِيمَا بَعْدَهُ

بندهای تو که نزدیک تست روزی بهتر در هر نیکی که بخش میکنی تو در این روز و در پس آن روز

مِنْ نُورٍ تَهْدِي بِهِ أَوْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا أَوْ رِزْقٍ تَبْسُطُهُ أَوْ ضُرٍّ تَكْشِفُهُ

آن نیکی نور است که راه مینمایی بدان یا رحمت که پهن کنده میکنی تو آنرا یا روزیست که فراخ میکنی تو آنرا یا ضرریست که برکنی آنرا

أَوْ ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ أَوْ شِدَّةٍ تَدْفَعُهَا أَوْ فِتْنَةٍ تَصْرِفُهَا أَوْ مُعَافَاةٍ تَمُنُّ

یا گناهی است که بیامرزی آنرا یا سختی است که دور میکنی آنرا یا بلایی است که بگردانی آنرا یا تندرستی که عطا میکنی

بِهَا بِرَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْمَسْجِدِ فَلْيُقَدِّمْ

اورا برحمت خود بدرستی که تو بر همه چیزی توانایی و هرگاه که خواهد در آمدن در مسجد پس پیش کند

رِجْلَهُ الْيُمْنَى وَيُؤَخِّرْ رِجْلَهُ الْيُسْرَى وَيَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ

پای راست را و پس کند پای چپ را و بگوید در آیم بنام خدا و سلام بر پیغامبر صلعم

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ

خدا است ای بار خدایا رحمت بفرست بر محمد و بر آل محمد و بپوش مرا گناهان من و بگشا

لِي أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَلْيُسَلِّمْ عَلَى مَنْ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ أَحَدٌ

مرا درهای رحمت تو و هر آینه سلام گوید بر کسی که بوده است در مسجد پس اگر نباشد در مسجد هیچ یکی

قَالَ السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا دَخَلَهُ لَا يَجْلِسُ حَتَّى يَأْتِيَ

بگوید سلام بر ما است از پروردگار ما هرگاه که در آید در مسجد ننشیند تا که گزارد

بِرَكْعَتَيْنِ ثُمَّ إِنْ شَاءَ تَنَفَّلَ وَإِلَّا جَلَسَ مُتَشَغِّلًا بِذِكْرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

دو رکعت نماز پس اگر بخواهد نماز نفل کند یا اگر نشیند مشغول گردیده بیاد خدا

أَوْ صَامِتًا لَا يَذْكُرُ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَلَا يُكْثِرُ كَلَامَهُ إِلَّا مَا لَا بُدَّ

یا خاموش باشد که یاد نکنند چیزی را از کارهای دنیا و بسیار نکند سخن چیزی که گریز نیست

مِنهُ فَاِنْ كَانَ قَدْ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلٰوةِ صَلَّى السُّنَّةَ وَالْفَرْضَ مَعَ
ازان پس اگر باشد که تحقیق بر آمده است وقت نماز بگذارد نماز سنت و فرض با
الْجَمَاعَةِ فَاِذَا فَرَغَ وَاَرَادَ الْخُرُوْجَ فَلْيُقَدِّمْ رِجْلَهُ الْيُسْرٰى وَيُؤَخِّرِ الْيُمْنٰى
جماعت پس هرگاه که فارغ میشود و میخواهد بر آمدن پس پیش کند پای چپ و پس دارد پای راست
وَلْيَقُلْ بِسْمِ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلٰى رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ
و بگوید بر آمدن بنام خدای و سلام بر پیغامبر خداست ای بار خدایا رحمت بفرست بر محمد و بر آل
مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَافْتَحْ لِيْ اَبْوَابَ فَضْلِكَ وَيُسْتَحَبُّ لَهُ فِيْ دُبُرِ
محمد و بپوشش مرا گناهان من و بگشای مرا درهای بخشش خود و دوست مر او را در پس
كُلِّ صَلٰوةٍ اَنْ يُّسَبِّحَ ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ وَيَحْمَدَ ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ وَيُكَبِّرَ ثَلٰثًا وَّثَلٰثِيْنَ
هر نماز اینکه تسبیح گوید سی و سه بار و تحمید گوید سی و سه بار و تکبیر گوید سی و سه بار
وَيَخْتِمَ الْمِائَةَ بِلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى
و با نجام رساند صد را بکلمه یعنی نیست هیچ معبودی بحق مگر خدا تنها است نیست همتا مر او را مر او راست ملک و مر او راست ثنا و آن خدا بر
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَيُسْتَحَبُّ الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الطُّهُوْرِ فَاِنَّهُ يُرْوٰى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
همه چیز تواناست و دوست مر او را همیشه بودن بر پاکی پس بدرستی روایت کرده شده است از پیغامبر ع
فِيْ حَدِيْثِ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض اَنَّهُ قَالَ دُمْ عَلَى الطُّهُوْرِ فِيْ عُمُرِكَ وَصَلِّ بِاللَّيْلِ
در حدیث انس بن مالک رض بدرستی فرمود پیغامبر همیشه باش بر پاکی در زندگی خود و بگذار نماز در شب
وَالنَّهَارِ مَا اسْتَطَعْتَ يُحِبُّكَ الْحَفَظَةُ وَصَلِّ صَلٰوةَ الضُّحٰى فَاِنَّهَا صَلٰوةُ
و بروز مقدار که طاقت داری دوست دارند ترا نگهبانان که فرشته ها اند و بگذار نماز ضحی پس بدرستی آن نماز
الْاَوَّابِيْنَ وَسَلِّمْ عَلٰى اَهْلِ بَيْتِكَ اِذَا دَخَلْتَ بَيْتَكَ يَكْثُرْ خَيْرُ بَيْتِكَ وَوَقِّرْ
باز گشتگان است و سلام بگو بر اهل خانه خود وقتی که می در آیی در خانه خود بسیار میشود نیکی خانه تو و بزرگی ده
كَبِيْرَ الْمُسْلِمِيْنَ وَارْحَمْ صَغِيْرَهُمْ تُرَافِقْنِيْ فِي الْجَنَّةِ فَقَدْ جَمَعَ هٰذَا الْحَدِيْثُ
کلانان مسلمانان را و مهربانی کن خردان آنها را یار میشوی در بهشت پس تحقیق جمع کرد این حدیث
اٰدَابًا جَمَّةً

فَصْلٌ فِيْ دُخُوْلِ الْمَنْزِلِ وَالْكَسْبِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْوَحْدَةِ

ادبهارا همه در بیان در آمدن در منزل و کسب کردن از حلال و در تنهایی
وَاِذَا اَرَادَ دُخُوْلَ مَنْزِلِهٖ فَلَا يَدْخُلْ حَتّٰى يَتَنَحْنَحَ وَيَقُوْلَ اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا
و وقتی که میخواهد در آمدن در منزل خود پس نه در آید تا که سرفه کند و بگوید سلام بر ماست
مِنْ رَّبِّنَا فَقَدْ جَاءَ فِيْ بَعْضِ الْاَخْبَارِ اَنَّ الْمُؤْمِنَ اِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهٖ وَكَّلَ
از پروردگار ما پس تحقیق آمده است در بعضی خبرها بدرستی مومن چون می بر آید از منزل خود وکیل میکند
اللهُ تَعَالٰى بِبَابِهٖ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِ مَالَهٗ وَاَهْلَهٗ وَيُوَكِّلُ اِبْلِيْسُ شَيْطَانَيْنِ
خدای تعالی بر در او دو فرشته که نگاه میدارند مال او را و اهل او را و میگمارد شیطان معتاد

شيطانا مردة فاذا دنى المؤمن من بابه قال الملكان اللهم وفقه
شیطان سرکش را چون نزدیک میشود مومن از در خود میگویند فرشتگان ای بار خدایا توفیق ده او را

ان كان انقلب بكسب طيب فاذا تنحى دنى الملكان وتنحيا عدة
اگر بوده است برگشته بکسب پاک پس چون سرفه کند نزدیک میشوند فرشتگان و دور میشوند

الشياطين واذا قال السلام علينا من ربنا توارت الشياطين و
دیوان و چون گفت سلام باد برما از طرف پروردگار ما پوشیده میشوند شیطانها

قام الملكان احدهما باليمين والآخر عن الشمال واذا فتح الباب
و استاده میشوند فرشتگان یکی از ایشان از جانب راست و دیگری از چپ و چون میگشاید در را

فقال بسم الله ذهبت الشياطين ودخل معه الملكان وحسّنا
پس میگوید بسم الله میروند دیوان و می درایند با او فرشتگان و نیک میگردانند

كل شيء في منزله واطابا له معيشة يومه وليلته فاذا جلس
هر چیز که در منزل اوست و خوش میکنند او را زندگانی روز او و شب او پس چون می نشیند

المؤمن قام الملكان على رأسه فان اكل اكل طيبا وان شرب شرب
مومن استاده میشوند فرشتگان بر سر او پس اگر میخورد میخورد پاک و اگر مینوشد مینوشد

طيبا ما دام في منزله يومه وليلته وكان طيب النفس فان لم يفعل من
پاک تا آنگاه که در منزل خود است روز و شب و میباشد پاکیزه جان پس اگر نمیکند مومن

ذلك شيئا ذهب عنه الملكان ودخل معه الشياطين واستقبحوا
چیزی ازینها میروند از او فرشتگان و می درایند با او دیوان و بد میکنند

كل ما في منزله في عينه واسمعته من اهله ما يسوءه حتى يكون
هر چیز که در منزل وست در چشم او و می شنوانند از اهل او چیزی که بد میدارد او را تا آنکه باشد

بينه وبين اهله ما يفسد عليه دينه وان كان اعزب القوا عليه
میان او و میان اهل او چیزی که برهم میکند دین او را و اگر باشد بی زن و بی فرزند می اندازند بر او

النعاس والكسل وان نام نام جيفة وان جلس جلس في تمني ما لا
سستی و کاهلی و اگر میخوابد بخوابد مردار و اگر نشیند مینشیند در آرزو چیزی که

ينفعه خبيث النفس ويفسدون عليه طعامه وشرابه ونومه و
سود نمیکند او را در حالی که پلید نفس و برهم میکنند بر او طعام او و شراب او و خواب او و

اما الكسب فقد روى ابو هريرة رضي الله تعالى عنه عن رسول الله
هرچه باشد کسب پس تحقیق روایت کرده است ابو هریره رضی از پیغامبر خدا

صلى الله عليه وسلم انه قال من طلب الدنيا حلالا استعفافا عن المسألة و
بدرستی فرمود پیغامبر هر که میخواهد از دنیا حلال را از جهت پارسائی از سوال و

سَعْيًا عَلَى أَهْلِهِ وَتَعَطُّفًا عَلَى جَارِهِ بَعَثَهُ اللهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ

سعی . بر اہل خود و مہربانی کردن بر ہمسایہ خود و می انگیزد اورا خدا تعالی در روز قیامت

وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا حَلَالًا مُكَاثِرًا مُفَاخِرًا

حالانکہ روی او ہمچون ماہ شب چہاردہم است و ہرکہ میخواہد از دنیا حلال را در انحال کہ بسیار کنندہ است و

مُرَائِيًا لَقِيَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ وَعَنْ ثَابِتٍ

و نمایندہ است می بیند خدای را روز قیامت و حالانکہ خدا بر وی خشمناک است و روایت است از ثابت

الْبُنَانِيِّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ بَلَغَنِي أَنَّ الْعَافِيَةَ فِي عَشَرَةِ أَشْيَاءَ

بدرستی گفت رسید مرا بدرستی تندرستی در دہ چیز است

تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْعِبَادَةِ وَرَوَى جَابِرُ بْنُ

نہ ازان در جستن سبب زندگانی و یکی در بندگی است و روایت کردہ است جابر

عَبْدِ اللهِ رض عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَا يَفْتَحُ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْمَسْأَلَةِ

از پیغامبر خدا بدرستی فرمود پیغامبر نمیکشاید بر خود دری از سوال

إِلَّا فَتَحَ اللهُ عَلَيْهِ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللهُ وَمَنْ يَسْتَغْنِ

مگر کشادہ است خدا بر او دری از درویشی و ہرکہ پارسائی میکند پارسا میسازد خدا او را و ہرکہ بی نیازی خواہد

يُغْنِهِ اللهُ لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلًا ثُمَّ يَعْمِلَ إِلَى هٰذَا الْوَادِي فَيَحْتَطِبَ مِنْهُ

بی نیاز کند او را خدا ہر آینہ اینکہ بگیرد یکی از شما ریسمان را پس قصد کند بطرف این بیابان پس جمع کند ہیزم را ازان

ثُمَّ يَأْتِيَ سُوقَكُمْ فَيَبِيعَهُ بِمُدِّ تَمْرٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ أَعْطَوْهُ

پس بیاید بازار شمارا پس بفروشد آنرا بیک پیمانہ خرما بہتر است مر او را از اینکہ سوال کند مردم را بدہند او را

أَوْ مَنَعُوهُ وَرُوِيَ مَا مِنْ رَجُلٍ يَفْتَحُ عَلَى نَفْسِهِ بَابًا مِنَ الْمَسْأَلَةِ إِلَّا فَتَحَ اللهُ

یا باز دارند او را و روایت کردہ شدہ نیست ہیچ مردی کہ بکشاید بر خود دری از سوال مگر انکہ کشادہ است خدای بر

عَلَيْهِ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ وَرُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ

ہفتاد در از درویشی و روایت کردہ شدہ است از پیغامبر خدا بدرستی او فرمود بدرستی

اللهَ يُحِبُّ كُلَّ مُؤْمِنٍ مُحْتَرِفٍ أَبَا الْعِيَالِ وَلَا يُحِبُّ الْفَارِغَ الصَّحِيحَ لَا فِي

خدا دوست میدارد مومن کار گزار را کہ خداوند عیال است و دوست نمیدارد تندرست را کہ نہ در

عَمَلِ الدُّنْيَا وَلَا فِي عَمَلِ الْآخِرَةِ وَرُوِيَ أَنَّ دَاوُدَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَلِيفَةَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

کار دنیا است و نہ در کار آخرت و روایت کردہ شدہ است بدرستی داود خلیفہ خدا

سَأَلَ اللهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ كَسْبَهُ بِيَدِهِ فَأَلَانَ فِي يَدِهِ الْحَدِيدَ فَصَارَ فِي

پرسید خدا را اینکہ بگرداند کسب ورا بدست او پس نرم کرد در دست او آہن را پس گشت آہن در

يَدِهِ كَالشَّمْعِ وَالْعَجِينِ يَتَّخِذُ مِنْهُ الدُّرُوعَ فَيَبِيعُهَا فَيَعِيشُ هُوَ وَعِيَالُهُ

دست او ہمچو موم یا خمیر میساخت ازو زرہ ہارا پس میفروخت پس زندگانی میکرد او و عیال او

ثَمَنِهَا وَقَالَ ابْنُهُ سُلَيْمَانُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَبِّ قَدْ أَعْطَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ

به جای او وگفت پسر داود سلیمان پروردگارا تحقیق دادی مرا از ملک

مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا قَبْلِي وَسَأَلْتُكَ أَنْ لَا تُعْطِيَهُ أَحَدًا بَعْدِي فَأَعْطَيْتَنِيهِ

آنچه نداده ای هیچ یکی را پیش از من و خواستم از تو این که ندهی آن ملک کسی را پس از من پس دادی تو مرا مسئول من

فَإِنْ قَصَّرْتُ فِي شُكْرِكَ فَدُلَّنِي عَلَى عَبْدٍ هُوَ أَشْكَرُ مِنِّي فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى

پس اگر تقصیر کردم در شکر تو پس رهنمونی کن مرا بر بنده که او شکر کننده تر است از من پس وحی کرد خدای تعالی

إِلَيْهِ يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ عَبْدًا يَكْتَسِبُ بِيَدِهِ لِيَسُدَّ جُوعَهُ وَيَسْتُرَ عَوْرَتَهُ وَ

بطرف او ای سلیمان بدرستی بنده که کسب میکند بدست خود تا می بندد گرسنگی خود را و میپوشد اندام خود را و

يَتَعَبَّدُنِي هُوَ أَشْكَرُ لِي مِنْكَ فَقَالَ اجْعَلْ كَسْبِي بِيَدِي فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ

عبادت میکند مرا آن بنده شاکر تر است مرا از تو پس گفت سلیمان الهی بگردان کسب من بدست من پس آمد سلیمان را جبرائیل

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَّمَهُ عَمَلَ الْخُوصِ يَتَّخِذُ مِنْهُ الْقُفَافَ فَأَوَّلُ مَنْ عَمِلَ الْخُوصَ

پس دانا اندا او را برگ خرما کرب از دو ازان · زنبیلها پس اول کسیکه زنبیل بافی کرد

سُلَيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقِيلَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَمَاءِ أَنَّهُ قَالَ لَا يَقُومُ الدِّينُ وَالدُّنْيَا

سلیمان است وگفته شده است نقل از بعضی حکما بدرستی گفت بر پا نمیشود دین و دنیا

إِلَّا بِأَرْبَعَةِ الْعُلَمَاءِ وَالْأُمَرَاءِ وَالْغُزَاةِ وَأَهْلِ الْكَسْبِ فَالْأُمَرَاءُ هُمُ الرُّعَاةُ

مگر بچهار کس عالمان و امیران و غازیان و کاسبان پس امیران ایشان راعیان اند

يَرْعَوْنَ الْخَلْقَ وَالْعُلَمَاءُ هُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ يَدُلُّونَ الْخَلْقَ عَلَى الْآخِرَةِ وَالنَّاسُ

نگهبانند خلق را و عالمان ایشان وارثان پیغامبرانند و ایشان رهنمونی میکنند خلق را بر آخرت و مردم

يَقْتَدُونَ بِهِمْ وَالْغُزَاةُ هُمْ جُنْدُ اللهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ يُقْلَعُ بِهِمُ الْكُفَّارُ وَأَمَّا

پیروی میکنند بایشان و غازیان ایشان لشکر خدا اند در زمین پراکنده میشوند بایشان کافران و اما

أَهْلُ الْكَسْبِ فَهُمْ أُمَنَاءُ اللهِ تَعَالَى بِهِمْ مَصَالِحُ الْخَلْقِ وَعِمَارَةُ الْأَرْضِ وَ

کاسبان پس ایشان امینان خدا اند بایشان مصلحتهای خلقت و آبادانی زمین و

الرُّعَاةُ إِذَا صَارُوا ذِئَابًا فَمَنْ يَحْفَظُ الْغَنَمَ وَالْعُلَمَاءُ إِذَا تَرَكُوا الْعِلْمَ وَ

راعیان وقتیکه میگردند گرگان پس کیست که نگاهدارد گوسپندان را و عالمان وقتی که بگذارند علم را و

اشْتَغَلُوا بِالدُّنْيَا فَبِمَنْ يَقْتَدِي الْخَلْقُ وَالْغُزَاةُ إِذَا رَكِبُوا لِلْفَخْرِ وَالْخُيَلَاءِ

مشغول شوند بدنیا پس بکه پیروی کنند خلق و غازیان وقتی که سوار شوند برای فخر و تکبر

وَخَرَجُوا لِلطَّمَعِ فَمَتَى يَظْفَرُونَ عَلَى الْعَدُوِّ وَأَهْلُ الْكَسْبِ إِذَا خَانُوا النَّاسَ

و برآیند برای طمع پس کی فتح یابند بر دشمن و کاسبان وقتی که خیانت کنند مردم را

فَكَيْفَ يَأْمَنُهُمُ النَّاسُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ فِي التَّاجِرِ ثَلَاثُ خِصَالٍ افْتَقَرَ فِي الدُّنْيَا

پس چگونه ایمن سازند ایشان را مردم وقتی که نباشد در سوداگر سه خصلت آن محتاج میشود در دنیا

وَالْآخِرَةِ اَوَّلُهَا لِسَانٌ تَقِيٌّ عَنْ ثَلٰثٍ اَلْكِذْبِ وَاللَّغْوِ وَالْحَلْفِ وَالثَّانِيَةُ

وآخرت اول انها زبان پاکیزه است از سه چیز دروغ وبیهوده وسوگند ودومی

قَلْبٌ صَافٍ مِنَ الْغِشِّ وَالْحَسَدِ بِجَارِهِ وَقَرِيْنِهِ وَالثَّالِثَةُ نَفْسٌ مُحَافِظَةٌ

دل صاف است از غش وحسد به همسایه خود وعزیز خود وسیومی که نفس نگاهدارنده است

لِثَلٰثِ خِصَالٍ اَلْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَاتِ وَطَلَبِ الْعِلْمِ فِيْ بَعْضِ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَ

بر سه خصلت جمعه وجماعت ها وطلب کردن علم در بعضی ساعت های شب و

النَّهَارِ وَلِاِيْثَارِ مَرْضَاةِ اللّٰهِ عَلٰى غَيْرِهٖ وَاِيَّاكَ وَالْكَسْبَ الْحَرَامَ فَقَدْ قِيْلَ اِذَا

روز وبرگزیدن رضای حق بر نیکوی خود ودور دار خود را از کسب حرام پس تحقیق گفته شده است چون

كَسَبَ الْعَبْدُ خَبِيْثًا وَاَرَادَ اَنْ يَّاْكُلَ مِنْهُ وَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ قَالَ الشَّيْطَانُ كُلْ

کسب میکند بنده پلید ومیخواهد که خورد ازان ومیگوید بسم الله میگوید شیطان بخور

اِنِّيْ كُنْتُ مَعَكَ حَتّٰى كَسَبْتَهٗ فَلَا اُفَارِقُكَ اِنَّمَا اَنَا شَرِيْكُكَ فَهُوَ شَرِيْكُ

بدرستی من بودم با تو تا تو کسب کردی آنرا پس جدا نمیشوم از تو جز این نیست که من شریک توام پس آن شیطان شریک

كُلِّ كَاسِبِ حَرَامٍ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَشَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ فَالْاَمْوَالُ

هر کسب کننده حرام است گفت خدا شریک شو ای شیطان آدمیان را در مالها وفرزندان پس در مالها شرکت

الْحَرَامُ وَالْاَوْلَادُ اَوْلَادُ الزِّنَا كَذَا ذُكِرَ فِي التَّفْسِيْرِ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ

مال حرام است واولاد شرکت فرزندان زنا اند چنین گفته شده است در تفسیر وروایت است از ابن مسعود رض

عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ لَا يَكْتَسِبُ الْعَبْدُ مَالًا مِنَ الْحَرَامِ فَيَتَصَدَّقُ

اینکه فرمود پیغامبر کسب نمیکند بنده از مال حرام وصدقه میکند

بِهٖ فَيُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَلَا يُنْفِقُ مِنْهُ فَيُبَارَكُ لَهٗ فِيْهِ وَلَا يَتْرُكُ خَلْفَ ظَهْرِهٖ اِلَّا

بآن پس مزد داده میشود بران وخرج میکند ازان مال پس برکت کرده میشود مر او را دران ونمیگذارد آن مال را پس پشت خود مگر

كَانَ زَادَهٗ اِلَى النَّارِ وَبِالْجُمْلَةِ اَنَّهٗ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَرَامِ اِلَّا مَنْ هُوَ مُشْفِقٌ

بوده است توشه او بطرف دوزخ وبجمله اینست که باز نمی ماند از حرام مگر کسی که او شفقت کننده است

عَلٰى لَحْمِهٖ وَدَمِهٖ فَدِيْنُ الْمَرْءِ لَحْمُهٗ وَدَمُهٗ فَلْيَجْتَنِبِ الْحَرَامَ وَاَهْلَهٗ وَلَا يُجَالِسْهُمْ وَلَا يَاْكُلْ طَعَامَ

بر گوشت خود وخون خود پس دین آدمی گوشت او وخون اوست پس باید که پرهیز کند از حرام واهل حرام را ونشیند حرام خواران را ونخورد طعام

مَنْ كَسْبُهٗ حَرَامٌ وَلَا يَدُلُّ اَحَدًا عَلٰى حَرَامٍ فَيَكُوْنُ شَرِيْكَهٗ فَالْوَرَعُ هُوَ مِلَاكُ

کسی که کسب او حرام است وراهنمونی نکند کسی را بر حرام پس باشد شریک حرام خوار را پس پرهیزگاری از شبهات مدار

الدِّيْنِ وَقِوَامُ الْعِبَادَةِ وَاسْتِكْمَالُ اَمْرِ الْاٰخِرَةِ وَاَمَّا الْوَحْدَةُ وَالْعُزْلَةُ

دین است وبرپا دارنده عبادت است وتمام کردن کار آخرت وهرچه که باشد تنهایی وگوشه گرفتن

فَقَدْ جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ عَلَيْكُمْ بِالْعُزْلَةِ فَاِنَّهَا عِبَادَةٌ وَقَالَ

پس تحقیق آمده است از پیغامبر علیه السلام بدرستی فرمود بر شما باد بگوشه نشستن پس آن عبادت است وگفت

النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن من جلس بيته وقال النبي صلى الله عليه وسلم أفضل الناس رجل

پیغامبر مومن کسیست که بنشیند در خانه خود و فرمود پیغمبر بهترین مردم مردیست

اعتزل يكف عن الناس شره وفي بعض الالفاظ عنه صلى الله عليه وسلم انه قال الغريب

که گوشه گرفته است باز میدارد از مردم بدی خود و در بعضی حدیث از پیغامبر بدرستی فرمود غریب

هو الذي يفر بدينه وعن بعض السلف انه قال هذا زمان السكوت ولزوم

آنست که میگریزد بدین خود و نقل است از بعضی علما پیش بدرستی اینکه گفت این هنگام خاموشیست و لازم گرفتن

البيوت وهو بشر الحافي وقيل لسعد بن ابي وقاص لما تفرد في قصره

خانه ها را و آن سلف بشر حافی است و گفته شده مر سعد وقاص را هرگاه که تنها شد در کوشک خود

بالعقيق تركت اسواق الناس ومجالس الاخوان وتخليت فقال رأيت اسواقهم

که در عقیق بود که گذاشتی بازارهای مردم و مجلس های برادران را و گوشه گرفتی پس گفت دیدم بازارهای ایشان را

لاغية ومجالسهم لاهية فوجدت الاعتزال فيما هناك عافية قال

بیهوده گوینده و مجالس های ایشان را غفلت جوینده پس یافتم گوشه گرفتن در چیزهای که آنجاست تندرستی گفت

وهيب بن الورد رحمه الله خالطت الناس خمسين سنة فما وجدت

وهیب بن ورد آمیختیم مردم را پنجاه سال پس نیافتیم

رجلا غفر لي زلة ولا ستر لي عورة ولا امنته اذا غضب وما وجدت

مردی که بخشید مرا گناه و نپوشید مرا عیب و نه امن یافتم از و چون غضب کرد و نیافتیم

منهم الا من يركب هواه وعن الشعبي رحمه الله انه قال تعاشر الناس بالدين

از ایشان مگر کسی که سوار میشود هوای خود را و نقل است از شعبی بدرستی گفت زندگانی کردند مردم بدین

زمانا طويلا حتى ذهب الدين ثم تعاشروا بالمروة حتى ذهب المروة

مدت دراز تا آنکه رفت دین پس ترک زندگانی کردند بمردمی تا آنکه رفت مردمی

ثم تعاشروا بالحياء حتى ذهب الحياء ثم تعاشروا بالرغبة والرهبة

پس ترک زندگانی کردند بشرم تا آنکه رفت شرم پس زندگانی کردند بمیل و ترس

واظن انه سيجيء بعد هذا ما هو اشد منه وقال الحكيم العبادة عشرة

و گمان میکنم بدرستی که تر و بدتر که می آید پس از این چیزیکه سخت تر است از آن و گفت حکیم که عبادت ده چیز است

اجزاء تسعة في الصمت وواحدة في العزلة فاردت نفسي على الصمت

نه در خاموشی و یکی در تنهایی پس رغبت و اراده کردم نفس خود را بر خاموشی

فلم اقدر عليه فصرت الى العزلة فجمعت لي التسعة ولا يقول الا شيء

پس نتوانستم بر وی پس گشتم بسوی تنهایی پس جمع شد مرا نه و نبود حکیم که میگفت هیچ چیز

اوعظ من القبر ولا انس من الكتاب ولا اسلم من الوحدة وقال بشر

پند کننده تر از گور و نه مونس خوشتر از کتاب و سلامت تر از تنهایی و گفت بشر

بن الحارث رحمه الله انما يطلب العلم ليهرب به من الدنيا لا ليطلب به الدنيا

بن حارث جز این نیست که طلب کرده میشود علم تا گریخته میشود بآن از دنیا نه برای آنکه طلب کرده شود باو دنیا

وروي عن عائشة رض انها قالت قيل يا رسول الله اي جلسائنا خير

وروایت است از عایشه بدرستی گفت گفته شد ای پیغامبر خدا کدام همنشینان ما بهتر است

قال صلى الله عليه وسلم من ذكّركم الله تعالى رؤيته وذكّركم الآخرة علمه

فرمود پیغامبر کسیکه یاد دهد شمارا خدا دیدن اورا و یاد دهد شمارا آخرت دانستن او

وزاد في علمكم منطقه وكان عيسى ابن مريم عم يقول يا معشر

و بیافزاید علم شمارا گفتار او و بود عیسی پسر مریم میگفت ای جماعت

الحواريين تحببوا الى الله عز وجل ببغض اهل المعاصي وتقربوا الى الله

حواریان دوستی طلبید بطرف خدای بدشمنی گناه کاران و نزدیکی جوید بطرف خدا

تعالى بالتباعد عنهم والتمسوا رضاه بسخطهم فان كان لا بد من

بدوری از ایشان و بجوئید رضای او را بدشمنی ایشان و اگر بوده است که گزیر نیست از

المخالطة فلتكن للعلماء فان النبي صلى الله عليه وسلم قال مجالسة العلماء

آمیزش پس گو باشد مر علما را پس بدرستی پیغامبر فرمود همنشینی علماء

عبادة وقال صلى الله عليه وسلم الزم قلبك التفكر وجسدك التصبر وعينك

عبادت است و فرمود پیغامبر لازم بگیر دل خود را فکر و تن خود را محنت کشی و چشم خود را

البكاء ولا تهتم لرزق غد فان ذلك خطيئة تكتب عليك والزم

گریه و غم مخور مر روزی خود را پس بدرستی آن گناه است نوشته میشود بر تو و لازم گیر

المساجد فان عمار بيت الله تعالى هم اهل الله عز وجل وقال صلى الله عليه وسلم

مسجدها پس بدرستی آبادان کنندگان خانه خدا اهل الله اند و فرمود پیغامبر

من كثر الاختلاف الى المساجد اصاب اخا مستفيدا ورحمة منتظرة

کسیکه بسیار کرد شد آمد بطرف مسجدها میرسد برادری فیض دهنده و رحمت امید کرده شده

وكلمة تدل على هدى واخرى تصرفه عن الردى وعلما مستطرفا

و سخنی که دلالت نماید بر راستی و سخنی دیگر را که باز گرداند از هلاکت و علم که عجیب است

وترك الذنوب حياء وخشية ولو اعتزل الانسان مهما امكن لكن

و بیگذارد گناهانرا از خجالت خدا و ترس او و اگر گوشه گیرد آدمی هرگاه گوشه گرفت نیست مر او را

متسعا في الشرع اعتزال عن الجمعة والجماعات فلا يجوز له تركهما

فراخی در شرع گوشه گرفتن او از جمعه و جماعتها پس روا نیست مر او را ترک آنها

في الجملة فانه يكفر بمداومته على ترك الجمعة

اندر جمله پس بدرستی کافر میشود بر همیشه ترک کردن جمعه را

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

از جهتی که روایت است از پیغامبر صلعم که گفت

من ترك الجمعة ثلثا من غير عذر طبع الله تعالى

کسی که ترک کرد جمعه را سه بار بغیر عذر مهر میکند خدای

على قلبه وفي حديث جابر رض واعلموا ان الله عز وجل قد افترض

بر دل او و در حدیث جابر است بدانید بدرستی خدا تحقیق فرض کرده است

عليكم الجمعة في مقامي هذا في شهري هذا وفي عامي هذا الى يوم

بر شما جمعه در جای من که اینست در ماه من که اینست و در سال من که اینست تا روز

القيمة من تركها وله امام عادل او جائر استخفافا بها او جحودا لها

قیامت هر که ترک کرد آنرا و مر او راست امام عادل یا ظالم از جهت سبک داشتن جمعه را یا انکار کردن بآن

فلا جمع الله تعالى له شمله ولا تمم له امره الا لا صلوة له الا لا زكوة

پس یکجا نکند خدای عز وجل پریشانی او را و تمام نکند امر او را آگاه باش نیست مر او را نماز و نه زکوة

له الا لا حج له الا لا صوم له الا ان يتوب فمن تاب تاب الله عليه

مر او را و نه حج مر او را و نه روزه مر او را مگر آنکه باز گشت کند پس هر که باز گشت کند رحمت کند خدای برو

لان في تركها استهانة بمنادي الله عز وجل وهو قوله عز وجل يا ايها

زیرا که بدرستی در گذاشتن آن خوار کردنست ندای خدای را بطرف جمعه و القول خدا است ای آنکسان

الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر

که ایمان آورده اند وقتی که فریاد کرده شود برای نماز روز جمعه پس بشتابید بطرف یاد کردن

الله ومن استهان بالله عز وجل وبمناديه يكفر فعليه التوبة و

حق و کسی که اهانت کرد بخدای تعالی و به ندای او کافر میشود پس بر اوست باز گشت کردن و

تجديد الاسلام ويتوب الله على من تاب فلا يجوز تركها الا لعذر

نو مسلمان شدن و رحمت میکند خدا بر کسیکه باز گشت نمود پس روا نیست ترک کردن جمعه مگر از جهت

يبيحه الشرع كما قيل خذ عن الناس جانبا غير طاعن عليهم ولا تاركا

روا داشته است او را شرع چنانچه گفته شده است بگیر از مردم گوشه در حالیکه طعنه نکند بر ایشان و نگذارنده

لجماعتهم فليجتهد المرء في الاعتزال عن الناس ما استطاع الا من يكون

جماعت ایشان را پس بکوشد مرد در گوشه گرفتن از مردم تا تواند مگر از کسیکه باشد

عونا له في امر دينه لان الكذب انما يجري بين اثنين والفجور

یاری ده مر او را در کار دین او زیرا که بدرستی دروغ جز این نیست روان میشود در میان دو کس و گناه

بين اثنين وقتل النفس بين اثنين وقطع المال بين اثنين والسلامة

میان دو کس است و کشتن میان دو کس است و گرفتن مال میان دو کس است و سلامت

مِنْ ذٰلِكَ فِي الْاِعْتِزَالِ وَالْاِنْفِرَادِ **فَصْلٌ** فِي آدَابِ السَّفَرِ وَالتَّجَنُّبِ

ازان درگوشه گرفتن وتنها شدن است

فِيهِ وَإِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَوْ حَجًّا أَوْ غَزْوًا أَوْ تَحَوُّلًا مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ وَطَلَبَ

وچون بخواهد سفر کردن یا حج یا غزا یا گشتن از سرای بسوی سرای دیگر یا خواستن

حَاجَةٍ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَطْلُبُ حَاجَتَهُ أَوْ يَتَحَوَّلُ وَأَمَّا فِي السَّفَرِ

حاجت پس بگذارد نماز دو رکعت پس بخواهد حاجت خود یا برگردد و هرچونکه باشد در سفر

فَلْيَقُلْ عَلَى رَأْسِ الرَّكْعَتَيْنِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ بَلَاغًا مُبَلِّغًا خَيْرًا وَمَغْفِرَةً

پس بگوید برسر دو رکعت نماز ای بارخدایا برسان رسانیدن بجای نیک و بخشش

مِنْكَ وَرِضْوَانًا بِيَدِكَ الْخَيْرُ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اَللّٰهُمَّ أَنْتَ

از تو و خوشنودی بدست تست نیکوی و تو بر هر چیز توانائی ای بارخدا توئی

الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ اَللّٰهُمَّ هَوِّنْ

یار در سفر و خلیفه در اولاد و در مال و در فرزندان ای بارخدا آسان کن

عَلَيْنَا السَّفَرَ وَاطْوِ لَنَا الْبُعْدَ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ

بر ما سفر و به پیچ بر ما دوری ای بارخدا بدرستی پناه میخواهم بتو از سختی های سفر

وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْوَلَدِ وَالْمَالِ وَيَتَحَرَّى أَنْ يَكُونَ

و رنج بازگشتن و بدی نظر در اهل و فرزند و در مال و بخواهد اینکه میباشد

ذٰلِكَ بُكْرَةَ خَمِيسٍ أَوْ سَبْتٍ أَوِ اثْنَيْنِ وَإِذَا اسْتَوٰى عَلَى رَاحِلَتِهِ قَالَ سُبْحَانَ

سفر پگاه پنجشنبه یا شنبه یا دوشنبه و چون بنشیند بر مرکب بگوید پاکیست

الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَإِذَا

مر آن کسی را که زبون کرد برای ما این را و نبودیم ما مر او را توانا و بدرستی ما بسوی پروردگار خود البته بازگشت کننده ایم و هرگاه که

رَجَعَ مِنَ السَّفَرِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَقَالَ آئِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا

بازآید از سفر نماز کند دو رکعت و بگوید آمدیم در حالی که برگردنده و توبه کننده و عبادت کننده ایم

حَامِدُونَ لِأَنَّهُ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ يَفْعَلُهُ وَإِذَا خَرَجَ فَلَا

حمد گوینده ایم زیراکه بدرستی روایت است از پیغامبر اینکه بود پیغامبر که میکرد این را و هرگاه که برآید بسفر پس نباشد

يَكُنْ قَائِدًا لِلنَّاسِ إِذَا وَجَدَ مَنْ يَقُودُهُمْ وَلَا يُشِيرُ عَلَيْهِمْ بِمَنَازِلَ

پیش رو مردم را چون بیابد کسیکه پیش روی کند ایشانرا و اشارت نکند بایشان بجاهای فرود آمدن

يَنْزِلُونَهَا إِذَا وَجَدَ مَنْ يَكْفِيهِ ذٰلِكَ وَعَلَيْهِ بِالصَّمْتِ وَحُسْنِ

که فرود آیند آنرا چون می یابد کسیکه بس میکند آن کس اشارت را و لازم است بر او بجا خموشی [illegible] و نیکو

الصُّحْبَةِ وَكَثْرَةِ الْمَنْفَعَةِ لِإِخْوَانِهِ وَإِتْيَانِهِ وَالْقِيلِ وَالْقَالِ وَلَا يَنْزِلُ

صحبت داشتن و بسیار نفع رسانیدن مر برادران خود را و دور دارد آنکس خود را از گفت و گو و فرود نیاید

على الطريق ولا على ماء فانه ماوى الحيات والسباع بل يتنحى عنه ولا يعرس على الطريق فانه مكروه
بر راه و نه بر آب پس بدرستی آن جای مار و درندگانست بلکه گوشه گیرد از آن و در خواب نرود و نیاید بر راه پس بدرستی آن کروه است

ينبغي ان يكون سفره على لسان المعرفة من اوصافه المذمومة الى صفاته الحميدة فيخرج من هواه
میباید اینکه باشد سفر او بر زبان معرفت و از صفت های نکوهیده بطرف صفت های پسندیده پس برآید از آرزوی خود

الى طلب رضاء مولاه بتصحيح تقواه فاول ما يجب عليه اذا اراد ان
بر طلب خوشنودی خداوند خود بدرست کردن پرهیزگاری خود پس نخست چیزیکه واجبست بر مسافر چون بخواهد

يسافر من بلده ان يرضي خصومه وان يرضي والديه ومن يكون
مسافر شدن از شهر خود خشنود کردن دشمنان خود است و خشنود کردن مادر و پدر خود و کسی که

في حكمهما من الاجداد والخالات ويخلف لعياله من يمونهم في
بجای ایشان ست از پدر کلان و خاله ها و خلیفه سازد برای عیال خود کسی که بار برداری ایشان شود در

مدة سفره او يستصحبهم ويحملهم معه وينبغي ان يكون سفره
هنگام سفر او یا همراه کند عیال خود و بردارد ایشانرا با خود و می باید اینکه باشد سفر او

لطاعة من الطاعات كالحج او زيارة النبي صلى الله عليه وسلم او زيارة شيخ او
برای طاعتی از طاعت های چنانچه حج کردن یا زیارت کردن پیغامبر ع یا زیارت کردن پیر یا

موضع من هذه المواضع الشريفة او المباح كالتجارة او العلم بعد
جای از این جای های بزرگ یا برای کار مباح چنانچه سوداگری یا برای علم آموختن پس

احكام علوم العبادات الخمس لان علمها فريضة وما وراءها مباح
از محکم کردن بندگی های پنجگانه زیرا که دانستن آنها فرض است و آنچه بجز ایشانست مباح است

وفيه فضل وقيل فرض على الكفاية وينبغي ان يعاشر اصحابه في
و در آن بزرگیست و گفته آمد علم آموختن ادای عبادت فرض کفایت است و میباید اینکه زندگانی کند یاران خود را در

سفره بحسن الخلق وجميل المداراة وترك المخالفة واللجاج في جميع
سفر خود بنیک خلقی و نیکوی مدارات و ترک کردن مخالفت و از ستیزه در همه

الاشياء ويشتغل بخدمة اصحابه في السفر ولا يستخدم احدا الا
چیزها و مشغول شود بخدمت یاران خود در سفر و خدمت نطلبد از کسی مگر

عند الضرورة ويجتهد ابدا ان يكون في سفره على الطهارة و
نزد ضرورت و بکوشد همیشه اینکه باشد در سفر خود بر پاکی و

من اداب الصحبة ان يقف مع صاحبه اذا عيي ويسقيه الماء
از ادب های صحبت ایستادن با یار خود چون مانده شود و بنوشاند او را آب

اذا عطش ويرفق به اذا ضجر ويداريه اذا غضب ويحفظه ورحله
چون تشنه شود و نرمی کند با او چون تنگدل شود و مدارا کند چون خشمناک شود و نگاه دارد او را و بار او را

إِذَا نَامَ وَيُؤْثِرَهُ إِذَا قَلَّ الزَّادُ وَيُوَاسِيَهُ بِمَا يَفْتَحُ لَهُ وَلَا يَنْفَرِدُ بِهِ دُوْنَهُ

چون بخوابد و برگزیند اورا چون کم شود زاد او و برابر کند یار را بچیزیکه فتح کرده شود مر او را و تنها نگیرد آن فتح را بغیر از یار

وَلَا يَكْتُمَهُ سِرًّا وَلَا يُفْشِيَ لَهُ سِرًّا وَلَا يَسْتَظْهِرَهُ إِلَّا بِجَمِيلٍ وَيَرُدَّ غِيْبَتَهُ

و پوشیده نکند از وی سری و پراگنده نکند سر او را و یاد نکند پس پشت او مگر به نیکوئی و بازگرداند غیبت او را

وَيُحْسِنَ ذِكْرَهُ عِنْدَ الرُّفْقَةِ وَلَا يَعِيْبَهُ عِنْدَهُمْ وَلَا يَشْكُوَ مِنْهُ إِلَيْهِمْ

و نیکو کند ذکر او را نزد دوستان و غیبت نکند او را نزد دوستان و گله نکند از وی بسوی ایشان

وَيَتَحَمَّلَ مِنْهُ أَذَاهُ وَيَنْصَحَهُ إِذَا شَاوَرَهُ وَيَسْأَلَ عَنْ اسْمِهِ وَبَلَدِهِ وَ

و بردارد از او آزاری او را و نصیحت کند او را چون مصلحت کند او را و بپرسد از نام او و شهر او و

نَسَبِهِ وَإِنْ كَانَ أَرْفَعَ مِنْهُ مَنْزِلَةً وَيُظْهِرَ لِلرُّفْقَةِ أَنَّهُ تَابِعٌ لَهُ

نسب او اگرچه باشد بلندتر از وی از روی مرتبه و آشکارا کند مر یاران را آنکه پیرو دست ایشان را

وَإِنْ كَانَ هُوَ الْمَتْبُوْعَ وَأَوْضَحَ لِتَابِعِهِ عُيُوْبَ نَفْسِهِ عَلَى طَرِيْقِ النُّصْحِ

اگرچه اوست پیشرو و آشکارا کند مر پیرو خود را عیبهای او بر طریق پند

لَهُ لَا عَلَى طَرِيْقِ التَّوْبِيْخِ وَالتَّعْنِيْفِ وَيَنْبَغِيْ أَنْ يَتَعَوَّذَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَخَافُهُ

نه بر طریق سرزنش و سختی و بهتر و پناه جستن از هر چیزی که میترسد او

وَعِنْدَ مَا يَحُلُّ بِمَوْضِعٍ أَوْ يَنْزِلُ بِمَنْزِلٍ أَوْ يَجْلِسُ فِيْ مَكَانٍ أَوْ يَنَامُ فِيْهِ

و هنگامی که فرود می آید در جای یا نزول بکند در منزل یا بنشیند در جایها و یا بخوابد در جائی

بِأَنْ يَقُوْلَ أَعُوْذُ بِاللّٰهِ وَبِكَلِمَاتِهِ التَّامَّاتِ الَّتِيْ لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَّ

باینکه بگوید که پناه میخواهم بخدا و کلمه های خدا که تمام اند آنکه در نمی گذارد آنها را نیکوکار و

لَا فَاجِرٌ وَبِأَسْمَاءِ اللّٰهِ الْحُسْنٰى كُلِّهَا مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَمَا لَمْ أَعْلَمْ مِنْ شَرِّ مَا

بدکار و پناه میخواهم بنامهای خدا که نیک اند همه دانسته ام از آنها و آنچه ندانسته ام از بدی چیزی

خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ وَمِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيْهَا وَمِنْ شَرِّ

که آفریده است و پراگنده کرده است و پیدا کرده است و از بدی چیزیکه فرود می آید از آسمان و چیزیکه بالا برود در آسمان و از بدی

مَا ذَرَأَ فِي الْأَرْضِ وَمِنْ شَرِّ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمِنْ فِتْنَةِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ

چیزیکه پیدا کرده است در زمین و از بدی چیزی که می برآید از زمین و از بلای شب و روز و

مِنْ طَارِقِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ مِنْكَ بِخَيْرٍ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

از رونده شب و روز مگر رونده که میرود به نیکی ای رحمت کننده تر رحمت کنندگان

وَمِنْ كُلِّ دَابَّةٍ رَبِّيْ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّيْ عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ وَ

و پناه میخواهم از هر جنبنده که پروردگار من گیرنده است موهای پیشانی او را بدرستی پروردگار من بر راه راست است و

لَا يَتَّخِذُ فِي الرِّكَابِ الْأَجْرَاسَ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّهُ مَعَ كُلِّ جَرَسٍ

نگیرد در سواریها جرسها را زیرا که پیغامبر علیه السلام گفت که همراه هر جرس

شيطان وقال صلى الله عليه وسلم ان الملئكة لا تصحب رفقة فيها جرس ويستحب

شیطانست وگفت پیغامبر بدرستی که فرشتگان صحبت ندارند جماعت را که در آنها جرس است و اولیست

ان يصحبه في سفره عصا ويجتهد ان لا يخلو منها لما روى ميمون

همراه داشتن در سفر خود عصا را و بکوشد اینکه خالی نباشد از عصا از جهت چیزی که روایت کرده میمون

بن مهران عن ابن عباس رض قال امساك العصا سنة الانبياء و

بن مهران از ابن عباس که گفت نگاه داشتن عصا سنت پیغمبران است و

علامة المؤمنين وقال الحسن البصري رحمه الله في العصا ست خصال

نشانهٔ مؤمنان وگفت حسن بصری رح در عصا شش خصلت است

سنة الانبياء وزي الصالحين وسلاح على الاعداء يعني الحية والكلب

سنت پیغامبرانست وآرایش صالحانست وسلاحست بر دشمنان یعنی مار و سگ

وغير ذلك وعون الضعفاء ورغم المنافقين وزيادة في الحسنات

وجز آن ویاری ناتوانانست واندوه منافقانست وافزونی در نیکیهاست

ويقال اذا كان مع المؤمن العصا هرب الشيطان منه وخشع منه

وگفته میشود وقتیکه باشد با مؤمن عصا بگریزد شیطان از و وبترسد از و

المنافق والفاجر ويكون قبلته اذا صلى وقوته اذا اعيى وفيها

منافق وگنه گار ومیباشد قبلهٔ او چون نماز میکند وقوت او چون مانده میشود ودر آن عصا

منافع كثيرة كما قال الله في قصة موسى عليه السلام هي عصاي

نفعهاست بسیار چنانچه فرمود خدا در قصهٔ موسی پیغامبر آن چیزیکه در دست منست عصای منست

اتوكؤا عليها واهش بها على غنمي ولي فيها مارب اخرى **فصل**

تکیه میکنم بران وبرگ درخت می افشانم بدان بر گوسپندان خود ومرا در آن عصا نفعهای دیگرست

ولا يجوز اخصاء شئ من الحيوان والعبيد نص عليه الامام احمد

وروا نیست خصی کردن چیزی از جانداران وبندگان تصریح کرده است بران امام احمد رح

في رواية حرب وابي طالب وكذلك السمة في الوجه على ما نقل

در روایت حرب وابی طالب همچنین روا نیست داغ کردن در روی حیوان بنابر آنکه نقل کرده است

ابو طالب عنه لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى ان يخصي كل ذي نسل من

ابو طالب از پیغامبر زیراکه بدرستی پیغامبر باز داشت از خصی هر خداوند اولاد از

البهائم وفي حديث ابي هريرة رض وفي حديث انس بن مالك رض

چهارپایان ودر حدیث ابی هریره ودر حدیث انس بن مالک رض

انه صلى الله عليه وسلم نهى عن الوسم في الوجه ورخص في الاذان وان كان

بدرستی پیغامبر باز داشت از داغ کردن در روی ودستوری داد در داغ کردن گوشها را واگر باشد

لا بد من الوسم لأجل العلامة ليعرفوا البهائم حين الاختلاط جاز

لابد است از داغ کردن از جهت نشانه تا بشناسند چارپایان را هنگام درهم شدن روا است داغ

في غير الوجه كالأفخاذ والأسنمة **فصل** ولا يجوز فعل شيء من

در غیر رو چنانچه رانها و کوهانها و روا نیست کردن چیزی از

المستقذرات في المساجد ويكره العمل فيها كالخياطة والخرازة و

چرکنها در مسجدها و مکروه است کار کردن در مسجدها چون درزی گری و موزه دوزی و

البيع والشراء وما أشبه ذلك ويكره رفع الأصوات إلا بذكر الله تعالى

خرید و فروخت و آنچه بدان ماند و مکروه است بلند کردن آوازها مگر بیاد خدا تعالی

والنخامة في المسجد خطيئة وكفارتها دفنها ويكره زخرفة المساجد

و تف انداختن در مسجد گناه است و کفارت او آن که دفن کردن او در خاک و مکروه است آراستن مسجدها را

بالتزاويق والخلوق ولا بأس بتجصيصها وتطيينها ويكره اتخاذها

به نقشها و خلوق و نیست باک به گچ کردن مسجد را و گل اندودن او و مکروه است گرفتن مسجد را

بيتا ومقاما إلا للغريب أو المعتكف لأن النبي صلى الله عليه وسلم أنزل وفد

خانه و جای مگر برای غریب یا معتکف زیرا که پیغامبر ع فرود آورد جماعت

بني عبد قيس وذوي ثقيف في المسجد ولا بأس بإنشاد الشعر والقصائد

بنی قیس را و روایت کرده شده است که جماعت ثقیف را در مسجد و نیست باک بخواندن بیت و قصیده را

فيها الخالية من السخف والهجاء للمسلمين والأولى صيانتها إلا أن

در مسجد که خالی است از بیهودگی و هجو مسلمانان و بهتر نگاه داشتن مسجد را از آن مگر آنکه

يكون من الزهديات المرققات المشوقات المبكيات فيجوز الإكثار

بیان شده از بیت ترک دنیا که نرم گردانیده دلها را و شوق آورنده اند و گریه آورنده اند پس روا است بسیار خواندن

منها والأولى من ذلك القرآن والتسبيح لأن المساجد وضعت لذكر

از آن بیتها و بهتر از آن بیتها خواندن قرآن و تسبیح کردن است زیرا که بنای مسجدها ساخته شده است برای یاد

الله تعالى والصلوة فينبغي أن لا يجعل سوى ذلك ويكره نقل تراب

خدا و نماز پس میسزد که کرده نشود در مسجدها کاری غیر از یاد حق و مکروه است برداشتن خاک

المسجد وأما ما حصل فيه من المزابل والكناسة فيستحب إخراج

مسجد و هر چیزی که حاصل شده است در مسجد از سرگینها و روفتن او پس دوست است برآوردن

ذلك وفيه فضل كثير وقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أن ذلك مهر حور

او و در وی فضل بسیار است و تحقیق روایت کرده شده است از پیغامبر ع بدرستی آن برآوردن مهر حور

العين ويكره تمكين الصبيان والمجانين من دخوله ولا بأس بعبور

و مکروه است قادر گردانیدن کودکانرا و دیوانگانرا به درآمدن مسجد و نیست باک بگذشتن

الجنب فيه وتمنع الحائض لانه لا يؤمن من تلويث المسجد واذا

جنب در مسجد ومنع کرده شود حائض را زیرا که بی ترسی امن نیست از آلوده کردن مسجد وچون

دعت الضرورة للجنب جاز له ان يتوضأ ويلبث في المسجد الى حين

بخواند ضرورت مر جنب را بودن در مسجد روا است مر او را وضو کردن ودرنگ در مسجد تا هنگامی که

يقدر على الغسل والاولى ان يتيمم للجنابة مع ذلك ايضا وكذلك

توانا بود بر غسل کردن وبهتر تیمم کردن است مر جنابت را با آن وضو کردن وهمچنین

اذا لم يجد الماء الا في بئر المسجد تيمم لجوازه الى البئر ثم يغتسل اذا

چون نیافت آب مگر در چاه مسجد تیمم کند برای گذشتن بسوی چاه پس غسل کند چون

وصل اليها **فصل** في الاصوات فما كان منها من انشاد

رسد بسوی چاه در بیان آوازها پس هرچه که بوده است از آنها پیدا کردن خواندن

الاشعار المتعرية من الملاهي على ضربين مباح ومحظور فالمباح

بیت که خالی است از بیهودگیها بر دو گونه است یکی مباح است ودیگری منع کرده شده است

ما لا سخف فيه والمحظور ما كان فيه سخف فاما ما ينضم الى

چیزی است که حماقت وسبکی عقل نیست در وی ومحظور چیزی است که بوده است در وی سبکی عقل وحماقت پس هرچه که باشد چیزی که

الملاهي فمحظور سواء خلا عن السخف او قارن السخف الا انه

به بازیها پس منع کرده شده است برابر است که خالی باشد از سبکی یا پیوسته باشد بسبکی لیکن بدرستی

اذا قارنه سخف حصل الحظر لعلتين ويكره قراءة القران بالالحان

چون پیوست شعر بسبکی پیدا آید منع از جهت دو علت یکی لهو ودوم سبکی ومکروه است خواندن قرآن با آوازها

المشتبهة بصوت الاغاني المطربة اعظاما لها وتنزيها ولان

که مانند است به آواز سازها خوشحال کننده از جهت بزرگ داشتن قرآن وپاک داشتن زیرا که

الغالب من ذلك اخراج الكلام عن سننه واسقاط الاطالة و

بیشتر ازان سرود بیرون آوردن کلام است از طریقه آن وانداختن مد و

الهمز في موضعه واطالة المقصور وقصر الممدود وادغام

همزه است در جای آن ودراز کردن حرف کوتاه است وکوتاه کردن حرف دراز است ودرآوردن

الحروف ولان ثمرة القران خشية الله عز وجل وتجديد عند

حرفها در یکدیگر است وزیرا که بدرستی نتیجه قرآن ترس خدا است وترسانیدن است هنگام

سماع مواعظه والاعتبار ببراهينه وقصصه وامثاله و

شنیدن پندهای او وعبرت گرفتن بدلیلهای او وقصهها ومثلها و

التشوق الى وعده وذلك يزول بطيب سماعه قال الله عز وجل

شایق شدن بسوی وعدههای خدا وآن همه دور میشود بشنیدن آواز خوش گفت خدای

إنما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم وإذا تليت

جز این نیست مومنان آنانند که هرگاه که یاد کرده میشود خدای ترسد دلهای ایشان و هرگاه که خوانده شود

عليهم آياته زادتهم إيمانا وعلى ربهم يتوكلون وقال تعالى

بر ایشان آیات خدا افزاید ایشان را ایمان و بر پروردگار خود توکل میکنند و گفت خدای

أفلا يتدبرون القرآن وقوله جل وعلا ليدبروا آياته وقوله تعالى

آیا پس فکر نمیکنند قرآن را و قول خدای تا فکر کنند آیت‌های قرآن را

وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما

و هرگاه که بشنوند چیزیکه فرستاده شده است بسوی پیغامبر می‌بینی چشمهای ایشان را روان میشود اشک از آنچه که

عرفوا من الحق والألحان المطربة تحول بين ذلك فكره لأجل ذلك

شناختند آنرا از راستی و آواز خوش پرده میشود میان آن ترس خدا پس مکروه است از جهت این

ولا يسافر بالمصحف إلى أهل الحرب حتى لا ينالوا منه ويستخفوا

و مسافر نشود بمصحف بسوی کافران حربی تا دست نکنند آنرا کافران و سبکی نکنند

بحرمته ولا يستمع إلى أصوات الأجنبيات من شواب النساء لأن

به بزرگی قرآن و گوش ندارد بسوی آواز بیگانگان از زنان جوان زیرا که

النبي صلى الله عليه وسلم قال التسبيح للرجال والتصفيق للنساء

پیغامبر گفت که یاد حق مردان راست و دست زدن مر زنان راست

هذا إذا نابه المصلي في صلوته فكيف بالشعر والغزل والأمور

این حکم آنگاه است که پیش آید نمازگذارنده را حادثه در نماز او پس چگونه باشد سرود بشعر و غزل و چیزها که

المهيجة لطباع الناس من ذكر صفات العشاق والمعشوقين و

برانگیزنده اند طبعهای مردم را از یاد کردن صفتهای عاشقان و معشوقان و

دقائق صفات المحبة والميل والصفات المشتهيات التي تشوق

باریکیهای صفتهای دوستی و میل و صفتها که آرزو کرده شده است که سخت مشتاق

النفس إلى سماعها فتهيج دواعي السماع وتثير طبعه إلى المحارم

نفس را بسوی شنیدن آنها پس برانگیزد خواهنده‌های شنیدن سرود را و [illegible] طبع او را بسوی چیزهای حرام

فلا يجوز لأحد سماع ذلك وإن قال قائل إني أسمعها على معان

پس روا نیست مر کسی را شنیدن آن سرود و اگر گوید [illegible] من میشنوم سرود را بر معنیهای که

أسلم فيها عند الله تعالى لكذبناه لأن الشرع لم يفرق بين ذلك

سلامت میمانم در آن نزد خدای دروغ گو سازیم او را زیرا که شریعت فرق نکرده باین

ولو جاز لأحد جاز للأنبياء عليهم السلام ولو كان ذلك عذرا

و اگر روا می بود مر کسی را شنیدن سرود [illegible] پیغامبران را و اگر می بود آن عذر

لا يجوز سماع الغناء لمن يدعي انه لا يطربه وشرب المسكر
روا نیست شنیدن آواز مر کسی را که دعوی میکند بدرستی آن خوشحال نمیکند او را و روا نیست نوشیدن
لمن ادعى انه ما يسكره فلو قال عادتي اني متى شربت الخمر انكففت
مر کسی را که دعوی میکند بدرستی شراب مست نمیکند او را پس اگر گفت شخصی عادت من است هرگاه که بنوشم شراب باز میمانم
عن الحرام لم يجز له ذلك ولو قال اني شاهدت المردان والاجنبيات و
از حرام مباح گردانیده نمیشود مر او را و اگر گفت بدرستی من هرگاه که می بینم ساده رویان و زنان بیگانه را و
خلوت بهم اعتبرت في حسنهم لم يجز له ذلك بل يقول ترك ذلك
خلوت میکنم با ایشان عبرت میگیرم در حسن ایشان روا نیست مر او را این بلکه میگوییم که ترک کردن آن
واجب والاعتبار بغير المحرمات اكثر من ذلك وانما هذه طريقة
واجب است و پند گرفتن بغیر حرام بیشتر است از حرام و جز این نیست که این راه
من اراد تناول الحرام بطريق الله عز وجل فيركب هواه فلا يسلم
کسی است که میخواهد خوردن حرام در راه خدا پس سوار میشود آرزوی خود را پس قبول نمیشود
لاصحابها ولا يلتفت اليهم قال الله عز وجل قل للمؤمنين يغضوا
مر یاران آن را و التفات نمیکنیم بسوی ایشان گفت خدا بگو یا محمد مر مومنان را بپوشند
من ابصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم فمن قال النظر ازكى
بعضی چشمهای خود و نگاه بدارند اندامهای خود این پاکیزه تر است مر ایشان را پس کسی که گفت دیدن پاکیزه تر
كان مكذبا بالقرآن ويكره الندب والنياحة فاما البكاء على الميت
باشد آن کس دروغ دارنده قرآن را و مکروه است فریاد کردن در پس مرده و نوحه کردن لیکن هر چون که باشد گریه کردن
فغير مكروه **فصل** في الاذن في قتل الحيوان ما يباح منه وما لا
پس مکروه نیست در بیان دستوری در کشتن حیوان چیزی که روا است از آن و چیزی که
يباح فمن رأى شيئا من الحيات في منزله فليؤذنه ثلثا فان بدا
روا نیست پس کسی که دید ماری را در منزل خود پس بدانا ند او را سه بار پس اگر ظاهر شد
له فليقتله واما في الصحارى فيجوز قتله من غير ايذان وكذلك
پس بکشد او را و اما در بیابان پس روا است کشتن مار از غیر اعلام او و همچنین
الابتر هو قصير الذنب وذو الطفيتين الذي في ظهره خطان اسودان
مار دم بریده آن ابتر کوتاه دم است و ماری که خداوند دو خط است آنکه در پشت او خط سیاه است
وقيل له شعرات سودات بين عينيه فانه يقتله بلا ايذان و
و گفته اند مر او را موهای سیاه است در میان دو چشم او پس بدرستی که بکشد آن مار را بغیر اعلام و
صفة الايذان ان يقول امض بسلام لا تؤذينا قد جاء في ذلك
طریق اعلام آنست که بگوید بگذر بسلامتی آزار مکن ما را بتحقیق آمده است در این

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْ حَيَّاتِ الْبُيُوتِ فَقَالَ إِذَا

بدرستی پیغامبر صلی پرسیده شد از سیاه ماران خانه ها پس گفت پیغامبر چون

رَأَيْتُمْ مِنْهُمْ شَيْئًا فِي مَسَاكِنِكُمْ فَقُولُوا أَنْشُدُكُمُ الْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ

ببینید از ماران چیزی در خانهای خود پس بگوئید سوگند میدهم شمارا بوعده که گرفته است

عَلَيْكُمْ نُوحٌ أَنْشُدُكُمُ الْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ كُمْ سُلَيْمَانُ أَنْ لَا تُؤْذُونَا فَإِنْ

بر شما نوح پیغامبر و سوگند میدهم شمارا بوعده که گرفته است بر شما سلیمان ع اینکه آزار نکنید مارا پس اگر

عُدْنَ فَاقْتُلُوهُنَّ وَمَا رُوِيَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ

باز آیند پس بکشید آنهارا و چیزیکه روایت کرده شده از ابن مسعود رضه که گفت پیغامبر

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ كُلَّهُنَّ فَمَنْ خَافَ ثَأْرَهُنَّ فَلَيْسَ مِنِّي وَفِي حَدِيثِ

بکشید ماران را همه پس کسیکه بترسید کینه ایشانرا پس نیست از امت من و در حدیث

سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ

سالم است که گفت بدرستی پیغامبر خدا فرمود بکشید ماران را

وَذَا الطُّفْيَتَيْنِ وَالْأَبْتَرَ فَإِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبَصَرَ وَيُسْقِطَانِ الْحَبَلَ

و مار خداوند دو خط را و مار دم بریده را پس بدرستی آن هر دو کور میکنند چشم را و می اندازند بچه را

قَالَ وَكَانَ عَبْدُ اللّٰهِ رض يَقْتُلُ كُلَّ حَيَّةٍ وَجَدَهَا فَأَبْصَرَهُ أَبُو لُبَابَةَ رض

گفت سالم بود عبد الله می کشت هر ماری را که می یافت آنرا پس دید اورا ابو لبابه رضه

وَهُوَ يُطَارِدُ حَيَّةً فَقَالَ إِنَّهُ قَدْ نُهِيَ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ وَالْأَصْلُ فِي

و حال آنکه عبد الله رضه و ماری را شکار میکند پس گفت بدرستی منع کرده است پیغامبر از ماران خداوند خانها و دلیل در

النَّهْيِ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي السَّائِبِ قَالَ أَتَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ

منع کردن از کشتن ماران خانگی چیزیست که روایت است از ابی سائب گفت ابو سائب آمدم ابو سعید را

رض فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَهُ سَمِعْتُ تَحْتَ سَرِيرِهِ تَحْرِيكَ شَيْءٍ فَنَظَرْتُ فَإِذَا

پس ناگاه و در آن اوقات که نشسته بودم نزد او شنیدم زیر تخت او جنبش چیزی پس دیدم ناگاه

حَيَّةٌ فَقُمْتُ فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ مَا بَالُكَ قُلْتُ حَيَّةٌ هٰهُنَا قَالَ فَمَاذَا تُرِيدُ

ماریست پس ایستادم پس گفت ابو سعید چیست حال تو پس گفتم ماریست اینجا گفت ابو سعید چه چیز میخواهی

قُلْتُ قَتْلَهَا فَأَشَارَ إِلَى بَيْتٍ فِي دَارِهِ تِلْقَاءَ بَيْتِهِ فَقَالَ إِنَّ ابْنَ عَمٍّ لِي

گفتم کشتن آنرا پس اشارت کرد ابو سعید بسوی خانه که در سرای اوست بجانب خانه اوست پس گفت ابو سعید عم زاده من

كَانَ فِي هٰذَا الْبَيْتِ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْأَحْزَابِ اسْتَأْذَنَ إِلَى أَهْلِهِ وَكَانَ

بود در این خانه پس هرگاه شد روز جنگ احزاب دستوری خواست از پیغامبر با اهل خود و بود آن جوان

حَدِيثَ الْعَهْدِ بِعُرْسٍ فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَرَهُ أَنْ يَذْهَبَ بِسِلَاحِهِ

نو کدخدا پس دستوری داد پیغامبر مر او را و فرمود پیغامبر اینکه برود به سلاح خود

فَاَتٰى دَارَهُ فَوَجَدَ امْرَاَتَهُ قَائِمَةً عَلٰى بَابِ الْبَيْتِ فَاَشَارَ اِلَيْهَا بِالرُّمْحِ فَقَالَتْ

پس آمد بسرای خود پس یافت زن خود را ایستاده بر در خانه پس اشارت کرد بطرف زن بنیزه پس گفت زن

لَا تَعْجَلْ حَتّٰى تَنْظُرَ مَا اَخْرَجَنِيْ فَدَخَلَ الْبَيْتَ فَاِذَا حَيَّةٌ مُنْكَرَةٌ فَطَعَنَهَا

شتابی مکن تا ببینی چه چیز کشیده است مرا از خانه پس درآمد در خانه پس ناگاه ماریست بد پس زخم کرد او را

بِالرُّمْحِ ثُمَّ خَرَجَ بِهَا فِي الرُّمْحِ تَضْطَرِبُ قَالَ فَلَا اَدْرِيْ اَيُّهُمَا كَانَ اَسْرَعَ مَوْتًا

بنیزه پس برآورد مار را در نیزه در حالیکه جنبش میکرد گفت ابوسعید نمیدانم کدامی این دو بود شتاب تر در مردن

اَلرَّجُلُ اَوِ الْحَيَّةُ فَاَتٰى قَوْمُهُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوْا اُدْعُ اللّٰهَ تَعَالٰى اَنْ

مرد یا مار پس آمد قوم عم زاده پیش پیغامبر ؐ پس گفتند دعا کن خدای را اینکه

يَرُدَّ صَاحِبَنَا فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِسْتَغْفِرُوْا لِصَاحِبِكُمْ ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ نَفَرًا

باز گرداند یار ما را پس گفت پیغامبر آمرزش خواهید یار خود را پس گفت پیغامبر بدرستی جماعت

مِّنَ الْجِنِّ اَسْلَمُوْا بِالْمَدِيْنَةِ فَاِذَا رَاَيْتُمْ اَحَدًا مِّنْهُمْ فَحَذِّرُوْهُ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ

از جن ایمان آورده اند در مدینه پس هرگاه که می بینید شما یکی از ایشان را پس بترسانید او را سه بار

ثُمَّ اِنْ بَدَا لَكُمْ بَعْدَ اَنْ تُحَذِّرُوْهُ فَاقْتُلُوْهُ بَعْدَ الثَّلٰثِ وَرُوِيَ فِيْ بَعْضِ

پس اگر ظاهر شود شما را پس از آن ترسانیدن پس بکشید او را پس از سه بار و روایت کرده شده است در بعضی

الْاَلْفَاظِ فَلْيُؤْذِنْهُ ثَلٰثًا فَاِنْ بَدَا لَهُ فَلْيَقْتُلْهُ فَاِنَّهُ شَيْطَانٌ وَيَجُوْزُ

احادیث پس اعلام کنند سه بار اگر ظاهر شود پس بکشد او را زیرا که آن مار شیطانست و روا است

قَتْلُ الْاَوْزَاغِ لِمَا رَوٰى عَامِرُ بْنُ سَعِيْدٍ عَنْ اَبِيْهِ رض قَالَ اَمَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ

کشتن کروشش از جهت چیزیکه روایت کرده است عامر از پدر خود گفت فرمود پیغامبر ؐ

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِقَتْلِ الْوَزَغِ وَسَمَّاهُ فُوَيْسِقًا وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ

خدا بکشتن کروش و نامید او را پیغامبر نافرمان و نقل است از ابی هریره از پیغامبر ؐ

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ فِيْ اَوَّلِ ضَرْبَةٍ سَبْعِيْنَ حَسَنَةً يَعْنِيْ مَنْ قَتَلَهَا بِاَوَّلِ

گفت پیغامبر بدرستی در اول زدن هفتاد نیکی است مراد میدارد پیغامبر کسی که اورا کشت با اول

ضَرْبَةٍ كَانَ لَهُ ذٰلِكَ وَيُكْرَهُ قَتْلُ النَّمْلَةِ اِلَّا مِنْ اَذِيَّةٍ شَدِيْدَةٍ لِمَا رَوٰى

زدن باشد مر او را هفتاد نیکی و مکروه است کشتن مورچه مگر از آزار سخت از جهت چیزیکه روایت کرده است

اَبُوْ هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّ نَمْلَةً قَرَصَتْ نَبِيًّا مِّنَ الْاَنْبِيَاءِ فَاَمَرَ

ابو هریره از پیغمبر ؐ بدرستی مورچه گزید پیغامبری را از پیغامبران پس فرمود

بِقَرْيَةِ النَّمْلِ فَاُحْرِقَتْ فَاَوْحَى اللّٰهُ تَعَالٰى اِلَيْهِ اَنْ اِنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ

بویران خانهای مورچگان پس سوخته شد آنجا پس وحی فرستاد خدا بطرف آن پیغامبر بدرستی اگر گزید ترا یک مورچه

اَهْلَكْتَ اُمَّةً مِّنَ الْاُمَمِ تُسَبِّحُ وَيُكْرَهُ قَتْلُ الضِّفْدَعِ لِمَا رُوِيَ عَنْ

هلاک کردی جماعتی از جماعتها که تسبیح میکنند و مکروه است کشتن غوک از جهت چیزیکه روایت کرده شده است از

عبد الرحمن بن عثمان قال انه سئل النبي صلى الله عليه وسلم من ضفدع يجعلها
عبد الرحمان بن عثمان گفت بدرستی پرسیده شد پیغامبر از غوک که می اندازند انرا

في دواء فنهاه النبي صلى الله عليه وسلم عن قتلها ويكره قتل جميع ما يباح قتله بالنار
در دارو پس منع کرد انرا پیغامبر از کشتن ضفدع و مکروه است کشتن همه آن چیزها را که مباحست کشتن او با تش

من القمل والبق والبراغيث والنمل لقوله صلى الله عليه وسلم لا يعذب بالنار الا رب
از شپش و پشه و کیک و مورچه از جهت انکه فرمود پیغامبر که عذاب نمیکند باتش مگر پروردگار

النار ويجوز قتل كل شيء يؤذي من الحيوانات وان لم توجد
آتش و روا است کشتن هر چیزی که آزار میکند از جانداران و اگر یافته نشده است

منه الاذية بعد ما كان مخلوقا على صفة تؤذي لان من طبعه الاذية
ازان آزار را پس از انکه بوده است آفریده بر صفت آزار زیرا که بدرستی از طبیعت ان آزار است

وذلك كالحية التي ذكرنا صفتها والعقرب والكلب العقور والفارة
و آن حیوان مانند مار است که یاد کردیم صفت انرا و چیانچه کژدم و سگ گزنده و موش

وغير ذلك وكذلك الكلب الاسود البهيم لانه شيطان وكل حيوان
و دیگر ان و همچنین سگ تخت سیاه زیرا که بدرستی آن سگ شیطان است و هر جانداری که

يجده انسان عطشانا اثيب على سقائه الماء لقوله صلى الله عليه وسلم في كل
می یابد اورا آدمی تشنه ثواب داده میشود بر نوشانیدن او را آب از جهت فرمودن پیغامبر در هر

كبد حراء اجر هذا اذا لم يكن موذيا واما الموذي فلا يسقيه فان ذلك
جگر گرم مزد و ثوابی است این ثواب وقتی است که نباشد حیوان آزار کننده و هر چه باشد حیوان آزار کننده پس نخورشاند انرا

تنمية وتكثير الاذية وذلك لا يجوز فلا يجوز اتخاذ الكلب وتربيته
افزودنست و بسیار کردنست آزار او را و آن روا نیست پس روا نیست گرفتن سگ و پروردن او

في داره الا للحرث او الصيد او للماشية وان كان عقورا حرم تركه
در خانه خود مگر برای پاسبان زراعت یا شکار یا برای رمه اوانات و اگر باشد سگ گزنده حرام است گذاشتن او

قولا واحدا ووجب قتله ليدفع شره عن الناس وقد ورد في بعض
بیک قول و واجبست کشتن آن تا دور شود بدی او از مردم و تحقیق آمده است در بعضی

الاحاديث من اقتنى كلبا بغير صيد او ماشية نقص من اجره كل يوم
حدیث ها کسیکه نگاه داشت سگ را از جهت غیر شکار و یا پاسبانی روانات کم میشود از مزد او هر روز

قيراطان ولا يجوز تكليف الحيوان البهيمة فوق طاقته في الحمل و
دو قیراط و روا نیست رنج دادن جانداران چهارپایان بالای توانائی او در بردا شتن و

الحرث والسير ومنعه ما يكفيه من العلف فان فعل ذلك اثم ويكره
زراعت کردن و راه رفتن و باز داشتن او چیزی که بس میکند او را از کاه پس اگر کرد انرا گناهکار میشود و مکروه است

لَهُ إِطْعَامُهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ وَإِكْرَاهُهُ عَلَى أَكْلِ مَا اتَّخَذَهُ النَّاسُ عَادَةً لِأَجْلِ

هر حیوان را خورانیدن بالای توانست او و ستم کردن او را بر خوردن چنانچه گرفته اند مردم او را عادت از برای

التَّسْمِينِ وَيُكْرَهُ الْأَكْلُ مِنْ كَسْبِ الْحَجَّامِ لِأَنَّ فِي ذَلِكَ دَنَاءَةً وَقَدْ قَالَ

فربه کردن و مکروه است خوردن از کسب خون کشیدن زیرا که بدرستی در آن کمینگی است و تحقیق گفت

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ كَسْبُ الْحَجَّامِ خَبِيثٌ وَقَدْ حَرَّمَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا لِأَنَّ ذَلِكَ مَرْوِيٌّ

پیغامبر کسب حجام پلید است و تحقیق حرام کرده آنرا بعضی یاران ما زیرا که بدرستی آن روایت کرده

عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ رح **فَصْلٌ** وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ قَالَ اللهُ

از امام احمد بن حنبل فرمان برداری کردن مادر و پدر را واجب است گفت خدای

عَزَّ وَجَلَّ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ

تعالی اگر برسند نزدیک تو پیری را یکی از مادر و پدر یا هردو ایشان پس مگو ایشانرا اف

وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَقَالَ تَعَالَى وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا

و زجر مکن ایشانرا و بگو ایشانرا سخن بزرگ و گفت خدای و همراهی کن ایشانرا در دنیا نیکو

وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

و گفت خدا شکر کن مرا و مادر و پدر خود را بطرف منست بازگشت و روایت است از ابن عباس

رض أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَصْبَحَ مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَصْبَحَ وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَمَنْ

بدرستی گفت ابن عباس کسیکه صبح کرد در آن حال که در غضب آرنده است مادر و پدر خود را صبح میکند و مر او را دو در است از دوزخ و کسی

أَمْسَى مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَمْسَى وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا

شب میکند در آن حال که خشمناک کننده است مادر و پدر خود را شب میکند مر او را دو در است از دوزخ و اگر باشد خشمناک کننده یک از مادر و پدر

فَوَاحِدٌ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رض

پس یک در است او را و اگرچه ستم کرده باشند او را مادر و پدر و نقل است از عبد الله بن عمر رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رِضَاءُ الرَّبِّ فِي رِضَاءِ الْوَالِدَيْنِ وَسَخَطُهُ

که گفت گفت پیغامبر خدا خوشنودی پروردگار در خوشنودی مادر و پدر است و خشم خدا

فِي سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رض أَنَّهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ

در خشم مادر و پدر است و نقل است از عبد الله بن عمر بدرستی گفت آمد مردی بسوی پیغامبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْجِهَادَ فَقَالَ أَلَكَ الْأَبَوَانِ قَالَ نَعَمْ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پس گفت بدرستی میخواهم جهاد را پس گفت پیغامبر آیا مر تراست مادر و پدر گفت آری گفت پیغامبر

فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ وَصِفَةُ الْبِرِّ أَنْ تَكْفِيَهُمَا مَا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَتَكُفَّ

پس در حق ایشان جهاد کن پس حد و صفت نیکوئی با مادر و پدر آنست بس کنی چیزیکه محتاج شوند بسوی آن و بازداری

عَنْهُمَا الْأَذَى وَتُدَارِيَهُمَا مُدَارَاةَ الصَّغِيرِ وَلَا تَضْجَرَ مِنْهُمَا وَلَا مِنْ

از ایشان آزار را و صلح کنی ایشانرا همچون صلح کودک و تنگدل نشوی از ایشان و نه از

حوائجهما وتجعل خدمتهما بدلا من كثير نوافلك من الصلوة و
حاجت ایشان و بگردانی خدمت ایشان را بدل از بسیار عبادتها زایده از نماز و
الصيام وتستغفر لهما عقيب صلوتك ولا تحوجهما الى التعب
روزه واَمرزش خواهی برای ایشان پس نماز خود و محتاج نکنی ایشانرا بسوی رنج
وتحمل اذاهما ولا تعلي صوتك على اصواتهما ولا تخالفهما فيما لا
و برداری آزار ایشانرا و بلند نکنی آواز خود را بر آوازهای ایشان و مخالفت نکنی ایشانرا در چیزی که
يكون فيه حرف للشرع معناه لا يكون في ذلك ترك الفرائض كحجة
نباشد در ان سخن شرع را و معنی آن اینست که نباشد در ان ترک فرایض چنانچه حج
الاسلام والصلوة الخمس والزكوة والكفارة والنذر وان لا يكون
اسلام و نماز پنجگانه و زکوة و کفاره و نذر حق تعالی و نیز نباشد
في ذلك ارتكاب المحرم من انواع المناهي من الزنا وشرب الخمر والقتل
در ان چیز کردن حرام را از اقسام که منع کرده شده اند از زنا و خوردن شراب و کشتن
والقذف واخذ المال كالغصب والسرقة لقول النبي صلى الله عليه وسلم لا طاعة
و تهمت زنا کردن و گرفتن مال چنانچه کشیدن و دزدیدن از جهت فرموده پیغامبر که نیست فرمان برداری
لمخلوق في معصية الله وقد قال تعالى وان جاهداك على ان تشرك
مر آفریده را در نافرمانبرداری حق تعالی و تحقیق فرموده خدای تعالی و اگر رنج دهند ترا مادر و پدر برانکه شریک کنی
بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما في الدنيا معروفا فهذا
بمن چیزی را که نیست مر ترا بآن چیز دانش پس فرمان مبر ایشانرا و همراهی کن ایشانرا در دنیا به نیکوی پس این
الحديث والاية عام في ترك طاعة كل من امر بمعصية الله او ترك
حدیث پیغمبر و آیت قرآن عام اند در ترک فرمانبری هر کسی که فرمود بگناه خدا یا ترک کردن
طاعته ومذكور ذلك عن الامام احمد في رواية ابي طالب في الرجل
طاعت خدا و یاد کرده شده است آن از امام احمد در روایت ابی طالب در شان مردی
الذي ينهاه ابواه من الصلوة في الجماعة فقال ليس لهما طاعة في
که منع میکردند او را پدر و مادر او از نماز در جماعت پس گفت امام نیست مر ایشانرا فرمان برداری در
ترك الفرض واما النوافل فيجوز تركها لطاعتهما بل الافضل طاعتهما
ترک فرض و هر چیزیکه باشد نفل پس روا است که گذاشتن آنها از جهت فرمانبرداری ایشان بل افضل است فرمانبرداری ایشان
ومن البر لهما ان تصل من وصلهما وتهجر من هجرهما وتغضب
و از فرمانبرداری مادر و پدر است پیوستن بکسی که پیوسته است با ایشان و گذاشتن کسی که گذاشته است ایشانرا و غضب کردن
لهما كما تغضب لنفسك في الموت والحيوة واذا ثار طبعك في الغضب
بجهت ایشان چنانچه غضب میکنی از جهت نفس خود در موت و در زندگی و چون بخیزد طبع تو در غضب کردن

عليهما فاذكر تربيتهما وسهرهما واشفاقهما وتعبهما وقول

بر مادر و پدر پس یاد کن تربیت ایشانرا و بیداری ایشان و اشفاقهای ایشان و رنج کشیدن ایشان و قول

الله سبحانه لك وقل لهما قولا كريما فان لم تردعك عن غيظك

خدایرا مر ترا که بگو مر ایشانرا سخنی نیک پس اگر باز ندارد ترا از خشم تو

الرحمة لهما ولا بهما فاعلم انك محروم مسخوط عليك فتب الى الله

نرمی مر ایشانرا و نه بسبب ایشان پس بدانکه بد رستی تو محرومی و غضب کرده شده است بر تو پس بازگشت کن بطرف خدا

تعالى اذا سكن غضبك ان كنت خالفت امره فيهما ولا تسافر سفر ليس

تعالی چون بنشیند غضب تو اگر بودی تو خلاف کردی فرموده خدا را در حق مادر و پدر و سفر مکن سفری که نیست

بواجب عليك الا بامرهما ولا تفرغ الا ان يتعين عليك باذنهما ولا

واجب بر تو مگر بفرمان ایشان و فراغت مکن مگر وقتی که اجازت دهند بر تو

تفجعهما بنفسك وقد نهي غيرك ان يفجعهما بك فقال النبي صلى الله عليه وسلم

دردمند مکن ایشانرا بنفس خود چنانکه تحقیق منع کرده شده است غیر تو اینکه دردمند کند ایشانرا بسبب تو پس گفت پیغامبر

لعن الله المفرق بين الوالدة وولدها وان ظفرت بطعام او شراب

لعنت کند خدا کسی را که جدائی کننده است میان مادر و فرزند و اگر ظفر یابی تو بطعام یا بشراب

فعليك بايثارهما باطيبه فطالما اثراك وجاعا واشبعاك و

پس لازم است بر تو برگزیدن مادر و پدر بخوشتر آن پس مدت دراز برگزیده اند ترا و گرسنه بودند و سیر کردند ترا و

سهرا ونوماك ترشد بذلك ان شاء الله تعالى **فصل** فيما يستحب

بیدار بودند و خوابانیدند ترا راه راست یابی بآن اگر خدا خواسته است در بیان چیزی که مستحب است

من الكنى والاسماء وما يكره منها يمنع الانسان ان يسمي ولده و

از کنیت نامی و نامهای و چیزیکه مکروه است از آنها منع کرده شود آدمی از آنکه نام نهد فرزند خود را و

يكنيه باسم النبي صلى الله عليه وسلم وكنيته ويجوز افراد احدهما عن الاخر و

کنیت نهد او را بنام پیغامبر عم و کنیت پیغامبر و روا است جدا کردن یکی از آن نام و کنیت از دیگری و

قد روي عن امام احمد رض رواية اخرى كراهة في الجملة يعني الجمع

تحقیق روایتیست از امام احمد روایت دیگر مکروه بودن آن بهر طریق مراد میدارد جمع کردن نام

والافراد وروي عنه الجواز في الجملة والدليل على جواز التسمية باسم

یا جدا کردن یکی از دیگری و روایت است از امام احمد روا بودن بهر طریق و دلیل روا بودن نام نهادن بنام

النبي دون كنيته ما روى انس بن مالك وابو هريرة رض عن النبي

پیغامبر بغیر از کنیت چیزیست که روایت کرده است انس بن مالک و ابو هریره از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم انه قال سموا باسمي ولا تكنوا بكنيتي والدليل على جواز الجمع

بدرستی گفت پیغامبر نام نهید بنام من و کنیت نه نهید بکنیت من و دلیل بر روا بودن جمع کردن

بينهما ما روي عن عائشة رض انها قالت جاءت امرأة الى النبي صلى الله عليه وسلم

ميان نام پيغامبر و كنيت چيزيست كه روايت كرده است عايشه بدرستي گفت آمد زني بسوي پيغامبر عم

فقالت يا رسول الله اني ولدت غلاما فسميته محمدا وكنيته بابي

پس گفت اي پيغامبر خدا بدرستي من زائيده ام پسري پس نام نهاده ام او را محمد و كنيت نهاده ام او را ابو

القاسم فذكر لي انك تكره ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما الذي احل

القاسم پس ياد كرده شد مرا بدرستي تو مكروه ميداري آنرا پس گفت پيغامبر عم كدام چيزست كه حلال كرد

اسمي وحرم كنيتي او ما الذي حرم كنيتي واحل اسمي ويكره من الكنى

نام مرا و حرام كرد كنيت مرا يا كدام چيزست كه حرام كرد كنيت مرا و حلال كرد نام مرا و مكروه است از كنيت هاي

ابو يحيى وابو عيسى ويكره ان تسمى عبيده بافلح ونجاح ويسار ونافع

ابو يحيى و ابو عيسى و مكروه است ناميدن بنده هاي خود را برستگاري و به فيروزي و توانگري و سودمند

ورباح وابي يحيى وبركة وبرة وحزن وعاصية لما روى عمر بن الخطاب رض

و سود و ابي يحيى و بركت و پارسا و اندوه و نافرمان از جهت چيزيكه روايت است از عمر خطاب رض

قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لئن عشت لانهين ان تسمى العبيد

گفت بدرستي پيغامبر خدا گفت هر اينه اگر زنده ماندم البته منع خواهم كرد از نيكه نام نهند بنده هاي خود

يسارا وبركة او رباحا او نجاحا او افلح ويكره من الالقاب والاسماء

توانگري يا بركت يا سود يا نجات يا رستگار و مكروه است از لقبهاي و نامهاي

ما يوازي اسماء الله تعالى كملك الملوك وشاهنشاه وما شاكل

چيزيكه برابر است نامهاي خدايرا چنانچه ملك الملوك و شاهنشاه و چيزيكه مانند

ذلك لان ذلك عادة الفرس ويكره التسمي بالاسماء التي لا تليق

آنست زيراكه بدرستي آن عادت اهل فارس است و مكروه است ناميدن بنامهاي آنكه سزاوار نيست

الا بالله سبحانه وتعالى وتقدس كقدوس واله وخالق ومهيمن

مگر بخدا چنانچه پاكيزه و خداي و آفريدگار و نگاهبان

قال الله تعالى وجعلوا لله شركاء قل سموهم قال بعض المفسرين

گفت خداي و گردانيدند مر خدايرا انبازان بگو يا محمد نام نهيد ايشانرا گفتند بعض مفسران

قل سموهم باسمائي فانظروا ذلك هل تليق بهم ويحرم على كل

بگو يا محمد نام نهيد ايشانرا بنامهاي من پس ببينيد آيا سزاوار است ايشانرا نامهاي خدا و حرامست بر هر

واحد ان يلقب اخاه او عبده بلقب يكرهه لان الله تعالى نهى عن

يك اينكه لقب نهد برادر خود را يا بنده خود را بلقب كه بد ميدارد او را زيراكه بدرستي خدا منع كرده است از

ذلك فقال عز وجل ولا تنابزوا بالالقاب وسماه فسوقا و

آن پس گفت خداي عز و جل و ياد مكنيد بلقبهاي و ناميد خدا آن فرياد كردن را بلقب گناه و

وَلَا يَتَّكِيْ وَلَا يَدُوْسُهٗ اِلَّا اَنْ يَضْطَرَّ اِلٰى ذٰلِكَ كُلِّهٖ بَلْ يَقِفُ عِنْدَ
و تکیه نکند و نکوبد آنرا بپای مگر آنکه بیچاره شود بطرف آن همه بلکه بایستد نزدیک

مَوْضِعِ وُقُوْفِهٖ اِنْ لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَحْتَرِمُهٗ كَمَا لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَقْرَأُ اِحْدٰى
جای استادن خود اگر میبود زنده و بزرگ دارد او را چنانچه اگر میبود زنده و بخواند یازده

عَشَرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَغَيْرَهَا مِنَ الْقُرْاٰنِ وَيَهْدِيْ ثَوَابَ
مرتبه قل هو الله احد و دیگر از قرآن و تحفه دهد ثواب

ذٰلِكَ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَهُوَ اَنْ يَقُوْلَ اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ قَدْ اَثَبْتَنِيْ عَلٰى
آنرا مر خداوند گور را و آن هدیه دادن آنست که بگوید ای بار خدا اگر بوده تحقیق ثواب داده مرا بر

قِرَاءَةِ هٰذِهِ السُّوْرَةِ فَاِنِّيْ قَدْ اَهْدَيْتُ ثَوَابَهَا لِصَاحِبِ هٰذَا الْقَبْرِ
خواندن این سوره پس بدرستیکه من تحقیق بهدیه فرستادم ثواب این را مر خداوند این گور را

ثُمَّ يَسْاَلُ اللّٰهَ حَاجَتَهٗ وَلَا يُكْسِرُ عَظْمًا وَلَا يَدُوْسُهٗ فَاِنْ كَانَ اُلْجِئَ
پس بخواهد خدا را حاجت خود و نشکند استخوانرا و نکوبد آنرا پس اگر باشد بیچاره کرده شود

اِلٰى ذٰلِكَ وَاضْطُرَّ فَلْيَسْتَغْفِرْ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَيُكْرَهُ الطِّيَرَةُ وَ
بسوی آن و مضطر کرده شود پس آمرزش خواهد مر خداوند گور را و مکروه است شگون بد گرفتن و

لَا بَاْسَ بِالتَّفَاؤُلِ وَيُسْتَحَبُّ التَّوَاضُعُ لِكُلٍّ وَيُسْتَحَبُّ تَوْقِيْرُ الشُّيُوْخِ
نیست باک بفال خوش گرفتن و دوست است فروتنی کردن مر همه را و دوست است بزرگی داشتن پیران را

وَرَحْمَةُ الْاَطْفَالِ وَالْعَفْوُ عَنْهُمْ وَلَا يَتْرُكُ تَاْدِيْبَهُمْ **فَصْلٌ** وَيَجُوْزُ
و نرمی کردن خوردانرا و عفو از ایشان و نگذارد ادب دادن خوردان و روا است

اَنْ يَقُوْلَ الرَّجُلُ لِغَيْرِهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى فُلَانِ بْنِ
گفتن مرد دیگری را صلوات فرستد خدای بر تو و صلوات فرستد خدای بر فلان بن

فُلَانٍ لِمَا رُوِيَ اَنَّ عَلِيًّا رض قَالَ لِعُمَرَ رض صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَالنَّبِيُّ
فلان از برای آنکه روایت است بدرستی حضرت علی رض گفت مر حضرت عمر رض را صلوات فرستد خدا بر تو و پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى اٰلِ اَبِيْ اَوْفٰى **فَصْلٌ** وَيُكْرَهُ مُصَافَحَةُ
گفت ای بار خدایا صلوات بفرست بر ال ابی اوفی و مکروه است دست گرفتن

اَهْلِ الذِّمَّةِ لِمَا رَوٰى اَبُوْ هُرَيْرَةَ رض عَنْهُ اَنَّهٗ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ
کافران ذمی را از جهت چیزیکه روایت کرد ابو هریره رض بدرستی گفت گفت پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تُصَافِحُوْا اَهْلَ الذِّمَّةِ **فَصْلٌ** وَالْاَدَبُ فِي الدُّعَاءِ
دست مگیرید کافران ذمی را و ادب است در دعا کردن

اَنْ يَمُدَّ يَدَيْهِ وَيَحْمَدَ اللّٰهَ تَعَالٰى وَيُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
دراز کردن دو دست خود و ثنا گفتن خدا را و درود گفتن بر پیغامبر ص

وَلَا يَتَّكِئَ وَلَا يَدُوْسَهُ اِلَّا اَنْ يَضْطَرَّ اِلٰى ذٰلِكَ كُلِّهِ بَلْ يَقِفُ عِنْدَ

وتکیه نکند و نکوبد آنرا به پای مگر آنکه بیچاره شود بطرف آن همه بلکه بایستد نزدیک

مَوْضِعِ دُفُوْنِهِ اَنْ لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَحْتَرِمُهُ كَمَا لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَقْرَءُ اِحْدٰى

جای ایستادن خود اگر میبود زنده و بزرگ دارد او را چنانچه اگر می بود زنده و بخواند یازده

عَشَرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ وَغَيْرَهَا مِنَ الْقُرْاٰنِ وَيَهْدِيْ ثَوَابَ

مرتبه قل هو الله احد و دیگر از قرآن و تحفه دهد ثواب

ذٰلِكَ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَهُوَ اَنْ يَقُوْلَ اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ قَدْ اَثَبْتَنِيْ عَلٰى

آنرا مر خداوند گور را و آن هدیه دادن آنست که بگوید ای بار خدا اگر بوده بتحقیق ثواب داده مرا بر

قِرَاءَةِ هٰذِهِ السُّوْرَةِ فَاِنِّيْ قَدْ اَهْدَيْتُ ثَوَابَهَا لِصَاحِبِ هٰذَا الْقَبْرِ

خواندن این سوره پس بدرستی من بتحقیق هدیه فرستادم ثواب این را مر خداوند این گور را

ثُمَّ يَسْاَلُ اللّٰهَ حَاجَتَهُ وَلَا يَكْسِرُ عَظْمًا وَلَا يَدُوْسُهُ فَاِنْ كَانَ اُلْجِئَ

پس بخواهد خدای را حاجت خود و نشکند استخوان را و نکوبد آنرا پس اگر باشد بیچاره گردانیده شود

اِلٰى ذٰلِكَ وَاضْطُرَّ فَلْيَسْتَغْفِرْ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَيُكْرَهُ الطِّيَرَةُ وَ

بسوی آن و مضطر کرده شود پس آمرزش خواهد مر خداوند گور را و مکروه است شگون بد گرفتن و

لَا بَاْسَ بِالتَّفَاؤُلِ وَيُسْتَحَبُّ التَّوَاضُعُ لِكُلٍّ وَيُسْتَحَبُّ تَوْقِيْرُ الشُّيُوْخِ

نیست باک به فال خوش گرفتن و دوست فروتنی کردن مر همه را و دوست بزرگی داشتن پیران را

وَرَحْمَةُ الْاَطْفَالِ وَالْعَفْوُ عَنْهُمْ وَلَا يَتْرُكُ تَاْدِيْبَهُمْ **فَصْلٌ** وَيَجُوْزُ

و نرمی کردن خوردان را و عفو از ایشان و نگذارد ادب دادن خوردان و روا است

اَنْ يَقُوْلَ الرَّجُلُ لِغَيْرِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى فُلَانِ بْنِ

گفتن مرد دیگری را صلوات فرستد خدای بر تو و صلوات فرستد خدای بر فلان بن

فُلَانٍ لِمَا رُوِيَ اَنَّ عَلِيًّا رض قَالَ لِعُمَرَ رض صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَالنَّبِيُّ

فلان از برای آنکه روایت است بدرستی حضرت علی رض گفت مر حضرت عمر رض را صلوات فرستد خدا بر تو و پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى اٰلِ اَبِيْ اَوْفٰى **فَصْلٌ** وَيُكْرَهُ مُصَافَحَةُ

گفت ای بار خدایا صلوات بفرست بر آل ابی اوفی و مکروه است دست گرفتن

اَهْلِ الذِّمَّةِ لِمَا رَوٰى اَبُوْ هُرَيْرَةَ رض عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ

کافران ذمی را از جهت چیزیکه روایت کرد ابو هریره رض بدرستی گفت گفت پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تُصَافِحُوْا اَهْلَ الذِّمَّةِ **فَصْلٌ** وَالْاَدَبُ فِي الدُّعَاءِ

دست کمیسید کافران ذمی را و ادب در دعا کردن

اَنْ يَمُدَّ يَدَيْهِ وَيَحْمَدَ اللّٰهَ تَعَالٰى وَيُصَلِّيْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

دراز کردن هر دو دست و حمد و ثنا گفتن خدا را و درود گفتن بر پیغامبر م

ثم يسأل حاجته ولا ينظر الى السماء في حال دعائه فاذا فرغ مسح

پس از آن بخواهد حاجت خود را و نه بیند بطرف آسمان در وقت دعا کردن و چون فارغ شود بمالد

يديه على وجهه لما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال سلوا الله ببطون

دو دست خود بر روی خود از برای چیزیکه روایت است از پیغامبر بدرستی فرموده پیغامبر بخواهید خدا را به درون

أكفكم **فصل** والتعوذ بالقرآن جائز لقوله عز وجل فاستعذ

کف های خود و پناه جستن بقرآن رواست از جهت قول خدا پس پناه بخواه بخدا

بالله من الشيطان الرجيم وقوله عز وجل قل أعوذ برب الفلق قل أعوذ

بخدا از شیطان رانده شده و از جهت قول خدا بگو یا محمد پناه میخواهم به پروردگار صبح بگو یا محمد پناه میخواهم

برب الناس وما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا اشتكى شيئا قرأ على

به پروردگار مردم از برای چیزیکه روایت بدرستی بود پیغامبر چون درد میکرد چیزی میخواند بر

نفسه المعوذتين ونفث وكان صلى الله عليه وسلم يقول أعوذ بوجه الله

خود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس میدمید و بود پیغامبر میگفت میفرمود پناه میخواهم بذات خدای

الكريم وكلماته التامات من شر ما خلق وذرء وبرء ومن شر كل

بزرگ و کلمات او که درست اند از بدی آن چیز بکه آفریده است و پراکنده کرده و پیدا کرده است از بدی هر

دابة ربي آخذ بناصيتها وكذلك الرقية بالقرآن وبأسماء الله

جنبنده که پروردگار من گیرنده است موی پیشانی او را و همچنین افسون کردن بقرآن و بنام های خدا

الحسنى جائزة لقوله عز وجل وننزل من القرآن ما هو شفاء و

که نیکو تر اند رواست از جهت فرموده خدا و فرود می آریم از قرآن چیزیکه شفاست و

رحمة للمؤمنين وقال تعالى وهذا كتاب أنزلناه مبارك وقال

رحمت مر مسلمانرا و فرمود خدای تعالی و این قرآن نوشته شده است که فرود آورده ام از برای

النبي صلى الله عليه وسلم استرقوا لها فانه لو سبق القدر شيء لسبقته

و فرمود پیغامبر افسون بخوانید مر چشم را پس بدرستی اگر پیشی میکرد تقدیر خدا را چیزی هر آینه سبقت میکرد

العين ويريد به صلى الله عليه وسلم في حق الحسن والحسين رضي الله عنهما

چشم آدمی مراد میدارد پیغامبر این حدیث در حق امام حسن و حسین

فصل ويكتب للمحموم ويعلق عليه ما روي عن الامام

و نوشته شود برای تب کرده شده و بیاویزد برو چیزیکه روایت است از امام

أحمد حنبل رض أنه قال حممت فكتب لي من الحمى بسم الله الرحمن الرحيم

احمد حنبل بدرستی گفت که تب کرده شدم پس نوشته شد مرا از جهت تب آغاز میکنم بنام خدا بخشنده مهربان

وبالله محمد رسول الله يا نار كوني بردا وسلاما على ابراهيم واراد

و بنام خدا و بخدا محمد فرستاده خدا است ای آتش بشو سردی و سلامتی بر ابراهیم و خواسته بود مکاری

بِكَيْدٍ فَجَعَلْنٰهُمُ الْأَخْسَرِيْنَ اَللّٰهُمَّ رَبَّ جَبْرَئِيْلَ وَمِيْكَائِيْلَ وَ
با براهیم دعغا را پس گردانیدیم ایشانرا زیانکاران ای بار خدایا پروردگار جبرائیل و میکائیل و

إِسْرَافِيْلَ اِشْفِ صَاحِبَ هٰذَا الْكِتَابِ بِحَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ وَجَبَرُوْتِكَ
اسرافیل شفا کن خداوند مکتوب را بقوت خود و توانائی خود

فصل

يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ وَقَدْ قَالَ بَعْضُ اَصْحَابِنَا يُكْتَبُ لِلْمُعْسِرَةِ
ای رحیم ترین رحمت کنندگان و بتحقیق گفته اند بعضی یاران نوشته شود مرزنی را

اِذَا عَسُرَ عَلَيْهَا الْوِلَادَةُ فِيْ جَامٍ اَوْ اٰنِيَةٍ نَظِيْفَةٍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
چون دشوار شود برا و زائیدن در کاسه یا آوند پاکیزه

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ اَلْحَمْدُ
نیست هیچ خدای مگر خدای داناست و بزرگ است پاکی است خدا یرا که پروردگار عرش بزرگ است و ثناست

لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوْا اِلَّا عَشِيَّةً اَوْ
مرخدا یرا که پروردگار جهانهاست چنانستی کافران روزیکه بینند قیامت را میگویند که درنگ نکرده ایم در گورها مگر شبانگاه روزی

ضُحٰهَا كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوْعَدُوْنَ لَمْ يَلْبَثُوْا اِلَّا سَاعَةً مِّنْ
یا در چاشت آن چنانستی روزیکه می بینند آن چیزرا که وعده کرده شده اند درنگ نکردند در دنیا مگر یکساعت از

نَّهَارٍ بَلٰغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ اِلَّا الْقَوْمُ الْفٰسِقُوْنَ ثُمَّ يُغْسَلُ وَيُسْقٰى
روز قرآن رسانیدن حکم خداست پس هلاک کرده نمیشود مگر قوم گنهکاران پس شسته شود و نوشیده شود

مِنْهُ وَيُنْضَحُ مَا بَقِيَ عَلٰى صَدْرِهَا وَكَذٰلِكَ يَجُوْزُ الرُّقْيَةُ مِنَ
از آن و پاشیده شود باقی آب بر سینه آن و همچنین رواست افسون کردن از

النَّمْلَةِ وَغَيْرِهَا كَالْعَقَارِبِ وَالْحَيَّاتِ وَالْبَرَاغِيْثِ وَالْبَقِّ لِاَنَّ
مورچه و دیگران چنانچه کژدم ها را و مارها و کیک ها و پشه ها زیراکه بدرستی

النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَخَّصَ فِي الرُّقْيَةِ مِنْ كُلِّ ذِيْ حُمَةٍ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
پیغامبر علیه السلام رخصت کرده است در افسون کردن از هر خداوند زهر و فرمود پیغامبر علیه السلام

مَنْ قَالَ حِيْنَ يُمْسِيْ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى نُوْحٍ وَعَلٰى نُوْحٍ السَّلَامُ
هر که میگوید وقتی که شب میکند صلوات فرستد خدا بر نوح و بر نوح سلام است

لَمْ تَلْدَغْهُ عَقْرَبٌ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَالَ حِيْنَ يُمْسِيْ
نیش نزند او را کژدم دران شب و فرمود پیغامبر علیه السلام هر که میگوید وقتی که شب میکند

ثَلَاثَ مَرَّاتٍ اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ
سه بار پناه میگیرم

لهما المعصية ولا ينظر الى امرأة شابة الا لعذر من شهادة
مر آن هردو را گناه و نظر نکند بطرف زن جوان مگر از جهت عذر از گواهی دادن

او علاج في المرض ويجوز النظر الى المرأة البرزة والعجوز لعدم
یا دارو کردن در بیماری و روا است نظر کردن بطرف زن گشاده رو و پیرزن از جهت نابودن

الافتتان بها ولا يجتمع رجلان ولا امرأتان عريانين في لحاف
فتنه بآن و یکجا نشود دو مرد و نه دو زن برهنه در یک لحاف

واحد وازار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذلك ولان ذلك يؤدي
یا در یک چادر زیرا که بدرستی پیغامبر صلعم منع فرموده است از آن و از جهت آنکه بدرستی این یکجا شدن میرساند

الى ان ينظر احدهما عورة الاخر وذلك منهي عنه ولانه لا يؤمن
بطرف اینکه نظر کند یکی از ایشان اندام نهانی دیگری را و آن منع کرده شده است از جهت آنکه امن نیست

من ارتكاب معصية بتزيين الشيطان بذلك فصل فان كان
از کردن گناه بزیبا کردن شیطان آن گناه را پس اگر باشد

له مملوك من ذكر او انثى وجب عليه الرفق به ولا يكلفه من
او را بنده از مرد یا زن واجب است بر آن مهربانی کردن با آن بنده و رنج ندهد بنده را از

العمل ما لا يطيق ويكسوه ويطعمه ويزوجه ان شاء ولا يكرهه
کاری که طاقت ندارد و بپوشاند او را و طعام دهد او را و جفت دهد او را اگر خواهد و ستم نکند

على ذلك فان قصر في ذلك عصى وامر ببيعه او عتقه ان شاء
بر جفت گرفتن پس اگر تقصیر کرد در آن چیزها نافرمان شد خدا را و فرموده شود بفروختن آن یا آزاد کردن آن اگر خواهد

او يكاتبه ان طلب العبد ذلك وقد جاء في الحديث ان اخر
یا مکاتب کند آن را اگر بخواهد بنده کتابت را و تحقیق آمده است در حدیث بدرستی آخرین

وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة وما ملكت ايمانكم فصل
وصیت پیغامبر خدا این است نگاه دارید نماز را و چیزیکه مالک است دست شما آن را

ويكره المسافرة بالمصحف الى ارض العدو لئلا تناوله ايدي
و مکروه است مسافر شدن با قرآن بطرف زمین دشمن تا آنکه نرسد آن را دستهای

المشركين الا ان يكون للمسلمين قوة ظاهرة والشوكة و
کافران مگر آنکه باشد مر مسلمانان را توانائی ظاهر و سختی

الغلبة فيجوز استصحابه ليقرء فيه لئلا ينسى القران فصل
و غلبه پس روا است همراه گرفتن قرآن را تا آنکه خوانده شود در او تا که فراموش نشود قرآن

ويستحب اذا نظر في المرآة ان يقول الحمد لله الذي سوى
و دوست است چون نظر کند در آیینه اینکه بگوید ثنا است مر خدا را آنکه درست نمود

خَلْقِي وَأَحْسَنَ صُوْرَتِي وَزَانَ عَنِّي مَا شَانَ مِنْ غَيْرِي لِأَنَّ

آفرینش من و نیکو نمود صورت من و زیبا کرد از من چیزی که عیبناک کرد از غیر من زیرا که بدرستی

ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **فَصْلٌ** وَإِذَا طَنَّتْ أُذُنُهُ يُصَلِّ

آن روایت کرده شده است از پیغامبر ع و چون آواز کند گوش او درود گوید

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَقُوْلُ ذَكَرَ اللّٰهُ مَنْ ذَكَرَنِيْ بِخَيْرٍ لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ عَنِ

بر پیغامبر و بگوید یاد کند خدا کسی را که یاد کرد مرا به نیکوئی زیرا که بدرستی این روایت کرده شده

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **فَصْلٌ** وَيَقُوْلُ إِذَا اشْتَكَى بَدَنُهُ أَوْ أَعْضَاؤُهُ

از پیغامبر و بگوید چون درد کند بدن او یا اندام او

مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنِ اشْتَكَى مِنْكُمْ شَيْئًا أَوِ اشْتَكَى

چیزی که روایت کرده شده است از پیغامبر ع بدرستی فرمود پیغامبر هر کرا از شما درد کند چیزی یا درد کند

أَخًا لَهُ فَلْيَقُلْ رَبُّنَا اللّٰهُ الَّذِيْ فِي السَّمَاءِ تَقَدَّسَ اسْمُكَ أَمْرُكَ

برادری که مر او راست پس بگوید پروردگار ما خداست که در آسمانست تاثیر قدرت او پاک است نام تو فرمان تو

فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ كَمَا رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ اغْفِرْ لَنَا

در آسمان و زمین است چنانکه رحمت تو در آسمان و زمین است بیامرز مر ما را گناه

حُوْبَنَا وَخَطَايَانَا يَا رَبَّ الطَّيِّبِيْنَ أَنْزِلْ رَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَشِفَاءً

ای پروردگار پاکان فرو آر رحمتی از رحمت خود و شفائی

مِنْ شِفَائِكَ عَلَى الْوَجَعِ الَّذِيْ بِهِ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللّٰهِ تَعَالَى **فَصْلٌ** وَإِذَا رَأَى شَيْئًا يَتَطَيَّرُ

از شفای خود بر دردی که باوست پس و بدرستی به میشود بفرمان خدای تعالی و چون ببیند چیزی را که فال بد گیرد

مِنْهُ قَالَ اللّٰهُمَّ لَا يَأْتِيْ بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَذْهَبُ بِالسَّيِّئَاتِ

از و بگوید ای بار خدایا نمی آرد نیکیها را مگر تو و نمی برد بدیها را

إِلَّا أَنْتَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مگر تو و بازگشت نیست از گناه و توانائی نیست بر عبادت مگر بیاری خدا زیرا که بدرستی این روایت است از پیغامبر ع

فَصْلٌ وَيُسْتَحَبُّ إِذَا رَأَى بِيْعَةً أَوْ كَنِيْسَةً أَوْ سَمِعَ صَوْتَ شَبُّوْرٍ

و او بست چون ببیند عبادتخانه نصارا را یا عبادتخانه یهود را یا بشنود آواز بوق را

أَوْ صَوْتَ نَاقُوْسٍ أَوْ رَأَى جَمْعًا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ وَالْيَهُوْدِ وَالنَّصَارَى

یا آواز ناقوس را یا دید گروه از کافران و جهودان و ترسایان

أَنْ يَقُوْلَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ إِلٰهًا

اینکه بگوید گواهی میدهم آنکه نیست هیچ معبودی مگر خداوند بحق خدائی که یگانه است همتا نیست مر او را خدائی

وَاحِدًا لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ فَإِنَّ ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یگانه است بندگی نمی کنیم مگر او را پس بدرستی این روایت است از پیغامبر ع

وَقَالَ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ بِعَدَدِ اَهْلِ الشِّرْكِ وَيَقُولُ اِذَا سَمِعَ صَوْتَ الرَّعْدِ
و فرمود پیغامبر که بخشند خدا مر گوینده را گناه بشمار کافران و بگوید چون بشنود آواز رعد

وَالصَّوَاعِقِ اَللّٰهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تُهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ
و صواعق را ای بار خدایا مکش ما را بغضب تو و هلاک مکن بعذاب تو

وَعَافِنَا قَبْلَ ذٰلِكَ وَيَقُولُ اِذَا رَاَى الرِّيحَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ
و امن ده ما را پیش از آن و بگوید چون ببیند باد را ای بار خدایا من میخواهم

خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا اُرْسِلَتْ بِهِ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا اُرْسِلَتْ
نیکی باد و نیکی چیزیکه فرستاده شده است باد بآن چیز و پناه میخواهم بتو از بدی باد و بدی چیزیکه فرستاده

بِهِ **فَصْلٌ** وَاِذَا دَخَلَ السُّوقَ قَالَ مَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اَللّٰهُمَّ اِنِّي
بآن چیز و چون درآید در بازار بگوید چیزیکه بود پیغامبر میگفت ای بار خدایا

اَسْاَلُكَ خَيْرَ هٰذَا السُّوقِ وَخَيْرَ مَا فِيهِ وَاَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ
میخواهم از تو نیکی این بازار و بهترین چیزیکه در آنست و پناه میخواهم بتو از بدی بازار و بدی

مَا فِيهِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اَنْ اُصِيبَ فِيهَا يَمِينًا فَاجِرَةً اَوْ
چیزیکه در آنست ای بار خدایا پناه میخواهم بتو این که برسم در بازار سوگند دروغ را یا

صَفْقَةً خَاسِرَةً لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ
بیع زیانکار نیست هیچ خدا مگر خدای بحق تنهاست نیست همتا مر او را مر او راست ملک و

لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ
مر او راست ثنا زنده میکند و می میراند و او زنده است و نمی میرد و بدست اوست نیکویی و او بر همه

شَيْءٍ قَدِيرٌ وَاِذَا رَاَى الْهِلَالَ قَالَ اَللّٰهُمَّ اَهِلَّهُ عَلَيْنَا بِالْيُمْنِ وَ
چیز توانا است و چون دید هلال را گفت ای بار خدایا نازل کن بر من بیمن و

الْاِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ رَبِّي وَرَبُّكَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ **فَصْلٌ**
ایمان و سلامتی و اسلام رب من و رب تو الله غالب و بزرگ است

وَاِذَا رَاَى مُبْتَلًى قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ
و چون ببیند گرفتاری را به بلا گوید ثنا است مر خدای را که تندرست کرد ما را از چیزیکه گرفتار کرد ترا بآن و

فَضَّلَنِي عَلَيْكَ وَعَلٰى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ
بزرگی داد مرا بر تو و بر بسیار از کسان که آفریده است بزرگی دادن پس بدرستی خدا

جَلَّ يُعَافِيهِ مِنْ ذٰلِكَ كَائِنًا مَا كَانَ اَبَدًا مَا عَاشَ **فَصْلٌ** وَ
تندرست میدارد او را از آن بلا هر بلای که باشد همیشه تا آنگاه که زنده است و

يَقُولُ لِلْحَاجِّ اِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ تَقَبَّلَ اللّٰهُ نُسُكَكَ وَاَعْظَمَ اَجْرَكَ
بگوید مر حاجی را چون باز آید از سفر خود بپذیرد خدای تعالی عبادت ترا و بزرگ گرداند مزد ترا

وَاَخْلِفْ نَفَقَتَكَ لِمَا رُوِيَ عَنْ عُمَرَ ابْنِ الْخَطَّابِ رض اَنَّهُ كَانَ يَقُولُ
وبدل دهد خدای خرج ترا از جهت چیزیکه روایتست از عمر ابن خطاب بدرستی بود میگفت

ذٰلِكَ **فَصْلٌ** وَاِذَا عَادَ مَرِيضًا مُسْلِمًا وَرَاٰهُ مَنْزُولًا بِهِ مَوْتٌ فَقَالَ
آنرا چون پرسد بیمار مسلمانرا و دید اورا فرود آورده شده است با و مرگ

مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ الْمَوْتُ فَزَعٌ فَاِذَا بَلَغَ اَحَدَكُمْ
چیزیکه روایتست از پیغامبر بدرستی فرمود مرگ ترسنده است پس چون برسید یکی از شمارا

وَفَاةُ صَاحِبِهِ فَلْيَقُلْ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا
مرگ یار خود پس بگوید ما ازان خدائیم بدرستی ما بطرف او باز گردنده ایم و ما بطرف پروردگار خود

لَمُنْقَلِبُونَ اَللّٰهُمَّ اكْتُبْهُ عِنْدَكَ فِي الْمُحْسِنِينَ وَاجْعَلْ كِتَابَهُ
باز گردنده ایم ای بار خدای بنویس ورا نزد تو در نیکوکاران و بگردان دفتر اورا

فِي عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْهُ عَلٰى عَقِبِهِ فِي الْاٰخِرِينَ وَلَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهُ وَلَا
در علیین و خلیفه شو بر پس ماندگان او و نا امید مکن مرا از مزد او و بلا

تَفْتِنَّا بَعْدَهُ وَيُسْتَحَبُّ اَيْضًا اَنْ يُشِيرَ عَلَيْهِ بِالتَّوْبَةِ مِنَ الذُّنُوبِ
نه انداز مارا بعد او و دوست داشته شده نیز اشارت کردن براو بتوبه از گناهان

وَالْخُرُوجِ مِنَ الْمَظَالِمِ وَالْوَصِيَّةِ بِثُلُثِ مَالِهِ لِلْاَقَارِبِ وَالْفُقَرَاءِ
و برآمدن از ستم های و وصیت بسیوم حصه مال خود برای نزدیکان و فقیران

مِنْهُمُ الَّذِينَ لَا يَرِثُونَهُ وَاِنْ لَمْ يَكُونُوا فَلِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَ
از ایشان آنانکه وارث نیستند اورا و اگر نباشند نزدیکان پس وصیت کند از برای فقیران و بی نوایان و

الْمَسَاجِدِ وَالْقَنَاطِيرِ وَوُجُوهِ الْبِرِّ وَالْخَيْرِ **فَصْلٌ** وَيَقُولُ حِينَ
مسجدها و پل ها و اقسام نیکی و خیر و بگوید هنگام که

يَضَعُ الْمَيِّتَ فِي قَبْرِهِ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِذَا وَضَعْتُمْ
می نهد مرده را در گور خود چیزیکه روایتست از پیغامبر بدرستی فرمود پیغامبر چون می نهید

مَوْتَاكُمْ فِي الْقَبْرِ فَقُولُوا بِسْمِ اللّٰهِ وَعَلٰى مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ وَيَقُولُ اِذَا
مردگان خودرا در گور پس بگوئید نهادیم بنام خدای و بر دین پیغامبر خدا و بگوید چون

حَثَى التُّرَابَ عَلَى الْمَيِّتِ اِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِرَسُولِكَ وَاِيمَانًا
بریزد خاک بر مرده ایمان آورده ایم بتو و گرویدیم گرویدنی به پیغامبر تو و ایمان آوردیم

بِبَعْثِكَ هٰذَا مَا وَعَدَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ لِاَنَّ
بر برانگیختن تو این چیزیست که وعده کرده خدا و پیغامبر او زیرا که هر که

ذٰلِكَ مَرْوِيٌّ عَنْ عَلِيٍّ رض وَقَالَ مَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ كَانَ لَهُ بِكُلِّ ذَرَّةٍ
آن روایتست از حضرت علی و گفت علی هر که کرد آنرا باشد مر او را بهر ذره

من آداب النكاح فصل في آداب النكاح من تراب حسنة

از ادبهای نکاحست در بیان آداب نکاح از خاک نیکی

أن يكون فيه نية المتزوج امتثال أمر الله عز وجل في قوله تع

این که باشد دران نیت جفت کننده بجاآوردن فرمان خدا در قول خدای

وأنكحوا الأيامى منكم والصالحين من عبادكم وإمائكم وقوله تع

و نکاح کنید زنان بیوه و مردان بیزن را از شما و نیکوکاران را از بندهای شما و داهای شما و قول حضرت تعالی

فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلث ورباع وقوله صلى الله عليه وسلم

پس نکاح بکنید چیزیکه خوش آید مر شمارا از زنان دوگان و سه گان و چهارگان و قول پیغامبر ع

تناكحوا تناسلوا فإني مكاثر بكم الأمم ولو بالسقط فيعتقد

نکاح کنید و اولاد بهم رسانید پس بدرستی من فخر کننده ام به بسیاری شما امتان دیگر را و اگر باشد فرزند ناتمام پس اعتقاد کند

وجوب النكاح بهاتين الآيتين والخبر عند عدم خوف الزنا

واجب بودن نکاح کردن بآن دو روایت مذکور و حدیث پیغامبر هنگام نابودن ترس زنا

وعند وجوده يخرج من الخلاف في الجملة لأن النكاح عند

و نزدیک یافتن آن ترس تا آنکه برآید از خلاف علما در وجوب نکاح زیراکه بدرستی نکاح نزد

أبي داود في رواية الإمام أحمد واجب على الإطلاق فيكون له

ابوداود در روایت امام احمد واجبست خواه خوف زنا باشد یا نه پس باشد مر او را

ثواب الممتثل لأمر الله عز وجل ويعتقد مع ذلك إحراز دينه

ثواب بجاآرنده فرمان حق و اعتقاد کند بان فرمان برداری نگاهداشتن دین خود

وتكميله لقول النبي صلى الله عليه وسلم من تزوج فقد أحرز نصف دينه

و کامل ساختن آنرا از جهت فرمان پیغامبر ع هرکه جفت گرفت پس بتحقیق نگاه داشت نصف دین خود را

وقوله صلى الله عليه وسلم إذا تزوج العبد فقد استكمل نصف دينه و

و قول پیغامبر ع هرگاه که جفت کرد بنده پس بتحقیق کمال کرد نیمه دین خود را و

يتخير الحسيبة الأجنبية البكر وأن تكون من نساء يعرفن

اختیار کند زن بزرگ نژاد و بیگانه دوشیزه بکر را و این که باشد زن از زنان که شناخته میشوند

بكثرة الولادة لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال لجابر بن عبد الله رض لما

به بسیاری زائیدن زیراکه بدرستی پیغامبر فرمود مر جابر را هرگاه که

أخبره أنه تزوج بالثيب فقال له أفلا بكرا تلاعبها وتلاعبك

خبر کرد پیغامبر را بدرستی جابر زن گرفت بیوه پس فرمود پیغامبر مر جابر را آیا چرا نه گرفتی دختر بازی میکردی تو او را و بازی میکرد او ترا

وإنما شرطنا كثرة الولادة لما تقدم من قوله صلى الله عليه وسلم

و جز این نیست که شرط کردیم در آن بسیار زائیدن از جهت چیزیکه گذشت از فرمان پیغامبر ع

تناكحوا تناسلوا فاني مكاثر بكم الامم ولو بالسقط وفي بعض

تناكحوا الخ ... و در بعضی

الاحاديث قال صلى الله عليه وسلم تزوجوا الولود الودود فاني مكاثر بكم قوله وانما شرطت

حدیثها است فرمود پیغامبر جفت کنید زنان زاینده دوست دارنده در بسیاری کنندم امتها و جز این نیست که شرط کردیم

الاجنبية ولا تكون من اقاربه لئلا يقع بينهم منافرة وعداوة

بیگانه را و نباشد زن از نزدیکان او تا آنکه نیفتد میان ایشان گریز و دشمنی

تؤدي الى قطع الارحام المامور بايصالها ولهذا منع الشرع

برساند آن بطرف بریدن پیوند ارحام که فرموده شده است به پیوستن آنها و از جهت همین منع کرده است شرع

الجمع بين الاختين في عقد النكاح ولا ينبغي ان يتزوج سليطة

جمع کردن دو خواهر را در عقد نکاح و نمی سزد این که جفت کند زن غوغا کننده را

اللسان ولا مختلعة ولا متوانية فاذا تزوج فليحسن خلقه

و تیز زبان ... چون زن بگیرد نیکو کند خلق خود را

معها ولا يؤذيها ولا يكرهها على مهرها لتختلع منه ولا يشتم

با زن و آزار نکند آنرا و ستم نکند آنرا بر مهر او پس باز خرد نفس خود را از آن مرد و دشنام نکند

لها ابا ولا اما فان فعل ذلك كان الله ورسوله بريئين منه

مر زن را از روی پدر و نه مادر پس اگر کرد آنرا باشند خدا و رسول او بیزار از آن

قال النبي صلى الله عليه استوصوا بالنساء خيرا فانهن عوان عندكم

فرمود پیغامبر علیه السلام وصیت کنید در زنان نیکی را پس بدرستی ایشان عوانند نزد شما

يعني اسراء وقد جاء في بعض الآثار من تزوج امرأة بصداق

یعنی بندیان و تحقیق آمده است در بعضی خبرها هر که جفت کند زنی را بکابین

ولا يريد ان يؤديه اليها جاء يوم القيمة زانيا فان اذته

و نخواهد اینکه برساند کابین بطرف زن بیاید آنکس روز قیامت در حالی که زنا کننده است پس اگر آزار کند او را

المرأة بلسانها وكان في ذلك فساد دينه فليستر هو نفسه

زن بزبان خود و بوده است در آن فساد دین آن مرد پس بگرداند آن مرد نفس خود را

منها او يلجأ الى الله عز وجل ويبتهل اليه بالدعاء فانه يكفي

از زن یا پناه آورد بطرف خدای و زاری کند بطرف او بدعا پس بدرستی آن بس میکند

وان صبر على ذلك كان كالمجاهد في سبيل الله عز وجل وان

و اگر صبر کند بر آن آزار باشد مانند غازی در راه خدا و اگر

طابت هي له بشيء من مالها من غير اكراه فليأكله هنيئا

خوش کند آن زن مر شوهر را به چیزی از مال خود بی ستم کردن پس هر آینه بخورد آن مرد آنرا در حالی که گوارنده است

مَرِيًّا وَيَنْبَغِي أَنْ يَجْتَهِدَ فَيَنْظُرَ إِلَى وَجْهِهَا وَبَدَنِهَا مِنْ غَيْرِ

و می سزد این که بکوشد پس ببیند بطرف روی زن و تن آن بی

أَنْ يَخْلُوَ بِهَا قَبْلَ الْعَقْدِ لِئَلَّا يَقَعَ بِقَلْبِهِ شَيْءٌ فَيَكْرَهُهَا فَيُؤَدِّيَ

آنکه خلوت کند باو قبل از نکاح تا آنکه نه افتد در دل او چیزی پس ناخوش دارد او را پس برساند

إِلَى طَلَاقِهَا وَمُفَارَقَتِهَا عَنْ قَرِيبٍ وَفِي ذَٰلِكَ وُقُوعٌ فِي الْمَكْرُوهِ

بطرف طلاق دادن او و جدا شدن از زن از نزدیک و دران طلاق افتادنست در مکروه

عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا مِنْ مُبَاحٍ أَبْغَضَ

نزد خدای تعالی زیرا که بدرستی پیغامبر فرمود نیست هیچ مباح دشمن تر

إِلَى اللّٰهِ تَعَالَى مِنَ الطَّلَاقِ وَالْأَصْلُ فِي ذَٰلِكَ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

بطرف خدای تعالی از طلاق و اصل دران چیزیست که روایت ست از پیغامبر

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا قَذَفَ اللّٰهُ تَعَالَى فِي قَلْبِ أَحَدِكُمْ خِطْبَةَ امْرَأَةٍ

بدرستی فرمود هرگاه که انداخت خدای تعالی در دل یکی از شما خواستگاری زنی

فَلْيَنْظُرْ إِلَى وَجْهِهَا وَكَفَّيْهَا فَإِنَّهُ أَحْرَى أَنْ يُؤْدَمَ بَيْنَهُمَا وَمَا رُوِيَ

پس ببیند بطرف روی آن و دو دست آن پس بدرستی دیدن سزاوارتر است اینکه سازوار کرده شود میان ایشان و اصل دران

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رض أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا خَطَبَ أَحَدُكُمُ

از جابر بدرستی گفت جابر فرمود پیغامبر خدا هرگاه که خواستگاری کند یکی از شما

الْمَرْأَةَ فَإِنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا يَدْعُوهُ إِلَى نِكَاحِهَا فَلْيَفْعَلْ فَخَطَبْتُ

زنرا پس اگر تواند دیدن بطرف چیزیکه میخواهد آنرا بطرف نکاح آن پس بکند پس خواستم

جَارِيَةً فَكُنْتُ أَتَخَبَّأُ لَهَا حَتَّى رَأَيْتُ مِنْهَا مَا دَعَانِي إِلَى نِكَاحِهَا وَتَزَوُّجِهَا

یک دختر را پس بودم که پنهان میشدم مراو را تا آنکه دیدم از آن دختر چیزیکه خواند مرا بطرف نکاح او و جفت کردن او

ذَكَرَهُ أَبُو دَاوُدَ فِي سُنَنِهِ وَيَنْبَغِي أَيْضًا أَنْ تَكُونَ مِنْ ذَوَاتِ الدِّينِ

یاد کرد این حدیث را ابو داود در سنن خود و می سزد این که باشد زن از خداوندان دین

وَالْعَقْلِ لِمَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ

و عقل از برای چیزیکه روایت کرد ابو هریره از پیغامبر بدرستی فرمود نکاح کرده شود زن

لِأَرْبَعٍ لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَلِجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ

از جهت چهار از جهت مال آن و از جهت نژاد آن و از جهت حسن آن و از جهت دین آن پس فیروزی بجو بخداوند دین خاک آلود باد

يَدَاكَ وَإِنَّمَا نَصَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى ذَاتِ الدِّينِ لِأَنَّهَا تُعِينُ الزَّوْجَ

دست تو و جز این نیست که حدیث کرد پیغامبر بر خداوند دین زیرا که بدرستی آن یاری میدهد شوهر را

عَلَى مَعِيشَتِهِ وَتَقْنَعُ بِالْيَسِيرِ وَالْبَاقِيَاتُ تُوقِعُهُ فِي الْوِزْرِ وَالْوَبَالِ

بر زندگانی و قناعت میکند باندک و باقی می اندازد شوهر را در گناه و غم

إلا أن يسلم الله تعالى عن ذلك وقد فسر أكثر المفسرين قوله
مگر آنکه سلامت دارد خداي تعالى ازان وبتحقيق تفسير كرده اند بيشتر مفسران قول خدا تعالى را

عز وجل فالآن باشروهن وابتغوا ما كتب الله لكم المباشرة بالجماع
پس اكنون نزديكي كنيد زنان را و بجواهيد چيزيرا كه نوشته است خدا تعالى مرشما را مباشرة را بجماع كردن

والابتغاء بالولد أي اطلبوا الولد بالمباشرة وكذلك ينبغي للمرأة
و ابتغا را بفرزند يعني بجواهيد فرزند بنزديكي كردن وهم چنين مي سزد مرزن را

أن تنوي بذلك تحصين فرجها والولد والثواب الجزيل عند الله
اينكه نيت كند به نكاح كردن پاك داشتن اندام خود را و فرزند را و ثواب بزرگ را از نزد خدا تعالى

بالصبر عند الزوج وعلى الحبل والولادة وتربية الولد لما روى
بصبر كردن نزد شوهر و بر بار و بر زائيدن و بر پروردن فرزند بدان جهت چيزيكه روايت كرده است

زياد بن ميمون عن أنس بن مالك رض قال إن امرأة كان يقال لها الحولاء
زياد از انس پسر مالك گفت بدرستي زني بود گفته ميشود مر او را حولا

عطارة من أهل المدينة دخلت على عائشة رض فقالت يا أم المؤمنين
و عطر فروشنده بود از مردم مدينه درآمد حولا بر عايشه پس گفت اي مادر مسلمانان

زوجي فلان أتزين له كل ليلة وأتطيب كأني عروس زفت ليلة
شوهر من فلان است مي آرايم مر او را هر شب و خوشبوي مي مالم چنانستي كه من عروسم كه سپرده شده ام بطرف او

فإذا أوى إلى فراشه دخلت عليه في لحافه والتمس بذلك رضاء
پس هرگاه كه جاي گيرد بسوي فراش خود سپس درآيم بر او در لحاف او و ميخواهم بان درآمدن خوشنودي

الله تعالى حول وجهه عني أراه أبغضني فقالت اجلسي حتى يدخل
خدا تعالى را ميگرداند شوهر روي خود را از من مي بينم او را كه دشمن داشت مرا پس گفت عايشه بنشين تا كه درآيد

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت فبينما أنا كذلك إذ دخل رسول الله صلى
پيغامبر خدا گفت حولا در ميان آنكه نشسته بودم ناگاه درآمد پيغامبر خدا

الله عليه وسلم فقال ما هذه الريح التي أجدها أتتكم الحولاء ابتعتم منها شيئا
پس فرمود پيغامبر كه چيست اين بوي كه مي يابم او را آمده است شما را حولا خريده ايد از ان حولا چيزي

قالت عائشة رض لا والله يا رسول الله فقصت الحولاء قصتها فقال
گفت عايشه نه خريده ام سوگند خداست اي پيغامبر خدا پس بيان كرد حولا قصه خود را پس فرمود

صلى الله عليه وسلم لها اذهبي واسمعي وأطيعي له قالت أفعل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
پيغامبر حولا را برو و بشنو فرموده او را و فرمانبرداري كن گفت حولا ميكنم اي پيغامبر خدا

فما لي من الأجر قال صلى الله عليه وسلم ما من امرأة رفعت من بيت زوجها شيئا
پس چيست مرا از مزد فرمود پيغامبر نيست هيچ زني كه برداشته است از خانه شوهر خود چيزي

وَوَضَعَتْهُ تُرِيدُ بِهِ الْإِصْلَاحَ إِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ تَعَالَى لَهَا حَسَنَةً وَمَحَى

و نهاده بست انرا دران حال که میخواهد راست کردن خانه مگر نوشته است خدا مراورا نیکی و دور کرده است

عَنْهَا سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهَا دَرَجَةً وَمَا مِنِ امْرَأَةٍ حَمَلَتْ مِنْ زَوْجِهَا حِيْنَ

ازان گناه و بلند کرده است مراورا پایه و نیست کسی از زن که حمل گرفته باشد از شوهر خود

تَحْمِلُ إِلَّا كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ الْقَائِمِ لَيْلَةً وَالصَّائِمِ نَهَارًا وَالْغَازِيْ

مگر باشد برای آن زن از اجر چون قایم در شب و روزه دار در روز و جنگ کننده

فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ تَعَالَى وَمَا مِنِ امْرَأَةٍ يَأْتِيْهَا طَلْقٌ إِلَّا كَانَ لَهَا بِكُلِّ طَلْقَةٍ

در راه خدا تعالی و نیست کسی از زن که می آید اورا درد زه مگر آنکه بوده است مراورا بهر دردی

عِتْقُ نَسَمَةٍ وَبِكُلِّ رَضْعَةٍ عِتْقُ رَقَبَةٍ فَإِذَا فَطَمَتْ وَلَدَهَا نَادَاهَا

ازاد کردن بنده و بهر مکیدن ازاد کردن بنده پس چون باز گرفت از شیر فرزند خود را آواز میکند اورا

مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَيَّتُهَا الْمَرْأَةُ قَدْ كُفِيْتِ الْعَمَلَ فِيْمَا مَضَى فَاسْتَأْنِفِيْ

آواز کننده از آسمان ای هرکدام ای زن تحقیق تمام کردی کار را در زمان گذشته پس از سر گیر

الْعَمَلَ فِيْمَا بَقِيَ قَالَتْ عَائِشَةُ رض قَدْ أُعْطِيَ النِّسَاءُ كَثِيْرًا فَمَا بَالُكُمْ يَا

کار در زمان که باقیست گفت عایشه تحقیق داده شده اند زنان ثواب بسیار پس چیست

مَعْشَرَ الرِّجَالِ فَضَحِكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ رَجُلٍ أَخَذَ بِيَدِ امْرَأَتِهِ يُرَاوِدُهَا

گروه مردان پس خنده کرد رسول خدا پس گفت نیست هیچ مردی که گرفت دست زن خود را و دان

إِلَّا كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ تَعَالَى حَسَنَةً فَإِنْ عَانَقَهَا فَعَشْرُ حَسَنَاتٍ فَإِذَا أَتَاهَا

مگر نوشته است خدا اورا نیکی و اگر دست در گردن کرد او را پس ده نیکی است پس چون آمد زن را

كَانَ خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا فَإِذَا قَامَ لِيَغْتَسِلَ لَمْ يَمُرَّ الْمَاءُ عَلَى شَعْرَةٍ

باشد بهتر از دنیا و چیزیکه درانست و چون بخیزد تا غسل کند نمیگذرد آب را بر موی

مِنْ جَسَدِهِ إِلَّا تُكْتَبُ لَهُ حَسَنَةٌ وَيُمْحَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَتُرْفَعُ لَهُ دَرَجَةٌ

از تن او مگر نوشته میشود اورا نیکی و دور کرده شود ازو گناه و بلند کرده میشود اورا درجه

وَمَا يُعْطَى بِغُسْلِهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا وَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُبَاهِيْ

و چیزیکه داده میشود بغسل کردن بهتر است از دنیا و چیزیکه درانست و بدرستی خدای تعالی فخر میکند

بِهِ الْمَلَائِكَةَ يَقُوْلُ انْظُرُوْا إِلَى عَبْدِيْ نَامَ فِيْ لَيْلَةٍ قَرَّةٍ يَغْتَسِلُ مِنَ

بغسل کردن فرشتگان را میگوید به بینید بطرف بنده من استاده در شب سرد که غسل میکند از

الْجَنَابَةِ يَتَيَقَّنُ بِأَنِّيْ رَبُّهُ اشْهَدُوْا بِأَنِّيْ قَدْ غَفَرْتُ لَهُ وَعَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ

جنابت یقین دارد باین که بدرستی من پروردگار اویم گواه باشید باین که تحقیق بخشیدم مراورا و نقل است از ابن مبارک

بْنِ فُضَالَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَوْصُوْا بِالنِّسَاءِ

و او را از امام حسین گفت امام حسین فرمود پیغامبر خدا قبول کنید پند من در حق زنان

خيرًا فإنهنّ عوانٌ عندكم يعني ماسورات لا يملكن لأنفسهنّ شيئًا

نیکی را بدرستی ایشان بندیانند پیش شما یعنی مالک نیستند مر نفس های خود را چیزی

وإنما أخذتموهنّ بأمانة الله تبارك وتعالى واستحللتم فروجهنّ

وجز این نیست که گرفته اید شما ایشانرا امانت خدا تعالی و حلال ساخته اید اندامهای ایشانرا

بكلمة الله عزّ وجلّ وعن عبادة ابن كثير عن عبد الله الحريري عن

بکلمه خدا تعالی و نقلست از عباده پسر کثیر و از عبدالله واو از

ميمونة زوج النبي صلى الله عليه قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيار الرجال

میمونه زوجه پیغامبر ع گفت فرمود پیغامبر خدا بهترین مردان

من أمتي خيارهم لنسائهم وخير النساء من أمتي خيرهنّ لأزواجهنّ

از امت من بهترین ایشانست مر زنان خود را و بهترین زنان از امت من بهترین ایشانست مر شوهران خود را

يرفع لكل امرأة منهنّ كل يوم وليلة أجر ألف شهيد قتلوا في سبيل

بر داشته میشود هر زنی را از ایشان هر روز و شب مزد هزار شهید کشته شده اند در راه خدا

الله صابرين محتسبين وتفضل أحديهنّ على الحور العين كفضل

در این حال که صابر اند و طلب کننده اند از خدا و بزرگ است یکی از ایشان بر حور عین مانند بزرگی

محمد صلى الله عليه على أدنى رجل منكم وخير النساء من أمتي من تأتي مسيرة

محمد ص بر کمترین مردی از شما و بهترین زنان از امت من کسیست که می آید آسان کننده

زوجها في كل شيء يهواه ما خلا معصية الله تعالى عزّ وجلّ وخير

مر شوهر خود در هر چیزیکه دوست میدارد اورا جز از گناه خدای تعالی بهترین

الرجال من أمتي من تلطف بأهله لطف الوالدة بولدها يكتب لكل

مردان از امت من کسیست که مهربانی کند با اهل خود هم چون مهربانی مادر بفرزند خود نوشته میشود هر

رجل منهم كل يوم وليلة أجر مائة شهيد قتلوا في سبيل الله صابرين

مردی از ایشان هر روز و شب مزد صد شهید کشته شده اند در راه خدا در حالیکه صبر کننده اند

محتسبين فقال عمر بن الخطاب رض يا رسول الله وكيف يكون

و طلب ثواب کننده اند پس گفت عمر بن خطاب ای پیغامبر خدا چگونه میباشد

للمرأة أجر ألف شهيد وللرجل أجر مائة شهيد قال صلى الله عليه وسلم أوما

زن را مزد هزار شهید و مرد را مزد صد شهید فرمود رسول ع آیا تو

علمت أن المرأة أعظم أجرًا من الرجل وأفضل ثوابًا فإن الله عزّ وجلّ

ندانستی بدرستی زن بزرگترست از روی مزد از مرد و بهترست از روی ثواب پس بدرستی خدا بزرگ

يرفع للرجل في الجنة درجات فوق درجاته برضاء زوجته عنه

بلند میکند برای مرد در بهشت مرتبه ها بالای مرتبه های او بسبب خوشنودی زن او از او

ودعائها له اوعلمت ان اعظم وزرا بعد الشرك بالله المرأة اذا
و دعا کردن زن مرد را آیا ندانستی تو بدرستی بزرگتر از روی بارگناه بعد از کفر بخدا زن است چون

غضبت زوجها الا فاتقوا الله في الضعيفين فان الله سائلكم عنهما
غضب میکند شوهر خود را آگاه باشید بپرهیزید خدا را در دو ناتوان پس بدرستی خدا پرسنده شماست از ایشان

اليتيم والمرأة فمن احسن اليهما فقد بلغ الى الله عز وجل ورضوانه
یکی یتیم دیگری زن پس هر که نیکوئی کرد بطرف آن هر دو پس بتحقیق رسید بطرف خدا تعالی و خوشنودی آن

ومن اساء اليهما فقد استوجب من الله سخطه وحق الزوج كحقي
و هر که بدی کرد بایشان پس بتحقیق سزاوار شد از خدا غضب او را و حق شوهر همچون حق من است

عليكم فمن ضيع حقي فقد ضيع حق الله فقد باء بسخط من الله و
بر شما پس کسی که ضایع کرد حق مرا پس بتحقیق ضایع کرد حق خدا را پس بتحقیق سزاوار گشت بغضب خدای و

ماويه جهنم وبئس المصير وعن ابي جعفر بن محمد بن علي عن
بازگشت اوست دوزخ ... و نقل است از ابی جعفر

جابر بن عبد الله رض قال بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في نفر
و او از جابر گفت جابر ناگاه ما نزد پیغامبر خدا بودیم و آن حضرت در جماعتی

من اصحابه رض اذ اقبلت حتى قامت على راسه ثم قالت السلام عليك
از یاران خود بود در آنوقت پیش آمد زنی تا آنکه استاد بر سر پیغامبر خدا گفت سلام بر تو باد

يا رسول الله انا وافدة النساء اليك ليست امرأة يبلغها مسيري
ای پیغامبر خدا من پیغام کننده زنانم بطرف تو نیست هیچ زنی که میرسد او را سیر کردن

اليك الا اعجبها ذلك يا رسول الله ان الله تعالى رب الرجال ورب
بطرف تو مگر آنکه عجب می آید آنرا سیر کردن من ای پیغامبر خدا بدرستی خدا تعالی پروردگار مردان و پروردگار

النساء وادم ابو الرجال وابو النساء وحواء ام الرجال وام النساء
زنان است و آدم ع پدر مردان و پدر زنانست و حوا مادر مردان و مادر زنان است

فالرجال اذا خرجوا في سبيل الله عز وجل فقتلوا فاحياء عند ربهم
پس مردان چون می برآیند بیرون راه خدای پس کشته شوند پس زنده اند نزد پروردگار خود

يرزقون واذا جرحوا فلهم من الاجر مثل ما علمت ونحن نجلس عليهم
روزی داده میشوند و چون زخمی شوند پس مر ایشانراست از مزد مانند چیزیکه دانستی تو و ما می نشینیم برایشان

ونخدمهم فهل لنا من الاجر شيء قال صلى الله عليه وسلم نعم اقرئي عني النساء
و خدمت میکنیم ایشانرا آیا مارا از مزد چیزیست فرمود پیغامبر آری بخوان از من زنان را

السلام وقولي لهن ان طاعة الزوج واعترافا بحقه يعدل ما
سلام و بگو ایشانرا بدرستی فرمانبرداری شوهر و قبول کردن حق او برابر میشود ثوابی را

فالذ

هُنَالِكَ وَقَلِيلٌ مِنْكُنَّ يَفْعَلُهُ وَعَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ رض قَالَ جِئْنَ بَعَثَتْنِي النِّسَاءُ

آنجاست واندکی از شمایان میکنند آنرا و نقل آرند ثابت واو از انس رض گفت وقتیکه فرستادند مرا زنان

إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَهَبَ الرِّجَالُ بِالْفَضْلِ وَبِالْجِهَادِ فِي

بطرف پیغامبر خدا ام پس گفتم ای پیغامبر خدا رفتند مردان بزیادتی و بغزا کردن در

سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى فَمَا لَنَا مِنْ عَمَلٍ مَذْكُورٍ نُدْرِكُ بِهِ عَمَلَ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

راه خدا پس چیست مارا از کاری که برسیم بآن کار غازیانرا در راه خدا

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِهْنَةُ إِحْدَاهُنَّ فِي بَيْتِهَا تُدْرِكُ عَمَلَ الْمُجَاهِدِينَ فِي

فرمود پیغمبر خدا ام خدمت یکی از ایشان در خانه میرسد کار غازیانرا در

سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رض قَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

راه خدا تعالی و روایت است از عمران گفت پرسیده شد پیغامبر خدا ام

هَلْ عَلَى النِّسَاءِ جِهَادٌ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ جِهَادُهُنَّ الْغَيْرَةُ يُجَاهِدْنَ أَنْفُسَهُنَّ

آیا بر زنان جهاد است پس فرمود پیغامبر ام آری جهاد ایشان غیرت کردنست جهاد میکنند ایشان نفس خودرا

فَإِنْ صَبَرْنَ فَهُنَّ مُجَاهِدَاتٌ فَإِنْ رَضِينَ فَهُنَّ مُرَابِطَاتٌ وَلَهُنَّ أَجْرَانِ

پس اگر صبر کنند پس ایشان جهاد کنندگانند پس اگر ایشان راضی شوند پس آن نگاهبانها و مر ایشانرا است دو مزد

اثْنَانِ فَيَنْبَغِي لِلزَّوْجَيْنِ أَنْ يَعْتَقِدَا هَذَا الثَّوَابَ الْمَذْكُورَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ

پس میسزد مر زن و مرد را اینکه اعتقاد کنند این ثواب مذکوررا در این حدیث

وَمَا قَبْلَهَا عِنْدَ الْعَقْدِ وَالْجِمَاعِ جَمِيعًا وَأَدَاءَ الْحَقِّ الْوَاجِبِ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ

وآنچه قبل از آنست نزد عقد کردن وجماع کردن و بجا آوردن حق را که واجبست بر هر یکی

مِنْهُمَا لِلْآخَرِ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ لِيَكُونَا مُطِيعَيْنِ لِلَّهِ عَزَّ

از ایشان دیگر برا بقول خدا و مر ایشان مانند آنست که مردانرا بر ایشانست تا آنکه باشد زن و مرد فرمانبردار مر خدا را

وَجَلَّ مُمْتَثِلَيْنِ أَمْرَهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَعْتَقِدُ الْمَرْأَةُ أَنَّ ذَلِكَ خَيْرٌ لَهَا مِنَ الْجِهَادِ

در حالیکه بجا آرند فرمان خدا را و اعتقاد کند زن بدرستی آن جهاد کردن با نفس خود بهترست از جنگ با کافران

وَالْغَزْوِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ شَيْءٌ خَيْرًا لِلْمَرْأَةِ مِنْ زَوْجٍ

از برای آنکه نقل است از پیغامبر ام بدرستیکه فرمود نیست چیزی بهتر مر زنرا از شوهر

أَوْ قَبْرٍ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِسْكِينٌ مِسْكِينٌ مِسْكِينٌ رَجُلٌ لَيْسَتْ لَهُ امْرَأَةٌ قِيلَ يَا

یا گور و فرمود پیغامبر ام گداست گداست گداست مردیکه نیست مر اورا زن گفته شد ای

رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ غَنِيًّا مِنَ الْمَالِ قَالَ وَإِنْ كَانَ غَنِيًّا مِنَ الْمَالِ وَقَالَ مِسْكِينَةٌ مِسْكِينَةٌ امْرَأَةٌ

پیغمبر خدا اگرچه باشد توانگر از مال فرمود پیغامبر اگرچه باشد توانگر از مال و فرمود پیغامبر گداست گداست زنی

لَيْسَ لَهَا زَوْجٌ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ غَنِيَّةً مِنَ الْمَالِ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

که نباشد مر اورا شوهر گفته شد ای پیغمبر خدا اگرچه باشد توانگر از مال فرمود پیغامبر ام

وان كانت غنية من المال ويستحب ان يكون العقد يوم
واگرچه باشد توانگر از مال و اولیست اینکه باشد نکاح روز
الجمعة او الخميس والمساء اولى من التبكير ويسن ان يكون الخطبة
جمعه یا روز پنجشنبه و شب کردن عقد بهتر است از روز و سنت است اینکه باشد خطبه نکاح
قبل التواجب فان اخرت جاز وهو مخير بين ان يعقد النكاح
پیش از ایجاب و قبول پس اگر تاخیر کرده شد رواست و آن مختار است میان آنکه بے بندد نکاح
بنفسه او يوكل فيه غيره فاذا انعقد العقد يستحب للحاضرين
خودش یا وکیل میکند درآن دیگری را پس چون بسته شد عقد اولیست مر حاضران را
ان يقولوا بارك الله لك وبارك عليك وجمع بينكما في خير و
اینکه بگویند برکت کند خدا مرترا و برکت باد برتو و جمع کند میان شما در نیکوئی و
عافية ثم ان طلبت المرأة واهلها الامهال استحب له اجابتهم
تندرستی پس اگر طلب کرد زن و اهل آن درنگ اولیست مراورا پذیرفتن
الى ذلك قدر ما يعلم التهيئ لامورها فيه وقضاء حوائجها
بطرف آن بقدر آنکه دانسته شود آمادگی کردن برچیزها را درآن مدت و ادا کردن حاجت ها را
من شراء الجهاز والتزين لها فاذا زفت اليه اتبع ما روي عن
از خریدن جهاز و آراستن مراورا پس چون سپرده شد بسوی او پیروی کند چیزیرا که روایت است از
عبد الله ابن مسعود رض وذلك انه جاءه رجل فقال اني تزوجت
عبد الله ابن مسعود و آن روایت اینست بدرستیکه آمد عبد الله را مردی پس گفت بدرستیکه من زن کرده ام
جارية بكرا وقد خشيت ان تكرهني او تفركني فقال له ان
زن بکر و بتحقیق ترسیدم اینکه ناخوش شمرد مرا یا دشمنی دارد مرا پس گفت عبد الله مراورا بدرستیکه
الالف من الله والفرك من الشيطان فاذا دخلت اليك فمرها
الفت از خداست و دشمنی از شیطانست پس چون درآید زن در خانه پس بفرما اورا
لتصلي خلفك ركعتين وقل اللهم بارك لي في اهلي وبارك
که نماز کند در پس تو دو رکعت و بگوی ای خدایا برکت ده مرا در اهل من و برکت کن
لاهلي في اللهم ارزقني منهم وارزقهم مني اللهم اجمع
مر اهل مرا در من ای بار خدایا روزی کن مرا از ایشان و روزی کن ایشان را از من ای بار خدایا جمع کن
بيننا اذا جمعت في خير وفرق بيننا اذا فرقت الى خير فاذا اراد
میان ما تا وقتیکه جمع میکنی در نیکوئی و پراگنده کن میان ما تا وقتیکه پراگنده کنی بسوی نیکی پس چون خواهد
الجماع فليقل بسم الله العلي العظيم اللهم اجعل ذرية طيبة
جماع کردن را پس بگوید بنام خدای که بلند است و بزرگست ای بار خدایا پیدا کن اولاد پاک

إِنْ قَدَّرْتَ أَنْ تُخْرِجَ عَنْ صُلْبِي اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ

اگر اندازه کرده تو اینکه برآید آن از صلب من ای بار خدایا بگوشه بدار مرا از شیطان و بگوشه دار

الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنِي وَإِذَا قَضَى حَاجَتَهُ فَلْيَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

شیطان را از چیزیکه روزی کرده تو مرا و چون ادا کرد مرد حاجت خود را پس بگوید بنام خدا و ستایش مر خدای راست

الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا

آنکه آفرید از آب آدمی را پس گردانید آنرا نژاد و دامادی و بوده است پروردگار تو توانا

يَقُولُ ذٰلِكَ فِي نَفْسِهِ وَلَا يُحَرِّكُ بِهِ شَفَتَيْهِ وَالْأَصْلُ فِي ذٰلِكَ مَا

بگوید آنرا در نفس خود و نه جنبانند بآن گفتن دو لب خود را و اصل در آن گفتن چیزیست

رَوَى كُرَيْبٌ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ أَنَّ

که روایت کرده است کریب از ابن عباس رض گفت گفت پیغمبر خدا صلعم اگر بدرستی

أَحَدَكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَأْتِيَ أَهْلَهُ قَالَ بِسْمِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ

یکی از شما چون وقتی میخواهد اینکه بیاید بر اهل خود را گفت بسم الله ای بار خدایا دور دار مرا از شیطان

وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا ثُمَّ إِنْ قُدِّرَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ

و دور دار شیطان را از چیزیکه روزی کرده مرا پس اگر اندازه کرده شده است اینکه میان ایشان باشد فرزند

فِي ذٰلِكَ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا وَإِذَا ظَهَرَتْ أَمَارَةُ حَبَلِ الْمَرْأَةِ

در این وقت هیچ ضرر نرساند او را شیطان همیشه و چون ظاهر شود نشانه بار

فَلْيُصَفِّ غِذَاءَهَا مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ لِيَتَخَلَّقَ الْوَلَدُ عَلَى أَسَاسٍ لَا

پس پاک کند خوراک زن را از حرام و شبهه تا پیدا شود فرزند بر بنیاد که نی

يَكُونُ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْهِ سَبِيلٌ وَالْأَوْلَى أَنْ يَكُونَ مِنْ حِينِ الزِّفَافِ

باشد شیطان را بروی راه و بهتر آنست اینکه می باشد پاکی خوراک از هنگام سپردن زن

وَيَدُومَ عَلَى ذٰلِكَ لِيَتَخَلَّصَ هُوَ وَأَهْلُهُ وَوَلَدُهُ مِنَ الشَّيْطَانِ فِي الدُّنْيَا

و همیشه باشد بر آن تا خلاص شود مرد و اهل او و فرزند او از شیطان در دنیا

وَمِنَ النَّارِ فِي الْعُقْبَى قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ

و از آتش در آخرت گفت خدای آنکسانی که ایمان آورده اید نگاه دارید خود را

وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَمَعَ ذٰلِكَ يَخْرُجُ الْوَلَدُ صَالِحًا بَارًّا بِوَالِدَيْهِ طَائِعًا

و اهل خود را از آتش دوزخ و به آن می برآید فرزند نیکوکار فرمان بردار مادر و پدر را گردنده

لِرَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ ذٰلِكَ بِبَرَكَةِ تَصْفِيَةِ الْغِذَاءِ فَإِذَا فَرَغَ مِنَ الْجِمَاعِ

مر پروردگار خود را همه آن به برکت پاکی خوراک است پس چون فارغ شود از جماع

تَنَحَّى عَنْهَا وَغَسَلَ مَا بِهِ مِنَ الْأَذَى وَتَوَضَّأَ إِنْ أَرَادَ الْعَوْدَ إِلَيْهَا

دور شود از زن و بشوید چیزیکه با وست از چرکنت و وضو کند اگر میخواهد بازگشتن بسوی زن

وإلا اغتسل ولا ينام جنباً فإنه مكروه وكذلك روي عن النبي

و اگر نه غسل کند و نخوابد جنب پس آن مکروه است و همچنین روایت است از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم إلا أن يشق ذلك عليه لبرد أو بعد حمام أو ماء أو خوف ونحو

مگر آنکه سخت باشد آن غسل کردن بر او از جهت سرما یا دوری گرمابه و آب از جهت ترس و مانند آن

ذلك فينام إلى حين زوال ذلك ولا يستقبل القبلة عند المجامعة

پس خواب کند تا هنگام دور شدن آن و روبه نه آرد قبله را هنگام جماع کردن

ويغطي رأسه ويستتر عن العيون وإن كان عن صبي طفل لا يميز روي

و بپوشد سر خود را و پنهان شود از چشمها و اگر چه باشد از کودک بچه که تمیز نه کند زیرا که روایت کرده است

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا أتى أحدكم أهله فليستتر فإنه إذا لم يستتر

از پیغامبر بدرستی گفت چون می آید یکی از شما اهل خود را پس بپوشد پس بدرستی چون نمی پوشد

استحيت الملائكة وخرجت ويحضره الشيطان وإذا

شرم میدارند فرشتگان و می برآیند و حاضر میشوند او را دیوان و چون

كان بينهما ولد كان الشيطان فيه شريكاً وكذلك روي عن

میباشد میان ایشان فرزند میباشد شیطان در او شریک و همچنین روایت کرده میشود از

السلف أنه إذا لم يسم عند الجماع التف الشيطان على إحليله

علمای گذشته بدرستی چون بسم الله نگوید نزد جماع می پیچد شیطان بر سوراخ ذکر او

يطأ كما يطأ ويستحب له الملاعبة لها قبل الجماع والانتظار

و می سپوزد شیطان چنانچه می سپوزد او و دوست میدارد مر او را بازی کردن بزن پیش از جماع و دوست منتظر بودن

لها بعد قضاء حاجته حتى تقضي حاجتها فإن ترك ذلك مضرة

زن را پس از ادای کردن حاجت خود تا تمام کند حاجت خود را پس بدرستی ترک انتظار رنج رساننده است

عليها ربما أفضى إلى البغضاء والمفارقة وإن أراد العزل عنها

بر زن گاهی میرساند آن بسوی دشمنی و جدائی و اگر میخواهد انزال بیرون فرج زن

فلا يفعل إلا بإذنها إن كانت حرة وبإذن سيدها إن كانت

پس نکند مگر بفرمان زن اگر باشد آزاد و بفرمان خداوند آن اگر باشد

أمة وإن كانت أمته جاز بغير إذنها لأنه لا حق لها دونها وقد جاء

[illegible]

رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال إن لي جارية هي خادمتنا

[illegible]

أطوف عليها وأنا أكره أن تحمل فقال صلى الله عليه وسلم اعزل عنها إن شئت

[illegible]

فَإِنَّهُ سَيَأْتِيهَا مَا قُدِّرَ لَهَا وَيَجْتَنِبُ وَطْيَهَا فِي حَالِ الْحَيْضِ وَالنِّفَاسِ

پس بدرستی سرانجام می آید او را آنچه تقدیر است او را از فرزند و بپرهیزد وطی کردن زن را در وقت حیض و نفاس

وَكَذَلِكَ بَعْدَ انْقِطَاعِ الدَّمِ حَتَّى تَغْتَسِلَ مِنَ الْحَيْضِ قَوْلًا وَاحِدًا وَ

و هم چنین بپرهیزد پس از دور شدن خون تا آنکه غسل کند یک قول و

فِي النِّفَاسِ قَبْلَ الْأَرْبَعِينَ اسْتِحْبَابًا فَإِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَاءَ وَجَبَ التَّيَمُّمُ

در نفاس پیش چهل روز از روی ادب پس اگر نیافت آب را واجبست تیمم کردن

فَإِنْ خَالَفَ فَوَطِئَ فِيهِ تَصَدَّقَ بِدِينَارٍ أَوْ بِنِصْفِ دِينَارٍ عَلَى إِحْدَى

پس اگر خلاف کرد پس وطی کرد در آن حال صدقه دهد یک دینار یا نیم دینار بیکی روایت

الرِّوَايَتَيْنِ وَالْأُخْرَى يَسْتَغْفِرُ اللهَ تَعَالَى وَيَتُوبُ أَنْ تَرْجِعَ إِلَى مِثْلِهِ

و بروایت دیگر آمرزش خواهد از خدا و توبه کند از آنکه باز گردد بسوی مانند آن

وَلَا يُكَفِّرُ وَيَجْتَنِبُ وَطْيَهَا فِي الْمَوْضِعِ الْمَكْرُوهِ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و کفاره ندهد و بپرهیزد وطی کردن زن را در جایکه بدست لعینی دبر و فرمود پیغامبر

مَلْعُونٌ مَنْ أَتَى امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا فَإِنْ لَمْ تَتُقْ نَفْسُهُ إِلَى الْجِمَاعِ لَا يَجُوزُ

دور است از رحمت هر که آمد زن را در دبر آن پس اگر آرزومند نیست نفس او بطرف جماع روا نیست

لَهُ تَرْكُهُ لِأَنَّ لَهَا حَقًّا فِي ذَلِكَ وَعَلَيْهَا مَضَرَّةٌ فِي تَرْكِهِ لِأَنَّ شَهْوَتَهَا

مرد را گذاشتن آن زیرا که بدرستی مر زن راست حق در جماع و بر زن مضرت در گذاشتن آن زیرا که بدرستی شهوت زن

أَعْظَمُ مِنْ شَهْوَتِهِ وَقَدْ رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ

بزرگتر است از شهوت مرد و بتحقیق روایت کرده است ابو هریره بدرستی پیغامبر فرمود

فُضِّلَتْ شَهْوَةُ النِّسَاءِ عَلَى الرِّجَالِ بِتِسْعَةٍ وَتِسْعِينَ إِلَّا أَنَّ اللهَ

افزونست شهوت زنان بر مردان به نود و نه حصه مگر آنکه بدرستی خدا

تَعَالَى أَلْقَى عَلَيْهِنَّ الْحَيَاءَ وَقِيلَ الشَّهْوَةُ عَشَرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا

انداخته است بر ایشان پرده شرم و گفته شده است که شهوت ده حصه است نه از آن

لِلنِّسَاءِ وَوَاحِدَةٌ لِلرِّجَالِ وَالْقَدْرُ الَّذِي لَا يَجُوزُ أَنْ يُؤَخِّرَ الْوَطْيَ

زنانراست و یکی مردانرا و مقداریست که روا نیست تاخیر کردن وطی

عَنْهُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ عُذْرٌ فَإِنْ جَاوَزَ الْأَرْبَعَةَ

از آن چهار ماه است مگر آنکه باشد مر او را عذر پس اگر گذشته شد چهار

الْأَشْهُرَ كَانَ لَهَا فِرَاقُهُ وَإِنْ سَافَرَ عَنْهَا مُدَّةً أَكْثَرَ مِنْ سِتَّةِ

ماه مر او را باشد جدا شدن از مرد و اگر سفر کرد مرد از آن مدت بیشتر از شش

أَشْهُرٍ فَطَلَبَتْ مِنْهُ الْقُدُومَ فَأَبَى أَنْ يَقْدَمَ مَعَ الْقُدْرَةِ كَانَ

ماه پس طلب کرد زن از مرد آمدن را پس انکار کرد مرد آمدن را با توانست باشد

للحاكم ان يفرق بينهما اذا طلبت الزوجة ذلك وهذا هو

مر حاكم را اينكه جدائی كند ميان ايشان چون طلب كند زن جدائی را واين مدت چهارماه آن تعيين

التاقيت الذي وقته عمر ابن الخطاب رض للناس في مغازيهم

مدتی ست كه معين كرده است آنرا عمر خطاب رض ٥٣ برای مردم در غزوهای ايشان

يسيرون شهرا ويقيمون اربعة اشهر ويسيرون راجعين الى

دران حال كه سير ميكنند يكماه و می ايستند چهار ماه بعد وسير ميكنند درحال كه باز ميگردند بسوی

اهلهم شهرا واذا رای امرأة غيره فاعجبته جامع امرأته ليسكن

اهل خود تا يكماه چون بيند زن ديگری را جماع كند زن خودرا تا فرونشيند

ما به من التوقان لما روی عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا رأى احدكم

چيزيكه باوست از آرزو از جهت چيزيكه روايت است از پيغامبر صلعم برستی گفت چون ببيند يكی از شما

امرأة تعجبه فليأت اهله فان الشيطان يقبل في صورة امرأة

زنی را كه عجب می آرد اورا پس بيايد اهل خودرا پس برستی شيطان پيش می آيد در صورت زن

ويدبر في صورة امرأة فمن لم تكن له امرأة يلتجئ الى الله عز وجل

وپشت ميدهد در صورت زن پس كسيكه نبوده است مر اورا زن پناه آرد بسوی خدا

ويسأله السلامة من المعاصي ويستعيذ به من الشيطان الرجيم

و بخواهد ازو سلامتی از گناهان و پناه جويد بخدا از شيطان كه رانده شده است

ولا يجوز له ان يحدث غيره بما جرى بينه وبين اهله من امر

و روا نيست مرد را اينكه سخن كند ديگری را آنچيزيكه رفته است ميان او و ميان زن او از حال

الجماع ولا للمرأة ان تحدث بذلك للنساء لان ذلك سخف ودناءة

جماع و نيست روا مر زن را اينكه سخن كند بآن حال جماع مر زنان را زيرا كه برستی اين كمينگی است و فرومايگی است

وقبيح في الشرع والعقل لما روى ابو هريرة رض في حديث فيه طول

و بد است در شرع و عقل از جهت چيزيكه روايت كرده است ابوهريره رض در حديث كه دران درازيست

عن النبي صلى الله عليه وسلم الى ان قال ثم اقبل على الرجال فقال هل منكم الرجل

از پيغامبر صلعم تا آنكه گفت ابوهريره پس روآورد پيغمبر بر مردان پس گفت پيغمبر آيا از شما مرد يست

اذا اتى اهله فاغلق عليه بابه والقى عليه ستره واستتر بستر الله

چون می آيد اهل خودرا پس می بندد در او و می اندازد برده را و می پوشد به پرده خدا

قالوا نعم قال ثم يجلس بعد ذلك فيقول فعلت كذا فعلت كذا

گفتند آری گفت پيغمبر پس می نشيند آن مرد بعد از آن پس ميگويد كردم چنين كردم چنين

قال فسكتوا قال فاقبل على النساء فقال هل منكن من تحدث

گفت ابوهريره پس خاموش شدند گفت ابوهريره پس روآورد پيغمبر بر زنان پس گفت آيا از شما كسی هست كه سخن ميكند

فَسَكَتْنَ فَجَثَتْ فَتَاةٌ عَلَى إِحْدَى رُكْبَتَيْهَا وَتَطَاوَلَتْ لِرَسُولِ اللّٰهِ

پس خاموش شدند پس برانو شد یکی از جوانان بر یکی از دو زانوی و دراز شد مر پیغامبر را

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَرَاهَا وَيَسْمَعَ كَلَامَهَا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّهُمْ لَيَتَحَدَّثُونَ

تا ببیند او را و بشنود سخن او را پس گفت آن زن جوان ای پیغامبر خدا بدرستی مردان هر آینه سخن میکنند

وَإِنَّهُنَّ لَيَتَحَدَّثْنَهُ فَقَالَ هَلْ تَدْرُونَ مَا مَثَلُ ذٰلِكَ إِنَّمَا مَثَلُ ذٰلِكَ

و بدرستی زنان هر آینه سخن میکنند پس فرمود پیغامبر آیا میدانید چیست مانند آن کسی که میگوید این سخن را جز این نیست که مانند آن

مَثَلُ شَيْطَانَةٍ لَقِيَتْ شَيْطَانًا فِي السِّكَّةِ فَقَضَى مِنْهَا حَاجَتَهُ وَالنَّاسُ

و زن شیطان است که دریافت شیطان را در کوچه پس اوا کرد از و حاجت خود را و حال آنکه مردم

يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ أَلَا إِنَّ طِيبَ الرِّجَالِ مَا ظَهَرَ رِيحُهُ وَلَمْ يَظْهَرْ لَوْنُهُ أَلَا

می بینند بسوی او آگاه باشید بدرستی خوشبوی مردان چیزیست که آشکار است بوی او و ظاهر نیست رنگ او آگاه باشید

إِنَّ طِيبَ النِّسَاءِ مَا ظَهَرَ لَوْنُهُ وَلَمْ يَظْهَرْ رِيحُهُ **فَصْلٌ** إِذَا دَعَا

بدرستی خوشبوی زنان چیزیکه ظاهر است رنگ او و ظاهر نیست بوی او چون خواند

امْرَأَةً لِلْجِمَاعِ فَأَبَتْ عَلَيْهِ كَانَتْ عَاصِيَةً لِلّٰهِ تَعَالَى وَعَلَيْهَا وِزْرٌ

زن خود را برای جماع کردن پس نافرمانی کرد بر و باشد آن زن گنهکار مر خدای را و بر او وست بار گناه

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَيُّمَا امْرَأَةٍ مَنَعَتْ زَوْجَهَا

فرمود پیغامبر در حدیث ابی هریره هر زنی که باز داشت شوهر خود را

حَاجَتَهُ كَانَ عَلَيْهَا قِيرَاطَانِ مِنَ الْإِصْرِ وَأَيُّمَا رَجُلٍ مَنَعَ زَوْجَتَهُ

حاجت او باشد بر آن زن دو قیراط از گناه و هر مردی که باز داشت

حَاجَتَهَا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِصْرِ قِيرَاطٌ يَعْنِي الْإِثْمَ وَفِي بَعْضِ الْأَحَادِيثِ

حاجت زن باشد بر آن مرد از گناه یک قیراط مراد میدارد از اصر گناه را و در بعضی حدیث است

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَعَا أَحَدُكُمُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَلْتَأْتِهِ وَإِنْ كَانَتْ عَلَى

فرمود پیغامبر چون میخواند یکی از شما زن خود را بطرف بستر خود پس بیاید آن زن او را اگرچه بوده است بر

التَّنُّورِ وَرَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا دَعَا أَحَدُكُمُ امْرَأَتَهُ

تنور و روایت کرد ابوهریره از پیغامبر بدرستی فرموده پیغامبر چون میخواند یکی از شما زن خود را

إِلَى فِرَاشِهِ فَلَمْ تَأْتِهِ فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا لَعَنَتْهَا الْمَلٰئِكَةُ حَتّٰى تُصْبِحَ

بسوی فراش خود پس نیاید آن زن او را پس شب کرد مرد در حالیکه غضبناک است بر وی لعنت کنند فرشتگان تا آنکه صبح کند

وَعَنْ قَيْسِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ أَتَيْتُ الْحِيرَةَ فَرَأَيْتُهُمْ يَسْجُدُونَ

و نقل است از قیس بن سعد بدرستی گفت آمدم حیره را پس دیدم ایشان را که سجده میکنند

لِمَرْزُبَانٍ لَهُمْ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَنْتَ

مرپادشاهی را که پیشوای ایشانست پس آمدم پیغامبر را پس گفتم ای پیغامبر خدا تو

أحق أن يسجد لك فقال صلى الله عليه وسلم أرأيت لو مررت بقبري أكنت تسجد

سزاوار تری با آنکه سجده کرده شود ترا پس فرمود پیغامبر ع خبر کن مرا اگر بگذری بگور من آیا بودی که سجده کنی

له قال قلت لا قال صلى الله عليه وسلم فلا تفعلوا ذلك إذا وقال صلى الله عليه وسلم لو كنت آمر

مر گور را گفت سعد گفتم نه فرمود پیغامبر ع پس مکنید سجده اکنون اگر میبودم امر کننده

أحدا أن يسجد لأحد لأمرت النساء أن يسجدن لأزواجهن لما جعل الله

یکی را بآنکه سجده کند مر کسی را هر آینه میفرمودم زنانرا که سجده کنند مر شوهران خود را از جهت آنچه گردانیده

عز وجل لهم عليهن من الحقوق والمرزبان هو ملك لهم وعن حكيم ابن

خدا برای ایشان بر ایشان از حقها و مرزبان آن بادشاهست مردم حیره را و نقلست از حکیم پسر

معوية القشيري رض عن أبيه قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم

معاویه گفت گفتم ای پیغامبر خدا

ما حق زوجة أحدنا عليه قال صلى الله عليه وسلم أن تطعمها إذا طعمت وتكسوها

چیست حق زن یکی از ما بر آن فرمود پیغامبر ع آنکه طعام دهی اورا چون طعام خوری و بپوشانی اورا

إذا اكتسيت ولا تضرب الوجه ولا تقبح الوجه ولا تهجر إلا في البيت

چون بپوشی و نزنی روی اورا و بد نگوئی روی اورا و جدائی نکنی از او مگر در خانه

فإن أصرت المرأة على النشوز وهو الامتناع عن الإجابة لهذا

پس اگر دلیری کرد زن بر سرکشی و آن بازماندن است از فرمانبرداری مر این

الشأن أو تجنبه متكرهة متبرمة فليبدء الزوج بوعظها و

کار را یا فرمانبرداری کند ناخوش دارنده پس آغاز کند شوهر به پند او و

تخويفها بالله عز وجل فإن أقامت على ذلك هجرها في المضجع و

ترسانیدن اورا بخدای تعالی پس اگر ایستادگی کرد زن بر سرکشی جدائی کند از او در خوابگاه و

الكلام فيما دون ثلثة أيام فإن ارتدعت وإلا كان له ضربها

در سخن در کم از سه روز پس اگر باز ماند و الا باشد شوهر را زدن آن

بما لا يكون مبرحا كالدرة أو مخراق لأن المقصود ارتداعها و

از آن چیزی که نباشد اثر ظاهر کننده چون دره یا جامه تافته زیرا که مقصود بزدن باز ماندن اوست و

طاعتها له لا إهلاكها فإن لم يصلح الحال بينهما بعث الحاكم

فرمانبرداری کردن مر شوهر را نه هلاک کردن او پس اگر درست نشد حال میان زن و مرد بفرستد حاکم

حكمين حرين مسلمين عدلين من أهلهما ويوكلانهما الزوجان

دو حکم را آزاد و مسلمان و عدل باشند از خویشان ایشان و وکیل سازند آن دو حکم را زن و مرد

فينظران بينهما ما فيه المصلحة من إصلاح أو فراق بمال و

نظر کنند ایشان میان زن و مرد چیزی که در آنست مصلحت از صلح کردن یا جدائی کردن بعوض مال و

غيره فما يفعلان يلزمهما حكمه **فصل** ويستحب وليمة
العرس والسنة ان لا ينقص فيها عن شاة وبأي شيء أولم من
الطعام جاز وتجب اجابته اذا كان مسلما في اليوم الأول وتستحب
في اليوم الثاني ويباح في اليوم الثالث بل هي دناءة والأصل في
ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لعبد الرحمن أولم ولو بشاة
وقال صلى الله عليه وسلم الوليمة في أول يوم حق والثاني معروف وبعد ذلك
دناءة وقال صلى الله عليه وسلم في حديث ابن عمر رضي الله عنهما اذا دعي احدكم
الى وليمة عرس فليجب فان كان مفطرا أكل وان كان صائما ترك
وانصرف وهل يكره النثار والتقاطه أم لا على روايتين على
احدهما يكره لما فيه من السخف والدناءة للنفس والنهبة و
الشراهة فكانت الصيانة عن ذلك أولى وتركه في باب الورع
أحرى وعلى الرواية الثانية لا يكره لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم
نحر بدنة وخلى بينها وبين المساكين وقال من شاء اقتطع
ولا فرق بين النثار وبين ذلك وأولى من ذلك القسمة بين
الحاضرين فإنه أطيب وأجل وأدخل في باب الورع **فصل**

فإذا كملت شرائط النكاح وهو حصول الولي العدل والشهود

العدول والكفاءة والخلو من المانع من الردة والعدة وغيرهما

استأذنها العاقد للنكاح إذا لم تكن مجبرة وهو إذا كانت ثيبا

أو بكرا لا أب لها وعرّفها الزوج مقدار الصداق وصفته ثم

يخطب ويستغفر الله عز وجل ويأمر بذلك الولي على وجه

الاستحباب والأولى ثم يستنطقه فيقول له قد زوجتك

بنتي أو أختي فلانة فيسميها على ما اتفقا عليه من الصداق

ويقول الزوج قد قبلت هذا النكاح ولا ينعقد النكاح إلا

بالعربية لمن يحسنها فإن لم يحسنها فبلسانه ولغته وهل

يلزمه تعلم العربية إذا لم يحسنها لعقد النكاح أم لا على الوجهين

ويستحب أن يخطب بخطبة عبد الله بن مسعود رض لأنه روي

أن الإمام أحمد بن حنبل رض كان إذا شهد إملاكا ولم يسمع خطبة

عبد الله بن مسعود ترك الإملاك وانصرف وهو ما أخبرنا به

الشيخ الإمام هبة الله بن المبارك بن موسى السقطي ببغداد عن

القاضي المظفر هناد بن ابرهيم بن محمد بن نصر النسفي عن القاضي

١٣١

أَبِي عُمَرَ الْقَاسِمِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْهَاشِمِيِّ الْبَصْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ

بْنِ أَحْمَدَ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنْ أَبِي دَاوُدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَنْبَارِيِّ

الْمُفْتِي قَالَ حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنْ أَبِي إِسْحٰقَ عَنْ أَبِي الْأَحْوَصِ

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ رض قَالَ عَلَّمَنَا رَسُولُ اللّٰهِ

گفت عبد الله بن مسعود خوانانید مرا رسول

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُطْبَةَ الْحَاجَةِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَ

صلعم خطبه که در وقت حاجت خوانده میشود سپاس ثابت مر خدا را سپاس میگوئیم او را و یاری میخواهیم از و و طلب مغفرت میکنیم

نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِ اللّٰهُ

پناه میخواهیم بخدا از بدیهای نفسهاے خویش و از بدیهای اعمال خود کسیکه راه نماید او را خدا تعالی

فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا

پس نیست گمراه کننده او را و کسیکه گمراه کند او را پس نیست راه نماینده او را و گواهی میدهم برستیکه نیست هیچ معبود

اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ

مگر الله و گواهی میدهم برستیکه محمد بنده اوست و رسول او ای گروهی مردم بترسید پروردگار خویش را

الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا

آنکه پیدا کرد شما را از یک و یکی از یک ذات یعنی آدم و پیدا کرد از آن ذات جفت او را و پراگنده کرد از آن هر دو

رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ

مردان بسیار و زنان بسیار و بترسید از خدای که سوال میکنید بوسیله نام آن و بترسید از قطع کردن پیوند

اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُولُوا قَوْلًا

خدا تعالی بود هست بر شما نگهبان ای آنان که ایمان آورده اید بترسید از خدا و بگوئید سخن درست

سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ

استوار نیکو گرداند حق تعالی عملهای شما را و بیامرزد مر شما را گناهان شما را و کسیکه فرمانبرداری کند خدا

رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُضِيفَ إِلَيْهَا قَوْلَهُ

رسول او را پس تحقیق رسید بمراد خود رسیدن بزرگ و مستحب است که اضافت کند با این خطبه قول خدای

عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْكِحُوا الْأَيَامٰى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ

تعالی و نکاح کنید ایامی را از شما و صالحان را از بندگان خویش و از کنیزان خویش را اگر

يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ يَرْزُقُ مَنْ

باشند فقیر توانگر گرداند ایشان را حق تعالی از فضل خود و خدا تعالی فراخ دست است دانا است

يشاء بغير حساب وإن قرأ غير هذه الخطبة جاز مثل أن يقول
کرده خواهد بی حساب و اگر بخواند غیر این خطبه عبد الله بن مسعود روایت چنانچه گوید

الحمد لله المتفرد بآلائه الجواد بإعطائه الذي تجلى بأسمائه
سپاس مر خدای را که یگانه است بنعمتهای خویش دهنده است بخششهای خویش را بی علت و بغیر عوض که خدا آشکار شده

المتوحد بكبريائه لا يصف الواصفون صفته ولا ينعته الناعتون
یگانه است به بزرگی خویش نمیتوانند ستایش کردن ستایندگان حق صفت او را و نمیتوانند ستایش کردن ستایندگان

حق نعته لا إله إلا الله الواحد الصمد المعبود ليس كمثله شيء
حق ستایش او را نیست معبودی مگر آن خدائیکه یگانه است و بی نیاز است و معبود است نیست مثل او چیزی

وهو السميع البصير تبارك الله العزيز الغفار بعث محمدا صلى الله عليه
و او شنونده است و بیناست بزرگست خدائی که غالب است بر همه و بخشنده گناهان است فرستاد محمد را

بالحق نبيا صفيا بريا من العاهات كلها فبلغ ما أرسل به سراجا
بدین راست پیغمبری صاف و پاک از عیبها همه ظاهری و باطنی پس رسانید چیزیکه فرستاده شد با چراغ

زاهرا ونورا ساطعا وبرهانا لامعا صلى الله عليه وسلم وعلى آله
روشن و تابان و نوری بلند و حجتی درخشنده

أجمعين ثم إن هذه الأمور كلها بيد الله يصرفها في طرائقها و
پس بدرستی این کارها همه بدست خدا تعالی است میبرد آن کارها در راههای آنها و

يمضيها في حقائقها لا مقدم لما أخر ولا مؤخر لما قدم ولا يجتمع
روان میکند آنها را در جاهای لائق آنها نیست پیش کننده مر چیزی را که پس کرده شد و نیست پس کننده مر

اثنان إلا بقضائه وقدره ولكل قضاء قدر ولكل قدر أجل ولكل
دو کس مگر بقضای او و تقدیر او و مر هر قضای را قدریست و هر چیز را اندازه کرده شده است او را

أجل كتاب يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب وكان
وقتی نوشته است که در آن نوشته شده است و محو میکند خدا هر چیز را که میخواهد و ثابت میدارد

من قضاء الله وقدره أن فلان ابن فلان يخطب كريمتكم
از قضای خدا تعالی و قدر او بدرستی که فلان بن فلان طلب نکاح میکند مر زن بزرگوار شما را

فلانة بنت فلان وقد أتاكم راغبا فيكم خاطبا كريمتكم وقد بذل
که فلانه بنت فلان است و تحقیق آمده است شما را رغبت کننده است در شما پیغام نکاح کننده و تحقیق

لها من الصداق ما وقع عليه الاتفاق فزوجوا خاطبكم وأنكحوا
مر او را از کابین چیزیکه اتفاق طرفین پس جفت کنید خاطب خود را و نکاح کنید

راغبكم قال الله تعالى وأنكحوا الأيامى منكم والصالحين من عبادكم
راغب خویش را

وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

فَإِذَا فَرَغَ مِنَ الْخُطْبَةِ عَقَدَ النِّكَاحَ عَلَى مَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ ۔ بَابٌ

پس وقتی که فارغ شود از خطبه ببندد نکاح بر طریق که پیش کردیم ذکر او را

الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَقَدْ ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

فرمودن بچیزیکه مشروع ست و بازداشتن از چیزیکه انکار کرده شده ست در شرع تحقیق یاد کرده ست خدا تعالی

الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَمَدَحَهُمْ فِي كِتَابِهِ قَالَ عَزَّ

امرکننده‌های معروف را و بازدارنده از منکر را و ستوده ست ایشان را در قرآن خود گفت خدای

وَجَلَّ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ

تعالی امرکنندها بچیزیکه مشروع ست و بازدارندها اند از چیزیکه نامشروع ست و نگاهدارندها اند حدهای

اللَّهِ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

خدا تعالی را و فرمود حق تعالی بوده اید شما بهترین امت که برآورده و پیدا کرده شده ست برای نفع مردم میفرمایید مردم

وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَالْمُؤْمِنُونَ

و بازمیدارید مردم را از نامشروع و ایمان می آرید بخدا تعالی و فرمود خدا تعالی و مردان مومن

وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ

و زنان مومنه بعضی از شما دوستان بعضی اند امر میکنند بچیزیکه مشروع ست و بازمیدارند

عَنِ الْمُنْكَرِ وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

از چیزیکه نامشروع ست مرویست از پیغمبر صلعم که فرمود هر آیینه امر خواهید کرد شما ای اصحاب بامر

وَلَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُسَلِّطَنَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ شِرَارَكُمْ عَلَى خِيَارِكُمْ

و باز خواهید داشت از منکر یا آنکه بگمارد حق تعالی بدان شما را که بر نیکان شما ستم کنند

فَيَدْعُو خِيَارُكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ وَرَوَى سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ

پس هرچند دعا کنند برای خلاصی قبول کرده نشود دعای شما

عَنْ أَبِيهِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ

امر کنید بمعروف و نهی کنید از

الْمُنْكَرِ قَبْلَ أَنْ تَدْعُوا فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ وَقَبْلَ أَنْ تَسْتَغْفِرُوا فَلَا يُغْفَرُ

منکر پیش از آنکه شما دعا کنید پس قبول کرده نشود دعای شما و پیش از آنکه طلب آمرزش کنید پس آمرزیده نشود

لَكُمْ أَلَا إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَدْفَعُ رِزْقًا وَلَا يُقَرِّبُ

شما را آگاه باشید بدرستی که امر معروف و نهی از منکر دور نمیکنند رزق را و کم نمیکنند

أَجَلًا أَلَا إِنَّ الْأَحْبَارَ مِنَ الْيَهُودِ وَالرُّهْبَانَ مِنَ النَّصَارَى لَمَّا تَرَكُوا

عمر را آگاه باشید بدرستی دانشمندان قوم موسی ع و عابدان قوم عیسی ع هرگاه که گذاشتند

الامر بالمعروف والنهي عن المنكر لعنهم الله على لسان انبيائهم
امر معروف و نهی منکر را لعنت کرد خدای تعالی ایشان را بر زبان پیغمبران ایشان
ثم عمّوا بالبلاء والامر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على
پس فرو گرفته شدند در بلا و امر معروف و نهی منکر فرض اند بر
كل مسلم حر مكلف عالم بذلك بشرط القدرة على وجه لا يؤدي
هر مسلمان که آزاد باشد و عاقل و بالغ و دانا باشد بامر معروف و نهی منکر بشرط آنکه قادر باشد بر گفتن بر وجهی که نرساند
الى فساد عظيم وضرر في نفسه وماله واهله ولا فرق بين ان
بسوی فساد بزرگ و آزار رسیدن در او و در مال او و عیال او و نیست فرق میان آنکه
يكون اماما او عالما او قاضيا او واحدا من الرعية وانما شرطنا
باشد پادشاه یا دانشمند یا قاضی یا یکی از مردم رعیت و جز این نیست که شرط کردیم
العلم بالمنكر والقطع به لما في ذلك من خوف الوقوع في الاثم
دانستن منکر و یقین کردن بر او از جهت آن منکر از جهت چیزی که در وی است از ترس افتادن در گناه
لانه لا يأمن المنكر ان يكون الامر بخلاف ما ظن وقد قال الله
زیرا که ایمن نیست منع کننده از آنکه باشد کار برخلاف آنچه گمان کرده است و حال آنکه گفته است
عز وجل يا ايها الذين امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض
تعالی ای مؤمنان کناره گیرید از بسیاری از گمان بدرستی که بعضی
الظن اثم ولا يجب عليه كشف ما ستر عنه لان الله تعالى نهى عن ذلك
گمانها گناه اند و واجب نیست بر او ظاهر کردن آن چیزی که پوشیده شده است از او زیرا که حق تعالی منع کرده است از این کار
فقال ولا تجسسوا انما الواجب عليه انكار ما ظهر وفي تجسسه ما
پس فرمود و جستجو مکنید جز اینکه واجب است بر او انکار کردن آن چیزی که ظاهر است و در تفحص کردن آنچه
ستر كشف الستر وذلك ممنوع عنه فصل وانما شرطنا
پوشیده است ظاهر کردن راز پنهان است و این منع کرده شده است و جز این نیست که شرط کردیم
القدرة على ذلك لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ما من قوم
توانائی بر امر معروف از جهت چیزی که مروی است از پیغمبر بدرستی که فرمود نیست هیچ قومی
يكون فيهم رجل يعمل المعاصي يقدرون ان يغيروا عليه فلا يغيروا
که باشد در میان ایشان مردی که کند گناهان باشند توانا که منع کنند او را پس منع نکنند
عليه الا ان عمهم الله بعذاب قبل ان يتوبوا فقد شرط رسول الله
بر او مگر که فرو گیرد ایشان را حق تعالی بعذاب پیش از آنکه توبه کنند پس تحقیق شرط کرده است پیغمبر
صلى الله عليه وسلم القدرة في ذلك وهو اذا كانت الغلبة لاهل الصلاح
توانائی بر امر معروف و آن قدرت نیست که باشد غلبه و قوت مر اهل صلاح را

وعدل السلطان ومعاونة أهل الخير وأما إذا كان الإنكار

و باشد عدل پادشاه و باشد یاری اهل نیکی و اما وقتی که باشد در منع کردن

تعزيراً بالنفس ولحوق ضربه وماله فلا يجب عليه ذلك لقوله

هلاک نفس و رسیدن مرزنش و مال او پس واجب نیست امر معروف بر وی این حکم ثابت

عز وجل ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة وقوله عز وجل ولا تقتلوا

میفکنید از دستهای خود بسوی هلاک و بقول حق تعالی و مکشید شما

أنفسكم وقول النبي صلى الله عليه وسلم لا ينبغي للمؤمن أن يذل نفسه قيل

نفسهای خود را و از جهت قول پیغمبر صلعم نمی باید مومن را اینکه خوار کند خود را گفته شد

يا رسول الله كيف يذل نفسه قال صلى الله عليه وسلم لا يتعرض لما لا يمكنه

ای پیغمبر خدا چه طور خوار میکند مومن نفس خود را گفت پیغمبر خدا اینکه نچسپد از برای آن کار که نتواند بجا آرد

وقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا رأيتم أمراً لا تستطيعون تغييره فاصبروا

و از جهت قول پیغمبر صلعم وقتی که می بینید کاری را که طاقت ندارید که بگردانید او را پس صبر کنید

حتى يكون الله تعالى هو الذي يغيره فإذا ثبت أنه لا يجب عليه

تا آنکه باشد حق تعالی او است که تغییر دهد او را پس وقتیکه ثابت شد اینکه واجب نیست بر وی

الإنكار فهل يجوز إنكاره إذا غلب على ظنه الخوف على نفسه

انکار زیرا که قدرت ندارد منع کردن آن پس آیا روا باشد او را منع کردن وقتی که غالب باشد بر گمان او ترس بر نفس خود

فعندنا يجوز ذلك وهو الأفضل إذا كان من أهل العزيمة

پس نزدیک ما روا است منع کردن و این بهتر است وقتی که باشد از اهل عزیمت

والصبر فهو كالجهاد في سبيل الله مع الكفار وقد قال الله تعالى

و باشد از اهل صبر پس آن منع کردن همچو غزا کردن است در راه خدا با کافران و بتحقیق فرمود حق

في قصة لقمان عليه السلام وأمر بالمعروف وانه عن المنكر

در قصه مهتر لقمان که حکایت کرده است وصیت مر پسر خود را و امر بکن ای پسر بمعروف و نهی بکن از منکر

واصبر على ما أصابك وقال النبي صلى الله عليه وسلم لأبي هريرة يا أبا هريرة

و صبر کن بر چیزی که ترا رسد درین کار

مر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر على ما أصابك ولا سيما

در وقتی که

إذا كان ذلك عند سلطان جائر أو لإظهار كلمة الإيمان

باشد آن منع کردن نزدیک پادشاهی یا حاکمی که ظالم باشد یا باشد از جهت ظاهر کردن سخن ایمان را

عند ظهور كلمة الكفر لأن الفقهاء اتفقوا على ذلك وإنما

و وقت ظاهر شدن کلمه کفر زیرا که فقیهان اتفاق کرده اند در وقت منع کردن از و شرع جز این نیست

فصل الخلاف بيننا وبينهم في غير هذين الموضعين

خلاف در میان ما یعنی اصحاب احمد بن حنبل و در میان علماء دیگر در غیر این دو جا ست

فاذا ثبت وجوب الانكار فالمنكرون ثلثة اقسام قسم يكون

پس هرگاه که ثابت شد واجب بودن منع از منکر پس منع کننده سه گروه اند گروه ست که

انكارهم باليد وهم الائمة والسلاطين والقسم الثاني انكارهم

منع ایشان بدست می باشد و ایشان پادشاهان و حاکمان اند و گروه دوم آنست که منع ایشان

باللسان دون اليد وهم العلماء والقسم الثالث انكارهم

بزبان ست نه بدست و ایشان دانشمندان اند و گروه سوم منع ایشان

بالقلب وهم العامة وقد جاء في هذا المعنى حديث وهو ما

بدل ست و ایشان مردم عوام اند و بتحقیق آمده ست در این معنی حدیث از پیغمبر ﷺ و آن چیزیست که

روى ابو سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا رأى

روایت کرده ست ابو سعید خدری رض از پیغمبر ﷺ و او گفت که چون بیند

احد منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه فان

یکی از شما یان ناشروعی را پس باید که بگرداند او را بدست خود و اگر طاقت ندارد پس بزبان خود پس اگر

لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الايمان يعني اضعف ١٣٦

طاقت نداشته باشد پس بدل خود و این ضعیف ست ایمان ست مراد می دارد پیغمبر ضعیف ست تر

فعل الايمان وقد روي عن بعض الصحابة رض انه قال اذا رأى

کارهای اهل ایمانست و بتحقیق مرویست از بعضی یاران رض بدرستی که گفت وقتی که ببیند

احد منكم منكرا فلا يستطيع النكير عليه فليقل ثلث مرات

یکی از شما یان ناشروعی را پس طاقت ندارد منع کردن بر او پس باید که بگوید سه مرتبه

اللهم ان هذا منكر فاذا قال ذلك كان له ثواب من امر

بار خدایا این کار ناشروعست پس وقتی که گفت این را باشد مر او را ثواب آنکسی که امر کرد

فصل بالمعروف ونهى عن المنكر وان غلب على ظنه

بمعروف و منع کرد از منکر و اگر غالب باشد بر گمان او

عدم زوال المنكر وبقاؤه على ذلك فهل يجب عليه الانكار

نابود شدن ناشروع و باقی ماندن منکر بر آن حال پس آیا واجبست بر او منع کردن

ام لا على روايتين عن الامام احمد رح احدهما يجب لجواز ان

یا واجب نیست این مسئله بر دو روایتست از امام احمد رح یکی روایت واجبست از جهت اگر روا است

يرتدع وينزجر ويرق قلبه ويلحقه التوفيق والهداية ببركة

که باز ماند و بگردد و نرم شود دل او و برسد او را توفیق و هدایت الهی به برکت

صِدْقِهِ فَيَرْجِعُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ وَالظَّنُّ لَا يَمْنَعُ مِنْ جَوَازِ إِنْكَارِهِ

راستی آن گوینده پس باز میگردد از آنچه بر وی است و گمان آن شخص باز نمیدارد از روا بودن منع او و

وَالرِّوَايَةُ الْأُخْرَى لَا يَجِبُ عَلَيْهِ إِنْكَارُهُ حَتَّى يَغْلِبَ عَلَى ظَنِّهِ

روایت دیگر اینست واجب نیست برو منع کردن او تا آنکه غالب شود گمان برو

زَوَالُهُ لِأَنَّ الْقَصْدَ بِالْإِنْكَارِ زَوَالُ الْمُنْكَرِ فَإِذَا قَوِيَ فِي الظَّنِّ

دور شدن آن نامشروع زیراکه مقصود از منع کردن دور کردن نامشروع است پس وقتی که استوار شود در گمان او

بَقَاؤُهُ كَانَ تَرْكُهُ أَوْلَى

فَصْلٌ

وَيُشْتَرَطُ فِي الْآمِرِ

باقی ماندن آن نامشروع باشد ترک منع بهتر و شرط است و امر کننده

بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهِي عَنِ الْمُنْكَرِ خَمْسُ شَرَائِطَ أَوَّلُهَا أَنْ يَكُونَ

معروف و منع کننده از منکر پنج شرط نخستین آنکه باشد

عَالِمًا بِمَا يَأْمُرُ وَيَنْهَى وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ قَصْدُهُ وَجْهَ اللَّهِ وَ

دانا بچیزی که میفرماید و منع میکند دوم آنکه باشد مقصود او ذات حق و رضای او و

إِعْزَازَ دِينِ اللَّهِ وَإِعْلَاءَ كَلِمَةِ اللَّهِ وَأَمْرِهِ دُونَ الرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ

قوت دادن دین خدا را و بلند کردن سخن حق را و اظهار کردن طاعت حق را و امر او را نه مقصود او نمودن خلق و آنکه

وَالْحَمِيَّةِ لِنَفْسِهِ وَإِنَّمَا يُنْصَرُ وَيُوَفَّقُ وَيَزُولُ بِهِ الْمُنْكَرُ إِذَا كَانَ

نگاه داشتن مر نفس خود را و جز اینکه غالب کرده میشود و توفیق داده شود و دور شود با نامشروع وقتی که باشد

صَادِقًا مُخْلِصًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ

راست گو و با اخلاص اگر یاری میکنید شما خدا را یعنی دین پیغمبر او را یاری خواهد کرد خدا شما را

أَقْدَامَكُمْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ

و قدمهای شما را در جنگ و نیز ثابت نگاه دارد مر و حق تعالی بدرستی خدا با کسانیست که پرهیزگارند و با کسانی که در عمل خود را

مُحْسِنُونَ فَإِذَا اتَّقَى الشِّرْكَ وَتَرَكَ نَظَرَ الْخَلْقِ فِي إِنْكَارِهِ وَأَحْسَنَ

احسان و اخلاص ورزند پس وقتیکه پرهیزد شرک را و گذاشت دیدن خلق را در منع او و نیکو کرد

الْعَمَلَ بِإِخْلَاصِهِ فِي ذَلِكَ كَانَ الظَّفَرُ لَهُ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ

عمل را بپاک داشتن خود را از ریا و سمعه در آن باشد ظفر مر او را و اگر باشد غیر این چیز که گذشت

كَانَ لَهُ الْخِذْلَانُ وَالصَّغَارُ وَالذِّلَّةُ وَالْمَهَانَةُ وَبَقَاءُ الْمُنْكَرِ

باشد او را خواری و پستی و خواری و آهسته خندیدن و بقای نامشروع

عَلَى حَالِهِ بَلْ زِيَادَتُهُ وَتَفَاقُمُهُ وَضَرَاوَةُ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَاتِّفَاقُ

بر حال خود بلکه زیاده شدن آن منکر و غلبه آن منکر و دلیری گنهکاران و رای گنهکاران

شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ عَلَى مُخَالَفَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَتَرْكِ طَاعَتِهِ

شیطانها یعنی آدمیان و پریان همه مخالفت حق تعالی و گذاشتن فرمانبرداری او

ولا ارتكاب المحرمات والثالث ان يكون امره ونهيه باللين

والتودد لا بالفظاظة والغلظة بل بالرفق والنصح والشفقة

على اخيه كيف وانت عدوه الشيطان اللعين الذي قد

استولى على عقله وزين له معصية ربه ومخالفة امره

يريد بذلك اهلاكه وادخاله النار كما قال الله تعالى انما يدعوا

حزبه ليكونوا من اصحب السعير وقال الله تعالى لنبيه صلى الله عليه

فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا

من حولك وقال تعالى لموسى وهارون حين بعثهما الى فرعون

فقولا له قولا لينا لعله يتذكر او يخشى وقال النبي صلى الله عليه وسلم في

حديث اسامة لا ينبغي لاحد ان يامر بالمعروف وينهى عن المنكر

حتى يكون فيه ثلث خصال عالما بما يامر عالما بما ينهى رفيقا

فيما يامر رفيقا فيما ينهى الرابع ان يكون صبورا حليما حمولا

متواضعا زائل الهوى قوي القلب لين الجانب طبيبا يداوي

مريضا حكيما يداوي مجنونا اماما هاديا قال الله تعالى وجعلنا

منهم ائمة يهدون بامرنا لما صبروا على احتمال الاذى من قومهم

عَلٰى نُصْرَةِ دِيْنِ اللّٰهِ وَاِعْزَازِهٖ وَالْقِيَامِ مَعَهٗ فَجَعَلَهُمْ اَئِمَّةً هُدَاةً

بر یاری دادن دین خدای تعالی و بعزت داشتن دین و برپا بودن با آن دین پس گرداند ایشان را پیشوایان

اَطِبَّاءَ الدِّيْنِ قَادَةَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى فِيْ قِصَّةِ لُقْمَانَ

طبیبان دین کشنده ای سرداران بسوی حق و فرمود حق تعالی در قصه لقمان ع

وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ

و بفرمای ای پسر من بمعروف و باز دار از نامشروع و شکیبایی کن بهر چه رسد ترا بدرستی این کار

مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ وَالْخَامِسُ اَنْ يَّكُوْنَ عَامِلًا بِمَا يَاْمُرُ مُتَنَزِّهًا عَمَّا

از بهترین کارهاست و پنجم شرط اینست که عامل باشد بچیزی که میفرماید پاک باشد از آنچه

يَنْهٰى عَنْهُ وَغَيْرَ مُتَلَطِّخٍ بِهٖ لِئَلَّا يَكُوْنَ لَهُمْ تَسَلُّقٌ فَيَكُوْنَ عِنْدَ

باز میدارد از و و آلوده نباشد بآن چیز تا اگر نباشد مر ایشان را بر شدن بوی پس باشد نزد

اللّٰهِ مَذْمُوْمًا مَّلُوْمًا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ

حق تعالی نکوهیده و دشمن داشته شده و فرمود حق تعالی آیا میفرمایید شما ای یهود مردم را به نیکی و

تَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ وَقَالَ النَّبِيُّ

فراموش می کنید شما خود را و شما یان میخوانید کتاب توریت را آیا پس عقل ندارید که انکار بکنید و فرمود

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ حَدِيْثِ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض رَاَيْتُ لَيْلَةَ اُسْرِيَ بِيْ رِجَالًا

صلعم در حدیث انس بن مالک رض دیدم من در شب که سیر کنانیده شد مرا مردانرا

تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِالْمَقَارِيْضِ فَقُلْتُ مَنْ هٰؤُلَاءِ يَا جِبْرَئِيْلُ قَالَ

کز بریده میشوند لبهای ایشان بمقراضها پس گفتم کیستند ایشان ای جبرائیل گفت

عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ خُطَبَاءُ اُمَّتِكَ الَّذِيْنَ يَاْمُرُوْنَ النَّاسَ

جبرائیل ع اینها قوم خطیبان است تواند آنان که میفرمایند مردمانرا بنیکی

وَيَنْسَوْنَ اَنْفُسَهُمْ وَهُمْ يَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ قَالَ الشَّاعِرُ لَا تَنْهَ عَنْ

و فراموش می کنند خود را و ایشان میخوانند کتاب خدای تعالی را یعنی قرآن و گفت شاعر باز مدار از

خُلُقٍ وَّتَاْتِيَ مِثْلَهٗ عَارٌ عَلَيْكَ اِذَا اَتَيْتَ عَظِيْمٌ * وَقَالَ قَتَادَةُ رض

خصلت و حال اگر تو بیایی مثل او را ننگست بر گاه که بیابی تو او را ننگی بزرگ * و گفت قتاده رض

ذُكِرَ لَنَا اَنَّ فِي التَّوْرٰىةِ مَكْتُوْبًا اَنَّ ابْنَ اٰدَمَ يَذْكُرُنِيْ وَيَنْسَانِيْ

ذکر کرده شده است مرا بدرستی در توریت نوشته شده است بدرستی فرزند آدم یاد میکند مرا و فراموش میکند مرا

وَيَدْعُوْ اِلَيَّ وَيَفِرُّ مِنِّيْ فَبَاطِلٌ مَّا تَذْهَبُوْنَ وَاَرَادَ بِذٰلِكَ الْعَزَّ

و طلب میکند خلق را بسوی من و میگریزد از من بباطل و بنهایت دست چیزی که میترسانند از ان بخیر چه این امر معروف و نهی

وَجَلَّ مَنْ يَّاْمُرُ بِالْمَعْرُوْفِ وَيَنْهٰى عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتْرُكُ نَفْسَهٗ وَهُوَ

کسیکه امر بمعروف میکند و نهی از منکر میکند و گذاشته است نفس خود را و حق تعالی

جل وعلا اعلم بذلك فصل والاولى له ان استطاع ان

دانا ترست بحال او ... وبهتر آنست اگر طاقت داشته باشد اینکه

يأمره وينهاه في خلوة ليكون ذلك ابلغ وامكن في الموعظة

امر کند او را و نهی کند او را پنهان در گوشه تا اینکه باشد نهایت رسنده تر در دل و در گیرنده تر در پند

والزجر والنصيحة له واقرب الى القبول والاقلاع وقد قال ابو

و در باز داشتن و در نصیحت کردن مر او را و نزدیک تر بسوی قبول و در بر کندن و بتحقیق گفت

الدرداء من وعظ اخاه بالعلانية فقد شانه ومن وعظ سرا

ابو درداء کسیکه پند کرد برادر خود را آشکارا پس بتحقیق عیب کرد او را و کسیکه پند کرد او را در پنهان

فقد زانه فان فعل ذلك ولم ينفعه اظهر ذلك واستعان

پس بتحقیق آراسته کرد او را پس اگر کرد در پنهانی و سود نکرد ظاهر کند این هنگام این امر معروف را و یاری جوید

عليه باهل الخير فان لم ينفع فباصحاب السلطان وينبغي ان

بر آن بر اهل نیکی و اگر نفع نکرد پس یاری جوید بمردم سلطان یعنی حاکم و نباید اینکه

لا يترك انكار المنكر ابدا لان الله تعالى ذم قوما تركوا ذلك و

نگذارد منع کردن نا مشروع همیشه زیرا که حق تعالی نکوهید گروهی را که گذاشته بودند این را و

تغافلوا عنه وقال عز وجل كانوا لا يتناهون عن منكر

غفلت کرده بودند از و ... بوده اند ایشان که با یکدیگر منع نمیکرده اند از عمل زشت

فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون وقال الله عز وجل لولا ينهاهم

کرده بودند آن را سوگند است بخدا هر آئینه بسیار بد است چیزیکه میکرده اند ایشان ... چرا منع نمیکرده اند

الربانيون والاحبار عن قولهم الاثم واكلهم السحت لبئس ما

مردم خدا ... و دانشمندان از گفتن ایشان ... و از خوردن حرام ... هر آئینه بسیار بد

كانوا يصنعون يعني هلا نهاهم علماؤهم وفقهاؤهم وقراؤهم

ایشان میکرده اند ... و مراد میدارد حق تعالی که چرا منع نکرده اند یهود را دانایان ایشان و فقیهان ایشان و

عن القول الفاحش واكل الحرام وفعل المعاصي وقيل ان الله

از قول و سخن زشت و از خوردن حرام و از کردن گناه و گفته شده است بدرستی حق تعالی

اوحى الى يوشع بن نون اني مهلك من قومك اربعين الفا من

وحی فرستاد بسوی یوشع ... بدرستی هلاک کننده ام از قوم تو چهل هزار کس از

خيارهم وستين الفا من شرارهم قال يا رب هؤلاء الاشرار

نیکان ایشان و شصت هزار کس از بدان ایشان را گفت ای پروردگار من اینجماعت بدان اند

فما بال الاخيار فقال تعالى انهم لم يغضبوا لغضبي واكلوهم و

پس چیست حال نیکان گفت خدای تعالی ... بدرستی این نیکان در غضب نیامدند بجهت غضب من و خوردند با ایشان

۱۴۱

ثاربوهم فصل وقد ذكرنا ان الشرط الخامس ان يكون عاملا

آشنا میدند بان بران و تحقیق یاد کردیم ما بدرستی شرط پنجم اینست که باشد عمل کننده

بما يأمر متنزها عما ينهى عنه الا ان قوما ذكروا ان الامر

بچیزیکه میفرماید پاک دارنده خود را از آنچه نهی میکند لیکن پیران ما ذکر کرده اند بدرستی امر کردن

بالمعروف والنهي عن المنكر واجب على الفاسق كوجوبه على العدل

به نیک و منع کردن از زشت واجبست بر فاسق نیز چنانچه واجبست بر مرد عادل

فاشرنا الى ذلك لما تقدم من عموم الايات والاخبار من غير

پس اشارت کردیم بسوی این مسئله از جهت چیزیکه گذشته بالا از عام بودن آیات قران و خبرهای رسول صلعم از غیر

فرق وقد حمل بعض السلف قوله تعالى ومن الناس من يشري

جدا کردن در میان فاسق و عادل و تحقیق حمل کرده اند بعضی پیشینیان قول خدای تعالی را و بعضی مردم اند که میفروشد

نفسه ابتغاء مرضات الله على الامر بالمعروف والنهي عن المنكر

خود را در طلب خوشنودی حق تعالی بر فرمودن به نیک و باز داشتن از زشت و

وروي ان عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه سمع انسانا يقرء

و روایت کرده شده است بدرستی عمر خطاب رضی الله تعالی عنه شنید آدمی را که میخواند

هذه الاية فقال انا لله وانا اليه راجعون قام رجل يامر

این آیه را که بالا گذشت پس گفت عمر بدرستیکه ما یان از جهت مجازات نیک و بد برخاست مردی امر میکرد

بالمعروف وينهى عن المنكر فقتل وعن ابي امامة رض قال ان

به نیک و منع میکرد از منکر پس کشته شد و مرویست از ابو امامه رض گفت بدرستی

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال افضل الجهاد كلمة حق عند امام جائر

رسول صلعم گفت بهترین جهاد سخن راست گفتن پیش پادشاه ظالم است

وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الشهداء

و مرویست از جابر گفت فرمود رسول صلعم بهترین شهیدان

يوم القيمة حمزة بن عبد المطلب ورجل قام الى امام جائر

روز قیامت حمزه است بن عبد المطلب و مردی برخاست بسوی پادشاه جابر

فامره ونهاه فقتله وقد ذكر الله تعالى الذي ينهى عن المنكر

پس امر کرد او را بمعروف و نهی کرد از منکر پس کشت آن پادشاه او را و تحقیق ذکر کرده است حق تعالی کسیرا که منع کرده میشود از

وتأخذه العزة فلا يمتنع فقال عز وجل واذا قيل له اتق الله

و میگیرد او را بزرگی دنیا پس باز نمیایند از فعل منکر پس گفت حق تعالی و هرگاه گفته میشود او را بترس از خدا

اخذته العزة بالاثم الاية وقال مسعود رض ان من اكبر الذنوب

میگیرد او را بزرگی گناه و باز نمی آید او را از باز گشتن تا آخر این آیه و گفت عبد الله بن مسعود بدرستی از بزرگترین

عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ يُقَالَ لِلْعَبْدِ اتَّقِ اللهَ فَيَقُوْلُ عَلَيْكَ نَفْسَكَ

پیش خدا تعالی اینکه گفته شود بنده را بترس از خدا مگر گوید لازم گیر بر خود نفس خود را

وَجَمِيْعُ ذٰلِكَ عَامٌّ فِيْ حَقِّ صَالِحٍ وَطَالِحٍ وَرَوٰى اَبُوْ هُرَيْرَةَ رض اَنَّ

و همه این لغات و احادیث عام اند در حق نیکوکار و بدکار پس امر معروف و نهی منکر بر همه باشد و روایت کرد ابوهریره رض که پیغمبر

النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مُرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَاِنْ لَمْ تَعْمَلُوْا وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ

پیغمبر فرمود فرمائید بفعل نیک اگرچه عمل نکنید شما و منع کنید از عمل زشت

وَاِنْ لَمْ تَنْتَهُوْا عَنْهُ وَاَنَّهُ لَا يَخْلُوْ اَحَدٌ مِنْ مَعْصِيَةٍ اِمَّا ظَاهِرًا وَ

اگرچه باز نمانید خود را از آن و به درستی که هیچ کس خالی نیست هیچ از گناه یا از روی ظاهر

اِمَّا بَاطِنًا فَاِنْ قُلْنَا لَا يُنْكِرُ اِلَّا الْمُنَزَّهُ عَنْهُ تَعَذَّرَ الْاَمْرُ بِالْمَعْرُوْفِ

یا از روی باطن پس اگر گوئیم که منع نکند از منکر مگر کسی که پاک باشد محال میشود امر معروف

وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَنْدَرِسُ الْمُنْكَرُ وَيَضْمَحِلُّ فَصْلٌ وَالَّذِيْ

و نهی منکر پس کهنه میشود عمل زشت و محو شود و چیزیکه

يُؤْمَرُ بِهٖ وَيُنْكَرُ عَلٰى ضَرْبَيْنِ فَكُلُّ مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَالْعَقْلَ

امر کرده میشود بدان و منع کرده میشود از وی دو گونه است پس هرچه موافق باشد کتاب خدا و سنت رسول و عقل

فَهُوَ مَعْرُوْفٌ وَكُلُّ مَا خَالَفَ فَهُوَ مُنْكَرٌ ثُمَّ ذٰلِكَ يَنْقَسِمُ قِسْمَيْنِ

پس آن عمل نیک است و هرچه مخالف باشد اینها را پس او زشت است پس این دو گونه است

اَحَدُهُمَا ظَاهِرٌ يَعْرِفُهُ الْعَوَامُّ وَالْخَوَاصُّ وَهُوَ كَوُجُوْبِ الصَّلٰوةِ

یکی از آن دو آشکار است پیدا باشد او را عوام و خواص و آن چنانچه فرض بودن نماز

الْخَمْسِ وَصَوْمِ رَمَضَانَ وَالزَّكٰوةِ وَالْحَجِّ وَغَيْرِ ذٰلِكَ وَمِنَ الْمُنْكَرِ

پنجگانه و روزه رمضان و زکوة و حج و از منکر

كَتَحْرِيْمِ الزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالسَّرِقَةِ وَقَطْعِ الطَّرِيْقِ وَالرِّبٰوا وَالْغَصْبِ

چنانچه حرام بودن زنا و خوردن شراب و دزدی کردن و راه زدن و حرام بودن ربا و کشیده گرفتن

وَغَيْرِ ذٰلِكَ فَهٰذَا الْقِسْمُ يَجِبُ اِنْكَارُهٗ عَلَى الْعَوَامِّ كَمَا يَجِبُ عَلَى الْخَوَاصِّ

و جز اینها پس این قسم واجب است منع او بر عوام چنانچه واجب است بر مردم خاص

مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْقِسْمُ الثَّانِيْ مَا لَا يَعْرِفُهُ اِلَّا الْخَوَاصُّ مِثْلُ اعْتِقَادِ

از علما و قسم دوم آنست که نمیدانند او را مگر خواص مانند گرویدن

مَا يَجُوْزُ عَلَى الْبَارِيْ وَمَا لَا يَجُوْزُ عَلَيْهِ فَهٰذَا يَخْتَصُّ اِنْكَارُهٗ بِالْعُلَمَاءِ

بچیزیکه روا است بر خدا تعالی و بچیزیکه روا نیست بر حق تعالی پس این قسم خاص است منع او بعلما

فَاِنْ اَخْبَرَ اَحَدٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِذٰلِكَ لِوَاحِدٍ مِنَ الْعَوَامِّ جَازَ لَهٗ ذٰلِكَ

پس اگر خبر کند یکی از علما باین قسم دوم مر یکی از عوام را روا باشد مر عالم را این خبر کردن

١٤٢

وَوَجَبَ عَلَى الْعَامِّيِّ الْإِنْكَارُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ عَلَى مَا بَيَّنَّا وَلَا يَجُوزُ

و واجب است بر عامی رد و انکار آن منکر وقت توانایی چنانچه بیان کردیم و روا نیست عامی را

قَبْلَ ذٰلِكَ وَأَمَّا إِذَا كَانَ الشَّيْءُ مِمَّا اخْتَلَفَ الْفُقَهَاءُ فِيهِ وَ

پیش از خبر کردن عالم مر او را و اما وقتی که باشد از آن چیزها که اختلاف کرده اند فقها در و و

سَاغَ فِيهِ الْاِجْتِهَادُ كَشُرْبِ عَامِّيٍّ لِلنَّبِيذِ مُقَلِّدًا لِأَبِي حَنِيفَةَ رض

گنجایش باشد در و اجتهاد را همچون خوردن عامی نبیذ خرما و انگور را در حال که پیروی میکند مر ابی حنیفه را

وَتَزَوُّجِ امْرَأَةٍ بِلَا وَلِيٍّ عَلَى مَا عُرِفَ مِنْ مَذْهَبِهِ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ

یا آنکه نکاح کردن زنی را بے ولی چنانچه معلوم شده از مذهب حنیفه نیست هیچ یکی را

مِمَّنْ هُوَ عَلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ وَالشَّافِعِيِّ الْإِنْكَارُ عَلَيْهِ لِأَنَّ

از آن کسانے که بر مذهب امام احمد و شافعی اند انکار کردن بران شخص زیرا که

الْإِمَامَ أَحْمَدَ قَالَ فِي رِوَايَةِ الْمَرْوَزِيِّ لَا يَنْبَغِي لِلْفَقِيهِ أَنْ يَحْمِلَ

امام احمد گفته است در روایت مروزی سزاوار نیست مر فقیه را اینکه باعث شود

النَّاسَ عَلَى مَذْهَبِهِ وَلَا يُشَدِّدُ عَلَيْهِمْ وَإِذَا ثَبَتَ هٰذَا فَالْإِنْكَارُ

مردم را بر مذهب خود و سختی نکند بر مردم وقتی که مخالف اجتهاد آن کنند و وقتی که ثابت شد این پس

إِنَّمَا يَتَعَيَّنُ فِي خَرْقِ الْإِجْمَاعِ دُونَ الْمُخْتَلَفِ فِيهِ وَقَدْ نُقِلَ عَنِ

جز این نیست متعین است در کاریکه خلاف اجماع باشد نه در هر که خلاف علما در آن باشد و تحقیق نقل کرده شده

الْإِمَامِ أَحْمَدَ مَا يَدُلُّ عَلَى جَوَازِ الْإِنْكَارِ فِي الْمُخْتَلَفِ فِيهِ وَهُوَ مَا قَالَ

از امام احمد چیزے که دلالت میکند بر روا بودن منع در مسئله که اختلاف باشد در و و آن چیز است که گفته است

وَفِي رِوَايَةِ الْمَيْمُونِيِّ فِي رَجُلٍ يَمُرُّ بِالْقَوْمِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ بِالشِّطْرَنْجِ

و در روایت میمونی در شان مرد یکه گذر کرد بر گروهے و ایشان بازی میکردند بشطرنج

يَنْهَاهُمْ وَيَعِظُهُمْ وَمَعْلُومٌ أَنَّ ذٰلِكَ جَائِزٌ عِنْدَ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ

منع کند آن گروه را و پند کند ایشان را و معلوم است بدرستی آن بازی شطرنج رواست نزد شافعی

فَصْلٌ وَيَنْبَغِي لِكُلِّ مُؤْمِنٍ أَنْ يَعْمَلَ بِهٰذِهِ الْآدَابِ فِي سَائِرِ

و میباید مر هر مسلمان را اینکه عمل بآن ادبها کند در تمام

أَحْوَالِهِ وَلَا يَتْرُكَ الْعَمَلَ بِهَا وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

حالهای خود و ترک نکند عمل را بآن اداب و تحقیق روایت کرده شده است از حضرت

عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض أَنَّهُ قَالَ تَأَدَّبُوا ثُمَّ تَعَلَّمُوا وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ

عمر رض بدرستیکه گفت ادب حاصل کنید پس از ان بیاموزید و گفت ابو عبد الله

الْبَلْخِيُّ أَدَبُ الْعِلْمِ أَكْثَرُ مِنَ الْعِلْمِ وَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُبَارَكٍ إِذَا

ادب دانش بیشتر از دانش است و گفت عبد الله بن مبارک وقتیکه

وُصِفَ لِي رَجُلٌ لَهُ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَا أَتَأَسَّفُ عَلَى
بیان کرده شد مرا مردیکه مر اورا علم پیشینیان و پسینیان باشد افسوس نخورم من بر

فَوْتِ لِقَائِهِ وَإِذَا سَمِعْتُ رَجُلًا لَهُ أَدَبُ النَّفْسِ أَتَمَنَّى لِقَائَهُ
فوت شدن دیدار او و هرگاه که بشنوم مردیرا که او ادب نفس دارد آرزو میکنم دیدار او را

وَأَتَأَسَّفُ عَلَى فَوْتِهِ وَيُقَالُ مَثَلُهُ كَمَثَلِ بَلْدَةٍ لَهَا خَمْسَةٌ مِنَ
و افسوس میکنم بر فوت او و گفته میشود مانند آنکس همچون شهریست که مر او را پنج

الْحُصُونِ الْأَوَّلُ مِنْ ذَهَبٍ وَالثَّانِي مِنْ فِضَّةٍ وَالثَّالِثُ مِنْ
قلعه است اول از طلا باشد دوم از نقره و سوم از

حَدِيدٍ وَالرَّابِعُ مِنَ الْآجُرِّ وَالْخَامِسُ مِنْ لَبِنٍ فَمَا دَامَ أَهْلُ الْحِصْنِ
آهن و چهارم از خشت پخته و پنجم از خشت خام پس تا وقتیکه اهل قلعه

مُتَعَاهِدِينَ الَّذِي هُوَ مِنْ لَبِنٍ لَا يَطْمَعُ الْعَدُوُّ فِي الثَّانِي فَإِذَا
بر خود گرفته اند نگاهداشت قلعه از خشت خام است پس طمع نکند دشمن در قلعه ثانی پس هرگاه

أَهْمَلُوا ذَلِكَ طَمِعُوا فِي الْحِصْنِ الثَّانِي ثُمَّ فِي الثَّالِثِ حَتَّى تَخْرَبَ
که ترک کنند صاحبان قلعه قلعه اول را طمع کردند دشمن در قلعه دوم بعد از آن که ترک دوم کرد طمع کردند

الْحُصُونُ كُلُّهَا كَذَلِكَ الْإِيمَانُ فِي خَمْسَةٍ مِنَ الْحُصُونِ أَوَّلُهَا
قلعهای همه پس همچنان ایمان در پنج قلعه است نخستین آنها

الْيَقِينُ ثُمَّ الْإِخْلَاصُ ثُمَّ أَدَاءُ الْفَرَائِضِ ثُمَّ إِتْمَامُ السُّنَنِ ثُمَّ حِفْظُ
یقین است پس قلعه اخلاص است پس قلعه ادای کردن فرایض است پس قلعه تمام و کمال کردن سنتهاست

الْأَدَابِ فَمَا دَامَ الْعَبْدُ يَحْفَظُ الْأَدَابَ وَيَتَعَاهَدُهَا فَالشَّيْطَانُ
و ادب و مستحبات است پس تا وقتیکه بنده نگاه میدارد ادب را و بر خود لازم گرفته است آنرا پس شیطان

لَا يَطْمَعُ فِيهِ فَإِذَا تَرَكَ الْأَدَابَ طَمِعَ الشَّيْطَانُ فِي السُّنَنِ ثُمَّ فِي الْفَرَائِضِ
طمع نمیکند در آن بنده پس وقتیکه ترک کرد ادب را طمع میکند شیطان در سنت بعد از آن که ترک

ثُمَّ فِي الْإِخْلَاصِ ثُمَّ فِي الْيَقِينِ فَيَنْبَغِي لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَحْفَظَ الْأَدَابَ
پس از آن طمع میکند در اخلاص پس از آن طمع میکند در یقین پس میباید آدمی را اینکه نگاه دارد ادبها را

فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ مِنَ الْوُضُوءِ وَالصَّلَوةِ وَالْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ وَغَيْرِ ذَلِكَ هَذَا
در همه کارهای خود از وضو و نماز و فروختن و خریدن و جز آن این

آخِرُ مَا ذَكَرْنَا وَأَوْرَدْنَا وَلَخَّصْنَا مِنْ آدَابِ الشَّرِيعَةِ فَبِامْتِثَالِ
آخر چیزیکه ذکر کردیم و آوردیم و خلاصه کردیم از ادبهای شریعت پس بسبب بجا آوردن

الْأَمْرِ فِي الْعِبَادَاتِ الْخَمْسِ الْمُتَقَدِّمِ ذِكْرُهَا يَصِيرُ مُسْلِمًا وَبِالتَّأَدُّبِ
فرمود خدا در عبادات پنج که بالا رفت ذکر آنها میگردد مسلمان و به ادب آراسته شدن

١٨٥

بهذه الآداب يكون تابعا للسنة ومقتضيا للأثر ويحصل

بآيين او بها مے باشد پیروے کنندہ مرسنت رسول را و پیروے کنندہ مر اثر سلف را و حاصل شود

معرفة ما ويبقى عليه حقيقة معرفة الصانع وهي من أعمال

اندک معرفت و باقی مے ماند بروے حق دانستن پروردگار عز وجل را و معرفت از کارہاے

القلب فأخرناها ليسهل عليه الدخول في ديننا فإذا تقمص

دل ست پس مؤخر کردیم آن معرفت را تا آنکه آسان شود بروے در آمدن در دین ما پس وقتی که پوشید پیراهن

بنور الإسلام ظاهرا قلنا له تقمص بنور الإيمان باطنا باب

نور اسلام از روے ظاهر گفتیم مر او را که بپوش پیراهن نور ایمان از روے ظاهر و باطن

في معرفة الصانع عز وجل فنقول فأما معرفة الصانع عز

پس می‌گوییم اما دانستن پروردگار

وجل بالآيات والدلالات على وجه الاختصار فهي أن يعرف و

بآیات قرآن و دلیلها بطریق کوتاه است که دانسته شود

يتيقن أنه واحد أحد فرد صمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد

یقین کرده شود که بدرستی آن پروردگار یگانه است جفت ندارد بے نیاز است نه زاییده است و نه زاییده شده است و نیست مر او را

ليس كمثله شيء وهو السميع البصير لا شبيه له ولا نظير ولا

نیست مانند او چیزے و او شنوا است و بینا ست نیست مانند او را در صفت و نیست مانند او در ذات و

عون ولا شريك ولا ظهير ولا وزير ولا ند ولا مشير له ليس بجسم فيمس

یاری دهنده او را و نیست او را شریک و نیست او را قوت دهنده و نیست او را وزیر و نیست همتا و نیست او را مشیر نیست جسم پس سوده

ولا جوهر فيحس ولا عرض فيقضى ولا ذي تركيب وآلة وتأليف

و نیست جوهر پس ادراک کرده شود بحس و نیست عرض پس بگذرد و فانی شود و نیست او را ترکیب از اجزای محسوسه و نه اجزای عقلی

وماهية وتحديد وهو الله للسماء رافع وللأرض واضع لا

و نیست او را ماهیت و نیست او را حدے و آن معبود بحق است مر آسمان را بلند کننده است و مر زمین را پست کننده و نهنده است نیست

طبيعة من الطبائع ولا طالع من الطوالع ولا ظلمة تظهر ولا نور

او را طبیعت از طبایع و نیست حق تعالی را طالع از طالعها و نیست پروردگار تاریکی که ظاهر شود و نه

تزهر حاضر الأشياء علما شاهد لها من غير مماسة عزيز

که می درخشد حاضر است بر همه چیزها از روے دانش بیننده مر آنها را بی آنکه چسپیده شود یکی از آنها او جمیع

قاهر حاكم قادر راحم غافر ساتر معز ناصر رءوف خالق فاطر

غالب بر همه چیزها حکم کننده توانا رحمت کننده بخشنده پوشنده عیبها عزت دهنده یاری دهنده بسیار مهربان پیدا کننده

أول آخر ظاهر باطن فرد معبود حي لا يموت أزلي لا يفوت

اول است و آخر پیداست پنهان تنهاست پرستیده شده زنده نخواهد مرد همیشه است فوت نشود

أَبَدِيُّ الْمَلَكُوتِ سَرْمَدِيُّ الْجَبَرُوتِ قَيُّومٌ لَا يَنَامُ عَزِيزٌ لَا يُضَامُ

مَنِيعٌ لَا يُرَامُ فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْعِظَامُ وَالْمَوَاهِبُ الْكِرَامُ قَضَى بِالْفَنَاءِ

عَلَى جَمِيعِ الْأَنَامِ قَالَ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ

وَالْإِكْرَامِ وَهُوَ بِجِهَةِ الْعُلُوِّ مُسْتَوٍ عَلَى الْعَرْشِ مُحْتَوٍ عَلَى الْمُلْكِ مُحِيطٌ

عِلْمُهُ بِالْأَشْيَاءِ إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ

مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ وَنَعْتَقِدُ أَنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

اندازه او هزار سال از آن روزها که میشمارند و اعتقاد میکنیم که خدای را عز وجل

تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَذَلِكَ مَرْوِيٌّ

نود و نه نام هست هرکه از بر کرد و یاد گرفت آنها را داخل بهشت شد

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعُونَ

از ابی هریره رض که روایت از پیغمبر که بدرستی خدای را عز وجل نود و نه

اسْمًا أَوْ مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَجَمِيعُهَا فِي

نام هست یا صد کم یکی یعنی یک کم صد هرکه یاد گرفت آنها را داخل بهشت شد و همه نام های خدای تعالی مذکور است

الْقُرْآنِ فِي سُوَرٍ مُتَفَرِّقَةٍ مِنْهَا خَمْسَةُ أَسْمَاءٍ فِي الْفَاتِحَةِ وَهِيَ يَا اللهُ

قرآن در سورتهای متفرقه پنج اسم از آن اسما در سوره فاتحه هست و آن ای خدا

يَا رَبُّ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مَلِكُ وَفِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ سِتَّةٌ وَعِشْرُونَ

ای پروردگار ای بسیار مهربان ای بسیار بخشاینده ای پادشاه در سوره بقره بیست و شش

اسْمًا يَا مُحِيطُ يَا قَدِيرُ يَا عَلِيمُ يَا حَكِيمُ يَا تَوَّابُ يَا بَصِيرُ يَا وَاسِعُ

يَا بَدِيعُ يَا رَؤُوفُ يَا شَاكِرُ يَا اللهُ يَا وَاحِدُ يَا غَفُورُ يَا حَلِيمُ يَا قَابِضُ

يَا بَاسِطُ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ يَا وَلِيُّ يَا غَنِيُّ

يَا حَمِيْدُ وَفِي اٰلِ عِمْرَانَ اَرْبَعَةُ اَسْمَآءٍ يَا قَآئِمُ يَا وَهَّابُ يَا سَرِيْعُ

ای ستوده شده ودر سوره عمران چهار نام ست ای قایم بذات خود ای بی عوض بسیار بخشنده

يَا خَبِيْرُ وَفِي سُوْرَةِ النِّسَآءِ سِتَّةُ اَسْمَآءٍ يَا رَقِيْبُ يَا حَسِيْبُ

ای با خبر از هر چیز ودر سوره النسا شش نام ست ای نگاه بان ای کفایت کننده مهمات

يَا شَهِيْدُ يَا غَفُوْرُ يَا مُقِيْتُ يَا وَكِيْلُ وَفِي الْاَنْعَامِ خَمْسَةُ اَسْمَآءٍ

ای حاضر نگر غایب نگر وای نیک آمرزنده ای توانا روزی دهنده ای آنکه بر کارها باید سپرد ودر سوره انعام پنج نام ست

يَا فَاطِرُ يَا قَاهِرُ يَا قَادِرُ يَا لَطِيْفُ يَا خَبِيْرُ وَفِي الْاَعْرَافِ اِسْمَانِ

ای پیدا کننده هر چیز ای غالب بر همه چیز ای توانا بر هر چیز ای باریک بین ای با خبر از هر چیز ودر سوره اعراف دو نام ست

يَا مُحْيِيْ يَا مُمِيْتُ وَفِي الْاَنْفَالِ اِسْمَانِ يَا نِعْمَ الْمَوْلٰى يَا نِعْمَ النَّصِيْرُ

ای زنده کننده ای میرانده ودر سوره انفال دو نام هست ای بهین دوستان ای بهین مددگاران

وَفِي هُوْدٍ سَبْعَةُ اَسْمَآءٍ يَا حَفِيْظُ يَا رَقِيْبُ يَا مَجِيْدُ يَا قَوِيُّ يَا مُجِيْبُ

ودر سوره هود هفت نام هست ای نگاهدارنده خلق ای نگاهبان ای صاحب بزرگی ای توانا ای اجابت کننده

يَا وَدُوْدُ يَا فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيْدُ وَفِي الرَّعْدِ اِسْمَانِ يَا كَبِيْرُ يَا مُتَعَالُ وَفِي اِبْرٰهِيْمَ

ای دوست دارنده ای کننده هر چه خواهد ودر سوره رعد دو نام ست ای آنکه همه چیز نسبت بذات او حقیر ای بلند

اِسْمٌ وَّاحِدٌ وَّهُوَ يَا مَنَّانُ وَفِي الْحِجْرِ اِسْمٌ وَّاحِدٌ وَّهُوَ يَا خَلَّاقُ وَفِي

یکنام ست وآن اسم منان ست ای عطا کننده بی منت نهنده ودر سوره حجر یکنام ست وآن خلاق ست ای پیدا کننده

النَّحْلِ اِسْمٌ يَا بَاعِثُ وَفِي مَرْيَمَ اِسْمَانِ يَا صَادِقُ يَا وَارِثُ وَفِي

سوره نحل یکنام ست ای برانگیزنده خلق پس از موت ودر سوره مریم دو اسم ست ای راست گو ای باقی پس از عالم

الْمُؤْمِنُوْنَ اِسْمٌ يَا كَرِيْمُ وَفِي النُّوْرِ ثَلٰثَةُ اَسْمَآءٍ يَا حَقُّ يَا مُبِيْنُ يَا نُوْرُ

سوره مومنون یکنام ست ای خداوند جود سه نام حق ست ای عادل ای استوار

وَفِي الْفُرْقَانِ يَا هَادِيْ وَفِي سَبَا يَا فَتَّاحُ وَفِي الْمُؤْمِنِ اَرْبَعَةُ

سوره فرقان ای راه نماینده ودر سوره سبا ای کشاینده کارهای بسته ودر سوره مومن چهار

اَسْمَآءٍ يَا غَافِرُ يَا قَابِلُ يَا شَدِيْدُ يَا ذَا الطَّوْلِ وَفِي الذّٰرِيٰتِ ثَلٰثَةُ

نام ست ای بخشنده عاصیان ای قبول کننده توبه ای سخت توانا ای خداوند قوت ودر سوره ذاریات سه

اَسْمَآءٍ يَا رَزَّاقُ يَا ذَا الْقُوَّةِ يَا مَتِيْنُ وَفِي الطُّوْرِ يَا مَنَّانُ وَفِي

نام ست ای روزی دهنده ای خداوند توانایی ای استوار ودر سوره طور ودر سوره

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ يَا مُقْتَدِرُ وَفِي الرَّحْمٰنِ يَا بَاقِيْ يَا ذَا الْجَلَالِ يَا ذَا

اقتربت الساعة ای بسیار توانا

الْاِكْرَامِ وَفِي الْحَدِيْدِ اَرْبَعَةٌ يَا اَوَّلُ يَا اٰخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ وَفِي

ودر سوره حدید چهار نام ست ودر سوره

۱۴۷

الحشر عشرة اسماء يا قدوس يا سلام يا مؤمن يا مهيمن يا عزيز
يا جبار يا متكبر يا خالق يا باري يا مصور وفي البروج يا مبدئ
يا معيد وفي قل هو الله احد يا احد يا صمد هكذا ذكر سفيان
بن عيينة وذكر عبد الله بن احمد اسماء زوائد على هذه وهو
يا مجيب يا قاهر يا فاصل يا فالق يا رقيب يا ماجد يا جواد
يا احكم الحاكمين وذكر ابو بكر النقاش في كتاب تفسير
الاسماء والصفات عن جعفر بن محمد يعني الصادق رض انه قد
قال ان لله ثلثمائة وستين اسماء وروي ايضا عن غيره مائة
واربعة عشر اسماء وكل ذلك محمول على انهم وجدوا في القرآن
اسماء مكررة فعدوها اسماء والصحيح فيما ذكر عن ابي هريرة
رضي الله تعالى عنه **فصل** ونعتقد ان الايمان قول
باللسان ومعرفة بالجنان وعمل بالاركان يزيد بالطاعة و
ينقص بالعصيان ويقوى بالعلم ويضعف بالجهل وبالتوفيق
يقع كما قال الله عز وجل فاما الذين امنوا فزادتهم ايمانا
وهم يستبشرون وما جاز عليه الزيادة جاز عليه النقصان

وقال الله تعالى وإذا تليت عليهم آياته زادتهم إيمانا وقوله

وگفت حق تعالی و چون خوانده میشود بر ایشان آیات قرآن زیاده می کنند آن آیات ایشان را از روی ایمان

عز وجل ليستيقن الذين أوتوا الكتب ويزداد الذين آمنوا

تا که یقین کنند آنکسانی که ایمان آورده اند داده شده اند کتاب یعنی یهود و نصاری

إيمانا وما روي عن ابن عباس وأبي هريرة وأبي الدرداء أنهم

از روی ایمان و چیزیکه مرویست از این هر سه اصحاب بدرستیکه

قالوا الإيمان يزيد وينقص وغير ذلك مما يطول شرحه وقد

ایشان گفته اند که ایمان زیاده میشود و کم میشود و غیر این روایت که دراز است بیان آن و تحقیق

أنكرت الأشعرية زيادة الإيمان ونقصانه وهو في اللغة

نفی کرده است ابوالحسن اشعری زیادتی و نقصان ایمان را و آن ایمان در لغت عرب

تصديق القلب المتضمن للعلم بالمصدق به وهو في الشريعة

گرویدن و باور کردن دل است که در گیرنده است از برای دانستن چیزیکه گرویده است باو و ایمان در شریعت

التصديق وهو العلم بالله وصفاته مع جميع الطاعات الواجب

گرویدن است و آن تصدیق یعنی دانستن است خدای را و صفات او را باهمه طاعتها فرض باشند

منها والنوافل باجتناب الزلات والمعاصي ويجوز أن يقال

یا نوافل یعنی هرچه میکنند همه فرض و نفل در حقیقت ایمان است و پرهیز کردن از لغزش قدم و گناهان و رواست اینکه گفته شود

هو الدين والشريعة والملة لأن الدين هو ما يدان به من

که ایمان دین و شریعت و ملت است زیرا که این چیزیست که گردن نهاده میشود او را از

الطاعات مع اجتناب المحظورات والمحرمات وذلك هو

طاعات باکه دور بودن از آنچه منع کرده شده است از آن و از حرام و این کارها

صفة الإيمان وأما الإسلام فهو من جملة الإيمان وكل

صفت ایمان است اما اسلام پس او از جمله ایمان است و هر

إيمان إسلام وليس كل إسلام إيمانا لأن الإسلام هو بمعنى

ایمان اسلام است و نیست هر اسلام ایمان زیرا که هستی اسلام بمعنی

الاستسلام والانقياد وكل مؤمن مستسلم منقاد لله تعالى

قبول کردن و گردن نهادن است و هر مومن قبول کننده و باو گردن نهنده احکام خدا و رسول است

وليس كل مسلم مؤمنا بالله لأنه قد يسلم مخافة السيف

و نیست هر قبول کننده گرونده [illegible] زیرا که گاهی قبول میکند احکام الهی را از ترس شمشیر [illegible]

فالإيمان اسم يتناول مسميات كثيرة أفعالا وأقوالا فيعم

پس لفظ ایمان [illegible] گیرنده است هر معانی بسیار را از افعال قلب که تصدیق باشد و قالب که اعمال جوارح

والله اعلم بالصواب

جميع الطاعات والاسلام عبارة عن الشهادتين مع طمانينة

همه طاعات را ایمان دل واسلام عبارت از لفظ کلمه شهادت آرام دل

القلب والعبادات الخمس وقد اطلق الامام احمد بن حنبل رحمة

وتعین کردن را عبادات پنجگانه یعنی اقرار نماز وروزه وحج وزکوة [illegible]

الله عليه ان الايمان غير الاسلام فذهب الى الحديث المروي

بر پرستی ایمان غیر اسلام است پس رفته است بسوی حدیث که مروی است

عن عبد الله بن عمر رض انه قال حدثني عمر بن الخطاب انه قال

از عبد الله بن عمر بر پرستی آن عبد الله گفت حدیث خواند بر من عمر بن خطاب او پرستی

بينما انا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم اذ طلع علينا رجل

در آن اوقات که من نزد رسول بودم در روزی ناگاه ظاهر شد بر ما مردی

شديد بياض الثوب شديد سواد الشعر لا يرى عليه اثر السفر

سخت بود سفیدی جامهاے او سخت بود سیاهی موی او دیده نمیشد بر وی نشان راه از گرد وغبار

ولا يعرفه منا احد حتى جلس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسند ركبتيه

ونشناخت او را از ما هیچ کس تا آنکه نشست متوجه ومقابل بر رسول خدا وتکیه داد دو زانوی خود را

الى ركبتيه ووضع كفيه على فخذيه ثم قال يا محمد اخبرني عن

بدو زانوی رسول ونهاد دو کف دست خود را [illegible] پس گفت ای محمد خبر ده مرا

الاسلام فقال صلى الله عليه وسلم ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا

اسلام که چه چیز است پس گفت آنکه گواهی بدهی که نیست هیچ معبود بحق بجز الله وگواهی دهی که محمد

رسول الله وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة وتصوم رمضان و

پیغمبر خداست برحق وبرپا داری نماز را وبدهی زکوة را وروزه بگیری رمضان را و

تحج البيت ان استطعت اليه سبيلا قال صدقت قال

طواف کنی خانه کعبه را اگر استطاعت وتوانائی داری بسوی او از راه گفت آن مرد راست گفتی ای محمد گفت عمر

فتعجبنا منه يسأله ويصدقه ثم قال اخبرني عن الايمان

پس تعجب آمد ما را ازو سوال هم میکند وتصدیق هم میکند پس گفت خبر کن مرا از ایمان

قال صلى الله عليه وسلم ان تؤمن بالله وملئكته وكتبه ورسله واليوم

گفت پیغمبر آنکه گروی وباور داری بخدا [illegible] وفرشتگان او وکتابهای خدا وپیغمبران [illegible]

الاخر والقدر خيره وشره قال صدقت قال اخبرني عن الاحسان

آخرت وتقدیر [illegible] گفت آن مرد راست گفتی گفت خبر ده مرا از احسان

قال ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك قال

گفت پیغمبر آنکه پرستش کنی خدا را گویا که می بینی او را پس اگر نبوده تو که ببینی او را [illegible]

150

فأخبرني عن الساعة قال ما المسئول عنها بأعلم من السائل

قال فأخبرني عن أماراتها قال أن تلد الأمة ربتها وأن ترى

الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان قال عمر فلبثت

هنيئة ثم قال لي رسول الله هل تدري من السائل قال قلت

الله ورسوله أعلم قال صلى الله عليه وسلم فإنه جبرئيل أتاكم يعلمكم

دينكم وفي لفظ آخر قال ذلك جبرئيل أتاكم ليعلمكم أمر دينكم

وما أتاني قط في صورة إلا عرفته إلا في صورته هذه فقد فرق

١٥١ جبرئيل عليه السلام بين الإسلام والإيمان بسؤالين فأجاب النبي

صلى الله عليه وسلم بجوابين مختلفين فذهب الإمام أحمد رض أيضا إلى حديث

الأعرابي حيث قال يا رسول الله أعطيت فلانا ومنعتني فقال النبي

صلى الله عليه وسلم ذلك مؤمن فقال الأعرابي وأنا مؤمن فقال له النبي صلى الله عليه وسلم

ومسلم أنت وذهب أيضا إلى قول الله تعالى قالت الأعراب آمنا

قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الإيمان في قلوبكم

واعلم أن زيادة الإيمان إنما يكون بعد التحقيق بعد أداء الأوامر

وانتهاء النواهي بالتسليم في القدر وترك الاعتراض على الله

عز وجل في فعله في جميع خلقه وترك الشك في وعده في الأقسام
دركارهاے او در همه خلق او وگذاشتن شك را در وعدهاى او در قسمتها

والرزق وفي الثقة به والتوكل عليه والخروج من الحول والقوة
ودر روزیها ودر اعتماد كردن باو ودر توكل كردن بروے وبر آمدن از تردد خود وتوانائے خود

والصبر على البلاء والشكر على النعماء والتنزيه للحق وترك التهمة
وشكيبائے كردن بر بلاها وشكر كردن بر نعمتها وپاك دانستن حق تعالے را وگذاشتن تهمت

له في سائر الأحوال فأما بمجرد الصلوة والصيام فلا وسئل
مرحق تعالے را درهمه حالها واما زياده شدن ايمان بمجرد نماز كردن وروزه داشتن پس نمیشود وپرسیده شد

الإمام أحمد عن الإيمان أمخلوق هو أم غير مخلوق فقال من قال
امام احمد رحمه الله از ايمان كه پيدا كرده شده است يا نے پس گفت امام احمد هر كه گفت

إن الإيمان مخلوق فقد كفر لأن في ذلك إيهاما وتعريضا
ايمان مخلوق است پس بتحقيق كافر شد زيرا كه درين قول در وهم انداختن است وكنايه كردن است

بالقرآن ومن قال غير مخلوق فقد ابتدع لأن في ذلك إيهاما
بقرآن كه مخلوق نيست چه ايمان تصديق بقرآن هم داخل است پس در قول مخلوق ايمان تهمت مخلوق قرآن میشود وكسیكه گفت ايمان غير

أن إماطة الأذى عن الطريق وأفعال الأركان غير مخلوقة
از راه وكارهاى اعضا مخلوق نيست چه در ايمان افعال جوارح هم داخل است بايد پرستی دور كردن آزار

فقد أنكر على الطائفتين وذكر الحديث أن النبي صلى الله عليه وسلم قال
پس بتحقيق امام احمد انكار كرد بر هر دو طايفه قايل بخلق ايمان وعدم خلق ايمان وذكر كرد امام احمد رحمه الله حديث را كه پیغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود

الإيمان بضع وسبعون خصلة أفضلها قول لا إله إلا الله
ايمان هفتاد و چند خصلت است بهترين آن كلمه توحيد است

وأدناها إماطة الأذى عن الطريق وإنما كفر القائل بخلق القرآن
وكمترين آنها دور كردن آزار است از راه و جز اينكه نسبت كفر كرد امام رحمه الله گوينده

وبدع الآخر لأن مذهبه رحمه الله مبني على أن القرآن إذا
ونسبت بدعت كرد ديگر را كه گفت بعدم خلق زيرا كه مذهب امام احمد رحمه الله مبنى است بر اينكه قرآن وقتيكه

لم ينطق بشيء ولا روي في السنة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء
ناطق نباشد بچيزے ونه مروى باشد در سنت از رسول صلى الله عليه وسلم چيزے

وانقرض عصر الصحابة ولم ينقل أحد منهم قولا فالكلام فيه
وگذشت زمانه صحابه ونقل نكرد هيچ يكے از ايشان قولے را پس سخن كردن در آن

بدعة وحدث ولا يجوز للمؤمن أن يقول أنا مؤمن حقا بل يجب
بدعت ونو پيدا است ودرست نيست مومن را اينكه گويد من مومنم حقا بلكه واجب است

۱۵۴

أَنْ يَقُوْلَ أَنَا مُؤْمِنٌ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ خِلَافُ مَا قَالَتِ الْمُعْتَزِلَةُ أَنَّهُ

اینکہ بگوید من مؤمنم بر خلاف چیزے کہ گفتہ اند معتزلہ بدرستیکہ

يَجُوْزُ أَنْ يَقُوْلَ أَنَا مُؤْمِنٌ حَقًّا وَإِنَّمَا قُلْنَا ذٰلِكَ لِمَا رُوِيَ عَنْ

اینکہ بگوید من مؤمنم حقا و جز این نیست کہ گفتیم این را کہ نباید گفت از جہت چیزے کہ مرویست از

عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض أَنَّهُ قَالَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ فَهُوَ كَافِرٌ وَعَنِ

حضرت عمر رض بدرستی گفت عمر ہر کہ زعم کرد بدرستی کہ او مؤمن بیقین پس آن شخص کافر است و از

الْحَسَنِ رض قَالَ إِنَّ رَجُلًا قَالَ عِنْدَ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ إِنِّيْ مُؤْمِنٌ

حسن بصری مرویست گفت بدرستی مردی گفت نزد عبد اللہ ابن مسعود کہ من مؤمنم

فَقِيْلَ لِابْنِ مَسْعُوْدٍ إِنَّ هٰذَا يَزْعَمُ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ قَالَ فَاسْأَلُوْهُ أَفِي

پس گفتہ شد مر ابن مسعود را این شخص اعتقاد دارد کہ من مؤمنم گفت ابن مسعود پس بپرسید او را

الْجَنَّةِ هُوَ أَمْ هُوَ فِي النَّارِ فَسَأَلُوْهُ فَقَالَ اللّٰهُ أَعْلَمُ فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ

بہشتیست یا دوزخیست پس پرسیدند پس گفت آن شخص خدا تعالیٰ دانا ترست پس گفت عبد اللہ

فَهَلَّا وَكَلْتَ الْأُخْرٰى كَمَا وَكَلْتَ الْأُوْلٰى وَلِأَنَّ الْمُؤْمِنَ حَقًّا مَنْ هُوَ

پس چرا وکیل نشدی کار دیگر را یعنی بودن در بہشت یا دوزخ چنانچہ وکیل شدہ کلمہ اول یعنی انا مؤمن حقا و از جہت آنکہ مؤمن حقا

عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالٰى مُؤْمِنٌ وَهُوَ الَّذِيْ يَكُوْنُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَلَا يَكُوْنُ

نزد خدا تعالیٰ باشد مؤمن و آن کسے ست کہ باشد از اہل بہشت و نباشد

كَذٰلِكَ إِلَّا بَعْدَ مُوَافَاتِهِ بِالْإِيْمَانِ وَيُخْتَمُ لَهُ بِذٰلِكَ وَلَا يَعْلَمُ أَحَدٌ

ہمچنین مگر پس از انجام رسانیدن او ایمان را و پس از ختم کردہ شود مر او را بایمان و نمیداند ہیچکس

بِمَا يُخْتَمُ لَهُ فَيَنْبَغِيْ أَنْ يَكُوْنَ خَائِفًا رَاجِيًا مُصْلِحًا حَذِرًا مُتَرَقِّبًا

بچیزیکہ ختم کردہ میشود مر او را پس سزاوار است کہ باشد ترسندہ امیدوار اصلاح کنندہ احتیاط کنندہ

حَتّٰى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ عَلٰى خَيْرِ عَمَلٍ وَأَنَّ النَّاسَ يَمُوْتُوْنَ عَلٰى مَا

تا آید او را موت و او بر نیکو کارے باشد و بدرستیکہ مردم میمیرند بر چیزے کہ

عَاشُوْا عَلَيْهِ وَيُحْشَرُوْنَ عَلٰى مَا مَاتُوْا عَلَيْهِ كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيْثِ

زندگانی میکنند بر آن چیز و برانگیختہ میشوند بر چیزے کہ مردند بر او چنانچہ آمدہ ست در حدیث

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا تَعِيْشُوْنَ تَمُوْتُوْنَ وَكَمَا تَمُوْتُوْنَ تُبْعَثُوْنَ

وَنَعْتَقِدُ أَنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ خَلْقُ اللّٰهِ وَكَسْبٌ لَهُمْ خَيْرُهَا وَشَرُّهَا

و اعتقاد کنیم بدرستیکہ فعلہای بندہ پیدا کردہ شدہ خداست و کسب کردہ شدہ بندہ است نیک و بد

حُسْنُهَا وَقُبْحُهَا مَا كَانَ مِنْهُمَا طَاعَةً وَمَعْصِيَةً لَا عَلٰى مَعْنٰى

خوب و بد و زشت ہمہ را خالق حق ست ہر چہ باشد از آن اعمال خواہ طاعت خواہ گناہ نہ بایں معنی

١٥٣

أَنَّهُ آمِرٌ بِالْمَعْصِيَةِ لَكِنْ قَضَى بِهَا وَقَدَّرَهَا وَجَعَلَهَا عَلَى حَسَبِ قَصْدِ

که حق تعالی فرموده باشد بگناه لکن قضا کرده است بآن معصیت و تقدیر کرده است او را و بر پیدا کرده است آن معصیت

وَأَنَّهُ قَسَمَ الْأَرْزَاقَ وَقَدَّرَهَا فَلَا يَصُدُّهَا صَادٌّ وَلَا يَمْنَعُهَا

و بدرستی حق تعالی قسمت کرده روزیها را و اندازه کرده او را پس باز نمیتواند داشت او را هیچ باز دارنده و منع نمیکند از روزی او

مَانِعٌ لَا زَائِدُهَا يَنْقُصُ وَلَا نَاقِصُهَا يَزِيدُ وَلَا نَاعِمُهَا يَخْشُنُ وَ

هیچ مانعی نه زاید او کم میشود و نه کم او زیاده میشود و نه نرم او درشت میشود و

لَا خَشِنُهَا يَنْعُمُ وَرِزْقُ غَدٍ لَا يُؤْكَلُ الْيَوْمَ وَقِسْمُ زَيْدٍ لَا يُنْقَلُ إِلَى

نه درشت او نرم میشود و روزی فردا خورده نمیشود امروز و حصه زید نقل کرده نمیشود بسوی

عَمْرٍو وَأَنَّهُ تَعَالَى يَرْزُقُ الْحَرَامَ كَمَا يَرْزُقُ الْحَلَالَ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ يَجْعَلُهُ

عمرو و بدرستی حق تعالی روزی میکند حرام را چنانکه روزی میکند حلال را بر این معنی که میگرداند حرام را

غِذَاءً لِلْأَبْدَانِ وَقِوَامًا لِلْأَجْسَادِ لَا عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ أَبَاحَهُ الْحَرَامَ وَ

غذا مر جسمها را و توانائی مر تنها را نه باین معنی که بدرستی که مباح میگرداند حرام را و

كَذَلِكَ الْقَاتِلُ لَمْ يَقْطَعْ أَجَلَ الْمَقْتُولِ الْمُقَدَّرَ لَهُ بَلْ يَمُوتُ بِأَجَلِهِ

همین طور کشنده نمی برد عمر کشته شده را که اندازه کرده شده بود مر او را بلکه میمیرد او باجل خود

وَكَذَلِكَ الْغَرِيقُ وَمَنْ هُدِمَ عَلَيْهِ الْحَائِطُ وَأُلْقِيَ مِنْ شَاهِقٍ وَمَنْ

و همچنین کسیکه در آب غرق باشد اجل او و کسیکه افتاده باشد بر وی دیوار و انداخته شده از سر کوه و کسیکه

أَكَلَهُ سَبُعٌ وَكَذَلِكَ هِدَايَتُهُ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَضَلَالَةُ

خورده باشد او را درنده و همچنین راه نمودن مسلمانان را و مومنان را و گمراه ساختن

الْكَافِرِينَ إِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ جَمِيعُ ذَلِكَ فِعْلٌ لَهُ وَصُنْعُهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

کافران بسوی خدا تعالی است همه این چیزها فعل خدا راست و کرده حق است نیست انباز او را

فِي مُلْكِهِ وَإِنَّمَا أَثْبَتْنَا لِلْعِبَادِ كَسْبًا لِمَوْضِعِ تَوَجُّهِ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ

در ملک او و جز این نیست که ثابت کردیم مر بندها را کسب از جهت ثابت بودن توجه امر و نهی

وَالْخِطَابِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ اسْتِحْقَاقِ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ لَدَيْهِمْ كَمَا وَعَدَ

و خطاب را بسوی بنده پس سزاوار شدن او ثواب را و عذاب را نزد حق تعالی چنانچه وعده کرده است

قَالَ اللهُ تَعَالَى جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ بِمَا صَبَرْتُمْ وَقَالَ

جزا دادن بشما بر چیزی که بوده اند ایشان که میکردند و گفت حق این ثواب است بسبب آنکه صبر کردید

جَلَّ وَعَلَا مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ

حق تعالی چه چیز آورد شما را در دوزخ گفتند دوزخیان ما نبوده ایم از نمازیان و نبوده ایم

نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا

طعام دهنده فقیران را این است آتش که بودید شما او را

۱۵۴ منقطع نشده

۱۵۵

در حرکت و آرام و واقع مے شود و ارت فت۳ یعنی حرکات و سکنات کردار همیشه و از علماء برسنگها عبارت است از اعمال

تكذبون وقال جلت عظمته ذلك بما قدمت يداك وغير

دروغ مے داشتید ... اینست بسبب آنچه پیش فرستادہ است دو دست تو و دیگر

ذلك من الآيات تعلق سبحانه الجزاء على أفعالهم فأثبت لهم

آیات ... پس وابسته کرده حق تعالی جزا را به افعال بندگان پس ثابت کرد برای ایشان

كسبا خلاف ما قالت الجهمية من أنه لا كسب للعباد وأنهم

کسب بر خلاف چیزیکه گفته اند جهمیه ... نیست کسب مر بندگان را و بدرستی ایشان

كالأبواب يرد ويفتح والشجرة تحرك وتهتز وهم الجاحدون للحق

مانند درها اند که بسته میشود و گشاده میشود و چنانچه درخت حرکت داده میشود و ایشان منکران حق اند

الرادون للكتاب والسنة والدليل على أن كون ذلك خلق الله

رد کننده کتاب الهی اند و سنت رسول خدا اند و دلیل بر بودن آن افعال پیدا کرده خدا

عز وجل وكسب للعباد خلافا للقدرية في قولهم أن جميع

و کسب عباد خلاف است در مسئله مر قدریه را یعنی معتزله که منکر قدر خدا اند در افعال ... قول ایشان

ذلك خلق للعباد دون الله عز وجل تبا لهم وهم مجوس هذه

این افعال مخلوق بندگان اند نه خدا ... هلاک باد ایشان را و ایشان مجوس این امت

الأمة جعلوا لله شركاء ونسبوه إلى العجز وأن يجري في ملكه ما

... گردانیده اند مر خدا را شریکان و نسبت کرده اند خدا را بسوی عجز و نسبت کرده اند که جاری شود ...

لا يدخل في قدرته وإرادته تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قوله

داخل در اراده و قدرت او نیست ... بلند است حق تعالی ازین نسبت بلندی بزرگ

عز وجل والله خلقكم وما تعملون وكما قال نعم جزاء بما كنتم

... پیدا کرد شما را و چیزیکه میکنید شما ... و چنانچه فرموده است حق تعالی جزا داده شود بسبب آنچه

تعملون فلما كان الجزاء واقعا على أعمالهم كان الخلق واقعا على

میکردید پس هرگاه که باشد جزا واقع بر عملهاے ایشان

أعمالهم ولا جائز أن يقال المراد بذلك ما يعملونه من الحجارة

در روا نیست اینکه گفته شود مراد ازین چیزیست که ... میکنید ... از سنگ

من الأصنام لأن الحجارة أجسام والعباد لا يعملونها وإنما الأعمال

از بتان ... زیرا که سنگها جسم اند و بندگان نمیکنند جسم ها را جز اینکه اعمال

التي يقع فيها ما يعملون العباد فوجب أن ترجع الخلق إلى أعمالهم

که واقع میشود ... دران ... پس واجب است اینکه راجع شود خلق بسوی

من الحركات والسكنات وتعالى نعم ولا يزالون مختلفين إلا

از حرکات و سکنات ... و همیشه خواهند بود ایشان مختلف در ادیان مگر

[illegible]

مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَالْمَعْنٰى لِلْخِلَافِ خَلَقَهُمْ وَقَالَ

آنکسیکه رحمت کرد پروردگار تو و از جهت همین پیدا کرده است ایشانرا و مراد اینست که از برای خلاف پیدا کرده است ایشانرا

اللّٰهُ تَعَالٰى اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَآءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهٖ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ

بلکه گردانیده اند ایشان مر خدا را شریکان که پیدا کرده اند همچو پیدا کردن حق تعالی پس مشتبه شد خلق خدا و خلق

عَلَيْهِمْ قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللّٰهِ

شریکان برایشان بگو حق تعالی پیدا کننده هر چیزیست و گفت خدای تعالی آیا هست پیدا کننده غیر خدای تعالی

يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ وَقَالَ تَعَالٰى اِخْبَارًا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ اِنْ

که روزی دهد شما را از آسمان و زمین و گفت حق تعالی در آن حال که خبر کننده است از مشرکان اگر

تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُوْلُوْا هٰذِهٖ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ

برسد ایشانرا نیکوئی میگویند اینست از نزد حق تعالی و اگر برسد ایشانرا بدی

يَقُوْلُوْا هٰذِهٖ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ فَمَالِ هٰؤُلَآءِ الْقَوْمِ

میگویند اینست از پیش تو ای پیغمبر بگو که همه نیکی و بدی از نزد خداست پس چه حالست مر این قوم را

لَا يَكَادُوْنَ يَفْقَهُوْنَ حَدِيْثًا وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ حَدِيْثِ حُذَيْفَةَ

که نزدیک نیستند که بفهمند سخن را و گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حدیث حذیفه

رض اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى خَلَقَ كُلَّ صَانِعٍ وَصَنْعَتَهٗ حَتّٰى خَلَقَ الْجَزَّارَ وَجَزُوْرَهٗ

رضه بدرستیکه حق تعالی پیدا کرده هر کاریگر را و کار او را تا آنکه پیدا کرده شتر کشنده را و شتر او را

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ قَالَ اَنَا خَلَقْتُ

و مرویست از ابن عباس رضه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستیکه حق تعالی گفت من پیدا کرده ام

الْخَيْرَ وَالشَّرَّ وَطُوْبٰى لِمَنْ قَدَّرْتُ عَلٰى يَدَيْهِ الْخَيْرَ وَوَيْلٌ لِمَنْ قَدَّرْتُ

نیکی و بدی را و خوشی باد مرکسی را که اندازه کرده ام بر دست او نیکی و هلاکت باد مرکسی را که اندازه کرده ام

امام عَلٰى يَدَيْهِ الشَّرَّ وَسُئِلَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ رض عَنْ اَعْمَالِ الْعِبَادِ الَّتِيْ يَسْتَوْجِبُوْنَ

بر دست او بدی و پرسیده شد امام احمد را از کارهای بنده آیا آن افعال که سزاوار میشود

بِهَا مِنَ اللّٰهِ السَّخَطَ وَالرِّضٰى اَشَيْءٌ مِنَ اللّٰهِ اَمْ شَيْءٌ مِنَ الْعِبَادِ فَقُلْنَا هِيَ

اعمال بدان افعال از حق تعالی غضب او را و رضای او را آیا چیزیست از خدا یا چیزیست از بنده پس گفتیم آن

لِلّٰهِ خَلْقًا وَمِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا وَنَعْتَقِدُ اَنَّ الْمُؤْمِنَ وَاِنْ اَذْنَبَ ذُنُوْبًا

مر خدا راست از روی خلق و از بنده راست عمل و کسب و اعتقاد کنیم بدرستیکه مومن اگر چند کند گناهان

كَثِيْرَةً مِنَ الْكَبَآئِرِ وَالصَّغَآئِرِ لَا يَكْفُرُ بِهَا وَاِنْ خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا

بسیار از کبیره و صغیره کافر نشود بآن و اگر چه برآید از دنیا

بِغَيْرِ تَوْبَةٍ اِذَا مَاتَ عَلَى التَّوْحِيْدِ وَالْاِخْلَاصِ بَلْ يُرَدُّ اَمْرُهٗ اِلَى اللّٰهِ

خدا بی توبه وقتیکه مرد بر اعتقاد توحید و بر اخلاص بلکه باز گردانیده شود کار او بسوی خدا

١٥٦

جامع البيان

فی شرح المقاصد

عَزَّوَجَلَّ اِنْ شَآءَ عَفٰى عَنْهُ وَاَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَاِنْ شَآءَ عَذَّبَهُ وَ

اگر خواهد عفو کند از و ودرآرد اورا در بهشت واگر خواهد اورا عذاب کند و

اَدْخَلَهُ النَّارَ فَلَا تَدْخُلُ بَيْنَ اللّٰهِ تَعَ وَبَيْنَ خَلْقِهٖ مَا لَمْ يُخْبِرِ اللّٰهُ بِمَصِيْرِهٖ

درآرد اورا در دوزخ پس داخل نمی شود میان الله و میان مخلوق تا آنکه خبر داده نشود به بازگشت

فصل وَنَعْتَقِدُ اَنَّ مَنْ اَدْخَلَهُ اللّٰهُ النَّارَ بِكَبِيْرَتِهٖ مَعَ الْاِيْمَانِ

در اعتقاد کنیم بدرستی آن شخص که داخل کند الله تعالی در دوزخ بسبب کبیره او با ایمان

فَاِنَّهٗ لَا يُخَلَّدُ فِيْهَا بَلْ يُخْرِجُهٗ مِنْهَا لِاَنَّ النَّارَ فِيْ حَقِّهٖ كَالسِّجْنِ

پس بدرستی که او جاوید نمی ماند همیشه او در دوزخ بلکه برآرد اورا از دوزخ زیرا که آتش دوزخ در حق او همچو بندیخانه است

فِي الدُّنْيَا فَيَسْتَوْفِيْ مِنْهُ بِقَدْرِ كَبِيْرَتِهٖ وَجَرِيْمَتِهٖ ثُمَّ يُخْرَجُ بِرَحْمَةِ

در دنیا پس تمام میگیرد از وجیر باندازه گناه کبیره وگناه صغیره او پس بیرون آرد برحمت

اللّٰهِ تَعَالٰى وَلَا يُخَلَّدُ فِيْهَا وَلَا تَلْفَحُ وَجْهَهُ النَّارُ وَلَا تُحْرِقُ اَعْضَاءَ

خدای تعالی و همیشه نمی ماند در آن آتش و نمی سوزد روی او را آتش و نمی سوزد اعضا سجده

السُّجُوْدِ مِنْهُ لِاَنَّ ذٰلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَى النَّارِ وَلَا يَنْقَطِعُ طَمَعُهٗ مِنَ اللّٰهِ

سجده او را زیرا که آن اعضا حرام است بر آتش و دور نمیشود امید او از حق تعالی

عَزَّوَجَلَّ فِيْ كُلِّ حَالٍ مَا دَامَ فِي النَّارِ حَتّٰى يُخْرَجَ مِنْهَا فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ

در هیچ حال تا هنگامی که در آتش است تا آنکه برآید از آن آتش پس درآید در بهشت و

يُعْطَى الدَّرَجَاتِ عَلٰى قَدْرِ طَاعَتِهِ الَّتِيْ كَانَتْ لَهٗ فِي الدُّنْيَا خِلَافَ

داده میشود مرتبها فراخور طاعت او که بوده است او را در دنیا این مسئله مخالف

مَا قَالَتْهُ الْقَدَرِيَّةُ اَنَّ الْكَبِيْرَةَ تُحْبِطُ الطَّاعَاتِ فَلَا يُثَابُ عَلَيْهَا

چیزی که گفته اند قدریه بدرستی که کبیره ضایع میکند عبادت ها را پس ثواب داده نمیشود بر آن

وَكَذٰلِكَ قَوْلُ الْخَوَارِجِ تَبًّا لَهُمْ وَيَنْبَغِيْ اَنْ يُؤْمِنَ بِخَيْرِ الْقَدَرِ وَ

و همچنین است قول خوارج هلاکت باد مر ایشان را و می باید که ایمان آورده شود به نیکی تقدیر و

شَرِّهٖ وَحُلْوِ الْقَضَاءِ وَمُرِّهٖ وَاَنَّ مَا اَصَابَهٗ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهٗ بِالْحَذَرِ

بدی او که همه مقدر اند و شیرینی قضا و تلخی او و بدرستی چیزی که رسیده است او را نبوده است که خطا کند او را بترس

وَمَا اَخْطَاَهٗ مِنَ الْاَسْبَابِ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيْبَهٗ بِالطَّلَبِ وَاَنَّ جَمِيْعَ

و چیزی که خطا کرده است او را از اسباب نبوده است که برسد او را بطلب و کوشش و بدرستی

مَا كَانَ فِيْ سَالِفِ الدُّهُوْرِ وَالْاَزْمَانِ وَمَا يَكُوْنُ اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ

چیزی که بوده است در گذشتن زمانها و چیزی که خواهد شد تا روز برانگیختن خلق

وَالنُّشُوْرِ بِقَضَاءِ اللّٰهِ وَقَدَرِهِ الْمُقَدَّرِ وَاَنَّهٗ لَا مَحِيْصَ لِمَخْلُوْقٍ

بقضاء الله و بحکم او که اندازه کرده بوده و از ازل و بدرستی نیست گریز هیچ مخلوق را

مِنَ الْقَدَرِ الْمُقَدَّرِ الَّذِي خُطَّ فِي اللَّوْحِ الْمَسْطُورِ وَاَنَّ الْخَلَائِقَ
از قدرے کہ اندازہ کردہ شدہ و نوشتہ شدہ ست در لوح محفوظ و بدرستے تمام آفرینش

لَوْ جَهَدُوا اَنْ يَنْفَعُوا الْمَرْءَ بِمَا لَمْ يَقْضِهِ اللّٰهُ تَعَالٰى لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ
اگر کوشش کنند اینکہ نفع رسانند آدمی را بچیزے کہ حق تعالی تقضا نکردہ ست اورا طاقت ندارند این را

وَلَوْ جَهَدُوا اَنْ يَضُرُّوهُ بِمَا لَمْ يَقْضِهِ اللّٰهُ لَمْ يَسْتَطِيعُوا كَمَا وَرَدَ
چنانچہ آمدہ است

فِي خَبَرِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض وَقَالَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ
در خبر ابن عباس رض و گفت فرمودہ ست حق تعالی اگر برساند ترا خدا ضررے

فَلَا كَاشِفَ لَهُ اِلَّا هُوَ وَاِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ
پس نیست دور کنندہ آن ضرر را مگر خدا تعالی و اگر خواہد ترا نیکے پس نیست بازگردانندہ مر فضل او را عطا رساند او را

بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَرُوِيَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ رض
آن فضل کسے را کہ میخواہد از بندہ ہائے خویش و مرویست از زید بن عبد اللہ بن مسعود رض

قَالَ حَدَّثَنِي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ اَنَّ خَلْقَ
گفت حدیث خواند مرا رسول اللہ صلعم و او راست گو ست و راست گفتہ شدہ ست او را بدرستے پیدائش

اَحَدِكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ اُمِّهِ اَرْبَعِينَ يَوْمًا نُطْفَةً وَفِي لَفْظٍ اَرْبَعِينَ
یکے از شما جمع کردہ میشود در شکم مادر او چہل روز قطرہ منی و در یک لفظ وارد ست چہل

لَيْلَةً ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذٰلِكَ ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذٰلِكَ ثُمَّ
شب پس میشود خون بستہ باشد آن نطفہ چہل روز پس مے باشد گوشت پارہ چہل روز پس

يَبْعَثُ اللّٰهُ مَلَكًا بِاَرْبَعِ كَلِمَاتٍ خَلْقِهِ وَرِزْقِهِ وَعَمَلِهِ وَشَقِيٌّ اَمْ سَعِيدٌ
میفرستد حق تعالی فرشتہ را بچہار کلمہ پیدائش او یعنی حلیہ و صورت و روزی او و عمل او بدبخت ست یا نیکبخت

وَاِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ حَتّٰى لَا يَكُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ اِلَّا بَاعٌ
و بدرستے مرد ہر آینہ مے کند کار اہل دوزخ تا آنکہ نباشد درمیان او و درمیان دوزخ مگر مقدار درازی دو دست

فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا وَاِنَّ الرَّجُلَ
پس پیشی میکند بروے نوشتہ ازلی کہ در شان او رفتہ ست در لوح محفوظ پس میکند کار اہل بہشت پس درآید در بہشت

لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ حَتّٰى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا اِلَّا بَاعٌ فَيَسْبِقُ
ہر آینہ میکند کار اہل بہشت تا آنکہ نباشد درمیان او و درمیان دوزخ مگر مقدار درازی دو دست پس پیشی میکند

عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا وَعَنْ هِشَامِ ابْنِ
بروے کتاب پس میکند کار اہل دوزخ پس درآید در دوزخ و مرویست از ہشام ابن

عُرْوَةَ عَنْ اَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رض عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ
عروہ از پدر او از عائشہ رض از رسول خدا صلعم بدرستیکہ فرمود

أنّ الرجل ليعمل عمل أهل الجنة وإنه لمكتوب في الكتاب أنه من

مرد هر آینه می کند کار اهل بهشت و بدرستی شان هست که نوشته شده است در لوح محفوظ که بدرستی آن مرد

أهل النار فإذا كان عند موته تحوّل فيعمل عمل أهل النار فمات فدخل

از اهل دوزخ است پس هرگاه که باشد نزدیک مرگ خود برگردد از آن عمل نیک پس بکند کارهای اهل دوزخ پس بمیرد

النار وإن الرجل ليعمل بعمل النار وإنه لمكتوب في الكتاب أنه

در آتش و بدرستی مرد هر آینه می کند کار اهل آتش و بدرستی شان اینست که نوشته شده است در کتاب که

من أهل الجنة فإذا كان قبل موته عمل بعمل أهل الجنة فمات فدخل

از اهل بهشت است پس هرگاه باشد پیش موت خود بکند کار اهل بهشت پس بمیرد پس درآید در

الجنة وعن عبد الرحمن السلمي عن علي ابن أبي طالب رض قال بينما

بهشت مرویست از عبد الرحمن از علی ابن ابی طالب رض گفت در اثنا

نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ينكت في الأرض إذ رفع رأسه فقال

که ما نزد رسول بودیم در آن رسول صلعم میکاوید بسر چوب زمین را ناگاه برداشت سر خود را پس فرمود

ما من أحد إلا وقد علم مقعده في النار أو مقعده في الجنة فقالوا

نیست هیچ یکی مگر تحقیق دانسته شده است جای نشست او در دوزخ و جای نشست او در بهشت پس گفتند

أفلا نتكل قال صلى الله عليه وسلم اعملوا فكل ميسر لما خلق له وعن سالم بن

آیا پس تکیه نکنیم ما بر بیان چیزیکه در علم خدا معین شده است و ترک عمل بکنیم فرمود پیغمبر صلعم پس عمل بکنید پس هر کسی

عبد الله عن أبيه رض قال إن عمر بن الخطاب قال يا رسول الله أرأيت

گفت بدرستی عمر رض گفت ای رسول خدا خبر بکن مرا

ما نعمل فيه أشيء قد فرغ منه أو شيء مبتدع أو مبتدأ قال

بچیزی که می کنیم آیا چیزی است که فراغ حاصل کرده شده از آن و یا چیز نو است ما را نوشته اند یا چیز پیش

رسول الله صلى الله عليه وسلم قد فرغ منه قال أفلا نتكل قال عليه السلام اعمل

رسول الله صلی الله علیه وسلم تحقیق فراغ حاصل کرده شده است از گفت عمر پس اعتماد نکنیم ما بر بیان

يا ابن الخطاب فكل ميسر لما خلق له فمن كان من أهل السعادة

ای پسر خطاب پس هر کس آسان کرده شده است بر چیزیکه پیدا کرده شده است برای او پس کسیکه بوده است از اهل سعادت

فيعمل للسعادة ومن كان من أهل الشقاوة فيعمل للشقاوة ونؤمن

عمل میکند از برای سعادت یعنی موافق بعمل نیک است و کسیکه بوده است از اهل شقاوت و بدبختی پس عمل میکند برای

بأن النبي صلى الله عليه وسلم رأى ربه عز وجل ليلة الإسراء بعينه

باینکه پیغمبر صلعم دید پروردگار را به چشم سر در شب معراج

برأسه لا بفؤاده ولا في المنام لما روى جابر بن عبد الله رض قال

نه بدل خود و در خواب از جهت چیزیکه مرویست از جابر بدرستی گفت ابن جابر که فرمود

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى لَقَدْ رَاٰهُ نَزْلَةً اُخْرٰى رَاَيْتُ رَبِّي

پیغمبر صلعم در بیان قول حق تعالے هر اینه بتحقیق دید پیغمبر صلعم خدا را بار دیگر دیدم من پروردگار خود را

جَلَّ اِسْمُهٗ مُشَافَهَةً لَاشَكَّ فِيْهِ وَفِيْ قَوْلِهٖ تَعَالَى عِنْدَ سِدْرَةِ

روبرو که هیچ در وی شبهه نبود و در بیان قول الله نزدیک سدره

الْمُنْتَهٰى قَالَ رَاَيْتُهٗ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى حَتّٰى تَبَيَّنَ لِيْ نُوْرُ وَجْهِهٖ

المنتهی گفت دیدم خدا را نزدیک سدرة المنتهی یعنی و قتیکه من در سدرة المنتهی بودم تا آنکه ظاهر شد بر من نور ذات او

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رض فِيْ قَوْلِهٖ تَعَالَى وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِيْٓ اَرَيْنٰكَ

و گفت ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر قول الله و نگردانیده ایم خوابے را که نموده ایم ترا

اِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ اَرٰيهَا النَّبِيَّ لَيْلَةَ الْاِسْرَاۗءِ بِهٖ وَقَالَ

مگر آزمایش از برائے مردم که کدام کس ایمان خواهد آورد و کدام کس منکر و مرتد خواهد شد آن رویا بچشم بود که

ابْنُ عَبَّاسٍ رض كَانَتِ الْخُلَّةُ لِاِبْرٰهِيْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْكَلَامُ لِمُوْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ

ابن عباس بود دست مرتبه خلت که عبارتست از دوستی که پیغمبر بیابد دوستی باشد مر ابراهیم را و سخن کردن

وَالرُّؤْيَةُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رض رَاٰى مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّهٗ

و دیدن بچشم مر محمد را صلعم و گفت ابن عباس رض دید محمد صلعم پروردگار خود را

بِعَيْنِهٖ مَرَّتَيْنِ وَلَا يُعَارِضُ هٰذَا مَا رُوِيَ عَنْ عَائِشَةَ رض مِنْ اِنْكَارِ ذٰلِكَ

بچشم خود دو بار و معارض نمی کند این روایت را و نوع روایت را چیزیکه مرویست از عایشه از انکار کردن

لِاَنَّهٗ نَفْيٌ وَهٰذَا الْبَيَانُ اِثْبَاتٌ فَقُدِّمَ عِنْدَ الْاِجْتِمَاعِ لِاَنَّ النَّبِيَّ

زیرا که این روایت نفی رویتست و این بیان اثبات رویتست پس مقدم داشته شود اثبات بر نفی وقت اجتماع

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَثْبَتَ لِنَفْسِهِ الرُّؤْيَةَ وَقَالَ اَبُوْ بَكْرِ بْنُ سُلَيْمَانَ رَاٰى مُحَمَّدٌ

ثابت کرد مر نفس خود را دیدن حق تعالی و گفت ابوبکر که دید پیغمبر صلعم

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبَّهٗ اَحَدَ عَشَرَ مَرَّةً مِنْهَا بِالسُّنَّةِ تِسْعُ مَرَّاتٍ فِيْ لَيْلَةِ

پروردگار خود را یازده بار از آنها ثابت است به سنت نه بار در شب

الْمِعْرَاجِ حِيْنَ كَانَ يَتَرَدَّدُ بَيْنَ مُوْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَبِّهٖ عَزَّ وَجَلَّ

معراج وقتیکه آمد و رفت میکرد درمیان موسے و میان پروردگار خود

يَسْاَلُهٗ اَنْ يُّخَفِّفَ عَنْ اُمَّتِهِ الصَّلٰوةَ فَنَقَصَ خَمْسًا وَّاَرْبَعِيْنَ صَلٰوةً

در طلب میکرد پیغمبر از پروردگار خود اینکه سبک کند از امت خود نماز را که اول حکم پنجاه نماز شده بود پس نقصان کرد حق

فِيْ تِسْعِ مَقَامَاتٍ وَّمَرَّتَيْنِ بِالْكِتَابِ وَنُؤْمِنُ بِاَنَّ مُنْكَرًا وَّنَكِيْرًا

در نه مقامات دو بار ثابت است بقرآن که الله ذکر شد فلله و ایمان آوریم باینکه بدرستی منکر و نکیر

اِلٰى كُلِّ اَحَدٍ يَنْزِلَانِ سِوَى النَّبِيِّيْنَ فَيَسْاَلَانِهٖ وَيَمْتَحِنَانِهٖ بِمَا يَعْتَقِدُهٗ

بسوے هر کس از صغیر و کبیر فرود آیند مگر انبیا را پس سوال کنند هر یک را و می آزمایند او را از چیزیکه اعتقاد

١٦٠

١٦١

مِنَ الأَدْيَانِ فَهُمَا يَأْتِيَانِ القَبْرَ فَيُرْسَلُ فِي ذٰلِكَ المَيِّتِ الرُّوحُ ثُمَّ

از دینها آیا ایشان می آیند قبر را پس فرستاده میشود در مرده جان را پس

يُقْعَدُ فَإِذَا سُئِلَ سُلَّتْ رُوحُهُ بِلَا أَلَمٍ وَنُؤْمِنُ بِأَنَّ المَيِّتَ يَعْرِفُ

نشانیده میشود پس وقتیکه پرسیده شد کشیده میشود جان او بی درد وایمان آریم باینکه مرده می شناسد کسی را

زَائِرَهُ إِذَا أَتَاهُ وَآكَدُهُ يَوْمَ الجُمُعَةِ بَعْدَ طُلُوعِ الفَجْرِ قَبْلَ طُلُوعِ

که زیارت میکند وقتی که آید نزد او استوارترین آن شناختن در روز جمعه است بعد از طلوع صبح و پیش از طلوع

الشَّمْسِ وَالإِيمَانُ بِعَذَابِ القَبْرِ وَضَغْطَتِهِ وَاجِبٌ لِأَهْلِ المَعَاصِي

آفتاب وگرویدن بعذاب قبر و در هم گرفتن گور مر اهل معصیت و کفر را واجب است

وَالكُفْرِ وَكَذٰلِكَ التَّنْعِيمُ فِيهِ لِأَهْلِ الطَّاعَةِ وَالإِيمَانِ خِلَافًا لِمَا قَالَتِ

وهمچنین نعمت دادن در قبر مر اهل طاعت و ایمان را ثابت است برخلاف چیزیکه

المُعْتَزِلَةُ مِنْ إِنْكَارِهِمْ ذٰلِكَ وَإِنْكَارِهِمْ مَسْأَلَةَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَدَلِيلُ

معتزله گفته اند از انکار کردن ایشان عذاب قبر و نعیم او را و منکر شدن ایشان پرسش منکر و نکیر را و دلیل

أَهْلِ السُّنَّةِ عَلَى إِثْبَاتِ ذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا

اهل سنت بر ثابت کردن سوال منکر و نکیر فرموده حق تعالی ثابت میدارد حق تعالی آنانرا که ایمان آورده اند

بِالقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ قِيلَ فِي التَّفْسِيرِ فِي الحَيٰوةِ الدُّنْيَا عِنْدَ

بقول که حق است یعنی کلمه توحید در حیات دنیا و در آخرت

خُرُوجِ الرُّوحِ وَفِي الآخِرَةِ عِنْدَ مَسْأَلَةِ نَكِيرٍ وَمُنْكَرٍ وَمَا رُوِيَ عَنْ

در وقت سوال کردن منکر و نکیر و چیزیکه مرویست از

أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قُبِرَ أَحَدُكُمْ

ابی هریره رض گفت ابو هریره رض که فرمود رسول صلعم وقتیکه در گور نهاده میشود یکی از شما

أَوِ الإِنْسَانُ أَتَاهُ مَلَكَانِ أَسْوَدَانِ أَزْرَقَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا النَّكِيرُ

یا آدمی می آیند دو فرشته سیاه ازرق چشم گفته میشود یکی را نکیر

وَلِلْآخَرِ المُنْكَرُ فَيَقُولَانِ لَهُ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هٰذَا الرَّجُلِ يَعْنِي مُحَمَّدًا

و دیگری را منکر پس میگویند مرده را چه چیز میگوئی تو در حق این مرد یعنی محمد

رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُوَ قَائِلٌ مَا كَانَ يَقُولُ فَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا

رسول صلعم [illegible]

قَالَ هُوَ عَبْدُ اللّٰهِ وَرَسُولُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ

[illegible]

أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ فَيَقُولَانِ إِنَّا كُنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ مِثْلَ ذٰلِكَ

که محمد رسول خداست پس میگویند آن دو فرشته

ثم يفسح له في قبره سبعون ذراعا في سبعين ذراعا وينور له في

قبره ثم يقال نم فيقول ارجع الى اهلي فاخبرهم فيقولان

نم كنومة العروس الذي لا يوقظه الا احب اهله اليه حتى يبعثه

الله من مضجعه ذلك وان كان منافقا قال لا ادري كنت اسمع

الناس يقولون شيئا فقلت مثله فيقولان انا كنا لنعلم انك تقول

ذلك ثم يقال للارض التئمي عليه فتلتئم عليه حتى تختلف فيها اضلاعه

فلا يزال فيها معذبا حتى يبعثه الله من مضجعه ذلك وعنه

ايضا قال روى عطاء بن يسار قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر بن

الخطاب رض يا عمر كيف انت اذا اتخذ لك من الارض ثلثة اذرع

وشبر في عرض ذراع وشبر ثم قام اليك اهلك فغسلوك وكفنوك

وحنطوك ثم حملوك حتى يغيبوك فيه ثم يهيلوا عليك التراب

ثم انصرفوا عنك واتاك فتانا القبر منكر ونكير اصواتهما مثل

الرعد القاصف وابصارهما مثل البرق الخاطف قد سدلا

شعورهما فتلتلاك وتوهلاك وقالا من ربك وما دينك قال

يا نبي الله ويكون معي عقلي الذي هو معي اليوم قال صلى الله عليه وسلم

١٦٣

نعم اذا الفيتهما وهذا دليل ونص على ان ذلك بعد اعادة الروح

لان عمر رض قال ومعي قلبي فقال النبي عليه السلام نعم وعن المنهال

بن عمرو عن البراء بن عازب رض قال اخرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

في جنازة رجل من الانصار وانتهينا الى القبر ولما يلحد فجلس النبي

صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله فكان على رؤسنا الطير من هيبته وفي يده

عود ينكت به الارض فرفع راسه وقال استعيذوا بالله من عذاب

القبر مرتين او ثلاثا ثم قال صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا كان في اقبال من

الاخرة وانقطاع من الدنيا نزلت عليه ملئكة بيض الوجوه كان

وجوههم الشمس ومعهم كفن من اكفان الجنة وحنوط من حنوط

الجنة فيجلسون منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت حتى يجلس عند

راسه فيقول ايتها النفس المطمئنة الطيبة اخرجي الى مغفرة من

الله ورضوانه قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة من الاناء

فياخذونها ولا يدعونها في يده طرفة عين حتى ياخذوها

فيجعلونها في ذلك الكفن والحنوط فيخرج منها نفحة اطيب من

ريح المسك وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرون

بِهَا عَلَى مَلَإٍ مِّنَ الْمَلٰئِكَةِ إِلَّا قَالُوا مَا هٰذِهِ الرِّيحُ الطَّيِّبَةُ فَيَقُولُونَ

بر هيچ جماعتى از فرشتها مگر آنكه گويند چيست اين بوى خوش پس گويند كه

هٰذَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ بِأَحْسَنِ أَسْمَائِهِ ثُمَّ يَنْتَهُونَ بِهَا إِلَى سَمَاءِ

اين فلان پسر فلان است بخوب ترين نامهاى او پس برسند بآن نفس بسوى آسمان

الدُّنْيَا فَيَسْتَفْتِحُونَ لَهَا فَيُفْتَحُ لَهُمْ فَيَسْتَقْبِلُوهَا وَيُشَيِّعُوهَا مِنْ كُلِّ

دنيا پس طلب كشادن كنند او را پس كشاده شود مر ايشانرا پس پيشوا آيند آن نفس را ملائكه هر آسمان و همراهى

سَمَاءٍ إِلَى السَّمَاءِ الَّتِي تَلِيهَا حَتّٰى يَنْتَهُوا إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَيَقُولُ

آسمان تا آسمان ديگر كه متصل است بآن آسمان تا آنكه برسند بآن روح تا آسمان هفتم پس گويد

اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اكْتُبُوا كِتَابَهُ فِي عِلِّيِّينَ وَأَعِيدُوهُ إِلَى الْأَرْضِ مِنْهَا

خداى تعالى نويسيد اين را در دفتر عليين و باز بريد بسوى زمين از و

خَلَقْتُهُمْ وَفِيهَا نُعِيدُهُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُهُمْ تَارَةً أُخْرٰى فَيُعَادُ الرُّوحُ

پيدا كرده ايم ايشانرا و در و باز آوريم ايشانرا و از و برآوريم ايشانرا بار ديگر پس باز آورده شود روح را

إِلَى جَسَدِهِ وَيَأْتِيهِ مَلَكَانِ فَيَقُولَانِ لَهُ مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ فَيَقُولُ

بسوى جسد او و بيايند او را دو فرشته پس گويند او را كيست پروردگار تو و چيست دين تو پس جواب گفت

رَبِّيَ اللّٰهُ وَدِينِيَ الْإِسْلَامُ فَيَقُولَانِ لَهُ مَا تَقُولُ فِي هٰذَا الرَّجُلِ الَّذِي

پروردگار من خداست و دين من اسلام است پس گويند آن دو فرشته چه گوئى تو در حق اين مرد كه

بُعِثَ فِيكُمْ فَيَقُولُ هُوَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَاءَنَا بِالْحَقِّ فَيَقُولَانِ

فرستاده شده بود در شما پس جواب گفت او رسول خداست صلى الله عليه وسلم و آورد ما را دين راست پس جواب گفتند

لَهُ مَا عِلْمُكَ بِذٰلِكَ فَيَقُولُ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ كِتَابَ اللّٰهِ تَعَالَى وَآمَنْتُ بِهِ

او را چه چيز دانا گردانيد ترا باين پس جواب گفت خوانده ام قرآن را كه كتاب خداست و ايمان آورده ام باو

وَصَدَّقْتُهُ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِّنَ السَّمَاءِ صَدَقَ عَبْدِي فَافْرُشُوا لَهُ مِنَ

و گرويدم او را پس ندا كند منادى از آسمان راست گفت بنده من پس بگستريد براى او از

الْجَنَّةِ وَأَلْبِسُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا إِلَى الْجَنَّةِ فَيَأْتِيهِ رِيحُهَا وَ

بهشت و بپوشيد او را لباس از بهشت و بگشائيد او را درى بسوى بهشت پس خواهد آمد او را باد بهشت و

طِيبُهَا وَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ وَيَأْتِيهِ رَجُلٌ حَسَنُ الْوَجْهِ طَيِّبُ

خوشبوى او و كشاده كرده شود مر او را در گور او مقدار درازى چشم او و بيايد او را مردى خوش روى و خوش

الرِّيحِ فَيَقُولُ لَهُ أَبْشِرْ بِالَّذِي يَسُرُّكَ هٰذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ

بوى پس بگويد مر او را بشارت باد ترا بچيزى كه خوشحال كند ترا اين است روز تو كه وعده كرده شده بودى تو

فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ فَيَقُولُ رَبِّ أَقِمِ السَّاعَةَ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ

پس خواهد گفت كيستى تو خواهد گفت منم عمل نيك تو گفت پيغمبر

أي مده وهي الغاية التي ينتهي اليها بصره

١٦٥

وَاِنَّ الْعَبْدَ الْكَافِرَ اِذَا كَانَ فِيْ اِقْبَالٍ مِّنَ الْاٰخِرَةِ وَانْقِطَاعٍ مِّنَ الدُّنْيَا

بدرستیکه بنده کافر وقتیکه باشد در پیش آمدن از آخرت و در قطع کردن از دنیا

اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْهِ مَلَائِكَةً سُوْدَ الْوُجُوْهِ مَعَهُمُ الْمُسُوْحُ فَيَجْلِسُوْنَ مِنْهُ

فرو فرستد حق تعالی بر او فرشتها را از آسمان سیاه رویان با ایشان پلاس پس بنشینند از او

مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيْءُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَجْلِسُ عِنْدَ رَأْسِهٖ فَيَقُوْلُ اَيَّتُهَا النَّفْسُ

مقدار درازی چشم او پس بیاید فرشته موت پس بنشیند نزد سر او پس بگوید ای جان

الْخَبِيْثَةُ اُخْرُجِيْ اِلٰى سَخَطِ اللّٰهِ وَغَضَبِهٖ فَيَتَفَرَّقُ فِيْ اَعْضَائِهٖ كُلِّهَا

پلید برآ بسوی غضب الله تعالی پس پراگنده شود در اعضای او همه

فَيَنْتَزِعُهَا كَمَا يُنْزَعُ السَّفُّوْدُ مِنَ الصُّوْفِ الْمَبْلُوْلِ فَيَنْقَطِعُ مِنْهُ

پس بکشد ملک الموت آن نفس را چنانچه کشیده شود سیخ از پشم تر پس کنده شود از او

الْعُرُوْقُ وَالْعَصَبُ فَيَأْخُذُوْنَهَا فَيَجْعَلُوْنَهَا فِيْ تِلْكَ الْمُسُوْحِ وَ

رگها و پیها پس خواهند گرفت فرشته آن نفس خبیثه را در آن پلاس و

يَخْرُجُ مِنْهَا كَاَنْتَنِ جِيْفَةٍ فَيَصْعَدُوْنَ بِهَا فَلَا يَمُرُّوْنَ بِهَا عَلٰى مَلَاٍ

برآید از و بوی همچو گنده ترین مردار پس بالا برند او را پس نگذرند با آن نفس بر گروهی

مِّنَ الْمَلٰئِكَةِ اِلَّا قَالُوْا مَا هٰذِهِ الرِّيْحُ الْخَبِيْثَةُ فَيَقُوْلُوْنَ هٰذَا فُلَانُ

از فرشتها مگر خواهند گفت چه چیز است این بوی چرکین پس بگویند این فلان پسر

بْنُ فُلَانٍ بِاَقْبَحِ اَسْمَائِهٖ حَتّٰى يَنْتَهُوْا بِهَا اِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَسْتَفْتِحُوْنَ

فلان پسر به بدترین اسمای او تا آنکه برسند با و تا آسمان دنیا پس طلب گشادن کنند

فَلَا يُفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ قَرَأَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هٰذِهِ الْاٰيَةَ لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ

پس گشاده نشود مر ایشان را درهای آسمان پس خواند پیغمبر ایـن آیت را گشاده نشود

اَبْوَابُ السَّمَاءِ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اُكْتُبُوْا كِتَابَهٗ فِيْ سِجِّيْنٍ

درهای آسمان پس خواهد گفت حق تعالی بنویسید کتاب او را در دیوان سجین

ثُمَّ تُطْرَحُ رُوْحُهٗ طَرْحًا ثُمَّ قَرَأَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ يُّشْرِكْ

پس انداخته شود روح او انداختنی پس خواند پیغمبر این آیت را وکسیکه شریک کرد

بِاللّٰهِ فَكَاَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ اَوْ تَهْوِيْ بِهِ الرِّيْحُ

بخدای تعالی پس چنانست که افتاده است از آسمان پس فرا ربوده او را پرندها یا انداخته است او را باد

فِيْ مَكَانٍ سَحِيْقٍ يَعْنِيْ تُرَدُّ فَتُعَادُ اِلَيْهِ رُوْحُهٗ فِيْ جَسَدِهٖ فَيَاْتِيْهِ

در جای دور مراد پیغمبر از طرح آنست که رد کرده شود او را پس باز آورده شود روح او در تن پس بیاید او را

مَلَكَانِ فَيُجْلِسَانِهٖ فَيَقُوْلَانِ مَنْ رَّبُّكَ فَيَقُوْلُ هَاهْ هَاهْ لَا اَدْرِيْ

دو فرشته پس بنشانند او را پس خواهند گفت او را کیست پروردگار تو پس خواهد گفت آه آه یعنی افسوس

فيقولان له ما دينك فيقول هاه هاه لا ادري فيقولان له

ما تقول في هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هاه هاه لا

ادري فينادي المنادي كذب عبدي فافرشوا له فراشا من النار

والبسوه من النار وافتحوا له بابا من النار فيدخل عليه من حرها و

سمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعه ويأتيه

رجل قبيح الثياب قبيح الوجه منتن الريح فيقول ابشر بالذي

يسوءك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من انت فيقول

انا عملك السوء فيقول رب لا تقم الساعة وعن عبد الله بن عمر

رض قال ان المؤمن اذا وضع في قبره يوسع عليه في قبره سبعون

ذراعا عرضه وسبعون ذراعا طوله وينشر عليه الرياحين و

يستر بالحرير من الجنة فان كان معه شيء من القرآن كفاه

نوره فان لم يكن معه شيء من القرآن جعل له نور مثل نور

الشمس في قبره ويكون مثله كمثل العروس ينام ولا يوقظها الا

احب اهلها فيقوم من النوم كانها لم تستغ منها وان الكافر

اذا وضع في قبره يضيق عليه حتى يدخل اضلاعه في جوفه ويرسل

عليه حيات كأمثال البخت فيأكلن لحمه حتى لا يذرن على عظمه
بر وی اورا مانند شتر بختی پس بخورند گوشت اورا تا آنکه نگذارند بر استخوان او

لحما ويرسل عليه شياطين صم بكم عمي ويقال وهو الشيطان
گوشت را و فرستاده شود بروی شیطانها کر و گنگ و کور و گفته میشود که او است شیطان

الرجيم ومعهم فطاطيس من حديد فيضربونه بها حتى لا يسمعون
رانده شده و با ایشان تیشهاے بزرگ باشد از آهن پس بزنند اورا بآن تیشها تا آنکه نشنوند

صوته فلا ينظرون فيرحمونه ويعرض عليه النار بكرة وعشيا
آواز اورا و نه بینند اورا پس رحم کنند اورا و پیش آورده میشود بروی آتش پگاه و شبانگاه

فهذه الأخبار دالة على إثبات عذاب القبر ونعيمه فإن اعترضوا
پس این خبرها دلالت میکنند براثبات عذاب گور و بر نعمت دادن در گور پس اگر اعتراض کنند

عليه فقالوا كيف القول في المصلوب والمحترق والغريق ومن
بران دلایل پس گویند چگونه است سخن شما که مرده از کشیده شده است و سوخته شده است و غرق شده است و کسیکه

أكلته السباع فتفرقت بلحمه والطير معها فتحصل أجزاء متعددة
خورده است اورا درندها پس پراگنده شده گوشت او پس پیدا شد اجزای بسیار

فيقال لهم إن النبي صلى الله عليه وسلم ذكر عذاب القبر والمسألة على ما هو
پس گفته شود ایشانرا در جواب بدرستی پیغمبر بیان کرد عذاب گور و پرسش اورا بر طریقیکه

معهود وعادة في الخلق أنهم يدفنون في القبور وإن وجد ميت
معلوم است و عادت در خلق است بدرستی ایشان دفن کرده میشوند در قبرها و اگر یافته شود مرده

على هذه الصفة البعيدة النادرة لا يمتنع أن يقال إن الله يصير
برین صفت که دور است و کم یاب است ممتنع نیست که گفته شود بدرستی الله تعالی میگرداند

روحه إلى الأرض ثم يضغط ويسأل ويعذب وينعم كما أن أرواح
روح اورا بسوی زمین پس اورا منغط کرده شود و پرسیده میشود و عذاب کرده میشود و بالعکس داده شود

الكفار تعذب كل يوم مرتين غدوة وعشيا حتى تقوم الساعة
کافرانرا عذاب کرده میشود در هر روزی دوبار پگاه و شبانگاه تا آنکه برپا شود قیامت

ثم تدخل النار مع الأجساد حينئذ كما قال الله تعالى النار يعرضون
پس داخل میشوند آتش را با جسمهای این وقت چنانکه گفت الله تعالی آتش پیش آورده شود

عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة أدخلوا آل فرعون أشد
برایشان پگاه و شبانگاه و در روزیکه برپا میشود قیامت در آرند اولاد فرعون را در سخت ترین

العذاب وإن أرواح الشهداء والمؤمنين في حواصل طيور
عذاب و بدرستی جانهای شهیدان و مومنان در حوصلهای پرندگان است

خُضرٍ تَسرَحُ فِی الجَنَّةِ وَتَأوِی اِلٰی قَنَادِیلَ مِن نُورٍ تَحتَ العَرشِ
سبز باشند که می چرند در بهشت و جای می گیرند بسوی قندیلها از نور در زیر عرش
ثُمَّ تَأتِی الأجسَادَ عِندَ النَّفخَةِ الثَّانِیَةِ اِلَی الأرضِ لِلعَرضِ وَالحِسَابِ
پس می آیند تنها را وقت نفخه دوم در صور بسوی زمین برای پیش آوردن و حساب کردن
یَومَ القِیٰمَةِ کَمَا رُوِیَ عَن ابنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَسَلَّمَ
در روز قیامت چنانچه مرویست از ابن عباس رض گفت ابن عباس رض فرمود رسول الله ص
لَمَّا اُصِیبَت اِخوَانُکُم بِاُحُدٍ جَعَلَ اللهُ اَروَاحَهُم فِی اَجوَافِ طَیرٍ
هرگاه که شهید شدند برادران شما در احد گردانید خدا تعالی روحهای ایشان در شکمهای پرندگان
خُضرٍ تَسرَحُ فِی الجَنَّةِ وَتَأوِی اِلٰی قَنَادِیلَ مِن ذَهَبٍ فِی ظِلِّ العَرشِ
سبز می چرند در بهشت و جای می کنند بسوی قنادیل از طلا در سایه عرش
فَلَمَّا وَجَدُوا طِیبَ مَأکَلِهِم وَمَشرَبِهِم وَمَقِیلِهِم قَالُوا مَن یُبَلِّغُ
پس هرگاه که یافتند خوبی خوردنی خود و نوشیدنی خود و جای قیلوله خود گفتند کیست که برساند
اِخوَانَنَا اَنَّا اَحیَاءٌ فِی الجَنَّةِ نُرزَقُ لِئَلَّا یَزهَدُوا فِی الجِهَادِ وَلَا یَنکُلُوا
برادران ما را که مایان زنده ایم در بهشت روزی داده میشویم پس ترک نکنند جهاد را و باز نمانند
عَنِ الحَربِ فَقَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ اَصدَقُ القَائِلِینَ اَنَا اُبَلِّغُهُم
از جنگ پس گفت خدا تعالی من می رسانم از شما
فَاَنزَلَ اللهُ وَلَا تَحسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ اَموَاتًا بَل اَحیَاءٌ ۱۶۸
پس فرستاد حق تعالی و مپندار آن کسانی را که کشته شده اند در راه خدا مردگان بلکه زنده اند
عِندَ رَبِّهِم یُرزَقُونَ فَرِحِینَ بِمَا اٰتٰهُمُ اللهُ مِن فَضلِهِ فَیَجُوزُ اَن
نزد پروردگار روزی داده میشوند خوشحال اند بچیزی که داده است حق تعالی ایشان را پس روا است اینکه
یَقَعَ المَسئَلَةُ وَالعَذَابُ وَالنَّعِیمُ بِبَعضِ جَسَدِ المُؤمِنِ وَالکَافِرِ
واقع شود پرسش و عذاب و نعمت دادن بپاره از تن مومن و کافر
دُونَ بَقِیَّةِ اَجزَائِهِ وَیَکُونُ مَا فُعِلَ بِالبَعضِ فُعِلَ بِالکُلِّ وَقَد قِیلَ
نه باقی جزو است او و باشد چیزی که کرده شود به پاره تن کرده شود بهمه تن او و تحقیق
اِنَّ اللهَ یَجمَعُ تِلکَ الاَجزَاءَ المُتَفَرِّقَةَ لِلضَّغطَةِ وَالمَسئَلَةِ کَمَا یَفعَلُ
بدرستی حق تعالی جمع میکند آن اجزاء پراکنده را از برای ضغطه و پرسش چنانچه کرده
ذٰلِکَ لِلحَشرِ وَالمُحَاسَبَةِ ثُمَّ الاِیمَانُ بِالبَعثِ مِنَ القُبُورِ وَالنَّشرِ
اورا از برای برانگیختن و حساب کردن پس گرویدن به برانگیختن مردگان از گور و پراگنده کردن
عَنهَا وَاجِبٌ کَمَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاِنَّ السَّاعَةَ اٰتِیَةٌ لَا رَیبَ فِیهَا
از وی ثابت است چنانچه فرمود حق تعالی بدرستی قیامت آینده است نیست شک در وی

وَأَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ

و بدرستی که حق تعالی می برانگیزد کسانی را که در گورها اند چنانچه فرمود حق تعالی چنانچه پیدا کرده است شما را اول همچنان باز

وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً

از خاک پیدا کرده ایم شما را و در آن خاک باز خواهیم گردانید شما را و از آن خاک خواهیم برآورد شما را بار

أُخْرَى يَحْشُرُهُمْ وَيَجْمَعُهُمْ جَلَّ وَعَلَا لِيَجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى وَلِيَجْزِيَ

دیگر می برانگیزد حق تعالی ایشان را و جمع میکند تا آنکه جزا دهد هر کسی را بچیزی که سعی کرده است و تا آنکه جزا دهد

الَّذِينَ أَسَاؤُا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ

آن کسانی را که بدی کرده اند بمقابله عمل ایشان و جزا دهد آن کسانی را که نیکی کرده اند بجزای نیک و فرمود حق تعالی

الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ وَالَّذِي قَدَرَ عَلَى إِنْشَاءِ الْخَلْقِ

آن خدای که پیدا کرده است شما را پس بمیراند شما را پس زنده میکند شما را و آن کسی که توانا است بر پیدا کردن خلق

قَادِرٌ عَلَى إِعَادَتِهِمْ وَقَدْ أَنْكَرَتِ الْمُعَطِّلَةُ تَبًّا لَهُمْ وَالْإِيمَانُ بِأَنَّ اللّٰهَ

توانا است بر باز آوردن ایشان و بتحقیق انکار کرده اند معطله حشر را هلاکت باد ایشان را و گرویدن باینکه حق تعالی

يَقْبَلُ شَفَاعَةَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أَهْلِ الْكَبَائِرِ وَالْأَوْزَارِ وَاجِبٌ قَبْلَ

قبول خواهد کرد شفاعت پیغمبر ما را در حق مردم صاحب کبیره و گناهان دیگر واجب است پیش از

169 دُخُولِ النَّارِ عَامًّا لِلْحِسَابِ لِجَمِيعِ أُمَمِ الْمُؤْمِنِينَ وَبَعْدَ دُخُولِهَا لِلْأُمَّةِ

آمدن در آتش عام است شفاعت در وقت حساب بهمه امتهای مسلمانان و پس از در آمدن در آتش مر امت خود را

خَاصَّةً فَيَخْرُجُونَ مِنْهَا بِشَفَاعَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَغَيْرِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

خاص پس برآورده میشوند از آتش بشفاعت پیغمبر و شفاعت غیر آن پیغمبر از صالحان مومنان

حَتَّى لَا يَبْقَى فِي النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ وَمَنْ

تا آنکه باقی نخواهد ماند در آتش کسیکه باشد در دل او مقدار ذره ایمان و کسیکه

قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مَرَّةً وَاحِدَةً فِي عُمُرِهِ مُخْلِصًا لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ خِلَافَ

گوید کلمه توحید یکبار در تمام عمر باخلاص خدای را بر خلاف

مَا زَعَمَتِ الْقَدَرِيَّةُ مِنْ إِنْكَارِ ذَلِكَ وَفِي كِتَابِ اللّٰهِ تَكْذِيبُهُمْ قَالَ اللّٰهُ

چیزیکه زعم برده اند معتزله از انکار شفاعت و در کتاب خدا است دروغگو ساختن ایشان گفت خدا

عَزَّ وَجَلَّ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَهَلْ

پس نیست ما را از شفاعت کنندها و نه دوست که کوشش کننده باشد پس آیا هست

لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا وَقَالَ اللّٰهُ جَلَّ جَلَالُهُ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ

مرا از شفاعت کنندها پس شفاعت کنند مرا و فرموده حق تعالی پس نفع نمیکند ایشان را شفاعت

الشَّافِعِينَ فَقَدْ أَثْبَتَ اللّٰهُ تَعَالَى فِي الْآخِرَةِ شَفَاعَةً وَكَذَلِكَ فِي السُّنَّةِ

شفاعت کنندگان پس بتحقیق ثابت کرد حق تعالی در آخرت شفاعت را همچنین ثابت است شفاعت در حدیث

وَهُوَ مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَنَا أَوَّلُ مَنْ

و آنچه روایت کرده شده است از ابو هریره به درستی پیغمبر فرمود به درستی نخستین کسیکه

يَنْشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَنَا وَلَا فَخْرَ أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَلَا فَخْرَ

شگافته میشود زمین از او در روز قیامت منم و نیست از برای فخر این سخن و منم بهترین فرزندان آدم و نیست این

وَأَنَا صَاحِبُ لِوَاءِ الْحَمْدِ وَلَا فَخْرَ وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَلَا فَخْرَ وَأَنَا

و منم خداوند نیزه ستایش حق و نیست از فخر و منم کسیکه نخستین در آید در بهشت و نیست از فخر و منم

آخِذٌ بِحَلْقَةِ بَابِ الْجَنَّةِ فَيُؤْذَنُ لِي فَيَسْتَقْبِلُنِي وَجْهُ الْجَبَّارِ فَأَخِرُّ

گیرنده حلقه در بهشت پس دستوری داده شود مرا پس روبرو شود مرا دیدار حق تعالی پس بیافتم

لَهُ سَاجِدًا فَيَقُولُ تَعَالَى يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ وَسَلْ

مر او را در سجده کنان پس بگوید حق تعالی ای محمد بردار سر خود را و شفاعت بکن قبول کرده شود شفاعت تو و طلب

تُعْطَ فَأَرْفَعُ رَأْسِي فَأَقُولُ يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي فَلَا أَزَالُ أَرْجِعُ إِلَى رَبِّي

داده میشود پس بردارم سر خود را پس خواهم گفت ای پروردگار امت من پس همیشه باشم که بازگشت کنم بسوی پروردگار

فَيَقُولُ اذْهَبْ فَانْظُرْ مَنْ وَجَدْتَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ

پس بگوید برو پس نظر بکن پس کسیکه بیابی در دل او بمقدار دانه از ایمان

فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأُخْرِجُ مِنْ أُمَّتِي أَمْثَالَ الْجِبَالِ ثُمَّ يَقُولُ ١٧٠

پس بیرون آر او را از دوزخ گفت پیغمبر پس خواهم بر آورد از امت خود مانند کوه ها پس گویند

لِيَ النَّبِيُّونَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ فَأَقُولُ قَدْ رَجَعْتُ إِلَى رَبِّي حَتّٰى

مرا پیغمبران باز گرد بسوی پروردگار خود پس طلب نما پس بگویم تحقیق باز گشتم بسوی پروردگار خود تا آنکه

اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

شرمنده شده ام از و و فرموده پیغمبر در حدیث جابر رض

شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ قَالَ قَالَ

شفاعت من برای اهل کبائر است از امت من و مرویست از ابی هریره رض بدرستیکه او گفت فرمود

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ فَتَعَجَّلَ كُلُّ نَبِيٍّ دَعْوَتَهُ

پیغمبر هر پیغمبر را دعا است قبول کرده شده و بدرگاه حق پس شتاب کرد هر پیغمبر دعای خود را

وَأَنَا اخْتَبَأْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَهِيَ نَائِلَةٌ إِنْ

و من ذخیره کرده ام دعای خود را شفاعت از برای امت خود در روز قیامت پس آن دعا شفاعت رسنده است

شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى مَنْ مِنْ أُمَّتِي لِمَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللّٰهِ شَيْئًا وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

خواهد خدا تعالی از امت من از برای کسیکه مرده باشد در آنحال که شریک نکرده است بخدا هیچ چیز را و فرموده پیغمبر

فِي حَدِيثِ أَنَسٍ الْأَنْصَارِيِّ رض إِنِّي لَأَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لِأَكْثَرَ مِمَّا عَلَى

در حدیث انس و بدرستی من شفاعت خواهم کرد در روز قیامت از برای بیشتر از آنچه بر

وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْ حَجَرٍ وَمَدَرٍ فَلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَفَاعَةٌ فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ
روی زمین است از سنگ و کلوخ و مر پیغمبر را شفاعت است در قیامت نزد

الْمِيزَانِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ وَكَذَلِكَ مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَلَهُ شَفَاعَةٌ وَعَنْ
میزان و نزدیک پل صراط و همچنین نیست هیچ پیغمبری مگر او را شفاعت است و مرویست از

حُذَيْفَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ يَقُولُ إِبْرٰهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
حذیفه رض از پیغمبر که او گفت ابراهیم ع

يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا رَبَّاهُ فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا لَبَّيْكَاهُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ
در روز قیامت ای پروردگار من پس گوید حق تعالی لفظ اجابت یعنی این معلوم پس گوید ای پروردگار

أُحْرِقَتْ بَنِي آدَمَ فَيَقُولُ جَلَّ وَعَلَا أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ
سوختی پسران آدم را پس گوید حق تعالی بکشید از آتش کسی را که باشد در دل او

مِثْقَالُ ذَرَّةٍ أَوْ شَعِيرَةٍ مِنَ الْإِيمَانِ وَكَذَلِكَ لِلصِّدِّيقِينَ وَالصّٰلِحِينَ
مقدار دانهٔ گندم یا جو از ایمان و همچنین مر صدیقان و صالحان را

مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَفَاعَةٌ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
هر گروه را شفاعت است گفت پیغمبر در حدیث ابی سعید خدری رض

١٧١ لِكُلِّ نَبِيٍّ عَطِيَّةٌ وَإِنِّي اخْتَبَأْتُ عَطِيَّتِي شَفَاعَةً لِأُمَّتِي وَإِنَّ الرَّجُلَ
مر هر پیغمبری را عطا است از جانب حق تعالی و بدرستی من پنهان نگاه داشتم عطای خود را برای شفاعت امت خود و بدرستی مرد

مِنْ أُمَّتِي يَشْفَعُ لِلْقَبِيلَةِ فَيُدْخِلُهُمُ اللهُ تَعَالَى الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ
از امت من شفاعت میکند مر قبیله را پس در آورد حق تعالی ایشان را در بهشت بشفاعت آن مرد

وَإِنَّ الرَّجُلَ يَشْفَعُ لِفِئَامٍ مِنَ النَّاسِ فَيُدْخِلُهُمُ اللهُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ
و هر آینه مرد شفاعت کند برای جماعت از آدمیان پس داخل کند ایشان را در بهشت بشفاعت او

وَإِنَّ الرَّجُلَ يَشْفَعُ لِثَلَاثَةِ نَفَرٍ وَإِنَّ الرَّجُلَ يَشْفَعُ لِلِاثْنَيْنِ وَإِنَّ الرَّجُلَ
و هر آینه مرد شفاعت کند سه کس را و مرد شفاعت کند دو کس را و بدرستی مرد

يَشْفَعُ لِلرَّجُلِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ ابْنِ مَسْعُودٍ رض لَيَدْخُلَنَّ
شفاعت کند یک مرد را و فرمود پیغمبر در حدیث ابن مسعود رض هر آینه در آید

الْجَنَّةَ قَوْمٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَدْ عُذِّبُوا بِالنَّارِ بِرَحْمَةِ اللهِ تَعَالَى وَشَفَاعَةِ
در بهشت گروهی از مسلمانان تحقیق عذاب کرده شده بودند بآتش برحمت خدای تعالی و شفاعت

الشَّافِعِينَ وَأَيْضًا فِي حَدِيثِ أُوَيْسٍ الْقَرَنِيِّ رض الْمَعْرُوفِ وَلِلّٰهِ تَفَضُّلٌ
شفاعت کنندگان و نیز دلیل حدیث اویس قرنی که مشهور است و مر خدای راست فضل

وَتَكَرُّمٌ وَرَحْمَةٌ وَمِنَّةٌ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فِي إِخْرَاجِهِمْ مِنْهَا
و کرم و رحمت و منت است بر هر کسی که خواهد از اهل دوزخ در بر آوردن ایشان از آتش

بعد ما احترقوا وصاروا فحما وعن الحسن عن انس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

پس از آنکه سوخته شده اند وکشته شده اند انگشت و مرویست از انس رض از پیغمبر صلعم

انه قال ما زلت اشفع الى ربي فيشفعني حتى اقول يا رب شفعني فيمن

بدرستی فرمود همیشه شفاعت خواهم کرد بسوی پروردگار خود پس قبول کند شفاعت مرا تا آنکه بگویم ای پروردگار من قبول کن شفاعت مرا در

قال لا اله الا الله فيقول جل وعلا هذه ليس لك يا محمد ولا لاحد

گفته کلمه توحید پس بگوید حق تعالی این مرتبه نیست مر ترا ای محمد و نه هیچ یکی را

هذه لي وعزتي وجلالي ورحمتي لا ادع في النار احدا قال لا اله الا

این مرتبه برای من است سوگند است بعزت و جلال و رحمت خویش نگذارم در آتش هیچ یکی را که گوید کلمه توحید را

الله والايمان بالصراط على جهنم واجب وهو جسر ممدود على متن

یعنی مرده باشد بر توحید و گرویدن بصراط که کشیده شده است بر روی دوزخ واجبست و آن صراط پلیست کشیده شده بر پشت

جهنم يأخذ من يشاء الله الى النار ويجوز من يشاء ويسقط في

دوزخ میگیرد او کسی را که میخواهد خدا تعالی او را بسوی آتش و میگذرد ازو کسیکه میخواهد خدا تعالی او را و می افتد در

جهنم من يشاء الى النار ولهم في تلك الاحوال نور بحسب اعمالهم

دوزخ کسیکه میخواهد خدا تعالی او را بسوی آتش و مر ایشان را در این احوال نوریست بمقدار عملهای ایشان

فهم بين ماش وساع وراكب وزاحف وسحب وقد وصفه النبي

پس ایشان پراگنده اند میان این گروه رونده و دونده و سوار و بسرین و شکم کشان رونده و بتحقیق بیان کرده است

صلى الله عليه وسلم بانه ذو كلاليب في خبر فيه طول الى ان قال صلى الله عليه وسلم ذو كلاليب

بدرستی او خداوند چنگلهاست در حدیث که در و درازیست تا آنکه فرمود پیغمبر صلعم که صراط خداوند چنگلهاست

مثل شوك السعدان هل تعرفون شوك السعدان قالوا نعم يا رسول

مانند خار سعدان آیا میدانید خار سعدان را گفتند آری یا رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم قال فانها مثل شوك السعدان غير انه لا يعلم عظمها

فرمود پیغمبر صلعم بدرستی آن کلالیب مانند خار سعدانست مگر آنکه بدرستی نمیداند بزرگی آنها را

الا الله تعالى جل اسمه فتخطف الناس فمنهم موبق بعمله ومنهم

مگر خدا تعالی پس میربایند آن کلالیب مردم را پس بعضی از مردم هلاک کرده شده مانند ابلیس بعمل خویش و

المخردل المرمي المصروع ومنهم من يخردل ثم ينجو وقيل ذلك للقطع ايضا و

پاره پاره کرده شده انداخته افکنده شده است و بعضی از ایشان پاره پاره کرده شوند پس از آن نجات یابند و گفته شده

قال صلى الله عليه وسلم استجيدوا ضحاياكم فانها مطاياكم على الصراط وجاء

نیکو سازید قربانیهای خود را پس بدرستی آنها مرکب شما هستند بر پل صراط و آمده است

في وصف الصراط عنه صلى الله عليه وسلم انه ادق من الشعرة واحر من الجمرة

در صفت صراط از پیغمبر صلعم بدرستی باریکتر است از موی و گرم تر است از اخگر

١٧٣

وَاحِدٌ مِنَ السَّيْفِ طُولُهُ ثَلٰثُ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ يَجُوْزُهُ

و تیز تر است از تیغ درازی او را سیصد سال باشد از سالهای آنجهان میگذرند از و

الْأَبْرَارُ وَتَزِلُّ عَنْهُ الْفُجَّارُ وَقِيلَ ثَلَاثَةُ آلَافِ سَنَةٍ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ

نیکو کاران و میلغزند از و بدکاران و بعضی گفته اند درازی راه او سه هزار سال است از سالهای آخرت

وَأَهْلُ السُّنَّةِ يَعْتَقِدُونَ أَنَّ لِنَبِيِّنَا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَوْضًا فِي الْقِيٰمَةِ يَسْقِي

و اہل سنت اعتقاد میکنند بدرستی مر پیغمبر ما را حوضیست در قیامت آب خورند

مِنْهُ الْمُؤْمِنُونَ دُونَ الْكَافِرِينَ وَيَكُونُ ذٰلِكَ بَعْدَ جَوَازِ الصِّرَاطِ قَبْلَ

از و مسلمانان نه کافران و باشد آن پس از گذشتن صراط پیش از

دُخُولِ الْجَنَّةِ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا عَرْضُهُ

در آمدن بهشت کسیکه بنوشد از و یکبار تشنه نشود بعد ازان هرگز پهنای او

مَسِيرَةُ شَهْرٍ مَاؤُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ حَوْلَهُ

مقدار سیر یکماه است آب او سخت ترین است از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد در گرد او

أَبَارِيقُ عَلٰى نُجُومِ السَّمَاءِ فِيهِ مِيزَابَانِ يَصُبَّانِ مِنَ الْكَوْثَرِ أَصْلُهُ فِي

ابریق است بر شمار ستارهای آسمان در وی دو ناودان است میریزند در ان حوض آب از کوثر اصل او در

الْجَنَّةِ وَفَرْعُهُ فِي الْمَوْقِفِ وَقَدْ ذَكَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ ثَوْبَانَ

بهشت است و فرع او در حسابگاه است و بتحقیق ذکر کرده است پیغمبر در حدیث ثوبان رض

رض أَنَا عِنْدَ حَوْضِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَسُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ سَعَةِ الْحَوْضِ

من نزد حوض خویشم در روز قیامت پس پرسیده شد پیغمبر از فراخی حوض

فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَيْنَ مَقَامِي هٰذَا إِلٰى عَمَّانَ شَرَابُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ

پس گفت پیغمبر مقدار که در میان جای نشست من که اینست تا عمان آب او سخت تر است از روی سفیدی

اللَّبَنِ وَأَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ فِيهِ مِيزَابَانِ مِنَ الْجَنَّةِ أَحَدُهُمَا مِنْ وَرِقٍ وَ

از شیر و شیرین تر است از شهد در و دو ناودان است از بهشت یکی ازان دو ناودان از نقره است و

الْآخَرُ مِنْ ذَهَبٍ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا وَقَالَ

دیگری از طلا است کسیکه بخورد از و یکبار تشنه نشود پس ازان هرگز و فرمود

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض مَوْعِدُكُمْ حَوْضِي عَرْضُهُ مِثْلُ

پیغمبر در حدیث عبد الله بن عمر رض محل وعده شما حوض منست پهنای او مانند

طُولِهِ وَهُوَ أَبْعَدُ مَا بَيْنَ أَيْلَةَ إِلٰى مَكَّةَ وَذٰلِكَ مَسِيرَةُ شَهْرٍ فِيهِ أَبَارِيقُ

درازی او و آن دور تر است از مقدار که در میان ایلیا تا مکه است و آن مقدار سیر یکماه است در و کوزه ها است

أَمْثَالُ الْكَوَاكِبِ مَاؤُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ الْفِضَّةِ مَنْ وَرَدَهُ فَشَرِبَ مِنْهُ

مقدار ستارها در بسیاری و روشنائی آب او سخت تر است از روی سفیدی از نقره کسیکه وارد شود بحوض پس بخورد از او

لم يظمأ بعدها أبدا وكذلك لكل نبي من الأنبياء حوض إلا صالح

تشنه نشود پس از آن هرگز و همچنین مر هر پیغمبری را حوض است مگر حضرت صالح

النبي فإن حوضه ضرع ناقته يسقي من ذلك كل مؤمن

پیغمبر را پس بدرستی حوض او پستان ناقه اوست می‌نوشند از آن حوض مسلمانان هر آنست

منهم دون الكافرين وفي حديث آخر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال حوضي

از ایشان نه کافران و در حدیث دیگریست از پیغمبر م بدرستی گفت حوض من

ما بين عدن وعمان حافتاه خيام الدر المجوف وآنيته عدد نجوم

مقدار درازیست که درمیان عدن وعمانست و دو جانب او خیمه است مروارید کاواک است و اوعیه او بشمار ستارها

السماء طينته المسك الأذفر ماؤه أبيض من اللبن وأبرد من الثلج

آسمانست گل او خوشبوی از مشک اذفر آب او سپیدتر از شیر است وسردتر از یخ است

وأحلى من العسل من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها أبدا فيذاد

و شیرین تر از شهد است کسیکه بخورد از او یک جرعه تشنه نشود پس از آن هرگز پس دور

عني يوم القيامة رجال كما تذاد الغريبة من الإبل فأقول الأهل

از من در روز قیامت مردان را چنانچه رانده شود شتر بیگانه از میان شتران خود پس بگویم بیایند

الأهل فيقال إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فأقول ما أحدثوا

بیایند شما پس گفته شود مرا بدرستی تو نمیدانی چه پیدا کرده اند پس از تو پس بگویم چه پیدا کردند

فيقال إنهم غيروا وبدلوا فأقول ألا سحقا وبعدا وقد أنكرت

پس گفته شود بدرستی ایشان دگرگون کردند و تبدیل کردند پس بگویم آگاه باشید دوری باد از رحمت و تحقیق انکار کرده اند

ذلك المعتزلة فلا يسقون منه ويدخلون النار وردا عطاشا

این حوض را معتزله پس آب داده نشود ایشان را از حوض و در آورده شوند در آتش در حالی که تشنه اند

إن لم يتوبوا عن مقالتهم وجحودهم الحق ورد الآيات والأخبار

اگر توبه نکنند از سخن خویش و از انکار کردن ایشان حق را و از رد کردن آیات و احادیث

والآثار وروي عن أنس بن مالك رض يرفعه إلى النبي صلى الله عليه وسلم

و اقوال اکابر را و مرویست از انس ابن مالک رض که میرساند این حدیث را به پیغمبر م

أنه قال من كذب بالشفاعة لم يكن له فيها نصيب ومن كذب

بدرستی پیغمبر فرمود کسیکه دروغ دانست شفاعت را نباشد مر او را در آن بهره و کسیکه دروغ دانست

بالحوض لم يكن له فيه نصيب وأهل السنة يعتقدون أن الله

حوض را نباشد مر او را در آن حوض بهره و اهل سنت اعتقاد میکنند آنکه حق تعالی

يجلس رسوله ونبيه المختار على سائر رسله وأنبيائه معه على

بنشاند پیغمبر خود را که برگزیده شده است بر همه پیغمبران با خود بر

174

175

العرش يوم القيمة لما روي عن عبد الله ابن عمر رض عن النبي صلى الله عليه
عرش در روز قيامت از جهت چيزيكه مرويست از عبد الله بن عمر رض از پيغمبر
في قوله عز وجل عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا قال يجلسه
در بيان قول حق تعالى نزديكست اينكه بفرستد ترا پروردگار تو در مقام محمود فرمود پيغمبر بنشاند
معه على السرير وعن هشام بن عروة عن عائشة رضي الله تعالى
با خويش بر تخت ومرويست از هشام از عائشه رض
عنها انها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن المقام المحمود فقال
بدرستى كه عائشه گفت پرسيدم پيغمبر را از مقام محمود پس گفت
صلى الله عليه وسلم وعدني ربي القعود على العرش وكذلك عن عمر بن
پيغمبر وعده كرد مرا پروردگار نشستن بر تخت وهمين طور مرويست از عمر رض
الخطاب رض وعن عبد الله بن سلام رض قال اذا كان يوم القيمة
ومرويست از عبد الله رض فرمود وقتيكه باشد روز قيامت
جيء بنبيكم فاقعد بين يدي الله على كرسيه فقيل له يا ابا مسعود
آورده شود پيغمبر شما را ونشانده شود بحضور حق تعالى بر كرسي او پس گفته شد مر او را اى ابو مسعود
اذا كان على كرسيه الحق أليس هو معه قال ويلكم هذا اقر حديث
وقتيكه باشد بر كرسي او آيا نيست آن پيغمبر با خدا يعني گفت ابو سعيد ويل است با شما اين حديث
في الدنيا لعيني وقال الحجاج في حديثه اذا كان يوم القيمة نزل
در دنيا از براى چشم من وگفته است حجاج در حديث خود وقتيكه باشد روز قيامت فرود آيد
الجبار على عرشه وقدماه على الكرسي ويؤتى بنبيكم صلى الله عليه وسلم فيقعد
خداى تعالى بر عرش خود وپاى او بر كرسي باشد آورده شود پيغمبر شما را پس نشانده شود
بين يديه على الكرسي فقالوا للحميدي اذا كان على الكرسي فهو
در پيش دو دست او بر كرسي پس گفتند مر حميدي را اكنون باشد بر كرسي آن پيغمبر
معه قال نعم ويلكم هو معه ويعتقد اهل السنة ان الله تعالى
با خدا تعالى گفت حميدي آرى ويل باشد شما را آن پيغمبر با خود است واعتقاد ميكنند اهل سنت بدرستى حق تعالى
يحاسب عبده المؤمن يوم القيمة ويدنيه فيضع كنفه عليه حتى
حساب ميكند بنده مومن خود را در روز قيامت ونزديك ميكند او را پس مى نهد ستر خود را بر او تا آنكه
يستره من الناس لما روي عن عبد الله بن عمر رض انه سمع رسول
مى پوشد او را از مردم از جهت چيزيكه مرويست از عبد الله بدرستى شنيد پيغمبر را
الله يقول يؤتى بالمؤمن يوم القيمة فيدنيه الله تعالى منه فيضع
ميگفت آورده ميشود مسلمانان را در روز قيامت پس نزديك ميكند حق تعالى او را از خود پس مى نهد

كَنَفَهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْتُرَهُ مِنَ النَّاسِ فَيَقُولُ عَبْدِي أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا

ستر خود را بر او تا آنکه بپوشد او را از مردم پس خواهد گفت حق تعالی بنده من آیا میدانی گناهان چنین را

أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا وَكَذَا مَرَّتَيْنِ فَيَقُولُ نَعَمْ رَبِّ حَتَّى إِذَا أَقَرَّهُ بِذُنُوبِهِ

آیا میدانی گناهان چنین را دو پس خواهد گفت آری ای پروردگار من تا آنکه هرگاه اقرار گناهان کند او را به

كُلِّهَا فَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ قَدْ هَلَكَ فَيَقُولُ لَهُ الْحَقُّ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدِي

همه پس دیدان بنده در خود که تحقیق باطل شد پس بگوید او را حق تعالی بنده من

ذُنُوبُكَ هَذِهِ فَإِنِّي قَدْ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ

گناهان تو اینست پس بدرستی که من پوشیده بودم این گناهان بر تو در دنیا و من می بخشم شما

الْيَوْمَ وَمَعْنَى الْمُحَاسَبَةِ تَعْرِيفُ اللهِ عَبْدَهُ بِمَقَادِيرِ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ

امروز و معنی حساب کردن دانانیدن خدا تعالی بنده خود را بمقدار ثوابهای عمل او

وَعَذَابِهِ بِقِرَاءَةِ سَيِّئَاتِهِ وَحَسَنَاتِهِ وَمَا لَهُ وَمَا عَلَيْهِ وَقَدْ أَنْكَرَتِ

و عذاب او بخواندن آن بنده بدیهای و نیکیهای او را و چیزیکه برای نفع او است از ثواب و چیزیکه برای ضرر است از

الْمُعَطِّلَةُ الْمُحَاسَبَةَ وَقَدْ كَذَّبَهُمُ اللهُ تَعَالَى بِقَوْلِهِ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ

معطله محاسبه را و بتحقیق دروغگو ساخت خدا تعالی ایشان را بفرموده خود بدرستی بسوی ما است بازگشت ایشان

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ وَيَعْتَقِدُ أَهْلُ السُّنَّةِ أَنَّ لِلهِ تَعَالَى مِيزَانًا

پس بدرستی بر ما است حساب ایشان و اعتقاد کنند اهل سنت مر خدای را ترازو است

يَزِنُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهُ كِفَّتَانِ وَلِسَانٌ

که بسنجد در آن ترازو نیکیها و بدیهای را در روز قیامت مر او را دو پله است و شاهین است

وَقَدْ أَنْكَرَتِ الْمُعْتَزِلَةُ مَعَ الْمُرْجِئَةِ وَالْخَوَارِجِ ذَلِكَ فَقَالَتْ إِنَّ مَعْنَى

و بتحقیق منکر شده اند معتزله با مرجئه و خوارج میزان را پس گفته اند مراد از

الْمِيزَانِ الْعَدْلُ دُونَ مُوَازَنَةِ الْأَعْمَالِ وَفِي كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ

میزان عدل است بغیر سنجیدن اعمال و در کلام خدا و در سنت پیغمبر او

تَكْذِيبُهُمْ قَالَ اللهُ تَعَالَى وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا

دروغ گردانیدن ایشانست و می نهیم ترازو را بعدل در روز قیامت پس

تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ

ستم کرده نشود نفسی را بچیزی و اگر باشد اندازه گرانی یکدانه خردل می آریم او را و

كَفَى بِنَا حَاسِبِينَ وَقَوْلُهُ تَعَالَى فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي

بسنده ایم ما حساب کنندگان و فرموده خدا تعالی پس هر کسیکه گران آمد عملهای او که وزن کرده شده است پس او در

عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ الْأَثَرَ وَ

عیش باشد که راضی باشد صاحب او و اما کسیکه سبک آمد موزونات او پس جای قرار او هاویه است و

١٧٧

العدل لا يوصف بالخفة والثقل وانما هو بيد الرحمن جل جلاله

عدل را وصف نتوان کرد بسبکی و گرانی و ان میزان بدست خدا تعالی باشد و

لانه هو الذي يتولى حسابهم لما روى النواس بن سمعان الكلابي

زیراکه اوست خدا تعالی بخود گرفته است حساب ایشان را از جهت چیزیکه روایت کرد نواس

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الميزان بيد الرحمن عز وجل

گفت شنیدم پیغمبر را که میفرمود ترازو بدست خداست

يرفع اقواما ويضع اخرين يوم القيمة وقيل انه بيد جبرائيل

بلند کند خدا تعالی گروها را و پست کند گروه دیگر را در روز قیامت و گفته شده است بدرستی که میزان بدست جبرائیل است

عليه السلام لما روي عن حذيفة بن اليمان رض قال ان جبرائيل

از جهت چیزیکه روایت از حذیفه گفت بدرستی جبرائیل

صاحب الميزان فيقول له ربه زن يا جبرائيل بينهم فيرد بعضهم

صاحب ترازو است پس میگوید حق تعالی مراورا بسنج ای جبرائیل در میان ایشان پس گردان اید بعض ایشان

على بعض وروى عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوضع

بر بعضی و روایت کرد عبد الله گفت فرمود رسول ع نهاده شود

الميزان يوم القيمة فيؤتى بالرجل فيوضع في كفة الميزان و

ترازو در روز قیامت پس آورده شود مرد را پس نهاده شود او را در پله ترازو و

يوضع ما احصى من عمله في كفته فيميل به الميزان فيبعث الله

نهاده شود چیزیکه احصا کرده شده است از عملهای او در پله دیگر پس مایل میشود باو ترازو پس فرستاده شود او را

به الى النار فاذا ادبر به اذا صائح يصيح من عند الرحمن لا تعجلوا

بسوی آتش پس وقتیکه پشت گردانیده شود او را ناگاه فریاد کند فریاد کننده از پیش خدا جلدی مکنید

لا تعجلوا فانه قد بقي له فيؤتى بشيء فيه لا اله الا الله فيوضع

جلدی مکنید پس بدرستی تحقیق مانده است او را چیزی پس آورده شود چیزیکه در وی نوشته باشد از کلمه توحید پس نهاده شود

موضع الرجل في كفة حسناته حتى يميل به الميزان فيؤمر به الى

در محل نهادن مرد پله نیکی هاست مایل خواهد شد باو ترازو پس فرموده شود او را بسوی

الجنة وفي حديث اخر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يؤتى بالرجل

بهشت و در حدیث دیگر است از پیغمبر ع بدرستی فرمود آورده میشود مرد را

يوم القيمة الى الميزان ثم يؤتى بتسعة وتسعين سجلا كل سجل

در روز قیامت بسوی ترازو پس آورده میشود او را نود و نه سجل هر سجل

مد البصر فيها كلها سيئاته وحسناته فترجح سيئاته على

بمقدار مد از جشم باشند در ان نود و نه سجل باشد همه بدیهای او و نیکیهای او پس گران اید بدیهای او بر

حَسَنَاتِهٖ فَيُؤْمَرُ بِهٖ اِلَى النَّارِ فَاِذَا اُدْبِرَ بِهٖ اِذَا صَائِحٌ يَصِيْحُ مِنْ

نیکیهای او پس فرموده شود او را بسوی آتش پس وقتیکه پشت داده شود او را ناگاه فریاد کند فریاد کننده از

عِنْدِ الرَّحْمٰنِ لَا تَعْجَلُوْا لَا تَعْجَلُوْا فَقَدْ بَقِيَ لَهٗ فَيُؤْتٰى بِمِثْلِ رَأْسِ الْاِبْهَامِ

نزدیک پروردگار و جلدی مکنید پس تحقیق مانده است او را پس آورده شود بمقدار سر انگشت

وَاَمْسَكَ عَلَى النِّصْفِ مِنْهَا فِيْهِ شَهَادَةُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنِّيْ

و نگاه داشت پیغمبر و در میان مقدار بر نیمه ابهام در آن هر چه مقدار سر انگشت باشد کلمه شهادت

رَسُوْلُ اللّٰهِ فَيُوْضَعُ فِيْ كِفَّةِ حَسَنَاتِهٖ فَتَثْقُلُ حَسَنَاتُهٗ عَلٰى

پس نهاده شود در پله نیکیها را پس گران شود نیکیهای او بر

سَيِّئَاتِهٖ فَيُؤْمَرُ بِهٖ اِلَى الْجَنَّةِ وَفِيْ لَفْظٍ اٰخَرَ فَيُخْرَجُ لَهٗ بِقِرْطَاسٍ مِثْلِ

بدیهای او پس فرموده شود او را بسوی بهشت

هٰذَا وَاَمْسَكَ عَلٰى اِبْهَامِهٖ فِيْهِ شَهَادَةُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ

مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ اِلٰى اٰخِرِ الْحَدِيْثِ وَقِيْلَ اِنَّ الصُّحُفَ يَوْمَئِذٍ مَثَاقِيْلَ

و گفته شده بدرستی که نامها در آن روز بمقدار

الذَّرِّ وَالْخَرْدَلِ تَكُوْنُ الْحَسَنَاتُ فِيْ صُوْرَةٍ حَسَنَةٍ تُطْرَحُ فِيْ كِفَّةِ النُّوْرِ

مور چه خورد و دانه خردل باشد میباشد نیکیهای در صورت نیک انداخته شود در پله نور

فَتَثْقُلُ بِهَا الْمِيْزَانُ بِرَحْمَةِ اللّٰهِ وَتَكُوْنُ السَّيِّئَاتُ فِيْ صُوْرَةٍ سَيِّئَةٍ

پس گران میشود بآن صورت نیک ترازو برحمت خدا و باشد بدیها در صورت زشت

تُطْرَحُ فِيْ كِفَّةِ الظُّلْمَةِ فَتَخِفُّ بِهَا الْمِيْزَانُ بِعَدْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَ

انداخته شود او را در پله تاریکی پس سبک شود بآن صورت زشت ترازو بعدل خدا

عَلَامَةُ ثِقَلِ الْمِيْزَانِ اِرْتِفَاعُهَا وَعَلَامَةُ اِنْحِطَاطِهَا خِفَّتُهَا

نشانی گرانی ترازو بلند شدن او و نشانی سبکی او پست شدن او است

بِخِلَافِ مَوَازِيْنِ الدُّنْيَا وَقِيْلَ هُوَ مِثْلُ مَوَازِيْنِ الدُّنْيَا وَسَبَبُ

بنابر خلاف ترازوهای دنیا و گفته شده است که آن ترازو مانند ترازوهای دنیا و سبب

ثِقْلِهَا الْاِيْمَانُ وَقَوْلُ الشَّهَادَتَيْنِ وَسَبَبُ خِفَّتِهَا الشِّرْكُ بِاللّٰهِ

گران شدن آن ترازو ایمان است و گفتن کلمه شهادت و سبب سبکی شرک است بخدا

عَزَّ وَجَلَّ فَاِذَا ارْتَفَعَتْ اَدْخَلَ صَاحِبَهَا الْجَنَّةَ وَاِذَا خَفَّتْ اَدْخَلَ

پس وقتیکه بلند شود در آرد صاحب خود را در بهشت و وقتیکه سبک شود در آرد

صَاحِبَهَا النَّارَ الْهَاوِيَةَ لِاَنَّهَا فِي التُّخُوْمِ اَسْفَلَ السَّافِلِيْنَ كَمَا قَالَ

صاحب خود را در آتش که نام او هاویه است زیرا که آن او در نهایت زمینها پایین تر پایینها

اللّٰه عزّ وجلّ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ

اما هركس كه گران باشد ميزانهاى او پس او در زندگانيست كه رضا خواهد بود

أي في جنة عالية وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ أي

يعنى در بهشت بلند اما كسيكه سبك باشد ميزانهاى او پس ام او هاويه است اى

أصله ومأواه ومرجعه نار حامية وهي هاوية والناس في

اصل و جاى آرام و جاى بازگشت او آتش سوزانست و آن آتش نام او هاويه است و مردم در

موازنة الأعمال على ثلاثة أضرب منهم من ترجح حسناته على

سنجيدن اعمالها بر سه گونه اند بعضى اند كه گران آيد نيكيهاى او بر

سيئاته فيؤمر به إلى الجنة ومنهم من ترجح سيئاته على حسناته

بديهاى او پس فرموده شود او را به بهشت و بعضى اند كه گران آيد بديهاى ايشان بر نيكيهاى او

فيؤمر به إلى النار ومنهم من لا ترجح إحداهما على الأخرى فهم أصحاب

پس فرموده شود او را بسوى دوزخ و بعضى اند كه گران نباشد هيچ يكى از آن دو بر ديگرى پس ايشان اصحاب

الأعراف ثم يتناولهم الله برحمة إذا شاء فيدخلهم الجنة فهو قوله

اعراف باشند پس از آن برسد ايشانرا حق تعالى برحمت خويش و هرگاه خواهد پس درآرد ايشانرا در بهشت پس اينست قول او

عز وجل وعلى الأعراف رجال الآية والذي يوزن صحائف أعمالهم

از قول خداى تعالى و بر اعراف مردان باشند تا آخر آيه و چيزيكه سنجيده ميشود نامهاى اعمال ايشانست

١٧٩

على ما ذكرنا من تسعة وتسعين سجلا وطريق ذلك النقل والسمع

چنانچه ذكر كرديم از نود و نه سجل و راه ثبوت اين نقلست از رسول و شنيدن از

وأما المقربون فيدخلون الجنة بغير حساب كما جاء في الحديث

واما نزديكان پس درآيند در بهشت بى حساب چنانچه آمده است در حديث

أنه يدخل الجنة سبعون ألفا بغير حساب ومع كل واحد منهم

بدرستى درآيند در بهشت هفتاد هزار كس بيحساب و با هر يكى از ايشان

سبعون ألفا على نص الحديث المشهور وأما الكافرون فيدخلون

هفتاد هزار باشد بعنوان در حديث مشهور اما كافران پس درآيند

النار بغير حساب ومن المؤمنين من يحاسب حسابا يسيرا ثم

در دوزخ بيحساب و بعضى مومنان اند كه حساب كرده شوند حساب آسان پس

يؤمر به إلى الجنة على ما تقدم ومنهم من يناقش ثم أمره إلى الله

فرموده شود ايشانرا بسوى بهشت چنانچه بالا گذشت و بعضى اند از مومنان كه مناقشه كرده شود ايشانرا در حساب

إن شاء أمر به إلى الجنة أو إلى النار قال عز وجل فأما من أوتي

اگر خواهد امر كند ايشانرا بسوى بهشت يا بسوى آتش فرمود حق تعالى پس اما كسيكه داده ميشود

كما أول قوله تعالى وقدمنا إلى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا ...

كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا الآيَةَ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا

او را نامه اعمال او بدست راست پس سرانجام است که حساب کرده شود آسان تر تا آخر آیة

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا

و هر آدمی لازم ساختهایم عمل او را در گردن او براورده میشود او را روز قیامت نامه

يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

که می بیند پراگنده کرده شده بخوان نامه اعمال خود را بس است نفس تو امروز بر حساب گیرنده

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ عَلِيٍّ رض إِنَّ اللهَ يُحَاسِبُ كُلَّ الْخَلْقِ

و فرمود پیغمبر در حدیث که مرویست از علی رض بدرستی حق تعالی حساب کند تمامی خلق را

إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِاللهِ فَإِنَّهُ لَا يُحَاسَبُ وَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَصْلٌ

مگر کسی که شریک اعتقاد کرده باشد بخدا پس بدرستی او حساب کرده نمیشود و فرموده میشود او را بسوی آتش

وَيَعْتَقِدُ أَهْلُ السُّنَّةِ أَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ مَخْلُوقَتَانِ وَهُمَا الدَّارَانِ

در اعتقاد دارند اهل سنت بدرستی بهشت و دوزخ پیدا کرده شده اند و این هر دو سرا است

أَعَدَّهُمَا اللهُ تَعَالَى لِأَحَدِهِمَا لِلنَّعِيمِ وَالثَّوَابِ لِأَهْلِ الطَّاعَةِ وَ

طیار کرده است آن دو سرای را خدای تعالی یکی از آن دو برای نعمت و ثواب دادن مر اهل طاعت و

الْإِيمَانِ وَالْأُخْرَى لِلْعِقَابِ وَالنَّكَالِ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَالطُّغْيَانِ

ایمان را و دیگر از برای عذاب و نکال مر اهل گناه و سرکشی

هُمَا مُنْذُ خَلَقَهُمَا اللهُ تَعَالَى بَاقِيَتَانِ لَا يَفْنِيَانِ أَبَدًا وَهِيَ الْجَنَّةُ الَّتِي

و آن دو سرای از آن هنگام که پیدا کرده است آنها را باقی اند فانی نمیشوند هرگز و آن بهشتی است که

كَانَ فِيهَا آدَمُ وَحَوَّاءُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَإِبْلِيسُ اللَّعِينُ ثُمَّ أُخْرِجَا مِنْهَا

بوده است در و آدم و حوا ع و شیطان پس براورده شدند از آن هر دو

الْقِصَّةَ الْمَشْهُورَةَ وَقَدْ أَنْكَرَتِ الْمُعْتَزِلَةُ ذَلِكَ فَأَمَّا الْجَنَّةُ فَلَا

بجوال قصه مشهوره را و بتحقیق انکار کرده اند معتزله این را اما بهشت پس نمی

يَدْخُلُونَهَا وَأَمَّا النَّارُ فَلَعَمْرِي هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مُخَلَّدُونَ

در آیند آن معتزله در و و اما آتش پس سوگند است به بقاء خود ایشان در و همیشه خواهند بود

لِإِنْكَارِهِمْ وَبِحُكْمِهِمْ بِذَلِكَ لِلْمُؤْمِنِ الْمُوَحِّدِ الْمُطِيعِ لِلهِ عَزَّ وَجَلَّ سَبْعِينَ

از جهت انکار کردن ایشان آن جنت و نار را و از جهت حکم کردن ایشان بآن آتش از برای مسلمانان که اعتقاد توحید دارند

سَنَةً بِكَبِيرَةٍ وَاحِدَةٍ وَفِي كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

هفتاد سال بواسطه یک کبیره و در کتاب خداوند تعالی و سنت رسول ص

تَكْذِيبُهُمْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

تکذیب ایشان است فرمود حق تعالی بهشت که پهنای او مقدار هفت طبقه آسمان و زمین است که طیار کرده

لِلْمُتَّقِينَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَمَا

مر پرهیزگاران را و فرمود حق تعالی بترسید آتش را که طیار کرده شده است برای کافران و چیزیکه

كَانَ مُعَدًّا كَانَ مَوْجُودًا يَعْلَمُهُ كُلُّ عَاقِلٍ فَعُلِمَ أَنَّهُمَا مَخْلُوقَتَانِ

باشد طیار شده باشد موجود میداند این سخن را هر عاقل پس دانسته شد که آن هردو مخلوق اند اکنون

وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض دَخَلْتُ الْجَنَّةَ

و فرمود رسول خدا در حدیث انس درآمدم در بهشت

فَإِذَا أَنَا بِنَهَرٍ يَجْرِي حَافَتَاهُ خِيَامُ اللُّؤْلُؤِ فَضَرَبْتُ بِيَدِي إِلَى مَا

پس ناگاه دیدم جوی آب روانست دو طرف او خیمهای مروارید پس زدم بدست خود بسوی چیزیکه

يَجْرِي فَإِذَا مِسْكٌ أَذْفَرُ قُلْتُ يَا جِبْرِئِيلُ مَا هٰذَا قَالَ هٰذَا الْكَوْثَرُ الَّذِي

میرفت پس ناگاه یافتم مشک خوشبوی گفتم ای جبرائیل چه چیز است گفت جبرائیل این است کوثر که

أَعْطَاكَ اللّٰهُ تَعَالَى وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ رض حِينَ قِيلَ

داده است حق تعالی و گفت رسول او در حدیث ابو هریره رض وقتیکه گفته شد

لَهُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَخْبِرْنَا عَنِ الْجَنَّةِ مَا بِنَاؤُهَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَبِنَةٌ

مر اورا ای پیغمبر خدا خبر کن مرا از بهشت چیست بنای او گفت پیغمبر یک خشت او

مِنْ ذَهَبٍ وَلَبِنَةٌ مِنْ فِضَّةٍ وَمِلَاطُهَا مِسْكٌ أَذْفَرُ وَحَصْبَاؤُهَا

از طلا است و یک خشت او از نقره و گل او مشک خوشبوست و سنگریزه او

الْيَاقُوتُ وَاللُّؤْلُؤُ وَتُرَابُهَا الْوَرْسُ وَالزَّعْفَرَانُ مَنْ دَخَلَهَا يَخْلُدُ

یاقوت و مروارید است و خاک او ورس و زعفران کسیکه در آید در وی همیشه ماند

وَلَا يَمُوتُ وَيَنْعَمُ وَلَا يَبْأَسُ وَلَا يَخْرَقُ ثِيَابُهُمْ وَلَا يَبْلَى شَبَابُهُمْ فَهٰذَا

و نمیرد و خوش باشد عیش او و سختی نه بیند و کهنه نمی شود جامه ای ایشان و کهنه نشود جوانی ایشان

دَلِيلٌ عَلَى كَوْنِهِمَا مَخْلُوقَتَيْنِ وَأَنَّ نَعِيمَ الْجَنَّةِ دَائِمٌ لَا يَفْنَى كَمَا قَالَ

دلیلست بر بودن آن هردو مخلوق و بر درستی نعمت بهشت همیشه است فانی نشود چنانچه فرمود

اللّٰهُ تَعَالَى أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا

حق تعالی ماکولات بهشت همیشه است و سایه او و فرمود حق تعالی نه بریده شده است و نه

مَمْنُوعَةٍ وَمِنْ نَعِيمِهَا الْحُورُ الْعِينُ خَلَقَهُنَّ اللّٰهُ تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ

بازداشته شده است و از نعمتهای آن بهشت حوراند که چشمها کلان دارند پیدا کرده است ایشانرا حق تعالی در بهشت

لِلْبَقَاءِ لَا يَفْنَيْنَ وَلَا يَمُتْنَ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ

از برای همیشه ماندن فانی نشوند و نه میرند چنانچه فرمود حق تعالی در ایشانست در بهشت حوران

لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ وَقَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حُورٌ مَقْصُورَاتٌ

نسوده است ایشانرا آدمی پیش از ایشان و نه جن و قول خدای تعالی حورانند که پوشیده اند

فِي الْخِيَامِ وَرَوَتْ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ

در خیمه وارد شد و روایت کرد ام سلمه که زوج رسول بود گفت ام سلمه گفتم ای پیغمبر

اللهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ قَالَ صَفَاؤُهُنَّ

خدا خبر کن مارا از فرموده خدا همچون مروارید که در پرده صدف باشد فرمود صفا ایشان

كَصَفَاءِ الدُّرِّ فِي الْأَصْدَافِ إِلَى أَنْ قَالَ يَقُلْنَ نَحْنُ الْخَالِدَاتُ فَلَا نَمُوتُ

همچو صفای مروارید باشد در صدفها تا آنکه فرمود حکایت از قول حوران ما باییم همیشه باشنده پس نمیریم

أَبَدًا وَنَحْنُ النَّاعِمَاتُ فَلَا نَبْأَسُ وَنَحْنُ الْمُقِيمَاتُ فَلَا نَظْعَنُ أَبَدًا

هرگز و ماییم نازک اندامها پس سخت و درشت نشویم و ماییم اقامت کننده پس مسافر نشویم همیشه

وَنَحْنُ الرَّاضِيَاتُ فَلَا نَسْخَطُ أَبَدًا وَهُنَّ فِي دَارِ حَقٍّ فَلَا يَقُلْنَ إِلَّا حَقًّا

و ماییم خوشنود شونده پس در غضب نشویم همیشه در سرای راستیم پس نگوییم مگر راستی را

وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَادِقٌ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقًّا فَأَخْبَرَ أَنَّهُنَّ خَالِدَاتٌ لَا

و پیغمبر راست گو است نمیگوید مگر راست پس تحقیق خبر کرد که ایشان همیشه باشنده اند که نه

يَمُتْنَ وَرَوَى مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا تُؤْذِي

میرند و روایت کرد معاذ از پیغمبر به درستی فرمود پیغمبر آزار نمیکند

امْرَأَةٌ زَوْجَهَا فِي الدُّنْيَا إِلَّا قَالَتْ زَوْجَتُهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ لَا تُؤْذِيهِ

هیچ زن شوهر خود را در دنیا مگر گوید جفت او که از حور است آزار مکن او را

قَاتَلَكِ اللهُ فَإِنَّمَا هُوَ عِنْدَكِ دَخِيلٌ يُوشِكُ أَنْ يُفَارِقَكِ إِلَيْنَا

هلاک کند ترا خدا تعالی پس به درستی آن شوهر نزدیک تو مهمان است نزدیک است اینکه جدا شود از تو بسوی من

فَإِذَا ثَبَتَ أَنَّهُمَا لَا يَفْنَيَانِ وَمَا فِيهِمَا أَبَدًا فَلَا يُخْرِجُ اللهُ تَعَالَى

پس وقتیکه ثابت شد به درستی آن بهشت و دوزخ فانی نشوند و نه چیزیکه در آن هر دو است همیشه پس نه برارد حق تعالی

مِنَ الْجَنَّةِ أَحَدًا وَلَا يُسَلِّطُ عَلَى أَهْلِهَا الْمَوْتَ فِيهَا وَلَا يَزُولُ عَنْهُمْ

از بهشت هیچ یکی را و نگمارد خدا بر اهل آن مرگ را در آن بهشت و دور نشود از ایشان

نَعِيمُهَا فَهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ فِي مَزِيدِ نَعِيمٍ أَبَدَ الْآبَادِ وَتَمَامِ نَعِيمِهِمْ

نعمت آن پس ایشان در هر روز در زیادتی و نعمت اند همیشه و تمامی نعمتهای ایشان

إِنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْمَوْتِ فَيُذْبَحُ عَلَى سُورٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَيُنَادِي

اینست به درستی حق تعالی فرماید مرگ را پس کشته شود بر دیوار در میان بهشت و دوزخ و فریاد کند

الْمُنَادِي يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ وَلَا مَوْتَ وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ وَلَا

فریاد کننده ای اهل بهشت همیشگی است و نیست مرگ و ای اهل آتش همیشگی است و نیست

مَوْتَ عَلَى مَا وَرَدَ بِهِ الْخَبَرُ الصَّحِيحُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **فَصْلٌ**

بر طریقی که وارد شده است خبر درست از پیغمبر

١٨٢

١٨٣

ويعتقد أهل الإسلام قاطبةً أنّ محمّد بن عبد الله بن عبد المطّلب

و اعتقاد كنند اهل اسلام همه بدرستی محمد ابن عبد الله

بن هاشم رسول الله وسيّد المرسلين وخاتم النبيّين وأنّه مبعوث

پیغمبر خدا است و سالار همه پیغمبرانست و تمام کرده شده است باو پیغمبران و بدرستی او فرستاده شده است

إلى الناس كافّةً وإلى الجنّ عامّةً كما قال الله عزّ وجلّ وما أرسلناك

بسوی مردم همه و بسوی جن همه نفرستاده ایم ترا

إلا كافّةً للناس وما أرسلناك إلا رحمةً للعالمين وقال النبيّ

مگر رحمت و نه فرستاده ام ترا مگر رحمت از برای جن و انس و فرمود پیغمبر

صلّى الله عليه في حديث ابن أمامة رض أنّ الله فضّلني على الأنبياء

در حدیث ابی امامه بدرستی حق تعالی بزرگی داد مرا بر همه پیغمبران

بأربعٍ أرسلني إلى الناس كافّةً وذكر الحديث وأنّه صلّى الله عليه وسلّم

بچهار چیز فرستاده مرا بسوی مردم همه و ذکر کرد حدیث را و اعتقاد کنند اهل اسلام اینکه بدرستی پیغمبر

أُعطي من المعجزات ما أُعطي غيره وقد عدّها بعض أهل العلم

داده شده است از معجزات چیزی که داده نشده است دیگران را و تحقیق شمرده اند بعضی علما

ألف معجزة منها القرآن المنظوم على وجه مخصوص مفارق

هزار معجزه را بعضی از آنها قرآنست که تألیف داده شد بر طریق مخصوص که جدا است

لجميع أوزان كلام العرب ونظمه وترتيبه وبلاغته وفصاحته

از همه وزن های کلام عرب و تألیف قرآن و ترتیب او و بلاغت او و فصاحت او

على وجهٍ جاوز فصاحة كلّ فصيحٍ وبلاغة كلّ بليغٍ وعجزت العرب

در گذشته است فصاحت هر فصیح و بلاغت هر بلیغ را و درمانده اند عرب

أن تأتي بمثله ولا بسورةٍ منه كما قال الله تعالى فأتوا بسورةٍ

از آوردن مانند او نه قادراند باوردن سوره از مثل او چنانچه حق تعالی بگو پیغمبر پس بیارید

من مثله ولا بسورةٍ منه كما قال الله تعالى فأتوا بعشر سورٍ مثله

مانند آن قرآن چنانچه گفته حق تعالی بگو پیغمبر پس بیارید منکران ده سوره

مفتريات فلم يأتوا ثمّ قال تعالى فأتوا بسورةٍ من مثله فعجزوا

در فصاحت و بلاغت پس نیاوردند فرمود پس بیارید به سوره از مانند قرآن پس درماندند

عن ذلك مع زيادة بلاغتهم وفصاحتهم على أهل زمانهم وانقطعوا

از آن آوردن با وجود زیادت بودن بلاغت و فصاحت ایشان بر اهل زمانه خود و جدا شدند

فظهر فضله عليهم فلذلك صار القرآن معجزاً له صلّى الله عليه وسلّم

پس ظاهر شد فضل پیغمبر بر ایشان پس از جهت آنکه گشت قرآن معجزه پیغمبر

كالعصى في حق موسى عليه السلام لان موسى بعث في زمان

چنانچه عصا در موسى معجزه بود زيراكه موسى فرستاده بود در زمان

السحرة الحذاق في صنعتهم فتلقفت عصى موسى عليه السلام

ساحران كامل در كار خود پس بلعيد عصاى موسى ع

ما سحروا به اعين الناس وخيلوه اليهم فغلبوا هنالك وانقلبوا

چيزيكه سحر كرده بودند بآن چشمهاى مردم ودرخيال انداختند سحر بسوى ايشان پس مغلوب شدند آنجا وبرگشتند

صاغرين والقي السحرة ساجدين وكاحياء عيسى عليه السلام الموتى

خوار گشته وانداخته شدند ساحران سجده كننده وچنانچه زنده كردن عيسى ع مرده ها را

وابرائه الاكمه والابرص لانه عليه السلام بعث في زمن الناس فيه

وبه كردن او كور مادرزاد وپيس زيراكه عيسى ع فرستاده شده بود در وقتيكه مردم در آن وقت

اطباء حذاق به يوثقون الاعلال والاسقام التي لا تبرأ ببرأتهم

طبيبان ماهر بودند ... بيماريها ودردها كه ... بودن ايشان

في صدق الصنعة فانقادوا اليه وامنوا به لمجاوزته في الصنعة

در مهارت صنعت طب پس فرمانبردارى كردند عيسى را وگرويدند او را بجاوز درصنعت طب

عليهم وبراعته في المعجزة فيما تواطؤه منه وفصاحة القرآن

بر ايشان وفايق بودن عيسى ع در معجزه خويش ... ايشان ... فصاحت قرآن

واعجازه معجزة للنبي صلى الله عليه وسلم كالعصاء واحياء الموتى في حق

وعاجز گردانيدن ... معجزه پيغمبر است چنانچه عصا وزنده كردن مرده در حق

موسى وعيسى عليهما السلام ومن معجزاته عليه السلام نبع الماء

موسى وعيسى ع بوده است واز معجزات پيغمبر ع برآمدن آب است

من بين اصابعه واطعام الزاد القليل للخلق الكثير وكلام الذراع

از ميان انگشتان او وطعام دادن توشه اندك براى خلق بسيار وسخن كردن بازوى

المسموم وقوله لا تاكلني فاني مسموم وانشقاق القمر و

زهرآلوده كه مرا مخور زيراكه من زهرآلوده ام وپاره شدن ماه دو حصه و

حنين الجذع وكلام البعير ومجيء الشجرة اليه وغير ذلك مما

ناله كردن ستون درخت خرما وسخن كردن شتر وآمدن درخت وديگر معجزات از آنچه

يبلغ الف معجزة على ما ذكر وانما كرامات النبي صلى الله عليه وسلم بمثل عصى

ميرسد عدد هزار را چنانچه ... پيغمبر ع ... مانند عصا

موسى ويده البيضاء واحياء الموتى وابراء الاكمه والابرص ومثل

ودست روشن وزنده كردن مرده ها وبه كردن كور مادرزاد وپيس ومثل

١٨٥

ناقة صالح والمعجزات التي كانت للانبياء للآخرين احدهما لئلا
يكذب بها امة فيهلكوا كما هلكت الامم قبلهم كما قال الله تعالى وما
منعنا ان نرسل بالآيات الا ان كذب بها الاولون والثاني لو جاء
بمثل ما جاء به الاولون لقالوا له ما جئت بغريب وقد نقلت من موسى
وعيسى فانت من اتباعهم لا نؤمن لك حتى تاتينا بما لم يات به الاولون
ولهذا لم يؤت الله سبحانه نبيا من انبيائه معجزة غيره بل خص كل نبي
بمعجزة غير معجزة من كان قبله فصل ويعتقد اهل السنة ان امة
محمد عليه السلام خير الامم اجمعين وافضلهم اهل القرن الذين
شاهدوه وآمنوا به وصدقوه وبايعوه وتابعوه وقاتلوا بين يديه
وفدوه بانفسهم واموالهم وعزروه ونصروه وافضل اهل القرن
اهل الحديبية الذين بايعوه بيعة الرضوان وهم الف واربعمائة رجل
وافضلهم اهل بدر وهم ثلث مائة وثلثة عشر رجلا عدد اصحاب
طالوت وافضلهم الاربعون اهل دار الخيزران الذين كملوا بعمر بن
الخطاب وافضلهم العشرة الذين شهد لهم النبي صلى الله عليه وسلم وهم ابو بكر
وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد وسعيد

١٨٦

وَاَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَاَفْضَلُ هٰؤُلَاۤءِ الْعَشَرَةِ الْاَبْرَارِ الْخُلَفَاۤءُ الرَّاشِدُوْنَ

وبهترین این ده کس نیکوکار خلفا راه نمایند

الْاَرْبَعَةُ الْاَخْيَارُ وَاَفْضَلُ الْاَرْبَعَةِ اَبُوْ بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ ثُمَّ عَلِيٌّ رَضِيَ

پسندیده خصالت وبهترین چهار ابوبکر است پس عمر است پس عثمان است پس علی است

اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمْ وَلِهٰؤُلَاۤءِ الْاَرْبَعَةِ الْخِلَافَةُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثُوْنَ سَنَةً

ومراین ایمه را خلافت پس از پیغمبر سی سال

وَلِيَ مِنْهَا اَبُوْ بَكْرٍ رض سَنَتَيْنِ وَشَيْئًا وَعُمَرُ رض عَشْرًا وَعُثْمَانُ رض اثْنَيْ عَشَرَ وَعَلِيٌّ

والی گردید ازان سال ابوبکر رض دو سال وچیزی ووالی شد عمر ده سال وعثمان دوازده سال وعلی

رض سِتًّا ثُمَّ وَلِيَهَا مُعَاوِيَةُ تِسْعَ عَشَرَ سَنَةً وَكَانَ قَبْلَ ذٰلِكَ وَلَّاهُ عُمَرُ الْاِمَارَةَ

شش سال پس ازان والی شدن خلافت را معاویه نوزده سال وبوده است ازین پیش سپرده بود عمر رض حکومت را

عَلٰى اَهْلِ الشَّامِ عِشْرِيْنَ سَنَةً وَخِلَافَةُ الْاَئِمَّةِ الْاَرْبَعَةِ كَانَتْ بِاخْتِيَارِ الصَّحَابَةِ

بر شام بیست سال وخلافت را چهار امام بوده است باختیار یاران رض

وَاتِّفَاقِهِمْ وَرِضَاهُمْ وَلِفَضْلِ كُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمْ فِيْ عَصْرِهٖ وَزَمَانِهٖ عَلٰى مَنْ سِوَاهُ

وباتفاق ایشان وبرضای ایشان از جهت بهتری هریک از ایشان در زمانه خویش بر دیگران

مِنَ الصَّحَابَةِ وَلَمْ تَكُنْ بِالسَّيْفِ وَالْقَهْرِ وَالْغَلَبَةِ وَالْاَخْذِ مِمَّنْ هُوَ اَفْضَلُ مِنْهُ

از اصحاب ونبوده است آن خلافت به تیغ وقهر وغلبه وگرفتن از کسیکه بهتر ازو باشد

وَاَمَّا خِلَافَةُ اَبِيْ بَكْرِ الصِّدِّيْقِ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ وَبَرَكَاتُهُ فَبِاتِّفَاقِ

واما خلافت صدیق اکبر رض پس بوده است باتفاق

الْمُهَاجِرِيْنَ وَالْاَنْصَارِ كَانَتْ وَذٰلِكَ لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَتْ

تمام صحابه از مهاجران وانصار واین ثابت است هرگاه که میرانده شد رسول خدا صلعم برخاستند

خُطَبَاۤءُ الْاَنْصَارِ فَقَالُوْا مِنَّا اَمِيْرٌ وَمِنْكُمْ اَمِيْرٌ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رض فَقَالَ

خطیبان انصار پس گفتند انصار بر مهاجران از ما امیر واز شما امیر پس برخاست عمر رض وگفت

يَا مَعْشَرَ الْاَنْصَارِ اَلَسْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمَرَ اَبَا بَكْرٍ اَنْ يَّؤُمَّ بِالنَّاسِ قَالُوْا

ای گروه انصار آیا نمیدانید شما بدرستی پیغمبر صلعم فرمود ابوبکر را باینکه امامت کند گفتند

بَلٰى قَالَ فَاَيُّكُمْ تَطِيْبُ نَفْسُهٗ اَنْ يَّتَقَدَّمَ اَبَا بَكْرٍ قَالُوْا مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ نَّتَقَدَّمَ اَبَا بَكْرٍ

آری گفت پس کدامی خوش می آید نفس او را اینکه پیش شود از ابوبکر گفتند پناه بخدا که پیش شویم از ابابکر

وَفِيْ لَفْظٍ قَالَ عُمَرُ رض فَاَيُّكُمْ تَطِيْبُ نَفْسُهٗ اَنْ يُّزِيْلَهٗ عَنْ مَقَامٍ اَقَامَهٗ فِيْهِ رَسُوْلُ

ودر لفظ دیگر واقعست پس کدامی شما خوش می آید نفس ورا اینکه دور کند ابوبکر را ازجائیکه اقامت کرده است او را در آنجا

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوْا كُلُّهُمْ كُلُّنَا لَا تَطِيْبُ اَنْفُسُنَا نَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فَاتَّفَقُوْا مَعَ

رسول خدا صلعم پس گفتند همه ایشان همه ما خوش نمی آید نفس ما را آمرزش میخواهیم از خدا پس اتفاق کردند صحابه

المهاجرين فبايعوه باجمعهم وفيهم علي والزبير ولهذا قيل في النقل الصحيح

مهاجران پس بیعت کردند همه ایشان ابو بکر را و در ایشان بود علی و زبیر و از جهت این گفته شده است در نقل صحیح

لما بويع ابو بكر الصديق رض قام ثلثا يقبل على الناس يقول يا ايها الناس

هر گاه بیعت کرده شد ابو بکر را ایستاد سه روز و در روز قبول شود بر مردم میگفت ای مردمان

اقلتكم بيعتي هل من كاره فيقوم علي رض في اوائل الناس فيقول لا نقيلك ولا

تحقیق باز گردانید بیعت خود را آیا هست کسیکه کراهت کننده باشد پس می ایستاد علی رض در اول مردم پس میگفت نمیگردانیم و نه

نستقيلك ابدا قدمك رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن يؤخرك وبلغنا عن الثقاة

و نه طلب باز گشت کنیم هرگز پیش کرد ترا رسول خدا پس کیست که پس کند ترا و رسیدیم از مردم ثقه

ان عليا رض كان اشد الصحابة قولا في امامة ابو بكر رض وروي ان عبد الله

بدرستی علی رض بوده است سخت ترین صحابه از روی سخن در امامت ابو بکر و مرویست بدرستی عبد الله

بن الكواء دخل على علي بعد قتال الجمل وساله هل عهد اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم في

در آمد بر علی پس از قتال جمل و پرسید آیا هیچ بیان کرد بتو پیغمبر خدا در

هذا الامر شيئا فقال نظرنا في امرنا فاذا الصلوة عضد الاسلام فرضنا

این کار چیزی پس گفت دیدیم در کار خود پس ناگاه ظاهر شد که نماز بازوی اسلام است پس راضی شدیم

لدنيانا بما رضي الله ورسوله لديننا فولينا الامر ابا بكر وذلك ان

از جهت دنیا چیزی را که راضی شد پیغمبر خدا برای دین ما پس سپردیم کار را با بابکر و اینست بدرستی

النبي صلى الله عليه وسلم استخلف ابا بكر الصديق رض في اقامة الصلوة المفروضة

پیغمبر علیه خلیفه خود کرد ابا بکر را در اقامت کردن نماز های فرض شده

ايام مرضه فكان ياتيه بلال وقت كل صلوة فيؤذنه بالصلوة فيقول

روزهای بیماری خویش پس بوده است که می آمد او را بلال در وقت هر نماز پس خبر میکرد پیغمبر را به نماز پس میفرمود

عليه السلام مروا ابا بكر رض فليصل بالناس وكان النبي صلى الله عليه وسلم يتكلم في

پیغمبر علیه فرمائید ابو بکر را پس که بگذارد نماز بمردم و بوده است پیغمبر سخن میکرد در

شان ابي بكر رض في حال حيوته بما يتبين للصحابة انه احق الناس بالخلافة

حق ابو بکر در وقت حیات خویش بچیزیکه ظاهر شد مر صحابه را بدرستی او سزاوار تر است بخلافت

بعده وكذلك في حق عمر وعثمان وعلي ان كل واحد منهم احق بالامر في

پس از رسول خدا و همچنین در حق عمر و عثمان و علی رض ظاهر شد بدرستی هر یک از ایشان سزاوار تر است در

عصره وزمانه من ذلك ما روى ابن بطة باسناده عن علي رض انه قال

زمان خود از آنجمله چیزیست که روایت کرد او را ابن بطه باسناد خود از علی رض بدرستی علی رض گفت

قيل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم من نؤمر بعدك قال صلى الله عليه وسلم ان تؤمروا ابا بكر تجدوه

گفته شد ای رسول خدا چه کس را امیر کنیم پس از تو فرمود پیغمبر اگر امیر سازید ابو بکر را بیابید او را

آمِنًا زاهِدًا فِي الدُّنْيَا رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ وَإِنْ تُؤَمِّرُوا عُمَرَ تَجِدُوهُ قَوِيًّا أَمِينًا

صاحب امانت ترک کننده دنیا و رغبت کننده آخرت و اگر امیر سازید عمر را بیابید او را قوی امین

لَا يَخَافُ فِي اللّٰهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ وَإِنْ تُوَلُّوا عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا فَلِذٰلِكَ

نترسد در حقوق خدا ملامت هیچ ملامت کننده را و اگر والی امر خود سازید علی را بیابید شما او را راه راست نماینده و راه یافته

أَجْمَعُوا عَلَى خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ إِمَامِنَا أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ

اتفاق کرده اند صحابه بر خلافت ابی بکر رض و بتحقیق مرویست از امام ما احمد ابن حنبل رح

رِوَايَةٌ أُخْرَى أَنَّ خِلَافَةَ أَبِي بَكْرٍ رض ثَبَتَتْ بِالنَّصِّ الْجَلِيِّ وَالْإِشَارَةِ وَهُوَ

روایت دیگر بدرستی خلافت ابوبکر ثابت شده بنص روشن و باشارت و این

مَذْهَبُ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَجَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ رض وَجْهُ هٰذِهِ

مذهب امام حسن بصری و جماعه محدثین است وجه این

الرِّوَايَةِ مَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ

روایت چیزیست که روایت کرد ابوهریره از پیغمبر ع بدرستی فرمود پیغمبر ع که بالا برده شدم

سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَتِ

سوال کردم پروردگار خود را آنکه بگرداند خلیفه پس از من علی ابن ابی طالب را پس گفتند

الْمَلَائِكَةُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِكَ أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ

فرشتگان ای محمد ع خدا میکند هرچه میخواهد خلیفه پس از تو ابابکر است و فرمود

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ ابْنِ عُمَرَ رض الَّذِي بَعْدِي أَبُو بَكْرٍ لَا يَلْبَثُ بَعْدَهُ

پیغمبر ع در حدیث ابن عمر رض آنکه پس از منست ابوبکر است درنگ نکند پس از من

إِلَّا قَلِيلًا وَعَنْ مُجَاهِدٍ رض قَالَ قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رض مَا خَرَجَ النَّبِيُّ

مگر اندکی و منقولست از مجاهد گفت علی رض بیرون نرفت پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ دَارِ الدُّنْيَا حَتَّى عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ يَلِي مِنْ بَعْدِي ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ

از دنیا تا آنکه پیمان کرد بمن بدرستی ابوبکر والی امر شود پس از من پس عمر رض پس

عُثْمَانُ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ وَأَمَّا خِلَافَةُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض فَإِنَّهَا

عثمان پس علی والی شود پس از عثمان و اما خلافت حضرت عمر رض پس بدرستی

كَانَتْ بِاسْتِخْلَافِ أَبِي بَكْرٍ رض فَانْقَادَتِ الصَّحَابَةُ إِلَى بَيْعَتِهِ وَسَمَّوْهُ

بوده است بخلیفه ساختن ابوبکر مر عمر را پس گردن نهادند صحابه بسوی بیعت او و نامیدند او را

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ رض قَالُوا لِأَبِي بَكْرٍ رض مَا تَقُولُ

امیر المومنین پس گفت عبد الله گفتند صحابه مر ابی بکر را چه میگویی

لِرَبِّكَ غَدًا إِذَا لَقِيتَهُ وَقَدِ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا عُمَرَ رض وَقَدْ عَرَفْتَ فَظَاظَتَهُ

مر پروردگار خود را فردا یعنی قیامت وقتیکه ملاقات کنی او را و بتحقیق خلیفه ساختی تو بر ما عمر را و حال آنکه بتحقیق دانستی درشتی او را

188

قال اقول استخلفت عليهم خير اهلك واما خلافة عثمان ابن عفان

گفت ابوبکر بگویم که خلیفه ساخته‌ام برایشان بهتر اهل تو خطاب بخدا واما خلافت عثمان رض

رض فكانت ايضا عن اتفاق الصحابة رض وذلك ان عمر رض اخرج اولاده

پس بوده است نیز از اتفاق صحابه رض وآن اینست که بدرستی عمر رض برآورد اولاد خود را

عن الخلافة وجعلها شورى بين ستة نفر وهم طلحة وزبير وسعد

از خلافت و گردانید خلافت را بمشورت درمیان شش کس

ابن ابي وقاص وعثمان وعلي وعبد الرحمن ابن عوف فاخرج طلحة

پس آورد طلحه

والزبير والسعد انفسهم منها فبقيت بين علي وعثمان وعبد الرحمن

و زبیر و سعد خود را ازان خلافت پس باقی ماند درمیان علی و عثمان و عبد الرحمن

ابن عوف فقال عبد الرحمن لعلي وعثمان انا اختار احدكما لله ولرسوله

پس گفت عبد الرحمن من اختیار میکنم از شما یان از برای کار خدا و رسول خدا

وللمؤمنين فاخذ بيد علي رض فقال يا علي عليك عهد الله وميثاقه

و برای مومنین پس گرفت دست علی را پس گفت ای علی بر تو هست پیمان خدا و پیمان رسول او

وذمته وذمة رسوله لئن انا بايعتك لتنصحن لله ولرسوله و

وقتیکه بیعت کنم ترا هر آینه نصیحت کنی از برای خدا و رسول خدا و

للمؤمنين ولتسيرن بسيرة رسوله وابي بكر رض وعمر رض فخاف علي

از جهت ادای حق مسلمانان هر آینه بسیرت و روش رسول خدا الخ خلیفه اول و ثانی پس ترسید علی رض

ان لا يقوى ما قووا عليه فلم يجبه ثم اخذ بيد عثمان فقال له مثل

که توانا نشود در هر چیزیکه توانا بودند ایشان پس قبول نکرد پس گرفت دست عثمان را پس گفت عبد الرحمن با او مانند

ما قال لعلي رض فاجابه عثمان رض على ذلك فمسح يد عثمان فبايعه

گفته بود علی را و قبول کرد عثمان عهد را پس سود دست عثمان را پس بیعت کرد عثمان را

وبايع علي رض ثم بايع الناس اجمع فصار عثمان ابن عفان خليفة

و بیعت کرد عثمان علی را پس بیعت کردند مردم همه و گشت عثمان رض خلیفه

بين الناس باتفاق الكل فكان اماما حقا الى ان مات ولم يوجد فيه

از میان مردم باتفاق همه پس بوده است امام راست تا مردن و نیافته شده درو چیزی که

امر يوجب الطعن فيه ولا فسقه ولا قتله خلاف ما قالت الروافض

موجب طعنه باشد و نه چیزیکه موجب فسق و قتل او باشد برخلاف چیزیکه گفته اند روافض

تبا لهم واما خلافة علي رض فكانت عن اتفاق الجماعة واجماع الصحابة

هلاکت باد ایشان را و اما خلافت امیر المومنین علی رض بوده است از اتفاق جماعت علماء و اجماع صحابه کرام

لما روى أبو عبد الله ابن بطة عن محمد ابن الحنفية رض قال كنت مع علي

از جهت چیزیکه روایت کرد ابو عبد الله گفت بودم با علی

بن أبي طالب رض وعثمان ابن عفان رض محصور فأتاه رجل فقال إن

ابن طالب وحال آنکه عثمان حصر کرده شده بود پس آمد پیش علی مردی گفت

أمير المؤمنين مقتول الساعة قال فقام علي رض فأخذت بوسطه

امیر المؤمنین کشته میشود همین ساعت گفت محمد بن حنیفه پس برخاست حضرت علی رض پس گرفتم میان اورا

تخوفا عليه فقال خل لا أم لك قال فأتى علي الدار وقد قتل عثمان

از جهت ترسیدن بر هلاک او پس فرمود علی بگذار مادر نباد ترا گفت محمد پس علی در سرای عثمان و تحقیق کشته شده بود

فأتى داره ودخلها فأغلق بابه فأتاه الناس فضربوا عليه الباب فدخلوا

پس آمد سرای اورا و درآمد در سرای و بست در اورا پس آمدند پیش او مردم پس زدند بر او در را پس درآمدند

عليه فقالوا إن عثمان قد قتل ولا بد للناس من خليفة ولا نعلم أحدا

بر علی پس گفتند مردم بدرستی عثمان کشته شده است و چاره نیست مردم را از خلیفه و نمیدانیم هیچ کس را

أحق بها منك فقال لهم علي لا تريدوني فإني لكم وزير خير من أمير

سزاوارتر بخلافت از تو پس گفت مر ایشانرا علی نخواهید مرا برای خلافت پس بدرستی من شمارا وزیر بهترم از امیر

قالوا والله لا نعلم أحدا أحق بها منك قال رضي الله فإن أبيتم علي فإن ١٩٠

گفتند مثبت همچنین سوگند خدا دست نمیدانیم هیچ یکی را سزاوارتر بخلافت از تو گفت علی رض پس اگر باز ماندید از من قبول کردن پس بدرستیکه

بيعتي لا يكون سرا ولكن أخرج إلى المسجد فمن شاء أن يبايعني بايعني

بیعت من نخواهد پنهان لیکن می برائیم بسوی مسجد پس کسیکه خواهد بیعت کردن بر من بیعت کند

قال فخرج رض إلى المسجد فبايعه الناس وكان إماما حقا إلى أن قتل خلافا

گفت محمد پس برآمد علی رض بسوی مسجد پس بیعت کردند با او مردم پس بود امام راست تا آنکه کشته شد بر خلاف

ما قالت الخوارج أنه لم يكن إماما قط تبا لهم وأما قتاله رض بطلحة و

چیزیکه گفته اند خوارج بدرستی او نبوده است امام هرگز هلاکی باد ایشانرا اما جنگ کردن او با این صحابه

الزبير وعائشة ومعاوية فقد نص الإمام أحمد رحمه الله على الإمساك

پس صریح کرده است امام احمد از باز ماندن

عن ذلك وجميع ما شجر بينهم من منازعة ومنافرة وخصومة لأن الله

از این سخن و از همه چیزیکه اختلاف واقع شده در میان ایشان از نزاع کردن با یکدیگر و نفرت از یکدیگر و جنگ کردن زیرا که خدای تعالی

تعالى يزيل ذلك من بينهم يوم القيمة كما قال عز وجل ونزعنا ما في

دور خواهد کرد این مخالفت را از میان ایشان در روز قیامت چنانچه فرمود حق تعالی برادرم چیزیکه در

صدورهم من غل إخوانا على سرر متقبلين ولأن عليا كان على

سینه ایشان بود از کینه دران حال که برادران بر تخت ها نشسته روبرو زیرا که بدرستی علی رض بوده است بر

الْحَقِّ فِي قِتَالِهِمْ لِأَنَّهُ كَانَ يَعْتَقِدُ صِحَّةَ إِمَامَتِهِ عَلَى مَا بَيَّنَّا مِنِ اتِّفَاقِ

در راستی بود در جنگ کردن با ایشان زیرا که بوده است علی اعتقاد میکرد درستی خلافت خودرا چنانچه بیان کردیم از اتفاق

أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ مِنَ الصَّحَابَةِ عَلَى إِمَامَتِهِ وَخِلَافَتِهِ فَمَنْ خَرَجَ عَنْ

اهل حل و عقد از صحابه بر امامت او پس هر کسیکه براید از

ذٰلِكَ بَعْدُ وَنَاصَبَهُ حَرْبًا كَانَ بَاغِيًا خَارِجًا عَنِ الْإِمَامِ فَجَازَ قِتَالُهُ وَ

اطاعت او و برخاست از برائی جنگ باشد باغی بر امام پس روا است کشتن او و

مَنْ قَاتَلَهُ مِنْ مُعٰوِيَةَ وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ طَلَبُوا ثَارَ عُثْمَانَ خَلِيفَةٍ حَقٍّ

کسیکه جنگ کرد او را از معاویه وغیره طلب کردند قاتل عثمان رض که خلیفه بود حق

الْمَقْتُولِ ظُلْمًا وَالَّذِينَ قَتَلُوهُ كَانُوا فِي عَسْكَرِ عَلِيٍّ رض فَكُلٌّ ذَهَبَ إِلَى

کشته شده بستم و کسانیکه کشته بودند او را در لشکر علی رض پس رفت هر یک بسوی

تَأْوِيلٍ صَحِيحٍ فَأَحْسَنُ أَحْوَالِنَا الْإِمْسَاكُ فِي ذٰلِكَ وَرَدُّهُمْ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ

تاویل درست پس نیکوترین حالهاء ما باز ماندن است در این کار و باز گردانیدن حکم ایشان را بسوی خدا تعالی

جَلَّ وَهُوَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَخَيْرُ الْفَاصِلِينَ وَالْاِشْتِغَالُ بِعُيُوبِ أَنْفُسِنَا

و آن خدا حکم کننده تر از حاکمانست و نیکوتر از فاصلان حق و باطلست و بهترین احوال مشغول شدن است بعیبهای نفوس خود

وَتَطْهِيرُ قُلُوبِنَا مِنْ أُمَّهَاتِ الذُّنُوبِ وَظَوَاهِرِنَا مِنْ مُوبِقَاتِ الْأُمُورِ

و پاک کردن دلهاء خودرا از اصول گناهان یعنی اخلاق ذمیمه که گناهان جوارح از ان پیدا شوند و ظاهرهای خویش از مهلکات

١٩١

أَمَّا خِلَافَةُ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُفْيَانَ فَثَابِتَةٌ صَحِيحَةٌ بَعْدَ مَوْتِ عَلِيٍّ رض

واما خلافت معاویه پس ثابت است و درست است پس از موت علی رض

وَبَعْدَ خَلْعِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمَا نَفْسَهُ عَنِ الْخِلَافَةِ

و پس از بر آوردن حسن رض خودرا از خلافت

وَتَسْلِيمِهَا إِلَى مُعَاوِيَةَ لِرَأْيٍ رَآهُ الْحَسَنُ وَمَصْلَحَةٍ عَامَّةٍ تَحَقَّقَتْ

و سپردن خلافت بمعاویه از جهت اندیشه که دید حسن رض و مصلحت عام برای خلق که بدید آمده بود

لَهُ وَهِيَ حَقْنُ دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَتَحْقِيقُ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْحَسَنِ رض

مر حسن را و آن مصلحت نگاه داشت خونهاء مسلمانان از ضایع شدن و راست گردانیدن فرموده پیغمبر در حق امام حسن رض

إِبْنِي هٰذَا سَيِّدٌ يُصْلِحُ اللّٰهُ تَعَالَى بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ فَوَجَبَتْ

فرزند من این یعنی حسن بزرگست صلح خواهد کرد حقتعالی باو در میان دو گروه بزرگ پس ثابت شد

إِمَامَتُهُ بِعَقْدِ الْحَسَنِ لَهُ فَسُمِّيَ عَامُهُ عَامَ الْجَمَاعَةِ لِارْتِفَاعِ الْخِلَافِ

امامت معاویه بعقد کردن حسن معاویه را پس نامیده شد آن سال عقد را سال جماعه از جهت برطرف شدن مخالفت

بَيْنَ الْجَمِيعِ وَاتِّبَاعِ الْكُلِّ لِمُعَاوِيَةَ رض لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ مُنَازِعٌ ثَالِثٌ

از میان همه مردم و پیروی کردن همه مر معاویه را زیرا که نبوده است آنجا نزاع کننده سیوی

في خلافة وخلافته مذكورة في قول النبي صلى الله عليه وسلم وهو ما روي عن

در خلافت و خلافت معاويه مذكورست در قول رسول خدا و آنچه كه مرويست از

النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال تدور رحى الاسلام خمسا وثلثين سنة أو ستا

پيغمبر خدا بدرستی فرمود خواهد گشت آسیای اسلام سی و پنج سال یا

وثلثين أو سبعا وثلثين والمراد بالرحى في هذا الحديث القوة في الدين

سی و شش سال یا سی و هفت سال ومراد از آسیا در این حدیث قوت در دین هست

والخمس السنين الفاصلة عن الثلثين فهي من جملة خلافة معاوية

و پنج سال زائد از سی سال پس پنج سال از جمله خلافت معاویه باشد

إلى تمام تسعة عشر سنة وشهور لأن الثلثين كملت بعلي رض كما بينا

تا تمامی نوزده سال و چند ماه زیرا که سی سال تمام شد بعلی رض چنانچه بیان کردیم

ونحسن الظن بنساء النبي صلى الله عليه وسلم أجمعين ونعتقد أنهن أمهات

و نیکو ایم گمان را بزنان پیغمبر خدا همه و اعتقاد میکنیم بدرستی ایشان مادران

المؤمنين وأن عائشة رض أفضل نساء العالمين وبرءها الله تعالى من

مسلمانان اند و بدرستی عائشه رض بهترین زنان جهانست و پاک کرد او را حق تعالی از

قول الملحدين فيها بما يفترون ويتلى إلى يوم الدين وكذلك فاطمة بنت

قول ملحدان در شان او که نسبت بزنا میکردند [illegible]

نبينا محمد صلى الله عليه وسلم رضي الله تعالى عنها وعن بعلها وأولادها

پیغمبر ما

أفضل نساء العلمين ويجب موالاتها ومحبتها كما يجب ذلك في حق

بهترین زنان جهانست [illegible] چنانچه واجب است نصرت و محبت

أبيها صلى الله عليه وسلم قال النبي صلى الله عليه وسلم فاطمة بضعة مني يريبني ما يريبها

پدر او چنانچه فرمود پیغمبر خدا فاطمه پاره است از من [illegible]

فهؤلاء أهل القرآن هم الذين ذكرهم الله في كتابه وأثنى عليهم فهم

پس این جماعه اهل قرآن اند که ذکر کرده است ایشان را خدای تعالی در کتاب خویش و ثنا گفته است بر ایشان [illegible]

المهاجرون الأولون والأنصار الذين صلوا إلى القبلتين قال الله تعالى

مهاجران که ترک وطن خود کرده بودند [illegible] و انصار [illegible] فرمود حق تعالی

فيهم لا يستوي منكم من أنفق من قبل الفتح وقاتل أولئك أعظم درجة

در شان ایشان برابر نیست از شما کسیکه خرچ کند مال خود را پیش از فتح و قتال کرد ایشان بزرگ اند از روی مرتبه

من الذين أنفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى وقال جل

از کسانیکه خرچ کرده اند مال از پس فتح و قتال کرده اند و همه را وعده کرده بهشت خدا تعالی

١٩٢

١٩٣

تعالى وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض
حق تعالى وعده كرد كسانى را كه ايمان آورده اند از شما وعمل نيك كرده اند هر آينه خليفه خواهيم كرد ايشان را در زمين

كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى
چنانچه خليفه كرد كسانى را كه پيش از ايشان بوده اند وهر آينه استوار گردانيم ايشان را دين ايشان كه برگزيده است خدا

لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمنا وقال تعالى والذين معه
براى ايشان وهر آينه بدل كنيم ايشان را از بعد ترس ايمنى را وفرمود حق تعالى وكسانيكه با آن رسول اند

أشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا إلى قوله يعجب
سخت اند بر كافران شفقت كننده اند درميان خود مى بينى تو ايشان را ركوع كننده وسجده كننده تا آخر آيه

الزراع ليغيظ بهم الكفار روى جعفر بن محمد عن أبيه في قوله عز
روايت كرد امام جعفر صادق از پدر خود در تفسير قول خداى تعالى

وجل محمد رسول الله والذين معه في العسر واليسر والغار والعريش
محمد رسول خداست وكسانيكه با او هستند در دشوارى وآسانى ودر غار ودر چهپر اشاره

أبو بكر أشداء على الكفار عمر بن الخطاب رحماء بينهم عثمان
با ابو بكر است رض سخت تر اند بر كفار اشاره بعمر است رض نرم دل اند درميان خود اشاره بعثمان

بن عفان تراهم ركعا سجدا علي بن أبي طالب يبتغون فضلا من
است رض مى بينى تو ايشان را ركوع كننده وسجده كننده اشارت بعلي بن ابى طالب است رض طلب ميكنند فضل از خدا

الله ورضوانا طلحة والزبير حواريا رسول الله صلى الله عليه وسلم سيماهم في
وخوشنودى اشاره بطلحه وزبير است كه ناصران رسول اند علامت ايشان در

وجوههم من أثر السجود سعد وسعيد وعبد الرحمن بن عوف و
رويهاى ايشان از اثر سجود اشاره بسعد وسعيد وعبد الرحمن و

أبو عبيدة بن الجراح هؤلاء العشرة ذلك مثلهم في التوراة و
ابو عبيده است اين اند عشره مبشره مذكور بطريق اشارت بترتيب در كلام مجيد اينست صفت ايشان در توريت

مثلهم في الإنجيل كزرع أخرج شطأه يعني محمدا صلى الله عليه وسلم فآزره
وصفت ايشان در انجيل همچو زراعت كه برآورد سبز خوشه خود را مراد ميدارد به پيغمبر صلعم پس قوت كرد

بأبي بكر فاستغلظ بعمر فاستوى على سوقه بعثمان يعجب الزراع
بابى بكر پس سطبر شد آن زراعت بعمر رض پس ايستاد بر ساقها وتنهاى خود بعثمان رض شگفت مى آرد زراعت كنندگان را

بعلي بن أبي طالب ليغيظ بهم بالنبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه الكفار
بعلي رض تا كه در غضب آيد بسبب پيغمبر واصحاب او كافران

واتفق أهل السنة على وجوب الكف عما شجر بينهم والإمساك
واتفاق كرده اند اهل سنت بر واجب بودن نگاهداشتن خود را از اختلاف كه واقع شده است درميان ايشان

١٩٤

عن مساويهم واظهار فضائلهم ومحاسنهم وتسليم امرهم الى

از بدیهای ایشان اظهار کردن صفات حمیده و افعال نیکو ایشان و سپردن کار ایشانرا بسوی

الله عز وجل على ما كان وجرى من اختلاف علي وطلحة والزبير

خدا تعالى بر طریق که بوده است از آنچه است مخالفت در بین صحابه

وعائشة ومعاوية رضي الله تعالى عنهم على ما قدمنا بيانه و

چنانچه بالا بیان آن کردیم و

اعطاء كل ذي فضل فضله كما قال الله عز وجل والذين جاؤا

دادن هر خداوند فضل بزرگی را که لائق اوست چنانچه فرمود حق تعالی و آن کسانیکه آمدند

من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا

از پس ایشان میگویند ای پروردگار ما بیامرز مارا و برادران مارا که گذشته اند پیشتر از ما

بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف

بایمان و مگردان در دلهای ما کینه مر کسانیرا که ایمان آورده اند ای پروردگار ما بدرستی تو مهربان کننده

رحيم وقال تعالى تلك امة قد خلت لها ما كسبت ولكم ما

بروجه کمال این گروهی که گذشته است مر او راست آنچه کسب کرده است و برشما است چیزیکه

كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون وقال صلى الله عليه وسلم اذا ذكر

کرده اید شما و پرسیده نشوید شما از آنچه بوده اند ایشان که میکردند و فرمود پیغمبر ع زمانیکه یاد کرده میشود

اصحابي فامسكوا وفي لفظ واياكم وما شجر بين اصحابي فلو انفق

اصحاب من پس باز مانید و در لفظ دیگر نگاه دارید شما خود را از آنچه اختلاف شده در میان اصحاب من

احدكم مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصيفه وقال صلى الله عليه

یکی از شما مقدار کوه احد طلا را نمیرساند مد او را و نصف او را و در عبارت ... مخصوص شد و

في حديث بن مالك رض طوبى لمن رآني ومن رأى من رآني وقال

در حدیث انس خوشحالی مر کسیرا که دید مرا و کسیرا که دید کسی را که دید مرا و گفت

صلى الله عليه وسلم لا تسبوا اصحابي فمن سبهم فعليه لعنة الله وقال

پیغمبر ع دشنام مکنید یاران مرا پس کسیکه دشنام کرد ایشانرا بر روست لعنت خدا و فرمود پیغمبر ع

صلى الله عليه وسلم في رواية انس رض ان الله عز وجل اختارني واختار لي

در روایت انس بدرستیکه حق تعالی برگزید مرا و برگزید برای من

اصحابي فجعلهم انصاري وجعلهم اصهاري وانه سيجئ في آخر

یاران مرا پس گردانید ایشانرا انصار من یعنی یاری دهنده و گردانید ایشانرا خسران من و بدرستیکه زود آید در آخر

الزمان قوم ينقصونهم الا فلا تاكلوهم الا فلا تشاربوهم الا

زمان گروهی که کم کنند رتبه ایشانرا آگاه باشید ... با ایشان آگاه باشید ... با ایشان

فلا تناكحوهم الا فلا تصلوا معهم الا فلا تصلوا عليهم عليهم

پس نکاح مکنید با ایشان آگاه باشید که نماز مگذارید با ایشان آگاه باشید که نماز جنازه مخوانید بر ایشان بر ایشان

حلت اللعنة وروى جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

فرود آمده است لعنت و دور است از رحمت حق و روایت کرد جابر رض که فرمود رسول خدا ﷺ

لا يدخل النار احد ممن بايع تحت الشجرة وروى ابو هريرة رض

حرام کرده شد آتش دوزخ بر کسی که بیعت کرده است از کسانی که در زیر درخت ثمره بیعت رضوان و روایت کرد ابو هریره رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اطلع الله على اهل بدر فقال يا اهل

که فرمود رسول خدا ﷺ مهربانی کرد حق تعالی بر اهل بدر پس فرمود که ای اهل

بدر اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم وروى ابن عمر رض قال قال

بدر بکنید هر چه که خواهید تحقیق آمرزیدم شما را و روایت کرد ابن عمر رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اصحابي مثل النجوم فبايهم اخذتم بقوله

پیغمبر ﷺ جز این نیست که یاران من همچو ستارها اند پس هر کدامی ایشان را گرفتید

اهتديتم وعن ابن بريدة عن ابيه رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

هدایت یافتید راه راست یافتید و در روایت از بریده از پدرش گفت بدرستی پیغمبر فرمود

من مات من اصحابي بارض جعل شفيعا لاهل تلك الارض وقال

کسیکه مرده از یاران من در زمین گردانیده شود شفاعت کننده مر اهل آن زمین را و گفت

سفيان ابن عيينة رض من نطق في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم

سفیان رض کسیکه چیزی گفت در حق اصحاب رسول ﷺ

عليه بكلمة فهو صاحب هوى واهل السنة اجمعوا على السمع

سخن پس آنکس صاحب هوای نفس و بدعتی و گمراه و اهل سنت اتفاق کرده اند بر شنیدن

والطاعة لائمة المسلمين واتباعهم والصلوة خلف كل بر منهم

و فرمانبرداری کردن از برای پادشاهان و امامان دین مسلمانان و پیروی کردن ایشان را و نماز گزاردن

وفاجر والعادل منهم والجائر ومن ولوه ونصبوه واستنابوه

و بدکار و نیز هر که عادل باشد از ایشان و ظالم و پیروی کردن از برای هر کسی که او را والی ساختند امامان و نایب کردند

وان لا يقطعوا لاحد من اهل القبلة بجنة ولا نار مطيعا كان او

و اتفاق کرده اند بر اینکه حکم نکنند مر هیچ کسی را از اهل قبله به بهشت و دوزخ فرمانبردار باشد یا

عاصيا راشدا كان او غاويا او عاتيا الا ان يطلع منه على

گناهکار راه راست یابنده باشد یا گمراه بود یا تباه کار مگر آنکه دانسته شود از وی بدعت

بدعة وضلالة واجمعوا على تسليم المعجزات للانبياء والكرامات

یا گمراهی یا در اعتقاد و اتفاق کرده اند همه اهل سنت و جماعت بر تسلیم داشتن معجزه ها مر پیغمبران و کرامات

195

تعلق

لِلْأَوْلِيَاءِ وَأَنَّ الْغَلَاءَ وَالرُّخْصَ مِنْ قِبَلِ اللّٰهِ لَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مِنَ

مر اولیا را ف واتفاق کرده اند برانکه گرانی و ارزانی از جانب خدا ست نیست از جهت یکی از

السَّلَاطِينِ وَالْمُلُوكِ وَلَا مِنَ الْكَوَاكِبِ كَمَا زَعَمَتِ الْقَدَرِيَّةُ وَالْمُنَجِّمُونَ

سلاطین و ملوک و نه از ستارها ست چنانچه زعم کرده اند معتزله که بواسطه ملوک و انجم است

لِمَا رَوَى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رض أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ الْغَلَاءَ وَالرُّخْصَ

از جهت چیزیکه مرویست از انس که رسول پیغمبر فرموده که گرانی و ارزانی

جُنْدَانِ مِنْ جُنُودِ اللّٰهِ اِسْمُ أَحَدِهِمَا الرَّغْبَةُ وَالْآخَرِ الرَّهْبَةُ فَإِذَا أَرَادَ اللّٰهُ

دو لشکر اند از لشکرهاے خدا نام یکے از ایشان رغبت ست و نام دیگرے رهبت یعنی ترس پس وقتیکه خواهد خدا

أَنْ يُغْلِيَهُ قَذَفَ الرَّغْبَةَ فِي قُلُوبِ التُّجَّارِ فَحَبَسُوهُ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُرَخِّصَهُ

اینکه گران کند چیز براے انداز رغبت و میل در خاطر سوداگران پس نگاه میدارند آنچیز را و وقتیکه میخواهد خدا

قَذَفَ الرَّهْبَةَ فِي صُدُورِ التُّجَّارِ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَالْأَوْلَى لِلْعَاقِلِ

چیزے را می اندازد ترس و نفرت را در دل ایشان پس برآرند آنچیز را از دست ایشان و بهتر است براے

الْمُؤْمِنِ الْكَيِّسِ أَنْ يَتَّبِعَ وَلَا يَبْتَدِعَ وَلَا يُغَالِيَ وَيَعْمُقَ وَيَتَكَلَّفَ

مومن زیرک است اینکه پیروی پیغمبر کند بر وفق ظاهر آیات و احادیث و بدعت پیدا نکند و غلو نکند و فرو نرود و دور

لِئَلَّا يَضِلَّ وَيَزِلَّ فَيَهْلِكَ قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُودٍ اِتَّبِعُوا وَلَا تَبْتَدِعُوا

تا اینکه گمراه نشود و نلغزد پس هلاک شود گفت عبد الله پیروی بکنید و بدعت مکنید

فَقَدْ كُفِيتُمْ وَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ رض إِيَّاكَ وَمُغَمَّصَاتِ الْأُمُورِ وَأَنْ

پس تحقیق بس کرده اند شما بر همین قدر ... گفت معاذ ... کارها پوشیده و اینکه

تَقُولَ لِلشَّيْءِ مَا هٰذَا فَقَالَ مُجَاهِدٌ حِينَ بَلَغَهُ هٰذَا مِنْ مُعَاذٍ قَدْ كُنَّا

بگوئے تو مر چیزرا که چیست پس گفت مجاهد وقتیکه رسید او را از معاذ تحقیق بوده ایم

نَقُولُ لِلشَّيْءِ مَا هٰذَا فَأَمَّا الْآنَ فَلَا فَعَلَى الْمُؤْمِنِ اتِّبَاعُ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ

که میگفتیم مر چیزے را که چیست این اما اکنون پس نخواهیم گفت پس بر مومن است پیروی سنت و جماعت

فَالسُّنَّةُ مَا سَنَّهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْجَمَاعَةُ مَا اتَّفَقَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ رَسُولِ

پس سنت راه ست که رفته ست او را پیغمبر و جماعت چیزے ست که اتفاق کرده اند برو یاران رسول

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي خِلَافَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَرْبَعَةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ

در زمان خلافت آئمه چهار که خلیفها راه نما بوده اند و راه راست نموده شده اند

رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَأَنْ لَا يُكَاثِرَ أَهْلَ الْبِدَعِ وَلَا يُدَانِيَهُمْ

و اینکه مبالغه در همراهی نکند با اهل بدعت و نزدیک نشود با ایشان

وَلَا يُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّ إِمَامَنَا أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ رَحِمَهُ اللّٰهُ قَالَ مَنْ سَلَّمَ

و سلام نکند بر ایشان زیراکه امام احمد فرموده ست هرکه سلام گفت

196

197

عَلَى صَاحِبِ بِدْعَةٍ فَقَدْ اَحَبَّهُ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَفْشُوا السَّلَامَ

بر صاحب بدعت پس بتحقیق دوست داشت اورا از جهت فرموده پیغمبر صلعم پراگنده کنید سلام را

بَيْنَكُمْ تَحَابُّوا وَلَا يُجَالِسُهُمْ وَلَا يَقْرُبُ مِنْهُمْ وَلَا يُهَنِّئُهُمْ فِي الْاَعْيَادِ

درمیان خویش تا آنکه محبت پیدا کنید و نه نشیند با ایشان و نزدیک نشود با ایشان و مبارکباد نگوید ایشانرا در عیدها

وَاَوْقَاتِ السُّرُوْرِ وَلَا يُصَلِّي عَلَيْهِمْ اِذَا مَاتُوْا وَلَا يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِمْ اِذَا

و در وقتهاے خوشی و نگذارد نماز جنازه بر ایشان وقتیکه بمیرند و شفقت نکند بر ایشان وقتیکه ذکر

ذُكِرُوْا بَلْ يُبَايِنُهُمْ وَيُعَادِيْهِمْ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مُعْتَقِدًا بِبُطْلَانِ

کرده شوند بلکه دور باشد از ایشان و دشمنی کند ایشانرا از براے خدا تعالے در آن حال که اعتقاد کننده است بطلان

مَذْهَبِ اَهْلِ بِدْعَةٍ مُحْتَسِبًا بِذٰلِكَ الثَّوَابَ الْجَزِيْلَ وَالْاَجْرَ الْكَثِيْرَ وَرُوِيَ

مذهب اهل بدعت و در آن حال که طلب کننده باشد باین ثواب عظیم و مزد بزرگ . و مروے ست

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ مَنْ نَظَرَ اِلٰى صَاحِبِ بِدْعَةٍ بُغْضًا لَهُ فِي اللهِ

از پیغمبر صلعم بدرستے فرمود کسیکه ببیند بسوے صاحب بدعت از جهت دشمنی داشتن او را از براے

مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ اَمْنًا وَاِيْمَانًا وَمَنِ انْتَهَرَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ بُغْضًا لَهُ فِي اللهِ

پر میکند خدا دل اورا از امن و ایمان و کسیکه سرزنش کرد صاحب بدعت را از روے دشمنی داشتن از براے خدا

اٰمَنَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنِ اسْتَحْقَرَ بِصَاحِبِ بِدْعَةٍ رَفَعَهُ اللهُ تَعَالٰى

امن میدهد او را خدا تعالے روز قیامت و کسیکه خوار داشت صاحب بدعت را بلند میکند خدا تعالے اورا

فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ وَمَنْ لَقِيَهُ بِالْبِشْرِ اَوْ بِمَا يَسُرُّهُ فَقَدِ اسْتَخَفَّ بِمَا

در بهشت صد درجه و کسیکه پیش آمد او را بگشاده روے یا بچیزیکه خوشحال کند او را پس بتحقیق سبک کرد به

اَنْزَلَ اللهُ تَعَالٰى عَلٰى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ اَبِي الْمُغِيْرَةِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ

فرود آورده خدا تعالے بر پیغمبر صلعم و مروے ست از مغیره از ابن عباس رضه

تَعَالٰى عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَبَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ يَقْبَلَ

بدرستیکه گفت او که فرمود پیغمبر صلعم سوگند یاد کرده حق تعالے بر قبول کردن

عَمَلَ صَاحِبِ بِدْعَةٍ حَتّٰى يَدَعَ بِدْعَتَهُ وَقَالَ فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ مَنْ اَحَبَّ

عمل صاحب بدعت تا آنکه بگذارد بدعت خود را و گفت فضیل رحمة الله علیه کسیکه دوست میدارد

صَاحِبَ بِدْعَةٍ اَحْبَطَ اللهُ عَمَلَهُ وَاَخْرَجَ نُوْرَ الْاِيْمَانِ مِنْ قَلْبِهِ وَاِذَا عَلِمَ

صاحب بدعت را ضایع کند حق تعالے عمل اورا و برآورد نور ایمان از دل او و وقتیکه دانست

اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ رَجُلٍ اَنَّهُ مُبْغِضٌ لِصَاحِبِ بِدْعَةٍ رَجَوْتُ اللهَ تَعَالٰى

حق تعالے از مردیکه بدرستیکه او دشمن است مر صاحب بدعت را امید دارم از خدا تعالے

اَنْ يَغْفِرَ ذُنُوْبَهُ وَاِنْ قَلَّ عَمَلُهُ وَاِذَا رَاَيْتَ مُبْتَدِعًا فِي طَرِيْقٍ فَخُذْ

آنکه بیامرزد گناهاے او را و اگرچه کم باشد عمل او و وقتیکه ببینے تو بدعتے را در راه پس بگیر

١٩٨

طريقا آخر وقال فضيل بن عياض سمعت سفيان بن عيينة

يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل في سخط الله تعالى حتى يرجع

وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم المبتدع فقال صلى الله عليه وسلم من أحدث حدثا

أو آوى محدثا فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين ولا يقبل

الله منه الصرف والعدل يعني بالصرف الفريضة وبالعدل

النافلة وعن أبي أيوب السجستاني أنه قال إذا حدثت الرجل

بالسنة فقال دعنا من هذا وحدثنا بما في القرآن فاعلم أنه

ضال فصل واعلم أن لأهل البدع علامات يعرفون بها

فعلامة أهل البدعة الوقيعة في أهل الأثر وعلامة الزنادقة

تسميتهم أهل الأثر بحبرة الحشوية ويريدون إبطال الآثار

وعلامة القدرية تسميتهم أهل الأثر مجبرة وعلامة الجهمية

تسميتهم أهل السنة مشبهة وعلامة الرافضية تسميتهم

أهل الأثر ناصبية وكل ذلك عصبية وغياظ لأهل السنة

ولا اسم لهم إلا اسم واحد وهو أصحاب الحديث ولا يلتصق بهم

ما لقبوهم أهل البدع كما لم يلتصق بالنبي صلى الله عليه وسلم تسمية كفار

١٩٩

ملة ساحرا وشاعرا ومجنونا ومفتونا وكاهنا ولم يكن لاسمه

عند الله وعند ملائكته وعند إنسه وجنه وسائر خلقه إلا

رسولا نبيا بريئا من العاهات كلها قال الله تعالى انظر كيف

ضربوا لك الأمثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا هذا آخر

ما ألفنا في باب معرفة الصانع والاعتقاد على مذهب أهل

السنة والجماعة على الاختصار والقلة ثم زدت هذه الجملة

بفصلين آخرين لا يسع للعاقل المؤمن جهلهما إذا أراد سلوك

المحجة أحد الفصلين فيما لا يجوز إطلاقه على الباري من الصفات

والأخلاق والعباد والنقائص وما يجوز من ذلك والفصل الثاني

في بيان مقالة الفرق الضالة من طريق الهدى الداحضة الحجة

في يوم الدين والمحاسبة وأما الفصل الأول فيما لا يجوز

إطلاقه على الباري عز وجل من الصفات ويستحيل إضافته

إليه من الأخلاق وما يجوز من ذلك لا يجوز أن يوصف الباري

تعالى بالجهل والشك والظن وغلبة الظن والسهو والنسيان

والسنة والنوم والقلة والغفلة والعجز والموت والخرس والصمم

وَالْعَمىٰ وَالشَّهْوَةِ وَالنُّفُورِ وَالْمَيْلِ وَالْحَرَدِ وَالْغَيْظِ وَالْحُزْنِ وَ

و بکوری که عدم دریافت مرئیات است و بآرزوی چیزی و به نفرت که ضد شهوت است و بمیل بچیزی و به خشم ظاهر و بغضب پوشیده و به اندوه

التَّأَسُّفِ وَالْكَمَدِ وَالْحَسْرَةِ وَالتَّلَهُّفِ وَالْأَلَمِ وَاللَّذَّةِ وَالنَّفْعِ

با فسوس خوردن و به اندوه پوشیده و اندوه سخت بر چیزی فوت شده و بدریغ خوردن و بدرد و بلذت و بنفع از چیزی

وَالْمَضَرَّةِ وَالتَّمَنِّي وَالْعَزْمِ وَالْكَذِبِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُسَمّٰى إِيمَانًا

و ضرر از چیزی و بآرزو و بقصد کردن بفعل بعد از تردد و بدروغ و روا نیست که نامیده شود خدای تعالی را ایمان

خِلَافَ مَا قَالَتِ السَّالِمِيَّةُ وَتَعَلُّقُهُمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَكْفُرْ

بر خلاف چیزیکه گفته اند اصحاب ابی سالم و دست زدن آن سالمیه بقول خدا عزوجل و هر که کافر شود

بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ مَحْمُولٌ عَلَىٰ أَنَّهُ مَنْ يَكْفُرْ بِوُجُوبِ الْإِيمَانِ

بایمان پس تحقیق ضایع شد عملهای نیک او میگویند که مراد بایمان خداست پس اطلاق ایمان بر خدا آمد محمول است بر اینکه هر که کافر

كَأَنْ يَكُنْ كَفَرَ بِالرَّسُولِ وَمَا جَاءَ بِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْأَوَامِرِ

باشد این شخص همچو کسیکه کافر باشد برسول خدا و چیزیکه آورده است او را پیغمبر از اوامر

وَالنَّوَاهِي وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُوصَفَ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنَّهُ مُطِيعٌ وَلَا مُحْبِلٌ لِلنِّسَاءِ

و نواهی و روا نیست که وصف کرده شود حق باینکه فرمان برنده است و نه آبستن کننده است مر زنان را

الْعَالَمِ وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْحُدُودُ وَلَا النِّهَايَةُ وَلَا الْقَبْلُ وَلَا الْبَعْدُ

و روا نیست بر حق تعالی نهایت و نه جهت از جهات سته

وَلَا تَحْتَ وَلَا قُدَّامَ وَلَا خَلْفَ وَلَا كَيْفَ لِأَنَّ جَمِيعَ ذٰلِكَ مَا وَرَدَ بِهِ

و نه چگونگی زیرا که اینها وارد نشده است

الشَّرْعُ إِلَّا مَا ذَكَرْنَا مِنْ أَنَّهُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ عَلَىٰ مَا وَرَدَ بِهِ الْقُرْآنُ

شرع مگر چیزیکه ذکر کردیم بر استوی حق تعالی استوی بر عرش وارد چنانچه در قرآن

وَالْأَخْبَارُ بَلْ هُوَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُ جَمِيعِ الْجِهَاتِ وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْكَمِّيَّةُ

و احادیث وارد است بلکه خدای تعالی پیدا کننده جمیع جهات ست و روا نیست بر وصف کمیت

وَاخْتُلِفَ فِي جَوَازِ تَسْمِيَتِهِ بِالشَّخْصِ فَمَنْ جَوَّزَ ذٰلِكَ فَلِقَوْلِ النَّبِيِّ

و اختلاف علماست در روا بودن نامیدن حق تعالی بشخص پس کسیکه روا داشت ... از جهت فرموده رسول

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ رض لَا شَخْصَ أَغْيَرُ مِنَ اللهِ وَلَا

که در حدیث مغیره است نیست هیچ شخص زاید در محبت داشتن عذرها

شَخْصَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمَعَاذِيرُ مِنَ اللهِ وَمَنْ مَنَعَ ذٰلِكَ فَلِأَنَّ لَفْظَ الْخَبَرِ

پس استثنا تقاضای دخول ... در مستثنی منه میکند و از آن لازم آید جواز اطلاق شخص بر خدا تعالی و کسیکه منع کرد از اطلاق لفظ شخص پس از آن

لَيْسَ بِصَرِيحٍ فِي الشَّخْصِ لِاحْتِمَالِهِ أَنْ يَكُونَ مَعْنَاهُ لَا أَحَدَ أَغْيَرُ مِنَ

نیست ظاهر در اطلاق شخص از جهت آنکه احتمال دارد که معنی حدیث این باشد که نیست هیچ یکی غیر از

الله وقد ورد في بعض الفاظ لا احد اغير من الله ولا يجوز ان
از خدا — در روایت اینکه

يسمى فاضلا ولا عتيقا ولا فقيها ولا فهيما ولا فطنا ولا محققا و
نامیده شود حق تعالی را باین اسما چرا اینها موهم نقص اند یا عدم ورود شرع

عاقلا ولا موقرا ولا طبيبا وقيل يجوز ولا عاديا لان ذلك منسوب
در روایت گفتن طبیب بمعنی پاک و بعضی گفته اند جائز است اطلاق طبیب و نه عادی زیرا آن لفظ

الى ارم من عاد وهو محدث ولا مطيقا لانه خالق كل طاقة وهي
منسوب است بسوی ارم عاد و آن نو پیدا است و اطلاق کرده نشود در حق تعالی مطیق یعنی توانائی دارنده زیرا که او پیدا کننده هر طاقت

متناهية ولا محفوظا لانه هو الحافظ ولا يجوز وصفه بالمباشرة
نهایت دارنده و روا نیست اطلاق محفوظ یعنی نگاه داشته شده زیرا که او حافظ و پاسبان هر چه ماسوی است

ولا يجوز وصفه بانه مكتسب لان ذلك محدث بقدرة محدثة
و روا نیست وصف حق تعالی با آنکه او کسب کننده زیرا که این کسب پیدا میشود بقدرت که نو پیدا شده باشد

والله تعالى سبحانه عن ذلك ولا يجوز عليه العدم وهو قديم
و حق تعالی پاک است ازین صفتها و روا نیست بر حق تعالی نیستی و آن قدیم است

لا بقدم ولا اول لوجوده خلاف ما قال ابن كلاب من انه قديم
نه بصفت قدم که زاید بر ذات باشد و نیست آغاز مر وجود او را برخلاف چیزیکه گفته است ابن کلاب که بدرستی او قدیم

بقدم وهو باق لا يفنى وهو عز وجل عالم بمعلومات غير
بقدم که زاید بر ذات اوست و باقیست که هرگز فنا نیاید برا و حق تعالی داناست بمعلومات که

متناهية وقادر بمقدورات غير متناهية خلاف ما قالت
نهایت ندارد و قادر است بمقدورات که نهایت ندارد برخلاف چیزیکه دعوی

الاشعرية من قولها باق ببقاء خلاف ما ادعت المعتزلة من
کرده اند اشعریه از قول خود که باقیست ببقا برخلاف چیزے که دعوے کرده اند معتزله

ان كل ذلك متناهية واما الصفات التي يجوز وصفه
بدرستیکه همه اینها انتها دارند واما صفتها که روا است وصف کردن خدا تعالی را

عز وجل بها فالفرح والضحك والغضب والسخط والرضاء و
بدان صفات پس خوشحال شدن و خنده کردن و غضب و خشنودی است و

قد قدمنا ذلك في اول الباب ويجوز وصفه بانه موجود
تحقیق بالا بیان کردیم این را در اول باب و روا است صفت خدا با آنکه موجود است

لقوله ووجد الله عنده ويجوز وصفه بانه شيء لقوله تعالى
از جهت قول خدا و یافت خدا تعالی را نزد او و روا است صفت کردن حق تعالی را با آنکه شے است از جهت فرمود او حق شی

۲۰۱

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللّٰهُ وَيَجُوزُ أَنْ يُوصَفَ بِأَنَّهُ نَفْسٌ

بگو کدام چیز بزرگست اندر شهادت بگو خدا تعالی و روا است صفت کردن حق تعالی را به نفس

وَذَاتٌ وَعَيْنٌ مِنْ غَيْرِ تَشْبِيهٍ بِجَارِحَةِ الْإِنْسَانِ عَلَى مَا تَقَدَّمَ

و ذات و عین از غیر اعتقاد کردن که عین او همچو چشم آدمی ست چنانچه بالا گذشت

بَيَانُهُ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ كَائِنٌ مِنْ غَيْرِ حَدٍّ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ

بیان این و روا است صفت کردن او تعالی بانکه بوده ست بی تعیین کردن حد نهایت او را بی تعیین مستقر بجهت ست

وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَكَانَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا وَيَجُوزُ

و بوده ست حق تعالی از ازل بهر چیز دانا و بوده ست حق تعالی بر هر چیز نگاهبان و جایز ست

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ قَدِيمٌ وَبَاقٍ وَبِأَنَّهُ مُسْتَطِيعٌ لِأَنَّ مَعْنَى الْاِسْتِطَاعَةِ

وصف کردن حق تعالی بانکه قدیم ست یعنی ابتدا نیست وجود او را و باقیست که انتها ندارد وجود او و مستطیع ست

الْقُدْرَةُ وَهُوَ مَوْصُوفٌ بِالْقُدْرَةِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ عَارِفٌ

قدرتست یعنی توانائی و آن حق تعالی موصوف ست بقدرت پس موصوف باشد باستطاعت یعنی دانا

وَمَتِينٌ وَوَاثِقٌ وَدَرِيٌّ وَدَارِيٌّ لِأَنَّ جَمِيعَ ذٰلِكَ رَاجِعٌ إِلَى مَعْنَى

و استوار ست و محکم ست و درایت دارد زیرا که همه اینها راجع اند بسوی معنی

الْعَالِمِ وَلَمْ يَرِدِ الشَّرْعُ بِمَنْعِ ذٰلِكَ وَلَا اللُّغَةُ بَلْ قَالَ الشَّاعِرُ اَللّٰهُمَّ

عالم و وارد نشده ست شرع بمنع اطلاق این اسما و نه لغت بلکه گفته ست شاعر بار خدایا

لَا أَدْرِي وَأَنْتَ الدَّارِي وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ رَائِي وَيَرْجِعُ إِلَى

من نمیدانم و تو داننده و روا است صفت کردن خدا بانکه بیننده ست و باز میگردد بمعنی

مَعْنَى الْعَالِمِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ بِمَعْنَى

معنی عالم چه رؤیت عبارت از علم بمبصرات ست و روا است صفت کردن بانکه واقفست بر خلق و بندهای خویش بمعنی

عَالِمٌ بِهِمْ وَكَذٰلِكَ وَاجِدٌ بِمَعْنَى عَالِمٍ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ جَمِيلٌ

عالم بهم بایمعنی که داناست بایشان و همچنین جایز ست اطلاق واجد بمعنی عالم و روا است وصف کردن حق تعالی را

وَمُجْمِلٌ يَعْنِي فِي الصُّنْعِ إِلَى خَلْقِهِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ دَيَّانٌ عَلَى

و نیکو سلوک کننده ست یعنی در احسان کردن بسوی خلق خویش و روا است ستودن حق تعالی بانکه دیان ست بر

مَعْنَى أَنَّهُ مُجَازِي لِعِبَادِهِ عَلَى أَفْعَالِهِمْ اَلدِّيْنُ الْحِسَابُ كَمَا تَدِينُ

این معنی که جزا دهنده ست خلق خود را بر کارهای ایشان دین در لغت بمعنی حساب ست چنانکه میگفته

تُدَانُ مَالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ أَيْ يَوْمِ الْحِسَابِ وَعَلَى مَعْنَى الشَّارِعِ لِعِبَادِهِ

جزا داده خواهی شد مالک روز دین ست یعنی روز حساب ست و میتوان گفت دیان بر حق تعالی بر این معنی که شارع

عِبَادَةً وَشَرِيعَةً دَعَاهُمْ إِلَيْهَا وَفَرَضَ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ هُوَ يُجَازِيهِمْ

عبادت و شریعت را خواند خلق را بسوی آن شریعت و لازم گردان شریعت را بر ایشان و حق تعالی جزا دهد

عَلَى مَا فَعَلُوا فِيهَا وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُقَدِّرٌ عَلَى مَعْنَى التَّقْدِيرِ

بر مقابله چیزے که کرده اند در آن شریعت و درواست صفت کردن حق تعالی را بانکه به قدر بر معنی تعیین کردن هر چیز را انعام وجود

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ وَقَدَّرَ فَهَدَى وَعَلَى مَعْنَى الْخَبَرِ قَالَ

بدرستی ما هر چیز را پیدا کرده ایم باندازه که در علم من تعیین یافته بود و تعیین کرد هر چیز برا براے کارے که سزاوار آن چیز بود و پس راه نمود

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ أَيْ أَخْبَرْنَا لُوطًا عَلَيْهِ السَّلَامُ

چنانچه درین آیت واقع ست یعنے خبر کردیم لوط را علم

بِأَنَّ امْرَأَتَهُ مِنَ الْبَاقِينَ فِي الْعَذَابِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ

بانکه او از پس مانده است در عذاب که نازل به قریه لوط شده بود و در گذشته از اهل او و روا نیست که بمعنی تقدیر کرد

يَكُونَ مَعْنَاهُ الظَّنَّ وَالشَّكَّ تَعَالَى اللّٰهُ عَنْ ذٰلِكَ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ

باشد در بهم مقدار است شک و ظن باشد بزرگ ست حق تعالی از آن و درواست وصف کردن او

بِأَنَّهُ نَاظِرٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ رَاءٍ مُدْرِكٌ لِلْأَشْيَاءِ لَا عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ

بانکه ناظر ست بر این معنی که بیننده و دریابنده اشیا ست نه بر این معنی که فکر کننده ست

مُرَوٍّ مُفَكِّرٌ تَعَالَى عَنْ ذٰلِكَ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ شَفِيقٌ عَلَى مَعْنَى

در چیزے جز این دلیل عدد ست و درواست صفت کردن حق تعالی را بانکه شفیق ست بر این معنی که

الرَّحْمَةِ بِخَلْقِهِ وَالرَّأْفَةِ لَا عَلَى مَعْنَى الْخَوْفِ وَالْحُزْنِ وَكَذٰلِكَ يَجُوزُ

رحمت میکند خلق را و راحت میکند ایشان را نه بر معنی ترسیدن و اندوهگین شدن و همچنین جایز ست

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ رَفِيقٌ عَلَى مَعْنَى الرَّحْمَةِ وَالتَّعَطُّفِ بِخَلْقِهِ لَا عَلَى مَعْنَى

وصف کردن او بانکه رفیق ست بمعنی رحمت و مهربانی کردن بر خلق خود نه بر معنی

التَّثْبِيتِ فِي الْأُمُورِ وَالْإِجْمَالِ فِي إِصْلَاحِهَا وَالسَّلَامَةِ مِنْ عَوَاقِبِهَا

همواری و سستی در کارها و نیکو فکر کردن در راست کردن آنها و ایمن بودن از انجام پس آن امور باید

وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ سَخِيٌّ كَمَا يَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ كَرِيمٌ وَجَوَادٌ

و درواست وصف کردن او تعالی بانکه سخی ست چنانچه رواست صفت کردن او بانکه کریم ست و جواد

لِأَنَّ مَعْنَى الْكُلِّ التَّفَضُّلُ وَالْإِحْسَانُ إِلَى خَلْقِهِ وَلَا يُقْصَدُ

زیرا که معنی همه این اسما فضل و احسان کردن ست بسوے خلق خود و خواسته نمیشود

بِذٰلِكَ الرَّخَاوَةُ وَاللِّينُ عَلَى مَا هُوَ فِي اللُّغَةِ مُسْتَعْمَلٌ أَرْضٌ سَخِيَّةٌ

باین سخی معنی سستی و نرمی بر آن چیز که در لغت استعمال کرده شده ست در قول ایشان زمین سست

وَقِرْطَاسٌ سَخِيٌّ إِذَا كَانَا لَيِّنَيْنِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ آمِرٌ وَنَاهٍ

و کاغذ نرم میگویند این دو قول را عرب وقتیکه باشد ارض و کاغذ نرم و درواست وصف کردن حق تعالی بانکه او امر کننده

وَمُبِيحٌ وَحَاظِرٌ وَمُحَلِّلٌ وَمُحَرِّمٌ وَفَارِضٌ وَمُلْزِمٌ وَمُوجِبٌ وَ

و مباح کننده ست و حرام کننده و حلال کننده ست و فرض کننده و لازم کننده ست و واجب کننده ست و

تأديب ومرشد وقاض وحاكم على ما ذكرناه وكذلك يجوز وصفه

مؤدب کننده است و راه نماینده است و قضا کننده و حکم کننده است چنانچه یاد کردیم و همچنین روا است وصف کردن حق تعالی را

بأنه واعد ومتواعد ومخوف ومحذر وذام ومادح ومخاطب

بانکه او وعده کننده است و ترساننده است و نکوهنده است و ستاینده است و خطاب کننده

ومتكلم وقائل كل ذلك راجع الى معنى أنه موصوف بالكلام و

و سخن کننده و گوینده این همه اسما باز گردد بسوی اینکه حق تعالی موصوفست بصفت کلام چه اینها همه ماخوذ از صفت

يجوز وصفه بأنه معدم على معنى أنه لم يوجد ولم يفعل وعلى معنى

روا است وصف کردن حق تعالی را بانکه او نیست کننده است باین معنی که پیدا نکرد و کار نکرد و بدین معنی که

أنه معدم لما أوجده بعد إيجاده بقطع البقاء عنه فينعدم بذلك

نیست کننده است هر چیزی که پیدا کرده است او را پس از پیدا کردن او به بریدن بقا را از آن چیز پس نیست شود آن چیز بسبب این

ويجوز وصفه بأنه فاعل بمعنى أنه مخترع لذات ما فعله وخالق

و روا است صفت کردن حق تعالی را بانکه کننده است باین معنی که پیدا کننده است مر عین چیزی که کرده است او را و ایجاد کننده

له وجاعل بقدرته فاستحق لذلك هذا الوصف لا على معنى

بقدرت خویش پس سزاوار شد از جهت آنکه نفس اشیا اختراع و احداث کرد این وصف را لعینه فاعل نه بمعنی

المباشرة للأشياء لأن حقيقة ذلك تلاقي الأجسام وتماسها

آنکه مباشرت و ملازمت کرد اشیا را زیرا که حقیقت این فعل بمعنی مباشرت بسبب ملاقات اجسام و سودن آنها

والله سبحانه تعالى متعال عن ذلك وكذلك يجوز وصفه بأنه

و حق تعالی بلندست از ملاقات و تماس و همچنین روا است وصف کردن حق تعالی را بانکه

جاعل على معنى أنه فاعل وفعله مفعول كقوله تعالى وجعلنا

جاعلست باین معنی که فاعل و کننده اشیا است و فعل آن حق تعالی عین مفعولست در خارج چنانچه قول خدا است و گردانیدیم

الليل والنهار آيتين ويجوز أن يكون الجعل بمعنى الحكم قال

شب و روز را دو دلیل بر وحدانیت خویش جعل اینجا بمعنی فعل و ایجاد است و میتواند که باشد جعل بمعنی حکم

عز وجل وجعلناه قرآنا عربيا ويجوز وصفه بأنه تارك في

و گردانیدیم ما این کتاب را قرآنیت بر لغت عرب و روا است صفت کردن حق تعالی را بانکه ترک کننده است در این

الحقيقة كما وصف بأنه فاعل على معنى أنه فاعل ضد فعله

حقیقت صفت است بانکه کننده ضد فعل دیگر خود را بجای آن فعل اول

الآخر بدلا من الأول بقدرته العامة الشاملة لا على معنى كف

بقدرت خویش که عام و در گیرنده تمام ممکنات است نه بمعنی نگاه داشتن

النفس ومنعها عما يدعو الى فعله ويجوز وصفه بأنه يوجد على

نفس او باز داشتن او ازانچه طلب میکند او را بسوی کار خویش و روا است وصف کردن حق تعالی را بانکه ایجاد میکند به معنی آنکه

معنى أنّه يخلق وكذلك يجوز وصفه بأنّه مكوّن على معنى أنّه
معنی آنکه پیدا میکند نه بر معنی مباشرت و همچنین روا ست وصف کردن بمکون با همین معنی که
موجد ويجوز وصفه بأنّه مثبت على معنى أنّه يوجد في الشيء
موجد ست و روا ست وصف کردن حق تعالی را بآنکه ثابت کننده است بر همین معنی که پیدا میکند در چیز
البقاء والثبات كما قال الله عزّ وجلّ يثبّت الله الذين آمنوا
بقا و ثبات را چنانچه فرمود حق تعالی ثابت میدارد حق تعالی آن کسان را که ایمان آورده اند
بالقول الثابت وقوله عزّ وجلّ يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده
بقول خدا ثابت محو میکند حق تعالی چیزی را که میخواهد و ثابت میدارد چیزی را که میخواهد و نزد او
أمّ الكتاب ويجوز وصفه بأنّه عامل وصانع بمعنى خالق ويجوز
اصل کتابها یعنی لوح محفوظ و روا ست وصف کردن حق تعالی بآنکه دانا و صانع ست یعنی پیدا کننده و روا است صفت کردن
وصفه بأنّه مصيب على معنى أنّ أفعاله واقعة على ما قصده و
حق تعالی را بآنکه مصیب ست بر همین که افعال حق تعالی واقع ست بر طریق که خواسته ست
أراده من غير تفاوت وتزائد وتناقص لأنّه تعالى عالم بها و
بے تفاوت و زیادتے و نقصان یعنی هر فعل او مشتمل است بر حکمتها که لایق بحال اوست نیز که حق تعالی داناست
بحقائقها وكيفيّاتها لا على معنى أنّ ذلك موافق لأمر آمره
بحقیقت آنها و بچگونگی ایشان نه بر همین معنی مصیب ست که فعل او موافق ست از برای امر آن امر کننده که فرموده
بفعلها تعالى عن ذلك ويجوز إطلاق هذه الصفة على عبد
کردن آن بزرگ ست خدا ازین صفت ها و روا است گفتن این صفت یعنی مصیب بر بنده
من عبيده فيقال أنّه مصيب بمعنى أنّه مطيع لربّه متّبع
از بندها ے او پس گفته میشود بدرستی آن بنده مصیب ست با همین که فرمان برداری کننده ست مر پروردگار خود را پیروی کننده
لأمره منتهٍ لنهيه وكذلك إذا كان مطيعًا لمن هو فوقه و
مر امر او را باز میماند از جهت منع حق تعالی و همچنین وقتیکه باشد فرمان برنده از برای کسی که فوق او
رئيسه ويجوز وصف أفعاله عزّ وجلّ بأنّه صواب على معنى أنّها
سردار او باشد و روا ست وصف افعال حق تعالی را بآنکه صواب ست بر همین که آن افعال
حقّ وثابت ويجوز وصفه بأنّه مثيب ومنعم على معنى أنّه
حق اند و ثابت اند نه بمعنی موافق امر اند و روا ست وصف کردن حق تعالی بآنکه بدرستی او ثواب دهنده و نعمت دهنده است
يجعل المثاب منعمًا معظّمًا وكذلك يجوز وصفه بأنّه معاقب
گروه اهل طاعت را که ثواب داده شده ست و را انعام داده شده و بزرگ و همچنین روا ست وصف کردن حق تعالی بآنکه عقاب
ومجاز على معنى أنّه يهين العاصي ويؤلمه على معصيته ويجوز
دهنده و جزا دهنده ست بر همین که خوار میسازد گنهگار را و الم میرساند او را بر گناه و روا است

٢٠٥

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ قَدِيمُ الْإِحْسَانِ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ مَوْصُوفٌ بِالْخَلْقِ وَ

وصف کردن حق تعالی را بانکه قدیم است باحسان و عطای او بر معنی که موصوفست به پیدا کردن و

الرِّزْقِ فِي الْقِدَمِ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا

روزی رسانیدن در قدم فرمود حق تعالی بدرستی آن کسانیکه سابق شده است مرایشانرا از من

الْحُسْنَى وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ دَلِيلٌ وَقَدْ نَصَّ الْإِمَامُ أَحْمَدُ عَلَيْهِ

نکوئی [illegible] و روا است وصف کردن حق تعالی را بانکه دلیل راه نماست و تحقیق صریح کرد امام احمد جواز اطلاق این

فِي حَقِّ رَجُلٍ قَالَ لَهُ زَوِّدْنِي دَعْوَةً فَإِنِّي أُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى طَرَسُوسَ

در حق مردی که گفت امرزد مرامام را توشه بده مرا دعا پس بدرستی من میخواهم برآمدن بجانب شهر طرسوس

فَقَالَ لَهُ قُلْ يَا دَلِيلَ الْحَائِرِينَ دُلَّنِي عَلَى طَرِيقِ الصَّادِقِينَ وَاجْعَلْنِي

پس گفت امام احمد مرانرا بگو ای دلیل متحیران رهنمائی بکن مرا براه راستان و بگردان مرا

مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ طَبِيبٌ لِمَا رُوِيَ

از بندهای خود انکه صالح اند و روا است وصف کردن خدا را بانکه او طبیب است از جهت چیزیکه مرویست

عَنْ أَبِي رِمْثَةَ التَّيْمِيِّ أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از ابی رمثه بدرستی گفت بوده ام با پدر خود نزد پیغمبر

فَرَأَيْتُ كَتِفَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَ التُّفَّاحَةِ فَقَالَ لَهُ أَبِي يَا رَسُولَ

پس دیدم بر دوش پیغمبر مانند سیب پس گفت پدر من ای پیغمبر خدا

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي طَبِيبٌ أَفَأُطِبُّهَا لَكَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَبِيبُهَا الَّذِي

بدرستی منم طبیب آیا پس طبابت کنم شما فرمود پیغمبر طبیب آن تفاحت کسی ست

خَلَقَهَا وَرُوِيَ عَنْ أَبِي السَّفَرِ أَنَّهُ قَالَ مَرِضَ أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ فَعَادَهُ جَمَاعَةٌ

که پیدا کرده ست او را و مرویست از ابی السفر بدرستی او گفت بیمار شد ابو بکر پس بیمار پرسی کردند او را اصحاب

فَقَالُوا لَهُ أَلَا نَدْعُو لَكَ الطَّبِيبَ فَقَالَ قَدْ رَآنِي قَالُوا فَأَيْشٍ قَالَ

پس گفتند مرابو بکر را آیا طلب نکنیم برای تو طبیب را

لَكَ فَقَالَ قَالَ لِي إِنِّي فَعَّالٌ لِمَا أُرِيدُ وَكَذَلِكَ يُرْوَى أَنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ

مَرِضَ فَعَادُوهُ فَقَالُوا لَهُ أَيْشٍ تَشْتَكِي قَالَ ذُنُوبِي فَقَالُوا أَيْشٍ

تَشْتَهِي فَقَالَ الْجَنَّةَ فِي أَوَّلِ الْفَصْلِ وَإِنَّمَا يَجُوزُ أَنْ يُدْعَى بِمَا

[illegible]

يُسَمَّى بِهِ مِنَ الْأَسْمَاءِ الَّتِي يَجُوزُ وَصْفُهُ بِهَا وَقَدْ ذَكَرْنَا تِسْعَةً وَ

از اسمهای که روا است وصف کردن حق تعالی بان اسمها و تحقیق یاد کردیم نود و نه

٢٠٦

يفتقر الى العلاج حيث سميت نفسك طبيبا وانما انت رفيق بالمريض تحميه ما يخشى وتطعمه ما يرفق والطبيب هو العالم بحقيقة الداء والدواء والقادر على الشفاء وانما هو [illegible] نفى اسم الطبيب عنه بل انما [illegible] عن الطبيب فان الله فاعله لا يطلق الطبيب عليه تعالى [illegible]

تسعين اسماً في ما تقدم من نهي الكل في الدعاء وان اراد ان يصفه

اسم را در بالا پس آن اسما نوے نہ درست در دعا و اگر خواہد وصف کردن خدا تعالی را

ويدعوه بما ذكرنا في هذا الفصل جاز ذلك الا انه يجتنب في دعائه

و دعوت کردن او بنام اگر یاد کردم درین فصل روا است این لیکن باید کہ پرہیز د در دعای خود

من ان يدعوه عز وجل بقوله يا ساخر يا مستهزئ يا ماكر يا خادع

از آنکہ دعا کند خدا را بقول خود ای جزا دہندہ بسخریت کفار ای جزا دہندہ باستہزای منافقان ای جزا دہندہ

ومبغض وغضبان ومنتقم ومعادي ومعدم ومهلك فلا

و دشمن دارندہ منہیات و غضب کنندہ و انتقام گیرندہ و دشمنی کنندہ دشمنان دین او و نیست کنندہ و ہلاک کنندہ پس دعا

يدعوا بها وان كان مما يجوز وصفه بها على وجه الجزاء والمقابلة

نکند باین نامہا اگرچہ بودہ ست این اسما از آنچہ رواست وصف کردن حق تعالی باینہا بطریق جزا دادن و برابری کردن

لاهل الاجرام على وجه الاستحقاق اما الفصل الثاني في بيان

بفعل اہل گناہان و استحقاق ایشان برای الجزا چنانچہ معنی ساخر جزا دہندہ سخریت است و غیر ذلک و اما فصل دوم در بیان

الفرق الضالة عن طريق الهدى والاصل في ذلك ما روي عن

گروہہای کہ گمراہ اند از راہ راست و اصل در بیان گروہہا چیزی است کہ مروی ست از

كثير بن عبد الله بن عمرو بن عوف عن ابيه عن جده رض قال قال

کثیر و ابن عوف از پدر خود و از جد خود گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم لتسلكن سنن من قبلكم حذو النعل بالنعل

رسول خدا ہر آینہ خواہید رفت طریقہ کسانیکہ پیش از شما بودہ اند ہمچو برابری نعل بر نعل یعنی موافق ایشان

ولتأخذن مثل اخذهم ان شبرا فشبرا وان ذراعا فذراعا وان

و ہر آینہ خواہید گرفت در اعمال و اقوال و مذہب مانند گرفتن ایشان اگر بود بدست اخذ آن امم مقدار یک بدست پس اخذ

باعا فباعا حتى لو دخلوا جحر ضب لدخلتم فيه معهم الا ان بني

اخذ ایشان مقدار بازی دو دست پس اخذ شما مقدار درازی دو دست باشد تا آنکہ اگر در آمدہ اند آن امم سابقہ در سوراخ سوسمار

اسرائيل افترقت على موسى باحدى وسبعين فرقة كلها ضالة

جدا شدہ اند بر موسی ع ہفتاد و یک گروہ ہمہ آنہا گمراہ بودہ اند

الا فرقة واحدة الاسلام وجماعتهم ثم انها افترقت على عيسى

مگر یک گروہ کہ گروہ اسلام باشد و جماعت ایشان پس بدرستی آن بنی اسرائیل جدا شدند بر عیسی ع

بن مريم باثنين وسبعين فرقة كلها ضالة الا واحدة الاسلام

ہفتاد و دو گروہ ہمہ آنہا گمراہ شدند مگر یک فرقہ گمراہ نیست یا بندہ ست و آن اہل اسلام

وجماعتهم ثم انكم تكونون على ثلثة وسبعين فرقة كلها

اند و جماعت ایشان پس بدرستی شما خواہید بود بر ہفتاد و سہ فرقہ ہمہ ایشان

مجمع البحار

۲۰۷

ضالة إلا فرقة واحدة الإسلام وجماعتهم وعن عبد الرحمن

گمراه اند مگر فرقه یک که اهل اسلام وجماعت ایشان و مروی است از عبد الرحمن

بن جبير بن نفير عن أبيه عن عوف بن مالك الأشجعي قال قال

از پدر خود عوف گفت آن عوف فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم تفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة أعظمها

رسول خدا جدا جدا خواهد شد امت من بر هفتاد و سه فرقه بزرگ ترین آنها

فتنة على أمتي الذين يقيسون الأمور برأيهم يحرمون الحلال

از روی بلا برامت من آن کسان باشند که قیاس میکنند کارهای حق را برای خود حرام میکنند حلال را

ويحللون الحرام وعن عبد الله بن زيد عن عبد الله بن عمر

و حلال میکنند حرام را و مروی است از عبد الله

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن بني إسرائيل افترقوا على إحدى

گفت فرمود پیغمبر بدرستی بنی اسرائیل جدا شدند بر هفتاد و یک

وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة وستفترق أمتي على

گروه همه آنها در آتش اند مگر یک و سرانجام جدا شوند امت من بر

ثلاثة وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة قالوا وما

هفتاد و سه گروه همه آنها در آتش اند مگر یک گروه گفتند اصحاب چیست

تلك الواحدة قال صلى الله عليه وسلم من كان على مثل ما أنا عليه وأصحابي

آن یک گروه فرمود آن کسی باشد بر مانند چیزی که من بوده ام بر وی واصحاب من

وهذا الافتراق الذي ذكره النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن في زمانه ولا في

واین جدا شدن که یاد کرده است او را پیغمبر ع نبوده است در زمان او ونه در زمان

زمان أبي بكر وعمر وعثمان وعلي رض وإنما كان ذلك بعد

وجز اینکه بوده است این اختلاف پس از

تقادم السنين والأعوام وفوت الصحابة والتابعين والفقهاء

گذشتن سالها وپس از مردن صحابه وپس از تابعان اصحاب وپس از فقها

السبعة فقهاء المدينة وعلماء الأمصار وفقهاءها قرنا

هفت گانه فقهای مدینه اند وپس از موت علمای شهرها و فقیهان آنها قرن به قرن

بعد قرن وقبض العلم بموتهم إلا نزر ذمة قليلة وهم الفرقة

بعد از قرن وپس از قبض کردن علم بمردن ایشان مگر جماعت اندک از ایشان وایشان اند فرقه

الناجية يحفظ الله الدين بهم كما روي عن عروة عن عبد

نجات یابنده پس نگاه داشت خدای تعالی دین را با ایشان چنانکه مروی است از عروه از عبد الله

٢٠٨

٢٠٥

اللهِ بنِ عمرَ رض قال قال رسولُ اللهِ صلى اللهُ عليهِ وسلم إنّ اللهَ تعالى لا

گفت فرمود پیغمبر ع بدرستی که حق تعالی نمی‌کشد

ينزعُ العلمَ من صدورِ الرجالِ بعدَ أن يعطيهم ولكن يذهبُ

علم را از سینه‌های مردم پس از آنکه بدهد ایشان را ولیکن می‌برد

بالعلماءِ فكلما ذهبَ بعالمٍ ذهبَ بما معهُ من العلمِ حتى يبقى

عالمان را پس هرگاه که ببرد عالمان را ببرد چیزی را که با اوست از علم تا آنکه باقی ماند

من لا يعلمُ فيضلّون ويُضلّون وفي لفظٍ آخر عن عروةَ عن

کسی که علم ندارد پس گمراه شوند و گمراه کنند و در لفظ دیگر مروی است از عروه از

أبيهِ عن عبدِ اللهِ بنِ عمرَ رض قال سمعتُ رسولَ اللهِ صلى اللهُ عليهِ وسلم

پدرش عبد الله بن عمر رض گفت شنیدم رسول خدا ص را

إنّ اللهَ لا يقبضُ العلمَ انتزاعاً ينتزعهُ من الناسِ ولكن يقبضُ

بدرستی خدا نمی‌کشد علم را از مردم ولیکن قبض می‌کند

العلمَ بقبضِ العلماءِ حتى إذا لم يبقَ عالمٌ اتخذَ الناسُ رؤوسهم

آن علم را بقبض کردن عالمان تا اگر وقتی که باقی نماند عالم بگیرند مردم سرداران خود را

جهّالاً فسئلوا فأفتوا بغيرِ علمٍ فضلّوا وأضلّوا وعن كثيرِ

جاهلان را پس پرسیده شوند آن جاهلان پس فتوی دهند بغیر دانستن پس گمراه شوند و گمراه کنند و مروی است از کثیر

بنِ عبدِ اللهِ ابنِ عوفٍ عن أبيهِ عن جدّهِ رض عن رسولِ اللهِ

از پدر از رسول خدا

صلى اللهُ عليهِ وسلم أنّه قال إنّ الدينَ ليأرزُ إلى الحجازِ كما تأرزُ الحيّةُ إلى

گفت بدرستی دین باز می‌گردد بسوی حجاز چنانچه باز می‌گردد مار بسوی

جحرِها وليعقلنّ الدينُ من الحجازِ معقلَ الأرويةِ من رأسِ الجبلِ

سوراخ خود و هر آینه جای خواهد گرفت دین را از حجاز از سر کوه

إنّ الدينَ بدأ غريباً وسيعودُ غريباً فطوبى للغرباءِ قيل و

بدرستی دین ظاهر شد غریب و باز خواهد گشت غریب پس خوشی باد غریبان را و گفته شد

من الغرباءُ قال صلى الله عليه وسلم الذين يصلحون ما أفسدَ الناسُ من

ای پیغمبر کیستند غریبان فرمود آنان که اصلاح می‌کنند چیزی را که خراب کرده‌اند مردم از

سنتي من بعدي وعن عكرمةَ عن ابنِ عباسٍ رض قال لا يأتي على

سنت من پس از من و مروی است از عکرمه از ابن عباس گفت فرمود نمی‌آید بر

الناسِ زمانٌ إلّا أماتوا فيه سنةً وأحيوا بدعةً وعن الحارثِ

مردم زمانی مگر بمیرانند مردم در آن زمانه سنتی را و زنده کنند بدعتی را و مروی است از حارث

عَنْ عَلِيِّ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ رض قَالَ ذَكَرَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْفِتَنَ

از علی رض گفت یاد کرد پیغمبر ص فتنهای آخر الزمان

فَقُلْنَا مَا الْمَخْرَجُ مِنْهَا يَا رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابُ

پس گفتیم چیست وجه بر آمدن از فتنها اے پیغمبر خدا ص فرمود ص کتاب

اللّٰهِ هُوَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَهُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ هُوَ الَّذِي لَا تَلْتَبِسُ

خدا اوست پند یکه مشتملست بر حکمت و صلاح دین و دنیا و اوست راه راست و اوست که درهم نمیشود

بِهِ الْاَلْسُنُ هُوَ الَّذِي لَمْ تَنْتَهِ الْجِنُّ اِذْ سَمِعَتْهُ اَنْ قَالُوا اِنَّا سَمِعْنَا

بوی زبانها اوست آنچیز که باز نماندند جن وقتیکه شنیدند قرآن را اینکه گفتند بدرستی که ما شنیدیم

قُرْاٰنًا عَجَبًا مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ وَمَنْ حَكَمَ بِهِ عَدَلَ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ

قرآن شگفت آرنده کسیکه گفت بان راست گفت کسیکه حکم کرد باو عدل کرد و مرویست از عبد الرحمن

بْنِ عَمْرٍو عَنِ الْعِرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ رض قَالَ صَلّٰى بِنَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از عرباض گفت نماز کرد با ما پیغمبر خدا

صَلٰوةَ الصُّبْحِ ثُمَّ وَعَظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ

نماز صبح پس پند کرد ما را پندے که اشک ریخت ازان پند چشمها

وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَاقْشَعَرَّتْ مِنْهَا الْجُلُودُ فَقُلْنَا يَا

و ترسید ازان پند دلها و سوخت ازو چیزها مهاے پس گفتیم اے

رَسُولَ اللّٰهِ كَاَنَّهَا مَوْعِظَةُ مُوَدِّعٍ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُوْصِيكُمْ بِتَقْوَى

رسول خدا گویا که این پند وداع کننده است پس گفت پیغمبر ص پند میکنم شما را بتقوے

اللّٰهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَاِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَاِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ

خدا و شنیدن حکم امیر و فرمانبرداری او اگرچه باشد بنده حبشی بدرستی کسیکه زنده میماند

بَعْدِي يَرٰى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ

پس از من می بیند اختلاف بسیار پس بر شما لازم است سنت من و سنت خلفاے

الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ

راه نما که از پس من اند بگیرید بران سنت و بدندان خود

وَاِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْاُمُورِ فَاِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ

بپرهیزید شما از نو کارها پس بدرستی هر نو کار بدعت است هر بدعت گمراهی است

وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَيُّمَا دَاعٍ دَعَا

و مرویست از ابو هریره رض گفت فرمود پیغمبر خدا ص هرکدام خواننده که خواند

اِلَى الْهُدٰى فَاتُّبِعَ فَلَهُ مِثْلُ اَجْرِ مَنِ اتَّبَعَهُ لَا يُنْقَصُ مِنْ اُجُورِهِمْ

بسوے راه راست پس پیروی کرده شد پس او راست اجر مانند کسیکه پیروی کرد و را و کم کرده نمیشود از مزد ایشان

شيء وأيما داع دعى إلى الضلالة فاتبع فعليه مثل أوزار من
چیزے و هرکدام خواننده که خواند بسوے گمراہی پس پیروی کرده شد اورا پس بر او است مانند گناهان کسانیکه
اتبعه لا ينقص من أوزارهم شيء فصل فأصل ثلث و
پیروی کرده اند او را و کم کرده نمیشود از گناهان ایشان چیزے پس اصل هفتاد و سه
سبعين فرقة عشرة أهل السنة والخوارج والشيعة و
گروه ده گروه است
المعتزلة والمرجية والمشبهة والجهمية والضرارية والنجارية
والكلابية فأهل السنة طائفة واحدة والخوارج خمس عشر فرقة
پس اهل سنت یک طایفه است و خوارج پانزده فرقه است
والمعتزلة ست فرقة والمرجية اثنى عشر فرقة والشيعة ثلثا
و معتزله شش فرقه است و مرجیه دوازده فرقه اند و شیعه سی و دو
وثلثون فرقة والجهمية والنجارية والضرارية والكلابية
فرقه اند و جهمیه و نجاریه و ضراریه و کلابیه
كل واحدة فرقة واحدة والمشبهة ثلث فرق فجميع ذلك ثلث
هریک ازینها یک فرقه اند و مشبهه سه فرقه اند پس همه اینها هفتاد و سه
وسبعون فرقة على ما أخبر به النبي صلى الله عليه وسلم وأما الفرقة الناجية
فرقه اند چنانچه خبر کرد پیغمبر صلعم و اما فرقه نجات یابنده
فهي أهل السنة والجماعة وقد بينا مذهبهم واعتقادهم على
پس آن اهل سنت و جماعت است و تحقیق بیان کردیم مذهب ایشان و اعتقاد ایشان بر طریق
ما قدمنا ذكره وتسمى هذه الفرقة الناجية القدرية والمعتزلة
که بالا بیان کردیم ذکر او را و نامیده اند این فرقه ناجیه را قدریه و معتزله
مجبرة لقولها إن جميع المخلوقات بمشية الله تعالى وقدرته
مجبره یعنی قایل به جبر و نفی اختیار اند از جهت قایل شدن این فرقه ناجیه بدرستیکه همه مخلوقات بمشیت و قدرت
وإرادته وخلقه وتسميها المرجية شكاكية لاستثنائها
و ارادت و خلق خدا است و مے نامند این فرقه ناجیه را مرجیه شکاکیه از جهت استثنا کردن ایشان
في الإيمان يقول أحدهم أنا مؤمن إن شاء الله تعالى على ما قدمنا
در ایمان میگوید یکے از ایشان من مومنم انشاء الله تعالی چنانچه بالا بیان کردیم
بيانه وتسميها الرافضة ناصبية لقولها باختيار الإمام
و مے نامند این فرقه را رافضیه ناصبیه از جهت قایل شدن این فرقه باختیار کردن

ونصبه بالعقل وتسميها الجهمية والنجارية مشبهة
لاثباتها صفات الباري عز وجل من العلم والقدرة والحيوة
وغيرها من الصفات وتسميها الباطنية حشوية لقولها
بالاخبار وتعلقها بالآثار وما اسمهم الا اصحاب الحديث و
اهل السنة على ما بينا واما الخوارج فلهم اسامي والقاب
سموا الخوارج لخروجهم على علي ابن ابي طالب رض وسموا حكمية
لانكارهم الحكمين ابا موسى الاشعري وعمرو بن العاص ولقولهم لا
حكم الا لله لما حكم الحكمين وسموا ايضا حرورية لانهم نزلوا بحروراء
وهو موضع وسموا شراة لقولهم شرينا انفسنا في الله اي بعناها
بثواب الله ورضاه وسموا مارقة لمروقهم من الدين وقد وصفهم
النبي صلى الله عليه وسلم بانهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية
ثم لا يعودون فيه نعم الذين مرقوا من الدين والاسلام وفارقوا
الملة وشردوا عنها وعن الجماعة وضلوا عن سواء الهدى و
السبيل وخرجوا عن السلطان وسلوا السيف على الائمة واستحلوا
دماءهم واموالهم وكفروا من خالفهم ويشتمون اصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم واصهاره ويتبرؤن منهم ويرمونهم بالكفر

و دختران او را و بیزار میشوند از اصحاب و نسبت میکنند ایشانرا بکفر

والعظائم ويرون خلافهم ولا يؤمنون بعذاب القبر ولا

و گناهان کبیره و روا میدارند از خلاف کردن با ایشان و ایمان نمی آرند بعذاب گور و نه بحوض

الحوض ولا الشفاعة ولا يخرجون احدا من النار ويقولون

و نه بشفاعت و نمی آرند هیچ یکی را از آتش و میگویند

من كذب كذبة او اتى صغيرة او كبيرة من الذنوب فمات

کسیکه دروغ گفت بیکبار یا کرد گناه صغیره یا کبیره را پس مرد

من غير توبة فهو كافر وفي النار مخلد ولا يرون الجماعة الا

بی توبه پس آن شخص کافر است و در آتش همیشه است و روا نمیدارند جماعت نماز را مگر

خلف امامهم ويرون تاخير الصلوة عن وقتها والصوم قبل

در پس امام خود ایشان و روا میدارند تاخیر کردن نماز را از وقتش و روزه پیش از

رؤية الهلال والفطر مثل ذلك والنظر والنكاح بغير ولي

دیدن ماه و فطر مثل این و نظر کردن بغیر نکاح کردن بغیر حضور ولی

ويرون المتعة والدرهم بالدرهمين يدا بيد حلالا ولا يرون

و روا میدارند نکاح متعه را و روا دارند بیع کردن یک درهم بدو درهم دست بدست حلال و روا نمیدارند

الصلوة في الخفاف ولا المسح عليها ولا طاعة السلطان ولا

نماز را در موزه ها و نه مسح کردن بر موزه و نه فرمانبرداری بادشاه و نه

خلافة قريش واكثر ما يكون الخوارج بالجزيرة وعمان والموصل

خلافت قریش و اکثر بودن خوارج در این جایهاست

وحضرموت ونواحي العرب والذي وضع لهم الكتب عبد الله

و آن کسیکه پیدا کرد برای ایشان کتابها این اشخاص اند

بن زيد ومحمد بن حرب ويحيى بن كامل وسعيد بن هارون

فهم خمس عشرة فرقة النجدات نسبوا الى نجدة بن عامر الحنفي

پس ایشان پانزده فرقه اند یکی از آنها نجدات است نسبت کرده شده اند ایشان بسوی نجده بن عامر که از

من اليمامة وهم اصحاب عبد الله بن ناصر ذهبوا الى ان من

و از بلاد یمامه بود و ایشان اصحاب عبد الله بن ناصر اند رفته اند بسوی اینکه کسی که

كذب كذبة او اتى صغيرة واصر عليها فهو مشرك وان زنى

دروغ گفت بیکبار و یا کرد صغیره و تکرار کرد بر آن گناه پس او مشرک است و اگر زنا کرد

وَسَرَقَ وَشَرِبَ الْخَمْرَ مِنْ غَيْرِ اَنْ يُصِرَّ عَلَيْهَا فَهُوَ مُسْلِمٌ وَاَنَّهُ
و دزدی کرد و خورد شراب را بغیر مصر بودن بر این گناه پس او مسلمان است و بدرستی
لَا يَحْتَاجُ اِلَى اِمَامٍ اِنَّمَا الْوَاجِبُ الْعِلْمُ بِكِتَابِ اللّٰهِ فَحَسْبُ وَمِنْهُمُ
حاجت نیست خلق را بسوے امام جز اینکه واجبست دانستن قرآن پس بس و بعضے ازان خوارج
الْاَزَارِقَةُ وَهُمْ اَصْحَابُ نَافِعِ بْنِ الْاَزْرَقِ ذَهَبُوا اِلَى اَنَّ كُلَّ كَبِيرَةٍ
ازارقه اند و ایشان اصحاب نافع اند رفته اند بسوے اینکه هر گناه کبیره
كُفْرٌ وَاَنَّ الدَّارَ دَارُ كُفْرٍ وَاَنَّ اَبَا مُوسَى وَعَمْرَو بْنَ الْعَاصِ كَفَرَا بِاللّٰهِ
کفرست و بدرستی که دنیا دار کفرست و بدرستی که ابا موسی و عمرو کافر شدند بخدا
حِيْنَ حَكَّمَهُمَا عَلِيٌّ رض بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُعَاوِيَةَ رض فِي النَّظَرِ فِي الْاَصْلَحِ
وقتیکه حکم کرد ایشان را امیر المومنین علی رض در میان خود و در میان معاویه در نظر کردن در آنچه نیک ست
الْمُرَعِيَّةِ وَيَرَوْنَ اَيْضًا قَتْلَ الْاَطْفَالِ يَعْنِي اَوْلَادَ الْمُشْرِكِينَ وَيُحَرِّمُونَ
برائے رعیت و روا میدارند کشتن اطفال را از اولاد مشرکین و حرام میدانند
الرَّجْمَ وَلَا يَحُدُّونَ قَاذِفَ الْمُحْصَنِ وَيَحُدُّونَ قَاذِفَ الْمُحْصَنَاتِ
سنگسار کردن زانی و زانیه را و حد نمیزنند دشنام بزنا کننده مرد محصن را و حد میزنند دشنام کننده زن محصنه را
وَمِنْهُمُ الْفُزَيْكِيَّةُ مَنْسُوبَةٌ اِلَى ابْنِ فُزَيْكٍ وَمِنْهُمُ الْعَطَوِيَّةُ مَنْسُو
و بعضے ازان خوارج فزیکیه اند منسوب با بن فزیک و بعضے ازان خوارج عطویه اند منسوبه
اِلَى الْعَطِيَّةِ بْنِ الْاَسْوَدِ وَمِنْهُمُ الْعَجَارِدَةُ مَنْسُوبَةٌ بِعَبْدِ الرَّحْمٰنِ
بسوے عطیه و بعضے از ایشان عجارده اند منسوب بعبد الرحمن بن عجرد
بْنِ عَجْرَدٍ وَهُمْ فِرَقٌ كَثِيرَةٌ وَهُمُ الْمَيْمُونِيَّةُ جَمِيعًا يُجَوِّزُونَ بَنَاتِ
و ایشان گروه بسیار اند در موافقت گروه گروه اند و ایشان اند میمونیه که اصحاب میمون بن عمران اند همه روا
الْبَنِينَ وَبَنَاتِ الْبَنَاتِ وَبَنَاتِ الْاِخْوَةِ وَبَنَاتِ الْاَخَوَاتِ وَ
پسران را و دختران دختران را و دختران برادران را و دختران خواهران را
يَقُولُونَ اِنَّ سُورَةَ يُوسُفَ لَيْسَتْ مِنَ الْقُرْاٰنِ وَمِنْهُمُ الْحَازِمِيَّةُ
میگویند سوره یوسف از قرآن نیست و میگویند که روا نیست که قصه عشق در قرآن باشد و از عجارده اند حازمیه اصحاب
تَفَرَّدَتْ بِاَنَّ الْوَلَايَةَ وَالْعَدَاوَةَ صِفَتَانِ فِي ذَاتِهِ تَعَالٰى وَتَشَعَّبَتْ
جدا شده اند از فرق دیگر باینکه بدرستی دوستی و دشمنی دو صفت اند در ذات حق تعالی و جدا شده اند
مِنَ الْحَازِمِيَّةِ الْمَعْلُومِيَّةُ فَذَهَبَ اِلَى اَنَّ مَنْ لَمْ يَعْلَمِ اللّٰهَ بِاَسْمَائِهِ
از حازمیه معلومیه پس رفته اند بسوے اینکه نشناخت کسی خدائے را بنامہاء او
فَهُوَ جَاهِلٌ وَنَفَوْا اَنْ تَكُوْنَ الْاَفْعَالُ خَلْقًا لِلّٰهِ تَعَالٰى وَاَنْ يَكُوْنَ
پس آن کس جاهل است نه مومن و هر که دانست باسمائش آن مومن است و نفی کرده اند اینکه افعال بندگان مخلوق خدا باشند

الاستطاعة

الاستطاعة مع الفعل ومن اصل الخمس عشرة المجهولية وهي

توانائی و قدرت بر فعل مقارن باشد بلکه مقدم ست و از اصل پانزده گروه فرقه مجهولیه است و آن فرقه

تقول ان من علم الله ببعض اسمائه فهو عالم به غير جاهل ومنهم

میگویند بدرستیکه هرکسیکه داند خدا تعالی را به بعض نامهای او پس او دانا است بخدا و جاهل نیست و از ایشان

الصلتية وهي منسوبة الى عثمان بن الصلت وادعت ان

اصل فرقه صلتیه ست و آن منسوب است بعثمان بن صلت و دعوی کرده اند که هرکسی

من استجاب لنا واسلم وله طفل فليس له اسلام حتى يدرك وندعوه

کسیکه قبول کرد ما را و اسلام آورد و او را طفل باشد پس نیست آن طفل را اسلام تا آنکه برسد بحد بلوغ و دعوت کنیم

فيقبله ومنهم الاخنسية منسوبة الى رجل يقال له الاخنس

پس قبول کند او را و از آن اصل فرقه اخنسیه ست منسوب ست بمردی گفته میشود او را اخنس

فذهبوا الى ان السيد يأخذ من زكوة عبده ويعطيه من زكوته

پس رفته اند بسوی آنکه خواجه گیرد از زکوة بنده خود و بدهد خواجه بنده خود را از زکوة خود

اذا احتاج وافتقر ومنهم الظفرية والحفصية طائفة منها

وقتیکه محتاج باشد بنده و فقیر باشد و از آن اصل فرقه ظفریه ست و حفصیه طائفه ست از ظفریه

متشعبة منها يزعمون ان من عرف الله وكفر بما سواه من رسول

برآمده از آن زعم میکنند بدرستی کسیکه شناخت خدا را و کافر شد بهرچه غیر اوست از پیغمبر

وجنة ونار وفعل سائر الجنايات من قتل النفس واستحلال الزنا

و بهشت و دوزخ و کرد همه جنایت را از کشتن نفس و حلال داشتن زنا را

فهو بري من الشرك وانما يشرك من جهل الله وانكره فحسب

پس آنکس پاک ست از شرک و کفر و جز این نیست که مشرک کسی ست که جاهل بحق الله شد و منکر او پس بس

ويزعمون ان الحيران الذي ذكره الله تعالى في القرآن هو علي

و زعم میکنند بدرستی حیران که ذکر کرده ست حق تعالی او را در قرآن بقول خود علیست

وحزبه واصحابه يدعونه الى الهدى ائتنا وهم اهل النهروان

و اصحاب او طلب میکنند او را بسوی راه راست که بیا ما را و ایشان اهل نهروان اند

ومنهم الاباضية زعموا ان جميع ما افترض الله تعالى على خلقه

و از آن اصل فرقه اباضیه اند از اصحاب عبد الله بن اباض زعم کرده اند بدرستی همه چیزی که فرض کرده حق تعالی بر خلق خود

ايمان وان كل كبيرة فهو كفر نعمة لا كفر شرك ومنهم البيهسية

ایمان ست و بدرستی هر کبیره کفر نعمت ست یعنی انکار نعمت نه کفر شرک ست و از آن اصل فرقه بیهسیه ست

فهو منسوبة الى ابي بيهس تفردوا وزعموا ان الرجل لا يكون

پس این منسوب ست بابی بیهس بن جابر الخارجی جدا از فرق دیگر پس زعم میکنند بدرستی مرد نمیباشد

۲۱۵

مسلما حتى يعلم جميع ما احل الله عليه وحرم عليه بعينه ونفسه

ومن البيهسية من يقول كل من واقع ذنبا حراما عليه ليس بكفر

حتى يرفع الى السلطان فيحده عليه فيحكم بالكفر ومنهم الشمراخية

منسوبة الى عبد الله بن الشمراخ زعم ان قتل الابوين حلال و

كان ممن ادعى ذلك في دار التقية فتبرأت منه الخوارج بذلك

ومنهم البدعية قولها كقول الازارقة وتفردت بان الصلوة

ركعتان بالغداة وركعتان بالعشي لقول الله عز وجل اقم الصلوة

طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات

واتفقت مع الازارقة على جواز سباء النساء وقتل

الاطفال من الكفار مغتالا لقوله تعالى لا تذر على الارض من

الكافرين ديارا واتفقت جميع الخوارج على كفر علي رضي الله عنه

لاجل التحكيم وعلى كفر مرتكب الكبيرة الا النجدات فانهم لم يوافقوهم

على ذلك فصل واما الشيعة فلهم اسامي منها الشيعة

والرافضة ومنهم الغالية ومنهم الطيارة وانما قيل لها الشيعة

لانها شايعت عليا رضي الله عنه وفضلوه على سائر الصحابة

۲۱۷

وَقِيلَ لَهَا الرَّافِضَةُ لِرَفْضِهِم أكْثَرَ الصَّحَابَةِ وَلِإمَامَةِ أبِي بَكْرٍ وَ

وگفته شده است ایشانرا رافضه از جهت ترک کردن ایشان اکثر یاران را و ترک کردن امامت ابو بکر و

عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا وَقِيلَ سُمّوا الرَّوَافِضَ لِرَفْضِهِم زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ

و عمر ... وگفته شده است نامیده شدند ایشان روافض زیرا که ترک کرده اند ایشان زید بن علی

لَمَّا تَوَلّٰى أبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا وَقَالَ بِإمَامَتِهِمَا وَقَالَ زَيْدٌ

هرگاه که دوست داشت آن زید شیخین را ... وگفت بامامت ایشان وگفت زید

رَفَضُونِي فَسُمّوا رَافِضَةً وَقِيلَ إنَّ الشِّيعِيَّ مَنْ لَا يُفَضِّلُ عُثْمَانَ

ترک کردند مرا پس نامیده شده اند رافضه وگفته شده است شیعه کسی است که فضیلت ندهد عثمان را

عَلٰى عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا وَالرَّافِضِيُّ مَنْ فَضَّلَ عَلِيًّا عَلٰى عُثْمَانَ رض

بر علی رض و ... رافضی کسی است که تفضیل کند علی را بر عثمان رض

وَمِنْهُمُ القَطْعِيَّةُ لِقَطْعِهِم عَلٰى مَوْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَمِنْهُمُ الغَالِيَةُ

و از ایشان اند قطعیه از جهت قطع کردن ایشان بر موت موسی بن جعفر رض و از ایشان اند غالیه

لِغُلُوِّهِم فِي عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ وَقَوْلِهِم فِيهِ بِمَا لَا يَلِيقُ مِنْ صِفَاتِ

از جهت غلو کردن و ... ایشان در شان علی بچیزی که سزاوار نیست از صفات

الرُّبُوبِيَّةِ وَالنُّبُوَّةِ وَالَّذِينَ صَنَّفُوا كُتُبَهُم هِشَامُ بْنُ الحَكَمِ وَعَلِيُّ

و صفات ... و کسانیکه تصنیف کرده اند کتابهای ایشان این جماعه اند هذا

بْنُ المَنْصُورِ وَأبُو الأحْوَصِ وَالحُسَيْنُ ابْنُ سَعِيدٍ وَالفَضْلُ ابْنُ

شَاذَانَ وَأبُو عِيسَى الوَرَّاقُ وَابْنُ الرَّاوَنْدِيِّ وَأكْثَرُ مَا يَكُونُونَ

واکثر جاهای که ... باشند

فِيهِ مِنْ بِلَادِ قُمْ وَقَاشَانَ وَبِلَادِ إدْرِيسَ وَالكُوفَةِ فَصْلٌ وَلَمَّا

ایشان از شهرها این بلاد است ... اما

الرَّافِضَةُ فَهُم ثَلَاثُ أصْنَافٍ الغَالِيَةُ وَالزَّيْدِيَّةُ وَالرَّافِضَةُ

رافضیه پس ایشان ... کرده اند

أمَّا الغَالِيَةُ فَيَتَفَرَّقُ مِنْهَا اثْنَى عَشَرَةَ فِرْقَةً مِنْهَا البَيَانِيَّةُ

اما غالیه پس متفرق شده اند از ایشان دوازده گروه

وَالطَّيَّارِيَّةُ وَالمَنْصُورِيَّةُ وَالغِيرِيَّةُ وَالخَطَّابِيَّةُ وَالمُعَمَّرِيَّةُ

وَالبَزِيغِيَّةُ وَالمُفَضَّلِيَّةُ وَالمُتَنَاسِخَةُ وَالشَّرِيعِيَّةُ وَالسَّبَائِيَّةُ

والمفوضة واما الزيدية تشعبت ست شعب منها

الجارودية والسليمانية والبترية والنعيمية واليعقوبية

والسادسة لا تنكر الرجعة ويتبرؤن من ابي بكر وعمر رض

واما الرافضة تفرقت اربع عشرة فرقة القطعية و

الكيسانية والكربية والمغيرية والمحمدية والحسينية

والنادسية والاسماعيلية والقرامطية والمباركية

والشميطية والعمارية والمحطورية والموسوية والامامية

والذي اتفقت عليه طوائف الرافضة وفرقها اثبات

الامامة عقلا وان الامامة نص وان الائمة معصومون

من الآفات من الغلط والسهو والخطاء ومن ذلك انكارهم

امامة المفضول والاختيار الذي قدمناه في ذكر الائمة

ومن ذلك تفضيلهم عليا على جميع الصحابة وتنصيصهم

على امامته بعد النبي صلى الله عليه وسلم وتبريهم من ابي بكر وعمر وغيرهما

من الصحابة الا نفرا منهم سوى ما حكي عن الزيدية فانهم

خالفوهم في ذلك ومن ذلك ايضا ادعاءهم ان الامة ارتدت

بتركهم امامة علي رض الا ستة نفر وهم علي وعمار والمقداد

بترک کردن امامت علی را رض مگر شش کس را آن شش کس این چهار صحابه اند

بن الاسود وسلمان الفارسي ورجلان اخران ومن ذلك قولهم

و دو مرد دیگر و از احکام متفقه ایشان است

ان للامام ان يقول لست بامام في حال التقية وان الله لا

بدرستی مر امام را است اینکه گوید نیستم من امام در حال ترس و بدرستی که

يعلم ما يكون قبل ان يكون وان الاموات يرجعون الى الدنيا

خدا نمیداند چیزے را که پیش از انکه شود و بدرستی مردها باز می آیند بسوے دنیا

قبل يوم الحساب الا الغالية منهم فانها زعمت بان لا حساب

پیش از روز حساب مگر غالیه از ایشان پس بدرستی ایشان زعم کرده اند که نیست حساب

ولا حشر ومن ذلك ان الامام يعلم كل شيء ما كان وما يكون

و نیست حشر اجساد و از احکام متفقه ایشان است اینکه بدرستی امام میداند هر چیزے که شده است و چیزے که خواهد شد

من امر الدنيا والدين حتى عدد الحصى وقطر الامطار وورق

از امر دنیا و دین تا آنکه شمار سنگریزها و قطرهاے باران و برگ درختان

الاشجار وان الائمة تظهر على ايديهم المعجزات كالانبياء

و بدرستی امامان ظاهر میشوند بر دست ایشان معجزات چنانچه بر دست پیغمبران

عليهم السلام وقال الاكثرون منهم ان من حارب عليا رض

و گفتند اکثر از ایشان بدرستی کسیکه جنگ کرد علی را رض

فهو كافر بالله عز وجل واشياء ذكروها غير ذلك واما

پس او کافر است بخداے و چیزها که ذکر کرده اند غیر این مذکور و اما

الذي انفردت عن كل فرقة فمنهم الغالية وقد ادعت ان

چیزے که جدا است از هر گروه پس از ایشان غالیه اند و تحقیق دعوی کرده اند

عليا افضل من الانبياء صلوات الله عليهم اجمعين وادعت

علی بهتر است از پیغمبران همه و دعوی کرده اند

انه ليس بمدفون في التراب كبقية الصحابة رضي الله تعالى عنهم

بدرستی او نیست دفن کرده شده در خاک چنانچه دیگر یاران رض

بل هو في السحاب يقاتل اعدائه تعالى من فوق السحاب وانه

بلکه او در ابر است جنگ میکند دشمنان خود را از بالاے ابر و بدرستی علی

كرم الله وجهه يرجع في اخر الزمان يقتل مبغضيه واعدائه

کرم الله وجهه باز خواهد آمد در آخر زمان خواهد کشت دشمنان خود را

الحصى بالنصب سنگریزها ۲۱۹

وَاَنَّ عَلِيًّا وَسَائِرَ الْاَئِمَّةِ لَمْ يَمُوْتُوْا بَلْ هُمْ بَاقُوْنَ اِلٰى اَنْ تَقُوْمَ
وبدرستی علی وباقی ائمه معصومین نمرده اند بلکه باقی هستند تا آنکه برپا شود

السَّاعَةُ وَلَا يَتَطَرَّقُ عَلَيْهِمُ الْمَوْتُ وَادَّعَتْ اَيْضًا اَنَّ عَلِيًّا رض
قیامت وراه نمی یابد بسوی ایشان موت ودعوی کرده اند که علی رض

نَبِيٌّ وَاَنَّ جِبْرَئِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَلِطَ فِيْ نُزُوْلِ الْوَحْيِ عَلَيْهِ وَ
پیغمبر است ودعوی کرده اند که جبرائیل هم غلط کرد در فرود آمدن وحی برو و

ادَّعَتْ اَيْضًا اَنَّ عَلِيًّا كَانَ اِلٰهًا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَمَلٰئِكَتِهِ
دعوی کرده اند نیز بدرستی علی خدا بود بر ایشان لعنت خدا و فرشتگان

وَسَائِرِ خَلْقِهِ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ وَقَلَعَ اٰثَارَهُمْ وَاَبَادَ خَضْرَاءَهُمْ وَ
وهمه خلق تا روز قیامت وبرکند اثرها ایشان را وهلاک کند سبزهای ایشان را و

لَا جَعَلَ مِنْهُمْ فِي الْاَرْضِ دَيَّارًا لِاَنَّهُمْ بَالَغُوْا فِيْ غُلُوِّهِمْ وَمَرَدُوْا
نگرداند از ایشان در زمین گردنده آنکه ایشان بدرستی بنهایت رسیده اند در غلو خود و گردن کشی کردند

عَلَى الْكُفْرِ وَتَرَكُوا الْاِسْلَامَ وَفَارَقُوا الْاِيْمَانَ وَجَحَدُوا الْاِلٰهَ وَ
بر کفر وگذاشتند اسلام را وجدا شدند از ایمان ومنکر شدند خدا و

الرُّسُلَ وَالتَّنْزِيْلَ فَنَعُوْذُ بِاللهِ مِمَّنْ ذَهَبَ اِلٰى هٰذِهِ الْمَقَالَةِ وَ
پیغمبران را وقرآن را پس پناه میجویم بخدا از کسی که رفته اند بسوی این سخن و

يَتَفَرَّعُ مِنَ الْغَالِيَةِ الْبَنَانِيَّةُ وَهُمْ يَنْتَسِبُوْنَ اِلٰى بَنَانِ بْنِ
بر آمده اند از غالیه بنانیه وایشان منسوب اند بسوی بنان

سَمْعَانَ وَمِنْ جُمْلَةِ فِرْيَتِهِمْ وَاَبَاطِيْلِهِمْ اِنَّ اللهَ عَلٰى صُوْرَةِ الْاِنْسَانِ
واز جمله افترا ایشان وسخنان باطله ایشان آنکه بدرستی خدا تعالی بر صورت انسان

كَذَبُوْا عَلَى اللهِ تَعَالَى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيْرًا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ
دروغ گفته اند بلند است خدا تعالی ازین ناشایسته بلندی بزرگ فرمود حق تعالی نیست

كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْبَصِيْرُ وَاَمَّا الطَّيَّارِيَّةُ مِنَ الْغَالِيَةِ
مانند او چیزی واو شنوا و بیناست واما طیاریه از غالیه

وَهِيَ مَنْسُوْبَةٌ اِلٰى عَبْدِ اللهِ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرِ
واو منسوب است بسوی عبد الله

الطَّيَّارِ يَقُوْلُوْنَ بِالتَّنَاسُخِ وَاَنَّ رُوْحَ اٰدَمَ عم رُوْحُ اللهِ فَتَنَسَّخَتْ
طیار قائل اند ایشان بتناسخ وبدرستی روح آدم عم روح خداست تناسخ کرد

فِيْهِ وَالْمُتَعَمِّقُوْنَ مِنَ الْغَالِيَةِ الْقَائِلُوْنَ بِالتَّنَاسُخِ يَزْعُمُوْنَ
در آدم ودور روندگان از غالیه که قایل اند بتناسخ گمان میکنند

أنّ الروح المنقولة إلى هذه الدار بعد أن خرجت من الدنيا
بدرستی که روح نقل کرده میشود بسوی این دار پس از برآمدن از دنیا
بالموت أول ما ينتسخ في جمل ثم تنتقل إلى ما دون هيكلها أبداً
بموت نخستین انتقال میکند در شتر پس نقل کرده میشود بسوی چیزی که کمتر است از هیکل او همیشه
حالاً بعد حال إلى أن تنتقل إلى دود العذرة وما شاكل ذلك و
حالی پس از حالی تا آنکه نقل کرده میشود بسوی کرم عذره و چیزی که مانند کرم عذره است و
هو آخر ما ينتسخ فيه حتى قال بعضهم أنّ أرواح العصاة تنسخ
این آخر چیزی ست که انتقال میکند در وی تا آنکه گفته اند بعضی از ایشان بدرستیکه روحهای گناهگاران انتقال میشود
في الحديد والطين والفخار ويكون معذبة بالنار والطبخ والضرب
در آهن و گل و ظرفهای سفالین و میباشند عذاب داده شده بآتش و به پختن و بزدن
والسبك والابتذال والامتهان عقاباً على أجرامهم وأما المغيرية
و گداختن و استعمال کردن و خوار داشتن بجهت عذاب کردن بمقدار گناه عاصیان و اما مغیریه
فمنسوبة إلى مغيرة بن سعيد ادعى النبوة وزعم أن الله نور على
پس نسبت کرده شده اند بسوی مغیره دعوی کرد پیغمبری را و زعم کرد بدرستی خدا نوری است بر
صورة رجل وادعى إحياء الموتى وغير ذلك وأما المنصورية
صورت آدمی و دعوی کرد زنده کردن مرده را و غیر اینها را و اما منصوریه
فمنسوبة إلى أبي منصور كان يزعم أنه صعد إلى السماء ومسح
پس نسبت کرده شده است بسوی ابی منصور بوده است زعم میکرد بدرستی او بالا رفت بسوی آسمان و مسح کرد
الرب رأسه وزعم أن عيسى أول خلق الله ثم علي رضي الله عنه و
پروردگار سر او را و زعم کرده است که عیسی اول مخلوقات خداست پس علی مخلوق است رض و
رسل الله لا ينقطع وأن لا جنة ولا نار وتزعم هذه الطائفة أنّ
پیغمبران خدا منقطع نمیشوند و نه بهشت است و نه دوزخ و زعم میکنند این طایفه بدرستیکه
من قتل أربعين نفساً ممن خالفهم دخل الجنة ويستحلون أموال
کسیکه کشت چهل کس را از مخالفان ایشان درآید در بهشت و حلال میدانند مال
الناس وأن جبرئيل عليه السلام أخطأ بالرسالة وهو الكفر
مردم را و بدرستی جبرائیل خطا کرد در رسالت و این قول ایشان کفر است
الذي لا يشوبه شيء وأما الخطابية فمنسوبة إلى الخطاب
که خلط نیست او را چیزی و اما خطابیه پس نسبت کرده شده اند بسوی خطاب
يزعمون أن الأئمة أنبياء أمناء وفي كل وقت رسول ناطق
زعم میکنند بدرستی امام پیغمبران اند امین و در هر وقتی پیغمبر گویا است

۲۳۱

وصامت محمد وعلي صامت واما المعمرية فكذلك تقول

وپیغمبر ساکت ست محمد پیغمبر گویا ست باحکام شرایع وعلی پیغمبر ساکت ست واما عمریه پس همچنین گویند

ان انفردت عن الخطابية بالزيادة في ترك الصلوة واما البزيعية

پس جدا شده اند از خطابیه بزیادت در ترک نماز اما بزیعیه

المنسوبة الى بزيع زعموا ان جعفر هو الله فلا يرى ولكن شبه

منسوب اند به بزیع زعم کرده اند بدرستیکه جعفر خدا است پس دیده نمیشود ولکن مانند

هذه الصورة تبا لهم وانهم ياتيهم الوحي ويرفعون الى الملكوت

این صورت ست هلاک باد ایشانرا بدرستیکه ایشانرا می آید وحی و برده میشوند بسوی ملکوت

تبا لهم ما اعظم فريتهم وكذبهم واباطيلهم بل يحطون الى

هلاک باد ایشانرا عجب بزرگ ست افترا ایشان و دروغ ایشان و سخنهای باطله ایشان بلکه فرود آورده میشوند بسوی

اسفل السافلين الى الهاوية والدرك الاسفل من النار بمقالتهم

اسفل السافلین تا بهاویه و درک پایین از درکات پایین بسبب سخن ایشان

السوء ودعواهم الزور واما المفضلية فمنسوبة الى المفضل

و دروغ ایشان اما مفضلیه پس منسوب اند به مفضل

الصيرفي ينتحلون الرسالة والنبوة وقولهم في الائمة كقول ٢٢٢

صراف بر خود می بندند دروغ پیغمبری را و قول ایشان در ائمه همچون قول

النصارى في المسيح واما الشريعية فمنسوبة الى شريع زعموا

نصاری ست در مسیح اما شریعیه پس منسوب ست به شریع زعم کرده

ان الله تعالى في خمسة اشخاص النبي واله يعني في النبي واله و

که خدا میشود در پنج کس ست پیغمبر و آل او و ست و

هم العباس وعلي وجعفر وعقيل واما السبائية فمنسوبة

آل این چهار تن اند واما سبائیه پس

الى عبد الله بن سبا من دعواهم ان عليا لم يمت وانه يرجع قبل

به عبد الله بن سبا از دعوی های ایشان ست اینکه بدرستیکه علی نمرده ست و بدرستی باز خواهد آمد پیش

يوم القيمة والسيد الحميري منهم واما المفوضة فهم

از روز قیامت و سید که از قبیله حمیر ست ازین سبائیه ست واما مفوضیه پس ایشان

القائلون ان الله فوض تدبير الخلق الى الائمة وان الله تعالى

قایل اند بدرستی سپرده ست حق تعالی تدبیر خلق را بسوی ائمه و بدرستیکه خدا تعالی

قد اقدر النبي صلى الله عليه وسلم على خلق العالم وتدبيره وان كان ما

تحقیق قادر ساخته ست پیغمبر را بر خلق عالم و تدبیر او و بدرستی بوده است که

خلق الله من ذلك شيئا وكذلك قالوا في حق علي رض ومنهم من

پیدا نکرده ست خدا ازین عالم چیزے را و ہم چنین گفته اند در حق علی رض که تفویض کرد حق تعالی خلق عالم را او

إذا رأى السحاب سلم عليه يزعم أن عليا رض فيه على ما بينا من

هرگاه که می بینند ابر را سلام میکنند بر علی باز عم کرده اند بدرستی علی رض در سحاب ست بر طریق که بیان کردم

قبل وأما الزيدية فإنها سموا بذلك لميلهم إلى قول زيد بن

بالا اما زیدیه نامیده شده اند باین نام از جهت میل کردن ایشان بسوے قول زید پسر

علي في توليه أبي بكر وعمر رض وأما الجارودية فمنسوبة

علی در والی ساختن ابو بکر و عمر رض واما جارودیه از زیدیه پس منسوب اند

إلى أبي جارود زعموا أن عليا وصي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الإمام

بابی جارود زعم برده اند بدرستی علی رض وصی رسول خدا است و او امام برحق ست

وقالوا أن النبي صلى الله عليه وسلم نص على علي بصفته لا باسمه ويسوقون

و گفته اند ایشان بدرستی پیغمبر نص کرده پیغمبر به صفت علی نه بنام او و امامت را میرسانند

٢٢٣ الإمامة إلى الحسين ثم هي شورى فيمن خرج منهم وأما السليمانية

امامت را به حسین رض پس امامت بمشورت باشد در ایشان در میان کسانیکه بر آیند بشمشیر از ایشان

فمنسوبة إلى سليمان بن كثير قال زرقان زعموا أن عليا كرم

پس منسوب اند بسلیمان گفت زرقان زعم کرده اند ایشان بدرستی علی رض

الله وجهه كان الإمام وأن بيعة أبي بكر وعمر خطأ لا يستحقان

بوده ست امام چرا که افضل عصر خود ست و بدرستی بیعت امت شیخین را ست خطا مستحق نبوده اند

إسم السبق وأن الأمة تركت الأصلح وأما البترية فمنسوبة

نام سبقت را بر علی لیکن این خطا منتهی بحد فسق نیست پیش ایشان هم امام اند و بدرستی امت گذاشت اصلح را

إلى الأبتر وهو النواء وكان يلقب به وزعموا أن بيعة أبي بكر

به ابتر و آن نوا است که لقب کرده شده ست به ابتر و زعم کرده اند بدرستی بیعت امت با بوبکر

وعمر ليست بخطاء لأن عليا ترك الإمارة وهم واقفون في

و عمر نیست خطا زیرا که علی رض بر رغبت خود گذاشت امیری را برای ایشان و ایشان توقف دارند در

عثمان ويقولون علي إمام حين بويع وأما النعيمية فمنسوبة

حق عثمان که امام برحق ست یا نه و میگویند که علی رض امام ست وقتیکه بیعت کرده شد او را و اما نعیمیه پس منسوب اند

إلى نعيم بن اليمان وهي تقول بقول الأبترية إلا أنها تبرأت

به نعیم و آن نعیمیه میگویند ابتریه را لیکن ایشان بیزار شده اند

من عثمان بن عفان رض عنه وكفرت به وأما اليعقوبية

از عثمان و منکر شده اند باو نسبت نیکو و اما یعقوبیه

اقاویلهم تبرئیه بالعلم من الزيدية والجرية ابن سعيد بعنزة نعيق الابتر

يقولون بأبي بكر وعمر رض وينكرون الرجعة وهي تنسب
پس میگویند بابی بکر و عمر رض که امام برحق اند و منکر اند بازگشت او را پس این فرقه منسوب

الى رجل يقال له يعقوب ومنهم من تبرأ من أبي بكر وعمر
بمردیکه گفته میشود او را یعقوب و بعضی از ایشان بیزار شده اند از شیخین رض

رض ويقول بالرجعة فصل وأما الرافضة فالاربعة عشر
و میگویند بازگشت را او نیز اما رافضه پس چهارده

فرقة التي تفرعت عنها فأولها القطعية سموا بذلك لقطعهم
فرقه اند که متفرق شده اند ازایشان پس نخستین ایشان قطعیه است نامیده شده اند باین نام از جهت

على موت موسى ابن جعفر ساقوا الامامة الى محمد بن الحنيفة و
بموت موسی بن جعفر و در آمدند ایشان امامت را محمد بن حنفیه و

هو القائم المنتظر والثانية الكيسانية وهي منسوبة الى كيسان
اوست امام قایم که انتظار کرده میشود و دوم فرقه کیسانیه اند

يقولون بامامة محمد بن الحنفية لانه دفع اليه الراية بالبصرة
میگویند امامت محمد بن حنفیه زیراکه داده شد علم را باو در بصره

والثالثة الكربية وهم اصحاب ابن كريب الضرير والرابعة
و فرقه سیوم کربیه است و ایشان اصحاب ابن کریب ابد و اند و فرقه چهارم

المغيرية وهم اصحاب المغيرة وهو امامهم الى خروج المهدي
مغیریه و ایشان یاران مغیره اند و آن مغیره امام ایشان است تا برآمدن مهدی

والخامسة المحمدية وقد زعمت ان القائم محمد بن عبد الله بن
و فرقه پنجم محمدیه است و تحقیق زعم کرده اند مر ایشان که امام قایم محمد بن عبد الله بن

الحسن ابن الحسين وانه اوصى الى ابي منصور دون بني
حسن است و بدرستی او وصیت کرد عهد امامت را بابی منصور نه بنی

هاشم كما اوصى موسى عليه السلام الى يوشع بن نون دون
هاشم چنانکه وصیت کرد موسی علیه السلام عهد خلافت را در بنی اسرائیل به یوشع نه باولاد

ولده وولد هارون واما السادسة فالحسينية زعمت ان
خود و نه باولاد هارون و اما فرقه ششم از رافضه پس حسینیه است زعم کرده اند ایشان

ابا منصور اوصى الى ولده الحسين بن ابي منصور وهو
ابو منصور وصیت کرد خلافت خود بحسین بن ابی منصور و او ست

الامام بعده واما الناووسية لقبوا به لانهم نسبوا الى ناوس
امام پسر از وی و اما فرقه هفتم ناووسیه لقب کرده شده اند باین نام زیراکه نسبت کرده شده اند

البصري الذي هو رئيسهم ويقولون بامامة جعفر وانه

بصرے کہ سردار ایشان بود و میگویند بامامت جعفر صادق و بدرستے او

حي لم يمت بعد وانه قائم وهو المهدي واما الاسماعيلية

نمردہ ست و او قایم ست و موجود ست و مہدے موعود و اما فرقہ مسمی اسماعیلیہ

فقد قالوا ان جعفر ميت والامام بعده اسماعيل وقالوا

پس گفتہ اند باینکہ بدرستی جعفر صادق مردہ ست و امام پسر او اسماعیل ست و گفتہ اند

انه يملك وهو المنتظر واما القرامضية فهم يسوقون

کہ او مالک زمین خواہد شد و او ست مہدے کہ انتظار بردہ میشود بخروج وی و اما فرقہ قرامضیہ پس میکشند

الامامة الى جعفر وان جعفرا نص على درايته محمد بن اسمعيل

امامت را تا جعفر و بدرستے جعفر نص کرد بر درایت و علم محمد بن اسماعیل کہ او امام خواہد شد

ومحمد لم يمت وهو حي وهو المهدي واما المباركية

و محمد نمردہ ست و او زندہ ست اکنون و او ست مہدے منتظر و اما فرقہ دیگر مبارکیہ

فمنسوبة الى رئيسهم المبارك زعموا ان محمد بن اسمعيل مات

پس منسوب ست بسوے سردار خویش کہ مبارک ست زعم کردہ اند بدرستے محمد بن اسماعیل مرد

وان الامامة في ولده واما التميطية فمنسوبة الى رئيسهم

و بدرستے امامت در اولاد او ست و اما فرقہ یازدہم تمیطیہ پس منسوب ست بسوے سردار ایشان

٢٢٥ يقال له يحيى بن تميط زعموا ان الامام جعفر ثم بني جعفر

کہ گفتہ اند او را یحیی بن تمیط زعم کردہ اند بدرستے امام جعفر ست پس امامت در بنی جعفر ست

ثم في ولده واما العمارية يقال لهم الافطحية لان عبد

پس در اولاد او بنا بر اعتقاد او و اما فرقہ دوازدہم عماریہ ست و گفتہ میشود ایشانرا افطحیہ زیراکہ عبد الله

الله بن جعفر كان افطح الرجلين يقولون ان الامام بعد جعفر

بن جعفر بودہ ست عریض و سطبر دو پاے او میگویند امام پس جعفر

ابنه عبد الله ثم عدد كثير واما الممطورية سموا بذلك

پسر او ست عبد الله و این عماریہ جماعہ کثیر ست اما فرقہ سیزدہم ممطوریہ نامیدہ شدہ اند باین نام

لانهم ناظروا يونس بن عبد الرحمن وهو من القطعية الذين

زیراکہ مناظرہ کردہ اند بیونس و آن یونس از فرقہ قطعیہ ست کہ

يقطعون على موت موسى بن جعفر فقال لهم يونس انتم اهون

قطع میکنند بموت موسے بن جعفر پس گفت مر ایشانرا یونس شما یان خوار تر

من الكلاب الممطورة فلزمهم هذا اللقب ويسمون الواقفة

از سگان باران زدہ شدہ پس چسپید بایشان این نام و نامیدہ شدہ اند واقفہ

لِتَوَقُّفِهِمْ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَقَوْلِهِمْ هُوَ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ وَلَا يَمُوتُ

از جهت ایستادن ایشان بر موسی بن جعفر و بعد ازو قایل امامت نیستند و گفتن ایشان که موسی زنده است و نخواهد مرد

وَهُوَ الْمَهْدِيُّ عِنْدَهُمْ وَأَمَّا الْمُوسَوِيَّةُ فَسُمُّوا بِذَلِكَ لِتَوَقُّفِهِمْ

و اوست مهدی موعود نزد ایشان و اما فرقهٔ چهارم موسویه نامیده شده اند بدین نام از جهت توقف و تردد

فِي مُوسَى وَقَوْلِهِمْ لَا نَدْرِي أَمَيِّتٌ هُوَ أَمْ حَيٌّ وَقَالُوا إِنْ صَحَّتْ

در شان موسی بن جعفر و گفتن ایشان که نمیدانیم که زنده است یا مرده و گفته اند که اگر صحیح باشد

إِمَامَةُ غَيْرِهِ أَنْفَذُوهَا وَأَمَّا الْإِمَامِيَّةُ فَيَسُوقُونَ الْإِمَامَةَ إِلَى

امامت غیر موسی نافذ میکنند آن امامت را و اما امامیه پس میرانند امامت را بسوی

مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَأَنَّهُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَظْهَرُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ

محمد بن عسکری و اوست امام قایم منتظر که ظاهر خواهد شد پر خواهد کرد زمین را

عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَأَمَّا الزُّرَارِيَّةُ فَهُمْ أَصْحَابُ زُرَارَةَ ادَّعَى

از عدل چنانچه پر شده است از ستم و اما زراریه پس ایشان اصحاب زراره است دعوی کردن

زراره

مَا ادَّعَتِ الْعَمَّارِيَّةُ وَقِيلَ إِنَّهُ تَرَكَ مَقَالَتَهَا وَأَنَّهُ سَأَلَ عَبْدَ

چیزی را که دعوی کرد عماریه و گفته شده است که بدرستی او ترک کرد سخن عماریه را و بدرستی او پرسید عبد

اللّٰهِ بْنَ جَعْفَرٍ عَنْ مَسَائِلَ وَلَمْ يَعْلَمْهُ فَصَارَ إِلَى مُوسَى بْنِ

الله بن جعفر را از چند مسایل و تعلیم نکرد عبد الله او را آن مسایل پس برگشت بسوی موسی بن

جَعْفَرٍ فَقَدْ شُبِّهَتْ مَذَاهِبُ الرَّوَافِضِ بِالْيَهُودِيَّةِ قَالَ الشَّعْبِيُّ

جعفر پس بتحقیق تشبیه داده شده اند مذهبهای روافضه را بیهودیه گفت شعبی رح

مَحَبَّةُ الرَّوَافِضِ مَحَبَّةُ الْيَهُودِ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ

مبتلا شده اند با دوستی رافضیه یعنی محبت ایشان بمیل یهود است و گفته اند یهود لایق نیست امامت

إِلَّا لِرَجُلٍ مِنْ آلِ دَاوُدَ وَقَالَتِ الرَّافِضَةُ لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ

مگر مردی را از اولاد داود علیه السلام و گفته اند روافض لایق نیست امامت

إِلَّا لِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَا جِهَادَ

مگر مردی را که از اولاد علی ابن ابی طالب باشد و گفته اند یهود نیست جهاد

عیسی

فِي سَبِيلِ اللّٰهِ حَتَّى يَخْرُجَ الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ وَيَنْزِلَ بِسَبَبٍ مِنَ السَّمَاءِ

در راه خدا تا آنکه برآید کور که دجال است و فرود آید عیسی بیک سبب از آسمان

وَقَالَتِ الرَّوَافِضُ لَا جِهَادَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ حَتَّى يَخْرُجَ الْمَهْدِيُّ

و گفته اند روافضه نیست جهاد در راه خدا تا آنکه برآید امام مهدی

وَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ وَتُؤَخِّرُ الْيَهُودُ صَلٰوةَ الْمَغْرِبِ حَتَّى

و ندا کند ندا کننده از آسمان که این مهدی آخر الزمان است و تاخیر میکنند یهود نماز مغرب تا

تشتبك النجوم وكذلك الروافض يؤخرونها واليهود تزول

در هم تابند ستارها و همچنین روافض تاخیر میکنند مغرب را و یهود مایل میشوند

عن القبلة شيئا وكذلك الرافضة واليهود تسدل في الصلوة

از قبله چیزے و همچنین روافض و یهود اسدال میکنند در نماز

وكذلك الرافضة واليهود تسدل أثوابها في الصلوة وكذلك

و همچنین اند روافض و یهود اویزان میکنند جامهاے خود را در نماز و همچنین اند

الروافض واليهود تستحل دم كل مسلم وكذلك الروافض و

روافض و یهود حلال میدانند خون هر مسلم و همچنین روافض و

اليهود لا ترى على النساء عدة وكذلك الرافضة واليهود

یهود نمی بینند بر زنان عدت و همچنین روافض عدت را متعه نگاه نمیدارند و یهود

لا ترى في الطلاق الثلث شيئا وكذلك الروافضة واليهود

نمی بینند در سه طلاق چیزے را و هم چنین روافض و یهود

حرفت التورية وكذلك الرافضة حرفوا القرآن لأنهم قالوا

تحریف و تغیر کرده اند توریت را و هم چنین روافضیه تغیر کرده اند قرآن را زیرا که ایشان گفته اند

القرآن غير وبدل وخولف بين نظمه وترتيبه وأحيل عما

قرآن تغیر و تبدیل کرده شده است و مخالفت کرده شده است در نظم و ترتیب او و گردانیده شده است از آن

أنزل عليه وقرئ على وجوه غير ثابتة عن الرسول وأنه قد

فرود آورده شده است بران ترتیب و خوانده شده است بر طرق ناثابت شده است از رسول ع و بدرستی تحقیق

نقص منه وزيد فيه واليهود يبغضون جبرئيل عليه السلام

کم کرده شده است از و و زیاده کرده شده است درو و یهود دشمنی میکنند جبرائیل را علیه السلام

ويقولون هو عدونا من الملئكة وكذلك صنف من الروافض

و میگویند او دشمن ماست از فرشتها و هم چنین گروهے از روافض

يقولون غلط جبرئيل عليه السلام بالوحي الى محمد صلى الله عليه وسلم

میگویند غلط کرد جبرائیل ع بوحے آوردن بمحمد صلعم

وانما بعث الى علي رض لكن بوابا لهم الى آخر الدهر **فصل**

و جز اینکه فرستاده شد بسوے علی رض دروغ گفته اند ...

واما المرجئة ففرقها اثنى عشر فرقة الجهمية والصالحية

و اما مرجیه پس گروهاے ایشان دوازده اند گروهاے ایشان جهمیه

والشمرية واليونسية واليونانية والنجارية والغيلانية

وَالشَّبِيبِيَّةُ وَالْحَنَفِيَّةُ وَالْمُعَاذِيَّةُ وَالْمَرِيسِيَّةُ وَالْكَرَامِيَّةُ وَ

إِنَّمَا سُمُّوا الْمُرْجِئَةَ لِأَنَّهَا زَعَمَتْ أَنَّ الْوَاحِدَ مِنَ الْمُكَلَّفِينَ إِذَا

جز اینکه نامیده اند مرجیه زیرا که آن فرقه زعم کرده اند بدرستی یکے از مکلفان وقتیکه

قَالَ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ وَفَعَلَ بَعْدَ ذٰلِكَ سَائِرَ الْمَعَاصِي

گفت کلمه توحید را و کرد پس از گفتن کلمه توحید همه گناهان را

لَمْ يَدْخُلِ النَّارَ أَصْلًا وَأَنَّ الْإِيمَانَ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ وَالْأَعْمَالُ الشَّرَائِعُ

نے آید در دوزخ هرگز و بدرستے ایمان قول ست بے عمل و نه جز ایمان ست و نه شرط

وَالْإِيمَانُ قَوْلٌ مُجَرَّدٌ وَالنَّاسُ لَا يَتَفَاضَلُونَ فِي الْإِيمَانِ وَأَنَّ

و ایمان گفتن کلمه توحید ست خالے از عمل و مردم با یکدیگر زیادتے ندارند در ایمان و بدرستی

إِيمَانَهُمْ وَإِيمَانَ الْمَلٰئِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَاحِدٌ لَا يَزِيدُ وَلَا يَنْقُصُ

ایمان ایشان و ایمان فرشتگان و ایمان پیغمبران یکے ست نه زیاده میشود نه کم

وَلَا يُسْتَثْنٰى فِيهِ فَمَنْ أَقَرَّ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَعْمَلْ فَهُوَ مُؤْمِنٌ فَصْلٌ

و نه استثنا کرده میشود در وی یعنی ان شاء الله نه با ایمان نتوان گفت پس کسی که اقرار بزبان کرد و عمل نکرد او مومن ست

وَأَمَّا الْجَهْمِيَّةُ فَمَنْسُوبَةٌ إِلَى جَهْمِ بْنِ صَفْوَانَ وَكَانَ يَقُولُ

اما جهمیه پس منسوب ست به جهم بن صفوان و بوده ست که می گفت

الْإِيمَانُ هُوَ الْمَعْرِفَةُ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَجَمِيعِ مَا جَاءَ مِنْ عِنْدِهِ فَقَطْ

ایمان آن شناختن ست بخدا و رسول او و هر چیزیکه آمده از پیش خدا تعالے نیس و بس یعنی عمل

وَيَزْعُمُونَ أَنَّ الْقُرْاٰنَ مَخْلُوقٌ وَأَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى لَمْ يُكَلِّمْ مُوسٰى وَأَنَّهُ

و زعم میکنند بدرستی قرآن کلام خدا تعالے مخلوق و حادث ست و بدرستے حق تعالے سخن نکرد موسے را و بدرستی

تَعَالٰى لَمْ يَتَكَلَّمْ وَلَا يُرٰى وَلَا يُعْرَفُ لَهٗ مَكَانٌ وَلَيْسَ لَهٗ عَرْشٌ وَلَا

حق تعالے سخن نکرد با هیچکس و نه دیده میشود و دانسته نمیشود او را جاے و نیست مر او را تخت و نه

كُرْسِيٌّ وَلَا هُوَ عَلَى الْعَرْشِ وَأَنْكَرُوا الْمَوَازِينَ وَعَذَابَ الْقَبْرِ وَكَوْنَ

کرسے و نه او مستوے ست بر عرش و انکار کرده اند میزان را و عذاب قبر را و بودن

الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مَخْلُوقَتَيْنِ وَادَّعَوْا أَنَّهُمَا إِذَا خُلِقَتَا تَفْنَيَانِ

بهشت و دوزخ پیدا کرده شده اکنون و دعوے کرده اند بدرستی آن بهشت و دوزخ وقتیکه پیدا کرده شوند فانی میشوند

وَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُكَلِّمُ خَلْقَهٗ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا

و بدرستی حق تعالے سخن نمیکند با خلق خود و نه نظر میکند بسوے ایشان روز قیامت و

يَنْظُرُ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى وَلَا يَرَوْنَهٗ فِيهَا وَأَنَّ الْإِيمَانَ مَعْرِفَةٌ

و نظر نمیکنند اهل بهشت بسوے خدا تعالے و نخواهند دید خدا را در بهشت و بدرستی ایمان شناخت

القلب دون اقرار اللسان وانكروا جميع صفات الحق عز و

جل تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا واما الصالحية فانها سميت

بذلك لقولها بمذهب ابي الحسين الصالحي وكان يقول الايمان

هو المعرفة والكفر هو الجهل وان قول من قال ثالث ثلاثة ليس

بكفر وان كان لا يظهر الا ممن كان كافرا وان لا عبادة الا

الايمان واما اليونسية فمنسوبة الى يونس البري وزعم

ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة لله عز وجل وان

من ترك خصلة منها فهو كافر واما التمرية فمنسوبة الى

ابي تمر زعم ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة والاقرار

بانه واحد ليس كمثله شيء وذلك باجتماعه ايمان وقال ابو

تمر لا اسمي من ركب الكبيرة فاسقا على الاطلاق دون ان

اقول فاسق في كذا وكذا واما اليونانية فمنسوبة الى يونان

زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله ورسله وما لا يجوز

في الفعل لا يفعله واما النجارية فمنسوبة الى محمد حسين بن

محمد النجاري يقولون ان الايمان هو المعرفة بالله وبرسله و

٢٢٩

فرائضه المجتمع عليها والخضوع له والاقرار باللسان فمتى جهل

در فرضها که متفق علیه اند و فروتنی کردن مر خدا را و اقرار کردن بزبان پس هر گاه که جاهل شد

منه شيئًا وقامت عليه الحجة ولم يقرّ به كان كافرًا واما

ازین امور چیزی را باشد دلیل و اقرار نکرد باو باشد کافر و اما

الغيلانية فمنسوبة الى غيلان وافقوا الشمرية وزعموا ان

غیلانیه پس منسوب است بسوی غیلان موافق اند شمریه را در ما تقدم و زعم کرده اند بدرستی

العلم بحدوث الاشياء ضروري والعلم بالتوحيد هو العلم

علم به بودن اشیاء نو پیدا شده ظاهر است احتیاج بدلیل ندارد و علم بیگانگی حق همین علم

باللسان وفي حكاية زرقان ان غيلان كان يقول بان الايمان

بزبان است و در حکایت زرقان واقع است بدرستی غیلان بوده است که میگفت اینکه ایمان

هو الاقرار باللسان وهو التصديق واما الشبيبية فهم اصحاب

همین اقرار زبانی است و همین اقرار تصدیق است و اما شبیبیه پس ایشان اصحاب

محمد بن شبيب زعموا ان الايمان هو الاقرار بالله والمعرفة بوحدانيته

محمد بن شبیب هستند زعم کرده اند بدرستی ایمان همین اقرار کردن بخدا است و شناختن او را بیگانگی در ذات و

ونفي التشبيه عنه وزعم محمد ان الايمان كان في ابليس و

و نفی کردن مشابهت اجسام ازو و زعم کرده است محمد بدرستی ایمان بوده است در ابلیس و

انما كفر لاستكباره واما الحنفية فهم بعض اصحاب ابي حنيفة

جز این نیست که کافر شده است از جهت بزرگ پنداشتن خود را اما حنفیه پس یاران ابی حنیفه کوفی اند

النعمان بن ثابت زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله

که نامش نعمان بن ثابت است زعم کرده اند بدرستی ایمان شناخت و اقرار است بخدا

ورسوله وبما جاء من عنده جملة على ما ذكره البرهوتي في كتاب

و رسول او و بهر چیزی که آمده است از پیش خدا تعالی بطریق اجمال چنانچه ذکر کرده است برهوتی در کتاب

الشجرة واما المعاذية فمنسوبة الى معاذ الموصلي كان يقول من

شجره و اما معاذیه پس منسوب است بمعاذ بوده است که میگفت هر که

ترك طاعة الله يقال له انه فسق ولا يقال فاسق والفاسق

ترک کرد فرمانبرداری خدا را گفته میشود او را که فسق کرد و نه گفته شود او را فاسق بصیغه اسم فاعل که دلالت بر دوام دارد و فاسق

ليس بعدوّ لله ولا وليّ لله واما المريسية فمنسوبة الى بشر

نه دشمن خدا است و نه دوست است مومن است و دشمن کافر و فاسق ازین هر دو بیرون است و اما مریسیه پس منسوب اند به بشر

المريسي يزعمون ان الايمان هو التصديق وان التصديق

مریسی زعم میکنند بدرستی ایمان همین گرویدن است و گرویدن

يكون بالقلب واللسان وإلى هذا كان يذهب ابن الراوندي

وزعم أيضاً أن السجود للشمس ليس بكفر ولكنه أمارة الكفر

فصل وأما الكرامية فمنسوبة إلى أبي عبد الله بن كرام

زعموا أن الإيمان هو الإقرار باللسان دون القلب وأن المنافقين

كانوا مؤمنين في الحقيقة ومن قولهم أن الاستطاعة تتقدم

الفعل مع وجود كونها مقارنة له بخلاف ما قال أهل السنة

من أنها مع الفعل ولا يجوز أن يتقدمه من غير شرط ومؤلفو

كتبهم أبو الحسين الصالحي وابن الراوندي ومحمد بن شبيب

والحسين بن محمد النجار وأكثر ما يكون مذهبهم بالمشرق و

نواحي خراسان **فصل** في ذكر مقالة المعتزلة والقدرية

وإنما سموا المعتزلة لاعتزالهم الحق وقيل لاعتزالهم أقاويل

المسلمين لأن الناس كانوا مختلفين في مرتكب الكبيرة فقال

بعضهم هم مؤمنون بما معهم من الإيمان وقال بعضهم هم

كافرون فأحدث واصل بن عطاء قولاً ثالثاً وفارق المسلمين

واعتزل المؤمنين فقال إنهم ليسوا بمؤمنين ولا كافرين فسموا

بذلك المعتزلة وقيل انما سموا بذلك لاعتزالهم مجلس

باين سبب معتزله و گفته شده است که نامیده شد ایشان را باین نام از کناره گرفتن ایشان از مجلس

الحسن البصري رحمة الله عليه فمرّ الحسن بهم وقال هؤلاء

حسن بصری پس گذر کرد حسن بر ایشان و گفت ایشان

معتزلة فلقبوا بذلك وهم يقتدون بعمرو بن عبيد ولما

معتزله اند پس لقب کرده شد باین نام و ایشان پیروی میکنند عمرو را و هرگاه

غضب الحسن البصري على عمرو بن عبيد وتب في ذلك

که خشم آمد حسن بصری را بر عمرو عتاب کرده شد حسن بصری را در آن

فقال أتعاتبوني في رجل رأيته يسجد للشمس من دون الله

پس گفت امام حسن بصری آیا عتاب میکنند مرا در حق مرد که دیده ام او را که سجده میکند آفتاب را از غیر خدا

في المنام وسموا قدرية لردهم قضاء الله عز وجل وقدره

در خواب و نامیده شد ایشان را نیز قدریه از جهت رد کردن ایشان قضای حق تعالی و قدر او را

في معاصي العباد واثباتهم لها بانفسهم ومذهب المعتزلة

در گناهان بندها و اثبات کردن ایشان آن معاصی را بذات خود [illegible] قدرت حق و مذهب

والجهمية والقدرية في نفي الصفات واحد وقد ذكرنا

این سه گروه یکیست در نفی صفات زایده بر ذات و تحقیق ذکر کردیم

بعض مذاهبهم في الاعتقاد ومؤلفو كتبهم ابو الهذيل وجعفر

بعضے مذهبهای ایشان را در اعتقاد و تصنیف کنندگان کتابهای ایشان اینها هم اند

بن حرب الخياط والكعبي وابو هاشم وابو عبد الله البصري

وعبد الجبار بن احمد الهمداني واكثر ما يكون مذهبهم

و اکثر جاهای بودن مذهب ایشان

بالعسكر والاهواز وجهرم وهم ست فرق الهذلية والنظامية

این جاها است و این معتزله شش فرقه اند مسمی باین نامها

والمعمرية والجبائية والكعبية والبهشمية والذي

و احکام که

اجتمعت عليه فرق المعتزلة نفي الصفات باجمعها فنفت

که جمع شده اند بر او گروههای معتزله نفی صفات زایده بر ذات [illegible] پس نفی کرده اند

ان يكون له عز وجل علم وقدرة وحيوة وسمع وبصر و

اینکه باشد مر او را علم و قدرت و زندگانی و شنوایی و بینایی

۲۳۲

معتزلۂ بغداد ... کتاب الملل والنحل ۱۲

۲۳۳

كذلك نفى الصفات المثبتة بالسمع من الاستواء والنزول

همچنین نفی کرده اند صفات که ثابت کرده شده اند بشرع از استوا که مذکور در آیة الرحمن علی العرش استوی و نزول

وغير ذلك واجتمعت ايضا على ان كلام الله محدث وارادته

و اتفاق کرده اند نیز بر اینکه کلام خدا حادث است مرکب از صورت و حرف و اراده

محدثة وانه تكلم بكلام خلقه في غيره ويريد بارادة محدثة

نیز محدث است و بدرستی حق تعالی متکلم است بکلامی که پیدا کرده است او را در غیر خود و اراده میکند ممکنات را باراده

لا في محل وانه تعالى يريد خلاف معلومه ويريد من عباده

که محدث است نه در محل و بدرستی حق تعالی میخواهد خلاف چیزی که دانسته است و میخواهد ایمان کافر و طاعت فاسق و

ما لا يكون ويكون ما لا يريد وانه تعالى لا يقدر على مقدورات

چیزی که نخواهد شد ایمان کافر و طاعت فاسق و بدرستی حق تعالی قدرت ندارد بر مقدورات

غيره بل يستحيل ذلك وانه لم يخلق افعال عبيده بل هم الخالقون

غیر خود بلکه محال است این کار و بدرستی حق تعالی پیدا نکرده است افعال بندهای خود بلکه ایشان پیدا کننده افعال

لها دون ربهم وان كثيرا ما يتغذاه الانسان لم يرزقه الله اذا

خود ایشانند غیر پروردگار ایشان و بدرستی اکثر چیزی که میخورد آدمی روزی نداده است او را حق تعالی وقتیکه

كان حراما وانما الذي يرزق الله الحلال دون الحرام وان

باشد حرام و جز اینکه روزی میدهد او را حق تعالی حلال است نه حرام و بدرستی

الانسان قد يقتل دون اجله والقاتل يقطع اجله قبل حينه

آدمی کشته میشود بی اجل خود و کشنده میبرد اجل مقتول را پیش از وقت موت او

وان من ارتكب كبيرة من الموحدين وان لم يكن كفرا فانه

و بدرستی هر که گناه کبیره کرد از مسلمانان اگرچه او کافر نمیشود پس بدرستی

يخرج بها من ايمانه ويخلد في النار ابد الابدين وتبطل جميع

بر آید با آن گناه کبیره از ایمان خود و همیشه در آتش باشد ابدا و باطل میشود جمیع

حسناته وابطلوا شفاعة النبي صلى الله عليه لاهل الكبائر

نیکیهای او و باطل کرده اند شفاعت پیغمبر از برای اهل کبائر

واكثرهم نفوا عذاب القبر والميزان ورأوا الخروج على السلطان

و بیشتر ایشان نفی کنند عذاب گور و ترازو را و روا داشته اند برآمدن بر پادشاه

وترك طاعته وانكروا انتفاع الميت بدعاء الحي له والصدقة

و ترک کردن فرمانبرداری او را و انکار کرده اند نفع گرفتن مرده بدعای زنده مر او را و صدقه دادن

عنه ووصول ثوابها اليه وزعمت ايضا ان الله سبحانه لم

از او و رسیدن ثواب آن دعا و صدقه بسوی او و زعم کرده اند نیز بدرستی خدا تعالی

٢٣٤

يكلّم آدم ونوحا وابراهيم وموسى وعيسى ومحمدا صلوات الله

سخن میگفتند با آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله ص

عليهم اجمعين ولا جبرائيل ولا ميكائيل ولا اسرافيل ولا

و نه جبرائیل و نه میکائیل و نه اسرافیل و نه

حملة العرش ولا ينظر اليهم مثل ما يكلم ابليس واليهود والنصارى

بردارندهای عرش و نظر نمیکنند بسوی ایشان چنانچه سخن میکنند با شیطان و جهودان و ترسایان

واما الذى انفردت به كل فرقة منها اما الهذلية فقد انفرد

واما احکام که جدا شده اند هر گروه بآن احکام اما هذلیه پس تحقیق جدا شده است

شيخهم ابو الهذيل بان لله علما وقدرة وسمعا وبصرا وان

پیر ایشان ابو الهذیل بانکه درستی خدا را علم و قدرت و سمع و بصر هست و بدرستی

كلام الله بعضه مخلوق وبعضه غير مخلوق وهو قوله تعالى

کلام خدا باره او پیدا کرده شده است و باره او قدیم است غیر مخلوق و آن قول خدا تعالی است

كن وقال ان الله تعالى ليس بخلاف خلقه وان مقدور الله

که لفظ کن است که واسطه است در مخلوق تمام و گفته است حق تعالی بدرستی حق تعالی نیست مخالف مر خلق خود را و بدرستی

متناهى تبقى اهل الجنة لا حركة لهم والله تعالى لا يقدر

نهایت دارد می باقی خواهند ماند اهل بهشت که حرکت ندارند ایشان و الله تعالی قادر نیست

على تحريكهم ولا هم يقدرون على ذلك وجوّز ان يكون الميت

بر حرکت دادن اهل بهشت و ایشان نیز قادر نیستند بر آن حرکت و روا داشته است اینکه باشد مرده

والمعدوم والعاجز يفعل الافعال وابى ان يكون الله تعالى لم

و معدوم و عاجز بکند کارها و انکار کرد اینکه باشد حق تعالی

يزل سميعا واما النظامية كان شيخهم النظام يقول ان الجمادات

همیشه شنوا و اما نظامیه بوده است پیر ایشان نظام میگوید بدرستی جمادات

تفعل بايجاب الخلقة وكان ينفى الاعراض الا الحركة الاعتمادية

میکنند بواجب گردانیدن ایشان پیدا کننده چیزی را و بوده است نفی میکرده همه اعراض را مگر حرکت که پیدا میشود از اعتماد

ويقول ان الانسان هو الروح وان احدا لم ير النبي صلى الله عليه وسلم

و میگفت بدرستی انسان همین روح است و بدرستی هیچ کس ندیده پیغمبر را ص

وانما رأى ظرفه يعني جسمه وخرق الاجماع فقال من ترك

و جز اینکه دیده ظرف جسم او را یعنی تن او که ظرف روح بود و پاره کرد اجماع امت را چه اجماع امت را حجت میشناسند [illegible]

الصلوة عامدا ذاكرا فلا اعادة عليه وكان ينفي اجماع الامة

نماز را دانسته هم و یاد دارنده پس نیست باز گزاردن بر وی [illegible] اجماع

ويجوز اجماعها على باطل ويقول ان الايمان مثل الكفر والطاعة

و روا است اتفاق کردن امت بر باطل و میگوید بدرستی ایمان مانند کفر و طاعت

كالمعصية وفعل النبي صلى الله عليه وسلم كفعل ابليس اللعين وان سيرة عمر

همچو معصیت است و فعل پیغمبر همچو فعل شیطان است و بدرستی خصلت عمر

وعلي كسيرة الحجاج فلذا التزم ذلك وذكر انه كان يقول

و علی همچو خصلت حجاج است و جز اینکه لازم گرفت بر خود این سخن را زیراکه او بوده است که میگفت

الحيوان كله جنس واحد وزعم ان القرآن ليس بمعجز في نظمه و

زنده ها همه یک جنس اند و اتحاد جنس مستلزم اتحاد آثار است و این هر دو سخن باطلست و زعم کرده است بدرستی قرآن نیست معجز [illegible]

ان الله تعالى ليس بقادر على تحريق الطفل ولو كان على شفير

و بدرستی خدای تعالی نیست قادر بر سوختن طفل اگرچه باشد بر کناره

جهنم ولا على طرحه فيها وهو اول من قال بالكفر من اهل القبلة

دوزخ و نه قادر است بر انداختن طفل در دوزخ چه قبایح بیش او مقدور حق نیست و [illegible]

وكان يقول ان الجسم يتجزى الى ما لا غاية له وكان يقول ان

و بوده است میگفت بدرستی جسم میتواند منقسم گردد تا جایی که نهایت ندارد و بوده است که میگفت بدرستی

۲۳۵ الحيات والعقارب والخنافس في الجنة وكذلك الكلاب والخنازير

مارها و کژدم و خنافس در بهشت اند و هم چنین سگ و خوک در

في الجنة واما المعمرية فكان شيخهم المعمر يقول بقول اهل

بهشت اند اما معمریه پس بوده است پیر ایشان معمر میگوید بقول اهل

الطبائع ويجاوز ويزعم ان الله تعالى لم يخلق لونا ولا طعما

طبایع نسبت افعال بطبایع میکند و میگذرد از اینها و زعم کرده است بدرستی حق تعالی نه پیدا کرده است رنگ را و طعم را

ولا رائحة ولا موتا ولا حيوة وان ذلك كله فعل الجسم بطبعه

و نه بوی را و نه موت را و نه حیوة را و بدرستی اینها فعل جسم اند بسبب طبیعت او که مقتضی این آثار است

وكان يقول ان القرآن فعل الاجسام وليس هو بفعل الله وانكر

و بوده است میگفت بدرستی قرآن فعل اجسام است چرا که از حرف و صوت است و حرف و صوت از جسم پیدا میشود

ان يكون الله تعالى قديما تبا له وابعده الله تعالى من هذه

که حق تعالی قدیم باشد هلاکت باد او را و دور دارد او را حق تعالی از این

الامة واما الجبائية فكان شيخهم الجبائي يخرق الاجماع و

امت و اما جبائیه پس بوده است پیر ایشان جبائی پاره کرد اجماع امت را و

شذ عنه في اشياء منها انه كان يقول ان العباد خالقون

جدا شده است از اجماع در چیزها بعضی از آن چیزها اینکه بوده است میگفت بدرستی بنده ها خالق اند

لا نعلم انهم لم يسبقه الى هذه احد وكان يقول ان الله تعالى

نتعالی خود را ... نمیدانیم که پیش گرفته است بسوی این قول هیچ کسی و بوده است که میگفت بدرستی که خدای تعالی

اختبل نساء العالمين بخلقه الحبل فيهن وكان يقول ان الله

آبستن کرد زنان جهانیان را با آنکه پیدا کرد حمل را در ایشان و بوده است که میگفت بدرستی حق تعالی

تعالى مطيع لعباده اذا فعل ما ارادوه وقال من حلف ان يعطى

فرمانبردار بندهاء خویش است و چون کند چیزیکه خواسته اند بندها و گفت بدرستی کسیکه سوگند خورد و آنکه بدهد

غريمه حقه غدا واستثنى في ذلك بقوله ان شاء الله لم ينفعه

وام دار خود را حق او فردا و استثنا کرد ... بقول خود انشاء الله ... سود نمیکند او را

الاستثناء فاذا لم يعط حنث وكان يقول ان من سرق خمسة

استثنا پس چون ... وعده ... حانث شود و کفارت لازم شود و بوده است میگفت کسی که دزدید

دراهم كان فاسقا وان نقصت منه حبة لم يفسق واما

... باشد فاسق و اگر کم باشد یکدانه از پنج درم فاسق نمیشود و اما

البهشمية الى ابي هاشم بن الجبائي وكان ابو هاشم يجوز

بهشمیه منسوب است بابی هاشم پسر جبائی و بوده است ابوهاشم روا میداشت

ان يكون المكلف قادرا وهو لا يكون فاعلا ولا تاركا فيعاقبه

اینکه باشد مکلف قادر و آن مکلف نباشد فاعل و نه تارک فعل پس عذاب کند او را

الله تعالى على فعل وكان يقول من تاب من سائر الذنوب الا

خدای تعالی بر فعل و بوده است میگفت کسی که توبه کرد از همه گناهها ...

ذنبا واحدا لم تصح توبته فيما تاب منه واما الكعبية فمنسوبة

از یک گناه درست نیست توبه او در آن گناهها که از او توبه کرده است اما کعبیه منسوب است

الى ابي القاسم الكعبي وكان بغدادي المذهب فانكر ان يكون

بابی قاسم و بوده است مذهب او مذهب معتزله بغداد پس انکار کرد اینکه باشد

الله سميعا بصيرا وان يكون مريدا بالحقيقة وان ارادة الله

حق تعالی شنوا و بینا و اینکه صفت اراده داشته باشد حقیقت و بدرستی اراده حق تعالی

تعالى من فعل عباده هو الامر به وارادته من فعل نفسه هو علمه

فعل بنده را همین فرمودن است ... و اراده حق تعالی فعل خود را همین دانستن او

وعدم الاكراه وزعم ان العالم كله ملا وان المتحرك انما هو

... نابودن اکراه ... و زعم کرد که عالم همه پر است و جای خالی ...

الصفحة الاولى من الاجسام وان الانسان لو تدهن بدهن

صفحه نخستین از اجسام است ... و بدرستی انسان ...

٢٣٦

ومشى لم يكن هو المتحرك لكن الدهن متحرك وكان يقول ان

و رفت نباشد او متحرک لکن همان روغن که بظاهر او جهیده است و بوده است سلف میگفت بدرستی

القرآن محدث ولا يقول مخلوق فصل واما ذكر مقالة

قرآن نو پیدا شده است و نه میگفت که مخلوق است از جهت رعایت ظاهر لفظ حدیث در بیان سخنهای

المشبهة وهم ثلاث فرقة الهشامية والمقاتلية و

مشبهه و ایشان سه فرقه اند

الواسمية والذي اتفقت عليه الفرق الثلاثة ان الله

و چیزیکه اتفاق کرده اند بر وی فرقهای سه گانه اینست بدرستی حق تعالی

جسم وانه لا يجوز ان يعقل الموجود الا جسما والذي

جسم است و بدرستی که روا نیست این که ادراک کرده شود موجود را اگر جسم یعنی هر چه جسم نیست موجود نیست و

غلب عليهم التشبيه فرق الروافضة والكرامية الذي

غالب است در ایشان تشبیه گروهای روافض و کرامیه اند و کسی که

الف كتبهم هشام بن الحكم وله كتاب في اثبات الجسم

جمع و تصنیف کرده کتابهای ایشانرا هشام است و مراد او کتابیست در اثبات جسم حق تعالی

واما الهشامية فمنسوبة الى هشام بن الحكم فزعم ان

اما هشامیه پس منسوب اند بسوی هشام بن حکم پس زعم کرده اند

الله تعالى جسم طويل عريض عميق نور ساطع له قدر من

حق تعالی جسم است دراز و پهن و ستبر نوری درخشنده اندازه است از

الاقدار كالسبيكة الصافية يتحرك ويسكن ويقوم ويقعد

اندازه ها یعنی محدود است همچو نقره که صاف باشد حرکت و آرام دارد و قائم ایستادن و نشستن

وحكي عنه انه قال احسن الاقدار ان يكون سبعة اشبار

و حکایت کرده شده است از آن هشام بدرستی گفت بهترین مقدارها اینست که باشد مقدار هفت بدست

وقيل له ربك اعظم ام احد فقال ربي اعظم واما المقاتلية

و گفته شده است او را پروردگار تو بزرگ است یا کوه احد پس گفت پروردگار من بزرگ است و اما مقاتلیه

فمنسوبة الى مقاتل بن سليمان حكي عنه انه قال ان الله

پس منسوب است بمقاتل حکایت کرده شده است از او بدرستی او گفت حق تعالی

تعالى جسم وانه جثة على صورة الانسان لحم ودم وله جوارح

جسم است و او تن است بر صورت آدمی گوشت و خون است و مر او را اعضاست

واعضاء من رأس ولسان وعنق وانه في جميع ذلك لا يشبه

از سر و زبان و گردن و بدرستیکه در همه این اعضا مشابهت نیست

الأشياء ولا تشبهه **فصل** في ذكر مقالة الجهمية تفرد

جهم بن صفوان بأن الإنسان إنما ينسب إليه ما يظهر منه

جهم با آنکه بدرستی انسان جز این نیست که نسبت کرده میشود بسوی او چیزی که ظاهر میشود از او

على المجاز لا على الحقيقة كما يقال طالت النخلة وأدركت

بطریق مجاز نه بر سبیل حقیقت

الثمرة وكان يأبى أن يقول إن الله شيء ويقول بحدوث

علم الله ويمتنع أن يقول إن الله كان عالما بالأشياء قبل كونها

ويقول إن الجنة والنار تفنيان وينفي الصفات كان مذهب

ومیگفت بدرستی بهشت و دوزخ فنا خواهند شد و نفی میکرد صفات زائده بر ذات و بوده است مذهب

جهم بترمذ وهو بلد وقتل بمرو وله تأليف في نفي الصفات

جهم در ترمذ و آن شهریست و کشته شده است که در مرو و مر او را تصنیف است در نفی صفات

قتله مسلم بن أحوز المازني وأما الضرارية فمنسوبة إلى

و اما ضراریه منسوب است

ضرار بن عمرو وكان يقول ضرار إن الأجسام أعراض مجتمعة و

و بوده است ضرار میگفت بدرستی اجسام عرضها اند جمع شده و

جوز أن تنقلب الأعراض أجساما وأن الاستطاعة بعض

روا داشت اینکه انتقال کنند اعراض با جسام و بدرستی استطاعت و قدرت بعض از آن

المستطيع وهي قبل الفعل وأنكر قراءة ابن مسعود وأبي بن

مستطیع و قادر است و آن استطاعت قبل از فعل است و منکر شده است قرائت ابن مسعود و اصحاب را

كعب وأما النجارية فهي منسوبة إلى الحسين بن محمد النجار

و اما نجاریه پس منسوب است بحسین

كان يثبت فعل الفاعلين بالحقيقة لله تعالى وللعبد و

بوده است اثبات میکرد فعل فاعلان بطریق حقیقت مر خدا و بنده را

كان يقول بنفي الصفات وقال بقول المعتزلة في نفي الصفات

و بوده است میگفت بنفی صفات و گفت بقول معتزله در نفی صفات

إلا في الإرادة فإنه أثبت أن القديم مريد لنفسه وكان

مگر در اراده پس بدرستی ثابت کرده است قدیم اراده کننده است مر نفس خود را و بوده است

يقول بخلق القرآن ويقول ان الله مريد على معنى انه ليس
میگفت بآفریده شدن قرآن و میگفت حق تعالی خواهنده است بمعنی آنکه نیست
بمقهور ولا مغلوب وان الله متكلم بمعنى انه ليس بعاجز
جبر کرده شده و نه غلبه کرده شده بر او و بدرستی حق تعالی متکلم است بمعنی آنکه نیست عاجز
عن الكلام وانه لم يزل جوادا بمعنى نفي البخل عنه ومذهبه
از کلام و بدرستی او همیشه بوده است بخشش کننده یعنی بخل ندارد نه آنکه جود صفت زاید بر ذات باشد و مذهب او
موافق لمذهب ابن عون وابي يوسف الرازي واكثر ما يكون
موافق مذهب ابن عون و ابیوسف است و اکثر مذهب او
مذهبه بقاشان واما الكلابية فمنسوبة الى ابي عبد الله بن كلاب
در کاشان است و اما کلابیه پس منسوب است بعبد الله
وكان يقول صفات الله ليست بقديمة ولا محدثة وكان
و بوده است میگفت صفتهای حق تعالی نه قدیم است و نه حادث و بوده است
يقول لا اقول صفاته هي هو ولا هي غيره وان معنى الاستواء
میگفت نمیگویم صفتهای حق تعالی عین او است و نه میگویم غیر او است و بدرستی معنی استوی
نفي الاعوجاج في قوله الرحمن على العرش استوى وان الله لم يزل
نفی کژی است در قول حق تعالی رحمن بر عرش برابر است یعنی کژی و انحراف از وی ندارد و بدرستی خدا همیشه
على ما كان عليه من قبل وان لا مكان ونفى ان يكون للقرآن
بر آن عرش است از پیش و حال آنکه نیست جای خدا را و نفی کرد اینکه باشند مر قرآن را
حروفا فصل في ذكر مقالة السالمية وهي منسوبة الى
حرف در بیان سخن سالمیه و این فرقه منسوب است بابن
ابن سالم من قولهم ان الله سبحانه يرى يوم القيمة في صورة
سالم از قول ایشان است بدرستی حق تعالی دیده میشود در قیامت بصورت
آدمي محمدي وانه عز وجل يتجلى لسائر الخلق يوم القيمة من
آدمی از امت محمد صلعم و بدرستی حق تعالی ظاهر خواهد شد همه خلق را در روز قیامت از
الجن والانس والملائكة والحيوان اجمع لكل واحد في معناه
جن و آدمی و فرشتها و حیوانات همه هر یک را در معنی او
وفي كتاب الله تكذيبهم وهو في قوله عز وجل ليس كمثله
و در کتاب خدا دروغ کردن این فرقه است و آن قول عز و جل است نیست مانند او
شيء وهو السميع البصير ومن قولهم ان لله تعالى سرا لو
چیزی و او شنوا و بینا است و از سخن ایشان است مر خدای را رازیست اگر

اظهره لبطل التدبير وللانبياء سر لو اظهره لبطلت

ظاهر کند او را باطل کند تدبیر عالم و مر پیغمبر را رازی ست که اگر ظاهر کند او را باطل شود

النبوة وللعلماء سر لو اظهره لبطل العلم وهذا فاسد لان

پیغمبری و مر علما را رازی ست که اگر ظاهر کند او را باطل شود و این سخن ایشان فاسد ست زیرا که

الله تعالى حكيم وتدبيره محكم لا يتطرق نحوه البطلان و

حق تعالی دانا عواقب امور ست و تدبیر او بر استواری و حکمت ست در راه نیابد بسوی تدبیر او بطلان و

الفساد وما ذكروه يؤدي الى ابطال حكمته تعالى وهذا كفر

فساد و چیزی که ذکر کرده اند این گروه میرساند بسوی باطل کردن حکمت خدای تعالی و این کفر ست

ومن قولهم ان الكفار يرون الله تعالى في الاخرة ويحاسبهم

و از قول ایشان ست در رستخیز کفار خواهند دید حق تعالی را در آخرت و حساب کند ایشان را

ومن قولهم ان ابليس سجد لادم في الثانية وفي القرآن تكذيبهم

و از قول ایشان ست در رستخیز شیطان سجده کرد آدم را در بار دوم و در قرآن ست دروغ کردن ایشان

وهو قول الله عز وجل الا ابليس ابى واستكبر وكان من الكفرين

و آن قول خدای ست که مگر ابلیس

وقوله تعالى الا ابليس لم يكن من الساجدين ومن قولهم ان

و قول خدای تعالی مگر ابلیس که نبوده ست از سجده کنندگان و از قول ایشان ست در رستخیز

ابليس ما دخل الجنة وفي القرآن تكذيبهم وهو قوله تعالى

شیطان در نیامده ست در بهشت و در قرآن ست خبر که دروغ گو میکند ایشان را و آن قول خدای ست

اخرج منها فانك رجيم ومن قولهم ان جبرئيل كان يجئ الى

برآی از بهشت ای شیطان پس بدرستیکه تو رانده شده و از قول ایشان ست در رستیکه جبرئیل ع بوده

النبي صلى الله عليه وسلم ولا يبرح من مكانه ومن قولهم ان الله تعالى

پیغمبر ع و دور میشد و از جای خود و از قول ایشان ست حق تعالی

لما كلم موسى عليه السلام اعجب موسى بنفسه فاوحى الله اليه

هرگاه سخن کرد با موسی ع شگفت آورد موسی را نفس او پس وحی فرستاد حق تعالی

يا موسى اتعجبك نفسك مد عينيك فمد موسى عينيه فنظر

ای موسی شگفت آورد ترا نفس تو دراز کن دو چشم خود را پس دراز کرد موسی دو چشم خود را پس نظر کرد

واذا قدامه مائة طور على كل طور موسى وهذا منكر عند اهل

پس ناگاه پیش نظر او صد طور ست و بر هر طور موسی ست و این قول باطل ست نزد اهل

النقل واصحاب الحديث فهو حديث باطل وقد اوعد النبي

نقل و اصحاب حدیث پس این حدیث باطل ست و بتحقیق ترسانید پیغمبر علیه السلام

٢٤٠

صلى الله عليه وسلم من كذب عليه فقال من كذب علي متعمدا فليتبوأ

مقعده من النار ومن قولهم ان الله تعالى يريد من العباد

الطاعات ولا يريد منهم المعاصي وانه عز وجل اراد ها بهم

لا منهم وهذا باطل لان الله تعالى قال ومن يرد الله فتنته فلن

تملك له من الله شيئا يعني كفره وقال الله تعالى ولو شاء ربك

ما فعلوه وقال تعالى ولو شاء الله ما اقتتلوا ومن قولهم ان

النبي صلى الله عليه وسلم كان يحفظ القران قبل النبوة وقبل ان ياتيه

جبرئيل عليه السلام وفي القران تكذيبهم وهو قوله تعالى

ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان وقوله تعالى وما كنت

تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك ومن قولهم ان

الله تعالى يقرء على لسان كل قارئ وانهم اذا سمعوا القران من

قارئ فانما يسمعونه من الله وهذا القول يفضي الى الحلول

نعوذ بالله من ذلك ويؤدي الى ان الله تعالى يلحن ويلفظ و

هذا كفر ومن قولهم ان الله تعالى في كل مكان ولا فرق بين

العرش وغيره من الامكنة وفي القران تكذيبهم قال الله عز

وَجَلَّ الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى وَلَا يُقَالُ عَلَى الْاَرْضِ اسْتَوٰى
رحمن بر عرش مستوی ست ولگفته نشود که بر زمین استوا دارد

وَلَا عَلٰى بُطُوْنِ الْحِبَالِ وَالْجِبَالِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِنَ الْاَمْكِنَةِ وَهٰذَا اٰخِرُ
ولگفته نمیشود که استوا دارد بر شکمهای آبستنها و بر کوهها و غیر این از جاهای و اینست نهایت

مَا يَتَعَلَّقُ بِالْاِعْتِقَادِ وَالْاُصُوْلِ عَلٰى وَجْهِ الْاِشَارَةِ وَالْاِخْتِصَارِ
آنچه وابسته ست باعتقاد و اصول دین بطریق اشارت و کوتاهی

وَاِنَّمَا لَمْ نُشِرْ اِلٰى اِبْطَالِ كُلِّ مَذْهَبٍ مِنْ مَذَاهِبِ هٰذِهِ الْفِرَقِ
و جز اینکه اشارت نکردم بسوی باطل کردن هر مذهبی از مذهبهای این گروههای

الضَّالَّةِ خَوْفًا مِنْ اِطَالَةِ الْكِتَابِ وَاِنَّمَا اَوْرَدْنَا ذِكْرَ مَقَالَاتِهِمْ
گمراه از جهت ترسیدن از دراز شدن کتاب و جز اینکه آوردم من بیان سخنهای ایشان

مُجَرَّدَةً لِلتَّحْذِيْرِ مِنْهَا اَعَاذَنَا اللّٰهُ وَاِيَّاكُمْ مِنْ شَرِّ هٰذِهِ الْمَذَاهِبِ
تنها از دلیل از جهت پرهیز کردن از آنها پناه دهد خدا ایشان را و شما را از بدی این مذهبها و از بدی

وَاَهْلِهَا وَاَمَاتَنَا عَلَى الْاِسْلَامِ وَالسُّنَّةِ فِي الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ بِرَحْمَتِهِ
اهل ایشان و بمیراند حق تعالی ما را بر کتاب خود بر طریقهٔ مصطفی در گروهی که نجات یابنده ست برحمت او

بَاب وَاَمَّا الْاِتِّعَاظُ بِمَوَاعِظِ الْقُرْاٰنِ وَالْاَلْفَاظِ النَّبَوِيَّةِ
و اما پند گرفتن به پندهای قرآن و الفاظ پیغمبری

فِي مَجَالِسَ نَذْكُرُهَا فَالْاَوَّلُ مِنْ ذٰلِكَ مَجْلِسٌ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ۲۴۲
در چند مجلس ذکر میکنیم آنرا پس نخستین از آن مجلسی ست در بیان قول حق تعالی

فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ اِعْلَمْ اَنَّ
و چنانکه بخوانی تو قرآن را پس پناه جو بخدا از شیطان رانده شده بدان تو بدرستی

هٰذِهِ الْاٰيَةَ فِي سُوْرَةِ النَّحْلِ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ اِلَّا ثَلَاثَ اٰيَاتٍ مِنْ اٰخِرِهَا
این آیت در سوره نحل ست و آن سوره مکی ست مگر سه آیت از آخر آن سوره

اُنْزِلَتْ بِالْمَدِيْنَةِ وَعَدَدُ اٰيَاتِهَا مِائَةٌ وَعِشْرُوْنَ اٰيَةً وَثَمَانُ اٰيَاتٍ
که نزول شده ست آن سه آیت در مدینه بود و شمار آیتهای او صد و بیست و هشت آیت ست

وَعَدَدُ كَلِمَاتِهَا اَلْفٌ وَثَمَانُ مِائَةٍ وَاِحْدٰى وَاَرْبَعُوْنَ كَلِمَةً وَ
و شمار کلمات آن سوره هزار و هشتصد و چهل و یک کلمه ست و

حُرُوْفُهَا سَبْعَةُ اٰلَافٍ وَسَبْعُمِائَةٍ وَتِسْعَةُ اَحْرُفٍ قَالَ اَهْلُ
شمار حروف او هفت هزار و هفتصد و نه حرف ست گفت اهل

التَّفْسِيْرِ كَانَ سَبَبُ نُزُوْلِ هٰذِهِ الْاٰيَةِ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَءَ
تفسیر بوده ست سبب نزول این آیت بدرستی پیغمبر خوانده

سُورَةَ النَّجْمِ وَقَرَءَ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى فِي صَلٰوةِ الْفَجْرِ بِمَكَّةَ فَأَعْلَنَ

سوره والنجم وخوانده سوره والليل در نماز فجر در مكه پس آشكارا كرد

قِرَاءَتَهُمَا فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزّٰى وَمَنٰوةَ

قرائت هر دو را پس هرگاه كه رسيد بقول الله پس خبر كنيد اشما مرا از لات و عزى و منات

الثَّالِثَةَ الْأُخْرٰى نَعَسَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي قِرَاءَتِهِ

كه سوم ايشان ست پينكى آمد پيغمبر را پس انداخت شيطان بر زبان او

تِلْكَ الْغَرَانِيقُ الْعُلٰى عِنْدَهَا الشَّفَاعَةُ تُرْتَجٰى يَعْنِي الْأَصْنَامَ

اينها اند غرانيق بلند از نزد ايشان شفاعت اميد داشته شده ست مراد ميدارد ازين غرانيق بتها

فَفَرِحَ الْمُشْرِكُونَ بِذٰلِكَ لِأَنَّهُمْ أَثْبَتُوا لَهَا الشَّفَاعَةَ وَيَقُولُونَ

پس شاد شدند مشركان باين سخن زيرا كه ثابت كرده اند مشركان مر بتانرا شفاعت و ميگويند

هٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللّٰهِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا

ايشان شفاعت كنندگان ما اند نزد خدا عبادت نميكنيم ما ايشانرا مگر

لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللّٰهِ زُلْفٰى وَكَانُوا يَقُولُونَ أَنَّهَا أَجْسَامٌ طَاهِرَةٌ

از جهت آنكه نزديك گردانند ما را بسوى خدا نزديك گردانيدنى و بوده ست كفار ميگفتند درستى ايشان اجسام پاك اند

لَيْسَ لَهَا ذُنُوبٌ فَهِيَ أَوْلٰى بِالْعِبَادَةِ لَهَا مِنْ غَيْرِهَا مِنَ الْمُلُوكِ

نيست مر ايشانرا گناهها پس اين بتان سزاوار تر اند بعبادت از غير اين بتان از پادشاهان

وَالْمَلٰئِكَةِ لِأَنَّ لَهُمْ ذُنُوبًا وَهُمْ ذَوُوا أَزْوَاجٍ فَشَبَّهُوا الْأَصْنَامَ

و فرشتها زيرا كه مر ايشانرا گناهان ست و ايشان ارواح اند پس تشبيه داده اند اصنام را

بِالْغَرَانِيقِ وَهِيَ الذُّكُورُ مِنَ الطُّيُورِ وَاحِدُهَا غُرْنُوقٌ وَغُرْنِيقٌ

بغرانيق و آن غرانيق نر اند از پرندها واحد او غرنوق ست

لِكَوْنِهَا تَعْلُو وَتَرْتَفِعُ فِي السَّمَاءِ وَقِيلَ هُوَ طَائِرٌ أَبْيَضُ مِنْ طَيْرِ

زيرا كه بالا ميروند و بلند ميشوند در آسمان و گفته شده ست آن غرنوق پرنده ست سفيد از پرندهاى

الْمَاءِ وَقِيلَ هُوَ الْكُرْكِيُّ وَيُسَمّٰى أَيْضًا لِلشَّابِّ النَّاعِمِ غُرْنُوقٌ

آب و گفته شده ست آن غرنوق كلنگ و ناميده ميشود نيز مر جوان نازك اندام را غرنوق

وَمِنْهُ حَدِيثُ عَلِيٍّ رض كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى غُرْنُوقٍ مِنْ قُرَيْشٍ يَتَشَحَّطُ

و ازين باب ست حديث امير المؤمنين على رض پس بنا شيح گوئى من نظر ميكنم بسوى غرنوق از قريش ميغلطد

فِي دَمِهِ أَيْ شَابٍّ وَقَالَ مُقَاتِلٌ يَعْنِي الْمَلٰئِكَةَ رَجَوْا أَنْ تَكُونَ

در خون خود مراد غرنوق شاب ست و گفته ست مقاتل مراد از غرنوق فرشتها اند اميد دارند باشند

لِلْمَلٰئِكَةِ شَفَاعَةٌ لِأَنَّ طَائِفَةً مِنَ الْكُفَّارِ كَانَتْ تَعْبُدُ الْمَلٰئِكَةَ

مر فرشتها را شفاعت زيرا كه جماعتى از كافران مى پرستيدند فرشتها را

فلما بلغ الرسول بخاتمة النجم سجد وسجد كل من حضر من مسلم

پس هرگاه رسید رسول ع بخاتمه سوره والنجم سجده کرد و سجده کرد هریک از مسلمانان که حاضر بودند

ومشرك غير ان الوليد بن المغيرة كان رجلا شيخا كبيرا فرفع

و کافر مگر آنکه بدرستی ولید بوده است مرد پیر کلان سال پس برداشت

ملأ كفه من التراب الى جبهته فسجد عليه فقال يكفيني كما تحني

مقدار پری کف خود از خاک را بسوی پیشانی خود پس سجده کرد بر آن خاک پس گفت اکتفا کردن همین مرا چنانچه

ام ايمن وصواحبانها وكان ايمن خادم النبي صلى الله عليه وسلم قتل يوم

مادر ایمن و همصحبتان آن ام ایمن و بوده است ایمن خادم پیغمبر ع پس کشته شد در روز

حنين فوقعت هاتان الكلمتان في قلب كل مشرك وتمام سجع

جنگ حنین پس افتادند این دو کلمه در دل هر کافر و تمام این دو کلمه از سجع

الشيطان وفتنته القاهما في قراءة النبي صلى الله عليه وسلم عند آخر ذكر

شیطان است و فتنه است که انداخت آنها را بر زبان پیغمبر ع نزدیک آخر ذکر کردن

الطواغيت والاصنام فتعجب الفريقان كلاهما من سجود الجميعين

طاغوتها و بتها را پس شگفت آمد هر دو گروه را از سجده کردن همه آنها

واتباعهم للنبي صلى الله عليه وسلم في ذلك فاما المسلمون فعجبوا من سجود

و پیروی کردن همه آنها پیغمبر را در این سجده اما مسلمانان پس شگفت آمد ایشان را از سجده کردن

المشركين على غير ايمان ويقين واما المشركون فطابت انفسهم

کافران بغیر ایمان و یقین و اما مشرکان پس خوشحال شدند نفسهای ایشان

الى النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه لما سمعوا منه ما القى الشيطن في امنيته

بسوی پیغمبر ع هرگاه که شنیدند از پیغمبر ع چیزی را که انداخته بود شیطان در تلاوت او

واستبشروا وقالوا ان محمدا قد رجع الى دينه الاول ودين قومه

و شادی کردند و گفتند بدرستی محمد ص تحقیق باز گشت بسوی دین نخستین خود و دین قوم خود

فسجدوا تعظيما لالهتهم ففشت الكلمتان في الناس باظهار

پس سجده کردند از جهت بزرگ داشتن خدایان خویش پس پراگنده شدند آن دو کلمه در مردم بظاهر کردن

الشيطان حتى بلغت الكلمات الحبشة فكبر ذلك على النبي

شیطان تا آنکه رسید این کلمات بحبشه پس گران آمد این امر بر پیغمبر ع

صلى الله عليه وسلم فلما امسى اتاه جبرئيل عليه السلام وقال معاذ الله

پس هرگاه که شب کرد پیغمبر ع آمد او را جبرئیل ع و گفت جبرئیل ع پناه میگیرم

من هاتين الكلمتين ما انزلهما ربي عز وجل ولا امرني بهما

ازین دو کلمه که نفرستاده است این دو کلمه را پروردگار من و نفرموده است مرا باین دو کلمه

مجمع البحار

علی لسان الغنی

٢٤٤

٢٤٥

ربك فلما رأى ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم شق عليه وقال

پروردگار تو پس هرگاه دید این را پیغمبر دشوار شد بر پیغمبر و گفت

أطعت للشيطان وتكلمت بكلامه وأشركته في أمر الله عز

فرمانبرداری کردم شیطان را و سخن کردم بسخن شیطان و شریک کردم شیطان را در کار خدا

وجل فنسخ الله ما ألقى الشيطان وأنزل عليه وما أرسلنا من

پس محو کرد خدا چیزی را که انداخته بود شیطان بر زبان رسول و فرود آورد حق تعالی این آیت را بر پیغمبر و نفرستادیم از

قبلك من رسول ولا نبي إلا إذا تمنى ألقى الشيطان في أمنيته

پیش تو هیچ رسول و نه نبی را مگر چون تلاوت کرد انداخت شیطان در امنیت او

يعني في تلاوته وقراءته فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم

یعنی در قرائت او و تلاوت او پس دور میکند حق تعالی چیزی را که انداخته است شیطان پس استوار

الله آياته والله عليم حكيم فلما برأ الله عز وجل نبيه صلى الله

حق تعالی آیات خود را و حق تعالی دانا است و حکیم پس هرگاه که پاک گردانید حق تعالی پیغمبر خود را

عليه وسلم من سجع الشيطان وفتنته انقلب المشركون بضلالهم

از سجع شیطان و فتنه او برگشتند مشرکان از جهت گمراهی

وعداوتهم ثم أمر النبي صلى الله عليه وسلم بالاستعاذة فأنزل الله عز و

و دشمنی پس امر کرده شد پیغمبر را با استعاذه پس فرستاد حق تعالی این آیت را

جل فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم قال عبد الله

گفت

بن عباس معناه إذا أردت أن تقرأ القرآن فقل أعوذ بالله من

ابن عباس معنی این آیت هرگاه که خواهی خواندن قرآن پس بگو اعوذ بالله من

الشيطان الرجيم يعني أحترز بالله من الشيطان الرجيم أي إبليس

الشیطان الرجیم مراد میدارد پناه میجویم بخدا از شیطان رانده شده ای ابلیس

اللعين يعني المرجوم باللعنة فقال ليس شيء قط أغلظ على إبليس

لعین که ملعون و مطرود است مراد میدارد از رجیم رانده شده بلعنت پس گفت نیست هیچ چیزی

اللعين من التعوذ بالله منه إنه ليس له سلطان يعني ملكا على

از پناه جستن بخدا از شر او و بدرستی نیست مر شیطان را غلبه ملک بر کسانیکه

الذين آمنوا في علم الله في الشرك فيضلهم عن الهدى وعلى ربهم

ایمان آورده اند در علم خدا و آنکه در شرک گمراه کند ایشان را از راه راست و بر پروردگار

يتوكلون يعني بالله يثقون إنما سلطانه يعني ملكه على الذين

خود توکل میکنند مراد میدارد بخدا اعتماد میکنند جز این نیست که غلبه و ملک شیطان بر کسانیکه

يَتَوَلَّوْنَهُ يَعْنِي اِبْلِيسَ اللَّعِينَ يَعْنِي يَتَّبِعُونَهُ عَلَى اَمْرِهِ فَيُضِلُّهُمْ
دوست میگیرند اورا مراد میدارد ابلیس را مراد میدارد لعنت کرده شده پیروی میکنند ابلیس را بر فرموده او پس گمراه میکند ایشان را
عَنْ دِينِهِمُ الْاِسْلَامِ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ يَعْنِي بِاللهِ مُشْرِكُونَ اَيْ مِنْ اَجْلِهِ
از دین ایشان که اسلام است و آنکسانیکه ایشان بخدا شرک میکنند یعنی از جهت شیطان
مُشْرِكُونَ بَابٌ وَمَعْنَى اَعُوذُ الْاِسْتِعَاذَةُ وَالْاِسْتِجَارَةُ وَ
شرک میکنند و معنی اعوذ پناه جستن است و طلب خلاصی جستن است و
الْاِلْتِجَاءُ وَالْمَعَاذُ الْمَلْجَأُ يُقَالُ عَاذَ بِهِ يَعُوذُ بِهِ عِيَاذًا وَ اَعُوذُ
رجوع آوردن و معاذ عبارتست از محل رجوع گفته میشود پناه آورد باو و پناه می آرد باو و پناه آوردن و پناه می
عَوْذًا وَمَعْنَى مَعَاذَ اللهِ اَيِ الْمَلْجَأُ اِلَيْهِ وَاَعُوذُ بِاللهِ يُقَالُ هٰذَا
پناه آوردنی و معنی معاذ الله مرجع اینکه بسوی خدا و پناه می آورم باو گفته میشود این
عَوْذٌ لِي مِمَّا اَخَافُ اَيْ مُجِيرِي وَالدَّافِعُ عَنِّي وَكَانَ الْعَبْدُ يَعُوذُ
اعوذ من است از چیزیکه میترسم یعنی خلاص دهنده من است و دور کننده است از من پس چنان است که بنده پناه
بِاللهِ لِيَقِيَهُ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَالتَّعَوُّذُ بِالْقُرْاٰنِ هُوَ التَّشَفِّي
بخدا تا آنکه نگاه دارد اورا از بدی شیطان و پناه آوردن بقرآن شفا یافتن است
بِهِ وَقِيلَ مَعْنَى الْاِسْتِعَاذَةِ الْاِحْتِرَازُ بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ اللهُ تَعَالٰى
باو و گفته شده است معنی استعاذه حرز و قلعه گرفتن خدا را فرمود حق تعالی
حَاكِيًا عَنْ اُمِّ مَرْيَمَ رَبِّ اِنِّي اُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا يَعْنِي مَرْيَمَ
در احوالی که حکایت کننده است از ام مریم که ناسخ جنت است پروردگار من بدرستی در حرز تو دارم اورا و اولاد اورا
وَعِيسٰى مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيمِ يَعْنِي اَحْتَرِزُ بِاللهِ فِي حِفْظِهِمَا مِنَ
و عیسی از شیطان رانده شده
الشَّيْطٰنِ الرَّجِيمِ وَاشْتِقَاقُ الشَّيْطٰنِ مَاْخُوذٌ مِنَ الشَّطَنِ وَهُوَ
و اشتقاق صیغه شیطان ماخوذ از شطن است و آن شطن
الْحَبْلُ الطَّوِيلُ الْمُضْطَرِبُ وَالشَّطَنُ الْبُعْدُ وَكَاَنَّهُ تَبَاعَدَ مِنَ
رسن دراز لرزنده است و شطن بمعنی دوری است بس چنانکه آن ابلیس دور رفته است از
الْخَيْرِ وَطَالَ فِي الشَّرِّ وَاضْطَرَبَ فِيهِ ثُمَّ قِيلَ لِلْاِنْسَانِ شَيْطَانٌ
نیکی و دراز شده است در بدی و مضطرب و بیقرار است در آن بدی پس گفته شده است هر آدمی را شیطان
اَيْ كَالشَّيْطَانِ فِي فِعْلِهِ وَكُلُّ شَيْءٍ مُسْتَقْبَحٍ فَهُوَ مُشَبَّهٌ
ای همچو شیطان است در کار خود و هر بدی قبیح پس او تشبیه داده شده است
بِالشَّيْطَانِ يُقَالُ كَاَنَّ وَجْهَهُ وَجْهُ الشَّيْطَانِ وَكَاَنَّ رَاْسَهُ
بشیطان پس گفته میشود چنانکه گویا روی او روی شیطان است و چنانکه گویا سر او

٢٤٦

رَأْسُ الشَّيْطَانِ وَمِنْهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ

سر شیطان است و در همین باب تشبیه است قول حق تعالی طلع آن شجره زقوم همچو سرهاے

الشَّيَاطِينِ فَهُوَ رَأْسُ الشَّيْطَانِ الْمَعْرُوفِ وَقَدْ قِيلَ هُوَ حَيَّاتٌ

شیاطین ف پس آن طلع راس شیطان که مذکور است یعنی سر شیطان که مشهور و معلوم است و

لَهَا رُؤُوسٌ مُنْكَرَةٌ وَأَعْرَافٌ وَقِيلَ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ نَبْتٌ مَعْرُوفٌ

کہ مر ایشانرا سرهاے با شناعت و بایها دارند همچو ماران و گفته شده است رؤس شیاطین نام گیاهیست مشهور و معلوم

وَأَمَّا الرَّجِيمُ فَهُوَ الْمَرْجُومُ بِاللَّعْنِ أَيْ رَمَاهُ بِاللَّعْنِ وَأَبْعَدَهُ مِنَ

اما رجیم پس مفعول است یعنی انداخته شده با لعن و دوری از حضرت الہی جل و علا

الْحَضْرَةِ بِعِصْيَانِهِ فِي تَرْكِ السُّجُودِ لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَجَمَتْهُ

از جهت نافرمانی کردن او حق تعالی را در ترک کردن سجده مر آدم را و انداختن بسوے او

الْمَلَائِكَةُ بِالرِّمَاحِ وَطَرَدَتْهُ بِهِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ

ملائکه نیزها را و راندند او را آن هنگام که ترک سجده کرد از آسمان بسوے زمین پس

جُعِلَتْ لَهُ الْكَوَاكِبُ رُجُومًا فَيُرْجَمُ هُوَ وَذُرِّيَّتُهُ إِلَى أَنْ تَقُومَ

گردانیده شد او را ستارها یعنی آتش که جدا میشود از ستارها که شهاب شد آلت رجم او پس رانده میشود ابلیس و اولاد او تا برپا شدن

السَّاعَةُ بِالْكَوَاكِبِ وَبِاللَّعْنِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا

قیامت بشهاب که جدا میشود از کواکب و لعن و دورے از رحمت چنانچه فرمود حق تعالی و گردانیدیم آن ستارها را رجم

لِلشَّيَاطِينِ فَصْلٌ إِنَّ الشَّيْطَانَ بَعِيدٌ مِنَ اللّٰهِ وَبَعِيدٌ

شیاطین را تا بکشند بجهت شنیدن تدبیر عالم سفلی گوشهاے خود را در نزدیک آسمان و بیا نهند * بدرستی شیطان دور است از حق تعالی

مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَبَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَقَرِيبٌ إِلَى النَّارِ فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ

و دور است از هر نیکی و دور است از بهشت و نزدیک است بسوے آتش پس فرمود حق تعالی مر خود را

عَلَيْهِ وَأُمَّتَهُ الْكِرَامَ بِالتَّعَوُّذِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ الْبَعِيدِ

م و امت او را پناه جستن از شیطان که دور است

مِنَ الرَّحْمٰنِ لِيَبْعُدُوا مِنَ النِّيرَانِ وَيَتَقَرَّبُوا إِلَى الْجِنَانِ وَيَنْظُرُوا

از حق تعالی تا آنکه دور شوند از آتشهاے دوزخ و نزدیک شوند بسوے بهشتها و ببینند

إِلَى وَجْهِ الْمَلِكِ الدَّيَّانِ فَكَأَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَا عَبْدِي

بسوے دیدار پادشاهے که عطا کننده است پس گویا که حق تعالی میفرماید ای بنده

الشَّيْطَانُ مِنِّي بَعِيدٌ وَأَنْتَ مِنِّي قَرِيبٌ فَأَحْسِنِ الْأَدَبَ فِي

شیطان از من دور است و تو از من نزدیکی پس نیکو نگاه دار ادب را در

حِفْظِ الْحَالِ حَتَّى لَا يَكُونَ لِلشَّيْطَانِ عَلَيْكَ سَبِيلٌ وَسَبَبٌ

نگاه داشتن حال خود تا آنکه نباشد مر شیطان را راه بسوے تو هیچ سببی و وسیله

۲۴۷

ترجمه

مِنَ الأَسْبَابِ وَحُسْنِ الأَدَبِ فِي أَدَاءِ الأَوَامِرِ وَالانْتِهَاءِ النَّهْيِ

از اسباب و دیگر ادب حاصلست در ادای امرالهی و بازماندن از منهی

وَالرِّضَاءِ بِجَرَيَانِ المَقْدُورِ فِي النَّفْسِ وَالمَالِ وَالأَهْلِ وَالوَلَدِ وَ

و راضی شدن بر روان شدن آنچه تقدیر شده در جان و مال و اهل و اولاد و

الخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ فَإِذَا دَامَ العَبْدُ عَلَى ذَلِكَ وَلَازَمَهُ وَوَاظَبَ عَلَيْهِ

همه ایشان پس وقتیکه همیشه باشد بنده بر این حسن ادب و همیشه او را و مواظبت نماید او را

وَعَانَقَهُ كَانَتْ لَهُ النَّجَاةُ مِنْ فِتَنِ الشَّيْطَانِ وَوَسْوَاسِهِ وَهَوَاجِسِ

و در کنار خود گرفت آن حسن ادب را باشد مر او را رستگاری از بلای شیطان و از وسوسهای شیطان و از خطرات

النَّفْسِ وَغَوَائِلِهَا وَعَذَابِ القَبْرِ وَضَغْطَتِهِ وَهَوْلِ القِيَامَةِ وَ

نفس و غدارهای او و از عذاب گور و تنگی گور او و از ترس قیامت و

شِدَّتِهَا وَأَلَمِ النَّارِ وَزَفْرَتِهَا وَكَانَ فِي جِوَارِ اللهِ فِي جَنَّةِ المَأْوَى

سختی او و درد نفس گرفتن بشدت در آن آتش پس باشد در قرب حق تعالی در بهشت که قرارگاه است

مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ

با پیغمبران و راستکرداران و شهیدان و صالحان و نیکو اند از ایشان از روی

رَفِيقًا مُتَقَلِّبًا فِي نِعَمِ اللهِ فِي كُلِّ حَالٍ دَائِمًا أَبَدًا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

رفاقت در انحالیکه گردنده است در نعمتهای خدا در هر حال همیشه فرمود حق تعالی

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ فَإِذَا كَانَ عَلَى العَبْدِ سِمَةُ

بدرستی بندگان من نیست مر ترا ای ابلیس بر ایشان توانایی پس وقتیکه باشد بر بنده علامت

العُبُودِيَّةِ لِلْمَلِكِ الأَعْلَى لَمْ يَكُنْ لِلشَّيْطَانِ الضَّعِيفِ الخَسِيسِ

بندگی از پادشاه بزرگ نباشد شیطان حقیر پست را

الأَذَى عَلَيْهِ تَسَلُّطٌ وَابْتِلَاءٌ فِي الجَلْوَةِ وَلَا إِذَا خَلَا لَا عَلَى القَلْبِ

بر آن بنده بر آمدن و در آمدن ...

بِالمَعْصِيَةِ إِذَا نَوَى وَلَا عَلَى الجَوَارِحِ إِذَا كَادَتْ بِهَا أَنْ تَهْوِي وَ

بگناه ... قصد کند ... نزدیک باشد که آن جوارح ... هلاک شود

تُرْدِي حِينَئِذٍ يَسْمَعُ النِّدَاءَ هَكَذَا فَعَلْنَا بِمَنْ تَرَكَ الهَوَى وَاتَّبَعَ

پس این هنگام می شنود آواز همچنین کرده ام کسی که ترک کرد هوا را یعنی میل نفس شهوت و لذات

الحَقَّ وَبِهِ اهْتَدَى وَفِيهِ يَخْتَصِمُ المَلَأُ الأَعْلَى وَبِالعَظِيمِ يُدْعَى

فِي المَلَكُوتِ الأَعْلَى وَبِهِ يُبَاهِي المَلِكُ الأَعْلَى عَلَى العَرْشِ إِذْ هُوَ

در ملکوت اعلی که ملائکه هستند و بآن بنده فخر کند پادشاه بزرگ بر عرش که

عليه استوى بكلام القديم المصون من سجع الشيطان والباطل
که بر وی استوی می دارد بکلام خویش که نگاهداشته شده است از سجع شیطان و از باطل

عند قراءة القاري اذا قرء كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء
وقت خواندن قاری هرگاه که بخواند قول خدا همچنین تا اگر باز گردانیم از بنده بدی را و زشتی را

انه من عبادنا المخلصين اذ هو في السر والعلانية اتقى فالفرار
بدرستیکه او از بندهای مست که اخلاص دارند از جهت آنکه آن بنده در نهان و آشکارا پاک باشد پس پرهیزکن

من الشيطان الرجيم ودعائه احرى فاولى اذ الحذر واقع من العلي
از شیطان و از طلب او و سزاوارتر و لایق ترست زیرا که ترسیدن واقع است از خدای تعالی

الاعلى حيث قال ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا انما يدعوا
واعلی ست چنانکه فرموده حق تعالی بدرستی شیطان مر شما را دشمن است پس بگیرید او را دشمن جز اینکه طلب میکند

حزبه ليكونوا من اصحاب السعير ولقد اضل منكم جبلا كثيرا
گروه خود را تا آنکه باشند از اصحاب دوزخ و فرموده حق تعالی هر آینه تحقیق گمراه کرد ابلیس خلق بسیار را

افلم تكونوا تعقلون فاتباع الشيطان اصل كل شقاوة و
آیا نبود باید شما که دریابید آنرا پس پیروی کردن شیطان بیخ هر بدبختی و

عناء وفي المخالفة سعادة ونعماء وراحة وهدى والخلود في
رنج ست و در مخالفت او نیک بختی و نعمت است و راحت است و راه راست و همیشه بودن در

دار البقا فصل ويستفيد العبد بالاستعاذة خمسة
دار نعمت و بقا و حاصل میکند بنده باستعاذه پنج

اشياء احدها الثبات على الدين والهدى والثاني السلامة
چیز را یکی از آن استوار بودن بر دین و راست بودن بر راه و دوم سلامت بودن

من شر اللعين والعنا والثالث الدخول في الحصن الحصين
از بدی ابلیس و رنج و سوم در آمدن در قلعه محکم

والزلفى والرابع الوصول الى المقام الامين مع النبيين والصديقين
و قرب حاصل کردن و چهارم رسیدن بمقام که در امن ست با مصاحبت پیغامبران و صدیقان

والشهداء والصالحين والخامس نيل معونة رب الارض والسماء
و شهیدان و نیکوکاران و پنجم رسیدن یاری پروردگار زمین و آسمان

كما ذكر في بعض الكتب المتقدمة لما قال ابليس اللعين في
چنانکه مذکور شده در بعضی کتب پیشینه هرگاه گفت ابلیس در

مخاطبته لله عز وجل لاتينهم من بين ايديهم ومن خلفهم
خطاب کردن او بحق تعالی هر آینه خواهم آمد با فرزندان آدم را از پیش ایشان و از پس ایشان

وعن ايمانهم وعن شمائلهم قال الله تعالى وعزتي وجلالي لامرنهم

واز راستهای ایشان واز چپهای ایشان فرمود حق تعالی در جواب آن لعین هر آینه خواهم فرمود ایشانرا

بالاستعاذة فاذا استعاذوا بي حفظتهم عن اليمين بالهداية وعن

باستعاذه پس وقتی که استعاذه بجا آرند بمن نگاه دارم ایشانرا از جانب راست بهدایت واز

الشمال بالعناية وعن الخلف بالعصمة وعن القدام بالنصرة حتى

شمال بعنایت و لطف واز پس بنگاهبانی واز پیش بیاری تا آنکه

لا تضرهم وسوستك يا ملعون وورد في بعض الاحاديث عن رسول

ضرر نکند وسوسه تو ای ملعون وارد است در بعضی احادیث از پیغمبر علیه السلام

الله صلى الله عليه وسلم انه قال من استعاذ بالله مرة حفظه الله تعالى في يوم

بدرستی فرمود هر کس که پناه جوید بخدا یکبار نگاه دارد او را حق تعالی در تمام روز

ذلك وقال ايضا عليه السلام اغلقوا ابواب المعاصي بالاستعاذة و

از شر شیطان و فرمود پیغمبر ببندید درهای گناهان را باستعاذه و

افتحوا ابواب الطاعة بالتسمية قيل ان ابليس يبعث كل يوم

بگشائید درهای طاعت را به بسم الله و گفته شده بدرستی که شیطان میفرستد هر روز

ثلثمائة وستين عسكرا لاضلال المؤمن فاذا استعاذ بالله

سیصد و شصت لشکر را از برای گمراه کردن بنده مومن پس هرگاه که پناه جوید بخدا

نظر الله الى قلبه ثلثمائة وستين نظرة ففي كل نظرة من

نظر کند حق تعالی بدل او سیصد و شصت نظر پس در هر نظرے از نظرهاے

نظراته تهلك عسكر من عساكر الشيطان لعنه الله فصل

هلاک سازد حق تعالی لشکرے را از لشکرهاے شیطان

والذي يخاف الشيطان منه ويحذره الاستعاذة و

آن چیزے که میترسد از و شیطان و حذر میکند از و استعاذه است و

شعاع نور معرفة قلوب العارفين فان لم تكن من العارفين فعليك

پرتو نور شناخت دلهاے عارفین پس اگر نباشے تو از عارفان پس بر تو لازم است

باستعاذة المتقين الى ان ترقى الى درجة العارفين فحينئذ شعاع نور

استعاذه پرهیزگاران تا آنکه برسی تو بمرتبه عارفان پس این هنگام پرتو نور

قلبك يكسر شوكته ويهزم جنده ويبيد خضراءه ويقلع شافته

دل تو میشکند شوکت او را و هزیمت میدهد لشکر او را و هلاک میکند خاصان او را و بر میکند بیخ او را

في خاصتك وربما جعلت شحنة لاخوانك واتباعك كما

در حق خاص ذات تو و بسا که گردانیده میشوے شحنه نگاهبان از برای برادران و پیروان خود چنانچه

وَرَدَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَقِّ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض إِنَّ الشَّيْطَانَ
وارد شده است از پیغمبر صلعم در حق حضرت عمر رض بدرستی شیطان میگریزد

يَفِرُّ مِنْ ظِلِّكَ يَا عُمَرُ وَقَوْلُهُ مَا سَلَكَ عُمَرُ وَادِيًا إِلَّا وَالشَّيْطَانُ
از سایه تو ای عمر و قول رسول الله صلعم نرفت عمر رض در دشتی را مگر آنکه شیطان

سَلَكَ غَيْرَ ذَلِكَ الْوَادِي وَقِيلَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ يُصْرَعُ إِذَا رَأَى
رفت در غیر آن دشت گفته شده است شیطان بدرستی بوده است دیوانه میشد که دید

عُمَرَ رض قَالَ فَإِذَا عَلِمَ الشَّيْطَانُ مِنَ الْعَبْدِ الصِّدْقَ فِي عَدَاوَتِهِ وَمُخَالَفَتِهِ
عمر را رض و فرمود شیخ رحمه وقتی که دانست شیطان از بنده راستی او در دشمنی خویش و مخالفت

لِيَغْوِيَهُ أَيِسَ مِنْهُ وَتَرَكَهُ وَاشْتَغَلَ بِغَيْرِهِ وَإِنَّمَا يَأْتِيهِ كَمَا أَحْيَانًا
درخواست تا امید میشود از او و ترک میکند او را و مشغول میشود بغیر او و جز این نیست که می آید آن بنده را

عَلَى وَجْهِ الْاِخْتِفَاءِ وَالتَّلَصُّصِ فَلْيَكُنِ الْعَبْدُ مُلَازِمًا لِلصِّدْقِ
بر طریق پنهانی و دزدی پس باید که باشد بنده لازم گیرنده راستی را

مُسْتَيْقِظًا مُرْتَقِبًا لِمَجِيءِ الشَّيْطَانِ وَكَيْدِهِ فَإِنَّ مَنْقَبَهُ دَقِيقٌ
بیدار ترسنده از آمدن شیطان را و مکر او را پس بدرستی سوراخ در آمدن او باریک است

وَعَدَاوَتَهُ قَدِيمَةٌ أَصْلِيَّةٌ وَأَنَّهُ يَجْرِي فِي الْجُلُودِ وَاللُّحُومِ مَجْرَى
و دشمنی او قدیم است و اصلی پس بدرستی او میرود در چرمها و گوشتها در آوردن مانند روان شدن

٢٥١ الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ يَقُولُ بَعْدَ
خون در رگها و تحقیق مرویست بدرستی ابو هریره بود که میگفت پس

كِبَرِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَزْنِيَ أَوْ أَقْتُلَ فَقِيلَ لَهُ أَتَخَافُ
از کلان سالی خود بار خدایا بدرستی من پناه میجویم بتو از زنا کردن و خون کردن پس گفته شد او را آیا میترسی

مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ كَيْفَ لَا أَخَافُ وَإِبْلِيسُ حَيٌّ **فَصْلٌ** وَأَوْلَى
ازین کارها با کبر سن پس گفت چون نترسم و حال آنکه ابلیس زنده است و بهترین چیزها

مَا يُسْتَعَانُ بِهِ عَلَى مُحَارَبَةِ الشَّيْطَانِ وَدَفْعِهِ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ
که یاری طلب کرده میشود باو بر جنگ شیطان و دفع او کلمه توحید است

وَذِكْرُ الْمَرْءِ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ
و یاد کردن بنده پروردگار خود را چنانچه فرمود پیغمبر صلعم در آن حال که حکایت کننده است از پروردگار

عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ
کلمه توحید قلعه منست پس کسی که گفت کلمه توحید را درآمد در قلعه من و کسیکه

دَخَلَ حِصْنِي فَقَدْ أَمِنَ مِنْ عَذَابِي وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ
درآمد در قلعه من ایمن شد از عذاب من و قول پیغمبر علیه السلام

مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ فَالشَّيْطَانُ سَبَبُ
کسی که گفت کلمه توحید را در آن حال که پاک است از نفاق و اخلاص داده با وی درآید در بهشت پس شیطان وسیله
الْعَذَابِ فَاِذَا قَالَ الْعَبْدُ الْكَلِمَةَ وَتَقَمَّصَ بِمُوجِبَاتِهَا مِنْ اَدَاءِ
عذاب سبب پس وقتی که گفت بنده کلمه توحید را و بپوشید موجبات آن کلمه را از ادای
الْاَوَامِرِ وَتَرْكِ النَّوَاهِي فَرَاٰهُ الشَّيْطَانُ مُتَلَبِّسًا بِذٰلِكَ تَبَاعَدَ مِنْهُ
فرمودهای الهی و ترک کردن نواهی پس دید شیطان او را پوشیده با این لباس دور میشود از او
وَلَمْ يَقْدِمْ عَلَيْهِ فَيَنْجُو الْعَبْدُ مِنْ فِتْنَتِهِ كَمَا يَنْجُو بِجُنَّتِهِ الْقِتَالِ
و هیچ نمی آید بر او پس خلاص شد بنده از بلای او چنانچه نجات می یابد به سپر جنگ خود
مِنْ سِلَاحِ عَدُوِّهِ وَكَذٰلِكَ التَّسْمِيَةُ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا فَاِنَّهُ رُوِيَ
از سلاح دشمن خود و همچنین تسمیه بسیار گوید او را پس بدرستی مروی است
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ سَمِعَ رَجُلًا يَقُولُ تَعِسَ الشَّيْطَانُ فَقَالَ
از پیغمبر علیه السلام بدرستی پیغمبر شنید مردی را که میگفت هلاک باد شیطان را پس گفت
لَهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَا تَقُلْ هٰكَذَا فَاِنَّهُ يَتَعَاظَمُ الشَّيْطَانُ
او را پیغمبر مگو این چنین پس بدرستی آن ابلیس بزرگ میکند
اللَّعِينُ وَيَقُولُ بِعِزَّتِي غَلَبْتُكَ وَلٰكِنْ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ فَاِنَّهُ يَتَصَاغَرُ
و میگوید سوگند است بعزت خود غالب آمدم بر تو و لیکن بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس بدرستی آن
الشَّيْطَانُ حَتّٰى يَصِيرَ مِثْلَ الذَّرَّةِ وَكَذٰلِكَ يُسْتَعَانُ عَلَيْهِ
تا آنکه گردد مانند مورچه خورد و همچنین طلب یاری کرده میشود بر ابلیس
بِتَرْكِ الطَّمَعِ فِيمَا سِوٰى فَضْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ اَبْنَاءِ الدُّنْيَا وَ
بگذاشتن طمع در هر چه غیر فضل و عنایت حق تعالی است از فرزندان دنیا و
اَمْوَالِهِمْ وَحَمْدِهِمْ وَثَنَائِهِمْ وَجَمْعِهِمْ وَالتَّكَثُّرِ بِهِمْ وَهَدَايَاهُمْ
مالهای ایشان و حمد و ثنای ایشان و جمع کردن ایشان و بسیار حاصل کردن ایشان و هدایا
فَاِنَّ الدُّنْيَا وَاَبْنَاءَهَا مَالُ الشَّيْطَانِ وَجُنُودُهُ وَحِزْبُهُ وَالْمَرْءُ
پس بدرستی دنیا و فرزندان او مال شیطان است و لشکر او و گروه او و مرد
مَعَ مَالِهِ وَالْمَلِكُ مَعَ جُنْدِهِ فَعَلَى الْعَبْدِ الْيَاْسُ مِنْ ذٰلِكَ كُلِّهِ وَ
با مال خویش است و پادشاه با لشکر خود است پس بر بنده است نومیدی از اینها همه و
الْاِسْتِغْنَاءُ بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالثِّقَةُ بِهِ وَالتَّوَكُّلُ عَلَيْهِ وَالرُّجُوعُ
بی نیازی حاصل کردن بخدا تعالی و استواری و تکیه کردن بخدا و توکل کردن بر او و بازگشتن
اِلَيْهِ فِي جَمِيعِ اُمُورِهِ وَاَحْوَالِهِ وَاسْتِعْمَالُ الْوَرَعِ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ
بسوی او در همه کارها و حالهای خود و استعمال کردن پرهیزگاری از حرام و شبهه

وَتَرْكُ مِنَّةِ الْخَلْقِ وَالتَّقْلِيلُ مِنْ مُبَاحِ الدُّنْيَا وَحَلَالِهَا وَالْأَكْلِ

وگذاشتن منت خلق را و اندک گرفتن از مباحات دنیا و حلال آن و ترک خوردن

لِشَهْوَةٍ وَشَرَهٍ كَحَاطِبِ اللَّيْلِ مِنْ غَيْرِ تَفْتِيشٍ وَتَنْقِيرٍ وَمَنْ لَمْ يُبَالِ

برآرزوے نفس و حرص او بہیچ جمع کنندہ ہیزم در شب بغیر جست وجو کردن و کاویدن و کسی کہ باک ندارد

مِنْ أَيْنَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ لَمْ يُبَالِ اللّٰهُ تَعَالَى مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ النَّارِ

کہ از کجاست خوردن او و شراب او باک ندارد حق تعالی از ہر درے از درہای دوزخ

يُدْخِلُهُ فَيَلْزَمُ الْعَبْدُ ذٰلِكَ حَتّٰى يَأْيَسَ الشَّيْطَانُ مِنْهُ فَيَسْلَمُ

در آرد او را پس لازم گیرد بندہ این پرہیزگارے را تا آنکہ نا امید شود شیطان از و پس سلامت ماند

بِرَحْمَةِ اللّٰهِ وَعَوْنِهِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَالشَّيْطَانُ قَرِينُهُ فِي قَلْبِهِ

برحمت خدا تعالی و یارے وے پس اگر نکند اینہا را پس شیطان ہمنشین اوست در دل او

وَصَدْرِهِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ

و در سینہ او فرمود حق تعالی و ہر کہ رو گرداند از ذکر خدا تعالی میگماریم براو

شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ فَتَارَةً يُوَسْوِسُهُ فِي الصَّلٰوةِ وَأُخْرٰى

شیطان را پس آن شیطان او را ہمنشین است پس گاہے وسوسہ میکند او را در نماز و گاہے

يُمَنِّيهِ الْأَمَانِيَّ الْبَاطِلَةَ مِنْ شَهَوَاتِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مِنْهَا وَالْمُبَاحِ

آرزومند میگرداند او را بآرزوہاے باطلہ از شہوتہاے نفس کہ حرام اند و مباح اند

وَتَارَةً يُثَبِّطُهُ عَنِ الْمُسَارَعَةِ فِي الْخَيْرَاتِ وَالْإِتْيَانِ بِالسُّنَنِ وَ

و بار دیگر باز میدارد او را از جستن کردن در نیکیہا و از ادا کردن سنتہا و

الْوَاجِبَاتِ وَالْعِبَادَاتِ وَالْقُرُبَاتِ فَيَخْسَرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ فَيُحْشَرُ

واجبات و عبادات و طاعات پس زیانکار میشود در ہر دو جہان پس برانگیختہ شود

مَعَهُ وَرُبَّمَا سُلِبَ الْإِيمَانُ فِي آخِرِ عُمُرِهِ فَيُخَلَّدُ مَعَهُ فِي النَّارِ يَوْمَ

با آن شیطان و بسا است کہ کشیدہ میشود ایمان را در آخر عمر او پس ہمیشہ باشد با آن شیطان در آتش در روز

الْقِيٰمَةِ مَعَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سَلْبِ الْإِيمَانِ

قیامت با این کافران نگونسار پناہ میجوییم بخدا از زوال ایمان

وَمُتَابَعَةِ الشَّيْطَانِ فِي السِّرِّ وَالْإِعْلَانِ فَصْلٌ وَرَدَ فِي مَقَاتِلِ

و پیروے شیطان در نہانے و آشکارا در روایت از مقاتل

عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ رَاحَ

از زہرے از عروہ از عائشہ رض بدرستی آن عائشہ گفت شب گذرانیدند

أَصْحَابُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ عَشِيَّةٍ يُرِيدُونَ رَسُولَ اللّٰهِ

اصحاب رسول اللہ صلعم در یک شبانگاہ طلب میکردند رسول اللہ را

صلى الله عليه وسلم فيهم أبو بكر وعمر وعثمان وعلي وسلمان وعمار بن

ياسر رضي الله تعالى عنهم أجمعين فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم

قد أخذته الرحضاء يعني عرق الحمى يتحدر منه مثل الجمان

يعني اللؤلؤ ثم مسح الجبهة وقال لعن الله الملعون ثلاثا ثم

أطرق فقال له علي رض بأبي وأمي من لعنت آنفا فقال صلى الله عليه وسلم

إبليس الخبيث عدو الله أدخل ذنبه في دبره فباض سبع بيضات

هم أولاده الموكلون بني آدم أحدهم اسمه المدهش وكل

بالعلماء يردهم إلى الأهواء المختلفة والثاني اسمه حديث وهو

هو صاحب الصلوة فينسيهم الذكر ويغبثهم بالحظ ويطرح

عليهم التثاؤب والنعاس حتى ينام أحدهم فيقال له يذمت

فيقول لم أنم فيدخل في الصلوة بغير وضوء والذي نفس

محمد بيده ليخرجن أحدهم من صلوته ما له شطرها ولا ربعها

ولا عشرها ووزرها أكثر من أجرها والثالث اسمه الزلنبور

وهو صاحب الأسواق يأمرهم بالتطفيف والكذب في الشرى

والبيع والتحلي لسلعة والمدح لها إذا باعها حتى ينفقها

٢٥٥

عن نفسه والرابع اسمه بتر وهو صاحب قد الجيوب و

خمش الوجوه والدعاء بالويل والثبور عند نزول المصيبة

حتى يحبط اجر صاحبها والخامس اسمه منسوط وهو صاحب

اخبار الكذب والنميمة والهمز والغمز حتى يؤثم العباد و

السادس اسمه داسم وهو صاحب الدبر الذي ينفخ في الاحليل

وعجز المرأة حتى يزني كل واحد منهما بصاحبه والسابع

اسمه الاعور وهو صاحب السرقة يقول للسارق تسد بها

فاقتك وتقضي بها دينك وتستر بها عورتك ثم سويه

فينبغي لكل مؤمن ان لا يغفل عن الشيطان في سائر احواله

ولا يأمنه في جميع اموره فقد جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

انه قال ان للوضوء شيطانا يقال له الولهان فاستعيذوا

بالله منه وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال تراصوا

في الصفوف لئلا يتخللكم الشيطان كانها بنات حذف

قال ابو حذيفة قال ابو عبيدة هي هذه الغنم الصغار

الحجازية واحدتها حذفة ويقال نقد ايضا ويقال ليس

لها أذناب ولا آذان يجاء بها من جرش بلدة باليمن وقد

مر آن را دنبالها و نه گوشها دارد بدر آورده میشود او را جرش بفتح جیم و تحتانی را موضعیست از یمن و تحقیق

روي عن عثمان بن العاص أنه قال قلت يا رسول الله كيف

مرویست از عثمان پسر عاص گفت ای رسول خدا

حال الشيطان بيني وبين صلوتي وقراءتي فقال صلى الله عليه وسلم

و آمد شیطان درمیان من و میان نماز من و قرائت من پس گفت پیغمبر ع

ذاك شيطان يقال له خنزب فإذا أحسسته فتعوذ بالله منه

آن شیطان است گفته میشود او را خنزب و چون دریابی او را پس پناه بجو بخدا از آن شیطان

واتفل عن يسارك ثلاثا قال ففعلت ذلك فأذهبه الله

و لعاب بینداز از جانب چپ خود سه بار گفت پس کردم من او را پس برد او را خدا تعالی

عني وقال النبي صلى الله عليه وسلم في الحديث المشهور ما منكم من أحد

از من و گفت پیغمبر ع در حدیث مشهور است نیست از شما هیچ یکی

إلا وله شيطان قالوا ولا أنت يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم ولا

مگر که او را شیطان است گفتند و نه تو ای رسول خدا گفت پیغمبر ع و نه

أنا إلا أن الله تبارك وتعالى قد أعانني عليه فأسلم منه و

من مگر حق تعالی یاری داد او مرا بر او پس سلمان شده است یا فرمان بردار شده است

في حديث آخر عنه صلى الله عليه وسلم وما منكم من أحد إلا وقد وكل

و در حدیث دیگر از و پیغمبر ع نیست از شما هیچ یکی مگر تحقیق موکل کرده شده است

به قرينه من الجن قيل ولا أنت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ولا

با وی همراه از جنیان گفته شد و نه تو ای رسول خدا گفت و نه

أنا إلا أن الله قد أعانني عليه فأسلم فلا يأمرني إلا بخير و

من مگر الله تعالی تحقیق یاری داد او مرا بر او پس سلمان شده است پس نمیفرماید مرا مگر

قيل إن الله لما لعن إبليس خلق منه زوجته الشيطانة من

گفته شده است بدرستی حق تعالی هرگاه که لعنت کرد ابلیس را پیدا کرد از و جفت او را شیطانه از

ضلعه الأيسر كما خلقت حواء من آدم عليه السلام فغشيها

استخوان پهلوی چپ او چنانچه پیدا کرده حوا را از آدم ع پس جماع کرد شیطان

فحملت منه إحدى وثلاثين بيضة فصارت أصلا

پس حامله شد از او سی و یک بیضه را پس گشت این بیضه اصل

لذريته فتفرعت الذرية عنها فطبقت البر والبحر حتى

از برای اولاد او پس متفرع شد اولاد از آن بیضها پس پر شد دشت و دریا تا آنکه

۲۵۶

قيل نفضت كل بيضة عشرة الاف ذكرا وانثى يعني

گفته شده است هر بیضه انداخت ده هزار نر و ماده مراد میدارد که

تفرعت منها فكسفوا الجبال والجزائر والخرابات والفلوات

بر آمد بمقدار از آن بیضه پس پر کردند کوهها و جزیرها را و خرابات را و دشت را

والبحار والرمال والادغال والآجام والعيون ومجامع الطرق

و دریاها را و ریگستانها و ادغال و آجام و چشمه‌ها و جمع راهها را

والحمامات والكنف والمزابل والهواء ومعارك الحروب والنواقيس

و حمامات را و جاهای ستر را و مزبلها و جاهای پست و جاهای کشتن لشکران و ناقوس زدن

والقبور والدور والقصور وخيام الاعراب وجميع البقاع

و در قبرها و در سراها و در کوشکها و خیمه‌های صحرانشینان و همه بقعها و جاهای

وقال الله افتتخذونه وذريته اولياء من دوني وهم لكم

و فرمود حق تعالی آیا پس میگیرید شما ابلیس و اولاد او را دوست و یاری دهنده از من و حال آنکه ایشان

عدو بئس للظالمين بدلا فويل لمن استبدل بعبادة الله عز

دشمن اند بد است آن شیطان ظالمان را بدل از معبود بر حق پس هلاکت است مر کسی را که بدل گرفت از عبادت حق

وجل طاعة الشيطان وذريته لاجرم انه معهم في النار خالدا

فرمانبرداری شیطان و اولاد او لاچار بدرستی او با ایشان در آتش خواهد بود همیشه

فيها ان لم يتب ولم يتدارك فيتنبه لنفسه ويسعى في فكاكها

در وی اگر توبه نکرد و ... پس بیدار میشد برای نفس خود و میل ... در رها کردن نفس

وخلاصها فيفارق قرناء السوء والاعمال الخبيثة ودعاة

و خلاصی او از شیطان پس جدا میشود و از همنشینان بد و از کار ... و از طلب کنندگان

الضلال وجنود الشيطان فيرجع الى الله ويلزم طاعته و

گمراهی و از لشکرهای شیطان پس بازگشت بسوی خدا و لازم میگرفت فرمانبرداری حق

يجالس العلماء من عباده والعارفين به العاملين الداعين اليه

و همنشین میشود با دانشمندان از بندهای خدا که شناسنده اند بدو و عمل کننده اند برای رهنمای او و

الراغبين فيه والراجين بفضله الخائفين لسطوته الراهبين

میل کننده اند در حق تعالی امیدوار اند مر عطای او را ترسنده اند از قهر او و ترسنده اند

من اخذه الزاهدين في الدنيا الراغبين في العقبى القائمين

از گرفتن او و دور کننده اند از دنیا و رغبت کننده اند در آخرت و ایستاده اند

في الليل والصائمين في النهار الباكين على ما فات من ايام البطالات

در شب و روزه گیرنده اند در روز و گریه کننده اند بر چیزی که فوت شده است از روزهای بطالت

الْعَازِمِينَ عَلَى الْخَيْرَاتِ فِيمَا يَأْتِي مِنَ السَّاعَاتِ التَّائِبِينَ مِنْ
عزم کننده اند بر نیکیها در هر چه می آید از ساعتها توبه کننده اند از

جَمِيعِ الذُّنُوبِ وَالْخَطِيئَاتِ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَى خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمٰوٰتِ
همه گناهان و خطاها توکل کننده اند بر پدید آرنده زمین و آسمانها

الْوَاثِقِينَ بِرَبِّ الْخَلِيقَةِ وَالْبَرِيَّاتِ فِي اللَّحَظَاتِ وَالسَّاعَاتِ
و اعتماد و تکیه کننده اند بر پروردگار خلق در همه لحظها و ساعتها

الْقَانِتِينَ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ أُولٰئِكَ آمِنُونَ مِنَ
عبادت کننده اند در ساعت شب و اطراف روز ایشانند ایمن از

التَّكَاسُلِ وَالْأَغْلَالِ وَآفَاتِ الدُّنْيَا وَأَهْوَالِ النِّيرَانِ لِأَنَّهُمْ خَالَفُوا
رنجها و غلها و آفتهای دنیا و از ترسهای آتشهای دوزخ زیرا که ایشان مخالفت کردند

طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَأَطَاعُوا الرَّحْمٰنَ فِي السِّرِّ وَالْإِعْلَانِ فَقَابَلَهُمُ الدَّيَّانُ
فرمان شیطان را و فرمانبرداری کردند حق تعالی را در پنهان و آشکارا پس مقابله کرد ایشان را خدا

وَجَازَاهُمُ الْمَنَّانُ بِمَا أَخْبَرَ فِي قَوْلِهِ الْبَيَانِ فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ
و جزا داد ایشان را پروردگار عطا دهنده بچیزی که خبر داده است در قول او که روشن است پس نگاه داشت ایشان را

الْيَوْمِ وَلَقّٰهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَجَزٰهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا
از روز و بخشید ایشان را تازگی و خوشحالی و جزا داد ایشان را بمقابله صبر کردن ایشان جنت و [illegible]

وَبِقَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ
و بخبری که خبر کرد بقول خود بدرستی پرهیزگاران در بهشتها اند و جویها در جای نشست راستی نزد

مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ وَ
پادشاه که خداوند قدرت کامل است و فرمود حق تعالی مر کسی را که ترسید از جای ایستادن پیش پروردگار خود دو [illegible]

قَدْ ذَكَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ هٰذَا الْعَبْدَ الْمَفْتُونَ بَعْدَ تَقْوَاهُ
بتحقیق یاد کرد حق تعالی در کتاب خود این بنده را [illegible] مبتلا کرده شده است پس از تقوای خود

بِقَوْلِهِ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طٰئِفٌ مِنَ الشَّيْطٰنِ
بقول خود بدرستی آنکسانیکه پرهیزگارانند وقتیکه برسد ایشان را وسوسه طواف کننده از شیطان

تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ فَأَخْبَرَ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ جَلَاءَ الْقُلُوبِ
یاد میکنند حق تعالی را پس ناگاه ایشان بیننده اند حق را از باطل پس خبر کرد حق تعالی بدرستی روشنی دلها

بِذِكْرِ اللّٰهِ وَبِهِ يَزُولُ عَنْهَا الْغِطَاءُ وَالظُّلْمَةُ وَالرَّيْنُ وَالْغَفْلَةُ
بیاد حق تعالیست و بذکر خدا دور میشود از آن دلها پرده و تاریکی و زنگ و غفلت

وَبِهِ يَنْكَشِفُ الْكُرُوبُ فَالذِّكْرُ مِفْتَاحُ التَّقْوَى وَالْوَرَعِ وَ
و بیاد منکشف میشود اندوهها پس ذکر حق تعالی کلید پرهیزگاریست و ترک حرام است

٢٥٩

التقوى باب الآخرة كما ان الهوى باب الدنيا قال الله تعالى

و التقوی دروازهٔ آخرت ست چنانچه هوای نفس در دنیاست پس فرمود حق تعالی

واذكروا ما فيه لعلكم تتقون فاخبر تبارك وتعالى ان

یاد کنید چیزی که در آن است شاید شما پرهیزگار شوید پس خبر کرد حق تعالی بدرستی

الانسان بالذكر يتقي **فصل** وفي القلب لمتان لمة

انسان بیاد حق پرهیزگار شود در دل بنده دو و آینده اند

الملك وهي ايعاد بالخير والتصديق بالحق ولمة من العدو

از فرشته و آن وعده کردن ست بنیکی و گرویدن براستی و دو و آینده ست از دشمن

وهي ايعاد بالشر وتكذيب بالحق ونهي عن الخير وهو مروي

و آن ترسانیدن ست از بدی و دروغ داشتن حق را و باز داشتن از نیکی و این مرویست

عن عبد الله بن مسعود رض وقال الحسن البصري رحمة الله عليه

از عبد الله رض گفت حسن بصری رح

وانما هما همان يجولان في القلب هم من الله وهم من العدو

جز این نیست که دو خطره اند میگردند در دل خطره ایست از حق تعالی و خطره ایست از شیطان

فرحم الله عبدا وقف عند همه فما كان من الله امضاه وما كان

پس رحم کند خدا بنده را که ایستاد نزد هم و خطره خود پس هر خطره که بوده است از خدا روان کرد و آنچه

من عدوه جاهده وقال مجاهد في قول الله تعالى من شر الوسواس

از دشمن او جهاد کرد باوی و دفع کرد گفت مجاهد در تفسیر قول خدا تعالی پناه میگیرم از بدی وسواس کننده که

الخناس قال هو ينبسط على قلب الانسان فاذا ذكر الله خنس و

خناس ست یعنی رونده گفت مجاهد آن خناس پهن میشود بر دل بنده پس وقتیکه یاد میکند خدا را باز پس میرود

انقبض واذا غفل انبسط على قلبه وقال مقاتل هو الشيطان

و درهم میشود و وقتیکه غافل میشود از یاد حق پهن میشود بر دل او و گفت مقاتل آن خناس شیطان ست

في صورة الخنزير معلق في القلب في جسد ابن ادم يجري منه

در صورت خوک چسپنده ست بدل در تن پسر آدم میرود از آدمی

مجرى الدم سلطه الله عز وجل على ذلك من الانسان فذلك

مانند راه رفتن خون گماشته ست او را خدا تعالی بر آن دل آدمی پس آنست مراد از

قوله الذي يوسوس في صدور الناس فاذا سهى ابن ادم وسوس

قول خدا تعالی آن خناس که وسواس می کند در سینه های مردم پس وقتیکه سهو میکند آدمی وسوسه میکند

في قلبه حتى يبتلع قلبه الخناس الذي اذا ذكر الله عز وجل

خناس در دل آدمی تا آنکه فرو میبرد دل او خناس آنکه وقتیکه یاد میکند حق تعالی را

مفاتیح الخزائن ١٢

ابن آدم خنس عن قلبه فذهب عنه وخرج من جسده وقال

آدمی باز پس میشود از دل او پس دور میشود از او و دمی برآید از تن او و گفت

عكرمة الوسواس محله من الرجل في فؤاده وعينيه ومحله

عکرمه وسواس جای او از مرد در دل و در دو چشم او است و محل آن وسواس

في المرأة في عينيها إذا أقبلت وفي عجزتها إذا أدبرت

از زن در دو چشم او است وقتی که رو آورد و در سرین او است وقتی که پشت گرداند

فصل وفي القلب خواطر ستة أحدها خاطر النفس و

و در دل شش خطره است یکی از آنها خاطر نفس او است و

الثاني خاطر الشيطان والثالث خاطر الروح والرابع خاطر الملك

و دوم خاطر شیطان است و سیوم خاطر روح است و چهارم خاطر فرشته است

والخامس خاطر العقل والسادس خاطر اليقين فخاطر النفس يأمر

و پنجم خاطر عقل است و ششم خاطر یقین است پس خاطر نفس امر میکند

بتناول الشهوات ومتابعة الهوى المباح منه والحرج وخاطر

بتناول شهوات را و پیروی کردن هوای نفس را که مباح است و گناه است و خاطر

الشيطان يأمر في الأصل بالكفر والشرك والشكوى والتهمة لله

شیطان میفرماید در اصل اعتقاد بکفر و انباز کردن خدای را و گله کردن از او و تهمت کردن

عز وجل في وعده وفي الفرع بالمعاصي والتسويف بالتوبة وما

در وعده او و در اعمال جوارح بگناهان و بفردا انداختن توبه را و بچیزی که در

فيه هلاك النفس في الدنيا والآخرة فالخاطران مذمومان محكوم

در و هلاک نفس است در دنیا و آخرت پس هر دو خاطر ذم کرده شده اند حکم

لهما بالسوء وهما لعموم المؤمنين وخاطر الروح وخاطر الملك

مرایشان را به بدی و این هر دو خاطر از برای عام مسلمانان است و خاطر روح و خاطر فرشته

يردان بالحق والطاعة لله عز وجل وما يكون عاقبته سلامة الدنيا

فرود می آیند با مر حق و فرمانبرداری مر خدای را و چیزی که باشد پس او سلامتی دنیا

والآخرة وما يوافق العلم فهما محمودان لا يعدمهما خصوص الناس

و آخرت و چیزی که موافق علم باشد پس این دو خاطر ستوده شده اند نایاب نمیکنند این دو

وأما خاطر العقل فتارة يأمر بما تأمر به النفس والشيطان وتارة

و اما خاطر عقل پس گاهی میفرماید بچیزی که میفرماید باو نفس و شیطان و گاهی امر میکند

بما يأمر به الروح والملك وذلك حكمة من الله وإتقان لصنعته

بچیزی که امر میکند باو روح و فرشته و این خاطر عقل حکمت است از حق تعالی و محکم کردن مر صنع خود را

الجناح

حکم کرده شده است

لِيَدخُلَ العَبدُ فِي الخَيرِ وَالشَّرِّ بِوُجُودِ مَعقُولٍ وَصِحَّةِ شُهُودٍ
تا اندر آید بنده در نیکی و بدی بیافت معقول و درستی شهود
وَتَمييزٍ فَيَكُونُ عَاقِبَةُ ذٰلِكَ مِنَ الجَزَاءِ وَالعِقَابِ عَائِدًا لَهُ وَعَلَيهِ
و تمیز پس باشد آن انجام از ثواب و عقاب بازگردنده برای نفع و برای ضرر او
لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى جَعَلَ الجِسمَ مَكَانًا لِجَرَيَانِ أَحكَامِهِ وَمَحَلًّا لِنَفَاذِ
زیرا که حق تعالی گردانید تن را جای روان کردن احکام خویش و محل از برای روان کردن
مَشِيئَتِهِ فِي مَبَانِي حِكمَتِهِ كَذٰلِكَ جَعَلَ العَقلَ مَطِيَّةَ الخَيرِ وَالشَّرِّ
ارادت خویش در اصل حکمت خود همچنین گردانید عقل را مرکب نیکی و بدی
يَجرِي مَعَهُمَا فِي خِزَانَةِ الجِسمِ إِذ كَانَا مَكَانًا لِلتَّكلِيفِ وَمَوضِعًا
روان میشود آن عقل با این هردو در گنجینه تن در حالتیکه باشد آن عقل و جسم جای تکلیف و محل
لِلتَّصرِيفِ وَسَبَبًا لِلتَّعرِيفِ العَائِدِ إِلَى لَذَّةِ النَّعِيمِ أَو عَذَابٍ أَلِيمٍ
از جهت گردانیدن احوال حالی بجای دو باشد سبب از برای دانا ندن چیز بازگردنده است آن دانستن لذت
وَأَمَّا خَاطِرُ اليَقِينِ وَهُوَ رُوحُ الإِيمَانِ وَمَورِدُ العِلمِ يَرِدُ مِنَ اللهِ
و اما خاطر یقین و آن روح ایمان است و محل ورود علم است وارد میشود آن خاطر
تَعَالَى وَيَصدُرُ عَنهُ وَهُوَ مَخصُوصٌ بِخَوَاصٍّ مِنَ الأَولِيَاءِ المُوقِنِينَ
و پیدا میشود ازو و این خاطر مخصوص است بخواص از اولیا که یقین کننده اند
الصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالأَبدَالِ لَا يَرِدُ إِلَّا بِحَقٍّ وَإِن خَفِيَ وُرُودُهُ
و راستان اند و شهیدان که ابدال اند وارد میشود مگر بحق و اگرچه پنهان باشد وارد شدن
وَدَقَّ مَجِيئُهُ وَلَا يَنقَدِحُ إِلَّا بِعِلمٍ لَدُنِّيٍّ وَأَخبَارِ الغُيُوبِ وَأَسرَارِ
و باریک باشد آمدن او و ظاهر نمیشود آن خاطر مگر بعلم لدنی و خبرهای غایب و رازهای
الأُمُورِ فَهُوَ لِلمَحبُوبِينَ وَالمُرَادِينَ وَالمُختَارِينَ القَائِمِينَ لِلّٰهِ
اشیا پس این خاطر از برای کسانیست که محبوب خداوند و مراد او هستند و برگزیده شده گویند و قائم اند مر خدای را
الغَائِبِينَ عَن ظَوَاهِرِهِمُ الَّذِينَ انقَلَبَت عَادَاتُهُمُ الظَّاهِرَةُ إِلَى
پنهان اند از ظواهر خویش آنکسانیکه برگشته عادتهای ظاهر ایشان بسوی عادتهای
البَاطِنَةِ مَا خَلَا الفَرَائِضَ وَالسُّنَنَ المُؤَكَّدَاتِ فَهٰؤُلَاءِ أَبدَالٌ فِي
باطن یعنی استبدال کردند نوافل ظاهر را بتوجه باطن بجناب قدس حضرت الٰهی سوای فرائض و سنن موکده
مُرَاقَبَةِ بَوَاطِنِهِم وَاللهُ تَعَالَى يَتَوَلَّى تَربِيَةَ ظَوَاهِرِهِم كَمَا قَالَ عَزَّ
بپاسبانی درونهای خود اند و حق تعالی بخود گرفته است تربیت ظاهر ایشان را چنانچه فرموده است
وَجَلَّ وَعَلَا فِي كِتَابِهِ العَزِيزِ إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الكِتَابَ وَ
پروردگار بزرگ و تعالی در کتاب مجید خود که ولی من خداست که فرود آورد کتاب را

٢٦١

هو يتولى الصالحين تولاهم وكفاهم واشغل قلوبهم بمطالعة
او دوست متولی صالحان ... گرفته است ... کار صالحان را و بس شد برای ایشان و مشغول ساخت دلهای ایشان را
اسرار الغيوب ونورها بالتجلي في كل قريب فاصطفاهم لمحادثته
رازهای پنهان و روشن گردانید آن دلها را بجلوه کردن در هر نزدیکی پس برگزید ایشان را برای سخن گفتن خویش
واختصهم بالانس به والسكون اليه والطمانينة لديه فهم
و خاص گردانید ایشان را بانس خود و قرار گرفتن باو و آرام یافتن به پیش او پس ایشان
في كل يوم في مزيد علم ونمو معرفة وتوفير نور وقرب من
در هر روز در زیادتی علم و افزونی معرفت اند و توفیر نور و قرب اند از
محبوبهم ومعبودهم وهم في نعيم لا نفاد له والاء لا انقطاع
محبوب و معبود خویش پس ایشان در نعمت اند که تمام نیست
لها وسرور لا غاية له ولا منتهى فاذا بلغ الكتاب اجله وانتهى
آن نعمتها را و در عطاها اند که نیست انقطاع آنها را و در خوشی اند که نیست نهایت او را و انتها پس چون برسد مکتوب عمر ایشان
ما قدر لهم من البقاء في دار الفناء نقلهم منها باحسن
چیزی که تعیین کرده شده است ایشان را از بقا در سرای فنا ببرد ایشان را ازین دار فنا به نیکوترین
الانتقال كما ينقل العروس من حجرة الى دار من الادنى الى
انتقال چنانچه برده میشود عروس را از خانه تنگ بسوی سرای از جای پست بجای
الاعلى فالدنيا في حقهم جنة وفي الاخرة لاعينهم قرة وهو
بلند پس دنیا در حق ایشان بهشت است و در آخرت مر چشم ایشان را روشنی و سردی است و آن
النظر الى وجهه الكريم من غير حجاب ولا باب ولا حاجب ولا
نظر کردن است دیدار حق تعالی بی پرده و بی در یابان و بی
بواب ولا مانع ولا حداد ولا من ولا امتنان ولا ضيم ولا ضرر
نگاهبان و بی منع کننده و بی حد کننده و بی منت نهادن و قبول کردن منت و بی ظلم و بی ضرر
ولا انقطاع ولا نفاد كما قال عز من قائل ان المتقين في جنات
و بی منقطع شدن و تمام شدن
ونهر في مقعد صدق عند مليك مقتدر وكما قال للذين
و چنانکه فرموده حق کم گوینده
احسنوا الحسنى وزيادة احسنوا في الدنيا له بالطاعة
عمل نیکو کرده اند جزای نیکوست یعنی بهشت و زیادة دیدار رویت حق نیکوی کرده اند در دنیا برای خدا بفرمانبرداری
نجازيهم في العقبى بالجنة والكرامة واعطيهم النعمة والسلامة
جزا دادن ایشان را بهشت در عقبی و دادن ایشان را نعمت و سلامتی از رنج و محنت

٢٦٢

وَزَادُوا لَهُ بِتَطْهِيرِ الْقُلُوبِ وَتَرْكِ الْعَمَلِ لِمَا سِوَاهُ فَجَازَاهُمْ
وزیاده کرده اند ایشان از برای حق تعالی بپاک کردن دلها را و ترک کردن عمل از غیر حق پس جزا داد ایشان را
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بِالزِّيَادَةِ فِي دَارِ الْبَقَاءِ وَالْمِنَّةِ وَهُوَ دَوَامُ
بزیادتی در سرای بقا و عطا و آن زیادتی همیشه
النَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ الْكَرِيمِ كَمَا أَخْبَرَ فِي كِتَابِهِ الْمُبِينِ لِعِبَادِهِ أُولِي
نظر کردن است بسوی دیدار بزرگ او چنانچه خبر کرد در کتاب روشن خود مر بندگان خود را خداوندان
الْأَلْبَابِ وَالْعُقُولِ **فَصْلٌ** وَلِلنَّفْسِ وَالرُّوحِ مَكَانَانِ
عقول خالص اند مر نفس و روح را دو جای است
لِإِلْقَاءِ الْمَلَكِ وَالشَّيْطَانِ فَالْمَلَكُ يُلْقِي التَّقْوَى إِلَى الْقَلْبِ وَ
از برای انداختن خطره ملک و شیطان پس فرشته می اندازد پرهیزگاری را بسوی دل و
الشَّيْطَانُ يُلْقِي الْفُجُورَ إِلَى النَّفْسِ فَيُطَالِبُ النَّفْسُ الْقَلْبَ بِاسْتِعْمَالِ
شیطان می اندازد نافرمانی گناه را بسوی نفس پس طلب میکند نفس قلب را باستعمال
الْجَوَارِحِ بِالْفُجُورِ وَفِي مَكَانَيْنِ فِي الْبِنْيَةِ الْعَقْلُ وَالْهَوَى يَتَصَرَّفَانِ
اعضا برای گناه و در دو جای اند در تن عقل و هوا تصرف میکنند
بِمَشِيَّةِ حَاكِمٍ وَهُوَ التَّوْفِيقُ وَالْإِغْوَاءُ وَفِي الْقَلْبِ نُورَانِ سَاطِعَانِ
بخواست حاکم که توفیق باشد و آن جمع اسباب خیر است و اغوای بدان عبارت ست از جمع اسباب شر و در
وَهُمَا الْعِلْمُ وَالْإِيمَانُ فَجَمِيعُ ذَلِكَ أَدَوَاتُ الْقَلْبِ وَحَوَاسُّهُ وَالْآلَاتُ
کران علم و ایمان باشد پس اینهمه الات دل اند
وَالْقَلْبُ فِي وَسَطِ هَذِهِ الْآلَاتِ كَالْمَلِكِ وَهَذِهِ جُنُودُهُ تَرِدُ
و دل در میان این آلتها همچو پادشاه ست و اینها لشکرهای او اند می آیند
إِلَيْهِ أَوْ كَالْمِرْآةِ الْمَجْلُوَّةِ وَهَذِهِ الْآلَاتُ حَوْلَهَا تَظْهَرُ فِيهَا آثَارُهَا
بسوی او یا دل همچون آئینه است روشن کرده شده و این آلتها گرد او اند ظاهر میشوند پس می بیند
وَيَقْدَحُ فِيهَا فَيَجِدُهَا **فَصْلٌ** أَعُوذُ بِرَبِّ الْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ
دل اثرها را روشن میشوند در آئینه پس می یابد آنها را پناه می جویم به پروردگار عرش و کرسی
مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَخَوَاطِرِ السُّوءِ وَهَوَاجِسِ النَّفْسِ وَمِنْ فِتْنَةِ
از شیطان گمراه و از خطرهای بد و از وساوس نفس و از بلای
كُلِّ جِنِّيٍّ وَإِنْسِيٍّ وَمِنْ رِيَاءٍ وَنِفَاقٍ وَعُجْبٍ وَكِبْرٍ وَشِرْكٍ وَخِلَالِ
هر جن و آدمی و از ریا که در عمل غیر حق منظور باشد و از نفاق و خودبینی و بزرگی کردن و خود را از
السُّوءِ النَّاشِئَةِ فِي الْقَلْبِ وَمِنْ كُلِّ شَهْوَةٍ وَلَذَّةٍ مُؤَدِّيَةٍ إِلَى
بد که پیدا میشود در دل و از هر شهوت و لذت که اندازنده است بسوی

۲۶۳ منتخب

الْمَهَالِكِ لِلنَّفْسِ وَمِنَ الْبِدَعِ وَالضَّلَالِ وَالْأَهْوِيَةِ الْمُتَسَلِّطَةِ

جایهای هلاک کننده نفس را و از بدعتهای و گمراهی و هواهای نفس که گمارنده اند

لِلنِّيرَانِ عَلَى الْجِسْمِ وَمِنْ كُلِّ قَوْلٍ وَفِعْلٍ وَهَمٍّ يُحَجِّبُ مِنَ الْقُلُوبِ

آتشها را بر تن و از هر سخن و کارهای و فکرهای پوشاند از دلهای

الْعَرْشِيَّةِ قَلْبِي وَمِنِ اتِّبَاعِ الْأَهْوِيَةِ الْمُضِلَّةِ وَالطَّبَائِعِ النَّفْسِيَّةِ

عرشی دل مرا و از پیروی کردن هواهای نفس که گمراه کننده است و از طبیعتهای نفس

وَالْأَخْلَاقِ الرَّدِيَّةِ وَأَعُوذُ بِالْمَلِكِ الْحَمِيدِ الْمَجِيدِ مِنَ الشَّيْطَانِ

و از خلقهای بد و پناه می جویم بپادشاه ستوده شده بزرگ از شیطان

الْخَبِيثِ الْمَرِيدِ أَعُوذُ بِالرَّبِّ الْوَدُودِ مِنْ نِقْمَتِهِ إِذَا غَفَلْتُ عَنْ

پلید رانده شده پناه میجویم بخدا از عذاب او وقتیکه غافل شوم از

طَاعَتِهِ إِذْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَطْوَتِهِ

طاعت او زیرا که او نزدیکتر است بمن از شه رگ پناه میجویم از قهر او

إِذَا غَضِبَ عَلَى أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ أَعُوذُ بِهِ مِنْ هَيْبَتِهِ عِنْدَ شِدَّةِ

وقتیکه در غضب آید بر گناهگاران پناه میجویم باو از هیبت او در وقت سخت گرفتن

بَطْشَتِهِ فِي يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لِلطَّاغِينَ مِنْ بَرِيَّتِهِ وَأَعُوذُ بِهِ مِنْ كَشْفِ

در روز قیامت سر بیفرمانی کنندگان از خلق او و پناه میجویم باو از دور کردن

الْغِطَاءِ وَالسَّتْرِ وَالتَّيَهَانِ فِي مَعْصِيَتِهِ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَنِسْيَانِ

پرده و از حیران شدن در معصیت او در دشت و دریا و از فراموش

الْأَصْلِ وَالْفَرْعِ وَالْمَيْلِ إِلَى الرَّفْعِ وَالرُّعُونَةِ وَالْخُيَلَاءِ وَالْكِبْرِ وَ

اصل و فرع و از میل کردن بسوی حمق که عبارت است از عدم نظر و عواقب امور و از خرامان

تَرْكِ الطَّاعَةِ وَالْقُرْبَةِ وَالْبِرِّ وَالتَّأَنِّي عَلَيْهِ وَالْأَيْمَانِ الْكَاذِبَةِ

و ترک فرمانبرداری و عبادت و نیکی و سوگند خوردن بر ترک آنها و از سوگندهای دروغ

وَالْحِنْثِ دُونَ الْبِرِّ وَخَاتِمَةِ السُّوءِ وَالْإِفْلَاسِ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَ

و از گناه گار شدن در سوگند و از خاتمه بد و از خالی بودن از هر نیکی

الْمُوَافَاةِ عِنْدَ حُضُورِ الْمَنِيَّةِ بِالشَّرِّ **فَصْلٌ** وَمُجَاهَدَةُ

مردن وقت حاضر شدن مرگ به بدی و جهاد کردن

الشَّيْطَانِ بَاطِنَةٌ وَهِيَ بِالْقَلْبِ وَالْجَنَانِ وَالْإِيمَانِ فَإِذَا

شیطان نهانیست و آن جهاد بدل است و ایمان است پس هرگاه

جَاهَدْتَهُ كَانَ مَدَدَكَ الرَّحْمٰنُ وَمُعْتَمَدَكَ الْمَلِكُ الدَّيَّانُ وَ

جهاد کردی تو آن شیطان را باشد قوت دهنده تو خدای بخشاینده و تکیه گاه تو پادشاه جزا دهنده و

ص ۵

رجاؤك رؤية وجه الجليل المنان وجهاد الكفار جهاد

واميد تو ديدن ديدار بزرگ كه عطا دهنده است وجهاد با كافران است جهاد

الظاهر بالسيف والرماح ومددك فيه الملك والاعوان

آشكارا به شمشير ونيزها ومدد دهنده تو درين جنگ پادشاه است ويااران

ورجاؤك فيه دخول الجنان فان قتلت في مجاهدة الكفار

واميد تو درين جهاد درآمدن در بهشت است پس اگر كشته شدي تو در جهاد كافران

كان جزاؤك الخلود في دار البقاء وان قتلت في مجاهدة

باشد جزاء تو هميشه بودن در آخرت واگر كشته شدي در جهاد

الشيطان ومخالفتك اياه بفناء اجلك واخترام منيتك

شيطان ودر مخالفت تو اورا بتمام شدن عمر تو در رسيدن مرگ تو

كان جزاؤك وجه رب العالمين عند اللقاء فان قتلك الكافر

باشد جزاء تو روي پروردگار جهانيان وقت لقاء پروردگار پس اگر كشت ترا كافر

كنت شهيدا وان قتلك الشيطان بمتابعتك اياه والانقياد

شدي تو شهيد واگر كشت ترا شيطان به پيروي كردن تو اورا وقبول كردن

لامره كنت من قرب الملك الجبار طريدا فجهاد الكفار له نهاية

امر او باشي از قرب پادشاه كه ناگزير ست از نقصان دور انداخته شده پس جهاد كفار اورا نهايت

وفناء وجهاد الشيطان والنفس لا غاية له ولا منتهى قال

وتمام است وجهاد شيطان ونفس را نهايت نيست ونيست تمام اورا فرمود

الله جل وعلا واعبد ربك حتى ياتيك اليقين يعني الموت

بارتعالى عبادت كن پروردگار خود را اي پيغمبر تا اگر بيايد ترا يقين مراد از يقين موت

واللقاء فالعبادة بمخالفة الشيطان والهوى قال الله عز

وملاقات حق است زيرا كه متيقن است وعبادت حاصل ميشود بمخالفت شيطان وهواي نفس فرمود خدا

وجل فكبكبوا فيها هم والغاوون وجنود ابليس اجمعون وقال

فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم حين رجع من غزوة تبوك رجعنا

پيغمبر صلى الله عليه وسلم وقتيكه برگشت از جنگ تبوك باز گشتيم

من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر عنى به صلى الله عليه وسلم مجاهدة

از جهاد خورد كه جهاد كفار باشد بسوي جهاد بزرگ مراد داشته است پيغمبر آن جهاد كردن

الشيطان والنفس والهوى لمداومتها وطول ممارستها وخطرها

با نفس وشيطان وهوا از جهت هميشه بودن اين مجاهده ودراز بودن اشتغال او وخطر او

٢٦٥

صح

والخوف من سوء خاتمتها مجلس أخرى في قوله عز

وجل إنه من سليمان وإنه بسم الله الرحمن الرحيم اعلم أن

هذه الآية الشريفة في سورة النمل وهي مكية وعدد آياتها

ثلث وتسعون آية وكلماتها ألف ومائة وتسع وأربعون

كلمة وحروفها أربعة آلاف وسبعمائة وتسعة وتسعون

حروفا وذلك أن سليمان بن داود النبي عليه السلام وعلى نبينا

المصطفى وعلى سائر الأنبياء والمؤمنين وعباد الله الصالحين

وملائكة المقربين لما خرج من وادي النمل في مسيره من بيت ٢٦٦

المقدس إلى اليمن أخذ بالناس في مفازتهم فعطش الناس فسألوا

الماء فتفقد الهدهد عند ذلك فسأل عنه ودعا أمير الطيور

وهو الكركي فسأله عنه ولم يكن معه إلا هدهد واحد

فقال الكركي لا أدري أين ذهب ولا استامرني وكان علم

بريد الهدهد ليضع منقاره في الأرض فيخبره كم بعد الماء

وقربه وكم بينه وبين الماء من قامة أو فرسخ وكان الهدهد

مخصوصا بذلك من دون بقية الطيور وكان إذا أريد عنه

ذلك ارتفع في طيرانه الى الجو فينظر ذلك ثم ينقض الى

ازین علم بلند میشد در پریدن خود بسوے هوا پس دیده میشد اورا و معلوم میشد که قدر و بعد آب است پس

تلك البقعة التي فيها الماء فيضع منقاره فيها فيعرف

بآن بقعه که در و آب است پس مے نهاد نوک خود را در آن بقعه پس دانسته میشد

ذلك فتبادر الشياطين فتحفر ذلك البقعة فيخرج الماء و

آن آب را پس جستی میکردند جنیان پس میکندند آن بقعه را پس بیرون مے بر آوردند آب و

يتخذوا الاحواض والبرك والركايا وتملأ الروايا والقرب و

میگرفتند حوضها را و برکه ها را و چاها را و پر میکردند راویه ها را و راویه شتر آب کش را

الظروف وتشرب الدواب والناس والجان ثم يرتحلون

آوندها را و آب میخوردند چارپایها و آدمیان و پریان پس کوچ میکردند

فلما فقد الهدهد في تلك الساعة غضب سليمان عند ذلك

پس هرگاه یافته نشد هدهد دران ساعت که مردم تشنه بودند خشم آمد سلیمان را

غضبا شديدا وجعل يقول لاعذبنه عذابا شديدا يعني

خشم سخت و بوده است هر آینه عذاب خواهم کرد هدهد را عذاب سخت مراد میدارد

لانتفن ريشه فلا يطير مع الطيور حولا كاملا او لاذبحنه

هر آینه خواهم کند پر او را پس نپرد سال تمام یا ذبح خواهم کرد او را

ثم استثنى وقال او ليأتيني بسلطان مبين يقول او ليأتيني

پس استثنا کرد از قسم خود و گفت یا اینکه بیارد مرا حجت روشن میگوید سلیمان یا اگر بیارد برای من

بعذر وحجة بينة وكان اشد عذابه الذي يعذب به الطير

عذر و حجت روشن از جهت رستن خود و بود درست سخت ترین عذاب که عذاب میکرد با و پرندها را

لما يريد عذابه ان نتف ريشه حتى يتركه اقرع ليس عليه ريش

هرگاه که میخواست عذاب ایشان اینکه مے کند پر ایشان تا آنکه میگذاشت آنها را کل نیست بر او پر

قال فمكث غير بعيد اي لبث غير طويل ثم اقبل الهدهد فقيل

گفت خدا تعالے پس درنگ کرد هدهد دیر مگوید دراز یعنی مراد از غیر بعید غیر طویل است پس روآورد هدهد پس

له ان سليمان قد اوعدك فقال هل استثنى قيل نعم قال فاقبل

گفته شد مر او را بدرستی سلیمان عم تخویف رسانیده است ترا بعذاب پس گفت هدهد آیا استثنا کرد گفته شد آری گفت پس

حتى قام بين يديه ثم سجد فقال دام ملكك طول الدهر وعشت

تا آنکه استاد پیش سلیمان پس سجده کرد پس گفت بطریق دعا همیشه باد ملک تو و زنده باشی

الى الابد فجعل ينكت بمنقاره ويومي براسه الى سليمان فقال

همیشه پس گشت که میکاوید بنوک خود و اشارت کرد بسر خود سوے سلیمان پس گفت

268

لَهُ اَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ يَقُوْلُ بَلَغْتُ وَعَلِمْتُ بِمَا لَمْ تَبْلُغْ وَ

احاطه کردم من بچیزی که احاطه نکرده تو بآن مراد میدارد بآن که رسیدم و دانستم بچیزی را که نرسیده تو و

لَا تَعْلَمُ يَعْنِيْ جِئْتُكَ بِاَمْرٍ لَمْ يُخْبِرْكَ بِهِ الْجِنُّ وَلَمْ يَنْصَحُوْكَ فِيْهِ وَ

و ندانسته تو مراد میدارد آن چه بیاوردم ترا بچیزی که خبر نکرده اند ترا بآن جنیان و نصیحت نکرده اند ترا در آن چیز و

لَمْ تَعْلَمْ بِهِ الْاِنْسُ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَاٍ يَعْنِيْ مِنْ اَرْضِ سَبَاٍ بِنَبَاٍ

ندانسته اند او را آدمیان و آمده ام ترا از سبا ای از زمین سبا بخبری نادر

يَقِيْنٍ يَعْنِيْ بِخَبَرٍ عَجِيْبٍ لَا شَكَّ فِيْهِ فَقَالَ لَهُ سُلَيْمَانُ مَا هُوَ فَقَالَ

یقین کرده شده یعنی بخبری نادر که در وی شک نیست پس گفت سلیمان او را چه چیز است آن پس گفت

اِنِّيْ وَجَدْتُّ امْرَاَةً تَمْلِكُهُمْ يُقَالُ لَهَا بِلْقِيْسُ بِنْتُ اَبِي السَّرْحِ الْحِمْيَرِيَّةُ

بدرستی یافتم زنی را که پادشاهی می‌کند آن سبا را گفته میشود او را بلقیس دختر ابو سرح حمیریه

وَاُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْنِيْ اُعْطِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فِيْ بِلَادِهَا الْيَمَنِ

و داده شده است او را از هر چیزی یعنی داده شده است او را از هر چیزی که در بلاد یمن است

وَمَا وَالَاهَا مِنَ الْعِلْمِ وَالسُّلْطَانِ وَالْمَالِ وَالْجُنُوْدِ وَاَنْوَاعِ الْخَيْلِ وَ

و چیزی که متصل آن بلاد است مراد میدارد از هر چیزی که علم و پادشاهی و مال و لشکر و گوناگون اسپان و

لَهَا عَرْشٌ عَظِيْمٌ يَعْنِيْ سَرِيْرٌ حَسَنٌ وَكَانَ طُوْلُ عَرْشِهَا فِي السَّمَاءِ ثَلَاثِيْنَ

مر او راست عرشی عظیم یعنی سریری نیکو و بوده است درازی تخت او در جانب آسمان سی

ذِرَاعًا وَقِيْلَ ثَمَانُوْنَ ذِرَاعًا وَفِي الْعَرْضِ ثَمَانُوْنَ ذِرَاعًا مُكَلَّلًا بِاَنْوَاعِ

گز و گفته شده است که در جانب آسمان هشتاد گز و در پهنا هشتاد گز آراسته کرده شده بانواع

الْجَوَاهِرِ وَالدُّرِّ وَاللُّؤْلُؤِ وَجَدْتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُوْنَ لِلشَّمْسِ

جواهر و مروارید و یافتم آن بلقیس را و قوم او را که عبادت میکنند آفتاب را

مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ يَعْنِيْ يُصَلُّوْنَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَذٰلِكَ دِيْنُ

از غیر خدا مراد میدارد نماز میگزارند برای آفتاب سوای خدا و این بود دین

الْمَجُوْسِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰنُ اَعْمَالَهُمْ يَعْنِيْ حَسَّنَهَا لَهُمْ فَصَدَّهُمْ

مجوسیت و آراسته کرده است ایشان را شیطان عملهای ایشان یعنی نیکو نموده است مر ایشان را پس بازداشت

عَنِ السَّبِيْلِ يَعْنِيْ اَنَّ الشَّيْطٰنَ صَدَّهَا وَجُنُوْدَهَا عَنْ طَرِيْقِ الْاِسْلَامِ

از راه راست یعنی شیطان بازداشته است آن بلقیس را و لشکر او را از راه اسلام

وَالْهُدٰى وَهُمْ لَا يَهْتَدُوْنَ يَعْنِيْ لَا يَعْرِفُوْنَ الْاِسْلَامَ اَلَّا يَسْجُدُوْا

و راستی پس ایشان راه راست نمی یابند یعنی نمیدانند اسلام را چرا سجده نمیکنند

لِلّٰهِ يَعْنِيْ هَلَّا يَسْجُدُوا اللّٰهَ الَّذِيْ يُخْرِجُ الْخَبْءَ يَعْنِي الْغَيْبَ وَالسِّرَّ

مر خدای را که بیرون آرد پنهان را یعنی نهانی و راز را

فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُوْنَ وَمَا تُعْلِنُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ

که در زمین او در آسمانهاست و میداند چیزیکه پنهان میدارید و چیزیکه ظاهر میکنید به زبانهاے خویش

اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ يَعْنِيْ بِالْعَظِيْمِ الْعَرْشِ فَقَالَ

خدای که نیست معبودے بحق مگر خدا که پروردگار عرش بزرگ است مراد به عظیم عرش است چه عظیم صفت عرش

سُلَيْمَانُ لِلْهُدْهُدِ دُلَّنَا عَلَى الْمَاءِ سَنَنْظُرُ فِيْمَا تَقُوْلُ اَصَدَقْتَ

سلیمان مر هدهد را راه نماے بکن ما را بر آب تا ما فکر کنیم در آنچه میگوے تو آیا راست گوے

فِيْ مَقَالَتِكَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ فَلَمَّا دَلَّهُمْ عَلَى الْمَاءِ وَشَرِبُوْا وَ

در سخن خویش یا بوده تو از دروغ گویان پس هرگاه که رهنماے کرد ایشان را بر آب خوردند و

اسْتَكْفَوْا فَدَعَا سُلَيْمَانُ الْهُدْهُدَ وَكَتَبَ مَعَهُ كِتَابًا وَخَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ

و بسند شدند طلب کرد سلیمان هدهد را پس نوشت با او مکتوب را و مهر کرد بمهر خویش

وَدَفَعَهُ اِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ اذْهَبْ بِكِتَابِيْ هٰذَا فَاَلْقِهْ اِلَيْهِمْ يَعْنِيْ اَهْلَ سَبَا

و انداخت بسوے هدهد پس گفت ببر مکتوب مرا که اینست پس بیفگن بسوے ایشان یعنی مردم سبا

ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ يَعْنِيْ ارْجِعْ اِلَيَّ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُوْنَ يَعْنِيْ مَاذَا يَرُدُّوْنَ

پس رو می گردان از ایشان یعنے باز گرد بسوی من پس نظر کن چه سخن باز میگردانند ایشان یعنی چه باز

عَلَيْكَ مِنَ الْجَوَابِ وَالَّذِيْ كَتَبَ فِي الْكِتَابِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بر تو از جواب مکتوب و آنچه نوشت در کتاب خود اینست بسم الله الرحمن الرحیم

اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوٗدَ اَلَّا تَعْلُوْا عَلَيَّ يَعْنِيْ اَنْ لَا تَعْظُمُوْا فِيْ

بدرستیکه این مکتوب از سلیمان بن داود است که علو و برتری مکنید بر من یعنی بزرگی

طَاعَتِيْ وَاْتُوْنِيْ مُسْلِمِيْنَ يَعْنِيْ مُصَالِحِيْنَ فَاِنْ كُنْتُمْ مِنَ الْجِنِّ فَقَدْ

فرمانبردارے من و بیائید مرا منقاد و فرمانبردار شوید یعنی صلح کنندگان پس اگر بوده اید شما جنیان پس

عَبَدْتُمْ لِيْ وَاِنْ كُنْتُمْ مِنَ الْاِنْسِ فَعَلَيْكُمُ السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ فَقَالَ

بنده شوید شما مرا و اگر بوده اید از آدمیان پس بر شماست شنیدن حکم من و فرمانبرداری من گفت راوی

فَانْطَلَقَ الْهُدْهُدُ بِالْكِتَابِ حَتَّى انْتَهٰى اِلَيْهَا ظَهِيْرَةً وَهِيَ قَائِلَةٌ

پس رفت هدهد بنامه تا آنکه رسید بآن بلقیس در نیمروز و او قیلوله کرده بود

فِيْ قَصْرِهَا قَدْ غُلِّقَتْ عَلَيْهَا الْاَبْوَابُ فَلَا يَصِلُ اِلَيْهَا شَيْءٌ وَ

در کوشک خویش و تحقیق بسته شده بود بر آن بلقیس درها پس نمی رسید باو چیزے و

الْحَرَسُ حَوْلَ قَصْرِهَا وَكَانَ لَهَا مِنْ قَوْمِهَا اثْنَا عَشَرَ اَلْفَ مُقَاتِلٍ

نگاهبانان در گرد کوشک او بودند و بوده است آن بلقیس را از قوم خود دوازده هزار مرد جنگ کننده

كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اَمِيْرٌ عَلٰى مِائَةِ اَلْفِ مُقَاتِلٍ سِوٰى نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيْهِمْ

و هر یک از آنها امیر بود بر صد هزار مقاتل غیر از زنان ایشان و اولاد ایشان

٢٦٩

وكانت تخرج الى قومها تقضي بينهم في امورهم وحوائجهم في كل

و بوده است که مے برآمد از قوم خویش حکم میکرد در میان ایشان در کارها و حاجتهای ایشان در هر

جمعة يوماً قد جعلت عرشها على اربعة اعمدة من ذهب ثم

هفته یکروز و تحقیق کرده نهاده بود تخت خود را بر چهار ستون طلا پس

تجلس هي فيه وهي تراهم ولا يرونها فاذا اراد الرجل منها الحاجة

مے نشست در آن تخت وآن بلقیس میدید ایشان را و نمیدیدند ایشان او را پس وقتیکه میخواست مرد از او

والامر فسالها فقام بين يديها فينكس راسه ولا ينظر نحوها

یا کاری را پس می پرسید بلقیس را و در آنجا حاجت یا کارے استاده پیش او پس نگون میکرد سر خود را

ثم يسجد فلا يرفع راسه حتى تاذن له اعظاما لها فاذا قضت

پس سجده میکرد لیکن بر نمیداشت سر خود را تا آنکه اذن دهد بلقیس او را از جهت بزرگ داشتن او پس وقتیکه

حوائجهم وامرت بامرها دخلت قصرها ولم يروها الى مثل

حاجتهاے ایشان را و میفرمود بکارے خویش مے درآمد در کوشک خود و نمیدیدند ایشان بلقیس را تا مانند

ذلك اليوم ملكها ملك عظيم فلما اتى الهدهد بالكتاب و

آنروز که برآمده بود و ملک او ملک عظیم یعنی بزرگ بود پس هرگاه که آمد پیش بلقیس هدهد با نامه

جد الابواب قد غلقت دونها والحرس حول القصر دائر حوله

یافت درها را که بسته شده است نزد او و پاسبانان در گرد کوشک اند گشتند هدهد در گرد آن کوشک

فطلب السبيل اليها حتى وصل اليها من كوة في القصر فدخل

پس جست و جو کرد راه را بسوے بلقیس تا آنکه رسید باو از دریچه که در کوشک بود پس درآمد

فيها من بيت الى بيت حتى انتهى الى اقصى سبعة ابيات على

در آن دریچه از خانه بخانه دیگر تا آنکه رسید بسوے نهایت هفت خانها بر

عرشها في السماء ثلثون ذراعا فراها مستلقية على عرشها

عرش او که در آسمان سے گز بود دید آن بلقیس بر پشت افتاده است بر آن تخت

نائمة ليس عليها الا خرقة على عورتها وكذلك كانت تصنع

خواب کننده نیست بر آن بلقیس غیر از لته بر عورت او و همچنین بوده است بلقیس میکرد

اذا نامت قال فوضع الكتاب الى جنبها على السرير ثم طار فوقف

وقتیکه میخوابید گفت راوے نهاد مکتوب را بر پهلوے بر تخت پس پرید پس استاد

في كوة ينتظرها حتى تستيقظ عن غفلتها وتقرء الكتاب

در دریچه منتظر آن بلقیس تا آنکه بیدار شود از خواب خود و بخواند نامه را

فمكث طويلا وهي لا تستيقظ فلما ابطا عليه ذلك انحط

پس درنگ کرد دراز وآن بلقیس بیدار نشد پس هرگاه درنگ کرد هدهد فرود آمد

الكوة نقب البيت ١٢

صحح

نَنقُرُهَا نَقرَةً فَاستَيقَظَت نَظَرَت فَإِذَا هِيَ بِالكِتَابِ إِلَى

پس نوک زد بلقیس را پس بیدار شد آن بلقیس ناگاه یافت نامه نهاده سوی

جَنبِهَا عَلَى السَّرِيرِ فَأَخَذَتهُ فَرَكَّت عَينَهَا فَجَعَلَت تَنظُرُ مَا حَالُ

بر تخت پس گرفت آن نامه را پس خارید دو چشم خود را و شروع میکرد در نظر میکرد

الكِتَابِ وَكَيفَ وَصَلَ الكِتَابُ إِلَيهَا وَالأَبوَابُ مُغلَقَةٌ فَخَرَجَت

نامه را و چطور رسید با و حال آنکه درها بسته بود پس برآمد

فَإِذَا الحَرَسُ حَولَ القَصرِ فَقَالَت هَل رَأَيتُم أَحَدًا دَخَلَ عَلَيَّ وَفَتَحَ

پس ناگاه پاسبانان در گرد کوشک اند پس گفت ای پاسبانان آیا دیدید کسی را در آمده باشد بر من با

بَابًا قَالُوا لَا مَا زَالَتِ الأَبوَابُ مُغلَقَةً كَمَا هِيَ وَنَحنُ حَولَ القَصرِ

دری را گفتند همیشه درها بسته بودند چنانچه هست اکنون و ما پاسبانان در گرد کوشک

فَفَتَحَتِ الكِتَابَ وَقَرَأَتهُ وَكَانَت كَاتِبَةً وَقَارِيَةً فَإِذَا فِيهِ بِسمِ

پس کشاد کتاب را و خواند و بوده است نویسنده و خواننده پس ناگاه یافت بسم

اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ فَلَمَّا قَرَأَتهُ أَرسَلَت إِلَى قَومِهَا فَاجتَمَعُوا إِلَيهَا

الله الرحمن الرحیم را پس هرگاه خواند نامه را فرستاد لواحی بسوی قوم خود پس جمع شدند قوم او

وَقَالَت لَهُم إِنِّي أُلقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ يَعنِي مَختُومٌ مَا حَسَنٌ إِنَّهُ

و گفت ایشان را بدرستیکه انداخته شد بجانب من کتاب بزرگ یعنی مهر کرده شده و نیکو بدرستی امر مکتوب

مِن سُلَيمَانَ وَإِنَّهُ بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعلُوا عَلَيَّ وَأتُونِي

از سلیمان است و بدرستی او ابتدا کرده شده است بنام خدای که رحمن و رحیم است

مُسلِمِينَ يَعنِي مُصَالِحِينَ فَقَالَت يَا أَيُّهَا المَلَأُ أَفتُونِي فِي أَمرِي

پس گفت ای بزرگان ای جماعه بزرگان فتوی دهید مراد را

يَعنِي أَخبِرُونِي بِمَا أُرِيدُ أَن أَصنَعَ فِي أَمرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمرًا

یعنی خبر کنید مرا بچیزیکه میکنم من در کار خود بوده ام من قطع کننده کاری را

يَعنِي عَامِلَةً حَتَّى تَشهَدُونِ يَعنِي تَسمَعُونَ وَتَحضُرُونَ المَشوَرَةَ

میکوید که کننده نیستم کاری را تا آنکه بشنوید و حاضر شوید مشورت را

فَقَالُوا نَحنُ أُولُو قُوَّةٍ يَعنِي مَنعَةٍ وَأُولُو بَأسٍ شَدِيدٍ لَم يَغلِبنَا

پس گفتند مر آن بلقیس را ما یاران قوت ایم مراد میدارند لشکر و عزت و خداوند ترس سخت

عَدُوٌّ قَطُّ بِالقِتَالِ وَالمَنعَةِ وَالكَثرَةِ وَلَم تُعطِ أَحَدًا المَقَادَةَ وَ

دشمن هرگز بجنگ و قوت و به بسیاری و نداده است هیچکس سرداران و پیشوا را باز

أَنتِ أَعلَمُ بِأَمرِكِ فَأمُرِينَا بِأَمرٍ نَتَّبِعهُ فَأَبَوا إِلَّا تَعظِيمًا لِحَقِّهَا

تو دانا تری بکار خویش بفرمای مارا بکاری تا پیروی کنیم ترا آن کار پس ابا آوردند از هر چیزی مگر از

٢٧

فهو قوله عز وجل والامر اليك فانظري ماذا تأمرين فيه نتبع

پس اینست قول خدا تعالی عز وجل و امر بسوی تست پس نظر کن چه چیز میفرمایی تو درین کار پیروی کنیم

امرك فنطقت بعلم وحكم وقالت ان الملوك اذا دخلوا قرية

فرموده ترا پس سخن گفت بحکمت و دانش و گفت بلقیس بدرستی پادشاهان وقتیکه درآیند در دهی

افسدوها يعني خربوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة يعني منعة

فاسد کنند او را میگوید بلقیس خراب کنند آن ده را و گردانند بزرگان اهل آن ده را خوار یعنی عزیزان

اهلها اذلة صغيرة وكذلك يفعلون الملوك المحاربون يأخذون

آن قریه را خوار و همچنین میکنند پادشاهان جنگ کننده میگیرند

اموالهم ويقتلون مقاتليهم ويسبون ذراريهم ثم قالت اني

مالهای اهل قریه را و میکشند جنگ کننده های ایشان و بند میکنند اولاد ایشان را پس گفت آن بلقیس

مرسلة اليهم بهدية يعني الى سليمان فناظرة بم يرجع المرسلون

فرستاده ام بسوی آن سلیمان هدیه را پس بیننده ام بچه چیز باز میگردند رسولان من

يعني فانظر ماذا يردون على رسلي وماذا يخبروني عنه قال

پس نظر میکنم چه چیز باز میگردانند بر رسولان من و چه چیز میگویند مرا از سلیمان گفت راوی

فاهدت اليه اثنا عشر غلاما فيهم تأنيث مخضبة ايديهم

پس هدیه فرستاد بلقیس بر سلیمان دوازده غلام که در ایشان علامات زنان بود و حنا بسته اعضا در دستهای

قد مشطتهم والبستهم لباس الجواري وتقدمت اليهم وصيتهم

تحقیق شانه کرده بود موی ایشان را و پوشانیده بود پوشاک دختران و خبر کرد بلقیس

اذا سئلوا عند سليمان وكلمهم فليردوا جوابا بكلام فيه تأنيث

وقتی که پرسیده شوند چیزی پس باز دهید جواب را بسخن که بطریقه زنان باشد

واهدت اليه اثنا عشر جارية فيهن غلظ فاستاصلت شعورهن

و هدیه فرستاد بسوی سلیمان دوازده دختر را در ایشان سختی بود در آواز و اعضا پس بر کند موی

وازرتهن والبستهن النعال وقالت لهن اذا كلمكن سليمان

و ازار پوشانید آنها را و پوشانید آنها را نعلهای مردان و گفت بلقیس مر آن دختران را وقتی که سخن کند

فرددن له جوابا صحيحا وارسلت اليه بعود يلنجوج وبالمسك و

پس روان کنید بر کلام درست بی حجاب و حیا و فرستاد بسوی سلیمان بعود ... عنبر را و مشک را

العنبر والحرير في الاطباق على ايدي الوصائف وارسلت باثني

و عنبر و ابریشم را در طبقها بر دستهای خدمتکاران و فرستاد بسوی سلیمان دوازده

عشرة بختية تحلب كذا وكذا من اللبن وارسلت اليه بخرزتين

ماده شتر برگزیده را که دوشیده میشد با اینقدر از شیر و فرستاد بسوی سلیمان دو جزع مهره

أحدهما متقوبة وثقبتها ملتوية والثانية غير متقوبة و
یکے از آنہا سوراخ دار کہ ہیچ دار بود سوراخ او و دوم بیے سوراخ بود است و

أرسلت إليه بقدح فارغ وأرسلت مع هذه الهدية امرأة
فرستاد بسوے او یک پیالہ خالے را و فرستاد با اینہمہ تحفہا و ہدیہا زنے را

وأوصتها بأن تحفظ جميع ما يكون من أمر سليمن وكلامه حتى
و پند کرد بلقیس آن زن را بآنکہ یاد دارد ہرچہ باشد از کار سلیمان و سخن او تا آنکہ

تخبرها به وقالت لهم قوموا بين يديه قياما ولا تجلسوا حتى
خبر کند بلقیس را بآن چیز و گفت بلقیس غلامان و دختران را بایستید در پیش سلیمان استادہ و نہ نشینید تا

يأمركم فإنه إن كان جبارا لم يأمركم بالجلوس فأرضيه بالمال
فرماید شما را بامر خود پس بدرستیکہ آن سلیمان اگر باشد پادشاہ جبار نخواہد فرمود شما را بنشستن پس راضی خواہم کرد

فيسكت عنا وإن كان حليما عليما عالما أمركم بالجلوس و
پس سکوت خواہد از ما و اگر باشد بردبار و دانا فرماید شما را بنشستن و

أمرت الامرأة أن تقول له بأن يدخل في الخرزة المتقوبة
فرمود بلقیس آن زن را کہ امیر کردہ بود با پیشکش بگوید مر سلیمان را اینکہ در آورد در مہرہ سوراخ دار

خيطا بغير علاج إنس ولا جان وأمرتها أن تقول له أن يثقب
رشتہ را بے علاج انسان و جن و فرمود بلقیس آن زن را اینکہ بگوید مر سلیمان را اینکہ سوراخ کند

الأخرى بغير حديد بدون علاج إنس ولا جان وأن يميز بين
مہرہ دیگر را بے آہن بغیر کار آدمی و جن و جدائی کند در میان

الغلمان والجواري وأمرتها أن تقول له أن يملأ القدح
غلامان و کنیزان و فرمود بلقیس آن زن را اینکہ بگوید مر سلیمان را اینکہ پر کند قدح

ماء مزيدا ريا ليس من الأرض ولا من السماء وكتبت إليه
از آب کف دار سیراب کردہ از آن آب نہ از زمین و نہ از آسمان و نوشت بلقیس بجانب سلیمان

مسئلة عن ألف باب من العلم فانطلق رسلها بهديتها حتى
سوال ہا از ہزار باب علم پس روان شدند رسولان آن بلقیس بجانب سلیمان با ہدیہ او تا آنکہ

أتوا بها إلى سليمان فوضعوا الهدية بين يديه وقاموا على أرجلهم
رسیدند بسوے سلیمان پس نہادند ہدیہ را در پیش سلیمان و ایستادند بر پاہای خویش

ولم يجلسوا فنظر إليهم سليمان ولم يحرك لحظة يدا ولا رجلا
و نہ نشستند پس دید بسوے ایشان سلیمان و نہ جنبید سلیمان لحظہ و نہ جنبانید دست و پا را

ولا تهشش لها ولم يفرح ولم يعرف الرسل ذلك فيه ولا
و نہ خفت کرد از جنبش آن ہدیہ و خوشحال نکرد ہدیہ سلیمان را و ندانستند رسولان خوشحالے را از سلیمان و نہ

من مقابله ثم رفع رأسه ونظر الى رسلها وقال ان الارض

بسوی او پس برداشت سر خود را ونظر کرد جانب رسایل یعنی هدایای او وگفت بدرستی زمین

لله والسماء لله رفعها ووضع الارض لمن شاء وقف ومن

ملک خداست وآسمان ملک خداست بلند کرد آسمان را ونهاد زمین را یعنی ممهد گردانید پس هر که خواهد بایستد وهر که

شاء جلس فاذن لهم بالجلوس قال فتقدمت الرسولة الى

خواهد بنشیند پس دستوری داد ایشان را به نشستن گفت راوی قصه پس پیش آمد زن قاصد که ایلچی بود

سليمان وقدمت اليه الخرزتين وقالت له ان بلقيس تقول

سلیمان و پیش آورد آن دو خرمهره را وگفت بدرستی که بلقیس میگوید

لك بان تدخل في هذه الخرزة المثقوبة خيطا ينفذ الى الجانب

ترا اینکه درآری درین خرمهره سوراخ دار رشته که برآید از جانب

الاخر من غير علاج انس ولا جان وان تثقب الخرزة الثانية

دیگر بے کار وعمل آدمی و جن و میگوید بلقیس باینکه سوراخ کنی تو خرمهره دوم را

ثقبا ينفذ الى الجانب الاخر بغير حديد ولا علاج انس ولا

که برآید از طرف دیگر بے آهن و بے کار آدمی

جان ثم قربت اليه القدح وقالت له انها تقول لك بان

و جن پس پیش آورد آن زن سوی سلیمان قدح را وگفت بدرستی بلقیس میگوید ترا باینکه

تملأ هذا القدح ماء ثريدا رويا ليس من الارض ولا من السماء

پر کنی تو قدح را از آب که او سیراب کند و نباشد از زمین ونه از آسمان

ثم قدمت الوصفاء والوصائف وقالت ان بلقيس تقول

پس پیش آورد آن زن غلامان را وکنیزکان را وگفت بدرستی بلقیس میگوید

لك انك تميز بين الغلمان والجواري فعند ذلك جمع سليمن

مر ترا اینکه جدا کنی میان غلامان وکنیزان پس درین وقت جمع کرد سلیمان

اهل مملكته فاجتمعوا عليه ثم اخرج الخرزتين فقال من لي

اهل ملک را پس جمع شدند بسوی او وگفت سلیمان کیست مرا که درآرد

بهذه الخرزة يدخل فيها خيطا يخرج الى الجانب الاخر فتكلمت

درین خرمهره رشته که برآید از جانب دیگر پس کلام کرد

دودة تكون في الفصفصة يعني في الرطبة وهي دودة حمراء

کرمے که مے باشد در اسپست وآن کرم سرخ ست

وقالت ايها الملك انا لك بها على ان تجعل رزقي في الرطبة

وگفت کرم آگاه باش منم برای این کار در پیش تو و میکنم این کار را برین شرط که بکنی روزی مرا

فقال نعم قال فعلق في رأس الدودة خيطا فدخلت في الخرزة
پس گفت سلیمان مران کرم را آرے بکنم گفت راوی پس آویخت آن کرم در سر خود رشته پس درآمد در خرمهره

تثقبها حتى خرجت من الجانب الآخر فجعل رزقها في الرطبة
سوراخ کنید او را تا آنکه برآمد از جانب دیگر پس گردانید سلیمان روزی او را در اسپست

ثم قرب الخرزة الثانية وقال من لي يثقب هذه الخرزة
پس نزدیک آورد خرمهره دیگر را و گفت سلیمان کیست برائے من که این خرمهره را سوراخ کند

بغير حديد فتكلمت دودة اخرى بين يديه وهي الارضة
بغیر آهن پس کلام کرد کرم دیگر در حضور او و آن کرم ارضه کرم سفید که در چوب می باشد

فقالت ايها الملك انا لك بهذه على ان تجعل رزقي في الخشب
پس گفت آن کرم ای بادشاه منم برائے این خدمت بشرط اینکه بگردانی روزی مرا در چوب

فقال ذلك لك فوقفت على الخرزة فثقبتها الى الجانب الآخر
پس گفت سلیمان آن کرم را آرے قبول کردم پس افتاد آن کرم بر خرمهره پس سوراخ کرد او را تا جانب دیگر

فجعل رزقها في الخشب ثم قدم القدح وامر باحضار الخيل
پس گردانید سلیمان روزی او را در چوب و فرمود بحاضر کردن اسپان

العراب فحضروا فاجريت حتى اذا جهدت واتعبت وسال
عربی پس حاضر کرد اسپان را پس آزموده شد دوانیدن اسپان تا آنکه مانده شده و روان شد

عرقها فحينئذ ملأ القدح من العرق وهو الماء المزيد الرواء
عرق از آنها پس پر کرده شد قدح از عرق و اینست آب که نه از شیرین که

ليس هو من الارض ولا من السماء ثم امر بماء فوضع بين يديه
نه از زمین است و نه از آسمان پس فرمود آب پس نهاده شد در پیش او

فقال للوصفاء توضئوا ليتميز الغلمان من الجواري قال
پس گفت مر خدمتگاران را وضو بکنید تا آنکه ظاهر شوند غلامان از کنیزان گفت راوی

فجعلت الجواري يصببن الماء على اكفهن فجعلت احديهن
پس شروع کردند کنیزان میریختند آب بر کفهائے خویش پس شروع کرد یکے از آنها

تاخذ الماء بكفها اليسرى وتفرغه على ذراعها الايسر ثم
میگرفت آب را بکف چپ خود پس میریخت آب را بر بازوے چپ خود پس

تتبعها كفها اليمنى فتغسلها فتعرف عند ذلك انها جارية
تابع میکرد آن کف را بسوے کف راست پس می شست او را پس شناخته میشد در اینوقت که او کنیزک است

فيعزلها حتى عزل اثنى عشر جارية ووصيفة واما الغلمان
پس جدا کرده میشد در یک جانب تا آنکه در یک گوشه کرده شد دوازده کنیزک خدمتگار و اما غلامان

فجعل الوصيف يأخذ الماء بكفه اليمين فيغسل به ذراعه
پس شروع کرد یکے از آنها میگرفت آب را بکف راست خویش پس میشست بآن آب بازوی

اليمنى ثم يتبع به اليسار فيعرف انه غلام حتى عزل اثنا عشر
راست خود بعد ازان تابع میکرد کف چپ را پس دانسته میشد بدرستی این غلام ست تا آنکه در گوشه کرده شده دوازده

غلاما ثم نظر الى المسائل فاجابها عليهم بالف جواب مع رسولها
غلام را پس ازان دید سلیمان در مسایل پس جواب داد آنها را بهزار جواب با قاصدان

ثم رد عليها هديتها وقال لرسولها اتمدونن بمال فما آتاني
پس بازگردانید بران بلقیس هدیه او را وگفت سلیمان مر رسولان بلقیس را آیا مدد میکنید شما مرا بمال پس چیزیکه داده ست

الله من النبوة والملك خير مما آتاكم من المال بل انتم بهديتكم
خدای تعالے مرا از شریعت و حکمت بهتر ست از آنچه داد شما را از مال بلکه شما بهدیه خویش

تفرحون يعني تعجبون ثم كتب اليها كتابا ودفعه الى الهدهد
خوشحال میشوید پس نوشت سلیمان بسوی بلقیس نامه را و داد بهدهد

وقال له ارجع اليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها يعني
وگفت بازگرد بسوے ایشان پس هرآینه خواهیم آورد ایشانرا با لشکرے که نیست پیش آمدن ایشانرا بآن لشکر مراد

بجموع لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة يعني من قرية
بسیارم جماعت هاے که نیست پیش آمدن ایشانرا و هرآینه برآرم ایشانرا ازان قریه سبا خوار مراد میدارد از قریه

سبا اذلة صغرة وهم صاغرون اذلاء فلما أتى الهدهد
سبا را خوار وایشان باشند خوار همیشه پس هرگاه آورد هدهد نامه را

بالكتاب مرة أخرى فقرأته ورجعت رسلها فقصت عليها قصة
نامه را بار دیگر پس خواند نامه را و باز گشتند رسولان او از پیش سلیمان و بیان کردند بر آن زن

سليمان وما فعل في جميع ما ارسلت به اليه وما رد اليها من
سلیمان را و هرچه کرد سلیمان در چیزهاے که فرستاده بود بسوے سلیمان و چیزے که بازگردانید بلقیس را از

الجواب فقالت لقومها هذا امر نزل علينا من السماء لا ينبغي منابذته
جواب پس گفت بلقیس مر قوم خود را این کاریست از آسمان سزاوار نیست مخالفت او

ولا نطيقه ثم عمدت الى عرشها فجعلته في آخر سبعة ابيات ثم
و ما طاقت نداریم پس قصد کرد بسوے تخت خود پس گردانید تخت را در پسین هفت خانه پس

اقامت عليه الحرس ثم اقبلت الى سليمان قال فرجع الهدهد الى
بر پا کرد بر آن تخت پاسبانان را پس روے آورد سوے سلیمان گفت راوی پس بازگشت هدهد بسوے

سليمان فاخبره انها قد اقبلت اليه بجمع اهل مملكته اليه ثم
سلیمان و خبر کرد او را با آنکه بلقیس آینده ست بسوے تو بجمیع گروه اهل ملک را بپیش خود پس

٢٧٧

قال يا أيها الملؤا أيكم يأتيني بعرشها يعني سريرها قبل أن
گفت ای اشرافان ای جماعه بزرگان کیست از شما که بیارد تخت او را پیش از آنکه

يأتوني مسلمين يعني مصالحين فلا يحل لنا أخذه بعد الصلح قال
بیایند ایشان جماعه انقیاد کنندگان یعنی صلح کنندگان پس حلال نیست مرا گرفتن آن تخت پس از صلح پس گفت مر سلیمان را

عفريت من الجن يقال له عمرو وهو العفريت الشديد الغليظ
خبیثی از جن که نام او عمرو بود و آن عفریت درشت و سخت است

من الجن أنا آتيك به قبل أن تقوم من مقامك يعني من مجلسك
از جن من می آرم آن تخت او را پیش از آنکه برخیزی تو از جای خود مراد میدارد از جای نشست

للقضاء وهو إلى نصف النهار وإني عليه لقوي أي على حمله
از برای حکم و فصل خصومات و آن تا نیم روز بود و بدرستی من بر برداشتن او قوی ام

أمين على ما فيه من اللؤلؤ والجواهر والزبرجد والذهب و
و امانت دارم بر چیزی که در آن تخت است از مروارید و جواهر و زمرد و طلا و

الفضة وكان قوة العفريت أنه يضع قدمه حيث ينال
نقره و بوده است قوت آن عفریت اینکه می نهاد قدم خود را در جایی که میرسید

طرفه يعني منتهى بصره فقال سليمان أنا أضع قدمي حيث
نظر چشم او پس گفت سلیمان من می نهم پای خود را جایی که

يبلغ بصري فآتيك به فقال سليمان أريد أعجل منك فقال
میرسد چشم من پس می آرم پیش تو آن تخت را پس گفت سلیمان میخواهم شتاب تر از تو پس گفت

الذي عنده علم من الكتاب يعني اسم الله الأعظم وهو يا حي
آن کسی که پیش او است علم از کتاب الهی یعنی اسم اعظم را میدانست و آن این دو نام است

يا قيوم أنا أدعو ربي فأرجع همي وأنظر في كتاب ربي وآتيك
من دعا می کنم پروردگار خود را و باز میگردانم قصد خود را و نظر میکنم در کتاب پروردگار خود

به قبل أن يرتد إليك طرفك وهو آصف بن برخيا بن شعيا
پیش تو آن تخت را پیش از آنکه برگردد بسوی تو چشم تو و آن شخص آصف بود

واسم أمه باطورا وهو من بني إسرائيل وكان يعلم اسم الله
و نام مادر او باطورا بود و او از بنی اسرائیل است و بوده است میدانست اسم

الأعظم أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك يعني قبل أن
اعظم را من می آرم آن تخت را پیش از آنکه برگردد نظر تو بسوی تو یعنی پیش از آنکه

يجيء إليك الشيء الذي يبلغه طرفك أي نظرك فقال له سليمان
بیاید بسوی تو آنکه رسیده است او را نظر تو پس گفت او را سلیمان

غلبت إن فعلت أو لم تفعل ولكن لا تفضحني بالحق وأنا سيد

غالب آمدی تو اگر کردے انکار یا نکردے تو این کار را ولیکن فضیحت مکن مرا سوگند بحق است ترا سید

الإنس والجن وقام آصف فتوضأ ثم سجد لله عز وجل يدعو

آدمے و جن ام و استاد آصف و وضو کرد و استاد سجده کننده دعا میکرد

الله باسمه الأعظم وهو يقول يا حي يا قيوم وروي عن علي رضي الله عنه

خدا را باسم اعظم و میگفت یا حے یا قیوم و مرویست از علی رضه

أنه قال هو الاسم الذي إذا دعي به أجاب وإذا سئل به أعطى وهو

بدرستی آن چیز که خواند آصف آن اسم اعظم است تحقیقکه دعا کرده شود بوسیله او قبول کند خدا ...

يا ذا الجلال والإكرام قال فغاب عرشها تحت الأرض حتى نبع عند

یا ذا الجلال والاکرام است گفت راوے پس پنهان شد عرش آن بلقیس در زیر زمین تا آنکه ظاهر شد نزدیک

كرسي سليمان وقيل إنه نبع تحت كرسي كان يضع سليمان قدميه

کرسے حضرت سلیمان و گفته شد بدرستی آن تخت بلقیس ظاهر شد زیر کرسے که بود ... سلیمان

عليه إذا جلس على كرسيه الكبير فلما رأى العرش قد نبع قالت

بر او وقتیکه می نشست بر کرسے بزرگ پس هرگاه که دید سلیمان عرش را تحقیق ظاهر شده گفتند

الجن لسليمان يقدر آصف أن يجيء بالسرير ولا يجيء ببلقيس

جنیان مر سلیمان را آیا توانا است آصف بر آوردن تخت و لتوانا نیست باوردن بلقیس این کلام ایشان اعتراض

فقال آصف لسليمان أنا آتيك بها قال فأمر سليمان فبني له

پس گفت آصف مر سلیمان را من آرنده ام پیش تو آن بلقیس را گفت راوی پس فرمود سلیمان بنای خانه پس بنا

صرح أملس من قوارير ثم أجري تحته الماء وألقي فيه السمك يرى

مر او را کوشک هموار و صاف از شیشه پس روان کرده شد در زیر او آب و انداخته شد در آن آب ماهیان دیده

من فوق الصرح من صفائه ثم أمر سليمان بكرسيه فوضع في

آن ماهیان و آب از بالاے کوشک از جهت صفای او پس فرمود سلیمان بآوردن کرسے خود پس نهاده شد کرسے او

وسط الصرح وأمر بكراسي لأصحابه فوضعت فجلس عليها وجلس

میانه کوشک و فرمود بکرسیهاے یاران خود پس نهاده شدند پس نشست بر آن کرسے و نشست

أصحابه وكان الذين يلونه عليه السلام من أهل الكراسي الإنس

یاران او و بوده اند آن کسانیکه نزدیک او علیه السلام نشستند از اهل کرسے ها آدمے

ثم الجن ثم الشياطين وكان هذا دأبه عليه السلام حتى إذا أراد

پس از آن جنیان پس از آن شیاطین و بوده است این عادت سلیمان علیه السلام تا اگر وقتی که میخواست

أن يسير في البلاد يجلس هو على كرسيه وأولئك على كراسيهم

سیر کردن در شهرها می نشست بر کرسے خود و آن اصحاب بر کرسے هاے خویش

٢٧٩

ثُمَّ يَأْمُرُ بِالرِّيحِ فَيَحْمِلُهُمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَسِيرَ

پس میفرمود باد را پس می برداشت درمیان آسمان و زمین و وقتیکه میخواست سیر کردن

عَلَى الْأَرْضِ أَمَرَ الرِّيحَ فَتَسْكُنُ فَيَسِيرُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَكَانَ لِسُلَيْمَانَ

بر روی زمین میفرمود باد را پس آرام میگرفت باد پس سیر میکرد بر روی زمین و بود سلیمان را

عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْلِسٌ كَمَا هُوَ لِلْمُلُوكِ الْيَوْمَ فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِهِمُ الْمَجْلِسُ

مجلس چنانچه هست آن مجلس پادشاهان امروز را پس هرگاه که قرار گرفت مجلس

أَمَرَ آصَفَ فَعَادَ وَسَجَدَ وَدَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ يَا

فرمود بلقیس را آصف پس باز آمد آصف و سجده کرد خدای را و دعا کرد حق تعالی را باسم اعظم و آن یا

حَيُّ يَا قَيُّومُ فَإِذَا هُوَ بِبِلْقِيسَ مُسْتَقِرَّةً عِنْدَهُ وَقِيلَ إِنَّ الَّذِي عِنْدَهُ

حی یا قیوم است پس ناگاه بلقیس حاضر است و قرار گرفته است نزد سلیمان و گفته شده است آنکه پیش او

عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْخَضِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ سُلَيْمَانُ لَمَّا رَآهَا

علم از لوح محفوظ بود خضر بود و گفت سلیمان هرگاه که دید آن بلقیس را

مُسْتَقِرَّةً عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي يَعْنِي لِيَخْتَبِرَنِي

حاضر پیش خود گفت اینست از عطای پروردگار من تا آنکه بیازماید مرا

أَأَشْكُرُ عَلَى مَا أُعْطِيتُ مِنَ الْمُلْكِ أَمْ أَكْفُرُ بِالنِّعْمَةِ إِذْ رَأَيْتُ مَنْ هُوَ

آیا شکر خواهم کرد چیزی را داده شده ام از ملک یا کفران نعمت خواهم کرد وقتیکه دیدم کسی را

دُونِي أَفْضَلَ مِنِّي عِلْمًا فَعَزَمَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الشُّكْرِ وَمَنْ شَكَرَ

کمتر است از من فاضلتر است از من در علم پس قصد کرد مر خدای را بر شکر گفتن و کسیکه شکر خدا میگوید

فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ بِالنِّعْمَةِ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ لَا يَعْجَلُ

پس جز این نیست که شکر میگوید برای نفس خود جزای آن شکر او را راجع است و کسیکه کفران نعمت کرده است پس پروردگار من بی پرواست و کریم است شتاب نمیکند

بِالْعُقُوبَةِ فَلَمَّا سَمِعَتِ الْجِنُّ بِذَلِكَ وَقَعُوا فِي بِلْقِيسَ عِنْدَ سُلَيْمَانَ

بعذاب پس هرگاه شنیدند جن باین قصه سخن بد گفتند در شان بلقیس پیش سلیمان علیه السلام

لِيُكَرِّهُوهَا إِلَيْهِ خَافُوا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَتُظْهِرَهُ عَلَى أُمُورِهِمْ وَكَانَتْ

تا آنکه مکروه گردانند بلقیس را بسوی سلیمان ترسیدند که نکاح کند او را پس واقف شود بر کارهای جنیان

تَعْلَمُ بِذَلِكَ لِأَنَّ أُمَّهَا كَانَتْ جِنِّيَّةً وَكَانَ اسْمُهَا عُمَيْرَةَ بِنْتَ

بلقیس میدانست امور جنیان را از برای آنکه مادر بلقیس بود جنی و بود نام او عمیره

عَمْرٍو وَقِيلَ إِنَّ اسْمَهَا رَوَاحَةُ بِنْتُ السَّكَنِ مَلِكِ الْجِنِّ فَقَالُوا أَصْلَحَ

و گفته اند نام او رواحه است دختر پادشاه جنیان بود پس گفتند جنیان نیکو کرد

اللَّهُ الْمَلِكَ إِنَّ فِي عَقْلِهَا شَيْئًا وَرِجْلَاهَا كَحَافِرِ الْحِمَارِ وَكَانَتْ

خدای تعالی پادشاه را آنکه در عقل بلقیس چیزیست از نقصان و پاهای او همچو سم خر است و بود بلقیس

بلقيس هلباء شعراء فلما قيل له ذلك اراد ان يرى عقلها و

بس هرگاه گفته شد مرسلیمان را ایسخن خواست اینکه بیازماید عقل او را و

يرى قدميها فلاجل ذلك اجرى الماء وجعل فيه الضفادع والسمك

ببیند دو پاے او را ازین جهت روان کرد آب را زیر کوشک پس گردانید در آن آب غوک ها و ماهی ها

وامر بعرشها ان يغير فيزاد فيه وينقص منه ليروز عقلها

و فرمود به تخت او که تغییر کرده شود که زیاده کرده شود ازو ... تا اینکه بیازماید عقل بلقیس را

فذلك قوله تعالى نكروا لها عرشها يعني غيروا لها سريرها

پس اینست قول خداے تعالے تغییر کنید براے او تخت او را یعنی تغییر دهید براے بلقیس تخت او را

ننظر اتهتدي يعني تعرفه ام تكون من الذين لا يهتدون يعني

ببینیم آیا خواهد راه یافت مراد میدارد آیا خواهد شناخت او را یا خواهد بود از کسانیکه نمی شناسند تخت را

الذين لا يعرفون فاقبلت حتى انتهت الى الصرح فقيل لها ادخلي

پس پیش آمد بلقیس تا آنکه رسید بکوشک پس گفته شد او را اندر آ

الصرح يعني القصر وقيل الصرح هو البيت بلغة حمير فلما راته

در آن کوشک و گفته شده است صرح خانه است بزبان حمیر که قبیله ایست از یمن پس هرگاه دید

حسبته لجة يعني ماء غمراء فقالت في نفسها انما اراد ان يغرقني

پنداشت او را دریاے یعنی آب عمیق پس گفت آن بلقیس در دل خود جز اینکه خواسته است اینکه غرق کند مرا او

كان غير هذا احسن من ذا فكشفت عن ساقيها فاذا ساقان شعراء

بوده است غیر ازین بیکوتر ازین ... پس دور کرد جامه را از دو ساق خود پس ناگاه ظاهر شد دو ساق او موے دار

وانما هي من احسن الناس وابعد مما قيل له فيها فقيل لها انه صرح

و آن بلقیس بهترین مردم بود ... دور بوده است از آنچه گفته شده بود در شان او که بماست پس گفته شد او را

ممرد يعني قصر املس لا شعث فيه كالامرد الذي لا شعر في وجهه

ممرد یعنی کوشکیست هموار نیست غبار دروے چنانچه ساده روکه نمیباشد موے در روے او

كانه ملزق بعضه ببعض اتخذ بلاطة من القوارير قال فمضت

چنانکه گویا چسپانیده شده است پاره او را بپاره گرفته شده است فرش او را از شیشه ها در رفت بلقیس

نحو سليمان وقد ابصر قدميها وابصر الشعر الذي على ساقيها

بسوے سلیمان در حالیکه دیده بود دو پاے او را و دید موے را که بر ساق او بود در آن حال

مهذبا قال فاعجبه ذلك عجبا شديدا فلما انتهت الى سليمان

که پاکیزه است پس خوش آمد سلیمان را خوش آمدنے سخت پس هرگاه که رسید بسوے سلیمان

فقيل لها اهكذا عرشك فنظرت اليه فجعلت ذلك تعرف وتنكر

پس گفته شد او را آیا چنین است عرش تو پس دید بسوے آن تخت پس بود که شناخت و نمی شناخت

فقالت في نفسها من اين يصل الى ذلك السرير الذي هو داخل
پس گفت بلقیس در دل خود از کجا رسند بآن تخت و حال آنکه او درون هفت
سبعة ابيات والحرس حوله فلم تعرف ولم تنكر فقالت كانه
خانه است و پاسبانان در گرد او هستند پس یقین کرد و نشناخت پس گفت بلقیس گوییا
هو فقال سليمان واوتينا العلم من قبلها يعني من قبل بلقيس
که آن تخت اینست و گفت سلیمان داده شدیم ما علم از پیش بلقیس
وكانت مجوسية وكنا مسلمين من قبلها فقالت رب اني ظلمت
و بوده است آن بلقیس آتش پرست و بوده ایم ما مسلمانان پیش از او پس گفت بلقیس ای پروردگار من ستم کردم
يعني في الظن الذي ظننت بسليمان انه اراد ان يغرقني و
یعنی در گمان که کرده ام بسلیمان که خواسته بود غرق مرا و
قيل ظلمت نفسي يعني ضررت نفسي بعبادة الشمس واسلمت
گفته شده یعنی ظلمت اینست که ضرر کردم نفس خود بعبادت کردن آفتاب را و اسلام آوردم
مع سليمن يعني واطعت الله مع سليمان ويقال اخلصت مع
با سلیمان مراد میدارد اطاعت خدا را با اطاعت سلیمان و گفته میشود خالص کردم
سليمن لله رب العلمين في العبادة فاسلمت وصدها يعني ان
با سلیمان مر خدا را که پروردگار جهانیان است در عبادت پس مسلمان شد و باز داشت او را
سليمن صدها بما كانت تعبد من دون الله انها كانت من قوم
سلیمان از آنچه بوده است عبادت میکرد غیر خدا را بدرستی او بوده است از قوم
كفرين فتزوج بها سليمان فامر بالنورة فاتخذت فتنور سليمان
کافران پس نکاح کرد او را سلیمان پس فرموده شد است نوره پس ساخته شد پس نوره کرد سلیمان
وبلقيس وهو اول من اتخذ النورة قال فسالها سليمان عن
و بلقیس و آن سلیمان اول کسی است که درست کرده اند نوره را گفت راوی پس پرسید او را سلیمان از
اشياء وهي سالته ودخل بها سليمان فولدت له غلاما فسماه
چیزها و پرسید او سلیمان را و در خوابگاه رفت سلیمان پس زائید پسر سلیمان را پس نام میداد او را
داود ومات في حياته ثم مات سليمان وماتت بلقيس بعده
داود و مرد پسر در حیات پدر خود پس مرد سلیمان و مرد بلقیس پس از سلیمان
بشهر وقيل ان سليمان اعطاها قرية بالشام فكانت تاخذ
یک ماه و گفته شده بدرستی سلیمان داده بود او را دیه در شام پس بود که میگرفت
خراجها حتى ماتت وقيل ان سليمان لما دخل بها سرحها في
خراج آن ده تا آنکه مرد و گفته شده بدرستی سلیمان هرگاه که در خوابگاه رفت او سر داده بود او را

جنوده وردّها الى ملكها وكان يأتيها في كل شهر مرّة فيركب

لشکر او و باز گردانیده بود او را بسوی ملک او و بود بست سلیمان که آمد بلقیس را در ماهی یکبار پس سوار میشد

من بيت المقدس الى اليمن على ما تقدّم ذكره فصل وانما

از بیت المقدس بسوی یمن چنانچه گذشت بالا ذکر او و جز اینکه

استوفيت هذه القصة في هذا المجلس لما فيها من العبرة لكل

تمام و کمال بیان کردم این قصه را در مجلس از جهت آنکه در قصه عبرتهاست از برای هر

عاقل مؤمن ناظر في العواقب معتبر في سير السلف الصالح و

عاقل و از برای مسلمان که نظر و فکر کننده است نظر کننده است بعبرت در خصلت های گذشتگان نیکو کار و

الطالح وقدرة الله عزّ وجلّ النافذة في الامم الماضية الخالية

بدکار و در قدرت حق تعالی روندہ است در امت های گذشته

وكرامته لاهل الطاعة وتسخيره اهل معصية لهم واعطاء

و بزرگی دادن او مر اهل طاعت خویش را و منقاد و مسخر ساختن اهل معصیت را برای ایشان و دادن

مقادتهم باذلالهم وتمليكه الخلق لاهل ولايته ومحبته لما

برکشیدن ایشان و خوار گردانیدن مر آن اهل طاعت را و مالک گردانیدن حق تعالی خلق را اهل ولایت و دوستی خود را

اطاع سليمان ربّه عزّ وجلّ كيف ملّكه بلقيس وملكها و

که فرمانبرداری کرد سلیمان پروردگار خویش را و مالک گردانید بلقیس را و ملک او را و ملک او

قد كان في اهل مملكتها اثنا عشر الف مقاتل كل واحد منهم

تحقیق بود در اهل ولایت او دوازده هزار جنگ کننده که هر یک از ایشان

امير على مائة الف منهم وجند سليمان يحتوي على اربعمائة الف

امیر بود بر صد هزار ایشان و لشکر سلیمان چهار صد هزار بود

مائتا الف من الانس ومائتا الف من الجن والتفاوت ما

دویست هزار آدمی بود و دویست هزار جن و تفاوت در

بين الجندين ظاهر فهذا ملك لطاعته وهذه ملكت لكفرها

دو لشکر روشن است پس این سلیمان مالک گردانیده شد از جهت طاعت و این بلقیس مملوک گردانیده

ومعصيتها فاعلم ايها الانسان ان الاسلام يعلو ولا يعلى عليه

و گناه او پس بدان تو ای آدمی بدرستی اسلام غالب می آید و غالب نمیشود بر او

ولن يجعل الله للكفرين على المؤمنين سبيلا وكذلك انت يا

و نگردانیده است حق تعالی مر کافران را بر مسلمانان راهی و همچنین تو ای

موفق اذا امنت امنت من اعدائك في الدنيا ومن نار الله

صاحب توفیق وقتیکه ایمان آوردی ایمن شدی از دشمنان خویش در دنیا و از آتش خدا

الموقدة التي في العقبى تخدمك النار وتطرق بين يديك

که افروخته شده است در آخرت باشد آتش خادم تو و میرود پیش تو

وترشدك الطريق مكرمة لك ومعظمة وطائعة لامر مولاها

و مینماید ترا راه راست از جهت بزرگی و تعظیم تو در آنحال که فرمانبردار است و فرمان صاحب خود را

وممتثلة له فتقول لك جز يا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبي

و بجا آرنده است فرموده او را پس میگوید آن آتش مر ترا بگذر ای مسلمان پس بتحقیق بکشت نور ایمان تو زبانه مرا

عبارة لطيفة اي انك مكرم منور خلعة الملك عليك

قول آتش عبارت نازک است یعنی بدرستی که تو ای مومن بزرگ صاحب نوری سرو پا پادشاه بر توست

علامة الوقار عليك فعلى الحواشي والعبيد تعظيمك و

نشان وقار بر توست پس بر تابعان و بندها لازم است بزرگی داشتن تو و

توقيرك وخدمتك واما الكافر والعاصي فتتغيظ النار

وقار کردن تو و خدمت تو و اما کافر و گنهکار پس در غضب می آید آتش

عليه وتنتقم منه انتقام الجبار من عدوه عند ظفره به

برو و کینه میگیرد از او همچو انتقام مرد غالب بتوانا از دشمن خود وقتیکه دست یابد بر و دشمن

۲۸۳ كما قال الله عز وجل اذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا لها

چنانچه فرمود حق تعالی وقتیکه ببیند آتش آن کافران و عاصیان را از جای دور میشنوند آتش را

تغيظا وزفيرا فان اردت العزة في الدنيا والاخرة فعليك

خشم و جوش و آواز پس اگر خواهی تو عزت را در دنیا و آخرت لازم است بر تو

بطاعة الله والصبر عن معصية الله تجدها برحمة الله تعالى

فرمانبرداری خدا و بازماندن از معصیت خدا و مییابی تو او را برحمت خدا

قال الله عز وجل من كان يريد العزة فلله العزة جميعا وقال

فرمود حق تعالی کسیکه میخواهد عزت را پس مر خدای راست عزت دادن همه و فرمود

تعالى ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنفقين لا

حق تعالی مر خدای راست عزت و رسول را و مومنان را و لیکن منافقان

يعلمون نفاقك يا مدعي الايمان وشركك يا مدعي الاخلاص

نمی دانند این را پس نفاق تو ای دعوی کننده ایمان و شرک تو ای مدعی اخلاص

يحجباك عن رؤية عزة الجبار ونبيه المختار والمؤمنين

بسته شده اند از دیدن بزرگی جبار و پیغمبر مختار و مومنان

الاخيار فلو كنت عاملا بموجب الايمان موقنا بشرائط الاخلاص

نیکوکار پس اگر باشی تو عمل کننده باحکام ایمان یقین کننده باشی بشرطهای اخلاص

لا منت في الدنيا من كل موذي وكل شيطن من الانس والجان

پس ایمن شوی در دنیا از هر ایذا کننده و هر شیطان از آدمیان و جنیان

وفي الآخرة من عذاب النيران وكانت النصرة لك ولاعدائك

و در آخرت از عذاب آتش و بوده است ظفر مر ترا و دشمنان ترا

الهوان قال الله عز وجل ان تنصروا الله ينصركم ويثبت

خواری گفت خدای عز وجل اگر یاری دهید دین خدا را یاری دهد شما را و ثابت گرداند

اقدامكم وقال تعالى ولا تهنوا وتدعوا الى السلم وانتم الاعلون

قدمهای شما را و فرمود حق تعالی و سست نشوید در حرب و مخوانید سوی صلح و شما بلندید

والله معكم ولكن الغفلة قد تكاثفت على قلبك وتراكم الرين

و خدا با شماست و لیکن غفلت تحقیق انبوه شده است بر دل تو و بر هم نشسته است زنگ

عليه وترادف السواد والظلمة لديه فيا لها من حسرة و

بر آن و در پی آمده است سیاهی و تاریکی نزدیک تو پس ای قوم تعجب کنید ازان دلها از حسرت و

ندامة يوم تبلى السرائر في يوم القيمة يوم الحاقة يوم

الطامة الكبرى يوم القارعة يوم الصاخة يومئذ تعرضون

لا تخفى منكم خافية يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا

اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة

شرا يره قيل ان الذرة هي قشر الهباء الذي يظهر في شعاع

الشمس مثل رؤس الابر وقيل اربع ذرات مثقال خردلة و

قيل هي النملة الحمراء الصغيرة التي لا تكاد ترى اذا دبت

وقيل ان الذرة جزء من الف جزء من شعيرة وقال عبد الله

بن عباس اذا وضعت كفك على التراب ثم رفعتها فكل شيء

٢٩٥

يعلق بها من التراب فهو ذرة فاين انت بين يوم توزن فيه

الاعمال بهذه الزنة تثقل وتخف بهذه الخفة ويوم يقول

الله تعالى فيه يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق

المجرمين الى جهنم وردا اي عطاشا وحينئذ ينكشف الغطاء

ويظهر المخبأ ويمتاز المؤمن من الكافر والصديق من المنافق

والموحد من المشرك والولي من العدو والمحق من المدعي فاحذر

يا مسكين من هول ذلك اليوم وانظر من اي الحزبين تكون فان

عملت لله العظيم واتقيت في عملك عن الخبير وصفيته عما

يسوء للناقد البصير فانت في حزب المتقين الوافدين على الرحمن

في يوم النشور فلك الكرامة يا كريم ولك السلامة والبشرى

يا حكيم وان كان غير ذلك فاعلم انك بالحزب الاخير لاحق

وهالك مع من هو هالك في النار مع فرعون وهامان و

قارون متلاحق قال الله عز وجل فمن كان يرجوا لقاء ربه

فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا فلا يعجبك

في ذلك اليوم من غير العمل الصالح فصل في فضل بسم الله

الرحمن الرحيم عن عطاء عن جابر بن عبد الله قال لما نزل بسم

و روايت است از عطا از جابر گفت هرگاه فرود آمد

الله الرحمن الرحيم هرب الغيم الى المشرق وسكنت الرياح وهاج

تسميه گريخت ابر بسوى مشرق و آرام گرفت بادها و شورش كرد

البحر واصغت البهائم باذانها ورجمت الشياطين من السماء

دريا و فرا داشتند چهارپايان گوشها را و رانده شده شياطين از آسمان

وحلف الله عز وجل بعزته لا يسمى اسمه على شيء الا شفاه

و سوگند خورد حق تعالى بعزت و قدرت خود نخوانده شود نام مرا بر چيزى مگر آنكه شفا دهد

ولا يسمى اسمه على شيء الا بارك فيه ومن قرأ بسم الله الرحمن الرحيم

و خوانده نشود نام حق تعالى بر چيزى مگر آنكه بركت كند در آن و هر كه خواند تسميه را

دخل الجنة وعن ابي وائل عن عبد الله بن مسعود قال من اراد ان

درآيد در بهشت و مرويست از عبد الله گفت كسيكه خواهد آنكه

ينجيه الله من الزبانية التسعة عشر فليقل بسم الله الرحمن الرحيم

رستگار كند او را خداى تعالى از ملائكه آتش كه نوزده نفر اند پس بايد كه بگويد تسميه را

فانها تسعة عشر حرفا ليجعل الله تعالى كل حرف منها جنة من

پس بدرستيكه آن تسميه نوزده حرف است پس ميگرداند حق تعالى هر حرف را از آن تسميه سپر

واحد منهم وعن طاؤس عن ابن عباس ان عثمان بن عفان رض

از هر يكى از ملائكه آتش و مرويست از ابن عباس رض بدرستى عثمان

سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن بسم الله الرحمن الرحيم قال فقال هو اسم

پرسيد پيغمبر را ص از تسميه گفت عثمان پس فرمود پيغمبر ع آن نام است

من اسماء الله عز وجل وما بينه وبين اسم الله الاعظم الا كما بين

از نامهاى خداى تعالى و نيست درميان تسميه و درميان اسم اعظم مگر چنانچه درميان

سواد العين وبياضها من القرب وعن انس بن مالك قال قال

سياهى چشم و سفيدى اوست از نزديكى و مرويست از انس گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من رفع قرطاسا من الارض فيه بسم الله الرحمن

پيغمبر ع كسيكه بردارد كاغذرا از زمين كه در وى تسميه باشد

الرحيم اجلالا لله ان يداس كتب عنده من الصديقين وخفف

از جهت بزرگ داشتن خداى تعالى را از آنكه زير پا كرده شود نوشته شود نزديك حق از صديقان

عن والديه وان كانا مشركين يعني العذاب وقيل لم يرث

از مادر و پدر او اگرچه باشند از مشركان مراد ميدارد كه سبك كرده شود عذاب

۸۶

٢٨٧

إبليس اللعين مثل ثلاث رنات رنة حين لعن وأخرج من
هرگز ابلیس لعین ناله و فتیکه رانده شد و برآورده شد از

ملكوت السماء ورنة حين ولد النبي صلى الله عليه وسلم ورنة حين أنزلت
فرشتگان و آسمان و ناله و فتیکه زاده شد پیغمبر علیه السلام و ناله و فتیکه فرود آمد

فاتحة الكتاب لكون بسم الله الرحمن الرحيم فيها وعن سالم بن أبي
فاتحه زیرا که تسمیه در وی است و مرویست از سالم

الجعد أن عليا رضي الله عنه قال لما أنزلت بسم الله الرحمن الرحيم قال رسول
ابن ابی الجعد که علی رض گفت هرگاه که فرود آمد تسمیه فرمود پیغمبر

الله صلى الله عليه وسلم أول ما أنزلت هذه الآية على آدم فقال أمن ذريتي من
اول بار که فرود آمد این آیت بر آدم پس گفت آدم ایمن شد اولاد من از

العذاب ما داموا على قراءتها ثم رفعت فأنزلت على إبراهيم الخليل
عذاب تا وقتیکه بر خوانند ان را تا ابد پس برداشته شد تسمیه را پس فرود آورده شد بر ابراهیم خلیل

فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله عليه النار بردا وسلاما
پس خواند ابراهیم عم او را و درحال که او در پله منجنیق بود پس گردانید حق تعالی بروی آتش را برد و سلامتی

ثم رفعت بعده فما أنزلت إلا على سليمان وعندها قالت
پس ترک برداشته شد پس فرود نیاورده شد مگر بر سلیمان و نزد آن فرود آمدن گفتند

الملائكة الآن تم والله ملكك ثم رفعت فأنزلها الله عز وجل
فرشتگان اکنون تمام شد سوگند خداست ملک تو ای سلیمان پس برداشته شد پس فرود آورد

على ثم يأتي أمتي يوم القيمة وهم يقولون بسم الله الرحمن الرحيم
بر من پس خواهند آمد امت من روز قیامت و حالانکه ایشان خواهند گفت تسمیه

فإذا وضعت أعمالهم في الميزان رجحت حسناتهم قال رسول الله
پس وقتیکه نهاده شود عملهای ایشان در پله ترازو گران آید نیکیهای ایشان به برکت تسمیه فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وسلم اكتبوها في كتبكم فإذا كتبتموها فتكلموا بها فصل
عم نویسید تسمیه را در کتابهای خویش پس وقتیکه نویسید بخوانید او را فصل

آخر في فضل بسم الله الرحمن الرحيم عن عكرمة رحمة الله عليه أنه
دوم در فضیلت تسمیه مرویست از عکرمه رح

قال أول ما خلق الله اللوح والقلم أمر الله القلم يجري على اللوح بما
اول چیزیکه بیافرید خدای تعالی لوح و قلم و فرمود قلم را پس روان شد بر لوح بچیزیکه

هو كائن إلى يوم القيمة فأول ما كتب على اللوح بسم الله الرحمن
شدنی است تا روز قیامت پس اول چیزیکه نوشت قلم بر لوح تسمیه بود

الرحيم فجعل الله هذه الاية امانا لخلقه ما داموا على قراءتها

وهي قراءة اهل سبع سموات واهل الصفح الاعلى واهل سرادقات

المجد والكروبيين والصافين والمسبحين فاول ما انزلت على

ادم عليه السلام فقال تدا من ذريتي من العذاب ما داموا على

قراءتها ثم رفعت فانزلت على ابرهيم الخليل عليه السلام في سورة الحمد

فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله النار عليه بردا وسلاما

ثم رفعت بعده فانزلت على موسى في الصحف فبها قهر فرعون

وسحرته وهامان وجنوده وقارون واتباعه ثم رفعت بعده

فانزلت على سليمان بن داود فعندها قالت الملئكة اليوم

والله تم ملكك يا ابن داود فلم يقرءها سليمان على شيء الا

خضع له وامره الله يوم انزلها عليه ان ينادي في اسباط

بني اسرائيل الا من احب منكم ان يسمع اية امان الله فليحضر

الى سليمان في محراب داود فانه يريد ان يقوم خطيبا فلم يبق

محبوس نفسه في العبادة ولا سائح الا هو قام لديه حتى اجتمعت

الاحبار والعباد والزهاد والاسباط كلها عنده فقام فرقي

٢٨٩

منبر الخليل ابراهيم وتلا عليهم آية الامان بسم الله الرحمن

بر منبر خلیل علیه السلام وخواند بر ایشان آیت امان بسم الله الرحمن الرحیم

الرحيم فلم يسمعها احد الا امتلأ فرحا وقالوا نشهد انك

پس نشنیدند آن تسمیه هیچ یکی مگر آنکه پر شد از خوشی وگفتند گواهی میدهیم بدرستی

لرسول الله حقا فبها قهر سليمن ملوك الارض وبها افتتح

تو رسول خدایی براستی پس بسبب تسمیه غالب آمد سلیمان بادشاهان روی زمین را وبآن تسمیه فتح کرد

الله لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم مكة ثم رفعت بعد سليمان

خدای برای پیغمبر خود محمد ص مکه را پس برداشته شد پس از سلیمان

فانزلت على المسيح عيسى بن مريم ففرح بها واستبشر بها

و فرود آورده شد بر عیسی ع پس خوشحال شد بآن تسمیه و بشارت شادی داد بآن

الحواريون فاوحى الله تعالى اليه يا ابن العذراء اتدري اي

حواریان را پس وحی فرستاد حق تعالی بسوی او ای پسر دختر نارسیده آیا میدانی کدامی

آية انزلت عليك انها آية الامان قوله بسم الله الرحمن الرحيم

آیت فرود آورده شده بر تو که آن آیت امان است که تسمیه باشد

فاكثر تلاوتها في قيامك وقعودك ومضجعك ومجيئك و

پس بسیار کن تلاوت آنرا در ایستادن خود و در نشستن خود و در خواب در آمدن خود و در رفتن خود و

ذهابك وصعودك وهبوطك فانه من وافى يوم القيمة

در بالا بر آمدن خود و فرود آمدن خود پس بدرستی ایشان هست هر که بیاید روز قیامت

وفي صحيفته بسم الله الرحمن الرحيم ثمانمائة مرة وكان

در نامه اعمال خود تسمیه را هشت صد بار و باشد

مؤمنا بي وبربوبيتي اعتقته من النار وادخلته الجنة

مومن بمن و بخدایی من آزاد کنم او را از آتش دوزخ و در آورم او را در جنت

فلتكن افتتاح قراءتك وصلاتك فان من جعلها في افتتاح

پس باید که باشد تسمیه آغاز خواندن شما و نماز شما پس هر کسیکه گردانید تسمیه را آغاز

قراءته وصلاته اذا مات على ذلك لم يرعه منكر ونكير وهون

قرائت خود و نماز خود ... نترساند او را منکر و نکیر و آسان کرده شود

عليه سكرات الموت وضغطة القبر وكانت رحمتي عليه و

برو تلخی موت و تنگی گور و باشد رحمت من برو و

افسح له في قبره وانور له فيه مد بصره واخرجه من قبره ابيض

فراخ گردانم قبر او را ... نور کنم او را در آن مقدار درازی چشم و بر آرم او را از گور سفید

الجسم وأنور الوجه يتلألأ نوره وأحاسبه حساباً يسيراً

تن و روشن روی که میدرخشد نور او و حساب کنم او را حساب آسان

وأثقل موازينه وأعطيه النور التام على الصراط حتى يدخل

و گران گردانم میزان او را و دهم او را روشنائی تمام بر صراط تا آنکه در آید

الجنة وأمر المنادي أن ينادي به في عرصات القيمة بالسعادة

در بهشت و فرماید حق تعالی منادی را که ندا کند در محشر قیامت به نیک بختی

والمغفرة قال عيسى عم اللهم يا رب فهذا لي خاصة فقال لك

و آمرزش گفت عیسی بار خدایا ای پروردگار پس این مراست خاص گفت مر تراست

خاصة ولمن يتبعك وأخذ أخذك وقال بقولك وهو لأحمد

خاص و آنرا که پیروی کند ترا و بگیرد گرفتن ترا در عمل و گفت بگفته تو و این از برای

وأمته من بعدك وأخبر عيسى عم ذلك لأتباعه فقال ومبشراً

و امت اوست پس تو و خبر کرد عیسی این خبر را مر پیروان خود را پس گفت حق تعالی و بشارت

برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد من صفته ونعته وفضله كيت

به رسول از پس خود که نامش احمد است از صفت و ستایش و بزرگی او چنین

وكيت وأخذ ميثاقهم بالإيمان به وجدد شأنه عندهم فرفعه

و چنین است یعنی بیان کرد حلیه رسول را و گرفت عهد ایشان را بایمان آوردن باو

الله تعالى إلى السماء لأصحابه فلما انقرض الحواريون ومن

خدای تعالی باسمان مر اصحاب خود را پس هرگاه که تمام شدند حواریان و کسانی که

اتبعه وجاء الآخرون فضلوا وأضلوا وبدلوا واستبدلوا

تابع عیسی بودند و آمدند مردم دیگر پس گمراه شدند و گمراه کردند و تبدیل کردند و بدل کردند

بالدين دنياهم فرفعت عندها الآية الأمان من صدور النصارى

بدین دنیا را برداشته شد نزد او آیت امان از سینهای نصارے

وبقيت في صدور مسلمي أهل الإنجيل مثل بحيرا الراهب

و باقی ماند در سینه است مسلمانان اهل انجیل مانند بحیرا راهب

وأمثاله حتى بعث الله النبي صلى الله عليه وآله فأنزلت عليه في سورة الحجر

و مانند او تا آنکه مبعوث ساخت خدا پیغمبر را پس فرود آورده شد بر او در سوره حجر

بمكة فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله فكتبت تلك على رؤس السور

در مکه و فرمود پیغمبر علیه السلام پس نوشته شد این آیت بر سر سورها

صدر الرسائل والدفاتر فكان نزول هذه الآية على رسول

صدر رسالها و دفترها پس بوده است فرود آمدن این آیت بر رسول

٢٩٠

صحاح

۲۹۱

اللهِ صلی اللّٰہ علیہ وسلم نبیاً عظیماً وحلف رب العزة بعزته ان لا یسمی

نبی بزرگ و سوگند کرد خدای تعالی بعزت خویش اینکه نخواند او را

مؤمن موقن علی شیء الا بارکت فیه ولا یقرءها مؤمن الا قالت

مسلمان صاحب یقین کامل بر چیزے مگر برکت کنم او را و آن چیز را نخواند مومن او را گوید

الجنة له لبیک وسعدیک اللهم ادخل عبدک هذا فی بسم

او را بهشت لبیک بار خدایا در آر بنده خود را که این در من ببرکت

اللهِ الرحمن الرحیم فاذا دعت الجنة لعبد فقد استوجب له

تسمیه پس وقتیکه طلب کرد بهشت بنده را که گفت تسمیه را پس تحقیق واجب کرد او را

دخولها وقد قال صلی اللّٰہ علیہ وسلم لا یرد دعاء اوله بسم الله الرحمن الرحیم

در آمدن بهشت و تحقیق فرمود پیغمبر علیه السلام باز نمیگردد دعا که اول تسمیه باشد

قال وان امتی یاتون یوم القیمة وهم یقولون بسم الله

گفت پیغمبر صلعم بدرستی امت من می آیند در روز قیامت و ایشان میگویند تسمیه را

الرحمن الرحیم فتثقل حسناتهم فی المیزان فتقول الامم ما ارجح

پس گران میشود نیکیهای ایشان در ترازو پس میگویند امتها چه راجح کرد

موازین امة محمد صلی اللّٰہ علیہ وسلم فیقول الانبیاء لهم کان امة محمد صلی الله علیه

اعمال امت محمد را پس میگویند پیغمبران امت خود را بدرستی امت محمد صلعم

مبتدء کلامهم ثلثة اسماء من اسماء الله تعالی الکرام لو وضعت

اول کلام ایشان سه نام از نامهای خدای بزرگ اند اگر نهاده شود آن

فی کفة المیزان ووضعت سیئات الخلق جمیعا فی الکفة الاخری

در پله ترازو و نهاده شود بدیهای خلق را در پله دیگر

لرجحت حسناتهم قال وجعل الله تعالی هذه الایة شفاء من کل

هر آئینه گران شود نیکیهای ایشان گفت پیغمبر صلعم و تحقیق گردانید خدای تعالی این آیت را شفا از هر

داء وعونا لکل دواء وغنی من کل فقر وسترا من النار وامانا

بیماری و یاری هر دوا را و توانگری از هر فقرے و پرده از آتش و امان

من الخسف والمسخ والقذف ما داموا علی قراءتها فصل

از فرو بردن در زمین و تغییر شدن صورت و انداختن تا وقتیکه بر خواندن او هستند

فی تفسیر قوله بسم الله الرحمن الرحیم قوله عز وجل بسم الله

در بیان معنے تسمیه قوله عز وجل بسم الله

روی عن عطیة العوفی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول

روایت کرده شده از عطیه عوفی از ابی سعید خدری رض که گفت فرمود رسول صلعم

اللهِ صلى الله عليه وسلم اِنَّ عِيسَى عم اَرْسَلَتْهُ اُمُّهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا اِلَى الْكُتَّابِ

بدرستی که عیسی عم فرستاد او را مادر او عم بسوے مکتب

لِيَتَعَلَّمَ فَقَالَ لَهُ الْمُعَلِّمُ قُلْ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ فَقَالَ عِيسَى وَمَا

تا علم بیاموزد پس گفت او را بگو بسم الله پس گفت عیسی عم چیست

بِسْمِ اللهِ قَالَ لَا اَدْرِيْ فَقَالَ الْبَاءُ بَهَاءُ اللهِ وَالسِّيْنُ سَنَاءُ اللهِ وَ

بسم الله گفت معلم ندانم پس گفت عیسی عم که حرف با روشنی خدای تعالی است و حرف سین رفعت و بلندی او

الْمِيْمُ مَمْلَكَتُهُ وَقَالَ اَبُوْ بَكْرٍ الْوَرَّاقُ بِسْمِ اللهِ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ

و میم اشارت بپادشاهی او و گفت ابو بکر بسم الله باغیست از باغهاے بهشت

لِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا تَفْسِيْرٌ عَلٰى حِدَةٍ فَالْبَاءُ عَلٰى سِتَّةِ اَوْجُهٍ بَارِئُ

هر حرفی را از ان بسم الله بیانیست علیحده پس با بشش وجه است وجه اول آنست که با اشاره بپیدا کننده

خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ اِلَى الثَّرٰى بَيَانُهُ هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ مِنَ الْعَرْشِ

مخلوقات خود بے تفاوت از عرش تا ثرے است بیان او از قران آنست که اوست خدای الخالق

اِلَى الثَّرٰى بَصِيْرٌ بِخَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ اِلَى الثَّرٰى بَيَانُهُ وَاللهُ بَصِيْرٌ بِمَا

وجه دوم آنست که او بیناست بخلق خود از عرش تا زیر زمین بیان این طرز قران آنست که خدای تعالی

تَعْمَلُوْنَ بَاسِطٌ رِزْقَ خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ اِلَى الثَّرٰى بَيَانُهُ اَللهُ يَبْسُطُ

بچیزے که میکنید و وجه سوم آنست که حق سبحانه فراخ کننده است رزق خلق خود از عرش تا ثرے بیانش آنست که الله فراخ

الرِّزْقَ لِمَنْ يَّشَاءُ وَيَقْدِرُ بَاقٍ بَعْدَ فَنَاءِ خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ اِلَى الثَّرٰى

روزے برای هر که میخواهد و تنگ میسازد روزی کسی که خواهد و وجه چهارم آنست که حق سبحانه باقیست بعد از فنای مخلوقات او از

بَيَانُهُ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَّيَبْقٰى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ بَاعِثُ

و بیان او از قران آنست که هر که بروے زمین است فنا شونده است و باقی ماند ذات پروردگار تو که خداوند بزرگی و بزرگی دادن است

الْخَلْقِ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنَ الْعَرْشِ اِلَى الثَّرٰى لِلثَّوَابِ وَالْعِقَابِ بَيَانُهُ وَ

بعد از موت از عرش تا ثرے برای ثواب و عذاب بیانش آنست که بدرستی

اَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُوْرِ بَارٌّ بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنَ الْعَرْشِ اِلَى الثَّرٰى

خدای تعالی بر انگیزد در روز قیامت کسانرا که در گورها اند وجه ششم آنست که الله تعالی احسان کننده است از عرش تا ثرے

بَيَانُهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيْمُ وَالسِّيْنُ عَلٰى خَمْسَةِ اَوْجُهٍ سَمِيْعٌ لِاَصْوَاتِ

بیانش آنست که بدرستی خدای تعالی اوست احسان کننده و مهربان و سین بسم الله بر پنج وجه است اول آنکه خدای تعالی شنونده است آوازهای

خَلْقِهِ مِنَ الْعَرْشِ اِلَى الثَّرٰى بَيَانُهُ اَمْ يَحْسَبُوْنَ اَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ

خلق خود را از عرش تا ثرے بیانش آنست آیا ایشان می پندارند که ما نمی شنویم سر ایشان و رازهای ایشان

وَنَجْوٰهُمْ سَيِّدٌ قَدِ انْتَهٰى سُؤْدَدُهُ مِنَ الْعَرْشِ اِلَى الثَّرٰى بَيَانُهُ اللهُ

با یکدیگر سیکو بند آری می شنویم همه را وجه دوم آنست که الله تعالی سرورست که بتحقیق رسیده است سالاری او از عرش تا ثرے بیانش آنست

۲۹۲

الصمد سريع الحساب مع خلقه من العرش الى الثرى بيانه

بے نیاز است که در حاجات خود او را قصد کنند و باور رحم نماید وجه سیوم آنست که زود حساب کننده است با خلق خود که از عرش

والله سريع الحساب سلام سلم خلقه من الظلمة من العرش

خدا تعالی سریع الحساب است وجه چهارم آنست که سلامتی داده خلق خود را از ظلم از عرش

الى الثرى بيانه السلام المؤمن ساتر ذنوب عباده من العرش

تا ثری بیانش آنکه خدای تعالی منزه از نقایص و سلامتی دهنده و امن دهنده است وجه پنجم آنست پوشنده گناه از

الى الثرى بيانه غافر الذنب وقابل التوب والميم على اثنا عشر

تا ثری بیانش آنکه خدای تعالی بخشنده گناهان و قبول کننده توبه است ومیم بر دوازده

وجها ملك الخلق من العرش الى الثرى بيانه الملك القدوس

وجه است پادشاه خلق است از عرش تا ثری بیانش آنکه الله تعالی پادشاه و پاک از عیوب

مالك خلقه من العرش الى الثرى بيانه قل اللهم مالك الملك

مالک خلق خود است از عرش تا ثری بیانش آنکه بگو ای بار خدایا مالک ملک

منان على خلقه من العرش الى الثرى بيانه بل الله يمن عليكم

منت نهنده و عطا کننده است بر خلق خود از عرش تا ثری بیانش آنکه بلکه خدای تعالی منت می نهد بر شما

مجيد على خلقه من العرش الى الثرى بيانه ذو العرش المجيد

بزرگ و لطیف است بر خلق خود از عرش تا ثری و بیانش آنست که خداوند عرش و بزرگ

مؤمن امن خلقه من العرش الى الثرى بيانه وامنهم من خوف

امن دهنده که امن داده است خلق خود را از عرش تا ثری بیانش آنکه امن داد خدا تعالی ایشان را از خوف

مهيمن اطلع على خلقه من العرش الى الثرى بيانه المؤمن المهيمن

نگاهبان است که مطلع شده است بر خلق خود از عرش تا ثری بیانش آنکه امن دهنده نگاهبان است

مقتدر على خلقه من العرش الى الثرى بيانه في مقعد صدق

توانا است بر خلق از عرش تا ثری بیانش آنکه در جای نشستن صدق

عند مليك مقتدر مقيت على خلقه من العرش الى الثرى

نزدیک مالک توانا نگاهبان است بر خلق خود از عرش تا ثری

بيانه وكان الله على كل شيء مقيتا مكرم اولياءه من العرش

بیانش آنکه بوده است خدا تعالی بر همه چیز توانا گرامی کننده دوستان خود است از عرش

الى الثرى بيانه ولقد كرمنا بني ادم منعم على خلقه من العرش

تا ثری است بیانش آنکه بزرگی داده بنی آدم را مراد از ایشان اولیا است انعام کننده است بر خلق خود از عرش

الى الثرى بيانه واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة مفضل

تا ثری است بیانش آنکه کامل گردانیده است بر شما نعمت ای ظاهر و باطنی را

فضل

٢٩٣

علی خلقه من العرش الی الثری بیانه ان الله لذو فضل علی

واحسان کننده بر خلقت خود از عرش تا ثری بیانش آنکه بدرستی خدای تعالی هر آینه خداوند احسان است بر

الناس مصور خلقه من العرش الی الثری بیانه الخالق البارئ

مردمان صورت دهنده خلق خود است از عرش تا ثری بیانش آنکه خدای تعالی آفریننده

المصور وقال اهل الحقائق وانما المعنی فی المعنی بسم الله

وصورت دهنده است وگفته اند اهل الحقایق ... در معنی تسمیه

الرحمن الرحیم التیمن والتبرک وحث الناس علی الابتداء

مر تیمن وبرکت جستن وبرانگیختن مردمان بر آغاز کردن

فی اقوالهم وافعالهم ببسم الله کما افتتح الله سبحانه وتعالی

در اقوال و افعال خود به تسمیه چنانچه آغاز کرده است خدای تعالی

کتابه العزیز **فصل** اعلم ان الناس اختلفوا فی هذا الاسم

کتاب خود را به تسمیه بدانکه بدرستی مردمان اختلاف کرده اند درین اسم

فقال خلیل بن احمد وجماعة من اهل العربیة انه اسم موضوع

پس گفته است خلیل و جماعة از اهل عربیة که بدرستی که نام نهاده شده

لله عز وجل لا یشارکه فیه احد قال الله تعالی هل تعلم له سمیا

برای خدای تعالی نیست شریک او در آن اسم هیچ کس گفت خدای تعالی آیا میدانی برای آن خدای

یعنی ان کل اسم لله تعالی مشترک بینه وبین غیره له علی

یعنی هر اسمیکه مر خدای راست مشترکست میان او و میان غیر او مر خدای را

الحقیقة ولغیره علی المجاز الا هذا الاسم فانه مختص به لان

بر حقیقت و غیر را بر مجاز مگر این اسم که خاصست بخدای تعالی زیرا که

فیه معنی الربوبیة والمعانی کلها تحته الا تری انک اذا

درو معنی خداوندیست وهمه معنیها زیر این اسم است آیا نمی بینی بدرستی تو که هرگاه

اسقطت منه الالف بقی لله واذا اسقطت من لله اللام

که بیفکنی ازین اسم الف را باقی ماند لله هرگاه که انداخته شود از لله لام

الاولی بقی له واذا اسقطت من له اللام بقی هو واختلفوا

اول باقی ماند له هرگاه که انداخته شود از له لام باقی ماند هو واختلاف کرده اند

فی اشتقاقه فقال النضر بن شمیل هو من التأله وهو

در اشتقاق این اسم پس گفته نضر این اسم مشتق است از تأله است و آن تأله

التنسک والتعبد ویقال اله الهة ای عبد عبادة وقال

عبادت کردن است وگفته میشود اله یعنی پرستیده شد پرستیدن وگفته اند

الآخرون هو من الأله وهو الاعتماد يقال ألهت إلى فلان

دیگران آن اسم مشتق از اله است و آن بمعنی تکیه کردن است گفته میشود

أله إلهاً أي فزعت إليه واعتمدت عليه ومعناه أن الخلق

یعنی فزع و زاری نمودم بسوی او و تکیه کردم برو و معنی این اسم آنست که مر خلق

يفزعون ويتضرعون إليه في الحوادث والحوائج فهو يألههم

زاری و تضرع میکنند بسوی او در حادثها و حاجتها پس آن خدا تعالی پناه میدهد ایشانرا

أي يجيرهم فسمي إلهاً كما يقال إمام للذي يؤتم به فالعباد

یعنی پناه میدهد ایشانرا پس نامیده شد اله چنانچه گفته میشود امام مر کسی را که اقتدا کرده میشود باو پس بندگان

مولهون إليه أي مضطرون إليه في المنافع والمضار كالواله

مولهند بسوی او یعنی بیچاره اند بسوی او در نفعها و ضررها مانند حیران

المضطر المغلوب وقال أبو عمرو بن العلا هو من ألهت في

بیچاره مغلوب گفته است ابو عمرو آن اسم مشتق است از الهت فی

الشيء إذا تحيرت فيه فلم تهتد إليه ومعناه أن العقول

الشیء یعنی وقتیکه حیران شوی پس راه نیابی بسوی آن و معنی این اسم آنست که عقلها

تحير في كنه صفته وعظمته والإحاطة بكيفيته فهو إله

حیران گشته در نهایت صفتهای او و بزرگیهای او و از احاطه چگونگی او پس آن خدا تعالی [illegible]

كما يقال للمكتوب كتاب وللمحسوب حساب وقال المبرد هو

چنانچه گفته میشود مکتوب را کتاب و محسوب یعنی شمرده شده را حساب و گفته است مبرد آن اسم

من قول العرب ألهت إلى فلان أي سكنت إليه فكأن الخلق

مشتق است از قول عرب الهت الی فلان ای آرام گرفتم بسوی او پس گویا خلق

يسكنون ويطمئنون بذكره قال الله عز وجل ألا بذكر الله

سکون و آرام میگیرند بیاد او گفت خدا تعالی آگاه باشید که بیاد خدا

تطمئن القلوب وقيل أصله من الوله وهو ذهاب العقل

آرام میگیرند دلها و گفته شده است اصل آن اسم از وله است و آن وارفتن عقل است

لفقدان من يعز عليه فكأنه سمي بذلك لأن القلوب توله

از جهت نایافتن کسیکه ارجمند است برو پس گویا نامیده شده خدای تعالی باین اسم زیرا که دلها شیفته [illegible]

لمحبته وتضطرب وتشتاق عند ذكره وقيل معناه المحتجب

بمحبت او و [illegible] مشتاق میگردد نزد یاد کردن و گفته شده معنی او در حجاب شونده

لأن العرب إذا عرفت شيئاً ثم حجب عن أبصارها سمته لاهاً

زیرا که عرب وقتیکه میشناسد چیزی را پس در پرده شود از چشمان ایشان می نامند آنچیزرا لاه

۲۹۵ مجمع البحار ۵۲ صحاح

يُقَالُ لَاهَتِ الْعَرُوسُ تَلُوهُ لَوْهًا إِذَا احْتَجَبَتْ فَاللّٰهُ تَعَالَى هُوَ

وگفته میشود در پرده شد زن نو کد خدا در پرده میشود در پرده شدنی

الظَّاهِرُ بِالرُّبُوبِيَّةِ بِالدَّلَائِلِ وَالْأَعْلَامِ وَالْمُحْتَجِبُ مِنْ جِهَةِ الْكَيْفِيَّةِ

عَنِ الْأَوْهَامِ وَقِيلَ مَعْنَاهُ الْمُتَعَالِي يُقَالُ لَاهَ أَيْ ارْتَفَعَ وَمِنْهُ

وگفته میشود که معنی آن اسم بر تر شونده است وگفته میشود لاه یعنی بلند شد و از

قِيلَ لِلشَّمْسِ إِلَاهَةٌ وَقِيلَ مَعْنَاهُ الْقَادِرُ عَلَى الْاِخْتِرَاعِ وَقِيلَ مَعْنَاهُ

گفته شده است مر آفتاب را الهه وگفته اند که معنی او توانا بر آفریدن بی نمونه وگفته اند معنی او

السَّيِّدُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ قَدْ قَالَ قَوْمٌ هُمَا بِمَعْنًى وَاحِدٍ وَهُوَ ذُو

سید یعنی صاحب را سے رحمن ورحیم تحقیق گفته اند گروهی که این هر دو اسم بیک معنی اند و آن معنی خداوند

الرَّحْمَةِ وَهُمَا مِنْ صِفَاتِ الذَّاتِ وَقِيلَ هُمَا بِمَعْنًى تَرْكِ عُقُوبَةِ

رحمت است و آن هر دو از صفات ذات اند و رحمت عبارت از صفتیست که در ایصال خیرست بسوی عباد

مَنْ يَسْتَحِقُّ الْعُقُوبَةَ وَإِسْدَاءِ الْخَيْرِ إِلَى مَنْ لَا يَسْتَحِقُّهُ وَهُمَا مِنْ

از کسیکه سزاوار عذاب است در رسانیدن نیکی بسوی کسیکه سزاوار آن نباشد و این هر دو اسم از

صِفَاتِ الْفِعْلِ وَفَرَّقَ الْآخَرُونَ بَيْنَهُمَا فَقَالُوا الرَّحْمٰنُ لِلْمُبَالَغَةِ

صفات فعل اند و فرق کرده اند دیگران در میان این هر دو اسم پس گفته اند که رحمن برای مبالغه

فَمَعْنَاهُ الَّذِي وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ وَالرَّحِيمُ دُونَ ذٰلِكَ فِي

پس معنی این رحمن آن کسیکه فرا رسیده است رحمت او هر چیزی را و رحیم پائین فرود است در

الرُّتْبَةِ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الرَّحْمٰنُ الْعَاطِفُ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مُؤْمِنِهِمْ

مرتبه وگفته اند بعضی از ایشان که رحمن خدا است که مهربان است بر جمیع خلق خود مومن ایشان

وَكَافِرِهِمْ بَرِّهِمْ وَفَاجِرِهِمْ بِأَنْ خَلَقَهُمْ وَرَزَقَهُمْ قَالَ اللّٰهُ وَرَحْمَتِي

و کافر ایشان و نیکوکار ایشان و بدکار ایشان با آنکه آفرید ایشان را و روزی داد ایشان را و فرمود رحمت من

وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَالرَّحِيمُ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً بِالْهِدَايَةِ وَالتَّوْفِيقِ

فرا رسیده است هر چیزی را و رحیم خاص مومنان است براه راست نمودن و توفیق دادن

فِي الدُّنْيَا وَبِالْجَنَّةِ وَالرُّؤْيَةِ فِي الْآخِرَةِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَكَانَ

در دنیا و به بهشت و دیدن حق تعالی در آخرت فرمود خدای تعالی و همیشه هست خدای تعالی

بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا فَالرَّحْمٰنُ خَاصُّ اللَّفْظِ عَامُّ الْمَعْنَى وَالرَّحِيمُ عَامُّ

بمومنان مهربان پس رحمان خاص است لفظ او بخدای تعالی و عام است معنی که مومن و کافر و رحیم عام

اللَّفْظِ خَاصُّ الْمَعْنَى فَالرَّحْمٰنُ خَاصٌّ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُسَمَّى

لفظ و خاص است بر معنی پس رحمن خاص لفظ است ازین جهت که روا نیست اینکه نامیده شود باو

به أحد غير الله عامّ من حيث أنّه يشمل جميع الموجودات

باو هیچکس غیر خدا عام یعنی او ازین جهت که در میگیرد همه موجودات را

من طريق الخلق والرزق والنفع والدفع والرحيم عامّ من حيث

از راه آفریدن و روزی دادن و نفع رسانیدن و دور داشتن زیان و خاص است از جهت

اشتراك المخلوقين في المسمّى به خاصّ من طريق المعنى لأنّه يرجع

شریک بودن همه مخلوقات در چیزی که نامیده شد باو رحیم همه جا یافته میشود و خاصیت از راه معنی زیرا که

إلى اللطف والتوفيق وقال ابن عباس رضي الله عنهما هما

بسوی لطف و توفیق و گفت ابن عباس که آن دو

اسمان رقيقان أحدهما أرق من الآخر وقال مجاهد الرحمن بأهل

اسم باریک اند یکی باریک تر از دیگرست رحمن مهربانست

الدنيا الرحيم بأهل الآخرة وفي الدعاء يا رحمن الدنيا يا رحيم

دنیا و معنی رحیم مهربانست باهل آخرت و در دعا آمده ای رحمن دنیا و ای رحیم

الآخرة وقال الضحاك الرحمن بأهل السماء حين أسكنهم

آخرت که معنی رحمان مهربانست باهل آسمان ازین جهت که جا داد ایشانرا

السموات وطوّقهم الطاعات وجنّبهم الآفات وقطع عنهم

در آسمانها و طوق گردانید در گردن ای ایشان طاعتها را و دور داشت ایشانرا از آفت و قطع کرد از

المطاعم واللذات والرحيم بأهل الأرض حين أرسل إليهم

خوردنیها و لذتها و معنی رحیم اینست که مهربانست باهل زمین ازین جهت که فرستاد بسوی ایشان پیغمبران

الرسل وأنزل عليهم الكتب وقال عكرمة الرحمن برحمة واحدة

و فرود آورد بر ایشان کتابها و گفت عکرمه رحمن رحمت کننده است بیک رحمت

والرحيم بمائة رحمة وروى أبو هريرة رضي الله تعالى عنه

و رحیم مهربانست بصد رحمت و روایت کرده است ابو هریره

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن لله عز وجل مائة رحمة وانه

بدرستیکه رسول خدا فرموده است بدرستیکه خدای را صد رحمت است و بدرستیکه

أنزل منها رحمة واحدة إلى الأرض فقسمها بين خلقه

فرود آورده است ازان صد رحمت یک رحمت بسوی زمین پس قسمت کرده آن یک رحمت را در میان خلق خود

فيها يتعاطفون وبها يتراحمون وأخر تسعة وتسعين لنفسه

بسبب آن یک مهربانی ورزی میکنند با یکدیگر و نگاه داشته است نود و نه رحمت برای ذات خود

يرحم بها عباده يوم القيامة وفي لفظ آخر وإنّ الله ضامّ هذه

که مهربانی خواهد کرد بآنها در روز قیامت و در لفظ دیگر آمده است که بدرستی خدای تعالی ضم خواهد کرد این

الى تلك فيكملها مائة ويرحم بها عباده يوم القيمة الرحمن

يک رحمت دنیا را بسوے آن نود و نه رحمت پس کامل خواهد ساخت آنها را صد رحمت پس رحمت خواهد کرد بآن

الذي اذا سئل اعطى والرحيم الذي اذا لم يسأل غضب وقال

کسی ست که وقتی که سوال کرده شود عطا کند و رحیم کسی ست که وقتی که سوال کرده نشود خشم کند و فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم في حديث ابي هريرة رض من لا يسأل الله يغضب

نبی صلعم در حدیث ابی هریره رض کسیکه سوال نکند از خدای خشم میگیرد

عليه وقال الشاعر الله يغضب ان تركت سؤاله وبني ادم

بروی و گفته است شاعر الله خشم میگیرد اگر ترک کنے سوال از وی و پسر آدمی

حين يسأل يغضب الرحمن بالنعماء وهي ما اعطى وحبى

هنگامیکه سوال کرده میشود خشم میگیرد مهربان ست به نعما و آن نعما چیزیست که عطا کرده و داد

الرحيم بالالاء وهي ما صرف وزوى الرحمن بالانقاذ من

مهربان ست بالاء و آن چیزیست که بازگردانیده و دور داشت از بلاها رحمن ست بخلاص کردن

النيران كما قال جل من قائل وكنتم على شفا حفرة من النار

آتش های دوزخ چنانکه فرمود خدای تعالی که بزرگ ست از گوینده و بودید شما بر کنار حفرئی از آتش

فانقذكم منها والرحيم بادخال الجنان كما قال ادخلوها بسلم

پس خلاص داد شما را از آن آتش و رحیم ست بدر آوردن در بهشتها چنانکه فرمود خدای تعالی در آیید در

امنين الرحمن برحمة النفوس والرحيم برحمة القلوب الرحمن

با سلامت از جانب خدای تعالی در آنحال که ایمن باشید از هر خوف رحمن ست بر تنها

بكشف الكروب والرحيم بغفران الذنوب بتبيين الطريق

بکشادن و دور کردن غمها و شدتها و رحیم ست به بخشیدن گناهان به بیان کردن راه حق

والرحيم بالعصمة والتوفيق الرحمن بغفران السيئات وان

و رحیم ست به نگاه داشتن از گناه و توفیق طاعت رحمن ست به بخشیدن بدیها اگرچه بزرگ باشند

كن عظيمات والرحيم بقبول الطاعات وان كن غير صافيات

و رحیم ست بقبول کردن طاعتها اگرچه باشد غیر صافی از عیب

الرحمن بمصالح معاشهم الرحيم بمصالح معادهم الرحمن الذي

رحمن ست بمصلحت های زندگانیهاے ایشان و رحیم ست بمصلحت های بازگشت ایشان نیز رحمن ست

يرحم ويقدر على كشف الضر ودفع الشر الرحيم يرزق ويطعم

که مهربانی کند و قادر باشد بر دور کردن ضرر و دفع کردن بدی و رحیم ست که طعام میدهد و روزی میرساند

ولا يطعم ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين الرحمن بمن جحده

و او را طعام خورانیده نمیشود که احتیاج بطعام ندارد بدرستی که خدای تعالی روزی دهنده و خداوند دانائی و استوار رحمن ست

298

وَالرَّحِيمُ بِمَنْ وَحَّدَهُ الرَّحْمٰنُ بِمَنْ كَفَرَهُ وَالرَّحِيمُ بِمَنْ شَكَرَهُ

و رحیم است بر کسیکه یگانه یافت او را و رحمن است بر کسیکه کفران کرد نعمت او را و رحیم ست بهر که شکر نعمتش کرد

الرَّحْمٰنُ بِمَنْ قَالَ لَهُ نِدًّا وَالرَّحِيمُ بِمَنْ قَالَ فَرْدًا **فَصْلٌ** قُلْ

رحمن ست بهر کسیکه قایل شود شریک را و رحیم ست بر کسیکه قایل شود بفرد داشتن او بگو

بِسْمِ اللهِ تَجِدْ عَفْوَ اللهِ هٰذَا سَمَاعُكَ مِنَ الْقَارِي فَكَيْفَ سَمَاعُكَ

بسم الله تا یابی عفو الله را این شنیدن تست از قاری پس چگونه باشد شنیدن تو

مِنَ الْبَارِي فَهٰذَا سَمَاعُكَ وَالْعُمْرُ بَاقٍ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ وَالرَّبُّ سَاقٍ

از خالق این شنیدن تست در انحال که عمر باقیست پس چگونه باشد شنیدن تو در انحال که پروردگار ساقی است

فَهٰذَا سَمَاعُكَ بِوَاسِطَةٍ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ بِلَا وَاسِطَةٍ فَهٰذَا سَمَاعُكَ

این شنیدن تست بواسطه پس چگونه باشد شنیدن تو بی واسطه این شنیدن تست

فِي دَارِ الْغُرُورِ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ فِي دَارِ السُّرُورِ فَهٰذَا سَمَاعُكَ فِي

در سرای بازی پس چگونه باشد شنیدن تو در سرای خوشی این شنیدن تست در

دَارِ الشَّيْطَانِ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ فِي جِوَارِ الرَّحْمٰنِ فَهٰذَا سَمَاعُكَ مِنْ

سرای شیطان پس چگونه باشد شنیدن تو در همسایگی رحمان این شنیدن تست از بنده

عَبْدٍ ذَلِيلٍ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ مِنَ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ هٰذِهِ لَذَّةُ الْخَبَرِ

خوار پس چگونه باشد شنیدن تو از پادشاه بزرگ این لذت خبر ست

فَكَيْفَ لَذَّةُ النَّظَرِ هٰذِهِ لَذَّةُ الْمُجَاهَدَةِ فَكَيْفَ لَذَّةُ الْمُشَاهَدَةِ

پس چگونه باشد لذت نظر این لذت مجاهده ست پس چگونه باشد لذت مشاهده

هٰذِهِ لَذَّةُ الْبَيَانِ فَكَيْفَ لَذَّةُ الْعِيَانِ هٰذَا لَذَّةُ الْغَائِبَةِ

این لذت بیان ست پس چگونه باشد لذت آشکارا دیدن حق این لذت غایبانه ست

فَكَيْفَ لَذَّةُ الْمُعَايَنَةِ **فَصْلٌ** قُلْ بِسْمِ اللهِ الَّذِي تَعَالَى عَنِ

پس چگونه باشد لذت بچشم دیدن بگو بنام خدای که برتر ست از

الْأَضْدَادِ بِسْمِ اللهِ الَّذِي تَنَزَّهَ عَنِ الْأَنْدَادِ بِسْمِ اللهِ الَّذِي تَقَدَّسَ

ضدها بنام خدای که پاک ست از همتایان بنام خدای که پاک ست

عَنِ اتِّخَاذِ الْأَوْلَادِ بِسْمِ اللهِ الَّذِي نَوَّرَ الْأَنْوَارَ بِسْمِ اللهِ الَّذِي

از گرفتن فرزندان بنام آنکه روشن گردانید نورها را بنام آنکه

أَكْرَمَ الْأَبْرَارَ بِسْمِ اللهِ الَّذِي قَدَّرَ الْأَقْدَارَ وَنَوَّرَ الْقُلُوبَ وَالْأَبْصَارَ

بزرگی داد نیکوکاران را بنام آنکه اندازه ساخت همه چیز را و روشن گردانید دلها و چشمها را

بِسْمِ اللهِ الَّذِي تَجَلَّى لِقُلُوبِ الْأَبْرَارِ فِي أَوْقَاتِ الْأَسْحَارِ بِسْمِ اللهِ الَّذِي

بنام آنکه تجلی نمود در دلهای نیکوکاران در اوقات سحرها بنام آنکه

۲۹۹

عَلَّمَ الْأَحْبَابَ الْأَسْرَارَ فَغَمَرَهَا بِالْأَنْوَارِ وَاسْتَوْدَعَهَا الْأَسْرَارَ

آموخت دوستان را اسرار خود پس پوشیدان قلوب را بانوار و ودیعت سپرد آنها را اسرار

وَأَزَاحَ عَنْهَا الْأَخْطَارَ وَحَفِظَهَا مِنْ رِقِّ الْأَغْيَارِ وَحَطَّ عَنْهَا

و دور گردانید ازان دلها ترسها را و نگهداشت آن دلها را از بندگی اغیار خود و دور گردانید ازان دلها

الْأَثْقَالَ وَالْأَغْلَالَ وَالْأَصَارَ وَالْأَوْزَارَ إِذْ كَانَ مَوْصُوفًا فِي

گرانیها را و غلها و بارها و گناهان زیرا که بوده است خدای تعالی موصوف ستوده

الْأَزَلِ بِالْإِحْسَانِ وَالْإِفْضَالِ وَغُفْرَانِ الذُّنُوبِ لِأَهْلِ

در ازل به نیکویی کردن و فضل نمودن و آمرزیدن گناهان مر اهل استغفار را

الْإِسْتِغْفَارِ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ اِسْمِ الَّذِي أَجْرَى الْأَنْهَارَ وَأَنْبَتَ

بگو بسم الله نام کسی که روان گردانیده است جویها را و رویانیده است

الْأَشْجَارَ اِسْمِ مَنْ عَمَّرَ الْبِلَادَ بِأَهْلِ الطَّاعَةِ مِنَ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ

درختان را نام کسی که معمور گردانید شهرها را باهل طاعت از بندگان خود پس گردانید ایشان را

لَهَا أَوْتَادًا كَالْجِبَالِ فَصَارَتِ الْأَرْضُ بِهِمْ لِمَنْ عَلَيْهَا كَالْمِهَادِ

برای آن بلادها میخها مانند کوهها پس گشت زمین بسبب ایشان مر کسانی را که بروی اند همچو فراش

فَهُمُ الْأَرْبَعُونَ الْأَخْيَارُ مِنَ الْأَبْدَالِ الْمُنَزِّهُونَ الرَّبَّ عَنِ

پس ایشانند چهل تن برگزیدگان خدای تعالی از ابدال پاک کننده اند حق تعالی را از

الشُّرَكَاءِ وَالْأَنْدَادِ وَمُلُوكٌ فِي الدُّنْيَا وَشُفَعَاءُ الْأَنَامِ يَوْمَ

شرک و انباز و ایشان بادشاه اند در دنیا و شفاعت کنندگان مر خلق را در روز

التَّنَادِ إِذْ خَلَقَهُمْ رَبِّي مَصْلَحَةً لِلْعَالَمِ وَرَحْمَةً لِلْعِبَادِ

قیامت زیرا که آفریده است ایشان را خدای تعالی از برای صلاح عالم و رحمت برای بندها

فصل بِسْمِ اللّٰهِ لِلذَّاكِرِينَ ذُخْرٌ وَلِلْأَقْوِيَاءِ عِزٌّ وَلِلضُّعَفَاءِ

بسم الله مر ذکر کنندگان را و اصلا را ذخیره است و توانا را عزت است و مر ناتوانان را

حِرْزٌ وَلِلْمُحِبِّينَ نُورٌ وَلِلْمُشْتَاقِينَ سُرُورٌ بِسْمِ اللّٰهِ رَاحَةُ الْأَرْوَاحِ

پناه است و مر محبان را نور است و مر مشتاقان را خوشی است تسمیه راحت الارواح است

بِسْمِ اللّٰهِ نَجَاةُ الْأَشْبَاحِ بِسْمِ اللّٰهِ نُورُ الصُّدُورِ بِسْمِ اللّٰهِ نِظَامُ

تسمیه خلاصی جسمهاست تسمیه نور سینه هاست تسمیه نظام کارها

الْأُمُورِ بِسْمِ اللّٰهِ تَاجُ الْوَاثِقِينَ بِسْمِ اللّٰهِ سِرَاجُ الْوَاصِلِينَ بِسْمِ

است بسم الله تاج عارفان است تسمیه چراغ واصلان است تسمیه

اللّٰهِ مُغْنِي الْعَاشِقِينَ بِسْمِ اللّٰهِ اِسْمُ مَنْ أَعَزَّ عِبَادًا وَأَذَلَّ عِبَادًا

بی نیاز گرداننده است عاشقان را از غیر حق تسمیه نام کسی است که ارجمند گردانید بندگان را و خوار ساخت بعض دیگر را

٣٠٠

بسم الله اسم من جعل النار لاعدائه مرصادا وجعل الروضة

تسمیه نام کسی ست که گردانیده ست آتش دوزخ را برای دشمنان خود جای انتظار وکسی که گردانیده ست روضه را

لاحبائه میعادا بسم الله اسم الواحد بلا عدد بسم الله اسم

برای دوستان خود وعده کرده شده بنام خدای که واحدست نه بشمار بنام خدای که

الباقی بلا امد بسم الله اسم القائم بلا عمد بسم الله افتتاح کل

باقیست بی نهایت بنام خدای که برپاست بی ستون تسمیه آغاز هر

سورة اسم من طابت به الخلوات اسم من به تمت الصلوات اسم

سورت ست تسمیه نام کسی ست که بیاد او خوش ست خلوتها نام کسی ست که تمام یافته نمازها نام

من به حسنت الظنون اسم من سهرت له العیون اسم من قال

کسی ست که باو نیکوست گمانها نام کسی ست که بیداری نموده ست برای او چشمان نام کسی که گفت

للشیء کن فیکون اسم من تنزه عن المسائل اسم من استغنی عن

همه چیز را که پیدا شو پس پیدا میشود نام کسی ست که پاکست از سودن نام کسی که بی نیاز ست از

الاناس اسم من جل عن القیاس قل بسم الله حرفا حرفا تاخذ الاجر

مردمان نام کسی که بزرگست از اندازه بگو بسم الله یک یک حرف تا بگیری مزد

الفا الفا و یحط عنک الاوزار جرفا جرفا من قالها بلسانه

هزار هزار و دور کرده شود از تو گناه جراف جراف هرکه بگوید او را بزبان خود

شهد الدنیا ومن قالها بقلبه شهد العقبی ومن قالها بسره

گواه میشود برای او دنیا و هرکه بگوید بدل خود گواه میشود برای او آخرت و هرکه بگوید او را بسر خویش

شهد المولی بسم الله کلمة طاب بها الفم و بسم الله کلمة لا یبقی

گواه میشود برای او مولی تسمیه کلمه ایست که شیرین میشود باو دهن تسمیه کلمه ایست که باقی نمی ماند

معها الغم کلمة تمت بها النعمة کلمة کشفت بها النقمة

با او غم کلمه ایست که تمام میشود باو نعمت کلمه ایست که دور کرده میشود باو عذاب

کلمة خصت بها هذه الامة کلمة جمعت بین جلال وجمال

سخنی ست که خاص گردانیده شده ست باو این امت کلمه جامع ایست میان جلال و جمال

بقوله بسم الله جلال فی جلال وقوله الرحمن الرحیم جمال فی جمال

پس قول او بسم الله جلالیست در جلال ست و قول الرحمن جمال در جمال ست

فمن شهد جلاله طاش ومن شهد جماله عاش کلمة جمعت بین

پس هرکه مشاهده جلال شود هلاک شد یعنی فانی شد و هرکه مشاهده جمال شود زنده گردد یافت کلمه ایست که جامع ست

قدرة ورحمة فالقدرة جمعت طاعة المطیعین والرحمة محقت

میان قدرت و رحمت پس قدرت جمع کرده طاعت فرمانبرداران را و رحمت ناچیز گردانید

ذنوب المذنبين **فصل** قل بسم الله فكأنه يقول لي وصل

گناهان گناهگاران را بگو بسم الله پس گویا که می‌فرماید خدای تعالی

من وصل الى الطاعات ثم بنور الطاعات وصل الى العيان

هر که رسید بسوی طاعت پس بنور طاعت رسید بسوی معاینه

ثم استغنى بالعيان عن البيان فصار قلبه وعاء للاسرار

پس بے نیاز گشت بمعاینه از بیان پس گشت دل او آوند اسرار الهی

وعلوم الاديان ومن وصل الى الحبيب نجا من النحيب ومن وصل

و آوند علمهای ادیان و هر که رسید بسوی دوست خلاص گشت از گریستن و هر که رسید

الى النظر استغنى عن الخبر ومن وصل الى الصمد نجا من الكمد

بنظر بے نیاز شد از خبر و هر که رسید بصمد نجات یافت از اندوه

ومن وصل الى الرفاق نجا من الفراق ومن وصل الى ذي المجد

و هر که رسید بموافقت دوست رستگاری یافت از جدائی و هر که رسید بخداوند بزرگی

سلم من الوجد ومن وصل الى اللقاء امن من الشقاء **فصل**

سلامتی یافت از درد فراق و هر که رسید بلقاء ایمن شد از بدبختی

قل بسم الله فالباء بارئ البرايا والسين ستار الخطايا والميم

بگو بسم الله پس حرف با اشارت است به پیدا کننده مخلوقات ... و میم

المنان بالعطايا وقيل ان الباء برئ من الاولاد والسين

منت نهنده بعطاها و گفته اند یعنی با بیزار است از فرزندان و سین

سميع الاصوات والميم مجيب الدعوات وقيل اطعموا فاني

شنونده آوازهاست و میم مستجاب کننده دعاها و گفته اند معنی میم آنست که

مطعمكم واسقوا فاني ساقيكم وانظروا الي فاني باقيكم وقيل

طعام دهید فقیران را که من طعام دهنده شمایم و معنی سین آنست که آب دهید تشنگان را که من آب دهنده شمایم

الباء بكاء التائبين والسين سجود العابدين والميم معذرة

و گفته اند که با اشارت به گریه تائبان است و سین اشارت بسجود عابدان است و میم اشارت بعذر خواهی

المذنبين وقيل الله كاشف البلايا الرحمن معطي العطايا الرحيم

گناهگاران است و گفته اند معنی الله دور کننده بلاهاست و رحمن دهنده عطاها و رحیم

غافر الخطايا الله للعارفين الرحمن للعابدين الرحيم للمذنبين

بخشنده گناهان است الله نصیب عارفان است رحمان مر عابدان راست رحیم برای گناهگاران است

الله الذي خلقكم وهو احسن الخالقين الرحمن الذي رزقكم

الله خدای است که آفرید شما را و او نیکوترین پیدا کنندگان است رحمن آنست که روزی داد شما را

وهو خير الرازقين الرحيم الذي يغفر لكم وهو خير الغافرين

واو بهترين رزق دهندگان است رحيم آنست كه ببخشد شما را واو بهترين بخشندگان است

وقيل الله باسباغ النعم الرحمن الرحيم بالجود والكرم الله

وگفته اند الله است بتمام گردانيدن نعمتها و رحمن ورحيم است به بخشش وكرم خدا است

باخراجنا من البطون الرحمن باخراجنا من القبور الرحيم باخراجنا

به بيرون آوردن ما از شكم ورحمن است به بيرون آوردن ما از گورها ورحيم است به بيرون آوردن

من الظلمات الى النور **فصل** رحم الله من خالف الشيطان

از تاريكيها كفر وعصيان بسوى نور وطاعت وايمان رحمت كند الله تعالى كسى را كه خلاف كند شيطان را

وجانب العصيان واتقى النيران واكثر الاحسان وادام ذكر

ودور بپرهيز كند گناه را وبترسد از آتش دوزخ وبسيار كند احسان بخلق ودائم وهميشه ذكر كند

الرحمن فقال بسم الله رحم الله من اعتصم بالله واناب الى

خداى تعالى را پس بگويد بسم الله رحمت كند خدا كسى را كه چنگ زند بخداى تعالى وبازگردد بسوى

الله وتوكل على الله واشتغل بذكر الله فقال بسم الله رحم الله

خدا وتكيه كند بر خداى تعالى ومشغول شود بياد خداى تعالى پس بگويد تسميه رحمت كند خداى

من زهد في الدنيا ورغب في الآخرة وصبر على الاذى وشكر

كسى را كه ترك كرد دنيا ومايل شود در آخرت وصبر كرد بر بلاها وشكر كرد

على النعماء واشتغل بذكر المولى فقال بسم الله طوبى لعبد

بر نعمت ومشغول شد بياد مولى پس گفت تسميه خوشى است بنده را

اجتنب الطاغوت وقنع من الدنيا بالقوت واشتغل بذكر

كه بپرهيز كرد بت وشيطان را وبسند شد از دنيا بقوت مزدورى ومشغول شد بذكر

الحي الذي لا يموت فيقول **مجلس** في قوله تعالى وتوبوا

زنده كه نمى ميرد پس بگويد مجلس است در بيان قول خداى تعالى توبه كنيد

الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون وهذا خطاب

بسوى خداى تعالى همه اى مومنان شايد كه رستگارى يابيد اين خطاب است

للعموم بالتوبة وحقيقة التوبة في اللغة الرجوع يقال تاب

همگان را بتوبه حقيقت توبه در زبان عرب بازگشتن است گفته ميشود توبه كرد

فلان من كذا اي رجع عنه فالتوبة هي الرجوع عما كان

فلان از چنين يعنى بازگشت از آن پس توبه بازگشتن است از آنچه

مذموما في الشرع الى ما هو محمود في الشرع والعلم بان الذنوب

بد باشد در شرع بسوى آنچه نيكو وستوده باشد در شرع ودانستن آنكه گناه

والمعاصي مهلكات ومبعدات من الله عز وجل ومن جنته

ومعصيت هلاك كنندست ودور اندازنده است از خداى تعالى واز بهشت او

وتركها مقربة الى الله عز وجل وجنته فكأنه عز وجل يقول

وترك آن معاصى نزديك كننده است بسوى خدا وجنت او پس گويا خداى تعالى ميفرمايد

ارجعوا الي من هوى نفوسكم وتوبوا من شهواتكم عسى

باز گرديد بسوى من از هواى نفسهاى خود واز ايستادن بشهوتهاى خود نزديك است

ان تظفروا ببغيتكم عندي في المعاد وتبقوا في نعيمي في

كه ظفر يابيد بمطلوب خود نزد من در آخرت وباقى مانيد در نعمت در

دار البقاء والقرار وتفلحوا وتفوزوا وتنجوا وتدخلوا

دار بقا وآرام ورستگار شويد وبمقصود رسيد ونجات يابيد ودر آييد

برحمتي الجنة العليا المعدة للابرار وخاطبهم ايضا بخطاب

در بهشت برين كه آماده است براى نيكوكاران وخطاب كرد ايشان نيز بخطاب

الخصوص والاقتضاء فقال تعالى يا ايها الذين امنوا توبوا

خاص وخطاب طلب پس گفت اى آنكه ايمان آورده آيد باز گرديد

الى الله توبة نصوحا عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم

بسوى خداى تعالى باز گشتن خالص نزديك است خداوند شما دور كند از شما گناهان شما

ويدخلكم جنت تجري من تحتها الانهار ومعنى النصوح الخالص

ودر آرد شما را در بهشتها كه روانست از زير درختان آن جويها ومعنى نصوح آنست كه خالص شد

لله تعالى الخالي عن الشوائب مأخوذ من النصاح وهو الخيط

براى خداى تعالى از خلط چيزى ديگر گرفته شده است از نصاح كه بمعنى ريسمان است

وهو توبة مجردة لا تتعلق بشيء ولا يتعلق بها شيء يكون

وآن توبه خالى ست كه نچسپد بچيزى ونه چسپد با وى چيزى كه باشد

العبد معها مستقيما على الطاعة غير مائل الى المعصية

بنده با آن توبه راست بر عبادت نه ميل كننده بسوى گناه

لا يروغ كما تروغ الثعلب ولا يحدث نفسه بعود الى المعصية

باز نگردد چون باز گردد روباه وسخن نكند با نفس خود از بازگشتن را بسوى نافرمانى

ولا ذنب من الذنوب وان يترك الذنب لله خالصا كما

ونه هيچ گناهى است وآنكه بگذارد گناه را خالصا براى خدا چنانچه

ارتكبه لهوى خالصا حتى يختم له بحسن الخاتمة فان التوبة

اختيار آن گناه كرده بود از جهت هواى نفس خالص تا ختم كرده شود ويرا بنيكوئى خاتمه وتوبه نصوح

صحاح ۱۲

من سائر الذنوب واجبة باجماع الامة وقد ذكر الله سبحانه

پس بر همه کس توبه از همه گناهان واجب است باجماع امت و بتحقیق یاد کرده است خدای تعالی

وتعالى التائبين في غير موضع قال عز من قائل ان الله يحب

تائبان را چند جای در مواضع بسیار خدای تعالی دوست میدارد

التوابين ويحب المتطهرين فذكر انه يحبهم لتوبتهم و

تائبان را و پاکان را پس ذکر کرد که بدرستی حق تعالی دوست میدارد ایشان را از جهت توبه و

تطهرهم من الذنوب المبعدة عنه عز وجل وقال في موضع

پاکی ایشان از گناهان دور کننده از وی و فرمود در جای

اخر التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون

دیگر توبه کنندگان عبادت کنندگان ستایش گویندگان روزه دارندگان و راکعان

الساجدون الامرون بالمعروف والناهون عن المنكر و

و ساجدان که امر کننده اند بمشروع و باز دارنده اند از نامشروع و

الحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين فذكر اسما معروفا

و نگاه دارنده اند حدهای خدای تعالی و بشارت بده مومنان را پس ذکر کرد خدای تعالی نام معلوم را

يعني التائبون ثم وصفه بهذه الاوصاف الحميدة فعلم

مراد میدارد تائبان را پس وصف کرد اورا باین صفتهای نیک ستوده پس معلوم شد

ان التائب من هذه صفته فاذا اتصف بها استحق البشارة

بدرستیکه تائب از گناه کسی است که این اوصاف صفت او باشد پس هرگاه که موصوف شد باینها سزاوار شد بشارت

والايمان بقوله وبشر المؤمنين فصل والذي عنه التوبة

ایمان را بقول خدای تعالی که فرموده و بشارت بده مومنان را وآن گناهان که از آن توبه باید کرد

من الذنوب كبائر وصغائر اما الكبائر فقد اختلف فيها

کبیره اند و صغیره پس در کبایر اختلاف کرده اند

العلماء فمنهم من قال هي ثلاث وقيل اربع وقيل سبع وقيل

علماء بعضی گفته اند که آن کبایر سه است و گفته اند که چهار است و گفته اند که هفت است و گفته اند

تسع وقيل احدى عشرة وكان ابن عباس رض اذا بلغه قول ابن

که نه است و گفته اند که یازده است و بود ابن عباس رضی الله عنه وقتیکه برسید باو قول ابن

عمر الكبائر سبع يقول هي الى سبعين اقرب منها الى سبعة

عمر که کبایر هفت است میگفت که آن کبایر بسوی هفتاد نزدیکتر است از آنکه بسوی هفت باشد

وكان يقول كل ما نهى الله عنه فهو كبيرة وقيل انها مبهمة

و بود که میگفت هر چه نهی کرده خدای تعالی از آن کبیره است و بعضی گفته اند که آن کبایر مبهم است

لا يعرف عددها كليلة القدر وساعة يوم الجمعة ليعظم
که معلوم نیست شمار آنها همچو مبهم بودن شب قدر و ساعت روز جمعه که دروی دعا مقبولست تا بزرگ شود

جد الناس في طلبها فكذلك كبائر ليشتد حذر الناس في
کوشش مردمان در طلب آن شب و ساعت جمعه همچنین مبهم گردانیده شده تا سخت شود ترس مردمان در

ترك الذنوب كلها وقيل كل ما اوعد الله عليه بالنار فهو
ترک همه آن و بعضی گفته اند که هر گناهی که وعید کرده است خدا بر آن آتش دوزخ

كبيرة وقيل كل ما اوجب الحد في الدنيا فهو كبيرة وقد جمعها
کبیره است و گفته اند هر گناهی که واجب و لازم گرداند حد را در دنیا کبیره است و بتحقیق جمع کرده اند

بعض العلماء بالله عز وجل فقال هي سبع عشرة اربعة في
بعضی عالمان بخدا پس گفته است کبایر هفده است چهار در

القلب وهي الشرك بالله والاصرار على معصية الله والقنوط
دل است و آن شرک کردن بخدا و مداومت کردن بر هر گناهی که باشد و نا امید

من رحمة الله والامن من مكر الله واربع في اللسان وهي
از رحمت خدای تعالی و ایمن شدن از عذاب او و چهار در زبان است و آن

شهادة الزور وقذف المحصن واليمين الغموس وهي التي
گواهی دروغ است و دشنام زنا کردن پارسا را و سوگند دروغ است

يحق بها باطل او يبطل بها حق او يقطع بها مال امرء مسلم
که حق ساخته شود بآن باطل و باطل گردانیده شود بآن حق یا بریده شود بآن مال مسلمان

باطلا ولو سواك من اراك والسحر وثلاث في البطن وهي شرب
از روی باطل و اگر مسواکی باشد از درخت اراک و چهارم جادو است و سه در شکم است و آن نوشیدن

الخمر والمسكر من كل شراب واكل مال اليتيم ظلما واكل الربوا
خمر و مست کننده از هر نوشیدنی و خوردن مال یتیم بظلم و خوردن ربا

وهو يعلم به واثنتان في الفرج وهما الزنا واللواطة واثنتان
و حال آنکه بداند که رباست و دو در فرج است و آن زنا و لواطت است و دو

في اليدين وهما القتل والسرقة وواحدة في الرجلين وهي
در هر دو دست است و آن خون ناحق و دزدی ست و یکی در هر دو پاست و آن

الفرار من الزحف الواحد من اثنين والعشرة من عشرين و
گریختن از جنگ کافران یعنی گریختن یکی از دو و ده از بیست و

المائة من المائتين وواحد في جميع الجسد وهي عقوق الوالدين
صد از دو صد و یک گناه در تمام بدن است و آن بیفرمانی مادر و پدر است

٣٠٦

۳۰۷

وهو أن لا تبر قسمهما إذا أقسما عليك وأن تضربهما

وآن عقوق آنست که راست نکنی تو سوگند ایشان هرگاه که سوگند خورند بر تو وآنکه بزنی ایشان را

إذا سباك وأن لا تعطيهما إذا سألاك وأن لا تطعمهما

وقتیکه دشنام دهند ترا وآنکه ندهی ایشان را چیزی وقتیکه طلب کنند از تو وآنکه طعام ندهی ایشان را

إذا جاعا واستطعماك فصل وأما الصغائر فأكثر من

وقتیکه گرسنه شوند و طلب طعام کنند از تو و اما گناهان صغیره پس بیشتر اند از آنکه

أن تحصى ولا سبيل إلى تحقيق معرفتها وبيان حصرها لكنا

تو شمرده و هیچ راه نیست بسوی تحقیق شناختن آن و بیان ضبط آن لیکن

نعلم ذلك بشواهد الشرع وأنوار البصائر فإن مقصود الشرع

میدانیم آنرا بگواهان شرع که آیات و احادیث اند و بنورهای باطن پس هر چه مقصود شرع

سياق الخلق وقربه وجواره إلى الله عز وجل بترك الذنوب

راندن خلق است طرف خدای تعالی بنزدیکی و همسایگی او بترک گناهان

كما قال تعالى وذروا ظاهر الإثم وباطنه ومنها النظر إلى

چنانچه فرموده است خدای تعالی بگذارید گناه ظاهر و باطن را و بعضی از آن صغایر نظر کردنست بسوی

مستحسن والقبلة له والمناجعة معه من غير جماع و

خوبروی خواه زن خواه امرد و بوسه دادن او را و همخواب شدن با او بی آنکه جماع کند و

السب لأخيه المسلم والشتم له دون القذف والضرب له

دشنام دادن برادر مسلمان را غیر دشنام زنا و زدن او را

والغيبة والنميمة والكذب وغير ذلك مما يطول شرحه

و غیبت کردن و سخن چینی و دروغ گفتن و غیر آنچه درازست بیان آن

فإذا تاب المؤمن الكبائر اندرجت الصغائر في ضمنها لقوله

پس هرگاه توبه میکند مومن از کبایر در می آیند صغایر در ضمن آن از جهت قول خدای

تعالى إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم

تعالی اگر پرهیز کنید از کبایر چیزیکه باز داشته میشوید از آن و محو و عفو کنیم از شما گناهان

الآية ولكن لا يطمع نفسه في ذلك بل يجتهد في التوبة عن

لیکن طمع ندهد نفس خود را در آن بلکه کوشش باید کرد در توبه کردن از

جميع الذنوب كبيرها وصغيرها كما قال الشاعر خل الذنوب

همه گناهان کبیره و صغیره چنانچه گفته است شاعر بگذار همه گناهان

كبيرها وصغيرها فهو التقى واصنع كماش فوق أرض

بزرگ و خورد را پس همین است تقوی و بکن چنانکه میکند رونده بالای زمین

الشوك يجد زمارى لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصا

خار کہ بر اثر ہمیکند از ہر جای بلیند حقیر مشمار ہیچ گناہ صغیرہ را بدرستی کوہہا از سنگ ریزہ ام

لم تحقير وعن انس بن مالك رض انه قال نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم

واز انس رض مرویست کہ او گفت کہ فرود آمد رسول ص

بوادٍ هو واصحابه ليس فيه حطب ولا شيء يرونه فامرهم ان

خود و اصحاب او در وادی کہ نبود در و ہیزم و نہ چیزی از جنس ہیزم کہ در نظر آید پس فرمود یاران خود را

يحتطبوا فقالوا يا رسول الله ما نرى حطبا قال لا تحقروا شيئا

کہ ہیزم جمع کنند پس گفتند ای رسول خدا نمی بینیم ہیزمی پس فرمود کہ حقیر مشمارید چیزی را

تأخذونه فجعل الرجل يجمع الشيء بعضه الى بعض حتى جمعوا

کہ میگیرید پس شروع کرد مردی کہ جمع کند ہر چیزی را بعض آنرا بسوی بعض دیگر تا آنکہ جمع کردند

سوادا عظيما فقال لاصحابه الا ترون هكذا تكون المحقرات

سیاہی بزرگ یعنی تودہ فراہم آوردند پس گفت مریاران خود را آیا نمی بینید ہمچنین میباشد چیزہای حقیر

من خير وشر حتى الذنب الصغير الى الصغير والكبير الى الكبير

از نیکی و بدی تا آنکہ گناہ خورد ضم کردہ شود بسوی گناہ خورد و گناہ بزرگ بسوی

والخير الى الخير والشر الى الشر وقيل ان الذنب اذا صغر عند

و نکوئی بسوی نکوئی و بدی بسوی بدی و گفتہ اند گناہ وقتیکہ خورد باشد نزد

العبد عظم عند الله تعالى واذا استعظمه العبد صغر

بندہ بزرگ میگردد نزد خدای تعالی و وقتیکہ بزرگ پندارد او را بندہ خورد میگردد

عند الله تعالى فانما يستعظم الذنب الصغير العبد المؤمن

نزد خدای تعالی پس جز این نیست کہ بزرگ پندارد گناہ خورد را بندہ مومن

بعظم ايمانه وسمو معرفته كما جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

بسبب بزرگی ایمان خود و بلندی معرفت خود چنانکہ آمدہ است در حدیث از پیغمبر ص

انه قال المؤمن يرى ذنبه كالجبل فوقه يخاف ان يقع عليه

بدرستی فرمود کہ مومن می بیند گناہ خود را ہمچون کوہی کہ بالای سر وی باشد میترسد از آنکہ بیفتد بر وی

والمنافق يرى ذنبه كذباب طار على انفه فاطاره وقال

و منافق می بیند گناہ خود را ہمچون مگسی کہ پرید بر بینی او کہ براند آنرا و گفتہ اند

بعضهم الذنب الذي لا يغفر قول الرجل ليت كل شيء عملته

بعضی علما گناہی کہ بخشیدہ نمیشود گفتن مردیست کاش کہ ہر چیز کہ کردہ ام

مثل هذا وهذا من نقصان ايمانه وضعف معرفته وقلة

مثل آن بودی یعنی گناہ را بسبب سہل شمردہ و این ناشی از نقصان ایمان و سستی معرفت و کمی

سہل شمردہ

گناہ بزرگ

۱۲

۳۰۹

عِلْمِهِ بِجَلَالِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ بِذٰلِكَ لَرَأَى

دانش اوست به بزرگی خدای تعالی و اگر میبود پیش او علم به بزرگی حق تعالی هر آینه میدید

الصَّغِيرَ كَبِيرًا وَالْحَقِيرَ عَظِيمًا كَمَا أَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى إِلَى بَعْضِ

گناه خورد را کلان و حقیر را بزرگ چنانچه وحی کرده است خدای تعالی بسوی یکی از

أَنْبِيَائِهِ لَا تَنْظُرْ إِلَى قِلَّةِ الْهَدِيَّةِ وَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ هَادِيهَا

پیغمبران خود مبین بسوی قلت هدیه و ببین بسوی بزرگی دهنده آن

وَلَا تَنْظُرْ إِلَى صِغَرِ الْخَطِيئَةِ وَانْظُرْ إِلَى كِبْرِيَاءِ مَنْ وَاجَهْتَهُ بِهَا

و مبین بسوی خوردی گناه و ببین بسوی بزرگی کسیکه رو برو شده او با و

وَلِهٰذَا قَالَ مَنْ جَلَّتْ رُتْبَتُهُ وَعَظُمَتْ مَنْزِلَتُهُ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ

وازین جهت گفته است کسیکه بزرگست مرتبه او نزد خدای تعالی

وَجَلَّ لَا صَغِيرَةَ بَلْ كُلُّ مُخَالَفَةٍ لِلّٰهِ تَعَالَى فَهِيَ كَبِيرَةٌ وَقَالَ

نیست صغیره نزد او بلکه هر مخالفت نزد وی خدا کبیره است گفته است

بَعْضُ الصَّحَابَةِ لِأَصْحَابِهِ مِنَ التَّابِعِينَ إِنَّكُمْ لَتَعْمَلُونَ أَعْمَالًا

یکی از صحابه رض مر یاران خود را از تابعین بدرستی شما هر آینه میکنید کارها

هِيَ أَدَقُّ فِي أَعْيُنِكُمْ مِنَ الشَّعْرِ كُنَّا نَعُدُّهَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ

که باریک تر در چشمهای شما از موی بودیم ما میشمردیم آنها را در عهد رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمُوبِقَاتِ فَإِنَّمَا قَالَ ذٰلِكَ لِقُرْبِهِمْ مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ

صلعم از جمله مهلکات پس جز این نیست که گفت آن صحابی این سخن از جهت نزدیک بودن

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمِنَ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَيَعْظُمُ مِنَ الْعَالِمِ مَا لَمْ يَعْظُمْ مِنَ الْجَاهِلِ

صلعم و بخدای تعالی پس بزرگ دانسته میشود از عالم گناهی که بزرگ داشته نمیشود از جاهل

وَيُتَجَاوَزُ عَنِ الْعَامِّيِّ مَا لَا يُتَجَاوَزُ عَنِ الْعَارِفِ عَلَى قَدْرِ مَا بَيْنَهُمَا

و درگذاشته میشود از عامی که آنچه درگذاشته نمیشود از عارف بر اندازه آنچه میان ایشان است

مِنَ التَّفَاوُتِ فِي الْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ وَالْمَنْزِلَةِ فَالتَّوْبَةُ فَرْضُ عَيْنٍ

از تفاوت در علم و معرفت و منزلت پس توبه فرض عین است

فِي حَقِّ كُلِّ شَخْصٍ لَا يُتَصَوَّرُ أَنْ يَسْتَغْنِيَ عَنْهَا أَحَدٌ مِنَ الْبَشَرِ

در حق هر کسی گنجایش ندارد که بی نیاز باشد هیچ یکی از آدمیان

لِأَنَّهُ لَا يَخْلُو عَنْ مَعْصِيَةِ الْجَوَارِحِ فَإِنْ خَلَا عَنْهَا فَلَا يَخْلُو عَنِ

زیرا که هیچکس خالی نیست از گناههای اعضا و اگر خالی باشد از آن معصیت جوارح پس خالی نیست

الْهَمِّ بِالذُّنُوبِ بِالْقَلْبِ فَإِنْ خَلَا عَنْ ذٰلِكَ فَلَا يَخْلُو عَنْ وَسْوَاسِ

از قصد گناهان بدل و اگر خالی باشد از قصد گناه پس خالی نباشد از وسوسه

الشيطن بايراد الخواطر المتفرقة المذهلة عن ذكر الله تعالى
شیطان بدرآوردن خطرای پریشان که غافل سازد از یاد خدای تعالی

فان خلا عنها فلا يخلو عن غفلة وتقصير في العلم بالله عز
پس اگر خالی باشد ازان پس خالی نخواهد بود از غفلت و تقصیر در دانستن ذات حق تعالی

وجل بصفاته وافعاله كل ذلك على قدر منازل المؤمنين في
و صفات و افعال او و همه این حالات بر قدر منازل مومنان ست در

احوالهم ومقاماتهم فلكل حال طاعات وذنوب وحدود و
احوال و مقامات ایشان پس هر حال را طاعتهاست و گناهاست و حدودها و

شروط تحفظها طاعة وتركها والغفلة عنها ذنب فيحتاج
شروطهاست پس نگاه داشت آن طاعتست و ترک آن و غافل بودن ازان گناه ست پس محتاج میشود

الى توبة وهو الرجوع عن التعويج الذي وجد الى سنن الطريق
بسوی توبه و آن توبه بازگشتن ست از کجی یافته شده بسوی طریقه راه راست

المستقيم الذي شرع له ومقام اقيم فيها ومنزلة مهدت له
که مشروع ساخته شده ست برای او و بسوی مقامیکه استاده کرده شده ست در و منزلیکه گسترده شده برای او

فالكل مفتقر الى التوبة وانما يتفاوتون في المقادير فتوبة
پس همه کس محتاج ست بسوی توبه و تفاوت ندارند مگر در مقدار آنچه ازان توبه کند پس توبه

العوام من الذنوب وتوبة الخواص من الغفلة وتوبة خاص
عوام از گناهان ست و توبه خواص از غفلت ست و توبه خاص

الخاص من ركون القلب الى ما سوى الله عز وجل كما قال ذو
الخاص از میل دلست بسوی غیر خدای تعالی چنانچه گفت

النون المصري رحمه الله توبة العوام من الذنوب وتوبة
ذو النون مصری رح توبه عوام از گناه ست و توبه

الخواص من الغفلة وكما قال ابو الحسن النوري التوبة ان
خواص از غفلت و چنانچه گفته ست ابو الحسن نوری توبه آنست که

تتوب من كل شيء سوى الله عز وجل فشتان بين تائب يتوب
توبه کنی از هر چیزیکه غیر خدای تعالی ست پس بسیے فرقست میان تائبیکه توبه کند

من الزلات وتائب يتوب من الغفلات وتائب يتوب من رؤية
از لغزشها و آنکه توبه کند از غفلتها و تائبیکه توبه کند از دیدن

الحسنات وتائب يتوب من طمانينة القلب الى غير خالق
نیکویها و تائبیکه توبه کند از آرام گرفتن دل بغیر آفریننده

اسم
۳۱۰
الرکون
السکون
الشی

البريات فالانبياء عليهم السلام لم يستغنوا عن التوبة
مخلوقات پس پیغمبران ع نیز بے نیاز نبوده اند از توبه

الا ترى الى ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ليغان على قلبي
نے بینے آنچه مروے ست از سرور پیغمبران ص بدرستی برده زنگ انداخته میشود بردل

واني لاستغفر الله عز وجل في اليوم والليلة سبعين مرة
و بدرستے هر آینه طلب آمرزش میکنم از خداے تعالی در هر شبانه روز هفتاد بار

وآدم عليه السلام لما اكل من الشجرة المنهية تطايرت الحلل
و آدم ع هرگاه که خورد از درخت منهی بر پرید جامهاے بهشتی

عن جسده وبدت عورته وبقي التاج والاكليل على رأسه
از تنش و برهنه شد عورت او و باقی ماند تاج و اکلیل بر سرش

فاستحيى ان يرتفعا عنه فجاءه جبرئيل عليه السلام فاخذ
پس شرم داشت که از وی دور شوند پس آمد جبرائیل ع پس گرفت

التاج عن رأسه والاكليل عن جبينه ونودي هو وحواء ان
تاج را از سرش و اکلیل را از پیشانے او و ندا کرده شد او را و حوا را باینکه

اهبطا من جواري فانه لا يجاورني من عصاني فالتفت
فرود بیائید از همسایگے من بدرستی همسایه نمیشود با من هر که نافرمانے کند مرا پس نگاه کرد آدم

الى حواء بالحياء وقال لها هذا اول شؤم المعصية اخرجنا
بسوی حوا بشرمندگے و گفت این اول شامت گناه ست که بیرون آورده شدیم

من جوار الحبيب فاحوجا الى التوبة والتضرع والافتقار
از همسایگے دوست پس محتاج ساخته شدند آدم و حوا بسوے توبه و عاجزی و زاری

والاستكانة والتذلل له من بعد عيش تام وذلك الملك العظيم
و اظهار مسکنت و خوارے پس از زندگانے خنک و پس از آن پادشاهی بزرگ

والفضل الكبير والعز والدلال وارتفاع المنزلة في اشرف
و فضل بزرگ و بعد از آن عز و ناز و بلندے مرتبه در شریف ترین

الامكنة واطهرها وامنها واقربها الى الله تعالى فلو استغنى
جاهاے و پاک ترین جاها و امین ترین و نزدیک ترین آن بسوے خداے تعالی پس اگر مستغنی

احد عن التوبة وامن من العدو وشؤم النفس ووسواس الشيطان
کسے از توبه و امین میشد از دشمن و شامت نفس و وسوسه شیطان

ومكائده واغتر بشرف المكان وطهارته والقرب الى الله و
و مکرهاے او و مغرور میشد بشرف جا و پاکیزگے آن و قرب خدا تعالے و

۳۱۱

ذنوب منزلته لكان ذلك حقيقا بآدم عليه السلام فلم يستغن
نزد یکی مرتبه او بود اینچنین سزاوار بآدم عم پس او مستغنی نشد

عن التوبة حتى تاب الله عليه لقوله عز وجل فتلقى آدم من
از توبه تا آنکه رجوع نمود خدای تعالی برو بمغفرت بقول او پس فراگرفت آدم از

ربه كلمات فتاب عليه إنه هو التواب الرحيم وروي عن
پروردگار خویش چند کلمه پس رجوع کرد پروردگار برو بمغفرت پس بدرستی او است قبول کننده توبه و مهربان

الحسن بن علي رض أنه قال لما تاب الله على آدم عليه السلام
حسن بن علی رض بدرستیکه او فرمود هرگاه که رجوع نمود خدای بر آدم برحمت و مغفرت و قبول

هنأته الملائكة فهبط جبرائيل عليه السلام وميكائيل و
مبارکباد گفتند اورا فرشتگان پس فرود آمد جبرائیل عم و میکائیل و

إسرافيل عليه السلام فقالوا يا آدم قرت عينك بتوبة الله
اسرافیل عم پس گفتند ای آدم خنک و روشن باد هر دو چشم تو بقبول نمودن

عليك فقال آدم يا جبرائيل فإن كان بعد هذه التوبة
توبه ترا پس گفت آدم ای جبرائیل پس اگر باشد بعد از این توبه

سؤال فأين مقامي فأوحى الله إليه يا آدم ورثت ذريتك
سوال پس کجا باشد مقام من پس وحی فرستاد خدای عز که ای آدم میراث نهادی برای

التعب والنصب وورثتهم التوبة فمن دعاني منهم لبيته
رنج و مشقت و میراث نهادے توبه پس کسیکه بخواند مرا از ایشان اجابت کنم

كما لبيتك ومن سألني منهم المغفرة لم أبخل عليه فإني قريب
چنانچه ترا اجابت کردم و هر که سوال کند آمرزش را بخل نکنم بر وی بدرستی من نزدیکم

مجيب يا آدم وأحشر التائبين من الذنوب في الجنة و
و اجابت کننده ام ای آدم حشر خواهم کرد تائبان را از گناهان در بهشت و

أخرجهم من قبورهم فرحين ضاحكين مستبشرين ودعاءهم
برآوردم ایشان را از گور در آن حال که خوش حال و خندان باشند دعای ایشان

مستجاب وكذلك نوح النبي صلى الله عليه الذي أغرق الله تعالى
مستجاب است و همچنین نوح نبی علیه السلام آنکه غرق گردانید خدای تعالی

أهل الشرق والغرب بدعوته والغيرة على عرضه ولتكذيبهم
همه اهل مشرق و مغرب را بدعای ایشان و بغیرت برآبروی او و از جهت دروغ گو داشتن

إياه وشدة غضبه عليهم لذلك وهو آدم الثاني لأن الخلق
اورا و از جهت شدة خشم او بر ایشان از جهت آن تکذیب و آن نوح آدم دوم است زیراکه همه خلق

مِنْ ذُرِّيَّتِهِ عَلَىٰ مَا قِيلَ إِنَّهُ لَمْ يَتَوَالَدِ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ فِي

از اولاد او یند بنا بر آنکه گفته اند که هیچ فرزند نشد از آنانکه بودند با نوح ع در

السَّفِينَةِ مِنَ النَّاسِ غَيْرُ أَوْلَادِهِ الثَّلَاثَةِ وَهُمْ سَامٌ وَحَامٌ وَ

کشتی از مردم غیر اولاد او که سه اند و ایشان سام و حام و

يَافِثُ فَالْخَلْقُ تَشَعَّبَتْ مِنْهُمْ وَمَعَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةِ قَالَ رَبِّ إِنِّي

یافث پس همه خلق پراگنده شد از ایشان و با وجود این مرتبه گفت ای پروردگار من

أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ

پناه میجویم بتو از آنکه سوال کنم از تو چیزیکه نباشد مرا بآن علمی و اگر تو آمرزش و

تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَإِبْرَاهِيمُ الْخَلِيلُ مَعَ جَلَالِ قَدْرِهِ وَاصْطِفَاءِ

رحمت نکنی باشم از جمله زیان کاران و حضرت ابراهیم ع با بزرگی مرتبه او و با برگزیدگی اقای

اللّٰهِ لَهُ لِخُلَّتِهِ وَجَعْلِهِ أَبَا الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ كَمَا رُوِيَ أَنَّهُ أَخْرَجَ

خدا تعالی برای دوستی خویش او را و گردانیدن او را پدر پیغمبران و مرسلان چنانکه مرویست که بیرون آورده شد

مِنْ وَلَدِهِ وَوَلَدِ وَلَدِهِ أَرْبَعَةَ آلَافِ نَبِيٍّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ

از فرزندان او و فرزندان فرزندان او چهار هزار پیغمبر ع

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمُ الْبَاقِينَ حَتَّىٰ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فرمود خدا تعالی و گردانیده ام فرزندان ابراهیم را باقی تا آنکه پیغمبر ما محمد ص

مِنْ وَلَدِهِ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ

از فرزندان او بست و موسی و عیسی ع و داود و سلیمان ع و

غَيْرُهُمْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنِ التَّوْبَةِ وَالِاسْتِكَانَةِ وَالِافْتِقَارِ إِلَى

غیر ایشان از اولاد او بیند با اینهمه بزرگیها بی نیاز نشد از توبه و اظهار مسکنت و احتیاج بسوی

اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ

خدای تعالی پس گفت آنخدای که آفرید مرا پس او راه راست مینماید مرا و آنکه او

يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي

طعام و آب میرساند و وقتیکه بیمار شوم پس او شفا میدهد مرا و آنکه میمیراند مرا

ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ

پس زنده خواهد گردانید و آنکه طمع میدارم آنکه بیامرزد بمن گناهان مرا در روز قیامت

الْآيَةَ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ

تا آخر آیت و قول خدای حکایت از ابراهیم ع و اسمعیل ع و بنما ما را محلها و عبادات حج یا مطلق عبادات و توبه ما بپذیر

التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَمُوسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ جَلَالَةِ قَدْرِهِ وَاصْطِفَاءِ

قبول کننده توبه‌ای مهربانی و موسی علیه السلام با وجود بزرگی قدر وی و برگزیدن او

الله له للرسالة والكلام واصطناعه لنفسه والقائه

خدای تعالی مراورا برای پیغمبری و سخن کردن با خود و برگزیدن برای ذات خویش و انداختن

المحبة عليه وتأييده له بالمعجزات الباهرات من اليد و

دوستی بروی و قوت دادن مراورا بمعجزهای غالب از ید بیضا و

العصا والآيات التسع والأشياء التي كانت له في التيه من

عصا و نشانهای نه گانه و چیزهای که بود مراورا در بیابان از

عمود النور بالليل والمن والسلوى وغير ذلك من الآيات التي

ستون روشنائی در شب و باریدن ترنجبین و مرغ و غیر آن از معجزهای که

لم تكن لأحد من الأنبياء قبله قوله رب اغفر لي ولأخي و

نبود مر هیچ یکی را از پیغمبران پیش از وی [illegible] بیامرز مرا و برادر مرا و

أدخلنا في رحمتك وأنت أرحم الراحمين وداود النبي صلى الله عليه وسلم

درآر ما را در رحمت خویش و تو مهربان تری از همه مهربانان و داود پیغمبر ص

مع جلالة قدره وإعطاء الله له ذلك الملك العظيم كان

با بزرگی مرتبه وی و دادن خدای تعالی مروی را آن ملک عظیم که بود مر

حراسه ثلاثة وثلاثين ألف حارس وكان إذا قرأ الزبور

پاسبانان او سی و سه هزار [illegible] و بود چون خواندی زبور را

اصطفت الطير على رأسه ووقف الماء عن جريانه وحلقه

صف میزدند مرغان بالا سر وی و می ایستاد آب از روانی و [illegible]

واصطفت الإنس والجن حوله والسباع والهوام كذلك

وصف میزدند جنیان و آدمیان گرد او و درندها و گزندها هم چنین صف میکشیدند

لا يؤذي بعضها بعضا وتسبح الجبال بتسبيحه وألين له

آزار نمیداد یکی مر دیگری را و تسبیح میگفتند کوهها به تسبیح گفتن او و نرم گردانیده شد او را

الحديد لرزقه إجلالا لقدره وصيانة لأمره فبكى أربعين

آهن برای روزی وی برای تعظیم قدر او و نگاه داشتن مر امر او را پس گریست چهل

يوما وهو ساجد حتى نبت العشب من دموعه فرحمه الله تعالى

روز و در سجده تا آنکه رویید گیاه از اشکهای وی پس رحمت کرد خدا ایشان را

وتاب عليه حتى قال عز وجل فغفرنا له ذلك وإن له عندنا

و قبول کرد توبه او را گفت خدا تعالی پس آمرزیدیم مر او را آن تقصیر و بدرستی وی را نزد ما

لزلفى وحسن مآب وسليمان بن داود عليهما السلام مع ملكه

هر آینه نزدیکی ست و نیکو بازگشت ست و سلیمان پسر داود ع با وجود آن ملک

العظيم وريحه المسخرة له غدوها شهر ورواحها شهر و

بزرگ و باد آن باد که مسخر بود ویرا که رفتن صباح تا نیم روز یکماهه راه بود و رفتن بعد از زوال نیز یکماهه مقدار راه

الملك الذي لا ينبغي لاحد من بعده لما عوقب على خطيئته

با آن ملک که سزاوار نیست مر هیچ کسی را پس از وی هرگاه که عذاب کرده شد وی را بر خطیئه اش

من اجل التمثال الذي عبد في داره اربعين يوما من غير

از جهت صورتی که پرستیده شده در سرای او چهل روز بی آنکه او را

علمه فسلب ملكه منه اربعين يوما فهرب تائها على وجهه

بدان علم باشد پس ربوده شد پادشاهی او چهل روز پس گریخت درانحال که متحیر بود بر طریق خودش

وكان يسال بكفيه فلا يطعم فاذا قال اطعموني فاني سليمان

و بود که سوال لقمه میکرد بدو کف دستش و هیچکس او را طعام نمیداد پس هرگاه که میگفت طعام دهید مرا که من سلیمان

بن داود شج راسه وضرب واهين وكذب ولقد استطعم

بن داودم شکسته میشد سر او و زده میشد و اهانت کرده میشد و تکذیب کرده میشد و تحقیق طلب طعام کرد

يوما من بيت فطرد وبزقت امراة على وجهه وروي انه

روزی از خانه پس رانده شد و لعاب انداخت زنی بر روی او و مرویست که در بدستی

ذات يوم اخرجت عجوز جرة فيها بول وصبته على راسه

روزی بیرون آورد پیرزنی کوزه را که در وی بول بود پس ریخت آنرا بر سرش

فبقي في الذل على ذلك الى ان يخرج الله له الخاتم من بطن حوت

پس باقی ماند در خواری بر آن حال تا آنکه بیرون آورد خدای تعالی برای او خاتم از شکم ماهی

فلبسه حين انتهت الاربعون يوما من ايام العقوبة فجاءت

پس پوشید آن انگشتری را هنگامیکه تمام شد چهل روز از روزهای عقوبت پس آمدند

الطير حينئذ فعكفت عليه وجاءت الجن والشياطين و

مرغان در آن هنگام پس استاده شدند بالای او و آمدند جنیان و شیاطین و

الوحوش فاجتمعت حوله فلما عرفه الذين اهانوه وضربوه

جانوران وحشی پس جمع شدند گرد او پس هرگاه که شناختند او را آنانکه اهانت کرده بودند و زده

اعتذروا له مما جرى منهم اليه من الاساءة فقال لا الومكم

عذر خواستند او را از آنچه گذشته بود از ایشان بسوی او از بدی پس گفت ملامت نمیکنم شما را

فيما صنعتم من قبل ولا احمدكم الان فيما تصنعون

در آنچه کرده بودید پیشتر و نمی ستایم شما را اکنون در آنچه میکنید

فان هذا امر من عند ربي فلا بد لي منه فتاب الله عليه و

این چیزیست از نزد خدای من چاره نیست او را پس قبول کرد خدای توبه او را

۳۱۵

رُدَّتْ إِلَيْهِ مُلْكُهُ وَأَكْثَرُ مَوْئِلِهِ وَمَرْجِعِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا كَانَتْ

بازداده شد ملک او و بسیار گردانید بازگشت و محل او را ع هرگاه که باشند

هٰؤُلَاءِ السَّادَاتُ الْكُبَرَاءُ الْقَادَةُ وُلَاةُ الْخَلْقِ وَالشَّرْعِ وَخُلَفَاءُ

ایشان که سرداران و بزرگان و کشنده مردم انبوه سوی خدا و حاکمان خلق و شرع

اللّٰهِ فِي خَلِيقَتِهِ كَانَ حَالُهُمْ كَذٰلِكَ فَمَا حَالُكَ وَاغْتِرَارُكَ يَا مِسْكِينُ

خدای تعالی در خلقت او و حال ایشان آنچنان باشد که مذکور شد پس چیست حالتو و چیست غره بودن تو ای مسکین

وَأَنْتَ فِي دَارِ الْغُرُورِ فِي أَقْطَاعِ الشَّيَاطِينِ مُحِيطٌ بِكَ جُنُودُ

حال آنکه تو در سرای غرور در بازی شیاطین در گیرنده است ترا لشکرهای

الْأَعْدَاءِ مِنَ الْخَلْقِ وَالْهَوَاءِ وَالنَّفْسِ وَالشَّهَوَاتِ وَالْإِرَادَاتِ وَ

دشمنان از خلق و از هوا و آرزوهای نفس و خواهش های آن و

الْوَسَاوِسِ وَتَزْيِينِ الشَّيْطَانِ وَتَحْسِينِهِ وَاغْتَرَرْتَ بِالْعِبَادَاتِ

وسوسه های دارا آرایشهای شیطان و تحسین او و مغرور شدی تو بعبادتهای

الظَّاهِرَةِ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ وَالْحَجِّ وَكَفِّ الْجَوَارِحِ

ظاهری از روزه و نماز و زکوة و حج و باز داشتن اعضا را

عَنِ الْمَعَاصِي الظَّاهِرَةِ وَبَاطِنُكَ عَارٍ عَنِ الْعِبَادَاتِ الْبَاطِنَةِ

از گناهان ظاهری و باطن تو برهنه است از عبادتهای باطنی

صِفْرٌ عَنْهَا مِنَ الْوَرَعِ الثَّانِي وَالتَّقْوٰى وَالزُّهْدِ وَالصَّبْرِ وَالرِّضَا

خالی است از آن از ترک حرام و شبهات ثانی و پرهیزگاری و زهد و بردباری و رضا بقضا

وَالْقَنَاعَةِ وَالتَّوَكُّلِ وَالتَّفْوِيضِ وَالْيَقِينِ وَسَلَامَةِ الصَّدْرِ

و خورسندی و ضروری و توکل و سپردن و یقین و سلامتی سینه از خطرات وسواس

وَسَخَاوَةِ النَّفْسِ وَرُؤْيَةِ الْمِنَّةِ وَالنِّيَّةِ وَالْإِحْسَانِ وَحُسْنِ الظَّنِّ وَ

و جوانمردی و دیدن برخود منت خدای تعالی و نیت پاک و نیکی کردن و نیک گمان بودن

حُسْنِ الْخُلُقِ وَحُسْنِ الْمَعَاشِ وَحُسْنِ الْمَعْرِفَةِ وَحُسْنِ الطَّاعَةِ وَ

نیکو سیرتی و نیکو زیستن و نیکو بودن معرفت و نیکو بودن طاعت و

الصِّدْقِ وَالْإِخْلَاصِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِمَّا يَطُولُ شَرْحُهُ بَلْ هُوَ مَشْحُونٌ

راستی و اخلاص و غیر از آنچه دراز است بیان او بلکه آن باطن پر است

مُمْتَلِئٌ بِأَخْلَاقٍ قَبِيحَةٍ وَأُمَّهَاتِ الذُّنُوبِ الَّتِي مِنْهَا يَتَفَرَّعُ كُلُّ

بخصلتهای ناخوش زشت و اصول گناهان که از آن بر می آید و شاخ بشاخ می رود

مِحْنَةٍ وَدَاهِيَةٍ وَكُلُّ بَلِيَّةٍ مُهْلِكَةٍ مُوبِقَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

محنت و بلاهای و هر آسیب هلاک کننده در دنیا و آخرت

مِنْ خَوْفِ الْفَقْرِ وَالتَّسَخُّطِ لِقَدَرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْاِعْتِرَاضِ عَلَيْهِ

از ترس فقر و ناخوش بودن مر تقدیر خدای را و اعتراض کردن بر خدای تعالی

فِيْ قَضَائِهِ فِيْ خَلْقِهِ وَالتُّهْمَةِ لَهُ فِيْ ذٰلِكَ وَالشَّكِّ فِيْ وَعْدِهِ

در حکم و تقدیر او در خلق او و تهمت نهادن مر خدای را در آن قضا و شک نمودن در وعده او

وَالْغِلِّ وَالْحِقْدِ وَالْحَسَدِ وَالْغِشِّ وَطَلَبِ الْعُلُوِّ وَالْمَنْزِلَةِ وَحُبِّ

و میل و کینه و حسد و پوشیدن حق و طلب بلندی و طلب مرتبه و دوستی

الثَّنَاءِ وَالْمَحْمَدَةِ وَحُبِّ الْجَاهِ فِي الدُّنْيَا وَالرِّضَاءِ بِهَا وَالطُّمَانِيْنَةِ

ثنا و آفرین گفتن و دوستی جاه در دنیا و راضی شدن بدنیا و آرام گرفتن

اِلَيْهَا وَالتَّكَبُّرِ عَلٰى عِبَادِ اللهِ وَالتَّعْظِيْمِ عَلَيْهِمْ وَالشَّمُوْخِ بِالْاَنْفِ كَمَا

بدنیا و تکبر کردن بر بندگان خدای تعالی و بزرگی نمودن بر ایشان و بلند کردن بینی از تکبر چنانچه

قَالَ تَعَالٰى وَاِذَا قِيْلَ لَهُ اتَّقِ اللهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ وَالْغَضَبِ

خدای تعالی فرموده و چون گفته شود او را که بترس از خدای تعالی بگیرد او را تکبر بگناه و خشم

وَالْحَمِيَّةِ وَالْاَنَفَةِ وَحُبِّ الرِّيَاسَةِ وَالْعَدَاوَةِ وَالْبَغْضَاءِ وَالطَّمَعِ

و ناموس و ننگ داشتن و دوستی جاه و دشمنی و بغض و طمع

وَالْبُخْلِ وَالشُّحِّ وَالرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَالْفَرَحِ وَالْاَشَرِ وَالْبَطَرِ وَ

و بخل و مایل شدن بمال کسی و ترسیدن از کسی و خوشی و بزرگی منشی و

التَّعْظِيْمِ لِلْاَغْنِيَاءِ وَالْاِسْتِهَانَةِ بِالْفُقَرَاءِ وَالْفَخْرِ وَالْخُيَلَاءِ وَ

بزرگ داشتن توانگران را و سهل و حقیر داشتن فقیران را و نازیدن و تکبر کردن و

التَّنَافُسِ فِي الدُّنْيَا وَالْمُبَاهَاتِ بِهَا وَالرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ وَالْاِعْرَاضِ

رغبت نمودن در دنیا و فخر کردن در دنیا و نمودن عمل و شنوانیدن آن کسی را و روگردانیدن

عَنِ الْحَقِّ اسْتِكْبَارًا وَالْخَوْضِ فِيْمَا لَا يَعْنِيْ وَكَثْرَةِ الْكَلَامِ مِنْ غَيْرِ

از حق بواسطه تکبر و فرو رفتن در آنچه مقصود نباشد و بسیار سخن کردن بی آنکه در آن

نَفْعٍ وَالتِّيْهِ وَالصَّلَفِ وَاخْتِبَارِ اَحْوَالِ الْغَيْرِ وَتَرْكِ حَالَتِكَ

نفعی باشد و تکبر و لاف زدن و آزمودن حال دیگرے و ترک کردن آن حالت

الَّتِيْ اَنْتَ عَلَيْهَا وَجُعِلَتْ عِبَادَتُكَ فِيْ حِفْظِهَا وَالتَّمَلُّكِ وَ

که تو بران باشی و حال آنکه گردانیده شده سبب عبادت تو در نگاه داشت آن حالت خود و

الْاِقْتِدَارِ فِيْ اَمْرِ اللهِ وَالتَّوْقِيْرِ لِلْمَخْلُوْقِيْنَ وَالْمُدَاهَنَةِ لَهُمْ وَالْعُجْبِ

توانائی در کار خدای تعالی و بزرگ داشتن از حد مخلوقین را و حق پوشیده کردن برای ایشان و خودبینی

بِالْاَعْمَالِ وَحُبِّ الْمَدْحِ بِمَا لَمْ تَفْعَلْهُ وَالْاِشْتِغَالِ بِعُيُوْبِ الْخَلْقِ وَ

باعمال خود و دوست داشتن مدح بآنچه نکرده باشد و مشغول شدن بعیب های خلق و

التعامي عن عيوبك ونسيان نعمة الله واضافتها الى نفسك

کور شدن از عیبهای خود و فراموش کردن نعمت خدا را و نسبت کردن آن بسوی نفس خود

او الى الخلق الذين هم مسخرون واٰلة لتلك النعمة والوقوف

یا بسوی خلق که ایشان مسخر و آلت اند برای این نعمت و استادن

مع الظاهر والتقاعد عن النظر في الاصول وحفظ الحدود

با ظاهر و فرو نشستن از نظر کردن در اصول و نگاهداشتن حدها

ووضع الشيء في محله وايثار الفرح وبغض الحزن الذي بعده

و نهادن هر چیز را در محلش و اختیار کردن خوشی را و دشمن داشتن اندوه را که بنابودن آن

خراب القلب وخروج الخشية منه وبعده اطفاء نور

خرابی دل است و بیرون رفتن ترس از او و بدورے آن ترس میرانیدن نور

الحكمة وبتزائده ايجاد قرب الرب والانس به والاستماع

حکمت است و بزیادتے آن خوف پیدا کردن قرب رب است والفت کردن باو و شنیدن و گوش

اليه والفهم منه والاستغناء به عن جميع البرية والسعادة

داشتن باو و فهم کردن سخن از او و بے نیاز شدن است باو از همه خلق و نیک بختی

الابدية والنجاة السرمدية والنعمة الكلية ومشحون

ابدی و رستگاری دائمی و نعمت کلی ست و مشحون

بالانتصار للنفس اذا ناها الذل الذي دواءها فيه وسعادتها

بیاری دادن برای نفس وقتیکه برسد آنرا خوارے که داروے او در آنست و نیک بختے او

به ودخولها في زمرة احباب الله تعالى واصفيائه وخلصائه

بآن ست و داخل شدن او در گروه دوستان خدائے تعالی و برگزیدگان او و خالصان

وشهدائه وعلمائه والعارفين بمجاري اقداره وابدال

و شهدای او و عالمان بذات او و شناسندگان محل جریان تقدیر او و ابدال

انبيائه عليهم السلام وضعف الانتصار للحق جلت عظمته

پیغمبران او علیهم السلام و بیرست بستی یاری دادن مر حق را تعالی شانه برالانتصار

وانصار دينه واوليائه القائمين بحجته الداعين للخلق الى

و برای یاری دهندگان دین او و دوستان که قیام مینمایند بحجت او و میخوانند خلق را بسوے

طاعته المحذرين لنقمته وناره بتذكيرهم لايامه المرغبين

طاعت او و میترسانند از عذاب و انتقام او بیاد دادن ایشان روزهای عذاب خدا تعالی را

في رحمته وجنته واتخاذ الاخوان في العلانية مع عداوتك

در رحمت او و بهشت او و بگرفتن برادران در ظاهر با دشمنی داشتن تو ایشان را

٣١٩

إِيَّاهُمْ فِي السِّرِّ وَالْإِعْرَاضِ عَنْ مُوَافَقَةِ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ الْمُنْكَسِرِينَ

ایشانرا پنهانے وبروگردانیدن از موافقت برگزیدگان خدا ایشم که نیکوکاراند شکسته

الْقُلُوبِ وَالْأَفْئِدَةِ الَّذِينَ هُمْ جُلَسَاءُ الرَّحْمٰنِ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ

دلانند تا آنانکه ایشان همنشینان رحمان اند

الْمُطْمَئِنُّونَ إِلَيْهِ الْمُلَازِمُونَ لِلشِّدَّةِ الْمُدَاوِمُونَ عَلَى الْخِدْمَةِ

که آرام گرفته اند بسوے او همیشه ملازم سختے اند دربغل گرفته اند خدمت را

الْمُتَنَعِّمُونَ بِالْمِنَّةِ الْمُتَلَبِّسُونَ بِالْخِلْعَةِ الْمَوْسُومُونَ بِجُلَسَاءِ

تنعم کننده اند بمنت پوشیده اند خلعت را نامیده شده اند ومشهور اند بجلسا

الرَّحْمٰنِ رَبِّ الْعِزَّةِ الْآمِنُونَ فِي الدُّنْيَا مِنْ دَوَرَانِ الدُّوَلِ وَ

رحمن خداوند عزت امین اند در دنیا از گشتن دولت و

الْفِتْنَةِ وَفِي الْقُبُورِ مِنْ شَرِّ هَوْلِ الْمَطْلَعِ وَالضَّغْطَةِ وَفِي

فتنه وامین اند درگورها از بدے ترس محل طلوع و ظهور احوال برزخ واز شر درهم فشردن گور واز

الْقِيٰمَةِ مِنْ طُولِ الْحِسَابِ وَالْوَحْشَةِ الْخَالِدُونَ فِي دَارِ الْبَقَاءِ

قیامت از درازے حساب وتنهاے وهمیشه خواهند بود در بهشت

فِي النِّعْمَةِ وَالسُّرُورِ وَالْبَهْجَةِ وَالْفَرْحَةِ الْمَخْصُوصُونَ فِيهَا

در نعمت وخوشے وتازگے وخوشحالے خاص گردانیده شده اند در آن جنت

بِكُلِّ طَرِيفٍ وَلَطِيفٍ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلَحْظَةٍ وَطَرْفَةٍ وَأُعِزَّتْ

بهر چیزے که غرائب ولطافت دارد در هر ساعت وهر لحظه وهر چشم زدن ومعزز شده

أَيْضًا بِمَا خُوِّلَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا أُطْلِقَتْ فِيهَا مِنَ الْقَضَاءِ

نیز بآنچه داده شده از دنیا وآنچه رها کرده شده در دار قضا وفراخے عالم

وَأُرِيحَتْ عَنِ الْعَنَاءِ فَأَمِنَتْ مِنْ سَلْبِ الْعَطَاءِ وَالْفَضْلِ وَالنِّعَمِ

وراحت رسانیده شد از رنج پس ایمن گشتے از ربودن عطا وفضل و نعمتے

الَّذِي كَانَ لِغَيْرِكَ ثُمَّ انْتَقَلَ مِنْهُ إِلَيْكَ مِمَّنْ تَقَدَّمَ وَمَضَى

که بود مر غیر ترا پس انتقال کرد بسوے تو از آن کسانیکه پیش رفته وگذشته اند

مِنْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ وَشَدَّادٍ وَعَادٍ وَقَيْصَرَ وَكِسْرَى

از هر دو

مِنَ الْمُلُوكِ الْخَالِيَةِ وَالْأُمَمِ الْفَانِيَةِ الذَّاهِبَةِ الَّذِينَ تَلَاعَبَتْ

که از بادشاهان گذشته اند وگروههاے فانیه رونده اند آنانکه بازے کرد

بِهِمُ الدُّنْيَا وَغَرَّتْهُمُ الْأَمَانِيُّ حَتّٰى جَاءَ أَمْرُ اللّٰهِ وَغَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ

بایشان دنیا وبازے داد ایشانرا آرزوها تا آنکه آمد امر خدای که باشد وفریب داد ایشانرا

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ وَجُمِعُوا فَفُرِّقَ وَقُطِعَ بَيْنَهُمْ

و پرده انداخته شد میان ایشان و میان آنچه آرزو میکردند جمع کرده شدند و اسباب دنیا و پریشان کرده شدند

وَبَيْنَ مَا خُوِّلُوا وَأُزِيلُوا مِنْ فُرُشِهِمُ الَّتِي مَهَّدُوهَا لِأَنْفُسِهِمْ

و میان آنچه داده شده بودند و دور کرده شده اند بستر ایشان که برای خود گسترده بودند

وَأُهْبِطُوا عَنِ الْمَنَازِلِ الَّتِي شَيَّدُوهَا وَأُزِيلُوا عَنِ الْعِزِّ الَّذِي

و فرود آورده شده اند از منزلها که محکم و استوار گردانیده بودند و دور کرده شده اند از عزتی که

كَانُوا بِهِ ظَفِرُوا وَعَنِ الْمُلْكِ الَّذِي ادَّعَوْهُ وَخُيِّلُوا فَطُولِبُوا

بدان ظفر یافته بودند و از ملکی که دعوی کرده اند و خیال نموده اند و مطالبه کرده شده اند

بِالْوَدَائِعِ الَّتِي اسْتُودِعُوهَا وَبِالْعَوَارِي الَّتِي اسْتُؤْمِنُوهَا فَجَاءَتْهُمْ

با امانتها که سپرده شده بود بایشان و عاریتها که امین کرده شده بودند بدانها پس آمد

مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُوا وَوُقِّفُوا عَلَى مَسَاوِي مَا عَمِلُوا

از خدای تعالی چیزی که گمان نداشته بودند یعنی عذاب و واقف گردانیده شده اند بر بدیهای آنچه کرده

وَنُوقِشُوا عَلَى دَقَائِقِ مَا اقْتَرَفُوا وَحُبِسُوا فِي أَضْيَقِ الْحُبُوسِ الَّتِي

و مناقشه کرده شد بر باریکیهای آنچه کسب کردند و بند کرده شده اند در تنگترین بندهای که

فِي الدُّنْيَا لِغَيْرِهِمْ حَبَسُوا وَشُدِّدُوا بِأَشَدِّ الَّذِي شَدَّدُوا وَ

در دنیا مردم دیگر را بند کرده بودند و سخت گرفته شد بر ایشان سخت تر از آنچه سخت گرفته بودند

عُوقِبُوا بِأَبْلَغِ مَا عَاقَبُوا وَبِالنَّارِ أُحْرِقُوا وَبِأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ

و عذاب کرده شد بعذاب کاملتر از آنکه ایشان مردم را عذاب میکردند در دنیا و بآتش دوزخ سوخته شدند و بدست و پای

فِيهَا بِالْأَغْلَالِ غُلُّوا وَمِنْ زَقُّومٍ وَضَرِيعٍ أُطْعِمُوا وَمِنْ حَمِيمٍ سُقُوا

در آن آتش طوقها غل انداخته شده اند و از زقوم و ضریع که نوعیست از خار طعام داده شدند و از آب گرم آب داده شدند

وَمِنْ طِينَةِ خَبَالٍ بُرِّئُوا أَمَا كَانَتْ لَكَ بِهَؤُلَاءِ الْمَاضِينَ عِبْرَةٌ

و از طینت خبال که ریم اهل دوزخست دو باره آب نوشیده شدند آیا نبوده است ترا باین گذشتگان پندی

وَبِالْمَأْسُورِينَ عَنْ أَهَالِيهِمْ عِظَةٌ عَنِ ادِّعَاءِ مَا خَلَّفُوا وَسُكْنَى

و بند کرده شدگان از اهل این گذشتگان موعظتی که باز دارد از دعا چیزی که پس گذاشته اند و سکنی

مَا بَنَوْا وَعَنْهُ أُجْلُوا إِذْ كَانُوا فِي بِنَائِهِمْ ذَلِكَ جَابِرُوا وَظَلَمُوا

آنچه بنا کرده اند و از آن جلا وطن ساخته شده اند از جهت آنکه بودند در آن بنا خویش جور و ظلم کرده بودند

فَكَمْ مِنْ عِرْضٍ وَظَهْرٍ وَخَدٍّ وَرَأْسٍ حِينَئِذٍ نَالُوا وَضَرَبُوا وَكَمْ مِنْ

پس بسا آبروی و پشت و رخ و سر را در آن هنگام رسیدند و زدند و بسا

عَيْنِ مِسْكِينٍ بَائِسٍ فَقِيرٍ ذَلِيلٍ أَبْكَوْا وَأَدْمَعُوا وَكَمْ مِنْ غَنِيٍّ ذِي

چشم مسکین محنت زده فقیر خوار گریان ساختند و از آن اشک روان کرده بودند و بسا

حَسَبٍ اَذَلُّوا وَاَفْقَرُوا وَكَمْ مِنْ بِدْعَةٍ وَسُنَّةٍ سَيِّئَةٍ وَرَسْمٍ

شرف را خوار و حقیر ساختند و بسا بدعت و طریقهٔ بد و رسم بد ظاهر ساختند

شَرَعُوا وَرَسَمُوا وَكَمْ مِنْ قَلْبٍ حَكِيمٍ لَبِيبٍ عَلِيمٍ كَسَرُوا وَاَغْضَبُوا

و رسم نهاده اند و بسا دل حکیم عاقل دانا را شکسته و بخشم آورده اند

وَكَمْ مِنْ دُعَاءٍ وَنَحِيبٍ وَصَوْتٍ حَزِينٍ فِي جُنْحِ اللَّيْلِ مِنْ اَرْبَابِ

و بسا دعا و گریه و آواز با اندوه در تاریکی شب از صاحبان

الْقُلُوبِ بِظُلْمِهِمْ اِلَى الرَّحْمٰنِ رَفَعُوا شِكَايَةً مِنْهُمْ اِلَيْهِ فِي كَشْفِ

دل بسوی خدا بسبب ظلم ایشان برداشتند از جهت شکایت کردن ایشان بسوی خدای تعالی در دور

مَا بِهِمْ اِذْ هُمْ عَلَى الْخَيْرِ سَقَطُوا فَانْتَدَبَتْ لِذٰلِكَ الْمَلٰئِكَةُ الْكِرَامُ

آنچه بایشان رسیده است زیرا که ایشان بر نیکی افتاده اند پس اجابت آن دعا و زاری ایشان را فرشتگان بزرگ

وَاِلَيْهِ بَادَرُوا اِلَى الْمَلِيكِ الْعَظِيمِ الْمُنْصِفِ غَيْرِ الْجَائِرِ وَصَلُوا وَاَنْهَوْا

و بسوی آن سبقت نمودند بسوی پادشاه بزرگ با انصاف که هیچ ظلم نمیکند رسیدند و رسانیدند

فَنَظَرَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ بِمَا فِي صُدُورِهِمْ وَالْخَبِيرُ بِمَا يُخْفُونَ

پس نظر کرد خدای تعالی بزرگ دانا بآنچه که در سینهای ایشان است و آگاه به آنچه پنهان میدارند

وَمَا يُعْلِنُونَ فِيمَا شَكَوْا وَمِنْهُ ضَجُّوا فَاَجَابَهُمُ الْعَزِيزُ الْجَلِيلُ

و آنچه ظاهر میسازند در چیزی که شکایت و تنگدلی نموده اند از آن پس جواب داد غالب بزرگ

لَاَنْصُرَنَّكُمْ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ فَجَعَلَهُمْ حَصِيدًا فَهَلْ تَرٰى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ

که هر آینه یاری خواهم کرد ایشان را اگرچه بعد از زمانی باشد پس گردانید ایشان را دروده پس آیا می بینی ایشان را هیچ

فَقَوْمٌ بِالْغَرَقِ وَقَوْمٌ بِالْخَسْفِ وَقَوْمٌ بِالْحَصْبِ وَقَوْمٌ بِالْقَتْلِ وَقَوْمٌ

پس قومی هلاک گردانیده شد بغرق در آب و قومی بفرو بردن در زمین و قومی بسنگریزه و قومی بکشتن و قومی

بِالْمَسْخِ فِي الصُّوَرِ وَقَوْمٌ بِالْمَسْخِ بِالْمَعَانِي بِاَنْ جُعِلَ قُلُوبُهُمْ قَاسِيَةً

به تبدیل صورت و قومی بمسخ معنوی باینکه گردانیده شد دلهای ایشان سخت

كَالْحِجَارَةِ الصَّمَّاءِ فَطُبِعَ عَلَيْهَا بِطَابَعِ الْكُفْرِ وَخَتَمَهَا بِخَاتَمِ الشِّرْكِ

همچون سنگ سخت پس مهر نهاد بر آن دلها بمهرهای کفر و مهر کردن دلها را بمهر شرک

وَالرَّيْنِ وَالْغِطَاءِ وَالظُّلْمَةِ فَلَمْ يَلِجْ فِيهَا الْاِسْلَامُ وَلَا الْاِيمَانُ ثُمَّ

و زنگ و پرده و تاریکی ظلم پس نه درآمد در آن دلها اسلام و ایمان پس

اَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَابِيَةً وَبَطَشَهُمْ بَطْشَةَ الْجَبَّارِ فَاَدْخَلَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ

گرفت ایشان را گرفتنی سخت و سخت گرفت ایشان را سخت گرفتن غالب پس درآورد ایشان را در سرای هلاک

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا فَهُمْ اَبَدًا

هر گاه که پخته و گداخته میشود پوستهای ایشان تبدیل میکنیم و بدل میدهیم ایشان را پوستهای دیگر و عذاب میکنیم ایشان را همیشه

فِي نَكَالٍ وَّجَحِيْمٍ وَطَعَامٍ ذِي غُصَّةٍ وَّعَذَابٍ اَلِيْمٍ خَالِدِيْنَ فِيْهَا

در عذاب اند و در دوزخ و طعام گلوگیر و عذاب دردناک همیشه خواهند بود در آن

مَادَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ لَا يَمُوْتُوْنَ فِيْهَا وَمِنْهَا لَا يَخْرُجُوْنَ

تا آنگاه که هست آسمان ها و زمین قیامت رسد با همین آسمان و زمین در کلام کنایت است از دوام ...

لَا غَايَةَ لِوَيْلِهِمْ وَلَا مُنْتَهٰى لِثُبُوْرِهِمْ وَلَهُمْ فِيْهَا مَعِيْشَةٌ ضَنْكًا

نیست هیچ نهایت مر ویل و هلاکت ایشان را در ایشان راست در آن معیشت است تنگ

لَا يَتَخَلَّصُ اِلَيْهِمْ رَوْحٌ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُمْ نَفَسٌ وَلَا رُوْحٌ اِنْقَطَعَتْ

نمیرسد با ایشان هیچ خوشی و بیرون نمی آید از ایشان دمی و لوح منقطع شد

اٰمَالُهُمْ وَاَصْوَاتُهُمْ وَتَشَتَّتَتْ قُلُوْبُهُمْ فِيْ حُلُوْقِهِمْ وَخَرِسَتْ اَلْسِنَتُهُمْ

امیدهای ایشان و آواز های ایشان و فرو خلیدند دلهای ایشان در گلو های ایشان و گنگ شد زبان ایشان

وَقِيْلَ لَهُمْ اِخْسَئُوْا فِيْهَا وَلَا تُكَلِّمُوْا فَاَخِذْ يَا مِسْكِيْنُ اَنْ تَقْعَ بِاَفْعَالِهِمْ

و گفته میشود ایشان را از جانب خدای تعالی در رو بید در آن دوزخ سخن مکنید پس بپرهیز کن ای مسکین از بیا کنی کار های

اَوْ تَسُنَّ بِسُنَّتِهِمْ فَتَقْفُوْا اٰثَارَهُمْ فَتَمُوْتَ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ وَتُؤْخَذَ عَلٰى

یا بروی براه ایشان پیروی کنی اثر های ایشان را پس بمیری بی توبه و گرفته شوی بر

غَفْلَةٍ وَغِرَّةٍ مِنْ غَيْرِ اَنْ تُمَهِّدَ لِنَفْسِكَ عُذْرًا وَتَعُدَّ لَكَ جَوَابًا وَ

غفلت و مغروری بی آنکه بستر انی برای نفس خود عذری و شمار کنی مر او را جوابی و

مُخَلِّصًا فَتَقَدَّمْ بِهَا زَادًا وَمَجَازًا فَيَحِلُّ بِكَ مِنَ الْعَذَابِ وَالنَّكَالِ مَا

خلاصی و پیش فرست برای او توشه و گذشتن از پل صراط پس فرود آید به تو از عذاب و شدت آنچه

حَلَّ بِهِمْ

فرود آمده است با ایشان

فَصْلٌ فِيْ شُرُوْطِ التَّوْبَةِ وَكَيْفِيَّتِهَا

در بیان شرائط توبه و کیفیت آن

اَمَّا شُرُوْطُهَا

اما شرائط توبه

ثَلٰثَةٌ اَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلٰى مَا عَمِلَ مِنَ الْمُخَالَفَاتِ وَهُوَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

سه است شرط اول پشیمانی بر آنچه کرده از مخالفتهای امر خدای تعالی و آن قول پیغمبر

اَلنَّدَمُ تَوْبَةٌ وَعَلَامَةُ صِحَّةِ النَّدَمِ رِقَّةُ الْقَلْبِ وَغَزَارَةُ الدَّمْعِ

که پشیمانی توبه است و علامت صحت پشیمانی نرمی دل و بسیاری اشک است

وَلِهٰذَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ جَالِسُوا التَّوَّابِيْنَ فَاِنَّهُمْ اَرَقُّ

و از این جهت روایت کرده شده است از پیغمبر که فرمود هم نشینی کنید با تائبان که ایشان نرم

اَفْئِدَةً وَالثَّانِيْ تَرْكُ الزَّلَّاتِ فِيْ جَمِيْعِ الْحَالَاتِ وَالسَّاعَاتِ وَالثَّالِثُ

دل اند و شرط دوم ترک کردن گناهان است در همه حالت و ساعت و شرط سوم

اَلْعَزْمُ عَلٰى اَنْ لَا يَعُوْدَ اِلٰى مِثْلِ مَا اقْتَرَفَ مِنَ الْمَعَاصِيْ وَالْخَطِيْئَاتِ وَهُوَ

عزم کردن است بر آنکه رجوع نکند بسوی مثل آنچه کسب کرده از معصیت و گناه و این

معنى قول أبي بكر الواسطي حين سئل عن توبة النصوح فقال
معنی قول ابی بکر واسطی ست وقتیکه پرسیده شد از توبهٔ خالص پس گفت
أن لا يبقى على صاحبها أثر من المعصية سرًا ولا جهرًا ومن كان
آنست که باقی نماند بر صاحبش اثری از گناه نه پنهان و نه آشکارا و هر که باشد
توبته نصوحًا فلا يبالي كيف أمسى وأصبح فالندم يورث عزمًا
توبهٔ او خالص باک ندارد چگونه شب کرده و صباح کرده پس ندامت پیدا میکند عزم
وقصدًا فالعزم أن لا يعود إلى مثل ما اقترف من المعاصي لعلمه
و قصد را پس عزم آنست که باز نگردد بسوی مانند آنچه کسب کرده از گناهان بسبب علمش
المستفاد بالندم أن المعاصي حائلة بينه وبين ربه وبين محابّ
حاصل بوده شده او را بندامت که گناه حایل ست میان او و میان معبود او و در میان محبوبات
الدنيا والآخرة السليمة من التبعات كما ورد في الخبر أن العبد
دنیا و آخرت و سلامت از آزارها چنانچه در خبر وارد شده که بدرستی بنده
يحرم الرزق الكثير بذنب يصيبه وأيضًا الزنا يورث الفقر
محروم ساخته میشود از رزق بسیار بسبب گناهی که میرسد او را و نیز در حدیث دیگر ست که زنا پیدا میکند درویشی را
وعن بعض العارفين إذا رأيت التغير والتضيق في المعيشة و
و از بعضی عارفان منقول ست که گفت هرگاه بینی تو تغیر و تنگی در زندگانی و
التعسر في الرزق وتشعب الحال فاعلم أنك تارك لأمر مولاك
دشواری در رزق و پریشانی حال خود پس بدانکه بدرستی تو ترک کننده امر مولای خود را
تابع لهواك وإذا رأيت الأيدي تسلطت عليك والألسن وتناول
و پیروی کننده مر هوای نفس خود را و هرگاه که بینی دستها و زبانها را که غلبه کرده بودند بر تو و دست اندازی
الظلمة في النفس والأهل والمال والولد فاعلم أنك مرتكب للمناهي
ظالمان در جان و اهل و مال و فرزند پس بدانکه تو اختیار کننده منهیات خدا
ومانع للحقوق ومتجاوز للحدود ومحرق للرسوم وإذا رأيت
و منع کننده حقها را و تجاوز کننده حدها را و سوزنده رسمها را و آداب را و وقتیکه ببینی
الهموم والغموم والكروب في القلب قد تراكمت فاعلم أنك معترض على
غمها و تنگیها در دل انبوه شده پس بدانکه تو اعتراض کننده بر
الرب فيما قدر عليك وقضى ذلك متهم له في وعده ومشرك به
خدای تعالی در آنچه قضا و تقدیر کرده ست و تهمت نهنده او را در وعده او و شریک کننده با او
خلقه في أمره غير واثق به ولا أنت راض بتدبيره فيك وفي خلقه
خلق او را در کار او اعتماد کننده در راضی نیستی بتدبیر او در حق تو و در حق خلق

فَإِذَا عَلِمَ التَّائِبُ هٰذَا بِالنَّظَرِ فِي حَالِهِ وَالتَّفَكُّرِ فِيهَا نَدِمَ عَلَى ذٰلِكَ
پس هرگاه بداند تایب این چیزها را بنظر کردن در حال خود و فکر در آنها پشیمان میشود بر آن

وَمَعْنَى النَّدَمِ تَوَجُّعُ الْقَلْبِ عِنْدَ عِلْمِهِ بِفَوَاتِ مَحْبُوبِهِ فَتَطُولُ
و معنے ندامت دردناک شدن دل ست نزد دانستن او بفوت شدن محبوبش را پس دراز میشود

حَسَرَاتُهُ وَأَحْزَانُهُ وَبُكَاؤُهُ وَنَحِيبُهُ وَانْسِكَابُ عَبَرَاتِهِ فَيَعْزِمُ
حسرت و افسوس او و اندوه و گریه او و آواز گریه او و روان شدن از اشک هاے او پس عزم

عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى مِثْلِ ذٰلِكَ لِمَا تَحَقَّقَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ بِشُؤْمِ ذٰلِكَ
بر آنکه باز نگردد بمانند آن زیرا که ثابت شده نزد او علم بشآمت آن

وَأَنَّهُ أَضَرُّ مِنَ السَّمِّ الْقَاتِلِ وَالسَّبُعِ الضَّارِي وَالنَّارِ الْمُحْرِقَةِ وَ
و بآنکه ضرر کننده ترست و زهر کشنده و شیر درنده و از آتش سوزان و

السَّيْفِ الْقَاطِعِ وَأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ فَيَهْرُبُ ضَرُورَةً
شمشیر بران و آنکه مومن گزیده نمیشود از یک سوراخ دو بار پس میگریزد بضرورت

مِنَ الْمَعَاصِي كَمَا يَهْرُبُ مِنْ هٰذِهِ الْمَضَارِّ وَالْمَهَالِكِ فَفِي الْمَعَاصِي
از گناهان چنانچه میگریزد از مواضع ضرر پس در معاصے

هَلَاكٌ كُلِّيٌّ وَفِي الطَّاعَاتِ بَقَاءٌ كُلِّيٌّ وَالسَّلَامَةُ الْأَبَدِيَّةُ وَسَعَادَةٌ
هلاک کلیت و در طاعات بقاے کلیست و سلامت ابدیه و سعادت

دُنْيَوِيَّةٌ وَأُخْرَوِيَّةٌ فَيَا لَيْتَ الْمَعَاصِي لَمْ تُخْلَقْ وَلَمْ تَكُنْ فَرُبَّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ
دنیا و آخرت ست پس اے کاش که معاصے مخلوق و موجود نمیشد پس بسا شهوت یکساعت

أَوْرَثَتْ حُزْنًا طَوِيلًا وَأَعْقَبَتْ دَاءً دَوِيًّا وَأَهْدَمَتْ عُمْرًا طَوِيلًا وَ
که پیدا گردانید اندوه دراز را پس نے آورد عقبے بیمار کننده و از پاے انداخت عمر دراز و

أَوْبَقَتْ فِي النَّارِ خَلْقًا كَثِيرًا وَأَمَّا الْقَصْدُ الَّذِي يَنْبَعِثُ مِنْهُ وَهُوَ
بند میکند در آتش خلقے بسیار و اما مقصدے که پیدا میشود از ان ندامت و آن

إِرَادَةُ التَّدَارُكِ فَلَهُ تَعَلُّقٌ بِالْحَالِ وَهُوَ مُوجِبٌ تَرْكَ كُلِّ مَحْظُورٍ هُوَ
اراده تدارک ست پس آن اراده تعلقے بحال دارد و آن سبب ترک هر حرامی ست که شخص

مُلَابِسٌ لَهُ وَمُدَاوِمٌ عَلَيْهِ وَأَدَاءَ كُلِّ فَرْضٍ هُوَ مُتَوَجِّهٌ عَلَيْهِ فِي الْحَالِ
ملابس و مرتکب اوست و مداومت کننده ست بران و اداے هر فرضے که متوجه ست بر او در حال

وَلَهُ تَعَلُّقٌ بِالْمَاضِي وَهُوَ تَدَارُكُ مَا فَرَّطَهُ بِالْمُسْتَقْبَلِ وَهُوَ
و آن قصد را تعلقے ست بگذشته و آن دررسیدن هر چیزے را که تقصیر کرده ست در و تعلقے ست باینده

الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الطَّاعَةِ وَتَرْكُ الْمَعْصِيَةِ إِلَى الْمَوْتِ فَأَمَّا شَرْطُ
همیشه فرمانبرداری کردن ست و ترک بیفرمانی ست تا مردن و اما شرط

٣٢٥

صحته فيما يتعلق بالماضي وهو ان يرد فكره الى اول يوم بلغ

صحت آن در آنچه تعلق بگذشته دارد آنست که باز گرداند اندیشه خود را بسوے اول روز که رسیده

فيه بالسن والاحتلام فيفتش عما مضى من عمره سنة سنة

در وے بسال و احتلام پس تفتیش کند از آنچه گذشت از عمرش سال سال

وشهرا شهرا ويوما يوما وساعة ساعة ونفسا نفسا فينظر الى

و ماه ماه و روز روز و ساعت ساعت و دم دم پس نظر کند بسوے

الطاعات ما الذي قصر فيها والى المعاصي ما الذي قارفه منها

طاعتها که کدام ست که در آن تقصیر کرده و بسوے معاصی که کدام ست کسب کرده از آن

اما الطاعات فان كان ترك صلوة فلم يصلها البتة او صلاها

اما طاعتها که پس اگر باشد ترک نماز پس نگذارده ست نماز را اصلا البته یا گزارده ست

في غير شرائطها وغير اركانها مثل ان صلاها من غير وضوء او

آن نماز را بے شرایطش و بے ارکان مانند آنکه اگر گزارده باشد بے وضو یا

مع وضوء يختل من شرط كالنية او بعض واجباته كالمضمضة

با وضو که بود با خلل باشد از شرطے همچون نیت یا از بعض واجباتش چنانچه آب در دهن گردان

والاستنشاق وغسل الوجه وغير ذلك من الاعضاء او صلى في

و آب در بینی کردن و شستن روے و غیر آن از اعضاے وضو یا گزارده باشد

ثوب نجس او حرير او غصب او على ارض مغصوبة فانه يقضيها

جامه پلید یا در جامه ابریشم یا در جامه مغصوب یا بزمین غصبی پس قضا کند همه این نمازها را

جميعا من حين بلوغه الى حين توبته فيشتغل بقضاء الفرائض

از هنگام بلوغش تا وقت توبه اش پس مشغول شود بقضا کردن فرایض

اولا لا يزال يصليها الى ان يضيق وقت صلوة الحاضرة ثم يصلي

اول همیشه بگذارد نمازهاے فوت شده را تا اگر تنگ شود وقت نماز حاضر از روی ادا پس بگزارد

الحاضرة اداء ثم يشتغل بقضاء الفوائت هكذا الى ان ياتي على

نماز حاضر را از روی ادا پس مشغول شود بقضاے فوایت همچنان تا آنکه بیاید بر

آخرها فاذا حضرت الجماعة صلاها مع الجماعة وينويها قضاء

پسین آن فوایت پس وقتیکه حاضر شود جماعت و او در قضاے فوایت باشد بگذارد آن نماز را

ثم يصلي على عادته حتى اذا تضايق وقت التي صلاها مع الامام

پس باز بگذارد فوایت را بر عادت خود تا آنکه هرگاه که تنگ شود وقت آن نماز که گزارده است آنرا با امام

صلاها وحده اداء كل ذلك انما يفعله احتياطا لتحصيل الترتيب

ادا گذارد آن نماز را تنها از روی ادا همه این احتیاط ست براے تحصیل ترتیب

فِي الْقَضَاءِ إِذْ هُوَ وَاجِبٌ عِنْدَنَا فَإِنْ نَوَى مَعَ الْإِمَامِ أَدَاءَ جَمَاعَةً

در قضا از جهت آنکه واجبست نزد ما حنفیان پس اگر نیت کند با امام ادای بجماعت

سُوِّغَ وَرُخِّصَ لَهُ فِي ذٰلِكَ وَلَا يُعِيدُهَا مَرَّةً أُخْرَى وَالصَّحِيحُ هُوَ

روا داشته شد و رخصت کرده شده است ویرا در آن و باز نگرداند آن نماز را بار دیگر و صحیح قول

الْأَوَّلُ فَإِنْ كَانَ فِي عُمْرِهِ الْمَاضِي مُخَلِّطًا فِي دِينِهِ مِنَ الَّذِينَ قَالَ

اول است پس اگر باشد در عمر گذشته خلط در دین خود از آنکه فرموده است

اللّٰهُ تَعَالَى فِي حَقِّهِمْ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ

خدای تعالی در حق ایشان دیگر اند که اقرار نموده اند بگناهان خود خلط کرده اند عمل نیک و

آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ تَارَةً يَغْلِبُ عَلَيْهِ الْإِيمَانُ فَيُحْسِنُ

عمل دیگر که بد است نزدیک است اینکه قبول کند خدای تعالی توبه ایشان گاهی غالب می آید بر وی ایمان پس نیکو میکند

الْعَمَلَ مِنْ صَلَاتِهِ وَصِيَامِهِ وَالتَّحَرُّزِ مِنَ النَّجَاسَاتِ وَالْمُحَرَّمِ فِي

عمل از نماز و روزه و پرهیزیدن از نجاست و حرام در

الشَّرْعِ وَيَحْتَاطُ لِدِينِهِ وَالْأُخْرَى تَغْلِبُهُ الشَّقَاوَةُ فَيُزِلُّهُ الشَّيْطٰنُ

شرع و احتیاط مینماید برای دین خود و بار دیگر غالب می آید بر وی بدبختی و در لغزش شیطان

فَيَبْخَسُ فِي صَلٰوتِهِ وَيَتَسَاهَلُ فِي شَرَائِطِهَا وَأَرْكَانِهَا وَوَاجِبَاتِهَا

پس نقصان میکند در نماز خود پس سهل انگاری میکند در شرایط و ارکان و واجبات آن

فَيَأْتِي بِبَعْضِهَا وَيَتْرُكُ بَعْضَهَا أَوْ يُصَلِّي يَوْمًا وَيَتْرُكُ أَيَّامًا أَوْ

پس میکند بعض آنرا و ترک میکند بعض آن را یا میگزارد نماز یک روز و ترک میکند چند روز یا

يُصَلِّي مِنْ صَلٰوةِ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ صَلٰوةً أَوْ صَلٰوتَيْنِ وَيَتْرُكُ بَاقِيَهَا

بگذارد از نماز از شبانه روزی یک نماز یا دو نماز و ترک میکند باقی نمازها را

فَلْيَجْتَهِدْ وَلْيَتَحَرَّ فِي ذٰلِكَ فَمَا يَتَيَقَّنُ أَنَّهُ أَتَى بِهِ عَلَى التَّمَامِ وَالْكَمَالِ

پس باید که اجتهاد و فکر کند در آن پس آنچه یقین داند که آورده آنرا به تمام و کمال

عَلَى وَجْهٍ يَسُوغُ فِي الشَّرْعِ لَمْ يَقْضِهَا وَيَقْضِي الْبَاقِيَ وَلَوْ أَنْ نَظَرَ لِنَفْسِهِ

بر وجهیکه جایز است در شرع قضا نکند آنرا و قضا کند باقی را و اگر شفقت کند بر نفس خود

وَارْتَكَبَ الْعَزِيمَةَ وَالْأَشَدَّ فَقَضَى الْجَمِيعَ لَكَانَ ذٰلِكَ احْتِيَاطًا وَخَيْرًا

و اختیار کند اولی و سخت و دشوار تر پس قضا کند همه را باشد این احتیاط و نیکی

قَدَّمَهُ لِنَفْسِهِ وَكَفَّارَةً وَتَرْقِيعًا لِكُلِّ مَا فَرَطَ مِنْ سَائِرِ الْأَوَامِرِ يَوْمَ

که پیش فرستاده است آنرا برای خویش و کفاره و پیوند و اصلاح هر تقصیری که کرده است از باقی اوامر روز

الْقِيٰمَةِ وَدَرَجَاتٍ فِي الْجَنَّةِ إِذَا مَاتَ عَلَى التَّوْبَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالسُّنَّةِ

قیامت و درجها در بهشت وقتیکه بمیرد بر توبه و اسلام و سنت

وَاِذَا فَرَغَ مِنْ قَضَاءِ الْفَرَائِضِ وَمَدَّ اللّٰهُ فِيْ اَجَلِهٖ وَاَمْهَلَ فِيْ مُدَّتِهٖ

وهرگاه که فارغ شود از قضاے فرائض ودرازکند خداے تعالی در عمر او ومهلت دهد در مدت عمرش

وَوَفَّقَهٗ لِخِدْمَتِهٖ وَرَضِيَهٗ لِطَاعَتِهٖ وَاَقَامَهٗ لَهُمَا وَجَعَلَ مِنْ اَهْلِ

وموفق کند او را برای خدمت خود و بپسندد او را برای طاعت خود و استادگی دهد او را برای خدمت و طاعت وگرداند او را از

مَحَبَّتِهٖ وَاَنْقَذَهٗ مِنَ الضَّلَالِ وَاَخْرَجَهٗ مِنْ مُرَافَقَةِ الشَّيْطَانِ وَ

دوستان خود و برهاند او را از گمراهی و بیرون آرد او را از موافقت شیطان و

مُتَابَعَتِهٖ وَمِنْ رُكُوْبِ الْهَوٰى وَمَلَاذِ نَفْسِهٖ فَاَدْبَرَهٗ مِنْ دُنْيَاهُ

متابعت او و از سوار سے هوا و لذت نفس خود و پس روے گرداند از دنیا

وَاَقْبَلَهٗ عَلٰى اُخْرَاهُ فَلْيَشْتَغِلْ حِيْنَئِذٍ بِقَضَاءِ السُّنَنِ الْمُؤَكَّدَاتِ

ومتوجه شود و روے آرد بر آخرة پس مشغول شود در آن هنگام بقضا کردن سنت هاے موکده

وَمَا يَتَعَلَّقُ بِكُلِّ صَلٰوةٍ عَلٰى مَا ذَكَرْنَا فِي الْفَرَائِضِ ثُمَّ بَعْدَ ذٰلِكَ يَجْتَهِدُ

در آنچه تعلق دارد بهر نماز بر آن تفصیل که یاد کرده ایم در فرائض پس مشغول شود بعد از آن

فِي التَّهَجُّدِ وَصَلٰوةِ اللَّيْلِ وَالْاَوْرَادِ الَّذِيْ نُشِيْرُ اِلَيْهَا فِيْ اٰخِرِ الْكِتَابِ

در تهجد و در نماز شب و وردها که بیان خواهیم کرد آنرا در آخر کتاب

اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاَمَّا الصَّوْمُ فَاِنْ كَانَ تَرَكَهٗ فِيْ سَفَرٍ اَوْ مَرَضٍ اَوْ

اگر خواهد خدا تعالی و اما روزه پس اگر ترک کرده باشد در سفر یا در مرض یا

اَفْطَرَ عَمَدًا فِي الْحَضَرِ اَوْ تَرَكَ النِّيَّةَ لَيْلًا عَمَدًا اَوْ سَهْوًا فَلْيَقْضِ ذٰلِكَ

روزه باشد دانسته در خانه یا ترک نیت کرده باشد در شب دانسته یا نادانسته پس قضا کند

جَمِيْعَهٗ وَاِنْ شَكَّ فِيْ ذٰلِكَ فَلْيَتَحَرَّ وَلْيَجْتَهِدْ فِيْ ذٰلِكَ فَلْيَقْضِ مَا

همه آنرا و اگر شک کند درین پس فکر کند و کوشش نماید پس قضا کند

غَلَبَ عَلٰى ظَنِّهٖ تَرْكُهٗ وَيَتْرُكُ بَاقِيَهٗ فَلَا يَقْضِيْهِ وَاِنْ اَخَذَ بِالْاَحْوَطِ

آنچه غالب آید بر ظنش ترک آن و بگذارد باقی را و قضا نکند و اگر گیرد احوط را

فَقَضَى الْجَمِيْعَ كَانَ خَيْرًا لَّهٗ فَيَحْسِبُ مِنْ حِيْنِ بُلُوْغِهٖ اِلٰى حِيْنِ تَوْبَتِهٖ

پس قضا کند همه را نیکو باشد پس حساب کند از هنگام بلوغ تا وقت توبه

فَاِنْ كَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ عَشْرُ سِنِيْنَ صَامَ عَشَرَةَ اَشْهُرٍ وَاِنْ كَانَ اِثْنَا

پس اگر باشد میان آن وقت ده سال روزه بدارد ده ماه و اگر باشد دوازده

عَشَرَةَ سَنَةً صَامَ سَنَةً عَنْ كُلِّ سَنَةٍ شَهْرًا وَهُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ

سال روزه دارد یکسال از هر سال ماهے و آن ماه رمضان ست

وَاَمَّا الزَّكٰوةُ فَيَحْسِبُ جَمِيْعَ مَالِهٖ وَعَدَدَ السِّنِيْنَ مِنْ اَوَّلِ تَمَامِ مِلْكِهٖ

اما زکوة پس حساب کند تمام مال خود را و شمار سالها از اول سال که مالک شده است

لا من زمان بلوغه وعقله اذ الزكوة واجبة على الصبي والمجنون عندنا

نه از زمان بالغ شدن و عاقل شدن زیرا که زکوة واجبست بر کودک و دیوانه نزد ما

فيخرجها ويدفعها الى مستحقيها من الفقراء والمساكين وغيرهم فان

پس بیرون آرد زکوة را و دهد بمستحقانش را از فقیران و مسکینان و غیر ایشان از مصارف زکوة

كان قد ادى في بعض السنين وتوانى في بعض حسب ذلك وادى

اداکرده باشد در بعضی سالها و سستی نموده در بعض حساب کند آنرا و ادا کند آنرا

المتروك ويترك المؤدى على ما تقدم في الصوم والصلوة واما الحج فان

که نداده است و بگذارد اداکرده شده را بر آن وجه که پیش رفت در روزه و نماز و اما حج پس اگر

كان قد تم شروطه في حقه فوجب عليه السعي فيه والقصد اليه

تمام شده باشد شرائط آن در حق او پس واجب باشد بر او سعی در آن و قصد بسوی آن

فتوانى وفرط حتى افتقر واختلت الشرائط في حقه برهة من الزمان

پس سستی و تقصیر کرد تا آنکه فقیر شد و خلل یافت شرائط در حق او در پاره از زمان

ثم قدر فعليه الخروج والقصد اليه وان لم يجد المال وكان له قدرة

پس باز قادر شد پس واجبست بر او بیرون آمدن برای حج و قصد کردن بسوی او پس اگر قادر نمیشود بمال مگر او را قدرت است

على الخروج ببدنه مع الافلاس فعليه الخروج فان لم يقدر الا بمال فعليه ٣٢٨

بر بر آمدن به بدن او با افلاس پس واجبست بر او که بر آید پس اگر قادر نمیشود بمال پس واجبست

ان تكتسب من الحلال قدر الزاد والراحلة فان لم يقدر على الكسب

بر او که کسب کند از حلال مقدار توشه و مرکب پس اگر قادر نباشد بر کسب

فليسأل الناس ليدفعوا اليه من زكوتهم وصدقاتهم ليحج لان

پس سوال کند از مردم تا بدهند باو از مال زکوة و صدقهای خود تا حج کند زیرا که

الحج من السبيل عندنا وهو واحد من الاصناف الثمانية وهو

حج نزد ما از جمله سبیل است و آن یکی از اصناف ثمانیه مصارف زکوة و صدقات است و آن

قوله عز وجل وفي سبيل الله فان مات قبل ذلك مات عاصيا

قول خدا تعالی است که صدقات در راه خداست پس اگر بمیرد پیش از آن بمیرد گناهگار

لانه فرط في اداء الحج وهو عندنا على الفور قال النبي صلى الله عليه وسلم

زیرا که تقصیر کرد در ادای حج و حج نزد ما واجبست بر فور یعنی شتاب بعد از حصول قدرت زاد و راحله فرمود پیغمبر

من وجد زادا وراحلة تبلغه البيت فلم يحج فلا عليه ان يموت

هر که بیابد زاد و راحله که برساند او را بخانه کعبه پس حج نکند پس نیست باکی که بمیرد در آن حال که

يهوديا او نصرانيا او على اي ملة شاء وفي لفظ من مات ولم يحج فان شاء

یهودی باشد یا نصرانی یا بر هر دینی که خواهد یعنی البته معذب خواهد شد و در لفظ دیگر آمده است هر که بمیرد در آن حال که حج نکرده

أَنْ يَمُوتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا كُلُّ ذٰلِكَ تَأْكِيدًا لِجَانِبِ الْأَمْرِ وَ

و یهودی یا نصرانی اینهمه از بهر تاکید در جانب امر است و

اِحْتِيَاطًا لِحِفْظِهِ وَخَوْفًا مِنْ تَضْيِيعِهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ كَفَّارَاتٌ

احتیاط مر نگاهداشت را و ترسیدن از ضایع ساختن آن و اگر باشد بر آن تا بسب کفارتها

وَنُذُورٌ فَعَلَيْهِ الْخُرُوجُ مِنْهَا وَالْاِحْتِيَاطُ فِيهَا عَلٰى مَا ذَكَرْنَا وَأَمَّا

و نذرها پس لازم است بر وی بیرون آمدن از آن و احتیاط در اندیشه تمام کردن در آمدن بر وجهی که ذکر کردیم و اما

الْمَعَاصِي فَيَنْبَغِي أَنْ يُفَتِّشَ مِنْ أَوَّلِ بُلُوغِهِ عَنْ سَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَ

معاصی پس باید که تفتیش کند از هنگام بلوغ از گوش و چشم و

لِسَانِهِ وَيَدِهِ وَرِجْلِهِ وَفَرْجِهِ وَجَمِيعِ جَوَارِحِهِ ثُمَّ يَنْظُرُ فِي جَمِيعِ أَيَّامِهِ

زبان و دست و پای و فرج و تمام اعضای خویش پس نظر کند در همه روزها

وَسَاعَاتِهِ وَيُفَصِّلُ عِنْدَ نَفْسِهِ دِيْوَانَ مَعَاصِيهِ حَتّٰى يَطَّلِعَ عَلٰى

و ساعتها و تفصیل کند پیش خود دفتر گناهان را تا مطلع شود بر همه

جَمِيعِهَا صَغَائِرِهَا وَكَبَائِرِهَا وَيَتَذَكَّرُهَا جَمِيعَهَا بِرُؤْيَةِ قُرَنَائِهِ

جمیع گناهان خورد و بزرگ و یاد کند همه گناهان را به دیدن همراهان خویش

الَّذِيْنَ كَانُوا مَعَهُ فِيهَا وَشَارَكُوهُ فِي اقْتِرَافِهَا وَالْبِقَاعِ الَّتِي قَارَفَ

که بودند با او در آن معاصی و شرکت داشتند با او در کسب معاصی و یاد کند بقعهای که کسب کرده

عَلَيْهَا وَالْمَنَازِلِ الَّتِي تَسَتَّرَ فِيهَا عَنِ الْأَعْيُنِ فِي زَعْمِهِ وَغَفَلَ عَنِ

معاصی بر آنها و یاد کند منزلها که پنهان شده بود در آن از چشم مردم بزعم خود و غافل بود از آن

الْأَعْيُنِ الَّتِي لَا تَنَامُ وَلَا تَغْمِضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ عَنْهُ كِرَامًا كَاتِبِيْنَ يَعْلَمُوْنَ

چشمها که خواب نمیکنند و پوشیده نمیشوند هیچ چشم زدنی از وی گرامیان بزرگ نویسندگان

مَا تَفْعَلُوْنَ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيْبٌ عَتِيْدٌ غَفَلَ عَنْ هٰؤُلَاءِ

آنچه میکنید شما لفظ نمیکند و نمیگوید هیچ سخنی مگر آنکه نزد او نگاهبانی است و غافل شد از این

الْكِرَامِ الْحَفَظَةِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُوْنَهُ

فرشتگان بزرگ نگاهبانان آن بنده را فرشتگان اند پس یک دیگر از پیش او و از پس او نگاه میدارند او را

مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ وَيُحْصُوْنَ عَلَيْهِ أَفْعَالَهُ وَأَنْفَاسَهُ وَغَفَلَ عَنْ عَالِمِ السِّرِّ

از امر خدای تعالی و میشمارند بر وی کارها و دمهای او را از امر خدای او و غافل شد از دانای نهان

وَأَخْفَى الْعَلِيْمِ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ وَالْخَبِيْرِ بِمَا يُخْفُوْنَ وَمَا يُعْلِنُوْنَ

و آنچه پنهان تر است و دانا است بآنچه درون سینه است و آگاه است بآنچه پنهان میدارند و بآنچه ظاهر میکنند

ثُمَّ يَنْظُرُ فِي ذٰلِكَ فَإِنْ كَانَتِ الْمَعَاصِي تَتَعَلَّقُ بِحَقِّ اللّٰهِ تَعَالٰى وَهِيَ

پس نظر کند در آن پس اگر باشد معاصی متعلق بخدای تعالی و آن معاصی

بينه وبينه لا تتعلق بمظالم العباد كالزنا وشرب الخمر وسماع
درميان او ودرميان خداى تعالى ست كه تعلق ندارد بمظلمهاى بندگان همچون زنا وشرب خمر وشنيدن
الملاهي وكالنظر الى غير محرم والقعود في المسجد وهو جنب و
سرود ونظر بسوى نامحرم ونشستن درمسجد درحال جنابت و
مس المصحف بغير وضوء واعتقاد بدعة فتوبة عنها بالندم
دست رساندن بمصحف بے وضو واعتقاد كردن بدعت را پس توبه او ازآن بندامت
والتحسر والاعتذار الى الله عز وجل ويحسب مقدارها من حيث
وافسوس وعذر خواستن بسوى خداى تعالى وحساب كند مقدار آنها را ازروى
الكثرة ومن حيث المدة ويطلب لكل معصية عنها حسنة
كثرت ومدت وطلب كند مرهر گناه را ازآن گناهها نيكى
تناسبها فيأتي من الحسنات بمقدار تلك السيئات اخذا من قوله
كه مناسبت آن معصيت را پس بيارد از نيكيها باندازه آن بديها ازجهت گرفتن از قول خداى
تعالى ان الحسنات يذهبن السيئات ومن قول النبي صلى الله عليه وسلم اتق
تعالى بدرستى نيكيها برند بديها را وازقول پيغمبر صلى الله عليه وسلم بترس
الله حيث كنت واتبع السيئة الحسنة تمحها فتكفير كل سيئة
ازخداى تعالى هرجا كه باشى ودرپس هربدى نيكى كن تا محو كند بدى را پس كفارت هربدى
بحسنة من جنسها بما تقارب ان تكون كفارة له دون غيره
نيكى ست كه ازجنسش باشد بانچه نزديك ست اينكه باشد مراورا نه ديگرى را
في التشبيه فتكفير شرب الخمر بالتصدق بكل شراب حلال هو
درحق مشابهت پس كفارت شرب خمر تصدق كردن ست بهرمشروب حلال كه
احب اليه واطيب عنده وسماع الملاهي بسماع القران
دوستتر وپاكتر باشد نزد او وكفارت شنيدن سرود بشنيدن قرآن
واحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وحكايات الصالحين وتكفير القعود
واحاديث رسول صلى الله عليه وسلم وحكايات صالحان ست وكفارت نشستن
في المسجد جنبا بالاعتكاف فيه مع الاشتغال بالعبادة وتكفير
درمسجد باجنابت نشستن درآن بامشغول شدن بعبادت وكفارت
مس المصحف محدثا باكرام المصحف وكثرة قراءة القران منه
مس مصحف بے وضو بزرگ داشتن است وبسيار خواندن ازروى آن
وكثرة تلقيه على الطهارة والاعتبار بما فيه والاتعاظ به
وبسيار پيش آمدن آنرا بطهارت وعبرت گرفتن بانچه درويست وپند گرفتن باو

وَاحْتِرَامِهِ وَالْعَمَلِ بِهِ وَبِاَنْ يَكْتُبَ مُصْحَفًا وَيَجْعَلَهُ وَقْفًا عَلَى

واحترام داشتن و عمل کردن باو و بانکه بنویسد مصحف را و دیگر وقف کند آنرا وقف بر

الْمُسْلِمِيْنَ لِيُقْرَأَ فِيْهِ وَاَمَّا مَظَالِمُ الْعِبَادِ فَفِيْهَا اَيْضًا مَعْصِيَةٌ

مسلمانان که خوانده شود در وی اما مظلمهای عباد پس درانها نیز گناه

وَجِنَايَةٌ عَلَى حَقِّ اللّٰهِ تَعَالٰى فَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى نَهٰى عَنِ الظُّلْمِ لِلْعِبَادِ

وجنایتی ست بر حق خدای تعالی زیراکه خدای تعالی نهی کرده است از ظلم کردن بر بندگان

كَمَا نَهٰى عَنِ الزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالرِّبَا فَمَا يَتَعَلَّقُ مِنْ ذٰلِكَ بِحَقِّ اللّٰهِ تَعَالٰى

چنانچه نهی کرده است از زنا و شرب خمر و ربا پس آنچه تعلق دارد ازان مظالم بحق خدای تعالی

تَدَارُكُهُ بِالنَّدَمِ وَالتَّحَسُّرِ وَتَرْكِ مِثْلِهِ فِي الْحَالِ وَالْاِتْيَانِ

تدارک کند آنرا بندامت و حسرت و ترک آنچه مانند آن باشد در حال و آوردن

بِالْحَسَنَاتِ لِتُكَفِّرَ عَنْهُ فَتُكَفِّرُ اِيْذَائَهُ لِلنَّاسِ بِالْاِحْسَانِ اِلَيْهِمْ

نیکیها تا کفارت کند ازان پس کفارت ایذاء مردمان باحسان

وَالدُّعَاءِ لَهُمْ فَاِنْ كَانَ الْمُؤْذٰى مَيِّتًا فَبِالتَّرَحُّمِ عَلَيْهِ وَالْاِحْسَانِ

و دعا کردن ست بایشان پس اگر باشد ایذا کرده شده میت پس کفارت برحمت فرستادن است بروی و احسان

لِوَلَدِهِ وَوَرَثَتِهِ اِذَا كَانَتِ الْاَذِيَّةُ بِاللِّسَانِ اَوِ الضَّرْبِ وَتَكْفِيْرُ

بفرزندان و وارثان او وقتیکه بوده باشد ایذا بزبان یا بزدن و کفارت

غَصْبِ اَمْوَالِهِمْ فِيْ حَقِّ اللّٰهِ تَعَالٰى بِالتَّصَدُّقِ بِمَا يَمْلِكُهُ مِنَ الْحَلَالِ

غصب کردن اموال ایشان در آنچه تعلق بحق خدای دارد بتصدق کردن بچیزیکه مالک باشد از حلال

وَاِنْ كَانَتِ الْاَذِيَّةُ فِي الْاَعْرَاضِ مِثْلُ اَنْ اغْتَابَهُمْ وَمَشٰى بَيْنَهُمْ

واگر باشد ایذا در آبروها مانند انکه غیبت ایشان کرده باشد و رفته باشد درمیان ایشان

بِالنَّمِيْمَةِ وَقَدَحَ فِيْهِمْ فَتَكْفِيْرُ ذٰلِكَ بِالثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ اِنْ كَانُوْا مِنْ

بسخن چینی و عیب کرده باشد ایشان را پس کفارت آن بستایش ایشان است اگر باشند از

اَهْلِ الدِّيْنِ وَالسُّنَّةِ وَاِظْهَارِ مَا يَعْرِفُ فِيْهِمْ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ

اهل دین و اسلام و اهل سنت و جماعت و بظاهر ساختن آنچه میداند از وی ستایشها در ایشان از خصلتهای نیک

فِيْ اَقْرَانِهِ وَاَمْثَالِهِ فِي الْمَحَافِلِ وَالْمَجَامِعِ وَتَكْفِيْرُ قَتْلِ النُّفُوْسِ فِيْ

در اقران و امثال خود در مجلسها و جمعها و کفارت قتل نفس در

حَقِّ اللّٰهِ تَعَالٰى بِاِعْتَاقٍ لِاَنَّ ذٰلِكَ اِحْيَاءُ الْمَعْبَدِ لِاَنَّ الْعَبْدَ

آنچه تعلق بحق خدای دارد بآزاد کردن بنده است زیراکه آن عتاق زنده کردن بنده است زیراکه بنده

كَالْمَفْقُوْدِ الْمَعْدُوْمِ فِيْمَا يَرْجِعُ اِلٰى نَفْسِهِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

همچو گمشده معدوم است درآنچه راجع بذات اوست چنانچه فرموده است خدای

بالضم و بالکسر گم شدن و گم کردن ۱۲ غیاث اللغات

ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ فَكُلِّيَّتُهُ لِمَوْلَاهُ
بیان کرده است خدای تعالی مثل بنده مملوک که قادر نیست بر هیچ چیزی پس همگی او مر مولا راست
تَصَرُّفَاتُهُ وَحَرَكَاتُهُ وَسَكَنَاتُهُ فَهُوَ مُجَرَّدٌ لِسَيِّدِهِ إِذْ جَمِيعُ
تصرفات و جنبش و آرام او پس او خالص مر صاحب را است زیرا که همه آن
ذَلِكَ لَهُ فَفِي إِعْتَاقِهِ إِيجَادُهُ وَإِحْيَاؤُهُ فَكَانَ الْقَاتِلُ أَعْدَمَ
چیز مر او راست پس در اعتاق او ایجاد او و احیای اوست پس گویا قاتل معدوم گردانید
عَبْدًا عَابِدًا لِلهِ تَعَالَى وَعَطَّلَ طَاعَتَهُ لَهُ فَجَنَى عَلَى حَقِّهِ فَأَمَرَهُ
بنده را که عبادت میکرد خدای تعالی را و تعطیل ساخت طاعتش را پس جنایت کرد بر حق خدای تعالی پس
بِإِقَامَةِ عَبْدٍ مِثْلِهِ عَابِدٍ لِلهِ تَعَالَى وَلَا يَتَحَقَّقُ ذَلِكَ إِلَّا بِعِتْقِهِ
بایستاده کردن بنده مانند او عبادت کننده و ثابت نمیشود اقامت مگر بآزاد شدن او
عَنْ رِقِّ الْعُبُودِيَّةِ فَيَتَصَرَّفُ فِي نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ مِنْ غَيْرِ مَانِعٍ وَ
از رق عبودیت تا تصرف کند در خود برای خود از غیر مانع و
لَا حَاجِزٍ فَيُقَابِلُ الْإِعْدَامَ بِالْإِيجَادِ وَهَذَا فِي حَقِّ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا
حاجزه پس مقابله کرده میشود معدوم ساختن با موجود کردن و اینقدر در آنست که بحق الله تعلق دارد و اما
فِي حَقِّ الْعِبَادِ فَلَا يَخْلُو إِمَّا أَنْ يَكُونَ فِي النُّفُوسِ أَوْ فِي الْأَمْوَالِ أَوْ
مظلمه در حق عباد پس خالی نیست از اینکه باشد در جانها یا در مالها یا در
الْأَعْرَاضِ أَوِ الْقُلُوبِ وَهَذَا هُوَ الْإِيذَاءُ الْمَحْضُ وَأَمَّا إِذَا كَانَتِ
آبروها یا در دلها و همین است ایذای خالص و اما وقتیکه باشد
الْمَظْلِمَةُ فِي النُّفُوسِ بِأَنْ جَرَى عَلَى يَدِهِ قَتْلٌ خَطَأً فَتَوْبَتُهُ بِتَسْلِيمِ
مظلمه در نفس بآنکه جاری شده باشد بدست او قتل از روی خطا پس توبه او بسپردن
الدِّيَةِ إِلَى مَنْ يَسْتَحِقُّهَا مِنْ مُنَاسِبٍ أَوْ مَوْلًى أَوْ لِلْإِمَامِ فَهِيَ فِي عُهْدَةِ
خونبهاست بمستحق او از هم نسب یا معتق یا پادشاه پس آن قاتل در عهده
ذَلِكَ حَتَّى تَصِلَ الدِّيَةُ إِلَيْهِمْ إِمَّا مِنَ الْعَاقِلَةِ أَوِ الْإِمَامِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ
آن جهت تا آنکه برسد خونبها بسوی ایشان اما از عاقله یا پادشاه پس اگر نباشد
لَهُ عَاقِلَةٌ وَلَا وُجِدَ فِي بَيْتِ الْمَالِ شَيْءٌ سَقَطَتْ فَإِنْ كَانَ هُوَ قَادِرًا
آن قاتل را عاقله و یافته نشود در بیت المال چیزی ساقط میشود دیت پس اگر باشد آن قاتل قادر
عَلَى أَدَائِهَا وَلَا عَاقِلَةَ لَهُ فَلَيْسَ لَهُ غَيْرُ عِتْقِ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَإِنْ
بر ادای این دیت و نباشد عاقله مر او را پس نیست بروی جز آزاد کردن بنده مومن پس اگر
تَطَوَّعَ بِالدِّيَةِ كَانَ أَوْلَى إِذِ الدِّيَةُ إِنَّمَا تَجِبُ عِنْدَنَا عَلَى الْعَاقِلَةِ
بطریق نفل دهد دیت باشد بهتر زیرا که دیت واجب است نزد ما بر عاقله

فلا يخاطب بها القاتل وهو الصحيح وقيل انه يجب عليه اداء
پس مخاطب نیست بآن قاتل و همین قول صحیح است و گفته اند که واجب میشود بر او ادای
الدية في هذه الحالة اذا لم يكن له عاقلة وله يسار وهو مذهب
دیت درین حالت چون نباشد مراورا عاقله و باشد مراورا مال و این مذهب
الشافعي لان الدية تجب ابتداء على القاتل ثم يتحملها عنه العاقلة
امام شافعی است زیرا که دیت واجب میشود در اول بر قاتل پس برمیدارند آنرا از و عاقله
على وجه التخفيف عنه والنصرة له والمواساة له في الغرامة لما
بر وجه تخفیف و یاری و مواسات کردن در تاوان از جهت آنکه
بينهما من التوارث وقد عدمت العاقلة ههنا فوجبت عليه
میان ایشان است از میراث گرفتن از یکدیگر و بتحقیق معدوم شده اینجا عاقله پس واجب شد بر قاتل
لا سيما وهو في حالة التوبة والخروج من المظالم والتورع والخلاص
خصوصا که او در حال توبه و بیرون آمدن از گناه و پرهیزگاری و خلاص شدن
عن حقوق الادميين واما ان كان القتل عمدا فلا يتخلص الا
از حقوق آدمیان است واما اگر باشد قتل دانسته پس خلاصی نمیشود مگر
بالقصاص وكذلك ان كان دون النفس في محل يمكن الاقتصاص
بقصاص و همچنین است اگر باشد کم از نفس در محلی که ممکن باشد قصاص گرفتن
منه فان كان في النفس فالكلام مع الوارث وان كان فيما دون
از او پس اگر باشد جنایت در نفس پس کلام با وارث است و اگر باشد در مادون نفس
النفس فمع المجني عليه فان طابت النفوس باسقاط ذلك والعفو
پس کلام با کسی است که جنایت بر وی کرده پس اگر خوش شوند نفس ها بساقط کردن آن و عفو
عنه سقط وان طلبوا العفو على مال بذله وتبرأ عن عهدته
از آن ساقط میشود و اگر طلب کنند عفو را بر مال خرج کند مال را و بیزار شود از عهده آن
فان قتل قتيلا ولم يعرف انه هو القاتل كان عليه ان يعترف
پس اگر کشت کسی را و دانسته نگشت که او کشته است واجب است بر او اینکه اقرار کند
عند ولي الدم ويحكمه في روحه فان شاء عفى عنه وان شاء
نزد والی خون و حاکم سازد او را در جان خود پس اگر خواهد ولی خون عفو کند از او و اگر خواهد
قتله او اخذ المال عليه ولا يجوز له اخفاءه لانه لا يسقط
بکشد او را یا بگیرد مال بر آن و روا نیست مر او را پنهان داشتن آن زیرا که ساقط نمیشود
بمجرد التوبة فان قتل جماعة في اوقات مختلفة ومحال متعددة
بمجرد توبه پس اگر کشت جماعتی را در اوقات مختلف و در جاهای متعدد

وقد تقادم الزمان ولا يعرف أولياؤهم ولا عدد من قتلهم

و بیش گذشته باشد زمان — قتل و نشناسد والیان ایشانرا — و نه شمار کسانی را که کشته است

أحسن توبته وعمله وأقام على نفسه حد الله بأنواع المجاهدات

نیکو گرداند توبه — و عمل خود را و ایستاده کند بر نفس خود حد خدای تعالی را بگونگون مجاهدات

والتعذيب لها والعفو عمن ظلمه وآذاه وعتق الرقاب وتصدق

و عذاب کردن مر آن نفس را و عفو کردن از کسی که ظلم و ایذا کرده است او را و آزاد کردن بندها و صدقه کند

بماله وأكثر النوافل ليفرق ثواب ذلك عليهم على قدر حقوقهم يوم

مال را و بسیار کند نفلها را تا تفریق کند ثواب این اعمال بر این جماعه مقتولان بر اندازه حقوق ایشان روز

القيمة فينجو هو ويدخل الجنة برحمة الله تعالى التي وسعت

قیامت پس نجات یابد او برحمت خدای تعالی و داخل شود بهشت را برحمتش او — که گنجایش دارد است

كل شيء وهو أرحم الراحمين ولا فائدة إذ ذاك في التحدث بما

هر چیز را — و او مهربان ترین مهربانانست — و نیست هیچ فایده وقتیکه نشناسد مقتولان خود را و اولیای ایشانرا در سخن گفتن بانچه

جرى عليه من أنواع القتل والجراحات وقطع الطريق إذ لا يعرف

گذشته است برو — از — انواع — قتل — جراحتها — و قطع راه کردن و داغ کرده شده زیراکه طلب نمیشود

أربابها ومستحقيها ليوفيهم أو يستحل منهم بل يشتغل

بر صاحبان و مستحقان آن تا بدهد حق ایشان یا بحل طلبد از ایشان بلکه باید که مشتغل شود

بما ذكرناه وكذلك إن زنا أو شرب أو سرق ولا يعرف مالكها

بانچه ذکر کردیم و همچنانست اگر زنا کرد یا شراب خورد و یا دزدی کرد و نشناسد مالک را

أو قطع الطريق ولا يعرف المقطوع عليه أو باشر امرأة دون

یا راه زد و نشناسد آنکسی را که بر او راه زده است یا برسید بازنی و غیر

الفرج ما يجب فيه حد الله والتعزير فإنه لا يلزمه في صحة

فرج بغیرست را که واجب میشود درو حد خدای تعالی و تعزیر پس لازم نیست او را در صحت

التوبة أن يفضح ويهتك ستره ويلتمس من الإمام أو الحاكم

توبه — اینکه رسوا کند خود را و بدرد پرده خویش را و اینکه طلب کند از حاکم یا پادشاه

إقامة الحدود عليه بل يستتر بستر الله تعالى ويتوب إلى الله

بر پا کردن حدها را برو بلکه پرده شود به پرده خدای تعالی و توبه و رجوع نماید بسوی خدا

عز وجل فيما بينه وبين الله ويشتغل بأنواع المجاهدات من ١٢

در آنچه میان او و میان پروردگار است و مشغول شود بانواع مجاهده از

صيام النهار والتقلل من المباح واللذات وقيام الليل و

روزه — و کم خوردن و کوشیدن از مباح — و لذتها — و قیام شب — و

٣٤٥

قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَكَثْرَةِ التَّسْبِيحِ وَالتَّوَرُّعِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ قَالَ النَّبِيُّ

خواندن قرآن و بسیار تسبیح گفتن و پرهیزگاری و غیر آن از عبادات فرموده است پیغمبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ مَنْ أَتَى بِشَيْءٍ مِنْ هٰذِهِ الْقَاذُورَاتِ فَلْيَسْتَتِرْ بِسِتْرِ اللهِ

صلعم کسیکه بیارد یعنی بکند چیزی را ازین چیز کثیف یعنی معاصی پس باید که در پرده شود به پرده خدای

تَعَالَى وَلَا يُبْدِي لَنَا صَفْحَتَهُ فَإِنَّ مَنْ أَبْدَا لَنَا صَفْحَتَهُ أَقَمْنَا عَلَيْهِ

و ظاهر نکند برای ما روی خود یعنی گناهان خود زیرا که هرکه ظاهر سازد برای ما روی خود برپا سازیم برو

حُدُودَ اللهِ فَإِنْ خَالَفَ مَا قُلْنَاهُ وَدَفَعَ أَمْرَهُ إِلَى الْوَالِي فَأَقَامَ عَلَيْهِ

حدهای خدای تعالی پس اگر خلاف کرد چیزی را که گفتیم و برساند کار خود بسوی حاکم پس استاده کرد بر وی

الْحَدَّ وَقَعَ مَوْقِعَهُ وَصَحَّتْ تَوْبَتُهُ وَتَكُونُ مَقْبُولَةً عِنْدَ اللهِ وَ

حد را افتاد در محل خود و درست شد توبه او و می باشد توبه مقبول نزد خدای تعالی و

بَرِئَ مِنْ عُهْدَةِ ذَنْبِهِ وَتَطَهَّرَ مِنْ إِثْمِهِ وَلَطْخِهِ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ

بری میشود از عهده گناه خویش و پاک میشود از عهده گناه و آلایش خود و اما مالها

فَإِنْ كَانَ تَنَاوَلَ مَالَ الْإِنْسَانِ بِغَصْبٍ أَوْ سَرِقَةٍ أَوْ قَطْعِ طَرِيقٍ أَوْ

پس اگر گرفته باشد مال آدمی را بزور یا بدزدی یا براه زدنی یا

خِيَانَةٍ فِي عَيْنٍ مِنْ وَدِيعَةٍ أَوْ عَارِيَةٍ أَوْ مُعَامَلَةٍ مِنْ نَوْعِ تَلْبِيسٍ

بخیانت کردن در چیزی معین از امانت یا عاریت یا در معامله بنوعی از تلبیس و فریب

كَتَرْوِيجِ زَائِفٍ أَوْ سَتْرِ عَيْبٍ فِي الْمَبِيعِ أَوْ نَقْصِ أُجْرَةِ أَجِيرٍ أَوْ مَنْعِ

همچو رواج کردن متاع کوچرا یا پوشیدن عیبی که در مبیع باشد یا کم کردن مزد مزدوری را یا منع کردن

أُجْرَتِهِ جُمْلَةً فَكُلُّ ذٰلِكَ عَلَيْهِ أَنْ يُفَتِّشَ عَنْهُ لَا مِنْ مُدَّةِ بُلُوغِهِ

مزد او یعنی هیچ ندادن پس هرکدام از آن واجبست برو که تفتیش کند از آن نه از هنگام مدت بلوغش

بَلْ مِنْ مُدَّةِ وُجُودِهِ ذٰلِكَ بَعْدَ بُلُوغِهِ وَعَقْلِهِ وَتَمْيِيزِهِ أَوْ قَبْلَ بُلُوغِهِ

بلکه از مدت پیدا شدن آن تقصیر پس از بالغ و عاقل و باتمیز شدن او یا پیش از بلوغ او

وَهُوَ فِي حِجْرِ وَلِيِّهِ وَوَصِيِّهِ وَاخْتَلَطَ مَالُهُ بِمَالِهِ وَتَهَاوَنَ الْوَلِيُّ

در آنحال که او در کنار و تربیت ولی و وصی خود بوده است و در هم شده است مال او بمال او و سستی و مساهله کرده باشد ولی

فِي ذٰلِكَ وَلَمْ يُبَالِ بِهِ بِأَنْ كَانَ ظَالِمًا مُخَرِّقًا فِي دِينِهِ فَاخْتَلَطَ ذٰلِكَ

در آن و باک نداشته است بآن بسبب آنکه باشد ظالم باگزاف در دین خود پس خلط شده باشد آن

الْحَرَامُ بِمَالِ الصَّبِيِّ تَارَةً مِنْ فِعْلِ الصَّبِيِّ وَأُخْرَى مِنْ ظُلْمِ الْوَصِيِّ

حرام بمال کودک یکبار از عمل کودک و بار دیگر از ظلم وصی

وَجَبَ عَلَى الصَّبِيِّ التَّائِبِ بَعْدَ بُلُوغِهِ تَفْتِيشُ ذٰلِكَ وَرَدُّ كُلِّ

واجبست بر کودک توبه کننده پس از بلوغ تفتیش واجبست و جستن آن و باز دادن هر

حقوقا الى اهله وتصفية ماله من تلك الشبهات والحرام
حقے بسوی اہل آن و صاف گردانیدن مال خود از شبہات و حرام

فليحاسب نفسه على الحبات والذرات من اول يوم جنايته
پس حساب کند نفس خود را بر ہر دانہ و ذرہ از اول خیانت

الى يوم توبته قبل ان ياتيه الموت على غفلة من غير حساب في
تا روز توبہ پیش ازانکہ بیاید اورا مرگ بر غفلت سبب آنکہ حساب خود کردہ باشد

تقوم عليه القيمة على غرة من غير تحصيل ثواب وتهذيب
قایم شود برو قیامت بر بے خبرے و مغرورے بے حاصل کردن ثواب و پاک ساختن

كتاب فيسال فلا يسمع جوابا ويندم فلا ينفعه الندامة
نامہ اعمال خود پس سوال خواہد کرد و نخواہد شنید ہیچ جوابے زیرا کہ جوابش نمیدہند و پشیمان شود پس سود نکند اورا

ويستعتب فلا يعتب ويعتذر فلا يعذر ويستمهل فلا يمهل
و طلب کند رضا ساختن خدای تعالے را پس رخصت دادہ نشود و در آن و عذر گوید پس پذیرفتہ نشود و مہلت طلبد

ويستشفع فلا يشفع له اذا كان مفرطا في حال حيوته ومحرفا
و طلب شفاعت کند پس شفاعت کردہ نشود برای او وقتیکہ باشد تقصیر کنندہ در حال حیوۃ و باز گرداندہ

في حال يقظته وفطنته منتظرا في امور معاشه حريصا في
در ہر حال بیداری و زیرکے خویش در حال زندگانی حرص کنندہ در

تحصيل شهواته ولذاته متابعا لهواه ولشيطانه معرضا عن
حاصل کردن آرزوہا و لذت ہاے خویش پیروی کنندہ مرہوای و شیطان خود را روگردان از

طاعة ربه وجنابه منثبطا عن اجابته متسارعا في معصيته
طاعت پروردگار خود و آستانہ خود پس شوندہ و درنگ کنندہ از قبول نمودن فرمان او شتابان در بے فرمانی

وخلافه فلذلك طال في القيمة حسابه وعظم ويله ونحيبه
و خلاف او پس ازہمین جہت دراز شد در قیامت حساب او و بزرگ شد ہلاکت و گریہ او

وانقطع ظهره ونكس راسه واشتد خجلته وحياؤه وانقطعت
و شکستہ پشت او و نگون گشت سر او و سخت شد خجالت او و شرمندگے او و گسستہ شد

حجته وبرهانه واخذت حسناته وتضاعفت سيئاته
حجت و دلیل او و گرفتہ شد نیکیہاے او و دو چند گشت بدیہاے او

وخسرت صفقته وظهر افلاسه واشتد عليه غضب
و زیان کار شد سودا ے او و پیدا شد افلاس او و سخت شد برو غضب

ربه واخذته واخذته الزبانية اياه الى ما مهد لنفسه من
پروردگار او و گرفتن او و میکشند اورا فرشتگان دوزخ بسوے آنچہ گستردہ است برای خویش از

٥

غیاث اللغات

عَذَابِ رَبِّهِ وَأَوْبَقَهَا وَأَوْرَدَهَا فَنَادَى مَنْ فِي النَّارِ مِنْ قَارُونَ

از عذاب پروردگار خود و هلاک گردانید نفس خود را پس برابر شد کسے را که در آتش دوزخ اند از فرعون

وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ إِذْ مَظَالِمُ الْعِبَادِ لَا تُسَامَحُ فِيهَا وَلَا تُتْرَكُ

زیرا که مظالم بندگان مسامحت کرده نمیشوند در آن و گذاشته نمیشود

وَفِي الْأَثَرِ أَنَّ الْعَبْدَ لَيُوقَفُ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ تَعَالَى وَلَهُ مِنَ

و در حدیث است که بدرستیکه بنده هر آینه استاده کرده میشود پیش خداے تعالے و او را از

الْحَسَنَاتِ أَمْثَالُ الْجِبَالِ لَوْ سَلِمَتْ لَهُ لَكَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِنَانِ فَيَقُومُ

نیکیها است مانند کوهها اگر سلامت ماند حسنات مر ویرا هر آینه باشد از اهل بهشت پس ایستاده میشوند

أَصْحَابُ الْمَظَالِمِ فَيَكُونُ قَدْ سَبَّ عِرْضَ هٰذَا وَأَخَذَ مَالَ هٰذَا وَضَرَبَ

خداوندان مظلمها پس باشد صاحب حسنات که دشنام کرده باشد آبروے این یکے را و گرفته باشد مال یکے را و زده

هٰذَا فَتُنْقَصُ حَسَنَاتُهُ فَلَا يَبْقَى لَهُ شَيْءٌ فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ

یکے را پس قصاص داده میشود نیکیهاے او پس باقی نمی ماند برای او چیزے پس میگویند فرشتگان ای پروردگار ما

فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ وَبَقِيَ طَالِبُونَ كَثِيرًا فَيَقُولُ أَلْقُوا مِنْ سَيِّئَاتِهِمْ

فانی شد نیکیهاے او و باقی ماندند طالبان حقوق بسیار پس میفرماید حق عز و جل بنهید از بدیهای ایشان

إِلَى سَيِّئَاتِهِ وَصُكُّوا لَهُ صَكًّا إِلَى النَّارِ فَيَهْلِكُ هُوَ بِسَيِّئَةِ غَيْرِهِ

بسوی بدیهاے او و بنویسید برائے او خطی بسوے دوزخ پس هلاک میشود بگناه دیگرے

بِطَرِيقِ الْقِصَاصِ فَكَذٰلِكَ يَنْجُو الْمَظْلُومُ بِحَسَنَةِ الظَّالِمِ إِذْ يُنْقَلُ

بطریق قصاص پس همچنین رستگار میشود مظلوم به نیکی ظالم زیرا که نقل کرده

إِلَيْهِ عِوَضًا مِمَّا ظَلَمَهُ وَرَوَتْ عَائِشَةُ رض عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بسوے مظلوم در انحال از عوض باشد از آنچه ظالم ظلم کرده است و روایت است از عائشه رض از رسول خدا صلی الله علیه وسلم

أَنَّهُ قَالَ الدَّوَاوِينُ ثَلَاثَةٌ دِيوَانٌ يَغْفِرُهُ اللهُ تَعَالَى وَدِيوَانٌ لَا

که فرموده دفترهاے اعمال سه است دفتریست که می بخشد آنرا خداے تعالے و دفتریست که

يَغْفِرُهُ اللهُ وَدِيوَانٌ لَا يُتْرَكُ مِنْهُ شَيْءٌ فَأَمَّا الدِّيوَانُ الَّذِي

نمی بخشد و دفتریست که نمیگذارد از وی هیچ چیز پس آن دفتر که

لَا يَغْفِرُهُ اللهُ تَعَالَى فَالشِّرْكُ بِاللهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

نمی بخشد آنرا خدایتعالی پس انباز کردن بخدایتعالی غیر او را فرمود خدا تعالی

إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ

بدرستیکه هر که شریک سازد بخدایتعالی چیزے را پس تحقیق حرام گردانیده است خدایتعالی بر و بهشت و جای او دوزخ است

وَأَمَّا الدِّيوَانُ الَّذِي يَغْفِرُهُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ

و آن دفتر که مے بخشد خداے تعالے آنرا پس ظلم کردن بنده است نفس خود را در آنچه میان او و میان

٣٤٧

رَبِّهِ وَاَمَّا الدِّيوَانُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ مِنْهُ شَيْءٌ نظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ

خداوند اوست داما دفتر که گذاشته نمیشود از او چیزے پس ظلم کردن بندہ است بعضی

بَعْضًا وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ اَتَدْرُوْنَ مَنِ

مر بعضے را مرویست از ابی ہریرہ ازو که فرمود رسول آیا می بینید که کیست

الْمُفْلِسُ مِنْ اُمَّتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِصَلَاتِهِ وَصِيَامِهِ قَالُوْا يَا رَسُوْلَ

مفلس از امت من روز قیامت بنماز و روزه خود گفتند اصحاب ای رسول

اللّٰهِ الْمُفْلِسُ فِيْنَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

خدا مفلس درمیان ما کسیست که درہم نیست او را و نه رخت فرمود پیغمبر

الْمُفْلِسُ مِنْ اُمَّتِي مَنْ يَاْتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِصَلٰوتِهِ وَصِيَامِهِ وَقَدْ شَتَمَ هٰذَا

که مفلس از امت من کسیست که می آید در روز قیامت بنماز و روزه او درحالیکه دشنام کرده است این را

وَقَذَفَ هٰذَا وَاَكَلَ مَالَ هٰذَا وَسَفَكَ دَمَ هٰذَا وَضَرَبَ هٰذَا

و دشنام بزنا کرده است این را و خورده مال این را و ریخته خون این را و زده این را

فَيُقَاصُّ هٰذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَهٰذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ وَاِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ

پس میگیرد این شخص از نیکیهاے او و دیگر شخص دیگر از نیکیهای او و اگر فانی شود نیکیهای او

اُخِذَ مِنْ خَطَايَاهُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ فَيَنْبَغِي لِلْمُذْنِبِ

گرفته شود از بدیهاے ایشان پس انداخته شود بروے پس انداخته شود در آتش دوزخ پس مے باید گناهگار را

اَنْ يُبَادِرَ اِلَى التَّوْبَةِ رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

که شتابے کند بسوے توبه مرویست از ابن عباس از پیغمبر

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ هَلَكَ الْمُسَوِّفُوْنَ الَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ سَوْفَ نَتُوْبُ

که فرمود هلاک شدند تاخیر کنندگان توبه آنانکه میگویند سر انجام ست که توبه خواهیم کرد

وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ بَلْ يُرِيْدُ الْاِنْسَانُ

و مرویست از ابن عباس در قول خداے عز و جل بلکه میخواهد آدمی

لِيَفْجُرَ اَمَامَهُ يَعْنِي يُقَدِّمُ ذُنُوْبَهُ وَيُؤَخِّرُ تَوْبَتَهُ وَيَقُوْلُ

که فسق کند در زمان آینده یعنی پیش میکند گناهان را و پس مے اندازد توبه را و میگوید

سَاَتُوْبُ حَتّٰى يَاْتِيَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ عَلٰى شَرِّ مَا كَانَ عَلَيْهِ فَيَمُوْتُ عَلَيْهِ

که سر انجام ست که توبه میکنم تا آنکه مے آید او را موت و حال آنکه او بر بدیست که بود برآن پس مے میرد برہمان بدی

وَقَالَ لُقْمَانُ الْحَكِيْمُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ لَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ اِلَى الْغَدِ فَاِنَّ

و گفت لقمان حکیم مر پسر خود را ای پسر تاخیر مکن توبه را تا فردا زیرا که

الْمَوْتَ يَاْتِيْكَ بَغْتَةً فَالْوَاجِبُ عَلٰى كُلِّ اَحَدٍ اَنْ يَّتُوْبَ حِيْنَ

موت نزدیک ست مے آید ترا بغفلت بناگاه پس واجبست بر هر کسے که توبه کند آنگاه میکه

۳۳۹

يصبح وحين يمسي قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح وامسى

صباح میکند و شب میکند گفته است مجاهد هرکه توبه نکند در وقتیکه صباح میکند و شب میکند

فهو من الظلمين فالتوبة على وجهين احدهما في حق العباد

پس او ظالم است پس توبه بر دو وجه است یکے ازان در حق بندگان است

وقد ذكرناها والثاني بينك وبين الله تعالى ويكون

و بتحقیق یاد کرده ایم آنرا و دوم میان تو و میان خدا تعالی است و میباشد

بالاستغفار باللسان والندم بالقلب والاضمار ان لا يعود

باستغفار بزبان و پشیمانی بدل و نیت بر آنکه باز نگردد

على ما اشرنا اليه من قبل فليجتهد هذا التائب من الظلم و

بسوے گناه و بیان تفصیل که اشارت کرده ایم پیش ازین پس کوشش بکند این توبه کننده از ظلم و

يبذل جهده في تكثير الحسنات حتى يقتص منه يوم القيمة

خرچ بکند کوشش خود در بسیاری گردانیدن نیکیها تا قصاص گرفته شود ازو روز قیامت

فتؤخذ حسناته وتوضع في موازين ارباب المظالم ولكن

پس گرفته شود نیکیهاے او و نهاده شود در ترازوهاے خداوندان مظالم و باید که

كثرة حسناته بقدر كثرة مظالمه للعباد والا هلك بسيئات

باشد بسیارے نیکیهاے او بمقدار بسیارے مظالمهاے بندگان و گرنه هلاک شود به بدیهاے

غيره وهذا يوجب استغراق جميع العمر في الحسنات لو طال

دیگران و این واجب میگرداند در گرفتن تمام عمر در نیکیها اگر دراز شود

عمره بحسب مدة الظلم فكيف والموت على الرصد وربما

عمر او بموجب مدت ظلم پس چگونه میتواند حال و حال آنکه موت بر محل انتظار است و بسیار است

يكون الاجل قريبا فتخترمه المنية قبل بلوغ الامنية وقبل

که میباشد اجل نزدیک پس هلاک سازد او را مرگ پیش از رسیدن آرزو و پیش از

اخلاص العمل وتصحيح النية وتصفية اللقمة فليبادر الى

خالص ساختن عمل و پیش از درست گردانیدن نیت و صاف ساختن لقمه پس بشتابی بسوے

ذلك وليبذل الاجتهاد فليكتب جميع ذلك واسامي اصحاب

توبه و صرف کند کوشش را درین پس بنویسد همه آن مظالم را و نامهای خداوندان

المظالم واحدا واحدا ويطوف نواحي العالم واطراف البلاد

مظالم را یک یک و بگردد در گوشهاے عالم و اطراف شهرها

اطرافها ويطلبهم ليتحللهم او يؤدي حقوقهم فان لم يجد

کناره آنرا و طلب کند ایشان را تا حلال خواهد از ایشان یا ادا کند حقوق ایشان پس اگر نیابد ایشان را

فالى ورثتهم وهو مع ذلك خائف من عذاب الله راج لرحمته

پس باز دادن حقوق ایشان بسوی وارثان ایشان وادا وجود اینکه او ترسنده باشد از عذاب خدا وامیدوارنده رحمت او

تائب مقلع جميع ما يكره مولاه متشمر في طاعته ومرضاته

و دور شونده برکننده از همه آنچه ناخوش دارد آنرا خداوند او و دامن چیننده و شتابان شونده در طاعت و رضامندی او

فان ادركته منيته وهو على ذلك فقد وقع اجره على الله قال

پس اگر برسد او را مرگ و حال آنکه او بر آن حال است پس بتحقیق واقع شد مزد او بر خدای تعالی و فرموده

الله عز وجل ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت

خدای عز وجل و هر که بیرون آید از خانه خویش در آنحال که جدا شونده است بسوی خدا و رسول او پس دریابد او را مرگ

فقد وقع اجره على الله وقد جاء في الصحيحين المتفق عليه عن ابي سعيد

پس واقع شد اجر او بر خدای تعالی و بتحقیق آمده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم حدیثی که هر دو شیخ بر آن اتفاق کرده اند

الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال كان فيمن كان قبلكم رجل

از پیغمبر که فرمود در کسانیکه بود پیش از شما مردیکه

قتل تسعة وتسعين نفسا فسال عن اعلم اهل الارض فدل

کشته بود نود و نه کس را پس پرسید از داناترین اهل زمین پس رهنمائی کرده شد او

على راهب فاتاه فقال له انه قد قتل تسعة وتسعين نفسا فهل

بسوی راهبی در صحرا پس آمد پیش آن راهب و گفت بدرستی او کنایت از خود است کشته است نود و نه کس را پس آیا هست

له من توبة فقال لا فقتله فكمل به مائة ثم سال عن اعلم

مر او را توبه پس گفت راهب نیست او را توبه پس کشت راهب را پس کامل ساخت باو صد خون را باز پرسید از اعلم

اهل الارض فدل على رجل عالم فاتاه فقال انه قد قتل مائة نفس

اهل زمین پس رهنمائی کرده شد بر مردی عالم پس آمد او را و گفت مراد از بدرستی او کشته است صد کس را

فهل له من توبة قال نعم ومن يحول بينه وبين التوبة انطلق

پس گفت آیا هست او را توبه گفت آری و کیست که حایل میشود میان او و میان توبه روان شو

الى ارض كذا وكذا فان بها اناسا يعبدون الله فاعبد الله معهم

بسوی فلان زمین چنین و چنین هر آئینه در آن زمین مردان اند که عبادت میکنند خدا را پس عبادت کن با ایشان

ولا ترجع الى ارضك فانها ارض سوء فانطلق حتى اذا انصف

و باز مگرد بسوی زمین خود پس بدرستی آن زمین بدی است پس روان شد مرد تا آنکه چون نیم

الطريق اتاه الموت فاختصمت فيه ملائكة الرحمة وملائكة

راه رفت آمد او را مرگ پس باهم جنگ کردند در وی فرشتگان رحمت و فرشتگان

العذاب انه لم يعمل خيرا قط فاتاهم ملك في صورة آدمي

عذاب و گفتند فرشتگان که او هرگز نیکی نکرده است پس آمد پیش ایشان فرشته بصورت آدمی

فجعلوه بينهم حكما فقال قيسوا ما بين الارضين الى ايتهما كان

پس گردانیدند ایشان او را میان خود حکم گفت آن فرشته بپیمائید آنچه میان هر دو زمین ست بسوی هر کدام از دو

ادنى فهو له فقاسوا فوجدوه ادنى الى الارض التي اراد فقبضته

دو زمین باشد نزدیک او را از ایشان ست پس قیاس کردند پس یافتند نزدیک تر بآن زمین که اراده کرده بود پس قبض

ملائكة الرحمة وفي رواية فكان الى القرية الصالحة اقرب

فرشتگان رحمت در روایت ست پس بود بده صالحان نزدیک تر

بشبر فجعل من اهلها وفي رواية فاوحى الله عز وجل الى هذه

یک بدست پس گردانیده شد از اهل قریه صالحه در روایت ست که وحی کرد خدای تعالی بسوی این ده

ان تباعدي والى هذه ان تقربي وقال قيسوا ما بينهما

خود دور گرد و دور برو و بسوی این ده صالحان که نزدیک شو و فرمود ملائک را قیاس کنید آنچه میان این دو

فوجدوه الى هذه اقرب بشبر فغفر له فهذا دليل واضح على

پس یافتند بسوی این ده صالحان نزدیک تر یک بدست پس آمرزیده شد او را پس آن دلیل روشن ست

ان قصده الى التوبة وسعيه اليها ونيته لها نافع ودليل

قصد گناه گار بسوی توبه و کوشش و نیت او بسوی آن سود مندست و دلیل ست

على انه لا خلاص الا برجحان ميزان الحسنات ولو بمثقال ذرة

بر آنکه نیست خلاص مگر بگرانی ترازوی نیکیها و اگرچه بمقدار یک ذره باشد

فلا بد للتائب من تكثير الحسنات والنوافل ليرضى بها الخصوم

پس چاره نیست تائب را از بسیار گردانیدن نیکیها و نفلها تا خشنود کند بآن خصمان را

يوم القيمة وترفع بها الفرائض كما قال النبي صلى الله عليه وسلم اكثروا

در روز قیامت و بالا برده میشود یعنی مقبول میشود بسبب آن چنانکه فرموده ست پیغمبر ... بسیار کنید

من النوافل ترفع بها الفرائض او كما قال ويعقد مع الله تعالى

نفلها که بسبب آن نوافل بالا برده میشود فرضها چنانکه فرمود یعنی حدیث ... و بندد عقد ...

عقدا صحيحا مؤكدا وعهدا وثيقا لا يعود الى تلك الذنوب

عقد درست بنا کرده و عهد محکم که باز نگردد بسوی آن گناه

ولا الى امثالها ابدا ويستعين على ذلك بالعزلة والصمت

و نه بمانند آن همیشه و یاری خواهد بر آن بگوشه نشینی و خاموشی

وقلة الاكل وقلة النوم واحراز قوت حلال والتورع عن

و کم خوردن و کم خفتن و احراز قوت حلال و پرهیز کردن از

الحرام والشبهة اما بكسب او بضاعة في يده من ارث او سبب

حرام و شبهه یا بکسبی یا بسرمایه در دستش باشد از میراث یا از سببی

حلال وإن كان فيما ورثه شبهة أو حرام آخرجه ولم يأكل منه
حلال پس اگر باشد در آنچه میراث یافته شبهه یا حرامے بیرون کند آن را و نخورد از آن

ولم يلبس شيئا منه فإن رأس المعاصي الحرام وملاك الدين
و آلوده نشود بچیزے از آن زیراکه سر گناهان حرام ست و سرمایه و اصل دین

الحلال والورع وتصفية اللقمة فكل ما ينشأ من الإنسان من
حلال خوردن ست و پرهیزگارے صاف گردانیدن لقمه پس هر چه پیدا میشود از آدمے از

خير وشر فمن اللقمة فالحلال يورث الخير والحرام يورث
نیکی و بدے از سبب لقمه ست پس حلال پیدا میکند نیکی و حرام پیدا میکند

الشر كالقدر إذا تجمع ما فيها واستكمل نضاجه تبين الرائحة
بدے همچون دیگے که هرگاه که جمع میشود آنچه در وے ست و کامل میشود پختگی آن ظاهر میشود بوے

الفائحة عما فيها كل إناء ينضح بما فيه ويكثر مجالسة الفقهاء
که می دمد از آنچه که در وے ست پس هر آوندے ادشاند آنچه در وے ست و بسیار کند همنشینی فقیهان

والعلماء بالله يستفيد منهم أمر دينه ويعرفونه سلوك
و عالمان بخداے تعالے یعنے علماے ربانی تا فایده گیرد از ایشان کار دین و بشناسد او را راه رفتن

الطريق إلى الله تعالى وحسن الأدب في طاعته والقيام في أمره
بسوے خداے تعالے و نیکوے ادب در طاعت او و ایستادگی در فرموده او

وينبهونه على ما خفي عليه من أمر السلوك في طريقه فلا بد لكل
و آگاه کنند او را بر آنچه پنهان ست بر او از امر سلوک در طریق پس بایست چاره مر

من سلك طريقا لم يعرفه من دليل يدله ومرشد يرشده و
هر رونده راهے که ناشناخته ست آن را از دلیل که دلالت کند او را و مرشدے که راه راست نماید او را

هادي يهديه وقائد يقوده ويستعمل الصدق في جميع
و هادیے که هدایت کند و کشنده که بکشد او را و کار فرماید تا ب راستی را در همه

ذلك والإخلاص والجد في المجاهدة قال الله تعالى والذين
آن و اخلاص و کوشش را در مجاهده فرموده ست خداے تعالے آنانکه

جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا فقد ضمن للمجد الصادق
مجاهده کنند در طلب خدا هر آینه سے نمایم ایشان را راه هاے خویش پس تحقیق ضامن شده ست خداے تعالے

في طريقه الهداية فإذا صدق في ذلك لا بعدم الهداية لأن
در راه هدایت پس چون صادق باشد در مجاهده نایاب نمیکند هدایت را زیراکه

الله لا يخلف الميعاد وليس بظلام للعبيد وهو أرحم الراحمين
خداے تعالے خلاف نمیکند وعده و نیست پروردگار ستم کننده مر بندگان را و او مهربان ترین مهربانان ست

مجمع ٣٤٢

رؤف رحيم لطيف بخلقه بار بربيته معين وموفق
سخت مهربان است رحیم است لطف کننده است بخلق خود احسان کننده است بمخلوق خویش و توفیق دهنده است

للمقبلين اليه داع للمدبرين المولين عنه باللطف
مر روی آرندگان را بر وی خواننده است پشت دهندگان را روی گردانندگان از و بلطف ترین خواندن

يفرح بتوبتهم كالوالدة الشفيقة اذا قدم ولدها من سفره
خوشحال میشود بتوبه ایشان یعنی راضی میگردد همچو خوشحال مادر مهربان وقتیکه بیاید فرزند او از سفر

البعيدة قال النبي صلى الله عليه وسلم لله افرح بتوبة احدكم من رجل
دور فرمود پیغمبر صلعم هر آینه خدا تعالی خوشنود تر شونده است بتوبه از مرد یکه

نزل بارض دوية مهلكة ومعه راحلة عليها طعامه وشرابه
که فرود آید بر زمین جنگل هلاک کننده و با او است شتر او و بران شتر طعام و آب او است

وما يصلحه فاضلها فخرج في طلبها حتى كادت نفسه تخرج
و آنچه صلاح وزیست او در آن است پس گم کند آن شتر را پس بیرون شد در طلب آن تا آنکه نزدیک باشد که جانش

فقال ارجع الى المكان الذي اضللتها فيه فاموت هناك
پس گفت در دل باز گردم بجای که گم کرده ام شتر را در آنجا پس بمیرم آنجا

فرجع الى مكانه فغلبته عينه فغمضها لحظة فاستيقظ
پس باز گشت آنجا بسوی جای خود پس زور آورد در چشمش پس بپوشید چشم را ساعتی پس بیدار شد

فاذا راحلته عند راسه عليها طعامه وشرابه قال علي كرم
پس ناگاه دید که شتر نزدیک سر او است بران شتر است طعام او و شراب او گفت امام المسلمین

الله وجهه سمعت ابا بكر رض وهو الصادق قال قال رسول
که شنیدم امام ابوبکر صدیق را رض که گفت فرمود رسول خدا

الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضا وصلى واستغفر
صلی الله علیه وسلم نیست هیچ بنده که گناه کند پس برخیزد و وضو کند وگذارد دو رکعت نماز و طلب

الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول
از گناه خود مگر آنکه باشد ثابت و واجب بر خدای تعالی بحسب وعده او آنکه بیامرزد او را زیرا که

جل وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله
خداوند تبارک هر که بکند بدی یا ستم کند بر نفس خود پس آمرزش خواهد از خدای تعالی می یابد خدای

غفورا رحيما واما الاموال الحاضرة المغصوبة فليردد
آمرزنده مهربان اما مالها حاضر کشیده گرفته است از مردم پس باز گرداند

الى المالك ما يعرف له مالكا معينا او الى ورثته على ما تقدم
بسوی مالک آنچه میشناسد معین یا بسوی وارثان او بران تفصیل که گذشت

وما لا يعرف له مالكا معينا فعليه ان يتصدق به عن صاحبه
و آنچه نمی‌شناسد او را مالکی معین پس بر وی است اینکه تصدق کند بآن مال از جانب صاحبش

وان اختلط الحرام بالحلال مثل ان اختلط المغصوب بالارث
پس اگر آمیخته شود حرام بحلال مانند آنکه آمیخته شود مال مغصوب بمیراث

الحلال حسب فاجتهد في معرفة مقدار الحرام وتصدق بذلك
حلال حساب کند و کوشش نماید در شناختن حرام و صدقه کند بآن

المقدار وترك الباقي له ولعياله واما الاعراض فهو سب
و بگذارد باقی را برای خود و عیال خود و اما آبروها و آن دشنام کردن

الناس وشتمهم منافهة وهو الجناية على القلوب وكذلك
مردم است روبرو و آن جنایت و گناه بر دلهاست و همچنین است

غيبتهم وذكرهم بالقبيح وما يسوءهم من الغيبة وهو كل كلام
غیبت ایشان و یاد کردن ایشان را بزشت و بآنچه بد آید ایشان را از غیبت و آن غیبت هر سخنی است

لا يحسن ان يقال له في وجهه فاذا قاله في غيبة من كان
که نیکو نباشد گفتن آن در روی وی پس چون بگوید غایبانه از وی جمعیتی غیبت کرده باشد

قد اغتابه فكفارته ان يذكره ذلك ويستحله فان كانوا
او را پس کفارتش آنست که ذکر کند پیش او آنرا و بحلی طلبد پس اگر باشند

جماعة فواحدا واحدا ومن مات منهم قبل ذلك فتدارك
جماعتی پس ذکر کند پیش هر یک و کسیکه مرده است از ایشان پیش از آن پس تدارک کند

ذلك بتكثير الحسنات على ما ذكرنا كل ذلك اذا بلغتهم
آنرا به بسیار کردن نیکیها بر آن وجه که یاد کرده ایم همه این وقتی است که رسیده باشد

الغيبة واما اذا لم تبلغهم فلا يجب عليه استحلالهم بل لا يجوز
ایشانرا خبر غیبت و اما در حینیکه نرسیده است پس واجب نیست برو بحلی خواستن بلکه روا نیست

لان فيه ايصال الالم الى قلوبهم بل يأتي الذين اغتابهم
زیرا که در آن رسانیدن درد است بدلهای ایشان بلکه باید آمد آنهارا که غیبت ایشان کرده است

عندهم فيكذب نفسه عندهم ويثني على المغتابين
نزد ایشان و دروغگو سازد خود را پیش ایشان و ستایش کند غیبت شنوندگان را

فصل ولا بد ان يعرفه قدر جنايته ولا يعرض له في
و چاره نیست از اینکه شناساند آن غیبت کرده شده را مقدار جنایت او و تعریض نکند

سائر المظالم ولا يكفي في ذلك الاستحلال المبهم لجواز ان المظلوم
باقی مظلمها و بسنده نیست در آن استحلال غیر معین از جهت روا بودن اینکه مظلوم

٣٤٤

٥٣

اذا عرفت تَذَرُّ ظلمه على الحقيقة لم تطب نفسه بالاحلال

وقتیکه بشناسد مقدار سختی که ظلمیکه بر ورفته ست بحقیقت خوش نشود نفس او به بخشیدن آن

بل يؤخر ذلك ليوم القيمة لياخذ بدله من حسناته او يحمله

بلکه نگاه دارد آنرا برائے روز قیامت تا بگیرد از نیکیهائے او یا بار کند او را

من سيئاته ولان من جملة جناياته على الغير ما لو عرفه وذكره

از بدیهائے خویش و اگر باشد از جمله گناهان او بر غیر چیزیکه اگر شناسد و یاد دهد او را

لتاذى بمعرفته كزناه بجاريته واهله او نسبته باللسان

هر آینه آزار میگیرد بشناختن آن همچو زنا کردن بدا امش یا بزنش یا نسبت کردن او را به زبان

الى عيب خفي من عيوبه يعظم اذاه به فههنا لا طريق له

بسوی عیب پنهان از عیب هایش که بزرگ باشد آزار او بآن پس اینجا نیست راه وے را

الا ان يستحله مبهما ويبقى عليه له مظلمة ما يجبرها

مگر بحلی طلب از و بابهام و باقی میماند بر وے مظلمه از جهت ابهام پس برابر کند آنرا

بالحسنات كما يجبر مظلمة الميت والغائب وكل جناية على

به نیکیهائے چنانچه برابر کرده میشود مظلمه مرده و غایب را و هر جنایتے که بر

الغير لم يعلم بها لو ذكر الجاني له ذلك لم تطب نفسه

و غیر نداشته ست غیر آنرا اگر ذکر کند جنایت کننده برائے او آنرا خوش نشود نفس او

بالاحلال بسرعة او لا يا من من المجني عليه مقابلة بها فحق

به بخشیدن بزودی او یا ایمن نباشد جانی از مقابله کردن او بآن جنایت پس حق

الجاني في ذلك وطريقه ان يتلطفه ويسعى في مهماته و

جانی در آن و طریقش اینست که نرمی کند با او و کوشش کند در مهمات او و

اغراضه ويظهر من حبه والشفقة عليه ما يستميل به قلبه

غرضهای او و ظاهر کند از دوستی او و مهربانی نمودن بر آنچه مایل گرداند بآن دل او را بجود

فان الانسان عبد الاحسان وكل من نفر بسيئة مال ورجع

زیرا که آدمی بنده احسان ست و هر که میگریزد بسبب بدیے مایل شود و باز می آید

بحسنة فان تعذر ذلك عليه فالكفارة بتكثير الحسنات

بسبب نیکی پس اگر دشوار باشد از طریق بر او پس کفارت به بسیار کردن از نیکیها ست

ليجزى بها في يوم القيمة جنايته فان الله تعالى يحكم به عليه

تا جزا دهد بآن در روز قیامت گناهش را زیرا که خدائے تعالی حکم میکند بآن بروی

ويلزمه قبول حسناته مقابلة لجنايته عليه اذا امتنع من

و لازم میکند بر او پذیرفتن نیکیهائے جانی از جهت مقابله بر نمودن جنایت او هر وقتیکه ابا کند از

القبول كمن أتلف في الدنيا مالًا فجاء بمثله فامتنع من له
نیکیها همچون کسے کہ تلف کند در دنیا مال کسے را پس بیارد مانند آنرا پس اباکند کسی کہ اوراست
الحق عن قبول ذلك وابرائه عن ذلك فان الحاكم يحكم عليه
حق از قبول کردن آن و ابرا دادن ازان نزد آن پس بدرستی حاکم حکم میکند برو
بالقبض شاء ام لم يشأ وكذلك الله عز وجل يحكم بذلك في
بقبض حق برابرست کہ او قبول کند یا نکند و همچنین خدائے تعالےٰ حکم خواهد کرد بآن در
عرصات القيمة وهو احكم الحاكمين واعدل العادلين فضلًا
عرصات قیامت و او حاکم ترین حاکمان و عادل ترین عادلان ست
فاذا تخلص من مظالم العباد وتفرغ لعبادة الله تعالى في
پس چون فارغ شود از ظلمهاے بندگان و فارغ شود براے عبادت خدا تعالےٰ در آن
خاصته سلك طريق الورع لان به يتخلص العبد في الدنيا و
احوال کہ خاص باوست برود راه پرهیزگارے را زیراکہ بآن ورع خلاص میشود بنده در دنیا و
الاخرة من العباد ومن عذاب الله عز وجل وبه يخفف عنه
آخرت از بندگان و از عذاب خداے تعالےٰ و بآن ورع سبک میشود ازو
الحساب يوم القيمة فان الحساب يوم القيمة لحقوق العباد
حساب در روز قیامت زیراکہ حساب روز قیامت از جهت حقوق عبادست
والمعاملات التي جرت في الدنيا بين الانام على غير وجه الشرع
و از جهت معاملاتست کہ جارے میشود میان بندها در دنیا بر غیر وجه شرعی
واما من حاسب نفسه في الدنيا واخذ من الخلق ما يستحقه
اما هرکہ حساب کند با نفس خویش در دنیا و بگیرد از انچه حق اوست
واعرض عما ليس له وخاف من طول الحساب في القيمة فعلى
و روگردانند از انچه نیست او را و بترسد از درازے حساب در قیامت پس بر
اي شيء يحاسب وفي الخبر ان الله تعالى ليستحيي ان يحاسب
هرکدام چیز حساب کرده شود یعنی چون حساب خود در دنیا خود کرده او را حساب نخواهد شد کہ در خبرست کہ بدرستیکہ
الورعين في القيمة ولهذا قال النبي صلى الله عليه وسلم حاسبوا انفسكم
با پرهیزگاران در قیامت و ازین جهت فرمود پیغمبر ؐ حساب کنید با نفسهاے خویش
قبل ان تحاسبوا وزنوها قبل ان توزنوا وقال صلى الله عليه وسلم من حسن
پیش ازانکہ حساب طلبیده شوید و بسنجید اعمال خود پیش ازانکہ سنجیده شود اعمال شما و فرمود از خوبی
اسلام المرء تركه ما لا يعنيه وهذا اشارة الى التوقف في كل
اسلام مردست گذاشتن آنچه ضروری نباشد او را و این حدیث اشارتست بسوے ایستادن در هر

شيء وترك الاقدام عليه الا باذن الشرع فان وجد في الشرع

چیز و قدم نهادن بر آن مگر بفرمودن شرع پس اگر یابد در شریعت

مساغا للتناول له والشروع فيه فعل والا وقف عنه ومال الى

راہے برائے گرفتن و شروع کردن دران بکند واگرنه باز ایستد از آن و میل کند بسوے

غيره واليه اشار رسول الله صلى الله عليه وسلم دع ما يريبك الى ما لا يريبك

غیر آن و بسوے این معنی اشارہ فرمودہ است رسول خدا صلعم بگذار آنچه در شک اندازد ترا بسوے آنچه در شک نه اندازد ترا

وقال صلى الله عليه وسلم المؤمن وقاف والمنافق لقاف وقال صلى الله عليه وسلم لو

و فرمود صلعم که مومن توقف کننده است و منافق فرو برنده است و جای دیگر فرموده است اگر

صليتم حتى تكونوا كالحنايا وصمتم حتى تكونوا كالاوتاد

نماز کنید شما تا آنکه بشوید همچو کمانها و روزه گیرید تا آنکه بشوید همچو میخها

فما ينفعكم الا الورع الشافي وفي موضع آخر المؤمن فتاش

پس سود نمیکند شمارا مگر پرهیزگاری شفا بخشنده است و جای دیگر فرموده است که مومن جست وجوی کننده

وقال صلى الله عليه وسلم من لم يبال من اين مطعمه ومشربه لم يبال الله تعالى

و فرموده است کسیکه باک نداشت که از کجاست خورش او و نوشش او باک ندارد خدا

من اي باب من النار يدخله عن جابر بن عبد الله رض عن رسول

در آرد از کدام در از درہاے آتش او را در دوزخ و روایت است از جابر رض از رسول

الله صلى الله عليه وسلم انه قال ايها الناس ان احدكم لن يموت حتى يستكمل

خدا صلعم که فرمود اے آدمیان بدرستی یکے از شما نمیمیرد تا آنکه تمام کند

رزقه فلا تستبطؤا الرزق واتقوا الله واجملوا في الطلب خذوا

روزے خود پس دیر مشمرید روزی را و بترسید از خدا و نیکوئی کنید در جستن و بگیرید

ما حل لكم وذروا ما حرم عليكم وعن ابن مسعود رض عن رسول

چیزے که حلال است شمارا و بگذارید چیزے که حرام است بر شما و روایت است از ابن مسعود از رسول

الله صلى الله عليه وسلم انه قال لا يكتسب العبد مالا من الحرام فيتصدق

خدا صلعم که فرمود کسب نمیکند بنده مال حرام را و صدقه میکند

به فيوجر عليه ولا ينفق منه شيئا فيبارك له فيه ولا يتركه

بآن پس ثواب داده میشود بر آن و خرج نمیکند از آن مال چیزے پس برکت کرده شود او را در آن و نمیگذارد

خلف ظهره الا كان زاده الى النار وقال صلى الله عليه وسلم ان الله لا

پس پشت خود مگر آنکه بوده است آن توشه او بسوے دوزخ و فرمود صلعم بدرستی خدا

يمحو الشر بالشر ولكن يمحو الشر بالخير عن عمران بن الحصين رض

نمیکند بدی را به بدی ولیکن میکند بدی را به نیکی و روایت است از عمران

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله تعالى يقول عبدي أدّ ما
اینکه گفت پیغمبر بدرستی خدا میگوید اے بنده من ادا کن چیزے که
افترضت عليك تكن من أعبد الناس وانته عما نهيتك عنه
فرض کرده ام بر تو میشوی از عبادت کننده ترین مردم و باز شو از چیزے که باز داشتم ترا ازو
تكن من أورع الناس واقنع بما رزقتك تكن من أغنى الناس و
میشوے از پرهیزگارترین مردم و خرسند شو بچیزے که روزی کرده ام ترا میشوی از بے نیاز ترین مردم و
قال صلى الله عليه وسلم لأبي هريرة رض كن ورعا تكن من أعبد الناس وقال
گفت پیغمبر م مر ابے هریره را رض باش پرهیزگار میشوے بنده کننده ترین مردم و گفت
الحسن البصري رحمة الله عليه مثقال ذرة من الورع خير من
حسن بصرے رح مقدار مورچه از پرهیزگاری بهتر ست از
ألف مثقال من الصوم والصلوة وأوحى الله تعالى الى موسى
هزار مقدار از روزه و نماز و وحی فرستاد خدا ے تعالے بسوے موسے
عليه السلام لا يتقرب إلي المتقربون بمثل الورع وقيل رد
علیه م نزدیک نمیشوند بسوے من نزدیک شوندگان بمانند پرهیزگارے و گفته شده است
دانق من نضة أفضل عند الله من ستمائة حجة مبرورة و
ششم حصه درهم از نقره بهتر ست نزد خدا از ششصد حج مقبوله و
قيل سبعين متقبلة وقال أبو هريرة رض جلساء الله تعالى
گفته شده ست هفتاد حج قبول کرده شده و گفت ابو هریره رض همنشینان خدا ے تعالی
غدا أهل الورع والزهد وقال ابن المبارك رحمه الله تعالى رد
فردا اهل پرهیزگارے و زهد اند و گفت ابن مبارک رح گردانیدن
فلس من الحرام أفضل من مائة فلس يتصدق به روي عن ابن
یک پول از حرام بهتر ست از صد پول که صدقه میکند بآن روایت کرده شده ست از
المبارك انه كان بالشام يكتب الحديث فانكسر قلمه فاستعار
مبارک اینکه بوده ست در شام که مینوشت حدیث را پس شکست قلم او پس عاریت
قلما فلما فرغ من الكتابة نسي فجعل القلم في مقلمته فلما
قلم را پس هرگاه که فارغ شد از نوشتن فراموش کرد پس گردانید قلم را در قلمدان خود پس هرگاه
رجع الى مرو رأى القلم وعرفه فتجهز للقدوم الى الشام لرد القلم
بازگشت بسوے مرو دید قلم را و شناخت آنرا پس آماده شد برای رفتن بسوے شام تا باز گرداند
وعن نعمان بن بشير رض انه كان يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
و نقل ست از نعمان بن بشیر که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را

يَقُولُ الْحَلَالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ وَبَيْنَهُمَا مُشْتَبِهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا

میگوید حلال آشکار است و حرام آشکارا و میان ایشان چیزهای پوشیده ست که نمیدانند

كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ فَمَنِ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ

بسیار از مردم پس کسیکه پرهیزید شبهات را پاک ساخت دین خود را و آبروی خود را

وَمَنْ لَمْ يَتَّقِ الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ كَالرَّاعِي يَرْعَى حَوْلَ

و کسیکه نه پرهیزید شبهات را افتاد در حرام چنانچه چراننده که میچراند سواشی را گرد

الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى وَأَنَّ حِمَى اللهِ عَزَّ

قُرُق نزدیک ست که افتد در آن و بدرستی هر بادشاه را قرق ست و بدرستی قرق خدا

وَجَلَّ مَحَارِمُهُ أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ

حرامهاست و آگاه باش بدرستی در تن گوشت پاره ایست هرگاه که نیک شد نیک شود

الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ

تن همه و هرگاه که بد شد آن بد میشود تن همه آگاه باش آن گوشت دلیست

عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رض قَالَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدٌّ وَحُدُودُ الْإِسْلَامِ

و نقلست از ابیموسی اشعری که گفت مر هر چیز را نهایت ست و نهایتهای اسلام

الْوَرَعُ وَالتَّوَاضُعُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ فَالْوَرَعُ مِلَاكُ الْأُمُورِ

پرهیزگاری و تواضع و صبر کردن و سپاس کردن ست پس پرهیزگاری ستون همه

وَالصَّبْرُ النَّجَاةُ مِنَ النَّارِ وَالشُّكْرُ الْفَوْزُ بِالْجَنَّةِ وَدَخَلَ الْحَسَنُ

و صبر کردن رستگاریست از آتش و سپاس کردن رسیدن ست به بهشت و در آمد حسن

الْبَصْرِيُّ رَحِمَهُ اللهُ مَكَّةَ فَرَأَى غُلَامًا مِنْ أَوْلَادِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي

بصری بمکه پس دید پسری را از اولاد علی ابن ابی

طَالِبٍ رض قَدْ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ يَعِظُ النَّاسَ فَوَقَفَ

طالب تحقیق تکیه کرده ست پشت خود را بسوی کعبه پند میکرد مردم را پس ایستاد

عَلَيْهِ الْحَسَنُ وَقَالَ لَهُ مَا مِلَاكُ الدِّينِ فَقَالَ الْوَرَعُ فَقَالَ

برو حسن و گفت مرا و را چیست مدار دین پس گفت پرهیزگاریست و گفت

مَا آفَةُ الدِّينِ قَالَ الطَّمَعُ فَتَعَجَّبَ الْحَسَنُ مِنْهُ وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ

چیست آفت دین پس گفت طمع کردن ست پس شگفت آمد حسن را از و و گفت ابراهیم

بْنُ أَدْهَمَ رض الْوَرَعُ وَرَعَانِ وَرَعُ فَرْضٍ وَوَرَعُ حَذَرٍ فَوَرَعُ

بن ادهم پرهیزگاری دوگونه ست پرهیزگاری فرضست و پرهیزگاری ترس ست

الْفَرْضِ الْكَفُّ عَنْ مَعَاصِي اللهِ وَوَرَعُ الْحَذَرِ الْكَفُّ عَنِ الشُّبُهَاتِ

و فرض باز ماندن ست از گناهان و پرهیزگاری ترس باز ماندن ست از شبهات

٣٤٩

مجمع البحار

فِي مَحَارِمِ اللهِ تَعَالَى فَوَرَعُ الْعَامِّ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ وَهُوَ

در حرامهای خدا تعالی پس پرهیزگاری عام از حرام و شبهه ست و آن حرام و شبهه

كُلُّ مَا كَانَ لِلْخَلْقِ عَلَيْهِ تَبِعَةٌ وَلِلشَّرْعِ فِيهِ مُطَالَبَةٌ وَوَرَعُ

هر چیزیست که بوده ست مرخلق را بروی تبعتی و مر شرع را در وی طلب کردنی و پرهیزگاری

الْخَاصِّ مِنْ كُلِّ مَا كَانَ فِيهِ الْهَوَى وَلِلنَّفْسِ فِيهِ شَهْوَةٌ وَلَذَّةٌ

خاص از هر چیزیست که بوده ست در آن میل نفس و مر نفس را در وی آرزوی و لذتی ست

وَوَرَعُ خَاصِّ الْخَاصِّ مِنْ كُلِّ مَا كَانَ لَهُمْ فِيهِ إِرَادَةٌ وَرُؤْيَةٌ

و پرهیزگاری خاص الخاص از هر چیزیست که بوده ست مرایشانرا در آن خواهش و اندیشه

فَالْعَامُّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ الدُّنْيَا وَالْخَاصُّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ الْجَنَّةِ

پس عام پرهیزگاری میکند در گذاشتن دنیا و خاص پرهیزگاری میکند در گذاشتن بهشت

الْعُلْيَا وَخَاصُّ الْخَاصِّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ مَا سِوَى الَّذِي خَلَقَ وَبَرَأَ

بلند و خاص الخاص پرهیزگاری میکند در گذاشتن هر چیزیکه غیر آنکسیست که آفریده و پیدا کرده

قَالَ يَحْيَى بْنُ مُعَاذٍ الرَّازِيُّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ الْوَرَعُ عَلَى وَجْهَيْنِ

گفت یحیی معاذ رض پرهیزگاری بردو وجه ست

وَرَعٌ فِي الظَّاهِرِ وَهُوَ أَنْ لَا تَتَحَرَّكَ إِلَّا لِلّٰهِ وَوَرَعٌ فِي الْبَاطِنِ وَ

پرهیزگاری در ظاهر ست و آن اینست که نه جنبی مگر برای خدا و پرهیزگاریست در باطن و

هُوَ أَنْ لَا يَدْخُلَ فِي قَلْبِكَ سِوَاهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَقَالَ يَحْيَى

آن اینست که نه درآید در دل تو غیر خدای و گفت یحیی

رَحْمَةُ اللهِ أَيْضًا مَنْ لَمْ يَنْظُرْ فِي دَقِيقٍ مِنَ الْوَرَعِ لَمْ يَحْصُلْ لَهُ

نیز کسیکه نظر نکرد در باریک ترین از پرهیزگاری پیدا نشد مر او را

شَيْءٌ وَلَمْ يَصِلْ إِلَى الْجَلِيلِ مِنَ الْعَطَاءِ وَقِيلَ مَنْ دَقَّ فِي

چیزی و نرسید بسوی بزرگ از عطا و گفته شده ست کسیکه باریک شد در

الْوَرَعِ نَظَرُهُ جَلَّ فِي الْقِيٰمَةِ خَطَرُهُ وَقِيلَ الْوَرَعُ فِي الْمَنْطِقِ أَشَدُّ

پرهیزگاری نظر او بزرگ شد در قیامت مرتبه او و گفته شده ست پرهیزگاری در گفتار سخت

مِنْهُ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالزُّهْدُ فِي الرِّيَاسَةِ أَشَدُّ مِنْهُ

تر ست از وی در زر و نقره و زهد کردن در سرداری سخت تر ست از زهد

فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ لِأَنَّكَ تَبْذُلُ لَهُمَا فِي طَلَبِ الرِّيَاسَةِ

در زر و نقره زیرا که بدرستی تو خرچ میکنی زر و نقره را در خواهش سرداری

وَقَالَ أَبُو سُلَيْمَانَ الدَّارَانِيُّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ الْوَرَعُ أَوَّلُ

و گفت سلیمان دارانی رض پرهیزگاری اول

الزهد كما أن القناعة طرف الرضاء وقال أبو عثمان
زهد است چنانچه قناعت کردن نهایت [illegible] رضا و گفت ابو عثمان

رحمة الله عليه ثواب الورع خفة الحساب وقال يحيى بن
پاداش پرهیزگاری سبکی حساب ست و گفت یحیی

معاذ الرازي رحمه الله الورع الوقوف على حد العلم من
معاذ [illegible] پرهیزگاری ایستادن بر مرتبه علم ست

غير تأويل وقال ابن الجلاء رحمه الله من لم يصحبه الورع
بغیر تاویل ساختن و گفت ابن جلا [illegible] کسیکه همراه نیست او را پرهیزگاری

في فقره أكل الحرام النص وقال يونس بن عبيد الله الورع
در درویشی خورد حرام آشکارا را و گفت یونس [illegible] پرهیزگاری

الخروج من كل شبهة ومحاسبة النفس مع كل طرفة قال
برآمدنست از هر شبهه و حساب کردن نفس را از هر چشم زدن گفت

سفيان الثوري رحمه الله ما رأيت أسهل من الورع كل ما حاك
سفیان ثوری [illegible] ندیدم آسان تر از پرهیزگاری هر چیزیکه خراشیده

في نفسك كرهته وهو قول النبي صلى الله عليه وسلم الإثم ما حاك في
در دل تو گذاشتیم اورا و آن قول پیغمبر ست [illegible] گناه چیزیست که خراشیده

صدرك وكرهت أن يطلع عليه الناس وهو إذا لم ينشرح
دل تو و مکروه داری تو آنکه خبردار شود بروی آدمی و آن خراشیدن [illegible] فراخ نشود

الصدر به وكان في قلبك منه شيء وكذلك قوله صلى الله عليه وسلم
سینه بآن و بوده است در دل تو از آن چیزی و همچنین ست فرموده پیغمبر

الإثم حواز القلوب يعني ما حز في صدرك وحاك ولم يطمئن
گناه [illegible] مراد [illegible] در سینه تو و خراشیده و قرار نگرفت

عليه القلب فاجتنبه ومنه الحديث إياكم والحكاكات
بروی دل پس پرهیز از او و ازین ست حدیث [illegible] دور دارید شما خود را از خراشیدها

فإنها المأثم وقوله صلى الله عليه وسلم دع ما يريبك إلى ما لا يريبك وقال
پس بدرستیکه آن گناه ست و گفته پیغمبر [illegible] بگذار چیزی را که در گمان [illegible] و قصد کن بسوی چیزی

معروف الكرخي رض احفظ لسانك من المدح كما تحفظ من
معروف کرخی [illegible] نگهدار زبان خود را از ستودن چنانچه نگه میداری از

الذم وقال بشر بن الحارث رض أشد الأعمال ثلثة الجود في
نکوهش و گفت بشر [illegible] سخت ترین اعمال سه چیز ست بخشش در

الْقِلَّةِ وَالْوَرَعُ فِي الْخَلْوَةِ وَكَلِمَةُ حَقٍّ عِنْدَ مَنْ يُخَافُ وَيُرْجَى

کے و پرہیزگارے در تنہائے و راست گفتن نزد کسیکہ ازو ترسیدہ شود و امید داشتہ شود

وَقِيلَ جَاءَتْ اُخْتُ بِشْرِ بْنِ الْحَارِثِ الْحَافِي اِلَى الْاِمَامِ اَحْمَدَ بْنِ

و گفتہ شدہ ست آمد خواہر بشر حافی رح بسوئے امام احمد

حَنْبَلٍ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا وَقَالَتْ يَا اِمَامُ اِنَّا نَغْزِلُ عَلٰى سُطُوحِنَا

حنبل رح و گفت یا امام ما ریسیم بر پشت بامہا

ثُمَّ يَمُرُّ بِنَا مَشَاعِلُ الظَّاهِرِيَّةِ وَيَقَعُ الشُّعَاعُ عَلَيْنَا اَيَجُوزُ لَنَا الْغَزْلُ

پس میگذرد بما مشعلہاے ظاہریہ و می افتد روشنائے بر ما پس روا است ما را ریسیدن

فِي شُعَاعِهَا فَقَالَ مَنْ اَنْتِ عَافَاكِ اللّٰهُ قَالَتْ اَنَا اُخْتُ بِشْرِ بْنِ

در روشنائی آن پس گفت امام آن زن را کیستی تو بخشد ترا خدا ایشان گفت من خواہر بشر حافی ام

الْحَارِثِ فَبَكَى الْاِمَامُ اَحْمَدُ رض وَقَالَ مِنْ بَيْتِكُمْ يَخْرُجُ الْوَرَعُ لَا

پس گریست امام احمد و گفت امام از خانہ شما مے برآید پرہیزگارے

تَغْزِلِي فِي شُعَاعِهَا وَقَالَ عَلِيٌّ الْعَطَّارُ رض مَرَرْتُ بِالْبَصْرَةِ فِي بَعْضِ

مریس در روشنائے آن و گفت علی عطار رض گذشتم در بصرہ در بعضی

الشَّوَارِعِ وَاِذَا مَشَائِخُ قُعُودٌ وَصِبْيَانٌ يَلْعَبُونَ فَقُلْتُ اَلَا

کوچہا ناگاہ پیران نشستہ اند و خوردان بازی میکنند پس گفتم من کودکان را آیا

تَسْتَحْيُونَ مِنْ هٰؤُلَاءِ الْمَشَائِخِ فَقَالَ صَبِيٌّ مِنْ بَيْنِهِمْ هٰؤُلَاءِ

شرم نمیکنید از آن پیران پس گفت مرا یکے از کودکان کہ آن

الْمَشَائِخُ قَلَّ وَرَعُهُمْ فَقَلَّتْ هَيْبَتُهُمْ وَقِيلَ اَنَّ مَالِكَ بْنَ

پیران کم ست پرہیزگارے شان پس کمست ترس آن و گفتہ شدہ ست بدرستی مالک

دِينَارٍ رض مَكَثَ بِالْبَصْرَةِ اَرْبَعِينَ سَنَةً فَلَمْ يَصِحَّ لَهُ اَنْ يَاْكُلَ

دینار رح درنگ کرد در بصرہ چہل سال پس درست نشد مر او را اینکہ بخورد

مِنْ تَمْرِ الْبَصْرَةِ وَلَا رُطَبِهَا حَتّٰى مَاتَ وَلَمْ يَذُقْهُ وَكَانَ اِذَا انْقَضَى

از میوہ آن و نہ از خرماے آن تا آنکہ مرد و نچشید آنرا و بود مالک چون بگذشت

وَقْتُ الرُّطَبِ قَالَ يَا اَهْلَ الْبَصْرَةِ هٰذَا بَطْنِي مَا نَقَصَ مِنْهُ شَيْءٌ

موسم خرما میگفت ای اہل بصرہ این شکم من نکاہید ازو چیزے

وَلَا زَادَ فِيكُمْ شَيْئًا وَقِيلَ لِاِبْرَاهِيمَ بْنِ اَدْهَمَ رض اَلَا تَشْرَبُ مِنْ

و نہ افزود در شما چیزے و گفتہ شدہ ست مر ابراہیم ادہم را آیا نمی نوشے از

مَاءِ زَمْزَمَ فَقَالَ لَوْ كَانَ لِي دَلْوٌ لَشَرِبْتُ وَقِيلَ كَانَ الْحَارِثُ

آب زمزم پس گفت اگر میبود مرا دلو ہر آئینہ مینوشیدم و گفتہ شدہ ست کہ بود حارث

٣٥٢

المحاسبي رض عنه اذا مد يده الى طعام فيه شبهة ضرب على
محاسبی رض وقتی که دراز کرد دست خود را بسوی طعام و میبود در آن طعام شبهه می جنبید بر

راس اصبعه عرق فيعلم انه غير حلال وقيل ان بشر الحافي
سوی سر انگشت او رگ پس میدانست اینکه حلال نیست و گفته شده است بدرستی که بشر حافی

رحمه الله كان اذا قدم بين يديه طعام فيه شبهة لا تمتد
بود چون پیش آورده میشد میان دو دست او طعام که در وی شبهه است دراز نمیشد

اليه يده وقيل ان ام ابي يزيد البسطامي رض كانت اذا مدت
بسوی او دستش و گفته شده است که مادر ابا یزید بسطامی بود چون دراز میکرد

يدها الى طعام فيه شبهة تباعد عنها لكونها حاملة بابي
دست خود بسوی طعام که در وی شبهه است دور میشد طعام در هنگام بودن از آن حامله با بایزید

يزيد فلم تمد يدها اليه وكان بعضهم اذا قدم اليه طعام
پس دراز نمیگشت دست او سوی او و بود بعض ایشان چون پیش کرده میشد سوی او طعام

فيه شبهة فاحت منه رائحة منكرة فيعلم من ذلك فامتنع
که در آن شبهه است پراگنده میشد از وی بوی بد پس میدانست پس باز میماند

من اكله وقيل عن بعضهم انه كان اذا وضع في فيه لقمة
از خوردن او و گفته شده است از بعض ایشان بدرستی چون می نهاد در دهن خود نواله

من طعام فيه شبهة لم تمتنع فتصير كالرمل في فمه
از طعامی که در وی شبهه است نمی خائید پس میگشت همچون ریگ در دهن او

وانما فعل الله تعالى لهم ذلك تخفيفا ورحمة وشفقة
و جز این نیست که کرده است خدای تعالی ایشان را از جهت سبکی و رحمت و مهربانی و شفقت

وحمية لهم لما صفوا اللقم واجتهدوا في طلب الحلال وترك
و نگهبانی مر ایشان را هرگاه که صاف کردند نوالها و کوشیدند در خواستن حلال و گذاشتن

الحرام والشبهة حماهم الله تعالى عما يكرهونه من المطاعم
حرام و شبهه نگهداشت ایشان را خدای تعالی از چیزی که میدانند آن را از خورشها

فذب عنهم في معرفة ذلك وكفاهم مؤنة التفتيش والتنقير
پس دور کرد خدای از ایشان در شناختن آن و بسنده شد ایشان را مشقت جستن و کاوش کردن

عن بائع الطعام وكسبه ومعيشته وعن الثمن الذي اشترى
از فروشنده طعام و کسب و معیشت و بهایی که خریده است

به واصله وتحصيله من وجه الحلال فجعل ذلك علامة
آن و از اصل آن و پیدا کردن آن طعام از جهت حلال پس گردانید خدای این چیز را نشانه

٣٥٣ ... التنقير عن الامر البحث عنه ١٢ صحاح ... والله اعلم بالصواب

عِندَهُم في أيّ وَقتٍ رَأوها كَفّوا أيدِيَهُم عَن تَناوُلِ الطَّعامِ

نزد ایشان در هر وقت که دیدند آن نشانها را باز داشتند دست خود از خوردن طعام

فَلِذا لَم يَرَوها تَناوَلُوهُ هذا في حَقِّ هؤلاءِ السّادَةِ الكِرامِ الّذينَ

و چون نمی بینند آن نشانها را میخورند و این نشانها در حق آن پیشوایان بزرگ است که

سَبَقَت إلَيهِمُ العِنايَةُ وَعَمَّتهُمُ الرِّعايَةُ وَأمّا الحَلالُ في

پیش شده اند مر ایشان را عنایت خدا و در گرفته است ایشان را رعایت خدا و اما حلال در

حَقِّ العَوامِّ مِنَ المُؤمِنينَ فَكُلُّ ما لا يَكونُ لِلخَلقِ فيهِ تَبِعَةٌ وَلا

حق عوام از مسلمانان پس هر چیزیست که نباشد مر خلق را در او حق و نه

لِلشَّرعِ عَلَيهِ مُطالَبَةٌ كَما قالَ سَهلُ بنُ عَبدِ اللهِ التُّستَريُّ رَحِمَهُ اللهُ

شرع را بر او گرفت و گیر چنانچه گفت سهل تستری رح

تَعالى حينَ سُئِلَ عَنِ الحَلالِ قالَ الحَلالُ هُوَ الّذي لا يُعصى

وقتیکه پرسیده شد از حلال گفت حلال آنست که نافرمانی کرده نشود

اللهُ فيهِ وَقالَ مَرَّةً أُخرى الحَلالُ الصّافي الّذي لا يُنسى اللهُ فيهِ

خدای را در او و گفت سهل بار دیگر حلال صافی آنست که فراموش کرده نشود خدا را در او

فَالحَلالُ حَلالٌ بِحُكمٍ لا حَلالٌ عَينٍ إذ لَو كانَ حَلالٌ عَينٍ لَم يَحِلَّ

پس حلال حلال است بحکم خدا نه حلال بجود از جهت آنکه اگر میبود حلال بجود هر آینه حلال نمیشد

لِأحَدٍ أكلُ المَيتَةِ وَلا إذا اشتَرى الشُّرطيُّ بِمالِهِ الحَرامِ طَعامًا

هر یکے را خوردن مرده و نه وقتیکه خرید داروغه بمال خود که حرام است طعام

حَلالًا ثُمَّ رَجَعَ فَاستَقالَ البَيعَ فَرَجَعَ الطَّعامُ إلى يَدِ مالِكِهِ الأوَّلِ

حلال را پس باز گردانید بیع را و باز گشت طعام بدست مالک اول

أن لا يَجوزَ أكلُهُ لِلمُتَوَرِّعِ المُؤمِنِ لِأنَّهُ قَد تَخَلَّلَ بَينَهُما حالَةٌ

اینکه روا نباشد خوردن آن طعام مر پرهیزگار مومن را زیرا که در میان تحقیق درآمده است میان ایشان

يَحرُمُ أكلُهُ فيها وَهُوَ حُصولُهُ في يَدِ الشُّرطيِّ فَلَمّا اتَّفَقَ المُسلِمونَ

حرام میشود خوردن آن طعام در آن وقت و آن وقت پیدا آمدن طعام است در دست داروغه خرنده پس هرگاه

عَلى جَوازِ أكلِ هذا الطَّعامِ الّذي حَصَلَ في مِلكِ الشُّرطيِّ المُشتَري

روا بودن خوردن این طعام که پیدا شده در ملک داروغه خرنده

بِمالِهِ الحَرامِ الّذي يَحرُمُ أكلُهُ عِندَ جَميعِ المُسلِمينَ عَلِمتَ أنَّ

بمال حرام خویش که حرام است خوردن آن نزد همه مسلمانان دانسته شد که در بستی

الحَلالُ وَالحَرامُ ما كانَ الشَّرعُ حَكَمَ بِهِ لا نَفسُ العَينِ لِأنَّ ذلِكَ

حلال و حرام چیزیست که بوده است که شرع حکم کرده است بآن نه حلال و حرام بذات خود زیرا که حلال

طعام الأنبياء كما جاء به في الحديث أن النبي صلى الله عليه وسلم سمع

خود طعام پیغمبران است چنانچه آمده است در حدیث شریف بدرستی نبی ﷺ شنید

رجلاً يقول اللهم ارزقني الحلال المطلق فقال له صلى الله عليه وسلم

مردی را که میگفت ای بار خدای روزی کن مرا حلال پاک پس گفت مر او را پیغمبر ﷺ

ذلك رزق الأنبياء إسأل الله رزقاً لا يعذبك عليه وكذلك

آن روزی پیغمبران است بلکه بخواه از خدای تعالی روزی که عذاب نکند ترا بر آن و همچنین

في الشرع من اتجر من أهل الذمة واليهود والنصارى والمجوس

در شرع است کسی که سوداگری کرد از کافران ذمی که یهود و انصاری و مجوس اند

في المحرمات من الخمر والخنزير وليناهم بيعها وأخذنا منهم

در چیزهای حرام از شراب و خوک والی میکردیم ایشان را بفروختن آنها پس میگیریم از ایشان

العشر من أثمانها وروي ذلك عن عمر بن الخطاب رض فقال

ده یک حصه از بهای آنها و روایت کرده شده است از عمر خطاب پس گفت

ولّوهم بيعها وخذوا العشر من أثمانها فإذا أخذ العشر منهم

والی کنید ایشان را بفروختن آنها و بگیرید ده یک حصه بهای آنها از آنها پس وقتیکه گرفته میشود دهم حصه از ایشان

فما يصنع به أليس ينتفع به المسلمون فلو كان الحلال الحلال

پس چه کرده میشود بآن آیا نمیگیرند نفع بآن عشر مسلمانان پس اگر میبود حلال حلال

العين لما جاز أخذ ذلك لأن الخمر والخنزير وثمنها حرام و

بذات خود پس هر آئینه روا نمیشد گرفتن آن عشر زیرا که شراب و خوک و بهای ایشان حرام است و

أحل ذلك لدخول اليد والعقد كما قيل بين الحلال والحرام يد

حلال گردانیده شد آنرا از جهت درآمدن دست و عقد بیع چنانچه گفته شده است فرق میان حلال و حرام دست

فمن أخذ الشرع في يده مصباحاً فأخذ به وأعطى به ولم يتأول

پس کسی که گرفت شرع را در دست خود چراغ پس گرفت به شرع و داد بآن و تغیر نداد

فيه ولم يخرج عنه فأخذ ما أذن له الشرع وأعطى ما أذن

در شرع و نبرآمد از آن پس گرفت چیزیکه فرمود مر او را شرع و داد چیزیکه فرموده بود

له الشرع فيه وصار جميع تصرفاته بالشرع أكل الحلال

مر او را شرع در آنچه و گشت همه تصرفات او بشرع خوردن حلال را

بالشرع وليس عليه طلب الحلال المطلق والعين إذ ذاك لا

بشرع و نیست واجب بر او خواستن حلال پاک و حلال بذات خود زیرا که آن

يكاد يدرك إلا أن يشاء الله أن يكرم به بعض أوليائه وأصفيائه

نزدیک نیست که دریافته شود مگر آنکه میخواهد خدای اینکه کرم کند بآن بعض دوستان خود را و برگزیدهای خود را

۳۵۵

منتخب اللغات ... من حيث ... والله اعلم بالصواب ۱۲

وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَسِيرٍ فَالنَّاسُ فِي الطَّعَامِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرُبٍ

ونيست آن بر خدا دشوار پس مردم در طعام سه گونه اند

مُتَّقٍ وَوَلِيٌّ وَبَدَلٌ عَارِفٌ فَحَلَالُ الْمُتَّقِي مَا لَيْسَ لِلْخَلْقِ عَلَيْهِ

يكے پرهيزگار است و يكے ولے و يكے بدل عارف است پس حلال پرهيزگار چيزيست كه نيست مر خلق را دروے

تَبِعَةٌ وَلَا لِلشَّرْعِ عَلَيْهِ مُطَالَبَةٌ وَطَعَامُ الْوَلِيِّ الْحَقِّ الَّذِي هُوَ

حق ونه شرع را برو خواهش وطعام ولے محقق كه پرهيزگار است

الزَّاهِدُ زَائِلُ الْهَوَىٰ مَا لَيْسَ فِيهِ الْهَوَىٰ بَلْ هُوَ مُجَرَّدٌ بِأَمْرِهِ وَطَعَامُ

دور شده است از هواے نفس چيزيست كه نيست درو هواے نفس بلكه آن محض فرموده خدا است و طعام

الْبَدَلِ الَّذِي هُوَ الْعَارِفُ الْمَفْعُولُ فِيهِ زَائِلُ الْإِرَادَةِ كُرِهَ

بدل كه او دانا است وكار كرده شده است درو دور شونده است خواهش او وكو ...

الْقَدَرُ مَا لَمْ تَكُنْ لَهُ فِيهِ هِمَّةٌ وَلَا إِرَادَةٌ بَلْ فَضْلٌ كُلُّهُ مِنَ اللّٰهِ

تقدير الٰهي است كه نبوده است درو قصد وخواهش بلكه فضل است همه اورا از خداے

عَزَّ وَجَلَّ يَرْزُقُهُ وَيُدَلِّلُهُ وَيُرَبِّيهِ بِقُدْرَتِهِ الشَّامِلَةِ وَمِنَّتِهِ

روزے ميدهد اورا و رهبرے ميكند و تربيت ميكند اورا بقدرت خود كه در گيرنده است بنعمت خود

الْعَامَّةِ وَمَشِيئَتِهِ النَّافِذَةِ كَالطِّفْلِ الرَّضِيعِ فِي حِجْرِ أُمِّهِ ٣٥٦

كه عام است وبخواهش او كه رونده است چنانچه بچه شير خواره در كنار مادر

الشَّفِيقَةِ فَمَا لَمْ يَتَحَقَّقْ لَهُ الْمَقَامُ الْأَوَّلُ لَا يَصِلُ إِلَى الْمَقَامِ

مهربان است پس تا آنكه درست نميشد مراورا مرتبه اول نميرسد بسوے مرتبه

الثَّانِي وَمَا لَمْ يَتَحَقَّقْ لَهُ الْمَقَامُ الثَّانِي لَا يَصِلُ إِلَى الْمَقَامِ الثَّالِثِ

دوم و تا پيدا نشد مراورا مرتبه دوم نميرسد بسوے مرتبه سوم

فَطَعَامُ الْمُتَّقِي شُبْهَةٌ فِي حَقِّ زَائِلِ الْهَوَىٰ وَطَعَامُ زَائِلِ الْهَوَىٰ شُبْهَةٌ

پس طعام پرهيزگار شبه است در حق آنكه دور شونده است هواے نفس وطعام دور شده هوا شبه است

فِي حَقِّ زَائِلِ الْإِرَادَةِ وَالْهِمَّةِ كَمَا قِيلَ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ حَسَنَاتُ

در حق دور شده خواهش و قصد چنانچه گفته شده بدیهاے نزديكان نيكهاے

الْأَبْرَارِ فَطَعَامُ الشَّيْخِ مُبَاحٌ لِلْمُرِيدِ وَطَعَامُ الْمُرِيدِ حَرَامٌ فِي حَقِّ

نيكوكاران است پس طعام شيخ مباح است براے مريد وطعام مريد حرام است در حق

الشَّيْخِ لِصَفَاءِ حَالَتِهِ وَنَزَاهَةِ رُتْبَتِهِ وَعُلُوِّ مَنْزِلَتِهِ وَقُرْبِهِ مِنْ

شيخ از جهت صاف بودن حال او و پاك بودن مرتبه او و بلند بودن جاے او و نزديك بودن او از

رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنْ دَقَائِقِ الْوَرَعِ مَا نُقِلَ عَنْ كَهْمَشٍ أَنَّهُ قَالَ أَذْنَبْتُ

حق واز باريكهاے پرهيزگارے چيزيست كه نقل كرده شده است از كهمش آنكه گفت گناه كردم

طعام

۳۵۷

ذَنْبًا وَأَنَا أَبْكِي عَلَيْهِ مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَذٰلِكَ أَنَّهُ زَارَنِي

گناہی وپس گریہ میکنم برو مدت چہل سال وآن این است کہ زیارت کرد مرا

أَخٌ لِي فَاشْتَرَيْتُ بِدَانِقٍ سَمَكَةً مَشْوِيَّةً فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَكْلِهَا

برادر من پس خریدم بیک دانق یعنی سدس درہم ماہی بریان را پس چون فارغ شد از خوردن آن

أَخَذْتُ قِطْعَةَ طِينٍ مِنْ جِدَارِ جَارٍ لِي حَتَّى غَسَلَ يَدَهُ وَلَمْ أَسْتَحِلَّ

گرفتم پارچہ خاک را از دیوار ہمسایہ خود تا بشست دست خود را و درخواست نکردم آنرا

لَهُ وَقِيلَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِي بَيْتٍ بِكِرَاءٍ فَكَتَبَ رُقْعَةً وَأَرَادَ

وگفته شده است بدرستی مردے بود درخانہ بکرایہ پس نوشت رقعہ را وخواست اینکہ

أَنْ يُتَرِّبَهَا مِنْ جِدَارِ الْبَيْتِ فَخَطَرَ بِبَالِهِ أَنَّ الْبَيْتَ بِالْكِرَاءِ

آلودہ کند اورا از دیوار خانہ پس گذشت بدل اینکہ خانہ کرایہ است

ثُمَّ إِنَّهُ خَطَرَ بِبَالِهِ أَنْ لَا خَطَرَ لِهٰذَا فَتَرَّبَ الْكِتَابَ فَسَمِعَ هَاتِفًا

پس گذشت بدل او کہ نیست خطر مر آنرا پس خاک آلودہ ساخت کتابہ را پس شنید

يَقُولُ سَيَعْلَمُ الْمُسْتَخِفُّ بِالتُّرَابِ مَا يَلْقَى غَدًا مِنْ طُولِ الْحِسَابِ

کہ میگفت زود بدانستہ خواہد دانست سبک دانندہ خاک را چیزے کہ مے بیند از آنرا فردا از درازی حساب

وَرُئِيَ عُتْبَةُ الْغُلَامِ يَتَصَبَّبُ عَرَقًا فِي الشِّتَاءِ فَقِيلَ لَهُ فِي

ودیدہ شد عتبہ را کہ میریزد خوئے او را در زمستان پس گفتہ شد مر او را در

ذٰلِكَ فَقَالَ إِنَّهُ مَكَانٌ عَصَيْتُ فِيهِ رَبِّي فَسُئِلَ عَنْهُ فَقَالَ

این سلہ پس گفت عتبہ بدرستی آن جائے است نافرمانی کردہ ام بروردگار را پس پرسیدہ شد آنرا

كَشَطْتُ مِنْ هٰذَا الْجِدَارِ قِطْعَةَ طِينٍ غَسَلَ الضَّيْفُ لِي يَدَهُ بِهَا

عتبہ برکندم ازین دیوار پارچہ خاک برائے مہمان خود شست دست خود با آن خاک

وَلَمْ أَسْتَحِلَّ صَاحِبَهُ وَقِيلَ إِنَّ الْإِمَامَ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ رَحِمَهُ اللّٰهُ

ودرخواست نکردم خداوند آنرا وگفتہ شدہ است بدرستی امام احمد حنبل رح

رَهَنَ سَطْلًا لَهُ عِنْدَ بَقَّالٍ بِمَكَّةَ فَلَمَّا أَرَادَ فَكَّهُ أَخْرَجَ

گرو داشت طشت خود را نزد بقال در مکہ پس ہرگاہ کہ خواست خلاص کردن برآورد

الْبَقَّالُ إِلَيْهِ سَطْلَيْنِ وَقَالَ خُذْ أَيَّهُمَا لَكَ فَقَالَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ

بقال بسوئے امام دو طشت وگفت بگیر ہر کدامے ازین دو کہ مر تراست پس گفت امام

أَشْكَلَ عَلَيَّ سَطْلِي فَهُوَ لَكَ وَالدَّرَاهِمُ لَكَ فَقَالَ الْبَقَّالُ سَطْلُكَ

پوشیدہ است بر من طشت من و دراہم مر تراست پس گفت بقال طشت تو

هٰذَا وَإِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أُجَرِّبَكَ فَقَالَ لَا آخُذُهُ وَمَضَى وَتَرَكَ

این است وجز این نیست کہ خواستم آنکہ آزمایم ترا پس گفت امام نمیگیرم طشت را وبگذاشت طشت را

٣٥٨

السطل عنده وقيل ان رابعة العدوية رحمة الله عليها خاطت

طشت را نزد بقال و گفته شده است که رابعه عدویه رح دوخت

شقا في قميصها في ضوء مشعلة سلطانية ففقدت قلبها

پاره که راکه بود در پیراهن او در روشنی مشعله سلطانیه پس گم کرد رابعه دل خود را

زمانا حتى تذكرت ذلك فشقت قميصها فوجدت قلبها و

چندی تا آنکه یاد کرد و دوختن را پس درید پیراهن خود را پس یافت دل خود را و

رأى سفيان الثوري رح في المنام وله جناحان يطير بهما في الجنة

دید سفیان ثوری را در خواب و حالیکه مر او را دو بال است که میپرد بآنها در بهشت

من شجرة الى شجرة فقيل له بم نلت هذا قال بالورع وكان

از درختی بسوی درختی پس گفته شد او را بچه رسیدی باین گفت به پرهیزگاری و بود

حسان بن ابي سنان لا ينام مضطجعا ولا يأكل سمينا

حسان که خواب نمیکرد بر پهلو و نمیخورد چرب

ولا يشرب باردا ستين سنة فرئي في المنام بعد ما مات

و نمی نوشید سرد مدت شصت سال پس دیده شد در خواب پس از آنکه مرد

فقيل له ما فعل الله بك قال خيرا الا اني محبوس عن الجنة

پس گفته شد مر او را چه کرد خدا بتو گفت نیکو مگر آنکه من در بندم از بهشت

بابرة استعرتها فلم اردها وكان لعبد الرحمن بن زيد غلام الواحد

بواسطه سوزن که عاریت گرفته بودم و باز نداده بودم مر عبد الواحد را غلامی

خدمه سنين وتعبد اربعين سنة وكان في ابتداء امره

که خدمت کرده بود مر او را چند سال و عبادت کرده بود چهل سال و بود در ابتدای کار

كيالا فلما مات رئي في المنام فقيل له ما فعل الله بك قال

پیمانه کننده غله پس هرگاه مرد غلام دیده شد در خواب پس گفته شد او را چه کرد خدای تعالی بتو گفت

خيرا غير اني محبوس عن الجنة وقد اخرج علي من غبار

نیکو لیکن آنکه بند کرده شدم از بهشت و تحقیق بر آورده شده است بر من از گرد

القفيز اربعين قفيزا ومر عيسى عليه السلام بمقبرة فنادى

پیمانه چهل پیمانه و گذشت عیسی ع بگورستان پس فریاد

رجلا منهم فاحياه الله تعالى فقال من انت فقال كنت حمالا

مردی را از ایشان پس زنده ساخت خدای تعالی او را پس گفت که تو گفت بودم بارکش

انقل للناس فنقلت يوما لانسان حطبا فكسرت منه خلالا

که میبردم آدمیان را پس بردم روزی برای مردی هیمه را پس شکستم از او چوبی را

٣٥٩

تحللت به فانا مطالب منه منت فصل ولا يتم الورع

حلال کردم بآن پس من طلب کرده شده ام بآن از آن هنگام کرموده ام و درست نیست پرهیزگاری

إلا أن يرى عشرة أشياء فريضة على نفسه أولها حفظ

مگر آنکه ببیند ده چیز فریضه بر نفس خود نخستین آنها نگاه داشتن

اللسان من الغيبة لقوله تعالى ولا يغتب بعضكم بعضا

زبان است از غیبت از جهت فرموده خدای تعالی که غیبت نکند بعضی از شما بعضی را

والثاني الاجتناب عن سوء الظن لقوله تعالى اجتنبوا

و دوم پرهیز کردن از بدگمانی است پرهیز کنید

كثيرا من الظن إن بعض الظن إثم ولقوله صلى الله عليه وسلم إياكم

بسیار از گمان بد بدرستی گمان بد گناه است و از جهت فرموده پیغمبر م دور باشید

والظن فإنه أكذب الحديث والثالث الاجتناب عن السخرية

از گمان بد پس بدرستیکه گمان بد دروغ ترین سخنان است و سوم پرهیز کردن از مسخره کردن است

لقوله تعالى لا يسخر قوم من قوم والرابع غض البصر عن

از جهت قول خدای تعالی مسخره نکند گروهی از گروهی و چهارم پوشیدن چشم است از

المحارم لقوله تعالى قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم

حرامها از جهت قول خدای بگو ای محمد مر مسلمانانرا بپوشید پاره ای چشمهای خود

والخامس صدق اللسان لقوله تعالى وإذا قلتم فاعدلوا

و پنجم راستی زبان است از جهت قول خدای تعالی و چون سخن بگوئید پس راستی کنید

يعني فاصدقوا والسادس أن يعرف منة الله تعالى عليه

یعنی راست بگوئید و ششم آنکه بداند منت خدای را بر خود

لكيلا يعجب بنفسه لقوله تعالى بل الله يمن عليكم أن

تا شگفت نکند بر خود از جهت قول خدای تعالی بلکه خدای تعالی منت می نهد بر شما که

هداكم للإيمان والسابع أن ينفق ماله في الحق ولا ينفقه

که راه نمود شما را برای ایمان و هفتم آنکه خرج کند مال خود را در راه حق و نه خرج کند

في الباطل لقوله تعالى والذين إذا أنفقوا لم يسرفوا ولم

آنرا در باطل از جهت قول خدای تعالی و آنانکه هرگاه خرج کنند اسراف نمیکنند

يقتروا يعني لم ينفقوا في المعصية ولم يمنعوا من الطاعة

و تنگ دستی نمیکنند یعنی خرج نمیکنند در گناه و باز نمیدارند از طاعت

والثامن أن لا يطلب لنفسه العلو والكبر لقوله تعالى

و هشتم آنکه نخواهد برای خود بلندی و بزرگی از جهت قول خدا

من المجتهد والمقلد في الاحكام والمطلق في المشتبهات ولاجل التحرز من سوء الظن فان في احوال الغير خاصة ومعنى كونه اكذب الحديث مع ان الكذب خلاف الواقع فلا يقبل النقص وحده وان الظن اكثر كذبا وان اثم

تِلْكَ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِيْنَ لَا يُرِيْدُوْنَ عُلُوًّا فِي الْاَرْضِ

آن سرائے آخرت یعنی بہشت میگردانیم مرکسانے را کہ نمیخواہند سر فرازے در زمین

وَلَا فَسَادًا وَالتَّاسِعُ الْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلٰوتِ الْخَمْسِ فِيْ مَوَاقِيْتِهَا

ونہ بدے و نہم نگہبانے کردن بر نمازہائے پنجگانہ در وقتہائے آن

بِرُكُوْعِهَا وَسُجُوْدِهَا لِقَوْلِهٖ تَعَالٰى حَافِظُوْا عَلَى الصَّلٰوتِ وَالصَّلٰوةِ

بارکوع و سجود از جہت قول خدائے تعالیٰ نگہدارید نمازہا را خاصہ نماز

الْوُسْطٰى وَقُوْمُوْا لِلّٰهِ قَانِتِيْنَ وَالْعَاشِرُ الْاِسْتِقَامَةُ عَلَى السُّنَّةِ

میانہ یعنی عصر و استادہ شوید برائے خدا در حال کہ عبادت کنندہ اند و دہم استوار بودن براہ پیغمبر

وَالْجَمَاعَةِ لِقَوْلِهٖ تَعَالٰى وَاَنَّ هٰذَا صِرَاطِيْ مُسْتَقِيْمًا فَاتَّبِعُوْهُ

و جماعہ مسلمانان از جہت قول خدائے تعالیٰ بدرستی این راہ منست در حال کہ راست ست پس پیروی کنید

وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيْلِهٖ فَصْلٌ وَيَجُوْزُ اَنْ

و پیروی مکنید راہہا را پس پراگندہ کند شما را از راہ خدا و درست باز گشتن

يَتُوْبَ عَنْ بَعْضِ الذُّنُوْبِ دُوْنَ بَعْضٍ اِذَا لَمْ يُمْكِنْهُ التَّوْبَةُ

از پارہ گناہان نہ از پارہ گناہ چون نتواند باز گشت کردن

عَنْ جَمِيْعِهَا فِيْ حَالَةٍ وَّاحِدَةٍ مِثْلُ اَنْ يَتُوْبَ عَنِ الْكَبَائِرِ دُوْنَ

از ہمہ گناہان در یکوقت مانند آنکہ بازگشت کند از گناہان بزرگ نہ از

الصَّغَائِرِ لِعِلْمِهٖ اَنَّ الْكَبَائِرَ اَعْظَمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَاَجْلَبُ

گناہان خورد از جہت دانستن او آنکہ کبائر بزرگست نزد خدا و باشکوہ اند و کشندہ

بِسَخَطِهٖ وَمَقْتِهٖ وَالصَّغَائِرُ دُوْنَهَا فِي الرُّتْبَةِ اِذْ هِيَ اَقْرَبُ

مر غضب خدائے را و دشمنے او را و گناہان صغیرہ فرود اند از کبیرہ در مرتبہ از جہت آنکہ آن صغیرہ

اِلٰى تَطَرُّقِ الْعَفْوِ اِلَيْهَا فَلَا يَسْتَحِيْلُ اَنْ يَتُوْبَ عَنِ الْاَعْظَمِ

بسوئے راہ یافتن بخشش خدا بسوئے آنہا پس محال نیست آنکہ بازگشت کند از گناہ بزرگ

ثُمَّ اِذَا قَوِيَ الْاِيْمَانُ وَالْيَقِيْنُ فِيْ قَلْبِهٖ وَظَهَرَتْ اَنْوَارُ الْهِدَايَةِ

پس ترک چون قوت میگیرد ایمان و یقین در دل او و ہویدا میشود نور ہدایت

وَانْشَرَحَ صَدْرُهٗ لِلْاِنَابَةِ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى تَرَكَ حِيْنَئِذٍ جَمِيْعَ

و کشادہ میشود سینہ او از برائے بازگشت بسوئے خدا میگزارد آن ہنگام ہمہ

الصَّغَائِرِ وَدَقَائِقِ الزَّلَّاتِ وَالشِّرْكِ الْخَفِيِّ وَذُنُوْبِ الْقُلُوْبِ

گناہ صغیرہ را و باریکیہائے گناہان و شرک پنہان و گناہ دل را

اَجْمَعَ وَمَعَاصِيْ الْحَالَاتِ وَالْمَقَامَاتِ بَعْدَ ذٰلِكَ كُلَّمَا رَفَعَ

ہمہ و گناہہائے حالہائے و مقامہا را پس ازان ہمہ [illegible]

إلى حالةٍ ومقامٍ كان هنالك ما يأتي وما يذر من أمرٍ ونهيٍ يعرفه

بسوی حالتی و مقامی که بود آنجا چیزی که میآرد و میگذارد امر و نهی شناسد این

كلُّ ذائقٍ لهذا الأمر وسالكٌ لهذه الطريقة ومخالطٌ لأهلها

هر چشنده مر این حالت را و رونده این راه را و آمیزنده مر اهل آن حال را

فلا يأخذ الناس في أول وهلةٍ بما هو منتهى الأمر إنما بعثتم

پس نگیرد مردم را در نخست کار بچیزی که او نهایت کار است جز این نیست که فرستاده شده

ميسرين ولم تبعثوا معسرين ولا منفرين إن هذا الدين

آسان کنندگان و نفرستاده شده اید دشوار کنندگان و نه کسی را رانده بدرستی که این دین

متينٌ فأوغل فيه برفقٍ فإن المنبتّ أي المنقطع لا طريقاً

استوار است پس فرود روید بنرمی پس بدرستی بریده شده نه راه رفت

سلك ولا ظهراً أبقى ومثل أن يتوب عن بعض الكبائر

و نه پشت باقی گذاشت از آنش و مانند آنکه توبه کند از بعضی کبایر

دون بعضٍ لعلمه أن بعضها أشد من البعض عند الله و

نه از بعضی از جهت دانستن او اینکه بعض اینها سخت تر است از بعض نزد خدا و

۳۶۱ أغلظ عقوبةً وأبلغ كالذي يتوب عن القتل والنهب و

سخت تر است از روی عذاب و قوی تر است چنانکه کسی که توبه میکند از کشتن و تاراج کردن و

الظلم للعباد لعلمه أن ديوان العباد لا يترك وما بينه وما

ستم کردن بر بندگان از جهت دانستن او اینکه دیوان بندگان گذاشته نمیشود و گناهیکه میان

بين الله تعالى يتسارع العفو إليه ومثل أن يتوب عن شرب

و میان خداست زود می آید بخشش بسوی او و مانند آنکه توبه میکند از نوشیدن

الخمر دون الزنا لعلمه أن الخمر مفتاح الشر فإنه إذا زال

شراب نه از زنا جهت دانستن او اینکه شراب کلید بدیست پس بدرستی چون زایل

عقله ارتكب جميع المعاصي وهو لا يشعر بها من القذف و

عقل او میکند همه گناهها را و او آگاه نیست از تهمت زنا کردن و

السبّ والكفر بالله والزنا والقتل والنصب لأن الخمر مجمع

دشنام دادن و نسبت کفر کردن بخدا و زنا کردن و کشتن و کشیده گرفتن زیراکه بدرستی شراب جمع

۱۲ المعاصي وأمها وأصلها وكمن يتوب عن صغيرةٍ أو صغائر

گناهان است و مادر آنها و بیخ آنهاست و چنانچه کسی که توبه کند از یک گناه صغیره یا بسیار

وهو مصرٌّ على كبيرةٍ مثل أن يتوب عن الغيبة أو عن النظر

و حال آنکه او دلیر است بر گناه کبیره مانند اینکه توبه میکند از غیبت کردن یا از نظر کردن

إلى المحرّم وهو مصرّ على شرب الخمر لشدة ضراوته بالخمر
بسوی حرام در حال آنکه او دلیرست بر نوشیدن خمر از جهت سختی عادت او بشراب

ولهجه بها وتعوّده لها وتسويل نفسه بأنه مداوي مرضه
واز جهت سخت حریص داشتن او بآن شراب و عادت گرفتن او مر شراب را و آراستن نفس او این را که او دوا کننده بیماری

بها وقد أمرنا باستعمال الدواء وتزيين الشيطان له ذلك و
بشراب و بتحقیق فرموده شده ایم ما بکار بردن دارو و از جهت زیبا کردن شیطان شراب را و

تحسينه وقوة شهوته فيها لما في شربها من السرور والفرح
نیکو نمودن را از جهت سخت بودن آرزو در شراب زیراکه در نوشیدن آن خرمی و شادی است

وذهاب الهموم وصحة الجسم على زعمهم وذهوله عن بوائقها
و رفتن غمها و تندرستی تن است بر گمان ایشان و از جهت فراموش کار بودن از بلاهای

وعاقبتها والغفلة عن عقوبة الله لأجلها وفساد الدين و
و آخرت آن و غافل شدن از عذاب خدا مر او را از جهت شراب از برهم شدن دین و

الدنيا بها لأنها سبب زوال العقل الذي به انتظام أمر الدين
دنیا بآن زیراکه بدمستی شراب سبب دور شدن عقل است که باو وابسته کار دین

والدنيا وإنما قلنا أنه تصح التوبة عن بعض هذه الذنوب
و دنیا است و جز این نیست که گفتیم اینکه درست است توبه کردن از پاره گناهان

دون بعض لأنه لا يخلو كل مسلم من جمع بين طاعة الله ومعصيته
نه از پاره زیراکه بدرستی خالی نیست که همه مسلمانان از جمع کردن میان فرمانبرداری کردن خدا و

في الأحوال كلها وإنما يتفاوتون في الحالات وعظم الذنوب
مر او را در حالها جز این نیست که گوناگون اند در حالها خردی و بزرگی گناهان

وصغرها على قرب أحوالهم من الله وبعدها فإذا قال الفاسق
و خردی آنها در حال آنکه بنسبت نزدیکی حالهای ایشان از خدا و دوری آن احوال پس اگر گفت فاسق

إن قهرني الشيطان بواسطة غلبة الشهوة في بعض المعاصي
اگر غلبه کرد بر من شیطان بواسطه بسیاری آرزو در بعضی گناهان

فلا ينبغي لي أن أرخي العنان وأخلع العذار بالكلية
پس نمی‌سزد مرا اینکه سست کنم لگام را و دور کنم ننگ را بتمامی

فأنمرج في المعاصي بل أجاهد فيما يخف علي من ترك بعض
پس گرد هم خود را در گناهها بلکه میکوشم در چیزی که سبک است بر من از گذاشتن بعض

المعاصي فأتركها فيكون قهري لبعض ذلك كفارة لبعض
گناهها پس میگذارم آنرا پس میباشد قهر کردن من بر نفس مر بعض گناه را دور کردن مر بعض

الباقي ولعل الله يراني اخافه في بعض معاصيه واتركها لاجله

باقی را و امیدوارم که خدا بیند مرا اگر بترسم او را در بعض گناهها و میگذارم آنها را از برای او

واجاهد نفسي وشيطاني في تركها فيعينني ويوفقني ويحول

و جنگ میکنم نفس خود را و شیطان خود را در گذاشتن آنها پس یاری کند مرا خدا و توفیق دهد مرا و پرده

بيني وبين بقية المعاصي برحمته ولو لم يكن الامر على ما قلنا

میان من و میان باقی گناهان را بمهربانی خود و اگر نه بود کار بر درستی که گفتیم

لما صحت صلوة كل فاسق ولا صومه ولا زكوته ولا حجه ولا

هر آینه درست نباشد نماز هر گناهگار و نه روزه و نه زکوة و نه حج و نه

شيء من الطاعات بان تقول له انت فاسق خارج من طاعة

هیچ چیز از بندگیها او باینکه گفته شود مر او را تو گناهگاری بیرون از فرمان

الله بفسقك تخالف لامره فعبادتك هذه لغير الله تعالى

خدا بگناه خود مخالف فرموده او پس بندگی تو مر غیر خدا راست

فان زعمت انها لله عز وجل فاترك الفسق فان امر الله فيه واحد

پس اگر گمان داری که آن بندگی خدا راست پس بگذار گناه را پس بدرستی کار خدا یکیست

ولا يتصور ان تقصد بصلاتك التقرب الى الله ما لم تتقرب

صورت نبندد اینکه میخواهی بنماز خود نزدیکی بسوی خدا تا اگر نزدیک نشوی

بترك الفسق وهذا محال لا يقال نما هذا الا بمثابة من عليه

بگذاشتن گناه و این دشوار است که گفته نشود پس نیست این مگر مانند کسیکه بر او

ديناران لرجلين وهو قادر على الاداء اليهما فادى احد

دینارست مر دو مرد را و آن توانا است بر رسانیدن بسوی ایشان پس رسانید یکی

الدينارين الى احدهما وجحد الاخر وحلف عليه مع علمه ذلك

دو دینار بسوی یکی از آن دو مرد و منکر شد دیگر را و سوگند کرد بر وی با دانستن آن دینار را [illegible]

وتحققه له فلا شك ان ذمته برئية مما ادى ومشغولة

و یقین داشتن او مر آنرا پس هیچ گمان نیست اینکه ذمه او پاک کند از چیزیکه بر رسانید و

بما جحد وابى فكذلك من اطاع الله تعالى في بعض اوامره

بچیزیکه انکار کرد و ابا آورد پس همچنین کسیکه فرمان برد مر خدا را در بعض فرموده او

مطيع له بطاعته واذا عصاه في بعض نواهيه عاص له بمعصيته

مطیع است مر او را به بندگی او و چون نافرمانی کرد در بعض فرموده اسے او گناهکار است مر او را بگناه

فهو ملي ناقص الايمان طائع بطاعته مخالف له بمخالفته

پس آن مسلمان [illegible] کم است ایمان او فرمانبردار است به بندگی خود گناهکار است بمخالفت کردن

وَهٰذَا هُوَ دَأْبُ كُلِّ مُخَلِّطٍ فِي أَمْرِ دِينِهِ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ إِلَى حَالَةٍ يَزُولُ

واین ست روش هر کسی که بهم میکند گناه و کار در دین خود تا آنکه میرسد بسوی حالیکه دور میشود

هَوَاهُ فَيَنْقَطِعُ عَنْهُ بِجَمِيعِ الْمَعَاصِي إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ أَنْ يَقْضِيَ عَلَيْهِ

خواهش او پس دور میشود از وی همه گناهها مگر کسی که خواسته است خدا اینکه حکم کند بر آن

بِهَا إِذْ لَا عِصْمَةَ لَنَا وَيَتُوبُ اللّٰهُ عَلَى مَنْ تَابَ وَيَتَفَضَّلُ بِالرَّحْمَةِ

بگناه زیرا که نگاهدارنده نیست ما را و رحمت خدا بر آنکس که توبه کرده است و تفضل میکند خدا برحمت

عَلَى مَنْ أَنَابَ فَصْلٌ فِي ذِكْرِ الْأَخْبَارِ وَالْآثَارِ الْوَارِدَةِ فِي التَّوْبَةِ

بر کسیکه بازگشت بسوی او در یاد کردن خبرها و حدیثها که آینده اند در توبه

قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رض خَطَبَنَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

گفت جابر خطبه خواند ما را رسول ﷺ روز جمعه

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ

پس گفت ای مردم بازگردید بسوی خدا پیش از مردن و شتابید بکارها

الصَّالِحَةِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا وَصِلُوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ رَبِّكُمْ

نیک پیش از آنکه بازداشته شوید و پیوندید آنرا که میان شما و پروردگار شما اند

تَسْعَدُوا وَأَكْثِرُوا الصَّدَقَةَ تُرْزَقُوا وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ تُحْصَنُوا

سعادتمند شوید و بسیار کنید از صدقه روزی داده میشوید و بفرمایید به نیکی در پناه داشته میشوید

وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ تُنْصَرُوا وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَثِيرًا مَا يَقُولُ

و بازدارید از بدی یاری داده شوید و بود پیغمبر خدا بسیار میگفت

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَقَالَ

ای بار خدایا بخش و رحمت کن بدرستی تو توبه پذیرنده رحمت کننده و گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ إِبْلِيسَ حِينَ أُهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ قَالَ وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَا أَزَالُ

پیغمبر ﷺ بدرستی شیطان وقتیکه فرود آورده شد از بهشت بسوی زمین گفت سوگند است بعزت

أُغْوِي ابْنَ آدَمَ مَا دَامَ الرُّوحُ فِي جَسَدِهِ فَقَالَ الرَّبُّ وَعِزَّتِي

گمراه میکنم آدمیان را تا آنکه که جان در تن او است پس گفت پروردگار سوگند است بعزت

وَجَلَالِي لَا أَمْنَعُهُ التَّوْبَةَ مَا لَمْ يُغَرْغِرْ بِنَفْسِهِ وَعَنْ مُحَمَّدِ

و بزرگی خود که باز نمیدارم او را از توبه تا آنکه گلو بند نشده است از توبه خود وی نقلست از محمد

بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ السُّلَمِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ أَنَّهُ قَالَ جَلَسْتُ إِلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ

اینکه بدرستی گفت نشستم بسوی جماعتی از یاران

رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ سَمِعْتُ رَسُولَ

رسول ﷺ در مدینه پس گفت مردی از ایشان شنیدم رسول ﷺ

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِنِصْفِ يَوْمٍ تَابَ اللّٰهُ
که میگفت کسیکه توبه کرد پیش از مرگ خود به نیم روز باز میگردد حق تعالیٰ برحمت

عَلَيْهِ وَقَالَ الْآخَرُ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ مَنْ تَابَ
بر وی و گفت مردی دیگر شنیدم پیغمبر خدا را ص که میگفت کسی که توبه کرد

قَبْلَ الْغَرْغَرَةِ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُطَرِّفٍ رَحْمَةُ اللّٰهِ
پیش از گلو بند شدن رحمت میکند خدا بر وی و نقلست از محمد بن مطرف رح

عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ يَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالَى وَيْحَ ابْنِ آدَمَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ
آنکه گفت میگوید خدای تعالیٰ رحمت است فرزند آدم را گناه میکند

فَيَسْتَغْفِرُنِيْ فَأَغْفِرُ لَهُ وَيْحَهُ ثُمَّ يَعُوْدُ فَيَسْتَغْفِرُنِيْ فَأَغْفِرُ لَهُ
پس آمرزش میخواهد مرا پس مے بخشم مر او را پس باز میگردد بسوے گناه پس آمرزش میخواهد پس

وَيْحَهُ لَا هُوَ يَتْرُكُ ذَنْبَهُ وَلَا هُوَ يَيْأَسُ مِنْ رَحْمَتِيْ أُشْهِدُكُمْ أَنِّيْ
رحمت باد او را تا نمے گذارد گناه خود را و نه نا امید شود از رحمت من گواه میکنم شما را بدرستی

قَدْ غَفَرْتُ لَهُ وَقَالَ أَنَسٌ رض كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَصَحَابَتُهُ
که من بخشیدم او را و گفت انس رض بود پیغمبر خدا ص و یاران او

بَعْدَ مَا أُنْزِلَتْ وَأَنِ اسْتَغْفِرُوْا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوْبُوْا إِلَيْهِ يَسْتَغْفِرُوْنَ
پس از آنکه فرود شد آیة که آمرزش خواهند پروردگار خود را پس توبه کنید بسوے او آمرزش میخواستند

كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ وَيَقُوْلُوْنَ نَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَنَتُوْبُ إِلَيْهِ قَالَ
هر روز صد بار و میگفتند آمرزش میخواهیم ترا اے بار خدا و توبه میکنیم بسوے تو گفت انس

وَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ إِنِّيْ أَذْنَبْتُ
آمد مردے بسوے پیغمبر خدا ص و گفت اے پیغمبر خدا بدرستی گناه کردم

ذَنْبًا قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِسْتَغْفِرِ اللّٰهَ قَالَ إِنِّيْ أَتُوْبُ ثُمَّ أَعُوْدُ قَالَ
گناهی گفت پیغمبر ص آمرزش خواه خداے را گفت آن مرد بدرستی توبه میکنم پس باز میگردم گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلَّمَا أَذْنَبْتَ فَتُبْ حَتّٰى يَكُوْنَ الشَّيْطَانُ هُوَ الْحَسِيْرُ
پیغمبر ص هرگاه که گناه کنی پس توبه کن تا آنکه می باشد شیطان همون زیان کار

قَالَ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ إِذًا تَكْثُرَ ذُنُوْبِيْ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَفْوُ اللّٰهِ أَكْثَرُ مِنْ
پس گفت اے پیغمبر خدا اکنون بسیار میشود گناهان من پس گفت ص بخشش خدا بیشتر است از

ذُنُوْبِكَ وَقَالَ الْحَسَنُ رَحْمَةُ اللّٰهِ لَا تَمَنَّى الْمَغْفِرَةَ مِنْ غَيْرِ
گناهان تو و گفت حسن آرزو مدار رحمت خدا را

تَوْبَةٍ وَلَا الثَّوَابَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ لِأَنَّ الْغِرَّةَ بِاللّٰهِ أَنْ تَمَادَى فِيْ
توبه و نه ثواب را بے عمل نیک زیرا که مغرور شدن بخدا پیوستن فرو رو در

۳۶۵ ۵۵ ۵۳

۱۲

سخطه وتترك العمل بما يرضيه وتتمنى عليه المغفرة

غضب او و بگذاری عمل کردن بچیزی که راضی است و آرزو میداری بر وی آمرزش

فتغرك الاماني حتى يحل بك امره اما سمعته يقول

پس فریب میدهد ترا امیدهای بیهوده تا آنکه فرود آید بتو حکم خدا آیا نشنیده خدای را میگوید

غرتكم الاماني حتى جاء امر الله وغركم بالله الغرور وقال

فریب داد شما را امیدهای بیهوده تا آنکه آمد حکم خدا و فریب داد شیطان و گفت

الله تعالى واني لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا ثم

خدا بدرستی من هر آینه بخشنده ام کسی را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل نیکو کرد پس

اهتدى وقال عز وجل ورحمتي وسعت كل شيء فساكتبها

راه راست یافت و گفت خدا و رحمت من در گرفته است هر چیز را پس زود نویسم آنرا

للذين يتقون ويؤتون الزكوة والذين هم باياتنا يؤمنون

مر کسانی را که پرهیزگاری میکنند و میدهند زکوة و آنانکه ایشان بآیتهای ما ایمان می آرند

فالطمع في الرحمة والجنة من غير توبة وغير تقوى حمق و

پس امید داشتن رحمت حق و بهشت بی توبه و بی پرهیزگاری بیخردی و

جهل وغرور لانهما مقيدتان بهاتين الاثنين وقال النبي

نادانی است و فریب زیرا که آن رحمت و بهشت مقید اند بآن توبه و تقوی

صلى الله عليه وسلم ان المؤمن من يرى ذنوبه كانه باصل جبل يخاف ان

که مسلمان می بیند گناه خود را چنانستی که به بیخ کوه است میترسد از آنکه

يقع عليه وان الفاجر يرى ذنوبه كذباب وقع على انفه فقال

بیفتد بر وی و بدرستی گناهکار می بیند گناه خود را بچون مگس که افتاد بر بینی او

به هكذا فطار وقال صلى الله عليه وسلم ان العبد ليذنب الذنب فيدخله

و گفت پیغمبر بدرستی بنده گناه میکند پس در آرد گناه

الجنة فقالوا يا نبي الله وكيف يدخله الجنة قال يكون

او را در بهشت گفتند ای پیغمبر خدا چگونه است گفت پیغمبر میباشد

الذنب نصب عينيه يستغفر منه ويندم عليه حتى يدخل

گناه در پیش چشم او و آمرزش میخواهد از و و پشیمان میشود بر او تا آنکه در آید

الجنة وقال صلى الله عليه وسلم لم ار شيئا احسن طلبا ولا اسرع ادراكا

او را گناه در بهشت و گفت پیغمبر ندیدم چیزی را نیکوتر از روی جستن و نه شتابنده تر از روی

من حسنة حديثة لذنب قديم ان الحسنات يذهبن

از نیکی نو مر گناه کهنه را بدرستی نیکیها میبرد

السيئات ذلك ذكرى للذاكرين وقال صلى الله عليه وسلم اذا اذنب

به بهارا این پندیست مر یاد کنندهای حق را و گفت پیغمبر ع چون گناه میکند

العبد ذنبا كانت نكتة سوداء في قلبه فاذا تاب ونزع

بنده باشد خال سیاه در دل او پس چون توبه کند و دست کشد

واستغفر صفا قلبه منها واذا لم يتب ولم ينزع ولم

و آمرزش خواست صاف شود دل او از آن و اگر توبه نکرد و دست نکشید و

يستغفر كان الذنب على الذنب والسواد على السواد حتى يعمى

آمرزش نخواست باشد گناه بر گناه و سیاهی بر سیاهی تا آنکه کور میکند

القلب فيموت فذلك قوله عز وجل كلا بل ران على قلوبهم

دل را پس بمیرد دل پس اینست قول خدا نه چنین ست بلکه زنگ بسته است بر دلهای ایشان

ما كانوا يكسبون وقال صلى الله عليه وسلم ترك الخطيئة اهون من

چیزی که بوده اند ایشان کار میکردند و گفت پیغمبر ع گذاشتن گناه آسان ترست از

طلب التوبة فاغتنم غفلة المنية قال وكان آدم بن زياد

خواستن بازگشت پس غنیمت شمار غافل شدن مرگ و گفت بود آدم بن زیاد

٣٦٧ يقول لينزلن احدكم نفسه انه قد حضره الموت فليستقل

میگفت هر آینه فرود آرد یکی از شما نفس خود را اینکه تحقیق حاضر شده ست او را مرگ پس طلب

ربه فاقاله فليعمل بطاعة الله قيل اوحى الله تعالى الى داود

از حق تعالی پس بازگرداند مرگ را پروردگار او پس باید که عمل کند بفرمانبرداری خدا و گفته شده است وحی فرستاد خدا

عليه السلام اتق ان آخذك على غرة فتلقاني بلا حجة ودخل

ع بپرهیز ای داود از اینکه بگیرم ترا بر غفلت پس بیابی مرا بی حجت و در آمد

بعض الصالحين على عبد الملك بن مروان فقال له عظني

بعضی صالحان بر عبد الملک بن مروان پس گفت عبد الملک مر آن صالح را

فقال هل انت على استعداد لحلول الموت ان اتاك قال

پس گفت آن صالح بعبد الملک آیا هستی تو بر ساختگی برای آمدن مرگ اگر بیاید ترا گفت

لا قال فهل انت مجمع على التحول عن هذه الحالة الى حالة

نه گفت بعبد الملک پس آیا تو عزم کننده هستی بر برگشتن از این حال بسوی حالی که

ترضاها قال لا قال فهل بعد الموت دار فيها مستعتب

خشنود باشی او را گفت نه گفت بعبد الملک پس آیا هست بعد از موت سرای که در آن خشنودی

قال لا قال فهل تامن الموت ان يأتيك على غرة قال لا قال

گفت نه گفت بعبد الملک پس آیا امن داری تو از مرگ اینکه بیاید ترا بر غفلت گفت نه گفت

ما رأيت مثل هذه الخصال يرضى بها عاقل وقال النبي صلى الله عليه وسلم

نديدم مانند اين عادتها را راضى شود هيچ دانائى وگفت پيغمبر خدا ص

الندم توبة وقال صلى الله عليه وسلم من اذنب ذنبا ثم ندم عليه

که پشيمانى توبه است ونيز گفت پيغمبر ص هر که گناه کرد پس ترک پشيمان گشت بروى

فهو كفارته وقال الحسن ره التوبة على اربع دعائم استغفار

پس آن پشيمانى دور کننده گناه است وگفت حسن توبه بر چهار ستون است يکى آمرزش خواستن

باللسان وندم بالقلب وترك بالجوارح واضمار ان لا يعود

بزبان است ودوم پشيمانى بدل است سيوم گذاشتن گناه است باعضا ودر دل داشتن آنکه

وقال التوبة النصوح ان يتوب ثم لا يرجع فيما تاب منه

وگفت حسن توبه خالص آنست که توبه کند پس باز نگردد در چيزى که توبه است از ان

وقال صلى الله عليه وسلم التائب من الذنب كمن لا ذنب له والمستغفر

وگفت پيغمبر ص بازگشتنده از گناه مانند کسى است که نيست گناه مر او را وآمرزش خواهنده

من الذنب وهو مقيم عليه كالمستهزئ بربه وان الرجل

از گناه در حال آنکه او استاده است بر آن گناه همچون مسخرگى کننده است بپروردگار خود

اذا قال استغفرك واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد

چون گفت آمرزش ميخواهم ترا خدايا وتوبه ميکنم بسوى تو پس باز گرديد بسوى گناه پس در گذشت گردد

ثلث مرات كتب فى الرابعة من الكبائر وقال الفضيل بن

سه بار نوشته ميشود در مرتبه چهارم از گناهان کبيره وگفت فضيل عياض

عياض رض كن وصى نفسك ولا تجعل الرجال اوصيائك كيف

باش وصى نفس خود ديگران مردم را وصيان خود چگونه

تلومهم ان تضيعوا وصيتك وقد ضيعتها فى حياتك و

ملامت ميکنى مردم را اگر گم کردند وصيت ترا بتحقيق ضايع کردهٔ تو وصيت را در زندگانى خود

انشد بعضهم يقول تمتع انما الدنيا متاع × وان دوامها لا يستطاع ×

شعر گفته اند بعض ايشان بهره گير جز اين نيست که دنيا اندک متاعى است و بدرستى هميشگى دنيا

وقدم ما ملكت وانت حى × امير فيه متبع مطاع × ولا يغررك

و پيش بفرست چيزى را که خداوند آنى در حال آنکه تو زنده فرمان دهنده تو در آن چيز و پيروى کرده شده و فرمانبردار

من توصى اليه × فقصر وصية المرء الضياع × وقال آخر ×

بيکه وصيت ميکنى بسوى او پس آخر وصيت مرد ضايع شدن است وگفت شخص ديگر

اذا ما كنت متخذا وصيا × فكن فيما ملكت وصى نفسك ×

چون بوده تو گيرنده وصى پس شو در چيزى که خداوند آنى وصى نفس خود

ستحصد ما زرعت غدا وتجني × إذا وضع الحساب ثمار غرسك

و سرانجام است که درو میکنی تو فردا چیزی را که کاشته تو و میبری تو دستور که نهاده شود حساب میوه نهال خود

فصل آخر عن أبي أمامة الباهلي رض قال أن النبي صلى الله عليه وسلم

فصل دیگر است در توبه نقلست از ابی امامه باهلی که گفت بدرستی پیغمبر ع

قال صاحب اليمين أمير على صاحب الشمال فإذا عمل العبد حسنة

فرمود فرشته بازوی راست فرمانده است بر فرشته بازوی چپ پس وقتیکه عمل کند بنده نیکی را

كتب له صاحب اليمين عشرا وإذا عمل سيئة فأراد صاحب

مینویسد آنرا فرشته بازوی راست ده و هرگاه که عمل کند بنده بدی را اراده میکند صاحب

الشمال أن يكتبها قال صاحب اليمين أمسك عنه فيمسك

بازوی چپ که بنویسد آنرا میگوید یار دست راست نگهدار از آن نوشتن خود را پس نگهدارد

عنه ست ساعات من النهار أو سبعا فإن استغفر الله تع

از آن شش ساعت از روز یا هفت پس اگر آمرزش میخواهد بنده خدا را

منها لم يكتب عليه شيئا وإن لم يستغفر كتب عليه سيئة

از آن بدی نمی نویسد بر وی چیزی و اگر آمرزش نخواست مینویسد بر وی بدی

واحدة وفي لفظ آخر أن العبد إذا أذنب لم يكتب عليه حتى

یک و در روایت دیگر است که بنده چون گناه میکند نوشته نمیشود بر وی تا آنکه

يذنب ذنبا آخر فإذا اجتمعت عليه خمسة من الذنوب

گناه میکند دیگر پس هرگاه که جمع میشود بر او پنج گناه

فإذا عمل حسنة واحدة كتب له خمس حسنات وجعل الخمس

پس هرگاه میکند یک نیکی نوشته میشود مر او را پنج نیکی و گردانیده میشود پنج نیکی

بإزاء خمس سيئات فيصيح عند ذلك إبليس لعنه الله عليه

برابر پنج گناه پس بانگ میکند نزد آن شیطان رانده شده

ويقول كيف لي أن أستطيع على ابن آدم فإني وإن اجتهدت

و میگوید چگونه باشد مرا اینکه طاقت آرم بر آدمی پس بدرستیکه من اگرچه کوشش کنم

عليه يبطل بحسنة واحدة جميع جهدي وروى يونس عن

بر وی برهم میکند یک نیکی همه محنت من و روایت کرده است یونس از

الحسن رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس من عبد إلا عليه ملكان

حسن رض و او از پیغمبر ع گفت پیغمبر ع نیست هیچ بنده مگر بر وی دو فرشته اند

فصاحب اليمين أمير على صاحب الشمال فإذا عمل العبد

و یار دست راست فرمانده است بر یار دست چپ پس هرگاه که عمل کند بنده

٣٦٩

فلا يجزى الا مثلها ۱۲

السيئة قال له صاحب الشمال لا اكتبها فيقول له صاحب

بدی میگوید برو یار دست چپ منویسم آنرا پس میگوید آنرا یار

اليمين دعه حتى يعمل خمس سيئات فاذا عمل خمس سيئات

دست راست بگذار آنرا تا آنکه میکند پنج بدی پس هرگاه که کرد پنج بدی

قال صاحب الشمال لا اكتبها فيقول له صاحب اليمين دعه

میگوید یار دست چپ منویسم آنرا پس میگوید آنرا یار دست راست بگذار آنرا

حتى يعمل حسنة فاذا عمل حسنة قال له صاحب اليمين قد

تا میکند یک نیکی پس هرگاه که کرد نیکی میگوید آنرا یار دست راست بتحقیق

اخبرنا بان الحسنة بعشر فتعال حتى نمحو خمسا بخمس و

خبر کرده شده ایم باینکه یک نیکی بده دست پس بیا تا دور کنیم پنج بدی را به پنج نیکی و

نثبت له خمسا من الحسنات قال فيصيح الشيطان عند

نویسیم برای او پنج نیکی گفت پیغمبر ع پس میگرید شیطان نزد

ذلك فيقول متى ادرك ابن آدم وهذه الاحاديث موافقة

آن پس میگوید که میرسم فرزند آدم را واینها حدیث های مذکور موافق اند

لقوله عز وجل واني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم

مر قول خدا تعالی را که بدرستی من بخشنده ام مر کسی را که بازگشت کرد و عمل نیکو پس

اهتدى قال علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه مكتوب

راه راست یافت گفت علی ابن ابیطالب گرامی دارد خدا تعالی او را که نوشته شده است

حول العرش قبل آدم باربعة آلاف عام واني لغفار لمن

در گرد عرش پیش از آدم بچهار هزار سال این آیت و بدرستی البته بخشنده ام برای آنکه

تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى وموافقة لقوله تعالى ان

توبه کرد و ایمان آورد و کرد نیکو پس هدایت یافت و احادیث مذکوره موافقت مر قول خدا تعالی را که

الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين وروى عن

نیکیها می برند بدیها را این پندست مر یاد کنندگان را و روایت کرده شد از

ابن عباس رض انه قال اذا تاب العبد وتاب الله عليه انسى الله

ابن عباس رض اینکه گفت هرگاه که توبه کرد بنده و قبول کرد خدا توبه آنرا فراموش میکناند

تعالى حفظة ما كان قد عمل من مساوي عمله وانسى جوارحه

نگاهبانان را چیزی که بتحقیق کرده بود از بدیهای کردار او و فراموش میکناند اعضای

ما عملت من الخطايا وانسى مقامه من الارض وانسى مقامه من

او را چیزی که کرده است از گناهها و فراموش گرداند خدا جای گناه از زمین و فراموش میگرداند جای آن

السماء فيجيء يوم القيمة وليس عليه شيء شهيدا عليه

آسمان پس مے آید روز قیامت و حال آنکه نیست بر وی بنده چیزے گواه بر گناه

وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال التائب من الذنب كمن

و روایت کرده شده ست از پیغمبر ع انیکه گفت توبه کننده از گناه همچون آن کسی ست

لا ذنب له وفي لفظ ولو عاد في اليوم سبعين مرة وقال

که نیست گناه مر او را و در روایت دیگر ست اگرچه بازگردد در روز هفتاد بار و گفت

عبد الله بن مسعود رض من قال استغفر الله العظيم الذي

عبد الله رض هر که گفت آمرزش میخواهم خدا ایتعالی را که بزرگ ست آنکه

لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه ثلاث مرات غفر له

نیست هیچ معبود بحق مگر آن خدا که زنده ست و برپا دارنده عالم ست و توبه میکنم بسوے او سه بار بخشیده شود مر او را

ذنوبه وان كانت مثل زبد البحر وعن ابن مسعود رض انه قال

گناهان او واگرچه بوده اند مانند کف دریا و نقل ست از ابن مسعود آنکه گفت

ينظر الانسان في كتابه يوم القيمة فيرى في اوله المعاصي

می بیند آدمی در دفتر خود روز قیامت پس بیند در اول گناه ها

وفي اخره الحسنات فاذا رجع الى اول الكتاب راى كل ذلك

و در آخر او نیکیها پس چون باز میگردد بسوے اول کتاب مے بیند همه آنرا

حسنات وذلك قوله تعالى فاولئك يبدل الله سيئاتهم

نیکیها پس آنست قول خدا تعالی پس آنانند که بدل میکند خدا ایشم بدیهاے ایشان

حسنت وهذا هو في حق التائب الذي ختم الله له بالتوبة

به نیکیها و این بدل کردن بدی به نیکی در حق توبه کننده ست که آخر رسانیده ست خدا ایتعالی او را بتوبه

والانابة وقال بعض السلف ان العبد اذا تاب من الذنوب

و بازگشتن از گناه و گفته اند بعضی پیشینیان بدرستی چون بنده توبه میکند از گناه

صارت الذنوب الماضية كلها حسنات ولهذا قال ابن

میگردد همه گناه ها گذشته نیکیها و ازینجهت گفت ابن

مسعود رض وليتمنين اناس يوم القيمة ان يكثر سيئاتهم

مسعود رض هرآینه آرزو میکنند مردم روز قیامت آنکه بسیار شود گناهان ایشان

وانما قال ذلك لما ذكر الله تعالى من تبديل السيئات بالحسنات

و جز این نیست که گفت ابن مسعود این را از جهت چیزیکه یاد کرده ست خدا ایتعالی از بدل کردن بدیها را به نیکیها

لمن يشاء من عباده وروى الحسن البصري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

کسی را که میخواهد از بندگان خود و روایت کرده ست حسن بصرے رض از پیغمبر ع

أنه قال إذا أخطأ أحدكم حتى يملأ بين السماء والأرض ثم

ایکه فرمود اگر گناه کرد یکی از شما تا آنکه پر کرد میانه زمین و آسمان پس

تاب تاب الله عليه ولهذا جاء في الخبر يا ابن آدم لو لقيتني

توبه کرد رحمت میکند خدا بروی و ازین جهت آمده است در حدیث ای فرزند آدم اگر پیش من آئی

بقراب الأرض ذنوبا لقيتك بقرابها مغفرة فصل

بمقدار زمین گناهها پیش آیم ترا بمقدار آن بخشش فصل

آخر في ذلك وروي أن عبد الله بن مسعود رض مر ذات

دیگر است درین و روایت کرده است که عبد الله بن مسعود رض گذشت

يوم في موضع من نواحي الكوفة وإذا الفساق قد اجتمعوا

روزی در جای از کنارهای کوفه ناگاه دید که گناهگاران جمع شده اند

في دار رجل منهم وهم يشربون الخمر ومعهم مغن يقال له

در سرای یک مردی از ایشان و حال آنکه ایشان مینوشند شراب و با ایشان سرودگوی است وگفته

زاذان كان يضرب بالعود ويغني بصوت حسن فلما سمع

زاذان بود که مینواخت چنگ را و سرود میگفت بآواز خوش پس هرگاه که شنید

ذلك عبد الله بن مسعود رض قال ما أحسن هذا الصوت

آنرا عبد الله بن مسعود گفت چه نیکوست این آواز

٣٨٢

لو كان بقراءة كتاب الله تعالى كان أحسن وجعل رداءه

اگر میبود بخواندن قرآن میبود بهتر دگردانید عبد الله چادر خود

على رأسه ومضى فسمع ذلك الصوت زاذان فقال من هذا

بر سر خود و گذشت پس شنید این سخن را زاذان پس گفت زاذان کیست این

قالوا كان عبد الله بن مسعود رض صاحب رسول الله صلى الله عليه

گفتند بود عبد الله بن مسعود رض یار پیغمبر

قال وأيش قال قالوا قال ما أحسن هذا الصوت لو كان بقراءة

گفت زاذان چه چیز گفت عبد الله گفتند گفت چه نیکوست این آواز اگر میبود بخواندن

القرآن كان أحسن فدخلت الهيبة في قلبه فقام فضرب

قرآن میبود بهتر پس درآمد هیبت در دل زاذان پس استاد زاذان و بزد

بالعود على الأرض فكسره ثم أسرع حتى أدركه وجعل المنديل

عود را بر زمین پس شکست او را پس بشتافت تا آنکه دریافت عبد الله را و گردانید دستار

في عنق نفسه وجعل يبكي بين يدي عبد الله فاعتنقه عبد الله

در گردن خود و آغاز کرد گریه در پیش عبد الله پس گردن گیری کرد او را عبد الله

وَجَعَلَ يَبْكِي كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ثُمَّ قَالَ عَبْدُ اللهِ كَيْفَ لَا أُحِبُّ مَنْ

و آغاز گریه کرد هر یکے از ایشان پس گفت عبد الله چگونه دوست ندارم کسے را که

أَحَبَّهُ اللهُ فَتَابَ مِنْ ضَرْبِهِ بِالْعُودِ وَجَعَلَ يُلَازِمُ عَبْدَ اللهِ حَتَّى

دوست داشته ست او را خداے تعالی و رحمت کرده ست بر وے پس توبه کرد زادان از زدن عود و گشت ملازم عبد الله تا آنکه

تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَأَخَذَ الْحَظَّ الْوَافِرَ مِنَ الْعِلْمِ حَتَّى صَارَ إِمَامًا فِي الْعِلْمِ

آموخت قرآن را و گرفت بهره تمام از دانش تا آنکه گشت پیشوا در دانش

وَقَدْ جَاءَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَخْبَارِ رَوَى زَاذَانُ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ

و تحقیق آمده ست در بسیارے از اخبار روایت کرده ست زادان از عبد الله بن مسعود

وَرَوَى زَاذَانُ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رض وَفِي الْإِسْرَائِيلِيَّاتِ مَرْوِيٌّ

و روایت کرده ست زادان از سلمان فارسے رض و در کتابهاے بنے اسرائیل روایت کرده ست

أَنَّهُ كَانَتِ امْرَأَةٌ بَغِيَّةٌ مُغَنِّيَةٌ مُفْتِنَةٌ لِلنَّاسِ بِجَمَالِهَا وَكَانَ

که بود زنے بدکاره و بود آن زن سرود گوئے و فریبنده مردم را بجمال خود و بود

بَابُ دَارِهَا أَبَدًا مَفْتُوحًا وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ بِحِذَاءِ الْبَابِ

در سراے او همیشه گشاده و آن نشسته ست بر تخت در برابر در

فَكُلُّ مَنْ مَرَّ بِهَا وَنَظَرَ إِلَيْهَا افْتَتَنَ بِهَا وَاحْتَاجَ إِلَى إِحْضَارِ

پس هر که گذر میکرد بآن و میدید بسوے او فریفته میشد بآن و محتاج میشد بسوے حاضر ساختن

عَشَرَةِ دَنَانِيرَ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى تَأْذَنَ بِالدُّخُولِ عَلَيْهَا

ده دینار را یا بیشتر از آن تا اذن میداد او را به در آمدن بر آن

فَمَرَّ عَلَى بَابِهَا ذَاتَ يَوْمٍ عَابِدٌ مِنْ عُبَّادِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَوَقَعَ

پس گذشت بر در آن روزے عابدے از عابدان بنے اسرائیل پس افتاد

بَصَرُهُ عَلَيْهَا فِي الدَّارِ وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ فَافْتَتَنَ بِهَا وَ

چشم عابد بر آن زن در سراے در حال آنکه آن زن نشسته ست بر تخت پس فریفته شد بآن و

جَعَلَ يُجَادِلُ نَفْسَهُ حَتَّى أَنَّهُ يَدْعُو اللهَ تَعَالَى لِيُزِيلَ ذَلِكَ عَنْ

آغاز جنگ کرد بنفس خود تا آنکه دعا میکرد خدا را تا دور کند این را از

قَلْبِهِ فَلَمْ يَزُلْ ذَلِكَ عَنْ نَفْسِهِ وَلَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ حَتَّى بَاعَ قُمَاشًا

دل او پس دور نشد از دل او و مالک نشد نفس خود را تا فروخت متاع

كَانَ لَهُ فَجَمَعَ مِنَ الدَّنَانِيرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَجَاءَ إِلَى بَابِهَا فَأَمَرَتْهُ

که بود او را پس جمع کرد از دینارها آنچه که محتاج بود بسوے آن پس آمد عابد بسوے در آن زن پس

أَنْ يُسَلِّمَ الذَّهَبَ إِلَى وَكِيلِهَا وَوَاعَدَتْهُ لِمَجِيئِهِ فَجَاءَ إِلَيْهَا

امر کرد عابد را که بسپارد زر را بوکیل آن زن و وعده کرد آن زن عابد را بآمدن پس آمد عابد بسوے آن

لذلك الوعد وقد تزينت وجلست في بيتها على سريرها
از برای آن وعده وتحقیق آراسته بست آن زن ونشسته بست در خانه خود بر تخت خود

فدخل عليها العابد وجلس معها على السرير فلما مد يده اليها
پس در آمد عابد بر آن زن ونشست با آن زن بر تخت پس هرگاه که دراز کرد دست خود بسوی او

تداركه الله برحمته ببركة عبادته المتقدمة فوقع في قلبه
دریافت خدا ایشانرا برحمت خود ببرکت بندگی پیشینه او پس افتاد در دل او

ان الله تعالى يراني في هذه الحالة من فوق عرشه وانا في
که خدا تعالی می بیند مرا در این حال از بالای عرش خود ومن هستم در

الحرام وقد حبط عملي كله فوقعت الهيبة في قلبه فارتعد في
حرام وتحقیق تباه شد عمل من همه پس افتاد ترس در دل او پس لرزید در

نفسه وتغير لونه فنظرت اليه المرأة فرأته متغير اللون
خود ودیگرگون شد رنگ او پس نگاه کرد آن زن بسوی او پس دید آنرا دیگرگون گشته رنگ

فقالت له اين اصابك يا رجل فقال اني اخاف الله ربي
پس گفت آنزا چه چیز رسید ترا ای مرد پس گفت من میترسم بر پروردگار خود را

فأذني لي بالخروج فقالت له ويحك ان كثيرا من الناس
پس اذن ده مرا به بر آمدن پس گفت بمرد آنرا بدرستی بسیار مردم

يتمنون الذي وجدته فأيش هذا الذي انت فيه فقال اني
آرزو میکنند آنرا چیزی که یافتی تو پس چیست اینکه تو در آنی پس گفت بدرستی من

اخاف الله جل ثناؤه وان المال الذي دفعته الى وكيلك هو
میترسم خدایرا که بزرگ است ثنای او وبدرستی مال که دادهام بوکیل تو آن مال

لك حلال فأذني بالخروج فقالت له كأنك لم تعمل هذا العمل
مر ترا است حلال پس اذن ده مرا به بر آمدن پس گفت زن مر اورا گویا که تو نکرده این عمل را

قط قال لا فقالت له من اين انت وما اسمك فاخبرها انه من
هرگز گفت نه پس گفت از کجایی تو وچیست نام تو پس خبر کرد او را بدرستی که آن

قرية كذا واسمه كذا فأذنت له بالخروج من عندها فخرج و
دیه فلانست ونام او فلانست پس فرمود او را به بر آمدن از نزد خود پس بر آمد آمرد و

هو يدعو بالويل والثبور ويبكي على نفسه فوقعت الهيبة
حال آنکه او میخواست هلاکت را وعذاب را ومیگریست بر نفس خود پس افتاد ترس

في قلب المرأة ببركة ذلك العابد فقالت في نفسها ان هذا
در دل زن ببرکت آن عابد پس گفت آن زن در دل خود بدرستی این

الرجل أول ذنب أذنب فدخل عليه من الخوف ما دخل و
مرد اول گناه کرده پس در آمد بر و از ترس چیزے در آمد و
إني قد أذنبت منذ كذا وكذا سنة وإن ربه الذي يخاف
بدرستی که من گناه کرده ام مدت چندین و چندین سال و بدرستی پروردگار او که ترسید هست
منه هو ربي فينبغي أن يكون خوفي أشد من خوفه فتابت
از و او پروردگار منست پس میسزد اینکه بسیار باشد ترس من سخت از ترس او پس توبه کرد
إلى الله تعالى وأغلقت الباب عن الناس ولبست ثيابا خلقانا
آن زن بسوے خدا تعالی و بر بست بر خود در را از مردم و پوشید جامہاے کہنه
وأقبلت على العبادة فكانت في عبادتها ما شاء الله تعالى
و رو آورد به بندگی پس بود آن زن در بندگی خود مدتے که خواسته است خدا تعالی
فقالت في نفسها إني لو انتهيت إلى ذلك الرجل لعله يتزوجني
پس گفت آن زن در خود بدرستیکه من اگر برسیدم آن مرد را شاید بزنی بخواهد مرا
فأكون عنده وأتعلم منه أمر ديني ويكون عونا لي على عبادة
پس باشم نزد او و مے آموزم از و کار دین خود و میباشد آن مرد یاری دهنده مرا بر عبادة
ربي فتجهزت وحملت معها من الأموال والخدم ما شاء الله
پروردگار من پس ساختگی کرد و بر داشت با خود از مالها و خادمان چیزے که خدا خواسته است
وانتهت إلى تلك القرية وسألت عنه فأخبروا العابد أنه
و رسید بسوے آن دیه و بپرسید از آن عابد پس خبر دادند عابد را که
قدمت امرأة تسأل عنك فخرج العابد إليها فلما رأته
آمده است زنے مے پرسد از تو پس آمد عابد بسوے او پس هرگاه که دید او را
المرأة كشفت عن وجهها لكي يعرفها فلما رآها العابد و
زن برهنه کرد زن روے خود را تا بشناسد آنرا عابد پس هرگاه که دید زن را عابد و
عرف وجهها وتذكر الأمر الذي كان بينه وبينها صاح
شناخت روے زن را و یاد کرد کارے که بود میان او و میان آن زن فریاد کرد
صيحة فخرجت روحه فبقيت المرأة حزينة وقالت في نفسها
فریادے پس بر آمد جان او پس ماند زن اندوهگین و گفت در خود بدرستی
إني خرجت لأجله وقد مات فهل له أحد من أقربائه يحتاج
من بر آمدم از براے او و تحقیق که مرد او پس آیا او را کسے هست از نزدیکان که آرزومند است
إلى امرأة فقالوا لها أخ صالح لكنه معسر لا مال له فقالت
بسوے زن پس گفتند مر او را برادریست صالح لیکن مردیست تنگدست نیست مال او را پس گفت

الخلقان
١٢
١٢

لا بأس به فإن لي ما لا يكفينا فجاء أخوه فتزوج بها فولدت

دختر هم پاک پس آن دو بر راستی مرا مال است که بسنده می‌شود ما را پس آمد برادر آن عابد پس بزنی خواست او را پس زاد

له سبعًا من البنين كلهم صاروا أنبياء في بني إسرائيل

مر او را هفت پسر همه گشتند پیغمبران در بنی اسرائیل

فانظر إلى بركة الصدق والطاعة وحسن النية كيف هدى الله

پس نگاه کن ای دوستان بسوی برکت راستی و طاعت و نکوئی نیت چگونه راه نمود الله تعالی

زاد ان يعبد الله بن مسعود لما كان صادقا حسن السريرة

زاد ان مطرب را بعبد الله بن مسعود هرگاه که بود آن عبد الله راست گو نیکو دل

فلا يصلح بك الفاسد حتى تكون أنت صالحا في ذات نفسك

پس صالح نمیشود بتو بدکار تا اگر باشی تو صالح در ذات خود

خائفا لربك إذا خلوت مخلصا له إذا خالطت غير مراء

ترسنده پروردگار خود را وقتیکه بخلوت روی مخلص مر او را وقتیکه برآمیزی بمردم نه

للخلق في حركاتك وسكناتك موحدا لله عز وجل في ذلك

مر خلق را در حرکات و سکنات خود یگانه داننده خدای را عز و جل در

كله فحينئذ تزاد في توفيقك وتسديدك وتحفظ عن

همه حال پس این هنگام می‌افزاید در توفیق تو و استواری و نگاه داشته میشوی از

الهوى والأغواء من شياطين الجن والإنس والمنكرات كلها

خواهشهای نفس و گمراهی شیطان جن و آدمی و بدیهای همه

والفساق والبدع والضلالات أجمع فزال بك المنكر من

و کنهگاران و از بدعتها و از گمراهیها همه پس دور شد بتو نامشروع

غير تكلف ومن غير أن يصير المعروف منكرا كما هو في زماننا

بی رنج تو و بی آنکه گردد مشروع نامشروع چنانچه آن در زمانه ما

ينكر أحدهم منكرا واحدا فيتفرع منه منكرات جمة وفساد

در میانه اند یکی از شما نامشروع را پس در پی آید از آن بدیهای بسیار و فسادهای

عظيم من السب والقذف والضرب والكسر وتخريق الثياب

بزرگ از دشنام دادن و تهمت زنا کردن و زدن و شکستن و جامه دریدن

وإفساد الأموال وكل ذلك لقلة صدقهم ونقصان إيمانهم

و برهم زدن مالها را و همه این از جهت کمی راستی ایشان و کمی ایمان ایشان

ويقينهم وغلبة أهويتهم عليهم فالمنكر فيهم بعد فرض

و یقین ایشان و غالب بودن هواهای نفس شان بر ایشان پس نامشروع در ایشان است هنوز

٣٧٧

إن الله متوجه عليهم وبأنفسهم شغل طويل وهم ينكرون على

دور كردن آن متوجه بر ايشان است و بانفسهاى ايشان شغل درازست و ايشان انكار ميكنند بر

الغير فيتركون الفرض العين ويتعلقون بالفرض على الكفاية

ديگرى پس ميگذارند فرض عين را كه اصلاح خود است و مى آويزند بفرض كفايت كه امر معروف است

ويتركون ما يعنيهم ويشتغلون بما لا يعنيهم قال النبي

و ميگذارند چيزى را كه مى شايد ايشان را و مشغول ميشوند بچيزى كه نشايد ايشانرا گفت نبى

صلى الله عليه وسلم من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه من أراد أن

از خوبى اسلام مرد گذاشتن چيزى كه نشايد اورا از كسيكه خواست آنكه

يزول به المنكر بسرعة فعليه بالإنكار على نفسه والوعظ

دور شود باو ناسزا بشتابى پس لازم است بروى انكار كردن بر خود و پند كردن

لها ومنعها وفطمها عن المعاصي ما ظهر منها وما بطن

مراورا و بازداشتن نفس را و بازگرفتن اورا از معاصى چيزى كه آشكار است ازانها و چيزى كه پنهان است

فإذا تطهر من ذلك كله فحينئذ اشتغل بغيره فزال به

پس چون پاك شد از گناهان همه پس آن هنگام مشغول شود بديگرى پس دور ميشود باو

المنكر بأحسن ما يكون من الوجوه كما زال في حق عبد الله بن

ناشرع به نيكوترين روشى كه باشد از روشها چنانچه دور شد در حق عبد الله بن

مسعود رض وانظر إلى بركة العبادة والصدق أيضا في حق

مسعود رض ناشرع يعنى بسرود و نگاه كن بسوى بركت بندگى و راستى نيز در حق

العابد كيف نجاه الله من البغية وارتكاب الكبيرة

عابد بنى اسرائيل چگونه رستگار ميداد او را خداى تعالى ازان بدكاره و از سوار شدن گناه كبيره

كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء إنه من عبادنا

اينچنين است براينكه ميگردانيم از يوسف عليه السلام بدى و ناسزا را بدرستى او از بندگان من است

فالله تعالى حال بينه وبين تلك الفاحشة لما تقدم له

پس خداى تعالى درآمد ميان زاهد و ميان زن بدكاره ازجهت چيزى كه پيش بود مر عابد را

من الصدق في الخلوات وحسن الطاعات فيما مضى من الأيام

از راستى در تنهايى و خوبى بندگى در چيزى كه گذشته است از روزها

والساعات ثم انظر كيف نجى الله تعالى تلك البغية ببركة

و ساعتها پس ببين چگونه رستگار كرد خداى آن زن بدكاره را ببركت

العابد ثم كيف نالت ببركته أخاه فأزال الله فقره وجهده

آن عابد پس چگونه رسيد ببركت آن عابد برادر او را پس دور كرد خدا درويشى اورا

وَزَوَّجَهُ بِأَحْسَنِ النِّسَاءِ وَأَغْنَاهُ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

وزن داد اورا به نیکوترین زنها و توانگر کرد اورا و روزی داد اورا از جائیکه گمان نبرد است

وَجَعَلَهُ آبَا الْأَنْبِيَاءِ السَّبْعَةِ وَجَعَلَهَا أُمَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

و گردانید اورا پدر هفت پیغمبران و گردانید آن زن را مادر ایشان

فَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي الطَّاعَةِ وَالشَّرُّ كُلُّهُ فِي الْمَعْصِيَةِ فَلَا كَانَتِ

پس نیکوئی همه آن در بندگی است و بدی همه آن در نافرمانی است پس مباد

الْمَعْصِيَةُ وَلَا كُنَّا إِذَا كُنَّا مِنْ أَهْلِهَا **فصل** وَإِنَّمَا تُعْرَفُ

نافرمانی و نباشیم ما چون باشیم ما از اهل معصیت و جز این نیست که شناخته

تَوْبَةُ التَّائِبِ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ أَحَدُهَا أَنْ يَمْلِكَ لِسَانَهُ مِنَ

توبه توبه‌کننده از چهار چیز اول اینکه مالک شود زبان خود را از

الْفُضُولِ وَالْغِيبَةِ وَالنَّمِيمَةِ وَالْكَذِبِ وَالثَّانِي أَنْ لَا يَرَى لِأَحَدٍ

زیاده گوئی و غیبت کردن و سخن چینی کردن و دروغ گفتن دوم اینکه نه بیند کسی را

فِي قَلْبِهِ حَسَدًا وَلَا عَدَاوَةً وَالثَّالِثُ أَنْ يُفَارِقَ إِخْوَانَ السُّوءِ

در دل خود حسد و نه دشمنی و سیوم اینکه جدا شود برادران بدی را

فَإِنَّهُمُ الَّذِينَ يَحْمِلُونَهُ عَلَى رَدِّ هَذَا الْقَصْدِ وَيُشَوِّشُونَ عَلَيْهِ

پس بدرستی ایشان آنند که برانگیزند اورا بر باز گردانیدن این قصد و پریشان میکنند بر و

صِحَّةَ هَذَا الْعَزْمِ وَلَا يَتِمُّ لَهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْمُوَاظَبَةِ عَلَى الْمُشَاهَدَةِ

درستی این همت و درست نمیشود مر اورا این امر توبه مگر به همیشگی بر مشاهدت

الَّتِي تَزِيدُ بِهَا رَغْبَتُهُ فِي التَّوْبَةِ وَتَوَفُّرُ دَوَاعِيهِ عَلَى إِتْمَامِ مَا

که می افزاید بآن میل او در توبه و بسیار میشود چیزهائیکه باعث اند بر تمام کردن چیزیکه

عَزَمَ عَلَيْهِ مِمَّا يُقَوِّي خَوْفَهُ وَرَجَاءَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَنْحَلُّ مِنْ قَلْبِهِ

نیت کرده است بر او از انچه که توانا میکند ترس او و امید او را پس نزد آن ثابت بودن گشاده میشود از دل

عَقْدُ الْإِصْرَارِ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ قَبِيحِ الْأَفْعَالِ فَيَقِفُ عَنْ تَعَاطِي

گره اصرار کردن بر چیزیکه او بر آن است از بدی افعال پس ایستد از کردن چیزهای

الْمَحْظُورَاتِ وَيَكْبَحُ لِجَامَ نَفْسِهِ عَنْ مُتَابَعَةِ الشَّهَوَاتِ فَيُفَارِقُ

که منع کرده شده است از و بکشد لگام نفس خود از پیروی آرزوها پس جدا میشود

الذَّلَّةَ فِي الْحَالِ وَيُبْرِمُ الْعَزِيمَةَ عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى مِثْلِهَا فِي الْاِسْتِقْبَالِ

گناه را اکنون و استوار کند نیت را بر اینکه نگردد بسوی مانند آن در آینده

وَالرَّابِعُ أَنْ يَكُونَ مُسْتَعِدًّا لِلْمَوْتِ نَادِمًا مُسْتَغْفِرًا لِمَا سَلَفَ مِنْ

چهارم اینکه آماده باشد برای مرگ و پشیمانی و آمرزش خواهان مر چیزی را که گذشته است از

ذُنُوبِهِ مُجْتَهِدًا فِي طَاعَةِ رَبِّهِ وَقِيلَ عَلَامَةُ أَنَّهُ مَقْبُولُ التَّوْبَةِ

گناهان کوشنده در طاعت پروردگار خود و گفته شده ست نشان آنکه پذیرفته شده ست توبه او

أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ أَوَّلُهَا أَنْ يَنْقَطِعَ عَنْ أَصْحَابِ الْفِسْقِ وَيَرَى مِنْهُمْ

چهار چیز ست اول اینکه ببرد از یاران گناه و ببیند ایشان را

هَيْبَةً مِنْ نَفْسِهِ وَيُخَالِطَ الصَّالِحِينَ وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ مُنْقَطِعًا

ترس از خود و بیامیزد نیکوکاران را و دوم اینکه باشد برنده

عَنْ كُلِّ ذَنْبٍ مُقْبِلًا عَلَى جَمِيعِ الطَّاعَاتِ وَالثَّالِثُ أَنْ يَذْهَبَ

از هر گناه روی آرنده بر همه عبادت ها و سوم اینکه برود

فَرَحُ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِهِ وَيَرَى حُزْنَ الْآخِرَةِ دَائِمًا فِي قَلْبِهِ وَالرَّابِعُ

خوشی دنیا از دلش و ببیند اندوه آخرت را همیشه در دل خود و چهارم

أَنْ يَرَى نَفْسَهُ فَارِغًا عَمَّا ضَمِنَ اللهُ لَهُ يَعْنِي مِنَ الرِّزْقِ مُشْتَغِلًا

اینکه ببیند خود را فارغ از چیزی که ضامن شده او را خدای تعالی یعنی برای رزق مشغول

بِمَا أَمَرَ اللهُ بِهِ مِنَ الطَّاعَةِ فَإِذَا وُجِدَتْ فِيهِ هٰذِهِ الْعَلَامَاتُ كَانَ

بچیزی که فرموده ست خدای بآن از فرمانبرداری پس هرگاه که یافته شد این نشانها باشد

مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي حَقِّهِمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ

از آنکه گفته ست خداوند تعالی در حق ایشان بدرستی خداوند تعالی دوست میدارد بازگشت

الْمُتَطَهِّرِينَ وَوَجَبَ لَهُ عَلَى النَّاسِ أَرْبَعَةُ أَشْيَاءَ أَوَّلُهَا أَنْ يُحِبُّوهُ

پرهیزکاران را و واجب ست او را بر مردم چهار چیز اول اینکه دوست دارند او را

لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى قَدْ أَحَبَّهُ وَالثَّانِي أَنْ يَحْفَظُوهُ بِالدُّعَاءِ عَلَى أَنْ

زیرا که خدای تعالی دوست میدارد او را و دوم اینکه مدد کنند او را بدعا بر اینکه

يُثَبِّتَهُ اللهُ تَعَالَى عَلَى التَّوْبَةِ وَالثَّالِثُ أَنْ لَا يُعَيِّرُوهُ بِمَا سَلَفَ

استوار دارد خدا او را بر توبه و سوم اینکه عیب نکنند او را بچیزی که

مِنْ ذُنُوبِهِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا

از گناهان از جهت چیزی که روایت کرده شده ست از پیغمبر ع اینکه فرمود هر که عیب کرد مومن را

بِفَاحِشَةٍ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهَا وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللهِ تَعَالَى أَنْ يُوقِعَهُ

به ناسزایی پس آن عیب کردن دور کردن ست مر آن ناسزا را و بود ثابت بر خدا اینکه بیندازد عیب

فِيهَا وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِجَرِيرَةٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَرْتَكِبَهَا

در آن ناسزا و کسی که عیب کرد مسلمان را بجنایتی نبر آید از دنیا تا آنکه سوار نشود آنرا

وَيَفْتَضِحَ بِهَا وَلِأَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَقْصِدُ الْوُقُوعَ فِي الذَّنْبِ وَلَا

و خوار نشود بآن و زیرا که بدرستی مومن قصد نمیکند افتادن در گناه و

يتعمده ولا يعتقده دينا يتدين به وانما يكون ذلك تزيين

وابسته نمیکند آنرا و اعتقاد نمیکند از کیش که قربا بزدارے میکند بآن و جز این نیست که باشد این گناه

الشيطان وفرط ضراوة الشهوة وشدة الشبق وتراكم الغفلة

شیطان و بسیاری تندے آرزو و سختے شوق و انبوہے غفلت

والغرة قال الله تعالى وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان فقد

و بازسے حزردن از شیطان و گفته است خدا و ناخوش ساخت بسوے شما کفر و گناه و نافرمانے پس تحقیق

اخبر انه بغض الى المؤمنين المعصية فلا يجوز ان تعير بها اذا تاب

خبر کرد خدا اینکه دشمن ساخت بسوے مومن نافرمانے را پس روا نیست اینکه عیب کرده شود بآن گناه چون

واناب بل يدعى له بالثبات على التوبة والتوفيق والحفظ والرابع

و رجوع کرد بخدا بلکه دعا کرده شود او را باستوارے بر بازگشت و بتوفیق دادن و نگاه داشتن و چهارم

ان يجالسوه ويذاكروه ويعينوه ويكرمه الله تعالى ايضا باربع

اینکه باو بنشینند و سخن گویند با او و یاری دهند او را و گرامی دارند او را و بزرگ میدارد خدا ایضاً او را بچهار

كرامات احدها ان يخرجه من الذنوب كانه لم يذنب قط والثانية

بزرگیہا یکے آنکه بکشد او را از گناهان چنانکه گویا گناه نکرده است هرگز و دوم آنکه

يحبه الله تعالى والثالثة ان لا يسلط عليه الشيطان ويحفظه

دوست دارد او را خداے تعالے و سوم آنست که نگمارد بر او شیطان را و نگهدارد او را

منه والرابعة ان يؤمنه من الخوف قبل ان يخرجه من الدنيا لانه

از آن و چهارم آنست که امن دهد او را از ترس آخرت پیش از آنکه بکشد او را از دنیا زیرا که

عز وجل قال تتنزل عليهم الملئكة ان لا تخافوا ولا تحزنوا و

گفت خداے عز و جل فرود مے آیند بر مومنان فرشتگان و میگویند آنها را که نترسید و اندوهگین مشوید و

ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون **فصل** في ذكر اقاويل

شاد شوید ببهشت که بوده اید وعده کرده شده بآن در یاد کردن گفتارہاے

شيوخ الطريقة في التوبة قال ابو علي الدقاق رحمه الله التوبة

پیران طریقت در توبه گفت ابو علی دقاق رحمه الله توبه

على ثلثة اقسام اولها التوبة واوسطها الانابة واخرها الاوبة

بر سه گونه است نخست بازگشت کردن است از گناه و میانگے آنها بازگردیدن بسوے حق است

فالتوبة بداية والانابة واسطة والاوبة نهاية فكل من تاب

پس توبه آغاز است و انابت میانه است و اوبت نهایه است پس چنانکه هر که بازگشت از

لخوف العقوبة كان صاحب توبة ومن تاب طمعا في الثواب او

از جهت ترس از عذاب خداوند باشد توبه کننده و هر که بازگشت از جهت آرزوے ثواب یا

۳۸۱

رَهْبَةً مِنَ الْعِقَابِ كَانَ صَاحِبَ إِنَابَةٍ وَمَنْ تَابَ مُرَاعَاةً لِلْأَمْرِ

از جهت عذاب بوده ست خداوند انابت و هرکه بازگشت از گناه از جهت رعایت

لَا لِرَغْبَةٍ فِي الثَّوَابِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنَ الْعِقَابِ كَانَ صَاحِبَ أَوْبَةٍ

نه از جهت آرزوے در ثواب و نه ترس از عذاب بوده ست خداوند اوبت

وَقِيلَ التَّوْبَةُ صِفَةُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ جَمِيعًا

وگفته شده ست که توبه صفت مومنان ست گفته ست خداے عز و جل بازگردید بسوے خدا همه

أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَالْإِنَابَةُ صِفَةُ الْأَوْلِيَاءِ الْمُقَرَّبِينَ

اے مومنان شاید که شما رستگاری یابید و انابت صفت اولیاست که نزدیکان حق اند

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ وَالْأَوْبَةُ صِفَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ

و آمده ست بدل که انابت کننده ست و اوبت صفت پیغمبران ست و

الْمُرْسَلِينَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَقَالَ الْجُنَيْدُ

مرسلان فرمود خداے تعالی نیکو بنده ست ایوب بدرستی آن گردنده بسوے حق ست و گفت جنید

رَحِمَهُ اللّٰهُ التَّوْبَةُ عَلَى ثَلٰثِ مَعَانٍ الْأَوَّلُ نَدَمٌ وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى

رحمه الله توبه بر سه معنے ست اول پشیمان شود بر گناه دوم نیت میکند بر

تَرْكِ الْمُعَاوَدَةِ لِمَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ وَالثَّالِثُ يَسْعَى فِي أَدَاءِ الْمَظَالِمِ

گذاشتن بازگشتن بر گناه از جهت چیزیکه منع کرده ست خداے تعالی از و و سوم سعے کند در اداے ستمهاے خلق

وَقَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ التَّوْبَةُ تَرْكُ التَّسْوِيفِ وَقَالَ الْجُنَيْدُ

و گفت سهل بن عبد الله تستری توبه گذاشتن درنگ ست و گفت جنید

سَمِعْتُ الْحَارِثَ يَقُولُ مَا قُلْتُ قَطُّ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ التَّوْبَةَ وَ

شنیدم حارث را که میگفت نگفتم هرگز اے بار خدایا بدرستی من میخواهم از تو توبه

لٰكِنِّي أَقُولُ أَسْأَلُكَ شَهْوَةَ التَّوْبَةِ وَقَالَ الْجُنَيْدُ دَخَلْتُ عَلَى السَّرِيِّ

لیکن میگویم میخواهم از تو آرزوے توبه و گفت جنید در آمدم بر سرے سقطی

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ يَوْمًا فَرَأَيْتُهُ مُتَغَيِّرًا فَقُلْتُ لَهُ مَا لَكَ فَقَالَ دَخَلَ عَلَيَّ

روزے پس دیدم او را دگرگون شده پس گفتم مر او را چیست مر ترا پس گفت در آمد بر من

شَابٌّ فَسَأَلَنِي عَنِ التَّوْبَةِ فَقُلْتُ لَهُ أَنْ لَا تَنْسَى ذَنْبَكَ فَعَارَضَنِي

جوانے پس پرسید مرا از توبه پس گفتم مر او را اینکه فراموش مکن گناه خود را پس برابر

وَقَالَ بَلِ التَّوْبَةُ أَنْ تَنْسَى ذَنْبَكَ فَقُلْتُ إِنَّ الْأَمْرَ عِنْدِي عَلَى مَا

و گفت بلکه توبه اینست که فراموش کنی گناه خود را پس گفتم کار من نزد منست بر طریقیکه

قَالَهُ الشَّابُّ فَقَالَ لِمَ قُلْتُ لِأَنِّي إِذَا كُنْتُ فِي حَالِ الْجَفَاءِ فَنَقَلَنِي

گفته ست او را جوان پس گفت سرے چرا گفتم زیرا که من هرگاه که بودم آمده ام در حال رنج پس برآورد مرا

إلى حال الوفاء فذكر الجفاء في حال الصفاء جفاء فسكت وقال

بسوے حال راحت پس یاد کردن رنج در وقت راحت محنت ست پس خاموش شد وگفت

سهل ابن عبد الله التوبة أن لا تنسى ذنبك وقال الجنيد رضي

سهل بن عبد الله توبه آنست که فراموش نکنی گناه خود را وگفت جنید

حين سئل عن التوبة فقال هي أن تنسى ذنبك وتكلم أبو نصر

وقتیکه پرسیده شد از توبه پس گفت توبه آنست که فراموش کنی گناه خود را وسخن کرده است ابو نصر

السراج في المقالتين فقال أشار سهل إلى أحوال المريدين و

سراج در هر دو گفتار پس گفت سهل اشاره کرده است بسوے حال هاے مریدان و

المتعرضين تارة لهم وتارة عليهم فأما الجنيد فإنه أشار إلى

کسانے که رسیده اند گاہے براے نفع خود وگاہے براے نقصان هاے خود اما جنید پس بر رستی او اشاره کرده است بسو

توبة المحققين ولا يذكرون ذنوبهم مما غلب على قلوبهم من

توبه محققان و یاد نمیکنند ایشان گناهان خود را از جهت چیزیکه غالب آمده است بر دلهاے ایشان از

عظمة الله تعالى ودوام ذكره وقال وهو مثل ما سئل رويم

بزرگی خداے تعالی و همیشگی ذکر او وگفت ابو نصر سراج و آن سخن جنید مانند چیزے ست که سوال کرده شد رویم

عن التوبة فقال التوبة من التوبة وقال ذو النون المصري

از توبه پس گفت توبه کردن از توبه که توبه در ویشان را دنیا بدید یا دل توبه به فزع یاد کن ست او وگفت ذو النون

رحمه الله توبة العوام من الذنوب وتوبة الخواص من الغفلة

رحمه الله توبه عوام از گناهان ست و توبه خاصان از غفلت ست

فقال أبو الحسن النوري رحمه الله التوبة أن تتوب من كل

وگفت ابو الحسن النوری رحمه الله توبه آنست که باز گشت کنی از هر

شيء سوى الله عز وجل قال عبد الله بن محمد بن علي رحمهم الله

چیزے که سواے خداست گفت عبد الله بن محمد بن علی رحمهم الله

شتان بين تائب يتوب من الزلات وتائب يتوب من

فرق ست میان کسے که توبه کند از گناهان و کسیکه توبه میکند از

الغفلات وتائب يتوب من رؤية الحسنات قال أبو بكر

غفلت ها و کسیکه باز گشت میکند از دیدن نیکیها وگفت ابو بکر

الواسطي رحمه الله التوبة النصوح أن لا يبقى على صاحبها أثر

واسطی رحمه الله توبه خالص آنست که نماند بر صاحب توبه نشانه

من المعصية سرا ولا جهرا ومن كانت توبته نصوحا لا يبالي ٥

از گناه پنهان و نه آشکارا و کسیکه بوده ست توبه او خالص باک نمیدارد

كَيْفَ أَمْسَى وَأَصْبَحَ قَالَ يَحْيَى بْنُ مُعَاذٍ الرَّازِيُّ رَحِمَهُ اللهُ فِي مُنَاجَاتِهِ
که چگونه شب کرد و چگونه روز کرد گفت یحیی ... در مناجات خود

إِلٰهِي لَا أَقُولُ تُبْتُ وَلَا أَعُودُ لِمَا أَعْرِفُ مِنْ خُلُقِي وَلَا أَضْمَنُ
اے بار خدایا نمیگویم که توبه کردم و باز نمیگردم بسوے گناه از جهت چیزے که میشناسم از عادت خود و ضامن

تَرْكَ الذُّنُوبِ لِمَا أَعْرِفُ مِنْ ضَعْفِي ثُمَّ إِنِّي أَقُولُ لَا أَعُودُ لَعَلِّي
ترک گناهانرا از جهت چیزے که میشناسم از ناتوانائی خود پس بدرستی من میگویم نمیگردم بسوی گناه

أَمُوتُ قَبْلَ أَنْ أَعُودَ قَالَ ذُو النُّونِ رح الْاِسْتِغْفَارُ مِنْ غَيْرِ
بمیرم پیش از آنکه باز گردم بگناه و گفت ذو النون مصرے رح آمرزش خواستن بے

إِقْلَاعٍ تَوْبَةُ الْكَذَّابِينَ وَقَالَ أَيْضًا رَحِمَهُ اللهُ حَقِيقَةُ التَّوْبَةِ
کندن دل از گناه توبه دروغیان ست و گفت ذو النون مصرے حقیقت توبه آنست

أَنْ تَضِيقَ عَلَيْكَ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ حَتّٰى لَا يَكُونَ لَكَ قَرَارٌ ثُمَّ
که تنگ شود زمین بر تو با فراخی آن تا آنکه نمیباشد مر ترا جاے گریز پس

تَضِيقَ عَلَيْكَ نَفْسُكَ كَمَا أَخْبَرَهُ اللهُ تَعَالٰى فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ
تنگ شود بر تو نفس تو چنانکه خبر کرد خداے تعالے در کتاب بزرگ خویش

وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ
و تنگ شد زمین بر آنانکه تخلف از غزو خدا نمودند زمین با فراخی آن و تنگ شد بر ایشان نفسها

وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا وَقَالَ
و دانستند که نیست پناه از عذاب خدا مگر بسوے او پس رحمت کرد خدا بر ایشان تا توبه کنند و گفت

ابْنُ عَطَاءٍ رَحِمَهُ اللهُ التَّوْبَةُ تَوْبَتَانِ تَوْبَةُ الْإِنَابَةِ وَتَوْبَةُ
ابن عطا رح توبه دو گونه ست توبه انابت و توبه

الْاِسْتِجَابَةِ فَتَوْبَةُ الْإِنَابَةِ أَنْ يَتُوبَ الْعَبْدُ خَوْفًا مِنْ عُقُوبَتِهِ
استجابت پس توبه انابت اینست که توبه کند بنده از ترس عذاب خدا

وَتَوْبَةُ الْاِسْتِجَابَةِ أَنْ يَتُوبَ حَيَاءً مِنْ كَرَمِهِ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ
و توبه استجابت آنست که توبه کند از جهت شرم از کرم حق و گفت یحیی بن

مُعَاذٍ الرَّازِيُّ رَحِمَهُ اللهُ زَلَّةٌ وَاحِدَةٌ بَعْدَ التَّوْبَةِ أَقْبَحُ مِنْ سَبْعِينَ
معاذ رح گناه صغیره پس از توبه بدتر ست از هفتاد گناه

قَبْلَهَا فَقَالَ أَبُو عَمْرٍو الْأَنْطَاكِيُّ رَحِمَهُ اللهُ رَكِبَ عَلِيُّ بْنُ عِيسَى
که پیش از توبه ست و گفت ابو عمرو انطاکے رح سوار شد علی بن عیسی

الْوَزِيرُ فِي مَوْكِبٍ عَظِيمٍ فَجَعَلَ الْغُرَبَاءُ يَقُولُونَ مَنْ هٰذَا فَقَالَتْ

اقلاع ازبن برکندن ۱۲
تاج اللغات ۱۲
۱۲

إمرأة قائمة على الطريق إلى متى تقولون من هذا هذا عبد

زنے کہ ایستادہ بود بر راہ تا کے میگویند کیست این این بندہ ایست

سقط من عين الله فابتلاه الله بما ترون فسمع علي بن عيسى

کہ افتادہ ہست از نظر خدا پس مبتلا کردہ ست خدا بچیزے کہ می بینید پس شنید علی بن عیسے

ذلك ورجع إلى منزله واستعفى من الوزارة وذهب إلى مكة

سخن از زنا و باز گشت بسوے خانہ خود و بخشایش خواست از وزارة و رفت بسوے مکہ

وجاور بها مجلس في قوله تعالى إن أكرمكم عند الله أتقكم

و مجاور شد بمکہ در بیان قول خدا بدرستیکہ گرامی تر از شما نزد خدا ایشان پرہیزگار تر شما

إختلف العلماء في معنى التقوى وحقيقة المتقي فالمنقول

و اختلاف کردہ اند علما در معنے تقوے و حقیقت متقے پس نقلست از

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال جميع التقوى في قوله عز وجل إن

پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ فرمود تمامے پرہیزگارے درین قول خدا است بدرستی

الله يأمركم بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربى وينهى

خدا میفرماید شمارا بمیانہ روے و نیکوے کردن و دادن خویشان و باز دارد دادرا

عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون وقال

از چیزہاے بد و ناسزاوار و نافرمانے او پند میکند خدا شمارا شاید کہ شما پند گیرید و گفت

ابن عباس رض المتقي الذي يتقي الشرك والكبائر والفواحش

ابن عباس رض پرہیزگار کسے ست کہ میترسد کفر را و گناہ کبار را و بدیہا را

وقال ابن عمر رض التقوى أن لا ترى نفسك خيرا من أحد

و گفت ابن عمر رض پرہیزگارے آنست کہ نہ بینے تو نفس خود را بہتر از ہیچ کسے

وقال الحسن رحمه الله المتقي الذي يقول لكل من رآه هذا

و گفت حسن پرہیزگار آنست کہ گوید ہر کرا دید این

خير مني وقال عمر ابن الخطاب رض لكعب الأحبار حدثني

بہتر ست از من و گفت عمر بن الخطاب رض مر کعب احبار را رض کہ سخن گو مرا

عن التقوى فقال هل أخذت طريقا ذا شوك قال نعم قال

از پرہیزگارے گفت احبار آیا سیر کردہ ہیچ راہ خار دار را گفت عمر آرے گفت

فما عملت فيه فقال حذرت وشمرت قال كعب كذلك

پس چہ کردے در آن راہ پس گفت عمر ترسیدم و دامن برچیدم گفت کعب ہمچنین ست

التقوى فنظمه الشاعر × خل الذنوب صغيرها وكبيرها

پرہیزگارے پس نظم کردہ ست این را شاعر بگذار گناہہاے خود را خورد آن و بزرگ آن

فَهُوَ التَّقِيّ × وَاصْنَعْ كَمَاشٍ فَوْقَ اَرْضِ الشَّوْكِ يَحْذَرُ مَا يَرَى ×
پس اینست پرہیزگارے و کار کن ہمچو آن رونده بالائے زمین خار دارے ترسد چیزے را کہ مے بیند

لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيْرَةً اِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى × قَالَ ابْنُ عُمَرَ بْنِ
و حقارت مکن گناہ صغیرہ را بدرستی کہ کوہ از سنگریزہ است گفت عمر بن

عَبْدِ الْعَزِيْزِ رض لَيْسَ التُّقَى صِيَامَ النَّهَارِ وَقِيَامَ اللَّيْلِ وَالتَّخْلِيْطَ
عبد العزیز نیست پرہیزگارے روزہ داشتن ہمہ روز را و نماز گزاردن ہمہ شبہا و آمیختن

فِيْمَا بَيْنَ ذٰلِكَ وَلٰكِنِ التَّقْوٰى تَرْكُ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ وَاَدَاۤءُ مَا افْتَرَضَ
درمیان آن یعنی گناہ کردن وگاہ ناکردن لیکن پرہیزگارے گذاشتن چیزے ست کہ حرام کردہ است خدا و بجا آوردن

اللّٰهُ فَمَا رَزَقَ اللّٰهُ بَعْدَ ذٰلِكَ فَهُوَ خَيْرٌ اِلٰى خَيْرٍ وَقِيْلَ لِطَلْقِ بْنِ
خدا پس چیزے کہ روزے کرد خدا پس آن چیز نیکو ست میبرد بسوی نیکو و گفتہ شدہ ست طلق بن

حَبِيْبٍ اَجْمِلْ لَنَا التَّقْوٰى فَقَالَ التَّقْوٰى عَمَلٌ بِطَاعَةِ اللّٰهِ عَلٰى نُوْرٍ
حبیب را نیکو بیان کن برائے ما تقوے پس گفت تقوے فرمانبردارے کردن خدا است در انحال کہ بر نوری

مِنَ اللّٰهِ رَجَاۤءً لِثَوَابِ اللّٰهِ حَيَاۤءً مِنَ اللّٰهِ وَقِيْلَ التَّقْوٰى تَرْكُ مَعْصِيَةِ
از خدا است از جہت امید ثواب خدا و شرم از خدا و گفتہ شدہ ست تقوے گذاشتن نافرمانی

اللّٰهِ عَلٰى نُوْرٍ مِنَ اللّٰهِ مَخَافَةَ عِقَابِ اللّٰهِ قَالَ بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رَحْمَةُ
خدا است در انحال کہ بر نور از خدا است از جہت ترس عذاب خدا و گفت بکر بن عبد الله

اللّٰهِ عَلَيْهِ لَا يَكُوْنُ الرَّجُلُ تَقِيًّا حَتّٰى يَكُوْنَ تَقِيَّ الْمَطْعَمِ وَتَقِيَّ الْغَضَبِ
نمیشود مرد پرہیزگار تا آنکہ باشد پاک طعام او از حرام و شبہ و پاکیزہ باشد غضب

وَقَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيْزِ اَيْضًا الْمُتَّقِيْ مُلْجَمٌ كَالْمُحْرِمِ فِي الْحَرَمِ
و گفت عمر بن عبد العزیز نیز پرہیزگار در دنیا لگام دادہ شدہ است مانند محرم در زمین

وَقَالَ شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ رض الْمُتَّقِي الَّذِيْ يَتْرُكُ مَا لَا بَأْسَ بِهٖ حَذَرًا
و گفت شہر بن حوشب متقی آنکس ست کہ میگذارد چیزے را کہ در وے باک نیست از ترس

الْوُقُوْعِ فِيْمَا فِيْهِ بَأْسٌ وَقَالَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ وَفُضَيْلٌ رَحْمَةُ اللّٰهِ
افتادن در چیزے کہ در وے باک است و گفت سفیان ثورے و فضیل عیاض

عَلَيْهِمَا هُوَ الَّذِيْ يُحِبُّ لِلنَّاسِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهٖ اِنَّمَا التَّقِيُّ
کہ متقی کسی کہ دوست دارد برائے مردم چیزے را کہ دوست میدارد برای نفس خود چرا این نیست

الَّذِيْ يُحِبُّ لِلنَّاسِ اَكْثَرَ مِمَّا يُحِبُّ لِنَفْسِهٖ اَتَدْرُوْنَ مَا وَقَعَ
آن کسی ست کہ دوست میدارد برائے مردم چیزے کہ دوست میدارد برای نفس خود آیا میدانید چیز کہ واقع

لِاُسْتَاذِيْ سَرِيِّ السَّقَطِيِّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَهُوَ اَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ ذَاتَ يَوْمٍ
مر استاد مرا کہ سرے سقطی ست و آن اینست کہ سلام کرد بر سری روز

حرم البلس
الحزن
متقی
شد ١٢
مجمع البحار

صديق له فرد عليه وهو عابس لم يتبسم له فقلت له في ذلك

پس گفت مر سری را این رد کرد بروی وآن پیش او بود خوش تر نمیشد پس گفتم او را در این

فقال بلغني ان المرء المسلم اذا سلم على اخيه ورد عليه اخوه

پس گفت بمن رسیده مرا آنکه مرد مسلمان چون سلام گوید بر برادر خود ورد میکند برو برادر او

قسمت بينهما مائة رحمة تسعون منها لابشهما وعشرة للآخر

بخش کرده میشود درمیان ایشان صد رحمت نود از آن مر کسی را که بشاش تر است وده مر دیگر را

فاحببت ان يكون له تسعون وقال محمد بن علي الترمذي ره

پس دوست داشتم آنکه باشد مر او را نود رحمت وگفت محمد بن علی ترمذی رح

هو الذي لا خصم له وقال سري السقطي هو الذي يبغض

پرهیزگار آنست که دشمن نیست مر او را وگفت سری سقطی متقی آنست که دشمن دارد نفس

نفسه وقال الشبلي هو الذي يتقي ما دون الله قال الناطق

خود را وگفت شبلی متقی آنست که پرهیزد چیزی را که سوای خداست گفت گوینده

الصادق الا كل شيء ما خلا الله باطل وقال محمد ابن خفيف

راستگو آگاه باشید هر چیزے که غیر خداست باطل است وگفت محمد ابن خفیف

التقوى مجانبة كل شيء يبعدك عن الله وقال القاسم بن القاسم

پرهیزگاری یکسو گذاشتن هر چیزے را که دور میدارد ترا از خدا وگفت قاسم بن قاسم

هو المحافظة على آداب الشريعة وقال النوري هو الذي يتقي

تقوی نگاهبانی کردن است بر ادبهای شریعت وگفت نوری متقی آنست که پرهیزد

الدنيا وآفاتها وقال ابو يزيد هو التورع عن جميع الشبهات

دنیا را وآفتهای او را وگفت ابو یزید تقوی پرهیز کردن است از همه شبهها [illegible]

وقال ايضا المتقي من اذا قال قال لله واذا سكت سكت لله واذا

وگفت ابو یزید پرهیزگار آنست که چون گوید برای خدا گوید وچون خاموش شود خاموش شود برای خدا

ذكر ذكر لله وقال الفضيل بن عياض لا يكون العبد من المتقين

ذکر کند برای خدا کند وگفت فضیل نمیشود بنده از پرهیزگاران

حتى يأمنه عدوه كما يأمنه صديقه وقال سهل المتقي من

تا ایمن نشود از دشمن او چنانچه ایمن میشود دوست او وگفت سهل متقی آنست

تبرأ من حوله وقوته وقيل التقوى ان لا يراك الله حيث نهاك

که بیزار است از [illegible] بازگشت خود [illegible] طاعت [illegible] عصمت حق [illegible] توفیق او در طاعت

ولا يفقدك حيث امرك وقيل هو الاقتداء بالنبي صلى الله عليه وسلم

ونه گم کند ترا جائی که فرموده است ترا وگفته اند تقوی پیروی کردن بحضرت صلعم

٣٨٧

وقيل أن تتقي بقلبك من الغفلات وبنفسك من الشهوات

وگفته شده است پرهیزگاری آنست که پرهیزگاری بدل خود از بیهوشیها و بنفس خود از آرزوها

وبحلقك من اللذات وبجوارحك من السيئات فحينئذ يرجى لك

و بحلق خود از لذتها و به اعضاے خود از بدیها پس این هنگام امید داشته میشود ترا

الوصول إلى رب الأرض والسموات وقال أبو القاسم هو حسن

رسیدن بسوے پروردگار زمین و آسمانها وگفت ابو القاسم تقوے خوش

الخلق وقال بعضهم يستدل على تقوى الرجل بثلاث حسن

خلقی است وگفته اند بعضی که بر پے برده میشود پرهیزگارے مرد بسه چیز نیکوی

التوكل فيما لم ينل وحسن الرضى فيما قد نال وحسن الصبر على

توکل در چیزے که نیافته است و نیکوے صبر بر چیزے که فوت شده است و نیکوے صبر بر

ما فات وقيل المتقي الذي يتقي متابعة هواه وقال مالك

چیزے که فوت شده است وگفته اند متقی کسی است که پرهیزد پیروی هواے خود را وگفت مالک

حدثني وهب بن كيسان أن بعض فقهاء أهل المدينة كتب

روایت کرد مرا وهب که بدرستی بعضی فقیهان مدینه نوشتند

إلى عبد الله بن الزبير رض أن لأهل التقوى علامات يعرفون

بسوے عبد الله بن زبیر که اهل تقوے را نشانهاست که شناخته میشوند

بها الصبر عند البلاء والرضاء بالقضاء والشكر عند النعماء

بآن صبر کردن نزد نزول بلا و خوشنود شدن بقضا خدا و شکر کردن نزدیک رسیدن

والتذلل لأهل القرآن وقال ميمون بن مهران لا يكون الرجل

ورام شدن مر احکام قران را وگفت میمون بن مهران نمی باشد مرد

تقيا حتى يكون أشد محاسبة لنفسه من الشريك الشحيح و

پرهیزگار تا آنکه شود او سخت تر از وے حساب مر نفس خود را از شریک بخیل

السلطان الجابر وقال أبو تراب بين يدي التقوى خمس عقبات

پادشاه ظالم وگفت ابو تراب در پیش تقوے پنج کوه است

من لا يجاوزها لا ينالها وهي اختيار الشدة على النعمة واختيار

کسی که نگذرد آنرا نمیرسد تقوے را و آن برگزیدن سختی است به نعمت و برگزیدن

القوت على الفضول واختيار الذل على العز واختيار الجهد على

اندکها است بر زیادتی و برگزیدن خواری است بر سروری و برگزیدن رنج است بر

الراحة واختيار الموت على الحيوة وقال بعضهم لا يبلغ الرجل

آسودگی و برگزیدن مرگ است بر زندگی وگفته اند بعضی که بر نمیرسد مرد

سنام التقوى لا اذا كان بحيث لو جعل ما في قلبه على طبق

کوهان پرهیزگاری را گروهی که باشد باین صفت که اگر گردانیده شود چیزی که در دل اوست بر طبق

فيطاف به في السوق لم يستحيي من شيء مما عليه وقيل التقوى

پس گردانیده شود آنرا در بازار شرم ندارد از هیچ چیزی که برطبق است یعنی درون وبیرون او یکسان باشد

ان تزين سرك للحق كما تزين علانيتك للخلق وقال ابو الدرداء

آنست که بیارائی درون خود را برای خدا چنانکه می آرائی ظاهر خود را برای خلق وگفت ابو درداء

رض يريد العبد ان يعطى مناه × ويابى الله الا ما اراد × يقول

رض میخواهد مرد اینکه داده شود امید های او را وباز میدارد خدا مر امید را مگر چیزیکه خواسته است می گوید

المرء فائدتي ومالي × وتقوى الله احسن ما استفاد × عن

مرد فایده من وگنجینه من وپرهیزگاری خدا بهترین از چیزیست که پیدا کرده است ونقل است از

مجاهد عن ابي سعيد الخدري رض قال جاء رجل الى رسول الله

مجاهد از ابی سعید خدری که گفت ابی سعید آمد مردی بسوی پیغمبر

صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله اوصني فقال صلى الله عليه وسلم عليك بتقوى الله

پس گفت ای پیغمبر وصیت کن مرا پس گفت پیغمبر ع بر تو باد به پرهیزگاری خدا

فانه جماع كل خير وعليك بالجهاد فانه رهبانية الاسلام

پس بدرستی آن مجموعه همه نیکوئیهاست وبر تو باد بجهاد پس بدرستی آن رهبانیت مسلمانانست

وعليك بذكر الله فانه نور لك وعن ابي هرمز نافع بن هرمز

وبر تو باد بیاد حق پس بدرستی آن نور است مر ترا نقلست از ابی هرمز

قال سمعت انسا رض يقول قيل يا محمد من آل محمد قال كل تقي فالتقوى

گفت شنیدم انس را که میگفت گفته شد ای محمد کیست اولاد تو گفت هر مومن پرهیزگار پس

جماع الخيرات وحقيقة الاتقاء التحرز بطاعة الله عز وجل عن

مجموعه نیکیهاست وحقیقت پرهیزگاری پناه گرفتن است بفرمانبرداری خدا از

عقوبته يقال اتقى فلان بترسه واصل التقوى اتقاء الشرك

عذاب او گفته میشود پناه گرفت فلان بسپر خود واصل تقوی پرهیزیدن از شرکست

ثم بعده اتقاء المعاصي والسيئات ثم بعده اتقاء الشبهات

پس از آن پرهیزیدن گناه را صغیره وکبیره پس از آن پرهیزیدن از شبهات

ثم يدع بعده الفضلات وجاء في تفسير قوله تعالى اتقوا الله

پس از آن بگذارد زیادتیها را وآمده است در بیان قول خدا بترسید که بپرهیزید خدا را

حق تقاته هو ان يطاع فلا يعصى ويذكر فلا ينسى ويشكر فلا

حق پرهیزیدن وآن اینست که فرمان برداری کرده شود پس نافرمانی کرده نشود ویاد کرده شود پس فراموش

يَكْفُرُ وَقَالَ سَهْلُ ابْنُ عَبْدِ اللّٰهِ لَا مُعِيْنَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا دَلِيْلَ اِلَّا رَسُوْلُ

انکار کرده نمیشود و گفت سهل بن عبد الله نیست یاری دهنده مگر خدا و نیست راه نما مگر پیغمبر

اللّٰهِ وَلَا زَادَ اِلَّا التَّقْوٰى وَلَا عَمَلَ اِلَّا الصَّبْرُ عَلَيْهِ وَقَالَ الْكِتَانِيُّ

خدا و نیست توشه مگر پرهیزگارے و نیست کار مگر صبر کردن بر او و گفت کتانی

قُسِمَتِ الدُّنْيَا عَلَى الْبَلْوٰى وَقُسِمَتِ الْجَنَّةُ عَلَى التَّقْوٰى وَمَنْ لَّمْ

قسمت کرده شد دنیا را بر آزمایش و تکلیف و قسمت کرده شد بهشت را بر پرهیزگاری و کسی که

يُحْكِمْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللّٰهِ التَّقْوٰى وَالْمُرَاقَبَةَ لَمْ يَصِلْ اِلَى الْكَشْفِ

محکم نمیکند میان خود و میان خدا پرهیزگارے را و فکر را نمیرسد بسوی کشف

وَالْمُشَاهَدَةِ وَقَالَ النَّصْرَابَاذِيُّ التَّقْوٰى اَنْ يَّتَّقِيَ الْعَبْدُ مَا سِوَى

و مشاهده و گفت نصر آبادے تقوے آنست که پرهیزد بنده چیزے را که غیر خدا ست

تَعَالٰى وَقَالَ سَهْلٌ مَنْ اَرَادَ اَنْ يَّصِحَّ لَهُ التَّقْوٰى فَلْيَتْرُكِ الذُّنُوْبَ

و گفت سهل کسی که خواست اینکه درست شود مراورا تقوے پس بگذارد گناهان را

كُلَّهَا وَقَالَ النَّصْرَابَاذِيُّ اَيْضًا مَنْ لَزِمَ التَّقْوٰى اِشْتَاقَ اِلٰى

همه و گفت نصر آبادے نیز کسی که لازم گرفت تقوے را آرزومند شد بسوی

مُفَارَقَةِ الدُّنْيَا لِاَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يَقُوْلُ وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِيْنَ

جدائے دنیا زیرا که بدرستی خدا میگوید هر آینه سرائے آخرت بهتر است مرکسانی را

يَتَّقُوْنَ وَقَالَ بَعْضُهُمْ مَنْ تَحَقَّقَ فِي التَّقْوٰى هَوَّنَ اللّٰهُ عَلٰى قَلْبِهِ

که پرهیزگار اند و گفته اند بعضے اکابر کسیکه درست شد در پرهیزگارے آسان میکند خدا بر دل او

الْاِعْرَاضَ عَنِ الدُّنْيَا وَقَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ الرُّوْذْبَارِيُّ التَّقْوٰى

روگردانیدن از دنیا و گفت ابو عبد الله تقوے

مُجَانَبَةُ مَا يُبْعِدُكَ عَنِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَقَالَ ذُو النُّوْنِ الْمِصْرِيُّ

گذاشتن چیزے ست که دور میدارد ترا از خدا و گفت ذو النون مصرے که

الْمُتَّقِيْ مَنْ لَّا يُدَنِّسُ ظَاهِرَهُ بِالْمُعَارَضَاتِ وَلَا بَاطِنَهُ بِالْغَفَلَاتِ

متقی کسی ست که نیالاید ظاهر خود را بچیزهائے که مخالف شرع اند و نه باطن خود را بچیزهائے که غافل

وَيَكُوْنُ وَاقِفًا مَعَ اللّٰهِ تَعَالٰى فِيْ مَوْقِفِ الْاِتِّفَاقِ وَقَالَ ابْنُ عَطِيَّةَ

و باشد ایستاده با خدا تعالی در محل اتفاق و تسلیم و گفت ابن عطیه

لِلْمُتَّقِيْ ظَاهِرٌ وَّبَاطِنٌ فَظَاهِرُهُ مُحَافَظَةُ الْحُدُوْدِ وَبَاطِنُهُ

مر متقی را ظاهر ست و باطن پس ظاهر نگاه داشتن حدهائے شرع ست و باطن آن

النِّيَّةُ وَالْاِخْلَاصُ وَقَالَ ذُو النُّوْنِ الْمِصْرِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ لَا عَيْشَ اِلَّا

نیت و اخلاص ست و گفت ذو النون مصرے نیست زندگانی مگر

مع رجال يحن قلوبهم للتقوى وترتاح بالذكر وقال ابو حفص

با مردانی که دلهای ایشان آرزومند است بسوی پرهیزگاری و خوشحال میشوند بذکر خدا تعالی و گفت ابو حفص

التقوى في الحلال المحض لا غير وقال ابو الحسين الزنجاني من كان

تقوی در حلال محض است نه غیر این و گفت ابو الحسین کسی که بوده است

رأس ماله التقوى كلّت الالسن عن وصف ربحه وقال الواسطي

سرمایه او پرهیزگاری کند گشت زبانها از بیان سود او و گفت واسطی

التقوى ان يتقي من تقواه يعني من رؤية تقواه وروي ان

تقوی آنست که پرهیز دارد از تقوی خود یعنی از دیدن تقوی خود و روایت کرده شده است

ابن سيرين اشترى اربعين جبا سمنا فاخرج غلامه فارة من

که ابن سیرین خرید چهل خم روغن زرد پس برآورد غلام او موشی از

جب فسئله من اي جب من الجباب اخرجها فقال لا ادري

خمی پس پرسید ابن سیرین از غلام که از کدام خم از خمها برآورده این موش را پس گفت نمیدانم

فصبها كلها وروي عن بعض الائمة انه كان لا يجلس في ظل

پس بریخت آن خمها را همه و مرویست از بعضی ائمه بدرستی او نمی نشست در سایه

شجرة غريمه ويقول جاء في الخبر كل قرض جر نفعا فهو ربا

درخت قرض دار خود و میگفت آمده است در حدیث هر قرضی که کشیده باشد نفعی را پس آن رباست

وقيل ان ابا يزيد غسل ثوبه في الصحراء مع صاحب له فقال

و گفته شده است بدرستی ابا یزید بسطامی بشست جامه خود را در صحرا با یار خود پس گفت

صاحبه نعلق الثياب على جدار الكروم فقال لا نغرز الوتد في

یار او بیاویزیم جامها را بر دیوار رز پس گفت ابا یزید نمی خلانیم میخ را در

جدار الناس فقال نعلقه على الشجر فقال لا انه يكسر الاغصان

دیوار مردم پس گفت آن یار بیاویزیم در درخت پس گفت ابا یزید نه بدرستی آن جامه می شکند شاخها را

فقال نبسط على الاذخر فقال لا انه علف الدواب لا نستره عنها

پس گفت آن یار بگستریم او را بر اذخر نام گیاهیست خوشبو گفت ابا یزید نه بدرستی آن چراگاه چارپایانست

فولى ظهره الى الشمس وحمل القميص على ظهره ووقف حتى جف

و گفته اند پس گردانید پشت خود را بسوی آفتاب و برداشت پیراهن را بر پشت خود و استاد تا آنکه خشک شد

جانبه ثم قلبه حتى جف الجانب الآخر وعن ابراهيم بن ادهم رح

یک طرف او پس گردانید او را تا خشک شد طرف دیگر و مرویست از ابراهیم ادهم

انه قال بت ليلة تحت صخرة بيت المقدس فلما كان بعض الليل

بدرستی او گفت خواب کردم شبی زیر سنگ بیت المقدس پس هرگاه گذشت پاره شب

نزل ملكان فقال احدهما لصاحبه من ههنا فقال الآخر ابرهيم

فرود آمد دو فرشته پس گفت یکی از ایشان مر یار خود را کیست اینجا پس گفت فرشته دیگر ابراهیم

بن ادهم فقال ذاك الذي حط الله درجته من درجاته فقال

بن ادہم ست پس گفت آن کسی ست که محو کرد خدا تعالی مرتبه از مرتبہاے او پس گفت

لم قال لانه الذي اشترى بالبصرة التمر فوقعت تمرة من تمر

چرا ست آن کم کردن مرتبه گفت بدرستی آن ابراهیم خرید در بصره خرما پس افتاد یک خرما از خرما

البقال على تمره قال ابرهيم فمضيت الى البصرة واشتريت التمر

بقال بر خرماے او گفت ابراهیم پس رفتم بسوے بصره و خریدم خرما

من ذلك الرجل واوقعت تمرة على تمره ورجعت الى بيت المقدس

از آن مرد و انداختم یک خرما بر خرماے او و باز گشتم بسوے بیت المقدس

ونمت تحت الصخرة فلما كان بعض الليل اذا انا بملكين نزلا من السماء

و خواب کردم زیر سنگ پس هرگاه که گذشت پاره از شب ناگاه ملاقی شدم بدو فرشته که فرود آمدند از

۳۹۱

فقال احدهما لصاحبه من ههنا قال الآخر ابرهيم بن ادهم فقال

پس گفت یکی از ایشان مر دیگر را کیست اینجا گفت دیگر ابراهیم بن ادهم ست پس گفت این

ذاك الذي رد الشيء الى مكانه ورفعت درجته وقيل التقوى

آنکسی ست که چیز را بجاے خود و بلند کرده شد مرتبه او و گفته شد پرهیزگاری

على وجوه تقوى العامة ترك الشرك بالخالق وتقوى الخاصة

بر چند وجه ست یکی تقوے عوام ست و آن ترک شرک ست بخداے آفریننده و تقوے خاص

ترك الهوى بترك المعاصي ومخالفة النفس في سائر الاحوال و

ترک هواے نفس بترک گناهان و مخالفت نفس در همه احوال

تقوى خاص الخاص من الاولياء ترك الارادة في الاشياء والتجرد

تقوے خاص الخاص از اولیا ترک خواهش در چیزها و ترک اختیار

في النوافل من العبادات والتعلق بالاسباب والركون الى ما سوى

کردن نوافل را از عبادات یعنی تبدیل کردن نوافل را بحضور حق تعالی و ترک میل بسوے غیر

المولى ولزوم الحال والمقام وامتثال الامر في جميع ذلك مع احكام

حق تعالے و ترک ملازمت حال و مقام یعنی در هیچ حال و مقام آرام نگیرد چه ایہم آرام بغیر حق ست

الفرائض وتقوى الانبياء عليهم السلام لا يتجاوزهم غيب في

فرضها و تقوے پیغمبران در نمیگذرد از ایشان پنهان در

غيب فهو من الله والى الله يأمرهم وينهاهم ويوفقهم ويؤدبهم

پنهان یعنی در غایت پنهانی از جانب حق تعالے امر میکند ایشان را و نهی میکند و توفیق میدهد ایشان را

وَيُطَيِّبُهُمْ وَيُطِبُّهُمْ وَيُكَلِّمُهُمْ وَيُحَدِّثُهُمْ وَيُرْشِدُهُمْ وَيَهْدِيهِمْ

وخوش میکند ایشان را وعلاج بیماری میکند وکلام میکند با ایشان وارشاد میکند ایشان را

وَيُعْطِيهِمْ وَيُهَنِّيهِمْ وَيُطْلِعُهُمْ وَيُبَصِّرُهُمْ لَا مَجَالَ لِلْعَقْلِ فِي ذٰلِكَ

وعطا میکند ایشان را ومبارکباری میگوید وآگاه میکند ایشان را وبینا میکند ایشان را نیست مجال عقل را در تقوی ایشان

فَهُمْ فِي مَعْزِلٍ عَنِ الْبَشَرِ بَلْ عَنِ الْمَلٰئِكَةِ أَجْمَعَ إِلَّا فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْحُكْمِ

پس ایشان در گوشه اند از آدمی بلکه در گوشه اند از فرشتگان همه آنها مگر در چیزی که متعلق است بحکم

الظَّاهِرِ وَالْأَمْرِ الْمُبِينِ الْمَوْضُوعِ لِلْأُمَّةِ وَعَوَامِّ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُمْ

ظاهر وامر روشن که نهاده شده است برای است عوام مومنان پس بدرستی ایشان

يُشَارِكُونَ الْخَلْقَ فِي ذٰلِكَ وَيَنْفَرِدُونَ عَنْهُمْ فِيمَا سِوَى ذٰلِكَ وَقَدْ

شریک اند خلق را در آنچه متعلق بظاهر است وجدا میشوند از ایشان در چیزی که درای است وگاهی

يُعْطَى بَعْضُ ذٰلِكَ الْكِرَامُ مِنَ الْأَبْدَالِ وَالْخُلَّصِ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ فَيَقْصُرُ

داده میشود اندکی از آن تقوی برای بزرگان ابدال وپاکان اولیا پس کوتاه میشود

عِبَارَاتُهُمْ عَنْ ذِكْرِ ذٰلِكَ فَلَا يَظْهَرُ إِلَى الْوُجُودِ وَلَا تُدْرَكُ بِالسَّمْعِ

عبارات ایشان از بیان آن پس ظاهر نمیشود بسوی هستی ودریافته نمیشود بشنوائی

وَالْحِسِّ إِلَّا مَا يَغْلِبُ عَلَى اللِّسَانِ فَتَنْدُرُ مِنْ ذٰلِكَ كَلِمَةٌ أَوْ كَلِمَاتٌ

وحس ظاهر مگر چیزی که غلبه کند بر زبان پس بیفتد از آن یک کلمه یا دو کلمه

ثُمَّ يَتَدَارَكُهُ اللّٰهُ بِالسَّكِينَةِ وَالتَّثْبِيتِ وَإِسْبَالِ السَّتْرِ عَلَيْهِ

پس در میرسد حق تعالی او را این هنگام بآرام دادن او واو ثابت گردانیدن واندا ختن پرده بر آن

فَيَسْتَيْقِظُ لِأَمْرِهِ وَيَحْفَظُ لِسَانَهُ وَيَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ تَعَالَى مِمَّا جَرَى

پس بیدار میشود مرکار خود را پس نگاه میدارد زبان خود را وطلب آمرزش میکند از خدای تعالی از

وَيُغَيِّرُ الْعِبَارَةَ وَيُحَسِّنُ اللَّفْظَ عَلَى وَجْهٍ يُعْقَلُ وَيُفْهَمُ عَلَى مَا

وتغیر میکند عبارات را ونکو میگرداند لفظ را بر وجهی که دریافته وفهمیده شود چنانچه

هُوَ الْمَعْهُودُ عِنْدَ النَّاسِ فَصْلٌ وَطَرِيقُ التَّقْوَى أَوَّلًا التَّخَلُّصُ

معلوم است نزد مردم وراه پرهیزگاری نخستین پاک شدن است

مِنْ مَظَالِمِ الْعِبَادِ وَحُقُوقِهِمْ ثُمَّ مِنَ الْمَعَاصِي الْكَبَائِرِ مِنْهَا وَالصَّغَائِرِ

از ظلمهای بنده وحقهای ایشان پس پاک شدن از گناهان بزرگ وخورد

ثُمَّ الْاِشْتِغَالُ بِتَرْكِ ذُنُوبِ الْقَلْبِ الَّتِي هِيَ أُمَّهَاتُ الذُّنُوبِ

پس مشغول شدن بترک گناهان دل که اصل گناه هاست

وَأُصُولُهَا فَمِنْهَا يَتَفَرَّعُ ذُنُوبُ الْجَوَارِحِ مِنَ الرِّيَاءِ وَالنِّفَاقِ وَ

وبیخ ها آنها پس از گناههای دل شاخ میکشند گناهان اعضا از نمایش عمل بخلق واز نفاق و

انچه گذشت

مله الاسبال نشود گذشتن ازار ومانند آن را ۳۹۲ سنه ...

العجب والكبر والحرص والطمع والخوف من الخلق والرجاء بهم وطلب
وازشگفت آمدن بعمل خود وتکبر وآز وازخواستن وترسیدن از خلق وامید داشتن از ایشان وطلب
الجاه والرياسة والتقدم على ابناء جنسه وغير ذلك مما يطول شرحه
مرتبه وسرداری وپیش روی بر جنسان خود وغیر این از آنچه درازست شرح او
وانما يقوى على جميع ذلك بمخالفة الهوى ثم الاشتغال بترك
واستوار میشود بر همه آن مگر بمخالفت هوای نفس ... پس مشغول شدن بترک
الارادة فلا يختار مع الله شيئا ولا يدبر مع الله تدبيره ولا يتخير
خواهش پس اختیار نکند با خدای تعالی هیچ چیزی را وتدبیر نکند با خدا تعالی تدبیر خود واختیار نکند
عليه ولا ينص على جهة وسبب في رزقه ولا يعترض عليه عز وجل
بر خدا تعالی چیزی را ونهایت نرسد ... در رزق خود واعتراض نکند بر آن خدا تعالی
في خلقه بل يسلم الكل اليه ويستسلم بين يديه ويطرح نفسه لديه
در آفرینش خود بلکه بسپارد همه را بسوی او وانقیاد وفروتنی کند بسوی او وبیندازد نفس خود را نزد او
فيصير في يد قدرته كالطفل الرضيع في يد ظئره ودايته وكالميت
پس بگردد در دست قدرت او همچون کودک شیرخوار در دست شیردهنده ودایه خود وهمچو مرده
في يد غاسله مسلوب اختياره مرفوع ارادته فالنجاة كل النجاة
در دست شوینده خود دور کرده شده اختیار او کشیده شده ... خواهش او پس رستگاری همه آن رستگاری
في ذلك فان قال قائل كيف الطريق الى ذلك قيل له الطريق الى
در این است پس اگر گوید گوینده چگونه است راه بسوی آن حال گفته میشود مراد را از ... راه بسوی
ذلك بصدق اللجاء الى الله عز وجل والانقطاع اليه ولزوم طاعته
آن بدرستی پناه بردن بسوی خدا تعالی عز وجل ... از همه خلق پیوستن بسوی او ولازم گرفتن بندگی او
بامتثال اوامره والانتهاء نواهيه والتسليم في قدره وحفظ حدوده
بفرمانبرداری امرهای او وباز آمدن از نهی های او وسپردن خود را در قضای قدرت او ونگاه داشتن حدهای خدا
صيانة الحال دائما ابدا واختلف اقاويل الشيوخ في النجاة فقال
ونگهداشتن حال همیشه پیوسته واختلافست در قولهای بزرگان در نجات پس گفت
الجنيد رحمه الله ما نجى من نجا الا بصدق اللجاء الى الله عز وجل قال
جنید ... نرست کسی که رست مگر براستی التجا بسوی خدای عز وجل فرمود
الله عز وجل وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض
خدا تعالی عز وجل این آیت بر سه کس که پس گذاشته اند تا وقتیکه تنگ شد بر ایشان زمین
بما رحبت وضاقت عليهم انفسهم وظنوا ان لا ملجا من الله الا
بفراخی خویش وتنگ شد بر ایشان نفسهای ایشان ویقین دانستند اینکه نیست پناهگاه از خدا تعالی مگر

٣٩٣

اليه وقال رويم ما نجا من نجا الا بالصدق والتقوى قال الله عز

بسوی او وگفت رویم نرست کسیکه رست مگر براستی و پرہیزگاری فرمود خدایتعالی

وجل وينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم وقال الحريري ما نجا من نجى

و رستگاری میدہد خدایتعالی کسانیکه را که پرہیز یدند برستگاری ایشان وگفت حریری نرست کسیکه رست

الا بمراعاة الوفاء قال الله تعالى الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون

مگر برعایت کردن وفا فرمود خدایتعالی کسانیکه وفا میکنند بعهد خدایتعالی و نمی شکنند

الميثاق وقال عطاء ما نجا من نجى الا بتحقيق الحياء قال الله تعالى

پیمان را وگفت ابن عطاء رحمة الله نرست کسیکه رست مگر بتحقیق کردن حیاء فرمود خدایتعالی

الم يعلم بان الله يرى وقال بعضهم ما نجى من نجا الا بالحكم والقضاء

آیا ندانست باینکه بدرستی خدایتعالی می بیند وگفت بعضی از ایشان نرست کسیکه رست مگر بحکم خدایتعالی و قضاء

السابق في علم الله عز وجل قال الله تعالى ان الذين سبقت لهم منا

پیش که در علم خدایتعالی است فرمود خدایتعالی بدرستی آنکسانیکه پیش رفته است ایشانرا از من

الحسنى وقال الحسن البصري رحمه الله ما نجا من نجى الا بالاعراض

نیکوئی ایشانرا وگفت حسن بصری رح نرست کسیکه رست مگر برو گردانیدن

عن الدنيا واهلها قال الله تعالى انما الحيوة الدنيا لعب ولهو وقد ۳۹۴

از دنیا و اہل آن فرمود خدایتعالی نیست زندگانی دنیا مگر بازی و لہو و تحقیق

ذكر النبي صلى الله عليه وسلم ان حب الدنيا راس كل خطيئة وما تقرب المتقربون الى

یاد کرد پیغمبر م بدرستی محبت دنیا سر ہمه گناه است و نزدیک نشده اند نزدیکی جویندگان بسوی

الله بشيء افضل من اداء ما افترض الله وقال منذ خلقها الله تعالى ما

خدایتعالی بہیچ چیزے بہتر از ادای فرض خدایتعالی و فرمود پیغمبر م از آن زمانیکه آفرید خدایتعالی دنیا نه

نظر اليها وقال الحسن رض معناه ما نظر اليها بعين رحمة من مقتها

دید بسوے او و گفت حسن رض معنی آن نادیدن اینست که ندید بسوی آن دنیا بچشم رحمت یعنی بنظر از جهته

فهي الحجاب العظيم وبها تبين الخالص من المعيب ولا يصح لمن بقي عليه

پس آن دنیا پرده بزرگست میان حق و بنده و بآن دنیا روشن میشود برگزیده از عیبناک و نیست صحیح مر کسانیکه باقیست بر ایشی

منها شيء الوصول الى حلاوة مناجاته سبحانه لانها ضد عن الله

از آن دنیا چیزے رسیدن به لذت مناجات حق سبحانه زیرا که بدرستی آن دنیا دشمن خدا است

وضد ما يحبه الله **فصل** وقد دعا الله عز وجل خلقه الى توحيده

و دشمن چیزیکه دوست میدارد خدای او را و تحقیق خواند خدای عز و جل خلق خود را بسوی توحید خود

وطاعته بالوعد والوعيد والترغيب والترهيب فحذرهم وانذرهم

و بندگی خود بوعده کردن بثواب و عذاب و به آرزومند گردانیدن بثواب ترسانیدن از عذاب پس ترسانید ایشانرا و ترسانید

خوفاً وزجراً وإعذاراً إليهم وتأكيداً للحجة عليهم فقال عز وجل

وترسانید و بازداشت از جهت دور کردن عذر ایشان و قوی کردن حجت را بر ایشان پس فرمود خدای تعالی

رُسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ

فرستادیم پیغمبران بشارت دهنده به بهشت و ترساننده از دوزخ تا آنکه نباشد مردم را بر خدای تعالی هیچ حجت پس از فرستادن پیغمبران

وقال عز من قائل وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا

و چنانچه فرمود و اگر ما هلاک میکردیم ایشانرا بعذاب پیش از فرستادن رسل هرآینه گفتندی ای پروردگار ما

أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى وقال

نفرستادی بسوی ما پیغمبرانرا پس پیروی میکردیم آیات ترا پیش از آنکه خوار گردیم و رسوا شدیم و فرمود

تعالى في آية أخرى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا وقال جل وعلا

خدای تعالی در آیتی دیگر و نبودیم ما عذاب کنندگان تا آنکه بفرستیم پیغمبر را و فرمود خدای تعالی

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ

ای هر کدامی مردمان تحقیق آمد شمارا پند از پروردگار شما و شفا چیزیرا که در سینهای شما است

وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وقال جل وعلا في التخويف والتحذير وَ

و راه راست و رحمت مر مومنانرا فرمود خدای تعالی در ترسانیدن و هراسانیدن و

يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ وقال تبارك وتعالى وَ

بترسانید شمارا خدای تعالی از ذات تقدس خود و خدای تعالی مهربانست به بنده ها فرمود خدای تعالی این آیت و

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وقال جلت عظمته

بدانید بدرستی خدای تعالی می بیند چیزیکه در نفسهای شما است پس بترسید از و و فرمود خدای تعالی

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وقال جلت قدرته وَاتَّقُونِ يَا أُولِي

بتحقیق الله تعالی بهر شئ داناست و گفت خدای تعالی که بزرگست قدر او و به پرهیزید ای صاحب

الْأَلْبَابِ وقال سبحانه وتعالى وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وقال

فکر و گفته است پاکیست او را و بزرگست و به پرهیزید از عذاب خدای تعالی و بدانید که بدرستی شما ملاقی میشوید او را و فرمود

تعالى وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ

خدای تعالی به پرهیزید بهوده روزی را که بازمیگردید شما در آن روز بسوی خدا پس بکمال داده میشود هر نفس را جزای چیزیکه کرده است

لَا يُظْلَمُونَ وقال تعالى وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا

ظلم کرده نمیشوند و فرمود خدای تعالی به پرهیزید عذاب روزی را که کفایت نمیکند نفسی از نفسی چیزی را و

يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وقال جل جلاله يَا أَيُّهَا النَّاسُ

پذیرفته نمیشود از آن نفس فدیه را و نه نفع دهد او را شفاعت و فرمود خدای تعالی ای هر کدامی مردم

اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ

به پرهیزید عذاب پروردگار خود را و بترسید روزی را که کفایت نکند هیچ پدری از پسر خود و نه هیچ پسرے بس کننده است

۳۹۵

عَنْ وَالِدِهٖ شَيْئًا اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا

از پدر خود چیزے را بدرستی وعدہ خدا تعالے راست است پس فریب ندہد شمارا زندگانی دنیا و

يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُوْرُ وَقَالَ تَعَالٰى يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوْا رَبَّكُمْ اِنَّ

فریب ندہد شمارا بخدا تعالے شیطان و فرمود خدا تعالے ای ہر گدای مردم بپرہیزید عذاب پروردگار خودرا

زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيْمٌ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوْا رَبَّكُمُ

زلزلہ روز قیامت چیزی بزرگست و فرمود خدا تعالے ای ہر گدای مردم بپرہیزید عذاب پروردگار

الَّذِيْ خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ وَّخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا

کہ آفرید شمارا از شخص واحد و آفرید ازان شخص زن اورا و پراگندہ کرد ازان ہردو

رِجَالًا كَثِيْرًا وَّنِسَآءً وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْ تَسَآءَلُوْنَ بِهٖ وَالْاَرْحَامَ اِنَّ

مردان بسیار و زنان را و بپرہیزید عذاب خدا را کہ سوال میکنید بنام او و بپرہیزید از قطع ارحام بدرستی

اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيْبًا وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا

خدا تعالے بودہ بر ایشان پاسبان و فرمود خدا تعالے ای مومنان

اتَّقُوا اللّٰهَ وَقُوْلُوْا قَوْلًا سَدِيْدًا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا

بپرہیزید از عذاب خدا تعالے و گوئید سخن استوار و فرمود خدا تعالے ای مومنان

اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ ٣٩٦

بپرہیزید عذاب خدا را و باید کہ ببیند ہر شخص چہ چیز پیش فرستادہ است از برای فردا و بپرہیزید عذاب خدای را بدرستی خدا دانا است

بِمَا تَعْمَلُوْنَ وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهٗ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ وَ

بچیزیکہ میکنید شما و فرمود خدا تعالے بپرہیزید از عذاب خدا تعالے بدرستی خدا تعالے را سخت است عذاب و

قَالَ تَعَالٰى قُوْٓا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا وَّقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ وَقَالَ

فرمود خدا تعالے ای مومنان نگاہ دارید نفسہای خودرا و اہلہای خودرا از آتشی کہ ہیزم او آدمیان و سنگ است و فرمود

عَزَّ وَجَلَّ اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ

خدا تعالے آیا پنداشتہ اید شما جز اینکہ آفریدیم شمارا بیہودہ و بدرستی شما بسوی ما رجوع نمیکنید

وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ يُّتْرَكَ سُدًى وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا

و فرمود خدا تعالے آیا می پندارد آدمی اینکہ گذاشتہ میشود اورا بیہدہ و فرمود خدا تعالے

اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰٓى اَنْ يَّاْتِيَهُمْ بَاْسُنَا بَيَاتًا وَّهُمْ نَآئِمُوْنَ اَوَاَمِنَ اَهْلُ

آیا ایمن شدند مردم دہہا اینکہ باید ایشانرا عذاب ما شبانگاہ وحال اینکہ ایشان خواب کنندہ اند یا ایمن شدند

الْقُرٰٓى اَنْ يَّاْتِيَهُمْ بَاْسُنَا ضُحًى وَّهُمْ يَلْعَبُوْنَ فَمَا جَوَابُكَ يَا مِسْكِيْنُ عَنْ

دہ اینکہ بیاید ایشان را عذاب چاشتگاہ وحال آنکہ ایشان بازی میکنند پس چیست جواب تو ای مسکین از

هٰذِهِ الْاٰيَةِ وَمَا عَمَلُكَ بِهَا فَهَلْ انْتَهَيْتَ عَنِ اتِّبَاعِ شَهَوَاتِكَ

این آیتہا و چیست عمل تو باین آیتہا پس آیا باز ماندی تو از متابعت ہوای خود

الخبيثة المؤذية لك في الدنيا والآخرة المحلة لك في دار الشقاء

که پلید اند و هلاک کننده اند مر ترا در دنیا و آخرت فرود آرنده ترا در سرای بدبختی

والمهانة التي تحرقك نارها وتنهشك حياتها وتلسعك

و خواری سرای که میسوزد مرا آتش او و نیش میزنند مارهای او و نیش میزنند ترا

وتلسنك عقاربها وهوامها وتاكلك ديدانها وتضربك

کژدم های او و گزندگان او و میخورند ترا کرم ها و میزنند ترا

زبانيتها وخزانها ويجدد عليك في كل يوم انواع عذابها و

فرشته ها که موکل دوزخ اند و نگاهبانان او و نو کرده میشود بر تو در هر روز نوعهای عذاب او و

انت فيها مع فرعون وهامان وقارون والشياطين سواء و

تو دران سرا با فرعون و هامان و قارون و شیاطین هستی و

قال في الترغيب ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث

گفت خدا تعالی در ترغیب کسیکه بترسد خدا را میگرداند خدا تعالی مر او را محل برآمدن و رزق میرساند او را از جایکه

لا يحتسب وقال جل وعلا ومن يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم

پندارد و فرمود خدا تعالی کسیکه بترسد خدا را دور میکند از وی بدیها او بسیار و بسیار

له اجرا وقال تعالى يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم الذي

مر او را مزد و فرمود خدا تعالی ای هر کدامی مردم چه چیز فریب داد ترا به پروردگار تو که کریم است آنکه

خلقك فسواك فعدلك وقال عز وجل الم يان للذين امنوا

آفرید ترا از عدم پس برابر ساخت اعضا تو و فرمود خدا تعالی آیا نرسیده است وقت کسانی را که ایمان آورده

ان تخشع قلوبهم لذكر الله فقد رغبك فيما عنده في طلب فضله

اینکه فروتنی کنند دلهای او شان مر ذکر خدا را پس تحقیق راغب گردانید ترا خدا در چیزیکه نزد اوست در طلب فضل خود

وسعة رحمته وطيب رزقه والاستراحة اليه والطمانينة لديه

فراخی خویش و خوشی بمذاق خود و راحت گرفتن بسوی او و آرام گرفتن نزد او

بسلوك طريق التقوى وملازمته والمواظبة عليه فبين لك

برفتن راه و تقوی و لازم گرفتن آن تقوی را و همیشه بودن بران تقوی پس بیان کرد ترا

بذلك الطريق واوضح لك الحجة وضمن لك بعد ذلك غفران

باین سلوک تقوی راه و روشن گردانید برای تو راه فراخ را و ضامن شد ترا پس آن آمرزیدن

الذنوب وتكفير السيئات وعظم الاجر والجزاء بقوله عز

گناهان و دور کردن گناهان را و بزرگ کرد مزد و جزا را

وجل ومن يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم له اجرا ثم نبهك

و هر کس که بترسد از خدا کفارت کند از و گناهان او را و بزرگ کند مر او را اجر پس آگاه کند ترا

عَنْ غِرَّتِكَ بِهٖ وَتَقَدُّبِكَ عَنْهُ وَتَعَامِيكَ عَنْ طَرِيقِهٖ وَتَصَامُمِكَ

از غفلت و خواب تو از حق تعالیٰ و کوری تو از راه او و کری تو

عَنْ سَمَاعِ اٰيَاتِهٖ وَمِنْ مَوَاعِظِهٖ وَزَوَاجِرِهٖ فَقَالَ تَعَالٰى مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ

از شنیدن آیات او و پندهای او و سرزنشهای او پس گفت او تعالیٰ چه چیز مغرور گردانید ترا به پروردگار

الْكَرِيْمِ الَّذِيْ خَلَقَكَ فَسَوّٰىكَ فَعَدَلَكَ فَوَصَفَ نَفْسَهٗ بِالْكَرِيْمِ

آنکه بیافرید ترا پس برابر کرد ترا پس ستود خدا تعالیٰ خود را بکریم

لِئَلَّا تَزْهَدَ فِيْ مُعَامَلَتِهٖ وَتَنْفِرَ عَنْ مُقَارَبَتِهٖ وَتَشْتَغِلَ عَنْهُ

تا آنکه بر نگردانند از معامله او و بگریزد از نزدیکی او و مشغول نباشد از وے

بِخَلِيْقَتِهٖ ثُمَّ ذَكَّرَكَ بِاَنَّهٗ خَلَقَكَ وَاَوْجَدَكَ مِنْ عَدَمِكَ وَاَحْيَاكَ

به مخلوقات او پس یاد داد ترا بآنکه او خدا تعالیٰ آفرید ترا و موجود کرد ترا از نیستی تو و زنده گردد ترا

بَعْدَ اَنْ لَمْ تَكُنْ شَيْئًا وَاَغْنَاكَ بَعْدَ فَقْرِكَ وَقَوَّاكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ

پس آنکه نبود چیزی و مالدار کرد ترا پس بینوائی تو و توانا کرد ترا پس ناتوانائی تو

وَبَصَّرَكَ فِيْ مَصَالِحِكَ بَعْدَ عَمَاكَ وَعَلَّمَكَ بَعْدَ جَهْلِكَ وَهَدَاكَ

و بینا کرد ترا در بهبودهای تو پس از کوری تو و دانا کرد ترا پس از نادانی تو و راه راست نمود

بَعْدَ ضَلَالَتِكَ فَمَا فَعُوْدُكَ يَا غَافِلُ عَنْ طَلَبِ فَضْلِهِ الْوَاسِعِ وَمَا

پس از گمراهی تو پس چیست نشستن تو غافل از طلب بخشش او که فراخ است و چه چیز

تَبَطُّكَ عَنْ مُلَازَمَةِ طَاعَتِهِ الَّتِيْ تُشَرِّفُكَ فِي الدُّنْيَا وَتُسْعِدُكَ فِي

است باز مانده تو از لازم گرفتن بندگی او که بزرگی میدهد ترا در دنیا و نیک بخت میکند ترا در

الْعُقْبٰى وَتَرْفَعُكَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلٰى اَرَضِيْتَ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ

آخرت و می بردارد ترا در مرتبه‌های بلند آیا راضی شده تو به زندگی دنیا و

اسْتَبْدَلْتَ الَّذِيْ هُوَ اَدْنٰى بِالَّذِيْ هُوَ خَيْرٌ وَاٰثَرْتَ الدُّنْيَا وَاَبْنَاءَهَا

و بدل کردی تو آنچیزی را که بهتر است بچیزیکه فروتر است و اختیار کردی تو دنیا را و فرزندان او را

وَمَا ظَهَرَ لَكَ مِنْ زِيْنَتِهَا الَّتِيْ لَا بَقَاءَ لَهَا عَلَى الْفِرْدَوْسِ الْاَعْلٰى وَالْمُرَافَقَةِ

و چیزیکه ظاهر شد مر ترا از زینت آن دنیا که نیست بقاے مر او را بر بهشت برین و همراهے

مَعَ الْاَنْبِيَاءِ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ اَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهٗ عَزَّ وَجَلَّ

با پیغمبران و صدیقان و شهیدان آیا نشنیده تو قول خدا عز و جل که فرمود

اَرَضِيْتُمْ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْاٰخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فِي الْاٰخِرَةِ

آیا راضی شدید بر زندگانی دنیا که فانیست از سرای آخرت پس نیست اسباب زندگانی دنیا در آخرت

اِلَّا قَلِيْلٌ وَقَوْلَهٗ تَعَالٰى بَلْ تُؤْثِرُوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةُ خَيْرٌ وَّ

مگر اندک و فرمود خدا تعالیٰ بلکه اختیار کرده آید شما زندگانی دنیا را و حال آنکه آخرت نیکو است و

أبقى وقوله فأما من طغى وآثر الحيوة الدنيا فإن الجحيم هي المأوى

باقیست وفرمود خدا تعالی اما کسیکه نافرمانی کرد واختیار کرد زندگانی دنیا را پس بتحقیق دوزخ جایگاه اوست

فصل واعلم أن دخول النار بالكفر وتضاعف العذاب و

وبدانکه بدرستی درآمدن دوزخ بکفر است وزیادتی عذاب و

قسمة الدركات بالأعمال السيئة والأخلاق السيئة ودخول

قسمت طبقهای دوزخ بسبب عمال بد است وصفات بد ودرآمدن

الجنة بالإيمان وتضاعف النعيم وقسمة الدرجات بالأعمال

بهشت بایمان است وزیادتی نعمتهاے وقسمت درجهاے او بسبب عملهاے

الصالحة والأخلاق الحسنة وأن الله عز وجل خلق الجنة فحشاها

نیکو است وخصال نیکو وبدرستی خدای عز وجل آفرید بهشت را پس پر کرد اورا

بالنعيم ثوابا لأهلها وخلق النار فحشاها بالعذاب عقابا لأهلها

به نعمتهای ازجهت ثواب دادن مراہل ورا وآفرید خدا تعالی دوزخ را پس پر کرد اورا بعذاب

وخلق الدنيا فحشاها بالآفات والنعيم محنة وابتلاء ثم خلق

وآفرید دنیا را پس پر کرد اورا به آفتهای ونعمتهای ازجهت امتحان وآزمایش نمودن پس آفرید

٣٩٩ الخلق والجنة والنار في غيب منهم لم يعاينوهما فالنعيم والآفات

خلق را وحالانکه بهشت ودوزخ در پنهاے ازایشان ندیده اورا پس نعمتهای وآفتهاے

التي في الدنيا هي أنموذج الآخرة ومذاقة ما فيها وخلق في الأرض

که در دنیا است آن نمونه آخرتیست وچشیدن چیزیکه در انست وآفرید در زمین

من عبيده ملوكا أعطاهم سلطانا أرعب به القلوب وملك به

از بندهای خود بادشاهان که داد ایشانرا غلبه قدرت که ترسانیدن بان دلهای مردم ومالک گردانید بان

النفوس فهو أنموذج ومثال لتدبيره وملكه ونفاذ أمره ومعاملته

نفسهای مردم را درانحال که نمونه هست ومثال مرتدبیر اورا وملک اورا وروان شدن حکم ومعامله اورا

فجعل خبر ذلك كله تنزيلا ووصف الدارين ووصف ملكه و

پس گردانید خدا تعالی خبر آنرا همه قرآن وستود هر دو سرا را وستود ملک خود را و

قدرته وتدبيره ومنته وصنائعه وضرب الأمثال على ذلك ثم

قدرت خود را وتدبیر خود را وعطا خود را وصنعتهای خود را وزد حق تعالی مثلها که بران پس ترک

قال تعالى وتلك الأمثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون

فرمود خدا تعالی وآن مثالها هست که زده ایم آنرا از برای مردم ونفهمیده آن مثلها مگر دانایان

فالعلماء بالله يفهمون عن الله أمثاله لأن المثل إنما هو صنعه

پس دانایان بخدای را فهمیده از خدا تعالی مثلهای اورا زیرانکه بدرستی مثل نیست مگر صنعت چیزیکه

شيء قد شاهدته يريك صفة ما غاب عنك ويبصرك بما

چیزیکه دیدهٔ تو او را مینماید ترا صفت چیزیکه غایب است از تو و مینماید مثل ترا بچیزیکه

تبصره بعينك لينفذ بصر قلبك الى ما لا تبصره عينك ليعقل

دیدهٔ تو بچشم خود تا در رود چشم دل تو بسوی چیزیکه ندیده آنرا چشم تو پس دریابد

قلبك ما خوطبت به من خبر الملكوت وخبر الدارين وخير معاملة

دل تو چیزی را که خطاب کرده شده تو با آنچیز از خبر ملکوت و خبر دو سرای و خیر معامله

ملك الملوك فليس في الدنيا نعمة ولا شهوة الا وهي انموذج الجنة

پادشاه پادشاهان پس نیست در دنیا نعمتی و لذت مگر آن نمونه بهشت است

وذوقها ثم من وراء ذلك فيها ما لا عين رأت ولا اذن سمعت

وچشیدن آن پس ترک از غیر آن در بهشت چیزی نیست که هیچ چشمی دیده است و نه هیچ گوش شنیده است

ولا خطر على قلب بشر فلو شيء للعباد منها لم ينتفعوا بتلك الاسماء

و نه گذشته است بر دل هیچ آدمی پس اگر نا رسیده شود مر بندها را از آن نعمتها نفع نگیرند بآن نامها

لانهم لم يعقلوه ههنا ولا رأوه وليس لها انموذج في الدنيا والجنة

زیرا که بدرستی آن مردم عقل نکنند آنرا اینجا و نه دیده اند او را و نیست مر او را نمونه در دنیا وبهشت

مائة درجة وانما وصف منها ثلاث درجات الذهب والفضة

صد درجه است و وصف کرده شده است از آنها سه درجه یکی زر و دوم نقره

والنور ثم من وراء ذلك غير معقول ولا تحمله العقول وكذلك ۴۰۰

وسیوم نور پس ترک از پس آن دریافته نشده است و کسی بر دارد او را عقلها و همچنین چیزیکه

ما في الدنيا من الشدة والعذاب فهو انموذج دار العقاب ثم من

در دنیاست از سختی و عذاب پس او نمونه سرای آخرت است پس ترک از

وراء ذلك شيء لا تحمله العقول من الوان العذاب كل ذلك يخرج

پس آن عذابهایی است که کسی بر ندارد او را عقلهای از رنگهای عذاب همه آن بالا مذکور شد می براید

لهم من غضبه ولاهل الجنة من رحمته فكل من تناول من عبيده

مر اهل دوزخ را از غضبش و مر اهل بهشت را از رحمت خدا تعالی پس هرکسیکه خورد از بندهای او

من دنياه مما ابيح له وشكره عليها ابدل له من الجنة ما يدق وهذا

از دنیای او چیزی را مباح کرده شده است مر او را و شکر کرد بر آنچیز بدل داده شده مر او را از بهشت چیزیکه حقیر است این

في جنبه ومن تناول ما لم يبح له فقد حرم نفسه حظها من الدرجات

در پهلوی او و کسیکه خورد چیزیکه مباح کرده است مر او را پس تحقیق منع کرد نفس خود را نصیب وی را از مرتبهای بهشت

ومن كذب بها حرم الجنة بما فيها اجمع ولاهل الجنة عرائس و

وکسیکه دروغ دانست او را منع کرد نفس خود را از بهشت با چیزیکه در اوست همه پس مر اهل بهشت را عروسها است و

وَلَائِمُ وَضِيَافَاتٌ فَالْعَرَائِسُ لِلدَّعْوَةِ وَذَلِكَ اَنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ

وطعامها که خدا و مهمانیها پس عروسیها از جهة خواندن حق تعالی است و آن اینست بدرستی حق تعالی

سُبْحَانَهُ دَعَاهُمْ اِلَى دَارِ السَّلَامِ لِيُجَدِّدَ لَهُمْ اَبَدًا نَاطِرِيَّةً وَاَعْمَارًا

خوانده سوی ایشان را بسوی بهشت تا آنکه نو کند مر ایشان را نعمتهای تازه و عمرها

اَبَدِيَّةً وَالْوَلَائِمُ لِلْاَزْوَاجِ وَالضِّيَافَاتُ لِلزِّيَارَةِ وَلِاَهْلِ الْجَنَّةِ

همیشه وطعامها که خدا از برای جفتها و مهمانیها از برای زیارت ایشان و مر اهل بهشت را

تَلَاقٍ وَزِيَارَاتٌ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَمُتَحَدَّثٌ فِي مَوَاطِنِ الْاُلْفَةِ وَمُجْتَمَعٌ

ملاقات و زیارتها است در میان ایشان و سخن کردنست در جاهای آرام و یکجا نشستن

فِي ظِلِّ طُوبَى يَلْقَوْنَ الرُّسُلَ هُنَاكَ وَيَزُورُونَهُمْ وَمَجَالِسُ الْمَلَائِكَةِ

در سایه درخت طوبی می بینند پیغمبران را آنجا و زیارت میکنند ایشان را و مجلسهای فرشتگان

فِيمَا بَيْنَهُمْ سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ وَاَسْوَاقٌ يَاْتُونَهَا يَتَخَيَّرُونَ

در میان ایشان سلام خدا باد بر همه و بازارها است که می آیند اهل بهشت آن بازارها را

الصُّوَرَ وَهَدَايَا مِنَ الرَّحْمٰنِ فِي اَوْقَاتِ الصَّلَوٰتِ يُغْدٰى وَيُرَاحُ عَلَيْهِمْ

صورتهای نیک و هدیهها از خدا تعالی در وقتهای نماز و روز و شب برده میشود بر ایشان

مِنْ اَلْوَانِ الْاَطْعِمَةِ وَالْاَشْرِبَةِ وَالْفَوَاكِهِ بُكْرَةً وَعَشِيًّا اَرْزَاقُهُمْ

از خوردنیها و نوشیدنیها و میوهها بیگاه و شبانگاه رزقهای ایشان

زِيَادَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ وَمَزِيدٌ مِنَ اللّٰهِ يَوْمًا بِيَوْمٍ فَاِذَا

بسیار است بریده نشده است و بازداشته نشده و زیاده کرده شده است از خدا روز بروز پس وقتیکه

اَتَاهُمُ الْمَزِيدُ نَسُوا مَا قَبْلَهُ ثُمَّ لَهُمْ مُتَنَزَّهٌ يَخْرُجُونَ اِلَيْهِ فِي رِيَاضٍ

می آید ایشان را زیادتی فراموش میکنند چیزیکه پیش از وی است پس مر ایشان را تماشاگاه است که می برآیند بسوی او در باغهای

عَلَى شَاطِئِ نَهْرِ الْكَوْثَرِ عَلَيْهِ خِيَامُ الدُّرِّ مَضْرُوبَةٌ وَكُلُّ خَيْمَةٍ سِتُّونَ

که بر کناره جوی کوثر است بر آن جوی خیمههای مروارید زده شده است و هر خیمه سقف کرده است

مِيلًا فِي عَرْضٍ مِثْلِهِ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَاحِدَةٍ لَيْسَ لَهَا بَابٌ فِيهَا جَوَارٍ

در پهنائی مانند آن از یک دانه مروارید که نیست او را دری در آن خیمه کنیزان

عَبِقَاتٌ لَمْ يَنْظُرْ اِلَيْهِنَّ مَلَكٌ وَلَا اَحَدٌ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْخَدَمِ

خوشبو اند که ندیده است ایشان را هیچ فرشته و نه کسی از اهل بهشت از خدمتگاران

وَالْحُورِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ وَاِذَا قَالَ اللّٰهُ

و حور و این قول خدا تعالی است که فرموده در آن خیمهها نیکورویان خوب اند و وقتی فرمود خدا تعالی

لَهُنَّ حِسَانٌ فَمَنْ يَقْدِرُ اَنْ يَصِفَ حُسْنَهُنَّ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى حُورٌ

مر ایشان را خوبرو پس کیست که قادر بر این که بیان کند ایشان را پس ترک فرمود حوران

۴۰۱

مقصورات في الخيام فتلك خيرة الرحمن اختار صورهن الحسان

نگاه داشته شده در خیمه‌ها پس آنها برگزیده‌ها اند اختیار کرده است صورتها نیکو

بين الصور يبدعن من سحائب الرحمة فإذا أمطرت جوار

ایشانرا از میان صورتها پیدا است شوند از ابرهای رحمت پس وقتیکه میبارد آن ابر میبارد کنیزان

حسان على مشية الكريم نور وجوههن من نور العرش ضربت

خوبرو بموافق خواهست خداتعالی نور روی ایشان از نور عرش است زده شده است

عليهن خيام الدر فلم يرهن أحد منذ خلقهن فهن مقصورات

بر ایشان خیمه‌های مروارید پس ندیده است ایشانرا هیچکی از آن هنگام که آفریده است ایشانرا پس ایشان نگاه داشته شده

في الخيام قد قصرن أي حبسن على أزواجهن من جميع الخلق فأهل

در خیمه‌ها تحقیق حبس کرده شده اند بر شوهرهای خود از همه خلق پس اهل

الجنة يتنعمون في القصور مع الأزواج ويلبثون في النعمة ما

بهشت تنعم و تلذذ میکنند در آن قصرها با جفتهای خود و درنگ میکنند آن اهل بهشت در آن نعمتها

شاء الله حتى إذا كان اليوم الذي يريد الله عز وجل أن يجدد لهم

خواسته است خداتعالی تا وقتیکه شود روزیکه میخواهد خداتعالی اینکه نو کند ایشانرا

نعمة ونزهة نودوا في درجات الجنان يا أهل الجنان هذا يوم

نعمت و تماشای ندا کرده شوند در درجهای بهشتها ای اهل بهشت بدرستی این روز

نزهة وسرور وتفسح وحبور فاخرجوا إلى منتزهكم فيخرجون على خيول

تماشای و خوشی است و روز فراخی و آرایش است پس برآیند بسوی تماشاه خود پس می برآیند بر اسپان

الدر والياقوت من أبواب مدائنهم إلى تلك الميادين ثم يسيرون

مروارید و یاقوت از درهای شهرهای خود بسوی آن میدانها پس ترک سیر میکنند

على تلك الميادين إلى تلك الرياض على شاطئ نهر الكوثر فيهديهم الله

بر آن میدانها تا آن باغها بر کنار جوی کوثر پس راه نماید ایشانرا خداتعالی

إلى منازلهم فينزل كل رجل منهم عند خيمته ولا باب لها فتصدع

بمنزلهای ایشان پس فرود می آید هر مردی از ایشان نزدیک خیمه خود و نیست در مرا ورا پس پاره کرده میشود

الخيمة عن باب وذلك بعين ولي الله تعالى ليعلم أن التي فيها

خیمه‌ها از دری و آن پاره شدن در حضور چشم مؤمن ولی خدا خواهد بود تا آنکه داند بدرستی آن زنیکه در آن خیمه است

لم يطلع عليها أحد وفاء لما قدم الله من الوعد في دار الدنيا حيث

مطلع نشده است برا و هیچکس از جهت وفا کردن چیزیرا که پیش یاد کرده خداتعالی از وعده در سرای دنیا جائیکه

قال فيهن خيرات حسان ثم قال تعالى حور مقصورات في الخيام

فرمود در آن خیمه‌ها برگزیده اند نیکو روی پس ترک فرموده آیت مذکور حوران نگاه داشته شده در خیمه‌ها

ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ يَسْتَوِي مَعَهَا

پس ترک فرمود یعنی تصرف بکارت ایشان نکرده است هیچ آدمی پیش از ایشان و نه جنی پس می نشینند بان زن

عَلَى سَرِيرِ النُّزْهَةِ فِي تِلْكَ الْحِجَالِ فَيَمَالُ عَلَيْهِمْ مِنْ وَلِيمَتِهَا فَإِذَا

بر تخت پاکیزگی در آن خانها آراسته بانواع زینت پس آورده میشود بر ایشان از طعام کدخدائی آن زن پس

طَعِمُوا لَا ثُمَّ سَقَاهُمُ اللهُ شَرَابًا طَهُورًا وَتَفَكَّهُوا بِطَرِيِّ

میخورند طعام ولیمه را پس ترک می نوشاند ایشان را خدا تعالی شراب پاک ولذت میگیرند بمیوه های تازه

الْفَوَاكِهِ الَّتِي جَدَّدَ اللهُ لَهُمْ مِنْ تِلْكَ الْهَدَايَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَالْحُلِيِّ

نو میدهد خدا تعالی مر ایشان را از آن هدایا که در وقتها تازه است زیورها

وَالْحُلَلِ فَخَلَعَ عَلَيْهِمْ كِسْوَةَ الرَّحْمٰنِ وَاشْتَغَلُوا بِالْخَيْرَاتِ الْحِسَانِ

و پوششها پس میپوشاند خدا تعالی بر ایشان پوشش رحمن و مشغول میشوند بخوبان نیکو رو

يَقْضُونَ مِنْهُنَّ الْأَوْطَارَ وَالنَّهَمَاتِ ثُمَّ يَتَحَوَّلُونَ إِلَى مَجَالِسِ

که تمام حاصل میکنند از آنها حاجتها خود را و شهوتها را پس ترک باز میگردند بسوی مجلسهای

الْعَبْقَرِيَّاتِ الْمُوَشَّاتِ بِأَلْوَانِ النُّقُوشِ عَلَى شَوَاطِئِ الْأَنْهَارِ فِي تِلْكَ

آفرینشی که آراسته کرده شده است برنگارنگ نقشها بر کنارها جویها در آن

الرِّيَاضِ يَرْكَبُونَ الرَّفَارِفَ الْخُضْرَ وَيَتَّكِؤُنَ عَلَيْهَا وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى

باغها سوار میشوند رفرفها سبز را و تکیه میکنند بر آن و آن قول خدا تعالی

مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ فَإِذَا قَالَ اللهُ لِشَيْءٍ حِسَانٍ

تکیه کننده اند بر رفرف سبز و بسترها و آفرینشی نیکو و وقتیکه میگفت خدا تعالی چیزی را نیکو

فَمَا ذَا بَقِيَ فَالرَّفْرَفُ هُوَ شَيْءٌ إِذَا اسْتَوَى عَلَيْهِ رَفْرَفٌ بِهِ وَأَهْوَى

پس چه باقی ماند پس رفرف چیزیست که هرگاه نشسته میشود براو

كَالْمُرْجُوحَةِ يَمِينًا وَشِمَالًا وَرَفْعًا وَخَفْضًا يَتَلَذَّذُ مَعَ أَنِيسِهِ

بجنبد براو را بجانب راست وچپ و بلندی و پستی همچو مرجوحه لذت می یابند با یار خود

فَإِذَا رَكِبُوا الرَّفَارِفَ أَخَذَ إِسْرَافِيلُ فِي السَّمَاعِ وَرُوِيَ فِي الْخَبَرِ أَنَّهُ

پس وقتیکه سوار میشوند رفرفها را شروع میکند اسرافیل در سرود کردن و روایت کرده شده است در حدیث

لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ تَعَالَى أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْ إِسْرَافِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نیست هیچ یکی از آفرینش خدا تعالی نیکوتر از روی آواز از اسرافیل ع

فَإِذَا أَخَذَ فِي السَّمَاعِ قَطَعَ عَلَى أَهْلِ سَبْعِ سَمٰوٰتٍ صَلَاتَهُمْ وَتَسْبِيحَهُمْ

پس وقتیکه میگیرد در سرود گفتن بریده میشود بر اهل هفت آسمان نمازهای ایشان و تسبیحهای ایشان

فَإِذَا رَكِبُوا الرَّفَارِفَ وَأَخَذَ إِسْرَافِيلُ فِي السَّمَاعِ بِأَلْوَانِ الْأَغَانِيِّ

پس وقتیکه سوار شدند بر رفرفها و گرفت اسرافیل در سرود برنگارنگ آوازهای

تَسْبِيحًا وَتَقْدِيسًا لِلْمَلِكِ الْقُدُّوسِ فَلَمْ يَبْقَ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةٌ إِلَّا

از روی تسبیح و تقدیس مر پادشاہے را کہ پاکست باقی نماند در بہشت درختے مگر

وَرَدَتْ وَلَمْ يَبْقَ سِتْرٌ وَلَا بَابٌ إِلَّا ارْتَجَّ وَانْفَتَحَ وَلَمْ يَبْقَ حَلْقَةُ

گل کردہ و باقی نماند پردہ و نہ درے مگر بستہ شدہ و گشادہ شد و باقی نماند ہیچ حلقہ

بَابٍ إِلَّا طَنَّتْ بِأَلْوَانِ طَنِينِهَا وَلَمْ يَبْقَ أَجَمَةٌ مِنْ آجَامِ الذَّهَبِ

درے مگر آواز کرد بہ رنگارنگ آوازہائے خود و باقی نماند بیشہ از بیشہائے زر

وَالْفِضَّةِ إِلَّا وَقَعَ هُبُوبُ الصَّوْتِ فِي مَقَاصِبِهَا فَزَمَرَتْ تِلْكَ

و نقرہ مگر افتاد آواز وزیدن در نیستانہا او پس آواز نی بر آید از آن

الْمَقَاصِبُ بِفُنُونِ الزَّمْرِ فَلَمْ تَبْقَ جَارِيَةٌ مِنْ جَوَارِي الْحُورِ الْعِينِ

نیستانہا بانواع آوازہای نی و باقی نماند کنیزکے از کنیزکان حور

إِلَّا غَنَّتْ بِأَغَانِيهَا وَالطَّيْرُ بِأَلْحَانِهَا فَيُوحِي اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى

مگر سرود کرد بسرودہای خود و پرندہا باواز خود پس وحی میفرستد خدای تعالی بسوے

الْمَلَائِكَةِ أَنْ جَاوِبُوهُمْ وَأَسْمِعُوا عِبَادِيَ الَّذِينَ نَزَّهُوا أَسْمَاعَهُمْ

فرشتگان اینکہ جواب دہید ایشانرا و بشنوانید بندہاے مرا کہ پاک داشتہ اند گوشہاے

عَنْ مَزَامِيرِ الشَّيْطَانِ فَيُجَاوِبُونَ بِأَلْحَانٍ وَأَصْوَاتٍ رُوحَانِيِّينَ

از مزمارہاے شیطان پس جواب میدہند آن فرشتگان بالحانہاے و آوازہای روحانے

فَتَخْتَلِطُ هٰذِهِ الْأَصْوَاتُ فَتَصِيرُ رَجَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى

پس در ہم میشود آن آوازہاے پس میگردد یک آواز بزرگ پس میگوید خدای تعالی

قُمْ يَا دَاوُدُ عِنْدَ سَاقِ عَرْشِي فَمَجِّدْنِي فَيَنْدَفِعُ دَاوُدُ فِي تَمْجِيدِ رَبِّهِ

ای داود ایستادہ شو نزد یک پایہ عرش من پس یاد کن مرا بہ بزرگی پس پیش میشود داود بہ تمجید گفتن پروردگار خود

بِصَوْتٍ يَغْمُرُ الْأَصْوَاتَ وَيُجَلِّيهَا وَتَتَضَاعَفُ اللَّذَّةُ وَأَهْلُ

باوازیکہ می پوشد آوازہا را و می آراید آنہا را و دو چندان میشود لذۃ و اہل

الْخِيَامِ عَلَى تِلْكَ الرَّفَارِفِ تَهْوِي بِهِمْ وَقَدْ حَفَّتْهُمْ أَفَانِينُ

خیمہاے بر آن رفرفہا اند کہ فرود میبرند ایشانرا و تحقیق گرد گرفتہ ایشانرا از نواہاے

اللَّذَّاتِ وَالْأَغَانِي فَذٰلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ

لذتہا و سرودہا پس اینست قول خداست عز و جل پس ایشان در باغے

يُحْبَرُونَ قَالَ يَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ الرَّوْضَةُ اللَّذَّةُ وَالسَّمَاعُ فَبَيْنَاهُمْ

نعمت و بزرگی گفت یحیی بن کثیر روضہ لذت و سرود است پس در میان وقتیکہ ایشان

عَلَى لَذَّاتِهِمْ وَسُرُورِهِمْ إِذَا انْفَتَحَ لَهُمْ بَابُ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ مِنْ

باشند بر لذتہاے و خوشیہاے خود باشند ناگاہ گشادہ میشود برای ایشان در پادشاہ پاک از

٤٠٥

جَنَّةِ عَدْنٍ فَارْتَجَّتْ أَصْوَاتُ صُفُوفِ الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ بَابِ

بهشت عدن پس بلند شد آوازهای صفهای روحانیان از در

جَنَّةِ عَدْنٍ بِتَمْجِيدِ الْمَاجِدِ الْكَرِيمِ إِلَى دَرَجَاتِ الْجِنَانِ وَثَارَتْ

بهشت عدن به بزرگی یاد کردن خدای بزرگ کریم است تا درجهای بهشتها و پراگنده شد

رِيحٌ عَدْنِيَّةٌ بِأَلْوَانِ الطِّيبِ وَالرَّوْحِ وَالنَّسِيمِ وَهُوَ نَسِيمُ الْقُرْبَةِ

بوی بهشت عدن برنگارنگ خوشبوئی و خوشی و باد خوش و آن باد نزدیکی حق تعالی

وَسَطَعَ عَلَى أَثَرِ ذَلِكَ نُورٌ فَأَشْرَقَتْ مِنْهُ رِيَاضُهُمْ وَخِيَامُهُمْ وَ

و بلند شد بر پس آن نوری پس روشن شد از و باغهای ایشان و خیمه‌های ایشان و

شَوَاطِي أَنْهَارِهِمْ وَامْتَلَأَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْهُمْ نُورًا ثُمَّ نَادَاهُمُ الْجَلِيلُ

کنارهای جویهای ایشان و پرشده هر چیز ازان نور پس ندا کرد ایشانرا جلیل

جَلَّ جَلَالُهُ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمْ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَحِبَّائِي وَأَوْلِيَائِي

از بالای سر ایشان سلام باد بر شما ای دوستان من و اولیای من

وَأَصْفِيَائِي يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ كَيْفَ وَجَدْتُمْ مُتَنَزَّهَكُمْ هَذَا

و برگزیده‌های من ای اهل بهشت چگونه یافتند شما تفرجگاه خودرا این

يَوْمُكُمْ بَدَلُ نَيْرُوزِ أَعْدَائِي طَلَبُوا يَوْمًا مِنَ الدُّنْيَا لِيُجَدِّدُوا

روز شما بدل نیروز دشمنان منست که طلب کرد روزی از دنیا تا تازه کنند

عَلَى أَنْفُسِهِمُ النِّعْمَةَ الَّتِي قَدْ كَدَّرُوهَا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِخُبْثِهِمْ

بر نفسهای خود نعمتی که تحقیق تیره کرده بودند آنرا بر نفسهای خود به پلیدی خود

وَشَقَائِهِمْ فَلَمْ يَنَالُوا مَا طَلَبُوا مِنَ اللَّذَّةِ وَخَسِرُوا فِي جَنْبِ مَا

پس نرسیدند چیزیرا که طلب کرده بودند از لذت و زیان کار شدند در پهلوی چیزیکه

طَلَبُوا فِي الْعَاجِلِ وَلَمْ يَصْبِرُوا حَتَّى يَنَالُوا هَذَا الَّذِي أَعْدَدْتُ

طلب کردند در دنیا و صبر نکردند تا برسیدند این چیزیرا که آماده کرده‌ام

فِي الْآجِلِ لِأَهْلِ طَاعَتِي فَأَعْرَضْتُمْ عَمَّا إِلَيْهِ أَقْبَلُوا وَامْتَنَعْتُمْ مِمَّا

در آخرت برای اهل طاعت خود پس روگردانیدید شما از آنچه پیش آمدند بسوی او و بازماندید شما از آنچه

فِيهِ تَنَافَسَ أَهْلُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ يَذُوقُونَ وَبَالَ مَا تَنَافَسُوا فِيهِ

دران رغبت اهل دنیاست پس امروز می‌چشیدند آنها عذاب چیزیکه رغبت داشتند دران

وَتَبِعَةَ مَا انْقَطَعَ بِهِ مَا طَلَبُوا مِنَ اللَّذَّةِ وَالنَّهْمَةِ فِي دَارِ الْفَنَاءِ

و ملامتی شدند چیزیرا که منقطع شد بآنچه طلب کردند از جهت لذت و شهوت در سرای فنا

وَصَارُوا إِلَى الذُّلِّ وَالْهَوَانِ وَجُزِيتُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ جَنَّةً وَحَرِيرًا

و گشتند بسوی خواری و رسوائی و جزا داده شدید شما بمقابل چیزیکه صبر کردید شما بهشت را و حریرا

ومتنزهكم

ومتنزهًا وسلامًا وهذا يوم نيروزكم وهذا يوم زيارتكم

و تفرجگاه را و سلامتی را و این روز نیروز شماست و تفرجگاه و این روز زیارت گاه شماست

في داري في جنة عدن وطال ما رأيتكم في أيام الدنيا في

در سرای من در بهشت عدن و درازست هرچند دیدم شما را در روزهای دنیا در

مثل ذلك اليوم مشتغلين بعبادتي وطاعتي والمترفون

مانند آن روز که نیروز دنیا باشد مشغول بودید رها به بندگی من و پرستش من و گردنکشان

في لهوهم ولعبهم سكارى حيارى عصاة متمردين ينعمون

در بازی و لعب خود در آشکال که هستند حیران گنهگار گردنکشان تنعم میکنند

بحطام الدنيا ويفرحون بتداولها بينهم وأنتم تراقبون جلالي

باسباب دنیا و خوشحال میشوند بدست کردن آنها در میان خود و شما پاسبانی میکردید بزرگی مرا

وتحفظون حدودي وترعون عهدي وتشفقون على حقوقي

و نگاه میداشتید حدهای مرا و رعایت میکردید عهد مرا و مهربانی کردید بر حقوق من

ويفتح لهم باب من أبواب النيران يفور لهبها ودخانها

و گشاده میشود برای اهل جنت و یکی از درهای دوزخ پس سخت میشود زبانه او و دود او

وصراخ أهلها وعويلهم لينظر أهل الجنان من هذه المجالس ۴۰۶

و فریاد اهل آن دوزخ و ناله ایشان تا آنکه می بینند اهل بهشت از این مجلسها که

إلى ما منّ الله به عليهم فيزدادون غبطة وسرورًا وينظر أهل

عطا کرده است خدا تعالی بر ایشان پس زیاده شوند آن اهل بهشت از روی رشک و خوشی و ببینند اهل

النار من تلك السجون والمحابس في تلك الأغلال والقيود فيتحسرون

دوزخ از آن بندیخانه و زندانهای در آن طوقهای و زنجیرهای پس حسرت میبرند

على ما فاتهم فيستغيثون بوجوه أهل الجنان إلى الله وينادونهم

بر چیزی که فوت شد ایشان را و فریادرس خواهند برروهای اهل بهشت بسوی خدا تعالی و ندا میکنند ایشان را

بأسمائهم فيقول الله تبارك اسمه إن أصحاب الجنة اليوم

بنامهای ایشان پس میفرماید خدا تعالی بدرستی یاران بهشت امروز

في شغل فاكهون هم وأزواجهم في ظلال على الأرائك متكئون

در کار خوشحال اند آن اهل بهشت و زنان ایشان در سایه‌های درختان بر تختهای آراسته تکیه کننده اند

لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون سلام قولًا من رب رحيم

مر ایشان را در بهشت میوه‌هاست و مر ایشان راست چیزی که میخواهند سلام است بر ایشان در حالتی که گفته شده است

وامتازوا اليوم أيها المجرمون ألم أعهد إليكم يا بني آدم ألا

و جدا میشوند امروز ای گنهگاران آیا عهد نکرده بودم یعنی کرده بودم بشما ای پسران آدم با اینکه نه

تعبدوا الشيطان انه لكم عدو مبين وان اعبدوني هذا

پرستید شیطان را بپرستی شیطان مر شما را دشمن ست آشکارا و به پرستید مرا اینست

صراط مستقيم فتجيش بهم النار فتفرق جمعهم وينقطع

راه راست پس جوش میزند با ایشان دوزخ پس جدا میشود جمع ایشان و بریده میشود

نداؤهم ثم ترمي بهم الى جزائر في النار فاذا اخرجوا اليها دبت

ندا ے ایشان پس انداخته میشود ایشان را بسوی جزیره ها که در دوزخ اند که برآورده میشوند بسوی جزایر آتش روان میشود

اليهم عقارب لها انياب كامثال النخل ثم يقبل عليهم سيل

برایشان کژدمهای که ایشان را نیشهاست مانند تنه درخت خرما پس رو می آید برایشان اسیلها

من نار حشوه غضب الجبار فيحملهم فيغرقهم في بحار النيران

از آتش که پری او غضب خدا است پس میبرد آن سیلها ایشان را پس غرق میکند ایشان را در دریاهای

وينادي منادي من قبل الله تعالى هذا يومكم الذي كنتم

دوزخ و ندا میکند منادی از جانب خدا تعالے اینست روز تو روز شما که

تبارزوني فيه بالعظائم وتتمردون على بنعمتي وتفرحون

ظاهر می آمدید بمن در آن روز بگناهای بزرگ و سرکشی میکردید بر من به نعمت من و خوشحالی میشدید

في دار الاحزان والعبودة بما تضاهون به ما اعددت لاهل

در سرای اندوهها و بندگی یعنے دنیا بانچه مانند میکردید چیزے را که آماده کرده ام مراهل

طاعتي فقد انقطعت عنكم تلك اللذات فذوقوا وبال ما

طاعت خود را پس بتحقیق بریده شد از شما آن لذتها بس بچشید عذاب چیزی را که

آثرتموه فان اهل الجنة قد شغلوا عليكم بالتنعم بالوان

اختیار کرده بودید آنرا پس بدرستی اهل بهشت بتحقیق مشغول شدند از شما به نعمت اے ابطعامهاے رنگارنگ

الوان الفواكه وطرب الهدايا وافتضاض العذارى وركوب

رنگارنگ میوه های و تازه هدیه ها و تصرف کردن بکارت باکران و سوارے

الرفارف والتلذذ بالاغاني والوان السماع وسلامي عليهم

تخت ها و لذت گرفتن بسرودها و رنگارنگ آواز خوش و سلام من برایشان

واقبالي بالبر واللطف لديهم والمزيد ما يستفرغ نعمهم

و پیش آمدن من به نیکوئی و لطف بسوے ایشان و زیادتی تمام نمیشود نعمتهاے ایشان

ليتهنوا بنعيمهم ويزداد اللذة على لذتهم فيا اهل الجنة

تا خوشحال شوند به نعمتهاے خود و زیاده شود لذت ایشان بر لذت پس اے اهل بهشت

هذا لكم بدل يوم اعدائي الذين تباشروا واهدوا الى ملوكهم

این روز شما را بدل روز دشمنان منست آنانکه بشارت میدادند برکیدگر و هدیه میفرستادند بسوی پادشاهان خود

وَتَبَلُّوا هَدَايَاهُمْ وَأَنْتُمُ الْفَائِزُوْنَ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ قَالَ

وقبول میکردند ہدیۂ ایشان وشما بکام خود رسیدہ اید ومرویست از ابی ہریرہ رض بدرستی گفت

قَالَ رَجُلٌ لِرَسُوْلِ اللّٰهِ إِنِّيْ رَجُلٌ قَدْ حُبِّبَ إِلَيَّ الصَّوْتُ الْحَسَنُ

گفت مردی ای پیغمبر خدا من مردے ام کہ تحقیق دوست گردانیدہ شدہ است بسوی من آوازہای خوش

فَهَلْ فِي الْجَنَّةِ صَوْتٌ حَسَنٌ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيْ وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ

پس آیا ہست در بہشت آواز خوش فرمود پیغمبر آری سوگند آنکس کہ نفس من در دست اوست

إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُوْحِيْ إِلَىٰ شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ أَنْ أَسْمِعِيْ عِبَادِيَ الَّذِيْنَ

بدرستی خدا تعالے ہرآئینہ وحی میفرستد بسوی درختی در بہشت اینکہ بشنواند آن بندہ ہای مرا آنانیکہ

اِشْتَغَلُوْا بِعِبَادَتِيْ وَذِكْرِيْ عَنْ عَزْفِ الْبَرَابِطِ وَالْمَزَامِيْرِ فَتَرْفَعُ

مشغول بودند بہ بندگی من و یاد من از آوازہا بربطہا و چنگ ہا پس بردارد درخت

بِصَوْتٍ لَمْ يَسْمَعِ الْخَلَائِقُ بِمِثْلِهِ مِنْ تَسْبِيْحِ الرَّبِّ وَتَقْدِيْسِهِ وَ

آوازے کہ نشنیدہ است خلایق مانند آن از تسبیح پروردگار و تقدیس او و

عَنْ أَبِيْ قِلَابَةَ رض قَالَ قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ هَلْ فِي الْجَنَّةِ مِنْ لَيْلٍ

مرویست از ابی قلابہ بدرستی او گفت گفت مردے ای رسول خدا آیا ہست در بہشت از شب

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا هَيَّجَكَ عَلَىٰ هٰذَا قَالَ سَمِعْتُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَذْكُرُ ۴۰۸

گفت پیغمبر و چہ چیز برانگیخت ترا برین سخن گفت آن مرد شنیدم خدا تعالے را کہ یاد میکند

فِي الْكِتَابِ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيْهَا بُكْرَةً وَّعَشِيًّا فَقُلْتُ اللَّيْلُ بَيْنَ

در کتاب خود مر ایشان راست رزق ایشان دران بہشت پگاہ و بیگاہ پس گفتم شب میان

الْبُكْرَةِ وَالْعَشِيِّ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ هُنَاكَ لَيْلٌ إِنَّمَا

پگاہ و بیگاہ ہست پس فرمود پیغمبر خدا نیست اینجا شبے و نیست ان

هُوَ ضَوْءٌ وَنُوْرٌ يَرُدُّ الْغُدُوَّ عَلَى الرَّوَاحِ وَالرَّوَاحَ عَلَى الْغُدُوِّ وَ

مگر روشنی و نوری کہ باز می آرد پگاہ را بر بیگاہ و بیگاہ را بر پگاہ و

يَأْتِيْهِمْ طُرَفُ الْهَدَايَا مِنَ اللّٰهِ لِمَوَاقِيْتِ الصَّلَوٰتِ الَّتِيْ كَانُوْا يُصَلُّوْنَهَا

می آید ایشان را تازہ ہدیہ ہا از خدا تعالے در وقتہای نمازہا کہ بودہ اند میگذاردند آنرا

فِي الدُّنْيَا وَتُسَلِّمُ عَلَيْهِمُ الْمَلٰئِكَةُ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُوْنَ لَهُ

در دنیا و سلام میکنند بر ایشان فرشتگان پس کسیکہ خواہست اینکہ باشد مر او را

حَظٌّ فِيْ هٰذَا الْعَيْشِ اللَّذِيْذِ الدَّائِمِ فَعَلَيْهِ بِحِفْظِ حُدُوْدِ شُرُوْطِ

بہرہ ازین زندگانی لذت دار ہمیشہ پس بروییست نگاہداشتن حدہاے شروط

التَّقْوٰى وَهِيَ مَذْكُوْرَةٌ فِيْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوْا

پرہیزگاری و آن شروط یاد کردہ اند در قول خدا عزوجل نیست نیکی اینکہ بگردانید شما

وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ
روی‌هائے خود را جانب مشرق و مغرب ولیکن نیکو کسے است که گروید بخدائے تعالی و
الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ وَاٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهٖ
بروز قیامت و بفرشتگان و بکتابها و به پیغمبران و دادن مال را با وجود دوست داشتن
ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنَ وَابْنَ السَّبِيْلِ وَالسَّآئِلِيْنَ وَفِي
خویشان را و یتیمان و مسکینان را و مسافران را و سوال کنندگان و در آزاد کردن
الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا
گردنها و برپا داشتن نماز را و دادن زکوة را و وفا کنندگان بعهد خویش وقتیکه
عٰهَدُوْا وَالصّٰبِرِيْنَ فِي الْبَاْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ وَحِيْنَ الْبَاْسِ اُولٰٓئِكَ
عهد کردند و صبر کنندگان در سختیها و ضررها و در وقت ترس ایشان آنکسانی
الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ وَعَلَيْهِ بِالْاِتْيَانِ بِحُدُوْدِ
اند که راست گفتند در دین خود و ایشان پرهیزگاران اند و بر او ست بجا آوردن حدهاء
الْاِسْلَامِ وَاَجْزَآئِهٖ وَرُوِيَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رض اَنَّهٗ قَالَ فِي
اسلام و ارکان آن و روایت کرده شده است از حذیفه رض بدرستی او گفت در
تَفْسِيْرِ قَوْلِهٖ تَعَالٰى عَزَّ وَجَلَّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ادْخُلُوْا فِي السِّلْمِ
تفسیر قول خدائے عز و جل اے اهل ایمان در آئید اے آدمیان در اسلام
كَآفَّةً الْاِسْلَامُ ثَمَانِيَةُ اَسْهُمٍ اَلصَّلٰوةُ سَهْمٌ وَالزَّكٰوةُ سَهْمٌ وَ
همه اسلام هشت حصه است نماز یکحصه است و زکوة مال حصه است و
الصِّيَامُ سَهْمٌ وَالْحَجُّ سَهْمٌ وَالْعُمْرَةُ سَهْمٌ وَالْجِهَادُ سَهْمٌ وَالْاَمْرُ
روزه حصه است و اداے حج حصه است و اداے عمره حصه است و جهاد حصه است و امر
بِالْمَعْرُوْفِ سَهْمٌ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ سَهْمٌ وَقَدْ خَابَ مَنْ لَا سَهْمَ لَهٗ
معروف یکحصه است و نهی از منکر حصه است و تحقیق ناامید شد کسیکه نیست او را هیچ حصه ازینها
وَعَنْ عَاصِمٍ يَعْنِي الْاَحْوَلَ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ
و مرویست از عاصم از انس از پیغمبر صلعم بدرستیکه
قَالَ مَثَلُ الْاِسْلَامِ كَمَثَلِ الشَّجَرَةِ الثَّابِتَةِ الْاِيْمَانُ بِاللّٰهِ اَصْلُهَا وَالصَّلٰوةُ
فرمود صفت اسلام همچو صفت درختے ثابت است ایمان آوردن بخدا بیخ اوست و نمازها
الْخَمْسُ فُرُوْعُهَا وَصِيَامُ رَمَضَانَ لِحَاؤُهَا وَالْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ جَنَاهَا وَ
پنجگانه شاخهاء او ست و روزه ماه رمضان پوست اوست و اداے حج و عمره میوه چیده شده اوست و
الْوُضُوْءُ وَالْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ شِرْبُهَا وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ
وضو کردن و غسل کردن از جنابت حصه آب اوست و فرمانبرداری مادر و پدر و پیوند رحم

غصونها والكف عن محارم الله عزوجل ورقها والاعمال

شاخهاے اوست و باز ماندن از حرامهاے خداے تعالے برگ اوست و کردارهاے

الصالحة ثمرها وذكر الله عزوجل عروقها ثم قال صلى الله عليه وسلم كما لا تحسن

نیک میوه اوست و یاد کردن خداے تعالی ریشهاے اوست پس ترک فرمود رسول خدا صلعم چنانچه نیست زیبا

الشجرة ولا تصلح الا بالورق الاخضر كذلك لا يصلح الاسلام

درخت و صلاحیت ندارد مگر ببرگ سبز همچنین صلاحیت ندارد اسلام

الا بالكف عن المحارم والاعمال الصالحة **فصل** في صفة

مگر بباز آمدن از حرامهاے خداے تعالے و بکردارهاے نیک در بیان صفت

النار وما اعد الله لاهلها فيها وصفة الجنة وما اعد الله عز

دوزخ و چیزیکه مهیا کرده است خدا واسطے اهل او را در آن و در صفت بهشت و چیزیکه مهیا کرده است خداے تعالی

وجل لاهلها فيها عن ابي هريرة رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

اهل او را در آن مرویست از ابی هریره رض بدرستیکه گفت گفت رسول خدا صلعم

اذا كان يوم القيمة واجتمع الخلائق ليوم لا ريب فيه في

وقتیکه باشد روز قیامت و یکجا شوند خلائق مر روزے را که نیست شک در آن در

صعيد واحد غشيتهم ظلمة سوداء لا ينظر بعضهم بعضا

یک زمین هموار فرو پوشد آن خلایق را تاریکی سخت سیاه پس نبیند بعض ایشان مر بعضے را

من شدة الظلمة والخلائق قيام على صدور اقدامهم وبينهم

از سختی تاریکی و خلائق ایستاده اند بر پیش قدمهاے خود و میان ایشان

وبين ربهم عزوجل مسيرة سبعين عاما قال فبينما هم كذلك

و میان پروردگار ایشان راه هفتاد سالست فرمود پس میان اوقات ایشان که

اذ تجلى الخالق تبارك وتعالى للملائكة فاشرقت الارض بنور

ناگاه تجلی میکند آفریننده خلق تبارک و تعالے مر فرشتگان را پس روشن شود زمین بنور

ربها وانجلت الظلمة فغشي الخلائق كلهم نور ربهم والملائكة

پروردگار خود و دور شود تاریکی پس بپوشد خلایق را همه نور پروردگار ایشان و فرشتگان

حافون من حول العرش يسبحون بحمد ربهم ويقدسون له

طواف میکنند گرد عرش در آنحال که تسبیح میکنند با ثناے پروردگار خود و تقدیس میکنند او را

قال فبينما الخلائق قيام كلهم صفوفا كل امة قائمة في

فرمود پس در میان اوقات که خلایق ایستاده اند همه ایشان صفها اند هر امت ایستاده در

ناحية اذ اتي بالصحف والميزان ووضعت الصحف وعلق

گوشه ناگاه آورده میشود صحیفها و ترازو را و نهاده شود نامهاے و آویخته میشود

الْمِيزَانُ بِيَدِ مَلَكٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ يَرْفَعُهُ مَرَّةً وَيَخْفِضُهُ مَرَّةً

ترازوی در دست فرشته از فرشتگان می بردارد آن ترازوی را یکبار بلند و پست میکند او را یکبار

أُخْرٰى قَالَ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذٰلِكَ كُشِفَ الْغِطَاءُ عَنِ الْجَنَّةِ فَأُزْلِفَتْ

دیگر فرمود پیغمبر پس در میان اوقات ایشان که همچنین اند ناگاه دور شود پرده از بهشت پس نزدیک کرده شود

نَهَبَتْ مِنْهَا رِيحٌ فَوَجَدَ الْمُسْلِمُونَ عَرْفَهَا كَالْمِسْكِ وَبَيْنَهُمْ

پس بوزد از آن بهشت بادی پس مییابند مسلمانان خوشبوی او همچو مشک ومیان ایشان

وَبَيْنَهَا مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ ثُمَّ كُشِفَ الْغِطَاءُ مِنْ جَهَنَّمَ نَهَبَتْ

ومیان بهشت راه پانصد سال است پستر دور شود پرده از دوزخ پس بوزد

مِنْهَا رِيحٌ مَعَ دُخَانٍ شَدِيدٍ فَوَجَدَ الْمُجْرِمُونَ عَرْفَهَا وَبَيْنَهُمْ وَبَيْنَهَا

از آن بادی با دود سخت پس مییابند گناهگاران بوی او ومیان ایشان ومیان او

مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ ثُمَّ جِيءَ بِهَا تُقَادُ مُوثَقَةً بِسِلْسِلَةٍ عَظِيمَةٍ

راه پانصد ساله است پس آورده شود او را در آن حال کشیده میشود به زنجیر بزرگ

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ خَازِنًا مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مَعَ كُلِّ خَازِنٍ مِنْهُمْ سَبْعُونَ

بر آن دوزخ موکل باشند نوزده خزینه دار از فرشتگان با هر خزینه دار ایشان باشند هفتاد

أَلْفَ مَلَكٍ أَعْوَانٌ لَهُ فَيَقُودُهَا كُلُّ خَازِنٍ مِنْهُمْ مَعَ أَعْوَانِهِ وَ

هزار فرشته یاری دهنده او را پس بکشند آنرا هر خزینه دار از ایشان با یاری دهندهای خود و

سَائِرُ الْخُزَّانِ مَعَ أَعْوَانِهِمْ يَمْشُونَ عَنْ يَمِينِهَا وَشِمَالِهَا وَوَرَائِهَا

باقی خزینه داران با ایشان اند یاری دهندها ایشان میروند از راست او وچپ او و پس او

بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ مِنْهُمْ مِقْمَعٌ مِنْ حَدِيدٍ يَصِيحُونَ بِهَا فَتَمْشِي

در دست آن فرشته از ایشان باشد چنگل از آهن فریاد میکنند او را پس روان میشود

وَلَهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ وَوَغْثٌ وَظُلْمَةٌ وَدُخَانٌ وَتَقَعْقُعٌ

ومراد او را آوردن دم است و بر آوردن آن یا آواز است همچو آواز اول نعره و آواز آخر خر و سختی و تاریکی و دود و غوغا بسیار

وَلَهَبٌ عَالٍ مِنْ شِدَّةِ غَضَبِهَا عَلٰى أَهْلِهَا فَيَنْصِبُونَهَا بَيْنَ

و زبانه بلند از سختی غضب او بر اهل خود پس بر پا میکنند او را میان

الْجَنَّةِ وَالْمَوْقِفِ فَتَرْفَعُ طَرْفَهَا فَتَنْظُرُ إِلَى الْخَلَائِقِ ثُمَّ تَحْجُمُ

بهشت وجای ایستادن پس میبردارد چشم خود را آن دوزخ پس مے بیند بسوی خلایق پستر حمله میکند

إِلَيْهِمْ لِتَأْكُلَهُمْ فَيَحْبِسُونَهَا خَزَنَتُهَا بِسَلَاسِلِهَا فَلَوْ تُرِكَتْ لَأَتَتْ

بسوی اهل عرصات تا بخورد ایشانرا پس بند میکنند او را نگاهبانان او بزنجیرهای او و اگر مانده شود آن دوزخ هر آینه

عَلٰى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكَافِرٍ فَلَمَّا رَأَتْ أَنَّهَا قَدْ حُبِسَتْ عَنِ الْخَلَائِقِ

بر هر مومن وکافر پس هرگاه که دید که بدرستی او نگاه داشته شد از خلایق

فَارَتْ فَوْرًا شَدِيدًا تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ ثُمَّ شَهَقَتِ الثَّانِيَةَ
جوشید جوشیدنی سخت نزدیکست که بشگافد از شدت غضب پس شرک زد بار دیگر نعره دوم
فَتَسْمَعُ الْخَلَائِقُ صَوْتَ صَرِيفِ أَسْنَانِهَا فَارْتَعَدَتْ عِنْدَ ذَلِكَ
پس میشنود خلایق آواز برهم مالیدن دندان آنرا پس می لرزد نزدیک آن
الْأَفْئِدَةُ وَانْخَلَعَتِ الْقُلُوبُ وَطَارَتِ الْأَفْئِدَةُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ
دلها و می برآید دلها و می برد عقلها و تیره شود چشمها
وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ قَالَ قَائِلٌ يَا نَبِيَّ اللَّهِ صِفْهَا لَنَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
و برسید دلها به گلوها را گفت گوینده ای پیغمبر وصف کن آن دوزخ را پس گفت پیغمبر
نَعَمْ مِثْلُ هَذِهِ الْأَرْضِ عِظَمًا سَبْعُونَ جُزْءًا مِنْ بُعْدٍ سَوَادٌ مُظْلِمَةٌ
آری آن دوزخ مانند این زمین است از روی بزرگی هفتاد حصه است از دوری سیاه است تاریک
لَهَا سَبْعَةُ رُؤُسٍ لِكُلِّ رَأْسٍ مِنْهَا ثَلَاثُونَ بَابًا طُولُ كُلِّ بَابٍ مِنْهَا
مر او را هفت سر است و مر هر سر او را سی در است درازی هر در از آن درها
مَسِيرَةُ ثَلَاثِ لَيَالٍ وَشَفَتُهَا الْعُلْيَا تَضْرِبُ مَنْخَرَهَا وَالشَّفَةُ السُّفْلَى
راه سه شبانروز است و لب زبرین او میزند سوراخ بینی او را و لب زیرین او
تَسْحَبُهَا وَفِي كُلِّ مَنْخَرٍ مِنْ مَنَاخِرِهَا وِثَاقٌ وَسِلْسِلَةٌ عَظِيمَةٌ يُمْسِكُهَا
میکشد او را و در هر سوراخ از سوراخهای بینی او رسنی است و زنجیر بزرگ نگاه میدارند او را
سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ غِلَاظٌ شِدَادٌ كَالِحَةٌ أَنْيَابُهُمْ أَعْيُنُهُمْ كَالْجَمْرِ ۴۱۲
هفتاد هزار فرشته درشت و سخت بیرون برآینده نیشهای ایشان چشمهای ایشان همچو انگشت
وَأَلْوَانُهُمْ كَلَهَبِ النَّارِ يَفُورُ مِنْ مَنَاخِرِهِمْ لَهَبٌ وَدُخَانٌ عَالٍ
و رنگهای ایشان همچو زبانه آتش است و میجوشد از سوراخهای بینی ایشان زبانه و دود بلند
مُسْتَعِدِّينَ لِأَمْرِ الْجَبَّارِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ ثُمَّ تَسْتَأْذِنُ جَهَنَّمُ
آماده اند مر فرمان خدای تعالی را فرمود پیغمبر پس این هنگام دستوری خواهد دوزخ
رَبَّهَا عَزَّ وَجَلَّ فِي السُّجُودِ لَهُ فَيَأْذَنُ لَهَا فِي السُّجُودِ فَتَسْجُدُ مَا شَاءَ اللَّهُ
پروردگار خود را در سجده کردن مر او را پس اذن میکند حق تعالی مر او را پس سجده میکند آن دوزخ مدتیکه
قَالَ ثُمَّ يَقُولُ لَهَا الْجَبَّارُ عَزَّ وَجَلَّ ارْفَعِي رَأْسَكِ قَالَ فَتَرْفَعُ رَأْسَهَا
گفت پیغمبر پس میگوید مر او را جبار عز و جل بردار سر خود را از سجده فرمود پیغمبر پس بردارد آن دوزخ
فَيَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي يَنْتَقِمُ بِي مِمَّنْ عَصَاهُ وَلَمْ يَجْعَلْ
و میگوید حمد است مر خدای تعالی را که گردانید مرا که انتقام میکرد بمن از کسیکه نافرمانی کرد او را و نه
شَيْئًا مِمَّنْ خَلَقَهُ يَنْتَقِمُ بِهِ مِنِّي ثُمَّ قَالَ تَقُولُ بِلِسَانٍ طَلْقٍ ذَلْقٍ
چیزیرا از آنچه که آفرید او را که انتقام بگیرد باو از من پس گفته میگوید بزبان روان هموار

سَلُوْا الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذٰلِكَ الْحَمْدِ بِصَوْتٍ لَهَا جَهِيْرٍ ثُمَّ

حمد است مر خدا را چیزیکه خواسته است خدا تعالی از آن حمد باواز یکه مر او را بلند است پس ترک

تَزْفِرُ زَفْرَةً فَلَا يَبْقٰى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَّلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَّلَا اَحَدٌ مِمَّنْ

فریاد کرد فریاد کردنی پس باقی نخواهد ماند هیچ فرشته مقرب ونه پیغمبر مرسل ونه هیچ یکے از آن کسانیکه

شَهِدَ الْمَوْقِفَ اِلَّا جَثٰى عَلٰى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ تَزْفِرُ الثَّانِيَةَ فَلَا تَبْقٰى

حاضر موقف اند مگر ایستاده شوند بر زانوهای خود پس ترک فریاد میکند فریاد دوم پس باقی نماند

قَطْرَةٌ فِيْ عَيْنِ اَحَدٍ اِلَّا بَدَرَتْ ثُمَّ تَزْفِرُ الثَّالِثَةَ فَلَوْ كَانَ لِكُلِّ

هیچ قطره در چشم کسے مگر می برآید پس ترک فریاد میکند فریاد سوم پس اگر باشد هر

اٰدَمِيٍّ اَوْ جِنِّيٍّ عَمَلُ اثْنَيْنِ وَسَبْعِيْنَ نَبِيًّا لَوَاقَعُوْهَا ثُمَّ تَزْفِرُ

آدمی یا جن را کردار هفتاد و دو پیغمبر هر آئینه می افتند در او پس ترک فریاد میکند

الرَّابِعَةَ فَلَا يَبْقٰى شَيْءٌ اِلَّا انْقَطَعَ كَلَامُهُ غَيْرَ اَنَّ جِبْرِيْلَ وَ

فریاد چهارم پس باقی نماند هیچ چیزے مگر بریده شده است کلام او بغیر اینکه بدرستی جبرائیل و

مِيْكَائِيْلَ وَخَلِيْلَ الرَّحْمٰنِ عَزَّ وَجَلَّ مُتَعَلِّقُوْنَ بِالْعَرْشِ يَقُوْلُ

میکائیل و اسرافیل و ابراهیم خلیل دست زده بعرش میگوید

كُلُّ وَاحِدٍ مِّنْهُمْ نَفْسِيْ نَفْسِيْ لَا اَسْاَلُكَ غَيْرَهَا قَالَ ثُمَّ تَرْمِيْ

هر یکے از ایشان نفسے نفسے میخواهم ترا غیر آن نفس فرمود پیغمبر پس ترک می اندازد

بِشَرَرٍ كَعَدَدِ نُجُوْمِ السَّمَاءِ اَعْظَمُ كُلِّ شَرَرَةٍ كَالسَّحَابَةِ الْعَظِيْمَةِ

آن دوزخ شرارها همچو شمار ستارها آسمان بزرگے هر شراره همچو ابر بزرگ که

الطَّالِعَةِ مِنَ الْمَغْرِبِ فَيَقَعُ ذٰلِكَ الشَّرَرُ عَلٰى رُؤُوْسِ الْخَلَائِقِ

بر آینده است از مغرب پس مے افتد آن شرارها بر سرهاے خلایق

قَالَ ثُمَّ يُنْصَبُ الصِّرَاطُ عَلَيْهَا فَيُهَيَّا لَهُ سَبْعُمِائَةِ قَنْطَرَةٍ مَا

فرمود پیغمبر پس ترک برپا کرده میشود پل صراط را بر آن دوزخ پس آماده کرده میشود او را هفتصد پل میان

بَيْنَ كُلِّ قَنْطَرَتَيْنِ مِنْهَا سَبْعُوْنَ عَامًا وَقِيْلَ سَبْعُ قَنَاطِرَ وَ

هر دو پل راه هفتاد سال باشد وگفته شده است هفت پل است و

عَرْضُ الصِّرَاطِ مِنَ الطَّبَقَةِ الْاُوْلٰى اِلَى الطَّبَقَةِ الثَّانِيَةِ مَسِيْرَةُ

پهنائی صراط از طبقه اوّلے تا طبقه پائین راه

خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَمِنَ الثَّانِيَةِ اِلَى الثَّالِثَةِ مَسِيْرَةُ خَمْسِمِائَةِ

پانصد سال است و از طبقه دویم تا طبقه سیوم راه پانصد

عَامٍ وَمِنَ الثَّالِثَةِ اِلَى الرَّابِعَةِ مِثْلُهَا وَمِنَ الرَّابِعَةِ اِلَى الْخَامِسَةِ

سال است و از سیوم تا چهارم مانند آن و از چهارم تا پنجم

مثلها ومن الخامسة الى السادسة مثلها ومن السادسة الى
همچنین و از پنجم تا ششم مانند آن و از ششم تا
السابعة كذلك مسيرة خمسمائة عام وهي اعرضهن واشدهن
هفتم همچنین راه پانصد سال و آن طبقه هفتم فراخ تر و سخت تر ایشانست
حرا وابعدهن قعرا واكثرهن الوانا واكبرهن جمرا سبعين جزءا
از روی گرمی و دور تر ایشانست از روی تک و بسیار تر ایشانست از روی رنگها رنگ عذاب و بزرگتر ایشانست از روی اخگر هفتاد
واما الطبقة الدنيا فقد جاز لهبها الصراط يمينا وشمالا وفي السماء
پس هرچونکه باشد طبقه نزدیک پس تحقیق تجاوز کرده است زبانه او صراط را راستا و چپا در آسمان
مسيرة ثلثة اميال لكل طبقة اشد حرا واكبر جمرا واكثر الوان
راه سه کروه پس هر طبقه سخت تر است از روی گرمی و بسیار تر از روی اخگر و بسیار تر از روی
العذاب من التي فوقها بسبعين جزءا في كل طبقة بحور وانهار و
انواع عذاب از آن طبقه که بالای اوست هفتاد حصه در هر طبقه دریاهاست و جویهاست و
جبال وشجر طول كل جبل منها في السماء مسيرة سبعين الف عام
کوهها و درخت است درازی هر کوه از آن کوهها در آسمان راه هفتاد هزار سال
وفي كل طبقة منها سبعون جبلا في كل جبل منها سبعون الف
و در هر طبقه از آن هفتاد کوه است و در هر کوه از آن کوهها هفتاد هزار
شعبة في كل شعبة منها سبعون الف شجرة ضريع لكل شجرة منها
دره است و در هر دره از آن هفتاد هزار درخت ضریع است مر هر درختی را از آن
سبعون شعبة على كل شعبة منها سبعون حية وسبعون عقربا
هفتاد شاخ است بر هر شاخ از آن هفتاد مار و هفتاد کژدم
طول كل حية منها مسيرة ثلث اميال فاما العقارب فكالبخاتي
درازی هر مار از آن راه سه کروه است پس هرچونکه باشد کژدمان پس همچون شتران بختی
العظام على كل شجرة منها سبعون الف ثمرة في كل ثمرة راس
بزرگ است بر هر درختی از آن درختان هفتاد هزار میوه است در هر میوه سر
شيطان في جوف كل ثمرة منها سبعون دودة طول كل دودة منها
شیطان است در میان هر میوه از آن میوه هفتاد کرم است درازی هر کرم از آن کرمها
غلوة ومنها ثمر ليس فيه دود ولكن فيه شوك وكان صلى الله عليه وسلم
مقدار یک تیر پرتاب است و بعضی از آن میوه‌ها نیست در او کرم و لیکن در او خار است و بود پیغمبر
يقول ان لجهنم سبعة ابواب لكل باب منها سبعون واديا
که می فرمود بدرستی دوزخ مر او را هفت در است مر هر دری از آن درها هفتاد دشت است

تَعَرُ كُلِّ وَادٍ مِنْهَا مَسِيْرَةُ سَبْعِيْنَ عَامًا وَلِكُلِّ وَادٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ

تک هر دشت ازان دشتها راه هفتاد سال است و مر هر وادی را ازان هفتاد

أَلْفَ شُعْبَةٍ فِي كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ أَلْفَ مَغَارَةٍ وَفِي كُلِّ

هزار شاخ است در هر شاخها ازان هفتاد هزار مغاک است و در هر

مَغَارَةٍ سَبْعُوْنَ أَلْفَ شَقٍّ قَعْرُ كُلِّ شَقٍّ مِنْهَا مَسِيْرَةُ

مغاکے ازان هفتاد هزار شگاف است هر شگاف ازانها راه

سَبْعِيْنَ عَامًا فِي جَوْفِ كُلِّ شَقٍّ مِنْهَا سَبْعُوْنَ أَلْفَ ثُعْبَانٍ فِي

هفتاد سال است در کاواکے هر شگاف ازان هفتاد هزار اژدها است در

شِدْقِ كُلِّ ثُعْبَانٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ أَلْفَ عَقْرَبٍ لِكُلِّ عَقْرَبٍ مِنْهَا

هر جانب دهن هر اژدها هفتاد هزار کژدم است مر هر کژدمے را ازان

سَبْعُوْنَ أَلْفَ فِقَارَةٍ فِي كُلِّ فِقَارَةٍ قُلَّةُ سُمٍّ لَا يَنْتَهِي الْكَافِرُ وَ

هفتاد هزار مهره پشت است در هر مهره پشت کوزه زهر است نمیرسد بجانب خود کافر و

الْمُنَافِقُ حَتَّى يُوَاقِعَ ذٰلِكَ كُلَّهُ قَالَ فَبَيْنَمَا الْخَلَائِقُ جَاثُوْنَ

منافق تا که برسد همه این ها را فرمود پیغمبر ع پس میان اوقات که خلایق استاده اند

عَلَى رُكَبِهِمْ وَجَهَنَّمُ تَخْطِرُ كَمَا يَخْطِرُ الْجَمَلُ الْمُغْتَلِمُ قَالَ فَيُنَادِي

بر زانوی خود و حال آنکه دوزخ مضطرب است و حمله میکند چنانکه حمله میکند شتر مست فرمود پیغمبر ع پس آواز میکند

مُنَادٍ بِصَوْتٍ عَالٍ فَيَقُوْمُ النَّبِيُّوْنَ وَالصِّدِّيْقُوْنَ وَالشُّهَدَاءُ

ندا کننده به آواز بلند پس بخیزند پیغامبران و صدیقان و شهیدان

وَالصَّالِحُوْنَ ثُمَّ عُرِضُوا عَرْضَةً رُدَّتْ فِيْهَا الْمَظَالِمُ ثُمَّ عُرِضُوا

و صالحان پستر بپیش آورده میشوند خلایق میزان و یکبار گردانیده میشود دران مظالم پستر عرض کرده میشود

الثَّانِيَةَ فَتَجَادَلَتِ الْأَرْوَاحُ وَالْأَجْسَادُ وَظَهَرَتِ الْأَجْسَادُ عَلَى

عرض دوم پس جدل با یکدیگر میکنند ارواح و تنها و غالب می آیند تنها بر

الْأَرْوَاحِ ثُمَّ عُرِضُوْا عَلَى اللّٰهِ الثَّالِثَةَ فَطَارَتِ الصُّحُفُ فَوَقَعَتْ فِي

روحها پستر عرض کرده میشوند بر خدا تعالی سوم پس بپرند صحیفها می افتند در

أَيْدِي الْخَلْقِ فَمِنْهُمْ مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِيْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ

دستهای خلق پس بعضے ازایشان اند کسانیکه داده شود او را صحیفه بدست راست و بعضے ازایشان کسانی اند که داده میشود

وَمِنْهُمْ مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَأَمَّا الَّذِيْنَ أُوْتُوا كِتَابَهُمْ بِأَيْمَانِهِمْ

و بعضے ازایشان کسانی اند که داده میشود صحیفه او پس پشت او اما آنکسانیکه داده شده است صحیفه ایشان را بدست

فَأُعْطُوْا نُوْرًا مِنْ نُوْرِ رَبِّهِمْ وَهَنَّأَتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِكَرَامَتِهِمْ تَجَاوَزُوْا

پس داده شدند نوری از نور پروردگار ایشان و مبارکباد دهی میکنند ایشان را فرشتگان به بزرگی ایشان پس گذشتند

الصِّرَاطَ بِرَحْمَةِ رَبِّهِمْ وَدَخَلُوا جَنَّاتِهِمْ فَلَقِيَتْهُمْ خُزَّانُهُمْ
صراط را برحمت پروردگار خود درآمدن بهشتها خود را. پس ملاقی میشوند ایشانرا خزینه داران ایشان
عِنْدَ أَبْوَابِ جَنَّاتِهِمْ بِكِسْوَتِهِمْ وَمَرَاكِبِهِمْ وَبِالْحِلْيَةِ الَّتِي يَنْبَغِي
نزدیک درها بهشتهای ایشان به پوشش ایشان واسپان ایشان وبزیورها که بوده است
لَهُمْ فَافْتَرَقُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ وَانْقَلَبُوا مَسْرُورِينَ إِلَى قُصُورِهِمْ
مرایشانرا پس جدا شدند بسوی منزلهای خود وبرگشتند خوشحال بسوی قصورها خود
فَدَخَلُوا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ فَنَظَرُوا إِلَى مَا لَا تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمْ وَلَمْ تُبْصِرْ
پس درآمدند برزنان خویش پس دیدند بسوی چیزیکه نستوده است زبانهای ایشان و ندیده است
أَبْصَارُهُمْ وَلَمْ يَخْطُرْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَأَكَلُوا وَشَرِبُوا وَلَبِسُوا حُلِيَّتَهُمْ
چشمهاے ایشان ونگذشته است بردلهای ایشان پس خوردند ونوشیدند وپوشیدند زیورهای خود
ثُمَّ اعْتَنَقُوا أَزْوَاجَهُمْ مَا قُدِّرَ لَهُمْ ثُمَّ حَمِدُوا خَالِقَهُمُ الَّذِي أَذْهَبَ
پسترک دربغل گرفتند زنان خودرا مدتیکه اندازه کرده شده است ایشانرا پسترک حمد گفتند آفریننده خودراکه برد
عَنْهُمُ الْحُزْنَ وَأَمَّنَهُمْ مِنْ فَزَعِهِمْ وَيَسَّرَ لَهُمْ حِسَابَهُمْ ثُمَّ شَكَرُوا مَا
ازایشان اندوه را وامین کرد ایشانرا از ترس ایشان وآسان کرد مرایشانرا حساب ایشان پسترک شکر گفتند چیزیرا
أَعْطَاهُمْ رَبُّهُمْ فَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ ۴۱۶
که داد ایشانرا پروردگار ایشان پس گفتند حمد هست مرخدایرا که راه راست نمود مارا باین نعمت ونبوده ایم که راه راست
لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ فَقَرَّتْ أَعْيُنُهُمْ بِمَا تَزَوَّدُوا مِنْ دُنْيَاهُمْ كَانُوا
اگر نه راه راست نمودی ما را خدا ایتعالے پس روشن شد چشمهای ایشان بتوشه که برداشته اند از دنیا خود بودند
مُوقِنِينَ مُؤْمِنِينَ مُصَدِّقِينَ خَائِفِينَ رَاجِينَ رَاغِبِينَ فَعِنْدَ
یقین کننده ایمان آرنده راست پندارنده ترسنده امیدوارنده رغبت کننده پس نزد
ذَلِكَ نَجَا النَّاجُونَ وَهَلَكَ الْكَافِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ أُوتُوا كِتَابَهُمْ
آن برستند رستگاران وهلاک شدند کافران وآنکسانیکه داده شدند صحیفه
بِشِمَالِهِمْ مِنْ وَرَاءِ ظُهُورِهِمْ فَاسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ وَانْقَلَبَتْ
بدست چپ ایشان و از پس پشت ایشان پس سیاه شد رویهای ایشان وبرگشت
زُرْقًا عُيُونُهُمْ وَوُسِمُوا عَلَى خَرَاطِيمِهِمْ وَعَظُمَتْ أَجْسَادُهُمْ وَغَلُظَتْ
کبودهای چشمهای ایشان وداغ کرده شد بر سینهای ایشان وبزرگ شد تنهای ایشان وستبر شد
جُلُودُهُمْ وَهُيِّجُوا بِوَيْلِهِمْ حِينَ نَظَرُوا إِلَى كِتَابِهِمْ وَعَايَنُوا
پوستهای ایشان وندا کرده شدند به هلاکت خویش وقتیکه نظر کردند بسوی صحیفه خود ودیدند
ذُنُوبَهُمْ لَمْ يُغَادِرُوا صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا وَجَدُوهَا مُثْبَتَةً
گناهان خود ونگذاشتند هیچ گناه خودرا ونه بزرگ را مگر یافتند آنرا نوشته شده

فِي كُتُبِهِمْ نُهُمْ كَاسِفٌ بَالُهُمْ سَيِّئٌ ظَنُّهُمْ شَدِيدٌ رُعْبُهُمْ كَثِيرٌ

در صحیفه های خود پس ایشان تیره است دلهای ایشان بد است گمان ایشان سخت است ترس ایشان بسیار است

هَمُّهُمْ مُنَكَّسَةٌ رُؤُسُهُمْ خَاشِعَةٌ أَبْصَارُهُمْ خَاضِعَةٌ رِقَابُهُمْ

اندوه ایشان نگونست سرهای ایشان خیره است چشمهای ایشان فرود افکنده گردنهای ایشان

يُسَارِقُونَ النَّظَرَ إِلَى نَارِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ لِأَنَّهُمْ عَايَنُوا

می دزدند نظر بسوی آتش ایشان باز نمیگردد بسوی ایشان نظر ایشان زیرا که بدرستی ایشان دیدند

أَمْرًا عَظِيمًا كَبِيرًا مُفْظِعًا جَلِيلًا طَامًّا مُنْكَرًا مُفْزِعًا مُرْعِبًا

کارے بزرگ کلان ترساننده بزرگ غالب بر هر حادثه بکر با سخت غم آرنده که بکیرد نفس را ترساننده

مُحْزِنًا مُخْسِئًا مُهِمًّا لِلْقُلُوبِ وَلِلْعُيُونِ مُبْكِيًا فَأَقَرُّوا بِالْعُبُودِيَّةِ

خوار کننده اندوه آرنده دلها را و مر چشمها را گریاننده پس قرار کردند به بندگی

لِرَبِّهِمْ وَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ وَكَانَ اعْتِرَافُهُمْ عَلَيْهِمْ نَارًا وَعَارًا

مر پروردگار خود را و قبول کردند گناهان خود را و بوده است اعتراف ایشان بر ایشان آتشی و ننگی

وَحُزْنًا وَشَقَاءً وَإِلْزَامًا وَسَخَطًا قَالَ فَبَيْنَمَا الْقَوْمُ بَيْنَ يَدَيْ

و اندوهی و بدبختی و لازم گردانیدن بر ایشان حجت را و غضب فرمود پیغمبر پس در میان اوقات قوم پیش

رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ جَاثُونَ عَلَى رُكَبِهِمْ بِذُنُوبِهِمْ مُعْتَرِفُونَ زُرْقًا

پروردگار خود ایستاده اند بر زانوهای خود بگناهان خود اعتراف کننده کبود است

أَعْيُنُهُمْ لَا يُبْصِرُونَ هَاوِيَةٌ قُلُوبُهُمْ فَلَا يَعْقِلُونَ مُرْجِفَةٌ

چشمهای ایشان که نمی بینند افتاده است دلهای ایشان پس نمیدانند چیزے را لرزنده است

أَوْصَالُهُمْ فَلَا يَتَكَلَّمُونَ مُنْقَطِعَةٌ أَرْحَامُهُمْ فَلَا يَتَوَاصَلُونَ

بندهای ایشان پس سخن نمیکنند بریده است رحمهای ایشان پس پیوند نمیکنند با یکدیگر رحم را

فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ أُصِيبُوا فِي أَنْفُسِهِمْ

پس نیست نسبها در میان ایشان این روز نمی پرسند یکدیگر را رسانیده شده است ایشان را مصیبت در نفسها

فَلَا يَتَجَابَرُونَ وَيَسْأَلُونَ الرَّجْعَةَ فَلَا يُجَابُونَ قَدْ أَيْقَنُوا بِمَا

پس اصلاح نمی پذیرند و میخواهند بازگشت را پس جواب نمییابند تحقیق یقین کردند بچیزیکه

كَانُوا يُكَذِّبُونَ فَهُمْ عِطَاشٌ لَا يَرْوُونَ وَجِيَاعٌ لَا يَشْبَعُونَ

بوده اند دروغ نسبت کننده او را پس ایشان تشنه اند که سیراب نمیشوند و گرسنه اند سیر نمیشوند

وَعُرَاةٌ لَا يَكْتَسُونَ مَغْلُوبُونَ لَا يُنْصَرُونَ مَحْزُونُونَ مَسْلُوبُونَ

و برهنه که نمی پوشند مغلوب اند یاری داده نمیشوند اندوهناک اند تاراج کرده شده اند

مَخْسُورُونَ أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَمَكَاسِبَهُمْ قَالَ

زیان کرده شده اند در نفسهای خود و اهل خود و مالهای خود و کسبهای خود فرمود پیغمبر

فبينما القوم كذلك اذا امر الله تعالى خزنة جهنم ان يخرجوا منها
پس دراوقات که قوم همچنان اند ناگاه امر کند خدا تعالی نگاهبانان دوزخ را اینکه برآیند ازان دوزخ
ومعهم اعوانهم وان يحملوا اداتهم من السلاسل والاغلال والمقامع
ویاری دهندهاے ایشان واینکه بردارند آلتهاے خود از زنجیرها وطوقها وچنگلها
فيخرجوا منها على ناحية ينتظرون بما يؤمرون قال فلما نظر
فرمود پیغمبر صلعم پس برآیند فرشتگان ازان دوزخ بسوی گوشه منتظر میباشند بچه امر کرده شوند پس هرگاه که نظر کردند
اليهم الاشقياء وعاينوا وثاقهم وثيابهم عضوا ايديهم فاكلوا
بسوی ایشان بدبختان و دیدند بندهای ایشان وجامهای ایشان را گزیدند دستهای خود را پس خوردند
انا ملهم وهتفوا بويلهم وفاضت دموعهم وزلزلت اقدامهم
سر انگشتان خود را و فریاد کردند بهلاکت خود و روان شد اشکهای ایشان ولرزید پاهای ایشان
ويئسوا من كل خير فيقول خذوهم فغلوهم ثم الجحيم صلوهم
و ناامید شدند از هر نیکی پس میفرماید خدا تعالی بگیرید ایشان را پس طوق کنید در گردنهای ایشان پس در دوزخ
ثم في سلسلة فاوثقوهم قال فمن شاء الله ان يلقيه في تلك
پس درآرید در زنجیرها سخت بربندید ایشان را گفت پیغمبر صلعم پس کسانی را که خواهست خدا تعالی اینکه بیندازد آنها را در آن
الاطباق دعا خزانها فقال لهم خذوهم فابتدر الى كل انسان
طبقها دوزخ خوانند نگاهبانان آنها را پس فرمود ایشان را بگیرید آن کسانی را پس جستی کرد بسوی هر آدمی
منهم سبعون ملكا فشدوا وثاقهم وجعلوا الاغلال الثقال
ازان فرشتگان هفتاد فرشته پس سخت کردند بندهاے ایشان و گردانیدند طوقهای گران
في اعناقهم والسلاسل في مناخرهم فخنقوا وجمعوا بين نواصيهم
در گردنهای ایشان و زنجیرها در سوراخ بینیهای ایشان پس گلوگیر کرده شدند وجمع کرده شدند میان پیشانی
واقدامهم من وراء ظهورهم فتكسرت اصلابهم قال فلما فعل
وپاهاے ایشان از پشت ایشان پس شکست پشتهای ایشان فرمود پیغمبر صلعم پس هرگاه که کرده شد
ذلك بهم شخصت ابصارهم وانتفخت اوداجهم واحترقت
آن عذاب بایشان خیره شد چشمهاے ایشان و آماسید رگهای گردن ایشان و سوخت
لحوم رقابهم وسلخت عروقهم واشتعل حر الاغلال في رؤسهم
گوشتهای گردنهای ایشان و چرم دور کرده شد از رگهای ایشان و شعله زد گرمی طوقها در سرهای ایشان
فغلت منها ادمغتهم ففاضت على جلودهم حتى وقعت على
پس جوشید ازان گرمی دماغهاے ایشان پس ریخت آن مغز بر پوستهاے ایشان تا آنکه افتاد بر
اقدامهم فتساقطت منها جلودهم واخضرت منها لحومهم
پاهای ایشان پس ریخت آن چرمهای ایشان و سبز کننده شد ازان گوشتهای ایشان

فَسَالَ مِنْهَا صَدِيْدُهُمْ فَلَمَّا جُعِلَتِ الْاَغْلَالُ فِيْ اَعْنَاقِهِمْ مَلَاَتْ

پس روان شد از آن ریم ایشان پس هرگاه انداخته شد طوقها در گردنهای ایشان پر شد

مَا بَيْنَ مَنَاكِبِهِمْ اِلٰى اٰذَانِهِمْ فَاحْتَرَقَتْ لُحُوْمُهُمْ وَتَقَطَّعَتْ

میان دوشهای ایشان تا گوشها ایشان پس سوخت گوشتها ایشان و بریده

شِفَاهُهُمْ وَبَدَتْ اَنْيَابُهُمْ وَاَلْسِنَتُهُمْ بِصَوْتٍ وَصُرَاخٍ وَوَهَجٍ

لبهای ایشان را و ظاهر شد دندانهای ایشان و زبانها ایشان باوازے و فریادے و شورسے

لَهَا لَهَبٌ عَالٍ يَجْرِيْ حَرُّهَا مَجْرَى الدَّمِ فِيْ عُرُوْقِهِمْ بِجَوْفِهِ تَجْرِيْ

مر آن طوقها را زبانه هست بلند روان میشود گرمی آن در محل روان شدن خون در رگها ایشان و الطوقها کار داک

خِلَالَهَا لَهَبُ النَّارِ فَبَلَغَ حَرُّ تِلْكَ الْاَغْلَالِ قُلُوْبَهُمْ فَسُلِخَتْ حَتّٰى

در کار و الی انها زبانه آتش پس میرسد گرمی آن طوقها دلهای ایشان را پس در میشود چرم آن دلها تا

بَلَغَتْ حَنَاجِرَهُمْ فَاشْتَدَّ خِنَاقُهُمْ وَانْقَطَعَتْ اَصْوَاتُهُمْ وَفَنِيَتْ

آنکه به گلوها میرسد ایشان و سخت میشود گرفتگی گلوها ایشان و بریده شد آوازهای ایشان و فنا شد

جُلُوْدُهُمْ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذٰلِكَ اَمَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى خَزَنَةَ جَهَنَّمَ اَنْ يَكْسُوْهُمْ

پوستها ایشان پس میان اوقات ایشان چنین اند امر کرد خدا تعالی نگاهبانان دوزخ را اینکه بپوشانند آن

ثِيَابًا قَالَ فَلَبِسُوْا ثِيَابَهُمْ وَسَرَابِيْلَهُمْ شَدِيْدًا سَوَادُهَا دَمِنْتًا

جامها گفت پس پوشانیدند جامهای ایشان و پیراهنهای ایشان سخت است سیاهی آن و گنده است

رِيْحُهَا وَخَشِنًا مَسُّهَا تَلَظّٰى مِنْ شِدَّةِ حَرِّهَا لَوْ وُضِعَتْ عَلٰى

بوی او و سخت است سودگی او زبانه میزند از سختی گرمی خود اگر نهاده شود بر

جِبَالِ الْاَرْضِ اَذَابَتْهَا قَالَ ثُمَّ يَقُوْلُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ

کوههای زمین هر آئینه گداز دهد آنها را فرمود پیغمبر پس میگوید خدای تعالی مر خازنان دوزخ را

سُوْقُوْهُمْ اِلٰى مَنَازِلِهِمْ قَالَ فَيَاْتُوْنَ بِسَلَاسِلَ اُخَرَ اَطْوَلَ وَاَغْلَظَ

برانید ایشان بسوی منزلهای ایشان فرمود پیغمبر پس مے آرند زنجیرهای دیگر درازتر از آن و سطبرتر

مِنَ اللَّاتِيْ اُوْثِقُوْا فِيْهَا قَالَ فَيَاْخُذُ كُلُّ مَلَكٍ سِلْسِلَةً مِنْ تِلْكَ

از آن زنجیرها که بسته شده بودند در آن فرمود پیغمبر پس میگیرد هر فرشته زنجیرے از آن

السَّلَاسِلِ فَيُقَرِّنُ فِيْهَا اُمَّةً مِنَ الْاُمَمِ ثُمَّ يَضَعُ طَرَفَهَا عَلٰى عَاتِقِهِ

زنجیرها پس مے بندد در آن گروهی از گروهها را پس مے نهند یک جانب آن زنجیر بر گردن

فَيُوَلِّيْهِمْ ظَهْرَهُ ثُمَّ يَنْطَلِقُ بِهِمْ مُسْحُوْبِيْنَ عَلٰى وُجُوْهِهِمْ فِيْ دُبُرِ

خود پس میگرداند بجانب ایشان پشت خود پس میبرد ایشان را در اغلال کشیده شده اند بر رویها خود در پس

كُلُّ اُمَّةٍ مِنْهُمْ سَبْعُوْنَ اَلْفَ مَلَكٍ يَضْرِبُوْنَهُمْ بِمَقَامِعِ حَتّٰى

هر گروه از ایشان هفتاد هزار فرشته اند میزنند ایشان را بچکلهای که از آهن اند تا

يأتوا بهم جهنم فيقفوا بهم عليها قال ثم تقول لهم الملئكة هذه
آمدند ایشانرا بران دوزخ پس استاده میکند ایشانرا بران دوزخ فرمود پیغمبر علیه السلام پس میگویند مر ایشانرا فرشتگان این
النار التي كنتم بها تكذبون أفسحر هذا أم أنتم لا تبصرون
آتش آن آتشی است که بودید شما دروغ می پنداشتید اورا آیا سحر است این یا شما نمی بینید
اصلوها فاصبروا أو لا تصبروا سواء عليكم إنما تجزون ما كنتم
در آیید آن آتش را پس صبر کنید یا صبر نکنید برابر است بر شما جزا داده میشود مگر چیزی که بوده اند شما
تعملون قال فلما أوقفوا عليها فتحت لهم أبوابها وكشف عنها
عمل میکردید فرمود پیغمبر علیه السلام پس هرگاه استانیده کرده شوند بران دوزخ گشاده شود مر ایشانرا درهای وی برداشته شود از وی
غطاؤها فتسعرت وألهبت نارها تخرج منها دخان شديد مع
پرده او پس جوشیدان دوزخ وزبانه زند آتش او پس می برآید از آن دودی سخت با
شرر كعدد نجوم السماء نظارت إلى السماء مقدار سبعين عاما
شرارهای بشمار ستارهای آسمان پس میپرد آن شرارهای بسوی آسمان مقدار هفتاد ساله راه
ثم رجع ذلك توقع على رؤسهم فاحترقت أشعارهم وانقلعت
پس باز میگردد آن پس می افتد بر سرهای ایشان پس میسوزد موهای ایشان و می کشند کلهای
جماجمهم قال ثم صرخت جهنم بأعلى صوتها إلي يا أهل النار إلي ۲۰
سر ایشان فرمود پیغمبر علیه السلام پس فریاد میکند دوزخ باواز بلند خود بسوی من بیایید ای
يا أهل النار أما وعزة ربي لأنتقمن منكم ثم قالت الحمد لله الذي
اهل دوزخ آگاه باشید سوگند است بعزت پروردگار خود هر آینه انتقام میگیرم از شما پس میگوید حمد است مر خدا را
جعلني أغضب لغضبه وينتقم بي من أعدائه رب نذني حر
که گردانید مرا غضبناک میشوم از جهت غضب او و انتقام میگیرد بمن از دشمنان خود ای پروردگار من بفرما مرا
إلى حري وقوة إلى قوتي قال فتخرج منها ملائكة آخر فيستقبل
بسوی گرمی من و قوت بسوی قوت من فرمود پیغمبر علیه السلام پس می برآید از آن دوزخ فرشتگان دیگر پس پیش می آید
كل واحد منهم أمة من الأمم فيرفعهم براحته فيكبهم في جهنم
فرشته از آن ها گروهی را از گروه های پس می بردارد ایشانرا بکف دست پس می اندازد ایشانرا در دوزخ
على وجوههم فيهوون على رؤسهم مقدار سبعين عاما من قبل
بر رو های ایشان پس فرود میروند بر سرهای خود مقدار هفتاد ساله راه پیش از
أن يبلغوا رؤس جبالها قال وإذا بلغوا رؤس جبالها لم يتقاروا
آنکه برسند سرهای کوه های آن دوزخ فرمود پیغمبر علیه السلام پس وقتیکه میرسند سرهای کوه های آن دوزخ قرار نمیگیرند
عليها حتى يبدل لكل إنسان منهم سبعون جلدا قال فأول أكله
بر آنها تا آنکه بدل کرده میشد مر آدمی را از آن اهل دوزخ هفتاد پوست فرمود پیغمبر علیه السلام نخستین لقمه

يأكلون على رؤس تلك الجبال أكلة من الزقوم ظاهرة حرارتها

ميخورند بر سر آن كوهها لقمه از زقوم كه ظاهر است گرمی او

شديدة مرارتها كثير شوكها قال فبينما هم يمضغون أكلتهم

وسخت است تلخی او وبسيار است خار او فرمود پيغمبر پس ميان اوقات كه ايشان ميخايند لقمه خويش را از زقوم

تلك إذا أتتهم الملئكة يضربونهم بمقامعهم فتكسرت عظامهم

ناگاه می آيد ايشانرا فرشتگان ميزنند ايشان بچماقهای كه با ايشانست پس شكسته شد استخوانهای ايشانرا

ثم أخذوا بأرجلهم فألقوهم في جهنم فهووا على رؤسهم مقدار

پس ميگيرند بپاهای ايشان می اندازند ايشانرا در دوزخ پس فرو ميروند بر سرهای ايشان مقدار

سبعين عاما من قبل أن يتقاروا في شعابها قال فما تقاروا في

هفتاد سال راه از پيش آنكه قرار گيرند در درهای آن كوه فرمود پيغمبر پس قرار نگيرند در

شعابها حتى يبدل لكل إنسان منهم سبعون جلدا قال وأكلتهم

درهای آن كوه تا آنكه بدل كرده ميشود مر هر آدمی را از ايشان هفتاد پوست فرمود پيغمبر و لقمه ايشان

تلك في أفواههم لا يستطيعون أن يسيغوها قال فيجمع الأكلة

آن زقوم باقيست در دهنهای ايشان نميتوانند فرو برد آنرا فرمود پيغمبر پس جمع ميشود لقمه

والقلب عند الحلق فيغصون بها فيستغيث كل إنسان منهم

و دل نزديك گلو پس گلو گرفته ميشود بآن پس فرياد ميكند هر آدمی از ايشان

بالشراب فإذا في تلك الشعاب أودية تنصب إلى جهنم قال

بآب پس بدرستی در آن درها رودها اند كه ميريزند بسوی دوزخ فرمود پيغمبر

فينطلقون يمشون حتى يردوها فيكبوا عليها يشربون منها

پس روان ميشوند و ميروند تا آنكه فرود می آيند بآن رودها پس بر روی افتند بر آنكه بنوشند از آن

قال فينقطع جلود وجوههم فتقع فيها قال فلا يستطيعون

فرمود پس كنده ميشود پوست های رويهای ايشان پس می افتد در آن چشمه فرمود پيغمبر نميتوانند

أن يشربوا منها قال فيعرضون عنها إعراضة فتدركهم الملئكة

اينكه بنوشند از آن چشمه فرمود پيغمبر پس روی گردانند از آن چشمه روگردانيدنی پس دررسيدند ايشانرا فرشتگان

وهم منكبون على تلك العيون فيضربونهم فتكسر عظامهم ثم

و حال آنكه ايشان بر روی افتاده اند بر آن چشمها پس ميزنند فرشتگان ايشانرا پس ميشكنند استخوانهای ايشان

يأخذون بأرجلهم فيلقونهم في جهنم فيهوون على رؤسهم مقدار

ميگيرند بپاهای ايشانرا پس می اندازند ايشانرا در دوزخ پس فرو می روند نگونسار مقدار

أربعين ومائة عام في لهب ودخان شديد من قبل أن يتقاروا في

يكصد چهل ساله راه در زبانه و دود سخت از پيش اينكه قرار گيرند در

أودیتها قال فلا یتقارون في أودیتها حتى یبدل لکل إنسان
رودهای دوزخ فرمود پیغمبر ص قرار نگیرند در وادیهای آن تا که بدل کرده میشود مر هر آدمی را
منهم سبعون جلدا قال ومنتهى تلك العیون في تلك الأودیة
از ایشان هفتاد پوست فرمود پیغمبر ص و نهایت آن چشمه‌ها در آن رودها است
قال فیشربون منها فإذا هي حمیم فلا یتقار في بطونهم حتى یبدل
فرمود پیغمبر ص پس مینوشند از آن چشمه‌ها پس ناگاه آن آبیست گرم پس قرار نگیرند در شکمهای ایشان تا که بدل
الله لکل إنسان منهم سبعة جلود قال فإذا یتقار في بطونهم
خدا تعالی مر هر آدمی را از ایشان هفت پوست فرمود پیغمبر ص پس وقتیکه قرار گیرد آن آب گرم در اندرون
قطع أمعاءهم ثم خرجت من مقاعدهم وجرى باقیة في عروقهم فذابت
ببرد رودهای ایشانرا پس برآید از مقعدهای ایشان و روان میشود باقی آن آب در رگهای ایشان پس
لحومهم وتصدعت عظامهم وأدرکتهم الملائکة فضربت
گوشتهای ایشان و میشکند استخوانهای ایشان و دریابند ایشانرا فرشتگان پس میزنند بر
وجوههم وأدبارهم ورؤسهم بمقامعهم لکل مقمع منها ثلثمائة
رویهای ایشان و پسهای ایشان و سرهای ایشان بچنگلهای خود مر هر چنگک از آن سیصد
وستون حرفا فإذا ضربت بها رؤسهم انقلعت جماجمهم وتکسرت ۴۳۲
و شصت تیزی است پس وقتیکه میزنند بآن سرهای ایشانرا کنده میشود کلهای سر ایشان و میشکند
أصلابهم وسحبوا في النار على وجوههم حتى توسطوا جحیمهم فاشتعلت
پشتهای ایشان و کشیده میشوند در آتش بر رویها خود تا میروند در میانه دوزخ پس می افروزد
النار في جلودهم وتشعثت في أذانهم تخرج لهبها من مناخرهم
آتش در پوستها ایشان و پراگنده میشود و میروند در گوشها ایشان پس می برآید زبانه آواز سوراخهای
وأضلاعهم وتفجر الصدید من أجسادهم وخرجت أعینهم
و استخوان پهلوها ایشان شگافته میشود ریم از تنهای ایشان و می برآید چشمهای ایشان
فتعلقت على خدودهم ثم قرنوا مع شیاطینهم الذین کانوا
پس ویران میشود بر رخسارهای ایشان پس نزدیک بند کرده میشود با شیطانهاے که بوده اند
یطغونهم وآلهتهم التي کانت مستغاثهم فألقوا في أماکن
اطاعت میکردند ایشانرا و با خدایانکه بوده اند طلب فریادرسی کرده شده ایشان پس انداخته میشوند در جاهای
ضیقة مقرنین ثم هتفوا بویلهم ثم جيء بأموالهم فأحمیت
تنگ بهم بند کرده شده با شیاطین پس فریاد میکنند هلاکت خویش پس ترک کرده شود مالهای ایشان پس
في نارهم فکویت بها جباههم وجنوبهم ووضعت على ظهورهم
در آتش دوزخ پس داغ کرده میشود بآن پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و نهاده شود بر پشتهای ایشان

خرجت من بطونهم فهم اولياء جهنم وقرناء الشياطين

پس می برآید از شکمهای ایشان پس ایشان صاحبان دوزخ اند و نزدیکان شیاطین

والحجارة وعلقوا الخطايا هم كالجبال ليشتد عليهم العذاب

و سنگها ی و آویخته میشوند گناهان خود که همچون کوه است تا سخت شود بر ایشان عذاب

تطول احدهم مسيرة شهر وعرضه مسيرة خمسة ايام وغلظه

پس درازی یکی از ایشان راه یکماه و پهنای او راه پنج روز و سطبری او

مسيرة ثلثة ليال وراسه مثل الاقرع وهو جبل باقصى الشام في

راه سه روز و شب و سر او مانند اقرع و آن کوهی است در سر حد شام در

فيه اثنان وثلثون نابا تدخرج بعضها من راسه وبعضها

دهن آن دو در و سی و دو نیش باشند تحقیق برآمده است بعضے از آن نیش از سر او و بعضے

من اسفل لحيته وانفه مثل الرابية العظيمة طول شعر راسه وغلظه

از ته ریش و بینی او مانند پشته بزرگ درازی موی سر او و سطبری او

مثل شجرة الارز وكثرته كاجام الدنيا وشفته العليا قالصة

مانند درخت صنوبر و انبوهی او همچو بیشه دنیا ولب بالا او کشیده شود بجانب بالا

والسفلى تسعون ذراعا وطول يده مسيرة عشرة ايام وغلظها

ولب پائین نود گز و درازی دست او راه ده روز و سطبری آن دست

مسيرة يوم وفخذه مثل ورقان وغلظ جلده اربعون ذراعا

راه یکروز و ران او مانند ورقان و سطبری او چهل گز

بذراعه وطول ساقه مسيرة خمس ليال وغلظها مسيرة يوم كل

بگزهای او و درازی ساق او راه پنج شبانروز و سطبری او راه یکروز تمام هر

حدقة له مثل حراء وهو جبل بمكة اذا صب فوق راسه القطران

حدقه چشم او مانند کوه حراست و آن کوهیست در مکه وقتیکه ریخته میشود بر سر او هس که ریخته

اشتعلت فيه النار فلم تزد الا التهابا قال وكان يقول صلى الله عليه

شعله میزند دران آتش پس زیاده نمیشود مگر افزونی زبانه گفت راوی و بوده است میگفت پیغمبر

والذي نفسي بيده لو ان رجلا اخرج من النار بجر سلسلة مغلولة يده

سوگند آنکسے که نفس من بدست قدرت وست اگر بدستی مردی برآید از دوزخ که میکشد زنجیر را بعد اغلال که

الى عنقه في عنقه الاغلال وفي رجليه الكبول ثم راه الخلائق

با گردن او در گردن او طوقها و در هر دو پاهای او بندها پس ببیند او را خلایق

لانهزموا عنه وفروا منه كل مفر قال فمن شدة حرها وغمها

هر آینه هزیمت خورند از او و بگریزند از و در هر جای گریز فرمود پیغمبر از سختی گرمی آن دوزخ و غم آن

وألوان عذابها وضيق منازلها اخضرّت لحومهم وتصدّعت

ورنگارنگ عذاب وتنگی جاهای او سبز میشود گوشتهای ایشان و می شکند

عظامهم وغلت أدمغتهم ففارت على جلودهم واحترقت فتقطعت

استخوانهای ایشان ومیجوشد دماغهای ایشان پس میریزد بر پوستهای ایشان ومیسوزد آن پس جدا میشود

أوصالهم فسال منها صديدهم فتدوّدت أجسادهم وسمنت

بندهای ایشان پس روان میشود از آن بندها ریم ایشان پس کرم میکنند تنهای ایشان وفربه میشود

ديدانهم وصارت مثل حمار الوحش لها أظافير مثل أظافير النسور

کرمهای ایشان ومیگردند مانند حمار وحشی مر کرمهای را ناخنها است مانند ناخن کرگسان

والعقبان تشتد ما بين جلدهم ولحمهم وتنهشهم وتزفر زفرة

وعقاب سخت میروند میان پوستهای ایشان وگوشتهای ایشان ومیگزند ایشان را وفریاد میکنند

وتتردد كما يتردد الوحش المذعورة يأكلن لحمهم ويشربن

ومیگردند چنانچه میگردد وحشی ترسانده شده میخورند گوشتهای ایشان ومینوشند

دماءهم ليس لها مأكل ولا مشرب غيره ثم تأخذهم الملائكة

خونهای ایشان که نیست مر ایشان را خوردن ونوشیدن ورای وی پس میگیرند ایشان را فرشتگان

فتسحبهم على وجوههم على الجمر والحجارة كأنها أسنة مستعدين

پس میکشند ایشان را بر رویهای ایشان بر اخگرها وسنگها چنانکه گویا آنها پیکانهای نیزهها است در حالیکه

منطلقين بهم إلى بحر جهنم مسيرة سبعين عاما فلا يبلغونه

آن ملائکه برندگان ایشان را بسوی دریای دوزخ راه هفتاد سال پس نمیرسند آن دریا را

حتى تتقطع أوصالهم وتبدّل جلودهم في كل يوم سبعين ألف

تا آنکه بریده میشود بندهای ایشان وبدل کرده میشود چرمهای ایشان در هر روز هفتاد هزار

مرة فإذا انتهوا بهم إلى خزنته أخذوا بأرجلهم فدفعوهم فيه

بار پس وقتیکه میرسند ملائکه با ایشان به نگاهبانان بحر دوزخ میگیرند آن خازنان بپاهای آن دوزخیان

فلا يعلم أحد قعر ذلك البحر إلا الذي خلقه وقد قيل إنه مكتوب

پس نمیداند هیچ یکی تک آن دریا مگر آن کسیکه آفریده است او را وتحقیق گفته شده بدرستی نوشته شده

في بعض أسفار التورية أن بحر الدنيا عند بحر جهنم كعين صغيرة

در بعضی سفرهای توریت بدرستی دریای دنیا نزدیک دریای دوزخ همچون چشمه خورد است

في ساحل بحر الدنيا فإذا قذفوا فيه وجدوا مسّ العذاب فقال بعضهم

در کنار دریا دنیا پس وقتیکه انداخته شوند دوزخیان در آن دریا ومیابند سودن عذاب را میگویند بعضی

لبعض كأنما الذي عذبنا به قبل هذا حلم فينغمسون مرة

مر بعضی را چنانستی آن عذاب که عذاب کرده شده ایم با آن پیش از این خواب بود پس غوطه داده میشوند

وَيَرْتَفِعُوْنَ وَيَغْلِي وَيَقْذِفُ فَهُمْ سَبْعِيْنَ بَاعًا بُعْدُ كُلِّ بَاعٍ كَبُعْدِ

پس جوشد دریا پس می اندازند ایشان را هفتاد کلاج دوری هر کلاج همچو دوری

الْمَشْرِقِ مِنَ الْمَغْرِبِ ثُمَّ تَسُوْقُهُمُ الْمَلٰئِكَةُ بِمَقَامِعِهِمْ فَتَضْرِبُوْهُمْ

جای بر آمدن آفتاب از جای فرو رفتن آن پس ترک میرانند ایشان را فرشتگان بچنگلهای خود پس میزنند ایشان را

بِهَا فَتَرُدُّوْنَهُمْ اِلٰى قَعْرِهَا مَسِيْرَةَ سَبْعِيْنَ عَامًا مِنْهَا طَعَامُهُمْ

بآن پس باز میگردانند ایشان را بسوی تک آن دریا هفتاد ساله راه از آن دریاست خوراک ایشان

وَشَرَابُهُمْ فَيَرْتَفِعُوْنَ مِنْ قَعْرِهَا مِقْدَارَ اَرْبَعِيْنَ وَمِائَةَ عَامٍ

و آب ایشان پس بر آیند از تک آن دریا مقدار یکصد و چهل ساله راه

فَيُرِيْدُ اَحَدُهُمْ اَنْ يَتَنَفَّسَ فَيَسْتَقْبِلُهُ الْمَلٰئِكَةُ بِمَقَامِعِهِمْ

پس میخواهد یکی از ایشان اینکه دمی گیرد پس پیش می آیند فرشتگان بچنگلهای خویش

مُتَبَادِرِيْنَ اِلَيْهِ لِضَرْبِهٖ غَيْرَ اَنَّهٗ يَذْكُرُ اَنَّهٗ اِذَا وَقَعَ رَاْسَهٗ

در این حال که حبیبی کننده اند بسوی ایشان از برای زدن ایشان جز این عذابی که ذکر کرده شده است بدرستی آن

وَقَعَ عَلٰى رَاْسِهٖ سَبْعُوْنَ اَلْفَ مِقْمَعٍ لَا يُخْطِئُهُ شَيْءٌ مِنْهَا فَيُرَدُّهٗ

می افتد بر سر او هفتاد هزار چنگلک که خطا نمیکند چیزی از آن پس باز میگردانند

سَبْعِيْنَ بَاعًا فِيْ قَعْرِهَا كُلُّ بَاعٍ كَبُعْدِ الْمَشْرِقِ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالَ

او را هفتاد کلاج در تک آن دریا هر کلاجی از آن کلاجهای همچو دوری مشرق از مغرب فرمود

فَهُمْ فِيْهَا مَا شَاءَ اللّٰهُ مِنْ ذٰلِكَ حَتّٰى تَاْكُلَ لُحُوْمَهُمْ وَعِظَامَهُمْ

پس ایشان در آن دریا باشند تا وقتیکه خواسته است خدای تعالی از آن تا اکه میخورد گوشتهای و استخوانهای ایشان

فَتَبْقٰى اَرْوَاحُهُمْ فَتَضْرِبُ مَوْجُهٗ سَبْعِيْنَ عَامًا ثُمَّ تَنْبِذُهُمْ اِلٰى

و باقی ماند ارواح ایشان پس میزند ایشان موج آن دریا هفتاد ساله را پس ترک می اندازد ایشان را بسوی

سَاحِلٍ مِنْ سَوَاحِلِهٖ فِيْهِ سَبْعُوْنَ اَلْفَ مَغَارَةٍ فِيْ جَوْفِ كُلِّ مَغَارَةٍ

کناره از کنارهای خود در آن کناره هفتاد هزار غار است در کاواکی هر غار

سَبْعُوْنَ اَلْفَ شِقٍّ كُلُّ شِقٍّ مِنْهَا مَسِيْرَةَ سَبْعِيْنَ عَامًا فِيْ جَوْفِ

هفتاد هزار پاره است هر پاره از آنها راه هفتاد ساله است در کاواک

كُلِّ شِقٍّ مِنْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ ثُعْبَانٍ طُوْلُ كُلِّ ثُعْبَانٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ

هر پاره از آن هفتاد هزار اژدها است درازی هر یک اژدها از آن هفتاد گز است

ذِرَاعًا لِكُلِّ ثُعْبَانٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ نَابًا فِيْ كُلِّ نَابٍ مِنْهَا قُلَّةُ سُمٍّ

هر اژدها را از آنها هفتاد نیش است در هر یکی از آن نیشها پشته زهر است

فِيْ شِدْقِ كُلِّ ثُعْبَانٍ مِنْهَا اَلْفُ عَقْرَبٍ لِكُلِّ عَقْرَبٍ مِنْهَا سَبْعُوْنَ

در یک جانب دهن هر یکی از آنها هفتاد هزار کژدم است هر کژدمی را از آنها هفتاد

۴۲۵

۱۲

الفقارة واحدة فقار الظهر ١٢ صحاح — یعنی مهره پشت ١٢ مهذب

فقارةً في كلّ فقارةٍ منها سمّ قُلّة قال فيخرج أرواحهم من ذلك

مهره پشت ست در هر مهره پشت از آنها بسته ست از زهر فرمود پیغمبر و پس می برآید ارواحهای ایشان از آن دریا

البحر إلى تلك المغارة فيجدد لهم أجسادٌ وجلودٌ ويغلّون الحديد

بسوی آن غارها پس نو داده میشود ایشانرا تنها و پوستها و زیور پوشانیده میشود آنرا آهن

فتخرج عليهم تلك الحيّات والعقارب فتعلق في كلّ إنسانٍ منهم

پس می برآید بر ایشان مارها و کژدمها پس می چسپد بهر آدمی از ایشان

سبعون ألف حيّةٍ وسبعون ألف عقربٍ فيصبرون ثمّ ترتفع

هفتاد هزار مار و هفتاد هزار کژدم پس صبر میکنند پس ترک بلند میشوند مار

إلى ركبهم فيصبرون ثمّ ترتفع إلى صدورهم فيصبرون ثمّ ترتفع

و کژدم تا زانوهای ایشان پس صبر میکنند پستر ک بلند میشوند تا سینهای ایشان پس صبر میکنند پسترک بلند میشوند

إلى تراقيهم فيصبرون ثمّ ترتفع فتعلق بمناخرهم وشفاههم وألسنتهم

تا استخوانهای گلوی ایشان پس صبر کنند پسترک بلند میشوند پس میچسپند بسوراخهای بینی ایشان و لبهای ایشان و زبانهای ایشان

وآذانهم فيجزعون وليس لهم مستغاث إلّا أن يهربوا إلى جهنّم

و گوشهای ایشان پس جزع میکنند و نیست مر ایشانرا فریادرسی مگر آنکه بگریزند بسوی دوزخ

فيقعوا فيها فأمّا الحيّات فتمضغ لحومهم وتنشف دماءهم و

پس بیفتند در آن و اما ماران پس می خایند گوشتهای ایشان و می نوشند خونهای ایشان و

أمّا العقارب فتلدغهم فتساقط لحومهم وتقطع أوصالهم

اما کژدمان پس میگزند ایشانرا پس میریزند گوشتهای ایشان از غایت زهر و جدا میشوند بندهای ایشان

فإذا وقعوا في النار مكثت النار سبعين عامًا لا تحرقهم من سمّ

پس وقتیکه می افتند در دوزخ درنگ میکند آتش هفتاد سال نمیسوزد ایشانرا از زهر

الحيّات والعقارب قال ثمّ تحرقهم النار سبعين عامًا ثمّ تجدّد

ماران و کژدمان فرمود پیغمبر پسترک میسوزد ایشانرا آتش هفتاد سال پسترک نو کرده میشود

لهم جلودٌ غير جلودهم ثمّ يستغيثون بالطعام فتأتيهم الملائكة

ایشانرا پوستها غیر پوستهای ایشان پسترک فریادرسی میکنند بطعام پس می آرند ایشانرا فرشتگان

بطعامٍ يقال له الوليمة هو أشدّ يبسًا من الحديد فيمضغونه فلا

طعامی که گفته میشود مراد و را ولیمه و آن سخت ترست از روی خشکی از آهن پس میخایند آن طعام را پس

يستطيعون يأكلون منه شيئًا فيلقونه من أفواههم ويبدون

نمیتوانند که بخورند از وی چیزی پس می اندازند آن طعام را از دهنهای خود آغاز میکنند بخوردن

بأيديهم من شدّة الجوع فيأكلون أناملهم وأكفّهم وإذا أكلوها

دستهای خود از سختی گرسنگی پس میخورند سر انگشتان خود را و پسترک میخورند کفهای خود را پس چون خورند

۴۲۶

بَدَؤُا بِسَوَاعِدِهِمْ فَاَكَلُوهَا اَيْضًا اِلَى مَرَافِقِهِمْ ثُمَّ بَدَؤُا

آغاز میکنند بساعدهای خود را پس میخورند آنها را نیز تا آرنج پس ترک آغاز میکنند بازوهای

فَاَكَلُوهَا اِلَى مَنَاكِبِهِمْ فَتَبْقَى رُؤُسُ الْمَنَاكِبِ لَوْ نَالُوا بَعْدَهَا شَيْئًا مِنْ

پس میخورند آنها را تا دوشهای خود پس باقی ماند سرهای دوشها اگر برسند پس ازوش چیزی را از

اَجْسَادِهِمْ بِاَفْوَاهِهِمْ لَاَكَلُوهُ فَاِذَا فَعَلُوا ذٰلِكَ بِاَجْسَادِهِمْ اُخِذُوا

تنهای خود بدهانهای خویش هر اینه بخورند پس وقتیکه کردند این معامله با تنهای خویش گرفته میشوند

فَنُوطُوا بِعَرَاقِيبِهِمْ بِكَلَالِيبَ مِنْ حَدِيدٍ عَلٰى شَجَرَةِ الزَّقُّومِ قَالَ فَنُوطَ

و آویخته میشوند از ساقهای خود بچنگالهای از آهن بر درخت زقوم فرمود پیغمبر پس آویخته شود

مِنْهُمْ سَبْعُونَ اَلْفًا فِي شُعْبَةٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ تَجِيءُ مُصَوَّبِينَ عَلٰى رُؤُسِهِمْ

از ایشان هفتاد هزار در شاخ واحد و بیخ میشود در آن حال که آویخته شده اند بسرهای خود

فَيُوقَدُ تَحْتَهُمُ الْجَحِيمُ فَيَسْتَقْبِلُ حَرُّ النَّارِ وُجُوهَهُمْ مِقْدَارَ

پس افروخته میشود زیر ایشان دوزخ پس پیش می آید گرمی دوزخ رویهای ایشان را مقدار

سَبْعِينَ عَامًا حَتّٰى تَذُوبَ اَجْسَادُهُمْ وَيَبْقٰى اَرْوَاحُهُمْ ثُمَّ يُجَدَّدُ

هفتاد سال تا آنکه بگدازد تنهای ایشان و باقی میماند روحهای ایشان پس ترک نو کرده میشود

لَهُمْ جُلُودٌ وَاَجْسَادٌ ثُمَّ يُنَاطُونَ بِاَنَامِلِهِمْ وَلَهَبُ النَّارِ مِنْ تَحْتِهِمْ

ایشان را پوست و تنها پس ترک آویخته میشوند بسر انگشتان خود و زبانهٔ آتش در زیر ایشان

تَدْخُلُ مِنْ مَقَاعِدِهِمْ وَتَاْكُلُ مِنْ اَفْئِدَتِهِمْ حَتّٰى تَخْرُجَ مِنْ مَنَاخِرِهِمْ

می درآید در کونهای ایشان و میسوزد آن آتش از دلهای ایشان تا آنکه می برآید آن آتش از سوراخهای

وَاَفْوَاهِهِمْ وَمَسَامِعِهِمْ مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا حَتّٰى تَذُوبَ عِظَامُهُمْ

و دهنهای و گوشهای ایشان مقدار هفتاد سال تا آنکه آب شوند استخوانهای ایشان

وَلُحُومُهُمْ وَتَبْقٰى اَرْوَاحُهُمْ ثُمَّ يُتْرَكُونَ وَيُجَدَّدُ لَهُمْ جُلُودٌ وَاَجْسَادٌ

و گوشت ایشان و باقی خواهند ماند ارواحهای ایشان پس ترک گذاشته میشوند پس نو کرده میشوند مر ایشان را

ثُمَّ يُنَاطُونَ بِاَبْصَارِهِمْ مِثْلَهَا فَلَا يَزَالُونَ يُعَذَّبُونَ كَذٰلِكَ حَتّٰى

پس ترک آویخته میشوند به چشمهای خود مانند آن پس همیشه عذاب کرده میشوند هم چنین تا آنکه

لَا يَبْقٰى مَفْصِلٌ فِي اَجْسَادِهِمْ اِلَّا نُوطُوا بِهِ مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا

باقی نماند هیچ بندی در تنهای ایشان مگر آویخته میشوند بآن مقدار هفتاد سال

وَلَا تَبْقٰى شَعْرَةٌ فِي رُؤُسِهِمْ اِلَّا نُوطُوا بِهَا فَيَاْتِيهِمُ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ

و باقی نماند موی در سرهای ایشان مگر آویخته شوند بآن مو پس می آید ایشان را مرگ از هر

مَفْصِلٍ مِنْهُمْ وَمَا هُمْ بِمَيِّتِينَ وَمِنْ وَرَائِهِمْ عَذَابٌ غَلِيظٌ فَاِذَا

بندی از ایشان و حال آنکه نیستند ایشان از مردگان پس آن عذاب سخت پس وقتیکه

نُعِلَ ذٰلِكَ بِهِمْ كُلُّهُ اُنْزِلُوْا ثُمَّ فَانْطَلَقُوْا بِكُلِّ اِنْسَانٍ مِنْهُمْ اِلٰى مَنْزِلِهٖ
کرده شد آن عذاب با ایشان همه فرود می آیند فرشتگان یعنی دوزخیان پس برند ایشان هر یک آدمی را بسوی
مَغْلُوْلًا بِسِلْسِلَةٍ مَسْحُوْبًا عَلٰى وَجْهِهٖ قَالَ وَلَهُمْ مَنَازِلُ فِيْهَا كَقَدْرِ
بسته شده بزنجیرے کشیده شده بر روے خود فرمود پیغمبر مر آن دوزخیان را و آن دوزخ منزلها ست بقدر
اَعْمَالِهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ يُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيْرَةَ شَهْرٍ طُوْلُهَا وَعَرْضُهَا مِثْلُ ذٰلِكَ
کردهاے خود پس بعضی از ایشان کسی ست کہ داده میشود او را منزل کہ راه یکماه درازی او و پہنای او مانند آن
نَارٌ تَوَقَّدُ لَا يَنْزِلُهُ غَيْرُهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيْرَةَ تِسْعٍ وَعِشْرِيْنَ
آتشی ست کہ می افروزد فرود نمی آید درا جز او و بعضی از ایشان کسی ست کہ داده میشود منزل کہ راه بست و نہ
لَيْلَةً طُوْلًا وَعَرْضًا ثُمَّ كَذٰلِكَ تَنْقُصُ مَنَازِلُهُمْ وَتَضِيْقُ حَتّٰى اَنَّ
شب است درازے و پہناے او پس ہمچنین کم میشود منزلهای ایشان و تنگ میشود تا آنکہ
اَحَدَهُمْ لَيُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيْرَةَ يَوْمٍ طُوْلًا وَعَرْضًا وَمِنْ نَحْوِ سَعَةِ
یکے ایشان را داده میشود منزل کہ راه یکروز است دراز و پہنا و از جانب فراخے
مَنَازِلِهِمْ يُعَذَّبُوْنَ فَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ عَلَى الْقَفَا وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ
منزلهاے خود عذاب کرده میشود پس بعض از ایشان کسی ست کہ عذاب کرده میشود بر پشت افتاده و
جَالِسًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ جَاثِيًا عَلٰى رُكْبَتَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ
در انحال کہ نشسته است و بعض از ایشان کسی ست کہ عذاب کرده میشود در انحال کہ نشسته بزانو و بعضی از ایشان کسی ست
قَائِمًا عَلٰى رِجْلَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ مُنْبَطِحًا عَلٰى بَطْنِهٖ فَهٰذِهِ الْمَنَازِلُ
در حالیکہ ایستاده است و بعضی از ایشان کسی ست کہ عذاب کرده میشود نگون بر شکم خود پس اینهمہ منزلها
كُلُّهَا اَضْيَقُ عَلٰى اَهْلِهَا مِنْ زُجِّ الرُّمْحِ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ النَّارُ اِلٰى كَعْبِهٖ
ہمہ این تنگ تر باشند بر اہل آن منازل از تیزے سر نیزه و بعضی از ایشان کسی ست کہ می باشد آتش او تا شتالنگ
وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ النَّارُ اِلٰى رُكْبَتِهٖ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ النَّارُ اِلٰى حَقْوَيْهِ
و بعضی از ایشان کسی ست کہ باشد آتش او تا زانوے او و بعض ایشان کسے ست کہ میباشد آتش او تا کمرگاه او
وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ النَّارُ اِلٰى سُرَّتِهٖ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ النَّارُ اِلٰى تَرْقُوَتِهٖ
و بعضی از ایشان کسی ست کہ باشد آتش او تا ناف او و بعضی از ایشان کسی ست کہ باشد آتش او تا استخوان
وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ النَّارُ غَرِقًا فَمَرَّةً تَغْلُوْا بِهٖ وَمَرَّةً تَدُوْرُ فَتَبْلُغُهُ
و بعضی از ایشان کسی ست کہ باشد آتش او غرق پس یکبار میجوشد او را و یکبار میگرداند او را پس میرساند او را
مَسِيْرَةَ شَهْرٍ فِيْ قَعْرِهَا فَاِذَا وَقَعُوْا فِيْ مَنَازِلِهِمْ قُرِنَ كُلٌّ مِنْهُمْ مَعَ
یکماه راه در تگ خود پس وقتیکہ می افتند در منزلهاے خود یکجا میشوند با نزدیکان
قُرَنَائِهِمْ فَيَبْكُوْا حَتّٰى تَنْزِفَ دُمُوْعُهُمْ ثُمَّ يَكُوْنُ الدَّمُ بَعْدَ الدُّمُوْعِ
خود پس بگریند تا کہ تمام میشود اشکهاے ایشان پس میباشد خون پس اشکها

حتى لو ان السفن ارسلت لذا بكوا في دموعهم لجرت قال وهم

تا آنکه اگر کشتی هاے سیر داده شود در اشکهاے ایشان هر آینه روان شوند فرمود پیغمبر مر ایشانرا

يوم يجتمعون فيه في اصل الجحيم ثم لا يكون جماعة ابدا قال فاذن

روزی هست که یکجا میشوند در آن روز در اصل دوزخ پس ترک نمیباشد جماعت همیشه فرمود صلی پس اذن کند

الله في ذلك اليوم نادى منادي في اصل الجحيم ليسمع صوته اعلاهم

خدای تعالی مر ایشانرا در آن روز ندا کند کننده ندا در اصل دوزخ که شنود آواز او بالاے ایشان

واسفلهم وادناهم واقصاهم يقال له حنتر يقول يا اهل النار

و پائین ایشان و نزدیک ایشان و دور ایشان گفته میشود مر آن ندا کننده را حنتر میگوید ای اهل دوزخ

اجتمعوا فيجتمعون اجمعون في اصل الجحيم ومعهم الزبانية قال

یکجا شوید پس یکجا میشوند همه در اصل دوزخ و با ایشان نگاهبانان اند فرمود

فيأتمرون من بينهم فيقول الذين استضعفوا للذين استكبروا

پس مشورت میکنند با یکدیگر پس میگویند آن کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانے راکه متکبر بودند

انا كنا لكم تبعا فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شيء قال

بدرستی ما بوده ایم مر شما را پس رو در دنیا پس آیا هستید کفایت کننده از ما از عذاب خدا هیچ چیزے بگویند

الذين استكبروا انا كل فيها ان الله قد حكم بين العباد وقال الذين

کسانیکه متکبر بودند بدرستی ما یان همه در آن دوزخ ایم بدرستی خدا بتحقیق حکم کرد میان بندگان و گویند کسانیکه

استكبروا للذين استضعفوا لا مرحبا بكم ايانا تستغيثون قال

متکبر بودند مر کسانیکه ضعیف بودند خوشی و فراخی مباد طلب فریاد میکنند از ما یان بگویند

الذين استضعفوا للذين استكبروا بل انتم لا مرحبا بكم انتم

کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانیکه متکبر بوده اند بلکه شما را خوشی و فراخی مباد

قدمتموه لنا فبئس القرار قال الذين استضعفوا للذين استكبروا

شما پیش آورده اید آن عذاب ما را پس بد است آرام بگویند کسانیکه ضعیف بودند مر کسانیکه متکبر بوده اند

ربنا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا في النار فقال الذين

پروردگارا کسی که پیش آورد ما را عذاب پس بیفزای او را عذاب دو چند آن در آتش پس بگویند کسانیکه

استكبروا لو هدانا الله لهديناكم قال الذين استضعفوا للذين

متکبر بوده اند اگر راه راست مینمود ما را خدا هر آینه راه راست مینمودیم شما را گویند کسانیکه ضعیف بوده اند مر

استكبروا بل مكر الليل والنهار اذ تأمروننا ان نكفر بالله ونجعل

متکبر بوده اند بلکه مکر و فریب کردن شما در شب و روز در وقتیکه میفرمودید مر ما را اینکه کفر ورزیم بخدا و بگردانیم

له اندادا فنبرأ منكم وما كنتم تدعوننا اليه في الدنيا قال

او را انبازان پس بیزاریم از شما و چیزیکه بوده اید که میخواندید ما را بسوے آن در دنیا فرمود پیغمبر

٤٢٩

ثم أقبلوا أجمعين على قرنائهم من الشياطين فقالوا أغويتمو

پس ترك روي آرند همه بر نزديكان خود از شياطين پس گويند شياطين را شما گمراه كرديد شما را

كم غويتنا قال الشيطان عند آخر مقالتهم بصوت له عال يا أهل

گمراه شديم گويد شيطان نزديك آخر گفتار ايشان به آوازي كه مر او راست بلند اى اهل

النار إن الله وعدكم وعد الحق ودعاكم الله فلم تجيبوه ولم

دوزخ بدرستي خداى تعالى وعده كرده بود وعده راست و خواند شما را بسوى آن پس قبول نكرديد او را و

تصدقوا وإني وعدتكم وعدا فأخلفتكم وما كان لي عليكم من

راست نداشتيد و من وعده كردم شما را پس وعده خلاف كردم با شما آن وعده را و نبود مرا بر شما

سلطان إلا أن دعوتكم فاستجبتم لي فلا تلوموني ولوموا أنفسكم

غلبه مگر اينكه خواندم شما را بر باطل پس قبول كرديد فرمان مرا پس ملامت مكنيد و ملامت كنيد نفسهاى

ما أنا بمصرخكم وما أنتم بمصرخي فإني أكفر اليوم بما عبدتموني

نيستم فرياد رس شما و نيستيد شما فرياد رس من پس من نسبت كفر ميكنم شما را امروز بسبب چيزي كه عبادت

من دون الله قال فأذن مؤذن بينهم أن لعنة الله على الظالمين قال

از غير خداى تعالى فرمود ص پس بانگ كند بانگ كننده ميان ايشان كه لعنت خدا است بر ظالمان يعني كا

فلعن عند ذلك الذين استضعفوا الذين استكبروا ولعن الذين

پس لعنت كنند نزد آن فرياد آن كسانيكه ضعيف بوده اند مر كسانى را كه متكبر بوده اند و لعنت كنند كسانى

استكبروا الذين استضعفوا ولعنوا قرناءهم من الشياطين و

كه متكبر بوده اند مر كسانى را كه ضعيف بوده اند و لعنت كنند نزديكان خويش از شياطين و

لعنهم قرناؤهم ثم قالوا لقرنائهم يا ليت بيننا وبينكم بعد

لعنت كنند ايشان را نزديكان ايشان پس ترك گفتند مر نزديكان خود را كاشكي بودي ميان ما و شما دوري

المشرقين فبئس القرناء أنتم لنا اليوم وبئس الوزراء كنتم لنا في

مشرق و مغرب پس بد نزديكان اند شما مارا امروز و بد وزيران بوديد شما مارا در

الدنيا فلما نظروا إلى جماعتهم قال بعضهم لبعض هلموا فلنطلب

دنيا پس هرگاه كه ديدند بسوى جماعت خود گفت بعضي از ايشان مر بعض را پس بيائيد پس بايد كه

إلى الخزنة فلعلهم يشفعون لنا عند ربهم فيخفف عنا يوما

از خازنان دوزخ شايد ايشان شفاعت كنند مارا نزديك پروردگار خويش پس سبك كنند از ما روزي

من العذاب قال وهم على ذلك يعذبون قال وبين مراجعة

از عذاب فرمود پيغمبر ص و ايشان در همه حال عذاب كرده ميشوند فرمود ص و ميان جواب دادن خازنان

الخزنة إياهم مقدار سبعين عاما ثم يراجعونهم فيقولون لهم

خازنان ايشان را تعداد هفتاد سال است پس ترك جواب ميدهند ايشان را پس ميگويند آيا

تأتيكم رسلكم بالبينت قالوا بأجمعهم بلى قال الخزنة فادعوا

نيامده بودند شمارا پيغامبران شما گفتند همه ايشان آری گفتند خازنان پس دعا كنيد

وما دعاء الكفرين الا في ضلل قال فلما رأوا أن الخزنة لا يردون

و نيست دعای كافران مگر در گمراهی فرمود پس هرگاه كه ديدند بدرستی خازنان باز نگردانند

عليهم خيرا استغاثوا بمالك فقالوا يا مالك ادع لنا ربك

بر ايشان نيكی طلب فرياد رسی ميكنند بمالك سردار خازنان دوزخ پس ميگويند ای مالك دعا كن مارا از

فليقض علينا بالموت فيمكث مالك مقدار الدنيا لا يجيبهم

پس حكم كند بر ما بمرگ پس درنگ ميكند مالك مقدار بقای دنيا جواب نميدهد ايشانرا

ولا يرد عليهم قولا ثم يراجعهم فيقول انكم ماكثون أحقابا

و باز نميگرداند بر ايشان گفتار پس ترك باز ميگرداند پس ميگويد بدرستی شما درنگ كننده ايد چند حقبه

من قبل ان يقضى عليكم الموت فلما رأوا أن مالكا لا يرد عليهم

پيش از آنكه بيايد بر شما مرگ پس هرگاه كه می بينند باز نگرداند مالك بر ايشان

خيرا استغاثوا بربهم فقالوا ربنا اخرجنا منها فان عدنا

نيكی طلب فرياد رسی ميكنند بپروردگار پس ميگويند ظالمان ای پروردگار ما برآر مارا از آن

فانا ظلمون يعني نقول ان عدنا في معصيتك قال فيمكث

بدرستی ما ظالم ايم يعنی اگر باز گرديم در معصيت تو پس ظالم ايم فرمود پيغمبر پس درنگ ميكند

الجبار سبحانه وتعالى مقدار سبعين عاما لا يراجعهم بقولهم

خدا جبار مقدار هفتاد سال باز نميگرداند بايشان بگفتار ايشان

ولا يرد عليهم خيرا ثم اجابهم بقوله وانزلهم منزلة الكلاب

و در نميكند بر ايشان نيكی پس ترك جواب ميدهد مر ايشانرا بقول خود و فرود می كرد ايشانرا جای سگان

وقال اخسئوا فيها ولا تكلمون قال فلما رأوا انهم لا يرحمهم

پس ميگويد خوار باشيد در آن دوزخ و كلام مكنيد مرا فرمود پس هرگاه می بينند پروردگار ايشان رحم نميكند

ولا يرد عليهم خيرا قال بعضهم لبعض سواء علينا أجزعنا

و در نميكند بر ايشان نيكی ميگويند بعضی ايشان مر بعضی را برابر است بر ما جزع كنيم

من العذاب أم صبرنا ما لنا من محيص ثم ما لنا من شافعين

از عذاب يا صبر كنيم نيست مارا جای خلاصی پس نيست مارا از شفاعت كنندگان

ولا صديق حميم فلو أن لنا كرة فنكون من المؤمنين قال

و دوستی دلسوزنده پس اگر بدرستی مارا باشد باز گشتن پس باشيم از مومنان فرمود

ثم تنصرفت بهم الملئكة الى مساكنهم نزلت عند ذلك اقدامهم

پس ترك باز ميگردانند ايشانرا فرشتگان بسوی جاهای ايشان پس نازل شد نزديك آن جای ايشان

وَدَحَضَتْ حُجَّتُهُمْ وَنَظَرُوا مَا عِنْدَ رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ وَيَئِسُوا مِنْ

و باطل میشود حجت ایشان و ببینند عذابی که نزدیک پروردگار ایشان است و نا امید شوند از

رَحْمَتِهِ وَتَلْقَاهُمُ الْكَرْبُ الشَّدِيدُ وَنَكَبَهُمُ الْخِزْيُ وَالْهَوَانُ

رحمت پروردگار خود و پیش می آید ایشانرا اندوه سخت و نازل میشود بایشان رسوائی و خواری

الطَّوِيلُ ...... فَيَهْتِفُوا بِالْحَسْرَةِ عَلَى مَا فَرَّطُوا فِي دُنْيَاهُمْ وَحَمَلُوا

دراز ... پس فریاد میکنند بحسرت خود بر چیزیکه تقصیر کرده اند در دنیای خود و می بردارند

أَوْزَارَهُمْ عَلَى رِقَابِهِمْ وَأَوْزَارَ أَتْبَاعِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ

بارهای خود را بر گردنهای خود و بارهای متابعان خود بغیر اینکه کم کرده شود چیزی از

أَوْزَارِهِمْ وَعَذَابُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ تُرَابِ أَرْضِهِمْ وَقَطْرِ بُحُورِهِمْ مَعَ

بارهای ایشان و عذاب اهل دوزخ بیشتر است از خاک زمین ایشان و قطرهای دریاهای ایشان با

زَبَانِيَةٍ سَرِيعٌ أَمْرُهُمْ غَلِيظٌ كَلَامُهُمْ عَظِيمَةٌ أَجْسَادُهُمْ كَالْبَرْقِ

نگاهبانان که شتابنده است فرمان ایشان درشت است سخن ایشان بزرگست تنهای ایشان همچو برق است

وُجُوهُهُمْ كَالْجَمْرِ أَعْيُنُهُمْ كَاللَّهِيبِ أَلْوَانُهُمْ كَالْمُحَةِ أَنْيَابُهُمْ

رویهای ایشان همچو انگشت است چشمهای ایشان همچو زبانه آتش است رنگهای ایشان بیرون برآمده است

كَصَيَاصِي الْبَقَرِ أَظْفَارُهُمْ يَعْنِي الْقُرُونَ وَالْمَقَامِعُ الطِّوَالُ الثِّقَالُ

همچو شاخهای گاو ناخنهای ایشان است و چنگلهای دراز گران

الْمُحْرِقَةُ بِأَيْدِيهِمْ لَوْ ضَرَبُوا بِهَا الْجِبَالَ انْصَدَعَتْ وَكَانَتْ رَمِيمًا

سوزنده در دستهای ایشان اگر بزنند بآن کوهها را پاره شوند و گردند پوسیده

يَضْرِبُونَ بِهَا عُصَاةَ رَبِّهِمْ فَيَحِقُّ لَهُمْ أَنْ تَسِيلَ أَعْيُنُهُمُ الدَّمَ بَعْدَ

بزنند بآن گناهگاران پروردگار خود را پس سزاوار است ایشانرا اینکه روان شود چشمان ایشان

الدُّمُوعِ لِأَنَّهُمْ إِنْ دَعَوْهُمْ لَمْ يُجِيبُوهُمْ وَإِنْ بَكَوْا لَمْ يَرْحَمُوهُمْ وَإِنِ

از خون بعد از اشک زیرا که بدرستی اگر خوانند ایشانرا جواب ندهند ایشانرا و اگر بگریند رحم نکنند ایشان و اگر

اسْتَغَاثُوا بِمَاءٍ بَارِدٍ لَمْ يُغِيثُوهُمْ إِلَّا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ

طلب فریادرسی کنند بآب سرد فریاد نرسند ایشانرا مگر بآبی که مانند مس گداخته است بریان میکند رویها را

وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَقُولُ إِنَّهُ لَتَأْتِي أَهْلَ النَّارِ سَحَابَةٌ عَظِيمَةٌ كُلَّ

و بود پیغمبر که میگفت بدرستی می آید اهل دوزخ را ابر بزرگ هر

يَوْمٍ فَتُسْبِطُ عَلَيْهِمْ لَهَا صَوَاعِقُ تَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ وَرَعْدٌ يَقْصِفُ

روز پس فراخ میشود بر ایشان مر آن ابر را صاعقهاست که میربد چشمهای ایشان و رعدیست که میشکند

ظُهُورَهُمْ وَظُلْمَةٌ لَا يُبْصِرُونَ مَعَهَا زَبَانِيَتَهُمْ تُنَادِي السَّحَابَةُ

پشتهای ایشان و تاریکیست که نمی بینند بآن نگاهبانان خود را پس آواز میکند ایشانرا آن ابر

بصوت لها جهر يا اهل النار ما تريدون ان امطركم فيقولون باجمعهم امطرنا

با وازی که مراد است سخت اهل دوزخ چه میخواهید که بارش کنم شما را پس میگویند همه بباران ما را

الماء البارد فتمطرهم ساعة حجارة تقع على رؤسهم فتنقطع جماجمهم ثم تمطرهم ساعة

آب سرد پس میبارد آنها را ساعتی سنگ که می افتد بر سرهای ایشان پس میشکند کاسهای سر

اخرى انهارا من حميم وجمرا كثيرا وسياطا وخطاطيف من الحديد ثم تمطرهم ساعة اخرى

دیگر نهرهای آب گرم و آتش بسیار و تازیانه و خطفها از آهن پس میبارد ایشان را ساعتی دیگر

حيات وعقارب ودودا وغسلين قال فاذا امطرت في جهنم سجر بحرها

مارها و کژدمها و کرمها و آب گرم گفت پس وقتیکه در دوزخ گرم میشود دریای او

فماجت لججها وغضبت فلم تترك في جهنم سهلا ولا جبلا الا

پس موج میزند دریا آب او غضبناک میشود پس نگذارد در دوزخ پستی و نه کوهی بلند مگر

ارتفعت عليه فتغرق اهل النار اجمعين من غير ان يموتوا قال

بلند شد برو پس غرق میشود اهل دوزخ همه غیر اینکه بمیرند فرمود

فتزداد جهنم على من فيها من العصاة غيظا وحرا وزفيرا و

پس زیاده میشود در دوزخ بر کسیکه در اوست از گنهکاران از روی خشم و از روی گرمی و برآوردن نفس

شهيقا ولهبا ودخانا وظلمة ووعثا وسموما وحميما وجحيما

فرو بردن آن و از روی زبانه دود و از روی پرده و از روی باد گرم و آب گرم و از روی

وسعيرا وشدة على من فيها لنقمة ربها فنعوذ بالله منها

و شورش و سختی بر کسیکه در آن دوزخ است از جهت غضب پروردگار پس پناه میبریم بخدا از دوزخ

ومن اعمالها ومقارنة اهلها اللهم ربنا وربها لا توردنا

و از عملهای آن و نزدیکی اهل آن ای بارخدای پروردگار ما و پروردگار دوزخ فرود میار ما را

حياضها ولا تجعل في اعناقنا اغلالها ولا تكسنا من ثيابها

بحوضهای او و مگردان در گردنهای ما طوقهای آن و مپوشان ما را از جامهای او

ولا تطعمنا من زقومها ولا تسقنا من حميمها ولا تسلط علينا

و مخوران ما را از زقوم او و منوشان ما را از آب گرم آن و مگمار بر ما

خزانها ولا تجعلنا ماكلة لنارها ولكن جزنا برحمتك صراطها

نگهبانان او و مگردان ما را خوراک آتش او و لیکن بگذران ما را برحمت از صراط او

واصرف عنا شررها ولهيبها حتى تنجينا برحمتك منها ومن

و بازگردان از ما شررهای او و زبانهای او تا رستگاری دهی ما را برحمت خویش و از

دخانها ومن كربها وعذابها امين يا رب العلمين وكان يقول

دود او و اندوه و عذاب او چنین باد ای پروردگار عالمیان و بوده است که می

صلى الله عليه وسلم لو ان ادنى باب من ابواب جهنم فتح بالمغرب لذابت

سلم اگر کمترین دری از درهای دوزخ گشاده شود در مغرب هر اینه گداخته

منه جبال المشرق كما يذوب القطر ولو ان شررة من شرر

او کوههای مشرق چنانچه میگدازد مس گداخته شده و اگر شراره از شرارهای

جهنم طارت فوقعت بالمغرب ورجل بالمشرق لغلى دماغه

دوزخ بپرد پس بیفتد در مغرب و مردیست در مشرق بجوشد دماغ او

حتى يفور على جسده وان ادنى اهل النار عذابا رجال لحذى

تا آنکه بر جوشد بر تن او و بدرستی کمترین اهل دوزخ از روی عذاب مردانی اند که ایشان را

لهم نعال من نار فتخرج من مسامعهم ومناخرهم وتغلي منها

ایشان را پوشش از آتش پس می برآید آن آتش از گوشهای ایشان و سوراخهای بینی ایشان و بجوشد

ادمغتهم والذين يلونهم يلقون على صخرة من صخور جهنم

از وی دماغهای ایشان و آن کسانیکه متصل می باشند ایشان را انداخته میشود بر سنگی از سنگهای دوزخ

فينتفضون فيها كما ينتفض الحب من المقلى الحار وكلما سقطوا

پس می طپند در آن دوزخ چنانچه می طپد دانه در تابه گرم و هرگاه که می افتند

من صخرة وقعوا على اخرى فاهل النار كلهم يعذبون على قدر

از سنگی واقع میشوند بر دیگری پس اهل دوزخ همه ایشان عذاب کرده میشوند بر قدر

اعمالهم نعوذ بالله من اعمالهم ومصيرهم قال صلى الله عليه وسلم واما

عملهای خود پس پناه می بریم بخدای تعالی از اعمال ایشان و بازگشت ایشان فرمود و اما

عذاب الذين لا يحفظون فروجهم فيناطون بفروجهم بقدر

عذاب آن کسانیکه نگاه نمیدارند فرجهای خود از حرام پس آویخته میشوند بفرجهای ایشان بقدر

ما كانت الدنيا حتى تذوب اجسادهم وتبقى ارواحهم ثم ينزلون

عمری که بوده است دنیا تا آنکه میگدازد تنهای ایشان و باقی ماند روحهای ایشان پس فرود آورده

فيجدد لهم اجساد وجلود ثم يعذبون فيجلد كل انسان منهم

پس نو کرده میشود ایشان را تنها و پوستها پس عذاب کرده میشوند پس میزنند هر آدمی از ایشان

سبعون الف ملك قدر ما كانت الدنيا حتى تذوب اجسادهم

هفتاد هزار فرشته مقدار مدتی که بوده است در دنیا تا آنکه میگدازد تنهای ایشان

وتبقى ارواحهم فذلك عذابهم واما عذاب السارق فيقطع عضوا

و باقی میماند روحهای ایشان پس اینست عذاب ایشان و اما عذاب دزد پس بریده میشود بند

عضوا ثم يجدد فذلك عذابه غير انه يتبادر الى كل انسان

بند پس نو کرده میشود پس اینست عذاب او جز اینکه مبادرت میکند بسوی هر آدمی

نقل بریان کردن گوشت و سبب و جز آن عم فاک اهر المقلی الکبر الذی یقلی علیه ۱۲ صحم ۵۵ ما الشی منوطه ... علقه ... کل ما علق من الشی

منهم سبعون ألف ملك معهم الشفار وأما عذاب الذين
از ایشان هفتاد هزار فرشته که با ایشان است کاردها و اما عذاب کسانی که
يشهدون الزور فيناطون بألسنتهم ثم يجلد كل إنسان منهم
گواهی میدهند بدروغ پس آویخته میشوند بزبانهای خود پس زده میشود هر آدمی را از ایشان
سبعون ألف ملك حتى تذوب أجسادهم وتبقى أرواحهم وأما
هفتاد هزار فرشته تا آنکه گداخته شود تنهای ایشان و میماند روحهای ایشان و اما
عذاب المشركين فيجعلون في مغار جهنم ثم يغلق عليهم وفيها
عذاب مشرکان پس انداخته میشوند در غارهای دوزخ پس در بسته میشود بر ایشان و در آن
حيات وعقارب وجمر كثير ولهب ودخان شديد يجدد لكل
باشند ماران و کژدمان و اخگر بزرگ و زبانه و دود سخت نو کرده میشود مر هر
إنسان منهم كل ساعة سبعون ألف جلد فذلك عذابهم وأما
آدمی را از ایشان هر ساعت هفتاد هزار پوست پس اینست عذاب ایشان و اما
عذاب الجبارين المتكبرين فيجعلون في توابيت من نار ثم يقفل
عذاب جباران و تکبر کنندگان پس اینست که گردانیده میشوند در صندوقهای از آتش پس قفل کرده میشود
٤٣٥ عليهم فتوضع في الدرك الأسفل من النار قال فيعذب كل إنسان
بر ایشان پس نهاده میشود در طبقه پائینه از آتش گفت پیغمبر پس عذاب کرده میشود هر آدمی
منهم كل ساعة تسعة وتسعين لونا من العذاب يجدد لهم
از ایشان در هر ساعتی نود و نه رنگ از عذاب نو کرده میشود مر ایشان را
في كل يوم ألف جلد فذلك عذابهم قال وأما الذين يغلون فيأتون
در هر روز هزار جلد پس اینست عذاب ایشان فرمود و اما آنکسانی که دزدی میکنند پس می‌آرند
بغلولهم ثم يلقى بها في بحر جهنم ثم يقال لهم غوصوا حتى تخرجوا
دزدیهای خود را پس انداخته میشوند آن در دریای دوزخ پس گفته میشود مر ایشان را غوطه زنید تا برآرید
غلولكم لينتهوا على قعره ولا يعلم قعره إلا الذي خلقه قال
دزدی خود را تا آنکه برسند در تک آن و نمیدانند تک آنرا مگر آنکه آفریده است او را فرمود
فيغوصون ما شاء الله ثم يخرجون رؤسهم يتنفسون فينزل
پس غوطه زنند مدتی که خواسته است خدا پس برآرند سر خود را که نفس کشند پس فرود آید
إلى كل منهم سبعون ألف ملك مع كل ملك مقمع من الحديد فيهوي
بسوی هر آدمی از آن اهل غلول هفتاد هزار فرشته با هر فرشته گرزی از آهن پس فرود آید
به إلى رأسه فذلك عذابهم أبدا قال وكان النبي صلى الله عليه وسلم يقول إن الله
آن بر سر او پس اینست عذاب ایشان همیشه گفت راوی و بوده است پیغمبر که میگفت هر آئینه

قضى على اهل النار انهم لابثون فيها احقابا فلا ادري كم من

حکم کرد بر اہل دوزخ بدرستی ایشان درنگ کنندہ اند در و چند حقبہ پس نمیدانم کہ آن چند

حقب غير ان الحقب الواحد ثمانون الف سنة والسنة ثلثمائة

حقبہ است جز اینکہ یک حقبہ ہشتاد ہزار سال است و یک سال سیصد

وستون يوما واليوم الف سنة مما تعدون فالويل لاهل النار

و شصت روز است و روز ہزار سال است از آن روزہا کہ میشمارند پس ہلاکت است مر اہل دوزخ را

والويل لتلك الوجوه التي كانت لا تصبر على حر الشمس حين تلفحها

و ہلاکت است آن رویہا را کہ بودہ است کہ صبر نمیکرد بر گرمی آفتاب ہنگامیکہ میسوزد او را

النار وويل لتلك الرؤس التي كانت لا تصبر على الصداع حين

آتش و ہلاکت مر آن سرہا را کہ بودہ است صبر نمیکرد بر درد سر ہنگامیکہ

يصب فوقها الحميم وويل لتلك الاعين التي كانت لا تصبر على الرمد

ریختہ شود بالائے او آب گرم و ہلاکت آن چشمہا را کہ بودہ است صبر نمیکرد بر درد چشم

حين تزرق وتشخص في النار وويل لتلك الاذان التي كانت تسمع

ہنگامیکہ ازرق گردد و خیرہ میشود در آتش و ہلاکت آن گوشہا را کہ بودہ است می شنود

الاحاديث تلذذها حين يفور منها لهب وويل لتلك المناخر

سخنہائے کہ لذت می یافت ہنگامیکہ برآید از آن زبانہ آتش و ہلاکت آن بینیہا را

التي كانت تجزع من ريح الجيف حين تنشقت بالنار وويل لتلك

کہ بودہ است کہ زاری میکرد از بوئے بد ہنگامیکہ بخورد آتش او را و ہلاکت آن

الاعناق التي كانت لا تصبر على الوجع حين يجعل فيها الاغلال

گردنہا را کہ بودہ است صبر نمیکرد بر درد ہنگامیکہ گردانیدہ شود در روز محشر

وويل لتلك الجلود التي كانت لا تصبر على اللباس الخشن حين

و ہلاکت مر آن پوستہا را کہ بودہ است صبر نمیکرد بر پوشاک درشت ہنگامیکہ

يجعل عليها ثياب من نار خشن مسها منتن ريحها تتلظى نارا و

گردانیدہ شود بر آن پوستہا جامہا از آتش دوزخ کہ درشت باشد سود کہ او گندہ است بوی او زبانہ

ويل لتلك البطون التي كانت لا تصبر على الاذى حين يدخلها

ہلاکت آن شکمہا را کہ بودہ است صبر نمیکرد بر درد ہنگامیکہ در آید در آن

الزقوم من ماء حميم تقطع امعاءهم وويل لتلك الاقدام التي كانت

زقوم و آب گرم کہ پارہ پارہ میکند رودہائے ایشان را و ہلاکت مر آن پاہا را کہ بودہ است

لا تصبر على الحفاء حين تحذى لها نعال من نار فويل لاهل النار من

صبر نمیکرد بر برہنگی پا بریدہ میشود بر آن نعلین از آتش پس ہلاکت مر اہل دوزخ را از

أصناف العذاب اللهم بحق هذا العلم العظيم وفضلك العميم لا

گوناگون عذاب ای بار خدا بحق این علم بزرگ و فضل خویش که عام ست

تجعلنا من أهلها

مگردان ما را از اهل دوزخ

فصل

وقال أبو هريرة رض أن رسول الله صلى الله عليه

و گفت ابو هریره رض بدرستی پیغمبر

كان يقول إن الجسر جهنم سبعة قناطر بين كل قنطرتين

بوده ست میگفت بدرستی که پل دوزخ را هفت بند ست میان هر دو بند راه

سبعون عاما وعرض الجسر كحد السيف فيجوز عليه أول زمرة

هفتاد سالی و پهنای پل همچو دم شمشیر ست پس میگذرد بر آن پل نخستین گروه

من الناس سراعا كطرف العين والزمرة الثانية كالبرق الخاطف

از مردم از روی تیزی در مقدار مدت چشم بر هم زدن و گروه دوم همچو برق جهنده

والزمرة الثالثة كالريح العاصف والزمرة الرابعة كالطير

و گروه سوم همچو باد تند و گروه چهارم همچو پرنده و

الزمرة الخامسة كالخيل والزمرة السادسة كالرجل المسرع والزمرة

گروه پنجم همچو اسپ و گروه ششم همچو باد تیز رو و گروه

السابعة يمرون عليه مشاة ثم يبقى رجل واحد فهو آخر من يمر

هفتم میگذرند بر آن پیاده پس برجا میماند مردی تنها پس او پسین کسانیست که

على ذلك الجسر فيقال له مر فيضع عليه قدميه فتزل إحداهما

بر آن پل پس گفته میشود او را برو پس می نهد بر آن هر دو پای خود پس لغزد یکی از آن

ثم يركبه فيحبو على ركبتيه فتصيب النار من شعره وجلده قال

پس سوار میشود پل را پس میرود بر دو زانوی خود پس میرسد آتش از موی او و پوست او گفت او

فلا يزال يتزحزح على بطنه فتزل قدمه الأخرى وتشبث يده

پس همیشه کشان میرود بر شکم خود پس میلغزد پای دیگرش و می اندازد دست خود را

وتعلق الأخرى وهو على ذلك تصيبه النار فهو يظن أن لا ينجو

و می آویزد دیگر پس آمد بر آن حال میرسد او را آتش پس او گمان میبرد بدرستی او رستگاری

منها فلا يزال يتزحزح على بطنه حتى يخرج منها فإذا خرج منها

از آن پس همیشه کشان میرود بر شکم خود تا آنکه بر آید از آن دوزخ هرگاه که بر آمد از دوزخ

نظر إليها فقال تبارك الذي أنجاني منك ما أظن أن ربي أعطى

می بیند بسوی آن دوزخ پس میگوید با برکت کسیکه رستگار ساخت مرا از تو گمان نمی برم آنکه پروردگار

أحدا من الأولين والآخرين مثل ما أعطاني أنه نجاني منك بعد

هیچ یکی را از خلق اولین و آخرین مانند چیزیکه داد مرا و آن اینست که رستگار ساخت مرا از تو پس

إِذْ رَأَيْتُ وَلَقِيتُ قَالَ فَيَأْتِيهِ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ

از آنکه دیده ام و ملاقات کرده ام ترا فرمود پس می آید او را فرشته از فرشتگان پس میگیرد دست او را

فَيَنْطَلِقُ بِهِ إِلَى غَدِيرٍ بَيْنَ يَدَيْ بَابِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ لَهُ الْمَلَكُ اغْتَسِلْ

پس میبرد بسوی حوض پیش در بهشت پس میگوید مر او را فرشته بشوی خود را

فِي هٰذَا الْغَدِيرِ وَاشْرَبْ مِنْهُ قَالَ فَيَغْتَسِلُ وَيَشْرَبُ مِنْهُ فَيَعُودُ لَهُ

درین حوض و بنوش از آن گفت راوی پس میشوید خود را و مینوشد از آن پس باز می آید

رِيحُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَلْوَانُهُمْ ثُمَّ يَنْطَلِقُ بِهِ فَيُوقِفُهُ عَلَى بَابِ جَهَنَّمَ فَيَقُولُ

بوی اهل بهشت و رنگهای ایشان پس میبرد او را پس استاده میکند آن مرد را بر دروازه دوزخ پس

لَهُ قِفْ هٰهُنَا حَتَّى يَأْتِيَكَ إِذْنٌ مِنْ رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فَيَنْظُرُ إِلَى

او را بایست اینجا تا آنکه بیاید ترا اذن تو از پروردگار تو گفت پیغمبر پس می بیند بسوی

أَهْلِ النَّارِ وَيَسْمَعُ عُوَاءَهُمْ كَعُوَاءِ الْكِلَابِ قَالَ فَيَبْكِي فَيَقُولُ يَا رَبِّ

اهل دوزخ و می شنود آواز ایشان چون آواز سگان گفت پس میگرید آن شخص و میگوید ای

اصْرِفْ وَجْهِي عَنْ أَهْلِ النَّارِ لَا أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ غَيْرَهُ قَالَ فَيَأْتِيهِ

بگردان روی مرا از اهل دوزخ نمیخواهم از تو ای پروردگار غیر آن گفت پیغمبر پس می آید او را

ذٰلِكَ الْمَلَكُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَزَّ وَجَلَّ فَيُحَوِّلُ وَجْهَهُ مِنَ النَّارِ

آن فرشته از نزد پروردگار عالمیان پس میگرداند روی او را از آتش

إِلَى الْجَنَّةِ قَالَ وَبَيْنَ مَقَامِهِ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ خُطْوَةٌ فَيَنْظُرُ إِلَى بَابِ

بسوی بهشت گفت و میان جای ایستادن او تا در بهشت یک گام است پس می بیند بسوی در

الْجَنَّةِ وَعَرْضِهَا وَأَنَّ مَا بَيْنَ عِضَادَتَيْ بَابِ الْجَنَّةِ مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ

بهشت و فراخی آن و بدرستی میان دو چوب در که استاده باشد از دو جانب راه چهل

عَامًا لِلطَّيْرِ الْمُسْرِعِ قَالَ فَيَسْأَلُ ذٰلِكَ الرَّجُلُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَقُولُ

سال است مر پرنده را که تیز رو باشد گفت پس میخواهد آن مرد از پروردگار خود عز و جل پس میگوید

يَا رَبِّ إِنَّكَ قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَيَّ الْإِحْسَانَ كُلَّهُ أَنْجَيْتَنِي مِنَ النَّارِ وَ

ای پروردگار من تحقیق نیکوئی کردی بسوی من نیکوئی تمام رهانیدی مرا از دوزخ و

صَرَفْتَ وَجْهِي عَنْ أَهْلِ النَّارِ إِلَى الْجَنَّةِ إِنَّمَا بَيْنِي وَبَيْنَ بَابِ الْجَنَّةِ

گردانیدی روی مرا از دوزخ بسوی بهشت و نیست درمیان من و میان در بهشت

خُطْوَةٌ فَأَسْأَلُكَ يَا رَبِّ بِعِزَّتِكَ أَنْ تُدْخِلَنِي الْبَابَ وَلَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ

مگر یک گام میخواهم از تو ای پروردگار من بعزت تو آنکه درآری مرا در بهشت و نمیخواهم از تو غیر آن

وَلٰكِنِ اجْعَلِ الْبَابَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَهْلِ النَّارِ فَلَمَا أَسْمَعُ حَسِيسَهَا وَلَا

ولیکن بگردان در بهشت را میان من و میان اهل دوزخ پس نشنوم آواز آن دوزخ و نه

اری اهلها قال فیأتیه ذلک الملک من عند رب العلمین فیقول یا ابن

ببینم اهل آنرا گفت پس می آید او را آن فرشته از نزد پروردگار عالمیان پس میگوید ای پسر

ادم ما اکذبک الست زعمت انک لا تسأل غیره قال علیه السلام

آدم عجب دروغگو بوده تو آیا نگفته بودی که چیزی نخواهم جز آن گفت ع

فیقول ویحلف لا وعزة الرب لا اسأل غیره فیأخذه بیده فیدخله

پس میگوید آن مرد و سوگند میخورد و سوگند است به عزت پروردگار که نمیخواهم جز آن پس میگیرد دست او را پس

الباب ثم ینطلق الملک الی عند رب العلمین عز وجل قال فینظر

در بهشت پس میرود فرشته بسوی پروردگار عالمیان گفت راوی پس می بیند

ذلک الرجل فی الجنة عن یمینه وشماله وبین یدیه مسیرة سنة

آن مرد در بهشت از راست خود و چپ خود و پیش خود یک ساله راه

فلا یری احدا غیر الشجر والثمر وبین مقامه الی ادنی شجرة خطوة قال

پس نمی بیند هیچکس را جز درخت و میوه و میان جای او تا نزدیکترین درخت یک گام است گفت

فینظر الیها فاذا اصلها ذهب وغصنها فضة بیضاء وورقها

پس می بیند بسوی آن درخت پس ناگاه بیخ آن درخت از زر است و شاخ او نقره سفید و برگ او

کاحسن حلل رآها آدمی وثمارها الین من الزبد واحلی من العسل

همچو نیکوتر زیوری که دیده است از آدمی و میوه آن نرمتر از مسکه و شیرین تر از شهد

واطیب ریحا من المسک قال فیتحیر ذلک الرجل مما رای قال فیقول

و خوشبوتر از مشک گفت پیغمبر ص پس حیران میشود آن مرد از آنچه می بیند پس میگوید ای

یا رب نجیتنی من جهنم وادخلتنی باب الجنة فاحسنت الی

پروردگار مرا نجات دادی از دوزخ و درآوردی در بهشت و نیکوئی کردی بسوی من

الاحسان کله وانما بینی وبین هذه الشجرة خطوة لا اسألک غیره

نیکوئی و منت میان من و میان این درخت مگر یک گام نمیخواهم از تو جز آن

قال فیأتیه ذلک الملک فیقول ما اکذبک یا ابن آدم الست زعمت

گفت پس می آید او را آن فرشته پس میگوید او را عجب دروغگوئی تو ای پسر آدم آیا نبودی که گفته بودی

انک لا تسأل زیادة ثم انک تسأل واین ما اقسمت الا تستحی قال

که تو سوال نخواهی کرد زیاده را پس میخواهی کجاست سوگند تو آیا شرم نمیداری گفت

فیأخذ بیده فینطلق به الی ادنی منازله فاذا هو بقصر من لؤلؤ

پس میگیرد دست او پس میبرد او را تا نزدیکترین منزل او پس ناگاه او با قصر از

بین یدیه علی مسیرة سنة قال فاذا اتاها نظر الی ما بین یدیه

پیش او فراخی راه یکساله گفت پیغمبر ص پس وقتیکه می آید می بیند بسوی چیزیکه پیش او

آن مرد قصر را

فرأى منزلاً كأنما كان ذلك القصر وما وراءه معه حلماً فلا يملك

پس می بیند جای را چنانستی که بوده است آن کوشک و هرچه پس اوست با او خیال خواب پس

نفسه حين ينظر إليه فيقول يا رب أسألك هذا المنزل ولا

نفس خود را هرگاه که می بیند بسوی آن پس میگوید ای پروردگار میخواهم از تو اینجا و نه

أسألك غيره قال فيأتيه ملك من الملائكة فيقول يا ابن آدم

میخواهم از تو جز آن گفت راوی پس می آید او را فرشته از فرشتگان پس میگوید ای پسر آدم

أما أقسمت بربك عليك ما الذنب يا ابن آدم هو لك فإذا أتاه

آیا قسم نکردی به پروردگار خود عجیب ... ای فرزند آدم آن منزل تراست پس هرگاه که

نظر إلى ما بين يديه كأنما كان منزله معه حلماً قال فيقول يا رب

می بیند بسوی چیزیکه در پیش اوست چنانستی که بوده است جای او بنسبت او خیال خواب گفت راوی پس

أسألك هذا المنزل قال فيأتيه ذلك الملك فيقول له يا ابن آدم

میخواهم ترا اینجا گفت پس می آید او را فرشته پس میگوید ای فرزند آدم

ما لك لا توفي بالعهد ألست زعمت أنك لا تسأل غيره ولا يلومه

چیست مر ترا که وفا نکنی به پیمان آیا نیستی که گفته بودی تو نخواهم جز این و ملامت نمیکند

لأنه يرى ما تكاد نفسه تخرج من العجائب قال فيقول هو لك

زیرا که می بیند چیزی را که نزدیک است برآید جان او از دیدن عجایب گفت پیغمبر پس میگوید فرشته آن

قال فإذا بين يديه منزل آخر كأنما كانت معه تلك المنازل حلماً

گفت پس ناگاه در پیش او جای دیگر است چنانستی که بوده است آنجای به نسبت او خیال و خواب

فبقي مبهوتاً لا يستطيع أن يتكلم قال عليه السلام فيقول له

پس بماند خاموش نمیتواند اینکه سخن کند گفت پیغمبر پس میگوید مر او را

رسول الله صلى الله عليه ما لك لا تسأل ربك فيقول يا سيدي صلى عليك

فرشته رسول خدا چیست مر ترا که نمیخواهی از پروردگار خود پس میگوید ای سردار من

والله لقد حلفت لرب العزة حتى خشيت منه وسألته حتى

سوگند خداست هر آینه بتحقیق سوگند خوردم پروردگار بزرگ تا آنکه ترسیدم از او و سوال کردم از او تا که

استحييت قال فيقول له رب العزة عز وجل أيرضيك أن أجمع لك

شرمنده شدم گفت پیغمبر پس میگوید پروردگار بزرگ عز وجل آیا راضی میکند ترا

الدنيا منذ يوم خلقتها إلى يوم أفنيتها ثم أضعفها لك عشرة

دنیا را از آن روز که آفریدم تا روزیکه نابود کردم آنرا پس ... مر ترا ده چند آن

أضعاف قال فيقول ذلك الرجل يا رب أتهزأ بي وأنت رب العالمين ١٢

گفت پیغمبر پس میگوید ای پروردگار من آیا استهزا میکنی بمن در حالیکه تو پروردگار

قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي لَقَادِرٌ أَنْ أَفْعَلَهُ فَاسْأَلْنِي مَا

گفت پیغمبر پس میگوید او را پروردگار هر آینه من قادرم اینکه بکنم آنرا پس بطلب از من

شِئْتَ قَالَ فَيَقُولُ الرَّجُلُ يَا رَبِّ أَلْحِقْنِي بِالنَّاسِ قَالَ فَيَأْتِيهِ مَلَكٌ

چیزیکه میخواهی گفت پس میگوید آن مرد ای پروردگار برسان مرا بمردم گفت راوی پس می آید او را فرشته

فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ فَيَنْطَلِقُ بِهِ يَمْشِي فِي الْجَنَّةِ حَتَّى يَبْدُو لَهُ شَيْءٌ كَأَنَّهُ لَمْ

پس میگیرد دست او را پس میبرد او را در آنحال که میرود در بهشت تا آنکه ظاهر میشود او را چیزی که جای لیستی کرد

يَكُنْ رَأَى مَعَهُ شَيْئًا فَيَخِرُّ سَاجِدًا وَيَقُولُ فِي سُجُودِهِ إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ

مانند او چیزی را پس می افتد در آن حالیکه سجده کننده است و میگوید در سجده خود بدرستی پروردگار من

تَجَلَّى لِي فَيَقُولُ لَهُ الْمَلَكُ ارْفَعْ رَأْسَكَ هَذَا مَنْزِلُكَ وَهُوَ أَدْنَى مَنَازِلِكَ

تجلی کرد مرا پس میگوید مر او را فرشته بردار سر خود را این است جای تو و آن کمترین جاهای تست

قَالَ فَيَقُولُ لَوْلَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَبَسَ بَصَرِي لَحَارَ مِنْ نُورِ هَذَا الْقَصْرِ

گفت پس میگوید اگر نه بدرستی خدا ایتعالی بسته است بینایی مرا هر آینه حیران میشد از نور این کوشک

قَالَ فَيَنْزِلُ فِي ذَلِكَ الْقَصْرِ فَيَلْقَاهُ رَجُلٌ إِذَا رَأَى وَجْهَهُ وَثِيَابَهُ

پس فرود می آید در آن کوشک پس هر آینه ملاقی میشود او را مردی وقتیکه میبیند روی او را و لباس

يَبْقَى مَبْهُوتًا يَظُنُّ أَنَّهُ مَلَكٌ فَيَأْتِيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ

میماند خاموش گمان میبرد بدرستی او فرشته است پس می آید او را آن مرد پس میگوید سلامتی بر تو باد

وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ لَقَدْ آنَ لَكَ أَنْ تَجِيءَ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ثُمَّ

و رحمت خدا و برکت هایی او هر آینه تحقیق آمد وقت مر ترا اینکه بیایی تو پس باز میدهد بروی

يَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَيَقُولُ أَنَا قَهْرَمَانٌ لَكَ وَأَنَا عَلَى هَذَا

میگوید مر او را کیستی تو ای بنده خدا پس میگوید من نگاهبان مر ترا بر این

الْمَنْزِلِ وَلَكَ مِثْلِي أَلْفُ قَهْرَمَانٍ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى قَصْرٍ مِنْ قُصُورِكَ

جا و مر ترا مانند من هزار نگاهبان است هر یکی از ایشان بر کوشکی است از کوشکهای تو

وَلَكَ أَلْفُ قَصْرٍ فِي كُلِّ قَصْرٍ أَلْفُ خَادِمٍ وَزَوْجَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ قَالَ

و مر ترا هزار کوشک است در هر کوشک هزار خدمتگار و زن است از حور عین گفت

فَيَدْخُلُ فِي قَصْرِهِ ذَلِكَ فَإِذَا هُوَ بِقُبَّةٍ مِنْ لُؤْلُؤٍ بَيْضَاءَ وَفِي جَوْفِهَا

پس می آید در کوشک خود که آنست پس ناگاه او ملاقی میشود بخرگاهی از مروارید سفید و در درون او

سَبْعُونَ بَيْتًا فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ بَابًا لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤٍ

هفتاد خانه در هر خانه هفتاد در هر در را از آن قبه است از مروارید

فَيَدْخُلُ تِلْكَ الْقِبَابَ فَيَفْتَحُهَا وَلَمْ يَفْتَحْهَا أَحَدٌ مِمَّنْ خَلَقَ اللَّهُ قَبْلَهُ فَإِذَا

پس می آید بسوی آن خرگاه پس میگشاید آنها را و نبوده است که گشاده است او را هیچ کسی از خلق خدا پیش

هُوَ فِي جَوْفِ تِلْكَ الْقُبَّةِ بِقُبَّةٍ مِنْ جَوْهَرَةٍ حَمْرَاءَ طُولُهَا سَبْعُونَ

درون آن خرگاه ملاقی میشود بخرگاهی از جوهر سرخ که درازی او هفتاد گز

ذِرَاعًا لَهَا سَبْعُونَ بَابًا كُلُّ بَابٍ مِنْهَا يُفْضِي إِلَى جَوْهَرَةٍ حَمْرَاءَ عَلَى مِثْلِ

گز است مر او را هفتاد در است هر دری از آن میرساند تا جوهر سرخ بر مثل

طُولِهَا لَهَا سَبْعُونَ بَابًا لَيْسَ مِنْهَا جَوْهَرَةٌ عَلَى لَوْنِ صَاحِبَتِهَا فِي كُلِّ جَوْهَرَةٍ

درازی او مر او را هفتاد در است نیست از آنها هیچ جوهری برنگ دیگری و هر جوهری

أَزْوَاجٌ وَمَنَاصِرُ وَأَسِرَّةٌ قَالَ فَإِذَا دَخَلَهَا وَجَدَ فِيهَا زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ

زنان و نشستگاه عروس و سریرها است پس وقتیکه می درآید آن جوهر را می یابد در آن زنی را از

الْعِينِ فَتُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهَا السَّلَامَ ثُمَّ يَقُومُ مَبْهُوتًا فَتَقُولُ لَهُ

حور عین پس سلام میدهد برو پس باز میدهد برو آن زن سلام را پس ترک می ایستد خاموش پس میگوید

قَدْ آنَ لَكَ أَنْ تَزُورَنَا وَأَنَا زَوْجَتُكَ قَالَ فَيَنْظُرُ فِي وَجْهِهَا فَيَرَى

تحقیق وقت آن آمد که زیارت کنی ما را من زن توام گفت پیغمبر پس می بیند در روی آن زن پس می بیند

وَجْهَهُ فِي وَجْهِهَا كَمَا يَرَى أَحَدُكُمْ وَجْهَهُ فِي الْمِرْآةِ مِنَ الْحُسْنِ وَالْجَمَالِ

روی خود را در روی او چنانچه می بیند یکی از شما روی خود را در آینه از غایت نیکوئی و خوبی

وَالصَّفْوَةِ فَإِذَا عَلَيْهَا سَبْعُونَ حُلَّةً فِي كُلِّ حُلَّةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ

و صفا پس ناگاه بر آن زن هفتاد حله است در هر هفتاد حله هفتاد رنگ است نیست

فِيهَا لَوْنٌ عَلَى لَوْنِ صَاحِبَتِهَا يُرَى مُخُّ سَاقِهَا مِنْ وَرَائِهَا لَا يُعْرِضُ عَنْهَا

از آن حله هیچ حله برنگ دیگر دیده میشود مغز ساق آن حور از پس آن حلها روگردان نمیگرداند آن مرد

إِعْرَاضَةً إِلَّا ازْدَادَتْ حُسْنًا فِي عَيْنِهِ سَبْعِينَ ضِعْفًا فَهِيَ لَهُ مِرْآةٌ

روگردانی مگر زیاده میشود آن زن از روی حسن در چشم او هفتاد چندان پس آن حور مر آن مرد را آینه

وَهُوَ لَهَا مِرْآةٌ قَالَ وَإِنَّ لِكُلِّ قَصْرٍ مِنْهَا ثَلٰثَمِائَةٍ وَسِتُّونَ بَابًا عَلَى كُلِّ

و آن مرد آن زن را آینه است گفت راوی که مر هر کوشکی را از آن سیصد و شصت در است بر هر

بَابٍ ثَلٰثَمِائَةٍ وَسِتُّونَ قُبَّةً مِنْ لُؤْلُؤٍ وَيَاقُوتَةٍ وَجَوْهَرَةٍ لَيْسَ مِنْهَا

دری سیصد و شصت خرگاه از مروارید و یاقوت و جواهر و نیست از آن خرگاه

قُبَّةٌ عَلَى لَوْنِ صَاحِبَتِهَا فَإِذَا أَشْرَفَ عَلَى ظَهْرِ الْقَصْرِ أَشْرَفَ عَلَى مُلْكِهِ

هیچ خرگاهی برنگ دیگر پس وقتیکه می برآید بر پشت کوشک می برآید بر ملک خود

مَسِيرَةً مِنَ الْأَرْضِ يَنْفُذُ بَصَرُهُ إِذَا سَارَ فِيهِ سَارَ فِي مُلْكِهِ مِائَةَ سَنَةٍ

مقدار زمین که میرسد چشم او بسوی او وقتیکه سیر میکند در ملک خود مدت صد سال

لَا يَنْتَهِي إِلَى شَيْءٍ فِيهِ إِلَّا نَظَرَ فِيهِ أَجْمَعَ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَدْخُلُ عَلَيْهِ

نمیرسد بسوی چیزی در آن ملک خود مگر نظر میکند در آن همه و بدرستی فرشتگان می درآیند درو

۴۵۳

فِي قُصُورِهِ مِنْ كُلِّ بَابٍ بِالسَّلَامِ وَالْهَدَايَا مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ لَيْسَ

در کوشکهاے او از هر درے بسلام و تحفها از نزد پروردگار عالمیان نیست

مِنْهُمْ مَلَكٌ إِلَّا وَمَعَهُ مِنَ الْهَدَايَا مَا لَيْسَ مَعَ الْآخَرِ كُلَّ يَوْمٍ فِي النَّهَارِ يُسَلِّمُ

از ایشان هیچ فرشته مگر با اوست از تحفها چیزے که نیست با دیگرے هر روز وقت پگاه سلام میکند

عَلَيْهِ الْمَلٰئِكَةُ مَعَهَا الْهَدَايَا وَتَصْدِيقُ ذٰلِكَ فِي كِتَابِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

بروی فرشتگان با آن تحفها و راست کننده این سخن مذکور ست در کتاب خدا تعالی

يَقُولُ وَالْمَلٰئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ

فرمود و فرشتگان می در آیند بر ایشان از هر در میگویند سلام ست بر شما بر مقابل چیز که صبر

فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَقَالَ تَعَالٰى وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا وَكَانَ يَقُولُ

پس نیکو بهتر ست سرای آخرت و فرمود خدا تعالی و مر ایشان راست رزق ایشان پگاه و شبانگاه و بوده ست

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ إِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ يُسَمِّيهِ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْمِسْكِينَ لِفَضْلِ مَنَازِلِهِمْ عَلٰى

پیغمبر که میگفت بدرستی این مرد را می نامند اهل بهشت مسکین از جهت فضیلت منزلهاے ایشان بر

مَنْزِلِهِ وَإِنَّ هٰذَا الْمِسْكِينَ ثَمَانِينَ أَلْفَ خَادِمٍ فِي طَعَامِهِ إِذَا اشْتَهٰى

منزل او و بدرستی این مسکین را هشتاد هزار خدمتگار ست در طعام او در خواهش آرزو میکند

الطَّعَامَ نَصَبُوا لَهُ مَائِدَةً مِنْ مَوَائِدِهَا مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ مُمَنْطَقَةٍ

طعام را برپا میکنند مر او را خوانها از یاقوت سرخ که مرصع کرده شده

مِنْ يَاقُوتَةٍ صَفْرَاءَ مَحْفُوفَةٍ بِالدُّرِّ وَالْيَاقُوتِ وَالزَّبَرْجَدِ قَوَائِمُهَا

میان با یاقوت زرد و دار شده ست بمروارید و یاقوت و زمرد و پایهاے او

مِنْ لُؤْلُؤٍ جَانِبُهَا عِشْرُونَ مِيلًا قَالَ فَيُوضَعُ لَهُ عَلَيْهَا مِنَ الطَّعَامِ

از مروارید یک جانب او بیست کروه ست فرمود پیغمبر پس نهاده میشود او را بر آن خوان از طعام

سَبْعُونَ لَوْنًا وَيَقُومُ بَيْنَ يَدَيْهِ ثَمَانُونَ خَادِمًا مَعَ كُلِّ خَادِمٍ مِنْهُمْ

هفتاد رنگ و می ایستد پیش او هشتاد خدمتگار با هر خدمتگار از ایشان

صَحْفَةٌ فِيهَا طَعَامٌ وَكَأْسٌ فِيهِ شَرَابٌ فِي كُلِّ صَحْفَةٍ مِنَ الطَّعَامِ مَا

کاسه ست که در آن طعام ست و کاسه ست که در آن شراب ست در هر کاسه از طعام چیزے ست

لَيْسَ فِي الْأُخْرٰى وَفِي كُلِّ كَأْسٍ شَرْبَةٌ مَا لَيْسَ فِي الْأُخْرٰى يَجِدُ طَعْمَ أَوَّلِهَا

که نیست در دیگرے و در هر کاسه شربتے ست که نیست در دیگرے می یابد مزه اول طعام

كَطَعْمِ آخِرِهَا وَيَجِدُ لَذَّةَ آخِرِهَا كَلَذَّةِ أَوَّلِهَا يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ

همچو آخر آن و می یابد لذت آخر او همچو اول او مانند ست بعضی آن بعضی را و

لَيْسَ مِنْهَا لَوْنٌ إِلَّا وَهُوَ يُصِيبُ مِثْلَهُ وَلَيْسَ لَهُ خَادِمٌ إِلَّا وَيُعْطِي

نیست از آن هیچ رنگے از رنگها میرسد و میخورد از آن و نیست هیچ خادمے مگر داده میشود

خظه من ذلك الطعام والشراب اذا رفع من بين يديه وكان يقول

بهره او از آن خوردنی و نوشیدنی وقتیکه برداشته شود از پیش او و بوده است پیغمبر

النبي صلى الله عليه وسلم وان اهل الدرجة العليا يزورونه ولا يزورهم ولن

که میگفت که بدرستی اهل مرتبه بلند زیارت میکنند او را و زیارت نمیکند ایشان را

اهل الدرجة العليا ليسعى على كل رجل منهم مائة الف خادم وبيد

اهل مرتبه بلند هر آینه خدمت میکنند بر هر مردی از ایشان صد هزار خدمتگار و بدست

كل خادم منهم صحفة فيها طعام ليس في الاخرى وليس منها لون

هر خدمتگار از ایشان کاسه طعامی است که نیست در کاسه دیگر و نیست از آن هیچ رنگی

الا وهو يصيب منه وليس منهم خادم الا ويعطي حظه من ذلك

مگر آن شخص میرسد از آن لون و نیست از ایشان خادمی مگر داده شده است بهره خود از آن

الطعام والشراب اذا رفع من بين يديه وما منهم من احد الا وله

خوردنی و نوشیدنی وقتیکه برداشته میشود از پیش او و نیست از ایشان هیچ یکی مگر او راست

اثنتان وسبعون زوجة من الحور العين وادميتان لكل زوجة

هفتاد و دو زن از حور عین و دو از آدمی مر هر زنی را

منهن قصر من ياقوتة خضراء منطقة بحمراء فيها سبعون

از آن زنان کوشکی است از یاقوت سبز که مرصع کرده شده است میانه بیاقوت سرخ در آن کوشک هفتاد

الف مصراع لكل مصراع قبة من لؤلؤة وليس منها زوجة الا

هزار تخته در است مر هر تخته او را خرگاهی است از مروارید و نیست از ایشان هیچ زنی مگر

وعليها سبعون الف حلة في كل حلة سبعون الف لون ليس

بر آن هفتاد هزار حله است در هر حله هفتاد هزار رنگ است نیست

منها حلة تشبه الاخرى وليس منهن زوجة الا بين يديها الف

از آن حله مانند دیگری و نیست از ایشان هیچ زنی مگر پیش او هزار

جارية تقوم بحوائجها وسبعون الف جارية لمجلسها وما منهن

داه ایستاده است مر هر حاجت های او را و هفتاد هزار داه از برای مجالس او و نیست هیچ

جارية الا وقد اشتغلت في حاجتها اذا قرب اليها الطعام

خدمتگاری مگر تحقیق مشغول است از آن در حاجت خود پس وقتیکه نزدیک میشود بسوی آن زن طعام

قائمة بين يديها سبعون الف جارية كل جارية منهن بيدها

ایستاده است پیش او هفتاد هزار داه هر داهی از ایشان در دست او

صحفة فيها من الطعام وكاس من الشراب فيها من الطعام و

کاسه است از طعام است و کاسه است از شراب در آن از خوردنی و

وَالشَّرَابِ مَا لَيْسَ فِي الْأُخْرَى وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ يَشْتَاقُ الرَّجُلُ إِلَى

و نوشیدنی که نیست در دیگرے و بود پیغمبر گاہے آرزو مند میشود مرد بسوے

أَخٍ لَهُ كَانَ يُحِبُّهُ فِي اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا فَيَقُولُ يَا لَيْتَ شِعْرِي مَا

برادرے که دوست میداشت او را در محبت خداے تعالے عز و جل در دنیا پس میگوید ای کاشکے دانستمی چه شد

فَعَلَ أَخِي فُلَانٌ شَفَقَةً عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ قَدْ هَلَكَ فَيَطَّلِعُ اللّٰهُ عَزَّ

کرد برادر من فلان از جهت ترسیدن بر وے ازین که هلاک شده باشد پس آگاه میشود خداے تعالے

وَجَلَّ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ فَيُوحِي إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ سِيرُوا بِعَبْدِي هٰذَا إِلَى

بچیزے که در دل اوست پس وحی میکند خدا بسوے فرشتگان که سیر کنند به بنده من این بسوے

أَخِيهِ فَيَأْتِيهِ الْمَلَكُ بِنَجِيبَةٍ عَلَيْهَا رَحْلُهَا مِنْ مَيَاثِرِ النُّورِ فَقَالَ

برادر او پس می آرد او را فرشته بناقه برگزیده که بر وے ست پالان از نمدهاے نور گفت پیغمبر

فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَهُ قُمْ فَارْكَبْ وَانْطَلِقْ

پس سلام میگوید بروی فرشته پس باز میدهد بر آن مرد سلام بر آن فرشته پس میگوید مر او را برخیز پس سوار شو و روان شو

إِلَى أَخِيهِ قَالَ فَيَرْكَبُ عَلَيْهَا فَيَسِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ أَلْفِ عَامٍ

بسوے برادر خود فرموده پس سوار میشود بر آن شتر پس سیر میکند در بهشت راه هزار سال

أَسْرَعَ مِنْ أَحَدِكُمْ إِذَا رَكِبَ نَجِيبَةً فَسَارَ عَلَيْهَا فَرْسَخًا قَالَ فَلَا يَكُونُ

شتاب تر از یکے شما وقتیکه سوار میشود بناقه خود و سیر میکند بر آن شتر یک فرسخ و گفت پس نمیباشد

شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَنْزِلَ أَخِيهِ قَالَ فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ

چیزے تا آنکه میرسد جاے برادر خود پس سلام میدهد بر برادر پس باز میدهد بر وے سلام و

يُرَحِّبُ بِهِ قَالَ فَيَقُولُ أَيْنَ كُنْتَ يَا أَخِي لَقَدْ كُنْتُ أَشْفَقْتُ عَلَيْكَ

مرحبا گوید بار گفت پیغمبر پس میگوید آمرزد برادر را کجا بودے تو ای برادر من هر آینه بوده ام که ترسیدم بر تو

قَالَ فَيُعَانِقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ ثُمَّ يَقُولَانِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي

گفت پیغمبر پس کنار میگیرد هر یکے از ایشان برادر خود را بعد از آن میگویند حمد مر خداے را

جَمَعَ بَيْنَنَا فَيَحْمَدَانِ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِأَحْسَنِ أَصْوَاتٍ سَمِعَهَا أَحَدٌ مِنَ

که جمع کرد میان ما پس حمد میگویند خداے عز و جل را به نیکوترین آوازها که شنیده است آنرا یکے از

النَّاسِ قَالَ فَيَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا عَبْدَيَّ ذٰلِكَ يَا عَبْدَيَّ لَيْسَ هٰذَا

مردم و فرموده پس میگوید خداے عز و جل مر آن دو مرد را وقت ستایش ای بندگان من نیست این

حِينَ عَمَلٍ وَلٰكِنْ هٰذَا حِينُ تَحِيَّةٍ وَمَسْأَلَةٍ فَاسْأَلَانِي أُعْطِكُمَا مَا

وقت بندگی لیکن این وقت دعا و خواهش است پس طلب کنید تا دهم شما را چیزے که

شِئْتُمَا فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ اجْمَعْ بَيْنَنَا فِي هٰذِهِ الدَّرَجَةِ قَالَ فَيَجْعَلُ

میخواهید شما پس میگویند ای پروردگار جمع کن میان ما در این درجه فرموده پس میگرداند

الله عز وجل تلك الدرجة مجلستهما في خيمة محفوفة بالدر و
خدا بتو آن درجه را نشستگاه ایشان در یک خیمه گرد کرده شده است بمروارید
الياقوت ولأزواجهما منزل سوى ذلك قال فيسرون ويأكلون
یاقوت و مر زنان ایشان را جای است جز آن گفت پس خوش شوند و بخورند
ويتمتعون وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن الرجل منهم ليأخذ لقمة
و کامرانی میکنند و بوده است میگفت پیغمبر بدرستی مردی از ایشان هر اینه میگیرد نواله
فيجعلها في فيه ثم يخطر بباله طعام آخر فتتحول تلك اللقمة
پس میگرداند در دهن خود پستر میگذرد در دل او طعامی دیگر پس میگرداند آن نواله را
إلى الذي تمنى قيل يا رسول الله ما أرض الجنة قال أرضها رخامة
بسوی آن طعام که آرزو کرده بود گفته شد ای پیغمبر چیست زمین بهشت فرمود پیغمبر زمین آن سنگ سفید
نرم
من فضة ملساء وترابها مسك وبلاطها زعفران وحيطانها الدر
از نقره هموار کرده شده است و خاک او مشک است و خشتهای او زعفران است و دیوارهای او
مروارید
والياقوت والذهب والفضة يرى ظاهرها من باطنها وباطنها
و یاقوت است و زر و نقره است دیده میشود بیرون او از درون او و درون او
من ظاهرها وليس في الجنة قصر إلا يرى ظاهره من باطنه وباطنه
از بیرون او و نیست در بهشت هیچ کوشک مگر دیده میشود بیرون او از درون او و درون او
من ظاهره وليس في الجنة رجل إلا وهو يلبس إزارا ورداء وحللا
از بیرون او و نیست در بهشت مردی مگر او میپوشد چادر پایین و چادر بالا و حلهای
غير مقطعة وغير مخيطة وليس منهم رجل إلا وهو يلبس تاجا
نابریده و نادوخته و نیست از آن اهل بهشت هیچ مردی مگر او میپوشد تاجی
من لؤلؤ محفوفا بالدر والياقوت والزبرجد له ضفيرتان من
از مروارید که گرد کرده شده است بدر و یاقوت و زبرجد مراورا دو گره موست از
الذهب في عنقه طوق من ذهب محفوف بالدر والياقوت الأخضر
از زر در گردن او طوقی از زر که گرد کرده شده است بدر و یاقوت سبز
وفي يد كل رجل منهم ثلاثة أسورة سوار من ذهب وسوار من فضة
و در دست هر مردی از ایشان سه دست برنجن یکدست برنجن از زر و یکدست برنجن از نقره
وسوار من لؤلؤ تحت تيجانهم أكاليل من در وياقوت وعلى حللهم
و یکدست برنجن از مروارید زیر تاجهای ایشان افسرهاست از در و یاقوت و بر آن حلهای خود
تلك يلبسون السندس وعلى السندس الإستبرق والحرير الأخضر
میپوشند دیباج تنک و بر آن میپوشند دیباج سطبر و ابریشم سبز

مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَظَوَاهِرُهَا الْعَبْقَرِيُّ

تکیه کنندگان اند بر فرش که استر آن از دیبای ستبر است و ابره او منقش

الْحِسَانُ أَسِرَّتُهَا مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ وَقَوَائِمُهَا اللُّؤْلُؤُ عَلَى كُلِّ سَرِيرٍ

نیکو تختهای آن فرش از یاقوت سرخ و پایهای او از مروارید بر هر سریر

مِنْهَا أَلْفُ مِثَالٍ لِكُلِّ مِثَالٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا مِثَالٌ

از آن هزار فراش است مر هر فراش را هفتاد رنگ است نیست از ایشان فراشهای

يُشْبِهُ الْآخَرَ بَيْنَ يَدَيْ كُلِّ سَرِيرٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زَرْبِيَّةٍ

مانند دیگری پیش هر سریر از آن سریرها هفتاد هزار بساط است

لِكُلِّ زَرْبِيَّةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا زَرْبِيَّةٌ يُشْبِهُ صَاحِبَتَهَا

مر هر بساط را هفتاد رنگ نیست از ایشان هیچ بساطی برنگ یار خود

عَنْ يَمِينِ كُلِّ سَرِيرٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ كُرْسِيٍّ وَعَنْ شِمَالِهَا مِثْلُ

از راست هر سریر از آن ها هفتاد هزار مسندی و چپ او هم چنین است

ذَلِكَ لَيْسَ مِنْهَا كُرْسِيٌّ يُشْبِهُ آخَرَ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَهْلَ

نیست از آن مسندها هیچ مسندی مانند دیگری و بوده است که میگفت پیغمبر صلعم بدرستی اهل

الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ أَعْلَاهُمْ وَأَسْفَلُهُمْ عَلَى طُولِ آدَمَ وَطُولُ آدَمَ سِتُّونَ

بهشت همه بلندان ایشان و پستان ایشان بر درازی آدم باشند و درازی آدم شصت

ذِرَاعًا شَبَابًا جُرْدًا مُرْدًا مُكَحَّلِينَ مُحَمَّمِينَ هُمْ وَنِسَاؤُهُمْ عَلَى قَدْرٍ

گز بود جوان باشند بی موی بی ریش سیاه چشم سعت سیاه باشند موی ایشان و انگشته شده

وَاحِدٍ قَالَ فَلَمَّا فُعِلَ ذَلِكَ بِهِمْ نَادَى مُنَادٍ فِي الْجَنَّةِ فَيَسْمَعُ صَوْتَهُ

گفت پس هرگاه که کرده شد این کار با ایشان فریاد کند فریاد کننده در بهشت پس بشنود آواز او را

أَعْلَاهُمْ وَأَدْنَاهُمْ وَأَقْصَاهُمْ فَيَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ أَرَضِيتُمْ

بلندان ایشان و نزدیکان ایشان و دوران ایشان پس میگوید ای اهل بهشت آیا راضی شدید

مَنَازِلَكُمْ فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمْ نَعَمْ وَاللهِ لَقَدْ أَنْزَلَنَا رَبُّنَا مَنْزِلَ

بمنزلهای خود پس میگویند همه ایشان آری سوگند خدا هر آینه بتحقیق فرود آورد ما را پروردگار ما جای

الْكَرَامَةِ لَا نَبْغِي عَنْهَا حِوَلًا وَلَا بِهَا بَدَلًا رَضِينَا بِرَبِّنَا جَارًا

فرود آوردن بزرگی نمیخواهیم از وی گردش را و نه بآن عوض را راضی شدیم پروردگار خود را همسایه

اللَّهُمَّ رَبَّنَا فَإِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيَكَ فَأَجَبْنَاهُ الْقَوْلَ الصَّادِقَ اللَّهُمَّ

ای بار خدایا پروردگار ما پس بدرستی ما شنیدیم ندا کننده را او اجابت کردیم او را گفتن راست ای بار خدا

رَبَّنَا فَإِنَّا اشْتَهَيْنَا النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ فَأَرِنَاهُ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ ثَوَابِنَا

پروردگار ما آرزو داریم دیدن روی تو پس بنما ما را بدرستی آن دیدن بهترین ثواب ما

عِنْدَكَ قَالَ فَأَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ذٰلِكَ بِالْجَنَّةِ الَّتِي فِيهَا مَنْزِلُهُ ۵۱

نزدیک تو گفت پیغمبر پس فرماید خدای عز وجل نزد آن بهشتی که در آن منزل اوست

وَمَجْلِسُهُ وَاِسْمُهَا دَارُ السَّلَامِ خُذِي زِينَتَكِ وَتَزَيَّنِي وَاسْتَعِدِّي

وجای نشست او و نام او جای سلامتی است بگیر آرایش خود را و زینت کن خود را و آماده شو

لِزِيَارَةِ عِبَادِي فَاسْمَعَتْ لِرَبِّهَا وَاَطَاعَتْهُ قَبْلَ اَنْ تَقْضِيَ الْكَلِمَةَ

برای زیارت بندهای من پس بشنود امر پروردگار خود را و فرمان بردار وی گردد پیش از تمام

وَاَخَذَتْ زِينَتَهَا وَاسْتَعَدَّتْ لِزُوَّارِ اللّٰهِ تَعَالٰى فَيَأْمُرُ اللّٰهُ تَعَالٰى

و گرفت آن دار السلام زینت خود را و طیار شد مر زیارت کنندهٔ خدا را پس فرماید خدای تعالی

مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ اَنِ ادْعُ عِبَادِي اِلٰى زِيَارَتِي قَالَ فَيَخْرُجُ ذٰلِكَ ۵۲

فرشته را از فرشتگان اینکه بخوان بندهای مرا بسوی زیارت من فرمود پس بیرون آید

الْمَلَكُ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمٰنِ فَيُنَادِي بِاَعْلٰى صَوْتِهِ بِصَوْتٍ لَهُ لَذِيذٍ

فرشته از نزد خدای عز وجل پس فریاد میکند بآواز بلند خود بآوازیکه مر او راست لذیذ

مَمْدُودٍ يَقُولُ يَا اَهْلَ الْجَنَّةِ يَا اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ زُورُوا رَبَّكُمْ قَالَ فَيَسْمَعُ

دراز میگوید ای اهل بهشت ای دوستان خدا زیارت کنید پروردگار خود را فرمود پس

صَوْتَهُ اَعْلَاهُمْ وَاَسْفَلُهُمْ فَيَرْكَبُونَ عَلَى النُّوقِ وَالْبَرَاذِينِ بِاَجْمَعِهِمْ

آواز او را بلندان ایشان و پستان ایشان پس سوار میشوند بر شتران و اسپان ترکی همه ایشان

فَيَسِيرُونَ فِي ظِلٍّ اِلٰى جَنْبِ تِلَالٍ مِنْ مِسْكٍ اَبْيَضَ وَزَعْفَرَانٍ ۴۴۸

پس سیر میکنند در سایه بسوی پهلوی پشتها از مشک سفید و زعفران

اَصْفَرَ فَيُسَلِّمُونَ عِنْدَ الْبَابِ فَتَسْلِيمُهُمْ اَنْ يَقُولُوا السَّلَامُ

زرد پس سلام میدهند نزدیک در و سلام گفتن ایشان اینست که میگویند سلام باد

عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا فَيَسْتَأْذِنُونَ فَيُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَتَعَمَّدُونَ فَيَدْخُلُونَ

برما از پروردگار ما پس دستوری میخواهند پس دستوری داده میشود مر ایشان را پس قصد میکنند پس در می‌آیند

الْبَابَ فَتَهُبُّ رِيحٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ اِسْمُهَا الْمُثِيرَةُ فَتَنْسِفُ

در را پس میوزد بادی از زیر عرش نام او مثیره است پس میپراکند

تِلَالَ الْمِسْكِ وَالزَّعْفَرَانِ فَتَغْبَرُ فِي جُيُوبِهِمْ وَرُؤُسِهِمْ وَثِيَابِهِمْ ۵۳

از پشتهای مشک و زعفران پس میبرد گرد بگریبانهای ایشان و سرهای ایشان و جامهای ایشان

فَيَدْخُلُونَ وَيَنْظُرُونَ اِلٰى عَرْشِ رَبِّهِمْ وَكُرْسِيِّهِ نُورًا تَتَلَأْلَأُ عَلَيْهِمْ

پس در می‌آیند و می‌بینند بسوی عرش پروردگار خود و کرسی او نوری که میدرخشد بر ایشان

مِنْ غَيْرِ اَنْ يَتَجَلّٰى لَهُمْ فَيَقُولُونَ سُبْحَانَكَ رَبَّنَا قُدُّوسٌ رَبَّ

از غیر اینکه تجلی کند خدای تعالی مر ایشان را پس میگویند پاکست ترا ای پروردگار ما پاکست پروردگار

الملئكة والروح تباركت وتعاليت ارنا ننظر الى وجهك قال

فرشتگان وروح بزرگ است ترا پروردگار ما و بلند است ترا بنمای مرا ببینیم بسوی روی تو فرمود در

فيأمر الله عز وجل الحجب التي من نور ان اعتزلي فلا يزال يرتفع

پس امر میکند خدای تعالی پردهای را که از نور اند اینکه دور شوید پس همیشه دور میشود

حجاب وراء حجاب حتى يرتفع سبعون حجابا كل حجاب هو

پرده پس پرده تا آنکه برداشته میشود هفتاد پرده هر پرده سخت تر

اشد نورا من الذي يليه سبعين ضعفا فيتجلى لهم رب العزة

است از روی نور از آنچه متصل است باو هفتاد چند آن پس تجلی میکند مر ایشان را پروردگار

عز وجل فيخرون له سجدا ما شاء الله يقولون وهم ساجدون

پس می افتند مر او را سجده کنان مدتی که خواسته است خدا میگویند حال آنکه سجده کننده اند

سبحانك لك الحمد والتسبيح ابدا انجيتنا من النار وادخلت

پاک است ترا و مر تراست همه ستایش و التسبیح همیشه رهانیدی ما را از آتش دوزخ و درآوردی ما را

الجنة نعم الدار رضينا عنك الرضا كله فارض عنا فيقول

در بهشت پس نیکو سرا است پس راضی شدیم از تو بهمه رضا پس راضی شو از ما پس میگوید خدا

تبارك وتعالى قد رضيت عنكم الرضا كله وليس هذا اوان

بزرگ و بلند تحقیق راضی شدم از شما راضی شدن همه و نیست این وقت

عمل ولكن هذا حين نضرة ونعيم فاسئلوني اعطكم وتمنوا

عمل و لیکن این هنگام تازگی و نعمت است پس بخواهید از من بدهم شما را و آرزو کنید بر من

علي ازدكم قال فيتمنون من غير ان يتكلموا فيتمنون ان

زیاده کنم شما را فرمود پس آرزو میکنند در دل بغیر اینکه سخن گویند پس تمنا میکنند اینکه

يديم لهم ما اعطاهم فيقول تعالى اني مديم لكم ما اعطيتكم

همیشه دارد مر ایشان را چیزی که داده است ایشان را پس میگوید خداوند تعالی بدرستی من همیشه دارنده ام شما را

وازيدكم مثله قال فيرفعون رؤسهم بالتكبير ولا يستطيعون

و زیادت کننده ام شما را مانند آن فرمود پس برمی دارند سرهای خود را بگفتن تکبیر و نتوانستند

ان يرفعوا ابصارهم الى ربهم عز وجل من شدة نور رب العزة

اینکه بردارند چشمهای خود بسوی پروردگار خود بسبب زیادتی نور رب العزت

وذلك المجلس يسمى شرقي قبة عرش رب العلمين فيقول لهم رب

و آن مجلس نامیده میشود جانب مشرق قبه عرش پروردگار عالمیان پس میگوید ایشان را پروردگار

العزة مرحبا بعبادي وجيراني واصفيائي واحبائي و

خوشی باد شما را ای بندهای من و همسایهای من و برگزیدهای من و دوستان من و

۴۵۹

أَوْلِيَائِي وَخِيرَتِي مِنْ خَلْقِي وَأَهْلِ طَاعَتِي قَالَ فَإِذَا بَيْنَ يَدَيْ

دوستان من و برگزیدگان من از خلق من و اهل طاعت من گفت ناگهان پیش

عَرْشِ رَبِّ الْعِزَّةِ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ مِنْ دُونِ تِلْكَ الْمَنَابِرِ كَرَاسِيُّ مِنْ

عرش پروردگار منبرهاست از نور و از نزدیک آن منبرها صندلیهاست از

نُورٍ مِنْ دُونِ تِلْكَ الْكَرَاسِيِّ الْفُرُشُ وَدُونَ الْفُرُشِ النَّمَارِقُ وَدُونَ

نور از نزدیک آن صندلیها فرشهاست و نزدیک فرشها بالینهاست و نزدیک

النَّمَارِقِ الزَّرَابِيُّ قَالَ فَيَقُولُ لَهُمْ رَبُّ الْعِزَّةِ هَلُمُّوا اجْلِسُوا عَلَى كَرَامَتِي

بالینها بساطهاست گفت پس میگوید ایشان را پروردگار بزرگی بیایید بنشینید بر بزرگیهای خود

فَيَتَقَدَّمُ الرُّسُلُ فَيَجْلِسُونَ عَلَى تِلْكَ الْمَنَابِرِ وَيَتَقَدَّمُ الْأَنْبِيَاءُ فَيَجْلِسُونَ

پس پیش میشوند پیغمبران پس می‌نشینند بر آن منبرها و پیش می‌آیند پیغمبران و می‌نشینند

عَلَى تِلْكَ الْكَرَاسِيِّ وَيَتَقَدَّمُ الصَّالِحُونَ فَيَجْلِسُونَ عَلَى تِلْكَ الزَّرَابِيِّ

بر آن صندلیها و پیش میشوند نیکوکاران و می‌نشینند بر آن بساطها

قَالَ فَتُوضَعُ لَهُمْ مَوَائِدُ مِنْ نُورٍ عَلَى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا

گفت پس نهاده میشود مر ایشان را خوانچه از نور بر هر مایده هفتاد رنگ

مُكَلَّلَةً بِاللُّؤْلُؤِ وَالْيَاقُوتِ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ لِحَفَدَتِهِ

آراسته کرده شده است به مروارید و یاقوت گفت پس میگوید پروردگار بزرگی مر حفده گناهکاران خود را

أَطْعِمُوهُمْ فَيُوضَعُ لَهُمْ عَلَى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ صَحْفَةٍ مِنْ

طعام دهید ایشان را پس نهاده میشود مر ایشان را بر هر خوانچه هفتاد هزار پیاله از

دُرٍّ وَيَاقُوتٍ وَفِي كُلِّ صَحْفَةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا مِنَ الطَّعَامِ قَالَ فَيَقُولُ

مروارید و یاقوت و در هر کاسه هفتاد رنگ است از طعام گفت پس میگوید

عَزَّ وَجَلَّ كُلُوا يَا عِبَادِي قَالَ فَيَأْكُلُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ

پروردگار بخورید ای بندهای من گفت پس میخورند تا هر جا که خواسته پروردگار از این طعام گفت

فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّ طَعَامَنَا الْيَوْمَ الَّذِي عِنْدَ أَهْلِنَا

پس میگوید بعضی از ایشان مر بعض را بدرستی طعام ما

عِنْدَ هَذَا حُلُمٌ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ لِحَفَدَتِهِ اسْقُوا عِبَادِي

نزد این طعام مر خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار مر حفده گناهکاران خود را بنوشانید بندهای مرا

قَالَ فَيُؤْتَوْنَ بِشَرَابٍ فَيَشْرَبُونَ مِنْهُ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّ

گفت پس آورده شد ایشان را شراب پس مینوشند از این پس میگوید بعضی از ایشان مر بعض دیگر را بدرستی

شَرَابَنَا عِنْدَ هَذَا الشَّرَابِ حُلُمٌ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ لِحَفَدَتِهِ

شراب ما نزد این شراب خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار مر حفده گناهکاران خود را

أَطْعَمْتُمُوهُمْ وَسَقَيْتُمُوهُمْ وَفَكَّهْتُمُوهُمْ الْآنَ قَالَ فَيُؤْتَوْنَ بِفَاكِهَةٍ

طعام دادید شما ایشانرا و شراب دادید پس میوه دهید ایشانرا اکنون گفت پس می آرند میوه را

فَيَأْكُلُونَ مِنْهَا فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّ فَاكِهَتَنَا عِنْدَ هٰذِهِ

پس میخورند از ان پس میگوید بعض ایشان مر بعض را که میوه ما نزد این میوه

حُلُمٌ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ سُبْحَانَهُ أَطْعَمْتُمُوهُمْ وَفَكَّهْتُمُوهُمْ

خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار بزرگی طعام دادید ایشان را و میوه دادید ایشانرا

وَسَقَيْتُمُوهُمْ اُكْسُوهُمْ وَحَلُّوهُمْ قَالَ فَيُؤْتَوْنَ بِكِسْوَةٍ وَ

و شراب دادید ایشانرا بپوشانید ایشانرا و زیور دهید [illegible] پس می آرند لباس و

حِلْيَةٍ يَكْسُونَهَا فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّ كُسْوَتَنَا وَحِلْيَتَنَا

زیور می پوشانند آنرا پس میگوید بعض ایشان مر بعض را که لباسهای ما و زیور ما

عِنْدَ هٰذِهِ حُلُمٌ قَالَ فَبَيْنَمَا هُمْ جُلُوسٌ عَلَى كَرَاسِيِّهِمْ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ

نزد این خیال و خواب است گفت در میان اوقات که ایشان نشسته اند بر صندلیهای خود می برانگیزد

وَجَلَّ عَلَيْهِمْ رِيحًا مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ تُسَمَّى الْمُثِيرَةَ فَتَأْتِيهِمْ بِمِسْكٍ

بر ایشان بادی از زیر عرش که نامیده میشود او را مثیره پس می آرد آن باد ایشانرا مشک

وَكَافُورٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ أَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ الثَّلْجِ فَتَغْبَرُ ثِيَابَهُمْ وَ

و کافور از زیر عرش سخت تر از روی سفیدی از برف پس میپوشد جامهای ایشان و

رُؤُسَهُمْ وَجُيُوبَهُمْ فَتُطَيِّبُهُمْ ثُمَّ يُرْفَعُ مِنْهُمُ الْمَوَائِدُ مَعَ مَا عَلَيْهَا

سرهای ایشان و گریبانهای ایشان پس خوشبو میکند ایشانرا پس برداشته میشود از ایشان خوانها با چیزیکه بر آن

مِنَ الطَّعَامِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ لَهُمْ رَبُّ الْعِزَّةِ سَلُونِي الْآنَ

از طعام گفت پیغمبر پس میگوید ایشانرا پروردگار بزرگی بطلبید از من اکنون

أُعْطِيكُمْ وَتَمَنَّوْا عَلَيَّ أَزِدْكُمْ قَالَ فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمُ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا

بدهم شما را و آرزو کنید بر من زیاده کنم شما را گفت پیغمبر پس میگویند همه ایشان ای بار خدا پروردگار ما

فَإِنَّا نَسْأَلُكَ رِضَاكَ عَنَّا فَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي قَدْ رَضِيتُ

پس بدرستیکه ما میخواهیم از تو رضای تو پس میگوید خدای عز و جل بدرستیکه من بتحقیق راضی شدم

يَا عِبَادِي عَنْكُمْ قَالَ فَيَخِرُّونَ لَهُ سُجَّدًا بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّكْبِيرِ فَيَقُولُ

ای بنده های من از شما گفت پیغمبر پس می افتند مر او را سجده و تسبیح و تکبیر گفتن پس میگوید

رَبُّ الْعِزَّةِ يَا عِبَادِي اِرْفَعُوا رُؤُسَكُمْ لَيْسَ هٰذَا حِينَ عَمَلٍ هٰذَا حِينَ

پروردگار بزرگی ای بنده های من بردارید سرهای خود را نیست اینوقت عمل این هنگام

نَضْرَةٍ وَنَعِيمٍ قَالَ فَيَرْفَعُونَ رُؤُسَهُمْ وَوُجُوهُهُمْ مُشْرِقَةٌ مِنْ

سروریست و نعمت گفت پیغمبر پس می بردارند سرهای خود با جمال آنکه رویهای ایشان درخشنده است

نُورِ رَبِّهِمْ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ انْصَرِفُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ

نور پروردگار ایشان گفت پیغمبر پس میگوید پروردگار عزیز که عزوجل برگردید بسوی جاهای خود

قَالَ فَيَخْرُجُونَ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ ثُمَّ يَلْقَاهُمْ غِلْمَانُهُمْ بِدَوَابِّهِمْ قَالَ

پس می برآیند از نزدیک پروردگار خود پس ملاقات میشود ایشان را غلامان ایشان بچهارپایان ایشان گفت

فَيَرْكَبُونَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى نَاقَةٍ أَوْ بِرْذَوْنٍ وَيَرْكَبُ مَعَهُ سَبْعُونَ

پس سوار شوند هر یکی از ایشان بر شتر خود یا اسپ ترکی خود و سوار میشود با او هفتاد

أَلْفَ غُلَامٍ عَلَى مِثْلِ الَّذِي يَرْكَبُ فَيَسِيرُ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ بِالسُّودَدِ

هزار غلام بر مانند هر آنچه که خود سوار میشود بر و پس سیر میکند هر که بخواهد از آن غلامان بشان

إِلَى دَارِهِ ثُمَّ يَسِيرُ مَعَهُ سَائِرُهُمْ حَتَّى يَقْدَمَ الْقَصْرَ الَّذِي يُرِيدُ قَالَ

بسوی سرای او پس بزرگ سیر میکند با او باقی آن غلامان تا آنکه می آید بسوی کوشکی خود که میخواهد آنرا گفت

فَإِذَا جَاءَ قَصْرَهُ فَيَدْخُلُ عَلَى زَوْجَتِهِ فَقَامَتْ إِلَيْهِ فَرَحَّبَتْ بِهِ وَقَالَتْ

پس وقتیکه بیاید بسوی کوشکی خود پس درآید بر زن خود پس برخیزد آن زن بسوی او و مرحبا گوید باو و گوید

لَهُ حِبِّي يَا حِبِّي جِئْتَنِي بِحُسْنٍ نُورٍ وَجَمَالٍ وَكِسْوَةٍ وَرِيحٍ وَ

آن زن آمدی مرا ای دوست من آمدی تو مرا بخوبی و نور و آرایش و پوشش و بوی خوش و

حِلْيَةٍ لَمْ أُفَارِقْكَ عَلَيْهَا قَالَ فَيُنَادِي مَلَكٌ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمٰنِ عَزَّ

زیور جدا نشده بودم من از تو بدان چیز گفت پس ندا کند فرشته از نزد خدای

وَجَلَّ بِصَوْتٍ عَالٍ فَيَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ كَذٰلِكَ أَنْتُمْ أَبَدًا يُجَدَّدُ

باواز نیک بلند پس میگوید ای اهل بهشت همچنین هستید شما همیشه تازه کرده میشود

لَكُمُ النَّعِيمُ قَالَ وَالْمَلٰئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ

مر شما را نعمت و فرشتگان می درآیند بر ایشان از هر در که میگویند سلامتی باد

عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ إِنَّ رَبَّكُمْ يَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ

بر شما از هر عیب و نقصان بسبب چیزیکه صبر کردید شما پس نیکوست سرای آخرت بدرستی پروردگار شما خواند بر شما

وَمَعَهُمْ مِنَ الْأَطْعِمَةِ وَالْأَشْرِبَةِ وَالْكِسْوَةِ وَالْحِلْيَةِ وَكَانَ يَقُولُ

و حال آنکه با ایشان از خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و زیور و بوده است که میگفت

صلى الله عليه وسلم إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ أُمَرَاءُ يَرَوْنَ

بدرستی در بهشت صد پایه است میان هر دو پایه امیر است که می بینند آن اهل

لَهُ الْفَضِيلَةَ وَالسُّودَدَ فِيهَا جِبَالٌ مِنْ مِسْكٍ أَبْيَضَ وَزَعْفَرَانٍ

مر او را فضیلت و بزرگی و در آن بهشت کوههاست از مشک سفید و زعفران

أَصْفَرَ إِذَا أَكَلُوا طَعَامَهُمْ يَجْشَؤُوا أَطْيَبَ مِنَ الْمِسْكِ فَإِذَا شَرِبُوا

زرد وقتیکه بخورند طعام را آروغ می آرند خوشبوتر از مشک پس وقتیکه می نوشند

شرابهم رشحٌ جلودهم لا يتغوطون ولا يبولون ولا يتمخطون ولا يبزقون الماء ولا

آب خود را میچکد از پوستهای ایشان پس نکنده میکنند و نمیریزند آب را یعنی بول را

يبصقون ولا يمتخطون ولا يمرضون ولا يصدعون وكان

تف نمیکنند و آب بینی میکنند و بیمار نمیشوند و درد سر نمیکنند و بود

يقول صلى الله عليه وسلم أهل الجنة أعلاهم وأسفلهم يتغدون

که میگفت ﷺ اهل بهشت بلندان ایشان و پستان ایشان طعام چاشتگاه میخورند

متكئين ساعتين ويتعاصلون ساعتين ويمجدون خالقهم

در حال تکیه کننده اند دو ساعت و جدا میشوند دو ساعت و تمجید میگویند آفریننده خود را

أربع ساعات ويتزاورون ساعتين وفيها ليل ونهار و

چهار ساعت و زیارت یکدیگر میکنند دو ساعت و در آن بهشت شب و روز هست و

ظلمة ليلها أشد بياضا من نهار اليوم بسبعين جزءا وكان

سیاهی شب بهشت سخت تر است از روی سفیدی از روز دنیا به هفتاد حصه و بوده است که

يقول صلى الله عليه وسلم إن أدنى أهل الجنة عطية من لو نزل عليه الإنس

میگفت ﷺ که کمترین اهل بهشت از روی بخشش کسی است که اگر فرود آید بروی انس

والجن لكان عنده من الكراسي والفرش والنمارق والزرابي

و جن که مهمان وی شوند هر آینه باشد نزد او از صندلیها و فرشها و بالینها و بساطها

ما يجلسون ويتكئون عليه ويفضل عليهم من الموائد والصحاف

مقداری که بر آن نشینند و تکیه میکنند بروی و زیاده میشود از ایشان از خوانهای و کاسههای

والخدم والطعام والشراب إلا كقدر ما أصاب رجل واحد

و خادمان و خوردنی و نوشیدنی مگر مقدار چیزی که میرسد او را یک مرد

وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن جذوع الشجر ذهب ومنها فضة و

و بوده است که میگفت ﷺ که تنهای درخت از زر است و بعضی از نقره است و

منها ياقوت ومنها زبرجد وسعفها مثل ذلك وورقها

بعضی از یاقوت است و بعضی از زمرد است و شاخهای درختان همچنین که گفته شد اند و ورق آن

كأحسن حلل رآها أحد وثمرها ألين من الزبد وأحلى من العسل

همچو بهترین حلهاست که دیده است آن را یکی و میوه آن نرم تر از مسکه و شیرین تر از شهد

طول كل شجرة منها خمسمائة عام وغلظ أصلها مسيرة سبعين عاما إذا رفع الرجل منهم بصره

درازی هر درخت از آن راه پانصد سال است و ستبری تنه آن درخت راه هفتاد سال است چون بردارد مردی از ایشان

نظر إلى أقصى فرع من الشجرة وما فيها من الثمار وإن على

می بیند تا نهایت شاخ از آن درخت و چیزی که در آن درخت است از میوهها و بدرستی بر

كل شجرة سبعين ألف نوع من الثمار وليس منها لون على طعم
در درخت هفتاد هزار گونه است از میوا مثبت ازانها هیچ رنگی بر مزه
الآخر إذا اشتهى شيئا من تلك الأنواع انحنت له تلك الشعبة
دیگرے و چنانکه آرزو میکند چیزے را ازان رنگهاے میوه خم میشود مرا و را آن شاخ
التي فيها تلك الثمرة التي اشتهى من مسيرة خمسمائة عام
که دران میوه ست که آرزو کرده بود آنرا از پانصد ساله راه
أو مسيرة خمسين عام أو دون ذلك حتى يأخذها بيده إن
یا پنج ساله راه یا کمتر ازو تا آنکه میگیرد آنرا بدست خود اگر
شاء فإن عجز أن يأخذها بيده فتح فاه فدخلت فيه فإذا
خواهد پس اگر عاجز شود از آنکه بگیرد آن میوه را بدست خود میبا شاید دهن خود در آید دهن
قطف عنها شيئا أحدث الله مكانها أحسن منها وأطيب
بریده شد ازان میوه چیزے پیدا میکند خدا بجاے جای او بهتر ازو و خوشتر
فإذا أصاب منها حاجته والتفى رجعت الشعبة حيث كانت
پس وقتیکه میرسد ازو حاجت خود را و بسند کرد میگردد شاخ بجاے که بوده است
ومنها شجرة لا تثمر ولكن فيها أكمام فيها حرير وحلل وسندس
و بعضی ازان درختیست که میوه نمیدهد ولکن دران غوزها ست که دران حریر است و حلها و ابریشم
وزخرف وعبقري ومنها شجرة لها أكمام فيها المسك و
و ابریشم سطبر و عبقری است و بعضی ازانها درختیست که مرا ورا غوزهاست که دران مشک است و
الكافور وكان يقول صلى الله عليه وسلم أهل الجنة يرون ربهم كل يوم جمعة
کافور و بوده است میگفت که اهل بهشت زیارت میکنند پروردگار خود را در روز جمعه
وكان يقول صلى الله عليه وسلم لو أن إكليلا من الجنة دلي من السماء
و بوده است میگفت پیغمبر اگر تاجی از بهشت آویخته شود از آسمان
لذهب بضوء الشمس وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن في الجنة قصورا
البته ببرد روشنائی آفتاب را و بوده است پیغمبر که میگفت که در بهشت کوشکهاست
في كل قصر منها أربعة أنهار ماء معين ولبن معين وخمر
در هر کوشکی ازان چهار جوئیست جوئے آب چشمه دار و شیر و شراب
معين وعسل معين إذا شرب منه شيئا صار ختامه مسكا
چشمه دار و شهد چشمه دار و وقتیکه می آشامد چیزی ازانها میگردد آخر او مشک
ولا يشربون منها شيئا حتى يمزج من عيون في الجنة اسم
و نمی آشامند ازانها چیزے را تا آنکه آمیخته شود از چشمها که در بهشت است نام یکے

أَحَدُهَا الزَّنْجَبِيلُ وَالْأُخْرَى تَسْنِيمٌ وَالْأُخْرَى كَافُورٌ وَإِنَّ

یکے از آن زنجبیل ست ونام دیگرے تسنیم ونام دیگرے کافور وانکہ

الْمُقَرَّبِينَ يَشْرَبُونَ مِنْهَا صِرْفًا وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ لَوْ أَنَّ

نزدیکان خدا ہمرایند می نوشند از آن چشمہاے خالص وبود دست کہ میگفت صلعم اگر بدرستی

اللَّهَ قَضَى بَيْنَهُمْ أَنَّهُمْ يَتَنَازَعُونَ الْكَأْسَ بَيْنَهُمْ مَا رَفَعُوهَا

خدا حکم بیکرد درمیان ایشان کہ ایشان بکشند بیکدیگر کاسہاے را نمی برداشتند

مِنْ أَفْوَاهِهِمْ أَبَدًا وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ

از دہنہاے خود ہمیشہ وبود کہ میگفت صلعم بدرستی اہل بہشت زیارت میکنند یکدیگر را

عَلَى مَسِيرَةِ مِائَةِ أَلْفِ عَامٍ أَوْ فَوْقَ ذَلِكَ فَإِذَا رَجَعُوا مِنْ عِنْدِ

بر صد ہزار سالہ راہ یا بالاتر ازو پس وقتیکہ باز میآیند از نزد

إِخْوَانِهِمْ فَلَهُمْ أَهْدَى إِلَى مَنَازِلِهِمْ مِنْ أَحَدِكُمْ إِلَى مَنْزِلِهِ وَكَانَ

برادران خود پس ہر ایشانرا راہ راستتر نزدیکتر بسوے منزلہاے خود یکے از شما بسوے جاے خود

يَقُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا زَارُوا رَبَّهُمْ عَزَّ وَجَلَّ وَأَرَادُوا

کہ میگفت صلعم بدرستی اہل بہشت وقتیکہ زیارت میکنند پروردگار خود را عزوجل ومیخواہند

الِانْصِرَافَ يُعْطَى كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ رُمَّانَةً خَضْرَاءَ فِيهَا سَبْعُونَ

بازگشتن را دادہ میشود ہر مردے را از ایشان انار سبز در آن ہفتاد

حَبَّةً لِكُلِّ حَبَّةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا حَبَّةٌ عَلَى لَوْنِ الْأُخْرَى

دانہ باشد وہر دانہ را ہفتاد رنگ باشد نیست از آنہا ہیچ دانہ برنگ دیگرے

فَإِذَا انْصَرَفُوا مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ مَرُّوا فِي أَسْوَاقِ الْجَنَّةِ

پس وقتیکہ باز میآیند از نزد پروردگار خود عزوجل میروند در بازارہاے بہشت

لَيْسَ فِيهَا بَيْعٌ وَلَا شِرَاءٌ وَفِيهَا مِنَ الْحُلِيِّ وَالْحُلَلِ وَالسُّنْدُسِ

نیست در آنہا فروخت وخرید ودر آن بازارہاست از حلیہا وابریشم تنک

وَالْإِسْتَبْرَقِ وَالْحَرِيرِ وَالزُّخْرُفِ وَالْعَبْقَرِيِّ مِنْ دُرٍّ وَيَاقُوتٍ

وابریشم ثقیل وحریر وزر اندود ومنقش از مروارید ویاقوت

وَأَكَالِيلَ مُعَلَّقَةٍ فَيَأْخُذُونَ مِنْ تِلْكَ الْأَسْوَاقِ مِنْ هَذِهِ

وافسرہاے آویختہ پس میگیرند از آن بازارہا از ان

الْأَصْنَافِ مَا يُطِيقُونَ حَمْلَهُ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ أَسْوَاقِهَا شَيْءٌ

قسمہا چیزیکہ میتوانند برداشت اورا وکم نمیتواند شد از بازارہاے او چیزے

وَفِيهَا صُوَرٌ كَصُوَرِ النَّاسِ مِنْ أَحْسَنِ مَا يَكُونُ مَكْتُوبٌ عَلَى

ودر آن بازارہا صورتہاست ہمچو صورت مردم از نیکوترین چیزیکہ میباشد نوشتہ شدہ

نحر كل صورة منها من تمنى ان تكون حسنه على حسن صورتي

گلوہائے ہر صورت از آنہا ہر کسی کہ آرزو کند اینکہ باشد خوبی او بر خوبی صورت من

جعل الله حسنه على صورتي فمن تمنى ان تكون حسن وجهه

گرداند خدا تعالی خوبی او بر خوبی صورت من پس کسیکہ آرزو کند کہ باشد خوبی روئے او

على تلك الصورة جعله الله على تلك الصورة قال ثم

بر آن صورت گرداند خدا تعالی خوبی او را بر آن صورت فرمود ص پس ترک

ينصرفون الى منازلهم فيلقاهم غلمانهم صفوفا قياما

باز میگردند بسوئے خانہائے خود پس پیش می آیند ایشان غلامان ایشان در انحالتی کہ صف زدہ

بالترحيب والتسليم فيبشر كل واحد منهم صاحبه الذي

بمرحبا گفتن و سلام گفتن پس بشارت میدہد ہر یکے از ایشان صاحب خود را کہ

يليه حتى تبلغ البشرى زوجته ثم يلحقها الفرح حتى

وا ایستادہ است تا آنکہ میرسد بشارت دادن بزن او پس ترک کرد بسیار شادان زن را حتی

تقوم اليه فتستقبله عند بابه بالترحيب والتسليم

آنکہ می ایستد بسوئے او پس پیش می آید او را نزدیک در خود بمرحبا گفتن و سلام گفتن

فتعانقه ويعانقها فيدخلان جميعا معتنقين وكان

پس کنار میگیرد آن زن آن مرد را و کنار میگیرد آن مرد آن زن را و میدرآیند یکجا در آنحال کہ کنار گیرندہ بودہ است

يقول صلى الله عليه وسلم لو ان امرأة من نساء اهل الجنة برزت لم

میگفت ص اگر بدرستی زنے از زنان اہل بہشت ظاہر شود نہ

يرها ملك مقرب ولا نبي مرسل الا افتتن بحسنها وكان

بیند او را ہیچ فرشتہ مقرب و نہ نبی مرسل مگر فریفتہ شوند بخوبی آن زن و بودہ است

يقول صلى الله عليه وسلم ان آخر شراب يشربون اهل الجنة على اثر

کہ میگفت ص بدرستی پسین شراب کہ می آشامند او را اہل بہشت بر پئے

طعامهم شراب يقال له طهور دهاق فاذا شرب منه شربة

طعام خود شرابیست کہ گفتہ میشود مر او را دہاق پس وقتیکہ نوشند از وی نوشیدنی

هضم طعامهم وشرابهم فجعله كالمسك ورشحه المسك و

میگوارد طعام ایشان و شراب ایشان پس میگرداند او را ہمچو مشک و ارو نیز او مشک و

لا يكون في بطونهم اذى فاذا شربوا اشتهوا الطعام فهذا دأبهم

میباشد در اندرون او چرکنت پس وقتیکہ نوشیدند خواہند روے گردند طعام را پس اینست دأب ایشان

ابدا وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان دواب اهل الجنة خلقهن من ياقوت

ہمیشہ و بودہ است کہ میگفت پیغمبر ص بدرستی چہار پایان اہل بہشت آفریدہ است خدا تعالی ایشان را از

أبيض وكان يقول صلى الله عليه وسلم هن ثلاث جنات الجنة وعدن و
سفید و بوده ست میگفت پیغمبر ع آن سه بهشت یکی جنة و دوم عدن و

دار السلام الجنة أصغر من جنة عدن بسبعمائة ألف ألف
دار السلام جنت خوردترست از بهشت عدن به هفتصد هزار هزار

جزء وأن قصور الجنة ظاهرها من ذهب وباطنها من
حصه و بدرستی کوشکهاے جنت بیرون آن از زرست و درون آن از

زبرجد وأبرجتها من ياقوت أحمر وشرفاتها نظام اللؤلؤ
زبرجد و برجهاے آن از یاقوت سرخ و کنگرهاے آن از پیوند مروارید

وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن الرجل من أهل الجنة ليتمتع عند زوجه
و بوده ست که میگفت پیغمبر ع بدرستی مرد از اهل بهشت هر آینه بهره میگیرد نزد زن خود

التكأة الواحدة مقدار سبعمائة عام ما يتحول ثم تناديه
یک تکیه کردن مقدار هفت صد سال که باز نمیگردد بستر پس ندا میکند اورا

زوجته الأخرى من القصر أحسن منها يا أخي قد آن لك أن
زن دیگر که سواے او که نیک تر از آن زن ای برادر دینی من تحقیق رسید وقت مر ترا

يكون لنا منك دولة فيقول الرجل من أنت فتقول أنا من
اینکه باشد مرا از تو دولتی پس میگوید مرد کیستی تو پس میگوید من آنکسم که

التي يقول الله عز وجل فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة
گفته ست خداے عز وجل در شان او پس نمیداند هیچ کسے که چه چیز پنهان داشته ست مر ایشان را از

أعين فيتحول إليها فيمكث عندها مقدار سبعمائة عام
چشم پس میگردد بسوے او پس درنگ میکند مرد نزد آن زن مقدار هفت صد سال

يأكل ويشرب ويباضعها وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن في الجنة شجرة
میخورد و می آشامد و مجامعت میکند آنرا و بوده ست که میگفت پیغمبر ع که در بهشت درختی ست

يسير الراكب في ظلها سبعمائة عام ما يقطعها تجري من تحتها
که میرود سوار در سایه او هفت صد سال تمام نمیکند آنرا میرود در زیر او

الأنهار وأن على كل غصن من غصونها مدائن مبنية طول
جویها و بدرستی بر هر شاخے از شاخهاے او شهرهاست بنا کرده شده درازے

كل مدينة منها عشرة آلاف ميل وأن ما بين كل مدينة إلى
هر شهر از آن شهرها ده هزار کروه ست و بدرستی میان هر شهرے تا

الأخرى كما بين المشرق والمغرب وأن عيون السلسبيل لتجري
دیگری چنانکه میان مشرق و مغرب ست و بدرستی چشمهاے سلسبیل هر آینه میروند

۴۵۷

الدولت بالضم ما يتداول من المال ١٢ مجمع البحار

مِنْ تِلْكَ الْقُصُورِ إِلَى تِلْكَ الْمَدَائِنِ وَإِنَّ الْوَرَقَةَ مِنْهَا لَتُظِلُّ

از آن كوشكها بسوے آن شهرها و بدرستی برگ از درخت هر آینه سایه میکند

الْأُمَّةَ الْكَبِيرَةَ الْعَظِيمَةَ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ

گروه بزرگ و عظیم را و بوده است كه میگفت پیغمبر صلعم بدرستی مرد از

أَهْلِ الْجَنَّةِ إِذَا دَخَلَ عَلَى زَوْجَتِهِ قَالَتْ لَهُ وَالَّذِي هُوَ أَكْرَمَنِي

اہل بہشت وقتیكه می درآید بر زن خود میگوید او را سوگند آن كسی است كه بزرگی داد مرا

بِكَ مَا فِي الْجَنَّةِ شَيْءٌ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ قَالَ فَيَقُولُ لَهَا أَيْضًا

بتو نیست در بہشت چیزے دوست تر بسوے من از تو گفت پیغمبر صلعم پس میگوید مرا ورا نیز

مِثْلَ ذٰلِكَ قَالَ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مَا لَا يَصِفُهُ

مانند این گفت راوی و بوده است كه میگفت پیغمبر صلعم بدرستی در بہشت چیزے است كه وصف نكرده است او را

الْوَاصِفُونَ وَلَا يَخْطُرُ عَلَى قُلُوبِ الْعَالَمِينَ وَلَا تَسْمَعُ بِهِ آذَانُ الْوَاعِينَ

وصف كنندگان و نگذشته است بر دلہاے جہانیان و نشنیده است گوشہاے شنوندگان

وَفِيهَا مَا لَمْ تَرَهُ الْمَخْلُوقُونَ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ

و دران بہشت است آنچه ندیده است آنرا مخلوقات و بوده است كه میگفت پیغمبر صلعم بدرستی پروردگار عز و جل

يُنْزِلُ الْمُتَحَابِّينَ فِيهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ عَلَى عَمُودٍ مِنْ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءَ

فرود می آرد و دلسی را در بہشت گرد دوستی بایكدیگر داشتند در راه خدا تعالیٰ در بہشت عدن بر ستونی كه از یاقوت سرخ است

غِلَظُهَا مَسِيرَةُ سَبْعِينَ أَلْفَ عَامٍ عَلَى سَبْعِينَ أَلْفَ بَيْتٍ لِكُلِّ

بر بر آن ہفتاد ہزار ساله راه است كه بر ہفتاد ہزار خانه است مر ہر

بَيْتٍ قَصْرٌ مُشْرِفِينَ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبٌ عَلَى جِبَاهِهِمْ كِتَابٌ

خانه را از ایشان كوشكے است بر اہل بہشت در آن حال كه مشرف اند بر اہل بہشت نوشته شده است بر

مِنْ نُورٍ هٰؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللهِ إِذَا اطَّلَعَ أَحَدُهُمْ مِنْ قَصْرِهِ

از نور ایشان دوست دارنده اند یكدیگر را در راه خدا وقتیكه برآید یكے از ایشان از كوشك خود

إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَلَأَ نُورُ وَجْهِهِ قُصُورَ أَهْلِ الْجَنَّةِ كَمَا تَمْلَأُ

بسوے بہشت بر میسازد نور روے او كوشكہاے اہل بہشت را چنانچه پر میكند

الشَّمْسُ بُيُوتَ أَهْلِ الْأَرْضِ فَيَنْظُرُ أَهْلُ الْجَنَّةِ وَجْهَهُ فَيَقُولُ

آفتاب خانہاے اہل دنیا را پس می بینند اہل بہشت روے او را پس میگوید

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هٰذَا مِنَ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا وَجْهُهُ

بعض ایشان مر بعض را اینست از دوست دارندگان در راه خداے عز و جل پس ناگاه روے او

مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فَضْلَ حُسْنِ

مانند ماه است در شب چہاردہم و بوده است كه میگفت پیغمبر صلعم بدرستیكه فضیلت خوبی

الرجل على حسن الخادم من اهل الجنة كمثل القمر ليلة البدر

مرد بر خوبی خادم از اهل بهشت مانند فضیلت ماه شب چهار دهم

على النجوم وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان نساء اهل الجنة يتغنين

بر ستاره ها و بوده است که میگفت پیغمبر بدرستی زنان بهشت سرود میکنند

عند اخر طعامهم باصوات لذيذة ممدودة يقلن نحن الخالدات

نزد آخر خوردنی ایشان با آوازهای لذیذ کشیده میگویند ما همیشه باشنده ایم

فلا نموت ابدا ونحن الامنات فلا نخاف ابدا ونحن الراضيات

پس نمی میریم هرگز و ما ایمن ایم پس نمی ترسیم هرگز و ما راضی شده ایم

فلا نسخط ابدا ونحن الثابتات فلا نهرم ابدا ونحن الكاسيات

پس خشمناک نمیشویم هرگز و ما ثابت ایم پس پیر نمی شویم هرگز و ما پوشنده ایم

فلا نعرى ابدا ونحن الخيرات الحسان ازواج قوم كرام وكان

پس برهنه نمیشویم و ما نیکو روی خوش شکل زنان قوم بزرگیم و بوده است

يقول صلى الله عليه وسلم ان طير الجنة لها سبعون الف ريشة لكل ريشة

که میگفت بدرستی پرنده بهشت مر او را هفتاد هزار پر است مر هر پری را از ان

منها لون ليس يشبه الاخر عظم كل طير منها مثل ميل اذا

پرها رنگی است که نیست مانند دیگری بزرگی هر پرنده از ان پرندها کرده در گرده است وقتی

اشتهى المؤمن شيئا منها اوتى به فوضع في جوف الصحفة فانتفض

خواهش میکند مومن چیزی را از انها آورده میشود پس نهاده میشود درمیان کاسه پس می افشاند

فوقع منه سبعون لونا من الطعام من نحو طبيخ وشيء والوان

پس می افتد از ان هفتاد رنگ از طعام مانند پخته شده و بریان کرده شده و رنگ

شتى طعمها اطيب من المسك ولينها الين من الزبد وبياضها

دیگر لذت او خوشتر است از مشک و نرمی او نرم تر از مسکه و سفیدی او

اشد بياضا من المخيض واذا اكل منها انتفض وطار ولم ينقص

سفید تر از دوغ پس وقتیکه میخورد از آن می افشاند پرنده خود را و می پرد و کم نمیشود

منها ريشة نطيور ثم ومراكبهم ترعى في رياض الجنة وحول

از و پری پس پرنده ایشان و چهار پایان ایشان میچرند در باغهای بهشت و گرد اگرد

قصورهم وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان اهل الجنة يعطيهم الله تعالى

کوشکهای ایشان و بوده که میگفت که اهل بهشت میدهد ایشان را خدای عزوجل

خواتيم من ذهب يلبسونها وهي خواتيم الخلد ثم يعطيهم

انگشتریها از زر میپوشند آنها را و آن انگشتریهای همیشگی است پس ترک میدهد ایشان را

خواتيم من دُرٍّ وياقوتٍ ولؤلؤٍ وذلك إذا زاروه في دار السلام
انگشتریهایے از مروارید و یاقوت و دُرّ و آن دادن انگشتریها وقتی ست که زیارت میکنند او را در دار السلام

وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن أهل الجنة إذا زاروا ربهم أكلوا وشربوا
و بوده است که میگفت صلی الله علیه وسلم اهل بهشت وقتیکه زیارت میکنند پروردگار خود را میخورند و مینوشند

وتمتعوا قال يقول رب العزة عز وجل يا داود مجدني بصوتك
و بهره میگیرند گفت میگوید پروردگار عز وجل ای داود ثنا کن مرا با آواز

الحسن فيمجده ما شاء الله من ذلك فلا يبقى شيء في الجنة
نیک که تراست پس ثنا میکند داود تا آنگاه که خواسته است پروردگار پس نمیماند چیزے در بهشت

إلا أنصت لحسن صوته ولذاذته ثم يحبوهم رب العزة عز
مگر خاموش میشود از جهت خوبی آواز او و لذت گرفتن با آن پس ترک اجابت میکند ایشان را

وجل بالكسوة والحلية ثم ينصرفون إلى أهليهم وكان يقول
با پوشیدنی و زیور بعد از آن باز میگردند بسوے اهل خود و بوده که میگفت

صلى الله عليه وسلم إن لكل رجل من أهل الجنة شجرة يقال له طوبى فإذا أراد
که هر مردے را از اهل بهشت درختیست که گفته میشود او را طوبے پس هرگاه

أحدهم أن يلبس الكسوة المرتفعة انطلق إلى طوبى فتفتح له
یکے از ایشان که بپوشد پوشش بلند میرود بسوے طوبے پس گشاده میشود مر او را

أكمامها وهي ستة ألوان في كل واحد منها سبعون لونا ليس
غلافهاے آن درخت و آن شش رنگست در هر یکے از آن هفتاد رنگ ست نیست

منها ثوب على لون الآخر ولا وشي على وشي الآخر فيأخذ من
از آن جامها هیچیکے بر رنگ دیگرے و نه زینتی بر زینت دیگرے پس میگیرد از

أي ذلك شاء أرق من النعمان وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن أزواج
هر کدام که میخواهد نازکتر از برگ لاله و بوده است که میگفت که زنان

أهل الجنة مكتوب في نحر كل امرأة منهن أنت حبيبي وأنا
اهل بهشت نوشته شده است در گلوے هر زنے از آنها تو محبوب منی و من

حبيبك ليس عنك معدل ولا عنك مقصر وليس لك في قلبي
محبوب توام نیست از تو در گذشتن و نه از تو قصورے و باز ماندن و نیست مر ترا در دل من

غل ولا غش فينظر الرجل إلى نحر زوجته فيرى سواد كبدها
الایشی و کینه و فریبے پس نظر میکند مرد بسوے جاے گلو بند زن خود پس میبیند سیاهی جگر او را

من وراء عظمها ولحمها كبدها له مرآة وكبده لها مرآة
از پس استخوانهاے او و گوشت او پس جگر آن زن مر آن مرد را آینه ست و جگر آن مرد مر آن زن را آینه است

ولا يغيبها ذلك إلا كما يغيب السلك في الياقوت ببياضهن
و غایب نمیشود از آن زنان آن جگر چنانچه غایب میشود رشته در یاقوت سفیدی ایشان

كبياض المرجان وصفاءهن كصفاء الياقوت قال الله عز
همچو سفیدی مرجان است و صفای ایشان همچو صفای یاقوت است فرمود خدای تعالی

وجل كأنهن الياقوت والمرجان وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن
چنانستی که آن حوران یاقوت و مرجان اند و بود رسول صلی الله علیه وسلم میگفت بدرستیکه

أهل الجنة على النوق والبراذين يقع خف أحدهن عند أقصى
اهل بهشت باشند بر ناقها و اسپان ترکی می افتد پای هر یکے ازان ناقها در جائے نهایت

طرفها وموضع حافر ذلك البرذون عند أقصى طرفه خلقت
رسیدن چشم ایشان است و جائے سم ایشان نزدیک نهایت رسیدن چشم آنها پیدا کرده

من در وياقوت كل دابة منهن سبعون ميلا أزمة النوق
از در و یاقوت بزرگے هر چهارپایه از آنها هفتاد کروه است مهارهائے ناقها

والبراذين خلق اللؤلؤ والزبرجد **فصل** في قوله عز وجل
و اسپان پیدا کرده شده است از مروارید و زبرجد در بیان قول خدای تعالی

فوقاهم الله شر ذلك اليوم ولقاهم نضرة وسرورا إلى
پس نگاه داشت خدای ایشانرا از بدے آن روز و پیش آورد ایشانرا تازگی و خوشی تا آخر

آخر صفة أهل الجنة أما قوله فوقاهم الله شر ذلك اليوم
آیتی که صفت اهل بهشت است اما قول خدای تعالی فوقیهم الله الی آخره

يعني يوم القيامة يقيهم فيه شدة الحساب وهول جهنم
مراد میدارد روز قیامت نگاه میدارد ایشانرا از سختی حساب و ترس دوزخ

إذا جيء بها في عرصات القيامة يقودها تسعة عشر خازنا
وقتیکه آورده میشود او در عرصات قیامت میکشند اورا نوزده نگاهبانان

من الملائكة مع كل خازن منهم سبعون ألف ملك أعوان
از فرشتگان با هر نگاهبان هفتاد هزار فرشته است که یاری دهنده است

له غلاظ شداد كالحة أنيابهم أعينهم كالجمر وألوانهم كلهب
اورا درشت اند سخت اند برآمده است دندانهای ایشان چشمهای ایشان همچو اخگر است و رنگهای

النار يفور من مناخرهم لهب ودخان عال مستعدين لأمر
آتش می برآید از سوراخهائے بینی شان زبانه و دود بلند در آنحال که آماده اند مر امر

الجبار تبارك وتعالى يقودها كل خازن وأعوانه بوثاق
جبار تبارک و تعالی را پس میکشند آنها دوزخ را هر نگهبان و یاری دهنده بندهای

وسلسلة عظيمة فتارة يمشون عن يمينها واخرى عن شمالها

وزنجیر بزرگ پس گاهی میروند از راستا و گاهی از چپا

ومرة من ورائها بيد كل ملك منهم مقمع من حديد يصيحون

و گاهی از پس او در دست هر فرشته از ایشان چنگلی است از آهن و بانگ میکنند

بها فتمشي ولها زفير وشهيق ووعث وظلمة ودخان وقعقعة

بان پس روان میشود و مر او را بر آوردن دم است و در آوردن او و دشواری و تاریکی و دخان و آواز سخت

ولهب عال من شدة غضبها على اهلها فينصبونها بين الجنة

و شعله بلند از سختی غضب او بر اهل خود پس بر پا میکنند او را میان بهشت

والموقف فترفع طرفها فتنظر الى الخلائق ثم تجمح اليهم لتأكلهم

و جای ایستادن خلق پس می بردارد گوشهٔ چشم پس نظر میکند بسوی خلائق پس ترک ... میکند بسوی

فتحبسها الخزنة بسلاسلها ولو تركت لأتت على كل مؤمن وكافر

پس بند میکنند او را نگاهبانان بزنجیرها و اگر گذاشته شود هر آینه بیاید بر هر مومن و کافر

فاذا رأت انها قد حبست عن الخلائق فارت فورة شديدة كادت

پس وقتیکه دید که بسته شد او بند کرده شد از خلائق بجوش شد جوشیدنی سخت نزدیک است

تميز من الغيظ ثم شهقت الثانية ثم تسمع الخلائق صوت صريف اسنانها فاذ تعدت

که بشکافد از غصه پس ترک می در آرد نفس را بار دوم شنود خلائق آواز دندان او پس میلرزد

عند ذلك الافئدة وانخلعت القلوب وطارت الافئدة وشخصت الابصار وبلغت القلوب

نزد آن دلها و کنده بر آیند دلها و می پرد دلها و خیره میشود چشمها و میرسد دلها

الحناجر ثم تزفر زفرة فلا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا احد

بگلوها پس ترک می برآرد نفس را بر آوردن سخت این نمیماند هیچ فرشته نزدیکی و نه نبی مرسل و نه

ممن شهد الموقف الا جثى على ركبتيه ثم تزفر اخرى فلا يبقى قطرة

که حاضر است در عرصات مگر نشیننده است بر هر دو زانوی خود پس ترک می برآرد نفس را پس نمیماند هیچ

في عين احد الا ندرت ثم تزفر الثالثة فلو كان لكل آدمي وجني

در چشم هیچ یکی مگر بر آید بستر ک می برآرد نفس سوم بار پس اگر باشد مر هر آدمی یا جنی را

عمل اثنين وسبعين نبيا لوافقوها وظنوا انهم لا ينجوا منها

عمل هفتاد و دو پیغمبر هر آینه می افتند او را و گمان میبرند بدرستیکه ایشان رستگار

ثم تزفر الرابعة فلا يبقى شيء الا انقطع كلامه ويتعلق جبرئيل

پس ترک برآرد و میماند چهارم بار نماند چیزی مگر بریده میشود کلام او و می آویزد جبرائیل

وميكائيل وخليل الرحمن عز وجل بالعرش يقول كل واحد منهم

و میکائیل و ابراهیم خلیل بعرش میگوید هر یکی از ایشان

نفسي نفسي لا أسألك غيرها ثم ترمي بشرر منها كعدد نجوم

نخواهیم از تو نفس خود را میخواهیم غیر را پس ترک می اندازد شرره را همچو شمار ستارهای

السماء أعظم كل شررة منها كالسحابة العظيمة الطالعة من

آسمان بزرگی هر شراره از آن شرارها همچو ابرے بزرگ ست که برآینده ست از

المغرب فيقع ذلك الشرر على رؤوس الخلائق فهذا هو الشر الذي

مغرب پس می افتد آن شرر بر سرهاے خلق پس این آن بدے ست

وقاه الله المؤمنين الذين يوفون بالنذر ويخافون عذابه أن

که نگاه داشته ست خدا ایشان مومنان را که وفا میکنند نذر و میترسند عذاب او را اینکه

يقيهم فالله تعالى يكفي أهل التوحيد والإيمان وأهل السنة

نگهدارد ایشان را پس خداے بسنده می شود اهل توحید و ایمان را واهل سنت را

شر ذلك اليوم ويلقيهم برحمته وييسر حسابهم ويدخلهم جنته

از بدی آن روز و نگه میدارد ایشان را برحمت خویش و آسان میکند حساب ایشان و در می آرد

ويخلدهم فيها أبد الآباد بمنه ويزيد الكافرين وأهل الشرك و

و همیشه میدارد ایشان را در آن بهشت بکرم خویش و زیاده میکند کافران و مشرکان را و

الأوثان شرا إلى شر وخوفا إلى خوف وعذابا إلى عذاب فيدخلهم

بت پرستان را بدی با بدی و ترس با ترس و عذاب با عذاب پس می آرد ایشان را

جهنم ويخلدهم فيها أبد الآباد ثم قال عز وجل ولقاهم نضرة

در دوزخ و همیشه میدارد ایشان را در آن دوزخ پس ترک قول خدا تعالی عز وجل و پیش آورد ایشان را

وسرورا فالنضرة في الوجوه والسرور في القلوب وذلك أن

و خوشی پس تازگی در روها و خوشی در دلها و این است که بدرستی

المؤمن إذا خرج من قبره يوم القيمة نظر أمامه فإذا هو بإنسان

مومن وقتیکه می برآید از قبر خود روز قیامت نظر میکند پیش ایشان پس ناگاه او بملاقیست

وجهه مثل الشمس يضحك طيب النفس وعليه ثياب بيض وعلى

که روے او مانند آفتاب ست میخندد پاک ست نفس او و بر وے جامها سفید ست و بر

رأسه تاج فينظر إليه حتى يدنو منه فيقول سلام عليك يا ولي

سر او تاج ست پس می بیند بسوے او تا نزدیک میشود از او پس میگوید سلامتی باد بر تو ای دوست

الله فيقول وعليك السلام من أنت يا عبد الله هل أنت ملك من

خدا پس میگوید و بر تو باد سلامتی کیستی تو ای بنده خدا آیا تو فرشته ای از

الملئكة فيقول لا فيقول أنت نبي من الأنبياء فيقول لا والله

فرشتگان پس میگوید نه پس میگوید تو پیغمبری از انبیا پس میگوید نه سوگند بخدا

فيقول انت من المقربين فيقول لا والله فيقول من انت
پس میگوید آدمی مر او را تو از مقربان بهشتی پس میگوید نه سوگند بخدا پس میگوید مر او را تو کیستی
فيقول انا عملك الصالح جئت ابشرك بالجنة والنجاة من النار
پس میگوید من عمل توام نیک آمده ام که بشارت دهم ترا به بهشت و رستگاری از آتش
فيقول له يا عبد الله اتعلم ذلك فتبشرني فيقول نعم فيقول ما
پس میگوید ای بنده خدا آیا میدانی آنرا پس بشارت میدهی مرا پس میگوید آرے پس میگوید
تريد مني فيقول له اركبني فيقول سبحان الله ما ينبغي لمثلك
چه میخواهی از من پس میگوید مر او را آن عمل نیک سوار شو مرا پس میگوید بنده پاکیست خدا نیست راست مر مثل ترا
ان يركب عليه فيقول بلى فاني طالما ركبتك في دار الدنيا فاني
اینکه سوار کرده شود بر او پس میگوید آرے بدرستی من مدت دراز است که سوار شدم بر تو در دار دنیا پس بدرستی
اسألك بوجه الله الا ما ركبتني فيركبه فيقول له لا تخف انا
سوال میکنم از تو برضای خدا نیست مگر اینکه سوار شوی تو مرا پس سوار میشود بنده آنرا پس میگوید مر او را مترس
دليلك الى الجنة فيفرح فتبين ذلك الفرح في وجهه حتى
رهنمای توام بسوی بهشت پس خوشحال میشود پس ظاهر شد آن خوشی در روی او تا
يتلألأ ويرى فيه النور والسرور في قلبه فذلك قوله عز و
چمکیده میشود و دیده میشود در روی وی نور و خوشی در دل او پس آنست قول خدای عزوجل
جل ولقاهم نضرة وسرورا واما الكافر فاذا خرج من قبره نظر
و پیش آمد ایشان را تازگی و خوشی و اما کافر وقتیکه بر آید از قبر خود می بیند
امامه فاذا هو برجل قبيح الوجه ازرق العينين اسود اشد
پیش روی خود ناگاه او ملاقی میشود بمردی بدروی کبود چشم سیاه سخت تر از روی
سوادا من القبر في ليلة مظلمة وثيابه سود يجر اثيابه في
سیاهی از قبر در شب تاریک جامه های او سیاه ست میکشد پوشاک ها در
الارض يدب يدب دبدبة الرعد وريحه انتن من الجيفة فيقول
زمین فریاد میکند فریاد در رعد و بوی او گندیده ست از مردار پس میگوید
من انت يا عبد الله ويريد ان يعرض عنه بوجهه فيقول يا
کیستی تو ای بنده خدا و میخواهد اینکه بگرداند از روی خود پس میگوید ای
عدو الله الي الي انت لي وانا لك اليوم فقال ويحك اشيطان
دشمن خدا بسوی من بیا بسوی من بیا که تو مرا هستی و من ترا هستم امروز پس میگوید کافر هلاکت باد ترا
انت فيقول لا والله ولكني عملك الطالح فيقول ما تريد مني
تو پس میگوید نیست سوگند بخدا و لیکن عمل بد توام پس میگوید کافر هلاکت باد چه میخواهی

فيقول أريد أن أركبك فيقول أنشدك بالله مهلا فإنك

پس میگوید میخواهم اینکه سوار شوم ترا پس میگوید کافر را و را سوگند میدهم ترا بخدا امهال ده مرا پس بدرستی تو

تفضحني على رؤوس الخلائق فيقول والله ما منه بد فطال ما

رسوا میکنی مرا بر سرهای خلق پس میگوید سوگند خدا نیست از آن سواری چاره پس دراز است

ركبتني فأنا اليوم أركبك قال فيركبه فذلك قوله عز وجل

که سوار شدی تو مرا پس من امروز سوار میشوم گفت ع پس سوار میشود آن مرد کافر را این است قول خدا

وهم يحملون أوزارهم على ظهورهم ألا ساء ما يزرون ثم ذكر عز

و ایشان بر میدارند گناهان خود را بر پشت های خود آگاه باش بدست چیزی که بر میدارند ایشان

وجل أولياءه فقال وجزاهم بعد البشارة بما صبروا على البلاء

دوستان خود را گفت خدا تعالی و جزا داد ایشان را پس بشارة دادن بمقابله چیزی که صبر کردند بر بلا

وأداء الأوامر وانتهاء المنهي والتسليم في القدر جنة وحريرا

و بجا آوردن فرموده‌ها و باز ماندن از نا فرموده و سر نهادن در قدر بهشت و جامه‌های ابریشم

وأما الجنة فيتنعمون فيها وأما الحرير فيلبسون قال متكئين

و اما بهشت پس ناز میبرند در آن و اما جامه ابریشم پس میپوشند از آن گفت خدا تکیه کنندگان

فيها يعني في الجنة على الأرائك يعني السرر عليها الحجال يعني

در آن در بهشت بر تختها که بر آنها پرده‌ها است

الستر لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا يعني ولا يصيبهم حر

نمی بینند در آن بهشت آفتاب و نه سردی یعنی نمیرسد ایشان را گرمی

الشمس ولا برد الزمهرير لأنه ليس فيها شتاء ولا صيف ثم قال

آفتاب و نه سردی زمهریر زیرا که بدرستی در بهشت نیست زمستان و نه تابستان بعد فرمود

عز وجل ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلا يعني ظلال

عز وجل و نزدیک شونده اند بر ایشان سایه‌های درخت

الشجر وذلك أن أهل الجنة يأكلون من الفواكه إن شاؤوا قياما

و آن ثابت است بدرستی اهل بهشت میخورند از میوه‌ها اگر خواهند استاده

وإن شاؤوا قعودا وإن شاؤوا نياما وإذا أرادوها دنت منهم

و اگر خواهند نشسته و اگر خواهند خفته و وقتیکه میخواهند میوه را نزدیک میشود ایشان را

حتى يأخذوا منها ثم يقوم أحدهم قائما وذلك قوله عز وجل و

تا میگیرند از آن بعد میایستد یکی از ایشان استاده این است قول خدا تعالی و

ذللت قطوفها تذليلا ثم قال عز وجل ويطاف عليهم بآنية

نگون گردانیده شد شاخهای او نگون کردنی بعد گفت عز و جل و گردانیده میشود بر ایشان آوندها

مِنْ فِضَّةٍ وَالْأَكْوَابِ فَهِيَ الْأَكْوَابُ يَعْنِي الْكِيزَانُ مُدَوَّرَةُ الرُّؤُسِ
از نقره و کوزها است گرد سر

الَّتِي لَيْسَتْ لَهَا عُرًى وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَارِيرَا يَعْنِي هِيَ قَوَارِيرُ وَلَكِنَّهَا
که نیست مر آنها را دسته و گفت عز و جل کوزها است شیشها یعنی آن شیشه است و لیکن

مِنْ فِضَّةٍ وَذَلِكَ أَنَّ قَوَارِيرَ الدُّنْيَا مِنْ تُرَابِهَا وَقَوَارِيرَ الْجَنَّةِ مِنْ
از نقره و این آنست که شیشهای دنیا از خاکست و شیشهای جنت از

فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا يَعْنِي قُدِّرَتِ الْأَكْوَابُ عَلَى الْإِنَاءِ وَقُدِّرَ
نقره اندازه کرده اند کوزها را اندازه کردنی یعنی اندازه کرده شده است کوزها برای آوندها و اندازه

الْإِنَاءُ عَلَى كَفِّ الْخَادِمِ عَلَى رِيِّ الْقَوْمِ إِذَا سَقَوْهُ لَمْ يَبْقَ فِيهَا شَيْءٌ
آوند بر کف دست خادم بر سیری قوم و چون بنوشند باقی نماند در آن چیزی

وَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ فَكَانَتْ قَدْرًا عَلَى الْإِنَاءِ وَكَفِّ الْخَادِمِ وَرِيِّ الْقَوْمِ
و نه زیاده میشود بر آن پس باشند اندازه کرده شده بر آوند و کف خادم از سیری قوم

فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا وَقَالَ تَعَالَى وَيُسْقَوْنَ فِيهَا
پس اینست قول خدا تعالی اندازه کرده شده است اندازه کردنی و گفت خدا تعالی و نوشیده شوند در آن

كَأْسًا يَعْنِي خَمْرًا وَكُلُّ شَرَابٍ فِي الْإِنَاءِ لَيْسَ بِخَمْرٍ فَلَيْسَ هُوَ بِكَأْسٍ وَقَالَ
جامی شراب را پس هر شراب که در آوند است نیست خمر پس نیست آن آوند کاس و گفت

تَعَالَى كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا يَعْنِي كُلُّهَا قَدْ مُزِجَ فِيهَا الزَّنْجَبِيلُ
خدا تعالی بوده است مزاج آن زنجبیل یعنی همه آن آمیخته شده است در آن زنجبیل

ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا يَسِيلُ عَلَيْهِمْ مِنْ جَنَّةِ
پس گفت عز و جل در آن بهشت چشمه است سلسبیل که روان میشود بر ایشان از بهشت

عَدْنٍ فَتَمُرُّ عَلَى كُلِّ جَنَّةٍ ثُمَّ تَرْجِعُ نَعِيمَ الْجَنَّةِ كُلِّهَا قَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
عدن پس میگذرد بر هر بهشتی پس تر میگرداند بهشت همه را گفت خدا تعالی

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ فَالْوِلْدَانُ هُمُ الْغِلْمَانُ الَّذِينَ
و میگردند بر ایشان خوردان که همیشه برخوردی باشند پس ولدان خوردان اند که

لَا يَشِيبُونَ أَبَدًا فَهُمْ مُخَلَّدُونَ يَعْنِي لَا يَحْتَلِمُونَ وَلَا يَكْبُرُونَ أَبَدًا
پیر نشوند هرگز یعنی نه بالغ میشوند و نه بزرگ همیشه

فَالْغِلْمَانُ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا فِي الْحُسْنِ وَالْبَيَاضِ مَنْثُورًا فِي
غلمان که چون ببینی تو ایشان را می پنداری ایشان را مروارید در خوبی و سپیدی پراگنده کرده شده در

الْكَثْرَةِ يَعْنِي مِثْلَ اللُّؤْلُؤِ الْمَنْثُورِ الَّذِي لَا يُدْرَى مَا عَدَدُهُ ثُمَّ قَالَ
بسیاری مراد میدارد که مانند مروارید پراگنده کرده شده که دانسته نمیشود که چند اند پس گفت

ط
جمع کوب و هو کوز لا عروة لها یعنی بی دسته
ع
جمع عروة عروة القمیص والکوز معروف والجمع عری
ص
قال ابن الاعرابی لا یسمی الکاس کاسا الا وفیه الشراب

٤٦٦

عز وجل اذا رأيت ثم يعني هنالك من الجنة رأيت نعيما وملكا

خدا ئیتعالی وقتیکه می بینی آنجا یعنی در بهشت می بینی نعمت را و ملک

كبيرا وذلك ان رجلا من اهل الجنة له قصر في ذلك القصر

بزرگ را و آن اینست که مردیست از اهل بهشت مر او را کوشکے ست و در آن کوشک

سبعون قصرا في كل قصر سبعون بيتا كل بيت من لؤلؤة

هفتاد کوشک ست در هر کوشک هفتاد خانه هر خانه از مروارید

مجوفة طولها في السماء فرسخ وعرضها فرسخ في فرسخ عليها اربعة

کاواک که درازیے او بجانب آسمان یکفرسنگ ست و عرض او فرسنگ در فرسنگ ست بر آن خانه چهار

الاف مصراع من ذهب في ذلك البيت سرير منسوج بقضبان

هزار در باشد از زر و در آن خانه تختی ست بافته شده بشاخهاے

الدر والياقوت عن يمين السرير وعن يساره اربعة الاف كرسي

مروارید و یاقوت از راستاے تخت و از چپاے او چهار هزار صندلے

من ذهب قوائمها من ياقوت احمر على ذلك السرير سبعون فراشا

از زر ست که پایهایش از یاقوت سرخ ست بر آن تخت هفتاد بستر ست

كل فراش على لون وهو متكأ على يساره عليه سبعون حلة من

هر بسترے بر رنگے و آن مرد تکیه کننده ست بر جانب چپ خود و بر آن مرد هفتاد حله ست از

ديباج الذي يلي جسده حريرة بيضاء وعلى جبهته اكليل

دیبا آنچه چسپان ست بر تن او ابریشم او سفید ست و بر پیشانی او افسر ست

مكلل بالزبرجد والياقوت والوان الجواهر كل جوهرة

مرصع بزمرد و یاقوت و رنگا رنگ جواهر هر گوهر

على لون وعلى راسه تاج من ذهب فيه سبعون زاوية في كل

هر رنگ و بر سر او ست تاج ست از زر و در آن تاج هفتاد گوشه ست و در هر

زاوية درة تسوي مال المشرق والمغرب وفي يده ثلثة اسورة

گوشه مروارید ست که برابر ست در بها مال مشرق و مغرب را و در دست او سه دست برنجن

سوار من ذهب وسوار من فضة وسوار من لؤلؤ وفي اصابع يديه و

یکے از زر و دوم از نقره و سوم از مروارید و در انگشتان هر دو دستهاے او

رجليه خواتيم من ذهب وفضة فيه الوان الفصوص وبين

پایهاے او انگشتریهاست از زر و نقره که در آن رنگا رنگ نگینهاست و در روبرو

يديه عشرة الاف غلام لا يكبرون ولا يشيبون ابدا وتوضع

او ده هزار غلام ست که نه بزرگ میشود و نه پیر میشود همیشه و نهاده میشود

ع نعیم الجنہ

الدرۃ

الفضۃ

والفخ

تفبیل

نعم

۴۶۷

بالکسر

۱۲

صحاح اللغات

٣٦٨

بين يديه مائدة من ياقوتة حمراء طولها ميل في ميل ويوضع

و پیش او خوانها از یاقوت سرخ که درازی او کروه در کروه است و نهاده شود

على المائدة سبعون ألف إناء من ذهب وفضة وفي كل

بر خوانچه هفتاد هزار آوند از زر و نقره و در هر

إناء سبعون لونا من الطعام فيأخذ اللقمة بيده فمما يخطر

آوند هفتاد رنگ است از طعام پس میگیرد لقمه بدست خود پس میگذرد

على باله غيرها حتى تتحول اللقمة عن حالها إلى الحالة التي

در دل او جز آن تا آنکه میگردد نواله از حال خود بسوی حالی که

يشتهيها وبين يديه غلمان بأيديهم أكواب من فضة وأواني

آرزو میکند اشتغال را و پیش او غلامان اند که در دستهای ایشان است کوزها از نقره

من فضة ومعهم الخمر والماء والمأكل فيأكل على قدر أربعين

از نقره و با ایشان است شراب و آب و طعام پس میخورد بر مقدار چهل

رجلا من الألوان كلها فإذا شبع من لون من الطعام سقوه شربة

مرد از هر رنگ طعام هرگاه که سیر شد از یک رنگ طعام مینوشانند او را

مما يشتهي من الأشربة فيتجشى فيفتح الله عز وجل عليه ألف

از آن شربتها که آرزو میکند او را پس آروغ میزند پس میگشاید خدا تعالی بر وی هزار

باب من الشهوة أو يشرب حتى يعرق فإذا عرق ألقى الله عليه

در از آرزو یا مینوشاند آب تا آنکه عرق میکند پس وقتیکه عرق میکند می اندازد

ألف باب من الشهوة إلى الطعام والشراب ويدخل عليه الطير

هزار در از آرزو بسوی طعام و شراب و می آیند برو پرندها

من الأبواب كأمثال البخاتي العظام فيقومون بين يديه صفا

از درها مانند شتران بختی بزرگ پس می ایستند پیش او صف زده

فينعت كل طير نفسه بصوت مطرب لذيذ ألذ من كل غناء

پس میستایند هر پرنده نفس خود را با آواز خوش لذتناک تر از هر سرود که

في الدنيا يقول يا ولي الله كلني فإني كنت أرعى في كذا وكذا في

در دنیا است میگوید پرنده ای دوست خدا بخور مرا که من چریده ام در چنین جا و در

رياض الجنة وأشرب من عين كذا وكذا فيحملون إليه أصواتهم

گلشن بهشت و نوشیده ام آب از چنین چشمها پس میبردارند بسوی او آوازها

فيرفع بصره فينظر إلى أعلاها صوتا وأجودها نعتا فيشتهيها

پس برمیدارد چشم خود را می بیند بسوی بلندتر آنها از روی آواز و نیکوتر آنها از روی ستایش پس

فيعلم الله عز وجل ما قد استقر في قلبه من حبه فيجيء ذلك الطير

پس میداند خدا آنچه چیزیکه قرار گرفته است در دل او از دوستی آن پرنده پس می آید این پرنده

فيقع على المائدة بعضه قديد وبعضه شوي اشد بياضا

و می افتد بر خوانچه پاره از آن و پاره از آن بریان سخت تر است از روی

من الثلج واحلى من العسل فيأكل حتى اذا شبع منها واكتفى

از برف و شیرین تر از شهد پس میخورد تا وقتیکه سیر میشود از آن و بسند میکند

صار طيرا كما كان فيخرج من الباب الذي كان دخل منه فهو على

میگردد پرنده چنانچه بود پس می برآید از درے که آمده بود از آن پس آن مرد بر

الارائك وزوجته مستقبلة يبصر وجهه في وجهها من

تخت هاست و زن آن مرد برو روے اوست می بیند آن مرد روے خود را در روے آن زن از

الصفاء والبياض كلما اراد ان يجامعها نظر اليها فتستحي

جهت صفائی و سفیدے هرگاه که میخواهد که صحبت کند او را می بیند بسوے او پس شرم میدارد

منها ان يدعوها فتعلم ما يريد منها زوجها فتدنو اليه

از آن که بخواند او را پس میداند آن زن چیزیکه میخواهد آن مرد از آن پس نزدیک میشود

فتقول بابي وامي ارفع رأسك وانظر الي فانك اليوم لي

پس میگوید قربان تو شوم به پدر و مادر خود بردار سر خود را و ببین بسوی من که تو امروز برای منی

وانا لك فيجامعها على قوة مائة رجل من الاولين وعلى شهوة

و من برائے توام پس صحبت میکند آن مرد آن زن را بر قوت صد مرد از پیشینیان و بشهوت

اربعين رجلا فلما اتيها وجدها عذراء لا يغفل عنها

چهل مرد پس هرگاه که می آید آن زن را می یابد او را بکر غافل نمیشود از آن

مقدار اربعين يوما فاذا فرغ وجد ريح المسك منها فيزداد

مقدار چهل روز پس هرگاه فراغت یافت می یابد بوے مشک از آن پس زیاده میشود

حبا لها وفيها له اربعة آلاف وثمانية زوجة مثلها

از روی دوستی مرا و را و در آن جنت برای او چهار هزار و هشت زن است مانند او

لكل زوجة سبعون خادما وجارية وروي عن علي ابن ابي

هر زن را هفتاد خادم است و داه است و مرویست از علی

طالب رض عن النبي صلى الله عليه انه قال لو ان جارية او خادما

از پیغمبر ص بدرستی که فرمود اگر داهی یا خدمتگارے

اخرجت الى الدنيا لاقتتل عليها اهل الدنيا حتى كلهم يتفانوا

برآورده شود بسوے دنیا هر آینه جنگ میکنند با یکدیگر بر آن اهل دنیا تا آنکه هم همه فانی شوند

وَلَوْ اَنَّ الْحُوْرَ الْعِيْنَ اَخْرَجَتْ ذَوَائِبَهَا فِى الْاَرْضِ لَاَطْفَاتْ

واگر بدرستی زنی حور عین برآرد گیسوهای خود را در زمین هرآینه کشته شود

نُوْرَ الشَّمْسِ مِنْ نُوْرِهَا قِيْلَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَكَمْ بَيْنَ الْخَادِمِ

نور آفتاب از نور آن گفته شد یا رسول الله و چندین فرق است میان خادم

وَالْمَخْدُوْمِ قَالَ وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهٖ اِنَّ بَيْنَ الْخَادِمِ وَالْمَخْدُوْمِ

و صاحب فرمود سوگند بآنکه نفس من در دست اوست بدرستی میان خدمتگار و

كَالْكَوْكَبِ الْمُظْلِمِ اِلٰى جَنْبِ الْقَمَرِ فِى النِّصْفِ قَالَ فَبَيْنَمَا

فرق همچو ستاره تاریک به پهلوی ماهتاب در منتصف ماه گفت پس میان او که

هُوَ جَالِسٌ عَلٰى سَرِيْرِهٖ اِذْ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ مَلَكًا مَعَهٗ

که آن مرد نشسته است بر تخت خود ناگاه میفرستد خدای تعالی فرشته را بسوی او که با اوست

سَبْعُوْنَ حُلَّةً كُلُّ حُلَّةٍ عَلٰى لَوْنٍ قَدْ غَابَتْ بَيْنَ اِصْبَعَيِ الْمَلَكِ

هفتاد حله هر حله به رنگ تحقیق غایب شد درمیان دو انگشت فرشته

وَمَعَهُ التَّسْلِيْمُ وَالرِّضٰى فَيَجِيْ ءُ حَتّٰى يَقُوْمَ عَلٰى بَابِهٖ فَيَقُوْلُ

و با اوست تسلیم و رضا پس می آید تا آنکه می ایستد بر در او پس میگوید

لِحَاجِبِهٖ ائْذَنْ لِيْ عَلٰى وَلِيِّ اللّٰهِ فَاِنِّيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ

مر دربان او اذن ده مرا ای دوست خدا پس من فرستاده پروردگار عالمیان

اِلَيْهِ فَيَقُوْلُ الْحَاجِبُ وَاللّٰهِ مَا اَمْلِكُ مِنْهُ الْمُنَاجَاةَ وَلٰكِنْ

بسوی او پس میگوید دربان سوگند خدا مالک نیستم از آن سخن گفتن را ولیکن

سَاَذْكُرُكَ اِلٰى مَنْ يَلِيْنِيْ مِنَ الْحَجَبَةِ فَلَا يَزَالُوْنَ يَذْكُرُوْنَ

سرانجام است که یاد کنم ترا بسوی کسی که نزدیک است مرا از دربانان پس همیشه آن دربانان یاد میکنند

اَمْرَهٗ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ حَتّٰى يَاْتِيَهُ الْخَبَرُ بَعْدَ سَبْعِيْنَ بَابًا

کار آن فرشته بعضی آن بسوی بعضی تا آنکه می آید او را خبر بعد هفتاد در

فَيَقُوْلُ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ اِنَّ رَسُوْلَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَلَى الْبَابِ فَيَاْذَنُ

پس میگویند دربانان ای دوست خدا بدرستی فرستاده رب العزة بر در است پس اذن می کند

لَهٗ بِالدُّخُوْلِ عَلَيْهِ فَيَدْخُلُ الْمَلَكُ فَيَقُوْلُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

مر او را بدرآمدن بر او پس می درآید فرشته پس میگوید سلام باد بر تو ای

وَلِيَّ اللّٰهِ اِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَهُوَ عَنْكَ

دوست خدا بدرستی خدای تعالی میگوید ترا سلام در حالی آنکه از تو

رَاضٍ فَلَوْلَا اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْضِ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لَمَاتَ مِنْ

راضی است پس اگر نبود بدرستی خدای تعالی عز و جل قضا نکرده است بر وی مرگ را هرآینه میمرد از

الفرح فذلك قوله عز وجل ورضوان من الله اكبر ذلك

از شادی پس اینست قول خدای عزوجل و راضی بودن از خدا بزرگتر است

هو الفوز العظيم وذلك قوله تعالى اذا رايت يعني يا محمد

رسیدن بزرگ و آنست قول خدا تعالی و وقتی که ببینی تو ای محمد

ثم رايت نعيما يعني هنالك النعيم الذي هو فيه وملكا

در آنجا نعمت را ای که در وست و ملک

كبيرا يعني ان لا يدخل عليه رسول رب العلمين الا باذنه

بزرگ را یعنی در نمی آید بر آن بهشتی فرستاده عالمها پروردگار عالمیان مگر باذن بهشتی

قال جل وعلا عاليهم ثياب سندس خضر واستبرق يعني

فرمود خدا تعالی بالای ایشان جامهٔ سندس سبز و استبرق یعنی مراد دیبا را

الديباج ولما قال عاليهم لان الذي يلي جسده حريرة

دیبا را و همانا این هست که گفت خدای تعالی بالای ایشان زیرا که بدرستی جامه که چسپان است تن

بيضاء ثم قال وحلوا اساور من فضة وفي اية اخرى

سفید پس فرمود و پوشانیده شده اند دستبرنجها از نقره و در آیت دیگر فرموده

يحلون فيها من اساور من ذهب ولؤلؤ فهي ثلاث اسورة

و پوشانیده میشوند در آن بهشت دستبرنجها از زر و مروارید پس آن سه دستبرنج است

ثم قال عز وجل وسقاهم ربهم شرابا طهورا وذلك ان على

پس فرمود عزوجل نوشانید ایشان را پروردگار ایشان شراب پاک و آن است بر در

باب الجنة شجرة ينبع من ساقها عينان فاذا جاز الرجل

در بهشت درختیست که بر آید از تنه او دو چشمه پس وقتیکه میگذرد مرد

الصراط الى العينين يدخل في عين منها فيغتسل فيها

صراط را بسوی آن دو چشمه میدر آید در یک چشمه از آن پس غسل میکند در آن

وريحه اطيب من المسك طوله سبعون ذراعا في السماء على طول ادم عليه السلام

و خوشبوی او خوشتر است از مشک درازی آن هفتاد گز است بسوی آسمان بدرازی آدم ع

فاهل الجنة كلهم رجالهم ونساؤهم على قدر واحد في ميلاد عيسى عليه السلام ابناء

پس اهل بهشت همگی مردان و زنان باشند بر یک قدر باشند در تولد عیسی ع پسران

ثلث وثلثين سنة يكبر الصغير حتى يصير من ثلث وثلثين سنة وينحط الشيخ

سی و سه سال بزرگ می شود تا اینکه می گردد پسر سی و سه سال و فرود می آید پیر

عن حاله الى ثلث وثلثين سنة كلهم رجالهم ونساؤهم على قدر واحد في

از حال خود بسوی سی و سه سال همه مردان و زنان آنها بر یک قدر باشند در

حسن يوسف بن يعقوب عليه السلام ويشرب من العين

حوبی یوسف بن یعقوب ع و مینوشد از چشمهٔ

الاخرى فينفى ما فى صدره من غل او هم او حسد او حزن

دیگر پس دور میشود چیزیکه در سینه اوست از کینه یا اندوه یا حسد یا اندوه

فيطهر الله عزوجل قلبه بذلك الماء فيخرج وقلبه على

پس پاک میکند خدا تعالی دل او را بآن آب و می برآید و حال آنکه دل او بر

ابواب على لسان محمد صلى الله عليه وسلم عربى ثم ينطلقون حتى ياتوا

دل ایوب پیغمبر ست و زبان او بر زبان محمد ص عربیست پس ترک روان میشود تا آنکه می آیند

الباب فيقول لهم الخزنة طبتم فيقولون نعم فيقولون

بر در بهشت پس میگویند ایشانرا نگهبانان خوشحال آمدید شما پس میگویند اهل بهشت آری پس میگویند

ادخلوها خالدين يبشرونهم بالخلود فيكان الدخول بالهم

در آئید در بهشت در حالتیکه همیشه باشندگان اند بشارت میدهند ایشانرا بهمیشگی پس از درآمدن

لا يخرجون منها ابدا فاول ما يدخل من باب الجنة ومعه

نخواهند برآمد از آن بهشت هرگز پس اول وقتیکه درآید از دروازه بهشت و با او

الملكان اللذان كانا معه فى دار الدنيا الكرام الكاتبين

دو فرشته اند که با او باشند با او در سرای دنیا بزرگ نویسندگان

فاذا هو بملك معه نجيبة من ياقوتة خضراء كان

پس ناگاه او ملاقی ست بفرشته که با او دو ابرست از یاقوت سبز چنانستیکه

زمامها من ياقوتة حمراء وعليها راحلة مقدمها و

مهار او از یاقوت سرخ ست و بر و پالانیست که پیش او و

مؤخرها در وياقوت وصفحتاها الذهب والفضة و

پس او مروارید و یاقوت ست و هر دو پهلوی او از زرست و نقره و

معه سبعون حلة فيلبسها ويضع على راسه التاج ومعه

با او هفتاد حله ست پس میپوشد آنرا و می نهد بر سر او تاج و با او

عشرة آلاف غلام كاللؤلؤ المكنون فيقول يا ولى الله

ده هزار غلام ست همچو مروارید پوشیده که هرگز دست نرسیده باشد پس میگوید

اركب فان هذا لك ولك مثلها فيركبها ولها جناحان

سوار شو پس این ناقه مر تراست و مر تراست مانند این دیگر پس سوار میشود آنرا و مر او راست

خطوها منتهى البصر فيسير على النجيبة وبين يديه

گام آن در نهایت نگاه چشم ست پس میرود بر شتر و حال آنکه مر او را پیش دست

۵۰ غل بالکسر و تشدید لام کینه و دشمنی

۵۲

۵۳

۵۴ خطوه بالفتح گام نهادن ۱۲ رشیدیه

عشرة آلاف غلام ومعه الملكان اللذان كانا معه في

ده هزار غلام است وبا او دو فرشته اند که بوده اند با او در

دار الدنيا حتى يأتي الى قصوره فينزلها ثم قال عز وجل

دنیا تا آنکه بیاید بسوی کوشکهای خود پس فرود می آید دران کوشکها پس فرمود عز وجل

ان هذا الذي وصفت لكم في هذه السورة كان لكم

بدرستی این چیزی که بیان کردم مرشما را در این سوره بوده است مرشما را

خير الاعمال لكم من حسن الثواب وكان سعيكم اي عملكم مشكورا

بهتر از اعمال شما از نیکوی ثواب وبوده است عمل شما ستوده شده

يعني شكر الله عز وجل اعمالكم فاثابكم الجنة باب

ستود خدا اعمال شما را کارهای شما وجزا داد شما را بهشت باب

في ذكر فضائل الشهور والايام المباركة مجلس في فضائل

در بیان یاد کردن فضیلتهای ماهها وروزهای مبارک مجلس است در بزرگیهای

شهر رجب قال الله عز وجل ان عدة الشهور عند الله اثنا

ماه رجب فرمود خدای که شمار ماهها نزدیک خدای

عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والارض منها

دوازده ماه است در کتاب خدا آنروز که پیدا کرد آسمانها و زمین را از آن

اربعة حرم سبب نزول هذه الآية ان المؤمنين ساروا من

چهار ماه حرام است یعنی قتال در وی حرام است سبب نزول این آیت آنست که بدرستی مومنان رفتند از

المدينة الى اهل مكة قبل ان يفتح على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا

مدینه بسوی اهل مکه پیش از آنکه فتح شود مکه بر رسول صلعم پس گفتند مومنان

انا نخاف ان يقاتلنا كفار مكة في شهر الحرام فانزل الله تبارك

بدرستی ما میترسیم ازینکه قتال کنند با کفار مکه در ماه حرام پس فرستاد خدا تبارک

وتعالى ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله

وتعالی این آیت بدرستی شمار ماهها نزد خدا تعالی دوازده ماه است در کتاب خدا

يعني في اللوح المحفوظ يوم خلق السموات والارض منها اربعة

یعنی در لوح محفوظ آنروز که پیدا کرد خدا آسمانها و زمین را از آن چهار ماه

حرم يعني رجب وذا القعدة وذا الحجة والمحرم واحد فرد وهو

حرام است مراد میدارد ازان چهار ماه حرام رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم یکی از آنها تنهاست و آن

رجب وثلاثة سرد متتابعة ذلك الدين القيم يعني الحساب

رجب است و سه متصل اند پی هم این سنت است حساب را

الْقَيِّمُ الْمُسْتَقِيمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ يَعْنِي فِي الْأَشْهُرِ

پس ظلم مکنید در آنها بر نفسهاے خود یعنی در ین ماهہاے

الْحُرُمِ خَصَّ تَعَالَى بِالنَّهْيِ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ الْأَشْهُرَ لِيُبَيِّنَ لَنَا

حرام خاص کرد خدا تعالیٰ به نهی این چهار ماه تا آنکہ روشن کند ما را

تَمَيُّزَهَا الْعَظِيمَ حُرْمَتَهَا وَتَأْكِيدَ أَمْرِهَا بِالنَّهْيِ عَنِ الظُّلْمِ فِيهَا

جدا بودن آن ماه ها بزرگے حرمت آنها و تاکید امر آنها به نهی کردن از ظلم در آنها

عَلَى غَيْرِهَا مِنَ الشُّهُورِ وَإِنْ كَانَ الظُّلْمُ مَنْهِيًّا عَنْهُ فِي سَائِرِ

بر غیر آنها از ماهہاے دیگر و اگرچه بوده است ظلم نهی کرده شده از وی در همه

الشُّهُورِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوٰتِ وَالصَّلٰوةِ

ماهہا چنانچه فرمود خداے تعالیٰ نگهبانی کنید بر نمازها و خاصه نماز

الْوُسْطٰى أَمَرَنَا بِالْمُحَافَظَةِ عَلَى الصَّلٰوةِ الْوُسْطٰى وَهِيَ الْعَصْرُ وَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ شَامِلًا

میانه امر کرد خدا تعالیٰ ما را به نگاه داشتن آن بر نماز میانگی که آن نماز عصر است اگرچه بوده است امر شامل

فِي الْمُحَافَظَةِ لِجَمِيعِ الصَّلٰوةِ وَإِنَّمَا أَفْرَدَ الْوُسْطٰى بِالصَّلٰوةِ بِالذِّكْرِ لِمَا ذَكَرْنَا مِنَ الْاِخْتِصَاصِ

در نگاه داشت در همه نمازها را جز این نیست جدا کرد نماز میانه را بذکر از آن جهت که ذکر کردیم از خاص کردن

وَالتَّمَيُّزِ فِي الْحُرْمَةِ وَالتَّأْكِيدِ يَعْنِي بِالظُّلْمِ لَا تَقْتُلُوا فِيهِنَّ أَحَدًا

و جدا ساختن او را در حرمت و تاکید نگاه داشت آن یعنی بظلم اینکه مکشید در آن ماهها هیچ یکے را

مِنْ مُشْرِكِي الْعَرَبِ إِلَّا أَنْ يَبْدَؤُكُمْ بِالْقِتَالِ وَقَالَ أَبُو يَزِيدَ الظُّلْمُ

از مشرکان عرب مگر اینکه آغاز کنند شما را بکشتن و گفت ابو یزید ظلم

هُوَ التَّرْكُ لِطَاعَةِ اللّٰهِ تَعَالَى وَالْعَمَلُ بِمَعَاصِي اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ

ترک بندگی خدا تعالیٰ ست و کردن گناهان او و گفت

غَيْرُهُ هُوَ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ وَهُوَ رَاجِعٌ إِلَى ذٰلِكَ ثُمَّ

غیر ابو یزید ظلم نهادن چیزیست در غیر جاے او همین گردنده بسوے همین است

قَالَ تَعَالَى وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ يَعْنِي كُفَّارَ مَكَّةَ كَافَّةً جَمِيعًا

گفت خدا تعالیٰ و بکشید مشرکان را یعنی کفار مکه همه را

كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً يَعْنِي إِنْ قَاتَلُوكُمْ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ فَقَاتِلُوهُمْ

چنانچه میکشتند مشرکان شما همه را یعنی اگر بکشند شما را در ماه حرام پس بکشید ایشان

جَمِيعًا وَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ فِي النَّصْرِ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَاخْتَلَفَ أَهْلُ

همه را و بدانید بدرستی الله تعالیٰ در یاری دادن با پرهیزگاران است اختلاف کرده اند

التَّفْسِيرِ فِي الدِّينِ الْقَيِّمِ فَقَالَ مُقَاتِلٌ الدِّينُ الْقَيِّمُ هُوَ الَّذِي

تفسیر در دین القیم پس گفت مقاتل دین قیم آنست که

ه قسم بالفتح و راء مشدده یا مکسوره نگاه دارنده و پادارنده چیزے ۱۲ رشیدی
ک بدایة
۴۷۴ نزدیک ساختن و فزون نمودن
ع نصیحت کردن و فریاد کردن و میل کردن حق نہ کردن اندازه

الحق وقال الآخرون هو الدين الصادق وهو دين الإسلام

ورست است و گفتند دیگران آن دین راست است که دین اسلام است

وقال آخرون هو الدين الحنيفية وقال آخرون الدين

و گفتند دیگران آن دین است که مایل باشند از کیش باطل براستی و گفتند دیگران که دین

القيم هو الذي أمر الله به المسلمين فضل ورجب وهو

قیم آن دینیست که امر کرد خدای تعالی بآن مسلمانان را فضل و رجب و آن

اسم من الأسماء المشتقة واشتقاقه من الترجيب والترجيب

اسمی است از اسمای مشتقه و اشتقاق او از لفظ ترجیب است و ترجیب

هو التعظيم عند العرب يقال رجبت هذا الشهر إذا عظمته

معنی تعظیم است نزد اهل عرب گفته میشود رجبت هذا الشهر و گفتند بزرگ داشتم وی را

ومن ذلك قول الحباب بن المنذر بن الجموح يوم سقيفة

و از آن است قول حباب روز که جمع شدند اصحاب

بني ساعدة يوم توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم واختلف المهاجرون

در صفه بنی ساعده روزی که میرانده شده رسول ع و اختلاف کردند مهاجران

والأنصار في أمير ينصبونه فقالت الأنصار منا أمير و

و انصار در امیر برپا کنند آن را پس گفتند انصار از ما امیری است و

منكم أمير القصة المشهورة فغضب الحباب وسل سيفه

از شما امیری است بجز آن قصه مشهوره را پس در غضب شد حباب برهنه کرد شمشیر خود را

وقال أنا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب أي أنا العظيم

و گفت منم چوب آن نخیله که خاریده شده است بمن و منم خرمای بزرگ که بستون استاده کرده میشود

في قومي المطاع فيهم والعذيق تصغير عذق وهو النخلة

در قوم که فرمان برده شده ام در ایشان و عذیق صیغه تصغیر عذق است و آن خرمای

الكريمة على أهلها كانوا يعمدونها إذا مالت لئلا تسقط

بزرگ است بر اهل خود بوده اند عربان که ستون میدادند اورا تا که نیفتد

والرجبة البناء الذي يكون حول النخلة وقوله جذيلها

و رجبه بناییست که باشد در گرد خرما و قول او جذیلها

المحكك جذيل تصغير جذل وهو الجذع والنخلة التي تحتك

المحکک لفظ جذیل صیغه تصغیر جذل است و آن تنه درخت خرما است که بخارد

به الإبل الجربا وقيل الجذل عود ينصب في معاطن الإبل

بآن شتر گرگین و گفته میشود جذل چوبیست که برپا کرده میشود در نشستگاه شتر

تحنك به الفصال وقال ابو زيد عن يحيى بن زياد الفراء

که بیفارد ببان بچهای شتر   و گفت ابو زید که ناقل ست از یحیی ابن زیاد فراء

انما سمي رجب لانهم كانوا يرجبون الاعذاق في هذا الشهر

جز این نیست که نامیده شده ست رجب برای که ایشان بوده اند که با سگیرند در گرد خوشهای

على النخل ويشدونها بالخوص الى السعف لئلا تنفضها الرياح

و بستند از برگ شاخها   تا انکه نشکند آنها را بادها

يقال منه رجبت النخلة ترجيبا اذا فعلت بها ذلك وقال

گفته میشود از آنست رجبت النخلة   وقتیکه کرده شود بان درخت خرما آن کار   و گفتند

آخرون الترجيب ان يوضع الشوك على الاعذاق حفظا لها من

دیگران   ترجیب آنست که نهاده میشود خار را گرد خوشها   از جهت نگاهبانی مر او را از

تناول ايدي المستطعمين والتحرز من تناثر الثمر على الارض و

رسیدن دست های خورندگان و نگاه داشتن از افتادن میوه   بر زمین   و

قال آخرون الترجيب ان تدعم النخلة اذا مالت بدعامة لئلا

گفتند دیگران   ترجیب آنست که ستون دهی تو درخت خرما را وقتیکه کج شد   تا انکه

تسقط وتخر وقال آخرون هو مأخوذ من قول العرب رجبت

نیفتد   و گفتند دیگران   آن گرفته شده ست   از قول عرب   رجبت

الشيء اي هبته رهبة وقال آخرون الترجيب التأهب و

الشیء یعنی ترسیدم اورا   و گفتند دیگران   ترجیب   آماده شدن   و

الاستعداد لقول النبي صلى الله عليه وسلم انه ليرجب فيه خير كثير لشعبان

ساختگی کردن ست از جهت قول نبی   بدرستی هر آینه آماده کرده شده در آن ماه خیر بسیار برای شعبان

وقال آخرون الترجيب تكرار ذكر الله تعالى وتعظيمه لان

و گفتند دیگران که ترجیب   تکرار ذکر خداست   و بزرگی او   زیرا که

الملائكة يرجبون اصواتهم فيه بالتسبيح والتحميد والتقديس

فرشتگان   تکرار میکنند آواز خود را در آن رجب به تسبیح   و تحمید   و تقدیس

لله عز وجل ويقال شهر رجم بالميم ايضا فيكون معناه ترجم فيه

مر خدای عزوجل را   و گفته میشود شهر رجم بمیم بجای با   نیز   پس معنایش سنگسار کرده میشوند

الشياطين حتى لا يؤذوا فيه المؤمنين فرجب ثلثة احرف

شیاطین در آن تا ایذا ندهند در آن ماه مومنانرا   پس رجب سه حرف ست

راء وجيم وباء فالراء رحمة الله عز وجل والجيم جود الله تعالى

را و جیم و با   پس را رحمت خداست   و جیم   بخشش او

والباء برّ الله عز وجل فمن اول هذا الشهر الى آخره من الله عز

وبامعنی نیکویے الله تعالے پس از اول اینماه تا آخر او ستر بخشش از خدا عز وجل است

وجل ثلث عطايا للعباد رحمة الله بلا عذاب وجود بلا بخل

مر بندهاے را یکے رحمت ست بیعذاب ودوم بخشیدن ست بی بخل

وبر بلا جفاء فصل ولرجب اسماء اخر منها شهر رجب

وسیوم نیکویست بی جفا ومر رجب را نامهاے دیگرست ازانجمله نامیده شده رجب

مضر ومنصل الاسنة وشهر الله الاصم وشهر الله الاصب

مضر وغیره که از نامهای مذکور

والشهر المطهر والشهر السابق والشهر الفرد واما قولهم رجب

اما قول ایشان رجب

مضر فقد روي عن النبي صلى الله عليه انه قال في بعض خطبه ان الزمان

مضر پس تحقیق روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستی گفت در بعضی خطبهاے خود که زمانه

قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموت والارض السنة اثنا

تحقیق گشته است بهیئت خویش که در روز آفرینش آسمانها وزمین بود سال دوازده

عشر شهرا منها اربعة حرم ثلاث متواليات ذو القعدة و

ست ازانجمله چهار ماه حرام ست درآن سه ازان پے در پے اند ذوالقعده و

ذو الحجة والمحرم وواحد فرد وهو رجب مضر الذي بين

ذوالحجه ومحرم ویکے تنها وآن رجب ست وآن رجب مضر ست که درمیان

جمادي وشعبان وانما عرف موضعه بقوله بين جمادي و

جمادی وشعبان ست وجزین نیست که داند جاے خود را بقول خود میان جمادی و

شعبان ابطالا للنسيء الذي كانت العرب تفعله في الجاهلية

شعبان از جهت باطل کردن مر نسی را که بوده اند عرب میکردند آنرا در زمان جاهلیت

وهو قوله عز وجل انما النسيء زيادة في الكفر يضل به الذين

وآن قول خداے عز وجل ست جز این نیست که نسیء زیادتے ست در کفر گمراه میشوند بان کسانیکه

كفروا وذلك ان العرب في الجاهلية كانت اذا ارادت ان تصدر

کفر ورزیده اند وآن اینست که عرب در زمان جاهلیت بوده اند وقتیکه میخواستند برآمدن

من منى قام رجل من بني كنانة يقال له نعيم بن ثعلبة وكان

از منی برخاست مردی از بنی کنانه که گفته میشد اورا نعیم وبوده

رئيس القوم فيقول انا الذي لا اجاب ولا اعاب ولا يرد لي قضاء

سردار قوم پس میگفت من آنکسی ام که قبول کرده شده ام وعیب کرده نشده ام ورد کرده نمیشود

فيقولون له صدقت انسانا شهرا يريدون اخر عنا حرمة المحرم

پس میگفتند مر او را راست گفتی تو تاخیر کن مارا ماهی میخواستند اینکه تاخیر کن ازما حرمت ماه محرم دیگر

واجعلها في صفر واحل لنا المحرم وانما دعاهم الى ذلك لئلا

وگردان آنرا در ماه صفر وحلال گردان مارا ماه محرم وجز این نیست که میخواند ایشانرا بسوی این بغیر حرمت تا

تتوالى عليهم ثلاثة اشهر لا يغيرون فيها وقد كان معاشهم

پی در پی نیاید بر ایشان سه ماه که غارت نمیکنند در آنها وتحقیق بوده است زندگانی ایشان

من الاغارة فيفعل ذلك عاما ثم يرجع الى تحريم المحرم واباحة

از غارت کردن پس میکرد آنرا یکسال پس بازگشت میکرد بسوی حرمت ماه محرم ومباحت

صفر فذلك الانساء ومنه قيل انسأ الله في اجله وانسأ الله اجله

ماه صفر پس آنست ماه انساء واز آن است که گفته شده یعنی تاخیر گرداناد در اجل او وتاخیر کرد خدا اجل او

ثم وصف النبي صلى الله عليه وسلم رجب بصفتين وقيده بنعتين احدهما

پس وصف کرد پیغمبر علیه السلام رجب را بدو صفت وتقیید کرد او را بدو نعت یکی از آن

قوله رجب مضر لان مضر كان يبالغ في تعظيمه وتكبيره و

قول او رجب مضر است زیرا که بدرستی مضر بوده است که مبالغه میکرد در تعظیم آن رجب وبزرگی او و

تحريمه الثاني انه قيده بقوله بين جمادي وشعبان خوفا

دوم از آن دو نعت آنست که بدرستی پیغمبر قید کرد او را میان جمادی وشعبان از جهت ترس

من التقديم والتاخير كما جرى في تحريم المحرم الى صفر فخص الشهر

از پیش وپس کردن چنانچه جاری شد در تاخیر کردن ماه محرم بسوی ماه صفر پس خاص کرد ماه را

وقيده واكده تحريمه والله اعلم وقيل انما سمي رجب مضر لان بعض

وتقیید او را واستوار کرد تحریم او را ومحکم کرد او را وگفته شده است جز این نیست که نامیده شده است رجب

الكفار دعا على قبيلة من القبائل فيه فاهلكهم الله عز وجل

کفار دعا کرده بودند بر قبیله از قبایل پس هلاک کرد ایشان را خدای تعالی

وقيل ان الدعاء فيه مستجاب على الظلمة وكل جائر ولهذا كانت

وگفته شده است که دعا در آن رجب مستجاب است بر ظالمان وهر ظلم کننده واز این جهت بوده است

الجاهلية يؤخرون دعواتهم على من ظلمهم فيدعون عليه في رجب فلا يرد خائبا واما منصل

در زمان جاهلیت که تاخیر میکردند دعاهای خود را بر کسیکه ظلم کرد ایشانرا پس دعا میکردند بر ایشان در ماه رجب پس باز گردانیده نمیشدند نا امید

الاسنة لانهم كانوا ينزعون الاسنة فيه عن الرماح ويغمدون سيوفهم وسهامهم تهيبا له وتعظيما فسمي

زیرا که ایشان بوده اند که میکشیدند پیکانها را در آن ماه از تیرها ودر غلاف میکردند تیغهای خود را ونیزهای خود را از جهت مهابت داشتن او وبزرگی

بذلك منصل الاسنة ويقال نصلت السهم اذا جعلت له نصلا والنصلة

بآن کشنده سنانها وگفته میشود پیکان کشیدم تیر را وقتیکه گردانیدی تو مر او را پیکان والنصلة میگویند

اذا نزعت عنه نصله واما شهر الله الاصم فلما روي عن

وقتیکه جدا کنند ازان تیر پیکان او اما شهر الله الاصم پس از جهت چیزیست که روایت کرده شد

عثمان بن عفان رض انه لما استهل رجب رقى المنبر يوم

عثمان رض بدرستی او هرگاه طلوع کرد رجب برآمد بر منبر در روز

الجمعة وخطب ثم قال الا ان هذا شهر الله الاصم وهو شهر زكاتكم

جمعه در خطبه خواند بعد ازان گفت آگاه باشید که این ماه خدا است و این ماه زکات دادن شما ست

فمن كان عليه دين فليؤد دينه ثم ليزك ما بقي قال ابن

پس هر کسیکه بوده است بر وی وام پس باید که ادا کند وام خود را بعد ازان باید که بدهد زکات چیزیرا که باقیست گفت

الانباري اما قوله الاصم فانما سمي بذلك لان العرب كانت

ابن انباری اما گفتن او را اصم پس جز اینکه نامیده شده است بآن اسم زیرا که عرب بوده اند

تظل تحارب بعضها بعضا فاذا اهل رجب وضعوا السلاح

همیشه جنگ میکردند بعض ایشان بعض دیگر را پس هرگاه طلوع کرد رجب می نهادند یراق خود را

ونزعوا الاسنة فلا يسمع فيه قعقعة السلاح ولا صلصلة

و می برآوردند پیکانها را پس شنیده نمیشد درین ماه آواز سلاح و نه آواز رسیدن

الرماح فكان الرجل اذا ركب في طلب قاتل ابيه فاذا رآه في

نیزها و بوده است مرد وقتیکه سوار میشد در جستن کشنده پدر خود پس وقتیکه میدید او را در

رجب لم يتعرض له كانه لم يره ولم يسمع له خبرا فسمي اصم

ماه رجب نمی جنبید مر او را چنانستی که او ندیده است او را و نه شنیده است او را خبر پس نامیده شد اصم

لذلك وقيل سمي اصم لانه لم يسمع فيه غضب الله تعالى على

از جهت آن و گفته شده است که نامیده شد اصم زیرا که شنیده نمیشود درین ماه غضب خدا تعالی بر

قوم قط لان الله تعالى عذب الامم الماضية في سائر الشهور

هیچ قوم هرگز زیرا که خدا تعالی عذاب کرد امت ماضیه را در همه ماه ها

ولم يعذب امة من الامم في هذا الشهر وفي هذا الشهر حمل الله

و نه عذاب کرد هیچ امت را از امتها درین ماه و درین ماه برداشت خدا تعالی

نوحا في السفينة فجرت به ومن معه في السفينة ستة اشهر

نوح را در کشتی پس روان شد با او و کسیکه با وی بود در کشتی شش ماه

قال ابراهيم النخعي ان رجب شهر الله تعالى فيه حمل الله نوحا في

گفت ابراهیم النخعی بدرستیکه ماه رجب ماه خدا تعالی است درین ماه برداشت خدا تعالی نوح را در

السفينة فصامه نوح وامر بصومه من كان معه فامن الله

کشتی پس روزه داشت نوح در کشتی و امر کرد کسی را که بوده است با او بروزه پس نجات داد ایشانرا

تعالى ومن كان معه من الطوفان وطهر الله الارض من الشرك

وکسی را که بوده است با او از طوفان وپاک کرد خدا تعالی زمین را از شرک

والعدوان ورفع ذلك غيره الى النبي صلى الله عليه وسلم وهو ما اخبرنا

و دشمنان بسبب طوفان و برداشت این قول ابراهیم نخعی را غیر او بسوی پیغمبر ﷺ و آن حدیثی هست که خبر کرد ما را

هبة الله باسناده عن ابي حازم عن سهل بن سعد رضي الله عنه عن

هبة الله باسنادهای خود از ابی حازم از سهل ابن سعد رضی الله عنه از

النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الا ان رجب من الاشهر الحرم وفيه حمل

پیغمبر ﷺ که فرموده آگاه باشید که رجب از ماههای حرام هست و در آن رجب برداشت

الله نوحا في السفينة فصامه نوح في السفينة وامر من كان

خدا تعالی نوح را در کشتی پس روزه داشت نوح ؑ در کشتی وامر کرد کسی را که بود

معه بصيامه فانجاهم الله تعالى وامنهم من الغرق وطهر

با او بروزه داشتن پس نجات داد ایشان را خدا تعالی وامن داد ایشان را از غرق شدن و پاک کرد

الله الارض من الكفر والطغيان بالطوفان وقيل انه سمي

خدا تعالی زمین را از کفر و بی فرمانی ها به غرق نمودن و گفته شده است که نامیده شد

اصما لانه اصم من جفائك وزلتك وسميع بفضلك يا مؤمن ورد

اصم زیرا که اناه کر است از جفای تو و لغزش تو و شنوا است بفضل تو ای مؤمن و دیده گفته تو

فجعله الله تعالى اصما من جفائك وزلتك لئلا يشهد عليك

پس کرد امید او را خدا کر از جفای تو ولغزش تو تا آنکه گواهی ندهد بر تو

بها يوم القيمة بل يكون شهيدا لك لما سمع من فضلك

روز قیامت بلکه باشد گواه ترا بچیزی که می شنود از فضل تو

واحسان العمل فيه واما الاصب فمعناه انه تصب الرحمة

ونیکو کردن عمل در ان ماه واما اصب پس معنی او اینست که آن ماه ریخته میشود رحمت

فيه صبا على العباد ويعطيهم الله تعالى من الكرامات و

در آن ماه بچندین بر بندگان وبدهد ایشان را خدا تعالی از کرامات

المثوبات ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب

ثواب که نه هیچ چشم او را دیده است و نه هیچ گوشی شنیده و نه گذشته است بر دل

بشر من ذلك ما اخبرنا الشيخ الامام هبة الله بن المبارك

هیچ آدمی از انجمله چیزیست که خبر کرد ما را بآن چیز شیخ امام هبة الله

السقطي رحمه الله باسناده عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة

باسناد خویش از اعمش از ابراهیم از علقمه

عَنْ اَبِي سَعِيْدِ الْخُدْرِيِّ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِنَّ عِدَّةَ

از ابی سعید خدری رضا از نبی ... که فرمود ... که شمار

الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ

ماه ها نزدیک خدا ... دوازده ست در کتاب خدا ... روزیکه آفرید خدا آسمانها

وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ فَرَجَبٌ يُقَالُ شَهْرُ اللهِ الْاَصَمُّ وَثَلٰثَةٌ

و زمینها را یعنی از آن ماه چهار ماه ست که حرام ست پس رجب گفته میشود ماه خدا ... و سه

اُخَرُ مُتَوَالِيَاتٌ يَعْنِيْ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ اَلَا اِنَّ رَجَبَ

دیگر پے در پے اند ... ذو القعد و ذو الحجه و المحرم ... رجب

شَهْرُ اللهِ وَشَعْبَانُ شَهْرِيْ وَرَمَضَانُ شَهْرُ اُمَّتِيْ فَمَنْ صَامَ مِنْ

ماه خدا ست و شعبان ماه من ست و رمضان ماه امت من پس کسیکه روزه داشت از

رَجَبٍ يَوْمًا اِيْمَانًا وَاحْتِسَابًا اسْتَوْجَبَ رِضْوَانَ اللهِ الْاَكْبَرَ

رجب یک روز در حال که مومن باشد و طلب اجر نماید از خدا واجب گردانید رضا مندی خدای بزرگ

وَاُسْكِنَ الْفِرْدَوْسَ الْاَعْلٰى وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمَيْنِ فَلَهُ مِنَ الْاَجْرِ

و ساکن گردانیده شود بهشت برین را و کسیکه روزه داشت از آن رجب دو روز پس مراد را ست از

ضِعْفَانِ وَوَزْنُ كُلِّ ضِعْفٍ مِثْلُ جِبَالِ الدُّنْيَا وَمَنْ صَامَ مِنْ

دو حصه و وزن هر حصه مانند کوههای دنیا و کسیکه روزه داشت از

رَجَبٍ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ جَعَلَ اللهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ خَنْدَقًا طُوْلُهُ

رجب سه روز گرداند خدای تعالے میان او و میان آتش خندقے که درازے او

مَسِيْرَةُ سَنَةٍ وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ اَرْبَعَةَ اَيَّامٍ عُوْفِيَ مِنَ

یکساله راه ست و کسیکه روزه داشت از رجب چهار روز امان داده میشود از

الْبَلَايَا مِنَ الْجُنُوْنِ وَالْجُذَامِ وَالْبَرَصِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيْحِ الدَّجَّالِ

بلاها از دیوانگی و خوره و پیسی و از فتنه دجال

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَةَ اَيَّامٍ وُقِيَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمَنْ صَامَ

و کسیکه روزه داشت از آن رجب پنج روز نگاه داشته شود از عذاب گور و کسیکه روزه داشت

مِنْهُ سِتَّةَ اَيَّامٍ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَوَجْهُهُ اَضْوَءُ مِنَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ

از آن رجب شش روز برآمد از قبر خود در حال که روے او سپیدتر و روشن تر از ماه شب

الْبَدْرِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ سَبْعَةَ اَيَّامٍ فَاِنَّ لِجَهَنَّمَ سَبْعَةَ اَبْوَابٍ

چهاردهم و کسیکه روزه داشت از آن ماه هفت روز پس به درستی دوزخ را هفت در ست

يُغْلِقُ اللهُ عَنْهُ بِصَوْمِ كُلِّ يَوْمٍ مِنْ اَيَّامِهِ بَابًا مِنْ اَبْوَابِهَا

بسته شود از آن صیام ... هر روز ... دری از درهاے او

ومن صام منه ثمانية ايام فان للجنة ثمانية ابواب يفتح

وکسیکه روزه داشت از آنماه هشت روز پس بدرستی بهشت را هشت در است میکشاید

الله له بصوم كل يوم بابا من ابوابها ومن صام منه تسعة

خدا مراو را بعوض روزه هر روز دری از دروازه‌های بهشت وکسیکه روزه داشت از آنماه نه

ايام خرج من قبره وهو ينادي اشهد ان لا اله الا الله ولا يرد

روز برآید از قبر خود در حالیکه ندا کند باین کلمات که گواهی میدهم اینکه معبود بحق الله است و گردانیده نشود

وجهه دون الجنة ومن صام منه عشر يوما جعل الله تعالى

روی او مگر بسوی بهشت وکسیکه روزه داشت از آنماه ده روز گرداند خدای تعالی

له على كل ميل على الصراط فراشا يستريح عليه ومن

مراو را بر هر گروه بر صراط فرشی که آرام گیرد برو وکسیکه

صام منه احد عشر يوما لم ير يوم القيمة افضل منه

روزه داشت از و یازده روز هرگز نخواهد دید هیچ یکی را روز قیامت بهتر از خود

الا من صام مثله او زاد عليه ومن صام من رجب اثنا عشر

مگر کسیکه روزه داشت مانند او یا زیاده کرد برو وکسیکه روزه داشت از رجب دوازده روز

يوما كساه الله تعالى يوم القيمة حلتين الحلة الواحدة خير

می‌پوشاند خدای تعالی او را روز قیامت دو حله یک حله از آن بهتر است

من الدنيا وما فيها ومن صام من رجب ثلثة عشر يوما يوضع

از دنیا و آنچه در وست وکسیکه روزه داشت از آنماه سیزده روز نهاده میشود

له يوم القيمة مائدة في ظل العرش فياكل منها والناس في

مراو را روز قیامت خوانی در سایهٔ عرش پس میخورد از آن و مردم در

شدة شديدة ومن صام من رجب اربعة عشر يوما اعطاه

شدهٔ سخت باشند وکسیکه روزه داشت از آنماه چهارده روز میدهد او را

الله عز وجل ما لا عين رات ولا اذن سمعت ولا خطر على

خدای تعالی چیزیکه ندیده است او را هیچ چشم و نه هیچ گوش شنیده و نگذشته است بر

قلب بشر ومن صام منه خمسة عشر يوما يوقفه الله تعالى

دل هیچ آدمی وکسیکه روزه داشت از و پانزده روز ایستاده میکند او را خدای تعالی

يوم القيمة موقف الامنين ولا يمر به ملك مقرب ولا نبي

روز قیامت جای ایستادن امن یافتگان و نمیگذرد باو فرشته مقرب و نه نبی

مرسل الا قال له طوبى لك انك من الامنين وفي لفظ اخر

مرسل مگر میگوید مراو را خوشی باد ترا که تو هرآینه از امن یافتگان هستی و در روایت دوم

زيادة على خمسة عشر وهي من صام منه ستة عشر يوما كان
زیاده بر پانزده روز این ست کسیکه روزه داشت از ماه شانزده روز میباشد

في قائل من يزور الرحمن وينظر اليه ويسمع كلامه ومن صام
در گفتنی کسانیکه زیارت میکنند رحمن را و می بینند بسوی او و می شنود کلام او و کسیکه روزه داشت

منه سبعة عشر يوما ينصب الله له على كل ميل من الصراط
از ماه هفده روز برپا کرده میشود مر او را بر هر کروه از صراط

مستراحا يستريح عليه ومن صام منه ثمانية عشر يوما
آسودگاه که می آساید بر آن و کسیکه روزه داشت از وی هژده روز

زاحم ابراهيم عليه السلام في قبته ومن صام منه تسعة عشر
مزاحمت کند ابراهیم ع را در قبه خود و کسیکه روزه داشت از ماه نوزده

يوما بنى الله له قصرا في الجنة بجاه قصر ابراهيم وآدم عليهما
روز بنا کند او را خدا کوشکی در بهشت روبروی کوشک ابراهیم و آدم

السلام ويسلم عليهما ويسلمان عليه ومن صام منه عشرين
وسلام میکند آن صائم بر ایشان وسلام میکنند ایشان برین و کسیکه روزه داشت از آن بیست

يوما نادى مناد من السماء يا عبد الله اما ما قد مضى فقد غفر
روز ندا میکند ندا کننده از آسمان ای بندهٔ خدا اما چیزیکه گذشت پس تحقیق بخشید

الله لك فاستأنف العمل فيما بقي واما المطهر فلانه يطهر
خدا مر ترا پس از سر گیر عمل را در مدتی که باقی مانده ست واما آنکه مطهر گویند ماه رجب را پس برای آنکه

صائمه من الذنوب والخطيئات من ذلك ما اخبرنا به الشيخ
روزه دارنده خود را از گناهان و خطاها از آنجمله ست که خبر کرد ما را بر آن شیخ

الامام هبة الله بن المبارك السقطي رحمه الله عن الحسن بن احمد
امام هبة الله بن مبارک سقطی رح از حسن بن احمد

بن عبد الله المقري باسناده عن هارون بن عنترة عن ابيه
بن عبد الله مقری باسناد خود از هارون بن عنتره از پدر خود

عن علي بن ابي طالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شهر رجب
از علی ابن ابیطالب رض گفت فرمود رسول ص هر آئینه ماه رجب

شهر عظيم من صام منه يوما كتب الله تعالى له صوم الف سنة
ماهیست بزرگ هر که روزه داشت از وی روزی مینویسد خدا تعالی مر او را مزد کسیکه روزه داشت هزار سال

ومن صام منه يومين كتب الله تعالى له صوم الفي سنة ومن
و کسیکه روزه داشت از وی دو روز مینویسد خدا تعالی مر او را مزد کسیکه روزه داشت دو هزار سال و کسیکه

۱۲

صَامَ مِنْهُ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ صَوْمَ ثَلَاثَةِ اٰلَافِ سَنَةٍ

روزه داشت از وی سه روز مینویسد خدا تعالی مر او را اجرت کسیکه روزه داشت سه هزار سال

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ سَبْعَةَ اَيَّامٍ اُغْلِقَتْ عَنْهُ اَبْوَابُ جَهَنَّمَ وَمَنْ

وکسیکه روزه داشت از وی هفت روز بند کرده میشود از وی درهای دوزخ وکسیکه

صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ اَيَّامٍ فُتِحَتْ لَهُ اَبْوَابُ الْجَنَّةِ الثَّمَانِيَةُ يَدْخُلُ

روزه داشت از وی هشت روز کشاده میشود مر او را درهای هشت بهشت که در آید

مِنْ اَيِّهَا شَاءَ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا بُدِّلَتْ سَيِّئَاتُهُ

از هر دری که خواهد وکسیکه روزه داشت از وی پانزده روز بدل کرده میشود بدیهای او

حَسَنَاتٍ وَنَادٰى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قَدْ غُفِرَ لَكَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ

به نیکیها وندا کند نداکننده از آسمان هر آینه بخشیده شد ترا پس از سر گیر عمل را

وَمَنْ زَادَ زَادَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْاِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ

وکسیکه زیاده کرد زیاده کند او را الله تعالی وخبر کرد ما را امام هبة الله

بِاِسْنَادِهٖ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْحَسَنِ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ

باسناد خویش از یونس از حسن رض گفت فرمود رسول صلعم هر که

صَامَ يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ عَدَلَ لَهُ بِصِيَامِ ثَلٰثِيْنَ سَنَةً وَاَخْبَرَنَا

روزه داشت یکروز از رجب برابر است مر او را روزه داشتن سی سال وخبر کرد ما را

الشَّيْخُ الْاِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ اَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْمُقْرِيْ

شیخ امام هبة الله از حسن بن احمد بن عبد الله مقری

بِاِسْنَادِهٖ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ كَثِيْرٍ عَنْ مَكْحُوْلٍ قَالَ اِنَّ رَجُلًا سَأَلَ اَبَا

باسناد خود از علا بن کثیر از مکحول که گفت بدرستی مردی سوال کرده بود

الدَّرْدَاءِ رض عَنْ صِيَامِ رَجَبٍ فَقَالَ لَهُ سَأَلْتَ عَنْ شَهْرٍ كَانَتْ

ابو درداء را رض از روزه داشتن رجب پس گفت مر او را بپرسیدی تو از ماهی که بوده‌اند

الْجَاهِلِيَّةُ تُعَظِّمُهُ فِيْ جَاهِلِيَّتِهَا وَمَا زَادَهُ الْاِسْلَامُ اِلَّا فَضْلًا

آن مردمان جاهلیت بزرگی داده بودند او را در جاهلیت خود و زیاده نکرده است مر او را اسلام مگر فضیلت

وَتَعْظِيْمًا وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمًا تَطَوُّعًا يَحْتَسِبُ بِهٖ ثَوَابَ اللّٰهِ تَعَالٰى

و بزرگی وهر که روزه داشت از رجب یکروز از روی بندگی میخواهد بآن ثواب خدا تعالی

وَيَبْتَغِيْ بِهٖ وَجْهَهُ مُخْلِصًا اَطْفَأَ صَوْمُهُ ذٰلِكَ الْيَوْمَ غَضَبَ اللّٰهِ

ومیخواهد بآن ذات پاک او را در حالیکه اخلاص دارد فرو نشاند روزه آن روز غضب خدا

تَعَالٰى وَاَغْلَقَ عَنْهُ بَابًا مِنْ اَبْوَابِ النَّارِ وَلَوْ اُعْطِيَ مِلْءَ الْاَرْضِ

و می بندد از وی دری از درهای آتش واگر داده شود پر زمین

ذَهَبًا مَا كَانَ جَزَآءً لَهُ وَلَا يَسْتَكْمِلُ اَجْرَ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا دُوْنَ

زر دنیا شد آنقدر مراورا و تمام نمیشود مزد او بچیزے از دنیا بغیر

يَوْمِ الْحِسَابِ وَلَهُ اِذَا اَمْسٰى عَشْرُ دَعَوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٍ فَاِنْ دَعٰى

روز حساب و مر آن روزه دار راست و چونکه شب میکند ده دعا قبول کرده پس اگر دعا بکند

بِهٖ لِشَيْءٍ مِنْ عَاجِلِ الدُّنْيَا اَعْطَاهُ وَاِلَّا اِدَّخَرَ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ كَاَفْضَلِ

بآن مر چیزے را در شتاب آینده دنیا بدهد مراورا و الا ذخیره کرده از نیکی همچو بهترین

مَا دَعٰى بِهٖ دَاعٍ مِنْ اَوْلِيَآءِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَاَصْفِيَآئِهِ الصَّادِقِيْنَ

چیزیکه دعا کرد باو دعا کننده از دوستان خدا تعالی و پاکان او راست گو

وَمَنْ صَامَ يَوْمَيْنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَلَهُ مَعَ ذٰلِكَ اَجْرُ عَشَرَةٍ

و کسیکه روزه داشت دو روز میباشد مراورا مانند آن مراورا با آن مزد ده کس

مِنَ الصِّدِّيْقِيْنَ فِيْ عُمُرِهِمْ بَالِغَةً اَعْمَارُهُمْ مَا بَلَغَتْ وَيُشَفَّعُ فِيْ

از راستان در عمر خود رسانده باشد عمرهاے ایشان بجدیکه برسد و قبول کرده شود شفاعت او

مِثْلِ مَا يُشَفَّعُوْنَ فِيْهِ وَيَكُوْنُ فِيْ زُمْرَتِهِمْ حَتّٰى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ

بمقدار که قبول کرده میشود شفاعت صدیقان در گروه ایشان تا آنکه در آید در بهشت

مَعَهُمْ وَيَكُوْنُ مِنْ رُفَقَآئِهِمْ وَمَنْ صَامَ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ كَانَ لَهُ مِثْلُ

٤٨٥

با ایشان و میباشد از دوستان ایشان و کسیکه روزه داشت سه روز باشد مراورا مانند

ذٰلِكَ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى عِنْدَ اِنْطَارِهٖ لَقَدْ وَجَبَ حَقُّ عَبْدِيْ هٰذَا

آن و میگوید خدا تعالے نزد افطار او هر آئینه بتحقیق واجب شد حق بنده من که اینست

وَوَجَبَتْ لَهُ مَحَبَّتِيْ وَوِلَايَتِيْ اُشْهِدُكُمْ يَا مَلٰٓئِكَتِيْ اِنِّيْ قَدْ

و واجب شد مراورا دوست داشتن من گواه میکنم شمارا ای فرشتگان هر آئینه من

غَفَرْتُ لَهُ مِنْ ذَنْبِهٖ مَا تَقَدَّمَ وَمَا تَاَخَّرَ وَمَنْ صَامَ اَرْبَعَةَ اَيَّامٍ

بخشیدم اورا از گناهان پیشین و واپسین و کسیکه روزه داشت چهار روز

كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَثَوَابُ اُولِي الْاَلْبَابِ التَّوَّابِيْنَ وَيُعْطٰى

میباشد مراورا مانند آن و ثواب صاحبدلان که بسیار توبه کننده اند و داده میشود

كِتَابَهٗ فِيْ اَوَائِلِ الْفَآئِزِيْنَ وَمَنْ صَامَ خَمْسَةَ اَيَّامٍ كَانَ لَهُ مِثْلُ

کتاب او در نخستین رستگاران و کسیکه روزه داشت پنج روز باشد مراورا مانند

ذٰلِكَ وَيُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَوَجْهُهٗ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ

این و برانگیزد روز قیامت و حال آنکه روے او مانند ماه شب چهاردهم است و

يُكْتَبُ لَهُ عَدَدُ رَمْلِ عَالِجٍ حَسَنَاتٌ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَيُقَالُ لَهُ

نوشته میشود مراورا نیکیها بشمار ریگ عالج که نام جائیست و می در آید در بهشت و گفته میشود مراورا

تمنّ على الله ما شئت ومن صام ستة ايام كان له مثل ذلك ۵۱
آرزو بکن خدا تعالی چیزے کہ میخواہے و ہرکہ روزہ داشت شش روز باشد مراورا مانندان
ويعطى سوى ذلك نور يستضيئ به اهل الجمع فى القيمة و
دادہ میشود جز این نورے کہ می درخشد بآن مردم کہ جمع اند در روز قیامت و
يبعث فى الآمنين حتى يمر على الصراط بغير حساب ويعافى عن
برانگیختہ شود در امن یافتگان تا آنکہ بگذرد بر صراط بغیر حساب و نگہداشتہ میشود از
عقوق الوالدين وقطيعة الرحم ويقبل الله عليه بوجهه اذا
نافرمانی والدین و بریدن از خویشان و پیش می آید خدا تعالی براو بذات پاک خود ہرگاہ
لقيه يوم القيمة ومن صام سبعة ايام كان له مثل ذلك و ۵۲
کہ ملاقی میشود مراو را روز قیامت و کسیکہ روزہ داشت ہفت روز باشد مراورا مانندان و
يغلق عنه سبعة ابواب النار ويحرمه الله على النار ويوجب
بند کردہ میشود از و ہفت در دوزخ و حرام میکند اورا خدا تعالی بر دوزخ و واجب میکند
له الجنة يتبوء منها حيث يشاء ومن صام ثمانية ايام كان له
مراورا بہشت جا گیرد از و ہرجا کہ خواہد و کسیکہ روزہ داشت ہشت روز باشد مراورا
مثل ذلك وتفتح له ابواب الجنة الثمانية يدخلها من اى ۴۸۶
مانند این و کشادہ میشود مراورا درہائے ہشت بہشت می درآید در او از ہر
باب يشاء ومن صام تسعة ايام كان له مثل ذلك ويرفع كتابه
دریکہ خواہد و ہرکہ روزہ داشت نہ روز باشد اورا مانند این و برداشتہ شود اعمالنامہ
فى عليين ويبعث يوم القيمة فى الآمنين ويخرج من قبره
در علیین و برانگیختہ شود روز قیامت در امن یافتگان و برآید از گور خود
ووجهه نور يتلألأ يشرق لاهل الجمع حتى يقولوا هذا نبى
درحالیکہ روی او نور باشد کہ می درخشد روشنی میدہد اہل جمع را تا آنکہ میگویند این پیغمبر
مصطفى وان ادنى ما يعطى ان يدخل الجنة بغير حساب و ۵۳
برگزیدہ است و کمترین چیزے کہ دادہ میشود اینست کہ درآید در بہشت بغیر حساب و
من صام عشرة ايام فبخ بخ له فيعطى مثل ذلك وعشر اضعافه
کسیکہ روزہ داشت دہ روز پس خوشا مر او را پس دادہ میشود مانند این و دہ چند زیادہ
وهو ممن يبدل الله سيئاته حسنات ويكون من المقربين القوامين
و او از کسانی است کہ بدل میکند خدا تعالی بدیہاے اورا بہ نیکیہا و میباشد از نزدیکان کہ ایستادہ
لله بالقسط وكان كمن عبد الله الف عام صائما قائما صابرا
اند برای خدا تعالی بعدل و باشد مانند کسیکہ بندگی کرد خدا تعالی را ہزار سال و درانحال کہ روزہ دار بود ایستادہ

مُحْتَسِبًا وَمَنْ صَامَ عِشْرِيْنَ يَوْمًا كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَعِشْرُوْنَ

طلب ثواب کننده ست و کسیکه روزه داشت بیست روز باشد مر او را مانند این و بیست

ضِعْفًا وَهُوَ مِمَّنْ يُزَاحِمُ إِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلَ اللّٰهِ فِيْ قُبَّتِهِ وَيَشْفَعُ فِيْ

چند آن و او از کسی ست که هم انبازی کند با ابراهیم خلیل الله در قبه خود و بکند شفاعت او در

مِثْلِ رَبِيْعَةَ وَمُضَرَ كُلُّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْخَطَايَا وَأَهْلِ الذُّنُوْبِ وَمَنْ

مانند قبیله بنی ربیعه و مضر همه ایشان از اهل گناهان باشند و اهل ذنوب و کسیکه

صَامَ ثَلَاثِيْنَ يَوْمًا كَانَ لَهُ مِثْلُ ذٰلِكَ وَثَلَاثُوْنَ ضِعْفًا وَيُنَادِيْ

روزه داشت سی روز باشد مر او را مانند آن و سی چند آن و ندا کند

مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ أَبْشِرْ بِالْكَرَامَةِ الْعُظْمٰى قَالَ وَمَا الْكَرَامَةُ

ندا کننده از آسمان ای دوست خدا بشارت باد مر ترا به بزرگی بزرگ فرمود چیست آن

الْعُظْمٰى قَالَ النَّظَرُ إِلٰى وَجْهِ اللّٰهِ تَعَالٰى الْجَمِيْلِ وَمُرَافَقَةُ النَّبِيِّيْنَ

بزرگ گفت دیدن بر روی خدای تعالی که بزرگ ست با همراهی پیغامبران

وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِيْنَ وَحَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيْقًا

و راستان و شهیدان و نیکوکاران و نیکو اند ایشان همراهان

طُوْبٰى لَكَ غَدًا إِذَا كُشِفَ الْغِطَاءُ وَأَفْضَيْتَ إِلٰى جَسِيْمِ ثَوَابِ

خوشی و کرامت مر ترا فردا که دور کرده میشود پردها و رسیدی تو بسوی بزرگ ثواب

رَبِّكَ الْكَرِيْمِ فَإِذَا نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ سَقَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى عِنْدَ خُرُوْجِ

پروردگار بزرگ پس وقتیکه فرود می آید فرشته مرگ بنوشاند او را خدای تعالی وقت بر آمدن

نَفْسِهِ شَرْبَةً مِنْ حِيَاضِ الْفِرْدَوْسِ وَيَهُوْنُ عَلَيْهِ سَكَرَاتُ الْمَوْتِ

جان او شربتی از حوضهای بهشت و آسان میکند بر وی سختی موت

حَتّٰى مَا يَجِدُ أَلَمَ الْمَوْتِ وَيَظَلُّ فِيْ قَبْرِهِ رَيَّانًا وَيَظَلُّ فِي الْمَوْقِفِ رَيَّانَ

تا آنکه نمییابد درد موت و همیشه باشد در گور خود سیراب و همیشه باشد در جای ایستادن

حَتّٰى يَرِدَ حَوْضَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ شَيَّعَهُ سَبْعُوْنَ أَلْفَ

تا آنکه فرود آورده شود بر حوض پیغمبر و وقتیکه بر آید از گور خود همراه میکند او را هفتاد هزار

مَلَكٍ مَعَهُمُ النَّجَائِبُ مِنَ الدُّرِّ وَالْيَاقُوْتِ وَمَعَهُمْ طَرَائِفُ الْحُلِيِّ وَ

فرشتگان با ایشان شتران از در و یاقوت و با ایشان عجایب زیورها و

الْحُلَلِ فَيَقُوْلُوْنَ لَهُ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ النَّجَاءَ النَّجَاءَ إِلٰى رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِيْ

پوششها ست پس میگویند مر او را ای دوست خدا بشتاب بشتاب بسوی پروردگار خود که

أَظْمَأْتَ لَهُ نَهَارَكَ وَأَنْحَلْتَ لَهُ جِسْمَكَ فَهُوَ مِنْ أَوَّلِ النَّاسِ دُخُوْلًا

تشنه داشتی روز خود را و لاغر کردی مر او را تن خود را پس آن باشد از اول کسیکه می در

جنات عدن يوم القيمة مع الفائزين رضي الله عنهم ورضوا

در جنت عدن روز قیامت با رستگاران که راضی شد خدا از ایشان و راضی شدند

عنه ذلك هو الفوز العظيم قال ولمن كان له في كل يوم يصومه

از او این است رستگاری بزرگ گفت و اگر باشد مر او را در هر روز که روزه میدارد

صدقة على زنة ثوبه تصدق بها فهيهات هيهات هيهات

صدقه دادن بر وزن رخت خود که تصدق کند بآن پس دور است دور است دور است

ثلاثا لو اجتمع جميع الخلائق على ان يقدروا قدر ما اعطي ذلك

سه بار اگر جمع شود همه خلائق بر اینکه اندازه کنند مقدار چیزیکه داده است این

العبد من الثواب ما بلغوا معشار العشر مما اعطى الله ذلك العبد

بنده را از ثواب هرگز نرسند دهم حصه را از آنچه داده است خدا تعالی این بنده را

من الثواب وعن عبد الله بن الزبير رض انه قال من فرج عن مؤمن

از ثواب و مرویست از عبد الله بن زبیر رض که فرمود ص کسیکه بگشاید از مومنے

كربة في شهر رجب وهو شهر الله الاصم اعطاه الله تعالى في الفردوس

اندوهے را در رجب که آن ماه خداست و اصم است بدهد او را خدا تعالی در بهشت

قصرا مد بصره الا فاكرموا رجب يكرمكم الله عز وجل بالف كرامة

کوشکی مقدار درازے چشم او آگاه باشید پس بزرگ دارید رجب را که بزرگ دارد شما را خدا تعالی

قال عقبة بن سلامة بن قيس يرفعه الى النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من تصدق

مرویست از عقبه بن سلامه که میرساند او بسوی نبی ص که فرمود ص کسیکه صدقه بدهد

في رجب باعده الله تعالى من النار كمقدار غراب طار فرخا من وكره

در رجب دور دارد او را خدا تعالی از آتش همچو مقدار زاغے که بپرد از آشیانه خود

وهو في الهواء حتى مات هرما وقيل الغراب يعيش خمسمائة عام و

و حال آنکه در هوا است تا آنکه بمیرد بسبب پیری و گویند زاغ میزید پانصد سال و

اما السابق فلانه اول الاشهر الحرم واما الفرد فلانه مفرد عن

اما نامیدن آن رجب سابق پس از آن جهت است که نخستین ماه های حرام است و اما نامیدن رجب فرد پس

اخوانه كما روى ثور بن يزيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجة

بهم اوران خود چنانچه روایت کرد ثور بن یزید گفت که فرمود رسول ص در حج

الوداع في خطبته الا ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله

وداع در خطبه خود ترجمه این حدیث گذشت

السموت والارض السنة اثنا عشر شهرا منها اربعة حرم ثلاث

آسمانها و زمین را در دوازده سال از آن چهار حرام اند سه

متواليات ذو القعدة وذو الحجة والمحرم وواحدة فرد رجب مضر
پی در پی آینده دیگر فرد هست رجب مضر
الذي بين جمادى وشعبان فصل آخر وعن عكرمة عن ابن عباس
آنکه درمیان جمادی و شعبان است فصل دیگر مرویست از عکرمه از ابن عباس
رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال رجب شهر الله وشعبان شهري ورمضان
از نبی ص که بدرستی او فرمود رجب ماه خداست و شعبان ماه منست و رمضان
شهر امتي وعن موسى ابن عمران قال سمعت انس بن مالك رضي الله عنه
ماه امت منست و مرویست از موسی بن عمران که گفت شنیدم از انس بن مالک رض
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في الجنة نهرا يقال له رجب اشد
که گفت فرمود رسول الله ص بدرستی در بهشت نهریست که گفته شود او را رجب سخت تر است
بياضا من اللبن واحلى من العسل من صام من رجب يوما سقاه الله
از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد هر که روزه داشت از رجب یکروز بنوشاند خدا
من ذلك النهر وعن انس بن مالك رض انه قال ان في الجنة قصرا لا
ازین نهر و مرویست از انس بن مالک رض بدرستی او گفت در بهشت کوشکیست که
يدخله الا صوام رجب وعن ابي هريرة رض انه قال لم يصم رسول الله
نه درآیند درو مگر روزه داران ماه رجب و مرویست از ابو هریره رض بدرستی او گفت هرگز روزه نداشت رسول
صلى الله عليه وسلم شهرا بعد رمضان الا رجب وشعبان وعن انس رض ايضا
ص هیچ ماه بعد از رمضان مگر رجب و شعبان و مرویست از انس رض نیز
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام ثلثة ايام من الشهر الحرام الخميس
که گفت فرمود رسول ص هر که روزه داشت سه روز از ماههای حرام روز پنجشنبه
والجمعة والسبت كتب الله له عبادة تسعمائة سنة وقيل رجب
و آدینه و شنبه بنویسد خدا برای او عبادت نهصد سال و گفته شده رجب
لترك الجفاء وشعبان للعمل والوفاء ورمضان للصدق والصفاء
از برای ترک بدی است و شعبان از برای عمل نیک و وفای عهد هست و رمضان از برای راستی
رجب شهر التوبة شعبان شهر المحبة رمضان شهر القربة رجب
رجب ماه توبه است شعبان ماه محبت است رمضان ماه نزدیکیست رجب
شهر الحرمة شعبان شهر الخدمة رمضان شهر النعمة رجب شهر
ماه حرمت است شعبان ماه خدمت رمضان ماه نعمت رجب ماه
العبادة شعبان شهر الزهادة رمضان شهر الزيادة رجب
عبادت است و شعبان ماه جهد کردن است رمضان ماه زیادتی است رجب

۴۸۹

شَهْرٌ يُضَاعِفُ اللّٰهُ فِيْهِ الْحَسَنَاتِ شَعْبَانُ يُكَفِّرُ فِيْهِ السَّيِّئَاتِ

ماه است که دو چندان میکند در آن نیکوئیها شعبان ماهیست که دور میکند خدا تعالی دروی بدیها

رَمَضَانُ يُنْتَظَرُ فِيْهِ الْكَرَامَاتُ رَجَبٌ شَهْرُ السَّابِقِيْنَ شَعْبَانُ

رمضان ماهیست که دیده میشود در وی کرامتهای حق رجب ماه سبقت کنندگانست شعبان

شَهْرُ الْمُقْتَصِدِيْنَ رَمَضَانُ شَهْرُ الْعَاصِيْنَ وَقَالَ ذُو النُّوْنِ الْمِصْرِيُّ

ماه میانه روندگانست رمضان ماه گنهگارانست و گفت ذوالنون مصری

رَحِمَهُ اللّٰهُ رَجَبٌ لِتَرْكِ الْاٰفَاتِ وَشَعْبَانُ لِاسْتِعْمَالِ الطَّاعَاتِ وَ

رحمه الله رجب از برای ترک آفات است و شعبان از برای کردن طاعتها و

رَمَضَانُ لِانْتِظَارِ الْكَرَامَاتِ فَمَنْ لَمْ يَتْرُكِ الْاٰفَاتِ وَلَمْ يَسْتَعْمِلِ

رمضان از بهر دیدن کرامتها پس هر که ترک نکند آفات را و عمل نکند

الطَّاعَاتِ وَلَمْ يَنْتَظِرِ الْكَرَامَاتِ فَهُوَ مِنْ اَهْلِ التُّرَّهَاتِ وَقَالَ

بندگیها را و انتظار نکند کرامتها را پس او از اهل ... و گفت

اَيْضًا رَجَبٌ شَهْرُ الزَّرْعِ وَشَعْبَانُ شَهْرُ السَّقْيِ وَرَمَضَانُ شَهْرُ

ذوالنون رجب ماه کشت است و شعبان ماه آب دادن است و رمضان ماه

الْحَصَادِ وَكُلٌّ يَحْصُدُ مَا زَرَعَ وَيُجْزٰى مَا صَنَعَ وَمَنْ ضَيَّعَ الزِّرَاعَةَ

درودن است و هر کسی میدرود چیزی که کشته است و جزا داده میشود چیزی را که کرده است و کسیکه ضایع کرد

نَدِمَ يَوْمَ حَصَادِهِ وَاَخْلَفَ ظَنَّهُ مَعَ سُوْءِ مَعَادِهِ وَقَالَ بَعْضُ

پشیمان شد در روز درودن کشت خود و خلاف یافت گمان خود را با بدی بازگشت خود و گفت بعض

الصَّالِحِيْنَ اَلسَّنَةُ شَجَرَةٌ رَجَبٌ اَيَّامُ اِيْرَاقِهَا وَشَعْبَانُ اَيَّامُ

صالحان سال درختیست رجب روزهای برگ اوست و شعبان روزهای

اِثْمَارِهَا وَرَمَضَانُ اَيَّامُ قِطَافِهَا وَقِيْلَ خُصَّ رَجَبٌ بِالْمَغْفِرَةِ مِنَ

بار آوردن او و رمضان روزهای میوه بریدن او و گفته شده است رجب خاص کرده شده است

اللّٰهِ تَعَالٰى وَشَعْبَانُ بِالشَّفَاعَةِ وَرَمَضَانُ بِتَضْعِيْفِ الْحَسَنَاتِ

خدای تعالی و شعبان خاص کرده شده است بشفاعت و رمضان خاص کرده شده است به دو چندان

وَلَيْلَةُ الْقَدْرِ بِاِنْزَالِ الرَّحْمَةِ وَيَوْمُ عَرَفَةَ بِاِكْمَالِ الدِّيْنِ كَمَا قَالَ

و لیلة القدر خاص کرده شده است به نزول رحمت و روز عرفه با تمام کردن دین چنانچه گفت

اللّٰهُ تَعَالٰى اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَيَوْمُ الْجُمُعَةِ بِاِجَابَةِ دَعْوَةِ

خدا تعالی امروز تمام کردم مر شما را دین شما و روز جمعه خاص است بقبول دعای

الدَّاعِيْنَ وَيَوْمُ الْعِيْدِ بِالْعِتْقِ مِنَ النَّارِ وَفِكَاكِ رِقَابِ الْمُؤْمِنِيْنَ

دعا کنندگان و روز عید خاص است به آزادی از آتش دوزخ و خلاص کردن مومنان

قال المازني عن الحسين بن علي رض انه قال صوموا رجب

وگفت مازنی از حسین بن علی رض که بدرستی او گفت روزه دارید رجب را

فان صوم رجب توبة من الله عز وجل وروي عن سلمان

روزه رجب توبه ایست از خدای عز وجل و روایت کرده شده است از سلمان

الفارسي رض انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صام

فارسی رض که او گفت شنیدم من رسول خدا را که پیغمبر بود هر که روزه داشت

يوما من رجب فكانما صام الف سنة وكانما اعتق الف نسمة

یکروز از رجب پس چنانستی که روزه داشته هزار سال و چنانستی که آزاد کرده است هزار برده

ومن تصدق فيه بصدقة فكانما تصدق بالف دينار و

وکسیکه تصدق در این ماه صدقه پس چنانستی که صدقه داده است بهزار دینار و

كتب الله له بكل شعرة على بدنه الف حسنة ورفع الف درجة

بنویسد خدای بمقابله هر موی که بر بدن اوست هزار نیکی و بلند میکند هزار مرتبه

ومحي عنه الف سيئة وكتب له بكل يوم يصومه وبكل صدقة

ومحو میکند از و هزار بدی و مینویسد مر او را العوض هر روز که روزه داشته و بمقابله هر صدقه

۴۹۱ يتصدق بها الف حجة والف عمرة وبنى له في الجنة الف

که صدقه کرده هزار حج و هزار عمره و بنا کرده میشود مر او را در بهشت هزار

دار والف قصر والف حجرة وفي كل حجرة الف مقصورة وفي

خانه و هزار کوشک و هزار حجره و در هر حجره هزار خیمه و در

كل مقصورة الف حور احسن من الشمس الف مرة فضل

هر خیمه هزار حور نیکوتر از آفتاب هزار بار فضیلت

في فضل صيام اول يوم من رجب وقيام اول ليلة منه اخبرنا

در فضیلت روزه اول روز از رجب و قیام اول شب از آن خبر کرد ما را

الامام الشيخ هبة الله السقطي رحمة الله باسناده عن انس بن

امام شیخ هبة الله رض باسناد خود از انس بن

مالك رض قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل رجب قال اللهم

مالک رض گفت بود رسول الله صلعم که هرگاه که می آمد رجب میگفت ای بار خدا

بارك لنا في رجب وشعبان وبلغنا رمضان واخبرنا الشيخ

برکت کن ما را در رجب و شعبان و برسان ما را برمضان و خبر کرد ما را شیخ

الامام هبة الله باسناده عن ميمون بن مهران باسناده عن

امام هبة الله باسناد خود از میمون بن مهران باسناد خود از

أَبِي ذَرٍّ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَامَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ رَجَبَ
ابی ذر رضی الله عنه از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود هرکه روزه داشت اول روز از رجب
عَدَلَ صِيَامَ شَهْرٍ وَمَنْ صَامَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ أُغْلِقَتْ عَنْهُ أَبْوَابُ
برابر کرد روزهاے ماه را و هرکه روزه داشت هفت روز بسته شد از و درهاے
جَهَنَّمَ السَّبْعَةُ وَمَنْ صَامَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ
هفت دوزخ و هرکه روزه داشت هشت روز گشاده میشود مر اورا هشت بهشت
الثَّمَانِيَةُ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ عَشَرَةَ أَيَّامٍ بَدَّلَ اللهُ سَيِّئَاتِهِ حَسَنَاتٍ
و هرکه روزه داشت ازو ده روز بدل میکند بدیهاے او به نیکیها
وَمَنْ صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قَدْ
و هرکه روزه داشت ازو هژده روز ندا میکند ندا کننده از آسمان هرآئینه
غُفِرَ لَكَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ هِبَةُ اللهِ
بخشیده شد ترا بس از سر گیر عمل را و خبر داد مارا شیخ امام هبة الله
بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَلَامَةَ بْنِ قَيْسٍ يَرْفَعُهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ
باسناد خود از سلامة بن قیس رضی الله عنه که میرساند بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم هرکه روزه داشت
أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ رَجَبَ كَفَّرَ اللهُ عَنْهُ ذُنُوبَ سِتِّينَ سَنَةً وَمَنْ
اول روز از رجب دور میکند خدای تعالی از و گناهان شصت سال و کسیکه
صَامَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا حَاسَبَهُ اللهُ حِسَابًا يَسِيرًا وَمَنْ صَامَ
روزه داشت پانزده روز حساب میکند اورا خدای تعالی حسابی آسان و کسیکه روزه داشت
ثَلَاثِينَ يَوْمًا مِنْ رَجَبَ كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ رِضْوَانَهُ وَلَمْ يُعَذِّبْهُ
سی روز از رجب مینویسد خدای تعالی مر اورا خدای تعالی خوشنودی خود و عذاب
وَرُوِيَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ رَحِمَهُ اللهُ كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ بْنِ أَرْطَاةَ
و روایت کرده شده است که عمر ابن عبد العزیز رحمه الله نوشت بسوی حجاج ابن ارطاة
وَهُوَ عَلَى الْبَصْرَةِ وَقِيلَ إِلَى عَدِيِّ بْنِ أَرْطَاةَ عَلَيْكَ بِأَرْبَعِ
و او حاکم بود بر بصره و گفته شده است بسوی عدی ابن ارطاة بر تو باد نگاه داشت چهار
لَيَالٍ فِي السَّنَةِ فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى يُفْرِغُ فِيهِنَّ الرَّحْمَةَ إِفْرَاغًا وَهِيَ
شب در سال زیرا که خدای تعالی میریزد دران شبها رحمت و آن
أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ رَجَبَ وَلَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَلَيْلَةُ
اول شب است از رجب و شب میانگی از شعبان و شب
السَّابِعِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ رَمَضَانَ وَلَيْلَةُ الْفِطْرِ وَعَنْ خَالِدِ بْنِ
هفتم و بیستم از رمضان و شب فطر و از خالد بن

متعلق صفحه ۴۹۲

معدان رح انه قال خمس ليال في السنة من واظب عليهن رجاء
معدان رح که او گفت پنج شب ست در سال که هرکه مواظبت کند بر آنها از امید
ثوابهن وتصديقا بوعدهن ادخله الله تعالى الجنة اول
ثواب آن شبها و راست دانندہ ست وعدۂ آنها را می درآید او را خدا در بهشت اول
ليلة من رجب يقوم ليلها ويصوم نهارها وليلتي
شب از رجب بایستد شب او را و روزه دارد روز او را و هر دو شب
العيدين يقوم ليلهما ويصوم نهارهما وليلة عاشورا
هر دو عید بایستد شب های آنها و روزه دارد روزهای آنها و شب عاشورا
يقوم ليلها ويصوم نهارها فصل وقد جمع بعض العلماء
بایستد شب او و روزه دارد روز او و هر آئینه جمع کرد بعض علما
رحمة الله عليهم الليالي التي يستحب احياؤها فقال انها اربع
رح شبها را که مستحب ست زنده داشتن آنها پس گفت آنها چهارده
عشرة ليلة في السنة وهي اول ليلة من شهر المحرم وليلة عاشورا
شب ست در سال و آن اول شب از ماه های حرام و شب عاشورا
واول ليلة من شهر رجب وليلة النصف منه وليلة سبع
و اول شب از ماه رجب و شب میانگی از و و شب بست و هفتم
وعشرين منه وليلة النصف من شعبان وليلة العرفة و
از و و شب میانگی از شعبان و شب عرفه و
ليلتا العيدين وخمس ليال منها في شهر رمضان وهن وتر
هر دو شب عید و پنج شب از آن شبها در ماه رمضان شب و آن طاق
ليالي العشر الاواخر وكذلك يستحب مواصلة سبعة عشر يوما
شبهای ده اخیرست و هم چنین مستحب ست پیوستن هفده روز
بالاوراد والمواظبة على العبادة فيها وهي يوم عرفة ويوم
بوردها و همیشگی بر بندگی در آن روزها و آن روز عرفه است و روز
عاشورا ويوم النصف من شعبان ويوم الجمعة ويوما
عاشورا و روز میانگی از شعبان و روز جمعه و هر دو روز
العيدين والايام المعلومات وهي عشر ذي الحجة والايام
هر دو عید و روزهای معلومه و آن ده روز ذی الحجه ست و ایام
المعدودات وهي ايام التشريق والكدها يوم الجمعة وشهر
معدودات و آن ایام تشریق ست و موکد تر آنها روز جمعه ست و ماه

۱۲

رمضان لما روى انس رض عن رسول الله صلى الله عليه انه قال اذا سلم

رمضان ست از جهت روایتی که روایت کرده است انس از رسول الله که فرمود وقتیکه سلامت ماند

يوم الجمعة سلمت الايام واذا سلم شهر رمضان سلمت

روز جمعه سلامت ماند همه روزها و وقتیکه سلامت ماند ماه رمضان سلامت ماند

السنة ثم آكد الايام وافضلها بعد ذلك يوم الاثنين والخميس

همه سال پس استوارترین روزها و بهترین انها بعد ازین روز دوشنبه و پنجشنبه

هما يومان ترفع فيها الاعمال الى الله عز وجل فصل في الادعية

و آن روزاند که برداشته میشود در آنها عملها بسوی خدا تعالی فضلت در بیان دعائے

المأثورة في اول ليلة من رجب يستحب ان يدعو في اول

که روایت کرده شده اند در اول شب از ماه رجب مستحب است اینکه دعا کند در اول

ليلة من رجب اذا فرغ من صلاته بهذا الدعاء وهو ان يقول

شب از رجب وقتیکه فارغ شود از نماز خود باین دعا و آن اینست که بگوید

الهي تعرض لك في هذه الليلة المتعرضون وقصدك

ای بارخدایا پیش آمدند ترا درین شب پیش آیندگان و آهنگ کردند ترا

القاصدون وامل فضلك ومعروفك الطالبون ولك في

آهنگ کنندگان و امید داشته بخشش ترا و احسان ترا طالبان و مرتراست در

هذه الليلة نفحات وجوائز وعطايا ومواهب تمن بها على من

این شب ورزیدگے و جایزها و بخششها و بخششها منت نهی بآن کسے را

تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها

که میخواهی از بندگان و باز میداری آنرا که نرسیده است مراو را عنایت از تو و آن

انا عبدك الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت

منم بنده تو محتاج بسوی تو امیدوار فضل تو و رحمت تو پس اگر بوده تو

يا مولاي تفضلت في هذه الليلة على احد من خلقك وجدت

ای صاحب من که تفضل کرده بر یکے درین شب بر یکے از خلقت خود و بخشش کرده

عليه بعائدة من عطفك فصل على محمد وآله وجد على بطولك

بر آن بعطا از مهربانی خود پس درود و رحمت نازل کن بر محمد و آله و بخشش کن بر من بافضال

ومعروفك يا رب العلمين وكان علي ابن ابي طالب رض يفرغ

و احسان خود ای پروردگار عالمیان و بود علی رض که فارغ میکرد

نفسه للعبادة في اربع ليال في السنة وهي اول ليلة من رجب

نفس خود را برای عبادت در چهار شب در سال و آن اول شب است از رجب

وليلة الفطر وليلة الأضحى وليلة النصف من شعبان وكان

وشب عيد الفطر وشب عيد الضحى وشب نيمه از شعبان و بود

من دعائه فيها اللهم صل على محمد وآله مصابيح الحكمة و

از دعاهاى او در آن شب اى بار خدا درود و رحمت بفرست بر محمد و آل او كه چراغهاى حكمت اند و

موالي النعمة ومعادن العصمة واعصمني بهم من كل سوء ولا

صاحبان نعمت اند و كانهاى پاكى و نگهدار مرا با ايشان از هر بدى و مگير

تأخذني على غرة ولا على غفلة ولا تجعل عواقب أمري حسرة و

مرا بر ناگاه از موى (?) و نه بر غفلت و مگردان انجام كار من افسوس و

ندامة وارض عني فإن مغفرتك للظالمين وأنا من الظالمين

پشيمانى و راضى شو از من زيرا كه مغفرت تو مر ظالمان راست و من از ظالمانم

اللهم اغفر لي ما لا يضرك وأعطني ما لا ينفعك فإنك الوسيعة

اى بار خدا بيامرز مرا چيزى كه ضرر نميكند ترا و بده مرا چيزى كه نفع نميكند ترا كه تو كسى كه فراخ

رحمته البديعة حكمته فأعطني السعة والدعة والأمن و

رحمت او عجيب است حكمت او پس عطا كن مرا فراخى و راحت و امن و

الصحة والشكر والمعافاة والتقوى والصبر والصدق

تندرستى و شكر بر نعمت و عافيت و پرهيزگارى و صبر و راستى

عليك وعلى أوليائك أعطني اليسر مع العسر واعمم بذلك

بر تو و بر دوستان تو عطا كن مرا آسانى با سختى و عام كن بدين

أهلي وولدي وإخواني فيك ومن ولدني من المسلمين و

اهل مرا و فرزندان مرا و برادران مرا كه در راه تو اند و كسيكه زايد مرا از مسلمانان و

المسلمات والمؤمنين والمؤمنات فصل في الصلوة الواردة

و مسلمانان زنان و مؤمن مردان و مؤمن زنان فصل در نماز كه وارد است و

في شهر رجب أخبرنا الشيخ الإمام هبة الله بن المبارك

در ماه رجب خبر كرد ما را شيخ امام هبة الله بن مبارك

السقطي حدثنا محمد بن أحمد المحاملي حدثنا علي بن محمد إسمعيل

كه سخن گفت ما را محمد

بن محمد الصفار أخبرنا سعد ابن نصر بن المنصور البزاز أخبرنا

سفيان ابن عيينة عن الأعمش عن طارق ابن شهاب عن

سلمان رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال وقد استهل رجب يا
از سلمان از پیغمبر صلعم که فرمود در حالی که طلوع کرده بود رجب ای
سلمان ما من مؤمن ولا مؤمنة يصلي في هذا الشهر
سلمان نیست هیچ مومن و مومنه که نماز گزارد در این ماه
ثلاثين ركعة يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو الله
سی رکعت بخواند در هر رکعتی سوره فاتحه و قل هو الله
احد ثلاث مرات وقل يا ايها الكافرون ثلاث مرات الا محى الله
سه بار و قل یا ایها سه بار مگر آنکه محو کرد خدای
عنه ذنوبه واعطي من الاجر كمن صام الشهر كله وكان من
از و گناهان او و داد از مزد مانند کسیکه روزه داشت تمام ماه و باشد از
المصلين الى السنة المقبلة ورفع له كل يوم عمل شهيد من
نماز گزاران تا سال آینده و بالا برداشته شود مر او را هر روز عمل شهید از
شهداء بدر وكتب له بصيام كل يوم عبادة سنة ورفع له
شهیدان بدر و نوشته میشود مر او را بروزه هر روز عبادت یکساله و برداشته میشود
الف درجة فان صام الشهر كله وصلى هذه الصلوة انجاه
هزار مرتبه پس اگر روزه داشت تمام ماه و نماز گزارد باین طور که مذکور شد نجات داد
الله من النار واوجب له الجنة وكان في جوار الله سبحانه اخبرني
خدا تعالی از آتش و واجب گرداند مر او را بهشت و باشد در قرب خدا تعالی خبر داد مرا
بذلك جبريل عليه الصلوة والسلام وقال يا محمد هذه
باین خبر جبرئیل علیه السلام و گفت ای محمد صلعم این
علامة بينكم وبين المشركين والمنافقين لان المنافقين
علامت است از بهر فرق کردن میان شما و میان مشرکان و منافقان زیرا که منافقان
لا يصلون ذلك قال سلمان قلت يا رسول الله اخبرني
نمیگذارند این نماز را گفت سلمان گفتم یا رسول الله خبر ده مرا
كيف اصليها ومتى اصليها قال يا سلمان تصلي في
که چگونه گذارم آن نماز را و کی گذارم گفت صلعم ای سلمان بخوان در
اوله عشر ركعات تقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب
اول او ده رکعت بخوان در هر رکعت فاتحه
مرة واحدة وقل هو الله احد ثلث مرات وقل يا ايها
یکبار و سوره اخلاص سه بار و سوره کافرون

الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت رفعت يديك

سه بار پس هرگاه سلام دهی بردار سوی بردو دست خود

وقلت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و

وبگو سوی نیست هیچ معبود بحق مگر خدا که یگانه است نیست انبازی او را و او راست ملک و

له الحمد يحيى ويميت وهو حى لا يموت بيده الخير وهو

مر او راست جمیع ستود گی زنده میکند و میمیراند و او زنده ایست که هرگز نمیرد بدست او ست نیکی و آن

على كل شيء قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطى

بر هر چیز قادر ست ای پروردگار هیچ کس مانع نیست کسی را که بدهی تو و نیست هیچ کس دهنده

لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد ثم امسح بها وجهك

چیزی را که باز داشتی تو و نفع نمیکند صاحب دولت را از دولت تو دولتش پس مسح کن بمال آنرا بر روی خود

وصل فى وسط الشهر عشر ركعات اقرء فى

وبگذار در میانه ماه ده رکعات بخوان در

كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد وقل

هر رکعت سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص و سوره

يا ايها الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

کافرون سه بار پس هرگاه که سلام دهی پس بردار هر دو دست

الى السماء وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له

بسوی آسمان و بگو نیست هیچ معبود بحق مگر الله که یگانه است نیست انبازی مر او را مر او راست

الملك وله الحمد يحيى ويميت وهو حى لا يموت

ملک و مر او راست حمد زنده میکند و میمیراند و او ست زنده که هرگز نمیرد

بيده الخير وهو على كل شيء قدير الها واحدا احدا

در دست او ست نیکی و او ست بر هر چیز قادر او ست معبود یگانه در صفات و یگانه در ذات

صمدا فردا وترا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا ثم امسح

بی نیاز تنها نگرفت زن و فرزند پس مسح کن بمال آنرا

على وجهك وصل فى اخر الشهر عشر ركعات اقرء فى كل

بر روی خود و نماز بگذار در آخر ماه ده رکعات بخوان در هر

ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وقل هو الله ثلث مرات

رکعت فاتحه یکبار و سوره اخلاص سه بار

وقل يا ايها الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

سوره کافرون سه بار پس هرگاه که سلام دهی بردار هر دو دست خود را

إلى السماء وقل لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك

بسوی آسمان و بگو نیست هیچ معبودی مگر الله یگانه است نیست او را شریک مر او راست ملک

وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل شيء قدير

و مر او راست ستودگی زنده میکند و می میراند بدست او ست نیکی و او بر هر چیز قادر است

وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين ولا حول ولا قوة

و درود خدا باد بر سردار ما که محمد است و آل پاک او و نیست توانائی و طاقت

إلا بالله العلي العظيم وسل حاجتك يستجاب لك دعاؤك

مگر بخدای بلند بزرگ و بخواه حاجت خود که قبول کرده شود مر ترا دعای تو

ويجعل الله بينك وبين جهنم سبعين خندقا كل

و گرداند خدا میان تو و میان دوزخ هفتاد خندق هر

خندق كما بين السماء والأرض ويكتب لك بكل ركعة ألف ألف

خندق در کشادگی همچو کشادگی میانه زمین و آسمان باشد و نوشته میشود ترا بعوض هر رکعت هزار هزار

ركعة ويكتب لك براءة من النار وجوازا على الصراط قال

رکعت و نوشته میشود مر ترا آزادی از آتش دوزخ و گذشتن بر صراط گفت

سلمان فلما فرغ النبي صلى الله عليه وسلم من الحديث

سلمان هرگاه فارغ شد نبی م از حدیث

خررت ساجدا أبكي شكرا لله تعالى لما سمعت من هذه الزيادة

افتادم سجده کننده و میگریستم در حالت شکر مر خدا تعالی را از جهت چیزیکه شنیدم ازین زیاده ثواب

وجدت في كتاب العمل بالسنة فصل في تأكيد الفضيلة

و یافتم در کتاب عمل بسنت پیغمبر م فصلیست در بیان تاکید فضیلت

في صوم أول الخميس من رجب والصلوة في أول ليلة الجمعة

در روزه داشتن اول پنجشنبه از رجب و نماز گزاردن در اول شب جمعه

أخبرنا الشيخ أبو البركات هبة الله السقطي أخبرنا القاضي

خبر داد ما را شیخ ابو البرکات هبة الله سقطی خبر داد ما را قاضی

أبو الفضل جعفر بن يحيى بن الكمال المكي أخبرنا أبو عبد الله

ابو الفضل خبر داد ما را ابو عبد الله

الحسين بن عبد الكريم بن محمد الجزري بمكة في

در مکه در

المسجد الحرام أخبرنا أبو الحسن علي بن عبد الله بن جهضم

مسجد حرام خبر داد ما را ابو الحسن

الهمداني أخبرنا أبو الحسن علي بن محمد بن سعيد السعدي

خبر داد ما را ابو الحسن علی بن محمد

البصري أخبرنا أبي قال أخبرنا خلف بن عبد الله الصنعاني

عن حميد الطويل عن أنس بن مالك رض قال قال رسول الله

گفت فرمود رسول صلعم

صلى الله عليه وسلم رجب شهر الله وشعبان شهري ورمضان شهر أمتي

رجب ماه خداست وشعبان ماه منست ورمضان ماه امت من

قيل يا رسول الله ما معنى قولك شهر الله قال صلى الله عليه وسلم لأنه مخصوص

گفتند یا رسول الله چه معنی دارد قول تو شهر الله الخ گفت صلعم از انجهت که رجب مخصوص است

بالمغفرة وفيه تحقن الدماء وفيه تاب الله تعالى على أنبيائه

بمغفرت ودر این ماه نگاه داشته شده است خونها یعنی قتال در ان حرام است ودر ان قبول توبه کرد خدا انبیا را

وفيه أنقذ أولياءه من يد أعدائه من صامه استوجب على

ودر این ماه رهانید دوستان خود را از دشمنان خود هر که روزه داشت این ماه را واجب گشت بر

الله تعالى ثلاثة أشياء مغفرة لجميع ما سلف من ذنوبه

خدا تعالی سه چیز را یکی آمرزش مر آن همه چیز را که گذشت از گناهان او

وعصمة فيما بقي من عمره وأما الثالث يأمن العطش يوم

ودوم نگاه داشت در بقیه عمر از گناهان وسوم ایمن دهد از تشنگی روز

العرض الأكبر فقام شيخ ضعيف فقال يا رسول الله إني عاجز

عرض بزرگ یعنی قیامت پس ایستاد پیر ضعیف وگفت یا رسول الله هر اینه من عاجزم

عن صيامه كله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صم أول يوم منه و

از روزه داشتن تمام این ماه پس فرمود رسول صلعم روزه دار اول روز از او

أوسط يوم فيه وآخر يوم منه فإنك تعطي ثواب من صامه كله

ومیانه روز از او وآخر روز از او هر اینه تو داده شوی ثواب کسیکه روزه داشت تمام ماه

فإن الحسنة بعشر أمثالها ولكن لا تغفلوا عن أول ليلة جمعة

زیرا که نکوئی یکی بده چند است ولیکن غافل نشوید از شب نخستین جمعه

في رجب فإنها ليلة تسميها الملائكة ليلة الرغائب وذلك

در رجب زیرا که آن شبیست که نام نهند آنرا فرشتگان لیلة الرغائب وآن

أنه إذا مضى ثلث الليل لا يبقى ملك في جميع السموات والأرضين

آنست که چون بگذرد سیوم حصه شب نماند هیچ فرشته در همه آسمان و زمین

حصه — شفعت آن — مستجاب — صحاح — حصه — انفعه من — فلان و انفعه — مسند — ۴۹۹ نفعه بعض — اسنادها — وانظره ۲ — صحاح — ۱۲ والله اعلم بالصواب

إلا و يجتمعون في الكعبة و حواليها فيطلع الله تعالى عليهم

اطلاعة فيقول ملائكتي سلوني ما شئتم فيقولون ربنا

حاجتنا ان تغفر لصوام رجب فيقول الله تعالى قد فعلت

ذلك ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من أحد يصوم يوم الخميس أول

خميس في رجب ثم يصلي فيما بين المغرب والعشاء العتمة

يعني ليلة الجمعة اثنتي عشرة ركعة يقرأ في كل ركعة بفاتحة

الكتاب مرة و إنا أنزلناه في ليلة القدر ثلاث مرات و قل هو

الله أحد اثنتي عشرة مرة يفصل بين كل ركعتين بتسليمة

فاذا فرغ من صلاته صلى علي سبعين مرة يقول اللهم صل على

محمد النبي الامي و على آله و سلم ثم يسجد سجدة يقول في سجوده

سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبعين مرة ثم يرفع رأسه

يقول رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم فانك انت العزيز الاعظم

سبعين مرة ثم يسجد الثانية فيقول مثل ما قال في السجدة

الاولى ثم يسأل الله تعالى حاجته في سجوده فانها تقضى قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ما من عبد و لا أمة صلى

هذه الصلوة الا غفر الله له جميع ذنوبه ولو كانت مثل
این نماز را مگر که بیامرزد خدا مر اورا همه گناهان او و اگرچه باشد همچون
زبد البحر وعدد الرمل ووزن الجبال وعدد قطر الامطار
کف دریا و شمار ریگ و وزن کوهها و شمار قطرهای باران
وورق الاشجار ويشفع يوم القيمة في سبعمائة من اهل
و برگ درختان و شفاعت قبول کرده شود روز قیامت در حق هفت صد کس از اهل
بيته فاذا كان اول ليلة في قبره جاءه ثواب هذه الصلوة
بیت او پس هرگاه که باشد اول شب در گور خود بیاید او را ثواب این نماز
بوجه طلق ولسان ذلق فيقول له يا حبيبي ابشر فقد نجوت
بروی گشاده و زبان روان پس بگوید مر او را ای دوست من بشارت باد مر ترا که نجات
من كل شدة فيقول من انت فوالله ما رأيت رجلا احسن
از هر سختی پس بگوید پرسنده او سوگند بخدا ندیده ام مردی نیکوروتر
وجها من وجهك ولا سمعت كلاما احلى من كلامك ولا
از روی تو و نشنیده ام کلامی شیرین تر از کلام تو و نه
شممت رائحة اطيب من رائحتك فيقول له يا حبيبي انا
بوییدم بوی خوشبوتر از بوی تو پس بگوید مر او را ای دوست من من
ثواب تلك الصلاة التي في ليلة كذا في شهر كذا في سنة
ثواب آن نمازم که گزارده بودی در شب فلان در ماه فلان در سال
كذا جئت الليلة لاقضي حاجتك وانس وحدتك وادفع
فلان آمدم امشب که روا کنم حاجت ترا و مونس شوم تنهائی ترا و دور دارم
عنك وحشتك فاذا نفخ في الصور اظللتك في عرصة
از تو وحشت تو پس هرگاه که دمیده شود در صور سایه کنم ترا در میدان
القيمة على راسك فابشر فلن تعدم الخير من مولاك ابدا
قیامت بر سر تو پس بشارت باد مر ترا پس نابود نخواهی کرد نیکی را از صاحب خود همیشه

فصل في فضل صيام يوم السابع والعشرين من رجب
در فضیلت روزه داشتن روز بیست و هفتم از رجب

اخبرنا الشيخ ابو البركات هبة الله السقطي قال اخبرنا
خبر داد ما را شیخ ابو البرکات هبة الله
الشيخ الحافظ ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب قال

أخبرنا عبد الله بن علي محمد بن بشير قال أخبرنا علي بن عمر

خبر داد ما را عبد الله بن علي محمد بن بشير گفت خبر داد ما را علي بن عمر

الحافظ أخبرنا أبو بكر نصر حيشون بن موسى الخلال أخبرنا

حافظ خبر داد ما را ابو بکر نصر حیشون بن موسی خلال خبر داد ما را

علي بن سعيد الديلمي أخبرنا ضمرة بن ربيعة القرشي

علي بن سعيد ديلمي خبر داد ما را ضمره بن ربيعه قرشي

عن ابن شوذب عن مطرف الوراق عن شهر بن حوشب عن أبي

از ابن شوذب از مطرف وراق از شهر بن حوشب از ابو

هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صام يوم السابع والعشرين

ابو هريره از نبي ص فرمود رسول ص هر که روزه داشت روز بیست و هفتم

من رجب كتب له ثواب صيام ستين شهرا وهو أول يوم

ماه رجب نوشته میشود مر او را ثواب روزه شصت ماه و آن اول روز است

نزل فيه جبرائيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وسلم بالرسالة و

که نزول کرد درو جبرائیل ع بر نبي ص برسالت و

أخبرنا هبة الله بإسناده عن الحسن البصري قال كان

خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از حسن بصري رض گفت بود

عبد الله بن عباس رض إذا كان يوم السابع والعشرين من رجب

عبد الله بن عباس رض هرگاه که میبود روز بیست و هفتم از رجب

أصبح معتكفا وظل مصليا إلى وقت الظهر فإذا صلى الظهر

صبح میکرد در اعتکاف و شب میکرد در نماز تا وقت ظهر پس هرگاه گذارد ظهر را

تنفل هنيهة ثم صلى أربع ركعات يقرأ في كل ركعة

نفل میکرد ساعتی بعد ازان میگذارد چهار رکعات میخواند در هر رکعت

الحمد لله مرة والمعوذتين مرة وإنا أنزلناه في ليلة القدر

الحمد لله یکبار و معوذتین دو بار و سورة القدر را

ثلاثا وقل هو الله أحد خمسين مرة ثم يخلد إلى الدعاء إلى

سه بار و سورة اخلاص پنجاه بار بعد ازان مشغول میشد بسوی دعا تا

وقت العصر ويقول هكذا كان يصنع رسول الله صلى الله عليه وسلم في

وقت عصر و میگفت همچنین میکرد رسول ص در

هذا اليوم وأخبرنا هبة الله بإسناده عن أبي سلمة عن أبي

این روز و خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از ابی سلمه از ابی

هُرَيْرَةَ وَسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ قَالَا قَالَ رَسُولُ اللهِ
هريره و سلمان فارسے رض گفتند كه فرمود رسول صلعم
صلى الله عليه وسلم إِنَّ فِي رَجَبٍ يَوْمًا وَلَيْلَةً مَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَقَامَ
كه در رجب روزيست و شبے هر كه روزه داشت اين روز و بر پا ايستاد
تِلْكَ اللَّيْلَةَ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ صَامَ مِائَةَ سَنَةٍ وَقَامَ
درين شب باشد مرا ورا از اجر همچو كسيكه روزه داشت صد سال و بر پا ايستاد
لَيَالِيَهَا وَهِيَ بِثَلٰثٍ بَقِيْنَ مِنْ رَجَبٍ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي بُعِثَ
شبهاے صد سال و آن شبی است كه پيوسته است سه شب الآخر رجب و آن روزيست كه رسيد اشد ليدان
فِيهِ نَبِيُّنَا صلى الله عليه وسلم

فَصْلٌ فِي آدَابِ الصِّيَامِ وَمَا نُهِيَ عَنْهُ

فصل است در بيان آداب صيام و آنچه باز داشته شده است از
مِنَ الْآثَامِ يَنْبَغِي لِلصَّائِمِ أَنْ يُجَرِّدَ صَوْمَهُ مِنَ الْآثَامِ وَيُتِمَّهُ
از گناهان سزاوار است مر صايم را كه تنها كند روزه خود را از گناهان و تمام كند او را
بِتَقْوَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَا أَخْبَرَنَا بِهِ الشَّيْخُ هِبَةُ اللهِ قَالَ أَخْبَرَنَا
به پرهيزگارے خداے عز از جهت آنكه خبر داد ما را بآن شيخ هبة الله گفت خبر داد ما را
الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْفَقِيهُ الْحَنْبَلِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ
حسن بن احمد بن عبد الله فقيه حنبلے گفت خبر داد ما را محمد
بْنُ أَحْمَدَ الْحَافِظُ قَالَ أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ جَعْفَرٍ الْوَاعِظُ قَالَ
بن احمد حافظ گفت خبر داد ما را حسين بن جعفر واعظ گفت
أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى بْنِ السُّكَيْنِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ إِسْحٰقَ الْمُلَقَّبُ
خبر داد ما را احمد بن عيسے بن سكينے گفت خبر داد ما را ابن اسحق ملقب
بِالْحَسَامِ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْحٰقُ بْنُ رَزِيْنٍ الرَّاسِبِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْمٰعِيلُ
بحسام گفت خبر داد ما را اسحق بن رزين راسبے گفت خبر داد ما را اسمعيل
بْنُ يَحْيَى قَالَ أَخْبَرَنَا مَسْعُودُ بْنُ كِدَامٍ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ
بن يحيى گفت خبر داد ما را مسعود بن كدام از عطيه از ابي سعيد
الْخُدْرِيِّ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم رَجَبٌ مِنَ
خدرے رض گفت فرمود رسول الله صلعم رجب از
الشُّهُورِ الْحُرُمِ وَأَيَّامُهُ مَكْتُوبَةٌ عَلَى بَابِ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ فَإِذَا
ماهہاے حرام است و روزهاے او نوشته شده بر در آسمان ششم پس هرگاه
صَامَ الرَّجُلُ مِنْهُ يَوْمًا وَجَرَّدَ صَوْمَهُ بِتَقْوَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
روزه داشت مردے از وے يک روز و تنها كرد روزه خود را به پرهيزگارے خداے عز و جل

٥٠٣

نطق الباب ونطق اليوم وقالا يا رب اغفر له واذا لم يتم

گویا میشود در او و گویا میشود روز او و گویند ای پروردگار بیامرز او را و هرگاه که تمام نشود

صومه بتقوى الله تعالى لم يستغفرا له وقالا او قيل له خدعتك

به روزه او به پرهیزگاری خدای تعالی طلب آمرزش نمیکنند مر او را و گویند یا گفته شود مر او را فریفت

نفسك وعن الاعرج عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

نفس تو و از اعرج از ابو هریره رض گفت فرمود رسول صلعم

الصيام جنة فاذا كان احدكم صائما فلا يجهل فان امرء شاتمه

روزه سپر است پس هرگاه که باشد یکی از شما روزه دار پس جهل نکند اگر مردی دشنام دهد او را

او قاتله فليقل اني صائم وعن النبي صلى الله عليه انه قال من لم يترك

یا قتال کند با او پس بگوید که من روزه دارم و مروی است از نبی صلعم که هر کسی فرمود هر که ترک نکند

قول الزور والعمل به فليس لله حاجة في ان يترك طعامه وشرابه

گفتن دروغ و عمل کردن بآن پس نیست خدای را هیچ حاجت در آنکه ترک کند طعام خود و شراب خود

وعن الحسن عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه الصيام

و از حسن از ابی هریره رض گفت فرمود رسول صلعم روزه

جنة من النار ما لم يخرقه وقيل وما يخرقه قال بكذب او بغيبة

سپر است از آتش تا وقتیکه پاره نکرده شود و گفتند چه چیز پاره میکند او را فرمود به دروغ یا غیبت

وعن ابي هريرة رض عن رسول الله صلى الله عليه انه قال ليس الصيام من

و از ابی هریره رض روایت که فرمود رسول الله صلعم نیست روزه از

الاكل والشرب ولكن الصيام من اللغو والرفث اخبرنا الشيخ

خوردن و آشامیدن و لکن روزه از ترک فحش و لغو است خبر داد ما را شیخ

ابو نصر محمد بن البنا قال اخبرنا والدي الشيخ ابو علي بن احمد

ابو نصر بن بنا گفت خبر داد ما را پدر من شیخ ابو علی بن احمد

بن عبد الله بن البنا قال اخبرنا محمد الحافظ قال حدثنا عبد الله

بن عبد الله بن بنا گفت خبر داد ما را محمد حافظ گفت روایت کرد ما را عبد الله

قال حدثنا جعفر بن محمد الجمال قال حدثنا سعيد بن عتبة

گفت روایت کرد ما را جعفر بن محمد جمال گفت روایت کرد ما را سعید بن عتبه

قال اخبرنا الهيثم بن خلف قال حدثنا بقية قال حدثنا محمد

گفت خبر داد ما را هیثم بن خلف گفت روایت کرد ما را بقیه گفت روایت کرد ما را محمد

الحجاج عن خالد عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى

حجاج از خالد از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول صلعم

خمس يفطرن الصيام وينقضن الوضوء الكذب والنميمة
پنج چیز است که بشکنند روزه را و بشکنند طهارت را یکے دروغ و دوم سخن چینی
والغيبة والنظر بالشهوة واليمين الكاذبة واخبرنا ابو نصر
سوم غیبت و چهارم دیدن بشهوت و پنجم سوگند دروغ و خبر کرد مارا ابو نصر
عن والده باسناده عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
از والد خود باسناد خود از انس بن مالک گفت فرمود
ما صام من ظل يأكل لحوم الناس واخبرنا ابو نصر عن والده
روزه نداشت کسیکه غیبت کرد بخوردن گوشت اے مردم یعنی غیبت میکند و خبر داد مارا ابو نصر از والد خود
باسناده عن حذيفة بن اليمان رض قال من تأمل خلف امرأة
باسناد خود از حذیفه بن یمان گفت کسیکه نگاه کند به پس زنے
من وراء ثيابها بطل صومه واخبرنا ابو نصر باسناده عن
در آلاے جامه او باطل شود روزه او و خبر کرد مارا ابو نصر باسناد خود از
سليمان بن موسى قال قال جابر بن عبد الله رض اذا صمت
سلیمان بن موسی گفت فرمود جابر بن عبد الله هرگاه روزه دار شوی
فليصم سمعك وبصرك ولسانك من الكذب والمحارم
پس روزه دار کن گوش خود را و چشم خود را و زبان خود را از دروغ و حرامها
ودع اذى الجار وليكن عليك وقار وسكينة ولا تجعل يوم
و بگذار اذیت همسایه و باید که باشد بر تو بردبارے و آرام در روزه و مگردان روز
صومك ويوم فطرك سواء قال النبي صلى الله عليه رب صائم
روزه خود و روز افطار خود برابر فرمود پیغمبر بسیار روزه دار است
ليس له من صيامه الا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من
که نیست مراو را از روزه خود مگر گرسنگی و تشنگی و بسیار شب خیز است که نیست مراو را از
قيامه الا السهر وقال صلى الله عليه اهتز لذلك العرش وغضب له
قیام مگر بیدار ماندن و فرمود پیغمبر بجنبید از آن کار عرش و در غضب میشود مراو را
الرب عنى به صلى الله عليه اذا لم يرد بالعمل وجه الله تعالى بل اريد
پروردگار مراد او آن است هرگاه خواسته نشود بعمل ذات باری تعالی بلکه خواسته
به الخلق وقال صلى الله عليه ان الله تعالى يقول انا خير شريك و
بآن خلق را و فرمود که خدا تعالی میگوید من نیکوتر شریکم
من اشرك معى شريكا في عمله فهو لشريكي دوني انى لا اقبل
کسیکه شریک کرد با من شریکے را در عمل خود پس آن عمل برای شریک است نه برای من من قبول نکنم

إلا ما أخلص لي يا ابن آدم أنا خير قسيم فانظر عملك الذي عملت

مگر چیزی که پاک کرده شده است برای من ای فرزند آدم من نیکو قسمت کننده ام پس ببین عمل خود را که کردی

لغيري فإنما جزاؤك على الذي عملت له وكان صلى الله عليه وسلم يقول

از برای غیر من پس جز اینکه جزا بتو میرسد از عمل کرده تو برای او و بود حضرت که میگفت

في دعائه اللهم طهر لساني من الكذب وقلبي من النفاق

در دعای خود ای پروردگار پاک کن زبان من از دروغ و دل من از نفاق

وعملي من الرياء وبصري من الخيانة فإنك تعلم خائنة الأعين

و عمل من از ریا و دیده من از خیانت که تو هر اینه میدانی خیانت چشمها

وما تخفي الصدور فينبغي للصائم أن يتأدب ويحذر من

و چیزی که پنهان میدارند سینها پس میباید روزه دار را اینکه ادب ورزد و بپرهیزد از

الرياء ونظر الخلق وعلمهم في صومه وجميع عباداته لئلا يخسر

ریا و دیدن خلق و علم ایشان در روزه خود و همه بندگیها تا آنکه زیان نکند

الدنيا والآخرة وحدثنا الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده

دنیا و آخرت و حدیث خواند بر من شیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن أبي فراش أنه سمع عبد الله بن عمر رض يقول سمعت رسول

از ابی فراش که او شنید عبد الله بن عمر را که میگفت شنیدم رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول صام نوح الدهر إلا يومين الفطر والأضحى

الله را میگفت روزه داشت نوح تمام عمر مگر دو روز عید فطر و عید اضحی

وصام داود عليه السلام نصف الدهر وصام إبراهيم عليه السلام

و روزه داشت داود نصف عمر و روزه داشت ابراهیم

ثلثة أيام من كل شهر صام الدهر وأفطر الدهر وأخبرنا الشيخ

سه روز از هر ماه گویا تمام عمر روزه داشته و خبر داد ما را شیخ

أبو نصر عن والده بإسناده عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد

ابو نصر باسناد خود از پدر خود باسناد خود از محمد بن منکدر از جابر بن عبد

الله أن رجلا جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم من أهل البادية فقال

الله رض که بدرستی مردی آمد بسوی نبی صلی الله علیه وسلم از مردم صحرا پس گفت

يا رسول الله أخبرني عن صومك فغضب النبي صلى الله عليه وسلم حتى

یا رسول الله خبر ده مرا از روزه خود پس در غضب شد پیغمبر تا آنکه

احمرت وجنتاه فلما رأى ذلك عمر ابن الخطاب رض أقبل على الرجل

سرخ شد رخساره مبارک او پس هرگاه دید عمر خطاب رض حال مذکور را پیش آمد بر آن مرد

۵۰۷

فزبره وانتهره حتى اسكته فلما سري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال عمر

پس ترسانید او را و منع کرد تا آنکه خاموش گردانید او را پس وقتیکه برداشته شد غضب از نبی ﷺ گفت عمر رض

يا نبي الله جعلني الله فداك اخبرني عن رجل يصوم الدهر كله

ای پیغمبر خدا گرداند خدا تعالی مرا فدا اے تو خبر کن مرا از مردے که روزه دارد سال را همه

قال لا صام ذلك ولا افطر فقال يا نبي الله اخبرني عن رجل

گفت پیغمبر ﷺ نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد یعنی ثواب روزه یافت و نه لذت افطار پس گفت ای پیغمبر خدا

يصوم ثلثة ايام من كل شهر قال صلى الله عليه وسلم ذلك صوم الدهر كله

که روزه دارد سه روز از هر ماه فرمود ﷺ آنکس روزه داشت همه عمر

فقال يا نبي الله اخبرني عن رجل يصوم الاثنين والخميس قال

پس گفت ای پیغمبر خدا ﷺ خبر ده مرا از مردے که روزه دارد روز دوشنبه و پنجشنبه گفت

صلى الله عليه وسلم اما الخميس فيوم ترفع فيه الاعمال واما يوم الاثنين فهو

ﷺ اما پنجشنبه پس روزیست که برداشته میشود در روی اعمال و اما روز دوشنبه پس آن

اليوم الذي ولدت فيه وانزل علي فيه الوحي فصل فاذا

روزیست که پیدا کرده شدم من در دنیا در آن روز و نازل کرده شد بر من وحی فصل پس هرگاه

جاء وقت الافطار فليقل عند افطاره بسم الله اللهم لك صمت

که آید وقت افطار پس بگوید وقت افطار شروع بنام خدا ای بار خدا ترا روزه داشتم

وعلى رزقك افطرت سبحانك وبحمدك اللهم تقبل مني انك

و بر رزق تو افطار کردم پاکیست ترا و ثنا میگویم ترا ای بار خدا بپذیر از من که هر آینه توئی

انت السميع العليم وكان عبد الله بن عمرو بن العاص رض يقول

شنوا و دانا و بود عبد الله بن عمرو بن عاص که میگفت

عند فطره اللهم اني اسئلك برحمتك التي وسعت كل شيء

هنگام افطار روزه ای بار خدا من میخواهم از تو برحمت تو که در گرفته است هر چیزے را

ان تغفر لي وعن ابي العالية قال من قال عند فطره الحمد لله

که بیامرزے مرا و از ابی عالیه رح روایتست گفت هر که گوید وقت افطار روزه حمد مر خدا راست

الذي على فقهر والحمد لله الذي نظر فخبر والحمد لله الذي ملك

اگرچه مرتبت برو غالب آمد و حمد مر خدا راست که دید و اختیار کرد و حمد مر خدا راست که مالک است

فقدر والحمد لله الذي يحي الموتى فقد خرج من ذنوبه كيوم

پس قادر است و حمد مر خدا راست که زنده کند مردگان را پس هر آینه برآمد از گناه خود همچو روزیکه

ولدته امه وعن مصعب بن سعيد عن عبد الله بن الزبير

پیدا شد از مادر خود و از مصعب بن سعید روایتست از عبد الله بن زبیر

۵۲ ۱۰۲

عَنْ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ كَانَ اِذَا اَفْطَرَ عِنْدَ

از سعد بن مالک رض گفت که نبی صلعم بود که هرگاه افطار کردی نزد

اَحَدٍ قَالَ اَفْطَرَ عِنْدَكُمُ الصَّائِمُوْنَ وَاَكَلَ طَعَامَكُمُ الْاَبْرَارُ

یکے از صحابہ پس بگفت افطار کردند نزد شما روزہ داران و خوردند طعام شما نیکوکاران

وَصَلَّتْ عَلَيْكُمُ الْمَلٰئِكَةُ فَصْلٌ اِعْلَمْ اَنَّ شَهْرَ رَجَبٍ الْمُبَارَكِ تُسْتَجَابُ

و درود فرستادند بر شما فرشتگان بدانکه در ماہ رجب مبارک قبول کردہ میشود

فِيْهِ الدَّعْوَةُ وَتُقَالُ فِيْهِ الْعَثْرَةُ وَتُضَاعَفُ عَلٰى مَنْ اجْتَرَمَ

درو دعا و عفو کردہ شود درو لغزشہا و دو چندان کردہ میشود بر کسیکہ گناہ کند

فِيْهِ الْعُقُوْبَةُ مِنْ ذٰلِكَ مَا اَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ قَالَ اَخْبَرَنَا الْقَاضِيْ

دران ماہ عقوبت را ازانجملہ خبریست کہ خبر کرد ما را ہبۃ اللہ گفت خبر داد ما را قاضی

هَنَّادُ بْنُ اِبْرٰهِيْمَ النَّسَفِيُّ قَالَ اَخْبَرَنَا عَبْدُ الْقَاهِرِ بْنُ عُمَرَ الْجَزَرِيُّ

ہناد بن ابراہیم نسفی گفت خبر داد ما را عبد القاہر بن عمر جزری

بِهَا قَالَ اَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ قَالَ اَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرْخَانِ قَالَ اَنَا اَحْمَدُ

بان گفت خبر داد ما را ہبۃ اللہ گفت محمد بن فرخان گفت احمد

بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيْدٍ الْاَنْبَارِيُّ قَالَ اَنَا اِبْرٰهِيْمُ بْنُ فِرَاشٍ عَنْ عَمْرِو

بْنِ سَمُرَةَ عَنْ مُوْسَى بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْاَصْبَغِ عَنْ بُنَانَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ

از حسین

بْنِ عَلِيِّ بْنِ اَبِيْ طَالِبٍ رض قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الطَّوَافِ اِذْ سَمِعْنَا

بن علی بن ابی طالب رض گفت در اوقاتے کہ ما در طواف بودیم ناگاہ شنیدیم

صَوْتًا وَهُوَ يَقُوْلُ يَا مَنْ يُجِيْبُ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ يَا كَاشِفَ

آوازے و آن میگفت ای کسیکہ قبول میکنی دعای بیچارہ را در تاریکیہا ای دور کنندہ

الْكَرْبِ وَالْبَلْوٰى مَعَ السَّقَمِ قَدْ بَاتَ وَفْدُكَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ وَنَحْنُ

اندوہ و بلا با بیماری بتحقیق شب کردہ گروہ تو گرد خانہ کعبہ و حرم و ما

نَدْعُوْ وَعَيْنُ اللّٰهِ لَمْ تَنَمْ هَبْ لِيْ بِجُوْدِكَ مَا اَخْطَأْتُ مِنْ جُرْمٍ يَا مَنْ

دعا میکنیم و چشم خدا نمی خوابد ببخش مرا بکرم خود آنچہ خطا کردہ ام از گناہ ای کسیکہ

اَشَارَ اِلَيْهِ الْخَلْقُ بِالْكَرَمِ اِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَمْ يَسْبِقْ لِمُجْتَرِمٍ فَمَنْ يَجُوْدُ

اشارہ کنند بسوی او خلق بکرم اگر بودہ است عفو تو کہ سبقت نکردہ است مر گناہگار را پس کیست کہ

عَلَى الْعَاصِيْنَ بِالنِّعَمِ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رض قَالَ لِيْ اَبِيْ عَلِيٌّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

بر گناہگاران بنعمت گفت حسین بن علی رض گفت مرا پدر من علی رض

٥٠٨

يَا حُسَيْنُ أَمَا تَسْمَعُ النَّادِبَ ذَنْبَهُ وَالْمُعَاتِبَ رَبَّهُ امْضِ نَعَالَكَ

ای حسین آیا نمی‌شنوی گریه‌کننده را بر گناه خود و عتاب‌کننده پروردگار خود را بیا نزدیک

تُدْرِكُهُ وَنَادِهِ قَالَ الْحُسَيْنُ رض فَأَسْرَعْتُ حَتَّى أَدْرَكْتُهُ فَإِذَا أَنَا

که دریابی او را و طلب کن او را گفت حسین رض پس شتاب کردم تا آنکه دریافتم او را ناگاه من

بِرَجُلٍ جَمِيلِ الْوَجْهِ نَقِيِّ الْبَدَنِ نَظِيفِ الثِّيَابِ طَيِّبِ الرِّيحِ إِلَّا أَنَّهُ

رسیدم به مردی نیکو روی پاک بدن خوش جامه خوشبوی مگر آنکه

قَدْ شَلَّ جَانِبُهُ الْأَيْمَنُ فَقُلْتُ أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ

خشک شده بود پهلوی راست او پس گفتم اجابت کن امیر المؤمنین علی را

فَقَامَ يَجُرُّ شِقَّهُ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ

پس استاد و می‌کشید جانب خود را تا آنکه استاد پیش امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب

اللّٰهُ وَجْهَهُ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ وَمَا شَأْنُكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

پس گفت مر او را کیستی تو و چیست حال تو گفت یا امیر المؤمنین

مَا شَأْنُ مَنْ أُخِذَ بِالْعُقُوبَةِ وَمُنِعَ الْحُقُوقَ قَالَ فَمَا اسْمُكَ قَالَ

چه باشد حال کسی که گرفته شده است بعقوبت و منع کرده شده است از ادای حقوق عیال پرسید که نام تو چیست گفت

مُنَازِلُ ابْنُ لَاحِقٍ قَالَ فَمَا قِصَّتُكَ قَالَ كُنْتُ مَشْهُورًا فِي الْعَرَبِ

منازل بن لاحق گفت پس چیست قصه تو گفت بودم من مشهور در عرب

بِاللَّهْوِ وَالطَّرَبِ أَرْكُضُ فِي صَبْوَتِي وَلَا أُفِيقُ مِنْ غَفْلَتِي إِنْ تُبْتُ

بازی و خرمی اسپ می‌دوانیدم در میدان جوانی خود و بهوش نمی‌آمدم از غفلت خویش و اگر توبه

لَمْ تُقْبَلْ تَوْبَتِي وَإِنِ اسْتَقَلْتُ لَمْ تُقَلْ عَثْرَتِي أُدِيمُ الْعِصْيَانَ

قبول نمی‌شد توبهٔ من و اگر طلب بازگشت می‌کردم بازگردانیده نمی‌شد لغزش من همیشه گناه می‌کردم

فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَكَانَ لِي وَالِدٌ شَفِيقٌ رَفِيقٌ يُحَذِّرُنِي

در ماه رجب و شعبان و بود مرا پدری مهربان و نرم دل که می‌ترسانید مرا از

مَصَارِعَ الْجَهَالَةِ وَشِقْوَةَ الْمَعْصِيَةِ يَقُولُ لِي يَا بُنَيَّ لِلّٰهِ سَطَوَاتٌ

جایهای افتادن و بدبختی گناه می‌گفت ای پسر من مر خدا راست گرفتن

وَنَقِمَاتٌ فَلَا تَتَعَرَّضْ لِمَنْ يُعَاقِبُ بِالنَّارِ فَكَمْ قَدْ ضَجَّ مِنْكَ الظَّلَامُ

و غلبها و عذابها پس پیش میا بانافرمانی مر کسی را که عذاب می‌کند بآتش پس بسا فریاد خاسته است از تو تاریکیهای

وَالْمَلَائِكَةُ الْكِرَامُ وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ وَاللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ وَكَانَ إِذَا

و فرشتگان بزرگ و ماه که در وی قتال حرام است و شبها و روزها و بود پدر من وقتی که

أَلَحَّ عَلَيَّ بِالْعَتْبِ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ بِالضَّرْبِ فَبَلَغْتُ إِلَيْهِ يَوْمًا

ستیزه برمن بسرزنش می ستیهیدم بروی بزدن پس رسانیده شدم بسوی پدر روزی

فَقَالَ وَاللّٰهِ لَا أَصُومَنَّ وَلَا أُفْطِرُ وَلَا أُصَلِّيَنَّ وَلَا أَنَامُ فَصَامَ أُسْبُوعًا

پس گفت پدر سوگند است به پروردگار که روزه میگیرم و افطار نمیکنم و نماز میکنم و خواب نمیکنم تا و رفع حاصل شود از برا

ثُمَّ رَكِبَ جَمَلًا أَوْرَقَ وَأَتَى مَكَّةَ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ وَقَالَ لَا أَفْدَنَّ إِلَى

پس سوار شد شترے را که رنگ او سرخ بود سپید آمیز و آمد در مکه روز حج اکبر و گفت هر آینه میروم بسوی

بَيْتِ اللّٰهِ وَلَأَسْتَعِينَنَّ عَلَيْكَ اللّٰهَ قَالَ فَقَدِمَ مَكَّةَ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ

خانه خدا یعنی کعبه و هر آینه طلب یاری میکنم بر تو از خدا گفت پس پیش آمد پدر من مکه را روز حج اکبر

فَتَعَلَّقَ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَدَعَا عَلَيَّ وَقَالَ يَا مَنْ إِلَيْهِ أَتَى الْحُجَّاجُ

پس چسپید به پردهاے کعبه و دعاے بد کرد بر من و گفت ای کسیکه بسوی او مے آیند حاجیان

مِنْ بُعْدٍ يَرْجُونَ لُطْفَ عَزِيزٍ وَاحِدٍ صَمَدٍ هٰذَا مَنَازِلُ لَا يَرْتَدُّ

از دور امید دارند مهربانی عزیز یگانه و بے نیاز را این منازل نگردد

عَنْ عُقُوقِي فَخُذْ بِحَقِّي يَا رَحْمٰنُ مِنْ وَلَدِي وَشُلَّ مِنْهُ بِجُودِ مِنْكَ

از بیفرمانی من پس بگیر حق من اے رحمن از پسر من و شل باد از ان برکت بخشش تو

جَانِبُهُ يَا مَنْ تَقَدَّسَ لَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَلِدْ قَالَ فَلَا وَالَّذِي رَفَعَ السَّمَاءَ

پهلوی او ای کسیکه پاک است نزائیده شده است و نمیزاید گفت پس سوگند آن کسیکه بلند کرد آسمان را

وَأَنْبَعَ الْمَاءَ مَا اسْتَتَمَّ كَلَامَهُ حَتّٰى شُلَّ جَانِبِيَ الْأَيْمَنُ فَظَلَلْتُ كَالْخَشَبَةِ

و بر آورده است آب را هنوز تمام نشده بود کلام او تا آنکه شل شد پهلوے راست من و گشتم من همچو چوب

الْمُلْقَاةِ بِأَرْجَاءِ الْحَرَمِ وَكَانَ النَّاسُ يَغْدُونَ وَيَرُوحُونَ عَلَيَّ وَ

خشک واق داده بگوشه حرم و مردم مے آمدند و میرفتند صباح و شام بر من و

يَقُولُونَ هٰذَا أَجَابَ اللّٰهُ فِيهِ دَعْوَةَ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ رض فَمَا فَعَلَ

میگفتند این کس است که قبول کرد خدا در دعاے پدر او پس گفت مر او را علی رض پس چه کرد

أَبُوكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَدْعُوَ اللّٰهَ لِي فِي الْمَوَاضِعِ

پدر تو یعنی کجاست گفت شل ای امیر المومنین سوال کردم پدر را اینکه دعای نیک کند برای من در جاهای

الَّتِي دَعَا عَلَيَّ فِيهَا بَعْدَ أَنْ رَضِيَ عَنِّي فَأَجَابَنِي فَحَمَلْتُهُ عَلٰى نَاقَةٍ

که دعاے بد کرد در حق من بعد از آنکه راضی شد از من پس قبول کرد سوال مرا پس بر داشتم

وَجَدَدْتُ فِي السَّيْرِ حَتّٰى وَصَلْنَا إِلٰى وَادٍ يُقَالُ لَهَا وَادِي الْأَرَاكِ فَنَفَرَ

و کوشش کردم در رفتن تا آنکه رسیدیم بسوے وادی که میگفتند او را وادی اراک پس پرید

طَائِرٌ مِنْ شَجَرَةٍ فَنَفَرَتِ النَّاقَةُ فَوَقَعَ مِنْهَا وَمَاتَ فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ

پرنده از درختے پس رمید ماده شتر پس افتاد پدرم از ناقه و مرد در راه پس گفت

عَلِيٌّ رض أَلَا أُعَلِّمُكَ دَعَوَاتٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

علی رض آیا بیاموزم شما دعاے که شنیدیم از رسول الله صلی الله علیه وآله وصحابه وسلم

٥١١

وَقَالَ لِمَا دَعَا بِهَا مَهْمُومٌ إِلَّا فَرَّجَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ هَمَّهُ وَلَا مَكْرُوبٌ

و گفت نخوانده است بآن هیچ غمناکی مگر کشاده است خدای تعالی از آن غم او و نخوانده است هیچ

إِلَّا فَرَّجَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ كُرْبَتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ

محزونی مگر کشاده است خدای تعالی از او رنج او را پس گفت شل بلی تعلیم کن پس گفت حسین بن علی رضی

عَنْهُمَا فَعَلَّمَهُ الدُّعَاءَ وَدَعَا بِهِ وَتَخَلَّصَ مِنْ مَرَضِهِ وَغَدَا عَلَيْنَا

پس آموخت حضرت علی رضی دعا را و دعا کرد بآن و خلاص یافت از مرض خود و آمد فردا پیش ما

صَحِيحًا سَالِمًا فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ كَيْفَ عَمِلْتَ قَالَ لَمَّا هَدَأَتِ الْعُيُونُ

صحیح و سلامت پس گفتم مرآن کس را چگونه کردی پس گفت شل هرگاه آرام گرفتند چشمها

دَعَوْتُ بِهِ مَرَّةً وَثَانِيَةً وَثَالِثَةً فَنُودِيتُ حَسْبُكَ اللّٰهُ فَقَدْ دَعَوْتَ

دعا کردم بآن یکبار و دوبار و سه بار پس آواز داده شد مرا که بس است ترا که هر آینه دعا کردی

اللّٰهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى

خدای را باسم اعظم که هرگاه دعا کرده شود بآن قبول کرده شود و هرگاه سوال کرده شود بآن

ثُمَّ حَمَلَتْنِي عَيْنِي فَنِمْتُ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَنَامِي فَعَرَضْتُهَا

پس غلبه کرد بر من چشم من پس خواب کردم پس دیدم رسول الله صلعم را در خواب خود پس بیان کردم آن دعا

عَلَيْهِ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَدَقَ عَلِيُّ بْنُ عَمِّي فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ الْأَعْظَمُ الَّذِي إِذَا

بر آنحضرت پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم راست گفت علی ابن عم من در آن دعا نام بزرگ خدای است که هرگاه

دُعِيَ بِهِ أَجَابَ وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى ثُمَّ حَمَلَتْنِي عَيْنِي مَرَّةً ثَانِيَةً فَرَأَيْتُ

دعا کرده شود بآن قبول میکند و هرگاه سوال کرده شود بآن عطا میکند پس غلبه کرد بر من چشم من دوباره پس دیدم

النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أُرِيدُ أَنْ أَسْمَعَ الدُّعَاءَ مِنْكَ فَقَالَ

نبی صلی الله علیه وسلم را پس گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خواهم که بشنوم آن دعا را از تو پس گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُلِ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا عَالِمَ الْخَفِيَّةِ وَيَا مَنِ السَّمَاءُ بِقُدْرَتِهِ

صلی الله علیه وسلم بگو ای بار خدایا بدرستی سوال میکنم ترا ای داننده پنهانها و ای کسیکه آسمان بقدرت او

مَبْنِيَّةٌ وَيَا مَنِ الْأَرْضُ بِعِزَّتِهِ مَدْحِيَّةٌ وَيَا مَنِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِنُورِ

برداشته شده است و ای کسیکه زمین بعزت او گسترده است و ای کسیکه آفتاب و ماهتاب بنور

جَلَالِهِ مُشْرِقَةٌ وَمُضِيئَةٌ وَيَا مُقْبِلًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ مُؤْمِنَةٍ زَكِيَّةٍ

بزرگی او تابنده است و روشن است و ای پیش آینده بر هر نفس مومنه و پاک

وَيَا مُسَكِّنَ رُعْبِ الْخَائِفِينَ وَأَهْلِ التَّقِيَّةِ يَا مَنْ حَوَائِجُ الْخَلْقِ عِنْدَهُ

و ای آرام دهنده ترس ترسندگان و اهل ترس ای آنکه حاجتهای خلق نزد او

مَقْضِيَّةٌ يَا مَنْ نَجَّا يُوسُفَ مِنْ رِقِّ الْعُبُودِيَّةِ يَا مَنْ لَيْسَ لَهُ بَوَّابٌ

روا کرده شده است ای آنکه نجات داده یوسف را از بندگی ای آنکه نیست مر آن را دربانی

ينادي لا صاحب يغشى ولا وزير يعطى ولا غيره رب يدعى

ولا يزداد على كثرة الحوائج الا كرما وجودا وصل على محمد وآله و

اعطني سؤلي انك على كل شيء قدير قال فانتبهت وقد برأت

قال علي رض تمسكوا بهذا الدعاء فانه لكنز من كنوز العرش وقد

نقل مثل ذلك في زمن عمر بن الخطاب رض وغيره مما يطول شرحه

وفي الجملة لا ينبغي لذي لب ان يتهاون بالمعاصي والمظالم ودعاء

المظلوم فقد قال النبي صلى الله عليه وسلم الظلم ظلمات يوم القيمة وقال

صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى ليستحيي اذا بسط العبد كفيه اليه بالدعاء

ان يردهما صفرا فاما ان يعجل له في الدنيا او يؤخر له في يوم

القيمة وقد انشد في ذلك اتسمع بالدعاء فتزدريه تبين فيك

ما صنع الدعاء * سهام الليل لا تخطي ولكن لها امد وللامد انقضاء

مجلس في فضل شهر شعبان وما نزل في ليلة النصف من

المغفرة والرضوان اخبرنا الشيخ ابو نصر محمد عن والده ابي علي الحسن

اخبرنا ابو الحسن علي بن محمد بن عمر بن حفص جعفر المقري باسفاد

ابي الفتح الحافظ اخبرنا ابو بكر محمد بن عبد الله الشافعي اخبرنا

٥١٣

اسحق بن الحسن انا عبد الله بن سلمة اخبرنا مالك بن انس عن

ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن

عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

که فرمود عائشه رض که بود رسول الله ص

يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم وما رأيت

که روزه میداشت تا آنکه می گفتیم که روزه نخواهد شکست و روزه میداشت تا آنکه میگفتیم که روزه نخواهد داشت و ندیدم

رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا شهر رمضان وما

رسول الله ص را تمام روزه داشت هرگز ماه مگر ماه رمضان و نه

رأيته صام في شهر اكثر من صيامه في شعبان وهو حديث صحيح

دیدم آنسرور را که روزه میداشت هیچ ماهی زیاده از روزه داشتن او در ماه شعبان و این حدیث صحیح است

اخرجه البخاري عن عبد الله بن يوسف عن مالك واخبرنا

که تخریج کرده است آنرا بخاری رح از عبد الله بن یوسف از مالک و خبر داد مارا

ابو نصر عن محمد عن والده باسناده عن هشام بن عروة عن عائشة

ابو نصر از محمد از پدر خود باسناد خود از هشام بن عروه رض از عایشه

رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر

رض که فرمود عایشه رض که بود رسول الله صلی الله علیه که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم افطار نخواهد کرد و افطار میکرد

حتى نقول لا يصوم وكان احب صيامه في شعبان فقلت يا

تا آنکه میگفتیم که روزه نخواهد داشت و بود آن سرور ص که دوست میداشت روزه داشتن را در ماه شعبان پس

رسول الله ما لي ارى صيامك في شعبان فقال صلى الله عليه وسلم يا عائشة

یا رسول الله چه حالست مرا که می بینم روزه ترا در ماه شعبان پس فرمود آنحضرت ص ای عائشه

انه شهر ينسخ لملك الموت فيه اسم من يقبض روحه في بقية

بدرستیکه این ماهیست که نوشته داده میشود در آن ماه ملک الموت را نام کسیکه قبض ارواح خواهد شد روح او

العام فانا احب ان لا ينسخ اسمي الا وانا صائم واخبرنا ابو نصر

سال پس من دوست میدارم که نوشته نشود نام من مگر در آنحال که روزه دار باشم و خبر داد ما را ابو نصر

عن محمد عن والده باسناده عن عطاء بن يسار عن ام سلمة رض

از محمد از پدر خود باسناد خود از عطاء بن یسار از ام سلمه رض

قالت لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم في شهر بعد رمضان

گفت ام سلمه رض نبود پیغمبر ص که روزه میداشت در هیچ ماهی بعد رمضان

أكثر من صيامه في شعبان وذلك أنه كل من يموت في تلك

زیاده تر از روزه داشتن آن سرور رضه در ماه شعبان و این سخن مذکوره ثابت است که هر کسی که خواهد مرد در این

السنة ينسخ اسمه في شعبان من الأحياء إلى الأموات وإن

سال پس نوشته میشود نام او در شعبان از زندگان بسوے مردگان و بدرستی

الرجل ليسافر وقد نسخ اسمه فيمن يموت وحدثنا أبو نصر عن

مرد سفر کند و حال آنکه تحقیق نوشته شده است نام او در گروه کسیکه خواهد مرد و حدیث کرد مارا ابو نصر از

والده بإسناده عن ثابت عن أنس رض قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن

پدر خود باسناد خود از ثابت از انس رض گفت رض سوال کرده شد نبی صلعم از

أفضل الصيام قال صيام شعبان تعظيما لرمضان وأخبرنا أبو

بهترین روزهاے گفت روزه شعبان از جهت بزرگی ماه رمضان و خبر داد مارا ابو

نصر عن والده بإسناده عن معوية بن الصالح قال إن عبيد الله

نصر از پدر خود باسناد خود از معویه بن صالح گفت که عبید الله

بن قيس حدثه أنه سمع عائشة رض عنها تقول كان أحب الشهور إلى

بن قیس حدیث خواند بروی که او شنید عایشه رض را که میگفت رض که بود دوسترین ماهها بسوی

رسول الله صلى الله عليه وسلم شعبان يصله برمضان وقال عبد الله رض قال

رسول الله صلعم شعبان می پیوست او را بماه رمضان و گفت عبد الله رض فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام آخر يوم الاثنين من شعبان غفر له

رسول الله صلعم هر که روزه داشت آخر روز دوشنبه را از ماه شعبان آمرزیده شد او را

يعني آخر اثنين فيه لا آخر يوم من الشهر لأن استقبال الشهر

یعنی آخر دوشنبه که در آن ماه باشد نه آخر روز از ماه زیرا که پیشی آمدن ماه رمضان

باليوم واليومين فيه منهي عنه وعن أنس بن مالك رض قال قال

بیک روز و دو روز منع کرده شده است و روایت است از انس بن مالک رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما سمي شعبان لأنه يتشعب لرمضان فيه

رسول صلعم جز این نیست نامیده شده است شعبان از جهت آنکه بدرستی پراگنده کرده میشود در این ماه

خير كثير وإنما سمي رمضان لأنه يرمض الذنوب فصل

نیکی بسیار و نامیده شده است رمضان از این جهت که میسوزد گناهان را

قال الله تعالى وربك يخلق ما يشاء ويختار فالله تعالى اختار

فرمود خدا تعالی و پروردگار تو می آفریند هر چه خواهد و بر می گزیند هر چه خواهد پس حق تعالی برگزید

من كل شيء أربعة ثم اختار من الأربعة واحدا اختار من الملائكة

از هر چیز چهار چیز را پس برگزید از هر چهار چیز یکے را برگزید از فرشتگان

الشعب التفرق والانشعاب منشعب الاصل الانشعاب پراگنده شدن و پیوسته شدن تاج ۱۲

۵۱۴

اربعة جبرائيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل ثم اختار
چهار فرشته را جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل را پس برگزيد
منهم جبرائيل واختار من الانبياء اربعة ابرهيم وموسى و
از ايشان جبرائيل را و برگزيد از انبيا چهار كس را ابراهيم و موسى و
عيسى ومحمدا صلى الله عليه وسلم اجمعين ثم اختار منهم محمدا صلى الله عليه وسلم واختار
عيسى و محمد صلعم را اجمعين پس برگزيد از ايشان محمد صلعم را و برگزيد
من الصحابة رض اربعة ابابكر وعمر وعثمان وعليا رض ثم اختار
از صحابه رض چهار كس را ابابكر و عمر و عثمان و على رض را پس برگزيد
منهم ابابكر رض ومن المساجد اربعة المسجد الحرام والمسجد الاقصى
از ايشان ابابكر رض و از مسجدها چهار مسجد را مسجد حرام و مسجد اقصى
ومسجد المدينة المشرفة ومسجد طور سيناء ثم اختار منهم
و مسجد مدينه مشرف و مسجد كوه طور سينا پس برگزيد از ايشان
المسجد الحرام ومن الايام اربعة يوم الفطر ويوم الاضحى ويوم
مسجد حرام و از روزها چهار روز را روز فطر و روز اضحى و روز
عرفة ويوم عاشوراء ثم اختار منها يوم عرفة ومن الليالي اربعة
عرفه و روز عاشورا را پس برگزيد از انها روز عرفه و از شبها چهار شب
ليلة البراءة وليلة القدر وليلة الجمعة وليلة العيد ثم
شب برات و شب قدر و شب جمعه و شب عيد پس
اختار منها ليلة القدر ومن البقاع اربعة مكة والمدينة و
برگزيد از انها ليلة القدر و از جاها چهار جا مكه و مدينه و
بيت المقدس ومساجد العشائر ثم اختار منها مكة ومن الجبال
بيت المقدس و مساجد العشاير را پس برگزيد از انها مكه را و از كوهها
اربعة احد وطور سيناء ولكام ولبنان ثم اختار منها طور
چهار كوه را كوه احد و طور سينا و لكام و لبنان پس برگزيد از انها طور
سيناء ومن الانهار اربعة جيحون وسيحون والفرات والنيل
سينا و از نهرها چهار نهر را جيحون و سيحون و فرات و نيل
ثم اختار منها فرات واختار من الشهور اربعة رجب وشعبان
پس برگزيد از انها فرات را و برگزيد از ماهها چهار ماه را رجب و شعبان
ورمضان والمحرم واختار منها شعبان وجعله شهر النبي صلى الله عليه
و رمضان و محرم و برگزيد از انها شعبان را و گردانيد او را ماه نبى صلعم

٥١٥
الفرات
اسم نهر الكوفة

فكذا أن النبي صلى الله عليه وسلم أفضل الأنبياء كذلك شهره أفضل
پس چنانچه نبي صلعم افضل پيغمبران است همچنين ماه او افضل

الشهور وقد روى أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال
ماهاست وتحقيق روايت كرد ابو هريره رض از نبي صلعم كه بدرستى فرمود

شعبان شهري ورجب شهر الله ورمضان شهر أمتي شعبان
شعبان ماه منست ورجب ماه خداست ورمضان ماه امت منست شعبان

هو المكفر ورمضان هو المطهر وقال النبي صلى الله عليه وسلم شعبان شهر
كفارت گناهان است ورمضان پاك كننده است وفرمود نبي صلعم شعبان ماهي است

بين رجب ورمضان يغفل الناس عنه وفيه ترفع أعمال العباد
درميان رجب و رمضان وغافل اند مردم از فضيلت او ودروى ماه برداشته ميشود عمل بندگان

إلى رب العالمين فأحب أن يرفع عملي وأنا صائم وعن أنس بن
بسوى رب العالمين پس من دوست ميدارم كه برداشته شود عمل من ومن روزه دار باشم واز

مالك رض بأنه قال أن النبي صلى الله عليه وسلم قال فضل رجب على سائر
مالك رض روايت است كه گفت بدرستى نبي صلعم فرمود بزرگى رجب بر تمام

الشهور كفضل القرآن على سائر الكلام وفضل شعبان على
ماهها همچون بزرگى قرآنست بر تمام كلامها وفضل شعبان بر

سائر الشهور كفضلي على سائر الأنبياء وفضل رمضان على
تمام ماهها همچو فضل منست بر تمام انبيا وفضل رمضان بر

سائر الشهور كفضل الله على سائر خلقه وعن أنس بن مالك رض
تمام ماهها همچو فضل خداست بر همه خلقت او ودر روايت است از انس بن مالك رض

أنه قال كان أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم إذا نظروا إلى هلال شعبان
كه گفت بوده اند اصحاب رسول الله صلعم هرگاه كه نظر ميكردند بسوى هلال شعبان

أكبوا على المصاحف يقرؤنها وأخرج المسلمون زكوة أموالهم
بر روى افتادند بر مصحفها كه ميخواندند آنرا وبيرون آوردند مسلمانان زكوتهاى مال خود را

ليتقوى بها الضعيف والمسكين على صيام شهر رمضان
تا توانا شوند بآن زكوة ضعيفان ومسكينان بر روزه داشتن ماه رمضان

ودعا الولاة أهل السجن فمن كان عليه حد أقاموه عليه و
وميطلبيدند حاكمان بنديان را پس كسيكه واجب شده است برو حد شرعي جارى ميكردند برو

إلا خلوا سبيله وانطلق التجار فقضوا ما عليهم وقبضوا
اگر نه خلاص ميساختند وميرفتند سوداگران پس ادا ميكردند قرضه كه برايشان ميبود وميگرفتند قرضه

ما لهم حتى اذا نظروا الى هلال رمضان اغتسلوا واعتكفوا

که مرایشان را سپید تا آنکه بنگرند بسوی هلال رمضان را غسل میکردند و اعتکاف میداشتند

فصل شعبان خمسة احرف شين وعين وباء والف ونون

شعبان پنج حرف است شین و عین و با و الف و نون

فالشين من الشرف والعين من العلو والباء من البر والالف

پس شین اشارت از شرف است و عین از بلندی و با از نیکی و الف

من الالفة والنون من النور فهذه العطايا من الله تعالى للعبد

از الفت و نون از نور پس اینهمه عطایا است مر بنده را از خدا تعالی

في هذا الشهر وهو شهر تفتح فيه الخيرات وتنزل فيه البركات

در این ماه و ان ماهی ست که گشاده میشود در وی نیکیها و فرود می آید در وی برکات

وتترك فيه الخطيئات وتكفر فيه السيئات وتكثر فيه الصلوة

و فرو گذاشته میشود در وی خطاها و کفاره کرده میشود در وی بدیها را و زیاده کرده میشود در وی درود

على محمد خير البريات وهو شهر الصلوة على النبي المختار قال الله

بر محمد ﷺ که بهترین خلقت است و آن ماه درود فرستادن است بر نبی ﷺ برگزیده است گفت

تعالى عز وجل ان الله وملئكته يصلون على النبي يا ايها

بدرستی الله تعالی و فرشتگان او درود میفرستند بر نبی ﷺ ای

الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما فالصلوة من الله

ایمان داران درود فرستید بروی و سلام فرستید سلام فرستادنی پس صلوة از خدا تعالی

الرحمة ومن الملائكة الشفاعة والاستغفار ومن المؤمنين

رحمت است و از فرشتگان شفاعت و استغفار و از مومنان

الدعاء والثناء وقال مجاهد الصلوة من الله التوفيق و

دعا و ثنا و گفت مجاهد صلوة از خدا توفیق است و

العصمة ومن الملئكة العون والنصرة ومن المؤمنين الاتباع

نگهداشتن از گناه و از فرشتگان مدد و نصرت و از مومنان پیروی کردن

والحرمة وقال ابن عطاء الصلوة على النبي صلى الله عليه من الله تعالى

و حرمت و گفت ابن عطا رح درود فرستادن بر نبی ﷺ از خدا تعالی

الوصلة ومن الملئكة الرقة ومن المؤمنين المتابعة والمحبة

وصلت است و از فرشتگان نرمی دل است و از مومنان متابعت و محبت است

وقال غيره صلوة الرب تبارك وتعالى على نبيه صلى الله عليه تعظيم

و گفت سوای ابن عطا دیگری صلوة خدا تعالی بر نبی خود ﷺ پیدا کردن بزرگی

٩ ص

٥١

مجمع البحار

الرحمة وصلوة الملئكة عليه صلى الله عليه وسلم اظهار الكرامة وصلوة

رحمت و درود فرشتگان برآنسرور اظهار کرامت است و درود

الامة عليه صلى الله عليه وسلم طلب الشفاعة وقد قال صلى الله عليه وسلم من صلى

امت برآنسرور طلب شفاعت است و تحقیق فرمود هرکه درود فرستد

علي واحدة صلى الله عليه عشرا فينبغي لكل مؤمن لبيب ان

بر من یکبار درود فرستد خدا برو ده بار پس سزاوار است هر مومن دانا را که

لا يغفل في هذا الشهر بل يتاهب فيه لاستقبال شهر رمضان

غافل نشود درین ماه بلکه آماده شود درین ماه از برای استقبال ماه رمضان

بالتطهر من الذنوب والتوبة عما فات وسلف فيما مضى

به پاک شدن از گناهان و توبه کردن از هرچه فوت شده و گذشته است در زمان

من الايام ويتضرع الى الله في شهر شعبان ويتوسل الى الله

ماضی پس تضرع کند بسوی خدا در ماه شعبان و پیوسته شود بسوی خدا

تعالى بصاحب الشهر محمد صلى الله عليه وسلم حتى يصلح فساد قلبه ويداوي

صاحب ماه که محمد است تا آنکه درست کند فساد دل او و دوا کند

مرض سره ولا يسوف ويؤخر ذلك الى غد لان الايام ثلثة

مرض باطن او را و پس نیندازد و موخر نکند این کار را بسوی فردا زیرا که روزها سه است

امس وهو اجل واليوم وهو عمل وغدا وهو امل فلا تدري هل

یکی دی روز است و آن گذشت و دوم امروز است و آن در عمل و سیوم فردا است و آن امید است

تبلغه ام لا فامس موعظة واليوم غنيمة وغد مخاطرة وكذلك

میرسی بفردا یا نه پس دیروز موعظت و عبرت است و امروز غنیمت است و فردا در خطر است ایا رسد یا نرسد

الشهور ثلثة رجب فقد مضى يذهب فلا يعود ورمضان

ماه ها سه است ماه رجب است پس تحقیق گذشت و رفت و باز نیاید و رمضان

وهو منتظر لا تدري هل تعيش الى ادراكه ام لا وشعبان وهو

پس آن در انتظار است نمیدانی آیا زنده ماند تا آمدن او یا نه و شعبان و آن

واسطة بين شهرين فليغتنم الطاعة فيه وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم

واسطه است درمیان هر دو ماه پس غنیمت دان طاعت را در آن ماه و تحقیق فرمود نبی صلعم

لرجل وهو يعظه وقيل هو عبد الله ابن عمر بن الخطاب رض اغتنم

مردی را در حالیکه نصیحت میکرد و گویند که آن عبد الله بن عمر بن خطاب رض غنیمت دان

خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك

پنج چیز را پیش از پنج چیز جوانی خود را پیش از پیری و تندرستی خود را پیش از بیماری

وغناك قبل فقرك وفراغك قبل شغلك وحياتك قبل موتك

وغنا را پیش از فقر خود وفراغت را پیش از شغل خود وحیات خود را پیش از موت خود

فصل في ليلة البراءة وما خصت به من الرحمة والكرامة

فصل در فضیلت شب برات وآنچه خاص است باو از رحمت وکرامت

والفضائل قال الله عز وجل حم والكتاب المبين إنا أنزلناه

وفضائل فرمود خدا تعالی قسم است بکتاب روشن بدرستیکه ما نازل کردیم او را

في ليلة مباركة قال ابن عباس رض حم يعني قضى الله ما هو

در شب با برکت گفت ابن عباس رض یعنی حم آنست که قضا کرد خدا آنچه هست

كائن إلى يوم القيمة والكتاب المبين يعني القرآن إنا أنزلناه

شونده است تا روز قیامت وسوگند بکتاب روشن است یعنی قرآن بدرستیکه فرستادیم او را

يعني القرآن في ليلة مباركة هي ليلة النصف من شعبان

یعنی قرآن را در شب مبارک که آن شب نیمه از ماه شعبان است

وهي ليلة البراءة وقال ذلك أكثر المفسرين سوى عكرمة فإنه

وآن شب برات است وگفته اند همین را اکثر مفسران بدون عکرمه که او

قال هي ليلة القدر قد سمى الله تعالى شيئا كثيرة في القرآن

گفته آن شب قدر است وبدرستیکه نامیده است خدا تعالی بسیار چیزها را در قرآن

مباركا منها سمى القرآن مباركا قال وهذا ذكر مبارك

مبارک از آنجمله نامیده است قرآن را مبارک گفته خدا واین ذکر مبارک است

أنزلناه فمن بركته أنه من قرأه وآمن به اهتدى وتخلص

که فرستاده ایم او را یعنی قرآن را پس از برکت آنست که هر که قرآن را بخواند وایمان آورد بآن راه راست

من النار ونجى حتى تعدى ذلك إلى الآباء والأبناء قال

از آتش دوزخ تا آنکه میگذرد آن برکت بسوی پدران وپسران فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم من قرأ القرآن نظرا في المصحف خفف الله

پیغمبر کسیکه خواند قرآن را در آنحال که نظر در قرآن دارد سبک میکند خدا

عز وجل عن أبويه العذاب وإن كانا كافرين ومنها أنه عز

از مادر وپدر او عذاب را واگرچه باشند کافران واز آنجمله است که خدا

وجل سمى الماء مباركا قال وأنزلنا من السماء ماء مباركا

نامید آب را مبارک فرمود وفرود آوردیم از آسمان آب مبارک را

فمن بركته أن حياة الأشياء به كما قال الله عز وجل وجعلنا

پس از برکت آن آب است زندگی چیزها بآن است چنانچه فرمود خدا تعالی وگردانیدیم ما

مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ وَقِيلَ فِيهِ عَشْرُ لَطَائِفَ الرِّقَّةُ
از آب همه چیز زنده آیا پس ایمان نمی آرید و گفته شده در آب ده لطافت است رقت
وَاللِّينُ وَالْقُوَّةُ وَاللَّطَافَةُ وَالصَّفَاوَةُ وَالْحَرَكَةُ وَالرُّطُوبَةُ وَ
و نرمی و قوت و لطافت و صفا و جنبش و طراوت و
الْبُرُودَةُ وَالتَّوَاضُعُ وَالْحَيَاةُ وَجَعَلَ اللهُ تَعَالَى هٰذِهِ اللَّطَائِفَ فِي
سردی و فروتنی و زندگی و گردانید خدا ایتعالی این لطایف را در
الْمُؤْمِنِ اللَّبِيبِ رِقَّةَ الْقَلْبِ وَلِينَ الْخُلُقِ وَقُوَّةَ الطَّاعَةِ وَلَطَافَةَ
مومن رقت دل و نرمی خلق و قوت بندگی و لطافت
النَّفْسِ وَصَفَاوَةَ الْعَمَلِ وَالْحَرَكَةَ فِي الْخَيْرِ وَالرُّطُوبَةَ فِي الْعَيْنِ وَ
نفس و صفاے کردار و جنبش در نیکی و تری در چشم و
الْبُرُودَةَ فِي الْمَعَاصِي وَالتَّوَاضُعَ عِنْدَ الْخَلْقِ وَالْحَيَاةَ عِنْدَ اسْتِمَاعِ
سردی در گناه و فروتنی نزد خلق و شرم نزدیک شنیدن
الْحَقِّ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى الزَّيْتُونَ مُبَارَكًا قَوْلُهُ تَعَالَى مِنْ
حق و از آنجمله که خدا ایتعالی نامید زیتون را مبارک قول خدا ایتعالی از
شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ وَهِيَ أَوَّلُ شَجَرَةٍ أَكَلَ مِنْهَا آدَمُ عَم حِينَ
درخت مبارک زیتون و آن نخستین درختست که خورد از آن آدم عم وقتیکه
أُهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ فِيهَا طَعَامٌ وَاسْتِضَاءٌ كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى
فرود آورده شد بسوی زمین و در آن خوردنیست یعنی میوه و روشنائی چنانچه فرمود خدا ایتعالی
وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ وَقِيلَ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ هُوَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و نانخورش است مر خورندگان را و بعضی گفته اند شجره مبارک حضرت ابراهیم ست عم
وَقِيلَ هُوَ الْقُرْآنُ وَقِيلَ هُوَ الْإِيمَانُ وَقِيلَ هِيَ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ الْمُطْمَئِنَّةُ
و بعضی گفته اند قرآن است و بعضی گفته اند ایمانست و بعضی گفته اند نفس مومن است آرام گیرنده نه
الْأَمَّارَةُ بِالْخَيْرِ الْمُتَمَثِّلَةُ لِلْأَمْرِ الْمُنْتَهِيَةُ لِلنَّهْيِ الْمُسَلِّمَةُ لِلْقَدَرِ
امر کننده به نیکی بجا آرنده امر را باز ایستنده نهی را قبول کننده قدر را
الْمُوَافِقَةُ لِلرَّبِّ فِيمَا قَضَى وَسَطَرَ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى عِيسَى
موافق امر پروردگار را در هر چیزیکه گذشته و نوشته شده است و از آنجمله است که خدا ایتعالی نامید عیسی
عَلَيْهِ السَّلَامُ مُبَارَكًا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ
عم را مبارک فرمود خدا عز و جل بطریق حکایت از عیسی عم و گردانید مرا مبارک هر جا که باشم
فَمِنْ بَرَكَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظُهُورُ الثَّمَرَةِ مِنَ النَّخْلَةِ الْيَابِسَةِ لِأُمِّهِ
پس از برکت او عم بود پیدا آمدن میوه از نخل خشک از برای مادر او

الصدّيقة مريم عليهما السلام ونبع الماء من تحتها قال عز
کرامت گو بود که نام وے مریم است ... و جوشیدن آب را از زیر او موسی عم فرمود
وجل فناداها من تحتها الا تحزني قد جعل ربك تحتك
خدای تعالی پس آواز کرد او را از زیر آن که اندوهناک مباش تحقیق کرده است پروردگار تو زیر تو جوی
سريا وهزي اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطبا جنيا
آب خورد و بجنبان بسوی خود درخت خرما را [illegible] می‌ریزد بر تو خرما [illegible]
فكلي واشربي وقري عينا وابراء الاكمه والابرص واحياء
پس بخور و بنوش و روشن کن چشم را و اچه [illegible] مادرزاد را و پیسی را و زنده کردن
الموتى بدعوته وغير ذلك من الخيرات والمعجزات ومنها انه
مردگان را بدعای او و جز این از نیکی ها و معجزها و از آنها است که
عز وجل سمى الكعبة مباركا قال عز وجل ان اول بيت وضع
خدای تعالی نامید کعبه را مبارک فرمود عز وجل بدرستی نخستین خانه که نهاده شده
للناس للذي ببكة مباركا ومن بركتها ان من دخلها و
برای عبادت مردم هر آئینه خانه ایست در مکه مبارک و از برکت او است که هر که در آمد در آن و
عليه اثقال من الذنوب خرج مغفورا له قال الله عز و
حال اگر بر او بار است از گناهان [illegible] آمرزیده [illegible] فرمود حق تعالی
جل ومن دخله كان امنا من دخل البيت وهو مؤمن
و کسیکه در آمد کعبه را ایمن شد پس کسیکه در آمد خانه را و آن مومن است
محتسب تائب امنه الله عذابه وتقبل توبته وغفر له و
طلب اجر کننده است از حق و توبه کننده ست ایمن گرداند او را حق تعالی از بلا [illegible] و قبول کند توبه او و بیامرزد
قيل من دخله كان امنا من ان يؤذي في الحرم حتى يخرج منه
گفته شده است هر که داخل شود [illegible] ایمن [illegible] آنکه ایذا کرده شود در حرم تا آنکه بیرون آید از آن
ولهذا يحرم قتل صيده وقطع شجره لحرمة الكعبة لحرمة
و از این جهت حرام ست کشتن شکار را و بریدن درخت آن از جهت حرمت کعبه پس حرمت
الكعبة لحرمة الله وحرمة المسجد بحرمة الكعبة وحرمة
کعبه برای حرمت خدا است و حرمت مسجد بهم حرمت کعبه است و حرمت
مكة لحرمة المسجد وحرمة الحرم لحرمة مكة كما قيل ان الكعبة
مکه بهم حرمت مسجد است و حرمت حرم مانند حرمت مکه است چنانکه گفته شد که کعبه
قبلة لاهل المسجد والمسجد قبلة لاهل مكة ومكة قبلة لاهل
قبله است مر اهل مسجد را و مسجد قبله است مر مردم مکه را و مکه قبله ست مر اهل

الحرم والحرم قبلة لاهل الارض وانما سماها بكة لان

مردم حرم را و حرم قبله ست مر اهل زمین را و از بهجت نامیده شد بکه که

الاقدام تبك بعضها بعضا اي يدفع ويبدأ وبكة ومكة

قدمهای مردم دور میکند بعضے بعضے را و بکه و مکه

واحد تبدل احدهما بالاخرى كلمد ولبد ولازم ولازب

یکیست بدل کرده میشود یکے با دیگرے چنانچه لمد و لبد بمعنی لازم و لازب بمعنی

ومنها تسمى ليلة البراءة مباركة لما فيها من نزول الرحمة و

و از انجمله است که نامیده شب برات را مبارک از جهت چیزیکه در انشب است از نزول رحمت

البركة والخير والعفو والغفران لاهل الارض ومن ذلك

برکت و نیکی و امرزش و بخشش مر مردم زمین را و از ین

ما اخبرنا الشيخ ابو نصر عن والده قال اخبرنا محمد قال اخبرنا

چیزیست که خبر کرد ما را شیخ ابو نصر از پدر خود گفت خبر داد ما را محمد گفت خبر داد ما را

عبد الله ابن محمد اخبرنا اسمعيل بن عمر البجلي اخبرنا عمر ابن

عبد الله بن محمد خبر داد ما را اسمعیل بن عمر خبر داد ما را عمر بن

موسى الوجيهي عن زيد بن علي عن ابائه عن علي ابن ابي طالب رض

موسی وجیهی از زید بن علی از پدران خود از علی ابن ابی طالب رض

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ينزل الله تعالى في ليلة النصف من

از نبی صلعم که فرود می آید امر حق تعالی در شب نیمه از

شعبان الى السماء الدنيا فيغفر لكل مسلم الا لمشرك او

شعبان بسوی آسمان دنیا پس می امرزد هر مسلمان را مگر مشرک را یا

مشاحن او قاطع رحم او امرأة تبغي في فرجها واخبرنا ابو

کینه دار را یا برنده رحم را یا زنیکه زنا میکند و خبر داد ما را ابو

نصر عن والده باسناده عن يحيى بن سعيد عن عروة عن

نصر از پدر خود باسناد خود از یحیی بن سعید از عروه از

عائشة رض قالت لما كانت ليلة النصف من شعبان انسل

عایشه رض گفت چون بود شب نیمه از شعبان بیرون آمد

النبي صلى الله عليه وسلم من مرطي ثم قالت والله ما كان مرطي من حرير

نبی صلعم از چادر من پس گفت سوگند خدا نبود چادر من از ابریشم

ولا قز ولا كتان ولا خز ولا صوف قال قلت لها سبحان الله

و نه از قز و نه از کتان که نوعی از ابریشم ست و نه از خز که نوعی از ابریشم ست و نه صوف گفت گفتم مر او را سبحان الله

٥٣٢

فمن أي شيء كان قالت كان سداه من شعر وكانت

پس از چه چیز بود گفت عائشه رض بود رشتی او از موی بز و بود

لحمته من وبر فحسبت نفسي أن يكون صلى الله عليه وسلم قد أتى بعض

پود او از پشم شتر و پنداشت نفس من که آن سرور صلعم تحقیق آمده است

نسائه فقمت فالتمسته في البيت فوقعت يدي على قدميه

بعض زنان خود را پس برخاستم و جستجو کردم در خانه پس افتاد دست من بر قدم آنحضرت

وهو ساجد فحفظت من دعائه صلى الله عليه وسلم وهو يقول سجد لك

حالانکه آنسرور سجده کننده بود پس یاد گرفتم از دعای آنسرور صلعم و حالانکه آنسرور صلعم میگفت سجده کرد ترا

سوادي وجناني وآمن بك فؤادي أبوء لك بالنعم وأعترف

سیاهی چشم من و خیال چشم من و ایمان آورد بتو دل من بر میگردم بتو با نعمتها و اقرار میکنم

لك بالذنب ظلمت نفسي فاغفر لي إنه لا يغفر الذنوب إلا

مر ترا بگناه و ظلمت ظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز مرا بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را بجز

أنت أعوذ بعفوك من عقوبتك وأعوذ برحمتك من نقمتك

تو پناه میجویم بعفو تو از عقوبت تو و پناه میجویم برحمت تو از عذاب تو

وأعوذ برضاك من سخطك وأعوذ بك منك لا أحصي

و پناه میجویم برضای تو از غضب تو و پناه میجویم بتو از تو نمیتوانم گفت هیچ

ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك قالت فما زال صلى الله عليه وسلم

ثنای بر تو چنانچه ثنای خود گفته بر خود فرمود عائشه رض پس همیشه آنسرور

قائما وقاعدا حتى أصبح وقد اصعدت قدماه وأنا أغمزهما

ایستاده و نشسته تا صبح و صبح تحقیق آماس کرد هر دو پای آنحضرت صلعم و من میمالیدم

وأقول بأبي أنت وأمي أليس قد غفر الله لك ما تقدم من

و میگفتم پدر و مادر من فدای تو باد ای پیغمبر خدا آیا نیست که بخشیده است ترا خدا آنچه پیش گذشت از

ذنبك وما تأخر أليس قد فعل الله بك أليس أليس قال صلى الله عليه وسلم

از گناه تو و چیزیکه پس از آن آیا نیست که کرد این کار خدا بتو آیا نیست آیا نیست فرمود

يا عائشة أفلا أكون عبدا شكورا هل تدرين ما في هذه

ای عائشه آیا پس نباشم بنده شکرگو پس آیا میدانی که چیست درین

الليلة قالت قلت وما فيها قال فيها يكتب كل مولود في

شب گفت عائشه رض گفتم چه چیز است در آن شب فرمود آنحضرت که در آن شب نوشته میشود هر زاینده

هذه السنة وفيها يكتب كل ميت فيها تنزل أرزاقهم

این سال و در آن شب نوشته میشود هر میرنده و درین شب فرود می آید رزقهای

وفيها ترفع أعمالهم وأفعالهم قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما

ودر آن شب برداشته میشود اعمال بندگان وافعال ایشان گفتم یا رسول الله ص نیست

أحد يدخل الجنة إلا برحمة الله قال صلى الله عليه وسلم ما أحد يدخل

هیچ کی که درآید در بهشت مگر برحمت خدا تعالی پس فرمود ص نیست هیچ کی که درآید در

الجنة إلا برحمة الله قلت ولا أنت قال صلى الله عليه وسلم ولا أنا إلا أن

بهشت مگر برحمت خدا تعالی گفتم یا رسول الله تو هم بهشتی فرمود ص و من نیز نشیم مگر آنکه

يتغمدني الله برحمة منه ثم مسح يده على هامته وعلى وجهه و

بپوشد مرا خدا تعالی برحمت از خود پس مالید دست خود بر تارک خود و بر روی خود و

أخبرني أبو نصر قال أنا والدي حدثنا محمد بن أحمد الحافظ

خبر داد مرا ابو نصر گفت خبر داد مرا پدر من حدیث خواند از محمد بن احمد حافظ

أنا عبد الله بن محمد أنا أبو العباس الهروي وإبراهيم بن محمد

خبر کرد مرا عبد الله بن محمد خبر کرد مرا ابو العباس هروی و ابراهیم بن محمد

بن الحسن قالا أخبرنا أبو عامر الدمشقي أنا الوليد بن مسلم

بن حسن گفتند خبر کرد ما را ابو عامر دمشقی خبر کرد مرا ولید بن مسلم

أخبرني هشام بن الغاز وسليمان بن مسلم وغيره من مكحول

خبر کرد مرا هشام بن غاز و سلیمان بن مسلم و غیره از مکحول

عن عائشة رض أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لها يا عائشة أية ليلة

از عائشه رض بدرستیکه رسول الله ص فرمود مر عائشه را که ای عائشه کدامی شب است

هي قالت الله ورسوله أعلم فقال ليلة النصف من شعبان

این گفت عائشه رض الله و رسول او دانا تر است پس فرمود آنحضرت ص شب میانگی از شعبان

فيها ترفع أعمال الدنيا وأعمال العباد ولله فيها عتقاء من

در آن شب برداشته میشود عمل دنیا و عمل بندگان و مر خدا را در آن شب آزاد کردها از

النار بعدد شعر غنم كلب فهل أنت أذنت لي الليلة قالت قلت

آتش بعدد موی گوسفندان کلب ... پس آیا تو دستوری میدهی مرا امشب گفت گفتم

نعم فصلى فخفف القيام وقرأ الحمد وسورة خفيفة ثم سجد

آری پس نماز خواند پس سبک کرد قیام را و خواند فاتحه و سوره خورد پس سجده کرد

إلى شطر الليل ثم قام في الركعة الثانية فقرأ فيها نحوا من

تا نیم شب پس استاد در رکعت دوم پس خواند در آن هم مانند

قراءة الأولى فكان سجوده إلى الفجر قالت عائشة رض وكنت

خواندن اول رکعت پس بود سجده او تا صبح فرمود عائشه رض و بودم

أنتظره حتى ظننت إن الله تعالى قد قبض رسوله فلما طال

که سپرده ام انتظار آنسرور را تا آنکه گمان بردم که حق تعالی قبض کرد روح آنسرور را پس هرگاه دراز شد

علي دنوت منه حتى مسست أخمص قدميه فتحرك فسمعته

انتظار بر من نزدیک شدم از وی تا آنکه مالیدم کف پای او پس بجنبید پس شنیدم او را

يقول في سجوده أعوذ بعفوك من عقابك وأعوذ برضاك

که میگفت در سجده خود ای بار خدایا من پناه میجویم بعفو تو از عذاب تو و پناه میجویم برضای تو

من سخطك وأعوذ بك منك جل وجهك لا أحصي ثناء

از قهر تو و پناه میجویم بتو از تو بزرگست ذات تو نه میتوانم گفت شمار

عليك أنت كما أثنيت على نفسك قلت يا رسول الله قد سمعتك

بر تو چنانچه تو ثنای خود بر خود کرده گفتم یا رسول الله شنیدم من ترا

تذكر في سجودك الليلة شيئا ما سمعتك تذكره قط قال

که میگفتی در سجده خود در شب چیزی را نه شنیدم چیزی را که یاد میکردی آنچیز را هرگز گفت

صلى الله عليه وسلم وعلمت ذلك قلت نعم قال صلى الله عليه وسلم تعلمهن وعلمهن

دانستی تو آنرا گفتم آری فرمود بیاموز این کلمات را و بیاموز آنها را

٥٢٥ فإن جبرائيل عليه الصلوة والسلام أمرني أن أذكرهن في

که جبرائیل امر کرد مرا که یاد کنم این کلمات را در

السجود وأخبرني أبو نصر عن والده قال أنا عبد الله بن محمد

سجده و خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود گفت خبر داد مرا عبد الله بن محمد

أنا إسحق بن أحمد الفارسي أنا أحمد بن الصباح بن أبي شريح

خبر کرد مرا اسحق بن احمد فارسی خبر کرد مرا احمد بن صباح بن ابی شریح

أنا يزيد بن هرون حدثنا الحجاج بن أرطاة عن يحيى ابن

خبر کرد یزید بن هارون حدیث خواند حجاج بن ارطاه از یحیی بن

أبي كثير عن عروة عن عائشة رض قالت فقدت رسول الله

ابی کثیر از عروه از عائشه رض گفت عائشه رض گم کردم رسول الله را

صلى الله عليه وسلم ذات ليلة فخرجت فإذا هو بالبقيع رأسه إلى السماء

شبی پس برآمدم پس ناگاه آنسرور در مقبره بقیع بود که در آنحال که سر او بسوی

فقال لي أكنت تخافين أن يحيف الله ورسوله عليك فقلت

پس فرمود آنسرور مرا بودی تو که میترسیدی از اینکه ظلم کند خدا تعالی و پیغمبر او پس گفتم

له يا رسول الله ظننت أنك أتيت بعض نسائك فقال صلى الله عليه وسلم

مر آنسرور را ای پیغمبر خدا گمان بردم از اینکه هر آینه تو آمده بسوی بعضی از ازواج مطهره خود پس فرمود

إِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى يَنْزِلُ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا
بدرستی حق تعالیٰ فرود می آید شب میانه از شعبان بسوی آسمان دنیا یعنی حکم
فَيَغْفِرُ لِأَكْثَرَ مِنْ عَدَدِ شَعْرِ غَنَمِ كَلْبٍ وَعَنْ عِكْرِمَةَ مَوْلَى ابْنِ
پس می آمرزد حق تعالیٰ مردم بیشتر از شمار موی گوسپندان کلب و روایت کرده شده است از عکرمه آزاد کرده
عَبَّاسٍ رض فِي قَوْلِهِ اللّٰهِ تَعَالَى فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ قَالَ هِيَ
ابن عباس رض در بیان قول خدا تعالیٰ فیها یفرق الآیه در آن شب جدا کرده میشود هر کار استوار گفت ابن عباس
لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ يُدَبِّرُ اللّٰهُ تَعَالَى أَمْرَ السَّنَةِ وَيَنْسَخُ
این شب میانگی است از شعبان که تدبیر میکند حق تعالیٰ کار تمام سال را و نوشته میشود
الْأَحْيَاءُ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَيُكْتَبُ حَاجُّ بَيْتِ اللّٰهِ فَلَا يَزِيدُ فِيهِمْ
زندگان را از گروه مردگان و نوشته میشود حاجیان خانه خدا را پس زیاده نمیشود در آنها
أَحَدٌ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَقَالَ حَكِيمُ بْنُ كَيْسَانَ يَطَّلِعُ اللّٰهُ
هیچ یکی و کم نمیشود از آنها هیچ یکی و گفت حکیم بن کیسان خبردار میشود خدا
تَعَالَى إِلَى خَلْقِهِ فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَمَنْ طَهَّرَهُ فِي تِلْكَ
تعالیٰ بسوی خلق خود در شب میانه از شعبان پس کسیکه پاک شد درین شب
اللَّيْلَةِ زَكَّاهُ إِلَى مِثْلِهَا وَعَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ يُعْرَضُ عَمَلُ السَّنَةِ
پاک دارد خدا تعالیٰ او را تا مانند آن یعنی تا شب برات دیگر و از عطا بن یسار مرویست آورده میشود بدرگاه
فِي لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَيَخْرُجُ الرَّجُلُ مُسَافِرًا وَقَدْ نُسِخَ
در شب میانه از ماه شعبان پس می برآید مرد در حالیکه سفر کننده است و تحقیق نوشته
مِنَ الْأَحْيَاءِ إِلَى الْأَمْوَاتِ وَيَتَزَوَّجُ وَقَدْ نُسِخَ مِنَ الْأَحْيَاءِ إِلَى
آمده از زندگان بسوی مردگان و تزویج میکند و تحقیق نوشته شده است از زندگان بسوی
الْأَمْوَاتِ وَأَخْبَرَنِي أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَالِكِ بْنِ
مردگان و خبر داد مرا ابونصر از پدر خود با سناد خود از مالک بن
أَنَسٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
انس از هشام بن عروه از عایشه رض و میفرمود عایشه رض شنیدم پیغمبر را
يَقُولُ يَفْتَحُ اللّٰهُ الْخَيْرَ فِي أَرْبَعِ لَيَالٍ سَحًّا لَيْلَةَ الْأَضْحَى وَلَيْلَةَ
که میگفت میکشاید حق تعالیٰ نیکویی را در چهار شب شب عید اضحی و شب
الْفِطْرِ وَلَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ يَنْسَخُ اللّٰهُ فِيهَا الْآجَالَ وَ
عید فطر و شب میانه از شعبان که نوشته میشود اجلها و عمرها و
الْأَرْزَاقَ وَيَكْتُبُ فِيهَا الْحَاجَّ وَلَيْلَةَ عَرَفَةَ إِلَى الْأَذَانِ قَالَ
رزقهای مردم را و نویسد در آن شب حاجیان خانه کعبه را و شب عرفه تا بانگ نماز صبح گفت

٥٢٦

سعيد قال لي ابراهيم بن ابي نجيح خمس فيها ليلة الجمعة وقال

سعید گفت مرا ابراهیم ابن ابی نجیح پنج شب است که در آنها شب جمعه هم و گفت

ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال جاءني جبرائيل عليه

ابوهریره رض از نبی صلی الله علیه وسلم که او فرمود آمد مرا جبرائیل ع

السلام ليلة النصف من شعبان وقال لي يا محمد ارفع راسك

شب نیمه از شعبان و گفت مرا ای محمد بلند کن سر خود را

الى السماء قلت له ما هذه الليلة قال هذه ليلة يفتح الله

بسوی آسمان گفتم او را چیست این شب گفت جبرائیل این شبی است که میگشاید خدا

سبحانه وتعالى فيها ثلاث مائة باب من ابواب الرحمة يغفر

در آن شب سه صد در را از درهای رحمت می آمرزد

لكل من لا يشرك به شيئا الا ان يكون ساحرا او كاهنا او مدمن

هرکسی را که شرک نمیکند با او چیزی مگر اینکه باشد سحر کننده یا کاهن یا همیشه خورنده

خمر او مصرا على الربا والزنا فان هؤلاء لا يغفر لهم حتى يتوبوا

شراب یا همیشه باشد بر سود خوردن و زنا کردن که اینها آمرزش نیست مر اینها را تا اینکه توبه کنند

فلما كان ربع الليل نزل جبرائيل ع وقال يا محمد ارفع راسك

پس هرگاه که بود چهارم حصه شب فرود آمد جبرائیل ع و گفت ای محمد بلند کن سر خود را

فرفع راسه فاذا ابواب الجنة مفتوحة وعلى الباب الاول

پس برداشتم سر خود را پس ناگاه درهای بهشت کشاده شده اند و بر دروازه اول

ملك ينادي طوبى لمن ركع في هذه الليلة وعلى الباب الثاني

فرشته ایست که ندا میکند بشارت مرکسی را که رکوع کند درین شب و بر دروازه دوم

ملك ينادي طوبى لمن سجد في هذه الليلة وعلى الباب

فرشته ایست که ندا میکند بشارت مرکسی را که سجده میکند درین شب و بر دروازه

الثالث ملك ينادي طوبى لمن دعا في هذه الليلة وعلى

سوم فرشته ایست که ندا میکند بشارت مرکسی را که دعا میکند درین شب و بر

الباب الرابع ملك ينادي طوبى للذاكرين في هذه الليلة

دروازه چهارم فرشته ایست که ندا میکند بشارت مرکسی را که ذکر خدا کند درین شب

وعلى الباب الخامس ملك ينادي طوبى لمن بكا من خشية الله

و بر دروازه پنجم فرشته ایست که ندا میکند بشارت مرکسی را که گریه کند از ترس خدا تعالی

في هذه الليلة وعلى الباب السادس ملك ينادي طوبى

درین شب و بر دروازه ششم فرشته ایست که ندا میکند بشارت

لِلْمُسْلِمِيْنَ فِيْ هٰذِهِ اللَّيْلَةِ وَعَلَى الْبَابِ السَّابِعِ مَلَكٌ يُنَادِيْ
مر مسلمانان را در این شب و بر دروازه هفتم فرشته ایست که ندا میکند

هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطٰى سُؤَالَهُ وَعَلَى الْبَابِ الثَّامِنِ مَلَكٌ يُنَادِيْ
آیا کسی هست که سوال کند که داده شود سوال او و بر دروازه هشتم فرشته ایست که ندا میکند

هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَيُغْفَرَ لَهُ فَقُلْتُ يَا جِبْرَائِيْلُ اِلٰى مَتٰى تَكُوْنُ
آیا کسی هست که طلب آمرزش کند پس آمرزیده شود او پس گفتم ای جبرائیل تا چند گاه باشند

هٰذِهِ الْاَبْوَابُ مَفْتُوْحَةً قَالَ اِلٰى طُلُوْعِ الْفَجْرِ مِنْ اَوَّلِ اللَّيْلِ
این درها گشاده گفت جبرائیل تا برآمدن فجر از اول شب

ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ اِنَّ لِلّٰهِ تَعَالٰى فِيْهَا عُتَقَاءَ مِنَ النَّارِ بِعَدَدِ شَعْرِ
پس گفت یا محمد ﷺ بدرستی خدا تعالی را درین شب آزاد کردگان است از آتش بشمار موی

غَنَمِ كَلْبٍ نَصَّلْ وَقِيْلَ اِنَّمَا سُمِّيَتْ لَيْلَةَ الْبَرَاءَةِ لِاَنَّ
گوسفندان کلب و گفته شده است جز اینکه نامیده شده است شب براءة زیراکه

فِيْهَا بَرَاءَتَيْنِ بَرَاءَةٌ لِلْاَشْقِيَاءِ مِنَ الرَّحْمٰنِ وَبَرَاءَةٌ لِلْاَوْلِيَاءِ
در آن شب دو بیزاریست بیزاریست مر بدبختان را از رحمن و بیزاریست دوستان خدا را

مِنَ الْخِذْلَانِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِذَا كَانَ
از گمراهی و بتحقیق روایت کرده شده است از رسول ﷺ که فرمود هرگاه میباشد

لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ اِطَّلَعَ اللّٰهُ عَلٰى خَلْقِهِ اِطِّلَاعَةً فَيَغْفِرُ
شب میانه از شعبان آگاه میشود خدا تعالی بر احوال خلق خود پس می آمرزد

لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَيُمْهِلُ لِلْكَافِرِيْنَ وَيَدَعُ اَهْلَ الْحِقْدِ بِحِقْدِهِمْ حَتّٰى
مومنان را و مهلت میدهد کافران را و میگذارد مردم کینه را بکینه ایشان تا آنکه

يَدْعُوْهُ وَقِيْلَ اِنَّ لِلْمَلٰٓئِكَةِ لَيْلَتَيْ عِيْدٍ فِي السَّمَاءِ كَمَا اَنَّ
بگذارند کینه را گفته شده که فرشتگان را دو شب عید است در آسمان چنانچه

لِلْمُسْلِمِيْنَ يَوْمَيْ عِيْدَيْنِ فِي الْاَرْضِ فَعِيْدُ الْمَلٰٓئِكَةِ لَيْلَةُ الْبَرَاءَةِ
مسلمانان را دو روز عید است در زمین پس عید فرشتگان شب براءت

وَلَيْلَةُ الْقَدْرِ وَعِيْدُ الْمُؤْمِنِيْنَ يَوْمُ الْفِطْرِ وَيَوْمُ الْاَضْحٰى وَ
و شب قدر و عید مومنان روز فطر است و روز اضحی و

عِيْدُ الْمَلٰٓئِكَةِ بِاللَّيْلِ لِاَنَّهُمْ لَا يَنَامُوْنَ وَعِيْدُ الْمُؤْمِنِيْنَ
عید فرشتگان در شب است زیراکه ایشان نمی خسپند و عید مومنان

بِالنَّهَارِ لِاَنَّهُمْ يَنَامُوْنَ وَقِيْلَ اِنَّ الْحِكْمَةَ فِيْ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى
در روز است زیراکه ایشان می خسپند و گفته شده است که حکمت درین آنست که خدا تعالی

أظهر ليلة البراءة وأخفى ليلة القدر لأن ليلة القدر ليلة
ظاهر كرد شب برات را وپنهان كرد شب قدر را زيرا كه شب قدر شب
الرحمة والغفران والعتق من النيران أخفاها الله عز وجل
رحمت وآمرزش است وآزادي از دوزخ پوشيده كرد آن شب خداي تعالى
لئلا يتكلوا عليها وأظهر ليلة البراءة لأنها ليلة الحكم و
تا اتكا نكنند بر آن شب وظاهر كرد شب برات را زيرا كه آن شب شب حكمست و
القضاء وليلة السخط والرضى ليلة القبول والرد والوصول
قضا وشب قهر ورضا است وشب قبول ورد وشب نزديكي
والصد ليلة السعادة والشقاء والكرامة والنقاء فواحد فيها
ودوري وشب سعادت وشقاوت وكرامت وپاكيزگي است پس يكي در آن شب
يسعد والآخر فيها يبعد وواحد يجزى وواحد يخزى و
نيك بخت گردانيده ميشود وديگري رانده ميشود ويكي جزا داده ميشود ويكي خوار كرده ميشود و
واحد يكرم وآخر يحرم وواحد يؤجر وآخر يهجر فكم من
يكي بزرگي داده ميشود وديگري محروم كرده ميشود ويكي مزد داده ميشود وديگري دور انداخته ميشود پس
كفن مغسول وصاحبه في السوق مشغول وكم من قبر محفور
كفن شسته شده وصاحب او در بازار مشغول است وبسياست از گور كنده شده
وصاحبه بالسرور مغرور وكم من فم ضاحك وهو عن قريب
وصاحب او بخوشي مغرور است وبسياست از دهن خندان حالانكه او عنقريب
هالك وكم من منزل كمل بناؤه وصاحبه قد أزف فناؤه
هلاك شونده است وبسياست از منزل تمام شده است بناي او وصاحب او نزديك است فناي را
وكم من عبد يرجو الثواب فيبدو له العقاب وكم من عبد
وبسياست از بنده كه اميدوار ثواب است پس پيش آيد او را عذاب وبسياست از بنده كه
يرجو البشارة فيبدو له الخسارة وكم من عبد يرجو الجنان
اميدوار بشارتست پس پيش آيد او را زيانكاري وبسياست از بنده كه اميدوار بهشت است
فيبدو له النيران وكم من عبد يرجو الوصل فيبدو له الفصل
پس پيش آيد او را دوزخ وبسياست از بنده كه اميد دارد وصل را پس پيش آيد او را جدائي
وكم من عبد يرجو العطاء فيبدو له البلاء وكم من عبد يرجو
وبسياست از بنده كه اميد دارد بخشش الهي پيش شود او را بلا وبسياست از بنده كه اميد دارد
الملك فيبدو له الهلك وقيل إن الحسن البصري رحمه الله
ملك را پس پيش شود او را هلاك وگفته شده است كه حسن بصري رحمة الله عليه

كَانَ يَخْرُجُ مِنْ دَارِهِ يَوْمَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَكَأَنَّ وَجْهَهُ قَدْ

بود وى كه مى برآمد از خانهٔ خود روز ميانگى از شعبان و چنانكه روى او

قُبِرَ وَدُفِنَ ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ قَبْرِهِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذٰلِكَ فَقَالَ وَاللّٰهِ مَا

كه در گور كرده شده است و دفن كرده شده پس برآورده شده از گور خود پس گفته شد او را در اين حال پس گفت

الَّذِي انْكَسَرَتْ سَفِينَتُهُ بِأَعْظَمَ مُصِيبَةً مِنِّي قِيلَ لَهُ وَلِمَ ذٰلِكَ

كسيكه شكسته باشد كشتى او در موج دريا بزرگ از روى مصيبت از من گفته شد او را و از چيست اين

قَالَ لِأَنِّي مِنْ ذُنُوبِي عَلَى يَقِينٍ وَمِنْ حَسَنَاتِي عَلَى وَجَلٍ فَلَا أَدْرِي

گفت از جهت آنكه من از گناهان خود بر يقين ام و از نيكيهاى خود بر ترس هستم پس نمى دانم

أَتُقْبَلُ مِنِّي أَمْ تُرَدُّ عَلَيَّ **فَصْلٌ** فَأَمَّا الصَّلٰوةُ الْوَارِدَةُ فِي

آيا پذيرفته شود از من يا رد كرده شود بر من اما صلوة وارد در

لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَهِيَ مِائَةُ رَكْعَةٍ بِأَلْفِ مَرَّةٍ قُلْ هُوَ اللّٰهُ

شب ميانه از ماه شعبان پس آن نماز صد ركعت بهزار بار خواندن سوره اخلاص

أَحَدٌ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَتُسَمَّى هٰذِهِ الصَّلٰوةُ صَلٰوةَ الْخَيْرِ

در هر ركعت ده بار و ناميده ميشود اين نماز را نماز خير

وَتُفَرَّقُ بَرَكَتُهَا وَكَانَ السَّلَفُ الصَّالِحُ يُصَلُّونَهَا جَمَاعَةً يَجْتَمِعُونَ ٥٣٠

و پراگنده ميشود بركت او و بوده اند گذشتگان صالح كه ميگزاردند اين نماز را بجماعت كه جمع ميشدند

لَهَا وَفِيهَا فَضْلٌ كَثِيرٌ وَثَوَابٌ جَزِيلٌ وَرُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ رض

براى اين نماز و در اين نماز فضل بسيار است و ثواب بسيار و روايت كرده شده است از حسن بصرى رض

أَنَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي ثَلَاثُونَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ مَنْ

كه گفت حديث خواندند مرا سى كس از اصحاب رسول الله صلعم بدرستى كسيكه

صَلَّى هٰذِهِ الصَّلٰوةَ فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ نَظَرَ اللّٰهُ إِلَيْهِ سَبْعِينَ نَظْرَةً وَ

بگزارد اين نماز را در اين شب نظر ميكند خداى تعالى بسوى او هفتاد نظر و

قَضَى لَهُ بِكُلِّ نَظْرَةٍ سَبْعِينَ حَاجَةً أَدْنَاهَا الْمَغْفِرَةُ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ

روان ميكند مراو را بهر نظر هفتاد حاجت كمترين از آنها آمرزش است و مستحب است

تُصَلَّى هٰذِهِ الصَّلٰوةُ أَيْضًا فِي الْأَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً الَّتِي يُسْتَحَبُّ

كه گزارده شود اين نماز را نيز در چهارده شب كه مستحب است

إِحْيَاؤُهَا الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي فَضَائِلِ رَجَبٍ لِيَحُوزَ بِهَا الْمُصَلِّي

زنده داشتن آنها آن شبها است كه ياد كرديم آنها را در فضيلت ماه رجب تا دريابد بآن نماز گزارنده

هٰذِهِ الْكَرَامَةَ وَهٰذِهِ الْفَضِيلَةَ وَالْمَثُوبَةَ مَجْلِسٌ فِي

اين بزرگى را و دريابد اين فضيلت و ثواب را مجلسى است در بيان

فضائل شهر رمضان قال الله عز وجل يا أيها الذين امنوا

فضيلت اے ماه رمضان فرمود خدا تعالے اے كه ايمان آورده ايد

كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون

نوشته شده است بر شما روزه رمضان چنانچه نوشته شده است بر كسانيكه پيش از شما بوده اند

قال الحسن البصري رحمه الله إذا سمعت الله تعالى يقول يا أيها الذين

گفت حسن بصرے رض وقتيكه بشنويد شما خداى عز وجل را كه ميگويد اى هر كدامے كه

امنوا فارغ لها سمعك فإنها لأمر تؤمر به أو لنهي تنهى عنه وقال

ايمان آورده ايد خالى بكنيد گوشهائے خود را كه آن براى كاريست كه امر كرده شده است بآن يا براى نهى است

جعفر الصادق رض لذة ما في النداء إزالة تعب العبادة والعناء

جعفر صادق رض لذت خبر بود نداست دور كردن مشقت عبادت و رنج را گفت

الله تعالى يا أيها الذين امنوا يا نداء من العالم وأي اسم من المعلوم

خدا تعالى اى آنكسانيكه ايمان آورده ايد حرف يا طلب كردن است از دانا و لفظ اى اسميست كه تعبير كرده شده است

المنادى وها تنبيه على نداء المنادى الذين هو إشارة إلى المعرفة

كه ندا كرده شده و لفظ ها آگاه نيدن است بر طلب كسيكه طلب كرده شده است و لفظ الذين اشارتست بسوى دانشتگى

السابقة والصحبة القديمة امنوا إشارة إلى السر المعلوم بين

سابق و صحبت قديم است و لفظ آمنوا اشارت است بسوى رازيكه معلوم است ميان

المنادي والمنادى كأنه يقول يا من هو لي بسره المخلص لي بضميره

طلب كننده و طلب كرده شده چنانستى كه ميگويد اى كسيكه خاصست براى من اسرار خود اى كسيكه پاك كرده شده است

وبلبه كتب أي فرض وأوجب عليك الصيام وهو مصدر كقولك

نوشته شده يعنى فرض كرده شده و واجب گردانيده شده بر شما صيام و لفظ صيام مصدر است همچو

صمت صياما وقمت قياما وأصل الصيام في اللغة الإمساك

روزه داشتم روزه داشتنى و ايستادم ايستادنى و اصل لفظ صيام در لغت نگاه داشتن است

يقال صامت الريح إذا سكنت وأمسكت عن الهبوب وصامت

گفته ميشود صامت الريح وقتيكه آرام گيرد و باز ايستد از وزيدن و صامت

الخيل إذا وقفت وأمسكت عن السير ويقال صام النهار إذا

الخيل هرگاه كه باز ايستد و آرام گيرد از سير و گفته ميشود صام النهار هرگاه

اعتدل وقام قائم الظهيرة لأن الشمس إذا بلغت كبد السماء

برابر شود و ايستد ايستادن نيم روز زيرا كه آفتاب هرگاه ميرسد ميانه آسمان

وقفت وأمسكت عن السير هنيئة كما قال الشاعر × حتى إذا

مى ايستد و آرام ميگيرد از سير اندك ساعت چنانچه گفت شاعر وقتيكه

صام النهار و اعتدل وسال للشمس لعاب فنزل ويقال
ایستاد و روز برابر شد و روان شد آفتاب را آب پس فرود آمد مراد از سهاب که گفته شود
للرجل اذا صمت وامسك عن الكلام صام قال الله تعالى
مرد را وقتیکه خاموش شد و می ایستد از کلام صام گفت خدای تعالی
اني نذرت للرحمن صوما اي صمتا فالصوم هو الامساك
من نذر کردم خدای را صوم ای خاموشی پس روزه آن بازماندن است
عن المعتاد من الطعام والشراب والجماع في الشرع مع ترك
از آنچه خو گرفته شده است از خوردن و آشامیدن و جماع کردن در شرع با ترک کردن
الاثام قال الله عز وجل كما كتب على الذين من قبلكم اي من الانبياء
گناهان فرمود خدای تعالی چنانچه نوشته شده است بر کسانیکه پیش از شما بوده اند یعنی از انبیاء
والامم اولهم آدم عليه السلام وهو ما روى عبد الملك بن هارون
و امت اول ایشان آدم ع و آن چیزیست که روایت کرد عبد الملک بن هارون
بن عنترة عن ابيه عن جده قال سمعت عن علي بن ابي طالب رض
بن عنترة از پدر خود و او از جد خود گفت شنیدم از علی بن ابی طالب رض
يقول اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم عند انتصاف النهار
که میگفت آمدم رسول الله صلعم را روزی وقت نیمروز
وهو في الحجرة فسلمت عليه فرد علي السلام ثم قال يا علي هذا
و آن رسول ص در حجره بود پس سلام کردم بر او پس جواب داد بر من سلام را باز فرمود ای علی این
جبرائيل يقرئك السلام فقلت عليك وعليه السلام يا رسول الله
جبرائیل که میخواند بر تو سلام پس گفتم بر تو و بر وی سلام باد ای رسول خدا
فقال صلى الله عليه وسلم ادن مني فدنوت منه فقال يا علي يقول لك جبرئيل
پس فرمود ص نزدیک شو از من پس نزدیک شدم از او پس فرمود ای علی رض میگوید مر ترا جبرائیل
صم من كل شهر ثلاثة ايام يكتب لك باول يوم عشرة آلاف سنة
روزه دار از هر ماه سه روز نوشته میشود مر ترا بمقابله اول روز ثواب ده هزار سال
وباليوم الثاني ثلثون الف سنة وباليوم الثالث مائة الف سنة
و بمقابله روز دوم سی هزار سال و روز سیوم ثواب صد هزار سال
فقلت يا رسول الله هذا الثواب لي خاصة ام للناس عامة قال
پس گفتم ای رسول الله این ثواب خاص از برای منست یا از برای عام مردم گفت
صلى الله عليه وسلم يا علي يعطيك الله هذا الثواب ولمن يعمل بعملك بعدك
ای علی رض میدهد ترا خدای تعالی این ثواب و هر کسی را که این کار کند بعد از تو

قلت يا رسول الله وما هي قال ايام البيض ثالث عشر ورابع

گفتم یا رسول الله کدام است از روز گفت ایام بیض سیزدهم و چهاردهم

عشر وخامس عشر قال عنترة فقلت لعلي رض لاي شيء سمي

و پانزدهم گفت عنتره پس گفتم مر علی را رض از چه نامیده شد

هذه الايام ايام البيض فقال علي رض لما اهبط الله تعالى

این روزها را ایام بیض پس گفت علی رض هرگاه فرود آورد خدا تعالی

آدم من الجنة الى الارض احرقته الشمس فاسود جسده فاتاه

آدم را از بهشت بسوی زمین بسوخت او را آفتاب پس سیاه شد جسم او پس آمد او را

جبرائيل عليه السلام فقال يا آدم اتحب ان يبيض جسدك

جبرائیل ع پس گفت ای آدم دوست میداری که سفید شود جسم تو

قال نعم قال له فصم من الشهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر

گفت آری گفت مر او را پس روزه دار از ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

فصام آدم عليه السلام اول يوم فابيض ثلث جسده ثم صام

پس روزه داشت آدم ع اول روز پس سفید شد سیوم حصه جسم او پس روزه داشت

اليوم الثاني فابيض ثلثا جسده ثم صام اليوم الثالث فابيض

روز دوم پس سفید شد دو ثلث جسم او پس روزه داشت روز سوم پس سفید شد

جسده كله فسميت ايام البيض فآدم عليه السلام من الذين

جسم او تمام پس نامیده شد ایام بیض پس آدم ع از آن کسانست

كتب عليه الصيام من قبل محمد صلى الله عليه وسلم قال الحسن وجماعة من

که نوشته شد بر او صیام پیش از رسول الله ص گفت حسن بصری و جماعتی از

العلماء بالتفسير اراد الله تعالى بالذين من قبلكم النصارى

علمای تفسیر مراد داشته است خدا تعالی بالذین من قبلکم نصاری را

شبه صيامنا بصيامهم لاتفاقهما في الوقت والقدر وذلك

که مشابهت روزه ما بروزه نصاری از جهت اتفاق ایشان در وقت و قدر و آن اینست

ان الله تعالى فرض على النصارى صيام شهر رمضان فاشتد ذلك

که خدا تعالی فرض کرد بر نصاری روزه ماه رمضان پس سخت شد این روزه

عليهم لانه ربما كان ياتي في الحر الشديد او في البرد الشديد

بر ایشان زیرا که بسیار بود که می آمد در گرمی سخت یا در سرمای سخت

وكان يضرهم في اسفارهم ومعايشهم فاجتمع راي علمائهم

و بود که ضرر میداد در سفرهای ایشان و زندگانیهای ایشان پس جمع شد رای علمای ایشان

ودرؤساءهم على أن يجعلوا صيامهم في فصل من السنة بين

الشتاء والصيف فجعلوه في الربيع وزادوا فيه عشرة أيام

كفارة لما صنعوا فصار أربعين يوما ثم إن ملكا لهم اشتكى

فمه فجعل لله عز وجل إن هو برئ من وجعه ذلك يزيد في

صومهم أسبوعا فزادوا فيه ثم مات ذلك الملك وولهم ملك

آخر فأتموه خمسين يوما قال مجاهد أصابهم موتان فقال

زيدوا في صيامكم فزادوا عشرا قبل وعشرا بعد قال الشعبي

لو صمت السنة كلها لأفطرت اليوم الذي يشك فيه فيقال

من شعبان ويقال من رمضان وذلك أن النصارى فرض

عليهم شهر رمضان كما فرض علينا فحولوه إلى الفصل وذلك

أنهم كانوا ربما صاموا في القيظ فعدوا ثلاثين يوما ثم

جاء بعدهم قرن منهم فأخذوا بالثقة في أنفسهم فصاموا

قبل الثلاثين يوما وبعدها يوما ثم لم يزل الآخر يستن بسنة

القرن الذي قبله حتى صاروا إلى خمسين يوما فذلك قوله عز و

جل كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون يعني لكي تتقوا

الأكل والشرب والجماع وقال أهل التفسير أيضا فرض الله
از خوردن وآشامیدن وجماع وگفتند اهل التفسیر نیز فرض کرد خدا

تعالى على رسوله محمد صلى الله عليه وسلم وعلى المؤمنين صوم يوم عاشورا
بر رسول خدا محمد صم وبر مومنان روزه روز عاشورا

وثلاثة أيام من كل شهر حين قدم المدينة فكانوا يصومونها
وسه روز از هر ماه وقتیکه آمد در مدینه منوره پس بودند که روزه داشتند آنرا

إلى أن نزل صيام شهر رمضان قبل قتال بدر بشهر وأيام
تا آنکه نازل شد روزه های ماه رمضان پیش از جنگ بدر یک ماه ودر روزها

قال الله تعالى أياما معدودات يعني شهر رمضان ثلاثين
فرمود خدا تعالی روزهای شمرده یعنی ماه رمضان سی

يوما أو تسعة وعشرين يوما وروي عن سعيد بن عمر بن
روز است یا بیست ونه روز وروایت کرده شده است از سعید بن عمر بن

سعيد بن العاص رض أنه سمع ابن عمر رض يحدث عن النبي صلى الله عليه
سعید بن عاص که او شنید از ابن عمر رض که حدیث میخواند از نبی صم

أنه قال أنا وأمتي أمية لا نحسب ولا نكتب الشهر هكذا
که فرمود من وامت من ناخوانده ایم ونه حساب میکنیم ونه مینویسیم ماه رمضان چنین

وهكذا وهكذا أتمام الثلاثين وسمي الشهر شهرا لشهرته و
وچنین است وچنین است تمام سی روزه ونامیده شد شهر را شهر از جهت شهرت او

هو ماخوذ من الشهرة وهي البياض ومنه يقال شهرت السيف
آن ماخوذ است از شهرت وآن سفیدیست وازانست که گفته میشود شهرت السیف

إذا سللته وشهر الهلال إذا طلع فصل اختلف الناس في
هرگاه صیقل کردی آنرا وشهر الهلال هرگاه طلوع کرد مختلف شده اند مردم در

معنى قوله رمضان فقال بعضهم رمضان اسم من أسماء الله
معنی قول او رمضان پس گفت بعض ایشان رمضان اسمیست از اسم های خدا تعالی

تعالى فيقال شهر رمضان كما يقال شهر الله الأصم لرجب
پس گفته میشود ماه رمضان چنانچه گفته میشود شهر الله اصم مر رجب را

وعند الله وروى جعفر الصادق عن آبائه رض عن النبي صلى الله عليه وسلم
وگفته میشود عبد الله وروایت کرد جعفر صادق رض از پدران خود از نبی صم

أنه قال شهر رمضان شهر الله وقال أنس بن مالك رض قال رسول
که فرمود ماه رمضان ماه خدا است وگفت انس بن مالک رض که فرمود رسول الله

۵۳۵
لام کشیدن
بیرون آوردن
کارد وجز آن
۱۲ رشیدی

الله صلى الله عليه وسلم لا تقولوا رمضان بل انسبوه كما نسبه الله تعالى

مگوئید رمضان تنها بل نسبت کنید او را چنانچه نسبت کرد او را خدا تعالی

في القرآن فقال شهر رمضان وروى الاصمعي قال ابو عمرو

در قرآن پس فرمود شهر رمضان وروایت کرد اصمعی که گفت ابو عمرو

انما سمي رمضان لانه رمضت فيه الفصال من الحر وقال

جز اینکه نامیده شده است رمضان زیرا که گرم میشود در آن ماه شتر از گرمی وگفت

غيره لان الحجارة كانت ترمض فيه من الحرارة والرمضاء الحجارة

غیر او زیرا که سنگها بوده است که گرم میشود در آن ماه از گرمی ورمضاء سنگهای

المحماة وقيل سمي بذلك لانه يرمض الذنوب اي يحرقها

گرم کرده شده است وگفته شده است نامیده شد باین نام ازین جهت که رمض میکند گناهانرا یعنی میسوزد

وهو مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم وقيل ان القلوب تاخذ من الحرارة

وآن روایت کرده شده است از نبی صلعم وگفته شده که دلها بهره میگیرند از گرمی

الموعظة والفكرة في امر الآخرة كما ياخذ الرمل والحجارة من

پند وفکر را در آخرت چنانچه بهره میگیرد ریگ وسنگ از

حر الشمس وقال الخليل مأخذه من الرمض وهو مطر ياتي في

گرمی آفتاب وگفت خلیل ماخذ رمضان از رمض است وآن بارش است که می آید در

الخريف فسمي هذا الشهر رمضان لانه يغسل الابدان من الآثام

موسم خریف پس نامیده شد این ماه رمضان زیرا که آن ماه غسل میکند بدنها را از گناهان

غسلا ويطهر القلوب تطهيرا فصل في قوله عز وجل

غسل کردنے وپاک میکند دلها را پاک کردنے فصل در بیان قول خدا تعالی

شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن روي عن عطية بن الاسود

شهر رمضان آنکه نازل کرده شد در وی قرآن روایت کرده شده است از عطیه بن اسود

سأل ابن عباس رض فقال انه قد وقع الشك في قوله انا انزلناه

پرسید ابن عباس رضا را پس گفت که هر آئینه واقع شد شک در قول خدا تعالی انا انزلناه

في ليلة مباركة وقد نزل القرآن في سائر الشهور قال الله تعالى

در حال آنکه نازل شد قرآن شریف در همه ماه ها گفت خدا تعالی

عز وجل وقرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على مكث وقالوا لولا

وقرآن جدا جدا کرده فرستاده ایم تا بخوانے تو آنرا بر مردم در مدتها وگفتند کسانیکه

نزل عليه القرآن جملة واحدة من اللوح المحفوظ في ليلة القدر

فرود نیامد بر وے قرآن یکبار از لوح محفوظ در شب قدر

مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَوُضِعَ فِي بَيْتِ الْعِزَّةِ فِي سَمَاءِ الدُّنْيَا ثُمَّ نَزَلَ

از ماه رمضان پس نهاده شد در بیت عزت در آسمان دنیا پس فرود آمد

بِهِ جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نُجُومًا نُجُومًا فِي ثَلٰثٍ

با او جبرائیل علیه السلام بر محمد پاره پاره در بست و

وَعِشْرِينَ سَنَةً وَذٰلِكَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ

سه سال و این از آنجهت است که فرمود خدا پس سوگند میخورم بزمان واقع شدن

وَقَالَ دَاوُدُ ابْنُ أَبِي هِنْدٍ قُلْتُ لِلشَّعْبِيِّ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي

و گفت داؤد ابن ابی هند گفتم شعبی را ماه رمضان را هست

أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْاٰنُ أَمَا كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَائِرِ

که فرود آورده شد در ان ماه قرآن آیا نبود که فرود آورده میشد بر آنسرور در همه

السَّنَةِ قَالَ بَلٰى وَلٰكِنْ جِبْرَئِيلُ عم كَانَ يَعْرِضُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رَمَضَانَ

سال گفت آری ولیکن جبرائیل بود که برابر میکرد پیغمبر را در ماه رمضان

بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَيُحْكِمُ اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ مَا يَشَاءُ وَيُنْسِيهِ مَا

[illegible]

يَشَاءُ عَنْ شِهَابِ بْنِ طَارِقٍ عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رض عَنِ النَّبِيِّ

[illegible]

قَالَ أُنْزِلَتْ صُحُفُ إِبْرٰهِيمَ فِي ثَلٰثِ لَيَالٍ مَضَيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَتْ

[illegible]

تَوْرٰةُ مُوسٰى عم فِي سِتِّ لَيَالٍ مَضَيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ زَبُورُ دَاوُدَ عم فِي ثِنْتَيْ

[illegible]

عَشَرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ الْإِنْجِيلُ عِيسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ

[illegible]

فِي ثَلٰثَ عَشَرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَأُنْزِلَ الْفُرْقَانُ

[illegible]

عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ فِي الرَّابِعَةِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ وَصَفَ

[illegible]

عَزَّ وَجَلَّ الْقُرْاٰنَ فَقَالَ هُدًى لِلنَّاسِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ

[illegible]

الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ مِنَ الْهُدٰى وَالْفُرْقَانِ

[illegible]

[illegible] در آسمان دنیا … اسماء النبی صلی الله …

يفصل بين الحق والباطل فصل فيما يختص بشهر

که فرق میکند درمیان حق و باطل فصل در بیان چیزی که اختصاص است بماه

رمضان من الفضائل اخبرني ابو نصر عن والده قال انبا

رمضان از فضائل خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود گفت خبر داد مرا

ابن الفارس قال ثنا ابو حامد احمد بن محمد بن الجلودي النيسابوري

ابن فارس گفت حدیث خواند ابو حامد احمد بن محمد بن جلودی نیشابوری

قال اخبرنا محمد بن اسحاق بن خزيمة قال انا علي بن حجر

گفت خبر داد مارا محمد بن اسحاق بن خزیمه گفت خبر داد مارا علی بن حجر

السعدي قال انا يوسف بن زياد قال اخبرنا همام بن يحيى

سعدی گفت خبر داد مارا یوسف بن زیاد گفت خبر داد مارا همام بن یحیی

عن علي بن زيد بن جدعان عن سعيد بن المسيب عن سلمان رضه

از علی بن زید بن جدعان از سعید بن مسیب از سلمان رض

قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في آخر يوم من شعبان فقال

گفت خطبه خواند مارا رسول الله صلعم در آخر روز از شعبان پس گفت

ايها الناس قد اظلكم شهر عظيم شهر مبارك شهر فيه

ای مردمان تحقیق نزدیک رسید شمارا ماهی بزرگ ماه مبارک ماهی که در آن ماه

ليلة خير من الف شهر جعل الله صيامه فريضة وقيام

شبی است که بهتر است از هزار ماه گردانید خدا تعالی روزه های آن فرض و قیام

ليلته تطوعا من تقرب فيه بخصلة من الخير او ادى فيه

شب او از روی نوافل کسیکه نزدیک شد در آن ماه بخصلتی از نیکی یا ادا کرد در آن ماه

فريضة كان كمن ادى سبعين فريضة فيما سواه وهو

فرضی باشد مثل کسیکه ادا کرد هفتاد فرض در ماسوای ماه رمضان و آن ماه

شهر الصبر والصبر ثوابه الجنة وشهر المواساة وشهر

ماه صبر است و صبر ثواب آن بهشت است و ماه نیکوئی کردن است و ماه

يزاد فيه في رزق المؤمن من فطر فيه صائما كان مغفرة

که افزوده میشود در آن در رزق مومن پس کسیکه افطار کناند در آن ماه روزه دار را باشد مغفرت

لذنوبه وعتق رقبته من النار وكان له مثل اجره من غير

از برای گناهان او و باشد آزادی گردن او از آتش و باشد مر او را مثل اجر او بی آنکه

ان ينقص من اجره شيء قالوا ليس كلنا يجد ما يفطر الصائم

کم کرده شود چیزی از اجر او گفتند اصحاب نیست همه ما که یابد چیزی را که افطار کناند

٥٣٩

قال يعطي الله هذا الثواب لمن فطر صائما على تمرة او شربة

فرمود عطا میکند خدا این ثواب مر کسی را که افطار کناند مر روزه دار را بر یک خرما یا بر یک

ماء او مذقة لبن وهو شهر اوله رحمة واوسطه مغفرة وآخره عتق من النار ومن

آب یا بر یک چشیدن شیر و آن ماهی است که اول او رحمت است و میانه او مغفرت است و آخر او آزادی است از آتش و کسیکه

خفف عن مملوكه فيه غفر الله له واعتقه من النار فاستكثروا فيه من اربع خصال

سبک گرداند باری از مملوک خود در آن ماه می آمرزد خدا او را و آزاد کند او را از آتش پس بسیار کنید در آن ماه از چار خصال

خصلتان ترضون بهما ربكم وخصلتان لا غناء لكم عنهما فالخصلتان اللتان

دو خصلت است که راضی کنید بآنها پروردگار خود را و دو خصلت که نیست بی نیازی مر شما را از و دو خصلتی

ترضون بهما ربكم فشهادة ان لا اله الا الله وتستغفرونه واما

که راضی میکنید شما بآن پروردگار خود را پس گواهی اینکه نیست معبودی بجز خدا تعالی و طلب آمرزش کنید آن را

اللتان لا غناء لكم عنهما فتسألون الله الجنة وتعوذون به من

آن دو خصلت که نیست بی نیازی مر شما را از آنها پس بخواهید از خدا بهشت و پناه گیرید باو از

النار ومن اشبع فيه صائما سقاه الله تعالى من حوضي شربة

آتش و هر که سیر میکند در آن ماه روزه دار را بنوشاند او را خدا تعالی از حوض من جرعه آبی

لا يظمأ بعدها ابدا وعن الكلبي عن ابي نضرة عن ابي سعيد

که تشنه نشود پس از آن هرگز و روایت است از کلبی او روایت کرد از ابی نضره از ابی سعید

الخدري رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابواب الجنة وابواب

خدری رض گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که دروازه های بهشت و دروازه های

السماء لتفتح لاول ليلة من شهر رمضان ولا تغلق الى آخر ليلة

آسمان هر آینه کشاده میشود در اول شب از ماه رمضان و بند نمیشود تا آخر شب

منه ليس من عبد وامة يصلي في ليلة منها الا كتب الله تعالى

از آن ماه نیست از بنده مومن و مومنه که نماز گذارد در شب از آنها مگر مینویسد خدا تعالی

له بكل سجدة الفا وسبعمائة حسنة وبنى له بيتا في الجنة من

مر او را بمقابله هر سجده هزار و هفتصد نیکی و بنا کرد مر او را خانه در بهشت از

ياقوتة حمراء له سبعون الف باب لكل باب منها مصراعان

یاقوت سرخ مر او را هفتاد هزار دروازه باشد مر هر دروازه را از آنها دو تخته

من ذهب موشح من ياقوتة حمراء فاذا صام اول يوم من شهر

از زر موشح از یاقوت سرخ پس هر گاهیکه روزه دارد اول روز از ماه رمضان

غفر الله له كل ذنب الى آخر يوم من رمضان وكان كفارة الى

می آمرزد خدا مر او را هر گناه تا آخر روز رمضان و باشد کفاره تا

مخلصون الدين في غيره لاشتغالهم بالصيام بتضييع الشهوات وساير العبادات ١٢ مجمع البحار

مثلها وكان له بكل يوم يصومه قصر في الجنة له ألف باب

مثل آن يعني رمضان ديگر و باشد مراورا بمقابله هر روزے که روزه ميدارد کوشکے در بهشت مراورا هزار در

من ذهب واستغفر له سبعون ألف ملك من غدوة إلى أن

از زر و طلب آمرزش کند مراورا هفتاد هزار فرشته از صباح تا آنکه

يتوارى بالحجاب وكان له بكل سجدة يسجدها من ليل أو نهار شجرة

پوشیده شود آفتاب به پرده شب و باشد مراورا بمقابله هر سجده که کرده است از شب یا روز درختی

في الجنة يسير الراكب في ظلها مائة عام لا يقطعها وأخبرني

در بهشت که سیر کند سوار در سایه او صد سال قطع نمیتواند کرد اورا و خبر داد مرا

أبو نصر عن والده بإسناده عن الأعرج عن أبي هريرة رض قال

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از اعرج از ابو هریره رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه إذا كان من أول ليلة من شهر رمضان

فرمود رسول الله صلعم هرگاه که باشد شب اول از ماه رمضان

نظر الله إلى خلقه وإذا نظر إلى عبد لم يعذبه أبدا ولله عز وجل

نظر میکند خدا تعالی بسوی خلقت خود و هرگاه که نظر میکند بسوی بنده هرگز عذاب نکند اورا همیشه و مر خدا را

في كل يوم ألف ألف عتيق من النار وأخبرني أبو نصر عن والده

در هر روز هزار هزار آزاد کردنست از آتش و خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود

بإسناده عن سهل عن أبيه عن أبي هريرة رض قال إن رسول الله

باسناد خود از سهل از پدر خود از ابو هریره رض گفت که رسول الله صلعم

صلى الله عليه قال إذا جاء رمضان فتحت أبواب الجنة وغلقت أبواب النار

فرمود هرگاه که آید رمضان گشاده میشود درهای بهشت و بند کرده میشود درهای دوزخ

وصفدت الشياطين وعن نافع بن بردة عن أبي مسعود الغفاري

و بند کرده میشوند شیطانها و روایت کرده شده است از نافع از ابو مسعود غفاری

رض قال إنه سمع رسول الله صلى الله عليه يقول ما من عبد يصوم يوما

رض گفت که او شنید رسول الله صلعم که میفرمود نیست هیچ بنده که روزه دارد روزی

من رمضان إلا زوج زوجة من الحور العين في خيمة من درة

از رمضان مگر که نکاح کرده میشود زنے را از حور العین در خیمه از در

مجوفة مما نعت الله عز وجل حور مقصورات في الخيام على كل

کاواک از آن حورها که ستوده است خدا تعالی حورها اند پوشیده در خیمه ها بر هر یک

امرأة منهن سبعين حلة ليس منها حلة على لون الأخرى وتعطى

زن از ایشان هفتاد حله که نیست از آنها حله بر رنگ دیگر حله و داده میشود

سبعين لونا من الطيب ليس منها لون على لون الآخر ويعطى

هفتاد رنگ از خوشبو که نیست از انها هیچ رنگی بر رنگ دیگر و داده میشود

سبعون سريرا من ياقوتة حمراء موشحة بالدر على كل سرير

هفتاد تخت از یاقوت سرخ [illegible] بمروارید بر هر تختی

سبعون فراشا على كل فراش اريكة لكل امرأة سبعون ألف وصيف

هفتاد بستر بر هر بستر تخت آراسته ست مر هر زنی را هفتاد هزار خدمتگار است

لحاجتها وسبعون ألف وصيفة لزوجها مع كل وصيفة صحفة

برای حاجت خود و هفتاد هزار خدمتگار زنی مر شوهر او را با هر خدمتگار کاسه ایست

من ذهب فيها لون من طعام يجد لآخر لقمة منها لذة لم

از زر که در آن قسمی ست از طعام [illegible] لقمه آن طعام لذتی که

يجد لأوله ويعطى زوجها مثل ذلك على سرير من ياقوت أحمر هذا

نیافته ست مر اول لقمه را و داده میشود زوج آن زن مانند این بر تخت از یاقوت سرخ و این

لكل يوم صامه من رمضان سوى ما يعمل من الحسنات فضل

بعوض روزی که روزه داشته ست آن روز از رمضان سوای آنچه عمل کند از نیکویها فضل

أخبرني أبو نصر عن والده باسناده قال ثنا محمد بن أحمد قال

خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود گفت حدیث خواند محمد بن احمد گفت

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا أبو القاسم بن عبد الله بن محمد

حدیث خواند عبد الله بن محمد گفت حدیث خواند مرا ابو القاسم بن عبد الله بن محمد

قال حدثنا الحسن بن إبراهيم بن يسار وإبراهيم بن محمد بن حارث

گفت حدیث خواند مرا حسن بن ابراهیم بن یسار و ابراهیم بن محمد بن حارث

قال حدثنا سلمة بن شبيب قال ثنا القسم بن محمد قال ثنا

گفت حدیث خواند مرا سلمه بن شبیب گفت حدیث خواند مرا قسم بن محمد گفت حدیث خواند

هشام بن الوليد قال حدثنا حماد بن سليمان الدوسي عن الحسن

هشام بن ولید گفت حدیث خواند مرا حماد بن سلیمان دوسی از حسن

عن الضحاك بن مزاحم عن ابن عباس رض قال انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم

از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض گفت که او شنید نبی صلعم را

ان الجنة لتنجد وتزين من الحول الى الحول لدخول شهر رمضان

بدرستی بهشت پاک کرده میشود و آراسته کرده میشود از سالی تا سالی از جهت در آمدن ماه رمضان

فاذا كان أول ليلة من شهر رمضان هبت ريح من تحت العرش

پس هرگاه باشد اول شب از ماه رمضان می وزد بادی از زیر عرش

يُقَالُ لَهَا الْمُثِيرَةُ تُصَفِّقُ أَوْرَاقَ أَشْجَارِ الْجَنَّةِ وَحَلَقَ الْمَصَارِيعِ
گفته میشود مر او را مثیره که باهم میزند برگهای درختهای بهشت را و حلقهای درها

فَيُسْمَعُ لِذَلِكَ طَنِينٌ لَمْ يَسْمَعِ السَّامِعُونَ أَحْسَنَ مِنْهُ فَتَزَيَّنَ الْحُورُ
پس شنیده میشود این را طنین که نشنیده اند شنوندگان بهتر از و پس آراسته کرده میشوند

الْعِينُ حَتَّى يَقِفْنَ بَيْنَ شُرَفِ الْجَنَّةِ فَيُنَادِينَ هَلْ مِنْ خَاطِبٍ
تا اینکه می ایستند در میان بلندیهای بهشت پس ندا کنند آیا هست کسی پیغام زنی

إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُزَوِّجَهُ ثُمَّ يَقُلْنَ لِرِضْوَانَ مَا هَذِهِ اللَّيْلَةُ
بسوی خدا تعالی پس تزویج کند او را خدا تعالی پس میگویند رضوان را چیست این شب

فَيُجِيبُهُنَّ بِالتَّلْبِيَةِ يَا خَيْرَاتٍ حِسَانٍ هَذِهِ أَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ
پس جواب میدهد رضوان حوران را لبیک گفتن ای نیک بختهای خوبرویان این اول شب است از

فُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ لِلصَّائِمِينَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ اللّٰهُ يَا
کشاده شده اند درهای بهشت مر روزه داران را از امت محمد ص پس میگوید خدا تعالی ای

رِضْوَانُ افْتَحْ أَبْوَابَ الْجِنَانِ يَا مَالِكُ أَغْلِقْ أَبْوَابَ الْجَحِيمِ عَنِ الصَّائِمِينَ
رضوان بکشا درهای بهشت را ای مالک به بند درهای دوزخ را از روزه داران

مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا جِبْرِيلُ اهْبِطْ إِلَى الْأَرْضِ وَصَفِّدْ مَرَدَةَ الشَّيَاطِينِ
از امت محمد ص ای جبرائیل فرود آی بسوی زمین و زنجیر کن سرکشان شیاطین را

وَغُلَّهُمْ بِالْأَغْلَالِ ثُمَّ اقْذِفْهُمْ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ حَتَّى لَا يُفْسِدُوا عَلَى
و ببند گردن ایشان را بزنجیرها پس بینداز ایشان را در گردابهای دریا تا که فساد نکنند بر

أُمَّةِ مُحَمَّدٍ حَبِيبِي صِيَامَهُمْ قَالَ وَيَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ
امت محمد ص که دوست منست روزهای ایشان فرمود و میگوید خدا تعالی در هر شب از

شَهْرِ رَمَضَانَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيَهُ سُؤْلَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ
ماه رمضان سه بار آیا کسی هست از سوال کننده که بدهم او را سوال او آیا هست

فَأَتُوبَ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ مَنْ يُقْرِضُ الْغَنِيَّ غَيْرَ الْمَعْدُومِ
توبه کننده آیا کسی هست آمرزش خواهنده که آمرزم مر او را کیست که قرض دهد غنی را

وَالْوَفِيَّ غَيْرَ الظَّلُومِ قَالَ وَلِلّٰهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عِنْدَ
و وفا کننده که ظلم کرده نشده است فرمود و مر آن خدا راست در هر روز از ماه رمضان وقت

الْإِفْطَارِ أَلْفُ أَلْفِ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا الْعِقَابَ
افطار روزه هزار هزار آزاد کرده شده از آتش که هر یک از ایشان مستوجب گشته بودند

فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَيَوْمُ الْجُمُعَةِ أَعْتَقَ اللّٰهُ تَعَالَى فِي كُلِّ سَاعَةٍ
پس هرگاه که باشد شب جمعه و روز جمعه آزاد میکند خدا تعالی در هر ساعت

ألف ألف عتيق من النار كلهم قد استوجبوا العذاب فإذا كان
هزار هزار آزاد کرده شده از آتش دوزخ که هر یک ایشان لایق شده اند عذاب را پس هرگاه که باشد
في آخر يوم من شهر رمضان أعتق الله في ذلك اليوم بعدد
در آخر روز از ماه رمضان آزاد کند خدا در این روز بشمار
ما أعتق من أول الشهر إلى آخره فإذا كان ليلة القدر يأمر
آنچه آزاد کرد از اول ماه تا آخر ماه پس هرگاه که باشد شب قدر میفرماید
جبرئيل عم فيهبط في كبكبة من الملائكة ومعه لواء أخضر
جبرائیل را پس فرود می آید در گروهی از فرشتگان و با او لوای سبز
إلى الأرض فيركزه على ظهر الكعبة وله ستمائة جناح لا ينشرها
بسوی زمین پس میخواند آنرا بر پشت کعبه و مر او راست ششصد بازو که پراگنده نمی کند
إلا في ليلة القدر فينشرها في تلك الليلة فيجاوز المشرق و
مگر در شب قدر پس پراگنده میکند آن در آن شب پس میرود مشرق و مغرب
المغرب ويأمر جبرئيل عليه السلام الملائكة بالدخول بين
مغرب را و امر میکند جبرائیل عم فرشتگان را بدرآمدن درمیان
هذه الأمة فيدخلون بينهم فيسلمون على كل قائم ومصلى
این امت پس در آیند درمیان ایشان پس سلام میکنند بر هر ایستاده و دارنده نماز
وذاكر ويصافحونهم ويؤمنون على دعائهم حتى يطلع الفجر ثم
و ذکر کننده و مصافحه میکنند ایشانرا و آمین میگویند بر دعای ایشان تا طلوع میکند فجر
ينادي جبرئيل عم يا معشر الأولياء الرحيل فيقولون يا جبرئيل
ندا کند جبرائیل عم ای گروه دوستان خدا کوچ بکنید پس میگویند ای جبرائیل
ما صنع الله في حوائج المؤمنين من أمة محمد صلى الله عليه وسلم فيقول إن
چه چیز کرد خدا در حاجتهای مومنان از امت محمد مصطفی ص پس میگوید که
الله تعالى نظر إليهم وعفا عنهم وغفر لهم إلا أربعة فقال
خدا تعالی نظر کرد بسوی ایشان و معاف کرد از ایشان و آمرزید ایشان را مگر چهار کس را
رسول الله صلى الله عليه وسلم هؤلاء الأربعة مدمن خمر وعاق والديه
رسول الله ص این چهار دایم الخمرست و نافرمان والدین
وقاطع رحم ومشاحن قيل يا رسول الله من المشاحن قال المصارم
و قاطع رحم و عداوت کننده گفته شد یا رسول الله کیست مشاحن گفت قطع کننده
فإذا كان ليلة الفطر سميت تلك الليلة ليلة الجائزة
پس هرگاه که باشد شب فطر نامیده میشود این شب شب جایزه

فإذا كان غداة الفطر بعث الله تعالى الملائكة في كل البلاد

پس هرگاه که باشد فرداے فطر بفرستد خداے تعالی فرشتگان را در هر شهر

فيهبطون إلى الأرض فيقومون على أفواه السكك فينادون

پس فرود مے آیند بسوی زمین پس می ایستند بر دهانهاے کوچها پس ندا میکنند

بصوت يسمعه كل من خلق الله تعالى إلا الجن والإنس فيقولون

باوازے که میشنود هر چیزیکه پیدا کرد خدا تعالی مگر جن و انسان پس میگویند

يا أمة محمد صلى الله عليه وسلم اخرجوا إلى رب كريم يعطي الجزيل ويغفر الذنوب

ای امت محمد صلعم برائید بسوے رب کریم که میدهد عطاے بزرگ و می آمرزد گناهان

العظيم فإذا برزوا إلى مصلاهم يقول الله تعالى لملائكته يا

بزرگ پس وقتیکه بر آیند بسوی مصلے خود میگوید خدا تعالی فرشتگان خود را اے

ملائكتي ما جزاء الأجير إذا عمل عمله قال فيقول الملائكة إلهنا و

فرشتگان من چه چیز است جزا مزد مزدور هرگاه که عمل کند عمل خود فرمود صلعم پس میگویند فرشتگان

سيدنا أن توفيه أجرته فيقول فإني أشهدكم يا ملائكتي إني قد

سردار ما تمام و کمال مزد او را پس میگوید خدا تعالی من گواه میکنم شما را ای فرشتگان من که

جعلت ثواب صيامهم من شهر رمضان وقيامهم رضائي ومغفرتي

گردانیدم ثواب روزهاے ایشان از ماه رمضان و قیام ایشان خوشنودی خود و آمرزش خود

ثم يقول يا عبادي سلوني فبعزتي وجلالي لا تسألوني اليوم في

پس میگوید ای بندگان من سوال کنید از من پس سوگند مرا بعزت و جلال خود که نخواهید شما امروز در

جمعكم هذا لآخرتكم شيئا إلا أعطيتكم ولا لدنياكم إلا نظرت

این جماعت خود از براے آخرت خود چیزے مگر دهم شما را و نخواهید از براے دنیای خود مگر نظر کنم

لكم وعزتي وجلالي لأسترن عليكم عثراتكم ما راقبتموني وعزتي

بر شما را و سوگند مرا بعزت و جلال خود هر آینه بپوشم بر شما لغزشهاے شما از هنگام که ترسیده اید شما و

لا أخزيكم ولا أفضحكم بين أصحاب الحدود وانصرفوا مغفورا

فضیحت نکنم و خوار نکنم شما را درمیان اصحاب حدود و برگردید در حالتیکه برگزیده شده اید

لكم لقد أرضيتموني ورضيت عنكم قال فتفرح الملائكة و

شما هر آینه راضی شدید شما از من و راضی شدم من از شما فرمود صلعم پس خوش میشوند فرشتگان

يستبشرون بما يعطي الله عز وجل هذه الأمة إذا أفطروا من

بشارت میدهند بچیزے که داده است خدا تعالی این امت را وقتیکه افطار میکنند از

شهر رمضان وعن الضحاك بن مزاحم عن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

ماه رمضان و روایت است از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض از نبی صلعم

نحوه واللفظ متقارب واخبرني ابو نصر عن والده باسناده

مانند آن ولفظ هردو حدیث نزدیک است وخبر کرد مرا ابو نصر از اسناد خود باسناد خود

عن نافع عن ابي مسعود الغفاري رض انه قال انه سمع رسول الله

از نافع از ابی مسعود غفاری رض که گفت که او شنید رسول الله

صلى الله عليه يقول يوما اهل شهر رمضان لو يعلم العباد ما في شهر

مر را که میگفت روزی دیده شد ماه رمضان اگر بدانند بندگان که در ماه رمضان

رمضان لتمنى العباد ان يكون شهر رمضان سنة فقال الرجل

است هر آینه آرزو میکنند بندگان اینکه باشد ماه رمضان یکسال پس گفت مردی

من خزاعة يا رسول الله حدثنا فقال رسول الله صلى الله عليه ان الجنة

از قبیله خزاعه یا رسول الله بیان کن ما را از فضیلت پس فرمود مر بدرستی که بهشت

لتزين لشهر رمضان من رأس الحول الى الحول حتى اذا كان اول ليلة

هر آینه آراسته میشود از جهت ماه رمضان از سال تا سال دیگر تا وقتیکه میشود اول شب

منه هبت ريح من تحت العرش وصفقت اوراق اشجار الجنة

از آن ماه میوزد بادی از زیر عرش پس بهم میزند برگ درختهای بهشت را

فنظرت الحور العين الى ذلك فقلن يا رب اجعل من عبادك

پس می بینند حور عین بسوی این پس میگویند ای پروردگار بگردان از بندهای خود برا

في هذا الشهر لنا ازواجا تقر اعيننا بهم وتقر اعينهم بنا فما

درین ماه جفت ما که روشن شود چشمهای ما بایشان و چشمهای ایشان با ما

من عبد صام شهر رمضان الا زوجه الله زوجة من الحور

از هیچ بنده که روزه داشت ماه رمضان مگر تزویج کرد او را خدا یک زنی از حور

العين في خيمة من درة مجوفة مما نعت الله تعالى به حور

عین در خیمه از مروارید کاواک از آنچیزها که وصف کرد خدا ایشان را که حور عین

مقصورات في الخيام على كل امراة منهن سبعون حلة ليس

نگاهداشته شده در خیمه ها بر هر زنی ازان حورها هفتاد حله است که نیست هیچ یکی از آن حله

منها حلة على لون الاخرى ويعطى سبعون لونا من الطيب ليس

از آن حله بر رنگ دیگرے و داده میشود هفتاد رنگ از مشک نیست هیچ رنگ

منه لون يشبه الاول لكل امراة منهن على سرير من ياقوت موشح

ازان هیچ رنگ مانند باشد رنگ اول را هر زنی را ازان حورها بر تختی باشد از یاقوت مرصع

بالدر عليه سبعون فراشا بطائنها من استبرق وفوق كل

مروارید که بروی هفتاد فرش باشد که استر آنهای آن از استبرق باشد که فوق

فِرَاشٍ سَبْعُوْنَ اَرِيْكَةً وَلِكُلِّ امْرَاَةٍ مِنْهُنَّ سَبْعُوْنَ اَلْفَ وَصِيْفٍ
بستر هفتاد و تخت آراسته و مر هر زنی را از آنها هفتاد و هزار خدمتگار باشد
يَخْدِمُهَا وَسَبْعُوْنَ اَلْفَ وَصِيْفٍ لِزَوْجِهَا بِيَدِ كُلِّ وَصِيْفٍ صَحْفَةٌ
که خدمت کنند آنها را و هفتاد و هزار خدمتگار مر شوهر او را بر دست هر خدمتگار کاسهٔ
مِنْ ذَهَبٍ فِيْهِ لَوْنٌ مِنَ الطَّعَامِ يَجِدُ لِاٰخِرِهٖ مِنَ اللَّذَّةِ مَا لَا يَجِدُ
از زر در آن کاسه رنگی از طعام باشد که بیابد آخر لقمه را لذتی که نیافته است
لِاَوَّلِهٖ وَيُعْطٰى زَوْجُهَا مِثْلَ ذٰلِكَ عَلٰى سَرِيْرٍ مِنْ يَاقُوْتَةٍ حَمْرَاءَ عَلَيْهِ
مر اول لقمه را و داده میشود شوهر او را از عطایای مذکور بر تختی از یاقوت سرخ بر آن تخت
سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ مُرَصَّعٍ بِالْيَاقُوْتِ هٰذَا لِكُلِّ مَنْ صَامَ شَهْرَ
دو دست برنجن باشد از زر که مرصعست بیاقوت این عطا مر کسی را که روزه داشت ماه
رَمَضَانَ سِوٰى مَا عَمِلَ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَعَنْ قَتَادَةَ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ
رمضان درای چیزیکه میکند از نیکوئیها و روایت کرده شده است از قتاده که او روایت کرد
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا كَانَ اَوَّلُ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ
گفت فرمود رسول الله ع وقتیکه باشد اول شب از ماه رمضان
نَادَى الْجَلِيْلُ جَلَّ عَظَمَتُهٗ رِضْوَانَ خَازِنَ الْجِنَانِ فَيَقُوْلُ لَبَّيْكَ
ندا میکند خدای اجل جلاله رضوان را که نگهبان بهشت است ای رضوان پس میگوید ایستاده
وَسَعْدَيْكَ فَيَقُوْلُ نَجِّدْ جَنَّتِيْ وَزَيِّنْهَا لِلصَّائِمِيْنَ مِنْ اُمَّةِ
و بجا می آرم فرموده ترا ای ربی پس میفرماید حق تعالی پاکیزه ساز بهشت مرا و آراسته کن از برای روزه
اَحْمَدَ وَلَا تُغْلِقْهَا عَنْهُمْ حَتّٰى يَنْقَضِيَ شَهْرُهُمْ ثُمَّ يُنَادِيْ مَالِكًا
محمد ع و مبند از ایشان هیچکدام را تا آنکه تمام شود ماه ایشان پستر ندا میکند مالک
خَازِنَ النَّارِ يَا مَالِكُ فَيَقُوْلُ لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ فَيَقُوْلُ اَغْلِقْ
نگهبان دوزخ را که ای مالک پس میگوید مالک ایستاده ام و بجا می آرم فرمان ترا ای ربی پس میگوید
اَبْوَابَ الْجَحِيْمِ مِنَ الصَّائِمِيْنَ مِنْ اُمَّةِ اَحْمَدَ ثُمَّ لَا تَفْتَحْهَا عَلَيْهِمْ
دروازه های دوزخ را از روزه داران امت محمد ع پستر مکشا آنرا بر ایشان
حَتّٰى يَنْقَضِيَ شَهْرُهُمْ ثُمَّ يُنَادِيْ جِبْرَئِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُوْلُ لَبَّيْكَ
تا آنکه بگذرد ماه ایشان پستر ندا میکند جبرائیل را ع پس میگوید جبرائیل ایستاده ام
وَسَعْدَيْكَ فَيَقُوْلُ اِنْزِلْ اِلَى الْاَرْضِ فَغُلَّ مَرَدَةَ الشَّيَاطِيْنِ
و بجا می آرم فرمان ترا ای ربی پس میگوید فرو شو سوی زمین پس بند کن سرکشان شیاطین را
عَنْ اُمَّةِ اَحْمَدَ حَتّٰى لَا يُفْسِدُوْا عَلَيْهِمْ صِيَامَهُمْ وَاِفْطَارَهُمْ وَلِلّٰهِ
از امت محمد مصطفی ع تا فاسد نکنند بر ایشان روزه های ایشان و افطار ایشان را و مر خدای را

سوار بالکسر دست برنجن ١٢ صحاح ١٢١٢
٥٤٦

عز وجل في كل يوم من شهر رمضان عند طلوع الشمس و

عزوجل در هر روز از ماه رمضان وقت بر آمدن آفتاب و

عند وقت الافطار عتقاء اعتقهم من النار عبيد و اماء

وقت افطار آزاد شدگان که آزاد میکند حق تعالی ایشان را از آتش از غلامان و کنیزان

وله في كل سماء مناد فيهم ملك له عرف تحت عرش رب العلمين

و مراو را در هر آسمان ندا کننده ایست در میان ایشان ندا کننده فرشته ایست مراو را یالی ایست در زیر عرش

وقوائمه في تخوم الارض السابعة السفلى له جناح بالمشرق

و دستهای وی ایست کوششی کرد در میان نهایت زمین هفتم زیرین مراو را بالی ایست بمشرق

وجناح بالمغرب مكلل بالمرجان والدر والجواهر ينادي هل

و بالی ایست بمغرب که مرصع ایست بمرجان و در و جواهر فریاد میکند آن فرشته آیا

من تائب يتاب عليه هل من داع يستجاب له هل من مظلوم

باز آینده از گناه که پذیرفته شود توبه او را آیا هست از دعا کننده که قبول کرده شود دعای او آیا

ينصره الله هل من مستغفر يغفر الله له هل من سائل يعطى

که مدد کند او را الله تعالی آیا کسی هست آمرزش خواهنده که بخشد او را خدا آیا هست مراو را آیا هست از سوال

سؤله قال وينادي الرب تعالى ذكره في الشهر كله عبادي و

سوال او فرموده و ندا میکند پروردگار تعالی در تمام آن ماه غلامان من و

امائي ابشروا واصبروا وداوموا يوشك ان ارفع عنكم

کنیزان من بشارت شما را و صبر کنید و مداومت کنید نزدیک ایست اینکه بردارم از شما

المؤنات وتفضوا الى رحمتي وكرامتي فاذا كان ليلة القدر

رنج را و برسید برحمت من و کرامت من و وقتیکه میشود شب قدر

نزل جبرئيل عليه السلام في كبكبة من الملئكة يصلون على

نازل میشود جبرئیل ع در گروه از فرشتگان دعای رحمت میکنند بر

كل عبد قائم او قاعد يذكر الله عز وجل وعن انس بن مالك رض

هر بنده ایستاده ایست و یا نشسته یاد کند خدای عزوجل را و روایت ایست از انس بن مالک رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه لو اذن الله للسموت والارض ان تكلما

گفت فرمود رسول الله صلعم اگر دستوری میداد خدا هر آیینه آسمان و زمین را که کلام کنند

لبشرتا من صام رمضان بالجنة وعن عبد الله بن ابي اوفى رض

هر آیینه بشارت میداد کسی را که روزه داشت رمضان را به بهشت و روایت ایست از عبد الله بن ابی اوفی رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه نوم الصائم عبادة وصمته تسبيح ودعاؤه

گفت فرمود رسول الله صلعم خواب روزه دار عبادت ایست و خاموشی او تسبیح ایست و دعای او

مستجاب وعمله مضاعف وعن الأعمش عن أبي خيثمة رض

مستجابست وعمل او دو چندان ست و روایت کرد اعمش از ابی خیثمه رض

أنه قال كانوا يقولون رمضان إلى رمضان والحج إلى الحج و

بدرستی او گفت بودند اصحاب که میگفتند رمضان تا رمضان و حج تا حج و

الجمعة إلى الجمعة والصلوة إلى الصلوة كفارات لما بينهن

جمعه تا جمعه و نماز تا نماز کفاره ست مر چیزی را که درمیان ایشانست

ما اجتنب الكبائر وعن أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رض أنه كان

وقتیکه پرهیز کرده شود کبیره را و روایتست از امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رض که بدرستی او بود

يقول إذا دخل شهر رمضان مرحبا بشهر خير كله صيام نهاره

که میگفت وقتیکه می درآید ماه رمضان خوشی و فراخی باد بماهیکه نیکیست همه او روزه ست روز او

وقيام ليله والنفقة فيه كالنفقة في سبيل الله عز وجل وعن

و قیام ست شب او و خرج کردن در آنماه مانند خرج کردن ست در راه خدای عزوجل و روایت

أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صام رمضان وقامه

از ابی هریره رض از نبی صلعم که بدرستی او فرمود هرکه روزه داشت در ماه رمضان

إيمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وعن أبي

در حالیکه ایمان دارد و امید اجر دارد می آمرزد خدای مر او را چیزیکه پیش رفته ست از گناهان و چیزیکه پس

هريرة رض أيضا عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال كل حسنة يعملها ابن

ابی هریره رض نیز از نبی صلعم که فرمود هر نیکی که میکند فرزند

آدم من أمتي تضاعف عشرا إلى سبعمائة ضعف إلا الصوم فإن

آدم از امت من زیاده کرده میشود او را ده تا هفتصد مگر روزه زیرا که

الله تعالى يقول الصوم لي وأنا أجزي به يدع شهوته وأكله و

خدای تعالی میگوید روزه برای من ست و من جزا میدهم بآن میگذارد بنده آرزوی خود و خوردن خود

شربه من أجلي والصوم جنة وللصائم فرحتان فرحة عند

و نوشیدن خود از جهت من و روزه سپر ست و مر روزه دار را دو خوشی ست یکی فرحت وقت

إفطاره وفرحة عند لقاء ربه وأخبرنا أبو البركات السقطي

افطار خود و فرحتی وقت دیدار پروردگار خود و خبر داد مارا ابوالبرکات سقطی

بإسناده عن يزيد بن هارون قال حدثنا المسعودي قال بلغني

باسناد خود از یزید بن هارون گفت حدیث خواند بر من مسعودی گفت رسید مرا

أن من قرأ في ليلة من شهر رمضان في التطوع إنا فتحنا لك فتحا

که کسیکه بخواند در شبی از ماه رمضان در نفلها سوره انا فتحنا را

مُبِيناً حُفِظَ فِي ذَلِكَ الْعَامِ فَصْلٌ رَمَضَانُ خَمْسَةُ

محفوظ باشد از دعا در آن سال رمضان پنج

أَحْرُفٍ الرَّاءُ رِضْوَانُ اللهِ وَالْمِيمُ مُحَابَاةُ اللهِ وَالضَّادُ ضِمَانُ

حرف است حرف را اشارت از خوشنودی خدا است و حرف میم محبت خداست و حرف ضاد ضمان

اللهِ وَالْأَلِفُ أُلْفَةُ اللهِ وَالنُّونُ نُورُ اللهِ فَهُوَ شَهْرُ رِضْوَانٍ وَ

خداست و الف الفت خداست و نون نور خداست پس آن ماه رضای خدا و

مُحَابَاةٍ وَضِمَانٍ وَأُلْفَةٍ وَنُورٍ وَنَوَالٍ وَكَرَامَةٍ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْأَبْرَارِ

محبت و ضمان و الفت و نور و بخشش و بزرگی است مر دوستان و نیکوکاران را

وَقِيلَ مَثَلُ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الشُّهُورِ كَمَثَلِ الْقَلْبِ فِي الصَّدْرِ وَ

و گفته شده است تشبیه ماه رمضان در ماهها همچو دل است در سینه‌ها و

كَالْأَنْبِيَاءِ فِي الْأَنَامِ وَكَالْحَرَمِ فِي الْبِلَادِ فَالْحَرَمُ يُمْنَعُ مِنْهُ الدَّجَّالُ

همچو پیغمبرانست در مردم و همچو حرم است در شهرها پس حرم از بزرگی او منع کرده شده است

اللَّعِينُ وَشَهْرُ رَمَضَانَ تُصَفَّدُ فِيهِ مَرَدَةُ الشَّيَاطِينِ وَيَكُونُ

لعین را و ماه رمضان بند کرده میشود در آن سرکشان شیاطین را و باشند

الْأَنْبِيَاءُ شُفَعَاءُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَشَهْرُ رَمَضَانَ شَفِيعٌ لِلصَّائِمِينَ

پیغمبران شفاعت کنندگان مر گنهگاران را و ماه رمضان شفاعت کننده است مر روزه داران را

وَالْقَلْبُ مُزَيَّنٌ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَالْإِيمَانِ وَشَهْرُ رَمَضَانَ مُزَيَّنٌ

و دل آراسته شده است بنور معرفت و ایمان و ماه رمضان آراسته شده

بِنُورِ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَمَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَفِي أَيِّ

بنور خواندن قرآن پس کسیکه آمرزیده نشد درین ماه رمضان پس در کدام

شَهْرٍ يُغْفَرُ لَهُ فَلْيَتُبِ الْعَبْدُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يُغْلَقَ أَبْوَابُ

ماه بخشیده شود او پس باید که توبه کند بنده بسوی خدا پیش از آنکه بند کرده شود درهای

التَّوْبَةِ فَلْيُنِبْ إِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَفُوتَ وَقْتُ الْإِنَابَةِ

توبه و باید که توبه کند بسوی عز وجل پیش از آنکه بمیرد وقت انابت

وَلْيَبْكِ قَبْلَ أَنْ يَنْقَضِيَ وَقْتُ الْبُكَاءِ وَالرَّحْمَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم

و باید که بگرید پیش از آنکه بگذرد وقت گریستن و رحمت یعنی زندگانی و فرمود نبی

إِنَّ أُمَّتِي لَمْ يُخْزَوْا مَا أَقَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا نَبِيَّ اللهِ

که امت من خوار کرده نمیشود تا وقتیکه نگاهداشته اند ماه رمضان پس گفت مردی ای پیغمبر خدا

وَمَا خِزْيُهُمْ قَالَ مَنِ انْتَهَكَ فِيهِ مُحَرَّمًا أَوْ عَمِلَ سَيِّئَةً أَوْ شَرِبَ خَمْرًا

چیست خواری ایشان گفت کسیکه کرد دروی حرام را یا کار بدی یا نوشید شراب را

أَوْ زَنَى لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ رَمَضَانُ وَلَعَنَهُ اللّٰهُ وَمَلٰئِكَتُهُ وَأَهْلُ
یا زنا کرد پذیرفته نمیشود از وے رمضان ولعنت میکند او را خدا تعالیٰ و فرشتگان او و اہل
السَّمٰوٰتِ إِلَى مِثْلِهِ مِنَ الْحَوْلِ فَإِنْ مَاتَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَمَضَانَ
آسمان مانند آن از سال واگر بمرد درآن مدت که درمیان آن و درمیان آن رمضان
فَلَيْسَ لَهُ عِنْدَ اللّٰهِ حَسَنَةٌ فَصْلٌ وَقِيلَ إِنَّ سَيِّدَ الْبَشَرِ آدَمُ
پس نیست مر او را نزد خدا یے نیکو یے و گفته شده است که سردار مردم آدم
عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَسَيِّدُ الْعَرَبِ مُحَمَّدٌ وَسَيِّدُ الْفُرْسِ سَلْمَانُ وَسَيِّدُ
است و سردار عرب محمد است و سردار فارس سلمان است و سردار
الرُّومِ صُهَيْبٌ وَسَيِّدُ الْحَبَشِ بِلَالٌ وَسَيِّدُ الْقُرَى مَكَّةُ وَسَيِّدُ
روم صہیب است و سردار حبش بلال است و سردار دیہات مکہ است و سردار
الْأَوْدِيَةِ وَادِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَسَيِّدُ الْأَيَّامِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَسَيِّدُ
وادیہا وادی بیت المقدس است و سردار روزہا روز جمعہ است و سردار
اللَّيَالِي لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَسَيِّدُ الْكُتُبِ قُرْاٰنٌ وَسَيِّدُ الْبَقَرَةِ
شبہا شب قدر است و سردار کتابہا قرآن است و سردار سورہ بقرہ
اٰيَةُ الْكُرْسِيِّ وَسَيِّدُ الْأَحْجَارِ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ وَسَيِّدُ الْآبَارِ زَمْزَمُ
آیت کرسی است و سردار سنگہا حجر اسود است و سردار چاہہا زمزم است
وَسَيِّدُ الْعِصَا عَصَا مُوسٰى وَسَيِّدُ الْحِيتَانِ الْحُوتُ الَّذِي
و سردار عصاہا عصاے موسیٰ است و سردار ماہیہا آن ماہی است
كَانَ يُونُسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَطْنِهِ وَسَيِّدُ النُّوقِ نَاقَةُ صَالِحٍ
که بود یونس علیہ السلام در شکم او و سردار اشترہا ناقہ صالح است
وَسَيِّدُ الْخَيْلِ الْأَفْرَاسِ الْبُرَاقُ وَسَيِّدُ الْخَوَاتِيمِ خَاتَمُ سَيِّدِنَا
و سردار خیل اسپہا براق است و سردار انگشتریہا انگشترے سردار ما
سُلَيْمَانَ وَسَيِّدُ الشُّهُورِ شَهْرُ رَمَضَانَ فَصْلٌ فِي فَضَائِلِ
سلیمان پیغمبر است و سردار ماہہا ماہ رمضان است در فضیلت ہای
لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَوْلُهُ تَعَالٰى إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى اٰخِرِ السُّورَةِ
شب قدر فرمود خدا تعالیٰ سورہ انا انزلناہ در فضیلت شب قدر الی آخرہ
فَأَنْزَلْنَاهُ كِنَايَةٌ عَنِ الْقُرْاٰنِ أَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ
پس ضمیر در انزلناہ کنایہ است از قرآن یعنی فرستادہ ام آن قرآن را که فرستاد فرستاد خدا تعالیٰ از لوح محفوظ
إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا إِلَى السَّفَرَةِ وَهُمُ الْكَتَبَةُ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ فَكَانَ
بسوی آسمان دنیا بجانب فرشتہ ہای سفرہ و آن نویسندگان اند از فرشتگان پس فرود آمد

۵۵۰

ينزل في تلك الليلة من اللوح على قدر ما ينزل به جبرئيل
فرو آيد در اين شب از لوح محفوظ بر مقدار آنكه فرود مى آيد بآن جبرائيل ع
عليه السلام بإذن الله تعالى إلى النبي صلى الله عليه وسلم في السنة كلها
باذن الله تعالى بسوى نبى ع در سال
إلى مثلها من قابل حتى نزل القرآن كله في ليلة القدر من
تا مانند آن سال آينده تا فرود آمد همه آن قرآن در شب قدر از
شهر رمضان إلى سماء الدنيا وقال ابن عباس رض وغيره إنا أنزلناه
ماه رمضان بسوى آسمان دنيا وگفت ابن عباس رض وغيره مراد از ضمير انا انزلناه
في ليلة القدر يعني أنزلنا جبرئيل عليه السلام بهذه السورة
در شب قدر جبرائيل است يعنى ما فرستاديم جبرائيل ع را با اين سوره
وجملة القرآن في ليلة القدر على الكتبة ثم نزل بعد ذلك
وجمله قرآن در شب قدر بر فرشتگان نويسنده پس بعد از آن نازل شد
نجما نجما على رسول الله صلى الله عليه وسلم في ثلاث وعشرين سنة في
پاره پاره بر رسول الله ص در بست وسه سال در
سائر الشهور والأيام والليالي والأوقات قوله تعالى في ليلة
همه ماهها وروزها وشبها ووقتها فرمود خداى تعالى در شب
القدر أي في ليلة عظيمة وقيل في ليلة الحكم وسميت
قدر يعنى در شب بزرگ وگفته شده در شب حكم ونامیده شده است
ليلة القدر تعظيما لها ولقدرها لأن الله تعالى يقدر
شب قدر از براى تعظيم آن شب وبراى مرتبه او زيرا كه بدرستى خداى تعالى اندازه ميكند
فيها ما يكون من أمر السنة إلى مثلها من العام المقبل ثم
در آن شب هر چه باشند از كار سال تا مانند آن از سال آينده بعد
قال وما أدراك ما ليلة القدر يا محمد لولا أن الله أعلمك
فرمود وچه چيز دانا گردانيد ترا كه چيست شب قدر اى محمد اگر خداى تعالى دانا نكند ترا
بعظمتها فكل ما في القرآن وما أدراك فقد أعلمه الله
بس تعظيم گردن آنرا پس هر چيز كه در قرآن بلفظ وما ادراك مذكور است پس تحقيق دانا كرد خدا
إياه وما فيه وما يدريك فلم يدره ولم يطلعه عليه
آن پيغمبر را وچيزى كه در قرآنست وما يدريك است پس ندريافته است پيغمبر آن چيز را واطلاع نكرده او
كقوله عز وجل وما يدريك لعل الساعة تكون قريبا
چنانچه فرمود خداى تعالى وچه چيز دانا كند ترا شايد قيامت باشد نزديك

مَا تَبَيَّنَ لَهُ وَقْتُهَا قَوْلُهُ تَعَالَى لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَيْ لَيْلَةُ الْعَظَمَةِ

بیان نکرد پیغمبر صرا وقت آن فرمود خدا تعالی لیلة القدر یعنی شب بزرگی

وَالْحِكْمَةِ وَقِيلَ هِيَ اللَّيْلَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

و حکمت وگفته شده است آن شب شب مبارک است که فرمود خدا تعالی

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ثُمَّ قَالَ عَزَّ

که بدرستی ما فرو فرستادیم در شب مبارک در آن شب که جدا کرده میشود هر امر را بعد فرمود

وَجَلَّ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ يَعْنِي الْعَمَلُ فِيهَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ

خدا تعالی شب قدر بهتر است از هزار ماه یعنی عمل در آن شب بهتر است از هزار

شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ قَدْرٍ وَيُقَالُ إِنَّ الصَّحَابَةَ نَفَرٌ لَمْ يَفْرَحُوا بِشَيْءٍ

ماه که نیست در آن شب، شب قدر و بدرستی گفته میشود که صحابه رض خوش نمیشدند بچیزے

كَفَرَحِهِمْ بِقَوْلِهِ تَعَالَى خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ

مانند خوشحال شدن ایشان بقول خدا تعالی خیر من الف شهر و آن تا بلست که رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرَ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ أَرْبَعَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَنَّهُمْ

یاد کرد روزے برای صحابه خود چهار کس را از بنی اسرائیل با آنکه ایشان

عَبَدُوا اللهَ ثَمَانِينَ سَنَةً لَمْ يَعْصُوهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَذَكَرَ أَيُّوبَ

عبادت کردند خدا تعالی هشتاد سال که نافرمانی نکردند خدا تعالی یک چشم زدن و یاد کرد ایوب را

وَزَكَرِيَّا وَحِزْقِيلَ وَيُوشَعَ بْنَ نُونٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَتَعَجَّبَ أَصْحَابُ

و زکریا و حزقیل و یوشع بن نون پس تعجب کردند اصحاب

رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ ذَلِكَ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ

رسول الله از این حدیث پس آمد جبرائیل و گفت

لَهُ يَا مُحَمَّدُ عَجِبْتَ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ مِنْ عِبَادَةِ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ ثَمَانِينَ

مرا و را ای محمد تعجب کردی تو و اصحاب تو از عبادت این نفران هشتاد

سَنَةً لَمْ يَعْصُوا اللهَ تَعَالَى فِيهَا طَرْفَةَ عَيْنٍ فَقَدْ أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكَ

سال و بیفرمانے نکردند خدا تعالی را در آن مدت بیک چشم زدن پس بتحقیق فرستاد خدا تعالی بر تو

خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى آخِرِهَا

بهتر ازین بعد از آن خواند بر آنحضرت سوره انا انزلناه الخ

وَقَالَ لَهُ هَذَا أَفْضَلُ مِمَّا عَجِبْتَ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ مِنْهُ فَسُرَّ بِذَلِكَ

و گفت مر او را این بهتر است از آنچه تعجب کردے تو و اصحاب تو از آن پس خوشحال شد

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ نَجِيحٍ أَنَّهُ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ لَبِسَ

و گفت یحیی بن نجیح که بود در بنی اسرائیل مردے پوشید

٥٥٣

السلاح ألف شهر في سبيل الله تعالى لم يضعه عنه فذكر ذلك

سلاح را هزار ماه در راه خدا تعالی و ننهاد آن سلاح را از خود پس یاد کرد این را

رسول الله صلى الله عليه وسلم لأصحابه فتعجبوا من قوله ذلك فأنزل الله عز

رسول الله صلعم مر اصحاب خود را پس تعجب کردند از سخنش پس نازل کرد خدای تعالی

وجل ليلة القدر خير من ألف شهر يعني خير لكم من تلك الألف

این آیت لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی بهتر است مر شما را ازین هزار ماه

شهر التي لبس فيها ذلك الرجل السلاح في سبيل الله ولم يضعه

تا هنگام پوشیده در آن این مرد سلاح را در راه خدا تعالی و ننهاد آن سلاح

عنه وقيل إنه كان اسمه شمعون العابد في بني إسرائيل و

از خود و گفته شد که بدرستی بود نام او شمعون عابد در بنی اسرائیل و

قيل شمسون تنزل الملائكة يعني تنزل من غروب الشمس إلى

گفته شد شمسون نازل میشوند فرشتگان یعنی از غروب آفتاب تا

طلوع الفجر والروح يعني جبرئيل عليه السلام وقال الضحاك

طلوع فجر و روح یعنی جبرائیل عم و گفت ضحاک

عن ابن عباس أنه قال الروح على صورة الإنسان عظيم الخلق و

از ابن عباس که گفت روح بر صورت آدمی بزرگ است خلقت او و

هو الذي قال الله تعالى عز وجل ويسئلونك عن الروح وهو ملك

آن چیزیست که گفت خدای عز وجل در شان او و می پرسند از تو از روح و آن فرشته است

يقوم مع الملائكة صفا وحده يوم القيامة وقال مقاتل هو

که می ایستد با فرشتگان صف تنها در روز قیامت و گفت مقاتل آن

أشرف الملائكة عند الله تعالى وقال غيره إنه ملك وجهه على

بهترین ملائکه است نزد خدا تعالی و گفت غیر او که آن فرشته است که روی او بر

صورة الإنسان وجسده جسد الملائكة وهو أعظم مخلوق

صورت انسان است و جسم او جسم ملائکه است و آن اعظم مخلوقات است

عند العرش يقوم صفا ويقوم الملائكة قال الله تعالى يوم يقوم

نزد عرش که می ایستد صف فرموده خدا تعالی روزی که می ایستند

الروح والملائكة صفا فيها يعني في ليلة القدر بإذن ربهم أي

روح که صف و فرشتگان که صف در آن یعنی در شب قدر با مر پروردگار خود

بأمر ربهم من كل أمر يعني بكل خير سلام هي أي سلام أي سلمة

یعنی بکل خیر بهر کی سالم یعنی آن شب سالم است

حتى مطلع الفجر لا يحدث فيها داء ولا كهانة مطلع الفجر
تا دمیدن صبح پیدا نمیشود دروے درد کہانت مطلع
بكسر اللام يريد الطلوع وبالفتح يريد الموضع الذي يطلع فيه
بکسر لام مصدریست یعنی برآمدن وبالفتح جائیست کہ برآید آفتاب دران جا
وقيل سلام يعني سلام الملئكة على المؤمنين من اهل الارض
وگفته شده است مراد از سلام سلام فرشتگانست بر مومنان از اہل زمین
يقولون سلام سلام حتى يطلع الفجر فصل وتلتمس ليلة
میگویند فرشتگان ... در دهه آخر ماه رمضان وطلب کرده میشود لیله
القدر في العشر الاواخر من شهر رمضان واكدها ليلة سبع و
القدر در دهه آخر ماه رمضان وقوی تر آنها شب بست و
عشرين وعند مالك جميع ليالي العشر الاخير ليس بعض باكد
ہفتم ست ونزدیک مالک ہمہ شبہاے دهه اخیره نیست بعضے قوے تر
من بعض وعند الشافعي اكدها احدى وعشرين وقيل انها ليلة
از بعضے ونزد امام شافعی قوے تر آنہا بست ویکم ست وگفته شد کہ بدرستی شب
التاسع عشر وهو مذهب عائشة رض وقال ابو بريدة الاسلمي
بست ونہم ست وآن مذہب عائشہ ست رض وگفت ابو بریده اسلمی
هو ليلة ثلث وعشرين وقال ابو ذر والحسن انها ليلة خمس و
آن شب بست وسیوم ست وگفت ابوذر وحسن کہ آن شب بست وپنجم ست
عشرين وروى بلال عن النبي صلى الله عليه وسلم انها ليلة اربع وعشرين وقال
وروایت کرد بلال از نبی صلعم کہ آن شب بست وچہارم ست وگفت
ابن عباس وابي ابن كعب انها ليلة سبع وعشرين والدليل على ان
ابن عباس وابی بن کعب بدرستیکہ آن شب بست وہفتم ست ودلیل بر اینکہ
اكدها ليلة سبع وعشرين والله تعالى اعلم ما روى حنبل باسناده
قوی ترین آنہا شب بست وہفتم ست وخدا تعالی بسیار داناترست چیزے ست کہ روایت کرد حنبل باسناد خود
عن ابن عمر قال كانوا لا يزالون يقصون على النبي صلى الله عليه وسلم الرؤيا
از ابن عمر گفت بودند کہ ہمیشہ قصہ میکردند بر نبی صلعم خواب را
من العشر الاواخر فقال النبي صلى الله عليه وسلم ارى رؤياكم قد تواترت انها
از دهه اخیره پس فرمود صلعم دانستم خوابہاے شما را کہ پیاپی در پے واقع شد
ليلة السابعة من العشر الاواخر من كان متحريا فليتحرها ليلة
آن شب بست وہفتم ست از عشره اخیره کسیکہ باشد جوئنده پس بجوید آنرا شب

۵۵

السابعة من العشر الأواخر ويروى أن ابن عباس قال لعمر بن

هفتم از عشره اخیره و روایت کرده میشود که ابن عباس گفت مر عمر بن

الخطاب رضي الله عنه إني نظرت في الأفراد فلم أر فيها أحرى من السبعة

خطاب را بدرستی من نظر کردم در عددهای طاق پس ندیدم در آنها که سزاوارتر باشد مر از هفت

فذكر بعض ما ذكره في السبعة فقال السموات سبع والأرضون

پس یاد کرد چیزی را که یاد میکنیم آنرا در هفت پس گفت آسمانها هفت است و زمینها هفت

سبع والليالي سبع والأفلاك سبع والبحور سبع والسعي بين

است و شبها هفت است و آسمانها هفت است و دریاها هفت است و دویدن در میان

الصفا والمروة سبع والطواف بالبيت سبع ورمي الجمار وخلق

صفا و مروه هفت است و طواف در بیت هفت است و انداختن سنگریزه هفت است

الإنسان من سبع ورزقه من سبع وشق في وجهه سبع والحواميم

آدمی از هفت اعضاست و رزق آدمی از هفت دانه است و پاره کرده شده است در روی آدمی هفت

سبع والحمد سبع آيات وقراءة القرآن على سبع أحرف والسبع

هفت است والحمد هفت آیت است و قراءة قرآن بر هفت حرف است

المثاني والسجود على سبعة أعضاء وأبواب جهنم سبع وأسماؤها

و سجود بر هفت اعضاست و درهای جهنم هفت است و نامهای آن

سبع ودركاتها سبع وأصحاب الكهف سبع وأهلك عاد بالريح

و دوزخ هفت است و درکهای آن دوزخ هفت است و اصحاب کهف هفت است و هلاک کرده شد عاد بهوا

في سبع ليال ومكث يوسف في السجن سبع سنين والبقرات

در هفت شب و درنگ کرد یوسف ع در زندان هفت سال و گاوان که در سوره یوسف

سبع والسنون الجدبة سبع والسنون الخصبة سبع والصلوات

مذکوراند هفت اند و سالهای تنگی که در قصه یوسف است هفت است و سالهای فراخی هفت اند و نمازهای

الخمس سبعة عشر ركعة وقال الله عز وجل وسبعة إذا رجعتم

پنجگانه هفده رکعت است و فرمود خدای تعالی و هفت روز است و تنگی چون باز آیید

وحرم من النساء بالنسب سبع ومن الصهر سبع وجعل رسول

و حرام کرده شده است از زنان از جهت نسب هفت و از جهت زن گرفتن هفت و گردانید رسول

الله صلى الله عليه طهارة الإناء إذا ولغ فيه الكلب سبع مرات إحداهن

الله ص طهارة آوند چون بلیسد در وی سگ هفت بار یکی از آنها

بالتراب وعدد حروف سورة القدر إلى قوله سلام هي سبع و

بخاک و شمار حروف سوره قدر تا سلام هی هفت است و

ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم أنشأناه خلقا آخر فتبارك الله أحسن الخالقين ١٢

٥٥٥

عشرون حرفا ومكث ايوب عليه السلام في بلائه سبع

بت و هفت ست و درنگ کرد ایوب ع در بلاے خود هفت

سنين وايام الاعجاز وقالت عائشة رض زوجة رسول الله

سال و وگفت عایشه رض زوجه رسول الله

صلى الله عليه وسلم وانا بنت سبع سنين وايام العجوز يعني الحسوم سبع

درحالیکه من دختر هفت ساله بودم و روزهاے آخر زمستان یعنی قطع کننده سرد هفت

ثلاثة من شباط واربعة من اذار وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

سه در آخر ماه شباط و چهار در اول ماه وگفت رسول الله صلعم

شهداء امتي سبعة القتيل في سبيل الله والمطعون والمسلول

شهیدان امت من هفت اند اول مقتول در راه خدا دوم طاعون کشته شده و سوم

والغريق والحريق والمبطون والنفساء من النساء واقسم الله

چهارم در آب غرق شده و پنجم سوخته شده ششم مرده باطلاق شکم هفتم زنیکه در نفاس مرده باشد و سوگند کرد

عز وجل بسبع والشمس وضحها الى قوله ونفس وما سوها و

خداتعالی هفت چیز آفتاب و چاشت و ماه و روز و شب و آسمان و زمین و نفس

كان طول موسى ع سبعة اذرع بذراع ذلك القرن وطول

و بود درازے موسے ع هفت گز بگزهاے آن زمان و درازے

عصاء موسى سبعة اذرع فاذا ثبت ان اكثر الاشياء سبع نقله

عصاے موسے ع هفت گز پس هرگاه که ثابت شد که اکثر اشیا هفت است پس

نبه الله تعالى عباده على ان ليلة القدر السابع والعشرون

آگاه کرد خداتعالی بندهاے خود را بر اینکه شب قدر بیست و هفتم ست

بقوله تعالى سلم هي حتى مطلع الفجر فعلمنا بذلك انها ليلة

بقول خود که آیت مذکور ست پس دانستیم ما بآن که درستی آن شب

السابع والعشرين فصل فهل ليلة الجمعة افضل ام ليلة

بیست و هفتم ست پس آیا شب جمعه بهتر ست یا شب

القدر اختلف اصحابنا في ذلك فاختار الشيخ ابو عبد الله بن

قدر اختلاف کرده اند اصحاب ما درین پس اختیار کرد شیخ ابو عبد الله بن

بطة والشيخ ابو الحسن الجزري وابو حفص عمر البرمكي رحمهم الله

بطه و شیخ ابو الحسن جزرے و ابو حفص عمر رح

ان ليلة الجمعة افضل واختار ابو الحسن التميمي رحمه الله

که شب جمعه بهتر ست و اختیار کرد ابو الحسن تمیمی رحمه الله تعالی علیه

أَنَّ اللَّيْلَةَ الَّتِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ مِنْ لَيَالِي الْقَدْرِ لِأَنَّهَا أَفْضَلُ
که شبی که فرود آمد درو سے قرآن از شبہاے قدر بدرستی که آن شب بہتر است

مِنْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ فَأَمَّا أَمْثَالُ تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ لَيَالِي الْقَدْرِ فَلَيْلَةُ
از شب جمعه پس ہمچو نکه باشد مانند آن شب از شبہاے قدر پس شب

الْجُمُعَةِ أَفْضَلُ وَقَالَ أَكْثَرُ الْعُلَمَاءِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَفْضَلُ مِنْ لَيْلَةِ
جمعه بہتر است وگفت اکثر علماے لیلة القدر بہتر است از شب

الْجُمُعَةِ وَغَيْرِهَا مِنَ اللَّيَالِي وَجْهُ اخْتِيَارِ أَصْحَابِنَا مَا رَوَى الْقَاضِي
جمعه وغیره از شبہاے وجه اختیار اصحاب ما آنست که روایت کرد قاضی

الْإِمَامُ أَبُو يَعْلَى رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ
امام ابو یعلی باسناد خود از ابن عباس رض که گفت فرمود

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَغْفِرُ اللهُ تَعَالَى لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ
رسول الله صلعم مے آمرزد خداے تعالی شب جمعه مر اہل اسلام را

أَجْمَعِينَ وَهٰذِهِ فَضِيلَةٌ لَمْ يُنْقَلْ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِغَيْرِهَا مِنَ
ہمه واین فضیلتے ست که نقل کرده نشده ست از آنحضرت صلعم مر غیر آن شب جمعه را از

اللَّيَالِي وَرُوِيَ عَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ أَكْثِرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلٰوةِ فِي اللَّيْلَةِ
شبہا و روایت کرده شده ست از آنسرور صلعم که فرمود بسیار گوئید بر من از درود در شب

557 الْغَرَّاءِ وَالْيَوْمِ الْأَزْهَرِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَيَوْمِهَا وَالْغُرَّةُ مِنَ الشَّيْءِ خِيَارُهُ
روشن برگزیده و روز روشن و آن شب و روز او ست و برگزیده از چیز بہتر آنست

وَلِأَنَّ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ تَابِعَةٌ لِيَوْمِهَا وَقَدْ جَاءَ فِي فَضْلِ يَوْمِهَا مَا لَمْ
واز جہت آنکه بدرستی که شب جمعه تابع ست مر روز خود را و تحقیق آمده ست در فضیلت روز آن شب خبرے که

يَجِيءْ فِي فَضْلِ يَوْمِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنْ ذٰلِكَ مَا رَوَى أَنَسٌ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
نیامده ست در فضیلت روز شب قدر از آنجمله خبریست که روایت کرد انس رض از نبی صلعم

أَنَّهُ قَالَ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى يَوْمٍ أَعْظَمَ عِنْدَ اللهِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ
بدرستی فرمود صلعم طلوع نکرد آفتاب بر ہیچ روزے بزرگ تر نزدیک خداے تعالی از روز جمعه و

لَا أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهُ وَرَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا
نیست دوست تر روزے از آن سوی خداے تعالی و روایت کرد ابو ہریره رض از نبی صلعم که فرمود

تَطْلُعُ الشَّمْسُ وَلَا تَغْرُبُ عَلَى يَوْمٍ أَفْضَلَ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَمَا مِنْ
طلوع نمیکند آفتاب و غروب نمیکند بر ہیچ روزے بہتر از روز جمعه و نیست ہیچ از

دَابَّةٍ إِلَّا وَهِيَ تَفْزَعُ لِيَوْمِ الْجُمُعَةِ إِلَّا هٰذَيْنِ الثَّقَلَيْنِ مِنَ الْجِنِّ
جنبنده مگر آن فرو سے میکند برای روز جمعه مگر این دو فرقه از جن وآدمی

وَالْاِنْسُ وَرَوَى اَبُوْهُرَيْرَةَ رض اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ

و آدمی و روایت کرد ابوهریره رض که نبی صلعم فرمود که خدای تعالی

جَلَّ يَبْعَثُ الْاَيَّامَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى هَيْئَتِهَا وَيَبْعَثُ الْجُمُعَةَ وَهِيَ

می برانگیزد روزها را روز قیامت بر شکل خود و می برانگیزد روز جمعه را و حال آنکه آن

زَهْرَاءُ مُنِيْرَةٌ وَاَهْلُهَا يَحُفُّوْنَ بِهَا كَالْعَرُوْسِ تُهْدٰى اِلٰى كَرِيْمِهَا

روشن و درخشنده است و اهل جمعه گرد میکنند او را همچو عروسیکه پیش آورده میشود بشوهر خود

تُضِيْءُ لَهُمْ وَيَمْشُوْنَ فِيْ ضَوْءِهَا وَاَلْوَانُهُمْ كَالثَّلْجِ وَرِيْحُهُمْ كَالْمِسْكِ

روشن میشود برای ایشان و میروند ایشان در روشنائی او و رنگهای ایشان همچو برف سفید و بوی ایشان

يَخُوْضُوْنَ فِيْ جِبَالِ الْكَافُوْرِ وَيَنْظُرُ اِلَيْهِمْ اَهْلُ الْمَوْقِفِ الثَّقَلَانِ

فرو میروند در کوههای کافور و می بینند بسوی ایشان اهل عرصات جن و آدمی

مَا يَطْرِفُوْنَ تَعَجُّبًا حَتّٰى يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ فَاِنْ قِيْلَ فَمَا جَوَابُكُمْ

چشم نخواهند پوشید از روی تعجب تا آنکه در آیند در بهشت پس اگر گفته شود چیست جواب شما

مِنْ قَوْلِهٖ عَزَّ وَجَلَّ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ قِيْلَ الْمُرَادُ بِهَا

از قول خدای تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر گفته شد مراد بان

خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيْهَا لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ كَمَا اَنَّ تَقْدِيْرَهَا عِنْدَهُمْ

بهتر است از هزار ماه که نیست در آن ماه شب جمعه چنانچه بدرستی تقدیر این آیت نزدیک مفسران

خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيْهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَاَيْضًا اَنَّ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ

آیت که بهتر است از هزار ماه که نیست در وی شب قدر ۵۴ و نیز بدرستیکه شب جمعه

بَاقِيَةٌ فِي الْجَنَّةِ لِاَنَّ فِيْ يَوْمِهَا تَقَعُ الزِّيَارَةُ اِلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى

باقیست در بهشت زیرا که بدرستی در روز آن واقع میشود زیارت بسوی خدای تعالی

وَهِيَ مَعْلُوْمَةٌ فِي الدُّنْيَا بِعَيْنِهَا عَلَى الْقَطْعِ وَلَيْلَةُ الْقَدْرِ مَظْنُوْنٌ

و آن معلوم است در دنیا بعین آن بر طریق قطع و یقین و شب قدر بطریق ظن دانسته شده است

عَيْنُهَا وَجْهُ اخْتِيَارِ التَّمِيْمِيِّ وَغَيْرِهٖ مِنَ الْعُلَمَاءِ اَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ

بعین آن وجه اختیار تمیمی و غیره از علمای آنکه بدرستی شب قدر

اَفْضَلُ لِقَوْلِهٖ تَعَالٰى خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ وَاَلْفُ شَهْرٍ ثَلٰثٌ وَّثَمَانُوْنَ

بهتر است از شب جمعه از جهت فرموده خدای تعالی آیه مذکور و هزار ماه هشتاد و سه سال است

سَنَةً وَّاَرْبَعَةُ اَشْهُرٍ وَقِيْلَ اِنَّهٗ عُرِضَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعْمَارُ اُمَّتِهٖ

و چهار ماه و گفته شد که بدرستی پیش آورده میشود بر نبی صلعم عمرهای امت او

فَاسْتَقَلَّهَا فَاُعْطِيَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَعَنْ مَالِكِ بْنِ اَنَسٍ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ

پس کمتر یافت او را پس داده شد او را شب قدر در عوض درازی عمر و روایت کرد مالک بن انس رح

تفسیر حسینی مصنفه مولوی حسین واعظ کاشفی رحمه الله تعالی

ط في النهاية يخوضون في ... الخوض المشي في الماء وتحريكه ثم استعمل في التلبس بالامر والتصرف فيه مجمع البحار ۵۵۸

أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ مِمَّنْ أَثِقُ بِهِ يَقُوْلُ اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى

بدرستی او گفت شنیدم از کسیکه استواری دارم باو که میگفت رسول خدا ؐ دید

أَعْمَارَ النَّاسِ قَبْلَهُ أَوْ مَا شَاءَ اللهُ تَعَالَى مِنْ ذٰلِكَ فَكَأَنَّهُ تَصَاغَرَ

عمرهای مردم را پیش پیشینه را یا آنچه خواسته بود خدا تعالی از آن تا پس چنانستی که کم پنداشت ؐ

أَعْمَارَ أُمَّتِهِ بِأَنْ لَا يَبْلُغُوْا مِنَ الْعَمَلِ مِثْلَ الَّذِيْ بَلَغَ غَيْرُهُمْ فِيْ

عمرهای امت خود را باینکه نمیرسند از عمل مانند آنچه رسیدند غیر ایشان در

طُوْلِ الْعُمُرِ فَأَعْطَاهُ اللهُ تَعَالَى لَيْلَةَ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

درازی عمر پس داد او را خدا تعالی شب قدر بهتر از هزار ماه

وَقَالَ مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ بَلَغَنِيْ أَنَّ سَعِيْدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ مَنْ حَضَرَ صَلٰوةَ

و گفت مالک بن انس رض رسید مرا که سعید بن مسیب گفت کسیکه حاضر شد نماز

الْعِشَاءِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ أَصَابَ مِنْهَا حَظًّا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ

خفتن را در شب قدر رسید از آن بهره را روایت کرده شده است از نبی ؐ که گفت

مَنْ صَلَّى الْعِشَاءَ وَالْمَغْرِبَ فِيْ جَمَاعَةٍ فَقَدْ أَخَذَ بِحَظِّهِ مِنْ لَيْلَةِ

کسیکه گذارد نماز خفتن و نماز مغرب را در جماعت پس بتحقیق گرفت آنکس بهره خود را از شب

الْقَدْرِ وَمَنْ قَرَءَهَا يَعْنِيْ سُوْرَةَ الْقَدْرِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ رُبُعَ الْقُرْاٰنِ

قدر و کسیکه خواند سوره قدر را پس چنانستی که خواند چهارم حصه قرآن را

وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يَقْرَءَ فِي الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَصْلٌ

و مستحب است که خواند در عشاء اخیره از ماه رمضان

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لِمَ لَمْ يُطْلِعِ اللهُ عِبَادَهُ عَلَى لَيْلَةِ الْقَدْرِ يَقِيْنًا

پس اگر گفت گوینده چرا اطلاع نداد خدا تعالی بندگان خود را بر شب قدر از روی یقین

وَقَطْعًا كَمَا أَطْلَعَهُمْ عَلَى لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَبَيَّنَهَا لَهُمْ قِيْلَ لَهُ لِئَلَّا

و قطع چنانچه خبر کرد ایشانرا بر شب جمعه و بیان کرد ایشانرا گفته شود مر آن

يَتَّكِلُوْا عَلَى عَمَلِهِمْ فِيْهَا فَيَقُوْلُوْا قَدْ عَمِلْنَا فِيْ لَيْلَةٍ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ

تکیه نکنند بر عمل خود در آن شب پس بتحقیق بگویند ایشان عمل کرده ایم ما در شبی که بهتر است از

شَهْرٍ فَقَدْ غَفَرَ اللهُ لَنَا وَحَصَلَ لَنَا عِنْدَهُ دَرَجَاتٌ وَجَنَّاتٌ

ماه پس هر آینه بخشید خدا تعالی ما را و حاصل شد ما را نزد او درجات و بهشت ها

فَلَا يَعْمَلُوْا عَمَلًا وَاطْمَئَنُّوْا فَيَغْلِبُ عَلَيْهِمُ الرَّجَاءُ فَيَهْلِكُوْا وَهٰذَا

پس عمل نکنند هیچ عمل را و آرام گیرند او را پس غالب میشود بر ایشان امید بر فنای مدت عمرهای و این

كَمَا لَمْ يُطْلِعْهُمْ عَلَى فَنَاءِ آجَالِهِمْ لِئَلَّا يَقُوْلَ مَنْ كَانَ فِيْ عُمُرِهِ

چنانست که خبر دار نکرد ایشانرا بر فنای مدت عمرهای ایشان تا گوید کسیکه باشد در عمر او

٥٥٩

هكذا وقع في المنتخب ١٢

طُوْلُ اَتْبَعُ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَّاتِ وَالتَّنَعُّمِ فِي الدُّنْيَا فَاِذَا قَارَبَ

و درازی سے پیروی میکنم شهوات و لذات را و نعمت رانی در دنیا پس هرگاه نزدیک شد

فَنَاءُ اَجَلِيْ تُبْتُ وَاشْتَغَلْتُ بِعِبَادَةِ رَبِّيْ وَاَمُوْتُ تَائِبًا

نهایت عمر من توبه کنم و مشغول میشوم به بندگی پروردگار خود و خواهم مرد در حالیکه توبه کننده ام

مُصْلِحًا فَغَيَّبَ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْهُمْ اٰجَالَهُمْ لِيَكُوْنُوْا اَبَدًا عَلٰى وَجَلٍ

نیکوکارم پس پنهان داشت خدا تعالی از ایشان عمرهای ایشان تا باشند همیشه بر ترس

وَحَذَرٍ مِّنَ الْمَوْتِ فَيُحْسِنُوا الْعَمَلَ وَيُدَاوِمُوْا عَلَى التَّوْبَةِ وَالْاِصْلَاحِ

و بیم از موت پس نیکو میکنند عمل و همیشه باشند بر توبه و درستی

الْعَمَلِ فَيَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ وَهُمْ عَلٰى خَيْرِ حَالٍ فَيَصِلُ اِلَيْهِمُ الْاَقْسَامُ مِنَ

عمل پس در آید ایشان را موت در انحال که ایشان بر نیک حال باشند پس برسد بایشان اقسام از

اللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ فِي الدُّنْيَا وَيَنْجُوْنَ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ فِي الْاٰخِرَةِ

لذت ها و آرزوها در دنیا و نجات یابند از عذاب خدا تعالی در آخرت

بِرَحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَقِيْلَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اَخْفٰى خَمْسَةَ اَشْيَاءَ فِيْ خَمْسَةٍ

برحمت خدا تعالی و گفته شد که خدا تعالی پوشیده کرد پنج چیز را در پنج چیز

الْاَوَّلُ اَخْفٰى رِضَاءَ اللّٰهِ فِي الطَّاعَاتِ وَالثَّانِيْ اَخْفٰى غَضَبَهٗ فِي

اول پوشیده کرد رضای خود را در طاعت دوم پوشیده کرد غضب خود را در

الْمَعَاصِيْ وَالثَّالِثُ اَخْفٰى صَلٰوةَ الْوُسْطٰى بَيْنَ الصَّلٰوةِ وَالرَّابِعُ اَخْفٰى

گناهان سیوم پوشیده کرد نماز میانگی در میان نماز چهارم پوشیده کرد

وَلِيَّهٗ فِيْ خَلْقِهٖ وَالْخَامِسُ اَخْفٰى لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِيْ شَهْرِ رَمَضَانَ

دوست خود را در خلق خود و پنجم پوشیده کرد شب قدر را در ماه رمضان

فَصْلٌ وَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَعْطَى الْمُصْطَفٰى صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسَ لَيَالٍ

و هر آینه خداوند جل و علا داد مصطفی را صلعم پنج شب

الْاَوَّلُ لَيْلَةُ الْمُعْجِزَةِ وَالْقُدْرَةِ وَهِيَ انْشِقَاقُ الْقَمَرِ قَوْلُهٗ تَعَالٰى

اول شب معجزه و قدرت و آن شب پاره کرده ماه ست قول الله تعالی

اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَكَانَ انْفِلَاقُ الْبَحْرِ لِمُوْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ

نزدیک رسید ساعت و پاره شد ماه نو و بود پاره شدن دریا موسی را ع م

وَهُوَ بِضَرْبِ الْعَصَاءِ وَالْاِنْشِقَاقُ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِاِشَارَةِ اِصْبَعِ

و آن بضرب عصا بود و پاره شدن ماه از برای آنحضرت صلعم باشاره انگشت

الْمُصْطَفٰى فَهُوَ اَعْظَمُ فِي الْمُعْجِزَاتِ وَالْاِعْجَازِ وَالْقُدْرَةِ وَالثَّانِيَةُ

پس آن شق القمر بزرگترین معجزات ست در اعجاز و قدرت دوم

۵۶۰

ليلة الاجابة والدعوة قوله تعالى واذ صرفنا اليك نفرا
شب قبول وطلب دعاست فرمود خدا تعالی وقتیکه بازگردانیدیم بسوی تو جماعتے

من الجن يستمعون القران والثالثة ليلة الحكم والقضية
از جنیان مے شنود قرآن را وسوم شب حکم وقضیه است

قوله تعالى انا انزلناه في ليلة مباركة انا كنا منذرين فيها
فرمود تعالی بدرستی ما فرود آوردیم قرآن را در شب مبارک بدرستیکه ما بوده ایم ترساننده در آن شب

يفرق كل امر حكيم والرابعة ليلة الدنو والقربة هي ليلة
جدا میشود هر کار استوار ومحکم وچهارم شب نزدیکی وقرب است وآن شب

المعراج قوله تعالى سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من
معراج است فرمود خدا تعالی پاکست کسیکه سیر کنانید بنده خود را در شبے از

المسجد الحرام الى المسجد الاقصا الاية واما الخامسة فليلة
مسجد حرام تا مسجد اقصے واما پنجم پس شب

السلام والتحية قوله انا انزلناه في ليلة القدر الى قوله
سلام وتحیت است قول تعالی انا انزلناه تا قول

تنزل الملئكة والروح فيها يعني ليلة القدر وروي عن ابن
تنزل الملائکه اه یعنی لیلة القدر وروایت کرده شده

عباس رض عنه انه قال اذا كان ليلة القدر يامر الله سبحانه
از ابن عباس رض که گفت هرگاه که باشد شب قدر امر کند خدا تعالی

وتعالى جبرئيل عليه السلام ان ينزل الى الارض ومعه سكان
جبرائیل ع را که فرود آید بسوی دنیا وبا وی باشند ساکنان

سدرة المنتهى وهم سبعون الف ملك ومعهم الوية من نور
سدرة المنتهی وایشان هفتاد هزار فرشته باشند وبا ایشان نیزها از نور

فاذا هبطوا الى الارض ركز جبرئيل عليه السلام لواءه والملئكة
پس هرگاه که فرود آیند بسوی زمین بزمین فرو برد جبرائیل ع نیزه خود را وفرشتگان

الويتهم في اربع مواطن عند الكعبة وعند قبر النبي صلى الله عليه
نیزهاے خود را در چهار جایگه نزدیک کعبه ودوم نزدیک قبر نبی ع

وعند مسجد بيت المقدس وعند مسجد طور سيناء ثم يقول
وسوم نزدیک مسجد بیت المقدس وچهارم نزدیک مسجد طور سینا پس میگوید

جبرئيل عليه السلام للملئكة تفرقوا فيتفرقون فلا يبقى دار
جبرائیل مر فرشتگان را پراگنده شوید پس پراگنده میشوند پس باقی نماند هیچ سرای

وَلَا حُجْرَةٌ وَلَا بَيْتٌ وَلَا سَفِينَةٌ فِيهَا مُؤْمِنٌ اَوْ مُؤْمِنَةٌ اِلَّا دَخَلَتْ
ونہ حجرہ ونہ خانہ ونہ کشتی کہ درآنہا مرد مومن ست یا زن مومنہ مگر در آیند

الْمَلٰئِكَةُ فِيهَا اِلَّا بَيْتٌ فِيهِ كَلْبٌ اَوْ خِنْزِيرٌ اَوْ خَمْرٌ اَوْ جُنُبٌ مِنْ
فرشتگان درو سے مگر خانہ کہ درآن سگ یا خنزیر یا شراب یا جنب از

حَرَامٍ اَوْ صُورَةٌ فَيُسَبِّحُونَ وَيُقَدِّسُونَ وَيُهَلِّلُونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ
حرام یا صورت پس تسبیح میگویند و پاکے یاد میکنند و تہلیل میگویند و استغفار میخواہند

لِاُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتّٰى اِذَا كَانَ وَقْتُ الْفَجْرِ يَصْعَدُونَ اِلَى السَّمَاءِ
مر امت محمد را تا آنکہ کہ باشد وقت فجر بالا میروند بسوے آسمان

فَيَسْتَقْبِلُهُمْ سُكَّانُ سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيَقُولُونَ لَهُمْ مِنْ اَيْنَ اَقْبَلْتُمْ
پس استقبال میکنند ایشانرا ساکنان آسمان دنیا پس میگویند مر ایشانرا از کجا می آیید

فَيَقُولُونَ سُكَّانُ سَمَاءِ الدُّنْيَا مَا فَعَلَ اللّٰهُ بِهِمْ وَبِحَوَائِجِهِمْ فَيَقُولُ
پس میگویند ساکنان آسمان دنیا چہ کرد خدا تعالیٰ با ایشان و بحاجت ہای ایشان

جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللّٰهَ غَفَرَ لِصَالِحِيهِمْ وَشَفَّعَهُمْ فِي
جبرائیل ؑ کہ خدا تعالیٰ بخشید مر نیکو کاران ایشان را و قبول شفاعت ایشان کرد در

طَالِحِيهِمْ فَتَرْفَعُ مَلٰئِكَةُ سَمَاءِ الدُّنْيَا اَصْوَاتَهُمْ بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ
بدکاران ایشان پس بر میدارند فرشتگان آسمان دنیا آوازہاے خود را بہ تسبیح و تقدیس

وَالثَّنَاءِ عَلٰى رَبِّ الْعٰلَمِينَ شُكْرًا لِمَا اَعْطَاهُ اللّٰهُ هٰذِهِ الْاُمَّةَ مِنَ
و ثنا بر رب العالمین بجہت شکر آنچیز کہ داد خدا تعالیٰ این امت را از

الْمَغْفِرَةِ وَالرِّضْوَانِ ثُمَّ تُشَيِّعُهُمْ مَلٰئِكَةُ سَمَاءِ الدُّنْيَا اِلَى السَّمَاءِ
مغفرت و رضوان پستر فرشتگان آسمان دنیا بسوے آسمان

الثَّانِيَةِ ثُمَّ كَذٰلِكَ سَمَاءٌ بَعْدَ سَمَاءٍ اِلَى السَّابِعَةِ ثُمَّ يَقُولُ جِبْرَئِيلُ
دوم پستر ہمچنین آسمان بعد آسمان تا ہفتم پستر میگوید جبرائیل ؑ

يَا سُكَّانَ السَّمٰوٰتِ ارْجِعُوا فَتَرْجِعُ مَلٰئِكَةُ كُلِّ سَمَاءٍ اِلٰى مَوَاضِعِهِمْ
ای ساکنان آسمان باز گردید پس باز میگردند فرشتگان ہر آسمان بسوی جاہای

وَيَرْجِعُ سُكَّانُ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى اِلَى السِّدْرَةِ فَيَقُولُ سُكَّانُ السِّدْرَةِ
و باز میگردند ساکنان سدرۃ المنتہیٰ بسوے سدرہ پس میگویند ساکنان سدرہ

اَيْنَ كُنْتُمْ فَيُجِيبُونَ مِثْلَ مَا اَجَابُوا اَهْلَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَتَرْفَعُ
کجا بودید پس جواب میدہند چنانکہ جواب دادند اہل آسمان دنیا پس بلند میکنند

سُكَّانُ السِّدْرَةِ اَصْوَاتَهُمْ بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ فَتَسْمَعُ جَنَّةُ
ساکنان سدرہ آوازہاے خود را بہ تسبیح و تقدیس پس میشنود بہشت

المأوى ثم جنة النعيم ثم جنة عدن ثم الفردوس ويسمع

ماوى بستر جنت نعيم بستر جنت عدن بستر فردوس ومى شنود

عرش الرحمن فيرفع العرش صوته بالتسبيح والتهليل والثناء

عرش رحمن پس بلند ميكند عرش آواز خودرا به تسبيح و تهليل و ثنا

على رب العلمين شكرا لما اعطى هذه الامة فيقول الله عز وجل

بر پروردگار عالميان از جهت شكر آنچه داده است اين امت را پس ميگويد خداى عز وجل

وهو اعلم يا عرشي لم رفعت صوتك فيقول الهي بلغني انك

وحال آنكه او داناتر است اى عرش من چرا بلند كردى آواز خودرا پس ميگويد پروردگار من رسيد مرا

قد غفرت البارحة لصالحي امة محمد صلى الله عليه وسلم وشفعت صالحيها

بخشيدى دوش مر نيكوكاران امت محمد را و شفاعت قبول كردى مر نيكوكاران ايشانرا

في طالحيها فيقول الله تعالى صدقت يا عرشي ولامة محمد صلى الله عليه

در بدكاران ايشان پس ميگويد خداى تعالى راست گفتى اى عرش من و مر امت محمد را

عندي من الكرامة ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر

نزد من است از كرامتها آنقدر كه نديد هيچ چشم و نشنيد هيچ گوش و نه گذشت

على قلب بشر وقيل ان جبرئيل عليه السلام اذا نزل من السماء

بر دل آدمى و گفته شد كه جبرائيل هرگاه كه فرود مى آيد از آسمان

ليلة القدر لا يدع احدا من الناس الا سلم عليه وصافحه

شب قدر نميگذارد هيچ كدام را از مردم مگر سلام ميكند بر وى و مصافحه ميكند او را

وعلامة ذلك اقشعرار جلده وترقيق قلبه وتدمع عينيه

و علامت اين موى بر تن بر خاستن است و نرم شدن دل و اشك فرو ريختن

ولهذا روى ان النبي صلى الله عليه وسلم كان مهموما لاجل امته فقال الله

واز اين جهت روايت كرده شده است كه نبى بود غمناك بسبب امت خود پس گفت خداى

تعالى يا محمد لا تغتم فاني لا اخرج امتك من الدنيا حتى اعطيهم

اى محمد غمناك مشو كه من هرآينه بيرون نميكنم امت ترا از دنيا تا آنكه دهم ايشانرا

درجات الانبياء وذلك ان الانبياء عليهم الصلوة والسلم

درجهاى پيغمبران و آن اينست كه انبيا

تنزل عليهم الملئكة بالروح والرسالة والوحي والكرامة وكذلك

فرود مى آيد بر ايشان فرشتگان با روح و رسالت و وحى و كرامت

انزل الملئكة على امتك في ليلة القدر بالتسليم والرحمة

فرود مى آرم فرشتگان را بر امت تو در شب قدر بسلام و رحمت

صفحه ٥٦٣ مجمع البحار

مني فصل والامارة في انها ليلة القدر ان تكون ليلة

از خود و نشان آنکه بدرستی آن شب شب قدر است آنکه می باشد شب

طلقة سمحة لا حارة ولا باردة وقيل لا يسمع فيها نباح

طلب لیقو درد هیچ موذی نباشد از سردی و گرمی و گفته شده است شنیده نمیشود در آن شب آواز

الكلب وتطلع الشمس صبيحتها ليس لها شعاع كالطست و

سگ و می برآید آفتاب در صبح آن شب نیست مر او را روشنائی چون طشت و

تكشف عجائبها لارباب القلوب والولاية واهل الطاعة

ظاهر کرده میشود عجائب آن شب مر اهل ان دل را و ولایت و اهل طاعت را

لمن يشاء الله تعالى من المؤمنين من عباده على قدر احوالهم

مر کسی را که میخواهد خدا تعالی از مومنان از بندگان خود بر قدر احوال ایشان

واقسامهم ومنازلهم في القرب من الله عز وجل فصل

و اقسام ایشان و منازل ایشان در قرب خدا تعالی

وصلوة التراويح سنة النبي صلى الله عليه وسلم صلها ليلة وقيل

و نماز تراویح سنت نبی است صلی الله علیه وسلم گذارد آنرا رسول صلی الله علیه وسلم در یک شب و گفته

ليلتين وقيل ثلاثا ثم انتظروه ولم يخرج وقال لو خرجت

دو شب و گفته میشود سه شب بعد از ان منتظر شدند اصحاب پیغمبر را و نه برآمد و گفت اگر بیرون برآمدمی من

لفرضت عليكم ثم انها استديمت في ايام عمر رض فلذلك

هر آینه فرض میشد بر شما این سنت همیشه کرده شد در ایام عمر رض پس از این جهت

اضيفت اليه لانه ابتداها والحديث المروي في ذلك عن

اضافت کرده میشود بسوی او زیرا که ابتدا کرد آنرا و حدیث مروی در این باب است از

عائشة رض ام المؤمنين ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج في جوف الليل في

عائشه رض ام المومنین که نبی صلی الله علیه وسلم برآمد در میان شب در

شهر رمضان فصلى في المسجد وصلى الناس بصلاته فلما كان

ماه رمضان پس نماز گزارد در مسجد و نماز گزاردند مردمان بنماز او پس هرگاه

الليلة الثانية كثر الناس حتى عجز المسجد عن اهله فلم يخرج

آمد شب دوم زیاده شدند مردم تا آنکه عاجز شد مسجد از اهل خود پس نه برآمد

اليهم حتى خرج لصلوة الفجر فلما صلى الفجر اقبل على الناس و

بسوی ایشان تا آنکه برآمد برای نماز فجر پس هرگاه گزارد نماز فجر پیش آمد بر مردم و

قال لهم انه لم يخف على شأنكم الليلة ولكن خشيت ان

گفت مر ایشان را پوشیده نبود بر من شما حال شما امشب و لیکن میترسیدم از آنکه

٥٦٤

تفرض عليكم صلوة الليل فتعجزوا عن ذلك قالت وكان

فرض شود برشما نماز شب پس عاجز شوید ازین وگفت عائشه و بود

يرغبهم في احياء حديث رمضان من غير ان يامرهم

که رغبت میکرد ایشانرا در زنده داشتن رمضان از غیر آنکه امر کند ایشانرا

بعزيمة فتوفي رسول الله صلى الله عليه وسلم والامر على ذلك في ايام خلافة

بقصد وجزم پس میرانده شد رسول الله صلعم و کار بر آن بود در روزهای خلافت

ابي بكر الصديق رض وصدرا من خلافة عمر رض وروي عن علي

ابوبکر صدیق رض و در اول خلافت عمر رض و روایت کرده شده

انه قال انما اخذ عمر بن الخطاب رض هذه التراويح من حديث

که گفت جز این نیست که گرفت عمر بن خطاب رض این تراویح را از حدیث

سمعه مني قالوا وما هو يا امير المؤمنين قال سمعت رسول

که شنید آن حدیث را از من گفتند صحابه چیست آن حدیث یا امیر المومنین گفت شنیدم رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول ان لله تعالى حول العرش موضعا يسمى حضيرة

الله صلعم که میگفت بدرستی خدایتعالی را در گرد عرش جایست که نامیده میشود حضیره

القدس وهي من النور فيها ملائكة لا يحصي عددهم الا الله

القدس و آن از نورست در آن فرشتها اند که در گرفته نمیشود شمار ایشان مگر خدای

عز وجل يعبدون الله تعالى عبادة لا يفترون ساعة

عبادة میکنند خدایتعالی را عبادت کردنی که فروگذاشته نمیشوند ساعتی

فاذا كان ليالي شهر رمضان استاذنوا ربهم ان ينزلوا الى

پس هرگاه که باشد شبهای رمضان اذن میخواهند از پروردگار خود که فرود آیند بسوی

الارض فيصلون مع بني آدم فكل من مسهم من امة محمد

زمین پس نماز میگذارند با بنی آدم پس هر کسیکه مس میکند ایشانرا از امت محمد

صلى الله عليه وسلم او مسوه سعد سعادة لا يشقى بعدها ابدا فقال عمر

صلعم یا مس میکنند او را نیکبخت شد نیکبختی که بدبخت نمیشود پس از آن هرگز پس گفت

اذ ذاك فنحن احق بهذا فجمع للتراويح وسنها وروي عن علي

وقتیکه اینست پس ما سزاوار تریم باین پس جمع شدند برای تراویح و سنت کرد او را و روایت

ابن ابي طالب رض انه اذا خرج في اول ليلة من شهر رمضان فسمع

از علی بن ابی طالب رض که بدرستی او بیرون آمد در اول شب از ماه رمضان پس شنید

القرآن في المساجد فقال نور الله قبر عمر كما نور مساجد الله

قرآن را در مسجدها پس گفت روشن گرداند خدایتعالی گور عمر را چنانچه روشن کرد مساجد خدا را

۵۶۵

بالقرآن وكذلك يروى عن عثمان بن عفان رض وفي لفظ

بقرآن وهمچنين روايت كرده شده ست از عثمان رض و در لفظ

آخر أن عليا رض اجتاز بالمساجد وهي تزهر بالقناديل والناس

آخر همچنين ست كه علي رض بگذشت مسجدها وآن مسجدها روشن بودند بقنديلها ومردم

يصلون التراويح فقال نور الله عز وجل على عمر قبره كما نور

ميگزاردند نماز تراويح را پس گفت روشن كند خدا تعالى گور عمر را رض چنانچه روشن كرد

مساجدنا وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من علق في بيت من بيوت

مسجدهاي ما را روايت ست از پيغمبر ص كه فرمود كسيكه آويخت در خانه از خانهاي

الله قنديلا لم تزل الملائكة تستغفر له وتصلي عليه وهم

خدا تعالى قنديل را هميشه فرشتگان امرزش ميخواهند مر او را ودرود ميفرستند بروي وايشان

سبعون ألف ملك حتى يطفى ذلك القنديل وعن أبي ذر الغفاري

هفتاد هزار فرشتگان اند تا آنكه بميرد آن قنديل و روايت كرده شده ست از ابي ذر

رض أنه قال صلينا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما كانت الليلة الثالثة

رض كه گفت نماز گزارديم ما با رسول الله ص پس هرگاه كه آمد شب

والعشرون قام فصلى بنا حتى مضى ثلث الليل ثم لما كانت الليلة

بيست وسوم ايستاد پس نماز گزارد با ما تا گذشت سيوم حصه از شب پس هرگاه كه آمد شب

الرابعة والعشرون لم يخرج إلينا فلما كانت الليلة الخامسة

بيست وچهارم بيرون نيامد بسوي ما پس هرگاه كه آمد شب بيست وپنجم

والعشرون خرج وصلى بنا حتى مضى شطر الليل فقلنا له لو نفلتنا

برآمد ونماز گزارد بما تا آنكه گذشت حصه از شب پس گفتيم مر او را اگر نفل گزاريم

ليلتنا هذه لكان حسنا فقال صلى الله عليه وسلم أنه من قام مع الإمام حتى

درين شب هرآينه باشد بهتر پس فرمود ص هركه ايستاد با امام تا وقتيكه

ينصرف كتب له قيام ليلة ولم يصل بنا في الليلة السادسة و

بگرديد نوشته ميشود مر او را قيام يكشب ونگذارد بما در شب بيست وششم

العشرين فلما كانت الليلة السابعة والعشرون قام بنا وجمع

پس هرگاه كه آمد شب بيست وهفتم ايستاد بما وجمع كرد

أهله وصلى بنا حتى خشينا أن يفوتنا الفلاح قيل وما الفلاح

اهل خود را ونماز گزارد بما تا آنكه ترسيديم ما كه فوت شود ما را فلاح گفته شد چيست فلاح

قال السحور فصل ويستحب لها الجماعة والجهر بالقراءة

گفت طعام سحر فصل ومستحب ست مر آن تراويح را جماعت وبلند خواندن قرات

لان النبي صلى الله عليه صلاها كذلك في تلك الليالي ويكون ابتداؤها
زیرا که پیغمبر ع گزارد تراویح را همچنین درین شب ها و باشد ابتدای آن تراویح

في الليلة التي يسفر صاحبها غرة رمضان لانها ليلة من شهر
در شب آن شب که است که اسفار میکند صاحب آن غره رمضان را زیرا که آن شب شبی ست از ماه

رمضان ولان النبي صلى الله عليه كذلك صلاها ويكون فعلها بعد
رمضان و از جهت که نبی ع همچنین گذارد تراویح را و باشد کردن او بعد

صلوة الفرض وبعد ركعتين بسنة لان النبي صلى الله عليه هكذا صلاها
نماز فرض عشا و بعد دو رکعت سنت زیرا که نبی ع همچنین گزارد آنرا

وهي عشرون ركعة يجلس عقب كل ركعتين ويسلم فهي خمس
و این بیست رکعت ست می نشیند پس هر دو رکعت و سلام دهد پس آن پنج

ترويحات كل اربعة منها ترويحة وينوي في كل ركعتين اصلي
ترویح ست هر چهار از ایشان ترویحه ست و نیت کند در هر دو رکعت میگذارم

ركعتي التراويح المسنونة اذا كان فردا او اذا كان اماما او
دو رکعت تراویح را که سنت کرده شده ست هرگاه که باشد تنها یا اگر باشد امام یا

ماموما ويستحب ان يقرا في الركعة الاولى منها في اول ليلة
مقتدے و مستحب ست که بخواند در رکعت اول از آن در شب اول

من شهر رمضان الفاتحة وسورة العلق وهي اقرا باسم ربك
از ماه رمضان سوره فاتحه و سوره علق و آن اقرا باسم ربک ست

الذي خلق لانها اول سورة نزلت من القران عند امامنا احمد
زیرا که آن اول سوره ست که فرود آمد از قرآن نزدیک امام ما احمد

بن محمد بن حنبل رحمة الله عليه وكذلك عند جميع الائمة رضوان
بن محمد بن حنبل رحمة الله علیه و همچنین ست نزدیک همه امامان رضوان

الله عليهم ثم يسجد في آخرها ثم ينهض يبدا بسورة البقرة
الله علیهم پس سجده در آخر آن سوره پس بر خیزد و شروع کند سوره بقره را

ويستحب له قراءة الختمة كاملة ليسمع الناس جميع القران
و مستحب است مر آن امام را خواندن ختم قرآن تمام تا بشنوند مردم جمیع قرآن را

فيقفوا على ما فيه من الاوامر والنواهي والمواعظ والزواجر ولا
پس واقف میشوند بر آنچه در قرآنست از امرها و نهی ها و نصیحتها و زجرها و

يستحب الزيادة على ختمة واحدة لئلا يشق ذلك على المامومين
مستحب نیست زیاده کردن بر یک ختم تا آنکه دشوار نشود این بر مقتدیان

۵۶۷

القرآن

فيضجروا وتلحقهم السآمة ويكرهوا الجماعة ويثقلوا بها

پس تنگ شوند پس لاحق شود ایشان را ملال و کراهت کنند جماعت را و گران شود جماعت

فيفوتهم اجر عظيم وثواب جزيل فيكون ذلك بسبب الامام

پس فوت شود ایشان را اجر عظیم و ثواب بزرگ پس باشد اینهمه بسبب امام

فيعظم اثمه فيكون من الآثمين وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم في مثل

پس بزرگ شود گناه او پس باشد از گناهکاران و بتحقیق فرمود نبی صلی الله علیه وسلم در مانند

ذلك لمعاذ أفتان أنت يا معاذ وذلك لما صلى بقوم وطول

این کار مر معاذ را آیا فتنه و بلا پیدا کننده ای معاذ و این فرمود وقتیکه نماز بگذارد معاذ

في القراءة وقطع أحدهم الصلوة وانفرد ثم شكى ذلك الى النبي صلى الله عليه وسلم

در قرائت و ببرید یکی از ایشان نماز را و تنها گزارد پس شکایت کرد این معامله بپیغامبر صلی الله علیه وسلم

ويستحب تأخير الوتر الى آخر صلوة التراويح ويقرء في الركعة

و مستحب است درنگ کردن وتر تا آخر نماز تراویح و بخواند در رکعت

الأولى سبح اسم ربك الأعلى الذي وفي الثاني سورة الكافرون

اول سوره الاعلی و در دوم سوره کافرون

وفي الثالثة سورة الاخلاص لان النبي صلى الله عليه وسلم كذلك كان يصلي

و در سوم سوره اخلاص زیرا که پیغامبر صلی الله علیه وسلم همچنین بود که میگزارد

ويكره التنفل بين كل ترويحتين ويكره ان يصلي التراويح في

و مکروه است نفل گزاردن در میان هر دو تراویح و مکروه است که بگذارد تراویح را در

المسجدين وكذلك صلوة النوافل في جماعة بعد التراويح في احدى

دو مسجد و همچنین نماز نفلها در جماعت بعد تراویح در یکی

الروايتين لانه هو التعقب وذلك مكروه عند الامام احمد

از دو روایت زیرا که آن تعقیب است و این مکروه است نزد امام احمد حنبل

رحمه الله تعالى روى عن انس بن مالك رض انه كرهه بل ينام

روایت کرده شده است از انس بن مالک رض که وی این را مکروه

نومة خفيفة ثم يقوم يأتي بما شاء من النوافل والتهجد

خواب اند کی بستر سپس ایستاد بجای آورد هرچه میخواهست از نفلها و تهجد

ثم يرجع الى منامه وهي ناشئة الليل التي اثنى الله عليها

پس رجوع سپس کند بسوی خوابگاه خود و آن برخاستن شب است که ثنا خواند خدا تعالی بر آن

وذكرها وقال ان ناشئة الليل هي اشد وطأ واقوم قيلا والرابعة

و ذکر کرد آنرا و گفت که برخاستن شب است آن سخت تر است از روی موافقت دل و درست

الثانية أن ذلك جائز غير مكروه لكنه يؤخره لما روي عن عمر
دوم آنست که آن نماز نفل بجماعت بعد تراویح جایزست نیست مکروه لیکن تاخیر میکند او را از جهت چیزیکه روایت
أنه قال تدعون فضل الليل آخره الساعة التي تنامون أحب
بر عمر او گفت میگذارید فضل شب آخر او را ساعتی که خواب میکنید شما دوست تر است
إلي من الساعة التي تقومون فصل آخر يختم بما يتعلق
بسوی من از ساعتی که میخیزید فصل دیگر ختم کرده میشود بدان چیزیکه وابسته است
بليلة القدر في جميع شهر رمضان قوله عز وجل تنزل الملائكة
بشب قدر در همه ماه رمضان فرمود خدای فرود می آیند فرشتگان
والروح فيها فإذا نزلت الملائكة والروح الذي هو جبرئيل عليه
و جبرائیل در آن شب قدر پس وقتیکه فرود آیند فرشتگان و روح که او جبرائیل است ع
السلام ومعه سبعون ألف ملك وهو أمير عليهم فجبرئيل عليه
و با او هفتاد هزار فرشته است و آن امیر است بر ایشان پس جبرئیل ع
السلام يسلم على من كان قاعدا والملائكة تسلم على من كان نائما
سلام میگوید بر کسیکه نشسته باشند و فرشتگان سلام میگویند بر کسیکه باشد خواب کننده
والباري سبحانه وتعالى يسلم على عباده من كان قائما كما جاز أن
و خداوند تعالی سلام میگوید بر بندگان خود کسیکه باشد ایستاده چنانچه جایزست که
يسلم الله عز وجل على عباده المؤمنين من أهل الجنة في الجنة
سلام میگوید خدای عزوجل بر بندگان مومن از اهل بهشت در بهشت
بقوله سلام قولا من رب رحيم فجاز أن يسلم على عباده الأبرار
بقول خود سلام است و با سخن گفته شده از پروردگار رحیم پس جایزست که سلام گوید بر بندگان نیکوکار
في الدنيا الذين سبقت لهم منا الحسنى والعناية والسعادة في
در دنیا آنانکه سبقت کرده است ایشان را نیکوئی و عنایت و سعادت در
الأزل الفانين عن الخلق الباقين بالرب المطمئنين إلى الحق
روز ازل که فانی شده اند از خلق و باقی اند به پروردگار آرام گیرنده اند بسوی پروردگار
فلا يبقى في ليلة القدر بقعة إلا وعليها ملك ساجد وقائم
پس نمیماند در شب قدر هیچ جای مگر آنکه بروی فرشته است سجده کننده و ایستاده
يدعو للمؤمنين والمؤمنات إلا أن يكون كنيسة أو بيعة أو بيت
دعا میکنند مردان مومن و زنان مومنه مگر آنکه باشد آن بقعه پرستشگاه نصاری یا پرستشگاه یهودان یا آتشکده
النار أو بيت الأوثان أو بعض أماكنهم التي يطرحون فيها الخبث
یا بتخانه یا بعض جاهای ایشان که می اندازند در آنها پلیدی را

فلا يزالون يدعون ليلتهم تلك للمؤمنين والمؤمنات وأمّا

پس همیشه دعا میکنند در آن شب مومنین ومومنات را واما

جبرئيل عليه السلام فلا يدع احدا من المؤمنين والمؤمنات

جبرائیل ع پس دعا نمیکند کسی را از مومنین و مومنات

الا يسلم عليه ويصافحه ويقول له ان كنت في الطاعة فسلام

مگر که سلام میگوید بر وی ومصافحه میکند او را ومیگوید مر او را اگر باشی تو در طاعت پس سلام باد

عليك بالقبول والاحسان وان كنت بالمعصية فسلام عليك

بر تو بقبول واحسان واگر بوده تو در معصیت پس سلام باد بر تو

بالغفران وان كنت بالنوم فسلام عليك بالرضوان وان كنت

با مغفرت واگر بوده تو بخواب پس سلام باد بر تو برضای حق واگر بوده تو

في القبر فسلام عليك بالروح والريحان فهو قوله عز وجل من

در گور پس سلام باد بر تو بخوشی وخوشبوئی پس آنست فرموده خداست عزوجل یعنی از

كل امر سلام وقيل ان الملائكة تسلم على اهل الطاعات ولا تسلم على

هر چیز سلام است وگفته شده است که فرشتگان سلام میگویند بر اهل طاعت وسلام نمیگویند بر

اهل العصيان فمنهم الظلمة ليس لهم نصيب في سلام الملائكة

اهل عصیان پس بعضی از ایشان ظالم اند نیست مر ایشان را نصیبه در سلام فرشتگان

واكل الحرام وقاطع الرحم والنمام واكل اموال اليتيم فهؤلاء

وخورندگان حرام وقطع کنندگان رحم وسخن چین وخورنده مال یتیمان پس ایشان

ليس لهم نصيب في سلام الملائكة فاي مصيبة اعظم من هذه

نیست مر ایشان را نصیبه در سلام ملایکه پس کدام مصیبت بزرگتر است از این

المعصية يمضي شهر اوله رحمة واوسطه مغفرة واخره

معصیت که بگذرد ماهی که اول او رحمت است ومیانه او مغفرت است وآخر او

عتق من النار ولا يكون لك حظ في سلام ملائكة رب العصاة

آزادی است از آتش ونه باشد ترا بهره در سلام فرشتگان پروردگار عاصیان

والابرار فهل كان ذلك الا لبعدك من الرحمن وكونك من

ونیکو کاران پس نیست این مصیبت مگر از جهت دور بودن تو از رحمن واز جهت بودن تو از

اهل الطغيان وموافقي الشيطان وتحليل بحلية سالكي سبيل

اهل سرکشی وبودن تو از موافقان شیطان واز جهت آراسته بودن تو بزیور راه روندگان

النيران ولبعدك وتجافيك عن سالكي سبيل الجنان وهجرانك

آتش واز جهت دور بودن تو ودوری تو از روندگان راه بهشت وجدائی تو

لطاعة من بيده الضر والاحسان فشهر رمضان شهر الصفاء
مر بنده كسي را كه بدست اوست ضرر و احسان پس ماه رمضان ماه صفا است

وشهر الوفاء وشهر الذاكرين وشهر الصابرين وشهر الصادقين
و ماه وفا و ماه ذكر كنندگان و ماه صبر كنندگان و ماه راستان

فاذا لم يؤثر في اصلاح قلبك واقلاعك من معاصي ربك و
پس چون كه تاثير نكرد در درستي دل تو و بركندن تو از گناهان پروردگار خود و

مجانبة اهل الشقا والجرائم فما الذي يؤثر في قلبك فاي خير
و دوري كردن از اهل بدبختي و گناهان پس چيست آنچه تاثير ميكند در دل تو پس كدام نيكي

يرجى فيك واي بقية بقيت فيك واي فلاح يترقب منك
اميد داشته ميشود از تو و كدام سرگشتي باقيست در تو و كدام خلاصي منتظرست از تو

فتنبه يا مسكين لما حل بك واستيقظ من رقدتك وغفلتك
پس آگاه شو اي مسكين مر چيزي را كه فرود آمد بتو و بيدار شو از خواب خود و غفلت خود

وانظر الى الذي دهاك وتتبع بقية شهرك بالتوبة والانابة
و نظر كن بسوي چيزي كه رسيده است ترا و پيروي بكن بقيه ماه خود را بتوبه و بازگشتن از گناهان

وتمتع فيها بالاستغفار والطاعة لعلك تكون ممن تناله الرحمة
و نفع گير در آنها بطلب امرزش و طاعت شايد كه باشي تو از آن كسانيكه ميرسد آنها را رحمة

والرافة وودعها باسبال العبرات وابك على نفسك المشؤمة
و مهرباني و وداع كن او را به ريختن اشكها و گريه كن بر نفس خود كه شامت زده است

بالعويل والويل والنياحات فكم من صائم لا يصوم غيره ابدا و
بآواز بلند و ناله و نوحها پس بسيار فرقه نوده اند كه روزه نخواهند گرفت غير ازين رمضان

كم من قائم لا يقوم بعده ابدا والعامل يعطي اجره عند فراغه من
بسيار ايستندگان اند كه نه ايستند بعد رمضان هميشه و عمل كننده داده ميشود اجر او نزد فارغ شدن او

عمله وقد فرغنا من العمل فليت شعري امقبول صيامنا وقيامنا
عمل خود و تحقيق فارغ شديم از عمل پس كاشكي ميدانستم آيا مقبول است روزه ما و قيام ما

ام مضروب بهما وجوهنا يا ليت شعري من المقبول منا فنهنيه
يا زده شده است آن تمام روسياهي بر رويهاي ما كاشكي ميدانستم كيست مقبول از ما پس مبارك باد گوييم او را

ومن المردود منا فنعزيه وقال النبي صلى الله عليه وسلم رب صائم ليس له من
و كيست مردود از ما پس تعزيت ميكنيم او را و فرمود نبي صلي الله عليه وسلم بسيار روزه داران اند كه نيست از براي ايشان از

صيامه الا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من قيامه الا السهر
روزه خود مگر گرسنگي و تشنگي و بسيار ايستندگان اند كه نيست مر ايشان را از قيام خود بجز بيداري

فصل

السلام عليك يا شهر الصيام السلام عليك يا شهر القيام السلام

سلام باد بر تو اے ماه رمضان سلام باد بر تو اے ماه قیام سلام باد

عليك يا شهر الايمان السلام عليك يا شهر القرآن السلام عليك يا

بر تو اے ماه ایمان سلام باد بر تو اے ماه قرآن سلام باد بر تو ای

شهر الانوار السلام عليك يا شهر المغفرة والغفران السلام عليك

ماه نورها سلام باد بر تو اے ماه مغفرت و آمرزش سلام باد بر تو

يا شهر الدرجات والنجاة من الدركات السلام عليك يا شهر

ای ماه درجات و رستگاری از درکات سلام باد بر تو ای ماه

التائبين العابدين السلام عليك يا شهر العارفين السلام عليك

لابه کنندگان بنده کنندگان سلام باد بر تو ای ماه عارفان سلام باد بر تو

يا شهر المجتهدين السلام عليك يا شهر الامان كنت للعاصين

اے ماه مجتهدان سلام باد بر تو ای ماه امان که بوده تو مر گنهگاران را

جنتا وللمتقين انسا السلام على القناديل والمصابيح الزاهر والعيون

بند از گناه و مر پرهیزگاران را انس بعبادت سلام باد بر قندیلها و چراغهاے روشن و چشمهای

الساهرة والدموع الهاطلة والمحاريب المنورة والعبرات المسكبة

بیدار و اشکهاے روان و محرابهاے روشن و اشکهاے ریزنده

المتقطرة والانفاس الصاعدة من القلوب المحترقة اللهم اجعلنا

قطره قطره و نفسهاے بالا رونده از دلهاے سوخته ای بار خدا بگردان ما را

ممن قبلت صيامه وصلوته وبدلت سيئاته بحسناته وادخلته

از آن گروه که قبول کرده تو روزه آنها و نماز آنها و بدل کرده تو بدیهاے آنها به نیکوئیها و در آوردی آنها

برحمتك في جنانك ورفعت درجاته يا ارحم الراحمين فصل

برحمت خود در بهشت خود و بلند کرده تو درجات ایشانرا ای رحیم ترین رحمان فصل

في ذكر الفطر قال الله تعالى قد افلح من تزكى وذكر اسم ربه فصلى

در ذکر فطر فرمود خدا تعالی تحقیق رستگار شد یافت و یاد کرد نام خدا را پس نماز خواند

قوله قد افلح فالفلاح على وجهين احدهما الفوز بالجنة والنجاة

قول خدا قد افلح پس فلاح بر دو وجه است یکے از آنها رسیدن به بهشت است و نجات

من النيران في العقبى ومن الآفات والبليات في الدنيا والثاني

از آتش در آخرت و از آفات و بلاها در دنیا و دوم

اليمن والسعادة بالتوفيق للطاعة في الدنيا والخلود في الجنان في

برکت و نیکبختی و توفیق یافتن برائے طاعت در دنیا و همیشگی در بهشت در

۵۷۲

الأُخرىٰ قال الله عزّ وجلّ قد أفلح المؤمنون يعني سعدوا وظفروا

آخرت گفت خداے عزّ وجل تحقیق رستگار شدند مومنان یعنی سعادتمند شدند و ظفر یافتند

قد أفلح من تزكّى أي وُفِّق للزكوة وتطهير إيمانه وتقواه من

آن ایشه یعنی رستگار شد کسیکه توفیق داده شد برای زکوة و پاک کردن ایمان خود ازگنـ[اه] آن و پرهیزگاری

الآثام وأمّا من لم يزكّ فلا فلاح له قال الله عزّ وجلّ لا يفلح

از گناهان و اما کسیکه توفیق داده نشد زکات را پس نیست رستگاری مر او را گفت خدای عزّ وجل رستگار

المجرمون أي لا يفوزون ولا يسعدون وأمّا قوله من تزكّى فقد

گناهگاران یعنی ظفر نشوند و نیک بخت نمیشوند اما قول خدا ایشه من تزکی پس تحقیق

اختلف في ذلك فقال ابن عباس رض يعني من تطهّر من الشرك

اختلاف کرده اند درین پس گفت ابن عباس رض یعنی کسیکه پاک میشود از شرک

بالإيمان وقال الحسن من تزكّى يعني من كان صالحًا وعمله زاكيًا

بایمان و گفت حسن کسیکه پاک کرد یعنی کسیکه باشد نیکوکار و عمل او پاک

ناميًا وقال أبو الأحوص عني به زكوة الأموال كلّها وقال قتادة و

افزاینده و گفت ابو الاحوص مراد داشته ام بآن زکوتهاے مال همه آنها را و گفت قتاده و

عطا أراد به زكوة الفطر لا غير وقوله وذكر اسم ربّه فصلّى فقد

عطا مراد داشته است بآن زکوة فطر نه غیر و قول او ذکر اسم ربه الخ پس تحقیق

اختلف في ذلك أيضًا فقال ابن عباس معناه وحّد الله تعالى

اختلاف کرده اند درین نیز پس گفت ابن عباس معنے آن بیگانگی اعتقاد کرد خدا را

وصلّى الصلوات الخمس وقال أبو سعيد الخدري ذكر اسم ربّه

و اداکرد نمازهاے پنجگانه را و گفت ابو سعید خدری یاد کرد اسم پروردگار خود

بالتكبير وصلّى يعني خرج إلى العيد فصلّى وقال وكيع بن الجرّاح

بالتکبیر و نماز خواند یعنی برآمد بسوے عیدگاه پس نماز گزارد و گفت وکیع بن جراح

زكوة الفطر لرمضان كسجدة السهو للصلوة وفرض رسول الله

صدقه فطر ماه رمضان را مانند سجده سهو است مر نماز را و فرض کرد رسول خدا

صلّى الله عليه وسلّم زكوة الفطر طهرة للصائم من الرفث فكأنّها جابرة للصائم

صدقه فطر را از جهت پاک کردن مر روزه دار را پس گویا که آن صدقه فطر اصلاح کرد

لما دخله من النقصان بالآثام من اللغو والرفث والكذب و

چیزے را که در آمده است مر روزه را از نقصان بسبب گناهان و از لغو و کلام فحش و دروغ

الغيبة والنميمة وأكل الشبهات والنظر إلى المستحسنات

غیبت و سخن چینے و خوردن شبهات و دیدن بسوے نیک رویان

فجعلت الفطرة مكفرة لها متممة للصيام جابرة لها كالتوبة

پس گردانیده شده است صدقه فطر کفارت کننده مر او را کامل کننده روزه را اصلاح کننده آن را مانند توبه

للذنوب والاستغفار لها والسجود للسهو فكما ان السجود للسهو

مر گناهان را و استغفار مر اینها را و سجده مر سهو را پس چنانچه سجده سهو

شرع ترغيما للشيطان اذ كان هو السبب في ذلك فكذلك التوبة

مشروع گردانیده شده است از جهت خوار کردن شیطان زیرا که شیطان سبب بود در آن پس همچنین توبه

من المعاصي والفطرة لرمضان شرعتا ترغيما له لان المعاصي و

از گناهان و صدقه فطر رمضان را مشروع کرده شده اند از جهت خوار کردن شیطان را زیرا که گناه و

الرفث الحاصل في الصيام بسببه الشيطان اعاذنا الله وجميع

کلام فحش که حاصل میشود در رمضان بسبب آن شیطان است پناه دهد خدا تعالی ما را و همه

المؤمنين من مكائده ومصائده وغوائله وسلمنا من آفات الدنيا

مومنان را از مکرهای او و شکارهای او و فریبهای او و نگهدارد ما را از آفات دنیا

وبلائها واخرجنا منها برحمته ومنه آمين فصل وانما سمي

و بلای آن و برآرد ما را از آن برحمت خود و احسان خود آمین ... و جز این نیست

العيد عيدا لانه يعيد الله الى عباده الفرح والسرور في يوم عيدهم

روز عید را عید زیرا که برمیگرداند خدا تعالی بسوی بندگان خود خوشی و سرور در روز عید

وقيل انما سمي عيدا لان فيه عوائد الاحسان من الله وفوائد

و گفته شده است که نامیده شده عید از آن جهت که در وی نفعها احسان است از خدا تعالی و فایدهای

الامتنان منه للعبد وقيل لانه يعود العبد فيه الى التضرع

سنت نهادن از آن مر بنده را و گفته شده است از آنکه باز میگردد در آن روز بسوی تضرع

والبكاء ويعود الرب عز وجل فيه الى الهبة والعطاء وقيل لانهم

و گریه و باز میگردد پروردگار عز وجل در آن روز بسوی بخشش و عطا و گفته شده است که

عادوا الى مثل ما كانوا عليه من الطهارة وقيل معناه عادوا

باز میگردند بسوی مانند چیزی که بوده اند بر آن که پاکیزگی است و گفته شده است معنی آن باز گشته اند

من طاعة الله الى طاعة الرسول ومن الفريضة الى السنة ومن

از طاعت خدا بسوی طاعت رسول و از فریضه بسوی سنت و از

صوم رمضان الى صوم ستة ايام من شوال وقيل انما سمي

روزه داری رمضان بسوی روزه داری شش روز از شوال و گفته شده است از جهت

عيدا لانه يقال للمؤمنين فيه عودوا الى منازلكم مغفورا

عید زیرا که گفته میشود مر مومنان را در آن روز باز گردید بسوی منزلهای خویش در حالی که

لكم وقيل انما سمي العيد عيدا لان فيه ذكر الوعد والوعيد

گفته شده است که جز این نیست که نامیده شده است روز عید را عید زیرا که در آن ذکر وعده و وعید است

ويوم الجزاء والمزيد ويوم عتق الاماء والعبيد واقبال الحق

و روز جزا و زیادتی است و روز آزادی کنیزکان و غلامان است و پیش آمدن حق

الى القريب من خلقه والبعيد ووجود الانابة والاوبة من

بسوی نزدیکان از خلق و دوران و پیدا شدن توبه و بازگشت است از

العبد الضعيف الى الغفور الودود وقال وهب بن منبه خلق

بنده ضعیف بسوی آمرزگار و دوست داشته شده و گفت وهب بن منبه پیدا کرد

الله الجنة يوم الفطر وغرس شجرة طوبى يوم الفطر واصطفى

خدای تعالی بهشت را روز فطر و نشاند درخت طوبی را روز عید فطر و برگزید

جبرئيل للوحي يوم الفطر والسحرة وجدوا المغفرة يوم الفطر و

جبرائیل را برای وحی روز فطر و ساحران فرعون یافتند آمرزش را روز عید فطر و

روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا كان يوم الفطر تخرج الناس

روایت کرده شده است از نبی صلی الله علیه وسلم که بدرستی فرمود هرگاه که باشد روز فطر و بیرون آیند آدمیان

الى الجبانة اطلع الله تعالى عليهم فيقول عبادي لي صمتم و

بسوی نمازگاه مطلع میشود خدای تعالی بر ایشان پس میگوید ای بندگان من روزه داشتید برای من و

لي صليتم انصرفوا مغفورا لكم وروي عن انس بن مالك رضي

نماز گزاردید برای من بازگردید در حالت که آمرزیده شده اید شما و روایت کرده شده است از انس

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ليلة الفطر يوفي الله تعالى فيها اجر من صام

که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود در شب فطر تمام میدهد خدای تعالی در آن اجر کسیکه روزه داشت

شهر رمضان فيأمر الله تعالى غداة الفطرة للملائكة فيهبطون

ماه رمضان را پس امر میکند خدای تعالی بگاه عید فطر فرشتگان را پس فرود می آیند

الى الارض ويقولون على افواه السكك ومجامع الطرق فينادون

بسوی زمین و میگویند بر سر کوچها و بر جاهای یکجا شدن راهها پس ندا میکنند

بصوت يسمعه جميع الخلائق الا الانس والجن يا امة محمد

به آوازیکه میشنوند آنرا همه خلائق مگر جن و انسان ای امت محمد

اخرجوا الى ربكم عز وجل يقبل القليل ويعطي الجزيل ويغفر

بیرون آیید بسوی پروردگار خود عز وجل که قبول میکند عبادت اندک و میدهد ثواب بزرگ و

الذنب العظيم فاذا برزوا الى مصلاهم وصلوا ودعوا لم يدع

گناهان بزرگ را پس وقتیکه برآمدند بسوی نمازگاه خود و نماز گزاردند و دعا کردند نمیگذارد

لهم الرب تبارك وتعالى حاجة الا قضاها ولا سؤالا الا اجابه

مر ایشانرا پروردگار تبارک وتعالی حاجتی مگر قضا میکند آنرا ونه هیچ سوال مگر اجابت میکند او

ولا ذنبا الا غفر له فينصرفون مغفورا لهم وفي حديث ابن

ونه گناهی مگر می آمرزد او را پس باز میگردند درحالیکه مغفور اند مر ایشانرا و در حدیث است از

عباس رض فاذا كان ليلة الفطر سميت تلك الليلة ليلة الجائزة

ابن عباس رض پس هرگاه که باشد شب فطر نامیده میشود این شب شب جایزه

واذا كان غداة الفطر بعث الله ملائكته في كل البلاد فيهبطون

و هرگاه که باشد بگاه فطر پراگنده خدای تعالی فرشتگان را در هر شهر پس فرود می آیند

الى الارض فيقومون على افواه السكك وينادون بصوت يسمعه

بسوی زمین و می ایستند بر سر کوچها و ندا میکنند باوازیکه میشنود آنرا

كل من خلق الله تعالى الا الجن والانس يقولون يا امة محمد

هر کس که پیدا کرده است خدای تعالی مگر پری و انسان پس میگویند ای امت محمد

اخرجوا الى رب كريم يعطي الجزيل ويغفر الذنب العظيم فاذا برزوا

بر آیید بسوی پروردگار کریم که میدهد ثواب بزرگ و می آمرزد گناهان بزرگ را پس هرگاه

الى مصلاهم يقول الله تعالى لملائكته يا ملائكتي فيقولون

بسوی نمازگاه خود میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را که ای فرشتگان من پس میگویند

لبيك وسعديك فيقول لهم ما جزاء الاجير اذا عمل عمله فيقولون

ایستاده ایم ما [illegible] پروردگار ما پس میگوید مر ایشانرا چیست جزاء مزدور در وقتیکه کرد کار خود

الهنا وسيدنا ومولانا توفيه اجره قال فيقول الجليل جل جلاله

ای پروردگار ما و سردار ما و مولای ما وفا کن اجر او فرمود پس میگوید جلیل جل جلاله

اشهدكم يا ملائكتي اني قد جعلت ثواب صيامهم من شهر

گواه میکنم شمارا ای فرشتگان من هر آینه من گردانیدم ثواب روزه های ایشان از ماه

رمضان وقيامهم رضائي ومغفرتي ثم يقول يا عبادي

رمضان و قیام ایشان رضای خود و مغفرت خود پس میگوید ای بندگان من

سلوني فوعزتي وجلالي لا تسألوني اليوم في جمعكم هذا شيئا

سوال کنید از من پس سوگند بعزت و جلال خود که سوال نکنید شما امروز در جماعت خود چیزی

لاخرتكم الا اعطيتكم ولا لدنياكم الا نظرت لكم وعزتي وجلالي

از برای آخرت خود مگر میدهم شمارا و نه برای دنیای خود مگر نظر کنم شمارا و سوگند بعزت خود و جلال خود

لاسترن عليكم عثراتكم ما راقبتموني ولا اخزيكم ولا افضحكم

که البته میپوشم بر شما لغزشهای شمارا مادامیکه پاس مرا نگاه داشتید و خوار نکنم شمارا و فضیحت نکنم شمارا

576

بَيْنَ أَصْحَابِ الْحَدِّ وَانْصَرِفُوا مَغْفُورًا لَّكُمْ قَدْ أَرْضَيْتُمُونِي وَرَضِيتُ

میان یاران حد که حد بر آنها واجب شده باز گردید در حالیکه آمرزیده شده هست شما را هر آینه شما راضی کردید

عَنْكُمْ قَالَ فَتَفْرَحُ الْمَلَائِكَةُ وَتَسْتَبْشِرُ بِمَا يُعْطِي اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

از شما گفت ابن عباس پس خوشحال میشوند و بشارت مید هند فرشتگان بچیزیکه داده است خدای

هٰذِهِ الْأُمَّةَ إِذَا أَفْطَرُوا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَصْلٌ وَأَرْبَعَةُ أَعْيَادٍ

این امت را هرگاه که روزه افطار میکنند از ماه رمضان وچهار عید است

لِأَرْبَعَةِ أَقْوَامٍ أَحَدُهَا عِيدُ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَنَظَرَ

مر چهار قوم را یکے عید قوم ابراهیم است عم فرمود خدای تعالی پس نظر کرد

نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ وَذٰلِكَ أَنَّ قَوْمَهُ خَرَجُوا إِلَى

نظر کردنی بستارگان پس گفت من بیمارم و بیان آن اینست که بر بستی قوم آن عم برامده بودند

عِيدٍ لَّهُمْ فَتَخَلَّفَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُمْ وَاعْتَلَّ بِعِلَّةٍ وَ

بسوی عید که ایشانرا هست و پس ماند ابراهیم عم از ایشان و بیمار ساخت خود را به بیماری

لَمْ يَخْرُجْ مَعَهُمْ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ عَلَىٰ دِينِهِمْ فَلَمَّا خَرَجُوا أَخَذَ فَأْسًا وَ

نه برآمد با ایشان زیرا که آن عم نبود بر دین ایشان پس هرگاه که برآمدند گرفت تبر را و

كَسَّرَ أَصْنَامَهُمْ وَجَاءَ بِالْفَأْسِ فَوَضَعَهُ فِي عُنُقِ الصَّنَمِ الْكَبِيرِ

بشکست بتهاے ایشانرا و آورد تبر را و نهاد او را در گردن بت بزرگ

فَلَمَّا رَجَعُوا قَالُوا مَنْ فَعَلَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ الْقِصَّةَ إِلَى آخِرِهَا

پس هرگاه باز آمد قوم گفتند که کرد این کار را بخداوندان ما اے ابراهیم بخوان قصه را تا آخر آن

فَغَارَ خَلِيلُ الرَّحْمٰنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَبِّهِ فَأَتْعَبَ يَدَهُ بِكَسْرِ الْأَصْنَامِ

پس غیرت کرد خلیل الرحمن از جهت پروردگار خود پس رنجه داد دست خود را بشکستن بتان

وَخَاطَرَ بِنَفْسِهِ فِي وَلَائِهِ رَبَّ الْأَنَامِ فَأَكْرَمَهُ رَبُّهُ بِالْخُلَّةِ وَأَحْيَى

و در خطر انداخت نفس خود را در دوستی پروردگار مردم پس گرامی کرد او را پروردگار او بدوستی خود و

عَلَىٰ يَدِهِ الطُّيُورَ الْمَيِّتَةَ وَأَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِهِ أَهْلَ الرِّسَالَةِ وَالنُّبُوَّةِ

بر دست او جانوران مرده را و برآورد از پشت او اہل پیغمبرے و نبوت

وَجَعَلَهُ أَبَا الْمُصْطَفَىٰ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ وَأَمَّا الْعِيدُ الثَّانِي فَهُوَ عِيدُ

و گردانید او را پدر مصطفیٰ صم که بهترین خلق است و اما عید دوم آن عید

قَوْمِ مُوسَىٰ كَلِيمِ الرَّحْمٰنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ

قوم موسے ست عم فرمود خدای تعالی وقت وعده شما روز

الزِّينَةِ وَقِيلَ سُمِّيَ يَوْمَ الزِّينَةِ لِأَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ زَيَّنَ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ

زینت ست و گفته شد که نامیده شد روز زینت زیرا که خدای عز و جل زینت داد موسی ام و قوم او

باهلاك عدوهم فرعون وقومه فخرج مع فرعون وقومه اثنان
بهلاک کردن دشمن ایشان فرعون و قوم او پس برآمد با فرعون و قوم او هفتاد
وسبعون ساحرا وقيل ثلاثة وسبعون ومعهم سبعمائة عصا
و دو ساحر و گویند هفتاد و سه و با ایشان هفتصد عصا بود
وحبل وجعلوا في وسط العصا الملتفة بالحبال الزيبق و
و رسن و گردانیدند درمیان عصاهای پیچیده شده بر رسنها سیماب را و
الخلائق قيام على الرمضاء واشتد حر الشمس فسال الزيبق
خلایق ایستاده بود بر زمین گرم و سخت شد گرمی آفتاب پس روان شد زیبق
فسعت العصا الملتفة بالحبال فتخيل للناس انها حيات
پس دوید عصاهای پیچیده شده بر رسنها پس گمان شد مردم را که اینها مار اند
تسعى وهي لا تتحرك فاوجس في نفسه خيفة موسى على قومه
که دوند و حالانکه آن حرکت نکردند پس پوشیده یافت در نفس خود ترس را موسی بر قوم خود
قال ربما يتوهمون ان الذي فعلوه حق فينقص ايمانهم
گفت بسا باشند که وهم کنند که آنچه کرده اند ساحران حق است پس ناقص شود ایمان
او يرتدون وقال الله تعالى لموسى عليه السلام والق عصاك
یا مرتد شوند و فرمود خدای تعالی موسی را و بیفکن از عصای خود را
فاذا هي تلقف ما يافكون فالقى موسى عصاه فاذا هي حية
پس ناگاه این عصا فرو برد چیزی را که افترا میکنند ایشان پس انداخت موسی عصا را پس ناگاه آن
كاعظم جمل يكون ولها عينان تتقدان نارا وزمزمة وهيبة
مانند بزرگ شتر که باشد و مر او را دو چشم که فروزند از روی آتش و دمدمه و هیبت
فاقبلت على ما صنعوا من السحر والحبال والعصي تلقفها
پس پیش آمد بر چیزی که کرده بودند از سحر و رسنها و عصا پس تلقف کرد یعنی
تلقمها باسرها ولم تتغير بانتفاخ بطن ونقصان تحرك ولا
لقمه کرد ایشان را بتمام و متغیر نشد به انتفاخ شکم و نقصان حرکت و نه
زاد في طولها ولا في عرضها فالقي السحرة ساجدين له عز و
زیاده شد در طول آن و نه در عرض آن پس افتادند ساحران سجده کنندگان مر او را عز و
جل وكان اكبرهم اسمه شمعون فقالوا آمنا يعني صدقنا برب
و جل و بود بزرگتر از ایشان نام آن شمعون بود پس گفتند ایمان آوردیم یعنی گرویدیم با پروردگار
هرون وموسى ثم انقلبت الحية على عسكر فرعون وقومه فانهزموا
هارون و موسی پس برگشت مار بر لشکر فرعون و قوم او پس گریختند

٥٧٨

وقيل مات منهم خمسون الفا القصة بطولها واما الثالث عيد

وگفته‌اند مرد از ایشان پنجاه هزار قصه دراز است از کتب باید طلبید واما سومی عید

عيسى عم وقومه قوله عز وجل اللهم ربنا انزل علينا مائدة

عیسی خواست و قوم او که فرمود خدای تعالی ای پروردگار ما بفرست بر ما خوانی

من السماء تكون لنا عيدا لاولنا وآخرنا وآية منك الاية وذلك

از آسمان که باشد ما را عید مر اول ما را و آخر ما را و نشانی از تو و این آن بود

ان الحواريين قالوا يا عيسى عليه السلام هل يستطيع ربك ان

که حواریان گفتند ای عیسی ع آیا میتواند پروردگار تو که

يعطيك ان سألته ان ينزل علينا مائدة من السماء فقال لهم

بدهد ما را اگر بخواهی از او که بفرستد بر ما خوانی از آسمان گفت ایشان را

عيسى اتقوا الله فلا تسألوه البلاء ان كنتم مؤمنين فانها ان

عیسی ع بترسید از خدای تعالی پس نخواهید از و بلا را اگر باشید ایمان داران پس آن خوان اگر

انزلت ثم كذبتم بها عوقبتم قالوا نريد ان نأكل منها فقد

فرستاده شود پس تکذیب کنید بدان عذاب کرده شوید گفتند میخواهیم که بخوریم از آن پس تحقیق

جعنا وتطمئن قلوبنا يعني تسكن قلوبنا الى ما تدعونا اليه من الايمان

گرسنه شده ایم و آرام یابد دلهای ما یعنی ساکن شود دلهای ما بسوی چیزی که میخوانی بسوی آن

والتصديق ونعلم ان قد صدقتنا بانك نبي ورسول ونكون عليها

و التصدیق و بدانیم ما که راست گفته تو بما که تو نبی و رسول هستی و باشیم ما بر آن

يعني على المائدة من الشاهدين عند بني اسرائيل اذا رجعنا اليهم

یعنی بر خوان از گواهان نزد بنی اسرائیل هرگاه باز گردیم بسوی ایشان

والحواريون هم الذين اجابوا عيسى عم حين دعاهم وهم بيت المقدس

و حواریان کسانی اند که قبول کردند عیسی را ع وقتی که خواند ایشان را و ایشان در بیت المقدس بودند

يقصرون الثياب بالنبطية الحواريون المبيضون للثياب وهم اثنى

میشستند جامها را و در زبان نبطیه حواریان سفید کنندگان جامه را گویند و ایشان

عشر رجلا لما قال لهم عيسى من انصاري الى الله يعني من ينصرني

دوازده مرد بودند هرگاه که گفت ایشان را عیسی که کیست مددگار من بسوی خدا یعنی کیست که مدد کند

مع الله على اهل الكفر والطغيان فادعوهم الى طاعة

با خدا ایتعالی بر اهل کفر و گمراهی پس دعوت کرد ایشان را بسوی طاعت

الله تعالى وتوحيده فقال الحواريون نحن انصار الله

خدای تعالی و توحید او پس گفتند حواریان ما ایم مددگار کنندگان راه خدا

فتركوا معيشتهم واتبعوا عيسى عليه السلام يسيحون معه

پس گذاشتند معیشت خود را و پیروی کردند عیسی ع را که سیر میکردند با او

اينما توجه من الارض فيرون العجائب والمعجزات التي تجري في

هر جا که رو می آورد از زمین پس میدیدند عجایب را و معجزات را که روان میشد در

يده عليه السلام فاى وقت جاعوا واحتاجوا الى الطعام اخرج

دست عیسی ع پس هر وقت که گرسنه میشدند و حاجتمند میشدند بسوی طعام بر آورد

عيسى يده فاخرج من الارض لكل واحد منهم رغيفين ولنفسه

عیسی ع دست خود را پس برآورد از زمین مر هر یکی را دو نان و مر نفس خود را

كذالك وكان جبرئيل عليه السلام يمشي معه ويريه العجائب

همچنین و بود جبرائیل ع که میرفت با او و مینمود او را عجایبات

ويؤيده وينصره بالاشياء فما زال عيسى عليه الصلوة والسلام

و مدد میداد او را و یاری میداد او را بچیزها پس همیشه بود عیسی علیه السلام

يري بني اسرائيل العجائب ولم يزدهم ذلك الا بعدا من تصديقه

مینمود بنی اسرائیل را عجایبها و نه افزود ایشان را اینها مگر دوری از تصدیق او

والاتباع له حتى خرج يوما معه خمسة الاف بطريق من بني اسرائيل

و پیروی او تا آنکه برآمد روزی با او پنجهزار مرد براه از بنی اسرائیل

وسألوه المائدة مع الحواريين فقال عيسى ابن مريم صلوات الله

و سوال کردند از وی سفره با حواریان پس گفت عیسی ع بن مریم

عليه عند ذلك اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء تكون

نزدیک این الله ای بار خدای پروردگار ما بفرست بر ما سفره از آسمان که باشد

لنا عيدا لاولنا واخرنا يقول تكون عيدا لمن كان في زماننا

ما را عیدی مر اول ما را و آخر ما را میگوید باشد عیدی مر کسی را که باشد در زمانه ما

عند نزول المائدة وتكون عيدا لمن بعدنا وتكون المائدة اية

هنگام نزول مائده و باشد عیدی مر کسی را که باشد پس از ما و باشد مائده معجزه

منك وارزقنا يعني المائدة وانت خير الرازقين من غيرك فانك

از تو و روزی ده ما را سفره و تو بهترین روزی دهندگانی از غیر خود پس هر آینه تو

خير من يرزق قال الله تعالى اني منزلها يعني المائدة عليكم

بهترین کسی هستی که روزی میدهد فرمود خدا تعالی هر آینه من فرستنده ام مائده را بر شما

فمن يكفر بعد منكم اي بعد نزولها منكم فاني اعذبه عذابا لا

پس کسیکه کفران کرد بعد از شما یعنی پس نزول مائده از شما پس هر آینه من عذاب کنم او را

أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعٰلَمِيْنَ فَأَنْزَلَهَا اللهُ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْأَحَدِ مِنَ

که نکرده ام هیچ یکے را از عالمیان   پس فرستاد آن مائده را خدا بر ایشان روز یکشنبه از

السَّمَاءِ سَمَكًا طَرِيًّا وَخُبْزًا رُقَاقًا وَتَمْرًا وَقِيْلَ كَانَتْ سُفْرَةً فِيْهَا

آسمان ماهے تر و نان تنک و خرما و گفته شد که بود سفره که در آن

سَمَكَةٌ مَشْوِيَّةٌ وَعِنْدَ رَأْسِهَا مِلْحٌ وَعِنْدَ ذَنَبِهَا خَلٌّ وَفِيْهَا خَمْسَةُ

ماهے بریان و نزدیک سر او نمک بود و نزدیک دم او سرکه و در آن مائده پنج

أَرْغِفَةٍ عَلٰى كُلِّ رَغِيْفٍ زَيْتُوْنَةٌ وَخَمْسُ رُمَّانَاتٍ وَتَمَرَاتٌ قَدْ

نان نشست بر هر نان میوه زیتون بود و پنج انار بود و خرماها چیده

نُضِدَ حَوْلَهَا مِنَ الْبُقُوْلِ مَا خَلَا الْكُرَّاثَ وَقِيْلَ أَنَّ عِيْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ

چیده شده بود گرد او سبزیها بغیر از گندنا از جهت بدبوی او و گویند که عیسی ع

قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَهُمْ جُلُوْسٌ فِيْ رَوْضَةٍ هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ شَيْءٌ فَجَاءَ

گفت مر اصحاب خود را و حال آنکه ایشان نشسته بودند در باغے آیا هست با یکے از شما چیزے پس آورد

شَمْعُوْنُ بِسَمَكَتَيْنِ صَغِيْرَتَيْنِ وَخَمْسَةِ أَرْغِفَةٍ وَجَاءَ آخَرُ بِشَيْءٍ

شمعون دو ماهے خورد و پنج نان و آورد دیگرے چیزے

مِنَ السَّوِيْقِ فَعَمَدَ عِيْسٰى ع فَقَطَّعَهُمَا صِغَارًا وَكَسَرَ الْخُبْزَ فَوَضَعَهُ

از تلقان پس قصد کرد عیسی ع پس برید آن ماهے خورد را و بشکست خبز را پس نهاد

فِلَقًا وَوَضَعَ السَّوِيْقَ وَتَوَضَّأَ ثُمَّ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ وَدَعَا رَبَّهُ فَأَلْقَى

او را جدا و نهاد تلقان را و طهارت کرد پس بگذارد دو رکعت را و دعا کرد پروردگار خود را

اللهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى عَلٰى أَصْحَابِهِ شِبْهَ السُّبَاتِ فَفَتَحَ الْقَوْمُ أَعْيُنَهُمْ

خدا تعالی سبحانه بر اصحاب او خواب سبک پس کشاد قوم چشمهای

فَزَادَ الطَّعَامُ حَتّٰى بَلَغَ الرُّكَبَ فَقَالَ عِيْسٰى لِلْقَوْمِ كُلُوْا وَسَمُّوا اللهَ وَ

و زیاده شد طعام تا که رسید فوج سوار را پس گفت مر قوم خود را بخورید و نام خدا بگوید و

لَا تَرْفَعُوْا وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْلِسُوْا حِلَقًا حِلَقًا فَجَلَسُوْا وَأَكَلُوْا وَسَمُّوا اللهَ

نه بردارید و فرمود ایشان را که بنشینید حلقه حلقه پس نشستند و خوردند و نام خدا گفتند

تَعَالٰى حَتّٰى شَبِعُوْا وَهُمْ خَمْسَةُ آلَافِ رَجُلٍ وَقِيْلَ إِنَّهُمْ أَلْفُ رَجُلٍ

تا که سیر شدند و ایشان پنجهزار کس بودند و گفته شد که ایشان هزار کس

وَثَمَانُمِائَةِ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ مِنْ بَيْنِ فَقِيْرٍ وَجَائِعٍ وَبَيْنِ مَنْ لَهُ فَاقَةٌ

و هشتصد مرد و زن بودند از میان فقیر و گرسنه و در میان آنکس که مر او را گرسنگی

إِلٰى رَغِيْفٍ وَاحِدٍ فَتَصَدَّرُوْا كُلُّهُمْ شِبَاعًا يَحْمَدُوْنَ رَبَّهُمْ فَإِذَا مَا

بسوی یک نان پس برآمدند همه ایشان سیر که حمد میگفتند پروردگار خود را پس تا که

عليها الهيئة وقد رفعت السفرة الى السماء وهم ينظرون قال
بر آن سفره بود بر صورت خود بود و بر داشته شد آن سفره بسوى آسمان و ايشان مى ديدند گفت
فاستغنى كل فقير اكل منها يومئذ ولم يزل غنيا حتى مات و
پس غنى شد هر فقيرى كه خورد از آن آن روز و هميشه بودند غنى تا آنكه مردند و
برئ كل زمن وشفي كل مريض وقال مقاتل فنادى عيسى ع م
بهشد هر بريا مانده و شفا يافت هر بيمار و گفت مقاتل پس ندا كرد عيسى ع م
للقوم اكلتم فقالوا نعم قال فلا ترفعوا قالوا لا نرفع وقد رفعوا
قوم را خورديد شما پس گفتند آرى گفت پس بر مداريد گفتند بر نداريم و بر داشتند
فبلغ كل ما رفعوا من الفضل في اربعة وعشرين مكتلا فامنوا
پس رسيد هر چيزى كه بر داشتند از زيادتى در بيست و چهار زنبيل پس ايمان آوردند
عند ذلك بعيسى عليه السلام وصدقوا به ثم رجعوا الى قومهم
نزد آن معجزه بعيسى ع م و تصديق كردند بآن پس باز گشتند بسوى قوم خود
اليهود يعني بني اسرائيل ومعهم فضل المائدة فلم يزالوا بهم
كه يهود بودند يعنى بنى اسرائيل و با ايشان زيادتى خوان بود پس هميشه بودند
قومهم حتى ردوهم عن الاسلام وكفروا بالله تعالى وجحدوا
با ايشان قوم ايشان تا آنكه گردانيدند ايشان را از اسلام و كافر شدند بخداى تعالى و انكار كردند
بنزول المائدة فمسخهم الله عز وجل وهم نيام خنازير وهم
بفرود آمدن مائده پس مسخ كرد خداى تعالى صورت ايشان را و ايشان خفته بودند بصورت خوكان …
ذكور وليس فيهم صبي ولا امرأة وقيل في ذلك اشارة مائدة
نر بودند و نبود در ايشان كودك و نه زن و گويند درين اشارتست مائده كه
وضع عليها طعام محدود صدر عنها الجم الغفير والجمع
نهاده شده بود بر آن طعام شمرده شده بر آيد سير از و قوم بزرگ و جمع
الكثير وهي بحالها فكيف بمائدة الرضا وبساط الرحمة
بسيار و حالانكه بحال بود پس چگونه باشد مائده رضا و بساط رحمت
الذي لا حد لها ولا نهاية وفي الخبر ان لله عز وجل مائة رحمة
كه نيست حد او را و نه نهايت پس در خبر است كه خداى را عز و جل صد رحمت است
انزل منها الى خلقه فيها يتراحمون وبها يتعاطفون واخر تسعة
كه فرستاد از آن بسوى خلق خود پس بآن رحم كرده ميشوند و بآن عاطفت كرده ميشوند و دير نمود
وتسعين عنده يرحم بها عباده يوم القيمة وفي خبر آخر
و نه نزد بزرگ گار است كه رحم ميكند بآن بندهاى خود را روز قيامت و در خبر ديگر است

إنّ يوم القيمة يبسط الجليل جلّ جلاله بساط المجد يدخل ذنوب
که روز قیامت می گسترد جلیل جلاله بساط بزرگی که در آید گناهان
الأولين والآخرين في حواشيه ويبقى البساط فارغا حتى يتطاول
اولین وآخرین در حواشی آن و باقی ماند بساط خالی تا اگر دست دراز کند
إليه إبليس رجاء أن تصيبه ومع ذلك لا ينبغي لكلّ عاقل
بسوی آن ابلیس از جهت امید آنکه آن نصیبه اوست و با این سزاوار نیست مر عاقل
لبيب أن يتكل على ذلك و يغترّ به ولا يغلبه الرجاء فيهلك
دانا را که تکیه کند برین کلام و فریفته شود بان و غلبه نکند او را رجا پس هلاک شود
بل يبذل مجهوده ويستفرغ وسعه في أداء الأوامر والانتهاء
بلکه خرج کند کوشش خود و فارغ کند وسعت خود را در ادا کردن اوامر و باز ماندن
النواهي وتسليم الأمور إلى الله عزّ وجلّ ويكثر من الاستغفار
از نواهی و سپردن کارها بسوی خدا تعالی و بسیار کند از استغفار
والتوبة ويكون دائما على حذر لا خوف مؤيس من رحمة الله
و توبه و باشد همیشه بر راه خوف نه چندان خوف که نا امید کند از رحمت خدا
ولا رجاء يوقع في ارتكاب المحارم وإهمال الأوامر بل ينبغي بين
ونه چندان امید که اندازد در کردن حرامها و ترک کند استثنی امرها بلکه طلب کند میان
٥٨٣ ذلك سبيلا كما قيل لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا فلكن
این هردو راه چنانچه گویند اگر وزن کرده شود خوف مؤمن ورجاء او هر آئینه برابر باشد
خوفه ورجاؤه كجناحي الطائر والطائر لا يطير بجناح واحد وأما العيد الرابع
خوف او و رجای او همچو بازوی جانور وجانور نمی پرد بیک بازو و واما عید چهارم
فهو عيد أمة محمد صلى الله عليه وسلم وقد ذكرنا ما يتعلق به في أول المجلس فصل كثير
پس آن عید امت محمدست صلعم و تحقیق یاد کردیم آنچه متعلق او بود در اول مجلس
المؤمن والكافر في العيد فكل له عيد فالمؤمن عيده لرضاء الرحمن
مومن وکافر در عید پس هر یکی مراد را عیدیست پس مومن عید آن رضای خدا
والكافر عيده لرضاء الشيطان المؤمن يذهب إلى عيده وعلى
وکافر عید او رضای شیطان ست مومن میرود بسوی عیدگاه خود و بر
رأسه تاج الهداية وعلى عينيه علامة فكرة العبرة وعلى
سر اوست تاج هدایت و بر هردو چشم او علامت فکرت عبرت و بر
أذنيه استماع الحق وعلى لسانه الشهادة بالتوحيد
هردو گوش او علامت شنوائی حق و بر زبان او گواهی دادن بتوحید حق ست

وَفِي قَلْبِهِ الْمَعْرِفَةُ وَالْيَقِينُ وَعَلَى عُنُقِهِ رِدَاءُ الْإِسْلَامِ وَفِي

و در دل او معرفت و یقین است و برگردن او چادر اسلام است و در

وَسَطِهِ مِنْطَقَةُ الْعُبُودِيَّةِ وَمَعْدَنُهُ الْمَحَارِيبُ وَالْجَوَامِعُ وَ

کمر او کمربند عبودیت و جای نشست او محرابها و جامع مسجدها و

الْمَسَاجِدُ وَمَعْبُودُهُ رَبُّ الْعِبَادِ وَالْبَرِيَّةِ ثُمَّ التَّضَرُّعُ مِنْهُ وَ

مسجدهاست و معبود او پروردگار بندگان و خلق است پس تضرع است از آن بنده و

السُّؤَالُ وَيُقَابِلُهُ الرَّبُّ بِالْإِجَابَةِ وَالنَّوَالِ ثُمَّ يُحِلُّهُ دَارَ الْكَرَامَةِ وَ

سوال و پیش می آید او را پروردگار بقبول دعا و بخشش پس فرود آرد در سرای بزرگی و

الْجِنَانِ وَالْكَافِرُ يَذْهَبُ إِلَى عِيدِهِ وَعَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْخُسْرَانِ وَالضَّلَالِ

بهشت و کافر میرود بسوی عید خود و بر سر او تاج خسران است و گمراهی

وَعَلَى أُذُنَيْهِ خَتْمُ الْغَفْلَةِ وَالْحِجَابِ وَعَلَى عَيْنَيْهِ عَلَامَةُ السَّهْوِ وَ

و بر هر دو گوش او مهر غفلت و حجاب است و بر هر دو چشم او نشان فراموشی و

الشَّهَوَاتِ وَعَلَى لِسَانِهِ خَتْمُ الشَّقَاوَةِ وَالْإِبْعَادِ وَعَلَى قَلْبِهِ ظُلْمَةُ

آرزوهاست و بر زبان او مهر شقاوت و دوری است و بر دل وی ظلمت

النُّكْرَةِ وَالْجُحُودِ وَعَلَى وَسَطِهِ زُنَّارُ الْفُرْقَةِ وَالشَّقَاوَةِ وَالشِّقَاقِ

جهل و انکار است و بر کمر او زنار کفر و شقاوت و بدبختی است

وَمَوْضِعُهُ الْبِيعَةُ وَالْكَنَائِسُ أَوْ بَيْتُ النَّارِ وَمَعْبُودُهُ الْوَثَنُ وَ

و جای نشست او عبادتخانه نصاری و عبادتگاه جهود یا آتشکده است و معبود او بت سنگی و

الْأَصْنَامُ وَمَصِيرُهُ آخِرًا إِلَى الْجَهَنَّمِ وَالنِّيرَانِ فَصْلٌ لَيْسَ الْعِيدُ

بتهاست و بازگشت او در آخر بسوی دوزخ و آتش ها باشد نیست عید

بِلُبْسِ النَّاعِمَاتِ وَأَكْلِ الطَّيِّبَاتِ وَمُعَانَقَةِ الْمُسْتَحْسَنَاتِ وَالتَّمَتُّعِ

بپوشیدن جامهای نرم و طعامهای پاکیزه و در بر گرفتن خوبرویان و فایده گرفتن

بِاللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ لَكِنَّ الْعِيدَ بِظُهُورِ عَلَامَةِ الْقَبُولِ لِلطَّاعَاتِ

بلذتها و آرزوها لیکن عید بظاهر شدن نشانی قبول است مر بندگی را

وَتَكْفِيرِ الذُّنُوبِ وَالْخَطِيئَاتِ وَتَبْدِيلِ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ

و کفارت گناهها و خطاها و بدل کردن بدی را به نیکیها

وَالْبِشَارَةِ بِارْتِفَاعِ الدَّرَجَاتِ وَالْخِلَعِ وَالطُّرَفِ وَالْهِبَاتِ وَ

و بشارت دادن به بلندی درجها و خلعتها و اسپهای عرب و بخشش ها و

الْكَرَامَاتِ وَانْشِرَاحِ الصَّدْرِ بِنُورِ الْإِيمَانِ وَسُكُونِ الْقَلْبِ بِقُوَّةِ

کرامتها و کشادن سینها بنور ایمان و آرام گرفتن دل بقوت

له المعدن الاقامة المعدن مرکز کل شیء ۱۲ مجمع

عه البیعة للنصاری ۱۲ صح البیعة بالکسر کلیسا ۱۲ صراح

شه الخلعة بالکسر جامه خلعت و گویند بهترین مال

۵۸۴

انتفاع جستن

معنی بت

خوردن

پیکر

منفع

نفس طرف

۱۲ صح

الْيَقِيْنِ وَمَا ظَهَرَ عَلَيْهِ مِنَ الْعَلَامَاتِ وَانْفِجَارِ بُحُوْرِ الْعُلُوْمِ
یقین وچیزیکه ظاهر شد بران دل از نشانها وکشاده شدن دریاهای علوم

مِنَ الْقَلْبِ عَلَى الْأَلْسِنَةِ وَأَنْوَاعِ الْحِكَمِ وَالْفَصَاحَةِ وَالْبَلَاغَةِ
از دل بر زبانها و رنگارنگ حکمتها و فصاحت و بلاغت

كَمَا قِيْلَ إِنَّ رَجُلًا دَخَلَ عَلَى عَلِيٍّ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ وَرَضِيَ اللهُ عَنْهُ
چنانچه گفته شد که مردے درآمد بر علے کرم الله وجهه و رض

فِي يَوْمِ عِيْدٍ وَهُوَ يَأْكُلُ الْخُبْزَ الْخُشْكَارَ فَقَالَ لَهُ الْيَوْمَ يَوْمُ
در روز عید و حال آنکه او میخورد نان خشک پس گفت مر او را امروز روز

الْعِيْدِ وَأَنْتَ تَأْكُلُ الْخُبْزَ الْخُشْكَارَ فَقَالَ الْيَوْمَ عِيْدٌ لِمَنْ قُبِلَ
عید است و تو می خوری نان خشک پس گفت امروز عید است مر کسے را که

صَوْمُهُ وَشُكِرَ سَعْيُهُ وَغُفِرَ ذَنْبُهُ الْيَوْمَ لَنَا عِيْدٌ وَغَدًا لَنَا عِيْدٌ
روزه او و مشکور امد سعی او و آمرزیده شد گناه او امروز مرا عید است و فردا مرا عید است

وَكُلُّ يَوْمٍ لَا نَعْصِي اللهَ فِيْهِ فَهُوَ لَنَا عِيْدٌ فَيَنْبَغِيْ لِكُلِّ عَاقِلٍ أَنْ
و هر روز که گناه نکنیم خدا تعالی را در آن روز پس آن عید است پس سزاوار است مر هر دانا را که

يَتْرُكَ النَّظَرَ إِلَى الظَّاهِرِ وَلَا يَتَقَيَّدُ بِهِ بَلْ يَكُوْنُ نَظْرُهُ فِيْ يَوْمِ الْعِيْدِ
بگذارد نظر کردن را بسوے ظاهر و مقید نشود بدان بلکه باشد نظر او در روز عید

نَظَرَ التَّفَكُّرِ وَالْاِعْتِبَارِ فَيُشَبِّهُ الْعِيْدَ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَلْيَذْكُرْ نَفْخَ
نظر تفکر و عبرت پس مشابه کند روز عید را بروز قیامت پس یاد گیرد دمیدن

الصُّوْرِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عِنْدَ سَمَاعِ صَوْتِ بُوْقِ السُّلْطَانِ لَيْلَةَ
صور روز قیامت را نزد شنیدن آواز نای پادشاه در شب

الْعِيْدِ وَإِذَا بَاتَ النَّاسُ لَيْلَةَ الْعِيْدِ وَرَقَدُوْا مُنْتَظِرِيْنَ لِعِيْدِهِمْ
عید و هرگاه شب کنند مردم در شب عید و غنودند در حالتے که امیدوارند عید خود را

مُتَاَهِّبِيْنَ لَهُ فَيَذْكُرُوا الرُّقُوْدَ بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ وَإِذَا رَأَى النَّاسَ
مستعد کننده مر او را پس یاد کنند غنودن میان دو نفخه و وقتیکه ببیند مردم را

صَبِيْحَةَ يَوْمِ الْعِيْدِ وَقَدْ خَرَجُوْا مِنْ قُصُوْرِهِمْ وَبُيُوْتِهِمْ مُخْتَلِفِي
در صبح روز عید که برآمدند از کوشکهاے خود و خانهاے خود مختلف

الْأَحْوَالِ مُتَفَاوِتِي اللِّبَاسِ وَالْأَلْوَانِ كُلُّ ذِيْ زِيٍّ وَحِلْيَةٍ وَحُلَّةٍ
الاحوال و متفاوت اللباس والالوان هر کس جامه و زیور پوشیده است لیکن

مِنْهُمْ مَسْرُوْرٌ وَأَهْلُ الْمَعْصِيَةِ مَغْمُوْمٌ الْمُتَّقِيْ رَاكِبٌ وَالْمُجْرِمُ
از ایشان خورسند است و اهل معصیت غمناک پرهیزگار سوار است و مجرم

۵۸۵

المشرك متعثر مكبوب على وجهه مسحوب أو ماش كما قال
مشرك لغزنده نگون افتاده ست برروے خود کشیده شده ست یا رونده ست چنانچه
عز من قائل يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا أي ركبانا على
گفته ست کسی که ارجمند ست از گوینده گان روزیکه می برانگیزیم پرهیزگارانرا بسوی رحمن سوار بر
النجائب ونسوق المجرمين الى جهنم وردا أي عطاشا والزاهد
شترها و میرانیم گنهگارانرا بسوی دوزخ تشنه و زاهد
والعارف والبدل كل واحد في راحة وغنى عند مليكهم
و عارف و ابدال هر یک در راحت ست و بی نیاز نزدیک بادشاه خود
ومحبوبهم تحت ظل العرش عليهم الحلي والحلل وانوار الطاعات
و دوست خود زیر سایه عرشش باشند بر ایشان باشد زیور و جامها و نورهاے طاعات
والمعارف على وجوههم ظاهرة وهي نضرة ومشرقة وبين
و معرفتها بر روی ایشان ظاهر باشد و ایشان تازه و درخشنده اند و پیش
أيديهم موائد عليها انواع الأطعمة والأشربة والفواكه
ایشان خوانها اند که برانخوانها گوناگون طعام هست و شرابها و میوها
حتى يقضي حساب الخلائق ثم يسيرون الى الجنة الى منازلهم
تا تمام کرده شود حساب خلایق را پس ترے روند بسوے بهشت بمنزلهاے خود
التي اعد الله تعالى لهم وفيها ما تشتهيه الأنفس وتلذ
که وعده داده ست خدا تعالی ایشانرا که در آن بهشت و منزلها موجود ست چیزیکه میخواهد نفس و لذت گیرد
الأعين مما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب
چشمها از آنقسم که نه هیچ چشم دید و نه گوشے شنید و نه بر دل هیچ آدمی
بشر قال الله تعالى فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة أعين
گذشت فرمود خدا تعالے پس نمیداند هیچ نفسے چیزیکه پنهان داشته شده ست از روشنی چشمها
جزاء بما كانوا يعملون واما الراغب في الدنيا في نياحة وبكاء
از روی مزد دادن چیزیکه میکنند و اما میل کننده در دنیا در ناله و گریه ست
وعناء مسدود عما فيه القوم من النعم بدنياه وتناوله الحرام
و رنج و باز داشته شده ست از آنچه که در وے قوم اند از نعمتها بدنیاے خود و خوردن او حرام
والشبهات وتخليطه في طاعة ربه وهو يرى مكانه في الجنة
و شبهات را و در هم آمیختن او در بندگی پروردگار خود و حال آنکه او می بیند مکان خود را در بهشت
فلا يصل اليه حتى يخرج مما عليه من الحقوق والكافر ينادي
پس نمیرسد بسوے او تا آنکه برآید از آنچیزیکه بر ویست از حقوق خداوند و بندها و کافر فریاد می کند
۵۸۲

بالويل والثبور لما قد عاين وانكشف له من انواع العذاب و
ویل و ہلاک را از جہت چیزیکہ بتحقیق دیدہ است و ظاہر شدہ مر او را از انواع عذاب و

النكال والهوان والهلاك والخلود في النيران واذا رأى الاعلام
عذابہا و خوار یہا و ہلاک و ہمیشہ بودن در آتش دوزخ و ہرگاہ ببیند علمہا را

قد نشرت والالوية قد ضربت فليذكر اهل الاسلام اصحاب
کہ پراگندہ شدہ اند و نیزہ ہا کہ زدہ شدہ اند پس یاد گیرد اہل اسلام اصحاب

الاعلام حين ينادي منادي الرحمن بالتوجه الى زيارة رب الانام
علمہا را وقتیکہ ندا میکند نداکنندہ خدا بتوجہ یعنی بروآوردن بسوی زیارت پروردگار

الى دار السلام بامر السلام واذا رأى الصفوف قد استكملت
بسوی بہشت بحکم خدا و ہرگاہ کہ ببیند صفہا ہر آئینہ کامل شدہ اند

والخلائق قد اجتمعت فليذكر وقوف الخلائق بين يدي الجبار
و خلقت ہر آئینہ جمع شدہ اند پس یاد گیرد ایستادن خلقہا پیش خداوند جبار

وصفوف الفجار والابرار يوم النشر الذي فيه تظهر الاسرار واذا
و صفہای بدکاران و نیکوکاران در روز حشر کہ در وے ظاہر میشود رازہا و ہرگاہ

رأى الناس قد انصرفوا من الجبانة فكل يرجع الى ما قد قسم له من
ببیند مردم را کہ بازگردیدند از عیدگاہ خود پس ہر یک رجوع میکند بسوی چیزیکہ قسمت کردہ

دار او مسجد او خان فليذكر منصرف الخلائق من بين يدي الملك
خانہ یا مسجد یا دکان پس یاد گیرد بازگشتن خلایق از پیش پادشاہ

المنان الديان الى الجنة او الى النار كما قال ذو العظمة والامتنان
جزا دہندہ بسوی بہشت یا بسوی دوزخ چنانچہ فرمود صاحب عظمت نعمت

ويوم تقوم الساعة يومئذ يتفرقون فريق في الجنة وفريق في
روزیکہ قایم میشود قیامت در آن روز فرقہ فرقہ میشوند فرقہ در بہشت و فرقہ در

السعير مجلس في فضائل ايام العشر قوله عز وجل والفجر و
دوزخ مجلسیست در فضیلت این روزہای دہہ قول خدای تعالی سوگند بفجر

ليال عشر والشفع والوتر والليل اذا يسر هل في ذلك قسم لذي
و بسوگند شبہای دہ و سوگند بجفت و فرد و سوگند بشب و قتیکہ برود آیا ہست درین مذکور قسم برای

حجر قوله والفجر اختلف الناس في ذلك فقال ابن عباس رض
عقل قول خدای تعالی والفجر اختلاف کردہ اند مردم در معنی این پس گفت ابن عباس رض

عني بالفجر صلوة الصبح وليال عشر هي عشر ذي الحجة والشفع
مراد داشتہ شدہ است بفجر نماز صبح آن دہہ ذی الحجہ است و جفت

هو الخلق والوتر هو الله والليل اذا يسر يعني اذا ذهب هل في

این خلق است و فرد آن خدا است و سوگند شب است وقتیکه برود آیا هست در

ذلك قسم لذي حجر اي ان ذلك قسم لذي لب وعقل وجواب

این مذکور قسم است برای صاحب عقل این سوگند است مر کسی را که دانا و عاقل است و جواب

القسم قوله تعالى ان ربك لبالمرصاد وقال مقاتل والفجر يعني

قسم این آیت است که پروردگار تو انتظار است و گفت مقاتل فجر مراد داشته شده

به غداة جمع يوم النحر وليال عشر وهي عشر ليال قبل الاضحى

بان بگاه مزدلفه در روز نحر و شب های ده و آن ده شب است پیش از اضحی

وانما سماها عز وجل ليال عشر لانها تسعة ايام وعشر ليال

و جز این نیست که نامید خدا تعالی ده شب زیرا که نه روز است و ده شب است

والشفع والوتر اما الشفع آدم وحواء والوتر فهو الله عز وجل

و جفت و فرد اما شفع آدم و حوا است و وتر پس او خدا تعالی است

والليل اذا يسر اذا اقبل وهي ليلة الاضحى فاقسم عز وجل بيوم

و سوگند شب است هر گاه که پیش آید و آن شب عید است پس سوگند یاد کرد خدا تعالی بروز

النحر والعشر وبآدم وحواء واقسم بنفسه تبارك وتعالى

نحر و ده ذی الحجه و بآدم و حوا و سوگند یاد کرد بنفس خود تبارک و تعالی

وبليلة الاضحى فلما فرغ منها قال هل في ذلك قسم لذي

و بشب اضحی پس هر گاه که فارغ شد از آن گفت هر استی در این قسم مر صاحب

حجر يعني هل في ذلك القسم كفاية لذي لب يعني ذي عقل

عقل را یعنی هر استی هست در این قسم کفایت مر صاحب لب یعنی عقل را

فيعرف عظم هذا القسم ان ربك لبالمرصاد وقيل المراد

پس بشناسد بزرگی این قسم را که پروردگار تو هر آئینه بانتظار است و گفته شد مراد

بالفجر فجر النهار وقيل هو نهار فعبر عنه بالفجر لانه اوله و

بفجر فجر روز است و گفته شد که آن روز است پس عبارت کرده میشود از آن بفجر زیرا

قال مجاهد فهو فجر يوم النحر خاصة وقال عكرمة اقسم الله

گفت مجاهد آن فجر روز نحر است خاص و گفت عکرمه سوگند یاد کرد خدا تعالی

تعالى بانفجار المياه من العيون والنبات من الارض والثمار

بشگافتن آب از چشمها و رویدگی از زمین و میوها

من الشجرة وقيل اقسم الله بانفجار الماء من اصابع النبي صلى الله عليه وسلم

از شجر و گفته شد سوگند یاد کرد خدا تعالی بشگافتن آب از انگشتان نبی صلعم

٥٨٨

وقيل أقسم الله بانفجار الناقة من الصخرة لصالح عليه السلام
وگفته شده سوگند یاد کرد خدای تعالی بشگافتن شتر ماده از سنگ مر صالح علیه السلام را

وقيل أقسم الله تعالى بانفجار الماء من الحجر بعصا موسى عليه السلام
وگفته شد سوگند یاد کرد خدای تعالی بشگافتن آب از سنگ بعصای موسی ع

وقيل أقسم الله تعالى بانفجار الماء من عيون العصاة وقيل أقسم
وگفته شد سوگند یاد کرد خدای تعالی بشگافتن آب از چشمهای گناهکاران وگفته شد سوگند

الله تعالى بانفجار المعرفة من القلب كما قال الله تعالى أومن كان
یاد کرد خدای تعالی بشگافتن معرفت از دل چنانچه فرمود خدای تعالی آیا کسیکه بود

ميتا فأحييناه يعني بالإيمان والمعرفة وأيضا قوله تعالى وليال
مرده پس زنده گردانیدیم او را یعنی بایمان و معرفت و ایضا فرمود خدای تعالی و سوگند بشب

عشر روى جابر بن عبد الله رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال والفجر و
و ده روایت کرد جابر بن عبد الله رض از نبی ص که فرمود فجر

ليال عشر هي عشر الأضحى وقال ابن الزبير وابن عباس رض أنها
شبها و ده این ده اضحی ست وگفت ابن زبیر و ابن عباس رض که آن ده

عشر ذي الحجة وعن ابن عباس في رواية أخرى أنه العشر الأواخر
ده ذی الحجه ست و از ابن عباس در روایت دیگر ست که آن ده آخر ست

٥٨٩ من شهر رمضان وقال مجاهد أنها عشر موسى عم وقال محمد
از ماه رمضان وگفت مجاهد که آنها عشره موسی ست ع که زیاده از سی روز شد وگفت محمد

بن الجرير الطبري أنها عشر أول المحرم قوله والشفع والوتر
بن جریر طبری که آن عشره اول محرم ست قول او شفع و وتر

قال قتادة والسدي الشفع كل اثنين والوتر هو الله وقيل هما
گفت قتاده والسدی شفع هر چیز جفت ست و وتر آن خداست وگفته شد که شفع

آدم وحوا وهو قول مقاتل وهو أن آدم كان وترا فشفع بزوجة
آدم و حواست و آن قول مقاتل ست و آن اینست که آدم ع بود طاق پس جفت کرد بزوجه

حوا وقيل الصلوة منها شفع ومنها وتر قال الربيع بن أنس و
که حوا بود وگفته شد نماز ست که بعضی از آن جفت ست و بعضی از آن فرد وگفت ربیع بن انس و

أبو العالية هي صلوة المغرب الشفع فيها ركعتين والوتر
ابو العالیه که آن نماز مغرب ست جفت در آن دو رکعت ست و طاق

الثالثة وقيل هو يوم النحر لأنه العاشر والوتر يوم العرفة
رکعت سیوم ست وگفته شد که آن روز نحر ست که آن دهم ست و طاق روز عرفه ست

١٢

لانه التاسع وقيل الشفع يومان بعد النحر والوتر اليوم الثالث

زيرا كه آن نهم است و گفته شد كه شفع دو روز بعد نحر است و وتر روز سوم است

قوله والليل اذا يسر يعني اذا ذهب وقيل اذا اظلم وقيل انه

قول و سوگند بشب وقتيكه ميرود و گفته شد وقتيكه سياه شود و گفته شد كه آن شب

ليلة المزدلفة خاصة وقيل يعني اذا سرى فيه اهله لان السرى

شب مزدلفه است خاص و گفته شد يعني وقتيكه سير كرد در آن شب اهل آن زيرا كه سرى

وهو سرى الليل وقوله وهل في ذلك قسم لذي حجر يعني لذي

و آن رفتن در شب است آيا هست درين مذكور سوگند مر صاحب دانش را

عقل وهو قول ابن عباس رض وقال الحسن وابو رجاء لذي علم

و آن قول ابن عباس است رض و گفت حسن و ابو رجاء مر ذي علم را

وقال محمد بن كعب لذي دين معناه ان في ذلك قسم لذي حجر

و گفت محمد بن كعب مر صاحب دين را معنى آن اينست كه درين قسم است مر صاحب دين را

وهل ههنا في موضع ان ومعنى قوله عز وجل والفجر وليال عشر

و لفظ هل درين مقام در جاي انست يعني استفهام براي تقرير است و معنى اين آيت انست كه سوگند است بفجر

وحق رب الفجر وحق رب ليال عشر الى اخر القسم وكذلك فيما

و قسم است بحق پروردگار فجر و حق پروردگار شبها ده تا آخر قسم بر قسم بلفظ رب مقدر است و همچنين نسبت

شاكل ذلك كقوله والشمس وضحها والسماء والطارق و

كه مانند اينست چنانچه قول او تعالى سوگند آفتاب و چاشت او و سوگند آسمان و ستاره رونده او و

السماء ذات البروج وغيرها فصل فيما ورد في عشر ذي

سوگند آسمان كه صاحب برج است و غير اين فصل انچه وارد شد در دهه ذي الحجه

الحجة من كرامات الانبياء وما نقل في ذلك من الاخبار و

از كرامات انبيا و انچه نقل كرده شد درين از اخبار و

الاثار وفضائل الاعمال اخبرنا الشيخ ابو البركات قال انبا

آثار و فضائل عملها خبر كرد ما را شيخ ابو البركات گفت خبر كرد ما را

الشيخ الحافظ ابو بكر احمد بن علي الثابت الخطيب قال انبا احمد

شيخ حافظ ابو بكر احمد بن علي ثابت خطيب گفت خبر داد ما را احمد

بن احمد بن ذرقونه قال انبا محمد بن عبد الله الشافعي ره قال

بن احمد بن ذرقونه گفت خبر داد ما را محمد بن عبد الله شافعي گفت

انبا محمد ابن عبد الله بن عبد الرحمن بحلب قال انبا عمرو بن عثمان

خبر داد ما را محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بحلب گفت خبر داد ما را عمرو بن عثمان

قال انبا الوليد عن ابن المبارك عن خالد الحذاء عن عكرمة
گفت خبر داد مارا ولید از ابن مبارک از خالد حذاء از عکرمه

عن ابن عباس رض انه قال في عشر ذي الحجة قبل الله توبة آدم
از ابن عباس رض که فرمود در عشره ذی الحجه قبول کرد خدا تعالی توبه آدم

وتاب عليه بعرفة لانه اعترف بذنبه وفيه وجد ابرهيم الخليل
و توبه داد براو یعنی آمرزش کرد بروی در روز عرفه زیراکه آدم ع اقرار کرد بگناه خود و دران عشره یافت

صلوات الله عليه الخلة فبذل ماله للضيفان ونفسه للنيران
خلیل الله ع خلت را پس خرج کرد مال خود را برای مهمانان و نفس خود را مر آتش را

وولده للقربان وقلبه للرحمن ولم يصح لاحد التوكل الا لابرهيم
و فرزند خود را برای قربانی و دل خود را برای رحمن و درست نشد مر هیچکس را توکل مگر ابراهیم را

خليل الرحمن وفيه بناء ابرهيم عليه السلام الكعبة الشريفة قال
و دران عشره بنا کرد ابراهیم ع کعبه شریفه را گفت

الله تعالى واذ يرفع ابرهيم القواعد من البيت واسمعيل الآية
خدای تعالی هرگاه که برداشت ابراهیم بنای کعبه را و اسمعیل تا آخر آیت

وفيه اكرم الله موسى عم بالمناجاة وفيه نزلت على داود المغفرة
و دران عشره بزرگ کرد خدا ایشان موسی ع به مناجات و دران عشره فرود آورد بر داود ع مغفرت را

وفيه كانت ليلة المباهاة وقيل ان فيه افتتاح نزول القرآن
و دران وهم بود شب مباهات و گفته شد که دران وهم بود ابتدای فرود آمدن قرآن

بكرة يوم الاضحى والنبي صلى الله عليه متوجه الى المصلى وفيه
صبح روز اضحی و حال آنکه نبی ع روآرنده بود بسوی نمازگاه و دران

كانت بيعة الرضوان فانزل الله تعالى اذ يبايعونك تحت الشجرة
وهم بود بیعت پس فرود آورد خدای تعالی وقتیکه بیعت میکنند ترا زیر درخت

وهي سمرة وكان ذلك يوم الحديبية واصحاب رسول الله صلى الله عليه
و آن درخت کز بود و بود این بیعت روز جنگ حدیبیه و یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم

الف واربعمائة رجل وقيل الف وخمسمائة رجل واول من طلق
یکهزار و چهارصد کس و گفته شد یکهزار و پنجصد کس و اول کسیکه روان کرد

يده للمبايعة ابو سنان الاسدي عليه وعلى جميع الصحابة رحمة
دست خود برای بیعت ابوسنان اسدی بود برو و بر جمیع صحابه رحمت

الله وبركاته وتحياته والتابعين لهم باحسان وفيه يوم التروية
خدا و برکت او باد و بر متابعت کنندگان ایشان به نیکوئی و دران وهم

٥٩١

٥٢

يوم التروية ثامن ذي الحجة لانهم كانوا يتروون ... مجمع البحار

ويوم عرفة ويوم النحر وهو يوم الحج الأكبر وأخبرنا الشيخ أبو
و روز عرفه و روز نحر و آن روز حج اکبر است و خبر داد ما را شیخ ابو
البركات عن الفضل بن محمد عن أحمد بن علي الحافظ بإسناده
البرکات از فضل بن محمد از احمد بن علی حافظ باسناد خود
عن أبي سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال سيد الشهور
از ابی سعید خدری رض از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود سردار ماهها
شهر رمضان وأعظمها حرمة ذو الحجة وأخبرنا الشيخ أبو البركات
ماه رمضان است و بزرگتر ماهها از روی حرمت ذو الحجه است و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات
عن الفضل بن محمد القصار الأصفهاني قال أنبا أبو سعيد الحسن
از فضل بن محمد قصار اصفهانی گفت خبر داد ما را ابو سعید حسن
بن علي بن سهدان قال أخبرنا عبد الله بن محمد وراق قال أخبرنا
بن علی بن سهدان گفت خبر داد ما را عبد الله بن محمد وراق گفت خبر داد ما را
أبو بكر البزاز قال أخبرنا أبو كامل الفضيل بن الحسين الخدري
ابو بکر بزاز گفت خبر داد ما را ابو کامل فضیل بن حسین خدری
قال أنبا أبو عاصم ابن هلال عن أيوب عن أبي الزبير عن جابر رض
گفت خبر داد ما را ابو عاصم بن هلال از ایوب از ابی زبیر از جابر رض
عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أفضل أيام الدنيا أيام عشر ذي الحجة
از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود بزرگتر روزهای دنیا روز عشره ذی الحجه است
قيل ولا مثلها في سبيل الله قال ولا مثلها في سبيل الله إلا رجل
گفته شد و نیست مانند آن در راه خدا ایشان گفت و نیست مانند آن در راه خدا ایشان مگر مردی
عفر وجهه في التراب وأخبرنا الشيخ أبو البركات عن القاضي
که آلوده روی خود را در خاک و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات از قاضی
أبو المظفر هناد بن إبراهيم البخاري النسفي بإسناده عن عطاء
ابو المظفر هناد بن ابراهیم بخاری نسفی باسناد خود از عطای
بن أبي رباح قال سمعت عائشة رض قالت كان على عهد رسول الله
بن ابی رباح گفت شنیدم عایشه رض را گفت بود بر عهد رسول الله
صلى الله عليه وسلم رجل يحب السماع يعني الغناء وكان إذا أهل هلال ذي الحجة
صلعم مردی که دوست میداشت سرود را و بود که هرگاه دمید هلال ذی الحجه پیدا
أصبح صائما فاتصل الحديث برسول الله صلى الله عليه وسلم قال فأحضره الرسول
صبح میکرد درحالیکه روزه دار بود پس رسید این خبر برسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده‌ای

۵۹۲

فقال له ما حملك على صيام هذه الايام فقال يا رسول الله انها ايام مشاعر وايام الحج فاحببت

پس گفت او را چه چیز آماده کرد ترا بر روزه داری این روزها پس گفت یا رسول الله این روزها روزهای مشاعر وایام حج است

ان يشركني الله في دعائهم فقال له النبي صلعم لك بعدد كل يوم تصومه عتق مائة رقبة

که شریک کند مرا خدا ایتعالی در دعای ایشان پس گفت مراورا نبی صلعم مرترا است بعدد هر روز که روزه داشتی ثواب آزادی صد بنده

ومائة بدنة تهديها ومائة فرس تحمل عليها في سبيل الله عز وجل فاذا كان يوم التروية

وصد شتر که هدیه کرده شود وصد اسپ که سواری کرده شود بران در راه خدا ایتعالی پس هرگاه که باشد روز ترویه

فلك عتق الف رقبة والف بدنة والف فرس تحمل عليها في سبيل

پس مرترا است ثواب آزادی هزار بنده وهزار شتر وهزار اسپ که سواری کرده شود بران در راه

الله عز وجل فاذا كان يوم عرفة فلك عتق

خدای تعالی پس هرگاه که باشد روز عرفه پس مرترا است ثواب آزاد کردن

الفي رقبة والفي بدنة تهديها والفي فرس تحمل عليها في سبيل

دو هزار برده و دو هزار شتر که هدیه کنی اورا و دو هزار اسپ که سواری کرده شود بر او در راه

الله عز وجل وصيام سنة قبلها وسنة بعدها واخبرنا الشيخ

خدای تعالی و ثواب روزه یکسال پیش از آن ویکسال پس از آن وخبر داد مارا شیخ

ابو البركات باسناده عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رض

ابو البرکات باسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس رض

انه قال ما من ايام العمل الصالح فيها احب الى الله عز وجل منه

که فرمود نیست هیچ روزی که عمل نیک در آن روزها دوستر باشد بسوی خدا ایتعالی از عمل

في هذه الايام يعني ايام التشريق قالوا يا رسول الله ولا الجهاد

درین روزها یعنی روزهای تشریق گفتند یاران یا رسول الله ونه جهاد

في سبيل الله الا رجل خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشيء

در راه خدا ایتعالی مگر مردی که برآمد بنفس خود ومال خود پس بازنگشت از آن بچیزی

واخبرنا الشيخ ابو البركات عن ابي بكر بن احمد بن علي بن ثابت

وخبر کرد مارا شیخ ابو البرکات از ابی بکر بن احمد بن علی بن ثابت

الحافظ باسناده عن جبيرة بن خالد الخزاعي عن حفصة رضي الله عنها

حافظ باسناد خود از جبیره بن خالد خزاعی از حفصه رض

انها قالت اربع لم يكن النبي صلعم يتركهن صوم عشر ذي الحجة

که بدرستی فرمود آن حفصه چهار چیز است که نبود پیغمبر صلعم که ترک کند آنرا روزه عشره ذی الحجه

وعاشورا وثلثة ايام من كل شهر وركعتين قبل الغداة واخبرنا

وعاشورا وسه روز از هر ماه یعنی ایام بیض ودو رکعت سنت پیش از فرض بامداد وخبر داد ما

هکذا وقع فی الصحیح

الشيخ ابو البركات عن حمزة بن عيسى بن الحسن الوراق باسناده
شیخ ابو البرکات از حمزه بن عیسی بن حسن وراق باسناد خود

عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
از سعید بن مسیب از ابی هریره رض از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود

ما من ايام احب الى الله تعالى ان يتعبد له فيهن من ايام عشر ذي
نیست هیچ روزی دوست تر نزد خدای تعالی اینکه بندگی کرده میشود مر او را در آن روزها مانند روزهای

الحجة وان صيام يوم منها يعدل صيام سنة وقيام ليلة كقيام
ده روز ذی الحجه و بدرستی روزه داشتن یکروز در آن برابر میشود روزه یکسال و قیام یکشب مانند

سنة واخبرنا الشيخ ابو البركات عن الحسن بن احمد المقرئ باسناده
یکسال و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات از حسن بن احمد مقری باسناد خود

عن محمد بن المنكدر عن جابر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صام ايام
از محمد بن منکدر از جابر از نبی صلعم که بدرستی فرمود هر که روزه داشت روزهای

العشر كتب الله له بكل يوم صوم سنة وعن سعيد بن جبير رحمه الله
ده روز ذی الحجه مینویسد خدای تعالی مر او را بعوض هر روز روزه یکسال و روایتست از سعید بن جبیر رح

عليه انه كان يقول لا تطفئوا سرجكم ليالي العشر ويامر بايقاظ الخدم
که بدرستی بود که میگفت نکشید چراغهای خود را در شبهای ده روز ذی الحجه و امر میفرمود بیدار

وتعجبه فيه العبادة **فصل** في آداب الصلوة الواردة في ايام العشر
و خوش می آمد او را در آن همه بندگی فصل در آداب نماز که وارد است در ایام عشره

اخبرنا بها الشيخ ابو البركات عن الشريف ابي عبد الله محمد بن علي بن
خبر داد ما را بآن شیخ ابو البرکات از شریف ابی عبد الله محمد بن علی بن

محمد بن يحيى المهدي باسناده عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
محمد بن یحیی مهدی باسناد خود از هشام بن عروه از پدر خود از عائشه رض

رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من احيا ليلة من ليالي عشر ذي الحجة
از نبی صلعم که فرمود هر که زنده داشت شبی از شبهای ده روز ذی الحجه

فكانما عبد الله عبادة من حج واعتمر طول سنة ومن صام فيها
پس گویا که عبادت کرد خدای تعالی را عبادت کسیکه حج کرد و عمره ادا کرد درازی یکسال و کسیکه روزه داشت

يوما فكانما عبد الله تعالى سائر سنة واخبرنا الشيخ ابو البركات
روزی را در آن پس گویا که عبادت کرد خدای تعالی را همه سال و خبر کرد ما را شیخ ابو البرکات

عن محمد بن محمد بن عبد العزيز الشاهد باسناده عن جعفر بن محمد بن
از محمد بن محمد بن عبد العزیز شاهد باسناد خود از جعفر بن محمد بن

٥٩٥

عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ اَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ اَبِيهِ عَلِيِّ ابْنِ الْحُسَيْنِ

علی بن حسین از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن حسین

زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ عَنْ اَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ اَبِيهِ عَلِيٍّ عَنِ النَّبِيِّ

زین العابدین از پدر خود حسین بن علی رضه از پدر خود علی رضه از نبی صلعم

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِذَا دَخَلَ عَشْرُ ذِي الْحِجَّةِ فَجِدُّوْا فِي الطَّاعَةِ فَاِنَّهَا

که فرمود صلعم هرگاه که در آید ماه ذی الحجه پس کوشش کنید در طاعت زیرا که آن

اَيَّامٌ فَضَّلَهَا اللّٰهُ تَعَالٰى وَجَعَلَ حُرْمَةَ لَيْلِهَا كَحُرْمَةِ نَهَارِهَا فَمَنْ

روزهاست که فضیلت داده ست او را خدا تعالی و گردانید حرمت او را مانند حرمت نهار او پس کسیکه

صَلّٰى فِيْ لَيْلَةٍ مِنَ اللَّيَالِي الْعَشْرِ فِي الثُّلُثِ الْاٰخِرِ اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ

نماز گذارد در شبی از شبهای دهه در سیوم حصه اخیر چهار رکعت

يَقْرَءُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتٰبِ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَيُكَرِّرُ سُوْرَةَ

که بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و معوذتین یکبار و تکرار کند سوره

الْاِخْلَاصِ ثَلَاثًا وَيَقْرَءُ اٰيَةَ الْكُرْسِيِّ وَيُكَرِّرُ ذٰلِكَ ثَلَاثًا فِيْ كُلِّ

اخلاص سه بار و بخواند آیت الکرسی و تکرار کند این را سه بار در هر

رَكْعَةٍ فَاِذَا فَرَغَ مِنْ صَلٰوتِهٖ رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ

رکعت پس هرگاه فارغ شد از نماز خود بردارد دستهای خود را و بگوید پاکست خداوند عزت

وَالْجَبَرُوْتِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْمَلَكُوْتِ سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِيْ

و جبروت را پاکیست خداوند توانائی و ملکوت را پاکست زنده که

لَا يَمُوْتُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوْتُ سُبْحَانَ اللّٰهِ

نمی میرد نیست هیچ معبود مگر او زنده میکند و می میراند و او زنده ست نمی میرد پاکست خدا

رَبِّ الْعِبَادِ وَالْبِلَادِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيْرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا عَلٰى كُلِّ حَالٍ

که پروردگار بندگان و شهرهاست و ستایش مر خدای را ستایش بسیار پاک و مبارک بر هر حال

اَللّٰهُ اَكْبَرُ كَبِيْرًا رَبُّنَا وَجَلَالُهٗ وَقُدْرَتُهٗ بِكُلِّ مَكَانٍ قَالَ الشَّيْخُ يَعْنِيْ

خدای بزرگ بزرگتر پروردگار ما و بزرگی او و قدرت او بهر مکان هست گفت شیخ یعنی

عِلْمُهٗ بِكُلِّ مَكَانٍ ثُمَّ يَدْعُوْ بِمَا شَاءَ فَاِنَّ لَهٗ مِنَ الْاَجْرِ كَمَنْ حَجَّ اِلٰى

علم او بهر مکان ست پس دعا کند بچیزی که خواهد پس بدرستی مر او را از اجر مانند کسی که حج کرد بسوی

بَيْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ وَزَارَ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَاهَدَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى

بیت الله و زیارت کرد قبر نبی صلعم و جهاد کرد در راه خدای تعالی

وَلَمْ يَسْاَلِ اللّٰهَ تَعَالٰى شَيْئًا اِلَّا اَعْطَاهُ اِيَّاهُ وَاِنْ صَلَّاهَا فِيْ كُلِّ لَيْلَةٍ

و نخواست از خدا تعالی چیزی مگر داد او را آن چیز و اگر گزارد او را در هر شب

من ليالي العشر حله الله تعالى الفردوس الأعلى ومحا عنه كل سيئة
از شبهاے دهه نزول آرد خداے تعالى او را در بهشت برين و دور گرداند وے هر بدى
وقيل له استأنف العمل فإذا كان يوم عرفة وصام نهارها و
و گفته شود مر او را از سر گير عمل را پس هرگاه كه باشد روز عرفه و روزه داشت روز او را و
صلى ليلها ودعا بهذه الدعاء وأكثر التضرع بين يدي الله
نماز گزارد شب او را و دعا كرد باين دعا و زياده كرد تضرع را پيش خداے تعالى
تعالى يقول الله تعالى يا ملائكتي اشهدوا أني قد غفرت له و
ميگويد خداے تعالى اى فرشتگان من گواه باشيد كه هر آينه من بخشيدم مر او را و
أشركته بالحاج إلى بيت الله قال فتستبشر الملائكة بما يعطي
شريك كردم او را با حاجيان بسوے بيت الله فرمود پس بشارت ميدهند فرشتگان بچيزے
الله تعالى ذلك العبد المؤمن بصلوته ودعائه فصل
خداے تعالى اين بنده مومن را بنماز او و دعاے او فصل
والعشر الخمسة أنبياء عليهم السلام الأول عشر آدم عم وهو أنه
و دهه به پنج پيغامبران ست نخستين دهه دهه آدم عم ست و آنست كه
لما خلق الله حوا عليها السلام من ضلعه الأيسر القصير وهو
هرگاه بيافريد خداے تعالى حوا را از استخوان پهلوے چپ خورد خود درحاليكه
نائم فاستيقظ من سنته فرأى حواء جالسة عنده فقال لها
خفته بود پس بيدار گشت از خواب خود پس ديد حوا را نشسته نزد خود پس گفت مر او را
لمن أنت قالت لك فأراد أن يمسها فقيل له لا تمسها حتى
كه هستى تو گفت حوا مر ترا هستم پس اراده كرد كه مساس كند او را پس گفته شد مر او را مساس مكن
تعطي مهرها قال إلهي وما مهرها قال الله تعالى هو أن تصلي
تا بدهى مهر او گفت خدايا چيست مهر او گفت خداے تعالى آنست كه درود گوئے
على نبي آخر الزمان عشرا فذلك مهرها والثاني عشر إبراهيم
بر پيغمبر آخر زمان ده بار پس آنست مهر او و دوم عشره ابراهيم ست
خليل الرحمن عليه السلام قال الله تعالى وإذ ابتلى إبراهيم
خليل الرحمن عم و فرمود خداے تعالى و چون آزمود ابراهيم را
ربه بكلمات فأتمهن وهي عشر خصال خمس منها في الرأس الفرق
پروردگار او بكلمات پس تمام كرد ابراهيم آن كلمات را و آن كلمات ده خصلت بود پنج از آن در سر
وقص الشارب والسواك والمضمضة والاستنشاق و
و پست كردن موے بروت و مسواك كردن و آب در دهن كردن و آب در بينى كردن و

٥٩٦

خمس في البدن وهي تقليم الاظفار ونتف الابطين والختان
و پنج چیز در تن است وآن بریدن ناخنست و کندن موے بغلها ست و ... ختان

وحلق العانة وتخليل الاصابع فلما اتمها ابراهيم عليه السلام
و تراشیدن موے زهار و خلال کردن انگشتان است پس هرگاه که تمام کرد ابراهیم ع

هذه الخصال العشرة اكرمه الله تعالى بالخلة قوله تعالى
این ده خصلت را بزرگ کرد او را خداے تعالے به خلت قوله تعالے

واتخذ الله ابرهيم خليلا والثالث عشر شعيب النبي عليه السلام
و بگرفت خداے تعالے ابراهیم خلیل و سیوم عشره شعیب است ع

قوله عز وجل فان اتممت عشرا فمن عندك وهو انه اجر
قوله سود خداے تعالے اگر تمام کردی تو ده سال را پس از جانب تست احسان و آنچنانست مزد ...

موسى عليه السلام نفسه عشر سنين فكان اجرته مهر ابنته
موسے علیه السلام نفس خود را ده سال پس بود مزد او کابین دختر

شعيب النبي عليه السلام وقيل ان شعيبا عليه السلام بكى
شعیب نبی ع و گفته شده است که شعیب ع بگریست

عشر سنين حتى ذهب بصره فرد الله بصره عليه فاوحى الله
ده سال تا آنکه رفت بینائے او پس باز داد خداے تعالے بینائے را بوی او پس وحی کرد

تعالى اليه يا شعيب ان كنت تخاف النيران فقد امنتك منها
بسوے او که ای شعیب اگر بوده که خوف میکردے آتش را پس تحقیق امین گردانیدم ترا از او

وان كنت تريد الجنان فقد وهبت لك وان كنت تطلب
و اگر بوده تو که میخواستے بهشت را پس هر آینه دادم ترا و اگر بوده تو که طلب میکنی

الرضوان فقد اعطيتك فقال يا جبرائيل بل ليس بكائي حبا
رضوان را پس البته دادم ترا پس گفت ای جبرائیل نیست گریه من از روے دوستی

للجنان ولا خوفا من النيران ولكن شوقا الى لقاء الرحمن فقال
بهشت و نه از روے خوف از آتش و لیکن از روے شوق بسوے دیدار خداے تعالے پس گفت

الله عز وجل الان حق لك فابك ثم ابك ثم عوض لبكائه
خداے تعالے عز وجل اکنون سزاوار است گریه مر ترا پس گریه بکن ... عوض داد گریه او

وهو ان جعل الله نبيه موسى عليه السلام خادما له عشر سنين
و آن مثل آنست که گردانید خداے تعالے نبی خود موسے ع را خادم مر او را ده سال

جزاء لما كان من بكائه على محبته سوى ما ادخر له عنده
از جهت مزد او مر چیزے که بود از گریه او بر محبت خداے تعالے بغیر آنچه ذخیره کرده است برای او نزد خود

من الكرامات والمنازل العاليات والقرب منه تبارك وتعالى

از کرامات و مرتبه درجها و قرب خدای تبارک و تعالی

والنظر الى وجهه الكريم وغير ذلك مما لا عين رأت ولا اذن

و دیدن بروی خدای بزرگ و جز این چیزیکه نه دیده چشم و نه شنیده گوشی

سمعت ولا خطر على قلب بشر والرابع عشر موسى عليه السلام

شنید و نه گذشت بر دل هیچ آدمی و چهاردهم موسی ع بود

قوله عز وجل وواعدنا موسى ثلثين ليلة واتممنها بعشر

قول خدای عز و جل و وعده کردیم موسی را سی شب و تمام کردیم آنرا بده دیگر

وذلك ان الله عز وجل وعد موسى عليه السلام المناجاة و

و بیان این آنست که خدای تعالی وعده داد موسی ع را برای گفتگو و

اعطاه التورية فصام موسى عليه السلام ثلثين يوما وكان

داد او را توریت پس روزه داشت موسی ع سی روز و بود

ذلك شهر ذي الحجة وقيل انه شهر ذي القعدة فلما قصد

این ماه ذی الحجه و گفته شد ماه ذیقعده پس هرگاه قصد کرد

المناجاة وضع قطعة زيتون في فيه لما شاهد من تغير رائحة

برای گفتگو را نهاد پاره از زیتون در دهن خود از جهت چیزیکه دید از تغیر بوی

فمه فقال عز وجل يا موسى اما علمت ان خلوف فم الصائم عندي

دهن خود پس گفت عز و جل ای موسی آیا ندانستی که بدرستی بوی دهن روزه دار نزدیک من

اطيب من ريح المسك ثم امره ان يصوم عشرا من المحرم

خوشتر است از بوی مشک پس امر کرد او را که روزه دارد ده روز از محرم

اخرها يوم عاشوراء وعلى قول من قال الشهر كان ذي القعدة

که آخر آن روز عاشوره باشد و بقول کسیکه گفت ماه بوده است ذی القعده

فيكون عشر ذي الحجة ثم قربه واكرمه بالمناجاة والقربة قوله

پس باشد عشره ذی الحجه پس نزدیک کرد او را و بزرگی داد او را بمناجات و قربت

عز وجل ولما جاء موسى لميقاتنا الاية والخامس عشر نبينا

عز و جل و هرگاه که آمد موسی در وقت معین بود از برای مناجات الخ و پانزدهم پیغمبر ماست

المصطفى صلى الله عليه وسلم قوله عز وجل والفجر وليال عشر يعني عشر

مصطفی ص و قول خدا عز و جل این آیت یعنی عشره

ذي الحجة وقد ذكرناه فصل وقيل من اكرم هذه الايام

ذی الحجه و بتحقیق یاد کردیم آنرا و گفته شد کسیکه تعظیم کرد این روزها را

العشرة اكرمه الله تعالى بعشر كرامات البركة في عمره والزيادة
وهر را گرامی کند او را خدا تعالی بده بزرگی یکی برکت در عمر او و دوم زیادة
في ماله والحفظ لعياله والتكفير لسيئاته والتضعيف لحسناته
در مال او و سیوم نگهبانی در عیال او و کفاره بدیهای او را و دو چند گردانیدن نیکیهای او را
والتسهيل لسكراته والضياء لظلماته والتثقيل لميزانه و
و آسان کردن سختیهای موت او را و روشن کردن ظلمات او را و گران کردن میزان او را و
النجاة من دركاته والصعود على درجاته ومن تصدق في
خلاص دادن از درکات او را و بالا بردن بر درجات او و هر که صدقه کرد در این
هذه الايام العشر بصدقة على مسكين فكانما تصدق على
روزهای ده به چیزی بر مسکین پس گویا صدقه کرد بر
انبيائه ورسله ومن عاد فيها مريضا فكانما عاد اولياء
پیغمبران خود و رسولان خود و کسیکه عیادت کرد در این روزها مریض را پس گویا که عیادت کرد دوستان
الله وبدلائه ومن شيع جنازة فكانما شيع جنازة شهدائه
خدا و ابدالان او را و هر که پس روی کرد جنازه را پس گویا پس روی کرد جنازه شهیدان او را
ومن كسا مؤمنا كساه الله تعالى من حلله ومن لطف فيها بيتيم
و کسیکه پوشانید بر مؤمن را پوشاند او را خدا تعالی از حلهای خود و هر که لطف کرد در آن روزها بیتیم
لطف الله تعالى به في القيامة تحت ظل عرشه ومن حضر
لطف کند خدا تعالی او را در قیامت زیر سایه عرش خود و هر که حاضر شد
مجلسا من مجالس العلم فكانما حضر مجالس انبياء الله ورسله
در مجلسی از مجلسهای علم پس گویا که حاضر شد مجلس انبیا را و رسولان را
وقال وهب بن منبه رض ان آدم عليه السلام لما اهبط الى
و گفت وهب بن منبه رض که آدم ع هرگاه فرود آورده شد سوی
الارض بكا على ذنبه ستة ايام ثم اوحى الله اليه في اليوم السابع
زمین بگریست بر گناه خود شش روز پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او روز هفتم
وهو محزون كظيم منكس رأسه يا آدم ما هذا الجهد الذي بك
در حالیکه او غمگین بود و اندوه ناک و سر افکنده که ای آدم چیست این مشقتی که به تست
فقال الهي عظمت مصيبتي واحاطت بي خطيئتي وصرت
پس گفت خدایا بزرگ است مصیبت من و در گرفته است مرا گناه من و گشتم
في دار الهوان بعد الكرامة وفي دار الشقاوة بعد السعادة
در سرای خواری بعد کرامت و در سرای شقاوت بعد سعادت

وَفِي دَارِ الْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ بَعْدَ الْخُلْدِ وَالْبَقَاءِ فَكَيْفَ لَا أَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِي

و در سرای موت و فنا بعد خلد یعنی همیشگی و بقا پس چرا نگریم بر گناه خود

فَأَوْحَى اللّٰهُ تَعَالَى إِلَيْهِ يَا آدَمُ أَلَمْ أَصْطَنِعْكَ لِنَفْسِي ثُمَّ اصْطَفَيْتُكَ

پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او ای آدم آیا پیدا نکرده بودم ترا بذات خود و برگزیدم ترا

عَلَى خَلْقِي وَخَصَصْتُكَ بِكَرَامَتِي وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّتِي أَمَا

بر خلق خود و خاص کردم ترا بکرامت خود و افکندم بر تو محبت خود آیا

خَلَقْتُكَ بِيَدَيَّ وَأَسْجَدْتُ لَكَ مَلَائِكَتِي أَلَمْ تَكُنْ فِي جِوَارِ

پیدا نکردم ترا بدست خود و سجده کنانیدم ترا فرشتگان خود را آیا نبودی تو در میانه

كَرَامَتِي وَمُنْتَهَى رَحْمَتِي فَعَصَيْتَ أَمْرِي وَنَسِيتَ عَهْدِي فَكَيْفَ

بزرگی من و نهایت رحمت من پس بیفرمانی کردی امر مرا و فراموش کردی عهد مرا پس

چگونه

نَسِيتَ رَحْمَتِي وَنِعْمَتِي فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَوْ مَلَأْتُ الْأَرْضَ

فراموش کردی رحمت مرا و نعمت مرا پس سوگند است مرا بعزت و جلال خود اگر پر کرده شود زمین

رِجَالًا كُلُّهُمْ مِثْلُكَ يَعْبُدُونِي وَيُسَبِّحُونِي اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ

بمردم که همه ایشان مانند تو عبادت کنند مرا و تسبیح کنند مرا شب و روز و فریفته نشوند

عَنْ عِبَادَتِي طَرْفَةَ عَيْنٍ ثُمَّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي لَأَنْزَلْتُهُمْ مَنَازِلَ

از عبادت من یک چشم زدن پس ایشان بیفرمانی کنند مرا هر آینه فرود آرم ایشان را در منزل

الْعَاصِينَ قَالَ فَبَكَى عِنْدَ ذٰلِكَ ثَلَاثَمِائَةِ عَامٍ عَلَى جَبَلِ الْهِنْدِ

گناهگاران گفت راوی پس گریست آدم نزدیک این کلام سه صد سال بر کوه هند

تَجْرِي دُمُوعُهُ فِي أَوْدِيَةِ جِبَالِهَا فَنَبَتَتْ مِنْ تِلْكَ الدُّمُوعِ أَشْجَارٌ

میرفت اشکهای او در نهرهای کوهها پس روئید ازین اشک درختهای

طَيِّبَةٌ فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذْهَبْ إِلَى بَيْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ

خوشبو پس گفت مر او را جبرائیل ع برو بسوی خانه خدا که کعبه است

وَاصْبِرْ حَتَّى تَدْخُلَ أَيَّامُ الْعَشْرِ ثُمَّ تُبْ إِلَى اللّٰهِ لَعَلَّهُ يَرْحَمُ ضَعْفَكَ

و صبر کن تا آنکه آید روزهای دهه بعد توبه کن بسوی خدا همیشه شاید که رحم کند بر ضعف تو

فَمَضَى فَكَانَ يَخْطُو خُطْوَةً فَكَانَ مَوْضِعُ قَدَمَيْهِ عُمْرَانٌ وَمَا

پس رفت و بود که میزد گام را پس گشت جای هر دو پای او عمارت و

بَيْنَهُمَا مَفَاوِزُ وَقِيلَ كَانَ بَيْنَ قَدَمَيْهِ ثَلَاثَةُ فَرَاسِخَ حَتَّى أَتَى

میان هر دو پاسے ویرانه و گفته شد بود میان هر دو پای او سه فرسنگ تا آنکه آمد

الْبَيْتَ فَطَافَ بِالْبَيْتِ أُسْبُوعًا كَامِلًا وَبَكَى حَتَّى خَاضَ فِي دُمُوعِهِ

خانه کعبه را پس طواف کرد کعبه را یک هفته کامل و گریست تا آنکه فرو رفت در اشکهای خود

۱۲

الی رکبتیه وجرت علی الارض فقال لا اله الا انت سبحنک

تا زانوهای خود و روان شد بر زمین پس گفت نیست معبودی مگر تو پاکی یاد میکنم ترا

وبحمدک عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفرلی وانت خیر

و حمد میگویم ترا کردم بدی را و ظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز مرا و تو اے بهترین

الغافرین وارحمنی وانت ارحم الراحمین فاوحی الله الیه یا ادم

آمرزگاران و رحم کن بر من و تو اے بهترین رحم کنندگان پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او که ای آدم

قد رحمت ضعفک وغفرت ذنبک وقبلت توبتک فذلک

هر آئینه رحم کردم ضعف ترا و بخشیدم گناه ترا و قبول کردم توبه ترا پس اینست

قوله عز وجل فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه فوجد

قول خدا تعالی پس گرفت آدم از پروردگار خود کلمات را پس قبول کرد حق تعالی توبه او را پس یافت

ادم من برکات ایام العشر التوبة وکذلک المؤمن الذی عصی

آدم از برکتهای روزهای دهه توبه را و هم چنین مومن که بیفرمانی کرد

ربه واتبع هواه فی معصیة مولاه اذا تاب واناب وانقاد

پروردگار خود را و پیروی کرد هوای خود را در بیفرمانی صاحب خود هرگاه که توبه کرد و بازگشت نمود و فرمانبردار شد

لطاعة الله فی هذه الایام یتفضل الله علیه بالرحمة والغفران

مر طاعت خدا را درین روزهای دهه فضیلت میکند خدا تعالی بروے برحمت و آمرزش

فابدل السیئات بالحسنات برحمة منه وفضل وقد اقسم

و بدل کردن بدیها را به نیکیها برحمت خود و بتحقیق سوگند یاد کرد

الله تعالی بالفجر ولیال عشر والشفع والوتر واللیل اذا یسر الی

خدا تعالی به فجر و شبهای دهه و جفت و طاق و شب وقتیکه میگذرد تا

قوله ان ربک لبالمرصاد وهی ثمان قناطر علی جسر جهنم فیسأل

قول او ان ربک لبالمرصاد و آن هشت نردبان است بر پل دوزخ پس پرسیده شود

العبد فی اول موقف منها من الایمان بالله فان کان مؤمنا

بنده در اول درجه نخستین جاے از ایمان بخدا پس اگر باشد مومن

نجی ولا تردی فی النار ثم جاز الی الثانی فیسأل عن الوضوء والصلوة

پس رستگار شده و اگر نه می افتد در دوزخ پس گذشت بسوی دوم پس پرسیده شود از وضو و نماز

فان قصر فیهما تردی فی النار وان اکمل رکوعها وسجودها نجا ثم

پس اگر کوتاهی کرد در آنها می افتد در دوزخ و اگر تمام کرد رکوع او را و سجود او را پس نجات یافت پس

جاز الی الثالث فیسأل عن الزکوة فان کان اداها نجا ثم جاز

گذشت بسوی سوم پس پرسیده شود از زکوة پس اگر ادا کرده باشد پس رستگار شد پس

الى الرابع فيسأل عن الصيام فان كمل صيامه نجا ثم جاز الى الخامس
بسوی چهارم پس پرسیده شود از روزه پس اگر باشد که تمام کرده باشد روزه را نجات یافت پس گذشت
فيسأل عن الحج والعمرة فاذا كان اداهما نجا ثم جاز الى السادس فيسأل
بسوی پنجم پس پرسیده شود از حج و عمره پس اگر باشد که ادا کرده باشد رستگار شد پس گذشت بسوی ششم پس پرسیده شود
عن الامانة فان لم يخن فيها نجا ثم جاز الى السابع فيسأل عن
از امانت پس اگر خیانت نکرده باشد در آن پس نجات یافت پس گذشت بسوی هفتم پس پرسیده شود از
الغيبة والنميمة والبهتان فان لم يكن اغتاب نجا ثم جاز الى
غیبت و سخن چینی و دروغ بستن پس اگر غیبت نکرده باشد پس رستگار شد پس گذشت
الثامن فيسأل عن اكل الحرام فان لم يكن اكل نجا والا تردى في النار
هشتم پس پرسیده شود از خوردن حرام پس اگر نخورده باشد پس رستگار شد و الا افتد در آتش

فصل في ذكر يوم التروية قال الله سبحانه وتعالى واذن في الناس
در ذکر روز ترویه گفت خدای تعالی و اعلام بکن مردم را
بالحج يأتوك رجالا الآية وهذه الآية في سورة الحج وهي من عجائب
بادای حج آیند ترا پیاده و این آیه در سوره حج است و آن سوره عجایب تر
سور القرآن العظيم فان فيها مكيا ومدنيا وحضريا وسفريا و
سورتهاست از قرآن مجید که در آن سوره آیتهای مکی و مدنی اند و آیتها که در حضر و سفر نازل شده
ليليا ونهاريا وفيها ناسخ ومنسوخ فاما المكي فمن رأس ثلثين آية
در شب و روز نازل شده و در آن سوره است آیه که نسخ کننده و نسخ کرده شده است اما آنکه در مکه نازل شده از سر سی
منها الى آخرها واما الآيات المدنية فمن رأس خمسة عشر الى رأس
از آن سوره تا آخر آن و اما آیات مدینه پس از سر پانزده آیت تا سر
ثلثين واما الليلي منها فمن اولها الى رأس خمس آيات واما النهاري
سی آیت و اما آنکه در شب نازل شده پس از اول آن تا سر پنج آیت و آنکه در روز
منها فمن رأس خمس الى رأس تسع واما الحضري فالى رأس العشرين و
نازل شده پس از سر پنج تا سر نه آیت و اما آنکه در حضر نازل شده پس تا سر بیست آیه است
نسب ذلك الى المدينة لقربها منها واما الناسخ فقوله تعالى اذن
منسوب است این سوره بسوی مدینه بسبب قرب این از مدینه و اما آیات ناسخ پس قول خدا عز اسمه
للذين يقاتلون الآية واما المنسوخ فثلاث آيات وما ارسلنا من
کسانی را که قتال میکنند تا آخر آیت و اما منسوخ پس سه آیت است و نفرستادیم ما پیش
قبلك من رسول ولا نبي نسخت بقوله تعالى سنقرئك فلا تنسى و
از تو هیچ رسول و نه پیغمبری منسوخ کرده شد باین آیت که قریب است که بخوانیم ترا پس فراموش نکنی

الثانية قوله تعالى فالله يحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا
دوم قوله تعالى پس خداى تعالى حكم ميكند درميان ايشان روز قيامت در انچه بودند
فيه يختلفون فنسخت بآية السيف والثالثة وجاهدوا في
كه اختلاف ميكردند در آن پس دور كرده شد بآية سيف وسيوم آيت وكوشش كنيد در
الله حق جهاده فنسخت بقوله تعالى فاتقوا الله ما استطعتم
راه خدا ايستقر چنانچه حق كوشش ست پس منسوخ ست بقوله تعالى پس بپرهيزيد از خدا هر مقدار كه توانيد
قوله وأذن في الناس بالحج اي ناد يا ابرهيم ذريتك وغيرهم
قوله تعالى ودر زبان ده در مردمان بحج يعنى نداكن اى ابراهيم اولاد خود را وغير ايشانرا
من بني ادم من المؤمنين بالحج يأتوك رجالا اي يجيئون اليك
از بنى آدم كه ايمان دار اند باداى حج مى آيند بسوى تو پياده يعنى بيايند بسوى تو
رجالا على ارجلهم وعلى كل ضامر يعني ركبانا على الابل يأتين
مردم بر پايهاى خود وبر هر لاغر يعنى سوار بر شتر مى آيند
من كل فج عميق يعني من كل ارض بعيدة وطريق بعيد قال الله
از هر راه دور يعنى از هر زمين دور وراه دور فرمود خداى تعالى
تعالى ذلك لابرهيم عليه السلام حين فرغ من عمارة البيت
اين كلام ابراهيم را عم هرگاه كه فارغ شد از عمارت خانه كعبه
الحرام وقال الهي من يقصد هذا البيت فامره ان يؤذن في
وگفت الهى كيست كه خواهش ميكند اين خانه را پس فرمان كرد اورا كه ندا كند
الناس بالحج فصعد ابا قبيس وهو الجبل الذي الصفا في اصله
مردم باداى حج پس بالا برآمد بركوه ابا قبيس وآن كوهيست كه صفا در بيخ اوست
فنادى باعلا صوته يا ايها الناس اجيبوا ربكم ان الله يأمركم
پس نداكرد بآواز بلند خود اى مردم قبول كنيد پروردگار خود را كه خداى تعالى امر ميكند
ان تحجوا بيته فسمع نداء ابرهيم كل مؤمن ومؤمنة على وجه
كه حج كنيد خانه اورا پس شنيد آواز ابراهيم را هر مومن ومومنه كه بر روى زمين
الارض ومن في اصلاب الرجال وارحام النساء فالتلبية
بود وكسيكه در پشتهاى مردم ودر رحمهاى زنان بود پس تلبيه
اليوم هي جواب نداء ابرهيم عليه السلام عن امر ربه فاجابوا
در روز حج آن جواب ندا ابراهيم ست عم از امر پروردگار خود پس جواب
كلهم لبيك فمن اجاب ذلك اليوم فلا يخرج من الدنيا حتى
همه ايشان لبيك پس كسيكه جواب داده ست آن روز نمى برآيد از دنيا تا آنكه

٦٠٣
٥٣
الضامر البعير المهزول
العميق البعيد
الفج الطريق الواسع بين الجبلين صحاح ١٢

يزور هذا البيت **فصل في فضائل من احرم بالحج ولبّى**

زیارت کند این خانه را — در فضیلت کسی که احرام بست بحج و لبیک گفت

ويقصد البيت ويلبي لديه روى مجاهد عن ابن عباس رض

و قصد کرد خانه کعبه را و لبیک گوید نزدیک او شد روایت کرد مجاهد از ابن عباس رض

قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اقبلت طائفة من اليمن قالوا

گفت که بودیم ما همراه رسول الله صلعم ناگاه پیش آمد گروهی از یمن گفتند

فداك الامهات والآباء اخبرنا بفضائل الحج قال نعم أيّ

یا رسول الله فدا شوند پدران و مادران ما خبر ده ما را از فضائل حج گفت پیغمبر آری هر

رجل خرج من منزله حاجا او معتمرا فكلما رفع قدما ووضع

مردی که بیرون آمد از جای خود در حالیکه حج کننده است یا عمره کننده پس هر قدم که بر دارد و می نهد

قدما تناثرت الذنوب من قدميه كما تتناثر الورق من الشجر

قدم را میریزد گناهان از قدمهای او چنانچه میریزد برگ از درخت

فاذا ورد المدينة وصافحني بالسلام صافحته الملائكة

پس هرگاه که درآید در مدینه و دست بوسی کرد مرا بسلام دست بوسی میکنند او را فرشتگان

بالسلام فاذا ورد الماء ذا الحليفة واغتسل طهره الله من

بسلام پس هرگاه که درآید آب ذا الحلیفه را که غسل کرد پاک میکند او را خدای تعالی از

الذنوب واذا لبس ثوبين جديدين جدد الله له الحسنات

گناهان و هرگاه بپوشید جامه نو نو کرد خدای تعالی مر او را نیکویها

واذا قال لبيك اللهم لبيك اجابه الله تعالى بلبيك وسعديك

و هرگاه که گفت لبیک اللهم لبیک اجابت میکند او را خدای تعالی بلبیک و سعدیک

أسمع كلامك وأنظر اليك واذا دخل مكة فطاف وسعى بين

میشنوم کلام تو و نظر میکنم بسوی تو و هرگاه که درآید مکه را پس طواف کرد و دوید میان

الصفا والمروة وصل الله له بالخيرات واذا وقف بعرفات

صفا و مروه رسانید خدای تعالی مر او را به نیکویها و هرگاه که ایستاد بعرفات

وضجت له الاصوات بالحاجات باهى الله تعالى بهم ملائكة

و بلند شد مر او را آوازها بخواستن حاجتها فخر کرد خدای تعالی بایشان فرشتگان

سبع سماوات فيقول ملائكتي وسكان سماواتي اما ترون

هفت آسمان را پس میگوید فرشتگان و ساکنان آسمان من آیا نمی بینید

الى عبادي أتوني من كل فج عميق شعثا غبرا قد انفقوا

بسوی بندهای من که آمدند از هر راه دور و دراز ژولیده و گرد آلوده هرآینه خرج کردند

الأموال وأتعبوا الأبدان فوعزتي وجلالي وكرمي لأهبن

مالها را و رنج دادند تنها را پس سوگند مرا بعزت وجلال واكرام خود هر آينه مي بخشم

مسيئهم لمحسنهم ولأخرجنهم من الذنوب كيوم وضعتهم

بدكاران ايشان را به نيكوكاران ايشان و بيرون آرم ايشان را از گناهان مانند روزے كه زائيده بود

أمهاتهم فإذا رموا الجمار وحلقوا الرؤوس وزاروا البيت ناداهم

مادران ايشان پس هرگاه انداختند سنگريزه را وتراشيدند سرها را وزيارت كردند بيت الله را ندا

منادٍ من بطنان العرش ارجعوا مغفوراً لكم واستأنفوا العمل

ندا كننده از زير عرش باز گرديد در آن حالتيكه آمرزيده شده ايد واز سر نو بگيريد عمل را

وروي أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أتاه أعرابي وقال له يا رسول الله

و روايت كرده شده است كه رسول الله صلعم آمد او را اعرابي وگفت مر او را يا رسول الله

خرجت أريد الحج ففاتني وأنا رجل مثري يعني مكثر فمرني بما

برآمده ام و خواهش دارم حج را پس فوت شد از من و من مردي ام بسيار مال پس فرما مرا چيزيكه

أصنع فأبلغ به الحج أو مثل أجر الحج فالتفت إليه رسول الله

بكنم پس برسم بآن حج را يا مانند ثواب حج را پس التفات كرد بسوے او رسول الله

صلى الله عليه وسلم فقال له انظر إلى أبي قبيس فلو أن لك أبا قبيس ذهبا حمراء

صلعم پس گفت ببين بسوے ابا قبيس پس اگر باشد ترا ابا قبيس زر سرخ

وجعلته في سبيل الله ما بلغت ما بلغ الحاج ثم قال عليه

وگردانيده تو او را در راه خدا نرسيده تو آنچه را رسيده است حج كننده پس گفت

السلام إن الحاج إذا أخذ في جهازه لم يرفع شيئا ولا يضعه

بدرستي حج كننده وقتيكه گرفت در طيار خود نمي بردارد چيزے را ونمي نهد چيزي را

إلا كتب الله له عشر حسنات ومحي عنه عشر سيئات و

مگر مينويسد خداے تعالى مر او را ده نيكي و محو ميكند از و ده بديها را

رفع له عشر درجات فإذا ركب بعيره لم يرفع البعير خفا

بر داشته ميشود مر او را ده درجه پس هرگاه سوار شد چارپايه خود را نمي دارد چارپايه پا را

ولا يضعه إلا كتب الله له مثل ذلك فإذا طاف بالبيت

ونمي نهد او را مگر مينويسد خدا مر او را مانند اين ثواب پس هرگاه گرد كعبه را

خرج من ذنوبه فإذا سعى بين الصفا والمروة خرج من ذنوبه

برآيد از گناهان خود پس هرگاه دويد ميان صفا و مروه برآمد از گناهان خود

فإذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه ثم قال إذا وقف بالمشعر

پس هرگاه بايستاد در عرفات برآمد از گناهان خود پستر فرمود وقتيكه بايستاد بمشعر حرام

الحرامِ خرج من ذنوبه فاذا رمى الجمار خرج من ذنوبه ثم قال

برآمد از گناهان خود پس هرگاه انداخت سنگریزها را برآمد از گناهان خود پس فرمود

للاعرابي انى لك ان تريد تبلغ ما بلغ الحاج وعن على ابن

مر اعرابی را آیا میخواهی که برسی چیزی را که رسید حج گذارنده یعنی نیست این اراده سزاوار تو شفعا

ابى طالب كرم الله وجهه انه قال كنت طائفا مع النبى صلى الله عليه

بن ابی طالب رض که فرمود بودم من طواف کننده همراه نبی

بالبيت الحرام فقلت له يا رسول الله فداك ابى وامى ما هذا

بیت الحرام را پس گفتم مر او را یا رسول الله فدا باد تو پدر و مادر من چیست این

البيت فقال يا على اسس الله تعالى هذا البيت فى دار الدنيا

خانه پس فرمود یا علی بنیاد نهاد خدای تعالی این خانه را در سرای دنیا

كفارة لذنوب امتى فقلت فداك ابى وامى يا رسول الله ما

از بهر کفاره است پس گفتم فدا بادا تو مادر و پدر من یا رسول الله چیست

هذا الحجر الاسود قال صلى الله عليه وسلم تلك جوهرة كانت فى الجنة فاهبط

این حجر اسود فرمود این جوهریست که بوده ست در بهشت پس فرود آورد

الله بها الى دار الدنيا لها شعاع كشعاع الشمس فاشتد سوادها

خدای تعالی آن را در سرای دنیا مر این را روشنی ست بهچو روشنی آفتاب پس سخت شد سیاهی او

وتغير لونها منذ مستها ايدى المشركين وعن ابن ابى مليكة

و تغیر شد رنگ او از آن وقت که مس کردند او را مشرکان و مرویست از ابی ملیکه

عن عبد الله بن عباس رضى الله عنه انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه

از عبد الله بن عباس رض که گفت ابن عباس شنیدم من رسول الله را

يقول ينزل على هذا البيت الحرام فى كل ليلة ويوم مائة وعشرون

که میفرمود فرود می آید برین خانه حرام هر شب و روز یکصد و بست

رحمة ستون منها للطائفين بالبيت الحرام واربعون منها

رحمت شصت از آن مر طواف کنندگان این بیت الحرام را و چهل از آن

للعاكفين حول البيت الحرام وعشرون منها للناظرين اليها

مر معتکفان گرد بیت الحرام را و بست از آن مر بینندگان را بسوی او

وعن الزهرى عن سعيد بن المسيب عن عمر بن ابى سلمة عن

و روایت ست از زهری از سعید بن مسیب از عمر بن ابی سلمه از

النبى صلى الله عليه وسلم انه قال يقول الله تعالى ان عبدا صححت له فى جسمه و

نبی که فرمود میگوید خدای تعالی بدرستی بنده که صحت داده ام او را در بدن او

47

فتحت له في عمره ويمضي عليه ثلثة أعوام لا يغدوا

وا می گردد ام مراورا در عمر او و میگذرد بروے سہ سال کہ نرود

إلى هذا البيت إنه لمحروم إنه لمحروم وعن أبي سعيد

بسوے این خانہ بدرستیکہ او ہر آینہ محروم ست ہر آینہ محروم ست و روایت از ابی سعید

الخدري قال حججنا مع عمر بن الخطاب رض في أول خلافته

خدرے گفت حج کردیم با ہمراہ عمر بن خطاب رض در ابتدا اسے خلافت او

فدخل المسجد حتى وقف عند الحجر فقال إنك حجر لا تضر و

پس در آمد در مسجد تا ایستاد نزدیک حجر اسود پس گفت کہ ہر آینہ سنگی نہ زیان رسانی

لا تنفع ولولا أني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك

نہ نفع میرسانی و اگر نبود بدرستی دیدہ ام رسول اللہ صلعم را بوسہ میداد ترا بوسہ نمیدادم ترا

فقال له علي رض لا تقل هذا يا أمير المؤمنين فإنه ليضر

پس گفت مراورا علی رض مگو این چنین اسے امیر المومنین زیرا کہ این سنگ ہر آینہ

وينفع بإذن الله ولو أنك قرءت القرآن وعلمت ما فيه

و نفع میرساند باذن خدا اسے تعالے و اگر تو خواندہ قرآن را و دانستہ چیزے کہ در وست

لما أنكرت علي فقال له عمر يا أبا الحسن وما تأويله في

ہرگز انکار نکردہ تو بر سخن پس گفت مراورا عمر اسے ابا الحسن چیست تاویل او در

كتاب الله عز وجل فقال قوله تعالى وإذ أخذ ربك من بني

کتاب خدا اسے عز و جل پس گفت علے قول خدا اسے و چنانکہ گرفت پروردگار تو از بنے

آدم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست

آدم از پشتہاے ایشان اولاد ایشان را و گواہ کرد ایشان را بر نفسہاے ایشان آیا نیستم

بربكم فلما أقروا بالعبودية كتب إقرارهم في ورق ثم دعا

پروردگار شما پس ہرگاہ اقرار کردند بہ بندگے نوشت اقرار ایشان را در صحیفہ بعد طلب کرد

الحجر فألقمه ذلك الورق فهو أمين الله تعالى على هذا

سنگ را پس خورانید او را این صحیفہ پس او امین خدا اسے تعالے ست بر اینجا

المكان ليشهد لمن وافاه يوم القيمة فقال عمر يا أبا الحسن

تا گواہی دہد کسی را کہ وفا کردہ ست بروز قیامت پس گفت عمر ای ابو الحسن

لقد جعل الله بين ظهرانيك من العلم غير قليل وعن أبي

ہر آینہ گردانید خدا اسے تعالے میان دو سینہ تو از علم بسے کم نے بسیار و مروی ست از

صالح عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال الحاج

ابی صالح از ابی ہریرہ رض از نبی صلعم کہ فرمود حج کنندگان

والعمار وفد الله عز وجل إن دعوه أجابهم وإن استغفروه

و عمره گذارندگان گروه خداے تعالے اند اگر خوانند او را قبول میکند دعا ایشانرا اگر آمرزش خواهند

غفر لهم وعن مجاهد أن النبي صلى الله عليه وسلم قال اللهم اغفر

مے آمرزد ایشانرا و از مجاهد مرویست که نبی صلعم گفت اے بار خدایا بیامرز

للحاج ولمن استغفر له الحاج وروي عن الحسن أنه قال في

حاجیان را و کسیرا که آمرزش خواهند مر او حاجیان و روایت است از حسن که گفت در

الخبر أن الملائكة يتلقون الحاج فيسلمون على أصحاب الجمال

خبرست که فرشتگان ملاقات میکنند حاجیانرا پس سلام میرسانند بر صاحب شتران

ويصافحون أصحاب البغال والحمير ويعانقون الرجالة

و مصافحه میکنند خداوندان استران و خداوندان خران را و معانقه میکنند پیادگان را

وروي عن الضحاك عن النبي صلى الله عليه وسلم مرسلا أنه قال أيما

و روایت است از ضحاک از نبی صلعم هرکدام مسلمان

مسلم خرج من بيته قاصدا في سبيل الله فوقصته الدابة

که برآید از خانه خود در حالیکه قصد کننده است در راه خدای تعالی پس انداخت

قبل القتال أو لدغته هامة أو مات بأي حتف فهو شهيد

پیش از جنگ یا گزید او را گزنده یا مرد بهر مرگی پس او شهید است

وأيما مسلم خرج من بيته إلى بيت الله تعالى ثم نزل به الموت

و هر مسلمان که برآید از خانه خود بسوے بیت الله تعالے بستر فرود آمد بآن موت

قبل بلوغه إلا أوجب الله له الجنة وعن سفيان بن عيينة

پیش از رسیدن خود واجب کرد خداے تعالے مر او را بهشت و مرویست از سفیان بن عیینه

عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم

از ابی زناد از اعرج از ابی هریره از نبی صلعم

أنه قال من حج هذا البيت فلم يرفث ولم يفسق

که فرمود کسیکه حج کرد این خانه را پس گناه نکرد و فسق نکرد

ولم يجهل عاد كما ولدته أمه وروي عن سعيد بن المسيب

و جهل نکرد بازگشت چنانچه زائید او را مادر او و روایت است از سعید بن مسیب

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال من حج هذا البيت

از رسول الله صلعم که فرمود هر که حج کرد این خانه را

ثم عاد فلم يرفث ولم يفسق ولم يجهل عاد كيوم وضعته

پس باز پس گناه نکرد و فسق نکرد و جهل نکرد بازگشت مانند روزیکه زائیده

أُمُّهُ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيَدْخُلُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ بِالْحَجَّةِ الْوَاحِدَةِ

مادر او و فرمود ۳ هر آئینه داخل میشود سه کس بیک حج

الْجَنَّةَ الْمُوْصِي بِهَا وَالْمُنَفِّذُ لَهَا وَالْحَاجُّ عَنْهُ وَالْجِهَادُ كَذٰلِكَ وَ

در بهشت یکے از آن کسی ست که وصیت کننده ست بدوم روان کننده مر آن وصیت را سوم حج گذارنده از وی و جهاد

عَنْ عَلِيِّ ابْنِ عَبْدِ الْعَزِيْزِ قَالَ كُنْتُ عَدِيْلًا لِأَبِيْ عُبَيْدٍ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ

در روایت از علی بن عبد العزیز گفت بودم من عدیل مر ابے عبید قاسم بن سلام را

سَنَةً مِنَ السِّنِيْنَ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَوْقِفِ فَصِرْتُ إِلٰى رُكْنِ جَبَلِ

سالے از سالها پس هرگاه گشتم بسوے موقف پس گشتم بسوے کنج کوه

الرَّحْمَةِ فَتَطَهَّرْتُ وَنَسِيْتُ نَفَقَتِيْ عِنْدَهُ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْمَأْزِمَيْنِ

رحمت پس پاک شدم و فراموش کردم خرچ خود را نزدیک آن کوه پس هرگاه گشتم بسوی مازمین

قَالَ لِيْ أَبُوْ عُبَيْدٍ لَوِ اشْتَرَيْتَ لَنَا زُبْدًا وَتَمْرًا فَخَرَجْتُ لِابْتِيَاعِ ذٰلِكَ

گفت مرا ابو عبید اگر بخرے تو از برائے ما مسکه و خرما برائے بهتر پس بر آمدم از برای آنکه بخرم آنرا

فَتَذَكَّرْتُ النَّفَقَةَ وَرَجَعْتُ عَوْدِيْ عَلٰى بَدْءٍ إِلٰى أَنْ وَافَيْتُ الْمَوْضِعَ

پس یاد کردم نفقه را و باز گشتم تا آنکه رسیدم آن جای را

فَإِذَا النَّفَقَةُ بِحَالِهَا فَأَخَذْتُهَا وَرَجَعْتُ وَكُنْتُ قَدْ صَادَفْتُ

پس ناگاه نفقه من بحال خود ست پس گرفتم او را و باز گشتم و بودم تحقیق یافته بودم

الْوَادِيَ مَمْلُوًّا قِرَدَةً وَخَنَازِيْرَ وَغَيْرَ ذٰلِكَ فَجَزِعْتُ مِنْهُمْ فَلَمَّا

وادے را پر از بوزنه و خنزیرها و سوائے این پس ترسیدم از ایشان پس چون

رَجَعْتُ فَإِذَا هُمْ عَلٰى حَالِهِمْ حَتّٰى دَخَلْتُ عَلٰى أَبِيْ عُبَيْدٍ قُبَيْلَ الصُّبْحِ

باز گشتم پس ناگاه ایشان بر حال خود اند تا که در آمدم بر ابے عبید قبیل از صبح

فَسَأَلَنِيْ عَنْ أَمْرِيْ فَأَخْبَرْتُهُ وَذَكَرْتُ لَهُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيْرَ فَقَالَ

پس پرسید از کار من پس خبر کردم او را و یاد دادم او را از بوزنها و خوکها پس گفت

تِلْكَ ذُنُوْبُ بَنِيْ آدَمَ تَرَكُوْهَا وَانْصَرَفُوْا **فَصْلٌ** وَاخْتَلَفُوْا فِيْ

این گناهان بنے آدم اند که گذاشته اند آنها را و رفته اند و اختلاف کرده اند در

تَسْمِيَةِ يَوْمِ التَّرْوِيَةِ وَالتَّرْوِيَةُ اسْمُ الْيَوْمِ الثَّامِنِ مِنْ شَهْرِ ذِي

نامیدن روز ترویه و ترویه نام روز هشتم ست از ماه ذی

الْحِجَّةِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِيْ يَخْرُجُ النَّاسُ فِيْهِ مِنْ مَكَّةَ إِلٰى مِنٰى فَسُمِّيَ

الحجه و آن روزیست که می بر آیند مردم در آن روز از مکه بسوے منا پس نامیده میشود

تَرْوِيَةً لِأَنَّ النَّاسَ يَتَرَوَّوْنَ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ وَالتَّرْوِيَةُ تَفْعِلَةٌ مِنْ

ترویه بنا بر آنکه بدرستی مردم سیر میشوند از آب زمزم و لفظ ترویه بر وزن تفعله ست از

٤٠٩

قولهم ارتوى اذا استقى الماء وسقى وشرب واغتسل والناس

قول عربيان ارتوى ميگويند وقتيكه نوشيد آب را ونوشانيد وخورد وغسل كرد ومردم

يسقون من ماء زمزم في ذلك اليوم متكثرين وقيل سميت

مينوشيدند از آب زمزم در آن روز بسيار و گفته شده است نام نهاده شد

التروية لان ابرهيم عليه السلام راى في المنام في ليلتها انه

ترويه زيرا كه بدرستى ابراهيم عليه السلام ديد در خواب در شب ترويه كه

يذبح ولده فلما اصبح تردى وتفكر انه من العدو الشيطان ام

ذبح ميكند پسر خود را پس هرگاه كه صبح كرد در انديشه و فكر كرد بدرستى آن خواب از دشمن شيطان است يا

من الحبيب الرحمن فبقي ذلك اليوم متفكرا فيما راى فلما كان

از دوست خدا پس ماند در آن روز فكر كننده در خوابيكه ديد پس هرگاه كه شد

يوم عرفة قيل له افعل ما تؤمر به تعرف انه من الحبيب فلهذا سمي

روز عرفه گفته شد مر او را بكن چيزيرا كه امر كرده شده بآن پس شناخت بدرستى آن خواب از دوست پس از اين

يوم عرفة قوله عز وجل اذن في الناس بالحج امر خليله بدعوة عباده

روز عرفه فرمود خداى عز وجل اعلام بكن مردم را بادای حج فرمود دوست خود را بدعوت بندگان خود

الى بيته فالدعوات اربعة دعوة دعوة الله لعباده قال الله عز

بسوى خانه خود پس دعوت چهار است يكى دعوت خدا است مر بندگان را فرمود خداى عز وجل

وجل والله يدعوا الى دار السلام دعاهم من دار الى دار دعاهم من

و خدا ميخواند بسوى سراى سلامتى يعنى بهشت خواند ايشان را از سراى بسوى سراى خواند ايشان را از

دار التكليف الى دار التشريف ومن دار الغيبة الى دار المشاهدة

سراى تكليف بسوى سراى تشريف و از سراى غيبت بسوى سراى مشاهده

ومن دار الزوال الى دار البقاء ومن دار البلوى الى دار المولى دعاهم

و از سراى زوال بسوى سراى بقا و از سراى آزمايش بسوى سراى مولى خواند ايشان را از

من دار اولها بكاء واوسطها عناء واخرها فناء الى دار اولها

از سرايى كه اول ايشان گريه است و ميانه ايشان رنج است و آخر آن فنا است بسوى سرايى كه اول آن

عطاء واوسطها رضاء واخرها لقاء والثاني دعوة النبي صلى الله عليه

عطا است و ميانه آن رضا است و آخر آن لقاى خدا است و دوم دعوت نبى است مر

وسلم امته الى دين الاسلام قوله عز وجل ادع الى سبيل ربك بالحكمة

كه خواند امت خود را بسوى دين اسلام فرمود خداى عز وجل بخوان بسوى راه پروردگار خود بحكمت

والموعظة الحسنة الاية فالدعوة اليه صلى الله عليه وسلم فالهداية ليست

و بنصيحت نيكو الخ پس خواند بسوى آن پيغمبر ص و راه نمودن نيست

إليه كما قال عليه السلام بعثت هاديا وليس إليّ من الهداية

بسوے او چنانچه فرمود ص برانگیخته شده ام هدایت کننده ونیست بدست من از راه راست نمودن

شيء وبعث إبليس غاويا وليس إليه من الضلالة شيء قال

چیزے وفرستاده شد ابلیس گمراه کننده ونیست در دست او از گمراهی چیزے فرمود

الله عز وجل إنك لا تهدي من أحببت ولكن الله يهدي من

خداے عز وجل که هرآینه تو نمی نمائے راه راست کسی که دوست میداری ولیکن خدای تعالی راه

يشاء وسأل النبي صلى الله عليه وسلم هدايته عمه أبي طالب فأبى أن يهديه

که میخواهد سوال کرد نبی ص هدایت عم خود را که ابی طالب است پس قبول نکرد خدا تعالی که هدایت کند او را

وهدى وحشيا قاتل حمزة رض كأنه عز وجل يقول لنبيه عليه

و هدایت کرد وحشی قاتل حمزه را رض چنانست که خدای عز وجل میگوید مر نبی خود را

السلام يا محمد عليك الدعوة كما قال عز وجل يا أيها الرسول بلغ

ای محمد بر تست خواندن چنانچه فرمود خدای تعالی ای پیغامبر رسول برسان

ما أنزل إليك وقوله تعالى إنا أرسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا

چیزے که فرستاده شد بر تو وفرمود خدای تعالی هرآینه فرستادیم ترا گواه و مژده دهنده بهشت و ترساننده از

وداعيا إلى الله بإذنه وسراجا منيرا الآية ولك الشفاعة و

و خواننده بسوے خدا باذن او و چراغ روشن الخ و بر تست شفاعت و

أما الإجابة والهداية فإليّ قال عز وجل يهدي الله لنوره من

اما اجابت و هدایت پس بسوی منست فرمود عز وجل راه راست مینماید خدای تعالی بنور خود کسی را

يشاء وقوله تعالى ولو شئنا لآتينا كل نفس هداها والثالثة

که میخواهد قول خدا و اگر خواهیم ما هرآینه میدهیم هر نفس را راه راست و سوم خواندن

المؤذن يدعو إلى الصلوة وإلى دار أمر الله تعالى قال الله تعالى

موذن است میخواند بسوے نماز و بسوے سراے امر خدا تعالی فرمود خداے تعالی

ومن أحسن قولا ممن دعا إلى الله وعن جابر بن عبد الله رض عن رسول

وکیست نیکوتر از روی گفتار از کسیکه خواند بسوے خدای تعالی و در روایت از جابر بن عبد الله از

الله صلى الله عليه وسلم أنه قال إن المؤذنين والملبين يوم القيمة يخرجون من

ص که فرمود بانگ نماز گویندگان و لبیک گویندگان روز قیامت می برآیند از

قبورهم المؤذن يؤذن والملبي يلبي ويستغفر للمؤذن مد

گورهاے خود در احوال که بانگ نماز گوینده بانگ نماز گوید و لبیک گوینده لبیک گوید و طلب آمرزش

صوته ويشهد له كل رطب ويابس من شجر ومدر يسمع صوته

در ازے آواز او و گواهی میدهد او را هر چیزے تر و خشک از درخت و کلوخ که شنونده است آواز او را

وَيُكْتَبُ لِلْمُؤَذِّنِ بِكُلِّ اِنْسَانٍ صَلّٰى فِيْ ذٰلِكَ الْمَسْجِدِ مِثْلُ حَسَنَاتِهِمْ وَ
ونوشته میشود مرموذن را بهر انسان که نماز گزارد درین مسجد مانند نیکوے ہاے او و

يُعْطِيْهِ اللّٰهُ تَعَالٰى مَا بَيْنَ الْاَذَانِ وَالْاِقَامَةِ كُلَّ شَيْءٍ سَاَلَهٗ اِمَّا
میدہد او را خداے تعالے میان اذان و اقامت ہرچیز کہ خواست آنچیز را یا

اَنْ يُعَجِّلَهٗ فِي الدُّنْيَا اَوْ يَصْرِفَ عَنْهُ سُوْءًا اَوْ يَدَّخِرَ لَهٗ فِي الْاٰخِرَةِ
اینکہ شتابے کند او را در دنیا یا بگرداند از و بدے او یا موخر کند او را در آخرت

وَرُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَهٗ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَخْبِرْنِيْ بِعَمَلٍ
و روایت کردہ شدہ ست کہ نبے ص آمد او را مردے پس گفت یا رسول اللہ خبر دہ مرا بعملے

وَاحِدٍ اُدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ فَقَالَ تَكُوْنُ مُؤَذِّنَ قَوْمِكَ يَجْمَعُوْنَ بِكَ
بکردن یکے از آن درآیم بہ بہشت پس فرمود ص باشی موذن قوم خود کہ جمع آیند بتو

صَلٰوتَهُمْ قَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَاِنْ لَمْ اُطِقْ قَالَ تَكُوْنُ اِمَامَ قَوْمِكَ
نماز خود را گفت یا رسول اللہ پس اگر طاقت نیارم گفت باشی امام قوم خود را

يَقْتَدُوْنَ بِكَ صَلٰوتَهُمْ قَالَ فَاِنْ لَمْ اُطِقْ قَالَ فَعَلَيْكَ بِالصَّفِّ
کہ اقتدا کنند بتو در نماز ہاے خویش گفت اگر طاقت نیارم گفت بر تو باد بایستادن در

الْاَوَّلِ وَعَنْ عَائِشَةَ اُمِّ الْمُؤْمِنِيْنَ رض قَالَتْ نَزَلَتْ هٰذِهِ الْاٰيَةُ
اول و از عایشہ ام المومنین رض روایتست کہ گفت فرود آمدہ ست این آیہ

فِي الْمُؤَذِّنِيْنَ وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا اِلَى اللّٰهِ وَعَمِلَ صَالِحًا يَعْنِيْ
در شان موذنان و کیست نیکوتر از روی گفتار از کسیکہ خواند بسوے خدا یعنی و عمل نیکو کرد یعنی

دَعَا الْخَلْقَ اِلَى الصَّلٰوةِ وَصَلّٰى بَيْنَ الْاَذَانِ وَالْاِقَامَةِ وَعَنْ اَبِيْ
خواند خلق را بسوے نماز و نماز گزارد در میان اذان و اقامت و روایت ست از

اُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رض اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يُغْفَرُ لِلْمُؤَذِّنِ مَدَّ
ابے امامہ باہلے رض کہ نبے ص فرمود آمرزیدہ میشود موذن را بقدر درازی

صَوْتِهٖ وَلَهٗ مِثْلُ اَجْرِ مَنْ صَلّٰى مَعَهٗ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْقُصَ مِنْ اُجُوْرِهِمْ
آواز او و مر او راست مانند اجر کسیکہ نماز گزارد با او بغیر اینکہ نقصان کردہ شود از اجر ایشان

شَيْئًا وَعَنْ سَعْدِ بْنِ اَبِيْ وَقَّاصٍ رض اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ قَالَ الْمَرِيْضُ
چیزے. و مرویست از سعد بن وقاص رض کہ نبے ص فرمود بیمار

ضَيْفُ اللّٰهِ مَا دَامَ فِيْ مَرَضِهٖ يُرْفَعُ لَهٗ كُلَّ يَوْمٍ عَمَلُ سَبْعِيْنَ شَهِيْدًا
مہمان خداست مادامیکہ در مرض خود ست برداشتہ میشود مر او را ہر روز عمل ہفتاد شہید

فَاِنْ عَافَاهُ اللّٰهُ مِنْ مَرَضِهٖ يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوْبِهٖ كَيَوْمٍ وَضَعَتْهُ اُمُّهٗ
پس اگر عافیت داد او را خداے تعالی از مرض او پس مے برآید از گناہان خود مانند روزیکہ زاد او را

٥ اذان بالفتح بانگ نماز و آگاہ کردن و خبر گوش رسانیدن ۱۲ و گویند بچیزے داشتن ۱۲ رشید

٦١٢

٤ ضیف بالفتح مہمان و مہمانان و جمع ضیوف زندہ و مہمان ۱۲ داشتن کسی را ۱۲ رشید

وَاِنْ قَضَى عَلَيْهِ بِالْمَوْتِ اَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَقَالَ

واگر قضی کرد بروے موت را درآرد اورا در بہشت بغیر حساب وگفت

بَعْضُهُمْ الْمُؤَذِّنُ حَاجِبُ اللهِ تَعَالَى يُعْطِي بِكُلِّ اَذَانٍ ثَوَابَ اَلْفِ

بعضی ایشان مؤذن دربان خداے تعالے است میدہد بعوض ہر اذان ثواب ہزار

نَبِيٍّ وَالْاِمَامُ وَزِيرُ اللهِ يُعْطِي بِكُلِّ صَلٰوةٍ ثَوَابَ اَلْفِ صِدِّيقٍ وَ

نبی وامام وزیر خداے تعالے است میدہد اورا بعوض ہر نماز ثواب ہزار صدیق و

الْعَالِمُ وَكِيلُ اللهِ تَعَالَى يُعْطِي بِكُلِّ حَدِيثٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَكُتِبَ

عالم وکیل خداے تعالے است دہد اورا بعوض ہر حدیث نور روز قیامت ونوشتہ شدہ

لَهُ عِبَادَةُ اَلْفِ سَنَةٍ وَالْمُتَعَلِّمُونَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ هُمْ

مراورا عبادت ہزار سال وعلم آموزندگان از مردم وزنان ایشان

خَدَمُ اللهِ فَمَا جَزَاؤُهُمْ اِلَّا الْجَنَّةُ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَطْوَلُ النَّاسِ

خادمان خداے تعالے اند نیست جزاء ایشان مگر جنت وفرمود ﷺ درازترین مردم

اَعْنَاقًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَعْنَاقُ الْمُؤَذِّنُونَ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از روی گردن روز قیامت گردنہاے مؤذنان است وفرمود نبی ﷺ

مَنْ اَذَّنَ سَبْعَ سِنِينَ اَعْتَقَهُ اللهُ مِنَ النَّارِ بَعْدَ اَنْ يُحْسِنَ

ہرکہ اذان گفت ہفت سال آزاد میکند خداے تعالی اورا از آتش پس از آنکہ نیک میکند

نِيَّتَهُ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَغْفِرُ اللهُ تَعَالَى لِلْمُؤَذِّنِ مَدَّ صَوْتِهِ وَ

نیت خودرا وفرمود نبی ﷺ می آمرزد خداے تعالی مؤذن را بمقدار درازی آواز او و

يُصَدِّقُهُ كُلُّ مَا سَمِعَهُ مِنْ رَطْبٍ وَيَابِسٍ وَاَمَّا الدَّعْوَةُ الرَّابِعَةُ

تصدیق میکند اورا ہر چیز کہ می شنود از تر وخشک واما دعوت چہارم

فَدَعْوَةُ اِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاَذِّنْ فِي

پس خواندن ابراہیم خلیل ؑ است فرمودہ خداے عزوجل واذان بدہ در

النَّاسِ بِالْحَجِّ الْاٰيَةَ وَقَدْ ذَكَرْنَاهَا فِي اَوَّلِ الْمَجْلِسِ مَجْلِسٌ فِي

مردم بحج ویاد کردیم آنرا در اول مجلس مجلس است دربیان

فَضَائِلِ يَوْمِ عَرَفَةَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ

فضیلت ہاے روز عرفہ فرمود خداے عزوجل امروز کامل کردیم برشما دین شما

وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيْنًا هٰذِهِ الْاٰيَةُ

وتمام کردیم بر شما نعمت خود وراضی شدیم یعنی برگزیدیم شمارا اسلام از روے دین این آیہ

نَزَلَتْ بِعَرَفَاتٍ دُونَ سَائِرِ اٰيَاتِ هٰذِهِ السُّورَةِ لِاَنَّهَا نَزَلَتْ بِالْمَدِينَةِ

فرود آمد بعرفات بدون ہمہ آیات این سورہ زیراکہ آن سورہ فرود آمد در مدینہ

وهي سورة المائدة قوله تعالى اليوم أكملت لكم دينكم يعني

و آن سوره مایده ست فرمود خدای تعالی امروز کامل کردم شرایع دین شمارا

شرائع دينكم من الحلال والحرام وأتممت عليكم نعمتي أي منتي

از حلال و حرام و تمام کردم منت خود را

عليكم أي لا يجتمع معكم بعرفات كافر ولا مشرك ورضيت

برشما یعنی جمع نشود باشما در عرفات کافر و نه مشرک و اختیار کردم

لكم الإسلام دينا يعني اخترت لكم دين الإسلام نزلت هذه

برشما راه دین و اسلام فرود آمد این

الآية يوم عرفة بعرفات في حجة الوداع ثم مكث رسول الله

آیه روز عرفه در عرفات در حج وداع پس درنگ کرد رسول الله

صلى الله عليه وسلم بعد نزولها إحدى وثمانين يوما ثم قبضه الله تعالى

صلعم بعد فرود آمدن آن آیت در عرفات هشتاد و یک روز پس قبض کرد آن پیغمبر را خدای تعالی

إلى رحمته ورضوانه روي ذلك عن عبد الله بن عباس رضي الله

بسوی رحمت خود و رضای خود روایت کرده شده است این مذکور بالا از عبد الله بن عباس رض

عنه وغيره من المفسرين وقال محمد بن كعب القرظي رحمة الله

و سوای آن از مفسران و گفت محمد بن کعب قرظی رح

عليه نزلت هذه الآية يوم فتح مكة وقال جعفر الصادق

نازل شد این آیت روز فتح مکه و گفت جعفر صادق

رضي الله عنه اليوم إشارة إلى بعث النبي صلى الله عليه وسلم ويوم رسالته

رضی الله عنه امروز اشاره است بسوی فرستادن نبی صلعم و روز رسالت او

وقيل إن اليوم إشارة إلى يوم الأزل والإتمام إشارة إلى الوقت

و گفته شد که الیوم اشاره است بسوی روز ازل و اتمام اشاره است بسوی وقت

والرضا إشارة إلى الأبد وقيل إن كمال الدين في شيئين في

و لفظ رضا اشاره است بسوی ابد و گفته شده است که کمال دین در دو چیز است یکی در

معرفة الله تعالى واتباع سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل كمال

معرفت خدای تعالی و دوم در پیروی سنت رسول الله صلعم و گفته شد کمال

الدين في الأمن والفراغ لأنك إذا كنت آمنا بما تكفل الله تعالى

دین در امن از غم روزی و فراغ خاطر است زیرا که هرگاه هستی تو ایمن بچیزی که ضامن شد خدای

لك صرت فارغا لعبادته وقيل كمال الدين في التبري من الحول

مر ترا گشتی تو فارغ بهر عبادت او و گفته شد که کمال دین بیزار شدن است از گردش

والقوة والرجوع من الكل الى من له الكل وقيل ان كمال

وقوت ورجوعست از هر چیز بسوی کسی که مر او راست هر چیز وگفته شد که کمال

الدين حيث رد الحج الى يوم عرفة لانهم كانوا يحجون كل سنة

دین وقتی ست که باز گردانید حج سوی روز عرفه زیرا که ایشان حج میکردند هر سال

في كل شهر فلما رد الله وقت الحج الى الميقات وجعله فريضة

در هر ماه پس هرگاه باز گرداند خدای تعالی وقت حج را بسوی وقت معین وگردانید او را فرض

انزل اليوم اكملت لكم دينكم والدين على وجوه عدة الله في

فرستاد این آیت مذکور را ودین بر چند وجه است که شمرده است آنرا خدا اینجا در

القران منها بمعنى الدنيا وهو قوله عز وجل ما كان ليأخذ

قرآن بعضی از آن بمعنی دنیاست وآن قول خدای تعالی عز وجل است نبود اینکه بگیرد

اخاه في دين الملك يعني في دنياه وعادته وسيرته ومنها

برادر خود را در دنیا بادشاه وبعضی از آن

الحساب قوله عز وجل ذلك الدين القيم يعني الحساب المستقيم

بمعنی حسابست فرمود خدای عز وجل آن حساب راست است

ومنها الجزاء قوله عز وجل يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق

وبمعنی جزاست فرمود خدای تعالی آن روز میدهد ایشان را جزاء ایشان برابر به

اي الجزاء الاعدل ومنها بمعنى الحكم قوله عز وجل ولا تاخذكم

اعمال ایشان وبمعنی حکم است فرمود خدای تعالی نگیرد شما را

رافة في دين الله يعني في حكم الله ومنها بمعنى العيد قوله وذر

مهربانی در دین خدای تعالی یعنی حکم خدا وبمعنی عید است فرمود او تعالی وبگذر

الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا يعني عيدهم ومنها الصلوة و

کسانی را که گرفته اند دین خود را بازی وبیهودگی یعنی عید خود را وبمعنی صلوة و

الزكوة قوله ذلك دين القيمة ومنها القيامة قوله تعالى

زکوة است فرمود خدای تعالی وآن دین راست است یعنی نماز وزکوة وبمعنی قیامت فرمود خدای

مالك يوم الدين ومنها الشريعة قوله عز وجل اليوم اكملت

مالک روز قیامت وبمعنی شریعت است فرمود خدای تعالی امروز کامل کردم

لكم دينكم يعني شرائع دينكم فصل قوله اليوم اكملت لكم دينكم وذلك ان الله انزل الكتب جملة واحدة و

برای شما دین شما یعنی شریعتهای دین شما فصل فرمود امروز کامل کردم برای شما دین شما وآن ثابت شد بدرستی که خدا فرستاد کتابها را یکبارگی

انزل الفرقان متفرقا فقيل ايهما احسن نزولا قيل القران

فرستاد قرآن را جدا جدا پس گفته شد که کدام ازین دو بهتر است از روی نزول گفته شد قرآن

۶۱۵

۱۲ ×

صحاح

أحسن لأن الله تعالى لما أنزل التوراة جملة واحدة فقبلوها
بهتر است نیز اگر خدای تعالی هرگاه فرستاد توریت را یکبارگی پس قبول کردند آنرا
بني إسرائيل لم يعملوا بها قليلا فثقلت عليهم تلك الأوامر و
بنی اسرائیل پس عمل کردند بآن اندکی پس گران شد برایشان این اوامر و
النواهي التي في التوراة فقالوا سمعنا وعصينا وأما القرآن
نواهی که در توریت بود پس گفتند شنیدیم و بیفرمانی کردیم و اما قرآن
فأنزل الله شيئا بعد شيء على التدريج متفرقا فأول ما أمر
پس فرستاده خدای تعالی اندک اندک آهسته آهسته جدا جدا پس اول چیزی که فرمود
الله المؤمنين بقوله لا إله إلا الله محمد رسول الله وضمن لهم
خدای تعالی مومنان را بقول خود لا اله الا الله محمد رسول الله و ضامن شد ایشانرا
إذا قالوها الجنة فسمعوا وأطاعوا ثم أمرهم بإقامة صلاتين
در حینیکه گفتند آن کلمه را بهشت پس شنیدند و اطاعت کردند پستر فرمود ایشانرا باقامت دو نماز
ركعتين قبل طلوع الشمس وركعتين بعد غروبها ثم أمرهم
دو رکعت پیش از طلوع آفتاب و دو رکعت بعد غروب آفتاب پستر فرمود ایشانرا
بالصلوة الخمس ثم أمرهم بالجمعة على الجماعة بعد الهجرة
نماز پنجگانه پستر امر کرد ایشانرا بگزاردن نماز جمعه بجماعت بعد هجرت
ثم أمرهم بالزكوة ثم أمرهم بصوم عاشورا ثم أمرهم بصوم
پستر فرمود ایشانرا بزکوة پستر فرمود ایشانرا بروزه داشتن روز عاشورا پستر فرمود ایشانرا بروزه
ثلاثة أيام من كل شهر ثم أمرهم بصوم شهر رمضان
سه روز از هر ماه پستر فرمود ایشان را بروزه ماه رمضان
ثم أمرهم بالجهاد ثم أمرهم بالحج ثم إذا تمت الأوامر والنواهي أنزل
پستر فرمود ایشانرا بجهاد پستر فرمود ایشانرا بحج پستر هرگاه تمام کرد امر و نهی را فرستاد
الله على رسوله في حجة الوداع اليوم أكملت لكم دينكم الآية
خدای تعالی بر رسول خود در روز حجة الوداع امروز کامل کردم برای شما شریعت شما را
وكان ذلك يوم الجمعة ويوم عرفة كذلك نقل عن عمر
و بود این روز روز جمعه و روز عرفه و همچنین نقل کرده شده است از عمر
بن الخطاب رضي الله عنه قال طارق بن شهاب جاء رجل
بن خطاب رضی الله عنه گفت طارق بن شهاب آمد مردی
من اليهود إلى عمر بن الخطاب رض فقال له آية تقرؤنها لو كانت
از یهود بسوی عمر بن خطاب رض پس گفت آیتی است که میخوانید شما اورا اگر

٦٢٦

نزلت علينا وعلمنا ذلك اليوم لاتخذناه عيدًا فقال له

بر ما نازل میشد و میدانستیم آن روز را هر آینه میگرفتیم آن روز را عید پس گفت مر او را

عمر اي اية فقال اليوم اكملت لكم دينكم الاية فقال عمر رض

عمر کدام آیت است پس گفت اليوم تا آخر پس گفت عمر رض

قد علمت في اي يوم نزلت وفي اي مكان نزلت انها نزلت

تحقیق دانستیم در کدام روز نازل شد و در کدام جا فرود آمد بدرستی آن آیت فرود آمد

يوم عرفة ويوم الجمعة ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وقوف

روز عرفه و در روز جمعه و ما با رسول الله صلعم استاده یم

بعرفات وكلاهما بحمد الله تعالى لنا عيدًا ولا يزال هذا اليوم

در عرفات و آن هر دو بحمد الله ما را عید است و هر روز این روز عید است

عيدًا للمسلمين ما بقي واحد وقال رجل من اليهود لابن عباس

مسلمانان را تا اینکه باقیست از ایشان یک کس و گفت مردی از یهود مر ابن عباس را

لو كان هذا اليوم فينا لاتخذناه عيدًا قال له ابن عباس واي

اگر میبود این روز در ما هر آینه میگرفتیم او را عید گفت مر او را ابن عباس و کدام

عيد اكمل من يوم عرفة فصل واختلف العلماء في

عید کاملتر است از روز عرفه و اختلاف کرده اند علما در

معنى الذي لاجله قيل للموقف عرفات وليوم الموقف عرفة

معنی که از جهت آن گفته شد مر مقام ایستادن را عرفات و روز ایستادن را

عرفة فقال الضحاك ان ادم عم لما اهبط الى الارض وقع بالهند

عرفه پس گفت ضحاک بدرستی آدم را هرگاه فرود آورده شد بسوی زمین افتاد در هندوستان

والحوا بجدة فجعل ادم يطلب حوا وهي تطلبه فاجتمعا

و حوا در جده پس آدم طلب میکرد حوا را و حوا طلب میکرد آدم را پس جمع شدند

بعرفات يوم عرفة وتعارفا فسمي هذا اليوم عرفة والموضع

در عرفات روز عرفه و شناختند یکدیگر را پس نامیده شد این روز روز عرفه و این جا

عرفات وقال السدي انما سميت عرفات لان هاجرة حملت

عرفات و گفت سدی جز این نیست که نامیده شد عرفات بدرستی هاجره بر داشت

اسمعيل عليه السلام فاخرجته من عند سارة وكان ابرهيم

اسمعیل را پس برآورد او را از نزد ساره و بود ابراهیم عم

عليه السلام غائبا فلما قدم لم ير اسمعيل عليه السلام وحدثته

غایب پس هرگاه باز آمد ندید اسمعیل را و سخن کرد او را

سارة بالذي صنعت هاجرة فانطلق في طلب إسمعيل فوجده

ساره با آنچه کرده بود هاجره پس روان شد ابراهیم ع در طلب اسمعیل پس یافت او را

معها جرة بعرفات فعرفه فسميت عرفات وروي عن النبي

با هاجره در عرفات پس شناخت او را پس نامیده شد عرفات و روایت است از نبی

صلى الله عليه أنه قال إن ابرهيم عليه السلام غدا من فلسطين فحلفته

صلی الله علیه که فرمود بدرستی ابراهیم ع روان شد از فلسطین پس سوگند داد او را

سارة أن لا ينزل عن ظهر دابته حتى يرجع إليها من الغيرة

ساره که فرود نیاید از پشت چهارپای خود تا آنکه برگردد بسوی او از غیرت

فأتى إسمعيل ثم رجع فحبسته سارة سنة ثم استأذنها

پس آمد ابراهیم ع بسوی اسمعیل پس باز گشت پس نگاه داشت او را ساره یکسال پس اذن طلبید از او

فأذنت له فخرج حتى بلغ مكة وجبالها فكان ليلة يسير و

پس اذن داد مر او را پس برآمد تا که رسید مکه و کوه او را پس بود شبی که سیر کند و

يسعى حتى أذن الله عز وجل له في ثلث الليل الأخير عند سند

میدوید تا آنکه اذن کرد خدا عز و جل مر او را در ثلث آخر شب نزد سند

جبل عرفات فلما أصبح عرف البلاد والطريق فجعل الله عز و

کوه عرفات پس هرگاه که صبح کرد شناخت شهرها را و راهها را پس گردانید خدای

جل عرفة حيث عرفت فقال اللهم اجعل بيتك في أحب بلادك

عز و جل عرفه هرگاه که شناخت پس گفت ای بار خدا بگردان خانه خود را در دوسترین شهرهای

إليك حيث تهوي إليه قلوب المسلمين من كل فج عميق

بسوی تو جائے که مایل شود بسوی او دلهاے مسلمانان از هر راه دور

وقال عطاء إنما سميت عرفات لأن جبريل عليه السلام كان

و گفت عطا جز این نیست که نامیده شد عرفات زیرا که بدرستی جبرائیل ع بود

يري إبرهيم عليه السلام المناسك فيقول له عرفت ثم يريه

که مینمود ابراهیم ع را محلهاے عبادت پس میگفت مر او را شناختی پس مینمود

فيقول عرفت فسميت عرفات وروى سعيد بن المسيب عن

پس میگفت شناختی پس نامیده شد عرفات و روایت کرد سعید بن مسیب از

علي بن أبي طالب رض أنه قال بعث الله عز وجل جبرئيل عليه السلام

علی ابن ابی طالب رض که فرمود فرستاد حضرت حق تعالی جبرائیل را ع

إلى إبرهيم عليه السلام فحج به حتى إذا أتى عرفات قال له قد

بسوی ابراهیم ع پس حج گزارد با او تا آنکه هرگاه آمد در عرفات گفت مر او را هر آینه

عرفت قال كان قد أتاها مرة من قبل ذلك فسميت

دانستی و گفت علی رض بوده است که تحقیق آمده بود آن عرفات را یک دفعه پیش از این پس نامیده شد

عرفات وروى أبو الطفيل عن ابن عباس رض قال انما سميت

عرفات و روایت کرد ابو الطفیل رض از ابن عباس رض که فرمود جز این نیست که نامیده شد

عرفة لأن جبرئيل عم أتى إبراهيم عليه السلام فأراه بقاع

عرفه زیرا که جبرائیل ع آمد ابراهیم ع را پس نمود او را جاهای

مكة ومشاهدها فكان يقول يا إبراهيم هذا موضع كذا وهذا

مکه و جاهای حاضر شدن آن پس بود که میگفت ای جبرائیل این جا چنین است و این جا

موضع كذا فيقول قد عرفت قد عرفت وروى أسباط عن

چنین است پس میگفت هر آینه شناختم هر آینه شناختم و روایت کرد اسباط از

السدي قال لما أذن إبراهيم عليه السلام للناس بالحج أجابوه

سدی که گفت هرگاه اعلام کرد ابراهیم ع مردم را به حج قبول کردند او را

بالتلبية وأتاه من أتاه فأمره الله عز وجل أن يخرج إلى عرفات

لبیک گفتن و آمد او را هر که آمد پس امر کرد خدای تعالی او را که برآید بسوی عرفات

ونعتها له فخرج فلما بلغ الشجرة استقبله الشيطان على الجمرة

و صفت کرد عرفات را برای او پس برآمد پس هرگاه رسید درخت را پیش آمد او را شیطان بر سنگریزه

الثالثة التي هي جمرة العقبة فرماه بسبع حصيات وكبر مع

سوم که سنگریزه عقبه است پس انداخت او را بهفت سنگریزه و تکبیر گفت با

كل حصاة فطار فوقع على الجمرة الثانية فرماه وكبر فطار

هر سنگریزه پس پرید پس افتاد بر جمره دوم پس انداخت او را و تکبیر گفت پس پرید

فوقع على الجمرة الأولى فرماه فكبر فلما رآه أنه لا يطيعه

پس افتاد بر جمره اول پس انداخت او را و تکبیر گفت پس هرگاه که دید شیطان خود را که طاقت ندارد

ذهب فانطلق إبراهيم حتى أتى ذا المجاز فلما نظر إليه لم يعرفه

رفت پس روان شد ابراهیم ع تا آمد مجاز را پس هرگاه که دید بسوی او نشناخت

فجاز فلذلك سمي ذا المجاز ثم انطلق حتى وقف بعرفات فلما

پس گذشت از وی پس از این جهت نامیده شده است ذو المجاز پس روان شد تا ایستاد در عرفات پس چون

نظر إليها بالنعت عرفها فقال عرفت فسميت عرفات بذلك

نظر کرد بسوی او بصفت که بیان کرده شده بود شناخت او را پس گفت شناختم پس نامیده شد عرفات بسبب آن

وسمي ذلك اليوم يوم عرفة حتى إذا أمسى ازدلف إلى جمع

و نامیده شد آن روز روز عرفه تا وقتیکه شب کرد نزدیک شد بسوی جمع

۵۷

سميت مزدلفة وانما سمي جمعا لانه يجمع فيه بين الصلوتين
پس نامیده شد مزدلفه وجز اینکه نامیده شده است جمع بدرستی شان اینست که یکجا سازند در دو نماز

المغرب والعشاء وانما سمي المشعر الحرام لان الله اشعر الناس
شام وخفتن وجز اینکه نامیده شده است مشعر حرام زیراکه خدای تعالی آگاه ساخت مردم

واعلمهم بانه حرم كسائر بقاع الحرم كيلا يأتوا فيه بمحرم
ودانا ساخت ایشان را بآنکه بدرستی آن مشعر حرام است همچو باقی بر جاهای حرم است تا آنکه نیارند در وی حرامی را

وعن ابي صالح عن ابن عباس رض قال انما سميت تروية وعرفة
وروایت است از ابی صالح از ابن عباس رض که گفت جز این نیست که نامیده شد ترویه وعرفه

لان ابرهيم عليه السلام رأى ليلة التروية في منامه انه يؤمر
زیراکه ابراهیم ع دید شب ترویه در خواب خود که بدرستی او امر کرده شد

بذبح ابنه فلما اصبح روّى يومه اجمع اي تفكر أمن الله هذا
بذبح کردن پسر خود پس هرگاه که صبح کرد اندیشه کرد در آن روز همه را از خداست این

الحكم ام من الشيطان فسمي اليوم من فكرته تروية ثم رأى
حکم یا از شیطان پس نامیده شد روز از فکرت او ترویه باز دید

ليلة عرفة ذلك ثانيا فلما اصبح عرف ان ذلك من الله سبحانه
شب عرفه آن خواب را دوم بار پس هرگاه که صبح کرد شناخت بدرستی که این امر از خداوند سبحانه

فسمي ذلك اليوم يوم عرفة وقال بعضهم سميت بذلك لان
پس نامیده شد این روز روز عرفه وگفت بعض ایشان نامیده شد باین نام زیراکه

الناس يعترفون في هذا اليوم على الموقف بذنوبهم والاصل
مردم اقرار میکنند در این روز بر این محل بگناهان خود واصل

فيه ان آدم عليه السلام لما امر بالحج توقف بعرفات يوم عرفة
دروی آنست که آدم ع هرگاه امر کرده شد بحج پس ایستاد در عرفات روز عرفه

فقال ربنا ظلمنا انفسنا الاية وقيل هي ماخوذة من العرف
پس گفت پروردگار ما ظلم کردیم بنفسهای خود تا الایة وگفته شد که آن عرفات گرفته شد از عرف

وهو الطيب قال الله عز وجل عرفها لهم اي طيبها وقيل
وآن بوی خوش است فرمود خدای عز وجل ای بهشت وگفته شد

هي منى منا لان منا موضع يمنى فيه الدم اي يصب ولذلك
که این منی مناست زیراکه منا جائیست که ریخته میشود در وی خون یعنی ریخته میشود وازین جهت

سميت منا ففيه يكون الفروث والدماء فهي ليست بطيبة
نامیده شد منا پس در وی میباشد سرگینها وخونها پس آن نیست پاک

٦٢٠

وعرفات ليست فيها تلك الاقذار فهي طيبة فلذلك سميت

وعرفات نیست درو آن چیز کثیفها پس این پاک ست پس ازین جهت نامیده شد

عرفات ويوم الوقوف بها يوم عرفة وقيل لان الناس

عرفات و روز ایستادن درآن روز عرفه و گفته شد زیرا که مردم

يتعارفون بها وقيل اصل هذين الاسمين من الصبر يقال

می شناسند یکدیگر را درآن و گفته شد اصل این دو نام از صبر ست گفته میشود

رجل عارف اذا كان صابرا خاضعا خاشعا ويقال في المثل

مردے عارف هرگاه که باشد صابر فروتنی کننده و ترسنده و گفته میشود در ضرب المثل

النفس عروف وما حملتها تتحمل وقال ذو الرمة عروف لما

نفس بسیار صابرست و چیزیکه بار کنی تو او را بر دارد و گفت ذو الرمه که نام شاعرست صابرست چیزیکه

حطت عليه المقادير اي صبور على قضاء الله فسمي بهذا الاسم

فرود آورده شد از تقدیر الہی یعنے صبر کننده ست بر قضاے الہی پس نامیده شد باین نام

لخضوع الحاج وتذللهم وصبرهم على الدعاء وانواع البلاء

از جهت فروتنی حاجیان و خوار داشتن ایشان و صبر کردن ایشان بر دعا و انواع بلا

واحتمال الشدائد والمشقات لاقامة هذه العبادة فصل

و بر داشتن سختیها و مشقتها از جهت بر پا داشتن این عبادت

في شرف يوم عرفة وليلته اخبرنا هبة الله بن المبارك قال

در بزرگی روز عرفه و شب او خبر داد مارا هبة الله بن مبارک گفت

انبا ابو علي الحسن بن احمد انبا علي محمد بن عبد الله المعدل انبا

خبر داد مارا ابو علی حسن بن احمد خبر داد مارا علی محمد بن عبد الله معدل خبر داد مارا

ابو علي بن الصواف انبا عبد الله بن محمد بن ناجية انبا عمرو

ابو علی بن صواف خبر داد مارا عبد الله بن محمد بن ناجیه خبر داد مارا عمر

بن حفص ابو عمرو انبا محمد بن مروان انبا هشام الدستوائي

بن حفص ابو عمرو خبر داد مارا محمد بن مروان خبر داد مارا هشام دستوائی

عن ابي الزبير عن جابر بن عبد الله رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

از ابی زبیر از جابر بن عبد الله رض گفت فرمود رسول الله صلعم

ما من يوم افضل من يوم عرفة يباهي الله تعالى باهل الارض

نیست هیچ روزے بهتر از روز عرفه فخر میکند خداے تعالی باهل زمین

اهل السماء يقول انظروا الى عبادي شعثا غبرا وجاؤني

بر اهل آسمان میگوید به بینید بسوے بندگان من ژولیده مو پراگنده و آمدند مرا

مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ يَرْجُونَ رَحْمَتِي وَيَخَافُونَ عَذَابِي فَلَمْ يُرَ يَوْمٌ

از هر راه دور که امید دارند رحمت مرا و میترسند از عذاب من پس دیده نشد روزی

أَكْثَرَ عَتِيقًا مِنَ النَّارِ مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللَّهِ عَنْ

زیاده تر از روی آزادی از آتش از روز عرفه و خبر داد ما را هبة الله از

أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْفَارِسِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ

ابی محمد حسن بن محمد بن احمد فارسی باسناد خود از حسن

الْمَغْرِبِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ خَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّاسَ يَوْمَ عَرَفَةَ

مغربی از ابن عباس رض گفت خطبه خواند نبی صلعم مردم را روز عرفه

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ الْبِرُّ فِي إِيجَافِ الْإِبِلِ وَلَا فِي إِيضَاعِ

پس گفت ای هر کدام مردم نیست نیکی در لاغر کردن شتران و نه در صفا کردن

الْخَيْلِ وَلَكِنْ سَيْرًا جَمِيلًا تَوَاصَلُوا ضَعِيفًا وَلَا تُؤْذُوا مُسْلِمًا

اسپان و لیکن سیر کنید سیر خوب و بپیوندید ضعیف را و آزرده مکنید مسلمانی را

وَعَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ

و روایت است از نافع بن انس عمر رض گفت شنیدم رسول الله صلعم که میگفت

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَى عِبَادِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ فَلَا يَدَعُ أَحَدًا فِي قَلْبِهِ

هرآینه خدا تعالی می بیند بسوی بندگان خود روز عرفه پس نگذارد هیچ کدام را که در دل او

مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا غَفَرَ لَهُ فَقُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ لِلنَّاسِ

مثقال ذره از ایمان مگر بخشیده میشود مرا درا پس گفتم ابن عمر را آیا مر ذو همه مردم

جَمِيعًا أَمْ لِأَهْلِ عَرَفَةَ فَقَالَ بَلْ لِلنَّاسِ جَمِيعًا وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللَّهِ

یا مر اهل عرفه را پس گفت بلکه مر جمیع مردم را و خبر داد ما را هبة الله

قَالَ أَنْبَأَنَا مُكَابِرُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَازِنِيُّ بِالْبَصْرَةِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ

گفت خبر داد ما را مکابر بن حسن مازنی در بصره باسناد خود از ابی زبیر

عَنْ جَابِرٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ يَنْزِلُ

از جابر رض از نبی صلعم که فرمود هرگاه که باشد روز عرفه فرود مے آید

اللَّهُ تَعَالَى إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيُبَاهِي بِالْحُجَّاجِ الْمَلَائِكَةَ فَيَقُولُ لَهُمْ

خدا تعالی بسوے آسمان دنیا پس فخر میکند بحاجیان بر فرشتگان پس میگوید مر ایشان را

عَزَّ وَجَلَّ يَا مَلَائِكَتِي انْظُرُوا إِلَى عِبَادِي كَيْفَ جَاؤُونِي مِنْ كُلِّ فَجٍّ

عز و جل ای فرشتگان من ببینید بسوے بندگان من چگونه آمدند مرا از هر راه

عَمِيقٍ شُعْثًا غُبْرًا يَرْجُونَ رَحْمَتِي وَيَخَافُونَ عَذَابِي فَحَقٌّ عَلَيَّ

دور ژولیده مو پراگنده موی که امید میدارند رحمت من و میترسند از عذاب من پس واجب

المزور ان يكرم زائره وحق على الضيف ان يكرم ضيفه

زیارت کرده شده که بزرگ کند زیارت کننده خود را و حق است بر میزبان که گرامی کند ضیف خود را

اشهدوا اني قد غفرت لهم وجعلت ثوابهم دخول الجنة

گواه باشید که هر آینه من آمرزیدم مر ایشان را و گردانیدم جزای ایشان در آمدن در بهشت

قال فتقول الملائكة يا رب ان فيهم فلانا يزهو وفلانة

گفت پس میگویند فرشتگان که ای پروردگار در ایشان فلان مرد است که تکبر میکند و فلان زن است

تزهو فيقول الله عز وجل قد غفرت لهم ثم ما من يوم اكثر عتقا

که تکبر میکند پس میگوید خدای عز وجل هر آینه بخشیدم مر ایشان را پس نیست هیچ روزی زیاده تر آزاد

من النار من يوم عرفة واخبرنا هبة الله باسناده عن طلحة

از آتش از روز عرفه وخبر داد ما را هبة الله باسناد خود از طلحه

بن عبيد الله رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما رأى ابليس يوما هو فيه

بن عبید الله رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ندید شیطان روزی را که در آن روز

اصغر ولا احقر ولا ادحض ولا اغيظ من يوم عرفة وذلك

خوارتر و حقیر کرده تر و خشمناک تر باشد از روز عرفه و این از جهت

لما يرى من تنزيل الرحمة والعفو عن الذنوب الا ما رأى يوم

چیزیست که می بیند از فرود آمدن رحمت و بخشش از گناهان مگر چیزی که دید روز

بدر قالوا يا رسول الله وما رأى يوم بدر قال اما انه رأى جبرئيل

بدر گفتند یا رسول الله و چه دید روز بدر گفت بدرستی شیطان جبرائیل را

يدعو الملائكة وعن عكرمة عن ابن عباس رض انه كان يقول ان

میخواند فرشتگان را و روایت است از عکرمه از ابن عباس رض که بود که میگفت که بدرستی

يوم الحج الاكبر يوم عرفة وهو يوم المباهاة ينزل الله تعالى

روز حج اکبر روز عرفه است و آن روز فخر کردن است که فرود می آید خدای تعالی

الى سماء الدنيا فيقول تعالى لملائكته انظروا الى عبادي في

بسوی آسمان دنیا پس میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را ببینید بسوی بندگان خود در

ارضي صدقوا الي فليس من يوم اكثر عتقا من النار من يوم

زمین من در راستی ... پس نیست هیچ روزی زیاده تر از روی آزاد کردن از آتش از روز

عرفة وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اليوم

عرفه و روایت است از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم مراد از روز

الموعود يوم القيمة والشاهد يوم الجمعة والمشهود يوم

موعود روز قیامت است و مراد از شاهد روز جمعه است و مراد از مشهود روز

عرفة وعن عطاء عن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

عرفه است و روایت است از عطاء از ابن عباس رض از نبی صلعم که به درستی فرمود

إن الله تعالى باهى بالناس يوم عرفة عامة وباهى بعمر ابن الخطاب

که خدای تعالی فخر کرد بمردم روز عرفه عام و فخر کرد بعمر ابن خطاب

خاصة وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ان اعظم

خاص و روایت است از ابن عمر رض گفت فرمود رسول الله صلعم دانا و آگاه باشید هر آینه بزرگترین

الناس جرما من انصرف من عرفات يرى ان الله عز وجل لم يغفر

مردم از روی جرم کسی است که بازگشت از عرفات و دید که خدای تعالی عز وجل نمی‌آمرزد

له وعن ابي هريرة رض انه قال ان الله تعالى يرحم عشية يوم

او را و روایت است از ابی هریره رض که فرمود خدای تعالی می‌بخشد شب روز

عرفة لاهل الجمع جميعا الا اهل الكبائر فاذا كان غداة المزدلفة

عرفه مر اهل جمع همه و جمع نام مزدلفه است مگر اهل کبیره را پس هرگاه که باشد فردای مزدلفه

غفر لاهل الكبائر والتبعات اخبرنا هبة الله بن المبارك قال

آمرزید اهل کبایر را و اهل آزار را خبر داد ما را هبة الله بن مبارک گفت

اخبرنا ابو الفتح محمد بن احمد بن المطري يعرف بالباهر قال

خبر داد ما را ابو الفتح محمد بن احمد بن مطری که معروف است بباهر گفت

اخبرنا ابن علي بن احمد بن الرفا السامري انبانا ابرهيم بن عبد الصمد

خبر داد ما را ابن علی بن احمد بن رفا سامری خبر داد ما را ابراهیم بن عبد الصمد

الهاشمي انبانا ابو مصعب عن مالك بن انس عن نافع عن ابن عمر

ہاشمی خبر داد ابو مصعب از مالک بن انس از نافع از ابن عمر

قال وقف بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية يوم عرفة فلما قام

گفت ایستاد با رسول الله صلعم شب روز عرفه پس هرگاه که ایستاد

عند الدفعة استنصت الناس فانصتوا فقال يا ايها الناس

نزد روانی طلب خاموشی کرد از مردم پس خاموش شدند پس گفت ای مردم

ان ربكم عز وجل قد تطول عليكم في يومكم هذا فوهب مسيئكم

هر آینه پروردگار شما عز وجل تحقیق احسان کرد بر شما در روز خود که این است پس بخشید بدکار شما

لمحسنكم واعطى لمحسنكم ما سأله وغفر ذنوبكم الا التبعات

به نیکوکار شما و داد مر نیکوکار شما را چیزی که خواست و آمرزید گناهان شما را مگر آزار

ادفعوا بسم الله فلما صرنا بالمزدلفة وقف بنا رسول الله صلى الله عليه

که آزار بخشید روانه شوید بنام خدا پس هرگاه رسیدیم بمزدلفه ایستاد با پیغمبر صلعم

الطول النعمة المن يقال منه طال عليه وتطول اذا امتن عليه ۱۲ صحاح

۶۲۴

سَحَرًا فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ الدَّفْعَةِ اِسْتَوْقَفَ النَّاسَ وَاسْتَنْصَتَهُمْ

در وقت سحر پس هرگاه که شد وقت رفتن ایستاده کرد مردم را و طلب خاموشی کرد از ایشان

فَانْصَتُوا ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ قَدْ تَطَوَّلَ عَلَيْكُمْ

پس خاموش شدند پس گفت صلعم ای هر کدام مردم بدرستی پروردگار شما تحقیق احسان کرد بر شما در

فِي يَوْمِكُمْ هٰذَا فَوَهَبَ مُسِيئَكُمْ لِمُحْسِنِكُمْ وَأَعْطَى مُحْسِنَكُمْ مَا

در روز شما که اینست پس بخشید بدان شما را به نیکوکاران شما و داد نیکوکاران شما را چیزی که

سَأَلَهُ وَغَفَرَ ذُنُوبَكُمْ وَغَفَرَ التَّبِعَاتِ وَضَمِنَ لِأَهْلِهَا الثَّوَابَ

خواستند آمرزید گناهان شما و بخشید ربحهای شما و ضامن شد مر اهل ربحها را به ثواب

إِدْفَعُوا بِسْمِ اللّٰهِ فَقَامَ أَعْرَابِيٌّ وَأَخَذَ بِزِمَامِ النَّاقَةِ فَقَالَ يَا رَسُولَ

روان شوید بنام خدا پس برخاست یک اعرابی و گرفت زمام ناقه را پس گفت یا رسول الله

اللّٰهِ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا بَقِيَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا وَقَدْ عَمِلْتُهُ وَإِنِّي لَأَحْلِفُ

سوگند بخدائیکه فرستاد ترا براستی نماند هیچ عملی مگر تحقیق کرده ام آنرا و هر آینه من سوگند می خورم

عَلَى الْيَمِينِ الْفَاجِرَةِ فَهَلْ دَخَلْتُ فِيمَنْ وَضَعْتَ فَقَالَ يَا أَعْرَابِيُّ

پس آیا در آمدم در کسانیکه صفت کردی تو پس فرمود صلعم ای اعرابی

إِنَّكَ إِنْ تُحْسِنْ فِيمَا تَسْتَأْنِفُ يُغْفَرْ لَكَ فِيمَا مَضَى خَلِّ زِمَامَ

هر آینه تو اگر نیکوئی کنی در عملیکه از سر میگیری می آمرزد ترا گناهیکه گذشت بگذار مهار شتر را

النَّاقَةِ وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْحَسَنِ بْنِ الْحُبَابِ الْمُقْرِئِ

شتر را و خبر داد ما را هبة الله از پدر خود ابی علی حسن بن حباب مقری

بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ مِرْدَاسٍ رض أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَعَا

باسناد خود از عباس بن مرداس رض که بدرستی رسول الله صلعم دعا کرد

عَشِيَّةَ عَرَفَةَ لِأُمَّتِهِ بِالْمَغْفِرَةِ وَالرَّحْمَةِ فَأَجَابَهُ اللّٰهُ تَعَالَى

شب عرفه از برای امت خود بآمرزش و رحمت پس قبول کرد از او خدای تعالی

إِنِّي قَدْ فَعَلْتُ إِلَّا ظُلْمَ بَعْضِهِمْ بَعْضًا فَأَمَّا ذُنُوبُهُمْ فِيمَا بَيْنِي

هر آینه من کردم مگر ستم ظلم بعضی بر بعضی را پس بخشیدم هر چه که باشد گناهان ایشان که

وَبَيْنَهُمْ فَقَدْ غَفَرْتُهَا فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّكَ قَادِرٌ أَنْ تُثِيبَ هٰذَا

و میان ایشان بود پس هر آینه آمرزید پس گفت صلعم ای پروردگار تو هر آینه توانائی که ثواب دهی این

الْمَظْلُومَ خَيْرًا مِنْ مَظْلِمَتِهِ وَتَغْفِرَ لِهٰذَا الظَّالِمِ قَالَ فَلَمْ يُجِبْهُ

ستمرسیده را بهتر از ستم او و بیامرزی تو مر این ستم کننده را فرمود صلعم پس قبول نکرد

تِلْكَ الْعَشِيَّةَ فَلَمَّا كَانَ غَدَاةَ مُزْدَلِفَةَ أَعَادَ الْحَدِيثَ فَأَجَابَهُ

درین شب پس هرگاه که بود فردای مزدلفه باز گفت صلعم حدیث را پس جواب داد او را

الله تعالى اني قد غفرت لهم قال ثم تبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم

خدا تعالى كه هرآينه آمرزيدم ايشانرا گفت راوى پستر تبسم كرد رسول الله صلعم

فقال له بعض اصحابه يا رسول الله تبسمت في ساعة لم تكن

پس گفتند مرآنحضرت را بعض اصحاب او يا رسول الله تبسم كردى در ساعتى كه نبودى

تتبسم فيها فقال تبسمت من عدو الله ابليس لانه لما علم ان الله

تبسم ميكردى درآن پس فرمود تبسم كردم از دشمن خداى تعالى كه ابليس است زيراكه آن هرگاه دانست

قد استجاب لي في امتي ما اهوى يدعوا بالويل والثبور ويحثو

هرآينه پذيرفت مرا در حق امت من هرچه ميخواستم آهنگ كرد كه ميكند بويل وثبور يعنى واويله وشور

التراب على راسه وعن سعيد بن جبير قال بينما رسول الله صلى الله عليه

خاك بر سر خود وروايت است از سعيد بن جبير گفت درميان اوقات كه پيغمبر

يوم عرفة بعرفات في الموضع الذي ترفع العباد فيه ايديهم

روز عرفه بعرفات بود درجايى كه بلند ميكنند بندگان درآنجا دستهاى خود را

الى الله تعالى ويعجون بالدعاء اذ هبط عليه جبرئيل عليه السلام

بسوى خداى تعالى وبلند ميكنند آواز را بسوى خواندن دعا ناگاه فرود آمد بروى جبرائيل عم

فقال يا محمد ان العلي الاعلى يقرء عليك السلام ويقول لك هؤلاء

وگفت اى محمد كه بدرستى بلندترين بلندان ميخواند برتو سلام وميگويد مرترا اين قوم

حجاج بيتي وزواري وحق على المزور ان يكرم الزائر اشهدك

حج كنندگان خانه من اند وزيارت كنندگان من ودر حق است برزيارت كرده شده كه گرامى كند زيارت كننده را

واشهد ملائكتي اني قد غفرت لهم جميعا وهكذا افعل بزوار

وگواه كنم فرشتگان خود را كه هرآينه بخشيدم همه ايشانرا وهم چنين ميكنم بزيارت كنندگان

يوم الجمعة وعن علي رض عنه انه لما كان عشية يوم عرفة

روز جمعه ومرويست از على رض كه گفت هرگاه كه آمد شب روز عرفه

ورسول الله صلى الله عليه وسلم واقف اقبل على الناس بوجهه فقال مرحبا

ورسول الله صلعم ايستاده اند پيش آمد برمردم بروى خويش پس گفت خوش باشيد

بوفد الله ثلاث مرات الذين اذا سالوا اعطوا ويخلف عليهم

اى گروه خدا سه بار آنانكه هرگاه خواستند چيزى داده شدند وبدل ميدهد برايشان از

نفقاتهم في الدنيا ويجعل لهم عند الله في الاخرة مكان كل درهم

نفقهاى ايشان در دنيا وميگرداند ايشانرا نزد خدا درآخرت بجاى هر درهم

الف الا ابشركم قالوا بلى يا رسول الله قال فانه اذا كان في هذه

هزار آيا نه بشارت ميدهم شمارا گفتند آرى اى رسول خدا گفت پس بدرستى هرگاه كه باشد درين

العشية ينزل الله الى سماء الدنيا ثم يأمر ملائكته فيهبطون

شبانگاه فرود می آید خدای تعالی بسوی آسمان دنیا پستر میفرماید فرشتگان خود را پس فرود می آیند

الى الارض فلو طرحت ابرة لم تسقط الا على رأس ملك فيقول

بسوی زمین پس اگر انداخته شود سوزنی نیفتد مگر بر سر فرشته پس میگوید

الله عز وجل يا ملائكتي انظروا الى عبادي جاؤني شعثا

خدای عز وجل ای فرشتگان من ببینید بسوی بندگان من که آمده اند مرا موی

غبرا من اطراف البلاد هل تسمعون ما يسألوني قالوا يا ربنا

گرد آلوده از جوانب شهرها آیا میشنوید چه چیز سوال میکنند از من گفتند ای پروردگار ما

يسألونك المغفرة فيقول سبحانه وتعالى اشهدكم اني قد

میخواهند از تو آمرزش پس میگوید خدای تعالی گواه میکنم شما را که براینه من

غفرت لهم ثلاث مرات فافيضوا عن موقفكم مغفورا لكم

بخشیدم ایشان را سه بار پس برآیند از محل اتفاق خود در آن حال که بخشیده شده است شما را

فصل في تفضيل صيامه وما ورد فيه من الصلوات و

در بیان بزرگی روزهای روز عرفه و چیزیکه وارد شده است در آن از نماز و

امر به من صنوف الدعوات اخبرنا هبة الله بن المبارك

امر کرده شد بدان از اقسام دعاها خبر داد ما را هبة الله بن مبارک

قال انبا احمد بن محمد باسناده عن عبد الرحمن بن زيد بن اسلم

گفت خبر داد ما را احمد بن محمد باسناد خود از عبد الرحمن بن زید بن اسلم

عن ابيه قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صام يوم عرفة

از پدر خود گفت بدرستیکه رسول الله صلعم فرمود هر که روزه داشت روز عرفه

غفر الله له ما تقدم من ذنبه بسنة واخبرنا هبة الله

بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزیکه پیش رفت از گناهان یک سال و خبر کرد ما را هبة الله

باسناده عن ابي قتادة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال صيام يوم

باسناد خود از ابی قتاده از نبی صلعم که فرمود روزه روز

عرفة كفارة سنتين سنة ماضية وسنة مستقبلة واما

عرفه کفاره دو سال است یکی گذشته و آینده و اما

الصلوة فما اخبرنا به هبة الله قال انبا الشيخ ابو علي بن

نماز پس آنچه خبر داد ما را بآن هبة الله گفت خبر داد ما را شیخ ابو علی بن

الحسن بن احمد بن عبد الله المقرئ قال انبا ابو الفتح هلال

حسن بن احمد بن عبد الله مقری گفت خبر داد ما را ابو الفتح هلال

٦٢٧

بن محمد بن جعفر الحفار قال انبا ابو الحسن علي بن احمد

بن محمد بن جعفر حفار گفت خبر داد ما را ابو الحسن علی بن احمد

الحلواني انبا موسى بن عمران البلخي انبا ابو يوسف بن

حلوانی خبر داد ما را موسی بن عمران بلخی خبر داد ما را ابو یوسف بن

موسى القطان ابن عمر بن نافع انبا مسعود بن واصل انبا

موسی قطان بن عمر بن نافع خبر داد ما را مسعود بن واصل خبر داد ما را

النهاس بن قهم عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة

نهاس بن قهم از قتاده از سعید بن مسیب از ابی هریره رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم عرفة بين الظهر و

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که نماز گزارد در روز عرفه در میان ظهر و

العصر اربع ركعات يقرأ في كل ركعات فاتحة الكتاب مرة

عصر چهار رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه یکبار

و قل هو الله احد خمسين مرة كتب له الف الف حسنة و رفع

و قل هو الله پنجاه بار نوشته میشود مر او را هزار هزار نیکی و برداشته میشود

له بكل حرف في القرآن درجة في الجنة ما بين كل درجة مسيرة

مر او را بعوض هر حرف که در قرآنست درجه در جنت که در میان هر درجه مقدار درازی راه

خمسمائة عام و يزوجه الله تعالى بكل حرف في القرآن سبعين

پانصد ساله فاصله باشد و تزویج میکند او را خدای تعالی بعوض هر حرف که در قرآن است هفتاد

حوراء مع كل حوراء سبعون الف مائدة من الدر و الياقوت

حور که با هر حور هفتاد هزار دستارخوان باشد از در و یاقوت

على كل مائدة سبعون الف لون ما بين لحم طير خضر برده

بر هر خوان هفتاد هزار رنگ طعام در میان سبعها گوشت مرغ سبزی سردی او

برد الثلج و حلاوته حلاوة العسل و ريحه ريح المسك لم

سردی برفست و حلاوتش او حلاوت شهد و خوشبوئی او مانند خوشبوئی مشک

تمسه نار و لا حديدة يجد لآخره طعما كما يجد لاوله

نه پسیده است او را آتش و نه آهن یافته نه یابد آتش پخته شده و نه کارد و بریده شده می یابد مر لقمه آخر او را چنانچه مر اول

ثم يأتيهم طائر جناحاه من ياقوتين احمرين و منقاره

پس می آید ایشان را جانوران که بازوهای اش از یاقوت سرخ باشد و نول شان

من ذهب له سبعون الف جناح ينادي بصوت لذيذ لم

از زر مر او را هفتاد هزار بازو است پس ندا میکند با آواز لذیذ که

٦٢٩

يسمع السامعون بمثله ويقول مرحبا باهل عرفة ثم ليقع

شنيدند شنوندگان مانند آن و ميگويد خوشی باد اهل عرفه را و گفت راوی در

ذلك الطير في صحيفة الرجل منهم فيخرج من تحت كل جناح

اين جانور در كاسه مردی از آن پس بيرون آيد از زير هر بازو

من اجنحته سبعون لونا من الطعام فيأكل منه لم يتقذر

او بازوهای آن جانور هفتاد رنگ از طعام پس ميخورد از آن پس می افشاند خود را

فيطير فاذا وضع في قبره اضاء له بكل حرف في القرآن نورا

پس ميپرد و هرگاه كه نهاده ميشود در گور خود روشن بود مر او را مقابله هر حرف كه در قرآن است نور

حتى يرى الطائفين حول البيت ويفتح له باب من ابواب الجنة

تا كه مي بيند طواف كنندگان گرد كعبه و گشاده ميشود مر او را دری از درهاے بهشت

ثم يقول عند ذلك رب اقم الساعة رب اقم الساعة مما يرى من

پس ميگويد نزديك اين ای پروردگار قايم كن ساعت را ای پروردگار قايم كن ساعت را از آنچه

الثواب والكرامة واخبرنا هبة الله بن المبارك قال انبا الحسن

ثواب و كرامت و خبر كرد مارا هبة الله بن مبارك گفت خبر داد مارا حسن

باسناده عن علي بن ابي طالب رض وعبد الله بن مسعود رض قال

باسناد خود از علی بن ابی طالب رض و عبد الله بن مسعود رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم عرفة ركعتين يقرأ في كل

فرمود رسول الله صلعم هركه بگزارد روز عرفه دو ركعت كه بخواند در هر

ركعة فاتحة الكتاب ثلاث مرات في كل مرة يبدأ ببسم الله

ركعت سوره فاتحه سه بار در هر بار ابتدا كند به بسم الله

الرحمن الرحيم الا قال الله تعالى اشهدوا اني قد غفرت له ذنوبه

الرحمن الرحيم گويد آگاه باشيد گفت خدا تعالی گواه باشيد كه من هرآينه آمرزيدم مر او را گناه او

واما الدعوات فما اخبرنا هبة الله بن المبارك عن القاضي

و اما دعاها پس خبر داد مارا هبة الله بن مبارك از قاضی

الشريف ابي الحسن محمد بن علي بن مهتدي بالله عن ابي الفتح

شريف ابی الحسن محمد بن علی بن مهدی از ابی الفتح

يوسف بن عمر من مسروق الفوارس قال انبا عبد الله بن احمد

يوسف بن عمر از مسروق فوارس گفت خبر داد مارا عبد الله بن احمد

بن ثابت البزار انبا ايوب يعني ابن الوليد الضرير انبا ابو النضر

بن ثابت بزار خبر داد مارا ايوب يعنی ابن وليد ضرير خبر داد مارا ابو نضر

يعني الهاشمي بن القاسم عن محمد بن الفضيل بن عطية عن أبيه
یعنی هاشم بن قاسم از محمد بن فضیل بن عطیه از پدر خود
عن عبد الله بن عمر الليثي عن أبيه قال بلغنا أن الله تعالى
از عبد الله بن عمر لیثی از پدر خود گفت رسید ما را که خدای تعالی
أهدى إلى عيسى عليه السلام خمس دعوات جاء بهن جبرئيل عليه السلام
هدیه فرستاد بسوی عیسی ع پنج دعا که آورد آنها را جبرائیل ع
وقال يا عيسى ادع بهؤلاء الخمس الدعوات فإنه ليس عبادة
و گفت ای عیسی بخوان باین دعاهای پنجگانه پس بدرستی نیست هیچ عبادتی
أحب إلى الله تعالى من عبادة أيام العشر أولهن لا إله إلا الله
دوست تر بسوی خدا تعالی از عبادت ایام عشره اول آن دعاها اینست نیست هیچ معبودی بحق
وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده
که یگانه است نیست شریکی مر او را مر اوراست ملک و مر اوراست حمد زنده میکند و میمیراند بدست اوست
الخير وهو على كل شيء قدير والثانية أشهد أن لا إله إلا
خیر و اوست بر هر چیز قادر و دوم اینکه گواهی میدهم که نیست معبودی بحق مگر
الله وحده لا شريك له إلها واحدا صمدا لم يتخذ صاحبة
الله یگانه است نیست انبازی مر او را خدای یگانه بی نیاز که نگرفت زن
ولا ولدا والثالثة أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك
و نه فرزند و سوم اینکه گواهی میدهم که نیست هیچ معبود بحق مگر خدا یگانه است نیست انباز
له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده
مر او را اوراست ملک و اوراست ستایش زنده میکند و میمیراند و او زنده است که نمیرد بدست اوست
الخير وهو على كل شيء قدير والرابعة حسبي الله وكفى سمع
خیر و اوست بر هر چیز قادر و چهارمی کافیست مرا خدای تعالی و کافیست
الله لمن دعى ليس وراء الله منتهى والخامسة اللهم لك الحمد
خدا شنوا مر کسی را که دعا کند نیست بجز خدای نهایتی و مقصودی و پنجم ای بار خدا مر تراست ستایش
ما تقول وخيرا مما تقول اللهم لك صلاتي ونسكي ومحياي
چنانچه میگوئی تو و بهتر از آنچه میگوئیم ای بار خدا مر تراست نماز من و عبادت من و زندگانی من
ومماتي ولك يا رب تراثي اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر
و مرگ من و مر تراست ای پروردگار من میراث من ای بار خدا هر آینه من پناه میگیرم بتو از عذاب گور
ومن شتات الأمر اللهم إني أسألك من خير ما تجري به الريح
و از پراگندگی کار ای بار خدا هر آینه من میخواهم از تو بهترین چیزی که روان است باد

تراث بالفتح میراث ۱۲

۵۲ نج النهایه یصعدن مصادر شتی ای مختلف من شتّ ۱۲ الامر شتات

۶۳۰

فسأل الحواريون عيسى بن مريم عم وقالوا ما ثواب من دعا

پس سوال کردند حواریان از عیسی بن مریم عم وگفتند چیست ثواب کسیکه دعا کرد

بهذه الدعوات فقال اما من قال الاولة مائة مرة فانه

باین دعاها پس گفت عیسی عم هر کسیکه خواند اول دعا صد بار پس بدرستی

لا يكون لاحد من اهل الارض عمل مثل ذلك العمل في ذلك

نباشد مر هیچ یکے را از اهل زمین عملے مثل این عمل درین

اليوم وكان اكثر العباد حسنات يوم القيمة ومن قال

روز وباشد بیشتر از بندگان در نیکوی ها روز قیامت وهر که گفت

الثانية مائة مرة كتب الله له الف الف حسنة ومحى عنه

دعاے دوم صد بار مینویسد خداے تعالے مر اورا هزار هزار نیکی ومحو میکند از و

مثلها سيئات ورفع له عشر الالف درجات في الجنة

مانند آن بدیها وبر میدارد مر اورا ده هزار درجه در بهشت

ومن قال الثالثة مائة مرة نزل سبعون الف ملك من

وهر که گفت دعاے ثالث صد بار فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از

سماء الدنيا رافعي ايديهم يصلون على من قالها ومن قال

آسمان دنیا برداشته دست که طلب رحمت میکنند بر کسیکه دعا کرد وهر که گفت دعاے

الرابعة مائة مرة تلقاها ملك ويضعها بين يدي الرحمن

چهارم صد بار میبردارد آن دعا را فرشته ومی نهد انرا پیش روے خداوند

عز وجل فينظر الى من قالها ومن نظر الله تعالى اليه لم يشق

عز وجل پس می بیند بسوے کسیکه گفت انرا وهر که نظر کند خداے تعالے بسوے او بدبخت نشود

وقالوا يا عيسى فما ثواب من قال الخامسة قال هي دعوتي

وگفتند اے عیسی پس چیست ثواب کسیکه گفت دعاے پنجم گفت این دعاے منست

ولم يؤذن لي في تفسيرها واخبرنا هبة الله بن المبارك

واذن نداده اند مرا در بیان آن وخبر داد مارا هبة الله بن مبارک

عن الحسن بن احمد بن عبد الله المقري باسناده عن خليفة

از حسن بن احمد بن عبد الله مقرے باسناد خود از خلیفه

بن الحسين عن علي بن ابي طالب رض انه قال اكثر ما دعا به

بن حسین از علی بن ابی طالب رض که گفت زیاده تر انچه دعا کرد بان

النبي صلى الله عليه وسلم عشية عرفة يقول اللهم لك الحمد كما نقول

پیغمبر صلعم شب عرفه میگوید الهی بار خدایا مر تراست ستایش همچنانچه تو گفتی

وَخَيْرًا مِمَّا نَقُولُ اللّٰهُمَّ لَكَ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي

وبهتر از آنچه میگوییم تو ای بار خدا مر تراست نماز من و عبادت من و زندگانی من و مرگ من

وَلَكَ يَا رَبِّ تُرَاثِي اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ

و مر تراست ای پروردگار میراث من ای بار خدا پناه میگیرم بتو از عذاب گور و

فِتْنَةِ الصَّدْرِ وَشَتَاتِ الْأَمْرِ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا

فتنهٔ سینه و پراگندگی امر ای بار خدا هر آینه من میخواهم از تو بهترین چیزی که

تَجْرِي بِهِ الرِّيحُ وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ

روان است بآن باد و خبر داد ما را هبة الله بن مبارک باسناد خود از

مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ

موسی بن عبیده از علی رض بن ابی طالب گفت فرمود رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْثَرُ دُعَائِي وَدُعَاءِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي بِعَرَفَةَ لَا إِلٰهَ إِلَّا

صلعم زیاده تر دعای من و دعای انبیای پیشین در عرفه این بود که نیست هیچ معبود

اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ

خدا یکیست یگانه است نیست انباز مر او را مر او راست ملک و مر او راست ستایش و اوست بر هر چیز قادر

قَدِيرٌ اللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي سَمْعِي نُورًا وَفِي بَصَرِي

ای بار خدا بگردان در دل من نور و در گوش من نور و در بینایی من

نُورًا اللّٰهُمَّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ

نور ای بار خدا بکشا سینهٔ من برای من و آسان کن مرا کار من ای بار خدا هر آینه من پناه میگیرم

بِكَ مِنْ وَسَاوِسِ الصَّدْرِ وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ وَشَتَاتِ الْأَمْرِ اللّٰهُمَّ

بتو از وسوسهای سینه و فتنهٔ قبر و پراگندگی کار ای بار خدا

إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا يَلِجُ فِي اللَّيْلِ وَمِنْ شَرِّ مَا يَلِجُ فِي النَّهَارِ

هر آینه من پناه میگیرم بتو از شر آنچه در آید در شب و از شر آنچه در آید در روز

وَمِنْ شَرِّ مَا تَهُبُّ بِهِ الرِّيَاحُ وَمِنْ شَرِّ بَوَائِقِ الدَّهْرِ وَرَوَى الضَّحَّاكُ

و از شر آنچه میوزد بآن باد و از شر حوادث زمانه و روایت کرد ضحاک

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حِينَ اجْتَمَعُوا بِعَرَفَةَ

از نبی صلعم که فرمود در حجة الوداع وقتیکه جمع آمدند در عرفه

هٰذَا يَوْمُ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ وَلَا حَجَّ لِمَنْ لَمْ يُوَافِ عَرَفَةَ الْيَوْمَ وَاللَّيْلَةَ

اینست روز حج اکبر و نیست حج کسی را که نرسید عرفه را امروز و امشب

فَالْيَوْمُ دُعَاءٌ وَسُؤَالُ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ يَوْمُ تَهْلِيلٍ وَتَكْبِيرٍ

پس امروز دعا و سوال پروردگار است عز و جل و آن روز تهلیل و تکبیر است

وتلبيته أنه من وافى هذا اليوم في هذا المكان وحرم سؤال
و روز لبيك گفتن است بدرستی کسیکه رسید امروز در اینمکان و محروم شد از سؤال
ربه عز وجل فهو المحروم وإنكم تدعون جوادا لا يبخل وحليما
پروردگار خود عز وجل پس او محروم است از همه نیکیها و بدرستی شما میخوانید سخی را که بخل ندارد و
لا يجهل وعالما لا ينسى إنه من صام يوم عرفة مقيما في
دانائیکه فراموش نمیکند بدرستی هر که روزه داشت روز عرفه در انحال که مقیم است
أهله فقد صام عاما أمامه وعاما خلفه فصل وأما ما
اهل خود پس بتحقیق روزه داشت یکسال پیش از و یکسال پس از و و اما چیزیکه
اختص به رسول الله صلى الله عليه وسلم من الدعاء في عشية عرفة وهو
خاص است باین رسول خدا ص از دعا در شب عرفه و آن
ما أخبرنا به هبة الله بن المبارك قال أنبا القاضي أبو القاسم
و چیزیست که خبر داد ما را هبة الله بن مبارک گفت خبر داد ما را قاضی ابو القاسم
عبد الرحمن بن الحسن ابن عبد الكريم العسكري قال حدثنا
عبد الرحمن بن حسن ابن عبد الكريم عسکری گفت خبر داد ما را
علي بن محمد بن عبيد الله المعدل قال حدثنا محمد بن عبد الله
علی بن محمد بن عبید الله معدل گفت خبر داد ما را محمد بن عبد الله
بن ابراهيم ثنا محمد بن أحمد أبي شيبة ثنا علي ثنا مسلم أبنا
بن ابراهیم حدیث خواند بر ما محمد بن احمد ابی شیبه حدیث خواند بر ما علی حدیث خواند بر ما مسلم
ابن أبي فديك قال حدثني ابراهيم بن فضل المخزومي عن سليمان
ابن ابی فدیک گفت حدیث خواند بر من ابراهیم بن فضل مخزومی از سلیمان
بن زيد عن هرم بن حيان عن علي بن أبي طالب رض أنه قال
بن زید از هرم بن حیان از علی بن ابی طالب رض که فرمود
قال رسول الله صلى الله عليه ليس لي لموقف بعرفة قول ولا عمل أفضل
فرمود رسول الله ص نیست در میان موقف در عرفه قولی و عملی بهتر
من هذا الدعاء وأول من ينظر الله إليه صاحبه وهو أنه صلى الله عليه
از این دعا و اول کسیکه نظر کند خدا بسوی او صاحب این دعاست و آن است که
كان إذا وقف بعرفة استقبل القبلة بوجهه وبسط يديه
بود که هرگاه می ایستاد در عرفه روی می آورد بقبله و میگسترد دستهای خود را
كهيئة الداعي ثم يلبي ثلاثا ويقول لا إله إلا الله وحده لا
مانند دعا کننده پس لبیک میگفت سه بار و میگفت نیست هیچ معبود بحق مگر خدا تنها که نیست

بیان سیوم در فضل ششم ۶۳۳

شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو

شريكي نيست مر او را مر او راست ملك ومر او راست ستايش زنده ميكند وميميراند بدست اوست نيكي و او است

على كل شيء قدير مائة مرة ثم يقول لا حول ولا قوة إلا

بر هر چيز قادر صد بار بعد ميگفت نيست گردش ونيست قوت مگر

بالله العلي العظيم أشهد أن الله على كل شيء قدير وأن الله قد

بخداي بلند وبزرگ گواهي ميدهم كه خداي تعالى بر هر چيز قادر است وبدرستي خدا

أحاط بكل شيء علما يقول ذلك مائة مرة ثم يتعوذ بالله

گرد گرفته است بهر چيز از روي علم ميگفت اين دعا صد بار بعد پناه ميگرفت بخداي

من الشيطان الرجيم ويقول إن الله هو السميع العليم يقولها

از شيطان رانده شده وميگفت كه بدرستي خداي تعالى هم اوست شنونده دانا ميگفت

ثلاث مرات ثم يقرء فاتحة الكتاب ثلاث مرات ويبدء في

سه بار بعد ميگفت سوره فاتحه سه بار وابتدا ميكرد در

كل مرة ببسم الله الرحمن الرحيم ويختمها بآمين ويقرء قل هو

هر بار بسم الله الرحمن الرحيم وتمام ميكرد آنرا بآمين وميخواند سوره اخلاص

الله أحد مائة مرة ثم يقول بسم الله الرحمن الرحيم اللهم ٦٣٤

صد بار بعد ميگفت بسم الله الرحمن الرحيم اي بار خدا

صل على النبي الأمي ورحمة الله وبركاته مائة مرة ثم يدعو

رحمت بفرست بر نبي ناخوانده ورحمت خدا وبركات او صد بار بعد دعا ميكرد

إلى الله عز وجل بما يشاء فيقول الله تعالى لملائكته انظروا

بسوي خداي عز وجل از هر چه ميخواست پس ميگويد خداي عز وجل فرشتگان خود را ببينيد

إلى عبدي توجه إلى بيتي وكبرني ولباني وسبحني وحمدني

بسوي بنده من كه رو آورد بسوي خانه من وتكبير گفت مرا ولبيك گفت مرا وتسبيح خواند مرا

وهللني وقرء بأحب السور إلي وصلى على رسولي أشهدكم

وتهليل گفت مرا وخواند دوست ترين سورتها بسوي من ودرود فرستاد بر رسول من گواه ميكنم

أني قد قبلت عمله وأوجبت له أجره وغفرت له ذنوبه و

هر آينه من قبول كردم عمل او را وواجب گردانيدم اجر او را وآمرزيدم مر او را گناهان او را و

شفعته فيما سأل إلي فصل في دعاء جبرئيل وميكائيل

شفاعت قبول كردم در هر چيزيكه درخواست از من دعاي جبرائيل وميكائيل

وخضر عليهم السلام عشية عرفة أخبرنا هبة الله بن المبارك

وخضر عليهم السلام شب عرفه خبر داد ما را هبة الله بن مبارك

قَالَ اَنْبَا الْحَسَنُ بْنُ اَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ الْمُقْرِيُّ قَالَ اَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ
گفت خبر داد مارا حسن بن احمد بن عبد الله مقرے گفت خبر داد مارا حسین
بْنُ عُمْرَانَ الْمُؤَذِّنُ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُو الْقَاسِمِ الْفَامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُو عَلِيٍّ
بن عمران موذن گفت خبر داد مارا ابو القاسم فامے گفت حدیث خواند برما ابو علے
الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ عَمَّارٍ اَنْبَا مُحَمَّدُ بْنُ مَهْدِيٍّ قَالَ
حسن بن علے گفت حدیث خواند برمن احمد بن عمار خبر داد مارا محمد بن مہدے گفت
حَدَّثَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
حدیث کرد مرا ابن جریج از عطا از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم
يَجْتَمِعُ الْبَرِّيُّ وَالْبَحْرِيُّ يَعْنِي اِلْيَاسَ وَالْخَضِرَ عم كُلَّ عَامٍ بِمَكَّةَ قَالَ ابْنُ
جمع می آیند بری و بحری یعنی الیاس و خضر عم هر سالی در مکه گفت ابن
عَبَّاسٍ وَبَلَغَنَا اَنَّهُ يَحْلِقُ اَحَدُهُمَا رَاْسَ صَاحِبِهِ فَيَقُوْلُ اَحَدُهُمَا
عباس و رسید مرا که بدرستی می‌تراشد یکے از ایشان سر یار خود را پس میگوید یکے از ایشان
لِلْآخَرِ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا يَاْتِي بِالْخَيْرِ اِلَّا اللّٰهُ بِسْمِ اللّٰهِ مَا شَاءَ
دیگرے را بگو بنام خدا چیزیکه خواست خدا شده نمی آرد نیکے را مگر خدا بنام خدا چیزیکه خواست خدا شد
اللّٰهُ لَا يَصْرِفُ السُّوْءَ اِلَّا اللّٰهُ بِسْمِ اللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ
بر نمیگرداند بدے را مگر خدا تعالی بنام خدا چیزیکه خواست شد و هر چیزیکه بشماست از نعمت
فَمِنَ اللّٰهِ بِسْمِ اللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ
پس از خداست بنام خدا چیزیکه خواست خدا ایشه شد و نیست گردش و نه قوت مگر بخدا گفت ابن عباس رض
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَالَهَا كُلَّ يَوْمٍ اَمِنَ مِنَ الْغَرَقِ وَالْحَرَقِ وَالسَّرَقِ
فرمود نبی صلعم هر که خواند این دعا را هر روز ایمن گردد از غرق و سوختن و دزدے
وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَكْرَهُهُ حَتّٰى يُمْسِيَ وَمَنْ قَالَهَا حِيْنَ يُمْسِي كَانَ فِي حِرْزِ
و از هر چیزے که مکروه میداند تا آنکه شب کند و هر که گفت وقتیکه شب میکند باشد در نگهبانے
اللّٰهِ حَتّٰى يُصْبِحَ وَاَخْبَرَنَاهُ بِهِ اللّٰهُ قَالَ اَنْبَا الْحَسَنُ بْنُ اَحْمَدَ الْاَزْهَرِيُّ
خدائے تعالی تا آنکه صبح کند و خبر داد مارا بدان الله گفت خبر داد مارا حسن بن احمد ازهرے
قَالَ اَنْبَا اَبُو طَالِبِ بْنُ حَمْدَانَ الْبَكْرِيُّ اَنْبَا اِسْمٰعِيْلُ قَالَ ثَنَا عَبَّاسٌ
گفت خبر داد مارا ابو طالب بن حمدان بکرے گفت خبر داد مارا اسماعیل گفت خبر داد مارا عباس
الدُّوْرِيُّ اَنْبَا عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنُ اِسْحٰقَ الْعَطَّارُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبِشْرِ الْقَيْسِ عَنْ
دورے خبر داد مارا عبید الله بن اسحق عطار بن محمد بن بشیر قلیس از
عَبْدِ اللّٰهِ الْحَسَنِ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ رض قَالَ يَجْتَمِعُ فِي كُلِّ يَوْمٍ
عبد الله حسن از پدر خود از جد خود از علے رض گفت جمع می آیند هر روز

١٢٥

عَرَفَةَ بِعَرَفَاتٍ جِبْرَئِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ وَالْخَضِرُ فَيَقُولُ

عرفه در عرفات جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و خضر علیه السلام پس میگوید

جِبْرَئِيلُ عم مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ مِيكَائِيلُ

جبرائیل عم جبرئیل که هرچه خواست خدا آنچه شد و نیست گردش و توانائی مگر بخدای تعالی پس میآرد و اندر برو

فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللّٰهُ كُلُّ نِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ إِسْرَافِيلُ فَيَقُولُ

پس میگوید هرچه خواست خدا شد هر نعمت از خدای تعالی است پس میگرداند بروی اسرافیل و میگوید

مَا شَاءَ اللّٰهُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِ اللّٰهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِمُ الْخَضِرُ فَيَقُولُ مَا شَاءَ

هرچه خواست خدای تعالی شد نیکی همه بدست خدا است پس باز میگرداند بر ایشان خضر عم و میگوید هرچه خواست

اللّٰهُ لَا يَدْفَعُ السُّوءَ إِلَّا اللّٰهُ ثُمَّ يَتَفَرَّقُونَ وَلَا يَجْتَمِعُونَ إِلَى قَابِلٍ

خدای تعالی شد دفع نمیکند بدی مگر خدای تعالی پس پراگنده میشوند و جمع نمیشوند تا سال آینده

ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَاللّٰهُ أَعْلَمُ

این روز و خدای تعالی داناست

فصل

قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ بَلَغَنِي أَنَّهُ كَانَ

گفت ابن جریج رسید مرا که بدرستی بود

يُقَالُ أَنْ يَكُونَ أَكْثَرُ دُعَاءِ الْمُسْلِمِ فِي الْمَوْقِفِ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا

که میگفت اینکه باشد بیشتر دعای مسلم در موقف این کلام پروردگار ما بده ما را در دنیا

حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَرَوَى مُجَاهِدٌ عَنْ

نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از آتش و روایت کرد مجاهد از

ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ عِنْدَ الرُّكْنِ الْيَمَانِي مَلَكٌ قَائِمٌ مُنْذُ خَلَقَ اللّٰهُ

ابن عباس رض گفت نزد رکن یمانی فرشته ایست ایستاده از آن وقت که بیافرید

تَعَالَى السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ يَقُولُ آمِينَ فَقُولُوا رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا

آسمانها و زمین ها را میگوید آمین پس بگوئید پروردگار ما بده ما را در دنیا

حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ ثَابِتٍ

نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ مرویست از حماد بن ثابت

قَالَ إِنَّهُمْ قَالُوا لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض أُدْعُ لَنَا فَقَالَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا

گفت ایشان گفتند مر انس بن مالک را رض دعا کن ما را پس گفت ای بار خدایا پروردگار ما بده

فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ قَالُوا

در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ گفتند

زِدْنَا فَأَعَادَهَا قَالُوا زِدْنَا قَالَ مَا تُرِيدُونَ قَدْ سَأَلْتُ اللّٰهَ لَكُمْ خَيْرَ

زیادت کن ما را بازگفت همین گفتند زیادت کن گفت چه میخواهید بتحقیق خواستم از خدا برای شما بهتر

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَالَ أَنَسٌ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكْثِرُ أَنْ يَدْعُوَ

دنیا و آخرت و گفت انس بود رسول الله صلعم که بسیار دعا میکرد بآن

٦٣٧

بها يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة و
آن میگفت پروردگارا بده ما را در دنیا نیکوی و در آخرت نیکوی و
قنا عذاب النار وقد ذكر الله تعالى من دعا بهذا الدعاء جعل
نگهدار ما را از عذاب دوزخ و بتحقیق ذکر کرد خدای تعالی کسی که خواند خدای را باین دعا گردانید
له نصيبا وحظا من فضله ورحمته قال الله تعالى عز وجل
مر او را نصیبی و حظی از فضل خود و از رحمت خود فرمود خدای تعالی
ومن الناس من يقول ربنا آتنا في الدنيا أي أعطنا إبلا وغنما
و بعضی از مردم کسانی اند که میگویند پروردگارا بده ما را در دنیا ای بده ما را اشتر و بز
وبقرا وعبيدا وإماء وذهبا وفضة سوى الدنيا في كل
و گاو و بنده و کنیزک و زر و نقره دوست میکنند دنیا را در هر چیز
شيء ولها ينفق ولها يعمل ولها ينصب فهي همه وسؤله
و از برای او نفقه میکنند و از بهر او عمل میکنند و از بهر او میخیزد برنجد پس اینست مراد او و خواهش او
وطلبته فقال الله عز وجل وما له في الآخرة من خلاق يعني
و مطلوب او پس فرمود خدای عز وجل و نیست اینکس را در آخرت از بهره یعنی
حظا ولا نصيبا ومنهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة
بهره و نه نصیبی و بعضی از ایشان کسی اند که میگویند پروردگارا بده ما را در دنیا نیکوی
وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وهم النبي صلى الله عليه وسلم والمؤمنون
و در آخرت نیکوی و نگهدار ما را از آتش دوزخ و ایشان پیغمبر است و مومنان
رض واختلف العلماء في معنى الحسنتين فقال علي ابن أبي طالب
و اختلاف کرده اند عالمان در معنی هر دو نیکی پس فرمود علی بن ابیطالب
كرم الله وجهه قوله ربنا آتنا في الدنيا حسنة امرأة صالحة
قوله ربنا یعنی پروردگارا بده ما را در دنیا نیکوی یعنی زن صالحه
وفي الآخرة حسنة الحور العين وقنا عذاب النار وهي المرأة
و در آخرت نیکوی یعنی حور عین و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و این زن
السوء وقال الحسن في الدنيا حسنة العلم والعبادة وفي الآخرة
بد کردار است و گفت حسن در دنیا نیکوی علم و عبادت است و در آخرت نیکوی
حسنة الجنة وقال السدي وابن حبان في الدنيا حسنة أي
نیکوی بهشت است و گفت سدی و ابن حبان در دنیا نیکوی یعنی
رزقا حلالا واسعا وعملا صالحا وفي الآخرة حسنة هي المغفرة
رزق حلال است و فراخ و کردار نیک و در آخرت نیکوی این مغفرت

وَالثَّوَابُ وَقَالَ عَطِيَّةُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً الْعِلْمُ وَالْعَمَلُ بِهِ وَفِي
و ثواب ست و گفت عطیه در دنیا نیکوی علم ست و عمل بدان و در
الْآخِرَةِ حَسَنَةً تَيْسِيرُ الْحِسَابِ وَدُخُولُ الْجَنَّةِ وَقِيلَ فِي الدُّنْيَا
آخرت نیکوی حاصل کردن حساب ست و در آمدن در بهشت و گفته شد در دنیا
حَسَنَةً التَّوْفِيقُ وَالْعِصْمَةُ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً النَّجَاةُ وَالرَّحْمَةُ
نیکوی توفیق و عصمت ست و در آخرت نیکوی نجات و رحمت
وَقِيلَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً أَوْلَادًا أَبْرَارًا وَفِي الْآخِرَةِ مُوَافَقَةُ الْأَنْبِيَاءِ
و گفته شد در دنیا نیکوی اولاد نیک ست و در آخرت موافقت پیغمبران
وَقِيلَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً الْمَالُ وَالنِّعْمَةُ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً تَمَامُ النِّعْمَةِ
و گفته شد در دنیا نیکوی مال و نعمت ست و در آخرت نیکوی تمام کردن نعمت
وَهُوَ الْفَوْزُ مِنَ النَّارِ وَدُخُولُ الْجَنَّةِ وَقِيلَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
و آن رستگاری ست از آتش و در آمدن در بهشت و گفته شد در دنیا نیکوی
الْإِخْلَاصُ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً الْخَلَاصُ وَقِيلَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
اخلاص ست و در آخرت نیکوی رستگاریست و گفته شد در دنیا نیکوی
الثَّبَاتُ عَلَى الْإِيمَانِ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً السَّلَامُ وَالرِّضْوَانُ
ثبات ست بر ایمان و در آخرت نیکوی سلام ست و خوشنودی
وَقِيلَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً حَلَاوَةُ الطَّاعَةِ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً
و گفته شد در دنیا نیکوی حلاوت طاعت ست و در آخرت نیکوی
لَذَّةُ الرُّؤْيَةِ وَقَالَ قَتَادَةُ فِي الدُّنْيَا عَافِيَةً وَفِي الْآخِرَةِ عَافِيَةً
لذت دیدار و گفت قتاده در دنیا عافیت ست و در آخرت عافیت
وَالَّذِي يُؤَيِّدُ هٰذَا التَّأْوِيلَ مَا رَوَى ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
و آنکه تایید میکند این را چیزیست که روایت کرد ثابت بنانی از انس رض
أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَادَ رَجُلًا قَدْ صَارَ مِثْلَ الْفَرْخِ الْمَنْتُوفِ فَقَالَ
که رسول الله صلعم بیمارپرسی کرد مردی را که هر آینه گشته بود مانند چوزهٔ پر کنده پس گفت
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ كُنْتَ تَدْعُو اللّٰهَ بِشَيْءٍ أَوْ تَسْأَلُهُ شَيْئًا فَقَالَ كُنْتُ
رسول الله صلعم آیا بوده تو که دعا میکردی خدا را بچیزی یا خواستی از وی چیزی پس گفت بودم
أَقُولُ اللّٰهُمَّ مَا كُنْتَ مُعَاقِبِي بِهِ فِي الْآخِرَةِ فَعَجِّلْهُ لِي فِي الدُّنْيَا فَقَالَ
که میگفتم ای بار خدا چیزی که بوده عذاب کنی بآن در آخرت پس شتاب کن آن را بمن در دنیا پس گفت
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُبْحَانَ اللّٰهِ إِذَنْ لَا تَسْتَطِيعُهُ وَلَا تُطِيقُهُ هَلَّا قُلْتَ
پاکیست خدای را اکنون تاب نمی آری آنرا و طاقت نمیداری او را چرا نگفتی تو

٥٧
ابرار بالفتح
نیکوکاران
جمع
بار و بر
بتشدید
را
٦٣٨
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عدد
[illegible]

اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ

ای بار خدا پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوی و در آخرت نیکوی و نگهدار ما را از

النَّارِ قَالَ فَدَعَا اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا فَشَفَاهُ وَقَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ

عذاب دوزخ پس دعا کرد خدای را عزّ و جلّ بآن پس شفا داد او را خداوند و گفت سهل بن عبد الله

فِي الدُّنْيَا السُّنَّةُ وَفِي الْاٰخِرَةِ الْجَنَّةُ وَعَنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَوْفٍ اَنَّهٗ

در دنیا سنت و در آخرت جنت و روایت است از مسیب از عوف که

قَالَ فِي هٰذِهِ الْاٰيَةِ مَنْ اٰتَاهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْاِسْلَامَ وَالْقُرْاٰنَ وَاَهْلًا

گفت درین آیت کسیکه داد او را خدای تعالی اسلام و قرآن و اهل

وَّمَالًا فَقَدْ اُوْتِيَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَعَنْ عَبْدِ

و مال پس هر آئینه داده شد در دنیا نیکوی و در آخرت نیکوی و روایت است از

الْعَلِيِّ عَنِ ابْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ يُحَدِّثُ فِي هٰذِهِ

عبد العلی از ابن وهب گفت شنیدم سفیان ثوری را که میگفت درین

الْاٰيَةِ قَالَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً الرِّزْقُ الطَّيِّبُ وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً الْجَنَّةُ

آیت گفت در دنیا نیکوی رزق پاک است و در آخرت نیکوی جنت است

مجلس فِي فَضَائِلِ يَوْمِ الْاَضْحٰى وَيَوْمِ النَّحْرِ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

در بیان فضائل روز اضحی و روز نحر فرمودن خدای تعالی

اِنَّا اَعْطَيْنٰكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ

بدرستی ما داده ایم ترا کوثر پس نماز بگذار برای پروردگار خود را و قربانی بکن بدرستی دشمن تو همان ابتر است

قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ الْكَوْثَرُ الْخَيْرُ الْكَثِيْرُ مِنْهُ الْقُرْاٰنُ وَ

گفت عبد الله بن عباس رض کوثر آن شیء بسیار است بعضی از آن قرآن است و

النُّبُوَّةُ وَالنَّهْرُ الَّذِيْ فِي الْجَنَّةِ وَهُوَ نَهْرٌ يَجْرِيْ مِنْ بُطْنَانِ الْجَنَّةِ

نبوة و نهرے که در بهشت است و آن نهریست که روانست از میانه بهشت

بَاطِنُهُ الدُّرُّ الْمُجَوَّفُ وَعَلٰى حَافَتَيْهِ قِبَابٌ مِّنَ الْيَاقُوْتِ الْاَخْضَرِ

میان آن جوهر مروارید شکاف است و بر کناره او قبابست از یاقوت سبز

مَاؤُهٗ اَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ وَاَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ حَمْاَتُهُ الْمِسْكُ الْاَذْفَرُ وَرَضْرَاضُهُ

آب او شیرین تر است از شهد و نرم تر است از مسکه و لای او مشک اذفر است و حاک او

الْكَافُوْرُ الْاَبْيَضُ وَحَصَاهُ الدُّرُّ وَالْيَاقُوْتُ يَطِيْرُ مِثْلَ السِّهَامِ

کافور سفید است و سنگریزه او در و یاقوت است سیر و ماننده تیر از تیزی

اَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِنَبِيِّهٖ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَقَالَ مُقَاتِلٌ اِنَّا اَعْطَيْنٰكَ الْكَوْثَرَ

داده است او را خدای تعالی پیغمبر خود را که محمد است صلعم و گفت مقاتل در معنی این

١٣٩ کل سیاه

حکایة بالشکیر

کذلک

هو نهر بطنان الجنة ولما سمي الكوثر لانه اكثر انهار الجنة
که آن نهریست میانه بهشت و جز این نیست که نامیده شد کوثر زیرا که آن زیاده ترین نهرهای بهشت
خيرا وذلك النهر عجاج يطرد مثل السهم طينته المسك الاذفر
از روی بهتری و این نهر فریاد کننده است از روی موجها مانند تیر گل او مشک خالص ست
ورضراضه الياقوت والزبرجد واللؤلؤ اشد بياضا من الثلج
و سنگ ریزهای او یاقوت و زبرجد و مروارید ست سفید سخت ست از برف
والين من الزبد واحلى من العسل حافتاه قباب الدر المجوف
و نرم تر از مسکه و شیرین تر از شهد کنارهای او قبهای مروارید کاواک ست
كل قبة طولها فرسخ في فرسخ عليها اربعة الاف مصراع من
هر قبه درازی او یک فرسخ در فرسخ بر آن قبه چهار هزار در ست از
ذهب في كل قبة زوجة من الحور العين لها سبعون خادما فقال
زر در هر قبه زنیست از حور العین مر اورا هفتاد خدمتگارست پس گفت
النبي صلى الله عليه وسلم ليلة الاسراء قلت لجبرئيل ما هذه الخيام فقال
نبی صلعم شب معراج گفتم مر جبرائیل را چیست این خیمها پس گفت
جبرئيل هذه مساكن لازواجك في الجنة ويتفجر من الكوثر
جبرائیل این خانهاست مر ازواج پاک ترا در بهشت و روان برآید از کوثر
اربعة انهار لاهل الجنان التي ذكرها الله عز وجل في سورة محمد
چهار نهر مر اهل بهشت را که ذکر کرد آنرا خدای تعالی در سوره محمد
صلى الله عليه وسلم احدها الماء والثاني اللبن والثالث الخمر والرابع العسل
یکی از آن آب ست و دوم شیر و سیوم شراب و چهارم شهد
قوله عز وجل فصل لربك وانحر قال مقاتل يعني صل لربك
فرمود عزوجل فصل لربک وانحر گفت مقاتل یعنی بگذار مر پروردگار
الصلوات الخمس وانحر البدن يوم النحر وقيل فصل لربك
نماز پنجگانه و قربانی ده شتر وگاو را روز قربانی و گفته شد پس نماز گذار مر پروردگار
يعني صلوة العيد وانحر يعني انحر البدن يمينا وقيل ارفع
یعنی نماز عید و قربانی کن شتر وگاو را در منا و گفته شد بردار
يدك بالتكبير الى نحرك قيل وانحر يعني استقبل القبلة بنحرك
دست خود را بتکبیر بسوی قلاده خود یعنی برای نیت نماز و گفته شد پیشوا شو قبله خود را بنحر خود
فقوله عز وجل ان شانئك هو الابتر وذلك ان النبي صلى الله عليه وسلم
و قول او خدای عزوجل بدرستی دشمن تو همان دم بریده ست و آن آنست که نبی صلعم

دخل المسجد الحرام من باب بني سهم بن عمرو بن هصيص والناس

درآمد در مسجد حرام از دروازه بنی سهم بن عمرو بن هصیص و مردم

من قريش جلوس في المسجد فمضى النبي صلى الله عليه وسلم ولم يجلس حتى

از قریش نشسته بودند در مسجد پس گذشت نبی صلعم و نه نشست تا آنکه

خرج من باب الصفا فنظروا إليه حين خرج ولم يروه حين

برآمد از باب صفا پس دیدند بسوی او وقتیکه برآمدند و نه دیدند وقتیکه

دخل فلم يعرفوه فتلقاه العاص بن وائل بن هشام بن سعيد

درآمدند پس نشناختند آن پیغمبر را پس پیش آمد پیغمبر را عاص بن وائل بن هشام بن سعید

بن سعد بن سهم على باب الصفا وهو يدخل والنبي صلى الله عليه

بن سعد بن سهم بر دروازه صفا و او درآینده بود و نبی صلعم

يخرج وكان النبي صلى الله عليه توفي ابنه عبد الله بن محمد وكان

برآینده و بوده است پیغمبر صلعم که میرانده شده بود پسر او عبد الله بن محمد و بوده

الرجل إذا مات ولم يكن له من بعده ابن يرثه فيسمونه

مرد هرگاه که بمیرد و نباشد مر او را از پس او پسرے که ارث برد او را پس نام مینهادند او را

أبتر فلما انتهى العاص بن وائل إلى القوم سألوه وقالوا له من

ابتر یعنی دم بریده پس هرگاه که رفت عاص بن وائل بسوی قوم پرسیدند ازو و گفتند مر او را کیست

ذا الذي تلقاك فقال لهم الأبتر فنزلت قوله عز وجل

آنکه ملاقی شد ترا پس گفت ایشان را که ابتر ملاقی شد پس نازل شد قول خداے عز و جل

إن شانئك يعني عدوك ومبغضك هو الأبتر يعني مقطوع

بدرستیکه دشمن تو و بغض کننده تو دم بریده است یعنی بریده شده

من الخير الذي هو العاص بن وائل وأما أنت يا محمد ستذكر

از نیکی آنکه عاص بن وائل است و اما تو اے محمد یاد کرده شده

معي إذا ذكرت فرفع الله عز وجل ذكره عليه السلام في الناس

بمن وقتیکه یاد کرده شوم پس بلند کرد خداے عز و جل ذکر آنحضرت را علیه السلام در مردم

عامة قال الله تعالى ألم نشرح لك صدرك ووضعنا عنك

همه فرمود خداے تعالی آیا نکشادیم سینه ترا و نهادیم از تو

وزرك الذي أنقض ظهرك ورفعنا لك ذكرك فلا أذكر

بارے که شکسته بود پشت ترا یعنی تبلیغ احکام که بار گران است و بلند کردیم ذکر ترا پس یاد کرده نمی شوم

صلى الله عليه في كل عيد وجمعة على المنابر والمساجد والأذان و

صلعم در هر عید و جمعه بر منبرها و مسجدها و بانگ نماز و

الاقامة والصلوة وكل المواطن حتى في خطبة النكاح وخطبة
اقامت و نماز و هر جاها تا آنکه در خطبه نکاح و خطبه
الكلام وتم الكلام وفي الحاجات صلى الله عليه وجعل ماويه الفردوس
کلام و در سخن و در حاجات صلی الله علیه وسلم و گردانید ماوای او فردوس
الاعلى وما ضر قوله شانئه وعدوه وجعل ماوى العاصين من
برین و زیان نرساند قول بدگوی او و دشمن او را و گردانید ماوای عاصیان من
وابل النار وانواع العذاب والنكال لقول النبي صلى الله عليه ذلك
و ابل دوزخ و گوناگون عذاب و رنج از جهت ... گفتن او ... این سخن
ولكفره بالله عز وجل فهكذا يجازي الله عز وجل كل محب النبي
و کفر او بخدا ... پس هم چنین جزا میدهد خدای ... هر دوست نبی را
صلى الله عليه من المؤمنين من امته بالجنة ومبغضه عليه السلام
از مومنان امت او به بهشت و دشمنان او را
من المنافقين والكفار بالنار فصل قوله عز وجل فصل
بگذار از منافقان و کافران در آتش فرمود خدای عزوجل پس نماز
لربك وانحر اعلم ان الله عز وجل امر نبيه عليه السلام وامته
مر پروردگار خود را و قربانی کن بدان بدرستی خدای تعالی امر کرد نبی را ... و امت او را
بالصلوة ثم امرهم ثانيا باشياء بعد الصلوة منها الذكر
بگذاردن نماز پستر امر کرد ایشان را دوباره بچند چیزها بعد نماز بعضی از آن ذکر ست
ومنها الدعاء ومنها النحر فصل واما الذكر فقوله عز
و بعضی از آن دعا ست و بعضی از آن قربانی و اما ذکر پس قول خدای تعالی
وجل يا ايها الذين امنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا وقوله عز وجل
ای کسانیکه ایمان آورده اند یاد کنید خدای را یاد کردن بسیار و قول او عزوجل
فاذكروني اذكركم واشكروا لي ولا تكفرون اختلف العلماء
پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و شکر کنید مرا و کفران مکنید اختلاف کرده اند علمای
في ذلك فقال ابن عباس اذكروني بطاعتي اذكركم بمعونتي
در این ذکر پس گفت ابن عباس یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بیاری خود
كما قال الله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا
چنانچه فرمود خدای تعالی و کسانیکه جهاد کردند در ما هر آئینه راه نمایم مر ایشان را راه خود
وقال سعيد بن جبير اذكروني بطاعتي اذكركم بمغفرتي
و گفت سعید بن جبیر یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بآمرزش خود

كما قال الله عز وجل واطيعوا الله والرسول لعلكم ترحمون

چنانچه فرمود خدای عز وجل اطاعت کنید خدای و رسول را تا شاید که شما رحم کرده شوید

وقال فضيل بن عياض فاذكروني بطاعتي اذكركم بثوابي

و گفت فضیل بن عیاض پس یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بثواب خود

كما قال الله عز وجل ان الذين امنوا وعملوا الصلحت انا لا

چنانچه فرمود خدای عز وجل بدرستیکه کسانیکه ایمان آوردند و عمل کردند نیکو هر آینه ما

نضيع اجر من احسن عملا اولئك لهم جنت عدن الاية

ضایع نکنیم اجر کسیکه نیکو کرد عمل را ایشانند که مر ایشانراست بهشت عدن

وقال النبي صلى الله عليه وسلم من اطاع الله فقد ذكر الله وان قلت صلاته

و فرمود نبی صلعم هر که اطاعت کرد خدای را پس بتحقیق یاد کرد خدای را و اگرچه کم باشد نماز او

وصيامه وتلاوته القران ومن عصى الله فقد نسي الله و

و روزه او و تلاوت قران و هر که بیفرمانی کرد خدای را پس بتحقیق فراموش کرد خدای را

ان كثرت صلاته وصيامه وتلاوته القران وقال ابوبكر

اگرچه زیاده باشد نماز او و روزه او و تلاوت قران و گفت ابوبکر

الصديق رض كفا بالتوحيد عبادة وكفى بالجنة ثوابا وقال

صدیق رض بسندست توحید از روی عبادت و بسندست جنت از روی ثواب و گفت

ابن كيسان فاذكروني بالشكر اذكركم بالزيادة كقوله تعالى

ابن کیسان پس یاد کنید مرا بشکر یاد کنم شما را بزیادت چنانچه فرمود خدای

لئن شكرتم لازيدنكم وقيل اذكروني بالتوحيد والايمان

اگر شکر کنید مرا هر آینه زیاده کنم شما را نعمت و گفته شده ست یاد کنید مرا بتوحید و ایمان

اذكركم بالدرجات والجنان كقوله عز وجل وبشر الذين

یاد کنم شما را بدرجات و بهشت چنانچه فرمود خداست عز وجل و بشارت ده کسانی را

امنوا وعملوا الصلحت ان لهم جنت تجري من تحتها الانهر

که ایمان آوردند و عمل نیکو کردند که بدرستی ایشان راست بهشت که جاریست از زیر آن نهرها

الاية وقيل اذكروني على ظهر الارض اذكركم في بطنها اذ

و گفته شده ست یاد کنید مرا بر پشت زمین یاد کنم شما را در شکم آن وقتیکه

انسيكم اهلها كما قال الاصمعي رايت اعرابيا واقفا يوم

فراموش کنند شما را اهل زمین چنانچه فرمود اصمعی دیدم اعرابی را که ایستاده بود روز

عرفة بعرفات وهو يقول الهي عجت اليك الاصوات

عرفه در عرفات و میگفت الٰهی بلند شد بسوی تو آوازها

بِضُرُوبِ اللُّغَاتِ يَسْئَلُونَكَ الْحَاجَاتِ وَحَاجَتِي اِلَيْكَ
بگونا گون زبانها میخواهند از تو حاجتها وحاجت من بسوی تو است

اَنْ تَذْكُرَنِي عِنْدَ الْبَلَاءِ اِذَا نَسِيَنِي اَهْلِي وَقِيلَ اُذْكُرُونِي
که یاد کنے مرا وقت بلا هرگاه که فراموش کنند مرا اهل من وگفته شد یاد کنید مرا

فِي الدُّنْيَا اَذْكُرْكُمْ فِي الْاٰخِرَةِ وَقِيلَ اُذْكُرُونِي بِالطَّاعَاتِ
در دنیا یاد کنم شما را در آخرت وگفته شد یاد کنید مرا بطاعتها

اَذْكُرْكُمْ بِالْمُعَافَاتِ دَلِيلُهُ قَوْلُهُ تَعَالٰى مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ
یاد کنم شما را بعفو دلیل این آنست که فرمود خدای تعالی هر که عمل کرد نیکو از

ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَقِيلَ
مرد یا زن واو مومن است پس هر آئینه زنده خواهیم کرد او را بحیات پاک وگفته شد

اُذْكُرُونِي بِالْخَلَاءِ وَالْمَلَاءِ اَذْكُرْكُمْ بِالْخَلَاءِ وَالْمَلَاءِ كَمَا رُوِيَ
یاد کنید مرا در باطن و ظاهر یاد کنم شما را در باطن وظاهر چنانچه روایت کرده شده است

اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى قَالَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي
که خدای تعالی فرمود در بعضی کتابها من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد

فَلْيَظُنَّ بِي مَا شَاءَ وَاَنَا مَعَهُ اِذَا ذَكَرَنِي فَمَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ
پس گمان برد بمن آنچه خواهد ومن با او هستم وقتیکه یاد کند او مرا پس کسیکه یاد کرد مرا در ذات خود

ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِهِ وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَاءٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَاءٍ خَيْرٍ
یاد کنم او را در ذات خود وکسیکه یاد کرد مرا در ظاهر یاد میکنم او را در ظاهر بهتر

مِنْهُ وَمَنْ تَقَرَّبَ اِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ اِلَيْهِ ذِرَاعًا وَمَنْ تَقَرَّبَ
از آن وکسیکه نزدیک شد بمن یک بلشت نزدیک میشوم بسوی او یک گز وکسیکه نزدیک شد

اِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ اِلَيْهِ بَاعًا وَمَنْ اَتَانِي مَاشِيًا اَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً
بمن یک گز نزدیک میشوم بسوی او مقدار بازو وکسیکه آمد مرا رونده مے آیم او را دونده

وَمَنْ اَتَانِي بِقُرَابِ الْاَرْضِ خَطِيْئَةً اَتَيْتُهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً
وکسیکه بیاید مرا مقدار بعد زمین از روی گناه مے آیم او را مانند آن بآمرزش

بَعْدَ اَنْ لَا يُشْرِكَ بِي شَيْئًا وَقِيلَ اُذْكُرُونِي فِي النِّعْمَةِ وَالرَّخَاءِ
پس از آنکه شرک نکند بمن چیزے وگفته شده است یاد کنید مرا به نعمت و نرمے

اَذْكُرْكُمْ فِي الشِّدَّةِ وَالْبَلَاءِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَوْلَا اَنَّهُ
یاد کنم شما را در شدة و بلا چنانچه فرمود خدای تعالی پس اگر نبود آن یونس

كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ وَقَالَ
از تسبیح گویندگان البته مے ماند در شکم آن ماهی تا روز قیامت وگفت

في الحديث سلوا الله العفو والعافية والمعافاة فالعفو محو الذنوب والعافية السلامة من الاسقام والبلايا وهي الصحة ضد المرض كان عزيزه ٦٤٣ والمعافاة ان يعافيك الله من الناس ويعافيهم عنك اي يغنيك عنهم ويغنيهم عنك ويصرف اذاهم عنك

سلمان الفارسی رضی ان العبد اذا کان دعا فی السراء فنزل
سلمان فارسی رض بدرستی بنده هرگاه باشد که دعا کند در خوشی پس نازل شود بر او

به البلاء فیقول الملائکة یا ربنا عبدک قد نزل به البلاء
بلا پس میگویند فرشتگان ای پروردگار ما بنده تو بر او نازل شد او بلا

فیشفعون له فیجیبهم الله تعالی بانه لم یکن دعا قالوا
پس شفاعت میکنند مراو را پس قبول میکند خدای تعالی واگر نبوده ست که دعا کرده ست گویند فرشتگان

الآن فلا یشفعوا له بیانه قصة فرعون الآن وقد عصیت
اکنون یعنی در بلا دعا میکنی پس شفاعت میکنند او را بیان او قصه فرعون ست اکنون تو برگردی

قبل الآیة وقیل اذکرونی بالتسلیم والتفویض اذکرکم
پیش از من وگفته شد یاد کنید مرا به تسلیم و سپردن یاد کنم شما را

باصلح الاختیار بیانه قوله عز وجل ومن یتوکل علی الله
به نیکوترین اختیار بیان این قول خدای تعالی ست وکسیکه توکل کرد بر خدای تعالی

فهو حسبه وقیل اذکرونی بالشوق والمحبة اذکرکم
پس او بسند ست ورا وگفته شد یاد کنید مرا بشوق و محبت یاد کنم شما را

بالوصل والقربة وقیل اذکرونی بالمجد والثناء اذکرکم
بوصل و قربت وگفته شد یاد کنید مرا به بزرگی و ثنا یاد کنم شما را

بالعطاء والجزاء وقیل اذکرونی بالتوبة اذکرکم بغفران
بعطا و جزا وگفته شد یاد کنید مرا بتوبه یاد کنم شما را با مرزش

الحوبة اذکرونی بالدعاء اذکرکم بالعطاء اذکرونی بالسؤال
گناه یاد کنید مرا بدعا یاد کنم شما را بعطا یاد کنید مرا بسوال

اذکرکم بالنوال اذکرونی بلا غفلة اذکرکم بلا مهلة
یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا بے غفلت یاد کنم شما را بے درنگ

اذکرونی بالندم اذکرکم بالکرم اذکرونی بالمعذرة اذکرکم
یاد کنید مرا به ندامت یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا به خواستن یاد کنم شما را

بالمغفرة اذکرونی بالارادة اذکرکم بالافادة اذکرونی
با مرزش یاد کنید مرا با رادت یاد کنم شما را بافادت یاد کنید مرا

بالتنصل اذکرکم بالتفضل اذکرونی بالاخلاص اذکرکم
بیرون آمدن از گناه یاد کنم شما را به بزرگی دادن یاد کنید مرا به محبت یاد کنم شما را

بالخلاص اذکرونی بالقلوب اذکرکم بکشف الکروب اذکرونی
به نجات یاد کنید مرا بدلها یاد کنم شما را بکشادن سختیها یاد کنید مرا

بلا نسيان اذكركم بالامان اذكروني بالافتقار اذكركم
بی فراموشی یاد کنم شمارا بامان یاد کنید مرا با فتقار یاد کنم شمارا
بالاقتدار اذكروني بالاعتذار والاستغفار اذكركم بالرحمة
باقتدار یاد کنید مرا بعذر کردن و طلب آمرزش یاد کنم شمارا برحمت
والاغتفار اذكروني بالايمان اذكركم بالجنان اذكروني
و بخشش یاد کنید مرا بایمان یاد کنم شمارا به بهشت یاد کنید مرا
اذكركم بالاكرام اذكروني بالقلب اذكركم بكشف الحجب
یاد کنم شمارا به بخشش یاد کنید مرا بدل یاد کنم شمارا بکشادن پردها
اذكروني ذكرا فانيا اذكركم ذكرا باقيا اذكروني بالابتهال
یاد کنید مرا از روی ذکر فانی یاد کنم شمارا از روی ذکر باقی یاد کنید مرا بعجز
اذكركم بالافضال اذكروني بالتذلل اذكركم بمغفرة
یاد کنم شمارا به بزرگی دادن یاد کنید شما مرا به خوری یاد کنم شمارا بآمرزش
الزلل اذكروني بالاعتراف اذكركم بمحو الاقتراف اذكروني
گناهان یاد کنید مرا باعتراف یاد کنم شمارا بگم کردن گناهان یاد کنید مرا
بصفاء السر اذكركم بخالص البر اذكروني بالصدق
بصفای باطن یاد کنم شمارا بخالص نیکی یاد کنید مرا بصدق
اذكركم بالرفق اذكروني بالصفو اذكركم بالعفو اذكروني
یاد کنم شمارا برفق یاد کنید مرا به برگزیدگی یاد کنم شمارا به بخشش یاد کنید مرا
بالتعظيم اذكركم بالتكريم اذكروني بالتكبير اذكركم
به بزرگی یاد کنم شمارا به بزرگی دادن یاد کنید مرا به تکبیر یاد کنم شمارا
بالنجاة من السعير اذكروني بترك الجفاء اذكركم بحفظ
به نجات از سعیر یاد کنید مرا بترک جفا یاد کنم شمارا به نگهداشتن
الوفاء اذكروني بترك الخطاء اذكركم بانواع العطاء اذكروني
وفا یاد کنید مرا بترک خطا یاد کنم شمارا بگونا گون عطا یاد کنید مرا
بالجهد في الخدمة اذكركم باتمام النعمة اذكروني من حيث
بکوشش کردن در خدمت یاد کنم شمارا باتمام نعمت یاد کنید مرا چنانچه هستید
انتم اذكركم من حيث انا ولذكر الله اكبر قال الربيع في هذه
شما یاد کنم شمارا چنانچه هستم من و هر آینه ذکر خدای تعالی بزرگترست گفت ربیع درین
الآية ان الله تعالى ذاكر من ذكره وزائد لمن شكره ومعذب
آیت هر آینه خدای تعالی یاد کننده است هر کسی را که یاد کند او را و زیاده کننده است مرادی که شکر کند و

لِمَنْ يَكْفُرُهُ وَقَالَ السُّدِّيُّ فِيهَا لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يَذْكُرُ اللهَ تَعَالَى

کسے را که کفران کند او را و گفت سدے در بیان آیت نیست هیچ بنده که یاد میکند خداے تعا را

إِلَّا ذَكَرَهُ لَا يَذْكُرُ مُؤْمِنٌ إِلَّا ذَكَرَهُ بِالرَّحْمَةِ وَلَا يَذْكُرُهُ كَافِرٌ

مگر که یاد میکند خداے تعا او را یاد نمیکند او را هیچ مومن مگر یاد میکند او را برحمت و یاد نمیکند او را هیچ کافر

إِلَّا ذَكَرَهُ بِالْعَذَابِ وَقَالَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بَلَغَنَا أَنَّ اللهَ

مگر یاد میکند او را بعذاب و گفت سفیان بن عیینه رسید ما را اینکه خداے تعا

عَزَّ وَجَلَّ قَالَ أَعْطَيْتُ عِبَادِي مَا لَوْ أَعْطَيْتُهُ جِبْرَئِيلَ وَ

فرمود میدهم بندگان خود را چیزے که اگر بدهم او را به جبرائیل و

مِيكَائِيلَ كُنْتُ قَدْ أَجْزَلْتُ لَهُمَا نَقَلْتُ لَهُمْ اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ

میکائیل بودم تحقیق بسیار دادم ایشانرا ثواب بزرگ پس گفتم مر ایشانرا یاد کنید مرا تا یاد کنم

وَقُلْتُ لِمُوسَى قُلْ لِلظَّلَمَةِ لَا يَذْكُرُونِي فَإِنِّي أَذْكُرُ مَنْ ذَكَرَنِي

و گفتم مر موسے عم را بگو مر ظالمانرا یاد نکنند مرا که من یاد میکنم کسے را که یاد میکند مرا

وَإِنَّ ذِكْرِي إِيَّاهُمْ أَنْ أَلْعَنَهُمْ وَقَالَ أَبُو عُثْمَانَ النَّهْدِيُّ إِنِّي

و هر آینه یاد کردن من ایشان را آنست که لعنت کنم ایشانرا و گفت ابو عثمان نهدی هر آینه من

أَعْلَمُ حِينَ يَذْكُرُنِي رَبِّي قِيلَ لَهُ وَكَيْفَ ذٰلِكَ فَقَالَ إِنَّ اللهَ

میدانم هنگامیکه یاد میکند مرا پروردگار من گفته شد مر او را چگونه باشد این گفت خداے تعا

عَزَّ وَجَلَّ قَالَ اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ فَإِذَا ذَكَرْتُ اللهَ ذَكَرَنِي وَ

فرمود یاد کنید مرا یاد کنم شما را پس هرگاه که یاد کردم خدا را یاد کرد مرا و

قِيلَ أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ بِي

گفته شد وحے فرستاد خداے تعالے بسوی داود عم کای داود بمن

فَافْرَحُوا وَبِذِكْرِي فَتَنَعَّمُوا وَقَالَ الثَّوْرِيُّ لِكُلِّ شَيْءٍ عُقُوبَةٌ

خوشنودی کن و بذکر من پس تنعم کن و گفت ثورے مر هر چیز را عقوبت ست

وَعُقُوبَةُ الْعَارِفِ انْقِطَاعُهُ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَقِيلَ إِذَا تَمَكَّنَ

و عقوبت عارف بریده شدن اوست از یاد خداے تعم و گفته شد هرگاه جاگرفت

الذِّكْرُ مِنَ الْقَلْبِ فَإِذَا دَنَا مِنْهُ الشَّيْطَانُ صُرِعَ كَمَا يُصْرَعُ

ذکر در دل پس هرگاه نزدیک میشود از و شیطان مصروع میشود چنانچه مصروع میشود

الْإِنْسَانُ إِذَا دَنَا مِنْهُ الشَّيْطَانُ فَيَقُولُونَ مَا لِهٰذَا فَيُقَالُ

انسان و قتیکه نزدیک شد از و شیطان پس میگویند شیطانان چیست این شیطان را پس گفته

قَدْ مَسَّهُ الْإِنْسُ وَقَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللهِ مَا أَعْرِفُ مَعْصِيَةً

تحقیق مس کرد او را آدمی و گفت سهل بن عبد الله نمیدانم هیچ گناهے

أبعد من نسيان هذا الربّ الكريم وقيل للذكر الخفيّ لا
بدتر از فراموشی این پروردگار بزرگ وگفته شد ذکر خفی را

يرفعه الملك لأنّه لا اطّلاع له عليه فهو سرّ بين العبد
نمیبرد او را فرشته زیرا که نیست خبر مر او را بر آن پس آن پوشیده است میان بنده

وبين الله تعالى وقال بعضهم وُصف لي ذاكر في الأجمة
و میان خدای تعالی وگفت بعضی از ایشان وصف کرده شد مرا ذاکری در بیشه

فأتيته فبينما نحن جلوس وإذا سبع عظيم أقبل فضربه
پس آمدم او را پس در میان اوقات که نشسته بودیم ناگاه آمد درنده بزرگ پس زد

ضربة ونهش منه قطعة فغشي عليه وعليّ فلمّا أفاق
زدنی و برکند از وی پاره گوشت را پس بیهوشی طاری شد بر وی و بر من پس هرگاه افاقه

قلت له ما هذا فقال قيّض الله عليّ هذا السبع كلّما
پس گفتم مر او را چیست این پس گفت خدا متعین گماشت بر من این درنده را هرگاه که

دخلتني فترة عن ذكري جاءني فعضّني كما رأيت فصل
در آمد بمن سستی از ذکر آمد مرا پس گزید مرا چنانچه دیدی تو

وأمّا الدعاء فقوله عزّ وجلّ وقال ربّكم ادعوني أستجب
و امّا دعا پس فرمودهٔ خدای عزّ وجلّ وگفت پروردگار شما دعا کنید مرا اجابت

لكم وقوله تعالى فإذا فرغت فانصب وإلى ربّك فارغب
شمارا وفرمودهٔ خدای تعالی پس هرگاه که فارغ شدی از نماز خود پس برپا کن و بسوی پروردگار

أي إذا فرغت من صلوتك فانصب للدعاء له تبارك وتعا
یعنی هرگاه که فارغ شدی از نماز خود پس برپا کن خود را برای دعا مر خدای تبارک وتعالی

وقوله عزّ وجلّ وإذا سألك عبادي عنّي فإنّي قريب أجيب
وگفت خدای عزّ وجلّ وهرگاه سوال کنند از تو بندگان من از من پس من نزدیک ام قبول

دعوة الداع إذا دعان الآية واختلف المفسّرون في نزول
دعا دعا کننده وقتیکه دعا کند مرا واختلاف کردند مفسّران در نزول

هذه الآية فروى الكلبي عن أبي صالح عن ابن عبّاس رض أنّه
این آیت پس روایت کرد کلبی از ابی صالح از ابن عباس رض که

قال سألت يهود أهل المدينة للنبيّ صلّى الله عليه وسلّم كيف يسمع
گفت سوال کردند یهود اهل مدینه مر نبی را صلعم چگونه میشنود

ربّنا دعاءنا وأنت تزعم أنّ بيننا وبين السماء مسيرة
پروردگار ما دعا ما را و تو زعم میکنی که میان ما و میان آسمان مسافت

خمسمائة عام وان غلظ كل سماء مثل ذلك فنزلت هذه
پانصد سال ست و بدرستی غلظ هر آسمان مانند این ست پس فرود آمد این
الاية واذا سالك عبادي عني فاني قريب وقال الحسن
آیت و هرگاه پرسند از تو بندگان از من پس بدرستی من نزدیک ام و گفت حسن
سال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم رسول الله صلى الله عليه وسلم اين ربنا
پرسیدند اصحاب پیغمبر ص رسول ص را که کجاست پروردگار ما
فانزل الله هذه الاية وقال عطاء وقتادة لما نزلت هذه
پس نازل شد این آیت و گفت عطا و قتاده هرگاه فرود آمد این آیت
الاية وقال ربكم ادعوني استجب لكم قال رجل يا رسول
و گفت پروردگار شما بخوانید از من قبول کنم برای شما گفت مردے یا رسول الله
الله كيف ندعو ربنا ومتى ندعوه فانزل الله هذه الاية
ص چگونه دعا کنیم پروردگار خود را و کجا دعا کنیم او را پس نازل شد این آیت
واذا سالك عبادي عني فاني قريب وقال الضحاك سال
و هرگاه سوال کنند از تو عبادت کنندگان من از من پس بدرستی من نزدیک هستم و گفت ضحاک سوال کرد
بعض الصحابة رسول الله صلى الله عليه وسلم اقريب ربنا فنناجيه ام بعيد
بعض صحابه رسول را ص آیا نزدیک ست پروردگار ما پس مناجات کنیم او را یا دور است
فنناديه فانزل الله هذه الاية واذا سالك عبادي عني
که ندا کنیم او را پس فرستاد حق تعالی این آیت را واذا سالک عبادی عنی
فاني قريب قال اهل المعاني فيه اضمار كانه قال فقل لهم
فانی قریب گفتند اهل معانی در آن چیزی پوشیده ست چنانکه گوئی گفت پس بگو ایشان را
او فاعلمهم اني قريب منهم بالعلم وقال اهل الاشارة رفع
یا بدانان ایشان را که بدرستی من نزدیک ام بایشان از علم و گفتند اهل اشاره بر داشتن
الواسطة اظهار للقدرة قوله اجيب دعوة الداع اذا دعان
واسطه ظاهر کردن قدرت ست قول الله تعالی اجابت می پذیرم دعای آن دعا کننده
فليستجيبوا لي اي فليستجيبوا لي بالطاعة يقال اجاب واستجاب
پس باید که استجابت کنند مرا بفرمان گفته شده ست اجاب و استجاب
بمعنى واحد وقال ابو الرجاء الخراساني يعني فليدعوني و
بیک معنی وارد و گفت ابو رجاء خراسانی باید که دعا کنند مرا و
الاجابة في اللغة الطاعة واعطاء ما سئل وقال ويقال اجابة
اجابت در لغت بندگی کردن ست و دادن چیزیکه سوال کرده شده و گفت و گفته میشود اجابت

السماء بالمطر واجابت الارض بالنبات اي سألت السماء

السماء بالمطر واجابت الارض بالنبات یعنے سوال کرده شد آسمان را

المطر فاعطت وسألت الارض النبات فاعطت والاجابة من

باران پس داد وسوال کرده شد زمین را رویدگی پس داد واجابت منسوب

الله عز وجل هو الاعطاء ومن العبد الطاعة قوله وليؤمنوا

بخدای تعالی یعنے دادن ست ومنسوب به بنده یعنے طاعت ست قول او تعالی وباید که ایمان

بي لعلهم يرشدون لكي يهتدوا فان سأل سائل من قوله

بمن امید ست که راه راست بیابند تا اگر راه راست گیرند پس اگر سوال کند سوال کننده از قول او

اجيب دعوة الداع اذا دعان وقوله ادعوني استجب لكم

اجیب دعوت الداع اذا دعان وار قول او تعالی ادعونی استجب لکم

وقد نرى كثيرا من خلق الله تعالى يدعون فلا يجاب لهم قيل

تحقیق می بینیم بسیارے را از خلق خدای تعالی که دعا میکنند وقبول نمیشود ایشان را دعا گفته شد

اختلف اهل العلم في وجه الايتين وتأويلهما فقال بعضهم

اختلاف کرده اند اهل علم در وجه این هر دو آیت وتاویل این هر دو آیت پس گفت بعض

معنى الدعاء ههنا الطاعة ومعنى الاجابة الثواب كأنه

یعنے دعا اینجا طاعت ست ویعنے اجابت ثواب گویا که

قال عز وجل اجيب دعوة الداع بالثواب اذا اطاعني وقال

وی تعالی فرمود قبول میکنم اطاعت اطاعت کننده وقتیکه اطاعت کرد مرا وگفت

بعضهم معنى الايتين خاص وان كان لفظهما عاما تقديرهما

بعض ایشان یعنے این هر دو آیت خاص ست اگرچه لفظ آن عام ست تقدیر آن

اجيب دعوة الداع ان شئت واجيب دعوة الداع اذا

قبول میکنم دعاے داعی را اگر خواهم وقبول میکنم دعاے داعی را وقتیکه

وافق القضاء واجيب دعوة الداع اذا لم يسأل محالا اجيب

موافقت کند قضا را وقبول میکنم دعاے دعا کننده را وقتیکه محال نطلبد قبول میکنم

دعوة الداع اذا كانت الاجابة له خيرة يدل على ذلك ما

دعاے داعی را وقتیکه باشد اجابت مر او را نیکو دلالت میکند برین آنچه

روي عن علي ابن ابي المتوكل عن ابي سعيد قال قال رسول الله

روایت کرده شد از علی ابن ابی المتوکل از ابی سعید گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم ما من مسلم دعا الله عز وجل بدعوة ليس فيها قطيعة

نیست هیچ مسلمانے که دعا کرد خدا تعالی را بدعاے که نیست در آن قطع رحم

۶۵۰

رحم ولا اثم الا اعطاه الله تعالى بها احدى ثلاث

رحم ونه گناه بے مگر آنکه میدهد اورا خدائے تعالے بعوض آن دعا صاحب آنرا یکے از سه

خصال اما ان يعجل دعوته واما ان يدخرها له الى الآخرة

خصلت یا آنکه بزودے داده شود دعاے اورا یا آنکه ذخیره کرده میشود اورا بسوئے آخرت

واما ان يدفع عنه من السوء مثلها قالوا يا رسول الله فاذا

ویا آنکه دفع کرده شود ازو از بدیها مانند آن گفتند یا رسول الله پس آنگاه

نكثر من الدعاء قال صلى الله عليه وسلم الله اكثر اكثر وقال بعضهم ان

زیاده کنیم از دعا فرمود … خدا بیشتر بسیار میکند اجابت را وگفت بعض ایشان که

الآية عامة ليس فيها اكثر من اجابة الدعوة فاما اعطاء

آیت عام ست نیست درو زیادت از اجابت دعا اما دادن

المنية وقضاء الحاجة فليس بمذكور في الآية وقد يجيب

مراد وقضاے حاجت پس نیست مذکور در آیت وگاه پاسخ میدهد

١٥١ السيد عبده والوالد ولده ولا يعطيه سؤاله فالاجابة

صاحب بنده خودرا وپدر پسر خودرا ونمیدهد اورا سوال او پس اجابت

كائنة لا محالة عند حصول الدعوة لان قوله اجيب و

شونده است ناچار هنگام حاصل شدن دعا زیرا که قول او اجیب و

٥٣ استجيب خبر والخبر لا يعترض عليه النسخ لانه اذا نسخ

استجیب خبر ست نه انشاء وخبر عارض نمیشود بر وے نسخ زیرا که هرگاه خبر منسوخ شد

صار المخبر كاذبا وتعالى الله عن ذلك علوا كبيرا وخبر

گردد خبر کننده دروغگو وخدا تعالی بلندست ازین بلندی بزرگ وخبر

الله تعالى لا يقع بخلاف مخبره والذي يؤيد هذا التاويل

خدائے تعالے واقع نمیشود خلاف ازانکه ازو خبر کرده شده است وآنچه که قوی میکند این تاویل را

ما روى نافع بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من فتح له باب

چیزیست که روایت کرد نافع بن عمر از نبی … که فرمود کسیکه کشاده شد مر اورا درے

في الدعاء فتحت له ابواب الاجابة واوحى الله تعالى الى داود

در دعا کشاده شد مر اورا درهائے اجابت ووحی کرد خدا تعالی بسوئے داود

عليه السلام قل للظلمة لا يدعوني فاني اوجبت على نفسي

بگو ظالمان را که دعا نکنند مرا که هر آئینه من واجب کرده ام بر ذات خود

ان اجيب ولاني اذا اجبت الظالمين لعنتهم وقيل ان الله

که جواب دهم کسے را که دعا کند وهر آئینه من هرگاه جواب دهم ظالمانرا لعنت میکنم ایشانرا وگفته شد که خدا تعالی

تعالى يجيب دعوة المؤمن في الوقت الا انه يؤخر اعطاء

تعالى جواب ميدهد دعاے مومن را در حال مگر اينكه تاخير ميكند دادن

مراده ليدعوه فيسمع صوته يدل عليه ما روي عن محمد

مراد را تا انكه دعا ميكند مومن مر خداے را پس بشنود خدا آواز او دلالت ميكند بر آن انكه

بن المنكدر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

بن منكدر از جابر ابن عبد الله گفت فرمود رسول الله صلعم

ان العبد ليدعو الله عز وجل وهو يحبه فيقول الله تعالى

كه بنده هر آينه دعا ميكند خداے عز وجل را و حال انكه دوست ميدارد خدا او را پس ميگويد

يا جبرئيل اقض لعبدي هذا حاجته واخرها فاني احب

اى جبرائيل قضا كن اين بنده مرا حاجت او و تاخير دار آن حاجت را كه من دوست

ان لا ازال اسمع صوته وان العبد ليدعو الله عز وجل و

كه هميشه بشنوم آواز او را و بدرستى بنده هر آينه دعا ميكند خدا تعالے را و

هو يبغضه فيقول يا جبرئيل اقض لعبدي هذا حاجته

حال انكه خدا تعالى دشمن ميدارد او را پس ميگويد خدا تعالى اى جبرائيل روان كن اين بنده مرا حاجت او

باخلاصه وعجلها فاني اكره ان اسمع صوته وقيل ان يحيى ٦٥٢

بسبب اخلاص او و زود كن كه هر آينه من مكروه ميدارم كه بشنوم آواز او را و گفته شد كه يحيى

بن سعيد قال رايت رب العزة في المنام فقلت يا رب كم

بن سعيد گفت ديدم پروردگار را در خواب پس گفتم اى پروردگار چند گاه است

ادعوك فلا تستجيب لي قال يا يحيى اني احب صوتك وقال

كه دعا ميكنم ترا پس اجابت نميكنى مرا گفت اى يحيى من دوست ميدارم آواز ترا و گفت

بعضهم ان للدعاء ادابا وشرائط هي اسباب الاجابة ونيل

بعض ايشان كه مر دعا را ادب است و شرايطها كه اسباب اجابت است و رسيدن

المنى فمن راعاها واستكملها كان من اهل الاجابة ومن اغفلها

اميدها پس كسيكه نگاه داشت آن را و تمام كرد آن را باشد از اهل اجابت و هر كه غافل شد از آنها

او اخل بها فهو من اهل الاعتداء في الدعاء وقيل انه سئل

يا خلل كند تا بن پس آن از اهل تعدى و زيادت در دعا و گفته شد كه سوال كرده شد

ابرهيم بن ادهم رحمة الله عليه فقيل له ما بالنا ندعو الله

ابراهيم بن ادهم رح پس گفته شد چيست حال ما كه دعا ميكنيم خدا تعالى

فلا يستجيب لنا فقال لانكم عرفتم الرسول فلم تتبعوا سنته

پس قبول كرده نميشود دعا ما را پس گفت ابراهيم زيرا كه بدرستى شما شناختيد رسول را صلعم پس پيروى نكرديد

وعرفتم القرآن فلم تعملوا به واكلتم نعمة الله فلم تؤدوا

و آموختید شما قرآن را پس عمل نکردید بآن و خوردید شما نعمت خدا را پس ادا نکردید

شكرها وعرفتم الجنة فلم تطلبوها وعرفتم النار فلم

شکر آن و شناختید شما بهشت را پس طلب نکردید آنرا و شناختید آتش را پس

ترهبوا بها وعرفتم الشيطان فلم تحاربوه ووافقتموه

نترسیدید از آن و شناختید شیطان را پس جنگ نکردید آنرا و موافق شدید او را

وعرفتم الموت فلم تستعدوا له ودفنتم الاموات فلم

و شناختید شما موت را پس مستعد نشدید او را و در خاک کردید مردگان را پس

تعتبروا بهم وتركتم عيوبكم واشتغلتم بعيوب الناس

عبرت نگرفتید بایشان و گذاشتید عیب های خود را و مشغول شدید بعیب های مردم

فصل واما النحر فقوله عز وجل وانحر والاصل في

و اما نحر پس فرمود خدای تعالی عزوجل قربانی ده و اصل در

النحر امر الله تعالى لخليله ابرهيم عليه السلام وذلك ان

قربانی دادن امر خدای تعالی است مر خلیل خود را که ابراهیم ع است و بیان این است که

٦٥٣ ابرهيم خليل الرحمن لما انجاه الله تعالى من نار نمرود

ابراهیم خلیل الرحمن هرگاه نجات داد او را خدای تعالی از آتش نمرود

الجبار وسلمه من كيده وعذابه قال اني ذاهب الى ربي

جبار و سلامت داشت او را از مکر او و عذاب او گفت ابراهیم بدرستی من رونده ام بسوی

يعني مهاجر الى ربي يعني الى رضاء ربي بارض المقدسة

یعنی هجرت کننده ام بسوی پروردگار خود یعنی بسوی رضای پروردگار خود در زمین مقدس

سيهدين لدينه وهو عليه السلام اول من هاجر من

سرانجام که هدایت کند مرا بدین خود و آن ابراهیم ع نخستین کسی است که هجرت کرد از

خلق الله في دين الله عز وجل فهاجر ومعه لوط وسارة

خلق خدای تعالی در دین خدای عزوجل پس هجرت کرد و با او بود لوط و ساره

اخت لوط وهو ابن خال ابرهيم عليه السلام فلما قدم

خواهر لوط و او خالوی زاده ابراهیم ع بود پس هرگاه آمد

الارض المقدسة سأل ربه الولد قال رب هب لي من

زمین مقدس را سوال کرد از پروردگار خود فرزند گفت پروردگار من ببخش مرا از

الصلحين يقول هب لي ولدا صالحا فاستجاب الله له

صالحان میگوید ببخش مرا فرزندی نیکوکار پس قبول کرد خدای تعالی دعای او را

بَبُشرٰه بِغُلٰمٍ حَلِيْمٍ يَعْنِي عَلِيْمٍ وَهُوَ الْعَالِمُ وَهُوَ اِسْحٰقُ بْنُ سَارَةَ
پس بشارت داد او را بفرزندی دانا واو دانا است و آن اسحٰق بن ساره است

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ يَعْنِي الْمَشْيَ اِلَى الْجَبَلِ قَالَ يٰبُنَيَّ اِنِّيْٓ اَرٰى
پس هرگاه رسید اسحٰق با وی بسعی کردن با براهیم یعنی رفتن همراه او بکوه عرفات گفت ای پسرمن

فِي الْمَنَامِ اَنِّيْٓ اَذْبَحُكَ يَعْنِي اُمِرْتُ فِي الْمَنَامِ بِذَبْحِكَ وَذٰلِكَ
در خواب که من ذبح میکنم ترا یعنی امر کرده شده ام در خواب بذبح تو و این امر

لِنَذْرٍ كَانَ عَلَيْهِ فِيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْظُرْ مَاذَا تَرٰى فَرَدَّ
از جهت نذری بود که بود بر او علیه السلام پس نگر که چه چیز می بینی پس جواب داد

عَلَيْهِ اِسْحٰقُ يٰٓاَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ وَاَطِعْ رَبَّكَ فَمِنْ ثَمَّ لَمْ يَقُلْ
بر وی اسحاق ای پدر بکن چیزی که امر کرده شده و فرمانبرداری کن پروردگار خود را

اِسْحٰقُ لِاِبْرٰهِيْمَ اِفْعَلْ مَا رَاَيْتَ فِي الْمَنَامِ وَرَاٰى ذٰلِكَ اِبْرٰهِيْمُ
اسحٰق مر ابراهیم را بکن چیزی که می بینی در خواب و دید این خواب را ابراهیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلٰثَ لَيَالٍ مُتَتَابِعَاتٍ وَكَانَ اِبْرٰهِيْمُ صَامَ وَصَلّٰى
سه شب پی در پی و بوده ابراهیم که روزه میداشت و نماز

قَبْلَ الذَّبْحِ فَقَالَ سَتَجِدُنِيْٓ اِنْ شَآءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ عَلَى الذَّبْحِ
پیش از ذبح پس گفت اسحٰق بیابی مرا انشاء الله از صابران بر ذبح کردن

فَلَمَّآ اَسْلَمَا يَقُوْلُ اَسْلَمَا لِاَمْرِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَطَاعَتِهٖ وَتَلَّهٗ لِلْجَبِيْنِ
پس هرگاه انقیاد کردند هر دو میگوید انقیاد کردند مر امر خدا تعالی را و بندگی او را پس انداخت او را

يَقُوْلُ كَبَّهٗ عَلٰى جَبْهَتِهٖ فَلَمَّآ اَخَذَ بِنَاصِيَتِهٖ لِيَذْبَحَهٗ لِلّٰهِ
پس هرگاه گرفت پیشانی او را تا ذبح کند او را برای

عَلِمَ اللّٰهُ مِنْهُمَا الصِّدْقَ فَقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَنَادَيْنٰهُ اَنْ
دانست خدای تعالی از آن هر دو راستی و فرمود عز و جل و ندا کردیم آنرا که

يّٰٓاِبْرٰهِيْمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا فِيْ ذَبْحِ ابْنِكَ فَخُذِ الْكَبْشَ وَ
ای ابراهیم بتحقیق راست کردی خواب خود را در ذبح کردن پسر خود پس بگیر گوسفند را و

اذْبَحْهُ فِدَآءَ ابْنِكَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَفَدَيْنٰهُ بِذِبْحٍ عَظِيْمٍ
ذبح کن فدای پسر خود فرمود خدا تعالی و فدا دادیم آن اسحاق را بذبح بزرگ

وَاسْمُ الْكَبْشِ زَرِيْرٌ كَانَ مِنَ الْوُعُوْلِ يَرْعٰى فِي الْجَنَّةِ اَرْبَعِيْنَ
و نام گوسفند زریر بود و بود آن گوسفند از بزها که میچرید در بهشت چهل سال

سَنَةً قَبْلَ اَنْ يُّذْبَحَ وَقِيْلَ اِنَّهٗ هُوَ الْكَبْشُ الَّذِيْ قَرَّبَ بِهٖ
پیش از ذبح کردن و گفته شد که آن گوسفند است که قربان کرد بآن

هابيل بن آدم المقتول شهيداً عليه السلام وكان يرعى في الجنة
هابیل بن آدم ع کشته شد شهید ع بود آن گوسفند که میچرید در بهشت
قد فدي به إسحق النبي عليه السلام من الذبح قال الله عز وجل
تحقیق فدا کرده شد بآن اسحق نبی ع از ذبح فرمود خدای عز وجل
إنا كذلك نجزي المحسنين يعني هكذا نجزي كل محسن نجزاه
ما ایچنین جزا دهیم نیکوکاران را یعنی ایچنین جزا دهیم هر نیکوکار را پس جزا داد
الله خيراً بإحسانه بطاعته لأمر الله تعالى في الذبح لابنه
خدا نیکو بسبب نیکی او در طاعت او بر امر خدای تعالی را در ذبح کردن مر پسر خود را
إسحق وقيل إن المأمور بذبحه إنما هو إسمعيل عليه السلام
که اسحق بود و گفته شد که مامور بذبح اسمعیل ع بود نه اسحق ع
ثم قال الله عز وجل إن هذا لهو البلاء المبين يعني النعيم
پس فرمود خدای تعالی بدرستی این نعمت ظاهر است یعنی نعمت
المبين حين عفا عنه وفداه بالكبش وقيل إنه لما وضع
ظاهر است وقتیکه عفو کرد از آن ابراهیم و فدا داد پسر او را بگوسفند و گفته شد که هرگاه نهاد
الخليل عليه السلام السكين على حلق ولده نودي أن يا إبرهيم
خلیل ع کارد بر حلق پسر خود ندا کرده شد که ای ابراهیم
خل ولدك فإن مرادنا لم يكن قرباناً للولد وإنما كان مرادنا
بگذار فرزند خود را پس بدرستی مراد ما نبوده است قربانی پسر و جز این نیست که مراد ما
خلو القلب من محبة الولد ولهذا قيل إنه ذكر في بعض الكتب
خالی کردن دل است از محبت پسر و ازین جهت گفته شد که یاد کرده شد در بعض کتاب
أن إبرهيم عليه السلام لما أراد أن يذبح ولده قال في سره
که ابراهیم ع هرگاه اراده کرد که ذبح کند پسر خود را گفت در باطن
يا رب إنني لو كان هذا الذبح على يد غيري لكان خيراً قال
ای پروردگار اگر میبود این ذبح بر دست غیر من هر آینه می بود بهتر فرمود
الله تعالى لا يكون إلا على يدك فقالت الملائكة يا ربنا
خدای تعالی نباشد مگر بر دست تو پس گفتند ملائکه ای پروردگار ما
لما فعلت هكذا قال حتى يزيد بلاء على بلاء فقالت الملئكة
از چه کردی اینچنین فرمود تا زیاده شود بلا بر بلا پس گفتند فرشتگان
لم ذلك قال حتى لا يحب أحداً غيري فإني لا أقبل الشريك في
چرا است آن فرمود تا دوست ندارد هیچ یکی را جز من که من قبول نمیکنم شریک را در

٦٥٥

الحُبُّ فَاِبْرٰهِیْمُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَحَبَّ وَلَدَهٗ فَابْتُلِیَ بِذَبْحِهٖ وَ
دوستی پس ابراهیم ع دوست داشت پسر خود را پس مبتلا گردید بذبح
یَعْقُوْبُ اَحَبَّ یُوْسُفَ فَغَابَ عَنْهُ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً وَابْتُلِیَ
و یعقوب ع دوست داشت یوسف ع را او غایب شد از و چهل سال و مبتلا کرده شد
بِفِرَاقِهٖ وَنَبِیُّنَا مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ رض وَعَلِقَا
بفراق او و نبی ما محمد ص دوست داشت حسن و حسین را رض و معلق شدند
بِقَلْبِهٖ فَجَاءَ جِبْرِیْلُ وَاَخْبَرَهٗ بِاَنَّ اَحَدَهُمَا یُسَمُّ وَالْاٰخَرُ یُقْتَلُ
بدل او پس آمد جبرائیل ع و خبر داد او را که یکے ازاں زهر داده شود و دیگرے قتل کرده شود
حَتّٰی لَا یُحِبَّ مَعَ الْحَبِیْبِ سِوَاهُ

فَصْلٌ

وَیُسْتَحَبُّ اِذَا خَرَجَ
تا که دوست ندارد با دوست خود جز او را
و مستحب ست و قتیکه بر آید
الْمُؤْمِنُ اِلٰی صَلٰوةِ الْعِیْدِ فِیْ طَرِیْقٍ اَنْ یَّرْجِعَ فِیْ طَرِیْقٍ اٰخَرَ لِمَا
مومن بسوے نماز عید در راه اینکه باز گردد در راه دیگر از جهت چیزیکه
رَوٰی ابْنُ عُمَرَ اَنَّ النَّبِیَّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَخَذَ یَوْمَ الْعِیْدِ فِیْ طَرِیْقٍ وَرَجَعَ
که روایت کرد ابن عمر که نبی ص گرفت روز عید در راهے و باز گشت
فِیْ طَرِیْقٍ اٰخَرَ فَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِیْ ذٰلِكَ فَقَالَ اَكْثَرُهُمْ اِنَّمَا اَرَادَ
در راه دیگر پس اختلاف کردند مردم درین پس گفت اکثر ایشان جز این نیست که اراده کرد ٦٥٦
بِذٰلِكَ اِخْتِلَافَ حَزْرِ الْمُشْرِكِیْنَ لِعَسْكَرِهٖ فَخَالَفَ بَیْنَ الطَّرِیْقَیْنِ
باین قول اختلاف نگاه داشت مشرکان مر لشکر او را پس مخالفت کرد در دو راه
لِیَخْتَلِفَ الْحَزْرُ وَقَالَ اٰخَرُوْنَ اِنَّمَا قَصَدَ بِذٰلِكَ الْاِخْتِصَارَ
تا مخالفت شود نگاه داشت و گفتند دیگران قصد کرد بدین سبب کوتاهے
فِی الرُّجُوْعِ كَاَنَّهٗ سَلَكَ الطَّرِیْقَ الْاَطْوَلَ فِی الْمَمَرِّ لِكَثْرَةِ الْحَسَنَاتِ
در باز گشت گویا رفت راه دراز در وقت رفتن از جهت زیادتی نیکوئے
وَرَجَعَ فِی الْاَقْصَرِ وَقَالَ اٰخَرُوْنَ لَمَّا مَضٰی فِیْ طَرِیْقٍ شَهِدَتْ لَهُ
و باز گشت در راه قصیر و گفتند دیگران هرگاه گذشت در راه گواهے میدهد مر او را
الْاَرْضُ ثُمَّ رَجَعَ فِیْ طَرِیْقٍ لِتَشْهَدَ لَهُ الْاَرْضُ الثَّانِیَةُ وَقِیْلَ
زمین پس باز گشت در راه دیگر تا گواهے دهد مر او را زمین دوم و گفته شد
اَنَّهٗ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَضٰی عَلٰی حَیٍّ مِّنَ الْاَحْیَاءِ ثُمَّ رَجَعَ عَلٰی غَیْرِهِمْ
که آنحضرت ع گذشت بر زنده از زندگان پس باز گشت بر غیر ایشان
لِیُسَاوِیَ بَیْنَهُمْ فِی الْاِكْرَامِ لِاَنَّ رُؤْیَتَهٗ عَلَیْهِ السَّلَامُ كَانَتْ
تا برابر شود درمیان ایشان در اکرام زیرا که دیدن آن سردار ع بود

رَحْمَةً قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَمَا اَرْسَلْنٰكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ وَ

رحمت فرمود خدای تعالی و ما نفرستادیم ترا مگر رحمت از بہر عالمیان و

قِيْلَ اِنَّ الْاَرْضَ تَفْتَخِرُ بِوَطْيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَغَيْرِهٖ مِنَ الْاَنْبِيَاءِ

گفته شد که زمین فخر میکند بزیر پا کردن نبی صلعم و دیگر از پیغمبران

وَالْاَوْلِيَاءِ وَسَعْيِهِمْ عَلَيْهَا فَاَرَادَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنْ يُّسَاوِيَ بَيْنَ الْبُقْعَتَيْنِ

و دوستان خدا و برفتن ایشان بر آن زمین پس قصد کرد صلعم که برابری کند میان هر دو قطعه زمین

لِكَيْلَا تَفْتَخِرَ بَعْضُهَا عَلٰى بَعْضٍ وَقِيْلَ اَنَّهٗ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ

تا فخر نکند بعض آن زمین بر بعض دیگر و گفته شد که آنحضرت صلعم بود

قَدْ سَلَكَ اِلَى الْمُصَلّٰى فِيْ طَرِيْقٍ وَقَصْدُهٗ الْحَقِيْقَةُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ

بتحقیق رفت بسوی نمازگاه در راهی و قصد او در حقیقت بسوی خدای عز و جل بود

وَجَلَّ ثُمَّ اَرَادَ الرُّجُوْعَ اِلَى الْاَهْلِ وَالْوَطَنِ وَالطِّيْنِ وَالْمَاءِ الْمَعْرُوْفِ

پس ترا اراده کرد برگشتن بسوی اهل و وطن و گل و آب که معروف و

الْمَعْهُوْدِ فَكَرِهَ اَنْ يَّسْلُكَ اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى طَرِيْقًا ثُمَّ يَسْلُكَهٗ اِلٰى غَيْرِهٖ

معهود است پس مکروه داشت که رود بسوی خدا تعالی راهی بستر برود در همان راه بسوی غیر او

فَرَجَعَ فِيْ طَرِيْقٍ اٰخَرَ وَقِيْلَ اَنَّهٗ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ لَمْ يَرْجِعْ فِيْ طَرِيْقٍ

پس بازگشت در راه دیگر و گویند که آنحضرت صلعم اگر بر نگشتی در راه دیگر

اٰخَرَ لَوَجَبَ عَلَى النَّاسِ الْاِسْتِنَانُ بِهٖ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَعَذَّرَ

هر آئینه واجب میشد بر مردم بجا آوردن سنت آنسرور صلعم و دشوار میشد

عَلَيْهِمُ التَّفَرُّقُ بَعْدَ صَلٰوةِ الْعِيْدِ اِلٰى مَنَازِلِهِمْ فَاَرَادَ اَنْ يُّبَيِّنَ

بر آن اصحاب جدا شدن بعد نماز عید بسوی منزلهای خود پس خواست که بیان کند

التَّوْسِعَةَ عَلَيْهِمْ فِي الرُّجُوْعِ فِيْ اَيِّ طَرِيْقٍ شَاءُوْا وَقِيْلَ اَنَّهٗ

فراخی را بر ایشان در بازگشتن در هر راه که خواهند و گفته شد که آنسرور

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَزِعَ مِنْ مَكِيْدَةِ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِيْنَ وَقِيْلَ اِنَّهٗ كَانَ

صلعم ترسید از مکر کفاران و منافقان و گفته شده است که آنسرور بود

يَتَصَدَّقُ عَلٰى مَنْ كَانَ مَعَهٗ فَكَانَ يَرْجِعُ فِيْ طَرِيْقٍ اٰخَرَ حَتّٰى يُوْقِعَ

صدقه میداد کسیکه بود با او صلعم پس بود که بازگشت در راه دیگر تا آنکه واقع شود

الصَّدَقَةَ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَقِيْلَ اَنَّهٗ كَانَ يَفْعَلُ ذٰلِكَ لِاَجْلِ ازْدِحَامِ

صدقه بر مفلسان و گفته شد که بود آنسرور صلعم که میکرد این کار از جهت از دحام

النَّاسِ عَلَيْهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مردم بر آنسرور صلی الله علیه وسلم

فَصْلٌ فِيْ فَضِيْلَةِ يَوْمِ النَّحْرِ وَالْاَضْحِيَةِ

در بیان فضیلت روز نحر و روز عید اضحی

رَوَى عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ قُرْطٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعْظَمُ

روایت کرد عبد الله بن قرط گفت فرمود رسول الله صلے الله علیه وسلم بزرگترین

الْاَيَّامِ عِنْدَ اللّٰهِ يَوْمُ النَّحْرِ وَرُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِفَاطِمَةَ

روزها نزدیک خداے تعالیٰ روز قربانیست و روایت کرده شده است که نبی صلعم فرمود فاطمه را

قُوْمِيْ اِلٰى اُضْحِيَّتِكِ فَاشْهَدِيْهَا فَاِنَّهُ يُغْفَرُ لَكِ بِاَوَّلِ قَطْرَةٍ

برخیز بسوی قربانے خود پس حاضر باش برو که آمرزیده شود ترا باول قطره

يَقْطُرُ مِنْ دَمِهَا كُلُّ ذَنْبٍ عَمِلْتِ وَقُوْلِيْ اِنَّ صَلٰوتِيْ وَنُسُكِيْ وَ

که بچکد از خون آن هر گناہے که کردۂ و بگوئے که نماز من و عبادت من و

مَحْيَايَ وَمَمَاتِيْ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ

زندگی من و موت من خدا راست که پروردگار عالمیان است و روایت کرده شد از نبی صلعم که

قَالَ اِنَّ دَاوٗدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا اِلٰهِيْ مَا ثَوَابُ مَنْ ضَحّٰى مِنْ اُمَّةِ

فرمود که داؤد عم گفت اے الٰهی چیست ثواب کسیکه قربانے کرد از امت

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ثَوَابُهُ اَنْ تُعْطٰى بِكُلِّ شَعْرَةٍ مِنْهَا

محمد صلعم فرمود خداے عز وجل ثواب او آنست که داده میشود مقابل هر موی آن

عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَيُمْحٰى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَيُرْفَعُ لَهُ عَشْرُ

ده نیکی و محو کرده شود از وی ده بدیے و برداشته میشود مر او را ده

دَرَجَاتٍ فَقَالَ اِلٰهِيْ فَمَا ثَوَابُهُ اِذَا شُقَّ بَطْنُهَا قَالَ اِذَا انْشَقَّ

درجه پس گفت الٰهی پس چیست ثواب او هرگاه که پاره شود شکم آن فرمود هرگاه پاره شود

الْقَبْرُ عَنْهُ اَخْرَجَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى اٰمِنًا مِنَ الْجُوْعِ وَالْعَطَشِ وَمِنْ

گور از ان برمے آرد او را خداے تعالیٰ درحالیکه ایمن باشد از گرسنگی و تشنگی و از

اَهْوَالِ الْقِيَامَةِ يَا دَاوٗدُ لَهُ بِكُلِّ بَضْعَةٍ مِنْ لَحْمِهَا طَيْرٌ فِي

خوف ہاے قیامت اے داؤد مر او را مقابله هر پاره گوشت از گوشت او جانوریست در

الْجَنَّةِ كَاَمْثَالِ الْبُخْتِ وَبِكُلِّ كُرَاعٍ مِنْهَا مَرْكَبٌ مِنْ مَرَاكِبِ

بهشت مانند شتر بختی و مقابله هر پاره از آن قربانے ستوریست از ستورهاے

الْجَنَّةِ وَبِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلٰى جَسَدِهَا قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ وَبِكُلِّ شَعْرَةٍ

بهشت و مقابله هر موے که بر جسم اوست کوشکے ست در بهشت و مقابله هر موے

عَلٰى رَاْسِهَا جَارِيَةٌ مِنَ الْحُوْرِ الْعِيْنِ اَمَا عَلِمْتَ يَا دَاوٗدُ اَنَّ

که بر سر اوست کنیزک ست از حور عین آیا ندانستی اے داؤد که

الضَّحَايَا هِيَ الْمَطَايَا وَاَنَّ الضَّحَايَا تَمْحُو الْخَطَايَا وَتَدْفَعُ الْبَلَايَا

قربانیها مرکبها اند و قربانیها محو میکنند گناهها و دور میکنند بلاها

٦٥٨

٦٥٩
٥٣

مُرْ بِالضَّحَايَا فَإِنَّهَا فِدَاءُ الْمُؤْمِنِ كَفِدَاءِ إِسْحٰقَ مِنَ الذَّبْحِ
بفرمای بقربانیها پس اینها فدای مومن ست مانند فدای اسحق م از ذبح

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحْسِنُوا ضَحَايَاكُمْ فَإِنَّهَا مَطَايَاكُمْ يَوْمَ
و فرمود نبی م نیکو کنید قربانهای خود را پس این مرکبهای شماست روز

الْقِيٰمَةِ وَرُوِيَ أَنَّ عَلِيًّا رَضِ قَرَءَ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى
قیامت و روایت کرده شده ست که علی رض خواند روزیکه حشر کنیم پرهیزگاران را بسوی

الرَّحْمٰنِ وَفْدًا ثُمَّ قَالَ وَهَلْ يَكُونُ الْوَفْدُ إِلَّا رُكْبَانًا عَلَى نَجَائِبِهِمْ
رحمان دراحوال که وفد اند پس گفت نمی باشد وفد مگر جماعه سواران بر شتران برگزیده خود

وَنَجَائِبُهُمْ ضَحَايَا ثُمَّ يُؤْتَوْنَ بِنُوقٍ لَمْ يَرَ الْخَلَائِقُ مِثْلَهَا
و شتران ایشان قربانیهای ایشانند داده میشود ایشانرا ناقها که ندیده ست خلایق مانند آن

عَلَيْهَا أَرْحِلَةٌ مِنَ الذَّهَبِ وَأَزِمَّتُهَا الزَّبَرْجَدُ ثُمَّ تَنْطَلِقُ
بر آن ناقها پالانهاست از زر و مهارهای آن ها از زبرجد پس ترک میروند

بِهِمْ إِلَى الْجَنَّةِ حَتّٰى يَقْرَعُوا بَابَهَا وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
با ایشان بسوی بهشت تا بکوبند در بهشت را و روایت کرده شده ست از نبی م

أَنَّهُ قَالَ ضَحُّوا وَطَيِّبُوا بِهَا نَفْسًا فَإِنَّهُ مَنْ أَخَذَ أُضْحِيَتَهُ
که فرمود قربانی کنید و خوش کنید بآن نفس را پس بدرستی شان اینست کسیکه گرفت قربانی

فَاسْتَقْبَلَ بِهَا الْقِبْلَةَ كَانَ دَمُهَا وَشَعْرُهَا مَحْصُورًا لَهُ
پس مستقبل قبله بآن قربانی باشد خون و موی او نگهداشته شده برای او

إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَإِنَّ الدَّمَ إِذَا وَقَعَ فِي التُّرَابِ فَإِنَّمَا يَقَعُ فِي
تا روز قیامت پس بدرستی خون وقتیکه می افتد در خاک جز این نیست که می افتد در

حِرْزِ اللّٰهِ أَنْفِقُوا يَسِيرًا تُؤْجَرُوا كَثِيرًا وَرُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
پناه خدا خرج کنید کم را مزده داده میشود بسیار و روایت کرده شده ست که نبی

دَعَا بِكَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ أَقْرَنَيْنِ عَظِيمَيْنِ فَأَضْجَعَ أَحَدَهُمَا وَقَالَ
طلبید دو قوچ ابلق شاخدار بزرگ پس بر پهلو خوابانید یکی را و گفت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ اللّٰهُمَّ هٰذَا عَنْ
ای بار خدا این از

مُحَمَّدٍ وَعَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثُمَّ بِالْأٰخَرِ ثَنّٰى وَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ
محمد ست و از اهل بیت او پس بدیگر دوم بار خوابانید دوم را و گفت

اللّٰهُمَّ هٰذَا عَنْ مُحَمَّدٍ وَعَنْ أُمَّتِهِ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ
ای بار خدا این از محمد ست و از امت او و روایت ست از جابر بن عبد الله

النبي صلى الله عليه وسلم انه ضحى بكبشين يوم النحر واخبرنا هبة الله

بدرستی که آن پیغمبر ص قربانی داد دو قوچ روز قربانی و خبر داد ما را هبة الله

عن محمد بن احمد بن الحارث المعدل الكوفي قال انبانا القاضي

از محمد بن احمد بن حارث معدل کوفی گفت خبر داد ما را قاضی

محمد بن محمد بن عبد الله الجعفي انبانا محمد بن جعفر الاشجعي

محمد بن محمد بن عبد الله جعفی خبر داد ما را محمد بن جعفر اشجعی

انبانا علي بن المنذر الطرقي انبانا ابن فضيل عن هشام عن

خبر داد ما را علی بن منذر طرقی خبر داد ما را ابن فضیل از هشام از

عروة عن ابيه عن عائشة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

عروه از پدر خود از عایشه رض از نبی ص بدرستی فرمود

من قرب اضحيته يوم النحر لينحرها قربه الله تعالى الى

هر که نزدیک ساخت قربانی خود را روز قربانی تا ذبح کند او را نزدیک میشود او را خدا سوی

الجنة فاذا انحرها غفر الله له باول قطرة تقطر من دمها

بهشت پس هرگاه ذبح کرده آمرزد خدا مر او را باول قطره که بچکد از خون آن

وجعلها الله تعالى له مركبا يوم القيمة الى المحشر ويعطى

و گردانید آن را خدای تعالی از بهر او مرکب روز قیامت بسوی محشر و داده میشود

بعدد شعرها وصوفها حسنات وروي عن انس بن مالك

بعدد موهای او و پشم او نیکیها و روایت کرده شد از انس بن مالک

ان النبي صلى الله عليه وسلم ضحى بكبشين اقرنين املحين فكان يذبح

که نبی ص قربانی داد بدو برهٔ شاخدار املح پس بود که ذبح میکرد

ويسمي ويضع رجله على صفحتهما قال ابو عبيد الاملح ما

و تسمیه میگفت و مینهاد پای خود بر گردن او گفت ابو عبیده املح چیزیست

فيه بياض وسواد والسواد غلبه وينظر في سواد ويبرك في

که درو سپیدی و سیاهی باشد و سیاهی بیشتر باشد که ببیند در سیاهی و نشیند در

سواد وروت عائشة رض انه امر النبي صلى الله عليه وسلم بكبش اقرن يطاء

سیاهی و روایت کرد عایشه رض که فرمود نبی ص بگوسفند شاخدار که برود در

في سواد ويبرك في سواد فاتي به فضحى به فاضجعه وذبحه فقال

در سیاهی و نشیند در سیاهی پس آورده شد آن پس قربانی داد پس خوابانید او را و ذبح کرد پس گفت

بسم الله اللهم تقبل من محمد وال محمد ومن امة محمد وقال اصحابنا

بسم الله الهی بپذیر قبول از محمد و آل محمد و از امت محمد و گفت اصحاب ۱۲

الحديث قوله ويطأ في سواد وينظر في سواد معناه

حدیث قول او صلعم یطأ فی سواد و ینظر فی سواد معنی او آنست

بكثرة شحمه ولحمه ما يظل في ظل نفسه وينظر فيه ويبرك

که از جهت بسیار پیه او و گوشت او چیزیست که میرود در سایه نفس خود و نظر میکند در وی

فيه وقال اهل اللغة معنى السواد في هذا الموضع اي كان اسود

در آن سایه و گفته اند اهل لغت معنی سواد درینجا آنست که باشد هر دو دست او

اليدين والعينين والركبتين فصل في صلوة ليلة الاضحى

سیاه و هر دو چشم او و هر دو زانوی او در بیان نماز شب عید اضحی

وهي ان يصلي ركعتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب خمسة

و آن اینست که گذارد دو رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه پانزده

عشر مرة وقل هو الله احد كذلك وقل اعوذ برب الفلق مثل

بار و سوره اخلاص همچنین و سوره الفلق مانند

ذلك وقل اعوذ برب الناس بعد ذلك فاذا سلم قرأ اية

این و سوره الناس نیز باین شمار پس هرگاه سلام دهد بخواند آیة

الكرسي ثلاث مرات واستغفر الله خمسة عشر مرة ثم يدعو

الکرسی سه بار و استغفار پانزده بار بعد دعا کند

بما شاء من خير الدنيا والاخرة فصل والاضحية

آنچه خواهد از نیکوئی دنیا و آخرت و قربانی دادن

سنة لا يستحب تركها لمن قدر عليها عند الامام احمد

سنت است مستحب نیست ترک دادن آن کسیرا که مقدور داشته باشد بران نزد امام احمد

مالك والشافعي رحمة الله عليهم وعند غيرهم هي واجبة و

مالک و شافعی رح و نزد غیر ایشان واجبست و

الاصل في استحبابها دون وجوبها ما روي عن ابن عباس

اصل در مستحب بودن آن بغیر وجوب آن آنست که روایت کرده شد از ابن عباس

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال امرت بالنحر وهو لكم سنة وفي خبر

از نبی صلعم که فرمود امر کرده شده ام بقربانی و آن بهر شما سنت است و در حدیث

اخر ثلث علي فرض ولكم تطوع النحر والوتر وركعتا الفجر و

دیگر است که سه چیز است که بر من فرض است و بر شما نفل قربانی دادن و وتر و دو رکعت فجر و

في حديث ام سلمة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر

در حدیث ام سلمه رض گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه که در آمد دهه

وَأَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يُضَحِّيَ فَلَا يَمَسَّ مِنْ شَعْرِهِ وَلَا بَشَرِهِ شَيْئاً لِتَعَلُّقِ

و خواست یکے از شما که قربانی کند پس مس نکیند از موی قربانی واز ظاهر جرم او چیزے را

الْأُضْحِيَةِ بِالْإِرَادَةِ وَمَا كَانَ وَاجِباً بِالشَّرْعِ لَا يَتَعَلَّقُ بِالْإِرَادَةِ

قربانی را بخواهش هرکس و هرچه واجبست در شرع وابسته باراده نیست

فَصْلٌ وَأَفْضَلُهَا الْإِبِلُ ثُمَّ الْبَقَرُ ثُمَّ الْغَنَمُ وَلَا يُجْزِئُ إِلَّا

و بزرگترین قربانی در قربانی شتر است بعد گاو بعد گوسفند و بسند نمیشود مگر

الْجَذَعُ مِنَ الضَّأْنِ وَالثَّنِيُّ مِنْ غَيْرِهِ أَمَّا الْجَذَعُ فَهُوَ مَا كَمَلَ لَهُ

جذع از قسم گوسفندے و ثنی از غیر او اما جذع پس آن بچه ایست که کامل شده

سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَالثَّنِيُّ مِنَ الْمَعْزِ مَا كَمَلَ لَهُ سَنَةٌ وَمِنَ الْبَقَرِ مَا كَمَلَ

شش ماه و ثنی از بز بچه ایست که کامل شده یکسال و از گاو بچه ایست که تمام

لَهُ سَنَتَانِ وَمِنَ الْإِبِلِ مَا كَمَلَ لَهُ خَمْسُ سِنِينَ وَتُجْزِئُ الشَّاةُ

مر او را دو سال و از شتر بچه ایست که کامل شده باشد مر او را پنج سال و بسند میشود بز

عَنْ وَاحِدٍ وَالْبَدَنَةُ مِنَ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ عَنْ سَبْعَةٍ وَأَفْضَلُ

از یک کس و قربانی از شتر و گاو از هفت کس و بزرگترین

الضَّحَايَا الشُّهْبُ ثُمَّ الصُّفْرُ ثُمَّ السُّودُ وَالْأَفْضَلُ أَنْ يَذْبَحَهَا

قربانیها سفید است بعد رنگ زرد بعد رنگ سیاه و بهتر آنست که ذبح کند

بِنَفْسِهِ فَإِنْ لَمْ يُحْسِنْ فَلْيُشَاهِدْ ذَبْحَهَا وَيَأْكُلُ ثُلُثَهَا وَ

بدست خود و اگر نیکو نداند پس ببیند ذبح کردن آن و بخورد سوم حصه او و

يُهْدِي ثُلُثَهَا وَيَتَصَدَّقُ بِثُلُثِهَا وَيَجْتَنِبُ فِيهَا الْمَعِيبَةَ

هدیه دهد سوم حصه او و صدقه کند بسوم حصه او و پرهیزد در آن قربانی عیبناک را

وَالْعُيُوبُ خَمْسَةٌ فَلَا يُضَحِّي بِعَضْبَاءِ الْقَرْنِ وَالْأُذُنِ وَهِيَ

و عیبها پنج اند پس قربانی نکنند شکسته شاخ و بریده گوش و آن

مَا ذَهَبَ أَكْثَرُ أُذُنِهَا أَوْ قَرْنِهَا وَقِيلَ مَا ذَهَبَ ثُلُثُ أُذُنِهَا

چیزیست که رفته باشد اکثر گوش او یا شاخ او و گویند که چیزیست که رفته باشد سوم حصه

وَقَرْنِهَا وَكَذَلِكَ لَا يُضَحِّي بِالْجَمَّاءِ لِأَنَّهَا كَالْعَضْبَاءِ فِي أَصَحِّ

و شاخ او و همچنین قربانی نکند بے شاخ را از برا که آن همچو عضباست در صحیح ترین

الْقَوْلَيْنِ وَلَا بِالْعَوْرَاءِ الْبَيِّنِ عَوَرُهَا وَهِيَ مَا انْخَسَفَتْ عَيْنُهَا

دو قول و نه بکور که ظاهر است کوری او و آن عوراء چیزیست که تاریک شده است چشم او

وَذَهَبَتْ وَلَا بِالْعَجْفَاءِ الَّتِي لَا تُنْقِي وَهِيَ الْهَزِيلَةُ الَّتِي لَا

و رفته و نه بگوسفند لاغری که هلاک کرده شود و آن لاغریست که نیست

لا تجزئ بها ولا بالعرجاء البين عرجها وهي التي لا تقدر

معیوب در ... وانه لنگے که ظاهر باشد لنگ او وآن اینست که قادر نباشد

على المشي مع السرح ولا المشارك لها في العلف لضعفها ولا

بر رفتن با چرندهای در صحرا و قربانے ندهد با ضعیفه که شریک کرده شد در علف از جهت ضعیف

بالمريضة البين مرضها ولا بالجرباء لان جربها يفسد

بیمارے را که ظاهر باشد بیمارے او ونه بگرگین زیرا که در رستی گرگ آن فاسد میکند

اللحم وقد نهى النبي صلى الله عليه وسلم ان يضحى بالمقابلة وهي ما قطع

گوشت را و تحقیق منع فرموده است رسول ص از انکه قربانے دهد بمقابله وآن مقابله آنست

شيء من مقدم اذنها وبقي معلقا ولا بالمدابرة وهي ما قطع

چیزے از پیش گوش او وماند باشد معلق ونه قربانے دهد بمدابره وآن آنست

شيء من خلف اذنها ولا بالخرقاء وهي ما ثقب الكي اذنها

چیزے از پس گوش او ونه بخرقاء وآن آنست که سوراخ کرده داغ گوش اورا

ولا بالشرقاء وهي ما شق الكي اذنها وذلك محمول على نهي

ونه بشرقا وآن آنست که دریده باشد داغ گوش او واین محمول است بر منع

تنزيه لا على نهي تحريم والاولى ان يجتنب ذلك وان ضحى

تنزیه نه بر منع تحریم وبهتر آنست که پرهیزد ازین واگر قربانے داد

بها جاز وايام النحر ثلثة يوم العيد بعد الصلوة او قدرها

بان جائز است وروزهاے قربانے سه است روز عید بعد نماز یا مقدار نماز

ويومان بعده هو مذهب اكثر الفقهاء وقال الشافعي ره

ودو روز پس آن وآن مذهب اکثر فقیهان است وگفت شافعی رح

يوم العيد وايام التشريق الثلاثة والذي ذكرنا من انه

روز عید وروز تشریق سه روز است وآنچه یاد کردیم ما او را

ثلاثة ايام منقول عن عمر وعلي وابن عباس وابي هريرة

سه روز است منقول است از عمر وعلی وابن عباس وابی هریره

رضوان الله تعالى عليهم اجمعين ومن ضحى قبل صلوة الامام

رض وهرکه قربانے داد پیش از نماز امام

فهي شاة لحم لا يحصل له بذلك ثواب الاضحية لما روى منصور

پس آن قربانی بز گوشت است حاصل نمیشود مر آن قربانے دهنده را ثواب قربانے از جهت خبر روایت

عن الشعبي عن البراء بن عازب قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

از شعبی از براء بن عازب گفت خطبه خواند بر ما رسول الله ص

يوم النحر بعد الصلوة فقال من صلى صلوتنا ونسك نسكنا

روز قربانی بعد نماز پس فرمود کسیکه نماز گزارد نماز ما وقربانی داد قربانی ما

فقد اصاب اصحاب النسك ومن نسك قبل الصلوة فتلك

پس تحقیق رسید اصحاب قربانی را فائده وکسیکه قربانی داد پیش از نماز پس آن

شاة لحم فقام ابو بردة بن نيار رض فقال يا رسول الله لقد

بز گوشت ست پس برپا ایستاد ابو برده بن نیار رض پس گفت یا رسول الله هر آینه

نسكت قبل ان اخرج الى الصلوة وعرفت ان اليوم يوم اكل

قربانی داده ام پیش از آنکه برآیم بسوی نماز ودانسته ام که امروز روز خوردن

وشرب فتعجلت واكلت واطعمت اهلي وجيراني فقال رسول

ونوشیدن ست پس شتاب کردم وخوردم وخورانیدم اهل خود را وهمسایگان خود را پس فرمود رسول

الله صلى الله عليه وسلم تلك شاة لحم فقال ان عندي عناقا جذعة و

الله ص آن قربانی بز گوشت ست پس گفت ابو برده بدرستی نزد من بزغاله ششماهه است

هي خير من شاتي لحم فهل تجزي عني فقال صلى الله عليه وسلم نعم ولا تجزي

آن بهتر است از دو بز حق گوشت پس آیا بسنده است از من پس فرمود ص بلی ونبسند نیست

عن احد بعدك وعن الاسود بن قيس قال شهدت النبي صلى الله عليه وسلم

از هیچکس بعد از تو وروایت است از اسود بن قیس گفت دیدم نبی ص را

يوم النحر مر بقوم ذبحوا قبل الصلوة فقال صلى الله عليه وسلم من ذبح قبل

روز قربانی که گذشت بقومے که ذبح کرده بودند پیش از نماز پس فرمود ص هرکه ذبح کرد پیش از

الصلوة فليعد وفي بعض الاخبار من كان ذبح قبل ان يصلي

نماز پس گو که باز گرداند ودر بعضی احادیث ست هرکه باشد که ذبح کرد پیش از آنکه نماز گزارد

فليعد اخرى مكانها ومن لم يكن ذبح فليذبح

پس باید باز گرداند دیگرے بجاے او وکسیکه بوده ست که ذبح نکرده پس بگو که ذبح کند

فصل

في ذكر ايام التشريق قال الله تعالى واذكروا الله في ايام

در ذکر ایام تشریق فرمود خداے تعالے ویاد کنید خدا را در روزهاے

معدودات يعني بالذكر التكبير ادبار الصلوت وعند

شمرده مراد یاد کردن تکبیرست پس از نمازها ونزدیک

الجمرات يكبر مع كل حصاة وغيرها من الاوقات يستحب ذلك

انداختن سنگریزها با هر سنگ ریزه واز اوقات مستحب ست این

من اول العشر الى اخر ايام التشريق قوله في ايام معدودات

از اول ده تا آخر روزهاے تشریق قوله تعالى ودر روزهاے شمرده شده

ف ١ یعنی اول نماز خوانند پس از آن قربانی داده ۱۲ ترجمه

٦٧٥

يعني ايام التشريق ايام منى لثلاث واما المعلومات

يعنى روزهاے تشريق منا سه است واما معلومات

فهي ايام العشر وعلى هذا اكثر العلماء يدل عليه قوله تعالى

پس آن ده روز است وبرين مذهب بسيارے علما ودلالت ميكند بروى قول خداے تعالى

فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه وانما يكون التعجل في

پس هركه شتاب برآيد در دو روز پس نيست گناه براو وجز اين نيست كه ميباشد شتاب آمدن

ايام التشريق في يومين منها او جميع الثلاث قال ابن

ايام تشريق در دو روز ازانها يا همه سه بود گفت ابن

عباس رض امر الله تعالى بذكره في الايام المعدودات وهي ايام

عباس رض امر كرد خداے تعالى بذكر خويش در ايام شمرده شده وآن ايام

التشريق ثلاثة ايام بعد النحر وجعلها معدودة لقلتها

تشريق است سه روز پس از قربانى وگردانيد آن را خداے تعالى معدوده از جهت

في ايام عمرك كقوله تعالى في شهر رمضان اياما معدودات

در روزهاے عمر تو مانند گفتن خداے تعالى در حق ماه رمضان ايام معدودات

لقلتها من بين الشهور كما قال تعالى وشروه بثمن بخس

از جهت كم بودن آن از ميان ماهها وچنانچه فرمود خداے تعالى وفروختند يوسف را ببهاى

دراهم معدودة وقيل انما سميت معدودة لانها تعد

درمهاے چند وگفته شده است ناميده شد معدوده زيراكه آن شمرده ميشود

من ايام الحج فيفرغ فيها مما عليه من افعال الحج من المبيت

از روزهاے حج پس فارغ ميشود حاجى در آن ايام از آنچه بروست از افعال حج از شب بودن

بمزدلفة ورمي الجمار بمنى وقال الزجاج تستعمل المعدودات

در مزدلفه وانداختن سنگ ريزه در منى وگفت زجاج استعمال كرده ميشود معدودات

في اللغة للشيء القليل فسميت بذلك لانها ثلاثة ايام

در لغت بر چيز اندك پس ناميده شد بآن از جهت آنكه سه روز است

فالايام المعدودات ثلاثة ايام التشريق والذكر المامور

پس ايام معدودات سه روز تشريق است وذكر امر كرده شده

فيها التكبير عن نافع عن ابن عمر رض انه قال الايام المعدودات

در آن ايام تكبير است روايت است از نافع از ابن عمر رض كه گفت ايام معدودات

ثلاثة ايام يوم النحر ويومان بعده وقال ابراهيم النخعي

سه روز است روز قربانى ودو روز پس از آن وگفت ابراهيم نخعى

المعدودات ایام العشر والمعلومات ایام النحر وسبب

معدودات روزہاے دہہ ذی الحجہ و معلومات روز قربانی و سبب

امر اللّٰہ تعالیٰ المسلمین بالذکر فی هذه الایة والتی قبلها

امر کردن خداے تعالیٰ مسلمانان را بذکر درین آیت و آیتے کہ اول ازین است

قوله عز وجل فاذکروا اللّٰہ کذکرکم اٰباءکم علی ما ذکر المفسرون

پس یاد کنید خداے را مانند یاد کردن شما پدران خود را بر طریقیکہ ذکر کردہ اند مفسران

ان العرب کانوا اذا فرغوا من حجهم وقفوا عند البیت و

آیت کہ عرب بودہ اند کہ ہرگاہ فارغ میشدند از حج خود می ایستادند نزدیک خانہ کعبہ و

ذکروا ما ثر اٰبائهم ومفاخرهم وکان الرجل یقول ان ابی

یاد میکردند بزرگیہاے پدران خود را و فخرہاے ایشان و بود مرد یکہ میگفت کہ پدر من

کان یقری الضیف ویطعم الطعام وینحر الجزور ویفك

بود کہ میزبانی میکرد مہمان را و طعام میداد و میکشت شتران خود را و خلاص میکرد

العانی ویجز النواصی ویفعل کذا وکذا ویتفاخرون بذلك

بندیان را و آزاد میکرد بندگان را و میکرد چنین و چنین و فخر میکردند بآن

فامرهم اللّٰہ عز وجل بذکره فانزل اللّٰہ عز وجل فاذکروا اللّٰہ

پس امر کرد ایشان را خداے تعالیٰ بیاد کردن خود پس فرو فرستاد خداے تعالیٰ پس یاد کنید خداے تعالیٰ را

کذکرکم اٰباءکم او اشد ذکرا الی قوله تعالیٰ واذکروا اللّٰہ

مانند یاد کردن شما پدران خود را تا قول خود تعالیٰ شانہ و یاد کنید خدا را

فی ایام معدودات وقال جل وعلا فاذکرونی فانا الذی فعلت

در روزہاے معدودہ و فرمود جل و علا پس یاد کنید مرا پس من آنم کہ کردم

ذلك بکم وباٰبائکم واحسنت الیکم والیهم وقال السدی

این کار برای شما و بہ پدران شما و نیکوئی کردم بسوی شما و بسوے پدران شما و گفت سدی

کانت العرب اذا قضت مناسکها واقاموا بمنی یقوم الرجل

بودہ اند مردم عرب کہ ہرگاہ ادا میکردند عبادتہاے خود را و می ایستادند بمنی می ایستاد مردے

فیسأل اللّٰہ عز وجل ویقول اللّٰهم ان ابی کان عظیم

پس سوال میکرد خداے عز و جل را و میگفت اے بار خدا بدرستیکہ پدر من بود بزرگ

الجفنة عظیم القبة وکثیر المال فاعطنی مثل ذلك لیس

کاسہ بزرگ دہلیز و بسیار مال دار پس بدہ مرا مانند این نبود کہ

یذکر اللّٰہ عز وجل انما یذکر اٰباءه ویسأل ان یعطی فی دنیاه

یاد میکرد خداے تعالیٰ را بلکہ یاد میکرد پدر خود را و میخواست کہ بدہد خداے تعالیٰ در دنیای او

فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالٰى هٰذِهِ الْآيَةَ وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَعَطَاءٌ وَالرَّبِيعُ

پس نازل کرد خدای تعالی این آیت را وگفت ابن عباس وعطا وربیع

وَالضَّحَّاكُ مَعْنَاهُ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ تَعَالٰى كَذِكْرِ الصِّبْيَانِ

وضحاک رح معنی آن آیت پس یاد کنید خدای را مانند یاد کردن کودکان

الصِّغَارِ الْآبَاءَ وَهُوَ قَوْلُ الصَّبِيِّ أَوَّلَ مَا يُفْصِحُ وَيَفْقَهُ

پدران را وآن گفتن کودکست اول بار که گویا میشود ودر یابد

كَلَامَ أَبَهْ وَأُمَّهْ ثُمَّ يَلْهَجُ بِأَبِيهِ وَأُمِّهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ مَالِكٍ عَنْ

سخن را ابه وامه بستر بچسپد به پدر و مادر خود وروایت از عمر بن مالک از

أَبِي الْجَوْزَاءِ قَالَ قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ رض أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ

ابی جوزا گفت گفتم مرا بن عباس را رض خبر ده مرا از قول خدای تعالی عز وجل

وَجَلَّ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا وَقَدْ يَأْتِي

پس یاد کنید خدای را مانند یاد کردن شما پدران خود را وگاهی هست که می آید

عَلَى الرَّجُلِ يَوْمٌ لَا يَذْكُرُ فِيهِ أَبَاهُ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَيْسَ كَذٰلِكَ

بر مردے روزی که یاد نمیکند در آن روز پدر خود را پس گفت ابن عباس رض نیست معنی آن

667

وَلٰكِنْ أَنْ تَغْضَبَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا عُصِيَ أَشَدَّ مِنْ غَضَبِكَ

ولکن مراد اینست که غضب کنی تو از جهت خدای عز وجل وقتیکه بی فرمانی او کرده شود سخت تر از غضب

لِوَالِدَيْكَ إِذَا شُتِمَا وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ الْقُرَظِيِّ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ

از جهت پدر ومادر تو وقتیکه دشنام داده شوند ومرویست از محمد بن کعب پس یاد کنید خدای را

كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا يَعْنِي بَلْ أَشَدَّ كَقَوْلِهِ أَوْ يَزِيدُونَ

مانند یاد کردن شما پدران خود را بل زیاده تر یعنی او بمعنی بل ست مانند قول خدای تعالی

أَيْ بَلْ يَزِيدُونَ قَالَ مُقَاتِلٌ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا أَيْ أَكْثَرَ ذِكْرًا كَقَوْلِهِ

بلکه زیاده از آن گفت مقاتل او بمعنی اکثر ست مانند قول خدای

أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً **فَصْلٌ** وَقَدْ سَمَّى اللّٰهُ عَزَّ

یعنی سخت تر از روی سختی و بیشتر از روی ترس وتحقیق نامید خدا عز وجل

وَجَلَّ أَشْيَاءَ فِي الْقُرْآنِ ذِكْرًا مِنْ ذٰلِكَ سَمَّى التَّوْرٰىةَ ذِكْرًا فَقَالَ

چند چیز را در قرآن ذکر یعنی از آن نامید توریت را ذکر پس فرمود

عَزَّ وَجَلَّ فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَسَمَّى

پس سوال کنید اهل توریت را اگر هستید شما نمیدانید ونامید

الْقُرْآنَ ذِكْرًا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ وَسَمَّى

قرآن را ذکر فرمود خدای تعالی واین ذکر یعنی قرآن مبارکست که فرستادیم او را و

اللوح المحفوظ ذكرا قوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من

لوح محفوظ را ذکر فرمود خدائے تعالیٰ و تحقیق نوشتیم ما در زبور از

بعد الذكر يعني من بعد اللوح المحفوظ وسمى الموعظة ذكرا

پس ذکر یعنی بعد از لوح محفوظ و نامید موعظت را ذکر

قوله عز وجل فلما نسوا ما ذكروا به وسمى الرسول ذكرا

فرمود خدا تعالیٰ پس ہرگاہ فراموش کردند چیزی کہ پند داده شدند و نامید رسول را ذکر

قوله عز وجل قد انزل الله اليكم ذكرا رسولا والخبر ذكرا

فرمود خدائے تعالیٰ تحقیق فرستادیم بسوی شما ذکری را کہ رسول است و نامید خبر را ذکر

قوله عز وجل هذا ذكر من معي وذكر من قبلي والشرف ذكرا

فرمود خدائے عزوجل اینست خبر کسیکہ با منست و خبر کسیکہ پیش از منست و نامید شرف و بزرگی

قوله عز وجل انه لذكر لك ولقومك والتورية ذكرا

فرمود خدائے عزوجل این بدرستی بزرگی ست مرترا و مر قوم ترا و نامید توریت را ذکر

قوله عز وجل ذلك ذكرى للذاكرين والصلوة ذكرا

فرمود خدائے تعالیٰ آن توریت ذکرست مر خوانندگان را و نامید نماز را ذکر

قوله عز وجل فاذكروا الله كما علمكم وسمى صلوة العصر ذكرا

فرمود خدا تعالیٰ پس نماز گذارید خدای را چنانکہ آموخت شما را و نامید نماز عصر را ذکر

قوله عز وجل اني احببت حب الخير عن ذكر ربي يعني صلوة العصر

فرمود خدائے عزوجل حکایت از سلیمان کہ بدرستی من دوست داشتم دوستی مال یعنی اسپان را در اسم الصلوة

والجمعة ايضا ذكرا قوله عز وجل فاسعوا الى ذكر الله والشفاعة ذكرا

و نامید جمعه را نیز ذکر فرمود خدا تعالیٰ پس کوشش کنید بسوی ذکر الله یعنی نماز جمعه و نامید شفاعت را ذکر

قوله عز وجل اذكرني عند ربك وسمى الطاعة ذكرا

فرمود خدای تعالیٰ حکایت از یوسف ع یاد کن مرا یعنی شفاعت کن مرا نزدیک پروردگار خود و نامید طاعت را ذکر

قوله عز وجل فاذكروني اذكركم معناه اذكروني بالطاعة

فرمود خدا تعالیٰ پس یاد کنید مرا یاد کنم شما را معنی آن اینست کہ یاد کنید مرا بطاعت

اذكركم بالمغفرة وسمى الندامة ذكرا قوله عز وجل اذا

یاد کنیم شما را بمغفرت و نامید ندامت را ذکر فرمود خدا تعالیٰ ہرگاہ

ظلموا انفسهم ذكروا الله اي ندموا بالقلب واستغفروا

ظلم کردند بر نفسہای خود یاد کردند خدای را یعنی پشیمان شدند بدل و آمرزش خواستند

باللسان وسمى التكبير ذكرا قوله عز وجل واذكروا الله في

بزبان و نامید تکبیر را ذکر فرمود عزوجل و یاد کنید خدای را در

أَيَّامٍ مَّعْدُوْدٰتٍ يَعْنِيْ أَيَّامَ التَّشْرِيْقِ فَصْلٌ وَاخْتُلِفَ

روزهاے شمرده یعنے روزهاے تشریق و اختلاف کرده شد

لِمَ سُمِّيَتْ أَيَّامُ التَّشْرِيْقِ فَقَالَ قَوْمٌ إِنَّ الْمُشْرِكِيْنَ كَانُوْا

که چرا نامیده شد ایام تشریق باین نام پس گفت قومے بدرستی مشرکان بوده اند

يَقُوْلُوْنَ أَشْرِقْ ثَبِيْرُ كَيْمَا نُغِيْرُ يَعْنِيْ أَدْخُلْ فِي الشُّرُوْقِ يَا ثَبِيْرُ

که میگفتند سفید شو ای ثبیر تا برویم یعنے درآ در روشنے ای ثبیر

وَهُوَ اسْمُ جَبَلٍ كَيْمَا نُغِيْرُ أَيْ كَيْمَا نَدْفَعُ لِأَنَّهُمْ كَانُوْا لَا

و آن نام کوهے است تا که برویم زیراکه ایشان بوده اندکه

يَدْفَعُوْنَ وَلَا يُفِيْضُوْنَ مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ إِلَّا بَعْدَ أَنْ تُشْرِقَ

نمیرفتند و نمی آمدند از مزدلفه مگر پس از روشنے

الشَّمْسُ فَجَاءَ الْإِسْلَامُ فَأَبْطَلَ ذٰلِكَ وَقِيْلَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ أَيَّامُ

آفتاب پس آمد اسلام و باطل کرد آنرا و گفته شده است جز اینکه نامیده شده

التَّشْرِيْقِ لِأَنَّهُمْ كَانُوْا يُشَرِّقُوْنَ فِيْهَا لُحُوْمَ الْأَضَاحِيْ وَ

تشریق را زیراکه ایشان بوده اند که پاره کرده خشک در آفتاب میکردند در آن ایام گوشت قربانیها

تَشْرِيْقُ اللَّحْمِ أَنْ يُشَرَّحَ وَيُشْرَقَ فِي الشَّمْسِ وَيُسَمَّى الْقَدِيْدُ

و تشریق گوشت اینست که پاره کرده شود و خشک کرده شود در آفتاب و نام نهاده میشد خشک گوشت

٦٦٩ شَرَائِقَ اللَّحْمِ وَقِيْلَ بَلْ سُمِّيَتْ لِصَلٰوةِ يَوْمِ النَّحْرِ وَالتَّشْرِيْقُ

شرائق اللحم و گفته شد بلکه نامیده شد بنماز روز نحر و تشریق

صَلٰوةُ الْعِيْدِ وَإِنَّمَا أُخِذَ مِنْ شُرُوْقِ الشَّمْسِ لِأَنَّ ذٰلِكَ

نماز عید را و جز این نیست که گرفته شده است از تابش آفتاب زیراکه این وقت

٥٣ وَقْتُهَا وَسُمِّيَ الْمُصَلّٰى الْمُشَرَّقَ لِأَنَّ النَّاسَ يَبْرُزُوْنَ فِيْهِ لِلشَّمْسِ

وقت نماز است و نامیده شد عیدگاه را مشرق زیراکه مردم می برآیند در آنجا برای آفتاب

فَسُمِّيَ يَوْمُ الْعِيْدِ يَوْمَ التَّشْرِيْقِ لِهٰذَا الْمَعْنٰى ثُمَّ صَارَتْ

پس نامیده شد روز عید را روز تشریق باین معنے بس گشت

أَيَّامُ التَّشْرِيْقِ تَبَعًا لِلْعِيْدِ وَقِيْلَ لِذِي النُّوْنِ الْمِصْرِيِّ رَحِمَهُ

ایام تشریق تابع مر عید را و گفته شد مر ذو النون مصرے را رحمه

لِمَ سُمِّيَ الْمَوْقِفُ بِالْمَشْعَرِ وَلَمْ يُسَمَّ بِالْحَرَمِ فَقَالَ لِأَنَّ الْكَعْبَةَ

چرا نامیده شد موقف را مشعر و نامیده نشد بحرم پس گفت زیراکه کعبه

بَيْتُهُ وَالْحَرَمَ حِجَابُهُ وَالْمَشْعَرَ بَابُهُ فَلَمَّا قَصَدَهُ الْوَافِدُوْ

خانه خداست و حرم پرده اوست و مشعر باب اوست پس هرگاه قصد کردند او را آیندگان

أوقفهم بالباب الأول ليتضرعوا إليه ثم أوقفهم

ایستاده کرد ایشان را بدر اول که عجز می کنند بسوی او پس تر ایستاده کرد ایشان را

بالحجاب الثاني وهو المزدلفة فلما نظر إلى تضرعهم

در پرده دوم و آن مزدلفه است پس هرگاه دید بسوی زاری ایشان

أمرهم بتقريب قربانهم فلما أن قربوها وتطهروا من

امر کرد ایشان را بدادن قربانیهای ایشان پس هرگاه قربانی دادند و پاک گشتند از

الذنوب أمرهم بالزيارة على الطهارة فقيل له لم كره

گناهان امر کرد ایشان را بزیارت بر پاکی پس گفته شد چرا مکروه کرده شده

الصيام في أيام التشريق قال لأن القوم زوار الله تعالى

روزه در ایام تشریق گفت از جهت آنکه گروه زوار خدای تعالی

وهم في ضيافته ولا ينبغي للضيف أن يصوم عند

و ایشان در ضیافت خدایند هستند و سزاوار نیست مهمان را که روزه دارد نزدیک

من أضافه فقيل له يا أبا الفيض ما معنى تعلق الرجل

کسیکه ضیافت کرد او را پس گفته شد مر او را ای ابو الفیض چیست معنی آویختن مرد

بأستار الكعبة قال مثله كمثل رجل بينه وبين صاحبه

به پردهای کعبه گفت ابو الفیض مانند او مانند مردیست که در میان او و در میان صاحب او

جناية فهو متعلق بذيل رجال يشفعون له أن يهب له

گناهیست پس او آویزنده است بدامن مردم که شفاعت کنند او را که بخشد مر او را

جرمه فصل واختلف في قدر التكبير في هذه الأيام

گناه او و اختلاف کرده شده است در قدر تکبیر درین ایام

قال نافع رض كان عمر وعبد الله ابنه رض يكبران بمنى

گفت نافع رض بوده است عمر و عبد الله پسر او رض که تکبیر می گفتند در منی

هذه الأيام عقيب الصلوة وفي المجلس وعلى الفرش وفسطاطهم

درین روزها پس از نماز و در مجلس و بر فرش و خیمه ها

وفي الطريق ويكبر الناس بتكبيرهما ويتأولان هذه

و در راه و تکبیر میگفتند مردم بتکبیر گفتن آنها و تاویل میکردند این

الآية فالاتفاق حاصل على كون التكبير سنة وإنما

آیه پس اتفاق حاصل است به بودن تکبیر سنت و جز این نیست

الخلاف في قدره وكان علي رض يكبر من صلوة الغداة

که خلاف در قدر اوست و بوده است که علی رض تکبیر میگفت از نماز بامداد

من يوم عرفة الى صلوة العصر من اخر ايام التشريق وهو

از روز عرفه تا نماز عصر از آخر ایام تشریق و آن

مذهب امامنا احمد بن محمد بن حنبل رحمه الله تعالى واحد

مذهب امام ماست که احمد حنبل ست رح و یکے از

اقوال الشافعي رح ومذهب ابي يوسف ومحمد بن الحسن وهو

قولهاے شافعی ست را و مذهب ابویوسف و محمد بن حسن و آن

اولى الاقاويل واجمعها وكان عبد الله بن مسعود رض يكبر

بهترین قولهاست و جمع کننده ترین اقوال ست و بود عبد الله بن مسعود رض که تکبیر میگفت

من صلوة الغداة يوم عرفة الى صلوة العصر من يوم النحر

از نماز بامداد روز عرفه تا نماز عصر از روز قربانی

وهو مذهب الامام الاعظم ابي حنيفة رضي الله تعالى عنه

و آن مذهب امام اعظم ابی حنیفه ست رض

وكان ابن عباس وزيد بن ثابت رضي الله تعالى عنهم يكبران

و بود ابن عباس و زید بن ثابت رض که تکبیر میگفتند

من صلوة الظهر من يوم النحر الى صلوة العصر من اخر ايام

از نماز ظهر از روز قربانی تا نماز عصر از آخر روزهاے

التشريق وهو قول عطاء والاظهر من مذهب الشافعي رح

تشریق و آن قول عطا ست و ظاهرترین از مذهب شافعی رح

ان يبدأ بالتكبير من صلوة الظهر يوم النحر الى صلوة الفجر

که ابتدا کند تکبیر از نماز ظهر روز قربانی تا نماز فجر

من اخر ايام التشريق اقتداء بالحاج وهو مذهب الامام

از آخر روزهاے تشریق از بهر پیروے کردن بحاجیان و آن مذهب امام

مالك وللشافعي رح قول ثالث اوله من صلوة المغرب ليلة

مالک ست و شافعی را رح قول سوم ست اول او از نماز شام شب

النحر الى صلوة الصبح من اخر ايام التشريق واما لفظ التكبير

قربانی ست تا نماز صبح از آخر روزهاے تشریق و اما لفظ تکبیر

فكان ابن مسعود رض يكبر اثنتين الله اكبر الله اكبر لا اله

پس بود ابن مسعود رض که تکبیر میگفت دوبار الله اکبر الله اکبر نیست هیچ معبود

الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد وهو مذهب امامنا

مگر خدا و خدا بزرگ ست خدا بزرگ ست و براے خداست ثنا و آن مذهب امام ما

أحمد وأبي حنيفة رض وأهل العراق وعن مالك رحمه الله تعالى

احمد و ابو حنیفه است رض و مذهب اهل عراق و روایت از امام مالک رح

أنه كان يقول الله أكبر الله أكبر ثم يقطع فيقول الله أكبر

که میگفت الله اکبر دو بار [illegible] قطع میکرد پس میگفت الله اکبر

لا إله إلا الله وكان سعيد بن جبير والحسن رحمهما الله تعالى

الخ و بود سعید بن جبیر و حسن رح

يقولان الله أكبر الله أكبر الله أكبر ثلاثا نسقا ثم يقول

میگفتند الله اکبر سه بار متصل پی در پی پس میگفت

التكبير إلى آخره على ما ذكرنا أولا وهو مذهب الشافعي رض

تکبیر را تا آخر او بر آنکه ذکر کردیم ما نخست و آن مذهب شافعی است رض

وأهل المدينة وعن قتادة أنه كان يقول الله أكبر كبيرا

و مذهب اهل مدینه و روایت از قتاده که او میگفت الله اکبر کبیرا

الله أكبر على ما هدانا الله أكبر ولله الحمد وروى أبو هريرة

الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر الخ و روایت کرد ابو هریره

رض أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أيام منى أيام أكل وشرب وذكر

که رسول صلعم [illegible] روزهای منا روزهای خوردن و نوشیدن و یاد کردن

الله تعالى وعن جعفر بن محمد رض أنه قال إن رسول الله صلى الله عليه

خدای تعالی است و روایت از جعفر بن محمد رض که گفت رسول الله صلعم

بعث مناديا فنادى في أيام التشريق أنها أيام أكل وشرب

فرستاد ندا کننده پس ندا کرد در روزهای تشریق که آن روزها روزهای خوردن و نوشیدن

وبعال فصل وإن كان محرما فمن صلوة الظهر يوم

و جماع کردن است و اگر بوده است آن مومن محرم پس از نماز ظهر روز

النحر إلى آخر أيام التشريق عند إمامنا أحمد رحمه الله تعالى

نحر تا آخر روزهای تشریق نزدیک امام ما احمد رحمه الله

وكذلك في الصحيح عنه لا يكبر إلا إذا صلى الفرض في جماعة

و همچنین است در روایت صحیح از آن امام که تکبیر نگوید مگر وقتی که گزارد فرض را در جماعت

ولا يكبر إذا كان وحده ولا عقيب النوافل فصل وهذا

و تکبیر نگوید وقتی که باشد تنها و نه پس از نوافل و این

التكبير الذي ذكرناه في عيد الأضحى مثله في عيد الفطر

تکبیر که یاد کردیم آنرا در عید اضحی مانند اوست در عید فطر

٦٧٣

بل آكد في الفطر ليلة الفطر لقول الله عز وجل ولتكملوا

بلکه استوارتر است آن تکبیر فطر در شب فطر از جهت فرمودن خدای تعالی که باید که کامل کنید شمار

العدة ولتكبروا الله على ما هداكم الآية غير أن ابتداءه

رمضان را و تکبیر گویید خدای را بر آنکه راه نمود شما را تمام آیت مگر آنکه به درستی ابتدای او

من بعد غروب الشمس ليلة الفطر إلى أن يفرغ الإمام من

بعد غروب آفتاب شب عید فطر است تا آنکه فارغ شود امام از

خطبتي العيد يوم العيد ثم ينقطع وقال الإمام أبو حنيفة

هر دو خطبه عید روز عید باز منقطع شود و گفت امام ابو حنیفه رضی

رض ليس في الفطر تكبير مسنون وقال مالك يكبر يوم الفطر

نیست در فطر هیچ تکبیر مسنون و گفت مالک تکبیر گوید روز عید فطر

دون ليلته ويكون وقته إلى أن يأتي المصلى ويخرج الإمام

نه شب او و باشد وقت آن تکبیر تا آمدن به نمازگاه و برآمدن امام

ويظهر الناس للصلوة وقال الشافعي رح يكبر من غروب

و ظاهر شدن مردم برای نماز و گفت شافعی رح تکبیر گوید از غروب شدن

الشمس ليلة الفطر إلى أن يفرغ الإمام من خطبتي العيد

آفتاب شب فطر تا آنکه فارغ شود امام از هر دو خطبه عید

يوم العيد وقال في قول يكبر من غروب الشمس ليلة العيد

روز عید و گفت در قولی تکبیر گوید از غروب شدن آفتاب شب عید

إلى أن يظهر الإمام في المصلى وقال في قول إلى أن يحرم بالصلوة

تا آنکه ظاهر شود امام در مصلی یعنی نمازگاه و گفت در قول دیگر تا آنکه احرام بندد به نماز

في قول إلى أن يفرغ من الصلوة **مجلس** في فضائل يوم

و در قول دیگر تا آنکه فارغ شود از نماز مجلس است در بیان فضیلتهای روز

عاشوراء قال الله عز وجل إن عدة الشهور عند الله اثنا

عاشورا گفت خدای تعالی به درستی شمار ماهها نزدیک خدای تعالی

عشر شهرا في كتاب الله إلى قوله منها أربعة حرم وقد تقدم

دوازده ماه است در کتاب خدای تعالی تا قول او از آن چهار ماه حرام است قتال در آن و تحقیق

ذكر ذلك وأن منها المحرم فهذا الشهر من الأشهر المحرمة

ذکر این و به درستی از آن ماهها حرام ماه محرم است پس این ماه از ماههای محرم است

عند الله تعالى وفيه يوم عاشوراء الذي عظم الله تعالى أجر

نزدیک خدای تعالی و در آن روز عاشورا است آنکه بزرگ گردانیده است خدای تعالی مزد

من اطاعه فيه من ذلك ما اخبرنا به ابو نصر عن والده

کسیکه اطاعت کرده او را در آن ماه از آن جمله خبر ایست که خبر کرد ما را آن ابو نصر از پدر خود

باسناده عن مجاهد عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله

باسناد خود از مجاهد از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم

عليه وسلم من صام يوما من المحرم فله بكل يوم ثلثون يوما ومن

هرکه روزه داشت روزی از ماه محرم پس مر او راست بمقابله هر روزی سی روز و از جمله است

ذلك ما روي عن ميمون بن مهران عن ابن عباس ايضا رض قال

چیزیکه روایت کرده شده است از میمون بن مهران از ابن عباس رض نیز گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام عاشوراء من المحرم اعطي ثواب

فرمود رسول الله صلعم هرکه روزه داشت روز عاشورا از محرم داده میشود مر او را

عشرة آلاف ملك ومن صام يوم عاشوراء من المحرم اعطي ثواب

ده هزار فرشتگان و هرکه روزه داشت روز عاشورا از محرم داده میشود مر او را ثواب

عشرة آلاف شهيد وثواب عشرة آلاف حاج ومعتمر ومن

ده هزار شهید و ثواب ده هزار حاجیان و عمره کنندگان و کسیکه

مسح بيده على راس يتيم يوم عاشوراء رفع الله تعالى له بكل

مسح کرد بدست خود بر سر یتیم روز عاشورا مے بر دارد خدای مر او را بمقابله

شعرة على راسه درجة في الجنة ومن فطر مؤمنا ليلة عاشوراء

مویے که بر سر اوست درجه در بهشت و کسیکه افطار کنانید مومن را شب عاشورا

فكانما افطر عنده جميع امة محمد صلى الله عليه وسلم واشبع بطونهم

پس گویا که افطار کنانید نزد او همه امت محمد صلعم و سیر کرد شکمهاے ایشان

قالوا يا رسول الله لقد فضل الله تعالى يوم عاشوراء على سائر

گفتند صحابه یا رسول الله هر اینه فضل داد خدای تعالی روز عاشورا را بر همه

الايام قال صلى الله عليه وسلم نعم خلق الله تعالى السموات في

روزها فرمود صلعم بلے پیدا کرد خداے تعالی آسمانها را در

يوم عاشوراء وخلق الجبال يوم عاشوراء وخلق البحار يوم عاشوراء

روز عاشورا و پیدا کرد کوهها را روز عاشورا و پیدا کرد دریاها را روز عاشورا

وخلق القلم يوم عاشوراء وخلق اللوح يوم عاشوراء وخلق آدم

و پیدا کرد قلم را روز عاشورا و پیدا کرد لوح را روز عاشورا و پیدا کرد آدم را

يوم عاشوراء وادخله الجنة يوم عاشوراء وولد ابراهيم عليه السلام

روز عاشورا و پیدا آورد او را و در بهشت روز عاشورا و پیدا کرده شد ابراهیم علیه السلام

۶۸۵

يَوْمَ عَاشُوْرَا وَفَدَى ابْنَهُ مِنَ الذَّبْحِ وَغَرِقَ فِرْعَوْنُ يَوْمَ

روز عاشورا و فدا داده شد پسر او از ذبح و غرق شد فرعون روز

عَاشُوْرَا وَكَشَفَ اللهُ تَعَالَى الْبَلَاءَ عَنْ اَيُّوْبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ

عاشورا و دور کرد خدای تعالی بلا از ایوب ع روز

عَاشُوْرَا وَتَابَ اللهُ تَعَالَى عَلَى اٰدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُوْرَا

عاشورا رجوع به قبول کرد خدای تعالی از آدم ع روز عاشورا

وَغَفَرَ اللهُ تَعَالَى ذَنْبَ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُوْرَا وَوُلِدَ

و آمرزید خدای تعالی گناه داود ع روز عاشورا و زائیده شد

عِيْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ عَاشُوْرَا وَيَوْمُ الْقِيٰمَةِ فِيْ يَوْمِ عَاشُوْرَا

عیسی ع روز عاشورا و روز قیامت در روز عاشورا است

وَفِيْ لَفْظٍ اٰخَرَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ

و در لفظ دیگر روایت از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله ص هر که

صَامَ يَوْمَ عَاشُوْرَا كَتَبَ اللهُ لَهُ عِبَادَةَ سِتِّيْنَ سَنَةً بِصِيَامِهَا

روزه داشت روز عاشورا مینویسد خدای تعالی مر او را عبادة شصت ساله بروزه داشتن آن

وَقِيَامِهَا وَمَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُوْرَا اُعْطِيَ ثَوَابَ اَلْفِ شَهِيْدٍ وَمَنْ

و شب بیداری داشتن آن و هر که بروزه داشت روز عاشورا داده میشود مر او را ثواب هزار شهید و هر که

صَامَ يَوْمَ عَاشُوْرَا كَتَبَ اللهُ لَهُ اَجْرَ اَهْلِ سَبْعِ سَمٰوٰتٍ وَمَنْ

روزه داشت روز عاشورا مینویسد خدای تعالی مر او را مزد اهل هفت آسمان و هر که

فَطَّرَ مُؤْمِنًا يَوْمَ عَاشُوْرَا فَكَاَنَّمَا اَفْطَرَ عِنْدَهُ جَمِيْعُ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ

افطار کنانید مومنی را روز عاشورا پس چنانستی که افطار کنانید همه امت محمد را

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاَشْبَعَ بُطُوْنَهُمْ وَمَنْ مَسَحَ رَاْسَ يَتِيْمٍ فِيْ يَوْمِ عَاشُوْرَا رُفِعَتْ

ص و سیر گردانید شکمهای ایشان و هر که مسح کرد سر یتیم را در روز عاشورا برداشته میشود

لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلٰى رَاْسِهِ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رض

مر او را بعوض هر موی سر یتیم درجه در بهشت پس گفت عمر بن الخطاب رض

يَا رَسُوْلَ اللهِ لَقَدْ فَضَّلَنَا اللهُ تَعَالٰى بِيَوْمِ عَاشُوْرَا قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یا رسول الله ص هر آئینه فضل داد خدای تعالی ما را بروز عاشورا فرمود ص

نَعَمْ خَلَقَ اللهُ تَعَالَى السَّمٰوٰتِ يَوْمَ عَاشُوْرَا وَالْاَرْضَ كَمِثْلِهِ وَ

آری بیافرید خدای تعالی آسمانها را بروز عاشورا و زمین را نیز مانند آن و

خَلَقَ الْجِبَالَ يَوْمَ عَاشُوْرَا وَالنُّجُوْمَ كَمِثْلِهِ وَخَلَقَ الْعَرْشَ يَوْمَ عَاشُوْرَا

آفرید کوهها را روز عاشورا و ستارگان را مانند آن و آفرید عرش را روز عاشورا

٥٧

والكرسي كمثله وخلق اللوح يوم عاشورا والقلم كمثله و
وكرسي را مانند آن و آفريد لوح را روز عاشورا و قلم مانند آن و
خلق جبرئيل يوم عاشورا والملائكة كمثله وخلق آدم عم
آفريد جبرائيل را روز عاشورا و فرشتگان را مانند آن و آفريد آدم عم را
في يوم عاشورا وولد ابراهيم عم في يوم عاشورا ونجاه الله
روز عاشورا و زائيده شد ابراهيم عم روز عاشورا و نجات داد او را خداي
تعالى يوم عاشورا وفداه الله ابنه يوم عاشورا وغرق فرعون
روز عاشورا و فدا داد او را خداي تعالى از پسر او روز عاشورا و غرق كرد فرعون را
في يوم عاشورا ورفع ادريس عليه السلام في يوم عاشورا
روز عاشورا و برداشت ادريس را عم روز عاشورا
وكشف الضر عن ايوب عليه السلام في يوم عاشورا ورفع
و دور كرد ضرر را از ايوب عم روز عاشورا و برداشت
عيسى عليه السلام في يوم عاشورا وولد عيسى السلام م
عيسى عم را روز عاشورا و زائيده شد عيسى عم
في يوم عاشورا وتاب الله تعالى على آدم عم في يوم عاشورا ٦٧٦
روز عاشورا و توبه داد خداي تعالى آدم عم را روز عاشورا
وغفر ذنب داود عم في يوم عاشورا واعطى الله الملك
و آمرزيد گناهان داود عم را روز عاشورا و داد خداي تعالى ملك
لسليمان عليه السلام في يوم عاشورا واستوى الرب تعالى
سليمان عم را روز عاشورا و مستوي شد پروردگار تعالى
وتبارك على العرش في يوم عاشورا ويوم القيمة في يوم
و تبارك بر عرش در روز عاشورا و روز قيامت در روز
عاشورا واول مطر نزل من السماء يوم عاشورا واول رحمة
عاشورا است و اول باره بارش نازل شد از آسمان روز عاشورا و اول رحمت
نزلت في يوم عاشورا ومن اغتسل يوم عاشورا لم يمرض مرضا
نازل شد در روز عاشورا و هر كه غسل كرد روز عاشورا مريض نشود هيچ بيماري
الا مرض الموت ومن اكتحل بالاثمد يوم عاشورا لم ترمد عينه
مگر مرض موت و هر كه سرمه كرده باشد در روز عاشورا درد نكند چشم او
تلك السنة كلها ومن عاد مريضا يوم عاشورا فكانما عاد
در همه اين سال و هر كه عيادت كرد بيمار را روز عاشورا پس گويا كه عيادت

ولد آدم ومن سقى شربة من ماء يوم عاشورا فكأنما لم
تمام اولاد آدم را و هر که نوشانید شربتی از آب روز عاشورا پس چنانستی که
يعص الله طرفة عين ومن صلى اربع ركعات يوم عاشورا
بیفرمانی نکرد خدایتعالی را یک چشم زدن و هر که گزارد چهار رکعت روز عاشورا
يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وخمسين مرة قل
که بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و پنجاه بار سوره اخلاص
هو الله احد غفر الله تعالى له ذنوب خمسين عاما ماضيا
بیامرزد خدایتعالی او را گناهان پنجاه سال گذشته
وخمسين عاما مستقبلا وبنى الله تعالى له في الملأ الاعلى
و پنجاه سال آینده و بنا میکند خدایتعالی مر او را در گروه فرشتگان
الف قصر من نور وقد ورد في حديث آخر اربع ركعات
هزار محل از نور و تحقیق وارد شد در حدیث دیگر چهار رکعت
بتسليمتين يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة
بدو بار سلام دادن که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه یکبار
واذا زلزلت الارض زلزالها مرة وقل يا ايها الكافرون مرة
و سوره الزلزال یکبار و سوره الکافرون یکبار
وقل هو الله احد مرة ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم سبعين مرة
و سوره اخلاص یکبار و درود فرستد بر نبی صلعم هفتاد مرتبه
اذا فرغ منها مروي ذلك في حديث ابي هريرة رض وعن ابي هريرة
وقتیکه فارغ شد ازان مرویست این در حدیث ابوهریره رض و مرویست از ابوهریره
رض ايضا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يفترض على بني اسرائيل
رض نیز گفت فرمود رسول الله صلعم فرض کرده نشد بر بنی اسرائیل
صوم يوم في السنة وهو يوم عاشورا العاشر من المحرم
روزه یک روز در تمام سال مگر آن روز عاشوره است و آن دهم روز از محرم
فصوموه ووسعوا فيه على عيالكم ومن وسع على اهله من ماله
پس روزه دارید او را و فراخ کنید طعام بر عیال خود و هر که فراخ کرد طعام بر اهل خود از مال خود
في يوم عاشورا وسع الله عليه سائر سنته ومن صام هذا
در روز عاشورا فراخ کند خدایتعالی بر او همه سال او و هر که روزه دارد این
اليوم كان له كفارة اربعين سنة وما من احيا ليلة عاشورا
روز باشد مر او را کفاره چهل سال و نیست هیچ کسیکه زنده داشت شب عاشورا

وَاَصْبَحَ صَائِمًا مَاتَ وَلَمْ يَدْرِ بِالْمَوْتِ وَفِي حَدِيْثِ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللهُ

و صبح کرد در انحال که روزه دارنده است مرده باشد و ندانسته باشد مرگ خود را و در حدیث علی کرم الله

وَجْهَهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَحْيَا لَيْلَةَ عَاشُوْرَاءَ اَحْيَاهُ

وجهه است گفت فرمود رسول الله صلعم هر که زنده داشت شب عاشورا زنده گرداند

اللهُ تَعَالٰى مَا شَاءَ وَعَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ جَعْفَرٍ الْكُوْفِيِّ

نه او را خدای تعالی مدت که خواهد و مرویست از سفیان بن عیینه از جعفر کوفی

عَنْ اِبْرٰهِيْمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْتَشِرِ وَكَانَ مِنْ اَفْضَلِ مَنْ رُءِيَ بِالْكُوْفَةِ

از ابراهیم بن محمد بن منتشر و بود آن ابراهیم از بهترین کسانیکه دیده شده در کوفه

عَلٰى مَا قِيْلَ فِيْ زَمَانِهِ اَنَّهُ بَلَغَهُ اَنَّ مَنْ وَسَّعَ عَلٰى عِيَالِهِ فِيْ يَوْمِ

چنانچه گفته شد در زمان او که برسید او را که کسیکه فراخ کرد بر عیال خود در روز

عَاشُوْرَاءَ وَسَّعَ اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهِ قَالَ سُفْيَانُ فَجَرَّبْنَا

عاشورا فراخ کند خدای تعالی براو همه سال او گفت سفیان پس تجربه کردیم

ذٰلِكَ مُنْذُ خَمْسِيْنَ سَنَةً فَلَمْ نَرَ اِلَّا سَعَةً وَعَنْ عَبْدِ اللهِ رض

آنرا مدت پنجاه سال پس ندیدیم مگر فراخی و مرویست از عبد الله رض

قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ وَسَّعَ عَلٰى اَهْلِهِ فِيْ يَوْمِ عَاشُوْرَاءَ

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که فراخ کرد بر اهل خود در روز عاشورا

وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهِ وَقِيْلَ عَنْ بَعْضِ السَّلَفِ اَنَّهُ قَالَ

فراخ کند خدا براو همه سال و گفته شده است از بعض سلف رح که گفت

مَنْ صَامَ يَوْمَ الزِّيْنَةِ يَعْنِيْ يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ اَدْرَكَ مَا فَاتَهُ مِنْ

هر که روزه داشت روز زینت یعنی روز عاشورا دریافته باشد چیزیرا که فوت شود از

صِيَامِ السَّنَةِ وَمَنْ تَصَدَّقَ فِيْهِ يَوْمَئِذٍ اَدْرَكَ مَا فَاتَهُ مِنْ

روزهای سال و هر که صدقه داد در آنروز دریافت چیزیکه فوت گردد از

صَدَقَةِ السَّنَةِ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ كَثِيْرٍ مَنِ اكْتَحَلَ يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ بِكُحْلٍ

صدقه سال و گفت یحیی بن کثیر هر که سرمه کشید روز عاشورا بسرمه

فِيْهِ مِسْكٌ لَمْ تَشْتَكِ عَيْنُهُ اِلٰى قَابِلٍ مِنْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَاَخْبَرَنَا

که در او مشک است درد نکند چشم او تا سال آینده ازین روز و خبر داد ما را

اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِاِسْنَادِهِ عَنْ اَبِيْ غَلِيْظِ بْنِ اُمَيَّةَ ابْنِ خَلَفٍ

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی غلیظ بن امیه بن خلف

الْجُمَحِيِّ قَالَ رَاَى النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلٰى يَدِيْ صُرَدًا فَقَالَ هٰذَا اَوَّلُ طَائِرٍ

جمحی گفت دید نبی صلعم بر دست من کنجشک پس گفت این نخستین جانوریست

صَامَ يَوْمَ عَاشُوْرَا وَقَالَ قَيْسُ بْنُ عُبَادَةَ كَانَتِ الْوَحْشُ تَصُوْمُ
روزه داشت روز عاشورا و گفت قیس بن عباده بوده ست وحش که روزه میداشتند
يَوْمَ عَاشُوْرَا وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
روز عاشورا و مرویست از ابوهریره رضـ گفت فرمود رسول الله صـ
اَفْضَلُ صِيَامٍ بَعْدَ شَهْرِ رَمَضَانَ شَهْرُ اللّٰهِ الَّذِيْ يَدْعُوْنَهُ
بهترین روزها بعد ماه رمضان ماهیست که میخوانیم او را
الْمُحَرَّمَ وَاَفْضَلُ الصَّلٰوةِ بَعْدَ الْمَفْرُوْضَةِ فِيْ جَوْفِ اللَّيْلِ الصَّلٰوةُ
محرم و بهترین روزها بعد روزهای فرضی در میانه شب نماز
يَوْمَ عَاشُوْرَا وَعَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
روز عاشورا است و مرویست از علی کرم الله وجهه گفت نبی
قَالَ فِيْ شَهْرِ اللّٰهِ الْمُحَرَّمِ تَابَ اللّٰهُ عَلٰى قَوْمٍ وَيَتُوْبُ عَلٰى اٰخَرِيْنَ
فرمود در ماه خدا که محرم ست قبول کرد توبه قومی را و قبول توبه کرده بر دیگران
وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ اٰخِرَ
و مرویست از ابن عباس رضـ گفت فرمود رسول الله صـ هر که روزه داشت آخر
يَوْمٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَاَوَّلَ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَدْ خَتَمَ السَّنَةَ
روز از ذی الحجه و اول روز از محرم پس تحقیق ختم کرد سال
الْمَاضِيَةَ بِصَوْمٍ وَافْتَتَحَ السَّنَةَ الْمُسْتَقْبِلَةَ بِصَوْمٍ وَجَعَلَ
گذشته را بروزه و ابتدا کرد سال آینده را بروزه و گردانید
اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ كَفَّارَةَ خَمْسِيْنَ سَنَةً وَعَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ
خدای تعالی مر او را کفاره پنجاه سال و مرویست از عروه از عایشه رضـ
قَالَتْ كَانَ عَاشُوْرَا يَوْمًا تَصُوْمُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ
گفت عایشه بوده ست عاشورا روزی که روزه میداشتند قریش در ایام جاهلیت
وَكَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُوْمُهُ بِمَكَّةَ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِيْنَةَ
و بود رسول الله صـ که روزه میداشت در مکه پس هرگاه در آمد در مدینه
فُرِضَ صِيَامُ رَمَضَانَ فَمَنْ شَاءَ صَامَ يَوْمَ عَاشُوْرَا وَمَنْ
فرض کرده شد روزه رمضان پس هر که خواهد روزه دارد روز عاشورا و هر که
شَاءَ تَرَكَهُ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَدِمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِيْنَةَ
خواهد ترک دهد او را و مرویست از ابن عباس رضـ گفت آمد رسول الله صـ در مدینه
فَوَجَدَ الْيَهُوْدَ تَصُوْمُ يَوْمَ عَاشُوْرَا فَسَاَلَهُمْ عَنْ ذٰلِكَ فَقَالُوْا
پس دریافت یهود را که روزه میداشتند روز عاشورا پس پرسید از ایشان روزه داشتن این روز

هذا اليوم الذي أظهر الله عز وجل فيه موسى عليه السلام

این روزیست که غالب کرد خدای تعالی درین روز موسی ع

وبني إسرائيل على قوم فرعون فنحن نصوم تعظيما له فقال

و بنی اسرائیل را بر قوم فرعون پس ما روزه میداریم از جهت تعظیم او پس گفت

النبي صلى الله عليه وسلم نحن أحق بموسى منكم فأمر بصومه فصل

نبی ع ما حق داریم بموسی از شما پس امر کرد بروزه داشتن او

واختلف العلماء رح في تسميته بيوم عاشوراء فقال أكثرهم

و اختلاف کرده اند علما رح در نامیدن آن بروز عاشورا پس گفته اند اکثر ایشان

إنما سمي يوم عاشوراء لأنه عاشر يوم من أيام المحرم وقال

جز این نیست که نامیده شد روز عاشورا زیرا که آن دهم روز است از روزهای محرم و گفت

بعضهم إنما سمي عاشوراء لأنه عاشر الكرامة التي أكرم

بعض ایشان جز این نیست که نامیده شد عاشورا از جهت آنکه آن دهم کرامت است که بزرگ کرد

الله عز وجل هذه الأمة بها أولها رجب وهو شهر الله

خدای تعالی این امت را بآن اول آن رجب ست و آن ماه خداست

تعالى الأصم وإنما جعله كرامة لهذه الأمة وفضله

که اصم ست و جز این نیست که گردانیده ست او را کرامت از برای این امت و فضیلت او

على سائر الشهور كفضل هذه الأمة على سائر الأمم الكرامة

بر همه ماهها همچو فضیلت این امت ست بر همه امتها کرامت

الثانية شهر شعبان وفضله على سائر الشهور كفضل النبي

دوم ماه شعبان ست و فضیلت او بر تمام ماهها مانند فضیلت نبی ست

صلى الله عليه وسلم على سائر الأنبياء والثالثة شهر رمضان وفضله

ع بر تمام انبیا و سیوم کرامت ماه رمضان ست و فضیلت او

على سائر الشهور كفضل الله تعالى على خلقه والرابعة

بر تمام ماهها مانند فضل خداست بر خلقت او و چهارم بزرگی

ليلة القدر وهي خير من ألف شهر والخامسة يوم الفطر

شب قدر ست و آن بهتر ست از هزار ماه و پنجم بزرگی روز عید فطر ست

وهو يوم الجزاء والسادسة أيام العشر وهي أيام ذكر الله تعالى

و آن روز جزاست و ششم بزرگی روزهای دهه ذی الحجه و آن روزهای یاد کردن خدا

والسابعة يوم عرفة وصومه كفارة سنتين والثامنة

بزرگی هفتم روز عرفه ست و روزه او کفاره ست دو سال را و هشتم بزرگی

يَوْمُ النَّحْرِ وَهُوَ يَوْمُ الْقُرْبَانِ وَالتَّاسِعَةُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ
روز نحر است و آن روز قربان است و نهم روز جمعه است و آن
سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَالْعَاشِرُ يَوْمُ عَاشُورَاءَ وَصَوْمُهُ كَفَّارَةُ سَنَةٍ
سردار روزها است و دهم روز عاشوراست و روزه آن کفاره یکسال است
وَكُلُّ وَقْتٍ مِنْ هٰذِهِ الْأَيَّامِ كَرَامَةٌ جَعَلَهَا اللّٰهُ لِهٰذِهِ الْأُمَّةِ
و هر وقت ازین روزها بزرگی است که گردانید او را خدای تعالی از بهر این امت
تَكْفِيرًا لِذُنُوبِهِمْ وَتَطْهِيرًا لِخَطَايَاهُمْ وَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّمَا
از جهت کفاره گناهان ایشان و از جهت پاک کردن گناهان ایشان و گفت بعض ایشان جز این نیست
سُمِّيَ عَاشُورَاءَ لِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى أَكْرَمَ فِيهِ عَشَرَةً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ
که نامیده شد عاشورا را از جهت آنکه خدای بزرگ کرد درین روز ده کس را از انبیا
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِعَشْرِ كَرَامَاتٍ إِحْدٰهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَابَ عَلٰى
ع به ده کرامت یکی آنکه خدای توبه داد بر
آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالثَّانِيَةُ رَفَعَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِدْرِيسَ
آدم ع درین روز و دوم برداشت خدای ادریس را
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ مَكَانًا عَلِيًّا وَالثَّالِثَةُ اسْتَوَتْ سَفِينَةُ
ع درین روز جای بلند یعنی در بهشت درین در زندگی و سوم آرام گرفت کشتی
نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ عَلَى الْجُودِيِّ وَالرَّابِعَةُ وُلِدَ إِبْرٰهِيمُ
نوح علیه السلام درین روز بر جودی و چهارم زائیده شد ابراهیم
عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَاتَّخَذَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى خَلِيلًا وَأَنْجَاهُ مِنْ نَارِ
ع درین روز و گرفت او را خدای دوست خود و نجات داد او را از آتش
نُمْرُودَ فِيهِ وَالْخَامِسَةُ تَابَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلٰى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
نمرود درآنروز و پنجم توبه قبول کرد خدای تعالی بر داود ع
فِيهِ وَرَدَّ الْمُلْكَ عَلٰى سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالسَّادِسَةُ
درآنروز و باز داد ملک بسلیمان ع درین روز ششم
كَشَفَ اللّٰهُ ضُرَّ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالسَّابِعَةُ نَجَّى اللّٰهُ
دور کرد خدای ضرر از ایوب ع درآنروز و هفتم نجات داد خدای
عَزَّ وَجَلَّ مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْبَحْرِ وَأَغْرَقَ فِرْعَوْنَ فِي الْبَحْرِ
موسی ع را از دریا و غرق کرد فرعون را در دریا
فِيهِ وَالثَّامِنَةُ نَجَّى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يُونُسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَطْنِ
درآنروز و هشتم نجات داد خدای تعالی یونس را ع از شکم

الحوت فيه والتاسعة رفع الله عز وجل عيسى عليه السلام

ماهى دراز روز و نهم برداشت خداى تعالى عيسى ع را

الى السماء فيه والعاشرة ولد نبينا محمد صلى الله عليه وسلم فيه

بسوى آسمان درآن روز و دهم زائيده شد نبى ما صلى الله عليه وسلم درآن روز

فصل واختلفوا في اي يوم هو من المحرم فقال

واختلاف كرده اند كه آن عاشورا كدام روز است از محرم پس گفتند

اكثرهم اليوم العاشر من المحرم وهو الصحيح لما تقدم وقال

اكثر ايشان روز دهم است از ماه محرم وآن صحيح است از جهت چيزيكه گذشت وگفت

بعضهم هو الحادي عشر منه ونقل عن عائشة رض انه

بعض ايشان آن روز يازدهم است از ماه محرم ونقل است از عايشه رض كه آن روز

هو التاسع منه وعن الحكم بن الاعرج انه سأل ابن عباس رض

نهم است از ماه محرم وروايت است از حكم بن اعرج كه بدرستى او سوال كرد از ابن عباس

عن اي يوم يصام عاشوراء فقال اذا رأيت هلال المحرم

از كدام روز روزه داشته شود در عاشورا پس گفت هرگاه ديدى هلال محرم را

فاعدد ثم اصبح صائما من تاسعه قلت كذلك كان يصومه

پس شمار بعده صبح كن در حاليكه روزه دار باشى از نهم او گفتم همچنين بود كه روزه ميداشت

محمد صلى الله عليه وسلم قال نعم وفي حديث آخر عن ابن عباس رض ايضا

رسول الله صلعم گفت بلى ودر حديث ديگر است از ابن عباس رض نيز

انه كان يقول صام رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم عاشوراء وامر

كه او بود كه ميگفت روزه داشت رسول الله صلعم روز عاشورا را وامر كرد

بصيامه قالوا يا رسول الله نعظمه اليهود والنصارى فقال

بروزه دارى آن روز گفتند صحابه يا رسول الله صلعم بزرگ ميدارند آن روز را يهود ونصارى پس گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان العام المقبل ان شاء الله تعالى

رسول الله صلعم هرگاه كه باشد سال آينده اگر خواهد خداى تعالى

صمنا يوم التاسع فلم يأت العام المقبل حتى توفي رسول

روزه داريم بار روز نهم پس نيامد سال دوم تا آنكه فوت شد رسول

الله صلى الله عليه وسلم وكان ابن عباس رض في لفظ آخر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

الله صلعم گفت ابن عباس رض در لفظ ديگر فرمود رسول الله صلعم

لئن عشت الى قابل ان شاء الله تعالى صمت يوم التاسع مخافة

اگر زنده باشم تا سال آينده اگر خواسته باشد خداى تعالى روزه دارم روز نهم از جهت ترس

حوت بالفتح گرديدن ... وبالضم ماهى ونام برجيست ۱۲ از سيدى

ان يفوته يوم عاشوراء فصل ونذكر من فضائل
اینکه فوت شود آن روز عاشورا — ویاد میکنیم از فضایل

يوم عاشوراء ان الحسين بن علي رضي الله تعالى عنهما قتل
روز عاشورا که حسین بن علی رض کشته شد

فيه روي عن ام سلمة رض انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
در آن روز روایت است از ام سلمه رض که گفت آن ام سلمه بود رسول الله ص

في منزلي اذ دخل عليه الحسين رض فاطلعت عليهما من
در خانه من که ناگاه در آمد بر وی حسین رض پس دیده بانی کردم بر ایشان از

الباب واذا الحسين رض على صدر النبي صلى الله عليه وسلم يلعب وفي
در وناگاه حسین رض بر سینه مبارک نبی ص بازی میکرد و در

يد النبي صلى الله عليه وسلم قطعة من طين ودموعه تجري فلما خرج
دست نبی ص پاره از گل است وحال آنکه اشک او روان است پس هرگاه برآمد

الحسين رض دخلت فقلت بابي انت وامي يا رسول الله
حسین رض در آمدم پس گفتم پدر من بسر تو و مادر من فدا باد یا رسول الله

اطلعت عليك وفي يدك طينة وانت تبكي فقال صلى الله عليه وسلم
دیده بانی کردم بر تو و در دست تو گلیست وحال آنکه تو میگریستی پس گفت ص

لي لما فرحت به وهو على صدري يلعب اتاني جبرئيل عم
مرا هرگاه خوشحال شدم بحسین رض وحال آنکه او بر سینه من بازی میکرد آمد مرا جبرائیل عم

وناولني الطينة التي يقتل عليها فلذلك بكيت وروي
وداد مرا پاره گلی که کشته میشود حسین بر آن گل پس از جهت آن گریستم و مرویست

عن الحسن البصري رح انه قال ان سليمان بن عبد الملك
از حسن بصری رح که گفت آن حسن بصری بدرستی سلیمان بن عبد الملک

راى النبي صلى الله عليه وسلم في المنام يبشره ويلاطفه فلما اصبح سال
دید نبی ص را در خواب که بشارت میداد او را و ملاطفت میکرد او را پس هرگاه

الحسن رض عن ذلك فقال له الحسن رض لعلك فعلت الى
حسن رض از آن خواب پس گفت مرا او را حسن رض شاید که تو کرده بسوی

اهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم معروفا فقال نعم وجدت راس
اهل بیت رسول الله ص احسانی پس گفت آری دریافتم سر

الحسين بن علي رض في خزانة يزيد بن معاوية فكسوته خمسة
حسین بن علی رض را در خزانه یزید بن معاویه پس پوشیدم او را پنج کفن

ای الحسن البصری

مِنَ الدِّيبَاجِ وَصَلَّيْتُ عَلَيْهِ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِي وَقُبِرَ
از دیبا و درود خواندم بروے مع جماعتے از دوستان خود و در گور کردم او را

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ لَقَدْ رَضِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْكَ بِسَبَبِ ذٰلِكَ
پس گفت مر او را حسن هر آینه راضی شد نبی ص از تو بسبب این کار

فَأَحْسَنَ إِلَى الْحَسَنِ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى وَأَمَرَ لَهُ بِالْجَوَائِزِ وَرُوِيَ
پس نیکوی کرد آن سلیمان بسوی حسن رح و فرمود او را بعطا و روایت

عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الزَّيَّاتِ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِبْرٰهِيمَ الْخَلِيلَ
از حمزه بن زیات گفت دیدم نبی را ص و ابراهیم خلیل را

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَنَامِ يُصَلِّيَانِ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رض
ع در خواب که درود میگفتند بر گور حسین بن علی رض

وَأَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي أُسَامَةَ عَنْ جَعْفَرِ
و خبر داد مارا ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی اسامه از جعفر

بْنِ مُحَمَّدٍ رض قَالَ هَبَطَ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رض يَوْمَ أُصِيبَ
بن محمد رض گفت فرود آمد بر گور حسین رض روزیکه کشته شد

سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَبْكُونَ عَلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فَصْلٌ
هفتاد هزار فرشته که میگریستند بر او تا روز قیامت

وَقَدْ طَعَنَ قَوْمٌ عَلَى مَنْ صَامَ هٰذَا الْيَوْمَ الْعَظِيمَ وَمَا وَرَدَ فِيهِ
و تحقیق طعن کرده اند قومی بر کسیکه روزه دارد درین روز بزرگ و چیزیکه وارد شد در آن روز

مِنَ التَّعْظِيمِ وَزَعَمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ صِيَامُهُ لِأَجْلِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ
از بزرگی و زعم کرده اند که جائز نیست روزه ازین روز از جهت کشته شدن حسین

بْنِ عَلِيٍّ رض فِيهِ وَقَالُوا يَنْبَغِي أَنْ تَكُونَ الْمُصِيبَةُ فِيهِ عَامَّةً
بن علی رض درین روز و میگویند بایستے که باشد مصیبت درین روز عام

لِجَمِيعِ النَّاسِ لِفَقْدِهِ فِيهِ وَأَنْتُمْ تَتَّخِذُونَهُ يَوْمَ فَرَحٍ وَسُرُورٍ
از بهر همه مردم از جهت گم شدن آن حسین درین روز و حال آنکه شما میگیرید این روز را روز خوشحالی و خوشی

وَتَأْمُرُونَ فِيهِ بِالتَّوْسِعَةِ عَلَى الْعِيَالِ وَالنَّفَقَةِ الْكَثِيرَةِ وَ
و میفرمائید در آن روز بفراخی طعام بر عیال و نفقه بسیار و

الصَّدَقَةِ عَلَى الْفُقَرَاءِ وَالضُّعَفَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَلَيْسَ هٰذَا
صدقه دادن بر فقیران و ضعیفان و مسکینان و حال آنکه نیست این

مِنْ حَقِّ الْحُسَيْنِ رض عَلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ وَهٰذَا الْقَائِلُ مُخْطِئٌ وَ
از حق حسین بن علی رض بر جماعه مسلمانان و این گوینده خطا کننده است و

مذهبه قبيح فاسد لان الله تعالى اختار بسبط نبيه محمد
مذهب او بدست فاسد است زيراكه خدا اختيار برگزيد سبط نبى خود محمد ص

صلى الله عليه وسلم الشهادة في اشرف الايام واعظمها واجلها و
مر شهادت در بزرگ ترين روزها اعظيم ترين آنها و جليل ترين آنها و

ارفعها عنده ليزيده بذلك رفعة في درجاته وكراماته
بلند ترين روزها نزد حق تعالى تا زياده كند او را باين شهادت بلندى در درجه او و كرامات او

مضافة الى كرامته وبلغه منازل الخلفاء الراشدين
اضافه كرده شده سوى بزرگى او و برساند او را بمنزلهاى خلفاى راشدين

الشهداء بالشهادة ولو جاز ان يتخذ يوم موته يوم مصيبة
كه شهيد اند بشهادت و اگر جايز بودى گرفته شدن روز موت او روز مصيبت

لكان يوم الاثنين اولى بذلك اذ قبض الله تعالى نبيه محمدا
هر آينه بودى روز دوشنبه سزاوار تر بآن كه قبض كرده شد جان نبى خدا محمد ص

صلى الله عليه وسلم فيه وكذلك ابو بكر الصديق رض قبض فيه وهو
در آن روز و همچنين ابوبكر صديق رض قبض كرده شد جان او در آن دوشنبه

ما روى هشام بن عروة عن عائشة رض قالت قال ابو بكر رض
چنانچه روايت كرد هشام بن عروه از عائشه رض كه گفت آن عائشه فرمود ابوبكر رض

لي اي يوم توفي النبي صلى الله عليه وسلم فيه قلت يوم الاثنين قال
مرا كدام روز است كه فوت شد نبى ص در آن روز گفتم روز دوشنبه گفت

رضي الله عنه اني ارجو ان اموت فيه فمات رض فيه وفقد
ابوبكر رض من هم اميدوارم كه بميرم در آن روز پس مرد رض در آن روز و گم شدن

رسول الله صلى الله عليه وسلم وفقد ابي بكر رضي الله عنه اعظم من
رسول الله ص و گم شدن ابوبكر رض بزرگ ترست از

فقد غيرهما وقد اتفق الناس على شرف يوم الاثنين و
گم شدن ديگران و هر آينه اتفاق كرده اند مردم بر بزرگى روز دوشنبه

فضيلة صومه وانه تعرض فيه الاعمال وفي يوم الخميس
فضيلت روزه او و بدرستى شان اينست كه عرض كرده ميشود در آن روز اعمال و در روز پنجشنبه

ترفع اعمال العباد وكذلك يوم عاشوراء لا يتخذ يوم مصيبة
برداشته ميشود اعمال بندگان و همچنين روز عاشوراست گرفته نميشود روز ماتم

ولان يوم عاشوراء ان يتخذ يوم مصيبة ليس باولى من
و از جهت آنكه گرفتن روز عاشورا را روز ماتم نيست بهتر از

أن يتخذ يوم فرح وسرور لما قد منا ذكره وفضله من

اینکه گرفته شود روز شادی و خوشی از جهت چیزیکه پیش کردیم ذکر او و بزرگی او از اینکه

أنه نجى الله تعالى فيه أنبياءه من أعدائهم وأهلك فيه

نجات داد خدای تعالی در آن روز انبیا را از دشمنان ایشان و هلاک کرد در این روز

أعداءهم الكفار من فرعون وقومه وغيرهم وأنه تعالى

دشمنان ایشان را که کافر بودند از فرعون و قوم او و دیگر کافران و بدرستیکه او تعالی

خلق السموات والأرض والأشياء الشريفة فيه وآدم عليه السلام

آفرید زمین و آسمانها را و چیزهای بزرگ را در این روز و آدم ع

وغير ذلك وما أعد الله تعالى لمن صامه من الثواب الجزيل

و دیگر را در این روز و آنچه آماده کرده است خدای تعالی مر کسی را که روزه داشت از ثواب بزرگ

والعطاء الوافر تكفير الذنوب وتمحيص السيئات فصار

و عطای وافر و کفاره گناهان دور کردن بدیها پس گشت

عاشوراء بمنزلة بقية الأيام الشريفة كالعيدين والجمعة

عاشورا بمنزله باقی روزهای بزرگ همچو عیدین و جمعه

وعرفة وغيرها ثم لو جاز أن يتخذ هذا اليوم مصيبة

و عرفه و غیره پس اگر جایز بودی گرفتن این روز را روز ماتم

لاتخذه الصحابة والتابعون رض لأنهم أقرب إليه منا

هر آینه میگرفتند او را صحابه و تابعان رض زیرا که ایشان نزدیکتر بودند بسوی او از ما

وأخص به وقد ورد عنهم الحث على التوسعة على العيال

و خاصتر بآن و تحقیق وارد شده از ایشان افزودن در فراخی بر عیال

فيه والصوم فيه من ذلك ما روي عن الحسن رض أنه قال

در آن روز و روزه داشتن در آن روز از آن جمله چیزیست که روایت کرده شده است از حسن رض که گفت

صوم يوم عاشوراء فريضة وكان علي رض يأمر بصيامه

روزه روز عاشورا فرض ست و بود علی رض که امر میکرد بروزه آن عاشورا

فقالت لهم عائشة رض من يأمركم بصوم يوم عاشوراء قالوا

پس گفت ایشان را یعنی روزه دارانرا عایشه رض کیست که امر میکند شما را بروزه روز عاشورا گفتند

علي رض قالت إنه أعلم من بقي بالسنة وروي عن علي رض

علی رض امر کرده است گفت بدرستیکه او داناترین کسانیست که باقی مانده بسنت رسول ص و روایت است از علی رض

أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحيا ليلة عاشوراء أحياه

که گفت فرمود رسول الله ص هر که زنده داشت شب عاشورا را زنده دارد

اللّٰه تعالى ما شاء فدل على بطلان ما ذهب اليه القائل

خدا میخواهد آنچه که خواست پس دلالت میکند بر باطل بودن چیزی که رفت بسوی آن گوینده

والله تعالى اعلم مجلس في فضائل يوم الجمعة قال الله

و خدای تعالی داناترست در بیان فضیلتهای روز جمعه فرمود خدای تعالی

تعالى يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة

ای کسانیکه ایمان آورده اید هرگاه ندا کرده شوید شما برای نماز روز جمعه

فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون

پس بروید بسوی ذکر خدای تعالی یعنی نماز و بگذارید خرید و فروخت آن نماز بهترست شما را

قال عبد الله بن عباس رض يا ايها الذين امنوا يعني اقروا

گفت عبد الله بن عباس رض ای کسانیکه ایمان آورده اید یعنی اقرار کرده اید بزبان و

صدقوا بوحدانية الله تعالى اذا نودي للصلوة يعني اذا دعيتم

صدق کرده اید بدل بریگانگی خدای تعالی وقتیکه ندا کرده شوید برای نماز یعنی هرگاه که خوانده شوید

بالاذان يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله يعني فامشوا الى

باذان روز جمعه پس بروید بسوی ذکر خدای تعالی یعنی بروید بسوی

صلوة الجمعة وذروا البيع يعني واتركوا البيع بعد النداء

نماز جمعه و بگذارید بیع را یعنی ترک کنید بیع را بعد بانگ نماز جمعه

٦٨٧ ذلكم يعني الصلوة خير لكم من الكسب في التجارة ان كنتم

آن یعنی نماز نیک است شما را از کسب و تجارت اگر بوده اید شما

تعلمون يعني تصدقون وسبب نزول هذه الايات ان

که میدانید یعنی بدل راست میداشته اید و سبب فرود آمدن این آیت آنست که

اليهود افتخروا على المسلمين باشياء ثلاثة احدها قالوا

یهود فخر کردند بر مسلمانان به سه چیز یکی از آن میگفتند

نحن اولياء الله واحباؤه دونكم والثاني لنا كتاب ولا

ما دوستان خدائیم و محبان او نه شما دوم آنکه ما را کتاب است و شما را

لكم كتاب والثالث لنا سبت ولا سبت لكم فرد الله عليهم

نیست کتاب و سوم ما را شنبه است و نیست شما را شنبه پس جواب داد خدای

وكذبهم في هذه الاية فقال لنبيه صلى الله عليه قل يا ايها الذين

و تکذیب کرد ایشانرا در این آیت پس گفت مر پیغمبر خود را ص بگو ای محمد ص

هادوا ان زعمتم انكم اولياء لله من دون الناس فتمنوا

یهودان اگر گمان برده اید که شما دوستان خداید نه مردم پس آرزو کنید

الموت ان كنتم صدقين بقولكم نحن اولياء الله من دون
موت را اگر بوده اید شما راست گو در قول خود که ما دوستان خدا ایم نه ...
وانزل عز وجل لقولهم انتم اميون لا كتاب لكم قوله
و فرستاد خدای تعالی رد قول ایشان شما ناخوانده اید نیست کتاب مر شمارا ...
جل وعلا هو الذى بعث فى الاميين رسولا منهم ردا لهم
جل و علا خدا آنکسیست که فرستاد در ناخواندگان پیغمبری را از ایشان رد ...
فقال تعالى مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار
و گفت صفت آنانیکه بار کرده شدند توریت پس ترک نه بردا شتند ...
يحمل اسفارا الاية وانزل تبارك وتعالى لقولهم لنا سبت
که بر میدارد کتابهارا و فرستاد خدای تعالی رد قول ایشان که مارا شنبه است
لا سبت لكم يايها الذين امنوا اذا نودى للصلوة من
و نیست شمارا شنبه ای کسانیکه ایمان آورده اید وقتیکه ندا کرده شود برای نماز از
يوم الجمعة الى قوله تعالى ذلكم خير لكم الاية ثم قال عز
روز جمعه تا قول خدا تعالی پس ترک گفت
وجل واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها الاية وذلك
عز و جل و وقتیکه ببینند سودا را یا بازی را ... و آن است که
ان العير اذا قدمت المدينة استقبلوها بالطبل و
هرگاه کاروان وقتیکه می آمد در مدینه پیش می آمدند آن کاروان را بطبل و
التصفيق فيخرج الناس من المسجد فلما كان ذات يوم
دستک زدن پس بر می آمدند مردم از مسجد پس هرگاه که شد روزی که
جاءت العير فخرجت الناس من المسجد غير اثنا عشر رجلا
آمد کاروان پس بر آمدند مردم از مسجد جز دوازده کس مرد
وامرأة ثم جاءت عير اخرى فخرجوا ايضا الا اثنا عشر رجلا
و زنی پس آمد قافله دیگر پس بر آمدند نیز مگر دوازده کس مرد
وامرأة ثم ان دحية بن خليفة الكلبى من بنى عامر بن عوف
و زن پس دحیه پسر خلیفه کلبی از بنی عامر بن عوف
اقبل بتجارة من الشام قبل ان يسلم وكان يحمل معه من
آمد بسوداگری از شام پیش از آنکه اسلام آورد و بوده است که بر داشته ...
انواع التجارة وكان يتلقاه اهل المدينة بالطبل والتصفيق
انواع تجارت و بوده است که پیش می آمدند اورا اهل مدینه بطبل و دستک زدن

ذم بالفتح و تشدید میم نکوهیدن و بد گفتن
ما لکسر بسیار لا غیر ۱۲ رشید
۶۸۸

نوافق تقدومه يوم الجمعة والنبي صلى الله عليه وسلم قائم على المنبر يخطب

پس موافق افتاد آمدن او روز جمعه درحالیکه نبی صلعم ایستاده بود بر منبر که خطبه میخواند

فخرج اليه الناس فقال النبي صلى الله عليه وسلم انظروا كم بقي في المسجد

پس برآمدند بسوی او مردم پس فرمود نبی صلعم ببینید چند کس باقی مانده اند در مسجد

فقالوا اثني عشر رجلا وامرأة فقال النبي صلى الله عليه وسلم لولا هؤلاء

پس گفتند دوازده کس مرد و زن پس فرمود نبی صلعم اگر نبودی ایشان

لقد سومت لهم الحجارة يعني علمت على الحجارة لهم فانزل

هرآینه نشان کرده میشد بر ایشان سنگها یعنی نشان کرده میشد بر سنگها از جهت هلاک ایشان پس

الله عز وجل واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك

خدای عزوجل این آیت را فرستاد و چون ببینند سوداگری یا بازی را پراگنده میشوند سوی او و میگذارند ترا

قائما على المنبر قل ما عند الله خير من اللهو يعني الطبل و

ایستاده بر منبر بگو آنچه نزدیک خدای تعالی است از ثواب نماز بهتر است از بازی یعنی طبل

التصفيق ومن التجارة التي جاء بها دحية والله خير الرازقين

دستک زدن و از سوداگری که آورده است آنرا دحیه کلبی و خدا بهترین روزی دهندگان است

۶۸۹ من غيره وقيل من الاثني عشر رجلا بقوا في المسجد منهم ابو بكر

از غیر خود و گفته شد از دوازده کس که باقی ماندند در مسجد از ایشان است ابوبکر

۵۲ وعمر رضوان الله تعالى عليهما فصل في فضائل يوم

و عمر رضی الله تعالی عنهما فصل در بیان فضیلت های روز

الجمعة من طريق الآثار من ذلك ما روى العلاء بن عبد

جمعه از طریق اخبار از انجمله چیزیست که روایت کرد ابن عبد

الرحمن عن ابيه عن ابي هريرة رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

الرحمن از پدر خود از ابی هریره رض گفت که نبی صلعم فرمود

لم تطلع الشمس ولم تغرب على يوم افضل من يوم الجمعة وما

طلوع نکرد آفتاب و غروب نکرد بر هیچ روزی بهتر از روز جمعه و نیست

من دابة الا وهي تفزع من يوم الجمعة الا الثقلان الجن

هیچ جنبنده مگر آنکه میترسد از روز جمعه مگر دو گروه جن

والانس وعلى كل باب من ابواب المسجد ملكان يكتبان الناس

و انسان و بر هر دری از درهای مسجد دو فرشته هست که می نویسند مردم را

الاول فالاول كرجل قرب بدنة وكرجل قرب بقرة وكرجل

نخستین پس نخستین همچو مردیکه قربانی کرده باشد شتر را و مانند مردیکه قربانی کرده

قرب شاة وكرجل قرب دجاجة وكرجل قرب بيضة فاذا

قربانی کرده باشد بزی را و مانند مردی که قربانی کرده باشد ماکیانی را و مانند آنکه قربانی کرده باشد تخم مرغ را

قام الامام طويت الصحف وعن ابي سلمة عن ابي هريرة

پس چون برخاست امام پیچیده شد صحیفهای ثواب و مرویست از ابی سلمه از ابی هریره

رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان خير يوم طلعت فيه الشمس يوم

از نبی صلعم که فرمود بهترین روزها که طلوع کرد در آن آفتاب روز

الجمعة فيه خلق الله تعالى آدم وفيه ادخله الجنة وفيه

جمعه است و در آن روز آفریده است خدای تعالی آدم را و در آن روز در آورده است او را در بهشت و در

اهبط منها وفيه تقوم الساعة وفيه ساعة لا يصادفها

فرود آورده شده است از آن و در آن روز قایم خواهد شد قیامت و در آن روز ساعتی است که نمی یابد آنرا

مؤمن يسأل الله تعالى فيها شيئا الا اعطاه اياه قال ابو

مؤمن که طلب کند از خدای تعالی چیزی را مگر داد خدای تعالی آن چیز مر او را گفت ابو

سلمة قال عبد الله بن سلام قد عرفت تلك الساعة هي آخر

سلمه گفت عبد الله بن سلام هر آینه شناختم آن ساعت را که این آخر

٩٩٠ ساعة من النهار وهي الساعة التي خلق فيها آدم عليه السلام

ساعت است از روز و این ساعتی است که پیدا شد آدم در آن ساعت

قال الله عز وجل خلق الانسان من عجل وروى عبد الله بن

فرمود خدای تعالی آفریده شد انسان را از شتابی و روایت کرد عبد الله بن

منذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة سيد الايام

منذر گفت فرمود رسول الله صلعم روز جمعه سردار روزهاست

واعظمها عند الله تعالى وهو اعظم عند الله تعالى من يوم

و بزرگترین آنها نزدیک خدای تعالی و آن بزرگتر است نزد خدای تعالی از روز

الفطر وفيه خمس خلال خلق الله تعالى آدم عليه السلام وفيه

عید فطر و در آن پنج خصلت است آفرید خدای تعالی آدم را در آن روز و در آن

اهبط على الارض وفيه توفي وفيه ساعة لا يسأل العبد فيها

فرود آورده شد بر زمین و در آن روز میرانیده شد و در آن روز ساعتی است که سوال نمیکند بنده پروردگار

فيها شيئا الا اعطاه اياه ما لم يسأل حراما وفيه تقوم الساعة

در آن روز چیزی مگر آنکه بدهد او را آن چیز تا وقتیکه نخواهد حرام را و در آن روز قایم شود قیامت

وما من ملك مقرب عند ربه عز وجل الا وهو يفزع من يوم

و نیست هیچ فرشته مقرب نزدیک پروردگار عز و جل مگر آنکه میترسد از روز

الجمعة ولا سماء ولا أرض إلا وهو يشفق من يوم الجمعة

از جمعه نیست آسمان و نه زمین مگر اینکه میترسند از روز آدینه

وعن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال خير يوم طلعت

و مروی است از ابوهریره رضی الله از پیغمبر صلعم که بدرستی فرمود بهترین روزیکه طلوع

فيه الشمس فيه خلق آدم عليه السلام وفيه أدخل الجنة

در آن آفتاب در آن روز پیدا شد آدم ع و در آن روز در آورده شد در بهشت

وفيه أخرج منها وفيه تقوم الساعة وعن أبي هريرة رض أيضا

و در آن روز برآورده شد از آن و در آن روز قایم شود قیامت و مرویست از ابوهریره رض نیز

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال اليوم الشاهد الجمعة والمشهود

از نبی ص که فرمود یوم شاهد روز جمعه است و یوم مشهود

يوم عرفة والموعود يوم القيمة ما طلعت شمس ولا غربت

روز عرفه و یوم موعود روز قیامت است نشد طلوع آفتاب و نه غروب

على يوم أفضل من يوم الجمعة فيه ساعة لا يوافقها عبد

بر هیچ روزی بهتر از روز جمعه و در آن روز ساعتی است که موافقت نمیکند هیچ بنده

مؤمن يسأل الله تعالى فيها خيرا إلا أعطاه أو يستعيذه

مومن که میخواهد از خدای تعالی در آن ساعت نیکی را مگر داد آن چیز او را یا طلب پناه کند

من شيء إلا أعاذه أخبرنا أبو نصر عن والده بإسناده

از چیزی که پناه میدهد او را خبر کرد ما را ابو نصر از پدر خود با سناد خود

عن علي بن أبي طالب رض قال إذا كان يوم الجمعة خرجت

از علی ابن ابی طالب رض گفت هرگاه باشد روز جمعه بر می‌آیند

الشياطين يربثون الناس إلى أسواقهم ومعهم الرايات و

شیاطین مشغول میکنند مردم را بسوی بازارها و با ایشان علمهاست و

تخرج الملائكة على أبواب المساجد يكتبون على قدر منازلهم

بر می‌آیند فرشتگان بر درهای مسجد که مینویسند بر قدر منزلهای ایشان

السابق والمصلي والذي يليه حتى يخرج الإمام فمن دنا

پیش آینده و مصلی و کسیکه متصل اوست تا برآید امام برای خطبه خواندن پس کسیکه نزدیک شد

من الإمام فأنصت واستمع ولم يلغ كان له كفلان من الأجر

از امام پس خاموش شد و شنید خطبه را و بیهوده نگفت مر او را دو حصه است از مزد

ومن نأى عنه فاستمع وأنصت ولم يلغ كان له كفل من

و کسیکه دور است از امام پس شنید خطبه و خاموش شد و لغو نگفت مر او را حصه است از

الأجر ومن دنى من الإمام فلغى ولم ينصت ولم يستمع كان

مزد و کسیکه نزدیک شد از امام پس لغو گفت و خاموش نشست و نشنید خطبه را باشد

عليه كفلان من الوزر ومن نأى عنه فلغى ولم ينصت ولم

بر وی دو حصه از گناه و هر که دور شد از امام پس لغو گفت و خاموش نشست و

يستمع كان عليه كفل من الوزر ومن قال صه فقد تكلم

نشنید خطبه باشد بر وی یک حصه از گناه و کسیکه گفت مر دیگری را سکوت کن پس تحقیق کلام کرد

فلا جمعة له ثم قال علي رض عنه هكذا سمعت من نبيكم

پس نیست ثواب جمعه برادر ابستر فرمود علی رض همچنین شنیدم از نبی شما

محمد صلى الله عليه وعن أبي هريرة رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول

محمد را و مرویست از ابو هریره رض گفت شنیدم رسول الله ص که میفرمود

إذا قلت لصاحبك يوم الجمعة والإمام يخطب أنصت فقد

هرگاه گفتی یار خود را روز جمعه در حال آنکه امام خطبه میخواند خاموش باش پس

لغوت وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده رض قال إن رسول

لغو گفتی تو و مرویست از عمرو بن شعیب از پدر خود از جد خود رض گفت رسول

الله صلى الله عليه قال تقف الملائكة على أبواب المساجد يوم الجمعة

خدا ص فرمود می ایستند فرشتگان بر درهاے مسجدها روز جمعه

يكتبون مجيء الناس حتى يخرج الإمام فإذا خرج الإمام طويت

که مینویسند آمدن آدمیان تا آنکه برآید امام پس هرگاه برآمد امام پیچیده شد

الصحف ورفعت الأقلام فتقول الملائكة بعضهم لبعض

صحیفها و برداشته شد قلمها فرمود پس میگویند فرشتگان بعضی مر دیگر را

ما حبس فلانا وما حبس فلانا قال فتقول الملائكة بعضهم

چه چیز نگاه داشت فلانے را و چه چیز نگاه داشت فلانے را فرمود پس میگویند فرشتگان بعضے مر

لبعض اللهم إن كان مريضا فاشفه وإن كان ضالا فاهده

دیگرے را ای بار خدایا اگر باشد بیمار پس شفا ده او را و اگر باشد گمراه پس راه نما او را

وإن كان غائبا فأغنه وقال جعفر حدثنا ثابت قال بلغنا أن

و اگر باشد گم شده پس بیاگاه او را و گفت جعفر حدیث خواند بر ما ثابت گفت رسید ما را که

لله تعالى ملائكة معهم ألواح من فضة وأقلام من ذهب

مر خدا تعالی را فرشتهاست که با ایشان تختهاست از نقره و قلمهاست از زر

يكتبون من صلى ليلة الجمعة ويوم الجمعة في جماعة أخبرنا

که مینویسند کسے را که نماز گزارد شب جمعه و روز جمعه در جماعت خبر داد ما را

الشيخ ابو نصر عن والده باسناده عن ابي الزبير عن جابر

شیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی زبیر از جابر

بن عبد الله رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن

بن عبد الله رض گفت که رسول الله صلعم فرمود هر که ایمان دارد

بالله واليوم الآخر فعليه الجمعة في يوم الجمعة الا مريضا

بخدا و روز آخر پس واجب است بر وی نماز جمعه در روز جمعه مگر آنکه باشد بیمار

او مسافرا او امرأة او صبيا او مملوكا ومن استغنى عنها

یا مسافر یا زن یا کودک یا بنده و هر که بی پروا شد از او

بلهو او تجارة استغنى الله تعالى عنه والله غني حميد وعن

ببازی یا تجارت بی پروا میشود خدای تعالی از او و الله بی نیاز است و ستوده شده و

ابي الجعد الظهري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من ترك الجمعة

از ابی جعد ظهری از نبی صلعم که فرمود هر که ترک کرد جمعه را

ثلاثا تهاونا بها طبع الله تعالى على قلبه واخبرنا الشيخ

سه بار از سستی خوار داشتن بآن جمعه مهر کند خدای تعالی بر دل او و خبر کرد ما را شیخ

ابو نصر عن والده باسناده عن سعيد بن المسيب عن جابر

ابو نصر از والد خود باسناد خود از سعید بن مسیب از جابر

بن عبد الله رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على

بن عبد الله رض گفت شنیدم رسول الله را صلعم که میفرمود بر

منبره يا ايها الناس توبوا الى الله تعالى قبل ان تموتوا و

منبر خود ای مردمان بازگردید بسوی خدای تعالی پیش از آنکه بمیرید و

بادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشتغلوا وصلوا الذي

شتاب کنید در اعمال صالحه پیش از آنکه مشغول شوید بدنیا و داده شوید آن چیز را

بينكم وبين ربكم بكثرة ذكركم له تسعدوا واكثروا من

که در میان شما و در میان پروردگار شما به بسیاری یاد کردن شما مر او را سعادتمند شوید و بسیار دهید از

الصدقة في السر والعلانية تؤجروا وتحمدوا وترزقوا

صدقه در پوشیده و ظاهر اجر داده شوید و ستوده شوید و روزی داده شوید

واعلموا ان الله تعالى قد فرض عليكم الجمعة فريضة مكتوبة

و بدانید که خدای تعالی بتحقیق فرض کرد بر شما جمعه را فرض نوشته شده

في مقامي هذا في شهري هذا في عامي هذا الى يوم القيمة

در جای من که اینست در ماه من که اینست در سال من که اینست تا روز قیامت

٦٩٣

مَنْ وَجَدَ اِلَيْهَا سَبِيْلًا فَمَنْ تَرَكَهَا فِيْ حَيَاتِيْ اَوْ بَعْدِيْ
کسی که یابد بسوی او راه پس هر که ترک کرد آنرا در حیات من یا بعد من
جُحُوْدًا بِهَا اَوْ اِسْتِخْفَافًا بِهَا وَلَهُ اِمَامٌ جَائِرٌ اَوْ عَادِلٌ
از روی انکار یا از روی سبکی بآن و مر او راست امام ظالم یا عادل
فَلَا جَمَعَ اللّٰهُ لَهُ شَمْلَهُ وَلَا بَارَكَ لَهُ فِيْ اَمْرِهِ اَلَا وَلَا صَلٰوةَ
پس جمع نکند خدا کار او را و برکت نکند او را در کار او دانا و آگاه نیست نماز
لَهُ اَلَا وَلَا وُضُوْءَ لَهُ اَلَا وَلَا زَكٰوةَ لَهُ اَلَا وَلَا حَجَّ لَهُ اَلَا وَلَا
مر او را آگاه باشید نیست وضو مر او را آگاه باشید نیست زکوة مر او را آگاه باشید نیست حج مر او را آگاه باشید
بَرَكَةَ لَهُ حَتّٰى يَتُوْبَ فَاِنْ تَابَ تَابَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ اَلَا وَ
نیست برکت مر او را تا آنکه توبه کند پس اگر توبه کند قبول کند خدای تعالی توبه او آگاه باشید
لَا تَؤُمَّنَّ امْرَاَةٌ رَجُلًا وَلَا يَؤُمَّنَّ اَعْرَابِيٌّ مُهَاجِرًا وَلَا
امامت نکند زن مرد را و امامت نکند اعرابی مهاجر را آگاه باشید امامت
يَؤُمَّنَّ فَاجِرٌ مُؤْمِنًا اِلَّا اَنْ يَقْهَرَهُ سُلْطَانٌ يَخَافُ سَيْفَهُ
نکند فاجر مومن را مگر آنکه قهر کند او را سلطان که بترسد تیغ او را
وَسَوْطَهُ وَاَخْبَرَنَا اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِاِسْنَادِهِ عَنْ ثَابِتٍ
و تازیانه او را و خبر کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ثابت
الْبُنَانِيِّ عَنْ طَاوٗسٍ عَنْ اَبِيْ مُوْسَى الْاَشْعَرِيِّ رض قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ
بنانی از طاوس از ابی موسی اشعری رض گفت نبی ص
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ الْاَيَّامَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى هَيْئَتِهَا
فرمود که خدای تعالی بر انگیزد همه روزها را روز قیامت بر هیئات خود
وَيَبْعَثُ الْجُمُعَةَ وَهِيَ زَاهِرَةٌ مُنِيْرَةٌ اَهْلُهَا يَحُفُّوْنَ بِهَا
و بر انگیزد روز جمعه را در حالیکه روشن است و درخشنده اهل خود گرد میکنند او را
كَالْعَرُوْسِ تُهْدٰى اِلٰى كَرِيْمِهَا تُضِيْءُ لَهُمْ يَمْشُوْنَ فِيْ ضَوْئِهَا
همچون عروس که برده میشود بسوی شوهر روشن میشود مر ایشان را میروند در روشنی آن
اَلْوَانُهُمْ كَالثَّلْجِ وَرِيْحُهُمْ كَالْمِسْكِ يَخُوْضُوْنَ فِيْ جِبَالِ الْكَافُوْرِ
رنگهای ایشان چون برف و بوی ایشان مانند مشک فرو میروند در کوههای کافور
وَيَنْظُرُ اِلَيْهِمُ الثَّقَلَانِ مَا يَطْرِفُوْنَ تَعَجُّبًا حَتّٰى يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ
و می بینند بسوی ایشان دو گروه جن و انسان چشم بهم نمیزنند هر دو گروه از روی تعجب تا آنکه در آیند
لَا يُخَالِطُهُمْ اَحَدٌ اِلَّا الْمُؤَذِّنُوْنَ الْمُحْتَسِبُوْنَ وَاَخْبَرَنَا
آمیخته نشود با ایشان هیچکدام مگر موذنان که طلب اجر کننده اند از خدا و خبر داد ما را

٤

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ

ابونصر از پدر خود باسناد خود از ثابت بنانی از انس بن مالک رض

رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ لِلّٰهِ تَعَالَى سِتَّمِائَةِ أَلْفِ عَتِيقٍ

از نبی ص که فرمود که خدای تعالی را ششصد هزار آزاد است

مِنَ النَّارِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَيَوْمِ الْجُمُعَةِ أَرْبَعَةٌ وَ

از آتش دوزخ در هر روز و شب جمعه و روز جمعه بیست و

عِشْرُونَ سَاعَةً فِي كُلِّ سَاعَةٍ سِتُّمِائَةِ أَلْفِ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ كُلُّهُمْ

چهار ساعت است و در هر ساعت ششصد هزار آزاد است از آتش که همه ایشان

قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ رض عَنِ النَّبِيِّ

تحقیق مستوجب اند آتش را و در لفظ دیگر است از ثابت از انس رض از نبی

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ الدُّنْيَا

ص فرمود که خدای تعالی را در هر ساعت از ساعات دنیا

سِتَّمِائَةِ أَلْفِ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ يُعْتِقُهُمْ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ

ششصد هزار آزاد است از آتش آزاد میکند ایشان را که همه ایشان تحقیق مستوجب آتش اند

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَفِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَلَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ

روز قیامت و در روز جمعه و شب جمعه بیست و چهار

٩٥ سَاعَةً لَيْسَ فِيهَا سَاعَةٌ إِلَّا وَلِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا سِتُّمِائَةِ أَلْفِ

ساعت است نیست در آن روز ساعتی مگر برای خدای تعالی است در آن ساعت ششصد هزار

عَتِيقٍ يُعْتِقُهُمْ مِنَ النَّارِ كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَعَنْ عَبْدِ

عتیق که آزاد میکند ایشان را از آتش همه ایشان سزاوار اند آتش را و در روایت از عبد

الرَّحْمٰنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى

الرحمن بن ابی لیلی از ابی درداء رض گفت فرمود رسول الله صلی

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي جَمَاعَةٍ كُتِبَتْ لَهُ حَجَّةٌ مُتَقَبَّلَةٌ

هر که نماز گزارد روز جمعه در جماعت نوشته میشود او را یک حج قبول کرده شده

فَإِنْ صَلَّى الْعَصْرَ كَانَتْ لَهُ عُمْرَةٌ وَإِنْ تَمَسَّى فِي مَكَانِهِ لَمْ يَسْأَلِ

و اگر گزارد نماز دیگر باشد مر او را عمره و اگر در نماز خود … نخواهد

اللهَ تَعَالَى شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ وَعَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

از خدای تعالی چیزی مگر داد او را و در روایت از ابی امامه باهلی رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَصَلَّى مَعَ

گفت فرمود رسول الله ص هر که روزه داشت روز جمعه و نماز گزارد با

الامام وشهد جنازة وتصدق بصدقة وعاد مريضا
امام و حاضر شد جنازه را و خیر کرد صدقه داد و عیادت کرد بیماری را
وشهد نكاحا وجبت له الجنة واخبرنا ابو نصر عن والده
و حاضر شد نکاح را و واجب شد مراو را بهشت و خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود
باسناده عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده رض عن النبي
باسناد خود از عمرو بن شعیب از پدر خود از جد خود رض از نبی
صلى الله عليه وسلم انه قال يحضر الجمعة ثلاثة نفر فرجل حضرها
ص که فرمود حاضر میشوند جمعه را سه کس پس مردیست که حاضر میشود او را
يلغو فذاك حظه ورجل حضرها بدعاء فهو رجل دعا الله
لغو میگوید پس آنست بهره او از آن و مردیست که حاضر میشود او را بدعا پس او مردیست که میخواند الله را
تعالى فان شاء اعطاه وان شاء منعه ورجل حضرها
تعالی پس اگر خواهد بدهد او را و اگر خواهد ندهد او را و مردیست که حاضر میشود او را
بانصات وسكوت ولم يتخط رقبة مسلم ولم يؤذ احدا
بخاموشی و سکوت و نه بر گذرد گردن مسلمانی را و ایذا نداد کسی را
فهي كفارة الى الجمعة التي تليها وزيادة ثلاثة ايام
پس این کفاره است تا جمعه دیگر که متصل است بآن و زیاده سه روز
فان الله عز وجل يقول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
زیرا که الله عز و جل میگوید هر که آورد نیکی را پس مراو راست ده مانند آن
وقد ورد في الحديث عنه صلى الله عليه وسلم انه قال ما من دابة الا
و بتحقیق وارد شد در حدیث از آن سرور ص که فرمود نیست از هیچ جنبنده مگر
وهي قائمة على ساق يوم الجمعة مشفقة من قيام الساعة
ایستاده است بر پا روز جمعه ترسنده از قیام قیامت را
الا الشياطين وشقي بني آدم ويقال ان الطير والهوام
مگر شیطان و بدبختان اولاد آدم و گویند که چرنده و پرنده
تلقى بعضها بعضا في يوم الجمعة فيقول سلام عليكم يوم
ملاقات میکند یک دیگر را در روز جمعه پس میگوید سلام بر شما روز
صالح وفي خبر آخر ان جهنم تسعر في كل يوم قبل الزوال عند
نیک است و در حدیث دوم است که دوزخ گرم کرده میشود در هر روز پیش از زوال نزدیک
استواء الشمس في كبد السماء فلا تصلوا في هذه الساعة
برابر شدن آفتاب در میانه آسمان پس نماز نگذارید درین ساعت

الا يوم الجمعة فانها صلوة كلها وان جهنم لا تسعر

گر روز جمعه پس بدرستی الجمعه نماز است همه آن و بدرستی دوزخ گرم کرده نمیشود

فيه فصل روى عن ابي صالح عن ابي هريرة رض ان النبي

درآن روز مروایت از ابی صالح از ابی هریره رض که نبی صلعم

صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل يوم الجمعة ثم راح في الساعة الاولى

فرمود هر که غسل کرد روز جمعه پس رفت در ساعت اول

فكانما قرب بدنة ومن راح في الساعة الثانية فكانما

پس چنانستی که قربانی کرد شتر را و کسیکه رفت در ساعت دوم پس چنانستی

قرب بقرة ومن راح في الساعة الثالثة فكانما قرب كبشا

قربانی کرد گاو را و هر که رفت در ساعت سوم پس چنانستی که قربانی کرد گوسفند

اقرن ومن راح في الساعة الرابعة فكانما قرب دجاجة

شاخدار را و کسیکه رفت در ساعت چهارم پس چنانستی که قربانی کرد ماکیان را

ومن راح في الساعة الخامسة فكانما قرب بيضة فاذا

و کسیکه رفت در ساعت پنجم پس چنانستی که قربانی کرد تخم مرغ را پس گاه

خرج الامام حضرت الملائكة يستمعون الذكر فالساعة

برآمد امام حاضر آمدند ملائکه که می شنوند ذکر یعنی خطبه را پس ساعت

الاولى تكون بعد صلوة الصبح والساعة الثانية تكون

نخستین می باشد پس از نماز بامداد و ساعت دوم می باشد

عند ارتفاع الشمس والثالثة عند انبساطها وهي الضحى

نزدیک بلند شدن آفتاب و سیوم نزدیک پهن وار شدن آفتاب و آن

الاعلى اذا رمضت الاقدام بحر الشمس والساعة الرابعة

بلند است وقتیکه بسوزد قدمها بگرمی آفتاب و ساعت چهارم

تكون قبل الزوال والخامسة اذا زالت الشمس او مع استوائها

می باشد پیش از زوال و پنجم هرگاه زایل شد آفتاب یا برابر بر سر آن

وعن نافع عن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اغتسل

و مروایت از نافع از ابن عمر رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که غسل کرد

في كل يوم جمعة اخرجه الله تعالى من ذنوبه ثم قيل له

در هر روز جمعه می برآرد او را خدای تعالی از گناهان او پس گفته میشود مر او را

استانف العمل وروي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من

از سر گیر عمل را و مروایت از رسول الله صلعم که فرمود هر که

غسل واغتسل وغدا وابتكر ودنى من الامام ولم يلغ كان
غسل کنانید وغسل کرد وصباح کرد وبگاه آمد ونزدیک شد از امام ولغو نکفت باشد
له بكل خطوة صيام سنة وقيامها وقوله صلى الله عليه وسلم من غسّل
مر او را بمقابله هر قدم روزه یکسال وقیام یکسال وقول آن سرور صلعم هر که غسل کنانید
بالتشديد اي غسّل اهله كناية عن الجماع ولهذا يستحب
غسل کنانید اهل خود را مرادست از جماع واز این جهت مستحب است
عند اهل العلم اتيان الزوجة في يوم الجمعة وكان بعض
نزدیک اهل علم آوردن زوجه در روز جمعه وبودند بعض
السلف يفعله اتباعا لهذا الحديث ومن روى بالتخفيف
سلف که میکردند این کار از جهت اتباع این حدیث وکسیکه روایت کرد بتخفیف یعنی بغیر تشدید
غسل رأسه ثم غسل جسده وعن الحسن عن ابي هريرة رض
شست سر خود را پس شست تن خود را ومرویست از حسن از ابوهریره رض
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة اغتسل كل يوم جمعة
گفت وگفت رسول الله صلعم ای ابوهریره غسل کن هر روز جمعه
ولو صار ان تشتري الماء بقوت يومك فغسل الجمعة مستحب
اگرچه گردد اینکه بخرے آب را بقوت روز خود پس غسل روز جمعه مستحب است
عند اكثر الفقهاء وواجب عند داود فلا ينبغي ان يتركه
نزدیک اکثر فقیهان وواجب ست نزدیک داود پس نباید اینکه ترک کند
من ياتي الجمعة قال ووقته بعد طلوع الفجر الثاني و
کسیکه می آید جمعه گفت ووقت این غسل بعد برآمدن صبح دوم است و
الاولى له ان يعقبه بالرواح الى المسجد ليخرج من الخلاف
بهتر مر او را آنست اینکه در پے آورد برفتن بسوئے مسجد تا برآید از خلاف
وان يتحفظ من نقض الطهارة حتى يصلي الجمعة وينوي
واینکه نگاه بدارد از شکستن طهارت تا اگر ادا کند جمعه را ونیت کند
بالغسل خدمة مولاه فان اصبح جنبا فتوضى واغتسل
بغسل خدمت صاحب خود پس اگر صبح کرد درحالیکه جنب باشد پس وضو کند وغسل
نوى بهما الجنابة والجمعة جاز ويتنظف باخذ شعره
نیت کند بهما جنابت وجمعه را جایز است وپاک کند بگرفتن موئے خود
وظفره وقطع رائحته اي الكريهة ويلبس احسن ثيابه
وناخن خود ودور کردن بوئے بد وبپوشد نیکوترین لباس خود

مطلب | نقض یا نقع | بازکردن | تاب رسیدن | وشکستن | بنا وعهد | بالکسر نشر | لاغو شدن | از بیکار | سخن | 698 | مطلب

وأفضلها البياض ويتعمم ويرتدي فإنه جاء في الحديث
وبهترین آنها سفید است ودستار بندد وچادر بپوشد زیرا که آمده است در حدیث
أن الملائكة تصلي على أصحاب العمائم يوم الجمعة ويتطيب
بدرستی فرشتگان درود میفرستند بر اصحاب دستار روز جمعه وخوشبو کند
بأطيب طيبه بما يظهر ريحه ويخفى لونه وليخرج من بيته
به پاکیزه ترین خوشبو که ظاهر شود بوی او وپوشیده بود رنگ او وبرآید از خانه خود
إلى الجامع وعليه السكينة والوقار خاشعا متواضعا مخبتا
بسوی جامع مسجد وحال آنکه بروست آرام وبردباری فروتنی کننده وتواضع نماینده
مفتقرا مكثرا من الدعاء والاستغفار والصلوة على رسول
حاجتمند بسیار گوینده از دعا واستغفار ودرود بر رسول الله
الله صلى الله عليه وسلم وينوي بخروجه زيارة مولاه في بيته والتقرب
ص ونیت کند بخروج خود زیارت مولای خود در خانه خود ونزدیک شدن
إلى الله تعالى بأداء فرائضه والعكوف في المسجد إلى حين
بسوی خدا تعالی بادا کردن فرض او واعتکاف کردن در مسجد تا وقت
انقلابه إلى بيته وينوي كف جوارحه عن اللهو واللغو
بازگشتن او بسوی خانه خود ونیت کند بستن اعضای خود را از لهو ولغو
٦٩٩
في الطريق وفي الجامع وليترك راحته يوم الجمعة وحظوظ
در راه ودر مسجد وباید که ترک کند راحت خود را روز جمعه وحظهای
دنياه وليواصل الأوراد والعبادة فيه فيجعل أول نهاره
دنیای خود وپیوسته کند وردها وعبادت را در آن روز پس مقرر گرداند اول روز خود
إلى انقضاء صلوة الجمعة للخدمة ثم يجعل وسط النهار
تا گذشتن نماز جمعه از بهر خدمت پس مقرر کند میانه روز
إلى صلوة العصر لاستماع العلم ومجالس الذكر وبعد صلوة
تا نماز عصر از بهر شنیدن علم ومجلسهای وعظ وپس از نماز
العصر إلى غروب الشمس للتسبيح والاستغفار وأفضل ما
عصر تا فرو رفتن آفتاب از بهر تسبیح واستغفار وبهترین چیزی
يشتغل به في هذا الوقت وفي كل يوم وليلة من الأذكار
که مشغول شود بآن درین وقت ودر هر روز وشب از ذکر خدا
أن يقول لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله
اینست که بگوید نیست هیچ معبودی مگر الله که یگانه است نیست انباز مر او را مر او راست ملک و

الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على

ثنا زنده میکند ومی میراند داو زنده ست که نمی میرد در دست اوست اندازه نیکی واو بر

كل شيء قدير مائتا مرة سبحان الله العظيم وبحمده مائتا مرة

هر چیز قادرست دوصد بار پاکیست خدای بزرگ را وثنای او دوصد بار

لا إله إلا الله الملك الحق المبين مائة مرة اللهم صل على

نیست هیچ معبود مگر خدای تعالی بادشاه راست ظاهر دوصد بار ای بار خدا درود بفرست بر

محمد عبدك ورسولك النبي الأمي مائة مرة واستغفر الله

محمد که بنده تست ورسول تو نبی ناخوانده صد بار و آمرزش میخواهم از

الحي القيوم وأسأله التوبة مائة مرة وما شاء الله لا قوة

که زنده ست وقایم ست ومیخواهم از و توبه صد بار هر چه خواهد خدای تعالی نیست قوت

إلا بالله مائة مرة فذلك سبعمائة مرة من أنواع الأذكار

مگر بخدای تعالی صد بار پس این هفتصد بار ست از انواع ذکرها

وقد نقل عن بعض الصحابة رض أنه كان يسبح في كل يوم

وتحقیق نقل کرده شده ست از بعض صحابه رض که بود که تسبیح می گفت در هر روز

اثني عشر ألف تسبيحة وعن بعض التابعين رحمة الله عليه

دوازده هزار تسبیح ومرویست از بعض تابعین رح

أنه كان يسبح كل يوم ثلاثين ألفا كل قد علم صلاته و

که بود که تسبیح می گفت هر روز سی هزار بار همه تحقیق دانسته بودند نماز خود را

تسبيحه فاحذر أن تكون من المحرومين فلا تذكر ولا تذكر

وتسبیح خود را پس بترس از آنکه باشی تو از محرومان پس یاد نکنی ویاد کرده نشوی

والمؤمن أولا يكون ذاكرا لله عز وجل ثم مذكورا له عز و

ومومن اول می باشد ذکر کننده خدای را پس ذکر کرده شده مر او را عز و

جل قال الله تعالى فاذكروني أذكركم وأما قبل الصلوة فلا

فرمود خدای تعالی یاد کنید مرا یاد کنم شما را واما پیش از نماز پس

يستحب له حضور القاص لأن القصص بدعة وكان ابن

سزاوار نیست مر او را حضور قصه خوان زیرا که قصها بدعت ست وبود ابن

عمر وغيره من الصحابة رض يخرجون القصاص من الجامع إلا

عمر وغیر او از صحابه رض که بیرون میکردند قصه خوانان را از مسجد ای بار خدا

إلا أن يكون عالما بالله تعالى من أهل المعرفة واليقين فيكون

مگر اینکه باشد قصه خوان دانا بخدای تعالی از اهل معرفت ویقین پس باشد

حضور مجلسه افضل من صلوته لحدیث ابی ذرؓ حضور

حاضر شدن مجلس او بهتر از نماز از جهت حدیث ابی ذر رض حاضر شدن

مجلس العلم افضل من صلوة الف رکعة واذا اتی الجامع لا

مجلس علم بهتر است از نماز هزار رکعت و هرگاه که آید در جامع مسجد

یتخطی رقاب الناس الا ان یکون اماما او مؤذنا لما روی

زیر پا نکند گردنهای مردم را مگر آنکه باشد امام یا مؤذن از جهت چیزیکه مرویست

عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه قال لرجل راٰه یتخطی رقاب الناس یا فلان

از نبی صلعم که فرمود مردی را که دید او را که زیر پا میکرد گردنهای مردم را ای

ما منعك ان تصلی معنا الجمعة فقال اولم ترنی یا رسول اللہ

چه چیز باز داشت ترا ازینکه گذاردی با ما نماز جمعه پس گفت آیا ندیدی تو مرا ای رسول خدا

قال صلی اللہ علیہ وسلم رأیتك تلیت وآذیت ای تأخرت

فرمود صلعم دیدم ترا تاخیر کردی از گاه آمدن وایذا کردی یعنی تلبت

من البکور وآذیت الحضور وفی حدیث اخر قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم

یعنی تاخرت من البکور وایذا کردی حاضران را و در حدیث دیگر است فرمود نبی صلعم

ما منعك الیوم ان تجمع قال یا نبی اللہ قد جمعت قال صلی اللہ علیہ وسلم

چه باز داشت ترا امروز ازینکه جمعه کنی گفت یا نبی اللہ تحقیق جمع کرده ام فرمود صلعم

اولم ارك تتخطی رقاب الناس وقد قیل ان من فعل ذلك

آیا ندیدم ترا که زیر پا میکردی گردنهای مردم را و گفته شده است که هرکه بکند این کار

جعل جسرا یوم القیمة علی ظهر جهنم یتخطاه الناس ولا

گردانیده شود پل روز قیامت بر پشت دوزخ که زیر پا کنند او را مردم و

تمرن بین یدی المصلی لان فی الخبر لان یقف احدکم

نکند پیش نماز گزارنده زیرا که در حدیث است استادن یکی از شما

اربعین سنة خیر له من ان یمر بین یدی المصلی وفی

چهل سال بهتر است مر او را از گذشتن پیش نماز گزارنده و در

لفظ اخر لان یکون الرجل رمادا تذروه الریاح خیر له

روایت دیگر است بودن مرد ریگ که میبرد آنرا باد بهتر است مر او را

من ان یمر بین یدی المصلی ولا یقیمن احدا من موضعه

از گذشتن پیش نماز گزارنده و نه خیزاند هیچ یکی را از جای خود

ویجلس مکانه لما روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه قال لا یقیمن

و نه نشیند در جای او از جهت چیزی که مرویست از نبی صلعم که فرمود بر نخیزاند

أَحَدُكُمْ أَخَاهُ مِنْ مَجْلِسِهِ ثُمَّ يَجْلِسُ فِيهِ وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ رضـ إِذَا
یکے از شما برادر خود را از مجلس خود پستر بنشیند در جاے او و بود ابن عمر رضـ هرگاه
قَامَ لَهُ الرَّجُلُ مِنْ مَجْلِسِهِ لَمْ يَجْلِسْ فِيهِ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ وَإِنْ
برمیخاست مراو را مردی از مجلس خود نے نشست در آن تا آنکه باز مے آمد بسوی جای خود و اگر
رَأَى بَيْنَ يَدَيْهِ فُرْجَةً فَهَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ
بیند در پیش خود جاے خالی پس آیا جائز ست مر او که زبر پا کند گردنہاے مردم را
فَيَجْلِسُ فِيهَا عَلَى رِوَايَتَيْنِ عِنْدَ إِمَامِنَا أَحْمَدَ رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى
پس نشیند در آنجا این مسئله بر دو روایت ست نزد امام ما احمد رحمة الله تعالی
فَإِنْ قَدَّمَ صَاحِبًا لَهُ يَجْلِسُ فِي مَوْضِعِهِ فَإِذَا جَلَسَ هُنَاكَ يَجُوزُ
پس اگر پیش فرستاد صاحب خود را پس نشست در جاے او پس اگر نشست در آنجا جائز ست
وَإِنْ بَسَطَ لَهُ شَيْئًا فَهَلْ لِغَيْرِهِ أَنْ يَرْفَعَهُ وَيَجْلِسَ هُنَاكَ عَلَى
و اگر گسترد مصلے از بهر خود پس آیا میرسد مر غیر او را که بردارد آنرا و نشیند آنجا این مسئله بر
وَجْهَيْنِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا وَيَجْتَهِدُ أَنْ يَدْنُوَ مِنَ الْإِمَامِ فَيُنْصِتَ
دو وجه ست نزدیک اصحاب ما و کوشش کند که نزدیک باشد از امام پس خاموش
إِلَى الْخُطْبَةِ فَلَا يَتَكَلَّمُ فَإِنْ تَكَلَّمَ أَثِمَ فِي إِحْدَى الرِّوَايَتَيْنِ وَ
بسوے خطبه و کلام نکند و اگر کلام کند آثم شود در یکے از دو روایت و
لَا يَحْرُمُ الْكَلَامُ قَبْلَ الشُّرُوعِ فِي الْخُطْبَةِ وَبَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْهَا
حرام نیست سخن گفتن پیش از شروع خطبه و بعد فراغ از آن

فَصْلٌ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ
خبر داد ما را شیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود
قَالَ أَنْبَأَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ اللهِ بْنُ عُمَرَ الْفَقِيهُ الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُ اللهُ
گفت خبر داد ما را ابو القاسم عبد الله بن عمر فقیه شافعی ر
تَعَالَى قَالَ حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَزَّازُ قَالَ حَدَّثَنَا
گفت حدیث خواند بر ما حبیب بن حسن قزاز گفت حدیث خواند بر ما
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخُرَاسَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو أَيُّوبَ سُلَيْمَانُ
جعفر بن محمد خراسانی گفت حدیث خواند بر ما ابو ایوب سلیمان
ابْنُ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ الدِّمَشْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ شُعَيْبٍ عَنْ
بن عبد الرحمن دمشقی گفت حدیث خواند بر ما محمد بن شعیب از
عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللهِ مَوْلَى عُفْرَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضـ عَنِ النَّبِيِّ صلعم
عمر بن عبد الله مولے عفره [illegible] انس بن مالک رضـ [illegible]

بسط بالفتح فراخ گستردن و مسند برداشتن دست از کردن ۱۲ رشیدی

انه قال اتاني جبرئيل عم في كفه كماة بيضاء فيها نكتة

که فرمود آمد مرا جبرائیل در دست او سماروغ سفید است در آن نکته

سوداء فقلت ما هذه يا جبرئيل قال هذه الجمعة لكم

سیاه است پس گفتم مر او را چیست این ای جبرائیل گفت این جمعه است مر شما را

فيها خير كثير قلت وما هذه النكتة السوداء قال هذه

در وی خیر بسیار است گفتم چیست این نکته سیاه گفت این

الساعة تقوم يوم الجمعة وهو سيد الايام ونحن نسميه

قیامت است که قایم میشود در روز جمعه و آن سردار روزها ست و ما می نامیم آنرا

عندنا يوم المزيد قلت ولم تسمونه يوم المزيد يا جبرئيل

نزد خود روز مزید گفتم واز چه می نامید او را روز مزید ای جبرائیل

قال ذلك لان ربك عز وجل اتخذ في الجنة واديا افيح من

گفت ازین جهت که پروردگار تو عزوجل ساخت در بهشت وادی خوشبوتر از

مسك ابيض فاذا كان يوم الجمعة من ايام الاخرة هبط الجبار

مشک سفید تر پس هرگاه باشد روز جمعه از روزهای آنجهان فرود آید جبار

تبارك وتعالى من عرشه الى كرسيه الى ذلك الوادي وقد

تبارک وتعالی از عرش خود بسوی کرسی خود بسوی این وادی وتحقیق

حف الكرسي بمنابر من نور يجلس عليها النبيون وحفت

گرد کرده شده است کرسی را بمنبرها از نور که نشینند برآن انبیا وگرد کرده شده اند

المنابر بكراسي من ذهب مكللة بالجوهر يجلس عليها

منبرها بکرسیها از زر مرصع بجواهر که نشینند بر او

الصديقون والشهداء ثم جاء اهل الغرف حتى حفوا بالكثيب

صدیقان و شهیدان بسترسے آیند اهل غرفه تا آنکه گرد کرده میشود به تلهای

فيقول الله عز وجل انا الذي صدقتكم وعدي واتممت

پس میگوید پروردگار من آنم که راست کردم شما را وعده خود وکامل کردم

عليكم نعمتي واحللتكم كرامتي ثم يقول فسلوني فيقولون

بر شما نعمت خود وفرود آوردم شما را در سرای بزرگی خود پس گوید پس سوال کنید از من پس

باجمعهم نسالك الرضاء عنا فيقول رضائي عنكم

همه ایشان میخواهیم از تو رضای تو از خویش پس میگوید پروردگار رضای من از شما

احلكم داري وانالكم بكرامتي ثم يقول سلوني فيعدون

فرود آورد شما را در سرای من ورسانید شما را ببزرگی پس میگوید خدا ... بخواهید از من ...

يقولون ربنا نسألك الرضا ثم يقول سلوني فيسئلونه ٥
پس میگویند پروردگارا میخواهیم از تو رضا پس گوید سوال کنید از من پس

حتى تنتهي امنية كل عبد منهم ثم يقولون حسبنا ربنا
تا آنکه تمام میشود آرزوهای هر بنده از ایشان پس میگویند بس است ما را پروردگار

فيفتح لهم بقدر انصرافهم من يوم الجمعة ما لا عين رأت
پس میگشاید برای ایشان باندازه برگشتن ایشان از روز جمعه چیزی که هیچ چشمی ندید

ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ويرجع اهل الغرف
و هیچ گوشی نشنید و نگذشت بر دل هیچ بشر و باز میگردند اهل غرفه

الى غرفهم وكل غرفة من لؤلؤ بيضاء وياقوتة حمراء ٦
بسوی غرفه خودها و هر غرفه از لولوی سفید و یاقوت سرخ

وزمردة خضراء ليس فيها فصم ولا وصم مطردة فيها
و زمرد سبز است نیست در آن شکستگی و نه عیبی روانده است در آنها

الانهار متدلية فيها ثمارها وفيها ازواجها وخدمها
جویها آویخته شده است در آن غرفها میوه‌ها و است در آن زوجهای آنها و خدمهای آنها

ومساكنها فليسوا الى شيء احوج منهم الى يوم الجمعة
و جایهای سکونت آنها پس نیستند اهل غرفه محتاج تر از ایشان بسوی روز جمعه

ليزدادوا فضلا من ربكم ورضوانا واخبرنا ابو نصر ٧٠٤
تا زیاده شوند از روی فضل از پروردگار خود و از روی خوشنودی و خبر داد ما را ابو نصر

عن والده باسناده قال حدثنا محمد بن احمد الحافظ قال
از پدر خود با سناد خود گفت حدیث خواند بر ما محمد بن احمد حافظ گفت

حدثنا ابو علي محمد بن احمد الصواف قال حدثنا ابو العباس
حدیث خواند ما را ابو علی محمد بن احمد صواف گفت حدیث خواند ما را ابو العباس

عبد الله بن اصفر قال ثنا اسحق بن ابرهيم ابو صالح الخزاز
عبد الله بن اصفر گفت حدیث خواند ما را اسحق بن ابراهیم ابو صالح خراز

قال ثنا عمرو بن شمر عن سعد بن طريف الاسكاف عن الاصبغ
گفت حدیث خواند ما را عمرو بن شمر از سعد بن طریف اسکاف از اصبغ

بن نباتة عن علي رض قال قال رسول الله صلى الله عليه اذا كان يوم
بن نباته از علی رض گفت فرمود رسول صلی الله علیه وسلم هرگاه باشد

الجمعة غدا امين الله جبرئيل عليه السلام الى المسجد الحرام
روز جمعه پگاه میرود امین خدای تعالی جبرائیل ع بسوی مسجد حرام که خانه

فَرَكَزَ لِوَاءَهُ فِيهِ وَغَدَا سَائِرُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى الْمَسَاجِدِ الَّتِي يُجَمَّعُ

پس فرو میبرد نیزه خود را در آن و بگاه میروند باقی فرشتگان بسوی مسجدهایی که جمعه گزارده میشود

فِيهَا فَرَكَزُوا أَلْوِيَتَهُمْ وَرَايَاتِهِمْ بِأَبْوَابِ الْمَسَاجِدِ ثُمَّ يَنْشُرُونَ

در آن پس فرو میبرند نیزهای و علمهای خود را بر درهای مسجد بعد از آن پراگنده میکنند

قَرَاطِيسَ مِنْ فِضَّةٍ وَأَقْلَامًا مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ

کاغذها را از نقره و قلمهای ایشان از زر است بعد از آن مینویسند اول را

فَالْأَوَّلَ مَنْ بَكَّرَ إِلَى الْجُمُعَةِ فَإِذَا دَخَلَ كُلَّ مَسْجِدٍ سَبْعُونَ مِمَّنْ

پس اول را کسیکه بگاه رود بسوی جمعه پس هرگاه درآمدند در هر مسجدی هفتاد کس از آن

بَكَّرَ إِلَى الْمَسْجِدِ طُوِيَتِ الْقَرَاطِيسُ وَكَانُوا أُولَئِكَ السَّبْعُونَ الَّذِينَ

که بگاه رفته اند بسوی مسجد پیچیده میشود کاغذها و باشند آن هفتاد که

بَكَّرُوا إِلَى الْجُمُعَةِ كَالَّذِينَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا

بگاه رفته اند بسوی جمعه مانند کسانیکه برگزید موسی علیه السلام قوم خود را هفتاد کس

وَالَّذِينَ اخْتَارَهُمْ مُوسَى مِنْ قَوْمِهِ كَانُوا أَنْبِيَاءَ ثُمَّ يَتَخَلَّلُ

و آن کسانیکه اختیار کرد موسی علیه السلام از قوم خود بوده اند پیغمبران پس در آیند

الْمَلَائِكَةُ الصُّفُوفَ يَتَفَقَّدُونَ الرِّجَالَ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ

فرشتگان صفها را پس جستجو میکنند مردان را پس میگوید بعض ایشان

لِبَعْضٍ مَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ مَاتَ فَيَقُولُونَ رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالَى

مر بعض دیگر را چه کرد فلانی پس میگویند مرد پس میگویند رحمت کند خدا بر او

فَإِنَّهُ كَانَ صَاحِبَ جُمُعَةٍ وَيَقُولُونَ مَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ

که او بوده است صاحب جمعه و میگویند چه کرد فلانی پس میگویند

غَائِبٌ فَيَقُولُونَ حَفِظَهُ اللّٰهُ فَإِنَّهُ كَانَ صَاحِبَ جُمُعَةٍ وَيَقُولُونَ

غایب است پس میگویند نگاه دارد خدا او را که او بوده است صاحب و میگویند

مَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ مَرِيضٌ فَيَقُولُونَ عَافَاهُ اللّٰهُ فَإِنَّهُ كَانَ

چه کرد فلانی پس میگویند بیمار است پس میگویند عافیت دهاد او را خدای تعالی که

صَاحِبَ جُمُعَةٍ **فَصْلٌ** وَفِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ سَاعَةٌ لَا يُوَافِقُهَا

صاحب جمعه و در روز جمعه ساعتیست که موافقت میکند

عَبْدٌ يَدْعُو اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا اسْتُجِيبَ دَعْوَتُهُ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ

بنده که میخواند خدای تعالی را مگر قبول کرده میشود دعای او خبر داد ما را ابو نصر

عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ

از پدر خود باسناد خود از محمد بن ابراهیم از ابی سلمه از

أبي هريرة رض قال أتيت الطور فوجدت فيه كعبا

ابی هریره رض گفت برآمدم به طور پس دریافتم در آن کعب احبار را

فحدثته عن النبي صلى الله عليه وسلم وحدثني عن التورية قال فما

پس حدیث خواندم او را از نبی صلعم و حدیث خواند او مرا از توریت گفت کعب پس اختلاف

اختلفنا في شيء حتى انتهينا إلى الحديث فقلت قال رسول

نکردیم در چیزی تا رسیدیم بنهایت حدیث پس گفتم گفت رسول

الله صلى الله عليه وسلم في الجمعة ساعة لا يوافقها مؤمن يصلي فيسأل

الله صلعم در روز جمعه ساعتی است که موافقت نمیکند او را مومن که نماز میگزارد پس

الله تعالى فيها خيرا إلا أعطاه إياه فقال كعب في كل سنة

از خدای تعالی در آن روز چیزی را مگر میدهد او را خدا همان چیز پس گفت کعب در هر سال

قال فقلت بل في كل جمعة كذلك قال صلى الله عليه وسلم فذهب قليلا

گفت پس گفتم در هر جمعه همچنین فرمود رسول صلعم پس رفت کعب اندکی

ثم رجع فقال صدقت والله إنها لكما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

پس رجوع کرد پس گفت راست است سوگند به خدا هر آینه آن ساعت چنانچه گفت رسول خدا

في كل جمعة وإنه لسيد الأيام وأحبها إلى الله تعالى فيه

در هر جمعه است و بدرستی آن جمعه هر آینه سردار روزهاست و دوستتر آنها پیش خدا در آن روز

خلق آدم وفيه أسكن الجنة وفيه أهبط منها وفيه

آفریده شد آدم و در آن روز ساکن کرده شده است بهشت را و در آن روز فرود آورده شد از آن و در

تقوم الساعة ما من دابة إلا وهي مصيخة تنتظر ما يكون

قایم شود ساعت نیست هیچ جنبنده مگر او گوش دارنده است منتظر میباشد چه بر آید

يوم الجمعة إلا الثقلين فرجعت فلقيت عبد الله بن

روز جمعه مگر دو گروه جن و انس پس باز گشتم پس ملاقی شدم عبد الله بن

سلام فحدثته بحديثي وحديث كعب قال فقال عبد

سلام را پس حدیث خواندم او را بحدیث خود و حدیث کعب گفت پس گفت عبد

الله رض كذب كعب هو كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في

الله رض کاذب است کعب و آن کلام چنانچه رسول الله فرمود و آن ثابت است در

التورية فقال فقلت إنه قد رجع فقال عبد الله بن سلام

توریت پس گفتم پس گفت بدرستی که رجوع کرد پس گفت عبد الله بن سلام

رض إني لأعلم تلك الساعة قلت أي ساعة هي قال آخر ساعة

رض بدرستی من میدانم آن ساعت را گفتم کدام ساعت است گفت آن آخر ساعت

من نهار يوم الجمعة قال فقلت وكيف وقد سمعت النبي

از روز جمعه گفت پس گفتم وچگونه است وتحقیق شنیدم نبی را

صلى الله عليه وسلم قال لا يوافقها مؤمن يصلي ولا حين صلوة قال أما

ص که فرمود موافقت نمیکند اورا مومن که نماز گزارد و نیست آن ساعت وقت نماز گفت آیا

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من انتظر صلاة فرض فهو في

نشنیده رسول الله ص را که میفرمود هر که منتظر نشست نماز فرض را پس او در

صلاة قلت بلى قال فهي كذلك وفي لفظ عن محمد بن سيرين

نماز نشست گفتم آری گفت پس این همچنین است ودر لفظ دیگر است از محمد بن سیرین

عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن في الجمعة ساعة

از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله ص که در روز جمعه ساعتیست

لا يوافقها عبد مؤمن يسأل الله فيها خيرا إلا أعطاه إياه

که موافقت نمیکند آنرا بنده مومن که بخواهد از خدای تعالی در آن ساعت چیزی نیکی مگر میدهد او را

وقال بيده يقللها وقد روي عن بعض السلف أنه قال إن

وگفت رسول ص باشارت دست خود واندک میداند او را خدا وتحقیق روایت است از بعض سلف که گفت

لله فضلا من الرزق سوى أرزاق العباد لا يعطي من ذلك

مر خدای تعالی را فضلهاست از رزق بغیر رزقهای بندگان داده نمیشود ازین

الفضل إلا من سأله عشية الخميس ويوم الجمعة وأخبرنا

فضل مگر کسیکه سوال کند او را شب پنجشنبه وروز جمعه وخبرداد ما را

أبو نصر عن والده بإسناده عن سعيد بن راشد عن زيد بن

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از سعید بن راشد از زید بن

علي عن مرجانة عن فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وسلم رض عن أبيها صلى الله عليه

علی از مرجانه از فاطمه بنت نبی ص از پدر خود ص

قال إن في الجمعة لساعة لا يوافقها عبد مسلم يسأل الله فيها

فرمود که در روز جمعه ساعتیست که موافقت نمیکند او را بنده مومن که میخواهد در آن ساعت

خيرا إلا أعطاه قلت يا أبت أية ساعة هي قال صلى الله عليه وسلم إذا تدلى

نیکی را مگر میدهد او را خدا پس گفتم ای پدر کدام ساعت است آن گفت ص نزدیک شود

نصف الشمس للغروب قالت فكانت فاطمة رض إذا كان يوم

نیم آفتاب بفرو شدن گفت آن مرجانه پس بوده است آن فاطمه رض هرگاه میبود روز

الجمعة أمرت غلاما لها يقال له زيد يقول اصعد إلى

جمعه امر میکرد غلام خود را که اورا زید میگفتند میگفت بالا رو بسوی

الظراب فاذا تدلى نصف الشمس للغروب فاذني واعلمني

بستهها پس وقتیکه نزدیک شود نیم آفتاب بغروب شدن پس خبر کن مرا و بدانان مرا

وكان يصنع فاذا كان تلك الساعة اذنها واعلمها فتقوم

پس بوده ست میکرد بالای فرق پس هرگاه میبود این ساعت خبر میکرد آنرا و میدانانید آنرا پس

وتدخل المسجد حين تغرب الشمس وتصلي وفي حديث كثير

وی درآمد در مسجد وقتیکه فرو میشد آفتاب و نماز میگزارد و در حدیث کثیر

بن عبد الله المزني عن ابيه عن جده رض قال ان رسول الله صلى الله عليه

بن عبد الله مزنی از پدر خود از جد خود رض فرمود رسول الله صلعم

قال في الجمعة ساعة من نهار لا يسأل الله فيها عبد شيئا الا

فرمود در روز جمعه ساعتی ست از روز نمیخواهد از خدای تعالی را در آن ساعت بنده چیزی مگر

اعطاه سؤله قيل له واية ساعة هي يا رسول الله قال صلى الله عليه

میدهد اورا سوال او گفته شد آنرا و کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود صلعم

حين تقام الصلوة الى الانصراف منها قال كثير بن عبد الله

وقتیکه برپا کرده میشود نماز جمعه تا باز گشتن از آن نماز گفت کثیر بن عبد الله

المزني يعني بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة واخبرنا

مزنی مراد داشت بآن رسول الله صلعم روز جمعه و خبر داد مارا

ابو نصر عن والده باسناده عن محمد بن المنكدر قال سمعت

ابونصر از پدر خود باسناد خود از محمد بن منکدر گفت شنیدم

جابر بن عبد الله رض يقول عرض هذا الدعاء على رسول الله

جابر بن عبد الله را رض که میگفت عرض کرده شد این دعا بر رسول الله

صلى الله عليه وسلم فقال لو دعي به على شيء بين المشرق والمغرب في ساعة

صلعم پس گفت اگر دعا کرده میشود بآن بر چیزی که میان مشرق و مغرب ست در ساعت

يوم الجمعة لاستجيب لصاحبه سبحانك لا اله الا انت يا

روز جمعه هر آینه قبول کرده میشود مر صاحب او را و آن دعا اینست پاکی ترا یاد میکنیم ای الله نیست معبود مگر تو ای

حنان يا منان يا بديع السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام

ای مهربان ای سنت نهنده ای پیدا کننده آسمان و زمین ای صاحب بزرگی و اکرام

وقال صفوان بن سليم بلغني ان من قال حين يجلس الامام

وگفت صفوان بن سلیم رسید مرا آنکه هرکه گفت وقتیکه مینشیند امام

على المنبر يوم الجمعة لا اله الا الله وحده لا شريك له

بر منبر بروز جمعه نیست هیچ معبود مگر خدای تعالی که یگانه ست نیست شریک مر او را

له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير

مراوراست ملک ومراوراست ثنا زنده میکند ومی میراند واوست برهمه چیز قادر

غفر له وقال البراء بن عازب رض سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

آمرزیده میشود مراورا وگفت براء بن عازب رض که شنیدم رسول الله صلعم را

يقول فضل الجمعة في رمضان على سائر الايام كفضل رمضان

که میفرمود بزرگی جمعه در رمضان برهمه روزها مانند بزرگی رمضان

على سائر الشهور فصل في الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم في

بر تمام ماهها در درود فرستادن بر نبی صلعم در

يوم الجمعة اخبرنا ابو نصر عن والده باسناده عن علي بن

روز جمعه خبر داد مارا ابو نصر از پدر خود باسناد خود از علی بن

ابي طالب رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثروا من الصلوة

ابی طالب رض گفت فرمود رسول الله صلعم بسیار گوئید از درود

٦٠٩ على يوم الجمعة فانه يوم تضاعف فيه الاعمال وسلوا

بر من روز جمعه پس بدرستی آن جمعه روزی است که دو چندان کرده میشود در آن عملها وسوال کنید

الله لي الدرجة الوسيلة قيل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما الدرجة

از خدا از بهر من درجه وسیله گفتند یا رسول الله صلعم چیست درجه

الوسيلة من الجنة قال هي اعلى درجة في الجنة لا ينالها

الوسیله از بهشت فرمود این بزرگترین درجهاست در بهشت نمیرسد اورا

الا نبي وارجو ان اكون هو وعن محمد بن المنكدر عن جابر

مگر نبی وامید دارم من که باشم آن پیغمبر یابنده درجه وسیله ومرویست از محمد بن منکدر از

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين يسمع النداء اللهم

گفت فرمود رسول الله صلعم هرکه گوید وقتیکه میشنود بانگ نماز جمعه این را الهی

رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة ات محمدا

پروردگارا این خواندن تمام بسوی نماز و پروردگار نماز که برپاست همیشه فابده محمد را

الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة وابعثه مقاما

وسیله وفضیلت ومرتبه بلند وبفرستا اورا درمقام

محمودا الذي وعدته حلت له الشفاعة يوم القيمة و

محمود که وعده کرده بودی اورا فرود آمد اورا شفاعت من روز قیامت و

عن عبد الله بن عباس رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

مرویست از عبد الله بن عباس رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود

أكثروا الصلوة على نبيكم في الليلة الغراء واليوم الأزهر ٥

بسیار گوئید درود بر نبی خود ص در شب روشن و روز روشن

ليلة الجمعة ويوم الجمعة وعن عبد العزيز بن صهيب

و آن شب و روز جمعه است و مرویست از عبد العزیز بن صهیب

عن أنس بن مالك رض قال كنت واقفا بين يدي رسول الله

از انس بن مالک رض گفت بودم من ایستاده پیش رسول الله

صلى الله عليه وسلم فقال من صلى علي في كل جمعة ثمانين مرة غفر

ص پس فرمود هر که درود فرستد بر من در روز جمعه هشتاد بار می آمرزد

الله تعالى له ذنوب ثمانين سنة قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم

خدای تعالی مر او را گناهان هشتاد ساله گفتم یا رسول الله ص

كيف الصلوة عليك قال صلى الله عليه وسلم تقول اللهم صل على محمد

چگونه است صلوة بر تو فرمود ص که گوئی ای بار خدا درود بفرست بر محمد

عبدك ورسولك النبي الأمي وتعقد واحدة وعن مكحول

که بنده تو و رسول تست نبی امی و گره کنی تو یکی را و مرویست از مکحول

الشامي عن أبي أمامة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أكثروا من ١٠

شامی از ابی امامه رض گفت فرمود رسول الله ص بسیار گوئید از

الصلوة علي في يوم الجمعة فإن صلوة أمتي تعرض علي في

صلوة بر من در روز جمعه زیرا که درود امت من عرض کرده میشود بر من در

كل يوم جمعة فمن كان أكثرهم علي صلوة كان أقربهم

هر روز جمعه پس هر که باشد اکثر ایشان از روی درود فرستادن بر من باشد اقرب ایشان

مني منزلة يوم القيمة فصل فيما يستحب أن يقرء ١٥

از من از روی منزلت روز قیامت در آنچه مستحب است خواندن آن

في صلوة الصبح يوم الجمعة أخبرنا أبو نصر عن والده

در نماز صبح روز جمعه خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود

بإسناده عن أبي الأحوص عن عبد الله رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم

باسناد خود از ابی الاحوص از عبد الله رض گفت بود رسول ص

يقرء في الصبح يوم الجمعة الم السجدة وهل أتى وروي عنه

که می خواند در صبح روز جمعه سوره الم سجده و سوره الدهر و مرویست از نبی

صلى الله عليه وسلم كان يقرء في المغرب بقل يا أيها الكفرون وقل هو الله

صلی الله علیه وسلم که بود که میخواند در مغرب سوره الکافرون و سوره اخلاص

وفي العشاء بسورة الجمعة والمنافقين وقيل انه صلى الله عليه وسلم

و در عشا سوره جمعه و سوره منافقون و گفته شد که آنسرور ص

كان يقرء ذلك في صلوة الجمعة وعن الحسن عن ابي هريرة

بود که میخواند این در نماز جمعه و مرویست از حسن از ابو هریره رض

رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرء ليلة الجمعة سورة

گفت فرمود رسول الله ص هر که خواند شب جمعه سوره

يس وحم الدخان اصبح مغفورا له وقيل ان من قرء سورة

یس و حم دخان صبح کرد درحالیکه آمرزیده اند او را و گفته شد هر که خواند سوره

الكهف في يوم الجمعة كان كمن تصدق بعشرة الاف

کهف در روز جمعه باشد مانند کسیکه تصدق کرد بده هزار

دينار ويستحب ان يصلي ليلة الجمعة ويوم الجمعة

دینار و مستحب است که نماز گزارد شب جمعه و در روز جمعه

اربع ركعات باربع سور سورة الانعام وسورة الكهف

چهار رکعت بچهار سوره یکی سوره انعام و دوم سوره کهف

وسورة طه وسورة الملك فان لم يحسن القران قرء جميع

و سوم سوره طه و چهارم سوره الملک پس اگر نیکو نمیداند قرآن را بخواند همه

ما يحسن منه فذلك له ختمة فقد نيل ختمه من حيث

آنچه نیکو میداند از آن پس این امر او را ختم قرآن پس تحقیق گفته شد که ختم او از روی

علمه وان كان يحسن القران يستحب له ان يختم في يوم

دانش اوست و اگر باشد که نیکو میداند قرآن را مستحب است مر او را که ختم کند در روز

الجمعة فان لم يقدر يشفع اليه ليلة الجمعة فان جعل

جمعه پس اگر نتواند جفت کند با او شب جمعه پس اگر گرداند

اخر ختمه في ركعتي المغرب او ركعتي الفجر كان احسن و

آخر ختم خود در دو رکعت مغرب یا دو رکعت فجر باشد بهتر و

كذلك ان جعل ختمته بين الاذان والاقامة يوم الجمعة

همچنین اگر گرداند ختم خود در میان اذان و اقامت روز جمعه

كان فيه فضل كبير وان قرء الف مرة قل هو الله احد يوم

باشد در آن فضل بزرگ و اگر بخواند هزار بار سوره اخلاص روز

الجمعة في عشر ركعات او عشرين او غيرها كان افضل

جمعه در ده رکعت یا بیست رکعت یا زیاده از آن باشد بزرگتر

مِنْ خَتْمَةِ الْقُرْآنِ وَيُسْتَحَبُّ الصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلْفَ

از ختم قرآن ومستحب ست درود فرستادن بر نبی هزار

مَرَّةٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَكَذٰلِكَ التَّسْبِيحُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَهِيَ الْكَلِمَاتُ

بار روز جمعه وهمچنین تسبیح هزار بار وآن چهار کلمه

الْأَرْبَعُ الَّتِي تَقَدَّمَتْ سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا

ست که پیشتر رفت ذکر آن پاکیست مر خدا را وثنا خدا را ونیست هیچ معبود مگر

اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ فَصْلٌ فِي تَسْمِيَتِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَخْبَرَنَا

خدا والله بزرگ ست فصلیست در تسمیه او بروز جمعه خبر داد ما را

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَلْمَانَ رض قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ

ابونصر از پدر خود باسناد خود از سلمان رض گفت فرمود مرا رسول

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَتَدْرِي لِمَ سُمِّيَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ قُلْتُ لَا قَالَ لِأَنَّ

الله صلعم آیا میدانی که چرا نامیده شد جمعه گفتم نمیدانم یا رسول الله فرمود

فِيهِ جُمِعَ أَبُوكَ آدَمُ قَالَ لٰكِنِّي أَقُولُ لَا يَتَطَهَّرُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

در آن روز جمع کرده شد پدر شما آدم فرمود لیکن من گویم پاک نمیشود روز جمعه مردی

فَيَتَوَضَّأُ وَيُحْسِنُ وُضُوءَهُ ثُمَّ يَأْتِي الْجُمُعَةَ إِلَّا كَفَّرَ لَهُ مَا

پس وضو نمیکند ونیک کند وضوے خود را پستر ادا کند نماز جمعه را مگر که در گذرده میشود

بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَى مَا اجْتُنِبَ الْكَبَائِرُ وَقَالَ بَعْضُهُمْ

گناهے که میان این جمعه وجمعه دیگر ست که پرهیز کند گناهہاے کبیره را وگفت بعض ایشان

هُوَ مِنَ الْاِجْتِمَاعِ وَهُوَ اجْتِمَاعُ قَالَبِ آدَمَ وَرُوحِهِ بَعْدَ أَنْ

این جمعه مشتق از اجتماع ست وآن یعنی جمع کردن قالب آدم وروح اوست پس از آنکه

كَانَ مُلْقًى أَرْبَعِينَ سَنَةً وَقَالَ آخَرُونَ لِاجْتِمَاعِ آدَمَ وَ

افتاده بوده میان مکه وطایف هفتاد سال وگفتند دیگران از جهت جمع گشتن آدم و

حَوَّا عَلَيْهِمَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَمَّا خَلَقَهَا اللهُ تَعَالٰى مِنْ ضِلَعِ

حوا ست هرگاه پیدا کرد آنرا خدا تعالی از استخوان پهلوے

آدَمَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَقَالَ آخَرُونَ لِاجْتِمَاعِ آدَمَ وَ

آدم وگفتند دیگران از جهت جمع گشتن آدم و

حَوَّا بَعْدَ الْفُرْقَةِ الطَّوِيلَةِ وَقِيلَ إِنَّمَا سُمِّيَ بِذٰلِكَ لِاجْتِمَاعِ

حوا ست بعد جدائے دراز وگفته شد که جز این نیست که نامیده شد باین نام

أَهْلِ الْبَلَدِ وَالرَّسَاتِيقِ فِيهِ وَقِيلَ لِأَنَّهُ تَقُومُ فِيهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

اهل شهر ودهات در آن روز وگفته شد از جهت که قایم شود در آن روز قیامت

وهو يوم الجمع قال الله عز وجل يوم يجمعكم ليوم الجمع

آن روز یکجا شدن مردم است فرمود خدای تعالی روزی که جمع کند شما را از جهت روز جمع آمدن

فصل وجميع ما ذكرناه من صيام الأشهر والأضحية

و همه آنچه ذکر کردیم آنرا از روزه ماهها و عید اضحی

والعبادات من الصلوة والأذكار وغير ذلك وما سنذكر

و عبادتها از نماز و ذکرها و جز این و آنچه یاد خواهیم کرد

إن شاء الله تعالى لا يقبل إلا بعد التوبة وطهارة القلب

انشاء الله تعالی قبول کرده نمیشود مگر بعد توبه و طهارت دل

وإخلاص العمل لله تعالى وترك الرياء والسمعة وأما التوبة

و خالص کردن عمل بهر خدای تعالی و ترک کردن ریا و شنوانیدن مردم و اما توبه

فقد تقدم بيانها ونزيد عليه بأن الله يحب التوابين

پس تحقیق پیش رفت بیان آن و زیاده میکنیم بر آن که خدای تعالی دوست میدارد توبه

ويحب كل قلب طاهر من الذنوب فقال عز وجل إن الله يحب التوابين ويحب

و دوست میدارد هر دل پاک را از گناهان پس فرمود عز و جل که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان

المتطهرين قال عطاء ومقاتل والكلبي إن الله يحب التوابين من

پاکان را گفت عطا و مقاتل و کلبی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از

الذنوب والمتطهرين بالماء من الأحداث والحيض والجنابات

گناهان و پاک کنندگان خود را بآب از بی وضوئی و حیض و جنابتها

والنجاسات بيانه قصة أهل قباء حيث ذكرهم

و نجاستها بیان آن قصه اهل قباست جایی که ذکر کرد ایشان را

الله عز وجل بقوله فيه رجال يحبون أن يتطهروا سألهم

خدای تعالی بقول خود در آن مسجد مردانی اند که دوست میدارند که پاک باشند پرسید

النبي صلى الله عليه عما يعملون فقالوا نتبع الماء الأحجار في الاستنجاء

ازآنچه میکردند پس گفتند اهل قبا تابع میکنیم آب را سنگها را از بهر استنجا

وقال مجاهد يحب التوابين من الذنوب والمتطهرين

و گفت مجاهد که دوست میدارد توبه کنندگان از گناهان و پاک کنندگان را

عن أدبار النساء أن يأتوها من أتى امرأة في دبرها فليس

از پس زنان اینکه آیند آنها را هرکه آید بزنی از پس پس نیست پاک

من المتطهرين لأن دبر المرأة مثله من الرجل وقيل التوابين

از پاکان زیرا که پس زن مانند مرد است و گفته شد توبه کنندگان

مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الشِّرْكِ رُوِيَ عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ

ازگناهان وخودرا پاک کنندگان از شرک روایتست از ابی منهال

أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْعَالِيَةِ فَتَوَضَّأَ وُضُوءًا حَسَنًا فَقُلْتُ

که گفت بودم من نزد ابی عالیه پس وضو کرد وضوے نیک پس گفتم

إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَقَالَ الطُّهُورُ مِنْ

که خداے تعالے دوست میدارد توبه کنندگانرا و دوست میدارد پاک کنندگانرا پس گفت ابو

مَهْ إِنَّ الطُّهُورَ حَسَنٌ وَلٰكِنَّهُمُ الْمُتَطَهِّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ رو

بدرستی که وضو امر نیکوست ولیکن مراد از متطهرین که در شان آنها مدح است متطهرین از گناهان اند

عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ إِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يُحِبُّ التَّوَّابِينَ مِنَ الشِّرْكِ

مرویست از سعید بن جبیر گفت خداے تعالے دوست میدارد توبه کنندگانرا از شرک

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ

و خودرا پاک کنندگانرا از گناهان وگفته شد که توبه کنندگان از کفر و پاک کنندگان

بِالْإِيمَانِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الذُّنُوبِ لَا يَعُودُونَ فِيهَا وَ

بایمان وگفته شد توبه کنندگان از گناهان که باز نگردند بآن گناه و

الْمُتَطَهِّرِينَ مِنْهَا لَمْ تُصِيبُوهَا وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْكَبَائِرِ

پاک کنندگان از گناهان که نرسند آنرا وگفته شد توبه کنندگان از گناهان کبیره

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الصَّغَائِرِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْأَفْعَالِ

و پاک کنندگان از گناهان صغیره وگفته شد که توبه کنندگان از افعال

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْأَقْوَالِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ

و پاک کنندگان از اقوال وگفته شد که توبه کنندگان از اقوال و افعال

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْعُقُودِ وَالْإِصْرَارِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْآثَامِ

و پاک کنندگان از عقیده و اصرار وگفته شد توبه کنندگان از بزه‌ها

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْإِجْرَامِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْجَرَائِرِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ

و پاک کنندگان از گناهها وگفته شد توبه کنندگان از جنایتها و پاکان

مِنْ خَبَثِ السَّرَائِرِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ

از چرک نهانها یعنی دلها وگفته شده است توبه کنندگان از گناهان و پاک کنندگان

مِنَ الْعُيُوبِ وَقِيلَ التَّوَّابُ الَّذِي كُلَّمَا أَذْنَبَ تَابَ قَالَ اللّٰهُ

از عیبها وگفته شد توبه کننده آنکه هر چیزے که گناه کرد توبه کند فرمود خداے

عَزَّ وَجَلَّ إِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ

بدرستی که خدا هست بوده است توبه کنندگانرا آمرزگار مرویست از محمد بن منکدر از

جابر ابن عبد الله رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مر رجل ممن

جابر ابن عبد الله گفت فرمود رسول الله صلعم گذشت مردی که بوده است

كان قبلكم بجمجمة فنظر اليها فقال اي رب انت انت

پیش از شما بکاسه سر پس دید بسوی او پس گفت ای پروردگار تو تو

وانا انا انت العواد بالمغفرة وانا العواد بالذنوب ثم

و من منم تو بسیار باز آینده با مغفرت و منم باز آینده بگناهان پس

خر ساجدا فقيل له ارفع راسك فانا العواد بالمغفرة وانت

افتاد سجده کننده پس گفته شد او را بردار سر خود را پس منم باز گردنده بمغفرت و تو

العواد بالذنوب فرفع راسه فغفر له واما الاخلاص فقد

باز گردنده بگناهان پس برداشت سر خود را پس آمرزیده شد او را و اما اخلاص را

قال الله عز وجل وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له

فرمود خدای تعالی و نه فرموده شد ایشان مگر آنکه عبادت کنند خدا را در حالیکه پاک کنند

الدين وقال جل وعلا الا لله الدين الخالص وقال الله تعالى

طاعت و فرمود عز وجل آگاه باشش مر خدا راست دین پاک و فرمود عز وجل

لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم

نمیرسد خدا را گوشتهای آن قربانیها و نه خونها از آنها و لیکن میرسد خدای را پرهیزگاری

وقال جل جلاله لنا اعمالنا ولكم اعمالكم ونحن له مخلصون

و فرمود جل جلاله مر است اعمال ما و ایشان راست اعمال ایشان و ما او را اخلاص کنندگانیم

اختلف الناس في معنى الاخلاص وقال الحسن سالت حذيفة

مختلف شده اند مردم در معنی اخلاص و گفت حسن پرسیدم حذیفه را

رض عن الاخلاص ما هو قال سالت النبي صلى الله عليه وسلم عن الاخلاص

از معنی اخلاص که چیست آن گفت پرسیدم نبی صلعم را از معنی اخلاص

ما هو قال صلى الله عليه وسلم سالت جبرئيل عليه السلام عن الاخلاص

که چیست آن گفت صلعم پرسیدم جبرائیل عم را از معنی اخلاص

ما هو قال سالت رب العزة جل وعلا عن الاخلاص ما هو

که چیست آن گفت پرسیدم پروردگار رجل جلاله را از معنی اخلاص که چیست آن

فقال سبحانه وتعالى هو سر من سري استودعته قلب

پس فرمود سبحانه و تعالی آن اخلاص راز یست از

من احببت من عبادي وعن ابي ادريس الخولاني رحمه الله

کسیکه دوست میدارم من او را از بندگان خود و مروایت از ابی ادریس خولانی

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل حق حقيقة وما يبلغ عبد
گفت فرمود رسول الله صلعم هر راستی مرحق را یعنی امر ثابت در واقع حقیقت است که آن حق
حقيقة الاخلاص حتى لا يحب ان يحمد على شيء من عمله
حقیقت اخلاص را تا آنکه دوست ندارد ستایش کردن را بر چیزی از عمل که کرده است
لله عز وجل وقال سعيد بن جبير الاخلاص ان يخلص العبد
مر خدای را و گفت سعید بن جبیر اخلاص اینست که خالص کند بنده
دينه لله وعمله لله تعالى ولا يشرك به في دينه ولا يرائي بعمله
دین خود را و عمل خود را از بهر خدا تعالی و شریک نگرداند بآن در دین خود و ننماید عمل خود را
احدا وقال الفضيل ترك العمل من اجل الناس رياء والعمل من اجل الناس شرك والاخلاص
هیچ یک این درجه اول اخلاص است و گفت فضیل گذاشتن عمل از جهت مردم ریاست و کردن عمل از جهت مردم شرک
هو الخوف من ان يعاقبك الله تعالى عليهما وقال يحيى بن
ترسیدن است از اینکه عذاب کند خدای تعالی برین هر دو کار و گفت یحیی بن
معاذ الاخلاص تميز العمل من العيوب كتميز اللبن من الفرث
معاذ اخلاص جدا کردن عمل است از عیب ها مانند جدا کردن شیر از سرگین
والدم وقال ابو الحسين البوشنجي هو ما لا يكتبه الملكان ولا
و خون و گفت ابو الحسین بوشنجی اخلاص چیزیست که نمی نویسند آنرا فرشتگان و نه
يفسده الشيطان ولا يطلع عليه الانسان وقال رويم هو
فاسد میکند آنرا شیطان و نه مطلع میشود بر آن انسان و گفت رویم اخلاص
ارتفاع رؤيتك من الفعل وقيل هو ما يراد به الحق ويقصد
برطرف شدن دیدن تو از عملت و گفته شد اخلاص چیزیست که خواسته میشود با و رضای حق و قصد
به الصدق وقيل هو ما لا تشوبه الآفات ولا يتبعه رخص
بآن راستی در اقوال و گفته شد آن اخلاص چیزیست که خلط نمیکند آنرا آفات و پیروی نمیکند آنرا رخصت ها
التاويلات وقيل هو ما استتر عن الخلائق واستصفي من
تاویلات و گفته شد اخلاص چیزیست که پوشیده است از خلق و پاک است از
العلائق وقال حذيفة المرعشي هو ان تستوي افعال العبد
علاقها و گفت حذیفه آن اخلاص اینست که برابر شود فعلهای بنده
في الظاهر والباطن وقال ابو يعقوب المكفوف هو ان يكتم
در آشکارا و پنهان و گفت ابو یعقوب مکفوف اخلاص آنست که پوشاند
حسناته كما يكتم سيئاته وقال سهل بن عبد الله هو الافلاس
نیکیهای خود را چنانچه پوشیده بدیهای خود را و گفت سهل بن عبد الله اخلاص افلاس

عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث لا يغل

و روایت است از انس بن مالک رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلعم سه چیز اند که خیانت نکند

عليهن قلب مسلم اخلاص العمل لله و مناصحة ولاة الامر

بر ایشان دل مسلمان خالص کردن عمل مر خدا را و نصیحت کردن والیان امر را

و لزوم جماعة المسلمين و قيل الاخلاص افراد الحق في الطاعة

و لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و گفته شده است اخلاص جدا کردن حق را در فرمانبرداری

بالقصد و هو ارادة العبد بطاعته القرب الى مولاه دون

بخواهش خود و آن خواستن بنده است بطاعت خود نزدیکی بسوی صاحب خود

احد من خلقه فلا يتصنع للخلق و لا يكتسب منهم الحمد

غیر هیچ یکی از خلق او پس کار نکند از برای خلق و کسب نکند از ایشان ستایش را

و لا يستجلب منهم الحب و لا يدفع بها عن نفسه اللوم و

و طلب نکند از ایشان دوستی را و دور نکند بآن طاعت از خود ملامت و

الذم و قيل الاخلاص تصفية الفعل عن ملاحظة المخلوقين

نکوهش را و گفته شده اخلاص صاف کردن عمل است از دیدن آفریدها

قال ذو النون المصري الاخلاص لا يتم الا بالصدق فيه و

گفت ذو النون مصری رح اخلاص تمام نشود مگر براستی در آن و

الصبر عليه و الصدق لا يتم الا بالاخلاص فيه و المداومة

صبر بر بودن بر اخلاص نفس همیشگی که روایت عمل نخواهد و صدق با حق تمام نشود مگر با اخلاص و

عليه و قال ابو يعقوب السوسي متى شهدوا في اخلاصهم

بر اخلاص و گفت ابو یعقوب سوسی هرگاه که دیدند در اخلاص خود

الاخلاص احتاج اخلاصهم الى اخلاص و قال ذو النون

اخلاص را محتاج شد اخلاص ایشان باخلاص یعنی کمال اخلاص عدم رویت اخلاص است و گفت ذو النون

ثلاث من علامات الاخلاص استواء المدح و الذم من

سه چیز است از علامات اخلاص برابر شدن ستایش و نکوهش از

العامة و نسيان رؤية الاعمال و اقتضاء ثواب العمل

عامه خلق و فراموش کردن دیدن عمل را و طلب ثواب را در آخرت یعنی همه اینها

في الاخرة و قال ايضا الاخلاص ما حفظ من العدو ان

ترک رویت عمل است و این نشانه اخلاص است و گفت نیز اخلاص چیزیست که نگاه داشته شد از دشمن

يفسده و قال ابو عثمان المغربي الاخلاص ما لا يكون للنفس

که فاسد کند آن را و این اشارتست بسوی ابهام نفی و گفت ابو عثمان مغربی اخلاص آن چیزیست که نباشد نفس

فيه حظ بحال وهو إخلاص العوام وأما إخلاص الخواص

در و نصیب بهیچ حال نیست واین اخلاص عوام است واما اخلاص خاصان

ما يجري عليهم لا بهم فتبدو منهم الطاعات وهم عنها

چیزیست که روان میشود بر ایشان از جهت آنکه ایشان ترک کرده اند طاعتها را بوده اند ایشان از

بمعزل ولا يقع عليهم رؤية ولا بها اعتداد فذلك

گوشه اند و واقع نمیشود بر ایشان دید عمل و نه آن طاعت شمارد اعتبار پس اینست

إخلاص الخواص وقال أبو بكر الدقاق نقصان كل مخلص في

اخلاص خاصان و گفت ابو بکر دقاق نقصان هر مخلص در

إخلاصه رؤية إخلاصه فإذا أراد الله تعالى أن يخلص

اخلاص او دید اخلاص خویش است پس وقتیکه خواهد حق تعالی اینکه خلاص دهد او را

إخلاصه يسقط عن إخلاصه رؤيته إخلاصه فيكون مخلصا

در اخلاص سے اندازد از اخلاص او دید اخلاص او پس میباشد خالص کرده شده بو

لا مخلصا وقال سهل رحمة الله تعالى عليه ورضوانه لا يعرف

نه اخلاص کننده و گفت سهل رحمة الله علیه و رضوانه نمیشناسد

الرياء إلا مخلص وقال أبو سعيد الخراز رحمه الله رياء

ریا را مگر مخلص یعنی تا در سالک صفت ریا پیدا نشود هرگز فرق ریا بر وی منکشف نگردد و گفت ابو سعید

العارفين أفضل من إخلاص المريدين وقال أبو عثمان

ریای عارفان بهتر است از اخلاص مرید ان چه عارف چون از حظ نفس فانی خود است در ریا هم رضای حق

الإخلاص نسيان رؤية الخلق بدوام النظر إلى الخالق و

اخلاص فراموش کردن دید خلق است بهمیشه نظر کردن بسوے خالق و

قيل الإخلاص ما أريد به الحق وقصد به الصدق وقيل

گفته شد اخلاص چیزیست که خواسته شده است درستی در اعتقاد و قصد کرده شده است بان راستی در اقوال و

هو الإغماض عن رؤية الأعمال وقال سري السقطي رحمه الله

اخلاص پوشیده داشتن از دید عمل و گفت سری سقطی رح

من تزين للناس بما ليس فيه سقط من عين الله تعالى وقال

هر که آراسته است از جهت مردم بچیزی که نیست در وے افتادن از چشم خدا و گفت

الجنيد رحمه الله الإخلاص سر بين الله تعالى وبين العبد لا يعلمه

جنید رح اخلاص رازیست میان خدا و میان بنده نمیداند آنرا

ملك فيكتبه ولا شيطان فيفسده ولا هوى فيميله وقال

فرشته پس نمی نویسد او را و نه شیطان پس فاسد کند او را و نه هوای نفس که مایل کند او را از راه حق

رُوَيم رحمه الله الاخلاص في العمل هو الذي لا يريد صاحبه

رویم رحمه الله اخلاص در عمل آنست که نخواهد صاحب عمل

عليه عوضًا في الدارين ولا حظًا من الملكين وسئل ابن عبد

بر آن عمل عوض در هر دو جهان و نه نصیبها از دو فرشته و پرسیده شد ابن عبد الله

الله اي شيء اشد على النفس فقال الاخلاص لانه ليس لها منه

را که ای چیز سخت ترست بر نفس پس گفت اخلاص زیرا که نیست نفس را در آن اخلاص

نصيب وقيل هو ان لا يشهد على عملك احد غير الله عز

نصیب و گفته شد که اخلاص اینست که حاضر نشود بر عمل تو هیچ یکی غیر خدا

وجل وقال بعضهم دخلت على سهل بن عبد الله يوم جمعة

و گفته اند بعضی ایشان در آمدم بر سهل بن عبد الله روز جمعه

قبل الصلوة فرأيت في البيت حية فجعلت اقدم رجلا و

پیش از نماز پس دیدم در خانه مارے پس پیش نهادم قدم را گاہے و

اؤخر رجلا اخرى فقال ادخل لا يبلغ احد حقيقة الايمان

پس میکردم قدم را گاہے یعنی متردد میشدم پس گفت در آ نمیرسد هیچ یکی در حقیقت ایمان

وعلى وجه الارض شيء يخافه ثم قال هل لك في صلوة الجمعة

و حال آنکه بر روی زمین کسے باشد که میترسد بیشتر گفت سهل آیا هست ترا میل در نماز جمعه

فقلت بيننا وبين المسجد مسيرة يوم وليلة فاخذ بيدي

پس گفتم میان ما و میان مسجد راه یک شبانه روز ست پس گرفت دست مرا

فما كان الا قليلا حتى رأيت المسجد فدخلنا وصلينا الجمعة

پس نبود وقت مگر اندک زمان تا آنکه دیدم مسجد را پس در آمدیم ما و ادا کردیم جمعه را

ثم خرجنا فوقف ينظر الى الناس وهم يخرجون فقال اهل لا

بعد بر آمدیم پس ایستاد سهل مینگرید بسوی مردم و ایشان می بر آمدند پس گفت سهل اهل

اله الا الله كثير ولكن المخلصون منهم قليل كنت مع ابرهيم

کلمه توحید بسیار اند و لیکن کسانے که اخلاص دارند از ایشان کم اند و حضرت خواص

الخواص رحمه الله في سفر فجئنا الى موضع فيه حيات كثيرة

خواص رحمه الله در سفر پس آمدیم بجاسے که در و ماران بسیار بودند

فوضع ركوته وجلس وجلست فلما كان برد الليل وبرد

پس نهاد ابریق خود را و نشست و نشستم پس هرگاه بود سرد شب و سرد

الهوى خرجت الحيات فصحت بالشيخ فقال اذكر الله تعالى

هوا بیرون آمدند ماران پس فریاد زدم بشیخ که ابراهیم باشد پس گفت شیخ یاد کن خدا

تذكرت فرجعت ثم عادت فصحت به فقال مثل ذلك ثم

پس یاد کردم خدا را پس باز گشتند ماران پس باز بیمار شدند پس فریاد زدم شیخ را پس گفت همچنان

أزل إلى الصباح في مثل تلك الحالة فلما أصبحنا قام و

پس بوده ام درین حال تا صباح پس چون صبح کردیم و برخاست شیخ

مشى ومشيت معه فسقطت من وطائه حية عظيمة

روان شد و روان شدم با او پس افتاد از فرش او ماری بزرگ

قد تطوقت فقلت ما أحسست بها فقال لا منذ زمان

که طوق زده بود با او پس گفتم نه دریافته بوده تو این مار را پس گفت شیخ نه از دیرست

ما بت ليلة أطيب من البارحة وقال أبو عثمان رحمه الله تعالى

شب نکرده ام خوشتر از امشب و گفت ابو عثمان رحمة الله علیه

من لم يذق وحشة الغفلة لم يجد طعم أنس الذكر فصل

هرکه نچشید وحشت غفلت را نیافت لذت انس ذکر را

وينبغي لكل متعبد وعارف أن يحذر في جميع أحواله من الرياء

و سزاوار است هر عابد و عارف را که بترسد در همه احوال از ریا

ورؤية الخلق والعجب فإن النفس خبيثة وهي منشأ الأهوية

و دیدن خلق و عجب که نفس خبیث است و آن جای پیدا شدن میلها

المضلة والشهوات المردية واللذات الحائلة بين العبد

گمراه کننده و آرزوهای هلاک کننده است و لذتها که حایل شونده اند میان بنده

وبين الحق عز وجل لا طريق إلى الأمن من غوائلها ما دام

و میان خدای نیست راه بسوی امن از غارتهای او تا وقتیکه

الروح في جسد ابن آدم وإن بلغ العبد إلى حالة البدلية و

روح در تن فرزند آدم است اگرچه رسیده باشد بنده بحالت ابدال و

الصديقية وإن كانت هذه الحالة أسلم من الابتداء

صدیقان و اگرچه بوده است این حالت بدایت و صدیقیت سالم تر از ابتدا حال

الأمن من شرها وذواهيها والخير أغلب والنور والبر والهداية

ایمن تر از بدیها و بلاهای نفس و نکوئی غالب تر بود و نور و طاعت ظاهر تر و هدایت

متحققة بسبيل الله عز وجل والتوفيق شامل والحفظ موجود

ثابت است براه خدا عز و جل و توفیق در گیرنده است و حفظ حق از معاصی

غير أن العصمة ليس لنا إنما ذلك مختص بالأنبياء عليهم السلام

جدا شکی عصمت ... مختص است باینها ... آن عصمت خاص

ليقع الفرق بين النبوة والولاية وقد توعد الله عز وجل

تا آنکه واقع شود فرق میان نبوة و ولایت و بتحقیق ترسانیده است خدا ایشان

أهل الرياء والسمعة ونبه على شؤم النفس وغوائلها ونهى

اهل ریا و اهل سمعه را و آگاه نید بر شآمت و غارت‌هاے نفس و بازداشت

عن اتباعها وأمر بمخالفتها في القرآن تارة وفيما نطق به

از پیروی آن و فرمود بمخالفت آن در قرآن یکبارگی و در چیزے که نطق کرد بآن

رسول الله صلى الله عليه وسلم من الأخبار والسنة أخرى من ذلك قال الله

رسول الله صلعم از اخبار و سنت بار دیگر از آنجمله قول خدا تعالیٰ است

عز وجل فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون

پس هلاکت است مر نمازیان را که ایشان از نماز خویش غافل اند

الذين هم يراءون ويمنعون الماعون وقال جل وعلا يقولون

و آن کسانیکه ریا میکنند و بازمیدارند زکوة را و فرمود جل وعلا میگویند ایشان

بأفواههم ما ليس في قلوبهم والله أعلم بما كانوا يكتمون و

بدهنهاے خود چیزیکه نیست در دلهاے ایشان و خداے داناتر است بچیزیکه بوده اند ایشان و میپوشیدند

قال تعالى وإذا قاموا إلى الصلوة قاموا كسالى يراءون الناس و

و فرمود حق تعالی و وقتی می خیزند آن منافقان بسوی نماز میخیزند بکسالت مینمایند مردم را و

لا يذكرون الله إلا قليلا مذبذبين بين ذلك لا إلى هؤلاء

یاد نمیکنند خدا را مگر اندک مضطرب اند هر دو گروه میان آن هر دو گروه نه بسوی این گروه

ولا إلى هؤلاء وقال تعالى إن كثيرا من الأحبار والرهبان

و نه بسوی آن گروه یعنی کافران و فرمود خداے تعالی بدرستی بسیاری از دانشمندان و عابدان

ليأكلون أموال الناس بالباطل ويصدون عن سبيل الله

هر آینه میخورند مالهاے مردم را بطریق باطل یعنی برشوت و ریا و جز ذلک و بازمیدارند مردم را از راه خدا

الأحبار هم العلماء والرهبان العباد قال عز وجل يا أيها

احبار علما اند و رهبان عابدان اند و فرمود عز وجل ای

الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله

کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزے که نمیکنید بزرگ است از روی بغض در نزد خدا

أن تقولوا ما لا تفعلون وقال تعالى وأسروا قولكم

اینکه بگوئید چیزیکه نمیکنید و فرمود خداے تعالی و پنهان کنید سخن خود را

أو اجهروا به إنه عليم بذات الصدور وقال جل وعلا نمر

یا آشکارا کنید او را بدرستی حق تعالی داناست براز هاے سینه است و فرمود حق تعالی پس

كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة

امید وارست لقاے پروردگار خود را پس گو که عمل کند نیک و شریک نکند بعبادت

ربه احدا وقال تعالى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم

پروردگار خود هیچ یکے را و فرمود حق تعالی بدرستی نفس هر آینه امر کننده است به بدی مگر وقتی

ربي وقال تعالى واحضرت الانفس الشح وقال عز وجل

پروردگار من و فرمود حق تعالی و حاضر کرده شد نفسهاے بخل را و فرمود عز وجل

لداؤد عليه السلام يا داؤد اهجر هواك فانه لا منازع

مر داود را اے داود ترک کن میل نفس خود را یعنی شهوات را پس بدرستی

ينازعني في ملكي غير الهوى وقال تعالى ولا تتبع الهوى

کو نزاع کند در ملک من جز هواے نفس و فرمود خدا تعالی و پیروی مکن هواے نفس را

فيضلك عن سبيل الله واما السنة فمن ذلك ما روي

پس گمراه کند ترا از راه خدا واما حدیث رسول الله صلعم پس از انجمله است چیزیکه مروی

عن شداد بن اوس رضي الله عنه انه قال دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم فرأيت

از شداد بن اوس پس دیدم گفت درآمدم بر نبی صلعم

في وجهه ما ساءني فقلت ما الذي بك يا رسول الله فقال ۷۲۲

در روے او چیزیکه بدحال کرد مرا پس گفتم چه چیز است بتو اے پیغمبر خدا صلعم پس فرمود

صلى الله عليه وسلم اخاف على امتي الشرك بعدي فقلت ايشركون من

صلعم میترسم بر امت خود شرک را پس از من پس گفتم ایا شرک خواهند کرد

بعدك يا رسول الله فقال صلى الله عليه وسلم اما انهم لا يعبدون شمسا

بعد از تو یا رسول الله صلعم پس فرمود بدرستی ایشان عبادت نخواهند کرد آفتاب را

ولا قمرا ولا وثنا ولا حجرا ولكنهم يراؤن في اعمالهم

و نه ماهتاب را و نه بتان را و نه سنگها را و لیکن ایشان ریا میکنند در اعمال خود

الرياء هو الشرك ثم تلا قوله تعالى فمن كان يرجو لقاء ربه

ریا شرک است پس تلاوت خواند قول تعالی را پس هر که آرزو دارد ملاقات پروردگار خود را

فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا وقال

پس باید که عمل کند نیک و شریک نکند بعبادت پروردگار خود کسے را یعنی ریا نکند و فرمود

صلى الله عليه وسلم يجاء يوم القيمة بصحف مختومة فيقول الله عز

صلعم آورده شود در روز قیامت نامهاے مهر کرده شده پس بگوید خدا تعالی

وجل للملائكة القوا هذا واقبلوا هذا فيقولون وعزتك

فرشتگان خود را بیفگنید این نامها را و قبول کنید این را پس بگویند فرشتگان سوگند

وجلالك ما علمنا الا خيرا فيقول تعالى نعم ولكن هذا عمل

وجلال تو که ندانستیم ما بجز نیکی پس بگوید خدا تعالی آری و لیکن این عمل است

لغيري ولا اقبل الا ما ابتغي به وجهي وكان النبي صلى الله عليه

برای غیر من و قبول نکنم مگر چیزی که طلب کرده شده است بآن ذات مرا و بود نبی صلعم

يقول في دعائه اللهم طهر لساني من الكذب وقلبي من

میگفت در دعای خود ای بار خدایا پاک کن زبان مرا از کذب و دل مرا از

النفاق وعملي من الرياء وبصري من الخيانة فانك تعلم خائنة

نفاق و عمل مرا از ریا و دیدهای مرا از خیانت که تو میدانی خیانت

الاعين وما تخفي الصدور وقال صلى الله عليه وسلم لا تقعدوا الا على

چشمها را و چیزی که پنهان میدارند سینها و فرمود صلعم منشینید مگر به حلقه

عالم يدعوكم من خمس الى خمس من الرغبة الى الزهد ومن الرياء

عالم که طلب کند شما را از پنج چیز بسوی پنج چیز از رغبت دنیا بسوی زهد و از ریا

الى الاخلاص ومن الكبر الى التواضع ومن المداهنة الى المناصحة

بسوی اخلاص و از کبر بسوی تواضع و از سستی پند بسوی نیکخواهی و پند

۷۲۳ ومن الجهل الى العلم وقال صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يقول انا خير

و از نادانی بسوی دانش و فرمود صلعم خدای تعالی میگوید من بهترین شریکانم

شريك من اشرك معي شريكا في عمله فهو لشريكي دوني لاني

کسی که شریک کرد با من شریکی را در عمل خود پس آن عمل شریک مراست بغیر من که من

لا اقبل الا ما اخلص لي يا ابن آدم انا خير قسيم فانظر عملك

قبول نمیکنم آنرا مگر آنچه خالص کرده شود از بهر من ای فرزند آدم من بهترین قسمت کننده ام پس نظر کن عمل

الذي عملت لغيري فانما اجرك على الذي عملت له وقال

که کردی تو غیر مرا پس جز این نیست که اجر تو بر آنکس است که عمل کردی تو برای او و فرمود

صلى الله عليه وسلم بشر هذه الامة بالسناء والرفعة في الدين والتمكين

صلعم بشارت داده شده است این امت بروشنی و بلندی در دین و قدرت و توانائی

في البلاد ما لم يعملوا عمل الآخرة للدنيا ومن يعمل عمل الآخرة

در شهرها تا وقتیکه عمل نکنند عمل آخرت از جهت دنیا و کسیکه کرد عمل آخرت

للدنيا لم يقبل منه وما له في الآخرة من نصيب وقال صلى الله عليه

از بهر دنیا قبول کرده نشود از وی و نیست او را در آخرت نصیبی و فرمود صلعم

ان الله يعطي الدنيا على نية الآخرة ولا يعطي الآخرة على نية

الدنيا وعن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مررت
دنیا و مرویست از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله ص گذشتم من
ليلة اسري بي بقوم تقرض شفاههم بمقاريض من نار فقلت
در شبی که سیر کنانیده شد مرا بگروهی که بریده میشد لبهای ایشان بمقراض از آتش پس گفتم
لجبرئيل عليه السلام من هؤلاء قال الخطباء امتك الذين
جبرائیل را ع کیستند اینها گفت جبرائیل خطیبان و پند دهندگان امت تو اند
يقولون الشيء ولا يعملون به ويقولون ما يعرفون ويفعلون
که میگفتند چیزی که نمیکردند و میگویند چیزی که معروف و مشروع است و میکنند چیزی که
ما ينكرون يأمرون الناس بالبر وينسون انفسهم وقال صلى الله
منکر و قبیح است امر میکردند مردم را بنیکی و فراموش میکنند خود را و فرمود ص
عليه وسلم ان اخوف ما اخاف على امتي كل منافق عليم اللسان
بدرستی ترسناکترین چیزها که میترسم بآن بر امت خود هر منافقیست که دانا زبان است
والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى يكون عليكم امراء
و سوگند بذات پاک خدایی که جان من در دست قدرت اوست برپا نمیشود قیامت تا آنکه باشند بر شما بادشاهان
كذبة ووزراء فجرة واعوان خونة وعرفاء ظلمة وقراء
دروغگو و وزیران گناهگار و یاری دهندگان خیانت کننده و پیشوایان ظالم و خوانندگان
فسقة وعباد جهال يفتح الله تعالى عليهم فتنة غبراء مظلمة
فاسق و عابدان جاهل بگشاید حق تعالی بر ایشان فتنه تیره سیاه را
فيتهوكون فيها تهوك اليهود الظلمة فحينئذ ينقض
پس متحیر میشوند در آن فتنه متحیر شدن یهودان ظالم پس این هنگام ناقص شود
الاسلام عروة عروة حتى لا يقال الله الله وعن عدي بن
اسلام کم کم تا آنکه گفته نشود الله الله بر روی زمین و مرویست از عدی بن
حاتم رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤتى بناس يوم القيمة في
حاتم رض گفت فرمود رسول الله ص آورده شود مردم را روز قیامت در
اعظم نكال فيقول الله تعالى انكم كنتم اذا خلوتم بارزتموني
بزرگترین عذاب پس بگوید حق تعالی بدرستی شما وقتیکه خلوت میکردید ظاهر میکردید بمن
بالعظائم واذا لقيتم الناس لقيتموهم مخبتين هبتم الناس
گناهان عظیم را و وقتیکه پیش می آمدید مردم را پیش می آمدید با خلاص ترسیدید از مردم
ولم تهابوني واجللتم الناس ولم تجلوني وعززتم لا اذيقنكم
و نمی ترسیدید مرا و بزرگ می پنداشتید مردم را و بزرگ نمی پنداشتید مرا و سوگند است بذات من

المبارزة والبراز بارکسی بجنگ بیرون آمدن ۱۲

الیم العذاب وعن اسامة بن زید رض قال سمعت رسول الله

دردناک عذاب و در روایت از اسامه بن زید رض گفت شنیدم رسول الله

صلی الله علیه وسلم یقول یلقی رجل فی النار فتندلق اقتاب بطنه فیدور

صلعم که میفرمود انداخته شود مردرا در آتش پس برآید بیرون روده هاے شکم او پس گردانیده شود

به کما یدور الحمار بصاحبها فیقال له الیس کنت تأمر بالمعروف

اورا چنانچه میگردد خر آسیا بصاحبش پس گفته شود مراورا آیا نبوده تو که امر میکردی بمعروف

وتنهی عن المنکر فیقول کنت آمرا بالمعروف ولا آتیه وانهی

و باز میداشتی از منکر پس بگوید بودم من امر کننده بمعروف و نمیکردم و باز میداشتم

عن المنکر وآتیه ولا اجتنبه وقال النبی صلی الله علیه وسلم رب صائم

از منکر و باز میکردم و دوری نمیکردم ازان و فرمود نبی صلعم بسیار روزه دار اند

لیس له من صیامه الا الجوع والعطش ورب قائم لیس له من

که نیست مراورا از روزه خود مگر گرسنگی و تشنگی و بسیار قائم اللیل ست که نیست مراورا از

قیامه الا السهر وقال النبی صلی الله علیه وسلم اهتز لذلك العرش و

قیام خود مگر بیدار ماندن و فرمود نبی صلعم در حرکت آمد بجهت آن عرش و

غضب له الرب تبارك وتعالی وقال النبی صلی الله علیه وسلم بئس العبد

در غضب آمد مراورا پروردگار تبارک وتعالی و فرمود نبی صلعم بدترین بندگان

عبد حال بینه وبین ثواب الله عبد من خلق الله تعالی یعبد

بنده ایست که حایل ست میان او و میان ثواب خدا تعالی بنده از مخلوقات حق می پرستد عابد

له رجاء ما فی یدیه فیتعب بدنه فی مرضاته فیخرج دینه

بنده را از جهت امید چیزیکه در دست اوست پس رنج میدهد عابد تن خود را در رضای آن بنده پس بیرون

ویفسخ ویقبح مروته حتی یحول بینه وبین ربه یرجو

و دور میشود و بد میشود مروت او تا آنکه درآید درمیان بنده و درمیان خدا امید میدارد

الله تعالی فی الکبیر ویرجو العبد فی الصغیر یعطی العبد من

خدای تعالی در بزرگ یعنی در ثواب جنت بصورت عبادت میکند و امید میدارد آن بنده در حقیر چیزی و دل را

خدمته ما لا یعطی الله تعالی من طاعته وعن مجاهد انه

خدمت او چیزی را که نمیدهد خدای تعالی از جهت طاعت او یعنی دل را که مدار عبادت براوست بر بنده میدهد

قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله انی اتصدق

گفت آمد مردی بسوی رسول الله صلعم پس گفت یا رسول الله من تصدق میکنم

بصدقة فالتمس بها وجه الله تعالی واحب ان یقال لی خیر

بصدقه پس طلب میکنم باو رضای خدای تعالی را و دوست میدارم که گفته شود مرا نیک

۷۲۵

فنزل قوله سبحانه فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا
پس فرود آمد قول سبحانه و تعالی پس هرکه امید میدارد دیدار پروردگار خود را پس باید که عمل
صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا قال النبي صلى الله عليه وسلم يخرج
نیک کند و شریک نکند بعبادت پروردگار خود هیچ کس را فرمود نبی صلعم بر آیند
في اخر الزمان اقوام يختلون الدنيا بالدين يلبسون للناس
در آخر زمان قومها که طلب کنند دنیا به دین بفریب پس بپوشند از جهت نمود خلق
جلود الضأن من اللين والسنتهم احلى من السكر وقلوبهم
چرمهای میش از جهت اظهار نرمی و تواضع و زبانهای ایشان شیرین تر از شکر است و دلهای ایشان
قلوب الذئاب يقول الله تعالى أبي يغترون ام علي يجترئون
دلهای گرگان است یعنی در نهایت قساوت و سیاهی میگوید خدای تعالی آیا با مهال و نا گرفتن من غره شده اند
فبي حلفت لابعثن على اولئك فتنة تدع الحليم منهم حيرانا
سوگند است مرا بذات پاک خود هر آینه خواهم فرستاد بر ایشان از شامت ایشان بلای را که بگذارد مرد حلیم و دانا
وعن ضمرة عن ابي حبيب رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
و مرویست از ضمره از ابی حبیب رض گفت فرمود رسول الله صلعم که
الملائكة يرفعون عمل عبد من عباد الله فيستكثرونه ويزكونه
فرشتگان بر میدارند عمل بنده را از بندهای خدایتعالی پس بسیار پندارند او را و از مردم دانند
حتى ينتهوا به الى حيث يشاء الله تعالى من سلطانه فيوحي
تا آنکه برسد بآن عمل بسوی جای که خواسته است حق تعالی از بادشاهی خود پس وحی فرستاد
الله تعالى اليهم انكم حفظة على عمل عبدي وانا رقيب على
حق تعالی بر ایشان هر آینه شما نگاهبانانید بر عمل بنده من و من نگاهبانم بر
ما في نفسه ان عبدي هذا اخلص عمله فاكتبوه في سجين
چیزی که در دل اوست بدرستی این بنده من خالص کرد عمل خود را پس بنویسید او را در سجین
ويصعدون بعمل عبد من عباده يستقلونه ويحقرونه
و بر میدارند عمل بنده را از بندگان او که کم میدانند او را و حقیر میدارند او را
حتى ينتهوا به الى حيث شاء الله من سلطانه فيوحي الله اليهم
تا آنکه برسد بآن عمل بسوی جای که خواسته است خدایتعالی از بادشاهی خود پس وحی فرستاد
انكم حفظة على عمل عبدي وانا رقيب على ما في نفسه ان
که شما نگاهبانانید بر عمل بنده من و من نگاه بانم بر چیزی که در دل بنده است که
عبدي هذا اخلص لي عمله فاكتبوه في عليين وعن ابي هريرة

ل لقا بالکسر دیدن ۱۲
رسیدن
وکارزار کردن ۱۲
ل پوشیدن
ص اجترا
ل کاه ۱۲
ل بیابان
ل ترسیدن ۱۲
ص سبکساری
و حقیر شمردن

عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اِذَا

از رسول الله صلعم که فرمود خدای تعالی هرگاه

كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ يَقْضِيْ بَيْنَ خَلْقِهٖ وَكُلُّ اُمَّةٍ جَاثِيَةٌ فَاَوَّلُ

گردید روز قیامت حکم کند درمیان خلق خود و حال آنکه هر گروه نشسته اند بر دو زانو

مَنْ يُّدْعٰى بِهٖ رَجُلٌ جَمَعَ الْقُرْاٰنَ وَرَجُلٌ قُتِلَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ

طلب کرده شود مردیست که جمع کرده باشد قرآن را و مردیکه کشته باشد در راه خدا

وَرَجُلٌ كَثِيْرُ الْمَالِ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِلْقَارِيْ مَاذَا عَمِلْتَ

و مردیست که بسیار کرده مال را پس بگوید خدا تعالی مر قاری را که قرآن را چه چیز عمل کردی تو

فِيْمَا عُلِّمْتَ فَيَقُوْلُ كُنْتُ اَقُوْمُ بِهٖ اٰنَاۤءَ اللَّيْلِ وَاَطْرَافَ النَّهَارِ

در آنچه دانسته پس بگوید بوده ام که قایم میکردم بآن قرآن ساعات شب و طرفهای روز

فَيَقُوْلُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى كَذَبْتَ وَتَقُوْلُ الْمَلٰٓئِكَةُ كَذَبْتَ

پس بگوید تبارک و تعالی دروغ گفتی و گویند فرشتگان دروغ گفتی

بَلْ اَرَدْتَّ اَنْ يُّقَالَ فُلَانٌ قَارِيٌّ فَقَدْ قِيْلَ ذٰلِكَ وَيُقَالُ

بلکه خواستی بآن قرآن اینکه گویند فلانے قاریست پس گفته شد ترا قاری و گفته شود

لِصَاحِبِ الْمَالِ مَاذَا عَمِلْتَ فِيْمَاۤ اٰتَيْتُكَ فَيَقُوْلُ كُنْتُ اَصِلُ

مر صاحب مال را چه چیز کردی تو در آنچه داده شد ترا پس بگوید بوده ام پیوند میکردم

الرَّحِمَ وَاَتَصَدَّقُ بِهٖ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى كَذَبْتَ وَ

رحم را و تصدق میکردم بآن پس بگوید خدای تعالی دروغ گفتی و

تَقُوْلُ الْمَلٰٓئِكَةُ كَذَبْتَ بَلْ اَرَدْتَّ اَنْ يُّقَالَ فُلَانٌ جَوَادٌ

گویند فرشتگان دروغ گفتی بلکه خواستی اینکه گفته شود فلانے جود و بخشش میکند

فَقَدْ قِيْلَ ذٰلِكَ وَيُؤْتٰى بِالَّذِيْ قُتِلَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى

و هر آینه گفته شد این نام ترا اکنون هیچ اجر نداری و آورده شد مرد یکه کشته شد در راه خدای تعالی

فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِمَاذَا قُتِلْتَ فَيَقُوْلُ قَاتَلْتُ فِيْ سَبِيْلِكَ

پس بگوید خدا تعالی از چه کشته شدی تو پس بگوید جنگ کردم در راه تو

حَتّٰى قُتِلْتُ فِيْ سَبِيْلِكَ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى كَذَبْتَ

تا آنکه کشته شدم در راه تو پس میگوید خدا تعالی دروغ گفتی

وَتَقُوْلُ الْمَلٰٓئِكَةُ كَذَبْتَ بَلْ اَرَدْتَّ اَنْ يُّقَالَ فُلَانٌ جَرِيْءٌ

و گویند فرشتگان دروغ گفتی بلکه خواستی که گفته شود فلانے دلیر است و مردانه

وَقَدْ قِيْلَ ذٰلِكَ ثُمَّ ضَرَبَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهٖ عَلٰى

و تحقیق گفته شد این نام ترا بس زد پیغمبر صلعم دو دست خود را بر

ركبتيه وقال يا ابا هريرة اولئك الثلاثة اول خلق الله

بر زانو وگفت ای ابو هریره این سه کس نخستین خلق خدا است

عز وجل تسعر بهم النار يوم القيمة قال فبلغ هذا الخبر

که افروخته شود آتش دوزخ بایشان روز قیامت گفت ابو هریره رسید این خبر

معاوية رض فبكى بكاء شديدا وقال صدق الله تعالى و

معاویه رض پس بگریست گریه سخت وگفت راست گفت خدای تعالی و

صدق رسوله صلى الله عليه وسلم وقرء هذه الاية من كان يريد الحيوة

راست گفت رسول او صلعم وخواند این آیت را کسیکه بوده است میخواهد حیوات

الدنيا وزينتها نوف اليهم اعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون

دنیا وآرایش او را تمام بدهیم بایشان جزای اعمال ایشان در آن دنیا وایشان

اولئك الذين ليس لهم في الاخرة الا النار وحبط ما صنعوا

ایشانند کسانیکه نیست ایشان را در آخرت مگر آتش دوزخ وضایع شد چیزیکه کرده بودند از عمل ایشان

فيها وباطل ما كانوا يعملون اولئك الذين لهم سوء العذاب

در آن دنیا وباطل است هرچه بوده اند میکردند ایشان آنکسانیکه مر ایشان راست عذاب بد

وهم في الاخرة هم الاخسرون وعن عدي بن حاتم الطائي رض ۴۲۸

وایشانند در آخرت زیانکاران وروایت است از عدی بن حاتم طائی

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال يؤمر بناس يوم القيمة من

از رسول الله صلعم که فرمود فرموده شود مردمی را روز قیامت از

اهل النار الى الجنة حتى اذا دنوا منها واستنشقوا ريحها

اهل دوزخ که ببرید بسوی بهشت تا آنکه وقتیکه نزدیک شوند از آن بهشت ودریابند بوی او را

ونظروا الى قصورها والى ما اعد الله تعالى لاهلها نودوا

وبه بینند بسوی کوشکهای آن وبسوی چیزیکه آماده کرده است خدا اهل او را ندا کرده شوند

اصرفوهم لا نصيب لهم فيها فيرجعون بحسرة وندامة

برگردانید ایشان را نیست حصه ایشان را در آن بهشت پس باز گردند بحسرت وپشیمانی

ما رجع الاولون والاخرون بمثلها فيقولون يا ربنا لو

که هرگز نه برگشته بودند پیشینیان وپسینیان بمانند آن حسرت پس بگویند ای پروردگار ما کاشکی

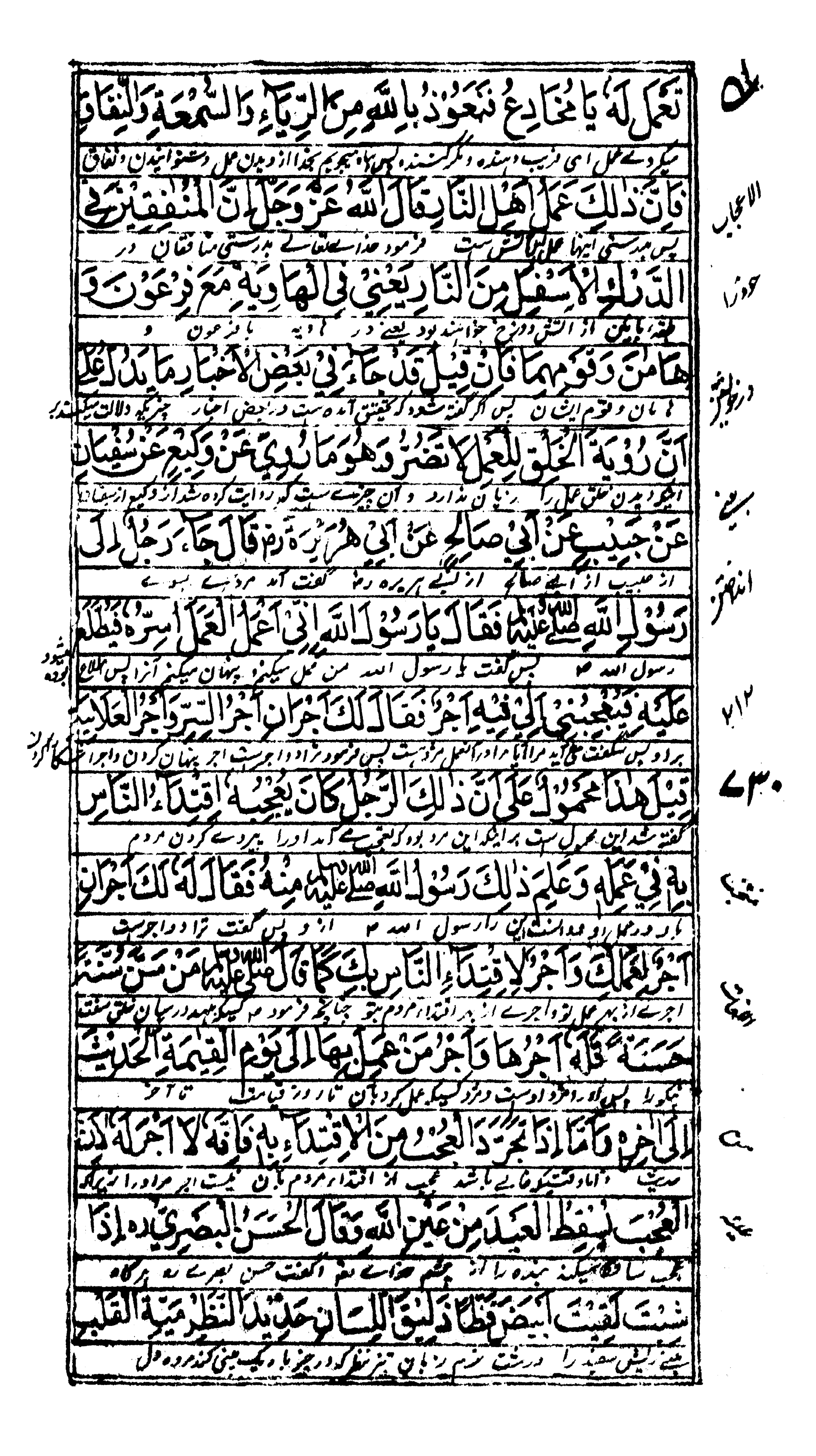
ادخلتنا النار قبل ان تريا ما اريتنا من ثواب ما اعددت

درآوردی ما را در آتش پیش از آنکه نمودی تو چیزی که نمودی ما را از ثواب آنچه آماده کرده

لاوليائك فيقول الله تعالى ذلك اردت بكم كنتم اذا

برای دوستان خویش پس بگوید خدای تعالی این حسرت وندامت خواستم شما را از جهت آنکه بوده اید

خَلَوْتُمْ بَارَزْتُمُوْنِيْ بِالْعِظَائِمِ وَإِذَا لَقِيْتُمُ النَّاسَ لَقِيْتُمُوْهُمْ
خلوت میکردید پیش آمدید مرا بگناهان بزرگ و وقتیکه ملاقات میکردید مردم را ملاقات میکردید
مُخْبِتِيْنَ مُتَوَاضِعِيْنَ تُرَاؤُنَ النَّاسَ بِأَعْمَالِكُمْ خِلَافَ مَا
فروتنی کننده با تواضع می‌نمودید مردم را عملهاے خویش خلاف چیزے که
تَنْطَوِيْ عَلَيْهِ قُلُوْبُكُمْ هِبْتُمُ النَّاسَ وَلَمْ تَهَابُوْنِيْ أَجْلَلْتُمُ النَّاسَ
پیچیده بود در دلهاے شما ترسیدید از مردم و نه ترسیدید از من بزرگ داشتید مردم را
وَلَمْ تُجِلُّوْنِيْ وَتَرَكْتُمْ لِلنَّاسِ وَلَمْ تَتْرُكُوْا لِيْ فَالْيَوْمَ أُذِيْقُكُمْ
و بزرگ نداشتید و گذاشتید شما از بهر مردم عمل قبیح و نگذاشتید پس امروز بچشانم شما را
أَلِيْمَ عَذَابِيْ مَعَ مَا حُرِمْتُمْ مِنْ جَزِيْلِ ثَوَابِيْ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض
درد ناک ترین عذاب خود با چیزے که محروم گردانیده شده اید از بزرگ ثواب من و مرویست از ابن عباس
عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالٰى جَنَّةَ عَدْنٍ خَلَقَ
از رسول الله صلعم که فرمود هرگاه که پیدا کرد خداے تعالے جنت عدن را پیدا کرد
فِيْهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلٰى قَلْبِ بَشَرٍ
در او چیزے که هیچ چشم ندیده و نه گوشے شنیده و نگذر کرده است بر دل آدمے
ثُمَّ قَالَ لَهَا سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى تَكَلَّمِيْ فَقَالَتْ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ
پس گفت مر او را سبحانه و تعالے بگو پس گفت تحقیق رستگار شدند مومنان
ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَتْ إِنِّيْ حَرَامٌ عَلٰى كُلِّ بَخِيْلٍ وَمُرَائِيْ وَسَأَلَ رَجُلٌ
سه بار پس گفت من حرامم بر هر بخیل و ریاکار و سوال کرد مردے
رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَا النَّجَاةُ غَدًا قَالَ لَا تُخَادِعِ اللّٰهَ تَعَالٰى
رسول الله صلعم را پس بچه چیز نجات حاصل شود فردای روز قیامت گفت فریب مدهید خداے
قَالَ وَكَيْفَ أُخَادِعُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ أَنْ تَعْمَلَ بِمَا أَمَرَكَ وَ
گفت آن مرد چگونه فریب داده میشود خداے را گفت اینکه عمل کنے بچیزے که فرمود ترا و
تُرِيْدَ بِهٖ غَيْرَ وَجْهِ اللّٰهِ تَعَالٰى فَاتَّقُوا الرِّيَاءَ فَإِنَّهُ الشِّرْكُ بِاللّٰهِ
اراده دارے بجز ذات خداے تعا پس بپرهیزید از ریا که آن شرک است بخدا
تَعَالٰى فَإِنَّ الْمُرَائِيْ يُنَادٰى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءٍ عَلٰى
که ریاکار ندا کرده شود روز قیامت بچهار اسم بر
رُؤُسِ الْخَلَائِقِ يَا كَافِرُ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا خَاسِرُ ضَلَّ عَمَلُكَ
سرهاے خلایق اے کافر اے فاجر اے فریب کننده اے زیان کننده گم شد
وَبَطَلَ أَجْرُكَ فَلَا خَلَاقَ لَكَ الْيَوْمَ فَالْتَمِسْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ
و باطل شد اجر تو پس نیست ترا امروز مزد پس بطلب مزد خود را از کسیکه بوده تو



تعمل له يا مخادع نعوذ بالله من الرياء والسمعة والنفاق

میکردی عمل ای فریب دهنده و مکر کننده پس ما پناه میجوییم بخدا از دیدن عمل و شنوانیدن و نفاق

فان ذلك عمل اهل النار قال الله عز وجل ان المنفقين في

پس بدرستی اینها عمل اهل آتش است فرمود خدای تعالی بدرستی منافقان در

الدرك الاسفل من النار يعني في الهاوية مع فرعون و

طبقه پایین از آتش دوزخ خواهند بود یعنی در هاویه با فرعون و

هامن وقومهما فان قيل قد جاء في بعض الاخبار ما يدل على

هامان و قوم ایشان پس اگر گفته شود که تحقیق آمده است در بعض اخبار چیزیکه دلالت میکند بر

ان رؤية الخلق للعمل لا تضر وهو ما يروى عن وكيع عن سفيان

آنکه دیدن خلق عمل را زیان ندارد و آن چیزیست که روایت کرده شد از وکیع از سفیان

عن حبيب عن ابي صالح عن ابي هريرة رض قال جاء رجل الى

از حبیب از ابی صالح از ابی هریره رض گفت آمد مردی بسوی

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اني اعمل العمل اسره فيطلع

رسول الله صلعم پس گفت یا رسول الله من عمل میکنم پنهان میکنم آنرا پس اطلاع

عليه فيعجبني الي فيه اجر فقال لك اجران اجر السر واجر العلانية

یافته میشود بر او پس شگفت می آید مرا آیا مرا در این عمل مزدیست پس فرمود ترا دو اجر است اجر پنهان کردن و اجر آشکارا کردن

قيل هذا محمول على ان ذلك الرجل كان يعجبه اقتداء الناس

گفته شد این محمول است بر اینکه این مرد بود که تعجب می آمد او را پیروی کردن مردم

به في عمله وعلم ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم منه فقال له لك اجران

بار در عمل او و میدانست این را رسول الله صلعم از او پس گفت ترا دو اجر است

اجر لعملك واجر لاقتداء الناس بك كما قال صلى الله عليه وسلم من سن سنة

اجری از بهر عمل تو و اجری از بهر اقتدای مردم بتو چنانچه فرمود صلعم کسیکه نهد در میان خلق سنت

حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيمة الحديث

نیکو را پس مر او راست مزد او و مزد کسیکه عمل کرد بآن تا روز قیامت تا آخر

الى اخره واما اذا تجرد العجب من الاقتداء به فانه لا اجر له لان

حدیث و اما وقتیکه خالی باشد عجب از اقتدای مردم بآن نیست اجر مر او را زیرا که

العجب يسقط العبد من عين الله وقال الحسن البصري يده اذا

عجب ساقط میکند بنده را از چشم خدای تعالی گفت حسن بصری ره هرگاه

نشت لقيت ابيض قطا ذليق اللسان حديد النظر ميت القلب

ببینی ریش سفید را درشت نرم زبان تیز نظر کور دل با یک چیزی کند مرده دل

تَرَى أَبْدَانًا وَلَا قُلُوبَ وَتَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا أَنِيسَ أَخْصَبَ أَلْسِنَةً

و بینی تنها را و نیست دلها و می شنوی تو آواز را و نیست کسی که گرفته شود با او فراخ نعمت زبانها

وَأَجْدَبَ قُلُوبٍ حَتَّى لَقَدْ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ

و قحط رسیده تر باشند دلها تا آنکه حدیث خواند بر من جماعتی از یاران رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَا تَزَالُ هٰذِهِ الْأُمَّةُ تَحْتَ يَدِ اللهِ فِي كَنَفِهِ مَا لَمْ تُمَالِ

که همیشه باشد این امت زیر دست لطف خدا در نگاهبانی او تا وقتیکه میل نکند

قُرَّاؤُهَا أُمَرَاءَهَا وَمَا لَمْ تَزَلْ صُلَحَاؤُهَا فُجَّارَهَا وَمَا لَمْ يَأْمَنْ

علما ایشان بسوی امرا ایشان و تا وقتیکه لطف نکند صالحان ایشان فاجران ایشان را و تا وقتیکه ایمن

خِيَارُهَا شِرَارَهَا فَإِذَا هُمْ فَعَلُوا ذٰلِكَ رَفَعَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ يَدَهُ وَ

از نیکان ایشان بدان ایشان پس وقتیکه ایشان کردند این کار برداشت حق تعالی دست لطف خود را

ضَرَبَهُمْ بِالْفَاقَةِ وَالْفَقْرِ وَمَلَأَ قُلُوبَهُمْ رُعْبًا وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ جَبَابِرَهُمْ

انداخت ایشان را بفاقه و فقر و پر کند دل ایشان از ترس و بگمارد بر ایشان ظالمان ایشان را

فَسَامُوهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَقَالَ أَيْضًا رَحِمَهُ اللهُ بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ

پس طلب کنند ایشان را عذاب بد و گفت نیز حسن بصری رحمه الله بدترین بنده که

يَسْأَلُ الْمَغْفِرَةَ وَهُوَ يَعْمَلُ بِالْمَعْصِيَةِ يَخْشَعُ لِيُحْسَبَ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ

طلب میکند مغفرت را و او میکند گناه اظهار میکند خشوع را تا پنداشته شود که نزد او امانت است

وَإِنَّمَا يَتَصَنَّعُ بِالْخِيَانَةِ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهِي يَأْمُرُ وَلَا يَفْعَلُ إِنْ أُعْطِيَ

و جز این نیست که تصنع و ریا میکند بسبب خیانت منع میکند از کار بد و باز نمی‌ماند میفرماید دیگران را و خود نمیکند اگر دهد

فَتَرَ وَإِنْ مُنِعَ لَمْ يَعْذِرْ إِنْ صَحَّ أَمِنَ وَإِنْ سَقِمَ نَدِمَ وَإِنِ افْتَقَرَ

تنگی دهد و حق را تمام ندهد و اگر منع کند حق مستحقی را عذرخواهی نکند اگر تندرست باشد ایمن شود از عذاب و اگر

حَزِنَ وَإِنِ اسْتَغْنَى فُتِنَ يَرْجُو النَّجَاةَ وَلَا يَعْمَلُ وَيَخَافُ الْعَذَابَ

اندوهگین شود و اگر غنی شود مبتلا بلا شود امید میدارد نجات را و عمل را و میترسد عذاب را

وَلَا يَحْذَرُ يُرِيدُ الزِّيَادَةَ وَلَا يَشْكُرُ وَيُؤْثِرُ الثَّوَابَ وَلَا يَصْبِرُ

و کناره نمیگیرد از عمل زشت میخواهد زیادتی در نعمت و شکر نمیکند و طلب میکند ثواب را و صبر نمیکند بر بلا

يُعَجِّلُ النَّوْمَ وَيُؤَخِّرُ الصَّوْمَ وَقَالَ يَوْمًا لِفَرْقَدٍ السَّبَخِيِّ وَهُوَ جَالِسٌ

زود میکند خواب را و پس می اندازد روزه را و گفت حسن بصری روزی فرقد را و آن حسن نشسته است

فِي مَجْلِسِهِ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ فَاخِرَةٌ وَعَلَى فَرْقَدٍ جُبَّةُ صُوفٍ ثِيَابِي ثِيَابُ

در مجلس خود و بود جامهاے فاخر بود و بر فرقد جبه پشمین بود جامهای من جامه

أَهْلِ الْجَنَّةِ وَثِيَابُكَ ثِيَابُ أَهْلِ النَّارِ جَعَلُوا زُهْدَهُمْ فِي ثِيَابِهِمْ

اہل بهشت است و جامهاے تو جامه اهل دوزخ است گردانیدند ترک دنیای خود را در جامهای خود

وكبرهم في صدورهم والله لأحدهم أعجب بصوفه من صاحب

و کبر او در سینهاے خود سوگند بخدا است یکی از ایشان عجب بیشتر دارد بصوف خود از صاحب

المطرف بمطرفه ما لهم تفاخروا ألبسوا ثياب الملوك وأميتوا

چادر بچادر خود چیست ایشانرا که فخر میکنند بپوشید جامهاے ملوک را و بمیرانید

قلوبكم بالخشية وقال عمر نعم اللبس من الثياب ما لم يشهرك

دلها را از خوف خدا و گفت عمر رض بهترین پوشش از جامها که مشهور نکند ترا بان

عند القراء ولا يزدريك السفهاء وكان يقال كن صوفي

نزد قرا و حقیر نه پندارند ترا سفهاے عقلا یعنی اهل دنیا و بوده است که گفته میشد باش صوفی

القلب قطني الثياب وفي الجملة الناس في اللباس على ثلاثة

دل قطنی جامه و در جمله پسندیده از بهر آنکه ... مردمان در لباس بر سه

أضرب الأتقياء والأولياء والأبدال فلباس الأتقياء

گونه اند اتقیا اند و اولیا و ابدال پس پوشش پرهیزگاران

هو الحلال الذي ليس للخلق عليه تبعة ولا للشرع فيه مطالبة

حلال است که نباشد خلق را بر وے تبعه و نه شرع را در وے مطالبه ف ۲

فكل حلال لباسهم سواء كان قطنا أو صوفا أزرق وأبيض

پس هر حلال لباس ایشان است برابر است که باشد پنبه یا پشم نیلگون یا سفید

ولباس الأولياء ما وقع به الأمر وهو أدنى ما يستر به العورة

و لباس اولیا چیزیست که وارد شده است باو امر الهی و آن ادنی چیزیست که پوشیده میشود باو ستر عورت

والجسد الذي لا بد منه وتدعو إليه الضرورة ليتحقق

و جسم که ضرور است و طلب کند سوے او ضرورت تا ثابت شود

بذلك كسر أهويتهم فيبلغوا إلى درجة الأبدال ولباس الأبدال

باین لباس شکستگی هوای نفس ایشان پس برسند بدرجه ابدال و لباس ابدال

ما جاء به القدر مع حفظ الحدود قميص بقيراط أو حلة بمائة

چیزیست که آورد تقدیر الهی با نگاه داشت حدود از حلال و حرام پیراهن باشد بیک قیراط یا حله بصد

دينار فلا إرادة تسمو إلى الأعلى ولا هوى يكسر بالأدنى بل

دینار پس نیست خواهش که بلند شود بسوی لباس اعلی و نیست هوای نفس که شکسته شود بلباس ادنی بلکه

ما تفضل به المولى من جميع ما أحل وأعطى من غير نصب ولا

چیزیست که احسان کرد او باحق تعالی از جمیع چیزے که حلال کرده است و داد بے محنت و بے رنج

عناء ولا إشراف من النفس ولا تمني فما سوى هذه الوجوه فهو

رنج و بے استشراف نفس از نفس ... و آرزو سواے این سه وجوه پس آن

مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُوْلٰى وَرُعُوْنَةِ النَّفْسِ وَاتِّبَاعِ الْهَوٰى بَابٌ

از جاهلیت اول ست که در کفر بوده و از حماقت نفس و پیروی هواست باب ست

فِيْ ذِكْرِ فَضَائِلِ اَيَّامِ الْاُسْبُوْعِ وَالْاَيَّامِ الْبِيْضِ وَمَا وَرَدَ فِيْ صِيَامِ

در بیان فضیلت روزهاے هفته و ایام بیض و آنچه وارد شده ست در روزهاے

ذٰلِكَ مِنَ التَّخْصِيْصِ بِذِكْرِ اَوْرَادِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فِيْهَا مِنْ ذٰلِكَ

آن ایام بیض از ورد خوانیدن بر آن و ردها شب و روز در آن ایام بیض از انجمله چیزیست

مَا اَخْبَرَنَا اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهٖ بِاِسْنَادِهٖ قَالَ اَنْبَاَنَا اَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ

که خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود گفت خبر داد ما را ابو الحسن علی

بْنُ اَحْمَدَ الْمُقْرِئُ رح قَالَ حَدَّثَنَا اَبُو الْحُسَيْنِ اَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ

بن احمد مقرے رح گفت حدیث خواند بر ما ابو الحسین احمد بن عثمان بن

يَحْيَى الْاٰدَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمٍ الدُّوْرِيُّ قَالَ

یحیے آدمے گفت حدیث خواند بر ما عباس بن محمد بن حاتم دورے گفت

حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْاَعْوَرُ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُوْ جُرَيْجٍ قَالَ اَخْبَرَنِيْ

حدیث خواند بر ما حجاج بن محمد اعور گفت حدیث خواند بر ما ابو جریج گفت خبر داد ما را

اِسْمٰعِيْلُ بْنُ اُمَيَّةَ عَنْ اَيُّوْبَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ رَافِعٍ

اسمعیل بن امیه از ایوب بن خالد از عبید الله بن رافع

مَوْلٰى اَبِيْ سَلَمَةَ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ اَخَذَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مولے ابے سلمه از ابے هریره رضه گفت گرفت رسول الله صلعم

بِيَدِيْ فَقَالَ خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالٰى التُّرْبَةَ يَوْمَ السَّبْتِ وَخَلَقَ فِيْهَا

دست مرا پس گفت پیدا کرد خداے تعالے خاک را روز شنبه و پیدا کرد در آن

الْجِبَالَ يَوْمَ الْاَحَدِ وَخَلَقَ الشَّجَرَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَخَلَقَ الْمَكْرُوْهَ يَوْمَ

کوهها را روز یکشنبه و آفرید درخت را روز دوشنبه و آفرید هرچه مکروه و ناخوش است روز

الثُّلٰثَاءِ وَخَلَقَ الْخَيْرَ يَوْمَ الْاَرْبِعَاءِ وَبَثَّ فِيْهَا الدَّوَابَّ يَوْمَ

سه شنبه و آفرید نیکے را روز چهارشنبه و پراگنده گرد در آن چهارپایان را روز

الْخَمِيْسِ وَخَلَقَ اٰدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ

پنجشنبه و آفرید آدم را عم بعد عصر از روز جمعه

اٰخِرَ الْخَلْقِ فِيْ اٰخِرِ سَاعَةٍ مِّنْ سَاعَاتِ الْجُمُعَةِ فِيْمَا بَيْنَ الْعَصْرِ

آفریده شد آخر در آخر ساعت از ساعتهاے روز جمعه در میان عصر

اِلَى اللَّيْلِ وَعَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ سُئِلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

تا شب و مرویست از انس بن مالک رضه گفت سوال کرده شد رسول الله صلعم را

عن الأيام فسئل عن يوم السبت فقال يوم مكر وخديعة
از روزها پس پرسيده شد از روز شنبه پس فرمود روز مكر و فريب ست
قالوا وكيف ذاك يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم لأن فيه ابتداء
گفتند چگونه ست اين يا رسول الله صلعم فرمود صلعم زيرا كه در آن روز ابتداء
الدنيا وعمارتها وسئل صلى الله عليه وسلم عن يوم الاثنين قال صلى الله عليه وسلم
دنياست و عمارت آن و پرسيده شد از روز دوشنبه فرمود صلعم
يوم سفر وتجارة قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم لأن
روز سفر و تجارت ست گفتند چگونه ست اين يا رسول الله فرمود صلعم زيرا كه
فيه سافر شعيب النبي عليه السلام واتجر وسئل صلى الله عليه وسلم عن يوم الثلثاء
در آن روز سفر كرد شعيب عم و تجارت كرد و پرسيده شد از روز سه شنبه
قال صلى الله عليه وسلم يوم دم قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم
فرمود صلعم روز خون ست گفتند چگونه ست اين يا رسول الله فرمود صلعم
لأن فيه حاضت حواء وقتل ابن آدم أخاه وسئل صلى الله عليه وسلم عن يوم
زيرا كه در آن روز حيض ديد حوا و قتل كرد پسر آدم برادر خود را و پرسيده شد از روز
الأربعاء قال صلى الله عليه وسلم يوم نحس وشؤم قالوا وكيف ذلك يا رسول
چهارشنبه فرمود صلعم روز نحس و شوم ست گفتند چگونه ست اين يا رسول الله
الله صلى الله عليه وسلم قال لأن فيه أغرق الله تعالى فرعون وقومه وأهلك
فرمود صلعم زيرا كه در آن روز غرق كرد خداى تعالى فرعون را و قوم او را و هلاك كرد
عادًا وثمود وسئل صلى الله عليه وسلم عن يوم الخميس فقال صلى الله عليه وسلم قضاء
عاد و ثمود را و پرسيده شد صلعم از روز پنجشنبه فرمود درو برآمدن
الحوائج والدخول على السلاطين قالوا وكيف ذلك يا رسول
حاجتهاست و درآمدن بر پادشاهان گفتند چگونه ست اين يا رسول
الله قال صلى الله عليه وسلم فيه دخل ابراهيم خليل الرحمن على نمرود فقضى
الله فرمود صلعم در آن روز درآمد ابراهيم خليل الله بر نمرود پس برآورد
حوائجه وأخذ منه هاجر وسئل صلى الله عليه وسلم عن يوم الجمعة
حاجتهاى او را و گرفت از وى هاجره را و پرسيده شد از روز جمعه
فقال صلى الله عليه وسلم يوم خطبة ونكاح قالوا وكيف ذلك يا رسول
پس فرمود صلعم روز خطبه و نكاح ست گفتند چگونه ست اين يا رسول الله
الله قال صلى الله عليه وسلم كانت الأنبياء ينكحون وروي عن الزهري عن
فرمود صلعم بوده اند انبيا كه نكاح ميكردند و مرويست از زهرى از

۴ عبد الرحمن بن كعب عن أبيه عن جده رض قال ما كان رسول
عبد الرحمن بن کعب از پدر خود از جد خود رض گفت نبود رسول
الله صلى الله عليه وسلم يخرج في سفر إلا يوم الخميس وعن معاوية بن قرة
الله صلم که بر آید در سفر مگر روز پنجشنبه و روایت از معاویه بن قره
عن أنس رض يرفعه إلى النبي صلى الله عليه وسلم قال من احتجم يوم الثلثا
از انس رض که بر میدارد آن را بسوی نبی صلم فرمود صلم هر که حجامت کرد روز سه شنبه
لسبعة عشر من الشهر أخرج الله تعالى منه داء سنة وقيل
هفدهم از ماه بر آرد حق تعالی از او درد یکساله و گفته شد
إن الله تعالى أعطى يوم السبت لموسى وخمسين نبيا مرسلا
که خدا بخشید و داد روز شنبه مر موسی را و پنجاه کس را از انبیا مرسل
وأعطى يوم الأحد لعشرين نبيا ولعيسى عليه السلام وأعطى
و داد روز یکشنبه بیست نبی را و عیسی ع را و داد
۵ يوم الاثنين لمحمد صلى الله عليه وسلم ولثلاثة وستين مرسلا وأعطى يوم
روز دوشنبه محمد و صلعم و شصت و سه کس مرسل را و داد روز
الثلثا لسليمان عليه السلام وخمسين مرسلا وأعطى يوم
روز سه شنبه سلیمان ع را و پنجاه مرسلان را و داد روز
الأربعاء ليعقوب عليه السلام وخمسين مرسلا وأعطى يوم
چهارشنبه یعقوب را ع و پنجاه مرسلان را و داد روز
الخميس لآدم عليه السلام وخمسين نبيا ويوم الجمعة لله عز
پنجشنبه آدم را ع و پنجاه پیغمبران را و روز جمعه از بهر خدا عزیز
وجل وتقدس قال النبي صلى الله عليه وسلم إلهي ما حظ أمتي قال تعالى
است فرمود نبی صلم پروردگارا چیست بهره امت من گفت تعالی
وتبارك يا محمد الجمعة لي والجنة لي فأعطيت الجمعة لأمتك
و تبارک ای محمد جمعه از بهر من است و بهشت از بهر من پس دادم جمعه امت ترا
والجنة معها وأنا مع الجنة لأمتك وعن أنس بن مالك رض
و بهشت با او است و من با جنت برای امت تو ام و روایت از انس بن مالک
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوم الأربعاء والخميس والجمعة
گفت فرمود رسول الله صلم هر که روزه دارد روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه
بنى الله تعالى له قصرا في الجنة من لؤلؤة أو ياقوت وزمرد
بنا سازد خدای تعالی مر او را کوشکی در بهشت از مروارید یا یاقوت و زمرد

درپنجشنبه / بگمان / درمه / از ایشان / ازانبیا / حظ بالفتح / و تشدید / طاء / بهره / بهشت / و با بهشت / نشهان ۱۲

وكتب الله تعالى له براءة من النار وفي لفظ آخر عن انس رض

و مینویسد خدای تعالی مر او را رستگاری از آتش دوزخ و در لفظ دیگر ہست از انس رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام ثلثة ايام من كل شهر حرام

گفت فرمود رسول اللہ صلعم ہر کہ روزہ داشت سہ روز از ہر ماہ حرام

الخميس والجمعة والسبت كتب الله تعالى له عبادة تسعمائة

پنجشنبه و جمعه و شنبه مینویسد خدای تعالی مر او را عبادت نہصد

سنة وقال صلى الله عليه وسلم صوموا يوم السبت والاحد وخالفوا اليهود

سالہ و فرمود صلعم روزہ دارید روز شنبه و یکشنبه و مخالف شوید یہودان را

والنصارى وعن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال تفتح

و نصاری را و روایت از ابی ہریرہ رض از نبی صلعم کہ فرمود کشادہ میشود

ابواب السماء كل اثنين وخميس فيغفر الله تعالى في ذلك

درہای آسمان ہر روز دوشنبه و پنجشنبه پس بیامرزد خدای تعالی در ان

اليوم لكل عبد لا يشرك بالله شيئا الا امرأ كان بينه وبين

روز ہر بندہ را کہ شرک نکردہ باشد بخدا ہیچ چیزے مگر مردیکہ باشد میان او و میان

اخيه شحناء يقول تعالى انظروا هذين حتى يصطلحا وروي

برادر او کینه خدای تعالی مہلت دہید این دو کس را تا صلح کنند با یکدیگر و مرویست

انه صلى الله عليه وسلم لم يدع صومهما حضرا ولا سفرا ويقول انهما

کہ آنحضرت صلعم ہیچگاہ ترک روزہ نمیکرد نہ در حضر و نہ در سفر و میفرمود کہ این ہر دو روز

يومان تعرض فيهما الاعمال **فصل** واما صيام الايام

روزی ہست کہ عرض کردہ میشود در ان اعمال و اما روز ایام

البيض ففيها فضل كثير من ذلك ما اخبرنا ابو نصر عن والده

سفید پس در ان فضل بسیار است از انجمله چیزیست کہ خبر داد مارا ابو نصر از پدر خود

قال ثنا هلال بن محمد قال حدثنا النقاش قال حدثنا الحسين

گفت خبر داد مارا ہلال بن محمد گفت حدیث خواند بر من نقاش گفت حدیث خواند بر من حسین

بن سفيان قال حدثنا سليمان بن يزيد مولى بني هاشم قال

بن سفیان گفت حدیث خواند بر من سلیمان بن یزید مولے بنے ہاشم گفت

حدثنا علي بن يزيد عن عبد الملك بن هرون عن سعيد بن

حدیث خواند بر من علی بن یزید از عبد الملک بن ہارون از سعید بن

عثمان عن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب رض قال صوم

عثمان از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رض گفت روزہ

ط

يوم ثالث عشر يعدل صيام ثلثة الاف سنة وصوم
روز سیزدهم برابرست روزهای سه هزار سال را و روزه
رابع عشر يعدل صوم عشرة الاف سنة ومن صام يوم
چهاردهم برابر میشود روزهای ده هزار سال را و هرکه روزه دارد روز
خامس عشر يعدل صوم مائة الف سنة وثلاثة عشر الف
پانزدهم برابر میشود روزه صد هزار ساله و سیزده هزار
سنة وعن ابي اسحق عن جرير رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
سال را و مرویست از ابی اسحق از جریر رض گفت فرمود رسول الله صلعم
صيام ثلثة ايام من كل شهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر
روزه سه روز از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
يعدل صوم الدهر كله وعن حذيفة رض قال قال رسول الله
برابرست روزه تمام عمر را و مرویست از حذیفه رض گفت فرمود رسول الله
۷۳۷ صلى الله عليه وسلم من صام ثلثة ايام من الشهر صام الدهر وقد صدق
صلعم هرکه روزه دارد سه روز از هر ماه روزه دارد تمام عمر و تحقیق راست
الله في كتابه العزيز بقوله عز وجل من جاء بالحسنة فله
خدای تعالی در کتاب عزیز خود بقول خود هرکه آورد یک نیکی پس مر او را
۵۲ عشر امثالها وعن ابن عباس رض قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
ده نیکیست مانند آن و مرویست از ابن عباس رض گفت بود رسول الله صلعم
لا يدع صيام الايام البيض في سفر ولا حضر وعن الشعبي رض
نمیگذاشت روزهای ایام بیض را در سفر و نه در حضر و مرویست از شعبی
قال سمعت ابن عمر رض قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من صام
گفت شنیدم ابن عمر را رض گفت شنیدم نبی صلعم را که میگفت هرکه روزه دا[رد]
ثلاثة ايام من كل شهر وصلى ركعتي الفجر ولم يترك الوتر في
سه روز از هر ماه و گذارد دو رکعت فجر و نگذارد وتر را در
۵۳ سفر ولا حضر كتب له اجر شهيد وعن سعيد بن ابي هند
سفر و نه در حضر نوشته میشود مر او را اجر شهید و مرویست از سعید بن ابی هند
عن ابي هريرة رض قال اوصاني حبيبي رسول الله صلى الله عليه وسلم بثلاث
از ابی هریره رض گفت وصیت کرد مرا دوست من رسول الله صلعم بسه چیز
لا ادعهن حتى القاه صيام ثلاثة ايام من كل شهر والوتر قبل
ترک نکنم آنرا تا آنکه ملاقات کنم آنرا روزه سه روز از هر ماه و وتر پیش از

النوم وصلوة الضحى وعن عبد الملك بن هرون بن عنترة عن
خواب و نماز ضحی و مرویست از عبد الملک بن هرون بن عنتره از
ابيه عن جده قال سمعت علي ابن ابي طالب رض يقول اتيت رسول
پدر خود از جد خود گفت شنیدم علی بن ابی طالب را رض که میفرمود آمدم رسول را
الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم عند انتصاف النهار في الحجرة فسلمت عليه
روزی وقت نیمه روز در حجره پس سلام کردم بروی ۲
فرد علي النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال يا علي هذا جبرئيل يقرئك السلام
پس رد کرد بر من نبی ۲ پس فرمود ای علی این جبرائیل ست میخواند ترا سلام
فقلت عليك وعليه السلام يا رسول الله فقال ادن مني فدنوت
پس گفتم بر تو و بر وی باد یا رسول الله ۲ پس فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک شدم
منه فقال يا علي يقول لك جبرئيل عليه السلام صم من كل شهر
ازان ۲ پس فرمود یا علی میگوید ترا جبرائیل ۲ روزه دار از هر ماه
ثلاثة ايام يكتب لك باول يوم عشرة الاف سنة وباليوم
سه روز که نوشته شود مر ترا باول روز ده هزار نیکی و بروز
الثاني ثلثين الف سنة وباليوم الثالث مائة الف سنة
دوم سی هزار ساله و بروز سوم صد هزار ساله
فقلت يا رسول الله هذا الثواب لي خاصة ام للناس عامة
پس گفتم یا رسول الله این ثواب خاص از بهر من ست یا از بهر عام مردم
قال صلى الله عليه وسلم يا علي يعطيك الله هذا الثواب ولمن يعمل مثل عملك
فرمود ۲ ای علی میدهد ترا خدای تع این ثواب و کسی را که کند مانند تو
بعدك قلت يا رسول الله وما هي قال صلى الله عليه وسلم الايام البيض
بعد تو گفتم یا رسول الله کدام روزهاست آن فرمود ایام بیض
ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر قال عنترة قلت لعلي رض
که سیزدهم و چاردهم و پانزدهم ست گفت عنتره گفتم مر علی را رض
لاي شيء سميت هذه الايام البيض فقال علي ابن ابي طالب رض
از چه سبب نامیده شد این روزها را ایام بیض پس گفت علی رض
لما اهبط الله ادم عليه السلام من الجنة الى الارض احرقته
هرگاه فرود آورد خدای تع آدم را ۴ از بهشت بسوی زمین سوخت او را
الشمس فاسود جسده فاتاه جبرئيل عليه السلام فقال يا ادم
آفتاب پس سیاه شد تن او پس آمد او را جبرائیل ۲ پس گفت ای آدم

۵ انتقالت نیمه روز ۲ ارشید
۵ دنو بالضم دنون و
۷۳۸

أيجب أن يبيض جسدك قال نعم قال فصم من الشهر ثالث عشر
آیا دوست میدارے کہ سفید شود تن تو گفت آرے گفت پس روزہ دار از ماہ سیزدہم
ورابع عشر وخامس عشر فصام آدم عليه السلام أول يوم
وچہاردہم و پانزدہم پس روزہ داشت آدم ع اول روز
فابيض ثلث جسده ثم صام اليوم الثاني فابيض ثلثا جسده
پس سفید شد سوم حصہ تن او پستر روزہ داشت روز دوم پس سفید شد سوم حصہ تن او
ثم صام اليوم الثالث فابيض جسده كله فسميت الأيام البيض
پستر روزہ داشت روز سوم پس سفید شد ہمہ تن او پس نامیدہ شد ایام بیض
وعن زر بن حبيش رض قال سألت ابن مسعود رض عن الأيام البيض
وروایت از زر بن حبیش رض گفت پرسیدم ابن مسعود را از ایام بیض
قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها فقال إن آدم لما عصى وأكل
گفت پرسیدم رسول الله را ع از آن پس فرمود کہ آدم ع ہرگاہ بیفرمانی کرد و خورد
من الشجرة أوحى الله تعالى إليه يا آدم اهبط من جواري وعزتي
از درخت وحی کرد خدا تعالی بسوے او کہ اے آدم فرود آ از ہمسائگی من وسوگند مرا
وجلالي لا يجاورني من عصاني قال فهبط إلى الأرض مسودا
وجلال خود ہمسایہ نشود بمن کسیکہ بیفرمانی کرد مرا فرمود پس فرود آمد آدم بسوی زمین سیاہ جسم
فبكت الملائكة وضجت وقالت يا رب خلق خلقته بيدك
پس گریستند ملائکہ وزاری کردند وگفتند ای پروردگار مخلوقیست آفریدے تو او را بدست
وأسكنته جنتك وأسجدت له ملائكتك في ذنب واحد
وجا دادی تو او را در بہشت خود وسجدہ کنانیدے تو او را از فرشتگان خود در یک گناہ
حولت بياضه سوادا فأوحى الله تعالى إليه يا آدم صم لي هذا
بدل ساختی سفیدے او بسیاہے پس وحی کرد خدا تعالی بسوے او کہ ای آدم روزہ دار مرا
اليوم يوم ثالث عشر فصامه فأصبح ثلثه أبيض ثم أوحى الله
روز کہ روز سیزدہم باشد پس صبح کرد آدم ع در حالیکہ سوم حصہ تن او سفید شدہ بود
تعالى إليه يا آدم صم هذا اليوم يوم رابع عشر فصامه فأصبح
بسوی او کہ ای آدم روزہ دار این روز کہ روز چہاردہم پس روزہ داشت آنرا پس صبح کرد
ثلثاه أبيض ثم أوحى الله عز وجل إليه يا آدم صم هذا اليوم يوم
در حالیکہ سوم حصہ دیگر سفید شدہ بود وحی کرد خدا تعالی بسوے او ای آدم روزہ دار این روز کہ روز
خامس عشر فصامه فأصبح كله أبيض فسميت الأيام البيض
پانزدہم باشد پس روزہ داشت آنرا پس صبح کرد در حالیکہ ہمہ تن او سفید شدہ بود پس نامیدہ شد ایام بیض

وقال القتيبي في أدب الكاتب العرب تسميها الأيام البيض

وگفت قتیبے در ادب الکاتب عرب مے نامند این روزها را ایام ابیض

لأن لياليها تبيض بطلوع القمر من أولها إلى آخرها باب

زیرا که شب های آنها سفید میباشد ببر آمدن آفتاب از اول آن تا آخر آن باب

في صيام الدهر وما لمن صامه من الثواب والأجر أخبرني

در بیان روزهای همیشه و چیزیکه مر کسی را است که روزه داشت از ثواب و مزد خبر داد مرا

أبو نصر عن والده قال ثنا أبو الحسن علي بن أحمد المقري قال

ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند بر من حسن علی بن احمد مقرے گفت

ثنا إبراهيم بن أحمد القرميني قال ثنا الحسن بن سهيل قال

حدیث خواند بر من ابراهیم بن احمد قرمینے گفت حدیث خواند بر من حسن بن سهیل گفت

ثنا يحيى قال ثنا إبراهيم بن أبي نجا عن صفوان بن سليم عن

حدیث خواند بر من یحیے گفت حدیث خواند بر من ابراهیم بن ابی نجا از صفوان بن سلیم از

علقمة بن أبي علقمة عن عمر بن الخطاب رض قال قال رسول

علقمه بن ابی علقمه از عمر بن خطاب رض گفت فرمود رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم أفضل الصيام صيام داود ومن صام الدهر

صلعم بهترین روزها روزه ے داؤد است که یکروز روزه وا رود و یکروز افطار کند

كله فقد وهب نفسه لله تعالى وعن أبي موسى الأشعري

پس تحقیق بخشید نفس خود را براے خدا و مرویست از ابی موسے اشعری

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صام الدهر ضيقت عليه جهنم

از نبی صلعم فرمود هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود با و دوزخ

هكذا وعقد تسعين وعن شعبة عن سعد بن إبراهيم قال

همچنین و گره کرد رسول صلعم صورت نود در حساب نود و مرویست از سعد بن ابراهیم گفت

كانت عائشة رض تصوم الدهر وعن يعقوب قال ثنا أبي

بوده است عائشه رض که روزه میداشت تمام عمر و مرویست از یعقوب گفت حدیث

قال سرد سعد الصوم قبل أن يموت أربعين سنة وعن

گفت سرد نیکوست روزه پیش از مردن چهل سال و مرویست

أبي إدريس عائذ الله تعالى قال صام أبو موسى الأشعري رض

از ابی ادریس عابد گفت روزه گرفت ابو موسے اشعرے رض

حتى صار كأنه خلال قال فقلت له يا أبا موسى لو أجممت

تا آنکه گشت مانند خلال و دندان گفت راوی پس گفتم مر او را ای ابو موسی اگر راحت میدادی

نَفْسَكَ فَقَالَ اِجْمَامُهَا اُرِيْدُ اِنِّيْ رَاَيْتُ السَّابِقَ مِنَ الْخَيْلِ
نفس خود را پس گفت راحت آن اینست که من دیدم پیش رونده از اسپان اینست که
الْمُضَمَّرَةَ عَنْ اَبِيْ اِسْحٰقَ بْنِ اِبْرٰهِيْمَ قَالَ حَدَّثَنِيْ عَمَّارُ الرَّاهِبُ
لاغر شده باشد و مرویست از ابی اسحق بن ابراهیم گفت حدیث خواند بر من عمار راهب
قَالَ رَاَيْتُ سُكَيْنَةَ الطُّفَارِيَّةَ فِيْ مَنَامِيْ وَكَانَتْ تَحْضُرُ مَعَنَا
گفت دیدم سکینه طفاریه را در خواب خود و بود که حاضر میشد با ما
مَجْلِسَ عِيْسَى بْنِ زَاذَانَ بِالْاُبُلَّةِ تَحْدُرُ مِنَ الْبَصْرَةِ حَتّٰى تَاْتِيَهُ
در مجلس عیسی بن زادان در بلده ابله فرود مے آمد از بصره تا آنکه مے آمد از بصره آن عیسی را
قَاصِدَةً قَالَ عَمَّارٌ فَقُلْتُ لَهَا يَا سُكَيْنَةُ مَا فَعَلَ عِيْسٰى فَضَحِكَتْ
قصد کننده گفت عمار پس گفتم مر او را اے سکینه چه کرد عیسے پس بخندید
ثُمَّ قَالَتْ قَدْ كُسِيَ حُلَّةَ الْبَهَاءِ وَطَافَتْ بِالْاَبَارِيْقِ حَوْلَهُ الْخُدَّامُ
بس گفت سکینه تحقیق پوشانیده شد سر و پاے حسن و نازکی و طواف کردند با بریقها گرد آن
ثُمَّ حُلِّيَ وَقِيْلَ يَا قَارِيْ اِرْقَ فَلَعَمْرِيْ لَقَدْ بَرَاكَ الصِّيَامُ وَكَانَ
بستر آراسته کرده شد و گفته شد اے قاری بالا بر آ پس سوگند ست بقاء تو هر آینه ترا پاک کرد روزه و بود
عِيْسٰى قَدْ صَامَ حَتَّى انْحَنٰى وَانْقَطَعَ صَوْتُهُ عَنْ اَنَسٍ رض قَالَ كَانَ
عیسے بتحقیق روزه گرفته بود تا آنکه کسر شده بود و منقطع شده است آواز او مرویست از انس
اَبُوْ طَلْحَةَ رض لَا يَصُوْمُ عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم مِنْ اَجْلِ الْغَزْوِ
ابو طلحه رض روزه نمیداشت در زمان رسول الله صلعم بسبب جهاد
فَلَمَّا مَاتَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم لَمْ اَرَهُ مُفْطِرًا اِلَّا يَوْمَ الْفِطْرِ وَيَوْمَ النَّحْرِ
پس هرگاه مرد رسول الله صلعم ندیدم او را افطار کننده روزه مگر روز فطر و روز قربان
وَعَنْ اَبِيْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنِيْ مَنْ
و مرویست از ابی بکر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام گفت حدیث خواند بر من کسیکه
رَاٰى رَسُوْلَ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم فِيْ يَوْمٍ صَائِفٍ يَصُبُّ عَلٰى رَاْسِهِ الْمَاءَ مِنْ
دید رسول الله صلعم را در روز تابستان که میریخت بر سر خود آب را از
شِدَّةِ الْحَرِّ وَالْعَطَشِ وَهُوَ صَائِمٌ وَعَنْ سُفْيَانَ عَنْ اَبِيْ اِسْحٰقَ عَنِ
سختی گرمی و تشنگی و حال آنکه او روزه دار بود و مرویست از سفیان از ابی اسحق از
الْحَارِثِ عَنْ عَلِيٍّ رض قَالَ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم يَصُوْمُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ
حارث از علی رض گفت بود رسول الله صلعم که روزه میداشت یکروز و افطار
يَوْمًا وَمَا نُقِلَ فِيْ حَدِيْثِ جَابِرٍ رض قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم قَالَ لَمَّا سَاَلَهُ
یکروز و چیزیکه نقل کرده شد در حدیث جابر رض گفت که نبی صلعم فرمود هرگاه پرسید او را

عُمَرُ رض يَا نَبِيَّ اللّٰهِ أَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ يَصُومُ الدَّهْرَ كُلَّهُ قَالَ صلى الله عليه وسلم لَا

عمر رض یا نبی الله خبر ده مرا از مردے کہ روزه دارد همه عمر فرمود ص نہ

صَامَ ذٰلِكَ وَلَا أَفْطَرَ نَحْمُولُ عَلَى رَجُلٍ صَامَ الدَّهْرَ وَلَمْ يُفْطِرْ يَوْمَيِ

روزه گرفت این کس و نگشاد پس این حدیث محمول است بر مردیکه روزه گرفت تمام عمر و افطار نکرد

الْعِيدَيْنِ وَأَيَّامَ التَّشْرِيقِ وَكَذَا قَالَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ رحمه الله وَأَمَّا إِذَا

عید و روزهاے تشریق و همچنین گفت امام احمد بن حنبل رح و اما هرگاه

أَفْطَرَ هٰذِهِ الْأَيَّامَ وَصَامَ بَقِيَّةَ السَّنَةِ فَلَا نَهْيَ فِي حَقِّهِ بَلْ لَهُ مَا ذَكَرْنَا

افطار کرد درین روزها و روزه داشت باقیے سال پس نهی نیست در حق او بلکہ مراد راست آنچہ یاد

مِنَ الْفَضَائِلِ فَصْلٌ فِي فَضْلِ الصِّيَامِ عَلَى الْجُمْلَةِ مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْبَرَنَا

از فضیلتها در فضیلت روزه بطریق اجمال هر روزه کہ باشد از انجملہ خبریست کہ خبر داد

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ رَبِيعَةَ عَنْ سَلَامِ بْنِ قَيْسٍ رض

ابو نصر از پدر خود باسناد از عمرو بن ربیعه از سلام بن قیس رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم مَنْ صَامَ يَوْمًا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللّٰهِ تَعَالَى بَعَّدَهُ

گفت فرمود رسول الله ص هرکہ روزه داشت یکروز از جهت طلب رضاء خدا دور میکند او را

اللّٰهُ مِنْ جَهَنَّمَ كَبُعْدِ غُرَابٍ طَارَ وَهُوَ فَرْخٌ حَتَّى مَاتَ هَرِمًا وَقِيلَ إِنَّ

خدا تعالیٰ از دوزخ مانند دورے آن زاغ کہ پریده باشد و حال آنکہ او جوزه بود تا آنکہ مرد و گفته شده کہ

الْغُرَابَ يَعِيشُ مِقْدَارَ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رض قَالَ قَالَ

زاغ زندگانے میکند مقدار پانصد سال و مرویست از ابی درداء رض گفت فرمود

رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ تَعَالَى جَعَلَ اللّٰهُ بَيْنَهُ

رسول الله ص هرکہ روزه داشت یکروز در راه خداے تعالیٰ میگرداند خداے تعالیٰ میان او

وَبَيْنَ النَّارِ خَنْدَقًا عَرْضُهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ

و میان آتش خندقی کہ فراخی او مانند فراخی آسمان و زمین است و مرویست از ابی سعید

الْخُدْرِيِّ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ

خدرے گفت فرمود رسول الله ص هرکہ روزه دارد یکروز در راه خداے تعالیٰ

تَعَالَى بَاعَدَ اللّٰهُ بِذٰلِكَ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا وَعَنْ عَائِشَةَ

دور میگرداند خداے تعالیٰ باین روزه ذات او را از آتش هفتاد سال و مرویست از عائشه

رض أَنَّهَا قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ أَصْبَحَ

رض کہ فرمود شنیدم رسول الله ص را کہ میفرمود هیچ بنده نیست کہ صبح کرد

صَائِمًا إِلَّا فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَسَبَّحَتْ أَعْضَاؤُهُ وَاسْتَغْفَرَ

درحالیکہ روزه دار باشد مگر گشاده میشود مر او را درهاے آسمان و تسبیح میخوانند اعضاے او و آمرزش

۷۴۲

له اهل سماء الدنيا الى ان توارى بالحجاب وان صلى ركعة او

مر او را اهل آسمان دنيا تا آنكه برود آفتاب در پس پرده و اگر گزارد يك ركعت يا

ركعتين تطوعا اضاءت له السموات نورا وقلن ازواجه من الحور

دو ركعت بطريق نفل روشن ميكنند مر او را آسمانها از روى نور و گويند زنان او از حور

العين اللهم اقبضه الينا فقد اشتقنا الى رؤيته وان هلل او سبح

عين اى بار خدا قبض كن او را بسوى ما پس بتحقيق ما مشتاق شده ايم بديدار او و اگر تهليل گفت

تلقاها سبعون الف ملك يكتبونها الى ان توارى بالحجاب وعن

ملاقات ميكنند هفتاد هزار فرشته كه مينويسند آنرا تا آنكه در پرده رود آفتاب و مرويست

ابي صالح عن ابي هريرة رض قال ان النبي صلى الله عليه قال كل حسنة يعملها

از ابي صالح از ابوهريره رض گفت بدرستيكه فرمود هر نيكي كه ميكند آنرا

ابن آدم تجزى بعشر حسنات الى مائة حسنة او سبعمائة حسنة الا الصوم

فرزند آدم پس آن نيكى بده ميكشد تا صد نيكى يا هفتصد نيكى مگر روزه كه

فان الله تعالى قال في بعض كتبه الصوم لي وانا اجزى به وخلوف

پس بدرستى فرمود خداى تعالى در بعض كتب خود روزه از بهر من است و من جزا ميدهم آنرا و بوى

فم الصائم اطيب عند الله من ريح المسك وعن علي رض انه قال سمعت

دهن روزه دار خوشبوتر است نزد خدا از بوى مشك و مرويست از علي رض كه فرمود شنيدم

رسول الله صلى الله عليه يقول من منعه الصيام من الطعام والشراب

رسول الله را كه ميفرمود هر كه باز داشت او را روزه از طعام و شراب

الذي يشتهيه اطعمه الله من ثمار الجنة وسقاه من شرابها وعن

كه ميخواهد آنرا ميخوراند او را از ميوه هاى بهشت و مينوشاند او را از شراب آن و مروي

ابي هريرة رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه لكل اهل عمل باب من

از ابوهريره رض كه فرمود رسول الله هر اهل عمل را دريست از

ابواب الجنة يدعون منه بذلك العمل ولاهل الصيام باب

درهاى بهشت كه طلب كرده ميشوند بآن عمل از آن در و مر اهل روزه را دريست

يدعون منه يقال له الريان قال ابو بكر رض يا رسول الله هل احد

كه طلب كرده ميشوند از آن گفته ميشود مر او را ريان گفت ابو بكر يا رسول الله آيا هست كسيكه

يدعى من هذه الابواب كلها قال صلى الله عليه نعم وانا ارجو ان تكون

طلب كرده از همه درها فرمود آرى و من اميد ميدارم كه باشى

منهم يا ابا بكر وقال صلى الله عليه ان لكل شيء بابا وان باب العبادة الصيام

از آن كسان اى ابا بكر فرمود هر چيز را درى است و دروازه عبادت روزه است

وقال انس بن مالك رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصوم تصفو

وگفت انس بن مالک رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بروزه صاف کنید

قلوبكم وعن ابي هريرة رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصوم

دلهاے خویش را ومرویست از ابوهریره رض او گفت فرمود رسول الله صلعم روزه

نصف الصبر ولكل شيء زكوة وزكوة الجسد الصوم وعن ابي

نصف صبرست ومر هر چیز را زکوة ست وزکوة جسم روزه ست ومرویست از ابی

اوفى رضه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نوم الصائم عبادة وسكوته

اوفی رضه از نبی صلعم فرمود خواب روزه دار عبادت ست وسکوت او

تسبيح وعمله متقبل وعن ابن عباس رضه قال قال رسول الله صلى

تسبیح ست وعمل او قبول کرده شده ست ومرویست از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله

الله عليه وسلم يوضع للصائمين يوم القيمة مائدة من ذهب عليها

نهاده شود روزه داران را روز قیامت خوانی از زر بر آن

شهدة فيأكلون منها والناس ينظرون وعن احمد بن ابي

شهد پاک کرده شده پس میخورند از آنها ومردم مینگرند ومرویست از احمد بن ابی

الحواري قال حدثني ابو سليمن قال جاءني ابو علي الاصم

حوارے گفت حدیث خواند بر من ابو سلیمان گفت آمد مرا ابو علی اصم

باحسن حديث سمعته في الدنيا قال يوضع للصوام مائدة

به نیکو حدیث که شنیدم او را در دنیا که فرمود نهاده شود روزه داران را خوانی

يأكلون عليها والناس في الحساب قال فيقولون يا رب نحن

که میخورند بر آن ومردم در حساب باشند باز دیگر فرمود پس گویند ای پروردگار ما

نحاسب وهؤلاء يأكلون قال فيقول انهم طال ما صاموا

با خود حساب میکنیم وایشان میخورند فرمود پس بگوید ایشان مدت دراز شد که روزه گرفته اند

وافطرتم وقاموا ونمتم وعن ابن عباس رضه قال ان رسول الله

وافطار کرده اید شما وایستاده اند وخفته اید شما ومرویست از ابن عباس رض گفت رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال الصائمون اذا خرجوا من قبورهم ينفح من افواههم

صلعم فرمود روزه داران هرگاه برآیند از قبرهاے خویش خواهد دمید از دهنهاے

ريح المسك ويؤتون بمائدة من الجنة فيأكلون منها

بوے مشک وآورده شود ایشان را خوانی از بهشت پس میخورند از آنها مائده

وهم في ظل العرش وقال سفيان بن عيينة بلغني ان

وایشان در سایه عرش باشند وگفت سفیان بن عیینه رسانیده شده مرا این را که

الصائم لا يحاسب على ما يفطر عليه وعن أبي صالح عن
روزه دار حساب کرده نمیشود بر چیزے که افطار میکند بر و و مرویست از ابے صالح از
أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الله عز وجل
ابے ہریرہ رض گفت فرمود رسول صلعم میفرماید خداے تعالی
الصوم لي وأنا أجزي به يدع شهوته وأكله وشربه من
روزه برائے منست ومن جزا میدہم بآن ترک میکند آرزوے خود را و اکل و شرب خود را از
أجلي والصوم جنة وللصائم فرحتان فرحة عند فطره
بهر من و روزه سپریست و روزه دار را دو فرحت ست فرحتی وقت افطار روزه و
وفرحة عند لقاء ربه ولخلوف فمه أطيب عند الله من رائحة
فرحتے وقت ملاقات پروردگار خود و ہر آئینه بوے دهن او خوشبو تر است نزد خدا از بوی
المسك وعن جابر بن عبد الله رض قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
مشک و مرویست از جابر بن عبد الله رض گفت رسول صلعم فرمود
الصوم جنة يجتن بها العبد من النار وعن سعيد بن جبير
روزه سپریست که پناه میگیرد بآن بنده از آتش و مرویست از سعید بن جبیر
عن ابن عمر رض عن عمر بن الخطاب رض قال ما آسى على شيء من
از ابن عمر رض از عمر بن خطاب رض گفت اندوه ندارم بر چیزے از
الدنيا أتركه خلفي إلا الصيام في الهاجرة والمشي إلى الصلوة
دنیا که گذاشته ام آنرا در پس خود مگر روزه در گرمی و رفتن بسوے نماز
وعن مجاهد عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
و مرویست از مجاهد از ابو ہریرہ رض گفت فرمود رسول الله صلعم
لو أن رجلا صام لله تطوعا ثم أعطي ملء الأرض ذهبا
اگر مردے روزه گرفت بهر خدا بطریق نفل پس داده شد مقدار پرے زمین طلا
لم يستوف ثوابه دون الحساب فصل وأما أوراد
تمام گرفته نشود ثواب او دون حساب واما وردهاے
الليل والحث على قيامه مما اتفق في الصحيحين وما ذكر في
شب و برانگیختن بر قیام او از آنچه متفق است در صحیحین و چیزے که ذکر کرده است در
غيرهما من الكتب من ذلك ما روي عن شقيق عن عبد الله رض
غیر صحیحین از کتابها از آنجمله است چیزے که روایت کرده شد از شقیق از عبد الله رض
قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم رجل فقيل يا رسول الله إن فلانا
گفت ذکر کرده شد پیش پیغمبر صلعم مردے پس گفته شد ای رسول خدا بدرستی فلانے

نَامَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحَ مَا صَلَّى فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذٰلِكَ رَجُلٌ بَالَ

خواب کرد شب تا آنکه صبح کرد هرگز نماز نکرد پس فرمود ... این مردیست که بول کرد

الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ وَفِي الْخَبَرِ إِذَا نَامَ الرَّجُلُ عَقَدَ الشَّيْطَانُ عَلَى

شیطان در گوشش او و در حدیث است هرگاه خواب میکند مرد گره میکند شیطان بر

رَأْسِهِ ثَلَاثَ عُقَدٍ فَإِنْ قَعَدَ وَذَكَرَ اللهَ تَعَالَى انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ

سر او سه گره پس اگر برخاست مرد و نشست و یاد کرد خدا را کشاده شد یک گره او

وَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ وَإِنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ انْحَلَّتِ الْعُقَدُ

و اگر وضو کرد کشاده شد گره دیگر و اگر دو رکعت نماز کرد کشاده شد گره دیگر

كُلُّهَا وَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ وَإِلَّا أَصْبَحَ كَسْلَانَ خَبِيثَ

همه آن و صبح کرد خوشحال پاک است نفس او و اگر نه صبح کرد با کسل چرک است

النَّفْسِ وَفِي خَبَرٍ آخَرَ إِنَّ لِلشَّيْطَانِ سَعُوطًا وَلَعُوقًا وَذَرُورًا

نفس او و در خبر دیگر است که شیطان را داروی در بینی چکانیدن است و داروی لیسیدن و داروی فشاندن

فَإِذَا سَعَطَ الْعَبْدَ سَاءَ خُلُقُهُ وَإِذَا لَعَقَهُ ذَرِبَ لِسَانُهُ

پس چون ذریکه دارو در بینی میکند بنده بد میشود اخلاق او و هرگاه داروی لیسیدن میدهد تیز میشود زبان او

بِالشَّرِّ وَإِذَا ذَرَّهُ نَامَ بِاللَّيْلِ حَتَّى الصُّبْحِ وَطُولُ الْقِيَامِ فِي صَلٰوةِ

به بدی و چون داروی افشاند خواب کند تا صبح و درازی قیام در نماز

اللَّيْلِ هِيَ مَثْنَى مَثْنَى وَكَثْرَةُ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ فِي صَلٰوةِ النَّهَارِ

شب است و آن دوگان است و بسیاری رکوع و سجود در نماز روز است

فَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَهَا أَرْبَعًا بِتَسْلِيمَةٍ جَازَ وَصَلٰوةُ اللَّيْلِ فِي

و اگر خواهد که گزارد آنرا چهارگانه بیک سلام رواست و نماز شب در

حَقِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَافِلَةٌ وَفَرِيضَةٌ وَقُرْبَةٌ وَكَرَامَةٌ وَفِي حَقِّ أُمَّتِهِ

حق نبی ... نفل است و فرض است و موجب نزدیکی و بزرگی و در حق امت او

مُكَمِّلَةٌ وَمُتَمِّمَةٌ لِلْفَرَائِضِ وَعَنْ سَالِمٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ كَانَ

کمال و تمام کننده فرائض است و مرویست از سالم از ابن عمر ... گفت بود

الرَّجُلُ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا رَأَى رُؤْيَا قَصَّهَا عَلَى رَسُولِ

مردی در حیات رسول الله صلعم هرگاه میدید خوابی بیان میکرد آن خواب را بر رسول

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فَتَمَنَّيْتُ أَنْ أَرَى رُؤْيَا أَقُصُّهَا عَلَى رَسُولِ اللهِ

صلعم گفت ابن عمر پس آرزو کردم که ببینم خوابی که بیان کنم آنرا بر رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ وَكُنْتُ غُلَامًا شَابًّا عَزَبًا وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ

صلعم گفت پس بوده ام جوانی بی زن و بوده ام خواب میکردم در مسجد بر عهد

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرأيت في النوم كأن ملكين أخذاني فذهبا

رسول الله ص پس دیدم در خواب بوده که دو فرشته که گرفتند مرا و بردند

بي إلى النار فإذا هي مطوية كطي البئر وإذا لها قرنان كقرني

مرا بسوی آتش پس ناگاه آن آتش پیچیده شده است مانند پیچ چاه و ناگاه او را دو شاخ

البئر فرأيت ناسا قد عرفتهم فجعلت أقول أعوذ بالله من النار

چاه پس دیدم مردمان را که میشناختم ایشان را پس شروع کردم گفتن اعوذ بالله من النار

أعوذ بالله من النار فلقيهما ملك آخر فقال لي لن ترع قال

پناه میخواهم بخدا از آتش پس ملاقات کرد مرا فرشته دیگر پس گفت مرا مترس پس گفت راوی

فقصصتها على حفصة رض فقصتها على رسول الله صلى الله عليه وسلم

بیان کردم این خواب را بر حفصه که خواهر ایشان بود پس بیان کرد آن حفصه به رسول الله ص

فقال صلى الله عليه وسلم نعم الرجل عبد الله لو كان يصلي من الليل قال

پس فرمود ص بهترین مرد عبد الله است اگر میگذارد نماز در شب گفت راوی

فكان رض لا ينام من الليل إلا قليلا وعن أبي سلمة عن عبد

پس بود ابن عمر رض که خواب نمیکرد در شب مگر اندکی و در روایت از ابی سلمه از عبد

الله بن عمرو بن العاص رض قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تكن

الله بن عمرو بن عاص گفت فرمود مرا رسول الله ص مباش

مثل فلان كان يقوم الليل فترك قيام الليل وعن أبي صالح

همچو فلانے که بود قیام میکرد در شب پس گذاشت قیام شب و در روایت از ابی صالح

عن ابن شهاب قال أخبرني علي بن حسين أن أباه الحسين

از ابن شهاب گفت خبر داد مرا علی بن حسین که پدر او حسین

بن علي أخبره أن علي بن أبي طالب رض أخبر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم

بن علی خبر داد او را که علی بن ابی طالب رض خبر داد که رسول الله ص

طرقه هو وفاطمة ابنته صلى الله عليه وسلم ورضي الله عنها فوجدهما نياما فقال

شب آمد او را و فاطمه زهرا دختر خویش را ص پس یافت ایشان را خفته پس فرمود

ألا تصلون فقلت يا رسول الله إن أنفسنا بيد الله تعالى فإذا

آیا نماز نمیکنید شما پس گفتم یا رسول الله ص جان ما در دست خداست پس هرگاه

شاء أن يبعثنا فانصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قلت

که خواهد برانگیزد ما را یعنی برانگیزد از خواب پس برگشت رسول الله ص وقتیکه گفتم

ذلك له فلم يرجع شيئا فسمعته وهو يضرب فخذه و

این جواب او را پس باز نگردانید ص چیزی را پس شنیدم او را و میزد ران خود را و

يقول صلى الله عليه وسلم وكان الانسان اكثر شيء جدلا وحدثنا ابو نصر

ميگفت صلى الله عليه وسلم وهست انسان بيشتر از همه چيزي جدال وخصومت وحديث خواند بر من ابو نصر

عن والده باسناده عن سفيان الثوري عن ابي الزبير عن جابر

از پدر خود باسناد خود از سفيان ثوري از ابي زبير از جابر

بن عبد الله رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتان يصليهما

بن عبد الله گفت فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم دو ركعت كه بگزارد آنها را

العبد في جوف الليل خير من الدنيا وما فيها ولولا ان اشق

بنده در ميانه شب بهتر است از دنيا وآنچه در وي است واگر دشوار نبودي آنرا

على امتي لفرضتها عليهم وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

بر امت خود هر آينه فرض گردانيدمي بر ايشان وحديث خواند بر ما ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن ابي العالية قال حدثني ابو مسلم انه سال اباذر رض اي صلوة

از ابي العاليه گفت حديث خواند بر من ابو مسلم كه او سوال كرد اباذر را رض كدام نماز

افضل فقال ابو ذر رض سالت عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال

بهترين نماز است پس گفت ابوذر رض سوال كردم از آن نماز از رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود

جوف الليل او قال نصف الليل وقليل فاعله وفي بعض الاخبار

در ميان شب يا فرمود نيمه شب واندك مردم اند كننده او ودر بعض احاديث است

سال داود النبي صلى الله عليه وسلم ربه عز وجل وقال الهي اني احب ان

پرسيد داود عليه السلام پروردگار خود را وگفت اي من دوست ميدارم كه

اتعبد لك فاي وقت افضل فاوحى الله تعالى اليه يا داود

عبادت كنم پس كدام وقت بهتر است پس وحي كرد خداي تعالى بسوي او كه اي داود

لا تقم اول الليل ولا اخره فانه من قام اوله نام اخره ومن

برمخيز اول شب را ونه آخر او پس بدرستي كسيكه قيام كرد اول او خفت آخر او وكسيكه

قام اخره لم يقم اوله ولكن قم وسط الليل حتى تخلو بي واخلو

قيام كرد آخر او نه ايستاد اول او وليكن قيام كن ميانه شب تا خلوت كني بسوي من وخلوت كنم

بك وارفع الي حوائجك وعن يحيى بن المختار عن الحسن انه قال

بتو وبردار بسوي من حاجتهارا ومرويست از يحيى بن مختار از حسن كه گفت

ما عمل عبد عملا اثر لعين ولا اخف لظهر ولا اطيب لنفس

نكرد بنده عملي كه روشن كننده تر باشد چشم را ونه سبك تر باشد پشت را ونه خوشتر باشد نفس را

من قيام في جوف ليل يدام اولا نفقة مال في حق وكان ابو

از قيام در ميان شب كه هميشه باشد يا خرچ كردن مال در حق وبوده است ابو

٧٤٨

الدرداء رض يقول يا ايها الناس اني لكم ناصح اني عليكم شفيق

درداء رض که میگفت ای مردم بدرستی شما را نصیحت کننده ام بدرستی من بر شما شفقت کننده ام

صلوا في ظلمة الليل لوحشة القبور وصوموا في الدنيا لحر يوم

نماز گزارید در تاریکی شب از جهت وحشت قبرها و روزه گیرید در دنیا از جهت گرمی روز

النشور وتصدقوا لمخافة يوم عسير يا ايها الناس اني لكم

برخاستن و صدقه کنید از جهت ترس روز سخت ای مردم من شما را

ناصح اني عليكم شفيق وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

نصیحت کننده ام بر شما شفقت کننده و حدیث خواند بر من ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن يحيى بن ابي كثير عن ابي جعفر انه سمع ابا هريرة رض يقول

از یحیی بن ابی کثیر از ابی جعفر که او شنید ابو هریره را رض که میگفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بقي ثلث الليل ينزل الله تعالى الى

فرمود رسول الله ص وقتیکه بماند سیوم حصه شب فرود آید حق تعالی سوی

السماء الدنيا فيقول من الذي يدعوني فاستجيب له من

آسمان دنیا پس میگوید کیست آنکه دعا میکند مرا پس قبول کنم او را کیست

٤٧٩ الذي يستغفرني فاغفر له من الذي يسترزقني فارزقه

که آمرزش میخواهد از من که آمرزم او را کیست که طلب رزق کند از من که رزق دهم او را

من ذا الذي يستكشف الضر فاكشفه عنه حتى ينفجر الفجر

کیست که طلب کند دور شدن رنج پس دور کنم از او تا آنکه پیدا شود صبح

وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن ابي هريرة رض قال

و حدیث خواند بر من ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی هریره رض گفت

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ينزل ربنا عز وجل كل ليلة الى السماء

رسول الله ص فرمود فرود می آید پروردگار ما هر شب سوی آسمان

الدنيا ثلث الليل الآخر فيقول هل من مستغفر فاغفر له

دنیا سیوم حصه شب پس میگوید آیا هست کسیکه آمرزش خواهد پس بیامرزم

هل من داع فيستجاب له هل من سائل يعطى سؤله فمن ثم

آیا هست کسیکه دعا کند پس قبول کرده شود آیا هست کسیکه سوال کند پس داده شود سوال او

كانوا يستحبون الصلوة من آخر الليل وعن ابي امامة رض

بودند که مستحب میداشتند نماز را از آخر شب و روایت از ابی امامه رض

قال قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم اي الليل اسمع قال جوف الليل الآخر

گفت گفته شد رسول الله ص را کدام وقت شب شنوده تر است از دعا فرمود میان

فَلْ أَدْبَارُ الصَّلَوٰتِ الْمَكْتُوبَاتِ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض قَالَ

و پس از نمازها سے فرض و روایت است از عبد الله بن عمر رض گفت

إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ خَيْرَ الصِّيَامِ صِيَامُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بهترین روزه ها روزه داود علیه السلام است

كَانَ يَصُومُ نِصْفَ الدَّهْرِ وَخَيْرُ الصَّلَوٰةِ صَلَوٰةُ دَاوُدَ عَلَيْهِ

بود که روزه میداشت نصف عمر خود و بهترین نماز نماز داود علیه السلام است

السَّلَامُ كَانَ يَرْقُدُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيُصَلِّي آخِرَ اللَّيْلِ حَتَّى إِذَا بَقِيَ

بود که خواب میکرد نصف شب و نماز میکرد آخر شب تا آنکه هرگاه باقی میماند

سُدُسُ اللَّيْلِ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ

ششم حصه شب و در لفظ دیگر روایت است از عبد الله بن عمر گفت فرمود رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَبُّ الصَّلَوٰةِ إِلَى اللّٰهِ تَعَالَى صَلَوٰةُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

دوستترین نمازها بسوی خدای تعالی نماز داود علیه السلام است

كَانَ يَرْقُدُ شَطْرَ اللَّيْلِ ثُمَّ يَقُومُ ثُمَّ يَرْقُدُ آخِرَهُ ثُمَّ يَقُومُ ثُلُثَ

بود که خواب میکرد حصه شب بستر قیام میکرد بستر خواب میکرد آخر شب بستر قیام میکرد سیوم حصه

اللَّيْلِ بَعْدَ شَطْرِهِ وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رض إِنِّي أَجْعَلُ اللَّيْلَ أَثْلَاثًا

شب بعد حصه اول شب و گفت ابو هریره رض که من میکردانم شب را سه حصه

فَثُلُثًا أَنَامُ وَثُلُثًا أُصَلِّي وَثُلُثًا أَتَذَكَّرُ فِيهِ حَدِيثَ رَسُولِ

یکی حصه میخسپم یک حصه نماز میگزارم و یک حصه یاد میکنم در آن حدیث رسول

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ رض فَضْلُ صَلَوٰةِ اللَّيْلِ عَلَى صَلَوٰةِ

الله صلی الله علیه وسلم و گفت ابن مسعود رض بزرگی نماز شب بر نماز

النَّهَارِ كَفَضْلِ صَدَقَةِ السِّرِّ عَلَى صَدَقَةِ الْعَلَانِيَةِ وَقَالَ عَمْرُو

روز مانند بزرگی صدقه پوشیده است بر صدقه ظاهر و گفت عمرو

بْنُ الْعَاصِ رض رَكْعَةٌ بِاللَّيْلِ خَيْرٌ مِنْ عَشْرٍ بِالنَّهَارِ وَسَأَلَ رَسُولُ

بن عاص یک رکعت در شب بهتر است از ده رکعت در روز و پرسید رسول الله

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جِبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ اللَّيْلِ أَسْمَعُ فَقَالَ إِنَّ الْعَرْشَ

صلی الله علیه وسلم جبرائیل را علیه السلام که کدام حصه شب شنونده تر است دعا را پس گفت که عرش

يَهْتَزُّ مِنَ السَّحَرِ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ

در حرکت می آید از وقت سحر و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر شما باد قیام شب که آن طریق

الصَّالِحِينَ قَبْلَكُمْ وَإِنَّ قِيَامَ اللَّيْلِ قُرْبَةٌ إِلَى اللّٰهِ تَعَالَى وَتَكْفِيرٌ

نیکوکاران پیشینیان است و قیام شب سبب قربت است بسوی خدای تعالی و کفاره است

۷۵۰

للسيئات ومنهاة عن الاثم ومطردة للداء عن الجسد

بديها را وبازدارنده هست از گناهان ودور كننده هست درد را از تن

وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن الاعمش عن ابي سفيان

وحديث خواند برمن ابو نصر از پدر خود باسناد خود از اعمش از ابي سفيان

عن جابر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه ان في الليل ساعة لا

از جابر رض گفت فرمود رسول الله صلعم كه درشب ساعتيست كه

يوافقها عبد يسأل الله تعالى فيها شيئا الا اعطاه اياه و

موافقت نكند آنرا بنده كه خواهد از خدا چيزى درآن چيزى مگر ميدهد اورا آنچيز و

هي في كل ليلة قالوا وهذا عام مثل الساعة في يوم الجمعة

آن درهرشب گفتند واين حكم عام ست مثل ساعت در روز جمعه

ومثل ليلة القدر في العشر الاخيرة من شهر رمضان ويقال

ومثل شب قدر در دهه اخيره از ماه رمضان وگفته ميشود

ان في الليل وقتا لا بد ان ينام فيه ويغفل كل ذي عين

كه درشب وقتيست ضرورست كه درآن وقت خواب كند وغافل شود هرذى چشم

٥١ الا الحي القيوم الذي لا يموت فلعلها هذه الساعة وفي

مگر زنده كه قائم ست ونمى ميرد پس شايد آن وقت ساعت اجابت اين وقت باشد ودر

حديث عمرو بن عنبسة رض عليك بصلوة آخر الليل فانها

حديث عمرو بن عنبسه رض برتو باد نماز آخرشب پس بدرستى آن نماز

مشهودة محضورة تحضرها ملائكة الليل وملائكة النهار

شهادت داده شده ست وحاضر كرده شده ست حاضر ميشود اورا فرشتگان شب وفرشتگان روز

٥٢ فصل وأما صلوة رسول الله صلى الله عليه المذكورة في

واما نماز رسول الله صلعم كه مذكورست در

المتفق عليه فما روي عن ابي اسحق قال اتيت الاسود بن

متفق عليه پس چيزى كه روايت كرده شده ست از ابى اسحق گفت آمدم اسود را

يزيد وكان لي اخا وصديقا فقلت له يا ابا عمرو حدثني

وبود اومرا برادر ودوست پس گفتم مراورا اى ابا عمرو حديث كن مرا

ما حدثتك عائشة رض عن صلاة رسول الله صلى الله عليه قالت

آنچه حديث خواند برتو عائشه رض از نماز رسول الله صلعم گفت فرمود عائشه

رض كان صلى الله عليه ينام في اول الليل ويحيى آخره ثم ان كانت له

بود رسول الله خواب ميكرد دراول شب وزنده ميداشت آخراو پس اگر بود اورا

حاجة إلى أهله قضى حاجته ثم لم يمس ماء حتى ينام فإذا

حاجت خود بسوی اهل خود روان میکرد حاجت خود را بعد از ان مس نمیکرد آب را تا آنکه خواب میکرد پس هرگاه

سمع النداء الأول قالت وثب ولا والله ما قالت قام فأفاض

میشنید آواز اول را فرمود عایشه بر میجست سوگند بخدا است که نگفت می ایستاد و میریخت

عليه الماء ولا والله ما قالت اغتسل وأنا أعلم ما تريد و

بر خود آب را سوگند بخدا است نگفت عایشه که غسل میکرد و من میدانم که چه میخواهد و

إن لم يكن جنبا توضأ وضوءه للصلوة ثم صلى وعن كريب

اگر نمیبود جنب وضو میکرد وضوی خود برای نماز بعده نماز میکرد و مرویست از کریب

مولى ابن عباس عن ابن عباس رض عنهما أنه بات ليلة

مولی یعنی غلام ابن عباس رض از ابن عباس رض که آنسرور رض شب گذرانید

عند ميمونة أم المؤمنين قال فاضطجعت في عرض

نزد میمونه ام المومنین فرمود پس پهلو نهادم من در پهنای

الوسادة واضطجع رسول الله صلى الله عليه وسلم في طولها وأهله فنام رسول

بالش و پهلو نهاد رسول الله صلعم در طول آن با اهل خود و خواب کرد رسول

الله صلى الله عليه وسلم حتى إذا انتصف الليل أو قبله بقليل أو بعده ۷۵۲

الله صلعم تا آنکه نیم شد شب یا پیش از وی اندکی یا پس از وی

بقليل استيقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس يمسح النوم عن

اندکی بیدار شد رسول الله صلعم پس نشست پس میمالید خواب را از

وجهه بيده ثم قرأ العشر الآيات الخواتم من سورة آل

روی خود بدست خود بعده خواند ده آیت آخره از سوره آل

عمران ثم قام إلى شن معلقة فتوضأ منها فأحسن وضوءه

عمران بعده ایستاد بسوی مشک که آویزان بود پس وضو کرد از ان پس نیکو کرد وضو

ثم قام فصلى قال ابن عباس رض فقمت فصنعت مثل ما صنع

بعده ایستاد پس نماز گذارد گفت ابن عباس پس ایستادم من پس کردم مانند آنکه کرد

رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم ذهبت فقمت إلى جنبه فوضع رسول

رسول الله صلعم بعده رفتم پس ایستادم در پهلوی او پس نهاد رسول

الله صلى الله عليه وسلم يده اليمنى على رأسي فأخذ بأذني اليمنى يفتلها فصلى

الله صلعم دست راست خود بر سر من پس گرفت گوش راست مرا پس میتابانید او را

ركعتين خفيفتين ثم خرج فصلى الصبح وعن أبي سلمة

دو رکعت سبک را بعده برآمد و گذارد نماز صبح را و مرویست از ابی سلمه

عن عائشة رض قالت ما كنت ألفى النبي صلى الله عليه وسلم من آخر السحر الا
از عائشه رض فرمود نبوده ام که دیده باشیم نبیء م را از آخر سحر مگر آنکه
وهو نائم عندي يعني بعد الوتر وعن مسروق عن عائشة رض
خواب کننده بود نزد من یعنی بعد نماز وتر و مرویست از مسروق از عائشه رض
قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يعجبه الدائم من العمل فقلت اي
فرمود که نبیء م بوده است که خوش میکرد عمل همیشه پس گفتم کدام ساعت
الليل كان يقوم قالت رض اذا سمع الصارخ وعن الحسن رض قال
شب بوده است که بر می خاست گفت عائشه رض وقتیکه میشنید آواز خروس را و مرویست از حسن رض گفت
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا من الليل ولو اربعا صلوا ولو ركعتين
فرمود رسول الله م نماز گزارید از شب اگرچه چهار رکعت باشد و نماز گزارید اگرچه دو رکعت
ما من اهل بيت يعرف لهم صلاة بالليل الا ناداهم مناد
نیست هیچ اهل خانه که دانسته شود ایشان را نماز شب یعنی ورد آنها شده باشد مگر آنکه ندا کند ایشان را ندا کننده فریاد کننده
يا اهل البيت قوموا لصلاتكم وعن ابي سلمة عن ابي
ای اهل خانه برخیزید از برای نماز خویش و مرویست از ابی سلمه از ابی
٧٥٣ هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اذن الله لشيء مثل
هریره رض گفت فرمود رسول الله م گوش ننهاده است خدا هیچ چیزی را مانند
ما اذن للنبي حسن الصوت يتغنى بالقرآن وعن عروة
گوش داشتن او مر نبی را خوش آواز پیغمبر که سرود کرده باشد بقرآن و مرویست از عروه
عن عائشة رض قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقرأ في سورة
از عائشه رض گفت که نبی م شنید مردی را که میخواند سورة را
من الليل فقال صلى الله عليه وسلم رحمه الله لقد ذكرني كذا وكذا آية
در شب پس فرمود م رحمت کند خدا همینه او را هر آئینه یاد داد مرا چندین آیت
كنت اسقطتها من سورة كذا وكذا واما صلاته صلى الله عليه وسلم
که بوده ام ساقط کرده بودم آنها را از سوره و اما نماز پیغمبر م
في الليل فما اخبرنا به الشيخ ابو نصر عن والده قال حدثنا
در شب پس چیزیست که خبر داد ما را شیخ ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند برما
محمد بن احمد بن ابي الفوارس قال حدثنا احمد بن يوسف قال
محمد بن احمد بن ابی الفوارس گفت حدیث خواند برما احمد بن یوسف گفت
حدثنا احمد بن ابراهيم بن ملحان قال حدثني ابو بكر قال
حدیث خواند برما احمد بن ابراهیم بن ملحان گفت حدیث خواند مارا ابو بکر گفت

قال حدثني الليث عن ابن ابي حبيب عن عراك عن عروة

حدیث خواند بر ما لیث از ابن ابی حبیب از عراک از عروه

قال ان عائشة رض اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان

گفت عائشه رض خبر کرد او را که رسول الله ﷺ بود که

يصلي بالليل ثلث عشرة ركعة و ركعتي الفجر وروي

نماز میکرد در شب سیزده رکعت و دو رکعت فجر و مرویست

انه صلى الله عليه وسلم كان يصلي من الليل اثنتي عشرة ركعة ثم

که آنسرور ﷺ بود که نماز میکرد از شب دوازده رکعت پستر

يوتر بواحدة وقيل عشر ركعات ثم يوتر بواحدة فضل

وتر میکرد بیک رکعت و گفته شد دوازده رکعت پستر وتر میکرد بیک رکعت فضل

اخر في صلاة الليل فقد ذكر الله تعالى القائمين بالليل

دیگر در نماز شب و تحقیق یاد کرد خدای تعالی قیام کنندگان را در شب

في كتابه العزيز فقال عز وجل كانوا قليلا من الليل ما

در کتاب مجید خود پس فرمود عز و جل بوده اند اندکی از شب خواب

يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون وقال جل وعلا تتجافى

میکردند و سحرها ایشان آمرزش میخواستند و گفت جل و علا یکسو دور باشد

جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا وقال

پهلوهای ایشان از خوابگاه‌ها عبادت میکنند پروردگار خود را از جهت خوف عذاب او و از جهت

تعالى امن هو قانت اناء الليل ساجدا وقائما يحذر

جل و علا آیا کسیکه عبادت کننده است در ساعتهای شب در آن حال ساجد است و قایم است میترسد

الآخرة ويرجو رحمة ربه وقال تبارك وتعالى والذين

آخرت و امید وارست رحمت پروردگار خود را فرمود تبارک و تعالی و کسانیکه

يبيتون لربهم سجدا وقياما وقال جل وعلا ومن الليل

شب میکنند پروردگار خود را و حالانکه ساجد اند و قایم و فرمود حق تعالی و از شب

فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا

پس بگذار تهجد را در آن شب در حالیکه این زیادتی است برای تو نزدیک است که برانگیزد ترا پروردگار تو

وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا جمع الله الاولين والآخرين يوم

و فرمود پیغمبر ﷺ وقتیکه جمع کند خدای تعالی خلق اولین و آخرین را در روز

القيمة نادى مناد ليقم الذين كانت تتجافى جنوبهم عن

قیامت ندا کند ندا کننده که برخیزند کسانیکه بودند دور میشدند پهلوهای خود را از

۷۵۵

المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا فيقومون وهم
خواب گاه تا عبادت میکردند پروردگار خود را از جهت خوف عذاب و طمع ثواب پس برخیزند ایشان

قليل ثم يرجع فينادي ليقم الذين كانوا لا تلهيهم تجارة
اندکی اند بستر باز میگردند پس ندا میکند کو برخیزند کسانیکه بوده اند که غافل نمیکرد ایشان را تجارت

ولا بيع عن ذكر الله فيقومون وهم قليل ثم يرجع فينادي
و نه خرید و فروخت از ذکر خدا پس برخیزند و ایشان اندکی اند بستر باز میگردند پس ندا میکند

ليقم الذين كانوا يحمدون الله عز وجل في السراء والضراء
کو برخیزند کسانیکه بوده اند که ستایش میکردند خدای را در نعمت و بلاء

فيقومون وهم قليل ثم يحاسب سائر الناس من بعدهم
پس برخیزند و ایشان اندکی اند بستر حساب کرده شوند همه مردم از پس ایشان

وقال صلى الله عليه وسلم استعينوا بطعام السحر على صوم النهار وبقيلولة
و فرمود ص یاری خواهید بطعام سحر بر روزه روز و بقیلوله

النهار على قيام الليل ان صاحب النوم يجيء مفلسا وما نام احد
روز بر قیام شب که صاحب خواب می آید مفلس و خواب نکرد هیچ

طول ليلة الا بال الشيطان في اذنه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم
درازی شب مگر بول کرد شیطان در گوش او و بود رسول الله ص

ربما ردد آية حتى يصبح وقالت عائشة رض قام رسول الله
بسا بار میگردانید یک آیت تا آنکه صبح میکرد و فرمود عائشه رض ایستاد رسول الله

صلى الله عليه وسلم ليلة حتى الصق جلده بجلدي ثم قال يا عائشة
ص شبی تا آنکه چسپید جلد او بجلد من بستر گفت ای عائشه رض

أتأذنين لي ان اتعبد لربي الليلة قلت والله اني لاحب
آیا اذن میدهی مرا که عبادت کنم پروردگار خود را امشب گفت عائشه رض سوگند بخدا دوست

قربك ولكني اوثر هواك ثم قام صلى الله عليه وسلم يقرأ القرآن و
نزدیکی ترا ولیکن اختیار کردم آرزوی ترا بر آرزوی خود بستر ایستاد ص که میخواند قرآن را و

يبكي حتى بل بالدموع منكبه ثم جلس يقرأ حتى بل بالدموع
میگریست تا آنکه تر شد باشک دوش او بستر نشست و میخواند تا آنکه تر شد باشک

جنبيه وحقويه ثم اضطجع يبكي ويقرأ حتى بل بالدموع
دو پهلوی او و دو حقو او بستر بر پهلو خواب کرد و میگریست و میخواند تا آنکه تر شد باشک

ما يلي الارض فأتاه بلال رض فقال بابي وامي الم يغفر الله لك
آنچه متصل زمین بود پس آمد او را بلال رض پس گفت مادر و پدر من فدای تو باد آیا نیامرزید

قال صلى الله عليه وسلم يا بلال افلا اكون عبدا شكورا انه انزل علي في ٥
و فرمود ای بلال آیا نباشم بنده شاکر که بدرستی که نازل کرده شده بر من در

هذه الليلة ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل
این شب این آیت بدرستی در پیدا کردن آسمانها و زمینها و اختلاف شب

والنهار لايات لاولي الالباب الذين يذكرون الله قياما
و روز هر آینه دلایل است بر وحدانیت و اتصاف ذات حق بصفات کمال مر کسانی را که خداوند عقول

وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والارض
و نشسته و بر پهلوی خود خفته و فکر میکنند در پیدایش آسمانها و زمینها

ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار وقالت
میگویند پروردگارا نه پیدا کرده این را بیفایده پاکیست مر ترا پس نگاهدار ما را از عذاب آتش و فرمود

عائشة رض ما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في شيء من
عائشه رض ندیدم رسول الله را که نماز میکرد در چیزی از

صلاة الليل جالسا حتى دخل في السن فجعل يصلي وهو جالس
نماز شب نشسته تا آنکه در آمد در سال یعنی پیر شد پس میگزارد در حال آنکه او نشسته

فاذا بقي عليه من السورة ثلاثون اية او اربعون اية قام ۷۵۶
پس هرگاه باقی ماند بر او از سوره سی آیت یا چهل آیت ایستاد

فقرأ بها ثم ركع صلى الله عليه وسلم وقال يعمر بن بشر اتيت باب عبد الله
پس خواند سوره پس رکوع کرد و گفت یعمر بن بشر آمدم بدر عبد الله

بن المبارك بعد العشاء الاخرة فوجدته يصلي وهو يقرأ
بن مبارک بعد نماز عشاء آخر پس دریافتم او را که نماز میکرد و میخواند

اذا السماء انفطرت حتى اذا بلغ يا ايها الانسان ما غرك
سورة انفطار تا آنکه رسید باین آیت ای هر کدامی انسان چه چیز غره دار ساخت

بربك الكريم وقف يرددها الى ان ذهب هوي من الليل
به پروردگار کریم خود ایستاد و باز میگردانید این آیت را تا آنکه گذشت زمانی دراز از شب

فرجعت حين طلع الفجر وهو يرددها فلما راى الفجر قد
پس باز آمدم وقتیکه طلوع کرد فجر و او باز میگردانید این آیت را پس هرگاه دید که فجر

طلع قطع ثم قال حلمك وجهلي حلمك وجهلي فانصرفت
طلوع کرده پس قطع کرد و بعد گفت حلم تو و جهل من دلیر ساخت حلم تو و جهل من دلیر ساخت پس

وتركته وقال النبي صلى الله عليه وسلم الشتاء ربيع المؤمن قصر نهاره
وگذاشتم او را و فرمود پیغمبر ص زمستان ربیع مؤمن است کوتاه است روز

فصامه وطال ليله فقامه وقال ابن مسعود رض ينبغي

پس روز نگیرد آنرا و دراز است شب او پس قیام کند در آنها و گفت ابن مسعود رضی سزاوار است

لقارئ القرآن ان يعرف بليله اذا الناس نائمون وبنهاره

خواننده قرآن را که بشناسد شب خود را وقتیکه مردم خواب میکنند و روز خود را

اذا الناس يفطرون وببكائه اذا الناس يضحكون وبورعه

وقتیکه مردم افطار میکنند و بشناسد گریه خود را وقتیکه مردم خنده میکنند و ورع خود را

اذا الناس يخلطون وبخشوعه اذا الناس يختالون وبحزنه

وقتیکه مردم خلط میکنند در میان حلال و حرام و فروتنی خود را وقتی که مردم شاد میشوند و حزن

اذا الناس يفرحون وبصمته اذا الناس يخوضون فصل

وقتیکه مردم فرحت میکنند و خاموشی خود را وقتیکه مردم بیهوده گویند

في فضل الصلاة بين العشائين حدثنا ابو نصر عن والده

در فضیلت نماز که ما بین دو عشا است حدیث خواند برما ابونصر از پدر خود

قال ثنا ابو الفتح محمد بن احمد بن ابي الفوارس الحافظ املاء قال

گفت حدیث خواند برما ابو الفتح محمد بن احمد بن ابی الفوارس حافظ املاء گفت

ثنا بشر قال حدثنا محمد بن سليمان المصيصي قال حدثنا

حدیث خواند ما را بشر گفت حدیث خواند ما را محمد بن سلیمان مصیصی گفت حدیث خواند برما

زيد بن الحباب عن عمر بن عبد الله بن خثعم عن يحيى بن

زید بن حباب از عمر بن عبد الله بن خثعم از یحیی بن

ابي كثير عن ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله

ابی کثیر از ابی سلمه از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم من صلى ست ركعات بعد المغرب لم يتكلم بينهن

ص م هر که گزارد شش رکعت بعد مغرب و کلام نکرد در میان آنها

عدلن بعبادة ثنتي عشرة سنة وفي حديث زيد بن

برابر شد آن شش رکعت بعبادت دوازده سال و در حدیث زید بن

الحباب ولم يتكلم بينهن بسوء وقيل يستحب ان يقرأ

حباب روایت و کلام نکرد در میان آنها کلام بد و گفته شد مستحب است که خواند

في الركعتين الاوليين بقل يا ايها الكافرون وقل هو الله

در دو رکعت اول سوره کافرون و سوره اخلاص

احد ليسرع بهما لانه قيل انهما يرفعان مع صلاة المغرب

تو که سبقت کند بآنها زیرا که گفته شد که آن دو رکعت برداشته میشود همراه نماز مغرب

ثم يصلي باقيها ويطول فيها ان شاء وفي حديث ابن عباس رض

پس گزارد باقی را و دراز سست کند در آنها اگر خواهد و در حدیث ابن عباس رض است

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من صلى اربع ركعات بعد المغرب قبل

که نبی ص فرمود هر که نماز گزارد چهار رکعت بعد مغرب پیش از

ان يكلم احدا رفعت له في عليين وكان كمن ادرك ليلة

آنکه سخن گوید کسی برداشته شود مر او را در علیین و باشد مانند کسیکه دریافت شب

القدر في المسجد الاقصى وهو خير من قيام نصف ليلة

قدر را در مسجد اقصی و آن بهتر است از قیام نصف شب

وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن طارق بن شهاب

و حدیث خواند مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود از طارق بن شهاب

عن ابي بكر الصديق رض قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول

از ابی بکر صدیق رض گفت شنیدم نبی ص را که میگفت

من صلى المغرب وصلى من بعدها اربعا كان كمن حج بعد

هر که گزارد مغرب را و گزارد پس از آن چهار رکعت باشد مانند کسی که حج کرد بعد

حجة قلت فان صلى بعدها ستا قال يغفر له ذنوب خمسين

حج گفتم پس اگر نماز گزارد بعد از آن شش رکعت فرمود ص آمرزیده شود گناه

سنة وعن سعيد بن جبير عن ثوبان رض قال قال رسول الله

سال و مروی است از سعید بن جبیر از ثوبان رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم من عكف نفسه ما بين المغرب والعشاء في مسجد

ص هر که در گوشه داشت نفس خود را مابین مغرب و عشا در مسجد

جماعة لم يتكلم الا بصلاة او قرآن كان حقا على الله ان

بجماعت کلام نکرد مگر بنماز یا قرآن باشد حق بر خدا تعالی که

يبني له قصرين في الجنة مسيرة كل قصر منها مائة عام و

بنا کند مر او را دو کوشک در بهشت وسعت هر کوشک راه صد سال باشد و

يغرس له بينهما غراسا لو طافه اهل الدنيا لوسعهم وحدثنا

نشانده شود او را درمیان دو کوشک باغ اگر طواف کنند اهل دنیا هر آینه گنجایش دهد ایشان را و حدیث خواند

ابو نصر عن والده باسناده عن هشام بن عروة عن عائشة رض

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از هشام بن عروه از عائشه رض

قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من صلوة احب الى الله تعالى من

گفت فرمود رسول الله ص نیست هیچ نماز دوست تر بسوی خدا تعالی از

صلوة المغرب بها يفتتح العبد ليله ويختم بها نهاره ولم

نماز مغرب که بآن شروع کند بنده شب خود را وختم میکند بآن روز خود را و کم

يحط عن مسافر ولا عن مقيم من صلاها وصلى بعدها

کرده نمیشود از مسافر ونه از مقیم هر که گزارد آنرا وگزارد پس از آن

اربعا من غير ان يتكلم جليسا بنى الله له قصرين مكللين

چهار رکعت بغیر از آنکه کلام کند نشسته بنا کند خدا تعالی مر او را دو کوشک مکلل باشند

بالدر والياقوت بينهما من الجنان ما لا يعلم علمه الا

بدر ویاقوت درمیان ایشانست از درختان چیزی که نمیداند او را مگر

الله تعالى وان صلاها وصلى بعدها ستا من غير ان يتكلم

خدای تعالی واگر گزارد آن مغرب را وگزارد پس از آن شش رکعت بغیر آنکه کلام کند

جليسا غفر له اربعين عاما وكان ابو هريرة رض يصلي بين

نشسته آمرزیده شود مر او را چهل سال گناهان وبود ابو هریره رض که میگزارد مابین

العشائين ثنتي عشرة ركعة وعن هشام بن عروة عن

مغرب وعشا دوازده رکعت وروایتست از هشام بن عروه از

ابيه عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه من صلى

پدر او از عائشه رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد

بين المغرب والعشاء عشرين ركعة بنى الله له بيتا في

میان مغرب وعشا بیست رکعت بنا کند خدا تعالی او را خانه در

الجنة وروي ان انس بن مالك رض كان يصلي ما بين المغرب

بهشت وروایتست که انس بن مالک رض بود که میگزارد درمیان مغرب

والعشاء ويقول هي ناشئة الليل وعن عبد الرحمن بن

وعشا ومیگفت اینست ناشئه شب که در سوره مزمل حق تعالی فرموده وروایتست از عبد

الاسود عن عمه انه قال ما اتيت ساعة عبد الله بن مسعود

الاسود از عم او که گفت نیامدم ساعتی عبد الله بن مسعود را

رض الا وجدته يصلي ما بين المغرب والعشاء وكان يقول

مگر که دریافتم آنرا که میگزارد مابین مغرب وعشا ومیگفت

هي ساعة غفلة وقيل فيها نزلت تتجافى جنوبهم عن المضاجع

این ساعت غفلت است وگفته شد در آن نازل شد این آیت که معنی آن بالا مذکور شد

وعن عبد الله بن اوفى رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من قرء

وروایتست از عبد الله بن اوفی رض از نبی صلعم که فرمود هر که خواند

بعد المغرب الم تنزيل السجدة وتبارك الذي بيده الملك

بعد مغرب سورة سجده و سورة الملك

جاء يوم القيمة ووجهه مثل القمر ليلة البدر وقد ادى

آيد روز قيامت در حاليكه روی او مانند ماه شب چهاردهم و تحقيق ادا كرد

حق تلك الليلة وهذه الركعات التي وردت بها الاخبار

حق اين شب و اين ركعتها كه وارد شده باين حديث ها

يحتمل ان تكون منفردة عن الركعتين السنة ويحتمل ان

احتمال است كه باشد منفرد از دو ركعت سنت و احتمال است كه

تكون معها فصل واما الركعات قبل صلوة المغرب

باشد مع سنت و اما ركعتها كه پيش از نماز مغرب اند

فقد سئل احمد بن حنبل رح فقال اما انا فلا افعلها وان

پس تحقيق سوال كرده شد احمد حنبل رح پس گفت اما من پس نكنم آنرا و اگر

فعل رجل لم يكن به بأس وسئل ابن عمر رض عن صلوتهما فقال

كرد مردی باكی ندارد و پرسيده شد ابن عمر رض از گزاردن آنها پس گفت

ما رأيت احدا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يصليهما ولم ينه

نديدم من كسی را بر زمان رسول الله ص كه گزارده باشد آنها را و هم باز نداشت

ابن عمر عنهما وروی عن انس بن مالك رض قال كنا نصلي على

ابن عمر از آنها و روايت است از انس بن مالك رض گفت بوديم ما ميگزارديم بر

عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب

زمان رسول الله ص بعد غروب آفتاب پيش از نماز مغرب

ركعتين فقلت له هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلاهما

دو ركعت پس گفتم مر او را آيا بود رسول الله ص كه ميگزارد آنها را

فقال قد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يرانا نصليهما فلا يأمرنا ولا

پس گفت تحقيق بود رسول الله ص كه ميديد ما را كه ميگزاريم پس امر نكرد ما را

ينهانا قال ابراهيم النخعي لم يكن بالكوفة خيار اصحاب

و نه باز داشت گفت ابراهيم نخعی كه تحقيق بودند در كوفه بهترين اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب وابن مسعود وحذيفة

رسول الله ص علی ابن ابی طالب و ابن مسعود و حذيفه

بن اليمان وعمار بن ياسر وابو مسعود الانصاري وغيرهم

بن يمان و عمار بن ياسر و ابو مسعود انصاری و غير هم

رضي الله عنهم فما رأيت أحدا منهم يصلي قبل المغرب ركعتين

پس ندیدم هیچ یکے را از ایشان که نماز میکرد پیش از مغرب دو

صلى هاتين الركعتين أبو بكر ولا عمر ولا عثمان رضي الله عنهم

گذارد این دو رکعت را ابوبکر و نه عمر و نه عثمان رضی

فصل آخر في ذكر ما ورد في فعله بين العشائين ودعوته

دیگر در ذکر آنچه وارد شده است در کردن او در میان دو عشاء و دعای

فاعله للنبي صلى الله عليه وسلم بركة فعله ذلك في المنام وغير ذلك من

کننده آن فعل نبی را برکت کردن آن فعل در خواب و جز این از

الثواب عن عبد الرحمن بن حبيب الحارثي البصري عن سعيد

ثواب روایت از عبد الرحمن بن حبیب حارثی بصری از سعید

بن سعد عن أبي طيبة كرز ابن وبرة الحارثي وكان من الأبدال

بن سعد از ابی طیبه کرز ابن وبره حارثی و بوده است آن کرز از ابدال

قال أتاني أخ لي من أهل الشام فأهدى لي هدية وقال لي

گفت آمد مرا برادر من از اهل شام پس هدیه آورد برای من و گفت مرا

۷۷۱ اقبل مني هذه الهدية يا كرز فإنها نعم الهدية قال فقلت يا

مقبول کن از من این هدیه اے کرز پس این بهترین هدیه است گفت راوی پس گفتم

أخي ومن أهدى لك هذه الهدية قال أعطانيها إبراهيم

برادر کدام کس این هدیه فرستاد ترا گفت داد آن هدیه مرا ابراهیم

التيمي رحمه الله تعالى قال فقلت فهل سألت إبراهيم من أعطاه

تیمی گفت پس گفتم آیا پرسیدی ابراهیم را کدام کس داد او را

هذه العطية قال بلى قال لي كنت جالسا في فناء الكعبة

این عطیه گفت آرے گفت مرا که بودم نشسته در پیش کعبه

وأنا في التهليل والتسبيح والتحميد فجاءني رجل فسلم علي و

و من در تسبیح و تهلیل و تحمید بودم پس آمد مرا مردی پس سلام کرد بر من و

جلس عن يميني فلم أر في زماني أحسن منه وجها ولا أحسن

نشست بر طرف راست من پس ندیدم در زمانه خود نیکوروی تر از او و نه نیکوتر

منه ثيابا ولا أطيب منه ريحا ولا أشد بياضا منه فقلت

از او و نه خوشبوتر از او و نه زیاده تر از روی سفیدی از او پس گفتم

يا عبد الله من أنت ومن أين جئت فقال أنا الخضر

ای بنده خدا کیستی تو و از کجا آمدی پس گفت من خضرم

جئت للسلام عليك وحباً لك في الله وعندي هدية اريد

آمده ام برای سلام تو و دوستی تو و نزد من هدیه ایست میخواهم

ان اهديها اليك فقلت له فاعلمني هديتك هذه ما

که هدیه آن هدیه بتو پس گفتم مرا او را پس بیاموز مرا هدیه خود را این چه

هي فقال الخضر عم تقرء قبل ان تطلع الشمس وتنبسط على

چیز است پس گفت خضر م بخوانی پیش از آنکه برآید آفتاب و پیش از گسترده شدن بر

الارض وقبل ان تغرب سورة الحمد سبع مرات وقل اعوذ

زمین نور او و پیش از فرو رفتن سوره الحمد هفت مرتبه و قل اعوذ

برب الناس سبع مرات وقل اعوذ برب الفلق سبع مرات و

برب الناس هفت بار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و

قل هو الله احد سبع مرات وقل يا ايها الكافرون سبع مرات و

قل هو الله احد هفت بار و قل یا ایها الکافرون هفت مرتبه و

اية الكرسي سبع مرات وتقول سبحان الله والحمد لله ولا اله

آیة الکرسی هفت مرتبه و بگوئی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله

الا الله والله اكبر سبع مرات وتصلي على النبي صلى الله عليه وسلم سبع مرات

و الله اکبر هفت مرتبه و درود فرستی بر نبی صلعم هفت مرتبه

وتستغفر لنفسك ولوالديك وللمؤمنين والمؤمنات سبع

و آمرزش خواهی از بهر نفس خود و والدین خود و از بهر مومنان و مومنات هفت

مرات وعقيب الاستغفار اللهم رب افعل بي وبهم عاجلا

بار و پس از استغفار بگوئی ای بار خدایا پروردگار بکن بمن و بایشان در حال

وآجلا في الدين والدنيا والآخرة ما انت له اهل ولا تفعل

و استقبال در دین و دنیا و آخرت آنچه تو لایق آنی و مکن

بنا يا مولانا ما نحن له اهل انك غفور حليم جواد كريم رؤوف

با ما ای مولانا آنچه ما لایق او هستیم که تو آمرزنده بردبار بسیار بخشنده کریم

رحيم سبع مرات وانظر ان لا تدع ذلك غدوة و

بسیار مهربان رحمت کننده هفت بار و ببین که نگذاری این تسبیحات را صبح و

عشية فان الذي اعطانيها قال لي قلها مرة واحدة في

شب پس بدرستی کسیکه داد مرا گفت مرا بگو آنرا یکمرتبه در

دهرك فقلت احب ان تعرفني من اعطاك هذه الهدية قال

عمر پس گفتم دوست میدارم که بدانانی بمن که داده ترا این هدیه گفت

أعطانيها محمد صلى الله عليه وسلم قال فقلت للخضر عليه السلام علمني شيئا إن

داد مرا این دعا محمد ﷺ گفت پس گفتم مر خضر را ؑ بیاموز مرا چیزے را کہ

أنا قلته رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في منامي فأسأله أهو أعطاك

اگر بگویم آنرا دیدم نبی را ﷺ در خواب خود پس سوال کردم آیا او داد دست ترا

هذه العطية فقال لي أمتهم أنت لي قلت لا والله ولكني

این عطیہ پس گفت مرا آیا تہمت در وعدہ کنندہ تو برمن گفتم سوگند بخدا ولیکن

أحب أن أسمع ذلك من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي إن كنت

دوست میدارم کہ بشنوم این را از رسول الله ﷺ پس گفت مرا اگر بودہ تو

تريد أن ترى النبي صلى الله عليه وسلم في منامك فاعلم أنك إذا صليت المغرب

کہ خواہی کہ ببینی نبی ﷺ را در خواب خود پس بدان کہ تو ہرگاہ گذاردی مغرب را

تقوم تصلي إلى العشاء الآخرة من غير أن تكلم أحدا من الآدميين

بایستی و نماز گزاری تا عشا دیگر سوے آنکہ کلام کنی ہیچ کسے را از آدمیان

وأقبل على صلاتك التي أنت فيها وتسلم في كل ركعتين و

و روے آری در نماز کہ در آن ہستی و سلام دہ در ہر دو رکعت و

اقرأ في كل ركعة سورة الحمد مرة وقل هو الله أحد سبع مرات

بخوان در ہر رکعت سورہ فاتحہ یکبار و سورہ اخلاص ہفت بار

ثم تصلي صلاة العتمة في جماعة ولا تكلمن أحدا حتى تأتي

بعدہ بگذار نماز عشا را بجماعت و کلام مکن ہیچ کسے را تا آنکہ در آئے

منزلك وتصلي الوتر وتصلي عند نومك ركعتين تقرأ

منزل خود و بگذارے وتر را و بگذارے وقت خفتن خود دو رکعت کہ بخوانی

في كل ركعة سورة الحمد وقل هو الله أحد سبع مرات ثم تسجد

در ہر رکعت سورہ فاتحہ و سورہ اخلاص ہفت بار بعدہ سجدہ کن

بعد الصلوة وتستغفر الله تعالى في سجودك سبع مرات و

بعد نماز و استغفار کن خدا تعالیٰ را در سجدہ خود ہفت بار و

قل سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا

بگو سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا

قوة إلا بالله العلي العظيم سبع مرات ثم ترفع رأسك من السجود

قوة الا بالله العلی العظیم ہفت بار بعدہ بردار سر خود را از سجدہ

واستو جالسا فارفع يديك وقل يا حي يا قيوم يا ذا الجلال و

و بنشین برابر و ہموار پس بردار ہر دو دست خود را و بگو یا حی یا قیوم یا ذالجلال و

۷۷۳

۵۲

عشاء نفع خیز

نماز خفتن

و بار

سجدہ کر

بعد از دو شیر

سو تو در

پیشانی

زدہ آید

۲۱۲

الاكرام يا اله الاولين والاخرين ويا رحمن الدنيا والاخرة

الاكرام يا اله الاولين والاخرين و يا رحمن الدنيا والاخرة

ورحيمهما يا رب يا رب يا رب يا الله يا الله يا الله ثم قم

و رحيمهما يا رب . يا رب يا رب يا الله يا الله يا الله پس برخیز

فادع بمثل ما دعوت في قيامك ثم اسجد وادع في سجودك

و دعا کن مانند آنچه دعا کرده در قیام خود پس سجده کن و دعا کن در سجده خود

مثل ما دعوت ثم ارفع راسك ولم حيث شئت مستقبل

مانند آنچه دعا کرده پس بردار سر خود را و بخسب هرگونه که خواهی مستقبل

القبلة وانت تصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وادم ذلك حتى تغلبك

قبله و حال آنکه درود گوئی بر نبی صلعم و همیشه باش بر این تا آنکه غلبه کند ترا

النوم فقلت احب ان تعلمني ممن سمعت منه هذا الدعاء

خواب پس گفتم دوست میدارم اینکه بیاموزی مرا از آنکه شنیده از و این دعا را

فقال امتهمني انت لي فقلت والذي بعث محمدا صلى الله عليه وسلم بالحق

پس گفت آیا تهمت دهنده منی مرا پس گفتم مر او را سوگند بآنکه فرستاده محمد صلعم را بر حق

نبيا ما انا بمتهم لك فقال عليه السلام اني حضرت محمدا

از روی نبوت نیستم متهم کننده ترا پس گفت خضر علیه السلام من حاضر شدم محمد صلعم را

صلى الله عليه وسلم حيث علم هذا الدعاء واوصى اليه به وكنت عنده

هرگاه که تعلیم داده شد این دعا را وصی کرده شد بسوی او باین دعا و بودم من نزد

فتعلمته ممن علمه اياه قال ابراهيم فقلت له اخبرني بثواب

پس آموختم آنرا از کسیکه آموخت او را آن دعا گفت ابراهیم پس گفتم مر او را خبر ده مرا از ثواب

هذا الدعاء فقال لي الخضر عليه السلام اذا لقيت محمدا صلى الله عليه وسلم

این دعا پس گفت مرا خضر علیه السلام هرگاه ملاقات کنی پیغمبر را صلعم

فاسئله عن ثوابه قال ابراهيم ففعلت ما قال لي الخضر عليه

پس بپرس از و ثواب او گفت ابراهیم بجا آوردم چیزیکه گفت مرا خضر علیه

السلام ولم ازل اصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وانا في فراشي فذهب

السلام و همیشه صلوات میگفتم بر نبی صلعم و من بر بستر بودم پس رفت

عني النوم من شدة الفرح بما علمني الخضر عليه السلام و

از من خواب از شدت خوشی بآنچیز که آموخت مرا خضر علیه السلام و

بما رجوته من لقاء النبي صلى الله عليه وسلم واصبحت على تلك الحال

بآن چیز که امیدوار گشته بودم از ملاقات نبی صلعم و صبح کردم بر این حال

إلى أن صليت الفجر وجلست في محرابي إلى أن ارتفع
تا آنكه گذاردم نماز فجر را و نشستم در محراب خود تا آنكه بلند شد

النهار فصليت الضحى وأنا أحدث نفسي إن عشت
روز پس گذاردم نماز ضحی را و سخن میکردم با خود اگر زنده باشم

الليلة فعلت هذا كما فعلت في الليلة الماضية فغلبني
امشب پس بكنم این كار را چنانچه كرده بودم در شب گذشته پس غلبه كرد مرا

النوم فجاءتني الملائكة فحملوني فأدخلوني الجنة فرأيت
خواب پس آمدند مرا فرشتگان پس برداشتند مرا و درآوردند در بهشت پس دیدم

قصورا من الياقوت الأحمر وقصورا من زمرد أخضر
كوشكها از یاقوت سرخ و كوشكها از زمرد سبز

وقصورا من لؤلؤ أبيض ورأيت أنهارا من عسل ولبن
و كوشكها از مروارید سفید و دیدم جویها از شهد و شیر

وخمر ورأيت في قصر منها جارية أشرفت علي فرأيت
و شراب و دیدم در كوشكی از آن كنیزكی را كه نظر كرد بر من پس دیدم او را

صورة وجهها أشد من نور الشمس الضاحية وإذا لها
صورت روی او سخت تر است از روشنی آفتاب چاشتگاه و ناگاه او را

ذوائب قد سقطت على الأرض من أعلى القصر فسألت
موهاست كه افتاده است بر زمین از بالای كوشك پس پرسیدم

الملائكة الذين أدخلوني لمن هذا القصر ولمن هذه
ملائكه را كه درآورده بودند مرا كراست این كوشك و كراست این

الجارية فقالوا للذي يعمل مثل عملك فلم يخرجوني من
خدمتگار پس گفتند از برای كسیكه عمل كند مانند عمل تو پس بیرون نكردند مرا از

تلك الجنان حتى أطعموني من ثمرها وسقوني من ذلك
این باغها تا آنكه خورانیدند مرا از میوه‌های آن و نوشانیدند از این

الشراب ثم أخرجوني وردوني إلى الموضع الذي كنت
شراب پس بیرون آوردند مرا و واپس گردانیدند بسوی جایی كه بودم

فيه فأتاني رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه سبعون نبيا وسبعون
در آن پس آمد مرا رسول الله صلعم و با او هفتاد پیغمبر بود و هفتاد

صفا من الملائكة كل صف ما بين المشرق والمغرب فسلم
صف از فرشتگان هر صف مقدار مسافت كه در میان مشرق و مغرب است پس سلام

عَلَيَّ وَاَخَذَ بِيَدِيْ فَقُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ الْخِضْرَ

بر من و گرفت دست مرا پس گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم خضر

اَخْبَرَنِيْ اَنَّهُ سَمِعَ مِنْكَ هٰذَا الْحَدِيْثَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

خبر داد مرا که او شنیده است از تو این حدیث را پس فرمود

صَدَقَ الْخِضْرُ وَكُلَّمَا يَحْكِيْهِ فَهُوَ حَقٌّ وَهُوَ عَالِمُ اَهْلِ الْاَرْضِ

راست گفت خضر و هرچه حکایت کرد او را پس آن راست است و آن دانای اهل زمین است

وَهُوَ رَئِيْسُ الْاَبْدَالِ وَهُوَ مِنْ جُنُوْدِ اللّٰهِ فِي الْاَرْضِ فَقُلْتُ يَا

و او سردار ابدال است و آن ابدال از لشکر خدا ایشو است در زمین پس گفتم یا

رَسُوْلَ اللّٰهِ مَا لِمَنْ يَعْمَلُ هٰذَا الْعَمَلَ مِنَ الثَّوَابِ سِوٰى مَا رَأَيْتُ فَقَالَ

رسول چیست هرکسی را که میکند این عمل از ثواب سوای چیزیکه دیدم پس فرمود

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيْ وَاَيُّ ثَوَابٍ يَكُوْنُ اَفْضَلَ مِنْ هٰذَا الَّذِيْ رَأَيْتَ

مرا کدام ثواب بهتر از این است که دیدی

وَاُعْطِيْتَ لَقَدْ رَأَيْتَ مَوْضِعَكَ مِنَ الْجَنَّةِ وَاَكَلْتَ مِنْ

و داده شدی تو هر آینه دیدی جای خود را از بهشت و خوردی از

ثِمَارِهَا وَشَرِبْتَ مِنْ شَرَابِهَا وَرَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ وَالْاَنْبِيَاءَ

میوه های او و نوشیدی از شرابهای او و دیدی فرشتگان را و انبیا را

مَعِيْ وَرَأَيْتَ الْحُوْرَ الْعِيْنَ فَقُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ فَمَنْ يَعْمَلُ مِثْلَ

با من و دیدی حور عین را پس گفتم یا رسول الله پس کسیکه بکند مانند

مَا عَمِلْتُ وَلَمْ يَرَ مِثْلَ الَّذِيْ رَأَيْتُ فِيْ مَنَامِيْ هَلْ يُعْطٰى شَيْئًا

آنچه کردم و ندید مثل آنچه دیدم در خواب خود آیا داده میشود چیزی

مِمَّا اُعْطِيْتُهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِيْ بَعَثَنِيْ بِالْحَقِّ نَبِيًّا

از آنچه داده شده ام پس فرمود سوگند بخدائیکه برانگیخت مرا برحق

اِنَّهُ لَيُغْفَرُ لَهُ جَمِيْعُ الْكَبَائِرِ الَّتِيْ عَمِلَهَا وَيَرْفَعُ اللّٰهُ عَنْهُ غَضَبَهُ

هر آینه آمرزیده شود مر او را جمیع گناهان کبیره که کرده است آنها را و برمیدارد خدا تعالی از وی غضب

وَمَقْتَهُ وَالَّذِيْ بَعَثَنِيْ بِالْحَقِّ نَبِيًّا اِنَّهُ لَيُعْطَى الْعَامِلُ لِهٰذَا

و سوگند بخدائیکه برانگیخت مرا برحق که داده میشود عامل این عمل را

وَاِنْ لَمْ يَرَ الْجَنَّةَ فِيْ مَنَامِهِ مِثْلَ مَا اُعْطِيْتَ وَاِنَّ مُنَادِيًا

و اگرچه ندید بهشت را در خواب خود مانند آنچه داده شدی تو و بدرستی منادی

يُنَادِيْ مِنَ السَّمَاءِ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ غَفَرَ لِعَامِلِهِ وَلِجَمِيْعِ اُمَّتِهِ

ندا میکند از آسمان که بدرستی خدا تعالی آمرزید عامل او را و همه امت پیغمبر را

صلى الله عليه وسلم من المؤمنين والمؤمنات من المشرق الى المغرب و

ص از مردان مومن و زنان مومنه از مشرق تا مغرب و

يؤمر صاحب الشمال ان لا يكتب على احد منهم شيئا من السيئات

امر کرده شود فرشته جانب چپ را که ننویسد بر هیچ یکی از ایشان چیزی از بدی

الى السنة المقبلة قال فقلت له بابي انت وامي يا رسول الله

تا سال آینده گفت پس گفتم مر او را فدا شوند پدر و مادر من یا رسول الله صلعم

بالذي اراني جمالك واراني الجنة آله هذه الثواب ولك

سوگند بخدا که نمود مرا جمال تو و نمود مرا بهشت آیا مر آن عامل را است این ثواب

صلى الله عليه وسلم نعم يعطي ذلك جميعا فقلت يا رسول الله انه لينبغي

ص آری داده میشود این همه پس گفتم یا رسول الله در بایستی مر او را

لجميع المؤمنين والمؤمنات ان يتعلموا هذا ويعلموه لما فيه

مر همه مومنین و مومنات را که بیاموزند این را و بیاموزانند این را بدان چه درو است از

من الثواب والفضل فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق

از ثواب و فضل پس فرمود نبی ص سوگند بخدا که فرستاد مرا نبی برحق

نبيا ما يعمل هذا الا من خلقه الله سعيدا ولا يتركه الا من

عمل نکنند این دعا را مگر کسیکه پیدا کرد او را خدا نیک بخت سعید و ترک نکند او را مگر کسیکه

خلقه الله شقيا فقلت يا رسول الله فهل يعطى عامل هذا شيئا

آفرید او را خدا شقی بدبخت پس گفتم یا رسول الله پس آیا داده میشود عامل این چیزی

غير هذا فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق نبيا ان

جز این ثواب فرمود نبی ص سوگند بخدا که فرستاد مرا نبی برحق که

من عمل هذا العمل ليلة واحدة كتبت له بكل قطرة نزلت

هر که بکند این عمل را یک شب نوشته میشود مر او را بعوض هر قطره که فرود آمده

من السماء منذ خلق الله الدنيا الى يوم ينفخ في الصور حسنا

از آسمان از آن زمان که آفرید خدا این دنیا را تا آن روز که دمیده شود در صور نیکی

ومحي عنه بعدد كل حبة تنبت من الارض سيئات له ولمن

و محو کرده میشود از و بعدد هر دانه که میروید از زمین بدیهای مر او را و مر کسی را که

عمل به من المؤمنين والمؤمنات من الاولين والاخرين وعن

عمل کرد بآن از مردان و زنان مسلمان از اولین و آخرین و مرویست از

الاعرج عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى

اعرج از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله ص هر که گزارد

ليلة الجمعة ركعتين يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب و
شب جمعه دو رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه و
آية الكرسي مرة وخمسة عشر مرة قل هو الله احد ويقول
آیة الکرسی یکبار و پانزده بار سوره اخلاص و بگوید
في آخر صلاته الف مرة اللهم صل على محمد النبي الامي فانه
در آخر نماز خود هزار بار این درود ای بار خدا ابفرست بر محمد نبی که امی است پس بدرستی او
يراني في المنام ولا يتم له الجمعة الاخرى الا وقد رآني و
ببیند مرا در خواب و تمام نشود او را جمعه دیگر مگر آنکه ببیند مرا و
من رآني فله الجنة وغفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر
هرکه دید مرا پس مر او راست بهشت و آمرزیده شود او را آنچه پیش گذشت از گناهان و [illegible]
ذكرها في الحديث فصل في ذكر الصلوة بعد العشاء
ذکر کرد آن را در حدیث در ذکر نماز بعد نماز عشا
الآخرة من ذلك ما حدثنا به ابو نصر عن والده باسناده عن ۵۷۸
دیگر از آنجمله است چیزی که حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از
عبد الله بن عباس رض انه قال من صلى اربعا بعد العشاء الآخرة
عبد الله بن عباس رض که گفت هرکه گذارد چهار رکعت بعد عشاء دیگر
كان كمن ادرك ليلة القدر في المسجد الحرام وكذلك عن
باشد مانند کسیکه دریافت شب قدر را در مسجد حرام و همچنین مرویست از
كعب بن الاحبار من صلى بعد العشاء الآخرة اربع ركعات
کعب بن احبار هرکه گذارد بعد از عشای دوم چهار رکعت
بقراءة حسنة كان له من الاجر مثل ليلة القدر وقيل
بقراءت نیکو باشد مر او را از اجر مانند شب قدر و گفته شده است
يعني كانما صلاها في ليلة القدر واخبرنا ابو نصر عن
مراد آنست که گویا که گذارد آن چهار رکعت را در شب قدر و خبر کرد ما را ابو نصر از
والده باسناده عن ثابت البناني عن انس بن مالك رض
پدر خود باسناد خود از ثابت بنانی از انس بن مالک رض
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ركعتين بعد العشاء
گفت فرمود رسول الله صلعم هرکه گذارد دو رکعت بعد عشای
الآخرة يقرء في كل ركعة بفاتحة الكتاب وعشرين مرة قل
دیگر که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه و بیست بار سوره اخلاص

هو الله احد بنى الله له قصرين في الجنة يتراآهما اهل الجنة

بنا کند خدا تعالی او را دو کوشک در بهشت که ببینند آنها را اهل بهشت

فصل واما الوتر فالافضل آخر الليل لما تقدم من

واما وتر پس بهتر آنست که آخر شب گذارد از جهت آنچه پیش گذشت از

فضل قيام آخر الليل وما روي عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنه

بزرگی قیام آخر شب و آنچه مرویست از نافع از ابن عمر رضی الله عنه

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان رجلا سأله عن قيام الليل فقال

از نبی صلعم که فرمود که مردی سوال کرد آنحضرت را از قیام شب پس فرمود صلعم

مثنى مثنى فاذا خشيت الصبح فواحدة توتر لك ما قبلها

دو دو رکعت پس هرگاه که بترسی از بر آمدن صبح پس یکی کن که طاق گرداند این یک رکعت

وكان عمر الفاروق رض يوتر في آخر الليل وابو بكر الصديق

و بوده است عمر فاروق رض وتر میگذارد در آخر شب و ابو بکر رض

رض يوتر في اول الليل فسألهما النبي صلى الله عليه وسلم فقال لابي بكر

وتر میگذارد در اول شب پس پرسید هر دو را پیغمبر صلعم پس گفت ابو بکر را

٧٧٩ رض متى توتر فقال اول الليل قبل ان انام وقال لعمر رض متى

رض کدام وقت وتر میگذاری پس گفت پیش از خفتن و گفت عمر را رض کدام وقت

توتر فقال من آخر الليل فقال صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر رض حذر هذا

وتر میگذاری پس گفت آخر شب پس فرمود صلعم در شان ابی بکر ترسنده است این مرد

وقال عن عمر رض انه قوي هذا وقد روي عن عمر رض انه

و فرمود در شان عمر رض که قوی و توانا است این مرد بر نفس خود و مرویست از عمر رض که

قال ان الاكياس يوترون اول الليل وان الاقوياء يوترون

گفت زیرکان وتر میگذارند در اول شب و توانایان بر نفس خود میگذارند

آخر الليل وهو افضل وقيل بل اول الليل افضل لفعل ابي بكر

آخر شب و آن بهتر است و گفته شده است بلکه اول شب بهتر است از جهت کردن ابو بکر

رض وما روي عن عثمان رض انه قال اما انا فاوتر اول الليل

و آنچه مرویست از عثمان رض که گفت اما من پس وتر میگذارم در اول شب

فاذا استيقظت صليت ركعة شفعت بها وتري ثم

پس هرگاه بیدار شدم میگذارم یک رکعت را که جفت میکنم با او طاق خود را پس

شبهتها بالابل الغريبة من الابل ضممتها الى اخواتها ثم

تشبیه کرده ام آن یک رکعت را بشتر تنها که جدا شده از آنها به برادرانش پیوستم

أوترت في آخر صلاتي والمشهور عنه رض من فعله أنه كان

و وتر گذاردم در آخر نماز خود و مشهور از عمل او این است که بود

يحيي الليل كله في ركعة واحدة يختم فيها القرآن وهي وتره

زنده میداشت همه شب در یک رکعت که ختم میکرد در آن قرآن را و این وتر او بود

وعن أبي هريرة رض قال أوصاني خليلي أبو القاسم صلى الله عليه وسلم

و مروی است از ابی هریره رض گفت وصیت کرد مرا خلیل من ابو القاسم ص

بثلاث الوتر قبل النوم وصوم ثلاثة أيام من كل شهر و

بسه چیز وتر پیش از خواب و روزه سه روز از هر ماه و

ركعتي الضحى ولا يستماني حق من يخاف أن لا يستيقظ إلا

دو رکعت ضحی خصوصاً در حق کسیکه بترسد از آنکه بیدار نشود مگر

بعد طلوع الفجر فإن الأولى أن ينام على وتر فقد قال علي رض

بعد بر آمدن فجر پس بدرستی اولی آنست که خواب کند بر ادای وتر چه گفته

الوتر على ثلاثة أنحاء إن شئت أوترت أول الليل ثم صليت

وتر بر سه گونه است اگر خواهی وتر گذاری اول شب پستر بگذاری

ركعتين ركعتين وإن شئت أوترت بركعة فإذا استيقظت

دو دو رکعت و اگر خواهی وتر گذاری یک رکعت پس هرگاه بیدار شوی

شفعت إليها أخرى ثم أوترت من آخر الليل وإن شئت

جفت کنی بسوی او رکعت دیگر پستر وتر گذاری از آخر شب و اگر خواهی

أخرت الوتر حتى يكون آخر صلاتك وعن جابر بن عبد الله

موخر کنی وتر را تا آنکه باشد آخر نماز تو و مروی است از جابر بن عبد الله

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من خاف أن لا يستيقظ من آخر

از نبی ص که فرموده هر که بترسد از آنکه بیدار نشود از آخر

الليل فليوتر من أوله ثم ليرقد ومن طمع أن يقوم من

شب پس باید که وتر گذارد از اول شب پستر خواب کند و کسیکه امیدوار بود که قیام کند از

آخر الليل فليوتر آخره فإن قيام آخر الليل محضور وذلك أفضل

آخر شب پس باید که وتر گذارد زیرا که قیام آخر شب محضور است و این افضل است

وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا أوتر من

و مروی است از عائشه رض گفت بود رسول الله ص هرگاه وتر گذارد از

آخر الليل فإن كانت له حاجة إلى أهله دنا منهن وإلا اضطجع

آخر شب پس اگر باشد مر او را حاجتی بسوی اهل خود نزدیک شدی بایشان و الا پهلو نهادی

فِي مُصَلَّاهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ بِلَالٌ فَيُؤْذِنَهُ بِالصَّلٰوةِ وَقَالَتْ

در مصلاے خود تا آنکه بیاید بلال موذن رض پس اذان دہد او را بنماز و گفت

عَائِشَةُ رض مِنْ كُلِّ اللَّيْلِ قَدْ أَوْتَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَوَّلِهِ

عائشہ رض از ہر شب تحقیق وتر میگذارد رسول اللہ صلعم از اول آن

وَأَوْسَطِهِ وَانْتِهَاءُ وِتْرِهِ إِلَى السَّحَرِ وَفِي الْخَبَرِ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

و میانہ آن و انتہاے وتر او تا سحر و در حدیث است بود رسول اللہ صلعم

يُوتِرُ عِنْدَ الْأَذَانِ وَيُصَلِّي الرَّكْعَتَيْنِ عِنْدَ الْإِقَامَةِ وَكَانَ أَصْحَابُ

وتر میگذارد نزدیک اذان و نماز میگذارد دو رکعت وقت اقامت و بودند اصحاب

رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلُّونَ الْعِشَاءَ ثُمَّ يُصَلُّونَ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ

رسول اللہ صلعم میگذاردند عشا را پستر میگذاردند دو رکعت پستر

أَرْبَعًا ثُمَّ بَدَا لَهُ أَنْ يُوتِرَ أَوْتَرَ وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنَامَ نَامَ فَصْلٌ

چہار رکعت پس کسیکہ ظاہر شد او را وتر گذاردن وتر میگذارد و کسیکہ خواہد خواب کند خواب کند فصل

وَمَنْ أَوْتَرَ أَوَّلَ اللَّيْلِ ثُمَّ قَامَ إِلَى التَّهَجُّدِ فَهَلْ يَنْقُضُ وِتْرَهُ أَمْ

و ہر کہ وتر گذارد اول شب پستر برخیزد براے تہجد آیا نقض کند وتر را یا

يُصَلِّي مَا شَاءَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُضَهُ عَلَى رِوَايَتَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ رَحِمَهُ اللهُ

بگذارد چیزے کہ خواہد بغیر آنکہ نقض کند آن چیزے این حکم بر دو روایتست از امام احمد

أَحَدُهُمَا لَا يَنْقُضُهُ وَقَالَ فِي رِوَايَةِ الْفَضْلِ بْنِ زِيَادٍ الْوِتْرُ آخِرَ

یکے از آنہا نقض نکند او را و گفت در روایت فضل بن زیاد وتر آخر

اللَّيْلِ أَفْضَلُ فَإِنْ خَافَ رَجُلٌ أَنْ يَنَامَ فَلْيُوتِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ فَإِنْ

شب بہتر ست پس اگر بترسد مردے کہ بخسپد پس باید کہ وتر گذارد در اول شب اگر

قَامَ آخِرَ اللَّيْلِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَلَمْ يُوتِرْ وَالرِّوَايَةُ الْأُخْرَى

برخاست آخر شب بگذارد دو دو رکعت و وتر نکند و روایت دوم اینست

يَنْقُضُهُ قَالَ الْفَضْلُ بْنُ زِيَادٍ قُلْتُ لِأَحْمَدَ أَفَتَرَاهُ يَنْقُضُ

کہ میشکند آنرا گفت فضل بن زیاد گفتم احمد را رض آیا مے بینے تو او را و میدانی

الْوِتْرَ قَالَ لَا وَإِنْ نَقَضَهُ فَلَا بَأْسَ قَدْ فَعَلَ ذَلِكَ عُمَرُ وَعَلِيٌّ

وتر را گفت نہ و اگر بشکند پس نیست باک تحقیق کردہ است این کار عمر و علے

وَأُسَامَةُ وَابْنُ عُمَرَ وَابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَصِفَةُ

و اسامہ و ابن عمر و ابن عباس و ابو ہریرہ رض و صفت

نَقْضِ الْوِتْرِ وَفَسْخِهِ أَنَّهُ إِذَا أَوْتَرَ أَوَّلَ اللَّيْلِ بِوَاحِدَةٍ وَنَامَ ثُمَّ

شکستن وتر و فسخ آن اینست کہ ہرگاہ وتر گذارد در اول شب بیک رکعت و خواب کند پستر

قام في اثناء الليل ليصلي صلى ركعة واحدة ينوي بها

برخیزد درمیانه شب تا گذارد نماز تهجد گذارد یک رکعت نیت کند بآن

نقض وتره واشفاعه وسلم منها فيصير كلما صلى من

شکستن وتر خود و جفت کردن آن و سلام دهد بآن رکعت پس میگردد هرچه گذارده بود

قبل شفعاء ثم يصلي ماشاء مثنى مثنى ثم يوتر بركعة

پیش ازین جفت بسیار بگذارد هرچه خواهد دو دو بعد ازو وتر گذارد یک رکعت

واحدة قبل طلوع الفجر ويكشف ذلك نقل عثمان بن عفان رض

پیش از برآمدن صبح انکشاف میکند این را نقل عثمان بن عفان رض

الذي قد منا ذكره ولا يترك الوتر على حاله ثم يوتر مرة اخرى

آنکه پیش کردیم ما ذکر آن را و ترک دهد وتر را بر حال خود پس وتر گذارد بار دیگر

لان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا وتران في ليلة وان لم ينقضه و

زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود نیست دو وتر در شب و اگر نشکند آنها را و

صلى ما اراد فقد بينا جواز ذلك **فصل** في دعاء

گذارد هرچه خواهد پس تحقیق بیان کردیم ما جواز آن [illegible] در بیان دعاء

الوتر وهو ان يقول اذا رفع رأسه من الركوع في الركعة الاخرة

وتر و آن اینست که بگوید وقتیکه بردارد سر خود را از رکوع در رکعت آخره

من الوتر اللهم انا نستعينك ونستهديك ونستغفرك و

از وتر ای بار خدایا ما یاری میخواهیم از تو و راه راست میخواهیم از تو و آمرزش میخواهیم از تو

نؤمن بك ونتوكل عليك ونثني عليك الخير كله نشكرك و

ایمان می آریم بتو و توکل میکنیم بر تو و ثنا میگوییم بر تو ثنای نیک همه اش شکر میگوییم ترا و

لا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك اللهم اياك نعبد ولك

کفران نعمت تو نمیکنیم و خلع میکنیم و میگذاریم کسیرا که گناه کند ترا ای بار خدا ترا عبادت میکنیم و برای

نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد نرجو رحمتك ونخشى

تو نماز میگذاریم و سجده میکنیم و بسوی تو سعی میکنیم و شتابی میکنیم در خدمت تو امید میداریم رحمت ترا و میترسیم

عذابك ان عذابك بالكفار ملحق اللهم اهدني فيمن هديت

از عذاب تو بدرستی عذاب تو بکافران رسنده است ای بار خدا راه بنما مرا در آن کسانیکه راه نمودی

وعافني فيمن عافيت وتولني فيمن توليت وبارك لي فيما

و عافیت ده مرا در آنکسانیکه عافیت دادی و کارساز من باش در آنکسانیکه کارساز شدی و برکت ده مرا در آنچه

اعطيت وقني شر ما قضيت انك تقضي ولا يقضى عليك

دادی و نگهدار مرا از بدی چیزیکه قضا کردی تو بدرستی تو حکم میکنی و حکم کرده نمیشود بر تو

نقض بالفتح باز کردن تاب ریسمان و شکستن بنا و عهد و بالکسر شتر لاغر شده از سیر

إنه لا يذل من واليت ولا يعز من عاديت تباركت ربنا

بدرستی خوار نمیشود کسیکه تو حاکم و دوست او باشی و عزت نمیابد کسیکه تو دشمن او باشی بزرگی تو ای پروردگار ما

وتعاليت اللهم إني أعوذ برضاك من سخطك وبعفوك

و بلندی تو ای بار خدا من پناه میگیرم برضاے تو از قهر تو و بعفو تو

من عقوبتك وأعوذ بك منك لا أحصي ثناء عليك أنت

از عذاب تو و پناه میگیرم بتو از تو و نمیتوانم شمرد ثناے ترا بر تو تو ئے

كما أثنيت على نفسك ولمن زاد على ذلك جاز ثم يمر يده

که ثناے خود کردے بر نفس خود و اگر زیاده کند برین جایز ست پس بگرداند دست خود را

على وجهه في إحدى الروايتين والأخرى يمرها على صدره

بر روی خود در یکروایت و در روایت دیگر بگرداند بر سینه خود

فإن كان إماما في شهر رمضان قال في جميعها بالنون

پس اگر باشد امام در ماه رمضان گوید در همه صیغها واحد متکلم بنون

والألف اهدنا وعافنا إلى آخر الدعاء فصل وإذا كان

و الف بصیغه جمع اهدنا و عافنا تا آخر دعا و هرگاه باشد

ممن يصلي بالليل وغلبته النعاس فالأولى له أن ينام

از کسانیکه نماز گذارند در شب و غلبه میکند او را سستیے خواب پس بهتر او را آنست که خواب کند

لما روي في الصحيحين عن عائشة رض قالت قال رسول الله

از جهت خبرے که مرویست در صحیحین از عایشه رض گفت عایشه رضا فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم إذا نعس أحدكم وهو في الصلوة فليرقد حتى يذهب

هرگاه که سستی خواب غلبه کند بر یکے از شما و حالانکه او در نماز ست پس باید که خواب کند

عنه النوم فإنه إذا صلى وهو ناعس لعله يذهب يستغفر

ازو خواب پس بدرستی وقتی که نماز گذارد و حالانکه او در سستیے ست شاید برود تا آنکه استغفار کند

فيسب نفسه وعن عبد العزيز بن صهيب عن أنس رض

پس دشنام کند خود را و مرویست از عبد العزیز بن صهیب از انس رض

قال دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد وحبل ممدود بين

گفت آمد رسول الله در مسجد و حالانکه رسن دراز بسته شده ست در

الساريتين فقال ما هذا فقالوا هو لزينب تصلي فإذا

دو ستون پس فرمود چیست این گفتند این رسن از زینب ست که نماز میکند

كسلت أو فترت أمسكت يدها به فقال حلوه ثم قال

سست میشود یا فتور میکند او را خواب میدارد دست خود را باین رسن پس فرمود که بکشائید

صلى الله عليه وسلم ليصلي أحدكم نشاطه فإذا كسل أو فتر فليقعد

نماز بگذارد یکے از شما وقت خوشے خود پس هرگاه سست شود یا فتور کند خواب برد پس بنشیند

وعن عروة عن عائشة رض أنها كانت امرأة من بني أسد

در روایت از عروه از عائشه رض که بود زنے از بنی اسد

فدخل النبي صلى الله عليه وسلم فقال من هذه قالت هذه فلانة لا

پس در آمد نبی صلعم پس فرمود کیست این زن گفت عائشه این فلانه است که

تنام الليل فقال النبي صلى الله عليه وسلم عليكم بالذي تطيقون من العمل

در شب خواب نمیکند پس فرمود لازم است بر شما کردن عملیکه طاقت آن داشته باشید

فوالله لا يمل الله عز وجل حتى تملوا قالت وأحب العمل إلى

سوگند بخدا ملول نمیشود حق تعالی از قبول عمل شما تا آنکه ملول میشوید شما گفت عائشه رض و دوست ترین عمل بسوے

الله تعالى الذي يدوم عليه صاحبه وإن قل قال رسول

خدا تعالے آنست که مداومت کند بر وے صاحب او و اگرچه کم باشد آن عمل پس رسول

الله صلى الله عليه وسلم كان إذا أمرهم بما يطيقون من العمل يقولون

الله صلعم بود که هرگاه امر کرد ایشان را بانچه طاقت داریم از عمل میگفتند

يا رسول الله إنا لسنا كهيئتك إن الله عز وجل قد غفر

یا رسول الله ما نیستیم همچو تو زیرا که خدا تعالے عز آمرزیده است

لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر فيغضب حتى يعرف

ترا آنچه پیشتر بود از گناه تو و آنچه پس آید پس غضب میکرد تا آنکه شناخته میشد علامت غضب

في وجهه قالت ففي حق من غلبه النوم حتى شغله عن

در روے او پس سنت در حق کسیکه غلبه کند او را خواب تا آنکه باز دارد او را از

الصلوة والذكر أن ينام حتى يذهب عنه ثقل النوم و

نماز و ذکر اینکه خواب کند تا آنکه برود از و گرانے خواب و

ينشط للعبادة ويعقل ما يقول وروي عن ابن عباس

خوشحال شود از جهت عبادت و داند آنچه گوید و در روایت از ابن عباس

رض أنه كان يكره النوم قاعدا وفي الخبر لا تكابدوا الليل و

که او بود که مکروه میداشت خواب را نشسته و در حدیث است که رنج مکشید شب را و

قد كان من الصالحين من يتعمد لنفسه النوم ليتقوى بذلك

تحقیق بوده اند از بعضے نیکوکاران که قصد میکردند از برای خود خواب تا قوت شود بآن

وسط الليل ومنهم من كره التعمد للنوم وكان لا ينام

در میانه شب و بعضی از ایشان مکروه داشته اند قصد خواب را و بوده اند که خواب نمیکردند

حتى يغلبه النوم ويقال ان وهب بن منبه اليماني ره

تا آنکه غلبه میکرد ایشانرا خواب و گفته میشود که وهب بن منبه یمانی رح

ما وضع جنبه الى الارض ثلاثين سنة وكانت له مسورة

ننهاد پهلوی خود را بر زمین سی سال بوده است او را دوالی

من ادم اذا غلبه النوم وضع صدره عليها وخفق خفقات

از چرم و چون غلبه میکرد او را خواب مینهاد سینه خود بر آن و می‌جنبانید سر از سستی خواب

ثم يفزع الى القيام وكان يقول لان ارى في بيتي شيطانا

بستر فارغ میشد بسوی قیام و بود که میگفت هر آئینه دیدن من شیطان را در خانه خود

احب الي من ان ارى فيه وسادة يعني لانها تدعو الى

بهتر است مرا از دیدن من در خانه خود بالش را زیرا که بالش میطلبد بسوی

النوم وسئل بعضهم عن وصف الابدال فقال اكلهم

خواب و پرسیده شدند بعض از ایشان از وصف ابدال پس گفت خوردن ایشان

فاقة ونومهم غلبة وكلامهم ضرورة وصمتهم حكمة

فاقه است و خواب ایشان غلبه است و سخن ایشان ضرورتست که از و چاره نباشد و سکوت

وعلمهم قدرة وسئل بعضهم عن صفة الخائفين فقال

و دانش ایشان قدرت است و پرسیده شد بعض ایشان از وصف ترسندگان پس گفت

اكلهم اكل المرضى ونومهم نوم الغرقى ولا ننظر الى احوال

خوردن ایشان خوردن بیماران است و خواب ایشان خواب غرق شدگانست و نظر کرده نشود بسوی احوال

الصالحين وافعالهم بل الى ما روي عن الرسول صلى الله عليه وسلم و

صالحان و افعال ایشان بلکه بسوی چیزی که مرویست از رسول خدا صلعم و

الاعتماد عليه حتى يدخل العبد في حالة ينفرد بها عن غيره

تکیه بر وست تا آنکه در آید بنده در حالتیکه جدا شود بآن حالت از غیر خود

وعن ام سلمة عن عائشة رض قالت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

و مرویست از ام سلمه از عایشه رض گفت عایشه رض پرسیده شد رسول الله صلعم را

اي الاعمال افضل قال ادومه وان قل وعن علقمة عن

کدام عمل بهتر است گفت آنچه همیشه باشد و اگرچه کم باشد و مرویست از علقمه از

عائشة رض قالت كانت صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم هكذا

عایشه رض گفت بوده است نماز رسول الله صلی الله و از ین صفت

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم ليلة نصف الليل وليلة

بوده است رسول الله صلعم قایم میشد از شبی نیم شب و در شبی

ثُلُثَهُ وَلَيْلَةً نِصْفَ اللَّيْلِ مَعَ نِصْفِ سُدُسِهِ وَيَقُومُ لَيْلَةً
سیوم حصهٔ او را و شبی نصف شب مع نصف نیمه سدس او و از دیگر و قایم میشد در شبی

رُبُعَهُ فَقَطْ وَيَقُومُ سُدُسَ اللَّيْلِ بِحَسَبِ وَكُلُّ ذٰلِكَ مَذْكُورٌ
چهارم حصه فقط و قایم میشد ششم حصه شب بس بس و همه این وجوه قیام مذکورست

فِي سُورَةِ الْمُزَّمِّلِ وَرُوِيَ عَنْهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ صَلِّ مِنَ اللَّيْلِ
در سورهٔ مزمل و مرویست از آنسرور که او فرمود نماز کن از اول شب

اللَّيْلِ وَلَوْ قَدْرَ حَلْبِ شَاةٍ وَقَدْ يَكُونُ ذٰلِكَ قَدْرَ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ
و اگرچه باشد قدر دوشیدن گوسپند و بتحقیق باشد این مقدار چهار رکعت

وَقَدْ يَكُونُ قَدْرَ رَكْعَتَيْنِ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكْعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا
و گاه باشد مقدار دو رکعت و فرمود دو رکعت که میگذارد آنها را

الْعَبْدُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَلَوْلَا أَنْ أَشُقَّ
بنده در میانه شب بهترست از دنیا و آنچه در وست و اگر گران نمیبود

عَلَى أُمَّتِي لَفَرَضْتُهُمَا عَلَيْهِمْ كُلُّ ذٰلِكَ لِيَسْهُلَ عَلَى أُمَّتِهِ قِيَامُ
هر آینه فرض میکردانیدم آن دو رکعت را بر ایشان این وجوه قیام شب که مرویست از جهت آنست که آسان

اللَّيْلِ وَالْعِبَادَةُ وَلَا يَثْقُلُ عَلَيْهِمْ وَتُبْغَضُ الْعِبَادَةُ إِلَيْهِمْ
شب و عبادت و گران نشود بر ایشان و دشمن نکنند عبادت را ایشان

فَيَسْأَمُوا بَلْ أَرْشَدَهُمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِقِيَامِ اللَّيْلِ وَذَكَرَ فَضْلَهُ وَ
پس ملول نشوند بلکه راه نمود ایشان را صلعم بسوی قیام شب و یاد کرد فضیلت آنرا و

ثَوَابَهُ لِئَلَّا يَقْتَصِرُوا عَلَى الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ خَاصَّةً وَيُسْتَحَبُّ
ثواب آنرا تا آنکه قصر نکنند بر فرایض و سنن خاصه و مستحب ست

مِنْ قِيَامِ اللَّيْلِ ثُلُثُهُ وَأَقَلُّ الْاسْتِحْبَابِ مِنَ الْقِيَامِ سُدُسُهُ
از قیام شب سیوم حصه او و کمتر مستحب از قیام ششم حصه او

لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَقُمْ لَيْلَةً قَطُّ حَتّٰى أَصْبَحَ بَلْ كَانَ يَنَامُ
زیرا که نبی صلعم هرگز قیام نکرد شبی تا آنکه صبح کرد بلکه بود که میخفت

فِيهَا وَلَمْ يَنَمْ لَيْلَةً حَتّٰى يُصْبِحَ بَلْ كَانَ يَقُومُ فِيهَا عَلٰى مَا بَيَّنَّاهُ
در آن و خواب نکرد شبی تا آنکه صبح کرده باشد بلکه بوده است که قیام میکرد در آن بر آنچه بیان کرده ایم

وَقِيلَ إِنَّ صَلَاةَ أَوَّلِ اللَّيْلِ لِلْمُتَهَجِّدِينَ وَقِيَامَ أَوْسَطِهِ لِلْقَانِتِينَ
و گفته شده است که نماز اول شب تهجدگذاران را و قیام میانهٔ آن برای قانتان و عبادت کنندگان

وَقِيَامَ آخِرِهِ لِلْمُصَلِّينَ وَالْقِيَامَ مِنَ الْفَجْرِ لِلْغَافِلِينَ وَعَنْ
و قیام آخر آن برای نمازگزاران ست و قیام از فجر برای غافلین ست و مرویست از

۷۸۶

يُوسُف بن مهران انه قال بلغني ان تحت العرش ملكا في

يوسف بن مهران بدرستی او گفت رسید مرا اینکه در زیر عرش فرشته ایست در

صورة ديك براثنه من لؤلؤ وصيصته من زبرجد اخضر

صورت خروسی که چنگال او از مروارید ست و خار او از زبرجد سبز ست

فاذا مضى ثلث الليل ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم المصلون

پس وقتیکه میرود سوم حصه شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند نمازیان

فاذا مضى نصف الليل ضرب بجناحيه وزقا ليقم المتهجدون

پس وقتیکه میگذرد نصف شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند باید که برخیزند تهجد گذاران

فاذا مضى ثلثا الليل ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم القانتون

پس وقتیکه میگذرد دو ثلث شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند نمازیان

فاذا طلع الفجر ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم الغافلون

پس وقتیکه طلوع کند فجر میزند هر دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند غافلان

وعليهم اوزارهم وقال بعض العارفين ان الله تعالى ينظر

و بر ایشان ست گناهان ایشان و گفت بعض عارفان که خدای تعالی نظر میکند

بالاسحار الى قلوب المستيقظين فيملأها انوارا فترد الفوائد

در سحرها بسوی دلهای بیداران پس پر میکند آنها را از نور پس فرود می آید فایده ها

على قلوبهم فتستنير ثم تستنير من قلوبهم الى

بر دلهای ایشان پس روشن میشوند پس روشن میشود از دلهای ایشان

قلوب الغافلين وروي ان الله تعالى اوحى الى بعض الصديقين

دلهای غافلان و مرویست بدرستی خدای تعالی وحی فرستاد بسوی بعض صدیقان

ان لي عبادا من عبادي يحبوني واحبهم ويشتاقون

که مرا بندگانند از بندهای من که دوست میدارند مرا و دوست میدارم من ایشان را و مشتاق

الي واشتاق اليهم ويذكروني واذكرهم وينظرون الي

بسوی من و مشتاق میشوم بسوی ایشان و یاد میکنند مرا و یاد میکنم ایشان و می بینند بسوی من

وانظر اليهم فان حذوت طريقهم احببتك وان عدلت

و می بینم بسوی ایشان پس اگر بروی بر راه ایشان دوست میدارم ترا و اگر درگذری

عنهم مقتك فقال يا رب وما علامتهم قال يراعون

از ایشان دشمن میدارم ترا پس گفت ای پروردگار چیست علامت ایشان گفت نگاه میکنند

الظلال بالنهار كما يراعي الراعي الشفيق غنمه ويحنون

سایه ها را از جهت اوراد و اشغال خود چنانچه نگاه میکند چراننده مهربان گوسفندان خود را که

إلى غروب الشمس كما يحن الطير إلى أوكارها عند الغروب
بسوی فرو رفتن آفتاب چنانچه آرزو میکنند پرنده با آشیانه خویش وقت غروب آفتاب
فإذا جنهم الليل واختلط الظلام وفرشت الفرش ونصبت
پس وقتیکه پوشیده شود ایشانرا شب و درهم شود تاریکی و گسترده شود فرشها و برپا کرده شود
الأسرة وخلا كل حبيب بحبيبه نصبوا إلي أقدامهم و
تختها و خلوت کند هر دوستی با دوست خود برپا کنند ایشان بسوی من قدمهای خود را و
افترشوا إلي وجوههم وناجوني بكلامي وتملقوني
گسترانند بسوی من رویهای خود را پس مناجات میکنند بکلام من که قرآن باشد و تملق و
بإنعامي فبين صارخ وباك وبين متأوه وشاك وبين
به انعام من پس میشوند از ایشان بعضی فریاد کننده و گریه کننده و در میان آه و ناله برآرنده و گله کننده و در میان
قائم وقاعد وبين راكع وساجد بعيني ما يتحملون من أجلي
قیام کننده و نشیننده و در میان رکوع کننده و سجده کننده یعنی میبینم آنچه برمیدارند از جهت من
وبسمعي ما يشكون من حبي أول ما أعطيهم أقذف من
و بگوش خود میشنوم آنچه شکایت میکنند از دوستی من نخستین چیزی که میدهم ایشانرا اینست که می اندازم
نوري في قلوبهم فيخبرون عني كما أخبر عنهم والثانية
نور خود را در دلهای ایشان پس خبر میدهند از من چنانکه خبر میدهم از ایشان ملا اعلی را و دوم
لو كانت السموات السبع وما فيها في موازينهم لاستقللتها
اگر باشد هفت آسمان و آنچه در اینهاست در ترازوهای ایشان هر آینه اندک پندارم آنرا
لهم والثالثة أقبل بوجهي الكريم عليهم فترى من أقبلت
برای ایشان و سوم اینکه متوجه میشوم بذات کریم خود بر ایشان پس میبینی تو کسی را که
بوجهي الكريم عليه يعلم أحد ما أريد أن أعطيه فضلا
رو آورم بذات کریم خود بر ایشان میداند هیچ کسی آنچه خواسته ام که بدهم او را
وأما قيام جميع الليل فعل الأقوياء الذين سبقت لهم منه
و اما قیام همه شب کار توانایان است که پیشی گرفته است ایشانرا از خدای تعالی
العناية وأديمت لهم الرعاية وأحيط على قلوبهم التوفيق
عنایت و همیشه شده است مر ایشانرا رعایت و در گرفته است دلهای ایشانرا توفیق
ونور الجلال ثم الجمال فجعل القيام بالليل لهم موهبة و
و نور جمال حق تعالی پس گردانید قیام شب برای ایشان بخشش و
خلعة فلم يسلبه منهم مولاهم عز وجل حتى اللقاء
خلعت پس نگرفتند از ایشان صاحب ایشان تا آنکه ملاقات او کردند بموت

وَقَدْ رُوِيَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رض أَنَّهُ كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِرَكْعَةٍ

وبتحقیق مرویست از عثمان بن عفان رض که او بود که زنده میکرد شب را بیک رکعت

وَاحِدَةٍ يَخْتِمُ فِيهَا الْقُرْآنَ وَقَدْ قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ وَذُكِرَ مِنْ

که ختم میکرد در آن قرآن را وبتحقیق پیش کردیم ذکر او ویاد کرده شده است

أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنَ التَّابِعِينَ أَنَّهُمْ كَانُوا يُحْيُونَ اللَّيْلَ كُلَّهُ

چهل کس از تابعان رسول الله صلعم که بودند ایشان که زنده میکردند شب را همه آن

وَيُصَلُّونَ صَلَاةَ الْغَدَاةِ بِوُضُوءِ عِشَاءِ الْآخِرَةِ أَرْبَعِينَ

ومیگذاردند نماز بامداد را بوضوء عشاء دیگر چهل سال

سَنَةً صَحَّ النَّقْلُ عَنْهُمْ وَاشْتَهَرَ مِنْهُمْ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَ

صحیح شد نقل از ایشان ومشهور شد از آن سعید بن جبیر و

صَفْوَانُ بْنُ سُلَيْمٍ وَأَبُو حَازِمٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ

صفوان بن سلیم وابو حازم ومحمد بن منکدر از اهل مدینه

وَفُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ وَوُهَيْبُ بْنُ الْوَرْدِ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَطَاوُسٌ

وفضیل بن عیاض ووهیب بن ورد از اهل مکه وطاوس

وَوَهْبُ بْنُ مُنَبِّهٍ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَالرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ وَالْحَكَمُ

ووهب بن منبه از اهل یمن وربیع بن خثیم وحکم

مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَأَبُو سُلَيْمَانَ الرَّازِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ بَكَّارٍ مِنْ

از اهل کوفه وابو سلیمان رازی وعلی بن بکار از

أَهْلِ الشَّامِ وَأَبُو عَبْدِ اللهِ الْخَوَّاصُ وَأَبُو عَاصِمٍ مِنْ أَهْلِ عَبَّادَانَ

اهل شام وابو عبد الله خواص وابو عاصم از اهل عبادان

وَحَبِيبٌ أَبُو مُحَمَّدٍ وَأَبُو جَابِرٍ السُّلَيْمَانِيُّ مِنْ أَهْلِ فَارِسَ وَ

وحبیب ابو محمد وابو جابر سلیمانی از اهل فارس و

مَالِكُ بْنُ دِينَارٍ وَسُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ وَيَزِيدُ الرَّقَاشِيُّ وَحَبِيبُ

مالک بن دینار وسلیمان تیمی ویزید رقاشی وحبیب

بْنُ أَبِي ثَابِتٍ وَيَحْيَى الْبَكَّاءُ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَغَيْرُهُمْ مِمَّنْ

بن ابی ثابت ویحیی بکار از اهل بصره وغیر ایشان از آنچه

يَطُولُ ذِكْرُهُمْ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ وَرِضْوَانُهُ فَصْلٌ وَمَنِ

طول است ذکر ایشان رحمة الله علیهم ورضوان الله هر که

اسْتَكْمَلَتْ غَفْلَتُهُ وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ وَقَيَّدَتْهُ وَ

کامل شد غفلت او ودرگرفت اورا گناهان او وبند کرد اورا و

نَشَّطَهُ عَنْ قِيَامِ اللَّيْلِ زَلَّتُهُ وَذُنُوبُهُ فَأَحَبَّ قِيَامَهُ وَالدُّخُولَ

بازداشته است از قیام شب گناهان او و ذنوب او و دوست میدارد قیام خود و در آمدن

فِي زُمْرَةِ الْقَانِتِينَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ

در گروه شب زنده داران که استغفار میکنند در سحرها پس باید که استغفار کند خدا را

تَعَالَى ثَلَاثًا عِنْدَ نَوْمِهِ وَاضْطِجَاعِهِ ثُمَّ يَقْرَأُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

سه بار وقت خواب کردن و بر پهلوی خوابیدن خود بستر بخواند بسم الله الرحمن

ثُمَّ يَقْرَأُ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ وَعَشْرًا مِنْ آخِرِهَا

بستر بخواند ده آیت از اول سوره کهف و ده از آخر آن

وَيَقْرَأُ آمَنَ الرَّسُولُ وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكٰفِرُونَ فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى

و بخواند آمن الرسول الخ و سوره قل یا ایها الکافرون که خدای تعالی

يُوقِظُهُ وَيُؤَهِّلُهُ لِقِيَامِ اللَّيْلِ بِنِعْمَتِهِ الْوَاسِعَةِ وَمَغْفِرَتِهِ

بیدار کند او را و همت دهد او را بر قیام شب بنعمت فراخ خود و آمرزش

الشَّامِلَةِ وَرِعَايَتِهِ الْعَامَّةِ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِبَادِهِ وَلْيَقُلْ

شامله خود و رعایت خود که عام است مر مومنان را از بندگان خود و باید که بگوید

أَيْضًا اللّٰهُمَّ أَيْقِظْنِي فِي أَحَبِّ السَّاعَاتِ إِلَيْكَ وَاسْتَعْمِلْنِي

نیز ای پروردگار بیدار کن مرا در دوستترین ساعتها بسوی خود و در کار کن مرا

بِأَحَبِّ الْأَعْمَالِ لَدَيْكَ الَّتِي تُقَرِّبُنِي إِلَيْكَ زُلْفَى وَتُبْعِدُنِي مِنْ

بدوست ترین کارها نزد خود که نزدیک کند مرا بسوی تو نزدیک کردن و دور کند مرا از

سَخَطِكَ بُعْدًا أَسْأَلُكَ فَتُعْطِينِي وَأَسْتَغْفِرُكَ فَتَغْفِرُ لِي وَ

غضب تو دور گردانیدن میخواهم از تو پس بده مرا و استغفار میکنم از تو پس آمرزش بده مرا و

أَدْعُوكَ فَتَسْتَجِيبُ لِي اللّٰهُمَّ لَا تُؤْمِنِّي مَكْرَكَ وَلَا تُوَلِّنِي

دعا میکنم ترا پس قبول کن مرا ای بار خدایا ایمن مگردان مرا از عذاب خود و مسپار مرا

غَيْرَكَ وَلَا تَرْفَعْ عَنِّي سِتْرَكَ وَلَا تُنْسِنِي ذِكْرَكَ وَلَا تَجْعَلْنِي مِنَ

بغیر خود و بر مدار از من ستر خود و فراموش مکن از من ذکر خود و مگردان مرا از

الْغَافِلِينَ فَإِنَّهُ قِيلَ مَنْ قَالَ هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ عِنْدَ نَوْمِهِ أَهْبَطَ

غافلان که گویند هر که گفت این کلمات را وقت خواب خود فرود آرد

اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ثَلَاثَةَ أَمْلَاكٍ يُوقِظُونَهُ لِلصَّلٰوةِ فَإِنْ صَلَّى

خدای تعالی مر او را سه فرشته و بیدار میکنند او را بهر نماز پس اگر نماز گزارد

وَدَعَا أَمَّنُوا عَلَى دُعَائِهِ وَإِنْ لَمْ يَقُمْ تَعَبَّدَ الْأَمْلَاكُ فِي الْهَوَاءِ

و دعا کرد آمین گویند بر دعای او و اگر نه برخاست عبادت میکنند فرشتگان در هوای او

وكتب له ثواب عبادتهم وليقل ايضا ما نقل عن النبي

و نوشته میشود مراورا ثواب عبادت ایشان و باید که بگوید نیز آنچه منقولست از نبی

صلى الله عليه وسلم انه قال من سره ان يستيقظ بالليل فليقل عند

ص که گفت کسیکه خوشحال دارد اورا که بیدار شود در شب پس باید که بگوید وقت

اضطجاعه اللهم ابعثني من مضجعي لذكرك وشكرك و

بر پهلو خوابیدن خود ای پروردگار برانگیز مرا از خوابگاه خود از بهر ذکر خود و شکر خود و

صلاتك واستغفارك وتلاوة كتابك وحسن عبادتك

نماز خود و استغفار خود و تلاوت کتاب خود و نیک عبادت خود

ثم يسبح ثلاثا وثلاثين مرة ويحمد ثلاثا وثلاثين مرة

بستر تسبیح گوید سه و سی بار و حمد گوید سه و سی بار

وليكبر اربعا وثلاثين مرة وان احب ان يقول خمسا و

و تکبیر گوید سی و چهار بار و اگر دوست داره اینکه بگوید بست و

عشرين مرة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله

پنج بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله

اكبر فهو اخف عليه ومجموعها مائة اجزاء عن الاولى

اکبر پس آن سبکتر است بروے و مجموع این همه کلمات صد است از اول

وروي عن عائشة رض انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه

و مرویست از عائشه رض که گفت بود رسول الله ص

آخر ما يقول حين ينام وهو واضع خده على يده اليمنى

آخر کلام که میگفت این بود که میگفت وقتیکه خواب میکرد و او نهنده است رخساره خود بر دست راست

وهو يرى انه ميت في ليلته تلك اللهم رب السموات

و او میپندارد که مرده است در شب آن ای خدا پروردگار هفت آسمان

السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء منزل

و پروردگار عرش عظیم پروردگار ما و پروردگار هر چیز و فرود آرنده

التورية والانجيل والفرقان فالق الحب والنوى اعوذ

توریت و انجیل و فرقان شکافنده دانه و تخم خسته پناه میجویم بتو

بك من شر ذي شر ومن شر كل دابة انت آخذ بناصيتها

از بدی هر بد و از بدی هر دابه که تو گیرنده ای پیشانیه او

اللهم انت الاول فليس قبلك شيء وانت الآخر فليس بعدك

ای بار خدا تو هستی پیشین پس نیست پیش از تو چیزے و تو پسینی پس نیست پس از تو

شيء وأنت الظاهر فليس فوقك شيء وأنت الباطن فليس

چیزی و تو ظاهری پس نیست بالای تو چیزی و تو باطنی پس نیست

دونك شيء اقض عني الدين وأغنني من الفقر فصل

فروتر از تو چیزی ادا کن از من قرض من و غنی کن مرا از فقر

ومن أنعم عليه بقيام الليل وفعل شيء من النوافل فليجتهد

و هر که نعمت داده شد بر وی بقیام شب و کردن چیزی از نوافل پس باید که جهد کند

في المداومة عليه مع القدرة وعدم العذر لما روي عن

همیشه با وصف قدرت و نبودن عذر از جهت آنکه مرویست از

عائشة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من عبد الله سبحانه

عائشه رض از نبی صلعم که فرمود هر که عبادت کند خدای را

من عبادة ثم تركها ملالة مقته الله تعالى وقالت عائشة رض

از عبادتی پس ترک کند آن را از جهت ملالت خشم گیرد خدای تعالی او را و گفت عائشه رض

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا غلبه نوم أو مرض فلم يقم تلك

بود رسول الله صلعم هرگاه که غلبه میکرد او را خواب یا بیماری پس بر نمیخاست آن

الليلة صلى من النهار اثنتي عشرة ركعة وفي الخبر

شب نماز میگذارد از روز دوازده رکعت و در حدیث است که

أحب الأعمال إلى الله تعالى أدومها وإن قل فصل و

دوست ترین اعمال بسوی خدای تعالی همیشه تر اوست اگرچه اندک است

يستحب لمن قام من الليل للتهجد أن يقول الحمد لله الذي

مستحب است کسی را که برخاسته از شب برای تهجد که بگوید حمد الله را که

أحياني بعد ما أماتني وإليه النشور ويقرأ العشر الأواخر

زنده کرد مرا بعد از آنکه بمیرانید مرا و بسوی اوست حشر خلائق و بخواند ده آیت آخر

من آل عمران ثم يستاك ويتوضأ ثم يقول سبحانك و

از آل عمران بعد مسواک کند و وضو کند بعد بگوید پاکی یاد میکنم ترا

بحمدك لا إله إلا أنت أستغفرك وأسألك التوبة فاغفر

حمد میگویم ترا نیست معبودی بجز تو آمرزش میخواهم از تو و میخواهم از تو توبه پس بیامرز

لي وتب علي إنك أنت التواب الرحيم اللهم اجعلني من

مرا و قبول کن توبه مرا که تو توبه پذیرنده رحیم ای بار خدایا گردان مرا از

التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني صبورا شكورا

توبه کنندگان و گردان مرا از پاکان و گردان مرا صبر کننده و شکر کننده

وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَذْكُرُكَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَيُسَبِّحُكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

و گردان مرا از آن کسانیکه یاد میکنند ترا یاد کردن بسیار و تسبیح میکنند ترا گاه و بیگاه

ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ

پس تر بردارد سر خود را بسوے آسمان و بگوید که گواهی میدهم که نیست معبودی بحق مگر خدای تنها

وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

که یگانه است و نیست انبازے مراورا و گواهی میدهم که محمد بنده اوست و رسول او

أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَأَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ

پناه میخواهم بعفو تو از عذاب تو و پناه میخواهم برضاے تو از قهر تو

وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ

و پناه میخواهم بتو از تو در نگرفته ام ثناے تو بر تو چنانچه ثناے خود کردے

۴۸۳ عَلَى نَفْسِكَ أَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ جَارٍ

بر نفس خود من بنده توام و پسر بنده توام پیشانی من بدست تست جاریست

فِي حُكْمُكَ عَدْلٌ فِيَّ قَضَاؤُكَ هٰذِهِ يَدَايَ بِمَا كَسَبَتْ وَ

در من حکم تو عدل کننده است در من قضاے تو اینست هر دو دست من که بآن کسب کرده ام

۵ هٰذِهِ نَفْسِي بِمَا اجْتَرَحَتْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ

اینست نفس من بچیزے که عمل کرده است نیست معبودی بجز تو تو پاکی هستی من بوده ام

مِنَ الظَّالِمِينَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِيَ

از ستمگاران بد کردم و ظلم کردم نفس خود را پس بیامرز مرا گناه

الْعَظِيمَ إِنَّكَ أَنْتَ رَبِّي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ وَ

بزرگ من که توئی پروردگار من نمے آمرزد گناهان را مگر تو و

لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ فَإِذَا هَمَّ قَامَ إِلَى الصَّلٰوةِ مُتَوَجِّهًا فَلْيَقُلِ اللهُ

نیست هیچ معبود بجز تو پس هر گاه برخیزد بسوے نماز در حالیکه متوجه قبله است پس بگوید

۱۲ أَكْبَرُ كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيرًا وَسُبْحَانَ اللهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ثُمَّ

بزرگ بودن و ستایش است مر خداے را بسیار و پاکی یاد میکنم خداے را گاه و بیگاه پس

لِيُسَبِّحْ عَشْرًا وَلْيُحَمِّدْ عَشْرًا وَلْيُهَلِّلْ عَشْرًا وَلْيُكَبِّرْ عَشْرًا وَلْيَقُلِ

تسبیح گوید ده بار و حمد گوید ده بار و لا اله بگوید ده بار و تکبیر گوید ده بار و بگوید

۱۲ اللهُ أَكْبَرُ ذُو الْمَلَكُوتِ وَالْجَبَرُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَالْجَلَالِ

الله بزرگ است صاحب ملکوت و جبروت و صاحب بزرگی و عظمت و جلال

وَالْقُدْرَةِ وَإِنْ شَاءَ أَنْ يَقُولَ هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ فَإِنَّهَا

و قدرت و اگر خواهد بگوید این کلمات را که بدرستی اینها

مأثورة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في قيامه للتهجد وهي

بروایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت در قیام خود برای تهجد و آن اینست

اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ولك الحمد

ای بار خدا مر تراست ثنا تو روشن کننده آسمانها و زمین و مر تراست حمد

أنت بهاء السموات والأرض ولك الحمد أنت زين السموات

تو حسن و رونق دهنده آسمانها و زمین و مر تراست حمد تو زینت آسمان

والأرض ولك الحمد أنت قيوم السموات والأرض ومن

و زمین و مر تراست حمد تو قایم کننده آسمانها و زمینها و آنچه

فيهن ومن عليهن أنت الحق ومنك الحق ولقاؤك حق

درویست و آنچه بر ویست تو ای حق و از تست حق و دیدار تو حق است

والجنة حق والنار حق والنبيون حق ومحمد صلى الله عليه وسلم حق

و بهشت حق است و دوزخ حق است و همه نبیها حق اند و محمد صلی الله علیه وسلم حق است

اللهم لك أسلمت وبك آمنت وعليك توكلت وبك

ای بار خدا برای تو انقیاد کردم و بتو گرویدم و بر تو توکل کردم و بتو مخاصمه کردم با منکر

خاصمت وإليك حاكمت فاغفر لي ما قدمت وما أخرت

ظاهری و باطنی و بسوی تو محاکمه کردم پس بیامرز مرا آنچه پیش کردم از گناهان و آنچه پس کردم

وما أسررت وما أعلنت أنت المقدم وأنت المؤخر لا إله

و آنچه پوشیده کردم و آنچه ظاهر کرده ام تو ای مقدم و تو ای مؤخر نیست هیچ معبود

إلا أنت اللهم آت نفسي تقواها وزكها أنت خير من زكاها

مگر تو ای ای بار خدا بده نفس مرا پرهیزگاری وی و پاک کن او را تو بهترین پاک کنندگانی

أنت وليها ومولاها اللهم اهدني لأحسن الأعمال فإنه

تو مالک آنی و خداوند آن ای بار خدا راه نما مرا به نیکوترین عملها که

لا يهدي لأحسنها إلا أنت واصرف عني سيئها فإنه

نمی نماید به نیکوترین عملها مگر تو و بگردان از من بدی آن که نمی

لا يصرف سيئها إلا أنت أسألك مسألة البائس

برگرداند بدی آن مگر تو میخواهم از تو خواستن سخت محتاج

المسكين وأدعوك دعاء المفتقر الذليل فلا تجعلني بدعائك

فقیر و دعا میکنم از تو دعای سخت حاجتمند ذلیل پس مگردان مرا بدعای من

رب شقيا وكن بي رؤوفا رحيما يا خير المسؤولين وأكرم

پروردگار من بدبخت و باش بمن رؤوف و رحیم ای نیکوترین سوال کرده شدگان و بزرگترین

المعطين وأخبرنا أبو نصر عن والده بإسناده عن يحيى

دهندگان و خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود با سناد خود از یحیی

بن أبي كثير قال حدثني أبو سلمة بن عبد الرحمن قال سألت

بن ابی کثیر گفت حدیث خواند بر من ابو سلمه بن عبد الرحمن گفت که پرسیدم

عائشة رض بأي شيء كان يكبر ويفتتح النبي صلى الله عليه وسلم صلاته

عائشه را رض که بکدام چیز تکبیر میگفت و شروع میکرد نبی ص نماز خود را

إذا قام من الليل قالت كان يكبر ويفتتح فيقول اللهم رب

هرگاه که ایستادی از شب فرمود که بود تکبیر میگفت و میفرمود ای بار خدا پروردگار

جبرائيل وميكائيل وإسرافيل فاطر السموات والأرض عالم

جبرائیل و میکائیل و اسرافیل پیدا کننده آسمانها و زمین ها و داننده اسرار

الغيب والشهادة أنت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه

غیب و شهادت توئی که حکم میکنی در میان بندگان خود در آنچه

يختلفون اهدني لما اختلفوا فيه من الحق بإذنك إنك

اختلاف می کنند راه بنما مرا در چیزی که اختلاف کرده اند در وی از راستی بامر تو بدرستی

٦٨٥ تهدي من تشاء إلى صراط مستقيم فصل يستحب إذا قام

راه مینمائی هر که را میخواهی بسوی راه راست مستحب است که هرگاه

لصلاة الليل أن يفتتح صلاته بركعتين خفيفتين ولا

از بهر نماز شب که ابتدا کند نماز خود را بدو رکعت سبک و نه

يتناول شيئا من الطعام والشراب حتى يفرغ مما أنعم الله

خورد چیزی را از طعام و شراب تا آنکه فارغ شود از چیزی که انعام کرده

عليه من فعل الصلوة والتسبيح لأنه إذا استيقظ من نومه

بر وی از کردن نماز و تسبیح زیرا که هرگاه که بیدار شد از خواب خود

يكون صافي القلب فارغ الهم فإذا أكل أو شرب تغير قلبه

باشد صاف دل خالی از فکر پس هرگاه خورد یا آشامید چیزی متغیر شد دل او

عن هيئته وأظلم فالأولى له أن يؤخر ذلك إلا أن

از هیئت خود و تاریک شد پس اولی مر او را آنست که موخر کند این را مگر آنکه

يكون جائعا قد أفرطه الجوع أو يخاف من جوع النهار في شهر

باشد گرسنه و غلبه کرده او را گرسنگی یا ترسد از گرسنگی روز در ماه

رمضان ويخاف طلوع الفجر فإن المستحب تقديم الأكل

رمضان و ترسد از برآمدن صبح پس درینجا مستحب تقدیم خوردن است

فصل ويستحب أن لا ينام حتى يقرأ ثلاث مائة آية
و مستحب است که خواب نکند تا آنکه بخواند سه صد آیت
ليدخل في زمرة العابدين ولم يكتب من الغافلين فليقرأ
تا آنکه درآید در گروه عابدان و نوشته نشود از غافلان پس بخواند
سورة الفرقان والشعراء فإن فيهما ثلاثمائة آية وإن
سوره فرقان و شعرا که در آنها سه صد آیت است و اگر
لم يحسنهما قرأ سورة الواقعة ونون والحاقة وسورة
نیکو نداند آنها را بخواند سوره واقعه و نون و حاقه و سوره
الواقع أي سأل سائل والمدثر فإن لم يحسنهن فليقرأ
واقع یعنی سال سایل و مدثر و اگر نیکو نداند آنها را پس بخواند
سورة الطارق إلى خاتمة القرآن فإنها ثلاثمائة آية فإن
سوره طارق تا آخر قرآن پس آنها هم سه صد آیت هستند و اگر
قرأ مقدار ألف آية كان أحسن وأكمل للفضل وكتب له
خواند مقدار هزار آیت باشد نیکوتر و کاملتر فضیلت را و نوشته میشود مراورا
قنطار من الأجر وكتب من القانتين وذلك من سورة
مقدار پوست گاو از اجر و نوشته میشود از عابدان و آن هزار آیت از سوره
تبارك الذي بيده الملك إلى خاتم القرآن فإن لم يحسنها
تبارک الذی تا آخر قرآن است پس اگر نیکو نداند آنها را
فليقرأ مائتين وخمسين مرة قل هو الله أحد فإن مجموعها
پس بخواند دو صد و پنجاه بار قل هو الله که مجموع آن
ألف آية وينبغي له أن لا يدع قراءة أربع سور في كل ليلة
هزار آیت است و سزاوار است مراورا که نگذارد قرائت چهار سوره در هر شب
الم السجدة وسورة يس وحم الدخان وتبارك وإن قرأ
الم سجده و سوره یس و حم دخان و تبارک الذی و اگر خواند
معها سورة الزمر والواقعة كان أحسن وكان النبي صلى الله عليه
با آنها سوره زمر و واقعه باشد بهتر و بوده است نبی
لا ينام حتى يقرأ السجدة وتبارك الملك وفي خبر آخر سورة
که نمیخفت تا آنکه میخواند سجده را و تبارک الملک را و در خبر دیگر است سوره
بني إسرائيل والزمر وفي خبر آخر المسبحات فيقال فيها آية
بنی اسرائیل و زمر را و در خبر دیگر است که مسبحات را ف و گفته میشود که در آنهاست ۷۸۶

افضل من مائة الف آية فصل والذي يستعان

که بهتر از صد هزار آیت است وانچه استعانت کرده میشود

به على قيام الليل اشياء منها اكل الحلال والاستقامة

باو بر قیام شب چیزهاست بعض ازان ست خوردن حلال و استقامت

على التوبة وغم خوف الوعيد وشوق رجاء الموعود و

بر توبه و غم خوف وعده عذاب و شوق رجاء امر موعود و

منها انه يجتنب كل الشبهات والاصرار على الذنوب

از انجمله ست گوشه گرفتن از خوردن شبهات و قایم بودن بر گناهان

ويدفع غلبة هم الدنيا وحبها عن القلب بذكر الموت و

و دور کند غلبه غم دنیا را و دوستی اش را از دل بیاد کردن موت و

الفكر في المعاد وما يلقى بعد الموت وقال رجل للحسن

تفکر در عاقبت وانچه ملاقی میشود بعد موت و گفت مردی حسن را

يا ابا سعيد اني ابيت معافى واحب قيام الليل واعد

ای ابا سعید من شب گذارده ام تندرست و دوست میدارم قیام شب را و طیار میکنم

طهوري فما بالي لا اقوم فقال ذنوبك قيدتك و

آب وضو پس چه حالست مرا که نمیخیزم پس گفت گناهان تو قید کرد ترا

قال الثوري حرمت قيام الليل خمسة اشهر بذنب اذنبته

گفت ثوری رحمة الله علیه محروم شدم از قیام شب پنج ماه بگناهی که کردم

قيل وما هو قال رايت رجلا يبكي فقلت في نفسي هذا

گفتند چیست آن گناه گفت دیدم مردی را که میگریست پس گفتم در دل خود این کس

مرائي وكان الحسن ره يقول ان العبد ليذنب الذنب

ریا کار است و بوده است حسن رحمه که میگفت که بنده هر آینه میکند گناه

فيحرم به قيام الليل وصيام النهار وقيل كم من اكلة منعت

پس محروم میشود بآن از قیام شب و صیام روز و گفته شد که بسیار است از خوردن که باز داشت

قيام ليلة وكم من نظرة حرمت قراءة سورة وان العبد

از قیام شب و بسیارست از نظره که محروم میدارد از قراءت سوره و بنده

لياكل الاكلة او يفعل فعلة فيحرم بها قيام السنة فيحسن

هر آینه میخورد چیزی یا میکند کاری پس محروم میشود بآن از قیام سال پس نیکو

التفقد بعرف المزيد من النقصان وبقلة الذنوب توبة

[illegible] افزوده را از نقصان و بکمی گناهان واقف کرده بنده میشود

على التفقد وقال أبو سليمان لا يفوت أحد صلاة جماعة

بر جست و جو كردن وى و گفت ابو سليمان فوت نميكند هيچ كدام نماز جماعت را

إلا بذنب وكان يقول الاحتلام بالليل عقوبة والجنابة

مگر بگناهى و ابوده است كه ميگفت احتلام در شب عقوبت است و جنابت

البعد ومنها قلة الطعام والشراب وخلو المعدة منها

دورى از پروردگار و از آنجمله است كمى طعام و شراب و خالى كردن معده از آن

لما روى عون بن عبد الله أنه قال كان في بني إسرائيل

از جهت چيزيكه روايت كرد عون بن عبد الله كه گفت بود در بنى اسرائيل

ناس يتعبدون فكان إذا حضر فطرهم قام عليهم قائم فقال

مردم كه عبادت ميكنند پس بودند كه هرگاه حاضر ميشد طعام ايشان ايستاده ميشد بر ايشان شخصى

لا تأكلوا كثيرا فإنكم إذا أكلتم كثيرا نمتم كثيرا وإذا نمتم

مخوريد زياده كه اگر خورديد زياده خفتيد بسيار و هرگاه خفتيد

كثيرا صليتم قليلا وقيل إن كثرة النوم من كثرة شرب

بسيار نماز گزاريد اندك و گفته شد كه زيادتى خواب از زيادتى نوشيدن

الماء وقيل إنه اتفق رأي سبعين صديقا وهم يقولون

آب است و گفته اند كه متفق شد راى هفتاد كس از صديقان و ايشان ميگفتند

إن كثرة النوم من كثرة شرب الماء ومنها أنه يلزم قلبه

كه زيادتى خواب از زيادتى نوشيدن آب است و از آنجمله است كه لازم گيرد دل خود را

الهم والغم والحزن ويقظة دائمة يحيى بها القلب و

هم و غم و اندوه و بيدارى دايمى پس زنده گرداند بآن دل خود را و

يديم الفكر في الملكوت ويقيل في النهار ولا يكثر تعب

دائم كند فكر را در ملكوت و قيلوله كند در روز و زياده نكند رنج

جوارحه في أمور الدنيا فإن اختار أن يقوم أول الليل حتى

اعضاى خود در امور دنيا پس اگر اختيار كند كه قيام كند اول شب تا آنكه

يغلبه النوم ثم ينام ثم يقوم متى استيقظ ثم ينام حتى

غلبه كند او را خواب بستر بخسپد بستر قيام كند هرگاه كه بيدار شود بستر خسپد تا آنكه

غلبه النوم ثم يقوم آخر الليل فيكون له في الليل نومتان و

غلبه كند او را خواب بستر قيام كند آخر شب پس باشد مر او را در شب دو خواب و

نومتان فيكابد الليل وهو من أشد الأعمال وهي حالة

دو خواب پس رنج كشيده شب را و آن سخت ترين اعمال است و آن حالت

أهل الحضور واليقظة والفكر والتذكر وقيل إنهما من

اهل حضوریت واهل تیقظ و تفکر و تذکر و گویند که اینها از

أخلاق رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد يكون للعابد في الليل قومات

اخلاق رسول الله صلی الله علیه وسلم است و بتحقیق میباشد مر عابد را در شب قیامها

ونومات في تضاعيف ذلك وأما أن تكون القيام و

و خوابها در میان شب و اما اینکه باشد قیام و

النوم موزونا عددا فلا يكون ذلك إلا للنبي صلى الله عليه وسلم فيكون

نوم موزون به اندازه پس نباشد این مگر خاصه نبی صلی الله علیه وسلم پس باشد

قلبه دائم اليقظة ووحي من الله سبحانه يؤمر به وينهى

دل او همیشه بیدار و همی باشد این حالت مگر بوحی از خدای تعالی که امر کرده شود بآن و باز داشته

ويوقظ وينوم ويقلب ويحرك خاصا له ذلك دون

و بیدار کرده میشود و خواب کرده شود و گردانیده شود از پهلو به پهلو حرکت کرده میشود خاص است بجای

بقية الخلق فصل ويستحب لمن قام الليل أن ينام آخره

بقیه خلق را و مستحب است مر کسی را که قیام کند از شب که بخوابد آخر

بوجهين أحدهما أنه يذهب النعاس بالغدوة والنوم

بدو وجه یکی آنکه بدر میبرد پینکی را در وقت پگاه و خواب

بالغدوة مكروه ولهذا كانوا يأمرون الناعس بالنوم بعد

در پگاه مکروه است و ازین جهت بودند که میفرمودند پینکی را بخواب بعد

صلوة الصبح ويمنعون قبلها وقد ورد أن رسول الله صلى

نماز صبح و منع میکردند پیش از آن و بتحقیق وارد شده است که رسول الله صلی

الله عليه وسلم كانت له هجعة بعد صلوة الفجر والوجه الثاني أن

الله علیه وسلم بوده است او را خواب قلیل بعد از نماز فجر و وجه دیگر آنکه

نوم آخر الليل يذهب صفرة الوجه وإذا كان يدنومه ولم ينم

خواب آخر شب میبرد زردی روی را و وقتیکه بمشقت دور کند خواب و خواب نکند

بقيت الصفرة بحالها وينبغي أن يتقي ذلك لأنه باب غامض

باقی میماند صفرت بحال خود و سزاوار است که بپرهیزد این را زیرا که این باب باریک پنهان

وهو من الشهوة الخفية والشرك الخفي لأنه يشار إليه

و این از شهوت پنهان نفس است و شرک پنهان زیرا که اشاره کرده میشود بسوی او

بالأصابع ويتوسم فيه الصلاح والسهر والصوم والخوف

بانگشتان خلق و بفراست دانسته میشود در و صلاح و بیداری و روزه و ترس از حق تعالی

٧١٩

من الله عز وجل لاجل تلك الصفرة التي في وجهه نعوذ
از خداے تعالے از جهت آن زردے که در روے او ست پناه میجوئیم
بالله من الشرك والرياء وكل امارة تدل عليها وينبغي ان
بخدا از شرک و ریا و هر چیز امر کننده که دلالت کند برایها و سزاوار است که
يقل شرب الماء بالليل لما قدمنا من انه يجلب النوم و
کم کند نوشیدن آب را در شب از جهت چیزے که بیش بیان کردیم که کشنده خواب را و
لانه تكون منه صفرة الوجه سيما في اخر الليل وعند
از این جهت که پیدا شود از و زردے روے خصوصاً در آخر شب و وقت
الانتباه من النوم وفي الخبر كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اوتر
بیدار بودن از خواب و در خبر است که بوده است نبی صلعم هرگاه وتر میکرد
من اخر الليل اضطجع على شقه الايمن ضجعة حتى ياتيه بلال
از آخر شب بر پهلو خواب میکرد بر جانب راست خواب کردنے تا آنکه می آمد او را بلال
رض فيخرج معه الى الصلوة وقد كان السلف يستحبون هذه
پس می بر آمد همراه او بسوی نماز و تحقیق بوده اند سلف دوست میداشتند این
الضجعة بعد الوتر وقبل صلاة الصبح حتى جعلها بعضهم
خواب را بعد وتر و پیش از نماز صبح تا آنکه گردانید این خواب را بعض ایشان
سنة وهو ابو هريرة رض ومن تابعه في ذلك وانما
سنت و آن ابو هریره است رض و کسیکه متابعت کرد او را در این باب و جز این نیست
استحبوا ذلك لانه مزيد لاهل المشاهدة والحضور لانهم
که دوست میداشتند این را از جهت آنکه خواب زیاده کند اهل مشاهده و حضور را از جهت آنکه ایشان
يكشف لهم عن الملكوت وتضيئ لهم انواع العلوم من
ظاهر میشود این را از ملکوت و روشن میشود ایشان را انواع علوم از
الجبروت ويلقنون غرائب الحكم والعلوم ويطلعون على
جبروت و تلقین کرده میشوند عجایب علوم و حکمتها و مطلع میشوند بر
ما غاب عنهم من الاسرار والحظوظ مما اعدها لهم رب
چیزیکه غایب شد از ایشان از حظها و بهرها از آنچه آماده کرده است ایشان را پروردگار
الخليقة علام الغيوب وفي حق العمال واهل المجاهدة
خلق داننده غیب ها و در حق عاملان و اهل ریاضت
راحة وسكون ولذلك نهى الرسول صلى الله عليه وسلم عن الصلوة
بر آسایش و آرام است و از این جهت منع کرده است رسول الله صلعم از نماز

بعد طلوع الفجر الى طلوع الشمس وبعد صلوة العصر الى

بعد طلوع فجر تا طلوع آفتاب و پس از نماز عصر تا

غروب الشمس ليستريح فيها اهل اوراد الليل والنهار و

غروب آفتاب تا راحت گیرد در آن اهل ورد شب و روز و

كذلك يستحب ان يفصل في تضاعيف صلوة الليل بجلوس

همچنین مستحب است که جدا کند در اثنای نماز شب به نشستن

يسبح فيه مائة تسبيحة لتكون عونا على الصلوة ولتسكن

که تسبیح کند در آن صد تسبیح تا باشد یاری و مدد بر نماز و آرام دهد

الجوارح وتزول سامة النفس للقيام وتحبب لها التهجد

اعضا را و دور کند ملالت نفس را برای قیام و دوست گرداند بسوی نفس تهجد

والصلوة وهو داخل تحت قوله عز وجل ومن الليل فسبحه

و نماز را و آن داخل است در زیر قول خدای تعالی و از پاره شب پس تسبیح گو خدا را

وادبار النجوم وقوله تبارك وتعالى وادبار السجود اى

و در پس ستاره را و قول خدای تعالی و پس سجده ها

یعنی

اعقاب الصلوة **فصل** فان فاته قيام الليل بنوم

پس نماز ها [illegible] پس اگر فوت شود او را قیام شب بخواب

او شغل فان قضاه ما بين طلوع الشمس الى زوالها كان

یا شغلی پس اگر قضا کند او را درمیان طلوع آفتاب تا زوال آن باشد

كمن صلاه في وقته من الليل لما حدثناه ابو نصر عن والده

مانند کسیکه گذارد او را در وقت آن از شب از جهت آنکه حدیث کرد ما را ابو نصر از والد خود

باسناده عن عبد الله بن غنم قال حدثني عمر بن الخطاب رض

باسناد خود از عبد الله بن غنم گفت حدیث خواند مرا عمر بن خطاب رض

انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اربع ركعات قبل الظهر

که او شنید رسول الله صلعم را که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر

بعد الزوال يحسبن بمثلهن من السحر وفي لفظ اخر عن عمر

بعد زوال حساب کرده میشوند مانند آنها از سحر و در روایت دیگر است از عمر

رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من نام عن حزبه من الليل — من الليل

رض از نبی که فرمود هر که خفت از ورد و جزو از شب

او نسيه فقراه من صلاة الفجر الى صلاة الظهر فكانما

یا فراموش کرد آنرا پس بخواند او را از نماز فجر تا نماز پیشین پس چنانستی که

قرأه في ليلة وعن بعض السلف انه قال اجمع رأي آل محمد

خوانده است او را در شب و روایت از بعض سلف که گفته اند جمع شده است رای آل محمد

صلى الله عليه وسلم ان من صلى ورده الذي فاته من الليل قبل الزوال

که هر که نماز گزارد ورد خود را که فوت شده او را از شب پیش از زوال

كان كمن صلاه في الليل وان لم يقدر على ذلك فيقضيه

باشد مانند کسیکه گزارد او را در شب و اگر نتواند بر آن پس قضا کند آنرا

ما بين الظهر والعصر قال الله تعالى وهو الذي جعل الليل

ما بین ظهر و عصر فرمود خدای تعالی و آن خدای آنکسی است که گردانید شب را

والنهار خلفة لمن اراد ان يذكر او اراد شكورا اي جعلهما

و روز را خلفه یکدیگر از برای کسیکه خواست که یاد کند یا خواست که شکور باشد یعنی گردانید

خلفتين يتعاقبان في الفضل يخلف احدهما الآخر فصل

خلف یکدیگر که عقب یکدیگر می آید در بزرگی پس خلف میشود از ایشان دیگری در اعمال و اشغال

فقد تحصل من هذه الجملة ان اوراد الليل خمسة احدها

پس تحقیق حاصل شده ازین جمله که وردهای شب پنج است یکی آنها

ما بين العشائين والثاني ما بعد عشاء الآخرة الى وقت منام

درمیان عشائین و دوم ما بعد عشای آخر تا وقت خواب خود

والثالث جوف الليل والرابع الثلث الآخير والخامس وهو

و سوم میانه شب و چهارم ثلث آخر و پنجم و آن

السحر الآخير قبل طلوع الفجر الثاني وهو للقراءة والاستغفار

سحر آخر شب پیش از برآمدن فجر دوم و آن از بهر قرائت و استغفار

والتفكر والاعتبار دون الصلاة لانه لا يؤمن ان

و تفکر و اعتبار است نه از برای نماز زیرا که ایمن نیست از آن

يصادف صلاته طلوع الفجر وهو الوقت المنهي عن

رسیدن نماز او به طلوع صبح و آن وقتی است که منع کرده شده است از

الصلوة فيه ولذا قال صلى الله عليه وسلم صلوة الليل مثنى مثنى فاذا

نماز در آن و ازین جهت فرمود رسول صلی الله علیه وسلم نماز شب دو دو رکعت است پس چون

خشيت الفجر فاوتر بركعة توتر لك ما قبلها اللهم الا

بترسید از صبح پس طاق کنید یک رکعت که طاق گرداند شما را آنچه پیش است خدایا مگر

ان يكون قد نام عن وتره ورده فانه يصليها هذه لتكون

خواب کرده باشد از وتر خود و ورد خود پس بدرستی که گزارد آنرا ازین ساعت

على ما تقدم بيانه في فصل فعل الوتر **فصول** أوراد النهار

برآنچه پیش گذشت بیان او در فصل فعل وتر — فصلهاست ورد روز

فصل وأما أوراد النهار خمسة أيضا أحدها من وقت

فصل اما ورد روز پنج است نیز یکے از آنها از وقت

طلوع الفجر الثاني إلى طلوع الشمس والثاني صلوة الضحى وما

برآمدن صبح دوم است تا برآمدن آفتاب و دوم نماز ضحی و آنچه

كان في معناها إلى الزوال والثالث أربع ركعات بعد

باشد در معنے آن تا زوال و سوم چار رکعت بعد از

الزوال بقراءة حسنة وسلام واحد وقيل إن أبواب السماء

زوال بقرارت نیک و یک سلام و گویند که درهاے آسمان

تفتح لها والرابع ما بين الظهر والعصر والخامس بعد العصر

کشاده میشود مراو را و چهارم درمیان ظهر و عصر و پنجم بعد عصر

إلى عند الغروب **فصل** وأما الورد الأول من النهار

٧٩٣ تا وقت غروب آفتاب — واما ورد اول از روز

فيستحب الجلوس من بعد صلوة الفجر إلى طلوع الشمس بذكر

پس مستحب است نشستن بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب بیاد

الله تعالى فيه إما بتلاوة القرآن أو بتسبيح أو تفكر أو بذكر

خداے در آن یا بتلاوت قرآن یا بتسبیح یا تفکر یا یاد خدا

أو تعليم أو الجلوس إلى عالم وكذلك بعد صلوة العصر إلى

یا تعلیم یا نشستن سوے عالم و همچنین بعد نماز عصر تا

٥٢ أن تغرب الشمس لأنهما وقتان نهي عن التنفل بالصلاة

غروب شدن آفتاب زیرا که آن هر دو وقت بازداشته شده از نماز نفل

فيهما لما أخبرنا الشيخ أبو نصر عن والده قال أخبرنا أبو علي

در آن ازجهت خبر داد ما را شیخ ابو نصر از والد خود گفت خبر داد ما را ابو علی

إسمعيل بن محمد بن إسمعيل الخطبي قال حدثنا محمد بن يعقوب

اسمعیل بن محمد بن اسمعیل الخطبی گفت حدیث خواند بر ما محمد بن یعقوب

قال حدثنا هدبة بن خالد القيسي قال حدثنا حماد بن سلمة

گفت حدیث کرد ما را هدبه بن خالد قیسی گفت حدیث خواند بر ما حماد بن سلمه

عن علي بن زيد عن الشعبي عن أبي أمامة رض قال إن رسول

از علی بن زید از شعبی از ابی امامه رض گفت که رسول

اللهِ صلى الله عليه وسلم قال لَأَنْ أَقْعُدَ مَعَ قَوْمٍ أَذْكُرُ اللهَ تعالى مِنْ بَعْدِ

خدا صلی الله علیه وسلم فرمود هرآینه نشستن من با قومے که یاد میکنند خدای تعالی را بعد از

صَلٰوةِ الْفَجْرِ حَتّٰى تَطْلُعَ الشَّمْسُ أُكَبِّرُ وَأُهَلِّلُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ

نماز صبح تا برآمدن آفتاب تکبیر بگویم و تهلیل کنم دوستتر است بسوی من از

أُعْتِقَ أَرْبَعَ رِقَابٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمٰعِيلَ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

اعتاق چهار گردن از اولاد اسمعیل علیه السلام و مرویست از انس بن مالک رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم لَا تَنَامُوا عَنْ طَلَبِ أَرْزَاقِكُمْ قِيلَ

گفت فرمود رسول الله صلعم مخسپید از طلب رزقهاے خود گفته شد

يَا أَنَسُ مَا مَعْنٰى قَوْلِ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وسلم لَا تَنَامُوا عَنْ طَلَبِ

ای انس چه معنے است قول رسول الله صلعم را مخسپید از طلب

أَرْزَاقِكُمْ قَالَ فَإِذَا صَلَّيْتُمُ الْفَجْرَ فَقُولُوا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً

رزقهاے خود گفت هرگاه نماز گزارید نماز فجر را پس بگوئید سی و سه بار

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسُبْحَانَ اللهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ وَفِي حَدِيثٍ

حمد خدا را و پاکیست خدا را و نیست هیچ معبودی مگر خدا و خدا بزرگ است و در حدیث

آخَرَ يُسَبِّحُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً وَيَحْمَدُ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً

دیگر است تسبیح گوید سی و سه بار و تحمید کند سی و سه بار

وَيُكَبِّرُ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً وَيَخْتِمُهَا بِلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ

و تکبیر گوید سی و چهار بار و ختم کند آنرا باین کلام که نیست خدای مگر الله تنها

لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا

نیست شریکی مراورا مراور است ملک و مراو راست حمد زنده میکند و میمیراند و او زنده است

يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَهٰكَذَا يَفْعَلُ

نمی میرد بدست اوست نیکی و او بر همه چیز تواناست و همچنین کند

بَعْدَ الْعَصْرِ وَعِنْدَ النَّوْمِ وَحَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ

بعد عصر و وقت خواب و حدیث خواند برما ابو نصر از والد خود با سناد خود

عَنْ عُرْوَةَ ابْنِ الزُّبَيْرِ رض قَالَ إِنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ

از عروه ابن زبیر گفت که بدرستی او شنید رسول الله صلعم را که میگفت

غَدْوَةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا فَقَالَ

یکبار بامداد یا شبانگاه برآمدن در راه خدا یعنی غزا کردن بهتر است از دنیا و آنچه در وی است پس گفت

رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم فَمَنْ لَا يَسْتَطِيعُ غَزْوًا قَالَ مَنْ

مردی یا رسول الله صلعم پس کسیکه طاقت نداشته باشد غزا را گفت کسیکه

جلس حين يصلي المغرب يذكر الله تعالى حتى يصلي العشاء

نشست وقتیکه گزارد مغرب را یاد کند خداے تعالی را تا آنکه گزارد عشا را

كان مجلسه ذلك روحة في سبيل الله ومن جلس حين

باشد مجلس او این شبانگاه رفتن در راه خداے تعالی و کسیکه نشست وقتیکه

يصلي الغداة يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس كانت مثل

گزارد نماز فجر را یاد کند خداے تعالی را تا آنکه برآید آفتاب باشد مانند

غزوة في سبيل الله وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

غزا در راه خداے تعالی و حدیث کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن ابي امامة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يقول

از ابی امامه رض گفت فرمود رسول الله صلعم نیست هیچ بنده که گوید

في دبر صلوة الغداة لا اله الا الله وحده لا شريك له له

در پس نماز صبح این کلام که نیست هیچ معبود مگر خدا تنها کہ نیست شریک مر او را مر او راست

الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل شيء

ملک و مر او راست حمد زنده میکند و میراند بدست اوست نیکی و اوست بر هر چیز

قدير عشر مرات الا كتب الله تعالى له بهن عشر حسنات

قادر ده بار مگر مینویسد خداے تعالی مر او را بعوض آن ده نیکی

ومحى عنه بهن عشر سيئات ورفع له بهن عشر درجات

و محو میکند از او بعوض آن ده بدی و بر دارد او را بعوض آن ده درجه

وكن عدل عشر رقاب ولا يضره يومئذ ذنب يصيبه

و باشند برابر ده بنده که آزاد کرده باشد و ضرر نکند او را آن روز گناهی که برسد او را

الا ان يكون شركا وما من عبد احسن الوضوء فغسل وجهه

مگر آنکه باشد شرک بخداے تعالی و نیست هیچ بنده که نیکو کند وضوے خود را پس بشوید روی خود

كما امر الله تعالى الا حط الله عنه كل ذنب نظرت اليه

چنانچه امر کرد خداے تعالی مگر دور کند خداے تعالی از هر گناهی که دید بسوے آن

عيناه او تكلم به لسانه وما من عبد غسل يديه كما امر الله

هر دو چشم او یا کلام کرد بآن زبان او و نیست هیچ بنده که بشست دست خود را چنانچه فرمود

عز وجل الا حط الله عنه كل ذنب بطشت به يداه ثم

خداے تعالی مگر دور کند خداے تعالی از هر گناه که کرده بود او را دست او پس

مسح رأسه واذنيه الا حط عنه كل ذنب استمعت اليه

مسح کرد سر خود را و گوش خود را مگر دور کند از هر گناه که شنیده بسوے آن

اذناه ثم غسل رجليه كما امره الله تعالى الا حط الله عنه كل

هر دو گوش او بستر شست هر دو پای خود را چنانچه فرموده او را خدای تعالی مگر دور میکند خدای تعالی از او

ذنب مشت به رجلاه حتى يقوم الى صلاته فتكون تلك

هر گناهی که رفت بآن پای او تا آنکه بایستد بسوی نماز خود پس باشد این

الصلوة فضيلة وما من عبد نام على ذكر طاهرا فاذا ما

نماز فضیلت و نیست هیچ بنده که بخسپد بر ذکر خدای تعالی در حالیکه پاک است پس اول چیزیکه

تنبه يدعو بدعوة الا كانت دعوته مستجابة وما من عبد

بیدار شود دعا کند بدعای مگر باشد دعای او قبول کرده شده و نیست هیچ بنده

رمى بسهم في سبيل الله عز وجل فاصاب او اخطا الا اعطى

که انداخت تیری در راه خدای تعالی پس رسید بر نشانه یا خطا کرد مگر داده میشود بآن

تحرير رقبة وما من عبد شاب شيبة في سبيل الله الا اعطى

ثواب آزادی گردن و نیست هیچ بنده که پیر شد موی اندک در راه خدای مگر داده میشود

بها نورا يوم القيمة ومن اعتق رقبة كانت له فداء من

بآن نور روز قیامت و هر که آزاد کرد گردنی را باشد مر او را فدیه از

نار جهنم كل عضو بعضو وحدثنا ابو نصر عن والده

آتش دوزخ هر عضو بمقابل عضو بنده و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود

باسناده عن الحسن بن على رض انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه

باسناد خود از حسن بن علی رض که گفت شنیدم رسول الله صلعم را

يقول من صلى الغدوة في مسجده ثم جلس يذكر الله تعالى الى

که میفرمود هر که نماز کرد بگاه در مسجد خود بستر بنشست و یاد کرد خدای تعالی را تا

ان تطلع الشمس فاذا طلعت حمد الله تعالى وقام يصلى ركعتين

بر آمدن آفتاب پس هرگاه بر آمد آفتاب ثنا گوید خدای تعالی را و بایستد و گزارد دو رکعت

اعطاه الله بكل ركعة الف الف قصر في الجنة في كل قصر

بدهد او را خدای تعالی بهر رکعت هزار هزار کوشک در بهشت در هر کوشک

الف الف حوراء مع كل حوراء الف الف خادم وكان عند الله

هزار هزار حور با هر حور هزار هزار خادم و باشد نزد خدای تعالی

من الاوابين وعن نافع عن ابن عمر رض قال كان رسول الله

از جمله اوابین و روایت است از نافع از ابن عمر رض گفت بود رسول الله

صلى الله عليه اذا صلى الفجر لم يقم من مجلسه حتى تمكنه الصلوة و

هرگاه میگزارد فجر را بر نمیخاست از مجلس خود تا آنکه ممکن شود او را نماز یعنی [illegible]

قال صلى الله عليه وسلم من صلى الصبح وجلس في مجلسه حتى تمكنه
فرمود ص هر که گزارد نماز فجر را و نشست در مجلس خود تا آنکه ممکن باشد او را
الصلوة كانت بمنزلة حجة وعمرة متقبلتين فكان ابن عمر
نماز باشد بمنزله حج و عمره که قبول کرده شده اند پس بود ابن عمر
رض اذا صلى الغداة جلس حتى تطلع الشمس فقيل له لم تفعل هذا
رض هرگاه میگزارد نماز بامداد می نشست تا آنکه بر آید آفتاب پس گفته شد او را چرا میکنی این کار
فقال اريد به السنة وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده
پس گفت میخواهم بآن اداء سنت و حدیث خواند برما ابو نصر از پدر خود باسناد خود
عن عكرمة عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الفجر
از عکرمه از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله ص هر که گزارد نماز فجر
في جماعة ثم اعتكف الى طلوع الشمس ثم صلى اربع ركعات
در جماعت پس بگوشه نشست تا بر آمدن آفتاب پس گزارد چهار رکعت
متواليات يقرأ في اول الركعة بفاتحة الكتاب واية الكرسي
پے در پے که بخواند در اول رکعت سوره فاتحه و آیة الکرسی
ثلث مرات وقل هو الله احد سبع مرات وفي الركعة الثانية
سه بار و سوره اخلاص هفت بار و در رکعت دوم
فاتحة الكتاب مرة والشمس وضحها وفي الركعة الثالثة فاتحة
فاتحه یکبار و سوره والشمس وضحیها و در رکعت سوم سوره فاتحه
الكتاب والسماء والطارق وفي الركعة الرابعة فاتحة الكتاب
و السماء و الطارق و در رکعت چهارم سوره فاتحه
واية الكرسي مرة وقل هو الله احد ثلث مرات بعث
و آیة الکرسی یکبار و سوره اخلاص سه بار بر انگیزد
الله تعالى اليه سبعين ملكا من كل سماء عشرة املاك
خدای بسوی او هفتاد فرشته از هر آسمان ده ده فرشته
معهم اطباق من اطباق الجنة ومناديل من مناديل
با ایشان طبقهاست از طبقهای بهشت و مندیلها از مندیلهای
الجنة فيحملون تلك الصلوة على تلك الاطباق ثم يصعدون
بهشت پس بر میدارند آن نماز را بر این طبقها پس بالا میبرند آن را
بها فلا يمرون بقوم من الملائكة الا استغفروا لصاحبها
پس نمیگذرند بقومی از ملائکه مگر استغفار میکنند صاحب آن نماز را

فَإِذَا وُضِعَتْ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ قَالَ اللهُ تَعَالَى عَبْدِي لِي
پس هر گاه نهاده شود پیش خداوند جبار گوید خدای تعالی بنده من از بهر من
صَلَّيْتَ وَلِوَجْهِي عَبَدْتَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ قَدْ غَفَرْتُ لَكَ
نماز کردی و مرا عبادت کردی پس از سر گیر عمل را که بیامرزیدم مر ترا
وَهٰذِهِ الصَّلٰوةُ هِيَ تَفْسِيرُ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ رَبِّهِ
و این نماز تفسیر ست مر چیزی را که مرویست از نبی صلعم از پروردگار خود
عَزَّ وَجَلَّ قَالَ يَا ابْنَ آدَمَ صَلِّ لِي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ
عز و جل گفته ای ابن آدم بگزار مرا چهار رکعت از اول روز
أَكْفِكَ آخِرَهُ وَقَدْ حَمَلَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى صَلٰوةِ الْفَجْرِ فَرْضِهَا وَمَسْنُونِهَا
بس میکنم ترا آخر او و تحقیق حمل کرده او را بعض ایشان بر نماز فجر فرض آن و سنت آن
فصل
وَالصَّحِيحُ مَا ذَكَرْنَا وَأَمَّا الْوِرْدُ الثَّانِي فَصَلٰوةُ
و صحیح همانست که ذکر کردیم ما و لیکن ورد ثانی پس نماز
الضُّحٰى وَهِيَ صَلَاةُ الْأَوَّابِينَ وَهَلْ يُسْتَحَبُّ الْمُدَاوَمَةُ عَلَيْهَا
ضحی ست و آن نماز اوابین ست و آیا مستحب ست مداومت بر آن
أَمْ لَا عَلَى وَجْهَيْنِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا وَالْأَصْلُ فِي ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنَا بِهِ
یا نه بر دو وجه ست نزد اصحاب ما و اصل درین آنست که حدیث خواند مرا
أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ
ابو نصر از والد خود با سناد خود از یحیی بن کثیر از ابی سلمه رض
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [قال] صَلٰوةُ الضُّحٰى صَلٰوةُ
از ابو هریره رض که رسول الله صلعم [فرمود] نماز ضحی نماز
الْأَوَّابِينَ وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلٰوةُ الضُّحٰى صَلٰوةُ
اوابین ست و باین اسناد ست که فرمود رسول الله نماز ضحی نماز
دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ
داود ست عم و حدیث خواند مارا ابو نصر از پدر خود با سناد خود
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ بَابًا مِنْ
از ابو هریره رض از نبی صلعم که فرمود که دریست از
أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ الضُّحٰى فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ نَادٰى
درهای بهشت گفته میشود او را ضحی پس هرگاه که باشد روز قیامت ندا کند
مُنَادٍ أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يُصَلُّونَ صَلَاةَ الضُّحٰى دَائِمِينَ عَلَيْهَا
ندا کننده که کجا اند آنان که بودند که میگذاردند نماز ضحی و همیشه بودند بر آن

أدخلوه الجنة برحمة الله وكان الناس على عهد أمير
درآرید این را در بهشت برحمت خدا و بودند مردم بر عهد امیر المومنین
المؤمنين عمر ابن الخطاب وعلي رض يصلون صلوة الصبح
عمر ابن خطاب و علی رض که میگذاردند نماز صبح
ثم ينتظرون الوقت الذي يصلي فيه صلاة الضحى
پس انتظار میکردند وقتی را که میگذاردند دران نماز چاشت
فيصلونها في المسجد وعن الضحاك بن قيس عن ابن عباس رض
پس میگذاردند آنرا در مسجد و مرویست از ضحاک بن قیس از ابن عباس
قال لقد أتى على الناس زمان لا يدرون ما وجه هذه الآية
گفت هرآئینه بیاید بر مردم زمانی که نه دریابند که چه وجه است این آیت را
يسبحن بالعشي والإشراق حتى رأينا الناس يصلون الضحى
تسبیح میکنند وقت شبانگاه و وقت روشن شدن آفتاب تا آنکه می بینیم مردم را که میگذارند
وقال ابن مليكة سئل ابن عباس رض عن صلاة الضحى فقال
و گفت ابن ملیکه پرسیده شد عباس رض از نماز ضحی پس گفت
إنها لفي كتاب الله تعالى ثم قرأ في بيوت أذن الله أن
که بدرستیکه آن هرآئینه در قرآن خداست و القصه پس خواند این آیت را در خانها که دستوری
ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال
بانکه بلند کرده شود و یاد کرده میشود در آن نام او تسبیح گفته میشود در آن وقت پگاه و بیگاه
وكان ابن عباس رض يصلي ركعتي الضحى ولكن لا يداوم
و بود ابن عباس رض که میگذارد دو رکعت چاشت ولیکن مداومت نمیکند
عليها لذا لما سئل عكرمة عن صلاة ابن عباس رض
برآن و ازین جهت آنگاه سوال کرده شد عکرمه را از نماز ابن عباس رض
الضحى قال كان يصليها اليوم ويدعها العشرة وقال
که چاشت گفت بود که میگذارد آن را یک روز و ترک میکرد ده روز و گفت
النخعي كانوا يكرهون أن يداوموا صلاة الضحى فيصلون
نخعی بودند که کراهت میکردند که مداومت کنند نماز ضحی را پس میگذاردند آنرا
ويدعون لئلا تكون كالمكتوبة فصل وأما عدد ركعات
و ترک میکردند تا نباشد مانند نماز فرض فصل و اما شمار رکعات
صلوة الضحى فأقلها ركعتان وأعدلها ثمان ركعات
نماز ضحی پس اقل آن دو رکعت است و برابر آن هشت رکعت

أكثرها اثنتا عشرة ركعة فأما الركعتان فيما أخبرنا به
اکثر آن دوازده رکعت اما دو رکعت پس آنچه خبر کرد ما را آن
الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده عن عبد الله بن بريدة عن
شیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود از عبد الله بن بریده از
أبيه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الإنسان ثلثمائة وستون
پدر خود رض گفت فرمود رسول الله ﷺ در انسان سه صد و شصت
مفصلا فعليه أن يتصدق عن كل مفصل كل يوم بصدقة
عضو است پس واجبست بر وی که صدقه کند از هر عضو هر روز بصدقه
قالوا ومن يطيق ذلك يا رسول الله صلى الله عليه قال صلى الله عليه وسلم النخامة
گفتند اصحاب و کیست که طاقت دارد این را یا رسول الله ﷺ فرمود آب بینی
يراها في المسجد فيدفنها أو الشيء ينحيه عن الطريق فإن لم يقدر
بیند آنرا در مسجد پس دفن کند آنرا یا چیزی را دور میکند از راه پس اگر طاقت ندارد
فركعتا الضحى تجزيه وحديث أبي هريرة رض أوصاني خليلي
پس دو رکعت چاشت کفایت کند او را و حدیث ابو هریره رض است که وصیت کرد مرا خلیل من
أبو القاسم صلى الله عليه وسلم بثلاث الوتر قبل النوم وصوم ثلثة أيام
ابو القاسم ﷺ بسه چیز وتر پیش از خواب و روزه سه روز
من كل شهر وركعتي الضحى وذي أربع ركعات قد تقدم
از هر ماه و دو رکعت ضحی و دو رکعتست که چهار رکعت و او گذشت که پیش گذشت
في الفصل الذي قبله وفي حديث عكرمة عن ابن عباس رض
بیان او در فصلی که پیش از وی گذشته و در حدیث عکرمه است از ابن عباس رض
عن النبي صلى الله عليه وسلم صلوة الضحى أربع ثم ست ركعات ثم ثمان
از نبی ﷺ نماز ضحی چهار رکعت است پس شش رکعت پس هشت
ركعات وعن حميد الطويل عن أنس عن النبي صلى الله عليه وسلم كان
رکعت و روایت از حمید طویل از انس از نبی ﷺ بود
يصلي الضحى ست ركعات ثم ثمان ركعات وعن عكرمة بن
که میگذارد نماز ضحی شش رکعت پس هشت رکعت و روایت از عکرمه بن
خالد عن أم هانئ بنت أبي طالب رض قالت لما قدم رسول الله
خالد از ام هانی بنت ابی طالب رض که گفت هرگاه آمد رسول الله
صلى الله عليه وسلم في الفتح فتح مكة نزل بأعلى مكة فصلى ثمان ركعات
ﷺ در فتح مکه را فرود آمد بالای مکه پس نماز گزارد هشت رکعت

فقلت يا رسول الله ما هذه الصلوة قال صلى الله عليه وسلم صلوة

پس گفتم يا رسول الله چيست اين نماز فرمود عليه السلام نماز

الضحى قال احمد بن حنبل رحمة الله ورضوانه هو ثبت و

ضحى گفت احمد بن حنبل رحمة الله عليه آن حديث صحيح و ثابت است و

الاختيار عند اهل العلم رحمهم الله ثمان ركعات وكذلك

مختار نزديك اهل علم هشت ركعت است و همچنين

روى ابو سعيد رض عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن عائشة رض ايضا انها

روايت كرد ابو سعيد رض از نبي صلعم و هم روايت است از عائشة رض بدرستيكه آن عائشة

صلت الضحى ثمان ركعات وقال القاسم بن محمد رض كانت

ميگزارد نماز ضحى هشت ركعت وگفت قاسم بن محمد رض بود

٥٢ عائشة رض تصلي الضحى ثمان ركعات وتطيل ذلك وكانت

عائشة رض كه ميگزارد نماز ضحى هشت ركعات و دراز ميكرد اين را و بود

٨٠١ اذا صلتها اغلقت الباب عليها ثم عشر ركعات لمن اختار

ميگزارد آن نماز را بند ميكرد در را بر خود پس ده ركعت است اگر اختيار كند

ثم ثنتي عشرة ركعة وهو افضلها لما حدثنا به ابو نصر

پس دوازده ركعت است و آن بهتر است از جهت آنكه حديث خواند ما را آن ابو النصر

عن والده باسناده عن حمزة بن موسى بن انس بن مالك

از پدر خود باسناد او از حمزه بن موسى بن انس بن مالك

الانصاري عن عمه ثمامة بن انس عن جده انس بن مالك رض

انصاري از عم خود ثمامه بن انس از جد خود انس بن مالك رض

قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى الضحى اثنتي عشرة

گفت شنيدم رسول الله صلعم را كه ميفرمود هر كه گزارد نماز چاشت دوازده

ركعة بنى الله تعالى له بها قصرا من ذهب في الجنة وحدثنا

ركعت بنا كند خدا تعالى براى او بآن نماز كوشكى از زر در بهشت و حديث خواند

ابو نصر عن والده باسناده عن ام حبيبة رض قالت ان رسول

ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ام حبيبه رض گفت كه رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم قال من صلى اثنتي عشرة ركعة من النهار بنى الله تعالى

صلعم فرمود هر كه گزارد دوازده ركعت از روز بنا ميكند خداى تعالى

له بيتا في الجنة وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن

مر او را خانه در بهشت و حديث خواند ما را ابو النصر از پدر خود باسناد خود از

عن ابراهيم التيمي عن ابيه عن ابي ذر رض قال قال رسول الله

از ابراهيم تيمي از پدر خود از ابي ذر رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم يا ابا ذر ان النهار اثنتا عشرة ساعة فاعد لكل

ع اي ابوذر هر آئينه روز دوازده ساعت ست پس آماده كن براي هر

ساعة منها ركعة وسجدتين يدرء عنك ما فيها من ذنب

ساعت ازو يك ركعت و دو سجده دور كند از تو چيزي كه در آن ساعت ست از گناه

يا ابا ذر من صلى ركعتين لم يكن من الغافلين ومن صلى

اي ابوذر هر كه گزارد دو ركعت نباشد از غفلت كنندگان و هر كه گزارد

اربعا كتب من الذاكرين ومن صلى ستا لم يلحقه في يومه

چهار ركعت نوشته شد از ذكر كنندگان و هر كه گزارد شش ركعت نرسد او را در آن روز

ذنب الا الشرك بالله تعالى ومن صلى اثنتي عشرة ركعة

گناه مگر شرك بخداي تعالى و هر كه گزارد دوازده ركعت

بني له بيت في الجنة قلت يا رسول الله اجمعا ام شتى قال

بنا كرده ميشود مر او را خانه در بهشت گفتم يا رسول الله يكجا گزارد اين ركعات يا متفرق فرمود

صلى الله عليه وسلم لا عليك فضل واما وقتها فلها وقتان جائز

٢ نيست باك بر تو خواه يكجا بگذار خواه متفرق واما وقت آن پس مر او را دو وقت ست يكي جائز

وهو بعد طلوع الشمس الى صلوة الظهر ومستحب وهو حين

و آن بعد برآمدن آفتاب ست تا نماز ظهر و دوم مستحب ست و آن وقتي ست

ترمض الفصال عند قرب الزوال والدليل على استحبابها

كه گرم ميشود سنگريزها نزديك برگشتن آفتاب و دليل بر استحباب آن

في هذا الوقت ما روي ان زيد بن ارقم رض راى قوما يصلون

درين وقت آنست كه مرويست كه زيد بن ارقم رض ديد قومي را كه ميگزاردند

الضحى في مسجد قباء فقال لقد علموا ان الصلوة في غير

نماز ضحى را در مسجد قبا پس گفت هر آئينه دانستند كه نماز در غير

هذه الساعة افضل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة

اين ساعت افضل ست كه رسول الله رض فرمود نماز

الاوابين حين ترمض الفصال ويجوز فعلها ايضا بعد الزوال

اوابين آن وقت ست كه گرم شود سنگريزها و جائز ست كردن آن نيز بعد زوال آفتاب

لما روي عوف بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ساعة

از جهت آنكه روايت كرد عوف بن مالك رض گفت فرمود رسول الله صلعم ساعت

٨٠٢

التسبيحة حين تزول الشمس من كبد السماء وهي صلاة

سبحه وقتی ست که برگردد آفتاب از میانه آسمان و آن نماز

المختين وافضلها في شدة الحر وان هو لم يصلها الى

مخبتین ست و بهترین آن در شدت گرمی ست و اگر او نکرد نماز چاشت تا اگر

ان صلى الظهر قضاها على وجه الاستحباب فصل

گزارد نماز پیشین قضا کند آنرا بر وجه استحباب فصل

واما الذي يقرء فيها فما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

واما آنچه بخواند در آن نماز پس آن چیزیست که روایت است از نبی صلعم که فرمود

صلوة الضحى بسورة والشمس وضحيها والضحى وعن عمرو بن

نماز ضحی بسوره والشمس وضحیها و سوره ضحی ست و مرویست از عمرو بن

شعيب عن ابيه عن جده رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من

شعیب از پدر خود از جد خود رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که

صلى اثنتي عشرة ركعة صلاة الضحى تقرء في كل ركعة

گزارد دوازده رکعت از نماز چاشت پس خواند در هر رکعت

٨٠٣ فاتحة الكتاب مرة واية الكرسي مرة وثلث مرات قل

سوره فاتحه یکبار و آیة الکرسی یکبار و سه بار قل

هو الله احد نزل من كل سماء سبعون الف ملك معهم

هو الله احد فرود می آید از هر آسمان هفتاد هزار فرشته که با ایشان

قراطيس بيض واقلام من نور يكتبون له الحسنات الى ان

کاغذهای سفید باشد و قلمهای از نور که می نویسند او را نیکیها تا دمیدن

ينفخ في الصور فاذا كان يوم القيمة اتته الملائكة مع

صور پس هرگاه باشد روز قیامت آیند او را ملائکه با

كل ملك حلة وهدية فيقومون على قبره ويقولون يا

هر یک ملک حله و هدیه باشد پس بایستند بر قبر او و گویند ای

صاحب القبر قم باذن الله عز وجل فانك من الامنين

صاحب قبر برخیز بحکم خدای تعالی که تو هر آینه از آن کسانی که امن است از عذاب

فصل وقد ورد عن بعض الصحابة رض انكار صلاة

و تحقیق وارد ست از بعض صحابه رض منع از نماز

الضحى من ذلك ما روى ابن المبارك من اصحابنا باسناده

چاشت از آنجمله چیزیست که روایت کرد ابن مبارک از اصحاب ما باسناد خود

عن ابن عمر رض انه قال ما صليت الضحى منذ اسلمت الا
از ابن عمر رض که او گفت نگذارده ام نماز چاشت را از آن هنگام که اسلام آورده ام مگر

ان اطوف بالبيت وانها لبدعة ولنعمت البدعة و
اگر طواف کنم بخانه کعبه و آن بدعت است و نیکو بدعت است

انها لمن احسن ما احدثه الناس وكان ابن مسعود رض
آن هر آینه از نیکوترین چیزهاست که نو پدید آورده اند آنرا مردم و بود ابن مسعود رض

يقول في صلوة الضحى يا عباد الله لا تحملوا الناس ما لم
که میگفت در نماز چاشت ای بندگان خدا بار مکنید مردم را بر چیزی که

يحملهم الله اياه فان كنتم لا بد فاعلين فصلوها في
بار نکرده است ایشان را خدا آن چیز را پس اگر بوده اید شما ناچار کننده اید آن نماز را پس بگزارید

بيوتكم وكل هذا يدل على رد ما قدمنا ذكره من الفضائل
خانهای خود و همه این دلالت میکند برد کردن چیزی که پیش رفت ذکر آن از فضیلتهای

الواردة في فعلها وانما ارادوا بذلك لئلا تشبه بصلاة
که وارد شده در کردن آن نماز جز این نیست که اراده کرده اند تا مشابه نشود بنماز

الفرض فيعتقد الناس وجوبها وليس كل الناس سواء
فرض پس اعتقاد دارند مردم وجوب آنرا و نیستند همه مردم برابر

في نشاط العبادة فطلبوا الخفة عنهم وتسهيل الطاعة
در سرور عبادت پس خواستند خفت را از ایشان و آسان کردن طاعت را

عليهم ولهذا المعنى روي عن عتبان بن مالك رض قال ان
برایشان و بهمین معنی روایت است از عتبان بن مالک رض گفت که

رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى في بيته سبحة الضحى فقاموا وراءه
رسول الله صلعم گزارد در خانه خود سبحه ضحی پس ایستادند پس او

فصلوا وكانت عائشة رض اذا ارادت ان تصليها
پس نماز گزاردند و بود عایشه رض که هرگاه میخواست گزاردن آن نماز را

غلقت الباب وابن عباس رض كان يصليها يوما ويتركها
بند میکرد در را و ابن عباس رض بود که میگزارد آنرا یکروز و ترک میکرد آنرا

عشرا فصل واما الورد الثالث فالصلاة قبل الظهر
ده روز و اما ورد سیوم پس نماز پیش از ظهر است

وبعدها حدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن ام حبيبة
و بعد از آن حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ام حبیبه رض

رض انها قالت من صلى اربع ركعات قبل الظهر واربعا

که او گفت هر که گزارد چهار رکعت پیش از ظهر و چهار

بعدها حرّم الله تعالى لحمه على النار وقيل ان ابواب السماء

پس از آن حرام میکند خدا تعالی گوشت او بر آتش و گویند که درهاے آسمان

والجنة تفتح من بعد الزوال الى ان تصلى الظهر ولهذا قيل

و بهشت کشاده میشود پس از زوال تا گزارده شود ظهر و ازین جهت گفته شد

ان الدعوات تستجاب في هذه الساعة ولهذا تستحب ملازمة

که دعاها قبول میشود درین ساعتها و ازین جهت مستحب است لازم گرفتن

العبادة والدعاء والذكر فيها وفي ذلك حديث مروي عن

عبادت و دعا و ذکر در آن وقت و درین باب حدیث است که مرویست از

ابي ايوب الانصاري رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يواظب على

ابو ایوب انصاری رض گفت که نبی ص بود که مواظبت مینمود بر

اربع ركعات قبل الظهر فسئل فقال صلى الله عليه وسلم ان ابواب الجنة

چهار رکعت پیش از ظهر پس سوال کرده شد پس فرمود ص که درهاے آسمان

تفتح عند زوال الشمس فلا ترتج حتى تقام الصلوة فاحب

کشاده میشود نزد زوال آفتاب پس بند نمیشود تا آنکه قایم کرده شود نماز پس دوست میدارم

ان اقدم وسئلت عائشة رض اي صلاة كانت احب الى

آنکه پیش فرستم طاعت را و پرسیده شد عائشه را رض که کدام نماز بود دوست تر بود

رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يواظب عليها فقالت رض كان صلى الله عليه وسلم

رسول الله ص را که مواظبت میداشت بر آن پس گفت بود ص

يصلي اربعا قبل الظهر يطيل فيهن القيام ويحسن فيهن

که میگزارد چهار رکعت پیش از ظهر دراز میکرد در آن قیام و نیکو میکرد در آن

الركوع والسجود فصل واما الورد الرابع فما بين الظهر

رکوع و سجود را و اما ورد چهارم پس آن تا بین ظهر

والعصر حدثنا صالح بن مالك قال حدثنا جعفر بن عمر

و عصر است حدیث خواند مارا صالح بن مالک گفت حدیث خواند مارا جعفر بن عمر

قال انا يونس بن ابي عمرة عن عطاء عن ابن عباس رض قال

گفت حدیث خواند مارا یونس بن ابی عمره از عطا از ابن عباس رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احيى ما بين الظهر والعصر احيى الله

فرمود رسول الله ص هرکه زنده داشت مابین ظهر و عصر را زنده دارد خدا

[illegible] ١٠٥ المنتخب [illegible] الطبقة كذا في الصراح ١٢

قلبه يوم تموت القلوب وعن ابن عمر رض انه كان يحيي ما
دل او را روزیکه بمیرند دلها و مروی است از ابن عمر رض که او بود که زنده میداشت
بين الظهر والعصر وعن ابرهيم النخعي انه قال كانوا
وقت ما بین ظهر و عصر را و مروی است از ابراهیم نخعی که گفت بودند
يشبهون الصلوة بين العشائين وفيما بين الظهر والعصر
که تشبیه میکردند نماز بین العشائین و نماز ما بین ظهر و عصر را
بصلاة الليل وكان ذلك داب كثير من العباد يصلون
بنماز شب و بود این طریقه بسیاری از عابدان پس میگزاروند
اورادهم بين الظهر والعصر ينفردون عن الخلق وينقطعون
وردهای خود را درمیان ظهر و عصر که تنها میشدند از خلقت و قطع میکردند
الى الحق في هذه الساعة وهي ساعة شريفة للخلوة بالرب
بسوی حق در این ساعت و این ساعت بزرگ است از بهر خلوت بخدای
عز وجل وذكره وهي صلوة الغفلة ويستحب الاعتكاف
تعالی و ذکر او و آن نماز بازماندن از غفلت است و مستحب است اعتکاف
في المسجد بين الظهر والعصر للصلوة والذكر ليجمع بين
در مسجد درمیان ظهر و عصر برای نماز و ذکر تا جمع شود میان
الاعتكاف والانتظار للصلوة فقد كان داب السلف
اعتکاف و انتظار برای نماز و بتحقیق بود طریقه سلف
الا ان يكون قد فاته النوم قبل الزوال فليتم في هذه
مگر آنکه فوت شده باشد او را خواب پیش از زوال پس تمام کند خواب را در این
الساعة ليتقوى به على قيام الليل فان نومه قبل الظهر
ساعت تا قوت یابد بآن بر قیام شب پس بدرستی خواب او پیش از ظهر
لليلة الماضية وبعد الظهر لليلة المستقبلة ولا يستحب
برای شب گذشته است و بعد ظهر برای شب آینده و مستحب نیست
ان يزيد في النوم على ثلاث ساعات وقيل ان نقص في النوم
که زیاده شود در خواب بر سه ساعت و گفته شده که اگر کم کند در خواب
عن هذه المقدار اضطرب بدنه لان النوم قوة البدن
ازین مقدار مضطرب شود بدن او زیرا که خواب توش بدن است
وراحته وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن سهل
و راحت اوست و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از سهل

عن أبيه عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صلى
از پدر خود از ابی هریره از نبی صم گفت هر که گزارد
اثنتي عشرة ركعة كل يوم بنى الله له بيتا في الجنة اثنتين
دوازده رکعت هر روز بنا سے کند خدا ایشه مرا ورا خانه در بهشت دو
قبل الفجر وأربعا قبل الظهر واثنتين بعد الظهر واثنتين
پیش از فجر و چهار پیش از ظهر و دو بعد از ظهر و دو
قبل العصر واثنتين بعد المغرب وعن سعيد بن المسيب
پیش از عصر و دو بعد مغرب و مرویست از سعید بن مسیب
عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزالون
از عائشه رض گفت فرمود رسول الله صم همیشه باشند
المصلون لأربع قبل العصر حتى يغفر الله عز وجل لهم
گزارندگان چهار رکعت پیش از عصر تا آنکه بے آمرزد خدا ایشان را
مغفرة حتما **فصل** وقد ورد حديث جامع للنوافل
آمرزش واجب و لازم و تحقیق وارد است حدیث جامع نفلها را
٨٠٧ في هذه الأوقات وهو ما حدثنا به أبو نصر عن والده
درین اوقات و آن خبرے ست که حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود
بإسناده قال حدثنا محمد بن أحمد الحافظ قال ثنا محمد
باسناد خود گفت حدیث خواند ما را محمد بن احمد حافظ گفت حدیث خواند ما را محمد
بن بدر الحماري قال ثنا حماد بن مدرك قال حدثنا عثمان
بن بدر حمارے گفت حدیث خواند ما را حماد بن مدرک گفت حدیث خواند ما را عثمان
بن عبد الله الشامي قال ثنا محمد بن إبراهيم عن عبد الله
بن عبد الله شامے گفت حدیث خواند ما را محمد بن ابراهیم از عبد الله
بن أبي سعيد عن طاؤس عن عبد الله بن عباس رض قال
بن ابی سعید از طاؤس از عبد الله بن عباس رض گفت
١٢ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى بعد المغرب أربع ركعات
فرمود رسول الله صم هر که گزارد بعد مغرب چهار رکعت
قبل أن يكلم أحدا رفعت له في عليين وكان كمن أدرك
پیش از آنکه کلام کند کسی را برداشته میشود در علیین و باشد مانند کسیکه دریافت
ليلة القدر في المسجد الأقصى يعني مسجد بيت المقدس
لیلة القدر را در مسجد اقصی یعنی مسجد بیت المقدس

وَهِيَ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ نِصْفِ لَيْلَةٍ وَهِيَ قَوْلُ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ
و آن بهتر است از قیام نصف شب و آن قول خداے تعالے است

تَعَالَى كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَهِيَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ
بوده اند از صحابه اند که از شب خواب میکردند و آن قول خداے است

وَجَلَّ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ وَهِيَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
دور میدارند پهلوهاے خود را از خوابگاه و اینست قول خداے

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا وَمَنْ صَلَّى أَرْبَعًا
و درآمد موسی در شهر در وقت غفلت از اهل ایشان و هر که گزارد چهار رکعت

بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ كَانَ كَمَنْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَسْجِدِ
بعد عشاے دوم باشد همچو کسیکه دریافت شب قدر در مسجد

الْحَرَامِ وَمَنْ صَلَّى أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَأَرْبَعًا بَعْدَهَا حَرَّمَهُ اللّٰهُ
حرام و کسیکه گزارد چهار رکعت پیش از ظهر و چهار بعد از آن حرام میکند خداے

تَعَالَى عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَهُ أَبَدًا وَمَنْ صَلَّى أَرْبَعًا قَبْلَ الْعَصْرِ
بر آتش اینکه بخورد او را همیشه و هر که گزارد چهار رکعت پیش از عصر

كَتَبَ اللّٰهُ تَعَالَى لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَعَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ۸۰۸
مینویسد خداے مر او را آزادی از آتش و مرویست از نافع از ابن عمر

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكْعَتَا الْفَجْرِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا
رض گفت فرمود رسول الله صلعم دو رکعت فجر دوست تر است مرا از دنیا

وَمَا فِيهَا وَحَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ
و آنچه در وے است و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از علی

كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ تَطَوُّعِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ
رض که سوال کرده شد از نوافل نبی صلعم پس فرمود علی رض

وَمَنْ يُطِيقُ ذٰلِكَ كَانَ يُمْهِلُ حَتَّى إِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ عَنْ يَسَارِهِ
و کیست که طاقت دارد روا این را بود که درنگ میکرد تا آنکه میبود آفتاب از جانب چپ

مِقْدَارُهَا عَنْ يَمِينِهِ فِي الْعَصْرِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ فَإِذَا كَانَتْ
مقدار آن آفتاب از راست او در وقت عصر میگزارد دو رکعت پس هرگاه باشد

عَنْ يَسَارِهِ مِقْدَارُهَا عَنْ يَمِينِهِ فِي الظُّهْرِ صَلَّى أَرْبَعًا فَإِذَا
از چپ او مقدار آن از راست او در وقت ظهر میگزارد چهار رکعت هرگاه

زَالَتِ الشَّمْسُ صَلَّى أَرْبَعًا فَيُصَلِّي بَعْدَ الظُّهْرِ رَكْعَتَيْنِ وَقَبْلَ
زائل میشد آفتاب میگزارد چهار رکعت پس میگزارد بعد از ظهر دو رکعت و پیش از

العصر اربعا في الجملة يغتنم العبد الصلاة بين الاذان

عصر چهار رکعت و حاصل کلام آنکه غنیمت داند بنده نماز را در میان اذان

والاقامة والدعاء والتضرع فانها ساعة مرجو اجابة

و اقامت و غنیمت داند دعا و تضرع را که آن ساعت ست که امید داشته شده است

الدعاء فيها على ما تقدم **فصل** واما الورد الخامس

دعا را در آن وقت چنانچه بالا گذشت و اما ورد پنجم

بعد صلوة العصر الى غروب الشمس فهو للذكر من

پس بعد نماز عصر ست تا غروب آفتاب پس آن وقت برای ذکر ست از قسم

التسبيح والتهليل والاستغفار والتفكر في الملكوت و

تسبیح و تهلیل و استغفار و تفکر در ملکوت و

قراءة القرآن لان صلوة النافلة منهي عنها فيه ويقرء

تلاوت قرآن زیرا که نماز نافله در آن وقت ممنوع ست و بخواند

قبل غروب الشمس والشمس وضحها والليل اذا يغشى ثم

پیش از غروب آفتاب والشمس وضحیها و واللیل اذا یغشی پستر

المعوذتين يختم نهاره ويستفتح ليله بالقرآن و

معوذتین ختم کند روز خود را و شروع کند شب خود را بالقرآن و

۱۵۹ الاستعاذة وروي عن الحسن رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

استعاذه و مرویست از حسن رض از نبی صلعم که فرمود

فيما يذكر من رحمة ربه عز وجل ان الله تعالى قال يا ابن

در آن وقت که ذکر میکرد از رحمت پروردگار را عزوجل که خدا تعالی فرمود ای فرزند

آدم اذكرني من بعد صلاة الفجر ساعة وبعد صلاة

آدم یاد کن مرا بعد از نماز فجر یکساعت و بعد از نماز

العصر ساعة اكفك ما بينهما **باب** في الصلوة الخمس

عصر یکساعت بس میشوم ترا در اوقاتیکه میان این دو وقت ست باب در بیان نماز پنجگانه

وبيان اوقاتها وسننها وفضائلها **فصل** الصلوات

و بیان اوقات آن و سنتهای آن و فضائل آن نمازهای

المكتوبة خمس الفجر وهو ركعتان والظهر وهي اربع ركعات

مفروضه پنجست فجر و آن دو رکعت ست و ظهر و آن چهار رکعت ست

والعصر وهي اربع ركعات والمغرب وهي ثلاث ركعات

و عصر و آن چهار رکعت ست و مغرب و آن سه رکعت ست

وعشاء الآخرة وهي أربع ركعات فذلك سبع عشرة ركعة

وعشاء دیگر و آن چهار رکعت ست پس اینهمه هفده رکعت ست

وقد كانت فرضت خمسين صلاة ليلة أسري بالنبي

وتحقیق بود که فرض کرده شد پنجاه نماز در شبی که سیر کنانیده شد پیغمبر را

صلى الله عليه وسلم ليلة المعراج ثم أعيدت إلى خمس حكمة من الله

شب معراج پس باز گردانیده شد بسوی پنجاه از روی حکمت از خدای

عز وجل ليتبين بذلك التخفيف وسهولة ما أبقى مما

تعالی تا ظاهر شود باین تخفیف و سهولت چیزی که باقی داشت حق تعالی از آنچه

سقط عن عباده المؤمنين كما أسقط عنهم ثبوت واحد

دور کرد از بندگان خود که مومن اند چنانچه دور کرد از ایشان ثابت بودن یک کس از مسلمانان

لعشرة من المشركين في القتال إلى ثبوت واحد لاثنين

در برابر ده کس از کافران در جنگ بسوی ثابت بودن یک کس از مسلمانان در برابر دو کس

منهم وكما أسقط تحريم الأكل والشرب والجماع بعد

از کافران چنانچه دور کرد خدای تعالی حرام گردانیدن خوردن و نوشیدن و جماع را بعد از

٨١٠ النوم في ليالي الصيام بقوله فكلوا واشربوا حتى يتبين

خواب در شبهای روزه بقول خود پس بخورید و نوشید تا آنکه ظاهر شود

لكم الخيط الأبيض من الخيط الأسود بعد أن كان ذلك

رشته سفید فجر از رشته سیاه شب پس از آنکه بود حرام خوردن بعد از خواب

محرما عليهم فصل والأصل في وجوبها قوله عز وجل

حرام بر ایشان و اصل در واجب بودن قول خدای عز و جل

وأقيموا الصلوة وآتوا الزكوة واركعوا مع الراكعين والأصل

برپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و رکوع کنید با رکوع کنندگان و اصل

في بيان أوقاتها آيات وأخبار أما الآيات فقوله عز وجل

در بیان اوقات آن آیتها و اخبار است اما آیات پس قول خدا تعالی است

فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد في

پس پاکی یاد کنید خدای تعالی را آنگاه که در شب می در آیند و وقتیکه در صبح می در آیند و خدای راست

السموات والأرض وعشيا وحين تظهرون فسبحوا الله أي

آسمانها و زمین و شبانگاه و وقتیکه ظهر میکنید یعنی

صلوا لله حين تمسون صلاة المغرب والعشاء وحين

نماز گذارید مر خدای را وقتیکه در شب می در آیید نماز مغرب را و نماز خفتن را و وقتیکه

تصبحون صلاة الفجر وعشيا صلاة العصر وحين تظهرون
در صبح می در آیید نماز فجر میگزارید ودر شبانگاه نماز عصر میگزارید و هنگامیکه در ظهر در آیید
صلاة الظهر وقال عز وجل ان الصلوة كانت على المؤمنين
نماز ظهر میگزارید و گفت خدای عزوجل که نماز بوده است بر مومنان
كتابا موقوتا وقال جل وعلا اقم الصلوة طرفي النهار وزلفا
نوشته شده در وقت و فرمود جل وعلا برپای دار نماز را دو طرف از روز و پاره
من الليل وقال تعالى اقم الصلوة لدلوك الشمس اي عند غروبها
از شب فرمود حق تعالی برپای دار نماز را در وقت دلوک آفتاب یعنی در وقت فرو رفتن او
وقيل عند زوالها وقال جلت عظمته فسبح بحمد ربك قبل
و گفته شده است وقت برگشتن او و گفت بزرگ است عظمت او بپاکی یاد کن بحمد پروردگار خود
طلوع الشمس وقبل غروبها ومن آناء الليل فسبح واطراف
بر آمدن آفتاب و پیش از غروب آن و از اوقات شب پس بپاکی یاد کن و طرفهای
النهار لعلك ترضى قال قتادة قبل طلوع الشمس هي صلوة
روز تا که تو راضی شوی گفت قتاده پیش از بر آمدن آفتاب آن نماز
۸۱۱ الفجر وقبل غروبها صلاة العصر ومن آناء الليل صلوة
فجر است و پیش از غروب آن نماز عصر است و از وقتهای شب نماز
المغرب والعشاء واطراف النهار صلوة الظهر واما الاخبار
مغرب و عشا و طرفهای روز نماز ظهر و اما اخبار
۱۲ فما روي عن ابن عباس رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
پس آنچه مرویست از ابن عباس رض که گفت فرمود رسول الله علیه السلام
۵ امني جبرئيل عليه السلام عند البيت فصلى بي الظهر
امامت کرد مرا جبرئیل ع نزدیک خانه کعبه پس گزارد بمن نماز ظهر
حين زالت الشمس وكان بقدر الشراك ثم صلى بي العصر
وقتیکه برگشت آفتاب و بوده است سایه او بمقدار دوال نعل پس گزارد بمن نماز عصر
بالکسر
حين صار ظل كل شيء مثله ثم صلى بي المغرب حين افطر
وقتیکه گشت سایه هر چیز مثل او پس گزارد بمن نماز مغرب وقتیکه افطار کرد
دوال
الصائم ثم صلى بي العشاء حين غاب الشفق ثم صلى بي
روزه دار پس گزارد بمن نماز عشا وقتیکه غایب شد شفق پس گزارد بمن
نعلین
الفجر حين حرم الطعام والشراب على الصائم ثم صلى بي
نماز فجر وقتیکه حرام شد طعام و شراب بر روزه دار پس گزارد بمن

الظهر حين صار ظل كل شيء مثله ثم صلى بي العصر حين صار

تا ظهر وقتیکه گشت سایه هر چیز مانند او پس گذارد بمن عصر وقتیکه گشت

ظل كل شيء مثليه ثم صلى بي المغرب حين افطر الصائم

سایه هر چیز دو چند آن پس گذارد بمن مغرب وقتیکه افطار میکنند روزه داران

ثم صلى بي العشاء الى ثلث الليل الاول ثم صلى بي الفجر

پس گذارد بمن عشا تا سوم حصه شب اول پس گزارد بمن نماز صبح

حين اسفر ثم التفت الي فقال يا محمد هذا وقت الانبياء

را وقتیکه روشن شد صبح پس التفات کرد بمن پس گفت ای محمد این وقت انبیاست

صلوات الله وسلامه عليهم من قبلك والوقت فيما بين

که پیش از تو بوده اند و وقت ما بین

هذين الوقتين وهذا الخبر هو اصل في المذاهب وفي هذا

این هر دو وقت است و این خبر اصل است در مذاهب و درین

الباب احاديث وردت كلها يرجع الى معناه فلم نذكرها

باب حدیثهاست که وارد شد همه آن راجع است بسوی معنی آن پس ذکر نکردیم آنرا

فصل في ذكر من صلى هذه الصلوات اولا قبل نبينا

در ذکر کسیکه گزارد این نمازها را اول پیش از نبی ما

صلى الله عليه وسلم روي في بعض الاخبار ان رجلا من الانصار سأل النبي

صلعم روایت است در بعض اخبار که مردی از انصار پرسید نبی صلعم

صلى الله عليه وسلم عن صلاة الفجر من صلاها اولا فاخبره ان من

را از نماز صبح که کدام کس گزارد این نماز را اول پس خبر داد او را که کسیکه

صلاها اولا آدم عليه السلام والظهر صلاها ابرهيم

گزارد آنرا اول آدم بود عم و ظهر گزارد آنرا ابراهیم عم

حين نجاه الله تعالى من نار نمرود والعصر صلاها يعقوب

وقتیکه نجات داد او را خدای تعالی از آتش نمرود و عصر گزارد آنرا یعقوب

عليه السلام حين اخبره جبرئيل بيوسف عليه السلام و

عم وقتیکه خبر داد او را جبرائیل ع بیوسف عم

المغرب صلاها داود عم حين تاب الله عليه وصلاة العتمة

مغرب گزارد آنرا داود ع وقتیکه توبه داد او را خدای تعالی و نماز خفتن

صلاها يونس بن متى حين اخرجه الله تعالى من بطن

گزارد آنرا یونس بن متی وقتیکه برآورد او را خدای تعالی از شکم

ل التفات بالکسر بگوشه چشم نگریستن ۱۲ از صراح

۸۱۴

ع عتمه بالفتح نماز خفتن و یا تیره کی بعد از فرو شدن شفق در پیشانی فرود آید ۱۲ از ر

تا عصر ۱۲

الحوت كالفرخ الذي لا ريش له فجاء جبرئيل عليه السلام

ماهی مانند جوزه که نیست پر او را پس آمد او را جبرائیل ع

فقال له ان الله تعالى يقرئك السلام ويقول لك اني مستحي

پس گفت که خدا میخواند ترا سلام و میگوید ترا که شرم دارم

منك كيف عذبتك في دار الدنيا فهل انت راض عني

از تو چگونه عذاب کردم ترا در دار دنیا پس آیا تو راضی هستی از من

فقام فصلى اربع ركعات ثم قال اني عن ربي راض اني

پس ایستاد پس گزارد چهار رکعت بعد گفت هر آئینه من از پروردگار خود راضی ام

عن ربي راض فصلى واول ما وجبت من الصلوة على

از پروردگار خود راضی ام و اول آنکه واجب شد از نماز بر

نبينا صلى الله عليه وسلم وامر بفعلها صلوة الفجر والمغرب فكان

نبی ما و امر کرده شد بکردن آن نماز فجر است و مغرب پس بود

صلى الله عليه وسلم يصلي ركعتين بالغدوة وركعتين بالعشي وهو

که میگزارد دو رکعت در صبح و دو رکعت در شب و آن

قوله عز وجل وسبح بحمد ربك بالعشي والابكار الى ان اسري

قول خدای عز و جل است پس بپاکی یاد کن پروردگار خود را در شب و صبح تا آنکه سیر کنانیده شد

به صلى الله عليه وسلم الى السماء ليلة المعراج ففرض عليه خمس صلوات

آن سرور را بسوی آسمان شب معراج پس فرض شد بروی پنج نماز

وصلاة الفجر هي اول صلاة النهار ثم الظهر ولما بدأ

و نماز فجر این اول نماز روز است بعد ظهر و چون ابتدا کردند

العلماء في بيان صفة الصلوات بالظهر اتباعا للسنة

علما در بیان صفت نماز بظهر و بجهت پیروی سنت

وهو قوله صلى الله عليه وسلم في حديث ابن عباس رض امني جبرئيل ع

و آن قول رسول الله است در حدیث ابن عباس رض امامت کرد مرا جبرئیل

عند البيت فصلى بي الظهر الى اخر الحديث نبدأ ببيان وقتها

نزد خانه کعبه پس گزارد بمن ظهر تا آخر حدیث ابتدا کردیم ببیان وقت آن

فجعل اول المواقيت وقتها لانها فرضت اولا وقدمنا

پس گردانید اول وقتها وقت نماز ظهر را بسبب آنکه فرض کرده شده اول و مقدم کردیم بیان

ان الفجر هي التي صلاها ادم عليه السلام وهو اول نبي

که فجر آن نماز است که گزارد او را آدم ع و آن اول پیغمبر است

أُرْسِلَ فِي الأَرْضِ مِنَ الإِنْسِ فَعُلِمَ أَنَّهَا أَوَّلُ صَلَاةٍ فُرِضَتْ فِي

گرفرستاده شد در زمین از آدمیان پس دانسته شد که آن اول نماز ست که فرض کرده شد

الْجُمْلَةِ فَصْلٌ فِي بَيَانِ وَقْتِ صَلَاةِ الْفَجْرِ فَأَوَّلُ وَقْتِهَا انْصِدَاعُ

فی الجمله در بیان وقت نماز فجر پس اول وقت آن شگافتن

الْفَجْرِ الثَّانِي الْمُعْتَرِضِ بِالضِّيَاءِ فِي أَقْصَى الْمَشْرِقِ ذَاهِبًا مِنَ

صبح دوم ست که پهن میشود بروشنائی در کناره مشرق برونده ست از

الْقِبْلَةِ إِلَى دُبُرِهَا حَتَّى يَرْتَفِعَ فَيَعُمَّ الأُفُقَ وَيَنْتَشِرَ عَلَى رُؤُسِ

قبله بسوی پشت او تا آنکه بلند میشود پس در میگیرد تمام کناره را و پراگنده میشود بر سر

الْجِبَالِ وَالْقُصُورِ الْمُشَيَّدَةِ وَآخِرُ وَقْتِهَا الإِسْفَارُ النَّيِّرُ

کوهها و قصرهای استوار و آخر وقت آن اسفار روشن ست

الَّذِي إِذَا سَلَّمَ مِنْهَا بَدَا حَاجِبُ الشَّمْسِ وَمَا بَيْنَ هَذَيْنِ

که وقتی که سلام دهد از آن اسفار از کوهها و قصرها ظاهر شود ابروی آفتاب و درمیان

وَقْتٌ وَاسِعٌ وَالْمُسْتَحَبُّ أَنْ تُسَمَّى هَذِهِ الصَّلَوٰةُ صَلَوٰةَ الصُّبْحِ

وقت فراخ ست و مستحب ست نامیدن آن نماز نماز صبح

أَوِ الْفَجْرِ وَلَا تُسَمَّى صَلَوٰةَ الْغَدَاةِ لِأَنَّ اللهَ تَعَالَى قَالَ وَقُرْآنَ

یا نماز فجر و نامیده نشود نماز بامداد زیرا که خدای تعالی فرموده و قرآن

الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا يَعْنِي صَلَوٰةَ الْفَجْرِ تَشْهَدُهَا

فجر را که نماز فجر بوده ست حاضر کرده شده فرشتها مراد میدارد نماز فجر حاضر شوند آنرا

مَلَائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ فَتَحْصُلُ فِي آخِرِ صَحِيفَةِ مَلَائِكَةِ

فرشتهای شب و فرشتهای روز

اللَّيْلِ وَأَوَّلِ صَحِيفَةِ مَلَائِكَةِ النَّهَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالأَفْضَلُ

و افضل

التَّغْلِيسُ بِهَا خِلَافَ مَا قَالَ الإِمَامُ أَبُو حَنِيفَةَ مِنْ أَنَّ الإِسْفَارَ

در تاریکی گزاردن ست برخلاف آنچه گفت امام ابو حنیفه که اسفار

بِهَا أَفْضَلُ وَإِنَّمَا قُلْنَا ذَلِكَ لِمَا رُوِيَ عَنْ عَائِشَةَ رض أَنَّهَا

آن افضل ست و جز این نیست که گفتیم این را از جهت آنکه مروی ست از عائشه رض که

قَالَتْ كُنَّ النِّسَاءُ يَخْرُجْنَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّينَ

گفت عائشه بوده اند زنان که برآمدند در عهد رسول الله صلعم که میگزاردند

الْفَجْرَ مَعَهُ ثُمَّ يَرْجِعْنَ مُتَلَفِّعَاتٍ بِمُرُوطِهِنَّ لَا يُعْرَفْنَ

فجر را با او بستر باز میگردند پیچیده بچادرها ست خود شناخته نمیشدند آنها را

أحدهن من الغلس وعن إمامنا أحمد رح رواية أخرى أن

یکے ازآن ہا ازتاریکی صبح ومرویست از امام ما احمد رح روایت دیگر بدرستی

المعتبر بحال المأمومين فإن أسفروا فالأفضل الإسفار

معتبر بحال مقتدیان ست پس اگر در روشنائی گذارند پس بہتر ست نماز باسفار

لتكثير الجمع والثواب وأما الفجر الأول فلا عبرة به لأنه

بسیار شود جماعت و ثواب را اما فجر اول پس اعتبار نیست بآن زیرا که آن

لا يحرم شيئا ولا يوجب شيئا لما روي عن ابن عباس رض أنه

حرام نمیکند چیزے را و واجب نمیکند چیزے را از جهت آنکه مرویست از ابن عباس رض که

قال الفجر فجران فالذي يحل به الصلوة ويحرم فيه الأكل

فرمود فجر دو فجر ست پس آنکه حلال میشود باو نماز صبح و حرام میشود خوردن

والشرب الذي ينتشر على رؤس الجبال هو الذي يحرم وقد

و نوشیدن صایم را آن فجریست که پراگنده میشود بر سرہاے کوہها و آنست که حرام میشود

وصف بعض العلماء بالله عز وجل الفجرين وحدهما بحدين

وصفت کرده اند بعض علما بخدا تعالی دو فجر ست و حد دو کرده اند بدو حد

٨١٥ فقال الفجر الأول هو بدو سلطان شعاع الشمس إذا ظهرت

پس گفت فجر اول آن ابتداے غلبہ شعاع آفتاب ست ہرگاه ظاہر شود

من وراء الأرض الخامسة ليسطع ضوءها في وسط السماء

از پس زمین پنجم تا پراگنده شود روشنی آن در میانه آسمان

حتى يقطعها بمقدار بقاء الفجر الأول فذلك الضياء الذي

تا قطع شود آن بمقدار بقاء فجر اول پس این روشنی که

تظهر في السماء في الثلث الأخير من الليل هو الفجر الأول ثم

ظاہر میشود در آسمان در ثلث آخر شب آن فجر اول ست بعد

يعود سواد الليل كما كان لأن الشمس تغرق في الفلك الأسفل

باز میگردد سیاہی شب چنانچه بود زیرا که آفتاب غرق میشود در آسمان زیرین

المنخسف وتحجبها الأرض السادسة فيذهب ذلك الضوء

میل کننده و پوشیده میکند او را زمین ششم پس میرود این روشنی

الذي ظهر في السماء وأما الفجر الثاني فهو انشقاق شفق

که ظاہر شد در آسمان و اما فجر ثانی پس آن شگافتن شفق

الشمس وهو بدو بياضها التي تحته الحمرة وهو الشفق

آفتاب ست و آن ابتداء روشنی آنست که زیر او سرخی ست و آن شفق

الثاني وهو أول سلطانها من آخر الليل وبعد طلوع قرص

دوم ست و آن اول غلبه آنست از آخر شب و پس از بر آمدن قرص

الشمس وذلك أن الشمس إذا ظهرت على وجه أرض الدنيا

آفتاب ست و آن اینست آفتاب هرگاه ظاهر میشود بر روے زمین دنیا

التي هي السابعة وانحدر شعاعها من الفلك الأسفل وهو

که هفتم زمین ست و روان شد شعاع آن از آسمان زیرین و آن

ذيل السماء سترت عنها الجبال والبحار والأقاليم العالية

دامن آسمان ست پوشیده شد چشم او را کوهها و دریاها و اقلیمهای بلند

ظهر شعاعها منتشرا إلى وسط السماء عرضا مستطيرا

ظاهر میشود شعاع او در حالیکه پراگنده باشد بسوی میانه آسمان پهن در کناره آسمان

والأول يسمى مستطيلا لأنه يظهر في وسط السماء طولا

و نیز اول نامیده میشود مستطیل یعنی دراز شده زیرا که ظاهر میشود در میانه آسمان دراز

ثم يذهب والثاني يظهر عرضا يستطير فيعم الأفق

پس دور میشود و دوم ظاهر میشود پهن در کناره آسمان پس در میگیرد کنارهای آسمان

وأرجاء السماء كلها والشمس شفقان عند الغروب و

و همه کنارهای آسمان را و مر آفتاب را دو شفق ست وقت غروب و

شفقان عند الطلوع فصل وأما الظهر فأول وقتها ٨١٦

دو شفق وقت طلوع ست و اما ظهر پس اول وقت آن

إذا زالت الشمس وآخره إذا صار ظل كل شيء مثله والأفضل

وقتی ست که بر گردد آفتاب و آخر آن وقتیکه گردد سایه هر چیز مانند آن و افضل

تعجيلها إلا في شدة الحر ومع الغيم في حق من أراد الخروج

تعجیل است مگر در شدة گرمی و گرما ابر در حق کسیکه میخواهد بر آمدن

إلى الجماعة لقول النبي صلى الله عليه وسلم أبردوا بالظهر فإن شدة

بسوی جماعت از جهت قول نبی صلی الله علیه وسلم در سختی سردی بگذارید ظهر را که شدة

الحر من فيح جهنم ولما روي عن بلال رضي الله عنه قال أذنت رسول

گرمی از زبانه دوزخ ست و از جهت آنکه مرویست از بلال رض گفت دانا کردم رسول

الله صلى الله عليه وسلم بصلاة الظهر فقال أبرد ثم أذنته ثانية فقال

الله صلعم را بنماز ظهر پس فرمود در سردی کن پس اعلام کردم دوم بار پس فرمود

أبرد ثم أذنته ثالثة فقال أبرد حتى رأيت في الظل التلول

سردی کن پس اعلام کردم سوم بار پس فرمود سردی کن تا آنکه دیدم در سایه پشتها کرسرافتاده

ثم قال إن شدة الحر من فيح جهنم فإذا اشتد الحر فأبردوا

پس فرمود که سختی گرمی از زبانه دوزخ است پس هرگاه سخت شد گرمی پس سرد کنید

بيان معرفة الزوال أن الشمس إذا وقفت فهو قبل الزوال

بیان معرفت زوال آنست که آفتاب هرگاه ایستاد پس آن قبل زوال است

فإذا زالت أدنى القليل فذلك وقت الظهر وجاء في الحديث

پس هرگاه زایل شد کم از کم پس این وقت ظهر است و آمد در حدیث

أن الشمس إذا زالت بمقدار شراك فذلك أول وقت الظهر

که آفتاب هرگاه زایل شد بمقدار دوال نعل پس این اول وقت ظهر است

فإذا صار ظل كل شيء مثله فهو آخر وقت الظهر وأول وقت

پس هرگاه گشت سایه هر چیز مانند او پس آن آخر وقت ظهر است و اول وقت

العصر فإذا أردت أن تعرف ذلك فقس الظل بأن تنصب

عصر پس هرگاه خواستی که بشناسی آنرا پس قیاس کن سایه را باینکه نصب کنی

عودا أو تقوم قائما في موضع من الأرض مستويا معتدلا

عمود را یا ایستاده شوی راست در جائی از زمین هموار برابر

ثم علم على منتهى الظل بأن تخطه خطا ثم انظر أينقص أو

پستر نشانه نهی بر منتهی سایه خود باینکه کشی خطی پستر نظر کن آیا ناقص است یا

يزيد فإن رأيته ينقص علمت أن الشمس لم تزل بعد وإن

زیاده پس اگر دیدی او را که ناقص میشود دانستی که آفتاب زایل نگشته است هنوز و اگر

رأيته قائما لا يزيد ولا ينقص فذلك قيامها وهو نصف

دیدی او را ایستاده نه زیاده میشود و نه ناقص پس این قیام اوست و آن نصف

النهار لا يجوز الصلوة حينئذ فإذا أخذ الظل في الزيادة

روز است جایز نیست نماز دران وقت پس هرگاه گرفت سایه در زیادتی

فذلك زوال الشمس فقس من حد الزيادة إلى ظل ذلك الشيء

پس آن وقت برگشتن آفتاب است پس اندازه کن از حد زیادتی تا سایه آن چیز

الذي قست به طول الظل فإذا بلغ إلى آخر طوله فهو آخر

که اندازه کرده بودی بآن درازی سایه را پس هرگاه رسید سایه تا آخر درازی او پس آن آخر

وقت الظهر فإذا زاد شيئا يسيرا فقد دخل وقت العصر

وقت ظهر است پس هرگاه زیاده شد چیزی اندک پس تحقیق در آمد وقت عصر تا آنکه

يزيد الظل طول ذلك الشيء مرة أخرى فذلك آخر وقت

زیاده شود سایه مقدار درازی سایه آن چیز بار دیگر پس این آخر وقت

العصر ثم يبقى وقت الضرورة الى قبل غروب الشمس و

عصر ست بستر باقے میماند وقت عصر تا وقت غروب آفتاب

كذلك تفعل بقيامك فتعلم على موضع ظلك فان نقص

همچنین میکنے بایستادن خود پس نشان کن جاے سایه خود را پس اگر کم شد

علمت انه لم يزل الشمس وان وقف فهو حال القيام و

بدانی تو که هرگز نگشته است آفتاب و اگر ایستاد پس آن حال ایستادن آفتاب است و

ان زاد فهو الزوال واما معرفتك المثل بقيامك وطولك

اگر زیاده شد پس آن وقت برگشتن آفتاب است و اما شناختن تو مثل خود را با ایستادن خویش و درازی

فان طولك سبعة اقدام بقدمك سوى قدمك الذي

بدرستی که درازی تو هفت قدم است بقدم تو غیر آن قدم که تو

تقوم عليها فانك تقوم مستقبل الشمس بوجهك ثم

استاده میشوی باو پس بدرستی تو استاده شوی روبروی آفتاب بروی خود پس

تامر انسانا ان يعلم طرف ظلك بعلامة ثم تقيس من عقبك

فرمائی کسے را که نشان کند نهایت سایه ترا بر نشانے پس قیاس کنے از پاشنه پای خود

الى تلك العلامة فان كان بينهما اقل من سبعة اقدام سوى

تا این علامت پس اگر باشد درمیان آن هر دو نشان کمتر از هفت قدم غیر از مقداری

ما زالت الشمس عليه من الظل فتعلم انك في وقت الظهر

از سایه که گشته است آفتاب از زد یعنے از سایه اصلی پس بدانی که تو در وقت ظهر هستے

وان وقت العصر لم يدخل بعد فاذا زاد الظل على سبعة

و وقت عصر نیامده است هنوز پس هرگاه زیاده شد سایه بر هفت

اقدامك علمت دخول وقت العصر **فصل** وهو الذي

قدم تو دانستے که در آمد وقت عصر و این چیز

ذكرنا من الاقدام ونصب العمود يختلف في الشتاء والصيف

که یاد کردیم آنرا از اقدام و نصب عمود مختلف میشود در گرمے و سردے

فيزيد الظل وينقص فالزيادة تكون في الشتاء لان الشمس

پس زیاده میشود سایه و کم میشود پس زیاده باشد در گرمے زیرا که آفتاب

تكون في مسامة الشخص لانها تسير في ذيل السماء والارتفاع

باشد در برابر شخص زیرا که سیر میکند در دور آسمان و بلند میشود

في الجو فنقصانه يكون في الصيف لان الشمس ترتفع الى

درمیان آسمان و کمے آن باشد در سردی زیرا که آفتاب بلند میشود بسوی

۸۱۸

الجو فتشرق على الاشخاص لانها اول ما تصعد تكون من

میانه آسمان پس برسر می آید مردم را زیرا که آفتاب اول بار که برآید سیما شد

جانب السماء فيمتد ظلها لمقابلة قرصها فكلما صعدت

در کناره آسمان پس دراز میشود سایه آن اشخاص در مقابله قرص آفتاب پس هر چند که

تقصر الظل الى ان تنتهى فى الارتفاع فتصير فى كبد

کوتاه میشود سایه تا آنکه بنهایت رسد در بلندی پس میرسد در میانه

السماء وهو حالة قيامها فاذا اخذت فى السير الى وهو

آسمان و آن حال استادن آفتاب است پس وقتیکه گرفت آفتاب در نزول از وسط

النزول نحو مائلي مغربها فيأخذ الظل فى الطول وهو اول زوال

آسمان بجانب مغرب پس میگیرد سایه در درازی و آن وقت برگشتن آفتاب است

وكذلك يختلف فى البلدان فما كان منها تحت وسط

و همچنین مختلف میشود آن سایه در شهرها پس آنچه باشد از آن شهرها در زیر میانه

الفلك كمكة وما حواليها من البلدان تقصر ظل الشمس فيه

آسمان مانند مکه و آنچه گرداگرد آنست از شهرها کوتاه میباشد سایه در آنجا

٩١٩ حتى لا يبقى للشمس ظل اصلا وما كان بعيدا من وسط

تا آنکه باقی نماند آفتاب را سایه هرگز و آنچه باشد دور از میانه

الفلك كخراسان وما والاها من النواحى فان ظل الشمس

آسمان مانند خراسان و آنچه نزدیک اوست از نواحی که سایه آفتاب

يطول صيفا وشتاء فيكون صيفها كشتاء غيرها فى طول

دراز میباشد در تابستان و زمستان پس باشد تابستان آن مانند زمستان جای دیگر در درازی

الظل فقد يزول فى تلك البلاد **فصل فى معرفة الاقدام**

سایه پس تحقیق برگشت در این شهرها — در بیان شناختن قدم ها

اعلم ان اقل ما تزول عليه الشمس على ما ذكره القدماء من

بدانکه کمتر سایه اصلی که برگردد آفتاب بر او بر طریقه که ذکر کرده اند پیشینیان

اهل هذا العلم فى حزيران على قدمين واكثر ما تزول عليه

از اهل این علم در حزیران بر دو قدم است و اکثر سایه اصلی که زایل میشود آفتاب بر او

فى كانون على ثمانية اقدام وتزول فى ايلول على خمسة اقدام

در ماه کانون هشت قدم است و زایل میشود آفتاب در ماه ایلول بر پنج قدم است

وفى تشرين الاول على ستة اقدام وفى تشرين الآخر على

و در تشرین اول بر شش قدم است و در تشرین دوم بر

سبعة أقدام وفي كانون الأول على ثمانية أقدام وذلك
هفت قدم است و در کانون اول بر هشت قدم و این
منتهى قصر النهار وطول الليل وهو أكثر ما تزول عليه الشمس
نهایت کوتاه شدن روز و دراز شدن شب است و آن اکثر چیزیست که بر سایه او برود آفتاب
ثم ينقص الظل ويزيد النهار فتزول الشمس في كانون
بعد از کم میشود سایه و دراز میشود روز پس میگردد آفتاب در کانون
الآخر على سبعة أقدام وتزول في شباط على ستة أقدام
آخر بر هفت قدم و میگردد آفتاب در شباط بر شش قدم
وتزول في آذار على خمسة أقدام وذلك استواء الليل و
و میگردد در ماه آذار بر پنج قدم و این وقت برابر شدن شب و
النهار وتزول في نيسان على أربعة أقدام وفي أيار على
روز است و میگردد در ماه نیسان بر چهار قدم و در ماه ایار بر
ثلاثة أقدام وفي حزيران على قدمين فذلك منتهى طول
سه قدم و در ماه حزیران بر دو قدم پس این وقت نهایت درازی
النهار وقصر الليل وهو أقل ما تزول الشمس عليه فيكون
روز و کوتاهی شب است و آن کوتاه‌ترین سایه است که میگردد آفتاب برو پس باشد
النهار خمسة عشر ساعة والليل تسع ساعات وتزول في
روز پانزده ساعت و شب نه ساعت و میگردد در
تموز على ثلاثة أقدام وفي آب على أربعة أقدام وفي أيلول
ماه تموز بر سه قدم و در ماه آب بر چهار قدم و در ایلول
على خمسة أقدام وفيه يستوي الليل والنهار وروي عن
بر پنج قدم و در وی برابر میشود شب و روز و مرویست از
سفيان الثوري أنه قال أكثر ما تزول عليه الشمس سبعة
سفیان ثوری که گفت اکثر چیزی که میگردد آفتاب برو هفت
أقدام وأقل ذلك ما تزول على قدم واحد وعن عبد الله
قدم است و کمتر آن که بر میگردد بر یک قدم است و مرویست از عبد الله
بن مسعود رض قال كانت صلاتنا الظهر مع رسول الله صلى الله عليه
بن مسعود گفت بود وقت نماز ظهر ما با رسول الله ص
في صيف على ثلاثة أقدام إلى خمسة أقدام وفي الشتاء
در تابستان بر سه قدم تا پنج قدم و در زمستان

خمسة أقدام فصل وذكر بعضهم صفة أخرى
به پنج قدم و ذکر کرده اند بعض ایشان صفت دیگر
فقال تزول الشمس في تسعة عشر يوما من آذار وظل
پس گفته اند گردیدن آفتاب در نوزده روز از ماه آذار و سایه
الإنسان ثلاثة أقدام وكذلك كل شيء منتصبه فإن
انسان سه قدم است و همچنین هر چیز که نصب کنند آن را که
الشمس تزول يومئذ وظل ذلك الشيء مثل ثلاثة أسباعه
آفتاب برمیگردد آن روز و حال آنکه سایه آن چیز مثل سه حصه از هفت حصه آن چیز است
ثم ينقص الظل قدما حتى ينتهي طول النهار وقصر الليل
پس کوتاه میشود سایه اصلی از روی قدم تا آنکه نهایت میرسد درازی نهار و کوتاهی لیل
في تسعة عشر من حزيران فتزول الشمس يومئذ وظل
در نوزده روز از حزیران پس برمیگردد آفتاب در آن روز و حال آنکه سایه
الإنسان نصف قدم وذلك أقل ما تزول عليه الشمس ثم
آدمی نیم قدم است و این کمتر سایه چیست که برمیگردد بر او آفتاب پس
يزيد الظل فكلما مضت ستة وثلاثون يوما زاد الظل
زیاده میشود سایه اصلی پس هر گاه بگذرد سی و شش روز زیاده میشود سایه اصلی
۸۲۱
قدما حتى يستوي الليل والنهار في تسعة عشر يوما من
از روی قدم تا برابر میشود شب و روز در نوزده روز از
أيلول فتزول الشمس يومئذ والظل على ثلاثة أقدام ثم
ایلول پس برمیگردد آفتاب در آن روز و حال آنکه سایه اصلی بر سه قدم است پس
يزيد الظل فكلما مضى أربعة عشر يوما زاد الظل قدما
زیاده میشود سایه پس هر گاه بگذرد چهارده روز زیاده میشود سایه از روی قدم
حتى ينتهي طول الليل وقصر النهار وذلك في تسعة عشر
تا آنکه نهایت میرسد درازی شب و کوتاهی روز و این در نوزده
يوما من كانون الأول فتزول الشمس يومئذ على سبعة
روز از ماه کانون اول پس برمیگردد آفتاب در آن روز بر هفت
أقدام ونصف قدم وذلك أكثر مما تزول الشمس عليه
قدم و نصف قدم و این اکثر آن چیزیست که برمیگردد آفتاب برو
ثم كلما مضى أربعة عشر يوما زاد الظل قدما حتى ينتهي
پس هرگاه بگذرد چهارده روز زیاده میشود سایه از روی قدم تا آنکه نهایت

ظل بالکسر و تشدید لام سایه و خیال

الى تسعة عشر يوما من آذار فذلك استواء الليل والنهار
تا نوزده روز از آذار پس این استواء شب و روز است
ونزول الشمس على ثلاثة اقدام وذلك دخول الشمس في الصيف
و برمیگردد آفتاب بر سه قدم و این وقت در آمدن آفتاب است تابستان
وزيادة الظل ونقصانه الذي ذكرنا في كل ستة و
و زیادة سایه و نقصان آن که ذکر کردیم او را در هر شش روز
ثلاثين يوما قدم في الصيف والقيظ وزيادته في كل
یک قدم ست در تابستان و خریف و زیادتی آن سایه در هر
اربعة عشر يوما قدم في الربيع والشتاء فصل وقد
چهارده روز یک قدم ست در ربیع و زمستان و تحقیق
ذكر بعض شيوخنا لذلك صفة اخرى وهو ان قال تزول
ذکر کرد بعض شیخ ما برای معرفت سایه طریق دیگر و آن اینست که گفته ست که میگردد
الشمس في حزيران كله على ثلاثة اقدام والقدم سبع كل
آفتاب در حزیران همه بر سه قدم و قدم هفتم حصه
شخص منتصب واول وقت العصر فيه تسعة اقدام و ١٢٢
شخص ایستاده ست و اول وقت عصر در آن حزیران نه قدم ست
نصف واول وقت الظهر في تموز كله اربعة اقدام و
نصف و اول وقت ظهر در تموز همه چهار قدم ست
اول وقت العصر فيه عشرة اقدام ونصف واول وقت
اول وقت عصر در آن تموز ده قدم ست و نصف و اول وقت
الظهر في آب كله خمسة اقدام واول وقت العصر فيه
ظهر در آب همه پنج قدم ست و اول وقت در آن آب
احدى عشر قدما ونصف واول وقت الظهر في ايلول
یازده قدم ست و نصف قدم و اول وقت ظهر در ایلول
كله ستة اقدام واول وقت العصر فيه اثنا عشر قدما
همه شش قدم ست و اول وقت عصر در آن ایلول دوازده قدم
ونصف واول وقت الظهر في تشرين الاول كله سبعة
و نیم قدم ست و اول وقت ظهر در تشرین اول همه هفت
اقدام واول وقت العصر فيه ثلاثة عشر قدما ونصف
قدم است و اول وقت عصر در تشرین اول سیزده قدم و نیم قدم ست

وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي تِشْرِينَ الْآخِرِ كُلِّهِ ثَمَانِيَةُ أَقْدَامٍ وَ

واول وقت ظهر در تشرین آخر همه هشت قدم است و

أَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَنِصْفٌ وَ

اول وقت عصر در آن چهارده قدم است ونیم قدم و

أَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي كَانُونَ الْأَوَّلِ كُلِّهِ عَشَرَةُ أَقْدَامٍ وَ

اول وقت ظهر در کانون اول همه ده قدم است و

نِصْفٌ وَأَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ سَبْعَةَ عَشَرَ قَدَمًا سَوَاءً

نیم قدم واول وقت عصر در کانون اول هفده قدم است برابر

وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي كَانُونَ الثَّانِي كُلِّهِ تِسْعَةُ أَقْدَامٍ وَ

واول وقت ظهر در کانون ثانی همه نه قدم است و

أَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ خَمْسَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ

اول وقت عصر در آن کانون دوم پانزده قدم است واول وقت ظهر

فِي شُبَاطٍ كُلِّهِ سَبْعَةُ أَقْدَامٍ وَنِصْفٌ وَأَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ

در شباط همه هفت قدم است ونیم القدم واول وقت عصر

فِيهِ أَرْبَعَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَنِصْفٌ وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي

در شباط چهارده ونیم قدم است واول وقت ظهر در

آذَارَ كُلِّهِ سِتَّةُ أَقْدَامٍ وَأَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ اثْنَا عَشَرَ

آذار همه شش قدم است واول وقت عصر در آذ دوازده

قَدَمًا وَنِصْفٌ وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي نَيْسَانَ كُلِّهِ أَرْبَعَةُ

قدم است ونیم قدم واول وقت ظهر در نیسان همه چهار

أَقْدَامٍ وَنِصْفٌ وَأَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ إِحْدَى عَشَرَ قَدَمًا

قدم است ونیم واول وقت عصر در نیسان یازده قدم است

وَأَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي الْأَيَّارِ كُلِّهَا ثَلَاثَةُ أَقْدَامٍ وَنِصْفٌ

واول وقت ظهر در آیار همه سه قدم است ونیم قدم

وَأَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيهِ عَشَرَةُ أَقْدَامٍ فَهَذِهِ مَقَادِيرُ مَا

واول وقت عصر در آیار ده قدم است پس این است مقدارها که سایه اصلی که

تَزُولُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِي شُهُورِ السَّنَةِ كُلِّهَا وَاللَّهُ أَعْلَمُ مَا

بر میگردد آفتاب بر آن در ماههای سال همه و خدا داناتر است آنچیز

لَا تُدْرِكُهُ أَحْسَاسُنَا وَلَا تَنْتَهِي نَحْوَهُ عُلُومُنَا فَصْلٌ

که در نیابد اورا حسهای ما و نمیرسد بسوی علوم ما

ومعرفة الزوال على هذه الصفات والتحديد ليس هو

و دانستن برگردیدن آفتاب این صفات و حدود نیست آن

بامر حتم بل هي جهة من جهات الوصول الى معرفة الزوال

امری واجب بلکه جهتی ست از جهات پیوستن بمعرفت زوال

وليس كل احد يدرك ذلك بل كل من غلب على ظنه ويقينه

و نیست هر کسی که دریابد این را بلکه هر کسی که غالب باشد بر ظن او و یقین او

زوال الشمس وجب عليه فعل صلاة الظهر وذلك ان الناس

برگشتن آفتاب واجب گردد بروی گزاردن نماز ظهر و آن اینست که مردم

في الاوقات على ثلاثة اضرب من فرضه اليقين وهو من

در دانستن اوقات بر سه گونه اند اول کسی که فرض او یقین ست و آن کسی

يعرف الدقائق والساعات وسير الكواكب يستدل بذلك

که میداند دقیقها و ساعتها را و سیر ستارها استدلال میکند باین بمعرفت

ليحصل له يقين الوقت ومن فرضه الاجتهاد والتقدير

تا حاصل شود او را یقین بدرآمدن وقت و دوم کسانی اند که فرض او کوشش ست و اندازه کردن

بالعمل او تقليد من يعمل وهم الصناع الجهال بالاوقات فان

بکار خویش یا تقلید عمل میکنند و ایشان اهل پیشه و حرفت اند که جاهل اند از علم اوقات

اجتهدوا وانتقدوا باعمالهم مثل الخباز عادته ان يخبز

کوشش کردند پس اندازه کردند وقت را بعملهای خویش چنانچه نانپز عادت اوست که نان می پزد

العجينتين او ثلاثا الى الظهر او الطحان يطحن القفيز الى

دو خمیر یا سه خمیر تا وقت ظهر یا آسیابان که ساید یک پیمانه تا

الظهر استظهر بالتاخير وصلى لان في يوم الغيم كان

ظهر یاری خواهد بتاخیر و بگزارد نماز ظهر را زیرا که در روز ابر گویا که

الوقت يقصر بغيبة الشمس فيغفل الانسان عن مراعات

وقت کوتاه میشود از جهت غایب بودن آفتاب پس غافل میشود آدمی از نگهداشتن

الوقت ويتشاغل عنه فان سمع الاذان من عارف بالاوقات

وقت یا بکارها رسید از محافظت وقت پس اگر شنید اذان را از عارف وقت

او من لا يؤذن الا باذن عارف الوقت يقوم للصلوة

یا از کسیکه شنید که او اذان نمیدهد مگر باذن کسیکه داننده وقت ست برخیزد از برای نماز

والثالث من فرضه التحري والتاخير بجهده الى ان يغلب

و قسم سوم کسی که فرض شود او را فکر کردن و تاخیر بکوشش خود تا آنکه غالب شود

فِي ظَنِّهِ دُخُولُ الْوَقْتِ وَهُوَ الْمَطْمُورُ وَالْمَحْبُوسُ فِي الْأَمْكِنَةِ
بر گمان او در آمدن وقت و آن کسی ست که پوشیده شده ست و بند کرده شده در جایهایکه

الَّتِي لَا يَتَوَصَّلُ إِلَى مَعْرِفَةِ الْوَقْتِ بِدَلَالَةٍ وَلَا خَبَرٍ وَلَا سَمَاعٍ
که نتواند رسید بسوے شناختن وقت بدلیل و نه بخبر و نه بشنیدن

أَذَانٍ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ
اذان از جهت فرموده نبی صلعم وقتیکه امر کنم شما را بکارے پس بیارید شما از وے مقدور

فَصْلٌ وَمَعْرِفَةُ الزَّوَالِ أَمْرٌ يَدِقُّ وَيَصْعُبُ وَقَدْ وَرَدَ
و دانستن برگشتن آفتاب طریق تحقیق امر باریک ست و دشوار و تحقیق وارد شده

فِي الْحَدِيثِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَأَلَ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَزَالَتِ الشَّمْسُ فَقَالَ
در حدیث بزرگ که نبی صلعم پرسید جبرائیل را عم آیا برگشته ست آفتاب پس گفت

لَا نَعَمْ فَقَالَ كَيْفَ هٰذَا فَقَالَ مِنْ قَوْلِي لَكَ لَا نَعَمْ قَطَعَتِ
نه آرے پس فرمود چگونه ست این جواب پس گفت از گفتن من ترا لا نعم سیر کرد

الشَّمْسُ مِنَ الْفَلَكِ خَمْسِينَ أَلْفَ فَرْسَخٍ فَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
آفتاب از آسمان پنجاه هزار فرسنگ راه پس چنان بود که نبی صلعم

سَأَلَهُ عَنْ زَوَالِهَا عَلَى عِلْمِ اللّٰهِ تَعَالَى لٰكِنْ إِنَّكَ إِذَا اسْتَقْبَلْتَ
سوال کرده بود از گشتن آفتاب موافق علم خدا تعالی لیکن در تفاوت هیچ نباشد لیکن تو هرگاه که روی

الْقِبْلَةَ فَكَانَتِ الشَّمْسُ عَلَى حَاجِبِكَ الْأَيْمَنِ فِي الصَّيْفِ فَقَدْ
قبله را پس باشد آفتاب برابر ابروے راست تو در تابستان پس تحقیق

زَالَتْ بِلَا شَكٍّ فَصَلِّ الظُّهْرَ فَإِذَا صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ
برگشته ست بیشک پس بگذار ظهر را پس هرگاه گشت سایه هر چیز مانند آن

فَهُوَ وَقْتُ الْعَصْرِ فَإِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ عَلَى حَاجِبِكَ الْأَيْسَرِ فِي
پس آن وقت عصر ست پس هرگاه باشد آفتاب برابر ابروے چپ تو در

الصَّيْفِ وَأَنْتَ مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةِ فَاعْلَمْ أَنَّهَا لَمْ تَزُلْ بَعْدُ
تابستان هم و تو روبروے قبله باشی پس بدان که برنگشته ست هنوز

فَإِذَا كَانَتْ بَيْنَ عَيْنَيْكَ فَهُوَ قِيَامُهَا وَاسْتِوَاؤُهَا فِي كَبِدِ
پس هرگاه باشد میان هر دو چشم تو پس آن قیام اوست و استواء او در میانه

السَّمَاءِ وَقَدْ يَجُوزُ أَنَّهَا قَدْ زَالَتْ إِذَا كَانَ فِي أَوَّلِ الشِّتَاءِ
آسمان و رواست در این حال که میان دو چشم باشد اینکه بدرستی آفتاب برگشته ست وقتیکه باشد در اول

قِصَرِ النَّهَارِ وَأَمَّا إِذَا كَانَتْ فِي أَوَّلِ الشِّتَاءِ عَلَى حَاجِبِكَ
کوتاه باشد روز و اما وقتیکه باشد در اول زمستان برابر ابروے راست تو

الأيمن فيكون قد زالت في جميع الأزمنة لأنه إذا كان
پس باشد تحقيق برگشته است در همه زمانه در تابستان و زمستان زيرا که هرگاه باشد
ذلك في الصيف فهو أول وقت الظهر وإن كان في الشتاء
آن آفتاب برابر روی راست در تابستان پس آن در وقت ظهر است و اگر باشد در زمستان
فهو آخر وقت الظهر وإذا كانت على حاجبك الأيسر فقد
پس آن آخر وقت ظهر است و هرگاه باشد برابر روی چپ تو پس تحقيق
يجوز أنها قد زالت لقصر النهار في أول الشتاء ولا يجوز في
جايز است که آن آفتاب برگشته باشد از جهت کوتاهی روز در اول زمستان و روا نيست در
أول الصيف لامتداد النهار وطوله وإذا كانت بين عينيك
اول تابستان از جهت درازی روز وقتيکه باشد آفتاب ميان دو چشم
في الشتاء فقد زالت بلا شك فإذا صارت إلى حاجبك الأيمن
در زمستان پس برگشته است بی شک پس وقتيکه برگردد بسوی ابروی راست تو در زمستان
فهو آخر وقت الظهر وهذا لأهل إقليم العراق والخراسان
پس آن آخر وقت ظهر است و اين حکم از برای اهل عراق و خراسان است
الذين يصلون إلى الركن الأسود وباب البيت من جهة
آنکسانی که میگذارند نماز را بسوی رکن اسود و در خانه کعبه از جانب
الكعبة وأما أهل اليمن والمغرب ومن يليهم فعلى ضد ذلك
کعبه و اما اهل يمن و مغرب و کسيکه متصل ايشان است پس خلاف اين است
لأنهم يصلون إلى الركن اليماني ومؤخر الكعبة فلذلك
زيرا که ايشان میگذارند بسوی رکن يمانی و بسوی مؤخر کعبه پس از اين جهت
اختلف التقدير فصل فإذا عرفت الزوال وأردت أن
مختلف شد در سايه اختيار زوال پس هرگاه شناختی زوال را و خواستی که
تعرف القبلة فاجعل ظلك على يسارك فإنك تكون حينئذ
بشناسی قبله را پس بگردان سايه خود را جانب چپ خويش که تو اين هنگام
مستقبل القبلة فاعلم ذلك مختصرًا بلا تعب وإنما طولت
مستقبل قبله باشی پس بدان اين که مختصر است بی رنج و جز اينکه دراز کردم
في ذكر معرفة الزوال لأنه أشكل الأوقات وأدقها وقد
در ذکر معرفت زوال زيرا که آن مشکلترين اوقات و باريکترين آنهاست
ورد ذكر الأقدام في خبر ابن مسعود رض والتنبيه على
وارد شد ذکر قدمها در خبر ابن مسعود رض و آگاهانيدن بر

٨٢٦

معرفة ذلك على ما تقدم بيانه والله أعلم فصل وأما
شناخت او بر طریق که گذشت بیان او بالا و اما
وقت العصر فأوله على ما ذكرنا أدنى زيادة على المثل وآخر
وقت عصر پس اول او چنانچه بیان کردیم وقتی زیاده بود سایه بر چیز مثل او و آخر
وقتها إذا صار الظل مثليه ووقت الضرورة إلى قبل أن
وقت آن هرگاه باشد سایه هر چیز دو چند آن و وقت ضرورت تا پیش از
تغيب الشمس وقد تقدم ذكره والأفضل تعجيلها فصل
غایب شدن آفتاب و تحقیق رفت ذکر او و افضل در آن شتاب کردن است
وأما صلوة المغرب فإذا غربت الشمس وهو إذا تدلى حاجب
و اما نماز مغرب پس هرگاه غروب شود آفتاب و آن است که هرگاه بند میشود حاجب
الشمس الأعلى وهو غيبتها عن الأبصار دخل وقتها ولها
اعلی آفتاب و آن پوشیده شدن آفتاب است از دیدها آمد وقت او و مر او را
وقتان أحدهما الغروب والثاني غيبوبة شفق الشمس
دو وقت است یکی غروب و دوم فرو رفتن شفق آفتاب و
هو الحمرة في أصح الروايتين فصل فإذا غاب الشفق
آن سرخی است در اصح روایتها پس هرگاه غایب شود شفق
دخل وقت العشاء الآخرة ووقت الفضيلة مبقى إلى ثلث
درآمد وقت عشاء آخره و وقت فضیلت و ثواب باقیست تا سیوم حصه
الليل في إحدى الروايتين والثانية إلى نصف الليل ووقت
شب در یکی از دو روایت و در روایت ثانی تا نصف شب و وقت
العذر والضرورة ما لم يطلع الفجر الثاني ولها اسمان
عذر و ضرورت تا برآمدن صبح ثانی است و مر او را دو نام است
أحدهما عتمة والثاني العشاء الآخرة لأن النبي صلى الله عليه قال
یکی عتمه و دیگر عشاء آخره زیرا که پیغمبر فرمود
غلبنكم الأعراب على اسم صلاتكم هذه يسمونها فإنهم
غالب آیند شما را اعراب نام نماز شما که این است می‌نامند اعراب آن نماز را عتمه
في ذلك والأفضل تأخيرها إلى آخر وقتها وهو ثلث الليل الأول
در این نام و بهتر است تأخیر آن تا آخر وقت آن و آن سیوم حصه اول شب است
أو النصف الأول على ما ذكرنا وأفضله أن صليت إذا غاب
یا نصف اول چنانچه ذکر کردیم و بهتر اوقات ازاده شود نماز در آن وقت که

البياض الغربي واظلم مكانه وهو الشفق الثاني فيؤخر
سفیدی که در جانب مغرب است و تاریک شود جایے او و آن سفیدی شفق دوم است پس تاخیر کرده شود

الى ربع الليل او الثلث او النصف كل ذلك ما لم ينم المصلي
تا چهارم حصه شب یا سیوم حصه یا نصف همه این اوقات فضل و فضیلت که خواب نکند مصلی

قبل ان يصليها فانه يكره النوم عنها فمن خاف غلبة
پیش از نیکه بگذارد نماز را که مکروه است خواب پیش از و پس کسیکه خوف کرد غلبه

النوم فالافضل ان يصليها ثم ينام وهذا الافضل عند
خواب را پس بهتر است که بگذارد آنرا پس خواب کند و ازین جهت افضل نزد

الشافعي رح ان يصلي في اول الوقت وانما قلنا الافضل
شافعی رح گزاردن است در اول وقت و جز این نیست که گفتیم افضل

تاخيرها لان النبي صلى الله عليه وسلم قال اعتموا بالعتمة وخرج صلى الله عليه وسلم
تاخیر است زیرا که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود دیر کنید نماز عشا را و برآمد ص

ليلة وقد اعتم فقال لولا ان اشق على امتي لامرتهم ان
شبی و حال آنکه تاخیر کرده بود عشا را پس فرمود ص اگر دشوار نمیدانستم بر امت خود هر آینه امر کردمی

يصلوها هكذا فالنبي صلى الله عليه وسلم اخرها وحث على تاخيرها فصار
گزاردن آنرا همچنین پس نبی ص موخر کرد آنرا و برانگیخت بر تاخیر او

واما السنن الراتبة مع هذه الصلوات الخمس فثلاث عشرة
و اما سنتهای راتبه با این نمازهای پنجگانه پس سیزده

ركعة ركعتان قبل صلوة الفجر وركعتان قبل الظهر وركعتان
رکعت است دو رکعت پیش از نماز فجر و دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت

بعدها وركعتان بعد المغرب وركعتان بعد عشاء الاخرة
بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشای آخر

ويوتر بثلاث وهو مخير ان شاء صلاها بتسليمة واحدة
و وتر گزارد به سه رکعت و آن مخیر است اگر خواهد گزارد آنرا بیک سلام

كصلوة المغرب وان شاء فصل بينها فيسلم عن ركعتين
مانند نماز مغرب و اگر خواهد جدا کند میان آنها پس سلام دهد از دو رکعت

ويوتر بالاخرة وهو الافضل فيقرء في الاولى من الثلاث
و طاق کند باخیر و آن افضل است پس بخواند در اول از سه رکعت

بعد الفاتحة بسبح اسم ربك الاعلى وفي الثانية بقل يا ايها
بعد فاتحه سوره سبح اسم ربک الاعلی و در دوم قل یا ایها الکافرون

الكافرون وفي الثالثة بقل هو الله احد ويقرء في اول

و در سوم قل هو الله احد و بخواند در اول

الركعتين من سنة الفجر بقل يا ايها الكافرون وفي الثانية

دو رکعت از سنت فجر قل یا ایها الکافرون و در ثانی

بقل هو الله احد ويستحب فعلهما في منزله ثم يخرج

قل هو الله احد و مستحب است ادای آنها در منزل خود بعد برآید مسجد

ويستحب الاشتغال بذكر الله عز وجل وترك الكلام الا

و مستحب است مشغول شدن بذکر خدای تعالی و ترک کردن سخن مگر

ان يكون واجبا بعد ان يصليهما حتى يدخل في الفريضة

آنکه باشد واجب پس آنکه بگزارد آنها را تا آنکه درآید در فریضه

والقراءة في الركعتين بعد المغرب كالقراءة في ركعتي

و قرارة در دو رکعت سنت بعد مغرب همچو قرارت در دو رکعت سنت

الفجر روي عن ابن عمر رض انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

فجر مرویست از ابن عمر رض که گفت شنیدم رسول الله صلعم را

۸۲۹ اكثر من عشرين مرة يقرء في الركعتين بعد المغرب قل

اکثر از بیست بار که بخواند در دو رکعت بعد از مغرب قل

يا ايها الكافرون وقل هو الله احد وروي عن طاوس انه

یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و مرویست از طاوس که

كان يقرء في الاولة منها آمن الرسول وفي الثانية قل هو

بود که بخواند در اول از آن رکعت آمن الرسول و در ثانی قل هو

الله احد ويستحب تعجيلهما لما روى حذيفة رض عن النبي

الله احد و مستحب است تعجیل آنها از جهت آنکه روایت کرد حذیفه رض از نبی صلعم

صلى الله عليه وسلم انه قال عجلوا بالركعتين بعد المغرب لترفعهما

که فرمود شتاب کنید بدو رکعت بعد نماز مغرب تا بردارند آنرا

الملائكة مع المكتوبة فيستحب تخفيفهما لذلك وفي حديث

ملائکه مع فرضها پس مستحب است تخفیف آن از این جهت و در حدیث

آخر قال صلى الله عليه وسلم من صلى ركعتين بعد المغرب قبل ان يتكلم

دیگر است فرمود صلعم هر که بگزارد دو رکعت بعد مغرب پیش از آنکه کلام کند

رفعت صلاته في عليين وقد جاء ما يدل على استحباب

برداشته میشود نماز او در علیین و بتحقیق آمده است چیزیکه دلالت کند بر استحباب

استحباب دوست داشتن و نیکو شمردن چیزی را

تطويلهما وهو ما روي عن ابن عباس رض انه قال كان

دراز کردن قرارت در آن دو رکعت و آن چیزیست که مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که گفت بود

رسول الله صلى الله عليه وسلم يطيل القراءة في الركعتين بعد المغرب

رسول الله صلعم دراز میکرد قرارت را در دو رکعت بعد مغرب

حتى يتفرق اهل المسجد وروي كذلك عن حذيفة رض انه

تا آنکه پراگنده میشدند اهل مسجد و مرویست همچنین از حذیفه رض که

قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فصليت معه صلاة المغرب

گفت آمدم رسول الله صلعم را پس گزاردم با او نماز مغرب را

ثم قام فصلى الى العشاء الآخرة ثم انتقل الى منزله وقد

پستر ایستاد پس گزارد تا عشاء آخر پس نقل کرد بسوی منزل خود و تحقیق

ورد ايضا ان الاستحباب في فعلهما في المنزل وهو ما

وارد شده است نیز که استحباب در کردن آن سنتها در منزل خود است و آن چیزیست که

روي عن عائشة رض قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي

مرویست از عائشه رض که گفت نبی صلعم بود که میگزارد

الركعتين اللتين بعد المغرب في بيتها وكذلك عن ام

دو رکعت را که بعد از مغرب است در خانه خود و همچنین از ام

حبيبة رض وروي عن ابن عمر رض قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

حبیبه رض و مرویست از ابن عمر رض گفت بود رسول الله صلعم

لا يصلي الركعتين بعد المغرب الا في بيته وروى سهل

نگزارد دو رکعت بعد مغرب را مگر در خانه خود و روایت کرد سهل

بن سعد الساعدي رض قال لقد ادركت زمان عثمان

بن سعد ساعدی رض گفت دریافتم زمانه عثمان را

بن عفان رض وانه ليسلم من المغرب وما ارى رجلا واحدا

رض و او سلام میداد از نماز مغرب و نه دیدم مرد یکسی را

يصليهما يعني الركعتين بعد المغرب في المسجد بل كانوا

که گزارده باشد آن دو رکعت را بعد مغرب در مسجد بلکه بودند

يبتدرون باب المسجد يخرجون فيصلونها في بيوتهم

که جستی میکردند بدر مسجد پس بر آیند و میگزارند آنها را در خانهای خود

فصل في فضائل الصلوات الخمس روي عن ابي سلمة

در فضایل نماز پنجگانه مرویست از ابی سلمه رض

٩

عن ابي هريرة رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أرأيتم لو
از ابی هریره رض گفت که رسول الله صلعم فرمود آیا دیدید شما اگر باشد
أن نهرا بباب أحدكم يغتسل كل يوم منه خمس مرات هل
نهرے بدروازه یکے که غسل کند هر روز ازان پنج بار آیا
يبقى من درنه شيء قالوا لا قال فذلك مثل الصلوات الخمس
باقی ماند از چرک او چیزے گفتند نه فرمود پس این مثل صلوة خمسه است
يمحو الله تعالى بها الخطايا وعن أبي ثعلبة القرطبي قال
محو میکند خدا تعالی بآن خطاها را و مرویست از ابی ثعلبه القرطبی رض گفت
سمعت عمر بن الخطاب رض يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحترقون
شنیدم عمر بن خطاب را رض که میفرمود فرمود رسول الله صلعم میسوزید
فاذا صليتم الصبح غسلت الصلوة ما كان قبلها ثم تحترقون
پس هرگاه گزاردید صبح را میشوید نماز چیزے را که پیش ازان بوده است پس میسوزید
فاذا صليتم الظهر غسلت الصلوة ما كان قبلها ثم تحترقون
پس هرگاه گزاردید ظهر را میشوید نماز چیزے را که باشد پیش ازان پس میسوزید
١٣١ فاذا حضرت صلوة العصر فصليتم غسلت ما كان قبلها
پس هرگاه حاضر شود نماز عصر پس گزاردید میشوید نماز چیزے را که بوده است پیش
حتى ذكر صلى الله عليه وسلم الصلوات الخمس وعن الحارث مولى عثمان
تا آنکه ذکر کرد رسول الله صلعم نماز پنجگانه را و مرویست از حارث مولے عثمان
بن عفان رض قال جلس عثمان بن عفان رض ثم دعا بماء
رض گفت نشست عثمان بن عفان رض پس طلبید آب را
فتوضأ ثم قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ وضوئي
پس وضو کرد پس گفت دیدم رسول الله صلعم را که وضو میکرد مانند وضو کردن من
هذا ثم قال من توضأ وضوئي هذا ثم قام فصلى الظهر
که اکنون کرده ام پس گفت کسیکه وضو کرد وضو من که کرده ام پس ایستاد و گزارد ظهر را
١٢ غفر له ما بينها وبين صلاة الظهر ثم صلى المغرب
آمرزیده شود مر او را آنچه درمیان آن ظهر و نماز ظهر است پس گزارد مغرب را
غفر له ما بينها وبين صلاة العصر ثم صلى العشاء الآخرة
آمرزیده شود مر او را آنچه درمیان ظهر و درمیان عصر است پس گزارد عشاء آخره را
غفر له ما بينها وبين صلاة المغرب ثم لعله يبيت و
آمرزیده شود مر او را آنچه مابین عشا کمین است پس شاید او خواب کند و

منتخب اللغات

بتمرغ ليلة ثم اذا قام فصلى الصبح غفر له ما بينها وبين
بچلد آب دهن او در شب بستر هرگاه ایستاد پس گزارد نماز صبح را پس آمرزیده شود او را
صلاة عشاء الآخرة فان الحسنات يذهبن السيئات
نماز عشا را آخرست که نیکویها می برد بدیها را
قالوا هذه الحسنات فما الباقيات الصالحات قال سبحان
گفتند یاران اینست حسنات پس چیست باقیات صالحات گفت این کلمات
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة
خدا پاک و ثنا مر خدا را و نیست معبود بحق مگر الله تعالی و الله بلندست و نیست قوت و توانائی
الا بالله العلي العظيم وعن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده
مگر بخدا منعم که بلندست و بزرگ و روایت از جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود
رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة مرضاة الرب وحب
رض گفت فرمود رسول الله صلعم نماز رضای پروردگارست و دوستی
الملائكة وسنة الانبياء صلوات الله عليهم ونور المعرفة
فرشتها و سنت پیغمبران است و نور معرفت
واصل الايمان واجابة الدعاء وقبول الاعمال وبركة في
و اصل ایمان و قبول دعا [...] و قبول اعمال [...] و برکت در
الرزق وراحة الابدان وسلاح الاعداء وكراهية الشيطان
رزق و راحت بدنها و آلت جنگ دشمنان و دشواری دشمنی شیطان را
وشفيع بين صاحبها وبين ملك السموات وسراج في قبره
و شفاعت خواه شود در میان صاحب آن و در میان فرشتگان آسمان و چراغ است در قبر او
وفراش تحت جنبه وجواب منكر ونكير ومونس زائر في
و بستر است زیر پهلوی او و جواب است منکر و نکیر را و مونس است زیارت کننده او در
قبره الى يوم القيمة فاذا كان يوم القيمة كانت الصلاة
قبر او تا روز قیامت پس هرگاه باشد روز قیامت باشد نماز
ظلا فوقه وتاجا على رأسه ولباسا على بدنه ونورا يسعى
سایه بالای او و تاجی بر سر او و لباسی بر بدن او و نوری روشنی کند
بين يديه وسترا بينه وبين النار وحجة المؤمنين
و پرده باشد که میان او و میان آتش باشد و حجت مومنان است
بين يدي الرب عز وجل وثقلا في الميزان وجوازا على
در پیش پروردگار عز و جل و گرانی در میزان نیکویهاست و [...]

الصراط ومفتاحًا للجنة لأن الصلاة تسبيح وتحميد و

صراط است و کلید دروازه جنت است زیرا که نماز تسبیح است و ثنا گفتن و

تقديس وتعظيم وقراءة ودعاء وإن أفضل الأعمال كلها

یاد کردن منسوب کردن و به بزرگی نسبت کردن و خواندن قرآن و خواستن حاجت‌ها و افضل‌ترین همه اعمال

الصلوة لوقتها وعن ابن عمر رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

نماز است که بر وقت گزارده شود و مرویست از ابن عمر رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را

يقول الصلوة الخمس عماد الدين لا يقبل الله الإيمان إلا بالصلاة

که می‌فرمود نماز پنجگانه ستون دین است نپذیرد خدا ایمان را مگر به نماز

وعن أنس بن مالك رض قال رجل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم كم افترض

و مرویست از انس بن مالک رض گفت مردی یا رسول الله چند چیز فرض کرده است

الله عز وجل على عباده من الصلوات قال خمس صلوات قال هل

خدای تعالی بر بندگان خود از نماز فرمود ۵ نماز پنجگانه گفت آیا

قبلهن أو بعدهن شيء قال افترض الله على عباده صلوات خمسًا

پیش ازین پنج نماز یا پس ازین چیزی هست گفت ۵ فرض کرده است خدای تعالی بر بندگان خود

قال ليس قبلهن أو بعدهن شيء فحلف الرجل بالله لا يزيد

گفت نیست پیش ازین پنج نماز یا پس ازین چیزی از نماز پس سوگند خورد آن مرد به خدای تعالی که زیاده نکند

عليهن ولا ينقص منهن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن صدق

بر اینها و نه کم کند از آن پس فرمود رسول الله صلعم اگر راست گفت

دخل الجنة وعن تميم الداري رض قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

درآید در بهشت و مرویست از تمیم داری رض گفت که رسول الله صلعم فرمود

أول ما يحاسب به العبد يوم القيمة صلاته فإن هو أكملها

اول چیزی که حساب کرده شود بآن بنده روز قیامت نماز است پس اگر کامل کرده باشد آن را

كتبت له كاملة وإن لم يكن أكملها قال الله عز وجل للملائكة انظروا

نوشته می‌شود مر آن نماز را برای او کامل و اگر کامل درست نکرده آن را می‌فرماید خدا فرشتگان را که ببینید

هل تجدون لعبدي من تطوع فأكملوا له ما ضيع من ذلك

آیا در می‌یابید بنده مرا از نفل چیزی پس کامل کنید آن نماز را برای او چیزی که ضایع کرده از آن

وعن أنس بن حكيم الضبي قال قال أبو هريرة رض إذا أتيت أهلك

و مرویست از انس بن حکیم ضبی گفت گفت ابوهریره رض هرگاه آمدی اهل خود را

فأخبرهم أني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إن أول ما يحاسب

پس خبر ده ایشان را که شنیدم از رسول الله صلعم که می‌فرمود که اول چیزی که حساب کرده شود

به العبد يوم القيمة صلاته المكتوبة فان اتمها والا نظر

آن بنده روز قیامت نماز فریضه اوست پس اگر کامل کرد آنرا واگرنه دیده شود

فان كان له تطوع اكملت له الفريضة بها ثم يفعل بسائر

پس اگر باشد مر او را نفل کامل کرده میشود مر او را فریضه بآن پس کرده میشود بهمه

الاعمال كذلك وعن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

اعمال همچنین وروایت از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله صلعم

اول ما يحاسب به العبد الصلوة واول ما افترض الله تعالى

اول چیزیکه حساب کرده میشود بآن بنده نماز است واول چیزیکه فرض کرد آنیده است خدای

على هذه الامة الصلوة فصل في الخروج الى المسجد وفضل

برین امت نماز است در خروج بسوی مسجد وفضیلت

الجماعة والخشوع في الصلوة عن نافع عن ابن عمر رض قال ان

جماعت وخشوع در نماز روایت از نافع از ابن عمر رض گفت که

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما بين صلاة الجماعة والفذ سبع وعشرين

رسول الله صلعم فرمود فرق میان نماز جماعت وتنها هفت وبیست

درجة وعن ابي هريرة رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا

درجه است وروایت از ابو هریره رض گفت که رسول الله صلعم فرمود هرگاه

توضأ العبد ثم خرج الى المسجد كتب الله عز وجل له بكل

وضو کند بنده پستر برآید بسوی مسجد مینویسد خدای تعالی مر او را بهر

خطوة حسنة ومحى عنه سيئة ورفع له درجة ويستبشر

قدم نیکوئی ومحو میکند ازو بدی وبر میدارد او را درجه وشاد میشود

الله تعالى كما يستبشر بالغائب الطويل غيبة اذا قدم على

خدای تعالی چنانچه شاد میشوند بغایب که تا دیر غایب بوده باشد هرگاه باید

اهله وعن ابي عثمان النهدي عن سلمان رض قال قال رسول

اهل خود وروایت از ابی عثمان نهدی از سلمان رض گفت فرمود رسول

الله صلى الله عليه وسلم يقول الله عز وجل من توضأ في بيته فاحسن

الله صلعم میفرماید خدای تعالی هرکه وضو کرد در خانه خود پس نیکو کرد

الوضوء ثم زارني في بيت من بيوتي فانا زائر وحق

وضو را پس زیارت کرد مرا در خانه از خانهای من پس آمد مرا زیارت کننده

على المزور ان يكرم زائره وعن سالم بن عبد الله عن ابيه عن

بر زیارت کرده شده که مکرم کند زیارت کننده خود را وروایت از سالم بن عبد الله از پدر خود از

عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض قَالَ جَاءَ جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
عمر بن خطاب گفت آمد جبرائیل ع بسوی نبی ص

فَقَالَ بَشِّرِ الْمَشَّائِينَ فِي ظُلَمِ اللَّيْلِ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِالنُّورِ التَّامِّ يَوْمَ
پس فرمود شادمان ساز روندگان را در سیاهے شب بسوی مسجدها بنور تمام روز

الْقِيٰمَةِ وَعَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ مَشٰى
قیامت و مروایت از ابی درداء رض از نبی ص که فرمود هر که رود

فِي ظُلَمِ اللَّيْلِ إِلَى الْمَسَاجِدِ آتَاهُ اللهُ تَعَالٰى نُوْرًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
در تاریکی شب بسوے مسجد بدهد خدا ایقا اورا نور روز قیامت

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رض أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ
و مروایت از ابی سعید خدری رض که شنید رسول الله ص که میفرمود

صَلٰوةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ عَلٰى صَلَاةِ الْفَذِّ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً
نماز جماعت فضیلت میدهد بر نماز تنها بست و پنج درجه

وَعَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا بَيْنَ
و مروایت از نافع از ابن عمر رض گفت که رسول الله ص فرمود فرق میان

صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ وَالْفَذِّ سَبْعٌ وَعِشْرُونَ دَرَجَةً وَعَنْ أَنَسِ بْنِ
نماز جماعت و تنها هفت و بیست درجه است و مروایت از انس بن

مَالِكٍ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَا عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُونٍ
مالک رض گفت که رسول الله ص فرمود ای عثمان بن مظعون

مَنْ صَلَّى الصُّبْحَ فِي جَمَاعَةٍ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ مَبْرُوْرَةٌ وَعُمْرَةٌ
هر که گزارد نماز صبح را در جماعت باشد مر اورا حج مبرور و عمره

مُتَقَبَّلَةٌ يَا عُثْمَانُ مَنْ صَلَّى الظُّهْرَ فِي جَمَاعَةٍ كَانَ لَهُ خَمْسٌ وَ
قبول کرده شده ای عثمان هر که گزارد ظهر را در جماعت باشد مر اورا بست و

عِشْرُونَ صَلَاةً كُلُّهَا مِثْلُهَا وَسَبْعُونَ دَرَجَةً فِي جَنَّاتِ
پنج نماز همه مانند اول که جماعت گزارد و هفتاد درجه در جنات

الْفِرْدَوْسِ يَا عُثْمَانُ مَنْ صَلَّى الْعَصْرَ فِي جَمَاعَةٍ ثُمَّ ذَكَرَ اللهَ تَعَالٰى
الفردوس اے عثمان هر که گزارد عصر را در جماعت پس یاد کرد خدا ایقا را

حَتّٰى تَغْرُبَ الشَّمْسُ فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ نَسَمَةً مِنْ وُلْدِ إِسْمٰعِيلَ مَعَ
تا آنکه فرو رود آفتاب پس گویا که آزاد کرد بنده نفس را از اولاد اسمعیل

كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ اِثْنَا عَشَرَ أَلْفًا يَا عُثْمَانُ مَنْ صَلَّى الْمَغْرِبَ فِي
هر مرد از ایشان دوازده هزار اے عثمان هر که گزارد نماز مغرب را در

جماعةٍ كانت له خمسٌ وعشرون صلاةً كلّها مثلها وسعون

جماعت باشد مر اورا بست و پنج نماز همه مانند اول که بجماعت گزارده باشد و هفتاد

درجةً في جنات عدنٍ يا عثمان من صلّى العشاء الآخرة في

درجه در جنات عدن ای عثمان هرکه گزارد عشا آخر را در

جماعةٍ فكأنما قام ليلة القدر ويستحبّ للرجل اذا اقبل الى

جماعت پس گویا ایستاد شب قدر و مستحب ست مرد را که هرگاه آید بسوی

المسجد ان يقبل بخوفٍ ووجلٍ وخشوعٍ وخضوعٍ وان تكون

مسجد اینکه روآرد بخوف و ترس و فروتنی و اینکه باشد

عليه السكينة والوقار وان يحدث لنفسه فكراً وادباً غير

برو آرام و وقار و اینکه در دل آرد فکر و ادب غیر چیزی

ما كان عليه وفيه قبل ذلك من حالات الدنيا واشغالها

که بوده ست برو و در و پیش ازین از حالات دنیا و اشغال آن

وليخرج برغبةٍ ورهبةٍ وذلٍ وتواضعٍ وانكسارٍ من غير

باید که برآید برغبت و ترس و خوار و تواضع و فروتنی از غیر

عجبٍ وتكبرٍ وافتخارٍ ورؤية النفس والخلق وينوي بذلك

عجب و تکبر و افتخار و رؤیت نفس و خلق و نیت کند بدین

التوجه الى الله عزّ وجلّ الى بيتٍ من بيوته التي اذن الله ان

روآوردن بسوی خدای تعالی بسوی خانه از خانهای که اذن کرده ست خدا اینکه

ترفع ويذكر فيها اسمه يسبّح له فيها بالغدوّ والآصال رجال

بلند کرده شود و یاد کرده میشود در آن خانه نام او تسبیح گفته شود مر او را در آن خانها بگاه و بیگاه

لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله ثم ما ادرك من الصلاة

که غافل نمیگذارد ایشان را تجارت و بیع از ذکر خدا پس هر چیز که دریافت از نماز

صلّى مع الجماعة وما فاته قضى كذا جاء في الحديث عن ابي هريرة

گذارد با جماعت و هرچه فوت کرد آنرا قضا کند همچنین آمده ست در حدیث از ابو هریره

رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم وقد اقيمت

رض که گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه بیاید یکی از شما و حال آنکه برپا کرده شده

الصلوة فليمش على هيئته فليصلّ ما ادرك وليقض ما سبقه وفي لفظ آخر فليمش وعليه

نماز پس برود بر آن صفت و هیئت پس بگزارد هرچه دریابد و قضا کند چیزی که پیشی کرده در لفظ دیگر و باید که برود و برو

السكينة والوقار وليحذر العجب في المواظبة على العبادات والمداومة عليها لان ذلك يسقطه

آرام کردن و وقار پس باید که بترسد از عجب در مواظبت بر عبادات و مداومت بر آن زیرا که این عجب بیندازد او را

مِنْ عَيْنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ دُبُعْدُهُ مِنْ قُرْبِهِ وَيُعْمِي عَلَيْهِ حَالَتَهُ

از چشم خدا تعالی و دور میدارد او را از قرب او و کور میکند بر او حالت او را

وَيُزِيلُ نُورَ بَصِيرَتِهِ وَحَلَاوَةَ مَا كَانَ يَجِدُهُ مِنْ قَبْلُ فِي عِبَادَتِهِ

و دور میکند نور بصیرت او و ازت چیزیکه مییافت از پیش در عبادت خود

وَيُكَدِّرُ صَفَاءَ مَعْرِفَتِهِ وَرُبَّمَا رُدَّ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَتُصِمُّ لِأَنَّهُ

و تکدر میشود صفای معرفت او و بسا اوقات بازگردانیده شود بر او عمل او و شکسته میشود زیرا که

رُوِيَ أَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَتَقَبَّلُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ عَمَلًا حَتَّى

مرویست که او تعالی مقبول نمیکند از متکبران عملی

يَتُوبُوا وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ إِبْرٰهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمٰنِ أَحْيَا

تا که توبه کنند و تحقیق آمده است در حدیث که ابراهیم خلیل الرحمن زنده داشت

لَيْلَةً فَلَمَّا أَصْبَحَ أَعْجَبَ بِقِيَامِ لَيْلِهِ فَقَالَ نِعْمَ الرَّبُّ رَبُّ

شبی را پس هرگاه صبح کرد عجب کرد بقیام شب خود پس فرمود بهترین پروردگاران

إِبْرٰهِيمَ وَنِعْمَ الْعَبْدُ إِبْرٰهِيمُ فَلَمَّا كَانَ غَدَاؤُهُ لَمْ يَجِدْ أَحَدًا

ابراهیم است و بهترین بندگان ابراهیم است پس هرگاه شد چاشتگاه او نه یافت هیچ یکی را

يَأْكُلُ مَعَهُ وَكَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّ أَنْ يَأْكُلَ مَعَهُ غَيْرُهُ فَأَخْرَجَ

که خورد با او و بود ع که دوست میداشت که بخورد با او غیر او پس برآورد

طَعَامَهُ إِلَى الطَّرِيقِ لِيَمُرَّ بِهِ مَارٌّ فَيَأْكُلَ مَعَهُ فَنَزَلَ مَلَكَانِ مِنَ

طعام را در راه تا گذرد بآن گذرنده پس بخورد با او پس فرود آمدند دو فرشته از

السَّمَاءِ فَأَقْبَلَا نَحْوَهُ فَدَعَاهُمَا إِبْرٰهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْغَدَاءِ

آسمان پس آمدند بسوی او پس طلب کرد ایشان را ابراهیم ع بسوی غذا

فَأَجَابَاهُ فَقَالَ لَهُمَا تَقَدَّمَا بِنَا إِلَى هٰذِهِ الرَّوْضَةِ فَإِنَّ فِيهَا

پس قبول کردند ایشان آن را پس گفت ایشان را ببایید با ما بسوی این روضه پس در وی

عَيْنًا وَفِيهَا مَاءٌ فَنَتَغَدَّى عِنْدَهَا فَتَقَدَّمُوا إِلَى الرَّوْضَةِ فَإِذَا

چشمه ایست و در وی آبیست پس غذا خوریم نزدیک او پس آمدند بسوی روضه پس ناگاه

الْعَيْنُ قَدْ غَارَتْ وَلَيْسَ فِيهَا مَاءٌ فَاشْتَدَّ ذٰلِكَ عَلَى إِبْرٰهِيمَ

چشمه تحقیق فرو رفته بود و نبود در او آب پس سخت شد این بر ابراهیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْتَحْيَى مِمَّا قَالَ إِذْ لَمْ يَرَ عَيْنَ مَاءٍ فَقَالَا لَهُ يَا

ع و حیا کرد از آنچه گفته بود هرگاه که ندید چشمه آب پس گفتند مر او را ای

إِبْرٰهِيمُ فَادْعُ رَبَّكَ وَاسْأَلْهُ أَنْ يُعِيدَ الْمَاءَ فِي الْعَيْنِ فَدَعَا اللّٰهَ

ابراهیم ... پس دعا کرد ...

عز وجل فلم يرد شيئا فاشتد ذلك عليه فقال لهما ادعوا

ابراهیم پس باز نیامد چیزی پس گران آمد این بر ابراهیم ع پس گفت ایشان را دعا کنید

الله فدعا احدهما فرجع الماء في العين ثم دعا الآخر فاقبلت

خدا تعالی را پس دعا کرد یکی از ایشان پس باز آمد آب در چشمه بستر دعا کرد دیگر پس پیش آمد

العين فاخبراه انهما ملكان وان اعجابه بقيام ليلة رد

چشمه پس خبر داد او را که ایشان فرشتگان اند و تحقیق عجب او بقیام شب باز گردانید

دعاءه عليه فلم يستجب له فاذا كان هذا فعله عز وجل

دعای او را بر او پس قبول کرده نشد او را پس هرگاه باشد اینکه کرد پروردگار

بخليله ابراهيم فكيف فعله بغيره بل يعتقد العبد ان جميع

بخلیل خود را ابراهیم ع پس چگونه کرده باشد بغیر او بلکه در دل دارد بنده که همه

ما هو فيه من الطاعة والمسارعة اليها توفيق من الله و

آنچه در وی است از طاعت و جستن کردن بسوی او توفیق است از خدا تعالی و

نعمة وفضل ورحمة ومنة فليقم بين يديه عز وجل نحو ما

نعمت است و فضل و رحمت و منت پس باید که بایستد پیش پروردگار عز و جل با حرمت

خاضعا ذليلا كانه يشاهده كما قال النبي صلى الله عليه وسلم اعبد

و فروتن و خوار گویا که می بیند او را چنانچه فرموده نبی ص عبادت کن

الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك وقد ورد في الحديث

پروردگار را گویا که می بینی او را پس اگر نمی بینی تو او را پس او می بیند ترا و تحقیق وارد است در حدیث

ان الله عز وجل اوحى الى عيسى ابن مريم عليهما السلام اذا قمت

که الله تعالی وحی فرستاد بسوی عیسی ع هرگاه بایستی

بين يدي فقم مقام الخائف الذليل اللائم لنفسه فانها

پیش من پس بایست بجای ترسنده خوار دارنده نفس خود را پس بدرستی که او

اولى بالذم واذا دعوتني فادعني واعضاؤك تنتفض

بهتر است بخواری پس هرگاه دعا کنی مرا پس دعا کن مرا در حالیکه عضوهای تو از هم جدا شوند

كذلك روي ان الله تعالى اوحى مثل ذلك الى موسى عليه السلام

همچنین مرویست که الله تعالی وحی فرستاد همچنین بسوی موسی ع

وروي ان ابن سيرين رض كان اذا قام الى الصلاة ذهب دم

و روایت است که ابن سیرین رض بود هرگاه می ایستاد بسوی نماز میرفت خون

وجهه خوفا من الله عز وجل وفرقا منه وكان مسلم بن

روی او از جهت ترس خدا تعالی و از لرزیدن از وی و بود مسلم بن

يسار رحمه الله اذا دخل في الصلوة لم يسمع حسا من صوت ولا
يسار رح وقتيكه مے درآمد در نماز نمي شنيد آواز را نه حرف
غيره اشتغالا بالصلوة وخوفا من الله عز وجل وقال عامر
ديگر را از جهت اشتغال خود بنماز وخوف از خدا تعالى وگفت عامر
بن عبد قيس لان تختلف الخناجر بين كتفي احب الي من
بن عبد قيس هر آينه زدن خنجرها ميان هر دو بازوے من دوست تر است مرا از
ان اتفكر في شيء من امر الدنيا وانا في الصلاة وقال سعد
فكر كردن در چيزے از امر دنيا در حاليكه در نماز باشم وگفت سعد
بن معاذ رض ما صليت صلاة قط فحدثت نفسي فيها
بن معاذ رض نگذاردم نماز را هرگز پس سخن كردم بنفس خود در آن نماز
بشيء من امر الدنيا حتى انصرفت وقال مجاهد كان ابن
بچيزے از امر دنيا تا آنكه برگشتم وگفت مجاهد بود ابن
الزبير رض اذا قام في الصلوة كانه عود من الخشوع وكان وهب
زبير رض هرگاه مے ايستاد در نماز گويا چوب است هرگز حركت ندارد از جهت ترس از خدا و بود
اذا قام يصلي كانما يطلع في جهنم وكان عتبة الغلام
هرگاه مے ايستاد برائے نماز گويا ديده ورے مے كند در دوزخ را و بود عتبه غلام
رحمه الله اذا قام في الصلوة في الشتاء يتصبب العرق منه
رحمة الله عليه هرگاه مے ايستاد در نماز در موسم سرما مے ريخت از وعرق
فسالوه في ذلك فقال حياء من الله عز وجل وكان مسلم
پس پرسيدند او را درين پس گفت از جهت حيا از خدا تعالى و بوده است مسلم
بن يسار رحمه الله يصلي فوقع الحريق في داره وهو في بيت
بن يسار رح كه نماز ميگزارد پس افتاد آتش در سرائے و او در نماز بود
منها ففزع اهل البصرة حتى خرجوا فاطفوه فما علم مسلم
از آن پس فرياد كردند اهل بصره تا آنكه برآمدند وكشتند آتش را پس درنيافت مسلم
الا بعد ما اطفوها وقيل انه ايضا كان يصلي في الجامع
مگر پس از آنكه كشتند آنرا وگفته شد بدرستي بوده است مسلم كه مے گذارد نماز را در جامع
فسقطت سارية الى جنبه ففزع منها اهل السوق وهو
پس افتاد ستونے بسوے پهلوے او پس فرياد كردند از آن اهل بازار و آن
لم يعقل بها وعن عمار بن زبير رحمه الله انه كان يصلي
ونمي يافت آنرا و مرويست از عمار بن زبير رح كه او بود كه نماز ميگزارد

ونعله بين يديه وكان شسع نعله جديداً فالتفت الى

ونعل او در پیش او بود و بود دوال نعل او نو پس التفات کرد بسوے

شسع فلما فرغ من صلاته رمى بنعله ولم يلبس بعد ذلك

دوال پس هرگاه فارغ شد از نماز انداخت نعل را و نپوشید پس ازین

نعلا حتى مات وحكى عن الربيع بن خثيم انه كان يصلى

نعل را تا آنکه مرد و حکایت است از ربیع بن خثیم که بود که میگزارد

تطوعا وبين يديه فرس له يساوى عشرين الف درهم

نفل را و پیش او اسپے بود مر او را قیمت برابر بود بست هزار درهم

فجاء لص فحله وذهب به فجاء الناس من الغداة يعزونه

پس آمد دزدی پس کشاد او را و برد آنرا پس آمدند مردم از صباح تعزیت میکردند او را

فقال اما انى كنت ارى من يحله ولكن كنت فى شيء احب

پس گفت آگاه باشید که من بودم که میدیدم کسی را که میکشاد است او را لیکن بوده ام در چیزی که

الى منه فلما كان فى بعض النهار فاذا الفرس قد اقبل حتى

مرا از اسپ پس هرگاه گذشت پاره از روز پس ناگاه آمد اسپ تا آنکه

قام بين يديه وروى عن النبى صلى الله عليه وسلم انه صلى فى شملة

ایستاد پیش او و روایت است از نبی صلعم که نماز گزارده در گلیم

سوداء فيها خيط احمر فلما سلم قال ان هذا الخيط

سیاه که در رشته سرخ بود پس هرگاه سلام داد فرمود این رشته

الهانى عن صلاتى وقد وصف الله تعالى الخاشعين فى الصلاة

غافل گردانید مرا از نماز من و بتحقیق وصف کرد خدا ایشانرا خشوع کنندگان را در نماز

فى قوله تعالى الذين هم فى صلاتهم خاشعون قال الزهرى

در قول خود که نیک اند که ایشان در نماز خود خشوع کننده اند گفت زهری

هو سكون المرء فى صلاته قيل هو الذى لا يعلم من عن

آن سکون مردست در نماز خود گفته شده که خشوع آنست که نداند که کیست از

يمينه وشماله فى الصلوة لاشتغاله بالصلوة ولهذا قال

یمین او و یسار او در نماز از جهت اشتغال او در نماز و ازین جهت فرمود

النبى صلى الله عليه وسلم ان فى الصلاة شغلاً فصل فى المحافظة

نبی صلعم که در نماز شغلے ست از هر چه ماسوای حق است در محافظت کردن

عليها وما ورد من العقوبة على من ضيعها روى الاعمش

بر نماز و چیزیکه وارد شد از عقوبت بر کسیکه ضایع کرد آنرا روایت کرد اعمش

عن شقيق بن سلمة عن ابن مسعود رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

از شقیق از ابن مسعود گفت پیغمبر فرمود علیه السلام

اذا صلى العبد في اول الوقت صعدت الى السماء ولها نور

وقتیکه میگذارد بنده نماز در اول وقت بالا میرود نماز تا آسمان و حال آنکه او را است نور

حتى تنتهي الى العرش تستغفر لصاحبها الى يوم القيمة و

تا آنکه میرسد بعرش طلب آمرزش میکند صاحب خود را تا روز قیامت و

تقول حفظك الله كما حفظتني واذا صلى العبد في غير وقتها

میگوید نگاه دارد ترا خدای تعالی چنانچه نگاه داشتی تو مرا و وقتیکه میگذارد نماز را بنده در غیر وقتش

صعدت الى السماء لا نور لها فتنتهي الى السماء تلف

بالا میرود بسوی آسمان نیست نور مر او را پس میرسد تا آسمان پس پیچیده میشود

كما يلف الثوب او الخرقة فيضرب بها وجهه ثم تقول

چنانچه پیچیده میشود جامه یا کهنه پس زده میشود آن نماز بر روی او و میگوید

ضيعك الله كما ضيعتني وفي حديث عبادة بن الصامت رض

ضایع کند ترا خدای تعالی چنانچه ضایع کردی تو مرا و مرویست در حدیث عباده رضی الله عنه

قال ان النبي صلى الله عليه قال من توضأ فابلغ الوضوء ثم قام الى

گفت بدرستیکه پیغامبر علیه السلام گفت کسیکه وضو کرد پس نیکو کرد وضو را پس ایستاد

الصلوة فاتم ركوعها وسجودها والقراءة فيها قالت الصلوة

بنماز پس تمام کرد رکوع و سجود و قرائت را در آن نماز گوید نماز

حفظك الله كما حفظتني ثم صعد بها الى السماء ولها

نگهدارد ترا خدای تعالی چنانچه نگاه داشتی تو مرا پس بالا برده میشود آن نماز تا آنکه برسد بسوی آسمان و حال آنکه

ضوء ونور فتفتح لها ابواب السماء حتى تنتهي الى الله

او را نور است پس گشاده شود برای او درهای آسمان تا آنکه برسد بسوی حق تعالی

فتشفع لصاحبها واذا ضيع ركوعها وسجودها والقراءة

پس شفاعت کند مر صاحب خود را و وقتیکه ضایع کرد رکوع و سجود و قرائت را

فيها قالت الصلاة ضيعك الله كما ضيعتني ثم صعد بها

در آن نماز گوید نماز ضایع کند ترا خدای تعالی چنانچه ضایع کردی تو مرا پس بالا برده شود

ولها ظلمة حتى تنتهي الى السماء فتغلق ابواب السماء دونها

او را و حال آنکه او را تاریکیست تا آنکه رسد باسمان پس بسته شود درهای آسمان پیش آن نماز

ثم تلف كما يلف الثوب الخلق فيضرب بها وجه صاحبها

پس پیچیده شود چنانچه پیچیده میشود جامه کهنه پس زده شود آن نماز بر روی صاحب او

وعن ابن مسعود رض قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الاعمال

و مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه گفت پرسیدم رسول خدا را علیه السلام کدامی عمل

افضل قال الصلوات لوقتهن وبر الوالدين والجهاد في

بهتر است فرمود ادا کردن نمازها در وقتهای ایشان و نکوئی کردن با مادر و پدر و جهاد کردن با کفار

سبيل الله عز وجل عن ابرهيم بن ابي محذورة المؤذن عن

در راه خدا تعالی و مرویست از ابراهیم بن ابی محذوره موذن از

ابيه عن جده رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول الوقت رضوان

پدر خود از جد خود رض گفت فرمود پیغامبر علیه السلام ادای نماز در اول وقت موجب

الله واوسط الوقت رحمة الله وآخر الوقت عفو الله تعالى

رضای حق است و در میانه وقت موجب رحمت خداست و در آخر وقت موجب عفو معاصی و تقصیر است

قال الله تعالى فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون

فرمود حق تعالی پس هلاکت است از برای نمازیان که ایشان از نمازهای خویش غافل اند

قال ابن عباس رض والله ما تركوها ولكن اخروها عن اوقاتها

گفت ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیت سوگند است بخدا که ترک نکرده اند آن نمازیان نماز خویش را

وقال سعد رض سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن قوله عز وجل الذين

و گفت سعد رضی الله عنه پرسیدم پیغامبر را علیه السلام از قول خدا تعالی الذین

هم عن صلاتهم ساهون قال صلى الله عليه وسلم هم الذين يؤخرون

هم عن صلاتهم ساهون پس فرمود پیغامبر علیه السلام ایشان آن کسانی اند که تاخیر

الصلوة عن وقتها عن البراء بن عازب رض في قوله تعالى

میکنند نماز را از وقت خویش و مرویست از براء و در تفسیر قول حق سبحانه تعالی

اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا

اضاعوا الصلوة الخ یعنی ضایع کردند ایشان نمازها را و پیروی کردند شهوتها را پس سرانجام خواهند دید

قال هو واد في جهنم وقال ابن عباس رض لا يدخله الا من

گفت پیغامبر علیه السلام غی وادیست در دوزخ و گفت ابن عباس رض نمی درآید آن وادی را مگر کسیکه

اضاع اوقات صلاته وروي عن عبد الله بن عمرو بن

ضایع کرده باشد وقتهای نماز را و مرویست از عبد الله

العاص رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ذكر الصلاة يوما

از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی یاد کرد نماز را روزی

فقال من حافظ عليها كانت له نورا وبرهانا ونجاة

پس فرمود علیه السلام کسیکه محافظت کند او را باشد نماز مر او را روشنائی در قبر و روز قیامت و رفتن به بهشت

٨٤٢

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ لَّمْ يُحَافِظْ عَلَيْهَا لَمْ تَكُنْ لَهٗ نُوْرًا وَّلَا بُرْهَانًا

در دليل روشن بر ايمان و رستگاري از عذاب در روز قيامت و كسيكه محافظت نكرد بر نماز نباشد او را روشنائي و حجت

وَلَا نَجَاةً مِّنَ النَّارِ وَكَانَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَعَ قَارُوْنَ وَفِرْعَوْنَ

و نه رستگاري از آتش و باشد روز قيامت با قارون و فرعون

وَهَامَانَ وَاُبَيِّ بْنِ خَلَفٍ وَعَنِ الْحَارِثِ عَنْ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ

و هامان و ابي بن خلف يعني با كافران مشهوران اين حديث محمول است بر وقتيكه عدم محافظت از جهت استخفاف و عدم مبالات باشد و مرويست

عَلِيِّ بْنِ اَبِيْ طَالِبٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ مَنْ تَهَاوَنَ بِصَلٰوتِهٖ

از امير عليه السلام از پيغمبر عليه السلام بدرستيكه فرمود كسيكه سستي كند نماز

فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يُعَاقِبُهٗ بِخَمْسَ عَشَرَةَ عُقُوْبَةً سِتٌّ مِّنْهَا

خود پس بدرستيكه حقتعالى عذاب كند او را به پانزده عقوبت شش از آنها

قَبْلَ الْمَوْتِ وَثَلَاثٌ عِنْدَ الْمَوْتِ وَثَلَاثٌ فِي الْقَبْرِ وَثَلَاثٌ

پيش از مرگ باشد و سه در وقت موت و سه در گور و سه

عِنْدَ خُرُوْجِهٖ مِنَ الْقَبْرِ فَاَمَّا السِّتُّ قَبْلَ الْمَوْتِ فَاَوَّلُهَا اَنَّهٗ

در وقت برآمدن از گور اما شش عقوبتي كه پيش از موت اند پس اول آنها اينست

يُرْفَعُ عَنْهُ اسْمُ الصَّالِحِيْنَ وَالثَّانِيَةُ تُرْفَعُ عَنْهُ بَرَكَةُ الْحَيٰوةِ

كه برداشته ميشود از او نام صالحان را و دوم آنكه دور كرده ميشود از او بركت زندگاني

..... وَالثَّالِثَةُ تُرْفَعُ عَنْهُ بَرَكَةُ الرِّزْقِ وَالرَّابِعَةُ لَا يُقْبَلُ

چه بركت زندگاني آنست كه عمر اندك روز حيات ابدي گردد و سيوم آنكه برداشته ميشود از او بركت روزي و چهارم آنكه

مِنْهُ شَيْءٌ مِّنْ اَعْمَالِ الْخَيْرِ حَتّٰى يُكْمِلَ صَلٰوتَهٗ وَالْخَامِسَةُ لَا يُسْتَجَابُ

از وي چيزي از عمل نيكو تا آنكه تمام و كمال ادا كند نماز خويش را پنجم آنكه مستجاب نميشود

دُعَاؤُهٗ وَالسَّادِسَةُ لَا يُجْعَلُ لَهٗ فِيْ دُعَاءِ الصّٰلِحِيْنَ نَصِيْبًا

دعاي او و ششم آنكه گردانيده نميشود او را در دعاي صالحان حصه

وَاَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِيْ عِنْدَ الْمَوْتِ فَاَوَّلُهَا يَمُوْتُ عَطْشَانًا وَّلَوْ

و اما سه عقوبت كه در وقت موت اند پس اول آنها اينست كه ميميرد تشنه و اگر

صُبَّتْ فِيْ حَلْقِهٖ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا رُوِيَ وَالثَّانِيَةُ اَنَّهٗ يَمُوْتُ بَغْتَةً

ريخته شود در گلوي او هفت دريا هرگز سيراب نميشود و دوم آنكه ميميرد ناگهاني

وَالثَّالِثَةُ اَنَّهٗ اَثْقَلَ بِحَدِيْدِ الدُّنْيَا وَخَشَبِهَا وَاَحْجَارِهَا عَلٰى

و سيوم آنكه گران كرده شود باهن دنيا و چوبها و سنگها آن بر

رَقَبَتِهٖ وَكَتِفِهٖ وَاَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِيْ فِي الْقَبْرِ فَيُضَيَّقُ عَلَيْهِ قَبْرُهٗ

گردن او و دوش او باشد و اما سه عقوبت كه در گور اند پس اول آنها تنگ كرده ميشود گور او را

١٤٣

وَالثَّانِيَةُ يُظْلِمُ عَلَيْهِ الْقَبْرُ وَالثَّالِثَةُ يَصِيرُ عَيِيًّا بِالْقَوْلِ وَ

دوم آنکه تاریک گردانیده میشود برو گور او و سیوم آنکه میگردد درمانده در سخن و جواب

أَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي عِنْدَ خُرُوجِهِ مِنَ الْقَبْرِ فَأَوَّلُهَا يَلْقَى اللهَ عَزَّ

و اما سه عقوبت که در وقت بر آمدن از گور است پس اول آنست که ملاقات کند خدا را

وَجَلَّ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ وَالثَّانِيَةُ يَكُونُ حِسَابُهُ شَدِيدًا

و حال آنکه حقتعالی برو خشمناک باشد و دوم آنکه باشد حساب او سخت

وَالثَّالِثَةُ رُجُوعُهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى النَّارِ إِلَّا أَنْ

و سیوم باشد باز گشت او از پیش حقتعالی بسوی آتش مگر آنکه

يَعْفُوَ اللهُ عَنْهُ **فَصْلٌ** الصَّلٰوةُ خَطَرُهَا عَظِيمٌ وَأَمْرُهَا

ببخشد خدا تعالی او را نماز قدر او بزرگ است و امر

جَسِيمٌ وَبِالصَّلٰوةِ أَمَرَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَسُولَهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

و شان آن عظیم است و به نماز فرمود حقتعالی پیغامبر خود را که محمد است صلی الله علیه و سلم

وَأَوَّلُ مَا أَوْحَى اللهُ بِالنُّبُوَّةِ ثُمَّ بِالصَّلٰوةِ قَبْلَ كُلِّ عَمَلٍ وَقَبْلَ

و نخستین چیزی که وحی فرستاد بسوی او به نبوت است پس به نماز پیش از عمل و پیش

كُلِّ فَرِيضَةٍ فِي آيَاتٍ كَثِيرَةٍ مِنْهَا قَوْلُهُ تَعَالَى اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ

از هر فرض در آیت های بسیار از جمله آیات قول خدا تعالی است بخوان چیزی که وحی فرستاده

مِنَ الْكِتٰبِ وَأَقِمِ الصَّلٰوةَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى

بسوی تو از قرآن و برپا دار نماز را و فرمود عز و جل بدرستی نماز باز میدارد

عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ

از فحش و منکر و فرمود جل و علا امر کن اهل خود را بنماز

وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَخَاطَبَ جَمِيعَ

و صبر و مداومت کن بر آن ما از تو پرسش رزق نمیکنیم بلکه ما رزق میدهیم و خطاب کرد جمیع

الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَرَهُمْ بِالِاسْتِعَانَةِ عَلَى طَاعَتِهِ كُلِّهَا بِالصَّبْرِ

مومنان را و فرمود ایشان را که یاری خواهید بر طاعت او تعالی همگی بصبر

وَالصَّلٰوةِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ

و نماز پس فرمود حقتعالی ای کسانی که ایمان آورده اند یاری بجوئید بصبر

الصَّلٰوةِ إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ وَقَالَ تَعَالَى وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ

و نماز بدرستی حقتعالی با صابران است و گفت حقتعالی و وحی فرستادیم بسوی ایشان

فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلٰوةِ وَإِيتَاءَ الزَّكٰوةِ فَذَكَرَ الْخَيْرَاتِ

کردن نیکیها را و بپا داشتن نماز را و دادن زکوة را پس یاد کرد همه نیکیها را

كلها جملةً وهي جميع الطاعات مع اجتناب جميع المعاصي
همه بطریق اجمال پس آن خیرات همه طاعتها است با ترک کردن همه گناهان
فأفرد الصلوة بالذكر وأوصاهم بها خاصةً وبالصلوة
و تنها ذکر کرد نماز را و وصیت کرد با آن نماز بطریق خصوص از جهت شرافت وی
أوصى النبي صلى الله عليه وسلم أمته عند خروجه من الدنيا فقال الله
و نماز بند کرد پیغامبر علیه السلام امت خود را وقت بر آمدن از دنیا پس گفت
الله الله في الصلوة وفيما ملكت أيمانكم فهي آخر وصيته
از خدا در نماز و در آنچه مملوک و بستهای دست شما است یعنی محافظت بر نماز
صلى الله عليه وسلم وجاء في الحديث أنها آخر وصية كل نبي لأمته
پیغامبر آمده است در حدیث از پیغامبر بدرستی آن وصیت پسین وصیتها
وآخر عهده إليهم عند خروجه من الدنيا فالصلاة أول
و آخر عهد پیغامبر است بسوی ایشان وقت بر آمدن از دنیا پس نماز اول
فريضة فرضت عليه صلى الله عليه وسلم وعلى أمته وهي آخر ما أوصى
فریضه است که فرض گردانیده شده است بر پیغامبر علیه السلام و بر امت او و این آخر چیز است که پند کرد
به أمته وآخر ما يذهب به الإسلام وأول ما يسأل العبد
باو امت خود را و آخر چیز است که برده میشود باو اسلام را نخستین چیز است که پرسیده میشود بنده
عنه من عمله يوم القيمة وهي عمود الإسلام وليس بعد
از وی از عمل او در روز قیامت و آن نماز ستون اسلام است و نیست پس از
ذهابها دين ولا إسلام وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم
رفتن او دین و نه اسلام و آمده است در حدیث از پیغامبر علیه السلام
أنه قال أول ما تفقدون من دينكم الأمانة وآخر ما
بدرستی فرمود نخستین چیزی که گم میکنید شما از دین خویش امانت است و پسین چیز است
تفقدون منه الصلوة وليصلين أقوام لا خلاق لهم
گم کنید از دین خویش نماز است و هر آینه نماز بگذارند قومها که هیچ نصیب نیست ایشان را
فتارك الصلوة يكفر عند إمامنا أحمد رحمه الله إذا تركها
پس ترک کننده نماز کافر است نزد امام ما احمد رح و قتیکه ترک کند نماز را
جاحداً لوجوبها ووجب قتله لا خلاف في مذهبه وأما
و در انکار کرد منکر باشد بفرض او و واجب است قتل او نص صحیح خلاف نیست در مذهب او و در حنبلیه و اما
إن تركها تهاوناً وكسلاً مع اعتقاد وجوبها ودعي
اگر ترک کرد نماز را از جهت سستی و کسالت با اعتقاد فرضیت او و طلب کرده شود

۱۴۵

ليفعلها فإن لم يفعلها حتى تضايق الوقت التي يليها

تا بگذارد آن نماز را پس اگر نکرد بعد از دعوت تا آنکه تنگ شد وقت که متصل است

كفر وقتل بالسيف لكفره بعد أن يستتاب ثلاثة أيام

کافر شود و کشته میشود به شمشیر از جهت کفر او بعد از آنکه طلب توبه کرده شود سه روز

كالمرتد في الحالتين ويكون ماله فيئا يوضع في بيت مال

چنانکه مرتد در هر دو حال و باشد مال او غنیمت نهاده شود در خانه مال

المسلمين ولا يصلى عليه ولا يدفن في مقابر المسلمين وعنه

مسلمانان و نگذارده شود جنازه او ... دفن کرده نشود در مقبرها مسلمانان ...

لا يجب قتله في التهاون حتى يترك ثلث صلوات ويتضايق

وقت الرابعة ويقتل حدا كالزاني المحصن وحكمه حكم

... کشته شود این تارک را از روی حد نه از جهت کفر چنانچه زانی که احصان دارد

أموات المسلمين يرث ماله ورثته من المسلمين وقال الإمام

که حکم او ... حکم مردگان مسلمانان ... و دفن در قبر مسلمانان ...

أبو حنيفة لا يقتل ولكن يحبس حتى يصلي فيتوب أو

و گفت امام ابو حنیفه رح کشته نشود این تارک نماز ... بند کرده شود تا آنکه بگذارد نماز را پس توبه کند یا

يموت في الحبس وقال الإمام الشافعي رض يقتل بالسيف

آنکه بمیرد در بند و گفته است امام شافعی رح کشته شود به شمشیر

حدا ولا يكفر والدليل على كفره ما ذكرنا فيما تقدم من

از جهت حد و کافر نشود و دلیل بر کفر آن تارک نماز ... بالا ذکر شد

الآيات والأخبار ونزيد عليها بما روي عن جابر بن عبد

از آیات و احادیث ... زیاده میکنیم بر آن ... از جابر رض

الله رضي الله عنهما قال إن رسول الله صلى الله عليه قال ما بين الرجل

گفت بدرستی پیغامبر علیه السلام فرمود نیست درمیان مرد

وبين الكفر والشرك إلا ترك الصلاة وروي عن عبد الله

و کفر و شرک مگر ترک نماز و مرویست از عبد الله

بن بريدة عن أبيه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيننا وبينهم

رضی الله عنه گفت بدرستی پیغامبر علیه السلام درمیان ما و ایشان

ترك الصلاة فمن تركها فقد كفر وروي عن جعفر بن محمد عن

مجمع البحار ۱۲

۳۴۶

أبيه رض قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم أبصر رجلا ينقر في

از پدر خود رض گفت بدرستی پیغامبر علیه السلام دید مردی را که نول میزند در

صلوته كما ينقر الغراب فقال لو مات هذا مات على غير

نماز خود همچو نول زدن و دانه چیدن زاغ پس گفت اگر بمیرد این شخص میرد بر غیر

دين محمد صلى الله عليه وسلم وعن عطية العوفي عن أبي سعيد الخدري

دین محمد علیه السلام و مرویست از عطیه عوفی از ابی سعید خدری

رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا ترك الرجل صلاته متعمدا

گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه ترک کند مردی نماز خود را دانسته

كتب اسمه على باب النار فيمن يدخلها وعن أنس بن مالك رض

نوشته میشود نام او بر دروازه دوزخ در گروه هرکه در آید دران و مرویست از انس رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا من نام عن صلاة العتمة

گفت فرمود پیغامبر علیه السلام آگاه باشید کسیکه خواب کرد از نماز خفتن

ولم يصلها تقول الملائكة لا نامت عيناك ولا قرت

پس نگذارد او را میگویند فرشته ها خواب نکنند دو چشم تو و نه روشن باد

حبسك الله بين الجنة والنار كما حبستنا فصل

بند کند خدا تعالی در میان بهشت و دوزخ چنانچه بند کردی تو مرا

روي عن الحسن البصري ره أنه قال كان العلماء من

مرویست از حسن بصری رح بدرستی او گفت بوده اند علما از

أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولون خمس وأربعون خصلة

اصحاب پیغامبر علیه السلام میگفتند چهل و پنج خصلت

مكروهة منهي منها في صلاة الفريضة وهي التنحنح عمدا

مکروه و نهی کرده شده است از آنها در نماز فرض و آن خصلتها سرفه کردن [illegible]

والتشاغل عمدا والتعاطس عمدا ورفع الرأس إلى السماء

[illegible] و عطسه زدن دانسته هم و بلند کردن سر را بسوی آسمان

لما روي أن النبي صلى الله عليه وسلم كان يقلب بصره في السماء فنزلت

از جهت چیزیکه مرویست بدرستی پیغامبر علیه السلام بود که میگردانید چشم خود را در جانب آسمان پس فرود آمد

والذين هم في صلاتهم خاشعون فطأطأ رسول الله صلى الله عليه

آیت والذین هم فی صلاتهم خاشعون یعنی آنکسان که در نماز خود ترسنده اند پس فرو کرد پیغامبر

رأسه فكانوا يستحبون للرجل أن لا يجاوز بصره مصلاه

سر خود را پس بوده اند دوست میداشتند مرد را آنکه در نگذارد چشم خود را از جای نماز خود

ومنها الصاق الحنك بالصدر وفي التثويب والتمطي و

وبعضی از آن خصلتها چسپانیدن زنخ بسینه است وجست وخیز کردن در جامه سستی وغیره را

تفقيع الصعداء وتغميض العينين والالتفات في الصلاة

وشکستن اعضا خود وسا دوم یعنی نفس برازد وپوشیدن چشم را وبجانب راست وچپ دیدن بگوشه

لما روى عقبة بن عامر رض في قوله تعالى الذين هم على صلاتهم

چشم در نماز از جهت آنکه روایت کرد عقبه در تفسیر قوله الذين هم على صلوتهم دائمون یعنی آن کسانیکه ایشان

دائمون قال اذا صلوا لم يلتفتوا يمينا ولا شمالا وقالت عائشة

بر نماز خویش همیشه اند گفت وقتی نماز میکنند التفات نمیکنند در جانب راست وچپ وگفت عائشه رض

سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن التفات الرجل في صلاته فقال

پرسیدم پیغامبر علیه السلام را از التفات کردن در نماز خود پس گفت

انما هي اختلاسة اختلسها الشيطان من صلاة العبد

جز این نیست که التفات ربودگی است که میرباید او را شیطان از نماز بنده

وقيل جاء طلحة يعني ابن مصرف الى عبد الجبار بن وائل وهو

وگفته شده است آمد طلحه پیش عبد الجبار ابن وائل واو

في القوم بسارة ثم انصرف فقال لعبد الجبار اتدرون ما قال

در قوم نشسته بود پس پنهانی سخن گفت او را پس برگشت پس گفت عبد الجبار آیا میدانید شما چه گفت

قال رأيتك امس تلتفت وانت تصلي وقد جاء في الحديث

طلحه گفت دیدم ترا دیروز التفات کردی تو در حالی آنکه نماز میگذاردی تو وتحقیق آمده است

من رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا فتح الصلوة استقبله الله

در حدیث از پیغمبر علیه السلام بدرستی بنده وقتیکه آغاز کرد نماز را پیش می آید او را خدا تعالی

بوجهه فلا يصرفه حتى يكون العبد هو الذي ينصرف او

بروی خود پس باز نمیگرداند روی خود را از آن بنده تا آنکه باشد بنده آنکسیکه باز

يلتفت يمينا وشمالا وفي حديث آخر ان العبد ما دام

آنکه التفات شود در جانب راست وچپ ودر حدیث دیگر است تا آنکه میباشد بنده در نماز

في صلاته فله ثلاث خصال البر ينثر عليه من عنان

پس او را سه خصلت است نیکوئی میریزد بر او از طرف

السماء الى مفرق رأسه وملائكة يحفون من لدن قدميه

آسمان بر بالای سر او وفرشتگان گرد میکنند از نزد قدم او

الى عنان السماء ومناد ينادي لو يعلم المصلي من يناجي

تا اطراف آسمان وندا کننده ندا میکند اگر داند نماز گزارنده که را مناجات

۸۴۸

تا آنکه مسح کردن بزبان و دو لب خود را و مزه گرفتن ۱۲ ات

ما انفتل أي لم تلتفت وانصرف فالالتفات مكروه جداً و

برنگردد منحرف نشود و باز گردد پس التفات مکروه است البته و

قد قيل انه يقطع الصلوة وفيه استخفاف بحرمة الصلوة

گفته شده است که التفات قطع میکند نماز را و در وی سبکیست بحرمت نماز

وادابها ومن ذلك الاقعاء في القعود فيها والرد على

و ادب آن و از آنجمله خصلت هاست اقعا در قعود نماز و رد کردن بر

الامام وافتراش الذراعين في السجود ووضع الصدر على

امام و گسترانیدن دو بازو را در سجده و نهادن سینه

الفخذين في السجود وضم الابطين الى الجنبين في السجود

دو ران در سجده و پیوستن دو دوش خود را بدو پهلو در سجده

بل يفرق بينهما ولا يلصقها لانه مروي عن النبي صلى الله عليه

بلکه فرق کند میان آنها و ملصق نکند آنها را زیرا که روایت است از نبی

انه كان اذا سجد لو مرت بهيمة تحت ذراعيه لنفذت

که آن سرور بوده است وقتیکه سجده میکرد اگر میگذشت بره گوسفند از زیر هر دو بازوی او بگذرد

وذلك لشدة مبالغته في رفع مرفقيه عن ضبعيه وفي

و این از جهت شدت مبالغه او است در بلند کردن دو آرنج از بغلهای خود و در

حديث اخر كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد يجافي بين

حدیث دیگر است که بود رسول الله هرگاه سجده میکرد فرق میکرد

ضبعيه ومن ذلك تفريق الاصابع في السجود بل يضمها

ارنجهای خود و از آنجمله است جدا کردن انگشتان در سجده بلکه ضم کند آنرا

ووضع اليدين دون الركبتين في الركوع ووضع القدمين

و نهادن هر دو دست پایین دو زانو در رکوع و نهادن هر دو قدم را

احديهما على الاخرى وتعليقهما من الارض والسدل على

یکی بر دیگری و برداشتن آن دو قدم از زمین و سدل کردن بر

الازار والسراويل والتخليل واسترط الطعام مقدار

ازار و سراویل و خلال دندان کردن و فرو بردن طعام ...

الحبة والحبتين والقلس ان يرد ويبلع والنفث باللسان والنفخ في

یک دانه یا دو دانه ...

السجود وتسوية الحصا والمشي عرضا ورفع الصوت على جليسك في التشهد

سجده و برابر کردن سنگریزه و رفتن بر پهنا ... و بلند کردن آواز ...

٨٤٩

ومعرفتك من عن يمينك ومن عن شمالك والايماء والاشارة وبلع

و شناختن تو کسی را که از جانب راست تو و از جانب چپ تو و ایما و اشارت کردن بسر و ابرو و فرو بردن

الخبث او ما يخرج من الحلق والاستعال والتمخط والتبزق والنظر في

آب دهن یا چیزیکه بیرون آید از حلق و سرفه کردن و آب بینی انداختن و آب دهن انداختن و نظر کردن در

الثياب ومسح التراب عن الجبهة قبل ان ينصرف وتسوية الحصا اكثر من

جامه خود و پاک کردن خاک را از پیشانی پیش از آنکه برگردد و برابر کردن سنگریزه زیاده از

مرة واحدة ونفض موضع السجود والدعاء بعد التشهد اذا كنت اماما و

یکبار و پاک کردن محل سجده و دعا کردن بعد تشهد وقتیکه باشد امام و

القعود في المحراب بعد التسليم حتى ينحرف من مكانه الى يساره والعقد باليد

نشستن در محراب بعد سلام دادن تا آنکه برگردد از مکان خود بسوی چپ خود و گره کردن بدست

بالاصابع في الصلوة والعبث باللحية والثوب فيها لما روي عن النبي

بانگشتان در نماز و بازی کردن بریش و جامه در آن از جهت آنچه روایت است از پیغمبر

صلى الله عليه وسلم انه قال لا ينظر الله الى صلاة لا يحضر الرجل فيها قلبه مع بدنه

که فرمود نمی بیند خدا بسوی نمازیکه حاضر نکند مرد در آن دل خود را مع بدن خود

وابصر صلى الله عليه رجلا يعبث بلحيته فقال لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه

و دید مردی را که بازی میکرد بریش خود پس فرمود اگر میترسید دل این کس میترسید جوارح او

ونظر الحسن رضه الى رجل يعبث بالحصا وهو يقول اللهم زوجني من حور

و دید حسن رض مردی را که بازی میکرد بسنگریزه و میگفت ای بار خدایا نکاح در آر مرا حور

العين فقال بئس الخاطب انت تخطب وانت تعبث وقال عبد الرحمن بن

عین پس گفت بد پیغام کننده تو که پیغام میکنی و بازی میکنی و گفت عبد الرحمن بن

عبد الله انه قال لينتهين اقوام يرفعون ابصارهم يعني في الصلاة

عبد الله که گفت خواهند رسید قومها که بردارند چشمهای خود را یعنی در نماز

٥ عن عبد الله

وقال الاوزاعي يكون الرجلان في الصلاة وبين احدهما وبين الآخر كما

و گفت اوزاعی باشند دو مرد در نماز که فرق میان هر دو از

بين السماء والارض هذا مقبل على الله تعالى بقلبه وهذا لاه وساه وقد

زمین تا آسمان است یکی مقبل علی الله است بدل خود و دیگر لهو کننده و سهو کننده

صح الخبر عنه صلى الله عليه وسلم قال للمصلي من له من صلاته نصفها فذكر الى

صحیح گشته است خبر از آن سرور فرمود مصلی است که او را از نماز او نیمه است پس یاد کرد تا

عشرها يعني بذلك ما عقل منها وحضر قلبه فيها وفي حديث آخر انه

دهم حصه آن مراد میدهد باین چیزیکه دریابد از آن نماز و حاضر کند دل خود را در و در حدیث دیگر است

١٥١
٥٢

قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِلْمُصَلِّي أَرْبَعُمِائَةِ صَلَاةٍ وَلِلْمُصَلِّي مِائَتَيْ صَلَاةٍ وَلِلْمُصَلِّي مِائَة

فرمود مصلی را چهار صد نماز ست و مصلی را دو صد نماز ست و مصلی را صد

وَخَمْسِيْنَ صَلَاةً وَلِلْمُصَلِّي سَبْعِيْنَ صَلَاةً وَصَلَاةٌ بِخَمْسِيْنَ صَلَاةً

و پنجاه نماز ست و مصلی را هفتاد نماز ست و نمازی به پنجاه نماز ست

وَصَلَاةٌ بِسَبْعٍ وَعِشْرِيْنَ صَلَاةً وَصَلَاةٌ بِعَشْرِ صَلَوَاتٍ وَصَلَاةٌ

و نمازی به بیست و هفت نماز ست و نمازی به ده نماز ست و نمازی

بِصَلَاةٍ وَاحِدَةٍ فَالَّذِي يُكْتَبُ لَهُ أَرْبَعُمِائَةِ صَلَاةٍ فَهُوَ الَّذِي يُصَلِّي بِمَكَّةَ

به یک نماز ست پس کسیکه نوشته میشود او را چهار صد نماز پس آن کسی است که میگذارد

فِي الْبَيْتِ الْحَرَامِ مَعَ الْإِمَامِ فِي الْجَمَاعَةِ بَعْدَ أَنْ لَا تَفُوتَهُ التَّكْبِيرَةُ الْأُولَى وَ

در بیت الحرام با امام بجماعت بعد از آنکه فوت نشود او را تکبیر اول

الَّذِي يُكْتَبُ لَهُ مِائَتَيْ صَلَاةٍ فَهُوَ الْإِمَامُ الَّذِي يَؤُمُّ بِالنَّاسِ بَعْدَ أَنْ يَعْرِفَ

کسیکه نوشته میشود او را دو صد نماز پس آن امام ست که ماموم شود مردم را پس از شناختن

أَحْكَامَ الصَّلٰوةِ وَالَّذِي يُكْتَبُ لَهُ مِائَةٌ وَخَمْسُوْنَ صَلَاةً فَهُوَ الْمُؤَذِّنُ

احکام نماز و کسیکه نوشته میشود او را یکصد و پنجاه نماز پس آن موذن ست

وَالَّذِي لَهُ سَبْعُوْنَ صَلَاةً فَهُوَ الَّذِي يَسْتَاكُ وَيُسْبِغُ وُضُوْءَهُ وَيُصَلِّي فِي

و کسیکه او راست هفتاد نماز پس آن کسی ست که مسواک میکند و تمام میکند وضو خود را و میگزارد

الْجَامِعِ فِي الْجَمَاعَةِ وَالَّذِي يُكْتَبُ لَهُ خَمْسُوْنَ صَلَاةً فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِي يُصَلِّي

جامع مسجد بجماعت و کسیکه نوشته میشود مر او را پنجاه نماز پس آن مردیست که گزارد

فِي الْجَامِعِ مَعَ الْإِمَامِ فِي الْجَمَاعَةِ وَيَكُوْنُ قَدْ فَاتَتْهُ تَكْبِيرَةُ الْإِحْرَامِ وَالَّذِي

در جامع مسجد با امام در جماعت و باشد که فوت شده باشد او را تکبیر اولی و کسیکه

يُكْتَبُ لَهُ سَبْعٌ وَعِشْرُوْنَ صَلٰوةً فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِي يُسْبِغُ وُضُوْءَهُ وَيُصَلِّي فِي

نوشته میشود او راست بیست و هفت نماز پس آن کسی ست که تمام کند وضوء خود را و نماز گزارد در

الْمَسْجِدِ فِي الْجَمَاعَةِ وَلَا تَفُوتُهُ تَكْبِيرَةُ الْإِحْرَامِ وَالَّذِي يُكْتَبُ لَهُ عَشْرُ صَلَوَاتٍ

مسجد بجماعت و فوت نشود او را تکبیر اولی و کسیکه نوشته میشود او را ده نماز

فَهُوَ الرَّجُلُ الَّذِي يَلْحَقُ الْجَمَاعَةَ وَقَدْ فَاتَتْهُ تَكْبِيرَةُ الْإِحْرَامِ وَالَّذِي يُكْتَبُ لَهُ

پس آن کسی ست که لاحق شود جماعت را و فوت شده باشد او را تکبیر اولی و کسیکه نوشته

صَلَاةٌ وَاحِدَةٌ فَهُوَ الَّذِي يُصَلِّي وَحْدَهُ فِي غَيْرِ جَمَاعَةٍ وَالَّذِي لَا صَلَاةَ لَهُ

یک نماز پس آن کسی ست که گذارد تنها بغیر جماعت و کسیکه نیست نماز او را

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي وَيَنْقُرُ كَنَقْرِ الدِّيْكِ وَلَا يُتِمُّ رُكُوْعَهَا وَسُجُوْدَهَا وَهُوَ الَّذِي

کسی ست که نماز گزارد و نقر کند مانند نقر خروس و تمام نکند رکوع و سجود را و آن کسی ست

تطوى صلاته كالثوب الخلق ويضرب بها وجه صاحبها ويقال له لا

بسجده شود نماز او مانند جامه کهنه و زده شود بر روی صاحب او و گفته میشود او را

حفظك الله كما لم تحفظ صلاتك فصل وينبغي لكل مصل ان

نگه ندارد ترا خدا چنانچه نگه نداشتی تو نماز خود را و سزاوار است هر مصلی را که

يقدم النية لصلاته ويمثل الكعبة البيت الحرام امامه وينصب عينيه

مقدم کند نیت را برای نماز خود و مشابه بیندارد کعبه بیت الحرام امام خود را و نصب کند [illegible] چشم خود را

على ما تقدم بيانه في اول الكتاب ويتيقن قيامه بين يدي الله تعالى

چنانچه بیان کردیم در اول کتاب و یقین کند قیام خود را پیش پروردگار [illegible]

ولا يشك انه بعين الله منتصب حيث يراه لقوله تعالى والذي يراك حين

و شک نکند که او در حضور خداست ایستاده است جائیکه می بیند او را حق تعالی از جهت قول خدا [illegible]

تقوم وتقلبك في الساجدين ولقول الرسول صلى الله عليه اعبد الله كانك تراه

ایستاده میشوی و [illegible] میگردی تو در سجده کنندگان و از جهت قول رسول عبادت کن پروردگار را گویا که تو می بینی

فان لم تكن تراه فهو يراك وينوي الصلاة الفريضة يعينها بالاداء و

اگر چه نبینی تو او را که او می بیند ترا و نیت کند نماز فریضه را که تعیین کند آنرا باداء و یا

القضاء فهو اولى ويرفع يديه الى فروع اذنيه او حذو منكبيه وقد بينا صفة ٨٥٢

قضا پس آن اولیست و بردارد دو دست خود را تا اعلای دو گوش خود یا برابر دو دوش خود

ذلك في اول الكتاب وهل يضم الاصابع بعضها الى بعض او يفرجها

این در اول کتاب آیا ضم کند انگشتان را با یکدیگر یا گشاده وا دارد

على روايتين واذا رفع يديه وكبر كانه رفع الحجاب الذي بينه وبين

بر دو روایت است و هرگاه بردارد دو دست خود را و تکبیر گوید گویا که بر دارد حجاب را که میان او و

الله تعالى فيحصل في المكان الذي لا يجوز الالتفات فيه ولا التشاغل عنه

خدای است پس حاصل شود در جائیکه جائز نیست التفات کردن در آن و نه مشغول شدن از او

لعلمه انه بعين من يرى حركته ويعلم ما يتجلجل في نفسه وينطوي عليه

از جهت دانستن او اینکه او در حضور کسی است که می بیند حرکت او را و میداند چیزی که میگذرد در دل او

سره وقلبه فينظر موضع سجوده ولا يلتفت يمينا وشمالا ولا يرفع

سر او و دل او پس نظر کند جای سجده خود را و التفات نکند یمین و شمال خود و بر ندارد

رأسه الى السماء واذا قال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى

سر خود را با سمان و هرگاه بگوید سبحانک اللهم و بحمدک الخ

جدك ولا اله غيرك علم انه يخاطب من هو سامع منه مقبل عليه ناظر

[illegible] که او خطاب میکند کسی را که شنونده است [illegible]

إليه لا يخفى عليه موضع شعرة ولا حركة جارحة عنه وكذلك قوله إياك

بسوی او پوشیده نیست جای موی و نه حرکت عضوی و همچنین وقتیکه بگوید

نعبد وإياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم يعقل ما يقوله ويدري

ایاک نعبد و ایاک نستعین الخ بداند در دل آنچه را که میگوید و بداند

من يخاطب بهذا الخطاب ولا ينسى مع ذلك الخشوع والتحفظ حذرا

کسیرا که خطاب میکند باین خطاب و فراموش نکند با وجود این خشوع و تحفظ را از جهت ترس از

من وقوع السهو عليه فيما هو قائم له ومائل فيه ويأتي بإحدى عشرة

از وقوع سهو بر او در چیزیکه ایستاده است برای او و مایل است در و بیارد یازده

تشديدة في الفاتحة ويحذر اللحن الذي يغير المعنى فيها فإن قراءتها

تشدید در سوره فاتحه و حذر کند از لحن که متغیر کند معنی را که قرائت آن

فريضة وهي ركن تبطل الصلاة بتركها مع ذلك يرى كأنه واقف على

فریضه است و آن رکن نماز است باطل میشود نماز بترک آن و با اینهمه ببیند خود را گویا که ایستاده است بر

الصراط وأن الجنة عن يمينه بصفتها والنار عن شماله بما فيها و

صراط و اینکه بهشت بر جانب راست اوست بهمه صفت و آتش از جانب چپ اوست با چیزها درو

أنه بصلاته مستنجز ما وعد الله عز وجل بها إذا صحت صلاته من

اینکه او بنماز خود یا بنده است چیزیکه وعده کرده است خدا تعالی بآن هرگاه صحیح باشد نماز او از

ثواب الجنة ومستخلص بها من وعيد الله بعقاب النار كله ذلك

ثواب جنت و رهاننده است بآن نماز از وعید خدا تعالی بعذاب دوزخ همه اینها را

يتيقن من قلبه وحضور من عقله ويعتقد مع ذلك أنه يصلي

یقین کند از دل خود و از حضور از عقل خویش و اعتقاد کند با اینهمه که او میگذارد

صلاة مودع لا يشك أنها تعرض على الله تعالى وأنه لا يصح له منها

نماز را مثل کسیکه وداع کننده است و شک نکند درین که این نماز عرض کرده خواهد شد و اینکه صحیح نیست

إلا ما يصح له عند الله فقط ثم يأتي بقراءة ما تيسر من السور الكوامل

مگر بآن چیز که صحیح است نزد حق تعالی پس بیارد قرائت را که آسان باشد از سوره کامل

وهي أولى من قراءة أواخرها وأوساطها ويكون ناصتا إلى ما يقرأ

و این بهتر است از قرائت اواخر و اواسط سورها و باشد خاموش متوجه بسوی چیزیکه میخواند

متفهما إلى ما يلفظ ويتلو وكذلك إن كان مأموما ينصت إلى

فهم کننده چیزی را که تلفظ میکند و تلاوت کند و همچنین اگر باشد مأموم خاموش شود بسوی

قراءة الإمام ويفهمها ويتعظ بمواعظها وزواجرها ويعتقد امتثال

قرائت امام و فهم کند آنرا و پند گیرد به پندهای آن و بآیات بازدارنده او و اعتقاد کند

۵ه

أوامرها والانتهاء عن نواهيها هكذا إلى أن ينتهي السورة فإذا فرغ من

او امر او را و باز ماندن از نواهی آن همچنین تا تمام شود سوره پس هرگاه فارغ شود از

القراءة ثبت قائما وسكت حتى يرجع إليه نفسه قبل أن يركع ولا يصل العتيم

قراءت ثابت باشد ایستاده و خاموش شود تا آنکه باز آید بسوی او دم او پیش از آنکه رکوع کند و متصل نکند

قراءته بتكبيرة الركوع ثم يكبر ويرفع يديه إلى فروع أذنيه أو حذو الس

قراءت خود را بتکبیر رکوع پس تکبیر گوید و بردارد دو دست خود را تا اعلای گوش خود یا برابر

منكبيه على ما بيّنا في أول الكتاب فإذا انقضى التكبير حطّ يديه ثم انحط القول

هر دو دوش خود چنانچه بیان کردیم در اول کتاب پس هرگاه تمام شود تکبیر فرو آرد دو دست را پس فرود آید

من قيامه للركوع ويلقم راحتيه ركبتيه ويفرق بين أصابعه ويعتمد

از قیام خود برای رکوع و لقمه کند دو کف خود دو زانوی خود و فرق کند میان انگشتان خود و تکیه کند عضدین خود هر دو

على ضبعيه وساعديه ويسوي ظهره ولا يرفع رأسه ولا يخفضه فينكسه بسمع

بر دو بازوی خود و برابر کند پشت خود را و بلند نکند سر خود را و نه پست کند پس سرنگون کند

فقد جاء عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان إذا ركع لو كانت قطرة ماء على ظهره ما الله

پس بتحقیق آمده است از نبی صلعم که او بود که هرگاه رکوع میکرد اگر بودی قطره آب بر پشت او

تحركت عن موضعها وجاء عنه صلى الله عليه وسلم أنه كان إذا ركع لو كان قدح م ۸۵

جنبش نمیکرد از جای خود و آمده است از وی صلعم که بود که هرگاه رکوع میکرد اگر بود قدح

من ماء على ظهره ما تحرك عن موضعه وذلك لاستواء ظهره صلى الله عليه وسلم

آب بر پشت او نمی جنبید از موضع خود و این از جهت برابر بودن پشت او بود صلعم

ويقول سبحان ربي العظيم ثلاثا وهو أدنى الكمال وقال الحسن البصري رح سن

و میگوید سبحان ربی العظیم سه بار و این ادنی کمال است و گفت حسن بصری رح

التسبيح التام سبع والوسط من ذلك خمس وأدناه ثلاث تسبيحات ثم سمه

تسبیح تمام هفت است و میانه از این هر دو پنج است و ادنی سه تسبیح است پس

يرفع رأسه مسمعا فينتصب معتدلا فيطمئن مترسلا يديه ثم ينحط حمد

بر دارد سر خود را درحالیکه سمع الله لمن حمده گوید پس بایستد برابر پس آرمیده گردد و بگذارد دو دست را پس فرود آید

للسجود فيبدأ بوضع ركبتيه على الأرض ثم يديه ثم جبهته وأنفه ويمكّن لا

برای سجده پس ابتدا کند بنهادن دو زانوی خود بر زمین پس دو دست پس پیشانی و بینی و جای نهد

من الأرض ويطمئن في سجوده ويتوجه بكل عضو منه وجزء إلى القبلة

از زمین و آرام گیرد در سجده خود و متوجه شود بهر عضو و جزو بسوی قبله

وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أمرت بالسجود على سبعة أعظم

و آمده است در حدیث از نبی صلعم که فرمود امر کرده شده ام من بسجده بر هفت عضو

وفي حديث آخر ان العبد يسجد على سبعة اعضاء فاي عضو منها ضيعه
و در حديث ديگر هست كه بنده سجده كند بر هفت عضو پس هر عضو كه ضايع شد سجده
لم يزل ذلك العضو يلعنه ويكون في سجوده منقبضا لا ينبسط على
هميشه اين عضو ملعون شود و باشد در سجده منقبض كشاده نشود بر
الارض ولا يفترش ذراعيه بل يضع اصابع يديه على الارض حتى يحاذي
زمين و نه گسترد دو بازوي خود را بلكه بنهد انگشتان دو دست خود را بر زمين تا انكه برابر شود
بها اذنيه او منكبيه الموضع الذي يستحب رفع اليدين اليه في التكبير في حال
بآن هر دو گوش او يا دو شانه او جايي كه مستحب است بر داشتن دست بسوي او در تكبير در حال
القيام ولا يضعهما حذاء رأسه ويضم اصابعه ويوجههما نحو القبلة
قيام و نه نهد آنها را برابر سر خود و ضم كند انگشتان خود را و متوجه كند آنها را بسوي قبله
ويباين العضدين عن الجنبين والفخذين عن الساقين والبطن عن الارض
و جدا دارد عضدها را از پهلوها و رانها را از دو ساق و شكم از زمين
على ما تقدم بيانه ويقول في سجوده سبحان ربي الاعلى ثلاثا كالركوع ثم
بر آنطور كه بيان كرديم و بگويد در سجده خود سبحان ربي الاعلى ۳ بار مانند ركوع پس
۸۵۵ يرفع رأسه مكبرا ويجلس على رجله اليسرى وينصب اليمنى ويقول رب اغفر
بردارد سر خود را در حاليكه تكبير گويد و بنشيند بر پاي چپ خود و نصب كند راست را و بگويد اي پروردگار
لي ثلاثا ناظرا الى حجره ثم يسجد ثانية كذلك ثم يرفع رأسه مكبرا من
مرا ۳ بار در حاليكه نظر كننده است بسوي كنار خود پس سجده كند بار دگر پس بردارد سر خود را از
الارض ثم يديه ثم ركبتيه معتمدا على ركبتيه فينهض على صدور قدميه
زمين پس دو دست خود پس دو زانوي خود تكيه كننده بر دو زانوي خود پس برخيزد بر پيش دو قدم خود
ولا يقدم احدى رجليه فانه مكروه وقيل انه يقطع الصلاة مروي
و مقدم نكند در حين برخاستن يكي از دو پا را كه مكروه است و گفته شده است كه اين قطع ميكند نماز را مروي
ذلك عن ابن عباس رض ويفعل كذلك في الركعة الثانية فاذا جلس للتشهد
اين از ابن عباس رض و بكند همچنين در ركعت ديگر پس هرگاه بنشيند براي تشهد
الاول جلس على رجله اليسرى ونصب رجله اليمنى ووجه اصابعه نحو
اول بنشيند بر پاي چپ خود و نصب كند پاي راست خود و متوجه كند انگشتان خود را بسوي
القبلة ويضع يده اليسرى على فخذه اليسرى ويده اليمنى على فخذه اليمنى
قبله و بنهد دست چپ خود بر ران چپ خود و دست راست خود بر ران راست خود
ويشير باصبعه التي تلي الابهام وهي السبابة ويحلق الابهام مع الوسطى
و اشاره كند بانگشت كه متصل است بابهام و آن سبابه است و حلقه كند ابهام را با وسطى

وَيَقبِضُ الخِنصَرَ وَالبِنصَرَ وَيَكُونُ نَاظِرًا اِلَى اِصبَعِهِ مِن اَوَّلِ التَّشَهُّدِ اِلَى
وقبض کنند خنصر و بنصر را و باشند نگرنده بسوی انگشت خود از اول تشهد او تا
اٰخِرِهِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِذَا كَانَ اَحَدُكُم فِي الصَّلَاةِ فَجَلَسَ
آخر او از جهت چیزیکه روایت است از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود هرگاه باشد یکی از شما در نماز پس بنشیند
فَلَا يَعبَث بِشَيءٍ فَاِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ وَلٰكِن يَجعَلُ يَدَهُ اليُسرٰى عَلَى فَخِذِهِ اليُسرٰى
پس بازی نکنند بچیزی که او مناجات میکند پروردگار خود را ولیکن گرداند دست چپ خود را بر ران
وَيَدَهُ اليُمنٰى عَلَى فَخِذِهِ اليُمنٰى ثُمَّ لِيَكُن قَلبُهُ وَبَصَرُهُ اِلَى اِصبَعِهِ فَاِنَّهَا مَذِبَّةٌ
ودست راست خود بر ران راست خود پس باید که باشد دل او وچشم او بسوی انگشت او که آن انگشت
لِلشَّيطَانِ وَيَتَشَهَّدُ فَيَقُولُ التَّحِيَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَوٰتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلَامُ
شیطان را و تشهد خواند پس بگوید ثناها مر خدا راست و نماز وصدقها مر خدا راست وسلام
عَلَيكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَينَا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ
بر تست ای نبی و رحمت خدا و برکات او و سلام برما و بر بندگان خدا نیکو
الصّٰلِحِينَ اَشهَدُ اَن لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهُ وَرَسُولُهُ ثُمَّ
که نیکوکارانند گواهی میدهم که نیست معبود بحق مگر خدا تعالی و گواهی میدهم که محمد بنده اوست ورسول او
يَقُومُ مُكَبِّرًا فَيَقرَءُ الفَاتِحَةَ فَحَسبُ وَيَركَعُ وَيَسجُدُ كَذٰلِكَ ثُمَّ يُصَلِّي ٨٥٦
بایستد درحالیکه تکبیر گوید پس بخواند فاتحه پس بس ورکوع کنند و سجده کنند همچنین پس گذارد
الرَّكعَةَ الرَّابِعَةَ كَذٰلِكَ ثُمَّ يَجلِسُ لِلتَّشَهُّدِ فَيَاتِي بِهِ عَلٰى مَا ذَكَرنَا فَاِذَا بَلَغَ
رکعت چهارم همچنین پس بنشیند برای تشهد پس بیارد همه آنرا که بیان کردیم
عَبدُهُ وَرَسُولُهُ قَالَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيتَ عَلٰى اِبرٰهِيمَ
عبده ورسوله بگوید اللهم الخ ای بار خدا درود بفرست بر محمد وبر آل او چنانچه درود فرستادی
اِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَبَارِك عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكتَ عَلٰى اِبرٰهِيمَ اِنَّكَ
که تو ستوده بزرگ هستی و برکت کن بر محمد و بر آل او چنانچه برکت کردی برابراهیم که تو
حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَعَن اِمَامِنَا اَحمَدَ رِوَايَةٌ اُخرٰى اَنَّهُ يَذكُرُ اِبرٰهِيمَ ثُمَّ يَذكُرُ
ستوده بزرگ هستی واز امام ما احمد روایت دیگر است که ذکر کنند ابراهیم را بعد ذکر کنند
اٰلَهُ فَيَقُولُ عَلٰى اِبرٰهِيمَ وَعَلٰى اٰلِ اِبرٰهِيمَ وَهٰذَا اٰخِرُ التَّشَهُّدِ وَيُستَحَبُّ لَهُ
آل او را پس بگوید علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم واین آخر تشهد است و مستحب است او را
اَن يَستَعِيذَ مِن اَربَعٍ فَيَقُولُ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِن عَذَابِ جَهَنَّمَ
که استعاذه کند از چهار چیز پس بگوید ای بار خدا من پناه میگیرم بتو از عذاب دوزخ
وَمِن عَذَابِ القَبرِ وَمِن فِتنَةِ المَسِيحِ الدَّجَّالِ وَمِن فِتنَةِ المَحيَا وَالمَمَاتِ
واز عذاب قبر واز فتنه مسیح دجال واز فتنه زندگی و موت

ثم يدعو فيقول اللهم إني أسألك من الخير كله ما علمت منه وما لم

پس بگوید این کلمات ای بار خدایا میخواهم از تو نیکی را همه آن چیز که دانستم از او و چیزی که

أعلم وأعوذ بك من الشر كله ما علمت منه وما لم أعلم اللهم إني أسألك

ندانستم و پناه میجویم بتو از شر همه آنچه دانم و آنچه ندانم اے بار خدا میخواهم از تو

من خير ما سألك عبادك الصالحون وأعوذ بك من شر ما استعاذ

از نیکوی که چیزیکه خواسته اند از تو بندگان نیکوکار و پناه میجویم از تو از شر چیزیکه پناه جسته اند

منه عبادك الصالحون اللهم إني أسألك الجنة وما قرب إليها من قول

از تو بندگان نیکوکار ای بار خدا میخواهم از تو بهشت را و آنچه نزدیک کند بآن از قول

وعمل وأعوذ بك من النار وما قرب إليها من قول وعمل ربنا آتنا في الدنيا

و عمل و پناه میجویم از تو از عذاب دوزخ و آنچه نزدیک کند بآن از قول و عمل پروردگارا بده ما را در دنیا

حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ربنا اغفر لنا ذنوبنا و

نیکوی و در آخرت نیکوی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ پروردگارا بیامرز ما را گناهان ما و

كفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الأبرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك

بگذار از ما بدیهای ما و بمیران ما را با نیکوکاران پروردگارا و بده ما را آنچه وعده کردی بر پیغمبران خود

ولا تخزنا يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد وإن زاد على ذلك جاز إلا

و خوار مکن ما را در روز قیامت که تو هرآینه خلاف نمیکنی وعده را و اگر زیاده کند برین جایز است مگر

أن يكون إماما فيطول ذلك على المأمومين فالمستحب الاقتصار حفظا

آنکه باشد امام پس طوالت کشد این بر مقتدیان پس مستحب اقتصار است از بهر نگهداشت

لقلوبهم لعل يكون فيهم ذو الحاجة ثم يسلم ويدعو لنفسه ولوالديه

دلهای ایشان شاید که باشد در ایشان صاحب حاجت پس سلام دهد و دعا کند نفس خود را و والدین

وللمسلمين ويكون في جميع ذلك متخوفا من عاقبتها وكيف وقعت

و مسلمانان را و باشد در همه ترسناک از عاقبت خود که چگونه باشد و حال [illegible]

وقعت عند الله عز وجل الداعي إليها الآمر بها المثيب عليها والمعاقب

واقع است این نماز نزد خدای تعالی که طلب کننده است این نماز را و امر کننده است [illegible]

عليها عند تركها فإذا خرج منها عرضها على العلم فإن شهد لها

بر آن وقت ترک آن پس هرگاه برآید از آن نماز [illegible] شریعت پس اگر شهادت دهد

بتمامها التامة وسلامة المنزلة حمد الله تعالى وأثنى عليه إذ جعله

بمبارکی [illegible] و سلامت منزلت حمد گوید خدای تعالی را و ثنا گوید مر او را از جهت آنکه گردانید

أهلا لذلك وإن وجد فيها نقصانا وخللا تاب إلى الله عز

سزاوار از برای این نماز و اگر دریافت درین نقصانی و خللی باز گردد بسوی خدای تعالی

وجل واستغفر الله وتاهب واجتهد في التحفظ في التي بعدها و
و امرزش خواهد از خدای تعالی و آماده شود و کوشش کند در نگاه داشتن آنچه بعد از آن ست و
للصلوة المقبولة علامة بينة وللمردودة علامة فعلامة
نماز مقبول را علامت ست ظاهر و مردوده را نیز علامت ست پس علامت
المقبولة نهيها وكفها لصاحبها عن الفواحش والمناكر وترغيبه في
مقبوله باز داشتن آن و دور کردن آن نماز ست صاحب خود را از کارهای فاحش و منکر و رغبت دادن او
الخير وتجديد نيته في الصلاح والازدياد من الطاعات وفعل
نیکوئی و از سر نو کردن نیت او در نیکوکاری و بسیار کردن از نیکوئیها و کردن
الخيرات والرغبة في المثوبات وازدياعه عن الاسواء وكراهة المعاصي
نیکیها و رغبت در ثوابها و باز داشتن از بدیها و مکروه پنداشتن معاصی
والخطيات لقول الله عز وجل ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر
و خطیات را از جهت قول خدای تعالی که نماز باز میدارد از فواحش و منکر
ولذكر الله اكبر وهذا الذي ذكرنا يشترك فيه الامام والماموم و
و هر آینه یاد کردن خدا بزرگ ست و اینچه که یاد کردیم مشترک ست در آن امام و مقتدی و
المنفرد فاما شرائط الصلاة وواجباتها ومسنوناتها فقد ذكرناها
منفرد اما شرایط نماز و واجبات آن و سنتهای آن پس تحقیق یاد کردیم آنرا
في اول الكتاب والله الموفق للصواب فصل فيما يختص بالامام ۸۵۸
در اول کتاب و خدای تعالی توفیق دهنده ست صواب را در آنچه خاص ست بامام
ولا ينبغي للرجل ان يكون اماما حتى يكون فيه هذه الخصال التي نذكرها
و سزاوار نیست مرد را که باشد امام تا آنکه باشد در آن خصلتها که یاد کردیم ما آنرا
وهي ان لا يحب ان يتقدم وهو يجد من يكفيه ذلك ولا يتقدم
و آن خصلتها اینست که دوست ندارد که پیش شود حال آنکه یابد کسی را که بسند ست برای تقدیم و پیش نشود
وهناك من هو افضل منه فان فعلوا ذلك لم يزالوا في سفال وقال
و حال آنکه آنجا کسی باشد که فاضلتر ست از و در علم و صلاح پس اگر بکنند این کار را همیشه باشند در پستی
عمر ابن الخطاب رض لان اقدم فتضرب عنقي ولا يقربني ذلك من
عمر بن خطاب رض هر آینه پیش کرده شوم و گردن زده شوم من در حالیکه نزدیک نکند مرا این گردن زدن
اثم خير من ان اتقدم قوما فيهم ابو بكر الصديق رض وان يكون قارئا
گناه ما بهتر ست از پیش آمدن قومی را که در آنها ابو بکر صدیق ست و باید که باشد امام قاری
لكتاب الله فقيها في دين الله بصيرا بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه
کتاب خدای تعالی را فقیه در دین خدا بیننده سنت رسول الله را زیرا که

جاء في الحديث اجعلوا امر دينكم الى فقهائكم وائمّتكم قرّاءكم و
آمده است در حدیث بگردانید امر دین خود را بسوی فقیهان خود و امامان خود و قاریان خود و

قال النبي صلى الله عليه وسلم يؤمّكم خياركم فانهم وفودكم الى الله عزّ وجلّ وانّما
فرمود نبی صلعم امامت کنند شما را بهترین شما زیرا که ایشان وفدهای شما هستند بسوی

خصّهم صلى الله عليه وسلم بذلك لانّهم اهل الدين والفضل والعلم بالله عزّ وجلّ و
اختصاص کرد ایشان را صلعم باین کار زیرا که ایشان اهل دین اند و اهل فضل و علم بخدای عزّ وجلّ و

الخوف من الله تعالى الذين يعنون بصلاتهم وصلوة من خلفهم ويتّقون
اهل خوف از خدا یعنی آنکسانیکه عنایت و خواهش دارند بنماز خویش و نماز کسانیکه پس ایشانند و میترسند

ما يلزمهم من وزر انفسهم ووزر من خلفهم ان اساؤا في صلاتهم و
از آنچه ایشان را لازم آید از گناهان خود و گناهان کسانیکه پس ایشانند اگر بدی کنند در نماز خود و

ما اراد صلى الله عليه وسلم بالقرّاء الحفظة للقرآن فحسب من غير ان يعملوا به و
نخواسته است صلعم بقرّاء حافظان قرآن بغیر اینکه عمل کنند بر آن و

انّما اراد صلى الله عليه وسلم العمّال بالقرآن مع حفظه وقد جاء في الحديث انّ
بلکه خواسته است صلعم عاملان قرآن مع حفظ آن و تحقیق آمد در حدیث که

احقّ الناس بهذا القرآن من كان يعمل به وان كان لا يقرأه وقد يحفظ
سزاوارترین مردم باین قرآن کسی هست که عمل کند بر آن و اگرچه باشد که قرائت نمیکند آنرا و گاهی

القرآن من لا يعمل به ولا يعبأ باقامة حدوده مما فرض الله عليه من
قرآن را کسیکه عمل نمیکند بر آن و اعتبار ندارد باقامت حدود و از آنچه فرض کرده است حق تعالی

العمل به وما نهاه من النهي عنه فلا يعني بحق به ولا كرامة له قال
عمل کردن بر آن و آنچه باز داشته است او را از نهی پس عنایت نمیکند ... و کرامت نیست مر او را

النبي صلى الله عليه وسلم ما آمن بالقرآن من استحلّ محارمه فلا يجوز للناس
نبی صلعم هرگز ایمان نیاورد بقرآن شریف کسیکه حلال دانست حرامهای او را پس جایز نیست

ان يتقدّموا عليهم في صلاتهم اماما الا اعلمهم بالله واخوفهم له
که پیش کنند آنرا بر خود در نماز امام مگر داناترین خود را بخدا و ترسناکتر مر او را

فان خالفوا وقدّموا غيره لم يزالوا في سفال وادبار وانتقاص
پس اگر خلاف کردند و مقدّم کردند غیر او را همیشه باشند در پستی و بدبختی و کمی

في دينهم وبعد من الله تعالى ومن رضوانه وجنّته فرحم الله قوما
در دین خویش و دوری از خدای تعالی و از خوشنودی او و بهشت او پس رحمت کند خدا

عنوا بدينهم وصلوتهم فقدّموا خيارهم واتّبعوا في ذلك سنّة
که خواهش دارند بدین خود و نمازهای خود پس پیش کردند نیکوکار خود را و پیروی کردند در این

بينهم صلى الله عليه وسلم وطلبوا بذلك القربة إلى ربهم تبارك وتعالى و

پیغمبر را ... و طلب کردند باین قربت پروردگار خود تبارک و تعالی را

ينبغي أن يكون الإمام حافظاً للسانه من عيب الناس عليه وعيبهم

باید که باشد امام نگهدارنده زبان خود را از عیب مردم و عیب ایشان

له إلا من الخير ويكون يأمر بالمعروف ويفعله وينهى عن المنكر و

مگر از نیکی و باشد که امر بمعروف کند مردم را و خود هم کند و باز دارد مردم را از منکر و

يجتنبه ويحب الخير وأهله ويبغض الشر وأهله عارفاً بمواقيت الصلوة

باز ماند از او و دوست دارد نیکی را و نیکوکاران را و بغض کند شر را و شریران را و داننده باشد

محافظاً عليها مقبلاً على شأنه عفيف البطن والفرج منقبض اليد

نگاهدارنده و ... آینده باشد بر حال خود پارسا فرج و بطن باشد بند کننده دست را

عن الحرام قليل السعي إلا في ابتغاء مرضات الله عز وجل بعوداً حموداً

از حرام کم سعی کننده مگر در طلب رضای حق تعالی با وقار باشد بردارنده

صبوراً على الأذى يغض عن الشر يحتمل ممن تكلم فيه ويصبر على

صبور کننده بر ایذا و چشم فرو گرفته باشد از بدی بردارد از کسیکه کلام کند در آن و صبر کند بر

من يجهل عليه ويحسن إلى من أساء إليه ويكون غضيض الطرف ٨٦٠

کسیکه جهل کند بر او و نیکویی کند بسوی کسیکه بدی کرد بر آن و باشد پوشنده چشم

عن المحارم إن رأى عورة سترها وإن رأى خزية دفنها يعرض عن

از محارم اگر ببیند عورت را عیب بپوشد و اگر ببیند چیزی خوار کننده را دفن کند آنرا چشم پوشد از

الجاهلين ويقول اللهم سلاماً الناس منه في راحة وهو من نفسه

جاهلان و بگوید بار خدا قول سلام و ترک از ایشان مردم از او با راحت باشند و او خود از خود

في عناء حريصاً على فكاك رقبته مجداً في خلاص نفسه ويعلم أنه قد بلي

در رنج حریص باشد بر خلاص کردن گردن خود کوشش کننده در خلاصی نفس خود و بداند که او مبتلا

بشيء عظيم جليل خطره كبير شأنه وليكن همه ما قد كلف من عظم قدر

بچیزی بزرگ ست شرف او و بلند ست مرتبه او و باید که باشد قصد او در چیزیکه تکلیف کرده شده است

الإمامة وخطرها وخيرها قليل الكلام إلا فيما يعنيه له مما دو

امامت و خطر و شریف بودن مرتبه او و نیک ... کم گو باشد مگر در چیزیکه مقصود ست او را امر او را

للناس حال إذا قام في محرابه علم أنه قائم في مقام النبيين وخليفة

مردم را حالی دیگر هرگاه بایستد در محراب خود داند که استاده است در مقام پیغمبران و خلیفه

سيد المرسلين ويناجي رب العالمين يحري الاجتهاد لتمام الصلوة

سردار مرسلان است و مناجات کند پروردگار عالمیان را نیکو اجتهاد کند برای تمام کردن نماز

لتسليم من خلفه من تقلد امامته تخفيف الصلوة
از بهر سلام دادن کسیکه پس اوست کسیکه پیروی کرد امامت او را سبک کردن نماز

في تمام يصلي بصلاة اضعفهم فيرى من نفسه انه دونهم وانه مبتلى
در همه ارکان بگذارد نماز خود را بنماز ضعیف ترین قوم پس بیند نفس خود را که پائین ایشان است و مبتلاست

بامامتهم وان الله تعالى يسأله عن اداء الفرائض عن نفسه وعنهم و
بامامت ایشان و خدایتعالی سوال میکند از وی از اداء فرائض از ذات خود و از مقتدیان او و

هو بتقدمه بالحري على خطيئته نادم على ما سلف من تفريطه وقديم تأثمه
او بسبب پیش شدن خودست گزیده برگناهان خود ندامت کننده بر چیزیکه گذشت از تفریط گناهان و

وما انقضى من اوقاته لا يتكبر على من خلفه ولا يتجبر على من هو دونه
وانچه منقضی شد از اوقات خود بزرگی نه بیند از خود برکسیکه پس اوست و تکبر نکند خود را برکسیکه پائین اوست

ولا يتعصب حمية لنفسه اذا نيل ما فيه وما هو عنه بري ولا هو
و تعصب نکند از حمیت ننگ نفس خود و چنانکه گفته شود چیزیکه در وست از صفات ذمیمه و چیزیکه از و پاک است

يحب حمدهم ولا يكره ذمهم فتكون الجماعة عنده في الحالين سواء لم
دوست ندارد ستایش قوم خود را و مکروه نداند نکوهش ایشان را پس باشد نزد او در هر دو حال برابر

يجرب عليه كذبه طيب الطعام نظيف اللباس متواضعا في لبسه متغاشعا
آزموده نشده باشد بر او دروغ او پاک باشد طعام او پاک باشد لباس او فروتن باشد در لباس خود

في جلسته غير محدود في الاسلام ولا ذا رايبة في الانام ولا غماز على احد
در جلسه خود حد زده نباشد در اسلام و نه خداوند گمان بد باشد در خلقت و نه غماز باشد بر برادر خود

عند السلطان ولا شايع اسرار الناس لا يفشيه ولا ساع الى شر الناس و
نزدیک غلبه عضد و نه افشا کننده اسرار مردم را و نه سعی کننده بسوی شر مردم و

لا ذي رغم في حقه ولا خائنا في وديعته وتجارته وعاريته ولا يتقدم
نه خداوند رغم باشد در حق برادر و نه خیانت کننده باشد در امانات او و تجارت و عاریت مومن و مقدم نشود

وهو خبث المطعم ولا يتقدم وهو يشتهي الامامة ولا يتقدم وهو يعلم
و حالانکه ناپاک خوار و ناپاک کسب است و مقدم نشود و حالانکه او خواهش دارد امامت را و مقدم نشود و حالانکه او میداند

ان فيه حسدا ولا بغيا ولا حقدا ولا احنة ولا غلا ولا ارخاء ولا ترة
که در وی حسد است بر کسی و نه کینه و نه بغی است و نه حقد و نه کینه و نه ختم و نه کینه

ولا طالبا ثارا ولا منتصرا لنفسه ولا متشفيا من غيظ ولا متبعا
و نه طلب کننده خون و نه غلبه کننده نفس خود را و نه طلب شفا کننده از ختم و نه جستجو کننده

عورة رجل مسلم ولا غاشا لاحد من امة محمد صلى الله عليه وسلم ولا يتكلم في نفسه
عیب مرد مسلمانرا و نه فریب دهنده کسی را از امت محمد ص و کلام نکند در نفس

ولا يسعى فيها ولا يقويها بل يعين اهل الحق على اهل الباطل بيده و
وسعی نکند در آن و قوت ندهد او را بلکه یاری دهد اهل حق را بر اهل باطل بدست خود و
لسانه وقلبه يقول الحق وان كان مرًّا لا تأخذه في الله لومة لائم
زبان خود و دل خود گوید حق را و اگرچه باشد تلخ نگیرد او را در راه خدای تعالی ملامت
ولا يحب مدح الناس له ولا يكره ذمهم ولا يخص نفسه بشيء من الدعاء
دوست نباشد مدح مردم مر او را و مکروه نباید مذمت کردن ایشان او را و خاص نکند نفس خود را بدعا
بل يعمم الدعاء له ولهم وقت ما يدعو عقيب الصلوة بهم فان افرد
بلکه عام کند دعا را برای خود و برای ایشان وقتیکه دعا میکند پس از نماز پس اگر منفرد کند
نفسه بذلك كان خيانة منه لهم ولا يؤثر بعضهم على بعض الا
نفس خود را باین باشد خیانت کننده از و مر ایشان را و اختیار نکند بعض ایشان را بر بعض مگر
اولو العلم كما قال النبي صلى الله عليه وسلم ليليني اولو الاحلام والنهى وكذلك
صاحبان علم را چنانچه فرموده نبی صلعم هر آینه متصل باشند بمن اهل دانش و عقلهاے پاک و همچنین
الذين يلونهم وراء ظهره ولا يقرب الغني ويزري بالفقير ولا ينبغي
کسیکه متصل باشد بایشان پس پشت او و مقرب نشود توانگر و حقارت کند بفقیر و سزاوار نیست
له ان يتقدم بقوم وفيهم من يكره امامته فان كان فيهم من يكرهه
مر او را که مقدم شود قومی را و در ایشان کسی است مکروه میدارد امامت او را پس اگر باشد در ایشان ۸۶۲
ومن لا يكرهه نظر فان كان الاكثر يكرهونه اعتزل المحراب ولا
و کسیکه مکروه ندارد او را به بینید اگر باشد زیاده کسانیکه مکروه میدارند او را معزول کند محراب را و
يقربه هذا اذا كانت كراهتهم له بعلم وحق وان كان بجهل وباطل و
نزدیک نشود او را این آن وقت ست که باشد کراهت ایشان مر او را بعلم و حق و اگر باشد بجهل و باطل و
رعونة نفس او عصبة لمذهب او هوى لم يلتفت الى كراهتهم ولا
رعونت نفس یا تعصب مذهب یا هواے نفس التفات نکند بسوی کراهت ایشان و
يترك الصلاة بهم الا ان يخاف الفتنة في القوم لاجله فيتنحى
ترک نکند نماز را بایشان مگر اینکه ترسد از فتنه در قوم بسبب خود پس آن هنگام گوشه گیرد
ويعتزل المحراب لذلك حتى يصطلحوا ويرضوا ولا ينبغي له ان يكون
و خالی کند محراب را از جهت فتنه تا آنکه صلح کنند و راضی شوند و سزاوار نیست مر او را که باشد
ممارياً ولا حلافاً ولا لعاناً ولا يدخل مداخل السوء والتهم ولا
خرخشه کننده و نه بسیار سوگند کننده و نه لعنت کننده و نه داخل در جاهاے بدی و تهمت ها و نه
يألف ولا يخالط من الناس الا الصالحين ولا ينبغي له ان يكون اماما
الفت کند و نه اختلاط کند از مردم مگر نیکوکاران و سزاوار نیست مر او را که باشد امام

وهو يحب الفتنة واهلها ثم المعصية واهلها والرياسة واهلها

وحالانكه دوست دارد فتنه را واهل آنرا پستر معصيت واهل آنرا وریاست واهل آنرا

وينبغي ان يكون صبورا على اذية الناس متوددا اليهم طالبا لمنفعتهم

وسزاوارست كه باشد صبور بر ايذاى مردم ودوستى كننده بسوى ايشان طلب كننده نفع

مجتهدا في نصيحتهم لا يماري على الامامة ولا يقاتل عليها من كفاه

كوشش كننده در نصيحت ايشان جدل نكند بر امامت وقتال نكند بر آن مركسيرا كه بسند

عظيم مؤنتها ولقد نقل عن الاكابر ممن تقدم من السلف الصالحين

از جانب او مونت وبار امامت را وتحقيق منقولست كسيكه پيشتر رفته اند از سلف نيكو كاران

انهم كرهوا الامامة وقدموا من ليس هو مثلهم في الشرف والديانة

كه ايشان كروه ميداشتند امامت را ومقدم ميكردند كسيرا كه نيست مانند ايشان در بزرگى ودیانت

ابتغاء حمل المؤنة عنهم وتخفيفا وخيفة من تقصير يقع لهم وينبغي

از جهت طلب بر داشتن رنج امامت از ايشان وسبك كردن حوز را واز جهت ترسيدن از تقصير كه واقع شود ايشانرا

للامام اذا حضر عنده ذو سلطان ان لا يتقدم عليه في الصلاة الا باذنه

امام را هرگاه كه حاضر شود نزد او صاحب غلبه آنكه مقدم نشود بر او در نماز مگر باذن او

۱۶۳ وكذلك لا يجلس الا باذنه واذا نزل بقرية او محلة او قبيلة او حي من احياء

وهمچنين ننشيند مگر باذن وهرگاه فرود آيد بديهى يا محله يا قبيله يا حى از احياء

العرب لا يؤمهم الا باذنهم وكذلك اذا اتفق مع قوم في قافلة وسفر

عرب امام نشود ايشانرا مگر باذن ايشان وهمچنين هرگاه كه اتفاق كرد با قومى در قافله وسفر

ومجمع التمام لا يؤمهم الا باذنهم وينبغي للامام ان لا يطيل الصلوة

ومجمع تمام امام نشود ايشانرا مگر باذن ايشان وسزاوارست امام را كه دراز نكند نماز را

بل يخففها مع التمام لما روي عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

بلكه سبك كند آنرا با تمام بجهت چيزيكه روايت است از ابی هريره رض گفت فرمود رسول

اذا كان احدكم اماما فليخفف فانه يقوم وراءه الصغير والكبير و

هرگاه باشد يكى از شما امام پس بايد كه سبك كند كه او مى ايستد وپس او خورد وكلان وصاحب

ذو الحاجة واذا صلى لنفسه فليطل ما شاء وعن ابي واقد رض قال كان

صاحب حاجت وهرگاه گذارد تنها پس دراز كند چندانكه خواهد ومرويست از ابی واقد گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم من اوجز الناس صلاة على الناس وادومه على نفسه

رسول الله صلعم از مختصر تر كنندگان نماز را بر مردم وهميشه ميبود بر نفس خود

فصل وينبغي للامام ان لا يدخل في الصلاة ولا يكبر حتى ينوى

سزاوارست امام را كه نه درآيد در نماز ونه تكبير كند تا آنكه نيت نكند

الامامة بقلبه وان تلفظ ذلك بلسانه كان احسن ويلتفت يمينا ٥ل

امامت را بدل خود و اگر تلفظ کند این نیت را بزبان خود باشد نیکو و التفات کند براست اعوجاج

وشمالا فيسوي الصفوف ويقول استووا رحمكم الله اعتدلوا

وچپ پس برابر کند صف ها را پس بگوید برابر شوید رحمت کند خدا بشما را برابر

رضي الله عنكم ويامرهم بسد الفرج وتسوية المناكب ودنو بعضهم کج شدن

راضی شود خدا از شما و امر کند به بند کردن فرج و برابر کردن دوشها و نزدیک بعض ایشان

من بعض حتى تماس مناكبهم لان اختلاف المناكب واعوجاج الصفوف رسیدن

از بعض تا اینکه بایکدیگر آویزند دوشهای ایشان زیرا که اختلاف دوشها و کژی صفها

نقص في الصلوة وحضور الشياطين وقيامهم مع الناس في الصفوف ٥٢

نقصان ست در نماز و حاضر شدن شیاطین ست و قیام ایشان با مردم در صفها

جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال راصوا الصفوف وحاذوا حذف

آمده ست در حدیث از نبی ص که فرمود متصل کنید صفها را و برابر کنید

المناكب وسدوا الخلل حتى لا يقوم بينكم مثل اولاد الحذف يعني بالفتح

دوشها را و بند کنید خلل را تا نه ایستند میان شما مانند اولاد حذف یعنی

مثل اولاد الغنم من الشياطين وقد كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قام للصلوة انه منز

مانند اولاد غنم از شیاطین و تحقیق بود نبی ص هرگاه می ایستاد برای نماز

لم يكبر حتى يلتفت يمينا وشمالا فيامرهم بتسوية مناكبهم ويقول ٨٦٤

تکبیر نگوید تا اینکه التفات کند راست و چپ پس امر کند ایشانرا به برابر کردن دوشها و بگوید

لا تختلفوا فتختلف قلوبهم ورأى صلى الله عليه وسلم يوما رجلا قد خرج صدره يعيب

اختلاف مکنید پس اختلاف کنند دلهای ایشان و دید ص روزی مردی را که برآمده است

من الصف فقال لتسون مناكبكم او ليخالفن الله تعالى بين قلوبكم

از صف پس فرمود باید که برابر کنید دوشهای خود را یا اینکه مخالفت کند خدا اینهم در دلهای شما

وفيما اتفق عليه مسلم والبخاري عن سالم بن ابي الجعد قال سمعت

و در آنچه متفق شده اند بر او مسلم و بخاری از سالم بن ابی الجعد گفت شنیدم

النعمان بن بشير رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول لتسون صفوفكم او

نعمان بن بشیر را رض گفت بود نبی ص پیغمبر میفرمود برابر کنید صفهای خود را یا

ليخالفن الله تعالى بين وجوهكم وفي حديث آخر عن قتادة عن انس

مخالفت کند خدای تعالی میان روهای شما و در حدیث دیگرست از قتاده از انس

بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سووا صفوفكم فان تسوية

بن مالک رض گفت فرمود رسول الله ص برابر کنید صفهای خود را زیرا که برابری

الصفوف من تمام الصلوة وجاء عن عمر بن الخطاب رض انه كان اذا
صفها از تمامی نماز است و مرویست از عمر بن خطاب رض که بود رض هرگاه
قام مقام الامام لا يكبر حتى يأتيه رجل قد وكله باقامة الصفوف
می ایستاد بجای امام تکبیر نمیگفت تا آنکه می‌آمد او را مردیکه موکل کرده بود او را برای درستی صفها
فيخبره انهم قد استووا فيكبر حينئذ وكذلك كان يفعل عمر بن
پس خبر میداد او را که برابر شدند صفها پس تکبیر میگفت در آن وقت و همچنین بود که میکرد عمر بن
عبد العزيز وروي ان بلالا المؤذن رض يسوي الصفوف ويضرب عراقيبهم
عبد العزیز و مرویست که بلال موذن رض برابر میکرد صفها را و میزد عرقوبهای ایشان را
بالدرة حتى يستووا وقال بعض العلماء ان الظاهر من هذه انه كان
بدره تا آنکه برابر میشدند و گفته اند بعض علما ظاهر ازین آنست که بود بلال
يفعل ذلك على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم اقامته قبل ان يدخل في الصلاة
که میکرد این کار را در زمان رسول صم وقت اقامت خود پیش از درآمدن در نماز
لان بلالا رض لم يؤذن لاحد بعد النبي صلى الله عليه وسلم الا يوما واحدا عند مرجعه
زیرا که بلال رض اذان نگفته است کسی را بعد از نبی صم مگر روزی وقت بازگشتن خود
من الشام في زمن ابي بكر الصديق رض بسؤاله وسؤال الصحابة رض شوقا الى
از شام در زمان ابو بکر رض بسوال ابو بکر و سوال صحابه رض از جهت شوق بیان
رسول الله صلى الله عليه وسلم وعهده فلما بلغ بلال رض الى قوله اشهد ان محمدا
رسول الله صم و زمان او پس هرگاه رسید بلال رض تا قوله اشهد ان محمدا
رسول الله امتنع من الاذان فلم يقدر عليه فسقط مغشيا عليه حبا
رسول الله بازماند از اذان پس قادر نشد بر آن پس افتاد بیهوش از جهت دوستی
للنبي صلى الله عليه وسلم وشوقا اليه واشتد عند ذلك بكاء اهل المدينة من
نبی صم و شوق بسوی او و سخت شد این هنگام گریه اهل مدینه از
المهاجرين والانصار حتى خرجت العواتق من خدورهن شوقا الى النبي
مهاجرین و انصار تا آنکه برآمدند زنان جوان سال از پردهای خود از جهت شوق بسوی
صلى الله عليه وسلم فثبت بذلك ان ضربه لعراقيب الناس كان على عهد رسول
صم پس ثابت شد باین که زدن آن بلال عرقوب مردم را بود در زمان رسول الله
الله صلى الله عليه وسلم وينبغي للامام ان لا يدخل طاق القبلة ثم يمنع من قدامه
صم و سزاوار است امام را که در نیاید در طاق قبله پس منع کند کسی را که پیش او است
رؤيته بل يخرج منه قليلا وعن امامنا احمد رحمه الله رواية اخرى انه
از دیدن او بلکه بیرون ایستد از آن طاق اندکی و مرویست از امام ما احمد حنبل رح روایت دیگر که

يستحب قيامه فيه ولا يقف مقاماً أعلى من مقام المأمومين

مستحب ست قيام او در آن طاق ونه ايستد مقام بلندتر از مقام مقتديان

فإن فعل ذلك قيل تبطل صلاته على وجهين وينبغي له إذا سلّم من

پس اگر كرد اين كار را گويند باطل شود نماز او بر دو وجه وسزاوارست اورا كه هرگاه سلام دهد

صلاته أن لا يلبث في محرابه وليقم وليتنح إلى يساره فليأت بتنفّله

از نماز خود درنگ نكند در محراب خود وبايد كه بايستد وگوشه گيرد بسوی چپ پس بيارد نوافل

ناحيةً من المحراب لما روى المغيرة بن شعبة رض قال إنّ النبي صلى الله عليه وسلم

در كنج از محراب از جهت چيزے كه روايت كرد مغيره بن شعبه رض گفت كه نبي صم

قال لا يتطوّع الإمام في مقامه الذي يصلّي فيه بالناس المكتوبة

فرمود نفل نگذارد امام در مقام خود كه ميگذارد در آن مقام با مردم نماز فرض يعنے

وأمّا المأموم فيجوز له ذلك وهو مخيّر إن شاء صلّى في موضعه أو

واما مقتدی پس جائزست اورا اين واو مختارست اگر خواهد گزارد در موضع خود يا

يتأخّر قليلاً وينبغي أن يكون له سكتتان سكتة عند افتتاح الصلاة

پس شود اندكے وسزاوارست كه باشد امام را دو سكوت قليل يكے سكوت وقت شروع نماز

وسكتة إذا فرغ من القراءة قبل أن يركع حتى يتنفّس ويسكن وهج

وسكوت دوم وقت فراغت از قراءت پيش از آنكه ركوع كند تا آنكه نفس زند وآرام گيرد شورش

قراءته ولا يصل قراءته بتكبيرة الركوع لأنّ ذلك مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم

قراءت او و متصل نكند قراءت خود را بتكبير ركوع زيرا كه اين مرويست از نبي صم

في حديث سمرة بن جندب رض وينبغي إذا صلّى إلى سترة أن يدنو منها ولا

در حديث سمره بن جندب رض وسزاوارست هرگاه بگذارد بسوی ستره آنكه نزديك شود از آن ونه

يدع بينه وبينها فرجةً بعيدةً لئلّا يمرّ بينهما كلب أسود بهيم أو

گذارد ميان خود وميان ستره كشادگی دراز تا آنكه نگذرد ميان ايشان سگے سياه يا

حمار أو امرأة فإنّ صلاته تنقطع بذلك عند إمامنا أحمد رح وعنه

خر يا زن كه نماز او منقطع ميشود با اين نزديك امام ما احمد رح واز امام ما

في المرأة والحمار رواية أخرى لا بأس بهما وينبغي له إذا ركع يسبّح

در زن و خر روايت ديگرست كه باكے نيست با هر دو وسزاوارست اورا كه هرگاه ركوع كند

ثلاث تسبيحات على ما ذكرنا ولا يسرع فيها ولا يبادر ولكن بتمام

سه بار تسبيح گويد بر آنچه ياد كرديم ما و سرعت نكند در آن و پيشدستی نكند وليكن بيارد بتمام

من كلامه ويتأنّد ويمكن لأنه إذا أسرع بالتسبيح لم يدرك له من

از كلام خود با آهستگی وآرام وقرار زيرا كه هرگاه جستی كند بتسبيح ها نمی رسند از الہ ساكنی كه

خلفه فيؤدي ذلك إلى مسابقة المأمومين فتفسد صلاتهم فيرجع وزرهم
در پس او اند پس رسانند این کار را بسوی مسابقت و جستی کردن مقتدیان پس فاسد میشود نماز ایشان
إليه وكذلك ينبغي له إذا رفع رأسه من الركوع وقال سمع الله لمن حمده
بسوی او و همچنین سزاوار است او را که هرگاه بردارد سر خود را از رکوع و گوید سمع الله لمن حمده
ثبت قائما معتدلا ويقول ربنا ولك الحمد من غير عجلة في كلامه
ثابت باشد قایم برابر و بگوید ربنا لك الحمد بغیر شتابی در کلام خود
حتى يدركه المأموم وإن زاد على ذلك فقال ملء السماء وملء الأرض
تا دریابد او را مقتدیان و اگر زیاده کند بر آن پس بگوید این
وملء ما شئت من شيء بعد جاز لأن ذلك مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم
کلمات را جایز است زیرا که مرویست از نبی ص
وجاء عن أنس بن مالك رض أنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا رفع رأسه
و آمده است از انس بن مالک رض که گفت بود رسول الله ص هرگاه بر میداشت سر خود را
من الركوع يقوم حتى يقال قد نسي وكذلك يثبت في السجود وفي
از رکوع راست می ایستاد تا آنکه گفته میشد فراموش کرد نماز را و همچنین ثابت باشد در سجود و در
جلسة بين السجدتين ليدركه من خلفه في الركن ولا نظر إلى قول
جلسه که میان دو سجده است تا دریابد او را کسیکه پس او ست در رکن و نیست نظر بسوی قول
من يقول إذا فعل ذلك سبقه المأموم فبطلت صلاته إذا تكرر ذلك
کسیکه بگوید هرگاه کرد این را سبقت خواهد کرد او را مقتدی پس باطل خواهد شد نماز او هرگاه مکرر
منه ففي ذلك فساد لأن الناس إذا رأوه يديم ذلك ويواظب عليه علموا
از مقتدی پس در این تثبیت فساد است زیرا که مردم هرگاه بینند او را که مداومت میکند بر این کار و مواظب
أن التثبيت دأبه فثبتوا له لم يبادروا ولم يقال للإمام يستعجلك أن تقوم
که تثبیت عادت او است پس ثابت باشند او را و جستی نکنند پس گفته نشود امام را
قبل الشروع في الصلاة وتحذرهم من مسابقتك على ما ذكرته في الفصل
پیش از شروع در نماز و حذر کنی ایشان را از مسابقت خود چنانچه ذکر کردیم آنرا در فصل
الذي يليه فلا يؤدي ذلك إلى فساد بل إلى مصلحة عامة وتمام صلاة
آینده پس نمیرساند این بسوی فساد بلکه مصلحت عام است و تمام شدن نماز
الجميع وقد جاء الحديث أن كل مصل راع ومسئول عن رعيته وقيل
همه است و بتحقیق آمده است در حدیث که هر نماز گذارنده راعی است و مسئول است از رعیت خود و گفته شده
إن الإمام راع لمن يصلي بهم فعلى الإمام النصيحة لمن يصلي خلفه
که امام راعی است کسی را که نماز گزارد با ایشان پس واجب است بر امام نصیحت کسیکه گزارد پس او

وينهاهم عن المسابقة في الركوع والسجود ويحسن أدبهم إذ هو راعٍ
وباز دارد ایشان را از مسابقت در رکوع و سجود ونیکو کند آداب ایشان زیرا که او نگهبان است

لهم ومسئول غدا منهم ويتم صلاته ويحكمها ويحسنها حتى يكون
ایشان را ومسئول است فردا از ایشان و تمام کند نماز خود را ومحکم کند آن را ونیکو کند آن را تا آنکه باشد

له مثل أجر من يصلي خلفه وإلا فعليه مثل أوزارهم إذا أساء وقصر
او را مثل اجر کسیکه گزارد پس او و اگر نه باشد بر او مثل گناهان ایشان هرگاه که بد کند و کوتاهی کند

فصل

ويجب على المأموم أن ينوي الائتمام ويقف على يمين الإمام
و واجبست بر مقتدی که نیت کند اقتدا را و ایستد بر راست امام

ولا يقف قدامه ولا على يساره فإن كانوا جماعة فالسنة أن يقفوا خلفه
ونه ایستد پیش او ونه بر چپ او پس اگر باشند جماعت پس سنت است که ایستند پس او

فإن كبر عن يمينه وجاء آخر فإنه يكبر معه ويحصل معه صفا ثم يخرجان
پس اگر تکبیر گفت از جانب راست وآمد دیگرے پس او تکبیر گوید با کسیکه در جانب راست اوست وحاصل شود صف

وراء الإمام فإن كبر الثاني أخرجها الإمام بيده ولا يتقدم هو عن موضعه
در پس امام پس اگر تکبیر گوید مقتدی دوم برآرد امام دست خود وپیش نشود او از جای خود

إلا أن يكون وراءه ضيقا وإذا حضر الجماعة فوجد في الصف فرجة دخل
مگر آنکه باشد در پس او تنگ و وقتیکه حاضر شود جماعت را پس یافت در صف فرجه درآید

فيها فإن لم يجد وقف عن يمين الإمام ولا يجذب رجلا فيقوم معه
در آن فرجه واگر نیابد ایستد از جانب راست امام ونکشد مردے را پس بایستد با او

صفا لأنه يؤدي إلى الهرج والفتنة والبغضاء والعداوة ولأنه يؤدي
صف شده زیرا که میرساند بسوی شکستن نماز و فتنه و دشمنی و عداوت و از جهت آنکه میرساند

ذلك إلى بطلان صلاة المجذوب لأنه يصير فذا بذلك وذلك يبطل
این کشیدن بسوی باطل شدن نماز آنمرد کشیده شده است زیرا که میگردد تنها باین عمل واین عمل باطل کند

الصلوة عندنا ولكن يجتهد فيحصل كتفيه في الصف فيكبر ويحرم
نماز است نزد ما یعنی حنبلیه ولیکن کوشش کند پس حاصل کند دو دوش خود را در صف پس تکبیر گوید واحرام بندد

بالصلاة لم يخرج معه واحد منهم إلى وراء الصف وإذا دخل المسجد والإمام
بنماز نه برآید با یکے از ایشان بسوے پس صف و وقتیکه درآید در مسجد وحالانکه امام

في الركوع كبر تكبيرتين إحداهما للإحرام والأخرى للركوع فإن
در رکوع باشد دو تکبیر گوید یکے برائے احرام و دیگر برائے رکوع پس اگر

كبر واحدة ونواهما جاز وإذا دخل والإمام في التشهد الأخير استحب
یک تکبیر گفت ونیت هر دو کرد جایز است و وقتیکه درآید وحالانکه امام در تشهد اخیره است مستحب است

الائتمام الاقتداء ١٢ تاج

هرج بالفتح آشوب و فتنه و کشش ١٢

٨٦٨

له ان ينوي الصلوة ويكبر ويجلس مع الامام ليدرك فضل الجماعة

او را که نیت کند نماز را و تکبیر گوید و بنشیند با امام تا دریابد فضل جماعت را

فاذا سلم الامام بنى على تكبيرته وصلى فضل وينبغي للماموم

پس هرگاه سلام دهد امام بنا کند بر تکبیر او و نماز گزارد و سزاوار است مقتدی را

ايضا ان لا يسبق الامام في التكبير ولا في الركوع والسجود ولا في الرفع

نیز که سابق نشود امام را و در تکبیر و نه در رکوع و نه در سجود و نه در برداشتن سر را

عنهما ويحذر ذلك جدا ويجتهد وسعه ويبذل طاقته ان تكون

از آنها و حذر کند ازین عمل بسیار و تمام رساند قدرت خود را و خرج کند توانائی خود را اینکه باشد

افعاله جميعها في الصلوة عقيب فعل امامه وقد جاء في ذلك احاديث

کارهای او همه در نماز پس از کار امام و تحقیق آمده است درین باب حدیث

كثيرة عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين من

بسیار مرویست از نبی ص و از صحابه رض از آن جمله

ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اما يخاف الذي يرفع راسه قبل

چیزیست که روایت کرده شده است از نبی ص فرمود آیا نمی‌ترسد کسیکه بردارد سر خود را پیش

الامام ان يحول الله راسه راس حمار وفي حديث آخر عنه صلى الله عليه وسلم

از امام از اینکه بگرداند خدا سر او را سر خر و در حدیث دیگر است از آنحضرت ص

انه قال الامام يركع قبلكم ويسجد قبلكم ويرفع قبلكم وعن البراء

که فرمود امام رکوع میکند پیش از شما و سجده کند پیش از شما و سر بردارد پیش از شما و مروی

بن عازب رض قال كنا خلف النبي صلى الله عليه وسلم فكان اذا انحط من قيامه لا يحني

بن عازب رض گفت بودیم ما پس نبی ص پس بود ص چونکه فرود میشد از قیام خود نمی‌گردانید

احد منا ظهره حتى يضع رسول الله صلى الله عليه وسلم جبهته على الارض وكان

هیچ یکی از ما پشت خود را تا آنکه نهاد رسول الله ص پیشانی خود را بر زمین و بودند

اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يثبتون خلفه قياما حتى يخط النبي صلى الله عليه وسلم

اصحاب رسول الله ص که ثابت میبودند در پس او ص ایستاده تا آنکه فرو میرفت نبی ص

ويكبر ويضع جبهته على الارض وهم قيام ثم يتبعونه وقد جاء

و تکبیر میگفت و می‌نهاد سر خود را بر زمین در حالیکه ایشان ایستاده اند پس پیروی میکردند و آمده

عن الصحابة رض انهم قالوا لقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يستوي قائما

از صحابه رض که ایشان میگفتند تحقیق بود رسول الله ص برابر میبود ایستاده

وانا نسجد بعد وعن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما يخشى

و حالانکه ما سجده میکردیم هنوز و مرویست از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله ص آیا نمی‌ترسد

الذي يرفع رأسه قبل الإمام أن يحول الله رأسه رأس حمار أو رأس

کسیکه بردارد سر خود را پیش از امام از آنکه بگرداند خدا ایتعالی سر او را سر خر یا سر

خنزير وعن أبي هريرة رض قال سمعت أبا القاسم صلى الله عليه وسلم يقول أما يخشى

خوک و مرویست از ابوهریره رض گفت شنیدم ابا القاسم صلعم را که میفرمود آیا نمیترسد

الذي يرفع رأسه قبل الإمام أن يحول الله رأسه رأس حمار وروي أن

کسیکه بردارد سر خود را پیش از امام که بگرداند خدا ایتعالی سر او را سر خر و مرویست که

ابن مسعود رض نظر إلى من سبق الإمام فقال لا وحدك صليت ولا بإمامك

ابن مسعود رض دید کسیرا که سبقت میکرد امام را پس گفت نه تنها گزاردی نماز را و نه با امام

اقتديت والذي لم يصل وحده ولم يقتد بإمامه فذلك الذي لا

اقتدا کردی و کسیکه نگذارد تنها و نه اقتدا کند با امام پس او کسیست که نیست نماز

صلاة له وكذلك روي أن ابن عمر رض نظر إلى من سبق الإمام فقال له

مر او را و همچنین مرویست که ابن عمر رض دید کسیرا که سبقت کرد بر امام پس گفت مر او را

ما صليت وحدك ولا صليت مع الإمام ثم ضربه وأمره أن يعيد الصلاة

نه نماز کردی تو تنها و نه با امام پس بزد او را و فرمود که باز گرداند نماز را

وعن أبي صالح عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما جعل الإمام

و مرویست از ابی صالح از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم جز این نیست که گردانیده شده است امام

ليؤتم به فإذا كبر فكبروا وإذا ركع فاركعوا وإذا رفع رأسه فارفعوا

تا اقتدا کرده شود بآن پس هرگاه گوید تکبیر گوئید و هرگاه رکوع کند رکوع کنید و هرگاه بردارد سر را پس بردارید

رؤوسكم وإذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا جميعا ربنا لك الحمد وإذا

سرهای خود را و هرگاه گوید سمع الله الخ پس بگوئید همه ربنا لک الحمد و هرگاه

سجد فاسجدوا بعد أن يسجد وإذا رفع رأسه فارفعوا رؤوسكم ولا

سجده کند پس سجده کنید پس از آنکه سجده کند و هرگاه بردارد سر خود را پس بردارید سرهای خود را

ترفعوا رؤوسكم قبل أن يرفع وإذا صلى جالسا فصلوا أجمعون جلوسا

و نه بردارید سرهای خود را پیش از آنکه بردارد امام و هرگاه گزارد امام نشسته پس گزارید همه نشسته

وروى إمامنا أبو عبد الله أحمد رحمه الله في رسالة له بإسناده عن أبي

و روایت کرد امام ما ابو عبد الله احمد رح در رساله خود باسناد از ابی

موسى الأشعري رض صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم

موسی اشعری رح که صاحب رسول الله صلعم بود که گفت رسول الله صلعم

علمنا صلاتنا وعلمنا ما نقول فيها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا كبر

آموخت ما را نماز ما و آموخت ما را چیزی که میگوئیم در آن فرمود رسول الله صلعم هرگاه تکبیر گوید

الامام فكبروا واذا قرء فانصتوا واذا قال غير المغضوب عليهم
امام پس تکبیر گوئید و هرگاه قرائت کند پس خاموش باشید و هرگاه گوید غیر المغضوب علیهم
ولا الضالين فقولوا آمين يستجيب الله تعالى لكم واذا كبر فكبروا
و لا الضالین پس بگوئید آمین قبول کند خدا تعالی دعای شما و هرگاه تکبیر گوید پس تکبیر گوئید
واذا رفع رأسه فقال سمع الله لمن حمده فارفعوا رؤسكم وقولوا
و هرگاه بردارد سر خود را پس بگوید سمع الله لمن حمده پس بردارید سرهای خود را و بگوئید
اللهم ربنا لك الحمد يسمع الله لكم واذا كبر وسجد فكبروا واسجدوا
اللهم ربنا لک الحمد میشنود خدا تعالی شما را و هرگاه تکبیر گوید و سجده کند پس تکبیر گوئید و سجده کنید
واذا رفع رأسه وكبر فارفعوا رؤسكم وكبروا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
و هرگاه بردارد سر خود را و تکبیر گوید پس بردارید سرهای خود را و تکبیر گوئید فرمود رسول الله
فتلك بتلك واذا كان في القعدة فليكن من قول احدكم التحيات
پس این عملهای شما با این عملهای امام است و وقتیکه باشد در قعده پس باید که باشد قول هر یک شما التحیات
لله والصلوات والطيبات حتى تفرغوا من التشهد قال الامام ابو عبد الله
لله والصلوات والطیبات تا آنکه فارغ شوید شما از تشهد گفت امام ابو عبد الله
احمد بن محمد بن حنبل الشيباني رضي الله عنه وأماتنا على مذهبه اصلا وفرعا
احمد بن محمد بن حنبل شیبانی رح و بمیراند ما را خدا بر مذهب او از روی اعتقاد
٨٨١
وحشرنا في زمرته قول النبي صلى الله عليه وسلم اذا كبر فكبروا ان ينتظروا الامام
و برانگیزد ما را در زمره او و قول نبی صلعم اذا کبر فکبروا یعنی او آنست که منتظر باشید امام را
٥٢
حتى يكبر ويفرغ من تكبيره وينقطع صوته ثم يكبرون بعده و
تا آنکه تکبیر گوید و فارغ شود از تکبیر خود و منقطع کند آواز را پس تکبیر بگوئید شما بعد او و
الناس يغلطون في هذه الاحاديث ويجهلونها مع ما عليه عامتهم
مردم غلط کرده اند درین حدیث ها و میدانند آنها را با چیزیکه بر او هست عوام ایشان را
من الاستخفاف بالصلوة والاستهانة بها فتارة يأخذ الامام في
از سبک کردن نماز و اهانت در نماز پس گاهی شروع میکند امام در
التكبير فيأخذون معه في التكبير وهذا خطأ لا ينبغي لهم ان يأخذوا في
تکبیر پس شروع کنند با او در تکبیر و این خطا است سزاوار نیست ایشان را که شروع کنند در
التكبير حتى يكبر الامام ويفرغ من تكبيره وينقطع صوته وهكذا
تکبیر تا آنکه تکبیر گوید امام و فارغ شود از تکبیر خود و قطع کند آواز را همچنین
١٢
قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا كبر الامام فكبروا والامام لا يكون مكبرا حتى
فرمود نبی صلعم هرگاه تکبیر گوید امام پس تکبیر گوئید حالانکه امام نمی باشد تکبیر گوینده تا آنکه

يَقُولَ اللهُ أَكْبَرُ وَلِأَنَّ الْإِمَامَ لَوْ قَالَ اللهُ ثُمَّ سَكَتَ لَمْ يَكُنْ مُكَبِّرًا

بگوید الله اکبر زیرا که امام اگر گفت الله بستر ساکت شد نباشد تکبیر گوینده

حَتَّى يَقُولَ اللهُ أَكْبَرُ فَيُكَبِّرُ النَّاسُ بَعْدَ قَوْلِهِ اللهُ أَكْبَرُ فَأَخْذُهُمْ

تا آنکه گوید الله اکبر پس تکبیر گویند مردم بعد قول او الله اکبر پس شروع کردن ایشان

فِي التَّكْبِيرِ مَعَ الْإِمَامِ خَطَأٌ وَتَرْكٌ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَنَّكَ لَوْ قُلْتَ

در تکبیر با امام خطاست و ترک سنت قول نبی را صلعم زیرا که تو اگر گوئے

إِذَا صَلَّى فُلَانٌ فَكَلِّمْهُ كَانَ مَعْنَاهُ أَنِ انْتَظِرْهُ حَتَّى إِذَا صَلَّى وَفَرَغَ

هرگاه نماز گزارد فلانے پس سخن خواهم گفت با او باشد معنے او اینکه انتظار کنی او را تا آنکه نماز گزارد

مِنْ صَلَاتِهِ كَلِّمْتَهُ وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُكَلِّمَهُ وَهُوَ يُصَلِّي وَكَذَلِكَ مَعْنَى

از نماز خود کلام کنی او را و نیست سزاوار ترا که کلام کنی او را و حال آنکه او نماز میگزارد و همچنین معنے

قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَبَّرَ الْإِمَامُ فَكَبِّرُوا وَرُبَّمَا طَوَّلَ الْإِمَامُ فِي التَّكْبِيرِ

قول نبی صلعم هرگاه تکبیر گوید امام پس تکبیر گوئید و بسا است که دراز کند امام تکبیر را

إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِقْهٌ وَالَّذِي يُكَبِّرُ مَعَهُ رُبَّمَا جَزَمَ التَّكْبِيرَ فَفَرَغَ مِنَ التَّكْبِيرِ

وقتیکه نباشد او را دانش و کسیکه تکبیر گوید با او بسا است که قطع کند تکبیر را پس فارغ شود از تکبیر

قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ الْإِمَامُ فَقَدْ صَارَ هَذَا مُكَبِّرًا قَبْلَ الْإِمَامِ وَمَنْ كَبَّرَ قَبْلَ ٨٧٢

پیش از فارغ شدن امام پس بتحقیق گشت این کس تکبیر گوینده پیش از امام و هر که تکبیر گوید پیش

الْإِمَامِ فَلَيْسَتْ لَهُ صَلَاةٌ لِأَنَّهُ دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ قَبْلَ الْإِمَامِ وَ

امام پس نیست مر او را نماز زیرا که او در آمد در نماز پیش از امام

كَبَّرَ قَبْلَ الْإِمَامِ فَلَا صَلَوٰةَ لَهُ وَقَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَبَّرَ وَرَكَعَ فَكَبِّرُوا

تکبیر گفت پیش از امام پس نیست نماز او را و قول نبی صلعم اذا کبر و رکع فکبروا

وَارْكَعُوا مَعْنَاهُ أَنْ يَنْتَظِرُوا الْإِمَامَ حَتَّى يُكَبِّرَ وَيَرْكَعَ وَيَنْقَطِعَ صَوْتُهُ

واركعوا معنے او اینست که انتظار کنید امام را تا تکبیر گوید و رکوع کند و قطع کند آواز

وَهُمْ قِيَامٌ ثُمَّ يَتْبَعُونَهُ وَقَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ

و حال آنکه ایشان ایستاده اند بستر پیروی کنند او را و قول نبی صلعم پس هرگاه بردارد سر خود را

سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَارْفَعُوا رُؤُسَكُمْ وَقُولُوا اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ

سمع الله لمن حمده پس بردارید سرهای خود را و بگوئید اللهم ربنا لک الحمد

مَعْنَاهُ أَنْ يَنْتَظِرُوا الْإِمَامَ وَيَثْبُتُوا رُكُوعًا حَتَّى يَرْفَعَ الْإِمَامُ رَأْسَهُ

معنیش اینست که انتظار کنید امام را و ثابت باشید در رکوع تا بردارد امام سر خود را

وَيَقُولَ سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ وَيَنْقَطِعَ صَوْتُهُ وَهُمْ رُكُوعٌ ثُمَّ يَتْبَعُونَهُ

و بگوید سمع الله لمن حمده و قطع کند آواز خود را و حال آنکه ایشان در رکوع باشند

خطا بالفتح گناه کردن و بالکسر گناه و بفتحتین نا راست نا صواب

فيرفعون رؤوسهم ويقولون اللهم ربنا لك الحمد وقوله فإذا كبر

پس بردارند سر خود را و بگویند اللهم ربنا لک الحمد و قول او ص پس هرگاه تکبیر گوید

وسجد فكبروا واسجدوا ومعناه أن يكونوا قياما حتى يكبر ويخط

و سجده کند پس تکبیر گوئید و سجده کنید معنی او آنست که باشند ایستاده تا آنکه تکبیر گوید و فرو رود

للسجود ويضع جبهته على الأرض وهم قيام ثم يتبعونه وكذلك

برای سجده و نهد پیشانی خود را بر زمین و آنها ایستاده باشند پس پیروی کنند او را و همچنین

جاء عن البراء بن عازب رض وهذا كله موافق لقول النبي صلى الله عليه [وسلم]

آمده است از براء بن عازب رض و اینهمه موافق است قول نبی را ص

الإمام يركع قبلكم ويسجد قبلكم ويرفع قبلكم وقوله إذا كبر

که امام رکوع کند پیش از شما و سجده کند پیش از شما و سر بردارد پیش از شما و قوله ص هرگاه تکبیر گوید

ورفع رأسه فارفعوا رؤوسكم وكبروا ومعناه أن يثبتوا سجودا

و بردارد سر خود را پس بردارید سرهای خود را و تکبیر گوئید معنیش آنست که ثابت باشید بر سجود

حتى يرفع الإمام رأسه ويكبر فإذا انقطع صوته وهم سجود اتبعوه

تا بردارد امام سر خود را و تکبیر گوید پس هرگاه قطع کند آواز خود را و حالانکه ایشان در سجده باشند

فرفعوا رؤوسهم وقول النبي صلى الله عليه [وسلم] فتلك بتلك يعني انتظاركم إياه

پس بردارند سرهای خود را و قول نبی ص پس این کار شما بمقابله آن کار امام است مراد میدارد که انتظار شما

قياما حتى يكبر ويركع وأنتم قيام فتتبعونه فانتظاركم إياه ركوعا

در آن حال که ایستاده اید تا وقتیکه رکوع کند و حالانکه شما ایستاده باشید پس پیروی کنید او را و انتظار کردن شما او را از روی رکوع

حتى يرفع رأسه ويقول سمع الله لمن حمده وانقطع صوته وأنتم

تا آنکه بردارد سر خود را و بگوید سمع الله لمن حمده و قطع کند او از خود را و حالانکه شما

ركوع فإذا قال سمع الله لمن حمده وانقطع صوته وأنتم ركوع تتبعونه

در رکوع باشید پس هرگاه گوید سمع الله لمن حمده و قطع کند آواز خود را و حالانکه شما در رکوع باشید پیروی کنید او را

فرفعتم رؤوسكم وقلتم ربنا لك الحمد وقول النبي صلى الله عليه فتلك بتلك

پس بردارید سرهای خود را و بگوئید ربنا لک الحمد و قول نبی ص این این کار شما مقابله آن کار امام است

في كل رفع وخفض وهذا تمام الصلوة فاعقلوه وأبصروه وأحكموه

در هر رفع و خفض و این است تمام نماز پس بدانید و ببینید و محکم کنید او را

واعلموا أن كثيرا من الناس يوم القيمة ما تكون لهم صلاة لسبقهم

و بدانید که بسیار باشند از مردم روز قیامت که نیست ایشان را نماز از جهت سبقت

الإمام بالركوع والسجود والرفع والخفض بعدما جاء في الحديث أنه

بر امام در رکوع و سجود و رفع و خفض بعد تحقیق آمده است در حدیث که

يأتي على الناس زمان يصلون ولا يصلون ويوشك أن يكون زماننا

خواهد آمد بر مردم زمانے که نماز گزارند و نمیگزارند و نزدیک شود اینکه باشد آن زمانه زمان ما

هذا فإن الغالب عليهم مسابقة الإمام وتضييع أركان الصلاة

که غالب است پس درستی بیشتر بر ایشان مردم مسابقت از امام است وضایع کردن ارکان نماز

وواجباتها ومسنوناتها وتمامها فصل ويجب على من رأى

و واجبات و سنتهاست و تمام آن نماز و واجب است بر کسیکه بیند

من يقصر في صلاته ويسقط أركانها وواجباتها وآدابها أن يعلمه

کسے را که قصور میکند در نماز خود و ساقط کند ارکان خود را و واجبات را و آداب او را که نصیحت کند او را

ويعلمه وينصحه ليصلح فيما بقي ويستغفر عما مضى فإن لم يفعل

و بیاموزد او را و نصیحت دهد تا صالح شود در آنچه باقیست و استغفار کند از چیزیکه گذشته پس اگر نکند این کار

كان شريكه في ذلك وعليه وزره وإثمه وقد جاء في الحديث عن النبي

باشد شریک او در این تقصیر و بر اوست بار او و گناه او و تحقیق آمده است در حدیث از نبی

صلى الله عليه وسلم أنه قال ويل للعالم من الجاهل حيث لا يعلمه فلولا أن تعليم

که فرمود ویل و هلاکت است عالم را از جهت جاهل از اینکه تعلیم نمیکند او را پس اگر نبودی تعلیم

الجاهل على العالم ولازم له فرض عليه لما توعد صلى الله عليه وسلم بالويل في

جاهل واجب بر عالم و لازم و فرض نمی بود بر او هر آئینه تهدید نمی ساخت پیغمبر ع بهلاکت در

السكوت عنه لأن الوعيد لا يستحقه إلا من ترك الواجب والفرض

سکوت کردن از و زیرا که وعید مستحق نمیشود او را مگر کسیکه ترک داد واجب را و فرض را

دون النفل وجاء في الحديث عن بلال بن سعد أنه قال الخطيئة إذا

سوای نفل و آمده در حدیث از بلال بن سعد که فرمود گناه وقتیکه

خفيت لم تضر إلا صاحبها وإذا ظهرت فلم تغير ضرت العامة و

پنهان است ضرر نمیکند مگر صاحب خود را و هرگاه ظاهر شد پس تغییر کرده نشد ضرر میکند عام را

ذلك لتركهم ما لزمهم من التغيير والإنكار على من ظهرت خطيئته

این از جهت ترک کردن ایشان چیزے را که لازم است بر ایشان از تغییر و انکار کردن بر کسیکه [illegible]

منه وسكوتهم عنه فلما سكتوا عم الإثم والوبال على الجميع

از و و از جهت سکوت ایشان از آن تغییر پس هرگاه که سکوت کردند [illegible] گناه و وبال بر همه

ويشارك المحسن المسيء في إساءته إذا لم ينهه وينصحه وقد ورد

و شریک شد نیکوکار بدکار را در بدے او هرگاه که منع نکرد او را و نصیحت نکرد او را و تحقیق وارد شد

عن ابن مسعود رض قال من رأى من يسيء في صلاته فلم ينهه شاركه

از ابن مسعود رض فرمود هر که دید کسی را که بد کرد در نماز خود پس باز نداشت او را شریک شد او

في وزرها وعارها ويكون موافقاً للشيطان اللعين لأنه يريد

در گناه او و ننگ او و باشد موافق مر شیطان لعین را زیرا که او میخواهد

أن يسكت عن الكلام في ذلك وأن يترك التعاون على البر و

سکوت کردن از سخن در این باب و اینکه گذاشته شود یاری بر نیکوکاری و

التقوى الذين أوصى الله تعالى المؤمنين بهما في قوله عز وجل و

پرهیزگاری که پند کرده است خدای تعالی مومنان را باین در قول خود عز وجل و

تعاونوا على البر والتقوى الآية والنصيحة التي هي واجبة عليهم

یاری دهید بر نیکوکاری و پرهیزگاری الآیة و نصیحت را که واجب است بر ایشان یعنی مسلمانان

بعضهم لبعض ويريد أن يضمحل الدين ويذهب الإسلام بإثم

بعضی مر بعضی را و میخواهد شیطان اینکه دور شود و برود اسلام و بزهکار شوند

الخلق كلهم فلا ينبغي للعاقل أن يطيع الشيطان قال الله عز وجل

خلق همه پس نباید عاقل را که اطاعت کند شیطان را فرمود خدا ای

يا بني آدم لا يفتننكم الشيطان كما أخرج أبويكم من الجنة وقال

ای بنی آدم در فتنه نه اندازد شما را شیطان چنانچه بیرون کرد از بهشت پدر شما را و فرمود

جل وعلا إن الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدواً إنما يدعو حزبه

جل و علا که شیطان شما را دشمن است پس بگیرید او را دشمن همین میخواند گروه خود را

ليكونوا من أصحاب السعير واعلم أن جميع ما يوجد من النقص في الصلوة

تا باشند از اصحاب دوزخ و بدان که همه آنچه یافته میشود از نقص در نماز

والزكوة وسائر العبادات لسكوت أهل العلم والفقه والتصبر عنهم

و زکوة و همه عبادات از جهت سکوت اهل علم و فقه و صبر از ایشان است

وترك النصيحة والتعليم والتأديب فينشؤ ذلك أولاً من أهل

و از جهت گذاشتن پند و تعلیم و ادب کردن پس پیدا میشود آن نقصان اول بار از اهل

الجهل ثم يعم أهل العلم وينسب إليهم ومن العجب لو رأى رجل من

جهل پس شامل میگیرد اهل علم را و نسبت کرده میشود بسوی ایشان و از عجب است اگر ببیند مردی

يسرق حبة واحدة أو رغيفاً من إنسان يهودي أو مسلم لم يتمالك

کسی را که میدزدد یک دانه یا نان را از انسان یهودی یا مسلمان مالک نمیشود

من نفسه حتى يصيح عليه ويزجره ويقبح له ذلك وإذا رأى من

نفس خود را تا آنکه فریاد میکند بر او و زجر میکند او را و بد می آید او را این کار و هرگاه می بیند کسی

يصلي ويسرق أركان الصلاة ويسقطها مع الواجب ويسابق

که نماز میگذارد و میدزدد ارکان نماز را و ساقط میکند او را مع واجب و سبقت میکند

الامام سكت عنه ولا ينطق فينكر عليه ويعلمه ويستهين امره

امام را سکوت ورزد ازو ونطق نکند پس انکار کند برو وبیاموزد او را واو آسان سے پندارد وزد کی او را

وقد جاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال شر الناس سرقة الذي يسرق من

وتحقیق آمده است از رسول الله صلعم که فرموده بدترین مردم از روے دزدی کسے است که میدزدد از

صلاته قالوا يا رسول الله وكيف يسرق من صلاته قال صلى الله عليه وسلم لا

نماز خود گفتند یا رسول الله چگونه میدزدد از نماز خود فرمود صلعم

يتم ركوعها ولا سجودها وعن الحسن البصري رضـ قال ان النبي صلى الله عليه وسلم

تمام نکند رکوع وسجود نماز را ومرویست از حسن بصری رضـ گفت که نبی صلعم

قال الا اخبركم باشر الناس سرقة قالوا بلى من هو يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم

فرمود آگاه باشید که خبر دهم شما را از بدترین مردم از روی دزدی گفتند آری کیست آنکس یا رسول الله فرمود

الذي لا يتم ركوع الصلوة ولا سجودها وقال سلمان الفارسي رضـ الصلاة

کسیکه تمام نکند رکوع نماز را ونه سجود آنرا وگفت سلمان فارسی رضـ نماز

مكيال فمن وفى وفي له ومن طفف فقد علمتم ما قال الله تعالى في

پیمانه ایست پس کسیکه تمام کند وکمال پیماید او را اتمام وکمال جزا داده خواهد شد او را وکسیکه کم پیماید پس بتحقیق

المطففين وعن عبد الله بن علي او علي بن شيبان وكان من الوفد

کم پیمایندگان در قول خود ویل للمطففین الآیه ومرویست از عبد الله بن علی یا علی بن شیبان وبوده است از گروه

الذين وفدوا الى النبي صلى الله عليه وسلم رضـ قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا ينظر الله الى

که آمده بودند بسوے نبی صلعم رضـ گفت فرمود صلعم نظر نمیکند خداے تعالی بسوی

صلاة عبد لا يقيم صلبه في ركوعه وسجوده وعن ابي هريرة رضـ قال

نماز بنده که راست نمیکند صلب خود را در رکوع وسجود خود ومرویست از ابی هریره رضـ گفت

ان رجلا دخل المسجد ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس في ناحية المسجد فصلى

که مردے در آمد در مسجد ورسول الله صلعم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گزارد آنکس

ثم جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلم عليه فرد عليه السلام وقال ارجع

بعد از آن آمد بسوے رسول الله صلعم پس سلام داد بروی پس جواب داد بروے رسول صلعم وفرمود

فصل فانك لم تصل فصلى كما صلى ثم جاء فسلم فقال له رسول الله

پس نماز کن که تو نماز نکرده پس نماز گزارد چنانچه گزارده بود پس سلام داد پس فرمود او را رسول الله

صلى الله عليه وسلم ارجع فصل فانك لم تصل ففعل ذلك ثلاث مرات فقال

بازگرد پس نماز کن که تو نماز نگزارده پس کرد همچنین سه بار پس گفت

والذي بعثك بالحق نبيا ما احسن غير هذا فعلمني فقال رسول

سوگند بخدا که فرستاد ترا نبی برحق آنچه نیکوتر است بجز این نمیدانم پس بیاموز مرا پس فرمود رسول الله

اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم اِذَا قُمْتَ اِلٰى صَلَاتِكَ فَاَسْبِغِ الْوُضُوْءَ ثُمَّ اسْتَقْبِلِ

الله صلعم هرگاه ایستاده شوی بسوی نماز خود پس تمام و کمال کن وضو را بعده رو آر

الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ ثُمَّ اقْرَءْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْاٰنِ ثُمَّ ارْكَعْ حَتّٰى تَطْمَئِنَّ

بقبله پس تکبیر گو بعده بخوان آنچه آسان ست ترا از قرآن بعده رکوع کن تا آنکه آرام گیرے

رَاكِعًا ثُمَّ ارْفَعْ حَتّٰى تَعْتَدِلَ قَائِمًا ثُمَّ اسْجُدْ حَتّٰى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ثُمَّ اجْلِسْ حَتّٰى

در حالت رکوع بعده بردار سر خود را تا آنکه برابر شوی ایستاده بعده سجده کن تا آنکه آرام گیری در حالت سجده بعده

تَطْمَئِنَّ جَالِسًا ثُمَّ اسْجُدْ حَتّٰى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ثُمَّ ارْفَعْ حَتّٰى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا

آرام گیرے در حالت نشستن بعده سجده دیگر کن تا آنکه آرام گیرے در حالت سجده بعده بردار سر خود را تا آنکه آرام

ثُمَّ اصْنَعْ ذٰلِكَ فِيْ صَلَاتِكَ كُلِّهَا وَفِيْ حَدِيْثٍ اٰخَرَ عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ

بعده بکن این کار در همه نماز خود و در حدیث دیگر مرویست از رفاعه بن رافع

قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوْسٌ حَوْلَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم اِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَاسْتَقْبَلَ

گفت درینکه ما نشسته بودیم گرد رسول الله صلعم ناگاه در آمد مردے پس رو آورد

الْقِبْلَةَ فَصَلّٰى فَلَمَّا قَضٰى صَلَاتَهٗ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم وَعَلَى الْقَوْمِ

بقبله پس نماز گزارد پس هرگاه تمام کرد نماز را آمد پس سلام داد بر نبی صلعم و بر قوم او

فَقَالَ لَهٗ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم اِرْجِعْ فَصَلِّ فَاِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ اَمَرَهٗ بِذٰلِكَ مَرَّتَيْنِ

پس فرمود او را رسول الله صلعم باز گرد پس نماز کن که تو نماز نکرده امر کرد او را باین دو بار

اَوْ ثَلَاثًا فَقَالَ الرَّجُلُ مَا اَقْصَرْتُ مَا قَدَرْتُ فَلَا اَدْرِيْ مَا عِبْتَ مِنْ

یا سه بار پس گفت مرد قصور نکرده ام آنچه توانائی داشتم پس در نمی یابم چه خواستی تو ای پیغمبر از

صَلَاتِيْ عَلَيَّ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صلى الله عليه وسلم لَا تَتِمُّ صَلَاةُ اَحَدِكُمْ حَتّٰى يُسْبِغَ

نماز من بر من پس فرمود رسول الله صلعم هرگز تمام نمیشود نماز هیچ یکے از شما تا آنکه تمام و کمال کند

الْوُضُوْءَ كَمَا اَمَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى فَيَغْسِلَ وَجْهَهٗ وَيَدَيْهِ اِلَى الْمِرْفَقَيْنِ وَيَمْسَحَ

وضو را چنانچه امر کرد خدای تعالیٰ پس بشوید روے خود را و دو دست خود را تا آرنج و مسح کند

بِرَاْسِهٖ وَيَغْسِلَ رِجْلَيْهِ اِلَى الْكَعْبَيْنِ ثُمَّ يُكَبِّرَ اللّٰهَ تَعَالٰى وَيَحْمَدَهٗ ثُمَّ يَقْرَءَ

سر خود را و بشوید هر دو پاے خود را تا شتالنگ بعده تکبیر گوید خدای تعالیٰ را و حمد کند او را بعده بخواند

مِنَ الْقُرْاٰنِ مَا اُذِنَ لَهٗ فِيْهِ ثُمَّ يُكَبِّرَ فَيَضَعَ كَفَّيْهِ عَلٰى رُكْبَتَيْهِ حَتّٰى تَطْمَئِنَّ

از قرآن آنچه دستورے داده شده ست او را در آن بعده تکبیر گوید و بنهد دست خود را بر دو زانو تا آنکه آرام گیرد

مَفَاصِلُهٗ وَتَسْتَرْخِيَ ثُمَّ يَقُوْلَ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ وَيَسْتَوِيَ قَائِمًا

مفاصل او و سست شود بعده گوید سمع الله لمن حمده و برابر شود ایستاده

حَتّٰى يُقِيْمَ صُلْبَهٗ وَيَاْخُذَ كُلُّ عُضْوٍ مَاْخَذَهٗ ثُمَّ يُكَبِّرَ وَيَسْجُدَ وَيُمَكِّنَ

تا آنکه راست شود پشت او و گیرد هر عضو جاے خود بعده تکبیر گوید و سجده کند و آرام گیرد

وَجْهَهُ حَتّٰى تَطْمَئِنَّ مَفَاصِلُهُ وَيَسْتَرْخِيَ ثُمَّ يُكَبِّرُ وَيَسْتَوِيَ قَاعِدًا

روی او تا آنکه آرام گیرد مفاصل او و سست شود پس تکبیر گوید و برابر شود در حال

عَلٰى مَقْعَدِهِ وَيُقِيْمُ صُلْبَهُ فَوَصَفَ صَلَاتَهُ هٰكَذَا أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ

بر مقعد خود و راست کند صلب خود را پس وصف کرد نماز را پیغمبر ع اینچنین چهار رکعت

حَتّٰى فَرَغَ ثُمَّ قَالَ لَا تَتِمُّ صَلَاةُ أَحَدِكُمْ حَتّٰى يَفْعَلَ كَذٰلِكَ فَقَدْ أَمَرَ

تا آنکه فارغ شد پس فرمود تمام نمیشود نماز هیچ یکے از شما تا آنکه بکند همچنین پس تحقیق امر کرد

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِتْمَامِ الصَّلٰوةِ وَالرُّكُوْعِ وَالسُّجُوْدِ وَأَخْبَرَ أَنَّ الصَّلٰوةَ لَا

نبی ع بتمام کردن نماز در رکوع و سجود و خبر داد که نماز

تُقْبَلُ إِلَّا هٰكَذَا وَمَا وَسِعَهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ السُّكُوْتُ حِيْنَ رَأَى الرَّجُلَ يُصَلِّي

قبول کرده نمیشود مگر اینچنین و نگنجید پیغامبر ع را سکوت وقتیکه دید مردی را که نماز میگزارد

صَلَاةً نَاقِصَةً فَلَوْ جَازَ تَأْخِيْرُ الْبَيَانِ عَنْ وَقْتِ الْحَاجَةِ وَتَرْكُ الْإِنْكَارِ

نماز ناقص پس اگر جایز بودی تاخیر بیان از وقت حاجت و ترک کردن انکار

عَلَى الْجَاهِلِ وَتَعْلِيْمِهِ لَسَكَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَوَكَّلَ ذٰلِكَ إِلٰى مَا قَدْ بَيَّنَ مِنْ

بر جاهل و تعلیم هر آینه سکوت میکرد نبی ع و می سپرد آنرا بسوی چیزیکه تحقیق بیان

قَبْلُ الصَّحَابَةِ رض وَتَجَاوَزَ عَنْهُ فَلَمَّا بَالَغَ فِيْ ذٰلِكَ الْإِنْكَارِ عَلَيْهِ وَالتَّعْلِيْمِ

پیش صحابه رض و درگذشت از آن مرد پس هرگاه مبالغه کرد درین انکار بر او و آموختن

لَهُ دَلَّ عَلٰى وُجُوْبِ ذٰلِكَ وَتَنْبِيْهِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ حَضَرَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ رض

او را دلالت کرد بر واجب بودن آن انکار و تعلیم و بر آگاهیدن ع کسے را حاضر بود از صحابه رض

أَنْ يَفْعَلُوْا كَذٰلِكَ إِذَا رَأَوْا مَنْ يَفْعَلُ فِيْ صَلَاتِهِ مِثْلَ مَا فَعَلَ ذٰلِكَ الرَّجُلُ

که کنند همچنین وقتیکه ببینند کسے را که میکند در نماز خود مانند آنچه کرد این مرد

وَيُعَلِّمُوْا أَصْحَابَهُمْ وَأَصْحَابُهُمْ لِأَصْحَابِهِمْ كَيْفِيَّةَ أَحْكَامِ الشَّرْعِ إِلٰى

و بیاموزند اصحاب ایشان اصحاب خود را کیفیت احکام شرع تا

أَنْ تَقُوْمَ السَّاعَةُ

قایم شدن قیامت

فَصْلٌ وَيَجِبُ عَلَى الْمُؤَذِّنِ أَنْ يُّصَلِّيَ مِنْ لِسَانِهِ

و واجبست بر موذن که نیکو کند از زبان خود

مَا لَا يَلْحَنُ فِي الشَّهَادَتَيْنِ وَيَكُوْنُ عَارِفًا بِالْأَوْقَاتِ وَأَنْ لَا يُؤَذِّنَ

آنچه غلط نکند در شهادتین و باشد دانندهٔ اوقات و اینکه اذان نگوید

إِلَّا بَعْدَ دُخُوْلِ الْوَقْتِ إِلَّا فِي الْفَجْرِ خَاصَّةً وَيَحْتَسِبُ بِأَذَانِهِ وَجْهَ

مگر بعد دخول وقت مگر در فجر خصوصاً و خواهد باذان خود ذات

اللّٰهِ تَعَالٰى وَلَا يَأْخُذُ عَلٰى أَذَانِهِ جَزَاءً وَيَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ بِوَجْهِهِ

خدا تعالی را و نگیرد بر اذان خود جزا را و روبرو آید قبله را بروی خود

في التكبير والتشهدين ويولي وجهه يميناً وشمالاً في الدعاء
در تکبیر و تشهدین و روی گرداند راست و چپ در خواندن
إلى الصلاة وإذا أذن لصلاة المغرب جلس بين الأذان والإقامة
بسوی نماز و هرگاه اذان گوید برای نماز مغرب بنشیند در میان اذان و اقامت
جلسة خفيفة ويكره له أن يؤذن وهو جنب أو محدث ولا
نشستن سبک و مکروه است او را اذان دادن و حال آنکه او جنب است یا محدث و نه
ينبغي له أن يشق الصفوف إذا فرغ من الإقامة ليقوم في الصف الأول
سزاوار است او را که شق کند صفها را هرگاه فارغ شود از اقامت تا بایستد در صف اول
وينبغي له أن يقيم موضع الأذان إلا أن يشق عليه مثل أن يكون
و سزاوار است او را که اقامه گوید موضع اذان دادن مگر آنکه گران آید بروی چنانچه باشد
قد أذن في منارة فإنه يقيم موضع الصلاة أو حيث تيسر له فضل
که اذان دهد در مناره پس او اقامه گوید در موضع نماز یا جایی که آسان باشد او را
فرحم الله من أقبل على صلاته خاشعاً خاضعاً ذليلاً لله عز وجل خائفاً
پس رحمت کند خدا تعالی کسی را که پیش آید بر نماز خود در آنحال که فروتنی و خضوع و ذل دارد و خوار است
٨٧٩ واعياً راغباً وجلاً مشفقاً راجياً وجعل الرهبة في صلاته لربه
کوشش دارنده به آنچه میخواند رغبت کننده بسوی خدا ترسنده از عذاب امید دارنده از ثواب و گرداند
تعالى فمناجاته إياه وانتصابه بين يديه قائماً وقاعداً وراكعاً
و راز گفتن با او و ایستاده شدن در حضور او و در آنحال که ایستاده است و نشسته است و رکوع
وساجداً وفرغ لذلك قلبه وثمرة فؤاده واجتهد في أداء فرائضه
و سجده کننده و فارغ کند همچنین دل خود را و میوه دل خود را و کوشش کند در ادای فرایض خود
٥٢ فإنه لا يدري هل يصلي صلاة بعد التي هو فيها أو يعاجل عليه
پس او نمیداند آیا خواهد گزارد نماز دیگری را که پس از این نماز است که در اوست یا شتاب کرده شود
بوفاته قبل ذلك فقام بين يدي ربه عز وجل محزوناً مشفقاً
بموت او پیش از این پس بایستد در حضور پروردگار خود غمگین ترسناک
يرجو قبولها ويخاف ردها إن قبلها سعد وإن ردها شقي فما أعظم
امیدوار و قبول آن نماز و ترسد رد آن را اگر قبول کرد او را نیک بخت شد آنکس و اگر رد کرد بدبخت شد
خطرك يا أيها المؤمن المتحلي بأنوار الإسلام في هذه الصلاة وفي
خطر تو ای مومن آراسته شده بنورهای اسلام در این نماز و در
غيرها من عملك وما أولاك من الهم والحزن والخوف والوجل
غیر آن از عمل تو و عجب نزدیک گردانیده است ترا از غم و حزن و خوف و ترس

فيها وفيما سواها من قبل ما افترض الله تعالى عليك انك لا تدري

در نماز و در ماسواے آن از جانب چیزے کہ فرض کردہ ست خدا تعالیٰ بر تو کہ تو نمیدانی

هل قبلت منك صلاة او حسنة قط ام لا وهل غفرت لك سيئة

آیا قبول شد از تو نماز یا نیکوی ہرگز یا نہ و آیا آمرزیدہ شد ترا بدی

ام لا وانت على ذلك ضاحك فرح غافل منتفع بالعيش كيف وقد

یا نہ و تو حالانکہ برین خندان مستی و خوش غافل نفع گیرندہ از زندگانی چگونہ باشد این و

جاء اليقين من مخبر صادق امين انك وارد النار فقال جل وعلا

آمدہ یقین مر ترا از خبر کنندہ صادق امین بدرستی تو وارد شوندہ بر آتش پس فرمود جل و علا

ان منكم الا واردها ولم ياتك اليقين انك صادر عنها فمن احق بطول

نیست یکی از شما مگر در آیندہ ست در آتش و نیامدہ ست ترا یقین کہ تو برون روندہ از آن پس کیست مستحق تر

البكاء وطول الحزن منك حتى يتقبل الله منك ثم مع ذلك لا تدري

گریہ و درازے اندوہ از تو تا آنکہ قبول کند خدا تعالیٰ از تو پس تر با وجود این نمیدانی

لعلك لا تصبح اذا امسيت ولا تمسي اذا اصبحت فمبشر بالجنة

شاید صبح نکنی ہرگاہ شام کردی و شام نکنی ہرگاہ صبح کردی پس مبشر بجنت ہستی

ام مبشر بالنار فمحقوق ان لا تفرح باهل ولا ولد ولا مال وان العجب

یا مبشر بدوزخ پس سزاوار کردہ شدہ کہ خوش نشوی باہل و نہ بہ فرزند و نہ مال و عجب تر

كل العجب من طول غفلتك وطول سهوك عن هذا الامر العظيم وانت

از عجب ست درازے غفلت تو و درازے سہو تو ازین امر عظیم و حالانکہ تو

تساق سوقا حثيثا في كل يوم وليلة وفي كل ساعة وطرفة عين

کشیدہ میشوی کشیدنے نرم در ہر روز و ہر شب و ہر ساعت و ہر چشم زدن

فتوقع اجلك ولا تغفل عن هذا الخطر العظيم الذي قد اظلك

پس امید وار باش اجل را و غفلت مکن ازین امر بزرگ کہ تحقیق فرود آمدہ ست

فانك لابد ذائق الموت ولاقيه ولعله ينزل بساحتك في صباحك

کہ تو ناچار ذائقہ موت چشندہ و ملاقات کنندہ او را و شاید فرود آید مرگ بمیدان تو در

او مسائك اشر ما يكون عليها فاما لا فانك قد خرجت من ذلك

یا شام تو حالانکہ بدترین چیز است کہ میباشد مرگ بر آنچیزها از رہی پیش آمدن پس بدرستی تو

كله وسلبته فاما الى جنة واما الى نار التي انقطعت

بیرون رفتہ از اہل و مال و غیرہ و کشیدہ شدہ پس یا بسوی بہشت و یا بسوی دوزخ کہ منقطع شدہ ست

الصفات وقصرت لعبادات والحكايات عن بلوغ حقيقة

صفت ہاے او و کوتاہ ست عبارات و حکایات از رسیدن حقیقت

عیش بالفتح زندگانی

تحقیق

علا

۸۸۰

وَصْفِهَا وَمَعْرِفَةِ قَدْرِهَا وَأَنْوَاعِ عَذَابِهَا وَالْإِحَاطَةِ بِغَايَةِ
صفت آن و معرفت اندازه او و انواع عذاب آن و احاطه کردن بغایت
خَبَرِهَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عَجِبْتُ لِلنَّارِ كَيْفَ نَامَ هَارِبُهَا وَعَجِبْتُ
خبر آن گفت بنده صالح شگفت دارم از آتش دوزخ چگونه خواب کرد گریزنده او و شگفت دارم
لِلْجَنَّةِ كَيْفَ نَامَ طَالِبُهَا فَوَاللّٰهِ لَئِنْ كُنْتَ خَارِجًا مِنَ الْهَرَبِ وَالطَّلَبِ
بهشت چگونه خواب کند طالب او پس سوگند بخداست هر آینه اگر بوده تو بیرون از طلب بهشت و گریزنده از دوزخ
لَقَدْ هَلَكْتَ هَلَاكًا بَيِّنًا وَعَظُمَ شَقَاؤُكَ وَطَالَ حُزْنُكَ وَبُكَاؤُكَ
تحقیق شدی هلاک آشکارا و بزرگ شد بدبختی تو و دراز شد اندوه و گریه تو
غَدًا مَعَ الْأَشْقِيَاءِ الْمُعَذَّبِينَ وَلَئِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ هَارِبٌ طَالِبٌ
فردا با بدبختانیکه عذاب داده شده اند و اگر گمان داری که بدرستی تو گریزنده و جوینده
فَلَا تَغُرَّنَّكَ الْأَمَانِيُّ وَالْعُجْبُ بِمَا أَنْتَ مُتَحَلٍّ بِهِ فَدُونَكَ الْجِدُّ وَالْاِجْتِهَادُ
پس مغرور نکنند ترا آرزوها و شگفت آنچه که تو آراسته بآن پس لازم گیر سعی و کوشش را
وَاحْذَرِ النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ فَإِنَّ مَنْقَبَهُمَا دَقِيقٌ وَغَائِلَتُهُمَا شَدِيدَةٌ
و بترس از نفس و شیطان بدرستی سوراخ در آمد آنها باریک است و غارت ایشان سخت است
۸۸۱ وَمَكَائِدُهُمَا خَبِيثَةٌ وَاحْذَرِ الدُّنْيَا لِئَلَّا تَأْخُذَكَ بِزِينَتِهَا وَتَخْدَعَكَ
و مکر ایشان پلید است و بترس از دنیا تا نگیرد ترا بزینت خود و فریب دهد ترا
بِأَبَاطِيلِهَا وَكَذِبِهَا وَخُضْرَتِهَا وَنَضْرَتِهَا وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ
بلذات باطله و دروغ و تازگی خود و تحقیق آمده است در حدیث
عَنْ سَيِّدِ الْبَشَرِ أَنَّ الدُّنْيَا تَغُرُّ وَتَمُرُّ وَتَضُرُّ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا
از سالار آدمیان که دنیا فریب میدهد و میگذرد و ضرر میکند فرمود خدای عز و جل پس
تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ وَهُوَ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ
فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و فریب ندهد شما را بخدا فریب دهنده و آن شیطان رجیم است
اَللّٰهَ اَللّٰهَ ثُمَّ اللّٰهَ احْذَرِ الْهَلَاكَ وَالرَّدَى احْفَظِ الصَّلٰوةَ وَمَا سِوَاهَا
بترس از خدا بترس از خدا بترس از هلاکت محافظت کن نماز را و ماسوای آن را
مِنَ الْأَوَامِرِ وَانْتَهِ عَنِ الْمَنَاهِي أَجْمَعَ وَذَرِ الْإِثْمَ مَا ظَهَرَ مِنْهُ وَمَا بَطَنَ
از اوامر و باز بمان از منهیات همه و بگذار گناه را آنچه ظاهر است از وی و آنچه پوشیده است
وَسَلِّمْ إِلَى رَبِّكَ جَمِيعَ الْمَقْدُورِ فِي نَفْسِكَ وَفِي غَيْرِكَ وَانْقَدْ لِرَبِّكَ بَاطِنًا
و بسپار بسوی پروردگار خود همه مقدور را در حق تو و در حق غیر تو و انقیاد کن پروردگار خود را باطنا
فِيمَا أَمَرَكَ وَنَهَاكَ وَلَا تَنْفِرْ مِنْهُ بِارْتِكَابِكَ مَا نَهَاكَ عَنْهُ وَلَا
و در آنچه امر کرد ترا و نهی کرد و مگریز از آن بکار بکردن چیزی که منع کرد ترا از وی

تسخط عليك باعتراضك عليه في تدبيره فيك وترك رضاك
وغضب شده در آرد او را بر خود باعتراض کردن تو برخدا اینکه در تدبیر او در حق تو و گذاشتن رضای خود
عنه فيما قسم لك من الاقسام والارزاق وفعل فيك من الافعال
از او در آنچه قسمت کرد مر ترا از قسمتها و رزقها و کرد بر تو از کارها چیزیکه
ما طوي عنك مصالحها واخفى عنك عواقبها ما سيظهر لك من
پیچیده شده است از تو مصلحتهای او و پنهان کرده شده است از تو عاقبت او و چیزیکه زود ظاهر خواهد شد
طيب ثمارها ومنافعها قال عز من قائل وعسى ان تكرهوا شيئا ٥٢
نیکو ثمرهاے او و منافع او فرمود خدا تعالی فرمیست آنکه مکروه می پندارید شما چیزی را
وهو خير لكم وعسى ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وانتم
حال آنکه او نیکو است مر شما را و قریبست که دوست میدارید شما چیزی را و حال آنکه او بد است شما را خدا میداند
لا تعلمون ولكن ابدا طائعا لمولاك راضيا بقضائه صابرا على بلائه
نمیدانید و باش پیوسته طاعت کننده مولاے خود را راضی بقضاے او صابر بر بلاے او
شاكرا لآلائه داعيا باسمائه ذاكرا لانعمه وآياته موافقا لفعله
شاکر نعمت های او را خواننده نامهای او را یاد کننده نعمت های او را و آیات او را موافق فعلهاے او را
ومراده غير متهم له في تدبيره فيك وفي خلقه حتى ياتيك الوفاة ٨٨٢
و مراد او را تهمت نکنی او را در تدبیر او در حق خود و در حق خلق او تا آنکه آید ترا وفات
تتوفى مع الطيبين وتحشر مع النبيين وتدخل جنات النعيم
پس میرانده شوی با پاکان و برانگیخته شوی با پیغمبران و در آئی در بهشت برین
برحمة رب العلمين ومشية اله الاولين والآخرين فصل
برحمت رب العالمین و اراده معبود اولین و آخرین
واما صلاة الخاصة لايقاظ المتفطنين الخاشعين المراقبين
و اما نماز خاصان درگاه آنکه از برای بیدار کردن دل بیداران که خشوع کننده اند و مراقبه کننده
حراس القلوب جلساء الرحمن رضوان الله عليهم وسلامه فصفتها
پاسبانان دلها همنشینان رحمن رضی پس صفت آن نماز
ما روي ان يوسف بن عصام مر في جامع من جوامع خراسان
چیزیست که روایت کرده شده است که یوسف بن عصام گذر کرد در جامع مسجد از مسجدهای خراسان
فاذا هو بحلقة عظيمة فسأل عنها فقيل له انها حلقة حاتم
پس ناگاه رسید بحلقه بزرگ پس سوال کرد از آن حلقه پس گفته شد او را که این حلقه حاتم است
وهو يتكلم في الزهد والورع والخوف والرجاء فقال لاصحابه
و او سخن میکند در ترک دنیا و ترک شبهات و بیم و امید پس گفت یوسف دوستان خود را

ثم قوموا بنا نسئله عن مسئلة من امر الصلوة فاذا هو اجابنا عنها

استاده شوید با پرسیم از و مسئله از امر نماز پس اگر او جواب داد ما را از آن مسئله

جلسنا اليه فوقف عليه وسلم عليه فقال له رحمك الله لي مسئلة

می نشینیم بسوی او پس ایستاد بر آن حاتم و سلام داد بروی و گفت او را رحمت کند ترا خدا مرا مسئله است

قال له حاتم سل قال اسئلك عن امر الصلوة فقال له حاتم تسألني عن

گفت او را حاتم بپرس گفت یوسف میپرسم از امر نماز پس گفت او را حاتم آیا سوال از

معرفتها او عن ادبها قال فصارت مسألتين ووجب لهما جوابان

معرفت او میکنی یا از آداب آن گفت حاتم پس گشت دو مسئله و واجب گشت آن هر دو را دو جواب

فقال يوسف اسألك عن ادبها فقال حاتم هو ان تقوم بالامر وتمشي

پس گفت یوسف میپرسم از تو آداب آن پس گفت حاتم آداب آنست که استاده شوی بامر خدا و بنماز بروی

بالاحتساب وتدخل بالنية وتكبر بالتعظيم وتقرأ بالترتيل وتركع

باحتساب و در آئی در نماز بنیت پاک و تکبیر گوئی به تعظیم و بخوانی مصحف را بترتیل و رکوع کنی

بالخشوع وتسجد بالتواضع وتتشهد بالاخلاص وتسلم بالرحمة فقال

بخشوع و سجده کنی بتواضع و تشهد بخوانی باخلاص و سلام دهی برحمت پس گفتند

۱۸۳ اصحاب يوسف عن معرفتها فسأله فقال حاتم هو ان تجعل الجنة

یاران یوسف از معرفت آن پس سوال کرد او را پس گفت حاتم معرفت آنست که گردانی بهشت را

من يمينك والنار عن شمالك والصراط تحت قدميك والميزان

از یمین خود و آتش را از شمال خود و صراط را زیر قدمهای خود و میزان را

۵ تحت عينيك والرب عز وجل كانك تراه فان لم تكن تراه فانه

زیر هر دو چشم خود و پروردگار عز وجل گویا که میبیند ترا اگرچه تو او را نبینی که او ترا

يراك فقال يوسف يا شاب منذ كم تصلي هذه الصلاة قال منذ

می بیند پس گفت یوسف ای جوان چند مدت است که میگذاری این نماز را گفت مدت

عشرين سنة فقال يوسف لاصحابه قوموا بنا نقضي حتى نعيد

بیست سال پس گفت یوسف یاران خود را ایستاده شوید تا قضا کنیم یا بازگردانیم

صلاة خمسين سنة ثم التفت اليه فقال له من اين لك هذا قال

نماز پنجاه ساله را پس التفات کرد یوسف بسوی او و گفت او را از کجاست ترا این معرفت نماز

من كتابك الذي كنت تمليها علينا وحديث ابي حازم الاعرج رح

از کتاب تو که میخواندی بما و حدیث ابی حازم اعرج

يليق بهذه الجملة فتذكره بذلك ان ابا حازم قال لقيني رجل من

سزاوار است باین جمله پس یاد کنیم آنرا و آن اینست که ابا حازم گفت ملاقات کرد مرا مردی از

أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا على ساحل البحر فقال لي يا أبا حازم

یاران پیغمبر و من بر کناره دریا بودم پس گفت مرا ای ابو حازم

أتحسن أن تصلي قلت وكيف لا أحسن أن أصلي وأنا بصير

آیا نیکو میدانی که نماز گزاری گفتم چگونه نیکو ندانم که نماز گزارم حالانکه من دانا ام

بالفرائض وما استن به رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي يا أبا حازم ما

بفرضهای نماز و چیزیکه سنت کرد او را رسول الله پس گفت مرا ای ابو حازم چه چیز

الفرض عليك قبل قيامك إلى الصلوة فقلت ستة قال وما هي قلت

فرض است بر تو پیش از قیام تو برای نماز پس گفتم شش چیز گفت کدام است آن شش گفتم

الطهارة والاستتار واختيار موضع الصلوة والقيام إلى الصلوة

طهارت از حدث و خبث و جنابت و پوشیدن عورت و اختیار جای پاک برای نماز و ایستادن بسوی نماز

والنية والتوجه إلى القبلة قال لي يا أبا حازم فبأي نية تخرج من بيتك

و نیت و توجه بسوی قبله گفت مرا ای ابو حازم بکدام نیت می برآیی از خانه خود

إلى المسجد قلت بنية الزيارة قال فبأي نية تدخل المسجد قلت بنية

بسوی مسجد گفتم به نیت زیارة خدا گفت بکدام نیت در می آیی در مسجد گفتم به نیت

العبادة قال فبأي نية تقوم إلى العبادة قلت بنية العبودية مقرا لله

عبادت پروردگار گفت بکدام نیت استاده میشوی بسوی عبادت گفتم به نیت بندگی اقرار کننده برای

بالربوبية قال فأقبل علي وقال يا أبا حازم بم تستقبل القبلة قلت

پروردگاری او گفت ابو حازم پس روآورد بر من آن اصحابی و گفت ای ابو حازم بچه روی آوری بقبله

بثلاث فرائض وسنة قال وما هي قلت التوجه إلى القبلة فرض

بسه فرایض و یک سنت گفت کدام اند آنها گفتم روآوردن بقبله فرض است

والنية فرض والتكبيرة الأولى فرض ورفع اليدين سنة قال فكم من

و نیت بدل فرض است و تکبیر اولی فرض است و برداشتن دو دست سنت است گفت چند

التكبير عليك فرض وسنة قلت أصل التكبير أربع وتسعون

تکبیر بر تو فرض است و سنت گفتم اصل تکبیر نود و چهار

تكبيرة منها خمس فرض والباقي كلها سنة قال فبم تستفتح الصلوة

تکبیر است از پنج از آن فرض است و باقی همه سنت است گفت بچه چیز آغاز میکنی نماز را

قلت بالتكبير قال فما برهانها قلت قراءتها قال فما جوهرها قلت

گفتم به تکبیر گفت چه چیز است برهان او و دلیل آن نماز گفتم قراءت قرآن گفت چیست جوهر نماز گفتم

التسبيح قال فما إحياؤها قلت خشوعها قال فما الخشوع قلت

تسبیح گفت چیست احیاء او گفتم فروتنی گفت چیست فروتنی گفتم

۸۸۴

النظر الى موضع السجود قال فما وقارها قلت السكون قال فما تحريمها

نظر بسوی موضع سجده گفت پس چیست بردباری او گفتم آرام گرفتن در و گفت چیست آنچه با وغیر نماز

قلت التكبير قال فما تحليلها قال التسليم قال فما شعارها قلت

گفتم تکبیر اولی گفت چیست آنچه باو حلال شود گفتم سلام دادن گفت پس چیست شعار او گفتم

التسبيح عند انقضائها قال فما مفتاح ذلك كله يا ابا حازم قلت

تسبیح وقت تمام کردن او گفت پس چیست کلید این همه ای ابو حازم گفتم

الوضوء قال فما مفتاح الوضوء قلت التسمية قال فما مفتاح التسمية

وضو گفت چیست کلید وضو گفتم تسمیه گفت چیست کلید تسمیه

قلت النية قال فما مفتاح النية قلت اليقين قال فما مفتاح اليقين

گفتم نیت گفت چیست کلید نیت گفتم یقین گفت چیست کلید یقین

قلت التوكل قال فما مفتاح التوكل قلت الخوف قال فما مفتاح

گفتم توکل گفت چیست کلید توکل گفتم خوف گفت پس چیست کلید

الخوف قلت الرجاء قال فما مفتاح الرجاء قلت الصبر قال فما

خوف گفتم رجا گفت چیست کلید رجا گفتم صبر گفت چیست

۱۸۵ مفتاح الصبر قلت الرضاء قال فما مفتاح الرضاء قلت الطاعة

کلید صبر گفتم رضا گفت چیست کلید رضا گفتم طاعت

قال فما مفتاح الطاعة قلت الاعتراف قال فما مفتاح الاعتراف

گفت چیست کلید طاعت گفتم اعتراف گفت چیست کلید اعتراف

قلت الاعتراف بالوحدانية والربوبية قال فبما استفدت ذلك

گفتم اقرار کردن بوحدانیت و ربوبیت پروردگار تعالی گفت بچه چیز حاصل کردی تو این

كله قلت بالعلم قال فبما استفدت العلم قلت بالتعلم قال فبما

همه را گفتم بعلم گفت بچه حاصل کردی تو علم را گفتم بخواندن گفت بچه

استفدت التعلم قلت بالعقل قال فبما استفدت العقل قلت

حاصل کردی خواندن گفتم بعقل گفت بچه حاصل کردی عقل را گفتم

العقل عقلان عقل تفرد الله بصنعه دون خلقه وعقل يستفيده

عقل دو است عقلی ست که یگانه است حق تعالی به پیدا کردن او و عقلی است که حاصل میکند

المرء بتأديبه ومعرفته فاذا اجتمعا جميعا عضد كل واحد منهما

مرد بادب و معرفت خویش پس وقتیکه هر دو جمع میشوند هر دو قوت میدهد هر یکی از آن

صاحبه قال فبما استفدت ذلك كله قلت بالتوفيق وفقنا الله

صاحب خود را گفت بچه حاصل کردی این همه گفتم بتوفیق خدا توفیق دهد ما را خدا

وَاِيَّاكَ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى ثُمَّ قَالَ وَاللهِ لَقَدْ كَمُلَتْ مَفَاتِيحُ الْجَنَّةِ فَمَا

و شما را برای چیزی که دوست میدارد و راضی هست باو گفت سوگند بخدا هر آینه تمام و کمال کردی کلیدهای

الْفَرْضُ عَلَيْكَ وَمَا فَرْضُ الْفَرْضِ وَمَا فَرْضٌ يُؤَدِّي اِلَى فَرْضٍ وَمَا السُّنَّةُ

بر تو و چیست فرض فرض و چیست آن فرض که رساند بسوی فرض و چیست سنت

الدَّاخِلَةُ فِي الْفَرْضِ وَمَا سُنَّةٌ يَتِمُّ بِهَا الْفَرْضُ قُلْتُ اَمَّا الْفَرْضُ فَالصَّلٰوةُ

داخله در فرض و چیست سنت که تمام میشود بآن فرض گفتم اما فرض پس نماز ست

وَاَمَّا فَرْضُ الْفَرْضِ فَالطَّهَارَةُ وَفَرْضٌ يُؤَدِّي اِلَى فَرْضٍ اَخْذُكَ الْمَاءَ بِيَمِينِكَ

و اما فرض فرض پس طهارت از حدث و جنابت ست و فرض که رساند بسوی فرض گرفتن تست آب بدست

اِلَى شِمَالِكَ وَاَمَّا السُّنَّةُ الدَّاخِلَةُ فِي الْفَرْضِ تَخْلِيلُكَ الْاَصَابِعَ بِالْمَاءِ وَسُنَّةٌ

بسوی دست چپ و اما سنت داخله در فرض پس خلال کردن تو انگشتانرا بآب و سنت

يَتِمُّ بِهَا الْفَرْضُ فَهِيَ الْخِتَانُ فَقَالَ مَا اَبْقَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ حُجَّةً يَا اَبَا حَازِمٍ

که تمام میشود بآن فرض پس ختنه ست پس گفت باقی نگذاشتی بر نفس خود حجت را ای ابو حازم

فَكَمْ فَرْضٌ وَسُنَنٌ عَلَيْكَ فِي اَكْلِ الطَّعَامِ قُلْتُ هَلْ فِي اَكْلِ الطَّعَامِ فَرْضٌ وَ

پس کدام فرض ست و سنت بر تو در خوردن طعام گفتم آیا در خوردن طعام فرض هست و

سُنَّةٌ قَالَ نَعَمْ اَرْبَعَةُ فَرْضٍ وَاَرْبَعَةُ سُنَّةٍ وَاَرْبَعَةُ مَكْرُمَةٍ فَاَمَّا الْفَرْضُ فَالتَّسْمِيَةُ

سنت گفت بلی چار فرض ست و چهار سنت و چهار مکرمت ست و اما فرض پس تسمیه ست

وَالْحَمْدُ وَالشُّكْرُ وَمَعْرِفَةُ مَا اَطْعَمَكَ اللهُ وَاَمَّا السُّنَّةُ فَاتِّكَاؤُكَ عَلَى الْحَذِ

و حمد و شکر و معرفت چیزی که خورانید هست ترا خدای تعالی و اما سنت پس تکیه کردن تست بر ران

الْاَيْسَرِ وَالْاَكْلُ بِثَلَاثِ اَصَابِعَ وَشَدُّ الْمَضْغِ وَلَعْقُ الْاَصَابِعِ وَاَمَّا الْمَكْرُمَةُ

چپ و خوردن به انگشت و سخت خاییدن و لیسیدن انگشتان و اما مکرمت

فَغَسْلُ الْيَدَيْنِ وَتَصْغِيرُ اللُّقَمِ وَالْاَكْلُ مِمَّا يَلِيكَ وَاَنْ تُقِلَّ النَّظَرَ اِلَى

پس شستن دو دست ست پیش از طعام و پس از وی و خورد کردن لقمها و خوردن از نزدیک خود و کم کردن

جَلِيسِكَ هٰكَذَا كَانَ يَفْعَلُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **بَابٌ** يُشِيرُ فِيهِ

جلیس خود همچنین بود که میکرد رسول الله صلعم باب اشاره میکنیم در و

اِلَى صَلٰوةِ الْجُمُعَةِ وَالْعِيدَيْنِ وَصَلٰوةِ الْاِسْتِسْقَاءِ وَالْكُسُوفِ وَالْخُسُوفِ وَ

بسوی نماز جمعه و عیدین و نماز استسقا و کسوف و خسوف و

الْقَصْرِ وَالْجَمْعِ وَصَلٰوةِ الْجَنَازَةِ مُخْتَصَرًا **فَصْلٌ** وَاَمَّا صَلٰوةُ الْجُمُعَةِ

کوتاه کردن نماز در سفر و نماز جنازه از روی اختصار و اما نماز جمعه

فَالْاَصْلُ فِي وُجُوبِهَا قَوْلُهُ تَعَالَى يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ

پس اصل در وجوب آن قول خدا تعالی ست ای آنکسانیکه ایمان آورده اید هرگاه ندا کرده شود بسوی نماز

۸۸٦

مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللّٰهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ وَقَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ

از روز جمعه پس کوشش کنید سوی ذکر خدا تعالیٰ و بگذارید بیع را و قول نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ

اللّٰهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَقَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ

خدا تعالیٰ فرض کرده است بر شما جمعه را در روز جمعه و قول نبی صلی اللہ علیہ وسلم هر که ترک کرد نماز جمعه را

ثَلَاثًا مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَى قَلْبِهِ فَكُلُّ مَنْ لَزِمَتْهُ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ لَزِمَهُ

سه بار بغیر عذر مهر کند خدا تعالیٰ بر دل او و جبا نجه راه یا بد در وحی پس هر کس لازم است نماز پنجگانه بر او

فَرْضُ الْجُمُعَةِ إِذَا كَانَ مُسْتَوْطِنًا مُقِيمًا بِبَلَدٍ أَوْ قَرْيَةٍ جَامِعَةٍ فِيهَا أَرْبَعُونَ

فرض جمعه هر گاه که باشد او وطن مقیم در شهر یا دیهی که جامع است در و چهل

رَجُلًا عُقَلَاءَ بُلَغَاءَ أَحْرَارًا وَإِنْ كَانَ قَرْيَةً لَيْسَ فِيهَا أَرْبَعُونَ رَجُلًا أَوْ

مرد عاقل بالغ حر باشند و اگر باشد دیهی که نیست در و چهل مرد یا

كَانَ مِنْ حَيْثُ يَسْمَعُ النِّدَاءَ مِنْ قَرْيَةٍ أُخْرَى أَوْ مَدِينَةٍ بَيْنَهُمَا فَرْسَخٌ

باشد در جائیکه میشنوند اذان نماز از دیه دیگر یا شهر یکه میان هر دو فاصله یک فرسخ باشد

وَجَبَ عَلَيْهِ إِتْيَانُهَا وَلَا يَسَعُهُ التَّخَلُّفُ عَنْهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ عُذْرٌ

واجب است بر او حاضر آمدن بجمعه و روا نیست او را پس ماندن از و مگر که باشد او را عذرے

فَإِنَّهُ يُعْذَرُ فِي تَرْكِهَا وَتَرْكِ الْجَمَاعَاتِ فِي بَقِيَّةِ الصَّلَوَاتِ مِثْلُ أَنْ

پس او معذور داشته شود در ترک آن و ترک جماعت در باقی نمازها مانند اینکه

يَكُونَ مَرِيضًا أَوْ يَكُونَ لَهُ مَالٌ يَخَافُ ضَيَاعَهُ أَوْ قَرِيبٌ يَخَافُ مَوْتَهُ فِي

باشد بیمار یا باشد او را مال که بترسد از ضایع شدن او یا باشد او را خویشے که بترسد از موت او در

غَيْبَتِهِ أَوْ يُدَافِعُهُ الْأَخْبَثَانِ الْبَوْلُ وَالْغَائِطُ أَوْ أَحَدُهُمَا أَوْ حَضَرَ الطَّعَامُ

غیبت او یا منع میکنند او را دو شخص خبیث یعنی بول و غایط یکے از آنها یا حاضر آمد او را طعام

وَبِهِ حَاجَةٌ إِلَيْهِ أَوْ يَخَافُ مِنْ سُلْطَانٍ أَنْ يَأْخُذَهُ أَوْ غَرِيمٍ وَلَا شَيْءَ

و او را حاجت باین طعام یا ترسد از حاکمیکه بگیرد او را یا از قرض خواهی کہ نمی یابد او را و نه

مَعَهُ يُعْطِيهِ أَوْ يَكُونَ مُسَافِرًا يَخَافُ فَوَاتَ الْقَافِلَةِ أَوْ يَخَافُ

چیزیست با او که بدهد او را یا باشد مسافر که خوف دارد فوت شدن کاروان یا خوف دارد

ضَرَرًا فِي مَالِهِ أَوْ يَرْجُو وُجُودَهُ بِتَخَلُّفِهِ عَنِ الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَةِ أَوْ غَلَبَتْهُ

ضرر را در مال خود یا امید دارد به پیدا شدن او به پس ماندن از جمعه و جماعت یا غلبه کند او را

النُّعَاسُ حَتَّى يَفُوتَهُ الْوَقْتُ أَوْ يَخَافُ التَّأَذِّيَ بِالْمَطَرِ وَالْوَحْلِ وَالرِّيحِ

پینکی تا آنکه فوت شود او را وقت یا خوف دارد از آزار یافتن باران و گلاب و باد

الشَّدِيدَةِ وَهِيَ رَكْعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا بَعْدَ الْخُطْبَةِ عَلَى الْإِمَامِ فَإِنْ فَاتَتْهُ

سخت و این نماز جمعه دو رکعت است که بگذارد آنرا بعد خطبه بر امام پس اگر فوت شود

۸۸۷

يصلي اربعا ظهرا ان شاء وحده وان شاء بجماعة ووقتها قبل الزوال
بگذارد چهار رکعت ظهر اگر خواهد یگانه بگذارد و اگر خواهد بجماعت بگذارد و وقت آن پیش از زوال
في الوقت الذي تقام فيه صلاة العيد وقال بعض صحابنا في الساعة
در وقتیکه برپا کرده شود نماز عید و گفت بعض اصحاب ما در ساعت
الخامسة ومن شرط انعقادها حضور اربعين رجلا ممن يجب عليهم
پنجم و از شرط انعقاد وی است حاضر آمدن چهل کس از آن کسانیکه واجب است بر ایشان
الجمعة وفي رواية خمسين وفي رواية ثلاثة وليس الجهر بالقراءة فيها
نماز جمعه و در روایت پنجاه کس و در روایتی سه کس و سنت ست باواز بلند خواندن قرائت
وان يكون سورة الجمعة بعد الفاتحة في الاولى وسورة المنافقين في
و آنکه باشد سوره جمعه بعد فاتحه در اول رکعت و سوره المنافقین در
الثانية وهل يشترط اذن الامام على روايتين ومن شرطها الخطبتان
دوم و آیا شرط است اذن امام در اقامت جمعه این مسئله بر دو روایت است یکی شرط است و یکی شرط نیست و از شرط
وليس لها سنة قبلها واما بعدها فاقلها ركعتان واكثرها ست
و نیست او را سنتی پیش از وی و اما بعد از وی پس کمتر از وی دو رکعت ست و اکثر آن شش
ركعات مروي في ذلك في حديث بعض الصحابة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم
رکعت ست مرویست درین باب در حدیث بعض صحابه رض از نبی ص
وقد قال بعض العلماء بالله عز وجل يستحب ان يصلي قبل صلاة
و تحقیق گفته اند بعض علما مستحب ست گزاردن پیش از نماز
الجمعة اثنتي عشرة ركعة وبعدها ست ركعات ويجتنب البيع و
جمعه دوازده رکعت و پس از آن شش رکعت و اجتناب کند از بیع و
الشراء بعد الاذان عند المنبر لقوله تعالى اذا نودي للصلوة من
شرا بعد اذان نزدیک منبر از جهت قول خدا تعالی اذا نودی الآیة هرگاه ندا کرده شود برای نماز
يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع وهذا هو الاذان الذي
روز جمعه پس کوشش کنید بسوی ذکر خدا تعالی و بگذارید بیع را و این آن اذان ست
كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو واجب عندنا ولغيرنا فرض على
که بود بر عهد رسول الله صلعم و آن واجب است نزدیک ما یعنی حنبلیه و غیر ما
الكفاية وروي عنه انه سنة واما اذان المنارة امر به عثمان بن
کفایه است و مرویست از وی که سنت ست و اما اذان منارة امر کرد بآن عثمان بن
عفان رض في زمانه لمصلحة عامة وهي علام الغائبين عن الامصار
عفان رض در زمان خود از جهت مصلحت عامه و آن مصلحت خبر کردن غایبان ست از شهرها

والقرى فلا يبطل البيع ولا الشراء ويستحب ان يصلي اذا دخل الجامع
ودیها اند پس لو باطل نیکرد بیع و شرا و کارها ... و مستحب است انکه نماز گذارد ...

وكان في الوقت سعة اربع ركعات يقرأ فيهن قل هو الله احد مائتي
وباشد در وقت فراخی چهار رکعت که خواند در انها سوره اخلاص دو صد

مرة في كل ركعة خمسين مرة فانه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من
بار در هر رکعت پنجاه بار پس تحقیق آن مرویست از نبی صلعم که فرمود هر که

فعل ذلك لم يمت حتى يرى مقعده من الجنة او يرى له رواه ابن عمر رض
کرد این کار نمیرد تا آنکه بیند جای خود را از بهشت یا نموده شود او را جای او روایت کرد ابن عمر

واذا دخل الجامع فلا يجلس حتى يصلي ركعتين قبل ان يجلس وقد ذكرنا
و هرگاه درآید در جامع مسجد پس نه نشیند تا آنکه گذارد دو رکعت پیش از آنکه نشیند و بتحقیق یاد کردیم

فضائل الجمعة وصفة الخروج الى الجامع وجميع ما يتعلق بذلك مما
فضایل جمعه و صفتش برآمدن بسوی جمعه مسجد و همه آنچه تعلق دارد باین و آنچه

تقدم **فصل** واما صلاة العيدين ففرض على الكفاية فاذا قام
گذشت پیشتر واما نماز هر دو عید پس فرض کفایه است هرگاه قائم

بها جماعة من اهل موضع سقطت عن الباقين فان اتفقوا على تركها
باین جماعت از اهل موضع ساقط میشود از باقیماندگان پس اگر اتفاق کردند اهل موضع

قاتلهم الامام حتى يتوبوا واول وقتها اذا ارتفعت الشمس وآخره اذا
جنگ کند با ایشان امام تا آنکه توبه کنند و اول وقت آن هرگاه بلند برآید آفتاب و آخر آن هرگاه

زالت ويستحب تقديمها في عيد الاضحى لاجل الاضحية وتاخيرها
برگردد و مستحب است تقدیم آن در عید اضحی از جهت قربانی کردن و تاخیر آن

في عيد الفطر لعدم ذلك ومن شرطها الاستيطان والعدد واذن
در عید فطر از جهت نبودن قربانی و از شرایط اوست قیام در وطن و عدد مردان نمازی و اذن

الامام كالجمعة وعن امامنا احمد رح رواية اخرى انه لا يشترط جميع
امام مانند جمعه و از امام ما احمد رح روایت دیگر است که شرط نیست همه

ذلك وهو مذهب الامام الشافعي رح ويستحب المباكرة اليها ولبس الثياب
این و همین است مذهب امام شافعی رح و مستحب است بگاه رفتن بآن نماز و پوشیدن جامهای

الفاخرة والتطيب كما قلنا في فضائل الجمعة من قبل والاولى ان
فاخره و خوشبو شدن چنانچه گفتیم در فضائل جمعه پیش ازین و اولی آنست که

تقام في الصحراء ويكره في الجامع الا لعذر ولا بأس بحضور النساء
گزارده شود عید در صحرا و مکروهست در جامع مگر بعذر و باکی نیست بحاضر شدن زنان

والأولى أن يكون في خروجه ماشيا وأن يرجع في طريق آخر وقد ذكرنا

وبهتر آنست که باشد در وقت برآمدن پیاده و آنکه بازگردد در راه دیگر و بتحقیق یاد کردیم ما

العلة في ذلك في فضائل العيد وينادي لها الصلاة جامعة وهي

سبب وی درین در فضائل عید و ندا کرده میشود مر آن عید را باین الفاظ که نماز جامعه است و این

ركعتان يكبر في الأولى بعد دعاء الاستفتاح وقبل التعوذ سبع تكبيرات

دو رکعت است تکبیر گوید در رکعت اول پس از دعاء آغاز یعنی سبحانک اللهم و پیش از اعوذ بالله هفت تکبیر

وفي الثانية قبل القراءة خمس تكبيرات يرفع يديه مع كل تكبيرة و

و در ثانیه پیش از قرائت پنج تکبیر بردارد هر دو دست را با هر تکبیر و

يقول الله أكبر كبيرا والحمد لله كثيرا وسبحان الله بكرة وأصيلا و

بگوید الله اکبر کبیرا الخ الله بزرگ است بزرگ بودنی و حمد خدای را بسیار و بپاکی یاد کنیم خدا را بگاه و شام

صلوات الله على سيدنا محمد النبي وآله وسلم تسليما فإذا فرغ من التكبير

درود خدا بر سید ما محمد نبی ص و آل او و سلام سلام دادنی پس هرگاه که فارغ شود از تکبیرات

استعاذ وقرأ الفاتحة وقرأ سبح اسم ربك الأعلى وفي الثانية هل أتاك حديث

اعوذ بخواند و بخواند فاتحه و بخواند سبح اسم ربک و در دوم هل اتاک

الغاشية وإن قرأ في الأولى ق والقرآن المجيد وفي الثانية اقتربت الساعة و ١٩٠

و اگر بخواند در اول سوره ق و در ثانی اقتربت الساعة

انشق القمر فهي رواية منقولة عن إمامنا أحمد رحمه الله أيضا وإن قرأ غير ذلك

الخ پس این روایت منقول است از امام ما احمد رح نیز و اگر بخواند غیر این سورها

جاز وكذلك في تأخير الاستفتاح إلى حين القراءة وإتيان أحدهما يستفتح

جایز است و همچنین در تاخیر استفتاح تا وقت قرائت و آوردن یکی ازان دو پس استفتاح

عقيب تكبيرة الإحرام والأخرى يؤخر مع التعوذ إلى حين القراءة وإذا صلى

پس تکبیر تحریمه و دیگر تاخیر کند با اعوذ تا وقت قرائت و وقتی که گذارد

العيد لا يشتغل بالنوافل من الصلوة وكذلك لا يصلي قبلها بل يرجع إلى

نماز عید را مشغول نشود بنوافل از نماز و همچنین نگذارد پیش ازان بلکه بازگردد بسوی

أهله ويجمع شملهم بحضوره ويحسن خلقه مع أهله ويجتهد في

اهل خود و جمع کند پراکندگی آنها را بحاضر شدن خود و نیکو کند خلق خود را با اهل خود و سعی کند در

التوسعة عليهم في النفقة لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال أيام العيد أيام أكل

فراخی بر ایشان در نفقه زیرا که نبی ص فرمود روزهای عید روزهای خوردن

وشرب وبعال وهذا عام في يومي العيدين وأيام التشريق وهي ثلاثة

و نوشیدن و ملاعبت کردن با اهل خود است و این عام است در هر دو روز عید و ایام تشریق که آن سه روز بعد عید است و

فِي الْمَسْجِدِ جَائِزٌ فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَا يَجْلِسُ حَتَّى يُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ تَحِيَّةَ
در مسجد جائز ست و وقتیکه در آید در مسجد پس ننشیند تا آنکه گذارد دو رکعت تحیت

الْمَسْجِدِ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلَا يَجْلِسْ حَتَّى يَأْتِيَ
المسجد از جهت قول نبی صلعم که فرمود هرگاه در آید یکی از شما در مسجد پس ننشیند تا آنکه گذارد

رَكْعَتَيْنِ وَهٰذَا عَامٌّ فِي يَوْمَيِ الْعِيدِ وَغَيْرِهِ وَإِنَّمَا نَصَّ إِمَامُنَا أَحْمَدُ رَه
دو رکعت و این عام ست در هر دو روز عید و غیر آن و جز این نیست که نص کرد امام ما احمد رح

عَلَى مَنْعِ التَّنَفُّلِ إِذَا كَانَ فِي الْمُصَلَّى لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ مِنْ غَيْرِ وَجْهٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بر منع تنفل هرگاه که باشد در نمازگاه نه در مسجد زیراکه مرویست از ... پیغمبر صلعم

لَمْ يُصَلِّ قَبْلَهَا وَلَا بَعْدَهَا وَهُوَ قَوْلُ عُمَرَ وَعَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَابْنِ عُمَرَ رض وَصَلَاةُ
نگذارد نماز پیش از عید و نه بعد از آن و آن قول عمر ست و عبد الله بن عباس و ابن عمر رض و نماز

النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَتْ فِي الْمُصَلَّى فِي الْجَبَّانَةِ وَلَوْ كَانَتْ فِي الْمَسْجِدِ لَمَا كَانَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
نبی صلعم بود در مصلی در صحرا و اگر میبود در مسجد ترک نمیکرد

يَتْرُكُ تَحِيَّةَ الْمَسْجِدِ فَإِنْ فَاتَتْهُ جَمِيعُ صَلَاةِ الْعِيدِ اسْتُحِبَّ لَهُ قَضَاؤُهَا
تحیت المسجد را پس اگر فوت شود او را همه نماز عید مستحب ست او را قضاء آن

وَهُوَ مُخَيَّرٌ فِي ذٰلِكَ بَيْنَ أَنْ يُصَلِّيَ أَرْبَعًا كَصَلَاةِ الضُّحَى بِغَيْرِ تَكْبِيرٍ أَوْ
و او مختار ست درین میان آنکه بگذارد چهار رکعت مانند نماز ضحی بغیر تکبیر یا

بِتَكْبِيرٍ بِهَيْئَتِهَا وَيَجْمَعُ أَهْلَهُ وَأَصْحَابَهُ كُلُّ ذٰلِكَ إِلَيْهِ وَلَمْ يَبْدُ لَكَ
بتکبیر مانند هیئت آن پس جمع کند اهل خود را و دوستان را همه بسوی او آن نماز و مراد او را بان

فَضْلٌ كَثِيرٌ فَصْلٌ وَأَمَّا صَلَاةُ الِاسْتِسْقَاءِ فَسُنَّةٌ تُقَامُ يَخْرُجُ
کار ثواب کثیر ست ... اما نماز طلب باران پس سنت ست بپا داشته شود و با بر آید

لَهَا الْإِمَامُ كَمَا يَخْرُجُ لِلْعِيدَيْنِ ضَحْوَةً فَهِيَ كَصَلَاةِ الْعِيدَيْنِ فِي جَمِيعِ
مر او را امام چنانچه می بر آید برای عیدین چاشتگاه پس این مانند نماز عید ست در همه

صِفَاتِهَا وَمَوْضِعِهَا وَأَحْكَامِهَا وَيُسْتَحَبُّ لَهُ التَّنَظُّفُ وَالتَّطَهُّرُ مِنْ
صفتها و جاهاء آن و احکام آن و مستحب ست برای نماز استسقا پاکیزگی و پاک بودن از

جَمِيعِ الْأَحْدَاثِ وَالْأَوْسَاخِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا يُسْتَحَبُّ التَّطَيُّبُ لِأَنَّهَا حَالَةُ الِافْتِقَارِ
همه حدثها و چرکینها مگر آنکه مستحب نیست خوشبو کردن زیراکه آن حالت افتقار ست

وَالتَّذَلُّلِ وَطَلَبِ الْحَاجَةِ وَلِهٰذَا يُسْتَحَبُّ الْخُرُوجُ إِلَيْهَا بِثِيَابِ الْبِذْلَةِ مَعَ
و حالت تذلل و طلب حاجت و ازین جهت مستحب ست برآمدن برای آن نماز بلباس ...

الْخُشُوعِ وَالتَّضَرُّعِ وَالِاسْتِكَانَةِ وَالِانْكِسَارِ وَالْحُزْنِ وَأَنْ يَخْرُجَ مَعَهُمْ
خشوع و زاری و عجز و شکستگی و اندوه و اینکه بر آید با ایشان

الشيوخ والعجائز والصبيان واصحاب العاهات وان يخرجوا من ٥١
پیران و زنان سالخورده و کودکان و اصحاب عاهات یعنی مصیبت زدگان و اینکه بر آیند از
المظالم والحقوق قبل الغصوب وغيرها ولله عزّ وجلّ من الزكوات
گناهان و حقوق از گشتن گرفتن و غیر آن و از حقوق خدا عزوجل از زکوة ها
والنذور والكفارات ويكثروا الصدقة والصيام ويجددوا التوبة
و نذرها و کفاره ها و زیاده دهند صدقه و زیاده کنند روزه و نو کنند توبه را
ويعزموا على المداومة عليها الى الممات ولا يبارزوا الرب سبحانه ٥٢
و عزم کنند بر مداومت بر آن توبه تا مرگ و پیش نیایند پروردگار را سبحانه
بكبيرة من الذنوب ولا صغيرة ويستحيوا منه عزّ وجلّ في الخلوات
بکبیره از گناهان و نه صغیره و شرم کنند از خدای عزوجل در خلوات
اذ لا خلوة منه فلا يخفى عليه خافية في الارض ولا في السماء هو عليم
زیرا که تنهائی نیست از خدا پس پوشیده نیست بروی هیچ پوشیده شده در زمین و نه در آسمان و او داناست
بالسرّ والخفيات وكذلك يستحبّ ان يتوسلوا بالزهاد والصالحين
بر پوشیده و مخفی ها و همچنین مستحب است که وسیله جویند بزهاد و نیکوکاران
واهل العلم والفضل والدين كما روي ان عمر بن الخطاب خرج ليستسقي ٨٩٢
و اهل علم و اهل فضل و اهل دین چنانچه مرویست که عمر خطاب رض برآمد تا نماز استسقی گزارد
فاخذ بيد العباس رض فاستقبل القبلة فقال اللهم هذا عم نبيّنا جئنا
پس گرفت دست عباس را رض پس پیش آمد بسوی قبله پس گفت ای پروردگار این عم نبی ماست آمده ایم
نتوسل به اليك فاسقنا به قال فما رجعوا حتى سقوا لان منع القطر
که وسیله جوئیم باو بسوی تو پس آب ده ما را بسبب او راوی گفت پس بازنگشتند تا آنکه آب یافتند زیرا که عدم باران
وحبسه عقوبة ومقابلة عن شؤم معاصي بني ادم ولهذا اذا مات
و بند شدن آن عقوبت و مقابلست از شآمت گناهان بنی آدم و ازین جهت هرگاه میرد
الكافر وقبر وجاءه منكر ونكير وسألاه عن ربه ونبيه ودينه ولم
کافر و در گور کرده شود و آیند او را منکر و نکیر و سوال کنند او را از پروردگار او و نبی او و دین او و
يقدر على الجواب يضربانه بمرزبة فيصيح صيحة يسمعها الخلائق
قادر نشود بر جواب میزنند او را بگرز پس فریاد کند فریادی که بشنوند آنرا خلائق
غير الجن والانس فيلعنه كل شيء حتى شاة القصاب والسكين على
بجز جن و انس پس لعنت کنند او را هر چیز تا گوسفند قصاب و کارد بر
حلقها فيقول لعنة الله عند ذلك هذا الذي كنا منع القطر لاجله
گردن او است پس میگوید لعنت خدا باد وقت فریاد این کسی است که بودیم باز داشته شده باران از جهت او

وهو قول عز وجل أولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون فأما

وآن قول خدای تعالیٰ است آن گروه است که لعنت میکند ایشان را خدای تعالیٰ و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان

الآدمي إذا فسد تعدى فساده إلى كل شيء من الحيوانات وإذا صلح

آدمی هرگاه فساد کرد تجاوز میکند فساد او بسوی هر چیز از حیوانات و هرگاه نیکی کند

تعدى صلاحه إلى كل شيء ففساده لمعصية لربه وصلاحه لطاعته

تجاوز کند نیکی او بسوی هر چیز پس فساد او از جهت نافرمانی پروردگار است و صلاح او از جهت طاعت

له عز وجل فيصلي الإمام أو نائبه بالناس ركعتين بغير أذان ولا

او ست عز وجل پس گزارد نماز امام یا نایب او بمردم دو رکعت بغیر اذان و بغیر

إقامة يكبر في الأولى ستا سوى تكبيرة الإحرام وفي الثانية خمسا سوى

اقامت تکبیر گوید در اول رکعت شش بار سوای تکبیر احرام و در دوم پنج بار سوای

تكبيرة القيام من السجود على ما ذكرنا في صلاة العيد ويذكر الله عز

تکبیر قیام از سجود چنانچه ذکر کردیم در نماز عید و یاد کند خدای تعالیٰ را

وجل بين كل تكبيرتين كذلك فإذا صلى خطب بهم وإن خطب قبل

میان هر دو تکبیر همچنین هرگاه بگزارد خطبه بخواند با ایشان و اگر خطبه خواند پیش از

١٩٣ الصلاة جاز في رواية وعنه أنه مخير في ذلك ونقل عنه رحمه الله

نماز جایز است در روایتی و در روایت از امام احمد که مختار است درین و منقول است از امام احمد رحمه الله

أنه لا يسن لها الخطبة وإنما يدعو ويحسب فيفعل الإمام من ذلك

که سنت نیست آن نماز را خطبه و دعا کند پس پس کند پس کند امام یا نایب او ازین کار

ما تيسر عليه فإذا خطب افتتحها بالتكبير كما يفعل في خطبة العيد

هر چه آسان باشد پس هرگاه خطبه خواند آغاز کند آنرا بتکبیر چنانچه میکنند در خطبه عید

ويكثر الصلاة على رسول الله صلى الله عليه وسلم ويقرأ في خطبته نفلت

و زیاده گوید درود بر نبی صلی الله علیه وسلم و بخواند در خطبه خود این آیت پس گفتم قوم خود را

استغفروا ربكم إنه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا

طلب آمرزش کنید از پروردگار خود بدرستی او بوده است آمرزنده میفرستد ابر را بر شما ریزنده

الآيات فإذا فرغ من الخطبة استقبل القبلة وحول رداءه فجعل

تا آخر پس هرگاه فارغ شود از خطبه روی بقبله کند پس گرداند چادر خود را پس گرداند

ما كان على منكبه الأيمن على الأيسر وما على الأيسر على الأيمن ولا

آنکه بود چادر بر دوش راست او بر چپ خود و آنکه بود بر دوش چپ او بر دوش راست خود

ينكسه وليفعل الناس كذلك ويتركونه حتى يرجعوا إلى أهلهم

فرو نگذارد و بکنند مردم هم چنین و بگذارند آنرا تا آنکه باز گردند بسوی اهل خود

فينزعونه مع ثيابهم يفعلونه تفاؤلا ليتحول القحط ولأن السنة ٥١
پس برآرند آن چادر را معه دیگر لباس خود لمیسند این کار را از جهت فال گرفتن تا بر گردد قحط و ازین جهت که سنت
بذلك وردت وهو ما روى عبادة بن تميم عن عمه رض أن رسول الله
باین کار وارد شده ست و آن چیزیست که روایت کرد عباده بن تمیم از عم خود رض که رسول خدا
صلى الله عليه وسلم خرج بالناس يستسقي فصلى بهم ركعتين جهر بالقراءة فيهما
بر آمد با مردم تا نماز استسقا گزارد پس بگذارد با ایشان دو رکعت بقرارت جهریه در آن ها
وحول رداءه ودعا واستسقى واستقبل القبلة ثم رفع يديه يستقبل
و بگردانید چادر خود را و دعا و طلب باران کرد و رو بقبله آورد بستر بر دارد هر دو دست خود را پس رو
القبلة فيدعو بدعاء النبي صلى الله عليه وسلم اللهم اسقنا غيثا مغيثا مريئا
پس دعا کند بدعای پیغمبر ص که اینست که ای بار خدایا بفرست ما را باران نیکی خلاصی دهنده از تنگی
هنيئا مريعا غدقا مجللا ودوي مجللا عاما طبقا سحا دائما اللهم
خوشگوار سیراب در گیرنده زمین عام بسیار ریزنده و مرویست مجللا ریزنده همیشه ای بار خدا
اسقنا الغيث ولا تجعلنا من القانطين ولا سقيا عذاب ولا محق
بفرست ما را باران و مگردان ما را از ناامیدان و نه باران دادن عذاب و نه دور کننده ٨٩٤
ولا بلاء ولا هدم ولا غرق اللهم إن بالبلاد والعباد والخلق من ٥٢
و نه بلا و نه عمارت انداز نده و نه غرق کننده ای بار خدا به شهرها و بندگان و خلق از
اللأواء والبلاء والجهد والضنك ما لا نشكو إلا إليك اللهم أنبت
افسردگی و بلا و مشقت و تنگی چیزیست که نمیشه گله از او گر بسوی تو ای بار خدا بر رویان
لنا الزرع وأدر لنا الضرع واسقنا من بركات السماء وأنبت لنا
ما را زراعت و بیرون آر ما را شیر از پستان و بفرست ما را از برکات آسمان و بر رویان ما را
من بركات الأرض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعري واكشف عنا ٥٣
از برکات زمین ای بار خدا رفع کن از ما مشقت و گرسنگی و برهنگی و دور کن از ما
من البلاء ما لا يكشفه غيرك اللهم إنا نستغفرك إنك كنت غفارا
از بلا چیزیکه دور نکند او را بجز تو ای بار خدا ما امرزش میخواهیم از تو که تو غفار هستی
فأرسل السماء علينا مدرارا ويدعو بمثل ذلك اللهم إنك أمرتنا بدعائك
پس بفرست ابر بر ما ریزنده و دعا کند مانند این دعا ای بار خدا امر کردی تو ما را بدعا کردن
ووعدتنا إجابتك فقد دعوناك كما أمرتنا فاستجب لنا كما وعدتنا و
و وعده دادی ما را اجابت خود پس بتحقیق دعا کردیم چنانچه امر کردی تو ما را پس قبول کن ما را چنانچه وعده کردی و
قيل إنه يستقبل القبلة في أثناء الخطبة ويتمها مستقبل القبلة
گویند که رو آرد بقبله در اثنای خطبه و تمام کند آن را مستقبل قبله

ثم يردفها بالدعاء والأولى ما قلنا من أنه إذا فرغ من الخطبة استقبل

پس ردیف خطبه سازد دعا را و بهتر آنست که گفته ایم که هرگاه فارغ شود از خطبه استقبال

القبلة لأن الخطبة وعظ وزجر وتخويف وذلك إنما يحصل إذا

قبله کند زیراکه خطبه وعظ است و باز داشتن و خوف دادن و این همه جز این نیست که حاصل شود

واجه الناس واستقبلهم ليبلغ إلى أسماعهم وقلوبهم وأما إذا استقبل

بروآوردن بمردم و استقبال کند آنها را تا برسد بگوشهای ایشان و دلهای ایشان واما هرگاه استقبال

القبلة فقد استدبرهم وقد كان بين أيديهم حين صلى بهم **فصل**

کند پس تحقیق پشت داده باشد بایشان وحالانکه تحقیق بود پیش ایشان وقتیکه نماز میکرد بایشان

وأما صلاة الكسوف فهي سنة مؤكدة ووقتها من حين الكسوف

واما نماز کسوف پس این سنت است مؤکده و وقت آن از هنگام درگرفته شدن آفتاب

إلى حين التجلي ورد نورهما إليهما يعني إذا كسفت الشمس وخسف

تا وقت روشن شدن ایشان و باز یافتن نور ایشان یعنی هرگاه درگرفته شد آفتاب و درگرفته شد

القمر ثم حين يبتدئ ظهور السواد والكدر ونقصان الشعاع

ماه پس از وقتیکه ابتدا کند ظهور سیاهی و کدورت و نقصان شعاع

يدخل وقت الصلاة إلى أن تزول ذلك فإذا زال زال وقت الصلاة

درمی آید وقت نماز تا آنکه زایل شود این پس هرگاه زایل شود این درگذشتگی زایل شود وقت نماز

والسنة أن تصلى في الجامع موضع صلاة الجمعة وينادى لها الصلاة

و سنت است اینکه بگذارد در جامع مسجد جای نماز جمعه و ندا کرده شود واو را بلفظ این نماز جمع

جامعة فيصلي بهم الإمام ركعتين يحرم بالأولى ويستفتح ويستعيذ

مسلمانان است پس بگذارد بایشان امام دو رکعت تکبیر تحریمه کند باول و استفتاح کند و استعاذه کند

ويقرأ الفاتحة ثم يقرأ سورة البقرة ثم يركع فيطيل الركوع يكرر فيه

و بخواند فاتحه پستر بخواند سوره بقره را پستر رکوع کند پس دراز کند رکوع را دوباره کند درآن

التسبيح بقدر مائة آية ثم يرفع رأسه قائلا سمع الله لمن حمده ثم يقرأ

تسبیح بقدر صد آیه پستر بردارد سر خود را درحالیکه گوینده باشد سمع الله لمن حمده پستر بخواند

الفاتحة وآل عمران ثم يركع دون الركوع الأول ثم يرفع رأسه كذلك

سوره فاتحه و آل عمران پستر رکوع کند کمتر از رکوع اول پستر بردارد سر خود را همچنین

ثم يسجد سجدتين طويلتين يسبح في كل واحدة بقدر مائة آية ثم

پستر دو سجده کند دراز تسبیح گوید در هریک بقدر صد آیه پستر

يقوم إلى الثانية فيقرأ الفاتحة ويقرأ سورة النساء ثم يركع فيطيل

ایستد برای رکعت دوم پستر بخواند فاتحه و بخواند سوره نساء پستر رکوع کند پس دراز کند

ثم يرفع ويقرأ الفاتحة والمائدة وإن لم يحسن هذه السورة

پس سر بردارد و بخواند فاتحه را و سوره مائده را و اگر نیکو نداند این سوره ها بخواند

من غيرها من سور القرآن بعدد آياتها فإن لم يحسن إلا قل

سوای اینها از سورتهای قرآن بعدد آیات آن پس اگر نیکو نداند مگر قل

هو الله أحد قرأها على التفصيل كذلك فتكون قراءته في القيام

هو الله احد بخواند آنرا بر تفصیل همچنین پس باشد قرائت او در قیام

الثاني كثلثي قراءته في القيام الأول وتكون قراءته في القيام

دوم مانند دو ثلث قرائت او در قیام اول و باشد قرائت او در قیام

الثالث وهو إذا رفع من السجود إلى القيام كنصف قراءته في

سوم و آن است که هرگاه بردارد سر را از سجده بسوی قیام باشد نصف قرائت خود در

القيام الأول وتكون قراءته في القيام الأخير وهو الرابع كثلثي القيام

قیام اول و باشد قرائت او در قیام اخیره و آن رابع است مانند دو ثلث قیام

الثالث وهو الذي قبله وأما التسبيح فهو كثلثي قراءته في

رکعت سوم و آن است که پیش از آنست و اما تسبیح پس آن مانند دو ثلث قرائت اوست در

كل قيام ويركع بعده من غير خلف ثم يسلم فيكون أربع ركوعات

هر قیام و رکوع کند بعد از آن بغیر خلف پس سلام گوید پس باشد چهار رکوع

وأربع سجودات ويزيد في كل ركعة ركوعا واحدا وإن شغل

و چهار سجود و زیاده کند در هر رکعت یک رکوع و اگر مشغول شوند

الناس في الصلوة استحبت تخفيفها لا يقطعونها ومن أراد

مردم در نماز باشند مستحب است تخفیف آن و قطع نکنند آنرا و کسیکه خواهد که

أن يصليها وحده في بيته أو مع أهله جاز والأولى ما ذكرنا و

بگزارد آن نماز را تنها در خانه خود یا با اهل خود جائز است و بهتر است که ذکر کردیم و

الأصل في صلاة الكسوف على ما بيّنا ما روي عن عائشة رضي الله عنها قالت

اصل در نماز کسوف بر آنچه بیان کردیم آن چیزیست که مرویست از عائشه رض که فرمود

كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فأتى النبي صلى الله عليه وسلم المصلى

منکسف شد آفتاب بر زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم پس آمد نبی در مصلی

فكبر وكبر الناس ثم قرأ فجهر بالقراءة وأطال القيام ثم ركع فأطال

پس تکبیر گفت و تکبیر گفتند مردم پس خواند پس جهر کرد بقرائت و دراز کرد قیام را پس رکوع کرد پس دراز کرد

الركوع ثم رفع رأسه فقال سمع الله لمن حمده ثم قرأ وأطال القراءة ثم

رکوع را پس برداشت سر خود را پس گفت سمع الله لمن حمده پس خواند و دراز کرد قرائت

٩

رفع رأسه ثم سجد ثم قام ففعل الناس مثل ذلك ثم قال صلى الله عليه
برداشت سر خود را پس سجده کرد پس ایستاد پس کردند مردم همچنین پس گفت حضور

إن الشمس والقمر آيتان من آيات الله عز وجل لا ينخسفان لموت
که آفتاب و ماه دو آیت اند از آیت های خدای تعالی منخسف نمیشوند بمرگ

أحد ولا لحياته فإذا رأيتم ذلك فافزعوا إلى الصلاة فصل
کسی و نه بزندگی کسی پس هرگاه ببینید شما خسوف را پس بزاری رجوع کنید بسوی نماز

وأما صلاة الخوف فيجوز فعلها بشرائط أربع أحدها أن يكون
واما صلوة خوف پس جایز است کردن آن بچهار شرط یکی آنکه باشد

العدو مباح القتال والثاني أن يكون في غير جهة القبلة والثالث
دشمن مباح کننده جنگ دوم آنکه باشد در غیر جهت قبله سوم

أن لا يؤمن هجومه والرابع أن يكون في القوم كثرة يمكن
آنکه ایمن نباشد از هجوم او چهارم آنکه باشد در قوم مصلیان کثرت که ممکن باشد

تفرقتهم طائفتين فيصلي في كل طائفة ثلاثة فصاعدا فيجعل
متفرق شدن آن قوم بدو گروه پس در هر گروه سه کس باشند یا زیاده پس گرداند امام

إحدى الطائفتين بإزاء العدو والأخرى خلفه فيصلي بها ركعة
یکی طایفه را مقابل دشمن و دیگر را پس خود پس بگذارد باین گروه یک رکعت

١٩٧

فإذا قام إلى الثانية فارقته الطائفة وصلت الركعة الأخرى لأنفسها
پس وقتیکه برخیزد بسوی دویمی جدا شود و اگر دویمی که اقتدا کرده اند و بگذارد دیگر رکعت برای خود

ناوية للمفارقة لأنه لا يجوز للمأموم أن يفارق إمامه إلا بنية
در اشتغال که نیت کننده اند جدایی را از امام زیرا که روا نیست مقتدی را جدا شدن از امام مگر به نیت

٢٥

فتسلم وتمضي إلى وجه العدو وتأتي الطائفة الأخرى فتحرم بالصلاة
پس سلام گوید آن طایفه و برود بسوی دشمن پس بیاید طایفه دوم پس احرام بندد به نماز

خلف الإمام فتصلي معه الركعة ويجلس الإمام وتقوم هي فتصلي
پس امام پس گزارد با او رکعت و بنشیند امام و استاده شود آن طایفه پس بگذارد

الركعة الأولى وتجلس وتتشهد ويسلم بهم والإمام يطيل
رکعت اول که با امام نگذارده بود و بنشیند آن طایفه و تشهد خواند و سلام دهد امام با آن طایفه و امام دراز کند

القراءة في الركعة الثانية بقدر ما يتم الطائفة الأولى الركعة
قرائت را در رکعت دوم مقدار آنکه تمام کند طایفه اول رکعت

الثانية وتمضي إلى أصحابها وتأتي الطائفة الأخرى فتحرم معه
دوم را و برود بسوی یاران خود بیاید طایفه دوم پس احرام بندد با او

ويطيل التشهد في حق الطائفة الثانية حتى تتم الركعة التي
و دراز کند امام تشهد را در حق طایفه دوم تا تمام کنند رکعتی که

عليها وتتداركه في التشهد فيسلم بها وتحصل لها فضيلة السلام
بر ایشان ست و دریابند امام را در تشهد پس سلام دهد با ایشان و حاصل شود ایشان را فضیلت سلام

مع الامام وللاولى فضيلة التحريم مع الامام هكذا صلاها رسول
با امام و طایفه اول را فضیلت تحریمه با امام همچنین گزارده ست آنرا رسول

الله صلى الله عليه وسلم بالمسلمين في غزاة ذات الرقاع وقد قال صلى الله عليه وسلم في
الله با مسلمانان در غزوه ذات الرقاع و تحقیق فرموده در

حديث سهل بن ابي خزيمة رض تحرم الامام وصف خلفه وصف
حدیث سهل بن ابی خزیمه رض تحریمه گوید امام و صف در پس او باشد و صفی

بين يدي العدو فيصلي بالذين خلفه ركعة وسجدتين ثم يقوم
مقابل دشمن پس بگذارد با آنها که در پس او اند یک رکعت و دو سجده پس بایستد

قائما حتى يصلوا لانفسهم ركعة ثم يتقدم اخرى اولئك مكان هؤلاء
ایستادنی تا آنکه بگذارند برای خود یک رکعت پس بیاید گروه دیگر اینها مکان آن گروه بروند

ثم يجيئون اولئك فيقومون مقام هؤلاء فيصلي بهم ركعة و
پس بیایند آن جماعه پس ایستاده شوند مقام اینها پس بگذارد امام با ایشان یک رکعت و

سجدتين ثم يقعد حتى يقضون ركعة اخرى ثم يسلم بهم وقد
دو سجده پس بنشیند تا آنکه قضا کنند این جماعه رکعت دیگر را پس سلام دهد با ایشان و

روي عن امامنا رحمه الله ما يدل على جواز تاخير الصلاة في حالة
مرویست از امام ما رحمه چیزیکه دلالت میکند بر جواز تاخیر نماز در حالت

التحام القتال والمطاردة الى حين زوالها ووضع الحرب اوزارها
بهم پیوستن جنگ و اندر عقب یکدیگر تا هنگام دور شدن آن قتال و نهادن جنگ بارهای خود را

فهذا الذي ذكرناه من صفة صلاة الخوف في صلاة الفجر والرباعية
پس این آنچه ذکر کردیم آنرا از صفت نماز خوف ست در نماز فجر و رباعیه

اذا قصرت في السفر واما المغرب فيصلي بالطائفة الاولى ركعتين
وقتیکه کوتاه شود در سفر و اما مغرب پس بگذارد با طایفه اول دو رکعت

وبالثانية ركعة ولا ينقص منها شيء لانها لا تقصر فاذا جلس في
و با طایفه دوم یک رکعت و کم کرده نشود از آن چیزی زیرا که آن قصر کرده نمیشود پس هرگاه بنشیند در

التشهد الاول فهل يفارقه وحين يقوم الى الثالثة على وجهين
تشهد اول پس آیا مفارقت کنند یا ... هنگامیکه بایستد برای رکعت سوم این بر دو وجه است

وَإِنْ خَافَ فِي الْحَضَرِ صَلَّى بِكُلِّ طَائِفَةٍ رَكْعَتَيْنِ وَتَقْضِي لِأَنْفُسِهَا
واگر ترس کند در حضر بگذارد بهر طایفه دو رکعت وقضا کند هر طایفه برای خود
رَكْعَتَيْنِ وَإِنْ فَرَّقَهُمْ أَرْبَعَ فِرَقٍ لَمْ تَصِحَّ صَلَاتُهُ وَصَلَاةُ الْفِرْقَةِ
دو رکعت را واگر جدا جدا کند آنها را چهار فرقه صحیح نیست نماز او و نماز فرقه
الثَّالِثَةِ وَالرَّابِعَةِ وَهَلْ تَبْطُلُ صَلَاةُ الْأُولَى وَالثَّانِيَةِ عَلَى وَجْهَيْنِ
سوم وچهارم واَیا باطل میشود نماز اول وثانی این مسئله بر دو وجه است
هٰذَا الَّذِي ذَكَرْنَاهُ إِذَا كَانَ الْعَدُوُّ وَرَاءَ الْقِبْلَةِ أَوْ عَنْ يَمِينِهَا
اینهمه که ذکر کردیم از برای نماز خوف وقتیست که باشد دشمن در پس قبله یا در جانب راست
وَشِمَالِهَا وَأَمَّا إِذَا كَانَ فِي جِهَةِ الْقِبْلَةِ فَيَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَلَا
یا جانب چپ واما هرگاه باشد در جهت قبله پس می بینند بعض ایشان بعض دیگر را ونمی باید که
يَتَوَهَّمُ هُنَاكَ كَمِينٌ لَهُمْ جَازَ أَنْ يُصَلِّيَ صَلَاةَ الْخَوْفِ فَيَجْعَلُهُمْ
وهم کنند آنجا پنهانی مر ایشان را رواست گذاردن نماز خوف پس گرداند امام قوم
صَفَّيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً عَلَى قَدْرِ كَثْرَتِهِمْ وَقِلَّتِهِمْ وَيُحْرِمُ بِهِمْ أَجْمَعِينَ
دو صف یا سه مقدار کثرت ایشان وقلت ایشان وتحریمه گوید با ایشان همه
فَيُصَلِّي الرَّكْعَةَ الْأُولَى فَإِذَا أَرَادَ السُّجُودَ سَجَدَ الْجَمِيعُ إِلَّا الصَّفَّ الْأَوَّلَ
پس بگذارد رکعت اول پس هرگاه اراده کند سجده را سجده کنند همه صفوف مگر صف اول
الَّذِي يَلِيهِ فَإِنَّهُ يَقِفُ فَيَحْرُسُهُمْ حَتَّى يَقُومُوا إِلَى الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ
که ملاقی میشود امام را پس بدرستی آن صف استاده شود ونگهبانی کند تا آنکه ایستند برای رکعت ثانی
ثُمَّ تَسْجُدُ فَتَلْحَقُهُمْ قِيَامًا فَإِذَا سَجَدَ الْإِمَامُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ وَقَفَ
پس سجده کند آن صف اول پس برسد قوم را در حالیکه استاده اند پس هرگاه سجده کند امام در رکعت دوم پس
الصَّفُّ الْأَوَّلُ الَّذِي سَجَدَ مَعَهُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى فَيَحْرُسُهُمْ إِلَى أَنْ يَجْلِسَ
صف اول که سجده کرده بود با امام در رکعت اول پس نگهبانی کند ایشان را تا آنکه بنشیند
الْإِمَامُ فِي التَّشَهُّدِ فَتَتْبَعُهُ فَيُسَلِّمُونَ الْجَمِيعُ هٰكَذَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ
امام در تشهد پس متابعت کنند او را پس سلام دهند همچنین مرویست از نبی صلعم
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ صَلَّاهَا بِعُسْفَانَ وَإِنْ تَأَخَّرَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ الصَّفُّ
که او صلعم گذارده بود نماز خوف بعسفان واگر تاخیر کند در رکعت دوم صف
الْأَوَّلُ وَتَقَدَّمَ الصَّفُّ الثَّانِي إِلَى مَكَانِ الْأَوَّلِ فَيَحْرُسُ جَازَ وَإِنِ اشْتَدَّ
اول وپیش رود صف ثانی بمکان صف اول پس نگهبانی کند جایز است واگر زیاده شود
الْخَوْفُ وَالْتَحَمَ الْقِتَالُ صَلَّوْا جَمَاعَةً وَفُرَادَى عَلَى أَيِّ حَالٍ أَمْكَنَهُمْ
خوف وبهم پیوندد جنگ بگذارند جماعت وتنها تنها بر هر حال که ممکن باشد ایشان را

۸۹۹
۵۲
عسفان بضم عین

رجالا او ركبانا مستقبلي القبلة ومستدبرين بها ايماء وغير ايماء
درانحال که پیاده اند وسوار اند مستقبل قبله باشند پس مستدبر آن بایما گزارند یا بغیر ایماء
وهل عليهم افتتاح الصلاة متوجهين الى القبلة ام لا على روايتين
وآیا بر ایشان هست ابتدا کردن نماز درحالیکه متوجه اند بسوی قبله یا نه این مسئله بر دو روایت است
فان حصل الامن وانكسر العدو بنوا على صلاتهم ونزلوا من ظهور
پس اگر حاصل شود امن وشکسته شود دشمن بنا کنند بر نماز خود وفرود آیند از پشتهای
دوابهم متوجهين وان شرعوا في الصلاة مطمئنين ثم اشتد
چهارپایان درآن حال که متوجه باشند بسوی قبله واگر آغاز کردند نماز درحالت اطمینان پس سخت شد
الخوف ركبوا واتموا صلاة خوف وان احتاجوا الى الضرب والطعن والكر
خوف سوار شوند وتمام کنند نماز خوف واگر محتاج شوند بسوی ضرب وطعن نیزه وباز گشتن
والفر ويجوز هذه الصلاة لكل خائف من عدو كالسبع والسيل وقطاع
والسد گریختن وروا است این نماز مرهر خائف را از دشمن باشند درنده وسیل ورهزن
الطريق وغير ذلك وكذلك اذا كان طالبا للعدو ويخاف فوته عند
وغیر آن وهمچنین هرگاه باشد طالب دشمن ومی ترسد نزدیک شدن او را
هزيمته يصليها على احدى الروايتين فصل واما قصر الصلاة
شکست یافتن او گزارد نماز خوف را بر یکی از دو روایت واما مقصر نماز
فجائز اذا جاوز بيوت قريته او خيام قومه فيقصر الرباعية يصليها ٩٠٠
پس جائز است هرگاه بگذارد خانهای دیه خود یا خیمه های قوم خود پس کوتاه کند رباعی را پس بگذارد
ركعتين اذا كان سفره طويلا وهو ستة عشر فرسخا اربعة برد وهي
دو رکعت هرگاه باشد سفر او دراز وآن شانزده فرسخ است وچهار برید وآن
ثمانية واربعون ميلا بالهاشمي والبريد الواحد اربعة فراسخ فيقصر
چهل وهشت میل است بطریق هاشمی ویک برید چهار فرسخ است پس کوتاه کند نماز
ذاهبا وجائيا فان دخل بلدة او قرية نوى الاقامة فيها اثنين و
رونده وآینده پس اگر درآید دربلده یا قریه پس نیت کند اقامت را درآن بیست ودو
عشرين صلاة اتم وكان حكمه حكم المقيم وان نوى احدى وعشرين
نماز تمام کند وباشد حکم او حکم مقیم واگر نیت کند بیست ویک
صلاة فعلى روايتين ودون ذلك قصر وان نزل بلدة ولم يدر
نماز پس بر این دو روایت است ودر کمتر از بیست ویک قصر کند واگر فرود آید دربلده ونمیداند
متى يرحل ولا نية له بل قال اليوم اخرج وغدا اخرج قصرها ابدا
که کی کوچ کند ونه نیت است او را بلکه گوید امروز کوچ میکنم فردا کوچ میکنم قصر کند تا آنکه

أن النبي صلى الله عليه وسلم أقام بمكة ثمانية عشر يوما وقيل خمسة عشر يوما

که پیغمبر م اقامت کرد بمکه هژده روز و گویند پانزده روز

يقصر وفي حديث عمران بن الحصين رض شهدت الفتح مع رسول

که قصر میکرد و در حدیث عمران بن حصین ست رض حاضر شدم فتح مکه را با رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم فكان لا يصلي إلا ركعتين ثم يقول لأهل البلد صلوا

پس بوده ست که نمیگزارد مگر دو رکعت پس میگفت اهل بلده را بگذارید شما

أربعا فإنا قوم سفر وأقام صلى الله عليه وسلم بتبوك عشرين يوما يقصر و

چهار رکعت زیرا ما مسافر ایم و اقامت کرد پیغامبر م بتبوک بست روز که قصر میکرد و

كذلك الصحابة رض قال أنس بن مالك رض كان أقام أصحاب رسول

همچنین صحابه رض گفت انس بن مالک رض اقامت کرده بودند اصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم برامهرمز سبعة أشهر يقصرون الصلاة وروي أن ابن

الله صلعم برامهرمز هفت ماه که قصر میکردند نماز را و مرویست که ابن

عمر رض أقام بأذربيجان ستة أشهر يصلي ركعتين وإن أحرم بالصلوة

عمر رض اقامت کرد در آذربیجان شش ماه که میگزارد دو رکعت و اگر تحریمه گوید برای نماز

٩٠١ وهو مقيم ثم صار مسافرا بأن كان في مركب في جنب بلده في حدودها

در حالیکه مقیم است بعد گشت مسافر باین طریق که باشد در کشتی که در پهلوی شهر اوست در حدود او

داخلا من حيطانها وسورها ثم دفع الملاح المركب فخرج من حدودها

داخل است در دیوارها و سور او پس دفع کرد ملاح کشتی را پس بر آمد از حدود شهر خود

لزمه الإتمام وكذلك لو أحرم في السفر ثم أقام ببلد أو أتم بمقيم أو بمن يشك

لازم باشد او را اتمام کردن نماز و همچنین اگر تحریمه کند در سفر بعد مقیم شود در شهری یا اقتدا کند بمقیم یا بکسی

هل هو مقيم أو مسافر أو لم ينو القصر عند شروعه فيها لزمه الإتمام في

که آیا او مقیم است یا مسافر یا نیت نکند قصر را وقت شروع کردن در آن لازم گردد او را اتمام کردن در

جميع ذلك ولا يجوز القصر إذا كان قاضيا للصلوة لأنها تثبت في

همه این صورتها و جایز نیست قصر هرگاه که باشد قاضی یعنی قضا کننده نماز زیرا که آن نماز ثابت شده

ذمته كاملة ولا يؤثر السفر إلا في الأداء خاصة وإذا أحرم بنية

بر ذمه او تمام و کامل و اثر نمیکند سفر مگر در نماز ادا خاصه و هرگاه احرام کند بنیت

القصر ثم نوى الإقامة أتم وكذلك إن أحرم وهو مقيم ثم نوى

قصر پس نیت کند اقامت را تمام کند آن نماز را و همچنین اگر تحریمه کند در حالیکه مقیم است بعد نیت

السفر أتم وكذلك إن كان سفره معصية أو لعبا أو نزهة لا يستبيح

سفر کند و همچنین اگر باشد سفر او از جهت گناه یا بازی و تماشا کی خاطر سیاح میکنند

ذلك الا اذا سافر لواجب كالحج والجهاد او مباح لتجارة او طلب غريم
این سفر رخصتها را اگر وقتیکه سفر کند از برای واجب چنانچه حج و جهاد یا مباح مانند تجارة یا طلب مدیون
وما اشكل واذا ابحنا المعاصي بسفره فقد اعناه على معصية ربه
و آنچه مانند آنست و وقتیکه مباح گردانیم معاصی را بسفر او رخصتهای سفر را پس تحقیق یاری داده ایم او را
وبقائه عليها وعدم صلاحه بطاعته فلا نقويه على ذلك ولا
و همیشه بودن او بر آن معاصی و عدم صلاح او بر طاعت پروردگار پس تقویت نمیدهیم او را بر این و نه
نعينه بل نمنعه ونكسره والقصر عند امامنا احمد رحمه الله افضل
یاری دهیم او را بلکه منع میکنیم و میشکنیم او را و قصر نزدیک امام ما احمد رح افضلست
عن الاتمام وله الاتمام والقصر كما له الصيام والفطر وترك التحلل
از اتمام و برای او ست اتمام و قصر چنانچه مرا او راست روزه گرفتن و افطار کردن و ترک [illegible]
على الله عز وجل في جميع ذلك واتباع رخصه ورفقه اولى ولو لم يكن
بر خدای تعالی در همه این ها و پیروی کردن رخصتها و آسانی او را بهتر ست و اگر نبوده
في اتمامه للصلوة وصيامه في السفر غير رؤيته للنفس وعجبه ومباهاته
در اتمام نماز و روزه گرفتن در سفر غیر از دیدن نفس و عجب و افتخاره
وتعظيمه ذلك وفي قصره وافطاره من ذل النفس وانكسارها وخضوعها
و تعظیم او و در قصر آن و افطار آن از خواری نفس ست و انکسار آن و فروتنی آن
لترك تمام العبادة والعزيمة لكان بالحرى ان يقال ان القصر والفطر
از جهت ترک تمام عبادت را و آنچه عزیمت ست هر آینه بوده است سزاوار او انکه گفته شود که قصر و افطار
اولى فكيف وقد قال صلى الله عليه وسلم لما قيل له في قصر الصلاة ما لنا نقصر وقد
بهتر ست و حال انکه تحقیق فرموده ست رسول ص هرگاه گفته شود او را در قصر نماز چه حال ست ما را
امنا فقال صلى الله عليه وسلم تلك صدقة تصدق الله بها على عباده فاقبلوا
ما ایمن شده ایم پس فرموده ص این صدقه ست که تصدق کرده ست آنرا خدای تعالی بر بندگان خود پس قبول کنید
صدقته وقال صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان يؤخذ برخصه كما يحب ان
صدقه او را و فرموده ص که خدای تعالی دوست میدارد که گرفته شود رخصتهای او چنانچه دوست دارد
يؤخذ بعزائمه فالعجب كل العجب ممن يتم الصلوة في السفر ويصوم
گرفته شود بعزیمتهای او پس عجب تر از همه عجب ست از کسیکه تمام میکند نماز را در سفر و روزه دارد
فيه ويترك الرخص وهو يرتكب الكبائر من اكل الحرام وشرب المسكر
دران سفر و ترک کند رخصتها را و میکند گناههای بزرگ را از خوردن حرام و نوشیدن مسکرات
ولبس الحرير والزنا واللواطة واعتقاد السوء في الاصول وغير ذلك
و پوشیدن جامهای ابریشم و زنا و لواطت و اعتقاد بد در اصول و جز این

مِنَ العَظَائِمِ فَصْلٌ وَاَمَّا الجَمْعُ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ فَيَجُوزُ بَيْنَ الظُّهْرِ
واما جمع کردن میان دو نماز پس جایز ست جمع کردن میان ظهر
وَالعَصْرِ وَبَيْنَ المَغْرِبِ وَالعِشَاءِ فِي السَّفَرِ بِشَرْطِ اَنْ يَكُونَ السَّفَرُ طَوِيلًا
و عصر و میان مغرب و عشا در سفر بشرط آنکه باشد سفر دراز
وَهُوَ سِتَّةَ عَشَرَ فَرْسَخًا عَلَى مَا بَيَّنَّا وَلَا يَجُوزُ ذٰلِكَ فِي القَصِيرِ وَهُوَ دُونَ
و آن شانزده فرسخ است چنانچه بیان کردیم و جایز نیست این جمع در سفر قصیر و آن کمتر
ذٰلِكَ وَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ تَاخِيرِ الاُولَى اِلَى وَقْتِ الثَّانِيَةِ وَبَيْنَ تَقْدِيمِ
از این است و آن مختار است میان تاخیر نماز اول تا وقت نماز دوم و میان تقدیم
الثَّانِيَةِ اِلَى وَقْتِ الاُولَى وَالاِسْتِحْبَابُ فِي التَّاخِيرِ وَهُوَ اَنْ يُؤَخِّرَ الاُولَى
نماز ثانی بسوی وقت اول و مستحب است در تاخیر که موخر کند اول را
وَيُقَدِّمَ الثَّانِيَةَ فَيُصَلِّيَهَا فِي اَوَّلِ الوَقْتِ الثَّانِيَةِ فَاِنْ صَلَّاهُمَا فِي وَقْتِ
و مقدم کند ثانی را پس گزارد آنرا در اول وقت اول نماز دومی پس اگر گزارد آنها را در وقت
الاَوَّلَةِ قَدَّمَ الاَوَّلَةَ مِنْهُمَا ثُمَّ الثَّانِيَةَ وَنَوَى الجَمْعَ عِنْدَ الاِحْرَامِ بِالاَوَّلَةِ
اول مقدم کند اول را از آنها پیشتر گزارد ثانی را و نیت جمع کند وقت تحریمه گفتن باول نماز
وَلَا يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا اِلَّا بِقَدْرِ الاِقَامَةِ وَالوُضُوءِ اِنِ انْتَقَضَ وُضُوؤُهُ وَاِنْ
و فرق نکند میان آنها مگر بقدر اقامت و وضو اگر شکسته شود وضوء او و اگر
صَلَّى بَيْنَهُمَا سُنَّةَ الصَّلَاةِ بَطَلَ الجَمْعُ فِي اِحْدَى الرِّوَايَتَيْنِ وَالاُخْرَى لَا
گزارد میان آنها سنت نماز باطل شود جمع در یکی از دو روایت و در دوم
تَبْطُلُ وَالاَوْلَى اَنْ تُؤَخَّرَ السُّنَّةُ اِلَى بَعْدَ الفَرَاغِ مِنَ الفَرْضِ وَلَا يَفْصِلُهُمَا
باطل نمیشود و بهتر است که موخر کند سنت را تا بعد فراغ از فرایض و فاصله نکند میان
بِشَيْءٍ وَاِنْ جَمَعَ فِي وَقْتِ الثَّانِيَةِ فَنِيَّتُهُ فِي وَقْتِ الاَوَّلَةِ تُجْزِيهِ وَلَا
بچیزی و اگر جمع کند در وقت ثانی پس نیت آن در وقت اول بس است و
يَفْتَقِرُ اِلَى تَجْدِيدِ النِّيَّةِ عِنْدَ فِعْلِهِمَا لِاَنَّهُ مَا اَخَّرَ الاُولَى لِيَجْمَعَ بَيْنَهُمَا
محتاج نمیشود بسوی نیت نو کردن وقت کردن آنها زیرا که نه تاخیر کرد اول را تا که جمع کند در میان
وَبَيْنَ الثَّانِيَةِ وَلَا فَرْقَ بَيْنَ اَنْ يَنْوِيَ ذٰلِكَ فِي اَوَّلِ وَقْتِ الاَوَّلَةِ اَوْ
دو در میان دو و فرق نیست میان اینکه نیت کند آن جمع را در اول وقت نماز نخستین یا
اِذَا بَقِيَ مِنْهُ مِقْدَارُ فِعْلِهَا فَاِنْ خَرَجَ وَقْتُ الاَوَّلَةِ مِنْ غَيْرِ نِيَّةِ الجَمْعِ
وقتیکه باشد از وقت او مقدار کردن آن نماز نخستین پس اگر برآید وقت نماز نخستین بغیر نیت جمع
لَمْ يَجُزِ الجَمْعُ بَيْنَهُمَا وَاِذَا جَمَعَ فِي وَقْتِ الثَّانِيَةِ فَقَدَّمَ الاُولَى ثُمَّ الثَّانِيَةَ
روا نیست جمع کردن میان هر دو نماز و وقتیکه جمع کند در وقت نماز دومی پس مقدم کند نماز نخستین را

كما لو صلاهما في وقت الأولى وهل يشترط أن لا يفرق بينهما بسنة
چنانچه اگر گزارد آنها را در وقت اول و آیا شرط ست که فرق نکند در میان آن دو نماز بسنت
وغيرها على وجهين ومن أصحابنا من قال إن الجمع والقصر لا يفتقران
وغیره این مسئله بر دو وجه ست بر وجهی روایت و بر وجهی روایت و از اصحاب ماست کسیکه گفت که جمع و قصر
إلى نية وهو أبو بكر رحمه الله وأما الجمع لأجل المطر فيجوز بين المغرب والعشاء
بسوی نیت و آن ابو بکر ست رح و اما جمع کلا از جهت باران پس روا ست میان مغرب و عشا
وهل يجوز بين الظهر والعصر على وجهين وكذلك الحكم في الوحل المجرد
و آیا جایز ست میان ظهر و عصر این بر دو وجه ست و همچنین ست حکم در گل مجرد
من غير مطر أو ريح شديدة باردة هل يجوز الجمع لأجله على وجهين فإذا
از غیر باران یا باد تند سرد آیا جایز ست جمع از جهت آن این بر دو وجه ست پس وقتیکه
جمع نظرنا فإن كان ذلك في وقت الأولى لأجل المطر اعتبر أن يكون
جمع کرد بسبب باران نظر کنیم پس اگر بوده ست جمع کردن او در نماز نخستین از جهت باران اعتبار باید کرد اینکه
المطر موجودا عند افتتاح الأولى وعند الفراغ منها وافتتاح الثانية
باران موجود وقت آغاز نماز اول و وقت فارغ بودن از آن و آغاز کردن نماز دوم
وإن كان ذلك في وقت الثانية جاز سواء كان المطر قائما أو قد انقطع
و اگر باشد آن جمع در وقت نماز دومی جایز ست برابر ست که باشد باران موجود یا منقطع شده
لأنه قد أخر الأولى بسبب العذر فلا يؤثر زواله لأن أول الوقت قد
زیرا که تحقیق موخر کرده ست اولی را بسبب عذر پس تاثیر نکند زوال آن سبب زیرا که اول وقت تحقیق
فات وانقضى فلا يمكن تلافيه وإدراكه وإنما جوزنا له الجمع لأجل
فوت شده ست و گذشته پس ممکن نیست تلافی آن و دریافتن آن و جز این نیست که جایز داشتیم برای او جمع را از جهت
المشقة اللاحقة بالناس من بل الثياب والحذاء والأذية فيشق على
مشقت که رسیده ست بمردم از تر شدن جامه و نعلها و ایذاها پس دشوار ست بر
الناس الدخول والخروج وقد قال صلى الله عليه وسلم إذا ابتلت النعال فالصلاة
مردم درآمدن و برآمدن و تحقیق فرموده ص هرگاه تر شود نعلها پس نماز
في الرحال روي ذلك في الصحيحين وكذلك عندنا حكم المريض وحكم
در منزلهاست مرویست این حدیث در صحیحین و همچنین ست نزدیک ما حکم مریض و حکم
المسافر في الجمع لأن الله تعالى جمع بينهما وذكرهما في كلام واحد فقال
مسافر در جمع زیرا که خدای تعالی جمع کرد میان آنها و یاد کرد آنها را در یک کلام پس فرمود
عز وجل فمن كان منكم مريضا أو على سفر فعدة من أيام أخر فالعلة
عز و جل پس کسیکه باشد از شما بیمار یا مسافر پس بر او ست شمردن از ایام دیگر پس سبب

فی التخفیف العجز والمشقة وذلك فی المریض اكد واظهر وبه احق
در خفت یافتن ناتوانی و مشقت است واین در مریض قوی تر و ظاهر تر است و ثابت تر
لان المسافر قد یكون مرفها مدللا مجموما لا متفرجا قویا نشیطا فی
زیرا كه مسافر گاهے میباشد فراخی عیش داده شده و ناز كننده بر مركب برداشته شده تفرج كننده توانا خوش خرم اندر
سفره اكثر مما كان فی الحضر لغناء وسلطنته وقدرته ومع ذلك
سفر خود زیاده تر از انچه میباشد در حضر از جهت غنا و سلطنت و قدرت او و با وجود این
یبیح له الرخص والمریض بخلافه فكان اولی بالرخص من المسافر
مباح ست مراورا رخصت ها و مریض بر خلاف اوست پس باشد اولی بر خصتها از مسافر
فصل واما الصلوة علی الجنازة فهی فرض علی الكفایة و
واما نماز جنازه پس آن فرض كفایه است و
اولی الناس بها عندنا وصیه ثم السلطان ثم الاقرب فالاقرب
سزاوار ترین مردم بآن نماز نزد ما وصی آن مرده است پستر سلطان پستر نزدیك تر از عصبه ها
من عصباته فیقف الامام حذاء صدر الرجل ووسط المرأة وان كانوا
از عصبه های او پس ایستد امام برابر سینه مرد و برابر میانه زن و اگر باشند مردگان
جماعة سوی بین رؤسهم وان كانوا انواعا قدم افضلهم مما یلی الامام
جماعت برابر می كند سرهای ایشان را و اگر باشند گوناگون پیش دارد بهتر ایشان را از جانبیكه متصل امام است
مثل ان یكونوا رجالا ونساء وعبیدا وخناثا وصبیانا قدم الرجال
مانند آنكه باشند مردان و زنان و بندگان و خنثیان و خوردان مقدم كند مردان را
ثم العبید ثم الصبیان ثم الخناثا ثم النساء وروی عنه تقدیم
پستر بندگان را پستر كودكان را پستر خنثیان را پستر زنان را و مرویست از امام احمد رح تقدیم
الصبیان علی العبید ثم ینظر فی الانواع فیقدم مما یلی الامام من
كودكان بر بندگان پستر نظر كند در انواع پس پیش دارد از جانبیكه متصل امام ست از
كل نوع افضلهم فی العلم والقرآن والدین والورع وقیل اذا اجتمع
هر نوع افضل ایشان در علم و قرآن و دین و ورع و گویند هرگاه جمع شود
رجل وامرأة جعل وسط المرأة حذاء صدر الرجل واذا وقف الامام
مرد و عورت گرداند میانه زن برابر سینه مرد و هرگاه ایستد امام
التفت یمینا وشمالا وسوی الصفوف كفعله فی بقیة الصلوات
التفات كند بجهت راست و چپ و برابر كند صفها را چنانكه میكند در باقی نمازها
واستغفر الله تعالی وتاب من ذنوبه وذكر مصرعه والدار الآخرة
و آمرزش خواهد از خدای تعالی و توبه كند از گناهان خود و یاد كند جای افتادن خود یعنی گور را و دار آخرت را

وَيَتَحَقَّقَ أَنَّهُ كَأْسٌ لَا بُدَّ مِنْ شُرْبِهِ وَأَنَّهُ سَيَدُورُ إِلَيْهِ وَلَا يَفُوتُهُ
و یقین کند این مرگ کاسه ایست که چاره نیست از نوشیدن او و نزدیک ست که دور خواهد کرد بسوی او و نخواهد گذاشت

فَلْيُحْضِرْ قَلْبَهُ وَلْيَخْشَعْ جَوَارِحَهُ لِيَكُونَ أَسْرَعَ لِإِجَابَةِ دُعَائِهِ ثُمَّ
پس حاضر کند دل خود را و باید که فروتنی کند اعضای او تا باشد سبب تر برای قبول کردن دعای او پس

يُصَلِّي عَلَى الْمَيِّتِ وَصِفَتُهَا أَنْ يَقُولَ أُصَلِّي عَلَى هٰذَا الْمَيِّتِ فَرْضًا
نماز گزارد بر مرده وصفت نماز جنازه آنست که بگوید نماز میگزارم برین میت فرض

عَلَى الْكِفَايَةِ وَلَا يَحْتَاجُ أَنْ يَذْكُرَ ذَكَرًا أَوْ أُنْثَى فَيُكَبِّرُ أَرْبَعَ تَكْبِيرَاتٍ يَقْرَأُ
کفایه و حاجت نیست که ذکر کند که مذکر ست یا مونث پس تکبیر گوید چهار تکبیر بخواند

فِي الْأُولَى الْفَاتِحَةَ لِمَا رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض أَنَّهُ قَالَ أَمَرَنَا رَسُولُ اللهِ
در اول رکعت فاتحه از جهت آنکه مرویست از ابن عباس رض که فرمود امر کرد ما را رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ نَقْرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ عَلَى الْجَنَازَةِ ثُمَّ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
ص که بخوانیم فاتحه بر جنازه پس درود گوید بر نبی ص

فِي الثَّانِيَةِ كَمَا يُصَلِّي فِي التَّشَهُّدِ لِمَا رَوَى مُجَاهِدٌ قَالَ سَأَلْتُ ثَمَانِيَةَ
در ثانی چنانچه درود میگزارد در تشهد از جهت چیزیکه روایت کرد مجاهد گفت پرسیدم از

عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَى الْجَنَازَةِ
هژده کس از اصحاب رسول الله ص از نماز جنازه

فَكُلُّهُمْ يَقُولُ كَبِّرْ ثُمَّ اقْرَأْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ ثُمَّ كَبِّرْ ثُمَّ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ
پس همه گفتند تکبیر بگو بعد بخوان فاتحه بعد تکبیر بگو بعد درود بفرست بر نبی

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ كَبِّرْ وَادْعُ لِلْمَيِّتِ فِي الثَّالِثَةِ بِمَا يُحْسِنُهُ وَتَيَسَّرَ عَلَيْهِ
ص بعد تکبیر بگو و دعا کن برای میت در سیوم رکعت آنچه نیکو داند و آسان باشد بر او

مِنْ أَنْوَاعِ الدُّعَاءِ وَلِنَفْسِهِ وَلِوَالِدَيْهِ وَلِلْمُسْلِمِينَ غَيْرَ أَنَّ الْمُسْتَحَبَّ
از انواع دعا و دعا کند برای نفس خود و والدین خود و مسلمانان مگر آنکه مستحب ست

أَنْ يَقُولَ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا وَصَغِيرِنَا
که بگوید ای بارخدایا بیامرز زندگان ما را و مردگان را و حاضر ما را و غائب ما را و خورد ما را

وَكَبِيرِنَا وَذَكَرِنَا وَأُنْثَانَا اللّٰهُمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأَحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ
و بزرگ ما را و مذکر ما را و مونث ما را ای بارخدا کسیکه زنده کرده تو از ما پس زنده کن تو او را بر اسلام

وَالسُّنَّةِ وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَيْهِمَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مُنْقَلَبَنَا وَ
و سنت و هر که میرانیده تو او را از ما پس بمیران بر آن هردو که تو میدانی باز گشتن ما را و

مَثْوَانَا وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللّٰهُمَّ إِنَّهُ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ
قرارگاه ما را و تو بر هر چیز قادر ست ای بارخدا این بنده تست و پسر بنده تست فرود آمد

جوارح اعضای آدمی که بدان کسب کنند و جانوران شکاری ٩٠٦

بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُوْلٍ بِهٖ وَلَا نَعْلَمُ اِلَّا خَيْرًا اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ مُحْسِنًا

بتو و تو بهترین کسانیکه فرود آمده است بایشان و ما نمیدانیم مگر نیکی بار خدایا اگر بود این بنده نیکوکار

فَجَازِهٖ بِاِحْسَانِهٖ وَاِنْ كَانَ مُسِيْئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ اَللّٰهُمَّ اِنَّا جِئْنَاكَ

پس جزا بده او را بمقابله نیکوئی او و اگر بوده است بدکار پس درگذر از او ای بار خدا ما آمده ایم

شُفَعَاءَ لَهٗ فَشَفِّعْنَا فِيْهِ وَقِهٖ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ النَّارِ وَعْفُ

شفیعان برای او پس قبول کن شفاعت ما در حق او و نگهدار او را از فتنه قبر و عذاب آتش و عفو کن

عَنْهُ وَاَكْرِمْ مَثْوَاهُ وَاَبْدِلْهُ دَارًا خَيْرًا مِنْ دَارِهٖ وَجَوَارًا خَيْرًا مِنْ جَوَارِهٖ

از و و بزرگ گردان آرامگاه او و بدل بده سرا بهتر از سرای او و همسایه نیک از همسایه او

وَافْعَلْ ذٰلِكَ بِنَا وَبِجَمِيْعِ الْمُسْلِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهٗ وَلَا تَفْتِنَّا

و کن این کار را بما و بهمه مسلمانان بار خدایا مگردان ما را محروم از اجر او و در فتنه میفگن ما را

بَعْدَهٗ وَيَقُوْلُ فِي الرَّابِعَةِ اَللّٰهُمَّ اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ

از پس او و بگوید در رکعت چهارم ای بار خدا بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت

حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَمِنْ اَصْحَابِنَا مَنْ قَالَ يَقِفُ قَلِيْلًا وَلَا يَقُوْلُ

نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و از اصحاب ماست کسیکه گفت ایستاده شود اندکی و نگوید

شَيْئًا وَيُسَلِّمُ تَسْلِيْمَةً وَّاحِدَةً عَنْ يَمِيْنِهٖ وَاِنْ سَلَّمَ تَسْلِيْمَتَيْنِ جَازَ

چیزی و سلام دهد یکی از راست خود و اگر سلام دهد هر دو جایز ست

وَهُوَ مَذْهَبُ الْاِمَامِ الشَّافِعِيِّ رح وَالتَّسْلِيْمَةُ الْوَاحِدَةُ الْاِخْتِيَارُ عِنْدَ

و آن مذهب امام شافعی ست رح و سلام واحد مختار ست نزد

اِمَامِنَا اَحْمَدَ رح قَالَ رض يُرْوٰى عَنْ سِتَّةٍ مِّنَ الصَّحَابَةِ رض اَنَّهُمْ سَلَّمُوْا عَلَى

امام ما احمد رح و فرمود رض مرویست از شش کس از صحابه رض که ایشان سلام میدادند بر

الْجَنَازَةِ تَسْلِيْمَةً وَّاحِدَةً مِنْهُمْ عَلِيُّ ابْنُ اَبِيْ طَالِبٍ وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ

جنازه یک سلام از ایشان ست علی ابن ابی طالب رض و عبد الله بن عباس

وَابْنُ عُمَرَ وَابْنُ اَبِيْ اَوْفٰى وَاَبُوْ هُرَيْرَةَ وَوَاثِلَةُ بْنُ الْاَسْقَعِ رض وَرُوِيَ

و ابن عمر و ابن ابی اوفی و ابو هریره و واثله بن اسقع رض و مرویست

اَيْضًا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ صَلّٰى عَلٰى جَنَازَةٍ فَسَلَّمَ عَنْ يَمِيْنِهٖ وَاِنْ اَرَادَ

نیز از نبی صلعم که نماز گزارد برجنازه پس سلام داد از راست خود و اگر خواهد

غَيْرَ هٰذَا الدُّعَاءِ دَعَا وَقَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَمَاتَ وَاَحْيَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ

غیر این دعا دعا کند و بگوید سپاس مر خدای راست که میراند و زنده کند و سپاس مر خدای راست که

يُحْيِ الْمَوْتٰى لَهُ الْعَظَمَةُ وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْمُلْكُ وَالْقُدْرَةُ وَالثَّنَاءُ وَهُوَ

زنده میکند مردگان را مر او راست عظمت و کبریا و ملک و قدرت و ثنا و او ست

على كل شيء قدير اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت ورحمت

بر همه چیز قادر بار خدایا درود فرست بر محمد و بر آل محمد چنانچه درود فرستادی و رحمت کردی

وترحمت وباركت على ابرهيم وعلى آل ابرهيم انك حميد مجيد اللهم

و ترحم نمودی و برکت دادی بر ابراهیم و بر آل ابراهیم که تو ستوده بزرگ هستی بار خدایا

انه عبدك وابن عبدك وابن امتك انت خلقته ورزقته وانت

این کس بنده تست و پسر بنده تست و پسر امت تست تو پیدا کردی او را و روزی دادی او را و تو

امته وانت تحييه وانت تعلم بسره جئناك شفعاء له فشفعنا

میرانیدی او را و تو زنده گردی او را و تو دانی پوشیده او را آمده ایم ما بتو شفیعان او پس قبول کن شفاعت

فيه اللهم انا نستجير بحبل جوارك له انك ذو وفاء وذمة اللهم

در حق او بار خدایا بدرستی ما برسن جوار تو برای او بدرستی تو خداوند وفا و ذمه هستی بار خدایا

وقه من فتنة القبر ومن عذاب جهنم اللهم اغفر له وارحمه وعافه

نگهدار او را از فتنه قبر و از عذاب دوزخ بار خدایا بیامرز او را و رحم کن او را و عفو کن او را

اعف عنه واكرم مثواه ووسع مدخله واغسله بماء الثلج والبرد

معاف کن از وی و بزرگ کن آرامگاه او و فراخ کن جای درآمد او و غسل کن او را با آب یخ و سرد و

نقه من الخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الدنس وابدله دارا خيرا من

پاک کن او را از گناهان چنانچه پاک میشود جامه سفید از چرک و عوض ده او را خانه بهتر از

داره وزوجة خيرا من زوجته واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة ونجه

خانه او و زوجه بهتر از زوجه او و اهل بهتر از اهل او و درآر او را در بهشت و نجات ده او را

من النار اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وجازه باحسانه وان كان

از آتش بار خدایا اگر بوده است این بنده نیکوکار پس زیاده کن در نیکوئی او و جزا ده او را به نیکی او و اگر

مسيئا فتجاوز عنه اللهم انه قد نزل بك وانت خير منزول به وهو

بدکار پس درگذر از وی بار خدایا بدرستی او فرود آمده بتو و تو بهترین کسانی که فرود آیند بایشان و او

فقير الى رحمتك وانت غني عن عذابه اللهم ثبت عند مسألته

فقیرست بسوی رحمت تو و تو غنی هستی از عذاب او بار خدایا ثابت دار وقت پرسش

منطقه ولا تبتله في قبره بما لا طاقة له به اللهم لا تحرمنا اجره

زبان او را و مبتلا مگردان او را در قبر او بآنچه طاقت آن نیست او را بار خدایا ما را محروم مگردان از اجر

ولا تفتنا بعده وان كانت امرأة قال اللهم انها امتك وابنت

او و در فتنه میندار ما را بعد او و اگر باشد زن بگوید بار خدایا این میت داه تست و دختر

عبدك وامتك ثم يتم الدعاء واحق الناس عندنا امامنا احمد رحمه الله عليه

بنده تست و داه تست پس تمام کند دعا و سزاوارترین مردم نزد ما امام ما احمد حنبل رح

ثلج بالفتح برف

دباریدن

آن و

بفتحتین خنک شدن

دل ۱۲

۹۰۱

بِالصَّلٰوةِ عَلَيْهِ وَمَنْ اَوْصٰى اَنْ يُّصَلِّيَ عَلَيْهِ ثُمَّ الْوَالِيْ ثُمَّ اَقْرَبُ الْعَصَبَةِ لِلْاَبِ
به نماز بروے کسیے کہ وصیت کردہ باشد او را سیت کہ نماز گزارد برو بعد ازان والی بعد ازان نزدیکتر از عصبہ کہ پدر

وَاِنْ عَلَا ثُمَّ الْاِبْنُ وَاِنْ سَفَلَ ثُمَّ اَقْرَبُ الْعَصَبَةِ الْاَخُ وَابْنُ الْاَخِ وَالْعَمُّ
اگرچہ بالا باشد بعد ازان پسر و اگرچہ پایین ست بعد ازان نزدیکتر العصبہ کہ اخ باشد و ابن الاخ و عم

وَابْنُ الْعَمِّ وَهَلْ يُقَدَّمُ الزَّوْجُ عَلَى الْوَلَدِ عَلٰى رِوَايَتَيْنِ وَقَدْ اَوْصَتِ الصَّحَابَةُ
و ابن عم و آیا پیش شود شوہر بر ولد ہست اگر زن باشد از ابن سکہ بر دو وجہ ست و تحقیق وصیت کردہ اند

رض بِالصَّلٰوةِ عَلَيْهِمْ فَرُوِيَ اَنَّ اَبَا بَكْرٍ رض وَصّٰى اَنْ يُّصَلِّيَ عَلَيْهِ عُمَرُ وَعُمَرُ رض
بنماز کردن بر ایشان پس مرویست کہ ابا بکر رض وصیت کرد بنماز عمر ابن خطاب را و عمر رض

وَصّٰى اَنْ يُّصَلِّيَ عَلَيْهِ صُهَيْبٌ رض وَكَانَ ابْنُهٗ عَبْدُ اللّٰهِ رض مَوْجُوْدًا وَاَوْصٰى
وصیت کرد بنماز صہیب را رض در حال آنکہ بودہ ست پسر او عبد اللہ رض موجود و وصیت کرد

اَبُوْ شُرَيْحٍ اَنْ يُّصَلِّيَ عَلَيْهِ زَيْدُ بْنُ اَرْقَمَ وَاَوْصٰى اَبُوْ مَيْسَرَةَ اَنْ يُّصَلِّيَ
ابو شریح بنماز کردن بر او زید بن ارقم را و وصیت کرد ابو میسرہ کہ نماز گزارد بر

عَلَيْهِ شُرَيْحٌ وَوَصَّتْ عَائِشَةُ اِلٰى اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض وَوَصَّتْ اُمُّ سَلَمَةَ رض
بروے شریح و وصیت کرد عائشہ ابے ہریرہ را رض و وصیت کرد ام سلمہ رض

اَنْ يُّصَلِّيَ عَلَيْهَا سَعِيْدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَاَمَّا دُعَاءُ الطِّفْلِ فَيَقُوْلُ اَللّٰهُمَّ
کہ نماز گزارد بروے سعید بن جبیر و اما دعا طفل پس بگوید بار خدایا

اِنَّهٗ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ اَنْتَ خَلَقْتَهٗ وَرَزَقْتَهٗ وَ
این بندہ تست و پسر بندہ تست و پسر داہ تست تو پیدا کردہ او را و روزی دادی او را

اَنْتَ اَمَتَّهٗ وَاَنْتَ تُحْيِيْهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِوَالِدَيْهِ سَلَفًا وَذُخْرًا وَفَرَطًا
و تو میراندی او را و تو زندہ کنی او را بار خدایا بگردان والدین او را پیش رو و گنجینہ و فرط

وَاَجْرًا وَثَقِّلْ بِهٖ مَوَازِيْنَهُمَا وَعَظِّمْ بِهٖ اُجُوْرَهُمَا وَلَا تَحْرِمْنَا وَاِيَّاهُمَا
و اجر و گران کن باو میزانہاے ایشان و بزرگ کن باو مزد آنہا را و محروم مگردان ما را و ایشان را از اجر او

اَجْرَهٗ وَلَا تَفْتِنَّا وَاِيَّاهُمَا بَعْدَهٗ اَللّٰهُمَّ اَلْحِقْهُ بِصَالِحِ سَلَفِ الْمُؤْمِنِيْنَ
اجر او و در فتنہ میفگند از ما را و ایشان را بار خدایا ملحق کن او را بہ نیکوکاران سلف کہ مومنان اند

فِيْ كَفَالَةِ اِبْرٰهِيْمَ وَاَبْدِلْهُ دَارًا خَيْرًا مِّنْ دَارِهٖ وَاَهْلًا خَيْرًا مِّنْ اَهْلِهٖ
در ضمانت ابراہیم عم و بدل دہ او را سرا بہتر از سراے او و اہل بہتر از اہل او

وَعَافِهٖ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِاَفْرَاطِنَا وَاَسْلَافِنَا وَمَنْ سَبَقَنَا
و عافیت دہ او را از عذاب دوزخ بار خدایا بیامرز افراط ما را و اسلاف ما را و کسیکہ پیش رفت

بِالْاِيْمَانِ اَللّٰهُمَّ مَنْ اَحْيَيْتَهٗ مِنَّا فَاَحْيِهٖ عَلَى الْاِسْلَامِ وَمَنْ تَوَفَّيْتَهٗ
بایمان بار خدایا کسیکہ زندہ داری او را از ما پس زندہ دار او را بر اسلام و کسیکہ میراندی او را

مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيمَانِ وَاغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ
ازما پس فوت کن اورا برایمان و بیامرز مومنان را و مومنات را گر زنده اند از ایشان
وَالْأَمْوَاتِ وَإِنَّمَا يُصَلَّى عَلَى السِّقْطِ وَيُغَسَّلُ إِذَا كَانَ قَدْ تَبَيَّنَ فِيهِ
و مردگان وجزاین نیست که گزارده میشود بر ناتمام و غسل داده شود هرگاه که باشد که ظاهر شده در و
شَكْلُ الْإِنْسَانِ وَأَمَّا إِذَا كَانَ قِطْعَةَ لَحْمٍ لَمْ يَتَبَيَّنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْخِلْقَةِ
صورت انسانی واما هرگاه باشد پاره گوشت که ظاهر نشود در وی چیزے از وجود
فَلَا يُغَسَّلُ وَلَا يُصَلَّى عَلَيْهِ بَلْ يُدْفَنُ وَالَّذِي يُشْرَعُ فِي الْغُسْلِ مِنْ ذَلِكَ
پس غسل داده نشود و نماز گزارده نشود بروی بلکه دفن کرده شود و آنکه که مشروع هست غسل دادن او
فَلَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يُغَسِّلَهُ رَجُلٌ أَوِ امْرَأَةٌ لِمَا رُوِيَ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ ابْنَ النَّبِيِّ
پس فرق نیست که غسل دهد او را مرد یا زن از جهت آنکه مروی است که ابراهیم ابن نبی
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَهْرًا فَغَسَّلَتْهُ النِّسَاءُ فَصْلٌ
صلعم فوت شد و او شانزده ماهه بود پس غسل دادند او را زنان فصل
فِيمَا يُفْعَلُ بِمَنْ حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَكَيْفِيَّةِ غُسْلِهِ وَتَكْفِينِهِ وَتَحْنِيطِهِ
در آنچه کرده میشود بکسیکه حاضر شد او را موت و کیفیت غسل او و کفن کردن او و خوشبو مالیدن او
وَدَفْنِهِ فَصْلٌ يُسْتَحَبُّ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ مُوقِنٍ بِالْمَوْتِ عَاقِلٍ أَنْ يُكْثِرَ
و دفن او مستحب است هر مومن را که یقین دارد بموت و عاقل است که زیاده کند
ذِكْرَ الْمَوْتِ وَيَسْتَعِدَّ لَهُ وَيَكُونَ عَلَى أُهْبَةٍ وَتَرَقُّبٍ بِتَجْدِيدِ التَّوْبَةِ
یاد موت را و مستعد باشد او را و باشد برساز و سامان و امید بنو کردن توبه
كُلَّ سَاعَةٍ وَمُحَاسَبَةِ نَفْسِهِ وَالْخُرُوجِ مِنَ الدُّيُونِ وَكَتْبِ وَصِيَّةٍ مُعَدَّةٍ
هر ساعت و محاسبه نفس خود و برآمدن از قرضها و نوشتن وصیت آماده کرده شده
وَلَا يَكُونُ غَافِلًا عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الْمُتَيَقَّنِ الْعَامِّ الشَّامِلِ فِي حَقِّ جَمِيعِ الْأَنَامِ
و نباشد غافل ازین امر یقینی که موت در گیرنده است همه خلق را
الَّذِي لَا بُدَّ مِنْ مَجِيئِهِ وَهُجُومِهِ وَقُدُومِهِ وَكَأْسٌ لَا بُدَّ مِنْ شُرْبِهِ وَإِنَّمَا
که چاره نیست از آمدن او و کاسه است که چاره نیست از نوشیدن او و جزاین نیست
قُلْنَا يُسْتَحَبُّ لَهُ ذَلِكَ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ أَكْثِرُوا مِنْ ذِكْرِ
گفته ایم که مستحب است هر مومن را یاد موت از جهت چیزیکه مروی است از نبی صلعم که فرمود بسیار کنید یاد
هَادِمِ اللَّذَّاتِ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ أَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّكُمْ إِنْ ذَكَرْتُمُوهُ
شکننده لذتها را و در لفظ دیگر فرمود زیاده کنید ذکر موت را که شما اگر یاد کنید او را
فِي غِنًى كَدَّرَهُ عَلَيْكُمْ وَإِنْ ذَكَرْتُمُوهُ فِي ضِيقٍ وَسَّعَهُ عَلَيْكُمْ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
در توانگری تیره میکند توانگری را بر شما و اگر یاد کنید شما او را در تنگی فراخ میکند او را بر شما و فرمود

سقط بالکسر بچه ناتمام از شکم افتاده
۹۱۰

أتدرون أي الناس أكيس وأحزم أكيسهم أكثرهم ذكرا للموت و

آیا میدانید که کیست زیرک‌تر و استوارتر بکار خود داناتر مردم آنست که زیاده کند یاد موت را و

أحزمهم أكثرهم له استعدادا قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما علامة

استوارتر بکار خود آنست که زیاده کند استعداد خود را گفتند یا رسول الله صلعم و چیست علامت

ذلك قال التجافي عن دار الغرور والإنابة إلى دار الخلود وقال

این امر و گفت دور داشتن پهلو را از دار غرور و بازگشتن بسوی دار خلود و گفت

لقمان عليه السلام لابنه يا بني لا تؤخر التوبة إلى غد فإن الموت

لقمان ع پسر خود را ای پسرک من موخر مکن توبه را بسوی فردا زیرا که موت

يأتيك بغتة وقال النبي صلى الله عليه وسلم ما حق امرئ له مال أن يبيت ليلتين

می آید ترا ناگاه و فرمود ص نیست سزاوار مردی را که او را مال است که خواب کند دو شب

إلا ووصيته مكتوبة عنده وجاء في الحديث حاسبوا أنفسكم

مگر آنکه وصیت او نوشته شده است نزد او و آمده است در حدیث حساب کنید نفسهای خود را

قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا وقال عبد الله بن عمر رض

پیش از آنکه حساب کرده شوید و وزن کنید اعمال را پیش از آنکه وزن کرده شوید و گفت عبد الله بن عمر

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اعمل لدنياك كأنك تعيش أبدا و

شنیدم رسول الله ص را که میفرمود عمل کن از بهر دنیای خود گویا زنده مانی همیشه و

اعمل لآخرتك كأنك تموت غدا فليجتهد العاقل المؤمن في خلاص

عمل کن برای آخرت گویا که می میری تو فردا پس جهد کند عاقل مومن در خلاص

نفسه من الحقوق اللازمة الواجبة عليه قبل الموت من الذنوب

نفس خود از حقوق لازمه و واجبه بر وی پیش از موت از گناهان و

المظالم والديون فإن لم يفعل فليقطع وليتيقن أنه سيكون مرهونا

مظالم و از دین‌ها پس اگر نکند این کار پس قطع کند و یقین داند که قریب است که باشد در گرو

بها ومؤاخذا ومعاقبا غدا في قبره حتى ينقطع القوى وتبطل الحيل

بسبب آن و گرفتار و عذاب داده شده فردا در قبر خود تا آنکه منقطع میشود قوتها و باطل میشود حیلها

والحوائر وهجره الأهل والجيران ويتظافر على ماله الأعداء والخلاف

و حیرتها و هجر میکنند او را اهل و همسایه و ظفر میجویند بر مال او دشمنان و مخالفان

من الرجال والنساء والولدان فلا يخلصه تبعتها إلا الأداء في الدنيا

از مردان و زنان و بچه‌ها پس رستگاری نیست از رنج آن حقوق مگر ادا کردن در دنیا

والاستحلال والتوبة والإذعان أو تغمده الرحيم برأفته ورحمته

و طلب بحل کردن و توبه کردن و گرویدن بتقصیر خویش یا آنکه در گیرد او را رحیم برحمت و رافت خود

اذ هو ارحم الرحمين فيعوض اصحابها بما يشاء في دار الخلود و
نه بماکه رحیم ترین رحمت کنندگان ست پس عوض دهد اصحاب آن حقوق را هرچه خواهند در سرای خلود و
الجنان روي عن سمرة بن جندب رض انه قال كنا مع رسول الله
بهشت مرویست از سمره بن جندب رض که گفت بودیم ما با رسول الله
صلى الله عليه وسلم فصلى على جنازة فلما انصرف قال اهل ههنا من آل فلان
ص پس نماز گزارد بر جنازه پس هرگاه بازگشت فرمود آیا اینجا کسی ست از آل فلانے
احد فقال رجل انا فقال له عليه السلام ان فلانا ماسور بدينه
پس گفت مردی منم پس فرمود ع او را که فلانے بند کرده شده ست بوام خویش
قال فلقد رايت اهله ومن يتحرق عليه قاموا يقضون عنه حتى
گفت راوی پس سوگند بخداست هرآینه دیدم اهل او و هرکه بسوخت دلش برآن میت ایستادند ادا کردند از او
ما بقي احد يطلبه بشيء وفي لفظ آخر قال ان فلانا محبوس بباب
باقی نماند کسی که طلب کند از و چیزی و در لفظ دیگر ست فرمود که فلانے محبوس ست بدروازه
الجنة بدين عليه وعن علي رض انه قال مات رجل من اهل الصفة
بهشت بسبب دین که بروی بود و مرویست از علی رض که فرمود بمرد مردی از اهل صفه
فقيل يا رسول الله ترك دينارا ودرهما فقال صلى الله عليه وسلم كيتان من نار
پس گفته شد یا رسول الله ص گذاشته ست دینار و درهم پس فرمود ص دو داغ ست از آتش 912
صلوا على صاحبكم وكان دينا عليه وفي حديث آخر شهد رسول
دعا کنید بر یار خویش و بوده ست دین بروی و در حدیث دیگر ست دید رسول
الله صلى الله عليه وسلم جنازة رجل من الانصار فقال اعليه دين قيل نعم
الله ص جنازه مردی را از انصار پس فرمود آیا بروی دین ست گفتند آری
قالوا فرجع فقال علي رض انا ضامن ما عليه فرجع فصلى عليه
گفتند پس برگشت پیغمبر ص پس فرمود علی رض من ضامنم آنچه بر میت پس بازگشت رسول ص پس نماز
فقال صلى الله عليه وسلم يا علي فك الله رقبتك كما فككت عن اخيك المسلم
پس فرمود ص ای علی رها کرد خدا گردن ترا چنانچه رها کردی گردن برادر مسلمان را
ما من رجل يفك عن رجل دينه الا فك الله به يوم القيمة قال
نیست مردی که آزاد کند از مردی دین او مگر رها کند خدا او را بآن روز قیامت فرمود
صلى الله عليه وسلم لتؤدن الحقوق الى اهلها يوم القيمة حتى يؤخذ الشاة
ص هرآینه ادا خواهید کرد حقوق را بخداوندانها در روز قیامت تا آنکه گرفته خواهد شد حق بز
الجماء من الشاة القرناء وقال صلى الله عليه وسلم اياكم والظلم فانه ظلمات
بی شاخ از شاخدار و فرمود ص پرهیزید از ظلم که ظلم تاریکیها ست

يوم القيمة وإياكم والفحش فان الله لا يحب الفحش وإياكم والشح

روز قيامت و پرهيز كنيد شما از فحش پس بدرستى خدا تعالى دوست نميدارد فحش را و پرهيز كنيد شما

فان الشح أهلك من كان قبلكم أمرهم بالقطيعة فقطعوا وأمرهم

از بخل پس بدرستى بخل هلاك كرد كسانى را كه بودند پيش از شما فرمود بخل ايشان را بقطع كردن ايشان از خويشان و

بالظلم فظلموا فصل فإذا مرض المؤمن استحبت عيادته

دوستان و فرمود ايشانرا بظلم پس ظلم كردند پس وقتيكه بيمار شد مؤمن مستحب است پرسش او

فإذا عاده أخوه المسلم نظر في حاله فان رجا خلاصه من مرضه دعا له

پس هرگاه پرسش كرد او را برادر مؤمن پس ببيند در حال او پس اگر اميد دارد خلاصى او از بيمارى دعا كند

وانصرف وان خاف موته رغبه في التوبة من الذنوب والوصية

و برگردد و اگر ترسد موت او را رغبت كند او را در توبه از گناهان و وصيت كردن

بثلث ماله لمن لم يرثه من الأقارب الفقراء منهم فان كانوا أغنياء

بسيوم حصه مال خود از براى كسانيكه وارث نميشد او را از خويشان فقير پس اگر باشند خويشان توانگر

فللفقراء والمساكين وأهل العلم والفضل والدين والمنقطعين

وصيت كند براى فقرا و مسكينان و اهل علم و فضل و دين و كسانيكه جدا شده اند

عن الأسباب الذين قطعهم عنها القدر وضيق الورع عليهم التحرك

از اسباب كسانيكه جدا كرد ايشانرا از اسباب تقدير الهى و تنگ كرد پرهيزگارى بر ايشان جنبش

فيها فانقلبت الأسباب عندهم أربابا فتركوها ونزهوا الرب سبحانه

در اسباب پس گشت اسباب نزد ايشان ارباب پس ترك كردند اسباب را و ... اعتقاد كردند

وتعالى عن أن يكون له شريك يرجعون إليه في الرزق فصار مالهم

... باشد او را شريك باز ميگردند بسوى او در روزى پس گشت مال ايشان

... بالحق وحالهم اليأس مما في أيدى الناس فسلم توحيدهم و

... بخدا و دانا اميدى از آنچه در دستهاى ... است پس سلامت ماند توحيد ايشان

اشتاقت فاتهم اليهم صفوا عفوا من غير تبعة في الدنيا ولا عقوبة

از التفات بغير حق و زوال ... ايشان پاك و فضل از ... رنج دنيا و عذاب

في الأخرى فيا طوبى لمن نالهم بنوال او حذاهم بحذى او واصلهم بفضل

در آخرت پس خوشا كسى كه رسانيد ايشانرا نوالى يا داد ايشانرا عطايى يا پيوند كرد با ايشان

او خدمهم يوما من الأيام او أمن على دعائهم ساعة من الساعات او

يا خدمت كرد ايشانرا روزى از روزها يا آمين گفت بر دعاى ايشان ساعتى از ساعتها يا

أحسن القول فيهم حالة من الأحوال طوبى له وذلك لأنهم

نيكو سخن گفت در شان ايشان در حالى از حالها خوشى است او را و اين ثابت است زيرا

أهل الله وخاصته فهل يدخل على الملك إلا بخاصته وهل يخدم من

اهل خداوند وخاصان درگاه او اند پس داخل نتوانند شد بر پادشاه مگر بوسیله خاصان او ونتوانند بخدمت

السلطان إلا بطريق حواشيه وخدمه من صادف الحواشي والخدم

از پادشاه مگر براه تابعان وخادمان او کسی که رسید بتابعان وخادمان پس

أحسن إليهم وخدمهم يوشك أن يوقفوه على الملك الأعظم ثم كل منهم

نیکویی کرد باایشان وخدمت کرد ایشان را نزدیک است اینکه ایستاده کنند او را بر پادشاه بزرگ پس هر یک

يذكر ما عنده من خير خصاله ومآثره ثم ينعم الملك عليه بما جاء من

یاد کنند چیزی که نزد ایشان است از نیکو خصلتهای او وهنرهای او پس انعام کند پادشاه او را بچیزی که رسید

نعمه وفضائله فإذا ظهرت أمارة الموت استحب لأهله أن يلزموه

از نعمتها وفضیلتهای خود پس وقتیکه ظاهر گردد نشانهای مرگ مستحب است مر اهل میت را اینکه لازم گردد

أرفقهم به وأعرفهم بأخلاقه وسياسته وأتقاهم لربه ليذكره بالله

او را از کسی که مهربانتر بود با مرد وداناتر بود باخلاق او ومهربانی او وپرهیزگارتر ایشان به پروردگار خود تا یاد کند

عز وجل ويحثه على ما ذكرنا من طاعته ويتعاهد حلقه بأن يقطر فيه

وبرانگیزد او را بر آنچه ذکر کردیم من از طاعت حقتعالی وبجوید تر کردن حلق او باینکه بچکانند در

ماء أو شرابا ويندي شفته بقطنة ويلقنه قول لا إله إلا الله مرة

حلق او آب یا شربت را وتر کنند دو لب او به پنبه وتلقین کنند او را کلمه توحید یک بار

ولا يزيد عليه على ثلاث لئلا يضجر ويسأم فتخرج روحه وهو مستكره

وزیاده نکند بر سه بار تا آنکه تنگدل نشود پس برآید جان او ودر حال آنکه مکروه شده

لذلك فإن لقنه ثم تكلم بشيء غيره أعاد تلقينه ليكون آخر كلامه

آن کلمه را پس اگر تلقین کرد او را پس سخن کرد بچیزی دیگر گرداند تلقین تا آنکه باشد آخر کلام او

لا إله إلا الله قال النبي صلى الله عليه وسلم من كان آخر كلامه لا إله إلا الله دخل

کلمه توحید فرمود پیغمبر علیه السلام کسی که باشد آخر کلام او کلمه توحید درآید

الجنة ويكون تلقينه بلطف مداراة وينبغي أن يقرأ عنده سورة

به بهشت وباشد تلقین او به نرمی ومدارات وهمی باید اینکه بخوانند نزد او سوره

يس ليكون عونا له على خروج روحه وتسهله عليه فإذا خرجت روحه

یسین تا آنکه باشد یاری ده او را بر برآمدن روح وآسان گرداند موت را بر او پس وقتیکه برآید

وجهه إلى القبلة على ظهره طولا بحيث إذا قعد كان وجهه إليها

متوجه گردانند او را بسوی قبله بر پشت او دراز باین طریق که وقتیکه نشانده شود باشد روی او بسوی قبله

ثم يبادر فيغمض عينيه لما روى شداد بن أوس عن النبي صلى الله عليه وسلم

پس تعجیل کنند پس بپوشند دو چشم او از جهت آنچه روایت کرد شداد او را از پیغمبر علیه السلام

أنه قال إذا حضرتم موتاكم فأغمضوهم فإن البصر يتبع الروح وقولوا

بدرستی او گفت وقتیکه حاضر شوید شما بر شخصیکه نزدیک بموت رسیده این پوشید چشمهای او را پس بدرستی چشم

خيرا فإنه يؤمن على ما قال أهل البيت ثم تشد لحييه وصفته ما

نیکوئی را پس بدرستی آمین گفته شود بر هر چه گفتند اهل بیت پس بسته شود هر دو زنخ او را و صفت آن چیز

روي أن عمر بن الخطاب رض قال لابنه عبد الله رض حين حضرته الوفاة

چیزیست که مرویست بدرستی عمر ابن الخطاب رض گفت مر پسر خود را که عبد الله است وقتیکه حاضر شد آن عمر را وقت

أدن مني فإذا رأيت روحي قد بلغت لهاتي فضع كفك اليمنى على

نزدیک شو از من پس وقتیکه به بینی که روح من تحقیق رسیده است کام و زبان مرا پس بنه کف دست راست خود بر

جبهتي تحت ذقني وأغمضني ثم يلين مفاصله بأن يرد ذراعيه

پیشانی من و گفت چیرا پیر ذقن من ببند و زیر بکن مرا پس نرم کند بندهای میت را باینکه باز گرداند دو دست او

حتى يلصقهما بعضديه ثم يردهما ويرد ساقيه إلى فخذيه و

تا آنکه بچسپاند آن هر دو دست را بدو بازو او پس باز گرداند دو دست را و باز گرداند هر دو ساق او را به

فخذيه إلى بطنه ثم يردهما ويخلع ثيابه ويسجيه بثوب يستر

دو ران او بسوی شکم او پس باز گرداند دو ران را و بکشد از و جامه های او و بپوشد او را بجامه که بپوشد

جميعه لأنه يصير جميعه عورة بالموت وهذا يجب ستر جميعه

همه اندام او را زیرا که بدرستی میگردد تمام اندام او عورة بمرگ و ازین جهة واجبست پوشیدن همه اندام

بالكفن ويجعل على بطنه مرآة أو سيفا لأن الميت إذا خرجت روحه

او بکفن و بنهند بر شکم او آیینه یا شمشیر زیرا که مرده وقتیکه می بر آید جان

يعلو وينتفخ ثم يوضع على سرير غسله متوجها منحدرا نحو رجليه

بلند میشود و آماس میکند پس نهاده شود بر تخت غسل در آن حال که متوجه است بسوی قبله و فرود شونده

ثم يسارع إلى قضاء دينه وإبراء ذمته من الديون والوصايا حتى

پس تعجیل کرده شود در قضا کردن وام او و پاک کردن او را از ذمها او از وامها و وصیتها تا آنکه

يلقى ربه بريء الذمة من المظالم مخلصا من الحقوق والجواذب

حاضر شود بدرگاه پروردگار خود در آنحال که پاکست ذمه او از ظلمها خلاص کرده شده از حقها و چیزها کشنده او را

فصل ثم يسارع في غسله وتجهيزه وتكفينه ودفنه

پس تعجیل کرده شود در غسل دادن میت و آماده کردن و کفن پوشانیدن او و در خاک

إلا أن يكون موته فجأة فيتوقف عن ذلك حتى يتيقن موته

مگر آنکه باشد موت او ناگهان پس درنگ کرده شود این هنگام تا آنکه یقین شود بموت او

فينفصل كفاه ويسترخي رجلاه ويميل أنفه وينخسف صدغاه

پس جدا شوند دو کف او و سست شوند دو پای او و کج شود آب زینی او و فرو نشیند دو صدغ او

ثم يشرع في ذلك أما صفة الغسل يبدأ الغاسل بتجريد الميت

پس شروع کرده شود در آن غسل و تجهیز و تکفین اما صفه غسل پس آغاز کند غاسل پس برهنه کند میت را

ويستره من سرته إلى ركبته لأنه أمكن له وأعون على مبالغة غسله

و پوشد او را از ناف تا زانو زیرا که این برهنه کردن توانا کننده تر است بر مبالغه در غسل

ويغض بصره مهما أمكن لا سيما من عورته وقيل إن الأفضل أن

و پوشد چشم خود را غاسل هر چند که تواند خصوصا از عورت میت و گفته شده است بدرستی که بهتر اینست

يغسله في قميص خفيف واسع وإن كان ضيقا فتق رأس الدخاريص

که غسل دهد میت را در پیراهن سبک فراخ و اگر تنگ باشد پاره کند سر تیریزها را

ثم يلين مفاصله برفق إن سهلت عليه وإلا فليدعها لأنه ربما

پس نرم کند بندهای میت را به نرمی اگر آسان شود بروی و اگر نه بگذارد بندها را زیرا که بدرستی

أدى ذلك إلى كسرها وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت ككسره حيا

بسا است که رساند این نرم کردن بندها شکستن استخوان و حال آنکه بتحقیق فرموده پیغمبر شکستن استخوان میت مانند شکستن استخوان او است در حالت حیات

ثم يجلسه قليلا إلى أن يبلغ به قريبا من الجلوس ثم يعصر بطنه

پس بنشاند او را اندکی تا آنکه رسد نزدیک به نشستن پس بفشارد شکم او را

عصرا رفيقا ثم يلف على يديه خرقة وينجيه كيلا يباشر عورته

فشاردن نرم پس بپیچد بر دست خود لته را و بمالد موضع برآمدن نجاست تا آنکه مباشرت نکند

بيده ولأن الخرقة أبلغ في إزالة النجاسة لخشونتها فكذلك

بدست خود و از جهت آنکه لته زیاده مبالغه دارد در دور کردن نجاست از جهت درشتی او و همچنین

يستحب أن لا يباشر بقية بدنه إلا بالخرقة ويتابع في صب الماء

مستحب است آنکه دست نرساند باقی اندام میت را مگر بخرقه و پیروی کند در ریختن آب

على يده ثم يرمي بالخرقة ويأخذ غيرها نظيفة كذلك إلى ثلاث

بر دست خود پس بیندازد خرقه را و بگیرد غیر آن خرقه پاکیزه همچنین تا سه بار

ثم يلقي الخرقة ويغسل يده ثم يوضيه وضوءه للصلوة مرتبا فيسمي

پس اندازد خرقه را و بشوید دست خود را پس وضو کناند او را وضوء نماز با ترتیب پس تسمیه

ويدخل إصبعيه ملفوفتين بالماء بين شفتيه ويمسح أسنانه

گوید و در آرد دو انگشت را تر کرده شده باب در میان دو لب او پس مسح کند دندان او را

كذلك في منخريه ينظفهما ويصب الماء على فيه وأنفه كالمضمضة

و همچنین در آرد دو انگشت را در دو سوراخ بینی او پس پاک کند آن دو سوراخ را و بریزد آب بر دهن او و بینی او

والاستنشاق من غير أن يدخل الماء في فيه وأنفه ثم يوضيه إلى

و استنشاق از غیر آنکه داخل کند آب را در دهن و بینی خود پس وضو کند تا

آخر الأعضاء فإذا فرغ من ذلك غسل رأسه بماء وسدر ثم لحيته
آخر اعضاء وضوء پس وقتیکه فارغ شود از وضو کنانیدن بشوید سر او را بآب و برگ کنار پس

ولا يسرح شعره ثم يصب عليها الماء القراح من رأسه إلى رجليه و
و شانه نکند موی او را پس ریزد بر وی آب خالص از سر تا پای و

يغسل شقه الأيمن ثم يقلبه ثم لا يغسل شقه الأيسر وكذلك
بشوید نیمه راست او را پس بگرداند او را بجانب پس بشوید نیمه چپ او را و همچنین

يغسل سائر جسده بالماء والسدر في الغسلات كلها ولكن ينظفه
بشوید باقی اندام را بآب و برگ کنار در همه شستنها و لیکن پاکیزه کند

عقيب كل غسله بالسدر بالماء القراح فإن احتاج إلى أشنان لغسل
در پس هر شستن او بکنار بآب خالص پس اگر محتاج شود بسوی اشنان از جهت

درن وخلال لتنقية ما تحت الأظافير استعملها ويلف القطن على
چرکنی و بخلال از جهت دور کردن چیزی که در زیر ناخنهاست استعمال کند اشنان و خلال را و بپیچد پنبه را بر

الخلال فيدخل ما بأنفه وصماخيه من الأذى وينظفها ثم يرجع فيجنبه
خلال پس دور کند چیزی که در بینی و دو سوراخ گوش اوست از چرکنت و پاکیزه کند آنها را پس باز گردد و بشوید

ثم يعيد وضوءه ثانية على ما ذكرنا ثم يغسله الأخيرة بماء فيه
پس اعاده کند وضو او را بار دوم بر طریق که یاد کردیم پس بشوید بار اخیر بآبیکه در وی

كافور ثم ينشفه بثوب وأقل ما يغسل الميت ثلث مرات وأكثره
کافور باشد پس بخشکاند آب بجامه و کمتر غسل میت سه بار است و بیشتر او

سبع مرات فإذا أنقى بثلاث زاد إلى سبع ولا يقطع إلا على وتر ثلاث أو
هفت بار پس وقتیکه پاک نشد بسه بار زیاده کند تا هفت بار و قطع نکند غسل را مگر بر طاق سه

خمس أو سبع وإن خرج منه شيء بعد ذلك أعيد عليه الغسل إلى سبع
پنج یا هفت بار و اگر بر آمد از میت چیزی پس از غسل اعاده کنند برو غسل را تا هفت

مرات فإن لم يمنع ذلك خروجه حشي بالقطن وألجم به وبالطين
بار پس اگر باز نداشت آن غسل بر آمدن چیز را پر کرده شود موضع خروج به پنبه و بچسپانند پنبه را بآن

الحر وقال بعض أصحابنا لا يحشى لأن الإمام أحمد رحمه الله كرهه وقيل
بگل ریگ و گفت بعض اصحاب ما پر کرده نشود زیرا که امام احمد مکروه داشت او را و گفته شده

إنه إذا خرج منه شيء بعد تمام الغسل لم يعد إلى الغسل بل يغسل موضع
است بدرستی که وقتیکه بر آید از وی چیزی پس از تمام غسل باز نگردد بسوی غسل بلکه بشوید جای

النجاسة ثم يوضأ وضوءه للصلوة ويكفن ويحمل والأولى أن يغسل
نجاست را پس وضو کنانیده شود وضوی نماز و کفن پوشانیده شود و بر داشته شود و اولی

الْمَرَّةَ الْاُوْلٰى بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَبَقِيَّةُ الْغَسَلَاتِ بِالْمَاءِ الْقَرَاحِ كَغُسْلِ

بار اول باب و برگ کنار و باقی شستنها باب خالص مانند غسل

الْجَنَابَةِ وَيَكُوْنُ الْكَافُوْرُ فِي الْاٰخِرَةِ ثُمَّ يُنَشَّفُ وَيُكَفَّنُ وَاَمَّا تَكْفِيْنُهُ

جنابت و باشد کافور در شستن پسین پس خشک کرده شود آب از جامه و کفن پوشانیده شود

فَاِنَّهُ يُكَفَّنُ فِيْ ثَلَاثَةِ اَثْوَابٍ يُدْرَجُ فِيْهَا اِدْرَاجًا وَيَكُوْنُ لَفَائِفَ بِيْضٍ

پس بدرستی آنست که کفن داده شود او در سه جامه درآورده شود درآنها درآوردنی و باشند چادرها سفید

لَا يَكُوْنُ فِيْهَا قَمِيْصٌ وَلَا مِيْزَرٌ وَلَا سَرَاوِيْلُ وَلَا شَيْءٌ مَخِيْطٌ اِلَّا اللَّفَائِفَ

نباشد درآنها پیراهن و ازار و تنبان و نه چیزی دوخته مگر چادرها

فَتُخَاطُ لِضِيْقِ عَرْضِ الثَّوْبِ وَصِغَرِهِ فَيُبْسَطُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ

پس دوخته شود چادرها از جهت تنگی پهنای جامه و خوردی او پس گشاده شود بعض آن چادرها بالای بعض دیگر

ثُمَّ يُجَمَّرُ بِالْعُوْدِ وَالنَّدِّ وَالْكَافُوْرِ وَيُجْعَلُ الطِّيْبُ بَيْنَ كُلِّ لِفَافَتَيْنِ

پس بخور کرده شود بعود و ند و کافور و گردانیده شود خوشبو در میان هر دو چادر

وَقِيْلَ اِنَّهُ يُكَفَّنُ فِيْ قَمِيْصٍ وَمِيْزَرٍ وَلِفَافَةٍ وَيَكُوْنُ الْمِيْزَرُ مِمَّا يَلِيْ

و گفته شده است بدرستی کفن داده شود در پیراهن و ازار و چادر کلان و باشد ازار از آنچه پیوسته

جِلْدَهُ وَلَمْ يُزَرَّ الْقَمِيْصُ عَلَيْهِ وَثَلَاثَةُ اَثْوَابٍ اَفْضَلُ لِمَا رُوِيَ عَنْ

به پوست او و تکمه بسته نشود پیراهن را و سه جامه کفن بهتر است از جهت چیزیکه مروی است از

عَائِشَةَ رض قَالَتْ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُفِّنَ فِيْ ثَلَاثَةِ اَثْوَابٍ بِيْضٍ

عائشه رض گفت بدرستی رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن کرده شده در سه جامه سفید

سَحُوْلِيَّةٍ لَيْسَ فِيْهَا قَمِيْصٌ وَلَا عِمَامَةٌ وَقَدْ صَحَّحَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ رح حَدِيْثَ

سحولی نام موضعیست از یمن نبود درآنها پیراهن و نه دستار و تحقیق صحیح کرده است امام احمد رح حدیث

عَائِشَةَ رض وَبَنٰى مَذْهَبَهُ عَلَيْهِ ثُمَّ يُجْعَلُ الطِّيْبُ وَهُوَ الْحَنُوْطُ وَالْكَافُوْرُ

عائشه رض را و بنا کرد مذهب خود را برین حدیث پس گردانند خوشبوی یعنی آن حنوط و کافور است

فِيْ قُطْنٍ فَيُجْعَلُ مِنْهُ بَيْنَ اَلْيَتَيْهِ وَيُشَدُّ فَوْقَهُ خِرْقَةٌ وَيُجْعَلُ بَاقِيْهِ

در پنبه پس نهند پاره از آن پنبه در میان دو سرین او و بربندند بالای او لته را و بگردانند باقی خوشبو

مِنْ مَوَاضِعِ سُجُوْدِهِ وَمَغَابِنِهِ كَالْفَخِذَيْنِ وَتَحْتَ اِبْطَيْهِ وَمَنَافِذِ وَجْهِهِ

در هفت جای سجده و جامه های کاواک چنانچه هر دو ران و زیر بغلها و سوراخهای روی

وَسِمَاخَيْهِ وَجَبْهَتِهِ وَرُكْبَتَيْهِ وَكَفَّيْهِ وَظَاهِرِ عَيْنَيْهِ وَلَا يُدْخِلُهُ

و در سوراخ گوش و بر پیشانی و دو زانو و دو کف دست و در ظاهر دو چشم و نه درآرد او را

فِيْ عَيْنَيْهِ وَاِنْ خَافَ الْاِنْتِقَاضَ وَخُرُوْجَ مَا فِي الْبَاطِنِ اِلَى الظَّاهِرِ

درون دو چشم و اگر ترسد از شکستن میت و از برآمدن چیزیکه در شکم اوست بسوی ظاهر

تکفین الرجل ١٢

له الند بفتح نون و تشدید الدال نوعیست از بوی خوش ١٢

له سحول بالفتح والضم موضع فی یمن کرباسهای منسوب ١٢

له حنوط بالفتح مخلوط از چند خوشبو ١٢

حَتّٰى يُدْخِلَ أَنْفَهُ وَمَسَامِعَهُ بِالْقُطْنِ وَالْكَافُوْرِ وَإِنْ طَيَّبَ جَمِيْعَ
پر کنند داخل بینی و دو سوراخ گوش را به پنبه و کافور و اگر خوشبو کنند تمام

جَسَدِهِ بِالْكَافُوْرِ وَالصَّنْدَلِ كَانَ أَحْسَنَ وَرَوَى نَافِعٌ أَنَّ ابْنَ
اندام میت بکافور و صندل باشد نیکوتر و روایت کرد نافع بدرستی ابن

عُمَرَ رض كَانَ يَتَتَبَّعُ مَغَابِنَ الْمَيِّتِ وَمَرَافِقَهُ بِالْمِسْكِ ثُمَّ يُؤْتٰى بِالْمَيِّتِ
عمر بوده است طلب میکرد کاواکیهای میت و بندهای او را بمسک پس تر بیارد میت را

وَيَطْرَحُهُ عَلَى اللَّفَائِفِ وَيَثْنِيْ طَرَفَ اللِّفَافَةِ الْعُلْيَا عَلٰى شِقِّهِ
و اندازد او را بر چادرها پس گرداند طرف چادر بالا بر نیمه

الْأَيْمَنِ ثُمَّ يَرُدُّ طَرَفَهَا الْآخَرَ عَلٰى شِقِّهِ الْأَيْسَرِ وَيُدْرِجُهُ فِيْهَا إِدْرَاجًا
راست پس گردانند طرف دیگر بر نیمه چپ و در آرد میت را در آن چادر

ثُمَّ يَفْعَلُ بِالثَّانِيَةِ وَالثَّالِثَةِ كَذٰلِكَ فَيَجْعَلُ مَا عِنْدَ رَأْسِهِ أَكْثَرَ
پس ترک کنند بچادر دویم و سویم همچنین که بچادر اول کرده بود و بکرداند از کفن آنچه بر سر میت

مِمَّا عِنْدَ رِجْلَيْهِ ثُمَّ يَجْمَعُ ذٰلِكَ جَمِيْعَ طَرَفِ الْعِمَامَةِ فَيُعِيْدُهُ عَلٰى
از آنچه نزد پای او است پس جمع کند آنچه جانب راست و چپ است از چادرها مانند جمع کردن طرف دستار پس

وَجْهِهِ وَرِجْلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَخَافَ انْتِشَارَهَا فَيَعْقِدُهَا ثُمَّ إِذَا وُضِعَ
روی او و هر دو پای او مگر آنکه بترسد پراگنده شدن چادرها پس به بندد آنها را پس وقتیکه نهاده شود

فِي الْقَبْرِ حَلَّهَا وَلَمْ يُخَرِّقِ الْكَفَنَ وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَإِنَّهَا تُكَفَّنُ فِيْ خَمْسَةِ
میت در گور بکشاید آنها را و پاره نکند کفن را و اما زن پس بدرستیکه کفن داده شود او

أَثْوَابٍ إِزَارٍ وَدِرْعٍ وَخِمَارٍ وَلِفَافَتَيْنِ تُدْرَجُ فِيْهَا إِدْرَاجًا وَالْإِزَارُ
ازار و پیراهن و دامنی و چادر در آن در آورده شود در آنها در آوردنی و ازار

يَعُمُّهَا قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُسْتَحَبُّ أَنْ يُعْمَلَ لَهَا خَامِسَةٌ تُشَدُّ بِهَا
در گیرد تمام آن زن را گفته اند یاران ما مستحب است اینکه کرده شود مر آن زن را جامه پنجم که بسته شود

فَخِذَاهَا فَيَكُوْنُ ذٰلِكَ بَدَلَ إِحْدَى اللِّفَافَتَيْنِ وَيُضَفَّرُ شَعْرُهَا
پاچامه دو ران او را پس باشد آن جامه بدل یکی از دو چادر و بافته شود موی او را

ثَلَاثَةَ قُرُوْنٍ وَيُسْدَلُ مِنْ خَلْفِهَا وَيُفْعَلُ بِهَا وَبِالرَّجُلِ كَمَا يُفْعَلُ
سه قرن و گذاشته شود از پس او و کرده شود بزن و مرد آنچه کرده شود

بِالْعَرُوْسِ فَإِنْ تَعَذَّرَ فِيْ حَقِّهَا جَمِيْعُ مَا ذَكَرْنَا اجْتَزَى بِثَوْبٍ وَاحِدٍ
به عروس و اگر متعذر باشد در حق زن همه آنچه یاد کردم بسنده است بیک جامه

وَأَمَّا الْمُحْرِمُ فَيُغَسَّلُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَلَا يُقَرَّبُ طِيْبًا وَلَا يُخَمَّرُ رَأْسُهُ
و اما محرم پس شسته شود باب و سدر و نزدیک کرده شود بخوشبو و نه پوشیده شود سر او را

وَلَا رِجْلَاهُ وَلَا يُلْبَسُ مَخِيطًا وَيُكَفَّنُ فِي ثَوْبَيْهِ لِمَا رُوِيَ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنه

ونه دو پاے او ونه پوشانیده شود جامه دوخته را و تکفین کرده شود دو جامه خود که در حال حیات است از

قَالَ بَيْنَمَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاقِفٌ بِعَرَفَةَ وَرَجُلٌ وَاقِفٌ إِذْ وَقَعَ مِنْ

گفت در آن اوقات که رسول صلعم استاده بود ناگاه افتاد آن مرد از مرکب خود

رَاحِلَتِهِ فَوَقَصَتْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ

پس زیر کرد او را راحله او پس مرد پس گفت پیغمبر صلعم بشوئید این مرد را بآب وسدر

وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْهِ وَلَا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ فَإِنَّ اللهَ يَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مُلَبِّيًا

و تکفین کنند او را در دو جامه او ونه پوشید سر او را پس بدرستی حق تعالی خواهد برانگیخت این را در

وَأَمَّا السِّقْطُ إِذَا وُلِدَ لِأَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ غُسِّلَ وَصُلِّيَ عَلَيْهِ وَإِنْ

واما افگانه وقتیکه متولد شود زیاده از چهار ماه غسل داده شود و نماز گذارده شود بر او

لَمْ يَتَبَيَّنْ أَذَكَرٌ هُوَ أَمْ أُنْثٰى وَسُمِّيَ اسْمًا يَصْلُحُ لِلذَّكَرِ وَالْأُنْثٰى وَلَا

واگرچه ظاهر نشده است که مرد است یا زن و نامیده شود بنام او که سزاوار است مرد و زن را و فرق

فَرْقَ فِي غُسْلِهِ بَيْنَ الرِّجَالِ وَالْمَرْأَةِ لِأَنَّ النِّسَاءَ غَسَلْنَ إِبْرٰهِيمَ

نیست در غسل دادن او در میان مرد و زن زیرا نکه بدرستی زنان غسل دادند ابراهیم

ابْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ عُمْرُهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ شَهْرًا مَذْكُورٌ ذٰلِكَ فِي حَدِيثِ

پسر پیغمبر علیه السلام را و بوده است عمر او هژده ماه مذکور است این نقل در حدیث

أُمِّ عَطِيَّةَ رض وَيُغَسِّلُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ وَالْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ فَإِنْ غَسَّلَتِ الْمَرْأَةُ

ام عطیه رض و غسل دهد مرد مرد را و زن زن را پس اگر غسل داد زن

زَوْجَهَا جَازَ بِلَا خِلَافٍ فِي الْمَذْهَبِ وَهَلْ يُغَسِّلُ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ عَلٰى

شوهر خود را روا است بی خلاف در همه مذاهب واما غسل دهد مرد زن را ایمنسله بر

رِوَايَتَيْنِ وَكَذٰلِكَ الْحُكْمُ فِي أُمِّ الْوَلَدِ وَقَدْ غَسَّلَ عَلِيٌّ رض فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ

دو روایت است و همچنین حکم در ام ولد و تحقیق غسل داده بود علی رض فاطمه

رض وَكَفَنُ الرَّجُلِ مُقَدَّمٌ عَلَى الدَّيْنِ وَالْوَصِيَّةِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ

را و کفن مرد مقدم است بر وام و وصیت او پس وقتیکه نباشد او را مال

فَعَلٰى مَنْ تَلْزَمُهُ نَفَقَتُهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَفِي بَيْتِ الْمَالِ وَكَذٰلِكَ كَفَنُ

پس کفن بر کسی است که لازم است او را نفقه آن میت در حال حیوة پس اگر نباشد آنکسے که برو نفقه

الْمَرْأَةِ وَلَا يَجِبُ عَلٰى زَوْجِهَا وَالْأَوْلٰى أَنْ يَتَوَلّٰى دَفْنَهُ مَنْ يَتَوَلّٰى غُسْلَهُ

زن مقدم است بر وام و وصیت تا آخر و واجب نیست کفن زن بر شوهر او و بهتر است که بجو دلگیر و دفن میت را کسی

وَيُعَمَّقُ الْقَبْرُ قَدْرَ قَامَةٍ وَبَسْطَةٍ وَيَكُونُ طُولُهُ ثَلَاثَةَ أَذْرُعٍ

و ژرف کرده شود قبر را مقدار قامت میانه و باشد درازے او سه گز

وَشِبْرًا فِي عَرْضِ ذِرَاعٍ وَشِبْرٍ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ

ویک بدست در عرض یک گز ویک بدست چنانچه فرمود نبی صلعم مر عمر بن خطاب را رض

يَا عُمَرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا أُعِدَّ لَكَ مِنَ الْأَرْضِ ثَلَاثَةُ أَذْرُعٍ وَشِبْرٌ فِي

ای عمر چگونه باشے تو وقتیکه آماده کرده شود ترا از زمین سه گز ویک بدست در

عَرْضِ ذِرَاعٍ وَشِبْرٍ ثُمَّ قَامَ إِلَيْكَ أَهْلُكَ فَغَسَلُوكَ وَكَفَّنُوكَ وَحَنَّطُوكَ

عرض یک گز و بدست پستر خیزد بسوئے تو اہل تو پس غسل دہند ترا و کفن دہند ترا و خوشبو مالند ترا

ثُمَّ حَمَلُوكَ حَتَّى يُغَيِّبُوكَ فِيهِ ثُمَّ يُهِيلُوا عَلَيْكَ التُّرَابَ ثُمَّ انْصَرَفُوا

پستر بردارند ترا تا آنکه غایب کنند ترا دران پستر ریزند بر تو خاک پستر باز گردند

عَنْكَ الْحَدِيثَ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُسَلَّ الْمَيِّتُ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ سَلًّا وَإِنْ عَسُرَ

از تو تا آخر حدیث ومستحب ست اینکه مرده را از جانب سر او در آورده شود واگر متعسر شود

ذٰلِكَ فَمِنْ جَنْبِ الْقَبْرِ أَوْ أَسْهَلِ الْجِهَاتِ وَهُوَ رِوَايَةٌ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ

این کار پس از پہلوی گور یا آسان ترین جہات وآن روایتیست از امام احمد

رَهُ وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَتَتَوَلَّى دَفْنَهَا النِّسَاءُ كَمَا يَتَوَلَّيْنَ غُسْلَهَا فَإِنْ تَعَذَّ

رح واما زن پس بجو گیرند دفن او را زنان چنانچه بجو گیرند غسل او را واگر متعذر باشد

921 رَ فَذُو أَرْحَامِهَا مِنَ الرِّجَالِ فَإِنْ تَعَذَّرَ فَالشُّيُوخُ مِنَ الْأَجَانِبِ وَيُسْتَحَبُّ

پس ذو رحم آن زن از مردان واگر متعذر باشد این ہم پس پیران از بیگانگان ومستحب ست

أَنْ يُسَجَّى قَبْرُهَا خِلَافَ الرَّجُلِ لِأَنَّهَا عَوْرَةٌ وَقَدْ مَرَّ عَلِيٌّ رَضِ بِقَوْمٍ

اینکه پوشیده شود گور زن را بخلاف مرد زیرا که آن زن تمام عورت ست وبتحقیق گذشت علی رض بقومی

وَقَدْ بَسَطُوا عَلَى رَجُلٍ ثَوْبًا فَجَذَبَهُ وَقَالَ إِنَّمَا يُصْنَعُ هٰذَا بِالنِّسَاءِ

وحالانکه گسترده بودند بر گور مردی جامه را پس کشید وفرمود جز این نیست که کرده میشود این کار بزنان

فَإِذَا حَصَلَ أَنَّ الْقَبْرَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ حُثِيَ عَلَيْهِ التُّرَابُ ثَلٰثَ

پس وقتیکه حاصل شود گور روبروی قبله ست انداخته شود برو خاک سه

حَثَيَاتٍ بِذٰلِكَ جَاءَتِ السُّنَّةُ ثُمَّ يُهَالُ عَلَيْهِ التُّرَابُ وَيُرْفَعُ

مشت باین آمده ست سنت رسول الله صلعم پستر ریخته شود بروے خاک وبلند کرده شود

الْقَبْرُ مِنَ الْأَرْضِ قَدْرَ شِبْرٍ وَيُرَشُّ عَلَيْهِ الْمَاءُ وَيُوضَعُ عَلَيْهِ الْحَصْبَاءُ

گور از زمین بقدر یک بدست وریخته شود بروے آب ونهاده شود بروے سنگریزها

وَإِنْ طُيِّنَ جَازَ وَإِنْ جُصِّصَ كُرِهَ وَلْيَكُنْ تَسْنِيمُ الْقَبْرِ دُونَ تَسْطِيحِهِ

واگر گل کرده شود رواست واگر گچ کرده شود مکروه ست وسنت ست بصورت کوهان شتر بودن گور نه

لِمَا رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَصَاحِبَيْهِ مُسَنَّمًا

از جہت آنکه مرویست از حسن رض که گفت گور نبی صلعم و هر دو یاران او همه کوهان شتر بود

فاذا فرغ من تقبيره سن تلقينه لما روى ابو امامة رض ان النبي
پس هرگاه فارغ شود از گور کردن او تلقین او سنت ست از جهت آنکه روایت کرد ابو امامه رض که نبی
صلى الله عليه وسلم قال اذا مات احدكم فسويتم عليه التراب فليقم احدكم
ص فرمود هرگاه بمیرد یکی از شما پس برابر کردید بروی خاک پس باید که ایستد یکی از شما
على رأس قبره ثم يقول يا فلان بن فلانة فانه يسمع ولا يجيب ثم
بر سر گور او پس گوید ای فلان پسر فلان زن که او بدرستی میشنود و جواب نمیدهد پس
ليقل يا فلان بن فلانة ثانية فانه يستوي قاعدا ثم ليقل يا
باید که گوید ای فلان پسر فلان زن بار دوم پس بدرستی برابر میشود در حال نشسته پس بگوید
فلان بن فلانة فانه ارشدنا يرحمك الله ولكن لا تسمعون
فلان بن فلانه پس بدرستی آن میت میگوید راه راست نمودید شما رحمت کند شما را خدا لیکن شما نمیشنوید
فيقول اذكر ما خرجت عليه من دار الدنيا شهادة ان لا اله الا
پس بگوید یاد کن چیزی که برآمده تو بر آن از دنیا که گواهی باشد بیگانگی حق تعالی
الله وان محمدا عبده ورسوله وانك رضيت بالله ربا و
و آنکه محمد بنده خداست و پیغمبر او و تو راضی شده بودی بخدای پروردگار و ٩٢٢
بالاسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقرآن اماما فان منكرا ونكيرا
باسلام دین و بمحمد نبی ص و بقرآن امام و پیشوا پس بدرستی منکر و نکیر
يقولان ما يقعدنا عند هذا وقد لقن حجته فقال رجل
میگویند چه چیز نشاند ما را نزد این حال آنکه تلقین کرده شد حجت خویش پس گفت مردی
يا رسول الله فان لم تعرف اسم امه قال فلينسبه الى حواء وان
یا رسول الله پس اگر نداند نام مادر او پس فرمود پس منسوب کند او را بسوی حوا و اگر
نشاء ان نزيد وبالمؤمنين اخوانا وبالكعبة قبلة وغير ذلك
خواهد که زیاده کند بقرآن تلقین و بمؤمنان برادران و بکعبه قبله و جز این
من اعلام الاسلام جاز باب في ذكر فضائل الصلوات
از نشانهای اسلام جایز است باب در ذکر فضیلت نماز
في ايام الاسبوع ولياليه اما ما جاء في صلوات النهار من ذلك
در ایام هفته و شبهای آنها اما آنچه آمد در نماز روز پس از آنچه است
ما روي عن ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال قال لي رسول الله
چیزیکه مرویست از ابی سلمه از ابی هریره رض گفت فرمود مرا رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا خرجت من منزلك فصل ركعتين يمنعانك مخرج
ص هرگاه برآمدی از منزل خود پس بگزار دو رکعت که منع میکنند آن دو رکعت

السُّوءِ وَاِذَا دَخَلْتَ اِلٰى مَنْزِلِكَ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ يَمْنَعَانِكَ مَدْخَلَ

بدی را و هرگاه در آمدی تو بسوی منزل خود پس بگذار دو رکعت منع میکنند ترا در آمدن

السُّوءِ وَعَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِي

بدی را و مرویست از انس بن مالک رض از رسول الله صلعم فرمود در میان

صَلَاةِ الصُّبْحِ مَنْ تَوَضَّأَ ثُمَّ تَوَجَّهَ اِلَى الْمَسْجِدِ ثُمَّ يُصَلِّيْ فِيْهِ الصَّلَاةَ

نماز صبح هرکه وضو کرد پس تر روآورد بسوی مسجد پس تر گذارد در وی نماز

كَانَ لَهٗ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةٌ وَمُحِيَ عَنْهُ سَيِّئَةٌ وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ

باشد مراورا بهر قدم نیکوئی و گم کرده شود از وی بدی و نیکوئی را بده درجه

اَمْثَالِهَا فَاِذَا صَلّٰى ثُمَّ انْصَرَفَ عِنْدَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّ

مانند آن باعلد پس هرگاه گذارد پس تر بازگشت وقت طلوع آفتاب نوشت خدای

وَجَلَّ لَهٗ بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِيْ جَسَدِهٖ حَسَنَةً وَانْقَلَبَ بِحَجَّةٍ مَبْرُوْرَةٍ

تعالی مراورا بهر موی بدن او نیکوئی و منقلب کند بحج پاک

فَاِنْ جَلَسَ حَتّٰى يَرْكَعَ كَتَبَ اللّٰهُ تَعَالٰى لَهٗ بِكُلِّ جَلْسَةٍ اَلْفَيْ اَلْفِ حَسَنَةٍ

پس اگر نشست تا آنکه رکوع کند مینویسد خدا تعالی مراورا بهر جلسه دو هزار نیکی

وَمَنْ صَلَّى الْعَتَمَةَ فَلَهٗ مِثْلُ ذٰلِكَ وَانْقَلَبَ بِعُمْرَةٍ مَبْرُوْرَةٍ وَعَنْ

و کسیکه گذارد نماز عشا را پس او راست مانند این و منقلب بگردد آن بعمره مبرور و مرویست

عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ مَنْ

از عثمان بن عفان رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود هرکه

صَلَّى الْعِشَاءَ فِيْ جَمَاعَةٍ فَكَاَنَّمَا صَلَّى اللَّيْلَ كُلَّهٗ وَعَنْ اَبِيْ صَالِحٍ عَنْ

گذارد نماز عشا با جماعت پس چنانستی که گذارد شب همه شب و مرویست از ابی صالح رض از

اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ صَلَاةٍ اَثْقَلَ عَلَى

ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم نیست هیچ نماز گران تر بر

الْمُنَافِقِيْنَ مِنْ صَلَاةِ الْعِشَاءِ وَالْفَجْرِ وَلَوْ يَعْلَمُوْنَ مَا فِيْهِمَا لَاَتَوْهُمَا

منافقان از نماز عشا و فجر و اگر بدانستند آنچه در آنهاست از ثواب هر آینه آمدندی

وَلَوْ حَبْوًا وَلَقَدْ هَمَمْتُ اَنْ اٰمُرَ فِتْيَانِيْ فَيَاْخُذُوا الْحَطَبَ فَاُحَرِّقَ

و اگر چه بر زانو افتاده و هر آینه قصد کرده ام اینکه فرمایم جوانان خود را پس بگیرند هیزم پس بسوزنم

عَلٰى رِجَالٍ لَمْ يَشْهَدُوْا مَعَنَا فِيْ بُيُوْتِهِمْ وَعَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ

بر مردان که حاضر نشده اند با ما در خانهای ایشان و مرویست از عطا بن یسار از

اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ مَنْ صَلّٰى اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ

ابی هریره رض از نبی صلعم که فرمود هرکه گذارد چهار رکعت

النقصان السیئة تقیید عدد ٩٣٣ مهذب الاخلاق وغیره ١٢

بعد زوال الشمس يحسن قراءتهن وركوعهن وسجودهن صلى
بعد از زوال آفتاب نیکو کند قرائت آنها و رکوع و سجود آنها نماز میکنند

معه سبعون الف ملك يستغفرون له حتى الليل ولم يكن رسول
با این هفتاد هزار فرشته آمرزش خواهند او را تا شب و نبوده است رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم يدع اربعا بعد الزوال يطيلهن ويقول ان ابواب السماء
که ترک کند آنحضرت صلعم چهار رکعت را بعد زوال دراز میکرد آنها را و میفرمود که درهای آسمان

تفتح في هذه الساعة فاحب ان يرفع لي عمل فيها قيل يا رسول الله
گشاده میشود درین ساعت پس دوست میدارم که برداشته شود مرا عمل در آن ساعت گفتند یا رسول الله

فيهن سلام فاصل قال لا وروي عنه صلى الله عليه وسلم انه قال
در آن چهار رکعت سلام است که جدائی کند در آنها فرمود نه و در روایت از آنحضرت که فرمود

رحم الله عبدا صلى اربعا قبل العصر **فصل** في ذكر صلاة يوم
رحمت کند خدای تعالی بنده را که گزارد چهار رکعت پیش از عصر در ذکر نماز روز

الاحد عن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى يوم الاحد
یکشنبه روایت از ابوهریره رضی الله عنه از نبی صلعم که فرمود هر که گزارد روز یکشنبه

اربع ركعات يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب وامن الرسول مرة كتب
چهار رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه و آمن الرسول یکبار نوشته میشود

الله تعالى بعدد كل نصراني ونصرانية حسنات واعطاه ثواب
خدای تعالی بعدد هر نصرانی و نصرانیه نیکوییها و دهد او را ثواب

نبي وكتب له حجة وعمرة وكتب له بكل ركعة الف صلاة ثم
پیغمبر و نوشته میشود او را حج و عمره و نوشته میشود او را به هر رکعت هزار نماز پس

اعطاه الله تعالى في الجنة بكل حرف مدينة من مسك اذفر وعن
دهد او را خدای تعالی در بهشت بهر حرف شهری از مشک اذفر و در روایت از

علي ابن ابي طالب رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال وحدوا الله تعالى بكثرة
علی ابن ابی طالب رض از نبی صلعم که فرمود یگانه بدانید خدای تعالی را به بسیاری

الصلاة في يوم الاحد فانه واحد لا شريك له فمن صلى يوم الاحد
نماز در روز یکشنبه که او یگانه است نیست شریک او را پس هر که گزارد روز یکشنبه

بعد صلاة الظهر اربع ركعات بعد الفريضة والسنة يقرء في
بعد نماز ظهر چهار رکعت بعد فریضه و سنت بخواند در

الركعة الاولى فاتحة الكتاب والم السجدة وفي الثانية فاتحة الكتاب
رکعت اول فاتحه والم سجده و در دوم فاتحه

زوال
بالعفو
گشتن
بحالی
شدن
۹۲۴

وَتَبَارَكَ الْمُلْكُ ثُمَّ يَتَشَهَّدُ وَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ أُخْرَيَيْنِ

وتبارک الملک بستر تشهد خواند وسلام دهد بستر بایستد پس بگذارد دو رکعت دیگر

يَقْرَأُ فِيهِمَا فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَسُورَةَ الْجُمُعَةِ وَيَسْأَلُ حَاجَتَهُ كَانَ حَقًّا

که بخواند در آنها فاتحه وسورة جمعه وبخواهد حاجت خود باشد حق

عَلَى اللّٰهِ تَعَالَى أَنْ يَقْضِيَ حَاجَتَهُ وَيُبَرِّئَهُ مِمَّا كَانَتِ النَّصَارَى عَلَيْهِ

بر خدا لازم که قضا کند حاجت او ونگاه میدارد او را از آنچیزے که بوده اند نصارے بروے

فَصْلٌ فِي ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ

در ذکر نماز روز دوشنبه روایت از ابی زبیر رض از جابر

بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رض أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ

بن عبد الله رض که فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد روز دوشنبه

عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً

وقت ارتفاع روز دو رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار

وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ مَرَّةً مَرَّةً

وآیة الکرسی یکبار وقل هو الله احد یکبار ومعوذتین یک یکبار

فَإِذَا سَلَّمَ اسْتَغْفَرَ اللّٰهَ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ مَرَّاتٍ

پس هرگاه سلام دهد استغفار بخواهد از خدای تعالے ده بار ودرود فرستد بر نبی صلعم ده بار

٩٣٥

غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ ذُنُوبَهُ كُلَّهَا وَعَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

بیامرزد خدای تعالے گناهان او همه را وروایت از ثابت بنانی از انس بن مالک رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد در روز دوشنبه دوازده رکعت

يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً فَإِذَا فَرَغَ مِنْ

بخواند در هر رکعت فاتحه وآیت الکرسے یکبار پس هرگاه فارغ شود از

صَلَاتِهِ قَرَأَ اثْنَيْ عَشَرَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ وَاسْتَغْفَرَ اثْنَا عَشَرَ

نماز خود بخواند دوازده بار قل هو الله احد واستغفار کند دوازده

مَرَّةً يُنَادَى بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَيْنَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ لِيَقُمْ فَلْيَأْخُذْ

بار ندا کرده شود روز قیامت کجاست فلان بن فلان باید که برخیزد پس بگیرد

ثَوَابَهُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى فَأَوَّلُ مَا يُعْطَى مِنَ الثَّوَابِ أَلْفُ حُلَّةٍ وَيُتَوَّجُ

ثواب او از خدای تعالے پس اول چیزیکه داده میشود از ثواب هزار حله است وتاج پوشانیده

وَيُقَالُ لَهُ ادْخُلِ الْجَنَّةَ فَيَسْتَقْبِلُهُ مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ مَعَ كُلِّ مَلَكٍ هَدِيَّةٌ

وگفته میشود او را در آ در بهشت پس پیش می آید او را صد هزار فرشته با هر یک فرشته هدیه

ويشفعونه حتى يدور على ألف قصر من نور ... فصل

و پیروی میکنند او را فرشتگان تا آنکه بگردد بر هزار محل از نور درخشان

في ذكر صلاة يوم الثلثاء عن يزيد الرقاشي عن انس بن مالك رض

در ذکر نماز روز سه شنبه مرویست از یزید رقاشی از انس بن مالک رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الثلثاء عشر ركعات عند

گفت فرمود رسول الله صلعم هرکه گزارد روز سه شنبه ده رکعت وقت

انتصاف النهار وفي حديث آخر عند ارتفاع النهار يقرأ في كل

نیمه روز و در حدیث دیگریست وقت ارتفاع روز بخواند در هر

ركعة فاتحة الكتاب مرة وآية الكرسي مرة وقل هو الله احد ثلاث

رکعت فاتحه یکبار و آیت الکرسی یکبار و قل هو الله احد سه بار

مرات لم يكتب عليه خطيئة الى سبعين يوما فان مات الى سبعين

نوشته نمیشود بر وی هیچ گناهی تا هفتاد روز پس اگر مرد تا هفتاد روز

يوما مات شهيدا وغفر له ذنوب سبعين سنة فصل في

مرد شهید و آمرزیده میشود او را گناهان هفتاد ساله در

ذكر صلاة يوم الاربعاء عن ادريس الخولاني عن معاذ بن جبل رض

ذکر نماز روز چهارشنبه مرویست از ابی ادریس خولانی از معاذ بن جبل رض

۹۳۶

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الاربعاء اثنا عشر ركعة

گفت فرمود رسول الله صلعم هرکه گزارد روز چهارشنبه دوازده رکعت

عند ارتفاع النهار يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وآية الكرسي

وقت بلند برآمدن آفتاب بخواند در هر رکعت فاتحه و آیت الکرسی

مرة وقل هو الله احد ثلاث مرات والمعوذتين ثلاث مرات ناداه

یکبار و قل هو الله احد سه بار و معوذتین سه بار ندا میکند

به ملك عند العرش يا عبد الله استأنف العمل فقد غفر لك ما

او را فرشته نزد عرش ای بنده خدا از سر گیر عمل را پس بتحقیق آمرزیده شده ترا هرچه

تقدم من ذنبك ودفع الله عنه عذاب القبر وضيقه وظلمته

پیش رفت از گناهان تو و دور کند خدای تعالی از وی عذاب قبر را و تنگی او و ظلمت او

ودفع عنه شدائد القيامة ورفع له من يومه عمل نبي فصل

و دور کرده میشود از وی سختیهای قیامت و برداشته شود مر او را از روز او عمل پیغمبر

في ذكر صلاة يوم الخميس عن عكرمة عن ابن عباس رض قال قال

در ذکر نماز پنجشنبه مرویست از عکرمه از ابن عباس گفت فرمود

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْخَمِيسِ مَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ رَكْعَتَيْنِ

رسول الله صلعم هر كه گزارد روز پنجشنبه درميان ظهر و عصر دو ركعت

يَقْرَءُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مِائَةَ مَرَّةٍ

بخواند در ركعت اول فاتحه يكبار وآيت الكرسى صد بار

وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ الْفَاتِحَةَ وَمِائَةَ مَرَّةٍ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ وَبَعْدَ

ودر ركعت دوم فاتحه وصد بار قل هو الله احد وبعد

الْفَرَاغِ يُصَلِّي عَلَيَّ مِائَةَ مَرَّةٍ أَعْطَاهُ اللهُ تَعَالَى ثَوَابَ مَنْ صَامَ

فراغ درود بخواند بر من صد بار بدهد مر او را خداے تعالى ثواب كسيكه روزه داشت

رَجَبَ وَشَعْبَانَ وَرَمَضَانَ وَكَانَ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ حَاجِّ الْبَيْتِ

در ماه رجب وشعبان ورمضان وباشد مر او را از ثواب مثل حاجيان كعبه

وَكُتِبَ لَهُ بِعَدَدِ كُلِّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ تَعَالَى وَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ حَسَنَاتٌ

ونوشته ميشود مر او را بعدد هر كسيكه ايمان آرد بخداے تعالى وتوكل كند بروى نيكوئيها

٩٢٧ فَصْلٌ فِي ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ

در ذكر نماز روز جمعه مرويست از على بن حسين از

أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمْ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ

پدر خود از جد خود رضى گفت شنيدم نبى صلعم را كه ميفرمود

فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ صَلَوةٌ كُلُّهُ مَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ قَامَ إِذَا طَلَعَتِ

در روز جمعه هنگام نماز نيست همه او نيست هيچ بنده مومن برخاست وقتيكه بلند شد

الشَّمْسُ وَارْتَفَعَتْ قَدْرَ رُمْحٍ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَتَوَضَّأَ فَأَسْبَغَ

آفتاب وبلند شد مقدار نيزه يا بيشتر از آن پس وضو كرد پس تمام كرد

الْوُضُوءَ وَصَلَّى سُبْحَةَ الضُّحَى رَكْعَتَيْنِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا كَتَبَ

وضو را وگزارد تسبيح صبح دو ركعت از روى ايمان ودانش بنويسد

١٢ اللهُ تَعَالَى لَهُ مِائَتَيْ حَسَنَةٍ وَمَحَى عَنْهُ مِائَتَيْ سَيِّئَةٍ وَمَنْ صَلَّى

خداے تعالى مر او را دو صد نيكى ودور كند از وى دو صد بديها وهر كه گزارد

أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ رَفَعَ اللهُ تَعَالَى لَهُ فِي الْجَنَّةِ أَرْبَعَ مِائَةِ دَرَجَةٍ

چهار ركعت بردارد خداے تعالى او را در بهشت چهار صد درجه

وَمَنْ صَلَّى ثَمَانَ رَكَعَاتٍ رَفَعَ اللهُ تَعَالَى لَهُ فِي الْجِنَانِ ثَمَانَ مِائَةِ

وهر كه گزارد هشت ركعت بردارد خداى تعالى او را در بهشت هشت صد

دَرَجَةٍ وَغَفَرَ لَهُ ذُنُوبَهُ كُلَّهَا وَمَنْ صَلَّى اثْنَيْ عَشَرَ رَكْعَةً كَتَبَ

درجه وآمرزيده شود او را گناهان او همه وهر كه گزارد دوازده ركعت بنويسد

١٢

اللهُ عزّ وجلّ الفاً ومائتي حسنة ومحى عنه الفاً ومائتي سيئة

خدای تعالی دو هزار و دو صد نیکویها و کم میکند از و دو هزار و دو صد بدیها

ورفع له في الجنة الفاً ومائتي درجة وعن ابي صالح عن ابي

و بر میدارد او را در بهشت دو هزار و دو صد درجه و مرویست از ابی صالح از ابی هریره

هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الصبح في يوم الجمعة

رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد صبح در روز جمعه

في جماعة ثم جلس في المسجد يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس كان

بجماعت پس نشست در مسجد یاد کند خدای تعالی را تا بر آمدن آفتاب باشد او را

له في الفردوس سبعون درجة بعد ما بين الدرجتين حضر

او را در بهشت هفتاد درجه فرق ما بین هر دو درجه راه دویدن

الفرس المضمر سبعين سنة ومن صلى صلاة الجمعة في جماعة

اسپ خوش رو هفتاد سال و هر که گزارد نماز جمعه بجماعت

كان له في الفردوس خمسون درجة حضر الفرس الجواد خمسين

باشد مر او را در بهشت پنجاه درجه راه دویدن اسپ تیز قدم پنجاه

سنة ومن صلى العصر في جماعة فكانما اعتق ثمانية من ولد ۹۲۱

ساله و هر که گزارد عصر را بجماعت پس گویا که آزاد کرد هشت کس را از اولاد

اسمعيل كلهم رقيق ومن صلى المغرب في جماعة فكانما حج حجة

اسمعیل که همه ایشان بنده اند و هر که گزارد مغرب را بجماعت پس گویا حج کرد حج گزاری

مبرورة وعمرة متقبلة وعن مجاهد عن ابن عباس رض قال قال

پاک مقبول و عمره مقبول و مرویست از مجاهد از ابن عباس رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الجمعة ما بين الظهر والعصر ركعتين

رسول الله صلعم هر که گزارد روز جمعه ما بین ظهر و عصر دو رکعت

يقرء في اول ركعة فاتحة الكتاب وآية الكرسي مرة وخمسا وعشرين

بخواند در اول رکعت فاتحه یکبار و آیت الکرسی یکبار و بیست و پنج بار

مرة قل اعوذ برب الفلق وفي الركعة الثانية يقرء فاتحة الكتاب

قل اعوذ برب الفلق و در رکعت ثانی بخواند فاتحه

مرة وقل هو الله احد مرة وقل اعوذ برب الفلق عشرين مرة فاذا

یکبار و قل هو الله احد یکبار و قل اعوذ برب الفلق بیست بار پس هرگاه

سلم قال لا حول ولا قوة الا بالله خمسين مرة فلا يخرج من الدنيا

سلام دهد بگوید نیست طاقت و توانائی مگر بمدد الله پنجاه بار پس نبرآید از دنیا

حضر الفرس بالضم وسکون الضاد

حتى يرى ربه عز وجل في المنام ويرى مكانه في الجنة او يرى له
تا آنکه ببیند پروردگار خود را عز وجل در خواب و ببیند جای خود را در بهشت یا ببیند
وروي ان اعرابيا قام الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انا
و مرویست که اعرابی ایستاد بسوی نبی صلعم پس گفت یا رسول الله ما
نكون في البادية بعيدا من المدينة ولا نقدر ان ناتيك في
می باشیم در صحرا دور از مدینه و قادر نمیشویم بر اینکه آئیم ترا در
كل جمعة فدلني على عمل اذا رجعت الى قومي اخبرهم في سبب
هر جمعه پس راه نمای کن مرا بر عملی که هرگاه باز گردم بسوی قوم خود خبر دهم اورا در سبب
الجمعة فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا اعرابي اذا كان يوم الجمعة فصل
جمعه پس فرمود نبی صلعم ای اعرابی هرگاه باشد روز جمعه پس بگذار
ركعتين عند ارتفاع النهار فاقرء في اول ركعة فاتحة الكتاب
دو رکعت وقت بلند بر آمدن روز پس بخوان در اول رکعت فاتحه
وقل اعوذ برب الفلق وفي الثاني فاتحة الكتاب وقل اعوذ برب
وقل اعوذ برب الفلق و در دوم فاتحه وقل اعوذ برب
٩٢٩ الناس ثم تشهد وسلم واقرء سبع مرات اية الكرسي جالسا
الناس پستر تشهد بخوان و سلام ده و بخوان هفت بار آیة الکرسی نشسته
ثم صل ثمان ركعات اربعا اربعا واقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب
پستر بگذار هشت رکعت چهار چهار و بخوان در هر رکعت فاتحه
واذا جاء نصر الله مرة واحدة وخمسا وعشرين مرة قل هو
و سوره اذا جاء یکبار و بیست و پنج بار قل هو الله
الله احد فاذا فرغت من صلاتك فقل سبعين مرة لا حول و
پس هرگاه فارغ شوی از نماز خود پس بگو هفتاد بار لا حول و
لا قوة الا بالله العلي العظيم فوالذي نفس محمد بيده ما من
لا قوة الا بالله العلی العظیم پس سوگند بخدا آنکه نفس محمد بدست اوست نیست
مؤمن ولا مؤمنة صلى يوم الجمعة هذه الصلاة كما اقول الا
مرد مومن و نه زن مومنه که بگذارد روز جمعه این نماز را چنانچه گفته ام مگر
وانا ضامن له الجنة ولا يقوم من مقامه حتى يغفر الله له و
و من ضامنم اورا بهشت و نه برخیزد از مقام خود تا آنکه آمرزد اورا خدا تعالی و
لوالديه ان كانا مسلمين وينادي مناد من تحت العرش يا
والدین اورا اگر باشند مسلمانان و ندا کند ندا کننده از زیر عرش ای

عبد الله إستأنف العمل فقد غفر لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر

بنده خدا از سر بگیر عمل را پس تحقیق آمرزیده شد ترا از آنچه پیش رفت از گناهان خود و آنچه پس رفت

وذكر لها فضائل كثيرة يطول شرحها وقد ذكرنا فيما تقدم

و یاد کرده شود مر آن نماز جمعه را فضائل کثیره که دراز است شرح آن و تحقیق یاد کردیم ما در آنچه پیش گذشت

فضائل أخرى في صلاة أخرى ثماني عشرة مرة قل هو الله أحد

فضیلتهای دیگر در نماز دیگر که هژده بار قل هو الله است

في يوم الجمعة فمن شاء أن يصليها فليصليها فصل في ذكر

در روز جمعه پس کسیکه خواهد که بگذارد آنرا پس بگذارد در ذکر

صلاة يوم السبت روى سعيد عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله

نماز روز سبت یعنی شنبه روایت کرد سعید از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم من صلى يوم السبت أربع ركعات يقرء في كل ركعة فاتحة

صلعم هر که گزارد روز شنبه چهار رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه

الكتاب مرة وقل يا أيها الكفرون ثلث مرات فاذا فرغ من صلاته

یکبار و قل یا ایها الکفرون سه بار پس هرگاه فارغ شود از نماز خود

وسلم قرء آية الكرسي كتب الله تعالى بكل حرف حجة وعمرة ورفع

و سلام دهد بخواند آیت الکرسی مینویسد خدا تعالی او را بهر حرف یک حج و عمره و برداشته

له بكل حرف أجر سنة صيام نهارها وقيام ليلها وأعطاه الله

او را بهر حرف اجر سالیکه روزه داشته باشد در روزها و قیام کرده باشد شبها و بدهد او را

بكل حرف ثواب شهيد وكان تحت ظل عرشه مع النبيين والشهداء

بهر حرف ثواب شهید و باشد در زیر سایه عرش او همراه پیغمبران و شهیدان

باب في ذكر صلوة الليالي فصل في ذكر فضل صلاة ليلة

باب در ذکر نماز شبها در ذکر فضیلت نماز شب

الأحد عن أنس بن مالك رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من

یکشنبه مرویست از انس بن مالک رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود هر

صلى ليلة الأحد عشرين ركعة يقرء في كل ركعة الحمد لله مرة و

گزارد شب یکشنبه بیست رکعت بخواند در هر رکعت الحمد لله یکبار و

قل هو الله أحد خمسين مرة والمعوذتين مرة مرة واستغفر الله

قل هو الله احد پنجاه بار و معوذتین یکیکبار و استغفار خواند

سبحانه مائة مرة واستغفر الله لنفسه ولوالديه مائة مرة وصلى

صد بار و استغفار خواند از خدا تعالی برای خود و والدین خود صد بار و درود

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِائَةَ مَرَّةٍ وَتَبَرَّأَ مِنْ حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَالْتَجَأَ إِلَى حَوْلِ

بر نبی صلعم صد بار و ابرار خواهد از حول و قوة خود یعنی لا حول ولا قوة گوید و التجا کند بسوی حول

اللهِ وَقُوَّتِهِ ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ آدَمَ صَفْوَةُ

خدا و قوت او بعد گوید گواهی میدهم اینکه نیست خدا مگر الله و گواهی میدهم که آدم صفی

اللهِ وَفِطْرَتُهُ وَإِبْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمُوسَى كَلِيمُ اللهِ تَعَالَى وَ

خداست و پیدا کرده او و ابراهیم دوست خدا عز وجل ست و موسی کلیم خدا است عز وجل و

عِيسَى رُوحُ اللهِ سُبْحَانَهُ وَمُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ

عیسی روح ست سبحانه تعالی و محمد حبیب خدا است عز وجل باشد مر او را از اجر

وَالثَّوَابِ بِعَدَدِ مَنْ دَعَى اللهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَدًا وَمَنْ لَمْ يَدَّعِ لَهُ وَلَدًا

و ثواب بعدد کسیکه خوانده ست خدای را فرزند یعنی کافران و کسیکه نخوانده ست او را فرزند یعنی مسلمانا

وَيَبْعَثُهُ اللهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَعَ الْآمِنِينَ وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللهِ أَنْ

و برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت با ایمن یافتگان و باشد واجب بر خدای تعالی که

يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ مَعَ النَّبِيِّينَ

در آرد او را در بهشت با انبیا

فَصْلٌ فِي ذِكْرِ صَلٰوةِ لَيْلَةِ الْاِثْنَيْنِ

در ذکر نماز شب دوشنبه

رُوِيَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَنَسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى فِي لَيْلَةِ

مرویست از اعمش از انس رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد در شب

الْاِثْنَيْنِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ

دوشنبه چهار رکعت بخواند در رکعت اول فاتحه یکبار و قل هو الله

أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ

ده بار و در رکعت ثانی الحمد لله یکبار و قل هو الله

عِشْرِينَ مَرَّةً وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّالِثَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ثَلٰثِينَ

بیست بار و در رکعت سیوم الحمد لله یکبار و قل هو الله احد سی

مَرَّةً وَفِي الرَّكْعَةِ الرَّابِعَةِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ أَرْبَعِينَ

بار و در رکعت چهارم الحمد لله یکبار و قل هو الله چهل بار

مَرَّةً ثُمَّ تَشَهَّدَ وَسَلَّمَ وَقَرَأَ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ خَمْسًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً وَ

بعد تشهد بخواند و سلام دهد و بخواند قل هو الله احد هفتاد و پنج بار و

اسْتَغْفَرَ اللهَ تَعَالَى لِنَفْسِهِ وَلِوَالِدَيْهِ خَمْسًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً وَصَلَّى

استغفار خواهد از خدای تعالی برای خود و والدین خود هفتاد و پنج بار و درود فرستد

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسًا وَسَبْعِينَ مَرَّةً ثُمَّ سَأَلَ حَاجَتَهُ كَانَ حَقًّا

بر نبی صلعم هفتاد و پنج بار بعد بخواهد حاجت خود باشد حق

على الله تعالى ان يعطيه سؤله وهي تسمى صلاة الحاجة وعن
بر خدای تعالی که بدهد اورا حاجت او و این نماز نامیده میشود صلاة الحاجة و در روایت

ابي امامة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الاثنين
از ابی امامه رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد در شب دوشنبه

ركعتين يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله خمس عشر
دو رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله پانزده بار

مرة ويقرء بعد التسليم خمس عشر مرة اية الكرسي ويستغفر
و بخواند بعد سلام پانزده بار آیة الکرسی و استغفار

الله سبحانه وتعالى خمس عشرة مرة جعل الله تعالى اسمه في
گوید پانزده بار گرداند خدای تعالی نام او در

اصحاب الجنة وان كان من اصحاب النار وغفر له ذنوب العلانية
اصحاب جنت و اگرچه باشد از اصحاب دوزخ و آمرزیده شود او را گناهان آشکارا

وكتب له بكل اية قرءها حجة وعمرة وان مات ما بين الاثنين
و نوشته شود او را بهر آیة که خوانده باشد حج و عمره و اگر مرد ما بین دوشنبه

٩٤٢ الى الاثنين مات شهيدا **فصل** في ذكر فضل صلاة ليلة
تا دوشنبه آینده مرده باشد شهید در ذکر فضیلت نماز شب

الثلثاء عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صلى ليلة الثلثاء اثنتي عشرة ركعة
سه شنبه مرویست از نبی ع که فرمود هر که گزارد شب سه شنبه دوازده رکعت

يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واذا جاء نصر الله خمس
بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و سوره اذا جاء پنج بار

مرات بنى الله تعالى له في الجنة بيتا عرضه وطوله تسع الدنيا
بنا کند خدای تعالی اورا در بهشت خانه که عرض او و طول او نه حصه دنیا است

سبع مرات **فصل** في ذكر فضل صلاة ليلة الاربعاء عن
هفت بار در ذکر فضیلت نماز شب چهارشنبه مرویست

النبي صلى الله عليه انه قال من صلى ليلة الاربعاء عن النبي صلى الله عليه انه
از نبی ع که فرمود هر که گزارد شب چهارشنبه از نبی ست ع که

قال من صلى ليلة الاربعاء ركعتين يقرء في اول ركعة فاتحة
گفت کسیکه خواند شب چهارشنبه دو رکعت بخواند در اول رکعت فاتحه

الكتاب مرة وقل اعوذ برب الفلق عشر مرات وفي الركعة الثانية
یکبار و قل اعوذ برب الفلق ده بار و در رکعت دوم

طول بالضم درازی و دراز شدن و بالفتح منت نهادن ۱۲

فاتحة الكتاب مرة وقل اعوذ برب الناس عشر مرات ينزل من
فاتحہ کتاب یکبار وقل اعوذ برب الناس ده بار فرود مے آید از
كل سماء سبعون الف ملك يكتبون له الثواب الى يوم القيمة
ہر آسمان ہفتاد ہزار فرشتہ مینویسند او را ثواب تا روز قیامت
فصل في ذكر فضل صلاة ليلة الخميس عن ابي صالح عن
در ذکر فضیلت نماز شب پنجشنبہ مرویست از ابی صالح از
ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الخميس ما
ابی ہریرہ رض گفت فرمود رسول اللہ صلعم ہر کہ گزارد شب پنجشنبہ در
بين المغرب والعشاء ركعتين يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة
میان مغرب و عشا دو رکعت بخواند در ہر رکعت فاتحہ کتاب یکبار
وآية الكرسي خمس مرات وقل هو الله احد خمس مرات والمعوذتين
وآیت الکرسی پنج بار وقل ہو اللہ پنج بار و معوذتین
خمس مرات فاذا فرغ من صلاته استغفر الله تعالى خمس عشر مرة
پنج بار پس ہرگاه فارغ شود از نماز خود استغفار گوید پانزده بار
وجعل ثوابه لوالديه فقد ادى حقهما وان كان عاقا لهما واعطاه
وگرداند ثواب او را والدین خود را پس تحقیق ادا کرد حق ایشان را اگرچہ باشد عاق ایشان را
الله سبحانه وتعالى ما يعطي الصديقين والشهداء فصل
خدای تعالی آنچہ مید ہد صدیقان و شہیدان را
في ذكر صلاة ليلة الجمعة عن جابر بن عبد الله رض عن النبي
در ذکر نماز شب جمعہ مرویست از جابر بن عبد اللہ رض از نبی
صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى ليلة الجمعة بين المغرب والعشاء
صلعم کہ فرمود ہر کہ گزارد شب جمعہ میان مغرب و عشا
اثنتي عشرة ركعة يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو
دوازده رکعت بخواند در ہر رکعت فاتحہ و قل ہو اللہ
الله احد عشر مرات فكانما عبد الله تعالى اثنتي عشرة سنة
ده بار پس گویا عبادت کرد خدای تعالی را دوازده سال
صيام نهارها وقيام ليلها وروي عن كثير بن سلمة عن انس
روزه داشت روز آن و قایم داشت شبہای آن دوازده سال و مرویست از کثیر بن سلمہ از انس
بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الجمعة
بن مالک رض گفت فرمود رسول اللہ صلعم ہر کہ گزارد شب جمعہ

صَلَاةَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ فِي جَمَاعَةٍ وَصَلَّى بَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ السُّنَّةَ
نماز عشاے آخر بجماعت و گزارد بعد ازان دو رکعت سنت
ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا عَشْرَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَ
پستر گزارد بعد ازان ده رکعت بخواند در هر رکعت الحمد لله یکبار و
قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ مَرَّةً مَرَّةً ثُمَّ أَوْتَرَ بِثَلَاثِ رَكَعَاتٍ
قل هو الله ده بار و معوذتین یکبار پستر وتر گزارد سه رکعت
وَنَامَ عَلَى جَنْبِهِ الْأَيْمَنِ وَوَجْهُهُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَكَأَنَّمَا أَحْيَى لَيْلَةَ
و خواب کند بر پهلوی راست خود و روی بقبله کند پس گویا که زنده کرد شب
الْقَدْرِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْثِرُوا مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ فِي اللَّيْلَةِ الْغَرَّاءِ
قدر را و فرمود نبی ؑ زیاده کنید از درود بر من در شب روشن
وَالْيَوْمِ الْأَزْهَرِ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَيَوْمِ الْجُمُعَةِ فَصْلٌ فِي ذِكْرِ
و روز روشن که شب جمعه و روز جمعه ست در ذکر
فَضْلِ صَلَاةِ لَيْلَةِ السَّبْتِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فضیلت نماز شب شنبه مرویست از انس بن مالک رض از نبی ؑ
أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلَّى لَيْلَةَ السَّبْتِ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ ۹۲۴
که فرمود هرکه گزارد شب شنبه میان مغرب و عشا دوازده
رَكْعَةً بَنَى اللّٰهُ تَعَالَى لَهُ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ وَكَأَنَّمَا تَصَدَّقَ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ
رکعت بنا کند خداے تعالی او را کوشکی در بهشت و گویا که صدقه داده باشد بر هر مومن
وَمُؤْمِنَةٍ وَبَرِئَ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللّٰهِ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ
و مومنه و بیزار شد از یهودیت و باشد حق بر خداے تعالی که بیامرزد او را
فَصْلٌ وَقَدْ ذَكَرْنَا فِي مَجْلِسِ التَّوْبَةِ فِيمَا تَقَدَّمَ فِي أَثْنَاءِ الْكِتَابِ
و تحقیق ذکر کردیم ما در مجلس توبه در فصلی که پیش گذشت در اثناء کتاب
وَإِنَّمَا يَشْتَغِلُ بِالنَّوَافِلِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَالصَّدَقَةِ وَأَنْوَاعِ
و جز این نیست که اشتغال کرده شود بنوافل از نماز و روزه و صدقه و انواع
الْعِبَادَاتِ بَعْدَ إِحْكَامِ الْفَرَائِضِ فَلَا يَشْتَغِلُ بِسِوَاهَا بَلْ يَنْوِي
عبادات بعد احکام فرایض پس مشغول نشود بسواے آن فرایض بلکه
بِجَمِيعِ عِبَادَاتِهِ قَضَاءَ مَا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جِنْسٍ مِنْهَا فَيَنْوِي بِجَمِيعِ
بجمیع عبادات خود فرایض که بر وی است از هر جنس فرایض پس نیت کند بهمه
هٰذِهِ الصَّلَوَاتِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي هٰذِهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ قَضَاءَ
این نمازها که ذکر کردیم آنرا درین شبها و روزها قضا را

لِيَسْقُطَ عَنْهُ الْفَرْضُ وَيَحْصُلَ لَهُ الْفَضْلُ يَجْمَعُ اللّٰهُ تَعَالٰى بَيْنَهُمَا

تا ساقط شود از وی فریضہ و حاصل شود او را فضل کہ جمع کند خداے تعالے میان

بِمَنِّهٖ وَرَحْمَتِهٖ وَكَرَمِهٖ فَاِذَا تَحَقَّقَ بَرَاءَةُ سَاحَتِهٖ مِنَ الْفَرَائِضِ يَجْعَلُهٗ

بمنت و رحمت و کرم خویش پس ہر گاہ ثابت شود پاکے میدان او از فرائض پس این کام

يَنْوِيْ بِجَمِيْعِ ذٰلِكَ نَافِلَةً فَصْلٌ فِيْ ذِكْرِ فَضْلِ صَلٰوةِ التَّسْبِيْحِ

نیت کند باینہمہ نوافل را در ذکر نماز تسبیح

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهٖ قَالَ اَنَا اَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ اَحْمَدَ

حدیث خواند بر ما شیخ ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند ما را ابو الفتح محمد بن احمد

بْنِ اَبِي الْفَوَارِسِ وَاَبُوْ مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَلَّالُ قَالَا اَنَا اَبُوْ حَفْصٍ

بن ابے الفوارس و ابو محمد حسن بن ابو محمد خلال گفت حدیث خواند ما را ابو حفص

عُمَرُ بْنُ الْوَاعِظِ قَالَ ثَنَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَغَوِيِّ قَالَ ثَنَا اِسْحٰقُ

عمر بن واعظ گفت حدیث خواند بر ما عبد اللہ بن محمد بن بغوے گفت حدیث خواند اسحق

بْنُ اَبِيْ اِسْرَائِيْلَ قَالَ ثَنَا مُوْسٰى بْنُ عَبْدِ الْعَزِيْزِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ

بن اسرائیل گفت حدیث خواند بر ما موسے بن عبد العزیز گفت حدیث خواند ما را حکم

بْنُ اَبَانٍ قَالَ حَدَّثَنِيْ عِكْرِمَةُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ

بن ابان گفت حدیث خواند بر ما عکرمہ از ابن عباس رض گفت کہ رسول اللہ

٩٣٥ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رض يَا عَبَّاسُ يَا عَمَّاهُ اَلَا اُعْطِيْكَ

صلعم فرمود عباس بن عبد المطلب رض یا عباس ای عم آگاہ باش کہ بدہم ترا

اَلَا اَمْنَحُكَ اَلَا اَحْبُوْكَ اَلَا اَجْعَلُ لَكَ عَشْرَ خِصَالٍ اِذَا اَنْتَ فَعَلْتَ

آگاہ باش بخشم ترا آگاہ شو میگردانم ترا دہ خصلت چون تو بکنی آنرا

ذٰلِكَ غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ ذَنْبَكَ اَوَّلَهٗ وَاٰخِرَهٗ قَدِيْمَهٗ وَحَدِيْثَهٗ خَطَاءَهٗ

بیامرزد ترا خدا گناہ ترا اول آن و آخر آن کہنہ باشد یا نو از روی خطا

وَعَمْدَهٗ صَغِيْرَهٗ وَكَبِيْرَهٗ سِرَّهٗ وَعَلَانِيَتَهٗ اَنْ تُصَلِّيَ اَرْبَعَ رَكَعَاتٍ

یا دانستہ خورد باشد یا بزرگ پوشیدہ باشد یا آشکارا اینکہ گزاری چہار رکعت

تَقْرَءُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَسُوْرَةً فَاِذَا فَرَغْتَ مِنَ الْقِرَاءَةِ

بخوانی در ہر رکعت فاتحہ و سورہ پس ہر گاہ فارغ شوی از قراءت

فِيْ اَوَّلِ رَكْعَةٍ وَاَنْتَ قَائِمٌ قُلْتَ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا

در اول رکعت و حال آنکہ ایستادہ باشے بگوئی سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا

اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ تَرْكَعُ فَتَقُوْلُهَا وَاَنْتَ رَاكِعٌ

اللہ واللہ اکبر پانزدہ بار بعدہ رکوع کنے پس بگوئی آنرا و حالآنکہ در رکوع باشے

عشرا ثم ترفع رأسك من الركوع فتقولها عشرا ثم تسجد فتقولها

ده بار پس برداری سر خود را از رکوع پس بگوئی آنرا ده بار پس سجده کنی پس بگوئی آنرا

عشرا ثم ترفع رأسك من السجود فتقولها عشرا ثم تسجد فتقولها

ده بار پس برداری سر خود را از سجود پس بگوئی آنرا ده بار پس سجده کنی پس بگوئی آنرا

عشرا ثم ترفع رأسك فتقولها عشرا فذلك خمس وسبعون في

ده بار پس برداری سر خود را پس بگوئی آنرا ده بار پس این تسبیحات هفتاد و پنج است در

كل ركعة تفعل ذلك في اربع ركعات فان استطعت ان تصليها

هر رکعت بکنی آنرا در چهار رکعات پس اگر طاقت داشته باشی که گزاری آنرا

في كل يوم مرة فافعل فان لم تفعل ففي كل جمعة مرة فان لم

هر روز یکبار پس بکن پس اگر نکنی پس در هر جمعه یکبار پس اگر نتوانی

تفعل ففي كل شهر مرة فان لم تفعل ففي كل سنة مرة فان لم تفعل

کردن پس در هر ماه یکبار پس اگر نتوانی کرد پس در هر سال یکبار پس اگر نتوانی کرد

ففي عمرك مرة وفي لفظ آخر يقرأ في الركعة الاولى بفاتحة الكتاب

پس در عمر خود یکبار و در لفظ دیگر است بخواند در رکعت اول فاتحه

وسبح اسم ربك الاعلى وفي الثانية بفاتحة الكتاب واذا زلزلت

و سبح اسم ربک و در دوم فاتحه و اذا زلزلت

وفي الثالثة بفاتحة الكتاب وقل يا ايها الكافرون وفي الرابعة

و در سوم فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در چهارم

بفاتحة الكتاب وقل هو الله احد وحدثنا ابو نصر عن والده

فاتحه و قل هو الله و حدیث خواند برما ابو نصر از پدر خود

باسناده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لجعفر بن ابي طالب رض الا امنحك

باسناد خود که پیغمبر فرمود جعفر بن ابی طالب رض را آگاه باش ببخشم

الا احبوك الا اعطيك وساق الحديث الى آخره وروي انه

آگاه شو ببخشم ترا آگاه شو عطا میکنم ترا و راند حدیث را تا آخر و مرویست که آنحضرت

صلى الله عليه وسلم قال ذلك لعمرو بن العاص رض وفيه زيادة عشرة في حال

فرمود همین حدیث عمرو بن عاص را رض و در وی زیادت ده تسبیح است در حال

القيام وفي غيره اسقاطها وفي بعض الالفاظ فذلك ثلاثمائة

قیام و در غیر آن روایت ساقط کردن آن و در بعض الفاظ این عبارتست پس این سه صد

يعني به التسبيح في الاربع وفي لفظ آخر فذلك الف ومائتان يعني

مراد داشت بآن تسبیح در چهار رکعت و در لفظ دیگر این عبارتست پس این هزار و دو صد

أنواع التسبيح وهي أربع سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله
انواع تسبیح را و آن چهارست سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله أكبر فإذا ضربت في ثلثمائة كانت ألفا ومائتين وقال
والله اکبر پس هرگاه ضرب کرده شود در سه صد باشد هزار و دو صد و گفته اند
بعض العلماء بالله عز وجل يستحب فعلها في الجمعة مرتين
بعض علما مستحب است کردن آن در روز جمعه دو بار
مرة ليلا ومرة نهارا **فصل** في صلاة الاستخارة ودعائها
در شب و یکبار در روز در نماز استخاره و دعای آن
عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله رض قال كان رسول الله
مرویست از محمد بن منکدر از جابر بن عبد الله رض گفت بود رسول الله
صلى الله عليه وسلم يعلمنا الاستخارة في الأمر كما يعلمنا السورة من القرآن
صلعم می آموخت ما را استخاره در کار چنانچه می آموخت ما را سوره از قرآن
يقول إذا هم أحدكم بأمر أو بإرادة خروج فليركع ركعتين من
میفرمود هرگاه قصد کند یکے از شما کارے را یا اراده خروج کند پس بگذارد دو رکعت بجز از
غير الفريضة ثم يقول اللهم إني أستخيرك بعلمك وأستقدرك
غیر فریضه پس گوید بار خدایا من طلب خیر میکنم از تو بعلم تو و طلب قدرت میکنم
بقدرتك وأسألك من فضلك العظيم فإنك تقدر ولا أقدر
بقدرت تو و میخواهم از تو از فضل تو که بزرگ است که تو قدرت میداری و من قادر نیستم
وتعلم ولا أعلم وأنت علام الغيوب اللهم إن كنت تعلم أن
و تو دانائی و من نمیدانم و تو دانندهٔ علمهای غیب هستی ای بار خدایا تو میدانی که
هذا الأمر وتسميه بعينه خير لي في ديني ودنياي وآخرتي
این چیز و نام برد آن چیز را بهتر است مرا در دین من و دنیای من و آخرت من
وعاقبة أمري وعاجله وآجله فاقدره لي ويسره لي ثم بارك لي
و عاقبت کار من و شتاب آن و دیر آن پس مقدر کن آنرا برای من و آسان کن مرا بس برکت ده مرا
فيه وإلا فاصرفه عني ويسر لي الخير حيث كان ما كنت ورضني
در وی والا پس باز گردان آنرا از من و آسان کن مرا نیکی هر جا که باشد تا هرجا که باشم و خشنود ساز مرا
بقضائك يا أرحم الراحمين فينبغي لكل أحد إذا تحقق عزمه على الخروج
بقضای خود ای ارحم الراحمین پس سزاوار است هر یکے را هرگاه که ثابت شد عزم او بر برآمدن
إلى وجه من سفر التجارة أو حج أو زيارة أن يقول عقيب الركعتين
بسوی طرفی از سفر تجارت یا حج یا زیارت که گوید پس دو رکعت

اَللّٰهُمَّ اِنِّي اُرِيدُ الْخُرُوجَ فِي وَجْهِي هٰذَا بِلَا ثِقَةٍ مِنِّي بِغَيْرِكَ وَلَا رَجَاءٍ

ای بار خدایا من میخواهم بر آمدن در طرفیکه هست بے تکیه از من بغیر تو و نیست امید

اِلَّا بِكَ وَلَا قُوَّةٍ اَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَلَا حِيلَةٍ اَلْجَاُ اِلَيْهَا اِلَّا طَلَبَ فَضْلِكَ

مگر بتو و نه قوة که توکل کنم بر آن و نیست چاره که پناه آرم بسوے او مگر طلب فضل تو

وَالتَّعَرُّضَ لِرِزْقِكَ وَرَحْمَتِكَ وَالسُّكُونَ اِلَى حُسْنِ عِبَادَتِكَ وَاَنْتَ

و چسپیدن مرا بسوے رزق تو و رحمت تو و سکون بسوے حسن عبادت تو و تو

اَعْلَمُ بِمَا قَدْ سَبَقَ لِي فِي عِلْمِكَ فِي وَجْهِي هٰذَا مِمَّا اُحِبُّ وَاَكْرَهُ اَللّٰهُمَّ

دانا تری بانچه پیش بگذشت مرا در علم تو در سفر من از انچه دوست میدارم آن را و مکروه میدارم

فَاصْرِفْ عَنِّي بِقُدْرَتِكَ مَقَادِيرَ كُلِّ بَلَاءٍ وَنَفِّسْ عَنِّي كُلَّ كَرْبٍ وَدَاءٍ

پس بگردان از من بقدرت تو مقدار هر بلا و رهائی ده مرا از هر سختی و درد

وَابْسُطْ عَلَيَّ كَنَفًا مِنْ رَحْمَتِكَ وَلُطْفًا مِنْ عَوْنِكَ وَحِرْزًا مِنْ حِفْظِكَ

و فراخ کن بر من طرفی از رحمت خود و لطفی از مدد خود و نگاهبانی از محافظت خود

وَجَمِيعَ مَعَانَاتِكَ ثُمَّ يَرْفَعُ الْاَحْمَالَ وَيَاْخُذُ فِي السَّيْرِ وَيَقُولُ يَا رَبِّ

و همه گذشت تو پس بر دارد بارها را و شروع کند در سیر و بگوید ای پروردگار

قَضَاؤُكَ عَلَيَّ حَقِيقَةُ اَحْسَنِ اَمَلِي وَادْفَعْ عَنِّي مَا اَحْذَرُ بِمَا اَنْتَ

قضا تو بر من ثابت ست نیکی امید مرا و دور کن از من انچه میترسم از و از انچه تو

اَعْلَمُ بِهِ مِنِّي وَاجْعَلْ ذٰلِكَ خَيْرًا لِي فِي دِينِي وَاٰخِرَتِي اَسْاَلُكَ يَا رَبِّ

دانا تری از من و بگردان این کار را نیک مرا در دین من و آخرت من میخواهم از تو ای پروردگار

اَنْ تَخْلُفَنِي بِمَا خَلَفْتُ وَرَائِي مِنْ اَهْلِي وَوَلَدِي وَقَرَابَاتِي بِاَحْسَنِ

که خلیفه شوی مرا در انچه مانده ام پس خود از اهل خود و ولد خود و قریبان خود به نیک ترین

مَا خَلَفْتَ بِهِ غَائِبًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَحْصِينِ كُلِّ عَوْرَةٍ وَحِفْظٍ مِنْ

طریقیکه خلافت کرده بان طریق غایب را از مومنان در نگاهبانی هر عورت و نگاهبانی از

كُلِّ مَضَرَّةٍ وَكِفَايَةِ كُلِّ مُهِمٍّ وَصَرْفِ كُلِّ مَكْرُوهٍ وَكَمَالِ مَا تَجْمَعُ لِي بِهِ

هر مضرت و کفایت هر مهم و باز گردانیدن هر نا خوشی و تمام چیزیکه جمع میکنی مرا بآن

مِنَ الرِّضَا وَالسُّرُورِ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ ثُمَّ ارْزُقْنِي فِي ذٰلِكَ كُلِّهِ

از رضا و خوشی در دنیا و آخرت پس روزی کن مرا در این همه

شُكْرَكَ وَذِكْرَكَ وَحُسْنَ عِبَادَتِكَ حَتّٰى تَرْضٰى عَنِّي وَتُدْخِلَنِي جَنَّتَكَ

شکر خود و یاد خود و نیکوئی عبادت خود تا آنکه راضی شوے از من و در آری مرا در بهشت خود

بِرَحْمَتِكَ بَعْدَ الرِّضٰى يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَيَنْبَغِي اَنْ يُكْثِرَ فِي سَفَرِهِ مِنْ هٰذَا

برحمت خود بعد رضامندی خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان و سزاوار است که زیاده کند در سفر خود ازین

۵ تنفیس رهائی دادن از غم و آسایش دادن ۱۲

۵ کرب

۹۳۸

الدُّعَاءِ فَاِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَقُوْلُهُ كَثِيْرًا وَهُوَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ

دعاها که نبی ﷺ بوده است که میگفت آن را بسیار و آن دعا اینست ثنا همه خدا را که

خَلَقَنِيْ وَلَمْ اَكُ شَيْئًا مَّذْكُوْرًا اَللّٰهُمَّ اَعِنِّيْ عَلٰى اَهْوَالِ الدُّنْيَا وَ

آفرید مرا و نبودم من چیزے یاد کرده شده بار خدایا یاری ده مرا بر هولهای دنیا و

بَوَائِقِ الدُّهُوْرِ وَمَصَائِبِ اللَّيَالِيْ وَالْاَيَّامِ وَاكْفِنِيْ شَرَّ مَا يَعْمَلُ

سختیهای زمانه و مصیبتهای شبها و روزها و بسند شو مرا بر شر آنچه میکنند

الظّٰلِمُوْنَ اَللّٰهُمَّ فِيْ سَفَرِيْ فَاصْحَبْنِيْ وَفِيْ اَهْلِيْ فَاخْلُفْنِيْ وَفِيْمَا

ستمگاران بار خدایا در سفر من پس یار شو مرا و در اهل من پس خلیفه شو مرا و در آنچه

رَزَقْتَنِيْ فَبَارِكْ لِيْ وَفِيْ نَفْسِيْ فَذَلِّلْنِيْ وَفِيْ اَعْيُنِ النَّاسِ فَعَظِّمْنِيْ

روزی کرده مرا پس برکت ده مرا و در ذات من پس خوار کن مرا و در چشم مردم پس بزرگ کن مرا

وَفِيْ خُلُقِيْ فَقَوِّمْنِيْ وَاِلَيْكَ يَا رَبِّ فَحَبِّبْنِيْ اَعُوْذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيْمِ

و در پیدایش من پس استوار گردان مرا و بسوی خود ای پروردگار پس دوست گردان پناه میگیرم بذات

الَّذِيْ اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوٰتُ وَكُشِفَتْ بِهِ الظُّلُمَاتُ وَصَلُحَ عَلَيْهِ

که روشن گردید بآن ذات آسمانها را و دور گردید بآن تاریکیها را و صلح یافته بآن

۹۳۹ اَمْرُ الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ اَنْ لَّا تُحِلَّ عَلَيَّ غَضَبَكَ وَلَا تُنْزِلَ بِيْ

کار پیشینیان و پسینیان اینکه فرود میار بر من غضب خود و فرود مفرست بر من

سَخَطَكَ لَكَ الْعُتْبٰى فِيْمَا اسْتَطَعْتُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِكَ

قهر خود مر تراست خوشنودی در چیزی که توانستم او را و نیست بازگشت از گناه و قوت بر عبادت

اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ وَّعْثَاءِ السَّفَرِ وَكَاٰبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَمِنَ

ای بار خدا بدرستیکه پناه میجویم بتو از دشواری سفر و بدی بازگشت و از

الْحَوْرِ بَعْدَ الْكَوْرِ وَدَعْوَةِ الْمَظْلُوْمِ اَللّٰهُمَّ اطْوِ لَنَا الْاَرْضَ وَهَوِّنْ

کمی پس از افزونی و دعای ستم کرده شده بار خدایا به پیچ بهر ما زمین را و آسان کن

عَلَيْنَا السَّفَرَ اَسْاَلُكَ بَلَاغًا يَّبْلُغُ خَيْرًا وَّمَغْفِرَةً وَّرِضْوَانًا

بر ما سفر را میخواهم از تو رسیدن که برساند به نیکوی و آمرزش و خوشنودی

اَسْاَلُكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَيَنْبَغِيْ اَنْ يَّقُوْلَ عِنْدَ

میخواهم از تو نیکوی همه آنرا بدرستیکه تو بر هر چیزی قادری و سزاوار است اینکه گوید وقت

خُرُوْجِهِ مِنْ مَّنْزِلِهِ بِسْمِ اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا

خروج خود از منزل خود بسم الله توکلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله

بِاللّٰهِ فَاِنَّهُ قِيْلَ فِي الْخَبَرِ اَنَّهُ يُقَالُ لَهُ وُقِيْتَ وَكُفِيْتَ وَحُمِيْتَ وَ

بدرستیکه گفته شد که در حدیث است که بدرستی حق میگوید او را وقت ست نگاه داشته شدی

يَنبَغِي إِذَا رَكِبَ رَاحِلَتَهُ أَن يُكَبِّرَ ثَلَاثًا وَيَحمَدَ ثَلَاثًا وَيَقُولَ سُبحَانَ
سزاوار است هرگاه سوار شود در مرکب خود را اینکه تکبیر گوید و حمد گوید سه بار و بگوید پاکست
الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقرِنِينَ سُبحَانَكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنتَ
آنکه رام ساخت بهر ما این را و نبودیم ما او را طاقت آرنده پاکست اگر نیست خدای بجز تو
ظَلَمتُ نَفسِي فَاغفِر لِي إِنَّهُ لَا يَغفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنتَ لِأَنَّهُ مَروِيٌّ
من ظلم کردم نفس خود را پس بیامرز مرا بدرستی نمی آمرزد گناها را مگر تو زیرا که مرویست
عَن رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ وَفِي حَدِيثِ ابنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ كَانَ
از رسول الله صلعم ودر حدیث ابن عمرست رض که نبی صلعم بود
إِذَا سَافَرَ وَرَكِبَ يَقُولُ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسأَلُكَ فِي سَفَرِي هٰذَا التَّقوَى وَمِنَ
هرگاه سفر میکرد و سوار میشد میگفت بارخدایا من میخواهم از تو در سفر خود که این است پرهیزگاری و از
العَمَلِ مَا تَرضَى اللّٰهُمَّ هَوِّن عَلَينَا السَّفَرَ وَاطوِ لَنَا بُعدَ الأَرضِ اللّٰهُمَّ
عمل آنچه خوشنود شوی بارخدایا آسان کن بر ما سفر و بپیچ مارا دوری زمین بارخدایا
أَنتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالخَلِيفَةُ فِي الأَهلِ اللّٰهُمَّ اصحَبنَا فِي
توئی یار در سفر و خلیفه در اهل بارخدایا یار ما باش در
سَفَرِنَا وَاخلُفنَا فِي أَهلِنَا وَزَادَ ابنُ جُرَيجٍ فَقَالَ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ
سفر ما و خلیفه ما باش در اهل ما و زیاده کرد ابن جریج پس گفت این کلمات بارخدایا من
مِن وَعثَاءِ السَّفَرِ وَسُوءِ المُنقَلَبِ وَكَآبَةِ المَنظَرِ فِي الأَهلِ وَالمَالِ
از سختیهای سفر و بدی بازگشت و بدی نظر در اهل و مال
وَيَنبَغِي لَهُ إِذَا أَرَادَ دُخُولَ قَريَةٍ أَو مَدِينَةٍ أَن يَقُولَ كَمَا رُوِيَ عَنِ
و سزاوارست او را هرگاه خواهد در آمدن در دهی یا شهری اینکه بگوید چنانچه مرویست از
النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ اللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوٰتِ السَّبعِ وَمَا أَظلَلنَ وَرَبَّ الأَرَضِينَ
نبی صلعم بارخدایا ای پروردگار هفت آسمان و چیزهائے که سایه کرده اند ایشان آنرا و پروردگار زمینهای
السَّبعِ وَمَا أَقلَلنَ وَرَبَّ الشَّيَاطِينِ وَمَا أَضلَلنَ أَسأَلُكَ مِن خَيرِ
و چیزی که برداشته اند ایشان آنرا و پروردگار دیوان و آنچه گمراه کرده اند ایشان را میخواهیم از تو
هٰذِهِ القَريَةِ وَخَيرِ أَهلِهَا وَخَيرِ مَا فِيهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِن شَرِّهَا
این دیهه و نیکی اهل آن و نیکی آنچه در وی است و پناه میخواهیم بتو از بدی آن
وَشَرِّ أَهلِهَا وَشَرِّ مَا فِيهَا أَسأَلُكَ مَوَدَّةَ خِيَارِهِم وَأَن تُجَنِّبَنِي
و بدی اهل آن و بدی آنچه درو میخواهم از تو دوستی نیکان او و اینکه دور داری مرا
مِن شَرِّ أَشرَارِهِم فَصلٌ فِي حِرزِ المُسَافِرِ مِن كُلِّ سَارِقٍ وَسَبُعٍ
از بدی بدان ایشان در نگاهداشتن مسافران از هر دزد و درنده

۹۵۱

وَمُوذِي اللّٰهُمَّ احْرُسْنَا بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَاكْنُفْنَا بِرُكْنِكَ

و ایذا دهنده بار خدایا پاسبانی کن بچشم خود که نمیخوابد و نگهدار مارا برکن خود

الَّذِي لَا يُرَامُ وَارْحَمْنَا بِقُدْرَتِكَ عَلَيْنَا لَا نَهْلِكُ وَاَنْتَ رَجَاؤُنَا

که قصد کرده نمیشود و رحم کن مارا بقدرت خود که برماست تا آنکه هلاک نشویم و تویی امید ما

وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ

و مرویست از عثمان بن عفان رض گفت شنیدم رسول الله ص را که میفرمود هرکه

قَالَ فِي اَوَّلِ لَيْلَةٍ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَ

گوید در اول شب بسم الله الخ بنام خدا که ضرر نمیدهد با نام او چیزی در زمین

لَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ لَمْ تُصِبْهُ فَجْاَةُ

نه در آسمان و اوست شنونده دانا سه بار نمیرسد اورا ناگاه

بَلَاءٍ حَتّٰى يُصْبِحَ عَنْ اَبِي يُوسُفَ الْخُرَاسَانِيِّ عَنْ اَبِي سَعِيدِ بْنِ اَبِي

بلا تا آنکه صبح کند منقولست از ابو یوسف خراسانی از ابی سعید بن ابی

الرَّدَّاحِ قَالَ ضَلَلْتُ بِطَرِيقِ مَكَّةَ فِي بَعْضِ اللَّيَالِي فَسَمِعْتُ حِسًّا

ردّاح گفت گمراه شدم در راه مکه در بعض شب پس شنیدم آوازی

خَلْفِي فَاسْتَوْحَشْتُ فَسَمِعْتُ يَقْرَءُ الْقُرْاٰنَ فَلَحِقَنِي فَقَالَ اَحَسِبْتَكَ

در پس خود پس وحشت کردم پس شنیدم که میخواند قرآن پس برسید مرا پس گفت میدانم ترا

ضَالًّا فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ اَلَا اُعَلِّمُكَ شَيْئًا اِذَا اَنْتَ قُلْتَهُ وَاَنْتَ

گمراه کرده پس گفتم آری پس گفت آیا بیاموزم ترا چیزی که هرگاه بگویی آنرا و حالانکه تو

ضَالٌّ اهْتَدَيْتَ اَوْ مُسْتَوْحِشٌ اسْتَاْنَسْتَ اَوْ اَرِقْتَ نِمْتَ قُلْتُ

راه گم کرده باشی راه یابی اگر در وحشت باشی مونس یابی یا بیخواب باشی خواب کنی گفتم

بَلٰى قَالَ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ ذِي الشَّانِ عَظِيمِ الْبُرْهَانِ شَدِيدِ السُّلْطَانِ كُلَّ

آری گفت بگو بنام خدا که خداوند مرتبه بزرگست برهان و سخت است قدرت او هر

يَوْمٍ هُوَ فِي شَاْنٍ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ لَا

روز او در کاریست پناه میخواهم بخدا از شیطان آنچه خواهد خدا همچنان باشد نیست

حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ فَقُلْتُهَا فَاِذَا اَصْحَابِي قَرِيبٌ فَطَلَبْتُ

بازگشت از گناه و قوت بر طاعت مگر بخدا پس گفتم آنرا پس ناگاه دوستان من قریب اند پس طلب کردم

الرَّجُلَ فَلَمْ اَجِدْهُ قَالَ اَبُو بِلَالٍ فَضَلَلْتُ بِمِنًى مِنْ اَهْلِي هٰذَا فَالْتَفَتُّ

آن مرد را پس نیافتم آنرا گفت ابو بلال پس گم شدم در منی از اهل خود پس التفات کردم

كَذَا فَاِذَا اَنَا بِاَهْلِي وَعَنْ اَبِي الدَّرْدَاءِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

چنین پس ناگاه من با اهل خودم و مرویست از ابی درداء رض گفت فرمود رسول الله ص

مَنْ قَالَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ مَرَّاتٍ اِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِيْ نَزَّلَ الْكِتٰبَ — جابر کردن
هر که گوید هر روز هفت بار این کلمات را بدرستی خداوند خدائیست که فرستاد قرآن را

وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّٰلِحِيْنَ حَسْبِيَ اللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ — کشتن
و او دوست نیکوکاران را بسند است مرا خدائی که نیست هیچ معبود مگر او بر وی توکل کردم و

هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ كَفَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى مَآ اَهَمَّهٗ صَادِقًا كَانَ اَوْ — جمع جبار
اوست پروردگار عرش عظیم کفایت کند او را خدای تعالی آنچه قصد کرده باشد اگر راست گو باشد

كَاذِبًا اِنْ شَآءَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَفِي الْحَدِيْثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ
یا دروغگو اگر خواهد خدای تعالی و در حدیث است از نبی صلعم که فرمود هر که

قَالَ عِنْدَ الْكَرْبِ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ
گوید نزد ملک سختی نیست هیچ معبود مگر خدا بردبار کریم پاکست خدای پروردگار

الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ كُشِفَ عَنْهُ بِاِذْنِ اللّٰهِ تَعَالٰى
عرش بزرگ همه حمد خدایراست که پروردگار عالمست دور کرده میشود از وی باذن خدای تعالی

فَصْلٌ فِيْ ذِكْرِ صَلٰوةِ الْكِفَايَةِ وَهِيَ رَكْعَتَانِ يُصَلِّيْهِمَا — فحش بالفم
در ذکر نماز کفایه و آن دو رکعت است که بگزارد آنها را

اَيَّ وَقْتٍ كَانَ يَقْرَءُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتٰبِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ — از حد
هرگاه که باشد بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و قل هو الله

اَحَدٌ عَشَرَ مَرَّاتٍ فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ خَمْسِيْنَ — ۹۴۲
یازده بار فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم پنجاه بار

مَرَّةً ثُمَّ يُسَلِّمُ وَيَدْعُوْ بِهٰذَا الدُّعَآءِ وَهُوَ يَا اَللّٰهُ يَا رَحْمٰنُ يَا حَنَّانُ
پس سلام دهد و دعا کند باین دعا که اینست ای خدا ای رحمت کننده ای نعمت دهنده

يَا مَنَّانُ يَا مُسَبَّحًا بِكُلِّ لِسَانٍ يَا مَنْ يَدَاهُ بِالْخَيْرِ مَبْسُوْطَتَانِ يَا كَافِيَ
ای منت نهنده ای تسبیح گفته شده بهر زبان ای آنکس که دو دست او بنیکی فراخ اند ای بس کننده

مُحَمَّدٍ الْاَحْزَابَ وَيَا كَافِيَ اِبْرٰهِيْمَ النِّيْرَانَ يَا كَافِيَ مُوْسٰى فِرْعَوْنَ وَ
محمد را از گروهها و ای بس کننده ابراهیم را از آتش ای بس کننده موسی را از فرعون و

يَا كَافِيَ عِيْسٰى الْجَبَابِرَةَ وَيَا كَافِيَ نُوْحٍ الْغَرَقَ يَا كَافِيَ لُوْطٍ الْفُحْشَ
ای بس کننده عیسی را از گردنکشان و ای بس کننده نوح را از غرق ای بس کننده لوط را از فحش

قَوْمِهٖ يَا كَافِيًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِيْ مِنْهُ شَيْءٌ يَا كَافِيَ عَائِشَةَ وَ
قوم او ای بس کننده از هر چیز و بس نمیکند از وی چیزی ای بس کننده عایشه و

اٰسِيَةَ اِكْفِنِيْ عَظِيْمَ الْبَلَاءِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتّٰى لَآ اَخَافُ وَلَا اَخْشٰى
آسیه را بس شو بمن بزرگ بلا را از هر چیز تا نترسم با نام تو که بزرگ است

مع اسمك العظيم الاعظم شيئا فانه يكفي ويجمع همه وشره

با نام تو که بزرگست بزرگ بودن از هر چیزی بدرستی خواننده این دعا کفایت کرده شده است

عند صلاته فصل في ذكر صلاة الخصماء وهي اربع ركعات

نزد گذاردن این نماز در ذکر نماز خصومت و آن نماز چهار رکعت است

بتسليمة واحدة يقرء في الاولى فاتحة الكتاب وقل هو الله احد

بیک سلام بخواند در اول فاتحه و قل هو الله

احد عشر مرات وفي الثانية الفاتحة وقل هو الله عشر مرات و

یازده بار و در دوم فاتحه و قل هو الله ده بار و

ثلاث مرات قل يا ايها الكفرون وفي الثالثة الفاتحة وعشر مرات

سه بار قل یا ایها الکافرون و در ثالث فاتحه و ده بار

قل هو الله احد والهكم التكاثر مرة وفي الرابعة الفاتحة و

قل هو الله و الهکم التکاثر یکبار و در چهارم فاتحه و

خمس عشر مرة قل هو الله احد واية الكرسي مرة ثم يجعل ثوابها

پانزده بار قل هو الله و آیة الکرسی یکبار پس بگرداند ثواب آن را

لخصمائه يكفيه الله امرهم يوم القيمة ان شاء الله تعالى

خصمان خود را کفایت کند او را خدای تعالی امر او را روز قیامت اگر خواهد خدای تعالی

يصلي هذه الصلاة في سبعة اوقات اول ليلة من رجب و

گذارد این نماز را در هفت اوقات اول شب از رجب و

ليلة النصف من شعبان واخر جمعة من رمضان ويومي العيد

پانزدهم از شعبان و جمعه آخره از رمضان و هر دو روز عید

ويوم عرفة ويوم عاشورا فصل في صلاة العتقاء في

و روز عرفه و روز عاشورا در نماز آزادان در

شوال حدثنا ابو نصر بن البناء عن والده قال حدثنا ابو عبد الله

شوال حدیث خواند برما ابو نصر بن بنا از پدر خود گفت حدیث خواند برما ابو عبد الله

الحسين بن عمر العلاف قال انا ابو القاسم القاضي ثنا محمد بن

حسین بن عمر علاف گفت حدیث خواند ما را ابو القاسم قاضی حدیث خواند برما محمد بن

احمد بن صديق ثنا يعقوب بن عبد الرحمن قال انا ابو بكر احمد

احمد بن صدیق حدیث خواند برما یعقوب بن عبد الرحمن گفت حدیث خواند برما ابو بکر احمد

بن جعفر المروزي قال ثنا علي بن معروف قال حدثني محمد بن

بن جعفر مروزی گفت حدیث خواند برما علی بن معروف گفت حدیث خواند برما محمد بن

محمود ثنا يحيى بن شبيب ثنا حميد عن انس رض قال قال رسول

محمود حدیث خواند یحیی بن شبیب حدیث خواند بر ما حمید از انس رض گفت فرمود رسول

الله صلى الله عليه وسلم من صلى في شوال ثمان ركعات ليلا كان او نهارا

الله صلعم هرکه گزارد در شوال هشت رکعت شب باشد یا روز

يقرء في كل ركعة بفاتحة الكتاب وخمس عشرة مرة قل هو الله احد

بخواند در هر رکعت فاتحه وپانزده بار قل هو الله

فاذا فرغ من صلاته سبح سبعين مرة وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم

پس هرگاه فارغ شود از نماز خود تسبیح گوید هفتاد بار و درود گوید بر نبی صلعم

سبعين مرة والذي بعثني بالحق نبيا ما من عبد يصلي هذه

هفتاد بار سوگند بخدا اسے که برانگیخت مرا بحق نیست هیچ بنده که گزارد این

الصلاة الا انبع الله تعالى له ينابيع الحكمة في قلبه وانطق

نماز را مگر بجوشاند حق تعالی او را چشمهاے حکمت در دل او وگویا کند

بها لسانه واراه داء الدنيا ودواها والذي بعثني بالحق نبيا

بان زبان او ونماید او را درد دنیا ودوا اے آن وسوگند بخدا اسے که برانگیخت مرا بحق

من صلى هذه الصلاة كما وصفت لا يرفع رأسه من اخر سجوده

هرکه گزارد این نماز را چنانچه وصف کردم بر ندارد سر خود را از آخر سجود خود

حتى يغفر الله له وان مات مات شهيدا مغفورا له وما من

تا آنکه آمرزد خدا اے تعالی او را واگر میرد میرد شهید آمرزیده شده ونیست هیچ

عبد يصلي هذه الصلاة في السفر الا سهل الله عليه السير والذهاب

بنده که گزارد این نماز را در سفر مگر آنکه سهل کند خدا اے تعالی بروی سیر و رفتن

الى موضع مراده وان كان مديونا قضى الله دينه وان كان ذا حاجة

تا جاے مراد او واگر باشد مدیون قضا کند خدا اے تعالی دین او واگر باشد حاجتمند

قضى الله حوائجه والذي بعثني بالحق نبيا ما من عبد يصلي

قضا کند خدا اے تعالی حاجت او وسوگند بخدا اسے که آورد مرا بحق نیست هیچ بنده که گزارد

هذه الصلاة الا اعطاه الله تعالى بكل حرف وبكل اية مخرفة

این نماز را مگر میدهد او را خدا اے تعالی بهر حرف وبهر آیت مخرفه

في الجنة قيل وما المخرفة يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم بساتين في الجنة

در بهشت گفته شد وچیست مخرفه یا رسول الله فرمود صلعم باغهاے در بهشت

يسير الراكب في ظل شجرة من اشجارها مائة سنة ثم لا يقطعها

که سیر میکند سوار در زیر سایه درختے از درختهاے او صد سال پس قطع نمیکند او را

فَصْلٌ فِيْ فَضْلِ الصَّلٰوةِ لِرَفْعِ عَذَابِ الْقَبْرِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْحَسَنِ

در فضیلت نماز از بهر دور کردن عذاب قبر مرویست از عبد الله بن حسن

عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ يَقْرَءُ فِيْ

از علی رض گفت فرمود رسول الله صلعم هرکه گزارد دو رکعت بخواند در

اِحْدٰىهُمَا اٰخِرَ الْفُرْقَانِ مِنْ تَبَارَكَ الَّذِيْ جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوْجًا

یکے از آن آخر فرقان از تبارک الذی جعل فی السماء بروجا

حَتّٰى يَخْتِمَ السُّوْرَةَ ثُمَّ يَأْخُذُ فِي الثَّانِيَةِ فَيَقْرَءُ فِيْهَا بَعْدَ الْفَاتِحَةِ

تا آنکه ختم کند سوره را پس شروع کند در رکعت دوم پس بخواند در آن بعد فاتحه

مِنْ اَوَّلِ سُوْرَةِ الْمُؤْمِنِيْنَ حَتّٰى يَبْلُغَ فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخٰلِقِيْنَ

از اول سوره مومنین تا برسد فتبارک الله احسن الخالقین را

فَاِنَّهٗ يَأْمَنُ مِنْ مَكْرِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَيُعْطٰى كِتَابَهٗ بِيَمِيْنِهٖ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ

پس بدرستی او در امن باشد از مکر پریے و انسان و داده شود کتاب او بدست راست او در روز

وَيُؤْمَنُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنَ الْفَزَعِ الْاَكْبَرِ وَيُعَلِّمُهُ الْكُتُبَ

و در امن باشد از عذاب قبر و از فزع اکبر و تعلیم کند خدائے تعالی او را آن کتاب

وَاِنْ لَّمْ يَكُنْ حَرِيْصًا وَيَنْزِعُ مِنْهُ الْفَقْرَ وَيُؤْتِيْهِ اللّٰهُ الْحُكْمَ وَ

و اگرچه نباشد هوس دارنده آن کتاب و دور کند از و فقر و بدهد او را خدائے تعالی حکمت و

يُبَصِّرُهٗ فِيْ كِتَابِهِ الَّذِيْ اَنْزَلَهٗ عَلٰى نَبِيِّهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيُلَقِّنُهٗ حُجَّتَهٗ

بینا کند او را در کتاب خود آن کتاب که فرستاد او را بر نبی خود صلعم و تلقین کند او را حجت او

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَيَجْعَلُ النُّوْرَ فِيْ قَلْبِهٖ وَلَا يَحْزَنُ اِذَا حَزِنَ النَّاسُ

روز قیامت و گرداند نور در دل او و اندوهگین نکند هرگاه اندوهگین شوند مردم

وَلَا يَخَافُ اِذَا خَافُوْا وَيَجْعَلُ النُّوْرَ فِيْ بَصَرِهٖ وَيَنْزِعُ حُبَّ الدُّنْيَا

و خوف نکند هرگاه خوف کنند و گرداند نور در بینائے او و دور کند دوستی دنیا

مِنْ قَلْبِهٖ وَيُكْتَبُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنَ الصِّدِّيْقِيْنَ فَصْلٌ فِيْ صَلٰوةِ

از دل او و نوشته شود نزدیک خدا تعالی از صدیقان در نماز

الْحَاجَةِ عَنْ اَبِيْ هَاشِمٍ الْاَبْلِيِّ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

حاجت مرویست از ابی هاشم ابلیے از انس بن مالک رض از نبی صلعم

اَنَّهٗ قَالَ مَنْ كَانَ لَهٗ اِلَى اللّٰهِ حَاجَةٌ مُّهِمَّةٌ فَلْيُسْبِغِ الْوُضُوْءَ وَ

که فرمود هرکه باشد او را بسوے خدائے تعالی مهمے و حاجتے پس تمام کند وضو را و

لِيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَءُ فِي الْاُوْلٰى بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَاٰيَةِ الْكُرْسِيِّ

بگزارد دو رکعت بخواند در اول رکعت فاتحه و آیة الکرسے

وَفِي الثَّانِيَةِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَآمَنَ الرَّسُولُ إِلَى آخِرِهِ ثُمَّ يَتَشَهَّدُ

و در دوم فاتحه و آمن الرسول تا آخر پس تشهد خواند

وَيُسَلِّمُ وَيَدْعُو بِهٰذَا الدُّعَاءِ فَإِنَّهَا يَقْضِي وَالدُّعَاءُ اَللّٰهُمَّ يَا

و سلام دهد و دعا کند باین دعا بدرستی قضا کرده شود و دعا اینست بار خدایا ای

مُؤْنِسَ كُلِّ وَحِيدٍ وَيَا صَاحِبَ كُلِّ فَرِيدٍ وَيَا قَرِيبًا غَيْرَ بَعِيدٍ

مونس هر واحد و ای یار هر یگانه و ای نزدیک که بعید دور نیست و

يَا شَاهِدًا غَيْرَ غَائِبٍ وَيَا غَالِبًا غَيْرَ مَغْلُوبٍ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ

ای حاضر که غایب نمیشود و ای غالب که مغلوب نمیشود میخواهم از تو بنام تو

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ وَأَسْأَلُكَ

بنام خدای که بسیار مهربان بخشاینده است انکه نگیرد اورا سستی و نه خواب و میخواهم از تو

بِاسْمِكَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي عَنَتْ لَهُ

بنام تو بنام خدای که بسیار بخشاینده است زنده است قایم است آنکه فروتنی کرده است اورا

الْوُجُوهُ وَخَشَعَتْ لَهُ الْأَصْوَاتُ وَوَجِلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ أَنْ

رویها و فروتنی کرده است اورا آوازها و ترسنده است اورا دلها اینکه

تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَمَخْرَجًا

درود فرستد بر محمد و بر آل محمد و اینکه گردانی از امر من فراخی و جای برآمدن

وَتَقْضِيَ حَاجَتِي فَصْلٌ فِي الدُّعَاءِ لِدَفْعِ الظُّلْمِ وَالْاِحْتِرَازِ

و قضا کنی حاجت خودرا در دعا از بهر دفع ظلم و احتراز

مِنْهُ رَوَى جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رض أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَّمَ عَلِيًّا

از ان روایت کرد جابر بن عبد الله رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم آموخت علی

وَفَاطِمَةَ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا هٰذَا الدُّعَاءَ وَقَالَ لَهُمَا إِذَا نَزَلَتْ

و فاطمه را رض این دعا و گفت ایشانرا هرگاه فرود آید

بِكُمَا مُصِيبَةٌ أَوْ خِفْتُمَا جَوْرَ سُلْطَانٍ أَوْ ضَلَّتْ لَكُمَا ضَالَّةٌ

به شما مصیبتی یا برسد شمارا جور سلطان یا گمراه کند شمارا گمراه کننده

فَأَحْسِنَا الْوُضُوءَ وَصَلِّيَا رَكْعَتَيْنِ وَارْفَعَا أَيْدِيَكُمَا إِلَى السَّمَاءِ

پس نیکو کنید وضو را و بگذارید دو رکعت و بردارید هر دو دست خودرا بسوی آسمان

وَقُولَا يَا عَالِمَ الْغَيْبِ وَالسَّرَائِرِ يَا مُطَاعُ يَا عَزِيزُ يَا عَلِيمُ يَا اَللّٰهُ

و گوئید ای داننده غیب و پوشیده ها را ای بازگشت هر چیز ای عزیز ای داننده ای خدا

يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ يَا هَازِمَ الْأَحْزَابِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا كَائِدَ فِرْعَوْنَ

ای خدا ای خدا ای شکست دهنده گروهها برای محمد م ای رنج دهنده فرعون

٥ وحید یگانه و تنها ١٢ رشیدی

٥ فرید یگانه و درِ بزرگ

٩٤٦

لموسى عليه السلام يا منجي عيسى عليه السلام من يد الظلمة يا

از جهت موسى ع اى نجات دهنده عيسى ع از دست ظالمان اى

مخلص قوم نوح من الغرق يا راحم عبرة يعقوب عليه السلام

خلاص دهنده قوم نوح از غرق اى رحم كننده اشك يعقوب ع در فراق يوسف ع

يا كاشف ضر ايوب عليه السلام يا منجي ذي النون من الظلمات

اى دور كننده رنج ايوب ع اى نجات دهنده ذى النون از تاريكيهاى

الثلاث يا فاعل كل خير يا هاديا الى كل خير يا دالا على كل خير

سه گانه اى كننده هر نيكى اى راه نماى بسوى هر خير اى رهنما بر هر نيكى

يا اهل خير يا خالق الخير ويا اهل الخيرات انت الله رغبت

اى خداوند نيكى اى آفريننده نيكى واى صاحب خيرات توئى خدا رغبت كردم

اليك فيما قد علمت وانت علام الغيوب اسألك ان تصلي

بسوى تو در آنچه تحقيق دانسته و تو داناى غيب هستى ميخواهم از تو كه درود فرستى

على محمد وعلى آل محمد ثم سل حاجتك تجاب ان شاء الله تعالى

بر محمد و بر آل محمد پس بخواه اميد حاجت خود را قبول كرده شود اگر خواهد خداى تعالى

دعاء آخر وهو دعاء النبي صلى الله عليه وآله يوم الاحزاب رواه ابن عمر

دعاى ديگر و آن دعاى پيغمبر ص است روز احزاب روايت كرد آنرا ابن عمر

رض عنه صلى الله عليه وسلم اللهم اني اعوذ بك وبنور قدسك وعظمة

رض از آنحضرت ص بارخدايا من پناه ميجويم بتو و بنور پاك تو و بزرگى

طهارتك وبركات جلالك من كل آفة وعاهة وطارق الجن

پاكى تو و بركات جلال تو از هر آفت و رنج و در آينده جن

والانس الا طارقا يطرق منك بخير انك انت عياذي فبك

و انس مگر در آينده كه در آيد از تو به نيكى هر آينه توئى پناه من در تو

اعوذ وانت ملاذي فبك الوذ يا من ذلت له رقاب الجبابرة

پناه ميگيرم و توئى جاى پناه من در تو پناه ميجويم اى آنكه خوار شده براى او گردنهاى گردنكشان

وجمعت له مقاليد الرعاية اعوذ بجلال وجهك وكرم

و جمع شده ست مراد را كليدهاى رعايت پناه ميگيرم بجلال ذات تو و بزرگى

جلالك من خزيك وكشف سترك ونسيان ذكرك والانصراف

جلال تو از رسوائى تو و از دور كردن تو پرده خود را و فراموش شدن ياد تو و بازگشتن

عن شكرك انا في كنفك في ليلي ونهاري ونومي وقراري

از شكر تو من در پناه توام در شب خود و روز خود و خواب خود و آرام خود

وَظَعْنِي وَأَسْفَارِي ذِكْرُكَ شِعَارِي وَثَنَاؤُكَ دِثَارِي لَا
در اقامت و سفر خود ذکر تو شعار منست و ثنای تو لباس منست نیست
إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ تَنْزِيهًا لِاسْمِكَ وَتَكْرِيمًا لِسُبُحَاتِ وَجْهِكَ
هیچ معبود مگر تو پاک سید اسم پاک داشتن نام ترا و بزرگ سید اسم بزرگی انتی مرونو ذات ترا
أَجِرْنِي مِنْ خِزْيِكَ وَمِنْ شَرِّ عَذَابِكَ وَعِبَادِكَ وَاضْرِبْ عَلَيَّ سُرَادِقَاتِ
پناه ده مرا از رسوایی تو و از بدی عذاب تو و بندهای تو و برپا کن بر من سراپرده های
حِفْظِكَ وَأَدْخِلْنِي فِي حِفْظِ عِنَايَتِكَ وَقِنِي سَيِّئَاتِ عَذَابِكَ
نگاهبانی خود و در آر مرا در نگاهبانی عنایت خود و نگاهدار از من بدیهای عذاب خود
وَاغْنِنِي بِخَيْرٍ مِنْكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فَصْلٌ فِي
و بی پروا کن به نیکی از خود برحمت خود ای رحیم ترین رحم کنندگان در
الدُّعَاءِ لِذَهَابِ الْهُمُومِ وَقَضَاءِ الدُّيُونِ عَنْ أَبِي مُوسَى عَنِ
دعای بر برای دور کردن غموم و قضای دینها روایت از ابوموسی
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَصَابَهُ هَمٌّ أَوْ حُزْنٌ فَلْيَدْعُ بِهٰؤُلَاءِ
از نبی که گفت هر که رسید او را غم یا اندوه پس باید که دعا کند باین
الْكَلِمَاتِ اللّٰهُمَّ أَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ مَاضٍ
کلمات بار خدایا من بنده توام و پسر بنده توام ناصیه من بدست تست روانده
فِي حُكْمُكَ عَدْلٌ فِيَّ قَضَاؤُكَ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ
در من حکم تو عدلست در من حکم تو بار خدایا من میخواهم از تو بهر اسم که
لَكَ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ لِأَحَدٍ
ترا است نامیده تو بآن اسم ذات خود را یا فرستادی آنرا در کتاب خود یا آموختی کسی را
مِنْ خَلْقِكَ أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تَجْعَلَ
از خلق خود یا برگزیده آنرا در علم غیب خود که نزد تست اینکه بگردانی
الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ رَبِيعَ قَلْبِي وَنُورَ صَدْرِي وَجَلَاءَ حُزْنِي وَذَهَابَ
قرآن کریم را بهار دل من و نور سینه من و روشنی حزن من و رفتن
غَمِّي وَهَمِّي فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنَّ الْمَغْبُونَ لَمَنْ غُبِنَ هٰؤُلَاءِ
غم و هم من پس گفت گوینده یا رسول الله هر آینه زیان آورده شده هر آینه کسی است که
الْكَلِمَاتِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجَلْ فَقُولُوهُنَّ وَعَلِّمُوهُنَّ فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهُنَّ
کلمات فرمود صلعم آری پس بگوئید این کلمات را و بیاموزید آنها را بدرستی کسیکه گوید آنها را
الْتِمَاسَ مَا فِيهِنَّ أَذْهَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ حُزْنَهُ وَأَطَالَ فَرَحَهُ
در انحال که طلب کند چیزیکه در آنهاست ببرد حق تعالی اندوه او را و دراز میکند فرح او را

طه ظعن بالفتح وبفتحتين بر گردن ... بجای
٩٤٨

٩٤٩

يُروى عن عائشة رض قالت إنّ أبا بكر الصدّيق رض دخل عليها

بروایت از عایشه رض گفت بدرستی ابا بکر صدیق رض درآمد بر آن عایشه رض

فقال هل سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم دعاءً كان يعلّمناه وَ

پس گفت آیا شنیدی از رسول الله صلعم دعایی که بود پیغمبر که آموخته است ما را آن و

ذكر أنّ عيسى ابن مريم عم كان يعلّمه أصحابه ويقول لو كان

گفت ابو بکر رض که عیسی عم بود که می آموخت اصحاب خود را و می فرمود اگر باشد

على أحدكم مثل جبل أحد دينًا قضاه الله عزّ وجلّ عنه فقالت

بر یکی از شما مانند کوه احد قرض ادا کند او را خدای بزرگ از و پس گفت عایشه رض

كان يقول اللّهم يا فارج الهمّ كاشف الغمّ مجيب دعوة

بوده است که می فرمود بار خدایا ای گشاینده هم دور کننده غم قبول کننده دعای

المضطرّين رحمن الدنيا ورحيم الآخرة أسألك أن ترحمني

مضطربان رحمان دنیا و رحیم آخرت می خواهم از تو که رحم کنی مرا

برحمة من عندك تغنيني بها عن رحمة من سواك دعاء

برحمت از نزد خود غنی کن مرا بآن از رحمت خود از رحمت غیر خود دعای

آخر في ذلك وهو ما روي عن الحسن البصري رض أنه جاءه

دیگر است درین باب و آن آنست که مرویست از حسن بصری رض بدرستی آمد او را

صديق له بكر معليه فقال له يا أبا سعيد على دين وأحبّ

دوستی مر او را که بزرگ می داشت مر او را پس گفت آن دوست ای ابو سعید بر من قرض است و دوست می دارم

أن تعلّمني اسم الله تعالى الأعظم فقال إن شئت ذلك فقم

که آموزی مرا اسم خدای تعالی که بزرگ است پس گفت اگر خواهی تو این اسم را پس برخیز

وتوضّأ فقام فتوضّأ فقال له قل يا الله يا الله أنت الله أنت

و وضو کن پس ایستاد پس وضو کرد و گفت او را بگو یا الله یا الله تویی الله تویی

الله بلى والله أنت الله لا إله إلّا أنت الله الله الله والله أنه

الله آری سوگند بخدای تویی الله نیست هیچ معبود مگر تو الله الله الله سوگند بخدا که

لا إله إلّا الله اقض عنّي الدين وارزقني بعد الدين فأصبح الرجل

نیست هیچ معبود مگر تو ادا کن از من قرض را و روزی ده مرا بعد از دین پس صبح کرد مرد

فرأى مائة ألف درهم صحاحًا في مسجده دراهم مختلفة في

پس دید صد هزار درم پاک از عیب در مسجد خود در همهای گوناگون

جراب على رأس الجراب مكتوب لو سألت أكثر من هذا لأعطيناك

همیان بر سر همیان نوشته اگر می خواستی زیاده ازین می دادیم ترا

فكيف لم تسئل الجنة فجاء الرجل الى الحسن رضي الله عنه

پس چگونه نخواستی تو بهشت را پس آمد مرد بسوی حسن رض

فأخبره بذلك فانطلق معه الى منزله فنظر الى الدراهم فقال

پس خبر کرد او را باین پس رفت با او تا منزل او پس دید بسوی درمها پس گفت

الرجل اني ندمت حيث لم اسأل الله الجنة فقال الحسن ان

مرد من شرمنده ام که چرا نخواستم بهشت را پس گفت حسن بدرستیکه

الذي علمك هذا الاسم لم يعلمك الا لخير يريد لك به فاقسم

کسیکه آموخت ترا این اسم نیاموخت ترا مگر از جهت نیکی خواسته است خدا قسم ترا آن

على هذا الاسم لا يسمع به الحجاج فلا ينجو منه احد دعاء آخر

این اسم را تا نشنود حجاج پس نجات نیابد از و هیچ یکی دعای دیگر

علمه جبرئيل عليه السلام لنبينا صلى الله عليه وسلم حين خرج من مكة المشرفة

آموخت آنرا جبرائیل ع بنبی ما را ص وقتیکه بر آمد از مکه مشرف

يريد جبل حراء خوفا من قريش وكفاية الهم والرزق وروى ابو بكر

در انحال که طالب کوه حرا بود از ترس قریش و از جهت خلاصی از غم و کشایش رزق و روایت کرد ابو بکر

الصديق رض ان جبرئيل عليه السلام قال يا محمد ان الله تعالى يقرؤك

صدیق رض که جبرائیل ع گفت ای محمد خدای تعالی میخواند ترا

السلام وقد علمني دعاء تدعو به فيجعل الله بينك وبينهم

سلام و بتحقیق آموخت مرا دعا که دعا کنی بآن پس گرداند خدا ستیم میان تو و میان آنها

سترا فاعلمه لك فقال النبي صلى الله عليه وسلم نعم يا جبرئيل فقال

پرده پس آموزم ترا پس فرمود نبی ص آری ای جبرائیل پس گفت

قل يا كبير كل كبير يا سميع يا بصير يا من لا شريك له ولا وزير

بگو ای بزرگ بر هر بزرگ ای شنونده ای بیننده ای کسیکه نیست شریکی مر او را و نه وزیر

يا خالق الشمس والقمر المنير يا عصمة البائس الخائف المستجير

ای آفریننده آفتاب و ماه روشن ای نگاهدارنده ترسنده خوفناک پناه جوینده

يا رازق الطفل الصغير يا جابر العظم الكسير يا قاصم كل جبار

ای روزی دهنده طفل صغیر ای درست کننده استخوان شکسته ای هلاک کننده هر ستمگار

عنيد اسألك وادعوك دعاء البائس الفقير دعاء المضطر

دشمن میخواهم از تو و دعا میکنم دعای فقیر دعای مضطر

الضرير اسألك بمعاقد العز من عرشك ومفاتيح الرحمة بين

میخواهم از تو بوسیله جایهای بستن عزت و کلیدهای رحمت که میان

٩٥٠

كتابك وبالأسماء الثمانية المكتوبة على قرن الشمس أن تفعل
كتاب تست و بنامهاے هشت كه نوشته شده ست بر جانب بالاے آفتاب اينكه بكنے
بي كذا وكذا باب الأدعية التي يدعى بها عقيب الصلوات
بمن چنين وچنين باب دعاهاست كه دعا كرده ميشود بآنها پس نماز
الفرض ودعاء الختمة وغير ذلك أما دعاء صلاة الغداة و
فرض و دعاے ختم قران وجزآن اما دعاے نماز صبح و
صلاة العصر فهو أن يقول اللهم لك الحمد شكرا ولك المن فضلا
نماز عصر پس آنست كه بگويد بار خدايا مرتراست حمد شكر و مرتراست من و نعمت از روے فضل
بنعمتك تتم الصالحات نسألك اللهم فرجا قريبا فإنك لم تزل
بنعمت تو تمام ميشوند نيكوكارها ميخواهيم از تو خدايا گشادگى نزديك پس تو هميشه
مجيبا وصبرا جميلا وعافية من جميع البلايا والسلامة من
قبول كننده و صبر بزرگ و عافيت از همه بلاها و سلامت از
طريق الرزايا برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم اجعل اجتماعنا اجتماعا
راه مصيبت واندوهها برحمت تو اى رحيم ترين رحمت كنندگان بار خدايا بگردان اجتماع ما اجتماع
مرحوما وتفرقنا تفرقا معصوما ولا تجعل فينا شقيا ولا محروما
مرحوم و پراگندگى ما را پراگندگى معصوم مگردان در ما كسے را شقى و نه محروم
ولا تردنا بالفاقة إلى غيرك ولا تحرمنا سعة خيرك وحقيقة
و رد مكن ما را بحاجت بسوے غير خود و مگردان محروم از فراخے نيكے خود و حقيقت
التوكل عليك وخالص الرغبة فيما لديك واملأ قلوبنا منك
توكل بر تو و خالص رغبت كردن در آنچه نزديك تست و پر كن دلهاے ما را از خود
الغنا وأكرم وجوهنا منك الحيا وارزقنا خير الآخرة والدنيا
بغنا و بپوشان روى ما را از خود از شرم و روزى كن ما را نيكوے آخرت و دنيا
برحمتك يا أرحم الراحمين يا رب اللهم ارزقنا خير الصباح وخير
برحمت خود اى رحيم ترين رحمت كنندگان بار خدايا روزى كن نيكوى صبح و نيكوى
المساء وخير القضاء وخير القدر واصرف عنا شر الصباح وشر
شام و نيكوے قضا و نيكوے قدر و بگردان از ما بدے صبح و بدے
المساء وشر القضاء وشر القدر اللهم وما أنزلت في هذا اليوم
شام و بدے قضا و بدے قدر بار خدايا و آنچه فرستادى تو درين روز
من خير وعافية وسلامة وغنيمة وسعة رزق فاجعل لنا فيه
از نيكوى و عافيت و سلامت و غنيمت و فراخى رزق پس بگردان ما را در آن

۷ انسانے ... وبين نعمة مع ۹۵۱ المصيبة ۱۲ كذا في المنتخب ۱۲

آوفر الحظ والنصيب اللهم وما انزلت من سوء وبلاء وشر
وافزون کن حظ و نصیب ما از آن بار خدایا و آنچه فرستادی از بدی و بلا و بدی

وداء وفتنة فاصرفه عنا وعن جميع المسلمين والمسلمات
و درد و فتنه پس بگردان او را از ما و از همه مسلمان مردان و زنان

يا ارحم الراحمين دعاء آخر الحمد لله الذي احاط بكل شيء
ای رحیم‌ترین رحم کنندگان دعای دیگر حمد مر خدای را که در گرفته ست همه چیز را

علما واحصى كل شيء عددا لا اله الا هو اهل الكبرياء و
از روی علم و در گرفته ست هر چیز را از روی عدد نیست هیچ معبود مگر او صاحب کبر و

العظمة ومنتهى الجبروت والعزة وولي الغيث والرحمة
عظمت و منتهای جبروت و عزت و خداوند باران و رحمت

مالك الدنيا والآخرة عظيم الملكوت شديد الجبروت لطيف
مالک دنیا و آخرت بزرگست عالم غیب او سخت ست توانایی و قهر او مهربان ست

لما يشاء فعال لما يريد اول كل شيء وخالق كل شيء ورازقه
کسی را که میخواهد فاعلست هر چیز را که میخواهد اول هر چیز و آفریننده هر چیز و رازق هر چیز

سبحانه لا اله الا هو اللهم اجعل صباحنا صباحا صالحا
پاکیست او را نیست هیچ معبود مگر او بار خدایا بگردان صبح ما صبح نیکو

لا مخزيا ولا فاضحا اللهم اكفنا شر نوائب الزمان ومكروه
نه رسوا کننده و فضیحت بار خدایا کفایت ده ما را از بدی سختیهای زمانه و مکروهات

ومصارع السوء ومصائد الشيطان وموارد صولة السلطان
و از جاهای افتادن بدی و جاهای شکار شیطان و جاهای وارد شدن صولت سلطان

ووفقنا في يومنا هذا وفي سائر الايام لاستعمال الخيرات و
و توفیق ده در این روز ما و در همه روزها از جهت استعمال نیکیها و

هجران السيئات اللهم اصلحنا واصلح قلوبنا واصلح اخلاقنا
و دوری بدیها بار خدایا نیکو کن ما را و نیکو کن دلهای ما را و نیکو کن خلقهای ما را

واصلح افعالنا واصلح آباءنا وابناءنا واجدادنا وجداتنا
و نیکو کن افعال ما و نیکو کن پدران ما را و پسران ما و اجداد و جدات ما را

ودنيانا وآخرتنا اللهم كما امضيت الليلة بالسلامة والعافية
و دنیای ما و آخرت ما را بار خدایا چنانچه گذرانیده‌ای شب با سلامت و عافیت

فامض علينا النهار بالسلامة والعافية برحمتك يا ارحم
پس بگذران بر ما روز با سلامت و عافیت برحمت خود ای رحیم‌ترین

غیث ۵
بالفتح باران
و باریدن
و باریدن ۱۲ ر
ہجران
۹۵۲

الرَّحِمِينَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً
مهربانان بارخدایا پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی
وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِينَ اٰمِينَ اَللّٰهُمَّ اٰمِينَ
و نگهدار ما را از عذاب دوزخ برحمت خود ای رحیم ترین رحم کنندگان آمین بارخدایا آمین
يَا اَللّٰهُ يَا رَبَّ الْعٰلَمِينَ دُعَاءٌ اٰخَرُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
ای الله ای پروردگار جهانیان دعای دیگر همه ثنا مر خدای را که آفرید آسمان
وَالْاَرْضَ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
و زمین را نیست خدا مگر او بر وی توکل کردم و او پروردگار عرش عظیم است
سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا مَا اَظْهَرْنَا وَمَا
پاک است و بلند از آنچه شریک میدارند او را بارخدایا بیامرز ما را گناه ما آنچه آشکارا کردیم و آنچه
اَسْرَرْنَا وَمَا اَخْفَيْنَا وَمَا اَعْلَنَّا وَمَا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا اَللّٰهُمَّ اَعْطِنَا
پوشیده کردیم و آنچه پنهان کردیم و آنچه آشکارا کردیم و آنچه تو دانی آن را از ما بارخدایا بده ما را
رِضَاكَ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاخْتِمْ لَنَا بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ اٰخِرَ
خوشنودی خود در دنیا و آخرت و ختم کن ما را بالسعادة و شهادة و مغفرت بارخدایا بگردان آخر
اَعْمَارِنَا خَيْرًا وَّخَوَاتِيمَ اَعْمَالِنَا خَيْرًا وَّخَيْرَ اَيَّامِنَا يَوْمَ نَلْقَاكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ
عمر ما را نیک و خاتمه عملهای ما را نیک و بهترین ایام ما روزیست که ببینیم ترا هر آینه پناه میگیریم بتو از
زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَمِنْ فُجَاءَةِ نِقْمَتِكَ وَمِنْ تَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ دَرْكِ الشَّقَاءِ وَ
زوال نعمت تو و از بدبختی کینه تو و از گردیدن عافیت تو بارخدایا پناه میگیریم بتو از رسیدن بدبختی
جَهْدِ الْبَلَاءِ وَشَمَاتَةِ الْاَعْدَاءِ وَتَغَيُّرِ النَّعْمَاءِ وَسُوءِ الْقَضَاءِ
مشقت بلا و خوشنودی دشمنان و تغیر نعمت و بدی قضا
نَعُوذُ بِكَ مِنْ جَمِيعِ الْمَكَارِهِ وَالْاَسْوَاءِ نَسْاَلُكَ اَللّٰهُمَّ خَيْرَ الْعَطَاءِ
پناه میگیریم بتو از جمیع ناخوشیها و بدیها و میخواهیم از تو بارخدایا بهترین بخشش
اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْاَلُكَ اَنْ تَكْشِفَ سَقَمَنَا وَتُبْرِئَ اَمْرَاضَنَا وَتَرْحَمَ مَوْتَانَا
بارخدایا میخواهیم از تو اینکه دور کنی رنج ما و دور کنی بیماریهای ما و رحم کن مردگان ما را
وَتُصَحِّحَ اَبْدَانَنَا وَتُخَلِّصَنَا لَكَ اَللّٰهُمَّ اٰذِنَّا وَاَنْ تَحْفَظَ عِيَاذَنَا
و صحت کنی بدنهای ما را و خالص کن دلهای ما را برای خود بارخدایا و اینکه نگاه داری پناه ما
وَتَشْرَحَ صُدُورَنَا وَتُدَبِّرَ اُمُورَنَا وَتَجْبُرَ اَوْلَادَنَا وَتَسْتُرَ جُرْمَنَا
و بگشای سینه ما را و تدبیر کنی کارهای ما را و درست کنی فرزندان ما را و بپوشی گناهان ما را
وَتَرُدَّ غُيَّابَنَا وَاَنْ تُثَبِّتَنَا عَلٰى دِينِنَا نَسْاَلُكَ خَيْرًا وَّرُشْدًا
و باز رسانی گمشدگان ما را و ثابت داری ما را بر دین خود و میخواهیم از تو نیکی و رهنمای

اللهم ربنا انا نسألك ان تؤتينا حسنة في الدنيا وحسنة
بار خدایا پروردگارا ما میخواهیم از تو که بدهی ما را نیکی در دنیا و نیکی

في الآخرة وان توفنا مسلمين برحمتك وقنا عذاب النار وعذاب
در آخرت و بمیرانی ما را مسلمان برحمت خود و نگاه داری ما را از عذاب دوزخ و عذاب

القبر يا ارحم الراحمين ويا رب العالمين فالدعاء مأمور به وهو
قبر ای رحیم ترین رحم کنندگان و ای پروردگار عالم پس دعا امر کرده شده است بآن و آن دعا

عند الله بمكان وقد بينا ذلك في اثناء الكتب فلا ينبغي للامام
نزد خدا مرتبه ست و بتحقیق بیان کردیم ما این را در میان کتاب پس سزاوار نیست امام

والمأموم ان يخرجا من المسجد من غير دعاء قال الله تعالى فاذا
و مقتدی را که برآیند از مسجد بغیر دعا گفته است خدای تعالی پس هرگاه

فرغت فانصب والى ربك فارغب اي اذا فرغت من العبادة
فارغ شدی پس بایست و ببوی پروردگار خود پس رغبت کن یعنی هرگاه فارغ شدی از عبادت

فانصب في الدعاء وارغب فيما عند الله واطلبه منه وقد
برپا کن خود را در دعا و رغبت کن در آنچه نزد خداست و طلب کن آنرا از خدا و بتحقیق

جاء في الحديث عن انس بن مالك رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
آمده است در حدیث از انس بن مالک رض از پیغمبر ص که فرمود

اذا قام الامام في محرابه وتواترت الصفوف نزلت الرحمة فاول
هرگاه ایستاد امام در محراب خود و برابر ستادند صفها فرود می آید رحمت پس اول

ذلك تصيب الامام ثم من عن يمينه ثم من عن يساره ثم
این رحمت میرسد امام را پستر کسی را که از راست اوست پستر کسی را که از چپ اوست پستر

تتفرق الرحمة على الجماعة ثم ينادي ملك ربح فلان وخسر
پراگنده میشود رحمت بر جماعت پستر ندا میکند فرشته سود کرد فلانی و زیان کرد

فلان فالرابح من يرفع يديه بالدعاء الى الله تعالى اذا فرغ
فلانی پس سود کننده کسی است که بردارد دو دست خود را بدعا ببوی خدا هرگاه فارغ شود

من صلاته المكتوبة والخاسر هو الذي خرج من المسجد بلا دعاء
از نماز مکتوبه خود و زیانکار کسی است که برآید از مسجد بغیر دعا

فاذا خرج بلا دعاء قالت الملائكة يا فلان استغنيت عن الله
پس هرگاه برآید بغیر دعا گویند فرشتگان ای فلانی بی پروا شدی از خدای تعالی

تعالى ما لك عند الله حاجة فصل فاما دعاء ختم القرآن
نبوده است ترا نزد خدا حاجتی — اما دعای ختم قرآن اینست

۹۵۴

٩٥٥

صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِيمُ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ فَابْتَدَعَهُ وَسَنَّ الدِّينَ وَشَرَعَهُ

راست گوست خدای تعالی بزرگ آنکه آفرید خلق را پس نو پدید آورد و راه ساخت دین را و بیان کرد آن را

وَنَوَّرَ النُّورَ وَشَعْشَعَهُ وَقَدَّرَ الرِّزْقَ وَوَسَّعَهُ وَضَرَّ خَلْقَهُ وَنَفَعَهُ

و روشن کرد نور را و شعاع داد او را و مقدر کرد رزق را و فراخ کرد او را و ضرر داد خلق خود را و نفع

وَأَجْرَى الْمَاءَ وَنَبَّعَهُ وَجَعَلَ السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا مَرْفُوعًا وَرَفَعَهُ

و روان کرد آب را و گشاد چشمها را و گردانید آسمان را سقف محفوظ بلند برداشت او را

وَالْأَرْضَ بِسَاطًا وَضَعَهُ وَسَيَّرَ الْقَمَرَ فَأَطْلَعَهُ سُبْحَانَهُ مَا أَعْلَى

و زمین بساط گسترده گسترد او را و روان کرد ماه را پس طلوع کرد او را پاک است چه بلند است

مَكَانَهُ وَأَرْفَعَهُ وَأَعَزَّ سُلْطَانَهُ وَأَبْدَعَهُ لَا رَادَّ لِمَا صَنَعَهُ وَلَا

مرتبه او و بزرگ است و غالب است سلطان او و عجیب است نیست بازگرداننده مر کرده او را و نه

مُغَيِّرَ لِمَا اخْتَرَعَهُ وَلَا مُذِلَّ لِمَنْ رَفَعَهُ وَلَا مُعِزَّ لِمَنْ وَضَعَهُ وَلَا

تغییر دهنده ساخته او را و نیست خوار کننده کسی را که برداشت او را و نیست عزت دهنده کسی را

مُفَرِّقَ لِمَا جَمَعَهُ وَلَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا إِلٰهَ مَعَهُ صَدَقَ اللّٰهُ الَّذِي

مفرق کننده کسی را که جمع کرد او را و نیست شریک مر او را و نیست معبودی با او راست گوست خدا آنکه

دَبَّرَ الدُّهُورَ وَقَدَّرَ الْمَقْدُورَ وَصَرَّفَ الْأُمُورَ وَعَلِمَ هَوَاجِسَ الصُّدُورِ

تدبیر کرد زمانها را و مقدر کرد مقدورها را و تغییر داد چیزها را و دانست اندیشهای سینهها را

وَتَعَاقُبَ الدَّيْجُورِ وَسَهَّلَ الْعَسُورَ وَيَسَّرَ الْمَيْسُورَ وَسَخَّرَ الْبَحْرَ

و پی در پی آمدن شبهای تاریک را و آسان کرد دشوارها را و آسان کرد آسانها را و مسخر کرد

الْمَسْجُورَ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ وَالنُّورَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالزَّبُورَ

دریای پر شده را و فرستاد قرآن و نور و توریت و انجیل و زبور را

وَأَقْسَمَ بِالْفُرْقَانِ وَالطُّورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ فِي الرَّقِّ الْمَنْشُورِ وَ

و سوگند یاد کرد بقرآن و طور و کتاب نوشته شده در کاغذ پراگنده کرده شده و

الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالْبَعْثِ وَالنُّشُورِ وَجَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ وَالْوِلْدَانِ

بیت المعمور و بعث و نشور و آفریننده تاریکیها و نورها و پسران

وَالْحُورِ وَالْجِنَانِ وَالْقُصُورِ إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ

و حوران و بهشت و کوشکها هر آینه خدای تعالی میشنواند کسی را که میخواهد و نیستی تو

بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِيمُ الَّذِي عَزَّ فَارْتَفَعَ

شنواننده کسی که در گورست راست گوست خدای بزرگ آنکه ارجمند است پس بلند شد

وَعَلَا فَامْتَنَعَ وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ وَخَضَعَ وَسَمَكَ السَّمَاءَ

و غلبه کرد بر همه چیز پس قوی شد و خوار شد همه چیز نزد عظمت او و فروتنی کرد و بلند کرد آسمان را

وَرَفَعَ وَفَرَشَ الْأَرْضَ وَأَوْسَعَ وَأَجْرَى الْأَنْهَارَ فَانْبَعَ وَمَرَجَ الْبِحَارَ

و بلند کرد و گسترد زمین را و فراخ کرد و روان کرد نهرها را پس چشمه ساخت و آمیخت دریاها را

فَانْزَعَ وَسَخَّرَ النُّجُومَ فَأَطْلَعَ وَأَرْسَلَ السَّحَابَ فَارْتَفَعَ وَنَوَّرَ النُّورَ

پس برکرد و مسخر کرد ستارگان را پس طالع ساخت و فرستاد ابر را پس بلند کرد پس روشن کرد نور را

فَلَمَعَ وَأَنْزَلَ الْغَيْثَ فَهَمَعَ وَكَلَّمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَسْمَعَ وَ

پس لامع ساخت و فرستاد باران را پس نزد و دید و سخن کرد موسی را پس شنوانید و

تَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَتَقَطَّعَ وَوَهَبَ فَنَزَعَ وَضَرَّ وَنَفَعَ وَأَعْطَى وَمَنَعَ وَ

پرتو انداخت بر کوه پس پاره پاره ساخت و بخشید و دور کرد و ضرر داد و نفع رسانید و داد و باز داشت

سَنَّ وَشَرَعَ وَفَرَّقَ وَجَمَعَ وَأَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ

مسنون کرد و شرع ساخت و جدا کرد و یکجا کرد و آفرید شما را از یک نفس آدم ع پس آرام داده شده اید

وَمُسْتَوْدَعٌ صَدَقَ اللهُ الْعَظِيمُ التَّوَّابُ الْغَفُورُ الْوَهَّابُ

و امانت نهاده شده اید در شکمهای مادران راست گفت خدای بزرگ توبه پذیرنده آمرزنده بخشنده

الَّذِي خَضَعَتْ لِعَظَمَتِهِ الرِّقَابُ وَذَلَّتْ لِجَبَرُوتِهِ الصِّعَابُ

کسیکه عاجز شدند از جهت عظمت او گردنها و خوار شدند از جهت بزرگی او سرکشان

وَلَانَتْ لَهُ الشِّدَادُ الصِّلَابُ وَاسْتَدَلَّتْ بِصَنْعَتِهِ الْأَلْبَابُ ۹۵۶

و رام شده اند او را چیزهای سخت و راه برده اند بکار او دانشمندان

وَيُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ الرَّعْدُ وَالسَّحَابُ وَالْبَرْقُ وَالسَّرَابُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ

و تسبیح گفته اند بحمد او رعد و ابر و برق و سراب و درخت و چهارپایها

رَبُّ الْأَرْبَابِ وَمُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ وَمُنَزِّلُ الْكِتَابِ وَخَالِقُ

پروردگار پروردگاران است و پیدا کننده سببها و فرستنده کتاب و آفریننده

خَلْقِهِ مِنَ التُّرَابِ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ لَا إِلٰهَ

خلق خود از گل آمرزنده گناهان و قبول کننده توبه سخت کننده عذاب نیست خدای

إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ صَدَقَ اللهُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ

مگر او بر وی توکل کردم و بسوی اوست بازگشت راست گفت خدا که همیشه است

جَلِيلًا دَلِيلًا صَدَقَ مَنْ حَسْبِي بِهِ كَفِيلًا صَدَقَ مَنِ اتَّخَذْتُهُ

بزرگ راه نما راست گفت کسیکه بسند است مرا کفیل راست گفت کسیکه گرفتم او را

وَكِيلًا صَدَقَ اللهُ الْهَادِي إِلَيْهِ سَبِيلًا صَدَقَ اللهُ وَمَنْ أَصْدَقُ

وکیل راست گفت خدای که همیشه راه نماست راست گفت خدا و کیست راستگوتر

مِنَ اللهِ قِيلًا صَدَقَ اللهُ وَصَدَقَ أَنْبِيَاؤُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَصَدَقَتْ

از خدا از روی گفتار راست گفت خدا و راست گفتند پیغمبران او و راست گفت خدا و راست

أنبياؤه صدق الله وجلت آلاؤه صدق الله وصدقت أرضه
پیغمبران او راست گفت خدای تعالی و بزرگ است نعمت های او راست گفت خدای تعالی و راست زمین او

وسماؤه صدق الله الواحد القديم الماجد الكريم الشاهد العليم
و آسمان او راست گفت خدای یگانه قدیم بزرگ کریم حاضر دانا

الغفور الرحيم الشكور الحليم قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهيم
آمرزگار رحمت کننده شکور بردبار بگو راست گفت خدای تعالی پس پیروی کنید کیش ابراهیم

صدق الله العظيم الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم الحي العليم
راست گفت خدای تعالی بزرگ آنکه نیست خدا بجز او اوست رحمن رحیم زنده دانا

الحي الكريم الحي الباقي الحي الذي لا يموت أبدا ذو الجلال و
زنده کریم زنده باقی زنده که نمی میرد همیشه صاحب جلالت و

الجمال والاكرام والاسماء العظام والمنن الجسام وبلغت الرسل
جمال و بزرگی ها و صاحب نامهای بزرگ و خداوند نعمت های بزرگ و رسانیدند پیغام الهی

الكرام بالحق صلى الله على سيدنا وسلم وعليهم السلام ونحن على
بزرگ براستی درود خدا باد بر سردار ما و سلام وی و بر ایشان باد و ما بر

ما قال الله ربنا وسيدنا ومولانا من الشاهدين ولما أوجب
آنچه گفت خدای تعالی پروردگار ما و سردار ما و مولای ما و چیزی را که واجب

٩٥٧

والزم غير جاحدين والحمد لله رب العلمين وصلوته على سيدنا
و لازم گردانید منکر نیستیم و تمام حمد مر خدای راست که پروردگار عالمیان است و درود وی بر سردار

وسندنا محمد خاتم النبيين وعلى ابويه المكرمين سيدنا ادم والخليل ابراهيم وعلى
و بزرگ ما محمد خاتم انبیا و بر پدران بزرگ او سردار ما آدم و خلیل ابراهیم و بر

جميع اخوانه من النبيين وعلى اهل بيته الطاهرين وعلى اصحابه
همه برادران او از انبیا و بر اهل بیت او که پاک اند و بر اصحاب او

المنتجبين وعلى ازواجه الطاهرات امهات المؤمنين وعلى التابعين
که بزرگ و گزیده اند و بر ازواج پاک او که مادر مومنان اند و بر تابعان

لهم باحسان الى يوم الدين وعلينا معهم برحمتك يا ارحم الرحمين
ایشان به نیکویی تا روز قیامت و بر ما نیز برحمت تو ای رحم کننده ترین رحمت کنندگان

صدق الله ذو الجلال والاكرام والعظمة والسلطان جبار لا
حق است خدای صاحب جلال و بزرگی و عظمت و خداوند غلبه راست کننده شکسته ها

يرام عزيز لا يضام قيوم لا ينام له الافعال الكرام والمواهب
قصد کرده نتوان شد و غالب است که جور کرده نمیشود بر پا دارنده است که خواب نمیکند مر او راست کارهای بزرگ و بخشش

العظام والايادي الجسام والافضال والانعام والكمال والتمام

بزرگ واحسانهای بزرگ وفضلهای وانعامها وکمالها وتمامیتها

يسبح له الملائكة الكرام والبهائم والهوام والرياح والغمام

تسبیح میگویند اورا فرشتگان بزرگ وبهایم و وخزنده وهواها و ابر

والضياء والظلام وهو الله الملك القدوس السلام ونحن على ما

وروشنی وسایه واوست خدای ملک پاک بی عیب وما برانچه

قال الله ربنا جل ثناؤه وتقدست اسماؤه وجلت الاؤه وشهدت

گفت خدای تعالی پروردگار ما بزرگست ثنای او و پاکست نامهای او وبزرگست نعمتهای او وگواهی داد

ارضه وسماؤه ونطقت به رسله وانبياؤه شاهدون شهد

زمین او وآسمان او وگویا شدند بآن پیغمبران او وپیغمبران او گواهیم گواهی داد

الله انه لا اله الا هو والملائكة واولو العلم قائما بالقسط لا اله

خدای تعالی که نیست هیچ معبود بجز او وفرشتگان وخداوندان دانش نیز گواهند برآن در حالی

الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام ونحن بما شهد

بجز او اوست غالب دانا هرآینه کیش نزد خدا اسلام است وما بآنچه گواهی داده ست

الله ربنا والملائكة واولو العلم من خلقه من الشاهدين شهادة

خدای پروردگار ما وفرشتگان ودانایان از خلق او گواهان ایم گواهی که

شهد بها العزيز الحميد ودان بها المؤمن الغفور الودود و

گواهی داده ست بآن غالب ستوده شده ونزدیک شدند بآن مومنان غفور دوست داشته شده

اخلص بالشهادة لذي العرش المجيد يرفعها بالعمل الصالح الرشيد

خالص میکنیم گواهی را مر خداوند عرش بزرگ را که برتو میبرد آن گواهی را بالعمل نیکی که رشید با

يعطي قائلها الخلود في جنة ذات سدر مخضود وطلح منضود و

میدهد قایل شهادت را همیشگی در بهشت که خداوند درخت بیخار وخداوند درخت میوه دار

ظل ممدود وماء مسكوب برافق فيها النبيين الشهود والركع

سایه دراز وآب روان است ورفاقت میکنند در آن بهشت پیغمبران را که گواهند بر خلق ورکوع

السجود والباذلين في طاعته غاية المجهود اللهم اجعلنا بهذ

وسجده کنندگان را وبذل کنندگان را در طاعت خدا نهایت کوشش بار خدایا بگردان ما را

التصديق صادقين وبهذا الصدق شاهدين وبهذه الشهادة

تصدیق از جمله راست گویان وبه این راستی از جمله گواهان وباین گواهی

مؤمنين وبهذا الايمان موحدين وبهذا التوحيد مخلصين

از جمله مومنان وباین ایمان از جمله موحدان وباین توحید از جمله مخلصان

وَبِهَذَا الْإِخْلَاصِ مُوقِنِينَ وَبِهَذَا الْإِيقَانِ عَارِفِينَ وَبِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ

وباین اخلاص از جمله یقین کنندگان وباین یقین از جمله عارفان وباین معرفت

مُعْتَرِفِينَ وَبِهَذَا الْاِعْتِرَافِ مُنِيبِينَ وَبِهَذِهِ الْإِنَابَةِ تَائِبِينَ وَفِيمَا

از جمله اقرار کنندگان وباین اقرار از جمله رجوع کنندگان وباین رجوع از جمله برگشتگان و در آنچه

لَدَيْكَ رَاغِبِينَ وَلِمَا عِنْدَكَ طَالِبِينَ وَبِآبَائِنَا مُعْتَرِفِينَ الْمَلَائِكَةِ

نزد یک تست رغبت کنندگان وچیزی را که نزد تست طلب کنندگان

الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ وَاحْشُرْنَا مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَ

و برانگیز ما را با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و

الصَّالِحِينَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنْ اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فَشَغَلَتْهُ بِالدُّنْيَا

نیکوکاران ومگردان ما را از آنچه غلبه کرده است بروی شیطانها پس مشغول کرد آنها را از دنیا

مِنَ الدِّينِ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ وَفِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَأَوْجِبْ لَنَا

از دین پس صبح کرد از نادمان و در آخرت از زیانکاران و واجب کن ما را

الْخُلُودَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ

خلود در بهشت نعمت ها برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بارخدایا مر تراست ثنا و

أَنْتَ لِلْحَمْدِ أَهْلٌ وَأَنْتَ الْحَقِيقُ بِالْمِنَّةِ ثُمَّ الْفَضْلِ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى تَتَابُعِ

توی ثنا را لایق و تو سزاوار نعمت ها و فضلها مر تراست حمد بر پیاپی آمدن

إِحْسَانِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى تَوَاتُرِ إِنْعَامِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى تَرَادُفِ

959 نیکویهای تو و مر تراست حمد بر پی در پی انعام تو و مر تراست ثنا بر همواره بودن

امْتِنَانِكَ اللَّهُمَّ عَطَفْتَ عَلَيْنَا قُلُوبَ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ صِغَارًا

منت نهسے تو بارخدایا مهربان کردی بر ما دلهای پدران ما را و مادران ما را در حالیکه

وَضَاعَفْتَ عَلَيْنَا نِعَمَكَ كِبَارًا وَوَالَيْتَ إِلَيْنَا بِرَّكَ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا

و دوچند کردی بر ما نعمت ها سے خود در حال کلانی در سانیدی بسوی ما نیکوئی خود را و ندا

وَمَا عَامَلْتَنَا مِرَارًا فَلَكَ الْحَمْدُ اللَّهُمَّ فَإِنَّا نَحْمَدُكَ سِرًّا وَجِهَارًا وَ

و شتابی نکردی در گرفت ما بارها پس مر تراست ثنا بارخدایا ما حمد میگوییم ترا پنهان و آشکارا و

نَشْكُرُكَ مَحَبَّةً وَاخْتِيَارًا فَلَكَ الْحَمْدُ إِذْ أَلْهَمْتَنَا مِنَ الْخَطَاءِ اسْتِغْفَارًا

ثنا میگوییم ترا از روی محبت و اختیار پس مر تراست حمد چون آگاهانیدی مرا از خطاهای از روی

وَلَكَ الْحَمْدُ فَارْزُقْنَا جَنَّةً وَأَجِبْ عَنَّا بِعَفْوِكَ نَارًا وَلَا تَهْتِكْنَا

و مر تراست حمد پس روزی کن ما را بهشت و به پرده دار از ما بامرزش خود آتش را و پرده مدر

يَوْمَ الْبَعْثِ فَتَجْعَلَنَا بَيْنَ الْمَعَاشِرِ عَارًا وَلَا تَفْضَحْنَا بِسُوءِ أَفْعَالِنَا

روز بعث و نشر پس مگردانی ما را اگر وه ها شرمسار و رسوا مکن ما را به بدیهای افعال ما

يوم لقائك فتكسنا ذلة فلا تكسنا برحمتك يا ارحم الراحمين
روز ملاقات خود پس بپوشانی مرا لباس به سوای و خواری برحمت خود ای رحیم ترین رحمت

اللهم لك الحمد كما هديتنا للاسلام وعلمتنا الحكمة والقران
بار خدایا مر تراست حمد چنانچه ره نمودی ما را برای اسلام و آموختی ما را حکمت و قرآن

اللهم انت علمتناه قبل رغبتنا في تعليمه ومننت به علينا قبل
بار خدایا تو آموختی ما را آنچه پیش از رغبت ما در تعلیم و منت نهادی بآن بر ما پیش از آنکه

علمنا بمعرفته وخصصتنا به قبل معرفتنا بفضله اللهم فاذا كان
دانستن ما معرفت او را و خاص کردی ما را بآن پیش از معرفت ما فضل او بار خدایا پس هرگاه

ذلك من فضلك لطفا بنا وامتنانا علينا من غير حيلتنا ولا
این از فضل تو لطف بر ما و منت بر ما بغیر حیله ما و نیست

قوتنا فهب لنا اللهم رعاية حقه وحفظ اياته وعملا بمحكمه
و توانائی ما پس بده ما را بار خدایا نگهداشت حق قرآن و یاد کردن آیات او عمل کردن بآیات

وايمانا بمتشابهه وهدى في تدبره وتفكرا في امثاله ومعجزته
و ایمان آوردن بمتشابهات آن و راه رست در اندیشه آن و فکر کردن در مثلها و قصه های آن

وتبصرة في نوره وحكمة لا تعارضنا الشكوك في تصديقه
و بینش در نور های آن و حکمت آن که عارض نشود شکها ما را در گرویدن آن

ولا يختلجنا الزيغ في قصد طريقه اللهم انفعنا بالقران العظيم
و نخلد ما را کجی در قصد کردن راه آن بار خدایا نفع رسان ما را بقرآن بزرگ

وبارك لنا في الايات والذكر الحكيم وتقبل منا انك انت السميع
و برکت ده ما را در آیات و ذکر حکیم و بپذیر از ما که توئی شنونده

العليم وتب علينا انك انت التواب الرحيم برحمتك يا ارحم
دانا و توبه ده ما را که توئی توبه دهنده رحیم برحمت خود ای رحیم ترین

الراحمين اللهم اجعل القران ربيع قلوبنا وشفاء صدورنا و
رحمت کنندگان بار خدایا بگردان قرآن را بهار دلهای ما و شفای سینه ما و

جلاء احزاننا وذهاب همومنا وغمومنا وسائقنا وقائدنا و
صیقل اندوههای ما را و رفتن غمهای ما و باعث راهی ما و کشنده ما و

دليلنا اليك والى جناتك جنات النعيم برحمتك يا ارحم الراحمين
دلیل ما بسوی تو و بسوی بهشتهای خود که بهشت نعمت است برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان

اللهم اجعل القران لقلوبنا ضياء ولابصارنا جلاء ولاسقامنا
بار خدایا بگردان قرآن را برای دلهای ما روشنی و برای بینائی ما روشنی و برای بیماریهای

دَوَآءً وَّلِذُنُوْبِنَا مُمَحِّصًا وَّمِنَ النَّارِ مُخَلِّصًا اَللّٰهُمَّ اكْسُنَا بِهِ
دوا و از بهر گناهان ما دور کننده و از آتش نجات دهنده بار خدایا بپوشان ما را بآن
الْحُلَلَ وَاَسْكِنَّا بِهِ الظُّلَلَ وَاَسْبِغْ عَلَيْنَا النِّعَمَ وَادْفَعْ بِهِ عَنَّا النِّقَمَ
حلها و سکونت ده ما را بآن در زیر سایه و تمام کن بر ما نعمت ها و دور کن بآن از ما کینه
وَاجْعَلْنَا بِهِ عِنْدَ الْجَزَآءِ مِنَ الْفَآئِزِيْنَ وَعِنْدَ النَّعْمَآءِ مِنَ الشَّاكِرِيْنَ
و بگردان بآن نزد جزا دادن از رستگاران و نزد نعمت ها از شکر کنندگان
وَعِنْدَ الْبَلَآءِ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنِ اسْتَهْوَتْهُ الشَّيٰطِيْنُ
و نزد بلا از صبر کنندگان و مگردان ما را از آن گروه که غلبه کرده اند بر آن شیاطین
فَشَغَلَتْهُ بِالدُّنْيَا عَنِ الدِّيْنِ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ
پس مشغول کرده اند آنها را از دین بدنیا پس صباح کرده اند از زیانکاران برحمت خود ای رحیم ترین
الرّٰحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلِ الْقُرْاٰنَ بِنَا مَاحِلًا وَّلَا الصِّرَاطَ بِنَا زَآئِلًا وَّلَا نَبِيَّنَا وَسَيِّدَنَا
رحمت کنندگان بار خدایا مگردان قرآن را با ما گرد سعایت کننده و نه صراط را با ما انداز کرده و نه نبی ما و سردار ما
سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْقِيٰمَةِ عَنَّا مُعْرِضًا وَّلَا مُوَلِّيًا اجْعَلْ يَا
بزرگ ما محمد صلعم را در قیامت از ما رو گرداننده و اعراض کننده گردان
رَبَّنَا يَا خَالِقَنَا يَا رَازِقَنَا لَنَا شَافِعًا مُّشَفَّعًا وَّاَوْرِدْنَا حَوْضَهُ وَ
خدایا پروردگار ما آفریدگار ما ای روزی ده ما برای شفاعت کننده شفاعت قبول کرده شده و فرود
اسْقِنَا بِكَاْسِهِ مَشْرَبًا رَّوِيًّا سَآئِغًا هَنِيْئًا لَا نَظْمَاُ بَعْدَهُ اَبَدًا
بنوشان ما بکاسه او شراب بگلو فرو رونده گوارا که تشنه نشویم بعد از آن همیشه
غَيْرَ خَزَايَا وَّلَا نَاكِثِيْنَ وَلَا جَاحِدِيْنَ وَلَا مَغْضُوْبٍ عَلَيْنَا وَلَا
در حالیکه رسوا نباشیم و نه سر زیر کرده و نه انکار کننده و نه غضب کرده شده بر ما و نه
الضَّآلِّيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ انْفَعْنَا بِالْقُرْاٰنِ الَّذِيْ
گمراه باشیم برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا نفع رسان ما را بقرآن که
رَفَعْتَ مَكَانَهُ وَثَبَّتَّ اَرْكَانَهُ وَاَيَّدْتَّ سُلْطَانَهُ وَبَشَّرْتَ بَرَكَاتِهِ
بلند کرده مرتبه او را و ثابت داشتی ارکان او را و قوت کردی سلطان او را و آشکار کردی برکات او
وَجَعَلْتَ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ الْفَصِيْحَةَ لِسَانَهُ وَقُلْتَ يَا عَزَّ مِنْ قَآئِلٍ
و گردانیدی لغت عربیه فصیحه زبان او و فرمودی ای کسیکه بالا تری از قایل
سُبْحَانَهُ فَاِذَا قَرَاْنٰهُ فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهُ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ اَحْسَنَ كِتَابِكَ
پس چون بخوانیم قرآن را پس پیروی کن ای محمد آنرا پس تحقیق بر ماست بیان آن قرآن
نِظَامًا وَّاَفْصَحَهَا كَلَامًا وَّاَبْيَنَهَا حَلَالًا وَّحَرَامًا مُحْكَمَ الْبَيَانِ ظَاهِرَ
از روی نظام و فصیح ترین آنها از روی کلام و آشکاراترین از روی حلال و حرام که محکم است بیان او ظاهر

الْبُرْهَانِ مَحْرُوْسٌ مِنَ الزِّيَادَةِ وَالنُّقْصَانِ فِيْهِ وَعْدٌ وَّوَعِيْدٌ

برهان او محروس ست از زیادة و نقصان در اوست وعده و وعید

وَتَخْوِيْفٌ وَّتَهْدِيْدٌ لَا يَأْتِيْهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ

و تخویف و تهدید نمی آید او را باطل از پیش و نه از پس

تَنْزِيْلٌ مِّنْ حَكِيْمٍ حَمِيْدٍ اللّٰهُمَّ فَاَوْجِبْ لَنَا بِهِ الشَّرَفَ وَالْمَزِيْدَ

نازل کرده شده ست از حکیم ستوده شده بار خدایا پس واجب کن ما را بآن بزرگی و زیادتی ثواب

وَاَلْحِقْنَا بِكُلِّ بَرٍّ سَعِيْدٍ وَّاسْتَعْمِلْنَا فِى الْعَمَلِ الصَّالِحِ الرَّشِيْدِ اِنَّكَ

و برسان ما را بهر نیکوکار نیکبخت و بکار دار ما را در عمل نیک که رشید ست بدرستی

اَنْتَ الْقَرِيْبُ الْمُجِيْبُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ اللّٰهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَنَا

تو نزدیک و اجابت کننده برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا پس چنانچه گردانیدی ما را

بِهٖ مُصَدِّقِيْنَ وَلِمَا فِيْهِ مُحَقِّقِيْنَ فَاجْعَلْنَا بِتِلَاوَتِهٖ مُنْتَفِعِيْنَ

بآن تصدیق کننده و چیزیکه را که در وست تحقیق کننده پس بگردان ما را بتلاوت آن نفع گیرندگان

وَاِلٰى لَذِيْذِ خِطَابِهٖ مُسْتَمِعِيْنَ وَبِمَا فِيْهِ مُعْتَبِرِيْنَ وَلِاَحْكَامِهٖ جَامِعِيْنَ

و بسوی کلام خوش او گوش دارندگان و بانچه در وست پند گیرندگان و احکام او را جمع کنندگان

وَلِاَوَامِرِهٖ وَنَوَاهِيْهِ خَاضِعِيْنَ وَعِنْدَ خَتْمِهٖ مِنَ الْفَائِزِيْنَ وَلِثَوَابِهٖ

و اوامر و نواهی او را ترسندگان و نزدیک ختم او از رسندگان مطلوب و ثواب او را

حَائِزِيْنَ وَلَكَ فِىْ جَمِيْعِ شُهُوْرِنَا ذَاكِرِيْنَ وَاِلَيْكَ فِىْ جَمِيْعِ اُمُوْرِنَا رَاجِعِيْنَ

گرد کنندگان و مر ترا در همه ماههای یاد کنندگان و بسوی تو در همه امور خود رجوع کنندگان

وَاغْفِرْ لَنَا فِىْ لَيْلَتِنَا هٰذِهٖ اَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ اللّٰهُمَّ

و بیامرز ما را در این شب ما همه را برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا

اجْعَلْنَا مِنَ الَّذِيْنَ حَفِظُوا لِلْقُرْاٰنِ حُرْمَتَهٗ لَمَّا حَفِظُوْهُ وَعَظَّمُوْا

بگردان ما را از آن کسانیکه نگاه داشته اند حرمت قرآن را هرگاه از بر کردند آنرا و بزرگ پنداشتند

مَنْزِلَتَهٗ لَمَّا سَمِعُوْهُ وَتَاَدَّبُوْا بِاٰدَابِهٖ لَمَّا حَضَرُوْهُ وَالْتَزَمُوْا حُكْمَهٗ

منزلت آنرا هرگاه شنیدند آنرا و ادب گرفتند بآداب آن هرگاه حاضر شدند آنرا و لازم گرفتند حکم آنرا

لَمَّا فَارَقُوْهُ وَاَحْسَنُوْا جِوَارَهٗ لَمَّا جَاوَرُوْهُ وَاَرَادُوْا بِتِلَاوَتِهٖ وَجْهَكَ

چون جدا شدند از و و نیک بند اشتند همسایگی او هرگاه مجاور شدند آنرا و اراده کردند بتلاوت آن ذات

الْكَرِيْمَ وَالدَّارَ الْاٰخِرَةَ فَوَصَلُوْا بِهٖ اِلَى الْمَقَامَاتِ الْفَاخِرَةِ وَاجْعَلْنَا

کریم تو و سرای آخرت پس رسیدند بآن بسوی مقامات فاخره و گردان ما را

بِهٖ مِمَّنْ فِىْ دَرَجِ الْجِنَانِ يَرْتَقِىْ وَبِنَبِيِّهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ عَرْضِهٖ وَهُوَ

بآن از گروهیکه در درجهای بهشت می بر آیند و به پیغمبر خود صلعم روزیکه پیش آید او را و حالانکه

٩٦٢

رَاضٍ عَنْهُ يَلْتَقِي فَالْمُسْتَشْفَعُ بِالْقُرْآنِ غَيْرُ الشَّقِيِّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

راضی است از وی ملاقات کنند پس شفاعت جوینده بسوی تو بقرآن غیر شقی است برحمت خود ای رحیم ترین

الرَّاحِمِينَ اللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا خَتْمَةً مُبَارَكَةً عَلَى مَنْ قَرَأَهَا وَحَضَرَهَا

رحمت کنندگان بار خدایا بگردان آنرا ختم مبارک بر کسیکه خوانده است و حاضر شده آنرا

وَسَمِعَهَا وَآمَنَ عَلَى دُعَائِهَا وَأَنْزِلِ اللّٰهُمَّ مِنْ بَرَكَاتِهَا عَلَى أَهْلِ

و شنیده است آنرا و آمین کرده است بر دعای آن و نازل کن بار خدایا از برکات آن بر اهل

الدُّورِ فِي دُورِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الْقُصُورِ فِي قُصُورِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الثُّغُورِ

سراها در سراهای آنها و بر اهل محلها در محلهای آنها و بر اهل جاهای ترس

فِي ثُغُورِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الْحَرَمَيْنِ فِي حَرَمَيْهِمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اللّٰهُمَّ

در جاهای ترس آنها و بر اهل حرمین در حرمین آنها از مومنین و مومنات بار خدایا

وَأَهْلَ الْقُبُورِ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِنَا أَنْزِلْ عَلَيْهِمْ فِي قُبُورِهِمُ الضِّيَاءَ وَ

و اهل قبور را از اهل ملت ما نازل کن بر ایشان در قبور ایشان روشنی و

الْفُسْحَةَ وَجَازِهِمْ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا وَبِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَانًا وَارْحَمْنَا

فراخی و جزا ده ایشانرا بمقابله نیکی افزونی نیکی و بمقابله بدیهای ایشان آمرزش و رحم کن بر ما

إِذَا صِرْنَا إِلَى مَا صَارُوا إِلَيْهِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللّٰهُمَّ يَا

هرگاه بگردیم ما بسوی آنچه گردیده اند ایشان بسوی او برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا ای

سَابِقَ الْفَوْتِ وَيَا سَامِعَ الصَّوْتِ وَيَا كَاسِيَ الْعِظَامِ بَعْدَ الْمَوْتِ صَلِّ

ای پیشی گیرنده فوت و ای شنونده آوازها و ای پوشنده استخوانها بعد از موت رحمت بفرست

عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَدَعْ لَنَا فِي هٰذِهِ اللَّيْلَةِ الشَّرِيفَةِ الْمُبَارَكَةِ

بر محمد و آل محمد و مگذار برای ما درین شب شریف و مبارک

ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا هَمًّا إِلَّا فَرَّجْتَهُ وَلَا كَرْبًا إِلَّا نَفَّسْتَهُ وَلَا غَمًّا إِلَّا

گناهی مگر که آمرزیده آنرا و نه غمی مگر که گشاده آنرا و نه سختی مگر که رهانیده آنرا و نه غمی مگر

كَشَفْتَهُ وَلَا سُوءًا إِلَّا صَرَفْتَهُ وَلَا مَرِيضًا إِلَّا شَفَيْتَهُ وَلَا مُبْتَلًى

دور کرده آنرا و نه بدی مگر که بازگردانیده آنرا و نه مریضی مگر که شفا داده آنرا و نه گرفتاری

إِلَّا عَافَيْتَهُ وَلَا ذَا إِسَاءَةٍ إِلَّا أَقَلْتَهُ وَلَا حَقًّا إِلَّا اسْتَخْرَجْتَهُ وَلَا

مگر عافیت داده آنرا و نه صاحب بدی مگر که برداشته باشی از او و نه حقی مگر آنکه برآورده باشی آنرا و نه

غَائِبًا إِلَّا رَدَدْتَهُ وَلَا عَاصِيًا إِلَّا هَدَيْتَهُ وَلَا وَلَدًا إِلَّا أَصْلَحْتَهُ وَلَا

گمشده مگر باز آورده آنرا و نه عاصی مگر که هدایت کرده آنرا و نه فرزند مگر که اصلاح کرده باشی و نه

مَيِّتًا إِلَّا رَحِمْتَهُ وَلَا حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَكَ فِيهَا رِضًا

مرده مگر رحمت کرده باشی آنرا و نه حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت که مر ترا در آن رضا است

وَلِيَ فِيهَا صَلَاحٌ إِلَّا أَعَنْتَ عَلَى قَضَائِهَا بِيُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ مَعَ

و مرا در آن صلاح باشد مگر که یاری کرده باشی برادای آن با سانی از خود و عافیت همه

الْمَغْفِرَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ عَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا بِعَفْوِكَ

مغفرت خود برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا عافیت ده ما را و عفو کن از ما بعفو

الْعَظِيمِ وَسِتْرِكَ الْجَمِيلِ وَإِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ يَا دَائِمَ الْمَعْرُوفِ يَا كَثِيرَ

بزرگ خود و ستر جمیل خود و احسان قدیم خود ای همیشه نیکی کننده ای بسیار کننده

الْخَيْرِ وَصَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا وَسَنَدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى إِخْوَانِهِ الْأَنْبِيَاءِ وَعَلَى

نیکی و درود فرست بر سردار و بزرگ ما محمد و بر برادران او که همه پیغمبر اند و بر

آلِهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ

آل او و فرشتگان و سلام بفرست سلام فرستادنی پروردگارا بده ما را از نزد خود رحمت و آماده کن

لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَوَفِّقْنَا لِعَمَلٍ صَالِحٍ يُرْضِيكَ عَنَّا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

برای ما از کار خود رستگی و توفیق ده ما را برای عمل صالح که راضی کند ترا از ما برحمت خود ای رحیم ترین

الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ

رحمت کنندگان بار خدایا درود بفرست بر محمد چنانچه ره نمودی ما را بآن از گمراهی بار خدایا درود

عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا اسْتَنْقَذْتَنَا بِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَلَّغَ

بر محمد چنانچه بیدار کردی ما را از جهالت بار خدایا درود بفرست بر محمد چنانچه رسانید تبلیغ

الرِّسَالَةَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ شَمْسِ الْبِلَادِ وَقَمَرِ الْمِهَادِ وَزَيْنِ الْوُرَّادِ

پیغام تو بار خدایا درود بفرست بر محمد که آفتاب شهرهاست و ماه گهوارهاست و زینت درآیندگان

وَشَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ يَوْمَ التَّنَادِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِ وَ

و شفاعت کننده گنهگاران روز قیامت بار خدایا درود بفرست بر محمد و بر اولاد او و

جَمِيعِ صَحَابَتِهِ الَّذِينَ قَامُوا بِنُصْرَتِهِ وَجَرَوْا عَلَى سُنَّتِهِ بِرَحْمَتِكَ

جمیع صحابه او که ایستاده بودند برای یاری او و روندگان بر سنت او برحمت خود ای

يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الَّذِي بِالْحَقِّ بَعَثْتَهُ وَبِالصِّدْقِ

رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا درود بفرست بر محمد که بحق فرستادی او را و بصدق

نَعَتَّهُ وَبِالْحِلْمِ وَسَمْتَهُ وَبِأَحْمَدَ سَمَّيْتَهُ وَفِي الْقِيٰمَةِ فِي أُمَّتِهِ

صفت کردی او را و بحلم علامت کردی او را و باحمد نامیدی او را و در قیامت در امت او

شَفَّعْتَهُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا زَهَرَتِ النُّجُومُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا

شفاعت قبول کردی او را بار خدا درود بفرست بر محمد تا زمانی که درخشیده اند ستارها و درود بفرست بر محمد

تَلَاحَمَتِ الْغُيُومُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ مَا

تا هنگامی که با هم پیوسته اند ابرها و درود بفرست بر محمد ای زنده ای برپا دارنده جهان بار خدایا درود بفرست بر محمد تا زمانی که

ذكره الأبرار وصل على محمد ما اختلف الليل والنهار وصل على
یاد کنندگان او را نیکان و درود بفرست بر محمد تا زمان دیگرگون شدن شب و روز و درود بفرست
محمد وعلى المهاجرين والأنصار برحمتك يا أرحم الراحمين الوصية
محمد و مهاجرین و انصار برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان فصل در وصیت
واعلموا رحمكم الله أن ليلتكم هذه ليلة الوداع لشهركم الذي
بدانید رحمت کند شما را خدای تعالی بدرستی این شب شما شب وداع است ماه شما را که
شرفه الله وعظمه ورفع قدره وكرمه بالصيام والقيام و
شرف داد آنرا خدا و بزرگ گردانید و بلند کرد قدر او و بزرگ کرد او را به روزه داشتن بروز و قیام در شب و
تلاوة القرآن ونزول الرحمة فيه عليكم من الله والرضوان جعله الله
تلاوت قرآن و فرستادن رحمت در وی بر شما از جانب خدا و خوشنودی او گردانید او را خدا
مصباح العام وواسطة النظام وأشرف قواعد الإسلام المشرفة
چراغ سال و واسطه نظام و بزرگترین قواعد اسلام شرف داده شده
بأنوار الصيام والقيام أنزل الله تعالى فيه كتابه وفتح فيه للتائبين
بانوار روزه داری روز و قیام شب فرستاد خدا تعالی در وی کتاب خود را و بگشاد در وی توبه کنندگان را
أبوابه فلا دعاء فيه إلا مسموع ولا خير إلا مجموع ولا ضر إلا
دروازه توبه پس نیست هیچ دعا در وی مگر شنیده شده و نه هیچ خیر مگر جمع کرده شده و نه هیچ نقصانی مگر
مدفوع ولا عمل إلا مرفوع الظافر الميمون من اغتنم أوقاته و
دفع کرده شده و نه هیچ عملی مگر برداشته شده ظفر یابنده مبارک است کسیکه غنیمت دانست اوقات او را و
الخاسر المغبون من أهمله ففاته شهر جعله الله لذنوبكم تطهيرا
زیانکار دغا داده شده است کسیکه ترک کرد او را پس فوت کرد او را ماه رمضان ماهیست که گردانید او را خدا پاک کننده گناهان شما و
ولسيئاتكم تكفيرا ولمن أحسن منكم صحيفة ذخيرة ونورا و
و از بهر بدیهای شما کفاره و از برای کسیکه نیک کرده است صحیفه آن بعبادت ذخیره و نور و
لمن وفى بشرطه ورعى حقه فرحا وسرورا شهر تورع فيه أهل
از بهر کسیکه وفا کرد شرایط او را و نگهداشت حق او را خوشی و سرور ماهیست که پارسا میشوند در آن اهل
الفسوق والفساد وازداد فيه من الرغبة إلى الله أهل الجد والاجتهاد
فسق و فساد و زیاده میشود در رغبت بسوی خدای تعالی اهل کوشش و مشقت را
شهر عمارات القلوب وكفارات الذنوب واعتصام المساجد
ماهیست که آباد میشود در و دلها و کفاره داده میشود گناهان را و بدی مسجدها
بالازدحام والتحاشد وهبوط الأملاك بصكاك العتق والفكاك
انبوه عام و اجتماع و فرود آمدن ملکها بقبالهای آزادی بندها و خلاصی آنها

٩٦٥
٥٢
صکاک بالکسر قباله

شهر فيه المساجد تعمر والمصابيح تزهر والآيات تذكر والقلوب

ماهیست که در وی مسجدها آباد کرده میشوند و چراغها روشن کرده میشوند و آیات های قرآن ملاحظه میشوند و دلها

تحيى والذنوب تغفر شهر فيه تشرق المساجد بالأنوار وتكثر

زنده میشوند و گناهان آمرزیده میشوند ماهیست که در وی روشن میشوند مسجدها بنورها و زیاده میکنند

الملائكة لصوامه من الاستغفار ويعتق فيه الجبار في كل ليلة

فرشتگان روزه داران او را از استغفار و آزاد میکند در وی جبار در هر شب

عند الافطار ستمائة ألف عتيق من النار وتنزل فيه البركات

وقت افطار ششصد هزار گردن از آتش و فرود می آید در وی برکات

وتعظم فيه الصدقات وتكفر فيه السيئات وتقال فيه العثرات

و بزرگ میشود در وی صدقها و کفاره میشود در وی سیئات را و عفو کرده میشود در وی لغزشها

وتدفع فيه النكبات وترفع فيه الدرجات وترحم فيه العبرات

و دور میشود در وی آسیبها و بلند میشود در وی درجها و رحم کرده میشود در وی اشکها

وتنادي فيه الحور الحسان من الجنات هنيئا لكم يا معشر الصائمين

و ندا کرده میشود در وی حوران نیک از بهشت ها خوشگوار باد شما را ای گروه روزه داران

والصائمات والقائمين والقائمات ما أعد الله لكم من الخيرات

و زنان روزه داران و مردو شب قایم دارندگان و زنان شب قایم دارندگان آماده کرده است خدا مر شما را از خیرات

لقد عمرتكم البركات واستبشر بكم أهل الأرض والسموات فرحم

هر آینه پوشیده است شما را برکات و شاد میشوند بشما اهل زمین و آسمانها پس رحم کند خدا

الله امرء مهد لنفسه قبل حلول رمسه واشتغل بيومه عن غده

مردی را که آماده کرد بنفس خود را پیش از فرود آمدن [illegible] و مشغول شد بروز خود از فردای خود

وأمسه وتزود من بقيته زاده ففي نفاده نفاد عمره وأظهر لفراق

و دیروز گذشته خود و توشه گرفت از باقی توشه خود پس در تمامی توشه تمامی عمر اوست و ظاهر کرد برای فراق

شهره جزعه وسلم على شهره وودعه وقال السلام عليك يا شهر

ماه او جزع خود را و سلام داد بر ماه او و وداع کرد او را و گفت سلام باد بر تو ای ماه

رمضان السلام عليك يا شهر الصيام والقيام وتلاوة القرآن

رمضان سلام باد بر تو ای ماه روزه داری و شب زنده داری و تلاوت قرآن

السلام عليك يا شهر التجاوز والغفران السلام عليك يا شهر البركة

سلام باد بر تو ای ماه گذشتن از گناهان و آمرزش سلام باد بر تو ای ماه برکت

والاحسان السلام عليك يا شهر التحف والرضوان السلام عليك

و نیکوئی سلام باد بر تو ای ماه تحفها و خشنودی سلام باد بر تو

يَا شَهْرَ النُّسُكِ وَالتَّعَبُّدِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الصِّيَامِ وَالتَّهَجُّدِ

اى ماه بندگى وعبادت سلام باد بر تو اى ماه روزه دارى وتهجد

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ التَّرَاوِيحِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْاَنْوَارِ وَالْمَصَابِيحِ

سلام باد بر تو اى ماه تراويح سلام باد بر تو اى ماه نورها وچراغها

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اُنْسَ الْعَارِفِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَخْرَ الْوَاصِفِينَ

سلام باد بر تو اى همدم عارفان سلام باد بر تو اى فخر وصف كنندگان

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ الْوَامِقِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَوْضَةَ الْعَابِدِينَ

سلام باد بر تو اى نور دوستان سلام باد بر تو اى باغ عابدان

فَيَا شَهْرَنَا غَيْرَ مُوَدَّعٍ وَدَّعْنَاكَ وَغَيْرَ مَقْلِيٍّ فَارَقْنَاكَ كَانَ نَهَارُكَ

اى ماه ما در آنحال كه وداع كرده نشده وداع كرديم ترا در آنحال كه دشمن داشته نشده جدائى كرديم

صَدَقَةً وَصِيَامًا وَلَيْلُكَ قِرَاءَةً وَقِيَامًا فَعَلَيْكَ مِنَّا التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ

صدقه وروزه وشب تو قرائت وقيام پس بر تو باد از ما تحيت وسلام

اَتَرَاكَ تَعُودُ بَعْدَهَا عَلَيْنَا اَمْ يُدْرِكُنَا الْمَنُونُ فَلَا تَؤُلُ اِلَيْنَا مَصَابِيحُ

آيا مى بينيم ترا كه باز مى آئى بعد از آن بر ما يا مى رسد ما را مرگ پس رجوع نمى كنى بسوى ما اى چراغها

فِيكَ مَشْهُورَةٌ وَمَسَاجِدُنَا فِيكَ مَعْمُورَةٌ فَالْآنَ تَنْطَفِي الْمَصَابِيحُ

در تو مشهور اند ومساجد ما در تو معمور اند پس اكنون سرد ميشود چراغها

وَتَنْقَطِعُ التَّرَاوِيحُ وَنَرْجِعُ اِلَى الْعَادَةِ وَنُفَارِقُ شَهْرَ الْعِبَادَةِ فَيَا لَيْتَ

ومنقطع شد تراويح وباز ميگرديم بسوى عادة وجدائى ميكنيم ماه عبادت را پس كاش

شِعْرِي مَنِ الْمَقْبُولُ مِنَّا فَنُهَنِّيهِ بِحُسْنِ عَمَلِهِ اَمْ لَيْتَ شِعْرِي مَنِ

دانستمى كه كيست مقبول از ما پس مبارك بادى ميكردم آنرا به نيكوئى عمل او يا كاشكى دانستمى كيست

الْمَطْرُودُ مِنَّا فَنُعَزِّيهِ بِسُوءِ عَمَلِهِ فَيَا اَيُّهَا الْمَقْبُولُ هَنِيئًا لَكَ ثَوَابُ

مطرود از ما پس تعزيت ميكنيم بسوء عمل او پس اى مقبول خوشگوار باد ترا ثواب

اللّٰهِ وَرِضْوَانُهُ وَرَحْمَتُهُ وَغُفْرَانُهُ وَقَبُولُهُ وَاِحْسَانُهُ وَعَفْوُهُ وَامْتِنَانُهُ

خدا وخوشنودى او ورحمت او وآمرزش او وقبول او ونيكوئى او وعفو او وامتنان او

وَخُلُودُكَ فِي دَارِ اَمَانِهِ يَا اَيُّهَا الْمَطْرُودُ بِاِصْرَارِهِ وَطُغْيَانِهِ وَظُلْمِهِ وَ

وهميشه بودن در سراى امان او اى مطرود بسبب اصرار خود وطغيان وظلم و

عُدْوَانِهِ وَغَفْلَتِهِ وَخُسْرَانِهِ وَتَمَادِيهِ وَعِصْيَانِهِ لَقَدْ عَظُمَتْ

دشمنى وغفلت خود وزيانكارى خود وبيهوده روى وعصيان خود هر آينه بزرگ شد

مُصِيبَتُكَ بِغَضَبِ اللّٰهِ وَهَوَانِهِ فَاَيْنَ مُقْلَتُكَ الْبَاكِيَةُ وَاَيْنَ

مصيبت تو بغضب خدا وخوارى او پس كجاست چشم گريان تو وكجاست

٩٦٧

دَمْعَتُكَ الْجَارِيَةُ وَأَيْنَ زَفْرَتُكَ الرَّائِحَةُ الْغَادِيَةُ لِأَيِّ يَوْمٍ أَخَّرْتَ

اشک روان تو و کجاست نزار دگاه بیگاه تو آینده ست هر کدام روز را موخر کردی

تَوْبَتَكَ وَلِأَيِّ عَامٍ اِدَّخَرْتَ عُدَّتَكَ إِلَى عَامٍ قَابِلٍ وَحَوْلٍ حَائِلٍ

توبه خود را و هر کدام سال را گنجینه کردی تو سال آینده و سال گذرنده

كَلَّا إِنَّمَا إِلَيْكَ مُدَّةُ الْأَعْمَارِ وَلَا مَعْرِفَةُ الْمِقْدَارِ فَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ أَمَّلَ

پس نیست بسوی تو مدت عمرها و نه دانستن اندازه پس بسیار از امید داران امید کرد

بُلُوغَهُ فَلَمْ يَبْلُغْهُ وَكَمْ مِنْ مُدْرِكٍ لَهُ وَلَمْ يُتِمَّهُ وَكَمْ مَنْ أَعَدَّ

رسیدن سال آینده پس نرسیدند و بسیار از دریابندگان او را و تمام نکردند آنرا و بسیار اند که اماده کردند

طِيبًا لِلْعِيدِ جُعِلَ فِي تَلْحِيدِهِ وَثِيَابًا لِلتَّزَيُّنِ صَارَتْ لِتَكْفِينِهِ

خوشبو را برای عید خود که گردانیده شد نادر لحد خود و آماده کرده اند لباس برای زینت عید گردید کفن

وَمُتَهَيِّئًا لِلْفِطْرِ صَارَ مُرْتَهَنًا فِي قَبْرِهِ وَكَمْ مَنْ لَا يَصُومُ بَعْدَهُ

و آماده برای فطر او گروگیرند گرد در قبر خود و بسا کس اند که روزه نگیرند بعد او

سِوَاهُ وَهُوَ يَطْمَعُ فِي غَيْرِهِ أَنْ يَرَاهُ فَاحْمَدُوا اللهَ عِبَادَ اللهِ عَلَى بُلُوغِ

غیر او و او طمع میکند در غیر خود اینکه ببیند او را پس حمد گوئید خدا را ای بندگان خدا بر رسیدن

اخْتِتَامِهِ وَسَلُوهُ قَبُولَ صِيَامِهِ وَقِيَامِهِ وَارْتَقِبُوهُ بِأَدَاءِ حُقُوقِهِ

ختم او را و سوال کنید قبول صیام خود و قیام خود و امیدوار باشید باداے حقوق خود

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ وَتَوْفِيقِهِ وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللهُ أَنَّكُمْ فَارَقْتُمْ

و چنگ زنید بر رسنهاے خداے تعالی و توفیق او و بدانید رحم کند خدا شما را بتحقیق شما جدا کردید

شَهْرًا عَظِيمًا مُتَفَضِّلًا كَرِيمًا أَيْنَ الصُّوَّامُ وَالْمُوَافِقُونَ ذٰلِكَ فِي

ماه بزرگ را که خداوند فضیلت ست کریم کجا اند روزه داران و ایستندگان موافقت

سَالِفِ الْأَعْوَامِ وَأَيْنَ مَنْ كَانَ مَعَكُمْ لَيَالِيَ شَهْرِ رَمَضَانَ شَاهِدِينَ

سالهاے گذشته و کجاست کسیکه بود با شما در شبهاے ماه رمضان حاضر

وَفِي كُلِّ حَقِّ اللهِ مُعَامِلِينَ مِنَ الْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ وَالْإِخْوَةِ وَالْأَخَوَاتِ

و در همه حقوق خدا عمل کنندگان از پدران و مادران و برادران و خواهران

وَالْجِيرَةِ وَالْقَرَابَاتِ أَتَاهُمْ وَاللهِ هَادِمُ اللَّذَّاتِ وَقَاطِعُ الشَّهَوَاتِ

و همسایگان و نزدیکان داد ایشان را خدا ای لغو ویران کننده لذتها و دور کننده شهوت

وَمُفَرِّقُ الْجَمَاعَاتِ فَأَخْلَى مِنْهُمُ الْمَشَاهِدَ وَعَطَّلَ مِنْهُمُ الْمَسَاجِدَ فَهُمْ

و جدا کننده جماعتها یعنی مرگ پس خالی ماند از ایشان مشاهد و بیکار ماند از ایشان مسجدها

فِي بُطُونِ الْأَلْحَادِ صَرْعَى لَا يَجِدُونَ لِمَا هُمْ فِيهِ دَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ

در شکمهاے لحدها افتادگان نمی یابند چیزیے را که ایشان در آن اند دور کردنی و مالک نیستند

زفر بالکسر اشک ۱۲ منتخب اللغات ٩٦٨

لانفسهم ضرا ولا نفعا ينتظرون يوما الامر فيه الى ربهم

مر نفسهای خود را از زیانی و سودی منتظر اند روزی را که امر در آن روز بسوی پروردگار خود

تدعى والخلائق تحشر الى الموقف وتسعى الفرائص ترعد من

خوانده میشوند و خلایق حشر کرده میشود بسوی حشرگاه و میدوند و مردم سخت یا لرزیده شوند از

هول ذلك اليوم دمعا والقلوب تتصدع من الحساب صدعا

ترس این روز در اشکها که میریزند و دلها میشکنند از ترس حساب شکستنی

ونفخ في الصور فجمعناهم جمعا عباد الله من كان منع نفسه من

و دمیده شود در صور پس جمع میکنیم آنها را جمع کردنی ای بندهای خدا کسیکه بازداشت نفس خود را از

الحرام في شهر رمضان فليمنعها فيما بعده من الشهور والاعوام

حرام در ماه رمضان پس باید منع کند در آنچه پس از رمضانست از ماهها و سالها

فان اله الشهرين واحد وهو على الزمانين مطلع شاهد اجارنا

بدرستی خدای ماهها و سالها یکیست و آن بر هر دو زمانه آگاه و حاضر است مترجم ... مارا

الله واياكم على فراق شهر البركة واجزل اقسامنا واقسامكم من

خدای شود و شمارا بر فراق ماه برکت و بزرگ کند حصه ما و شما از رحمت خود که

رحمته المنزلة وبارك لنا ولكم في بقيته وسلك بنا وبكم

از رحمت خود که فرستاده است و برکت کند ما را و شما را در باقی امور و ببرد ما را و شما را

طريق هدايته برحمته وفضله ومنته اللهم وما قسمت في هذه

راه هدایت برحمت و فضل خود و منت خود بار خدایا آنچه تقسیم کردی در این

الليلة من عتق وغفران ورحمة ورضوان وعفو وامتنان وكرم

شب از آزادی و آمرزش و رحمت و خوشنودی و بخشش و منت و کرم

واحسان ونجاة من النيران وخلود في نعيم الجنان فاجعل لنا

واحسان و رستگاری از آتش و همیشگی در نعمتهای بهشت پس بگردان ما را

منه اوفر الحظ واجزل الاقسام برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم فكما

از آن وافرترین بهره و بزرگترین قسمتها برحمت خود ای مهربانترین مهربانان بار خدایا پس

بلغتنا شهر الصيام فاجعل عامه علينا من ابرك الاعوام وايامه

رسانیدی ما را بماه رمضان پس بگردان سال او را بر ما از مبارکترین سالها و روزهای او

من اسعد الايام وتقبل منا ما قدمناه فيه من الصيام والقيام

از سعیدترین روزها و بپذیر از ما آنچه پیش فرستادیم در این ماه از روزه و قیام شب

واغفر لنا ما اقترفنا فيه من الآثام وخلصنا من مظالم الانام

و آمرزش کن ما را آنچه کسب کردیم در این ماه از گناهان و خالص کن ما را از ستمهای مردم

يوم لا يرجى فيه سواك يا علام يا ارحم الراحمين اللهم انا قد توسلنا
روزیکه امید داشته نبود در آن روز جز از تو ای دانا ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا با استادی آمده ایم

صيام شهرنا وقيامه على تقصير وادينا فيه من حقك قليلا
روزه ی ماه خود را و قیام آنرا بتقصیر و ادا کردیم در آن ماه از حقوق تو اندکی

من كثير وقد انخنا ببابك سائلين ولمعروفك طالبين فلا تردنا
از بسیار و هر آینه گریستیم بر در تو در حالیکه سوال کننده ایم و بخشش ترا جویان پس باز مگردان ما را

خائبين ولا من رحمتك آيسين فنحن الفقراء اليك الاسراء بين
ناامید و نه از رحمت خود ناامید پس ما فقیر هستیم بسوی تو و اسیریم در میان

يديك اليك توجهنا ولمعروفك تعرضنا ولبابك قرعنا ومن
قدرت تو بسوی تو رو آوردیم و احسان ترا طلبیدیم و در ترا کوفته ایم و از

رحمتك سالنا فارحم خضوعنا واجبر قلوبنا واستر عيوبنا
رحمت تو سوال کرده ایم پس رحم کن بر شکستگی ما و درست کن دلهای ما را و بپوش عیب های ما را

واغفر ذنوبنا واقر في القيامة عيوننا ولا تصرف وجهك الكريم
و بیامرز گناهان ما را و روشن فرما در قیامت دیده ما را و مگردان روی کریم خود را

عنا واجعل عملنا مقبولا وسعينا مشكورا وحظا في هذه الليلة
از ما و بگردان عمل ما مقبول و سعی ما مشکور و بهره در این شب

موفورا اللهم ان كان في سابق علمك ان تجمعنا في مثله فبارك
وافر بار خدایا اگر باشد در آینده علم تو که جمع کنی ما را در سال آینده پس برکت ده

لنا فيه وان قضيت بقطع آجالنا وما يحول بيننا وبينه فاحسن
ما را در آن و اگر حکم کردی بقطع عمر ما و آنچه حایل است میان ما و میان آن ماه پس نیکو کن

الخلافة على باقينا واوسع الرحمة على ماضينا وعمنا جميعا برحمتك
خلافت بر پس ماندگان ما و فراخ کن رحمت بر گذشتگان ما و در گیر ما را همه برحمت خود

وغفرانك واجعل الموعد بحبوحة جنتك ورضوانك مع الذين
و آمرزش خود و بگردان جایگاه ما میان جنت خود و خوشنودی خود با کسانیکه

انعمت عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين
نعمت دادی بر ایشان از انبیا و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران

وحسن اولئك رفيقا برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم واهل القبور
و نیکو اند ایشان رفیق برحمت خود ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا اهل گور

رهائن ذنوب لا يطلقون واسارى وحشة لا يفكون وغرباء
گروگان هستند که سر داده نمیشوند و بندیان وحشت اند که گذاشته نمیشوند و غریبان

قرع بالفتح عنان زدن اسپ و بازداشتن کسی را از کسی

٩٧٠

سَفْرٌ لَا يُنْتَظَرُونَ تَحْتَ دَارِسَاتِ الثَّرَى مَحَاسِنُ وُجُوهِهِمْ دَ

سفر اند چشم داشته نمیشوند تا پدید کننده ها خاک خوبیهای روی آنها را و

جَاوَرَتْهُمُ الْهَوَامُّ فِي مَلَاحِدِ قُبُورِهِمْ فَهُمْ جُمُودٌ لَا يَتَكَلَّمُونَ وَجِيرَانٌ

همسایه شده اند جانورها در لحدهای قبرهای ایشان پس آنها بیجانند کلام نمیکنند و همسایگان

قُرْبٌ لَا يَتَزَاوَرُونَ وَسُكَّانُ لُحُدٍ إِلَى الْحَشْرِ لَا يَظْعَنُونَ وَفِيهِمْ مُحْسِنُونَ

قریب اند که زیارت نمیکنند و ساکنان لحد اند تا حشر که بر پا نمیشوند و در آنها نیکوکارانند

وَمُسِيئُونَ وَمُقَصِّرُونَ وَمُجْتَهِدُونَ اَللّٰهُمَّ فَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ

و بدکاران و تقصیر کنندگان اند و کوشش کنندگان بار خدایا پس کسیکه بوده است از ایشان

مَسْرُورًا فَزِدْهُ كَرَامَةً وَحُبُورًا وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ مَلْهُوفًا فَبَدِّلْ

شادمان پس زیاده کن او را بزرگی و شادمانی و کسیکه بوده است از ایشان اندوهگین پس بدل کن

حُزْنَهُ فَرَحًا وَسُرُورًا اَللّٰهُمَّ وَتَعَطَّفْ عَلَى كَافَّةِ أَمْوَاتِ الْمُسْلِمِينَ

اندوه او را بشادی و خوشی بار خدایا مهربانی کن بر گروه مردگان مسلمانان

الرَّاحِلِينَ الْمُقِيمِينَ الْمُسْتَسْلِمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اَللّٰهُمَّ

که پیاده اند و مقیم اند و گردن نهنده برحمت خود ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا

٩٧١ اجْعَلْ قُبُورَهُمْ مَغَائِضَ صَلَوَاتِكَ وَمَقَارَّ هِبَاتِكَ وَطُرُقَ إِحْسَانِكَ

بگردان قبرهای ایشان جای ریزش رحمتهای خود و جای قرار بخششهای خود و راههای نیکی

وَمَجَارِيَ عَفْوِكَ وَغُفْرَانِكَ حَتَّى يَكُونُوا إِلَى بُطُونِ الْأَلْحَادِ مُطْمَئِنِّينَ

و جای های رفتن عفو خود و آمرزش خود تا آنکه باشند در شکمهای لحد آرام کننده

وَبِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَاثِقِينَ وَإِلَى أَعْلَى دَرَجَاتِكَ سَابِقِينَ وَخُصَّ

و بجود و کرم تو تکیه کننده و بسوی بلندترین درجه های تو رونده و خاص کن

بِذٰلِكَ الْآبَاءَ وَالْبَنِينَ وَالْآخَرِينَ وَالْإِخْوَةَ وَالْأَقْرَبِينَ قَبْلَ أَنْ

باین کرامت پدران و پسران و پس ماندگان و برادران و قریبان پیش از آنکه

تَشْمَلَ الْهَدْمُ عَلَى الْبِنَاءِ الْكَدَرُ عَلَى الصَّفَاءِ وَيَنْقَطِعُ مِنَ الْحَيَاةِ

در گیرد ویرانی عمارت ها را و کدورت صفای ها را و بریده شود از زندگی

حَبْلُ الرَّجَاءِ وَتَصِيرُ الْمَنَازِلُ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَى وَقَبْلَ أَنْ يَصِيرَ

٥٢ رشته امید و گردند منزلها زیر طبقهای زمین و پیش از آنکه گردد

الْوَيْحُ وَيْلًا وَالْقَطْرُ سَيْلًا وَالصُّبْحُ لَيْلًا وَيَنْتَحِبَ الْمَوْتُ عَلَى

کلمه مهربانی کلمه نفرین و قطره سیل و روز شب و پیش از آنکه [illegible] موت بر

أَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ ذَيْلًا وَقَبْلَ أَنْ يَقُولَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَا

اهل آسمان و زمین [illegible] و پیش از آنکه بگوید پیر بزرگ وای

نسیناه ویقول الکهل الخطیر واجملناه ویقول المذنب المسیئ

نیرست و بگوید دوموی باشکوه واسفی رسوایی و بگوید گناهگار بدکار

واخیبتاه ویقول الحدث الصغیر واحسرتاه ویجلوا منه و

وای ناامیدی و بگوید جوان خورد وای حسرت و شرمنده شده اند از آن و

انشقوا وغشیتهم من الندامة وختم علی افواههم فلم ینطقوا

ترسنده اند و پوشید مست آنها را از پشیمانی و مهر کرده شده است بر دهانهای ایشان پس

ووقفوا علی عمل نکس الرؤس فاطرقوا وعاینوا من الاهوال ما

وایستاده شدند بر کاری که نگون گردید سرها را پس سرفرود آوردند و دیدند از ترسها چیزی را

ودوا معه انهم لم یخلقوا اللهم یا سابق الفوت ویا سامع الصوت

دوستی داشتند با آن بدرستی ایشان کاشکی آفریده نمیشدند خدایا ای پیش دستی کننده فوت را وای شنونده آوازها

ویا کاسی العظام بعد الموت صل علی محمد وعلی آل محمد ولا تدع لنا

وای پوشنده استخوانها بعد مرگ درود بفرست بر محمد و بر آل محمد و مگذار مارا

فی هذه اللیلة المبارکة الشریفة ذنبا الا غفرته ولا هما الا

درین شب مبارک بزرگ گناهی مگر که آمرزیده باشی و نه اندوهی مگر

فرجته ولا کربا الا کشفته ولا مبتلی الا عافیته ولا ذا اساءة

گشاده باشی و نه سختی مگر که دور کرده باشی و نه مبتلایی مگر که عافیت داده باشی و نه بدی

الا نقلته ولا حقا الا استخلصته ولا غائبا الا رددته ولا عاصیا

مگر که نقل کردی آنرا و نه حقی مگر آنکه خالص کرده آنرا برای خداوند و نه گمشده مگر که باز آورده او را و نه

الا قطعته ولا میتا الا رحمته ولا حاجة من حوائج الدنیا و

مگر آنکه قطع کرده آنرا از گناه و نه مرده مگر که رحمت کرده او را و نه حاجتی از حاجتهای دنیا و

الآخرة لک فیها رضی ولنا فیها صلاح الا اعنت علی قضائها

آخرت که ترا دران خوشنودی باشد و مارا دران نیکوی مگر یاری دهی بر قضای آن

بیسر منک وعافیة مع المغفرة برحمتک یا ارحم الراحمین اغفر لنا

باسانی از تو و عافیت با آمرزش برحمت خود ای مهربان ترین مهربانان بیامرز مارا

ذنوبنا ولآبائنا وامهاتنا واخواننا واخواتنا وذریاتنا و

گناه ما و پدران مارا و مادران مارا و برادران و خواهران مارا و اولاد ما و

قراباتنا واصدقائنا ومعلمینا ومن قرأنا علیه وقرئ علینا و

قرابتیان مارا و دوستان مارا و استادان مارا و کسیکه خوانده ام بر آن و خوانده اند بر ما و

تعلمنا منه وتعلم منا ومن سألنا الدعاء وسألناه الدعاء

آموختیم ازو و آموختند از ما و کسیکه سوال کرد دعا برای ما و سوال کردیم ما دعا برای او

گریانند

آوازها

بدی

گناهگار

وَمَنْ اَحَبَّنَا فِيكَ وَمَنْ تَوَلَّانَا فِيكَ وَتَوَلَّيْنَاهُ فِيكَ وَمَنْ كَانَ

و کسیکه دوست داشت ما را در راه تو و کسیکه دوست داشتیم ما او را در راه و کسیکه بوده است

مِنْهُمْ حَيًّا وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ مَيِّتًا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اَللّٰهُمَّ

از ایشان زنده و کسیکه بوده است از ایشان مرده برحمت تو ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا

يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ وَيَا دَافِعَ الْبَلِيَّاتِ وَيَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ وَيَا كَاشِفَ

ای دانا سے نهان ای دور کننده بلاها وای قبول کننده دعاها وای دور کننده

الْكُرُبَاتِ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ اَفْضَلِ الْبَرِيَّاتِ وَانْفَعْنَا بِمَا صَرَّفْتَ فِي كِتَابِكَ

رنجها درود بفرست بر محمد که بزرگ ترین خلقت ست و نفع رسان ما را بان قرآن چیز که بیان کرده

مِنَ الْاٰيَاتِ وَكَفِّرْ عَنَّا بِتِلَاوَتِهِ السَّيِّئَاتِ وَارْفَعْ لَنَا بِصِيَامِ شَهْرِ رَمَضَانَ

از آیات و بپوش از ما بخواندن آن قرآن بدیها و بلند کن ما را ببرکت روزهای رمضان

وَقِيَامِهِ عِنْدَكَ الدَّرَجَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ

و قیام شبهاسے آن نزد خود درجه ها را برحمت خود ای دانا سے نهان درود بفرست بر محمد

وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ بِالْقُرْاٰنِ خَطَايَانَا وَاَجْزِلْ بِهِ عَطَايَانَا وَاشْفِ

و بر آل محمد و بیامرز بقرآن گناهان ما را و بزرگ کن بان بخششها ما را و شفا ده

بِهِ مَرْضَانَا وَارْحَمْ بِهِ مَوْتَانَا وَاَصْلِحْ بِهِ اُمُورَ دِينِنَا وَدُنْيَانَا

بان بیماران ما را و رحم کن بان مردگان ما را و نیکو کن بان امور دین ما و دنیاسے ما

وَاحْطُطْ بِهِ عَنَّا ثِقْلَ الْاَوْزَارِ وَهَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْاَبْرَارِ وَ

و دور کن بان قرآن از ما گرانی بارهاسے گناهان و بده ما را نیکوی خصلتهاسے پاکان و

اغْفِرْ لَنَا الذُّنُوبَ وَالْعِثَارَ وَطَهِّرْ لَنَا الْقُلُوبَ وَالْاَسْرَارَ وَطَيِّبْ لَنَا

بیامرز ما را گناهان و لغزشها و پاک کن ما را دلهاسے ما و باطنهاسے ما و پاک کن ما را

بِهِ الْاَذْكَارَ وَصَفِّ لَنَا بِهِ الْاَفْكَارَ وَاَرْخِصْ لَنَا الْاَسْعَارَ وَاصْرِفْ

بان یاد کردن و صاف کن ما را بان فکرها و ارزان کن براسے ما نرخها را و بگردان

عَنَّا شَرَّ الْاَشْرَارِ وَكَيْدَ الْفُجَّارِ وَاَحْيِنَا عَلٰى حُبِّ الصَّحَابَةِ الْاَخْيَارِ

از ما بدی بدان و مکر بدکاران و زنده دار ما را بر دوستی صحابه نیک

وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي دَارِ الْقَرَارِ وَاجْعَلْنَا مِنْ عُتَقَائِكَ مِنَ

و جمع کن میان ما و میان ایشان در دار قرار و بگردان ما را از آزادان خود از

النَّارِ اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

آتش بده ما را در دنیا نیکوی و در آخرت نیکوی و نگاه دار از عذاب آتش

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى سَوَابِغِ نَعْمَائِهِ وَصَلَوَاتُهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ اَنْبِيَائِهِ وَعَلٰى

حمد خدا را بر تمام نعمت او و درود او بر محمد که خاتم انبیاست و بر همه

آله وعلى أصحابه وأزواجه وسلم تسليما كثيرا كتاب ٥/

آل او و بر اصحاب او و بر ازواج پاک او وسلام بفرست سلام فرستادنی بسیار کتاب

آداب المريدين من الفقراء الصادقين سالكي طريق الصوفية

در بیان آداب مریدان از فقرا صادق که سالک طریق صوفیه اند

الذين صفوا عن الأهوية المضلة وسكنوا عن الأخلاق الردية

آنانکه پاک شده اند از هواهای نفس اماره که گمراه کننده و گداخته اند از خصلتهای ناپسندیده

فادخلوا في زمرة الأبدال وأهل الولاية واتصفوا بالغيبة على

پس داخل شده اند در گروه ابدال و اهل ولایت و آراسته شده اند بیگانگی حق بیان کرده

وجه الاختصار والإقلال لخشية السآمة والملال فصل

طریق کوتاهیست و اندکی از جهت خوف سر بر آمدن و ملول شدن فصل

في الإرادة والمريد والمراد أما الإرادة فترك ما جرت عليه العادة

در معنی اراده و مرید و مراد اما اراده پس گذاشتن چیزیست که بر آن خو گرفته است

وتحقيقها نهوض القلب في طلب الحق سبحانه وترك ما سواه فإذا

و تحقیق اراده استاده شدن دلست در طلب حق سبحانه و تعالی و گذاشتن ما سوای او پس هرگاه

ترك العبد العادة التي هي خطوط الدنيا والأخرى تجردت حينئذ

گذاشت بنده عادتیکه آن حظ دنیا و آخرت است پس خالص میشود این هنگام

إرادته فالإرادة مقدمة على كل أمر لم يعقبها القصد ثم ٩٧٤

اراده او پس اراده مقدم است بر هر امر پیروی میکند او را قصد پستر

الفعل فهي بدو طريق كل سالك واسم أول منزلة كل قاصد

فعل پس آن اراده ابتدای راه هر سالکست و نام اول منزل هر قصد کننده

قال الله عز وجل لنبيه صلى الله عليه وسلم ولا تطرد الذين يدعون ربهم

فرموده خدای تعالی مر نبی خود را دور مران ای محمد کسانیرا که میخوانند پروردگار خودرا

بالغداة والعشي يريدون وجهه فنهى نبيه صلى الله عليه وسلم عن طردهم

بگاه و بیگاه در انحال که میخواهند ذات حق را پس نهی کرد نبی خود را از راندن ایشان

ولا تعادهم وقال تعالى في آية أخرى واصبر نفسك مع الذين

و دور کردن ایشان و فرمود تعالی در آیت دیگر و صبر کن نفس خود را با آن کسانیکه

يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك

میخوانند پروردگار خود را در بگاه و بیگاه که میخواهند ذات حق را و مگردان دو چشم خود را

عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا فأمره بالصبر معهم وملازمتهم

از ایشان در انحال که میخواهی زینت حیات دنیا را پس امر کرد خدای تعالی بصبر با ایشان و ملازمت با ایشان

وتصبر النفس في صحبتهم بوصفهم بانهم يريدون وجهه ثم

وصبر دادن نفس را در صحبت ایشان و وصف کرد ایشانرا بآنکه میخواهند ذات حق را پس

قال ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا فبان

فرمود نگردان دو چشم خود را از ایشان در حالیکه میخواهی زینت دنیا پس ظاهر شد

بذلك ان حقيقة الارادة ارادة وجه الله فحسب دون زينة الحيوة

باین که حقیقت اراده اراده ذات خداست بس بس سوای زینت زندگی

الدنيا والاخرى فاما المريد والمراد فالمريد من كانت فيه هذه

دنیا و آخرت پس اما مرید و مراد پس مرید کسیکه باشد در وی این

الجملة واتصف بهذه الصفة فهو ابدا مقبل على الله عز وجل و

همه و موصوف باشد باین صفت پس او همیشه پیش آینده است بخدای عزوجل در

طاعته مولى عن غيره واجابته يسمع من ربه عز وجل فيعمل بما

طاعت او روگردانده از غیر او و اجابت آن میشنود از پروردگار خود عزوجل پس بکار کند

في الكتاب والسنة ويصم عما سوى ذلك ويبصر بنور الله عز و

در کتاب و سنت است و کر شود از آنچه سوای اوست و ببیند بنور خدای تعالی و

١٧٥ جل فلا يرى الا فعله فيه وفي غيره من سائر الخلائق ويعمى عن

پس نمی بیند مگر فعل حق در خود و در غیر خود از سایر خلایق و نابینا شود از

غيره فلا يرى فاعلا على الحقيقة غيره عز وجل بل يرى الة وسببا

غیر او پس نبیند فاعل بر حق سوای او بلکه ببیند آله و سبب

محركا مدبرا مسخرا قال النبي صلى الله عليه وسلم حبك الشيء يعمي ويصم اي

حرکت دهنده تدبیر کننده تسخیر کرده شده فرمود دوستی تو چیزیرا نابینا میکند و کر میکند

يعميك عن غير محبوبك ويصمك عنه لاشتغالك بمحبوبك

نابینا میکند ترا از غیر محبوب تو و کر میسازد ترا از او از جهت اشتغال تو بمحبوب تو

فما احب حتى اراد وما اراد حتى تجردت ارادته وما تجردت

پس دوست نپندارد چیزیرا تا نخواهد و هرگز نخواهد تا خالص نشود اراده او و خالص نشود

ارادته حتى تذوبت في قلبه جمرة الخشية فاحرقت كل ما هنالك

اراده او تا انداخته شود در دل او اخگر ترس الهی پس سوخت آن هرچه بود آنجا ست از چیز

قال الله عز وجل ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا

فرمود خدای تعالی هرگاه در آیند در دهی ویران کنند آنرا میگردانند

اعزة اهلها اذلة كما قيل انها لوعة تهون كل روعة فتومة

ارجمندان آنها را خوار چنانچه گفته شده است که آن محنت سوزش است آسان میکند هر ترس

غلبة وأكله فاقة وكلامه ضرورة ينصح نفسه أبدا فلا يحييها
در وقت غلبه است و خوردن او در وقت فاقه است و کلام او ضرورت است نصیحت میکند نفس خود را همیشه پس نمیخواند

إلى محبوبها ولذاتها وينصح عباد الله ويأنس بالخلوة مع الله و
بسوی محبوب او و لذت های او و نصیحت میکند بندگان خدا را و انس میگیرد بخلوة با خدا و

يصبر عن معاصي الله تعالى ويرضى بقضاء الله ويختار أمر الله
باز میدارد از گناهان خدای تعالی و راضی میشود بقضای خدا و اختیار کند امر خدای تعالی

ويستحيي من نظر الله ويبذل مجهوده في محاب الله تعالى ويعرض
و شرم کند از نظر خدای تعالی و خرج کند کوشش خود را در دوستی خدا و رو گرداند

أبدا لكل سبب يوصله إلى الله عز وجل ويقنع بالخمول والاختفاء
همیشه هر سبب را که رساند او را بسوی خدای تعالی و قناعت کند بگمنامی و پوشیدگی

فلا يختار أحد عباد الله ويتحبب إلى ربه بكثرة النوافل مخلصا لله
پس اختیار نکند کسی را از بندگان خدا و دوستی دارد بسوی پروردگار خود بکثرت نوافل خالص مر خدا

حتى يصل إلى الله عز وجل ويحصل في زمرة أحباب الله تعالى ومراده
تا برسد بسوی خدای تعالی و پیوندد در گروه دوستان خدا و مراد او

فحينئذ يسمى مرادا فتحط عنه أثقال السالكين طريق الله ويغسل بماء
پس این هنگام نامیده میشود مراد پس فرود آورده شود از او گرانیهای سالکان راه خدا و غسل کنند

رحمة الله ورأفته ولطفه فيبنى له بيت في جوار الله ويخلع عليه
برحمت خدا و رأفت او و لطف او پس بنا کرده شود او را خانه در همسایگی خدا و داده میشود او را

أنواع الخلع وهي المعرفة بالله والأنس به والسكون والطمأنينة
انواع خلعتها و آنست معرفت خدا و انس با او و سکون و طمانینت

إليه وينطق بحكمة الله وأسرار الله بعد الإذن الصريح بل الخبر من
با او و کلام کند بحکمت خدا و رازهای خدا بعد اذن صریح بلکه خبر از

الله عز وجل ويلقب بألقاب يتميز بها بين أحباب الله تعالى
خدای تعالی و ملقب میشود بالقاب که تمیز میشود بآن میان دوستان خدای تعالی

فيدخل في خواص الله ويسمى بأسماء لا يعلمها إلا الله ويطلع
پس در آید در خاصان خدا و نامیده میشود بنامها که نمیداند آنرا مگر خدای تعالی و مطلع شود

على أسرار يخصه فلا يبوح بها عند غير الله عز وجل فيسمع من
بر اسرار حق که خاصه اوست پس ظاهر نمیکند آن اسرار نزد غیر خدای تعالی پس میشنود از

الله ويبصر بالله وينطق بالله ويبطش بقوة الله ويسعى في طاعة
خدا و می بیند بخدا و گویا میشود بخدا و میگیرد بقوت خدای تعالی و میدود در طاعت

اللهِ وَيَسْكُنُ إِلَى اللهِ وَيَنَامُ مَعَ طَاعَةِ اللهِ وَذِكْرِ اللهِ فِي كِلَاءَةِ اللهِ

خدای تعالی و آرام گیرد بسوی خدای تعالی و خواب کند با طاعت خدا همیشه و یاد خدا در نگاهبانی خدا

وَحِرْزِ اللهِ فَيَكُونُ مِنْ أُمَنَاءِ اللهِ وَشُهَدَائِهِ وَأَوْتَادِ أَرْضِهِ وَشِحَنِ

و حرز خدای تعالی پس باشد از امینان خدا و گواهان او و اوتاد زمین او و نگهبان

عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ وَأَحِبَّائِهِ وَأَخِلَّائِهِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنِ اللهِ

بندگان او و شهرهای او و دوستان و یاران او فرمود پیغمبر ازروی حکایت از خدای

تَعَالَى لَا يَزَالُ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ

همیشه بنده مومن من نزدیک میشود بمن بنوافل تا آنکه دوست میدارم او را پس هرگاه دوست

كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسَانَهُ وَيَدَهُ وَرِجْلَهُ وَفُؤَادَهُ فَبِي يَسْمَعُ وَبِي

باشم شنوائی او و بینائی او و زبان او و دست او و پای او و دل او پس بمن میشنود و بمن

يُبْصِرُ وَبِي يَنْطِقُ وَبِي يَعْقِلُ وَبِي يَبْطِشُ الْحَدِيثَ فَهٰذَا عَبْدٌ حَمَلَ

می بیند و بمن گویا میشود و بمن می فهمد و بمن میگیرد الخ پس این بنده است بردم

عَقْلَهُ الْعَقْلُ الْأَكْبَرُ وَسَكَنَتْ حَرَكَاتُهُ الشَّهْوَانِيَّةُ لِقَبْضَةِ الْحَقِّ

عقل او عقل بزرگ را و آرام یافته ست جنبشهای شهوات او از جهت تنگ گرفتن او را حق

عَزَّ وَجَلَّ فَصَارَ قَلْبُهُ خِزَانَةَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهٰذَا هُوَ مُرَادُ اللهِ تَعَالَى إِنْ

پس گشت دل او گنجینه خدای تعالی پس این همین است مراد خدای تعالی اگر

أَرَدْتَ أَنْ تَعْرِفَهُ يَا عَبْدَ اللهِ وَقَدْ قَالَ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ عِبَادِ اللهِ عَزَّ

خواهی تو که بشناسی مراد را ای بنده خدا و بتحقیق گفته است کسیکه گذشته است از بندهای خدای

وَجَلَّ إِنَّ الْمُرِيدَ وَالْمُرَادَ وَاحِدٌ إِذْ لَوْ لَمْ يَكُنْ مُرَادُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنْ

تعالی که بدرستی مرید و مراد یکیست زیراکه اگر نبود مراد خدا

يُرِيدَهُ لَمْ يَكُنْ مُرِيدًا وَلَا يَكُونُ إِلَّا مَا أَرَادَ لِأَنَّهُ إِذَا أَرَادَهُ الْحَقُّ

بخواستن حق آنرا نمیباشد حق تو مرید و نمیباشد مگر آنکه خواسته است حق تو زیراکه بدرستی شان اینست چون

بِالْخُصُوصِيَّةِ وَفَّقَهُ بِالْإِرَادَةِ وَقَالَ آخَرُونَ الْمُرِيدُ الْمُبْتَدِي وَ

به تخصیص توفیق میدهد او را بخواهش و گفته اند دیگران مرید آغاز کننده سلوک است و

الْمُرَادُ الْمُنْتَهِي الْمُرِيدُ الَّذِي نُصِبَ بِعَيْنِ التَّعَبِ وَأُلْقِيَ فِي مُقَاسَاةِ

مراد بنهایت رسنده مرید بسیار برپا کرده شده است برنج کشیدن و انداخته شده است در رنج

الْمَشَاقِّ وَالْمُرَادُ الَّذِي لُقِّيَ الْأَمْرَ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ الْمُرِيدُ مُتْعَبٌ وَ

و سختیها و مراد کسے ست که دریافته است چیزے را بغیر مشقت و مرید رنج کشنده است و

الْمُرَادُ مَرْفُوقٌ بِهِ مَرْفَقَةٌ فَالْأَغْلَبُ فِي حَقِّ الْقَاصِدِينَ الْمُبْتَدِئِينَ

مراد نرمی کرده شده است پس بیشتر در حق قصد کنندگان آغاز کنندگان اند

فی سنة الله تعالی ما قد تم وجری من توفیق الله تعالی للمجاهدات

در راه خدای تعالی چیزیست که تحقیق تمام شده است و روان شده از توفیق خدا مر مشقت کشان را

ثم ایصالهم الیه وحط الاثقال عنهم والتخفیف عنهم فی کثیر

پستر رسانیدن ایشان بسوی خدا و فرو نهادن بارها از ایشان و سبک کردن بارها از آنها در بسیاری

من النوافل وترک الشهوات والاقتصار علی القیام بالفرائض والسنن

از نفلها و ترک شهوتها و کوتاهی کردن بر استادن بر فریضها و سنتها

من جمیع العبادات وحفظ القلوب ومحافظة الحدود والمقام

از همه عبادات و نگاه داشتن دلها و نگاه داشتن حدها و جاها

والانقطاع عما سوی الحق عز وجل بالقلوب فیکون ظواهرهم

و قطع کردن از ما سوای حق تعالی بدلها پس باشد ظاهر ایشان

مع خلق الله تعالی وبواطنهم مع الله عز وجل السنتهم بحکم الله و

با خلقت خدا و باطن ایشان با خدای تعالی زبانهای ایشان بحکم خدا و

قلوبهم بعلم الله فالسنتهم لنصح عباد الله واسرارهم لحفظ ودائع

دلهای ایشان بعلم خدا پس زبانهای ایشان برای نصیحت بندگان خدا و دلهای ایشان از بهر

الله فعلیهم سلام الله تعالی وتحیاته وبرکاته ورحمته وتحیته

خدای تعالی پس بر ایشان رحمت خدا باد و تحیات و برکات او و رحمت و تحیت او

ما دامت ارضه وسماؤه وقام العباد بطاعته وحقه وحفظ

مادامیکه زمین و آسمان قایم است و قیام میکنند بندگان بطاعت او و حق او و نگهبانی

حدوده وسئل الجنید رحمه الله علیه عن المرید والمراد فقال

حدود او و پرسیده شد جنید را رح از مرید و مراد پس گفت

المرید تتولاه سیاسة العلم والمراد تتولاه رعایة الحق لان المرید

مرید قیام میکند بکار او نگاهبانی دانش و مراد میکند بکار او نگاهبانی حق زیرا که مرید

یسیر والمراد یطیر فمتی یلحق السائر الطائر وینکشف ذلک بموسی

سیر میکند و مراد میکند پرواز پس کی میرسد سیر کننده پرواز کننده را و روشن میشود این

ونبینا محمد صلی الله علیه وسلم کان موسی مریدا ونبینا صلی الله علیه وسلم مرادا انتهی سیر

و نبی ما محمد صلعم بود موسی مرید و نبی ما مراد نهایت سیر

موسی علیه السلام الی جبل طور سیناء وطیران نبینا الی العرش و

موسی عم تا کوه طور سینا بود و طیران نبی ما تا عرش و

اللوح المحفوظ فالمرید طالب والمراد مطلوب عبادة المرید

لوح محفوظ پس مرید طالب است و مراد مطلوب عبادت مرید

مُجَاهَدَةٌ وَعِبَادَةٌ الْمُرَادُ مَوْهِبَةٌ الْمُرِيدُ مَوْجُودٌ وَالْمُرَادُ فَانٍ
مشقت ست و عبادت مراد بخشش خدا مرید موجود ست و مراد فانی ست
الْمُرِيدُ يَعْمَلُ لِلْعِوَضِ وَالْمُرَادُ لَا يَرَى الْعَمَلَ بَلْ يَرَى التَّوْفِيقَ وَالْمِنَّةَ
مرید عمل میکند از بهر عوض و مراد نمی بیند عمل را بلکه می بیند توفیق و منت را
الْمُرِيدُ يَعْمَلُ فِي سُلُوكِ السَّبِيلِ وَالْمُرَادُ قَائِمٌ عَلَى مَجْمَعِ كُلِّ سَبِيلٍ الْمُرِيدُ
مرید عمل میکند در رفتن براه و مراد ایستاده ست بر مجمع هر راه مرید
يَنْظُرُ بِنُورِ اللّٰهِ وَالْمُرَادُ يَنْظُرُ بِاللّٰهِ الْمُرِيدُ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللّٰهِ وَالْمُرَادُ
می بیند بنور خدا تعالی و مراد می بیند بخدا مرید قائم ست بامر خدا و مراد
قَائِمٌ بِفِعْلِ اللّٰهِ الْمُرِيدُ يُخَالِفُ هَوَاهُ وَالْمُرَادُ يَتَبَرَّأُ مِنْ إِرَادَتِهِ وَ
قایم ست بفعل خدا مرید مخالف میشود هوای خود را و مراد بیزار میشود از ارادت خود و
مُنَاهُ الْمُرِيدُ يَتَقَرَّبُ وَالْمُرَادُ يُقَرَّبُ وَالْمُرِيدُ يُحْمَى وَالْمُرَادُ يُدَلَّلُ
از آرزوی خود و مرید نزدیک میشود بجهد و مشقت و مراد نزدیک میشود و مرید پرهیز کنانیده میشود
وَيُنَعَّمُ وَيُغَذَّى وَيُسْقَى الْمُرِيدُ مَحْفُوظٌ وَالْمُرَادُ يُحْفَظُ بِهِ الْمُرِيدُ
و نعمت داده میشود و خورانیده میشود و پرسیده میشود از رزق او و مرید نگاه داشته شده ست و مراد نگاهداشته میشود
فِي التَّرَقِّي وَالْمُرَادُ قَدْ وَصَلَ وَبَلَغَ إِلَى الرَّبِّ الَّذِي هُوَ الْمُرَقِّي وَنَالَ
در بلندی ست و مراد بتحقیق رسیده ست و رسید بسوی خدا ایکه محل بر آمدن ست و رسیده
عِنْدَهُ كُلَّ طَرِيفٍ وَتُحَفٍ وَنَفِيسٍ وَلَطِيفٍ فَنَقِيٌّ مُجَازٌ عَلَى كُلِّ طَائِعٍ عَابِدٍ
نزد او هر عجیب و تحف و نفیس و صاف پس پاکیزه گذشته ست بر هر بندگی کننده عابد
مُتَقَرِّبٍ بَارٍّ تَقِيٍّ **فَصْلٌ** مَا الْمُتَصَوِّفُ وَمَنِ الصُّوفِيُّ أَمَّا
نزدیک خدا نیکوکار پاک چیست متصوف و کدام ست صوفی اما
الْمُتَصَوِّفُ فَهُوَ الَّذِي يَتَكَلَّفُ أَنْ يَكُونَ صُوفِيًّا وَيَتَوَصَّلُ
متصوف پس کسیکه رنج میکشد اینکه باشد صوفی و میرسد
بِجُهْدِهِ إِلَى أَنْ يَكُونَ صُوفِيًّا فَإِذَا تَكَلَّفَ وَتَقَمَّصَ بِطَرِيقِ الْقَوْمِ
بمشقت خود بسوی اینکه باشد صوفی پس رنج کشید و پیراهن بر روش صوفیه
وَأَخَذَ بِهِ يُسَمَّى مُتَصَوِّفًا كَمَا يُقَالُ لِمَنْ لَبِسَ الْقَمِيصَ تَقَمَّصَ وَلِمَنْ
و گرفت پیراهن را نامیده میشود متصوف چنانچه گفته میشود کسی را اگر پوشید پیراهن متقمص را لفظ تقمص
لَبِسَ الْمِدْرَعَةَ تَدَرَّعَ وَيُقَالُ مُتَقَمِّصٌ وَمُتَدَرِّعٌ وَكَذَلِكَ يُقَالُ
پوشید دراعه را لفظ تدرع و گفته میشود متقمص و متدرع و همچنین گفته میشود
لِمَنْ دَخَلَ فِي الزُّهْدِ مُتَزَهِّدٌ فَإِذَا انْتَهَى فِي زُهْدِهِ وَبَلَغَ وَنُعِتَ
هر کسیکه در آید در زهد متزهد پس هرگاه منتهی شد در زهد خود و رسید و دشمن شد

الأَشْيَاءُ إِلَيْهِ وَفَنِيَ عَنْهَا فَتَرَكَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ ثُمَّ

چیزها سوی او و فانی شود از آن پس گذاشت هر یکی از آنها یار خود را تا رسیده گردید

حِينَئِذٍ زَاهِدًا ثُمَّ تَأْتِيهِ الأَشْيَاءُ وَهُوَ لَا يُرِيدُهَا وَلَا يُبْغِضُهَا

این هنگام زاهد پس می‌آید او را چیزها و حالانکه نمی‌خواهد آنها را و نه بغض میکند آنها را

بَلْ يَمْتَثِلُ أَمْرَ اللهِ فِيهَا وَيَنْتَظِرُ فِعْلَ اللهِ فِيهَا فَيُقَالُ لِهٰذَا مُتَصَوِّفٌ

بلکه فرمانبرداری میکند در آن خدا را و انتظار میکند فعل خدا را در آن پس گفته میشود او را

وَصُوفِيٌّ إِذَا اتَّصَفَ بِهٰذَا الْمَعْنَى فَهُوَ فِي الأَصْلِ صُوفِيٌّ عَلَى وَزْنِ

و صوفی وقتیکه موصوف میشود باین معنی پس آن لفظ در اصل صوفی است بر وزن

فُوعِلَ مَأْخُوذٌ مِنَ الْمُصَافَاةِ يَعْنِي عَبْدًا صَافَاهُ الْحَقُّ عَزَّ وَجَلَّ وَلِهٰذَا

فوعل ماخوذ است از مصافات بمعنی پاک یعنی بنده که پاک کرده است او را حق تعالی و همین معنی

قِيلَ الصُّوفِيُّ مَنْ كَانَ صَافِيًا مِنْ آفَاتِ النَّفْسِ خَالِيًا مِنْ مَذْمُومَاتِهَا

گفته میشود صوفی کسیکه باشد پاک از آفات نفس خالی از مذمومات آن یعنی صفات نکوهیده

سَالِكًا لِحَمِيدِ مَذَاهِبِهِ مُلَازِمًا لِلْحَقَائِقِ غَيْرَ سَاكِنٍ بِقَلْبِهِ إِلَى أَحَدٍ

رونده نیکوترین مذهب های او را ملازم حقایق را آرام نگیرد بدل خود کسی

مِنَ الْخَلَائِقِ وَقِيلَ إِنَّ التَّصَوُّفَ الصِّدْقُ مَعَ الْحَقِّ وَحُسْنُ الْخُلُقِ

از خلایق و گویند که تصوف صدق با خدا است و نیک کردن خلق

مَعَ الْخَلْقِ وَأَمَّا الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُتَصَوِّفِ وَالصُّوفِيِّ فَالْمُتَصَوِّفُ ۹۸۰

با خلق خدا و اما فرق میان متصوف و صوفی آنست که متصوف

الْمُبْتَدِي وَالصُّوفِيُّ الْمُنْتَهِي الْمُتَصَوِّفُ الشَّارِعُ فِي طَرِيقِ الْوُصُولِ

مبتدی است و صوفی منتهی متصوف شروع کننده است در راه وصل

وَالصُّوفِيُّ مَنْ قَطَعَ الطَّرِيقَ وَوَصَلَ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْقَطْعُ وَالْوُصُولُ

و صوفی کسیکه بریده است راه را و رسیده است بسوی کسیکه باو است قطع و وصل

الْمُتَصَوِّفُ مُحَمَّلٌ وَالصُّوفِيُّ مَحْمُولٌ حُمِّلَ الْمُتَصَوِّفُ كُلَّ ثَقِيلٍ وَ

متصوف بردارنده است و صوفی برداشته است بار کرده شده است متصوف هر گران و

خَفِيفٍ فَحَمَلَ حَتَّى ذَابَتْ نَفْسُهُ وَزَالَ هَوَاهُ وَتَلَاشَتْ إِرَادَتُهُ

سبک را پس برداشته است تا آنکه گداخت نفس او و دور شد هوای او و نابود شد خواهش او

وَأَمَانَتُهُ فَصَارَ صَافِيًا فَسُمِّيَ صُوفِيًّا فَحُمِلَ فَصَارَ مَحْمُولَ الْقُدْرَةِ

و امیدهای او پس گشت پاک پس نامیده شد صوفی پس برداشت بار حق پس گشت بار کرده شده

كُرَةَ الْمَشِيَّةِ مُرَبَّى الْقُدْسِ مَنْبَعَ الْعُلُومِ وَالْحِكَمِ بَيْتَ الأَمْنِ وَالْفَوْزِ

گوی خواست خدا تربیت کرده شده پاکی چشمه علمها و حکمتها خانه امن و رستگاری

كهف الأولياء والأبدال وموئلهم ومرجعهم ومتنفسهم و

پناه اولیا وابدال ومحل بازگشت ومرجع ایشان ومحل دم گرفتن ایشان و

مستراحهم ومسترهم اذ هو عين القلادة درة التاج منظر

وجای راحت وخوش شدن ایشان ناگاه او گشت آفتاب گویند یعنی مهره نفیس [illegible] قلاده

الرب والمريد المتصوف مكابد لنفسه وهواه وشيطانه وخلق

پروردگار ومرید متصوف فریب دهنده نفس خود را وهوا وشیطان خود را وخلق

ربه ودنياه وأخراه متعبد لربه عز وجل بمفارقة الجهات ليست

پروردگار خود را ودنیا وآخرت را عبادت کننده پروردگار خود را بجدا [illegible] طرفها

والأشياء وترك العمل لها وموافقتها والقبول منها وتصفية

وهمه چیزها وترک کردن عمل [illegible] موافقت آنها وقبول کردن آنها وپاک کردن

باطنه من الميل إليها والاشتغال بها فيخالف شيطانه ويترك

درون خود را از میل کردن بسوی آنها ومشغول گرفتن بآنها پس مخالفت میکند شیطان را وترک کند

دنياه ويفارق أقرانه ويباين خلق ربه بحكمه عز وجل لطلب أخراه

دنیا را ومفارقت کند [illegible] بحکم پروردگار تعالی از جهت طلب آخرت

۹۸۱ ثم يجاهد نفسه وهواه بأمر الله عز وجل فيفارق أخراه وما أعد

بعد از مجاهده اندازد نفس خود را وهوای او را بحکم خدای تعالی پس مفارقت کند آخرت وآنچه

الله عز وجل لأوليائه فيهما من جنة لرغبته في مولاه فيخرج

دوستان خود [illegible] از جنت از جهت رغبت او در مولای خود پس بیرون

من الأكوان فيتصفى من الأحداث ويتجوهر لرب الأنام فتنقطع

از اکوان وصاف میشود [illegible] وپاک [illegible] پس جدا میشود

منه العلائق والأسباب والأهل والأولاد فتنسد عنه الجهات

از وی همه علاقها واسباب واهل واولاد پس بسته میشود از وی همه جهات

وتنفتح في وجهه جهة الجهات وباب الأبواب وهو الرضى بقضاء

وگشاده میشود در روی او جانب همه جانبها ودر همه درها وآن رضاست بقضای

رب الأنام ورب الأرباب وبفعل فيه فعل العالم بما كان وما

پروردگار خلق وپروردگار پروردگاران [illegible] در آن عالم [illegible] آینده

هو آت والخبير بالسرائر والخفيات وما تحرك به الجوارح وما

وخبیر است باسرار [illegible] وحرکت داده میشود بآن اعضا وآنچه

تضمره القلوب والنيات ثم يفتح تجاهه هذا الباب باب يسمى

پوشیده [illegible] دلها ونیت [illegible] میشود برابر این در باب که نامیده میشود

بابُ القربةِ إلى المليكِ الديّانِ ثمّ يُرفعُ منه إلى مجالسِ الأُنسِ ثمّ

در قربت بسوی بادشاهی که نیک جزا دهنده است پستر برداشته میشود از وی بسوی انس گاه الخ

يجلسُ على كرسيِّ التوحيدِ ثمّ يُرفعُ عنه الحُجُبُ ويدخلُ دارَ الفردانيّةِ

می نشیند بر کرسی توحید پستر دور کرده شود از وی پرده ها و می در آید در سرای یگانگی حق

ويُكشفُ عنه الجلالُ والعظمةُ فإذا وقعَ بصرُه على الجلالِ والعظمةِ

و دور کرده میشود از وی جلال و عظمت پس چون بیفتد چشم او بر جلال و عظمت

بقيَ بلا هو فانيًا عن نفسِه وصفاتِه عن حولِه وقوّتِه وحركتِه و

باقی می ماند بی هستی خود فانی از نفس خود و صفات خود از بازگشت خود و قوت خود و حرکت خود

إرادتِه ومُناه ودنياه وأخراه فيصيرُ كإناءِ بلّورٍ مملوءٍ ماءً صافيًا

اراده خود و آرزوی خود و دنیای خود و آخرت خود پس میگردد مانند آوند بلور که پر است از آب صافی

يتبيّنُ فيه الأشباحُ فلا يحكمُ عليه غيرُ القدرِ ولا يوجدُ غيرُ الأمرِ

ظاهر میشود در وی چیزها پس حکم میکند بر وی غیر تقدیر حق و موجود میکنند او را غیر حق

فهو فانٍ عنه وعن حظِّه موجودٌ لمولاه وأمرِه لا يطلبُ خلوةً لأنّ

پس او فانی است از خود و از بهره خود موجود است برای مولای خود و امر او و نمیخواهد تنهایی را زیرا

الخلوةَ للموجودِ فهو كالطفلِ لا يأكلُ حتّى يُطعَمَ ولا يلبسُ حتّى ۹۸۲

خلوه موجود راست از برای خداوند پس همچو کودکست که نمیخورد تا خورانیده میشود و نمیپوشد تا آنکه

يُلبَسَ فهو مسترسلٌ مفوَّضٌ ونقلّبُهم ذاتَ اليمينِ وذاتَ الشمالِ

پوشانیده میشود پس او سر داده شده است سپرد کرده شده و میگردانیم اصحاب کهف را طرف راست و چپ

لا بين إلّا أنّه كائنٌ بائنٌ بين الخليقةِ بالجسمانِ بائنٌ عنهم بالأفعالِ

مگر آنکه او موجودست و جدا است میان آفرینش حق بتن جدا است از ایشان بکردار

والأعمالِ والسرائرِ والظواهرِ والضمائرِ والنيّاتِ فيُسمّى صوفيًّا

و اعمال و اسرار و ظواهر و پوشیدها و نیتها پس این هنگام نامیده میشود

على معنى أنّه يُصفّى من التكدّرِ بالخليقةِ والبريّاتِ وإن شئتَ

بر معنی که او صاف میشود از تکدر بخلایق و اگر میخواهی

سمّيتَه بدلًا من الأبدالِ وعينًا من الأعيانِ عارفًا بنفسِه وربِّه

بنامی آنرا بدل از ابدال حق و ذاتی از ذاتها عارف بنفس خود و پروردگار خود

الّذي هو محيي الأمواتِ المُخرجُ أولياءَه من ظلماتِ النفوسِ والطباعِ

آنکه او جان دهنده مردگان است که برآرنده دوستان است از تاریکی نفسها و طبعها

والأهويةِ والضلالاتِ إلى باحةِ الذكرِ والمعارفِ والعلومِ و

و هواها و گمراهیها بسوی میدان ذکر حق و معرفتها و علمها و

الاسرار ونور القربة ثم الى نوره عز وجل الله نور السموت والارض
اسرار و نور قربت خدا بشیر برآرنده ست بسوی نور ذات ابد نور آسمان ها و زمین ست
مثل نوره كمشكوة الله ولي الذين امنوا يخرجهم من الظلمت الى
یعنی چنانچه نور ظاهر ست و مظهر غیر ست همچنین خدا ظاهر ست و مظهر موجود اشیاست و صفت نور خدا
النور فالله تعالى تولى اخراجهم من الظلمت الى النور وهو عز و
نور هدایت پس خدای تعالی در بر گرفت بر آوردن از تاریکی گمراهی بسوی نور هدایت و آن خدا
جل اطلعهم على ما اضمرت قلوب العباد وانطوت عليه النيات
واقف ساخت ایشان را بر آنچه پوشیده ست دلهای بندها و در گرفته ست بر آن نیت های ایشان
اذ جعلهم ربي جواسيس القلوب والامناء على السرائر والخفيات
زیرا که گردانید ایشان را پروردگار من جواسیس دلها و امینان بر سر نهانیان
وحرسهم من الاعداء في الخلوات والجلوات لا شيطان مضل
و نگاه داشته ست از دشمنان در تنهایی و در جلوت نیست شیطان گمراه کننده
ولا هوى متبع يميل بهم الى الزلات قال الله عز وجل ان عبادي
و نه هوای نفس پیروی کرده شده که میل کناند بسوی گمراهیها فرمود خدای تعالی بدرستی بندهای من
ليس لك عليهم سلطان ولا نفس امارة بالسوء ولا شهوة غالبة ٩٨٣
نیست مر ترا ای شیطان بر آنها غلبه و نیست ایشان را نفس فرماینده و نه شهوت غالب
متبعة تدعوه الى اللذات المردية في الدركات المخرجة من اهل
که پیروی کرده شده بسوی لذتها که اندازنده اند در درکات دوزخ که برآرنده اند از اهل
السنة والجماعات قال عز من قائل كذلك لنصرف عنه السوء و
سنت و جماعت فرمود عز وجل هر آینه باز میل داریم از و بدی و
الفحشاء انه من عبادنا المخلصين نحرسهم ربي وقمع رعونات
ناسزا بدرستی او از جمله بندگان مخلصان ست پس نگاه داشت ایشان را پروردگار من
نفوسهم وقهر اوثانها بسلطان الجبروت فثبتهم في مراتبهم ووفقهم
نفسهای ایشان و شکستن آ... بزور دستی مهر خود پس ثابت کرد ایشان را در مرتبه های ایشان
للوفاء بشرطه بعد ان وفقهم
از برای وفای عهد پس از آنکه توفیق داد ایشان را
للوفاء بالصدق في سيرهم وبالصبر في محل انقطاعهم واضطرارهم
بوفا کردن براستی در سیر ایشان بسوی حق و بصبر در مقام بریدن ایشان از خلق و بیچارگی
فادوا الفرائض وحفظوا الحدود والاوامر ولزموا المراتب حتى قوموا
پس ادا کردند فریضهها را و نگاه داشتند حدها در راه حق و فرمودها را و لازم گرفتند مرتبها را

فهذبوا نفوسهم وأدبوا وطهروا وطيبوا ووسعوا وزكوا و

و پاکیزه کردند خود را و صاف کردند و ادب کردند و پاک کردند و فراخ کردند نفقه بر عیال و زکوة مال

شجعوا وعودوا فتمت لهم ولاية الله وتوليته الله ولي الذين

دلاوری کردند در جهاد و خوی کردند پس تمام شد مر ایشان را ولایت خدا و دوستی او خدا دوست کسانی است که

آمنوا وقوله وهو يتولى الصالحين فنقلوا من مراتبهم الى مالك

ایمان آوردند و قول او و او خدا والیست نیکوکاران را پس برداشته شدند از مرتبهای خود بسوی مالک

الملك فربت لهم ذلك بين يديه فصار نجواهم كما قال يناجونه

ملک پس افزون شد مر ایشان را آن قرب حق پیش خدا پس گشت راز ایشان رد برد راز گویند او را

بقلوبهم واسرارهم فاشتغلوا به عمن سواه وتاهوا عن نفوسهم و

بدلهای خود و سرهای خود پس روی گردانیدند در حق از همه ماسوای او و باز ماندند از نفسهای خود و

عن كل شيء هو رب كل شيء ومولاه فصيرهم في قبضته وقيدهم

از هر چیز که او پروردگار هر چیز است و مولای او پس گردانید ایشان را در قبضه خود و مقید ساخت

بعقولهم وجعلهم امناءهم في قبضته وحصنه وحراسته

بعقلهای ایشان و گردانید ایشان را امینان پس آنها در قبضه او اند و حصن او و حراست او

يتشممون روح القرب ويعيشون في فسحة التوحيد والرحمة

می بویند بوی نزدیکی خدا و زندگانی میکنند در میدان توحید و رحمت

فلا يشتغلون بشيء الا بما اذن لهم من الاعمال فاذا جاء وقت

پس مشغول نمیشوند بچیزی مگر بچیزی که اذن داده شد ایشان را از اعمال پس هرگاه می آید وقت

عمل ابدانهم دون قلوبهم مضوا مع الحرس في تلك الاعمال لئلا تضرهم

عمل بدنهای ایشان بدون دلهای ایشان میروند با پاسبانی در آن عملها تا ضرر نرسانند ایشان را

شياطينهم ونفوسهم واهويتهم فتسلم اعمالهم من خلط الشياطين

شیاطین ایشان و نفسهای ایشان و هواهای ایشان پس سلامت میمانند عملهای آنها از بهره شیاطین

وهنات النفوس من الرياء والنفاق والعجب وطلب الاعواض والشرك

و بدیهای نفس از ریا و نفاق و عجب و طلب بدله و شرک

بشيء من الاشياء والحول والقوة بل يرون جميع ذلك فضلا

بچیزی از چیزها و بازگشت گناهان و قوت بلکه می بینند همه آنرا فضل

من الله وتوفيقا من الله خلقا ومنهم بتوفيقه كسبا لئلا يخرجوا

از خدا و توفیق از خدا و می بینند آنرا از خود بتوفیق دادن خدا کسب تا بیرون نیایند بجز این

يعني هذه العقيدة من سنن الهدى ثم يردون بعد اداء تلك

این اعتقاد از راههای هدایت پس باز آورده میشوند پس از ادا کردن آن

الأوامر وفراغ تلك الأعمال إلى مراتبهم التي ألزموها فوقفوا معها

فرموده ها و فارغ شدن ازین اعمال بسوی مرتبه های خود که لازم گرفته بودند پس واقف شدند

وحفظوها بالقلوب والضمائر وقد ينقلون إلى حالة بعد أن

و نگهداشتند آنها را بدلها و ضمیرها و گاه برده میشوند بسوی حالت دیگر پس از

جعلوا الأمناء وخوطبت كل واحد منهم بالانفراد في حالته إنك

گردانیده شدند امینان و خطاب کرده شد هر یکی از ایشان با نفراد در حالت خود بدرستی تو

اليوم لدينا مكين أمين فلا يحتاجون فيها إلى إذن لأنهم صاروا

امروز نزد ما صاحب مرتبه و قدر و امینی پس محتاج نمیشوند درین مرتبه بسوی فرمان زیرا که گشته اند

كالمفوض إليهم أمرهم فهم في قبضة حيثما ذهبوا في شيء من

همچو کسانیکه سپرده شده اند بایشان کارهای ایشان پس ایشان در قبضه خدا اند هرجا که روند در چیزے از

أمورهم يحققه قول النبي صلى الله عليه وسلم فيما يحكيه عن جبرئيل عليه السلام

کارهاے خود تحقیق میکند اینرا فرموده نبی صلعم درجائیکه حکایت کرده است آنرا از جبرئیل علیه السلام

عن الله عز وجل أنه قال ما تقرب إلي عبدي بمثل أداء فرائضي

از خدا عزوجل که فرمود نزدیک نمیشود بمن بنده من مانند اداے فرائض من

۹۸۵ وأنه ليتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه فإذا أحببته كنت سمعه

و بدرستی بنده هرآئینه نزدیک میشود بمن بگزاردن نوافل تا آنکه دوست میدارم اورا پس هرگاه دوست

وبصره ولسانه ويده ورجله وفؤاده فبي يسمع وبي يبصر و

و بینائی او و زبان او و دست او و پاے او و دل او پس بمن میشنود و بمن مے بیند و

بي ينطق وبي يعقل وبي يبطش فهذا الخبر قد ذكرناه في مواضع

بمن گویا میشود و بمن می فهمد و بمن میگیرد پس این حدیث یاد کرده ایم اینرا در بسیار جا

من هذا الكتاب لأنه أصل في هذا المقام فيمتلي قلب هذا

ازین کتاب زیرا که آن خبر اصلست درین مقام پس پر میشود دل این بنده

العبد بحب ربه عز وجل ونوره وعلمه والمعرفة به فلا يسعه

بدوستی پروردگار خود و نور او و علم او و معرفت با و پس نگنجد اورا

غير ذلك ألا ترى إلى قوله صلى الله عليه وسلم من أحب أن ينظر إلى رجل

غیر او آیا نمے بینے بسوے قول پیغمبر صلعم کسیکه دوست دارد اینکه نظر کند بسوی مردی

يحب الله بكل قلبه فلينظر إلى سالم مولى أبي حذيفة رض فظاهره

دوست دارد خدای را بهمه دل پس نگرد بسوی سالم که بنده ابی حذیفه است رض پس ظاهر او

متحرك متصرف بفعل الله تعالى وباطنه مملوء بالله عز وجل و

جنبنده گردنده است بکار خدا و باطن او پر است بخدای عزوجل و

قد قال موسى عليه السلام يا رب اين ابغيك قال يا موسى ابغني
تحقيق فرموده است موسى عم الهى پروردگار کجا جویم ترا گفت خدا یا موسى کدام
بيت يسعني واي مكان يحملني فان اردت ان تعلم اين انا فاني
خانه است که میگنجی در مرا و کدام مکان است که بردارد مرا پس اگر خواهی که بدانی که کجا ام من گفت
في قلب التارك الورع العفيف فالتارك هو الذي ترك الجهد
در دل گذارنده و وداع کننده دنیا و پارسای ام پس تارک آنست که بگذارد غیر حق را بجهد و مشقت
وفيه بقية ثم من عليه ربه فودعه موتا عنه ثم عنه فلا
و حال آنکه در وی چیزی باقیست پس منت نهاد بر او پروردگار پس گذاشت آن باقی را از صحبت مردن
يلتفت الى شيء سوى مولاه فان قيل فما تلك المنة التي من بها
التفات نکند بسوی چیزی سوای مولای خود پس اگر گفته شود چیست آن منت که منت نهاد بآن
ربه عليه وذلك انه عز وجل اقامه في المرتبة على شريطة اللزوم
پروردگار او بر او و آن منت اینست که خدا تعالی استاده کرد او را در مرتبه بشرط لازم گرفتن آنرا
لها ليقوم بها فلما وفى له بالشرط ولم يبغ عملا وحركة غير ذلك
تا بردارد آنرا پس هرگاه وفا کرد آنرا بشرط و نخواست کاری و جنبشی غیر آنرا
وحفظه ولم ينجها نقله منها الى ملك الجبروت ليقوم بجبر
و نگاه داشت آنرا و تجاوز نکرد و نفس خود را برد آنرا از آن بسوی ملک جبروت تا به ایستد پس ستم کرد
نفسه ثم قمعها بسلطان الجبروت حتى ذلت وخضعت ثم نقله
نفس خود را بستم برکند آنرا بزور جبروت تا خوار شد و فرو تنه شد پس برد آنرا
منها الى الملك السلطان ليهذب فذابت تلك الغدد التي في نفسه
از آن بسوی پادشاه سلطان تا پاک کند پس بگداخت این غدودها را که در نفس اوست
وهي اصول تلك الشهوات قد صارت غدة ثابتة فيها ثم نقله
و آن اصول این شهوات است تحقیق گشت مرتبه دوم در آن پس برد او را
منها الى ملك الجلال فادبت ثم نقله منها الى ملك الجمال فنقي
از آن بسوی ملک جلال پس ادب داد پس برد آنرا از آن بسوی ملک جمال پس پاک کرد آنرا
ثم نقله الى ملك العظمة فطهر ثم الى ملك البهاء فطيب ثم
پس برد آنرا بسوی ملک بزرگی پس پاک کرد پس برد او را بسوی ملک روشنی پس خوشبو ساخت
الى ملك البهجة فوسع ثم الى ملك الهيبة فزكي ثم الى ملك الرحمة
بسوی ملک خوشی پس فراخ ساخت پس از آن برد بسوی ملک هیبت پس ترتیب کرد پس برد آنرا بسوی
فرطب فقوي وشجع ثم الى ملك الفردية فعود فاللطف يغذونه
پس تازه و خوش ساخت و دلاور ساخت پس برد بسوی ملک فردیت پس خوگر ساخت پس لطف الله امید است

وَالرَّافَةُ تَجْمَعُهُ وَتَكْنِفُهُ وَالْمَحَبَّةُ تُقَوِّيهِ وَالشَّوْقُ يُدْنِيهِ وَالْمِنَّةُ

ورافت جمع میکند او را وگرد میگیرد او را و دوستی خدا قوت میدهد او را و شوق نزدیک میسازد او را

تُؤَدِّيهِ إِلَيْهِ وَالْجَوَادُ الْعَزِيزُ يَقْبَلُهُ فَيُقَرِّبُهُ ثُمَّ يُدْنِيهِ ثُمَّ يُمْهِلُهُ

میرساند او را بسوی خدا و بخشاینده عزیز میپذیرد او را پس نزدیک میسازد او را پس نهایت نزدیک

ثُمَّ يُؤَدِّبُهُ ثُمَّ يُنَاجِيهِ ثُمَّ يَبْسُطُهُ بِمِنَّتِهِ ثُمَّ يَقْبِضُ عَلَيْهِ فَأَيْنَ مَا

پس ادب میدهد او را پس از سخن میگوید با او پس فراخ میکند او را بمنت خود پس قبض میکند بر او پس هر جا که

صَارَ وَفِي كُلِّ مَكَانٍ حَالٍ وَفِي كُلِّ حَالٍ لِرَبِّهِ دَانٍ فَهُوَ فِي

گردد و هر جا که فرود آید و در هر مکان گردنده ست و در هر حالی پروردگار خود را نزدیک است پس او در

قَبْضَتِهِ وَأَمِينٌ مِنْ أُمَنَائِهِ عَلَى أَسْرَارِهِ وَمَا يُؤَدِّيهِ مِنْ رَبِّهِ إِلَى

قبضه خداست و امین ست از امینان او بر اسرار او و هر چیزیکه میرساند او را از رب او بسوی

خَلْقِهِ فَإِذَا صَارَ إِلَى هَذَا الْمَحَلِّ فَقَدِ انْقَطَعَتِ الصِّفَاتُ وَانْقَطَعَ الْكَلَامُ

خلق او پس چون باین مقام میرسد پس تحقیق برطرف میشود از و صفات و برطرف میشود گفتگو

وَالْعِبَارَاتُ فَهَذَا هُوَ مُنْتَهَى الْعُقُولِ وَالْقُلُوبِ وَغَايَةُ مَا تَبْلُغُ

و سخنها پس همین ست نهایت عقلها و دلها و نهایت آنچه میرسد

حَالَاتُ الْأَوْلِيَاءِ إِلَيْهِ وَتَنُولُ وَمَا وَرَاءَ ذَلِكَ مُخْتَصٌّ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ

حالات اولیا بسوی او و داده کرده شده ست و هر چیزیکه ورای اینست خاصه پیغمبران است

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِأَنَّ نِهَايَةَ الْوَلِيِّ بِدَايَةُ النَّبِيِّ عَلَى الْجَمِيعِ صَلَوَاتُ

زیرا که نهایت درجه ولی ابتدای درجه نبی ست بر همه ایشان درود

اللهِ وَتَحِيَّاتُهُ وَرَأْفَتُهُ وَرَحْمَتُهُ وَالْفَرْقُ بَيْنَ النُّبُوَّةِ وَالْوِلَايَةِ

خدا و تحیت او و رافت او و رحمت او و فرق میان نبوت و ولایت آنست

أَنَّ النُّبُوَّةَ كَلَامٌ يَنْفَصِلُ مِنَ اللهِ تَعَالَى وَوَحْيٌ مَعَهُ رُوحٌ مِنَ اللهِ

که نبوت کلامیست که جدا میشود از خدا و وحی ست با او روحیست از خدا یعنی جبرائیل

فَيَقْضِي الْوَحْيَ وَيَخْتِمُهُ بِالرُّوحِ مِنْهُ تَعَالَى قَبُولُهُ فَيَقْبَلُهُ هَذَا هُوَ

پس میرساند آن روح وحی را و تمام میکند او را بواسطه روح از حق تعالی قبول الکلام این چنین ست

الَّذِي يَلْزَمُ تَصْدِيقُهُ وَمَنْ رَدَّهُ فَهُوَ كَافِرٌ لِأَنَّهُ رَادٌّ لِكَلَامِ اللهِ

که لازم ست گرویدن او و هر که انکار کرد آنرا پس او کافر ست زیرا که انکار کننده سخن

عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا الْوِلَايَةُ فَهِيَ أَنْ تَوَلَّى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ حَدِيثَهُ عَلَى طَرِيقِ

و اما ولایت پس آن مر کسی را است که بیچون گرفته ست خدا ایشان سخن او بر طریق

الْإِلْهَامِ فَأَوْصَلَهُ إِلَيْهِ نَالَهُ الْحَدِيثُ يَنْفَصِلُ ذَلِكَ الْحَدِيثُ مِنَ

الهام و انداختن در دل پس میرساند خدا سوی حدیث را بالکل پس مراو رسیده حدیث ست پس جدا میشود این حد

الله على لسان الحق معه السكينة تتلقاه السكينة التي في قلب العبد
خدای است بر زبان خدا یعنی بواسطه جبرائیل پس بیان حدیث ست آرام پس بگیرد آن حدیث را آرام که در دل بنده
فيقبله ويسكن إليه فالكلام للأنبياء والحديث للأولياء فمن رد
پس قبول کند آن را و آرام گیرد بسوی آن پس کلام مر پیغمبران راست و حدیث اولیا راست پس کسیکه رد کرد
الكلام كفر لأنه رد على الله كلامه ووحيه ومن رد الحديث لم يكفر
کلام را کافر شد زیرا که او رد کرد بر کلام خدا و وحی او و کسیکه رد کرد حدیث را کافر نمیشود
بل يخيب ويصير وبالاً عليه ويبهت قلبه لأنه رد على الحق ما جاء به
بلکه نا امید میشود و میگردد بزه و وبال بر او و حیران میشود دل او زیرا که او رد کرده است بر حق آنچه آورده
محبة الله تعالى من علم الله في نفسه فأودعه الحق وجعله مؤدياً إلى القلب
محبت خدا از علم خدا در نفس وی پس سپرد او را حق تعالی و گردانید او را رساننده شده بدل
لأن الحديث ما ظهر من علمه الذي يبرز في وقت المشيئة فيصير حديثاً في النفس كالسر
زیرا که حدیث چیزیست که ظاهر شد از علم خدا که وارد میشود در وقت مشیت پس میگردد حدیث در نفس
إنما يقع ذلك الحديث بمحبة من الله لهذا العبد فيمضي مع الحق إلى قلبه فيقبله
جز این نیست که کنده میشود این حدیث بمحبت خدا یعنی این بنده را پس میرود الحدیث بیاری حق بسوی دل
القلب بالسكينة. باب فيما يجب على المبتدي في هذه الطريقة أولاً وما يجب
دل با آرام — در بیان چیزیکه واجب ست بر مبتدی برین طریق اول و آنچه واجب
عليه من الأدب مع الشيخ ثانياً وما يجب على الشيخ في تأديب المريد فالذي ٩٨٨
بروی از ادبها با شیخ دوم بار و آنچه واجب ست بر شیخ در ادب دادن مرید پس آنکه
يجب على المبتدي في هذه الطريقة الاعتقاد الصحيح الذي هو الأساس
واجب ست بر مبتدی درین طریقت اعتقاد درست ست که آن بنیاد ست
فيكون على عقيدة السلف الصالح أهل السنة القديمة سنة الأنبياء و
پس باشد بر عقیده مردم گذشته نیکوکار که اهل سنت قدیم اند که طریقه انبیا و
المرسلين والصحابة والتابعين والأولياء والصديقين على ما
مرسلین و صحابه و تابعین و اولیا و صدیقان ست چنانچه گذشت.
تقدم ذكره وشرحه في أثناء الكتاب فعليه بالتمسك بالكتاب و
ذکر او و بیان او در میان کتاب پس واجب ست برو چنگ زدن بقرآن و
السنة والعمل بهما أمراً ونهياً أصلاً وفرعاً فيجعلهما جناحيه
سنت و عمل کردن بآن از روی امر و نهی در اصل و فرع پس گرداند آنها را بر دو بازوی
يطير بهما في الطريق الواصل إلى الله عز وجل ثم الصدق ثم الاجتهاد
که بپرد بآنها در طریق که رساننده است بسوی خدا تعالی پس صدق پس کوشش

حتى يجد الهداية والإرشاد إليه والدليل وقائدا يقوده ثم
تا آنکه دریابد هدایت و رهنمائی را و دلیل را و کشنده را که میکشد او را بسوی حق پس
مؤنسا يؤنسه ومستراحا يستريح إليه في حالة إعيائه ونصبه
مونسی که الفت گیرد و راحت دهنده که راحت دهد در حالت ماندگی او و رنج او
وظلمته عند ثوران شهواته ولذاته وهناة نفسه وهواه المنزل
و تاریکی او وقت شورش شهوتها و لذتها و صفات ذمیمه نفس و میل او بسوی آرزوی که فرو
وطبعه المجبول على التثبط والتوقف عن السير في الطريق قال الله
و طبع او که پیدا کرده شده ست بر باز ماندن و ایستادن از رفتن در راه حق فرمود خدا تعالی
عز وجل والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وقال الحكيم
و کسانیکه جهد کردند در طلب ما هر اینه تحقیق مینمائیم ایشان را راههای وصول خود و گفت حکیم
من طلب وجد وجد فبالاعتقاد يحصل له علم الحقيقة و
هر که جست و جهد کرد دریافت پس باعتقاد حاصل میشود او را علم حقیقت و
بالاجتهاد يتحقق له سلوك الحقيقة ثم يجب عليه أن يخلص
بکوشش حاصل میشود او را رفتن راه حقیقت پس واجبست بر او اینکه خالص کند
مع الله عز وجل عهدا بأن لا يرفع قدما في طريقه إليه ولا يضعها
باخدا تعالی عهد را باینکه برندارد قدمی در راه او و بر زمین نه نهد آنها را
إلا بالله ما لم يصل إلى الله فلا ينصرف عن قصده بملامة مليم
مگر بخدا تا که نرسیده ست بخدا پس برنگردد از مقصد خود بملامت ملامت کننده
لأن الصادق لا يرجع ولا بوجود كرامة فلا يقف معها ويرضى
زیرا که صادق باز نمیگردد و باز نگردد بوجود کرامت پس نه ایستد با آن و راضی شود
بها عن الله عز وجل عوضا إذ هي حجابه عن ربه ما لم يصل إليه
با آن کرامت از روی عوض از خدا تعالی زیرا که آن کرامت حجاب اوست از پروردگار او تا رسیدن او
عز وجل فإذا حصل الوصول لا تضره الكرامات إذ هي من باب
بسوی خدا پس هرگاه حاصل شد رسیدن ضرر نمیکند او را کرامتها زیرا که این از باب
القدرة وثمراتها وعلاماتها ووصوله إلى الحق عز وجل من
قدرتست و ثمرهای و نشانهای او و رسیدن او بخدای تعالی از
القدرة فلا ينقض الشيء نفسه وكيف وقد صير هو حينئذ
قدرتست پس نمیشکند چیزی ذات خود را و چگونه ضرر کند و حالانکه میگردد آن ولی این زمان
قدرة في الأرض بخرق عادة وكلامه حكمة بالغة من بعد
قدرت الهی در زمین و خرق عادات و کلام او حکمت بکمال رسنده از پس

جهل وعجمة وبلادة وتصوره وحركاته وسكناته وبصائر نفسه

جهل وگنگی وکند طبعی وتصور فهم وحرکات وسکنات او وبصرهاے او

عبرة لمن اعتبرها وافعال الله تجري فيه وعليه مما يبهر

پند اند پند گیرنده را وافعال خدا روان میشوند درو وبروے که عاجز وحیره میکند

العقول ثم قد يؤمر حينئذ بطلب الكرامة ويجبر عليه

عقلها را پس گاهے امر کرده میشود این هنگام بطلب کرامت وبزور کرده میشود بر او

ويتحقق عنده ان دماره وهلاكه في ترك الطلب ومخالفة

وتحقیق میشود نزد او که هلاک او وخرابی او در ترک طلب ومخالفت

هذا الامر وثباته وبقاءه وعبادته وقربته ومرضات ربه

این امرست وثبات وبقاے او وعبادت وقربت وخوشنودی پروردگار او

ودنوه منه وزيادة محبة ربه له في طلبها وامتثال امره

ونزدیکی او ازو وزیاده محبت پروردگار او سوی او در طلب او وفرمانبرداری امر او

فيها فكيف تضره الكرامة حينئذ انه يكون ذلك بينه و

دران پس چگونه ضرر کند او را کرامت این هنگام بدرستی میباشد آن طلب میان او و

بين ربه عز وجل ولا يظهره لاحد من العوام الا ان يغلب عليه

میان پروردگار او وظاهر نکند آنرا برای هیچ یکے از عوام مگر اینکه غلبه کند بروے

ظهوره لان من شرط الولاية كتمان الكرامات ومن شرط

ظهور او زیرا که از شرط ولایت پوشیدگی کرامتهاست واز شرط

النبوة والرسالة اظهار المعجزات ليقع بذلك الفرق بين النبوة

نبوت ورسالت اظهار معجزات ست تا واقع شود باین فرق میان نبوت

والولاية ولا ينبغي له ان يعرج في اوطان التقصير ولا يخالط

وولایت وسزاوار نیست سالک مبتدی را که باشد در جاهاے تقصیر ونه مخالط

المقصرين والبطالين ابناء قيل وقال اعداء الاعمال والتكاليف

مقصر کنندگان را ودرمیان بیهوده وبطالان که فرزندان قیل وقال اند یعنی دشمنان اعمال وتکالیف اند

المدعين للاسلام والايمان الذين قال الله عز وجل في حقهم

دعوی کننده اسلام وایمانند آنانکه فرمود خدا تعالی در حق ایشان

يا ايها الذين امنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله ان

ای کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزیکه نمیکنید بزرگست از روی گناه نزد خدای تعالی اینکه

تقولوا ما لا تفعلون وقال في اختها اتامرون الناس بالبر وتنسون

بگوئید چیزیرا که نمیکنید وفرمود خدا تعالی در آیه دیگر آیا میفرمائید مردم را به نیکی وفراموش میکنید

أنفسكم وأنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون وينبغي له أن لا

نفسهای خود را و حال آنکه شما میخوانید کتاب را پس نمیدانید و سزاوار است مبتدی را که

يضن ببذل الميسور ولا يبخل بالموجود خوفا أن لا ينال مثله للادخار

بخیلی نکند بخرج کردن چیزیکه باسانی یافته شده است و بخل نکند بموجود از ترس آنکه نرسد او را مثل او برای ذخیره

والسحور ويقطع في نفسه وبقلبه علما بأن الله لم يخلق وليا له في

و سحر خوردن و قطع کند و یقین کند در نفس خود و بدل خود از روی دانش که خدا نیافریده است

سالف الدهور بخيلا ببذل الميسور وينبغي له أن يرضى بالذل الدائم

زمان گذشته بخیل بخرج کردن آسان رسیده و سزاوار است که راضی شود بخواری دایمی

وحرمان النصيب والجوع الدائم والخمول وذم الناس له وتقديم أضرابه

و محرومی نصیب و گرسنگی دایمی و گمنامی و مذمت مردم و راضی شود بمقدم کردن امثال

وأشكاله وأقرانه عليه في الإكرام والعطاء والتقريب عند الشيوخ

و همجنسان و قرینان خود را بر خود در اکرام و دادن و نزدیک شدن بشیوخ

ومجالس العلماء فيجوع هو والجماعة يشبعون والكل أعزاء ونصيبه

و مجلس های عالمان پس گرسنه ماند او و تمام جماعت سیر شوند و همه با عزت باشند و نصیب او

الذل ويعز الجميع ويكون يستخير لنفسه الذل ويجعله نصيبه

خواری و عزت دهد همه را و باشد که برگزیند برای نفس خود خواری و گرداند خواری را بهره خود

ومن لم يرض بهذا ويوطن نفسه عليه فلا يكاد أن يفلح

و کسیکه راضی نباشد باین و قرار ندهد نفس خود را برو پس نیست قریب آنکه برسد برا(د)

ويجيء منه شيء فالنجاح الكلي والفلاح فيما ذكرنا وينبغي له أن

و بیاید از و کاری پس رستگاری تمام و رسیدن بمقصود در چیزیست که ذکر کردیم ما و سزاوار است او را

لا ينتظر من الله مطلوبا سوى المغفرة لما سلف من الذنوب والعصمة

منتظر نباشد از خدا هیچ مقصودی غیر آمرزش از آنچه گذشته است از گناهان و نگهبانی

فيما يأتي من الدهور والتوفيق لما يحبه من الطاعات ويوصله

در آنچه می آید از زمانها و توفیق چیزی را که دوست دارد آنرا خدا از طاعتها و رساند او را

إليه من القربات ثم الرضاء عنه في الحركات والسكنات والتحبب

بسوی خدا از عبادتها پس طلب کند رضا از و در حرکات و سکنات و دوستی

إلى الشيوخ من الأولياء والأبدال إذ ذلك سبب لدخوله في زمرة

بسوی شیوخ از اولیا و ابدال زیرا که اینها سبب اند در آمدن او را در گروه

الأحباب ذوي العقول والألباب الذين عقلوا من رب الأرباب

دوستان ذوی العقول و ذوی الالباب آنانکه عقل گرفته اند از پروردگار

اطّلعوا على العبر والآيات فصفت حينئذ القلوب والضمائر

واقف شده اند بر عبرتها و آیتها پس صاف شده ست آن زمان دلها و ضمیرها

والنيات فهذا الذي ذكرته صفة المريد فما لم يتجرد قلبه عن

و نیتها پس اینهمه که ذکر کردیم آنرا صفت مرید ست پس تا تنها نشود دل او از

جميع الطلبات والمآرب وينتفي عن غير ما ذكرنا من الحوائج والمطالب

جمیع مطلبها و آرزوها و صاف شود از غیر آنچه یاد کردیم از حاجتها و مطلبها

لا يكون مريدا على نعت الاستحقاق **فصل** وأما آدابه مع الشيخ

نباشد مرید بر صفتی که سزاوار این نام باشد و اما ادب او با شیخ

فالواجب عليه ترك مخالفة شيخه في الظاهر وترك الاعتراض عليه

پس واجب بر وی ترک مخالفت شیخ ست در ظاهر و ترک اعتراض بر وی

في الباطن فصاحب العصيان بظاهره تارك لأدبه وصاحب الاعتراض

در باطن پس اهل گناه بظاهر ترک کننده ست ادب را و صاحب اعتراض

بسره متعرض لعطبه بل يكون خصما على نفسه لشيخه أبدا يكف

بسر خود طلب کننده هلاک است بلکه باشد دشمن بر نفس خود از جهت پیر خود همیشه باز دارد

لنفسه ويزجرها عن مخالفته ظاهرا وباطنا ويكثر قراءة قوله

خود را و زجر کند او را از مخالفت پیر ظاهر و باطن و زیاده کند قرارت قول او تعالی ۴۹۳

عز وجل ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان ولا تجعل

پروردگارا بیامرز ما را و برادران ما را آنانکه پیشی گرفتند از ما بایمان و مگردان

في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا إنك رؤوف رحيم وإذا ظهر له من

در دلهای ما کینه مر کسانی را که ایمان آورده اند پروردگارا بتحقیق تو مهربانی بخشاینده و اگر ظاهر شود او را از

الشيخ ما يكره في الشرع استخبره عن ذلك بضرب المثل والإشارة

از شیخ آنچه مکروه ست در شرع خبر دهد او را از این بضرب المثل و اشارة

لا يصرح به لئلا ينفر به عليه ولئن رأى فيه عيبا من العيوب

و صراحت نگوید تا در نفرت نیارد پیر را بر خود و اگر بیند در وی عیبی از عیبها

ستره عليه ويعود بالتهمة على نفسه ويتأول للشيخ في الشرع فإن

بپوشد آنرا و باز گردد به تهمت بر نفس خود و طلب تاویل کند برای شیخ در شرع پس

لم يجد له عذرا في الشرع استغفر للشيخ ودعا له بالتوفيق والعلم

در نیابد او را عذری در شرع استغفار کند برای شیخ و دعا کند او را بتوفیق و دانش

والتيقظ والعصمة والحمية ولا يعتقد فيه العصمة ولا يخبر أحدا به

بیداری و نگاهبانی و حمیت و اعتقاد نکند در عصمت او و خبر نکند بعیب شیخ هیچ کس را

وإذا رجع إليه يوما آخر أو ساعة أخرى يعتقد أن ذلك قد زال
وچون رجوع کند مرید بشیخ روز دیگر یا ساعت دیگر اعتقاد کند که این عیب هر آینه برطرف شده
وأن الشيخ قد نقل منه إلى ما هو أعلا رتبة ولم يقر عليه وإنما
واینکه شیخ هر آینه نقل کرد از ان بسوی آنچه اعلیست از روی رتبه وثابت نمانده است بروی وجز این نیست
كان ذلك غفلة وجدت وفصلا بين الحالين لأن لكل حالين فصلا
بوده است این از روی غفلت که یافته شده است وجدائی میان دو حال زیرا که در میان هر دو حال جدائی
ورجوعا إلى رخص الشرع والإباحة وترك العزيمة والأشد كالدهليز
وباز گشتن است بسوی رخصتهای شرع واباحتها وبسوی ترک عزیمت وعملهای سخت چنانچه دهلیز
بين الدارين والمنزلة بين المنزلتين انتهاء الحالة الأولى والقيام
میان دو سراست ومنزل میان دو منزل است تمام شدن حالت اول است واستادن
على عتبة الحالة الثانية وانتقال من ولاية إلى أخرى وخلع خلعة
بر آستانه در حال دوم است وگذشتن است از ولایت بسوی ولایت دیگر ودور کردن لباس
ولاية ولبس خلعة ولاية أخرى التي هي الأعلى والأشرف لأنهم
ولایت است وپوشیدن خلعت ولایت دیگر که آن بزرگتر وبلندتر است زیرا که ایشان
٩٩٣ كل يوم في مزيد قرب من الله عز وجل وإذا غضب الشيخ وعبس في
هر روز در زیادتی قرب اند از خدای تعالی وهرگاه غضب کرد شیخ وترشی ظاهر کرد در
وجهه أو ظهر منه نوع إعراض عنه لم ينقطع عنه بل يفتش باطنه
روی او یا ظاهر شد ازو گونه چشم پوشی ازو قطع نکند ازو بلکه تفتیش کند باطن او را
وما جرى منه من سوء الأدب في حق الشيخ أو التفريط فيما يعود إلى
وآنچه روان شده ازو از سوء ادب در حق شیخ یا تقصیر در چیزیکه راجع است
أمر الله عز وجل من ترك امتثال الأمر وارتكاب النهي فليستغفر ربه
فرموده خدا از ترک فرمانبرداری وارتکاب نهی پس استغفار کند پروردگار خود را
عز وجل وليتب إليه ويعزم على ترك المعاودة إليه ثم يعتذر إلى
وتوبه کند بسوی او وعزم کند بر ترک باز گشتن بسوی او پس عذر کند بسوی
الشيخ ويتذلل له ويتملقه ويتحبب إليه بترك المخالفة له في
شیخ وخوار کند خود را وچاپلوسی کند او را ودوست شود باو بترک مخالفت مر او را در
المستقبل ويديم على الموافقة له ويواظب عليها فيجعله وسيلة
زمان آینده ودوام کند بر موافقت مر او را ومشغولی کند برو بموافقت پس گرداند او را وسیله
وواسطة بينه وبين ربه عز وجل وطريقا وسببا يتوصل به إليه
وواسطه میان خود ومیان پروردگار عز وجل وساز وسبب که برسد باو بخدا

كمن يريد الدخول على ملك ولا معرفة له به فإنه لا بد له من أن يصادف
و در شکل کسیکه میخواهد در آمدن بر پادشاه و نباشد شناخت مر او را با پادشاه پس ناچار است مر او را که

حاجبا من حجابه أو واحدا من حواشيه وخواصه ليبصره بسياسة
دربانی را از دربانان او یا یکی از خدمتگاران او و خاصان او تا بنماید او را سیاست

الملك وآدابه وعاداته ويعلمه الأدب بين يديه والمخاطبة له وما يصلح
ملک و طور طریقه او و عادت او و آموزد ادب پیش او و کلام کردن با او و چیزی که سزاوار است

له من الهدايا والطرائف مما ليس مثلها في خزانته ومما يؤثر الاستكثار
او را از هدایا و چیزهای کمیاب آنچه نیست مانند آن در خزانه او و از آنچه طلب میکند بسیاری او

فليأت البيت من بابه ولا يتسلق من ورائه من غير بابه فيلام ويهان
پس گو که آید خانه را از در آن و نه در آید از پس او از غیر در او پس ملامت و اهانت کرده

ولا يبلغ الغرض من الملك ولا المقصود منه ولكل داخل دهشة لا بد
و نرسد غرض را از پادشاه و نه مقصود را از و و هر در آینده را دهشتی است ناچار

له من يذكره منه ومن يأخذ بيده فيقعده موضع مثله أو يشير
او را از یاد آرنده و چیز را کننده و از کسیکه گیرد دست او پس نشاند او را بجایگه مانند او و است یا اشارت

إليه بذلك لئلا يتطرق إليه المهانة ولا يشار إليه بسوء الأدب و
با و بآن جا تا راه نیابد با او اهانت و اشارت کرده نشود با و بسوی ادب و

الحماقة وليتحقق بأن الله عز وجل أجرى العادة بأن تكون في الأرض ٩٩٤
حماقت و باید یقین کند که خدای تعالی روان کرده است عادات را باینکه باشد در زمین

شيخ ومريد صاحب ومصحوب تابع ومتبوع من لدن آدم إلى أن
مرشدی و مریدی صاحب و صحبت داشته شده تابع و تابع کرده شده از فرزندان آدم تا

تقوم الساعة ألا ترى إلى آدم عليه السلام لما خلقه الله تعالى علمه
قایم شدن ساعت آیا نمی بینی آدم را هرگاه آفرید او را و آموخت او را

الأسماء كلها وافتتح الأمر به فجعله كالتلميذ مع الأستاذ والمريد
همه اسما و آغاز کرد کار را با او پس گردانید او را همچو شاگرد با استاد و همچو مرید

مع الشيخ وقال له يا آدم هذا فرس وهذا بغل وهذا حمار حتى علمه
با شیخ و فرمود او را ای آدم این اسپ است و این استر و این خر تا آنکه آموخت او را

قصعة وقصيعة ثم لما فرغ من تعليمه وتهذيبه جعله أستاذا
کاسه کلان و کاسه خورد پس هرگاه فارغ شد از تعلیم او و تهذیب او گردانید او را استاد

معلما شيخا حكيما وكساه بأنواع الحلل والحلي وتوجه منطقه وألبسه
معلم شیخ حکیم و پوشانید او را گوناگون لباس و زیور و نیکو کرد اینه گویایی او و نشاند

عَلٰى كُرْسِيٍّ فِي الْجَنَّةِ وَاَقَامَ الْمَلٰئِكَةَ حَوْلَهُ صُفُوْفًا فَقَالَ يَا اٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ

بر کرسی در بهشت و استاده کرد فرشتگان را گرد او صف بصف پس گفت ای آدم خبر دار سازشان

بِاَسْمَائِهِمْ بَعْدَ اَنْ ظَهَرَ عَجْزُهُمْ وَعَدَمُ عِلْمِهِمْ بِذٰلِكَ وَقَوْلُهُمْ سُبْحَانَكَ

بنامهای ایشان پس از آنکه ظاهر شد عجز و ندانستن آنها باین پس از گفتن ایشان که پاکیست ترا

لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا فَصَارَتِ الْمَلٰئِكَةُ تَلَامِذَةً لِاٰدَمَ وَاٰدَمُ

نیست دانش ما را مگر آنچه آموختی ما را پس گشتند فرشتگان شاگرد آدم علیه را و آدم

شَيْخُهُمْ فَاَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَاءِ الْاَشْيَاءِ كُلِّهَا عَلٰى مَا شَهِدَ بِهِ الْقُرْاٰنُ فَظَهَرَ

شیخ ایشان پس خبردار کرد ایشان را با سماء اشیا همه بر آنچه گواهی داد بان قرآن پس ظاهر شد

فَضْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ فَصَارَ اَفْضَلَهُمْ وَاَشْرَفَهُمْ عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَهُمْ

فضل او علیه بر ایشان پس گشت افضل ایشان و اشرف نزد خدا و نزد ایشان

فَصَارَ مَتْبُوْعَهُمْ وَهُمْ تَابِعُوْنَ مُقْتَدُوْنَ صَلَوٰتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَلَمَّا جَرٰى

پس گشت متبوع ایشان و ایشان تابع او و پیرو او درود خدا بر وی پس روان شد

مَا جَرٰى مِنْ اَكْلِ الشَّجَرَةِ وَالْخُرُوْجِ مِنَ الْجَنَّةِ وَالْاِنْتِقَالِ اِلٰى حَالَةٍ اُخْرٰى وَ

آنچه روان شد از خوردن درخت و برآمدن از بهشت و نقل کردن بسوی حالت دیگر و

مَنْزِلٍ غَيْرِهِ الَّذِيْ لَمْ يُعْطَ عِلْمَهُ وَلَمْ يَسْتَوْطِنْهُ بَعْدُ وَلَا جَرٰى ذٰلِكَ فِيْ

منزل اول که نداده شده بود او را دانش او و وطن نگرفته بود هنوز و نگذشته بود آن منزل در

۹۹۵ خَلَدِهِ وَلَا ظَنَّ اَنَّهُ سَيُسَارُ بِهِ اِلَيْهِ فَلَمَّا وَصَلَ اِلَى الْمَنْزِلِ وَحَلَّ فِي

دل او و نه گمان این داشت که سیر کنانیده شود بسوی او پس هرگاه رسید بمنزل و در فرار کرد در

الْاَرْضِ اِسْتَوْحَشَ مِنْهَا وَرَاٰى فِيْهَا مَا لَمْ يَكُنْ رَاٰهُ مِنْ قَبْلُ فَاُلْقِيَ عَلَيْهِ

زمین ترسید از آن زمین و دید در زمین آنچه ندیده بود پیش ازین پس انداخته شد بر او

الْجُوْعُ وَالْعَطَشُ وَالْحُرْقَةُ وَالْقَبْضُ مَا لَمْ يَعْهَدْهُ مِنْ قَبْلُ اِحْتَاجَ اِلٰى

گرسنگی و تشنگی و سوزش و قبض که ندانسته بود او را پیش ازین پس محتاج شد حضرت آدم بسوی

مُعَلِّمٍ وَمُرْشِدٍ وَاُسْتَاذٍ وَدَلِيْلٍ وَمُؤَدِّبٍ وَمُنَبِّهٍ فَبَعَثَ اللّٰهُ تَعَالٰى

معلم و مرشد و استاذ و رهنما و ادب دهنده و خبردهنده پس فرستاد خدا تعالی

جِبْرَئِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاٰنَسَهُ وَعَرَّفَهُ مَا اَشْكَلَ عَلَيْهِ مِنْ اَمْرِ الْمَنْزِلِ وَ

جبرائیل علیه را پس الفت کرد با او و شناسانید او را آنچه دشوار بود بروی از کار منزل و

اَعْطَاهُ الْحِنْطَةَ فَاَمَرَهُ فَبَذَرَهَا ثُمَّ اَمَرَهُ فَحَصَدَهَا ثُمَّ اَمَرَهُ فَدَرَسَهَا

داد او را گندم پس امر کرد او را پس تخم ساخت او را پس درود پس امر کرد او را پس بستر فرمود پس ازان بستر امر کرد پس ...

ثُمَّ اَمَرَهُ فَطَحَنَهَا وَهَيَّاَ لَهُ اَسْبَابَهَا ثُمَّ اَمَرَهُ بِالْخُبْزِ فَخَبَزَ ثُمَّ اَمَرَهُ

بستر امر کرد او را پس آرد کرد او را و مهیا کرد او را اسباب آن بستر امر کرد بنان پختن پس نان پخت ...

٥

بالأكل فأكل ثم لما طلب الطعام الخروج من المعدة تحير ولم يعلم

بخوردن پس خورد پس هرگاه طلب کرد طعام برآمدن از معده حیران شد و ندانست

بالصنع احتاج إلى معلم أيضا فعلمه كيف يتغوط وكيف يتطهر

برآوردن آن محتاج شد بسوی استاد نیز پس آموخت او را کیفیت قضاء حاجت و کیفیت پاکی

وكيف يعبد الله تعالى في المنزل وعلمه كيف يتوصل إلى بياض

و کیفیت عبادت خدا تعالی در منزل خود و آموخت او را که چگونه رسد بسوی سفیدی

جسده الذي قد حال لونه من البياض والإشراق إلى السواد والظلمة

جسم خود که هر آینه گردیده بود رنگ او از سفید و روشنائی بسوی سیاهی و تاریکی

فأمره بصيام أيام البيض من الشهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر

پس امر کرد او را بروزه داشتن روز ایام البیض از ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

فعاد لونه إلى البياض وعلمه غير ذلك من العلوم والآداب فصار

پس باز گشت رنگ او بسوی سفیدی و آموخت او را بجز این از علمها و ادبها پس گشت

آدم عم تلميذا لجبرئيل وجبرئيل عم أستاذه وشيخه بعد أن كان

آدم شاگرد جبرائیل ع و جبرائیل ع استاد او و پیر او پس از آنکه بود

آدم شيخه والملائكة أجمع ومتبوعهم وأعلمهم كل ذلك لتغير ٩٩٦

آدم ع پیر او و پیر همه ملائکه و متبوع ایشان و داناتر از آنان این همه از جهت تغیر

الحال به والانتقال من منزل إلى آخر ثم هلم جرا تعلم شيث ابن آدم

حال بود با آن آدم ع و نقل کردن از جائی بجائی دیگر پس همچنین تا آخر بیاموخت شیث

من أبيه آدم عم ثم أولاده منه وكذلك نوح النبي عم علم أولاده و

از پدر خود آدم ع پس اولاد او از او و همچنین نوح نبی ع آموخت اولاد خود را و

إبراهيم عليه السلام علم أولاده قال الله تعالى ووصى بها إبراهيم بنيه

ابراهیم ع آموخت اولاد خود را فرمود خدا تعالی و وصیت کرد ابراهیم اولاد خود را

ويعقوب يا بني أمرهم وعلمهم وكذلك موسى وهارون علما أولادهما

و یعقوب یعنی فرمود ایشان را و آموخت و همچنین موسی و هارون آموختند اولاد خودها را

وبني إسرائيل وعيسى علم الحواريين ثم إن جبرئيل عم علم نبينا صلى الله عليه وسلم

و بنی اسرائیل و عیسی ع آموختند حواریان را پس از آن جبرائیل ع آموخت نبی ما را

الوضوء والصلوة ووصاه بالسواك وهو قوله صلى الله عليه وسلم وصاني

وضو کردن و نماز کردن و وصیت کرد او را بمسواک که آن قول اوست ع و پند کرد مرا

بالسواك وقوله صلى الله عليه وسلم وصاني جبرئيل بالسواك حتى كاد أن يدردني

بمسواک کردن و قول او ع و پند کرد مرا جبرائیل ع بمسواک تا آنکه نزدیک بکنند که بی دندان گرداند مرا

۹۹۷

وصلى بي جبرئيل عليه السلام عند البيت مرتين نصلى بي الظهر

ونماز کرد با من جبرائیل ع نزد خانه دو بار پس گزارد با من ظهر

حين زالت الشمس الحديث الى اخره وقد تقدم ذكره ثم تعلمت

وقتیکه زایل شد آفتاب تا آخر حدیث و هر آینه پیش رفت ذکر او پس آموختند

الصحابة منه صلى الله عليه وسلم ثم التابعون منهم على الجميع السلام ثم تابعو

صحابه از وے ص پس تابعان صحابه از صحابه بر همه ایشان سلام پس تابعان

التابعين منهم قرنا بعد قرن وعصرا بعد عصر فما من نبي الا وله

تابعین از ایشان قرن بعد قرن و زمانه بعد زمانه پس نیست هیچ نبیے مگر او را

صاحب يهتدي بهداه ويقفو اثره ويتبع مذهبه ويهدي

صاحبے که راه مییابد براه نمائی او و می ایستد بر قدم او و پیروے کند مذهب او را

هديه ثم يخلفه مكانه ويقوم مقامه كموسى بن عمران وغلامه

پس خلیفه شود بجاے او و قایم مقام او شود همچو موسے بن عمران و غلام او

وابن اخته يوشع بن نون عليه السلام والحواريين مع عيسى ع م و

و همشیره زاده او یوشع بن نون ع و حواریان با عیسے ع و

ابي بكر وعمر رض مع النبي صلى الله عليه وسلم وكذلك عثمان وعلي رض وسائر الصحابة

ابیے بکر و عمر رض با نبی ص و همچنین عثمان و علی و همه صحابه

رض وما زالت الاولياء والصديقون والابدال كذلك من بين

رض و همیشه بوده اند اولیا و صدیق و ابدال همچنین از

استاذ وتلميذ كالحسن البصري وتلميذه عتبة بن الغلام و

استاد و شاگرد چنانچه حسن بصرے و شاگرد او عتبه بن غلام و

سري السقطي وغلامه وابن اخته ابي القاسم الجنيد وغيرهم مما

سری سقطی و غلام او و همشیره زاده او ابے القاسم جنید رح و غیره از آنچه

يطول شرحه فالمشايخ هم الطرق الى الله عز وجل والادلاء عليه و

دراز شود شرح آن پس مشایخ ایشان اند راه بسوی خدا عزوجل و رهنمایان بروی و

الباب الذي يدخل منه اليه فلا بد لكل مريد الله عز وجل من شيخ

دروازه که درآمده میشود از ان بسوی او پس لاچار است هر مرید را از شیخ

على ما بينا الا على الندور والشذوذ فيجوز ان يصطفى الله عبدا

چنانچه بیان کردیم بطریق ندرت و شذوذ پس جایز است اینکه برگزیند خدا تعالیٰ بنده را

من عباده فيتولى تربيته وحراسته عن الشيطان وصفاته

از بندگان خود پس برخود گیرد تربیت او و نگاهبانی او از شیطان و صفات

النفس والهوى كابراهيم النبي صلى الله عليه وسلم ونبينا محمد صلوات الله عليه
نفس و هوا همچو ابراهیم نبی ع و نبی ما محمد ع
وسلامه واويس القرني رضي الله عنه من الاولياء وغيرهم فلا ينكر الا انا
و اویس قرنی رضی الله عنه از اولیاء و غیره پس انکار کرده نشود که بی تربیت
بينا ما هو الاغلب والاكثر والاسلم والاحسن فلا ينبغي له ان
بیان کردیم ما آنچه بیشتر و غالب تر و اکثر و سلامت تر و نیکوتر است پس سزاوار نیست او را که
ينقطع عن الشيخ حتى يستغني عنه بالوصول الى ربه عز وجل
ببرد از شیخ تا که بی نیاز شود از و برسیدن بخدای اوست عز و جل
فيتولى تبارك وتعالى تربيته وتهذيبه ويوقفه على معاني
پس برخود گیرد تبارک و تعالی تربیت و تهذیب او را و واقف کند او را بر معانی که
اشياء خفيت على الشيخ ويستعمله بما يأتي من الاعمال ويأمره و
اشیاء که مخفی است بر شیخ و کار فرماید او را بآنچه خواهد از اعمال ها و امر فرماید او را و
ينهاه ويبسطه ويقبضه ويغنيه ويفقره ويلقنه ويطلعه
باز دارد و فراخ کند و تنگ کند او را و غنی کند او را و فقیر کند او را و تلقین کند او و مطلع
على اقسامه وما سيؤول امره اليه فيستغني بربه عن غيره بل لا
بر اقسام او و چیزی که باز میگردد کار او بآن چیز پس بی پروا شود برب خود از غیر او بلکه
۹۹۸
يتفرغ لغيره ولا يسعه الا مراعاة الادب لربه ومحافظة خدمته
مشغول نشود بغیر او و نگنجد در دل او مگر نگاه داشتن ادب مر پروردگار خود را و محافظت خدمت او
وحرمته وتوقيره فحينئذ ينقطع عن الشيخ قطعا وربما حرم عليه
و حرمت او و توقیر او پس این هنگام قطع میشود از شیخ و بسیار باشد که حرام میشود بر او
المرور الى الشيخ الا عن صريح وخبر بين الا ما يتفق مجيء الشيخ اليه
رفتن بسوی شیخ مگر از امر آشکارا از حق و خبر بین مگر آنکه واقع شود آمدن شیخ بسوی او
او الملاقاة له في طريق او جامع قدرا ولا يكون قصدا كل ذلك
یا ملاقات کردن با او در راه یا مسجد جامع و نباشد آن ملاقات قصدا همه این امورات
حفظا للحال فاستغناء بالرب وغيرة على الحال وملازمتها
از جهت محافظت حال و استغنا را برب و از جهت غیرت داشتن بر حال و ملازمت آن
وخيفة من الزلة والمفارقة لها والعقوبة بذلك وذلك ان
و از جهت ترسیدن از خطاء و جدائی از آن حال و عذاب کردن بهمان جدائی و این ثابت است که
الحكم يجمع المريد والشيخ ويسعهما والاحوال تفرق بينهما
حکم الهی از امر و نواهی جمع میکند مرید و شیخ را چه در آن هر دو شریک اند و گنجائش میدهد هر دو را و احوال جدائی میکند

لانها قدر والقدر غيب فهي فعل الرب عز وجل والله تعالى في

زیرا که احوال مقدار اند و ازل فرا حوز استعداد هر کس در ان کجا کسب را دخل نیست پس این کار حق و مشیت او

كل يوم هو في شان في تقديم وتاخير وتبديل وتغيير وولاية

هر روز در کاری است در پیش کردن و پس انداختن و تبدیل و تغییر و ولایت

وعزل واغناء وافقار واعزاز واذلال يسوق المقادير الى

و معزولی و غنا دادن و فقر دادن و عزت دادن و ذلت دادن میراند مقدرات را بسوی

المواقيت لا يدرك ذلك ولا ينضبط لاحد من الخلق ليل مظلم

اوقات معلوم معلوم نمیشود و در ضبط نمی آید هیچ کسی را از خلق شب تاریک است

وبحر لجي وبر شاسع لا يحيط بشيء من ذلك الا الله عز وجل

و دریای عمیق و دشت فراخ محیط نمیشود بچیزی ازینها مگر خدا

ومن يطلعه الله تعالى عليه من رسله وانبيائه وخواص اوليائه

و کسیکه مطلع کند او را خدا تعالی بر وی از رسولان خود و انبیاء خود و خاصان اولیا خود

فالاثنان من الاولياء لا يتفقان في طريق بعد دخولهم في الحالات

پس دو کس از اولیا متفق نمیشوند در طریق پس از در آمدن ایشان در حالاتی که

التي هي القدر والفعل فما يصنع المريد بالشيخ وطريقهما مختلفة

مقدر اند و فعل خدا اند پس چه کند مرید بشیخ و حالانکه راه ایشان مختلف است

فالشيخ يسير به الى جهة والمريد الى اخرى فقد خولف بين ظهورهما

پس شیخ سیر کنانیده او را بسوی جهتی و مرید را بسوی دیگر جهت پس تحقیق مخالفت کرده شد

ووجوههما فانى لهما الصحبة والاجتماع والالتقاء بعد ذلك

در روهای ایشان پس کجاست ایشان را صحبت و اجتماع و القاء و درست این اجتماع

جدا فان اتفق فهو نادر شاذ لا التفات اليه ولا معول عليه

یقین پس اگر اتفاق شود پس نادر و شاذ است نیست التفات باو و نیست اعتماد باو

اذ الاغلب ما قد انكشف فظهر وبان فصلوات الله على الشيخ و

زیرا که غالب است بر چیز که منکشف شد و ظاهر شد پس رحمت های خداست بر آن شیخ و

على المريد الصادق الذي اذا بلغ به الى حالة استغنى فيها بربه

بر مرید صادق که هرگاه رسد بسوی حالتی که بی نیاز شود در ان حالت به پروردگار

تبارك وتعالى عن الشيخ الا في الوقت وعن ادب المريد ان لا يتكلم

تبارک و تعالی از شیخ مگر در وقت و از اداب مرید است آنکه کلام نکند

بين يدي شيخه الا في حالة الضرورة وان لا يظهر شيئا من مناقب

در پیش شیخ مگر در حالت ضرورة و آنکه ظاهر نکند چیزی از وصف و هنر

نَفْسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَبْسُطَ سَجَّادَتَهُ بَيْنَ يَدَيِ
نفس خود پیش او و سزاوار نیست اورا که گسترد سجاده خود را در پیش
الشَّيْخِ إِلَّا فِي وَقْتِ أَدَاءِ الصَّلٰوةِ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ طَوَى
شیخ مگر در وقت ادای نماز پس هرگاه فارغ شود از نماز خود به پیچد
سَجَّادَتَهُ فِي الْحَالِ وَيَكُوْنُ مُتَهَيِّئًا لِخِدْمَةِ شَيْخِهِ وَمَنْ هُوَ قَاعِدٌ
سجاده خود را فی الفور و باشد آماده برای خدمت شیخ و کسیکه نشسته است
عَلٰى بِسَاطِهِ مَبْسُوْطًا مُتَوَطِّنًا مُتَرَيِّحًا لَا كُلْفَةَ عَلَيْهِ لِغَيْرِهِ
بر بساط خود که مبسوط است وطن کننده آرام گیرنده که کلفت نیست بر او غیر او را
فَهٰذِهِ حَالَةُ الشُّيُوْخِ لَا حَالَةُ الْمُرِيْدِيْنَ وَيَجْتَهِدُ فِي اجْتِنَابِ بَسْطِ
و این حالت شیخ است نه حالت مرید و کوشش کند در پرهیز از گستردن
سَجَّادَتِهِ وَفَوْقَ سَجَّادَةِ مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فِي الرُّتْبَةِ وَلَا دُنُوِّ سَجَّادَتِهِ
سجاده خود و بر سجاده کسیکه باشد که بالا است در رتبه و احتراز کند از نزدیک کردن
مِنْ سَجَّادَتِهِ إِلَّا بِأَمْرِهِ فَإِنَّ ذٰلِكَ عِنْدَهُمْ سُوْءُ الْأَدَبِ وَيَنْبَغِي
از سجاده پیر مگر باذن او زیرا که این نزد یک صوفیه از ترک ادب است و سزاوار است
لِلْمُرِيْدِ إِذَا جَرَتْ مَسْئَلَةٌ بَيْنَ يَدَيِ الشَّيْخِ أَنْ يَسْكُتَ وَإِنْ كَانَ
مرید را که هرگاه شروع شود مسئله در پیش شیخ که ساکت شود و اگرچه باشد
عِنْدَهُ فَصْلٌ وَانْبَاءٌ جَوَابٍ فِيْهَا بَلْ يَغْتَنِمُ مَا يَفْتَحُ اللّٰهُ عَلٰى لِسَانِ
نزد او دانش و بیان جواب در آن مسئله بلکه غنیمت داند آنچه کشاده است خدا بر زبان
شَيْخِهِ فَيَقْبَلُهُ وَيَعْمَلُ بِهِ وَإِنْ رَأٰى فِي جَوَابِهِ نُقْصَانًا وَقُصُوْرًا
شیخ او پس قبول کند او را و عمل کند بدان و اگر ببیند در جواب او نقصانی و قصوری
فَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِ بَلْ يَشْكُرُ اللّٰهَ تَعَالٰى عَلٰى مَا خَصَّهُ مِنْ فَضْلٍ وَعِلْمٍ وَ
پس رد نکند بر وی بلکه شکر کند خدا تعالی را بر آنچه خاص کرده است او را از فضل و دانش و علم
نُوْرٍ وَيُخْفِي جَمِيْعَ ذٰلِكَ فِي نَفْسِهِ وَلَا يُكْثِرُ حَدِيْثَهُ وَلَا يَقُوْلُ
نور و پوشیده کند همه این در نفس خود و زیاده نکند حدیث خود را و نگوید
أَخْطَأَ الشَّيْخُ فِي الْمَسْئَلَةِ وَلَا يُنَاقِضُ كَلَامَهُ إِلَّا أَنْ يَغْلِبَ عَلَيْهِ
که خطا کرد شیخ در مسئله و نشکند کلام او را مگر آنکه غلبه کند بر وی
ذٰلِكَ فَيَبْتَدِرُ مِنْهُ الْكَلِمَةُ فَلْيَتَدَارَكْهُ بِالسُّكُوْتِ وَالتَّوْبَةِ
این شکستن پس سر زند ازو سخن پس باید که دریابد آن را بخاموش بودن و توبه
وَالْعَزْمِ عَلٰى تَرْكِ الْمُعَاوَدَةِ عَلٰى مَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ فِي أَثْنَاءِ الْكِتَابِ مِنْ
و قصد بر ترک معاودت چنانچه بیان کردیم در اثنای کتاب از

٥ الفصل الفارق بين الحق والباطل وفصل الخطاب ١٠٠٠

فعله في توبته عن معاصي الله عز وجل فالخير كله في حق

کردن آن در توبهٔ خود از گناهان خدای عز وجل پس خیر همه در حق

المريد في سكوته فيما هذا سبيله وينبغي للمريد أن لا يتحرك

مرید در خاموشی اوست در چیزی که اینست سبیل او و سزاوارست مرید را که حرکت نکند

في حال السماع بين يدي الشيخ إلا بإشارة منه عليه ولا يرى

در حال سماع پیش شیخ مگر باشاره از وی بر وی و نه نماید

من نفسه البتة حالا إلا أن يرد غلبة تأخذه عن التمييز والاختيار

از نفس خود هرگز حالی مگر آنکه وارد شود بر وی غلبهٔ حال که بگیرد او را از تمیز و اختیار

فإذا سكنت فورته فليعد إلى حال سكونه وأدبه ووقاره وكتمان

پس چون آرام یابد جوشش او پس باید که باز گردد بسوی حال آرام خود و ادب و وقار خود و پوشیدن

ما أولاه الله عز وجل من سره وقد ذكرنا هذا وإن كنا لا نرى بالسماع

چیزی که داده است او را خدای تعالی از سر خود و بتحقیق ذکر کردیم این را و اگرچه بوده ایم ما که روا نمیداریم ما

والقول والقصب والرقص وقد قدمنا كراهته فيما تقدم إلا أنا

و گویندگی و آواز نی و رقص را و بتحقیق پیش گذشت ذکر کراهت آن مگر آنکه ما

قد ذكرنا ذلك على ما قد لهج به أهل زماننا في أربطتهم ومجامعهم

ذکر کردیم آنرا موافق چیزی که حریص اند بآن اهل زمانها در رباطهای خود و محلهای جمع شدن خود

ولا ينكر أن يكون فيمن يفعل ذلك صادقا فيكون معنى ما قد سمع

و انکار کرده نشود اینکه باشد در کسانی که میکنند این کار را براستی پس باشد معنی چیزی که شنیده است

مهيجا لنائرة صدقه ومثيرا لها فيشتغل بنائرته ويغيب فيها

برانگیزنده مر آتش صدق او را و برانگیزنده مر او را پس مشغول شود بآتش خود و غایب شود در وی

فتتحرك أعضاؤه وجوارحه بين القوم وهو في معزل عما القوم

پس بجنبد اعضای او و جوارح او میان قوم و او در گوشه ایست از آنچه قوم

فيه من لذات الطباع والأهوية وتذكار كل واحد قربه من معشوقه

در آنست از لذت طبعها و هواهای نفس و یاد کردن هر یک نزد معشوق خود

ممن قد مات وطال به عهده ومن هو حي غائب عنه فاشتد

از کسیکه بتحقیق مرده و دراز شده باو زمانه او و کسیکه او زنده و غایب است از وی پس سخت شد

شوقه والمريد الصادق نائرته غير خامدة وشعلته غير هامدة

شوق او و مرید صادق آتش او نه فرو نشیننده است و نه شعلهٔ او نه میرنده

ومحبوبه غير غائب وأنيسه غير مستوحش فهو أبدا في زيادة

و محبوب او نه غایب است از وی و دوست او نه دور شونده است از وی پس او همیشه در زیادتی

دُنُوٌّ وَقُرْبٌ وَلَذَّةٌ وَنَعِيمٌ فَلَا يُغَيِّرُهُ وَيُهَيِّجُهُ عَنْ حَالَتِهِ غَيْرُ كَلَامِ

نزدیکی و نزدیکیست و لذت و نعیم پس تغییر نمیکند او را و نخیزاند او را از حالت خود غیر کلام

مُرَادِهِ وَحَدِيثِهِ الَّذِي هُوَ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَفِي ذَلِكَ عِنْدَهُ مَنْدُوحَةٌ

مقصود او و حدیث کسیکه او پروردگار اوست عز و جل پس درین حال نزد آن مرید فراخی و بی نیازیست

عَنِ الْأَشْعَارِ وَالْقِيَانَاتِ وَالْأَصْوَاتِ وَصُرَاخِ الْمُدَّعِينَ شُرَكَاءِ

از شعرها و سرود گفتن دمان و آوازها و فریاد دعوے کنندگان که انباز

الشَّيَاطِينِ رُكَّابِ الْأَهْوِيَةِ مَطَايَا النُّفُوسِ وَالطِّبَاعِ أَتْبَاعِ كُلِّ نَاعِقٍ

شیطان اند سواری کنندگان هواهای نفس مرکبهاے نفس و طبیعت اند پیروے کنندگان هر فریاد

وَزَاعِقٍ وَيَنْبَغِي لِلْمُرِيدِ أَنْ لَا يُعَارِضَ أَحَدًا فِي حَالِ سَمَاعِهِ وَلَا يُزَاحِمَ

و صیحه زننده و سزاوارست مرید را که معارضه نکند کسے را در حال سماع و مزاحم نشود

أَحَدًا فِي وَقْتِهِ فِي التَّقَاضِي عَلَى الَّذِي يُنْشِدُ الزُّهْدِيَّاتِ الْمُرَقِّقَاتِ

کسے را در وقت او در طلب کردن بر کسیکه میخواند شعرهاے ترک دنیا شعری را که نرم کننده دل

الْمُشَوِّقَاتِ إِلَى الْجِنَانِ وَالْحُورِ وَرُؤْيَةِ الْحَقِّ تَعَالَى فِي الْآخِرَةِ الْمُزَهِّدَاتِ

شوق آرنده بسوے بهشت و حور و دیدار خداے تعالی در آخرت وا دارنده اند ترک دنیا

فِي الدُّنْيَا وَلَذَّاتِهَا وَشَهَوَاتِهَا وَأَبْنَائِهَا وَنِسْوَانِهَا الْمُشَجِّعَاتِ عَلَى

در دنیا و لذتهاے او و شهوتهاے او و فرزندان و زنان آنها دلیر کننده اند بر

الصَّبْرِ عَلَى آفَاتِهَا وَمِحَنِهَا وَبَلَائِهَا وَإِذْ بَارِهَا عَنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ

صبر بر آفات آن و محنتهاے آن و بلاهاے آن و برگشت دادن از فرزندان آخرت

وَإِقْبَالِهَا عَلَى أَبْنَائِهَا وَغَيْرِ ذَلِكَ فَلْيَكِلْ جَمِيعَ ذَلِكَ إِلَى الشَّيْخِ الْحَاضِرِ

و در آوردن او بر فرزندان خویش و جز این بسیار پس کو که بسپارد همه این بسوی شیخ حاضر

فَإِنَّ الْقَوْمَ فِي وِلَايَةِ الشَّيْخِ اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمُسْتَمِعُ حِينَئِذٍ مِنَ

هر آینه قوم در ولایت شیخ اند بار خدایا مگر آنکه باشد شنونده این زمان از

الْمُسْتَحِقِّينَ فَيَحْفَظُ الْأَدَبَ فِي الظَّاهِرِ وَيُنْكِرُ عَنْ تَكَلُّفِهِ فِي الْبَاطِنِ

اهل تحقیق در راستی پس نگاه دارد ادب را در ظاهر و انکار کند از تکلف در باطن

فَلَا شَكَّ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَبْعَثُ مَنْ يَتَقَاضَى عَنْهُ أَوْ يُلْهِمُ الْقَائِلَ

پس شک نیست که خداے عز و جل خواهد فرستاد کسے را که طلب خواهد کرد از آن خواننده یا الهام خواهد کرد گوینده را

بِذَلِكَ التَّكْرَارَ وَالتَّرْدَادَ لِيَقْضِيَ الصَّادِقُ الْمُسْتَمِعُ هِمَّتَهُ وَوَطَرَهُ

بآن تکرار کردن و باز گردانیدن تا انکه تمام کند صادق شنونده مقصد و حاجت خود را

مِنْ ذَلِكَ فَصْلٌ آخَرُ فِي أَدَبِهِ مَعَ شَيْخِهِ وَيَنْبَغِي لَهُ إِذَا أَرَادَ

از آن فصل دیگر در ادب او با پیر و سزاوارست او را هرگاه اراده کند

يتأدب لشيخه أن يكون له إيمان وتصديق واعتقاد وأن لا
ادب گیرد با شیخ آنکه باشد آن مرید را ایمان و راستی و اعتقاد و آنکه نیست
أحد في تلك الديار أولى منه حتى ينتفع به فيما هو مرامه وأن
هیچ کس درین زمانه بهتر از پیر تا نفع گیرد با این شیخ در آنچه آن مقصود اوست و
يقبله الله عز وجل ويحفظ سره في خدمته مع الله تعالى في عقد
قبول کند او را خدای تعالی و نگهدارد راز خود را در خدمت او با خدای تعالی در عقیده
إرادته بحفظه حتى لا يجري على لسان شيخه إلا ما هو أولى بشأنه
ارادت خود بحفظ خود تا آنکه نرود بر زبان شیخ آن مگر چیزیکه بهتر است بحال او
ويحذر مخالفته جدا لأن مخالفة الشيوخ سم قاتل فيها مضرة
و بترسد از مخالفت شیخ بکوشش زیرا که مخالفت شیخان زهر قاتل است که در و مضرت
عامة فلا يخالفه بتصريح ولا بتأويل ويجتهد أن لا يكتم من
بسیار است پس خلاف نکند او را بتصریح و نه بصرف کردن از ظاهر و کوشش کند در نگه نپوشد از
شيخه شيئا من أحواله وأسراره ولا يطلع أحدا سواه على ما يأمره
شیخ خود چیزی از احوال خود و اسرار خود و مطلع نکند کسی را سوای او بر چیزیکه امر کرده است او را
شيخه ولا ينبغي له أن يجنح إلى طلب الرخصة أو يرجع إلى شيء
شیخ و سزاوار نیست او را که میل کند بسوی طلب کردن رخصت او یا باز گردد بسوی چیزی
تركه لله عز وجل فإنه من الكبائر وفسخ الإرادة عند أهل الطريقة
که ترک کرده است برای خدا هر چیزی این کار از گناهان کبیره است و فسخ کردن ارادت است ...
وقد جاء في الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال العائد في هبته كالكلب
و تحقیق آمده است در خبر از رسول الله که فرمود بازگردنده بسوی بخشش خود همچو سگ است
يقيء ثم يعود فيه وعليه الانقياد لالتزام ما يأمره به شيخه من
که قی میکند پس باز میگردد در و بر او واجب است فرمانبرداری برای لازم گرفتن چیزیکه شیخ فرماید او را از
التأديب على مقتضى سوء أدب به فإن وقع منه تقصير في
ادب کردن بر موافق بدی ادب باو پس اگر واقع شود از او تقصیری در
القيام بما أشار إليه شيخه فالواجب عليه تعريف ذلك لشيخه
در قیام آنچه اشاره کرده است بآن شیخ پس واجب است بر او دانانیدن این بر شیخ خود را
ليرى فيه رأيه ويدعو له بالتوفيق والتيسير والفلاح فصل
تا ببیند در رو فکر او را و دعا کند او را بتوفیق و آسانی و رستگاری
وأما الذي يجب على الشيخ في تأديب المريد هو أن يقبله لله عز
و اما آنچه واجب است بر شیخ در ادب دادن مرید آنست که قبول کند مرید را برای خدا

وجل لا لنفسه نعاشره بحكم النصيحة ويلاحظ بعين الشفقة و

نه برای نفس خود پس زندگانی کند او را بحکم پند و ببیند او را بچشم مهربانی و

يلاينه بالرفق عند عجزه عن احتمال الرياضة فيربيه تربية

نرمی کند با او باسانی وقت عجز او از برداشتن مشقت پس تربیت کند او را تربیت

الوالدة لولدها والوالد الشفيق الحكيم اللبيب لولده وغلامه

مادر مر فرزند خود را و پدر شفیق حکیم و دانا مر فرزند خود را و غلام خود را

فيأخذه بالأسهل ولا يحمله ما لا طاقة له به ثم بالأشد فيأمره أولا

پس بگیرد او را باسانی و بار ننهد بر او چیزی که طاقت نیست او را پس از آن بسخت از دین …

بترك متابعة الطبع في جميع أموره وباتباع رخص الشرع حتى يخرج

بترک متابعت طبع در همه امور و امر کند به پیروی رخصتهای شرع تا آنکه برآید

بذلك عن قيد الطبع وحكمه ويحصل في قيد الشرع ورقه ثم

باین از قید طبع و حکم او و حاصل شود در قید شرع و بندگی او پس تر

ينقله من الرخص إلى العزيمة شيئا بعد شيء فيمحو خصلة من الرخص

بر دارد او را از رخصتها بسوی عزیمت چیزی پس از چیزی پس محو کند خصلتی از رخصتها

ويثبت مكانها خصلة من العزيمة فإن وجد في ابتداء أمره فيه

و ثابت کند بمکان خصلتی از عزیمت پس اگر دریافت در ابتدای امر او در وی

صدق المجاهدة والعزيمة وتفرس فيه ذلك بنور الله عز وجل

صدق مجاهده و عزیمت و دانست در وی صدق مجاهده بنور خدا تعالی

ومكاشفة وعلم من قبل الله عز وجل على ما قد مضت سنة الله في

و مکاشفه و دانست از جانب حق بر طریق که گذشت عادت الهی در حق

عباده المؤمنين من الأولياء والأحباب الأمناء العلماء … فحينئذ

بندگان مومن خود از اولیا و دوستان او که امینان و عالمان اند پس این هنگام

لا يسامحه في شيء من ذلك بل يأخذه بالأشد من الرياضات التي

مسامحت نکند او را در چیزی بلکه بگیرد او را بسخت ترین ریاضات که

يعلم أنه لا تقاصر قوة إرادته عنها إذ ثبت عنده أنه مخلوق

داند بدرستی تقصیر نکند قوت ارادت او از و زیرا که ثابت شده است نزد او که …

لذلك وجدير به وهو من شأنه فلا يخونه في التهوين عليه ولا

از رخصت انگارد سزاوار است بان و آن از حال اوست پس خیانت نکند او در آسان کردن بر وی

ينبغي له أن يرتفق من المريد بحال لا بالانتفاع بماله ولا بخدمته

سزاوار نیست او را که بهره یابد از مرید بچیزی نه بنفع گرفتن از مال او و نه بخدمت او

وَلَا يَأْمُلُ مِنَ اللهِ عِوَضًا فِي تَأْدِيبِهِ وَلَا شَيْئًا بَلْ يُؤَدِّبُهُ وَيُرَبِّيهِ مُوَافَقَةً

و نه امید وار باشد از خدای تعالی عوض را در ادب دادن او و نه چیزی بلکه ادب دهد او را و تربیت کند

لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَدَاءً لِأَمْرِهِ وَقَبُولًا لِهَدِيَّتِهِ وَطُرْفَتِهِ فَإِنَّ الْمُرِيدَ

خدای تعالی و اداکردن امر او و قبول کردن عطای او و تحفه او پس بدرستی مرید

الَّذِي جَاءَ مِنْ غَيْرِ تَخَيُّرٍ مِنَ الشَّيْخِ وَلَا اسْتِجْلَابٍ بَلْ قَدَرٌ مَحْضٌ

که آمده است از غیر اختیار پیر و بی کوشش و طلب او بلکه تقدیر محض آورده او را

بِإِرْشَادِ اللهِ تَعَالَى لَهُ وَهِدَايَتِهِ وَإِنْفَاذِهِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ هَدِيَّةٌ مِنَ

براه نمودن خدای تعالی مر او را و هدایت او و رسانیدن او را بسوی او پس بدرستی مرید تحفه است از

اللهِ فَعَلَيْهِ قَبُولُهُ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِ بِحُسْنِ تَأْدِيبِهِ وَتَرْبِيَتِهِ فَلَا يَرْتَفِقُ

خدا پس واجب است بر شیخ قبول کردن او و نیکوئی کردن با وی به نیکو ادب و تربیت پس نباید

بِهِ وَلَا بِمَالِهِ إِلَّا بِأَمْرٍ مِنَ اللهِ تَعَالَى وَخَبَرٍ فِي اسْتِعْمَالِهِ وَقَبُولِ مَا يَأْتِي

با وی نه بمال او مگر بامر از خدای تعالی و خبر او در کار فرمودن او را و قبول کردن چیزی که آرد

بِهِ مِنْ مَالِهِ الَّذِي قَدْ جَعَلَ اللهُ تَعَالَى صَلَاحَ الْمُرِيدِ وَنَجَاتَهُ بِهِ وَ

بشیخ از مال خود که گردانیده است حق تعالی اصلاح مرید و رستگاری او در آن و قبول و

قَسَمَ لِلشَّيْخِ فِيهِ فَحِينَئِذٍ لَا سَبِيلَ إِلَى الْإِعْرَاضِ عَنْهُ وَرَدِّهِ وَيَحْذَرُ جِدًّا

قسمت کرده است شیخ را در وی پس اکنون نیست راه بسوی روگردانیدن و رد کردن آن مال و بترسد نیکو

أَنْ يَخْتَارَ مِنَ الْمُرِيدِينَ مَنْ يَقَعُ لَهُ بَلْ يَنْتَظِرُ فِي ذٰلِكَ فِعْلَ اللهِ وَقَدَرَهُ

از آنکه اختیار کند از مریدان هر چه بدست افتد او را بلکه منتظر باشد در این کار خدا و قدرت او را

فَمَنْ جَاءَ اللهُ تَعَالَى بِهِ مِنْ غَيْرِ تَكَلُّفٍ مِنْهُ وَتَخَيُّرٍ قَبِلَهُ وَرَبَّاهُ فَحِينَئِذٍ

پس کسی را که آورد خدای تعالی بی رنج و اختیار او قبول کند و او را تربیت کند پس این زمان

يُوَفَّقُ فِي تَرْبِيَتِهِ وَيُسْرِعُ فَلَاحُ الْمُرِيدِ وَنُجْحُهُ فَلْيَحْذَرْ أَنْ يَكُونَ هُوَ

توفیق داده میشود در تربیت او و زود حاصل میشود رسیدن مرید بمقصود و برآمدن حاجت او پس باید که بترسد

فِيهِ فَيُعْدَمُ التَّوْفِيقُ وَالْحِفْظُ فِي حَقِّ الْمُرِيدِ وَعَلَيْهِ أَنْ يُرَبِّيَهُ بِهِمَّتِهِ

در تکلف و تخیر پس نایاب کند توفیق و حفظ را در حق مرید و بر وی است اینکه تربیت کند او را بهمت خود

وَيَتُوبُ عَنْهُ فِي سِرِّهِ إِذَا وَجَدَ مِنْهُ خَلَلًا أَوْ فَتْرَةً وَعَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَ

و توبه کند از جانب مرید در باطن وقتیکه یابد از مرید خلل یا فتور و بر وی است که نگاهبانی کند

سِرَّ الْمُرِيدِينَ فَلَا يَطَّلِعُ غَيْرُهُ عَلَى مَا يَحْصُلُ لَهُ مِنَ الْإِشْرَاقِ عَلَى أَحْوَالِهِ

اسرار مریدان را پس مطلع نکند غیر او را بر آنکه حاصل شده شیخ را از خبر داری بر احوال او

إِمَّا بِطَرِيقِ عِلْمٍ لَدُنِّيٍّ مِنْ مَوَاهِبِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ بِإِفْشَاءِ الْمُرِيدِ لَهُ

یا بطریق علم ربانی که از بخششهای خداست یا بظاهر کردن مریدان سر را

واستكتامه اياه فلا ينبغي له ان يفشيه لغيره لانه امانة عنده

و پوشیدن او آنرا پس سزاوار نیست او را که آشکارا کند غیر او را زیرا که آن امانت است نزد او

وقد قيل صدور الاحرار قبور الاسرار فينبغي له ان يكون مستراحا

و گفته شده است سینه نیکان گورهای رازهاست پس سزاوار است او را که باشد محل راحت

للمريدين وخزانة وحرزا لاسرارهم وملجأ لهم وكهفا ومشجعا

مریدان را و گنجینه و نگاهبان رازهای ایشان و قرار و پناه مر ایشان را و دلیر کننده

ومقويا ومعينا لهم ومثبتا لهم في الطريق ولا ينفرهم عن الطريق

و قوت دهنده و یاری دهنده ایشان را و ثابت دارنده ایشان را در راه حق و نگریزاند ایشان را از طریق

ومصاحبتهم والقصد الى الله عز وجل واذا راى شيئا مما يكره في

و مصاحبت ایشان و توجه کردن بسوی خدا تعالی و چون ببیند از مرید چیزی که مکروه است در

الشرع من المريد وعظه في السر وادبه ونهاه عن المعاودة الى ذلك

شرع از مرید پند کند او را در پوشیده و ادب کند او را و باز دارد او را از باز گردیدن بسوی آن

ان كان ذلك في الاصول او الفروع او لادعاء حالة ليست له او اعجاب

اگر باشد در مکروه در مسایل اعتقادی یا عملی یا دعوی کردن مرید حالتی را که نیست در وی یا عجب

بعمله ورؤيته فيصونه عن محل الاعجاب ويصغر في عينه احواله

بر نفس خود و دیدن آن عمل را پس نگاه دارد او را از محل اعجاب و حقیر سازد در چشم او حالات

واعماله لئلا يهلك فان العجب يسقط العبد من عين الله عز وجل

و عملهای او را تا هلاک نشود زیرا که عجب می اندازد بنده را از چشم خدا تعالی

وان اراد ان يعم الجماعة بالنصح فليجمعهم وليتكلم عليهم فيقول

و اگر خواهد شیخ اینکه گیرد تمام جماعت را به پند پس باید که جمع کند ایشان را و سخن کند با ایشان پس گوید

بلغني ان فيكم من يدعي كذا ويقول كذا ويرتكب كذا ويذكر ما

رسیده است بمن که در شما کسی هست که دعوی میکند چنین و میگوید چنین و ارتکاب میکند چنین و ذکر کند آنچه

يتعلق بذلك من المفاسد والمصالح فيذكرهم ويحذرهم ولا يعين

تعلق دارد بآن از فسادها و مصلحتها و پند دهد ایشان را و ترساند ایشان را و معین نکند

احدا منهم على ذلك لما في ذلك من التنفير فان اخشن الخلق والقول

یکی را از ایشان به پند از جهت چیزی که در وی است از گریزانیدن پس اگر درشتی کند خلق و قول را

معهم وافشا اسرارهم واغتابهم وثلبهم وذكر مساويهم نفرت

با ایشان و ظاهر کند اسرار ایشان و غیبت و بدگوئی کند ایشان را و بد گوید ایشان را گریزان شود

قلوبهم عن قصده ومصاحبته وصار ذلك تهمة عندهم في اهل

دلهای ایشان از قصد و مصاحبت او و گردد تهمت نزد ایشان در اهل طریقت

الطريقة وفيما قد غرس في قلوبهم من حب أولياء الله فليحذر من

طریقت و در چیزی که نشانده است در دلهای آنها از دوستی اولیای خدا پس بترسد از این

ذلك جدا فإن غلب هذا عليه ولا يمكنه تداركه فليعزل نفسه عن

بکوشش پس اگر غالب شود این کار بر شیخ و ممکن نباشد او را تدارک او پس معزول کند نفس

هذه المنصبة والولاية ولينفرد عن المريدين وليشتغل بمجاهدة

این منصب و ولایت و تنها منفرد شود از مریدان و مشغول شود بمجاهده

نفسه ورياضتها وطلب شيخ يؤدبه ويقومه ويهذبه فلا يصلح

نفس خود و ریاضت و طلب کردن پیری که ادب دهد او را و قائم کند و تهذیب اخلاق کند او را

أن يكون شيخا مع هذه الدواهي فلا يقطع على المريدين طريقهم

باشد شیخ با این بلاها پس قطع نکند بر مریدان طریقت ایشان

إلى الله عز وجل باب في صحبة الإخوان والصحبة مع الأجانب

بسوی خدای تعالی باب در بیان صحبت برادران و صحبت با غیران و

كيف الصحبة مع الأغنياء والفقراء أما الصحبة مع الإخوان فبالإيثار

کیفیت صحبت با اغنیا و فقرا اما صحبت با برادران پس برگزیدن ایشان بر خود

والفتوة والصفح عنهم والقيام معهم بشرط الخدمة لا يرى لنفسه

و جوانمردی و درگذشتن از تقصیر آنها و ایستادن با ایشان بشرط خدمت نه بیند نفس خود را

على أحد حقا ولا يطالب أحدا بحق ويرى لكل أحد عليه حقا ولا يقصر

بر هیچ یکی از آنها حقی و طلب نکند هیچ یکی را بحقی و ببیند هر کس را از ایشان بر خود حقی و قصور نکند

في القيام بحقهم ومن الصحبة بهم إظهار الموافقة لهم في جميع ما

در قیام بحق ایشان و از حق صحبت داشتن با ایشان اظهار موافقت با ایشان در همه آنچه

يقولون أو يفعلون ويكون أبدا معهم على نفسه ويتأول لهم ويعتذر

میگویند یا میکنند و باشد با ایشان همیشه موافق [illegible] با نفس خود و تاویل کند برای ایشان

عنهم ويترك مخالفتهم ومنافرتهم ومجادلتهم ومشاددتهم و

برای ایشان و ترک کند مخالفت ایشان و نفرت از ایشان و مجادلت و جنگ با ایشان و

يتعامى عن عيوبهم فإن خالفه أحد منهم في شيء يسلم له ما يقول

نابینا شود از عیبهای ایشان پس اگر مخالف شود او را یکی از ایشان تسلیم کند او را آنچه گوید

في الظاهر وإن كان الأمر عنده بخلاف ما يقوله وينبغي أن يحفظ

در ظاهر و اگرچه باشد امر نزد او بخلاف آنچه میگوید او و سزاوار است که نگاه دارد

أبدا قلوب الإخوان ويجتنب فعل ما يكرهونه وإن علم فيه صلاحهم

همیشه دلهای برادران را و اجتناب کند از کاری که مکروه میدارند اگرچه داند که در وی صلاح

التملق و فروتنی کردن ١٢

فلا ينطوي لاحد منهم على حقد وان خامر قلب واحد منهم كراهة منه
پس نه پیچد مر یکی را از ایشان بر حسد و اگر در پوشد دل یکی را از آنها امر بدی از و

تخلق معه بشيء حتى يزول ذلك فان لم يزل زاد في الاحسان والتخلق
خوی کند با او بچیزی که بر طرف شود آن کراهیت از و پس اگر بر طرف نشود زیاده کند نیکی و خوی

حتى يزول وان وجد هو في قلبه من احد منهم استيحاشا واذية
تا آنکه دور شود و اگر دریابد او را در دل خود یکی از ایشان وحشت و آزار

بغيبة او غيرها فلا يظهر ذلك من نفسه ويرى من نفسه خلاف
بغیبت یا غیر آن پس ظاهر نکند این را از نفس خود و بنماید از نفس خود خلاف

ذلك فصل واما الصحبة مع الاجانب فحفظ السر عنهم والنظر
آن مر آن کس را و اما صحبت با بیگانگان پس نگاه داشتن راز خود را و دیدن

اليهم بعين الشفقة والرحمة وان يسلم احوالهم اليهم ويستر
بسوی ایشان بچشم شفقت و رحمت و آنکه مسلم دارد احوال ایشان را و پوشیده دارد

عليهم احكام الطريقة ويصبر على سوء اخلاقهم وترك معاشرتهم
بر ایشان احکام طریقه را و صبر کند بر بدی خلق ایشان و ترک زندگانی با ایشان

ما امكنه وان لا يعتقد لنفسه عليهم فضيلة ويقول انهم من ١٢ از ترجمه
تا حدیکه وسع باشد و آنکه اعتقاد نکند نفس خود را بر ایشان فضیلت را و بگوید که ایشان از

اهل السلامة فيتجاوز الله عنهم ويقول لنفسه انت من اهل المضايقة ١٠٠٨
اهل سلامت اند پس درگذشت خواهد کرد خدا تعالی از ایشان و بگوید بنفس خود را تو از آن کسانی که تنگ

فتطالبين بالنقير والقطمير والحقير والكبير وتحاسبين على الكبير
پس طلب کرده خواهی شد بنقیر و قطمیر و خورد و بزرگ و حساب کرده خواهی شد بر بزرگ

والصغير وان الله تعالى يتجاوز للجاهل ما لا يتجاوز بمثله من العالم
و خورد و بدرستی خدا تعالی درمیگذرد جاهل را آنچه تجاوز نکند مانند آن از عالم

والعوام لا يبالي بهم والخواص على الخطر فصل واما الصحبة مع
و عام اندیشه نکنند و خاص بر خطر هستند و اما صحبت با

الاغنياء فالتعزز عليهم وترك الطمع فيهم وقطع الامل مما في
توانگران پس با عزت بودن بر ایشان و ترک طمع در ایشان و قطع کردن امید از آنچه در

ايديهم واخراج جميعهم من قلبك وحفظ دينك من التضعضع
دست ایشان است و برآوردن همه ایشان را از دل خود و نگاه داشتن دین خود از گردن کاری

لهم لنوالهم كما جاء في الحديث وهو قوله صلى الله عليه وسلم من تضعضع
برای عطای ایشان چنانچه آمده است در حدیث و این قول اوست هر که گردن کاری

لغني لاجل ما في يديه ذهب ثلثا دينه فنعوذ بالله من فعل ينقص
برای توانگری از جهت چیزی که در دست او هست رفت دو حصه دین او پس پناه میجوییم بخدا از کاری که نا...
به الدين وصحبة اقوام ينثلم بهم الدين وينقطع عراه ويطفي
بآن دین و صحبت قومی که رخنه یابد بایشان دین و منقطع شود دست آویزهای دین و بکشد
نور الايمان شعاع اموالهم وزينة دنياهم كما جاء في الحديث عن
نور ایمان را روشنی مالهای ایشان و تازگی دنیای ایشان چنانچه آمده است در حدیث ...
انك اذا ابتليت بصحبتهم في سير او سفر او مسجد او رباط او مجمع
بدرستی تو اگر مبتلا شوی بصحبت ایشان در سیر یا سفر یا مسجد یا سرا یا در مجلس
فحسن الخلق اولى ما يستعمل وهو حكم عام شامل في صحبة الاغنياء
پس نیکوئی خلق بهتر چیزیست که کرده شود و این حسن خلق حکم عام است در گیرنده است صحبت توانگران
والفقراء فلا ينبغي لك ان تعتقد لنفسك فضيلة عليهم بل
و فقیران را پس سزاوار نیست ترا که اعتقاد کنی برای نفس خود فضیلتی بر ایشان بلکه
تعتقد ان جميع الخلق خير منك لتتخلص من الكبر ولا تطلب لنفسك
اعتقاد کنی که همه خلق بهتر است از من تا خلاص شوی از کبر و مجو برای نفس خود
فضيلة الفقر ولا تعتقد لها خطرا في الدنيا ولا في الاخرة ولا ترى
بزرگی فقر و اعتقاد مکنی مر نفس خود را اثر [?] در دنیا و نه در آخرت و نه ببینی
لها قدرا ولا وزنا كما قيل من جعل لنفسه قدرا فلا قدر له ومن
مر او را قدری و نه وزنی چنانچه گفته شد کسیکه گرداند نفس خود را مرتبه پس نیست مرتبه او را و کسیکه
جعل لها وزنا فلا وزن له فادب الغني بالاحسان الى الفقير وهو
گرداند نفس را وزنی پس نیست وزن مر او را پس ادب توانگر نیکوئی کردنست بفقیر و آن
اخراج المال من كيسه اليه ويكون فارغا من ماله مستخلفا فيه
برآوردن مالست از کیسه خود بسوی آن و باشد توانگر فارغ از مال خود خلیفه حق در آن مال
غير متملك له وادب الفقير اخراج الغنى من قلبه ويكون قلبه
نه مالک او و ادب فقیر اینست که برآورد توانگری را از دل خود و باشد دل او
فارغا من الغني وماله بل من الدنيا والاخرة اجمع ولا يجعل شيئا
فارغ از غنی و مال او بلکه از دنیا و آخرت همه و نگرداند هیچ چیزی را
من الاشياء في قلبه موطنا ومحلا ومدخلا بل يصفي من ذلك
از چیزهای دنیا در دل خود ساکن و نگرداند مر آنرا محل و مدخل آنرا بلکه صاف کند از این
كله ويخليه منه ثم يترقب مولاه ربه عز وجل فلا يكون لغيره
همه و خالی کند از او پس منتظر و امیدوار باشد بیشتر دل را بحضور پروردگار خود پس نباشد غیر او را

وجود ولا له حول ولا قوة فيأتيه عند ذلك فضل الله عز وجل
وجود نبوده مرا او را توانائی و طاقت پس بیاید نزد این کار بفضل خدای تعالی
من غير تعب ولا هم فضل وأما الصحبة مع الفقراء فبإيثارهم
بغیر رنج و غم و اما صحبت با فقیران پس برگزیدن
وتقديمهم على نفسك في المأكول والمشروب والملبوس والمقاعد
و مقدم داشتن بر نفس خود در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و دیگر لذتها
والمجالس وكل شيء نفيس وترى نفسك دونهم ولا ترى لها عليهم فضلا
و مجلسها و در هر چیز نفیس و ببیند نفس خود را کمینه از ایشان و نه ببیند نفس خود را بر ایشان
في شيء من الأشياء البتة عن أبي سعد بن أحمد بن عيسى قال صحبت
در چیزی از چیزها هرگز مرویست از ابی سعد بن احمد بن عیسی گفت صحبت داشتم
الفقراء ثلاثين سنة ولم يجر بيني وبينهم كلام قط تأذوا به ولا جرى
با فقیران سی سال و نگذشت میان من و ایشان سخنی هرگز که رنجیده شوند آن و نگذشت
بيني وبينهم منافرة استوحشوا منها قيل له كيف ذلك قال لأني
میان من و ایشان نفرتی که وحشت گیرند از آن گفته شد او را چگونه است این گفت زیرا که
كنت معهم على نفسي أبدا وإذا دخلت عليهم دخلت عليهم سرورا
بودم من با ایشان بر نفس خود همیشه و هرگاه در آمدی بر ایشان در آمدی بر ایشان بسرور ١٠١٠
ورفقا واستعملت معهم خلقا هدية وأدبا وسببا من الأسباب
و رفق و در کار کردی با ایشان خلقی نیک از هدیه و ادب و سببی از سببها
فلا ترى بذلك لك عليهم فضلا بل تتقلد منهم منة في قبولهم
پس نه ببیند این کار خود را بر ایشان فضیلت بلکه قبول کند از ایشان منت در قبول کردن
ذلك منك واحذر أن تمن عليهم بذلك أو تراه منك بل اشكر
این کار را از تو و بترس از آنکه منت نهی بر ایشان باین کار یا ببینی او را از خود بلکه شکر کن
الله عز وجل على ما أولاك من توفيقه على تيسير ذلك وجعلك له
خدای تعالی را بر آنچه نعمت داده ترا از توفیق در میسر شدن این کار و گردانید ترا
أهلا لخدمة أهله وخاصته وأحبابه فإن الفقراء الصالحين هم
لایق خدمت اهل خود و خاصان خود و دوستان خود زیرا که فقیران نیکوکار
أهل الله وخاصته كما قال النبي صلى الله عليه وسلم أهل القرآن هم أهل الله
اهل الله و دوستان او اند چنانچه فرموده نبی صلی الله علیه وسلم اهل قرآن اهل الله اند
وخاصته فأهل القرآن من يعمل بالقرآن وأما من يقرأ بلا عمل
و خاصان او پس اهل قرآن کسیست که عمل کند بقرآن و اما کسیکه خواند بغیر عمل

فليس من أهله قال النبي صلى الله عليه وسلم ما آمن بالقرآن من استحل محارمه
پس نیست از اهل الله فرموده ۲ ایمان نیاورد بقرآن کسیکه حلال بداشت حرام او را
فالمنة لمن يقبل منك العطية لا لك ومن آداب الصحبة مع الفقراء
پس منت نهادن کسی راست که قبول کند از تو عطیه را نه تو را و از جمله آداب صحبت با فقیران است
أن لا تحوجهم إلى مسئلتك وإن اتفق فاستقرض الفقير منك
که محتاج نسازی ایشان را بسوی سوال کردن بلکه بی سوال روا کنی پس اگر اتفاق افتد که قرض گرفت فقیر از تو
شيئا فتقرضه في الظاهر ثم تبرئه منه في الباطن وتخبره عن قريب
چیزی پس قرض بده او را در ظاهر و دور سازی از گردن او در باطن و خبر کنی او را یا برادر او را در زمان قریب
بذلك ولا تبدأه بالعطاء على وجه الصلة لئلا يحتشم بحمل المنة
قرض دادن و ظاهر نکنی او را بدادن بر وجه پیوند جستن و محبت تا آنکه گرانی نکشد به برداشتن منت
منك بذلك ومن الأدب معهم مراعاة قلبه بتعجيل مراده دون
از تو بآن عطا و از جمله ادب است صحبت با ایشان که رعایت کند دل فقیر را بزود دادن مراد او
تنغيص الوقت عليه بطول الانتظار لأن الفقير ابن وقته كما
تیره ناکردن وقت بر او بدرازی انتظار زیرا که فقیر پسر وقتست چنانچه در حدیث
ورد ابن آدم ابن يومه ليس له وقت لانتظار المستقبل ومن
وارد است فرزند آدم پسر روز خود است نیست او را وقتی برای انتظار آینده و از جمله
الأدب معهم أنك إذا علمت أنه ذو عيال وصبيان فلا تفرده
ادب صحبت با ایشان است که هرگاه دانستی که فقیر عیالدار است پس تنها مکن او را
بالارتفاق معه فحسب بل تخلق معه بقدر ما يتسع له ولمن
باحسان بلکه نیکویی کنی با او بقدر که وسعت دارد او را و کسی را
يشتغل به قلبه ومن الأدب معهم الصبر على ما يذكر الفقير
که مشغول است دل او بآنکس و از جمله آداب با ایشان صبر کردنست بر چیزیکه ذکر کند فقیر
من حاله وأن تلقاه في حال ما يخاطبك بوجه طلق مستبشر
از حال خود و آنکه پیش آیی فقیر را در حال سخن کردن با تو بروی کشاده و خوش و
لا تلقاه بالعبوس ولا بالنظر الشزر ولا بالكلام الوحش وإذا طالبك
نه پیش آیی به ترش رویی و نه بنظر تند و نه بکلام درشت و چون طلب کند از تو
بما لا يحضر في الوقت فاصرفه بالوجه الجميل إلى عند مساعدة
چیزیکه نیست حاضر در وقت پس بگردان او را بروی نیکو بر مدد و نیک تا وقت
الإمكان ولا توحشه بيأس الرد على الجزم لئلا يعود بحشمة
یاری دادن توانایی و غمناک مکن او را بنا امیدی باز گردانیدن بیقین تا آنکه باز نگردد بغضب

الأخفاق وعدم الإصابة بحاجته عندك والندم على إفشاء سره

تهی دستی و نارسیدن بحاجت خود از نزد تو و ندامت بر ظاهر کردن سر از خود

إليك حسيرا وربما يغلب عليه طبعه ويستولي عليه نفسه

بتو با افسوس و حسرت و بسا است که غالب شود بروے طبع او و مستولی شود براو نفس او

فيظهر عليه الجهل بحاله والسخط عليك والاعتراض على الرب

پس غالب آید براو نادانی در حال خود و خشم گرفتن بتو و اعتراض کردن بپروردگار

عز وجل فيما قسم له من الفاقة إلى الخلق والتبذل عنهم فيعمى

در آنچه قسمت کرده است او را از فاقه و حاجت بسوی خلق و قبول عطا از ایشان پس نابینا شود

قلبه وينطفي نور إيمانه فكنت أنت مؤاخذا بذلك كله إذ كنت

دل او و کشته میشود نور ایمان او پس باشے تو گرفته شده باین همه معاصی اگر باشے تو

سببا لثوران ذلك من قلبه بترك الأدب في رده وربما حجبت

سبب شورش این همه از دل او بترک ادب در رد آن و بسا است که در پرده

أيضا عن الثواب والمعارف والعلوم والمصالح المدفونة في سؤاله

نیز بسبب ترک ادب و رد از دریافت راستی و از علوم و مصلحتها که نگاه داشته شده است در سوال او

للخلق التي لو صبر وأحسن الأدب ظهرت وأزيل السؤال للخلق

از خلق آن مصلحت ها که اگر صبر میکرد و نیز نیکو کرده میشد با او ادب ظاهر میشد میبرید سوال از خلق

وحصل غناء اليد والقلب والبيت وجاءته عساكر فضل الله

و حاصل میشد تو انگری دست و دل و خانه و می آمد او را لشکرها فضل خدا

وآلائه ونعمائه ودللته يد الرأفة والرحمة والراحة والرعاية

و آلاء و نعمت هاے او و دنبانیدی بپروردهٔ دست رافت و رحمت و راحت و رعایت

وتحقق فيه قوله عز وجل وهو يتولى الصالحين وجعل مصانا

و ثابت میشد در وی قول خدا عز وجل و او بخود میگیرد کار نیکوکاران را و گردانیده میشد نیز نگاه داشته شده

معانا عليه وهو غني عن الأشياء بخالقها فتأتيه الأشياء و

عزت برده شده براو و بے نیاز از همه چیزها بیافت خالق خود و می آمد نزد او را چیزها و

هو لا يأتيها يقصده القاصدون فينالون من أنواره وبره و

او نمی آمد آنها را طلب میکنند او را طلبگاران پس میرسند از نور هاے او و بر هاے او و

يتطيبون بطيبه وهو لا يشعر بهم في غيبة عنهم مشغول بمولاه

خوشبو میشوند بطیب او و او آگاهی ندارد بایشان در غیبت است از ایشان مشغول است بصاحب خود

وجاذبه الذي جذبه إليه وأنقذه من ظلمات مخالطة الخلق

و بجاذبی که کشیده است او را بسوی صاحب خود و خلاص کرده است او را از تاریکی آمیزش خلق

١٠١٢

وموافقة النفس ومتابعة الهوى والتقيد بارادة الاشياء

وموافقت نفس و متابعت هوا و از بند کشش خواهش چیزهاے

دنیا واخری ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون اهل

دنیا و آخرت بدرستی اهل بهشت در آنروز در کار خود خوشحال اند اهل

الجنة لما باعوا فی الدنیا انفسهم واموالهم لربهم عز وجل

بهشت هرگاه که فروختند در دنیا نفسهاے خود را و مالهاے خود را براے پروردگار عز وجل

بالجنة کما قال جل وعلا ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم

بهشت چنانچه فرمود خداے تعالی بدرستی خدا ایتعا خرید از مومنان نفسهاے ایشانرا

واموالهم بان لهم الجنة وصبروا علی الافلاس فی الدنیا وردوا

و مالهاے ایشان بآنکه مر ایشانراست بهشت و صبر کردند بر افلاس در دنیا و رد کردند

التصرف فی الانفس والاموال والاولاد الی ربهم عز وجل وسلموا

تصرف را در نفسهاے خود و مال و اولاد خود بسوے پروردگار خود و سپردند

الکل جل جلاله سوی الاوامر والنواهی امتثلوا الاوامر وانتهوا

همه را بسوے او بغیر امر و نهی و فرمانبردارے کردند امر را و بازماندند

عن النواهی وسلموا فی القدر فحرروا من الخلیقة وحجبوا

از نهی ها و سپردند خود را در آنچه تقدیر کرده شده بود و گوشه گرفتند از خلق و خالص شدند

عن الارادة والامانی والهمم فی الجملة ادخلهم الجنة فتشغلهم

از خواهشها و آرزوها و مقصدها درآورد ایشانرا حق تعالی در بهشت پس مشغول کرد

بما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر کما قال

بچیزیکه نه هیچ چشم دیده و نه هیچ گوش شنیده و نه گذشته بر دل هیچ بشر چنانچه فرمود

جل وعلا ان اصحاب الجنة الیوم فی شغل فاکهون فهکذا الفقیر

خداے تعالی بدرستی اهل بهشت در آنروز در مشغل خود خوشحال اند همچنین فقیر

اذا فعل ذلک فی الدنیا وتحقق بظاهر القرآن حصول الجنة له باع

هرگاه کرد این کار در دنیا و ثابت شد بظاهر قرآن حصول بهشت مراورا فروخت

حینئذ الجنة بربه عز وجل وطلب الجار قبل الدار کما قالت

این زمان بهشت را به پروردگار تعالی و طلب کرد همسایه را پیشتر از سرا چنانچه گفته است

رابعة العدویة رح الجار قبل الدار وکما قال الله عز وجل یریدون

رابعه عدویه رح خواست همسایه پیش از سرا و چنانچه فرمود خدا ایتعا میخواهند ایشان

وجهه وکما قال الله عز وجل فی بعض کتب السالفة اود الاوداء

ذات حق تعالی و رضاے او را چنانچه فرموده است خداے تعالی در بعض کتاب گذشته دوست ترین دوستان

إلى عبدٍ عبدَني لغير نوال ليعطي الربوبية حقها قال النبي صلى الله

بسوی من بنده ایست که عبادت کرد مرا بغیر بخشش تا اگر دهد ربوبیت را از آنچه سزاوار اوست چنانچه

عليه وسلم لو لم يخلق الله تعالى الجنة والنار ما كان أحد يعبده وقوله

صلعم اگر نمی آفرید خدای تعالی بهشت و دوزخ را هیچکس عبادت نمیکرد پروردگار را و فرموده

علي رض لو لم يخلق الله الجنة ولا النار أما كان أهلاً أن يعبد

علی رض اگر نمی آفرید خدای تعالی بهشت و دوزخ را آیا نبود سزاوار اگر کسی عبادت میکرد او را یعنی بود

قال الله عز وجل هو أهل التقوى وأهل المغفرة فإذا اتصف الفقير

فرمود خدای تعالی اوست سزاوار پرهیزگاری و سزاوار آمرزش پس هرگاه موصوف شد فقیر

بهذه الصفة وتحقق إفلاسه عن سوى مولاه وتنظف قلبه

باین صفات و ثابت شد افلاس او از ماسوای خدا و پاک شد دل او

عن التعلق بالأشياء وفني عنها وصار مريداً حقاً وغاب عما سوى

از تعلق بچیزها و فانی شد از آن چیزها و گشت مرید راست و غایب شد از ماسوای

ربه عز وجل كان حقيقاً على كرم الله عز وجل أن يتولاه ويدلله

پروردگار جل و علا باشد سزاوار بر کرم خدای تعالی اینکه بر خود گیرد کار او و بناز پرورد او را

وينعمه في الدنيا إلى حين اللقاء ثم يزيده على ذلك ويجدد

و بنعمت پرورد در دنیا تا ملاقات خود پس تر زیاده میکند او را برین و تازه میدهد

عليه أنواع الخلع والأنوار والنعم والحياة الطيبة والقرب

او را انواع خلعت و انوار و نعمت ها و حیات طیبه و نزدیکی از خود

على ما أعد وأخبر لأوليائه وأحبابه عليهم السلام بقوله عز

برانگونه که وعده داده است و خبر کرده دوستان و محبان خود را علیهم السلام بقول خود

وجل فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين جزاء بما كانوا

پس نمیداند هیچ نفسی چیزیکه پنهان کرده شده است برای او از روشنی چشم او جزای چیزیکه

يعملون وقول النبي صلى الله عليه وسلم يقول الله عز وجل أعددت لعبادي

کرده اند و قول نبی صلعم میفرماید خدای تعالی آماده کرده ام برای بندگان خود

الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر

که نیکوکار اند چیزیکه ندیده هیچ چشمی و نه گوشی شنید و نه گذشت بر دل هیچ بشر

ثم يقول أبو هريرة رض اقرؤا إن شئتم فلا تعلم نفس ما أخفي

پس گفت ابو هریره اگر میخواهید شاید این سخن بخوانید این آیت را که فرموده است فلا

لهم من قرة أعين الآية فإن رددت الفقير اليد الغني القلب

تتمه النص الآیه پس اگر باز گردانی فقیر خالی دست غنی دل را

الممتثل لأمر مولاه في إخباره لك عن حاله لأجل عياله أو نفسه

کہ بجا آرندہ امر مولاست در خبر کردن ترا از حال خود بسبب عیال خود یا نفس خود

طائعا لربه عز وجل في ذلك خائفا له وترك سؤالك إذ كلفه

فرمانبرندہ است پروردگار را در اظہار حال ترسندہ است از صاحب خود اگر ترک کرد سوال از جہت آنکہ تکلیف

ذلك وابتلاه به قال الله عز وجل وجعلنا بعضكم لبعض فتنة

بسوال و مبتلا ساخت بسوال فرمود خدا تعالی و گردانیدہ ایم بعض شما را برای بعض دیگر آزمایش

أتصبرون وهي حالة لا تدوم بل تنقضي عن قريب وينقل إلى ما

آیا صبر خواہید کرد یا نہ و این فقر حالیست کہ ہمیشہ نمی ماند بلکہ میرود از نزدیکی و نقل میکند بسوی چیزیکہ

قسم له من الغناء والعز الدائم بقرب مولاه وإعطائه عاقبك الله

قسمت کردہ شدہ مر او را از غنا و عزت دائمی بسبب قرب صاحب خود و بخشش او عذاب کند ترا خدا تعالی

يا غني اليد فقير القلب الجاهل بنفسه وبربه ومنشاه ومنتهاه

ای توانگر دست فقیر دل جاہل بخود و بہ پروردگار خود و با غاز و انجام خود

بأن يسلب الغنى عن يدك فتصير فقير اليد كما كنت فقير القلب

بانکہ کشیدہ گردد توانگری را از دست تو پس باشی تو فقیر دست چنانچہ بودی تو فقیر دل

فتكون أبدا فقيرا إلى الأشياء فلا تشبع منها حريصا عليها طالبا

پس باشی تو ہمیشہ فقیر بسوی چیزہا پس سیر نشوی حرص داری بر آنہا جویندہ

لها معذبا في إرادتها وتحصيلها وهي غير مقسومة لك كما

و محنت کشندہ در خواہش و تحصیل آنہا و آنچیز قسمت کردہ نشدہ است برای تو چنانکہ

قيل إن من أشد العقوبات طلب ما لا يقسم إلا أن يتغمدك الله

گفتہ شدہ است بدرستی سخت ترین عذابہا جستن چیزیست کہ غیر مقسوم است مگر آنکہ در گیرد ترا خدا تعالی

برحمته فينبهك لذنبك فتستغفره وتتوب إليه من ذلك

برحمت خود پس آگاہ کند ترا بر گناہ تو پس تو بہ کنی او را و امرزش خواہی از آن

وتعترف بتفريطك فيتوب عليك ويغفر لك ذلك فسل الله

و اقرار کنی بتقصیر خود و بازگردد بسوی او و آمرزد ترا آن گناہ پس تو بہ کن

الله وهو أرحم الراحمين غفور رحيم **فصل** في آداب الفقير

خدا را و مہربان ترین مہربانان ست آمرزگار رحمت کنندہ در آداب فقیر

في فقره ينبغي للفقير أن تكون شفقته على فقره كشفقة الغني

در فقر خود پس سزاوار است فقیر را اگر باشد شفقت و مہربانی او بر فقر خود چنانچہ باشد شفقت

على غناه لكما أن الغني يفعل كل شيء ويجتهد حتى لا يزول غناه

بر غنای او پس چنانچہ غنی میکند ہر چیز و جہد میکند تا دور نشود غنای او

فكذلك ينبغي للفقير أن يفعل مثل ذلك حتى لا يزول فقره فيسأل
پس همچنین سزاوار است فقیر را که نکند مانند این تا دور نشود فقر او پس سوال کند
الله عز وجل زوال فقره إلى غناه أو يتعرض بالمعايش والاكتساب
از خدا تعالی زوال فقر خود را بسوی غنا یا دست زند بحرفت ها و کسب ها
والأسباب للاستغناء والتكثر بالمال لا للعيال وعفة النفس عند
و اسباب ها برای توانگری و بسیار شدن مال نه برای عیال و پارسائی خود وقت
الضيقة ومن شرط الفقير أن يقف مع كفايته ولا يأخذ فوقها
تنگی و از شرط فقیر است اینکه باشد بقدر کفایت بس کند او را و نگیرد زیاده از آن
بحال ويكون أخذه لذلك القدر امتثالا لأمر الله تعالى وخوفا
بهیچ حال و باشد گرفتن او این قدر بجای آوردن امر خدا تعالی و از جهت ترسیدن
من الوقوع في إثم قتل النفس قال الله عز وجل ولا تقتلوا أنفسكم
از افتادن در گناه که قتل نفس است فرمود خدا تعالی مکشید نفس خود را
إن الله كان بكم رحيما لأن منعه لنفسه حقها حرام وهو القوت
بدرستی خدا تعالی بر شما رحمت کننده است زیرا که باز داشتن او از نفس خود حق او حرام است و آن مقدار قوت است
من الطعام والشراب والكسوة والقدر الذي يقوم به الأودية
از طعام و شراب و کسوه و مقداری که برپا شود حاجت فقیر
ولا يضعف عن أداء الأوامر من الإتيان بشرائط الصلاة وأركانها
و ضعیف نشود از ادا کردن فرموده ها از کردن شرائط نماز و ارکان آن
وواجباتها ويترك ما هو حظها فإن كان قسمته فيساق
و واجبات آن و ترک کند چیزی که حظ و لذت نفس است پس اگر باشد قسمت پس میرسد
إليه من غير أن يكون هو فيه بل بفعل الله عز وجل فلا يتعرض
بسوی او بغیر اینکه باشد آن فقیر در وی بلکه بفعل خدا باشد پس پیش نیاید
للحظ أبدا إلا أن يكون مريضا فيوصف له شيء من الحظوظ فيتناوله
مر حظ را همیشه مگر اینکه باشد بیمار پس گفته شود او را چیزی از حظها پس بخورد آنرا
على وجه التداوي فيصير الحظ حينئذ حقا في حال مرضه كالقوت
بوجه دوا کردن پس بگردد حظ این زمان در حال مرض او مانند قوت
في حال صحته وينبغي أن يكون استلذاذه بفقره أكثر من استلذاذ
در حالت صحت او و سزاوار است اینکه باشد لذت گرفتن او بفقر خود زیاده تر از لذت گرفتن
الغني بوجود غناه وينبغي له أن يؤثر ذله وخموله وعدم
توانگر بوجود توانگری خود و سزاوار است فقیر را که اختیار کند خواری و گمنامی خود را و نه

عفت
بالكسر
تشديد
ف
پارسا شدن

قَبُولُ النَّاسِ لَهُ وَقَصْدِهِمْ إِلَيْهِ وَازْدِحَامِهِمْ لَدَيْهِ وَمِنْ شَرْطِهِ

گرویدن مردمان او را و قصد کردن مردم بسوی او و جمع شدن آنها پیش او و از شرط فقیر است

أَنْ يَكُونَ قَلْبُهُ أَقْوَى بِصَفَاءِ الْحَالِ عِنْدَ خُلُوِّ يَدِهِ مِنَ الْمَالِ فَكُلَّمَا

که باشد دل او قوی‌تر بسبب صفای حال وقت تهی بودن دست او از مال پس چندانکه

قَلَّ الْفُتُوحُ كَثُرَ طِيبُ قَلْبِهِ وَقُوَّتُهُ وَنُورُهُ وَازْدَادَ فَرَحُهُ بِشِعَارِ

کم شود فتوح زیاده شود خوشی دل او و قوت او و نور او و زیاده شود خوشی او بیافتن علامت

الصَّالِحِينَ وَأَمَّا إِذَا أَظْلَمَ ذَلِكَ قَلْبَهُ ذَا وَحْشَةٍ وَأَسْخَطَهُ عَلَى

نیکوکاران و اما وقتیکه تاریک کند این تهیدستی دل او را و در وحشت اندازد و غضبناک کند او را بر

رَبِّهِ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مَفْتُونٌ قَدْ أَحْدَثَ فِي فَقْرِهِ ذَنْبًا عَظِيمًا فَلْيَتُبْ

پروردگار پس گو که بداند که او در بلا افتاده شده است هر آینه کرده است در فقر خود گناه بزرگ پس باید که توبه کند

إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْتَغْفِرُهُ وَيَخْلُدُ إِلَى التَّفْتِيشِ وَالتَّنْقِيرِ وَلَوْمِ

بسوی خدای تعالی و طلب آمرزش کند و میل کند بسوی جستجو و کاویدن و ملامت

النَّفْسِ وَمِنْ حَقِّ الْفَقِيرِ أَنْ يَكُونَ كُلَّمَا كَثُرَ عِيَالُهُ كَانَ قَلْبُهُ فِي بَابِ

نفس خود و از حق فقیر است که باشد چندانکه زیاده شود عیال او باشد دل او در باب

أَمْرِ الرِّزْقِ أَسْكَنَ وَبِرَبِّهِ أَوْثَقَ يَمْتَثِلُ أَمْرَ رَبِّهِ فِي الْكَسْبِ لَهُمْ فِي الظَّاهِرِ

امر رزق ساکن‌تر و به پروردگار خود محکم‌تر فرمانبرداری کند امر پروردگار خود را در کسب برای ایشان در ظاهر

وَيَسْكُنُ إِلَى وَعْدِ رَبِّهِ فِي الْبَاطِنِ وَيَقْطَعُ بِأَنَّ لَهُمْ رِزْقًا عِنْدَ اللّٰهِ

و ساکن شود بسوی وعده پروردگار خود در باطن و یقین کند که مر ایشان را رزق است نزد خدا تعالی

قَدْ وَعَدَ بِهِ وَقَدَّرَهُ وَهُوَ سَائِقُهُ إِلَيْهِمْ عَلَى يَدِهِ أَوْ يَدِ غَيْرِهِ بِلَا نَحْوٍ

که وعده کرده است بر آن و مقدر کرده و آن را رانده است بسوی ایشان بر دست او یا دست غیر او بی آنکه یا دیگر

مِنَ الْوَسَطِ وَلَا يَكُونُ فُضُولِيًّا فَيَدْخُلُ بَيْنَ الْخَلْقِ وَخَالِقِهِمْ بَلْ يَمْتَثِلُ

از میان و نه باشد بیهوده کار پس درآید درمیان خلق و خالق ایشان بلکه بجا آرد

الْأَمْرَ فِيهِمْ وَلَا يَعْتَرِضُ وَلَا يَسْخَطُ وَلَا يَتَّهِمُ الرَّبَّ وَلَا يَشُكُّ فِي

امر در ایشان و اعتراض نکند و خشمناک نشود و تهمت نکند پروردگار را و شک نکند در

وَعْدِهِ وَلَا يَشْكُو إِلَى أَحَدٍ بَلْ يَكُونُ شَكْوَاهُ إِلَى رَبِّهِ وَإِنْزَالُ حَاجَتِهِ بِهِ

وعده روزی او و گله نکند بسوی کسی بلکه باشد شکوه او به پروردگار خود و فرود آوردن حاجت خود باو

عَزَّ وَجَلَّ وَكَلَامُهُ وَسُؤَالُهُ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي تَوْفِيقِهِ بِالصَّبْرِ وَأَدَاءِ الْأَمْرِ

و کلام او و سؤال او مر او را در توفیق دادن بصبر و ادای امر

فِي حَقِّهِمْ وَالرِّضَى بِمَا قَضَى عَلَيْهِمْ بِإِضَافَتِهِمْ وَإِلْزَامِهِ لَهُ مُؤْنَتَهُمْ

در حق ایشان و خشنودی بآنچه قضا کرد حق تعالی بر وی به پیوستن آنها و لازم گردانیدن مر او را بار آنها

وَيَسْأَلُهُ تَسْهِيلَ رِزْقِهِمْ وَتَيْسِيرَهُ فَهُوَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ لَرُبَّمَا يَبْتَلِي

و بخواهد از حق تیسیر آسانی روزی ایشان پس حق تعالی قریب است قبول کننده مبتلا میکند

عَبْدَهُ لِيَرُدَّهُ بِالْبَلِيَّةِ إِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ لِأَنَّهُ يُحِبُّ الْمُلِحِّينَ لَهُ بِالسُّؤَالِ

بنده خود را از جهت آنکه باز گرداند او را به بلا بسوی خویش زیرا که خدای تعالی دوست میدارد الحاح کنندگان را

لِأَنَّ بِالسُّؤَالِ يَتَمَيَّزُ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِ وَالسَّيِّدُ مِنَ الْعَبْدِ وَالْغَنِيُّ

زیرا که بسوال جدا میشود پروردگار از بنده و سردار از بنده و غنی

مِنَ الْفَقِيرِ وَيَخْرُجُ الْعَبْدُ مِنَ الْكِبْرِ وَالْاِسْتِنْكَافِ وَالتَّعْظِيمِ وَالنَّخْوَةِ

از فقیر و برآید بنده از کبر و از ننگ و تعظیم و نخوه

إِلَى التَّوَاضُعِ وَالذِّلَّةِ وَالْاِفْتِقَارِ فَإِذَا تَحَقَّقَ ذٰلِكَ مِنَ الْعَبْدِ

بسوی تواضع و خواری و حاجتمندی پس هرگاه ثابت شد این صفتها از بنده

تَحَقَّقَتِ الْإِجَابَةُ سَرِيعًا عَاجِلًا مَعَ مَا يَدَّخِرُ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ فِي الْعُقْبٰى

ثابت شود اجابت سریعًا باچیزی که ذخیره کرده میشود از ثواب در عقبی

وَمِنْ آدَابِهِ أَنْ لَا يَكُونَ لَهُ هَمُّ الْوَقْتِ الْمُسْتَقْبَلِ بَلْ يَكُونُ بِحُكْمِ وَقْتِهِ

و از آداب اوست اینکه نباشد او را غم وقت آینده بلکه باشد مشغول بحکم وقت خویش

لَا يَطَّلِعُ لِلْوَقْتِ الثَّانِي بَلْ يَحْفَظُهُ الْحَالُ وَحُدُودُهَا وَشَرَائِطُهَا

مطلع نشود در وقت ثانی بلکه نگاهبانی کند حال و حدود او را و شرائط

وَآدَابُهَا مُطْرِقًا غَاضًّا عَمَّا سِوَاهَا لَا أَعْلٰى مِنْهَا وَلَا دُونَهَا وَلَا يَتَشَرَّفُ

و آداب آنرا که سزاوار حالت در اینحال که سر فرو افکنده و پوشیده چشم است از آنچه ماسوای حال است

إِلَى حَالٍ غَيْرِهِ وَرُبَّمَا كَانَ هَلَاكُهُ فِيهَا وَهِيَ لِأَهْلِهَا سَلَامَةٌ وَنِعْمَةٌ

بسوی حال دیگری و بسیار است که باشد هلاک آن فقیر در اینحال غیر او و از برای اهل آن حال سلامتی و نعمت است

كَالْأَغْذِيَةِ فَمِنَ الْأَغْذِيَةِ مَا يَزِيدُ لِشَخْصٍ عَافِيَةً وَلِآخَرَ سُقْمًا وَبَلَاءً

چنانچه خوردنیها پس از بعضی خوردنیها چیز است که زیاده میکند شخصی را تندرستی و دیگری را بیماری و بلا

فَلَا يَنْبَغِي لِلْمَرِيضِ أَنْ يَتَنَاوَلَ شَيْئًا مِنْهَا إِلَّا بِأَمْرِ الطَّبِيبِ فَكَذٰلِكَ

پس سزاوار است مریض را اگر بخورد چیزی از خوردنیها مگر بفرموده طبیب پس همچنین

يَنْبَغِي لِلْفَقِيرِ أَنْ لَا يَخْتَارَ حَالَةً لِنَفْسِهِ حَتّٰى يَدْخُلَ فِيهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ

باید فقیر را اینکه اختیار نکند حالتی را برای نفس خود تا اینکه در آورده شود در آنحالت از غیر اینکه

يَكُونَ هُوَ فِيهَا بَلْ بِفِعْلِ الْمَوْلٰى عَزَّ وَجَلَّ قَدَرًا مَحْضًا وَإِرَادَةً مُجَرَّدَةً

باشد او در آن بفعل صاحب خود بتقدیر محض و باراده الهی خالص

لَا يَحْمِلُ نَفْسَهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْحَالَاتِ وَالْمَقَامَاتِ وَيَنْزِلُهَا بِفِعْلِهِ

خود در نیارد نفس خود را در چیزی از حالات و مقامات و نازل نکند نفس را آن بسر اوشود

وَيُبْدِي حَتَّى يَأْتِيَهُ أَمْرُ الَّذِي أَمَاتَ وَأَحْيَا وَيَنْقُلَهُ مِنْهَا فَيَعْلَمَ
و هلاک گردد تا آنکه بیاید او را امر آنکسیکه میرانیده و زنده گرداند و ببرد او را از این حالت مثل

الَّذِي مَنَعَ وَأَعْطَى وَأَفْقَرَ وَأَغْنَى وَأَضْحَكَ وَأَبْكَى لِأَنَّ ذٰلِكَ أَلْيَقُ بِهِ
کسیکه باز داشت و داد و محتاج گردد و توانگر گرد و خنداند و گریانید زیرا که اختیار این از وی در خور

وَالْحَرِيُّ بِهِ أَقْرَبُ وَأَدْنَى هٰكَذَا تَقَدَّمَ وَمَضَى أَمْرُ مَنْ سَلَفَ مِنْ أُولِي
و نزدیک کننده است او را به پروردگار او همچنین گذشته است کار کسانیکه گذشته اند از خداوندان

الْعِلْمِ مِنْ أَهْلِ الطَّرِيقَةِ فِيمَا خَلَا مِنْهُمُ الْابْتِدَاءُ وَإِلَى رَبِّ الْخَلِيقَةِ
علم از اهل طریقت در زمانه گذشته پس با ابتدا گشت پیروی و بسوی پروردگار خلق است

الْمُنْتَهَى وَمِنْ أَدَبِ الْفَقِيرِ أَنْ يَكُونَ مُسْتَعِدًّا لِوُرُودِ الْمَوْتِ مُتَهَيِّئًا
انجام و نهایت و از ادب فقیر است اینکه باشد آماده از برای فرود آمدن موت و ساز کننده

لَهُ مُنْتَظِرًا مُتَرَقِّبًا فِي السَّاعَاتِ كُلِّهَا لِيَكُونَ ذٰلِكَ عَوْنًا لَهُ عَلَى الرِّضَى
مر او را منتظر و دیده بر راه در هر ساعت تا آنکه باشد این امر یاری دهنده او را بر رضا

بِفَقْرِهِ وَحَمْلِ مَا حَلَّ بِهِ مِنَ الْأَذَى لِأَنَّ بِهِ تَقْصِيرَ الْأَمَلِ وَتَنْكَسِرُ النَّفْسُ
بفقر خود و به برداشتن چیزیکه فرود آمده است با و آزار زیرا که باین موت هر آینه کوتاه میشود امید و شکسته میشود نفس

1019 يَذُوقُ مِنْهَا وَهِيَ شَهَوَاتُ الدُّنْيَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْثِرُوا مِنْ ذِكْرِ
و دور میشود از و انگیزش شهوات دنیا فرمود نبی صلعم زیاده کنید از یاد

هَادِمِ اللَّذَّاتِ يَعْنِي الْمَوْتَ وَمِنْ أَدَبِهِ أَنْ يُخْرِجَ مِنْ قَلْبِهِ ذِكْرَ
دور کننده لذت ها مراد داشته است بان موت و از آداب او است که بر آید از دل او یاد

الْمَخْلُوقِينَ وَمِنْ أَدَبِهِ أَنْ يَتَخَلَّقَ مَعَ الْغَنِيِّ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ بِمَا تَصِلُ
مخلوق و از آداب او است که خوی کند با منعم و چون در آید بر او بچیزیکه

يَدُهُ إِلَيْهِ مِنَ الْقُوتِ أَوْ فَاكِهَةٍ وَإِنْ كَانَ شَيْئًا يَسِيرًا لِأَنَّهُ بِقَلْبِهِ
دست فقیر باین چیز از طعام و میوه و اگرچه باشد چیزی اندک زیرا که آن فقیر بدان بدل خود

مُحْتَرِزٌ عَنِ الْأَسْبَابِ فَهُوَ بِالْإِيثَارِ أَوْلَى مِنَ الْغَنِيِّ الَّذِي هُوَ فِي
پرهیزان است از اسباب پس او باختیار خلق بر خود سزاوار تر است از توانگری که او در

أَسْرِ غِنَاهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ذَا عِيَالٍ فِي ضَيْعَةٍ فَلَا يُضَيِّقُ عَلَى عِيَالِهِ
بند توانگری است مگر آنکه باشد خداوند عیال در تنگی پس تنگ نکند بر عیال خود

بِإِيثَارِهِ ذٰلِكَ لِلْغَنِيِّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ يَعْلَمُ مِنْ عِيَالِهِ الْإِيثَارَ وَطِيبَ
باختیار کردن این توانگر را بر ایشان مگر آنکه بداند از عیال خود ایثار را و خوشی

النَّفْسِ بِذٰلِكَ وَالْمُوَافَقَةَ وَالصَّبْرَ وَالرِّضَاءَ وَالْمَعْرِفَةَ وَالْيَقِينَ وَ
نفس بایثار و بدانند موافقت ایشان و صبر بر تنگی و راضی بودن از حق در وقت و معرفت و یقین

الأنوار تظهر من قلوبهم على ألسنتهم وجوارحهم وأنفسهم

دو نورها که باطن که ظاهر میشود از دلهاے ایشان برزبانهای ایشان و اعضاها و نفسهای ایشان

فحينئذ لا يبالي في البذل والمنع والإيثار والإمساك ومن أدب

پس این زمان باک ندارد در خرج کردن و بازداشتن و ایثار کردن و نگاه داشتن واز ادب

الفقير أن لا يترك الاحتياط في الورع في حال ضيق اليد فلا يخرج

فقیر است اینکه ترک نکند احتیاط را در ورع در حال تنگدستی پس نه برآید

إلى ما لا يحل في الشرع لفقره فيخرج من العزيمة إلى الرخص لأن الورع

بسوی چیزیکه حلال نیست در شرع از جهت فقر خود پس برآید از عزیمت بسوی رخصتها از ترک ورع

ملاك الدين والطمع هلاكه وتناول الشبهات فساده كما قال

سر دین است و طمع هلاک دین و خوردن شبهات فساد دین چنانچه گفته اند

بعض الصالحين من لم يصحبه الورع في فقره أكل الحرام وهو لا يدري

بعضی نیکوکاران کسیکه همراه نیست او را ورع در فقر او می خورد حرام و حال آنکه او نمیداند

فعليه أن لا يخلد إلى التأويلات في دينه في حالة فقره بل يركب

پس بروی است اینکه میل نکند بسوے تاویلها در دین خود در حالت فقر خود بلکه سوار شود در کند چیزیرا

الأشق والأحوط الذي هو العزيمة **فصل** في سؤال الفقير ١٠٣٠

که دشوار تر و احوط است که آن عزیمت است — فصل در سوال فقیر

فمن أدب الفقير ترك السؤال للخلق ما دام يجد عنده ما يكفيه

پس از آداب فقیر است ترک کردن سوال مر خلق را تا وقتیکه دریابد نزد خود آنچه کفایت میکند

فإن ألجأته الضرورة والحاجة المفتقرة فيسأل بقدر الحاجة

پس اگر مضطر کند او را ضرورة و حاجت حقیر پس سوال کند بقدر حاجت

فتكون حاجته كفارته فحينئذ يسلم له السؤال وينبغي أن لا

پس باشد حاجت او کفاره او پس این هنگام مسلم است او را سوال و سزاوار است اینکه

يسأل لأجل نفسه ما أمكنه بل لعياله على ما قدمناه فإن كان

سوال نکند از جهت نفس خود تا تواند بلکه برای عیال خود برآنچه بیان کردیم پس اگر باشد

بيده دانق وهو محتاج إلى درهم لم يسلم له السؤال حتى يصرف

در دست او دانگی و او محتاج درهم است مسلم نیست او را سوال تا آنکه صرف کند

الدانق ويخلو عن المعلوم جملة كما قيل لا يظهر من الغيب شيء

دانگ را و خالی شود از معلوم از روی جهد چنانچه گفته شد ظاهر نمیشود از غیب چیزے

ما دام في الجيب شيء ومن شرط سؤاله للخلق أن لا يراهم ولا يكون

تا وقتیکه باشد در جیب چیزے و از شرط سوال او است مر خلق را اینکه نه بیند ایشانرا بلکه باشد

قوله رضي الله عنه ل لعياله

إشارته إلى الله عز وجل ويرى الخلق كالوكلاء والأمناء المتصرف

اشارت او بسوی خدایتعالی و ببیند خلق را همچو وکیلان و امینان که تصرف کرده شده است

فيهم المفعول فيهم فلا يتخذهم أربابًا من دون الله عز وجل

در ایشان و کار کرده شده است در ایشان پس نگیرد ایشان را پروردگاران جز خداوند تعالی

فيكون معنى سؤاله لهم إخبارًا بحاله وعياله لا شكوى من ربه

پس باشد معنی سوال او مر ایشانرا خبر کردن بحال او و عیال او نه شکوه از پروردگار خود

ويكون سؤاله استخبارًا فيقول هل دفع لنا إليك بشيء هل أحيل

باشد سوال او خبر گرفتن از روزی خود پس بگوید آیا سپرده شده از ما بسوی تو چیزی آیا حواله کرده شد

عليك هل أذن لك يا وكيل يا خازن يا أمين يا مملوك يا فقير

بر تو آیا اذن داده شد ترا ای وکیل ای گنجینه دار ای امانتدار ای مملوک ای فقیر

يا من أنا وهو سواء فيما في يده المالك له غيرنا كلنا في عياله

ای آنکه من و تو برابر ایم در آنچه در دست او است مالک او غیر ما یان و همه ما یان در عیال او

فإذا سأل على هذا الوجه جاز له السؤال وإلا فلا ولا كرامة لكل مشرك

پس هرگاه سوال کند برین وجه جایز است مر اورا سوال و اگر نه جایز نیست و کرامت نیست مر هر مشرک

دجال مراء عابد الأصنام خارج على أهل الطريقة مدعي كذاب

دجال ریاکار پرستار صنمها خارج بر اهل طریقت مدعی دروغگو

منافق زنديق ثم إن أعطي شكر وإن منع صبر هكذا يكون صفات

منافق زندیق را پس اگر داده شود شکر کند و اگر باز داشته شود صبر کند همچنین است صفات

الفقير الصادق ولا يستوحش بالرد ولا يتغير فيسخط ويعترض

فقیر صادق و متوحش نشود بر رد کردن و متغیر نشود پس بخشم آید و اعتراض نکند

ويذم الراد له فيظلمه لأنه مأمور ووكيل والوكيل هو الذي

و مذمت کند رد کننده را پس ظلم کند او را زیرا که او مامور است و وکیل و وکیل کسی است که

يتصرف فيما في يده بإذن آمره وموكله المعطي وهو الله عز و

تصرف کند در چیزیکه در دست او است باذن آمر و موکل دهنده خود و آنچنان است عز و جل

جل بل يرجع إليه عز وجل فيسأله التيسير والتسهيل المسخر

بلکه رجوع کند بسوی او پس سوال کند تیسیر و تسهیل را تا مسخر کند

له القلوب ويذلل له الصعاب ويدر له الأرزاق ويسوق

برای او دلها را و خوار کند برای او دشوارها را و دیر دهد برای او روزیها را و برساند

إليه الأقسام ويرفع عنه الجوع والعذاب والتبذل إلى العبيد

بسوی او قسمتها را و برداره از او گرسنگی را و عذاب را و خواری را از بندگان

والارباب ولعله قبض ايدى الخلق عنه بالعطاء ليرده اليه

و پروردگاران وشاید خدا همیشه قبض کرد دستهای خلق را از وی بعطا تا آنکه باز گرداند او را بسوی خود

فيلازم الباب ويرفع بدعائه وتضرعه الحجاب فيكون هو

پس لازم شود در حق را ودور کند بدعای خود تضرع خود حجاب را پس باشد هو

المعطى له دون العباد **فصل** في اداب العشرة وينبغي له ان

دهنده مراو را نه بندگان **فصل** در آداب عشرت وسزاوار است اینکه

يحسن العشرة مع اخوانه فيكون منبسط الوجه غير عبوس ولا

نیکو کند عشرت با برادران خود پس باشد گشاده روی نه ترش روی ونه

يخالفهم فيما يريدون عنه بشرط ان لا يكون فيه خرق للشرع

مخالفت کند ایشانرا در آنچه خواهند از و بشرط آنکه نباشد در وی رخنه در شرع

ومجاوزة للحدود وارتكاب للاثم بل يكون مما اباحه الشرع واذن

ودور کند شدن از حدود وآمادگی گناهانرا بلکه باشد از آن قسم که مباح ست در شرع واذن داده ست

فيه الرب ولا يكون مماريا ولا لجوجا ويكون ابدا مساعدا للاخوان

درو پروردگار ونه باشد جدل وخرخشه کننده با ایشان وباشد همیشه مددکار برادران را

على الشرط الذي ذكرنا ومتحملا عنهم ما يخالفونه فيه ويكون

بشرطیکه ذکر کردیم کنند وبردبار از ایشان در آنچه مخالفت کنند او را در آن وباشد صبر

صبورا على اذاهم غير حقود ولا ينطوي لاحد منهم على سوء دخلة

کننده برایذای ایشان نه کینه ور ونه پوشد در دل هیچ کسی از ایشان بدخلقی

وغش ومكر غير مغتاب لهم في حال غيبته ولا يكون سيء المحضر

از غش ومکر وفریب ونه غیبت کننده ایشانرا در حال غیبت ونه باشد بد محضر

ويذب عن اخيه في حال غيبته عنه ويستر العيوب على اخوانه ما

ودور کند از برادر خود در حال غیبت او وپوشد عیب هارا بر برادران تا

امكنه فان مرض احد منهم عاده فان شغله عن ذلك شاغل مضى

تواند واگر مریض شود یکی از ایشان عیادت کند او را واگر بازدارد از این عیادت شغلی ببرود

اليه فهناه بالعافية وان مرض هو ولم يعده بعض اخوانه اعتذر

بسوی او پس مبارکباد گوید او را بعافیت واگر خود مریض شود ونه عیادت کند او را بعض اخوان او معذور دارد

عنه فاذا مرض لم يقابله بذلك بل يعوده ويصل من قطعه ويعطي

او را پس هرگاه مریض شود او مقابله نکند او را بلکه عیادت کند او وپیوند کند کسی را اگر قطع کرد او را وبدهد

من حرمه ويعفو عمن ظلمه واذا اساء احدهم اليه اعتذر عنه

کسی را اگر محروم کرد او را وعفو کند آنکس را که ظلم کرد او را وهرگاه بد کرد کسی از ایشان بسوی او عذر پذیرد از او

عند نفسه ويرجع بالملامة على نفسه ولا يرى ملكه ممنوعا عن غيره
پیش خود و باز گردد بملامت بر نفس خود و نه بیند ملک خود ممنوع از غیر خود

من الاخوان ولا يتحكم في ملكهم بغير اذنهم ولا ينسى الورع في جميع
از برادران و حکم نکند در ملک ایشان بے حکم ایشان و فراموش نکند ورع را در همه

حركاته وسكناته وان انبسط معه احد من اخوانه في شيء من ماله
حرکات و سکنات خود و اگر خوش شود با او یکے از برادران در چیزے از مال او

اجابه الى ذلك مسرعا مستبشرا فرحا مسرورا متقلدا منه في ذلك
قبول کند او را بزودی بشاش و خرم و مسرور و قبول کننده باشد از و درین باب

منة حيث جعله اهلا لمباسطته معه وانزل حاجته به ولا يستعير
منت را از جهت آنکه گرداند او را سزاوار برای فراخی کردن با او و بر آوردن حاجت او بآن و عاریت

من احد شيئا ان امكنه وان استعار احد منه شيئا لا يسترده
از کسے چیزے اگر ممکن باشد او را و اگر عاریت گرفت از و کسے چیزے باز نخواهد از و

ما امكنه لانه ما استعار منه الا لحاجته ولا يليق بالفتوة
تا تواند زیرا که آنکس عاریت خواسته است از و مگر برای حاجت خود و سزاوار جوانمردی نیست

استرداد المعار كما لا يحسن في الشرع استرجاع الهدية والهبة فان
باز گرفتن عاریت داده چنانچه نیکو نیست در شرع رجوع هدیه و هبه پس اگر

لم يقدر على ذلك فليسرع باعارته ولا يمنعه من ذلك ولو كل يوم
قادر نشود برین پس سرعت کند در عاریت دادن او منع نکند او را ازین اگرچه هر روز

اذ لا يليق بحاله ان ينفرد عن احد من الناس بماله لانه امين ليس
از جهت آنکه سزاوار نیست بحال فقیر اینکه تنها باشد از مردم بمال خود زیرا که او امین است نیست

في رق شيء من الاشياء فلا يملكه شيء فكل من يملك شيئا فذلك
در بند چیزے از چیزها پس مالک نیست او را هیچ چیز هر که مالک شد چیزے را پس آن چیز

الشيء يملكه لان المرء عبد لمن زمامه بيده بل يرى الاشياء التي
مالک است او را زیرا که مرد بنده است کسے را که زمام او در دست بلکه بیند چیزها را که

في يده ملكا لله عز وجل وهو وبقية الناس عبيد الله عز وجل
در دست اوست ملک خدا و او و همه مردم بندگان خدا اند

والكل متساو في ملكه عز وجل واما ما كان في يد الغير يستعمل فيه
و همه مساوی اند در ملک او و اما آنچه باشد در دست دیگرے عمل کند در وی

بحكم الشرع والورع ويحفظ الحدود لئلا يصير في زمرة المباحية
بحکم شرع و ورع و نگاهداشت حدود تا آنکه نگردد در گروه مباحیه

الزنادقة وينبغي له إذا مسته محنة أو فاقة أن يستر حاله

زنادقه وسزاوارست اورا که هرگاه برسد اورا محنتی یا فاقه بپوشد حال خودرا

عن إخوانه ما أمكنه لئلا تشتغل قلوبهم بسببه ويتكلفون

از برادران خود تا تواند تا مشغول نشود دلهای ایشان بسبب او وپس تکلف کنند

له وكذلك إن مسه هم أو أصابه حزن لا يظهر ذلك لإخوانه

برای او وهمچنین اگر برسد اورا غمی یا برسد اورا اندوهی ظاهر نکند این را بر برادران خود

ولا يشوش عليهم ما هم فيه من الفرح والسرور والراحة ولذة

ومشوش نکند برایشان آنچه ایشان درآنند از فرح وسرور وراحت ولذت

العيش ولمن رأى إخوانه متزولا بهم غم وهم وقد أظهروا فرحا

عیش واگر ببیند برادر خود را که فرود آمده است بایشان غم وهم وتحقیق ظاهر کرده اند ایشان فرح

وسرورا ساعدهم في الظاهر من إظهار النشاط والاستبشار وكتم

وسرور مدد کند ایشانرا در ظاهر از اظهار شادی وخوشی وبپوشد

عنهم ما هم فيه من الاستيحاش والحزن والهم فلا يقابلهم بما

از ایشان آنچه ایشان دراند از وحشت گرفتن واندوه وغم پس مقابل نشود ایشانرا بآنچه

يكرهون ولا يختلف عنهم في شيء من ذلك وينبغي له في أدب ١٠٣٤

کراهت کنند ومختلف نشود از ایشان در چیزی ازین وسزاوارست اورا در ادب

حسن العشرة إذا استوحش من شيء أن يتكلم في حسن الخلق

حسن عشرت هرگاه وحشت گیرد از چیزی اینکه کلام کند در حسن خلق

ويرد قلبه إليه لتزول وحشته وينبغي له أن يعاشر كل أحد

وبازگرداند دل خودرا بسوی آن تا زایل شود وحشت وسزاوارست فقیر را که معاشرت کند هر یکی را

من حيث هو لا يكلفه مجاوزة حده وموافقته بل يتابعه هو

برنگیونه که تکلیف ندهد اورا بدر گذشتن از حد وموافقت بلکه متابعت کند اورا آن فقیر

فيما عليه ذلك الإنسان ما لم يكن فيه خرقا للشرع قال النبي

درآنچه بر دوست این کس تا وقتیکه نباشد دروی خلاف شرع فرمود نبی

صلى الله عليه وسلم أمرنا معاشر الأنبياء أن نحدث الناس على قدر عقولهم

امر کرده شده ایم ما گروه پیغمبران که سخن کنیم مردم را بر قدر عقلهای ایشان

وينبغي أن يعاشر من دونه بالشفقة عليه ومن فوقه بالإجلال

وسزاوارست اورا که زندگانی کند باکسیکه کمترست از وی بشفقت کردن بروی وبکسیکه بزرگست به

ومن هو مثله بالإفضال والإيثار والإحسان فضل في

وبکسیکه برابرست بتفضل وایثار واحسان فضل دربیان

آداب الفقراء عند الأكل من ذلك أن لا يأكلوا بالشره ولا على
آداب فقرا در وقت خوردن از آنجمله آنست که نخورند بغلبه حرص و نه بر غلبه
الغفلة بل يذكروا الله عز وجل بقلوبهم عند الأكل ولا ينسونه
غفلت بلکه یاد کنند خدا تعالی را بدلهای خویش وقت خوردن و فراموش نکنند او را
ومن ذلك أن لا يمدوا أيديهم عند الطعام قبل من هو فوقهم
و از آنجمله آنست که دراز نکنند دست های خود را وقت طعام خوردن پیش از کسیکه او برتر است از ایشان
ومن ذلك أن لا يقولوا لغيرهم كل ولا يضعوا مما بين أيديهم
و از آنجمله است که نگویند غیر خود را بخور و نه نهند از پیش خود
شيئا بين يدي غيرهم لا على طريق الخدمة ولا على طريق الانبساط
چیزی پیش کسی نه بطریق خدمت و نه بطریق انبساط
إلا صاحب الطعام فإنه مسلم له ذلك لأنه نوع خدمة منه و
مگر صاحب طعام پس بدرستیکه او را مسلم است این کار زیرا که یک گونه خدمت است از و و
لا يقولوا لصاحب الطعام كل معنا وإذا أقعد موضعا فلا يختار
نه گویند صاحب طعام را بخور با ما و وقتیکه نشانده شوند در جای پس اختیار نکنند
١٠٢٥ غيره ويقعد حيث يؤمر ولا يرفع يده من الطعام ما دام يأكل
جای دیگر را و بنشینند در جایی که امر کرده شود و نه بردارد دست خود را از طعام تا وقتیکه میخورد
من معه لئلا يحتشم صاحبه فيحمله على الامتناع ولا ينبغي أن يرفع
همراهی او تا که در غضب نیاید همراه او را پس باعث شود او را بر امتناع و سزاوار نیست که بر داشته شود
الطعام من بين يدي الفقير ما دام يأكل وما دام عينه عليه و
طعام از پیش فقیر تا وقتیکه میخورد و تا وقتیکه چشم او بر وی است و
يساعد الأصحاب على الأكل بقدر ما لا يكون مخالفة وإن لم يكن
یاری دهد یاران را بر خوردن به مقداریکه نباشد مخالفت شرع و اگرچه نباشد
به شهوة ولا ينبغي أن يلقم على المائدة أحدا وإن أعرض عليه
با او آرزوی طعام و سزاوار نیست که لقمه دهد کسی را و حالانکه او بر خوان است و اگر گردانده شود بر او
الماء لا يرد الساقي ولو بقطرة واحدة ولو قام صاحب الطعام
آب رد نکند آب دهنده را و اگرچه یک قطره باشد و اگر ایستاده شود صاحب طعام
بالخدمة لا يمنع ولو أراد صب الماء على يده فلا يمنعه وينبغي
بخدمت باز ندارد و اگر خواهد ریختن آب بر دست او باز ندارد و سزاوار است
أن يأكل مع الأغنياء بالتعزز ومع الفقراء بالإيثار ومع الإخوان
که بخورد با توانگران به بزرگی و با فقیران با ایثار طعام بر ایشان و با برادران

بالانبساط ولا يخطر الاكل بباله الا اذا حضر فحينئذ ياكل ولا

بگشاده روی و نگذراند خوردن را بدل خود مگر وقتیکه حاضر شود طعام پس درین زمان بخورد و نه

يساعد نفسه في اشتهاء شهوة ولعلها لم تكن مقسومة فلا ينالها

یاری دهد نفس خود را در آرزوی شهوت و شاید نباشد آن شهوت قسمت کرده شده مراو را پس نرسد

ابدا فيبقى محجوبا بها عن الله تعالى ويشتغل بها عن طاعته و

هرگز پس بماند در پرده از خدا تعالی و باز ماند بآن شهوت از طاعت او و

مراقبة حاله فاذا اعرض عن ذلك واشتغل بحاله كان سليما

نگاه داشتن حال خود پس وقتیکه رو گردانید ازان آرزو و مشغول شد بحال خود باشد بسلامت

فان كانت مقسومة ثم حضرت اشتهاها وتناولها وشكر

پس اگر باشد مقسوم و پیش آید آرزو کند او را و بخورد و شکر گوید

الله تعالى ولا يجعل الاكل همه ويعلق قلبه به ويجعله حديثه

خدای تعالی را و نگرداند خوردن مقصود خود و نچسپاند دل خود را بخوردن و نگرداند سخن خود را خوردن

بل يهدد مع نفسه بانها مريضة ومن حالها الاحتماء عن الطعام

بلکه تهدید کند بنفس خود که بدرستی آن نفس بیمار است و حال او پرهیز است از خوردن

والشراب والشهوة حتى يبرأ عن المرض فالمرض هواها وارادتها

و آب و آرزوها تا تندرست شود از مرض پس مرض آرزوی اوست و خواست او

ومناها والرب عز وجل طبيبها ومداويها فاذا بعث الطعام

و امید اوست و پروردگار عز وجل طبیب اوست و معالج او پس وقتیکه فرستد طعام

والشراب على يد مملوكه تناولها وعلم ان دواءها وعافيتها

و شراب بر دست بنده خود بخورد آنها را و بداند که دارو و تندرستی او در

ذلك دون غيره واشتغل بحفظ الحال والمراقبة واخراج

آنست نه در دیگری از طعام و شراب و مشغول شود در نگاه داشتن حال خود و پاسبانی و برآوردن

الاشياء من القلب والارتكان الى شيء من الاشياء والطمانينة

چیزها را از دل و از میل کردن بسوی چیزی از چیزها و آرام گرفتن

اليه ابدا في جميع حركاته وسكناته **فصل** في ادابهم فيما

باو همیشه در همه حرکات و سکنات خود **فصل** در آداب فقرا در میان

بينهم من ذلك ان لا يمنعوا شيئا يكون لهم من اصحابهم من

خودها از انجمله است که باز ندارند چیزی که باشد برای ایشان از یاران خود از

ثيابهم وسجاجيدهم وركابهم وما يجري مجراه ولو كانا احوج

جامها و جانمازها و کوزها و چیزیکه بجای این چیزهاست و اگر زیر گرد

مِنْهُمْ سَجَّادَتَهُ بِقَدَمِهِ وَلَا يَسْتَوْحِشْ مِنْهُ وَلَا يَضَعُ قَدَمَهُ عَلَى سَجَّادَةِ

از یاران جای نماز او را ... و خود ننهد قدم بر جای نماز دیگری

غَيْرِهِ وَلَا يَبْسُطُ سَجَّادَتَهُ عَلَى سَجَّادَةِ مَنْ هُوَ فَوْقَهُ فِي الرُّتْبَةِ وَلَوْ

و نگسترد سجاده خود بر سجاده کسی که بزرگ‌تر است از او در رتبه و اگر

مَدَّ أَحَدٌ يَدَهُ إِلَى كَتِفِهِ لَا يَمْنَعُهُ وَلَا يَمُدُّ هُوَ يَدَهُ إِلَى كَتِفِ غَيْرِهِ

دراز کند کسی دست خود را بسوی کتف او باز ندارد او را و دراز نکند خود دست خود را بسوی کتف دیگری

وَلَا يَسْتَخْدِمُ أَحَدًا مِنَ الْفُقَرَاءِ وَيَخْدِمُ هُوَ بِنَفْسِهِ كُلَّ أَحَدٍ وَ

و خدمت نطلبد از هیچ یکی از فقیران و خدمت کند خود بنفس هر یکی را و

يَغْمِزُ رِجْلَ الْفُقَرَاءِ وَلَوْ أَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَغْمِزَ رِجْلَهُ لَا يَمْنَعُهُ وَ

[illegible] کند پاهای فقیران را و اگر خواهد کسی که [illegible] کند پاهای او را باز ندارد او را و

إِذَا دَخَلُوا الْحَمَّامَ فَلَيْسَ مِنْ أَدَبِ الْفُقَرَاءِ أَنْ يُمَكِّنُوا الْغَيْرَ مِنْ دَلْكِهِمْ

هرگاه درآیند در حمام پس نیست در ادب فقیران که توانا گردانند مالیدن شخصی را از مالیدن [illegible]

وَلَوْ أَرَادَ بَعْضُهُمْ ذَلِكَ بَعْضٌ أَمْكَنَهُ مِنْهُ وَلَا يَمْنَعُهُ وَإِذَا نَظَرَ

و اگر خواهند بعضی از ایشان مالیدن تن بعض را لازم ناگردانند او را و منع نکنند و هرگاه بنگرد

فَقِيرٌ إِلَى شَيْءٍ مِنْ خِرْقَتِهِ أَوْ سَجَّادَتِهِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ فَلْيَدْفَعْ إِلَيْهِ

فقیر بسوی چیزی از خرقه او یا جای نماز یا چیزی دیگر پس باید بنهد آن چیز را بسوی او

فِي الْوَقْتِ وَلْيُؤْثِرْهُ بِهِ وَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَجْعَلَ الْفُقَرَاءَ فِي انْتِظَارِهِ

در همان نظر کردن و باید که ایثار کند فقیر را بر نفس خود بآن چیز و نباید که گرداند فقیر را در انتظار خود

عِنْدَ الْأَكْلِ وَكَذَلِكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يُؤْذِي قَلْبَ أَحَدٍ بِأَنْ يَنْتَظِرَهُ

در وقت خوردن و همچنین در هر چیز و ایذا نکند دل هیچ یکی را بلکه خود منتظر باشد

مَا أَمْكَنَهُ فَإِنَّ الْمُنْتَظِرَ مُسْتَثْقِلٌ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُقَدِّمَ إِلَى فَقِيرٍ

تا ممکن باشد پس منتظر گرانی کشنده است و هرگاه خواهد که پیش آرد بفقیر

طَعَامًا فَيَجِبُ أَنْ لَا يَحْبِسَهُ فِي الْانْتِظَارِ لِأَنَّ انْتِظَارَ الْمَرْتَبَةِ ذُلٌّ

طعام را پس لازم است که نه بندد فقیر را در انتظار زیرا که انتظار خوردن خواری است

وَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَدَّخِرَ شَيْئًا مِمَّا يُمْكِنُهُ وَإِذَا لَمْ يَكُنِ الطَّعَامُ كَثِيرًا

و نباید که ذخیره کند چیزی را از آنچه ممکن است و هرگاه که نباشد طعام زیاده

فَلَا يَأْكُلُ إِلَّا بَعْدَ مَا يَفْضُلُ مِنْهُمْ وَيَجْتَهِدُ فِي تَقْدِيمِ الطَّعَامِ

پس نخورد مگر بعد از آنکه پس ماند از ایشان و جهد کنند در پیش آوردن طعام

إِلَى الْفُقَرَاءِ أَنْ يَكُونَ أَنْظَفَ مَا يُمْكِنُهُ وَأَوْفَقَ طَبْعِهِمْ وَإِنْ كَانَ

بسوی فقیران اینکه باشد طعام پاکیزه ترین چیزی که ممکن است او را و موافق طبع ایشان و اگر باشد

۱۰۳۸

في قوم فلا ينبغي أن ينفرد عنهم بأكل شيء ولا بأخذ شيء فإن

در گروهے پس نباید که تنها شود از ایشان بخوردن چیزے و نه بگرفتن چیزے پس اگر

فتح له بشيء ينبغي أن يطرحه في الوسط وإن مرض وهو بين

فتوح شود او را چیزے پس باید که اندازد او را در میان فقرا و اگر بیمار شد فقیر و حالانکه او در میان

قوم فاحتاج إلى تخصيصه بدواء فينبغي له أن يستأذن

جماعتی ست پس محتاج شد بسوی خاص گردانیدن خود را بدارو پس باید او را که دستوری خواهد از

الجماعة في ذلك وأما إذا نزل برباط أو مدرسة وفيها شيخ أو

جماعت در آن دارد و اما چون فرود آید بسرا یا مدرسه و در آنجا شیخ یا

خادم فينبغي أن يكون بحكم ذلك الشيخ ولا يفعل شيئا إلا

خادم ست پس میباید که باشد بحکم آن شیخ و دستوری خواهد از و و نکند چیزے را مگر

باستطلاع رأيه وإذا ورد على قوم فينبغي أن يوافقهم على ما هم

بدریافت فکر او و چون فقیر وارد شود بر قومے باید که موافقت کند ایشان را بر آنچه که ایشان

عليه ولا ينبغي أن يرفع صوته بين الفقراء بتسبيحه وقراءته

بر او اند و نباید که بلند کند آواز خود را میان فقیران بتسبیح گفتن و بخواندن

بل يخفي ذلك عنهم ويستتر به أو ينقل ذلك إلى تفكر واعتبار

بلکه پنهان دارد این را از ایشان و پوشیده کند او را یا انکه نقل کند آنرا بسوی اندیشه و اعتبار کردن

عبادة باطنة وإن كان من الخواص ذوي الأسرار فلا كلفة عليه

عبادت اندرون را و اگر باشد آن فقیر از خاصان که خداوندان رازها اند پس نیست رنج بر او

في ذلك لأن ربه يتولاه ويهيئ له ويأمره وينهاه في ذلك

در بلند کردن زیرا که پروردگار او بخود گرفته ست او را و آماده کند برای او و میفرماید او را و منع میکند او را

ويسخر له قلوب الجماعة ويعطفها عليه ويملؤها من محبته تارة

مسخر گرداند برای او دلهای جماعت و مهربان کند آن دلها را بر وی و پر کند آنها را از دوستی او گاهی

وهيبته واحترامه أخرى وكذلك لا ينبغي أن يرفع صوته بغير

و هیبت و حرمت او بار دیگر و همچنین سزاوار نیست که بلند کند آواز خود را بغیر

ذلك من الكلام بينهم وإذا كان بين قوم فينبغي أن لا يسار

تسبیح و دیگر از سخن در میان درویشان و چون باشد در میان گروهے پس سزاوار ست که پنهانی سخن نکند

أحدا دونهم ولا يتكلم بين الفقراء بشيء من حديث الدنيا

با هیچ یکی را جدا از دیگران و سخن نکند میان فقیران بچیزے از سخن دنیا

والمأكولات ما أمكنه ومن شرطه أيضا أن لا يكتب بين

و از خوردنیها تا تواند و از شرط فقیر ست که ننویسد میان درویشان

الفقراء شيئًا ما أمكنه ووجد من ذلك بدًّا بل يشتغل بالعمل

چیزے تا تواند و بیابد از نوشتن چاره بلکه مشغول شود بعمل

بالمكتوب ومراقبة قلبه وحفظ حاله والتفكر فيهما ولا يكثر من

که نوشته شده است و نگاهبانی دل خود و حفظ حال خود و فکر کردن درین هر دو و زیاده نکند از

النوافل بين أيديهم وإذا صام الجماعة وافقهم في ذلك

نوافل پیش ایشان و هرگاه روزه دارند جماعت موافقت کند ایشان را درین

وكذلك إذا أفطروا وافقهم في ذلك ولا ينفرد عنهم بالصوم

و همچنین هرگاه افطار کنند موافقت کند ایشان را درین افطار و تنها نشود از ایشان بروزه

ولا ينام بين الفقراء وهم أيقاظ إلا أن يغلب عليه النوم

و خواب نکند میان فقیران در حالیکه ایشان بیدار باشند مگر آنکه غلبه کند بر وے خواب

فينفرد عنهم ويضطجع بقدر ما تنكسر فورته ولا ينبغي له

پس تنها شود از ایشان و خواب کند بمقداریکه بشکند جوش خواب و سزاوار نیست او را

أن يتقدم بمشية شيء واختياره على الفقراء إذا أمكنه

که پیش شود بخواهش چیزے و اختیار کردن او بر درویشان تا وقتیکه تواند

۱۰۲۹ وإن طالبه الفقير بشيء فلا يرده ولو بقليل ولا يؤذي قلبه

و اگر طلب کند او را فقیر چیزے پس رد نکند او را اگرچه اندک باشد و ایذا ندهد دل او را

بطول الانتظار وإذا شاوره أحد فلا يعجل عليه بالجواب

بدرازی انتظار و هرگاه مشورت کند کسے با او پس زودی نکند بروے در جواب

فيقطع عليه كلامه بل يمهله حتى ينهي جميع ما في قلبه ولا

پس قطع کند بروے کلام او را بلکه مهلت دهد او را تا آنکه تمام کند همه آنچه در دل اوست و نه

يجيبه بالرد والإنكار فإذا فرغ من ذلك ورآه غير صواب

جواب دهد او را برد و انکار پس وقتیکه فارغ شود از آن کس از آن سخن و بیند آن سخن را

قابله أولًا بالموافقة وقال هذا وجه ثم يبين له ما هو صواب

برابری کند او را بموافقت و بگوید این وجه است پس تر بیان کند او را آنچه درست تر باشد

منه عنده برفق لا بمخاشنة ووحشة ومن آدابهم أن لا

از آن سخن نزد او به نرمے نه بدرشتی و وحشت و از آداب ایشان است که نه

يمدحوا الطعام حال الأكل ولا يذموه فصل في آدابهم مع

مدح کنند طعام را وقت خوردن نه مذمت فصل در آداب ایشان با

الأهل والولد من ذلك حسن الخلق والإنفاق عليهم بالمعروف

اهل و فرزندها از آنجمله است نیکوئے خلق و نفقه دادن بر ایشان بطریقیکه معلوم است

بما امكنه واذا ملك في اليوم ما يكفيه ليومه فلا يحبس شيئا

بجهدی که ممکن باشد و اگر مالک شد در روز آنچه کفایت کند او را برای روزش پس نگه ندارد چیزی

لغيره الى الغد لحاجة في الحال فان فضل من ذلك شئ

برای فردا برای حاجت در حال پس اگر زیاده باشد از آن چیزی

فليدخره لغد لعياله لا لنفسه فلا ياكل الا تبعا لهم بل

پس باید که ذخیره کند آن را برای فردا از بهر عیال نه بهر نفس خود پس نخورد مگر تبع ایشان بلکه

يكون كالوكيل والخادم لعياله والمملوك لسيده ويعتقد بخدمة

باشد همچو وکیل و خادم عیال خود و غلام با خواجه خود و اعتقاد کند بخدمت

عياله والكد عليهم والقيام بمصالحهم اداء امر الله وطاعته

عیال خود و رنج کشیدن برای ایشان و قیام بمصالح ایشان ادای فرموده خدا و طاعت او

وليعزل خدمة نفسه من الوسط ويؤثر عياله على نفسه واذا

و باید که کناره دارد خدمت نفس خود از میان و برگزیند عیال خود را بر نفس خود و وقتی که

اكل اكل بشهوتهم ولا يحملهم على متابعة شهوة نفسه واذا كان

بخورد بخورد بآرزو عیال و باعث نشود ایشان را بر پیروی کردن آرزوی نفس خود و هرگاه باشد

في ذات يده شئ يصلح لشتائه وهو في الصيف يحتاج لثمنه

در دست او چیزی که سزاوار است برای زمستان او و او در تابستان محتاج است بسوی بهای او

صرفه في وجه حاجته في الصيف وان وجد كفاية يومه وكان 1030

خرج کند او را در وجه حاجت خود در تابستان و اگر دریابد کفایت روز خود را و باشد

فيه فضل الكسب في يوم لكفاية غد لعياله لم يشتغل بذلك بل

در روز زیادتی کسب از جهت کفایت فردا برای عیال او مشغول نشود بآن بلکه

يقف مع الكفاية في يومه لان الوقوف مع الكفايات واجب في

بایستد بکفایت در روز خود زیرا که ایستادن با کفایات واجب است در طریقت و

آخر ندبر حتى الى غد فان كان له قوة في التوكل وصبر على مقاساة

پس اگر او را قوت باشد در توکل و صبر بر کشیدن

القلة والجوع والضر ويقصر قوة عياله عن ذلك فلا يجوز له

قلت و گرسنگی و ضرر و بریده شود قوت عیال او ازین جایز نیست او را

ان يدعوهم الى حالة نفسه بل يتحرك ويكتسب لاجلهم ولان ذاك

که بخواند ایشان را بسوی حال خود بلکه بجنبد و کسب کند از بهر ایشان

من اهله الطاعة لله عز وجل وحسن السيرة والعبادة فعليه بكسب

از اهل خود باعث طاعت خدا و حسن سیرت و عبادت پس لازم است بروی کسب

الحلال ولا يطعمهم المباح حتى يثمر ذلك الطاعة والصلاح ولا
حلال و خورانیدن ایشانرا مباح تا که ثمره دهد آن طاعت و صلاح را و نه
يطعمهم الحرام فانه يثمر العصيان والجناح وليجتهد في ذات
خوراند ایشانرا حرام که آن ثمره میدهد گناه و معاصی را و بکوشد در ذات
نفسه باصلاح العمل والصدق وطهارة الباطن حتى يصلح الله امره
خود به نیکو گردانیدن عمل و براستی و پاکی باطن تا نیکو کند خدای تعالی کار او را
بينه وبين عياله في حسن الصبر وحسن الطاعة له ولله عز وجل
در میان او و در میان عیال او در نیکوی صبر و نیکوی طاعت او و برای خدای تعالی
والموافقة له وتعود بركة صلاحه على عياله قال النبي صلى الله عليه وسلم من اصلح
و موافق بودن با او و باز گردد برکت صلاح او بر عیال او فرمود نبی صلی الله علیه وسلم هر که نیکو کرد
ما بينه وبين الله عز وجل اصلح الله تعالى ما بينه وبين الناس واهله
آنچه میان او و میان خداست نیکو کند خدای تعالی آنچه میان او و میان مردم است و اهل او
وعياله من جملة الناس واذا نزل به ضيف فيجب ان يطعم عياله
و عیال او از جمله مردم اند و هرگاه فرود آید باو مهمانی پس واجب است که بخوراند عیال
مما يطعم الضيف اذا كان بذات يده سعة وتمكنة فليوفر ذلك
از آنچه میخوراند مهمان را هرگاه باشد در دست او فراخی و توانائی پس بسیار کند طعام را
بحيث يعم الجميع ويكفيهم ويفضل عنهم فان كان هناك فقر
بحیثیکه در گیرد همه را و کفایت کند او را و زیاده شود از ایشان و اگر باشد اینجا فقر
وقلة وضيق يد وعلم من عياله الايثار والرضاء بذلك
و قلت و تنگی دست و دانست از عیال خود برگزیدن و راضی شدن ایشان بایثار پس
يوثر للضيفان فان فضل منهم شيء تناولوه على وجه التبرك
برگزیند مهمانانرا پس اگر زیاده شود از ایشان چیزی بخورند آنرا بر وجه تبرک
فان الله تعالى سيخلف عليهم ويوسع ما لديهم فان الضيف
پس زود است که خلف خواهد داد بر ایشان و فراخ خواهد کرد آنچه نزد ایشانست پس بدرستی مهمان
ينزل برزقه ويرحل بذنوب اهل البيت كما جاء في الحديث واذا
می آرد رزق خود و میبرد گناهان اهل خانه را چنانچه آمده است در حدیث و هرگاه
دعي الفقير الى الدعوة وله عيال وليس له ما يصلح شانهم فليس
خوانده شود فقیر بسوی دعوت و مر او را عیالست و نیست مر او را چیزیکه اصلاح کند حال عیال را پس نیست
في الفتوة ان يضيع عياله ويمضي الى الدعوة ويوثر شهوته
در مروت آنکه بگذارد عیال خود را و برود بسوی دعوت و برگزیند آرزوی خود را

على فاقة عياله ولا يستقيم في الطريقة والشريعة أخذ الزلة

بر فاقه عيال خود و نيست درست در شريعت و طريقت گرفتن زلت

والجبنة لاجل العيال من الدعوة فليمتنع من الحضور وليصبر

و پنير از جهت عيال از دعوت پس بازماند فقير از حضور دعوت و بايد كه صبر كند

مع أهله فإن كان في صاحب الدعوة فتوة وعلم بأن للضيف

با عيال خود پس اگر باشد در صاحب دعوت جوانمردي و دانش اينكه مهمان را

عيالا فينبغي له أن لا يفرده بالاستحضار بل يفرغ قلب الضيف

عيالست پس سزاوارست او را كه تنها نگذارد او را بطلب حضور بلكه فارغ كند دل مهمان

عن شغل عياله بأن يكفيه ذلك ويحمل إليهم ما يحتاجون

از شغل عيال خود باينكه كفايت كند او را آن ميزبان و بردارد بايشان چيزيكه محتاج اند

إليه ويعلم ضيفه بذلك والواجب على الفقير أن يؤدب

باو و دانا كند مهمان خود را باين امر و واجبست بر فقير اينكه ادب دهد

أهله بملازمة ظاهر العلم والشريعة ولا يمكنهم من مخالفة

اهل خود را بملازمت ظاهر علم و شريعت و توانا نگرداند ايشان را از مخالفت

العلم في القليل والكثير ولا ينبغي له أن يسلم أولاده إلى السوق

علم در كم و زياده و سزاوار نيست او را كه بسپارد اولاد خود را بسوي بازار

1042 وتعلم الحرف بل يعلمهم أحكام الدين ويحملهم على ترك طلب

و ياد گرفتن هنرها بلكه بياموزد ايشانرا احكام دين و باعث شود ايشانرا بر ترك طلب

الدنيا إلا أن تغلب عليه الفقر وقلة الصبر وانكشاف الحال

دنيا مگر آنكه غلبه كند بروي فقر و قلت صبر و ظاهر شدن حال

والفضيحة والرجوع إلى الخلق في القوت وما يسد به الخلة

و رسوائي و بازگشتن بسوي خلق در قوت و در آنچه بند شود باو حاجت او

فليشغل أهله وولده ونفسه بالكسب وتحصيل ما يحصل به

پس بايد كه مشغول كند اهل خود را و فرزند خود را و نفس خود را بكسب و حاصل كردن چيزيكه حاصل شود

الغناء عن الناس فهو أفضل من غيره مع حفظ الحدود ويعرف

غنا از مردم پس اين مشغول بودن بهتر بهترست از كار ديگر با نگاهداشت حدود شرع و بداناند

أولاده وجوب رعاية حق الوالدين ومجانبة العقوق ويعرف أهله رعاية حق الله وحقه

اولاد خود را واجب بودن نگاهداشت حق والدين و دور بودن از عقوق و بداناند اهل خود را نگاهداشت حق خدا و حق او

فضيلة الصبر معه وطاعته وغير ذلك على ما بيناه في باب آداب النكاح فصل في آدابهم

فضيلت صبر و طاعت او و جز اين آنچه بيان كرديم در باب آداب نكاح فصل در آداب ايشان

فِي السَّفَرِ وَقَدْ ذَكَرْنَا فِي كِتَابِ الْأَدَبِ فِي أَثْنَاءِ الْكِتَابِ أَنَّهُ يَجِبُ
در سفر و تحقیق یاد کردیم ما در کتاب ادب در میان کتاب بدرستی واجب است
أَنْ يَكُونَ سَفَرُ الْمُؤْمِنِ الْخُرُوجَ مِنْ أَوْصَافِهِ الْمَذْمُومَةِ إِلَى صِفَاتِهِ
که باشد سفر مومن برآمدن از اوصاف بد بسوی صفات
الْمَحْمُودَةِ يَخْرُجُ مِنْ هَوَاهُ إِلَى طَلَبِ رِضَاءِ مَوْلَاهُ بِتَصْحِيحِ تَقْوَاهُ
ستوده پس برآید از هوای خود بسوی طلب رضای مولای خود بدرست کردن پرهیزگاری خود
فَإِذَا أَرَادَ الْفَقِيرُ أَنْ يُسَافِرَ مِنْ بَلَدِهِ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ
پس وقتیکه خواهد فقیر که سفر کند از شهر خود پس نخستین چیزی که واجب است بر وی آنکه
تُرْضِيَ خُصُومَهُ وَيَسْتَأْذِنَ وَالِدَيْهِ أَوْ مَنْ هُوَ فِي حُكْمِهِمَا فِي
راضی کند خصمان خویش را و اذن گیرد از والدین خود یا از کسیکه در حکم اوست در
وُجُوبِ الْحَقِّ عَلَيْهِ مِنَ الْعَمِّ وَالْخَالِ وَالْجَدِّ وَالْجَدَّةِ فَإِذَا رَضُوا
واجب بودن حق او بر او از عم و خال و جد و جده پس وقتیکه راضی شوند
بِذَلِكَ خَرَجَ فَإِنْ كَانَ ذَا عِيَالٍ وَفِي سَفَرِهِ عَنْهُمْ مَضَرَّةٌ عَلَيْهِمْ
باین برآید پس اگر باشد خداوند عیال و در سفر او بر ایشان ضرر
وَضَيْعَةٌ فَلَا يَسْلَمُ لَهُ السَّفَرُ إِلَّا بَعْدَ إِصْلَاحِ أُمُورِهِمْ أَوْ
و ضایع شدن است پس روا نیست او را سفر مگر بعد از درست ساختن کارهای ایشان یا
يَسْتَصْحِبُهُمْ مَعَهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يُضَيِّعَ
همراه برد ایشان را با خود فرمود نبی ؐ بس است مرد را از روی گناه آنکه ضایع کند
مَنْ يَقُوتُ وَمِنْ شَرْطِ الْفَقِيرِ إِذَا سَافَرَ أَنْ يَكُونَ قَلْبُهُ مَعَهُ
کسی را که قوت میرساند ایشان را و از شرط فقیر است که هرگاه سفر کند آنکه باشد دل او با خود
لَا يَكُونُ قَلْبُهُ مُلْتَفِتًا إِلَى عَلَاقَةٍ وَرَاءَهُ وَلَا يَكُونُ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقًا
نباشد دل او التفات کننده بسوی علاقه و نباشد دل او وابسته
بِمُطَالَبَةٍ أَمَامَهُ بِحَيْثُ مَا نَزَلَ يَكُونُ قَلْبُهُ مَعَهُ وَيَكُونُ قَلْبُهُ
بخواست پیش و پس پس هرجا که فرود آید باشد دل او با خود و باشد دل او
فَارِغًا خَالِيًا عَنِ الْأَشْيَاءِ كَمَا قِيلَ عَنْ إِبْرٰهِيمَ بْنِ دَوْحَةَ أَنَّهُ قَالَ
فارغ خالی از همه چیزها چنانچه گفته شد از ابراهیم بن دوحه که گفت
دَخَلْتُ مَعَ إِبْرٰهِيمَ بْنِ شَيْبَةَ الْبَادِيَةَ فَقَالَ لِي اطْرَحْ مَا مَعَكَ
در آمدم با ابراهیم بن شیبه در بادیه پس گفت مرا برآر آنچه با تست
مِنَ الْعَلَائِقِ فَطَرَحْتُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا دِينَارًا فَقَالَ لَا تَشْغَلْ سِرِّي
از علاقها پس برآوردم هر چیز مگر دیناری پس گفت مشغول مکن دل مرا

۱۰۴۳

اطرح ما معك فطرحت الدينار فقال لي اطرح ما معك من

بینداز هر چیزے که با تست پس انداختم دینار را پس گفت بینداز هر چیزیکه با تست از

العلائق فتذكرت أن معي شسوعا للنعل فطرحتها فوالله ما

علائق پس یاد کردم که با من دوال نعل ست پس انداختم آنرا پس سوگند بخدا

احتجت في الطريق إلى شسع إلا وجدته بين يديه فقال ابن

محتاج نشدم در راه بسوے دوال مگر یافتم او را در پیش خود پس گفت ابن

شيبة هكذا من عامل الله تعالى بالصدق ولا ينبغي أن يقصر

شیبه اینچنین ست حال کسیکه معامله کند با خدا تعالی بصدق و سزاوار نیست اینکه کوتاهی کند

في سفره من أوراده التي كان يفعلها في حضره لأن السفر

در سفر خود از اوراد خود که میکرد آنها را در حضر خود زیراکه سفر

زيادة في أحوالهم فلا ينبغي أن يحصل له خلل في أعماله وأحواله

زیادتی ست در احوال ایشان پس نباید که پیدا شود مرد درویش را خلل در اعمال او و احوال او

بسفره وإنما الرخص للضعفاء والعوام وما للأقوياء والخواص

بسفر او و جز این نیست که رخصت ضعیفان و عوام راست چیست مر اقویاء توانایان و خاصان را

بالرخص بل العزيمة شأنهم أبدا في جميع أحوالهم والتوفيق ١٠٣٤

با رخصت ها بلکه عزیمت کار ایشان ست همیشه در همه حالها و توفیق الهی

شامل لهم والرحمة نازلة عليهم والحرس قائم معهم والحفظ

در گیرنده ست ایشان را و رحمت فرود آینده ست بر ایشان و پاسبانان استاده ست با ایشان و نگهبانی

دائم لهم والحبيب جالس معهم والأنس به زائد والغناء به

همیشه بر ایشان ست و دوست همنشین با ایشانست و انس ایشان با دوست زاید ست و بی نیازی محبوب بیافت

قائم والأمداد به متداركة ومتواترة والنصر لهم لازم والجنود

برپاست و مدد الهی با ایشان پیاپی در پی رسنده ست و یاری حق لازم ایشان ست و لشکرهاے

لهم متكاثفة متتابعة ومتسلسلة لديهم فالسفر أقوى لهم

با ایشان انبوه پیاپی در پی رسنده ست و در هم در آینده ست نزد ایشان پس سفر قوی تر ست ایشان را

وأليق وأحسن بما هم بصدده إذ فيه البعد من الأسباب التي هي

و لایق تر و نیکو تر ست بچیزے که ایشان در پی آنند زیراکه در سفر ست دوری از اسباب که آنها

الأرباب والخلق الذين هم الأصنام وأضل من الصلبان

ارباب اند و از خلق که ایشان بتها اند و ضرر رساننده تر از چلیپاے نصارے

وأشد من الشيطان وينبغي للفقير أن يراعي قلبه في دخول

و سخت تر از شیطان و سزاوار ست فقیر را که رعایت کند دل خود را در آغاز

سفره ولا يخرج على الغفلة ويجتهد في سفره حتى لا ينسى بقلبه

سفر خود و نه بر آید بر غفلت و جهد کند در سفر خود تا اگر فراموش نکند او دل خود

ربه في سفره ولا ينبغي له ان يكون سفره لغرض من اغراض

پروردگار خود را در سفر و سزاوار نیست فقیر را که باشد سفر او از جهت غرضی از اغراض

الدنيا بوجه من الوجوه بل يكون سفره لطاعة من الطاعات

دنیا بوجهی از وجوه بلکه باشد سفر او برای ادای طاعت او از طاعتها

اما للحج او للقاء شيخ او زيارة موضع من المواضع المقدسة

یا برای حج یا برای دیدار شیخ یا زیارة جای از جاهای پاک

الشريفة واذا سافر الفقير فوجد قلبه بموضع من المواضع

بزرگ و هرگاه سفر کند فقیر پس یافت دل خود را در جای از جاها

وراه فيه اصفى من الكدورات وغيره او في فيلزم ذلك الموضع

و دید او را در آنجا صاف‌تر از تیرگیها و در غیر آن جای خود را کامل‌تر پس باید که لازم گیرد آنجا را

ولا يزول عنه الا بامر جزم او بفعل محض وقدر فليتنح حينئذ الى

و دور نشود از وی مگر بامر الهی یقینی که در باطن او شود یا بفعل محض حق و قدر او پس باید کناره گیرد آنگاه

ما يؤمر به او يحمله القدر اذا كان من المفعولين بهم الزائلين

بجای که امر کرده شود یا برد او را قدر و قتیکه باشد از مفعولین یعنی در تصرف قدر اند دور شده از

الهوى والارادات والاماني الفانين عنهم والمرادين المحبوبين

از هوا و خواهشها و امیدها و فانی شده اند از خود ها مراد و مختار و محبوب حق اند

واذا ظهر للفقير جاه وقبول ببعض المواضع فينبغي له ان

و هرگاه پیدا شود مر فقیر را جاهی و قبولی در بعض جاها پس سزاوار است او را که

يخرج منه ويشوش على نفسه ذلك القبول لئلا ينفي به عن

بر آید از آنجا و تشویش کند بر نفس خود را بر این قبول تا اگر باقی نماند بان قبول از

الله ويحجب عنه فيكون الخلق نصيبه وهذا انما يكون مع

خدا ایتعالی و در پرده شود از وی پس باشد خلق نصیب او و این ترک جای قبول میباشد که با

وجود الهوى واما مع زواله فلا وجود للخلق ولا لقبولهم اثر

یافت میل نفس بسوی آرزوها از خود واما با دور شدن هوا پس نیست وجود خلق را اثر و نه قبول ایشان را

فهم خارجون عن القلب وبينهما الحجب وحرس يحفظون القلب

پس ایشان بیرون شده از دل و در میان دل و ایشان حجابها و نگهبانان اند که نگاه میدارند دل را

عن دخول الخلق اليه لئلا يحصل الشرك فينشعث التوحيد

از در آمدن خلق بسوی او تا پیدا نشود شرک خفی پس پراگنده شود توحید صرف

وينبغي للفقير ان يعاشر اصحابه في سفره بحسن الخلق وجميع
وسزاوارست فقير را كه آميزش كند با ياران خود در سفر خود به نيكوى خلق و همه
المداراة وترك المخالفة واللجاج في جميع الاشياء ويشتغل
درگذشت و ترك مخالفت و ستيهيدن در همه چيزها و مشغول شود
بخدمتهم ولا يستخدم منهم احدا وينبغي ان يكون ابدا في
بخدمت ياران و طلب خدمت نكند از هيچ يكي از ايشان و سزاوارست آنكه باشد هميشه در
سفره على الطهارة وان لم يجد الماء يتيمم ما امكنه ذلك كما
سفر خود بر طهارت و اگر در نيابد آب تيمم كند تا تواند چنانچه
يستحب له في حضره ان يكون على الطهارة لان الوضوء سلاح
مستحب است مرا و را در حضر او آنكه باشد بر پاكي زيرا كه وضو سلاح
المؤمن كما جاء في الخبر وهو امان له من الشياطين وكل مؤذي
مومن است چنانچه آمده است در حديث و آن وضو امان است مرا و را از ديوان و هر ايذا دهنده
وينبغي ان لا يصحب الاحداث المردان في السفر على الخصوص فانهم
و سزاوارست كه مصاحبت نكند جوانان امرد را در سفر خصوصا بدرستي ايشان
اقرب من مصافاة الشياطين والقبول منها والى الشر والفتن
قريب ترند از دوستي شيطان و گرويدن از آنها و نزديك اند بسوي بدي و فتنه
ومتابعة الهوى وهنات النفس والتهمة وفي صحبتهم خطر عظيم
و متابعت هوى و قبايح نفس و تهمت و در صحبت ايشان خطر عظيم است
الا ان يكون الفقير ممن يقتدى بهم من الشيوخ والعلماء
مگر آنكه باشد فقير از آنكه اقتدا كرده شود بايشان از شيخان و عالمان
بالله والابدال وانبيائه المحفوظين الائمة الهداة الربانيين معلمي
و ابدال پيغمبران او كه نگاهداشته شده اند امامان راه نماي الهي اند آموزنده
الخير المؤدبين المنذرين للخلق والمهذبين لهم السفراء بين
نيكوى اند ترسانند اند از عذاب حق مر خلق را و ادب دهنده خلق را و پاك كننده [illegible] اصلاح
الحق والخلق الجهابذة فحينئذ لا يبالي بمن يصحبه من الاحداث
حق و خلق [illegible] پس اكنون باك نيست هر كس كه صحبت دارد از جوانان
والشيوخ واذا دخل بلدا وفيه شيخ فينبغي ان يبدء بسلامه
و پيران و هرگاه درآيد در شهرستي كه در وي شيخي است پس سزاوارست كه ابتدا كند بسلام او
عليه وخدمته له وينظر اليه بعين الاكبار والحشمة والتعظيم
بر وي و خدمت خود مرا و را و نظر كند بسوي وي بچشم بزرگي و حشمت و تعظيم

لئلا يحرم فائدته واذا فتح له بشيء فلا يستأثر به دون اصحابه

تا محروم نماند از فائده او و وقتیکه فتح شود او را چیزی پس اختیار نکند بخود او آن تنها از یاران

واذا وقع لاحدهم عذر يوقف معه ولا يضيعه والله الموفق للصواب

و وقتیکه واقع شود مر یکی از یاران را عذری بایستد با او و ضایع نسازد او را و خدای توفیق دهنده است

فصل في آدابهم في السماع من ذلك ان لا يتكلفوا السماع ولا

فصل در آداب ایشان در سرود از آنجمله است اینکه رنج نبرد در سماع و

يستقبلوه بالاختيار فاذا اتفق السماع فمن حق المستمع ان يقعد

پیش نیاید او را باختیار پس اگر موجود شود سماع او پس سزاوار شنونده است اینکه بنشیند

بشرط الادب ذاكرا لربه بقلبه مشتغلا بحفظ قلبه من طوارق

بشرط ادب یاد کننده پروردگار خود را بدل مشغول شونده بنگاهداشت دل از رسیدن

الغفلة والنسيان فاذا قرع سمعه شيء يرى القاري للقرآن كانه

غفلت و فراموشی پس اگر کوبد گوش او چیزی ببرد خواننده قرآن چنانکه

مستنطق من قبل الحق عز وجل فيما يرد عليه من تعريفات الغيب

که نطق میکند از جانب حق تعالی در آنچه وارد میشود بر او از دانانیدن های غیب

اياه بما يوجب ترغيبا او ترهيبا او ايناسا او عتابا او زيادة

او را از آنچه موجب است رغبت گردانیدن یا ترسانیدن و یا انس یا عتاب یا زیادتی

في القيام بعبادته عز وجل او غيره فعند ذلك بادر الى ما يرد عليه

در بازداشتن بعبادت حق تعالی پس نزد آن سماع بشتابد بسوی چیزیکه وارد

وقابل الاشارة عليه بالبديهة وان كان السماع بحيث يصير كان

و مقابل کند اشارت را بسوی آن وارد بیجا آوردن او و اگر باشد سماع بالکونه که گردد گویا که

لسان القاري لسانه وصار كانه يخاطب هو الحق بما يقرأ القاري

زبان قاری زبان اوست و گشت شنونده چنانکه خطاب میکند او را حق بچیزیکه میخواند

فعل ما يحصل مما يجد قلبه في ذلك بحيث يكون موافقا للحق

بکند آنچه حاصل شود از آنچه مییابد دل او در آن سماع بحیثیتیکه باشد موافق حق

العبودية وآداب الشريعة وفي الجملة لا يكون في الطريقة ولا في

بندگی و ادب شریعت و بجمل کلام اینست که نیست در طریقت که عبارت از سلوک است و

علم الحقيقة شيء يخالف آداب الشريعة واذا كان في القوم شيخ

علم حقیقت که عبارت از مکاشفه است چیزیکه مخالف ادب شریعت و هرگاه باشد در قوم شیخ

حاضر في السماع فالواجب على الفقير السكون ما امكنه ومراعاة

حاضر در سماع پس واجبست بر فقیر سکون تا تواند و نگاهداشت

خشية ذلك الشيخ فان ورد عليه امر غالب بقدر الغلبة تسلم ٥٧

بزرگی این شیخ پس اگر وارد شد بروی امری غالب پس باندازه غلبه سلم داشته شد

اليه الحركة فاذا سكنت الغلبة فالاولى له السكون و مراعاة لحشمة

بسوی او جنبیدن حرکت پس وقتیکه ساکن شود غلبه پس بهتر مر او را سکون ست و نگهداری بزرگی

الشيخ ولا ينبغي للفقير ان يتعاطى القاري ولا القوال ان

شیخ و سزاوار نیست فقیر را که طلب کند خواننده و گوینده را که

انشد له القول الذي هو ادنى بالذي هو خير يعني الابيات

بدل کن سخن را که پست ست بسخن نیک یعنی ابیات خوان بجای قرآن

بالقرآن على ما هو عادة اهل الزمان اليوم فلو صدقوا في قصدهم

برانچه عادت اهل زمان ست امروز پس اگر صادق میبودند در ارادهٔ خود

وتجردهم وتصرفهم لما انزعجوا في قلوبهم وجوارحهم بغير سماع

و تجرد و وجود از ذاتی و در تصرف خود هر آینه نمی جنبیدند در دلهای خویش و اعضای خویش بغیر شنیدن

كلام الله عز وجل اذ هو كلام محبوبهم وصفته وفيه ذكره

کلام خدای تعالی زیراکه کلام محبوب ایشانست و صفت اوست و در روی ذکر او

وذكر الاولياء الاولين والآخرين والماضين والغابرين ١٠٣٨

و ذکر اولیای پیشینیان و پسینیان و گذشتگان و آیندگان و ذکر

المحب والمحبوب والمريد والمراد وعتاب المدعين لمحبته ٥٨

محب و محبوب و مرید و مراد و عتاب و سرزنش دعوی کنندگان محبت او

ولومهم وغير ذلك فلما اختل صدقهم وقصدهم وظهرت

و ملامت ایشان و جز این پس هرگاه خلل پذیرفت راستی و قصد ایشان و پیدا شد

دعويهم من غير بينة وزورهم وقيامهم مع الرسم والعادة من

دعوی ایشان بی گواه و دروغ ایشان و استاده بودن ایشان با رسم و عادة در دل بی

غير عزيمة باطنة وصدق السريرة والمعرفة والمكاشفة والعلوم

بغیر عزیمت باطنی و راستی و معرفت حق و کشف حقائق و علوم

الغريبة والاطلاع على الاسرار والقرب والانس والوصول الى المحبوب

غریبه و مطلع شدن بر رازها و نزدیکی حق و انس و رسیدن بمحبوب

والسماع الحقيقي وهو الحديث والكلام الذي هو سنة الله عز

و سماع حقیقی و آن حدیث و کلامی که آن سنت خداست عز و جل

وجل مع العلماء به والخواص من الاولياء والابدال والاعيان

با عالمان خود و با خاصان از اولیا و ابدال و اشراف

وخلت بواطنهم من ذلك كله وتفوهوا مع القوال والأبيات
وخالی شد باطنهای ایشان از همه و ایستاده انز با گوینده و بیتها و
الأشعار التي تثير الطباع وتهيج نائرة العشاق بالطباع لا بالقلوب
شعرهای که برانگیزد طبیعت ها را و برانگیخته میکند نایره عشاق طبعهای نفسانی
والأرواح فينبغي للفقير في الجملة أعني فقير الحق عز وجل وفقير
و ارواح را پس سزاوار است فقیر را فی الجمله یعنی فقیر حق را عز و جل و فقیر
الخلق أعني فقير المعنى وفقير الصورة أعني فقيرا من الدنيا
خلق را یعنی فقیر معنی را و فقیر صورت یعنی فقیر دنیا
وفقيرا من العقبى والأكوان أن لا يتقاضى القاري والقوال
و فقیر عقبی و اکوان را چه در دل او جائے هیچ امی از آنها نیست آنکه تقاضا نکند قاری و قوال
بالتكرار والإعادة بل يكل ذلك إلى الحق سبحانه إن شاء قيض
بتکرار و باز گردانیدن قرائت و قول بلکه بسپارد این را بسوی حق تعالی اگر خواهد گمارد
من ينوب عنه في التقاضي أو يلهم القوال بالتكرار إذا كان
کسی را که نایب باشد از آن درویش در طلب یا الهام کند قوال را بتکرار هرگاه باشد
الفقير المستمع صادقا وله في التكرار ردّ ومصلحة ولا ينبغي
فقیر مستمع صادق و باشد او را در تکرار داد و مصلحت و سزاوار نیست
للفقير أن يستعين بغيره في حال السماع فإن سأل الفقراء
فقیر را که یاری جوید بغیر خود در حال سماع پس اگر خواستند از و فقیران
منه المساعدة في الحركة فليساعدهم وذلك ضعف في الحال
یاری را در جنبش پس یاری دهد ایشان را و این سستی است در حال
وإذا سمع الفقير آية أو بيتا فلا يجب أن يزاحمه أحد ويجب أن
و هرگاه بشنود فقیر آیتی یا بیتی پس واجب نیست که مزاحمت کند او را هیچ یکی و واجبست
يسلم له وقته وإن خولف فزوحم فالأولى للمزاحم له التسليم
تسلیم دارند برای او وقت او و اگر مخالفت کرده شد پس مزاحمت رسانیده شد او را پس اولی برای مزاحم
وإذا تحرك الفقير على آية أو بيت يجب أن يسلم له وقته وإن
و هرگاه حرکت کند فقیر بر آیتی یا بیتی پس واجبست که مسلم داشته شود او را وقت او و اگر
وقع للحاضرين عليه إشراف ورأوا فيه تقصيرا أو نقصانا
واقع شد حاضران را بر وی وقوف و دیدند در وی التقصیر یا نقصان
فالواجب عليهم الستر عليه والحلم عنه فإن اقتضى الوقت
پس واجب بر ایشان پوشیدن است بر وی و بردباشتن از و پس اگر تقاضا کرد وقت

تشبهه فليثبته بالرفق او بالقلب لا باللسان وههنا يحتاج

اگاه نمیدن او پس باید اگاه نید او را به نرمی یا بدل نه بزبان و اینجا یعنی در دریافتن تقصیر واگاه

الى قوة حال وصفاء باطن وعلم دقيق واطلاع وادب كامل

بسوی قوت حال وصفاے باطن وعلم باریک و واقف شدن بر راز دیگری وادب درست

ومحافظة شديدة حميدة واذا خرج في حال السماع من خرقة

ونگاه داشت سخت نیکو و وقتیکه بر آید در حال سماع خود از خرقه

او من شيء من ثيابه فلا يخلو اما ان يكون قد تخلق به مع القارئ

یا از چیزی از لباس خود پس خالی نیست یا اینکه احسان کرده است با خواننده

فهو للقارئ على الخصوص او يطرحه في الوسط فيكون حكمه الى

پس آن خرقه باشد قاری را تنها یا انداخته است آنرا در میانه مجلس پس باشد حکم آن خرقه

فيقال له ما الذي اردت به فان قال تصدقت به ان يكون

پس گفته شود مر او را چه چیز خواسته باین انداختن پس اگر گوید خواستم باین اینکه باشد خرقه

بحكم الفقراء كان ذلك خلقا منه معهم فهو لهم بحكم الفتوح

بحکم درویشان باشد این انداختن خرقه خلقی از و با درویشان پس آن خرقه ایشان را بحکم فتوح است

وذلك اليهم يرون فيه رأيهم ولمن قال اردت به موافقة

و این خرقه با ایشانست به بینند درو فکر خویش را و اگر گوید خواستم باین انداختن موافقت

شيخ طرح خرقته فهذا ضعيف الحال جدا ركيك الامر حقا

شیخ که انداخته است خرقه خود را البته این شخص سست حال است بیقین رکیک است کار او

لانه انما ينبغي ان يوافق الشيخ في حكم خروجه عن خرقته

زیرا که بدرستی سزاوار نیست موافقت پیر در حکم بر آمدن از خرقه خود

من تدانى الشيخ في وجده وحاله وذلك بعيد جدا ان

مگر کسی را که موافق شد با پیر در وجد وحال او و این دور است بیقین که

يتفق اثنان منهم في حال واحد والذي جرت به العادة بين

متفق باشند دو کس از ایشان در یکحال و آنچیز که رفته است بآن عادت میان

الفقراء واستمر به الرسم بينهم اليوم في الموافقة في طرح الخرقة

فقیران و همیشه شده است با و رسم میان ایشان امروز در موافقت کردن در انداختن خرقه

فليس له اصل ثم اذا جرى منه ذلك مع ضعفه فحكم خرقته

پس نیست این را هیچ دلیلی پس اگر رفت از درویش این کار با سستی او پس حکم خرقه

المطروحة الى ذلك الشيخ في رسم العادة لا في العلم والشريعة

انداخته شده او بسوی این شیخ است در رسم عادت نه در علم و شریعت

أو في مقتضى الطريقة والحقيقة وإن قال صاحب الخرقة

يا در حكم طريقت و حقيقت و اگر گفت صاحب خرقه

أردت موافقة القوم الحاضرين فهذا أيضاً أضعف من الأول

خواستم موافقت قوم كه حاضر اند پس اين شخص سست ترست از اول

لأنه إنما ينبغي أن يكون الاشتراك في الفعل عند الاتفاق في الحال

زيراكه سزاوار نيست شركت در كار مگر وقت اتفاق در حال

والوجد وقل ما يتفق ذلك للقوم حتى يستووا في الشرب والحال

و وجد و اندك است كه متفق شود حال مر قوم را تا آنكه برابر شوند در شرب و حال

فيرجع في ذلك إلى القوم فما يكون حكم خرقهم فله أسوتهم

پس رجوع كرده شود در حكم آن خرقه بسوى قوم پس هر چه باشد حكم خرقها قوم پس او راست پيروى

في ذلك فإن قال لم يكن لي في الوقت قصد ولا نية يقال فلان

در اين حكم پس اگر نبوده است مرا در وقت اندر آن قصد و نيت گفته شود

هو بحكمك فاحكم فيه بما شئت وليس لأحد من الحاضرين ولا

خرقه بحكم تست پس حكم كن هر چه خواهي و نيست مر هيچ يكي را از حاضران و نه

للشيخ إن كان حاضراً في ذلك حكم البتة إذ ليس صاحبه فيه

پير را اگر حاضر باشد در اين خرقه حكم هرگز از جهت آنكه نيست صاحب خرقه در و

محق ولا له قصد ولا لذلك أصل في الطريقة فإن قال وردت

محق و نه مر او را قصد است و نيست مر اين را اصل و دليل در طريقت پس اگر گفت وارد شد

علي في الوقت الإشارة بالخروج من الخرقة من غير قصد إلى شيء

بر من در وقت سماع اشارة از حق به بيرون آمدن از خرقه بے قصد بسوى چيزے

على التعيين فقد يكون هذا في الطريقة أصل لأن من خلع عليه

معين پس گاهے ميباشد اين را سلوك در طريقت دليل زيرا كه اگر بر كسى

السلطان خلعة فالواجب على المخلوع عليه أن ينزع ملبوسه

بادشاه خلعت پس واجب است بر وى آنكه بكشد پوشاك خود را

ثم يلبس الخلعة فهكذا حكم هذا الفقير أن يخرج من خرقته و

پس بپوشد خلعت را پس همچنين است حكم درويش است كه برآيد از خرقه خود و

يلبس ما خلع عليه الباري عز وجل من الأنوار والقرب والألطاف

بپوشد چيزے كه خلعت داده است او را حق تعالى از نور و نزديكى و لطفها

ثم إن حكم خرقته إلى الشيخ الحاضر إن كان هناك وإلا فللحاضرين

پس حكم خرقه آنست بسوى پير حاضر است اگر باشد در آنجا و اگر نه حاضران را

من الفقراء أن يفردوا القاري أو القوال بها وقد قيل أن ذلك
اینکه جدا سازد خواننده یا گوینده را با آن خرقه و تحقیق گفته شده است بدرستی
إلى الفقير وهو أولى بحكم خرقته من غيره فأما معارضة الحاضرين
بسوی همان درویش است و او سزاوارتر است بحکم خرقه خود از دیگری واما پیش آمدن حاضران
من أرباب الدنيا ليشتروا الخرقة ثم ترد إلى صاحبها فذلك
از اهل دنیا تا آنکه بخرند آن خرقه را پس بازگردانیده شود بصاحب او پس این کار
غير محمود في الطريق وغير مرضي اللهم إلا أن يكون المشتري فيه
ستوده نیست در طریقت و ناپسندیده است مگر آنکه باشد خرنده در او
فتوة وإيمان بالقوم يريد أن يتخلق معهم وهو نوع من المعاوضة
جوانمردی وگرویدن بقوم درویشان میخواهد اینکه نیکویی با ایشان و این نوعیست از طلب عوض
والسؤال بالتلطف ولكنه مذموم جداً لأنه في حال خروجه عن
و سوال کردن بلطف و تازگی ولیکن انکار بدیست بیقین زیرا که بدرستی او در حال برآمدن از
الخرقة أظهر الصدق من نفسه في الحال ورجوعه إلى الخرقة فاضح
خرقه ظاهر ساخت راستی را از نفس خود در حال و بازگشتن بسوی خرقه فضیحت کننده
لنفسه ومكذب لها وذلك غير مرضي ولا ينبغي لمن خرج من خرقة ١٠٤٢
نفس را او در دروغگو کننده است او را و این کار نیست پسندیده و سزاوار نیست کسی را که برآمده است از
أن يعود إليها ويقبلها فإن كان ذلك بإشارة شيخ بأن أمره
اینکه بازگردد بسوی او و قبول کند او را پس اگر باشد آن قبول باشارهٔ پیر بانکه فرمود
بأخذها فإنه يأخذها جبراً امتثالاً لأمر الشيخ ثم يخرج منها بعد
بگرفتن آن پس بگیرد از برای آشکارا از جهت فرمانبرداری شیخ پس برآید از آن خرقه پس
ذلك فيتخلق بها مع غيره وإذا وقع شيء في الوسط للجماعة فالواجب
از و پس احسان کند بآن خرقه بدیگری و چون چیزی واقع شود در میانه برای جماعت پس واجب است
التسوية بينهم فإن كان فيهم شيخ ورأى تخصيص قوم أو واحد
برابری در میان ایشان پس اگر باشد در ایشان پیر و ببیند خاص گردن گروهی را یا یکی را
من الحاضرين فحكم ذلك إلى الشيخ يتبع رأيه فيه فلو طرح خرقته
از حاضران پس حکم آن مفوض بسوی پیر است پیروی کننده رای خود را و اگر انداخت خرقه خود را
فردت عليه وكانت طريقته أن لا يرجع إلى شيء خرج منه و
پس بازگردانیده شد بسوی او پس بوده است عادت او اینکه بازنگردد بسوی چیزیکه برآید از و و
عاد الفقراء إلى خرقهم فإن كان له شيخ كان له أن لا يرجع
بازگشتند درویشان دیگر بسوی خرقهای خود پس اگر بوده است او را پیر بوده است او را که بازنگردد

الى خرقته ويلزم طريقته فلا يرجع الى ما خرج منه ولا ينقض
بسوی خرقه خود ولازم گیرد عادت خودرا پس باز نگردد بسوی چیزی که برآمده است ازو ونه شکند
حالته اتباعا لاحوال الجماعة وان كان واحدا من الفقراء ذا الامر
حالت خودرا از جهت پیروی حال جماعت واگر بود یست الکس یکی از درویشان پس نیکوتر
من حاله والاولى بها ان يوافق بالجماعة في الحال فيعود الى خرقته
بحال او وسزاوارتر باو آنست که موافقت کند بجماعت در حال پس گردد بسوی خرقه خود
لئلا يخجل القوم وليستحيوا ويمقتوه ثم بعد ذلك يخرج منها
تا آنکه خجل نشوند قوم وشرمنده نشوند وغضب نکنند لورا پس بعد ازین برآید ازان خرقه
الى الحاضرين وهو الاولى وان دفعها الى غائب عن المجلس جاز و
بسوی حاضران واین بهترست واگر داد اورا بشخصیکه غایب است از مجلس جایز است واین
هذا اخر ما الفنا من اداب القوم على وجه الاختصار والاقلال
آخر چیزیست که تالیف کرده ایم از ادب گروه بروجه اختصار و کمی
والامكان في الوقت واما ما يتعلق بدخول الربط والسقايات و
ولنجایش وقت واما چیزیکه وابسته است بدرآمدن رباطها وسقایها و
لبس الحذاء واشياء احدثوها ووضعوها ورسموها بينهم فذلك
پوشیدن نعل واشیایکه پیدا کرده اند ونهاده اند ورسم کرده اند درمیان ایشان پس
يستفاد بممارستهم وبمجالستهم والاستخبار والاشارة منهم
استفاده کرده میشود بممارست وانیس ایشان وخبر گرفتن واشارة از ایشان
فلم نسطره في الكتاب وقد ذكرنا معظم ذلك في كتاب الادب
پس ننوشته ایم درکتاب وتحقیق ذکر کردیم اکثر اورا درکتاب ادب
في الشرع في اثناء الكتاب ثم نختم الكتاب بذكر باب يشتمل على
در شرع درمیانه کتاب باز ختم کنیم کتاب را بذکر بابی که در گیرنده است بر
باب المجاهدة والتوكل وحسن الخلق والشكر والصبر والرضا
باب مجاهده وتوکل ونیکوی سیرت وشکر وصبر ورضا
والصدق اذ هذه الاشياء السبعة اساس هذه الطريقة ولكل
وصدق از جهت آنکه این هفت چیز بنیاد است این طریقه را وهمه
خير **فصل** فاما المجاهدة فالاصل فيها قول الله عز وجل
نیکی اند اما مجاهده پس اصل درین قول خداست عز وجل
والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وروى ابو نضرة عن
کسانیکه مجاهده کرده اند درطلب من بهر آینه مینمایم ایشانرا راههای وصول خود وروایت کرد ابو نضره

ك من المقت وهو الغضب ١٢

ای اکثر ذلک ١٢

أبي سعيد الخدري رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن أفضل لہ
از ابو سعید خدری رض گفت پرسیده شد رسول الله صلعم از بزرگ ترین

الجهاد قال كلمة حق عند سلطان جائر فدمعت عينا أبي
جهاد فرمود گفتن سخن راست نزد سلطان ظالم واشک روان کرد دو چشم ابو سعید

سعيد رض وقال أبو علي الدقاق رح من زين ظاهره بالمجاهدة ابی
وگفت ابو علی دقاق رح کسیکه آراسته کرد ظاهر خود را بمجاهده ومشقت

حسّن الله سرائره بالمشاهدة قال الله عز وجل والذين جاهدوا
نیکو کند خدای تعالی باطن او را بمشاهده ومکاشفه فرمود عز وجل کسانیکه مجاهده کرده اند

فينا لنهدينهم سبلنا وكل من لم يكن في بدايته صاحب مجاهدة اربع
در راه ما هر آیینه نماییم ایشان را راه وصول وکسیکه نبوده است در آغاز کار صاحب مشقت وریاضت

لم يجد من هذه الطريقة شمة وقال أبو عثمان المغربي رح من ظن أنه تکبیرات
نیافت از طریقه بوئی وگفت عثمان مغربی رض کسیکه گمان برد که بر وی

يفتح عليه بشيء من هذه الطريقة أو يكشف له شيء منها بغير ۱۰۴۴
گشاده میشود بر وی چیزی از این طریقت یا کشف کرده میشود او را چیزی از آنها بغیر

لزوم المجاهدة فهو في غلط وقال أبو علي الدقاق رح من لم يكن له
لازم گرفتن مجاهده پس او در غلط است وگفت ابو علی دقاق رح کسیکه نبوده است او را

في بدايته قومة لم يكن له في نهايته جلسة وقال رض أيضا الحركة زنار
در آغاز کار ایستادن نباشد او را در نهایت خود نشستن وگفت رض نیز قول جنبیدن

بركة حركات الظواهر توجب بركات السرائر وقال الحسن بن علوية حرکتہ
برکت است جنبشهای ظاهری ثابت میگرداند برکتها را وگفت حسن

قال أبو يزيد كنت اثنتي عشرة سنة حداد نفسي وخمس سنين زنار
گفت ابو یزید رح بوده ام دوازده سال آهنگر نفس خود وپنج سال

كنت مرآة قلبي وسنة أنظر فيما بينهما فإذا في وسطي زنار ظاهر
بودم آیینه دل خود ویکسال میدیدم در میان آنها پس ناگاه دیدم در میان خود زنار آشکار

فعملت في قطعه اثنتي عشرة سنة ثم نظرت فإذا في باطني زنار
پس کار کردم در بریدن او دوازده سال پس دیدم پس ناگاه در باطن من زنار است

فعملت في قطعه خمس سنين أنظر كيف أقطع فكشف لي فنظرت
پس کار کردم در بریدن او پنج سال میدیدم چگونه ببرم او را پس کشف شد بمن پس دیدم

إلى الخلق فرأيتهم موتى فكبرت عليهم أربع تكبيرات وعن الجنيد
بسوی خلق پس دیدم ایشان را مرده پس تکبیر گفتم بر ایشان چهار تکبیر جنازه ومرویست از جنید

قال سمعت السري رح يقول يا معشر الشباب جدوا قبل أن
گفت شنیدم سری را رح که میگفت ای گروه جوانان کوشش کنید پیش از آنکه
تبلغوا مبلغي فتضعفوا وتقصروا كما قصرت وكان في ذلك
برسید بجای رسیدن من پس سست شوید و کوتاهی کنید در عبادت چنانچه کوتاهی کردم و بود در آن
الوقت لا يلحقه الشباب في العبادة وقال الحسن القزاز رحمه الله
وقت ضعف نمیرسید نداو را جوانان در عبادت و گفت حسن قزاز
بني هذا الأمر على ثلاثة أشياء أن لا يأكل إلا عند الفاقة ولا
بنا کرده شده است این امر سلوک بر سه چیز اینکه نخورد مگر نزد فاقه و نه
ينام إلا عند الغلبة ولا يتكلم إلا عند الضرورة وقال إبراهيم
خسپد مگر وقت غلبه و کلام نکند مگر وقت ضرورت نماید و گفت ابراهیم
بن أدهم رض لن ينال الرجل درجة الصالحين حتى يجوز ست
ادهم رض هرگز نرسد مرد درجه نیکوکاران را تا آنکه درگذرد شش
عقبات الأولة يغلق باب النعمة ويفتح باب الشدة والثانية
عقبه اول اینکه به بندد در نعمت را و بگشاید بر خود در سختی را و دوم
يغلق باب العز ويفتح باب الذل والثالثة يغلق باب الراحة
به بندد در عزت را و بگشاید در خواری را سوم به بندد در راحت را
ويفتح باب الجهد والرابعة يغلق باب النوم ويفتح باب السهر
و بگشاید در جهد را چهارم به بندد در خواب را و بگشاید در بیداری را
والخامسة يغلق باب الغنى ويفتح باب الفقر والسادسة
پنجم به بندد در غنی را و بگشاید در فقر را ششم
يغلق باب الأمل ويفتح باب الاستعداد للموت وقال أبو عمرو
به بندد در امل را و بگشاید در استعداد موت را و گفت ابو عمرو
بن نجيد رح من كرمت عليه نفسه هان عليه دينه وقال
بن نجید رح هرکه بزرگ گشت بر وی نفس او و خوار گشت بر وی دین او و گفت
أبو علي الروذباري رح إذا قال الصوفي بعد خمسة أيام أنا جائع
ابو علی روذباری رح هرگاه گوید صوفی پس از پنج روز من گرسنه ام
فألزموه السوق وأمروه بالكسب وقال ذو النون المصري رح ما أعز
پس لازم گردانید او را بازار و بفرمایید او را بکسب و گفت ذو النون مصری رح عزیز نگردانید
الله عبدا بعز هو أعز له من أن يدله على ذل نفسه وما أذل
حق تعالی بنده را بهیچ عزتی که عزیزتر باشد او را از اینکه راه نماید او را بر خواری نفس خود و خوار نساخت

اللهُ عبداً بذلٍ هو اذلّ له من ان يحجبه عن ذلّ نفسه وقال

حق تعالی بنده را بخواری که خوارتر باشد از آنکه در پرده دارد از خواری نفس خود و گفت

ابرهيم الخواص ما هالني شيء الا ركبته وقال محمد بن الفضل

ابراهیم خواص نه ترسانید مرا چیزی مگر آنکه سوار شدم و کردم او را و گفت محمد بن فضل

رحمه الله الراحة هي الخلاص من اماني النفس وقال منصور بن

رح آسایش خلاصی از امیدهای نفس است و گفت منصور بن

عبد الله سمعت ابا علي الروذباري رحمة الله عليهما يقول دخلت

عبد الله شنیدم ابا علی رودباری را رح که میگفت درمی آید

الآفة من ثلاث سقم الطبيعة وملازمة العادة وفساد الصحبة

آفت از سه چیز از بیماری طبیعت و ملازمت عادت و فساد صحبت

فسألته ما سقم الطبيعة فقال اكل الحرام فقلت وما ملازمة

پس پرسیدم او را چیست بیماری طبیعت پس گفت خوردن حرام پس گفتم و چیست ملازمت

العادة قال النظر والاستمتاع بالحرام والغيبة قلت فما

عادت گفت دیدن و نفع گرفتن بحرام و غیبت گفتم پس چیست

فساد الصحبة فقال كلما هاجت في النفس شهوة يتبعها وقال

فساد صحبت پس گفت هر چه پیدا کند در نفس شهوة پیروی آن کند و گفت

النصراباذي رحمه الله سجنك نفسك اذا خرجت منها وقعت

نصرابادی زندان تو نفس تست هرگاه برآمدی ازان افتادی

في راحة الابد وقال ابو الحسن الوراق رحمه الله كان اجلّ احكامنا

در راحت ابدی و گفت ابو الحسن وراق رح باشد بزرگترین احکام ما

في مبادي امرنا في مسجد ابي عثمان الايثار بما يفتح علينا وان

در آغاز کار در مسجد ابی عثمان ایثار کردن چیزی که فتح میشد برما و اینکه

لا نبيت على معلوم ومن استقبلنا بمكروه لا ننتقم منه لانفسنا

نیت نکنیم بر چیزی که معلوم است و هر که پیش آمد ما را به ناسزا انتقام نمیگرفتیم ازو از برای نفسهای خود

بل نعتذر اليه ونتواضع له واذا وقع في قلوبنا حقارة لاحد

بلکه عذر میکردیم بسوی او و تواضع میکردیم مر او را و هرگاه واقع شد در دلهای ما حقارت برای هیچ کس

قمنا بخدمته بمجاهدة العوام في توفية الاعمال ومجاهدة

برخواستیم بخدمت او پس مجاهده عوام در تمام ساختن اعمال ظاهریست و مجاهده

الخواص في تصفية الاحوال وقد يسهل مقاساة الجوع والعطش

خواص در پاک کردن احوال است از ذمایم و گاهی آسان میشود رنج کشیدن گرسنگی و تشنگی

وَالسَّهَرِ وَمُعَالَجَةُ الْأَخْلَاقِ الرَّدِيَّةِ تَعَسُّرٌ وَتَصَعُّبٌ وَمِنْ آفَاتِ

و بیداری و علاج کردن سیرتهای ناکوهیده دشوار است و صعب و از آفات

النَّفْسِ رُكُونُهَا إِلَى اسْتِحْلَاءِ الْمَدْحِ وَالذِّكْرِ الطَّيِّبِ وَثَنَاءِ الْخَلْقِ

نفس میل کردن اوست بسوی شیرین پنداشتن ستایش خلق و یاد کردن نیکو و ستودن خلق

وَقَدْ تَحْتَمِلُ أَثْقَالَ الْعِبَادَاتِ لِذَلِكَ وَيَسْتَوْلِي عَلَيْهِ الرِّيَاءُ وَالنِّفَاقُ

وگاهے بسبر دارد بارها ے عبادت را از جهت شیرینے و غالب میشود بروی ریا و نفاق

وَعَلَامَةُ ذَلِكَ رُجُوعُهَا إِلَى الْكَسَلِ وَالْفَشَلِ عِنْدَ انْقِطَاعِ ذَلِكَ وَ

و نشان این و همه آنست که باز گردد نفس بسوی سستی و نا توانائی وقت جدا شدن آن شیرینے و

ذَمِّ النَّاسِ لَهَا وَلَا يَتَبَيَّنُ لَكَ آفَاتُ نَفْسِكَ وَشِرْكُهَا وَدَعْوَاهَا

نکوهیدن مردم او را و ظاهر نمیشود مر ترا آفت هاے نفس تو و شرک خفی و دعوے او

وَكَذِبُهَا إِلَّا عِنْدَ الْامْتِحَانِ فِي مَوَاطِنِ دَعْوَاهَا وَعِنْدَ الْمُوَازَنَةِ

و کذب او مگر نزد امتحان در مواطن دعواے او و نزد یک سنجیدن

لَهَا لِأَنَّهَا تَتَكَلَّمُ بِكَلَامِ الْخَائِفِينَ مَا لَمْ تَضْطَرَّ إِلَى الْخَوْفِ وَإِذَا

مر او را زیرا که او سخن میکند سخن ترسندگان تا وقتیکه مضطر نشده است بسوی خوف و وقتیکه

احْتِيجَتْ إِلَيْهَا فِي مَوَاطِنِ الْخَوْفِ وَجَدْتَهَا آمِنَةً وَتَقُولُ قَوْلَ الْأَبْرَارِ

محتاج شد بسوی نفس در جا هاے خوف که در آنجا از حق باید ترسید میابی آنرا ایمن و همه وعید را فراموش کار

مَا لَمْ تُمْتَحَنْ بِالتَّقْوَى وَإِذَا احْتِيجَتْ إِلَيْهَا وَطَالَبْتَهَا بِشُرُوطِ التَّقْوَى

تا وقتیکه نه آزموده شده است به پرهیزگاری و وقتیکه محتاج شدی بسوی نفس و خواستی از و پرهیزگاری

وَجَدْتَهَا مُتْرِكَةً مُرَائِيَةً مُعْجِبَةً وَتَصِفُ بِصِفَةِ الْعَارِفِينَ مَا

میابی تو او را بزرگ کننده نماینده و آرایشده برای خلق عجب کننده بفعل خود میستاید نفس صفات عارفان

لَمْ يُحْتَجْ إِلَى الْغَايَةِ فَإِذَا طَلَبْتَ مِنْهَا ذَلِكَ وَجَدْتَهَا كَذَّابَةً وَ

تا وقتیکه محتاج نیست بسوی غرضی پس وقتیکه طلب میکنی از و صدق را نه او هنگام عرض میابی او را دروغگو و

تَدَّعِي دَعْوَى الْمُوقِنِينَ مَا لَمْ تُمْتَحَنْ بِالْإِخْلَاصِ وَتَزْعُمُ أَنَّهَا مِنَ

دعوی میکند نفس دعوی اصحاب ایقان تا وقتیکه نه آزموده است به پرهیزگاری پس وقتیکه محتاج شد بسوی اخلاص

الْمُتَوَاضِعِينَ مَا لَمْ يَحُلَّ بِهَا خِلَافُ هَوَاهَا عِنْدَ الْغَضَبِ وَكَذَلِكَ

جمله متواضعان ام تا وقتیکه فرود نیامده است باو خلاف میل خود وقت غضب و همچنین

تَدَّعِي السَّخَاءَ وَالْكَرَمَ وَالْإِيثَارَ وَالْبَذْلَ وَالْغِنَاءَ وَالْفُتُوَّةَ وَغَيْرَ

دعوے میکند سخاوت و کرم و ایثار و خرج کردن و توانگری دل و جوانمردی و غیر

ذَلِكَ مِنَ الْأَخْلَاقِ الْحَمِيدَةِ أَخْلَاقِ الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَبْدَالِ وَالْأَعْيَانِ

ازین از اخلاق ستوده که اخلاق اولیا و ابدال و اشراف است

تمنّيا ودعونة وحمقا وإذا طالبتها بذلك وامتحنتها لم تجد
بطریق آرزو و حماقت و حمق وقتیکه طلب میکنی تو آن نفس را باین سیرتها و آزمائی نیابی
هنالك إلا كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى إذا جاءه
آنجا آن سیرتها مگر مانند سراب که در دشت میباشد می پندارد آنرا تشنه آب تا آنکه هرگاه می آید او را
لم يجده شيئا ولو كان ثم صدق وإخلاص وصح منها القول و
نیابد او را چیزی و اگر میبود آنجا راستی و اخلاص و درست میشد از و سخن و
صدق بالقول لسانها لما أظهرت التزين للخلق الذين لا يملكون
راست میگفت سخن را زبان او هر آینه ظاهر نمیکرد آرایش عمل نیک برای خلق که مالک نیستند
لها ضرا ولا نفعا ولصحت أعمالها عند الامتحان فوافق قولها
برای او ضرر و نفع را و هر آینه درست میشد اعمال او وقت امتحان پس موافق میشد سخن او
عملها وقال أبو حفص رحمه الله النفس ظلمة كلها وسراجها سرها
عمل او را و گفت ابوحفص نفس تاریکی ست همه او و چراغ او باطن او
يعني الإخلاص ونور سراجها التوفيق فمن لم يصحبه في سره توفيق
یعنی اخلاص او ست و نور چراغ او توفیق ست پس کسیکه همراه نیست او را در سر او توفیق
من ربه كانت ظلمة كلها وقال أبو عثمان رحمه الله لا يرى أحد ١٠٤٨
از پروردگار او باشد سراسر تاریکی و گفت ابوعثمان نمی بیند کسی
عيب نفسه وهو يستحسن من نفسه شيئا وإنما يراه من يتهمها
عیب نفس خود و حال آنکه نکو میپندارد از نفس خود چیزی را و جز اینکه می بیند عیب نفس کسیکه تهمت میکند
في جميع الأحوال وقال أبو حفص رحمه الله أسرع الناس هلاكا
در همه احوال و گفت ابوحفص چست ترین مردم از روی هلاک
من لا يعرف عيبه فإن المعاصي بريد الكفر وقال أبو سليمان
کسی ست که نشناسد عیب خود بدرستی گناهان پیک کفر اند و گفت ابوسلیمان
رحمة الله عليه ورضوانه ما استحسنت من نفسي عملا فاحتسبت
نیکو نپنداشتم از نفس خود چیزی را پس شمرده باشم
به وقال السري رضي الله عنه إياكم وجيران الأغنياء وقراء الأسواق
او را و گفت سری دور اندازید از همسایگی توانگران و خوانندها ی بازارها
وعلماء الأمراء وقال ذو النون المصري رضي الله عنه إنما دخل الفساد
و دانشمندان امیران و گفت ذوالنون نه درآمد فساد
على الخلق من ستة أشياء أولها ضعف النية بعمل الآخرة و
بر خلق مگر از شش چیز اول آن شش سستی نیت ایشان در عمل آخرت ست و

الثاني صارت أبدانهم رهينة بشهواتهم والثالث طول الأمل
دوم گشت تنهاے ایشان گرو آرزوهاے ایشان و سوم درازے امیدها
مع قرب الأجل والرابع آثروا رضاء المخلوقين على رضاء الخالق و
با نزدیکی موت چهارم اختیار کردند رضا مخلوقات بر رضای خالق
الخامس اتبعوا أهواءهم ونبذوا سنة نبيهم صلى الله عليه وسلم وراء ظهورهم
پنجم پیروے کردند هواهاے خود را وانداختند طریقه پیغمبر را در پس پشت هاے خویش
والسادس جعلوا قليل زلات السلف حجة لأنفسهم ودفنوا كثير
ششم گردانیدند لغزشهاے پیشینیان حجت ودلیل براے نفسهاے خود وپنهان کردند بسیاری
مناقبهم **فصل** والأصل في المجاهدة مخالفة الهوى يفطم
از صفات ستوده ایشان واصل در مجاهده مخالفت نفس است پس جدا کند
نفسه عن المألوفات والشهوات واللذات ويحملها على خلاف
نفس خود را از چیزهاے که الفت گرفته است بآنها و آرزوها ولذتها و بردارد او را بر خلاف
ما تهوى في عموم الأوقات فإذا انهمك في الشهوات ألجمها
آنچه مایل است بآن در اکثر اوقات پس وقتیکه فرو رفت در شهوتها باز دارد او را
بلجام التقوى والخوف من الله عز وجل فإذا حرنت ووقفت
بلگام پرهیزگاری وترس از حق تعالی پس وقتیکه حرون کند وباز ایستد
عند القيام بالطاعات والموافقات ساقها بسياط الخوف و
نزد برخاستن بطاعتها وموافقت نفس موده ها براند او را بتازیانه ترس
خلاف الهوى ومنع الحظوظ **فصل** ولا يتم المجاهدة إلا
خلاف هوا وباز داشتن از حظ او وتمام نمیشود مجاهده مگر
بالمراقبة وهي التي أشار إليها رسول الله صلى الله عليه وسلم حين سأله جبرئيل
بمراقبه وآن مراقبه چیزیست که اشارت کرد بآن رسول الله ﷺ وقتیکه پرسید او را جبرئیل
عليه الصلوة والسلام عن الإحسان فقال الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه فإن
ع از احسان پس گفت احسان اینست که عبادت کنی خداے تعالی را گویا که می بینی تو او را
لم تكن تراه فإنه يراك لأن المراقبة علم العبد باطلاع الرب
اگر نبوده تو بیننده او را اند رسی آدمی چنانچه او ترا می بیند زیرا که مراقبه دانستن بنده است به واقف بودن پروردگار
سبحانه عليه فاستدامته لهذا العلم مراقبة لربه وهذا هو أصل
همیشه داشتن بنده این دانش را مراقبه اوست مر پروردگار او را واین مراقبه اصل
كل خير وإنما يصل إلى هذه الرتبة بعد المحاسبة فإصلاح حاله
هر نیکی است وانمیرسد بنده باین مرتبه مراقبه مگر پس از محاسبه ودرست گردانیدن حال خود را

في الوقت ولزوم طريق الحق واحسان مراعاة القلب بينه وبين

در وقت و لازم گرفتن راه راست را و نیکو رعایت کردن دل را در میان خود و در میان

الله تعالى وحفظ الانفاس مع الله عز وجل فيعلم ان الله تعالى عليه

خدای تعالی و نگهداشتن دمها را با خدا ایستم که باوی [illegible] پس بداند به درستی خدای تعالی برو

رقيب ومن قلبه قريب يعلم احواله ويرى افعاله ويسمع اقواله

پاسبان است و از دل او نزدیک است می داند احوال او را و می بیند افعال او را و میشنود سخنهای اورا

ولا يتم ايضا الا بمعرفة خصال الاربع اولها معرفة الله تعالى والثانية

و تمام نمیشود نیز مجاهده مگر بدانستن چهار خصلت اول شناختن خدای تعالی دوم

معرفة عدو الله ابليس والثالثة معرفة نفسك الامارة بالسوء

دانستن دشمن خدا ابلیس را و سوم دانستن نفس خود را بسیار فرمان دهنده به بدی

والرابعة معرفة العمل لله تعالى ولو عاش انسان دهرا في العبادة

چهارم دانستن کار برای خدای تعالی و اگر زندگانی کند انسان عمری در عبادت

مجتهدا ولم يعرفها ولم يعمل عليها لم ينفعه عبادته وكان

کوشش کننده و نداند این چهار خصلت را و عمل نکند بروی نفع نکند او را عبادت او و باشد

على الجهل ومصيره الى النار الا ان يتفضل الله تعالى عليه

بر جهالت و بازگشت او بسوی آتش است مگر آنکه فضل کند حق تعالی برو

برحمته واما معرفة الله عز وجل فهو ان يلزم العبد قلبه قربه

برحمت خود اما معرفت خدای تعالی پس اینست که لازم گیرد بنده دل خود را نزدیکی

عز وجل وقيامه عليه وقدرته عليه وشهادته وعلمه به و

حق تعالی و قایم بودن او برو و توانا بودن برو و حاضر و دانا بودن با او و

انه رقيب حفيظ وانه واحد ماجد لا شريك له في ملكه وانه

به درستی که او پاسبان [illegible] یگانه است ارجمند نیست انباز مراورا در ملک او به درستی او

عنده ما وعد صادق وعنده ما ضمن واف وعنده ما دعى

نزد [illegible] آنچه وعده کرده است راست است و نزد چیزی که ضامن او شده است وفا کننده است و نزد چیزی که طلب کرد

اليه وندب اليه ملى وله وعد ينجزه ووعيد صادق وتنفيذه

حق را بسوی او و خواست با او توانگر است [illegible] وعده است که روا خواهد کرد او را و وعید راست که روا خواهد کرد

ومقام يصير اليه الخلائق ومصدر يتصرف من عنده ولكل

و مقام است که باز خواهد گشت باو خلایق و جای برآمدن است تصرف میکنند از پیش خود مر او را

ثواب وعقاب ليس له شبه ولا مثل وانه كافي رحيم ودود

ثواب عذاب او نیست مراو را مانند بصفات و نه در ذات و به درستی خدای کفایت کننده رحمت کننده دوست

سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَانَّهُ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَانٍ لَا يَشْغَلُهُ شَانٌ عَنْ شَانٍ

شنونده است داننده است و بدرستی آنخداینست هر روز در کاریست مشغول نمیکرداند او را کاری از کاری

يَعْلَمُ الْخَفِيَّ وَفَوْقَ الْخَفِيِّ وَالضَّمِيرَ وَالْخَطَرَاتِ وَالْوَسْوَسَةَ وَالْهِمَّةَ

میداند چیز نهان را و آنچه بالای پنهانست و خبر پوشیده را و خطرات دل را و وسوسه را و قصد را

وَالْاِرَادَةَ وَالْوَسْوَاسَ وَالْحَرَكَةَ وَالطَّرْفَةَ وَالْغَمْزَةَ وَالْهَمْزَةَ وَمَا فَوْقَ

و خواهش را و وسوسه را و حرکت و بر هم زدن چشم را و اشارت چشم را و آنچه بالای

ذٰلِكَ وَمَا دُونَ ذٰلِكَ مِمَّا دَقَّ فَلَا يُعْرَفُ وَجَلَّ فَلَا يُوصَفُ مِمَّا

آنست و پایین آنست از چیزهای باریک پس غایب میشود و از چیزهای بزرگ از آنچه

كَانَ وَمَا يَكُونُ وَانَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ وَقَدِ اسْتَوْفَيْنَا ذٰلِكَ فِي بَابِ

شده است و از آنچه خواهد شد و بدرستی خدا ایشان ارجمند است حکیم و بتحقیق تمام بیان کردیم این را در باب

مَعْرِفَةِ الصَّانِعِ مِنْ قَبْلُ فَاِذَا اَلْزَمَ هٰذَا قَلْبَهُ فِي الْيَقِينِ الرَّاسِخِ وَالْعِلْمِ

معرفت صانع پیش ازین پس وقتیکه لازم ساخت این معرفت را بدل خود بیقین استوار و علم

النَّافِعِ وَلَزِمَ ذٰلِكَ كُلَّ عُضْوٍ مِنْهُ وَكُلَّ جَارِحَةٍ وَكُلَّ مَفْصِلٍ وَعِرْقٍ

نافع و لازم شدن این معرفت هر عضو و هر اندام و بند و رگ

وَعَصَبٍ وَشَعْرٍ وَبَشَرٍ وَكَذٰلِكَ تَيَقَّنَ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى قَائِمٌ عَلٰى ذٰلِكَ

و پی و موی و چرم و همچنین یقین کند بدرستی خدا ایشان قایم است برو

عَالِمٌ بِهِ اَحَاطَ بِهِ عِلْمًا لَا تَعْزُبُ مِنْهُ عَازِبَةٌ وَانَّهُ خَلَقَهُ فَاَحْسَنَ

عالمست او را در گرفته است او را از روی علم غایب نیست از وی هیچ غایبی و بدرستی خدا ایشان پیدا کرد او را پس

خَلْقَهُ وَصَوَّرَهُ فَاَحْسَنَ صُورَتَهُ وَثَبَتَ جَمِيعُ ذٰلِكَ فِي قَلْبِهِ

پیدا ایش او و صورت بندی او کرد پس نیکو کرد صورت او را و ثابت شد این علم در دل او

وَصَحَّ بِهِ عَزْمُهُ وَاَكْمَلَهُ عَقْلُهُ ثَبَتَتْ حِينَئِذٍ فِيهِ الْمُحَاسَبَةُ

و صحیح شد باو نیت او و کامل کرد او را عقل او و ثابت شد این هنگام در آنکس محاسبه

وَوَصَلَتْ اِلَيْهِ الْمَعْرِفَةُ وَقَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ وَكَانَ فِي مَقَامٍ مِنَ

و رسید باو معرفت و قایم شد برو حجت الهی و شد در جای بزرگ از

اللّٰهِ شَرِيفٍ وَالْحَذَرُ يَصْحَبُهُ فِي ذٰلِكَ كُلِّهِ فَحَفِظَتْ جَوَارِحُهُ

حق تعالی و ترس صحبت میدارد او را در همه اینها پس نگاهداشته شد اندامها

قَلْبَهُ وَلَا يَنَالُ شَيْئًا مِنْ هٰذِهِ الْجُمْلَةِ اِلَّا اَنْ يَقْطَعَ الْاَشْغَالَ

دل او را و نمیرسد سالک چیزی را ازین مجموع مگر به بریدن شغلها همه

كُلَّهَا اِلَّا مَا دَلَّهُ عَلٰى هٰذَا وَالْفَرَقُ لَا يُفَارِقُ قَلْبَهُ حَذَرًا مِنْ

مشغول شدن بچیزیکه راه نماید او را برین و حال آنکه ترس جدا نمیشود از دل او بسبب ترسیدن از

اشاره

نیکو کردن

۱۵۰

سطواته لقدرته عليه لما قد سلف وبما يكون منه وحياء منه

از شهبا ... حق تعالى از هيبت قادر بودن حق تعالى برو بواسطه تقصيرات گذشته و بسبب چيزی که حواهد شد و حيا ميشود

لقربه منه ولم يسقط منه ارادة ولم يزل منه همة ولا خطرة

از جهت نزديک بودن از حق تعالى ازو و دور نشد هيبت ازو و نه هيچ زايل شده است قصدی و نه خطره

الا له وفيه فيكون العالم القائم بما يحب الله منه والنازل له

مگر از جهت حق تعالى و در محبت او پس باشد آن شخص دانا که قايم است بانچه دوست ميدارد حق تعالى ازو و فرود آينده است

عما يكره منه ولا يكون منه خطرة ولا لحظة ولا وسوسة ولا

از آنچه کروه ميدارد حق تعالى و نباشد او را خطره و نه ديدنی و نه وسوسه و ...

ارادة ولا حركة له ظاهرا ولا باطنا الا وعلم الله عنده قائم في

خواستنی و نه جنبش ظاهر و نه باطن مگر آنکه علم حق تعالى قايم است در

قلبه قبل الخطرات والحركات والوساوس فهو مقام العلماء بالله

دل او پيش از خطره و جنبشها و وسوسها و اين مقام علماست که دانستنی اند بحق و خايف از حق

عز وجل الخائفين العارفين الاتقياء الورعين واما معرفة

ترسنده اند عارف اند پرهيزگارند تارک شبهات اند و اما شناختن

عدو الله ابليس فقد امر الله تعالى بمحاربته ومجاهدته في السر

دشمن خدا ابليس است پس تحقيق فرموده است حق تعالى بجنگ او و مجاهده او در پنهان

والعلانية في الطاعة والمعصية واعلم العباد بانه قد عادى

و آشکارا در طاعت و گناه و اعلام کرد بندها را بدرستی که آن ابليس بتحقيق دشمنی کرد

الله عز وجل وعبده ونبيه وصفيه وخليفته في الارض آدم

خدای عز وجل بترک امر او بسجده و به بنده او و پيغمبر او و خليفه او در زمين او که آدم است ع

عليه السلام وضاره في ذريته وانه لا ينام اذا نام الآدمي و

و ضرر رساننده او را در اولاد او و بدرستی آن ابليس خواب نميکند وقتيکه خواب کرد آدمی و

لا يغفل اذا غفل الآدمي ولا يسهو اذا سها في نومه ويقظته

غافل نميشود وقتيکه غافل ميشود آدمی و سهو نميکند وقتيکه سهو کند در خواب خود يا بيداری خود

مجتهدا في عطب الآدمي وهلاكه لا يألوه خديعة وحيلة و

کوشش کننده است در هلاک آدمی نميگذارد در حق او فريب و حيله و

مكرا ومصائده الشهية اللذيذة في طاعته ومعصيته ما

و آلات شکار آن ابليس که آرزو داشته است لذيذ اند در طاعت او و معصيت او پنهان و ...

اكثر من خلق الله من العابدين المغرورين المخدوعين و

... بسياری از خلق خدا از عبادت کنندگان که مغرور اند و فريب داده شده اند و

١٠٥٢

كثير من العاقلين ليست راجعة أن يوقع ابن آدم في معصية أو

بسیار از عاقلان نیست آسودگی شیطان اینکه بیندازد فرزند آدم را در گناه یا

رياء أو عجب إنما بغيته أن يرده معه حيث يرد جهنم حيث

ریا یا عجب نیست مقصود او مگر آنکه بیارد فرزند آدم را با وجود جایی که خواهد آمد در دوزخ چنانچه

قال جل وعلا إنما يدعو حزبه ليكونوا من أصحاب السعير فإذا عرف

فرمود خدای بزرگ نیست که میخواند آن شیطان مگر گروه خود را تا باشند از اهل دوزخ پس وقتیکه دانست ابلیس را

العبد بهذه الصفة فينبغي له أن يلزم قلبه معرفته في الحق و

بنده باین صفت پس سزاوار است مر بنده را اینکه لازم سازد دل خود را معرفت ابلیس در حق و

الباطل بلا غفلة ولا سهو منه فيحاربه بأشد المحاربة ويجاهده

باطل بی غفلت و بی سهو پس جنگ کند با وی سخت ترین جنگها و مجاهده کند

بأشد المجاهدة سرا وعلانية ظاهرا وباطنا لا يقصر في ذلك

بسخت ترین مشقت پنهان و آشکارا ظاهر و باطن کوتاهی نکند در آن جنگ

حتى يبذل مجهوده في محاربته ومجاهدته في كل ما يدعو إليه

تا آنکه خرج کند سعی خود را در جنگ و مشقت با او در هر چیزی که خواند ابلیس بسوی آن چیز

١٠٥٣ من الخير والشر ولا يدع التضرع والالتجاء إلى الله عز وجل والاستعانة

از نیک و بد و نگذارد زاری و التجا بسوی خدای تعالی و مدد خواستن

به في حركاته كلها ليعينه عليه ويرى الله عز وجل من نفسه الفقر

با او در حرکات خود همه تا آنکه یاری دهد او را بر ابلیس و نماید حق تعالی را از نفس خود درویشی

والفاقة إليه فإنه لا حيلة ولا قوة إلا به ويستغيث بالله عز

و فاقه بسوی او پس بدرستی نیست خلاصی و نیست توانایی بر محاربه او مگر بیاری حق تعالی و فریاد رسی جوید

وجل بالبكاء والتضرع ويسأله النصر عليه جاهدا متذللا ليلا

بگریه و زاری و طلب کند از حق تعالی غلبه بر ابلیس در آن حال که کوشش کننده است و خواری کننده است

ونهارا سرا وعلانية في الخلاء والملاء حتى تصغر في عينه مجاهدته

در روز پنهان و آشکارا در خلوت و میان مردم تا آنکه خرد و حقیر شود در چشم بنده مجاهده او

لمعرفته بتوفيق الله إياه فإنه عدو مولاه وهو أول من عصى الله

از جهت دانستن او توفیق خدای بزرگ را پس بدرستیکه ابلیس دشمن مولای بنده است و اول کسی است که نافرمانی

من خلقه وأول من مات من خلقه يعني من عصاه وكل عاص لله

از خلق او و اول کسی که مرده است از خلق است یعنی کسیکه نافرمانی کرد او را و هر نافرمانی کننده خدا

عز وجل ميت كما جاء في الحديث قال الله عز وجل إن أول من مات

مرده است چنانچه آمده است در حدیث فرمود خدای تعالی بدرستیکه اول کسیکه مرد

ادل

من خلقي ابليس وهو الذي عادى اولياء الله من الانبياء والصديقين

از خلق من ابلیس است و او است که دشمنی کرد دوستان خدا از پیغمبران و صدیقان

والاصفياء من خلقه اجمعين وينبغي للعبد ان يعلم انه في

و برگزیدگان از خلق او همه و سزاوار است مر بنده را اینکه بداند که بدرستی او در

جهاد عظيم يثبت قرب من الرب جل ثناؤه ولا يوصف شرف

جهاد بزرگ است و در نزدیکیست از پروردگار خود جل جلاله و بیان کرده نمیشود بزرگی

مقامه فليثبت ولا يعجز فانه ان عجز او مل فقد عصى ربه عز

جای او را نزد حق پس باید که ثابت بماند و عاجز نشود بدرستی که اگر عاجز شد یا ملول شد پس تحقیق نافرمانی کرد

وجل ويقع في جهنم ويغضب الله عليه ويكون قد اعطى عدو

وافتاد در دوزخ و غضب کرد بر وی حق تعالی و میباشد تحقیق داده شده است دشمن خدای

الله امنيته منه ويقوى عليه لعنة الله وليس لارادته في العبد

تعالی را امید او از وی و توانا شد دشمن خدا تعالی بر وی و نیست مر خواهش آن شیطان را در بنده

نهاية ولا انتهاء الا الكفر بالله فانه انما ينقله من حال الى حال

نهایتی و انتهای مگر کافر ساختن بنده را بخدا پس او نقل میکند بنده را از حالی بحالی

حتى يغضب الله عليه فيكله الى نفسه فيعطب ويقع في النار

تا آنکه غضب میکند حق تعالی بر وی و پس میسپارد آن بنده را بنفس او پس هلاک میشود و می افتد در آتش

مع الشيطان فلا خلق اشد على العبد منه فالحذر الحذر فانما

با شیطان پس نیست هیچ مخلوقی سخت ترین بنده را از شیطان پس باید ترسید پس بدرستی نیست

هو الورود على الغضب والنجاة بفضل الله ورحمته اعاذنا الله

حال مگر هلاک یا رستگار رسیدن بفضل خدا و رحمت او پناه بدهد ما را خدا

وجميع المسلمين من شر ابليس وجنوده ولا حول ولا قوة الا

و جمیع مسلمانان از بدی ابلیس و لشکر او و نیست قوت و توانائی مگر

بالله العلي العظيم واما معرفة النفس الامارة بالسوء فتضعها

بخدای که بزرگ است و بلند و اما معرفت نفس بسیار فرمان دهنده به بدی پس اینست که بنهد او

حيث وضعها الله عز وجل وتصفها بما وصفها الله تعالى و

جائیکه نهاده است او را خدای تعالی و صفت کند او را بانچه صفت کرده است خدای تعالی و

يقوم عليها بما امره الله عز وجل فانها اعدى له من ابليس

قایم باشد بر وی بچیزیکه فرموده است خدای تعالی پس بدرستی او دشمن تر است بنده را از شیطان

وانما يقوى عليه ابليس بها وبقبولها منه فيعرف اي شيء

و توانا میشود شیطان بر بنده مگر بوسیله و به گردیدن نفس مر شیطان را پس بداند بنده چه چیز ست

طباعها وما أرادتها ولِي ما تدعو وبما تأمر وكيف خلقتها

طبیعت او و چیست خواست او و بسوی چه چیز طلب میکند و چگونه است پیدایش او

خلقة ضعيفة قوي طمعها شرهة مدعية خارجة عن

پیدایش او ضعیف است استوار است طمع او بسیار است حرص دارد و مدعی است دعوی باطل بیرون است از

طاعة الله سبحانه متملكة متمنية خوفها أمن ورجاؤها أماني

فرمانبرداری خدا مالک شونده است آرزو کننده است خوف او امن است در جلسه او آرزوها است

وصدقها الكذب ودعواها بالملة وكل شيء منها غرور وليس لها

و راستی او دروغ است و دعوی او باطل است و هر چیز که از وست فریب است مر او را و

فعل محمود ولا دعوى حق فلا تغرنه بما يظهر له منها ولا يرجو

کاری ستوده و نه دعوی راست پس مغرور نکند بنده را بچیزیکه ظاهر میشود مر او را و امیدوار نشود

بما يأمل إن حل عنها قيودها شررت وإن أطلق وثاقها جمحت

بچیزیکه امید دارد اگر گشاده از و زنجیر او بد شود و اگر و ر گرده شود از بند او بر آید از فرمان

وإن أعطاها سؤلها هلكت وإن غفل عن محاسبتها أدبرت وإن

اگر دهد او را خواهش او هلاک شود و اگر غافل شود از محاسبه او مدبر شود و اگر

عجز عن مخالفتها غرقت وإن اتبع هواها تولت إلى النار وفيها

عاجز آید از مخالفت او غرق شود و اگر پیروی کند هوای نفس را بر گردد بسوی آتش و در

١٠٥٥ هوت ليس لها حقيقة ولا رجوع إلى خير وهي رأس البلاء ومعدن

افتد نیست مر نفس را حقیقتی و باز گشتی بسوی نیکی و این سر بلاها است و کان

الفضيحة وخزانة إبليس ومأوى كل سوء ولا يعرفها أحد غير خالقها

فضیحت و گنجینه ابلیس است و جای باز گشت هر بدی است و نمیداند او را هیچکس جز از خالق او

عز وجل نهي في الصفة التي نصفها الله عز وجل كلما ظهرت

پس نفس در صفتی است که ستوده است او را حق تعالی هرگاه که اظهار کند

خوفا فهو أمن وكلما ادعت صدقا فهو كذب وكلما ذكرت

ترس از حق پس او امن است و هرگاه که دعوی کند راستی پس او دروغ است و هرگاه یاد کند

إخلاصها فهو رياء وإعجاب عند الحقائق يتبين صدقها

اخلاص را در عمل پس او ریا است و پندار خود است وقت ظهور حقایق احوال ظاهر میشود راستی او

ويعرف كذبها عند الامتحان ترجع إلى دعواها فليس بلاء أعظم

و دانسته میشود دروغ او و نزد آزمودن باز گردد بسوی دعوی خود پس نیست بلا بزرگ

إلا وقد حل بها فعلى العبد محاسبتها ومراقبتها ومخالفتها

مگر آنکه فرود آمده است با و پس بر بنده لازم است حساب گرفتن از آن نفس و پاسبانی او و مخالفت او

والمجاهدة لها في جميع ما تدعو إليه وتدخل فيه فليس لها دعوى
ومجاهده او در همه چیزها که میخواند بسوی آنها و درآید در آنها پس نیست مرا و را دعوی
حق وإنما تسعى في هلاكها ودمارها ولا توصف بشيء إلا وهي
راست و نیست سعی او مگر در هلاک خود و خرابی خویش و ستوده نمیشود آن نفس بهیچ صفت مگر آنکه او
أكثر مما توصف فهي كنز إبليس ومستراحه ومستأمره ومحدثه
بیشتر از آنست که ستوده شده است پس آن نفس گنج شیطان است و جای راحت اوست و جای سخن اوست
وصديقه وثقته فإذا عرف العبد صفتها فقد عرفها هانت عليه و
و یار اوست پس هرگاه داند بنده صفت او پس تحقیق دانسته او را وقتیکه دانست او را خوار شد نفس برو و
ذلت وقوي عليها بالله عز وجل فإذا اجتمعت في العبد هذه
خوار شد و توانا شد بنده برو بیاری حق تعالی پس وقتیکه جمع شد در بنده این
الخصال الثلاث فليستعن بالله عز وجل عليهن ولا يغفل ولا
خصلتهای سه گانه پس باید که طلب یاری کند از خدای تعالی برین خصلتها غافل نشود و
يطيع نفسه لأنه إذا قوي على أدب نفسه ومخالفتها عما
فرمانبرداری نکند نفس را زیراکه بدرستی وقتیکه توانا شد بر ادب نفس خود و مخالفت او از آنچه
تهوى قوي على الخصال كلها إن شاء الله تعالى فعليه بعد ذلك
میل کند با و پس باشد تحقیق توانا شده است بر خصلتهای همه اگر خواسته است خدای تعالی پس بر بنده است
التقدم بالعزم بالله عز وجل وحده لا شريك له ولا يميل في
پیش آمدن بقصد خود بسوی خدای تعالی که تنهاست نیست انباز مرا و را و میل نکند در این
هذا كله إلى أحد غير الله عز وجل فإنه إن فعل ذلك فلا يوفق
همه کارها بسوی هیچ کسی غیر از خدای تعالی پس بدرستی اگر کرد این را پس توفیق داده نشود
لخير ويكله الله عز وجل إلى نفسه فينبغي له أن يستعين بالله
برای نیکی و می سپارد او را حق تعالی بسوی نفس او پس سزد او را که یاری خواهد از خدای
تعالى في هذا كله ويتبع مرضاته في جميع ما أمره الله به ونهاه و
تعالی در همه این چیزها و پیروی کند رضای خدای تعالی در همه چیزها که فرموده است و نهی کرده است و
لا يريد بذلك أحدا غير الله عز وجل فإذا فعل ذلك أرشده الله و
نخواهد باین همه کس را غیر از حق تعالی پس هرگاه کرد این کار راه نمود او را حق تعالی و
وفقه وأحبه وجنبه مكارهه وستره بستر الأصفياء العلماء
و توفیق داد او را و دوست داشت او را و دور گردانید او را ناخوش آیندهای دنیا و پوشید او را بپرده برگزیدهای
بالله الذين بذلك قالوا العلم بالله عز وجل وأما معرفة العمل
بخدا آنانکه بسبب این کار رسیده اند و اما شناختن عمل

لله عز وجل أن يعلم العبد أن الله عز وجل أمره بأمور ونهاه عن
براے خدا تعالی پس اینست کہ بداند بندہ کہ حق تعالی فرمودہ است او را بچیزہا و منع کردہ است او را از
أمور فالذي أمره به هو الطاعة والذي نهاه عنه هو المعصية
چیزہا پس آنچہ فرمودہ است باو طاعت است و آنچہ باز داشتہ است از و معصیت است
له عز وجل وأمره بالإخلاص فيهما والقصد إلى سبيل الهدى
براے خداے عز وجل و امر کردہ است او را باخلاص در آنہا و فرمودہ است رفتن بسوے راہ ہدایت
على نهج الكتاب والسنة ولا يكون في ضميره في فعله كل شيء
بر طریق کتاب و سنت و نباشد در دل بندہ در کردن او ہر چیز
غير الله عز وجل ولا يكن ممن ترك المعاصي الظاهرة وأعرض عن
جز از حق تعالے و نباشد از کسانیکہ گذاشتہ اند گناہان ظاہر را و روگردانندہ اند از
ترك المعاصي الباطنة التي هي أمهات الذنوب وأصولها لأن الله
گذاشتن گناہان باطن کہ آنہا سر گناہان و اصل اینہا اند زیرا کہ حق تعالے
تعالى ليس على هذا وعد بالمغفرة ولا على هذا ضمن الثواب في دار
وعدہ نکردہ است بر ترک گناہان ظاہری آمرزش را و نہ برین ضامن شدہ است ثواب را در سراے
١٠٥٧ الجزاء فلا يجهدن العبد في العبادة بالظاهر بفساد النية وسقم
جزا پس کوشش نکند بندہ در عبادات ظاہر بفساد نیت و نادرستے
الإرادة فيعود إذ ذاك طاعاته معاص كلها فيحل به عقوبات
قصد پس باز گردد اکنون طاعت گناہہا پس فرود آید باو عقوبت ہاے
الدنيا والآخرة مع تعب البدن وقلة المرادية وترك الشهوة واللذة
دنیا و آخرت با رنج دادن تن را و کمی گذاشتن آرزو و لذت
فيخسر الدنيا والآخرة بل يزين طاعته بالإخلاص والتقوى والورع
پس زیان کند دنیا و آخرت را آراستہ کند طاعت خود را باخلاص و تقوے و پرہیزگاری
ونيته بالصدق ويحفظ إرادته بالمحاسبة وليكن همه طلب
و نیت خود را براستی و نگاہدارد ارادت خود را بمحاسبہ و باید کہ باشد کوشش او طلب
النية الصادقة وعزمه طلب الإخلاص والتوحيد في أقواله و
نیت درست و قصد او طلب اخلاص و توحید در سخنہا و
أفعاله وأحواله أجمع عند أخذه في الطاعة وإعراضه عن المعصية
عملہا و حالہا ہمہ نزد شروع او در طاعت و برگردیدن او از معصیت
حتى يثبت معرفة النية كما يثبت معرفة العمل وينبغي له أن
تا آنکہ ثابت شود معرفت نیت چنانچہ ثابت شود معرفت عمل و میباید بندہ را کہ

يحترز من أن يخدعه إبليس اللعين بغوائله ويصرعه بمصائده

احتراز کند از آنکه فریب دهد او را شیطان گمراه‌کننده بفتنه‌هاے خود که نداند او را بنده و هلاک کند بآلات خویش

ويوقعه في فخوخه ويذهب به بمكره وخدعه فإن له مصائد

و اندازد او را در دامهاے خویش و ببرد او را بمکر و فریب پس بدرستی او را آلات

مستحلات في القلوب وغوائل شهية وطرائف لذيذة يحسبه

شکار است که شیرین اند در دلها و فتنه‌هاست که خواهند او را آدمی آرزو داشته شده و چیزهای نوخوش آینده است

الجاهل نورا ويقينا وهو شك وظلمة يفتح له مائة باب من

نادان نور و یقین و حالانکه آنها شک و تاریکی اند میگشاید بنده را صد در از طاعت

الطاعة يريد بذلك أن يدخله في أدنى منزلة ليستغرق عمله

میخواهد باین گشادن در که در آرد او را در اندک لغزشی که در گیرد تمام عمل او را

فإياه ثم إياه الحذار الحذار فإن قدرأت تعلم خدعه كما تعلم

پس باید که بترسید از او پس اگر تو اندازی تا بخوانی فریبهاے شیطان چنانچه میخوانید

القرآن فليفعل فبهذا أمره الله جل ثناؤه فليحذره العبد في

قرآن را پس باید که بکند این کار را میت امر خداے تعالی پس باید بترسد آدمی در

طاعته كما يحذره في معاصيه فإن خطر بباله أمر ودعته

طاعت خود چنانچه میترسد در گناهاے خود پس اگر حاضر شود در دل بنده چیزے و بکشد او را

نفسه إلى شيء أو تحرك لحركة فلا يعجلن دون المعرفة و

نفس بسوے آن چیز یا آنکه جنبید جنبش پس شتاب نکند در کردن آن چیز بغیر معرفت و

العلم وليرفق بنفسه ويترسل بترسل العلماء ويجالس

علم و باید که نرمی کند بنفس خود و آهستگی کند مثل آهستگی علما و صحبت دارد بفقها

الفقهاء العالمين بالله وبأمره ونهيه حتى يدلوه على طريق

که داناند بخداے تعالی و بفرموده و نافرموده او تا آنکه راهبری کنند او را بر طریق

الله عز وجل ويعرفوه ذلك ويدلوه على دوائه وداء ته على ما

خداے تعالی و شناسا کنند او را و رهبری کنند او را بر دواے او و درد او بر آنچه

قدمناه في مجلس التوبة ولا ينبغي له أن يغتر بطول القيام و

پیش بیان او در مجلس توبه و نمی‌سزد بنده را که غره شود بدراز قیام و

كثرة الصيام والنوافل الظاهرة بلا معرفة منه بعمله فإذا كان

کثرت روزه داری و نفلهاے ظاهرے بے دانش از عمل خود پس هرگاه که باشد

كذلك ورأى فعله مع معرفته بنفسه وربه وعدوه صح فعله

همچنین بغیر طول قیام و کثرت صیام و نوافل با دانش او بنفس خود و بدشمن خود و به پروردگار خود درست شد کار او

فعندها يورث العلم والفقه فما كان من علم ظاهر او باطن نظر

پس نزد این چیزها داده میشود دانش او را و فقه را پس هر چیز که بود از جهت عمل ظاهر یا باطن بیند

ان كان لله خالصا صادقا قبله الله منه واثابه عليه وان كان غير ذلك

اگر باشد برای خدا پاکیزه و راست قبول کند خدای تعالی از و و ثواب دهد او را بر و و اگر باشد جز آن یعنی بعید

رده عليه فلم يسقط له عند ذلك فعل ولا يخفى عليه امر فاذا

باز گرداند حق تعالی آن عمل را بر بنده پس فرو نه افتد او را درین حال کاری و پنهان نمی ماند بر وی هیچ چیزی یعنی عمل نیکو

كان كذلك فقد اعطي كل خلق حسن وصح عقله وثبت عمله

پس هرگاه باشد همچنان پس بتحقیق داده شد هر خصلت نیکو و درست شد عقل او و استوار شد کار او

وزاد حلمه وكان من اولياء الله واصفيائه الذين بالله ينظرون

و افزود حلم او و شد از دوستان خدا و برگزیدها آنانکه بخدای بینند

وبالله يتكلمون وبه ياخذون وبه يعطون ومع ذلك لما انهم نفسه

و بخدا سخن گویند و بخدا میگیرند و بخدا میدهند یعنی در جمیع افعال و احوال فانی از خود باشد و باقی بحق هوای

واتهم هواه على نفسه ودينه واتهم ابليس لحينئذ انهم مع

و تهمت کند آرزوی خود را بر نفس خود و دین خود و تهمت کند که هنوز معرفت تمام حاصل نیست و تهمت کند ابلیس را پس این هنگام

۱۰۵۹ ذلك معرفته بنفسه على معرفته بها فصل ولاهل المجاهدة

با وجود این حال دانش خود را بنفس خود بر معرفت خود از مراد و در اهل مجاهده

والمحاسبة واولى العزم عشر خصال جربوها لانفسهم فاذا اقاموها

و اهل محاسبه و خداوندان عزم را ده خصلت است که آزموده اند آنها را برای نفسها پس هرگاه که بر پا داشتند

واحكموها باذن الله تعالى وصلوا الى المنازل الشريفة اولها ان

و استوار کردند آنها بفرمان خدا رسیدند بجاهای بزرگ اول آن خصلتها اینست که

لا يحلف العبد بالله عز وجل صادقا ولا كاذبا عامدا ولا ساهيا

سوگند نه کند بنده بخدای عز و جل نه از روی صدق و نه از روی کذب نه دانسته و نه نادانسته

لانه اذا احكم ذلك من نفسه وعود لسانه رفعه ذلك الى ان

زیرا که بدرستی هرگاه که استوار کرد این عمل را از خود و آموخت زبان خود را بر دارد او را بسوی

يترك الحلف ساهيا وعامدا فاذا اعتاد ذلك فتح الله له بابا

ترک سوگند نادانسته و دانسته پس هرگاه عادت گرفت این عمل را بگشاید خدا برو درے

من انواره يعرف منفعة ذلك في قلبه وزيادة في بدنه و

از نورهای خود که بشناسد نفع آن در دل خود و زیادتی میکند در تن او و

رفعة في درجته وقوة في عزمه وفي بصره والثناء عند الاخوان

بلندی میکند در درجه او و قوت در عزم او و در بینائی او و ثنای نزد برادران

وكرامة عند الجيران حتى يأتمر به من يعرفه ويهابه من يراه

و بزرگی نزد همسایگان تا آنکه فرمان میبرد او را هر کس و میشناسد او را و بیم رسد او را کسیکه می بیند او را

والثانية أن يجتنب الكذب هازلا وجادا لأنه إذا فعل ذلك

و دوم اینکه بپرهیزد دروغ را در حال هزل و جد زیرا اگر بدرستی چون کرد این کار را

وأحكمه من نفسه واعتاده لسانه شرح الله به صدره وصفا

و استوار ساخت آنرا از نفس خود و عادت کرد آنرا زبان او بگشاید خدا بآن سینه او و صاف میکند

به علمه حتى كأنه لا يعرف الكذب وإذا سمعه من غيره عاب

بآن دانش او را تا آنکه چنانستی که نمیداند دروغ را و چون میشنود آنرا از دیگرے عیب کرد

ذلك عليه وعيره به في نفسه وإن دعى له بزوال ذلك كان

آنرا بر آنکس و عار میکند آنکس را بآن دروغ در دل خود و اگر دعا کند مراد را بدروغ شدن آن دروغ باشد

له ثواب والثالثة أن يحذر أن يعد أحدا شيئا فيخلفه إياه و

مر او را ثواب و سیوم آن که بترسد از اینکه وعده کند یکی را بچیزی پس خلاف کند آنرا آن وعده حال

هو يقدر عليه إلا من عذر بين أو يقطع العدة ألبتة فإنه

آنکه قادر باشد بروی مگر از عذر بیّن یا آنکه قطع کند وعده کردن را البته یعنی هیچکس را وعده نکند

أقوى لأمره وأقصد لطريقه لأن الخلف من الكذب فإذا فعل ذلك

استوارترست مر کار او را و درست ترست براه زیرا که خلاف وعده از دروغ است پس چون کرد این را

فتح له باب السخا ودرجة الحيا وأعطي مودة في الصادقين ورفعة

گشاده شود او را دروازه سخاوت و پایه از حیا و داده شود دوستی در دل دوستان و بلندے

عند الله جل ثناؤه والرابعة يجتنب وأن يلعن شيئا من الخلق أو

نزد خدا ... و خصلت چهارمی آنست که بپرهیزد از اینکه لعن کند چیزے را از خلق یا

يؤذي ذرة فما فوقها لأنها من أخلاق الأبرار والصادقين وله

ایذا دهد مورچه را یا زیاده از آن ست زیرا که آن از اخلاق نیکوکاران و راست کرداران ست و مر او را

عاقبة حسنة في حفظ الله إياه في الدنيا مع ما يدخر له عنده من

عاقبت نیک است در نگهبانی خدا مر او را در دنیا با چیزیکه ذخیره کرده است مر او را نزد خود از

الدرجات ويستنقذه من مصارع الهلكة ويسلمه من الخلق

درجها و نجات میدهد او را از محلها ے هلاکت و نگاه میدارد او را از خلق

ويرزقه رحمة العباد والقرب منه عز وجل والخامسة يجتنب وأن

و روزے میکند او را رحمت بندگان و قرب از خود عز و جل و پنجم آنکه بپرهیزد از آنکه

يدعو على أحد من الخلق وإن ظلمه فلا يقطعه بلسانه ولا يكافيه

دعا کند بر ضرر کسے از خلق و اگرچه ظلم کرده باشد او را پس قطع نکند او را بزبان خود و نه بدله دهد او را

جیران بالکسر همسایگان

١٠٦٠

بفعاله ويحتمل ذلك لله تبارك وتعالى ولا يكافيه بقوله ولا
بکردار خود و بردارد این ظلم را برای خدا تعالی و مکافات نکند او را بگفتار و نه
بفعل فان هذه الخصال ترفع صاحبها فى الدرجات العلى اذا ادب الله
بکردار پس بدرستی این خصلتها بلند میکند صاحب آنرا در رتبهای بزرگ چون ادب گرفت
بها ينال بها منزلة شريفة فى الدنيا والاخرة والحب والمودة
آن خصلتها میرسد بسبب اینها بجای بزرگ در دنیا و آخرت و بمحبت و مودت
فى قلوب الخلق اجمعين من قريب وبعيد واجابة الدعوة و
در دلهای خلق همه از نزدیک و دور و میرسد بمقبولیت دعا و
العلو فى الخير والعز فى الدنيا فى قلوب المؤمنين والسادسة
علو در نیکویی و عزت در دنیا در دل مسلمانان و خصلت ششم آنست
ان لا يقطع الشهادة على احد من اهل القبلة بشرك ولا كفر ولا
که یقین نکند گواهی بهیچ یکی از اهل قبله بشرک و نه کفر و نه
نفاق فانه اقرب للرحمة واعلى فى الدرجة وهى تمام السنة وابعد
بنفاق پس بدرستی آن نزدیکتر است بمهربانی و بلندتر در درجه و این تمام طریق پیغمبر است و دورتر
من الدخول فى علم الله سبحانه وتعالى وابعد من مقت الله عز و
از در آمدن در علم خدا تعالی و دورتر دارنده است از غضب خدا تعالی
جل واقرب الى رضاء الله تعالى ورحمته فانه باب شريف كريم على
و نزدیکتر بسوی رضای خدا تعالی و رحمت او پس بدرستی این باب یعنی گواهی نادادن در
الله يورث العبد الرحمة للخلق اجمعين والسابعة يجتنب النظر
خدا تعالی میراث میکند رحمت بر خلق همه و این رحمت عام خلق الهی است و خصلت هفتم آنست که پرهیز کند
والهم الى شىء من المعاصى ظاهرا وباطنا ويكف عنها جوارحه
و قصد کردن بسوی چیزی از گناهها آشکارا و پنهان ظاهر و باطن نگهدارد از گناهها دست و پای خود را
فان ذلك من اسرع الاعمال ثوابا فى القلب والجوارح فى عاجل
پس بدرستی آن نگهداشت از شتاب ترین کردارهاست از روی سرعت در دل و در اعضا در
الدنيا مع ما يدخر الله تعالى له من خير الاخرة نسأل الله تعالى
دنیا با چیزی که ذخیره میکند مر او را از نیکوی آخرت میخواهیم از خدا تعالی
ان يمن علينا اجمعين بالعمل بهذه الخصال وان يخرج شهوتنا
اینکه منت نهد بر ما همه بعمل کردن باین خصلتها و اینکه برآرد آرزوهای ما را
من قلوبنا والثامنة يجتنب ان يجعل على احد من الخلق منه مؤنة
از دلهای ما و خصلت هشتم آنست اینکه گرداند هیچ یکی از خلق از خود بار خود

صغيرة ولا كبيرة بل يرفع مؤنته عن الخلق اجمعين ثم احتاج
نه خورد و نه بزرگ بلکه بردارد بار خود از خلق همه الا آنچه محتاج ست
اليه واستغنى عنه فان ذلك تمام عزة العابدين وشرف المتقين
بسوی او و بے نیاز ست ازان پس بدرستی آن رنج مؤنت تمامی عزت عابدانست و شرف پرهیزگاران
وبه يقوى على الامر بالمعروف والنهي عن المنكر ويكون الخلق عنده
و باین توانا میشود برامر کردن به نیکوئی و باز داشتن از بدے و باشد خلق نزدیک او
اجمعين بمنزلة واحدة في الحق سواء فاذا كان كذلك نقله الله
همه یک مرتبه در راستی برابر پس چون باشد این چنین ببرد او را خدای تعالی
تعالى الى الغناء واليقين والثقة به عز وجل ولا يرفع احدا بهواه
بسوے توانگری و یقین و تکیه کردن بخدا تعالی و بلند نکند هیچ یکے را بهوائے خود
ويكون الناس عنده في الحق سواء ويقطع بان هذا الباب عز
و باشند مردم نزد او در راستی برابر و یقین کند که این باب عزت
المؤمنين وشرف المتقين وهو اقرب باب الى الاخلاص والتاسعة
مومنان و شرف پرهیزگاران ست و آن نزدیکترین درهاست بسوی اخلاص خصلت نهمی آنست که
ينبغي له ان يقطع طمعه من الادميين لا يطمع نفسه في شيء مما
بے سزد او را اینکه ببرد طمع خود را از آدمیان طمع نکند نفس را در چیزے که از آنچه
في ايديهم فانه العز الاكبر والغناء الخالص والملك العظيم و
در دست ایشانست پس بدرستی این عزت اکبرست و غنای خالص و ملک عظیم و
الفخر الجليل واليقين الصافي والتوكل الشافي الصحيح وهو
فخر بزرگ و یقین صافی و توکل شافی درست ست و آن خصلت
باب من ابواب الثقة بالله عز وجل وهو باب من ابواب الزهد و
دری ست از درهاے اعتماد بخدا و آن دریست از درهاے پرهیزگاری
به ينال الورع ويكمل نسكه وهو من علامات المنقطعين الى الله
باین خصلت میرسد به پرهیزگاری را و کامل میشود عبادت او و آن از نشانهاے بریدگان از دنیا بسوی خدای تعالی
تبارك وتعالى الخصلة العاشرة التواضع لانه بذلك يشيد
خصلت دهم تواضع ست زیرا که بدرستی باین خصلت محکم کرده میشود
محل درجته وتعلو منزلته ويستكمل العز والرفعة عند الله تعالى
جاے عابد و بلند میشود پایه او و کامل میگرداند عزت و بلندے او را نزدیک خدا تعالی
وعند الخلق ويقدر على ما يريد من امر الدنيا والاخرة وهذه
و نزدیک خلق و توانا میشود بر چیزیکه بخواهد از کارهاے دنیا و آخرت و این خصلت

الخصلة اصل الطاعات كلها وفرعها وكمالها وبها يدرك

خصلت بیخ طاعتهاست همه اصلے وفرعے وکمال عبادتهاست وباین خصلت میرسد

العبد منازل الصالحين الراضين عن الله تعالى في الضراء والسراء

بنده جاهاے نیکوکاران را که راضی اند از خدا همیشه در شادی وغمی

وهي كمال التقوى والتواضع هو ان لا يلقى العبد احدا من الناس

واین خصلت کمال پرهیزگاری ست وتواضع آنست که نه بیند بنده هیچ یکے را از مردم

الا راى له الفضل عليه ويقول عسى ان يكون عند الله خيرا مني

مگر بیند او را با دستے بر خود وگوید نزدیک ست اینکه باشد آن نزد خدا بهتر از من

وارفع درجة فان كان صغيرا قال هذا لم يعص الله وانا قد عصيته

وبلند تر از روی درجه پس اگر باشد آن کس خورد بگوید که این کس بفرمانی نکرده ست خدا را ومن بفرمانی کردم

فلا اشك انه خير مني فان كان كبيرا قال هذا عبد الله قبلي و

پس شک نیست که این کس بهتر ست از من پس اگر باشد بزرگ بگوید که این کس عبادت کرده خدا را پیش از من

ان كان عالما قال هذا اعطي ما لم ابلغ ونال ما لم انل وعلم ما جهلت

اگر باشد عالم بگوید اینکس داده شده ست چیزے که نرسیده ام بآن ورسیده ام چیزے که نرسیده ام ودانسته ست چیزے

١٠٧٣ وهو يعمل بعلمه وان كان جاهلا قال هذا عصى الله بجهل وانا عصيته

واو عمل میکند بعلم واگر باشد جاهل بگوید این کس بفرمانی میکند خدا را بنادانی ومن بفرمانی میکنم

بعلم ولا ادري بم يختم له وبم يختم لي وان كان كافرا قال لا

بعلم ونمیدانم بچه انجامد مرا او را وبچه انجامد مرا واگر باشد کافر گوید

ادري عسى يسلم هذا فيختم له بخير العمل وعسى اكفر انا فيختم

نمیدانم نزدیک ست مسلمان میشود پس انجامیده میشود او را به بهترین کار ونزدیک ست که کافر شوم من پس انجامد

لي بشر العمل وهذا باب الشفقة والوجل واول ما يصحب وآخر ما

مرا به بدترین کارها واین خصلت باب شفقت وترس ست وبهترین چیز نیست که همراهی کرده میشود وپس ترین

يبقى على العباد فاذا كان العبد كذلك سلمه الله من الغوائل و

چیزیست که باقی میماند بر بنده پس هرگاه باشد بنده همچنین نگهدارد خدا او را از بلاها و

بلغ به منازل النصيحة لله عز وجل وكان من اصفياء الرحمن و

میرساند بآن جاهاے نصیحت را براے خدا همیشه وباشد از برگزیدگان خدا

احبابه وكان من اعداء ابليس لعنه الله عدو الله وهو باب

ودوستان او وباشد از دشمنان ابلیس لعنت الله علیه که دشمن خداست وآن خصلت باب

الرحمة ومع ذلك يكون قد قطع طريق الكبر وحبال العجب ورفض

رحمت ست وباوجود آن مے باشد تحقیق برید بست راه تکبر را وریسمان هاے پندار را وگذاشت

درجة العلو وجانب درجة التعزز في نفسه في الدين والدنيا

پایه بلند را و یکسو شده داشته ست پایه بزرگی را در خود در دین و دنیا

والآخرة وهو مخ العبادة وغايته شرف الزاهدين وسيماء الناسكين

و در آخرت و آن مغز عبادت ست و نهایت بزرگی زاهدان ست و علامت عابدان ست

فلا شيء أفضل منه ومع ذلك يقطع لسانه عن ذكر العالمين

پس نیست چیزی بزرگ تر از او و با وجود این ببرد زبان خود را از ذکر جهانیان

فلا يتم له عمل إلا به ويخرج الغل والبغي والكبر من قلبه في جميع

پس تمام نمیشود او را کاری مگر با این خصلت برآرد کینه را و نافرمانی و تکبر را از دل خود در همه

أحواله وكان لسانه في السر والعلانية واحدا ومشيته في السر

احوال خود و باشد زبان او در پنهان و آشکارا یکی و اراده او در پنهان

والعلانية واحدة وكلامه كذلك والخلق عنده في النصيحة

و آشکارا یکی و سخن او هم چنین و خلق نزد او در نصیحت

واحدا ولا يكون من الناصحين وهو يذكر أحدا من خلق الله

یکی باید و نباشد کسی از نصیحت کنندگان و حالانکه او یاد میکند یکی را از خلق خدا

بسوء أو يعيره بفعل أو يحب أن يذكر أحد عنده بسوء أو يرتاح

به بدی یا عار میکند او را به کاری یا دوست دارد اینکه یاد کرده شود یکی را نزد او به بدی یا خوش شود

قلبه إذا ذكر عنده بسوء وهذا آفة العابدين وعطب النساك

دل او هرگاه یاد کرده شود نزد او به بدی و این آفت عابدان ست و هلاک کننده عبادت کنندگان

وهلاك الزاهدين إلا من أعانه الله عز وجل على حفظ لسانه و

و هلاک زاهدان مگر کسیکه یاری داده ست او را خدای تعالی بر نگاهداشت زبان او و

قلبه برحمته

دل او به رحمت خود

فصل

وأما التوكل فالأصل فيه قوله عز وجل

و اما توکل پس اصل در آن قول خدای تعالی ست

ومن يتوكل على الله فهو حسبه وقوله تعالى وعلى الله فتوكلوا

و هر که توکل کند بر خدا تعالی پس آن خدا تعالی کافی ست او را و قول خدا تعالی و بر خدا تعالی پس توکل کنید

إن كنتم مؤمنين وعن عبد الله بن مسعود رض قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم

اگر بوده اید باایمان و منقول ست از عبد الله بن مسعود رض که گفت به درستی رسول الله ص

قال أريت الأمم بالموسم فرأيت أمتي قد ملؤا السهل والجبل

فرمود نموده شدم امتان را در هنگام حج پس دیدم امت خود را بتحقیق پر کرده اند زمین را و کوه را

فأعجبتني كثرتهم وهيئتهم فقيل لي أرضيت قلت نعم قيل

پس عجب آورد مرا بسیاری ایشان و حال ایشان پس گفته شد مرا خوشنود شدی گفتم آری گفته شد

ومع هؤلاء سبعون الفا يدخلون الجنة بغير حساب لا يكتوون

و با آن جماعت هفتاد هزار اند که در آیند در بهشت بی حساب که داغ نمی کنند

ولا يتطيرون ولا يسترقون وعلى ربهم يتوكلون فقام عكاشة

و نه فال بد میگیرند و افسون نمی خوانند و بر خدای توکل میکنند پس ایستاد عکاشه

بن محصن الاسدي رض فقال يا رسول الله ادع الله ان يجعلني

پسر محصن پس گفت ای پیغامبر خدا دعا کن خدا را اینکه بگرداند مرا

منهم فقال صلى الله عليه سبقك بها عكاشة وحقيقة التوكل

از آن جماعت پس گفت پیغامبر خدا پیشدستی کرد با بکار از تو عکاشه و حقیقت توکل

تفويض الامور الى الله عز وجل والتنقي عن ظلمات الاختيار

سپردن چیزهاست بسوی خدا و پاک شدن از تاریکیهای خواهش

والتدبير والترقي الى ساحات شهود الاحكام والتقدير فيقطع

و تدبیر و بالا برآمدن بسوی میدانها دیدن فرمودهای خدا و تقدیر او پس قطع

العبد ان لا تبديل للقسمة فما قسم له لا يفوته وما لم يقدر

کند بنده اینکه دگرگون شدن نیست قسمت را پس هر چیز که قسمت کرده شده است او را گذاشته نمیشود او را و هر چیز که تقدیر کرده

له لا يناله فيسكن قلبه الى ذلك ويطمئن الى وعد مولاه

نمی رسد او را ۵ پس آرام گیرد دل او بسوی آن و قرار میگیرد بسوی وعده خداوند خود ۵

فيأخذ من مولاه والتوكل ثلث درجات وهي التوكل ثم التسليم

پس میگیرد موعود را از خداوند خود ۵ و توکل سه پایه است و آن توکل است و تسلیم است

ثم التفويض فالمتوكل يسكن الى وعد ربه وصاحب التسليم

و تفویض است ۵ پس متوکل آرام میگیرد بسوی وعده پروردگار خود و خداوند تسلیم

يكتفي بعلمه وصاحب التفويض يرضى بحكمه وقيل التوكل

بس میکند بدانش حق تعالی و خداوند تفویض راضی میشود بحکم حق تعالی و گفته شده است توکل

بداية والتسليم اوسط والتفويض نهاية وقيل التوكل صفة

آغاز است و تسلیم میانه است و تفویض نهایت است ۵ و گفته شده است توکل صفت

المؤمنين والتسليم صفة الاولياء والتفويض صفة الموحدين

مومنان و تسلیم صفت اولیا است و تفویض صفت موحدان است ۵

وقيل التوكل صفة العوام والتسليم صفة الخواص والتفويض

و گفته شده است بدرستی توکل صفت عوام است و تسلیم صفت خاصان است و تفویض

صفة خاص الخاص وقيل التوكل صفة الانبياء والتسليم

صفت خاص از خاصان است ۵ و گفته شده است توکل صفت پیغامبران است و تسلیم

صِفَةُ اِبْرٰهِيمَ وَالتَّفْوِيضُ صِفَةُ نَبِيِّنَا صَلَوٰتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ

صفت ابراهیم خلیل است و تفویض صفت پیغمبر ما است صلعم ٥

اَجْمَعِينَ فَالتَّوَكُّلُ عَلٰى كَمَالِ الْحَقِيقَةِ وَقَعَ لِاِبْرٰهِيمَ الْخَلِيلِ عم

پس توکل تمام صفت بود و واقع شد مر ابراهیم را

فِي الْوَقْتِ الَّذِي فِيهِ قَالَ لِجِبْرَئِيلَ عم اَمَّا اِلَيْكَ فَلَا لِاَنَّهُ غَابَتْ

در وقت که گفت جبرئیل را

نَفْسُهُ حَتّٰى لَمْ يَرَ مَعَ اللّٰهِ تَعَالٰى غَيْرَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

است ... ٥

وَقَالَ سَهْلُ ابْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ اَوَّلُ مَقَامٍ فِي التَّوَكُّلِ

گفت سهل بن عبد الله اول مقام در توکل

اَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ كَالْمَيِّتِ بَيْنَ يَدَيِ

اینست که باشد بنده در میان دو دست خدا همچو مرده شو

الْغَاسِلِ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ اَرَادَ لَا يَكُونُ لَهُ حَرَكَةٌ وَلَا تَدْبِيرٌ فَالْمُتَوَكِّلُ

نمی باشد او را جنبش و نه تدبیر ٥ پس متوکل

عَلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى يَكُونُ لَا يَسْاَلُ وَلَا يُرِيدُ وَلَا يَرُدُّ وَلَا يَحْبِسُ

بر خدا باشد که نه پرسد و نه خواهد و نه رد میکند و نه ...

وَقِيلَ اَيْضًا التَّوَكُّلُ هُوَ الْاِسْتِرْسَالُ قَالَ حَمْدُونُ رَه هُوَ الْاِعْتِصَامُ

و گفته شده است نیز توکل آن ... ٥ و گفت حمدون آن توکل ...

بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ اِبْرٰهِيمُ الْخَوَّاصُ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ حَقِيقَةُ التَّوَكُّلِ

و گفت ابراهیم حقیقت توکل ٥

اِسْقَاطُ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ مِمَّا سِوَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقِيلَ التَّوَكُّلُ رَدُّ

انداختن ترس و امید است از غیر خدا ٥ و گفته شده است توکل ...

الْعَيْشِ اِلٰى يَوْمٍ وَاحِدٍ وَاِسْقَاطُ هَمِّ غَدٍ وَقَالَ اَبُو عَلِيِّ الرُّوذْبَارِيُّ

زندگانی ... یک روز است و انداختن غم فردا ٥ و گفت ...

رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ مُرَاعَاتُ التَّوَكُّلِ ثَلٰثُ دَرَجَاتٍ الْاُولٰى مِنْهَا اِذَا

نگاه داشتن توکل سه پایه است اول از آنها ...

اُعْطِيَ شَكَرَ وَاِذَا مُنِعَ صَبَرَ وَالثَّانِيَةُ اَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ الْمَنْعُ وَ

داده شود شکر کند و چون منع کرده شود صبر کند ٥ و دوم اینست ...

الْعَطَاءُ عِنْدَهُ وَاحِدٌ وَالثَّالِثَةُ الْمَنْعُ مَعَ الشُّكْرِ اَحَبُّ اِلَيْهِ

دادن نزد او یکی ٥ و سیوم آنست ...

لعلمه باختيار الله تعالى له ذلك ويروى عن جعفر الخلدي قال

از جهت دانش او برگزیدن خدای تعالی مر او را آن شیء و روایت کرده شده است از جعفر

قال ابرهيم الخواص رحمه كنت في طريق مكة سائرا فرأيت شخصا

و او از ابراهیم خواص رحمت خدای بر وی گفت بودم در راه مکه سیر کننده پس دیدم شخصی

وحشيا فجئت اليه فقلت أجني أم انسي فقال بل جني فقلت

وحشی را پس رفتم بسوی او پس گفتم او را جنی یا آدمی پس گفت بلکه جنی ام پس گفتم

الى اين فقال الى مكة فقلت له بلا زاد ولا راحلة قال نعم ان

تا کجا قصد داری گفت تا مکه پس گفتمش بی توشه و مرکب پس گفت آری بدرستی

فينا ايضا من يسافر على التوكل فقلت له ما التوكل قال الاخذ

در ما نیز کسانی اند که مسافر میشوند بر توکل پس گفتمش چیست توکل پس گفت گرفتن

من الله وقال سهل رحمة الله عليه هو معرفة معطي ارزاق

از خدا و گفت سهل رح نیز توکل شناختن دهنده روزیها

المخلوقين ولا يصح لاحد التوكل حتى يكون عنده السماء كالصفر

آفریده شدگان است و درست نیست هر یکی را توکل تا که باشد نزد او آسمان همچو روئین

والارض كالحديد لا ينزل من السماء مطر ولا يخرج من الارض

و زمین همچو آهن فرود نیاید از آسمان باران و نمی بر آید از زمین

نبات ويعلم ان الله لا ينسى له ما ضمن له من رزقه بين هذين

گیاه و میداند بدرستی خدا فراموش نکند او را از چیزی که ضامن شده است مر او را از رزق او در میان

وقيل هو ان لا تعصي الله تعالى من اجل رزقك وقال بعضهم حسبك

و گفته شده است آن توکل آنست نافرمانی نکنی خدا را از بهر روزی خود و گفته اند بعضی اکابر بس است

من التوكل ان لا تطلب لنفسك ناصرا غير الله تعالى ولا لرزقك

ترا از توکل اینکه نخواهی برای نفس خود یاری دهنده غیر خدا تعالی و نه برای روزی

خازنا غيره ولا لعملك شاهدا غيره وقال الجنيد رض التوكل ان

خود نگاه دارنده غیر او و نه برای کار تو بیننده غیر او و گفت جنید رح توکل اینست

تقبل بالكلية على ربك وتعرض عمن دونه وقال النوري رحمة

که پیش آئی تمامی تو بر پروردگار خود و روی گردانی از کسی که غیر اوست و گفت نوری

الله عليه هو ان تفني تدبيرك في تدبيره وترضى بالله وكيلا

توکل اینست که نابود کنی تدبیر خود را در تدبیر خدا و راضی شوی بخدا از روی وکیل

ومدبرا ونصيرا قال الله تعالى وكفى بالله وكيلا وقيل هو

و تدبیر کننده و یاری دهنده و گفت خدای تعالی بس است خدا از روی وکیل و گفته شده است

اكتفاء العبد الذليل بالرب الجليل كاكتفاء الخليل بالجليل

بدرستی توکل آن بس کردن بنده خوارست به پروردگار بزرگ که همچو بس کردن دوست خدا ابراهیم

حين لم ينظر الى عناية جبرئيل وقيل هو السكون عن الحركات

بعضی وقتیکه ندید بسوی عنایت جبرئیل چون پرسید که هیچ احتیاج داری و گفته شده است آن توکل آرامیدن

اعتمادا على خالق الارض والسموات وقيل لبهلول المجنون رحمه الله

از روی تکیه کردن بر آفریننده زمین و آسمان ها و تحقیق گفته شد مر بهلول دیوانه را رح

عليه متى يكون العبد متوكلا قال اذا كان بالنفس غريبا بين

که میشود بنده متوکل پس گفت هرگاه که باشد بنفس خود غریب میان

الخلق وبالقلب قريبا الى الحق وقيل لحاتم الاصم رحمة الله عليه

خلق و باشد بدل خود نزدیک بسوی حق و گفته شد مر حاتم اصم را رح

على ما بنيت امرك هذا من التوكل قال على اربع خلال علمت

بر چه چیز بنیاد کرده کار تو که الحال است یعنی توکل پس گفت بر چهار خصلت دانستم

ان رزقي ليس ياكله غيري فلست اشتغل به وعلمت ان عملي

بدرستی روزی من نمی خورد آن را غیر من پس نیستم مشغول بآن و دانسته ام که کار من

لا يعمله غيري فانا مشغول به وعلمت ان الموت ياتي بغتة

نمیکند آن را غیر من پس من مشغولم بآن و دانسته ام مرگ می آید ناگهان

فانا ابادره وعلمت اني بعين الله تعالى في كل حال فانا مستحي

پس من پیشی میکنم آن را و دانسته ام بدرستی من در پیش چشم خدا ام در هر حال پس من شرمنده ام

منه وعن ابي موسى الديبلي قال سألت عبد الرحمن بن يحيى عن

از خدا و نقل است از ابی موسی دبیلی که گفت پرسیدم عبد الرحمن بن یحیی را از

التوكل فقال لي لو ادخلت يدك في فم التنين حتى تبلغ الى

توکل پس گفت اگر درآری دست خود را در دهان اژدها تا برسد بسوی

الرسغ لم تخف مع الله شيئا فقال ابو موسى رحمه الله فخرجت

بند دست نترسی با خدا هیچ چیز را پس گفت ابوموسی پس برون آمدم

الى ابي يزيد البسطامي رحمه الله اسأله عن التوكل فدخلت بسطام

بسوی ابا یزید بسطامی در حالیکه می پرسیدم او را از توکل پس درآمدم شهر بسطام

ودققت عليه الباب فقال لي يا ابا موسى ما كان لك في جواب

و کوفتم بر او در را پس گفت با من ای ابوموسی نبود ترا در جواب

عبد الرحمن من القناعة حتى تجي وتسألني فقلت يا سيدي

عبد الرحمن قناعت تا می آیی و میپرسی مرا گفت ابوموسی پس گفتم

لا فتح الباب فقال لو جئتني زائراً لفتحت لك الباب خذ الجواب

من گشتا در را ٥ پس گفت بایزید اگر می آمدی مرا زیارت کننده هر آینه میگشادم مر ترا بگیر جواب خود

من الباب فانصرفت فلو ان الحية التي هي المطوقة بالعرش

از در ٥ برگرد ٥ پس اگر بدرستی مار پیچان حلقه کننده است بعرش

همت بك لم تخف مع الله شيئاً قال ابو موسى رحمه الله فانصرفت

قصد کند بتو نترسے با خدا چیزے را گفت ابو موسے پس برگشتم

حتى جئت الى دبيل فاقمت بها سنة ثم اعتقدت الزيارة فخرجت

تا آمدم بسوے دبیل پس استادم در آن یکسال پس قصد کردم زیارت شیخ پس برآمدم

الى ابي يزيد فلما وصلت اليه فقال لي الآن جئتني زائراً مرحبا

بسوے بایزید پس هرگاه که رسیدم بسوے او پس گفت مرا اکنون

بالزائر ادخل فاقمت عنده شهراً لا يقع لي شيء الا اخبرني به

آمدی مرا زیارت کننده را پس استادم نزد شیخ ماه درست که نمی افتاد مرا چیزے در خاطر مگر آنکه خبر میکرد

قبل ان اسئله فقلت له يا ابا يزيد اريد الخروج فاطلب منك

پیش از آنکه خبردار کنم شیخ را بآن چیز ٥ پس گفتم مر شیخ را اے بایزید میخواهم برآمدن را پس میطلبم از تو

١٠٦٩ فائدة فقال اعلم ان فائدة المخلوقين ليست بفائدة فانصرفت

فایده پس گفت بدان بدرستی فایده مخلوق نیست فایده پس برگرده

فجعلتها فائدة وانصرفت وعن ابن طاؤس اليماني رحمه الله

پس گردانیدم همین سخن را فایده و برگشتم و نقل است از ابن طاوس

عن ابيه طاؤس رضي قال ان اعرابيا جاء براحلة له فاركبها وعقلها

و او از پدر خود که بدرستی صحرائی آمد به شتر خود پس نشاند او را و استوار کرد

ثم رفع راسه الى السماء فقال اللهم ان هذه الراحلة وما عليها

همانا بلند کرد سر خود را بسوے آسمان و گفت اے بار خدایا بدرستی این شتر و چیزیکه بر وے است

في ضمانك حتى اخرج اليها ومضى ثم دخل المسجد الحرام فخرج

در ضمانت تست تا که برآیم بسوے آن و گذشت پس در آمد در مسجد حرام پس برآمد

الاعرابي من المسجد الحرام وقد اخذت الراحلة وما عليها فرفع

اعرابی از مسجد حرام و گرفته شد شتر و چیزیکه بر او بود گرفته شده

راسه الى السماء فقال اللهم ما سرق مني شيء وما سرق الا

پس بلند کرد سر خود بسوے آسمان پس گفت اے بار خدایا چیزیکه دزدیده نشده بود از من و نه دزدیده شده مگر

منك قال طاؤس فبينما نحن كذلك مع الاعرابي اذ راينا

از تو ٥ گفت پدر او پس ناگاه همچنین بودیم با اعرابی که دیدیم

رَجُلًا نَازِلًا مِنْ رَأْسِ جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ يَقُودُ الرَّاحِلَةَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى
مردی را فرود آینده از سر کوه ابی قبیس که میکشید شتر را بدست چپ
وَيَدُهُ الْيُمْنَى مَقْطُوعَةٌ مُعَلَّقَةٌ فِي عُنُقِهِ حَتَّى جَاءَ إِلَى الْأَعْرَابِيِّ فَقَالَ
و دست او بریده شده است آویخته بگردن او تا آمد بسوی اعرابی پس گفت
خُذْ رَاحِلَتَكَ وَمَا عَلَيْهَا فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ اسْتَقْبَلَنِي فَارِسٌ
بگیر شتر خود را و چیزیکه بر اوست پس پرسیدم آن مرد را از حال او پس گفت پیش آمد سوار
عَلَى فَرَسٍ أَشْهَبَ فِي رَأْسِ أَبِي قُبَيْسٍ فَقَالَ لِي يَا سَارِقُ مُدَّ يَدَكَ
بر اسپ اشهب در سر کوه ابی قبیس و گفت مرا ای دزد دراز کن دست خود را
قَالَ فَمَدَدْتُهَا فَوَضَعَهَا عَلَى حَجَرٍ ثُمَّ أَخَذَ حَجَرًا آخَرَ فَقَطَعَهَا وَعَلَّقَهَا
گفت پس دراز کردم او را پس نهاد دست را بر سنگ پس گرفت سنگ دیگر پس برید و بیاویخت
فِي عُنُقِي فَقَالَ ارْجِعْ وَرُدَّ الرَّاحِلَةَ وَمَا عَلَيْهَا إِلَى الْأَعْرَابِيِّ رُوِيَ
آنرا در گردن من و گفت رو و باز گردان شتر را و چیزیکه بر اوست بسوی اعرابی روایت کرده شده
عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ تَوَكَّلْتُمْ
از ابن عمر رض بدرستی گفت او که گفت پیغمبر خدا اگر توکل کنید
عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُو خِمَاصًا وَ
بر خدا حق توکل بر آینه روزی میداد شما را اصلا هم چنانکه روزی میدهد پرنده را روز میکند گرسنه
تَرُوحُ بِطَانًا رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ
و شب میکند سیر شده روایت کرده است محمد بن کعب از ابن عباس رض گفت او که گفت پیغمبر خدا
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ أَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَمَنْ سَرَّهُ
کسیکه شادی کند او را اینکه میباشد بزرگترین مردم پس بترسد خدا را و کسیکه شادی کند
أَنْ يَكُونَ أَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِي
او را اینکه باشد توانگرترین مردم پس باید که باشد استوارتر بچیزیکه در دست خدا است از آن چیزیکه در دست
يَدَيْهِ وَكَانَ عُمَرُ رض يَتَمَثَّلُ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ هَوِّنْ عَلَيْكَ فَإِنَّ
اوست و بود عمر رض که مثال می آورد باین دو بیت آسان کن بر خود پس بدرستیکه
الْأُمُورَ بِأَمْرِ الْإِلَهِ مَقَادِيرُهَا فَلَيْسَ يَأْتِيكَ مَصْرُوفُهَا وَلَا غَائِبٌ
چیزها بحکم خداست اندازها پس نمی آید ترا گردانیده شده آنها و نیست فرو شونده
عَنْكَ مَقْدُورُهَا وَسُئِلَ يَحْيَى بْنُ مُعَاذٍ رح مَتَى يَكُونُ الرَّجُلُ
از تو تقدیر کرده شده آنها و پرسیده شده یحیی معاذ را که میشود مرد
مُتَوَكِّلًا فَقَالَ إِذَا رَضِيَ بِاللَّهِ وَكِيلًا وَقَالَ بِشْرٌ رض يَقُولُ أَحَدُهُمْ
متوکل پس گفت چون راضی شود بخدا از روی وکیل و گفت بشر میگوید یکی از ایشان

توكلت على الله وهو كاذب والله فانه لو توكل على الله رضي

توكل كردم بر خدا وحال آنكه او دروغگويست سوگند بخدا پس بدرستى اگر توكل كند بر خدا راضى گردد

بما يفعل الله به وقال ابو تراب النخشبي هو طرح البدن في

بچيزيكه ميكند خدا با او وگفت ابو تراب نخشبى توكل انداختن تن است در

العبودية وتعلق القلب بالربوبية والطمانينة الى الكفاية

بندگى وآويختن دل است بربوبيت حق وآراميدن بسوى كفايت

فان اعطي شكر وان منع صبر وقال ذو النون المصري التوكل

پس اگر داده شود شكر كند واگر منع كرده شود صبر كند وگفت ذو النون توكل

ترك تدبير النفس والانخلاع من الحول والقوة وقال ذو النون

ترك كردن تدبير نفس است وبرآمدن از توانائى است وقوت وگفت ذو النون

رح ايضا لرجل سأله عن التوكل فقال هو خلع الارباب وقطع

راى مردى كه سوال كرد او را از توكل پس گفت آن برآمدن ارباب وبريدن

الاسباب فقال له السائل زدني فقال القاء النفس في العبودية

اسباب است پس گفت سايل بيفزا مرا پس گفت انداختن نفس است در بندگى

١٠٨١ واخراجها من الربوبية وقال ايضا هو انقطاع المطامع واما

وبرآوردن آنرا از خداوندى وگفت ذو النون نيز آن بريدن طمعهاست واما

الحركة بالظاهر التي هي الكسب بالسنة لا ينافي توكل القلب بعد

جنبش در ظاهر او كه كسب است بطريق سنت پيغامبر دور نميكند توكل دل را پس

ما يحقق العبد ان التقدير من قبل الله تعالى في قلبه لان محل

از آنكه درست گردانيده در دل خود بدرستى تقدير از جانب حق است در دل او زيرا كه جاى

التوكل القلب وهو تحقيق الايمان فمن انكر الكسب فقد انكر

توكل دل است وآن است حقيقت ايمان پس كسيكه منكر شد كسب را پس منكر شد

السنة ومن انكر التوكل فقد انكر الايمان فان تعسر شيء من

سنت را وكسيكه منكر شد توكل را پس منكر شد ايمان را پس اگر دشوار شد چيزى از

الاسباب فبتقدير الله عز وجل وان تيسر شيء منها فبتيسيره

سببها پس بتقدير خداست واگر آسان شود چيزى از سببها پس به آسان

عز وجل فتكون جوارحه وظواهره متحركة في السبب بامر الله عز

گردانيدن اوست پس ميباشند اندامهاى او وظاهرهاى او جنبان در سبب بحكم خدا

وجل وباطنه ساكنا لوعد الله عز وجل وقد روي عن انس بن مالك

وآرام دارنده باطن او را جنبيدن بوعده خداست وبتحقيق روايت كرده شده است از انس بن مالك

انه قال رجل على ناقة له تعالى يا رسول الله ادعها واتوكل
بدرستی او گفت آن مرد بر شتر خود پس گفت ای پیغمبر خدا میگذارم آن را و توکل کنم

فقال صلى الله عليه وسلم اعقلها وتوكل وقيل المتوكل كالطفل لا يعرف
پس گفت پیغمبر ﷺ ببندش آن ناقه را و توکل کن ه و گفته شده است متوکل همچو بچه است نمی شناسد

شيئا يأوي اليه الا ثدي امه كذلك المتوكل لا يهتدي الا
چیزیکه رجوع کند بسوی او مگر پستان مادر خود همچنین متوکل راه نمی یابد مگر

الى ربه عز وجل وقيل التوكل نفي الشكوك والتفويض الى مالك
بسوی پروردگار خود ه و گفته شد توکل دور کردن گمانها است و سپردن خود را بسوی خداوند

الملوك وقيل التوكل الثقة بما في يد الله عز وجل واليأس
و گفته شده است توکل تکیه کردن بچیزی است که در دست خداست و نومید شدن

مما في ايدي الناس وقيل التوكل فراغ السر عن التفكر للتقاضي
از چیزیست که در دست مردم است ه و گفته شده است توکل فارغ کردن دل است از اندیشه کردن

في طلب الرزق فصل واما حسن الخلق فالاصل فيه
در طلب روزی و هرچیزیکه باشد نکوی خلق پس دلیل در آن

قول الله عز وجل لنبيه صلى الله عليه وسلم في كتابه المنزل عليه وانك ١٠٨٢
قول خداست مر پیغمبر خود را در کتاب که فرستاده شده است بر وی بدرستی تو ای محمد

لعلى خلق عظيم وما روي عن انس بن مالك رض انه قال قيل يا
هر آینه بر خلق بزرگی ه و دلیل در آن خلق چیزیست که روایت است از انس بن مالک بدرستی گفت او گفته

رسول الله اي المؤمنين افضل ايمانا قال صلى الله عليه وسلم احسنهم
شد ای پیغمبر خدا کدامی از مسلمانان بهتر است از روی ایمان پس گفت پیغمبر نیکوترین ایشان

خلقا الخلق الحسن افضل مناقب العبد وبه تظهر جواهر
از روی خلق خلق نیک بهترین خصلتهای بنده است و بآن ظاهر میشود جوهرهای

الرجال والانسان مستور بخلقه مشهور بخلقه وقيل ان الله
مردان و آدمی پوشیده است بخلق خود نامی است با خلق خود ه و گفته شده است بدرستی

عز وجل خص نبيه ورسوله محمدا صلى الله عليه وسلم بما خصه به من
خاص کرد خداوند پیغمبر خود را که محمد است ﷺ بچیزیکه خاص کرد او را بآن چیز از

المعجزات والكرامات والفضائل ثم لم يثن عليه بشيء من
معجزها و کرامتها و فضیلتها پس ثنا نگفت او را بچیزی از خصلتهای او

خصاله بمثل ما اثنى عليه بخلقه فقال عز من قائل وانك لعلى
مانند چیزیکه ثنا کرد بر وی به خلق او پس گفت خدا عز وجل بدرستی تو ای محمد بر

۱۰۸۳

خلق عظيم وقيل انما وصفه الله تعالى بالخلق العظيم لانه جاد بالكونين

بر خلقی بزرگ وگفته شده است جز این نیست که ستوده است او را بخلقی بزرگ زیرا که بدرستی بخشش کرد بهر دو جهان

واكتفى بالله عز وجل وقيل الخلق العظيم ان لا يخاصم ولا يخاصم

وبس کرد بخدای تعالی وگفته شده است خلق بزرگ آنست که جنگ نکند و جنگ کرده نشود

من شدة معرفته بالله تعالى وقيل معناه لم يؤثر فيه جفاء

از سختی دانش بخدای تعالی وگفته شده است معنی خلق بزرگ آنست که اثر نکند در و آزار

الخلق بعد مطالعته للحق وقال ابو سعيد الخراز رح هو ان لم يكن

خلق پس از مطالعه کردن او مر حق را وگفت ابو سعید خراز آن پیغمبر را

له همة غير الله عز وجل وقال الجنيد رح سمعت الحارث المحاسبي

قصد غیر خدای تعالی وگفت جنید شنیدم حارث را

يقول فقدنا ثلاثة اشياء حسن الوجه مع الصيانة وحسن

گفت گم کردیم سه چیز را خوبروی با پارسایی وخوش گویی

القول مع الامانة وحسن الاخاء مع الوفاء وقيل الخلق الحسن

با راستی وامانت ونیکو برادری با وفا وگفته شده است خلق خوش

استصغار ما منك واستعظام ما لك وقيل علامة حسن الخلق

خرد داشتن چیزیست که از تست وبزرگ داشتن چیزیست که بسوی تست وگفته شده است نشانه نیک خوی

كف الاذى واحتمال المؤن وقال النبي صلى الله عليه وسلم لاصحابه رض انكم

باز داشتن از آزار است وبرداشتن محنتها است گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یاران خود را بدرستی شما

لن تسعوا الناس باموالكم فسعوهم ببسط الوجه وحسن الخلق فصل

فراخی ندهید مردم را بمالهای خود پس فراخی کنید ایشان را بگشاده رویی ونیک خوی

حسن الخلق مع الله عز وجل ان تؤدي اوامره وتترك نواهيه

ونیک خوی با خدا است که ادا بکنی فرمودهای او را وبگذاری نافرمودهای او را

وتطيعه في الاحوال كلها من غير اعتقاد لاستحقاق العوض عليه

واطاعت کنی او را در همه حالها از غیر اعتقاد سزاواری عوض بر آن

وتسلم لجميع المقدور وبلائه من غير تهمة وتوحده من غير

وبسپاری همه آنچه اندازه کرده شده است وبلای او بی تهمت ویگانه دانی او را بغیر

شرك وتصدقه في وعده من غير شك وقيل لذي النون المصري

شریک وراست گویی او را در وعده بی شک وگفته شد مر ذو النون مصری را

رح من اكثر الناس هما قال اسوءهم خلقا وقال الحسن البصري

کیست بیشترین مردم از غم گفت بدترین ایشان از روی خلق وگفت حسن بصری رح

فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ أَيْ خُلُقَكَ فَحَسِّنْ وَقِيلَ فِي قَوْلِهِ

در بیان قول خدا تعالی معلوم جامهای خود را پاک کن یا محمد یعنی خلق خود را نیک کن و گفته شده است در قول

تَعَالَى وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً قِيلَ الظَّاهِرَةُ تَسْوِيَةُ

خدا تعالی و تمام داد بر شما نعمتهای خود را که آشکارا و پنهان اند گفته است آشکارا را همواری

الْخَلْقِ وَالْبَاطِنَةُ تَصْفِيَةُ الْخُلُقِ وَقِيلَ لِإِبْرٰهِيمَ بْنِ أَدْهَمَ رَحِمَهُ اللّٰهُ

آفرینش است و پنهان پاکی خلق است و گفته شد مر ابراهیم ادهم را رح

هَلْ فَرِحْتَ فِي الدُّنْيَا قَطُّ فَقَالَ نَعَمْ مَرَّتَيْنِ أَحَدُهُمَا كُنْتُ قَاعِدًا

آیا شاد شدی در دنیا هرگز پس گفت آری دو بار یکی از آن بودم نشسته

ذَاتَ يَوْمٍ فَجَاءَ كَلْبٌ وَبَالَ عَلَيَّ وَالثَّانِيَةُ كُنْتُ قَاعِدًا فَجَاءَ إِنْسَانٌ

روزی پس آمد سگی و شاشید بر من و دوم آنکه بودم نشسته پس آمد آدمی

وَصَفَعَنِي وَقِيلَ كَانَ أُوَيْسُ الْقَرَنِيُّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ إِذَا رَآهُ الصِّبْيَانُ يَرْمُونَهُ

سیلی زد مرا و گفته شده است بود اویس قرنی چون میدیدند او را کودکان میزدند او را

بِالْحِجَارَةِ فَيَقُولُ إِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَارْمُونِي بِالصِّغَارِ لِئَلَّا تُدْمُوا

سنگها پس میگفت اگر باشد ناچار پس بزنید مرا سنگهای خورد تا خون نکنید

سَاقِي وَتَمْنَعُونِي عَنِ الصَّلٰوةِ وَقِيلَ شَتَمَ رَجُلٌ لِلْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ ۱۰۷۴

ساق مرا پس باز دارید مرا از نماز و گفته شده است دشنام کرد مردی احنف بن قیس رض را

وَكَانَ يَتْبَعُهُ فَلَمَّا قَرُبَ مِنَ الْحَيِّ وَقَفَ وَقَالَ يَا فَتٰى إِنْ كَانَ بَقِيَ

و بود آن مرد پیروی میکرد احنف را پس هرگاه که نزدیک شد احنف از قبیله خود ایستاد و گفت ای جوان اگر پس مانده است

فِي قَلْبِكَ شَيْءٌ فَقُلْهُ كَيْلَا يَسْمَعَكَ بَعْضُ سُفَهَاءِ الْقَوْمِ فَيُجِيبُوكَ

در دل تو چیزی پس بگو آن را تا نشنوند ترا بعضی نادانان قوم پس جواب گویند ترا

وَقِيلَ لِحَاتِمِ الْأَصَمِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ يَحْتَمِلُ الرَّجُلُ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَالَ نَعَمْ إِلَّا مِنْ

و گفته شد مر حاتم کر را بر دارد مرد از هر کس گفت آری مگر از

نَفْسِهِ وَرُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ

نفس خود که بر ندارد و روایت کرده شده است بدرستی امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

دَعَا غُلَامًا لَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ فَدَعَاهُ ثَانِيًا وَثَالِثًا فَلَمْ يُجِبْهُ فَقَامَ

خواند غلام خود را پس جواب نداد او را پس خواند دوم بار و سوم بار پس جواب نداد او را پس استاد

إِلَيْهِ فَرَآهُ مُضْطَجِعًا فَقَالَ أَمَا تَسْمَعُ يَا غُلَامُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا حَمَلَكَ

حضرت علی بسوی غلام پس دید او را دراز شده پس گفت آیا نمی شنوی ای غلام پس گفت آری میشنوم پس گفت چه چیز

عَلَى تَرْكِ جَوَابِي قَالَ أَمِنْتُ عُقُوبَتَكَ فَتَكَاسَلْتُ فَقَالَ امْضِ فَأَنْتَ

آورد ترا بر ترک کردن جواب من پس گفت ایمن بودم از آزار تو پس سستی کردم پس گفت حضرت علی برو پس تو

خيرٌ لوجه الله تعالى وقيل الخلق الحسن ان تكون من الناس قريبا

از بهر ذات خدا تعالی و گفته شده است خلق نیکو آنست که باشد از مردم نزدیک بظاهر

وفيما بينهم غريبا وقيل الخلق الحسن قبول ما يرد عليك من

و در میان ایشان بیگانه بباطن و گفته شده خلق نیکو پذیرفتن چیزیست که فرود آید بر تو از

جفاء الخلق وقضاء الحق بلا ضجر ولا قلق وقيل مكتوب في

آزار خلق و ادا کردن حق که بر تست بے تنگی دل و تشویش و گفته شد نوشته شده است در

الانجيل عبدي اذكرني حين تغضب اذكرك حين اغضب و

انجیل بنده من یاد کن مرا هنگام که غضب کنی تو یاد کنم ترا هنگام که غضب کنم من و

قالت امرأة لمالك بن دينار يا مرائي فقال يا هذه قد وجدت

گفت زنی مر مالک دینار را اے ریاکننده پس گفت مالک دینار اے فلانه یافتی

اسمي الذي اضله اهل البصرة وقال لقمان لابنه يا بني لا يعرف

نام من آنکه گم کرده اند آنرا اهل بصره و گفت لقمان مر پسر خود را اے پسر که شناخته نمیشود

ثلاثة الا عند ثلاث الحليم عند الغضب والشجاع عند الحرب و

سه کس مگر نزد سه چیز حلیم نزد غضب و دلیر نزد جنگ و

الاخ عند الحاجة اليه وقال موسى عليه السلام يا الهي اسألك ان

1085 برادر نزد حاجت بسوے او و گفت موسی علیه السلام اے خداوند من میخواهم از تو آنکه

لا يقال لي ما ليس في فاوحى الله تعالى اليه ما فعلت ذلك لنفسي

گفته نشود مرا چیزیکه نیست در من پس خبر داد خدا تعالی بسوے او نکرده ام آنرا برائے خود

فكيف افعله لك **فصل** واما الشكر فالاصل فيه قوله عز

پس چگونه بکنم آنرا برائے تو و اما شکر پس دلیل در وے قول خداست

وجل لئن شكرتم لازيدنكم وما روي عن عطاء رحمه الله قال

اگر شکر بکنید شما هر آینه بیفزایم شمارا نعمت و دلیل بر شکر چیزیست که روایت است از عطاء گفت

دخلت على عائشة رض فقلت اخبرينا باعجب ما رأيت من رسول

در آمدم بر عائشه صدیقه رض پس گفتم خبر کن مرا به عجب ترین چیزے که دیدے تو از پیغمبر

الله صلى الله عليه وسلم فبكت ثم قالت واي شيء من شانه لم يكن عجبا

صلی الله علیه وسلم پس گریست عائشه پس از آن گفت و کدامی حال او نبود که عجب است در شان پیغمبر

انه اتاني في ليلة فدخل معي في فراشي او قالت في لحافي حتى مس

آمد مرا در شبے پس در آمد با من در فراش من یا گفت عائشه در آمد در لحاف من تا آنکه سود

جلده جلدي ثم قال يا بنت ابي بكر ذريني اتعبد لربي قالت

پوست پیغمبر پوست مرا پس گفت ای دختر ابی بکر بگذار مرا بندگی کنم مر پروردگار خود را گفت

فقلت إني أحب قربك ولكني أوثر هواك فأذنت له صلى الله عليه وسلم

گفت عائشه رضی الله عنها من دوست میدارم نزدیکی ترا ولیکن بر میگزینم آرزوی ترا پس دستوری دادم مر او را

فقام إلى قربة من ماء فتوضأ ولم يكثر صب الماء ثم قام فصلى

پس استاد بسوی مشک آب پس وضو کرد و بسیار نریخت آب را پس استاد پس نماز کرد

فبكى حتى سالت دموعه على صدره ثم ركع فبكى ثم سجد فبكى

پس بگریست تا آنکه روان شد اشکهای او بر سینه او پس رکوع کرد پس گریست پس سجده کرد پس بگریست

ثم رفع رأسه فبكى فلم يزل صلى الله عليه وسلم كذلك حتى جاء بلال ليؤذنه فأخبره

پس برداشت سر خود را پس بگریست پس همیشه بود همچنین تا آمد بلال رضی الله عنه پس خبر کرد

بالصلاة فقلت يا رسول الله ما يبكيك وقد غفر الله لك ما

بنماز پس گفتم ای پیغامبر خدا چه چیز میگریاند ترا و حال آنکه بتحقیق آمرزیده است خدای مر ترا چیزی

تقدم من ذنبك وما تأخر قال صلى الله عليه وسلم أفلا أكون عبدا شكورا

که گذشته است از تقصیرات تو و چیزی که پس است پس گفت پیغامبر صلی الله علیه وسلم آیا پس نباشم بنده شکر کننده

ولم لا أفعل وقد أنزل الله عز وجل علي إن في خلق السموات و

و چرا نکنم و حال آنکه بتحقیق فرود آورد خدای عز وجل بر من این آیت بدرستی که در آفریدن آسمانها و

الأرض الآية وحقيقة الشكر عند أهل التحقيق الاعتراف بنعمة

زمین تا آخر و حقیقت شکر نزد اهل تحقیق بذیرفتن نعمت ۱۰۷۶

المنعم على وجه الخضوع وعلى هذا المعنى وصف الله تعالى نفسه

انعام کننده بر طریق فروتنی و بر این معنی صفت کرد ستودن خدای تعالی خود را بآنکه

بأنه الشكور توسعا معناه أنه يجازي العباد على الشكر فسمى

آن خدا شکور است توسع است از خدای تعالی یعنی مجاز او معنی شکور است بدرستی که پاداش میدهد خدای تعالی بندگان را

جزاء الشكر شكرا كما قال عز وجل وجزاء سيئة سيئة مثلها

پاداش شکر را شکر چنانچه گفت خدای تعالی عز وجل و پاداش بدی بدی است مانند آن

وقيل حقيقة الشكر الثناء على المحسن بذكر إحسانه إليه و

و گفته اند حقیقت شکر ستودن است بر نیکوی کننده بیاد کردن نیکوی او

شكر الحق سبحانه للعبد ثناؤه عليه بذكر إحسانه له ثم إن

شکر خدا برای بنده ستودن خداست بر بنده بیاد کردن احسان خود بر بنده پس بدرستی

إحسان العبد طاعته لله وإحسان الحق سبحانه إنعامه على

نیکوی بنده بندگی اوست مر خدای را و احسان خدا نعمت دادن اوست بر

العبد وشكر العبد على الحقيقة إنما هو نطق اللسان وإقرار

بنده و شکر بنده بر حقیقت جز این نیست که گفتن زبان و اقرار کردن

پس شکر بنده برای خدا ستودن بنده است بر خدا بیاد کردن احسان او

القلب بإنعام الرب ثم الشكر ينقسم أقساما إلى شكر باللسان

دل است بنعمت خداوند تعالى پس آنگه شكر منقسم ميشود چند قسم بسوى شكر زبانى

وهو اعترافه بالنعمة بنعت الاستكانة وشكر بالبدن و

و آن گرويدنست نعمت و صفت نيازمندى و شكر تن

الأركان وهو اتصاف بالوفاء والخدمة وشكر بالقلب و

اندام آن و آن آراسته شدن است بوفا كردن بعهد عبوديت و خدمت كردن و شكر بدل است و

هو انعكاف على بساط الشهود بإدامة حفظ الحرمة وقيل

آن استادن است به بساط حضور به هميشه داشتن نگهداشت حرمت و گفته اند

شكر العينين أن تستر عيبا تراه لصاحبك وشكر الأذنين

شكر چشم كه بپوشى عيب را كه مى بينى بيار خود و شكر گوش آنست

أن تستر عيبا تسمعه فيه وفي الجملة الشكر أن لا تعصي الله

كه بپوشى عيب را كه بشنوى دريار خود و بجمله سخن شكر آنست كه نافرمانى نكنى خداى

تبارك وتعالى بنعمه ويقال شكر هو شكر العالمين يكون من

تعالى را بنعمت و گفته ميشود يك شكر است كه آن شكر عالمان است كه باشد آن از

جملة أقوالهم وشكر هو شكر العابدين يكون نوعا من أفعالهم

جمله گفتارهاى ايشان و شكر است كه آن شكر عابدان است كه باشد يك نوع از فعلهاى ايشان

وشكر هو شكر العارفين يكون باستقامتهم له عز وجل في

و شكر است كه آن شكر عارفانست كه باشد آن باستوارى ايشان مر خدا را در

عموم أحوالهم واعتقادهم أن جميع ما هم فيه من الخير وما يظهر

همه حال و بگرويدن ايشان بآنكه همه چيزى كه ايشان در آنند از نيكى و چيزيكه ظاهر ميشود

منهم من الطاعة والعبودية والذكر له عز وجل بتوفيقه وإنعامه

از ايشان از بندگى و بندگى و ياد حق عز وجل بتوفيق او و نعمت او

وعونه وحوله وقوته عز وجل وانعزالهم عن جميع ذلك والفناء

و يارى او و تواناى او است و گوشه گرفتن ايشان از همه آنها و فنا شدن

فيه والاعتراف بالعجز والقصور والجهل ثم الاستكانة إليه

در او و به پذيرفتن ناتوانى و نقصورى و نادانى پس ترك نيازمندى بسوى او

عز وجل في جميع الأحوال وقال أبو بكر الوراق رحمه الله شكر النعمة

در همه احوال و گفت ابو بكر وراق شكر نعمت

مشاهدة المنة وحفظ الحرمة وقيل شكر النعمة أن ترى

ديدن منت است و نگاهداشتن حرمت و گفته شده است شكر نعمت آنست كه ببينى

نفسك فيه طفيليا وقال ابو عثمان رحمه الله الشكر معرفة

خود را در آن نعمت طفیلی وتابع یعنی خود را مستحق نبینی وگفت ابو عثمان رحمة الله علیه شکر شناختن

العجز عن الشكر وقيل الشكر على الشكر اتم من الشكر وذلك ان

ناتوانی از شکر است وگفته اند شکر بر شکر تمام تر است از شکر وآن است که

ترى شكرك بتوفيقه ويكون ذلك التوفيق من اجل النعم عليك

ببینی شکر خود را بتوفیق خدا و باشد آن توفیق از بزرگترین نعمتها بر تو

فتشكره على الشكر ثم تشكره على شكر الشكر الى ما لا يتناهى و

پس شکر کنی او را بر شکر پس شکر کنی او را بر شکر شکر تا آنکه نهایت ندارد پس اعتراف بعجز کنی و

قيل الشكر اضافة النعم الى موليها بنعت الاستكانة له وقال

گفته شده است شکر نسبت کردن نعمتها است بسوی خدا بصفت نیازمندی مر او را وگفت

الجنيد رحمه الله الشكر ان لا ترى نفسك اهلا للنعمة وقيل

جنید رحمة الله شکر آنست که نه بینی خود را سزاوار نعمت وگفته اند

الشاكر الذي يشكر على الموجود والشكور الذي يشكر على

شاکر آنست که شکر میکند بر نعمت رسیده شده وشکور آنست که شکر میکند بر

المفقود ويقال الشاكر الذي يشكر على النفع والشكور الذي ١٠٧٨

نعمت گم شده وگفته میشود شاکر آن کسی است که شکر میکند بر رسیدن نعمت وشکور آن کسی است که

يشكر على المنع ويقال الشاكر الذي يشكر على العطاء والشكور

شکر میکند بر بازداشتن وگفته میشود شاکر آن کسی است که شکر میکند بر عطا وشکور

الذي يشكر على البلاء ويقال الشاكر الذي يشكر عند البذل

آنکسی است که شکر میکند بر بلا وگفته میشود شاکر آنکسی است که شکر میکند نزد بذل کردن

والشكور الذي يشكر عند المطل وقال الشبلي رحمه الله الشكر

وشکور آنکسی است که شکر میکند نزد درنگ کردن نعمتها وگفته است شبلی رحمة الله علیه شکر

رؤية المنعم لا رؤية النعمة وقيل الشكر قيد الموجود وصيد

دیدن نعمت دهنده است نه دیدن نعمت وگفته اند شکر بستن نعمت حاصل است از خوف زوال و

المفقود وقال ابو عثمان رحمه الله شكر العامة على المطعم و

فراهم آوردن نعمت گم شده است وگفت ابو عثمان رحمة الله علیه شکر عوام بر خوردن

المشرب والملبس وشكر الخواص على ما يرد على قلوبهم من المعاني

نوشیدن و پوشیدن وشکر خاص بر چیزیست که فرود آید بر دلهای ایشان از معنیها

قال الله عز وجل وقليل من عبادي الشكور وقال داود عليه السلام

گفت خدا تعالی واندک هست از بندگان من شکر کننده واهل قلیل اند وگفت داود پیغمبر علیه السلام

إلهي كيف أشكرك وشكري لك نعمة من نعمك فأوحى الله تبارك

گفت الٰهی چگونه شکر گزارم ترا و حال آنکه شکر مر ترا نعمتیست از نعمتهاء تو پس وحی فرستاد خداے تعالے

وتعالى إليه الآن قد شكرتني وقيل إذا قصرت يدك من المكافأة

بسوی او اکنون تحقیق شکر کردی مرا و گفته اند چون کوتاه شود دست تو از مکافات

فليطل لسانك بالشكر وقيل لما بشر إدريس عليه السلام بالمغفرة

پس باید دراز شود زبان تو بشکر و گفته اند هرگاه که بشارت داده شد ادریس پیغمبر علیه السلام را بآمرزش

سأل الحيوة فقيل له لم فقال لأشكره فإني كنت أعمل قبله للمغفرة

خواست زندگانی را پس گفته اند مر اورا چرا پس گفت تا شکر کنم او را بدرستی من بودم عمل میکردم پیش ازین از برای آمرزش

فبسط الملك جناحه وحمله إلى السماء وقيل مر بعض الأنبياء

پس گسترد فرشته بال خود را و برداشت او را بسوے آسمان و گفته اند گذشتند از بعضے پیغمبران

عليه السلام بحجر صغير يخرج منه الماء الكثير فتعجب منه فأنطقه

علیه السلام بسنگ خورد که بیرون می آمد از و آب بسیار پس تعجب شد از آن پس گویا کرد

الله له فسأله عن ذلك فقال منذ سمعت الله عز وجل يقول

خداے تعالے مر او را پس پرسید از آن پس گفت سنگ از آن هنگام که شنیده ام خداے عز وجل میگوید

١٠٧٩ نارا وقودها الناس والحجارة فأنا أبكي من خوفه فدعى ذلك

آتشے را که هیمه او مردم و سنگها است پس میگریم از ترس او پس دعا کرد آن

النبي عم أن يجير ذلك الحجر من النار فأوحى الله عز وجل إليه

پیغمبر که پناه دهد خداے آن سنگ را از آتش پس وحی کرد خداے تعالے بسوے آن

إني قد أجرته من النار فمر ذلك النبي فلما عاد وجد الماء يتفجر

بدرستی که تحقیق نجات دادم او را از آتش پس گذشت آن پیغمبر پس هرگاه که باز آمد یافت آب را که بیرون می آید

منه أو نر مما كان قبل ذلك فتعجب فأنطق الله تعالى الحجر له

بیشتر از آنچه بوده پیش از آن پس تعجب شد پیغمبر از آن پس گویا کرد خداے تعالے سنگ را برای او

فقال له لم تبكي وقد غفر الله لك فقال ذلك كان بكاء الحزن

پس گفت پیغمبر مر سنگ را چرا میگریے و حال آنکه تحقیق آمرزید ترا خداے تعالے پس گفت آن گریه بود گریه حزن

والخوف وهذا بكاء الشكر والسرور وقيل الشاكر مع المزيد لأنه

و اندوه و این گریه شکر و شادی است و گفته شده شاکر با زیادتی است زیرا که

في شهود النعمة قال الله تعالى لئن شكرتم لأزيدنكم والصابر

بدرستی او در دیدن نعمت است گفت خداے تعالے اگر شکر کنید هر آیینه افزایم شمارا نعمت و صابر

مع الله لأنه تعالى في شهود البلاء قال الله تعالى إن الله

با خداست بدرستی که او در دیدن محنت است گفت خداے تعالے بدرستی خدا تعالے

مَعَ الصَّابِرِيْنَ وَقِيْلَ الْحَمْدُ عَلَى الْأَنْفَاسِ وَالشُّكْرُ عَلَى نِعَمِ الْحَوَاسِّ وَقِيْلَ

با صبر کنندگان است و گفته اند حمد بر مقابل نفسهاست و شکر بر مقابل نعمتهای حواس است و گفته اند

فِي الْخَبَرِ الصَّحِيْحِ أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَّادُوْنَ لِلّٰهِ وَقِيْلَ الْحَمْدُ

در خبر صحیح اول کسیکه خوانده میشود بسوی بهشت عباوت کنندگان اند که حمد گویندگان خدا را برحال و گفته اند حمد

عَلَى مَا دَفَعَ وَالشُّكْرُ عَلَى مَا صَنَعَ وَحُكِيَ عَنْ بَعْضِهِمْ أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُ

بر چیزیست که دور کرد و شکر بر چیزیست که رسید از وی و حکایت کرده اند از بعضی بدرستی او گفت دیدم

فِي بَعْضِ الْأَسْفَارِ شَيْخًا كَبِيْرًا قَدْ طَعَنَ فِي السِّنِّ فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ

در بعضی سفرها پیر بزرگ را که بتحقیق رسیده بسال پس پرسیدم از حال او

فَقَالَ إِنِّي كُنْتُ فِي ابْتِدَاءِ عُمْرِي أَهْوَى ابْنَةَ عَمٍّ لِي وَهِيَ كَذٰلِكَ

پس گفت بدرستی بودم در اول عمر من دوست میداشتم دختر عم خود را و آن دختر همچنین بود

كَانَتْ تَهْوَانِي فَاتَّفَقَ أَنِّي تَزَوَّجْتُ بِهَا فَلَيْلَةَ زِفَافِهَا قُلْتُ لَهَا

دوست میداشت مرا پس اتفاق افتاد پس بدرستی من نکاح کردم او را پس شب زفافت آن گفتم مر او را

تَعَالِي حَتّٰى نُحْيِيَ هٰذِهِ اللَّيْلَةَ شُكْرًا لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلٰى مَا جَمَعَنَا

بیا تا زنده داریم این شب را از جهت شکر خدای تعالی بر چیزیکه یکجا کرده ما را

فَصَلَّيْنَا تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَمْ يَفْرَغْ أَحَدُنَا إِلَى الْآخَرِ فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ

پس نماز کردیم آن شب و فارغ نشد یکی از ما تا آخر شب پس هرگاه بود شب

الثَّانِيَةُ فَاسْتَمَرَّ بِنَا كَذٰلِكَ فَمُنْذُ سَبْعِيْنَ سَنَةً أَوْ ثَمَانِيْنَ سَنَةً

دوم پس همیشه شد بما همچنین پس مدت هفتاد سال یا هشتاد سال است

نَحْنُ عَلٰى تِلْكَ الْحَالَةِ كُلَّ لَيْلَةٍ وَكَانَتْ زَوْجَتُهُ مَعَهُ وَسَأَلَهَا وَقَالَ

که ما بر آن حالیم همه شب و بود زن او با او و پرسید شیخ زن را و گفت

لَهَا أَلَيْسَ كَذٰلِكَ يَا فُلَانَةُ فَقَالَتِ الْعَجُوْزُ هُوَ كَمَا قَالَ الشَّيْخُ

مر او را آیا نیست همچنین ای فلانه پس گفت زن حال این همچنین است که گفت شیخ

فَصْلٌ وَأَمَّا الصَّبْرُ فَالْأَصْلُ فِيْهِ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ

و اما صبر پس دلیل در وی قول خدای تعالی است ای آن کسانیکه

آمَنُوا اصْبِرُوْا وَصَابِرُوْا وَرَابِطُوْا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ وَ

ایمان آورده اید صبر کنید و با یکدیگر صبر کنید و بند بر پیمان راه خدا و بترسید خدا را شاید شما رستگار شوید و

قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللّٰهِ وَمَا رُوِيَ عَنْ عَائِشَةَ

دلیل قول خدای تعالی است و صبر کن و نیست صبر تو مگر ببیاری خدا و دلیل چیزیست که روایت است از عائشه

رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُوْلٰى وَمَا

رضی الله گو از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستی گفت که صبر نزد صدمه اولین در اول ...

رُوِيَ أَنَّ رَجُلاً قَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ ذَهَبَ مَالِي وَسَقِمَ جِسْمِي فَقَالَ

و دلیل دیگر خبریست که روایست که مردی گفت یا رسول الله رفت مال من و بیمار شد تن من پس فرمود

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا خَيْرَ فِي عَبْدٍ لَا يَذْهَبُ مَالُهُ وَلَا يَسْقَمُ جِسْمُهُ إِنَّ

نبی صلعم نیست نیکی در بنده که نرود مال او و بیمار نمیشود تن او بدرستی

اللّٰهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْداً ابْتَلَاهُ وَإِذَا ابْتَلَاهُ صَبَّرَهُ وَمَا رُوِيَ

خدا تعالیٰ هرگاه دوست میدارد بنده را مبتلا میکند او را و چون مبتلا میکند او را صبر میدهد او را و دلیل

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَتَكُونُ لَهُ الدَّرَجَةُ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ

از پیغمبر بدرستی فرمود که مرد میباشد مر او را پایه نزد خدا

وَجَلَّ لَا يَبْلُغُهَا بِعَمَلِهِ حَتَّى يُبْتَلَى بِبَلَاءٍ فِي جِسْمِهِ فَيَبْلُغُهَا بِذٰلِكَ وَ

نمیرسد بکردار خود تا مبتلا میشود به بلا در تن خود پس میرسد آنرا به بیماری و

مَا جَاءَ فِي الْخَبَرِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ

چیزیست که آمده است در خبر بدرستی هرگاه که فرود آمد قول خدا هر کار بد که میکند پاداش داده میشود

قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رضه يَا رَسُولَ اللّٰهِ كَيْفَ الْفَلَاحُ بَعْدَ هٰذِهِ الْآيَةِ

گفت ابوبکر صدیق یا رسول الله چگونه است رستگاری بعد ازین آیت

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَسْتَ تَمْرَضُ أَلَيْسَ يُصِيبُكَ

پس فرمود نبی صلعم بیامرزد ترا خدا تعالیٰ ای ابوبکر آیا بیمار نمیشوی آیا نمیرسد ترا

الْبَلَاءُ أَلَيْسَ تَصْبِرُ أَلَيْسَ تَحْزَنُ فَهٰذَا مَا تُجْزَوْنَ بِهِ يَعْنِي أَنَّ جَمِيعَ

بلا آیا صبر نمیکنی آیا اندوهگین نمیشوی پس اینست آنچه پاداش داده میشوید باعمال بد یعنی همه

مَا يُصِيبُكَ يَكُونُ كَفَّارَةً لِذُنُوبِكَ فَالصَّبْرُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرُبٍ

هرچه میرسد ترا میباشد کفاره گناهان ترا پس صبر بر سه گونه است

أَحَدُهَا صَبْرٌ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ عَلَى أَدَاءِ أَمْرِهِ وَالْانْتِهَاءِ نَهْيِهِ وَصَبْرٌ

یکی صبر برای خدا است و آن بر ادای اوامر و باز ماندن از نواهی است دوم صبر

مَعَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الصَّبْرُ تَحْتَ جَرَيَانِ قَضَائِهِ وَأَفْعَالِهِ فِيكَ مِنْ

با خدای عزوجل و آن صبر است در زیر رفتن قضای خدا تعالیٰ و افعال او در تو از

سَائِرِ الشَّدَائِدِ وَالْبَلَايَا وَصَبْرٌ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الصَّبْرُ عَلَى وَعْدِهِ

همه سختیها و بلاها سوم صبر بر خدا است و آن صبر بر وعده اوست

مِنَ الرِّزْقِ وَالْفَرَجِ وَالْكِفَايَةِ وَالنَّصْرِ وَالثَّوَابِ فِي دَارِ الْآخِرَةِ

از روزی و کشادگی و بسنده بودن و یاری دادن و ثواب در سرای آخرت

وَقِيلَ الصَّبْرُ عَلَى قِسْمَيْنِ أَحَدُهُمَا صَبْرٌ عَلَى مَا هُوَ كَسْبٌ لِلْعَبْدِ وَ

و گویند صبر بر دو قسم است یکی صبر است بر چیزی که آن کار بنده است و

وصبر على ما ليس بكسب له فالصبر على الكسب ينقسم على قسمين

وصبر بر چیزیکه نیست کارنده پس صبر بر کارنده بر دو قسم ست

احدهما على ما امر الله به عز وجل والثاني على ما نهاه عز وجل عنه

یکی ازان صبر بر چیزیست که فرموده ست خدای تعالی آن چیز دو دیمی بر چیزیست که منع کرده ست خدای تعالی ازان

واما الصبر على ما ليس بكسب للعبد فصبره على مقاساة ما يتصل

واما صبر بر چیزیکه نیست کارنده پس صبر اوست بر رنج کشیدن چیزیکه پیوسته ست

به من حكم الله وقضائه فيما له فيه مشقة والم في القلب او الجسد

با و از حکم خدای تعالی و قضای او در چیزیکه مر او راست و آن مشقت و درد ست در دل و در تن

وقيل الصابرون ثلثة متصبر وصابر وصبار وقيل وقف

وگفته اند صابران سه گونه اند یکی آنست که بزور صبر کند دیگی صابر ست به رنج زور و یکی بسیار صبر کننده و گفته شد استاد

رجل على الشبلي رض فقال له اي الصبر اشد على الصابرين قال

مردی بر شبلی رض پس گفت کدام صبر سخت ترست بر صابران گفت

الصبر في الله فقال لا فقال الصبر لله قال لا قال الصبر مع الله قال

صبر در خدا پس گفت آنمرد نه گفت شبلی صبر برای خدا گفت نه گفت شبلی صبر با خدا گفت

لا قال فاين قال الصبر عن الله فصرخ الشبلي صرخة كادت

فای شیء

نه گفت پس کدام چیز ست گفت آنمرد صبر از خدا گفت آنمرد پس آواز کرد شبلی آوازیکه نزدیک بود

روحه تتلف وقال الجنيد ره السير من الدنيا الى الاخرة سهل

که جان او تلف شود معنی این قول بتفصیل در عوارف مذکور ست و گفت جنید رفتن از دنیا بسوی آخرت نرم

هين على المؤمن وهجران الخلق في جنب الحق شديد والسير من

آسان بر مومن و جدا شدن خلق را در پهلوی حق سخت ست و رفتن از

النفس الى الله صعب شديد والصبر مع الله اشد وسئل رض عن

خود بسوی خدا دشوار ترست و صبر با خدا سخت ترست و پرسیده شد جنید رضا از

الصبر فقال تجرع المرارة من غير تعبيس وقال علي بن ابي طالب رض

صبر گفت اندک اندک آشامیدن تلخ ست بی ترشروی و گفت علی ابن ابیطالب رض

الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد وقيل ذلك عن النبي صلعم

صبر از ایمان بجای سرست از جسم و گفته اند این قول از نبی ست صلعم

وقال ذو النون المصري رحمه الله الصبر التباعد عن المخالفات

وگفت ذوالنون مصری رح صبر دور شدن ست از مخالفت ها

والسكون عند تجرع غصص البلية واظهار الغناء مع حلول

و آرامیدن ست نزد نوشیدن غصه‌های بلا و ظاهر کردن توانگری ست با فرود آمدن

الفقر بساحة المعيشة وقيل الصبر الوقوف مع البلاء بحسن
فقر در میدان معیشت وگفته اند صبر استادن ست با بلا به نیکوی

الادب وقيل هو الغناء في البلوى بلا ظهور شكوى وقيل الصبر
ادب وگفته اند صبر توانگری ست در ابتلا بی ظاهر شدن گله وگفته اند صبر

هو المقام مع البلاء بحسن الصحبة كالمقام مع العافية وقيل
استادن ست با بلا به نیکوی صحبت همچو استادن با تندرستی وگفته اند

احسن الجزاء على العبادة الجزاء على الصبر ولا جزاء فوقه قال الله
نیکوترین پاداش بر بندگی پاداش صبرست ونیست پاداش بالای آن فرمود خدای

تعالى ولنجزين الذين صبروا اجرهم باحسن ما كانوا يعملون وقال
هر آینه پاداش دهیم آن کسانی را که صبر کرده اند مزد ایشان به نیکوترین چیزی که بوده اند کار میکردند و فرمود

عز وجل انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب وقيل الصبر
خدای عز وجل جز این نیست که تمام داده میشود صابران مزد ایشان بی حساب وگفته شد صبر

هو الثبات مع الله عز وجل وتلقى اذية بلائه بالرحب والدعة
ثابت بودن ست با خدای تعالی وپیش آمدن آزار وبلا را بگشادگی وفراخی

وقال الخواص الصبر الثبات مع الله تعالى على احكام الكتاب والسنة
وگفته ست خواص صبر استوار بودن ست با خدای تعالی بر حکمهای کتاب وسنت

وقال يحيى بن معاذ الرازي ره صبر المحبين اشد من صبر الزاهدين
وگفت یحیی بن معاذ رازی رح صبر محبان سخت تر است از صبر زاهدان

واعجبا كيف يصبرون وانشد شعر الصبر يحمل في المواطن
ای عجب چگونه صبر میکنند وخواند این بیت را صبر برداشته میشود در همه جایها

كلها الا عليك فانه لا يحمل وقيل الصبر ترك الشكوى وقيل
مگر بر تو پس بدرستی برداشته نمیشود وگفته اند صبر گذاشتن شکوی ست وگفته اند

هو الاستكانة والاستعاذة بالله عز وجل وقيل هو الاستعانة
صبر استکانت وپناه بردن ست بخدای تعالی وگفته اند صبر استعانت ست

بالله وقيل الصبر كاسمه تعالى وقيل الصبر هو ان لا يفرق بين
بخدا وگفته اند صبر همچو نام خدای تعالی ست وگفته اند صبر آنست که فرق نکند میان

حال النعمة والمحنة مع سكون الخاطر فيهما والتصبر هو السكون
حالت نعمت ومحنت باآرام خاطر در هر دو وتصبر وآرام ست

مع البلاء مع وجدان اثقال المحنة **فصل** واما الرضاء
با بلا با وجود گرانی محنت واما رضا

فالأصل فيه قول الله عزّ وجلّ رضي الله عنهم ورضوا عنه وقوله
پس اصل درو قول خدا ایتعالی است راضی ست خدا ایتعالی از مومنان و راضی اند ایشان ازو و قول او
تبارك وتعالى يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان الآية وروي
تبارک و تعالے بشارت میدهد ایشانرا برحمت خود و رضاسے خود و مرویست
عن ابن عباس بن عبد المطلب رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
از ابن عباس رض کہ گفت فرمود رسول خدا ص
ذاق طعم الايمان من رضي بالله عزّ وجلّ ربا وقيل كتب عمر بن
چشید لذت ایمان کسیکہ خوشنود شد از خدا از روی پروردگار و گویند نوشته عمر بن
الخطاب رض الى ابي موسى الاشعري رض اما بعد فان الخير كله في الرضاء
خطاب رض جانب ابوموسے اشعری رض اما بعد بدرستیکہ خیر ہمہ آن در خوشنودیست
فان استطعت ان ترضى والا فاصبر وروي عن قتادة رض في قوله
پس اگر طاقت میداری کہ خوشنود شوی بهتر وگرنہ صبر کن و مرویست از قتاده رض در قول
عزّ وجلّ واذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا الآية هذا
خدا ایتعالی و چون خبر داده میشود یکے از ایشان بدختر کہ متولد شده در خانہ میگردد روی او سیاه حالانکہ او پر غم است این
صنيع مشركي العرب اخبر الله عزّ وجلّ بخبث صنيعهم فاما المؤمن
کار مشرکان عرب است خبر داده است خدا ایتعالی به بدی کارہاسے ایشان پس مومن
فهو حقيق ان يرضى بما قسم الله تعالى له وقضاء الله عزّ وجلّ
پس سزاوار است اینکہ خوشنود شود بہ چیزیکہ خواستہ است خدا ایتعالی مراورا و قضاے خدا ایتعالی
خير من قضاء المرء لنفسه وما قضاه الله لك يا ابن آدم فيما
بهترست از قضاے مرد مرنفس خود را و آنچہ قضا کرده است خدا ایتعالی مرترا ای فرزند آدم در آنچہ
تكره خير لك مما قضى الله عزّ وجلّ لك فيما تحب فاتق الله تعالى
کراہت میداری نیکوست ترا از چیزیکہ خواستہ است آنرا مرترا در آنچہ دوست میداری پس بترس از خدا
وارض بقضائه قال الله تبارك وتعالى وعسى ان تكرهوا شيئا
و خوشنود شو از قضاے او فرمود خدا ایتعالی نزدیکست اینکہ ناخوش میدارید چیزے را
وهو خير لكم وعسى ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم و
و حالانکہ آن نیکوست مرشمارا و نزدیکست اینکہ دوست میدارید چیزیرا و حالانکہ بدست مرشمارا و خدا میداند
انتم لا تعلمون يعني ما فيه صلاح دينكم ودنياكم الله عزّ وجلّ
و شما نمیدانید یعنے میداند چیزیکہ در وست نیکوئی دین شما و دنیاسے شما خدا ایتعالی
طوى عن الخلق مصالحهم وكلفهم عبوديته من اداء الاوامر
پوشیده از خلق بہتری ایشان و تکلیف کرد ایشانرا بر بندگی خود از بجا آوردن فرمودها

وانتهاء المناهي والتسليم في المقدور والرضاء بالقضاء
و باز ماندن از مناهی و گردن نهادن در آنچه تقدیر کرده شده و خوشنودی بقضا
فيما لهم وعليهم في الجملة واستاثر هو عز وجل بالعواقب و
در چیزی که برای نفع ایشان و ضرر ایشان است بطریق اجمال و سزاوار است خدا تعالی بانجام کارها و
المصالح فينبغي للعبد ان يديم الطاعة لمولاه ويرضى بما قسم الله
نیکو پس سزاوار است بنده را اینکه همیشه بندگی کند مر خداوند خود را و خوشنود شود بچیزی که قسمت کرده خدا تعالی
له ولا يتهمه واعلم ان تعب كل واحد من الخلق على قدر منازعته
مر او را و تهمت نکند او را و بدان اینکه رنج هر یکی از خلق بر اندازه کشاکش اوست با آنچه
المقدور للقدر وموافقته هواه وترك رضاه بالقضاء فكل
تقدیر کرده شده است و از جهت موافقت اوست آرزوی خود را و ترک کردن خوشنودی بقضا پس هرکه
من رضي بالقضاء استراح وكل من لم يرض به طالت شقاوته
خوشنود شد بقضای خدا پس راحت یافت و هرکه راضی نشد بآن دراز کشید شقاوت او
وتعبه ولا ينال من الدنيا الا ما قسم له فما دام هواه متبع
و رنج او و نمیرسد از دنیا مگر آنچه قسمت کرده شده است مر او را پس تا وقتیکه آرزوی او پیروی کرده شده
١٠٨٥ قائم عليه فهو غير راض بالقضاء لان الهوى منازع للحق عز وجل
و بر پا ایستاده است بر او پس آن ناخوشنود بقضای خدا زیرا که آرزوی نفس جنگ کننده است با خدا تعالی
فتعبه متكاثف متزائد فاستجلاب الراحة في مخالفة
را پس سبب شد رنج انبوه و افزون پس کشیدن راحت در مخالفت کردن
الهوى لان فيه الرضاء بالقضاء بلا بد واستجلاب التعب و
هوا است زیرا که در وی خوشنودی بقضا است که ناگزیر است و کشیدن رنج و
النصب في موافقة الهوى لان فيه منازعة الحق عز وجل بلا بد
مشقت در موافقت هوی است زیرا که در وی جنگ با خدا تعالی است ناگزیر
فلما كان الهوى واذا كان فلا كنا واختلف اهل العلم والطريقة
پس بوده است هوای نفس و چون باشد پس نیستیم و اختلاف کرده اند اهل علم و طریقت
في الرضاء هل هو من الاحوال او من المقامات فقال اهل العراق
در رضا آیا رضا از حالات است که در کسب او دخل نیست یا از مقامات است که در کسب او دخل است
هو من جملة الاحوال وليس هو كسبا للعبد بل هو نازلة تحل
رضا از جمله احوال است و کسب نیست بنده را بلکه آن فرود آینده است از حق جا میکند
بالقلب كسائر الاحوال ثم تحول وتزول ويأتي غيرها وقال
در دل همچو دیگر پس باز میگردد و دور میشود و می آید دیگری

الخراسانيون الرضا من جملة المقامات وهو نهاية التوكل

خراسانیان رضا از جملهٔ مقامات ست و آن رضا انجام توکل ست

حتى يؤول إلى أنه مما يتوصل إليه العبد باكتسابه والجمع

تا آنکه از سیگرد توکل بسوی آنکه نهایت میرسد بسوی او بنده بکسب خود و جمع کردن

بينهما ممكن بأن يقال بداية الرضا مكتسبة للعبد وهي

میان دو قول ممکن ست بانکه گفته میشود که آغاز رضا کار بنده ست و آن

من المقامات ونهايته من جملة الأحوال وهي ليست بمكتسبة

از مقامات ست و انجام او از جملهٔ احوالات ست و این کار نیست مر بنده را

فعلى الجملة الراضي هو الذي لا يعترض على تقدير الله عز وجل وقال

و مجمل سخن اینست که راضی آنست که اعتراض نکند بر تقدیر خدای تعالی و گفت

أبو علي الدقاق رحمه الله ليس الرضا أن لا تحس بالبلاء إنما الرضا

ابو علی دقاق نیست رضا اینکه نه دریابی بلا را جز این نیست رضا

أن لا تعترض على الحكم والقضاء وقد قالت المشايخ رحمهم الله

که اعتراض نکنی بر حکم خدا و قضا او و تحقیق گفته اند مشایخ رح

الرضا بالقضاء باب الله الأعظم وجنة الدنيا أي من أكرم بالرضا

رضا بقضا باب خدای بزرگ ست و بهشت دنیاست یعنی کسیکه بزرگی داده شد بسبب رضا

فقد لقي بالترحيب الأوفى وأكرم بالقرب الأعلى وقيل إن تلميذا

پس تحقیق پیش آمده شد او را بکشادگی تمام و بزرگی داده شد بنزدیک بلندی و گفته شد بدرستی شاگرد

قال لأستاذه هل يعرف العبد أن الله تبارك وتعالى راض عنه

گفت استاد را آیا میشناسد بنده که خدای تعالی راضی ست ازو

قال لا كيف يعلم ذلك ورضاه غيب فقال التلميذ يعلم

گفت استاد نه چگونه داند این را و حالانکه رضای او پوشیده ست پس گفت شاگرد دانسته میشود

ذلك فقال كيف قال إذا وجدت قلبي راضيا عن الله تعالى

این پس گفت استاد چگونه گفت هرگاه دریافتم دل خود را راضی از خدای تعالی

علمت أنه راض عني فقال الأستاذ لقد أحسنت يا غلام و

دانستم که خدا راضی ست از من پس گفت استاذ هر آئینه نیکو گفتی ای پسر و

لا يرضى العبد عن الله حتى يرضى الحق جل وعلا عنه قال الله

راضی نمیشود بنده از خدای تا آنکه راضی میشود حق تعالی ازو فرمود خدای تعالی

عز وجل رضي الله عنهم ورضوا عنه أي برضاه عنهم رضوا

راضی شد خدای تعالی از ایشان و راضی شده اند ازو یعنی راضی شدند ایشان از

خوشنود

۱۲

بالضم

۱۰۸۶

عَنْهُ وَقِيلَ سَأَلَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ إِلٰهِي دُلَّنِي

از و وگفته اند سوال کرد موسے عم پروردگار خود را پس گفت پروردگارا رہنمائی کن مرا

عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ رَضِيتَ عَنِّي فَقَالَ إِنَّكَ لَا تُطِيقُ ذٰلِكَ فَخَرَّ

بر عملی کہ ہرگاہ بکنم آنرا راضی شوی تو از من پس فرمود تو طاقت آن نداری پس افتاد

مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا مُتَضَرِّعًا فَأَوْحَى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ يَا ابْنَ

موسے عم سجده کننده تضرع نماینده پس وحی فرستاد خدا تعالی بسوے او ای ابن

عِمْرَانَ إِنَّ رِضَائِي فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي وَقِيلَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْلُغَ

عمران بدرستی خوشنودی من در خوشنودی تست بقضاے من وگویند کسیکه خواہد کہ برسد

مَحَلَّ الرِّضَاءِ فَلْيَلْزَمْ مَا جَعَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ رِضَاهُ فِيهِ وَقِيلَ الرِّضَا

محل رضا را پس باید کہ لازم گیرد آنچہ گردانیده است خدا تعالی خوشنودی خود در و وگفته اند رضا

عَلَى قِسْمَيْنِ رِضًا بِهِ وَرِضًا عَنْهُ فَالرِّضَى بِهِ مُدَبِّرًا وَالرِّضَى عَنْهُ

بر دو قسم است یکے رضا بخدا است دیگر از خدا است پس رضا بخدا تعالی در حالت مدبر است و رضا از خدا تعالی

فِيمَا يَقْتَضِي حَاكِمًا وَفَاصِلًا وَقِيلَ الرَّاضِي أَنْ لَوْ جُعِلَتْ جَهَنَّمُ

در چیزیست کہ تقاضا میکند در حال حکم کردن وجدا نمودن حق از باطل وگویند رضا آنست کہ اگر گردانیده شود دوزخ

عَنْ يَمِينِهِ مَا سَأَلَ أَنْ يُحَوِّلَهَا إِلَى يَسَارِهِ وَقِيلَ الرِّضَاءُ إِخْرَاجُ

از دست راست او نخواهد اینکه گردانیده شود بسوے چپ او وگفته اند رضا بر آوردن

الْكَرَاهِيَةِ مِنَ الْقَلْبِ حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا فَرَحٌ وَسُرُورٌ وَسُئِلَتْ رَابِعَةُ

کراهیت از دل است تا آنکه باقی نماند مگر فرح و سرور و پرسیده شد رابعه

الْعَدَوِيَّةُ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهَا مَتَى يَكُونُ الْعَبْدُ رَاضِيًا بِالْقَضَاءِ

عدویه را رح کے میشود بنده راضی بقضا

فَقَالَتْ رَحِمَهَا اللّٰهُ إِذَا سُرَّ بِالْمُصِيبَةِ كَمَا يُسَرُّ بِالنِّعْمَةِ وَقِيلَ

پس گفت رح ہرگاہ خوشنودی کند بمصیبت چنانچہ خوشنودی میکند بنعمت وگویند

قَالَ الشِّبْلِيُّ رضـ بَيْنَ يَدَيِ الْجُنَيْدِ رضـ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ

گفت شبلی پیش جنید لا حول ولا قوة الا باللہ

فَقَالَ الْجُنَيْدُ رضـ قَوْلُكَ إِذًا ضِيقُ صَدْرِكَ وَضِيقُ الصَّدْرِ لِتَرْكِ

پس گفت جنید رضـ قول تو این تنگی سینه است و تنگی سینه از جهت ترک

الرِّضَاءِ بِالْقَضَاءِ وَقَالَ أَبُو سُلَيْمٰنَ رَحِمَهُ اللّٰهُ الرِّضَا أَنْ لَا تَسْأَلَ

رضا بقضا است وگفت ابو سلیمان رح رضا اینست کہ نخواہی

الْجَنَّةَ مِنَ اللّٰهِ وَلَا تَسْتَعِيذَ بِهِ مِنَ النَّارِ وَقَالَ ذُو النُّونِ الْمِصْرِيُّ

بهشت را از خدا تعالی و پناه نه جوئے باو از آتش وگفت ذوالنون مصرے رح

الثلاثة من علامات الرضا ترك الاختيار قبل القضاء

سه چیز از علامات رضا ست گذاشتن اختیار پیش از قضاے خدا

وفقدان المرارة بعد القضاء وهيجان الحب في حشو البلاء

و گم کردن تلخی پس از قضا و انگیختن دوستی در میان بلا

وقال رض ايضا هو سرور القلب بمر القضاء وسئل ابو عثمان

و گفت ذوالنون رضا خوشنودی دل ست به تلخی قضا و پرسیدند ابو عثمان را

رہ عن قول النبي صلى الله عليه وسلم اسألك الرضا بعد القضاء فقال لان

رہ از قول پیغمبر ع که میخواهم از تو رضا بعد پس از قضا گفت ابو عثمان زیرا که

الرضى قبل القضاء عزم على الرضا والرضى بعد القضاء هو الرضا

رضا پیش از قضا قصد ست بر رضا و رضا بعد قضا آن رضاے اوست

وروي انه قيل للحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما

و روایت ست که گفته شد حسین بن علی بن ابی طالب را رض

ان ابا ذر رض يقول الفقر احب الي من الغناء والسقم احب الي

که ابوذر میگوید فقر دوست تر ست بمن از غنا و بیمارے دوست تر ست بمن

من الصحة والموت احب الي من الحيوة فقال رحم الله ابا ذر

از تندرستی و موت دوست تر ست مرا از زندگی پس گفت رحم کند خدا ایتعالی ابوذر را

اما انا فاقول من اتكل على حسن اختيار الله لم يتمن ما اختار

اما من پس میگویم کسیکه تکیه کرد بر نیکوئی اختیار خدا آرزو نکرد غیر چیزیکه اختیار کرده است

الله له وقال الفضيل بن عياض لبشر الحافي الرضا افضل

خدا مر او را و گفت فضیل بن عیاض بشر حافی را رضا افضل ست

من الزهد في الدنيا لان الراضي لا يتمنى فوق منزلته والذي

از زهد در دنیا زیرا که راضی آرزو نمیکند بالاے مرتبه خود و آنچه

قال الفضيل هو الصحيح لان فيه الرضا بالحال وكل خير في الرضا

گفته است فضیل صحیح ست زیرا که در وی خوشنودی ست بحال و هر نیکی در رضا ست

بالحال قال الله عز وجل لموسى عليه السلام اني اصطفيتك

بحال اوست فرمود خدا ایتعالی موسی ع را بدرستی من برگزیدم ترا

على الناس برسالتي وبكلامي فخذ ما آتيتك وكن من الشاكرين

بر مردم به پیغمبری خود و بکلام خود پس بگیر چیزی که داده ام ترا و باش از شکر کنندگان

يعني بحفظ الحال وكذلك لنبينا محمد صلى الله عليه وسلم لا تمدن عينيك

یعنی خوشنود باش بچیزیکه داده ام ترا و مخواه مرتبه غیر خود و باش از شکر کنندگان به نگهداشتن حال و گفت

١٠٨٨

إلى ما متعنا به أزواجا منهم زهرة الحيوة الدنيا لنفتنهم

بسوی چیزیکه بهره مند کرده ام با آنچه از ایشان کرتازگی حیوة دنیاست تا بیازمایم ایشانرا

فيه فأدب نبيه عليه السلام وأمره بحفظ الحال والرضاء

در آن چیز پس ادب داد پیغمبر خود را علیه السلام و فرمود او را بنگاهداشت حال خود و خوشنودی

بالقضاء والعطاء بقوله تعالى ورزق ربك خير وأبقى أي

بقضا و داد و بقول خود و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده تر است یعنی

ما أعطيتك من النبوة والعلم والقناعة والصبر والولاية

چیزیکه داده ام ترا از نبوت و علم و قناعت و صبر و ولایت

والدين والقدوة فيه أولى مما أعطيت غيرك وأحرى فالخير كله

و دین و قدوه در وی اولیست از آنچه داده ام ترا و سزاوار است پس نیکوی همه آن

في حفظ الحال والرضاء به وترك الالتفات إلى ما سواه لأنه لا

در نگهداشت حال است و رضا بآن و گذاشتن التفات بسوی غیر او زیرا که

يخلو إما أن يكون ذلك قسمك أو قسم غيرك أو أنه لا قسم لأحد

خالی نیست یا آنکه باشد آن نصیب تو یا نصیب غیر تو یا آنکه بدرستی نیست نصیب هیچ یکی را

بل أوجده الله تعالى فتنة فإن كان قسمك فهو واصل إليك

بلکه آفریده است او را خدا امتحان از ما پس اگر باشد نصیب تو پس او رسنده است بسوی تو

شئت أم أبيت فلا ينبغي أن يظهر منك سوء الأدب و

بخواهی تو یا نخواهی پس نمیسزد آنکه ظاهر شود از تو سبب بی ادبی

الشره في طلبه فإن ذلك غير محمود في قضية العقل والعلم

و شدت حرص در طلب آن پس هر آینه این ناپسندیده است در حکم عقل و دانش

وإن كان قسم غيرك فلم تتعب فيما لا تناله ولا يصل إليك

و اگر باشد نصیب دیگرے پس چرا رنج میکشی در آنچه نمیرسی او را و نخواهد رسید ابدا بسوے تو

أبدا وإن كان ليس بقسم لأحد بل هو فتنة فكيف يرضى العاقل

همیشه و اگر باشد که نیست نصیب هیچکس بلکه آن آزمایش است پس چگونه راضی میشود دانا

ويستحسن اللبيب أن يطلب لنفسه فتنة ويستجلبها وقال

و نیک میداند زیرک آنکه میجوید برای نفس خود را فتنه و بکشد آنرا بخود و گفت قومی

قوم الرضا بالقضاء هو أن يستوي عندك ما تحب وما تكره

قومی رضا بقضا آنست که برابر باشد نزد تو چیزیکه دوست میداری و مکروه می پنداری

من قضائه عز وجل وقال بعضهم هو الصبر على مر القضاء

از قضای خدای عز و جل و گفت بعض ایشان آن صبر است بر تلخی قضا

وَقَالَ آخَرُ هُوَ طَرْحُ الكَنَفِ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالتَّسْلِيمُ

وگفت دیگرے رضا انداختن جگر گوشہ است پیش خدا و گردن نہادن

لِأَحْكَامِهِ وَقَالَ الآخَرُ هُوَ إِسْقَاطُ التَّمْيِيزِ عَلَى المُدَبِّرِ وَقَالَ آخَرُ هُوَ

احکام او را است وگفت دیگرے رضا انداختن تمیز است نزدیک دبیر تدبیر کنندہ وگفت دیگر رضا

تَرْكُ الاخْتِيَارِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ أَهْلُ الرِّضَا هُمُ الَّذِينَ قَطَعُوا عَنْ

ترک اختیار است وگفت بعض ایشان اہل رضا کسانے اند کہ قطع کنند از

قُلُوبِهِمْ فِي الأَصْلِ الاخْتِيَارَ فَهُمْ لَا يَخْتَارُونَ شَيْئًا مِنَ الأَشْيَاءِ

دلہاے خود در اصل اختیار را پس ایشان اختیار نمیکنند چیزے از چیزہا

مِمَّا تُرِيدُ أَنْفُسُهُمْ وَلَا شَيْئًا مِمَّا يُرِيدُونَ بِهِ اللهَ وَلَا يَسْأَلُونَهُ وَلَا

آنچہ خواہند نفسہاے ایشان و نہ چیزے کہ میخواہند بآن خدا را و نہ سوال میکنند آنرا و نہ

يُطَالِعُونَ حُكْمًا قَبْلَ نُزُولِهِ فَإِذَا وَقَعَ حُكْمٌ مِنَ اللهِ مِنْ حَيْثُ لَا

مطالعہ میکنند ہیچ حکم را پیش از فرود آمدن آن پس چون واقع شود بایشان حکم از خدا از جائیکہ

يَتَشَدَّقُوا إِلَيْهِ وَلَمْ يُطَالِعُوهُ رَضُوا بِهِ فَأَحَبُّوهُ وَسُرُّوا بِهَا وَ

شوق نداشتند بسوی او و نہ مطالعہ کردند خوشنود شدند بآن پس دوست میدارند آنرا و شاد میشوند بآن

قَالَ إِنَّ لِلّٰهِ عِبَادًا إِذَا وَقَعَ بِهِمُ الحُكْمُ مِنَ البَلْوَى رَأَوْهُ نِعْمَةً مِنَ

گفت کہ بدرستی مر خدا را بندگانی اند چون واقع شود بایشان حکم آزمایشے بینند آنرا نعمت از

اللهِ عَلَيْهِمْ فَشَكَرُوهُ عَلَيْهَا وَسُرُّوا بِهَا ثُمَّ رَأَوْا بَعْدَ سُرُورِهِمْ بِالنِّعَمِ

خدا بر خود پس شکر میکنند خدا را بر آن نعمت و شاد میشوند بس ترک دانستند بعد از شادی بنعمت

أَنَّ اشْتِغَالَهُمْ بِالنِّعْمَةِ عَنِ المُنْعِمِ نَقْصٌ فَاشْتَغَلَتْ قُلُوبُهُمْ بِالمُنْعِمِ

بدرستی شغل گرفتن بنعمت از نعمت دہندہ نقصان است پس مشغول شد دلہاے ایشان بمنعم

عَنِ النِّعَمِ فَكَانَ البَلَاءُ جَارِيًا عَلَيْهِمْ وَقُلُوبُهُمْ غَائِبَةٌ عَنْهُ فَلَمَّا

از منعم پس بود بلا روندہ است بر ایشان و دلہاے ایشان غایب است از وی پس ہرگاہ

اسْتَوْطَنُوا هٰذَا المَقَامَ وَدَامُوا عَلَيْهِ نَقَلَهُمْ مَوْلَاهُمْ إِلَى مَا هُوَ

وطن کردند این جا را و ہمیشگی کردند بر آن مے برد ایشان را خداوند ایشان بسوے جائیکہ

أَعْلَى لَهُمْ وَأَسْنَى مِنْ ذٰلِكَ لِأَنَّ مَوَاهِبَهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا غَايَةَ لَهَا وَلَا

بلند تر است مر ایشان را و روشن تر است از آن پس بدرستی بخششہاے خدا نہایت ندارد

نِهَايَةَ وَأَقَلُّ مَا فِي الرِّضَا أَنْ يَنْقَطِعَ طَمَعُهُ مِمَّا سِوَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

و کمترین چیزے کہ در رضا بقضا آنست کہ ببرد طمع خود را از ہرچہ غیر خدا است

وَقَدْ ذَمَّ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الطَّمَعَ فِي غَيْرِهِ عَزَّ وَجَلَّ فَرُوِيَ عَنْ يَحْيَى بْنِ

و تحقیق نکوہش کردہ است خدا تعالیٰ طمع را در غیر خود تعالیٰ پس روایت است از یحیی بن

طرح بانداختن انداختن دور کردن دبالکسر انداخته شده دبیختن طرح بیختن

1090

قرأت التورية فرأيت فيها ان الله سبحانه وتعالى

اندرم توریت را پس دیدم درو که خدای تعالی

…ن من كان ثقته بمخلوق مثله وذوي في بعض

کسیکه بود دست تکیه او با آفریده مانند خود و در روایت ست در بعض

…ن الله سبحانه يقول وعزتي وجلالي وجودي و

سے فرماید سوگند مرا بعزت و جلال و جود

مجدي لاقطعن امل كل مؤمل امل غيري بالناس ولالبسنه

بزرگی خود هر آئینه قطع میکنم امید هر امیدوار که امید دارد از غیر من بمردم و هر آئینه بپوشانم او را

ثوب المذلة بين الناس ولابعدن من قربي ولاقطعنه من وصلي

لباس خواری میان مردم و دور میکنم او را از قرب خود و قطع میکنم او را از وصل خود

ايؤمل غيري في الشدائد والشدائد بيدي وانا الحي ويرجى

آیا امید میدارد غیر مرا در سختیها و سختیها در دست من ست و من زنده ام

غيري ويطرق بالفكر ابواب غيري وهي مغلقة

و امید میکند

… ومفاتيحها

بيدي ورد في خبر آخر ان الله عز وجل يقول ما من عبد

در دست منست … در خبر دیگر بدرستی خدا … میفرماید نیست هیچ بنده

يعتصم بي دون خلقي اعلم ذلك من قلبه ونيته فتكيده

که چنگ زند … میدانم آنرا از دل او و نیت او پس رنج رسانند او کس را

السموات ومن فيهن الا جعلت له من ذلك مخرجا

آسمانها و کسانیکه در آنها اند مگر گردانیدم او را از آنها کشادگی

وما من عبد يعتصم بمخلوق دوني الا قطعت اسباب السماء

و نیست هیچ بنده که چنگ زند بمخلوق سوای من مگر اینکه ببریده ام اسباب آسمان

من فوقه واسخت الارض من تحت قدميه ثم اهلكه في الدنيا

از بالای او … زمین را از زیر دو پای او پس هلاک میکنم او را در دنیا

واتعبه … روي عن بعض الصحابة رضوان الله تعالى عليهم

و رنج میدهم … و مرویست از بعض صحابه رض

اجمعين قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من تعزز

… شنیدم رسول الله را که میفرمود هر که طلب عزت کرد

بالناس ذل من اتكل على مخلوق مثله ذل تكفاه الطمع

بمردم خوار شد … کسیکه تکیه کرد بر مخلوقی مانند خود خوار شد پس بس ست او را طمع

بما يناله من الطلاع قلبه وتشتت همه وذله لهم

بچیزیکه میرسد او را از دیده ورشدن دل او و پریشان شدن فکر او و خواری که

اجتمع عليه امران ذل في الدنيا وبعد من الله تعالى

جمع شد بر وی ... خواری در دنیا و دوری از خدا ... بدون ...

في رزقه ... ذرة واحدة وقال بعضهم لا اعرف شيئا

ورزق او ... ذره ... وگفت بعض از علما نمی شناسم چیزی مضر کننده تر بر

المريدين ... الطالبين من الطمع ولا اخرب لقلوبهم ولا اذل

مریدان وطالبان ... از طمع و نه ویران کننده تر دلهای ایشان را و نه خوار کننده تر

لهم ولا اط... لقلوبهم ولا ابعد لهم ولا اشد تشتتا لهممهم

ایشان را ... و نه دور کننده تر ایشان را از حق و نه سخت تر از روی پریشان گردانیدن

انما كان ذ... وله فاذا ... كذلك لانه شرك انما كانوا الا ان الرجال منهم

... آگاه باش ... هرجا که باشد ... از جهت آنکه طمع شرک ست

اثم ... يطالعونه ... حيث طمع في مخلوق لا يملك ضرا

... هرگاه که طمع کرد در ... که مالک نیست ضرر

ولا نفعا ولا عطاء ولا منعا فجعل ملك المالك لمملوكه فاني ۱۰۹۳

ونه نفع خود را ونه دادن ونه باز داشتن را پس گردانید ملک پادشاه مر بنده را پس از کجا

يكون له ورع فلا يتحقق ورعه حتى ينسب الاشياء الى

باشد او را پرهیزگاری پس ثابت نمیشود پرهیزگاری او تا آنکه پیوند نمیکند چیزها را بسوی

مالكها عز وجل فيطلبها منه ولا يطلبها من غيره وقيل

خداوند آنها که بزرگست پس بخواهد چیزها از وی ونه خواهد از غیر او وگویند

الطمع له اصل وفرع فاصله الغفلة وفرعه الرياء والسمعة

طمع را اصل ست و فرع اصل او غافل شدن ست و فرع او نمودن و شنوانیدن ...

والتزين والتصنع وحب اقامة الجاه عند ال... وقال

وزیب دادن وآراستن ودوستی برپا داشتن مرتبه ست نزدیک ... وگفت

عيسى عليه السلام للحواريين الطمع القاتول ... وحكي عن

عیسی عم حواریان خود را طمع کشنده ... سوده یا کشنده ... نقل ست از

بعضهم انه قال طمعت يوما مرة في شيء من ... الدنيا فهتف

بعض اکابر که گفت طمع کردم روزی یکبار در چیزی از امر دنیا ... داد مرا

لي هاتف وهو يقول يا هذا انه لا يجمل بالحر ... اذا كان

مرا هاتف وآن میگوید ای آنکس که ستوده نیست آزاد که مرید ست ... باشد

الله كل ما يريد ان يركن بقلبه الى ال

خدا چیزی که ... بدل خود بسوی بنده

الحلاوة والهيبة و ... ولا يخفى عليهم الطمع فيمن يملك لهم

... پس در عبادت و هیبت در ... که نه اندکه پنهان میشود بر ایشان طمع کردن از کسیکه مالک ست

... طمع على شيء الا قطعه

... چیزی مگر آنکه بریده ست آنرا

... ى يكون البركة داخلة عليهم من حيث لا

تا اگر میباشند برکت درآینده بر ایشان از جایی که طمع نمیکنند

... حدثهم مع انفسهم ... ان حالة الطمع نقص في الاحوال وهو ادنى در

... ایشان ست در دلهای خود ... که حال طمع نقصان ست در احوال و این کمترین پایه ست

... كانون الحداد فخرج

... آهنگران و برآورد

العارفين من اهل التوكل ولا يخطر على قلب

عارفان از اهل توکل ... بر دل مرید چیزی از طمع

حتى بردت وقال هذا

... شد وگفت اینست

ولساكنه الا لاجل كمال البعد من الله عز وجل

دست کش کنند او را مگر از جهت کمال دوری از خدا ...

... مة الصدق فقال

ثناه وهو يرى ان مولاه مطلع عليه ثم ...

الصادق ... في قلوب الخلق من اجل

... که خدای او آگاه ست بر وی پس باز ... پس گفت

[illegible]

... الناس على مثاله ...

که سئل از وست ...

فصل واما الصدق فالاصل فيه قوله تعالى يا ايها

اما راستی پس دلیل در وی قول خدا تعالی ست ای آن کسانیکه

الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين وما روي عن عبد الله

ایمان آورده اید بپرهیزید خدا را و باشید با راستان و چیزیکه مرویست از عبد الله

بن مسعود رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا يزال العبد يصدق

بن مسعود رض از نبی عم که فرمود همیشه بنده راست میگوید

ويتحرى الصدق حتى يكتب عند الله صديقا ولا يزال يكذب

وطلب میکند راستی را تا آنکه نوشته میشود نزد خدا صدیق و همیشه دروغ گوید

ويتحرى الكذب حتى يكتب عند الله كذابا وقيل ان الله اوحى الى

وطلب میکند دروغ را تا آنکه نوشته میشود نزد خدا کذاب و گفته اند که خدا تعالی وحی کرد بسوی

داود عليه السلام يا داود من صدقني في سريرته صدقته

داود عم که ای داود کسیکه راست دارد مرا در باطن خود راست دارم او را

عند المخلوقين في علانيته واعلم ان الصدق عماد الامر وبه

نزد مخلوق خود در ظاهر و بدان که راستی ستون کار ست و باو

تمامه وفيه نظامه وهو ثاني درجة النبوة وهو قوله عز وجل

تمامی اوست و در آن پیوند کار ست و راستی دوم مرتبه از پیغمبریست و آن قول خدا تعالی ست

سریرت راز و آنچه پنهان کرده شود ۱۲

عماد بالکسر بناهای بلند و ستونها ۱۲ رشیدی

بما بنا لرسّ من أنعم الله عليهم من النبيّين والصدّيقين ۵۷

پیغمبران درست گویان

اجتمع عليه الدين والصادق هو الاسم اللازم من الصدق

و صادق آن اسم لازم است از صدق

في رزقه ندرة قة منه وهو من تكرر منه الصدق فصار

از صدق و صدیق کسی است که بسیار شد از وی صدق پس گشت

المريدين ... الصدق غالبة فالصدق استواء السر والعلانية

راستی برابر بودن نهان و آشکار است

لهم ولا ... لقد صدق في أقواله والصديق من صدق في

إنما كان ... أو أحواله وقيل من أراد أن يكون الله معه فليلزم

و گویند هر که خواهد که باشد خدا با او پس باید که لازم گیرد

أشرك بالله ... الصادقين وقال الجنيد الصادق يتقلب في

راستان است و گفت جنید راست برمیگردد

الصدق إليه ولم يطالع ... 1092

... يثبت على

ذات أربعين مرة والمرائي لا يثبت على حالة واحدة أربعين

و نماینده خلق را استوار نمیدارد بر یک حال چهل 1090

سنة وقيل الصدق هو القول بالحق في مواطن الهلكة وقيل

سال و گفته اند راستی سخن حق است در جاهای هلاکت و گویند

الصدق موافقة السر بالنطق وقيل الصدق منع الحرام من الشدق

راستی موافق بودن دل است بگفتار و گویند صدق باز داشتن حرام از جانب دهن

وقيل الصدق الوفاء لله بالعمل وقال سهل بن عبد الله لا يشم رائحة

و گفته اند صدق وفا برای خدا بکار کردن و گفت سهل بن عبد الله نمیبوید رایحه

الصدق عبد داهن نفسه أو غيره وقال أبو سعيد القرشي الصادق

راستی بنده که سستی و آسانی کند در امر شرع ... نفس خود را یا دیگری را و گفت ابو سعید قرشی صادق

الذي يتهيأ له أن يموت ولا يستحيي من سره لو كشف قال الله تعالى

آنست که آماده است برای مردن و شرم ندارد از راز خود اگر آشکارا کرده شود گفت خدای تعالی

فتمنوا الموت إن كنتم صادقين وقيل الصدق صحة التوحيد مع

پس آرزو کنید مرگ را اگر هستید راستان و گفته اند صدق صحت توحید است با

القصد وقيل حقيقة الصدق أن تصدق في موطن لا ينجيك

قصد و گویند حقیقت صدق آنست که راست گویی در جایی که نجات نمیکند ترا

اشتہار

للہ الحمد ہر آن نقش کہ خاطر میخواست
آمد آخر زپس پردہ تقدیر پدید

شایقان دین متین کو بشارت ہی - مشتاقان شرع مبین کو مسرت ہی - کہ آج وہ دن ہے
سنن نبوی نے از سر نو رونق تازہ پایا - احکام اوامر و نواہی نے اندازہ پایا یعنی کتاب غنیۃ
الطالبین مصنفہ جناب قطب الاقطاب غوث الثقلین جامع کمالات دین جناب ابو محمد محی الدین
السید عبد القادر جیلانی مع ترجمہ تحت لفظ فصیح جناب مولانا مولوی عبد الحکیم
هُوَ الصِّدق ادام فوائدہ و دیگر محشی سچے حاشیے کتب معتبر تصحیح و تنقیح تمام چھپ کر تیار ہے - صرف
صدق
الصَّادِق ہی قیمت اگر پوچھیے تو فرد مدعا مطلب قیمت خود گفتہ + نرخ بالا کن کہ ارزانی
ہنوز قیمت کا مول صرف چھ روپے ہے گراں نہیں ارزاں ہے - کوڑی کے مول گنج
گراں مایگان ہے - خریدار ہاتھ بڑھائیں چیز ہے مطالعہ فرمائیں - بس جن صاحبوں کو شوق
ہو منگا لیں جو صاحب اپنی معہ زر قیمت لاہور ستھان میں مولوی حسام الدین مہتمم مطبع حسامی کو
بھیجیں گے ان کو رعایت کیجائیگی - پیشتر چھپنہ نہیں - خریداران اس نسخہ کو رعایت کیجائیگی -

العبد الراقم ع
حسام الدین مہتمم مطبع حسامی لاہور

حسامی لاہور

۱